

دہ بیانیہ پورسہ

فہرست
کردی فار

منقذی اقر الثقاف

www.qlra.ahlamontada.com

دہ ران

کیت جلدی

هه نښانه پورینه

فرهنگ کردی - فارسی

هه ژار

یک جلدی

سروش

تهران ۱۳۶۹

شرفکندی، عبدالرحمن، ۱۳۰۰ - گودآورینه

فرهنگ کردی - فارسی / هه ژار: ویراستار محمدماجد

مردوخ روحانی، - تهران: سروش، ۱۳۴۹.

پی و پنج، ۱۰۳۶ ص.

عنوان به کردی: هه ثبانه پورینه.

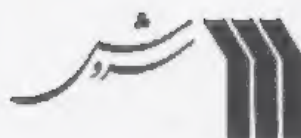
۱. کردی - واژه‌نامه‌ها، ۲. کردی - واژه‌نامه‌ها - فارسی.

الف. مردوخ روحانی، محمدماجد، ویراستار، ب. عنوان.

ج. عنوان به ثبانه پورینه.

۲۵۹.۵

PLR



تهران، خیابان استاد مطهری، نش خیابان دکتر مفتح، ساختمان جام جم

چاپ اول: ۱۳۶۹

ویراستار: محمدماجد مردوخ روحانی

بازنویس: سیداحمد سعادت

نمونهخوان: محمود مفتی

پانچجست: مریم سلوکی و سهیلا آگینه

صفحه‌آرا: محمود نیکفرجام

ناظرچاپ: امیرحسین ایزدی

لیتوگرافی: تندیس

این کتاب در شش هزار نسخه در چاپخانه پویا چاپ و در صحافی فرد صحافی شد.

همه حقوق محفوظ است.

بها: ۹۶۰ ریال

آنجا که هر نویسنده آرزوی بلندآوازی در سر
می‌پروراند، فرهنگ‌نویس امیدی جز این
نمی‌تواند داشته باشد که از آفت ملّت برکنار
بماند؛ و غالباً همین سعادت نیز نصیب کمتر
فرهنگ‌نویسی شده است.

دکتر ساموئل جانسون
نقل از: دیپاچه فرهنگ زبان انگلیسی

یادداشت ناشر

خواننده ارجمند! انتشار جلد نخست این فرهنگ، موجب استقبال و همچنین انتقاد دوستان اران فرهنگ و ادبیات این مرز و بوم بود. از دلیل یا دلایل استقبال می‌گیریم و به عمده‌ترین علت انتقاد

می‌پردازیم:

اکثریت خوانندگانی که ما را از نظریات خود آگاه ساختند، از ریز بودن حروف شکایت داشتند؛ تا آنجا که برخی کتاب را به همین دلیل غیر قابل استفاده می‌دانستند.

واقعیت آن است که ما نیز به این مسأله بی‌توجه نبودیم؛ اما از آنجا که اصولاً کتابهای مرجع را لازم نیست سطر به سطر و صفحه به صفحه مطالعه کرد، لذا خواندن يك يا چند سطر هر چند ریز — آن هم هرازگاهی — نباید چندان دشوار باشد. خوانندگانی هم که ضعف بینایی دارند، برای خواندن یکی دو سطر، به کمک ذره بین می‌توانند رفع مشکل کنند.

در هر حال جهت احترام به رأی و نظر آن دسته از دوستانی که احتمالاً دلایل ما را نپذیرند، همزمان با انتشار جلد دوم با همان قطع و اندازه حروف، فرهنگ يك جلدی حاضر را نیز با قطع بزرگتر و حروف درشت‌تر منتشر کردیم. با این امید که موجب رضایت خاطر فرهنگ‌دوستان عزیز باشد.

یادداشت ویراستار

سرانجام پس از سالها کار و تلاش پیگیر، این سعادت دست داد که با انتشار نخستین فرهنگ کردی به کردی و فارسی، به وعده‌مان عمل کنیم و این کار ارزنده بنیادی را در اختیار علاقه‌مندان و دوستداران زبانها و ادبیات این سرزمین پهناور قرار دهیم.

باید دانست که کاری چنین سترگ به انجام نمی‌رسد، الا با عشق به آن از سویی و درك عمیق ارزش کار از سوی دیگر. و به راستی که در خصوص این کتاب آن هر دو جمع شدند و اعتماد و دلگرمی و شوق آوردند که با انتشار فرهنگ حاضر به ثمر نشست.

تلاش و کوششی که استاد عبدالرحمن شرفکندی (هه‌زار) و معدود همکارانش مبذول داشته‌اند، هماهنگ با وظایف و بلکه توان آنان نیست و نیز سرمایه‌ای که انتشارات سروش بر این کار گذارده است، هرگز توجیهی صرفاً اقتصادی ندارد. نتیجه آنکه هر چند کتاب حاضر نخستین فرهنگ کردی به کردی است که در ایران منتشر می‌شود — صرف نظر از ستون فارسی آن — با مباحثات می‌توان گفت که در مقایسه با همه فرهنگهای کردی دیگر که تاکنون به چاپ رسیده‌اند، کامل‌ترین نیز هست. اما همین جا باید اذعان داشت که این تازه به بازار آمده هم کالای بی‌عیب و نقص نیست و هنوز تا رسیدن به آن پایه، راهی نه چندان کوتاه در پیش دارد.

در جریان کار به خوبی دریافتیم که دامنه آن تا چه اندازه وسیع است و برای جمع‌آوری لغات و اصطلاحات پنج لهجه اصلی زبان کردی — که از شمال آذربایجان تا جنوب لرستان پراکنده است — و گویش‌های فراوان هریک از این لهجه‌ها، به چه میزان امکانات و مهم‌تر از آن افراد اهل فن نیاز هست. مرحوم دکتر محمد معین در مقدمه فرهنگ معین، چند صفحه

را به سپاس از همکاران اختصاص داده و در آن جدا از افرادی که در کارهای حروفچینی، صفحه‌آرایی، چاپ، صحافی و غیره شرکت داشته‌اند، از هفتاد تن استاد همکار و چهارصد نفر از دانشجویانی که به عنوان واحد درسی در تدوین فرهنگ تلاش کرده‌اند، قدردانی کرده است. جالب است خوانندگان بدانند کسانی که در امر تدوین فرهنگ کردی به کردی و فارسی حاضر کوشیده‌اند، تعدادشان از عدد انگشت‌های يك دست متجاوز نیست. به علاوه گفتنی است که فرهنگ معین را — از جمله — منبعی ارزشمند چون لغت نامه مرحوم علامه دهخدا پستوانه بوده است که مجموع منابع کتاب حاضر با آن در قیاس نمی‌گنجد.

هدف از مقایسه فوق، تعدیل انتظار خوانندگان فرهنگدوست از این فرهنگ است؛ و راستی چه بجاست که به مدد بودجه‌ای کافی، گروهی صاحب‌نظر گردهم آیند و با برنامه‌ریزی مناسب، آشنایان به لهجه‌های مختلف زبان کردی در مناطق کردنشین ایران و ترکیه و عراق و سوریه به گردآوری واژگان زبان کردی در همه لهجه‌ها و گویش‌هایش بپردازند، در موارد لازم از گیاهان، ابزار، البسه و اماکن و غیره تصویر بردارند. سپس جمعی دیگر از زبان‌شناسان آشنا به زبانهای فارسی و کردی به یافتن معادل‌های فارسی، قواعد دستوری و نکات جالب توجه مشابه و تفاوت این دو زبان با هم و با دیگر زبانهای هند و اروپایی و خصوصاً هند و ایرانی همت گمارند، فیشها را تصحیح کنند و ترتیب مطلوب بدهند و آوانویسی دقیق هر واژه را پس از حصول اطمینان از چگونگی تلفظ آن بنگارند. سپس به مؤسسه‌ای توانا در کار انتشارات، چون سروش — که توانایی و صلاحیت خود را به اثبات رسانده است — بسپارند تا ویرایش، حروفچینی، نمونه خوانی، صفحه‌آرایی و مراحل مختلف چاپ را به عهده بگیرد؛ چه هر يك از این مراحل نیز دقت و ظرافت خاص خود را داشته و نیاز به دلسوزی فراوان دارد.

این دعوت را شایسته است که تعمیم دهیم و از همه زبان‌شناسان و لهجه‌شناسان زبانهای سرزمین پهناور ایران بخواهیم تا در تمام زمینه‌های موجود تحقیق کنند و حاصل کارشان را به فرهنگ و زبان و فرهنگستان کشور عرضه دارند. مگر نه این است که هر زبانی برای زنده ماندن و پویایی به گسترش و واژه‌های جدید نیاز دارد؟ و مگر نه این است که امروز زبان فارسی در مسیر تهاجم واژه‌ها و ترکیبهای بیگانه قرار گرفته؟ بنابراین شناخت واژه‌ها و گویش‌های زبان فارسی و زبانهای هند و ایرانی، علی‌الخصوص زبان توانای کردی، برای واژه‌گزینی و معادل‌سازی لغات و اصطلاحات بیگانه، کاری عقلانی، ضروری و بلکه اجتناب‌ناپذیر است.

بررسی اجمالی فرهنگ حاضر، به خوبی آشکار می‌سازد که بسیارند لغات و

اصطلاحاتی که ریشه ایرانی دارند و به کردی متداولند، اما زبان فارسی به دلیل بی اطلاعی از آنها، ناچار دست به دامان زبانهای بیگانه شده است. البته این حقیقت زمانی به درستی نمایان می شود که آنچه را پیشنهاد کردیم در عمل ببینیم و فرهنگی چنان جامع را در اختیار اهل قلم بگذاریم.

حال از آرزوها بگذریم و به آنچه که داریم التفات بیشتری داشته باشیم. فرهنگ حاضر — به دور از تعصب و با وجود مشکلات و محدودیت های بسیار — توانسته است به چند لحاظ کاری در خور تحسین و دارای ارزشهای منحصر به خود باشد. اولاً سعی شده است که محدود به گویش و یا حتی لهجه ای نباشد و در عمل می بینیم که بسیاری از لغات لهجه های مختلف را در بر دارد. در ثانی ستون فارسی آن، راهنمای خوبی برای فارسی زبانان آشنا و یا علاقمند به زبان کردی و نیز کرد زبانان دوستدار زبان فارسی است. و ناگفته نماند که یکی از مشکلات کار نیز همین یافتن معادل فارسی واژگان بود. ترجمه فارسی عمید به کردی توسط استاد شرفکنندی (هزار) و مرتب کردن آن به ترتیب لغات کردی، در یافتن برخی از معادل های فارسی مفید بود؛ اما فرهنگ حاضر بسی جامع تر از عمید است و هنوز بسیاری لغاتی که معادل فارسیشان را نیافتیم و ناچار به شرح واژه شدیم، به منالی در این باره بوجه کنید:

مرغ خانگی تخم گذار، اغلب تخمش را در يك جا نمی گذارد و گویی قصد پنهان کردنش را دارد؛ لذا یافتن آن مشکلی است. اگر تخم مرغی را در گوشه ای از لانه اش بگذاریم، مرغ تخم تازه را کنار آنکه در لانه است می گذارد و بدین ترتیب مشکل حل می شود. در زبان کردی تخم مرغی را که خود در لانه گذاشته ایم «مار که» می گویند. حال معادل فارسی را چه بنویسیم؟ و به راستی کدام فارس زبان شهر نشین می داند که «مار که» را در زبان فارسی چه می گویند؟ ناچار باید شرح لغت را نوشت که چنین کرده ایم. و به قول دکتر معین: «این کاریست که توانسته ایم، ولی آن نیست که خواسته ایم».

در خاتمه از خوانندگان صاحب نظر درخواست می کنیم که با باریك بینی و دقت خویش ما را یاور باشند و هر جای فرهنگ اشکالی دیدند و ایرادی یافتند، متذکر شوند و نیز اگر واژه یا اصطلاحی را که خود می دانند، در این کتاب نیافتند، به آدرس ما (انتشارات سروش — بخش کردی) ارسال دارند. و هیچگاه تذکرات و رهنمودهای ولو جزئی خود را دست کم نگیرند. چه اگر عموم علاقمندان در این کار مشارکت داشته باشند، بی تردید شاهد رشد قابل توجه و همه جانبه ای در چاپ های بعدی این فرهنگ خواهیم بود؛ که از قدیم به درست گفته اند: همه چیز را همگان دانند.

محمد ماجد مردوخ روحانی

راهنمای خط و کتابت در زبان کردی

برای نوشتن زبان کردی، غالباً از الفبای عربی — که خود بازماندهٔ خط سریانی آرامی است — استفاده می‌شود؛ اما برای کم شدن فاصلهٔ نوشتار با گفتار و نیز بیان برخی از ویژگیهای زبان کردی، تغییراتی چند در این رسم الخط وارد شده است، که به اختصار بیان می‌شود:

حرکات و اعراب در رسم الخط کردی

۱- زَیَر (فتحه). به جای گذاشتن علامت زَیَر روی حروفی که این حرکت را دارند، به آخر آن حروف، حرف «ه» یا «ه» اضافه می‌شود. مثال: حَسَن = هه‌سه‌ن، بَهْمَن = به‌همه‌ن، بَرَادَر = به‌را‌ده‌ر.

۲- زیر (کسره). در وسط کلمه «ی» و در حالت پیوستگی به آخر کلمه یا آزاد «ئی» نوشته می‌شود. مثال: کِتاب = کیتاب، رِستَان = ریمِستان، پسر = پِسه‌ر.

۱- هر چند ابتکار تبدیل حرکات به حروف روی الفبای عربی، تا حد زیادی در کم کردن اختلاف نوشتار و گفتار موفق است، اما باید اذعان داشت که این رسم الخط هنوز در بیان دقیق تلفظ اصوات و صامتهای زبان کردی کاستی‌هایی دارد.

حال اگر بخواهیم زبان فارسی را نیز با این شیوه بنویسیم، نارسایی بیشتری مشهود است؛ فی‌المثل اگر به جای کسره (زیر)، «ئی» بگذاریم — که البته چارهٔ دیگری هم نداریم — کسره را قدری کشیده‌تر از آنچه که تلفظ می‌شود نگاشته‌ایم.

۳- پیش (ضمه). ضمه کوتاه را يك واو و ضمه کشیده را دو واو می نویسند.

در این فرهنگ برای اجتناب از اشتباهاتی که در ترتیب الفبایی کلمات رخ می دهد، برای نشان دادن ضمه کشیده بر روی واو همان ضمه عربی گذاشته شده است. مثال: کردستان = کوردستان، کافور = کافور، هاروت = هاروت.

۴- تشدید (ّ). حروف مشدد به صورت تکرار حرف نشان داده می شوند. مثلاً: «مُحمّد» را «موجه ممه د» و «مکه» را «مه ککه» می نویسند.

۵- کسره کوتاه. صوتی کوتاه نزدیک به صوت کسره است که در رسم الخط لاتین به صورت «i» نشان داده می شود؛ عرب آن را کسره مختلّسه یعنی کسره دزدکی می خوانند. در الفباهای تابع خط عربی علامتی برای این کسره نیم بند منظور نشده است. در این کتاب برای نشان دادن این کسره، علامت سکون عربی (ـ) به کار رفته است. برای مثال در واژه «بینگ» به معنی نفس، حرف «ن» با این کسره کوتاه تلفظ می شود. برای ادای صحیح این کلمه بین دو حرف «ی» و «ن» توقفی کوتاه می کنیم و در نتیجه واژه دوسیلابی می شود؛ سیلاب اول «بی» و سیلاب دوم «نگ». به این ترتیب حرف «ن» با این کسره کوتاه بیان شده است.

۶- الف (ا). در وسط یا آخر کلمه می آید و معادل حرف الف در وسط و آخر کلمات فارسی است؛ و در اول کلمه، همزه (ئ) می آید. مثال: باران = باران، أحمد = نه حمه د، آشنا = ناشنا.

۷- نشانه های اصواتی که از خصوصیات زبان عربی اند و در زبان کردی نیستند، از الفبای کردی حذف شده اند. از قبیل: ث، ص، ذ، ض، ط و ظ، که گردان آنها را تلفظ نمی کنند و در الفبا جایی ندارند. به جای «ث» و «ص» از حرف «س» و به جای «ذ»، «ض» و «ظ» از حرف «ز» استفاده می شود. همچنین جای «ط» را «ت» گرفته است.

۸- نشانه های اصواتی را که در زبان کردی تلفظ می شوند و زبان عربی فاقد آن است، با علائم ویژه نشان داده و به الفبای کردی افزوده اند، که عبارتند از: «پ»، «چ»، «ر»، «ژ»، «ف»، «گ»، «ل»، «و» و «ی».

حرف «ر» یا رای بزرگ، در برخی کلمات فارسی نیز تلفظ می شود مانند کر = که ر به معنی ناشنوا و پرگار = پهرگار.

حرف «ف» معادل ۷ در خط لاتین، نمایانگر صوتی است، که فارسی زبانان یا به طور اصح تهرانیان در تلفظ کلمات «اول» و «مرو دشت» در مورد حرف واو دارند.

حرف «ل» در زبان فارسی تلفظ نمی شود و در میان زبانهای ایرانی، از اختصاصات زبان کردی است. برای تلفظ این حرف باید سطح بیشتری از نك زبان را به سقف دهان چسبانید

و آنگاه صدای «ل» را از ته دهان تلفظ کرد.

حرف «و» واو مجهول در زبان فارسی امروز نیست. برای تلفظ آن مانند تلفظ واو لب را گرد کرده و دهان را قدری بیشتر باز می‌کنیم و صدای واو را ادا می‌کنیم.

حرف «ی» (یای مجهول) در فارسی هم تلفظ می‌شود و در واقع شبیه کسره ایست که زیر حرفی قرار بگیرد. مثال: کِتاب = کیتاب.

باید دانست که «ل» هیچگاه در اول کلمه نمی‌آید و برعکس اگر کلمه‌ای با حرف «ر» شروع شده باشد حتماً «ز» تلفظ می‌شود.

جدول مقایسه‌ای حروف الفبای کردی

اسم حرف	شکل حرف	معادل فارسی	آوانویسی
هه‌مزه	ه	ا	a
بێ	ب - بب - ببب	پ - پپ - پپپ	b
پێ	پ - پپ - پپپ	پ - پپ - پپپ	p
تێ	ت - تت - تتت	ت - تت - تتت	t
جێ	ج - جج - ججج	ج - جج - ججج	j
چێ	چ - چچ - چچچ	چ - چچ - چچچ	c
هێ	ه - هه - ههه	ه - هه - ههه	h
خێ	خ - خخ - خخخ	خ - خخ - خخخ	x
دال	د - دد	د - دد	d
رێ	ر	ر	r
رێ بزرگ	ژ	-	ī
زێ	ز	ز	z
ژێ	ژ	ر	z̄
سێ	س - سس - سسس	س - سس - سسس	s
شێ	ش - شش - ششش	ش - شش - ششش	š
عێ	ع - عع - ععع	ع - عع - ععع	e
غێ	غ - غغ - غغغ	غ - غغ - غغغ	g

دنباله جدول مقایسه‌ای حروف الفبای کردی

اسم حرف	شکل حرف	معادل فارسی	آوانویسی
فتی	ف - ف - ف - ف	ف - ف - ف - ف	f
فتی	ف - ف - ف - ف	—	v
قاف	ق - ق - ق - ق	ق - ق - ق - ق	q
کاف	ک - ک - ک - ک	ک - ک - ک - ک	k
گاف	گ - گ - گ - گ	گ - گ - گ - گ	g
لام	ل - ل - ل - ل	ل - ل - ل - ل	l
لام بزرگ	ل - ل - ل - ل	—	z
میم	م - م - م - م	م - م - م - م	m
نون	ن - ن - ن - ن	ن - ن - ن - ن	n
واو	و	و	w
واو مجهول	و	—	o
هئی	ه - ه - ه - ه	ه - ه - ه - ه	h
یی	ی - ی - ی - ی	ی - ی - ی - ی	y
بای مجهول	ی - ی - ی - ی	—	e



اشعاری به ربان فارسی ر با هر دو سیوه رسم الحط فارسی و کردی دیلا می نویسم، نه از
مقایبه ان، فارسی حوايان، با حط کردی آشنا شوند و بتوانند از فرهنگ استفاده کنند
تو کز محنت دیگران بی غمی نشاید که نامت نهند آدمی
تو که ز میخانه تنی دیگران بی غمی نه شاید کنی نامت نه دهند ناده می

مشکلی دارم ز دانشمند مجلس باز پرس تو به فرمایان چرا خود تو به کمتر می کنند
موشکبلی دارم زی دانشمندی مه جلیس باز پرس
تو بوی فرمایان چرا خود تو بوی که کمتر می کنند

همچو گسوی، بر نشان خانه بر دوست کنم
بازگویم ای گل از شرح پریشانحالیم
بازگویم نهی گول نهر شهرخی پریشانحالیم
همچو گیسویی پریشان خانی بهر دوشهت کو نهم

چون بتکده کهنه به نزدیکی کعبه
گویا که خدا خواسته آباد نگردیم
چون بونکده نی کوهه بی نزدیکی بی که عینی
گویا کنی خودا خواسته تبادنه گمردیم

راهنمایی
خواننده عزیز همان طور که می دانید، در فرهنگ حاصره واژگان زبان کردی نخست به زبان کردی، لهجه سورانی شرح و توضیح داده شده اند و سپس معادل فارسی آنها آمده است. برای مشخص شدن بحث فارسی ز کردی و اجتناب از دوسوئی کردن شرح هر لغت، در جایی که توضیح کردی به پایان آمده، علامت [۱] به نشانه معادل یا شرح به زبان فارسی قرار گرفته است. به عبارت دیگر دوبخش کردی و فارسی با علامت مذکور از یکدیگر مشخص شده اند.

پيشه کی نوسه ر

نرخي فدرهنگ

زور له روژ ناشکراتره؛ پيتاسی گهلان له جيهان، دروشمی نه ته وایه تی، نامیانی ره گه زایه تی زمانه و بهس.

گه لیک چه لان زور له گهلانی سهر به خوئی سهرزه مینتی، که زیر که وتون و زمانی داگیر که ر فیر بون و زوانی نه ته وایی خوئیان له ده ست داوه، له ناو گه لی داگیر که ردا — که زوانی خوئی به زور به سهردا سه باندون — تو اونه ته ووه و ههستی نه ته وایی خوئیان ته وواو له بیر بر دوته ووه. پيشی ناوی دانه داته به لگه و نمونه نیشاندهم؛ هه ر که س یاریخان وه خوینتی، له هه زارجی توشی نمونه ی زور زه ق دیت. هه ر له ده ورو به ری خویمان واده بینین؛ فینیقی سوریه و لوبنان، قبیطی میصر، رهش و برشه کانی سودان و زور رهشی تری ته فریقا، گه لی به زبه ر له جه زایرو مه راکیش، تیرانیه کانی مه داین، جگه له هه زاران هه زار هوزو نیره و ماله کوردی په رزو بلاو که زواییان بوه ته عاره وی و زوانی خوئیان له ده س داوه و نه ووه هیچ که بونه عه ره ب، ده کری بیژین له عاره ویش عاره یترن.

ته گهر گهلناس و رانایان لایان وایه تاریخ بو داری که ونارای گه لایه تی هه نو گهلان وه که شاره گه و هه ر که مه لیک له نه ژادیکی سهر به خو، تاریخی نو سراوی نه بی، وه که شاره گی دری زینی له سهر تات وره هه ن روایی و ناوی نه بی، شیننه ووه ی هه ر سهر ینکه و ماسه ر به پیوه ماوه ستی و هه روا دیت و به ره ووشکه لی و گهنده لی و کر مولی و تیک شکن ده چی، هه ر ته و گهلناسانه ش نیژن؛ گه لاو په لک و لک و بوپ و چل و گولی نه و داری به لگه ی نه ژاده، زمانه خو مالیه که به. وه چ و به ره ی هه ر نه ر دیک زمانی خوئی پارازیتی و به ده ورو به ریاهانیتی، نیشانه ی ته ر و تیراوی ره گوینچی داری مانی وه که نه به ووه به کی زیندو نیشانده و دیاره ته وگه له هه ر ماوه و هه ر ده شمینی و به خو دا دی و لک و بوپ پتر ده رده کا وره شه باو کر یوه و باگهر، ناتوانی له بنی بهینتی.

بەلام ئەگەر زوبانەكەى زەبون بوەو بەرەو كرى و سېسى دەچنى، جویا دەك رەگەرى
رەگەزەتەى ئەوگەلە لە وشك بونداو، ھەرباھەكى تۆرىك بەھیزی لى ھەلەكت، ھەرچە دەك و
بەلاد دى و دەسكىندى و دەكریتە ئىرىگى بەندورو دەستە خۆلەكەوہى بەربا

گەلى حاوہن تارىخ و رمان ېرىزاو، ئەگەر بوشى توشىش بى و نەجوشىش كەوى و
بەكەوى، بەھىچ ناو مەرگى سخونى ناكەوى و بەھىچ بىنك بە يەكجەرى ناپوتەوہو لەھەل و
دەرقەتەى دىسان سەرلەجنى ھەلەتەتەوہو ژنو بەخودا دیتەوہ.

گەلى عەرەب پېنەسەسالى لەزىر بر كاندە دىلى؛ بەلام ھەرسىنەرى شومى كۆمەبوى
د گىر كەرانى لەسەر رەوى، چونكە تارىخ و رمانى ېرىزاو، وەك لىى بەھەوماينى واپو.
تەنانەت دەوانىن بىرىن ئەمرو سەدەت لە داگىر كەرەكەى دوىكەى بەھىر رە، خا نىستان كە
عەرەبمان بە نمونەى وىزەو مىزوى پار زىنوى لەبەتەھابو ھسانەوہ، با بەمەر رواتەكەسەوہ
تۆرىك بىلەن.

— ئەگەر نەزانىن و نىزىن زوانى عەرەو زۆر تەوہو زۆر پان و نۆر رەگىبەو بو ھەرسىنى
چەندىاوى سەر بەخوى ھەبەو ھەرگىز بو كەرستەى نوسىن بەرەو بى لەسەر ھىچ بەكى
ناكەوى، لە چىرايە؟

— لەباش پەياپونى فورغان، لە ھەر دەورو رەمانىكا، چەندىن راتانى رمان پاراوى
عەرەب دوست، كالا و بالا و رەنگالىيان لى داپنچاوە وەرنەكەوتون و وتكەبون؛ ھىچ مەلەبەدو
ناوچەيان نەپارازتوہ، سەربان لە ھەموبازىر و دىھات و رەبەن و نىزو گۆزو كىف و كەرو ملەو
كەل و رورگەن و ھۆرو شكىر و سكف و ناويزە و بەرى ولاتى عەرەبان داوہ، شار بەسار و تاج
بەناخ و گۆدە گۆندە ھۆنە بەھۆبە گەزاون، جىبەكاسى شارى و مەلا، گۆدى و فەلا، رەوہند،
رىوان، خوى مال، مىوان، چۆلبەرس و سوانە و تەلمو مەلۇ مەزىنان دواندوہ خەبەچەن و سەزە
خونىيان دەگەل پىاوە بىرەكان و بىرەكەكانىيان كەردوہ، گۆىيان لەھىر و كھانان و بەب و
بالۆرە راتان و گالتە بىزى خوشدەم و راوېر گرتوہ ھەرخى لە دەسان دەرخوہ، بە ھەو
ھۆزوبانەسەو، لەوگش پەرىزە بەررەى بەرىزەوہى ھەمەنومەو ھەمەنومەى لە روالەئا لىكتەر
خود و لە ناوہرۇكدا يەك و اتا، وەك ھوشەجىن، و سەجىن بون، سەوہو خۆرك و خورج و تىزو
ھەگەو توربىن و كۆلوانەو بەرو باوہش و بەرىك و كۆش و شاكەلىيان لى ھەلاخىوہ،
بەسخەنەىخ كىاوبانە جنى ھەرمان؛ وەك خۆبىنك لەسەر بەكىن ھەلچىوہ و بەراستە
كوبابانە، بە سەو و كەوبان كەردوہ، بەربا و گىرەوبان كەردوہ، بەنى ئەوہى بەھىچ تەوا ناوى
ھۆرو تىرەكانى خواوہى شىوہ زماسى بىبەتەى بە خۆبەن بىرى، بەتەكزى بى بەناوى روانى
عارەب لەسەر ھافەر نوسىو يانەو رىر كراوہ، دە بەرگە بەزاو گىر وەو ھەلگىراوہ، بەرەبەرەو
چىن لەدوچىن بەرەبان بەم كەرە د وە، جار دەگەل جار و سالى سەل و سەگەل تازە داھاوى، بان

له برجوى سهرخراوه وائيسا بويته المسجد كه ههر ده بى بجه سهبر و نه ماشايه. ده لى
بوكى تاقاندى ده ولهمندانو به خشل و زه مېر خه ملاوه.

سا نه گهر بېست كه وشتر په عاره بى سده ناوى همس و ناوى شير له سده توميش تپهر
نه كاب. نه نه بام گورگ و ژوبش ههر يه ك حيوى چه دىوى چودا خودايه. لات وابه بى
ههر عهره بى تو توسى بيت. نه م باوانه گش ده زانى بونمونه ناوى سىر له ناو عاره بى
نه خو بنده وارى عيراهى سه بى چيترينه. تو هه زارسال لايان بيره: نه سده، چه بده،
له يث، هه بصر، صارم، ضرعام، ضه بعم، نه ههام، هه سوره، هوره بر، ههرثم، هه تره ك،
نوسامه، غصنمر، ده رياس، ههرماس، غادى، زه بيه، ههرساس، ههرراس، ههر يث،
نه بوخومه بس، بو شپيل و ده مان سېنه و بيله بى ريش — كه له قدم و كونه و ناو بى
ناغرو به لى جهنگل — واده ران تو بريسكان ده كروژى و بازان ناوى شيرده بى تا
بترسن.

مندال و ژنه به غدایی به خوشترى خزى حوىان ترن نه بوچه لگل جايى (دهم بوگه بوا).
لاگه بيش بى نهوشن بعير، وه ماكه شى نه لى ناگه. ههر ماويكى ديكى وشتر له سده له قدم و
ناوه كى — كه له كنياندا ده بوسرين — له لاي عاره بى ده نه كى له حويندن دورى عيراهى
بدر كيشى واده ران بى بى بده بده خوشى، ههر تهقه له سهر يه وه دى. لاي ههر خاوه ن
شپوازي ههر زار او يه ك له ولانى عاره بى شين دا وه كو عيران، ههر ناويك و دى و وشتر و
بو شير هه بيه وده برينه وه. ههر ههنگه نه وگس باوانه كى ههر يه ك و دوان و سيانى سهر به شپوه
هوژو كه ركى ساسه بى و شپوه حوا و له نه كترن، ده هاميرى خوى گر بوه و به لگه كى ههرمانى
عاره بى به پاوانى زمانه كى به تامانه ت راگر توه.

من عهره بى بو نمونه هينابه وه: هه مو گهلانى سهر ره وى — جگه له خومانى كنول —
نه م كاره يان نه انجام داوه. نيساش ههر و ده يكشن و تابيش كيش له دوى ديت. له ههر
چهرخ و خوليكى نو، كه رسه بى به رهم، چه كى شى، بهرگ و شمهك، خده و نه ريت، دینه
گورن. باوى كونه له ناو ده جن و ناوه كانيسيان گوم ده بى. مگين له فاقه ز نوسرا بى و بو
به رى نازه و ناينده هه لگيرابى و نه فو تانى. كه به ناسكورى حوا نه بى ا بجه له بهر بى
ههرهنگى، هه زاران و هه زران و شه رهنگى و به رخ و خوش و سه بگينمان ده گهل گورانى
زه مانه، له ده س داوه، چونكه بومان نه نوسراوه. حاو كه ده لى زه ره له سوه ش وه گهرى ههر
فاراجه، له م تاخر توخر يانه دا، چه ند پياويكى قوچاغ و زيت، فول و ره ندیان هه لمانيوه و ههر
كه سه له مبه ندى خوى و نكه و بوه؛ وشه داني شپوه رمانى خوى نوسپوه. زور له وانه بهرام بهر
به بيوستى روو، هه لو يستى بارى زيان و دم به ستنى به ره لستان، سهره زى خوه لقرچان و
مانه دانيان له فاپيلكى نهنگ و نه سكى ناوچه و مبه لى بى حوىاندا هاون ماناى

وشه كوردیه كانی خوْیان به عاره بی یان فارسی لیداوه تهوه، یان به ههركان. ههركوردیکی بوْ وشه یدك له فهره ننگه که ی بگه زئی وه لوه دای شوتن مانا که ی بی، گه ره ك فارسی یان عاره بی باش بزانی، تا بزانی واتای ویژه ی مه بهستی خوْی لی وه دوزئی. شیخ محه مه دی خال ته بی، که بوْ به کهم جبار له میزو، فهره ننگی کوردی به کوردی بوْ نویسیویس. به چاو نگی زانایانه و کوردانه ی پاک و بو کورد دلسوز و سینه جاک، سه بری هه مو شیوه کانی ناو کورده واری کردوه؛ شه ره زاراوه ی بو تانی و سوله یمانی و نه رده لانی و مو کوریانی و هه ورامانی وه لاناوه. هه مو وشه یدکی کوردی — هه ره ینده په یدای کردیی — به جگه رگوشه داناوه له فهره ننگه هیزا که یدا جینگه ی داوه و له راستی دا دادی داوه.

نه گه ره سه یدایی جوگه رخون، یان سه یدا گیومو کوریانی، نان زانای هه ره بلیمهت نایه توللا کوردستانی، له مریتگه دا زور ماندوبون. نه رکی زور دزوار یان دوه و نه شی کورد سوپاسیان بکات؛ مالم هه هه کاری هه موانیان گش له گش، له بهرام بهر نه رک و کاری شیخی خالدا نه ستیر کن له چاو زریبار.

هه روه ك جهوه هری فارابی (؟- ۱۰۰۵ م) بوْ به کهم جبار فهره ننگی بوْ عه ره ب نویسی و به صحاح ناویانگی ده رجو، چغانی کونه نیرانی خه لکی لاهور (۱۱۸۱-۱۲۵۲ م) مؤره و جینی له سه رداناو، ئیبنومه نظور (۱۲۳۲-۱۳۱۳ م) داره زای کردوه هه لاشی هاویشه سه ری. قوزه بان و گله بان و باگردان له سه رگیرانی به رفه یرو زابادی کهوت (۱۳۲۹-۱۴۱۴ م)، قاموسی لی هاته به ره هم، ئیستاش رائد و المنجد نو مای بر نه خش و بیگار و کاشی کاری نه و کوشکه کهونارایه یه که جهوه هری هه نه ری لی ده کار کردو بناغه ی وا به ته و دارست که نا روی سه لا له به لای هه ردو عاسمانان به دوره و جاوینیش کاری لی ناکات؛ فهره ننگه که ی شیخی خالیش، بوْ جینی ئیستاو دواروژی، وه چه و به ره ی کورده واری، نه و خیمه یه که به قور قوشم دارزاوه؛ هه رچه ندی ده سکاری بکری و جینه ی دیکه ی وه سه ربخری، هه ره هه لده گری، زور سوپاس بوْ ماموستای خال، نه رکه هه ره دزواره که ی له کول جینی وشه جینی نو که و دواروژ کردوتهوه. له مه یدانی کنی به رکیی وشه و ناندا بی سو، گروی بردوتهوه. خودا دهس به عه مری بگری، تا ده ورو عه یامیکی زور، بوْ خزمهت به کوردی خزمی دوره نازو لانه وازو به له نگازی، وا زو نه مری.

چون له فەرھەنگ بە ھەر ئەبەین؟

ھەر فەرھەنگێك یان ئەگەر كوردانە بێژین، وشەدانێك بۆ ھەر زمانێك دانرايێ، بۆیە نابێ و — قەتیش نەبێ — خوێندەواران وەك پەرتووكی سەرگەرمكەر یان بۆ ھۆبنوونی سیوت و مەبەستی زانستی و ھونەر، یان وەكو چیرۆك و دیرۆك تماشای كەن. مەكۆی وشان تەنیا و تەنیا بۆ دوو بەستان بەكەلكە:

۱- ئەو خوێنەرێ بەزمانی ھاو زمانان و كەس و كار و خزماتی خۆی نوسراوەیەك وەدە خوێنی، جارجار توشی وشە وادیت كە لەو بەر، وەبەر گۆنچكە ی بەكەوتە و ماناكە ی لێ بەرپوارە؛ بەنا دەباتە بەر فەرھەنگ، دەیدۆزی و دەیدۆزیتەو. ئیتر لێكی دەنیتەو و بە رقەحی دەسپێرتەو.

۲- ھاڤا كو مەكی وێژەرو نوسەرانە كە وشە ھاوماناكانی شیوەكانی جودا جودای زمانەكە ی لە فەرھەنگ بێنیتە دەری و بەرانبەر بە یەکیان دانێ و گشتیان لەبەر یەكتر رانی. كام وشە بۆ نوسینەكە ی یا بۆ شیعەر ھۆننەكە ی لەبارە و لەسەر زار سوكە و لەبەر چا و قشت و خوشكو كەو لە گۆنچكە ی گۆھدار رەوانە، ھەلبێژی و لە وشە ی زلحورت و قەبە و گرنی و زیر و زور و بەكۆی خۆی دەپزانێ وازبھێنی و زیكە لەكە ی لەجێ دانێ. ناشی شەرە گەرەك بەكا و پێ دا بگرتی كە ھەر چونكە خۆی لەدایكی نەبێستەو و نەكی خوشی نەویستەو، كوردی نیو و گەرەك قەت بەكری و لا بەدێ و بۆ كایە لەسەری نەكری. سوربون لەسەر ھەلقەرچانی شیعەر و بەخشان ھەر بە شیوە ی تەنیا مەلەبەندیكی بەر تەنگ، ھەرچەنگ نوسەر زۆریش زۆری بۆ خۆی بینی و نەقستی و خۆی، دانێ و بۆی دامینی و سەر بە نینۆك ھەلكرینی و چا و بە مۆلەق بۆ ستنی، تەوكرە ی بەرھەمی دینی ھیند نەگرس و ھەل و پێ شو و تەختە تەسك و پێ بۆ دەپێ لەسەر وە شانگەر نابێ و لە ژێر وەش — بیلانەزی — عەدەبی پێ دانابو شری. بۆ نمونە ئەگەر مو كوری و سورانی بە پێ ئاو ئیزن «وشكانی»، بۆچی «بەژ» كە كرمانجی یە جواتر تە؟

لەبەر مە جاری ھاو كاری فیت و زیت و لەباری چا و یلكە لە چا و، بەنیو خێوی كو شێك شادە و بر وانا مە ی خوێندەواری پلە ی زور و زۆریش گەرمی كوردایەتی، تەوس و توانجی دە مەموزینە كەم دەگرت كە بۆچی «بێتە» ت نوسیو و نەت زانیو و شیوی ھەلێر نازەوانە؟ عەرزم كرد چونم نوسیبا رەواتر بۆ؟ فەرموی ئەوا «بێتەوانی» بۆبا یەت كە شیوە ی سلیومانێ یە!

وە ناشكوری خودا تەوی ئەم نەخۆشینە گرانە! لە مەھاباد، سولەیمانی، لای ھیندیكیش نوسەرانی بادینانی لە تەشەنا كەردنایە. ئەگەر زۆر زو جاری نەكەین، لە شەرە شار و شەرە تاخ دەس بەر تەدەین، ئەم شەرە شاخە وێل نەكەین؟ دەپێ — خوا بەر و ژە نەكا — ئەو ندوكو كە

زمانه‌ش که له چوار به لال گونی ساغه و ناهیکی پیوه به ماوه، له ناخی ناخدا بیتزین و نه لقاتیهای به عمره بی یو دایده یین.

دوستی نه زمان به لای خواجه

ده لنین مهیمون خوی زور جوان بو نه مجار خورو که سی لیهات، سه ره رای به رزولای و بی کلاویمان، له مهر فهره ننگ و زمان و هه مو عاشته بایه کی تر، به تازه گی چینک منالی ریش سبی و پیری به لالک و ده سرازه، به ناوی کوردایه تی توخ، له زمانه به سته زمانه که ی وا لاواز و به ره وازه و بی خودانمان بو به میمل، قل به قل و چل به چلی زور به وردی ده بسکس، هه وشه یه ک یونی عاره بیه کی کونی یان فارسیه کی مردوی هه زار ساله ی لی بیت، نه وزان کورد به وهرانه ی بی شیت ده یین. وه ک دزیکیان له باو کادین دا گر مین، دوزمنی ری نعمات بی، چه ی بی ده کهن! هه روا چه قویه و لی ده سوین، ده یده نه به ریلار و جونین؛ کاریکی به سه ره ده هینن دوم به زنی خوی نه کردی. ناو زوی ویزه ری وشه کهش به مهره دی کاو رای پیوا فروش نه وهن، مه لی فله م! بیزه پینوس. مه یزه کاغره ا بوشه تینوس. نه بیژ ده فته را! بلنی به راو.

— نیمه نه بی زوانه که مان له وشه گدل بیانی و نامو هه لوه ژیرین.

— خیره تیشاللا! ده ی خودا مباره کی کات.

— مباره ک و خیره تیشاللاش له وانه که ده بی شار به ده ر گرین.

که سیش نه به مامه کی ده گونی به کیک له م ناره به تانده ا بسر کینی: کاکی هه له ی پر له به له! کامه گه لی هه ره زلی هه ره دار و هه ره رزگاری سه ره زوی گومان نه به ی زمانه که ی وشه ی ناموی ندا نه بی؟ ئینگلیس؟ ئالمان؟ فه، نه؟ روس؟ که سب دیون، لب پرسیمون؟ تاپیت بلین له سه ما چه ندی رما سان له به کتری خو ستو نه وه؟ له ریزه زمانه کانی توردی، ده ری، فارسی و به نگالی شاره زای؟ ترکی نه سته مول ده زای؟ که تا ملان له عاره بی نا حیا و ره ننگه مه به سته رمانی عه ره بان بی؟ داخی گران که عاره بشل وه ک پیدا ویسته نازی، تا بزانی نه و زمانی وا پان و پوزو به ریلار که هه زار و چوار سه ده ساله پینسه دملیون موسولمان خزمه تی ده کا، به هه زاران و سه ی ناموی له ناو خوید، به ما داوه. ته مانته قورعانی میروز — که له پاکی و ره وانی دا مو حیزاته — ده یان وشه ی نه ژاد رومی، سانسکریتی، به هه وی، یونانی، کوردی و نارامی کوسی تیدایه؛ وه کو: برهان، دین، ملکوت، طوبی، رضوان، هردوس، اراک، زرابی، تمارق، کافور، کاس، قواریر، زنجبیل، سندس، اسنبرق، مائده، رزق، زحرف، سراج،

صرط، قسطاس، رهبان، داب، بیه، کتر، سر اویل، دراهیم، بخش، آمد، ابد، صدقات، قطمیر، اصنام، جناح، سُخط، برزخ، جحیم، تنور، زبانیه، جهنم، زمهریر، صرصر، شواظ، شمار، ققطیر، غساق، ضنک، شی، کهل، کھف، دلو، یم و سراب و هی تریش^۱.

خو نه خوازا کتیه کانی عاره بی و عاره بی یه دم تاخافتن. هزاران وشه ی نینگلیسی و فهرانسی و هندی و تیتالی و یونانی و تورکی و فارسی و کوردی تی خزاوه نموا ده شیین که هیچیک لهو گه لانه ی وشه گه لی بیگانه یان له ناو خودا هیشتونوه هیچ زهره ریک وه عه مرو مالیان نه که ونوه عاسمان کوله که ی نه ویستوه و سهر به خو بی هیچ کامیکیان نه که وتوته بهر بفه وه.

بسپوران ی زمان زانی لهو بر وایه ن به شیک ی زور له وشه گه لی لاوه کی که تیکه ل به زمانیک بو وه زور له هه واری تازه ی دا^۲ ماوه تهره و نه خوینده واری میواندار فیری بو وه له سهر زرو رمان خوش تی، نابی هیچ دهستی لی بدری و باشی هرگیز وه لا بری: نه وه تازه بوته ملکوه به که لک دی و خزمنکاری بی موجه یه. پیشو نانیسش فهرمویانه: «نو که ری بی مزه و خه لات، نانجی سهری نا غایه تی». بو نمونه تو به شوانیک، ره وندیک که ههر نه زانی خویندن به ری به کو ی وه یه، هه لم بیزی دزانی مه به ست چیه؛ به لام بیزه پینوس، داخوا، لیب ناپرسی پینوس چیه؟ تو بو نه وه حالی بکه ی ده بی بیزی نیازم له پینوس قه لمه. واتا تو ده بی کوردیه که ی به سندی خوب ترجمه که ی تا خاوه تی زمانی ره سدن که چینی نه خوینده واره تی بگا. نه ویش به چی؟ به و وشه یه کی که لات وایه عاره بی یه و ده بی له کوردی ده برکی^۱!

هه راران وشه وک قه لم. که نه دوزن و پشکنین خزنی عهره بن یان عه جه م. وا له ناو کورد، بوته مال که هه مو کات به سهر ده م و زاران هه و و بی نه وان زوانه که مان بی یو ده بی، کام کوردی نه خوینده وار هه م دوکان و قه باله و مال و حال و بال و قه وم و حال و نیش و عه مه له و عه نبال و عه تال، به تال، قه ساب و چهرچی و به هال و فقل و صندوق، خه لک و مه خلوق، سهر به و سهر به ب، شنو، ده حمه ت، مه لاو مباره و میعرب و خود به و رکات و زه کات و سهر فتره و خه رج و به رات و، حبه و عابا و قه قی و تهلای، نیسقات، خیر و هه رز، نه غدو قه رز؛ جو معه و جه مات، کس، دفن، نه لحه د، وه قاب، شیخ و تو بال و جر جال و خه لیفه و زیکر و نالیله و مرید و

۱- به لگه ی راستی نه م مه یه سته له م کتیه ته ی ژرودا ده ست ده که ون:

المغرب من الکلام الاعجمی علی حروف المعجم، لأبی منصور الجوالیقی (۲۶۶ - ۵۲۹) کوچی، چاپی مصر.

الالفاظ الفارسیه المربه، تألیف آدی شیر، ۱۹۰۸ زاینی، چاپی بیروت، المنجد.

ترید و سو فی وجه زمه و خه تم و نه زییح و نیشتیای یایراخ و سو الکمر و عه زره و دو عا و روحم و
 حه لامه ت و غه زه ب، حه شر و قیامه ت و توبه و شفات نه زانی چین؟ له ولا شه وه هیچی تریش
 شک پی نایه ن که له جیگای ته مانه و هه زارانی تر له م یابه تانه یان دانین، به لئی کاکه نه و گفته نه ی
 به هاسانی نه خوینده واران نی ده گن و له ناو خو یاندا ده یان لین، هه زار ساله بو گنه کوردو
 هه زار سالی لوت هه لکه ی و قول هه لمالی و خو له هه زار به ردو دارده ی، له کوردی ناشورینه وه
 نه وانه تی وه ک سیده کانمان له خو مان و هین خو مانن. به لام هیندیک وشه ی واش هه ن،
 کولکه مه لاو سوینکه که شکی نور و پاچوی هیچ فی نه بوی خو پفده ری شات وشو تکه ر، بو
 سوا عدانی شهرم و شوره یی نه زانی، قسه ی عاره یی ره ق و ته قی حه له ق مه له ق، رسته ی
 نینگلیسی و فرانسسی به نازو فنگه و مینگه وه کاویز ده کهن، سه ری خه لکیان پی گیزده کهن؛
 گوا به به خه یالی حوین، خو یان له ریزی بوزه پیانگ هه لداویرن. به راستی ته مانه به لان،
 به راستی رمانه که مان ده شیوینن. ده بی بو تر و کردنی ته م جو ره زیل و زالانه تی بکو شین.
 کوشینیکی زانایانه. ته گهر بو پال پیوه نان و رامالینی ته م چهند ره زاگرانانه ش پیودانیکی
 زانایانه ره چاو نه کری — وه کو نیستا به یه ت پساوی ده چته ری — ته وسا هه رکس دو بیت و
 له یکی زنی، خو مان لی بکاته مام هو رتک، له وانه به هه زار ره حمه ت بو خو یتتاله فه دیمیه کان
 به ری بکه ین.

گهره ک له هه مو شیوه کان زمان زانانی له زه بر له ده وری یه ک کو بینه وه و کو ز به ستن. یه که
 یه که نه ووشانه ی که لای نه خوینده وارانمان بیگانه ن و تیان ناگهن، بزار بکه ن؛ وشه ی هاسانی
 حو مالی له جی دانین. ته وچار ته تازه بزارده ش له به ر ئاپوزه ی ره مه کی رانین و پر سپان
 پی بکه ن که ناخو په سنده یانا؟ هه رگا زور به ده نگه دایه، ته وی ده می رایگه یینن که فلانه
 وشه ی کر مابجی، له سوین فیسار وشه ی فشی نیسک قورس و ره زاگران ده کار بینن.

وه که ده سزانن هه تا تاوها پی خودانین، ناتوانین ته م کاره بکه ین، دل چه به لان لی ناگه زین
 به یه ک بکه ین و نیک بیگه ین. چاک هه روایه له ناچار ی تا هه ل و ده رفه ت ده ره خسن،
 به هه زار یمان بچارین و هه ولیده ین ته وی بو مان له نا پیران به که له پوز ماوه ته وه — تا لیمان
 نه ته واره ته وه — که م و زور و مورو بوری، جس و ره سمن و ناره سمن، هه رچی کوردی
 نه خوینده واره یی به و ده یان زانی، خر و پری کو که به وه بو روزی خوی؛ بو ته وروژه ش خوا
 که ریمه.

من و فەرھەنگ؟

زۆر دەمێك بو بە ئاوات بوم، و سەدا ئێك ھەڵدورم و روانی كوردی كۆكەمەو و بێكەمە نوستەى سەردێم. بەلام چەندەم دێناو دەبرد، سەرەو دەرەم دەربەدە كرد كە چۆن چۆنى شان بەدەمە بەر ئەم ئەرکە، ئەو لەمپەرانی ئەبەرەم، بۆمن ھەبھاتە راھى بن:

۱- مەودام نە سەرى سەوداییم ھەلگرم، بەشۆین یارا بێمە عەودال، بۆ ھەموسوچ و قوربى ولانە کەم سەھەر بکەم. گوندەبە گوندو دوندەبە دوندو دەشب و ببارو کە ناراسى بۆنگەرتەم. لە ئاران و لە ھەواران، لە ھەرسوینى چەند شەوئى شەوینى بگرم. لە پرسیاران شەرمى نە کەم و نە ترسم، پەرسىم و پەرسىم لەم و لەو بژنەوم و گورجى لە ئالا بێنەوم و بێنەوسەو.

۲- دارژن و خال و میل رشتنى فەرھەنگ بە نەكوزى، دروینە نە شەش، ئارد بێرەو گىاں كێشائە. ناو لەدوى ناو، پێب لەشۆین پێب، بەسۆین یە کدا جەلە کرد، ھەرو شەبەك لەشۆینى خۆیدا ھاوردن، لەجیھانى زیارى ئەم رۆژگارەدا، زاستنى تران و بۆیەو لە دانشگا وانەبە کى سەر بەخوێ. من و خوێندى دانشگا؟ ورج و عەبا؟! ھەبھو دەوئى. منى ھەژارى ژيان تال، وا لەخوێندندا كرج و کال، چۆن دەم بۆ ئەم بقیە بەرم؟

۳- فەرھەنگ دانان — بام لە زانیاریشەو بى — كاری یەكێك و دۆن نە: گەرەك رۆر و رەبەد پیاوى دەماراوى پسپۆر لە زمانەوانیدو ئاگا لە زۆر شیوەى جورجور، لەمەز ئىرازو كەرستە تەبارو ساز، ژوانگەبەکیان بۆدایەرى و رۆزبەرۆژ لێك كۆبەسو و جگە لە فەرھەنگ دارژن ھېچ كاریكى تران نەبى. منى ھەژارى ئاوارەى لەش بەبارى تەنیا بالى شەو خەوزراو لەشۆین جى خەو، رۆز ھیزبراو بۆ ئاسى شەو، سیوات واكەم، ھورسەم واجەم، بچم دەس لە كاری وادەم؟ وشتر و بلوێرتى دانەو ئەوم بەپەندى زەمانە.

ورەو و رە تەمەرزۆیى مەنالیە کەم كۆل و كۆی دادە مرکاوە نا یەكجاری ژبەمۆكەشى كوزاوەو یوبە خۆلەمیشى ساردو بەفەرماشۆشیانم نەسپارد. كەجى دېسان جاروبارە، ترك گوتەنى ھاردان بێر، لە قوربى قورى دلى شیت و شورى ئەویندارم، ورتەورتو كوركە كوركى دەھاتەگویم. عارەب تیزی: ھەرچى ھەموى دەسناكەفى. واز لە ھەموى ناھیندرى! تۆ لە سۆنگەى دەربەدەرى و چەرمەسەرى چەدین سالە، لەناو خاوەن شیوەكانى ناودەشتایى و كێوكانى ناو كوردەواریدا ژباوى. فەقیلەبوى لە موكوریان، ھیندب بۆنان چینیەو و راتووى فەقى ئەم مالا و ئەم مالا كردو سەى ھېچ دەركێك پێب ناوەزنى! لەدەس زەبرى دەم و دەزگای شای ئێران پەزەوازەبوى بۆ كوردستانی بەردەست و داگیركراوى عێراق چوى! لەسایەى نەداریتەو دەگەل خێلى ھەژاراند، بەشۆین نایدا مال پشكنى ئەوینت كرد! بۆلیسى عارەب راوى ناى، لەناو كوردی شیوە كرماجى پەستاوتى! زۆرجار بەتال كەمجار پالە، دەپازدە سال دەگەل پشیمەرگەى كوردستان لە ھەموشیوەو

زاراوه، به به بدهن و که ژوچیاو سیوه لهی کوردستانه وه هاوینکه و هاوسه نگر زباوی به کجار زورت و سهی کوردی همه جور به لاگو تدا تی به ژوه زوریست له رینی متالا و حوینده وهی نو سراوی کوردی به چاودیوه، بو هیچ به وی تم که مانهی ده یازانی بدن بوسه وه؛ هر چی بی له هیچ باسره، دهی و هره سگلی له خوده و هیلک له و کوده بکینه. نه وه حوایه به سکه ساگی له تو به برشت و زانتر، تم بوزه روشاندنه ی نو هانه ی بدات. به جونی کوتان سوی بکاو تومی باشی لی بیچینی.

تم قهرمایستانه ی دلتم هدر له لا خه یال پلاو بو. ده مگوت نهوا گریمان کرد به دلتم کردی، نه و که ممش که خوم ده مزانی بوسیمه وه؛ له کوئی دانیم؟ له ده لاهه؟ مالم هه به نا ده لاقه ی بو کرابی؟ هه تا که بگی؟ هه تا روزی زرته بو زنی بیگانه ی قوله چوماغی دگیر که، بینه سدری و به نار هدر شه سجد به کم بو پتوه تی و به سجد که وه دهستی له بهر گهرم وه کا؟ نه ویش وه چهند به ره می نو سراوی بيشوم — که مالان کران و سوتان — لیم بینه کول و جفار؟ نهوا نه سو زیاو بو نه کرا، کئی زیم نه دا چایی بکم؟ ریگه یان دا؟ مزه ی چایی له کوئی بینم؟ حوی پلاو به که موه؟ کئی کا به کلاوم ده پیوی؟

نه خیر ته ی دل! گهره که تم تاوانه ست وه کو زور ناوی دیکهت به ره ببن گل.

له ۱۹۷۵ دا که شورشی رزگاریخو ازمان بۆزی حواردو جاری ناش به تالان کیشا، به دلیری و به سه رسۆزی به ره و ئیران سۆز بو نه وه و بومه به ما هنده بیرهی بی حیره ی نان له سه رخودا، به ره و تاران هه لئاندا شتم، نا له که ره ح گیر سامه وه. بوخوم خبه و و رگ و ده و، متالی ناخورشیم بون. نهوا بو ژبانی روزانه م هه ولتی بدهم. له ناو پسولیکا بوسیم من کوردیکی ناواری دنیا گه زیده و نیمچه گورگی بالان دیدهم. روایی رگماکم کوردی به و عاره می و فارسیش ده رانم، له روانی ناز و رشدا که متاکورنیک فر ته قرتکم تی ده کری کئی به بانه زگ ده مگری و ده کارم کات؟ وه ناو شاری تاران که وتم، ئالفه ریزی گه لیک ده رگ بانه کوتا، کهس نه یوت کئی؟ له ناکامی تم هه مو گه زو خوله م ده، زوری لوتم توسی لونی سه رگزیوری چاپ و به خشی دانشگا بو؛ پسوله بۆرم نامشتی، فهرموی: نه گه ر تو قانونی ئینوسینام بو وهر بگیزی به سه ر فارسی، فارسی فهره بگی عه میدم بو وهر بگیزی به سه ر کوردی، نه گه ر نه ویش ته و او کرد فهره بنگیکی کوردی به فارسیم بو بنوسی، وه ده کهم نه سته کت پی بگا.

منیک که بریارم دا بو جگه له کوردی به نویسم، ده مگوت چرا هه نا بو مالحو پیویسه، باسی بدری به مرگوت، وا نانیم لی به زیوه ته پشتی سیر. دودل ماوم؛ ده یکم حرمه ب به و نه ی گه لی خوم نیه، ناکه م نانی روزانه م چتو به ندا که م؟ جاری ناچار مله بو مهرح ر کیشا. له تیداره یه کی میری به هه قده سینکی روزانه، به له هه می به ژوه یسگر دامه ررام و شه دانه بهر

کاره کهو مله لیا. ههوهل پازی قانونه نیینوسیناکهه کرده فارسی به لاسی و سه دانه که ی فارسی کوردیم هیتتا ئه دار به کرایوه، گیره لو که یه که هه لیکرد کلاوی باسا بایردی. شیله ی که لهه به کولی دروشمی نالای سهه نسا سه دخوزگه ی به فسوس ده حوورد. سسه و باهور کلکی خسته گه لوزه وه بوری ده کرد. سه ی له پاسه وه به ده زیلا، له سه که تیان جوت پاسوی ده پوزی هاقاو گلاره و بو، چوار به لی راکیشاو تویی.

به ده ی تازه وه سه رکه وتو وه خو که وتن، داوین و هو لیا هه لمالی، به گه سکو بیل وهره ر، وه کیل، سورباش، ره شپاش، سه ردار، ژیردار، سه رکار، به رکار، هه رکه سیکی ده نکه جو به کی ده گه ل سا له سه ر ناخوز کر وشتین، بان جوی به سا سه روسین، پاک کرده وه رایان مالی. روانسه من که له بابوب بزیکرم تا له تاغوت. نه جو خور نه کافر وشم. حوا حوا، بو داوی به شه خیریک نه کهه! گو یان له مه و بهر چیت نه کرد، نیسته س بیکه نهه کاره ی تو هیچ زهره ی بو په ز نهه.

قسه که له ناو خو مان بئی — وه ک نیم گوتن — من نهه کارهه که له بهر ناچار ی ده کرد، وه کو بینگاریک ده زانی که هیچ دلم بئی خوش نه بو. به فیز و بیزه وه ده مکرد. به لام دوا ی ماوه یه که دیم نهه ورده ورده بینگاره به به ده ی بهرر یونه وه، خوا به خو بئی زوری وشه ی کورده واری ده خویدا کو کر دونه وه. بو زیک دلی گهرم کردم وتم شایهت نه مهش روزیک وه کارخوی بیت. سه رگهر متر ده سم دایه و نه مه ی که نیسه ده بدونن، به ره می نهه بینگاره یه. ره گه گازندان هه رکه کن که

۱ - زور له ماموستا نارامه وه که نه وه مو ئه رک و نازره بو بیک هیبانی به ره به گ وه سه رسان خو ی حسوه، بئی به لئی بینگار، وه کو به بیستنی و ابو. خوداس هه لاکری حوینه ری هیزا به رانی که به راسی کاریک ماموستا هه زار له با بهت نه وکتیه وه کر دویه، مه گهر بیینه هیم و به حاو سینی ده ما قهت له نویسن ناپهت.

حاریک نه له فونم لکرد، جوان فسه ی بئی به ده کراو باش له بهر ما بیه کانی نه ده گه یشتیم! پر سیم: قوربان به خو نیه کهت سه ری هه لدا وه به وه؟ بهرموی نا، به لام دوروزه به یوستوم و نا نه و به شه له کاره که (کاری به ره نهنگ) ته وانه کهم و یوتی نه تیرم، خه م لئی نا که وی.

به ره به گیک کوردی به ترکی نهسته مبولی که به لاتس بو سه رایه وه، ده سنی که و بو؛ باش له نه سه مبولیه که نه ده گه یشت. نه محار به ره نهنگیک ترکی نهسته مبولی به فارسی هینا بو، یه که به یه که مانای وشه تر کیه کانی به فارسی ده دوزیه وه تا مانای دیزه بر کیه که ی بو ده رده که وت و نهه جو ره تا قه وشه یه که کوردی ده دیته وه. کهو بو بو دیسه وه ی وشه یه که کوردی لای کهم سه عاتیک خه ریک ده بو.

شه ونک له بهر کاری زورو شه که می و بئی خه وی حالی تیک جو بو، له بیمارستان جه ددو کتور که دستان، کوتیان ده بئی قه ب خوی مایه و به کا وشه و ورز له شهش سه عاب ریتر به یوسنی و هه شت سه عات سوی. به لام نه گهر هانه وه مال، زور شه وان تا به یانی وه خه بهر ده بو و کاری ده کرد، هه رچه ندیش

بۇچە تۇيش ھەر وە شوېن ئەوانەدا چوى كە حوت گلهييت لىن كىردون. چما بە عاره وى و
فارسى ھەرھەنگىمان بۇ ئەنوسىنن؟! سەركۈنەى ئىوھ قەويلە، بەلام چى بكم ناعىلاجى
گەلنك ئىنسان يەپپاودە كا^۲ بەھومىدم ئەوكەسانەى لە دواروژ ھەرھەنگى كوردى بە كوردى و
مەكورو رېك نر دەنوسن. لەم كارە نەبەگەى منىش، كەم و پېشېك سودو بەھرە ھەلكرىنن.
خودايارېتى.

دەپازاپەوھ گوتى مەدەدا. لەناكام دا سوئىدم بوى حوارد نەگەر شەوان لای كەم چوارسەعاب نەنوتى،
كارە كە بەجى دېلم.

خوئەرى بەرېزا لەو چەندساقەدا كە مامۇستا شانى داوتە بەركارى ھەرھەنگ، لەمچەشنە
خومانەكردن و لە ھەو حواردن بۇردن لەبەر كارى زور، كەم نەبوھ بگرە رۆرتەر ھەروى
كردوھ؛ جاخوت دەكەمە قاضى ھەو دەپى بلىي يىگار؟!

۲ - لېرەشدا ناعىلاج دەپى ئەوھ بېزىن حواوژاسان ھەوھل جار قەول و قەرارمان لەسروش،
پېك ھەنابى ھەرھەنگىكى كوردى بە كوردى بو. بەلام لەكو بۇ ئەوھە كەدا پېشنيار كرا نەگەر دېزى
فارسىنى لىن زىادكەين، قارابحى رۆرتەر دەپى؛ ئەوا ھاتو كوردىك ھەبو نە لەوشەكە تى گەبىشت بەلە
شەرحە كوردەكەى، با بە فارسىش بوى ماىاى كەين، بەلكو تى بگا. كە لە ئېرن رۆرتەر لەكوردان —
بەباشوكرى مەپى — فارسى لەكوردى باشتر دەرتن و بگرە كوردى ھەر بازانن. ھەروھە دەپى
فارس زمانى يا فارسى رنى وشەيك كوردى بېسى و بېھوى ماناكەى براننى، بۇ ئەوئاقەمش بىن كەلنك
نېھ.

لەسەر ئەو پېشنيارە دېزى فارسىش لە ھەرھەنگ زىادكرا. بەلام، «ئەرتى فلان شت و قيسارە وشە
بە فارسى چى پى دەلېن؟» دەردىكى پى داين، مەپرسە!

حا كەواپو، نەپى بېزىن ئەم ھەرھەنگە لەزاسنى دا كوردى بە كوردى بە فارسىو لەوانەى مامۇستا
گەلەى لىن كىردون جىاواژە - محمەد ماجد مردوخ روحانى

شيۋەي نوسىن

وسەي كوردى نەم فەرھەنگە بەوشىۋە خەنە نوسراۋە كە ئىسنا لەياۋمان باۋە: سەرۋ ژىرو
بۆرەكانى بەم ئاۋايدەن:

۱ - لەجىياتى سەرى بەپىتەۋە نەلكاۋ. ۋەك: پۈۋەۋە.

۲ - سەرى بەپىتەۋە نوساۋ. ۋەك: سەر.

۳ - بەرى سانايى ۋەي گرى. ۋەك: كوردو، ۋەك: كوردەۋارى. ۋەك: ھاتو. بو.

۴ - بۆرى ۋالا. ۋەك: بۆر، ۋەك: زۆر، پۈۋ، پىخۇ.

۵ - لەجىياتى ژىرى سانايى. ۋەك: كارىتە، ۋەك: ھالى مەن.

۶ - ژىرى ۋالا. ۋەك: دىۋ، ۋەك: كىۋ، ۋەك: خوي، ۋەك: گوى.

۷ - مەن لىرەد - ۋەك: فەرھەنگەكانى تىر - بو ۋى ھو چاۋ دو ۋاۋم نەۋسىۋە. بو ۋى

داكشاۋىش ھەۋەتەر. چۈنكى لام ۋاۋو زۆر زىادىن. بۆنمۇنە وسەي (ۋوتار) نەگەر ھەر بە

يەك ۋاۋ نوسرا. كى بايخوئىنىۋە ۋوتار؟ دەيسا بۆچ (ۋوتارا) نوسىن؟ ياخۇ نەگەر

نوسىمان (پىر) كى دەلى نەمە جىيە. ھىچ نايەۋى (پىر) نوسىن. تاك تاكە - نەۋىش

بەدەگمەن - تۇشى ھىندى وسە دەيىن كە خوتىدەۋارى ساۋىلكە رەنگە بۆي نەچىنەۋە

سەرىك. ۋەك دو وشەي: كۆر و كۆر. كە بەكەمىيان رولەي نىسەرە دوھەمىيان

بىشت دەرپەزىۋە. مەن قىزەندە نىرىنەكەم (كۆر) نوسىۋە: بۆشت ھۆزىش بۆرم لەسەر بۆر

داناۋە نوسىۋە (كۆر). لەۋشوتىنەي ۋەك ئەۋانەن - كەۋەك وتىشم زۆرگەمەن -

ۋاۋىك ۋ بۆرەكەي سەرى شاتى دەدەن.

۸ - (زەتە) - بزاۋىك ھەيە نەۋىرە، نەۋىر نىيە. تۆزىك زىمان داگرتە. ۋەك: وسەي: كۆن، بۆن، بۆن

نەم بزاۋە لەخەتى لاتىن دا ھەيە نىشانەي بۆ ديار كراۋە: ئەلفو كىكى لاۋازو كورتە بالاۋە

(i): BZIN, KRIN. که نیمه به کوردی نیمانه و پنیو یستیشنه. من بو نیم براوه کزه، ره نه (۲)م ده بهرچاو گرتوه. ده پنی نه وه بدهش بزانشن روری می نه و پیتی و سیه می نه و سوه ریره بن هه به له کاسی ناویته (اضافه) بونا، ریره که خو به خو ده سوئی و نه و سا ره بهی ناگه ره که بو نمویه: نه گهر بیزین (سوخی بز)، گهره کیه تی. به لام نه گهر بوسر (بزی به له کم خوشده وی)، ژیره لاوازه که ی ناوی و روت ده نوسری.

لامی لاوازو ری باریک وه که له لاوازو باریکدا بی هیچ هینا دینه نوسن، به لام لامی وه که به لام و زینی به کره، نه و کلاوه دو هلیفه یار له سه ره، که بو و اوو یی نواله بشانماند. پنیو یسته نه مهش بزانشن ری (ر) پیش وشه هه مو کوردیک هه ره گه وری ده خو پنیته وه که و ابو وشه می وه کو: روژ، روگه، ریواس و هی تریش پنی ناوی سه ره به کلاوه بن.

(گیره)، که له عاره بی و فارسی دا فریه هه به، له بابایی پته که دوچار ده نوسن، محمده. محمه ده ده بی. چونکه براوی سه ریتان هه ره پیت دیاری کراوه و بریه می له هی (ه) و بی (پ) و واوه (و)، ناچار له جه له و زنجیره ی یدک له دویه کی وشه کان، براویسمان وه کو پتی ره سه ن و سه ره کی دانا، بو نمویه: ره وهر که وتوته نیس ره هه د؛ چونکه ره هه د به سی هی له دوی دینی به که ژمیر اوه. هه رواه وزه پیش هه زار ده که وی؛ چونکه هه ژ ره دو هی به که به دو یدکدا دیته ژمار.

ئه لاف (ا)، هه براوی هه لکته نه و ده گه ل هه مره لک حیا به (نا) بیتیک و براوتیکه، وه کو: ناو، تاتاره، فوئاد.

براوینکی تریش هه به، عه ره ب و فارس نیاه، وه که براوی: روژر (زیر)، پویل (دراو)، فویل (دزی پهل). تورک به لایینی خویان، لا ده نوسن من یورم به سه ر و ونوسی، خوانه حوایی هه رگا و ونکی قوچیندراو توسی یی به کی ساکار هاب، نه و ده نگه ی لی به یدا ده بیت. با ونستا بیدا بچینه وه، وا له م که رت به نده ی ژیره وه، نمویه براوه کان و خوینده وه یان له رسته دا نیشان نه دین:

بزاو جوړی نو سین مانای وشه نمونه‌ی له‌رسته‌دا

ول	قول	پوزو په‌له‌ك	قولت هه‌لكه با تهر نه‌بی
ول	مول	كورت، كن	كلكه قوله‌ی مام‌زیوی‌دا
ول	قول	لای‌سهروی تانی‌شك‌هه‌لیان‌كه‌ده‌مالی‌قول و بازن	جیدار بو له‌سهر جیهان‌بنازن
ول	مول	كور، دزی‌پهل	له‌قولایی دلمه‌وه خوشم‌ده‌وی
ور	كور	سې به‌شی‌كورك	دایکی بو‌كنی ده‌كور‌كنینی
وز	كور	زاروی‌نیر	كچ له‌كور به‌روحم‌نره
وز	كور	كویر، نه‌وین	ته‌وشن ته‌وله‌سهن‌كوریه
وز	كور	مه‌جلیس، مه‌كو	باله‌م شوینه‌گور به‌ستین
وز	كور	پشت‌قوز	له‌خه‌فته‌تان‌گور بو‌مه‌وه
وی	مویل	دراوه‌پول	گش‌کاری ده‌پویل‌نه‌گری
ی	پیر	په‌تعمهن	ته‌ی تازه‌جوان‌پیری، كه‌نیفتاده‌م و كه‌وتوم
ی	پیر	دوسال‌پیش	ده‌ستی په‌ره ده‌ستی شكستم كه‌له‌ده‌ست‌چوم
ی	كنی	كام‌كس	هه‌موروزی له‌تاو هیجرانی‌ته‌مسال
ی	بابی	باوکی	ته‌مه‌ننای‌مردنی‌پیراره‌بی‌تو
ی	فری	له‌شه‌قه‌ی‌بالی‌دا	مه‌یگیر و‌ره بو‌م‌تیکه‌دلم زور‌ته‌نگه
ی	گویی	ته‌ندامی‌بیستن	كنی‌باشه؟ هه‌مو‌كس ده‌روه و سه‌دره‌نگه
ه	حه‌سهن	تاوه‌په‌مانا‌جوان	ته‌گهر كوردنك‌قسه‌ی‌بابی‌نه‌زانی
ه	وه‌روه	په‌روه	موحه‌قفه‌ق‌دایکی...و، باوکی...
ه	مزن	مردن	بالداري جوانیم له‌لکي‌ناواتم
ه	مه‌زن	گه‌وره	هاواره‌له‌من‌چزو‌په‌زو‌نیشت‌وقری؟
			گوئی هه‌لخه‌هه‌مو‌ده‌نگی‌بزی‌ور‌ور‌ویه
			ته‌م قافیه‌ت به‌سانی‌دلی‌مودده‌عی‌حه‌سهن
			ته‌نگه‌دیه‌نگه‌مه‌یلی‌په‌چه‌نگه‌هه‌لنی‌مه‌لنی
			وه‌روه به‌شه‌رتی‌جاران، گیان و مالم‌قیدات‌بی
			مزن به‌میرانی‌خوشه
			بو‌كوردازی‌خودی‌مه‌زنه

پهته چه قیوه کانی کوردی یه ده دویه کا:

ن-ب-پ-ب-ب-ج-ج-ح-خ-د-ر-ز-ر-ژ-س-ش-ع-غ-ف-ف-ق-ک-گ-ل-
ل-م-ن-و-و-ه-ی-ی

سهر چاوه کان

بو سنگ سی نه به ره گاهه سگاهه له دژ که خوه راسیوه له سهر مه له سهره هره نه یی
ژیروش به هره وه روم:

۱ - فهرهنگی خال - کوردی، کوردی. بهزاراوه ی سورانی و زازا و یادینی و ئه رده لاتی له
سنی پاژدا.

۲ - فهرهنگ ناسه نوله لاهه رنوخ - سیوه کوردی ئه ره لاسی و هه اماسی رافه
به فارسی و عاره بی له دواژدا.

۳ - فهرهنگی کوردی - ئه ره بی مه لاهه لیل سوله مای - به سیوه ی کر مایحی و سه نه
خابه کر و ..

۴ - فهرهنگی سهیدا جه گه رخوون - له شیوه ی کوردی بو تانی بو عاره بی. دواژه
چاپکراوه کی.

۵ - قاموسی سهیدا زه بیحی، دواژه چاپکراوه کی - که بریه تین له هه مزه و یی.

۶ - فهرهنگی بو رنه سه لاس - که کر دویه به پاسکوی مه م ور سه کی شنجی حانی که
به لاتینی نویسه و به ترکی وه ری گیراوه.

۷ - ئه شتیه که شه - فهرهنگی کوردی - عاره بی، نو سراوی کاک فاصل نظام لدین، چایی
به عدا

۸ - فهرهنگا کوردی نوژن - کوردی - عاره بی، به قه لیمی ماموستا عه لی سه یو گورانی،
چایی عه مه ان اران

۹ - فهرهنگی دهنکی (اراککی) - شیوه ی درسی به وری نه سه موسی به خه ی لاسی
نوسراوی ماموستا مال میسانز، چاپی چاپخانه ی ژیتانو، پاریس ۱۹۸۴.

۱۰ - فهرهنگی کوردی - ترکی، به خه تی لاتینی، نو سراوی د. ئیرولی، چاپی هوله نه ۱۹۸۷.

۱۱ - فهرهنگی له کی و لوری - فارسی و کوردی، نو سراوی کاک حمید نیزه دپه ناه،
واژی کردی مه محمود زامدار، چاپی به عدا.

۱۲ - واره نامه ی فارسی - کوردی، نو سراوی دوکتور ته قی بر ایم بور، چاپی تاران.

۳ - به و یی شنجی حانی و دیوانی مه لای حریری که بو و شه کر مایحی کان پشکسوم



نابور چون: سوڭ بون له بهر جاوان، ناوران [نابور] رسوا شدن.
 نابورقه: دهوره دان، چوارده وره گرتن: (فدلا نابورقه دراره) [نابور] محاصره.
 نابوتاب: جوان و ريك و نيك: (ده لئس هسان زور به تاب و تاب ده كا.
 به قله كهي به تاب و تاب گيرايوه) [نابور] آب و تاب
 نابور: (۱) ريز، شرم، ناموس، نابور: (۲) سازدان، ته گوز كردن، پيك هينان:
 (مه كارا خو نابور كر) [نابور] (۱) آبرو، آرم: (۲) فراهم آوردن، مهيا
 ساختن.

نابوري: مايه ي گوره ران و بزو [نابور] اقتصاد.
 نابونمان: مري سالانه يا شمش پا سني مانگهي زور نامو گوفار له بر [نابور]
 آبونمان.

نابونه: باره ي زور باه يا گوفاريك له پيشدا دان و له سهره ك وهر گرتي [نابور]
 بونه

نابونه: پياړي تهره و زلخورت [نابور] توتند و لندهور
 ناب: مام، برمي پلوك [نابور] عم.
 نابو: ناب، بو بانگ كردني مام ده لئس، ده شلېس بېررت نابوي منه [نابور]
 عمو

نابور: بهلا، به سهرهاتي خراب، ته گهره و نړشي [نابور] مصيبت
 نابوره: (۱) بهلا، نابور: (۲) كوماي حدلك، بېكفوه، (حدلكيكي زور
 له دورې مزكوب نابورديان دراره) [نابور] (۱) بلا، مصيب: (۲) شلوغي و
 اردحام.

نات: هماغه بو كومه لو كو. (خه شامات، تاغارات، دېهات) [نابور] پسوند
 اجتماع و ازدحام.

ناتاج: چاو له كومه ك هوزارو تعداد، محتاج [نابور] محتاج، سازمند
 ناتاجي: احتياج، كمابهي [نابور] احتياج، ...
 ناتون: ناگرداني همما، تونجاهه [نابور] آتسداډ حمام.
 ناتهر: ناگر، ناوړ، نابور [نابور] آتش.
 ناتهران: راوه، قسه بهر اتين [نابور] هډبن.
 ناته شبازي: به قه كردن و هسه كه شينه هه لدان له جيزنو خوشي دا:

نات: (۱) بهلئ: (ده چيه غبرگه؟ نات: ۲) بو پر سيار: (ده گهل توم بو، نات: ۳)
 ونه ي رتوگرتن، سوځلوي ناغا، (ناحه سمن): (۴) راناوي ميويده.
 (سو يوژنيحسان و خوهي نه شمي / لده وريشان نابو خه شمي)
 «حزيري: ۵» هين، هي. (ثامنه، هي منه) [نابور] (۱) پلي، آري: (۲) كلمه
 برمش: (۳) كلمه احترام، مخفف آقا: (۴) ضهير مونت: (۵) كلمه
 مالكيته.

ناتمه: نم بده كه، (لهماته كاست گهره كه؟ ناتمه) [نابور] هين، ابن يكي.
 نابات: پاشگري په ماناي ناوه دان كهره وه: (گوندي خه سه نابات) [نابور]
 سوتد به معني اباد كتنده

نابجو: بېره، ناوحو [نابور] بهر
 نابخاهه: ناوده سب، دستاو، سهر او، سهر پيشاو [نابور] مسراج.

نابدار: قاوه چي و حاجي دودحاني گهره مالان [نابور] ايدار، قهوه چي.
 نابدار باشي: سهر وكي چايه و قاوه چي ديروختان [نابور] ايدار باشي.
 نابدار خياه: (۱) زوري چالمان و قاوه ساز كردن بو دودحان: (۲) بارو
 بنه ي تايديتي پياړي گوره له سهره را [نابور] (۱) ايدار خياه: (۲) وسايل
 مخصوص سقر اشراف و ثروتمندان

نابدوزك: (۱) خرنقه، فيحقه، دهرزي كه دومانې بې ده لاش ده كهن،
 (۲) لوله شوي دم ته نك كه تنوگه ده رساني بې ده سيار ده كهن [نابور] (۱)
 سرنگ: (۲) فطره چكان.

نابده ست: ناوده س، سهر پيشاو [نابور] مسراج.
 ناندو ستخانه: (۱) خانه [نابور] دسرو بي.
 نابور: بهر اي گه ووه ده لئس [نابور] داواش.
 نابور: شرم، ناموس: (بې ترخه زيش و زو كه نه، بكن به نابور) «هه زاره
 [نابور] بره

نابور وېردن: روسيا كردن، ناوړ ايدن [نابور] رسوا كردن
 نابور وېره: ناوړه بهر، هو ي نابور چو [نابور] رسوا كتنده.
 نابور و تكان: روسياو بون، ناوړان [نابور] رسوايي
 نابور و تكانو: روسيا، سوځ و جړوك [نابور] رسوا، بې آبرو.

احمد نواز. مخمیں: (جس کی تائید وہی پستہ پتہ نام، دو پستہ
بجیروہ) [۱۱] اکٹوبر

مجموعهٔ این دو سری به سه (سه‌ری هردو کسوفی ناخوش، گریه‌ناپذیر) هارده یاخو / طرفی نه‌هده ژونقی، ژلف من نیاسی «مالی» (۱۱) ای.ا. بو گویی

ناخون: شونیه هله یه سترایو جیی خوراکیی نازده، نالعدن، ناهرق

ناخوران: ده گیل، بخور: ۱، سب ۱، بشیوه، بشیری و نارویه (ناخوران
بخور نسکه سبک جلدی حاوی مائسی: ۲) کومله دزو لالاجی
(نای لدر ناخوران یا بخورانه خوهیجیان یی نه هبستن) ۱۰ شرح و
مراج و آشوب: ۴، حرمان.

شاحون: (۱) مه لای (مه چه مان: ۲۰) نیو: (۱) آسوتس: ۲، تاخن.

تأليفه في سنة ١٢٨٥ هـ

شخړه: خوږه هېڅو بده کې ورورده پېښې ګڼل کېدو. نو غې پښه
پسپار شين.

ناخه‌بانی (۱) خنده‌بانی، پهنه‌نوا (۲) پایی شکو بوس (اق) گل‌اندو باج (۳)
 به بند ن به جوردگی و صاف

ناخشه باقی جامه ها، ناعابا بر بهار و یکی سی بهار و سی و نوره به
 بی و نه سمری ده بهمن قمری و نو و دسار - و د به -

روح خود را خلیفه گانی باره شمیم بوی ده شمع، سهره شای بدو را
اول بهار

تاسخ هه نکیشتن: له ده وار څخه وړاندې ځان په حسرت وچړون

[illegible]

شهادت نهجا کرد (ناحی) «حاجان و اذنی» (۱) نسیم حیدرہ ۱۴

نۇجىيە سۈنچىسى ئاسى ئالفەدەرىد سىگى ئىسۋرى دارىن [۱]

شاهین نواح هندیستان [۱] اه سردادی
شاهین نواح هندیستان [۱] اه سردادی

نادا: (۱) دلاوی، سہجہ و ب: ۲، پشپوری، نیرانی (۱) سخاوت: ۳،

نادار: مانگی رومی، بیست و نه روز له حاکمه نیوه ده روز له ده سیمه ۱۰۰۰

نادارونك ځونځيکه له سهر به هردا ده پسي کوڅي ځي گمي سمب که اوږي بهر

نادان: روی به پست و پاره گشت [۱] و میس حاصل خیز

١٠) تەلەكەورنىڭ، چۆرىك تەلەكەور (۲) بۇلارنى گىيالى شەمىي

دهراري دهمي وټرور (غلانكس ناره اوږي دهمي خوښه) [۱] ځای
بيرون ريختن آرد (۲) لږه آسياسنگ؛ (۳) كڼايه او طرر
سحر گمن.

ناردينيچ: چوړيك هه لويه له نارودو شه كړ [۱] نوعي حلو ي شكرى.
ناردينيچ: ښو كړي دارينى ناشه وان كه نردي يي له قولكه دهرده [۱]
پاروي آردكش آسيابان.

ناردينيچ: ښو كړي دارينى ناشه وان كه نردي يي له قولكه دهرده [۱]
پاك كړن ته ساندۀ رد تر آسياب.

ناردين: هاوړدن، هښان، ټاين [۱] وړدن
ناره: (۱) سوسمان، ټاگر كهوتنه؛ (۲) سوسمدي، ناوردو [۱] (۱) حريق؛
(۲) سوخت.

ناردو روڼ: سوامي، چسني نرد بهرود چايدن كه رورر نو رهستان
دروست ده كړي [۱] كچي.

نارده: تازه داهاتو، تازه بهت، نوهاتي [۱] نو مده.

نارده باره: بهشه نارديك كه ناشير يو همو باريك كه ميكي به خوشي حوي
به ناشه وان ده به خوشي [۱] بخشش آرد به آسيابان.

نارده شان: نارداوږ، ښو شوي بهر داش ناردي ليوه ده خانه قولكه
ناشمه: (همني چيش واچون، چوڼ مكرېر چوڼ / گمرد نوده شان
ناسيای گمردون) «هوله وي» [۱] نكا: نارداوږ.

نارده دل: بوكري بهرده ستي حاسي گهوره، باب بوكري، روبر كمرى حان
[۱] اړدل.

نارده لوكه: (۱) ورده نردي سهر لوي قولكه له ناشدا؛ (۲) بهرې زور
ورجو وشك كه ده بارې [۱] (۱) گرد آرد در آسيا؛ (۲) برف رير و حنك.

نارده لين: توژ ناشي زور نهم [۱] گرد آرد در آسيا.
نارده مشار: بره مسار، ناردي هره [۱] آرد آره.

نارده وا: به بونه چينسي گوموله همو ورو كوزه له [۱] اشي است يا خمير و
ترتير، آبي.

نارده واره: نارده باره [۱] بخشش ر آرد به آسيابان.

نارده وي: هاوړدن، هښ، هښان، ټاين [۱] آوردن
نارده ينه: داهيتروا، داهانو، ژنوهاتي، نوچي بوي [۱] احتراع

ناردي: ناردهو، به توله [۱] نكا: نارده وا
نارزي: ټاوت، نارزهو، هيو، دښواز [۱] آرزو.

نارزينگ: چنه، چنه نه گه، چنه ناگه، چنه كه [۱] زنج، چانه
نارزينگ: دارينكي سورينسته وهك بلا لوك كه گوچي بي لوي دروست ده كمن
[۱] درخني است.

نارسم: هه لامه، روكام به سيو [۱] ركام
نارسمي: هه لامه، داره پسيو دار [۱] ركامي.

نارفته: له كار كهوته، پهك كهوته، كه لك براو ويران، ټيك ته باو [۱] از كار
افتاده.

نارگا: ناوړگ، ناگردان [۱] انشگاه.

نارگون: سوړو گمش له زهنگي ناكړ [۱] آتشگون.

نارهنيچ: (۱) نيشانه، كيكه؛ (۲) دوز به بهست، نيار له (۱) هډف؛
(۲) چوب لايه ديوار.

(۲) مرام

نارمانجانني: نيشانه د كړن، كني بهرني له تفهنگ و تير هاوږي دا،
نه زموږ نه بگيوه يي [۱] هډفگيري.

نارموش: ناوړشم، هورنشم، هورده ميش، داوي ليك او ي كرمي
ناوړشم، نالي حمرير [۱] ايريشم.

نارموش: ناوړموش، هاوړيشم [۱] ايريشم
نارميش: ناوړشم، نارموش [۱] ايريشم.

نارنيچ: مينځ ژنجير يو ولاخ به سته وه ناحه [۱] منح طوبه
نارنگ: دهرديكي نازانه، به حوسيه كه سوسي حه يوان ده يي [۱] مرض
احشام.

نارو: (۱) خه بار، هاوړي؛ (۲) نالو؛ (۳) پوك [۱] (۱) خيار؛ (۲) لوتين؛ (۳)
لته.

نارو: ټبرق نه ورو، نه ورو روژي نوان هوني و سيه يي [۱] امروز.
ناروان: (۱) ناروخه ي نارده له مالد؛ (۲) وشري سني به هاري ديبي [۱] (۱)
اذوقه ارد؛ (۲) شتر سه ساله.

ناروانه: وشري چوار به هار ديبي [۱] شتر چهار ساله.
ناروت: فرشته يه كه به هاواني ماروت له چير و كاند پيگه ويان ده لني
(ناروت ماروت) سمره و نخون له چالاوي بابل دا هه لاره سرون و
تينو يانو ناويان له بهر چاوه و ده ميان نكا تي [۱] هاوړت.

ناروزيان: هر وژان، وروژان [۱] به هيجان آمدن
ناروشك: پزمين، پشمين، پزس [۱] عطسه.

ناروك: كمنه سدرې نيكه له كه له كمنه كراوېش ده يكه [۱] نوعي
كوت به لمور.

نارون و قارون: برهني له زور ده ولسمه تدو دار [۱] كڼايه از پسيار
نروتمند.

ناروي: هاوړي، خه يار [۱] خيار
ناره: (۱) زان و ټيشي نه نامي سوتو [۱] درد سوختگي.

ناره تين: چوړين، داغ كړن به ناگر [۱] داغ كړن.
ناره تو: هيني، ټاوت، دښواز [۱] آرزو.

ناره زومنه: به تاسه، به ټاوت، به عه زوب [۱] آرزومند.
ناره فته: وړو له كه لك كه يو [۱] حراب و ركار افتاده.

ناره ق: (۱) ته زايي لمش له گهرمان مان له شهرمان يان له نو به تي وه يان
له صاندو بونه وه؛ (۲) شبي له هه لم تكاو وهك ناره ق سهر خوشك هرو
ناره ق جاترو هه تريس [۱] عرق.

ناره قاوي: بهش به ناره ق [۱] عرق كرده.
ناره ق چن: ته قيه [۱] عرق چين.

ناره ق دهر دان: نهر ناره ق له ته قدم دهر كه وين [۱] عرق بيرون دادن.
ناره ق كړن: ناره ق دهر دا [۱] عرق كړن.

ناره ق كير: بارچه ليا ديكې ته كه له بي ريه وه ده حرنه سهر پشني ولاحي
سواري [۱] عره گير.

ناره قه: (۱) ناره ق لهش؛ (۲) د ريك له ناو چيندي ديوار ده خري يو قيمتر
بوني ديوار [۱] (۱) عرق؛ (۲) چوب لايه ديوار.

نازانده: نازایانه، وهك پیاو نی، نه ترس و به سترگ [ف] شیج عا به.

ناز امانه: نازانه [ف] گام تارمه

تأزیه‌ای: نه ترسیدن، گدازنایی، غیره **ف** شجاعت

نژادها: (۱) نازیه‌سی؛ (۲) روزگاری و نازدی؛ (به گردن تاری)

دہت دوم (۱۹۱۱) (۱) شجاعت: (۲) آزادی،

تاز پيش: حبس لي بهر، سايه [و] سير

تَاوِ رَانِلِي: عَهْدِيَّت دَان، نِيشَايدَن **ن** اَز رِيَق.

تازوی! پر بنی، بدجلک و کیم رہه و اف زخم چرکین.

تازگار: نماز، به شوین به کدا پیرانه و نوان (هوسالی تازگار له

زیبائی یوم) انہی کم و کاست، متواسی۔

نارموده: تاقی کراوه، تهجره به کراو (ماستی نازموده له کهری ما

تازمودة جاتره (نامه سه) الف ازموده.

تازنگ: خانمی به سمر تاخته یزدی بالهوه درویش کرو [۱] خانهای که

بر تخته سنگ بنا شده باشد

ناز وید: نویل، تاون و گوناسف پڑ، ویاں

ٹازو پمزہ ٹوہال، ٹازو یار، ہوہال: (ٹازو پمزہ وہ علم میں تمام گارہم

نه کمر حوه) {ف} پژه، و پل.

تازوځه، پښوې ميندوېست له مالدار، ډمې، □ دوه

ناز و خد: نخستین: پژوهی زیستانه دایین کردن، تفاق کوم کردن [ف] سووه

ندوختن،

تأريخ: تاريخه [] ذوقه.

ٹازہ پ: جھیلی ہے رن ہاں ہے میرد [عرب،

نازه بهت: زیبکهای دم و چاروی ناز به لاوان، عازده وی، عازده بی [با] جوش

عربی:

ناتوب: کویلهی بهدراو گزدر او، بهنسهی زهرخری **ف** برده زر خرید.

نارہج ہالوکہ، ہالوک، ریپکہ تاسایہ کی رقی بی ڈانہ لعدست و پل دبت

۱۱۱ زکریا

نازور، نوحہ میں مانگی ٹیرائی پور ٹیمر یہ سپر مارٹ [] درماہ،

نازهتتى: زاوه، ماناللى دانەۋە، شىي كۈرەنەۋەي نوسراۋىك بە-نوسراۋىك (۱۰)

شرح و تفصیل

نازین: خوشمویست، بهرین: (تازین دیارن و دهی لوا من / نه لوه دای

ناحر ثمود (نامامد) «موندوی» [ع] خریز.

نزیز مهرداد: نازیتم یار، خوشموس مردوف عرادار.

نذیرہ، ساری ہوا پیک کی گورانی کوئی کوردہ □ ار آہنگہای قدیمی

کردی

تازی‌هت: تازی، خیم د گرتن بو تازه مردگ، ماته‌م [ف] عزا، ماتم.

ناریت ہار: خہہہاری خوشہ ویست ہر دو ماہہ میں [۱] ماہہ ۱۰۰

تاریخچه: نارینه‌ها پاری [F] سوگواری

مَنَّا، بِمَرِي لَوِي و يَلْمِي رِي و رُو، بِمَرِي [ف] حِد صَف حَسِي

تا: ادب، بهر دو دوامه: زهوی، حد سلان، زهوی و زار [محصول زمین].

تاء اءك: ياء تشكيك، له مره واحده وم د حقه قايدين [ف] حمياره.

تازاشكه: (۱) باويشك (۲) محورث، تهزو، موچرك (۳) خميازو: (۲)

ناستجاو: قابو قاچ غي مسين، ده لرو پيروشي به مس چيکري [۱]
ظروف بلزي و بيشتر مسي.

ناستندک: درکه ناستينه، تپي ووشي درک دار [۱] سيم خاردار.

ناستگه: بستي نمرای ناس، وه سا حاله [۱] اهنگر

ناسته والته: له کارکوتو و له ت و پته نمرای ناسن، قورازه ناسي [۱]
خړده فلز، سقو

ناستني: ناستين [۱] اهيښ.

ناستين: ۱) دروس کړاو له ناس ۲) قايم و بهيز وهک ناس [۱] ۱۱ و ۴)
آهنگن

ناسو: ۱) کدباره ناسين، قمر غي ناسمان ۲) نارمايي، وه شايي له دور
[۱] ۱۱) آف ۲) ساپاي در نريکي

ناسوده: زحمت بي ختم، په تپس راحت [۱] اسوده.

ناسوده يي: تپس راحت، زحمتي [۱] اسودگي

ناسوگ: کدباره ناسمان، ناسو [۱] آف،

ناستو: ناستو [۱] استر

نسته واز: ۱) شونډه واري کهون ۲) پاس ماوهي ره چله له ک. (هه ي
نسته وازي پري) [۱] ۱۱) اندر ۲) سن، نژاد

ناستې: ۱۰- غي هشتو، تليان اجازه د دن.

ناستي: ۱) هه خندو دروار، (مداي نه و نه به زور ناستي به، نيزاس، ۲)
هله مو و هدرار به هدرار (چاپه که گله کي ناستي به) [۱] ۱) سخت

ناستې: ۱۰- غي هشتو، تليان اجازه د دن.

ناستې: ۱۰- غي هشتو، تليان اجازه د دن.
هه ي [۱] نازو آسيب

ناستې: ۱۰- غي هشتو، تليان اجازه د دن.

ناستې: ۱۰- غي هشتو، تليان اجازه د دن.

ناستې: ۱۰- غي هشتو، تليان اجازه د دن.
ناستې: ۱۰- غي هشتو، تليان اجازه د دن.

ناستې: ۱۰- غي هشتو، تليان اجازه د دن.
ناستې: ۱۰- غي هشتو، تليان اجازه د دن.

ناستې: ۱۰- غي هشتو، تليان اجازه د دن.

ناستې: ۱۰- غي هشتو، تليان اجازه د دن.

ناستې: ۱۰- غي هشتو، تليان اجازه د دن.
ناستې: ۱۰- غي هشتو، تليان اجازه د دن.

ناستې: ۱۰- غي هشتو، تليان اجازه د دن.
ناستې: ۱۰- غي هشتو، تليان اجازه د دن.

ناستې: ۱۰- غي هشتو، تليان اجازه د دن.

ناستې: ۱۰- غي هشتو، تليان اجازه د دن.
ناستې: ۱۰- غي هشتو، تليان اجازه د دن.

ناستې: ۱۰- غي هشتو، تليان اجازه د دن.

ناستې: ۱۰- غي هشتو، تليان اجازه د دن.
ناستې: ۱۰- غي هشتو، تليان اجازه د دن.

ناستې: ۱۰- غي هشتو، تليان اجازه د دن.

ناش به تال: دس له کار گسان [۱] دست از کار کشيدن

ناشهز: شپو که چيشت که، چيشت لتهز [۱] اشپز.

ناشپهزخانه: مې بهي رخانه، مې بهي، چيکه ي شپوليان [۱] اشپزخانه،
مقصر

ناشپهز: ۱۰- غي هشتو، تليان اجازه د دن.

ناشپهز: ۱۰- غي هشتو، تليان اجازه د دن.

ناشپهز: ۱۰- غي هشتو، تليان اجازه د دن.

ناشپهز: ۱۰- غي هشتو، تليان اجازه د دن.

ناشپهز: ۱۰- غي هشتو، تليان اجازه د دن.

ناشپهز: ۱۰- غي هشتو، تليان اجازه د دن.

ناشپهز: ۱۰- غي هشتو، تليان اجازه د دن.

ناشپهز: ۱۰- غي هشتو، تليان اجازه د دن.

ناشپهز: ۱۰- غي هشتو، تليان اجازه د دن.

ناشپهز: ۱۰- غي هشتو، تليان اجازه د دن.

ناشپهز: ۱۰- غي هشتو، تليان اجازه د دن.

ناشپهز: ۱۰- غي هشتو، تليان اجازه د دن.

ناشپهز: ۱۰- غي هشتو، تليان اجازه د دن.

ناشپهز: ۱۰- غي هشتو، تليان اجازه د دن.

ناشپهز: ۱۰- غي هشتو، تليان اجازه د دن.

ناشپهز: ۱۰- غي هشتو، تليان اجازه د دن.

ناشپهز: ۱۰- غي هشتو، تليان اجازه د دن.

ناشپهز: ۱۰- غي هشتو، تليان اجازه د دن.

ناشپهز: ۱۰- غي هشتو، تليان اجازه د دن.

ناشپهز: ۱۰- غي هشتو، تليان اجازه د دن.

ناشپهز: ۱۰- غي هشتو، تليان اجازه د دن.

ناشپهز: ۱۰- غي هشتو، تليان اجازه د دن.

ناشپهز: ۱۰- غي هشتو، تليان اجازه د دن.

ناشپهز: ۱۰- غي هشتو، تليان اجازه د دن.

ناشپهز: ۱۰- غي هشتو، تليان اجازه د دن.

ناشپهز: ۱۰- غي هشتو، تليان اجازه د دن.

ناشپهز: ۱۰- غي هشتو، تليان اجازه د دن.

ناشپهز: ۱۰- غي هشتو، تليان اجازه د دن.

ناشپهز: ۱۰- غي هشتو، تليان اجازه د دن.

ناشپهز: ۱۰- غي هشتو، تليان اجازه د دن.

ناشپهز: ۱۰- غي هشتو، تليان اجازه د دن.

ناشپهز: ۱۰- غي هشتو، تليان اجازه د دن.

ناشپهز: ۱۰- غي هشتو، تليان اجازه د دن.

ناشپهز: ۱۰- غي هشتو، تليان اجازه د دن.

ناشپهز: ۱۰- غي هشتو، تليان اجازه د دن.

ناشپهز: ۱۰- غي هشتو، تليان اجازه د دن.

ناشپهز: ۱۰- غي هشتو، تليان اجازه د دن.

ناشپهز: ۱۰- غي هشتو، تليان اجازه د دن.

ناشپهز: ۱۰- غي هشتو، تليان اجازه د دن.

ناشپهز: ۱۰- غي هشتو، تليان اجازه د دن.

ناشپهز: ۱۰- غي هشتو، تليان اجازه د دن.

ناشپهز: ۱۰- غي هشتو، تليان اجازه د دن.

ناشپهز: ۱۰- غي هشتو، تليان اجازه د دن.

سهر به سهری په کوه ده تپن سهر که تو ده چنه کولان، گهمه کهری
سوری پشت دیر [۱] نوعی بوری کودگان.

ناشته ندوره: ۱) گیزو، سوژی نووی گومی قو؛ ۲) گهمه ناش
به تهنه ندوره: ۳) ناشیکي دونه کهي به قسل و بهرد نه کس تا به ناوی
کهميش بگيری [۱] ۱) گرد ب؛ ۲) نوعی بازی: ۳) نوعی آسیاب.

ناشته هو لاتی: گالته په کی متالانه به [۱] نوعی بازی کودگان.

ناشته گویری: ناوی شتیکی نه موی خه پالیه وه که درج منالی پن
دهر سین [۱] رموجود بخپلي، لول.

ناشته وان: باسوان، باسفن [۱] سیاب

ناشی: دهر دو کویره وهری [۱] زحمت و درسر.

ناشیر: کهستی که باراش ده یا بو ناش [۱] مراجع آسیاب.

ناشیف: ناشیف [۱] تکمیش

ناشیف: سکول کردنی سوره واث بو بهیژیونی [۱] تکمیش.

ناشینکه: زوی سهخت و زه قن [۱] و مین سخت.

ناشیو: ۱) دهر دو په لار به سهرهانی خراب: ۲) په شپوی و ناژاوه [۱] ۱)
مصیبت: ۲) اشوب.

ناغا: به قهقهه بو پیدوی زل، بو خاوان گوند، نه تیر نه دا وه پیش ناوی هدهو
پیاوړیک نه کوی، کیرا [۱] آقا

ناغابانو: پارچه په یو له سهرمانی پیاوان به کاردی، نه حمالو [۱] اغبانو
ناغاتی: گهوری، خاوان موئکی، به ژوه مردنی زه عهتد [۱] مایی
ناغژن: زبی ناغا، باوه که دوی نهو له قهقهه ده کوی وه که (ناغژنه فات)
[۱] همسار باب

ناغیه تی: ناغی، مهنه نه می، گهوره می [۱] مایی، سروری.
ناغروته: ناغی ددانه داری کاترا که زمانه می بند یو بو داجستی قامشی
سخت و کوش و بهرین و... به کار دهیتری [۱] سگک

ناغژه: قونچکه سیخار، کاغژیکه ده بیچن و ده یخنه پنی قامیشه
سیخاره وه، پکی جواره [۱] قیلتر سبگار.
ناغله پ: زور به، زور جاوان [۱] اغلب.
ناغلمویک: ناخلمویک، تاوه [۱] تابه
ناغه: ناغ [۱] قا.

ناغه بانو: ناغابانو [۱] اغبانو

ناغه برا: به برای گهوره ده لیس [۱] داداش.

ناغه جواش: گیاهه کی بو خوشه که له دتو کویری ده که [۱] از گیاهان
مطر

ناغه ل: غل، جینی داکرسی مژو برن له ده می سهرما، هو [۱] اغل
نافت: دهر دو نازر، به لاو پت: (ناقانه یتمی خه له می تاخری نیسان /
بو خوش بی سدهف بوبه فیدات دور بی له نافت) و ناالی [۱] آفات.
نافت: هاوتا، نامت، هامت، هامت: (نه گهر جاری خوم به یایه زینی
هه لسیایه / وهام ده دی ناقتای کاکه ممتی جوانه) «په یی ممدوزین»
[۱] همتا

ناقتاز: خوړ، زیزی بهر بهری ماگی عاسمان [۱] خورشید.

ناقتاو گهر دان: پیشه سهریکه دروینه وان له توپلیان ده به ستن تا ناو له

جاویان مداد [۱] سابه مای کلاه دروگر ن

ناقتاوه: مسینه، لولنه، مه عده نه، مسینه [۱] اکتابه.

ناقر: ناحور، حی خوړ کی نژال که له قور هه لیه ستراوه [۱] اخور.

ناقران: دروس بون، هاسه دی، چنی بون [۱] خلق شدن.

ناقراندن: حولقاندن، دروس کردن، به دی هینان: (خودی همدو ته زمین
ناقراند) [۱] فریدن.

ناقره: بریتیه له ژن، میوینه می مرو عافرت، زه عیفه [۱] کتابه از زن.

نافشوژن: گشته که بدنی تیر و جبرالوژن [۱] نخ جوالوژی

نافور: گاکوی [۱] گوزن.

نافه: نفات [۱] افت

نافه ریده: دروس کراو، خولقار، رسکاو، مه خلق، وه ده بانو، دا هیراوا [۱]
فریده

نافه روم: نافه ریم [۱] آفرین.

نافه ریم: کاری باشت کرده، دس خوش، باریکه تلا [۱] افرین

نافه رین: نافه ریم [۱] آفرین.

ناف: ناوا [۱] ب.

نافا: نهو دان، ناوا، بهر نهر به ویران [۱] یاد

نافاته زی: ناوی سارد [۱] آب خنک.

نافابه رف: به فراو، سهو لاو [۱] برف آب

نافار: که ول روینسته می نازال بهرله ده باغ [۱] پوست دهاغی نشیده.

نافارو: ناوړ، ناوړ [۱] ابرو

نافازنی: له ری دهر چوگ، گومر، له ری لادهر [۱] گمراه.

نافاهی: ۱) گوند، دی، ناوایی، ناوه دی: ۲) کوشک، حاتو بهو، خانو [۱]
۱) بدی: ۲) حاه

ناف پنگ: نهو قولکهی یا نهو بهرله هو لهی که ناوی بارایی تیدا
وادهوستی [۱] جای جمع شدن آب باران.

ناف پشاز: پیواز، پیارو، جیشتی وژن و پیوارو ناوا [۱] سوپ پیاز

نافخیز: ناوی که به مهنه دی و له سهرحو بر وا، دزی حور [۱] ابحیر

ناقدانک: ده قوی ناوا [۱] ظرف آب.

ناقدونگ: ۱) شور پای بی زدن و ناخوش: ۲) ناقر نه جی مفر،
ناوده سخانه [۱] ۱) سوپ بدون چربی: ۲) مستراح.

ناقدوست: ۱) نابخانه، ناوده ست، ناوده سخانه: ۲) ده سهاک، نه مین،
چن باور [۱] ۱) مستراح: ۲) شخص امین و درستکار.

نافذهف: قومومه، مه تدهی ناوا [۱] هممه

نافدهل: بیره سور [۱] طرح

نافدین: نوله کرده وه، له حق هان [۱] تلافی.

نافرین: جی سیز، ناوده سخانه [۱] مستراح

نافره لیلك: نه خوشی ناو بهند، دهر دی نیسای [۱] بیماری استسقا

نافره مکی: دهر تگ ژه سیو، ولامیک دهر تگ بگا، دیاریدک یا ندر اوړیک دیر

بگات [۱] دیر رس

ناقریم: کاتی و سهر چاوه بهک که حاوین و شک پکاه کریر کاتی [۱] چشه
رایسه

تافزین: باندایی و گیزی نیرینهی ناو[۱] کوته آب.
تافزون: (۱) مهلمون، سوپایی کهر: (۲) سهولتی بهلم لئ خورین، سهولتی که لکه وانی [۱] سناگر: (۲) یاروی قایقرانی.
تافزونه: مهلموایی، سوپایی سناگری.
تافس: نوس، زک پر، نول له زگدا [۱] آبتی.
تافسین: (۱) رک پر بون: (۲) نوسور بون وه لاسان [۱] آبتی شدن: (۲) آسیدن.
تافشون: چلکاو، ناوی شت بون شور و [۱] پس آب.
تافشیز: ناوی لیخن و پر لم و لیته [۱] آب گل آلود.
تافشیله: ناوی قوره، گوسراوی پرسیله [۱] آهغوره.
تافکینه: توپگی لوله داری له شوشه [۱] تنگ شیشه ای.
تافگینه: قورسو قولکهی که ناوی یار زاده گری [۱] حای جمع شدن آب باران.
تافزی: لادهر له زیکه [۱] اسحر ف.
تافهونس: ناوری شمی خاو، ناوری شمی هیشتا نه زیسر و [۱] ابریشم خام.
تافی: (۱) پیری ناوی، بهرانی پیری دیمی: (۲) شهونم: (۳) هله و داو ناواره: (۴) حانه ویری ناوی [۱] آبی، مقابل دیمی: (۲) شیم: (۳) آواره: (۴) آبری
تافیاری: به یارمندی، لاسیدی [۱] کمک، پیری.
تافیعتن: هاویشتن، توردان، قری دان [۱] پرت کردن.
تافیتر: وچنی ته لاقندراو یا میرد مردو، عیدده [۱] عله زن
تافیتر: خری دور، تودهر، هاویر، ده بیته یاشگر [۱] پرت کتیده
تاقار: (۱) شوین و جینگه: (۲) دهورو پیر: (۳) مه باندو ناوچه: (ماتمان لهو
تاقارانه بو: [۱] حای: (۲) پیرامون: (۳) منطقه.
تاقل: به تاره زن، رانا، زیر، عاقل، وریاو قامیده [۱] عاقل
تاقو: جوژی کوتر [۱] نوعی کیوتر
تاقوت: یاقوت، بهردیکی به نرخه و غالیه ی بهرنی سوری گه شه [۱]
باقوت
تاقوت: تاقوت [۱] ماقوت
تاقییه: عاقییه، دوماهی [۱] سرانجام.
تاقید: دوسوی حس، دوسی بر [۱] شیر علیط.
تاقیده: بیروبر و دور، عاقیده [۱] عقیده
تاقیق: گوهمر که بهرور زهنگ ده بی یاقیق [۱] عقی
تاک: یاشگریکه وشه ی نامرازو هو ده واک، پوشاک، خوراک که وانی
حوارده مبی، پوشیه بی ده واک [۱] پوندی اسب
تاکاپر: پیاهو گهره کن، مرویت مهران [۱] پروگان.
تاکاپراته: تاکاری پیان، شپاری گهره پیان [۱] شایسته بزرگان.
تاکار: خو، زهوش کرده و، ته خلاق [۱] کردار و اخلاق.
تاکام: (۱) دوماهی، دواپی، پاشینه: (۲) کابی مرگ، هه نهجل، نهجل.
(زینده به تاکامه) [۱] (۱) انجام: (۲) احل.
تاکنجی: شیشه جی له کوته و، زه عیه نی قه دیمی [۱] مقیم از قدیم.
تاکا: (۱) خدیر، های: (تاکات لهو کره هه یه: (۲) راناو قامیده: (۳) تاکا.

نخه مونس بیدر: (افلان خه مونس یان ناگایه: (۳) قهیران و تیز بوی
نه خوشی، یو حوس [۱] حیر: (۲) آگاه: (۳) بیدر: (۴) بهران مرض.
ناگاپونه و: به خمو ههستان، به بهوشی و شیار بونه و [۱] پیداوشدن.
ناگادار: (۱) های لئ، خه بهردار: (۲) بار بار. (تاکادارت خودایی: [۱] (۱) آگاه: (۲) بگهدار و حافظ.
ناگر: ناو، تیگر، ناو، نایس، تانمر [۱] آتش.
ناگر باران: (۱) برینه له شمره تفهنگی روره: (۲) برینه له گهرمای رور و
به تومز [۱] (۱) کتابه از تیراند زی شدید یا تمگ: (۲) گرمای بسیار شدید.
ناگر بازی: عیشه که شته هه لاندان و ناگر پزاندن له جیر: [۱] بازی
ناگریز: داسر کاندی سوتمان، تهر ندنی شموات [۱] فرونشاندن آتش، اطعی حریق.
ناگر بردن: سازو ناماده بون بو زو سوتن [۱] قابل اشتعال بودن.
ناگر بهن: تاماده بوسونان: (پوشوه کمت زوریش و ناگر بهره) [۱] آماده برای سوختن
ناگر بهر بون: سوتمان، شموات، ناو بهر بونه و [۱] حریق
ناگر بهردانه و: ناو ده ولات بهردان، سوتمان نانه و [۱] آتش فروزی و یحاد حریق
ناگر پره: هارو هاج، وری و زیت، تانه شپاره [۱] آتشپاره.
ناگر پزین: کیوی که سهره که ی ناگر ده پزینی، ناگری [۱] آتشفشان
ناگر پهرست: گاور، مهبوسی، بهر بوی دینی و زده شت [۱] آتش پرست.
ناگرتی بهر بون: ناگر گرتن، گرگرتن [۱] مشتعل شدن.
ناگر خانه: کوره ی دستگیر [۱] کوره آهنگر
ناگر خوره: رشتیر، جوهره مریشکیکی زور زه به لاجه، بیره و و تافزی ده لئ ناگریش ده خوا [۱] شتر مرغ.
ناگر خوش کردن: (۱) گردار کردی ناگر: (۲) بر به تیه به شمر بهر یا کردن و ده دان بو هه واک کیشه [۱] (۱) دامن زدن به آتش، آتش بر افروختن: (۲) هته بر یا کردن.
ناگر خوش کهر: که سیک گزی ناگر زور ده کاه، دندهر بو شمر و ههرا، مایه فیتنه [۱] کنایه از هته انگیز
ناگر خوش کهره: ناگر خوش کهر [۱] هته انگیز
ناگردن: (۱) ناوگوزک، مقه لئ، جی ناگر، ناوگ: (۲) جی ناگر له سماوهره: (۳) هاریشتی توپ و مفاصلی بهرد به هوی پروت [۱] (۱) آتش زدن: (۲) آتشخان سماوهره: (۳) منفجر کردن
ناگر گرتن: ناو تئ بهر بون [۱] مشتعل شدن.
ناگر گوشک: چنده، نمرزینگ، ندرینگ، چه ناگه [۱] زنج.
ناگر گه شانده و: ناو خوش کردن به هوی بوه شین [۱] آتش باد زدن
ناگر گیره: ده سته و پوش و به لاش بو ی ناگر [۱] آفر و زنه.
ناگر لی بارین: بر به تیه له نوشی به لادهره دهن [۱] کنایه زده چارشدن به مصیب.
ناگروچکه: ناو روچکه، ناگری مندالان بو گسه [۱] آتش افروختن

لو ۱. نمودن می له جانب دوسین د ده کوهه سهر کارینه [۱] خود
حذف بر در *

نالوده: گبرده، خو پیکرو (نالوده ی جگهره یه) [۱] اعتاد.

نالوز: ۱) نك هالار، ایه ده كه نالوز، ۲) سنازوی نوم، ۳) بیهوشی روز سسورو بدن میخوره: ۳) پیوی و دراره، سیاهه
نالوزه: ۱) سردش ۲) دم ناخجارد و یسحق ۳) شوب و بلوا.

نالوز: خدم و کسه [۱] غه واده

نالوش: ۱) حارس و خوروی لمش ۲) نره زو کرسی نیر- (ژئیک ی زور

به نالوشه) [۱] خورش تن ۲) کتابه ارژن شهوت رن

نالوگون: ۱) پیک گوزینه وه ۲) د که ندی به وگ و پاک ده به و کردن:

(حد کات نالوگون که) [۱] مدله: ۲) عوض کردن لباس

نالوله: ۱) کوتاهی ته سکو یاریک ۲) پودی بی شهرم تاتر- [۱]

کوتنه نگ: ۲) مرد بی حیا

نالو و لا: نارجه ی زنگ و زنگ [۱] نارجه رنگ وارنگ

لیریز: سه و اوامه ده، نالیزیرس [۱] داد و سمد.

نالیه: ۱) جنوکه ی ره سندن کوژ: ۲) حله یوکی سالان: ۳) به لای دهم و

چای ناوس: ۴) نارجه ی شمس بود یزتن ۵) نه خوشیه که له او

سند و ی [۱] چن واتو کش: ۶) بیاس عربسک: ۳) لکه

سند و ی [۱] الک ا حای: ۵) مَر حَر دتشک

سند و ی [۱] سندن [۱] سندن سون

سند و ی [۱] سندن [۱] سندن سون

سند و ی [۱] سندن [۱] سندن سون

سند و ی [۱] سندن [۱] سندن سون

سند و ی [۱] سندن [۱] سندن سون

سند و ی [۱] سندن [۱] سندن سون

سند و ی [۱] سندن [۱] سندن سون

سند و ی [۱] سندن [۱] سندن سون

سند و ی [۱] سندن [۱] سندن سون

سند و ی [۱] سندن [۱] سندن سون

سند و ی [۱] سندن [۱] سندن سون

سند و ی [۱] سندن [۱] سندن سون

سند و ی [۱] سندن [۱] سندن سون

سند و ی [۱] سندن [۱] سندن سون

سند و ی [۱] سندن [۱] سندن سون

سند و ی [۱] سندن [۱] سندن سون

سند و ی [۱] سندن [۱] سندن سون

سند و ی [۱] سندن [۱] سندن سون

سند و ی [۱] سندن [۱] سندن سون

سند و ی [۱] سندن [۱] سندن سون

سند و ی [۱] سندن [۱] سندن سون

سند و ی [۱] سندن [۱] سندن سون

سند و ی [۱] سندن [۱] سندن سون

سند و ی [۱] سندن [۱] سندن سون

سند و ی [۱] سندن [۱] سندن سون

هامکر: ۳) هانی، (تامو شووت ناکه- [۱] ۱) عمو: ۲) پسوند اشتراك
۳) مدن

تاماه: هات پویا و [۱] امد.

تاماده: سار تهباز، حازر [۱] آمده.

تامارات: ته سپاه و نامر [۱] ازار

تامار: نه، تامانج [۱] مانج.

تاماره: ۱) سهره راه سهر بار، زیاده له وه: ۲) هیماء، نیشاره [۱] ۱) به علاوه.

شاهه: ۲) اندره.

تامال: ونجو، بریدک به: (علا بکس ثامل شینه، وه بگی پوره که ثامل

شینه) [۱] متما ی به.

تامام: هام [۱] امد.

تامان: ۱) هاپ و حاجا، تیر بار ۲) هاموه (پوئیریه: ۳) ده غل ۴

وشه ی به یارین، هام [۱] ۱) خرو وه: ۲) امده است برای ۳، ۳

کلمه یاه خواستن- ۴) کلمه حمایت.

تاماسج: ۱) بیتنه، گیلک، نهوشته ی خو نیر هاریشت ده به رجوده گری:

۲) دوز مهرم، مده ست به زبانه: ۳) حزم و کس و کار [۱] ۱) آماج: ۲)

مرام ۳، اقوم.

تامان خواستن: د وای به سلیم یون کردن، په نایه که ستمک بودن که

بت پاریزی [۱] امان خواستن.

تامانته: ۱) پاریگاری: ۲) سپارده، بو ماهه یه که ورگرم یان به که ستمک

سپاردن [۱] ۱) درستکاری: ۲) سوره.

تاماورنی: به رویه یی ته بکم ده ستمی هه نه گنس و ده یخه سه کون و

یرین، مشه [۱] نوعی مشه.

تاماولوای: هاتوچو [۱] مدوش

تامای: هاس [۱] آمدن

تامایی: نه دین، کوئری، کوئری [۱] ناییایی

تامباز: به تموزم ده سه ملان یون، تاوقا، تیک هالانی دوزینه [۱] گلارین.

تامباز یون: به هه له دوان بو یه کترچو و ده س لهمل یه که کردن [۱]

بکدیگر در اعوش فشرده

تامبا: ۱) هایشه، هاورنه له کردا هه و دوکمان جوت به سدی

نمایی: ۲) جوب به سدی به ده وه نه و دار [۱] ۱) هم درجه: ۲) هم

پسه

تامبایله: هادهم، هاونشیت، هاوکرد رو هوگر [۱] ندیم.

تامراز: ته سپاه، که رسته، ثلات [۱] ازار.

تامر: هاور، هامر، هاکر، هه [۱] هامر

تامس: هاور، هاکر، هه [۱] هامر

تامک: حوسه، بول، بوری، هه، هه، پل مده [۱] امد

تامله: پون، پره، در و [۱] پول

تامو: ۱) مام، برای باوک، مامو. (تاموژا: ۲) نامور [۱] ۱) عمو: ۲)

حسن

تاموچیاو: ناموژگاری کار [۱] ناصح، اندرگو

تاموچیری: ناموژگاری [۱] نصیحت.

نامور: ههوار، هیش، داری مابه پتی نیرو دهنده [خیش].

ناموزا: مرزندی مام، برزای باوک [عموراده].

ناموزازا: منای نامورا [فرزید عمورده].

ناموزگار: نسحت کمر [اندوگو].

ناموزگاری: نسحت، بهند [ندوز].

ناموزن: ژنی برای باوک، ماموزن، ژن تاب [ژن عمو].

ناموزیار: ناموزگار [ندرگو].

ناموزیری: ناموزگاری [پند].

ناموش: نارام [خاموش، آرام].

ناموشو: هاتوچو، شمشو، گفران، هاتوچو [امدوش].

ناموشوکه: نهوانی دیو و ده چن، که منای دوستانه یا بو کارنگ سهر له پیاو دهده [در امدوش].

نامویر: (۱) نامور (۲) نامر زو ته سپاه [حیش: (۲) یزار].

نامیه: (۱) دیک، دتی، د لک: (۲) سوکه لهی ناوی نامیه ۳ سوکه ناوی نامان [الله: (۱) مادر: (۲) محقق: (۳) محقق امن اقه].

نامیه: بهخت و هات، ریکه وتی بهش و دلخوشیکر [شانس و قبال].

نامیه شو: ناموشو [امدوش].

نامیهو: نامیه، هات و به حب [قبال].

نامیار: ههول، هاوکار، بایدهو [همکار، باور].

نامیان: ههوی، مایه ی پتیر و هاستو... [پتیر مایه].

نامیته: بختل، جدلار لکرو، سوه [میخته].

نامیته: میته [میته].

نامیتن: سگدل کردن، لیکدان، تی گردی شتی له اوشتی [امیختن].

نامیه: ناوی شهری دیار به کر [شهری در کردستان].

نامیدی: شاریکه به کوردستن، عیادییه [شهری در کردستان].

نامیر: ته سپاه، نامرار [ایزار].

نامیر: نامیر [ایزار].

نامیر: (۱) باوهس، هه میر، هه میر، سگ و به: (۲) سکه [ای: (۱) اوش: (۲) سهر].

نامیر: ههس، مابه میر، سیر [سیر مایه].

نامیر: (۱) نامیر، ههوی: (۲) شتی بیکل کردن، نامیته [ای: پیر مایه: (۲) میخته].

نامیر: نیکه لاو کردن، دوشست نهف لهف کرن [بهم میختن].

نامیر: (۱) خواجه قبونی که: (۲) سوکه له ناوی نامینه [ای: آمین: (۲) مخفف نام آمه].

نامینه: هاتو (بوزن) [آمده ست (بری مؤنث)].

نان: (۱) یان، یا: (۲) وهخت و عار، جان، دم، کات، یا [ای: (۱) ی: (۲) وقت موقع].

نانقهس: هه له نه زوی ناگاداریه، به قهست، له قهستی [غدا].

نالقهست: نانقهس [غدا].

نانگو: میلاق، تموری بهی بووسس هه لی دهر س [اوگ].

نانو: (۱) دین و نوی، نارو نور: (۲) میل و ته له که [ای: ناز: (۲)].

مکر و حبه

نانه: (۱) هوره، نهوه، هیمدی دور: (۲) پاشگری بهوات شیواو (پهوانه، ژنانه، شیواو پیاوان، شیواو ژان: (۳) بولیگی هیندستانه: (۴) دایک [ای: (۱) ن: (۲) پسوب شیهات: (۳) و حدی در پول هندوسان: (۴) ماهر].

نانی: هینای، هانی، هوردی [آورد].

نانیسک: (۱) هه بیست نرگه ری گرمان: (۲) بهندی نیوان زه سو قول، هانیشک [ای: سکسکه گریه: (۲) ارنج].

نانشک: (۱) سکسکه گریه: (۲) ارنج.

نانشک: نهوان، نهمن، نهو [آنها].

نانشک: بهندی نیوان قول و یاسک [آرنج].

نانشک: (۱) جهم سهری بهرچ دروی لوله سوپه یان ناسنی ده دیوار گیرا: (۲) دیک دویله له ناسیادا پی به داشی پی بهرور ترم ده بهوه [ای: زانوی لوله: (۲) ایزری در سیاب].

نانشک: بهرینسکی [نفس نفس زدن از شدت گریه، های دی گریه].

نانشک: هاوردن، هینان [وردن].

ناو: (۱) نف: (۲) پیشگری هاو بهشی نم: (۳) بریتی له شهوت [ای: (۱) اب: (۲) پسوند شترک: (۳) کنایه از می].

ناوا: (۱) بهم جوهر: (۲) ناوهدان (مالیاواکر نه هاوهدم / بهدور بی له ناهی سهرم) «هه ژاو»: (۳) پوار، ونو نادیار: (مینگ ناوایو، روز ناوایی دیمه مالتان) [ای: (۱) ایچنین: (۲) آهادر: (۳) گم و ناپید].

ناوات: نارهو، تاسه، هیقی، هیو [ای: درو].

ناوات خواز: به تاسه، به نارهو، هیقی دار، هیو دار، به همویا [ارزومند].

ناوات خوار: ناوات خوار [ارزومند].

ناو: نواز: ناوت خواز [ارزومند].

ناوار: (۱) جودا: (۲) هه لوری لودو دوشاوی وشک هه لاتو یوزستان: (۳) جای لیسمری مال: (۴) دارو بهردوی حنوی روجاوا [ای: جودا: (۲) حلوا: (۳) آبد رچی: (۴) آوار حانه ویرن].

ناوارتن: جودا کرن، هه لاورتن، دیرهوه خستن [جودا کرن].

ناوارته: جیا کراوه، نور خراوه [جودا شده].

ناواره: هه لوده، دوه له ژنگی خو، ناره [آواره].

ناواری: هه لوده دایی، دوری له ولانی حویی [آوارگی].

ناوار: دهنگ و سهد، دهنگی به قه، دهنگی تازی موسیقا [واز].

ناوازه: ناریانگ، دهنگ و ناو [شهرت].

ناوازه خوان: گورنی بیز، دهنگ بیز، نام بیز، سترن بیز [خو تنده، تر به سرا].

ناوازه خوان: ناوازه خو [خواننده].

ناواژی: بهراره ژو، سهره ونخو [واژگون].

ناواسی: تهنگوچک، ههنگوچک، گوچک، سوزانی، قوله کراسی فش و دریز [استین بکند].

ناواقی: (۱) چول و بیابان، چولگه: (۲) خاوی چونکرای بی ناوهدانی [ای: (۱) بیابان برهوت: (۲) خانه متروک].

ناواکردن: (۱) بهیات نانی حو، خانو کردن: (۲) زوی به کینراو کینان و چاندن [ای: بی ریخس خانه: (۲) شخم زدن و آباد کردن زمین یا بر].

ئاواكردنەو. لە دواى چۆلى و ئورمان بون دوبارە ساز كوردنەو و كار تىدا كەردن [دوبارە آید کردن].

ئاوال: هەفال، دوست، هارۆى [دوست، دوست].

ئاوال دەرس: هاوچۆل، هاوكللاس، كەسەننى كە پێكمەو لە فێرگەد. ئە بۆلىكا بن [هەمكللاس].

ئاوال زاوا: دویاو كە زنى هەركیان خوشكەن [هەجندە].

ئاوال كراس: دەریى ژنان [شلوار زنانه].

ئاوال مەسال: كەسەپە كى پز لە ئاوى مەلەدان كە لە دواى مەقال لە زكى زەبستان دەردەچى. جەت [جەفت].

ئاوالە: رەكرى، والا، كریاو، دزى داخراو [بارو گشاده].

ئاوالەتتى: دوستى، زەفقاپەتتى، هەفالى [رفاقت].

ئاوان: ١) ئاوا، دزى چۆن: ٢) ئاوىگى دەسكارىگ بۆ شەكوتان: ٣) كرى، مزە: ٤) گوشاده، هەراو: ٥) قاپ و قاچاغ: ٦) بى قەزى و نازامەتى [آباد: ٧) هارۆن: ٣) مژد: ٢) گشاده: ٥) غروە: ٦) كچى و بادرسنى].

ئاواناش: مزاش، كرى ئاوا هارۆن كە ئىسمان دەیسەننى [مرد آسیابان، ئاوانشە: ١) خوربى، بەلاش، مەفت: ٢) حیلەو حەوالەو تەشەلە [مەفت: ٢) گیدو مریبە].

ئاوانشەچى: مەفتەخۆر، دەسپەر و فیلە بارو دە بە كار [مەسخور و كلاە بردار، ئاواى: ئاواى، دى، حانو، دزى چۆلى [بەلەت].

ئاوا ووك: گالەچى، زۆربەلێ و چەنە یاز، چە قەسەر، چە قەسەر [وراج، ئاواهى: ئاوانى، حانو [بەلەت].

ئاواى: ئاواى، ئاواى [بەلەت].

ئاو بارە: ١) داوى درۆ و تەستۆر و كۆلەر او كە بۆ پەراندەنەوێ ئاوپە سەر كەند بێدا دەكەسن و دەبێتە چوگە، قەمەزە: ٢) تەوشەرەى كە هەنگ لە گولانى دەسرى و دەیکانه هەنگوین [١) قەطرە: ٢) سیرە گل كە رىو مى مەكە].

ئاو یاز: مەلەو [شاگر].

ئاو پز: ١) مەخوشبەكى نازالە كە لە خواردنەوێ ئاوى زۆرساردەو و توشى دیت: ٢) جیگەى دادزین بۆ گۆزەبەوێ ئاوا [١) بوعى بېمارى د: ٢) محل بستن و عوض کردن مسير آب].

ئاو پرده: پرەتەپە لەوشەى بە فێرودەچى و خەساردەبى [مەفت اودست رفته].

ئاو پەز: سەقا، ئاو كیش [سقا].

ئاو پەزە: ١) ئەو كاروانە هەنگەى لە كانى شانە هەلەستا دەچە سەر كاناواو تادەپەنە پلۆرەو: ٢) ئەو هەنگە لە پەر پەرزەهەرى پلۆرەى نى گوم دەبى [١) زەبۆرنى كە از چەشە پ بە كەندومى بێرند: ٢) زەبۆرانی كە بە عەلت پەلەدیر وازى راه كەندورا گم مى كەند].

ئاو پەتە: مەخوشى رگ ناوسن، تەسەبى [بیماری استسقا].

ئاو پەش: ئاوپز، دۆلجەكەى مەعدەنى كە سەرىكى كۆن كۆمى پێو پەو ئاوى پى دەپزێن [آب پاش، ئاوپال: سورمە، كەوگەر [كنگير].

ئاو پزێن: ١) ئاوپاش: ٢) ئاوپە زەوید پى بە نەندا پزێندان [١) آب پاش: ٢) آب بر زمین یا بر مان ناشیدن].

ئاو پزێن: ئاوپاش [آب پاش].

ئاو پەز: ١) زەبۆرەى ئاش، دەرێكى كۆنكارە لە پەنى دۆلاش دا ئاوارە كە بە تەوژم كە پەزە پەدا: ٢) تەستۆر بۆنى بێرین [١) چوبەك مەدۆر سورخ در دهانه زیرین ناو سیاب: ٢) حەل ورم كرده].

ئاو پەزە: حەبۆ نى ئاوەكی [حیوان از گنه بجای مانده].

ئاو پەزێن: دز و زەویدەكى ئاواشتى دزوار بى [زەمى كە آبەدیش دشوار باشد].

ئاوتى زەن: ١) تری كە تازە دى ئال و بۆل بى: ٢) ئاوى كە لەدینى ترشى لە زمان پەیدا دەبى: ٣) ئوتى كە لە پاك كەردنى پێو ر لەچاودىب [١) آید رشتن قورە (بگور: ٢) آب در دهان جمع شدن یا دیدن ترشی: ٣) آب از چشم آمدن از پاك کردن پيان].

ئاو جەز: ١) ئاود، قەلەسەر كە پێن كە ئار پەلەپێن: ٢) كۆبۆنەوێ كێم و زۆج لە بێرند [١) جای ترشح آب: ٢) جمع شدن ریم در زخم، ئاوجۆ: قەخوارنە كە لەدە چەكە، بێرە [آبجو، ئاوجاودان: بە تەماشى دىخۆش مۆن [ار دیدن لذت بردن، ئاوجاوسەن: ترسانە، دروا بردن، بۆقاندن [رهو ترك کردن، ئاوجاىگ: ئاوى سارە، ئافا نەرى [آب حاك، ئاوجین: ئاوكرتن لە مێو و... [آب گرھتن از میوه و...، ئاوخانە: ئاودەست، ئاودەسخانە، ئاوپز [مستراح، ئاوخواردنەو: ئاف قەخارون [آب نوشیدن، ئاوخواز: خواردنێك كە توب پەمى دینى، دەلین، (كەشەك و تیسەك، ئاوخوان: عەداى شورو آبكش، ئاوخۆر: كەسێ كە تاردەخواتنەو، ئاوكێز لە مرگەوت و كۆر بانگ دەكا: (رەحەت لە ئاوخۆر [آب اشام، ئاوخۆرە: ١) رەگى سەرەكى گىاو دار كە زۆر تەزای هەلەمەزى: ٢) باوەرۆكى لى كە تەزای را دەگۆزى: ٣) پیاڵە شەربەدى ئاوخواردنەو، لیوان، قومقووموك [١) آبخوار درخت: ٢) وند گیاهان: ٣) ظرف آبخوری، ئاوخۆرى: ١) هەرچى ئوى پى دەخۆنەو، شەربە، زەرك، لیوان، قومقووموك: ٢) دانە ئاف، ئاوتەستەى دەچیتە ئاودەمى بە كەمەو [١) ظرف آبخوری: ٢) دهانه لگام، ئاودادان: ١) ئاوتەتەدانى زەوى: ٢) تەمخوشبەكە لاھى بەكەسەو پەرزە و لاخى پى دەمەسنى [١) فرورفتن آب در زمین: ٢) پەغز، ئاودار: ١) و لاى ئاوت زۆر: ٢) مێوێ پز: ٣) بىجى جەوھەردار [١) منطقه برآب: ٢) مێوێ آیدار: ٢) پزەند، ئاواشتن: ئاودێران، ئاودێرى، ئاودانى زەوى [آبیدری، ئاودامان: كراس یان كەزى داوتن شوژ (كەواى مەلایان ئاودامانە) [پیرهن بگند، ئاودامین: ئاودامان [پیرهن بگند، ئاودان: ١) ئاواشتن: ٢) مالات تەراو كەردن: ٣) تەج سۆر كوردنەو بە

ناورنگ دان: بریقه دان، بریسګن، بروسګین، ووشه دان [۱] شراره پراګندن، درخشین.

ناورګیډانه وه: (۱) بریه تپه له لواندنه وه چاګه ده ګڼل کړن؛ (۲) بهر وودا لږ روانین [۱] انتفات؛ (۲) پدېال خود کسی را نګر یستن.

ناوړو: نابړه، شمروه، شمر و هډیا [۱] پرو.

ناوړو بهر: نابړه بهر [۱] رسو ګننده.

ناوړوت: ناوړوت [۱] بګ: ناوړوت.

ناوړوچون: ډوسیا یون، نابړوچون [۱] رسو شدن.

ناوړوشن ګهړه: ګانه وړیکي رش سوړی چکوله به بهسه ناوی لیکس دا په بده دیت وده چی [۱] دپیپ.

ناوړوشنه و ګهړه. ناوړوشن ګهړه [۱] دسب.

ناوړون ګهړه. ناوړوشنه و ګهړه [۱] دپیپ.

ناوړون ګهړه وه: ناوړوشنه و ګهړه [۱] دپیپ.

ناوړه. جوړی زیږیکه ته ږه لږو دیت، ناګره [۱] آتش پاری.

ناوړه ګره: ناګری بللېه پلند که ګر مه لاشی یی ده لږن منالان پر ګهړه ده پکندره [۱] آتش زبانه کش.

ناوړی بن کا: سهره سوږه، مایه فتنه [۱] کنایه از فتنه اگیر.

ناوړیږګه: نهو شویږه چیوم نیکل به ږوخانه ته یی [۱] مصب.

ناوړیش: به ګڼدا هاتنی یی سده ب [۱] بی دلیل درگیر شدن.

ناوړیشم: هوریشم [۱] ابریشم.

ناوړیسګ: ناوړیګ [۱] بګا: ناوړیګ.

ناوړه: هوش، فام [۱] هم و هوش.

ناوړان: (۱) تابشت، تاقهت، توانایی؛ (۲) فاعلین، تن ګه یشتن [۱] نیرو توان؛ (۲) فهمیدن و درک کردن.

ناوړانه چو: نو تن رانی چاو، چاو تاو کردن [۱] اب در چشم آمدن.

ناوړانه دهم: ناوړه زار ګهړان [۱] آپ در دهان جمع شدن.

ناوړونه: تاوړونه [۱] سګه.

ناوړه نګی: زه نګو، رکیف، پلکانی ناسنی سهر کهوتی خو نی زین، وړیګی [۱] رکیف، رکاب.

ناوړیګ: میره یی تر یی بی ګهړا، ناو یی راوړ [۱] میوه بیم رس.

ناوړیان: ناوړان [۱] بګا: ناوړان.

ناوړین: ناوړان [۱] بګا: ناوړان.

ناوړینګ: ناوړینګه، گیانه لاره دوا هه باسه، دهی مهرګ [۱] راپسین دم.

ناوس: وکېر [۱] آهستن.

ناوسا: حیرن، هاوسا [۱] همسایه.

ناوساګ: په تمه و، هه تمساو، ناوسا [۱] آماسیده.

ناوسان: هه لاسان، نه ستور یون، په تهمان، په نهمین [۱] آماسیدن.

ناوساو: هه لاساو، نه ستور، په تهمان [۱] آماسیده.

ناوسمون: زک، پړوون [۱] آهستن شمس.

ناوس کردن: زک پړکردن، پیجو خسته زګی میړینه و [۱] آهستن کردن.

ناوسیاګ: هه لاساو، تاوساو [۱] آماسیده، ورم کره.

ناوسیان: نه ستور یون، ناوساو [۱] آماسیدن.

ناواکړن یو ږه قریون [۱] بیاری؛ (۲) سپراب کردن دام؛ (۳) آب دادن تیغ.

ناودر: مو حیګه یی نه سو دی دریوه [۱] اېکند.

ناودرګه: ناوړ [۱] اېکند.

ناودرګه: ناودر [۱] اېکند.

ناودز: (۱) دررو هملستی ناوړه لږن (مه بهرو دررو ناودری هرچده / ده یګرم، دیکو تم به ده ستو به یی) «شیخ زهرا»؛ (۲) ناوچز، کیم کوپون لمر ما [۱] تکاب؛ (۲) هو.

ناودوزګه: (۱) نهو لوله شوشه دم نه یګی تږکه درماني یی ده چاو ده کس، قهتره جهقان؛ (۲) سر ینګ [۱] فطره چکان؛ (۲) سر ینګ.

ناوده: (۱) کهستی که نو دده به خه لکی مه جلیس؛ (۲) ناوډیر [۱] ساتی؛ (۲) آبیو.

ناودهردان: رشتی ناوی راوه سناو به سه تل و ده هری تر [۱] تحیه ب با سطل و.

ناودهس: ناوخه، ناوده ست، پشماو [۱] مستراح.

ناوده ست: ناودهس [۱] مستراح.

ناوده ل: پوری سیر [۱] دُر ج بر.

ناوده لږن: (۱) ګوړه و دیر به کی ترایی دده تمه؛ (۲) نه ستیر کی که ناوی له درزانه وه له بهر پړوا [۱] کوزه ای که تم پس دده؛ (۲) استخر درز دار.

ناوده م: لیکاری زار [۱] ب دهن.

ناوده نګ: (۱) هاویر، هاوسه؛ (۲) خمه وون، هوګر [۱] اهن؛ (۲) هفکر؛ (۲) همدم.

ناوډیر: ناوډیر، کهستی که ره وی و سوره ناو دده؛ (۲) حه بیاری یی سوړی.

سولنسانی یی سوړی / ره دراهی مارو موړی، ناوډیری دمه کاری [۱] «حاحی» [۱] دیار.

ناوړ: (۱) ناګر، نابره، تیګر؛ (۲) ناوس [۱] آتش؛ (۲) استن.

ناوړ: یو دواوه زوایی [۱] وایس بګری.

ناوړا: برسی، بتر، برچی [۱] ګر سسه.

ناوړای: برسیه یی، برچی [۱] ګر سگی.

ناوړه رست: ناګر په رست، ګاور، زه رده شتی [۱] زرتشی.

ناوړچا: ناګردان [۱] آشدان.

ناوړخانه: ناګر ګدی پوړی زه رده شتیان [۱] آتشکده.

ناوړدان: (۱) ناګردان؛ (۲) تهق لنس [۱] آشدان؛ (۲) منفجر کردن.

ناوړدانه وه: یو دواوه زوایی، لاګر دمه و [۱] وایس نګر یستن.

ناوړدو: سوخت، سوتمه یی [۱] سوخت.

ناوړشتن: بریه تپه به میر کردن [۱] کنایه از شاشیدن.

ناوړشین: ناوړ یزین چله زه وی، چده شته یی تهرمی که پته و [۱] آب پاشی.

ناوړیګ: وه چان، ناګردان، تفلک، کوادر [۱] اجدق.

ناوړیګ: (۱) پریشکه ناګری ورده یله که له کونانی ناسنی سوړه و کړاو ده پری؛ (۲) بریقه و ترویسکه [۱] شراره ریز؛ (۲) درخشش.

تاوشان: له پمك پلدا، هممه، هوشان [۱] هم شان.

ناوشتگ: حديواي بيچو مردوي شير وشك كړدو كه وه شير دېتهوه [۱]
حيوان شير خشك شده كه دوباره شير بدهند.

ناوقا: بېكده گلان. په كمر گرتن بدهست، گه بشته په كمر بدهست و
بېك له بون [۱] گلاويز شدن.

تاوقات: پاريزو، وه كېلى جعوفى [۱] وكيلى دادگستري.

تاوقاتى: تاوقات [۱] وكيلى دادگستري.

تاوقوره: گوشه وي بهرسيله [۱] آب غوره.

تاو كړدن: (۱) تاو له چا و هاتى بې گريان: (۲) په يد بوي رنجكاو له برين و
كوان: (۳) تاو پر زاندى نان و. [۱] آب در چشم جمع شدن مثلاً از

سرما: (۲) عفونت كړدن زخم: (۳) آب پاشى مان و.

تاو كېش: (۱) سقا، تاوبه: (۲) خوراكي تاوخواز [۱] (۱) سقا: (۲) غذاي
بكتش

تاو كېشى: تاو بو مالان بردن، سقايش [۱] سقايش.

تاو گرتن: (۱) تاو نيگماني مېوه: (۲) له نوره دا تاو وهر گرتن بو تاو داشتن:
(۳) گوشه مېوه گيا [۱] (۱) پدارشدن مېوه: (۲) په نوبت آب گرفتن

برى آبپاري: (۳) آب گيري.

تاو گوشت: گوشتاو، شورپاو گوشت [۱] آبگوشت.

تاو گهر دان: ده قريكي معده دى ده سلكداره تاوي پي له مهجهل
هه لدېش [۱] آبگر دان.

تاو گير: (۱) شاگرد حمامچي: (۲) پر وېشه كړدن له خواردن تانان و شيو
ديس [۱] (۱) شاگرد حمامچي: (۲) چوبه كړدن.

تاو لي: دولي چكوله [۱] دره كوچك.

تاو لاوي: خورونلكه دار، كمسي كه له خورونلكه وه دم وچاوي كړوژ بو
[۱] ابله گون.

تاو له: خور بكه، خورونلكه، هاوند [۱] ابله

تاو له وړدان: خورونلكه لي هاتن [۱] ابله در كړدن.

تاو له گوت: بزيشكي خورونلكه گوت [۱] ابله كوب

تاو له كوتن: هاو له كوتان، خورونلكه كوتان [۱] ابله كوبي.

تاو له مېه: بيچوي نازك كه هېش حوي باش نه گرتوه. تول له هوهل
روژه كانيا [۱] حيس هوز جان نگر فته.

تاو ليچون: تكه كړدنى ديزو مه سحلي به درزو كوتن بو [۱] نشت
ظروف درز برداشته

تاو مال: (۱) شمريك و هاوبمش: (۲) هاوساي زور بريك [۱] (۱) شريك (۲)
همسايه ديوار به ديوار.

تاو مالك: مو چپلكو چاله لي لاغار هورديو داوېده كه تار [۱] آب
اورده

تاو صالح: (۱) هاوسا: (۲) تاو مالك [۱] (۱) همسايه: (۲) آب آورده.

تاو مرواري: به خوشيه كي چاوه، تاوي سبي هه لدېتي [۱] آب مرواريد.

تاو مل: ده ستملان [۱] دسب در كړدن.

تاو ننگ: (۱) نو وړه ده قو له ي خسي تندا ده كوتن: (۲) شهونم: (۳) نه و
ري نه ي كه بو رستان به په توه هه لي داوه سمن، ميلان [۱] (۱) هاو:

(۲) شېنم: (۳) ونگ.

تاو نه: لوله ي نير گه له، لوله قليان، مېلاو قليان [۱] ميل قبيان.

تاو واه: تاو ها، بهم چوره [۱] كه اينطور.

تاو و تام: چيشتي باز و [۱] ش ساز

تاو و تاو: تاب و تاب [۱] آب و تاب.

تاو و گل: (۱) بري ته له واده ي مهرگ، هه نجهل، نهجهل، تاكام: (۲)

وسكان، سرشت [۱] (۱) كنيه از اجل: (۲) سرشت

تاو و گوشت: تاو گوشت، گوشتاو [۱] آبگوشت

تاو و هه و: كه ش، چو نه ي سمرماو گه رماو سازگاري و ناخوشي مه ليه ند
[۱] آب و هو.

تاو ها: بهم چوره، بهم تهره، بهم تهره، تاو ها، تاو و [۱] كه اينطور.

تاو هاتنه وه: وه حهت بو ن، شاهوت و زاندين [۱] مني ريختن.

تاو ه چوره: (۱) تاو تكان له شتي تهر: (۲) پارانه په ديوار دا هاتنه خوار: (۳)

تاو له بهر بهر هه لېشتن [۱] (۱) چكه آب ز جسم حيس: (۲) شرش:

(۳) چكيدن اب از برف.

تاو ه خوره: تاو وركي دار يا لي [۱] آبخور درخت، مخر درخت.

تاو ه دان: دزي چول، تاو [۱] باد

تاو ه دان بونه وه: ياش وړاني و ده ست لي هه لگرتي خانو يان زه وي

دوباره ساز بونه وه [۱] دوباره آباد شدن.

تاو ه دان گردنه وه: پش وړاني ساز گردنه وه [۱] دوباره آباد كړدن.

تاو ه داني: تاو اي، دزي چولي [۱] آبادي.

تاو ه دز: تاو دز [۱] بگا، لودن.

تاو ه ر: بر واور متما نه [۱] عقيدو باور.

تاو ه رده: هور و دروا، هاور باگ [۱] آورده شده.

تاو ه رو: ريگه ي تاوي پيس، گونجه، ره هه ند [۱] ابراهه، مجراي فاضلاب
نوه روت: روتانده ي سمر و پي يان مه لي سمر براو به وي تاوي كو ليو

[۱] پركندن پرنده با آب گرم.

تاو ه و نكه: تاو و وشه و كهره، تاو و و كهره وه [۱] ديس.

تاو ه و: (۱) تاو و، تاو: (۲) داده ي يي، داوهره، تاو و [۱] (۱) آخور: (۲) هان
بي

تاو ه و ز: ره هه ند، گونج، گونجه، تاو و و [۱] ابر هه.

تاو ه و زيس: ريسراوي لويس و باريك [۱] رشته صاف و باريك.

تاو ه و ز هوس: هام: (له دنيا د) ره قيعي پياوي كه ره هه رگير به گدي نهحه ده
/ له دس نيساي يي تاو هه هان تاو هه ر ركه» «تمحمد موختاره»

[۱] مهم و هوش.

تاو ه و ز: (۱) ونگ، زه ويه كي تاوي كمسي لي هه لدې قوني و تهر و شله: (۲)

تاو و، تاو و [۱] (۱) رهين شل و باتلاقي: (۲) عفونت زخم

تاو ه و ز: زه وي زه بك، زه ويه كي تاو ده ده آيني، تاو و را [۱] زمين شو
بتلاقي

تاو ه و ز: زير كفت، زوكيشي و زرين [۱] زر نمود.

تاو ه و زنگ: دوا ده مي مهرگ، نو زينگ، گياهه لاو [۱] واپسين دم مرگ.

تاو ه و زيو: زوكيشي زيوين [۱] سيم اتلود.

نوره ژو: بهر وازی، بشت ژور، وازی. (ژوی که ولی خوئی ناووه ژوده کرد / ژیشک که ولی موی ناره ژو دم کرد) «سیمی قازی» وارونه.
ناووه ژونه: که له بهرنی که له کانی ناش وستاندا ناوی ناشی لویه بهر دده نهوه [آبریزگاه] سیا در حال توقف
ناووه سو: ۱) بهرینکی له بهر ژور ناو بهسرا هانی لوس یو بی: ۲) برینه تبه له بی شمرو گوئی نه ده: ۳) ژبی له رگ وه ستاو، عو ژو نه شور [۱]، سنگ آب سائیده: ۲) بی شرم: ۳) زن یائسه.
ناووه سهر: لهو زو بهی شو قوت بادا، شونه [۱] رمیتی که آب در آن کتر نفوذ کند

ناووس: نه سگو چکه سورانی، نه قیانه [۱] آسب داند
ناووه شکینه: شریک له سهر نیی ناس که ناوی ناشی لی ده بر [۱]
بگا ناووه به

ناووه شی: ۱) نه خووشی گوانی مهر که زوق ده بی و نادوشری: ۲) په ناو کهو نی دغفل بهر نارودانی ژور (ده غله که سان ناووه شی یوه، ژور حی لی و شک یوه، [۱] نوعی بیماری پس منیش: ۲) برد شمن رر عت بر اثر ابهری زیاده.

ناووه کول: ۱) حل ده نیو ناووا کولاندن: ۲) نوره روب: ۳) ناوی کول هانو [۱] لباس در آب چوشاندن: ۲) بگا: نوره روب: ۳) آب جوش
نوه گگی: ۱) شل، تران، دری خه ست: ۲) ناره لیک له میگل بهر یو بی و چوبیته ناو میگل لیک بیکانه [۱] آبکی، ۲) گوسفند از گله آواره شده.

نوه ل: ۱) دوست، زه فقی، هاروی: ۲) نه خووشی چوکی نره [۱] (۱) رفیق: ۲) نوعی بیماری دام.

نوه لال: ناواله، گوشاد، وه کری، و [۱] باز و گشاده
نوه لانه: شیرنی شون که بهر خو کلاوی تازه راو له ده شتوه دبسته و [۱] انعامی که چوپان به وقت آوردن بوزاد دام می گیرد.
ناوه ل دامن: ناودامن، د و نی شور، نارودین، ناودامن [۱] دامن بلند
ناوه ل داوین: دایینی شور وک که وای مه لایان [۱] دامن بلند.
ناوه ل زوا: ناوال راوا [۱] باجنخ.

ناوه ل کراس: ناوان کراس، دهر بی ژبان [۱] شلوار زنانه.
ناوه ل نو: بری نو، سفت له زرماتدا [۱] صفت دستوری.
ناوه له: ناواله، واز، گوشاد [۱] باز و گشاد.

ناوه نپ: به بسته، ده غلی که له پیشدا زه وه کهی ناو دراهو شو کراوه
دراوی نوی لی چیدراوه [۱] بسته، بسارده.

ناوه وهر: ۱) شمربه، زهرکی ناو خوارده نهوه، لیوان، گلاس: ۲) راوی سمرکاتی یو کور کورو کهو [۱] لیوان: ۲) روشی در شکار طيور
ناوه ها: ۱) بهم جوړه، شم تهره: ۲) یو پرسپارو سیرمان: (ناوه ها شم کاره شت کرد: ۱) بگا، ناورا.

ناوه نه کسردن: ناو به سر زوی بردن یو ناو داشتن [۱] آب را به زمین رریعتی رساندن.

ناوه نه لگرتن: ۱) جوگه ساز کردن یو ناو هیانه سر زه وی به سهر چاوه را: ۲) هه سزین و ناو تپدا کو به سوه: (جهواله که له کانی دا یو باریکی

ناوه نه لگرتن: ۱) جوی برداشتن: ۲) آب برد شتن
ناوه نه لکتن: ناو به سه بل یا نولچه یا ن نامیک هه نکیشان [۱] بوسيله سطر یا آب را برکشیدن.

ناو هیان: ۱) ناو هارودن یو کارو حور دهنه: ۲) نه خووشی کی چاوه: (چاوی نوی هیناوه): ۳) نه خووشی لاق نه ستور بوسی به کسم [۱] (۱) آب آوردن برای مصرف: ۲) نوعی بیماری چشم: ۳) آماسیدن پاغر ستور

ناو هیانه وه: ده سپر کردن، به دهس شادوت بهیانه وه جلق، مشته [۱] جلق، استمنا

ناوی: ۱) بهراو، دزی دیم: ۲) شری و چینگه (شیلان ناوی: جی شیلان: ۳) تی هه لساو، قورادی، هه ویراوی، نارداوی، ناو...: ۴) جانسه وری له ناووا ده زی: (ماری ناوی، بوقی ناوی): ۵) زه نگی شینی ناچم، عاسمایی، عایی [۱] آبی: ۲) پسوند مکان: ۳) علامت آلودگی: ۴) آبري: ۵) رنگ آبی.

ناویار: ناودیر [۱] آبیار
ناویاری: ناودیری، ناوداشتن [۱] آبیاری.

ناویتن: دهو شتن، فری دن [۱] پرت کردن.

ناویته: ۱) تیکلاو، تیکل (هه رین بی ناویته تانی لی نایه)، (چاوی کیزیش نه منی خسته نهو گوله / نیسته ناویته می گله، کوشته می دله) «هه زاره» ۲) بیجوی له زگدا مردو [۱] آمیخته: ۲) چنین سبقت شده.
ناویته: ناویه [۱] آمیخته.

ناویزه: ناگر، ناور، تایر، تیگر [۱] اتش
ناویز: ناودیر، ناویار [۱] آبیار.

ناوی زه ش: ده رینکی چاوه، ده لین (ناوی زه ش هباوه) [۱] آب سیاه چشم.

ناویز: ۱) هه لساوین، داله قان، له سهر وه شور کرده وه، داهیشتن: ۲) که نارشین: (هه زووی کهو) [۱] اویختن: ۲) حاشیه.

ناویزان: ۱) داله قان، هه لساوین، داهیلدرای شورده وه: ۲) خو پنهو هه لساوین: (وه رگری ناویزانت بهم) [۱] و: ۲) آویران

ناویزه: ۱) ناویز: ۲) چلچرا: ۳) بیلور سسله حشلی ژان [۱] اویزه: ۲) چلچراغ: ۳) زور دهنه.

ناویژ: پاشگری به مانا فری دهر، هاروژ: (تفهنگ ناویژینکی دوس راسته) [۱] پسوند به معنی اندر.

ناویژه: زه وی بهراو، بهرا بهری دیم، ناوی [۱] رمین آبی
ناویسم: کنی پیروزی زه ده سب [۱] اوستا

ناویشتن: هاوشتن، فریدن، ناهیت [۱] به دختی
ناویلکه: گیانه لاق، سهر مهرگ [۱] در حال احتضار

ناویته: قودیک، عهینک، بهینک، نه یوک، جام [۱] آینه
ناویته به تد: ژرنگ که ناویته له دیواره کانی دراوی [۱] آینه بند.

ناویه: ۱) سواغ، سواق، قور تی هه سوئی بان و دیور: ۲) چوشنی شتی کازا: ۳) زه وی ناوی [۱] گل اندود: ۲) جوش و لحیم: ۳) زمین سی.

ئاويەدان: (۱) جوشدان، لەجىم كردن: (۲) سواغ دىن، قورتنى هەلسۆر و لوس كردنى بان و ديوار (۱) جوش دادن: (۲) گل ندمين.

ئاويەز: كۆپكە لە باشۆزى شارى سەنە (۱) كوهى در جنوب غربى شهر سنندج

ئاھ: (۱) ناخ و داخ، ھەناسەى خەمبارى: (۲) ھىرى كەم: (ئاھىنگى تۆدا نەماوە، نزيك پەنەمانە) (۱) آھ تحسّر: (۲) رُمق.

ئاھا: (۱) كەى و يە؟ كى بارۆ دەكا؟ (۲) وشەى ئاگا كردن: (ئاھا دەكەل تۆمە) (۱) كى چىنيس است؟ (۲) حرف انذار.

ئاھۆ: (۱) پەت، دۆم، ئازار، نەخۆشى گيرۆ: (تاعون ئاھۆيەكى زۆر خەستەسە) (۲) شىتەى، لېوھى: (۳) عەبىد كەمايەسى: (۴) فنى (۱) مرض واگیردار: (۲) دیوانگی: (۳) کاستی: (۴) صرع.

ئاھۆ: (۱) كەمايەسى: (۲) ناسك، كەزآل (۱) کاسی: (۲) آھو. ئاھوتالە: ئاخ ھەلەكەش و ئالاند (۱) آھ و نالە.

ئاھۆ: تۆكە، تۆكە دوغەى خراب، بەفرىن (۱) دغای پە. ئاھۆز: كۆترەزى، بۆنەزى، زىچكە (۱) كورەراھ.

ئاھەك: قىل، كەس، كەسل (۱) آھك. ئاھەنگ: (۱) بەزم و شادى: (۲) ھەواى گۆرانى: (۳) دەنگ (۱) بزم: (۲) آھنگ: (۳) صد.

ئاھەنگ گىزان: بەزم ساردان، كەپە و ھەماوەن (۱) بزم و شادى كردن. ئاھى: ناسك، كەزآل، چەيران (۱) آھو.

ئاھىر، ئاگر، ئىگر: (ئايزىم ئاھىر دورى بەلای تو / خەستەم كەرد وەبۆل شەمال بەرد پەى كۆ) «مەولەوى» (۱) آتش.

ئاھىرىن: ئاگرىن، گەرم وەك ئاگر: (نامەكەت پەوا كۆسم كەفتەو / دەلەى ئاھىرىن دا وەنەفتەو) «مەولەوى» (۱) آتشين.

ئاھىتىن: (۱) ئاسن، ھەس، كانزى، پەناربانگ: (چەربەى نەھىتم دەماخ دان بەرداخ / مېقتائىز توى جام كەردەن وەبەتاخ، «مەولەوى»: (۲) ئابىن (۱) آھ: (۲) ئالېس.

ئاھىنگەر: وەست خالە، ئاستىگەر، ھۆستای ھەسنان: (نەھىنگەرى مەھىنگەرى / ئارو زاکەم كەفت مەھىنگەرى) «مەولەوى» (۱) آھنگر.

ئاھى نەگرفتە: دویمەتى، شاسى (۱) شانسى. ئاى: (۱) ھارار نە ئىشال (ئای مردم): (۲) وشەى سەیرمان: (ئای چەند سەیرە) (۱) حرف درد: (۲) حرف تعجب.

ئايا: داخو، ئو پلى؟ (وارم وەكو خىلال و نەحىقم وەكو خەيال / ئايا دەكەومە زو و پەدەدا دەكەم حقو) «مالى» (۱) آيا.

ئاياكو: ئايا، داخو، ناخو (۱) آيا. ئاى ئاى: وشەى سەیرمانە: (ئای ئاى ئوتى چەند زەلە) (۱) حرف تعجب.

ئاپ: ئاگر (۱) آتش. ئايرە: ئاگرە، جوڑى زىچكە لە چەنەو دەم و چا و دېت، ئاورە (۱) آتش فارسى.

ئاپرىن: ئاگرىن ئاھرىن (۱) آتشين. ئايسان: پى پونى ئاگر، گر پەندەون، پى پونى چەرا، گرپان (۱) مشتعل

شدن آتش.

ئايساندن: پى كردن، ھەلكرەن، د گرساندن (۱) بر آفر وھمن. ئايش: (۱) ئاخ، ئوف: (۲) سوکەلە ئاوى عايشە (۱) حرف درد: (۲) مخفف عايشە

ئايش: نەمال (۱) یشان. ئايشە گویدریو: چنۆكەيدەكە دايك مەئالى پى دە ترسینى (۱) لولو.

ئايشى: سوکەلە ئاوى عايشە (۱) مخفف عايشە. ئايل: (۱) مەدل، زارو: (۲) كەسى كارى نەمەق دەكا (۱) بچە: (۲) سنگر.

ئايلەمەن: عەيلەمەن، خەزایى (۱) پرنده سار ملخ حور. ئايم: بىدەم، مرو (۱) دمی

ئاين. مەرەب، رەوشت (۱) آيين. ئايندە: لەمەبەلا، دوارو، ئەووى كە پاشان دیت (۱) آیندە.

ئايتو ئوین: (۱) ئارو ئوز: (۲) قەل و مەكر (۱) ناز و ادا: (۲) مكر و قریب.

ئاينى دینى، مەزەبى (۱) دینی. ئايو: دیت، پەیدە پى: (كەشمو گىروم خەيالى تە پە ئاغوش / سەھەر ئەز بوستەرم بوى كۆل تاپو) «پايدەمايرە» (۱) می اید، پەیدا می شود.

ئاپە: (۱) ناخو، ئايا: (۲) پور (۱) آيا: (۲) عمد. ئاپەت: پەندەپىنك ئە سورەى قورعان (۱) آيب قرآنى.

ئاپەتى: (۱) پاشگىرەكە واتاى خالەت دەدا: (كورداپەتى، خوشكاپەتى، براپەتى): (۲) مەلەبەتو زىگە: (مەگوراپەتى، ولاى مەگوران، بائە كاپەتى: ولاى بەلەكپان) (۱) و (۲) پسوند حالت و مكان.

ئاپەر: ئاگر، ئاور (۱) آتش. ئاپە كۆ: دەر، ئويزى (۱) آيا.

ئاپەنە: ئىدە، لەو و دەوا، پاشەرو (۱) آيەدە. ئاپى: پاشگر، سەفەت دە كانه چاوكە: (دەزىلى، پانائى) (۱) پسوند صفت.

ئاپپا: (۱) مەت، پور، خوشكى باوك: (۲) دايك، دالك، دى، تەد (۱) عمدە (۲) مادر.

ئاپپسان: ئاپسان، پىپورى ئاگر (۱) مشتعل شدن. ئاپپس: ئاپ، مەرەب، دىن، رەوشت (۱) آيين و دين.

ئاپپە: (۱) مەتك، خوشكى باوك: (۲) دايك (۱) عمدە (۲) مادر. ئاپپەى: وشەى سەیرمان: (ئاپپەى لەم لوتە زەلە) (۱) حرف تعجب

ئاپپس: فیر، لى وەرەزى، مېروپىز (۱) نفرد و دورى. ئاسپار تەكەمش، بەپەمەرە وەرگىزانى ئاو باخ (۱) كندن زمین باغ.

ئاستران: گۆوانى، مقام (۱) ترانە. ئاستىزك: ھەرزان، بۆك، تەستىزك، سەكۆى لەدەرپان لەقور لە وەشمال

پان زور پوشت لەسەر دانان (۱) چوب بست سگومانند، تلى بار. ئاستىزك: گۆلاو، گۆل (۱) ستخر كوچك

ئاستىنك: (۱) زەردەوانە: (۲) زەنگەسورە (۱) زېبور. ئىشكىل: چوارپەل بەستەن و بە عەززا دان، چوار مېخە (۱) چهار میخ

كشيس.

نم: ۱) وشەى نازە زايى (نم لەو تەرجویدە رەت) نۆرتەر دەگەن بۆكاولە
لېئاندا دەگوبرى: ۲) بەلن، ئا، ئارى: ۱) حرف تفر: ۲) ارى.
نمجا: دەى چى ئر: ۱) پس چى.
نمجا: ۱) نمجا: ۲) نمجا، لەو بەش: ۱) پس چى: ۲) سېس
نم: ۱) حەيفى، مخابىن- (نۆ بۆ تەرووزى لە دەسمان چو): ۲) وشەى بانگ
كرەن، (نۆ ھاتى، نۆرە شو): ۳) وشەى سەيرەن: (نۆ سەيرە!): ۴)
ئاو: ۱) حرف تاسف: ۲) حرف ئدا: ۳) حرف تەجىب: ۴) آب.
نم: ھاوار لە ئىش: ۱) حرف درد و رار
نوباف: بۆك، بار، ناتە: ۱) پىر
نوبال: ئىد و بەزە، گوناح، وەبال: (نوبال بە سۆم رۆز جوانى، بۆ تو خوم
نوشى نوبال ناكەم): ۱) گنا، بەزە.
نوبە: كۆمە ئىك زە شىمال پىكەرە، نۆم، ھۆبە: ۱) اوبە.
نوتو: تاستىكە گەرسى دەكەن بۆ لا بىردنى گىجى قوماش: ۱) ئو.
نوتون: گلاز بونەرە، جالە بون (بەردىك لە كۆرە كە نوتون بۆ، دە چۆم كەوتو
بەرى ئاوى گرت)، تەلە بۆنى بەرد: ۱) غلئىم.
نوبوس: نوتون: ۱) غلئىم.
نوج: ھامىشى ھەلەم: ۱) قلم مى
نوخە: وشەى گەزادە ھەوى ە وشە لاغ (نوخە گارەش): ۱) حرف راندن و
بازداشتن گاو.
نوخ: ج خوشە، وشەى شادى. (دەلەرى ئىرو سەھەر ئاقىدە چەركى من
دودوخ / يەك لىسەن، يەك ئىلدا لەو لىن ئىن ناخ و نوخ) «حزىرى»: ۱)
كلمە اظهار شادى.
نوخز: دواى، دوماھى، لەدواى ئاخىرە وەدیت (ئاخىر و نوخى مېوہ بو): ۱)
بھاب.
نوخز: نوھرە، تارام: (بە دىتت نوخزىم ھات): ۱) ارامش.
نوخە. نوخز: ۱) ارامش.
نوخەى: ئى چى خوشە. (ئى چەندەم خوش دەوى، نوخەى چاوم بۆ
كەوب): ۱) حنى
نوخەىچ: نوخەى: ۱) آخش.
نوخەىش: نوخەى: ۱) آخش.
نودا: داپك، دى، دلك: ۱) مادر.
نودە: زۆر، وە تاغ، چاوە مال: ۱) ئاق.
نورت: ۱) ناوہ راست، نېوان: (وہ شو لئورتا ئەزوبودا وئىشتى بو): ۲)
نەحتو بارو دىر: ۱) وسط، ميانە: ۲) اروش و اعتبار.
نورتز: وشەى ھىرمانە. بازە، ھەلەزە: ۱) كلمە امر.
نورتە: ماھورەى گەورە لە ناوہ راست زەدە خرى: ۱) فرشى كە در وسط اتاق
اند رتد.
نوردو: لەشكر، سېا: ۱) اُردو، سېا.
نوردو بەز: جىگە دايمەن و ئىسراھەتى لەشكر: ۱) جاي طراي اردو.
نوردى: نوردو: ۱) اُردو.
نورزان: ھەلەزىكى، ھەلەزىن: ۱) بايكو بى و رەفص.
نورين: موزە ھوزى گا و...: ۱) صدای يَلند گا و...

نوسا: ۱) بىم جۆرە: ۲) وەستا، سەئانگار: ۱) اينطور: ۲) استادكار.
نوسا: وەستا، كارزان، پىشە ساز، سەئەتكار: ۱) وستا.
نوستا: وەستا، ماھوستا، ئوسا، يوسو: ۱) ستادكار.
نوستاد: ئوستا: ۱) استاد.
نوسپا: سوكەلە ناوى يوسف: ۱) محقق يوسف.
نوسترە، گە بىر، گىزان، كۆردو تىخى مونا ش: ۱) تىخ مونا ش.
نوسترلاب: عاسمان پيو، نامرازىكە لاى تەستىرە باسان بۆ لىكە، بەھوى
بىوان تەستىرە و تەستىرە: ۱) اُسْطْرلاب
نوسكوفە: ئەوكلاوھ چەرمىنەى دەسمرو چاوى بازى دەدرون ت كەوى
بىت: ۱) چشم بىتم باز شكارى.
نوسو: سوكەلە ناوى يوسف: ۱) محقق يوسف.
نوغزە: ۱) سەفەر: ۲) خېر دىتن لە سەفەردا: ۱) سفر: ۲) يەن سفر.
وغور.
نوغز: اود بۆ پياو: (ئاغايى مە ئوغز بەگە): ۱) نامى است برى مردان
نوغلە: شەز بە تىك چىزان و پىك ھەلەزە، جەنگى مەغلۇ بە: ۱) حنگ
مەبوعە.
نوغەن: دوامىن ھەوتوى چەلى بچو: ۱) آخرين هفته چلە كوچك.
نوقا: ھاوڑى دەردو تازار: ۱) كلمە اظهار درد.
نوقە: تەخوشىبەكى يەكسەمە ەك ھەلا مەت ئا و بەلۇتيا دىت: ۱) نوعى
بىمارى د م.
نوقە: بۆ ترسانى مەندال لە شىتەك، بھە: ۱) كلمە اى براى بر حذر داشتن
كودك.
نوقرە: تارامى، ھەدا، نوخز: ۱) آرامش.
نوقرە گوتن: ھەدادان، تارم بون، داسەكەن: ۱) آرام گرفتن.
نوك: پاشگىرى وشە بۆ زۆر كەردن: (سالىكى گرىسوكە، كلوكە، پىارىكى
ترسەنوكە): ۲) پاشگىر بۆ چۆك و كەم كەردن: (خىروك، چىناروك،
بەگۆك، كۆك، راروك): ۱) پسوند مبالغه: ۲) پسوند تصغير.
نوك: ئەوك، گەرو، ھەرك، ھۆزك: ۱) گلو.
نوكە: پاشگىرى بچوك بىشادان: (سالىوكە، كانبىوكە، گىردوكە): ۱)
پسوند تصغير
نوكە، بۆ بچوك بىشادان دەبىتە پاشگىر. (نەمەندوكە، بەردوكە): ۱)
پسوند تصغير
نوكز: حوبى گرىو: ۱) اُس گرفته، مانوس
نوكە: نەبى، وىدەرى: ۱) آبجا.
نول: ۱) پاشگىرە بۆ زۆرى و زىادى. (ھەنول، شىزول، كىنول، كرىمۆل):
۲) بۆ بچوك شادى (مچول، رەشول، خامول): ۱) پسوند
مبالغه: ۲) پسوند تصغير.
نول: ۱) پاشگىرى بچوك شادان: (مچول): ۲) دىن و مەزەب: (نولامە
نەزىدە): ۱) پسوند تصغير: ۲) دىن
نولاخ: ولاغ، نازەلى بەرزە، گا گۆل و يەكسەم: ۱) احشام، حيوان
سواری.
نولاخ: نولاخ: ۱) احشام.

۴) ادا در وردن: ۵) مادر: ۶) انجام دادن تکالیف دینی در وقت خود: ۷) می‌دهد.

نهد ایا: گوییکی سوره وهك په‌جمله ده‌جی گلی است نه‌ددی. وشه‌یه‌كه یو پوچ ندنه‌وی ونه‌ی ویزه به‌گانه‌وه: (نه‌ددی اچاك نه‌ت برده‌وه) اصطلاحی در گفتگو برای بی‌بها نشدن دادن سخن محاطب

نهدوا: ۱) نالات، د و ده‌مانی چیشیت خوشکهر: (نسیوه‌ت و نه‌دوا: ۲) ونارو باس، زابردی دوان: (کاکم ده‌باروی منه‌وه نه‌دوا، ۱) دویه: ۲) گفتار.

نهدوب: ۱) شهرم: ۲) ناوگه‌ل: (نه‌ده‌یت داپوشه: ۳) وژه، شیعو په‌خسای حیوان ۴) نه‌می (حاربه‌ه چور نه‌ده‌یت ده‌کم) ۱) دب: ۲) کد به ر غورب: ۳) دب‌اب: ۴) تنبه. نه‌ده‌یخانه: ناوده‌ست: مستراح.

نهدویی: هر توسراویك په‌یوه‌ندی به‌ویژه‌وه‌ه هه‌بی ادبی نه‌ده‌یات: وژه، شیعو په‌خسانی دنگر و خوش دب‌اب نه‌دی ۱) نه‌دی، چیترا: (نموکارت کرد: نه‌دی مه‌یکه: ۲) وراهه‌وه نارئ، به‌لئ: (ننه‌و نالت خوارده‌ نه‌دی: ۳) که‌و یو: (نه‌گهر ناشت بونومه نه‌دی بو‌ناچیموه: ۴) مه‌گهر: (نه‌دی نم‌گوت وام‌که‌ه: ۵) پرسپار بو‌پته‌وی، تاکید. (نه‌دی چون‌ناهم: ۱) دیگر: بعد زاین: ۲) آری: ۳) پس: ۴) مگر: ۵) سزل تأکید.

نه‌دی کو: مه‌گهر چون؟ سگر چطور؟ نه‌دی کوا: که‌و بو‌له‌کری‌یه؟ پس کجاست؟ نه‌دی گوانی: نه‌دی کوا؟ پس کو؟ نه‌دی نه‌ده‌گهر وانید؟ سگر نه‌د؟

نهر: ۱) نه‌گهر: ۲) باشگریکه که‌وشه نه‌کاته کرگاری: (نوسهر، هادیژهر) ۱) اگر: ۲) علامت اسم فاعل.

نهرآ: ۱) بوچی، چما، له‌هرچی: (نهرآ ناچی: ۲) یو، له‌هر: (نهرآت هاوردم: ۳) مشار: ۱) چرا: ۲) برای: ۳) آره.

نهرآگیل: نه‌لوه‌دا: آواره.

نهرآمه‌تده: به‌ریش‌ن و داماو (چه‌وانه‌ی شیر و سهره‌فکه‌سه بیس / چه‌سه‌ودی گهردو نه‌رآمه‌نده‌بین) «خانا» پریشان، وامانده نهریاب: ۱) حاوه‌ن: (له‌هر قایی سهرآ سه‌قیان ده‌سه‌ب شیخ و مه‌لاو زاهید / مطافی که‌مه‌بو نه‌ریایی حاجیت گردی سدیوان بو) «شیخ زه‌راه: ۲) روخوش و سه‌ودا خوش و دلاوا: (کرزیکي زور نه‌ریابه) ۱) اریاب: ۲) آدم خوش برخورد و خوش اخلاق.

نهرجسو: پزانه‌وه و تکا: (نه‌وه‌د نه‌رجو ده‌کا کوردی که‌جرحار / بکدن یادی موحیبه‌ی بی‌زیاتان) «کوردی» رجا، خوش. نهرخوت: نوله‌به‌مه‌سکه، دوداری گروفری حه‌زانی کراوی ده‌دوزه‌ک، حراو: دستگیر، مشک.

نهرخه: یازیده، کومه‌گ، پشتیوان: پشتیان نهرخه‌وان: داریکه گوییکی سوری نامال بتدوشت ده‌کا، باش گون‌گه‌لا ده‌ده‌کات، نهرخه‌وان: آرغوان

پشکه‌ل ده‌خوا: چن.

نه‌جمله: نه‌جمله، نه‌جمله، نه‌جمله: حن.

نه‌جمل: ۱) ماوه، مه‌ودا: (نهموالعت به‌نه‌جمله‌ی دوم‌نگ به‌قهرز نه‌ده‌می: ۲) ناکام، وده‌ی مهرگ: (یزن نه‌جمله‌ی هات نانی شون ده‌خوا) «مه‌سه‌ل» ۱) مدت: ۲) أجل، نه‌جی: نه‌یژی، وه‌ک نه‌ویه: (ویش نه‌جی سه‌لویته مدویته باوه) «سه‌یدی» نو گویی.

نه‌جی: نیوی (نانه) اسمی رانه.

نه‌جمنه‌و: ونده‌جی، ده‌شبی، ده‌شبه‌ی می‌ماند.

نه‌ج: وشه‌ی گوی پز نه‌دان: (نم‌ج جی لن بکلم، نه‌ه حرف بی‌احتیایی.

نه‌ج: وشه‌ی باور نه‌کردن و سه‌یرمان: (نه‌ج له‌و درویه)، نه‌ج، به‌ج: حرف تعجب.

نه‌جده‌ج: وشه‌ی ده‌کردی پز له‌تاغن: حرف راندن گله‌ار اغل نه‌جده‌ج: که‌رو گله‌لایی و نه‌فام، هه‌مه‌ج: (وه‌کو نه‌ک دته‌به‌رگری بی‌یوی نه‌جده‌ج / سه‌فیری بولیول و تارازی به‌قلع) «شیخ و دزاه» اخمق

نه‌ج، سوکه‌له‌نوی نه‌حمده: محفف احمد.

نه‌حوال: جوتیدی باری زیان، حال و حوال، هوال: احوال.

نه‌حوالهرسی: چاکر چونی، به‌سهرکردنه‌وه: حوالهرسی

نه‌حه: سوکه‌له‌دی نه‌حمده: محفف احمد.

نه‌حه‌که: نه‌حمده‌وکه: احمد کوچولو.

نه‌حیانه: ته‌گهر، نه‌گهر هانو، ده‌سوره‌سکا (نه‌حیانه دیت سلای بی بگیده) اگر، در صورتی.

نه‌خیار: ده‌نگو باس: آخیار.

نه‌خت: کوشت و ته‌قلا، ده‌گه‌ل وشه‌ی چاردا ده‌گوسری: (ههرچه‌ند نه‌ختو چارم کرد به‌هات، بلاش.

نه‌ختان: فرست، ده‌رفت: فرصت.

نه‌خترمه: نه‌سی له‌دوژمن گیراو: اسپ به‌غنیمت گرفته از دشمن نه‌ختره: ۱) گون ده‌رهاتو: ۲) داری شیخی سهر قریاو: ۱) احته: ۲) درخت سبز هرس شده.

نه‌خشال: ورده و پرده‌ی ناومال: خرت و پوت.

نه‌خله‌خ: جلی زور کوا، سوچه: ارخالق.

نه‌خم: زوشری، رو گرز کردن: اخم.

نه‌دا: ۱) زه‌وشت و ناکار: (پیاویکی به‌نه‌دا: ۲) ناز و نوزو عیش‌وهو کرشمه، (دلیکی غم‌سزده‌م بو مه‌هرمی زاز / نه‌وشت نیم به‌سه‌د شیوه‌ نه‌دا سهند) «نه‌ده‌به: ۳) دانه‌وه قهر، بو: (ههرچه‌نده وه‌کو خه‌نجه‌ری له‌نم‌اسه زمانم / نازی سهری موین له‌نه‌دای شوکری به‌سه‌ستان) «شیخ زه‌راه: ۴) لاسایی و ده‌مه‌لاسه: (چرات ده‌کوی نه‌دام ده‌ریشی: ۵) دایک: ۶) حازرو نه‌ه‌رتار: (فلا نه‌کس هه‌مو بوژان به‌نه‌دا ده‌کا وه‌زای له‌سهرنیه: ۷) ده‌دا: (بارهم بی‌نادا، جوتیم بی‌نه‌دا: ۱) اخلاق: ۲) باز و کرشمه: ۳) ادا کردن و بحای آوردن:

ده پيترنی [ف] ريگين گمان.

تەستونىڭ تەستونىڭ سۈيى خىمىيە

تدبیر خفیه لایا: وشه ی به شیمانی واتا: یو دین لمخوا ده خو ارم [۱]
سینفیر الله (ار خدا آمرزش می خواهم)،

نه‌سته‌م: دُورار، ئاسی، چه‌سته‌م: (نهم چهره‌ه کُنه، ماشیه که‌ی ژه‌نگی
گرتوه / چه‌وری نه‌کا به‌خونی‌مه، سورانی نه‌سته‌مه) «پیره‌میرد» □
دُشوار

بہشتیہ دوزخ، بہشتیہ و نہشتیہ قسماً، نازائی می کہ سالبک زکی پر مہوہ
 لہ زاہہ میدوی کاتہ، ف حیوانی کہ مؤقتاً نازا شاہہ باشند.

نہایت، ستہ، سنی، ناسیکہ لہر دہستی دہری و پریشکھی لی
 ہدیہ کاف آہن کہ بہ سنگ تشر زنہ زند.

تەستىمى: ئېۋىكى ۋىزىيەدە ☐ اسمى ۋىزىيەدە.

ئەستېيەر: گۈل، ئەستېل، گەمەئاو كە بەري بېگىرى بۇ ئاۋداشتىن،
ئەستېلى، ئەستېر كە، ھەسلىل ھەستىر

تہ بہتوں کے تہ بہتوں کے [۱] استیضہ

تەسۋىر: ۱) ئەسۋەر ۲) ھەورال، يېزىك سەكۈي لەڭگىل يان لە دار بو
كەل، بەل ئەسۋەر دانا: ۱) استىخ: ۲) تەل بار.

نہایت دلچسپ: گو لہ ستی و گو دستہ و گو متکہ بالہ

قد تروى في كرم شب تاب.

تەستىيەر ۋە مېر: جۈزىك مۇزىكى بىر يىقمادارە تەكرىتە خىشل [۱] بوعى زىور.

نه‌سپیږه که: نه‌سپیږه یو روږی، نه‌سپیږه یو بډیه‌یان (ساره سحری نه‌سپیږه که: نه‌سپیږه یو روږی، نه‌سپیږه یو بډیه‌یان (ساره سحری

(نه‌مستیره‌گیری ده‌کرد له چال / چاره‌ی زه‌شی خو‌ی ده‌دی له خال) بیرمه‌ی زه‌شی ده‌دی له خال

نه‌بستیره‌نام: نجومگن، شاره‌زای زانستی نه‌بستیره ماسین

نَدَسْتِیَرَه‌ی بَدَر پَه‌یَا: نَدَسْتِیَرَه‌ی رَوْدِی [۱] سَتَارَه سَحَرِی

ئەستىزەي روۋى: ئەستىزەي روۋى ☐ ئىشەنچلىك

تەستىقك. كىمگىم، دەغرى كۈن كۈن بۇ پالاتا ۱۱ كىگىم، سوزمە.

تەستىيان؛ يىشكىلان، گەسەيەكى دودوستەيە، لايەك شىتەك لە باجەلى

به تازگی

تاسیتین: باشگری کرگاریه: (سدهری باج نهستی نی ماچان دم

نہ ہستیو: خاکہ ناری ناگر گویا نہ وہ [۱] خاکہ اند ز بخاری

تہستی و ہمدردی: پارچہ ٹاسن و ہمدردی کہ ناگری ہی دہ پو شو ہر دہ دہن
 [ف] سگ تس رہ و ہمد

نمستی و بوششو: پرېدنيه له دژايه نې توند: (نډه دوايه بيگمونه نهستی و بوششون) [۱] معادل کارد و پتير دو عارسی.

ئەستىيەو: ئەستەوير، ئاۋاس ۋىگى: ئەستەوير.
ئەستەيۈك: ئاستىكە بۇ ئاگر تىك ۋەردان، بۇ كۆلۈ ۋە ئەندۈر دەريئان ۋىگى

ئەن تۈر بەم زىي.

ئەسەر: ئەسرېن، فرمىسىك، رۆندىك، ئاۋىق لىختمان ئەجاو ھەلەدە ۋەرى [۱]

اشك.

شاهجه حیدر پوری، شہ قون  شاہم حیدر، سہری

ئەسەرنىڭ: ئەستىزىكە سەيش [۱] سىرتى،
ئەسەرنىڭ: ئەسەرنىڭ [۱] اشك.

ئەسلى: ويىنە، غەكبى، شىكلى ق عكس.

ئەسلى: بول، بولۇ، سىكلى، بەرەنگ، بەن، بەنگر، بىز، بەل، خەلۈزى

مورود بود (خاکبر)،

راند.

شيسكو: شيسكو، كه چي، گهو، ٥١ كلل دوتنه ملاقه

تہسکوی: تہسکو: (بوتہ تہسکوی لہممو چیشتان ہدیہ) **خیا** ملاقہ۔
تہسکہ لہ: ہیدہ دہگہ، لہگہ دگا، ناوای، کہ نار دوریا کہ گہمہ ی ئی

زاده و مستن **فنا** بفرگاه.

هوماری شیر و خمت، بمرزبان (۱۶ صندلی؛ ۲) بازی شیر و خط
نوسکده: نوسکده، سمنده، که در یک نهد (۱۶ صندلی)

توسکە تاس: پۆل و پارە ی قاقمرف اسکناس.

تھہ سکہ نہجہ میں، تھہ سکہ نہجہ میں [ت] سکتہ حسین
تھہ سکہ نہجہ: نام ایک دارک ٹیم واد تاشانہ [ت] اسکتہ نچار،

نہسکیناس: نہسکیناس \square اسکاس۔

گهواره - (تعملة له بسم الله عليه كي گهواره) (۲۰) بوسه برمی نهد.

حرف تعجب و بهراری،

تەسلىھە: چەك ئامرازى شىۋو جەنگ ۋاسىلىھە.

تەسلەن: ۱) لىزىتى دا، راست دەۋى: ۲) تەنە رەت دا: دېھوكرى

نمونه‌های شتی وانه‌یوه (۱۰) و استشی (۲) در اصل (۳) هرگز

بمـحـو بـیـان / یـشـو خـو شـه نـگ و تـه سـمـه رـودـه («جـزیر ی») گـنـدـیـگـون.

در صورتی که در هر یک از این موارد، به دلیل عدم امکان انجام کار، کارکنان را از محل کار اخراج می‌کنند.

نەسەر پىچ دەشمالانى جان / روپوشى شىۋى شاي مشكىن
 كەلەك (شەيخ سەلام) چىچ
 نەسەر: ۱) شۈين، شۈنموز: (ئالى نەسەرى بى نەسەرى غايە نەما /
 ئالەيكى خەزىنە لى ماحاتى سمەردا) «ئالى»: ۲) نەسەر ۱)
 آئر: ۲) بر.
 نەسەر: دىل، گراو، يەسەر: (ئەگەر بى يادى زولفو چاۋە كەت يەك
 لەسزە سايرىم / نەسەرى يەندى كافى، كۈشتە يى پىدادى ساحىر
 بىم) «دەقايى» ۱) اسىر.
 نەشەت: شەت ۱) موجودى.
 نەشخال: نەشخال، وودەى مابال ۱) خىرت و پىرت.
 نەشخەل: دودەن ۱) بوته‌های جنگلی.
 نەشەرفى: سەكە زىرىكى بچۈكە بو خىش دەكار دى، سورەب شايى:
 (سەرگا دىم هلال نەو نەسەرى سىۋەنگ / يە سىم نەسەرى، يە
 نەشەرفى زەنگ) «مەولەوى» ۱) اشرفى.
 نەشەقمە: وركى ئازەل يە رىخەۋە ۱) شەكە.
 نەشق: عىشق، دلدارى، تەۋىند رى ۱) عىشق
 نەشقى: پاقى، مەلوز، كۆي نەدەر يە ياساۋىتى شۈين ۱) ياغى
 نەشقىا: نەشقى ۱) ياغى
 نەشكە: ۱) فرىسك، دۈندەك: (نەشكەم كە دەگەل عەشقمە نەشكىكى
 نەھىمە / نەشكەم كەگەل خەشقمە پىرىكى نەرانە) «ئالى»: ۲) نەۋىن،
 دلدارى ۱) ۱) شەك: ۲) عىشق.
 نەشكال: ھەبەزە نەك، ھەسوخوز: (دوكانە كەت نەشكالى تىدايە) ۱) از
 ھەمە رەنگ.
 نەشكەج: نەشكەجە، جۈجكەسمە، بەندى نىۋان زىن و پىشت ۱) سە
 بالاي ران.
 نەشكەجە: ۱) جەزۋە نەنگەنە، ماۋش، نەشكەلە: ۲) كىرەى دارناش و
 نەشكەرن بو قايم زىگرنى نەختە يا ئاسن يە پىزىن و پىزەل ئىداند!
 ۲) ئازار و جىزىا ۱) ۱) و ۲) مەنگە: ۳) شەكەجە.
 نەشكۆل: دارى پىشتەدەرگا بو داخىستى چوبى كە با ن در و قفل
 كۈند.
 نەشكەرە: خۇيا، تاشكرا، دىبارى، دىبار ۱) اشكار.
 نەشكەفت: شەكەفت، غار، دەرۋەلى زىل لە شاخدا ۱) غار.
 نەشكەلە: ۱) مەنگەنەى نەجارو ئاستەگەر: ۲) دا رۈكىكى لەلە گراو بو
 يىكەۋە يىكەننى تەختە دەۋاز: ۳) ئامر زىكى ھەررە بەدانە ھەر فامەكى
 تاۋا بارىان دەۋاز كۈنە تەختە يەكى خەزە ناۋ بەپەت جەزە پەپەيان دەدا،
 چۈچەلە ۱) ۱) مەنگە: ۲) چوبك بەم پىسن چادى: ۳) از وسايل
 سەكە
 نەشكەنە: كارواناشى، كۈشتاۋىكى خەستە خۇلە يە پىۋازە ۱)
 اشكە
 نەشكەۋ: دەرۋى سۈلەب ۱) طرف سىلەن.
 نەشكەۋت: نەشكەنت، ھۆل و رەھۆل لە كىۋدا ۱) عار.
 نەشكەۋلەت: پەنە دىزەۋ كۆرەى شەكار كە يەكجارى لەكار نەبەۋ،

كاسەكەل ۱) تە كۆزە شەكەت.
 نەشكىل: ۱) نەشكىل، چوارىل بەستىن و بەزەۋىدا دان، چوارمىچە: ۲)
 سىندى، بىۋەدە، رىچىر و ئالغەى كە دەيكەنە پاي بەكسەم بەندى ۱)
 چەدەمىچە: ۲) پەيدە آھى.
 نەشەكە: شەكەك ۱) اسباب.
 نەشەدەۋ: گىيىكى بو ن خۇشە ۱) گىيەى خۇشە
 نەشەى: ۱) دەپى، گەرەكە، پىۋەستە: ۲) دەتۋانى: ۳) شىۋەتەنى ۱)
 پەيدە: ۲) مى بر نەد: ۳) سىزاۋر است.
 نەشەز: زۈم، نەھەق، دەست دىزى كۈدن ۱) سىتم
 نەۋە: قوبەكە جەگەرە ۱) جەلەر سىگار
 نەغەلەپ: رورە، رورە، پىزى، رورە ۱) اعلەب.
 نەغىيارە: ۱) پەھوش، دىزى سەرخوش: ۲) پىگانە، پىيانى، غورە ۱)
 ھىيار: ۲) پىگانە.
 نەفسون: جادۋەسەر، سىچىر ۱) افسون.
 نەفسون گەر: جادۋگەر، سىچىر باز ۱) افسونگر.
 نەفسەر: پەمەس، دەرەجەدار لە سەداد ۱) افسر.
 نەفسوز: لە جىساب دەرۋىشتىن، بەھىچ نەگرتن، پىش كۆي خىستىن.
 نەفدان ۱) آت
 نەفەنلى: وشەى زىللى نان ۱) بەك، ئاغ ۱) حرف احترام برى
 مردان
 نەفەل: نەد ل، سىرە بوز ۱) دراح نر
 نەقشەقە: نەمشو، نەمشەۋ، شەۋى كەپان، يە دوشەۋ يە سەپەشەۋ ۱)
 امش
 نەقشەن: ۱) راگىن و ھىشتەۋە: ۲) تازەلى لەشېردان ۱) سەناۋ ۱)
 نەگەدەۋى: ۲) جىۋانى كە شىرش خىشك شەدە پەشە.
 نەقشەنگ: نەۋ ئازدە كە پىش پانكردەۋە بە نەگۈچكە ھەپىرى دا
 دەكەن ۱) آردى كە بر چۈمە پاشەد
 نەقىن: دلدارى، عىشق، خۇشەۋىستىنى دلدەر، خەزلىكردىس،
 خەزلىكەرى ۱) عىشق
 نەقىس: دلد رى، عىشق ۱) عىشق
 نەفل: نەفل، ئىز، بەتاۋەز ۱) عاقل.
 نەقەلەن: لانى كەم، ھىچ نەۋى، بەلەى كەمەۋە ۱) اقلا ادست كەم.
 نەك: ۱) پاشىرىكە ناۋى تەبەتەى لە ناۋى گىشتى ساز نەدا، (پەشەكەك،
 كەسەك، ناخونەك): ۲) دوى پەس (صەت) نەكەۋى و نەيكەنە ناۋ.
 (كەلەك، خەسەك، كۈرتەك): ۳، دوى رىشەى چاۋگ (نەسەد)
 نەكەۋى و تەبىشە ناۋ: (پەسەك، رەك): ۴) لەدراى رىشەى چاۋگ
 واتاسى زىادەۋى دەدا: (بەك، نۆسەك، زىرەك، ۵) بەك
 (گۈندەك، پىۋەك، ۶) پىشگىرىكە واتاسى عەزەت و داخ دەدا:
 (كەك نەزىم يە پاشى بو، دەك، كەك): ۱) پىۋىدى است ار اسەم
 عام اسەم حاس مى سازد: ۲) پەد از صەت پەد و آن را پەاسەم تىدەل
 مى كىد: ۳) پەد از رىشە مىسەرى مەد و سەم مى شود: ۴) پەد زىشە
 مىسەرى مى پەد و مىسەرى افراط مى دەد: ۵) پەتەپەى مىنى پە مى دەد:

بە سەرۋەرە يۈن: چاڭكە دەڭگەل كۈرۈي، (ئەمەك گدارە: بەسپاس يۈ
چاڭكە،، (ئەمەك دائىرە: قەرەبۇي چاڭكە كۈرەنەر)، (ئەمەك دەڭگەل
دەن رەخمەت كىسەل بۇ...، (۱) رىج ورحەت: ۲) نىكى و حسان.

ئەمەك: ئەمەك، دەيىڭ بىگ: ئەمەك.

ئەمەل: ھومىد، ئاۋات، (۱) اس، رور.

ئەمەن: ئەمەن، ھىندە، ئەمەس، ئەمەن (۱) ئەمەن.

ئەمەندۈچكە: ئەمەن بۇرە كەمە، ئەمەن بوسقالە، ئەمەن كەمەك، شىۋىكىكى رور

كەم دەست بېشاندەن (۱) اس بىك دەرە

ئەمەندۈسكە: ئەمەندۈچكە (۱) اس بىك دەرە

ئەمەندۈسكە: ئەمەندۈچكە (۱) اس بىك دەرە

ئەمەندۈكە: ئەمەندۈچكە (۱) اس بىك دەرە.

ئەمەندۈكە: ئەمەندۈچكە (۱) اس بىك دەرە.

ئەمەندۈكە: ئەمەندۈچكە (۱) اس بىك دەرە

ئەمەندۈكە: ئەمەندۈچكە (۱) اس بىك دەرە

ئەمەندۈكە: ئەمەندۈچكە (۱) اس بىك دەرە

ئەمەن: پاشىگىرگە ۋاسى شىيان، شىاۋنەدا، خواردەمەنى، شىاۋى

خوردەن (۱) پسوند شىيانى.

ئەمەن: ئەمەن، ئەمەن، ئەمەن، ئەمەن (۱) اس بىك دەرە

ئەمەن: ئەمەن، ئەمەن، ئەمەن، ئەمەن (۱) اس بىك دەرە

ئەمەن: ئەمەن، ئەمەن، ئەمەن، ئەمەن (۱) اس بىك دەرە

ئەمەن: ئەمەن، ئەمەن، ئەمەن، ئەمەن (۱) اس بىك دەرە

ئەمەن: ئەمەن، ئەمەن، ئەمەن، ئەمەن (۱) اس بىك دەرە

ما بايد: (۳) مادىنە.

ئەمەن: ئەمەن، ئەمەن، ئەمەن، ئەمەن (۱) اس بىك دەرە

ئەمەن: ئەمەن، ئەمەن، ئەمەن، ئەمەن (۱) اس بىك دەرە

ئەمەن: ئەمەن، ئەمەن، ئەمەن، ئەمەن (۱) اس بىك دەرە

ئەمەن: ئەمەن، ئەمەن، ئەمەن، ئەمەن (۱) اس بىك دەرە

ئەمەن: ئەمەن، ئەمەن، ئەمەن، ئەمەن (۱) اس بىك دەرە

ئەمەن: ئەمەن، ئەمەن، ئەمەن، ئەمەن (۱) اس بىك دەرە

ئەمەن: ئەمەن، ئەمەن، ئەمەن، ئەمەن (۱) اس بىك دەرە

بى دىرەك.

ئەمەن: ئەمەن، ئەمەن، ئەمەن، ئەمەن (۱) اس بىك دەرە

ئەمەن: ئەمەن، ئەمەن، ئەمەن، ئەمەن (۱) اس بىك دەرە

ئەمەن: ئەمەن، ئەمەن، ئەمەن، ئەمەن (۱) اس بىك دەرە

ئەمەن: ئەمەن، ئەمەن، ئەمەن، ئەمەن (۱) اس بىك دەرە

ئەمەن: ئەمەن، ئەمەن، ئەمەن، ئەمەن (۱) اس بىك دەرە

ئەمەن: ئەمەن، ئەمەن، ئەمەن، ئەمەن (۱) اس بىك دەرە

ئەمەن: ئەمەن، ئەمەن، ئەمەن، ئەمەن (۱) اس بىك دەرە

ئەمەن: ئەمەن، ئەمەن، ئەمەن، ئەمەن (۱) اس بىك دەرە

ئەمەن: ئەمەن، ئەمەن، ئەمەن، ئەمەن (۱) اس بىك دەرە

ئەمەن: ئەمەن، ئەمەن، ئەمەن، ئەمەن (۱) اس بىك دەرە

ئەمەن: ئەمەن، ئەمەن، ئەمەن، ئەمەن (۱) اس بىك دەرە

(۵) دەغىلە: (ئەمەن بەكەي توختى كەي): (۶) ھاۋار: (ئەمەن بەكەي
خوارە: (۱) كەمە بىرۈي: (۲) اشارە بەجم عايىب بىرۈك: (۳) مەن و
أمان: (۴) لىك: (۵) زىھار: (۶) قۇياد.

ئەمانە: (۱) ئەمەن نىكە، پەنە ئەقائە: (ئەمانە چىيان لەمەن دەۋى: (۲) ئەمانە
ئەمانە

ئەمانە: ئەمانە، ئەمانە، ئەمانە، ئەمانە (۱) ئەمانە.

ئەمانە: ئەمانە، ئەمانە، ئەمانە، ئەمانە (۱) ئەمانە.

ئەمانە: ئەمانە، ئەمانە، ئەمانە، ئەمانە (۱) ئەمانە.

ئەمانە: ئەمانە، ئەمانە، ئەمانە، ئەمانە (۱) ئەمانە.

ئەمانە: ئەمانە، ئەمانە، ئەمانە، ئەمانە (۱) ئەمانە.

ئەمانە: ئەمانە، ئەمانە، ئەمانە، ئەمانە (۱) ئەمانە.

ئەمانە: ئەمانە، ئەمانە، ئەمانە، ئەمانە (۱) ئەمانە.

ئەمانە: ئەمانە، ئەمانە، ئەمانە، ئەمانە (۱) ئەمانە.

ئەمانە: ئەمانە، ئەمانە، ئەمانە، ئەمانە (۱) ئەمانە.

ئەمانە: ئەمانە، ئەمانە، ئەمانە، ئەمانە (۱) ئەمانە.

ئەمانە: ئەمانە، ئەمانە، ئەمانە، ئەمانە (۱) ئەمانە.

ئەمانە: ئەمانە، ئەمانە، ئەمانە، ئەمانە (۱) ئەمانە.

ئەمانە: ئەمانە، ئەمانە، ئەمانە، ئەمانە (۱) ئەمانە.

ئەمانە: ئەمانە، ئەمانە، ئەمانە، ئەمانە (۱) ئەمانە.

ئەمانە: ئەمانە، ئەمانە، ئەمانە، ئەمانە (۱) ئەمانە.

ئەمانە: ئەمانە، ئەمانە، ئەمانە، ئەمانە (۱) ئەمانە.

ئەمانە: ئەمانە، ئەمانە، ئەمانە، ئەمانە (۱) ئەمانە.

ئەمانە: ئەمانە، ئەمانە، ئەمانە، ئەمانە (۱) ئەمانە.

ئەمانە: ئەمانە، ئەمانە، ئەمانە، ئەمانە (۱) ئەمانە.

ئەمانە: ئەمانە، ئەمانە، ئەمانە، ئەمانە (۱) ئەمانە.

ئەمانە: ئەمانە، ئەمانە، ئەمانە، ئەمانە (۱) ئەمانە.

ئەمانە: ئەمانە، ئەمانە، ئەمانە، ئەمانە (۱) ئەمانە.

ئەمانە: ئەمانە، ئەمانە، ئەمانە، ئەمانە (۱) ئەمانە.

ئەمانە: ئەمانە، ئەمانە، ئەمانە، ئەمانە (۱) ئەمانە.

ئەمانە: ئەمانە، ئەمانە، ئەمانە، ئەمانە (۱) ئەمانە.

ئەمانە: ئەمانە، ئەمانە، ئەمانە، ئەمانە (۱) ئەمانە.

ئەمانە: ئەمانە، ئەمانە، ئەمانە، ئەمانە (۱) ئەمانە.

ئەمانە: ئەمانە، ئەمانە، ئەمانە، ئەمانە (۱) ئەمانە.

ئەمانە: ئەمانە، ئەمانە، ئەمانە، ئەمانە (۱) ئەمانە.

ئەمانە: ئەمانە، ئەمانە، ئەمانە، ئەمانە (۱) ئەمانە.

ئەمانە: ئەمانە، ئەمانە، ئەمانە، ئەمانە (۱) ئەمانە.

ئەمانە: ئەمانە، ئەمانە، ئەمانە، ئەمانە (۱) ئەمانە.

ئەمانە: ئەمانە، ئەمانە، ئەمانە، ئەمانە (۱) ئەمانە.

ئەمانە: ئەمانە، ئەمانە، ئەمانە، ئەمانە (۱) ئەمانە.

ئەمانە: ئەمانە، ئەمانە، ئەمانە، ئەمانە (۱) ئەمانە.

ئەمانە: ئەمانە، ئەمانە، ئەمانە، ئەمانە (۱) ئەمانە.

ئەمانە: ئەمانە، ئەمانە، ئەمانە، ئەمانە (۱) ئەمانە.

وزىدىن مۇلايم؛ ۳، پىسۇلد بىمەنى دۇچار شىدىن.

نەنگۈچك: لەۋە تەدى، گۈچك، ھەيئەت، ھۆلە كراسى ھىش ھۆل ۋە دىزىن. سىيىن بۇلىد.

نەنگۈچكە سىۋرانى: نەنگۈچك ۋە ئاستىن بۇلىد.

نەنگۈرە تىرى، تىرى، بەرى رەزە مېۋە دارى مېۋ ۋە ئىگۈر.

نەنگۈرە: ۱) دەمى ئېۋارە؛ ۲) سەرەنەي ھەرەت، (لە ئىستارا نەنگۈرەي مېۋە)، ۳) ئىۋىكەتە، ئەۋسا، ئەۋدەم: (مەسلىھەت ئاكرى يەرۋرە يا سۈرە دابى، نەنگۈرە، تىيى دە مېيىس مەسلىھەتتى... «ئىۋىكۈر» ۱) تىگ غروب؛ ۲) موسم؛ ۳) ئىگە.

نەنگۈس: قامك، كىك، بىل، تىلى ۋە ئىگىشت.

نەنگۈست: نەنگۈس، ئەنگۈستەجاۋ: زۇر ئارىك ۋە ئىگىشت.

نەنگۈستەۋىلە: كىكەۋان، ھەنگۈلىسك، ئەنگۈشتەر ۋە ئىگىشتىرى.

نەنگۈستىلە: ۱) ئەنگۈستەۋىلە: (ئەنگۈستىلەي درۋىمان؛ ۲) ئەنگۈسانە ۱) ئىگىشتىرى؛ ۲) ئىگىشتە.

نەنگىز: ئەنگۈر، ھەنگۈر ۋە ئىگۈر.

نەنگىز: ھەلەيس، ھەنەدە، دىدە ۋە ئىگىز.

نەنگىز: بەنگىز (زۈرەنە يىرگىز تەي مەست ۋە خۇنرېز / زەمان بو ھەمدى جەنگ ئەنگىزى جەنگىز) «جىرىيە» ۋە ئىگىز.

نەنگىزە: ھە، مابەي سەرەكى ۋە ئىگىزە.

نەنگىو: ئىگەر، ئىدەرى نامىس، بىسانە ئەنگىۋى چاكە، سىيى گا ئەنگىۋى ۋە ئىدەرى.

نەنگىۋران: پىكران، ئەنگۈن، ۋە ئىسانە كەۋىش ۋە ئىدەرى خورەن.

نەنگىۋراۋ: پىكران ھەنگۋان ئەنگىقتى ۋە ئىدەرى خورەن.

نەنگىۋە: ۱) دەس راسىت، ئىشان ئەنگىۋ، لەئەسلىج دە؛ ۲) رەدى سەرىپ ۱) سىرەدار ماھى؛ ۲) سىكون خورەن.

نەنە: نەنە، ئەۋەندە ۋە ئىدەرى.

نەنۋ: ئەلەق خەم، يەزەرە ۋە ئىدەرى.

نەنۋا: ۱) بەنۋا پىسيۋ، جىن ھەۋانەۋەي شەۋ؛ ۲) شۈننى باران ئەنگۈر ۱) پىناھگە، جاي اومىدىن شە؛ ۲) جايى كە باران آن را ئىگىرد.

نەنۋچك: نەنگۈچك ۋە ئاستىن بۇلىد.

نەنۋىر: تىرى، بەرى رەزە ھەنگۈر ۋە ئىگۈر.

نەنە: ھەي، ھەي، ھەي، ھەي، (دوۋى مىردىك ئەنەي يەكتىر) ۋە ھو.

نەنەزا: نۆرە، كىچى ھەي، قىزا ھەي ۋە ئىدەرى خورەن.

نەنى: ھەي، تەي، ماۋ چاۋ ۋە ئىدەرى.

نەنىش: ئەدەسە ئىيىم.

نەنىشك: ئىسك ۋە ئىيىم.

نەنىۋ: بىرى ۋە ئىگۈر.

نەنى: ۱) ھەي بۇ يەككى دورە؛ ۲) ھەي بۇ يەككى نىزىك؛ ۳) ھەي بۇ كۈنەلى بىرىك يان دورە؛ ۴) ئە: (سەرە ۋە سەن ھەش ئەۋچەمەن دەس دەس)

«نەۋەلى» ۱) ئە؛ ۲) ئەي؛ ۳) ئەي، ئەي، ئەي؛ ۴) ئە.

نەۋا: ۋەي خەبەردن لەرۋە ۋە (ئەۋا لەيلا پىرۋى ھەش ئەۋا ۋە ۋەدە)

دەلى «مەجۋى» / ھەتا قامى قىيەت ئاھو ۋاۋەلا ئەكەم جىكەم «مەجۋى» ۋە ئىك.

تەۋار: ۱) پىشگىرى ھەي: (خۈنەۋار، ئۈمىدەۋار؛ ۲) شۈننى ۋەي: (شۈنەۋار، ئاسەۋار) ۱) پىسۇند مالكىت؛ ۲) پىسۇند مىكەنى.

تەۋارى: ۱) پىشگىر بەۋاتە ھەي: (كۈنەۋارى؛ ۲) پىمانا جىكە: (كۈرەۋارى) ۱) پىسۇند مىكەنى؛ ۲) پىسۇند مىكەنى.

تەۋاگل: گەزەنە، ھەگەر، ۋە گەزەن ۋە ئىگىشت.

تەۋان: ۱) ئەۋا ئەي دورە؛ ۲) ئەم نىزىكە: ۳) پىشگىرى ئاگادار، پارىزگار، (باخەۋار) ۱) ئەي؛ ۲) ئەي؛ ۳) پىسۇند مىكەنى.

تەۋانتىر: كەسەنى دىكە ۋە ئىدەرى ئەۋا ۋە ئىدەرى.

تەۋاتىدەن: خۈش رىستىن، ھەيەندە، خۈش گەرەك بىرى ۋە ئىدەرى.

تەۋانە: بىلە، ئەۋچەندە كەسە، ئەۋچەندە شە ۋە ئىدەرى.

تەۋبەر: ئەي رەشى، لاي ئەۋلا ۋە ئىدەرى.

تەۋتەر: ئەۋى تىرى، ئەۋى دىكە ۋە ئىدەرى.

تەۋتەر: ئەۋى خورە، ۋە، ئەۋا ۋە ئىدەرى.

تەۋج: تەشى، بىلەيى ۋە ئىدەرى.

تەۋجا: ۱) ئەم كەزەنە، ئەۋسا، ئەۋدەم؛ ۲) كەزە، كەۋاب ۋە ئىدەرى. ۲) پىس.

تەۋجار: ئەۋجا ۋە ئىدەرى.

تەۋجار: ۱) دۈخ شىكى ۋە ئىدەرى دۈپرا بۇ يەكتىر؛ ۲) يەرەق ۋە ئىدەرى ھەش دۈ پىرە؛ ۲) ھىش.

تەۋجارە كاتى: ئەۋجا ۋە ئىدەرى.

تەۋجارە كە: ئەۋجا ۋە ئىدەرى.

تەۋجە: نىاز، ئاتاشى، پىدەۋىستى ۋە ئىدەرى.

تەۋدال: ھەۋەدا، ئاۋرە ۋە ئىدەرى.

تەۋدەر: دەرە، پىرەنەي يە زورەۋە، دەرە ۋە ئىدەرى.

تەۋر: ھەۋر، ھەۋر ۋە ئىدەرى.

تەۋرە: پىسەتتى، بىز پىسەتتى ۋە ئىدەرى.

تەۋرە: ۱) ئەۋرە، ھەۋرە، سەرەۋەر زورە، پىرەۋر ۋە ئىدەرى.

تەۋرە: ئەۋرە، قىدە، ئەۋرە، ئەۋرە ۋە ئىدەرى.

تەۋسا: ئەۋدەم، ئەۋكات، قىگى ۋە ئىدەرى.

تەۋساگە: لەۋدەمدا، لەۋى چاچى ۋە ئىدەرى.

تەۋسار: ھەۋسار، پەتۈكەي بەر شەۋە بەستىر، بەتى مى گۈلك، دەسكە رەشەق ۋە ئىدەرى.

تەۋق: ھەش، دەرەتەن لى پىرا، گىر خورە ۋە ئىدەرى.

تەۋقە: گىرەدە، دۈچار، تۈش ۋە ئىدەرى.

تەۋك: گەرە، قور قورچەك، پەرىي ۋە ئىدەرى.

تەۋكى: ۱) ئەۋكەس، ھەي، ۋە ئىدەرى، ۲) ئەۋكەس، ۳) ئەۋكەس، ۴) ئەۋكەس.

تەۋگان: كىزە دماۋ، سىيى ھەنگۈر ۋە ئىدەرى.

تەۋلا: ئەۋرە، ئەۋرە ۋە ئىدەرى.

تەۋلاتىر: دۈرە، ئەۋلاۋەت ۋە ئىدەرى.

نیجازه (۱) ماره، سه‌ره‌فت، وچان، (نیجازه‌ی دوژۆم دده، نیجازه‌ی بی‌به‌دام بیجه ژور) (۲) فتواو ده‌ستور؛ (نیجازه‌ی ماری هه‌یه، هه‌قی نیجازه‌ی وه‌رگرت) (۱) هه‌صت؛ (۲) هه‌تا و ده‌ستور.

نیجازه‌ی رۆزه‌کی، خورتی، ناچارکردن. (به نیجیار تاردی، ناغا نیجیاری کردم نان یخوم) (۱) حیار

نیجیاری؛ سه‌ری بزی ژۆره‌کی له ده‌وله‌تدا (۱) سه‌ری بزی و ظهغه، نیجگار؛ رۆرو زه‌مه‌ند، فره‌فره، گه‌له‌گ، رنده، به‌کجار. (نیجگار رۆر باشم) (۱) به‌سیار

نیجگاری؛ یه‌کجاری، به‌ته‌واوی، بی‌وه‌گه‌رن و دویات کردنه‌وه، هه‌رگیز، نهر قه‌ت. (نیجگاری یارم کرد، نیجگاری نایدونم) (۱) به‌کبهره، به‌نهمی.

نیجگاره‌کی؛ نیجگاری (۱) به‌کبهره.

نیحوبار؛ (۱) قورساغ، وه‌سو ریز؛ (۲) متمانه، باره‌ری؛ (بیاریکی به نیحوباره) (۱) و (۲) اعتبار و ابرو

نیحیاتیات؛ (۱) پارێز، (ده‌چیه‌ی چه‌له‌ مار نیحیاتیات هه‌یه) (۲) کار قایسی؛ (بیاریکی به نیحیاتیات) (۱) احتیاط؛ (۲) محکم‌کاری.

نیحیلام؛ (۱) خه‌و به‌گانه‌وه دیتن و ئاوی شاوه‌ت رشتن؛ (۲) له‌ مناسی ره‌هاو، یلوی یون. (منال‌یه نیحیلام یوه) (۱) احتلام؛ (۲) بلوغ

نیحیلاج؛ ن‌ناخی، چاوله‌ده‌ستی (۱) نیاز احتیاج نیحیعال؛ وێچون، له‌وانه‌یه؛ (نیحیعالی هه‌یه بیجه‌شار) (۱) احتمال نیحیرام؛ حاوێ و فوته‌ی حاسیان که له‌ وه‌ختی هه‌ج کردنا به‌ خو‌بان‌وه ده‌گرن (۱) احرام.

نیحیا، بۆژان، به‌گورد کهوتن (به‌و یاره‌یه‌ت نیحیات کردومه‌وه، نهم مه‌زاره‌ خۆم نیحیم کردونه‌وه، رۆر کۆر که‌نه‌هت بو‌ نیسنا ن‌حیا بو‌ته‌وه) (۱) احیا.

نیح چوله‌ داد نی وشتن؛ (وشتنه‌ گه‌ نیخی حوارد، نهم وشتنه‌ نیخ یه‌) (۱) حواپاییدن شتر

نیخیار، چه‌به‌لیدان، راپۆرت، شه‌یانی کردن (۱) گۆریش دادن. نیخیساریه؛ نوسین بۆمیری له‌ دژی خه‌لک، راپۆرت، نامه‌ی شوهارانه، شوهاری نامه (۱) گزارش، راپۆرت

نیخته؛ (۱) گون ده‌هاتو؛ (۲) داری شینی سه‌ره‌قراو، نه‌خته (۱) لگا نه‌حه

نیخته‌ره‌یه؛ (۱) نه‌سپی به‌ده‌گ؛ (۲) نه‌سپ و چه‌کی تالانی؛ (۳) لاشه‌ی کوژراوی دۆژس (۱) اسب یه‌ک؛ (۲) اسب و سلحه‌ غیمتی؛ (۳) چه‌د دشمین.

نیختیار؛ (۱) هه‌ل‌بازدن؛ (لهم دو خوشکانه کامیان نیختیار ده‌که‌ی)؛ (۲) بیره‌ کۆنه‌ سال؛ (ریشم سه‌پی بو‌ ته‌و و نیختیار بوم، (۱) انتخاب (۲) بیره‌ و سالخورده.

نیختیدار؛ (۱) توانایی له‌مال یان له‌هیری له‌شدن؛ (نیستا هه‌زارم نه‌ز نیختیدارم به‌سه‌ره. نیختیداری کارکردم نیه‌ نیختیار بوم)؛ (۲) ده‌سه‌لات؛ (نیختیداری ده‌وله‌تم نیه‌) (۱) قدرت مالی یا بدنی؛ (۲)

گه‌زه‌گه‌زه‌ نازنی (۱) (۱) عذاب؛ (۲) حرف نوازش کودك نه‌یلول؛ مانگی نۆیه‌می حاح به‌رسا، له‌ بیون ره‌ره‌رو حه‌ره‌لوه‌را (۱) ماه سپاسبر

به‌شك؛ نوبه، حاه (۱) آبه نه‌ینه. نه‌ی، به‌رایه‌ری نهره (۱) اجا

نه‌یه؛ ن‌سه‌هه‌یه، هه‌سو، رۆری جو‌عه‌ (۱) رور حه‌مه نه‌یوان هه‌بو، سه‌کۆی سه‌ر دا‌بۆشراو (۱) ابوان نه‌یه؛ له‌مه‌ نه‌فه (۱) یان

نه‌یه‌ب؛ دیت، دی، ده‌گانه‌ نهره (۱) می‌آید. نه‌یه‌رۆ؛ رشه‌ی سه‌یرمان (نه‌یه‌رۆ خوشکی چانو پاوه‌ر ده‌که‌ی) (۱) حرف به‌حسب.

نه‌یه‌لۆ؛ بو‌ دواندنێ منالی حه‌سلانه (۱) حرف نوازش کودك. نه‌یه‌و؛ سه‌ی راره‌ری و وه‌ره‌ری (نه‌یه‌و حه‌د قه‌ ده‌که‌ی) (۱) حرف سه‌ر

نه‌یه‌و؛ وشه‌ی هه‌رگیز به‌شیاوه‌هه‌یه‌ت؛ (نه‌یه‌و مازه‌ من گه‌ح ده‌به‌وه) (۱) هه‌ب

نه‌یه‌و؛ چه‌ی به‌چوك (۱) چه‌له‌ کوچك. نه‌یی، که‌واو، که‌وايه (۱) که‌ این‌طور

نی؛ (۱) وشه‌ی ملکه‌به‌تی؛ (نهم سه‌له‌نی منه، ئی تو یو دایان به‌من)؛ (۲) تهم، به‌ (نهر، ن‌شه‌ق، نیسال، نیچه)؛ (۳) بۆرسه‌ر؛ (ورچه‌کم گرت.

نی (۱) (۱) حرف ن‌هه‌ل؛ (۲) این (۳) سۆال تا‌کیدێ نی (۱) ده‌ی ده‌هه‌رمو؛ (۲) ده‌لی (ده‌لێن به‌له‌ی داوه‌ ئی راسته‌)؛ (۳) شاسه‌ده‌ری حه‌سی مۆینه‌؛ (که‌زێ، خانمێ، دایکێ)؛ (۴) وشه‌ی ملکه‌به‌تی؛ (ئێ من پی نه‌ بو‌خۆبرد) (۱) به‌ده‌ (۲) ری (۳) علامت تانیته‌ (۴) حرف تملک

ن‌سوعه‌ساسی، نه‌یه‌که‌ نه‌یان ده‌رمانی مه‌روه‌ خو‌نسان ده‌رمانی هاره‌ (۱) طایفه‌ی که‌ اب ده‌هانشان درمان مارگریده و خو‌نشان درمان هاری

ن‌سۆ؛ سوکه‌له‌ی باوی ن‌یراهیم (۱) محف‌ه‌ه‌ه‌م نیچه؛ به‌نی قایشه‌ جه‌رت، به‌ندی قایشه‌ سه‌ر (۱) حلقه‌ چرمی که‌ با ان یوغ ده‌یه‌ حیش می‌بدند.

ن‌یتر؛ ن‌یدیکه، ن‌یمن (۱) د‌گر

ن‌یریس؛ ده‌ز گهران، حی‌قیزه‌ حوینال (۱) به‌شکل ن‌یتی؛ باشگر به‌وتای ن‌یه‌تی؛ (به‌سیخی، کوردیتی) (۱) به‌سو‌به‌ ن‌سبت، ن‌یشیم؛ سیوی، بی‌ دا‌یو‌باب، هه‌نیو، هه‌نیم (۱) یتم

ن‌یجا ده‌ی ن‌ه‌مجار چی‌ ن‌ه‌رجا (۱) حالاً چه‌طور. ن‌یجابه؛ بۆ یه‌ست؛ (ن‌یجابه‌ ناک خو‌ت مانمۆکه‌ی) (۱) لازم. ن‌یجده‌ (۱) ایجاد.

ن‌یجده‌؛ بیات، سازدن تاواکردنه‌وه. (نهم خاوه‌ نره‌ نیجاده، نهم ره‌وه‌ چۆل بو‌ خو‌م نیجده‌م کرد) (۱) آباد کردن.

ن‌یجده‌؛ (۱) نه‌مجار، نهم‌که‌ره‌به‌ (۲) کرێ (۱) این‌بار؛ (۲) کراهه‌ ن‌یجده‌؛ کرێ؛ (به‌غم نیجاره‌ کردوه)، (ن‌یجاره‌دار؛ کراهه‌چی) (۱) احاره‌.

نیشکه مس: نیشکه مر [ن] مُرد بدون خوراک

نیشک ههلاتن (۱) بهخوره و سگ یو (۲) له خدم و حقه س کربور [ن]
(۱) حُسک شدن بطور طبیعی؛ (۲) ضعیف شدن از عم و غصه.

نیشک ههلاتن (۱) به تمقلا و شک کردن؛ (۲) خدم دای به کسبک و لاواز کردن [ن] (۱) حُسک گردیدن؛ (۲) کسی را غصه دار کردن.

نیشکین: (۱) لاوای دارین، پارچه تهخته یه کی سئ سوچه که به نهمه ری یی قایم ده کهن، زمانه؛ (۲) شه یثانوکه، سده فوکه به کی سبی وک گویی ماسیکه به هارن پاش باران ده زینه و [ن] (۱) چوبک پجریه بد؛ (۲) حُزُون.

نیشک: جورئ کهوا کورتهک کورته [ن] نوعی فبای مردانه.

نیشلهک: سوخته، یهلهک [ن] یلک.

نیشه قه: نهم شه و [ن] امشب.

نیج و سهی قیر ویر (نیج چپسه «، سَرم هه ست، [ن] کلمه بر ر تهو و دل بهم آمد.

نیهان: نیسه [ن] اکو.

نیهانه: باره و، باره تی، پتاک [ن] اعانه.

نیهدام: کوران یان خنکان له لایه ن ده و له تهره [ن] عدام

نیقبال: بهخت، تالاج، تاله، نیقبال [ن] شانس و اقبال.

نیقدام: غهره، نه ترسان، بویری [ن] شجاعت و بیباکی.

نیف: (۱) نای چاشه؛ (۲) قی، نه خوشی خوداری: (نیفدان، فیدن) [ن]
(۱) کلمه تحسین به معنی بهیه؛ (۲) صرع.

نیفاده: (۱) ده عید، فیر؛ (۲) لی پرسین و جواب دانموه [ن] (۱) ده؛ (۲) سوال و جواب.

نیفتاده: پیری له کار کهوتنه: (تهی تازه جوان پیری که نیفتاده و کهووم) «نای» [ن] پیر و از کار افتاده.

نیفتار: بهربانگه روزو کردنه [ن] افطار.

نیفتیخار: شامازی، خو بیوه هه لدان [ن] افتخار.

نیفتیرا: بوختان [ن] بهتان.

نیفلاس: ناپوتی، مالی دنیا بهمان مزه عیل [ن] ورشکستگی.

نیفلیج: شهینه، شه پله لیدر و «نیفلیجی»: به خوشی شه پله [ن] قَلَج
نیفلاپ: بهرکوب، بهر له خفرمان کسی گه نم کوتان بو نای پیدایست [ن] پیشکوب خرم.

نیقلیم: ولایت، سله بده، ناوچه [ن] اقلیم.

نیقناع: هینانه سهر بار، وازی کردن، تاو کردن [ن] راضی کردن
نیق: یه، نیمه دی دوق [ن] یک.

نیکانه: بیره باران، یه کانه [ن] گراز نر.

نیکا و نیلک: دهمان یا نوشته ی زورکاری، (نوشته ی من بو نایکا و نیلکه، نهم دهرمانه نیکا و نیلکه) [ن] داروی مؤثر.

نیگجاره: نیجگار [ن] بسیار

نیگجاره کی: نیجگاره کی [ن] یکباره

نیگجاری: نیجگری [ن] بکدره

نیکلام: کز نوش، سهرچه ماندن بو تیزگرتن: «نیکلام کردن»، «نیکلام

کیشان» [ن] عظیم.

نیکمال: گرچه نه زمون، نه زمونی نیو، چل، نیو شاگردی له چهنه ده رسیک دهر نه چوه و ده یی سهر به نوئی پایزی یی نه زمون [ن] به دیدی.

نیکو: چلوئه جون، چاوا، (نیکوی؟ باشی؟)، (نیکوه. چلوئه ne) [ن] چطور.

نیکه هیر، یادن، نیدیکه [ن] دیگری.

نیگجاره: نیجگار [ن] بسیار

نیگجاره کی: نیجگاره کی [ن] به یکباره

نیگجاری: نیجگری [ن] بکدرگی.

نیگر: نگر، شور [ن] آتش

نیگرم: کیشان به که بهر تهر به دوسه گرم [ن] وزنی است معادل دوست گرم.

نیگل: نهمجاره، چاریکی تر [ن] این بار.

نیگه: لیره، له تهره، لیره، لیره [ن] اینجا

نیل، نیل، کومه له کوه دیکه به کهوه، عیل [ن] ایل

نیلاب: ره وید، تهر بهی ده حنه مایه مر [ن] مایه.

نیلاخ: زوران، هوار، هاوسه وار، نیلاخ [ن] بیلاق

نیقار: نیوا، نه بگوری، عه سر، حه سر [ن] دم غروب

نیقی: (۱) هیلج، دل شیوان پیشایی رشانده؛ (۲) کشه موی ناو به که له بهر روزی و بی دهره سی (تاره که پنی گیرا بو نیقی دایه وه.

حه شامات هیمد ره و نیقی باروا نیقی کردنه وه؛ (۳) هم کیشان [ن]
(۱) حالت تهو و؛ (۲) عقب کشیدن آب یا جمعیت به دلیل روحام؛ (۳) هم کشیدن.

نیقامهت، قامهت، دوعای پیش نویری جه ماعهت [ن] دعای قبل از نماز جماعت

نیقبال: سهاله، ماله، بهخت [ن] قیام.

نیقدام: نیقدام [ن] اقدام.

نیقرار: درکاندن، راستی گوتن [ن] اقرار

نیقل: همر تهره ندوکه، همر نهوتو [ن] همین یک تهر.

نیلاه: (۱) بهیه ندی، ناشنایی؛ (۲) گانی ناره و: (له سهر قلاته یان گرتوه، ده لاین نیلاقه ی کردوه) [ن] (۱) علاقه و پیوند؛ (۲) تعرض به ناموس.

نیلان: (۱) باشگری گچکه یی. (پ بیلان)؛ (۲) هیلانه [ن] (۱) پسود تصفیر؛ (۲) آشیانه.

نیلنیفات: لاوانده وه، روخوشی، ناو و دانده وه: (نای ده که لما زور به نیلنیفات بو) [ن] النفات

نیلجارج: که له کومه گی، زور کسی حزم له شتیک یا له که سیک کو بونه وه: (من نه نیا بوم نه واتیش نیلجاری یان لیکردم دهر و ستیان مه ماتم) [ن]

هیکاری گروهی.

نیله: ده گدل بیلده ده گوتیری، یازده روزی ههره سهری زمستان [ن] یازده روز اوج سرمای زمستان.

نیللا: (۱) جگه، بل، غهره؛ (۲) وشه ی سوربون و یی داگرتن: (بلن نه لاین نیللا ههر ده چم)؛ (۳) له سهر پشت کهوتی مهج، چکه له جورئ

فاس د دهنس [۱] (۱) بحر (۲۰) حرف اصر (۳۰) برشت افتد سنانک.

نیلان و بیلان: بن داگری و سوربون. (له مالده عزریوه نیلان و بیلان دهو تکهوئ) [۱] حرف صرار و پافشاری.

نیللا و بیللا: نیلان و بیلان [۱] حرف صرار و پافشاری. نیلکه، پاشگری چوک ساندانه: (ساویلکه، کانیلکه، گومیلکه، حامیلکه) [۱] پسوند مصیر.

نیله، شگری گچکچیه: (پابله، کاکيله) [۱] لت قصیر. نیلهک هڼهک، نامراری ئارد نيزان، موخل [۱] الک، مریز نیلهک سو حمه یه نهک [۱] لک. نیلهک: تیهک سو حمه [۱] لک.

نیلی: پاشگری بو ئاوی میونه یی نازدار (خهچیلیق فاتیلی) [۱] سوند، علامت محبت برای مؤنث.

نیلیان: هیلان، هینین، هیلانه، مالی مهل [۱] شیان، نیم، نالکی یه کسه [۱] غلبو ستور.

نیم: ۱) نیم (۲) نیم. (نیمرو نیسمال، [۱] غلبو ستور) (۲) این تیه، هیم، عاشیرت وه چم یا وه دهس: (په نیهای دیده یی ده عشقه عاشق کتو به یی دهنی / له لای «سالم» کهنده یی بیستون موژگانی شیرین بو) «سالم» [۱] اشاره.

نیمام: ۱) سمرداری ئایی (۲) پیش بوژ (۳) ده نکه هره درتزه کدی به رینج [۱] (۱) امام (۲) پیش نماز (۳) درشت ترین د نه سبیح.

نیمامه: ده نکه درتزه کدی به رینج [۱] درشت ترین د نه سبیح نیمامه یی: پیش بوری [۱] سمداری.

نیمان: بر، پاره یی، نصاب (نیمان د حاوه بوهر) [۱] ایمان نیمیح: نه زمون، باقی گردهوه [۱] متحان.

نیمچار: نیمچار [۱] این بار، نیمچون: هر چوار پهل، ده سبو پا- (خرمچون نالم کرد) [۱] هر چهار

دست و د نیمرو: روزی که تیان [۱] امرور.

نیمزا: ئاوی نوسراو له یی نامه و قباله .. [۱] امصار. نیسمال: نیسمال [۱] امسال.

نیمشه: نیمشه و [۱] امشب، نیمکان: ۱) له کردن هاتو: (موهکن: شباوی وه دی هاتو) (۲) توانایی و

هر له نیمک تمه یه [۱] (۱) و (۲) مکر، نیمللا: نویسنده یی وه ی خه لک [۱] املا.

نیمه: من و خه لکی تر، نیم، مه [۱] ما، نیمه: نیمه [۱] ما.

نیمه گهل: نیمه [۱] ما، نیمه مانان: من و کهسانی وه که له زیاندا [۱] من و امثال من.

نیمه یی: جوړلک کهوشی سوړی یی یازمه یی یه وانه [۱] نوعی کفش مردانه

نیمه و هاتان: نیمه مانان [۱] بگا، نیمه مانان.

نین: ۱) باسگریکه به دوی گالنه و هوردا دت (به دین، حگین، منشن، توپین) (۲) خه بهر دنی هاتنی کوپه، سه مرو نین بو مالی نیمه [۱] (۱) پسوند به معنی باری: (۲) می اید.

نین: ۱) هه یی، هه یو، حومه: ۲) باسگری به سه (سیرین، ده گیس، زوین، ۲) دروشمی چاوکه: (کرین، کوئین، کرین) [۱] (۱) حومه: (۲) پسوند توصیف: (۳) علامت مصیر.

نیفا: کاری ره دوه، هینای، هاوردی، دنی [۱] اورد، نیفات: لاساری [۱] پرهتوری.

نیمان: ۱) هاوردن، هیمان، تایی: (۲) پاوه زه منمانه: (نیشان بکه من مالی تووم به دزیوه) [۱] (۱) اوردن: (۲) باور.

نیفته لا: نه خوشی گرفت که به نهم به کردنی حواردنه و توشی ده یی [۱] سمداری املاء.

نیفتیخام، نه موب [۱] منجان، نیسیخا بخت هه لمر دمی بر مکار له ده ولدها [۱] اسحاب.

نیستیار: ۱) حاوه بوری، حمه یی: ۲) حاوه بور، حمه یی [۱] (۱) سطر، ۲) منظر.

نیستیقام، بوله، حه یف، تون [۱] اسقم، نیسج: به نیک له دورد به یی [۱] اسح.

نیسج: ۱) کدو به، که وایو: (۲) نیمجار [۱] (۱) که این طور: (۲) این بار، نیسجار: که وانا، که وایو [۱] پس.

نیسجاره گانی: نیسجار [۱] پس، نیسجاره کی: نیسجا [۱] پس.

نیسجا کو، نیسجا [۱] پس، نیسجا گوسی: نیسجا [۱] پس.

نیسجانه: ده ری گلیس بو گوس حدن، گودان [۱] گلدان سفای، نیسجه: ده گهل فینجه یی ده لیس: فیزو خو بهزل زاین (کاوا به کی.

به نیسجه و فینجه یه) [۱] فیس و ااده، نیسجه ت: نه بخت، به هانه [۱] به ده.

نیسجاف: پیاوه تی، ویزد، هه قانیه ت [۱] انصاف، نیسسان: حيسان، عيسان، مرو [۱] اسان.

نیسسانه تی: پیاوه تی، حوامیری، به ده یی [۱] انسانیت، نیسشما: به یداکردنی وشه و سسی جوان بو نویین [۱] نشا.

نیسشابه ند: که سنی نیسشای پشه، موشی [۱] موشی، نیسقیلاپ: شوړش، هه لکه زانده وه یی ده زگای ده ولعت [۱] انقلاب.

نیشکار: ۱) دان پندا نه هیمان، نه درک دندی راستی، حاشا: (۲) حاشا که وه یی باوه زه راستی [۱] (۱) اکارا: ۳) مکر.

نیشکاری: بیاوی نیشکار که وه حاشا که وه [۱] مکر، نیشکه به ری: لاسدری، گوی نه بیسی [۱] لجهازی.

نیشکیری: نیشکاری، نیشکار [۱] اکار، تیشه: پاشگریکه به من ده کاته ناو: (زهر دینه، سینه، نیشکینه، ماشینه، [۱] پسوندی صفت را به اسم تبدیل کند.

شېواش: له سوره خو، سهېر، هېواش، به له سېهېشې [۱] يو شې.

شېوا: (۱) يو له گڼل كېس يا كېسانې تړه هون، نه گڼو، هنك: (۲) پياړى مې ژن، ژمې مې شېوا [۱] (۱) شېوا: (۲) بېوه

شېوات به خنځو كړېن، ناگدارى كړېن، سوريه زېشې [۱] سوريستې.

شېه: نهه، نهه [۱] اين.

شېهقې: پاشگړى چو نه تېر: (برسيه قې، ژبېه قې، تويه قې) [۱] پسوند حال.

شېنې: (۱) بهلې بهلې: (۲) يو گازې: (شېنې فلان ودره) [۱] بلې بې: (۲) كېمه ند.

شېشه: (۱) نهوا، نهه، ياد: (۲) نهه نهه په كه: (۳) باسگرې كاسې كړېس (كوربه وه زړ)، (كوربېنه ياكې، شېه له كړېس مسې دېو / دېو زړه چېس و بومه بهلې هفت خورل و خېو) «سهف»: (۴) باسگرې دهسېر (كوڅكه زړه شېه، سوره به فرېشه، [۱] اېها: (۲) اس: (۳) پسوند بدا: (۴) سونېد يو صيف

شېه شېا: نهوه مېشې، نهوه پېشې [۱] همېش است

شېو: ده، ده علي تاموزې گېم، ده [۱] خو

شېوار دهسېر، شېوار [۱] عتصر

شېواره: (۱) شېوار: (۲) ياريكې، وېره گا [۱] (۱) عتصر: (۲) تنگ عروب



ب: له پېشه وه بی چه ند واته ددات: ۱) فرمان: (پخوښتووه، پړو) ۲) بلا، قه ی ناکسا: (دچی؟ بچو، ده شوی؟ بشو)؛ ۳) نه گهر: (بیاریا خوش بو، بچیه شار کارم هڅه)؛ ۴) نامراز: (پلویر، پلور: نامرازی لورانده نه)؛ ۵) کارکس: (پگیز، پخوړ، پکوړ) [یا] به عنوان پېشوند به چمد معنی می آید: ۱) امری؛ ۲) مانعی ندارد؛ ۳) اگر؛ ۴) علامت برآرا؛ ۵) علامت هاعلی

با: به لئی، ثاری، به وهرامی پرسیماری که «نای» تیدا بی: (تو نه جوی؛ با، موجدت وهر نه گرت؛ با)؛ ۲) لیگه ژن، بهینه: (با بچی، با پخوا)؛ ۳) گر یمان کرد: (با بچو پای خو نده مردی)؛ ۴) بزوتنه وهی توندی هه و: (بای شهمال)؛ ۵) تازه زوی هیندی خانه وهی میچکه بو بیر: (دیله به یا، پشيله که وه با هاتوه که نم وشه په له ناو عمره پ پویه «پاه» په وزه ی گان کردن ده تین)؛ ۶) له کن، لجه، لک: (کالک من پ تیه، تر بیاته بامه)؛ ۷) نه خوشی و ژانیکې ندياری له شه: (کاوا یا داره ده چیمسه سهر چاکسی با، مه لاش پای بو بر یوه)؛ ۸) بر یه تیه له هه لمسانی وگ: (زگم پای کرده)؛ ۹) بر یه تیه له تر و تس: (مثاله که بای سی ده ستوه)؛ ۱۰) پیچ دان: (نر به به یا دراوه)؛ ۱۱) نه ستور یوی له ش اده ستم پای کرده)؛ ۱۲) بانگ کردن، (خه سو یا که ژد خو) [۱] ری: ۲) بگزار: ۳) گیرم؛ ۴) باد؛ ۵) پاه؛ ۶) نزد؛ ۷) دمانیم مفصی: ۸) آماسیدن شکم؛ ۹) یاد شکم؛ ۱۰) تاب؛ ۱۱) آماس ایدم؛ ۱۲) صدا زدن.

بادام: بادام، به هیف، باوی، جوانه [یا] بادام پانه نگینو: کوپه با، قه تشیک با کونی که بای لئوه دی [یا] سنفد باد. یامب: ۱) پاوک، پاف؛ ۲) شیاو رداو: (نم کاره بایی تو تیه)؛ ۳) باو داب: (ریتر ماشین قه دیم یاب به یو)؛ ۴) به تشیک له کتیب [یا] پدو: ۲) لایق؛ ۳) مد؛ ۴) قسمی از کتاب باب: ۱) به لئی به لئی (همر ناچی؟ باها ده چم)؛ ۲) که سی بی ناو: (باها په کی وه که من قه له تد)؛ ۳) ناوی پاوک به ریزه وه هینان: ۴) بابیر [یا] آری آری؛ ۲) شخص گمنام؛ ۳) یا احترام اسم از پدر بردن؛ ۴) پدر بزرگ.

بابان: ماله باب، (بابانت شیوی)؛ ۲) مده بندو هوزیک له شاره زوړو نمرده لان [یا] ۱) خانه پدری؛ ۲) منطقه و عشیرتی در شهر زورکردستان. یاپر: ۱) سویلی قهوی، سمیلی نه ستور و فش: (سمیل یاپر به که یفی خوت سمیلی خوتی لی باده) «مه لا صرف»؛ ۲) بان و دیوانک باش سواخ درایی و یا یویری نه مایی (وام د دایلی ووه) [یا] ۱) سیل کلفت؛ ۲) بام خوب انموده

بایرده: ۱) بایردو، به تیرو چو؛ ۲) تموار ووت و به دار [یا] ۱) پر باد رفته؛ ۲) مفسس بایرده له: پوش و فنگه لاشکی به با [یا] گیاه بادیده. بایردی: جورق پارچه ی بهرگی ژنانه [یا] نوعی پارچه لباس ودان بایله کانی: جوریک هه لیه رکنی به [یا] نوعی رقص، بایلیچک: به بجه توت، تلپا گچکه، قامکه چکوله، نه گوسه توت به [یا] انگشت حنصر.

بایلیسک: گیزه لوکه، شایی خندوکان، گرده لو، باهو ز [یا] گردباد. بهی: گونه به بیونه به بیون [یا] گلی بسیار خوشبو. بپتو که رد: حوالی شمکه، چه کداری ناغاو خان [یا] توکر مسلح خان بابو: ۱) وشدی ریژن بان و گازیکردنی باب؛ ۲) ههستی توله [یا] کلمه احترام بری خطاب پدر؛ ۲) حس تقامچونی. بابو بابیر: تمژدا، پاف و کال [یا] بیاکان. بابوتان: گسه به کی مثالانه [یا] نوعی بازی بچه ها. بابوسکه: سوتو، خوله جگمه، و قاقه زو پمزوی سوتاو [یا] خاکستر سیگار و کاغذ و.

باب و کال: باب و بابیر: تمژدا [یا] بیاکان. بپتوله: ۱) تیکه ی دریز؛ ۲) قوند داغ یو کورپه ساوا تی پیچان؛ ۳) گروفری نه ستور: (نمره بپتوله ی باسکه نهی) [یا] ۱) ساندویچ؛ ۲) قنداق؛ ۳) استوانه ای قطور. بابوله پیچ: ۱) به لئی بابوله ی مثال؛ ۲) مدلی له بابوله وه پیچراو [یا] بند قنداق؛ ۲) کودک در قنداق پیچیده.

بابونه. کوله بابونه، گدابه که سمره به هارن دوردی و کونیکي سبی ده خاښه
گلپای بهاری.

بابوز: کون یا قه‌لشتی له خاندود که بای بیدا دی ځان منفذ باد در دیوار.
پایه: بابو ځانگا. بابو.

پایه‌ت: ۱) تهرچی کونال و کله و پهل: (چهرچی ده پایه‌تی شت هیښوه)،
۲) بهرامبر، له پت: (پایه‌ت نم کتیوه چیت پی‌یم؟) ۳) دهر باره،
له ستر: (له پایه‌ت منوه تهنون): ۴) رو، سدا، (نممه پایه‌تی تو نیه)
۱) کلا: ۲) در مقابل ۳۰) در باره ۴) شایسته

پایه‌ده‌ست: روښو و د ر ځان باد به‌ست، پیوا

پایه‌خولی: باوه خولی، سوږخو رښ، باوه سوږی ځان در خود چرخیدن،
پایه‌عه‌سره: چله‌توک، کونه کیسک، باوا قوروت، نیو بست، بهروالت
سالی تهنن زور ځان کوبونه

پایه‌گه‌وره: پاییر، کالک، باوکی باوک ځان پدربزرگ.

پایه‌لی: باوکه چکوله، بو خوشه‌ویستی ده‌لین ځان لفظ محبت مېز پدرانته
پایی: له سهر دیسی بهایی ځان بهائی.

پایی‌پایی: کهری سور، گهمه‌پیکي مندا لانه‌په ځان موخی بازی به‌په‌ها.

پاییتانی: له جولانه‌ی گوریس نشستن، دیله کانی ځان تاب بازی.

پاییلان: وشه‌ی خوشه‌ویستی بو دوا دنی له‌خو گچکه ر ځان لفظ
محبت امیز بری موش کوچکتو.

پایینی: هه‌لامه‌ت، نالامه‌ت، په‌سیو ځان رځام.

پایینی: که له پوړی باوکی مردو، میرانی باب ځان میران پدري

پایشکپو: چینچکه سلاو، فینچکه سلاو، سینک سلاو، فینچکه سلام ځان
گن مژه.

پایوسکه: ۱) پایوسکه، سونو ۲) کرپو‌ی به‌فر به پوه ځان ۱) خاکسور
کعبو ۲) کولاو

پاپوک: کرپوه و توفی به‌فر که با نه‌په‌نی ځان کولاک.

پاپو: دهر له سهر موه، سهرما پون ځان سرماخوردگی.

پاپه‌سیو: نه‌نوايه که با نه‌پگرتوه، په‌نایا، پاید ځان باد بگير.

پاپه‌نا: پایه‌سیو ځان باد بگير.

پاپیچ: ۱) ژان لمرگ وه‌سان ۲) شویتی که زور باگرینی دژی پایه‌نا ځان
۱) دل پیچه ۲) باد بگير.

پاپیچک: شه‌ته‌کدان، نوته به‌ستن، گوریس پیچ ځان هتاب پیچ کردن.

پاپیدان: بدان، گشت کردنی به‌نوشتی تر ځان تاب دادن نبح و

پاپیر: پایه‌گه‌وه ځان پدربزرگ

پاپیره: ۱) پاییر ۲) گاریک‌ردی پاییر ځان ۱) پدربزرگ ۲) کلمه‌ی
خطاب به پدربزرگ.

پاپیری: جوړی هه‌نجیر، توفه‌که هه‌زیر ځان موخی انجیر.

پاپیش: دوردی چاوشه ځان چشم‌درد.

پاپیشک: پای پیش یاران ځان باد قبل از یاران.

پاپیق: قسه‌زلی هیچ‌کاره، خو‌ه‌لکیشی پی‌هوه‌ر ځان لاهرن بیکاره

پاپیقان: رمان هه‌لپي، خو هه‌لکیشانی پی‌مانا ځان بلوف زدن.

پاپیو: نامرانی که لای هاتنی باد توندی و سوکی یا شان‌دهد ځان باد سنج

پات: تک ته، جهه ته، لای توفه‌ بزد تو.

پاترزا: هه‌زیکي به‌ریریدپاته له رستاند ځان ار عباد یریدپها

پاتری: پيلي چراگاږو ترومیل ځان باتری.

پاتسکه: جوړی هه‌نجیر که زوتر بیده گ ځان موخی انجیر

پاتسمی: خیری کموردی به‌رستان ځان عید برک بریدیل

پاتلاخ: نکا، رد، رنگ، حق ځان بدلاو

پاتلاخ: بدلاخ ځان بدلاو.

پاتمان: کیشابه‌په‌که هه‌مهری شازده کیلوو نیو، پیوانه ځان باطمان،
پیمانته.

پاتو: گون، گونگ. (پاتوی کهری باینجانی، له نه‌زای، په‌که ده‌رانی) ځان
حایه

پاتوق: گیدیه‌که گولتی سور ده‌کا ځان گیدی است با گل قرمر.

پاتوم: قوله‌داری ده‌ست داروغه ځان باطوم.

پاته: باب، لای، نو، له بزیک تو، لجهه ته ځان نزد تو.

پاته‌قا: بهر تهر له بالا یا نه‌کیش د، هه‌مهر، پاونه‌قا ځان مقابل.

پاتی: له‌جیکه‌ی، له‌بری، جیات. (تو له‌پاتی من بچو) ځان به‌جای.

پاتی‌دان: ۱) نه‌خوشتی با‌داری گرتن ۲) به‌درو به‌په‌کیک هه‌لگوتن و له‌خو
دهریدن ځان ۱) میلا شدن به‌رو تیسیم ۲) به‌دروغ کسی و معرور
کردن.

پاتیزک: بی‌شهرم و زو هه‌لما لای باتیزوک ځان بی‌شرم و حیا.

پاتیزوک: روگرزی خو به‌رل‌زان ځان انجیری خودبستند.

پاتیسک: خوشی د، رو خوشک ځان خوشه‌رون

پاتیسک: خوچه‌ی دهره پسکوبو ځان عجب تاره بسکفه.

پاتیسوک: ره‌به‌رک، گوله میلاوه، لانه گولا له سوره ځان الاله

پاج: ۱) پیناک، حدرج، به‌راره‌ی پادی میری له‌ه‌دیکه ده‌سینی ۲۰،
توانه له‌و‌قهر، پوه‌ی هوژین ده‌ولمنی تی‌سک و نه‌سهرکه‌رتوی ده‌دا

۳) پاران، سمرانه ۴) خاوه، تمودی به‌منه‌وړی ده‌ستین ځان ۱) پاج،
۲) توان ۳) سرانه ۳) پاج سیل.

پاج ته‌ستین: تمودی پاج کو ده‌کاته‌ره ځان باجگیر

پاجدن: پاییدن، پایخانه ره‌سه، بادحای ځان بادحان

پاجاناسور: پمانته، پایخانه سوره، سومایر ځان گره‌فرنگی

پاج‌سین: پاج ته‌ستین ځان باجگیر.

پاجگر: پاج ته‌سین ځان باجگیر

پاجگرین: روانه ساند ځان باجگری

پاجگه: نه‌پیکه‌ی باجگری تیدان ځان پست باجگیری

پاجوج: ۱) هه‌والی قاجوج: (پاجوج ماجوج) ۲) خه‌لکی زوری
بیکدل و پیکدل: (نای له‌و‌ناخ و پاجوج) ځان ۱) پاجوج ۲) شلوغی و
حنحال.

پاجه: خوشکی گه‌وره ځان خواهر بررگ.

پاجه‌رن: باجگر ځان باجگیر

پاجی: ۱) خوشکی گه‌وره ۲) خوشکی مېره خوشکی شو ځان ۱)
خواهر بررگ ۲) خواهر شوهر

باج: باج ۱۱۱ باج

باجانندن: خو دريموه، کو رويون، له پناه کوه بوی دهرجون ۱۱۱ دودکی رفتن، جیم شدن.

باجک: ۱) به لالوکه کوبیده، نالو بالوی جه نکه لی: ۲) گنمه شمی سور ززانی سور ۱۱۱ ۱) لوبالوی وحشی: ۲) ذرت قرمز

باجوره: قسه ی نامافول ۱۱۱ حرف باورنکردنی.

باجه زئی: گلمه زنه، پاداشی دز کانی مالی دویه تی ده دانه وه ۱۱۱ مزد برگرداندن مال دزدی.

باجیک: همرن، گل ۱۱۱ ارون.

باخ: دارستانی میوه، رهنه باخ ۱۱۱ باغ، تاکستان.

باخچه: بوخچه، باغی چکونه، جیی گول و سموزی چایدن ۱۱۱ باغچه.

باخله: توربین، حورچی بوردان، بومدان، بومه دانه ۱۱۱ بوبره پررگران.

باخن: شونتیک که پای لپوه دی، کو به با ۱۱۱ معد باد.

باخواردن: گشت بون، پیچ حواردن ۱۱۱ ناب حوردن

باخوره: کله نیتی بچوک که پای لپوه دی، بپویر ۱۱۱ ترک و دوز دیوار، معد باد

باخوش: بسد بالانه له سمرتر ده کاهمه ۱۱۱ ماهرتر دز بزی.

باحوی: ۱) حرد، حوا: ۲) ره قیق، هوال ۱۱۱ ۱) خد: ۲) دوسه

باخه: ۱) باقه، کو مة لیک گیا یان ده غلی پیکه وه به ستر و: ۲) دنگ کمونو، ده ننگ نوسوا: ۳) جوی به خوشی سمی به کسم ۱۱۱ ۱) بسته گیا: ۲)

صد اگر فته: ۳) نوعی بیماری دام.

باحمل: ۱) بهر بهرک، نیو نی سنگ و کراس، پاخل: ۲) باوهش، تاملز ۱۱۱ ۱) یمل: ۲) بر

باخهوان: نهری ره زرداری میوه به خیر دهک، ره رهوان ۱۱۱ باغبان.

باد: پیچ، با: ۱) تم گشته که دو باد ۱۱۱ پیچ.

بادار: ۱) خوراکنی که پیدو پای پی ده کاهه ک پیرا: ۲) نه خوشی باداری، رومانیزم: ۳) بریتیه له بیادی لوت بهررو به فیز ۱۱۱ ۱) حوراک نفع آور

۲) بیماری رمانسم: ۳) کتابه از آدم متکبر و مغرور

باداک: جوره گیاهی باریک که له دار دهالئی، گیاهی که له قه دار پیچ ده خوال ۱۱۱ پیچک گیا.

باد م: پائی، بهیق، باوی، با م، چواله ۱۱۱ بادام.

باد مچه: فیریکه بادام، چه قاله بادام ۱۱۱ چله بادام.

بادامه تاله: بادامی تال که ده نکه کدی خوش ده کن و پنی ده تین جوانه بادام، دانگو ۱۱۱ بادام تلخ.

بادامی: به شکلی باد م، زورتر بو په سنی چادی جوان ده گوتری: (چادی بادامی نه زیر بادا مان) «هزاره ۱۱۱ لوزی، به شکل بادام

بادان: ۱) پیچ دان، لیک هالانن: ۲) یالی دهرجون: (همنبانه که یا نمد): ۳) خمرسان هلا ریشتن ۱۱۱ ۱) قپ دادن: ۲) باد از چیزی خارج شدن: ۳) حرم بد دادن.

بادانه وه: ۱) گه زانه وه، زقرین، وه گه زیان: ۲) له سوچی کپو یان دیوار بوزین: ۳) به شیمان بوشموه، پیزه وان بون: ۴) با نی بونه وه ۱۱۱

برگشتن: ۲) از خم و پیچ گذشتن: ۳) پشیمان شدن: ۴) باد در کردن.

باداوه: توف، کرپوه، باکوت، یاده وه ۱۱۱ کولاک.

بادراو: پیچ حواردو، پیچ دراو ۱۱۱ ۱) حورده

بادر: کله نیتی نه گی بپویر ۱۱۱ دور و معد باد

بادر ونگ: گیاهی که یون خوشه ۱۱۱ گیاه بدرنگ.

بادرو: گولی بو په کله شیر ۱۱۱ گل تاج خروس.

بادریاک: بادراو ۱۱۱ تاب خورده.

بادگیر: شتی که پیش په پگری، پابر ۱۱۱ بادگیر.

باده: مہی، شعراو، تموه ی پیدو سمست نه کا ۱۱۱ یاده، می

باده لپن: بادرز ۱۱۱ نکا: یانرز.

باده م: پادام ۱۱۱ بادام.

باده وان: یاده وه ی گمیه ی یا ناز ۱۱۱ بدبان کشتی.

باده وه: ۱) کرپوه، پارینی بهر به باوه: ۲) پایدرونی گمیه: ۳) کولاری

له قافه زی سالان، بهرزه حوايه: ۴) وه گه زئی ۱۱۱ ۱) کولاک: ۲) بادبان

کشتی: ۳) باد باد: ۴) برگرد.

بادی: ده قری ناو پی خواردنده ۱۱۱ کاسه آبخوری.

بادیه، بادی، زورک، کاسه ی جیوین ۱۱۱ کاسه چوبی.

بادیشان: مه لپه نندیکه به کوردستانا وات: دین باشان ده گهل وشه ی «به دینان» ی فارسی بهک ده گرتنه، که به لاگر بی رورده شیان ده گوب

۱۱۱ منطقه ای در کردستان

بادپه و: ۱) خوزایی، بیرق مفت: ۲) به فیز و ده عیه و له خو دهرجون ۱۱۱ ۱) مفت: ۲) متکبر

بار: تموه ی له سمر شتی باره مری د ده نی: ۲) ره خنی ناقتی: (ورنیان: ۳) پرویز: (رویان: ۴) داب و ناسایی (دنیاکه له باری خوی نهماره):

۵) ناوان و قهره بو: (من یاری جگسی خرم له تو ده وی): ۶) راستی و دوستی، (پیاوکی بی پره): ۷) کارو کرده (تدوینسار،

گوناهاار): ۸) قرتمه غی سمرلیو. (ههرچنده گوناھی ده مه که ت پاره له سمر لیو / همددی چی به «تالی» که پنی، ماچه که فاره ب، «تالی»

۹) ثمرک، ره تیج: (نمان چمتد پارت گرايه): ۱۰) شوغل (حمریکی کارو باری خوم): ۱۱) بوخ و سپایی سمر زمان: (رمانم باری

گرتوه): ۱۲) نه خوشی: (بیمارو لمش به بارم): ۱۳) تول، پیره، پزه بیجسوی ناو رگ (پوره حمیتی باری هدی): ۱۴) بدخت و هات:

(بابایه کی بار کومتوم بوم نایه): ۱۵) سازوته یاری: ۱۶) وینه ۱۱۱ ۱) بار: ۲) ساحل: ۳) بسیار: ۴) روش: ۵) دوان: ۶) درست: ۷) عمل:

۸) تبحال: ۹) رنج: ۱۰) شغل: ۱۱) جرم روی زبن: ۱۲) بیماری: ۱۳) جیم: ۱۴) شانس: ۱۵) آمادگی: ۱۶) مانند.

بار: بیجوه مه لی به هاره: (قلی روش به چل سال پاره، نومریشکه باری باره، باره کن) ۱۱۱ حوچه هاره

بیرا: باری، وهشت ۱۱۱ بارید

باراش: ده غنی که ده برسه ناش بو هارین تا ده هازدی ۱۱۱ باری که به آسیاب برید

باراش هار: کسمی که ده غل ده هاری ۱۱۱ مراجع آسیاب.

باراش هیر: باراش هار ۱۱۱ مرجع آسیاب.

باچ: باچ [باچ].

پاچاندن: خو درینه، کو ریبون، له په نامه کوه نوی ده چون [دردکی رهش، جیم شدن].

پاچک: ۱) به لالوکه کیوینه، ثانو بالوی خه نکه لی، ۲) گنمه شمی سور، رزانی سور [۱] لویالوی وحشی: ۲) ذرت قرمز

پاچوره: هسی نام هول [حرب باورکردی].

پاچه رتی: ک لمرانه، پاداشتی دز کاتی سالی دزیه تی ده دانه [مزد برگرداندن سال دزدی].

پاچیک: هدر، گل [ارز].

پاچ، دارستانی سوو، ره، باغ [باغ، تاکستان].

پاخچه: بو حجه، یاغی چکونه، حتی گول و سهوری خاندن [باغچه باغله، مورین، خورچی بودند، حردن سوده ده [نوبه برگرگ].

پاخن: شونیک که پای لیوه دی، کوبه یا [مسد باد].

پاخواردن، گشت بون، پیچ خواردن [تاب خوردن].

پاخور: کله پی پیچو که پای لیوه دی، باویر [ترک و درز دیوار، منفذ باد].

پاخوش: بندبالاتر، له سهربره که بهدا [ماهرتر در بیری].

پاخوی: ۱) خود [حوا: ۲) ره قیق، همول [۱] خدا: ۲) دوست.

پاخه: ۱) باه، کرمه لیک گیایان ده غلی پیگوه به ستر و ۲) دهنگ گهو، دهنگ لوسو: ۳) جوئی نه خوشی سمی به کسم [۱] بسته گیاه: ۲) صدا گرفته: ۳) نوعی بیماری دام.

پاخهل: ۱) پهر، پهره، نیو نی سنگ و کراس، پاخهل: ۲) پادش، تانیز [۱] پهل: ۲) بر.

پاخهوان: نهوی ره زواری میوه به خیر ده که، ره زهوان [باغیان].

پد: پیچ، پا: (تم گشته که دو پا ده) [پیچ].

پادار: ۱) خوراکتی که پیدو پای پی ده کاوه ک پیوا: ۲) نه خوشی پاداری، روماتیم: ۳) بره تیه له پیاوی لوت بهر رو به فیز [۱] خوراک نفخ آور.

۲) بیماری رمایسم: ۳) کتابه ار آدم متکبر و معرور.

پاداک: خو ره گیده کی باریک که له دار ده هالی، گیایی که له قه دار پیچ ده خو [پیچک گیاه].

پد م: باقی، به عیق، باوی، پام، چواله [پدام].

پد میچه: فمریکه پدام، چه قاله پدام [چهل پدام].

پادامه تاله: پادامی تال که ده نکه کدی خوش ده کن وینی ده لین چواله پدام، دانگو [پادام تلخ].

پادامی: به شکلی پاد م، زورتر بو په سنی چادی جوان ده گوتری: (چادی پادامی نه زور پادا مان) «هزار» [لوزی، به شکل پادام].

پادان: ۱) پیچ دان، لیک هالاندن: ۲) پالین ده چون: (همنیانه که پاندا: ۳) خرممان هلا ویشتن [۱] تب دادن: ۲) پادار چیزی خارج شدن: ۳) خرمین پد دادن.

پادانهوه: ۱) گمرانیه، زقری، وه گه زیان: ۲) له سوچی کیو پان دیوار بو رین: ۳) به شیمان بو نهوه، پیزهوان بون: ۴) بانی بو نهوه [۱] برگشتن: ۲) ازخم و پیچ گشتن: ۳) پشیمان شدن: ۴) پاد در کردن.

پاداو: توف، کرتیه، باکوت، پادهوه [کولاک].

پادراو: پنج خوادو، پنج در، [تاب خود ده].

پادر: کله پی نه سگی باویر [درو و مسد باد].

پادرننگ: گانه کی بون سو: ۱) گمر به درنگ.

پادرو: گولی بو په کله شیره [گل ناس خروس].

پادریاگ: پدراو [تب خود ده].

پادگیره: شتی که شش به با بگری، باویر [پادگیر].

پاده: می سهر او، نهوهی پیدو مهست نه کاک [پاده می].

پاده لین: پادری [بگا نادر].

پاده م: پادام [پادام].

پاده وین: پادهوهی گهمیهی یا نازو [پدیان کشنی].

پادهوه: ۱) کرتیه، پارینی به قهر به پاوه: ۲) پادهوانی گهمیه: ۳) کولارهی له قاقهزی سالان، پهرزه حوایه: ۴) وه گه زنی [۱] کولاک: ۲) پادبان کشتی: ۳) پادبان: ۴) برگرد.

پادی: ده قری ناوی خوار نهوه [کاسه آب خوری].

پادیه: پادی، زهره، کاسه چیوین [کاسه چوبی].

پادیشان: مه لیه نندیکه به کوردستانا وات: دین یاشان ده گهل وشه ی «په دیان» فارسی به ک ده گریه وه که به لاگری نه زورده شتیاں ده گوت [منطقه ای در کردستان].

پادیه و: ۱) حوزانی، فیزو، مفت: ۲) به هیزو ده عیوه له خو ده رجو [۱] مفت: ۲) متکبر.

پار: نهوهی له سهریشنی باره بهری داده بین: ۲) ره خنی ثانی: (روینار: ۳) پرویز: (روینار: ۴) دبو تاسایی (دنیاکه له پاری حوی نهواره): ۵) تاوان و هره یسو: (مس پاری حگی حوم له بو دهوی: ۶) راستنی و دوستی: (پیاویکی پی پیر: ۷) کارو کرده (توانیهار، کوناهاهار: ۸) هرتا عی سهرلیو: (ههرجه سه گواهی ده مه کت پاره له سهر لئو / حه ددی چی به «قالی» که بلی، ماچه کفایت) «تانی»: ۹) نمروک ره تیج: (نعمان چهند پارت گراه: ۱۰) شوغل: (خهریکی کارو پاری خوسم): ۱۱) بوخ و سیایی سهر زمان: (راسام پاری گرنوه): ۱۲) نه خوشی: (پیارو لمش به پارم): ۱۳) تول، پیزه، پز، پیجوی ناو رگ (پسوره حه پی پاری ههیه): ۱۴) به خت وهاب: (پا پایه کی پار که ونوم بوم نایه): ۱۵) سازونه پاری: ۱۶) ونه [۱] پار: ۲) ساحل: ۳) بسیار: ۴) ووش: ۵) تاوان: ۶) دُرسنی: ۷) عمل: ۸) نیمحال: ۹) رنج: ۱۰) شغل: ۱۱) جرم روی زین: ۱۲) بیماری: ۱۳) چنین: ۱۴) شانس: ۱۵) آمادگی: ۱۶) مانند.

پار: پیچره مه لی به هاره: (قلی روش به چل سال پاره، نهو مریشکه بازی پاره، پاره کون) [جوجه بهاره].

پارا: پاری، وهشت [بارید].

پاراش: ده غلی که ده برینه ناش بو هارین تا ده هاردی [پاری که به آسیاب نرید].

پاراش هار: کسمی که ده غل ده هاری [مراحم آسیاب].

پاراش هیت: پاداش هار [مجمع آسیاب].

یاردار: زگ پر، ناس **۱** پردار
 بارد اگر تن: **۱** دهر بر کردن به تیازی بار کردن: (باران داگره نا
 بار کهن: **۲**) هیماسه خواری بار **۱** جوال پُر کردن: **۲**) باری وا
 پائین آوردن
 بارز است: کرده: **۱**) لا باری خو ر هه لینان: **۲**) بریه تیه له کومه گبو
 ده قریا هندن: (زور له قوما و بوم ک کم باری راست کرده: **۱**)
 راست نمودن بار کج: **۲**) کنایه از کمک کردن و فریادرسی.

پاروژن: پارشت، یازین □ یاریدن یاران،
 یارسای: یارسب □ حجوم
 یارست: نەسۆری و بۆندی، حەجم: (پارستی بەفر بستیگ بو، پارستی
 نەسۆرای، مارو که قولیک دەبو) □ حجوم.

پارستانی: بارست [۱] حجم
پارسوك: (۱) كم تره؛ (۲) خدم نمخوَر يو مالى دتيا؛ (۳) همز رو نهداو؛
(كهركول و پارسوك) [۱] (۱) كم تعلق؛ (۲) سيكبار؛ (۳) بى چيز و ندار.
پارسوك كردن: (۱) زحمت و دودرد له سفر خلك كم كردن؛ (۲) له بارى
بازو بهر كم كردن [۱] (۱) كمك؛ (۲) او يار بارېر كاستن
پارسوكى: پرېته له ناسوډه يې و كم تره كى [۱] سيكبارى.
پروش: (۱) بارين له همدوره، داژتاني په فر يا باران يا ترهزه؛ (۲) واړش [۱]
(۱) بارش؛ (۲) حصار.
پروشمه: پروش [۱] بارش.

پروژه: جویچه‌له سریشکی پیماره (۱) جویچه بهاره
پارکردن: (۱) بار له‌سەر پشتهی پاره‌یه‌ر دانان؛ (۲) کوچ کردن (۱)
پارکردن: (۲) کوچ کردن.
پارگه‌فتن: نوێی برۆلی هاتن، بخت که‌وتن، بو ته‌هاتن، نه‌نامه‌تی (۱)
بدیاری.

پارگه‌وتن: بارگه‌فتن □ بدآوردن
پارگه‌وتو: بو نهاتو، حراب ئی قه‌وماو □ بدبخت.
پارگه‌وته: بارگه‌وتو □ بدشانس.
پارگیش: باره‌بهری یمه‌یز □ بارکش،
پارگیستان، ره‌حمت کیستان، ئه‌رکی خه‌آک وه‌ستو گرتن □ بارمردم
پدویش کشیدن.

پارگا: دەرگاوخانو بهرەى گه‌وره پیاوان [۱] پارگا
پارگر: دارى که ته‌بخه نه چینی بهرە کاسى بارخانه تا نەرمى [۲] چوب لایه
پاز:

پارگران: (۱) بارقورس، که سنی که ندرکی زوری لسه: (۲) بریتی له
میوانی چار نزیتر یان هدوالی حوشتال: (۳) تمه ل و تموه زدل، لمش
قورس: (۴) رنجی، زحمتکش: (۵) مهمان سیمج و گران جان: (۶)

پارگرانی: تەركىي دۆڭ رانج بىسار.
پارگرانى: تەرك و ماندوئىي زور، پارگرانیي رانج طاقت فرسا.
پارگه: ۱) خورجین و یدرو بوچچەى سەفەر؛ ۲) پارى خوارزەمەتى و
ئەسبەبى سەفەرى بىباوى ماقول ۱) رخت سەر؛ ۲) پار و بئە سفر

باران: (۱) ناری که به دلویه له هه ورانهوه ده دژی: (۲) باره کن، جهند باری بارهوه: (۳) باران: (۴) چنډ بار بوبر.

باراناو: ناری راوه ستاری باران له قولکند: آب باران جمع شده باران بران: ناخرو و ناخوری بهمار که هه زه تی باران بارین نامینی، مانگی جوهره دال: موسم قطع شدن باران.

باران پتو: کهستی یان نامر زنی به بارهستی زویشی باران لیبر و ده کولیتوه

(۵) باران سنج

باران ددان: هموئل هاتنه حواوی باران ☐ شروع باران.
باران داکردن: باران ددان ☐ شروع باران.
بارانین، له بهریموه پړاوسن: (هموره زهش باراندی، زلوايان گونباران کرد) ☐ پوايدن.

بارانن: هوارو گزى بزن و مرن [۱] خداى پز و گوسند.
بارنه: (۱) باران له هوروه: (۲) نهو باجهى باجگر يو همبارنك ده پسنن [۱] (۱) بارن: (۲) باج بار
بار نهو پزان: باران بران [۱] موسم قطع شدن باران.
بارانى: (۱) هوى هور و بى تاو: (نهمر و هوا بارانه): (۲) بالا پوشى
باران د نهمر [۱] (۱) هواى بارانى: (۲) ياتو بارانى
بارىردن: (۱) بار كشنى باره يره: (۲) بار دزين: (د زهات باره گنى بره):
(۳) هلكردن و لى قهلو كردن: (به خوا بران بارى تو نهم) [۱] (۱)
حمل باره: (۲) د دزين محموله: (۳) تحمل.

يارسو. يازمه تي داني هه ژارو په ككه وته په پول و مال نه لايمن هاوسار
هاويا لاندوړه ﴿﴾ ككه عالي.

پاریدسم: ناماده‌ی سه‌فهر [۱] مَهِای سفر
 پاریدستین: تیک نامی تپسپاپ و کدل و پل‌ی سه‌فهر [۲] رحب سفر بستن.
 پاریدسمه: یاریدسب [۱] نگا. یاریدسمه.
 پاریدت: (۱) گوریسی یاریدچان: (۲) نه‌ویله‌ی سمر به‌گروای
 هدلیه‌ستراو یو یکسم، بهار په‌بد [۱] (۱) غلاب په‌ریندی؛ (۲) یهان‌تند.
 پاریدتی: پیچاندومه‌ی بارورینه [۱] یاربندی.
 پاریدتی: یاربندی [۱] یاربندی.
 یارتقا: همسیر، پهرانه‌ره باته‌ها [۱] برابر.

پارچه‌وت: پی‌وی نازاست، بی‌ناکار (کتابخانه از آدم ساراست.
پارخانه: ۱) نو بارانی کدو پهلوی باروگانی: (بارو بارخانه‌یه کی رور
هات: ۲) باری له سمر به که له جنا: (هموم له عه‌باروا له بارخانه
داره: ۳) وختی توتن قروشتن: (قهرزه که له بارخانه‌ی توتن
دهده‌سور: ۴) محموله باروگانی: ۲) بار برهم اباشته: ۳) موسم
فروش تباکو

پارخانو: ھیم، حیم، بیاضہ [۱] ساس، سائلوہ
یا خانو: پارخانو [۱] اسد، شایدوہ.

پارخستن: ۱) نيسراحت كردنى كاروان. (ب نيره بارن بخرمين: ۲)
 بيزيو لهـمـر چون: (لهم بزنه نمسال پاری خست) [۱] اتراق
 كاروان: ۱۲) بجه انداختن

باردا په ستن روړ توند په چاس، بار ۱۱ محکم بادی را ستن

بزرگان

بارگه تیک نان: خو ناماده کردن بو سه فقره [۱] و حبه سفر برهس.
 بارگه چی: (۱) که سنی که نابدار باشی سه فقری ماقولانه! (۲) سهرقافله ی
 کارون [۱] (۱) آبدار باشی: (۲) قافله سالار.
 بارگه وینه: کهل و پهل و تهسپاری سه فقره [۱] بارویمه.
 بارگیر: نهسپی بارویمه، تهسپی تازه سن [۱] یابو.
 بارگیل: بارگیر [۱] یابو.
 بارگین: بارگیر [۱] یابو.
 بارلین: کوچ کردن، باری سه فقر بهستن [۱] کوچ.
 بارصاح: قامیشه جگهره [۱] ورق سیکار فیلتر دار.
 بارسته: گرو، گریو، شتیک له بانی شتیک تر به نه ماتهت داندراپی [۱]
 گروگن

بارن: (۱) به فری که با له بلند یی و زه قایی بردیتی و ده قولکهی
 بهستوتی: (۲) میوه ی که با وهراندویه نی، باوهرین [۱] (۱) برنی که باد
 آئر جمع کرده باشد: (۲) میوه باد ریخته.
 بارنامه: بسوله ی سیایی باران [۱] بارنامه
 بارتدوخ: به بارشت، به باران، بارین: (هموریک یارندوخ بو) [۱] بارنده.
 بارنه بردن: هه لئه کردن، گوزران نه کردن ده گهل یه کن: (همرچی ده کم
 باری نایم) [۱] تحمل نکردن زندگی.
 بارنه یه: بریدی له گوی به بیس و لاسارو نه گونجاو [۱] بازیگوش.
 بارنه وهر: بارنه یه [۱] بازیگوش.

بارو بارخانه: (۱) کهل په سی بارچه و شتی تر که به کارون دیت: (۲)
 بهیسا بو که قلی گوروی زنانی ده ئین (عمجه ب بارویدوخانه به کی
 همه) [۱] (۱) کالای تجارتی: (۲) گیاه از باسن بزرگ

باروبو: باربو [۱] کک.
 باروت: دهرمان تفنگ، باروت [۱] باروت.
 باروتخانه: جیه خابه، جیه به لخانه، حیگهی چه کو فیههک پزگردنده [۱]
 زوادخانه.

باروتی: رور ورد: (جای باروتی ده کرم) [۱] باروتی، بسیاو رور.
 باروشک: بارایی به یاه، شلیوه [۱] باد و بران با هم.
 باروشه: یاهوشین، باروشه [۱] بارین.
 باروشه: باروشه [۱] بادین.
 باروکه: جوجه له مریشکی به ماری سال ته و ته کردو [۱] جوجه بهاری.
 باروگ: ناگر، بابنج، شویکی که زور یا بگریته و [۱] مکان بادگیر.
 باروند: گیاه کی یو خوشه ده گهل په بیر تهسپور، بادرهنگ [۱] گیاه
 بادرنگ

بار: (۱) بهینه، وهرنه: (۲) بههرو و داهات (پرو ی مولکه گهت چه بد
 بر: (۳) لهه و له یاهت: (ده یاهری تو یو، دهر یاهری منه و ددوان):
 (۴) جاره که زب همل، چهل (دیساره هاته و): (۵) بهش، بیش، بار.
 (له و بهش به شینه باری من چه مده): (۶) هروبو، زور: (پاره که لای
 حرم ده ستنیمه و): (۷) هیز، توانایی: (ثم کاره گران له یاهری متانیه)
 [۱] فعل امر: یابو: (۲) حاصل و بهره: (۳) دربار: (۴) دفعه، بار: (۵)

سهم: (۶) جبران، نلافی: (۷) توانایی

بار: هاداری ناله لی ورده [۱] بیج.
 بارهاتن: هه لکه و تن، ره حسان، سوگرتی، و زانی منالی: (ثم هه نیوه
 باش پارتنه هاتره) [۱] بارامدن
 باره بار: همراو هورایی نازه لی ورده [۱] صدای بز و گوسفند.

باره بو: باربو [۱] کک.
 باره یه: هه رچی باری بهک و باری پی بگویند: (هینده روتنه،
 پاره یه یی سه گه) [۱] باربر

باره چه: داهات، دهرامد [۱] درآمد
 بارهش: بهینه، بومی بهینه، بیانی [۱] بیاس.
 بارهش: ره شه به، پای همره به قه ووت [۱] باد شرقی.

بارقه لالا: تافهرم، تافارم، ده ست خوش، چاکت کرد: (حده می و سنا
 فته تاح سمد بارقه لالا ثم هه و ریشه / به تهنیا گویند ریزی چون ده با
 نه و باره قامیشه) «شبح ره ز» [۱] آفرین.

باره که لا: له جیاتی هه لئه، قهره یی مفرمه یی کایه [۱] تعویض تیله.
 باره که لالا: باره که لا [۱] تعویض تیله.

باره که لالا: باره که لالا [۱] بارک الله.
 باره که و: جوجه که و [۱] جوجه کک.

باره کی: باره بهر [۱] باربر.
 باره گا: بارگا [۱] بارگاه.

باره نداز: جیگهی خستنی بار [۱] بارانداز
 بارهنگیف: (۱) بهرد پین داری به نارینگه که باری تی ده گیری: (۲) کدستی
 که به گاته پین کردن خدک تووه ده کا [۱] (۱) ماسی در کنار راه که بار
 با آن بر خود کند: (۲) مسخره کتنه.

بارهنگیو: بهرد داری پهن ری که یار تی ته هالقی [۱] نگا: بارهنگیف.
 باره ناز: باره ندر [۱] بارانداز

باره نگر: (۱) باره یه: (۲) رتجه و زه سه تکیش [۱] (۱) و زحمتکش
 باره ی: بهینه، نه و بهینه، بومی باره، بارهش [۱] بیارش.

باری: (۱) شیای بارکسرن، بهرانیه یی سواری: (۲) لوسه بهریه،
 ناسنیک وک دهره سستی دم تیزه و بهن بهردی قورسی ده ده تا هلی
 بیس، ماله، له و زه، نویل، ده لیم [۱] (۱) باری: (۲) دیم.

باری: نهیسه، همرچونی بیت، بالی [۱] باری بهرجهت.
 بارینه: (۱) گیاه که له کمره و نه کا: (۲) باوهرین، نه و میوه ی با ده یوه رین.

(۳) ورده بهارانی به دم یوه [۱] (۱) گیاهی است: (۲) میوه از درخت
 ریخته: (۳) نم باران

باریسه: (۱) فرمه، فرمزه: (۲) داری نیوان کو له که و کویته [۱] فرمه
 کاغدی: (۲) چوب میان ستون و دیوکه.

باریک: (۱) رواق، بهرانیه یی تهستور: (۲) له و لاواز [۱] (۱) باریک: (۳)
 لاعر.

باریکان: (۱) ریزی زور باریک و ناسک: (۲) لوته کیو له بناره و بهرو
 ده شب، لای باریکایی [۱] (۱) نخ نازک: (۲) دماغه کوه

باریک رتسی: بریتی له د نه وادن و قسه ی لوس کردن [۱] تعلق.

باريك و بتيسی: له‌ری و کزی زور له نهموشیدهوه: (خه‌موم داوبه‌ته باريك و بتيسی له‌وانه‌به تمزی) [۱] لاغری بیش از حد.

باریکه: ۱) تیرمالک، یاریچه‌یه‌کی کم‌بهر له چهرم یان کوتال: ۲) ریزه تهنه‌لی پیراویری جلك له ده‌وهوه [۱] ۱) نوار ۲) دوخت حاشیه لباس.

باریکه‌ری: وجه، کویره‌ری، ریگه‌ی نه‌سك [۱] کوره‌واه

باریکه‌لانه: باریکه‌لانه، زور باریك له‌ری، باریکه‌له [۱] باريك، ندام.

باریکه‌لانه: باریکه‌لانه [۱] لاغراندام

باریکه‌له: باریکه‌له، باریکه‌له [۱] لاغراندام

باریکه‌له: باریکه‌له [۱] لاغراندام.

باریکی: زرافتی [۱] باریکی.

بارین: ۱) هاشه‌حواری به‌فر و پیران: ۲) هاوردن، هیئان [۱] ۱) یاریدن: ۲) وردن.

بارین: نه‌وی ده‌باریی: (هه‌وریکی بارینه) [۱] بارینه

بارینه: وه‌نور، چورت، خه‌و نوچکه [۱] پیکی

باریه: لوسه، مه‌لقه، باری، بویل [۱] دیلم

باز: ۱) مه‌لی راوچی به‌تاو: ۲) دیسان، دوباره: ۳) ناوابه، والا: ۴) شه‌قام، هه‌نگوی بئند ده‌گهل هه‌لبهرین: ۵) ریگه‌ی ساسرو: (یرده‌باز، ریناز، باری بیریان: ۶) راگردن، هه‌لاتن: (ره‌شو لشیروا یازدا: ۷) به‌غارو

نه‌سه‌ریسیس (بازده رو بگه‌هه: ۸) پشگری لیزانی: (قوماریاز، مه‌کریاز: ۹) دوتن: (گیابان: ۱۰) به‌وتا تاره‌روکه: (میاز، نیرین: ۱۱) باجو به‌شك [۱] ۱) بازشکاردی: ۲) دوباره: ۳) بازوسرگشاده: ۴) راه: ۵) راه ششخص: ۶) فرار کردن، دودیدن: ۷) باغچه: ۸) یسود

مه‌ارت: ۹) باخس: ۱۰) زرومند: ۱۱) باج.

بازار: ۱) شویی سه‌وداوه‌مه‌له، سوک: ۲) سه‌ودا کردن، نرخ پرسیدن: (م گه‌م بازار گر گه‌له‌کی به‌هایه) [۱] ۱) بازار: ۲) معامله.

بازارگیری: گه‌رم بازار، سه‌ودای زور له بازاردا [۱] بازارگرمی.

بازارخوش: زورهریش، سه‌ود خوش [۱] خوش معامله

بازارکرن: ۱) نرخ پرسیدن: ۲) نرخ پرسیدن: ۳) نرخ پرسیدن: ۴) خریدن

بازارکوره: کسه‌ی که زور هه‌وچوی بارار ده‌کاشت بۆ سه‌لک نه‌کزی [۱]

کسی که سروکارش با بازار زیاد باشد

بازارکسه‌ساد: کم‌فروش [۱] بازارکساد.

بازارکسه‌سادی: بزاری که کم‌کری و فروشتن [۱] رکود پدار.

بازارکسه‌ساس: بارر کسه‌ساد [۱] بارر کساد

بازارکسه‌ساسی: بازارکسه‌ساد [۱] کسادی بازار.

بازارگه‌رمی: بازارتیژی [۱] بازارگرمی.

بازاری: ۱) دوکاندار، مامه‌له‌چی ناو بازار: ۲) کم‌نرخ و سوک: (گول نه‌مرز خوی مقابیل کرد به‌روخسارت له‌لای شه‌لقی / به‌لقی هه‌رده‌م دواو هه‌مرز گون مه‌حبوبی بازاری) «حریق» [۱] ۱) بازاری: ۲) کم‌بها.

بازباز: هه‌لبه‌ز دایه‌زو به‌مو هه‌ندن هه‌وچو کردن: (مشکان به‌میشکی وشکت یازیازو گه‌ز گه‌ننه) «هه‌زار» [۱] پرش، جهش.

بازیزان: ۱) کئی به‌رکی له یازدا: ۲) بزوزی و هه‌لبه‌رده‌هه‌ز، بازیاز [۱]

۱) مسابقه‌ پرش: ۲) جست و خیز.

بازیازوکی: بازیازن [۱] مسابقه‌ پرش.

بازیازن: بازیازان [۱] مسابقه‌ پرش

بازیهند: باروبه‌ند، حشلی قول، حه‌مابه‌لی به‌مت و موره‌ه که له سه‌روی تا ششکوه ده‌یه‌ستری [۱] باروبند.

بازیسه‌ری: ته‌وکسه‌سی له‌روه پؤدا باز به‌رهو بیجیر هه‌نده، هه‌ریی

هوسچی، باره‌وان [۱] سزیر، هوسچی.

بازده: باز، شه‌قاوی به‌هه‌لبه‌زیه‌وه [۱] پرش.

بازدان: ۱) به‌رین به‌هه‌نگو له خوگه یان له که‌ده: ۲) به‌یه له رویشتن، غاردن: ۳) له‌ترسان هه‌لان [۱] ۱) پریدن: ۲) دودیدن: ۳) هراکردن.

بازدازدین: بازیازن [۱] مسابقه‌ پرش.

بازد بازیوکی: بازیازن [۱] مسابقه‌ پرش.

بازدیدن: باز [۱] بگ: بزدن

بازددان: بازدان [۱] بگا، بازدان.

بازده‌به‌ران: دوامین هه‌وه‌نه‌ی ره‌شه‌مه که خور له ناوایندا جی گورکی ده‌کار ده‌وار هه‌وار ترده‌کا [۱] حالت افتاب در آخرین هفته استند.

بازده‌لیازد: باز [۱] مسابقه‌ پرش

بازدی: به‌ین، وریس، بیلان [۱] بگ ربه

بازدینم: وینم که‌ن، نیم گه‌رن [۱] وینم کیمه

بازو: بالداریکی بو‌رو گچکه‌و گوشتخوره، مشک‌گره [۱] از مرغان کوچک شکاری.

بازرگان: سه‌وداگر، مال‌فروش [۱] بازرگان

بازرگانی: سه‌وداگر، داوسته‌د [۱] بازرگانی.

بازره: ۱) که‌رانسه، ویکه‌وتی هه‌وژواو له به‌رد یا دیوارو گه‌رانسه‌وه: (به‌رده‌کسه‌ی هه‌ویشم وه‌دیوار که‌وب بازره‌ی کردو سه‌ری حومی سکانه‌د: ۲) ده‌به‌ری و تهره‌بون (که‌رویشکه‌که له‌لان ده‌به‌ری و بازره‌بو، بو‌بازره‌ت کرد) [۱] ۱) که‌مه: ۲) جهش و گریز ناگهانی.

بازره‌هه: ۱) بازره: ۲) هیجقه‌کردنی ناو یا خوین [۱] ۱) نگا: بازره: ۲) مورن

بازریشک: باریی به‌فر و پیران به‌ناه [۱] بارش همراه باد تند.

بازگ، بارو، دهره‌بک، نه‌بله‌لی [۱] حشک

بازگور: ۱) باریده‌ر کومه‌گ هاریکاری (بازگوری هاریکاری کردن: ۲) هه‌واو هومب [۱] ۱) کمک: ۲) مند

بازگه: ۱) حشکه‌ماد: ۲) ریگه‌ی هه‌وچوی حه‌بو به‌کوی [۱] ۱) محل پرش: ۲) گدر بر کوهی

بازگه‌شت: بزیوان، به‌سیمان [۱] سیمان

بازهان: پاشه‌کوت، لی به‌سیمان [۱] پس‌انداز

بازن: موجه‌وانه، ده‌سته‌وانه‌ی ئالقه له زیر یان له رتو، بازنه: (له گوه‌ندی میری موزن / ده‌ستیان ده‌شت، ته‌ریوی یازن) [۱] آلتگو.

بازنده: یازن [۱] آلتگو

بازنه: ۱) یازن: ۲) گه‌وی ناسن که وه‌ک پورن له شکسته‌ی ده‌هاتین [۱] ۱) آلتگو: ۲) حله‌ه‌ه‌نی.

باش قه‌بان: چۆره مارینگی ره‌دی تامل سور [۱] نوعی مار.

باشلوح: سه‌رنلاوی باری د به‌در [۱] کلاه باری.

باشو: داسه باشوگ [۱] خرع

باش و بوشی: ده‌س بلاوی، مار به‌فرودا [۱] و به‌رحی.

باشوژ: لای فوسه، سوا، حوز هه‌لاب و روزاواو به‌راسه به ی‌کۆر [۱] خوب

باشوگ: سو، سوگه، مه‌لکی زوگه‌ری بحوکه حونه که ده‌گری، واسه [۱] خرع

باشوگه یا سو: [۱] خرع

باشویل: حاری نو به‌ی رانه [۱] نوعی رودوشی ران

باشه: (۱) باشوگ: (۲) وسه‌ی به‌ستد گردن: (پیروب پیاوی باشه) [۱] (۱) جرع (۲) خوب اسه.

باشهل: چاروکه‌ی ژبان که د مینی له که به‌میران گری ده‌دن، کۆلوانه [۱] رودوشی رانه

باشه‌والا: برینی له بینگ روت و بی‌ده‌وی [۱] کتایه از شخص بدون سوار.

باشی: (۱) به‌سیدی، دژی خرابی: (۲) باشگری به‌سا سه‌کار، سه‌ده‌سته (لوتی باشی، موشی باشی) [۱] (۱) خویی: (۲) یسوند

به‌معنی سردسبه

باشیل: باشه، کۆلوانه [۱] رودوشی زانه

باشیل: ناواره و ده‌به‌ده‌در [۱] دواره و حانه‌پوش

باع: ده‌نگی مزو به‌رح [۱] به‌یم.

باعه: باغ (په‌عی به‌رخ دیت، مغزه که ده‌باعین) [۱] صدای گوسفند

باعیس: سه‌به‌ب، هو، سونگه [۱] موجب، باعث.

باعه: باغ، دارستانی میوه، ره‌ری تری [۱] باغ.

باغرس: (۱) له‌دور منایدنی داری باغ برینه‌وه: (۲) هه‌لهر تاوتنی لکه میوه له سه‌ره به‌هارد [۱] (۱) قطع درختان باغ، ز روی دشمنی: (۲) هرس کردن ر

باغچه: باغچه [۱] باغچه

باغر: له‌حو ده‌چو، به‌فرو هه‌وا: (کورا، به‌هه‌وای یاره باغر بوه له‌سو‌ی ده‌رجوه) [۱] معرور.

باغه: (۱) باغی گیاه گه‌نم، به‌سته: (۲) چیکراو له به‌وش یا ماکی نه‌وب: (ته‌ز به‌حه کهم باغه‌یه به‌ناگر ده‌سوتن): (۳) به‌خوشی که سمی

به‌کسم، باغه [۱] (۱) به‌سته گیاه: (۲) مصنوع از نفت یا سقر: (۳) مرضی در سقوران.

باغهل، باجهل، پاغل [۱] بعل

باغه‌وان: ناگاداری باغ: (من کارم هه‌ر باغه‌وانی به) [۱] باغیان.

باغه: (۱) شپاوی، روا‌یی: (باقعی ئهم کاره نه) (۲) هونه، هوندراو: (ئهم کهویه رزیاغه): (۳) به‌یدی هه‌رجیش بی باغتی رای توش

که‌رد، [۱] (۱) شایستگی: (۲) باغه: (۳) خرع.

باغه: بیرمالکیکی هوندراو له په‌راویری عه‌بای ده‌دورن [۱] نوار حاشیه عیا

باغرو: بوختان و درو [۱] به‌تان.

باغره: (۱) که‌تیره‌ی سبی و بی‌خه‌وش: (۲) ناوی په‌ره‌سیقارنکه [۱] (۱)

کثیرای خوب: (۲) نوعی کاغذ سیگار.

باغره، هرره، هه‌رجی به‌به‌ده‌خوینه‌وه [۱] باغره.

باغس: میوه‌ی وه‌ریوی ریوی [۱] میوه ریخته نه شده

باغل: ناو هه‌لدیر، تاغه‌که، سه‌روه‌شین [۱] آبشار.

باغله: تازه موسومانی خاچ به‌رست [۱] مسیحی تازه مسلمان شده به‌فوره: (۱) تریاک: (۲) ته‌سبایی تریاک کیشان [۱] (۱) تریاک: (۲) ابزار تریاک کشی.

باغیگ: (۱) هوندراو، هونه: (۲) پریمتی به‌قه‌سی هه‌لپه‌سته و درو [۱] (۱) باغه: (۲) به‌تان.

باغیش: به‌خو هه‌لگوت، نارینی خو‌کردن [۱] خودستانی و لاف و گزاف. باغ: (۱) باوک، باب: (۲) نامال، نریک له ره‌بگا: (زه‌ریاف: تامل ره‌رد).

رش [۱] (۱) پلری: (۲) متمایل به...

باغیرا: برای هه‌ر له‌باوک، برای باغی، دوکۆر له بابیک و دوداگ [۱] مر در پلری

باقی: یادام، به‌هیف [۱] یاد م.

باقندن: هاواری جانه‌وه‌ری روک ریوی و ئهمانه له ته‌خوشی [۱] واق و ق کردن

باقمن: باغس [۱] و ق واق کردن

باقر: (۱) مس: (۲) مسی قه‌لایی ئی به‌دراو: (۳) چیشی له‌مسدا تن‌چو، (ئهم چیشنه باقر بوه مه‌یخون) (۴) عه‌یی نادباری: (ناخری باقری

ده‌ره‌سات: (۵) روسیایی و ناوژان: (ئیسنا ته‌ماو باقر بوه هه‌ر ئابروی پویه ته‌ماو: [۱] (۱) مس: (۲) مس سوبد باشه: (۳) خدی فاسد شده در

طرف مسی (۴) عیب یوسده: (۵) رسوایی. باقل: وا بیر ده‌به‌م، و تیده‌گم، نیم وابه، و لو هزار دهم، به‌بیرا من [۱]

حس می‌زم

باقلان: شیوی باقله و ناو و ژون [۱] آشی باقلا

باقله: (۱) دانه و به‌یه له که‌لردا ده‌بی و ده‌ک پر و دوشو سورمه‌یی ره‌نگه له لوتیا ده‌چی و له‌و رلته: (۲) به‌ری گیاهی که گه‌لا ده‌رری کۆستانیه و ده‌ک که‌ما که «لوتی» پیده‌لین [۱] (۱) باغلا: (۲) گیاهی برگ سوزنی.

باقو: (۱) بز، جوژنی ماسی لوسی سمیلداری دهم گه‌وره‌یه، شیهه باخون: (۲) هه‌نجیری هیشنا نه‌گه‌یشنو: (۳) قه‌زوانی قهریک [۱] (۱) نوعی ماهی: (۲) انجیر کال و نرسیده: (۳) جابلا نقوش دلم.

باقوز: (۱) به‌چکه به‌ران، کوده‌له و هرا: (۲) زه‌به‌لاح و نه‌زه [۱] (۱) به‌چه حوک: (۲) لندهور.

باقوقه: ئه‌باغی کریمی و رزیوی میوه [۱] میوه گندیده.

باقسه: (۱) باغه، باوه‌شیک گیاه ده‌غنی به‌سراو: (۲) واقه‌موزیقه‌ی ریوی و. (۳) به‌خوشیه‌که بوشی بزن تی (باقه بزه که‌وتسه ناو بزه‌کام) [۱] (۱) گیاه به‌سته: (۲) واق و واق: (۳) نوعی به‌ماری بر.

باقه‌به‌س: ئه‌و گیاهی باقه‌ی بی ده‌به‌ستن [۱] گیاه مخصوص به‌ستن باقه‌به‌ست: باقه‌به‌س [۱] بگا: باقه‌به‌س.

بالغ. بالغ، بالغ، تیره کردو له مائی، پنگه یشتو، ممال که شه بتانی دهی
 [۱] چون به حد بلوغ رسید.

بالغی بالغ [۱] بالغ.

بالغگرتن [۱] ده حوره چون [۲] بو پیچوه مایی که داره نه یی بشری
 نه یی [۱] پرور کردن [۲] پرور موجب

بالغگرتنموده ده حوره چون فرزند [۱] پرور کردن.

بالغگه: بالغه سهرین، سهرین [۱] باش.

بالغه مایی: موم، سمنی، شمع، میو [۱] سمن

بالغمیش: پته بر، قرن، فرکردو، تاسوار بر [۱] هشدن

بالغتج: [۱] بالغه [۲] تایش [۱] بالغ [۲] آریح.

بالغتجه: بالغه ییحو، ر [۱] بالغ [۲] بر دس

بالغنده: پهریده، مهل، تهر [۱] بریده.

بالغنگ: [۱] بارونه، گیاهه کی بو حوشه، بادونه: [۲] چوریکه له بیر هی
 در چان [۱] بادونگ: [۲] بوعی ار مرکبات.

بالغگو: بارونه [۱] باجریک

بالغه هه حی ده حوره: [۱] بارونه

بالغه لا ر [۱] بریده

بالغو هه حوسه یی: [۱] باری [۱] بهرحال

بالغور هشدن: نه مر بسکه [۱] حیدال مرع

بالغوره: گور یی هلد یی کج و کور له حاکه هه یی که مایی هه یی [۱]
 بوعی تر نه کردی

بالغورزی: بالغوره [۱] ز تر نه های کردی.

بالغوعه: نهو گوجی که ناو بو ره همد تها [۱] مجرای فاضلاب.

بالغوک: [۱] بالغوکی شتی دهست، بایله: [۲] تازیلوکه [۱] [۲] زگیل [۲]
 اخوندک.

بالغوکه، [۱] بالغوکه، بالغوکه، چه ند قییکه به له پشمنی دهست دئی و زییکهش
 یه: [۲] حوره کوله به کی باریکه لانه یی زینه، تازیلوکه، تازی نه حیده

راوکه ره نه سیمی سفه [۱] [۲] زگیل [۲] آخوندک.

بالغوکه: بوکس سنی دهست، گه سته [۱] رگس

بالغوگرتن: هه شرس، هرس [۱] بر دس پرور کردن

بالغول [۱] بوی سوختی دودا ۲۰۰ بر به یی نه ۳۰۰ بر به یی نه گیلوکه
 [۱] [۲] بهلول [۲] کدیه ر ریر: [۳] کدیه رهالو

بالغوله: پایوه، ییکه دریر له ناو سحر [۱] ساند، بیج

بالغولی: گوی نمده و شه رگرو یی [۱] متهور و بیباک.

بالغون، [۱] توره کی ده لایم فودراوی پر له گاز که به همدادا ته چی: [۲]
 فرکه، بالاقر [۱] [۲] بالغون [۲] هوا ییما.

بالغویر: بر بکاری ده ولت له ده وله تیکی تردا، سه فیر، سپرده یی می [۱]
 سهر.

بالغویک: بالغوکه [۱] رگس

بالغه: [۱] خروکه، پورگ له ییست، ناو له: [۲] دهنگی کار یله ساو: [۳]
 سوکه نه یی براله [۱] [۲] بیه: [۲] صدای بزغاله: [۳] مخفف [۱] براله.

پر در.

بالغه: [۱] ده سکنشی چهرمین [۲] ییئی دامن، پیغموره، بر [۱] [۲] دسکت
 چرمی: [۲] بیل آهی

بالغه یان، [۱] ده هوی گه وره: [۲] نیمتری ره لامو به هیز: [۳] بیای نه زه و

زه لاج: [۴] سهقر [۱] [۲] دهل بررگ: [۲] استر گنده: [۳] مر
 سده ورا: [۴] جرخ

بالغه نه: بالغه [۱] نگا: بالغه.

بالغه ته به: بالغ له ره ویدنی مه له کاتی مردن، په له قازه، هه لیزوقان [۱]
 پر بر دهن مرع در وقت سر بر ییسن.

بالغه ته یی: بالغه ته به [۱] نگا بالغه ته به.

بالغه خانه: زور له بهومی بالادا [۱] طبقه دوم عمارت.

بالغه شته: بالغه [۱] باز بالاش.

بالغه شورده: نه حوشیه که نوشی مریشک و حوجک دئی بالغ شورده که نه و
 [۱] بوعی بیماری مرع.

بالغه شوروی بالغ شورده [۱] بوعی بیماری مرع

بالغه هوره: [۱] بالغ لیکدننی حوجه له مهل بو فیر یونی فرین: [۲] بالغ
 بهیه کادرن له ناچاری [۱] [۲] کوشش برای پروژه: [۲] بهم زدن بالغ از

سر بحاری

بالغه فری: بالغه [۱] نگا، بالغه هه.

بالغه که: ده قی شان، بازوی شان [۱] استخوان گفت.

بالغه که و: له که ویان له دازگیردانی ده عسل له سهر جوحین به ییئود [۱]
 بیحش گندم در خرمن به حالت ایستاده.

بالغه وان: سهقره بالغه بان [۱] جرخ

بالغی: [۱] بالغه رنه ی داو له و یو که بارانه: [۲] هه رجوتک سب. باری [۱]
 [۱] بالغ چوبی مترسک: [۲] بهر صورت.

بالغیشت بالغتج، سهرین، بالغه [۱] باش.

بالغیف: بالغه [۱] دس

بالغین [۱] سسوه یی دبر، کو نه ده: [۲] داریکه ده یخنه نه پشتی ده رگای
 د حراو [۱] [۲] کمکی دیور و ستون: [۲] چوبی که پشت دو نهید

بالغین: بالغه، بالغیف [۱] باش.

بالغیسه: رفیده، ششیکه وهک دوشه که له لیکدر نانی یی پیوه ده د [۱]
 دلسن

بالغیوز: بالغوز، سه فیر [۱] سهر

بالغیوزخانه: ییکه یی بر بکاری ده ولت به ده وه تیکی تر [۱] سفاوتخانه.

بالغم: [۱] واش، تامل، نژیک له رنک، رنک: [۲] یلا، بلان، بهینه: [۲] یام
 وایکا خوم دهردی نه رام: [۳] بادام: [۴] باشگر بهوا: [۲] پیوه یه:

(خوری لهوی یام) [۵] ده گه لم، له ته کما [۱] [۲] غام: [۲] بگزار: [۳]

یاد م: [۴] می بود می: [۵] یام.

باصجان. یانچن، باجما رهش [۱] باجما.

باصجان فهره نگی: نه مات، یانچانه سوره، بژانا سور [۱] گوجه فرنگی.

باصرنی: نه خوشی چاقو لکه، تاعون [۱] طاعون.

باصی: یامیه، سهو یه کی که بو دانه ده چیدری [۱] یامیه

باصیه: یامی [۱] یامیه

بان: ۱) بانگی نویز: (مه‌لانی: ۲) گازی: (بانی که بانی: ۳) لای سمرد: (له‌پن‌نور کینه: ۴) سربانی خاوه: ۵) بانو، زمینی دهشت و بلند: (بان هویتو، ناله‌پن: ۶) هوگرو خاوه: (نوم‌مانگایه به گویندکه‌کی له‌پن بوه: ۷) بون، بون (۱) اذان، ۲) صدازدن: ۳) طرف، ۴) پام، ۵) فلات: ۶) مابوس، ۷) باشید.

بان‌پن: سیمی یی‌دایک خسته بهر دایک‌کی نو (بانین: کاری بانو) (۱) الف‌ت دادن بچه حیوان به حیوان دیگر.

بان‌پارگه: بهر بونک، نه‌و‌نمی ده‌گول بونک ده‌چته مائی زاوا، پاحه‌مو (۱) بنگه عروس.

بان‌پانک: جانه‌و‌ریکه له‌نیری سموره ده‌سب کورت و قاج‌دریزه له‌ردوره به‌ر‌دایدا ده‌ری (۱) حنوری از تیره سمور.

بان‌پوشین: خشکی ژئانه له‌سیری ده‌دهن (۱) زیوری است که برسر رسد.

بان‌تقلین: باگردان، بان‌گلر (۱) بام غلطان.

بان‌جیل: ۱) بان‌جینه، هه‌پوانی یی‌بانی هاوینته پو‌ن‌نور له‌سم‌توسن: ۲) هه‌ر‌بانگی نه‌ری و حکونه‌و‌ک بان‌و‌ی ناش (۱) تراس: ۲) هر بام کم، ارتفاع و کوچک مانند بامک آسیا که گندم بر آن ریژند.

بان‌جیل: بان‌جیل (۱) بگا، بان‌جیل.

بان‌سوره: خه‌س و خشکی ژئانه له‌سیری ده‌دهن، لاسره (۱) زیوری رسد.

بان‌شان: ۱) چاروکه‌ی شان‌پوش: ۲) قه‌ل‌دوشه، نیون‌شان (۱) شان‌پوش: ۲) میان کتف.

بانق: شویی داوسته‌دی پول و پوره، بانگ (۱) بانک.

بان‌قو: جوریک قوماری پم‌انه، بانک (۱) نوعی قمار ب ورق.

بانک: بانق (۱) بانک.

بانگ: ۱) بانق: ۲) بانگی نویز: ۳) گازی: (بانگم کرد گویت لئ نه‌بو: ۴) بان‌سوا: ۵) گریانی شیوه: (بو‌پن له بانگی دا) (۱) بانک: ۲) اذان: ۳) صدا: ۴) نوعی قمار ب ورق: ۵) شیون و زاری.

بانگ‌ف: نیون رو‌زاوا هه‌وتنان (۱) مین مغرب و عشا.

بانگ‌واز: به‌قو هه‌ر کردن (۱) هر‌دادردن.

بانگ‌دان: بانگی نویز گون (۱) اذان گس.

بانگ‌ده: بانگ‌و‌ن، نه‌وی بانگی نویز نه‌خو‌نی (۱) مؤن.

بانگ‌رو: خلون، لئون گلان: (له‌و‌پامه‌و بانگ‌رو‌یومه‌و): خلین، تلیر (۱) غت.

بانگ‌کردن: گازی کردن، گاسی کردن (۱) صدا زدن.

بانگ‌ردین: باگردان (۱) بام‌غلطان.

بانگ‌لیر: باگردان (۱) بام‌غلطان.

بانگ‌وش: ۱) باگردان: ۲) باگردان گیر (۱) بام‌غلطان: ۲) بام‌غلطان گردان.

بانگ‌و‌ن: باگردان (۱) بام‌غلطان.

بانگ‌و‌ن: بانگ‌ده (۱) مؤن.

بانگ‌و‌ن: ۱) باگردان: ۲) پیروی بانگ‌و‌ن (۱) بام‌غلطان: ۲) کسی که

بام‌غلطان را بر بام می‌گرداند.

بانگ‌و‌ن: بانگ‌و‌ن (۱) نگا: بانگ‌و‌ن.

بانگ‌ه‌شه: شات و شوب (۱) لاف و گراف.

بانگ‌واز: بانگ‌واز (۱) هر‌باد.

بانگ‌ه‌ل‌دان: شیوه‌ن به‌ده‌نگی بلند (۱) گریه و شیون با صدای بلند.

بانگ‌ه‌یشتن: بو‌نان خواردن و به‌رو شایی خواستن (۱) دعوت به حسن.

بانگ‌و‌ن: ۱) که‌س که باگردان نه‌گیر: ۲) باگردان (۱) آنکه بام غلطان می‌گرداند: ۲) بام غلطان.

بانگ‌یشتن: بانگ‌ه‌یشتن (۱) دعوت به‌سور.

بانگ‌ین: هه‌ر‌ل‌س، به‌ر‌در (۱) بلند ترین.

بانگ‌نامر: نامری شده‌ری، هه‌س، بانو (۱) باد‌سح.

بانگ‌ناله‌ه‌رمال: که‌س به‌ر بارو‌ده‌ک (۱) برف‌ر.

بانو: ۱) ده‌شتی به‌ر بان: ۲) که‌یوانی مال، ژئی به‌ری (۱) فلات: ۲) بانو.

بانو‌ک: که‌س یی‌چوی دایک مردو ده‌ختمه به‌ر دایک‌کی تر (۱) آنکه دام مادر مرده را به حیون دیگر عادت دهد.

بانو: ۱) نه‌و‌هیل‌ه‌ی پیش تو‌م چاندن جو‌پنر خه‌نم‌خانه‌ی یی‌دهاری ده‌کا تا سنوری تو‌ چاسیده‌که دیاری بیت: ۲) له‌و‌ه‌گه‌ی به‌هارانه به‌ر له چرسی رو‌دان: ۳) بان‌لای نیون دو‌دیروای ناو‌پیری: ۴) موی تو‌که‌پم: ۵) هارینه هه‌وار: ۶) دوی شاریک و مد‌په‌ندیک له کوردستاندا: ۷) ده‌شتای بلندتر له ده‌وو به‌ری خو‌ی (۱) فواصلی که برای تخم‌پاشی روی زمین می‌کشند: ۲) مرتع بهاری قبل از ییلاق: ۳) بان‌دی میان دو‌جوب: ۴) مری ره‌ار: ۵) ییلاق: ۶) اسم شهری در کردستان: ۷) فلات.

بانو‌گا: به‌ر‌گده، جیگه‌ی لئ‌رونی تو‌که‌پم (۱) زهار شرم‌گاه.

بانو‌ه‌و: ۱) هاوینته هه‌وار: ۲) دوه‌مین مانگی سال، مه‌ی گولان (۱) ییلاق: ۲) ماه دوم سال.

بانو‌ناو: سواخ، هور‌تی هه‌لسون، سیواق (۱) گر‌اندود.

بانو‌بان: یازدن له بان‌یکه‌و یو‌ بانیک (۱) یرش از بامی به بامی دیگر.

بانو: ده‌شتی به‌ر، بانو، بان (۱) فلات.

بان‌و‌و: ۱) نمو جیگه‌ی گه‌سی باراشی نی‌رو‌ده‌ک و له‌و‌په‌ده‌ریه‌گه‌رو به‌بو به‌ر‌داش: ۲) هه‌مو سهر‌بانگی نه‌وی و چیکونه (۱) بامک آسیاب که از آنجا گندم به گلوی آسیاب می‌ریزد: ۲) بام کوچک.

بان‌یه‌ک: له‌سهریه‌کتر، که‌له‌که (۱) به‌رم اباشته.

بان‌یه‌ک‌نان: که‌له‌که کردن، له‌سهریه‌ک دانان (۱) به‌رم نه‌اندن.

بان‌ین: کاری بانو‌ک، به‌به‌رخ‌ستنی یی‌چو به‌ر دایکی نه‌بان و بیگانه (۱) عادت دادن دام مادر مرده به حیون دیگر.

بان‌و: شیوه، نام‌ال، دیش (پا‌چده‌که ره‌ش به‌و، شین‌په‌و: ۲) بان، نه‌ک‌اندان: (بانو‌ک به‌جول‌ه‌و نه‌ی: ۳) وشه‌په‌که بو‌گمه‌ده‌ک من‌دال ده‌گوتری: (به‌جده‌که باوا یا‌و‌پاو‌ین ده‌ک‌ین: ۴) باب، پاف: ۵) رمین و ره‌ونه‌ی: (تیر و کمون له‌پاو‌یکه‌وتوه: ۶) هل، ده‌ره‌ف: (پاو‌پاو‌ی

چمدن

پاول: محوسى حركى بيجوى تاره، ايف بيمارى رانوى بره و برعه به پوهه پياره: زرباب، بنگامى ميردى ديك ايف باندري

پوهه: پاهه ايف باب

پوهه خولئ: سورخو زدن به ده، رى خود ايف به دور خود حرحرس

پوهه خون: حوسه وهى مولك يو نه كم حار بومالئ، بولا ايف ولس بردد عروسى ر خانه پدر

پوهه خون ماهو: حو ايف بنگ، پوهه حو

پاوه: ۱) پاوه، پرواد پاوه: ۲) سسورى نيوان دوره وى كهوشه بى دوكلنگه ايف ۱) پاورا ۲) مرز بيس دو كشتوز

پاوه: ۱) بهينه، ودرسه ۲) حوگى پاوه: ايف ۱) بيار ۲) مسير آب در كستر

پاوه ز پيكراوه: نه مين، جنى پوهه: ايف امين، جنى اعمام

پاوه زنانه: پسوله ي گه وايي خويندن، گه واهينامه ايف كارنامه تحصيلي

پاوه رمل: پاك كردن وهى ليتنى ناز حوگه ايف لحن مالى خوب

پاوه روه: پاوه، بهينه، بيرانه ايف بيار

پاوه زين: ميوه ي كه با پوهه: ايف ميوه ياد ريخته

پاوه زن: همرى دايك، زن باف، روزايك ايف نامادري

پاوهش: باوش ايف غوش

پاوهشيش: باروسه ايف ياد برن

پاوهه مره: چله نوک، بالا بوس، پاوهه ربه ايف كو نوله

پاوهه فوت: پاوهه مره ايف كو نوله

پاوهه قورته: پاوهه ربه ايف كو نوله

پاوهل: ۱) پاوه: ۲) بيجوى نازه لئى كه توشى پوهلئ بويي ايف ۱) بيمارى زانوى بره و بزرگاله: ۲) بره و مزعله مريض

پاوه لئى: ۱) تازناوه پوهه: ايف (چوبه خرمه ت پاوه لئى پوهه ربه: ۲) پيرى پاك كهوتو: (پاوه لئى پايدكى بهسه: ۳) حورئى به خوشى نازل ايف كلمه خطاب به سادات: ۴) پير و قوتوت: ۵) بوغى بيمارى احشام

پاوه لئى: به خوشه كه توشى ساواى نازل ده بئى و نژانوى ده به نه مى ايف بيمارى زانوى بره و بزرگاله

پاوه گون: هسه ده هسه داکه، كهسئ لاناو هسه ي پاكى تره هه نه ددئى ايف كسى درميان سخن ديگرى بهرد

پاوه گيره: پاوهه خولئ ايف بنگ پاوهه حوسى

پاوى: ۱) پاوام: ۲) نه خوش به ده ردى ياداري، ياد ايف ۱) پاوام: ۲) مينلا به رها تيسم

پاوى: پاويه ايف بيسر

پاويه: پاوه زين، نه ميوه ي كه با به ده رى وهاندره ايف ميوه ياد ريخته

پاويشك: پاوشك ايف خمپاره

پاويلكه: پشه پايزه، گيايه كه توكيدى سبي و سوك و گرزه پايزان با يلاوى ده كانه وه، پايلكه، شهلمين كهزه ايف گل قاصد، قاصدك

پاويلئى: پاويلكه، پايسكه، په پوهه پايزه ايف گل قاصد، قاصدك

پاهو: ۱) قول، كوز: ۲) وارشى ديوار يان خنده كى ده وري باغچه: ۳)

نو بو نه ت كرد له ده ست دا: ۷) هيزو قهو بالا: (هه ر له تمه نيكد اين به لام نهو لسن پاو خوشتره: ۸) خول و سوزى توند: (خول خوله كم باش بو ده خوا)، (پاوه خولئ: گمه په كى مالا نه په: ۹) شپاو: (نم گوشته پاو ديانى من تيه: ۱۰) همره ت، چدنگه، تاف: ۱۱) وهره، يئ ايف ۱) قام: ۲) هل دادن: ۳) كسه اى كه هنگام بازى يا بچه ها گوشت: ۴) پدر: ۵) رونق: ۶) فرصت، ۷) رشد و نمو: ۸) چرخيدن سريع: ۹) سپاس: ۱۰) عفتوان: ۱۱) پيا

باونيرك: گموى مس يا ناسن، شلقه مى مسين يا ناستين ايف حلقه مى مس يا اهلى

پاوا: ۱) پاير، كالك، (» بوا گموره: پاوى پاوپاوى دايك: ۲) باب ايف ۱) پير بزرگ: ۲) پدر

پاوا قورته: چله نوک، پاوهه مره ايف كو نوله

پاوا گموره: پاوكى پاير، پايره گموره ايف حد پدرى

پاوام: پاوام، به هيف، باقى ايف پاوام

پاوان: ۱) ماله بايى زن و بوک: ۲) له لای نهوان، لئك ايف ۱) خانه پدرى: ۲) نزد ايان

پاوانئ: حيازى پوك، نهوى پوك يو ماله زاواى ده هينئ ايف جهاز عروس. ياوالئ. وشه ي خود شه و سسى و ريلئ نان بوباب ايف حرف محبت و احرام به پدر

پاوپاويئ: گالنه ده گدل مالا كردن و پاوپاوپاويئ شوخى كردن با كودك

پاويس: ۱) پورو غومار، توزو حول، عومارى كه به ده بهينئ: ۲) فوزه ي زگو توتس ايف ۱) گرد و غبار: ۲) كتابه از ياد شكم

پاوجو: نه كه رچى، همرچه نه، ده گهل نهوشرا ايف باوجود، هر چند

پاودن: رهوى ددان، سپاوى دگان ايف باب ددان

پاوزه: بزا، به ده ايف باور، عبيده

پاوسه نسدن: ۱) وديره كهوس، وهه ووح كهوس: ۲) وهه سر كهوس بهر سه ره بهيم: ۳) سورخو ردى به سورم ايف ۱) رواج يافتن: ۲) طفر يافتن: ۳) پشتت چرخيدن

پاوسه نئ: پاوسه نلن ايف نگا پاوسه نئ

پاوش: پاوش، هامير، ناميز ايف غوش، بر

پاوشك: پاوشك، دم داچه قاندين لهو خمه ردى ايف حميره

پاوك: باب، باب ايف پدر

پاوكه: ۱) شوى ياد ركامى حوخلئى هه به ۲) باگ كردنى باب (پوكه: كهوسم بو سكره: ۱) پرسه تر هنگامى كه حوجه نه سه

پاسد: ۲) كلمه خطاب به پدر

پاوكه روه: وشه ي شپون و خمپارى ايف كلمه شپون و نوحه

پاوكه لئى: وشه ي خوشه و سستى و نازدارى، (پاوكه لئى بو ديارت نه بو) ايف كلمه محبت و نوازش

پاوك: پاوك ايف پدر

پاوكه وازى: شهزه جنيو، جوين به به كدان ايف دشنام بهم دادن

پاول: چاننا، چه مهن، سسلوقى له چه رم و مقه بيا بو چلك نيان ايف

لانیانی درگا (۴) نالوداری د رها (۵) شاهینی ترازو (۶) ناسوگ
که نوری ناسمان (۷) شن و بین (۸) ژو (۲۰) حنی ۳، دوطرف
طولی چهارچوبه در (۴) نیر سقف (۵) شاهین ترازو (۶) قق (۷)
کف

باهو: ب و سل (علا نهی نهو به باهو / دلی سیدیادی خوت
هب به لهرزه) «نالی» کتف

باهودار: زه لامو به هیزو ناقهت (تومند و نیر و مد
باهوژ: زه باد هوزه باد، پای زورسارادی توتنه بهمزوه (باد سرد و سخت
همراه به مه

باهوژ: باهوژ (سگا، باهوژ.
باهوژ: گهرده لول گیزه لوکه (گردید.
باهوژ: کورس باهاس (ورید

باهوژ: کورس باهاس (ورید
باهوژ: کورس باهاس (ورید

باهوژ: کورس باهاس (ورید
باهوژ: کورس باهاس (ورید

باهوژ: کورس باهاس (ورید
باهوژ: کورس باهاس (ورید

باهوژ: کورس باهاس (ورید
باهوژ: کورس باهاس (ورید

باهوژ: کورس باهاس (ورید
باهوژ: کورس باهاس (ورید

باهوژ: کورس باهاس (ورید
باهوژ: کورس باهاس (ورید

باهوژ: کورس باهاس (ورید
باهوژ: کورس باهاس (ورید

باهوژ: کورس باهاس (ورید
باهوژ: کورس باهاس (ورید

باهوژ: کورس باهاس (ورید
باهوژ: کورس باهاس (ورید

باهوژ: کورس باهاس (ورید
باهوژ: کورس باهاس (ورید

باهوژ: کورس باهاس (ورید
باهوژ: کورس باهاس (ورید

باهوژ: کورس باهاس (ورید
باهوژ: کورس باهاس (ورید

باهوژ: کورس باهاس (ورید
باهوژ: کورس باهاس (ورید

باهوژ: کورس باهاس (ورید
باهوژ: کورس باهاس (ورید

باهوژ: کورس باهاس (ورید
باهوژ: کورس باهاس (ورید

باهوژ: کورس باهاس (ورید
باهوژ: کورس باهاس (ورید

باهوژ: کورس باهاس (ورید
باهوژ: کورس باهاس (ورید

باهوژ: کورس باهاس (ورید
باهوژ: کورس باهاس (ورید

باهوژ: کورس باهاس (ورید
باهوژ: کورس باهاس (ورید

باهوژ: کورس باهاس (ورید
باهوژ: کورس باهاس (ورید

باهوژ: کورس باهاس (ورید
باهوژ: کورس باهاس (ورید

باهوژ: کورس باهاس (ورید
باهوژ: کورس باهاس (ورید

باهوژ: کورس باهاس (ورید
باهوژ: کورس باهاس (ورید

باهوژ: کورس باهاس (ورید
باهوژ: کورس باهاس (ورید

باهوژ: کورس باهاس (ورید
باهوژ: کورس باهاس (ورید

باهوژ: کورس باهاس (ورید
باهوژ: کورس باهاس (ورید

بچكۆلەنە: بچكۆك [ب] كۈچۈلو

بچكۆلە: بچكۆك [ب] كۈچۈلو.

بچكە: (۱) بچكۆك: (۲) بېچو [ب] كۈچۈلو: (۲) بېچە.

بچكەلەنە: بچكۆك [ب] كۈچۈلو

بچكەلە: بچكۆك [ب] كۈچۈلو.

بېچو: قەرزمانى دۈيىش، يۈك [ب] بىر

بېچوچك: چكۆلە [ب] كۈچك.

بچوڭ: (۱) بچكۆك: (۲) پەيلە كەمتە: (كۆزى مې بېچوڭى تۈيدە) [ب] (۱)

كۈچك: (۲) خىمىتگزار

بچوڭى: كەم قەرزمانى، خىزمەتكارى و نۆكەرى: (تا دەمرىم بېچوڭىت

دە كەم) [ب] خىمىتگزارى

بچۆلە: بچكۆك [ب] كۈچك.

بېچەنگىنى: ئامبار بون، مەل دەمەل مان، دەستەملان [ب] گلاۋىزىشەن.

بختيان: قەسەي ھەلبەستە، تۆمەت، بوختان [ب] ئېشان.

بىخۇ: (۱) قەرزمانى خوارىن: (۲) ھەربۇخۇي، لەخۇرە [ب] (۱) بىخۇر: (۲)

خۇدبۇخۇد.

بىخۇر: زۇرخۇر، خۇرا [ب] بىرخۇر.

بىخۇر: سۈتەمى بون خۇش [ب] بىخۇر.

بىخۇر: گاي خەفۇك، گايەك كە لەكاتى جوت كىردى ئەخەق [ب] گاي

كە در انشاي شىخىم مى خوايد.

بىخە: (۱) بھايۇزە، باۋىزە: (۲) بىداپمالە: (چەقۇ لە ھەسان بىخە با مېزى)

[ب] (۱) بىندار: (۲) بىمال

بىخىرى: بوغارى، ئاگرەدانى دۈكەنى لەسەربان بىلاۋىت، مقارى [ب]

بۇخارى.

بىلۇ: قەرزمان دەم ياراق [ب] سىخۇر

بىلە: (۱) بىھەرە دەھات، دەرەمەت: (۲) باج و پىناكى مىرى ۱۳ قەرزمان

بەوانا: (۱) دەھە، بىھەشە: (۲) بەۋاتى دەھەندە [ب] (۱) دۈمەد: (۲) باج و

خىراج: (۳) ھەللىم بىدە: (۴) دەھە

بىدەر: (۱) دەھەندە: (كەپرايەكى تان بىدەرە): (۲) بىدە، دەھە، بىدە: (۳) بىرىنى

لەۋنى بى شەرم [ب] (۱) دەھە: (۲) بىدە: (۳) كىناپە ارزى بى شەرم.

بىدە: بىرۋانە، بىمەش كە [ب] بىل

بىر: (۱) كەمەل، (بىرەك نۇم دەھە، ئەۋرە چە دەھە بىدە: (۲) قەلەمدارلىكى

بىرۈ: (دېرە رېبە): (۳) سەل لەمەمى بى بەكسەد (خو بۈە كەمەك بىرە

يان دۈبەرە: (۴) تايىشت و ھىز: (بىرنا كەم لەم كېھە سەر كەوم، لەگىرۈ

غەردا بىرى بەكسەد): (۵) دەستەم كەرت. (بىرە مەزىك ھات، توشى بىرە

پەۋى بوم): (۶) تىرەۋ دىفە. (بىر تو ئىزى جافە لەكام بىرى): (۷) (۷)

داپىچىن و لەت كىردن: (مەلەت و بىرى تېخىستەن، دارەكەنى قەبت و

پىر كىردە: (۸) پاشگىرى بەمانا بىر كىردە: (جاراۋ دارىۋو ئىستە بۈتە

مىرى سەرىن): (۹) پاشگىرى بەمانا كۈن تىكەن. (دز بەمان پىر دىۋارە كەي

بىرۈ): (۱۰) دىراندەنى پارچە بەدە بىچى يان بەدەست: (خەۋەر سىر

جەركەك بىي): (۱۱) قوتار كەن. (ئەم ھەتەرە ئاۋدو بىر): (۱۲) بىر سەۋكەر

رەزەندەن (زۇر ساۋىكى بەرە): (۱۳) گىزەرە بى سۈۋان و مەزە: (بەرى

ئەم گۈزە لە بىرە چەندە: (۱۴) قەبەل ۋىە كىجارە كى: (ئەم ھابۈم لەبىر

بە كىردن داۋە): (۱۵) بىۋارى ئاۋ. (ئەم رۈبارە بىرنا): (۱۶) دەسكارى

بەزى قومار: (بىرى بىدە): (۱۷) لەگەل دور كەۋنو (ئەم كىسكە لەمەكەل

بىرۈ): (۱۸) بەزۇر خىستە ساۋ. (دارىيان تى بىرى): (۱۹) دىزى ۋىشك.

(كەراسە كەم تەۋر بىرە) [ب] (۱) اندكى: (۲) قەلەم بىرە چۈب: (۳) يەك

سەل در عمر چەپرايان: (۴) بوان: (۵) دىستە و گىرە: (۶) بىرە و غىمىرە:

(۷) قەلەم كىردن: (۸) پىسۈند بەمەمى بىرەندە: (۹) پىسۈند بەمەمى

سۈراخ كىندە: (۱۰) بىرىن پارچە: (۱۱) از بىن بىرەندە: (۱۲) بىرەش،

قاپۇت: (۱۳) رۈي ھەم: (۱۴) كىنتۈرە: (۱۵) گىدار آپ: (۱۶) بىرەك

اوراق ياسۈر: (۱۷) از جەم جا مانە: (۱۸) بىرۈر جادادە: (۱۹)

خىم.

بىر: (۱) بىرەر بىتەچ بان بە تەۋر ھەرجى: (بەتەۋر داۋە كە بىر): (۲)

جەلەس بو، كۈتايى ھات: (تاسەن لەمال بىر، مانگا مەردو دۈبەر): (۱)

قەلەم شە: (۲) تەمەم شە.

بىر: (۱) بىرەمى ھاۋد يەك ۋايران ھاۋىەك لەۋان بىر: (۲) بىرەر دىزى

ھاۋدەر [ب] (۱) بىرەر: (۲) بىرە شە.

بىر باپ: بىرەمى ھاۋباپ و دايك ھىب [ب] بىرەر بىرە.

بىر بىش: ھاۋبەش لەمالى دىنەدە، دۈسنى زۇر تىك [ب] سىمىم دۈمىرەش.

بىر تۈتە: ھامكى بەتەمەكە چكۆلە [ب] انگىشت بىتەر.

بىرۋادە: خاكەمەنەند، ۋەدەستى بىرەند لىدراۋ [ب] بىر دە ھەن.

بىرۋەر: دۈستى بىر، دەستە بىر [ب] دوست، رفىق

بىرۋەرى: دۈستايەتى و ھەۋالەتى بىۋاۋ [ب] دوستى

بىرۋاز: فرزەندى بىر، زارۋى بىر، بىرارى [ب] بىرۋەزە.

بىرۋازا: مەۋە بىر [ب] مەۋە بىرەر

بىرۋازى: بىرەر ۋا سەردەرى زاۋا لەكاتى يۈك گۈرۈنمەۋەد پىشتىمى بۈك ئەۋ

دە بىيەستى [ب] ساقدوش

بىرۋازگە: بىر زاق [ب] بىرۋەزە.

بىرۋاۋ: بىرۋاۋا [ب] ساقدوش.

بىرۋە: تۈپل، لۈسە، يارى، يارە، مەلقە، مەۋزە، دەلەم [ب] دىلەم، ھەرم

بىرۋى: بىرۋا [ب] بىرۋەزە

بىرۋىتە: بىرۋىتە، كەۋاۋ كىردن، بىرۋىتە، بىرۋىتە لەسەر ساج

[ب] بىرۋىتە كىردن، بىرۋىتە.

بىرۋىتە: بىرۋىتە [ب] بىرۋىتە.

بىرۋىتە، بىرۋىتە، بىرۋىتە [ب] بىرۋىتە كىردن، بىرۋىتە.

بىرۋىتە، بىرۋىتە، بىرۋىتە [ب] بىرۋىتە كىردن، بىرۋىتە.

بىرۋىتە، بىرۋىتە، بىرۋىتە [ب] بىرۋىتە كىردن، بىرۋىتە.

بىرۋىتە، بىرۋىتە، بىرۋىتە [ب] بىرۋىتە كىردن، بىرۋىتە.

بىرۋىتە، بىرۋىتە، بىرۋىتە [ب] بىرۋىتە كىردن، بىرۋىتە.

بىرۋىتە، بىرۋىتە، بىرۋىتە [ب] بىرۋىتە كىردن، بىرۋىتە.

بىرۋىتە، بىرۋىتە، بىرۋىتە [ب] بىرۋىتە كىردن، بىرۋىتە.

بىرۋىتە، بىرۋىتە، بىرۋىتە [ب] بىرۋىتە كىردن، بىرۋىتە.

كىمە مەھبەتلىك دوستانە: (۲) گىياھى است.

برام: (۱) برای من: (۲) بردیام، بریدم [۱] برادرم: (۲) برده شدم.

براهنگ: به رنگه له بهری دارمازو [۱] بُزعد

براهک: برای هرهله دیک له باو نا [۱] بر جز مادی.

برآن: (۱) دویی هاتن: (۲) جودی (لینگ برآن): (۳) گه پشتن (میر نت

جهدن بر: نهوکیژو کوزه پیک برآن): (۴) د برین، لهت یون [۱] (۱)

داس داس: (۲) جدائی: (۳) نصیب شدن: (۴) قطع شدن.

براندن. برین [۱] قطع کردن.

برانه. (۱) جیره و موجی دیاری کراو: (۲) باج و بیتاکی سالانه میری

[۱] (۱) مستمری: (۲) باج و خراج سالانه

برانهوه: بریانهوه کوتایی هابی: (۲) لهت یونی د رو. به مشاور تیغ...

[۱] (۱) تمام شدن: (۲) قطع شدن.

برینانه. وهک برا [۱] برادر.

برای توتنه: برانوه [۱] مگسب پسر

برایه تی: (۱) بر یون: (۲) خوشه ویسنی و رفتاری برایانه [۱] (۱) و (۲)

برادی.

بریی: برای می (برام برایی کیسه مان جیبی) [۱] بر دی.

بریانیه: پیای ره به لاج و تهره رلی نامولا [۱] مرد لندهور و بدقیافه

بریز: (۱) کم کم، توره توره: (۲) بهت لهت، روز بوجهی براد [۱] کم کم:

(۲) پارچه پارچه.

بریزاگه: مؤغره ی پشید [۱] ستون مهره ها

بریزه: (۱) بریزاگه: (۲) بریز: (۳) داسی ده اندار وهک هره: (۴) خرمی

نریک [۱] (۱) ستون فقرات: (۲) کم کم: (۳) داس دندانه دار: (۴)

هو پساوید بریدک.

بریسون: جیا بونهوه و تازه کی یون: (مفر له گله بریوه) [۱] خدا شدن و از

جمع بریدن

بریه تند: مره تند، نامرازی ناسن زین، مورده [۱] سوهان.

بریه نگ: بریه تند [۱] سوهان.

بریداق: قسه له قسه دا کردن [۱] در میان سخن آمدن.

برج: (۱) مزنگه ی روز له عاسمان: (۲) مانگی سال: (۳) قونگره ی قوتی

قهلا [۱] (۱) و (۲) و (۳) برج.

برجی لیریژن: دومین جهودی ره شمه که روز سارده [۱] بردالعجور

سرما ی پیرن.

برجی: برسی، نیر، دزی تیر [۱] گرسنه.

برجه برج: ده نگه هولته هولتی ناو [۱] صدی غلین آب.

برجینی. برسی، برسیه تی نیری [۱] گرسنگی

بردان: جیا کر نهوی هیندی له هیندی [۱] خدا کردن.

بردن: (۱) برن، بهرانیه می هینان: (۲) بریه تیه له تیرا کردن [۱] (۱) بردن: (۲)

سبوختن. درامبخش

برده به ست: به نگ بی هلیان. نه نگه تاو کردن [۱] در ننگا قر دادن.

برده به سه: (۱) به تا کام گه بادن، نه انجام دان: (۲) گوز داندن، رابوردهن [۱]

(۱) به انجام رسانیدن: (۲) گذرندن

برده وه: (۱) قزانج له قوماردا: (۲) گمرا ندوده بوشوینی پیشو [۱] برد

در قمار: (۲) بازگرداندن.

بردونه. زه لانی ناقلو ته زه [۱] بدبیلای نومند

برزه: سهره. ددایی بهر [۱] سهره گرا

برزهک: نیره بهر، به کانه [۱] گرا

برزه: گوم، ون، وید [۱] گم، مفقود

برژ: به ناگر چزان یی سوتان: (گوشته که هیشنا بیوه برژ بوخاردمان) [۱]

برسب.

برژان: (۱) برشته یون: (۲) مژول، برانگ، موی پیلوی چاو، برژانگ [۱] (۱)

برشته شدن: (۲) مژه.

برژاندن. براشتن، بریان کردن، یودن [۱] برشته کردن، بودادن.

برژاندنه وه: خون راگرتنی برین به درمان [۱] خون بست کردن زخم به

ککک دور.

برژانگ: مژول، مژول، موی پیلوی چاو [۱] مژه

برژانه وه: (۱) سوزیانه وی زام، ژانی برین و سوتان: (۲) وستانی خونین

بهوی درین [۱] (۱) سوزش زخم: (۲) خون بند آوردن با دارو

برژاو: (۱) براشتی، بریان: (۲) برژانگ [۱] (۱) برشته: (۲) مژه.

برژاول: (۱) برژانگ: (۲) برزه ویشایی کوتال: (۳) د سوکی گولی ده غلی

[۱] (۱) مژه: (۲) برژ قماش: (۳) برژ خوشه گندم و...

برژی: برژ و [۱] برشته

برژیانگ: برژاو [۱] برشته.

برژیان: برژن [۱] برشته شدن

برژیانه وه: برژانه وه [۱] نگا: برژانه وه.

برژیاو. برژاو [۱] برشته.

برژیین: برژان [۱] برشن.

برژیسه وه: برر به وه [۱] نگا بررانه وه

برژیو: برستی، برز و [۱] برسته

برساق: جودی شمیرینی [۱] نوعی قطاب.

برس: بره، هیزو نوانا [۱] توان، نا.

برست: برس [۱] توان

برسی: برچی، نیر، دزی تیر [۱] گرسنه

برسیایه تی: بی نانی، ورگ به تالی [۱] گرسنگی.

برسمیتی: برجینی، برسیانی [۱] گرسنگی.

برسمیه تی: برسیایه تی، قاور بی [۱] گرسنگی.

برش: (۱) کز، نهوکه هه شپس ده که وند سمر ترش و نانی کون

که ره کیفه: (۲) ناحهزو ناشیرین: (رهش و برشه): (۳) هه ناسه و هیز:

(بهک چند نه گمره، برشم هلات): [۱] (۱) کفک: (۲) سیه چرده: (۳) نفس

و رقی.

برشت: (۱) هیزی برین: (۲) به هره ی چیدنراو: (۳) زمینی به پیت ۴

برس: (۵) پارچه به کی بر او بو درون: (۶) کوزه قاش: (برشتی هه نی

داپیم): [۱] (۱) برش: (۲) بهره محصول: (۳) زمین حاصلخیز: (۴) تاب و

توان: (۵) پارچه برش خورده آمده دوخت: (۶) قاج هندوانه و...

برشته: برژاو [۱] برشته.

پرشتی. برژاوی [۱] برسه

برغو: برمای به بیج، نامری کور کردی بیج دار [۱] میج بیج

برغی: برغو [۱] میج بیج

برغین برغین: رفتن بی برسی حاره [۱] حیاول و غار

برفوک: به بر و سکه، بر بعه دار [۱] بر و.

برفه تزه و سب برفه تروسکه [۱] دو حسن

برقه مده: برژ، بوری، حه هل [۱] شعل

برک: (۱) خالیگه، که له که: (۲) دهردو زانی خانیگه: (۳) حهوز، تهستیل: (۴)

هاویش. (۵) برکی ده: (۶) بهاوژ، فرقی ده: (۷) تهیگاه: (۸) درد

تهیگاه: (۹) استخر: (۱۰) انداختن

برک: (۱) هلیج، دل تنگ چون و حهزک، شانه و یو: (۲) سخی سستان

برک شوی: (۳) تهستیل تهسیر [۱] حات نهو: (۴) یونه: (۵)

اسحر

برگه: (۱) پنجی بیستان: (۲) برگه کانه: (۳) کدک، کورت له مهر و ناؤل:

(۴) گیاهی کی بوخوشی کوستانه: (۵) پارچه تیری جیک، قهواره [۱]

(۱) بوته پالیری: (۲) دسته ای از گله: (۳) گیاهی خوشبو: (۴) قواره

پارچه.

برگه: (۱) جیکه شکاندنن جو بو تو و تیری: (۲) شوی له له کراو له دار

یا له ناس [۱] جای بریده از جوی برای آبیاری: (۲) شیار زدن

روی حوب یا اهر.

برگه برگه: زور له کراو [۱] بریدگی بسیار

برمه: (۱) توژه و ناله ی تادار: (۲) جوژی شیرینی به گوژیا پسته ی نی

ده کری [۱] اه و ناله تادار: (۲) بوچی شیرینی.

برمه: برمه، برمه، دهنگ له لوت هاتی تهسپ له علوریان: (۲) گوزه و

بولی ییای توژه: (کاوا به سه تی هم برمه برمه له جه به: [۱] [۱])

صدای پی سی سب: (۲) غرولند

برمه برمه: قسه له باو ده ماکردن که باوئی نهگا، برمه بول. (کاوا هر

برمه برمه تی نازانم ده ری چی [۱] زیر لب حرف زدن، غرولند

برمین: به کار و نازار به برشت [۱] آدم کار و قاطع

برن: برن، دژی هاوردن [۱] برن.

برنخ: کوبه کچو، کرنی لوت. کراوه [۱] سورح بیسی

برناخه: برناخ [۱] سورح بیسی.

برسج: (۱) د نسو و نه کی سبی و بویه، رونه و بوی جه لوتکه، له مهره

به ره م دیت: (۲) کانراپه که تیکه لای مس و روح [۱] برسج: (۲) الیاژ

برسج: ۴۰٪ مس و ۶۰٪ رور.

برسج: مهره، کنگه کی برنج [۱] شالیزار.

برسج: پهریز، جیکه دیرو کرای خهله، جاز [۱] جای غله درو شده

برنجکوت: (۱) دیسگ، دهسکو سندرل: (۲) دینگچی: که سی جه لوتک

نه کری [۱] دنگ: (۲) دنگ کوبه.

برنجولک: (۱) مو، ده خوشیه کی زور به ژانه له به نه دیت: (۲) پارچه به کی

توژی ناسک زنان ده یکه نه ده سمالی سهر [۱] کزده: (۲) پارچه ول

برنجه: کانرای مس و روح، رور دی سماور [۱] آلیاژ برسج.

برنجه چاژ: مهرای مهره ژه، برنجه [۱] شالیزار.

برنجی: (۱) دهک برسج: (تو ددانه برنجیت چند جوابه: [۲] مهره باش

[۱] به رنگ برسج: (۲) هر چیز بسیار خوب.

برنده: برژا: (ددانی بره له برنده به) [۱] برژا

برنگ: (۱) قهچی مهر برنده، هورینگ، مقهستی گوره بو هه لیاچینی

کولکی لژال: (۲) توژه لژال: (۳) زور و شک: (وشک و برنگ) [۱] (۱)

دوکار: (۲) یرت: (۳) بسیار خشتک

برنگه: مقهستی حه یوان بریده و [۱] دوکار.

برنگه وان: لهر برنده و ستاو شاره [۱] استاد در پشم چینی گوسفند.

برنه: جوژی نهنگ که کاری شایکه به واره [۱] بوچی تنگ.

برنوتی: سموتی، تریکه به که بو نه کشری له بانی توت کیشدن [۱] نفیه.

برنه: وشه قهرمانه وانا، به ده سه له نه بانی بهجه [۱] امر به جیدن.

برنه: (۱) ده گراندن: (۲) له قومار قار نیج کردن [۱] بازگرداندن: (۲)

در بازی برنده شدن.

برنه و: برنه [۱] نگا. برنه

برژ: (۱) قهرمانه بو زویشدن: (۲) له پش تالان ده گوتری به وانا و اماندن و

هسج نه هشتن: (تالان و برویه که به برسه [۱] فعل امر: برژ: (۲)

حیاول.

برژ: به برژ [۱] آبرو

برژا: (۱) نیجازه، ژه و زانین: (دم برژا ماد ت چام به متائی یکموی: [۲])

به و نیمان [۱] اجازه: (۲) باور.

برژا تاهه: باور نامه [۱] اعتبار نامه، کارنامه تحصیلی.

برژایی: (۱) باوری: (۲) ره و زابین [۱] عقیده: (۲) روادیدن

بروز: ناشکر [۱] شکار.

بروسک: که موک، تورکال: (همه بروسک کم ده به به سمه) [۱] بسیار کم.

دک.

بروسک: (۱) جه خماخی هه وژا: (۲) تهری به ژان: (بروسک ده هشتم

و ستا: [۳] برقه. (له و ره ده بروسک) [۱] برق ناشی از ابر:

(۲) تیر کشیدن جسم: [۳] درخشش

بروسکان: برقه دان [۱] درخشیدن

بروسک نه و: برقه نه و، ده و ش نه و [۱] درخشش

بروسکه: (۱) بروسک: (۲) نیلگراف، به رفیه، بوقی، تهلراف [۱] (۱)

نگا: بروسک: (۲) تلگراف.

بروسکیان: بروسکان [۱] درخشیدن.

بروسکین: بروسکان [۱] درخشیدن.

بروش: ورده ی ساوار [۱] ریزه بلور

بروش: به نه چهل، دیره ی له مس [۱] دیگ مسی.

بروشه: دانه به باریسی به قری تمک و بانکه له [۱] بارش برف به آرامی

بروقه: برقه [۱] درخشش.

بروکه: که موسکه، [۱] زکرم [۱] خیلی اندک.

بروئسی: برسکه ی عاسدن [۱] برقی آسمان.

بروئش: (۱) ده تکی ده علی پش: (۲) ورده ی ساوار [۱] دانه بلور:

(۲) ریزه بلغور.

بروشمین: حبس بر ویش [آش بلغور]

بره: نه برو [امرو]

بره: (۱) دانه دیاره که یه کانه، شفره، که لپی تیره به راه: (۲) تیره به وار، یه کانه: (۳) چینی گدازه شاهی: (۴) به یاری نیوان دو کینگ (۵) گوثره، بی ژمارد نیوان: (۶) خاکه می مشاد (۷) مشاد، هره: (۸) بریه تبه له فرزه ندی میونه: (۹) بریه نی به پیای زور به کارو هله کونه: (۱۰) خاکه ی بریه تبه: (۱۱) تمواو سو ریونه وی سوله ت و توندونی هیلکه ی کولوا: (۱۲) بره: (۱۳) مخته، قوتنه رانی [۱] دندان پهلای گرا: (۲) گرا: (۳) چیدن خرت: (۴) فاصله میان در زمین شخم شده: (۵) گوثره، سرهم بی شمارش (۶) خاک آره: (۷) آره: (۸) مرزند مونت: (۹) مرد کارا و شجاع: (۱۰) دیره سوهان: (۱۱) خوب پختن آجر و زیاد آب پز شدن تخم مرغ: (۱۲) قطع کن: (۱۳) کنتراسی

برهش: هزارو بیچاره [بی نوا]

بره فان: نیو بزی کار، نیوانچی که [میاجی]

بره ک: (۱) نره برار: (۲) مشاد، هره وی دوکس، شقه مشاد: (۱) گرا: (۲) روه

بره و رواج، روه تی [رواج]

بری: (۱) حوزگه، حوزی، کاشکا: (۲) باب، حباب [۱] کاس: (۲) یحی

بری: بر [امرو]

بری: قرب، قووپ، برکه ی گرو که روزی دوی روز بخواردن دیت، مورینه [آروغ]

بری: (۱) که میک: (۲) پارچه دارکی بر او [۱] اندکی، کمی: (۲) تنه رحمت قطع شده

بریا: خوزی، کاشکا [کاشکی]

بریا: برده، نه ماه بر او [نگاه بر]

بریار: به یما، شعرت، قهرار [شرط و قرر]

بریش: ته ی بری، ته ی وری [می برید]

بریان: (۱) برین بدت بو: (۲) دورگه متن [۱] بریده شدن: (۲) دور افتادن

بریان گوشی بر شتی [گوست برشته]

بریانموه: بر وانه بو بر [نگا بر]

برسانی: بهرخی به گیبه له تهنه و ده [گوشت بره در تنور تصداده]

بریتی: (۱) هیمبی به وانا، کوبیه: (۲) پخته ی، ده کاته: (جوار و جو و

بریتی به له هشت): (۲) بانی، جیاتی [۱] گنایه: (۲) عبارت است از: (۳) بحدی

بریز: پاشگری به واند برین: (ته گوشت بریزه) [بریان کسه]

بریز: قالبی درشتن [قالب ریخته گری]

بریزان: برز [برشتن]

بریس: تروسک [درخشش]

بریس بریس چه هوه و هوه و هوه و هوه [حار و حجاج]

بریسک: (۱) تیزی به زان: (۲) ناوریگ [۱] تیر کشیدن بدن: (۲)

شرار.

بریسکان: دره و شین [درخشیدن]

بریسکه: بروسکه [برق آسمان]

بریسکه بریسک: بریه بر یی [درخشش بیایی]

بریسکه دانه وه: بر به دانه وه [درخشش]

بریسکینه وه: بر یقه [درخشش]

بریش: برینس [نگا برینس]

بریشمت: بریشی بهرجه ی چدک [برش بهرجه لباس]

بریشته: برشته [برشته]

بریشکه: دانه ویله له سه رساح بودراو [حبوب بوداده]

بریشکه: بریشکه [حبوب بود ده]

بریق: بهله و عجه له [عجله و شتاب]

بریق: (۱) ناقتوه، بریک: (۲) تروسکه: (له دوره و بریه بریتی ده هات)

[۱] آتاپه: (۲) درخشش

بریقان: تروسکان، بروسکان [درخشیدن]

بریقانه وه: دره و شان، بروسکان [درخشیدن]

بریه: دره و شین [درخشش]

بریه بریق: تروسکی به شوی یه کاک [درخشش سایی]

بریه دانه وه: که واندی بروسکه له شوشه یان ناو [انعکاس بر بو]

بریک: شفتاره، لولیت [آتاپه]

بریکا: خوزی، بریا، خوزیا [کاشکی]

بریکار: وه کیل، باب [وکیل]

بریکه: بر به [درخشش]

بریکه نی: کاشک، حوزی [کاشکی]

برین: برو به بو بر [نگا بر]

برین: زام، کون و شوی تیج به له شد [رحم]

برین: (۱) مقه سسی خوری هله یاجین: (۲) گیاه کی شیرده ره [۱]

دوکار: (۲) ار گیاهان دارونی

برین پیج: هاریکاری بریشک [برشکیار]

بریندار: زامار [زخمی]

برینگ: (۱) مقه سسی خوری هله یاجین: (۲) بی تیزی [۱] دوکار: (۲)

تمام خشک

برینگه: مقه سسی خوری هله یاجین [دوکار]

بریه: برینگ خوری هله یاجین [دوکار پشم چینی]

بریشه وه: (۱) لمت کردن به تیخ و مشرو، (۲) کولکه هله یاجینی نازه ل

(۳) له شیر گرتنه وه ی پیجو: (۴) هه تگوبین به حدیف گرتنه وه: (۵)

له قسه پدس کردن [۱] (بوسیله تیغ و آره ... بریدن و قطع کردن: (۲)

چیدن پشم: (۳) از شیر گرفتن بچه: (۴) گرفتن غسل از کسده: (۵)

حاموش شدن و سخن پس کردن

بریو: بهله، لهز [شتاب و عجله]

بریو: نه وریگی، نه یجری [بار می شود]

بریه تی: بریتی [نگا، بریتی]

بریهی: برین [۱] پاره کردن.

بز: (۱) مثالان: (۲) زوق، ذاق. (چوین: ۳) بز: (۴) ناوکی ناسکی میسک:

(۵) چو سوک، قهک، بوتون بردن: (۶) جه شر، چوغ، حهیی که مه له

ره دی ۷ سو، چهوری ناوژگ، بهز [۱] زهدن: (۲) برحسته: (۳) بز:

(۴) ناف هوی مشک: (۵) انگولک: (۶) دایره: (۷) بیه.

برف: چوله، حمده کف [۱] حرکت.

بز: روزران، دما [۱] د.

بز و براف [۱] حرکت

بروتن: جولاندن، پرواندن [۱] جنبانیدن.

بز بزلک: گولیکه له نهو ورتد ده پشکوی [۱] گلی بهاری

بزیزی: گیاه که گونی سیمی واش ده ک [۱] گیاهی ست.

بریهوه کردن: قامک بوتنگ بر د [۱] انگولک

بزدان: (۱) پسان، قه بیان: (۲) رسان [۱] گسستی: (۲) رسیدن.

بزداندن: (۱) رساندن: (۲) ترساندن [۱] بگسلاندن. (۲) ترساندن.

بزدم: رویشمن به سوری په نجه [۱] پاورچمن.

بزدنوگ: تر سمر [۱] تر ساندن

بزدوتنه ک: تر سوتنه ک، تر سوتنه ک، قزه [۱] ترسو

بزدهان: ترسان [۱] ترسیدن.

بزدیان: بردهان [۱] ترسیدن.

بزدیای، تر میای تر ساء [۱] تر سیده.

بزدینوگ: بغه، خه تهر [۱] خطر

بزر: (۱) ونه، گوم، بهر ره، وند: (۲) وون کتان [۱] گم: (۲) بزرک

بزر: (۱) به گلو داهوستان وه ک وون، دوگ: (۲) بزرگور، تیتور [۱] لخته

بسن و فاسد شمن لبتما: (۲) تکمه پارچه کهنه.

بزراندن: دراندن، چزانن، دافرتی کون [۱] پاره کردن قماش

بزرگان: (۱) تیک جونی شیر و ماست، هه لگمرانی شیر و ماست و دژ: (۲)

ره نگ پهرین له ترسان پل له رکان: (۳) تروکانی چاوا [۱] فاسد شدن

شیر و ماست: (۲) رنگ باختن: (۳) چشم برهم رهن

برزگانن: (۱) هه لگمراندنی شیر و ماست: (۲) ره نگ پهراندن: (۳) تروکاندن

چاوا: (۴) راوندن، قسه پهراندن - (ترساوه قسان ده بزرگیتی) [۱] (۱)

فاسد کردن لبتیات: (۲) ترساندن و رنگ باختن: (۳) چشم برهم زدن

(۴) خزیای گنتی.

بزرولک: زیه کی زور وده [۱] جوش ریز پوست

بزرگ: (۱) موروی شیلانی گمرد نه: (۲) بز، برگ، حیگهی دوخین [۱] (۱)

مهره قرمز زبنتی: (۲) نفه،

بزرگور: پارچه یه کی باریک له قوماسی کون و رزیو [۱] نوار باریک از

فدشی کهنه.

بزرگیز: رژدو ده سب قوجا، جکوس، سهیل [۱] حسیس.

برگیله: گیاهه کی بالابه رزه گولی شمال سورده بهر کهشی وه ک گیلاس

ریه و نامان سورده [۱] گیاه کاکج.

بزرگیله: بهر بوک [۱] بنگه.

بزلجی: جوری کوبه یی ساجی [۱] بوخی کرده نان.

بزله: کادیه، به چکه بزن [۱] بزرگاله

بزماته: قرتماغهی سوری برین [۱] خشک ریشه زخم.

بزمان: میخ [۱] میخ.

بزمانوژ: به زمانو قایم کراو [۱] میخکوب

بزمانوگوت: (۱) برمانوژ: (۲) جوری هیشو نریی پرو بیگ په سو او [۱] (۱)

میخکوب: (۲) نوعی خوشه انگور

بزمانوگ: میخ که [۱] میخچه.

بزمانو: (۱) بزمانی دارین که کون و کهنی دولاشی یی ده گرن: (۲)

سینه که [۱] (۱) میخ چوین ناریند آسیا: (۲) میخچه.

بزمانک: دمنی شیخی ناژان تا له توئی شیخه سوزی، زریی، بزمانوگ [۱]

نورید

بزمانوگ: برمک [۱] برسد

برمه ته، قرتماغهی برین [۱] خشک ریشه رحم

برمه ک: برمک [۱] به رده

بزن: ناره یی به شاج و رنسی د یکی گیسک و کار [۱] بر

بزمانه: پناکی سه اده، بزی، بوسری، [۱] ماح و سه نه نو.

بزن ترینه: گیاه که له که وهر نه کاو سه لکی هه یه [۱] گیاهی است.

بزن لهره: بالداریکه بزر به قهه قاره و گوشتی نه حوری [۱] بریده ایست

بررگ و به رنگ خاکستری و حلال گوشت

بزن مژ: جوره مادملکه یه کی دترو سقوره، تهر تهر، تهر تهر [۱] برمه

بزن مژه: بزن مژ [۱] برمه.

بزن مشک: بزن مژ [۱] برمه

بزنه دوخه: برنی که ده دوی به لاسا دوی بخوا [۱] بری که بهر اش ر

اریاب می برد

بزنه ریشه: گیاه که له شوبت نه کاو سه لکی هه یه [۱] گیاهی است.

بزنه کیتی: بزنه کیتی، کوی [۱] بزرگویی.

بزنه کیتی: بزنه کیتی [۱] بزرگویی.

بزنه و س: سه لکه یی بزن [۱] شلک، ز پوست بزن

برنیری: گیاه که بوله و ده یی [۱] گیاهی است.

بزو: (۱) جوری داری: (۲) سوره تای کلکی به کسم له لای قوبیهوه [۱] (۱)

نوعی درخت بید: (۲) زیر دم ستور.

برواندن: جولاندن، تل بیدان [۱] تکال دادن.

بزوت: پست، سوره بزوت، چیلکه و دوی سوره ناگر [۱] بیم سوز.

بزولک: براب [۱] بیم سوز.

بروتن حولان [۱] حیس

بزور: بی بوقره، هه رله گمرايد [۱] بی ارام و همیشه در حرکت.

بزوق: (۱) هه لیه زده ز: (۲) تهر سوزا ناسرازیکی موسیقی به [۱] (۱)

ورجهیدن: (۲) طنبور.

بزولک: زیره ک و بر جوله [۱] و رنگ و همیشه در حرکت

بزولک: (۱) حوتله، حوتین، وه حمده کت خمر: (۲) زور بزرگ ورا: (۳)

زگ کمر، دوی تهرولک [۱] (۱) مَحْرَک: (۲) بسیار زاییده: (۳) مقابل نار.

بره: (۱) ورده خه: (۲) برن: (۳) زوق نواشا کردن: (بزه یی لیم کرد ترسیم)

بسته لندان: چه فنه لیدان، پل ته قاش، نه فله پته هیتان [ب] بشکی ردن
بستیک: زه نگه نه تری، تیسک، هیشولکه لهیشو [ب] تیسک.

بسمک: ۱) موی سدرلا چنگ نه گریجه، ۲) یروی سهربرگی
گه نه شامی [ب] ۱) رلف: ۲) کاکل فرت.

بسکوری: شق و ثورت و په کەیف، یو زوعداتی په خوډاها توی ده لیس [ب]

بسکوک: نمو بسکهای بهر و بدمت هه لده گه زندهه [ب] خم گیسو.

بسکول: پزی گه نه شامی [ب] کاکل فرت.

بسکوله: گیاه که له نه گریجه نه کا [ب] گیاهی است شبیه به رلف.

بسکه: بزهی لیو و گهشیرو له خوشیان [ب] تیسم.

بسکهای سمیل: زهره خه نهی پنامه کی [ب] خنده زیرب.

بسمان: موسولمان [ب] مسلمان.

بسمار: مین، برمار [ب] مین.

بسماره: ۱) مینبه که ی با، ۲) مو که لده ست دی و رو به زانه [ب] ۱)
سححه پ: ۲) کزنده

بسو: وشه قهرمان، بساو، دنی خه پیند بماله [ب] بسای.

بسوت: بزوت، چلوسک [ب] نیم سوز

بسوخ: تیسور، بزوت [ب] طنبور.

بمولدان: ۱) موسولمان، میز د ن، کیسه میز لده و د: ۲) بر به تی
له گون [ب] ۱) مانه، ۲) گناه از خایه.

بمولمان: بسلمان [ب] مسلمان.

بسده: بوسته، وچان بده، (بسده نه بزنده ته) [ب] با ست.

بسهرقه گرن: بسهر گر دوه، مشور بی خواردن [ب] احوالهرسی و نقد

بسده گنه: نارام بده، روهسته، هیسی به [ب] آرام بگیری.

بسیره: بهر سیمه، قوره، هاله [ب] غوره

بستین: ۱) کز بار، ۲) داگیر که [ب] ۱) خریدار، ۲) غاصب.

بستینه: ۱) ورگره، بستینه: ۲) بکره [ب] ۱) بگیری، ۲) بخر.

بستنهوه: کله سی که بوسر و بهزی یی شیوه کیر ده گیرتهوه [ب] هیات
کر

بشافتن: هه یشاوتن، گرشین بده ست له نو ئاودا: (سماق بشافتی به
بوشیوی) [ب] فردن

یشاوت: ۱) بهر نشهوه، ۲) بویری [ب] ۱) تکال بدهد، ۲) سدار

بشکفتن: هه شکفتن، هه بوه سانی حی ته قهال [ب] سکفتن

بشکانن: گرن بده بگی برم، بهر د گرن [ب] آرام گریستن

بشکوز: ۱) خو بجه، ۲) دوکمه، دو بجه [ب] ۱) عسجه، ۲) دکمه

بشکوش: خو بجه، بیخو گونی به سکوبو [ب] غچه

بشکول: شکله، کسپه، کیل هسول [ب] سسک حیوان

بشمی: بزاس، بحین [ب] بروم

بشو: ۱) بچو، ۲) بشوره [ب] ۱) برو، ۲) بشوی.

بشوره: خه سی زورگران که دیق به ییادو ده کا [ب] غم جا نگدان

بشون: بزوم، بچم [ب] بروم.

بشورن: بشورن [ب] بشویند

بشپ می: بچواس، بروسیان [ب] می رفتیم
بشونه: مانه هسه، سهر سو ذره، کیسه هه لاسی، نازاره حی [ب] شو بگر

و فسه بگر

بشپور: قهوس، دبسه و هراو ناروده [ب] آشوب

بشپوی: ناراده، شبوه [ب] سوب

بشپونی: نازاره [ب] شوب.

بعوت: دهمو چاو باخه زی پیاوترسین [ب] بدریخت.

بعور: عللر، لده لهوی یا ره گوی که تو [ب] معور

بعورد: بخور، سوتنه یی بون خوش [ب] بخور.

بعوردان: تموی بخوری تید، ده سوتن [ب] بخوردان.

بعوزه: بخور، گای خه فوک [ب] گاری که در رفت کار بخواید.

بغه: بریند رکردن، سهر برین پدزمانی مانه ساوا: دوس له چه فوه که

بدهی بغه ده کا [ب] رحمی شدن به زبان بچگانه

بغرا: هدرشته یی خاوی بونه در و [ب] رشته حام.

بغروش: فروشیار [ب] فروشنده.

بغه: ۱) ده بگی زه نگه سور: ۲) وشه به که مانی پی ده ترسین، هغه نه

[ب] ۱) صدای زبور، ۲) کلمه بهدید بچه.

بقر: ۱) خو پسه نه، خو هه لکیش: ۲) بیور تهوری دار برین [ب] ۱)
خودیس: ۲) بتر.

بقر: ۱) بوژ داری بوژ: ۲) کیرزه بهر ده، فهوری بهرد [ب] ۱) درخت پشه

۲) گل سنگ.

بقره یی: بهر نه بگی کیرزه بهرد [ب] بهر بگ گل سنگ.

بشقه: نف، بغه [ب] کلمه تنیبه بچه.

بشکی: زتی حیر، خوروش [ب] زب خود فروش.

بشقه: نف، بگا، بغه.

بفی نه فی: حوایی نه خوی، بهتوی نه توی [ب] حو دناخو ه.

بقم: ده زمانه سوری چاو ده بککه سور بو دهرمانی چاو [ب] دانه گیاهی

ست بری چشم درد.

بکول: ۱) پیاوکول، کوشنه، گوژه: ۲) کوشتن، (دنیا که بگریکوزه) [ب]

۱) قاتل: ۲) کشتن.

بکسه: ۱) فهرمانی کردن: ۲) پکه یی جگ، بهرودا کموتی میج، نیوهی.

بشته [ب] ۱) بکن: ۲) دفر فتادن شالنگ.

بکدهوه: ۱) ده که، بیکهوه: ۲) خو ت بهر موی داده [ب] ۱) بازکن، ۲) خرد

ر بهرین دهکن.

بکیانه: بره [ب] بهر س

بکینل: رهوی کل، که سی به حوب نان بهیل رهوی وهرده گیری [ب]

سحمر

بگاز: بواز، ده راوی بهرینهوه له ئاوا: ۲) زیبار [ب] ۱) گدار: ۲) ده گنگو

بگردن: ۱) راپاردن: ۲) هه نتوان نه زم، هه زم: ۳) پیک هیتان، جی به جی

کردن [ب] ۱) گرانستن: ۲) هضم: ۳) انجام دادن.

بگاره: رابردن، بوردن [ب] گنر.

بگاره دان: بکه پیدان، ده رقت پیدان [ب] محال دان.

بگر: (۱) ورگره: (۲) گرتن: (بگرېکوز) [ب] (۱) بگر: (۲) دستگیر کردن
بگردگ: رابردو نه میژنه [ب] گذشته دور.
بگردن: (۱) به خشین، مال د ن به که سئ: (۲) بودن، چاوپوښی کردن [ب]
(۱) بخشیدن: (۲) گذشت کردن
بگره: (۱) بگر: (مانه که م لئ بگره، بگره و پره، بکی سهره): (۲) وای
دانی: (بگره نه چوم، چی نه که ی؟) [ب] (۱) بگر: (۲) فرض کن،
بگره پوره: گرین و پوره [ب] بگر و پینه.
بگره و پوره: بگره پوره [ب] بگر و پینه،
بگنو بکوئی، بکه فی [ب] بیسد
بگه: بگه، پره، بگه (بگه ماویرت به خوه) [ب] فعل امر برس
بگن: (۱) بگره: (۲) گان بکه [ب] بگر: (۲) جماع کن
بگیر (۱) هلسوین، کارگیر، مویر: (۲) نمدمال، نهوی لوا ده پستوی و
لبادی لئ چی ده کا [ب] (۱) مدیر: (۲) نمدمال.
بگیر: (۱) گرس (به تر بگر: (۲) ورگر، نه ستی، حقوق بگیر [ب] (۱)
دستگیر کردن: (۲) گیرنده.
بگیم: (۱) بیرم، بلم، بلم: (۲) گان بکه [ب] (۱) بگویم: (۲) جماع بکنم
بگنم ته: به تو بزم، بیژمه ته، پیت بلم [ب] به تو بگویم،
بگین: بگهینه بگهینه، (مانی بگین ده سنی، سو) [ب] برسان.
بل: به جگه، به شهیره ز (هاتنه ده سنی مه دره قس و دگوبل ژمه لئ /
ده ست بکه دی ده مایا کومه لاتئ نادم) «جزیری» [ب] بجز،
بل: نمری زیاد له پیو یست: (شوتیه که پل پوه به کار نه مایه) [ب] نمری
پیش او حد و ماطلوب.
بل: بلان، باز: (ده ف ژئ پوره بلا بچه) [ب] بگذر.
بلا بلا [ب] بگذر
بلانه: بالانه، سهره تی هره تی میوه [ب] موسم رسیدن میوه.
بلازیز: به لایز، گریزه، گولیکی کورته بالایی خدمت خه تی عایی و سویی به
که له سهره تی موویر پید ده بی ویر تمه کورته: (کولی دیت نه و
فه پای تاسمانی / له تیف شه بگو ماژدوک بلازیز) «جزیری» [ب]
گلی که در آغاز بهار روید.
بلاکوتک: بالادونکی ده نگ خوشه [ب] پریده ایست خوش صد
بلاوک: نالو بالو [ب] الو پالو.
بلامک برمک [ب] نگا، برمک
بلان بلا، بلا [ب] بگر، ر، ناسد
بلانه: بلانی [ب] بگذار
بلانی ناوین، بلانی و انس [ب] بگذار
بلاو: (۱) شین گیز مردو لایسه ره: (۲) داسه لعاو [ب] (۱) نوحه حوال، (۲)
دهانه لگام.
بلاو: (۱) به لاف، پړ، پړ، پړ: (۲) گوشاد، فره: (۳) بیزگی کون بلاوم
نای: (۳) پیر نراند: (خه به روا بلاو به که نازار هاتنه) [ب] (۱)
پر کنده: (۲) گشاد: (۳) شایع
بلاو کردن: به لاف کرن [ب] پخش کردن.
بلاو کره نه وه، پهر کردن، پړاندن [ب] منتشر کردن.

بلاوه: (۱) نالقهی (ر دانه لقاو: (۲) گوندیکه [ب] (۱) دهنه لگام: (۲) نام
دهی است
بلاوه: دژی خربونه وه: (له چی کو پونه وه ده پلاوه ی بکه) [ب] متفرق
شدن.
بلاوه لی کردن: دورکه وینه وهی ناپوره ی خه لک له شنی که بوی کو پونه وه
[ب] از دور چیزی متفرق شدن.
بلبل: (۱) بوبو، بولبول، چشکی خوش بیژ: (۲) زمان پاراو زمان ته و
سهر [ب] (۱) بلب، (۲) رت و ر
بلبلشک: ماسونه، ماسونکه، حولا داوی له سر ه لده ک [ب] ماسوله
ساحی
بلقه سه، ده بگی او که ره بکی می کوی [ب] صدای م وقتی که سگ
در آن اندازند.
بلج: گویزه گویز، گفویشت [ب] زالزالک
بلج: بلج [ب] زالزالک.
بلج: (۱) ده وشت ماشیرین، هره، تاکار ناپه سنده: (۲) هیچ به زن: (دنی
به هشت بلجانه) [ب] (۱) هره: (۲) بله
بلچی: ناکاری بی شهرب تمو ناپه سنده [ب] هر زگی.
بلخ: (۱) باری سهر زمان و لیو: (۲) تللی ناوی کولاو: (ناوی سه ماور بلخ
ده گری) [ب] (۱) بار زبان: (۲) جرم آب جوشیده
بلسک، بست تاسباو [ب] بگ بست
بلخ: بلخ [ب] بگا سح
بلق: (۱) پورگی ناو (بلقی سهره وه - کاکه - جیهان تی بفره تو) (۲)
ده بگی کولینی ناو [ب] (۱) خیاب آب: (۲) صدای غلیان آب.
بلقاو زله، زه لکاو ژونگ، باتلاخ [ب] باتلاق.
بلقه دهره: جاسه وریکی زهردی پاکه لیه له هه له پره ده کا، جورنی
کا کله سول [ب] مو عی عکیر ب ورد
بلور: جورنی شوشه ی جور و نه ستور [ب] بلور
بلمباس: به گه، نیری، ساهیرین [ب] پرتو، نکه
بلمه بلم: برمه برم [ب] عر ولند.
بلوچه: که پوله، کوچینه [ب] ظرف چوبی کوچک.
بلور: (۱) بلور: (۲) پویر، نای، بلور، نامرانی موزیک [ب] (۱) بلور: (۲)
بی لیت
بلور بیژ: بلور زه، شمشال زه [ب] بی نوا:
بلور فان: پویر زه [ب] بی نوا:
بلوری: مرم مرشد، خامی زورسی [ب] قماش سفید ساده.
بلوز: تیکه ل پیکه ل [ب] درهم و برهم.
بلوسک: بسته ی ناش، یستی نساو [ب] آهن قطب آسیاب.
بلوسک: بلوسک [ب] آهن قطب آسیاب.
بلوق: (۱) پزگه بشتی، شه پتان پی که سو، خوتاسیو: (کوره که بلوق پوه،
کیز که بلوق پوه و خوی نسیوه): (۲) پورگ، (هه موگیانی بوتنه
بلوق): (۳) چاوز: (توشی کاوایه کی بلوق هاتم لئی ترسیام) [ب]
(۱) بلن: (۲) ناول: (۳) چشم برجسته.

بلول: بلور، نای، نئی [ن] نلیک.

بلول بیژن: بلور [ن] بی بو د

بلوتر: (۱) بلور؛ (۲) حن میزی منار له پېشکمد، لوبک [ن] نلیک؛ (۲)

مجرای شاش بچه در گهواره

بلوتر یه زین: (۱) مالتی میزی له بلوترهوه سرده کا؛ (۲) بریته له مروی بزوزو داتهسه کدو [ن] بچه ی که در گهواره بسیار شاشد؛ (۲) کنانه

ر شخص ناآرام

بلوتره: بلول بیژن [ن] بی بو د

بلوتره یین: بلوتریدان [ن] نلی نو خفن

بلوتریدان: نئی ره تین، بلوتر زهین [ن] بی بواحن.

بلوتل: بلول [ن] نلیک.

بلوتن: بلوتر [ن] نلیک.

بله: (۱) برؤ، بچو، بچه، هره؛ (۲) سوکه لهی ناوی ابراهیم [ن] برو؛ (۲) محقق ابرهیم

بله یل: (۱) قلته ننت، هسی واکسی ننگا؛ (۲) دهنگی ورج [ن] (۱)

سخن نامعوم و بی معنی؛ (۲) صدای خرس.

بلهت: گوژ، بلج، گویشک [ن] زالزالک.

بلهتی: بلهت [ن] ذراک.

بله ربه زین: هارهاج، بی نارم [ن] کنایه اریزن بهادر.

بله کچای: زبابله، زناتی، کچانی، پیاو ته دی زن در بیرئ [ن] مرد زن نما.

بله حاج: پهلوهی شل، چیتستی گرموله ناردی تراو، پریوله [ن] اش خورده حسر.

بله مو: دمبین، بزمک [ن] بگ، بزمک.

بله ننگاره: پهلنگار، هزارو لاهوار، بیچاره و نندار [ن] بی بو، بیچاره.

بله وړ: شوشه چرا [ن] شبشه چراغ.

بله وړ: لاسار، گوژ دهیست [ن] سرسخت، حرف نشو

بلئی: بیژه، بوته، واچه [ن] یگو.

بلیت: پسونه، پته، بیتفه [ن] بلیت.

بلیره: گری ناگر، گوژی تیگر [ن] نهیب

بلینسه: بلیزه [ن] نهیب

بلیکه: مېتکه، قېتکه ی قوز، پهلوه [ن] چچوله.

بلیمهت: هلکرت، پیاوی که مونه [ن] ناپه.

بلیمهت: بلیمهت [ن] ناپه.

بلینه: کهین و بهین، له دوی حلیه ی ده لین: (خلیه و پینته یه کیان هیه) [ن] رابطه مخفی.

بم: (۱) بیده بگی، قروقپ؛ (۲) ته زدی ناولا؛ (۳) ترسینر (خوی یم کرده و ما ده وری لپی ترس) [ن] سکوت؛ (۲) شخص لندهور و

نه قبه؛ (۳) ترساننده

بحانی: فغانای بیده بگ، قروقپی به کومل [ن] سکوت دسته جمعی.

بجسپیک: گیاهه کی کونستای به [ن] گیاهی کوهستانی سم.

بمومو: مومومو، سهرله یس، پشکینیی تدو (تههیشی بمومو بکه گمر نم

بخه تالین) «جبری» [ن] مومومو سراپا.

بمه: به تیمه [ن] بهما.

بمهش: (۱) برؤ، بچو، لوه؛ (۲) به بیانه یی [ن] برو؛ (۲) پیاده روی.

بن: (۱) خواره وه، زیر؛ (۲) بهمام، دلو؛ (پته هه نار، دوین سیو)؛ (۳) سه لک.

(پته چیه ونده)؛ (۴) کچیتی، روسوری؛ (یوک یی نه یوه)؛ (۵) بین

(نپوه وهک باپسان پی)؛ (۶) دوی، ناخوری. (سوروی نه وکاره کئی

بهیرانی)؛ (۱) زیر؛ (۲) درخت، نهل؛ (۳) پته، ریشه غده ای؛ (۴)

بکارت؛ (۵) باشید؛ (۶) انتها، نهایت.

بناخه: بناغه [ن] شایوده و اساس.

بنار: (۱) داوینی کپو بهر دهشت؛ (۲) گهره ی مال، سهره کی خیران؛ (۳)

دمه قاله، (ورده بناریک بو) [ن] (۱) دمهت کوه؛ (۲) سرپرست خانواده؛

(۳) درگیری لفظی.

بناشت: (۱) نداشتن، قسه کردن؛ (۲) دمه قاله [ن] (۱) گفتگو کردن؛ (۲) درگیری لفظی.

بناغه: بناخه [ن] شالوده و ساس

بناقچه: ناوهر استی گهر و له دهره وه، ریگه ی هه ناسه [ن] بیخ گلو.

بناقه: بناقانه [ن] بیخ گلو.

بن کوانیمه: جورئ نه سنورک [ن] نوعی گرده.

بناگوی: بناگویی، به نای گرنچکه، به ناگوی [ن] بناگوش.

بناگویی: بناگویی، به نای گرنچکه، به ناگوی [ن] بناگوش.

بناگویی: بناگویی، به نای گرنچکه، به ناگوی [ن] بناگوش.

بناو: (۱) دارنکی بی بهر؛ (۲) قوم له تو؛ (له مه لده، بناو ده بم)؛ (۳) نهوشته ی سهرتاو ناکه وئی [ن] (۱) درخت زبان گنچشک؛ (۲) غرق در

آب؛ (۳) هرچه به زیر آب رود

بناوان: (۱) نهوشته ی سهره یای تاو له یوه دیس، کای بی نه سیر؛ (۲)

که سی کاری ناو مال به زپوه ده ی [ن] (۱) سرچشمه آب؛ (۲) حاله دار.

بناوان هه لپه ستین: چوکه ساز کردن له بناوانی ناوړ [ن] ساختن جوی در سر چشمه آب

بناو بویر: ده غه زدر، له دهر وندا ناساز [ن] بیمار درونی.

بناو ج: بناو [ن] درخت ریان گنچشک.

بناوی: داری بناو [ن] درخت زبان گنچشک.

بناخه ل: سوروی باسک ورگ، بن هه نکل، بن کهوش [ن] زیر بغ.

بنتیار: (۱) چاوشوړو منته یار؛ (۲) لباد یا هله رواویکی نرم ده یخده نه سهر

پشنی بهر بهر له ژیر باره وه [ن] (۱) منته کش؛ (۲) لباد یا هرچه که بر

روی پشت ستوران اندازند.

بناخه ل: بناخه ل [ن] زیر بغ.

بنیال: (۱) که لکه که، خالیکه؛ (۲) لزیک، ته نشت [ن] (۱) تهپگاه؛ (۲) نزدیک.

بنتی: قر، شونه وور براو کونیی هانن: (حوم کیشه کم بهیر کرد) [ن]

ریشه کی

ببیزو: بن کلکی به کسم [ن] زیر دم.

ببیزو: به سته و گورانی سوکه لهی خوش که گوگر ده خانه چوله [ن]

آهنگ رقص.

گودکردن بن مو و توتون برای شادابی آن.
 بنگه: بیه، مه‌کوگه، مه‌کو: (بنگه‌ی پیش‌مرگه لهجای سه‌فینه) [۱] مقر
 بنگه‌ش: بنباحه‌ل، بنگه‌گل [۲] زیر بغل.
 بنگه‌شی: درزو کله‌ی دادن [۳] منفذ و دورگیری
 بنگه‌فیک: گوله‌نوروزه [۴] ار گلهای نوروزی
 بنگه: بکول [۵] کول
 بنگه‌د بکول [۶] بک سگون.
 بن که‌وش: (۱) در سلاه [۲] ساحل [۳] ۱ زیر کفش ۲ زیر بغل
 بن کیلک: ده‌دهن همدان [۴] برای گنجش
 بنگس: سب، بخت، سگوس [۵] رجب
 سگست، سگس [۶] رجب
 بن گلته: مایه‌فته، سمره‌سودره [۷] فته‌گر.
 بنگوره‌له: گیاه‌کی سه‌لک‌داری کونسانه [۸] گیاهی کوهستانی است.
 بنگوسته: بنگس [۹] و شب.
 بنگول: (۱) گیاه‌که: (۲) دوه‌م گول له گزروه‌ی باریدا [۳] (۱) گیاهی
 (است: ۲) اصطلاحی در جوراب‌باری
 بنگوفک: هول‌سدر، ناعلی‌نازل [۴] غل.
 بنگوف، بگوفک [۵] آغل.
 بنگه: (۱) پهره‌ت، پناغه: (۲) گهی قلمک: (۳) پهدو جمگه‌ی له‌ش [۴] (۱)
 پایه و اساس: (۲) بشد نگشت: (۳) مفصل بدن.
 بن‌گیری: دواکه‌ون و لی‌کول‌په‌وه، تاقیقات [۵] تحقیق و پیگیری.
 بنگینس: بسب، بخت، بنگوس [۶] و بخت
 بن‌لق: تولی له خواروی داره‌وه هاتنی [۷] حوانه از پاس‌ته.
 بنعی: (۱) بخوس، په‌تاو نهرم پته‌وه (چهرم بغه‌تاویا پنی: ۱) (۲) فرمانه
 بو حوساندن [۳] (۱) خیس و نرم شود: (۲) پخیسان.
 بن‌میشانه: باحه‌سل، تانه‌جیب، تاکس پجه [۴] بداصل، نان‌جیب.
 بن‌میشه: بخوسیه، بمی [۵] بحسان
 بنو: بخه‌وه، بخه‌فه [۶] بخواب
 بنواشه: بدغه [۷] اساس.
 بنور: پرواته، ته‌ماشاکه [۸] نگاه کن
 بنوره: بنور، پیده [۹] نگاه کن.
 بنوس: (۱) نوسر، که‌سی برامی بنوسی و ده‌نوسی: (۲) نام‌رازی نوسین،
 قه‌نم نالای [۳] (۱) نویسنده ۲ فلم
 بنوش و خور: هرکه، بی‌خودره‌واق [۴] بی‌اسام
 بنوشه: سوز [۵] بی‌اسام
 بن‌وشکه: به‌حوسی نسسان [۶] آب پامری
 بنوک: (۱) گیاه‌که که بو درماتی نازل به‌کردنی: (۲) فریادی حوری
 له‌شانه دراوا [۳] (۱) گیاهی دارونی: (۲) بنگل، بنم.
 بنوه: بجه‌وه [۴] بخواب.
 بنوشه: (۱) شان‌پده، نیشان‌پده: (۲) پخه‌ونیه، ده‌خه‌وک [۳] (۱) نشان‌پده،
 (۲) بخوابان
 بنه: (۱) گای ناوه‌ندی گیره، گای‌بنه: (۲) پیدایستی سه‌فه‌ر (بارگو

بنه‌ی نیکناوه: (۳) حه‌شارگه‌ی که‌وی زو: (۴) بنگه، مه‌فه‌ر: (۵) زه‌بده‌ت،
 سیه‌ی واوچی [۶] (۱) گاوینه: (۲) بدوینه سفر: (۳) پناهاکه کیک
 شکاری: (۴) مقر (۵) کمینگاه شکاری
 سده‌ب نار: اسرین‌تیکان
 سه‌یز: بیز [۷] نگ سیر
 سه‌یگه: وان [۸] رحه‌ه‌ه
 سه‌پست: (۱) زیر حرم‌دن ۲ ده‌سمایه، سه‌رمال، سه‌رماله [۳] (۱) ه
 حرم ۲ سرحه.
 سه‌تا: ساق [۴] بگا بسا
 سه‌تو: نه‌توسی جاندروه به‌ه‌ه‌تدیری [۵] محم کا
 سه‌تو: سه‌تو [۶] محم کاشت
 سه‌توم: (۱) بدو: (۲) هر دو ره‌چله‌ک [۳] (۱) محم کاشب: (۲) اصل و
 براد
 سه‌توم: سه‌توم [۴] محم کاشب
 سه‌تو: سه‌تو [۵] محم کاشب
 سه‌تو: سه‌تو [۶] محم کاشت
 سه‌جو: بنجو [۷] نگ: بنجو.
 سه‌جوت: (۱) که‌په‌لی زه‌وی کیلان: (۲) داهانی سالانه‌ی زه‌وی [۳] (۱)
 وساین گشاورزی: (۲) پهره‌سالانه
 سه‌چل: شاره‌گو، سه‌ی گیار [۴] ساهرگ و ریشه‌صلی درخت
 سه‌چه: سه‌چه‌که، بابو پیر [۵] اصل و نسب.
 سه‌چه‌که: سه‌چه [۶] اصل و نسب
 سه‌حل: بن‌حاحل [۷] زیر بغل
 سه‌روک: بوک [۸] بگا بوک
 سه‌رته‌ت: (۱) باحه: (۲) ره‌گر سه‌چه [۳] (۱) پایه و اساس: (۲) صل و
 سب.
 سه‌فش: (۱) گولی وه‌نه‌وشه: (۲) ده‌نگی وه‌نه‌وشی [۳] (۱) بنفشه: (۲)
 به‌رلک بنفشه
 سه‌فشوگ: گولیکه به‌ره‌نگ و نمرح له وه‌نه‌وشه ده‌ک [۴] گلی است بنفشه
 مسد
 سه‌فان: بناوی مال [۵] حاندار
 سه‌فه‌ر: گای بنه [۶] گاوینه در خرمن‌کوبی
 سه‌کردن: (۱) هه‌نانی مال بو‌دزی: (۲) سوزاخ کردنی مالی دزرو [۳] (۱)
 خانه‌ای ریری دزدی زیر نظر گرفتن: (۲) سرنخ دزدی را پیدا کردن.
 سه‌گ: حتی‌هموار له زوزانان [۴] منزلگاه بیلاهی.
 سه‌ها: ماکه، هو‌ی پیدایون و مان [۵] ماده.
 سه‌هال: خانه‌دان گموره‌مال [۶] خانه‌دان.
 سه‌هاله: خانه‌دان له‌میرینه‌وه [۷] خانه‌دان.
 سه‌نگل: بنباحه‌ل [۸] زیر بغل.
 سه‌وا: ناگا، ری نارمال، بناوان [۹] خانه‌دان.
 سه‌وان: سه‌وا [۱۰] خانه‌دار.
 سه‌وانه: سه‌وا [۱۱] حاندار.

بندوش: ره‌یگی بندوشه، یانه‌دستی [ف] بمقش

و نه ته ټي نه و او نه گډه پوټ **۱۴** نانکښ تمام نرسیده

پندوشه: (۱) گولی وه پندوشه: (۲) قوماشیکه ره رنگ وه پندوش [۱] گُل
پنقشه: (۲) قماش یس رنگ پتمش.

بندوشینه: جوړه تھروانېکې ورده [ف] نوعي حالتلېشوی ریږ

پتهوه: ۱) ژیرې پهرانیسېری ستهوه: ۲) دانوټی، ددودرهوه، بچېمه: ۳) پریږد که: (لینی پتهوه دوه) ۴) ۱) قهرین: ۲) امر: حقم شو: ۳) امر. زود پرېد.

پنہ وەر: گای پنه [ف] گاو پنه در خرمن کوپی

بند و بندہ: خوارکہوہ، لارکہوہ، بچھمپنہ، دھپنہ [۱] حم کی۔

بہارہنگا: پتہ: یا سہیل [] رپر پھل۔

بنی: (۱) برونه: (۲) دانی: (دهست بنی بن سهرم) (۱) نگاه کن: (۲)

بنیات: (۱) بهرمت، هیم، بناخه؛ (۲) ئیجاد، سزوان (۳) شالوده؛ (۴) ایجاد

نتیجہ: پنہجہ کہ، رہ چہ لاک [ف] اصل و نژاد.

سُورَةُ بَنُو إِسْرَءِيلَ: بِمَوَازِينِ الْمَوَازِينِ، بِرَوَايَةِ [] مَكِّيٍّ،

یغیره: (۱) به رنی پکه: (۲) واسپیره □ (۳) بفرست: (۴) سفارش کی
 یشیمسک: سونو لکه سابیون □ سونو لکه سابیون □ مانده سابیون.

يُنْبَسِكُهُ: يَنْبَسِكُ **ف** مَائِدَةً صَابُونَ

پیشہ: نہ خوشی اہریوں [ف] مرض لاغری

پیشکش: روزنامہ آئین شاہ (آ) پیشکش

پیشینہ سبھی 3 روپوں کا حکم ہے

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

نیشسته تال. حاکم ماله اف مسعود مله

نہیں تھے تا آنکہ سب سے پہلے لڑائی ہوئی جو کہ ایک اور [] سے ہوئی

بمشتبه‌ت‌له بیسته‌ال زفا سده

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

نشانہ: دہ غیم ہر گزہ [۱] حم مر در حال کوہس

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

یو: (۱) بههری ره مین: (ژوندیگی بههر بوو): ۲، هه یو، بهر بهری نه یو؛
(۳) کوئد، کوئنه یو: (۴) شهیم، شهوم (۵) بهره ره مین: (۶) بوئ: (۷) بوم،
حقد: (۸) مه شووم.

یو: ۱) ییسو باره ی روهی: ۲) ولایت، سمروره عین: (هر توم خوش دوهی
 لهم همدو یوه): ۳) یو. بن: (ئو سهره مهنه ی یوی تو ی لئی نایه /
 ناوری تی بهر یی همرشو له لایله) «قولکوار»: ۴) له بهر. پختار: (پوتو
 که بهکرو تاره وه کو حوری جه ننه تی / قیدی چیه عه جو زه یی دنیا
 پدم نه لاق) «سالی»: ۵) وهر، بی: ۶) کوید، بیغوش، ۷) شاگرد
 مه پختار: ۸) دیرا، خه تی قول یو نوداشتن: ۹) شیان، تو نست: (پوم
 ناگری، پوم نالوی: ۱۰) بزجی: ۱۱) نه یی، نه یی: (۱۲) بهر، زمین:
 ۱۳) سه، زمین: ۱۴) یو، رایحه: ۱۵) پختا طر: ۱۶) بیا ۱۷) پوم، جفت: ۱۸)

بوچك: بچكوك [ك] كوچك.

بوچكه: بوچك [ك] كوچك.

بوچكه لانه: بچكولانه [ك] كوچولو.

بوچون: ۱، بیر سردن: (من دای بوچوم که نایه سه وه؛ ۲) بهره و شتی پاکه سی روشتن [ك] ۱ گمان بردن؛ ۲) بطرف کس یا چیزى رفتن.

بوچه: بوچ [ك] چرا؟

بوچك: بوچوك [ك] بوی چر بی سوجه

بوچه كه هوز: بوچوكى هوزى بوچه كه وز [ك] بوی سسد چر بی سوجه

بوچه كه وز: بوچوكى روز [ك] بگا بوچه كه هوز

بوچی: بوچ [ك] چرا؟

بوخ: ۱) هلم؛ ۲) تم له گمرادا [ك] ۱ بخار؛ ۲) دمه از گرم

بوخار: بوخ [ك] بخار.

بوخارى: بخارى، بخارى [ك] بخارى

بوختان: هه لیه سته، توتم، توختن [ك] بهتان

بوختیان: بوختان [ك] بهتان

بوخجك: بوخجى بچوك، پرنسكه ی گه وه [ك] بهچه كوچك.

بوخچه: ۱) پارچه چو دگوشه یه؛ بوكل و بهل تيسان: «بوخچه بگمردانى» گاتنه ی پرنسكه هه وشتن)، «بوخچه ی نه كراوه»

پرنسكه له لاوى عاروب؛ ۲) باخچه [ك] ۱) بچه، ۲، باخچه

بوخورد: بخور [ك] بخور

بوخوردان: بخوردان [ك] بخوردان

بوخوشكه: ۱) دارىكى لئيموره؛ ۲) گولى كه نه ره [ك] ۱) درختى است جنگلى؛ ۲) گلى وحشى.

بوخوشى: بخوشى، بهرديكه له پيخه وه وه نوشى چاودى [ك] نوعى بيسارى چشم كه بر اثر بى خوابى عارض شود.

بوڤ: ده و نه نه، دارا [ك] ثروتمند، دارا

بوڤدن: دانه و نه له سه ساج برژاندن [ك] بودادن حيوانات بر ساج.

بوڤدانه وه: دم له جياتيان دان [ك] وام ديگرى را پرداختن.

بوڤژ: ۱) بوئى توندى ماسى و نه گه؛ ۲) بزى ناره قه ی بهنگل وقاج [ك] ۱) بوى تند ماهى و بوژ؛ ۲) بوى عرقى زير بقل.

بوڤژ ره هسل، كون و دانراوى هه راو له زه وى، كه نى دال [ك] شكاف و سوراخ در زمين

بوڤژن: بوڤژ [ك] بگا بوڤژ

بوڤراو: حيشنى قوتى گه نى برژاو [ك] اش گنم بوداده.

بوڤوكمل: بوڤن كادو [ك] بوى دود گرفته.

بوڤوده: بوڤ [ك] نر وتمند.

بوڤوده له: پهاوى بى نمودى تمه ل و بكاره [ك] مرد بدشكن و تبيل.

بوڤدى: بهمايى قبل و گنر: (همريكى دوى بوڤديه) [ك] تلب و مكر.

بوڤدنه: بنگه، بنگ، بونگ [ك] بونه.

بوڤژ: ۱) بوڤ، بگا؛ ۲) بزى قومار [ك] ۱) گدار؛ ۲) بر قرقى

بوڤژ: ۱) زمينى نه كيندراو؛ ۲) رهنگى سى، ناسال زهرد [ك] ۱) بايو؛ ۲)

رنگ سفيد سكرى.

بوڤژ خوله ميسه: بوڤ [ك] خاكستر.

بوڤژ: ۱) بر، براوى لئوپيكه وه نسان له نه فو پيئكه دا؛ ۲) رهنگى خوله ميسه؛ ۳) يدكسى پوك پوكى رهش و سى [ك] ۱) خمه؛ ۲) رنگ خاكسترى؛ ۳) اسب خاكسترى با لكه سفيد.

بوڤژ: ۱) تيشكساو له مله و كى بهركى دا: (بوڤژ خوار، بوڤژ داي)؛ ۲)

له شلى و جوانى تى بهرين: (سام پيروت بوڤژ يوه، كه نگر بوڤژ يوه بوخواردن نابى؛ ۳) قوكه ي ميوه كه گه لاي تيدا راده خه و به گه لا

داى ده بوش، تهر؛ ۴) گياهكى بالا بلدى گه لا ده رزى به تيرى هه لى و كه ما؛ ۵) شه بوئى نار [ك] ۱) باژنده مسافه؛ ۲) پير شدن و ار

تراوت افتادن؛ ۲) چاله اى كه ميوه را در آن ريزند تا رسیده شود؛ ۴) گياهى برگ سوزى؛ ۵) موج

بوڤژ: بوڤ [ك] برنده

بوڤراق: چاوزق، چاوزاق [ك] چشم برجسته.

بوڤران: بوڤ، كزيه و ياده وه [ك] طوفان

بوڤژ: هوزى ره شه ولاخ. «بوڤژاندن»: بوڤژ كردن [ك] ادا دى گو و گوساله

بوڤژانه وه: دلى له بو چوڤ، له سه ره خو چوڤ [ك] ز حال رفتن

بوڤژانى: ۱) چيشنى كوله كه مو ماست؛ ۲) چيشنى بامجان و كوله كه مو تومانيژو قيمه [ك] ۱) آش ماست با كس؛ ۲) بورانى

بوڤژاو: بوڤژاو، چيشنى گه نى برژاو كو تراو [ك] تگا، بوڤژاو

بوڤژاو: نامال بوڤژ [ك] مایل به حاكسترى.

بورج: برج [ك] برج.

بورچيل: ره شى نامال بوڤژ [ك] سپاه مایل به حاكسترى.

بورچين: ميچكه مراوى مالى [ك] مرغابى ماده.

بوڤژدن: ۱) به خستين، عافو كردن؛ ۲) رابر دن، بى به وين؛ ۳) زورگه يشتن و بل بوئى كاله و شوتى [ك] ۱) بخشودن؛ ۲) گذشتن؛ ۳) رسيدن زياده

از حد ميوه چاليژى.

بورڤنه وه: بوڤژانه وه [ك] در هوش رفتن.

بوڤر و مان: بوڤساياردن [ك] بيماران.

بوڤژان: بيره خه و نيوڤ بيدارى و خه و سوكه له خه و [ك] پيكنى

بورغو: برغى [ك] ميخ بيچ

بورغى: برغو [ك] ميخ بيچ

بورگه: بوڤ [ك] ابرو

بورگه: بابو [ك] قلاب.

بورمان: ده نكه هه نارى وشك [ك] دانه انار حشك

بورمىس: بزى ره شى رازى سى بيداى [ك] بۇ بۇق

بوڤژه: دهنگى به رزى گو و گول [ك] صدای گاو و گوساله.

بوڤژه: ۱) نه سى پوك سى و رهش، بوڤژ؛ ۲) بخو، بله وه؛ ۳) وه ره؛ ۴)

ره مهكى و سه رنه ناس: (بوڤژه بياگ)؛ ۵) زمينى نه كيندراو؛ ۶) بوى

سه گانه [ك] ۱) اسب خاكسترى لكه لكه سفيد؛ ۲) بهور، بهچر؛ ۳) بيا

۴) بدصل و بهجيب ۵، رهس بهير ۶) اسمى براى سگ.

بوغز: رك: (بوغز لهزگ) [خشم و كين.

بوغمه: (۱) وس په، دهمب پگړه: (۲) بهخوشي دوشاخه [۱] فعل امر

حاموش باش: (۲) بيمري خناق

بوغه: گای ژور قهلموی غللوړ: (چه لد قهلموه ده لئی گای بوغه به؟) [۱]

گاو فربه و معروف

بوق: (۱) موزواق، بوق: (۲) کله شاخ بون تن تورانسن: (۳) چاوی ده: (۴)

پشت مل ۵ پل ده لک (بوچه بوقم نه ده دی پالم بیوه ده چی؟) [۱] ۱۶

نیرکی چله پیارو سیر [۱] (۱) قور باغه: (۲) بوق: (۳) چشم برجسته:

(۴) پشت گردن: (۵) هل: (۶) تره پیاز و سیر.

بوغدن: ده لک کدان، پال پیوه تان [۱] هل دادن.

بوغژه: بهخوشي راری راروگانه [۱] بيماری دهن بچه

بوغل: گوشتي پدلهك [۱] گوشت ساق یا.

بوغله: قه مونه، عهلی شیش، قفل، به قله [۱] بوقلمون.

بوغله موت: بوغله [۱] بوقلمون

بوغله مون: بوغله [۱] بوقلمون.

بوق مل: پشت مل [۱] پشت گردن.

بوغه: ده لگی گی کستر له بوژه [۱] صدای گو.

بوغه تبه: پشت مل: (موی حموسه د شتر هم کرد و حلی / هیشتا هیر

دیار بو بوغه ته می) [۱] کور کوزه [۱] پشت گردن

بوغه مه له: جورق مه له ی وک بوق [۱] شنای مور باغه.

بوئی مل: پشت مل [۱] پشت گردن.

بوک: (۱) ووی: (۲) ره به نوك، گولاله سور: (۳) پیاوه رینه، بوکه یارانه:

(۴) بكنو، حشكه سلاو [۱] (۱) عروس: (۲) لاله: (۳) آدمك چوبی:

۱۴ گل مزه

بوک بوکینه: گالهی مالتن به بوکه لهی له پستونك [۱] عروسك بازی

بوکر دگ: بوگرتو، گنجاو [۱] بوگرته

بوکردن: (۱) گنخان: (۲) بون هلمزین، بوکردن [۱] (۱) بوگرتن: (۲)

بوکردن

بوگرتو: بونی تیشکی سوماو [۱] بوی اسحوان سوخته.

بوکز بونی کوسمی سوماو [۱] بوی گوشت سوخته

بوکک: چیچکه سلاو، بكنو [۱] گن مزه

بوکله: بوکله ی مالتن [۱] عروسك

بوکلیشه: بوی بی باحنه و حاج [۱] بوی بد با و بعل

بوکه بارانه: کوبه لی که م ل نه گیر نه مالانه ده. ناوی سدا ده کری [۱]

آدمك چوبی

بوکه بارانی: بوکه بارانه [۱] آدمك چوبی

بوکه به بارانه: بوکه بارانه [۱] آدمك چوبی

بوکه به بارانی: بوکه بارانه [۱] آدمك چوبی.

بوکه سمما گره: بوته کی [۱] نوعی عروسك خیمه شب بازی.

بوکه شوشه: بوکله ی له چیی یان شوشه [۱] عروسك ساخته شده از

حسی با سینه

بوکه له: بوکی له پستونکی سدا ل، بوکله [۱] عروسك.

بوگنك: بونی میوه ی رژیو [۱] بوی میوه فاسد شده.

بوگنج: بوگنخاو [۱] بوی نا.

بوگنخاو: بونی دانه ویله ی شه دروژیو [۱] بوی نا.

بوگه: گیای بون گرتو که نازهل نایخوا [۱] نگ: بوژ

بوگه مرچه: بوگنج [۱] بوی نا.

بوگن: بون ناخوش: (هم ماسیه بوگن بو، دوروزه بوگنی کوده) [۱]

بوی گند.

بوگه نکه: (۱) فسوس، جانه ورنکه له زیوی چوکه تر هیچ جانه ورنك

له ترسی بوگه نه که ی ناویری توخنی که وی: (۲) گیابو گه بیوه [۱] (۱)

حیوانی است بسیار بدبو: (۲) نوعی گیاه بدبو.

بوگه نیوه: بونی ناخوش [۱] بوی گند.

بوگه نیوه: گیا بوگه نکه [۱] نوعی گیاه بدبو.

بول: (۱) ده نکی تری، دانه هه گور، لهری: (۲) ده نگی ملی پیشه ننگ:

(۳) دولی ته ننگ، دهری ناو دکنو، گلی، بوهل: (۴) حوله کده،

مشکی (۵) ناویراو (تری بول بزه) [۱] (۱) دانه انگور: (۲) زنگی

کارو: (۳) دره ننگ: (۴) خاکستر: (۵) پدو

بول: حوله میش، مسکی، حونی [۱] ح کسر.

بولانك: وره وری گله یی [۱] غرولد کردن.

بولو: حولیبه، مشکی و ناوی پیندر [۱] ح کستر آب

بول بزماره: جوری تری [۱] نوعی انگور

بول مازو: جوری تری [۱] نوعی انگور.

بوله: (۱) ورته، برته ی توژی: (۲) مشکی، حونی [۱] غرولد کردن.

۲ خاکسر

بوله بول: برمه ر، بوله ی رور [۱] غرولد

بوله ته می: نال و بول [۱] نگ: نان و بول

بوله ره: بومه له ره، زله زله، به ژانی ره می [۱] زله.

بوله من: زبله مو، زبله [۱] خاکستر گرم

بوله نه: ناوتینگه ژانی میوه، نالو بول [۱] میوه بردک به رسیس

بوله من: بوله نه [۱] نگ: بونه ته.

بوله ودره: تیزاوی، خوله میش که خانه وری میملی داری یو له ناو

ده بهن [۱] تیراپ خاکسر

بولی: (۱) ده نکه تری، بول: (۲) هوزیکی کوچمیری کورده [۱] (۱) دانه

انگور: (۲) یکی از عشرتهای گرت.

بولیلله: نیوان شه و زوزان، تاریکی و روشاکی تیکه له تیوارو به یاند

[۱] هوا گرگ و میش.

بوم: (۱) بومیا: (۲) لهری من: (۳) سهرن می [۱] (۱) بومب: (۲) برای من:

(۳) سروین

بوم: (۱) ته سوسی: (۲) هه بوم: (۳) کوسی رل، کونده بوم [۱] (۱) تیشه: (۲)

بوم: (۳) بوم.

بومارانه: گیایه کی دهره نموزر تاله [۱] گیاه بومارانه، خلف هزو برگ.

بومیا: گوللی زه لای قروکه [۱] بومب.

بومباران: بومبا هاویشتن [۱] بومباران.

بومباران: بومبا دارژادن [۱] نسران
 بومباهاوئژ: فروگدی بوب هه بگر، فروگدی بومباران دهکا [۲] بسب انکن.
 بومج: بوی شهرداری، بومج [۳] بوی نا.
 بومچک: بومج [۴] بوی ما
 بومچه: بومج [۵] بوی نا.
 بومچهو: بومج [۶] بوی نا
 بومچهوه: بومج [۷] بوی نا
 بومله رزه: ره بره له، بومله رزه [۸] رله
 بومله لیل: (۱) شهو کی، هه وئ پهره بهیان: (۲) پاش نوژی سن، بومله
 [۹] (۱) بگا، بومله (۲) بعد و غروب
 بون (۱) بیهن، پروانه بو: (۲) حهتر، عهتر: (۳) بونیمه [۴] (۱) بگاه کن: (۲)
 عطر: (۳) برای ما
 بون ۱، برابری نسر، برچاو و ریشو، وجود: (۲) دارایی [۳] (۱)
 بون ۱۲، رسی
 بونیر: بوحه [۴] و گبر
 بوسره: ده مانی به خوشی له به بون [۵] داروی مرضی بوزدگی.
 بون پیدان: بونئی دانه وئله له سهر ساح [۶] بودادن دانه.
 بون پیوه کردن: (۱) بونی خوش به لوت هه مزین: (۲) تاوکردنی منجکه
 به لایه نیروه له بار حانه و راندا [۳] (۱) اسشمام: (۲) تلاش گشن در
 حذب ماده به حفتگیژ
 بون تیدان: حهتری هه نسو [۴] عطر ماسدن
 بون تی گهوتن: سهره تای پیگه یشتی بیستای گرگمو گندوره [۵] آغار
 رسیدن مبه در چالیر.
 بون خوش: ههرچی بونی په سیدی لوت [۶] خوشبو.
 بون خوشکه: رنهانه کیو یله، گیاه که [۷] ربحان کوهی.
 بون خوشکه ره: گیاه که وشکی ده کن بو و حلکان [۸] گیاهی ست که
 ترا خشک کنند و برای خوشبو کردن لباس از آن استفاده می شود.
 بون خوشی: بونی کدس ریسته بونی [۹] خوشبویی.
 بوندار: خاره نی بونی خوه [۱۰] بودار
 بوندان: بونان [۱۱] ظرف عطر.
 بون دانه وه: بون پلاو کورده وی گول یا، [۱۲] بوی پراکندن
 بون در: بوندر [۱۳] بوی زیر بغل و ماهی.
 بون گردن: (۱) بیهن کرن: (۲) سوراخ کردن به خه یال دوزیمه وه [۱۴] (۱)
 بوبیدن: (۲) سرنخ گرفتن
 بونگ: هه لاندان، خوش کردن بیست بومشه که [۱۵] دباغی پوست
 بری متک
 بونو بهرام: بونی خوشی پلاوه بو [۱۶] بوی و نکهت.
 بونله: (۱) هو، سه به پ، سوئکه: (۲) بهانه بیانو [۱۷] (۱) سیب: (۲) بهانه
 بونه ورد: رهق هه لاتی وهک بهرد [۱۸] سخب شدن.
 بونه وه: دوباره په پیدایون [۱۹] دوباره پیدا شدن.
 بونه وور: گیاند [۲۰] چاندازه دیروخ
 بووه: (۱) دارا: (۲) بهره: (۳) کوند، کونده بووه: (۴) بهیه: (۵) بهیه: وه به: ۶،

بهیه: بووه [۱] دارا: (۲) بهره: (۳) بوم: (۴) بمان: (۵) باش: (۶) بووه
 ست.
 بوها: (۱) گران قیمت: (۲) بایی، نرخ، بهی [۳] (۱) گرانیمت: (۲) نرخ.
 بوهاره: به هدره بوارد [۴] بهار
 بوخت: بیژن، مهلت [۵] محرد.
 بوهرین: (۱) بروگانی شهر: (۲) پره بونی گیا [۶] (۱) فاسد شدن شیر: (۲)
 پیر شدن گیاه.
 بوته قله: جووه کوندیکی مهتره [۷] نوعی بوم بروگ.
 بوته ست: مهتره [۸] است.
 بووه کویره: جووینی کوند [۹] بوف کور
 بوول: گه لی، دوتی تهنگ و قول، دهره [۱۰] دزه.
 بوووست: بسب، بنگس [۱۱] وحب.
 بوویشته: به حهشت، به هشت [۱۲] بهشت
 بوئی: بیی [۱۳] باشد
 بوئی: گارسون، شگرد [۱۴] گارسون.
 بوویخ: رهنگی دهرمان [۱۵] وکس
 بوویاخ: بوویاخ [۱۶] واکس
 بوویاغچی: رهنگ کور، کوش ره شکه وه [۱۷] واکسی.
 بوویر: (۱) درا به ترس: (۲) تی پوز: (بایویر سال بویر) [۱۸] (۱) شجاع:
 (۲) میمند.
 بوویر: (۱) فیه که: (۲) سهر: (۳) گورانی بویر [۱۹] (۱) گوینده: (۲) شاعر: (۳)
 ترانه خور
 بووینس: مهتره، مهتره و هه مه [۲۰] است، بر
 بوویسان: بیستان [۲۱] پالیز.
 بوویسته: بوویس [۲۲] است
 بوویسه: بوویس، ریسته [۲۳] ست
 بوویش: (۱) ره مندو قشلاخی بیژا: (۲) بیژه، بلی [۲۴] (۱) علفز بی آب:
 (۲) بگو.
 بوویک: (۱) بول، وه وی: (۲) بابشکیو [۲۵] (۱) عروس: (۲) گل مزه.
 بووین: زری [۲۶] قانع.
 بوویناخ: کراوات، یازیمه سیج و شوژه بو [۲۷] کراوات.
 بوویله: (۱) بوویخ، واکس و رهنگی نه فاشی: (۲) له بهر نموه، بهوهویه [۲۸]
 (۱) واکس و رنگ نقاشی: (۲) به بن دهل.
 بوویه چی: کوش بوویخ کور، دیو ردهنگ کور [۲۹] واکسی، نقاش ساختمان.
 بوویهر: (۱) بهوره، به خشه: (۲) رایدو [۳۰] (۱) بهحت: (۲) گذشته
 بوویه کاری: رهنگ کردن دیواری مال [۳۱] نقاشی ساختمان.
 به: بیت و بزاونکه جهده وی وشو چله پیش وشه بی چهند واتا به کی
 جو واز جو ره که به تی که هیندکیان بهم خورن: (۱) به: (من چوتم،
 توش و به: (۲) بهره: (نم قه لیمه لایه: (۳) یکه: (زویه باروین: (۴)
 سوید: (به سهری تو: (۵) هو: (به من بوی به پیاو: (۶) په یوه ندی:
 (کمن بار شسه کم بی باره بهر بی / په من چی ده ش و دو پر
 نیر کمرین: (۷) لای: (ده قنمر په تو به: (۸) خاوه، (به هوش

به‌چهره‌گ: (۹) ده‌گه‌ل: (به‌متر و هره): (۱۰) ترخ و به‌ها: (به‌چهندت کریمه): (۱۱) نه‌تدازه: (سه‌مد نو به): (۱۲) چویمه: به‌کالی. به‌پیری: (۱۳) گوزان: (به‌فره که به‌تاو، نه و باروب به‌سندان نی): (۱۴) بهن: (خمرمان به‌بادان): (۱۵) بو: (به‌تو بلوم، بیگانه به‌دهن): (۱۶) گیروده‌یی: (به‌چاونه‌وه گرم، به‌تله‌وه پوم): (۱۷) به‌رله قعل یو نامرازو تاکارشانسان دیت: (به‌خو ده‌نازی، به‌ریدا ده‌روا): (۱۸) له‌کات و لاو چی‌دا، (به‌سه‌ومن داهات، به‌شه‌وده‌خوم، سه‌وم به‌مال‌دا کرد): (۱۹) یو زیدو کم: (دوبه‌ده): (۲۰) جوت و پیکه‌وه لکیاو: (شان به‌شان): (۲۱) به‌ر: (به‌سیری دا جوم): (۲۲) له: (به‌جی‌مام): (۲۳) به‌رایس: (به‌قانون قه‌ده‌غبه): (۲۴) پیوه‌چون و نیوه‌چون: (رنوی به‌کونه‌وه به‌ده‌جو، ده‌زوم به‌ده‌زی یوه گرد): (بازره‌ای است که به‌عنوان پیشوند و حه به‌عمران پسوند معانی مختلفی را می‌رساند که بعضی از این معانی به‌تر زیر است:

(۱) یاش: (۲) بر در: (۳) گن: (۴) قسم: (۵) سبب: (۶) حرف ارباب: (۷) پیش: (۸) صاحب: (۹) حرف همر هی: (۱۰) ترخ و بها: (۱۱) اندزه: (۱۲) چگونگی: (۱۳) حرف تغییر: (۱۴) بر: (۱۵) بری: (۱۶) دچ‌رشدن: (۱۷) و (۱۸) ظرف زمان و مکان: (۱۹) بی‌کم کاست: (۲۰) جفت و همتا: (۲۱) یکباره: (۲۲) از: (۲۳) طبق: (۲۴) در

به‌ناسپایی: هیدی، هیدیکا، یوش: یواشکی
به‌ناستم: (۱) به‌حال، زور به‌سه‌بر: (۲) به‌کج‌ر زور کم: (به‌ناستم برین‌اربه): (۳) خیلی آهسته: (۴) خیلی کم
به‌ناگا: (۱) خاوه‌ن‌خه‌بر: (۲) نه‌خه‌رتو، خه‌ولئ نه‌که‌وتو، ییدار: (۱) باخیر: (۲) ییدار
به‌ناگاهانت: له‌خه‌وه‌ستان و شیاربون، ییدار یونه‌وه: (ارحوب ییدار شدن
به‌ناوات گه‌یشتن: مراد حاصل‌بون، به‌کاره‌سین، نره‌رو بیک‌هانت: (به‌رو و سیدن

به‌ناوادان: (۱) ده‌تاو دویشتن: (۲) بر به‌تی‌له به‌فیروان: (۳) ده‌تاوی خاوین هه‌لکیشانی چلکی که‌مفای: (۱) در آب اند خن: (۲) گنایه ز حرام گردانیدن: (۳) آب کشیدن لباس.

به‌تاو‌دان: به‌تاو‌دان: بگا، به‌ناوادان
به‌توک، ناشیرنی پیاوترسین، زه‌به‌لاخی تاو‌لا: (لده‌ور بدسکل به‌ته‌مه‌گ: خاوه‌وه‌فا، چاکه له‌بیر، دژی سیله‌و بی‌نهران: (وقاد ر، به‌تیش: به‌زان، به‌نازار: (در‌دناک
به‌تیش: خهریکی کار، مژول: (مشعول.

به‌پا: (۱) شوشی باگر: (۲) دلی نی‌خو زه‌ده‌له‌وه: (۱) جای به‌دگیر: (۲) گش‌خواه

به‌پان: متالان، متال‌گه‌ل: (به‌دها.
به‌پرا: به‌پرشت، ییزکون، کار له‌ده‌ست هتو: (دم کار مد.
به‌پرشت: (۱) زور به‌کارو کار له‌ده‌ست هانو: (۲) زه‌وی به‌پیت و ریزه‌و: (۱) آدم کرآمد: (۲) زمین حاصلخیز.
به‌پک: متالی ساو: (بوزد.

به‌یلانه: بوکه‌نه‌ی مندا: (عروسک.
به‌پله: (۱) بول، پیزه، یز، بیچو له‌تاو رگدا: (۲) ساوا، متالی چکرتله: (۱) خنس: (۲) تو زاد
به‌پین: (۱) ریشه‌دار به‌زه‌ه، ره‌گدر: (۲) کیزی کون نه‌کراو: (۳) گیای به‌سک: (۱) ریشه‌دار: (۲) دوشیزه: (۳) گیاه پیادار
به‌پوکه: پوکی خند لان، بوکه‌له، یو پیکا زاروک: (عروسک.
به‌پوله: به‌پوکه: (عروسک.

به‌په: (۱) متالی ساوا: (۲) تازی هوزیکی که‌نار له‌شاره‌ور، بابان: (۱) نو زاد: (۲) یکی از عشیرتهای گرد.
به‌په‌ره: (۱) به‌میوه، به‌به‌هره: (۲) کوت‌لی به‌ریان: (۱) درخت مئمر: (۲) پارچه عریض.

به‌پانه‌وه: (۱) به‌تمووی: (۲) رله‌وراس: (۱) به‌تمامی: (۲) به‌صراحت.
به‌پشت: (۱) پنه‌و، قایم: (۲) خاوه‌ن‌داژد رو پشینیوا: (۱) محکم: (۲) بورچشمی

به‌پشو: له‌سرخو، هیمن، به‌ده‌وسله، به‌ده‌س دریز: (آرام و شکبیا.
به‌پنی: قوچاخ، خوش‌شرو، به‌زله‌ر یقه‌جوتی، شاتر، خوشه‌ز: (بیاده چالاک، بددا

به‌پنچ: (۱) پنچ‌دار، ره‌ک برعو: (۲) له‌ده‌روندار و رما، هلماز: (۱) داری بیج: (۲) آدم تودار

به‌پیره‌وه‌چون: پیشواری کردن. (سه‌ده‌ه‌بو حوی سس و بوس‌دا چون به‌پیری شیخه‌وه) «شیخ‌ه‌زا»: (استقبال
به‌پیل، شه‌پولدار: (هم‌چاچه به‌پیل، گومیکی به‌پیل): (دارای موج، مواج

به‌پیله: نه‌شه‌له‌پاز، گرته‌گر، به‌هانه‌گیر: (به‌هانه‌گیر.
به‌پت: مراوی: (غرغابی.

به‌تار: هه‌ته‌ری چاو، روشایی و بیایی چار: (مسقب دید.
به‌تاره: قلیه، گزکچیه، نه‌و گه‌سکدی جولاً یوزوی بی‌پیش‌ده‌ده: (فرچه سریش‌زنی جولاً.

به‌تاق: (۱) که‌مه‌ی سه‌ردیوارو گوپهر، سه‌رده‌رک و گوپهری به‌تاق ده‌نوه‌وه: (۲) نه‌تیا: (به‌تاقی نه‌تیا): (۳) ناواله، قه‌کری: (په‌نجه‌ره که‌تان به‌تاق بو): (۱) گنیدی: (۲) تنها: (۳) گشاده، وا.

به‌تاقه: پلټ، پسولمی مقه‌بای له‌سه‌رو‌سراو: (بیت
به‌تاقه‌ت: (۱) خاوه‌ن‌هیز: (۲) به‌سه‌بر و خه‌وسله: (۱) توانا: (۲) شکبیا.
به‌تاقی کردنه‌وه: تمزمن، ته‌ج‌ره به‌کردن: (آزمودن

به‌تال: (۱) بی‌ناوه‌رو، والا، خالی: (۲) تا‌صا‌صول، هه‌توه‌شان: (توزیم به‌تاله: (۳) بیکار. (هر به‌کم به‌تاله): (۱) نه‌ی: (۲) باطل: (۳) بیکار.

به‌تالایی: پوشایی، ولایی: (فراخ
به‌تان کردن: دس هه‌لگرتن له‌کار، پایدو، (هه‌رنیوه‌رو به‌تالمان کرد) دست از کار کشیدن.

به‌تالی: پوچی، بیکاری: (بیکاری
به‌تام: خوش له‌رمان، خوش حیژه: (خوش مره.
به‌تاناجون: به‌دیزی باس کردن: (زیاد و مبسوط بحث کردن.

به تانا هاتن به ما جوں [ب] بگ به ما جوں .

به تا بو بودا هاتن: به نا جوں [ب] نکا به نا جوں

به تانه: تارده مشاری به چیش هه لیشیو دواو که در تاش ده کاری ده کا [ب]
بطانه

به تاس: بهو، عه دیل، بیحه فی چنراوی بی بهرو پشت، نه بیال [ب] پتو

به بایه به بای [ب] پتو

به ت، پشتر پش، (به تیر، به تیرار، به تیرری، [ب] پشتر،

به ترمه: هه لهر دوس بری لکی وادی دار [ب] پیر سن، هرس

به ترمه: به ترمه [ب] پیر اس، هرس.

به ترف: ۱. به تلاو، خراب، ۲. به ترو، به ده ست چوگ [ب] ۱) صبح،
۲) هتر شده

به تکه بهش: چواو، چالگ، کوزه بهش، چالو، چاله که [ب] گورکی

به تل ۱. پالوان و نازا، ۲) هاندو (هه به تلم که له کی ماندی بوم: ۳)

به سیک له شه و [ب] ۱) قهرمان، ۲) خسته، ۳) قسمتی از شب

به تلان: به بهین چون، به مان، له کار که بون [ب] اربین رفتن و از کار
آبادی

به تلانن: له بهین دان، خرا کردن، ویدا کردن [ب] هدر دادن، گم کردن.

به تانه: وچان، روزی کار نه کردن، تمحیل [ب] تعطیل.

به تله: ساوار [ب] پلخور.

به تلی: ماندو، مانگ، خسه ماو [ب] حسته

به تلیس، ماندو بون [ب] حسته شس

به تو: ر، حاتی، روحه تی، نامرازی تراو به ده فر کردن [ب] قیف.

به توکل: بری تی له قسه ی به هیم، قسه ی ریک و پلار [ب] سخن تودار.

به توئی: به یکه به تبه: (به توئی کراس) [ب] به تها.

به توکل: به توکل [ب] نکا، به توکل.

به تون: چش، به ده هه تهم [ب] به دوک، به جهیم.

به تهر: خرا پتر، خراوتر [ب] بدتر.

به تهقه کهوتن: شهره زار بون، ته رتی بوئهوه [ب] شرمند شس.

به ته له ب: به کسی میچکه ی تیر خواز، به قال [ب] مادین ترخواه

به ته ماح: چاوچنوگ، ته ما، ته ماحکار [ب] آزمند.

به ته ماح: به ته ماح [ب] آزمند.

به ته سگه وه بون: به گرنگ گرتن، خهم خواردن بو کاری یا که سی (زور

بوم به ته نگهوه مه) [ب] اهمیت دادن.

به نه هوس: به یکه قسه ی به پلار، به نیکول [ب] سحن طعه آمیر.

به تیسک: به خوری، تیسک در [ب] پشالو.

به تین: به گهر مای خور یا ناگر: (دوری زیر بولوان به تینه [ب] بر حرارت.

به تیه: بارچه یه کی ناسکه بو عه پای هاوینه [ب] نوعی پارچه نازک و تنک

برای عیدی تایستانی

به جا: جیدار، قسه یان کاری نه قل به سنده به جی [ب] بها، روا.

به جگه: بل، به غیره ز، جیاله [ب] بحر

به جوج: ۱) چینه باز، هسه در، زور بلی، چنه وهر، هه نه وهر، چنه وهر

۲) دامن تهر، داون پیس [ب] ۱) ژاژخ، رواج، ۲) ترداس.

به جهه: بزمار ی به نیج [ب] منج بچ.

به جهرگ، تارا، ره شیده، گه زفاس، زینج، سامیر، نه ترس، بو یو، به غیره سته

دلیر [ب] شجاع و بیباک

به جی: ۱) بهج: ۲) به سیکه: ۳) زو: (حی به جی هاتم) [ب] ۱) بجا: ۲) بجای:

۳) سریع

به جیمان: لمدوا ماموه، له وه حی خودا بی به گیشتن. (به جی مامو

له یاران، مامو به جی مامو نه جمل زویه / به سدرن له قسوری زینه

تیسیمقا به کم چیکم) [ب] له حوی، عقب ماندن، و مانسن.

به جی هو: دو کهوتو [ب] وامانده

به جی هاتن: کار دوست بون، کار بیک هاتن، کران [ب] انجام شدن کار

به جی هاتین: بیک هیمان دوست کردنی کار، کردن [ب] انجام دادن.

به جی هیشتن: حسته ووه، حی هیش، وه تودان [ب] بجای گذاشتن.

به جی هینان: به جی هانین [ب] بجای وودن.

بهج: ۱) بچو، به چکه، به چک، زا: ۲) پوره ی ههنگ، شله هه میش [ب] ۱)

بچه: ۲) نسل بون ربهور نسل

به چاو کردن: دین، دین، هاتنه به چاو [ب] دیدن.

به چاوه بون: چاوار کار لیکردن [ب] چشم زخم خوردن.

به چاوه وه بون: به چاوه بون [ب] چشم زخم خوردن

به چسک: ۱) تمرچ، بچم، که سم، شکل، سه کوت: ۲) مشدان، رازو

راور، بینهو: ۳) بان مه لاشو، به شه سمری هاوسای توئل [ب] ۱) طرح

فیاه: ۲) کودک: ۳) چکده، به لای پیشی.

به چکه بچو، به چکه بالدار، چوچکه [ب] حوچه پرنده.

به چگ: بان مه لاشو [ب] چکا

به چنگ: ۱) خاوهن چسجروک: ۲) خیر او نازا له پهیدا کردی [ب] ۱) دارای

چنگال، ۲) زرنک

به چو: بچو [ب] بچه

به چوله. بچو ی باره هاو، باره رو ساوا [ب] خورد.

به چوه. بچو [ب] بچه

به چه: ۱) مثال: ۲) بری تی له بوک، له زاوا: ۳) منائی حیز، لوسکه [ب] ۱)

کودک، ۲) کتابه از عروس یا داماد: ۳) آمر

به چه باز: مالباز، هه توباز، کورگی [ب] بچه یار، علام بهره

به چه خوره: نه خوشی تیر به حواردن [ب] بیماری سهر نشدن.

به چه دان: پزدن، متا بدان، زیدان [ب] زهدان.

به چه ک: چه کداره تماراری جهنگ بیه [ب] مسلح

بهج: وشه ی سهرمان: (بهج نهوکاره تودیکه ی) [ب] حرف تعجب

به حاسه م: به حاسه م [ب] به سختی.

به حر: ۱) ره ریا، ده لیا: ۲) بهش، یار [ب] ۱) دریا: ۲) سهم و همت.

به حس: بیدوان، باس [ب] بحث

به حه شت: به حه شت، به حه شت، به حه ت [ب] بهش.

به حه یا: شهرمن، فهیت کار، شهرمین [ب] محجوب، باحیا.

به خ: به خه، نای چه د، جوانه [ب] بهبه.

به خاوهن گردن: ۱) ناگالی بون: ۲) دانه وه ی گوم بو به خاوهنی [ب] ۱)

نگهداری کرد؛ ۲) رد نمودن گم شده به صاحبش

بهخت ۱) بهمال، سمد ۲ بهمال و بهی اسهرت ز بهخت
سوزی خو لبه نه سهر ۳) بهنا، دالده (شوریمه بهختی نه)؛
۴) حرج، بهسره؛ (نومالدهی همو بهخت کرد) ۱) سس ۲،
سس ۳) پده؛ ۴) خرج.

بهختان: توس بونی نه هاب (خوشکم چیکم نه ودهش له بهختانه) ۱)
سس

بهخت دار: بهتعال، بهمود ۱) خوشخت،

بهخت ردهش: بهد بهخت و نه گیه، چاره ردهش ۱) سیه بهخت.

بهخت کردن: خمرج کردن ۱) خرج کردن.

بهخته: ۱) بهوار د بهسته ۲) بهرا، لیری ۱) پروری ۲) قوج
بهخته یاری: بهخته یارار بازاره ی گولده عن هله ر کردن ۱) مارن در
حرد دمه

بهخته کی بهه لکوت، خو بهختی ۱) تصادفی، اتفاقی

بهخته لباران: بهخته باران ۱) نگا بهخته باران.

بهخته هم: بیاوی راست و قسه به و ۱) آدم راست و درست.

بهخته مامی: رستی و قسه به و ۱) رسی و درسی

بهخته وار: بهرزد نر رست ۱) بو حداث و درسکار

بهخته وهر: خاوه لیمال به بهخت ۱) خوشخت

بهختیار: بهخته وهر ۱) بهختیار

بهختیاری: ۱) گمره وایی، خاوه بهختی؛ ۲) تیره به کی گه وره
له کوردی لوز ۱) کامر نی؛ ۲) یکی از تیره های بزرگ کرد
رستان.

بهخرمهت: ۱) قه درگیری میون ۲) زیردهستی نازا و گوی له مشت ۱)

۱) بهمان دوست ۲) نوکر خوب

بهخشان: بلا و کردن، پرزاندن: (ماله کی بهخشان و بهخشان کرد) ۱)
منتشر کردن و پراکندن.

بهخشیشت: ساهو، بو سن له و ۱) بهخشیشت

بهخشش: بهخلاف، بهخوشی و خورایی بهلات مادر و دان ۱) انجام دادن
بهخشده: دلوا، سدهی، بهدل ۱) سخی.

بهخشیش بهخسب نه بهجم ۱) بهخسب

بهخشین: ۱) دایی بی قهره بو ۲) عافو کردن، لئی بوردن ۱) کمک
سادی بلا عوش؛ ۲) تقو کردن.

بهخشینه وهر: تابهش کردن ۱) توریع

بهخود هاتن: گشته کردن، هله لدن ۱) شکوفا شدن.

بهخوری: بهری نیکن ۱) گوسمد پشمو.

بهخوژیو: خوژی، گه سی که کاری به یاریدانی نه و نه ویه ۱) مکی
بحرد

بهخوفشین: خو نه ریدان، بهخو سایی و ۱) حاوحد نه و نه و
بهخوژی ده فشی، ۱) نکبر، بهخود نازیدن.

بهخوگردن: بهریرشتی کردن، بهخودان کردن، حاراند نه وهر، بهخوکردن
۱) پرزاندن، سرپرستی کردن.

بهخونارین: حوهره لکسار ۱) بهخود باریس

بهخووه: مروی نه سور و نیکنم ۱) مرد حق، سوسد

بهخووه بهستی ده گهل خو حسن ۱) همره خود ساجس

بهخوئی کردن: بهخو کردن ۱) نگا به خو کردن

بهخه بهر: نه خه و تو، بهنگ ۱) بیدار.

بهخهل: بهخهل ۱) بهل

بهخهل فروش: دوس فروش، چهرچی ناو بارار ۱) دست فروش، بهلمور.

بهخه مکردن: بهخو کردن ۱) نگهداری کردن.

بهختی: شلوی، لئلاو (ناقا بهختی نه رنه ناخوم) ۱) آب گل آلود.

بهختیر: بهره وهر، بهه ریح (دهست زور بهختیر) ۱) بایرکت.

بهختیرانی: خیره نیان، بهختیر نیان، خوشهاتن ۱) خوش آمد.

بهختیرد ۱) نار، بهرس ۲) حاوحد ناموس و پیاوهی ۱) شجاع؛
۲) غیرتمند و باناموس و شرف.

بهختیر نیان: بهخیراتن ۱) خوش آمدگویی.

بهختیل: ۱) رزد، چروک، ده س قوچا و رزیل؛ ۲) بهنری، بهسود.

بهختیل ۱) خسس ۲) حسود

بهختیل: بهختیل ۱) نگا: بهختیل

بهختیو: ناگاداری، بهریرشتی، حاوانه وهر، به وانه وهر، نیوت ۱)
سرپرستی.

بهختیو کردن: بهخو کردن، بهرو وده کردن ۱) سرپرستی کردن، پروردن.

بهده: ۱) خراب: (کاری بهدت کرد)؛ ۲) درولا سار: (به بیویکی بهده
قسه ی به گویدا چی)؛ ۳) بی. (بهده وهر، بهده نه نگه، بهده بهخته)؛ ۴)

شوم، نه حس: (پنو قه ده میکی بهدی هه یه) ۱) بهدو مقابل خوب؛ ۲)

سارگوس ۳، بی؛ ۴) شوم

بهدهاخ: دل بهخه، بهمگین ۱) داغدار.

بهدهاخ وهر: بهدی، بهخابن، بهدی و بهساری ۱) متأسفانه.

بهدهنده: ملج، بهف، بهوگ، بهروک، ناکار ناهمه بهده ۱) هره و نه در.

بهده بهخت: بهو بهخت ۱) بهریج

بهدها بهخونن: بهخوشی حالات له فرخوار دنی دانه چو یان گهنم ۱)
مرصی که دام بر ئو پر حوری غله دچار شود.

بهدهایی: ناله ی بهخوش، گروزانموی بهسح ۱) آه و ناله بیمار

بهده بین: بهوید ۱) به بین و مایوس.

بهده چاره: خو بهتال، تیسک قورس ۱) بهدقیافه و ناسحبوب.

بهده جه مهل: نه گونجاو، ناکار ناهمه بهده ۱) رشب کردن.

بهده خو: به گونجاو، بی ناکار ۱) بهخو

بهده خوا: دلپیس، بهچا که بهدور ۱) بهدخواه.

بهده دل: بهدخوا ۱) بددل

بهده را: بهرخراب، هرر پیس ۱) بهدهاد.

بهده ره سون: بهجسن، بههچیب ۱) بههچیب، بهداصل

بهده روفتار: ناکار خراب، بهدخو ۱) بهدرفتار

بهده و قه: بهرن کردن، نگاداری ریونگ له بهه وهر، نه و نه نه بهده

«باد راهه» به، وانا: یاسداری ریگه، بهاره بهده و ده ی برده ۱) بهرله

بهره‌اند و نازاد. (لنزندان بهر بوم، تسمیه که بهر بوه؛ ۱۵) پاشگری
هنگر، گش. (رنجیهر، باره‌هر، فرمانبر؛ ۱۶) وەرگر: (میرت‌بهر،
سی‌یه که یس؛ ۱۷) روی تماش: (تم بهری خو دایه‌دا؛ ۱۸) بهره‌و
داهدت: (بهرو بوټ نهمسال چون بو؟؛ ۱۹) بهرگند: (وتی توکبه‌هر
ونکا ده‌نکه‌جی) «هزاره؛ ۲۰) روز (بهر به‌سابل‌اح ده‌چم؛ ۲۱) پوری
سمریت: ۲۲) بهش، پار. (نهم‌ندهم بهرن‌که‌وی؟؛ ۱) سینه ویر ۲)
سوه، ثمر؛ ۳) جنین؛ ۴) پانین؛ ۵) قبل؛ ۶) پوشیدن؛ ۷) طرف، سو؛
۸) عرص و بهما؛ ۹) سنگ؛ ۱۰) فشیگ؛ ۱۱) باطری؛ ۱۲) آستر؛
۱۳) درگاه؛ ۱۴) آزاد، یله؛ ۱۵) پسوند به‌معنی کیشده؛ ۱۶) گیرنده؛
۱۷) روی و جهت؛ ۱۸) بهره و درآمد؛ ۱۹) زهار؛ ۲۰) به‌طری؛ ۲۱)
ضمه؛ ۲۲) سهم.

بهرناهای: ده‌رکه‌وتن، هانده‌هر [بهر و ن آمدن.

بهرتیل: زه‌ویس وه‌خنی کیلان [بهر زمین شخصی.

بهر: ۱) زاناو به‌تگوس. ۲) بهرخ، وهر؛ ۳) به‌راسی [بهر؛ ۱) مدبر؛ ۲) بر؛
۳) برآستی

بهرابه‌ره: هم‌بهره و ه‌که‌هف، چون یه‌ک [بهر مساوی و برابر

بهرات: ۱) مزی و دوزی ره‌جیهر؛ ۲) حیره‌ی هه‌میشه‌یی؛ ۳) رسو و
زوری بهش کردن: (نیوه‌ی مانگی شایان شوی حیژنی بهراتنی /
له‌خودری ده‌کهم ته‌لنه‌ی به‌شکو چلوچوانیم دتی) «افولکلو»؛ ۴)
حه‌واله‌ی پوئی [بهر؛ ۱) مُزد؛ ۲) مقرر؛ ۳) تقسیم روری؛ ۴) حواله
پولی

بهراتخور: هومان‌بهری به‌م، کارکهری ده‌ونه‌ت یان خان [مُزدبگیر.

بهراته: لاشی توپوری فرزی دراو [لاسه‌مُردار

بهراتی: جیره‌ی دایمی [مستری.

بهرادان: بن‌روایی، تواشا کردن، تماشاکردن، لن‌نورن، بر‌واته بهر [بهر
نگاه کردن.

بهرادن‌دان: زسیاردهن بر‌دوست کردن: (ده‌ستیک جلکم به‌رادان داوه)
[بهرادش دادن

بهرارده‌ی: هه‌لکه‌بدن، کزن [بهر درآوردن

بهراز: ۱) حر، خوگ، گاکول؛ ۲) بره‌تیه به‌پیای زورهارو کولنده‌رو
به‌کار [بهر؛ ۱) گراز؛ ۲) کنایه از آدم شجاع و نستوه.

بهرازخور: بره‌تی له‌ک‌که‌یی، ته‌هلی ححق [بهر کنایه از اهل حق.

بهرازه: ۱) که‌لهی یه‌کسم که له‌شش سالیبا دیت؛ ۲) داری که به‌رداشی
بی به‌رز ده‌که‌نمه؛ ۳) مله‌ی، بوسه‌یاری؛ ۴) کاریته؛ ۵) قایشی جوت
له‌شوتی به‌دراو [بهر؛ ۱) ناب اسب شش ساله؛ ۲) چوب حمل سنگ
آسیاب؛ ۳) اهرم؛ ۴) بالار؛ ۵) سد حیث که از ترکه‌هافته شده باشد.

بهراس: ۱) وشه‌ی برسیار، وانا، بی‌درو؛ ۲) له‌راسی‌دا، به‌دروستی [بهر
۱) برآستی؛ ۲) به‌دروستی.

بهرامستی: به‌راس [بهر؛ ۱) بگ؛ به‌راس

بهراش: به‌رداش. سه‌بگ ناساو [بهر سنگ آسیاب.

بهراف: ۱) به‌ره زوروی تیخ تیزکردن؛ ۲) شیو وگور؛ ۳) زه‌مینی به‌رو
[بهر؛ ۱) سنگ سوهانی؛ ۲) رخت‌شویی؛ ۳) زمین آبی

بهراقی: کوز، کوبه‌ووه، جوات، جقات [بهر اجتماع

بهراقیرک: دیاری سیژند [بهر کاهری عیدی.

بهراقیلک: سوتکه سایون [بهر تمانده‌صابون.

بهرارک: هدیوان، به‌ریلایی، سه‌کوی سهر دا‌پوشراو [بهر تراس.

بهرام: یوی خوش، به‌رامه [بهر نکه‌ت، پوی خوش.

بهرامیهر: به‌رامهر [بهر برابر.

بهرامیهرکی: ۱) بیک گرتن و به‌بهریک هه‌لکیشان؛ ۲) مله‌رکی به‌رکی.

رک‌بهرکی [بهر؛ ۱) مقابله؛ ۲) مسافه

بهرامیهری: ۱) به‌ر به‌ری؛ ۲) به‌گرد‌چون و له‌زودا ونسار [بهر؛ ۱)

برابری؛ ۲) مقابله جنگی.

بهرامه: به‌رام [بهر نکه‌ت.

بهران: ۱) به‌زی نیر نیره‌هه‌ر، فوج؛ ۲) نام‌رانی‌که‌له هه‌وجازدا [بهر؛ ۱)

فوج؛ ۲) ایزاری دوحیش.

بهراتیهر: به‌رامهر [بهر برابر.

بهرانیهری: به‌رامهری [بهر برابر.

بهر نیچ: به‌روانه، به‌روانکه، سیردوس سنگو به‌ری بی داده‌نوس [بهر
پیشید

بهرانییل: به‌رامیچ [بهر پیشید.

بهرانگه: مولگی زان ده [بهر حای سوس ره در دست

بهرانه‌کیوی: بیری مهره‌کیوی [بهر هوج کوهی.

بهرانی: بیانی، بیگانه، لاه‌کی [بهر بیگانه.

بهرانی: قامکه‌گه‌وره، تنیامه‌رن [بهر نگشت شست

بهراو: ۱) زه‌مینی ناوی، به‌رام‌بهری دیم؛ ۲) بره‌تی له‌حق جوین و

چه‌داوه‌سو. (بای خوی به‌راو کرده، ناره به‌راووه گوی ناد تی) [بهر

۱) زمین آبی؛ ۲) کنایه از آدم حقش‌خور

بهراو‌پشت: به‌رو‌زو، واژی، به‌ریخون به‌رو‌واژی [بهر واژگون.

بهراو‌دان: پیش‌گرتنی ناو [بهر جواب گرفتن در آبیاری

بهراورد: ۱) لیک‌دا‌هوه، تاقی کردنه‌ره؛ ۲) تخمین، به‌حه‌پال

هه‌لسه‌بگ‌ندن نرحاسدن [بهر؛ ۱) آزمودن؛ ۲) حس و تخمین.

بهراو‌ه‌زو: به‌راو‌پشت [بهر وارونه.

بهراو‌ه‌ژی: به‌راو‌پشت، واژی، به‌ریخون [بهر وروبه

بهرآوی: ده‌غلی به‌راو ناوی، به‌رام‌بهری دیمی [بهر زمین آبی

بهرآویتن: بیجو به‌مردوبی هینان [بهر سقط‌جنین.

بهرآویته: دایکی که بیجوی به‌مرد بی بوه، بیجوی ته‌کامل قر‌یداوه [بهر
مادر سقط کرده.

بهراهی: شش‌ین‌دا له‌شکم و... [بهر پیشاهنگ.

بهرایی: ۱) به‌راهی؛ ۲) تبحاره ره‌وادس (دلم به‌رای نادا ناراری

بدن؛ ۳) سه‌بروی، توقره: (دلم به‌ریی نایه) [بهر؛ ۱) پیشاهنگ؛ ۲)

روا دیدن؛ ۳) صبری.

بهرپا: ۱) خویان له‌کاتی هه‌لا‌وشن؛ ۲) هیچ به‌سهر هیچ‌هوه نه‌ماو:

(کس نارای چونه‌ی به‌راهی؟؛ ۳) ده‌کی یوج که له‌په پاک‌روندا با

ده‌بیا [بهر؛ ۱) حرص زیر باد دادن؛ ۲) بر باد رفته؛ ۳) له‌یوک که باد

۱) برج میخ؛ ۲) سر راه گرفتن؛ ۳) در میان سخن آمدن.

بهری: پی خوست، بهر یا، زیر پی دراوا [در باره]

بهر بیج: ۱) و اشهر، موره ی بیج؛ ۲) پیش گری [۱]، و اش: ۲) سس گیری

به رتاش: ۱) بهر یا؛ ۲) بهر گد در اس [۱] سنگ ترش؛ ۲) موی زهار ترش.

به رتاشین: ۱) بهر برین؛ ۲) بهر گده دشین [۱] سگتر شی؛ ۲) موی عانه ترشیدن

به رتاو سویی که تاد لزی نه د [۱] حدی آهات گیر

به رتفک: حمد حلی نه گ، مده مده [۱] حمدی

به رتفک: بهر دهر کتی، کوچک هاوین، بهر دهاوژی [۱] سنگ برانی به رتیل: گریج، پاره یان میج که له کا به دای ده کس [۱] بول یا شتاک که در باری بیل بر ریس ریژند.

به رتوز: حور و حینج، که چ و داه تو [۱] کج و کوله.

به رتورنه: له به یی چون، حه لاس یون، (کیشه که به رتورنه ف بو) [۱] بر طرف.

به رتله: بهر هیزش [۱] زیر یورش قرار گرفته.

به رتله لاش: زه به لاهی ناقولای خویشال [۱] لندهور یدقوره به رتله لانه: دیری مالی بولک بو مالی ژاوا بهر نه گو رتلهوه [۱] هنیه خانه عروس به خانوده داماد قبل از زدواج.

به رتله نگ: ته نگه بهر، پی ده نهان [۱] سنگ

به رتیشث: قلیان قاوه لتی، سو که خواردنی پاش له خه وهه ستان [۱] ناشا، به رتله لاه، بهر نه لاه [۱] نگ به رتله لاه.

به رتیل: خاوه بو کاریک هینان، ریشودت [۱] رشوه

به رج: خمر جی خورایی و مایو یست [۱] خرج غیر لازم.

به رجفت: دهر مه تی حوت و گا [۱] محصول زراعت.

به رچل: بهر وانکه ی منال [۱] بیسند بچه

به رجوم: جیکلدانه، سیکه توره، سیفه توره [۱] زاغره، چینه دان.

به رجی: له پیش، زوترا [۱] سستر

به رجوه دن: ۱) دیمه، له پیش چاوژا دیاز؛ ۲) بهر ورد، لیکد نموه، ته خمین [۱] سطره؛ ۲) تخمین و حدس.

به رجوه ند: به رجوه و [۱] نگا: به رجوه دن

به رجینگ: پیشه مسره حشلیکی زتری ژانه که به سهر توئل دایت [۱] نوعی زیور زان که روی پیشانی قرار می گیرد.

به رجی: بهر یس [۱] ماسا

به رجافک: چاویلکه [۱] عینک.

به رجیو: ۱) دسمن؛ ۲) جون و له بار؛ ۳) دیاره [۱] سطره؛ ۲) زیبا؛ ۳) پدیده

به رجیواریک: ۱) نهو مید؛ ۲) زور توره و رک هه ستاو [۱] نامید؛ ۲) مایوس و محضی

به رجیو ته نگ: رد، به حیل [۱] حبیس

به رجیو تیز: دلار، سه غاوت [۱] سخی و بخشنده

به رجیو که: و شی ریشوداری به رجیو ته سپ [۱] پیشانی بند پروردار اسب و...

به رجیو که: به رجینگ [۱] نگا: به رجینگ

به رجیو: ۱) بول بیجی بهریشالی نه سپ، به رجیو که؛ ۲) نافت و گردان [۱] نگا: به رجیو که؛ ۲) پیشانی بند دروگران.

به رجیو یله: به رجیو که [۱] نگا: به رجیو که.

به رجیو: بهر ست، بهر قلیان، بهر قسه [۱] خوراک ناشا.

به رجی: هرتالهی میوه چنی، تریان [۱] سید میوه چینی.

به رجیو که: به رجیو چکوله [۱] سیدک میوه چینی.

به رجیو: به رجیو [۱] نگا: به رجیو.

به رجیو: پیجه موه [۱] به رجیو.

به رجیو: سه رجیو بی کیش، پیشه تنگی کو به ند [۱] سهاک رقص دسه جمعی

به رجیو له: نه ستوده کی دهر و دهی حدر به لای حیمه وه [۱] سول خارجی حیمه

به رجیو نه: ۱) خشلیکه به بهر چیه گدا دی و له دولا له سهر ده دری، کره مک؛ ۲) بهر خه بهیه [۱] زیور زیر چانه؛ ۲) عیب.

به رجیو: ۱) سنگی جیج زاگر؛ ۲) بره تی له به یاع، گالوک [۱] ۱) مسج چوبین سیاه چادر؛ ۲) گدیه رجیو

به رجیو: به رجیو [۱] نگا: به رجیو.

به رجیو: به رجیو [۱] نگا: به رجیو.

به رجیو: سیکه توره، به رجیو [۱] چینه دان.

به رجیو: گو سنی رتورنه [۱] عصب

به رجیو: حدی سس کنلار [۱] کسین فیل ار سجم

به رجیو: به رجیو [۱] نگا: به رجیو

به رجیو: به رجیو، سیمه بوره [۱] حسدال

به رجیو: بوتهی زیر سگمران [۱] بوته زرگرد

به رجیو: بیخوی بهر، بهر [۱] بره گو سفند.

به رجیو: بهر ویش [۱] سقط حنین.

به رجیو: شوانی بهر خان [۱] چوبان بره.

به رجیو: ۱) بهر خور، نهو نازوهی بهر له زستان ده کار ده کری؛ ۲) قوماش بن چلکی راست نه بر او [۱] آذوقه پیش خور؛ ۲) برش کج لباس یا بارجه

به رجیو: ۱) توش یون؛ ۲) به هره؛ ۳) میوه خواردن؛ ۴) بره تی له نیجاری باغ و...؛ ۵) نازه حهت یون له قسمی که سی. (به قسه که تی بهرم خوارد، نیم بهری خوارد) [۱] ۱) ملاقات؛ ۲) بهره؛ ۳) تخر خودن؛ ۴) کنایه از اجاره باغ و...؛ ۵) متاثر شدن از سخن یا کار کسی.

به رجیو: ۱) پیش خور، بهر خور؛ ۲) بهر کرژ، بره تی له حوه لکشی و باغیش که؛ ۳) زگ لهوه زنی، خو به خه لک تیر که [۱] ۱) پیش خور؛ ۲) کنایه از خود سنا؛ ۳) مرده خور، سورچر.

به رجیو: مراد حاصل، کامروا [۱] بهر خوردار کامیاب.

سنگ سوهان.

بهردهس: بهردهسب [ب] پادو.

بهردهسان: هسان، سان، بهردیکی لوس کراو، زونی لهسمر داده نیس و

بخی پی تیز ده کن [ب] هسان

بهردهساو: بهردهسان [ب] قسان

بهردهست: (۱) کستی له بهردهستایمو خرمهستی که سبک ده کا: (۲)

نهوشتهی دهست پی زاده گاو دور نه: (۳) بارچه تاسهزی قو له نزیک

جومگه [ب] (۱) بادو: (۲) دردسترس (۳) استراستین.

بهردهسته: (۱) تاسهزی قول: (۲) گیرنده و پهخسیر. ژیردهسته [ب] (۱)

آسر آسین: (۲) گرهار و آسیر

بهردهستی: (۱) خدمه نکاوی، نوکری: (۲) (بانی گیردهی [ب] (۱)

نوکی: (۲) اسارت.

بهردهستی: بهرده تهستی [ب] سنگ آتش زته.

بهردهشور: شوتهوی دهغل بو بهرده لی جیا کر نهوه [ب] شستی غله برای

جدا کردن سنگیره از آن

بهردهعازه به: بهرده تازه به [ب] سنگ زورامایی.

بهردهقل: (۱) نوکری هاویتی سهقمرو بهردهست: (۲) ویزه له بانی ناعا

[ب] (۱) نوکر همسفر یا رباب: (۲) سخنگوی ارباب.

بهردهقاسی: عهتاسک، نوچه قاسی، که هسک، بروکوان [ب] فلاح

بهردهقی: سهدهش کتی بهرکی لهسان لیکنرد بدا [ب] مسایه تهری

بهردهلان: بهرداوی، وهوس بر بهردره قن [ب] سگلاخ

بهردهلهرد: بهرداوبهرد [ب] بگ بهرد بهرد

بهردهم: (۱) بهدم، پیش: (۲) دمههلمج [ب] (۱) جلوه: (۲) نقاب.

بهردههور: موری جتی نه نی شیهه به سوژدهد [ب] مهر نماز.

بهردهموگنه: دهموگانه، میوزوگه، بهری جوره دهوه نیکه، یا دهیا به

دارم روهوه بسوست، دهروینهوه کوان تاسایی ده ماسی، ده پرن.

ده پکوتین، بوسه کیکلی زور له چریش نوسه کسری لی یهیدا دهی [ب]

مویزک.

بهردهموگه: بهردهموگانه [ب] مویزک.

بهردهنویژ: بهرده تان [ب] سنگی صاف که بر آن نماز گذارند.

بهردهواژ: بهرده باز [ب] بگا: بهرده باز.

بهردهوان، راهوان، کستی که باش بهشاح هلهده گهزی، شاخهوان،

زهدهوان [ب] سگ نوید

بهردهوک: بهرده قک، نوکری تیهستی و خوشه یستی تاغا [ب] بگا:

بهرده قک

بهردههار: بهرداش [ب] سنگ سا

بهردهی: بهردن [ب] بردن

بهردیل، (۱) شت له بانی شت، پیک گوزینهوه، مال بهمال، زن بهژن: (۲)

شدکی بهر بهران [ب] (۱) معاوضه: (۲) شیشک سه ساله.

بهردین: له بهرد چی یو، له بهرد تاشراو [ب] ساخته شده از سنگ.

بهردینه: (۱) بهردین: (۲) سیمهری بهرد- (خموه بهردینه خوشه) [ب] (۱)

ساخته شده از سنگ: (۲) سایه سنگ.

بهردهت کهوتن: نوش هاتن و به گیرهتین [ب] گیر آمدن

بهرده: (۱) برچ، حاتوه قوتکهی بان قهلا: (۲) بلند [ب] (۱) برچ: (۲) بلند.

بهردها: ههول هردهد [ب] اولین هرید.

بهردهاخ: بهروار، قندی کیو [ب] کمر کوه

بهردهاخور: نهسپی که فیره له ناخوری بندنهخوا [ب] اسپی که از آخور بلند

بجرد

بهردهان: (۱) شونایی بلند: (۲) بوی منه تندیک و هوزیک له کردستان [ب]

(۱) بلندبها: (۲) منطقه و عشیرتی در کردستان.

بهردهایهتی: بلندایهتی [ب] بلندی.

بهردهایی: بهرراهتی [ب] بسدی

بهردههز: بهرره [ب] بندر و ر

بهردهفر: (۱) مانی با زر بلندی دهفر: (۲) چاو به بهرده ژور [ب] (۱) پرند

بلند پرواز: (۲) آدم بلند پرواز

بهردهقک: تیهو له بهر به تهنه و د [ب] مانع جری

بهردهکردهوه: ههلیان، ژاکرن، بلند کردن [ب] بلند کردن

بهرده: (۱) قوتکه، (لیم بوته بهردهی یانان: (۲) فینایی له ماو بهحتایی دا:

(۳) شبوی برنج، بلا، قبولی: (۴) بزره گوم، ویدا یوه و [ب] (۱) بلند: (۲)

برجستگی وسط همواری: (۳) آش برنج، پلو: (۴) گم، تپیدا.

بهردههلیس: نهوی له هه مو قسان ههلهده داتی، زور بهزی نهزان [ب] وراج و

ندان.

بهردههسا: ههستایی به گورجی و راست دستان، (بهردههسا له بهرم

راسته و یو) [ب] با عجله قیام کردن برای احترام.

بهردهههر: بهردهقر [ب] بلند پرواز

بهردهجوه: سیسر کی دهست، حر حر [ب] خراسک

بهردهجوره: بهرزه حره [ب] خراسک

بهردهجوه: بهرزه حره [ب] خراسک

بهردههوایله: کولاره ی سالان، بادهوه، تپاره ی کاغیری [ب] باد بادل

بهردهزیشه: زوبه رجعت، بهردیکی بهقیمه تبه دهیکه نه عیم و قاس،

بهردیکی نامال سهوره و دتر و سکتی [ب] زور جند

بهردهفر: بهرزه، چاو له بهرده ژور، نرازی بهوژ یانهی تپایه، (ههرکه سنی

بهردهقوه رو دهمری / بای بلندایی بهردول دهگری) «ههزار» [ب]

بلند پرواز.

بهردهک: بلندایی بیوان تهنسایی، تم و تیهیه عهره ب کردیه تبه

«بهردهخ» [ب] برزخ

بهردهکی بانان: (۱) قوتکهی بهسهوژ یاری بانهوه: (۲) بهیهی له لاوی

تولاز و دته [ب] (۱) برجستگی لب بام: (۲) کنایه از جوان چشم چران.

بهردهگهوه: دهسته کی بهرزی [ب] تاز برچین.

بهردهلنگ: گیاه کی بالا بهرره له تیره ی بگ و جاره [ب] گیاهی ارنیره

بونه

بهردهولاخ: بهکسم [ب] سور

بهردهوبون (۱) ژاست بهوهوه، ههستان: (۲) تهره قی کردن [ب] (۱)

بلند شدن: (۲) کنایه از ترقی کردن.

بهرزه ههوايله: بهرزه ههوايله [ب] بادبدك
 بهرزی: (١) باندی: (٢) گهوهیی [ب] (١) باندی: (٢) باندیایی
 بهرزیته: بهرزی، بهرزیتهی [ب] بگا. بهرزی
 بهرزیلان: شیر و خست، تهسکسکه [ب] باری شیر یا خط.
 بهرزیل: تهسپ و مانی و دهخشی لئ سوار بوئی هابی [ب] اسپی که هتگام
 رین کردنش رسیده باشد.
 بهرزیل: شالو بو بردن، بههله بوچون [ب] با عجله و شتاب یورش بردن.
 بهرزه سه: بهرزه سه تکه، کههزی لهیه کجار مهشکه ریدی پهیدادهیی [ب]
 محصول کره یکبار منک.
 بهرزه نهک: دهیی پتوای کری بهون [ب] تخنه اند ره گیری تمیده هرش.
 بهرستو: بهخته، خوار گهردن و بالایی سینک [ب] پایین گردن،
 بهرسته: بهرسته ستنی [ب] سگ آتش نه.
 بهرسف: وهره، حوب، حواب [ب] حواب
 بهرسفک: ههوی، بهر بلایی [ب] ایوان، تراس.
 بهرسفیل: بهرزه سوری لئواری لئو که موسولمان ده یقرتینی: (کافره
 بهرسفیلی خو ناکات) [ب] موی سبیل که بر روی لب آید.
 بهرسفیل: بهرسفیل [ب] بگا. بهرسفیل.
 بهرسفیل: سوکه نرگهه [ب] سگسکه خفیف.
 بهرسور که: سیرسری ناوبال وهک قالوچه دهخ [ب] سوسک خاکی
 بهرسوف: وهرگهزه، نخون، قلی [ب] وادون.
 بهرسولینگ: سگ بهخته: بالندریکه [ب] پرنده ای است.
 بهرسویل: بهرسویل [ب] بگا. بهرسویل.
 بهرسویل: کولیره ی بهساج برزو [ب] نوعی گرده ناز.
 بهرسيله: قورده، کالکی تری، تری هیشا ترش، پهسیره، پهسيله، هانه
 [ب] غوره.
 بهرسینگ: سینه بهندی زین [ب] سینه بند زین
 بهرسینگه: (١) بهرسینگ (٢) بهرته له ناوچه ده: (بهفر بهرسینگه ی
 رزیو ٣، نیش لئو گرتن و رنگه ی ده چوون برین: (بهرسینگه ی
 لئو برمه ده) [ب] (١) سینه یه اسب: (٢) کتابه رنیم قد: (٣) جلوره قرار
 کردن
 بهرسینه: سینه بهندی زین، بهرسینگ [ب] سینه بند سب.
 بهرشوش: سهره و زیر، بهرسوف [ب] وادونه، روبه پایین.
 بهرشوش: هاندهه، ده رکوت [ب] بیرون آمد.
 بهرشوش: بهرکوت، خواردن بهرله چیشتن یی گیشتن [ب] خوردن قبل از
 حاضر شدن غذا
 بهرشوش: بهرسو [ب] بگا بهرشوش
 بهرشوش: ده رکوتوه [ب] بیرون آمده.
 بهرشوش: ده رکوت، هاندهه [ب] بیرون آمو.
 بهرغوله: دهسته بهر [ب] متعهد.
 بهرغوله: بهرغوله، گله ی بهرغو کار [ب] گله بره و بزغاله.
 بهرف: بهر، وهر، وهره [ب] برف.
 بهرفخو: بالندریکه [ب] پرنده ای است.

بهرخوژک: جوژی تهزه ی ورد [ب] تگرگ رین
 بهرفره: بهرگوشاد ههرا ی پانو بهرس [ب] گشاد.
 بهرفره: بهرفره [ب] گشاد.
 بهرفریدان: بهر ورس [ب] خه ند حس
 بهرفمالک: پاروی بهرمالین [ب] پاروی بهر وری.
 بهرفه شو: شتیوه، بهر ورس یکه ده برین [ب] بارش برف و باران
 باهم.
 بهرفهک: جوژی میوه رو پیچه سهری پادانه [ب] نوعی عمامه مرد به.
 بهرفاژی: بهراوه زو، سهره و خون، پش و ورو [ب] ورونه.
 بهرفاله: دهس بهنله، ههژار، نه دار [ب] کتابه از بیوا.
 بهرفانک: بهرو نکه، سینه بهندی کارکردن [ب] پیشینه
 بهرفی: توپیو، کهوتی، سه کمت، مرد له رنگه ی خراپه ده، بهرا بهری
 شه هیدبون [ب] هلاک شده.
 بهرفین: مردن له زین خراپه ده، بهران بهری شه هیدبون. (تهوی میرکوژ
 بهرفی، [ب] هلاک شدن.
 بهرفی: (١) بهروسکه: (٢) تروسکه [ب] (١) ادرخش: (٢) درخشش
 بهرفی: رکوتی، وک له سک [ب] کیه تون
 بهرفلیان: دهه لئی، بهرسنت، بهرحای [ب] مانسا
 بهرفقو: ناسهری سهره ست له کهو [ب] آستر آستین.
 بهرفه وه: بهرزه یه ده (بهرفه وه بهشای کردم) [ب] غصباک
 بهرفی: بهروسکه ی [ب] برقد.
 بهرفیبه: تیلگرف، ته لغراف، له تیندن [ب] تلگراف.
 بهرفک: (١) گوله: (٢) گیرفان، جیب، جیو، باخه ل: (٣) تهستیره به که
 عهره پ ناوی ناوه: «شه عسرای شامی» [ب] (١) گوله: (٢) جیب: (٣)
 ستاره شعرای شامی
 بهرگاتی: کریکازی بهه وخت و سات: (نیمه بهرگاتین به گوتیه ی
 سه عاته کار موجه وهره گرین) [ب] کارگر ساعت کار
 بهرکان: (١) کهرسته ی ناعده کراو بو خانو کردن: (٢) کارکر، بهران بهری
 سهرکده: (٣) سهرولی ریزی [ب] (١) مهالغ ساختن: (٢) ما نه کرد
 (٢) غمه: (٣) معولر دستوری
 بهرکان: ده لاقه ی دیواو ده، په نه چره [ب] به چره.
 بهرکانی: (١) بهره فانی، قه لماسک، قوچه فانی، کهه نیک: (٢) خواروی
 سهرچاوه [ب] (١) هلاخن: (٢) پایین سر چشمه.
 بهرکاو: داویتی شاخ، بناری شاخ [ب] دامنه کوه.
 بهرکون: له بهر کردن، بو ده ورس و .. [ب] ریز کردن
 بهرکم: (١) گولاو، (٢) قه هس [ب] (١) گلاب: (٢) قفس.
 بهرکو: (١) قه لوزی زین: (٢) بهرکوتی ده غل: (٣) لای زووی خه رمان
 [ب] (١) قریوس: (٢) پیش کو بیده غله: (٣) پایین حرمن.
 بهرکوت: بهرکوتی ده غل [ب] پیش کو بیده غله.
 بهرکوت: بالندریکه، مه لیکه [ب] پرنده ایست.
 بهرکوره: بهرچیل، بهرحه بهدی شوژ [ب] گوشت زیر چانه، غشپ
 بهرکوره: قوئه: بالندریکی بهوکه [ب] پرنده ای کوچک.

بهر کوژه: دادزوی په خه ناسر سگ، پس پیسر، (دخ له دل بومه گړنې
بهر کوژه) «همزار» [گر بیان]

بهر کوښته: ریش نښکړ که مو [ریش نښک و کم مو.

بهر کوښه: بهر کوښته [نگ، بهر کوښته.

بهر کوښ: بهر له بڼه، بهر له بڼه، کوښ پوښ له کاسی کرد [پیش بند

بهر کول: تهر او نه کول [بیم پخته، سرجوش

بهر کول کردن: پیش ته او کوښ له شیو خواردن [خوردن غذا قبل از

خبر

بهر کوله: دارې دولکه ده پخه نه ناو ټیره قه و مژانه [ر قطعات حبش.

بهر که: خبر و بهر که د، پت، (مهره سور بهر که دا د بهر که می زاوه،

هه ی بهر که کی، [توکت.

بهر که تی: هه لکه مته، شیاوی ږولې گرتن، ژور زیرنگو به کد [

شایسته و محترم.

بهر که ش: سینی، معجون، معجون، یالته بهق [طبق، سینی.

بهر که فتی: بهر که تی [بگا بهر که تی.

بهر که ک: بهر، بڼ پلکه، نار دیوانه سلیم [تر دیم.

بهر که ل: ټینگون، بوټنگین، نوگو هان، دامنه چه قان [ماده گاو سه ساله.

بهر که ل: بهر کول [سرجوش

بهر که موه: بهر د بکه ژو تاگر ده گړن، جه نو زه بهر دی له بهر روژو نه نگ یور

[زغال سنگ

بهر که موه ۱: گد بگی گهره سیرې و بوښوښد ۲) سهر بهر که ده.

به ناو ۱) گیاهی ست خوشبو: ۲) زیر ناف.

بهر که موتن ۱) ویکه موز: (بهردی بهر سهرم کهوت) ۲) بهر

مده به شد: (له گوشت بهشین دا پیلیم بهر کهوت) ۳) وین کهوتن

(ده ستم بهر چه رح کهوت) ۴) نوره، نوبه: (او زو بهرم ناکه وی) [

۱) اصابت کردن ۲) سهم رسیدن ۳) ویر افتادن ۴) توبه.

بهر که موز: تمگی نو بهر دنگ [تنگ بوله تنگ.

بهر که یه ۱) بریک، نوینه: ۲) یاریده، هاریکار [۱) نه ایسته: ۲)

هکر

بهر گ: پښو، بهر (حاری بهر گ هاتم نه تم دی) [قبلی.

بهر گ: ۱) گهلا، پهلک، بهنگ: ۲) پښته کتیب: ۳) پوشاک، حلق: ۴)

دو، مهرام [۱) برگ: ۲) جلد کتاب: ۳) لباس: ۴) قرام

بهر گ. که سی پیش گای سده حوت ده کمری تا میری کا [آنکه گاو را

شحم آموزد

بهر گان: کوبالی بهر یان [پاچه عریض

بهر گانلکه: چوپله کوکبه یکی رهش و سپیه له خه تی جوت دواي گا

ده که وی، قون هه لته کینه، کلک هه لته کینه [پرنده دم خسانک

بهر گایی: یونه بهر گ، پیش گاکه و تن له جوتا بو راهینی، هه قون [

عمر شخم به گو اموختی

بهر گ ښکرتن: ۱) خد کردن کیب: ۲) ده قومش هه لکشیانی

(نیهو، ۱) جلد گرفتن کتاب و... ۲) ملحه کشیدن رخت خواب.

بهر گ درو: جلد درو خه یات [خبط.

بهر گدور: بهر گدرو [خبط

بهر گز ۱) لهبت، جبک پای ده فریکی که نرخ ده کار کردن تا نازه و

به نرخ کون نه بی یا نه شکن: ۲) پیشگر (بهری ناوه که بهر، بهر گری

له شکره که یو بهری لی گرتن) ۳) زنی که منالی به سوتان مرده.

ودمی یی به حوی و ترشی سمساق بهر بیکه و بلوقی ناگرده کات و

نه منلی بهر بیکه ۱) استفاده از کبه و بی ارزش چپ حفظ تازه

و ارزنده ۲) سد و ماسع: ۳) زنی که بچه اش در آتش سوخته به

به اعتقاد به بار بخت سک و سمان پر جوش و تاول آنها را از بین

می برد.

بهر گرانه: کومه کوهه دبو شه کمر نی چه کدار [کمک پشت جبهه.

بهر گرتن: ۱) کاری بهر گری: ۲) خوراگرتن و تو نست له بهر دژواری یان

له بهر انبه له خو بهر تیر: ۳) میوه دانی دار: ۴) تاوی زاخ له کوتانی

رهنگ کروند تا کال بهر بیکه ۱) دفاع: ۲) تاب و مقاومت در برابر

پلایا... ۳) بهر آمدن درخت: ۴) به کارگیری زاج برای ثابت ماندن

رنگ پاچه.

بهر گرد: شتی نه خوشه و بست له بانی خوشه و بست ده کار کردن، بهر گز

[به کارگرفتن بی ارزش برای حفظ بارش.

بهر گرد له: داریکه ده خریته تر پازتاو [چوبک زیر اهرم.

بهر گوی: بهر گرتن [دفاع.

بهر گ گرتن: بهر گ تی گرتن [تجلید.

بهر گن: لوا، کولگی و شتر و بهر [پشم شتر و بزه.

بهر گورد: در گورد، دارق له نیوان ر یل و یوی بهون دا بو راست کردن

نو [چوب میان در و بود در قالی باقی

بهر گه: تافت، توان، بی و سنان، در بردن (بهر گه ی حمل می من

ناگرتی) [تاب و توان.

بهر گه ده: جیکه ی روایی نو که بهر، لای هره خواروی ورگ [زهر.

بهر گه: خوانجه ی ده سفر وشی باو بازو [هندوچه پیلور

بهر گه ده کتی: جوانی گزه. ژور تر بو که له بهر نه سپی ده نیس [

ریبای محله، بیشتر برای خروس و اسب به کار می رود.

بهر گه ش: بهر گش، یالته بهق، سینی [طبق، سینی

بهر گه شته: کلول، چاره و دهش، بهر بخت [بدرخت.

بهر گه شتی: بهر بختی، نه هات [بدرختی.

بهر گه گرتن: دهو بردن، ده گهل دهو در دژواریدا هه لکودن [دپ آوردن و

مقاومت

بهر گهل: بهر عدل [گله به

بهر گه لا: بهر بکه به گه لای دارمازوده ده چی [ار ثرهای مزوج.

بهر گه له: دوا شوان، یاریده ی شوان [دستار چوبان

بهر گه له وان. شوی بهر عدل [حویاب به و بری له

بهر گه می: کد کور، کوره به قه بر بیک ایی

بهر گه میو: بهر لکه میو، گه لایو، نایر ح [برگ مو

بهر گیر: ماری زهراوی حه ستم [مار افعی.

بهر گیر خستن: هینانه گیر، وه گیر هینان [گیر آوردن.

بهرگیر کهوتن: وه بهردهست هانن [۱] گیر آمدن.

بهرگیری: پریزکاری له ولات، بهگز دوژمن ده چون، پیش بهدوژمن گرنن [۱] دهاع

بهرگین: نسسه، بهسز [۱] بییشه

بهروما: بهرواری خواردن [۱] نیم خورده.

بهروماخ: جوژی بهروسیجاری لوبهیی که تونی تیده کهن، پیره جیگه روی هامیش یا هه میش، بهروماخ [۱] بوعی کاغذ سیگار.

بهروماخ: بهروماخ [۱] نگا: بهروماخ.

بهرومال: (۱) پیش درگا: (۲) نهوی نویزی به سمرده کهن، دوگرد: (۳) بناو نی مال: (۴) یارجه می له کاتی هاتی پای بههیر به سمر جادر بهوه ده گرن تا پ زورکار له ره شمال به کا، باگیره وهی تاول [۱] (۱) چو حاسه: (۲) سجاده: (۳) خانه دار: (۴) پارچه ای محکم که هنگام صوفان بر چادر وند تا اسب نیسه.

بهرومالک: چاچیم، مهوج [۱] چاچیم.

بهروماله: (۱) بناو نی مال: (۲) پاشماله، ماله ههزار یکی خیره تگری مایکوه جیگه یان ده وه تی، ژیرماله [۱] (۱) کدبانوی خانه: (۲) خدمتکاری که در خانه اسکان دهد.

بهرومالی: بناو نی مال [۱] خدمتدار

بهروماو: بهرو [۱] نگا: بهروما.

بهروماوه: بهرو [۱] نگا: بهروما.

بهرومته: مته تبار، به متهون، چاکه به سمر [۱] متهون.

بهرومور: گهر دانه له مته و مورور [۱] گردن بند از مهره.

بهروموسولان: ژیرمیزه لدان، توری بهوه و زورن له گون [۱] مانه

بهرومه چیل: ده رگا و دیواری له شوک، چه بهر [۱] دیواری از ترکه که بر دور حصار و باغ و قلعه و امثال آن کشند.

بهرومهسکان: مانی شیرمه خور [۱] طفس شیرخواره.

بهرومهسکانه: بهرومهسکان [۱] شیرخواره.

بهرومه ی تاوی: بهرومه یوان [۱] نگا هه یوان.

بهرومیل: بوشکه، ده فیری گهره ی دارن بر تراوه کوپه ی داری سه رگیرا [۱] بوشکه

بهرومیو: به لکه میو، نا پراخ، گه لامیو [۱] برگ مو.

بهروناف: له ققم، له ققم، مارناو [۱] لقب.

بهرونامه: بهیره وی نوسراو یو کومه ل و خیزب [۱] برنامه

بهرونوژ: نیمای جماعت، پیش نوژ [۱] امام جماعت، پیش نماز.

بهرو: دادراوی یخه، بنسیر: (۲) پیشین، له میز (لهرومانی بهرود): (۳) له بهم [۱] (۱) گریبان: (۲) پیشین: (۳) می برم.

بهرو: نهپا، نهپا، نهپا، [۱] می برد.

بهرو: (۱) بهری داریکی لیری و زور باسراوه، پیاویش ده بخاوده ش بهته لائف: (۲) بهری و حورمه ت: (آپاویکی بهرو): (۳) بی شهر و قسه روق [۱] (۱) بلوط: (۲) محترم: (۳) پورو.

بهروار: گهوه، مارقه دی کیر [۱] کمر کوه

بهروال: بهروار [۱] کمر کوه.

بهرواله تی: بهنما، به زاهیر [۱] ظاهر آ.

بهروان: سینگ پوس، نمو پارچه ی لهوه حتی کارا یان لهوه حتی مان خواردن متالان به سینگه وه ده به ستری [۱] پیش بند.

بهروانک: بهروان [۱] نگا: بهروان

بهروانکه: بهروان [۱] نگا: بهروان.

بهروانه: بهروان [۱] نگا: بهروان

بهروپو: (۱) بههره ی زه می، داهانی زهوی: (۲) ماوه و مودا: (رستانی تمسال وادیره بهروپو دن زده بی): [۱] (۱) بهره رمین: (۲) مدت.

بهروپو خچه: جلدکو له لوبه ی تایبه ی زن: (بهروپو خچه ی تیک ناوه، دهروا) [۱] یخچه و وسایل مخصوص زنان.

بهروپوم: بهروپو [۱] نگا: بهروپو

بهروپیشکه: لایک به کهل و به لهوه، پیشکه و ته سپایی پیشکه، ده رگوش و هه رشتن ری [۱] گهواره و لوزم آن.

بهروپشت: بهراوه زر، راژی، پشت و زو [۱] وروته

بهروپیر: پیشواری، بو ریز له پیاری ماقول ده رکه وتن له مال، بهرو پیرایی [۱] استقبال.

بهرووا: (۱) بهدوی به کا هاتن، یدک له دویک: (۲) بهرو و پاش، زویه دواوه [۱] (۱) نوالی و تسلیل: (۲) به عقب.

بهروواختستن: (۱) پیش و پاش کردن: (۲) محتمل کردن و پاشگویی هاویش [۱] (۱) پس و پیش کردن: (۲) پس گوشت انداختن

بهرو ووا کردن: پاش و پیش کردن [۱] پس و پیش کردن.

بهرو ووانن: شوین هه لگرن، وه دو کهوتن بو بی گیش [۱] تعقیب کردن بهروژ: (۱) بهر بهروچسک: (۲) گوشت یا مه زوی روه و زو: (۳) لهروژدا.

بهرو تهری له شهردا [۱] (۱) آفتاب گیر: (۲) دهکده یا مزرعه رویه شرف: (۳) در درو

بهروژو: مانگرتو له خواردن لهروژدا [۱] روزدار

بهروژوی: بهروژو [۱] ده ده دار

بهروسی: بهروین، بنجر بهروسی فریدان [۱] نداشتن بهجه.

بهروش: بهشیکه ناشیو دهیدا به تاشهوان [۱] سهم آسیابان از سجاوب، بهروش. قازان، مه نجهل، قه زن [۱] دیگ مسی

بهرو قازی: بهراوه ژو، بهروپشه [۱] وارگون.

بهروک: بنسیر، یاخه، بهرو [۱] گریبان.

بهروک بهردان: بر به تی له ده ست به یاخه کر نهوه، له کوئل کهوتن، ده فزی بهردن [۱] گریبان رها کردن

بهروک گرتن: بر به تی له ته شقه له بی کردن، شهر بی فروشتن، گهر تی هالان [۱] گریبان گرفتن.

بهروکله: (۱) خه یاری تازه کوژاوی به ققم قاصک: (۲) دارو کیکه ده نو پاش باره وه سته ندودا [۱] (۱) خیار نو بر ریز: (۲) چوکی در حیش.

بهرو هج: (۱) ناسنی که تهنگی لی دوس ده کهن: (۲) بر به تی له ته تنگ [۱] (۱) پولاد: (۲) کنایه از تنگ

بهرو متتا: شاگردی صنعتکار، بهردهستی پیشه ساز [۱] شاگرد کارگاه. بهرو سیل: ناوگوزک، ناگردن، تفک، کوانو [۱] آتش دادن.

بهره زئی: میوه‌ی درکه‌زی، دروی پهرئس [ب] میوه حار پرچین.
بهره ژان: ژاندهوژنه، ژان لئی هاتی رگ پر بهره و حتی ژانی ژان [ب] درد
کاذب پیش از زایمان.

بهره ژور: روه و بلندی [ب] سر بالایی

بهره ژوره: هوراز، نه‌فراز، هل [ب] سر بالایی.

بهره ژه: پیوه‌ی گی [ب] سمع و اسگم گی..

بهره ژه: گیاهه که بو دهرمانی متدالان ده بی [ب] گیاهی درونی

بهره ژله: بهره‌مشکه، رونی په‌کجار مه‌سکه‌واندن [ب] کره یکبار مسک
ردن.

بهره ژیر: بقیو، سه‌رو خوار [ب] سرارین.

بهره سستی: بهرد نه‌ستی، پردی ناگرین [ب] سنگ آتش‌زنه

بهره شک: گیاهه که [ب] گیاهی است

بهره شو: بهره‌شوور [ب] شستن و پاک کردن حیوانات.

بهره فان: ناوبریکار، که‌سی که‌ده بیته میایی ناشت کرده‌وه‌ی دودز [ب]
مانعی

بهره فاتی: ناوبری کردن، نیوان کردن [ب] میانجی کردن.

بهره ک: (۱) بهروک (۲) بهره‌ی رینی نه‌سپ [ب] (۱) گریبان؛ (۲)
سینه‌بندین.

بهره گه: (۱) جی گهراندنه‌وه‌ی ناوا (۲) ریبازی سچیر که‌روکه‌و پهنی
ده‌گرن [ب] (۱) سته برعاب؛ (۲) مسبر عبور شکار که شکارچی در آنجا
کمین کند

بهره گه‌لا: بورگیکی سورو سبی که له‌گه‌لای دامازو ده‌ده‌چی [ب] نمر
تاول هاشدی که از برگ مازوح بیرون آید.

بهره‌لا: ره‌ه، بهره‌لدا: (ته‌سه‌به که بهره‌لا بو، به‌زندان بهره‌لا بوم،
بهره‌لا به گوی مادانه عیب و عار) [ب] ول، یله، لاقید.

بهره لیفته: پیش‌به‌تد، پارچه‌ی داپوشی که‌مه‌ر تا نه‌ژو له‌کانی کاودا [ب]
پیش‌بندکار.

بهره‌ماک: پیجوی بهره‌لدا ده‌گه‌ل دایک که به‌تازادی شیر ده‌مزی و دایکی
نادوشی [ب] بچه حیوانی که تمام شیر مادر را به او بدهند.

بهره مال: خانه‌دان، مال‌گه‌وره، گه‌وره‌مال [ب] خاندان.

بهره‌مو: پیجوی ناژول که‌دهم له‌گوان ناکاته‌وه و به‌ژور دوری ده‌خه‌نوه
[ب] بچه حیوانی که به زور از پستان مادر جدا می‌شود.

بهره‌موم: بهره‌میر [ب] آشفال کندوی عسل.

بهره‌مشکه: که‌وه‌ی جاریک مه‌مشکه‌زاندن، بهره‌زه‌نه [ب] بگا: بهره‌زه‌نه.

بهره‌میو: خشت و خالی نو پوره‌میش [ب] آشفال کندوی عسل.

بهره‌ندک: پیشوار [ب] پیشواز، استقبال

بهره‌نگار: ده‌گزارچو، ناوقا: (نمو بهره‌نگارم بو، منیش بهره‌نگاری
یومه‌وه) [ب] گلارین.

بهره‌نگاری: به‌رانهری کردن، ده‌گزارچون [ب] گلایرشدن.

بهره‌واژ: به‌راوه‌ژو، واژی، پشت‌برو [ب] وارونه

بهره‌ویر: ری لئی برین، پیشه برکی، پیشه برکه: (دبتم هه‌لات گووچی
بهره‌ویرم داوه‌وگرنم) [ب] سر راه گرمین بر

بهره: (۱) بهه، بوه: (نمونه بهره بو پهرت)؛ (۲) ده‌نگ‌دانی گ بو گهرانه‌وه
له‌سمری خدت، بهره‌که بهم‌لاوه یان وه‌وه‌وه لای خدت لئی دراو: (۳) تیره،
مایقه: (خانی دمدم له بهره‌ی برادوست بو)؛ (۴) سینه‌بندی ته‌سپ که
به‌ته‌نگه زتموه‌یه؛ (۵) ده‌رگا؛ (۶) بهس کردنی باران؛ (۷) یله، که‌مه؛ (۸)
به‌هه‌ره داهات. (بهره‌جوت، بهره‌مشکه)؛ (۹) مه‌ودای نیوان شهو
مولا له‌کانی برور نه‌نید ۱۰۱) خشت و خال؛ (بهره‌میو) رانه؛
خشت و خالی سو خه‌تف. (۱۱) رویه: (بهره‌و خوار، بهره‌و ژور) [ب] (۱)
پیر: (۲) که‌مه صدازدن گاوه‌نگام شخم؛ (۳) عسیره؛ (۴) سه‌به‌به‌داسب؛
(۵) درپ؛ (۶) به‌سامدن بران؛ (۷) بتدریج؛ (۸) بهره‌ کشاورزی و کره
مشک؛ (۹) فاصله بین باقیده تا دقه؛ ۱۰، ۱۱، ۱۲ و ۱۳ [ب] (۱) بطرف.
بهره: کلیم، به‌ر له‌ی [ب] کلیم.

بهره‌به‌وه: (۱) کم‌کم و به‌تدریج؛ (۲) چون یاشی‌خون، ده‌سته دوی
ده‌سته: (بهره‌به‌وه هاتن و گه‌یشتن) [ب] (۱) کم‌کم و بتدریج؛ (۲) صف
بعد از صف

بهره‌پوری به‌یان: نزدیک به‌روز بو‌نوه [ب] نزدیکهای صبح

بهره‌به‌یان: به‌به‌یان، بولینه‌ی به‌یان [ب] بامداد، بگاه.

بهره‌بیل: بهره‌جوت، داهاتی ره‌وی [ب] بهره زمین.

بهره‌بین: ده‌مین، زاربین [ب] دهان‌بند.

بهره‌ته‌شی: کوته‌داریکی پانکه‌له‌ی گره‌فهره ده کلکه‌ته‌شی زاده‌کن تا
قورسین [ب] چوپکی مدور و سوراخ در پایین درک.

بهره‌تی: بره‌تی، کنایه [ب] کنایه.

بهره‌ج، حاره، عیلاح [ب] چاره

بهره‌جفت: بهره‌بیل [ب] بهره کنب

بهره‌جوت: بهره‌بیل [ب] بهره کنب

بهره‌جه‌ژندن. بهره‌جیزان [ب] نزدیکهای عید

بهره‌جیزندن روزی ریک‌به‌حیرن [ب] نزدیکهای عید

بهره‌خوار: ره‌له‌ی ژیر و [ب] ره‌به‌پایین

بهره‌خواره: لیزایی، نشیو [ب] نشیب

بهره‌خهر: (۱) جی بارونه‌ی کاروان؛ (۲) مال‌فردا کیک، پیچریان به‌مردوسی
ده‌بی [ب] (۱) حای اطراق؛ (۲) جنین ابدان.

بهره‌زوت: مرده و ریده، مولکه‌و جانی سهر ریه‌ری به‌چیر [ب] کمیگاه
بهره‌ریخ: دیوار که‌ی پشتیواسه‌ی دیوار [ب] دیوار گوتاهی که برای
محافظت از دیوار اصلی بنا کند

بهره‌زا: به‌کمین بیجو، به‌کم هرزه‌ند [ب] نحسین هرزند

بهره‌زا: گیاهه‌کی رورخواسه به‌کواسه‌وه ده‌روئی. (پیش نه‌وه‌ی شه‌ی
به‌یانی زولعی بهره‌زا بیژوی) «هعیس» [ب] گیاهی است بسیار زیبا که
در کوه‌سبها می‌روید.

بهره‌زبانه: ناغزونه، سیر، ناغوه و زبانه‌ی که‌وش و قایشی پشت و... [ب]
سگک.

بهره‌زبانه: بهره‌زبانه [ب] سگک.

بهره‌زوانه: بهره‌زبانه [ب] سگک.

بهره‌زه: تهر، ناوارو سهرلی شیواو [ب] اواره.

سام.

به‌زاخ: دورمان، شوفاق [۱] سخی چین، جاسوس
به‌زاز: کوتال فروش، گهر فروش [۱] فُماش فروش.

به‌زان: (۱) به‌رین، شکست خوردن؛ (۲) عاردا، هم‌اگرودن؛ (۳)
هاتنه‌خو، له‌سواری [۱] (۱) شکست خوردن؛ (۲) دویدن؛ (۳) هرود
آمدن، پایین آمدن.

به‌زاندن: (۱) شکست پیدان؛ (له‌شهر، به‌زاندن)؛ (۲) می‌زده لامکه کردن و
له بلویر ددرکه‌وتن. (من‌آله‌که عیری به‌زاندن بو، شو له‌پیشکه
ده‌می‌زی [۱] (۱) شکست دادن؛ (۲) در گه‌واره شاشیدن.

به‌زانی: شک پیدان، به‌زاندن [۱] شکست دادن.

به‌زتن: (۱) ده‌زین؛ (۲) برخسنی کاروان [۱] (۱) پایین آمدن؛ (۲) اُطراق
کردن

به‌زدونه‌ک: ترسه‌بوک، ترسه‌بوک، فره [۱] ترسو، بُردل
به‌زدس: (۱) رسدن؛ (۲) رسدن [۱] (۱) رساندن؛ (۲) رسیدن.

به‌زور: (۱) بزور، گوم؛ (۲) توم [۱] گم شده؛ (۲) تخم گیاه
به‌زورک: بزورک، زیپکه له‌لش، ورد، زیپکه [۱] خوش ریز.

به‌زورنج: گناه‌کی رو، بو خوشه [۱] گاهی سب حوسبو
به‌زگور: دوریز، نه‌لاح، جوت‌به‌ده [۱] بزگر

به‌زوم: (۱) شادی و کیف؛ (۲) به‌شقه‌لو گمر؛ (چون به‌زمیکمان پی‌ده‌کا)
[۱] شادی و برم؛ (۲) کتابه ر بمبول درآوردن.

به‌زومگا: حیگه‌ی شادی و ناهنگ [۱] برمگاه.

به‌زویششت: چاچکوه پیو که درمائی کوته [۱] پیه و سقر که بر رخ
چرکی نه‌ند.

به‌زه: (۱) دلوقانی، روح، دل‌هرمی؛ (۲) گوتاج، هله‌له [۱] (۱) رَحْم، ۲، گده
به‌زه‌تار: پیوی له‌سور ناگر گهرمگر او ده‌رمائی هله‌لشی ده‌سور [۱] (۱)
بیه تعیده برای ترک دست و پا.

به‌زه‌له: گیاه‌کان [۱] برزله.

به‌زه‌ک: نموشی ده‌دویی [۱] برقد

به‌زه‌وی: به‌زه، روح [۱] روح.

به‌زه‌یی: بز، به‌زه، روح [۱] ترخم

به‌زی: (۱) چوری سابون؛ (۲) پوزی خور [۱] (۱) نوعی صابون؛ (۲)
شکست خورد.

به‌زین: (۱) شکست خوردن، له‌بهر دزدان‌اندن؛ (۲) نهمی
رین به‌پشت؛ (۳) غاردان؛ (۴) یار هاویشتن، به‌زین؛ (۵) سو ریلوی
همل له‌مای [۱] (۱) شکست خوردن؛ (۲) اسب زین کرده؛ (۳) دویدن؛
(۴) پریدن؛ (۵) جفتگیری اسب با مادیان.

به‌زین: (۱) شکست در به‌دز؛ (۲) گالتو گمه‌به‌کی منالان [۱] (۱) هزیمت
دهنده؛ (۲) از مازیهای کودخانه.

به‌زیندی سهر: هه‌تار، تار ریدور تمالا [۱] تارنده بود.

به‌ژ: وشکایی، به‌زیندی ناوی، به‌ژ [۱] بر، مقابل دریا

به‌ژ، هاوتهم، هاوتهم [۱] همسن و ساز.

به‌ژان: به‌ژیش و ده‌ژ [۱] دردناک

به‌ژین: وردیون له‌ژیر شتی قورسدا، جیی ده‌رهاتن [۱] له‌سُن

به‌ژک: چیشرو له‌بی‌تاو، دینه‌کار [۱] دیسی.

به‌ژگداهاتن: به‌گژد چون، شهریی هروشن [۱] گلاویزشدن.

به‌ژن: هدیالا [۱] قد و بالا

به‌ژن: به‌زانه‌ری بی‌ژن [۱] متاهل.

به‌ژن یازیک: ناوقه‌ی یازیک، به‌زانه‌ری نه‌نگه نه‌سنور [۱] کمر یازیک.

به‌ژن زراف: به‌ژن یازیک [۱] کمر یازیک.

به‌ژن زراف: به‌ژن یازیک [۱] کمر یازیک.

به‌ژی: ده‌غلی دیسی، داهایی دینه‌کار [۱] دیسی.

به‌س: (۱) چیرنا (۲) ماوه بو زانی؛ (۳) حیگه‌ی مانگرتن؛ (۴) مانگرتن؛

(۵) روزه (به‌ستر پیوار)؛ (۶) به‌ست: (هده‌ی به‌سه، دی به‌سه) [۱] (۱)

پس؛ (۲) اسم زنانه؛ (۳) بست؛ (۴) اعتصاب؛ (۵) زیاد؛ (۶) بستن.

به‌سمات: (۱) هو‌ی کردنی کاریک؛ (۲) به‌وخت و کات [۱] (۱) انگیزه و
باعث؛ (۲) به‌وقت.

به‌سم: جی‌رس، به‌سمیت، به‌سمیت، ساد [۱] سه‌مناک.

به‌سمت: (۱) حیگه‌ی مانگرتن؛ (۲) گری و له‌میه‌رو به‌رگر؛ (۳) قه‌راغ جهمی
خیزه‌لان؛ (۴) کارینه‌ی داره‌را؛ (۵) جهمی نیوه وشک، گم‌تاو؛ (۶) لافاو

گیره‌وه، به‌س؛ (۷) لیکلرای بی‌کوه نویسنتر (دانه‌سب)؛ (۸) به‌سمار و
کین و به‌ین. (به‌ندو به‌ستیک هه‌یه بت‌روحینی) «هه‌زار» [۱] (۱) ست:

(۲) مانع؛ (۳) کر نه رودخانه؛ (۴) دیرک؛ (۵) رودخانه کم (آب)؛ (۶)

سیل بند؛ (۷) به‌م جسییده؛ (۸) بندویست.

به‌ستران: (۱) گری‌خواردن، گری‌دان؛ (۲) به‌جادو زاوا له‌پردود، ناهومید
یون [۱] (۱) به‌شدن؛ (۲) پسند داماد

به‌ستراو: (۱) به‌سکراو، گری‌دراو؛ (۲) روای بوک ناهومیدکوه که گانی بی
ناگری [۱] (۱) به‌سته‌شده؛ (۲) داماد به‌سته، عشین شده.

به‌ستریژ: به‌ریژ، به‌تریژ، ستریژ [۱] (۱) روز پیش، زیریروز

به‌ستریژ: ستریژ، به‌تریژ، ستریژ [۱] (۱) سه سال پیش.

به‌ستین: (۱) گری‌دان، شته‌کدان، به‌ند کردن؛ (۲) سه‌هول کردن، به‌یستی
ماسر؛ (۳) داجستن، (ده‌رگا که به‌سته) [۱] (۱) دریند بستن؛ (۲)

بستن یح و ماست و...؛ (۳) در بستن.

به‌ستمته‌وه: وه‌سستن، قایم کردنی شتی به‌شیکه‌وه [۱] چیری و به‌چیز
دیگر بستن

به‌ستوه: (۱) به‌دخ‌هوک، هدیون گرتو؛ (۲) کوپله [۱] (۱) به‌داده؛ (۲) خُم
کوچک

به‌ستوره: چومی که له‌هاویدا وشکده کا [۱] (۱) رودی که در تاپستان می‌خشکد.

به‌ستوک: ژنی داوین تهری به‌ده‌ست هه‌رکه‌سمه [۱] زن بدکاره.

به‌سته: (۱) له‌وه‌نده تیرا ته‌کا؛ (۲) به‌ره، فایده؛ (چی‌نید به‌سته‌نیه)؛
(۳) ده‌سک، چه‌دیک، باغه؛ (۴) سهر به‌ند، گورانی سوک‌نه‌وین بزوک؛

(۵) سهر به‌نه: (فلانکس به‌سته‌ی تاغاره)؛ (۶) به‌بودند (کاره‌که
به‌سته به‌تویه)؛ (۷) چه‌ندشتی ده‌یله‌جی گراو یا سکه‌ره به‌سراو

(به‌سته‌جایو، به‌سته‌سیما، به‌سته‌یه کم بو‌ناردی که‌ل و پدی منالان
بو) [۱] (۱) تور یس است؛ (۲) فایده؛ (۳) دسته گیاه؛ (۴) ترانه شاد؛

به قلیسوک: بسم و ناس و [۱] بسم
به دنگ حستن: گوی نر نمر [۱] کاره کمی به دنگ حست [۱] شب
گوس نداحس
به قو: بنگه، لولایی به نوره [۱] پا ح، بنگ
به قولک: به قو [۱] بار ح.
به قونداخستن: به قنگاخستن [۱] به تأخیر نداشتن.
به قه: به رانهر، له نه دازوی، به قهده [۱] به اند زه.
به قهده: به قهده [۱] به انداز
به قهه: [۱] رنگی که زو کال بینه: [۲] بن قهول و بهیمان شکین [۱]
[۱] رنگی که زود بهرد: [۲] به قول و پیمان شکن.
به قهه: به دهنگی بهر: [۱] به قهه و قهده (کا) [۱] با صدای
بلند
به قهوه: خاوه و رهو هین به توان و تابست [۱] توان
به قه: به تدره، به قهده [۱] به تدره.
به قیناچون: غمزین، به کپی له سهر شتی سووون، پی داگرتن.
بن چه قانن [۱] لجاخت و اصرار
به قینداچون: به قیناچون [۱] لجاخت و اصرار
به قینداکمون: به قیناچون [۱] لجاخت و اصرار
به قیه: به قهله له چهرم [۱] بحبه
به کور: کار، زور کار کمر [۱] کار
به کورخاردن: به کارهاتن [۱] بهرد خوردن،
به کور هاتن: به کور هاتن [۱] به کار آمدن
به کور هینن: ده کار کردن [۱] به کار گرفتن.
به کام گه یشتن: کامه واپون [۱] کامرواشدن،
به کام گهین: مراد حاصل بون، به کام گه یشتن [۱] کامرواشدن
به گوه خو: هیدی، بدوش، له سهر خو، به سهر [۱] یواشکی.
به کر به گی: جو ری، یو زوی ری ری [۱] نوعی شان محلی.
به کورک: شوقار، دوزمان، شهبانی کمر [۱] سحر چین و نام.
به کور: قرقه، غمر عهره، مه کاره [۱] هر ره
به کسه مه: کولیره، له شکر جی ده ویت [۱] نوعی گرده سر بازی.
به کلکه: باشل در به دواپی [۱] دنیا لعدان
به کلکی: لاوازی له مردن [۱] لاغرمردن،
به کمر زاتین: گالته به نه قلی کسئی گردن [۱] کسی را حاحل و احق
دستن.

به کهرم نهمان: له بهر، کهرتن، پی کله بون [۱] زکار قنادن.
به کهرم هاتن: به کارهاتن، جنگه می بهره [۱] به کار آمدن
به کهل: به کله، به کار [۱] کار.
به کهل: چیل و گامیشی نامه زوی گان [۱] ماده گاو گشن خور
به کهلک: به بهره، به هاید [۱] مفید
به کهلک هاتن: به کور هاتن [۱] به کار آمدن.
به کم گرتن: عهر نراتین [۱] حقیر شمردن.
به کهم: [۱] سارو ندر، کورک پوشته، شادو دلخوش: [۲] به ناره زو [۱]

[۱] شاد و خوشنود: [۲] کامران.
به کیش: [۱] به سهر و حوسله: [۲] قسه دریز و قهر سیمه و دریز ادراپ
[۱] صبور: [۲] وراج.
به کیش: نه شقه له بون له به هابه [۱] بهانه گیر.
به کینه: رکوی و بوغرله رک [۱] کینه تون
به گ: [۱] گه ره: [۲] له قه می ناغاوات، بنگ [۱] بزرگ: [۲] بیگ.
به گا: زهوی دیراو که یو چنه ندنی ره پسته ناماده به [۱] ابسته، پسارده.
به گزاده: به چکه به گ [۱] به گزاده.
به گزاهه زین: ناو قهون، مل ده بهرمل نان [۱] گلاویز شدن
به گزاهه چون: به گزاهه زین [۱] گلاویز شدن
به گزاهاتن: به گزاهه زین [۱] گلاویز شدن.
به گزه اچون: به گزاهه چون [۱] گلاویز شدن
به گزه اهااتن: به گزاهه هاتن [۱] گلاویز شدن.
به گله می: به گزنده، نازازی [۱] گینه مند.
به گم: وشه زین گرتنه بو تاغا و ناغاوان [۱] کلمه احترام بهارباب.
به گوان: گواندار، مایگای زو [۱] گاو شیرده.
به گون: گاونیری نه خه ساو [۱] اخته نشده.
به گوی: قسه قبول کمو و ندرام، گوی له مست [۱] حرف شتو
به گوی دادان: به هیمه تی گه باندن [۱] با اشاره فهمیدن.
به گهن: به سسد [۱] بسد
به گیر: حوزا گر، به سهر و بشو [۱] صبور، شکیه.
به گیر که و تن: ده گیر هاتن، حاصل کردن [۱] گیر آوردن.
به گیر که: [۱] به گیر: [۲] له به زو کول نه ده روده ست به لسه گر [۱] [۲] صبور
[۲] ستوه.

به گیر و هستان: مچورک به لسه دا هاتن [۱] تیر کشیدن بدن
به گیر و یستان: به گیر و هستان [۱] تیر کشیدن بدن.
به گیر هینن: ده گیر هینن، به یدا کردن [۱] گیر آوردن
به ل: [۱] جوانی قهده باریک: [۲] بزنی گوی لول: [۳] هه لاسرو،
شوره و یو: [۴] شهدار، ده گهل وشه ته ز دیت: (ترو بهله): [۵] نازه لی
گوی کورت: [۶] ده ریفریو، پلندتر له ده وریهری خوی [۷] بهله و له ز
[۸] دریز (مل بهل): [۱] [۲] ریپای کمر باریک: [۲] بر گوش پیچیده: [۳]
آویزان: [۴] نهماک، باکلمه «ترو» گویند: [۵] حیوان گوش کونه: [۶]
بر چسته: [۷] عجله: [۸] بلند

به ل: هیند گه بشتوه نهرم یوه [۱] بسیار رسیده و شل.
به لا: [۱] روده وی ناخوش: [۲] بر نه تی له پیدوی هاره ریره: [۳] بلا،
پهرو [۱] مصیبت: [۲] کتایه از آدم آتش بازه: [۳] پراکنده.
به لا: [۱] مسیبت، روده وی ناخوش به لا: [۲] به، بلاتی: [۳] نهماک [۱]
[۱] مصیبت: [۲] به گدار باشد: [۳] اما
به لاته: که لاک مینداری حیوان [۱] لاته مرده حیوان.
به لاتی: به پوله، پهروانه [۱] پروانه.
به لاتی: به لاتی، پهروانه [۱] پروانه.
به لاجهوی: سهر، سهره، کله جیب [۱] عجیب

به لادا کردن: (۱) ده پسر که مهر چه قاندن: (۲) لادن و ده سمر چه قاندن
 به لادا که فتن: رازان، دریز بونی بی تختباری [۱] افتادن بدون اراده.
 به لادا که موقن: به لادا که موقن [۱] افتادن بدون اراده
 به لادا هانتن: به یرو به ده به عزت له به چاری [۱] کتابه از ار حان رقت.
 به لازی: (۱) گولیکی سمره به هارو عایی ره نگه، به چه و چه ند گول ده رده کا.
 ۲. گولسه گهنره [۱] گلی است نوروزی به رنگ آسمانی: (۲)
 قاصدک بهاری
 به لاش: (۱) مفت، خوردنی، به بی نرخ: (۲) فسمه ی پوج و بن شر [۱] (۱)
 مفت: (۲) یاره.
 به لاق: بلا، برنسان، به لا [۱] بریشان و پراکنده
 به لاقوک: توسرو پو یلا و کرد به ده به خشه [۱] نشسته.
 به لا گهر دان: قهراگر، قورپان [۱] بلا گردان، بلاچین
 به لا گیر: فیدا، قهرا و قده ر گیر ده [۱] بلا گردان
 به لا گیر ده: به لا گیر [۱] نگا: به لا گیر.
 به لالوک: تالو بالو، میوه به کی سوری ترشی گرو قهری چکوله به [۱]
 لو بالو
 به لالوک: به لالوک [۱] دو بالو.
 به لالیک: به لالوک [۱] آلو بالو.
 به لالیسک: گولیکی کوستانه [۱] گلی است گوهستانی
 به لام: (۱) به فکری من: (۲) به ته نیست مند [۱] (۱) به نظرم: (۲) به جانب
 من.
 به لام: به لان، همما [۱] لیکن.
 به لامک: رارینی، پیجوی ناژول، بزما [۱] دهان بند بجه شیر خوار
 حیدر
 به لان: به لام [۱] لیکن.
 به لان: پیاری تهره ی ره به لاج [۱] قوی هیکل به قواره.
 به لاه چون: لی نزدیک به نهوه [۱] نزدیک شدن.
 به لاه گیر: به لا گیر [۱] بلا گردان.
 به لاره نان: هله به ساردن، بیا به لاره [۱] به گوشه ی نهادن.
 به لای لایه لا: توش بونی کشه به نا چاری [۱] بالای غیر منتظره.
 به لایون: (۱) دهر به زین، زه، زوپ، هله سوس: ۲، به به له رویس،
 به لایون [۱] (۱) برجسته شدن: (۲) باشتاب رفتن.
 به لیه له گوش: به گوی، گوی زادی [۱] حرف شنن.
 به لیم: گه لاو لکی روزناسکی دار [۱] شاخه های ربر و نارت درخت
 به لیم: (۱) کهر، برس: ۲، بلخ [۱] کفک: ۲، دودی
 به لیم: به کانه، بیره به رار به ده: [۱] گرار بر
 به لیم: تنکده گلا، تنک هله رر [۱] گلا و برش
 به لیم: به لیم [۱] تنک به لیم
 به لغم: تخی خست [۱] بلغم.
 به لک: نهره گوی، جی گواره [۱] نهره گوش
 به لک: به قو، شایه [۱] بلکه

به لکا: نه قو، شایه تا، به لکی [۱] بلکه.
 به لکائک: پالداریکه [۱] پرنده است.
 به لکم: به شکم [۱] شاید.
 به لکو: به شکو [۱] نگا: به شکو.
 به لکه: به شکم، به لکو [۱] بدکه.
 به لنگ: (۱) به زه ی گول: (۲) گه لا، به لک: (۳) پیلو، به لکی چاو [۱] (۱) گل
 برگ: (۲) برگ: (۳) پلک چشم.
 به لنگ: له زاسه، چوری خشلی ژناس که وه که لادی ده کمن [۱]
 زیوری است برای زنان.
 به لنگوبن: شرت و گوم، تمام ویدا یون [۱] گم و گور شدن.
 به لنگه: (۱) نیشان له گوم یو: (۲) ده لیل، سده نه [۱] (۱) رد گم شده: (۲)
 دلیل، سند.
 به لگن گو: نهره ی گوی [۱] لاله گوش.
 به للی: فج، به لمی، وانا: هیچ وانی به گالته بی کوندهوه [۱] حرف تمسخر.
 به لم: (۱) کای برنج و هدر [۱] (۲) به هان [۱] (۳) کاه شدنی و در [۱] ۲، بهانه
 به لمر: تهره ی گوی له دواوه باروت و به روی تی به خری [۱] تفنگ تهر.
 به لمریشه: ریش پان و برمو [۱] ریش بهن و پریش.
 به لمی: به لن به گالته به کوندهوه [۱] نگا، به لمی.
 به لمیت: موم، شدم [۱] شمع
 به لو: مژده، میوه ی دار به و [۱] بیوط.
 به لو: له تهری گورگ [۱] نقب گرگ.
 به لوجه: گیاه که وه که تمسبون که فده کا [۱] گیاهی است که مانند انسان
 کف کند.
 به لوجه: به روله ی نامور [۱] از هزار خیش
 به لوقازی: به راره ی [۱] واره
 به لوک: رمان سر، بید، به و ستاو [۱] ده لوق
 به لوک: میکه، میکه، چوجه له، نیوه، چیلکه [۱] چوجه له.
 به لودشین: محوسی گرا [۱] بیماری سخت.
 به له: به لوک [۱] چوجه له.
 به له باریک: قه دزراو [۱] کمر باریک
 به له باریکه: به له باریک [۱] کمر باریک
 به له باقه: به خوشیه کی بزه: (برن و موزوت یون وه که سوره ساقه /
 به شدانو ده یکوشت یه که به له باقه) «به یف» [۱] نوعی بیماری ب.
 به له پل: چه قه سرو، چه ته باز، زور بهی، قه ویز [۱] وراج، پرگو
 به له پا: زور خوشرو [۱] بادپا.
 به له چه لک: (۱) تاسمه، کوله کی وشک کراو بو وستان: (۲) هله آسراو
 به ته که ته: (۳) که له به چه، ده ست به ندی به ندی [۱] (۱) کدوی خشت
 کرده: (۲) آویز: (۳) دست به ندی به ندی.
 به له د: شاره ز، زیزان، رینوتین [۱] بند، راهما.
 به له دی: شاره زایی [۱] بلدی.
 به له دی: تروسکی بر و سکی عاسمان [۱] درخشش برق.
 به له دیه: شاره وانی [۱] شهر نانی.

گردن بند؛ ۴) گیاهی است خوردنی؛ ۵) کروات؛ ۶) پیاز گیاه.
 به ندرو: گشنه که بهن بز جوال درون [۱] بخ مخصوص جوالدوری.
 به ندن: به ندی دل، بر به تی له خوشه ویست و نازیز [۱] کنایه از محبوب.
 به ندو یار: دهنگ داکه و تن، ساعه، نیس عه [۱] ساعه
 به ندوخین: به نده حورین، به ندی حور [۱] بند شلوار
 به ندو لک: ۱) گیایه کی کویتساید؛ ۲) به نی ژیرجه نه که کلای
 بی راده کرن [۱] گیاهی است کوهستانی؛ ۳) رشنه گردن بند
 به ندو که: به ندو [۱] نگا، به ندو لک.
 به ندول: به ندی سدهات، زه نه لک [۱] به ندول ساعت.
 به نده: کو یله، به نه، به نی [۱] برده، به نه.
 به نده خوین: به ندوخین [۱] بند شلوار
 به نده و: ۱) نه سکه له، له بگرگا؛ ۲) شاری سمر دریا؛ ۳) بریکار،
 وه کی: (شاه به نه) [۱] ۱) بند؛ ۲) شهر بندری؛ ۳) وکیل
 به نده قه: تهره، ناسنی بن بسی تاش [۱] قطب آسیا.
 به نده که: به ندی، باغ به بن [۱] بسته بند گیاه.
 به نده ن: ۱) چپ، کیو، که ژ؛ ۲) لهش، به ده: (همو به نده نم دیشی) [۱]
 ۱) کوه؛ ۲) یدن.
 به نده وار: نه ویندار [۱] عاشی
 به ندی: زیندانی، حده سی، گراو [۱] زندانی.
 به ندی جگهر: به جگهر [۱] جگر گوشه.
 به ندی خانه: زیندان، حده سی، گرتو خانه [۱] زندان
 به ندی خون: به ندوخین [۱] بند شلوار
 به ندی دل: به ندل [۱] دلبد
 به ندیر: نالا، به یداح [۱] برچم
 به ندی وان: زیندان ون [۱] زندان
 به ندرین: پشمین، یزمین [۱] عطسه کردن.
 به نده ساهوته: به ندی باشکو، به ندی خور او به پشت زیش: کد باشکو
 بی دده به ستن [۱] فترک.
 به نده سامورته: به سامورته [۱] فترک
 به نك: ۱) ریسی خوری؛ ۲) دارق زوان، دار به ی؛ ۳) به ندو که می ژیرجه نه
 [۱] ۱) ریسیده از پشم؛ ۲) درخت به؛ ۳) بند کوتاه زیر چانه.
 به نکه شی: پر کرده وی که لیه خشتی دیوار به گنج و... [۱] بندکشی با
 گنج.
 به نکه له وه: نه به ندی چه له می ملی گای بی ده به سن [۱] چمبر به ند
 گردن گاو.
 به نکه وانه: گوریسی نه مسر ته و سمری شه غره [۱] طناب بستن گیاه.
 به نکشی: به نکشی [۱] بندکشی ساختمان.
 به ننگ: ۱) حه شیشه، گیایه که ده یکین و خه یال ده بان گری؛ (نیزی
 به بگت کیشاو)؛ ۲) گه لای دار، به باک؛ ۳) نیشانه، به لکه؛ ۴) وه ستار
 (لیره به ننگ به)؛ ۵) وه خت، کات [۱] ۱) بنگ؛ ۲) برگ؛ ۳) سندن.
 ۴) ماندکار؛ ۵) وقت.
 به نگا: شیله گه، جیگی جو که شکاندن بو تاو داشتن [۱] شکافگاه جوی

بهنگام آبیاری
 به نگون: مانده، گیر خوارین، فده سی مان [۱] دیار شدن
 به ننگ ری: یاس کلای، کلای [۱] برگ و بیخ ریواس.
 به ننگله: گیایه که له سیرگان ده وری [۱] گیاهی است.
 به ننگله ژیله: به ننگله [۱] گیاهی است.
 به نگو یار: به ندو یار [۱] شایعات.
 به نگو که: به ندو که [۱] نگا، به ندو که
 به ننگه: به بگا [۱] نگا، به بگا
 به ننگه ل: به ننگله [۱] نگا، به ننگله.
 به ننگه له: خدوی له ته نه که [۱] خانه ساخته شده، زیست.
 به ننگی: ۱) به بگ کیش؛ ۲) حده سی، به ندی [۱] ۱) بنگی؛ ۲) زندانی
 به ننگین: ناوه بو ییو [۱] زاسامی مردانه
 به ننا: وه ستای خانو، به ن [۱] بنا
 به نو که: گیایه که له تاو ده وری [۱] گیاهی است
 به نو له: به نو که [۱] نگا، به نو که
 به نه: به نده، کو یله. (نه به نه ن نه بو، تودات وه به نه / وه نه جی شان و
 وه وری چه نه) [۱] به نده، برده
 به نده خون: به ندوخین [۱] بند شلوار.
 به نه ر: به نه ر [۱] بندر.
 به نه ری: جوری جسنی که ری حیر [۱] تزدی از الاغ
 به نه ن: جیو قه دی چیا، به نه ن [۱] کوه و کهر.
 به نی: ۱) باسوخ، سجوی؛ ۲) له رانه، خشتیکی (نانه؛ ۳) به نه،
 کو یله، خولام؛ ۴) گرتو، حده سی، به ندی [۱] ۱) باساق؛ ۲) زیو،
 اوزن؛ ۳) به نه؛ ۴) زندانی
 به نیر: به نکه له و [۱] جبر به ند گردن گاو
 به بیشت: به بیشت [۱] سقر.
 به یو: ۱) وه ره، بی؛ (به یو، به یو، به یو، به یو، به یو، به یو، به یو / پایی
 وه بان چاره ژاسه کم)؛ ۲) ناوی حده سی سگ؛ ۳) وه، به نه و؛ (چی
 وت به یو گو) [۱] ۱) بی، ۲) یارس سگ؛ ۳) به یار.
 به یواسیر: مایه سیری، نه خوشی زگ چون به خونه وه [۱] بو سیر.
 به و: ۱) درنده کی پیار خوری به سامه؛ ۲) جوری کوانی ژور به ژانه،
 ۳، به و [۱] ۱) بیر [۲] نوعی ورم دردناک؛ ۳) برف.
 به و ره: دل قایم، خوراک [۱] به دل و جرأت و شکیا.
 به و ره شیکه: کوانی به و که و ره به [۱] ورمی است بسیار دردناک
 به و ره شیشه: به و ره شیکه [۱] نگا، به و ره شیکه
 به و ری به بان: درنده، به کی زه رنده، به و ری [۱] بیر.
 به و ز: ۱) داری بو، بو، دامیشوله؛ ۲) سبی و دهش نیکه لای، بو ز [۱] ۱)
 درخت به؛ ۲) باق
 به و ش: ۱) شمی نیوانی کری جاحم، بو به ستوانتی بو؛ ۲) نیوان
 نایشک و شان، قول [۱] ۱) شانه بافندگی؛ ۲) بازو
 به و ن: ۱) زوی بو ره؛ ۲) بو، بین، بو، بین [۱] ۱) زمین باهر؛ ۲) بو
 به و ه ج: پیاری به نر خ و قه در: (زور پیاریکی به و ه ج) [۱] ارجمند.

بني پوڙ: بهرور، نهوهر [۱] تير
 بني پهرگه: بني لههيه، بني کوسپو بهرهمه تست [۱] پلاماخ.
 بني پهي: ذرقول، بني بن [۱] بسيار ژوب.
 بني پيقان: بهرور له پيوانو بهرورده کردن زياد له نه نه ده [۱] بي حد.
 بني پيوان: بهروردي ده عل له گوتره [۱] برورد غله.
 بني تاب: بني تافته، مابو [۱] ساتوان.
 پيتور: (۱) بهلاو دهرد، مسيهت: (۲) بهوشی، پوراندهوه [۱] (۱) پلاو
 مسيهت: (۲) بهوش شدن.
 پيتقه: بسب، تافه، په ته [۱] بسط
 بني تام: ۱. دحوش، بني چيزه: (۲) بني چهوراي [۱] (۱) بي مره: (۲) سور
 چر بي
 پيتان: ۱. سسبو شل، بني هير: (۲) بهرژس نه کر [۱] (۱) سست و ماتو ر:
 (۲) بي پرچس
 پيتار: (۱) بي هير و ماش: (۲) سته، سپي روز [۱] (۱) بي باب: (۲) سايه
 پيتاوران: بي گوماخ، بني حه تا بني سوچ [۱] بي حط
 پيسر: روزر، سر [۱] پيسر
 پيتداب: بني تافته، بي هير [۱] د پوان
 پيتلب: باسکيو، چيچکه سلاو [۱] گل مره
 پيس: ۱. پيرن: (۲) پيرس، د پيرس [۱] (۱) پيس، (۲) پيس.
 پيتو: (۱) بهي تو، نو بهي: (۲) بي نوم بهرور [۱] (۱) بي نو: (۲) حالي ار
 هسه.
 پيسو: (۱) پيو: (۲) نهگر، گر بهار (پيسو بيرن نه نه پيس) [۱] (۱) نگ.
 ستو: ۲ اگر
 بي توان: بي هير، ستان [۱] ماتو ر
 بي توتله: مال به کوز و زه پهن، بي تلو [۱] پينو.
 پيتوک: (۱) ساده، پيتوک: (۲) پيتي له نه درو نزار [۱] (۱) ساده: (۲) کنايه
 ر فقير
 پيته: (۱) پيو: (۲) هاتن بکا: (۳) پيته تيره [۱] (۱) سور تو: (۲) بسند
 بي تهره ف: بي لايمن، تهره، دوره پيرن [۱] کناوه گير.
 بي ته شه: بي تافته و له کارکه رته [۱] بي تاپو و ن.
 پيتشل: لاسکي، بي سيم: (پيتشل چيه؟ شيعري ماريکوني) «مه لا
 قهراج ودهي» [۱] بي سيم.
 بيچ: زون، حهرامزاده [۱] حرامزاده.
 پيچا: نايهجي، نارهو [۱] نايهجا.
 بيچکه: بهچکه، بل [۱] بهچر.
 پيچدرگ: تره توله، قره [۱] ترسو
 پيچي: (۱) پيچا: (۲) بهقهرز مابوت: (قهرزي کرده تپستا پيچي ده چوه)
 [۱] (۱) نايچا: (۲) ورشکست.
 پيچ: رول، پيو، پيچ [۱] حرامزاده
 پيچاره: بي دهره ف، بهسروان، ههرا [۱] سپرده.
 پيچاووږو: بي سهرم و حيا بهرو [۱] برو، بي شرم
 پيچاووږو: بنجر روز [۱] بي سرم و حب.

پيچاوږني: بهرور له چاوي پيس [۱] دور او چشم به.
 پيچکه لانه: چکولوکه. (ومره بيتيم دم پيچکه لانه) [۱] کوچوږو.
 پيچکه لورکه: پيچکه لانه [۱] کوچولو
 پيچکه له: پيچکه لانه [۱] کوچوږو
 پيچوله: بهچت (پيچوله مار) [۱] بهه مار و حشرات.
 پيچکه: ژوب نه تاملري جهنگ، بي سلاح [۱] بي سلاح
 پيچم: (۱) شکل و هه ندام: (۲) تهرح و دېدار: (۳) تهرزو سوه، چور: (۴)
 گزيکارو حيله بار [۱] (۱) هيت: (۲) سروسيم: (۳) سوه: (۴) سورو
 پيچو: (۱) وهجه، زا، بهچکي تازه بي ورده و مل و خشوک: (۲) حورتي پولي
 عوسماسي [۱] (۱) چه: (۲) واحدی در پول عثمانی.
 پيچوله: (۱) بهچکي ساوا: (۲) ماسو بهي خه رکه [۱] (۱) توره: (۲) ماسوره
 دوک.
 پيچون: بي هاوتا [۱] بي نظير
 پيچي: بهرخ و کارله [۱] بهجه دم.
 پيچي قان: شواني بهرغدل [۱] چوبان بره و بزغاله.
 پيچال: (۱) بهخوشي له سهر مردن: (۲) هه زارو ناناخ [۱] (۱) مرض الموت
 (۲) پينو و محتاج
 پيخ: بي ريشه [۱] پيخ
 پيخيز: پين بره، لره گه هه ريت [۱] ريشه کن
 پيخو: سهر بهجو، بي پرس، بي ماما [۱] خودسر.
 پيخود: پيخو [۱] بيخود
 پيخودي: (۱) پيخو: (۲) پوراندهوه، لههوش چون [۱] (۱) پيخودي: (۲) از
 حال رفتن
 پيخوست: وس، بي نه نگ و بي جوله [۱] بي حرکت و صدا.
 بي حولق: بي تيف، وه زره [۱] نکر، ناراحت
 بي حولک: بي حوق [۱] پکر.
 بي خه پهر: (۱) بي ناگا: (۲) کوپره نه نکاو [۱] (۱) بي خه: (۲) ناگپن.
 پيخهم: خار جهم، دل ناسوده، نارخه يان [۱] آسوده خاطر
 پيدا: زياد له نه نه ده [۱] زياد ار بداره
 بيداد: (۱) بيد، زياد نه نه نه ده: (۲) له دواي د ديت وانا: هاور [۱] (۱)
 پيش زحده: (۲) بيداد.
 بيدار: (۱) نه سهوتو: (۲) لاواز: (زور بيدار باره) [۱] (۱) بيدار: (۲)
 لاعرمردني.
 بيداي: (۱) له دوانه هاتو، بي پرانهوه: (۲) کاري بي بهرره و نه پيجه [۱] (۱)
 بي نهايت: (۲) بهرره.
 بيدلحه: حهوت روژ له حلهي حوکی زستاندا [۱] همت روز در چله کوچک.
 بي دوايي: بيداري [۱] نگا، بيداي.
 سئوش: دهفري شيردوشين، پيره دوش [۱] ظرف شيردوشي.
 بي دوندان، تازه لي نه زوت [۱] دام نازا.
 بيدره: (۱) حرمان: (۲) بي به ماويکسي: (بيکسي و پيښه و حرمان) [۱] (۱)
 خرمن: (۲) پينو.
 بني دهره تان: چاره نه ماوه رنگي نه سات لي بهستر و [۱] بيچاره و

درمانده.

بیدہ س: (۱) مدار و همز را: ۲، دست نه و پشتو (۱) فعی و نیازمند: ۲، مایوان.

بیدہ ست: بیدہ س (۱) بگ: بیدہ س.

بیدہ م: شهرمن له قسه کردن (۱) خجالتی.

بیدہ موز: (۱) خور بهزل نه زن: (۲) بی غیره (۱) متواضع: (۲) بی غیرت.

بیدہ موپل: (۱) بیدہ م: (۲) قسه به زان (۱) خجالتی: (۲) نافصیح.

بیدہ مودوان: کم قسه (۱) کم حرف.

بیدہ نگ: (۱) هیچ به ویز: (۲) نارام (۱) خاموش: (۲) آرام.

بیدین: بی نین، له خواه ترس (۱) بی دین.

بیر: (۱) چالای: (۲) هرز، فکر: (۳) یاد: (بهرت دی عه بای پیوه بو جی بوی لمت) «خه بیام» (۱) چاه: (۲) تگر: (۳) یاد.

بیر: (۱) بنه: (۲) کوبونی ناز، بو دوشین: (۳) حیگه ی دانیشتی حه بون گر بو دوشین، بهره بیر: (۴) بهره (ولانیکه به خیر و بهره (۱) بیل: (۲) جمع شدن گله بری دوشیدن: (۳) جای انکه حیوان را برای دوشیدن نگه میدارد: (۴) بهره، فایده.

بیرا: بهره یین، رور به بهره ووش (۱) ریرک و باهوش.

بیرار: (۱) گونی کردن، بهر دیش: (بهر دیش لوس بوه بیراز کردن، ده وی) (۲) ریک و بی کلو کردن، زوی، تهخت کردن، (زه ویم بیراز کرده بو تون) (۱) مرمت و تعمیر سنگ آسیا: (۲) صاف کردن شخم.

بیرازتن: (۱) بیراز کردن، بهر دیش: (۲) تهست و لوس کردن زوی (۱) بگا، بیرن.

بیراز کردن: (۱) بیرازتن: (۲) برنی له دارکاری و تهمن کردن (۱) تعمیر سنگ آسیا: (۲) کتابه از کتک کاری.

بیرانه: بهنه (شایی کوزمانه رهنیلی مه که هه پهنج کهس دونان بیرانه (۱) سار.

بیراو: چالای (۱) چاه اب.

بیراقلک: سهولی که له که وان و قهیاخ وان (۱) پاروی قایقرنی.

بیرایی: باران به گر، هم بواو که (۱) سراس.

بیرسدن: له هررداسان، له بیرسان، له بیرسون: (۲) له بیرسون (۱) بیدمانن: (۲) فرموش کردن.

بیربلاو: فکر بهریشان، حه یالای، کم هوس (۱) کم هوس و پریشان خاطر بیربیروک: گوله ستره (۱) کرم شبچراع.

بیرچون: له یادچون (۱) فراموش کردن.

بیرچونه وه: له یادچونی تهوی رابراو (۱) فراموش کردن.

بیرخستنه وه: به یاد هیئانه وه (۱) یاد وری.

بیرک: (۱) گیرفان، به ریک، چپو، بهرک: (۲) بیل، پچوک، خاکه ناری چکوله: (۳) بیر، جی دوشینی نازال: (۴) گویمکه له جیا (۱) حبس: (۲) بیلک: (۳) جای درشین گله: (۴) استخر طبیعی در کوه.

بیرکردن: (۱) یاد کردن، تاسه: (۲) له بیرچون، فراموش کردن (خودی من بیرکرده) (۱) یاد کردن: (۲) فراموش کردن.

بیرکم: ده ریچه، روزبار، گول (۱) دریچه.

بیرکم: قه قه س، رکه (۱) قفس.

بیرکه م: کم هوش، کم روی، کم بیر (۱) کم هوش.

بیرکه و تنه وه: وه یاد هاتنه وه (۱) بیدامنن.

بیرو: (۱) شهرمن، شهرمین، هه دیکار: (۲) بیشه و زوه لمالا و (۱) خجالتی: (۲) پرور.

بیرو: بگه زویه، وه گه زئی، وده وه (۱) برگرد.

بیرو: نه خوشی پیسته و شکو ته زئی هه یه (۱) اکزما.

بیروخ: باوچه به که له کوردستان (۱) ناحیه ای در کردستان.

بیرورق: (۱) بیرو: (۲) تیروی، داریکی ده وه ته (۱) اکزما: (۲) درختچه ای جنگلی.

بیرون: (۱) چول و بیابان: (۲) به شه حاوی میوان و پیاوان، بهر بهری نه ده رون (۱) بیابان: (۲) قسمت بیرونی حانه.

بیرون: بی چوری (۱) بدون چربی.

بیرونی: حاوی میوه حانه، بیرون (۱) قسمت بیرونی حانه.

بیره: (۱) جنگه ی دوشی کومه لی نازال، بیر: (۲) بهنه، باره ی: (۳) وده، بی: (۴) بهم شوینه (چه دیکه بیره فیر بوه نازوا) (۱) جای دوشیدن گله: (۲) بیار: (۳) بیا: (۴) به ایجا.

بیره: ناوچو، قه خوارنیکه لجه دکن (۱) ابجو.

بیره هاننه وه: که سه وه یاد (۱) یاد آمدن.

بیره خه وه: سوکه به خه و (۱) بیکی.

بیره دوش: (۱) بهر دوش، نه وکه سه ی نازال ده دوش: (۲) ده قری شیر نه دوشین (۱) شیردوش: (۲) ظرف شیردوشی.

بیره وه: یاد کرته وه ی سالانه ی شتیکی عهره، بیره وه ی: یاد بود.

بیره وه: بگه زویه، بیرو (۱) برگرد.

بیره وه: خاوه ن عکرو بهر دین، بیر (۱) متعمر.

بیره وه ی: (۱) یاداشت، نویسنده ی رودان: (۲) یادکرده وه ی سالانه ی مردوی گه وه (۱) یادداشت: (۲) یاد بود.

بیره وه: بی ره گ، می غره ت (۱) بی رگ، بی غیرت.

بیره یان: خسته یاد (۱) یادوری.

بیره یانه وه: وه یه هیئانه وه ی له بیرچو (۱) یادآوری کردن.

بیرینی: (۱) نه به شه قامدا: (۲) برینی له بی ناکار و نایه سده (۱) بیراهه: (۲) بدرکردن.

بیری: (۱) مده دوش، دوشمیری نازال: (۲) یاد: (م بیر یی یانه گر بو) (۱) شیردوش: (۲) یاد.

بیریتسه: جوئی سه مای به کومهل، به کیک له داوه نی کوردان (۱) نوعی رفص دسته جمعی.

بیری قان: مده دوش. (تهز حه لاسم بیر ی قانا پده ی) (۱) شیردوش.

بیریز: (۱) ره نگ: (تهم قالی به له بیر یی هاوتاکه ی نه) (۲) لوشنه، وان (بیزم نایه به یخوم): (۳) دل لی هه له نگون، قیز: (بیریز لی ده یته وه) (۱) رنگ: (۲) اشتها: (۳) نهو.

بیریز: گیاهه کی به تنابا بگه بو ترشیات و بوناو شهریز به کاردی (۱) گیاهی.

سب مشهور

بنی زات: ترسه بۆك، ترسه بۆك، بنی زوات، بۆك، ترسو.

بی ر د. بنی زات، تازوه به مالدا [بی] ای ذوقه.

بیزار: (۱) وه ره، جارس، جازو (۲) ده خوان (۳) بی ده، کهستی دهقی به بی: (۴) تاپا به زاری حوت ده پرسی حالی زاری من؟ / برزی هینایه یدک وه ک شکی لا به عی که بیزارم) «مالی» [بی] (۱) بیزار: (۲) دهان کج (۳) بی دهان.

بیزار: وه ره بون، له به ردل لا چون (دلیم لئی بیزاره، [بی] بیزارشدن بیزاران: بیزار [بی] از چشم افتادن.

بیزار: (۱) به بهر جاو که تو: (۲) ترسه بۆك [بی] (۱) از چشم افتاده: (۲) بۆك، بیگردن، دل هله بگوبن له دیتتی کهستی یا شتی [بی] حال بهم خوردن از دیدن کسی یا چیزی.

بیژگ: مه گیر نی، تاره زوی ژنی تازه حامیله [بی] وید.

بیژگوان: مه گیرانی که، ژنی که بیژگ ده کا [بی] ویدار بره هتین: تاره ژو نه ک کردن، دل لئی سوار، خوش نویستن [بی] هتیر بودن

بیرو، بیژگ [بی] ویدار.

بیرو کردن: مه گیرانی کردنی تاره سلک بر [بی] ویدار کردن.

بیرو کردن: مه گیرانی که، بیژگوان [بی] ویدار.

سره: (۱) منالی ماوسک، بۆل، بیژ، پیری، پس، پر (۲) سیرج، شیریژ (ژوی: (۳) پوکیکی که، (به بیژه یدک نایکرم) [بی] (۱) چنن: (۲) شیراز (۳) پشیر.

بیژه رو گیاهی که گدلاوردی ناواوه، تامی بیژو له تیره ی کوزه له به [بی] گیاهی است آبی.

بیژه واد: بن نان و بیژو له مالدا [بی] بی قوب لایموب.

بیژی: بیژو بیژگ [بی] ویدار

بیژاگ: به بهر جاو که ونو، بیژرو [بی] از چشم افتاده.

بیژیان، بیژان، بیژان [بی] از چشم افتادن.

بیژ: (۱) باشگری به وانا، بیژو: (گورانی بیژ، سیران بیژ: (۲) باشگری به وانا لیده ری ئاماری موریك (بلویر بیژ، تهرور بیژ: (۳) دایژو، له بیرنگ ده (تارد بیژ) [بی] ۱، پسوند به معنی گوینده: (۲) بوردیه: (۳) بیژده

بیژار: (۱) ونا، بژگور، لهت و دژو (کراس و کهوای بیژار بیژاره: (۲) بیژهر، (ماری ویش بیژاره) [بی] (۱) سواخ و پاره شده: (۲) ماری که سم ندارد.

بیژان: (۱) گیاهی که بون تودی گول زه رده که میتر بوحی ماکه وی: (۲) دایژن به هینله گو بیژگ کردن: (۳) گون، ئاحاس، نیشیقانی [بی] (۱) گیاهی است با گل زرد که مگس از آن گر بژد: (۲) بیجس: (۳) گفتی

بیژان: دایژن، بیژان [بی] بیجس

بیژاله گیای بیژ [بی] گیاه «بیژ»

بیژانه وه: (۱) دوباره له هینله گ دان: (۲) دوباره کرد به وی قسه [بی] (۱) دوباره بیجس: (۲) دوباره گفتن.

بیژتن: دایژان، له هینله گ دان [بی] بیجس.

بیژتی: دایژان، له هینله گ حوار [بی] بیجس

بیژمان: له ژمانه به ده ر [بی] بی جڈ.

بیژن: (۱) بیژنگ، هینله گ، قه لیر، موحل ۲ - سه گی حولا و بروتی ۳، بیوئی ژبی نه ی، سه سوز به بن [بی] (۱) عرمان: (۲) صدی حرکت: (۳) مرد محرد

بیژنگ: قه لیر [بی] غر بال.

بیژو: رول، بیج، حه رار ده [بی] حه راراده.

بیژو: که شیر، ژن و تاره لی که شیر [بی] زن یا حیوان که شیر.

بیژوگ: چه نه بان، زور بیژ، چه قه سروق، چه لته بار، روز بلی، مره ویز [بی] وراج، یاوه گو.

بیژوگ: (۱) بهر ده می ناسایی: (۲) نهوگیسکه بیژو که ژنی به، نهو نیسکه بیژو که ناکولی: (۲) برنی که هر به دوسالی بیژ: (۳) ددان یان نهوگوستی زیاد له ناسایی [بی] (۱) غیر عادی: (۲) حیوانی که یکسال میل از موعد بژاید: (۳) دندان یا انگشت اضافه.

بیژو ویزو: دبیات

بیژوگ: (۱) نهوگوستی که شیر: (۲) قهوان، گرامه فون، سندوقی سترانان [بی] (۱) حیوان که شیر: (۲) گرامه فون.

بیژوگ: گورانی بیژ [بی] تاره خون

بیژوگ: گه به گول رهش [بی] گندم سیاه حوشه.

بیژین: (۱) دایژن، بیژن: (۲) بیژو، مه گیر نی: (۳) بلیس [بی] (۱) بیجس: (۲) ربار: (۳) بگوئیم.

بیس: (۱) شنه قش، گوژ لئی بون، ژنه وین، بیس: (تبه بیس، ماییس: (۲) دوچار ده، بیس: (۱) شندن: (۲) بیس.

بیس: ئارچی که [بی] مایجی.

بیسمان: (۱) له به ده به ده، له واده به ده: (۲) بی مان، قه قیر، به دار [بی] (۱) خارج از حد: (۲) فقیر و محتاج

بیسمان: بیسمان، جیگه ی کاله کو شوتی و. [بی] چالیر.

بیسمانه وان: ئاگاداری بیسمان [بی] جالیزان

بیسمانه وه: هه میسه ماندو، دور له تیسراحت [بی] بی استراحت

بیساو: داسی کول که له هه سان دانی ده وی [بی] داس کُند

بیسم: بیس [بی] عدد بیس

بیسمتان: نسان [بی] حایر

بیسمانه وان: بیسمانه وان [بی] جائیزان

بیسترو: بیسراو، ژنه وین، شنه وین، بیستی [بی] شمشید شده

بیستین: بهیستین، گوی لئی بون، شنه هتین، ژنه وین [بی] سیدن

بیستشوه: (۱) دوباره شنه قش: (۲) بیستی قسه به که ده باره ت گوترا بی [بی] (۱) دوباره سیدن: (۲) سیدن حرفی در باره حویش.

بیستوگ، به به وین، تیل، نه [بی] نهس.

بیسمه: دوی بوردیه هم [بی] بیسم

بیسمه: به به وین، کول، چاره ویش [بی] به به وین

بیسمیل: شوشتی شتی سردار که بیستی لای له سمر ده لئی: (سیدگ

خوږ ليد م چوم چېكاكهم بېسميل كرد) [شستشوی جاني كه
 بچس شده
 بېسمن: بېسمن [شيدن.
 بېسمون: (۱) بېگومان، راست، دروست؛ (۲) بومي لوگهي سوتاو [(۱)
 اي گمان؛ (۲) بوي پنبه سوخته.
 بېسمو: زه بهت، پوسه، چه شاره گي راوچي، مرده و زنده، سيبه [
 كمين گاه شكارچي.
 بېسور: بددهول، پيمان شكين [بدقول.
 بېسموس: پيف سور، چراي پيري كه پويان ني ده كرد [چراغ پيسوز.
 بېسمه: (۱) بي برخ، سوگ لاي خه لك؛ (۲) زه سته [(۱) بي اوزش؛ (۲)
 بايست.
 بېسمه: بي حيساب و هه زمار، ناراده (بېسمه هه چي ده بهي پيه) [
 بي حساب و اندازه
 بېسمه: گوي دير گوهدار، گوښگر، شته ونه [تسويد.
 بېسمه روين: (۱) تيكه ل پيكه ل، لېكنراو و تيكندراو (۲) لمرده و ژماره
 به در [(۱) درهم برهم؛ (۲) ار شماره بدر
 بېسمه روپهر: حال شو ليقه موان، نه دارو هه ژارو په ك كوته [بد حال و
 پريشان
 بېسمه روپا: شهلاني، لات، چه وړه، خوږي و نوږي، بېكاره و خوږي [
 اوباش و بي سروپا.
 بېسمه روپي: بېسمه روپا [بي سروپا
 بېسمه روزمان: نه خوښي بېهوښي لمردن [حالت اغما
 بېسمه رو سوده: پيدنگو، بي هدا [ساكت و خاموش.
 بېسمه روشوين: شرب وگوم، ته واولد يو؛ (وه فايي ناخري خبر بي
 ده ميكه بي سهر و شويته) [گم وگور.
 بېسمه ري: بي سهراري [بي رهبري.
 بېسمي: ماستي هه لگه راو يان تر شاو [ماست ترش شده.
 بېسميره: بهرسيه، به سيله، قوره [غوره.
 بېسميره: گوي مدهر به هيچ كه لا يي، حول حولي [حرف نشو و لا قيد.
 بېسنييم: لاسلكي، بي نال [بي سيم.
 بېش: (۱) روښ، داليشه، پتيش؛ (۲) مېشه، پېشه [(۱) پشپن؛ (۲) بېشه
 بېش: (۱) پش، بهره؛ (۲) باج، پيناكي ده ولعت يان خان [(۱) قسمت
 و سهم؛ (۲) باج دولت يا خان.
 بېشك: (۱) لاندك، لاندك، ده ركوش، ده پديك، بېشكه؛ (۲) بېگومان و سو
 [(۱) گهواره؛ (۲) بي گمان
 بېشكه: (۱) لاندك، بېشك؛ (۲) ساواله بهر خ و كار؛ (۳) مېشكه [(۱)
 گهواره؛ (۲) نوزد يو وگوسفد؛ (۳) مېشك
 بېشو: لمراده به دهر، زباد له نه دنداره [بي حد.
 بېشومان: لمرماره به دهر، به كچار زور، بېزمان [بېشمار.
 بېشون: پيمان شكين، بي وه ها [بدقول و بي وفا
 بېشوين: وندايو، شربت وگوم، بي سهر و شوين [بي اثر
 بېشيه: مېشه ده حل، ليري ده سيز [بېشه.

بېشه ورم: ووه لمالاوه، بي حېب، بهرو [بي شرم.
 بېشه لان: چېگهي پر داورو ده وښ، چنور [بېشه و نيزار.
 بېشه لاندك: قونگهي ناش كه نوي ناشي لي ده رده كهوي [گودي كه
 آب آسياب از ان خارج شود.
 بېشه م: چوري توتني بوندوره [نوعي توتون مرغوب.
 بېشه مه: بېشه م ابو مونه كه ي بېشه مه ز ساورو سينه / سيب بوم و
 مدهر و هه خه ديم ده رحي لمد عا «سېجره» [بگا بسما
 بېشه ننگ: شور بهي، سهنگه بي [بيد محبون
 بېشيره: نازه لي وشك كودو، كه م شير [حيوان شير خشك كرده
 بېشيره: بهرسيه، قوره [غوره.
 بېشيك: بېشكه، لاندك [گهواره.
 بېش: بېشه كي سوده (بېشم ده نه ماسي بو يي)، به مانه [سعاده
 بېشار: بي سهر و هار و هاج [بي سرم، بي عار
 بېشانه: بيع [بيعانه
 بېشرك: يوه تي له پياوي بي شرم و بېكاره و تمه ل [كتابه از آدم ناياب
 و بېكاره
 بېش: هه ل، ده رفعت [فرصت
 بېشا: نابه جي، فسي فورو بېنام فسي لابه لا [ناياب
 بېش: نور، بقر، سور [بېر
 بېشك: درو ميا به تي، دژا به تي [عداوت، دشمني.
 بېشل: بي بيله ره شك بهي چار، گيتنه ي چاو [مردمك ديدنه
 بېشل: كه يو، كه پ، لوب، دم، بوره قهوز دقن [بېني.
 بېشهر: بهرسيه، هه ل، به ساره [وب
 بېشهر: نا هوميد، هه ناسه ساردي [نوميد.
 بېشهر: تمحوش له سهر مردن، كه به فت، كه له لا [بيمار در حال مرگ.
 بېشير: گيا به كه لمجو نه كا [گياهي شبيه جو.
 بېشقم: لمرې دهر جو، ريگهي راست و ر كودو [گمراه
 بېشك: (۱) وهوي، بوش، بوشك؛ (۲) دربي [(۱) عروس؛ (۲) بند
 بېكار: به نال، بي شول [بېكار
 بېكاره: تمه ل، ته وړه ل، لغش گران [بېكاره، تنبل
 بېكاني: يو ك بركيه ي منلان، گمهي يو ك له [عروسك بازي.
 بېكمان: مارمېلكه، مارمروك [مارمولك.
 بېكوانه: ده مو كاه [مو پر ك.
 بېكول: دوه سي خو رسك [بدخود و.
 بېكه س: بي حرم و سهر بهر سب [سب و بېكه س
 بېگ: بهگ، گدوره، ناعا [بېگ
 بېگار: كاري بهگ به زود داري، كاري زود كي و به خورايي [بېگار،
 سُخره
 بېگارچي: نه وي بېگار ده كا [كاوگر سُخره
 بېگاري: كاري بېگار [بېگاري.
 بېگاف: بي وه خه، ناوه خه [نابهنگام، بي موقع.
 بېگافي: بېگاف، به ناوه خه [نابهنگام.

بینگانه: غموره، نه ناس، لاوه کی، بیانی، خورپ [ب] بینگانه
 بینگانه به ده: خونانی من، وه شه یه که بو رویشنی غموره، له کوژ
 ده کوژنی [ب] اصطلاحی برای بیرون مرستان بینگانه ز مجلس
 خودی
 بینگانه به رست: جاش، نیشتمان فروش [ب] بینگانه به رست،
 بنگو برور [ب] گیاه برگرفته
 بنگوه: گوئی به پیس، به زنهو، سه رسه خت، لاسو [ب] حرف نشنو،
 بنگوئی: بنگوه، بی کوینجه [ب] حرف نشنو،
 بنگه ف: لاسارو تی نه گیشو، هه قهق [ب] سرسخت و حقی،
 بنگه فی: لاساری، سه رسه ری یون [ب] هررگی و بی بندوباری،
 بنگه ن بوگن، بوئی ناخوش [ب] بوی گند
 بیل حاده حو [ب] حاد
 بیل ۱۰ نیمه زه: ۲ باروی دارین [ب] بیل: ۲ پرو،
 بیل: بهو باران ته گر، هه یوان [ب] براس
 بیلانه: بی هیلانه، بریتی له ره به و بی نه نو [ب] کسایه از وره
 بیلایی: به ره یون، سه کوئی سهو دا پوشر او [ب] براس، ایوان،
 بیلبله: ره شکینه، گلبنه ی جاو [ب] مرگمک دیده،
 بیلنه بکردن، سگون کردی دار له بهار، [ب] سبب کردن حادثه درج
 بیلجه: نهمه ری حکومه، بین ناسی ده سی [ب] بیلجه
 بیلکار: بیلجه [ب] سبب
 بیلکاری: کار به پیغمه [ب] بیلکاری
 بیلندان: چه زنیکی حاج به رستانه [ب] از اعیاد مسیحیان،
 بیلو: سهو چاوه یه که بههار ده زنهو، کویره کانی [ب] چشمه ای که
 ناستان بخشد
 بیلوچکه: بیی چکوله ناسه و بو نرد، بارو [ب] بیلجه آسیایان
 بیلوز: حوری هه رمی [ب] نوعی گلای
 بیلو: ۱۰ بهینه، لی گهری، وازییه: ۲ هاداری بز، یاره [ب] ۱۰ بگدار: ۲
 صدی بر
 بیله بین: هوار هاداری بز [ب] صدی بیایی بر
 بیله دارینه: بارو [ب] بارو
 بیلک زه نه، ریی پاسک و قول [ب] رند بیج
 بیلک کان: پیشکار، پیشک [ب] بز و گیاه کندن،
 بیلک کو: حزنه کهوه، مسکی، حوله عش [ب] خاکسار
 بیلک کهره: مار بیلک تی شهوگر [ب] نوعی مار مریک
 بیله وه، بهینه وه، ر بگره [ب] بهل
 بیله هه: گیاهه کی گویستانه ده کرینه گزره [ب] گیاهی که برای علف
 کو بند
 بیلتیقان: گورانی بیژی داوه و زه ماوه ند [ب] رامشگر
 بیلتیته: ۱۰ سه ماو سران پیکه وه: ۲ بیرته [ب] ۱۰ رقص و تراه یا هم:
 ۲ نوعی رقص گروهی،
 بیلتیقه: بی دهه تان [ب] آواره و درینر،
 بییم: ۱۰ بام، ورم: ۲ ده نیم، ده بییم، (نه ز بییم و لوتنه): ۳ بهین من [ب] ۱۰

بییم: ۲ بگویم: ۳ بدون من،
 بییم: ۱۰ ترس: ۲ بوم [ب] ۱۰ ترس و بیم: ۲ بودم،
 بیماد: ره نگ ورو ناخوش [ب] رنگ پریده،
 بیمار: لهش به بار، نه سغ، نه خوش [ب] بیمار،
 بیمارسان: نه خوشحاله، هه سته حانه [ب] بیمارسان،
 بیمارسان: بیمارسان [ب] بیمارستان،
 بیماری: نه خوشین، نه ساخی [ب] بیماری،
 بیمراد: به تاوت نه گیشو، کام نه دیو [ب] ماکام،
 بیمریس: بی کدهف، نا ناسایی، بیماد [ب] بی حال،
 بیمک: قهریکه قهزوان [ب] جفاله نمرینه،
 بیموک: چوری قهروانی درد [ب] نوعی نمر ریزینه،
 بیمه: دایم [ب] بیمه
 بیمه: ۱۰ بهین نیمه: ۲ بیم [ب] ۱۰ بدون ما: ۲ بیایم
 بی معزگ: بی میسک، گهوج، بهوش و گوش [ب] بی مخ،
 بیمه زنی: ۱۰ بی مدزگ: ۲ وه بی نیمه ییش [ب] ۱۰ بی مخ: ۲ بدون ماهم
 بیمه عد، بیماد، بی مرتس [ب] بی حاد،
 بیمه لهرزه: یومه لهره [ب] لرزه،
 بیمی: بوی بیم [ب] بخاطرش بهایم،
 بیمیشک: بی معزگ [ب] بی مخ،
 بیمیشک: حوری به گولی سبی بوخوش ده ک [ب] سده شک
 بین: ۱۰ بون، بو: ۲ بهنده به مدکهر: (ارپین، دهم بین، ۳۰) مرک به وه
 (بین بتان بیم) [ب] ۱۰ بو: ۲ بتد: ۳ بیایند،
 بین: ۱۰ هه ناسه، نه ففس: (دهی گوما بین ده کیشم): ۲ گهره: (ده سنی
 ده بیینی ناوه نه یه حنکیینی) [ب] ۱۰ نفس: ۲ گلو
 بیند: ناسه، هه مار، له بران به دور [ب] بی نهایت،
 بیسا: روز بین، چاوین [ب] بیسا،
 بیناز: بی سهو به رشت، بی خه محو [ب] بی باز، بی غمخور
 بینافتی: حوری هه حیر [ب] نوعی تحیر،
 بیناو کس نه ناس [ب] گسمام،
 بیناوت: مبهوی بی ده ک [ب] نید به،
 بیناهی: روشنی چاو، سو، سو مایی، سو، هه تهر [ب] بیایی،
 بینایی: حوری هه حیر [ب] بیافتی [ب] نوعی انجیر
 بینایی: بینایی [ب] بیایی،
 بینایی چاو، خود، خودی [ب] خدا
 بین حوشک: کیر، [ب] گیاهی اسب
 بیندوش: ده مری سیر دوشین [ب] طرف سیر دوشی،
 بینده: بینده، حه رمان، حو نان [ب] حرم،
 بینرین: بزم سمن، برین [ب] عطسه کردن
 بینشک: بزمه بینرین [ب] عطسه
 بین فال: بونه که، یوزنی تری [ب] بوی ده که وف جفگی ری
 بین کوزیرک، بوکروز [ب] بگا بوکروز
 بینگ: نه هس، هه ناسه [ب] نفس

بین گرن: مان کردن، سوزانی مهین: (نم خولخونه و ده سورتیه بین ده گرن) ۲) قرقرکه گرن ۱) از شدت چرخش، ایستاده نمودن؛ ۲) گنو گرفتن.

بینمای: بین نویزی، حهیر ۱) حیض.

بینموت: پرخه که پونه که، بیجم بایه سید ۱) بی نمود.

بینموت: سموت ۱) بی نمود.

بین نویز: له کاسی حهیرد ۱) رب هنگام حیض.

بین نویزی: حهیرن هه برنی زن. حهیر ۱) حیض.

بیننه: بهینه، باره ۱) یبار.

بیننه: ۱) هه ناسه خورده مه، پشو و ساندن ۲) بهینه، پیسه، باوه؛ ۳) هوپه، روم ۱) نفس خبسن کردن؛ ۲) بیار؛ ۳) دویه.

بیننه فقه: ناره ندی گهرو ۱) بیخ گلو.

سسه کیشان: پشورا گرن له بن تاود ۱) نفس گرفتن ریر آب.

بیننه وای: بی ته وای، هه زار ۱) بیتوا.

بیننه وایی: بی جی وری و بیچاره بی ۱) بیوایی.

سیسی: دسی، جاوی بی کوب ۱) فعل ماضی: دید.

بینی نیاز: کاربه کهس نا ۱) بی نیاز.

بینین: دس ۱) دیدن.

بینینه ووه: ۱) دوزینه وای گوم بو؛ ۲) جاوی کهنی دور که وتو ۱) ۱)

گم شده ای را یافتن ۲) باردید.

بینو: نه گه رویی (بینو مارن به باری) ۱) گر حسن باشد.

بینوار: نه روك ۱) سار، سانس.

بینوارده: غموره، بیگانه، به ناس ۱) بیگانه.

بینور: بهر، تمور، پاشه ۱) تیر.

بینوره: ترسه نوک ۱) بزدل.

بینوک: گیاهه که ۱) گیاهی است.

بینوله: به جکه ی ورج ۱) بیجه خرس.

بینوله ت: بی بهخت، چاره زهش، گول ۱) بدبخت و بیچاره.

بینوه: زن یان شوی جوته مردو ۱) بیوه.

بینوه پیاو: زن مردو ۱) بیوه مرد.

بینوه ح: بی روح، بی سمه ۱) بی ارزش.

بینوه خست: بی کاف ۱) مابهنگام.

بینوه ز: ۱) بی نه، بی میه ۲) بی بهر و ی بده (ده یخی بیوه ده ۱) ۱)

بی نمر و بیوه ۲) بی بهر.

بینوه زن: سومردو ۱) بیوه.

بینوه زن کوشی: برینی له ره سج و ده ردی هه ردی کیسان بون ۱) کدیه.

از تمس رنج و فقر بسیار.

بینوله: به جکه سواوی ورج ۱) بیجه خرس.

بینوه سیرد: بیوه پیاو ۱) مرد بیوه.

بینوه ی: بی ریان، سه لامه ۱) بی وار.

بینو یزان: بیرون، گیاهه کی بو نونده ۱) گیاه «پیرا».

بینو وینه: بی هاوئا، بی هموال ۱) بی نظیر.

بینو هاوئا: بی وینه ۱) بی نظیر.

بینهر: ناسه و ناره ری زوراف شسای.

بینهمان: وسه که ده گول فلاں تیری ۱) بهمان، متر ده فلاں.

بینهن: ۱) بو، ۲) نفس ۱) بو، ۲) نفس.

بینه تا: بوگم ۱) بوده ام.

بینهن دان: تیسر، حهت کردن، پشودان: (بیجه کی بینه تا خونده) ۱)

ستراحت کردن.

بینهنه: بهینه ۱) بیارس.

بینهوش ۱) دل بورو؛ ۲) گیز و نازیره ۱) ۱) مدهوش؛ ۲) ناهشیار.

بینهوش یو: لهوش چون، بورامده ۱) لهوش رفتن.

بینهوش دارو: ده رمایی بینهوش ۱) داروی بینهوشی.

بینهوده: خورایی، فیرز، بی فایده ۱) بیهوده.

بینو هتاو: ترسه نوک، بی درو ۱) بزدل.

بینو هه حیر: گه رجه ک ۱) کرک.

بینه ی: بو ۱) وجود.

بینو هیز: بی وزه، بی توش، بی تابشت ۱) ناتوان.



پا: ۱) لاق، قاج، پی، ۲) پراسه: ۳) پله، دهرجه: ۴) نه اندازه: (هم پا به پی: ۵) هار قومار (پای قومان: ۶) پله پیتکه: ۷) لهن، له عوده، (نم کاره پای تو: ۸) رکیت: ۹) بن و خوارو: (له پای دیوران: ۱۰) که وایی: (پا زمهرا چی نایت: ۱۱) وشه ی سه برمان، په حه: (پا عه جیه: ۱۲) خاوس، پاک: (شونم، پا یوتوه: ۱۳) تیکول (نم خیاره یو پاکه: ۱۴) پا: ۲) بر پر: ۳) پایه، درجه: ۴) ندازه: ۵) حریف بر قمار: ۶) تگ کر: ۷) عهد: ۸) رکاب: ۹) پایین، یُن، ۱۰) پس: ۱۱) حرف عجیب: ۱۲) پاد: ۱۳) پوست، پوسته.

پاشوشار: دهی ژیر هایی سولا: پای افشار چر لاهی
پاسونهوه: ۱) له نادچون، روشتن و نمان: (نوخدی لیره پابووه: ۲) بر پسی له مهرگی به دلمه: (که نگتی لهوز لمه به ده پیتوه: ۳) خاوس کردنهوه (چه دی دهیشوم پا دپیتوه: ۴) خه لاس یون له نعرک: ۱) ارمان رفتن: ۲) کدیه و مرگ دشمن: ۳) پاکیره شدن: ۴) فرست یافتن

پایهوه: دهر پی: ۱) سار
پایه نند: ۱) بیوه تم، مندی تاسنی قاجی یدکسم: ۲) گوئی پیدان و نیلاقه: (به هیچ شتی په نه ند نیم: ۱) کندی زید نی: ۲) پای بند، هلق
پایه وهخت: کیزه عاره وی ده زگیر اندار: دم بخت،
پاییل: برشتی بده پیمه ره: ۱) برش یکبار بیل زدن
پاپ: تلفی شتی تراو: ۱) آردی.
پاپا: ۱) روز به ناسه و داوا کار: ۲) پاپیر ۳) معزنی حاج پهرستان: ۴) سی
پرمایی سالاندا: ۱) آرومند: ۲) پدر پرگ: ۳) پاپ: ۴) پای در لغت بچه گانه.

پایاجانه: کهوشی سالان، پایوچه: ۱) پاپوش بچه.
پاپاچینه: ۱) پی پیلکه ی کمرنگن که له دیواری ده کوتی: ۲) نه دیوان، به یزه: ۱) پدکار: ۲) هات: ۳) نره بام.
پاپاخ: کلاوی عه جهمی: ۱) نوعی کلاه.
پاباغ: پاپاخ: ۱) نوعی کلاه

پایریک: جوړی په بوله: ۱) نوعی پروانه
پاپل: ورده لکی دول: ۱) حواته درخت،
پاپله کانی: جوړیک جولا نه ی گوریس: ۱) نوعی تاب،
پاپوز: گهمبه، که شتی: ۱) کشتی
پاپوزوان: گهمی وان: ۱) ناخدا.
پاپوزه وان: گهمه وان، پاپوزوان: ۱) ناخدا.
پاپوچه: کهوشی سالان: ۱) کفش بچه ها
پاپوش: ۱) پتلاو، پالا: ۲) دهر پی: ۱) پای افزار: ۲) تپان
پاپه تی: پنخواس بی پتلاو، خواس: ۱) پاره نه.
پاپه جانه: پایاجانه: ۱) کفش بچه
پاپهل: بر گهلا، بر پدک: ۱) برگ زیرین
پاپه سجه: به بره، سله م، ناردیوان: ۱) نردبام.
پاپه ی: ژور داو کار، پاپا: ۱) بسیار خوش و طالب.
پاپی: ۱) جاسوس، رو دگیر، شوقا: ۲) دهه قاله، پمار: ۱) جاسوس: ۲) حدال بفظی.

پاپیا: به پای پیاده، به پی یان: ۱) پیاده رفتن،
پاپیاره: رزسن به پیاده پی، په یامه شپی: ۱) پیاده رفتن،
پاپیاساوین: ۱) پی حوست کردن: ۲) برنی له چا و پوشتی کردن و
سهرپوش له سهره اتان: ۱) نگد کوف کردن: ۲) کنایه از پوشیدن و
ماسه مایی کردن

پاپیاسان: بی بی س، نیحوسب کردن: ۱) لگد کوب کردن
پاپی سلیصوسی: په یوسلنه نه: ۱) سانه سر، خده د
پاپ: به دور بی سه برنج: ۱) اصطلاح مساوی در سطح،
پاتل: ۱، نادل ولسات: ۲ کونه مرو: ۳) روسی بی مرگ: ۴) بیکاره: ۵،
سیرن له کا که وتو: ۱) دام هلی: ۲، کهنه: ۳) برهه فقیر: ۴،
س و بکاره: ۵) پیر و مرتوت
پتاوه: بالا سلاو کاله کالک: ۱) پاپا به
پاتشا: له قه می شاو سه لتان: ۱) پادشاه.

پاتك: (۱) پشت مل بوق مل: (۲) چه پكنى نه گدلاتون: (۳) پارچه پينه: (۴) پشنه سهر: (۱) پس گرد: (۲) هسته اى از برگ توتون: (۳) وصله قماش: (۴) فقا

پاتك پن: مل قهوى، مل نه سورا: (۱) گردن كلف.

پاتن: (۱) برژن، بيزان: (۲) سويان، نهوتين: (۱) بريان شدن، پختن: (۲) سوحش.

پاتسو: (۱) كوتوى دن، همويرى لهتمه سدورا سوتاو: (۲) كوزيره: (۳) كلوه بهميرى درشت: (۱) خمير در سور سوخته: (۲) گرده مان: (۲) دامه برف درشت.

پاتور ماشينى درونه: (۱) ماشين درو.

پاتوف: گياه كه وهك قاشاغ نه كسى پندمالن: (۱) گيهي است برس ماند.

پاتوق: شويى كوم يونه وه: (۱) پاتوى.

پاتول: شه نوار شمرول، پاتوق، رايكى له قومش: (۱) شلور.

پاتوله: كولوره، سورك، نه ستور كه: (۱) گرده نان.

پاته: (۱) كهوشى چه او شر: (۲) كهوشى لاستيك، گالوش: (۳) دوباره: (۴) ورتكه سن: (۵) بهرمو: (۱) كفش كهته و پاره: (۲) گاش: (۳) دوباره: (۴) ريره دن: (۵) نيم خورده، پس مانده.

پاته ته، پنهى كهوش: (۱) وصله كفش.

پاته خب: شارى نه نه ندى، پاته خت: (۱) پاته خت.

پاته خور: (۱) بهرمو خور: (۲) بريى له بياوى خو فروشى خوروى و سهرسو نكر: (۱) ريزه خور خوان مردم: (۲) كتابه از خود فروش كد مس.

پته ران: ور وه: (۱) هديى گفن در حوب.

پته ي: ههل پته راننى دار: (۱) هرس درخت.

پاتيل: مه نه نه لى پچوك، بهر زنى گچكه: (۱) ديگ كوچك.

پاتيله: پاتيل: (۱) ديگ كوچك.

پاچقه: وه گيران، ته رحمه: (۱) ترجمه.

پاجوش: لكى له نى دار ده رجو: (۱) جوانه ار پاى درخت.

پاج: (۱) برين به قه پچى: (۲) قهرمه، كوشى يلكدهم: (۳) پنهان پنهان.

(دای پاچه: (۴) مآج، راهوسان: (۱) برش با قیچی: (۲) كلنگ (۳) قطع حبرو با سربا سغ: (۴) بوسه.

پاچال: بيجال فونكه نى زردى حولا: (۱) ساحل.

پاچرا: سحر، سحكى بهر ران بهمور بو فوسلكه سحر: (۱) پاچراع.

پاچركى: له سهر به نهجه بى ههست رویشن: (۱) پاوورچين.

پاچقه: پاچقه: (۱) ترجمه.

پاچكارى: زهوى كوتلن به قازمه: (۱) كلنگ كارى.

پاچكرن: پاچكرن، راهوسين: (۱) يوسيدن.

پاچكه: (۱) پيچك، پاچه: (۲) كه لاله پاچه، سهر وى: (۱) پيه: (۲) كله پاچه.

پاچله: سنگى ته بهى وه شمال: (۱) ميخ رسن سياه چادر.

پاچونكه: قهزمه ي پچوك، سح كوله: (۱) كلنگ كوچك.

پاچه: (۱) كه لاله پاچه، سهر وى: (۱) پيه: (۲) كله پاچه.

پاچه چى: سهلك و پيچك فروش به كولاوى: (۱) پاچه فروش.

پاچه قه: پاچه: (۱) ترجمه.

پاچه قولى: (۱) حوسكى پا، بهر گوزنگ، سهرى قوله قاپه: (۲) پى له پى سچان له زوران دا: (۱) مچ پا: (۲) لنگ كردن در گسى.

پاچهك: نه مانه ريجى وسكه وه بو: (۱) بابه.

پاچه كوله: پاچونكه: (۱) قزمه باغبانى.

پاچين: (۱) پنهان: (۲) خوار كردن وهى بزمارو: (۱) پى كردن، برش: (۲) پرچ دادن.

پاچينه: پاچينه، نه ريوان: (۱) نرديام.

پاخ: پاچه ي كره، بهر و: (۱) وصله كهته.

پاخان: خوه لكيشان و شات وشوت، بهدوى وشه چاخان ديت: (۱) حاحان.

پاخز: مس: (۱) مس.

پاخرا: سحوس، پيخاوس، پاچه تى: (۱) پاچه ته.

پاخركه: مسكه و: (۱) مسگر.

پاخستن: (۱) له پى كهوش، زور مانديرون له ريگده: (۲) زور به خوش و كه لا كهوش: (۱) ازيا اهدان و بريمن در راه: (۲) از شدت بيمارى با دانش.

پاخته: كه لاله، مكر، قريو: (۱) حيله.

پاخل: (۱) پاخه ل: (۲) گيرقان، بهر يك: (۱) بقل: (۲) جيب.

پاخوا: (۱) پيخوى، نه ندازه يك قور بو روزه سواغيك: (۲) تهوكلوشه ي خراوه ته بهر پى بو گيره كردن: (۱) مقدار كه گل آماده يك رور كار: (۲) خرمن نيم كوپ شده.

پاخوشه: پيخوسه، له بهر پى دا وردبو، بهر پى دراو: (۱) لگدمال شده.

پاخه سوه: بهر يوك: (۱) بگه.

پاخيل: عهرا بهى لادى: (۱) عراه دهانى.

پادار: (۱) جانه وهرى خاوهن پا: (۲) كوتره دار: (۳) پايدار و بهر قمران: (۱) حد حربه: (۲) نه درخت: (۲) برور و پايدار.

پادارانه: باجى كه بو له شكر كيشى له خه لكى ده ستين: (۱) ناح لشكر كشى.

پادارى: موهى بهر رين: (۱) بدرجى.

پاداش: قهرمه، سوا، بوله ي حاكه: (۱) پاداش.

پاداشت: پادشاه: (۱) پادشاه.

پاداگرتن: پاداگرتن، سوريون له سهر كارى: (۱) صرار ووزيدن.

پادان: پى لى دان، تى هلدان: (۱) بپاردن.

پادانه گهر: پاداگرتن: (۱) نگا: پاداگرتن.

پاداو: (۱) ته ته كه: (۲) چهرمكى به نه لقه له قاحى ده به سن بو پدار هلدان: (۱) دم، نه: (۲) حقه چرمى كه بهى سدد و درخت بالا رود.

پادسن: ناره پير: (۱) نو پير.

پادشا: پاتشا: (۱) پادشاه.

پاتك: (۱) پشت مل بوق مل: (۲) چه پكنى نه گدلاتون: (۳) پارچه پينه: (۴) پشنه سهر: (۱) پس گرد: (۲) هسته اى از برگ توتون: (۳) وصله قماش: (۴) فقا

پاتك پن: مل قهوى، مل نه سورا: (۱) گردن كلف.

پاتن: (۱) برژن، بيزان: (۲) سويان، نهوتين: (۱) بريان شدن، پختن: (۲) سوحش.

پاتسو: (۱) كوتوى دن، همويرى لهتمه سدورا سوتاو: (۲) كوزيره: (۳) كلوه بهميرى درشت: (۱) خمير در سور سوخته: (۲) گرده مان: (۲) دامه برف درشت.

پاتور ماشينى درونه: (۱) ماشين درو.

پاتوف: گياه كه وهك قاشاغ نه كسى پندمالن: (۱) گيهي است برس ماند.

پاتوق: شويى كوم يونه وه: (۱) پاتوى.

پاتول: شه نوار شمرول، پاتوق، رايكى له قومش: (۱) شلور.

پاتوله: كولوره، سورك، نه ستور كه: (۱) گرده نان.

پاته: (۱) كهوشى چه او شر: (۲) كهوشى لاستيك، گالوش: (۳) دوباره: (۴) ورتكه سن: (۵) بهرمو: (۱) كفش كهته و پاره: (۲) گاش: (۳) دوباره: (۴) ريره دن: (۵) نيم خورده، پس مانده.

پاته ته، پنهى كهوش: (۱) وصله كفش.

پاته خب: شارى نه نه ندى، پاته خت: (۱) پاته خت.

پاته خور: (۱) بهرمو خور: (۲) بريى له بياوى خو فروشى خوروى و سهرسو نكر: (۱) ريزه خور خوان مردم: (۲) كتابه از خود فروش كد مس.

پته ران: ور وه: (۱) هديى گفن در حوب.

پته ي: ههل پته راننى دار: (۱) هرس درخت.

پاتيل: مه نه نه لى پچوك، بهر زنى گچكه: (۱) ديگ كوچك.

پاتيله: پاتيل: (۱) ديگ كوچك.

پاچقه: وه گيران، ته رحمه: (۱) ترجمه.

پاجوش: لكى له نى دار ده رجو: (۱) جوانه ار پاى درخت.

پاج: (۱) برين به قه پچى: (۲) قهرمه، كوشى يلكدهم: (۳) پنهان پنهان.

(دای پاچه: (۴) مآج، راهوسان: (۱) برش با قیچی: (۲) كلنگ (۳) قطع حبرو با سربا سغ: (۴) بوسه.

پاچال: بيجال فونكه نى زردى حولا: (۱) ساحل.

پاچرا: سحر، سحكى بهر ران بهمور بو فوسلكه سحر: (۱) پاچراع.

پاچركى: له سهر به نهجه بى ههست رویشن: (۱) پاوورچين.

پاچقه: پاچقه: (۱) ترجمه.

پاچكارى: زهوى كوتلن به قازمه: (۱) كلنگ كارى.

پاچكرن: پاچكرن، راهوسين: (۱) يوسيدن.

پاچكه: (۱) پيچك، پاچه: (۲) كه لاله پاچه، سهر وى: (۱) پيه: (۲) كله پاچه.

پاچله: سنگى ته بهى وه شمال: (۱) ميخ رسن سياه چادر.

پاچونكه: قهزمه ي پچوك، سح كوله: (۱) كلنگ كوچك.

پاده شمت بی ده سب، پادرونی چیا [۱] دامنه کوه.

پاده شتی: ده شتی پادرونی چیا [۱] چنگه دامنه کوه.

پادینگ: سندول، پدشه قوئه کدی دینگ چیلوک [۱] شالیکوب.

پار: (۱) سالی پیشو: (۲) پشه پا: (۳) کلاه ده زو: (۴) نیمه ی پاش:

(پارشمو) (۵) پوش، لهوه [۱] (۱) پارسا: (۲) قسمت، جزء: (۳) کلافه

بخ: (۴) نیمه دوم: (۵) کاه.

پارارتن: ناگاداری کردن [۱] نگهداری

پاراستن: پارارتن [۱] نگهداری کردن

پاراز گونی: گونیار، پادنه [۱] گوساله پارینه.

پارانهوه: لالانهوه، پزه لیلی و زه پونی داوا کردن [۱] لایه و التماس.

پاراو: (۱) تیراو: (۲) شقیر نور و له گشته [۱] (۱) سیراب: (۲) شاداب و

حرم

پارپار: گیای برپره، پهنیبه [۱] گیاه خرمه.

پاروت: دهسته، کومهل [۱] گروه، دسته.

پاروتی: لایه نگر، پدهسته لایه [۱] پاری.

پارچ: (۱) کاس: (۲) قهزیه، پاچ: (۳) پدم حوره [۱] (۱) گواهن: (۲) کلنگ:

(۳) ایبطور.

پارچه: (۱) پاژ، لهت: (۲) کوبل، قوماش [۱] (۱) پارچه: (۲) قماش.

پاردو: پالو، نهوناقه یا نهو گوریه کهن کلکی به کسم ده گری [۱] پادرم.

پرده: (۱) سپیه، جه سازگه، ره پت، بوسه ی راوکر: (۲) خنده ک: (۳)

دیواری کورب [۱] (۱) کمین شکارچی: (۲) خندق ۳، دیوار کوتاه

پارژن: پالوینه، واوک [۱] پالوینه.

پارژنگ: پارژن [۱] پالوینه.

پارزون: پورن [۱] پالوینه.

پارژونگ: پارژن [۱] پالوینه.

پارسمو: پسر سو [۱] دنده.

پارسوستور: برشتی له به غیر [۱] کمايه از متکثر.

پارسمه: سوال، گدایی، خواره لوکی [۱] گدایی

پارسهک: سوانکر، گدا، خواره لوک [۱] گدا.

پارسهنگ: (۱) کزده گی پمدی ترازوی سوک، ۱۲ توژی گران کردنی

ترازوله پرخاخری گریار [۱] (۱) پادستگ تراو: (۲) خاطراته مشیری.

پارشمو: (۱) نیمه ی دوه می شمو: (۲) دوه می شیو روزه وون، پارشمو [۱]

(۱) بعد ز نصف شمس: (۲) سحری.

پارشیو: پارشمو [۱] سحری

پارکه: کمره، ته ختی چیمبراو، دوکان، کمره [۱] قطعه زمین کاشته شده

پارکهر: (۱) کلافه گر، تمخته به کسه سنی هوچیکدی نی بزوه، کلافی

ده زوی لسمر همل ده کزه: (۲) پمش کمر [۱] (۱) کلافه گیر: (۲)

تقسیم کننده

پارکوله: پنجره ی دیساله ی ورج و بهرازو... [۱] بیچه پارینه خرس و گر ز

و...

پارگول: پادگویر [۱] گوساله پارینه.

پارگویر: گولکی بار، به چکه چینی دوساله، بارین، پانیر [۱] گوساله پارینه.

پارگویر: پادگویر [۱] گوساله پارینه.

پارکه: پارکه [۱] کرد کشاورزی.

پارگین: پادکهر، کلافه گر [۱] کلافه گیر.

پارگین: (۱) پارت: (۲) پارویک [۱] (۱) پالو: (۲) سکا پارویک

پارگین: پارژن [۱] پالوینه.

پارو: (۱) تموپارچه خور کدی یوچاریک نه یجه ده دم، بیکه، لوقمه: (۲)

پارچه، پمش [۱] (۱) لقمه: (۲) جزیه.

پارو: سنی دارین [۱] بارو

پروکله: چیشتی که به خوشی پی گرتی منال ده کرتنه خیر [۱] عداپی که

به متاسب پادگرمین بیجه ده می شود.

پاروکلین: پدول، لوقمه گه زده، فره خون، گمب تیکه [۱] لقمه بزرگ،

کتابه آرپرحور

پارونه: مریشک و مری و بوقله ی دوساله [۱] ماکیان دوساله.

پارونهک: پادگویر [۱] گوساله پارینه.

پارونک: خنده کی ده وری سل [۱] چری طراف خانه

پاره: (۱) پول، دوا، پره: (۲) پاژ، پارچه، لهت: (۳) شرو دوا: (۴) نهوی،

به رابهری نهره: (۵) کمترین درای تورکان، (قیمتی ماچی دوسه د

کسمه ی ساغه و نیمه / غهیری یه ک کسمه ی سمد پاره له گیر قام دا)

«تالی» [۱] (۱) پول: (۲) جیره: (۳) پاره: (۴) آجیا: (۵) کمترین مبلغ پول

ترکی.

پاره پهره ست: وه زیل رژد [۱] حبس

پاره پیس: چروک، رژد، دمس قوچار، چکوس، ره ریل [۱] خسیس،

پاره دار، دهوله مند، پولدار، دارا [۱] پوندو.

پاره مول: دهوله مند، ره بگین، پاره دار [۱] پوندو، ثروتمند.

پاره وگه: متالی باش پهریدا پرو: (شوکر پاره وگه بود)، پیره وگه [۱]

بیچه خوب، پاکر هته.

پاره لهکهر: پادکهر [۱] نگ، پارکهر.

پاری: پاره، تیکه [۱] لقمه.

پاریان: پدانهوه [۱] لایه کردن

پاریانهوه: یاز نهوه [۱] لایه و حو هشر.

پارحور: برشتی له حوروس به سگاه، خیک و حور، سگ به پارسب [۱]

سب و سبک به سب

پاریز: (۱) پهریز، له هیندی خورک دم گرتنهوه: (۲) خو پارسب: (۳)

هجوم له تافل: (۴) بیستانی به کال، (۵) بوسه، کمین [۱] (۱) پرهیر

(۲) دوری کرد: (۳) بورش غافلگیرانه: (۴) پالیز: (۵) کمین.

پاریان: توره تی سب [۱] سب کشاورز

پاریسردن: له تخفل و به هیوانشی بوجون، هجوم کردن [۱] غافلگیرانه

هجوم بردن،

پاریزچون: خومه لاس کردن له پوربه تدا [۱] در کمین بستن.

پاریژاره: ناگادان، لایه بگر، دازدار [۱] هوا دار، طرفدار.

پاریژان: بیستانهوان [۱] پالیز یان

پاریژکردن: خو دورخستن له شوراک یا به کسه سی [۱] پرهیر کردن.

پاریزگا: (۱) حه‌شارگی روجی؛ (۲) مه‌لپه‌ندیکی گهری ده‌وله‌تی، نه‌ستان، ویلایت: (پاریزگی هدرلیر) [۱] کمین شکرچی؛ (۲) آستان

پاریزگار: (۱) دیندارو لمخو ترس؛ (۲) کسی که ده‌توانی بیاریزی: (پاریزگارت خوانی) [۱] (۱) پریزکار؛ (۲) محافظ.

پاریزگه: پاریزگانه، دگا، پاریزگه.

پاریزنا: پراسس [۱] نگه‌داری

پاریزه: (۱) کسی پیاو ده‌پاریزی؛ (۲) وکتلی دادگا، معاسی، ناوقاتی [۱] (۱) حامی؛ (۲) وکتلی دادگستری.

پاریق: گوشتی پیشاو له‌ته‌دوردا [۱] گوشت در تنور تعیده.

پاریین: گونهار، پارگوین، پارگویر، پانییر [۱] گوساله پارینه.

پاریشه: پارین [۱] نگا، بارین

پاریسموه: بزاره‌وه [۱] لانه و حوش

پاز: ساگاداری نیشک، پاس [۱] گه‌بسی، نامر.

پازار: (۱) به‌ردیکه به‌رور ره‌گن یو‌حسل ده‌یی؛ (۲) روزی به‌کشمه‌ه: (روزی به‌کشمه‌مه که مه‌شه‌وره به‌روزی پاران) «شیخ ره‌زاه» [۱] (۱) سنگ گرانیت؛ (۲) بکشینه.

پازده: به‌ویسح [۱] بارده.

پازده‌مین: ژماره‌ی توبه‌تی بو‌پازده [۱] پازده‌م.

پازده‌هم: پازده‌مین [۱] پازده‌م.

پازده‌همین: پازده‌مین [۱] پازده‌م

پازده‌یم: بارده‌می [۱] بارده‌م

پازگ: جنگه‌ی نیشک گری [۱] پاسگه

پازگن: جه‌رایه‌چی، کیشک‌چی [۱] پاسدور.

پازماله: مانی حرمه‌تکار له‌حایوی تاغاد، ژیرماله [۱] خانه‌ی موکر در منزل ارباب.

پازتاو: مه‌له‌ی به‌ردش هه‌لینان [۱] اهرم سنگ سیاه برداشتن

پازناوک: پازتاو [۱] نگا پازناو

پاز: (۱) به‌ش، به‌شیک له‌روزی؛ (۲) به‌لگه، ده‌لیل [۱] (۱) جزه ۲ سیدو لیل

پازنو: پاسه‌ی س، باره [۱] پاسنه

پازنه: بازو [۱] پاسه.

پازنه‌کیش: که‌ره‌ته، پارچیکی لوسی پینه بو‌ده‌پن کردنی که‌وشی ته‌گ ده‌کار ده‌کری [۱] پاشنه‌کش.

پازنه‌هه‌لکیش: پازنه‌کش [۱] پاشنه‌کش.

پازنه‌ده‌رگ: بن و پسمانه، نه‌ه قولکه داره‌ی ده‌رگای له‌سفر ده‌گهری بو کره‌وه‌و داخستن [۱] پاشنه‌دور.

پازوخ: وهرام، به‌رسف، جو‌ب، جوال [۱] پاسب

پازوه‌ژ: شکوفه‌ی که‌لا‌گویر [۱] جوانه‌ی برگ گردو.

پازی: کم جردنی [۱] جزنی.

پازینه: (۱) که‌به‌کی نارد؛ (۲) بزیلی گهم [۱] (۱) نخاله‌گندم؛ (۲) ته‌خرمال.

پاس: (۱) پاز ناگاداری؛ (۲) پسوله‌ی ریگه‌دان بو‌سه‌فه‌ر [۱] (۱) پاس؛ (۲) چاره‌سفر

پاسا: (۱) وه‌شارنو، به‌ریوار، مادیار؛ (۲) چارپوشی؛ (۳) سه‌پوش؛ (۴) داپوشه، گوم که‌ه، وه‌شیر؛ (۵) پی له‌عه‌رز خستنی، یا به‌زه‌وینا ساوین [۱] (۱) پنهان؛ (۲) چشم‌پوشی؛ (۳) سه‌پوش؛ (۴) پنهان‌کننده؛ (۵) یا برمین ساییس.

پاس پازوک: هه‌له‌په‌ره، پس‌پسه‌کوله [۱] نوعی عتکوت.

پاسپورت: به‌لگه نیجاره‌ی سه‌قه‌ی له‌ده‌وه‌تی بو‌ده‌وله‌تی [۱] پاسپورت پاسدو: تو‌زینره، پی وردبو‌نه‌وه [۱] پژوهش.

پاسر: (۱) لیواری بان؛ (۲) به‌ند پی‌دن و ته‌می‌کاری [۱] (۱) لب بام؛ (۲) درس عبرت.

پاسره: لیواری بان، پاساره، گوی سوانه، سو نه [۱] لب بام.

پاسری: چوله‌کی تاو‌تاوایی، حشک، چنشکه [۱] گنجشک

پاسپورت: پاسپورت [۱] پاسپورت.

پاسفنده: که‌نده‌ل، رزیو، (تم‌داره پاسفنده بو‌ه) [۱] پوسته

پاسقانی: تیز، تاه، گاله‌تی کردن، ته‌شمیری، ته‌قلب [۱] مسخره

پاسگردن: (۱) کیشک‌گرتن؛ (۲) وه‌زینی سه‌گ، وه‌زینی سه [۱] (۱) پاسداری کردن؛ (۲) پاس سگ

پاسگا: پارگا [۱] پاسگه

پاسگر: کیشک‌چی، جه‌زیرچی [۱] پاسدار.

پاسگه: پارگا [۱] پاسگاه.

پاسوخ: پازوخ، جو و، چوب [۱] پاسح

پاسه: توه‌ه، قه‌سطوری

پاسه‌بن: پاسکریپ پاسال

پاسه‌ریان: سهرده‌وس سوس که‌وس [۱] تعقیب کردن

پاسه‌وان: ارگر [۱] پاس

پاسه‌واسی: نیشک‌گرتن، کیشک‌کیسان [۱] گه‌بانی

پاش: (۱) دووه، ۱۲ بری له‌هنگ؛ (۳) پاشگری به‌و، تا پزین، (تاو‌پاش) [۱] (۱) پس مقایس پیش؛ (۲) کتایه از مقعده؛ (۳) پسوند به‌معنی پاشنده.

پاش: (۱) له‌فه‌می مه‌زنی تیران؛ (۲) به‌قه‌میکی توری بو‌پیاوه گه‌وره‌کایان [۱] (۱) پادشا؛ (۲) لقب بزرگی ترک

پاشک پاشابین: میرمیرین، گالتیه‌کی هه‌سوانی و ده‌سجه‌معی له‌کوردستان [۱] یکی از سرگرمیه‌ی گروهی در کوردستان.

پاشاخور: به‌رماری نازه‌ل له‌قه‌سه‌ل و دلف [۱] پس‌ماده‌ی سف

پاشاراو: تاراو، که‌قاری جاریک چن تیدا شور و [۱] پس‌آب رختشویی.

پاشاوو: پاشه‌روک، مینوه‌ی پاش جینی له‌باغ به‌حی‌ماو [۱] پاشاچین.

پاشاگه‌ودانی: بری له‌یکه‌ل پیکه‌لی و هه‌رکس هه‌رکس [۱] هرج و مرج و بی‌قانونی.

پاشام: پاشیو، دواشیوی روزگر [۱] سحری.

پاشان: له‌وه‌هدرا، دواپی [۱] به‌دا.

پاشایه‌تی: (۱) به‌پله‌ی پاشادا بو‌ن؛ (۲) برتی له‌که‌یف‌سازی و ته‌باری: (به‌پاشایه‌تی ده‌ژی) [۱] (۱) شاه؛ (۲) کنایه از خوشگنراسی

پاشباره: ده سته ندو، جی ده سگره ی جوتیر له نامور [۱] ده سنگیره خیش.
پاشبیس: نیوه مدی یاشری یه کسم [۲] باید ستور
پاش به ندو، پاشمین [۳] باید ستور.
پاشته روک: بهشی لای کلک له کوتان و زین [۴] جای خراج در زین.
پاشته رگی: یاری پاشته رگ [۵] بار دنباله زین
پاشته تالانه: سنی روزا دی یوک هیندن [۶] جشن سه روزه عروسی.
پاشخدن: وچخنه، خه لوته، ژوری کهل و پهل له پشت ژوری دانیشن
[۷] بستو.

پاشخستن: گوی نمد ن، خوئی گیل کردن، وه دره نگ حستن [۸] اهدل
کردن
پاشخوان: بهرماو [۹] مایه خوراک.
پاشخوانه: پاشخوان [۱۰] مایه خوراک.
پاشدار: کسم پاکه سانی که له دوی له شکره وه درون، بهرانبهری
پیشه گ [۱۱] دباله رو لشکر، مقابل طلایه
پاشدیز: دژی که پاسی دزان ده پیری [۱۲] دزد پاسدار دزدان.
پاشدیزه: پاشدرو [۱۳] نگا پشدن
پاش رو: بهرانبهری پیشه نگ، له چه کد رادی له دوی له شکره وه درون
[۱۴] یاس قراو.

پاشقل: گرده وه کویی، له دم گیرانه وه: له شتی شتی وه لاند، پاشه کوهت
[۱۵] صرعه حونی.

پاشقل دان: گیر نه وه، (ناخری هیندیکی پاشقل دا) [۱۶] اندوختن
پاشقول (۱) بی له بی بیچان له زوره وانی دا؛ (۲) پاشقل [۱۷] لنگ کردن
در کشتی؛ (۳) پس اندان

پاشکوه: هه گبه، خورجیکی پچوکه که له دوی زین له سهو ته رکی
داده بستن [۱۸] خراج که بر ترک سب بندند.

پاشکبه وان: (۱) پاشدیز؛ (۲) فیشه فری دهره وه ی نه بنگ [۱۹] نگا
پاشدیز؛ (۳) فشتنگ انداز تفنگ.

پاشکوهوتن: له دوامان، به حیمان [۲۰] واماندن
پاشکوهوتو: به حنی ماو [۲۱] حامانده، وامانده.

پاشکوهوته: به حنی ماو، سه مه کوهوتو [۲۲] وامانده،
پاشگر: له ریماندا بهریمانه ده لین که ده کوهه دوی وشه وه مانیان

ده گورن [۲۳] پسود
پاشگه ز: به شیمان، پیزه وان [۲۴] پشیمان.

پاشقل (۱) بهشی حوار کهمه ره پشته وه، (۲) باخه: (۳) لار له دوا: (۴)
بالوی بهزه نگوله؛ (۵) قافیه شیعر، وشه ی دوی نیوه شیعر [۲۵] از
کمر بیاسین رُست؛ (۲) به: (۳) عقب ران؛ (۴) پالدم رنگدار؛ (۵)
دابه سحر.

پاشماره: شکایت لیکراو [۲۶] مدعی علیه، شکایت از وشده
پاشماوه: پاشمانه، مانی که خزمه نی مانه کوره هه کاو لهوش مانی بی
دراوه [۲۷] خدمتکار که پاخواوده در خانه ارباب است.

پاشماشه: فیشه فری دهره وه، پاشکوهان [۲۸] هشتنگ انداز تفنگ.
پاشماگه: که له پوز مهراپ [۲۹] میراث

پاشماله: (۱) نه وماله ی له گهل خیل بوهمور ده جن و له بهر نه داری
حرمه تیان ده کمن؛ (۲) پاشماره، ژیرماله [۳۰] خانه ای که پا این به
بیلا ی رود ر ققر خدمتکار آندن شود؛ (۳) نگا: پاشماره.

پاشمان: زنی که له منال هیان د یاریده ی مادر ده دا [۳۱] کنت ماما
پاشماوه: (۱) نه وی له بهر شتی مایته وه، باقی، بهرماو (۲) ریتدوی کسم و
کار مردو [۳۲] باقیمانده؛ (۳) تنها بازمانده.

پاشمه: خراوگوسی که سی به دیار، له پست سه روه خویندن، غه بیعت [۳۳]
عیب

پاشمه رگه: مانی پاش مهرگی باوک پیته سه ردنیا [۳۴] بچه ای که بعد از
مرگ پتر به دنیا پیاید.

پاشمه نده: باقی ماو [۳۵] باقیمانده،
پاشمه نه: پاشمه تده [۳۶] باقیمانده،

پاشن: دوا یی، دوماهی، (روژ پاشن گه هاهه) [۳۷] پسین.
پاشنی: پاژنه، پانیه [۳۸] پشته.

پاشنی کیش: پاژنه کیش، کهره ته [۳۹] پاشنه کش،
پاشوه: دویه لی دواوه ی یه کسم [۴۰] پای ستور

پاش و پش: بهرودا [۴۱] پس و پیش،
پاشوره: دوی گهرمی دهرماوی که قاجی له خوشی بی ده شون [۴۲]

پاشول: پاشل [۴۳] نگا، پاشل.

پاش وه چه: بهوه و دوی چرک [۴۴] بهرگان،
پاشوهن: پاشه ند [۴۵] باید حیوان.

پاشه به ره: (۱) با بهروا؛ (۲) برسی له دوامین مرده ده [۴۶] ۱، ساجس ۱۲
کده از آخرین مررد

پاشه خورج: پاشته رکی، هه گبه [۴۷] خراج اسب
پاشه دزد: سسر [۴۸] نگ ساسر

پاشه روژ: بهر دوا سیده، روزای دوی بی [۴۹] اده
پاشه روک: پاشرو میوه ی به حنی ماو، دوی باح رس [۵۰] ساجس

پاشه کفت: کووه کردن، پاشقل [۵۱] پس اندر
پاشه کوهت: پاشه کفت، گلدریاوه [۵۲] پس اندر

پاشه کوهتی: گلو دراو [۵۳] ایدار
پاشه کی: له دوی باره دان، بهرنبهر به یه نه [۵۴] بسادست.

پاشقل: حنی سه پاشل، بهرگی پاشل، دواوه ی داوین [۵۵] قسمت عقی
دامن.

پاشله قه: به نه به لی رویش [۵۶] سلا نه سلا نه،
پاشبه واته: شندوق به پلورده ی هه گاه یوشانه نیدا هه لیه سنن [۵۷] جبهه

چو بین بری شانه گداری زنبور.
پاشه و پاش: پشته و رو [۵۸] وارونه، پشت و دوی

پاشی: (۱) له دوی؛ (۲) پاشو؛ (۳) دوا، پاشان [۵۹] ۱، بهدا؛ (۴) پای ستور؛
(۳) بهدا از پس ار

پاشیل: بی حوسه، بهر بی درو، به پاکور و [۶۰] لگد مال.
پاشین: همره دوا [۶۱] وایسین

پالنه پاك: سوله كړدنه وه (فهرده كه پاك له پاك يو) [بی حساب،
پاكليز: ۱) باقير: ۲) تونځی سهوزی گويز [۱] نكا باقير: ۲) پوسته
سیر گردو.
پاكو: ۱) باوه شه گیای نه به ستر او: ۲) ده سكه نه ی گیاه، هینده ی لهین
كهوش پری: ۳) گیای دروازی به سهر به كذا كراوی نه به ستر او [۱] ۱)
دسته گیاه پسته نشده: ۲) مقدار گیاه به اندزه گنجایش زیر بقل: ۳)
مجموعه گیاه دروشده پسته نشده
پاكوپوك: په پیرو و خورای نه ده ست دان: (ده سمایه كهی پاكوپوك كړد)
[پا بهنر و بیهوده.
پاكوپیس: چاكو خراب، رندوكړیت [پاك وید.
پاكوپیس كړدن: چاك له خراب هډل واردين [پاك خوب از بد جدا كړدن
پاكوشت: شلانو كوتان بهین [پاك لگدمال
پاكوتره: پنی چوپله كه، پنی مریشكه، گیاه كه ده خوروی [پاك گیاهی خورونې.
پاكوتیه: درجا، له جی خوړه پنی هډل تان و به زهوی دا دن [پاك درجا.
پاكودان: ونیموه ی گیاه به ده سب [پاك چیلن گیاه به دست.
پاكوره: كلوی پیرو، كولو تا پانی به گرتو [پاك منچید كه هتو زیر واژنكړده.
پاكوره: بوكه ری به رده ستان [پاك نوكر.
پاكه: خاوتی، تمیری [پاك تمیری
پاكه پاكه: پد تاته، سینه زه میبه سیف زه مینی، كار توهل [پاك سمب زمینی.
پاكه ت: ده قری كاغری پو ناموه هرچی [پاك پاك ت.
پاكه می: ماندوه تی شه كهنی، مانگی [پاك خستگی
پاكه نه: كهوشكهن، جیگهی كهوش داكه ندن [پاك كفش كن.
پاكه وان: كه ساس سپور كول مال، ریس پیر [پاك اسعلی زهرگر
پاكه و بون: ۱) خاوتی پونه وه، پاك پونه وه: ۲) پریه تی له هرگی بی قهر
[پاك، سیر شدن: ۲) كتایه از مرگ بدسگال.
پاكی: خاوتی، تمیزی، پاكه [پاك پاكی، تمیری
پاكیرد: پاك، خاوتی، تمیس [پاك پاكیر
پاكیش: به كس [پاك سیر
پاكاه: بواری چم [پاك گدار.
پاكوتن: پنی گرتن، فیره رویشتن پوی مثال [پاك گرتن پیجه.
پاكوره: نه خوشی قاج و قول نه ستور بون، واریس [پاك بیماری واریس
پاكوه: به سرفه، وروام، جواو [پاك جواب، پاسخ
پاكوشا: پردنی ده زگیرای كچ پومانی خمزور [پاك نامرد دختر وا به خانه
پدی پردن.
پاكه: ۱) داری زیر و سیمه ی ده رگا: ۲) تویله، ناغه له ستر [پاك چوب
زیر یاشته دوا: ۲) اغل، طویه.
پاكه زان: پنی چه قانندن، سوربون له سهر كاری [پاك لجاج و اصرار
پاكیز: پرله گیر و گرفت [پاك دست و پاگیر.
پاكیر: ۱) دوده پی زیر پای جولا، ۲) كیزی ده زگیران دار [پاك تحه
زیر پای جولا: ۲) دختر سمر دسه
پال: ۱) پشت: (پال به دیواره ده): ۲) حنگه ی پشت پیوه دای، (پال
پشتی لی داسدراپو): ۳) نه نه روون (له پال خویدا توره به): ۴)

پاشيو: پاشيو [پاشيو سحر ی
پاشك: پيقوك، كيقوك، گیاه كه به كه ی ده برژین بدن ده كوئین و ده بخون
[پاكی پیاوړدار و خورونې
پاق: بیگ، لای، حاج [پاك لگ، باعموما
پاقاوړ: تهری كه لمری رویشتندا قاپ له قاپ ده دا [پاك چهارپای
سكده سب
پاقز: ۱) مس: ۲) زهنگی مس، پاخر، باقر [پاك ۱) مس: ۲) رنگار مس
پاقز: پاك، خاوتی، تمیس [پاك پاكیر
پاقزه: په لقه زه، له تاوان یان بونه ده مان به ده ستو بی تيكوشان [پاك دست
و باژدن.
پاقلا تچكه: گیاه كی وه وانه گه لای ددانه داره [پاك گیاهی پا برگهای
كنگره ای
پاقلاوه: سیر به كه به ناو پاك، پاقلاوا [پاك باقلاوا.
پاقله: یاقبه، د تویله به كه ده كلودا به روره ده ده بی [پاك باقلى
پاقلیز: گویری فیریکی تيكو لی داواناو [پاك گویری تر پوست كنده
پاقلیشكانه: گیاه كه له پیره ده كا [پاك گیاهی است شبیه حرمه
پاقولاغ: سمی حه پوانی دوسم [پاك سم حیون جفت سم
پاك: ۱) خاوتی، پاقز، پاكز، تمیر: ۲) گش، حسمو، تداوا: ۳) ماش، په سندن،
خو، چاك [پاك ۱) پاكیر: ۲) همه: ۳) خوب.
پاكار: سگرد و ست، به رده سب، خولا می همیشه ناساده [پاك پاكار.
پاكان: ساوجاكان، شیع و مه شایع [پاك نيكان،
پكانه: تومت لا برن، (پاكانه ی خوم كړد، پاكانه ی كړد) [پاك میرنه.
پكایی: جیگهی نه پیس له زهوی [پاك جای تمیز در زمین.
پاك پونه وه: پاپونه وه [پاك دگ پاپونه وه
پكتاو: بی گهر، خاوتی، باهر [پاك پاكیر.
پاكرا تده: زورچون پو شونې: (پای گروه تده و همو روز سهرمان لی
ده دا) [پاك بسیار به خانه ای رفتن و مزاحم شدن
پاكرون: ۱) تيكو لی كړدنه وه: ۲) كورت هینانی تیر یا به رد له نامح،
به كړدن [پاك ۱) پوسته كندن: ۲) پایس هدب رد
پاكړدنه وه: ۱) خاوتی كړدنه وه، تمیس كړدن: ۲) هینانی كه سنی
پوشونې كه له پشدا نه ده هات، (من بهم كړدنه وه نه نیا نه نه هات) [پاك ۱)
تمیز كړد: ۲) پاكشانی، كسی را به جانی كه قیلا نمی رفت برندن.
پاكړدنه وه: پاكړدنه وه [پاك نكا: پاكړدنه وه.
پاكز: ۱) خاوتی، تمیر، باقز: ۲) پاوان، كوده، جی له وری قده غه [پاك ۱)
پاكیر: ۲) قز.
پاك كړدن: ۱) توكل لیکړدنه وه: ۲) خاوتی كړدنه وه دانهریله، (گه نه كه
پاك بكسه پو باراش: ۳) بزاری كینگه له دزكو دال [پاك ۱)
پوسته چیدن: ۲، بو حاری: ۳) وحس عه.
پاك كړدنه وه: خاوتی كړدنه وه، تمیس كړدن [پاك سیر كړدن پلید
پاكل: ۱) ناگر هلكه: ۲) كلی برد، پایدی برد [پاك ۱) افرورنده كوره:
۲) پانه پل
پاكله: پاكل [پاك نكا: پاكل.

پالونیکه: ۱) نه و مارچه بورودی سرین پی ده پالون [۱] پالونه
پالونه. پالونیکه [۲] پالونه

پالنه: ۱) شاری گهره: ۲) دهر پدو دپوه خانی گهره پیاوان: ۳)
دروینه وان: ۴) کریکوه هه غله، عه مه له: ۵) سه پ، ره مجیه ری
پنج پک بهری داهات، یان سی پکیر: ۶) پنه ده غلی نه درواو [۱]
شهر بزرگ: ۲) دربار بزرگان: ۳) دروگر: ۴) کارگر: ۵) رجیر
سه به گیر: ۶) قطعه ای از غله دوید

پالنه پسته: ۱) به زور لاسین، به هیز تی په ستاون: ۲) به زور خو
دهر باز کردن له ناو حه شامات [۱] با فشار آگدن: ۲) بزور خود را از
شلوغی رهایدن

پالنه پسته: پالنه پسته [۱] نگا. پالنه پسته

پالنه قه: ۱) چوته، لوشک: ۲) لاقه فرته، په له قازه [۱] لگدیرایی: ۲)
دست و پا زدن

پالنه بگ: ره شمه، ریشمه، هه ساروکه [۱] اعصار و مهار

پالنه وان: ۱) پی وی زور نازا، قاره مان: ۲) داری که دهر پنه بن کار پنه و
[۱] قهرمان: ۲) جوبه زیر دیرک

پالنه وان پازی: زورایی، زور انیازی، زوره وان، زوره بان، عه قه [۱]
رور وایی

پالنه وانه: ۱) به رنگی دارمزه: ۲) پشتیوانی دیواری شکست: ۳) داری
بن دیره گدا [۱] نوعی ثمر مازوج: ۲) پشیپانه دیوار ضعیف: ۳)
شمعک

پالنه ووی: گونه به زوره [۱] گل آفتاب گردان

پالنه ههنگ: کوتم و بهری پای رندایی [۱] کدو و بهری پای رندایی
پالنی: ۱) پیتی دارین: ۲) بالا، پیلو: ۳) پالوی بازه بهری [۱] باروا: ۲)
پای هزار: ۳) رانکی

پالیک: به رسمیل، موی سمیل که ده کوفته سمر دین [۱] موی سبیل که
بر ریش اید

پالیموک: گیاه که به که ده خوری [۱] گیاهی است که پبخش خوردنی
است

پالین: ۱) تاملری پالوتن، که و گیر و پالوتنه: ۲) سمرله [۱] نپوره [۱]
پالوتنه: ۲) دم عصر

پالینان: نپوران کانی مهر دوشین [۱] هگام عصر زمان دوشیدن
گو سفندان

پالینو: پاشگر بهواتا نهوشته ده پالینو. (چاپالینو، پرنج پالینو) [۱] پسود
به معنی پالیده

پالینوران: پالافتی [۱] پالوده شدن

پالینورواو: ۱) پالافته: ۲) ناو پیکرو بوکدری [۱] پالوده شده: ۲) نامزد
شده برای کاری

پالیکه: پالوتنه [۱] پالونه

پالاسی: پاگره، نه خوشی داج نه ستور بون [۱] بیماری پاغر

پامال: له به بن چو، نه رت و توبا [۱] پامال، تارومار

پاماله: خیشک، ناموزنی زودی شوکرای پی ریک ده که ن [۱] ماله

کشاورزی

پاماو: لوس کردن سو غی گنج به به روی تهر [۱] صاف کردن دیوار گچی
با کهنه خیس

پامز: مزی هات [۱] پامزد

پاموره: ۱) لیرگه موروی حسلی قوله پی: ۲) حر خالی پا، پاونه [۱] ۱)
رسته زیتنی میج پا: ۲) خلخال میج یا

پاموره: پی مهره [۱] بس اهی

پامیزه: ۱) گوی به بگوین که دوی باو جو ده دیکاو ده پنه هوی
دو زینه هوی شه لحه میشه که: ۲) کوبیکی پی نازول: ۳) شاوونی نه گه
که به لارانه و شک ده پنه و [۱] مدفوع زنبور عسل که نشانه ری
در یافتن جهت لانه اش است: ۲) کرک پای دلم: ۳) آب پشت تکه بر
بدنش

پان: ههرو، بهری نه سک، بهن، بهرین [۱] پهن

پاناو: سرچیای تمخت، تمختایی سمری که ز [۱] جای هموار بر قلّه کوه.
پناوکه: گومیلکی ناو له ده شتا [۱] برکه ای در سان خدگه

پانایی: بهری، ههراوی [۱] بها

پان بونه وده: ۱) ده بهر پیدای تلخانه وده: ۲) له ته سکیه وده بهرین بون: ۳)
برتی له راکشان: (هه تیو جیته) پان بویه وده [۱] ۱) زیر پا له شدن:

۲) بهن شدن: ۳) کنده و لم دادن

پان به پان: به پی روه و وایی به شاکر قسه کردن [۱] رگ و پوست کیده
سحس گس

پانپانوکه: حو نه کتر ره حبت کرد پی ران [۱] همحس باری ران

پانپانوکی: پانپانوکی گاو و گاو و گاو

پانتاو: ۱) پاناو گزری سهرچا: ۲) ده شتی پان و راستو پی رورک [۱] ۱)
همواری در قلّه کوه: ۲) حگه هموار

پانتول: پاتول [۱] شلوار

پالنه: کربوس، داهاته وده بوزرئی نانی که سن [۱] تعظیم

پانجساز: پنه گیا، گیای حواردی مرز وک شگ و پگ و گیای
سوره وده کردن [۱] بیخ گیاهان خوردنی

پانجه قولی: پ له پانچان به زوره پانی دا [۱] لنگ کردن در کشتی

پاندان: قه لمی خونوس، ته و قه لمی مهره که پی ده پال حوی ده کری
[۱] قلم خود نویسی

پارده: رده ده و سنج [۱] پارده

پاره عین: ماردی مونه پی و مارد [۱] پاردهم

پاره هه: ماره مس [۱] پاردهم

پاره هه عین: ماره مس [۱] پاردهم

پاره هه م: ماره مس [۱] پاردهم

پانکردنه وده: ۱) پی ری خمتن: ۲) له ته سکه وده بهرین کردن: ۳)
'حسسی سهره وده وده [۱] ۱) پامال کردن: ۲) غریض کردن: ۳)

نداختن سهره یا گلیم و...

پانکه: ۱) جو ری بهری دارمزه: ۲) قولی پان: ۳) جو ری ماسی
گرو قهر: ۴) پاره شینی کاره بایی، باوه شینی بهری [۱] ۱) نوعی ثمر

مازوج: ۲) کوبه عربی: ۳) نوعی ماهی: ۴) بادبزین برقی
 پانکه‌له: پانی خړوځکونه [په] بهر گرد و کوچک
 پانوبون: هره و یوهوه، پهرین یون [په] عریض شدن،
 پانوپوز: پهرین و همدرو، ژور گوشت [په] بسار سررض
 پانوقلچ: پهرینی دزاوی هه شیلبروی له کارکونه [په] لاشده،
 پانه‌گا: جبهه‌ی روانی توکه‌په [په] عاله، زهار
 پانه‌وپن: ۱) به‌لای پانای: ۲) به‌تاسکراوینی همدایی: (پانه‌وپان پیم
 نه، [په] ۱) ارینه: ۲) رڼ و صرح.
 پانه‌ودبون: ۱) پدېخانه‌وه: ۲) پانوبول [په] له‌شدن: ۲) عریض شدن،
 پانی: ۱) به‌رسی، به‌هی: ۲) پاژنه، پایه [په] ۱) بهما: ۲) باشه
 پانی‌په‌رز: جوړی کهوشی پاژنه بند [په] نوعی کشش باشه بند،
 پانیر، پازین، گویلکی پاز، گویل‌پار [په] کوساله پازینه.
 پاییه: پاژنه پانی [په] باشه
 پاولان: هده، عه، خورخ، میرگ یا باغی تاییه‌نی که‌سک نه‌تو بی سهره‌هو
 بجی تی (له یاغجه‌ی سادی پوانی سینه / په‌جهم سهرگرمی
 لیوگوسیه، هه‌ره [په] قرغ، مکن انحصاری.
 پوانه: ناموره [په] نگ: ناموره،
 پواپا: ۱) دردنی، گومان: ۲) خو‌وه‌دوا خستن [په] ۱) گمان ۲
 تأخیر کردن
 پوپل: ۱) قج‌وقول، نه‌تو (تو نه‌دژیر: ۲) برنی له توانایی و کاری [په]
 ۱) از پای تارانو ۲) کنانه از تاب و توان،
 پوره: مالدن [په] رهدان،
 پوروا: دهمی سحر، حواس‌افز برجه
 پوسه: دس [په] داسه
 پوسک: دهمه‌ی [په] دهم
 پومورزی: همدی‌کې گورایه، هامیکه، مامیکه [په] اهنگی ست،
 پونه: پاون [په] نگ: پاون
 پونه: پیوه‌ده، کوب و زنجیر [په] کنده‌ی زندنی
 پوه: ۱) پوان: ۲) پوانی شاریکه له کوردستان [په] ۱) نگ: پاون: ۲)
 سهری در کردستان،
 پوه‌پا: ۱) همدی: ۲) دودی: ۳) خو‌وه‌دوان و سسی [په] ۱) همراهی:
 ۲) تردس: ۳) اهدل،
 پوه‌جی: حتی قایم، له همدی به‌دور [په] نایت،
 پوه‌جینگه: پوه‌جی [په] داس
 پوه‌ره: ۱) دهری: ۲) پیلاو پاپوش [په] ۱) زیرشلاوی: ۲) پای عزاز
 پوه‌هنگ: پازنه و مانگه‌ده، که‌تیا نه‌زی [په] نابماه،
 پوهه: ۱) پوان: ۲) سوه‌ده: ۳) روریکي تیکس ۴) ناموده [په] ۱) نگ
 پاران: ۲) پندپای: ۳) واحد پول انگلیس: ۴) نگ: پاموره،
 پوه‌نند: ۱) پاون: ۲) پیوه‌ندی: ۱) نگ: پوان: ۲) سده
 پوه‌نه: ناموره [په] نگ: ناموره،
 پوه‌وی: پیخه‌سو، پربوک [په] بنگه
 پوه‌وی: پربوک [په] بنگه.

پوه‌دبو: پوه‌وی [په] بنگه،
 پوسه: پاموره [په] نگ: پاموره،
 پوه‌لکه‌فتن: هده‌لکه‌گوتی، روت بودن [په] سکندری حورتن
 پوه‌لگرتن: به‌یو چون، خو‌سهر و گشتن [په] سرعت رفت
 پوه‌لگیر: پاره‌په [په] پازیر
 پای: ۱) پوره: ۲) پوس، د به‌س: ۳) غوده، لعل [په] ۱) پرد: ۲)
 قسمت: ۳) غه‌ده،
 پای: پوره‌وام، قایم، خوراکر [په] نایت،
 پایان: ناخر، دوماهی، دوی [په] پان
 پایته‌خت، پایته‌خت، شاری شامس [په] ماتحت
 پایدوس: ده‌ست له‌کار هه‌لگرتن [په] دست از کار سید
 پایدوست: پایدوس [په] نگ: پایدوس
 پایر: سینه‌ی نری سل [په] فصل نام
 پسر: ۱) چاندنی پاپری، پورایه‌ری به‌هه: ۲) جوړی نری ده‌دک زل
 پمیز: ده‌گا [په] ۱) گشت پایره: ۲) نوعی مگور
 پیدردرا: بر دسی له‌روسی نه‌دره‌نگ ده‌پینی [په] کاپه و دوسی که‌کم
 پیدر شود
 پیدره‌ریز: شه‌جه لیمر و سهره‌پودی پاپر [په] سهره‌ده د نری
 پایزی: ۱) چاسدس پایزه: ۲) جوړی همدیر [په] ۱) گشت د سرد: ۲)
 نوعی نچیر،
 پایزی: لکه‌دانه‌ی خه‌و [په] تعبیر جواب
 پایسکل: نه‌سپه‌دارنه، دوه‌رخه [په] دوچرخه
 پایکردن: د بهش کردن [په] توریع کردن
 پاس: ۱) لای خوارو: ۲) جینگه‌ی پنی له‌گوزدا: ۳) چاودیری، نگ‌لنی یون
 [په] ۱) پایش: ۲) جای نادره: ۳) نظارت و مراقبت،
 پاسار: حیرهبی له‌دو، خوش‌ویش به‌میوان گوتن [په] استعمال
 گرم رمه‌س
 پاشاو: ۱) قوسو، تادی له‌نابودانستنه له‌ده‌وی دهرده‌جی: ۲) سهره‌وی
 تیروی له‌سوی [په] ۱) پساب پواری: ۲) شادب،
 پاسده: جو تر حی‌فای [په] داسه
 پایسه: پایسد [په] پایسه،
 پایوان: پوره‌داری پوری گه‌وره [په] پوره‌دار
 پایه: ۱) هیم، بقا: ۲) پله‌وه‌ده‌جه: ۳) کره‌ی محبوس: ۴)
 سهره‌پنی پاچه [په] ۱) ده: ۲) درجه و رتبه: ۳) ستون سیمایی: ۴)
 کله‌پاچه،
 پایده‌ریز: پیدی گه‌وه [په] پندپاچه
 پاه‌داز: خورگرو جی‌دهم [په] پاندرا
 پایه‌داری: همدان و خورگری [په] پایداری،
 پایه‌روقی: همدی تالور و به‌تعمودمان [په] هو ی منغب
 پایه‌مال: پامل [په] پایمال،
 پایه‌ناز: زیراخه، زیرینی رخه‌ر [په] پای ندر
 پایه‌نداز: پایه‌دار [په] پای ندر

بایین: (۱) لای زئو (۲) جاوئیری کردن، به جادو ننگ لای یون (۱) بایین (۲) بایین

بیلله: بیلله، رزّه سکه‌ی ورد له رجیردا پوختل (۱) ریور او بزه
بت: (۱) لیدئی ره گد، له بزا (۲) خودی ده سترگه، بت (۳) کدو، لوت،
بئفل، دفن (۴) نوخته، خال (۵) خوبه‌ی گیا: (۶) پنه، بئتوک، به نیموک
له سبب (۷) نوره بده‌ی به نار سهریه بجه‌ی قه مکی گهوره و شاده
حگه‌ی ده سده: (بئتی دهرمان، پتلیک حای) (۸) سرکه، سرتنه
بچه بچ: (۹) نوک، سهری باریکی شت: (۱۰) بونه، ورته: (۱۱) شل و
ست (۱۲) بئض (۲) بئتی: (۳) بئتی: (۴) نطفه: (۵) عئجه گیا: (۶)
تسکیر، ۷ بار دو نکشت: (۸) بچ بچ (۹) نوک هر حیر (۱۰) غرولند
(۱۱) سل و سسب.

بناپت: سرکه، سرتنه، سربو حورب (۱) حرف بچ گوش
بتاب: زور ویز، جه نوره، هه نه وه زده جه سوز، زور بئتی، هه نه باز (۱) وراج.
بتبا، نوکی به نجه‌ی پا (۱) نوک پ.
بتبت: بونه و یرته (۱) غرولند
ببتک: شوی ساواری ورد، بیر حه نینه (۱) اش بلعور
بتبتوکه: جوری به پوله‌ی خاندار (۱) نوعی پرو نه.
بتبتوکه: گولیکی سوری سهره به هاره (۱) ار گله‌ی قرمر بهاری
بتخی: ره ننگ به زو، بئز ننگ، ره ننگ بزرگاو (۱) رنگ بیره.
بیر: (۱) ره بیره (۲) دوزنر (بهریان نان داپیمان) (۱) (۱) زودتر (۲)

بیر: (۱) ره بیره (۲) دوزنر (بهریان نان داپیمان) (۱) (۱) زودتر (۲)
بیر: (۱) ره بیره (۲) دوزنر (بهریان نان داپیمان) (۱) (۱) زودتر (۲)
بیر: (۱) ره بیره (۲) دوزنر (بهریان نان داپیمان) (۱) (۱) زودتر (۲)
بیر: (۱) ره بیره (۲) دوزنر (بهریان نان داپیمان) (۱) (۱) زودتر (۲)
بیر: (۱) ره بیره (۲) دوزنر (بهریان نان داپیمان) (۱) (۱) زودتر (۲)

بیر: (۱) ره بیره (۲) دوزنر (بهریان نان داپیمان) (۱) (۱) زودتر (۲)
بیر: (۱) ره بیره (۲) دوزنر (بهریان نان داپیمان) (۱) (۱) زودتر (۲)
بیر: (۱) ره بیره (۲) دوزنر (بهریان نان داپیمان) (۱) (۱) زودتر (۲)
بیر: (۱) ره بیره (۲) دوزنر (بهریان نان داپیمان) (۱) (۱) زودتر (۲)
بیر: (۱) ره بیره (۲) دوزنر (بهریان نان داپیمان) (۱) (۱) زودتر (۲)
بیر: (۱) ره بیره (۲) دوزنر (بهریان نان داپیمان) (۱) (۱) زودتر (۲)
بیر: (۱) ره بیره (۲) دوزنر (بهریان نان داپیمان) (۱) (۱) زودتر (۲)
بیر: (۱) ره بیره (۲) دوزنر (بهریان نان داپیمان) (۱) (۱) زودتر (۲)
بیر: (۱) ره بیره (۲) دوزنر (بهریان نان داپیمان) (۱) (۱) زودتر (۲)
بیر: (۱) ره بیره (۲) دوزنر (بهریان نان داپیمان) (۱) (۱) زودتر (۲)

بیر: (۱) ره بیره (۲) دوزنر (بهریان نان داپیمان) (۱) (۱) زودتر (۲)
بیر: (۱) ره بیره (۲) دوزنر (بهریان نان داپیمان) (۱) (۱) زودتر (۲)
بیر: (۱) ره بیره (۲) دوزنر (بهریان نان داپیمان) (۱) (۱) زودتر (۲)
بیر: (۱) ره بیره (۲) دوزنر (بهریان نان داپیمان) (۱) (۱) زودتر (۲)
بیر: (۱) ره بیره (۲) دوزنر (بهریان نان داپیمان) (۱) (۱) زودتر (۲)
بیر: (۱) ره بیره (۲) دوزنر (بهریان نان داپیمان) (۱) (۱) زودتر (۲)
بیر: (۱) ره بیره (۲) دوزنر (بهریان نان داپیمان) (۱) (۱) زودتر (۲)
بیر: (۱) ره بیره (۲) دوزنر (بهریان نان داپیمان) (۱) (۱) زودتر (۲)
بیر: (۱) ره بیره (۲) دوزنر (بهریان نان داپیمان) (۱) (۱) زودتر (۲)
بیر: (۱) ره بیره (۲) دوزنر (بهریان نان داپیمان) (۱) (۱) زودتر (۲)

بچرانی: بچرانی (۱) گسلاندن،
بچرانه وه: دوباره بسان، (بهندی گوردن به نده کم دوباره بچرانه وه) (۱)
دوبار گسس

بچراو: بچراو، هه نای، قریباگ (۱) پاره شده.
بچه بچه: (۱) سس، هه وادی له حه نده حیوه ساره (۲) بهش بهشی
کم کم: (نسانس بچه بچه ده دانی) (۳) دژادی: (۴) راو سدن و
بی سهر و بهر گون: (قسه گانی بچه بچه ده کرد کس نه بده رانی ده لقی
حی، اب) (گسسنه و ماره بزه: (۲) دنک اندک: (۳) دشواری: (۴) درهم
و برهه گس

بچه: جوری کولیره (۱) نوعی گردن دان
بچه: نامه‌ی پسان، له پسان نریک (۱) نزدیک به گسستن.
بچه ناگ: بچه (۱) گسس

بچه ناگ: بچه (۱) گسس
بچه ناگ: بچه (۱) گسس
بچه ناگ: بچه (۱) گسس

بچه ناگ: بچه (۱) گسس
بچه ناگ: بچه (۱) گسس
بچه ناگ: بچه (۱) گسس

بچه ناگ: بچه (۱) گسس
بچه ناگ: بچه (۱) گسس
بچه ناگ: بچه (۱) گسس

بچه ناگ: بچه (۱) گسس
بچه ناگ: بچه (۱) گسس
بچه ناگ: بچه (۱) گسس

بچه ناگ: بچه (۱) گسس
بچه ناگ: بچه (۱) گسس
بچه ناگ: بچه (۱) گسس

بچه ناگ: بچه (۱) گسس
بچه ناگ: بچه (۱) گسس
بچه ناگ: بچه (۱) گسس

بچه ناگ: بچه (۱) گسس
بچه ناگ: بچه (۱) گسس
بچه ناگ: بچه (۱) گسس

بچه ناگ: بچه (۱) گسس
بچه ناگ: بچه (۱) گسس
بچه ناگ: بچه (۱) گسس

بچه ناگ: بچه (۱) گسس
بچه ناگ: بچه (۱) گسس
بچه ناگ: بچه (۱) گسس

بچه ناگ: بچه (۱) گسس
بچه ناگ: بچه (۱) گسس
بچه ناگ: بچه (۱) گسس

بچه ناگ: بچه (۱) گسس
بچه ناگ: بچه (۱) گسس
بچه ناگ: بچه (۱) گسس

پرك: (۱) پړش، كه زړه، كه زړه كېفه: (۲) پړنك، كه مو كه [۱]، كڅك: (۲) اندك،
 پړكودن: تزه كړدى ولا [۱] پړكودن
 پړكړنه وه: تزه كړدى دواړه [۱] دواړه پړكړن،
 پړكښى: به به مح و گران ورس [۱] اژمېد و گران وروښ،
 پړكښى: سوړون و پېدا كړن له سهر مه به سب [۱] اهر او له حاجت
 پړگ، (۱) پړك، كه زړه، پړش: ۲، پارچه زوى: (۳) كه ركه مېز [۱] (۴) كهك،
 (۵) قطعه اى زمين كوچك، (۳) پخښى ز كڼه،
 پړگوشت: قهله و بولگيا د اړو مېوه [۱] گوشالو
 پړگه: كهرا [۱] پوره، تخم حشرات،
 پړگ هه لښان: كه زړه لښان، پړش هه لښان [۱] كڅك وروښ،
 پړمه: (۱) دهنگى لوتى په كم: (۲) گرېبى له كاكو (نه پړمې گريانى: (۱)
 [۱] صدى سى سب: (۲) رېر گريه ژدن،
 پړميشك: (۱) زابو به هوش: (۲) نوښه بهك، په پړس [۱] (۱) پړمغز: (۲)
 بوغى خار در گنجر وروښ
 پړو ده ليل، به لگه [۱] دليل، پړهان،
 پړول: پړكو [۱] نكه بېس كهه
 پړواسن: به سب كړاى د بى كړمېد ا د سب قوړويه، (شكى كه وده
 بى پړوښه، نم كه به شاميه به پړوښه يا له لاسك پېتموه) [۱]
 ردون يا سراگنت،
 پړوانن: پړواندن [۱] نك، پړواندن
 پړوپ: لاقو له تېر، د وده بېگ [۱] ساق و من بلاى ساق
 پړوپاتال: (۱) ووده پړدهى اوسل: (۲) خړت و پړتى بى برخ: (۳) بېكاره،
 بى هوښ [۱]، خړت و پړت خاڼه: (۲) اشپاز بى وړش: (۳) بېكاره و
 نېل،
 پړوپوچ: قسمه باسې بى مانا و بى كاكو و تاز [۱] سب [۱] خړ د، - ده
 پړوپوشنه: تهرېوش، كول، خوش پړيو، ساو و تهر [۱] مړه،
 پړوپه شيو: بى سهر و بهر، حال پړيشان [۱] پړيشان حال،
 پړوپى: پړوپا [۱] نك، پړوپا،
 پړوپېت: وړه حاجه تى مان [۱] خړده اسباب حايه،
 پړوت: هه وړگېر، كاسه و كوره كېر، هوساى نامانان [۱] كوزه گر
 پړوز: بونى خورى سوتاو [۱] بوى پشم سوخته،
 پړوزان: سوتانى كوكله خورى و مو [۱] سوختن پشم و هو،
 پړوزانن: سوتاندى خورى و مو [۱] سوزادن پشم و مو
 پړوزاو: كوكلى سوتاو [۱] موى سوخته
 پړوزه: خورى سوتاو [۱] پشم سوخته،
 پړوزيان: پړوزان [۱] سوختن پشم و مو
 پړوزياو: پړوز و [۱] موى سوخته،
 پړوزه: كه لاله د مان يو كارى كې گرنگ و به پړه [۱] پړوزه،
 پړوسقان: (۱) هه لگه د رانې سېر، لك چوڼى سېر به سهر ناگر: (۲) ده بگ
 پړوزان: پړوزان [۱] (۱) پړيدن شېر: (۲) رېگ باحتن،
 پړوسقان: پړوسقان [۱] نك، پړوسقان،
 پړوسك: پړيسك، پړيشكى ناگر [۱] شېره كوچك،

ساحه دې هرس سدي

پژون گو د آد علف برس سده

پژون برچن آډا كمر بند

پژوسه برس آډا كمر بند

پژده پرېشكه پرېشكي ناو او پاشيده شدن پ.

پژياگ: (۱) پژو لوتی خوین لېهانو: (۲) كچینی له بهر جو ۲ تومی

حصار آډا ۱ خون فماغ سده: (۲) پكاروب برداشه سده: (۳) بحم

باشيده شده

پژيدن، پژان لېانگا، پژان.

پس: (۱) قهين، قهتيان: (۲) دود، تودی له بانی س، ث ده لن، پسك: (۳)

كور، هر زه ندي تير: (پسام: ناموزا) آډا (۱) گسپدن: (۲) کسی که

«س» را «ث» تلفظ كند: (۳) پسر

پسات: حواب، تاو كړم، حمرگه، حه شامان: (پوته په دی پساتی)

آډا اجتماع

پسند: (۱) قهتيان، له بهر په ك خونى په نوداو: (۲) مردن له بهر مانديوي آډا

(۱) گسستن: (۲) از خستگي مردن.

پسندن: له بهر په ك بردن آډا گسلايدن

پسندك: سچو، (پسندك سده گ، توت له سده گ) آډا بچه

پسندی: پسندن آډا نگا، پسالدى

پسندوه: (۱) دوبره له بهر په ك چون ۲، دویي هان (نه وچپو؟ هر

نه پسایده آډا (۱) دبره گسستن: (۲) ختمه باقم.

پسندان: (۱) پمهی په ر: (۲) سرت، قسه، په نه سپایی آډا (۱) پارچه پینه: (۲)

حرف در گوشتی

پسپاندن: سرتنه كړن، سر كندن آډا حرف در گوشتی.

پسپس: (۱) ژو حراى په چه ندجن له: (۲) وشه ی یا بکردن پشمله آډا

(۱) پاره پاره شده: (۲) كلمه صدا ردن گر په

پسپلی چولا نه، چال چالو كه آډا عكجوت

پسپسليك: پشيله، پسپك، پشی، كتك آډا گر په.

پسپوز: (۱) زاساله په زاسان دا: (۲) چارو لیزانی كار آډا (۱)

گوسفندشاس: (۲) خبیر و كاردان

پسپوزی: چارانی هوزان له كاریكا آډا خبرگی، تنممس.

پسپت: سرتنه، سر كه آډا حرف در گوشتی.

پسپتن: فسد، كراسی ژدنه آډا پیر، هن رنانه.

پسپترك: په ر، ناردیون آډا مردیام.

پسپتو، په روك، په خه آډا گریبان.

پسپته: (۱) فستق: (۲) سرتنه، چه آډا (۱) پسته: (۲) درگوشتی.

پسپته پادام، یاد می كاخه زی، یوی تيكول ناسك آډا پسپه پادام.

پسپته پست: سرتنه سرت، بچه بیج آډا بیج

پسپتهق: میوزی خراب آډا هويز بجل.

پسپسك: (۱) كه سنی زمانى «سین» و «زى» ناهینی، پس (۲) پشيله: (۳)

پسك، رولف آډا (۱) کسی که «س» را «ث» تلفظ كند: (۲) گریه: (۳)

گیسو.

پسكن: ده گهل پشكری را ده یلین، خو ررگار كودن نه كه سنی

كه توندگرتویه، (خوی لده ستم را پكند) آډا فرد كودن.

پسكول: گولپگی كلاو آډا سگوله كلاه

پسكه: (۱) سر كه، سرتنه، سبه په ده سگی نرم: (۲) پارزی روجی پو نه چیر

(۳) باله قره و جیوه جیوی په حكه مهل له كاتی خور دن لده بدو کی

دېكى را آډا (۱) حرف در گوسی (۲) خیز سكارچی په طرف سكار: (۳)

بریر دفن بچه پرده وفت خور

پسكه پسك: (۱) سرتنه سرت: (۲) باله قره و جیوه حلكی حو حك آډا (۱)

سچو: (۲) پریردن و سرو صدای بچه پرنده

پسكیان: باربر بدنی روجی آډا خبر سكارچی پسوی سكار.

پسل: پشته، گپه كه له دوكیوی ده گهن آډا گیاهی است که در دوغیا

ریرند.

پسپام: نامورای نیز، گورمام آډا پسرعمو

پسپچك: پشك آډا پوته درختی

پسپ: هه ست آډا احساس.

پسپهران. په چكه به گ، نه چیم راده آډا عجیب راده

پسپوك: پدی ما قایم كه زو ده پستی آډا مخ بازك مامحك.

پسپوگرتوی: گوی زادیوی له قسه ی خه نك هه ست رگرتی آډا

اسراق سمع

پسپه پس: (۱) پوره پوره: (۲) سرتنه سرت آډا (۱) حالت لگت ران: (۲)

بیج

پسپیان، هه س، سان آډا گسسی

پسپزك یرسك آډا نك یرسك

پسپك، شینه، سی آډا گر په

پسپین. (۱) نه ی ده سین: (۲) سرب آډا (۱) گسسته: (۲) حر بد

پسپوز سپور آډا نك سپور

پش: (۱) فته لوك، پشته: (۲) سی، چه رگی سپی، کیسه ی هه ناسه (۳)

وشه ی یا سگ كړدی پشینه آډا (۱) شل وړل: (۲) ریه: (۳) كلمه صدا

كردن گر په

پشاقیلک: سويكه ساپون آډا نه مانده صابون

پشارت: گوفین هه لپشاور، تنك هه لگوش و لپك دان آډا سچاله كړدن.

پشپش: وشه ی بانكردنی پشپه آډا كلمه صدا كردن گر په

پشپشوكه، گپه كه له كلكه پسپه نه حی آډا گیاهی است سیه به دم

گر په

پشپشیم، بریس آډا خمر بند

پشت: (۱) دواو له شرا تاسه ران: (۲) نمودوی هه رشتی: (۳) خزمی

باوك: (۴) دازدارو لاگر: (۵) وشه ی ده كړدی پشپه: (۶) پره وچین:

(پشت به پشت و هاتوین): (۷) حیر، پیوی گادده ران: (۱) پشت: (۲)

وراء: (۳) حویشاوند پدری: (۴) طرفدار: (۵) كلمه رندن گر په: (۶)

نسل: (۷) پته.

پشتاش: توری نارد نه تاشد، توز تاسیاو آډا گرد اسباب.

پشتان: ناوفا ده ست تی وهر زمان آډا در عوش گرفتن.

بشتاؤ: (۱) جوړی د هماغه قديم: (۲) توره کهی باروتی راوچی [۱] (۱)
 بوچی بياچه: ۱۲ بوره باروت

بشتو بشت: (۱) بابه بياچه، يره له دوی پره: (۲) بياچه وانه روشتن:
 (بشتو بشت جوړه ناو نه سکه و نه وه، [۱] ۱، نسل در نسل: (۲) عقب
 عقب رفتن

بشت نه ستور: خار حرم، يی نگه رانی [۱] خار حرم.

بشت پين: پزین [۱] کمر بند.

بشت پي به ستون: خار حرم یو ن له ياره نهی که سبک [۱] اطمینان
 از یاری کسی

بشت تین کردن: (۱) رولنی وه رگیزان: (۲) گوی پي نه دان، (بشتی
 ده کاره کهی کردوه) [۱] (۱) اعراض و پست کردن: (۲) بی اعتنايي
 بشت چو قلک: د گورد، توداره بو ی نه وی نه کوش [۱] چو بی که با
 ان بود فالی را می گویند.

بشت حویل: سب کور سب چه میر [۱] کوز بشت.

بشت دار: (۱) هابم، پته: (۲) خاوه داژدارو لاگری په ییزو ده سلا [۱]
 (۱) محکم: (۲) کسی که پارتی بانقوذ د شته باشد
 بشت دان: (۱) هه لاتی له پهر دوزمن. (۲) نه سمیل یو میو پویه [۱] (۱)
 قرار: دشمن: (۲) تمکین ماده برای ترشه

بشت د نه وه: تا حده و بی حده بو. برو بشتی حوتی لی پده وه:
 مه ترسه [۱] آرامش یافتن.

بشتیژ: بی - بی نه کسم [۱] حرم سب سور

بشتیژش: سیر [۱] حرم سب سور

بشت سارد پونه وه: د هره یو نه کار [۱] میو سب

بشت شکان: برنی له به لای زور گه وه: (برار بستم شک، [۱] کسه
 مهیت بزرگ

بشت کوز: بشت حویل [۱] کوز بپس

بشت کول: د ری بشت ده رگا بودا حستن [۱] چوب پست

بشت کوم: بشت حویل [۱] کوز بشت.

بشت گرین: یارمه بی دان، د زداری کردن [۱] حمایت کردن

بشت گوی خستن: گوی بی نه دان، وه د حستن [۱] بشت گوش افدا حس
 بشت گوی کردن: (۱) برنی له سهر چاک کردن لای ده لاک: (۲) موه لگرنی
 لای [۱] (۱) اصلاح موی سر: (۲) موی صورت گرفتن

بشت گین: د بهی، ناخری [۱] و سس

بشت لیل: گه به که سهره بشت نه دن [۱] بو می بی

بشت لیلانه وه: نا سو ده یو، نسر اجهت کردن [۱] لم دن،

بشت لیکر نه وه: پشلیدا نه وه [۱] لم دن و اسودن

بشت میر: د رگ، سهره [۱] بوری سده

بشت و پنه: جیکه ی پاکو هاوران: (غومس بشت و پنه ات بی) [۱]
 بشت شاه

بشتوری: وړه، هیزی دل [۱] هوت قنب،

بشتوین: پزین [۱] کمر بند

بشته: (۱) کول و بار، باری کول: (۲) پک، لای کوزی میچ، حاک له سر وژ

۳ و سده دهر سردی سسه، ۴ سری گندهر، سب ۵، سب
 گودیکه له سر سیر وان. (۶) تیکول خریه بی لوله: (۷) هاوره شیرت
 [۱] (۱) کوله پزه: (۲) طرف پر چسته شالنگ: (۳) کلمه راس گر به: (۴)
 آینه ۵، ام هی سب ۶، یوسا اساحس رحو: (۷) هه جوی

بشته پ: سب، بهه لک [۱] بپ

بشته بی: سب [۱] سب

بشته بزه: سیر بزه [۱] حرم سب سور

بشته بشته: سهر بزه [۱] حرم سب سور

بشته سور: سب سور [۱] گ سب سور

بشته سهر: خشلیکه ژان له لاهور سستی سهری ده دن و به پش
 نه ده سهره [۱] ربوری سب سده

بشته ک: (۱) بشتیوانه دیوار و د یو قیم یو: (۲) تیسکه خوری که
 هه لی ناچان و ده پیلنه وه [۱] (۱) بشتیبا به: (۲) پشمی که پر بشت قوچ
 می ماند.

بشته کی: سوار یونی به کسم: (د بشته کی) [۱] سوار شدن بر ستون.

بشته هزه: موعده ی بشت، تیغه ی بشت [۱] ستون فقرات

بشته هاسی: خهر بشته، سهر بانی کوزه ک سته ماسی [۱] بام خر بشته.

بشته هه: بکار کوری نه ور د ری بو ور د ری [۱] کار بیکاری.

بشته می: سب سله [۱] بیکاری

بشته مهله: حوری سو داسی، مه دی نه سهر، گوری سب [۱] سب سب.

بشته میر: سب [۱] گ سب

بشته وه: دوه [۱] ور، سب

بشته وه شکین: به لای سبه د د حه و [۱] به صرف سب ح سده

بشت هه لکردن: هه س یو رو د بختون [۱] سب کردن و عصبانی
 سب

بشت هه و ان: توده ی نه زوی هه و ان [۱] طاق رو به تر اس

بشته یو: بشت هه و ان [۱] نگا: بشت هه و ان

بشته یی: (۱) سهری: (۲) پالنه و بشت: (۳) کول، باری بشتی پو: (۴)

له دوی (بشتی تو من نیم) [۱] (۱) بالش: (۲) متکی: (۳) کوله پاره: (۴)

پس ر

بشتیژ: تریله، نه وه نه وه [۱] حوسه، صط

بشتیژ: سیر [۱] حله یه صط

بشتیژ: (۱) سس: (۲) کسم: [۱] ۱، کمر بند: (۲) ح بهم با هه

بشتیژ: سس [۱] کمر بند

بشتیژ: (۱) ده وه، ده وه گرنی پزین یا هه رچی: (۲) داری ده ساو

شولی چه پسر خر: (۳) جوړی زوره و تبه که ده ست ده که بهری به کمر

ده گرن [۱] (۱) کمر بندی: (۲) پوډ پرچین: (۳) نوعی کشتی

بشته، بشته [۱] نگا، بشته

بشتیوان: (۱) هاریکار، یاریده: (۲) فیم کوری دیو ری سکست: (۳)

د ری ده رگا داخستن [۱] (۱) بشتیان: (۲) بشتیان ده دیوار: (۳) چوب

بشت در.

بشتیوانه: دیواری دیو ر ته سته وه [۱] بشتیوانه.

بك بك: نوزه نوزی مندال به دهم گریانهوه [۱] غرولند بجه موقع گریستن،
پگنه: پگنه [۱] بگا، یسه

بگه: (۱) بشته میج، بشته ی فاب: (۲) قهرمانی کردن [۱] (۱) قمر فتادن
قاب باری: (۲) امر به کردن،

بگهن: (۱) قهرمانی گهیدن: (۲) قهرمانی کردن یوکوی مرو: (۳) قهرمانی
داگهندن [۱] (۱) امر به کتدن: (۲) امر به کردن برای جمع: (۳) امر به
لباس درآوردن،

بگهین: تدهام بدهین [۱] بکسم
بگش: قهرمانی رکشان [۱] امر به یکش،
بگشته: (۱) دوکمل ده گهروت که، هلمزه: (۲) ز کیشه [۱] (۱) برکش: (۲)
بکس

بگر: گمرد، گمره [۱] سرگین حشک شده،

بل: (۱) تکه، پارچه گوشتی چکونه، چنچک: (۲) پدیده، (ده سو پلت
بشو) (۳) قاصد: (۴) بادان، بدوآوردن: (۵) تهرزی نهش، بروسکه
بنداهان: (۶) چقه قه به پدیده: (۷) یکی باریکی دار: (لق و پهل: (۸)
به لکه، کهری: (۹) به که، (پاو پهل: (۱۰) پس، پرد: (۱۱) لید نی ره گ
[۱] (۱) چنجه: (۲) پنجه و دست: (۳) انگشت: (۴) ناب خورده: (۵)
بیر کسب بدن: (۶) بشکن: (۷) حوانه نازک درخت: (۸) گیسو: (۹) ساق
(۱۰) ل: (۱۱) بکس

بل: (۱) به لای (۲) پرد [۱] (۱) لکه بوسه: (۲) تل
پلان: (۱) دارده سنی که بوهاد بشتن ده بی: (۲) قسه ی به تیکول: (۳) تانهو
سهرکونه [۱] (۱) تکه چوب انداختن: (۲) متدک: (۳) سر زشر
پلارتیگرتن: (۱) دارهاویشتن بومیوه ته گادن: (۲) دار به کهنسک داد: (۳)
سهرکونهو قسه ی به تیکول کردن [۱] (۱) انداختن تکه چوب برای
میوه درخت: (۲) چوب بطرف کسی پرت کردن: (۳) متدک گمس
پلاس: به زوی ده زو، رایحه ی گمن نرح [۱] پلاس،

پلاس ماسی: جوریک ماسی [۱] نوعی ماهی
پلاش: گیای وشکی دهشتی، بوش و پلاش [۱] گیاه حشک باد برده،
پلان: گه لانه کار، کهن و بهین [۱] طرح، نقشه
پلان: (۱) ههستی، نیسفن: (۲) گلار بون [۱] (۱) اسحر: (۲) غلیدن
پلانن: گلار بون [۱] غلیدن
پلاس پلانن [۱] بگا پلانن،
پلاندهو پلاس [۱] بگا پلان،
پلاو: چیشنی برنجی به پانونه پالو رو [۱] پلو،

پلاوپالا: پالویی برنج، سوزمه، ده فیک کی کاروی کون کون [۱]
پلاوپالو: پلاوپالا [۱] پلاوپالا

پلپ: (۱) شل و شویق و نه به گه: (۲) تونو خوگر [۱] (۱) ش و بق: (۲)
نات و محکم

پلپ به ستن: مبین توبه یونی شل [۱] منفقد شدن و ستن
یل پلپکیان: نه خوشیه کی یالدر نه [۱] نوعی بهاری یرندگان،
پلپ: به لای چکونه، نه تچاوا [۱] احده

پلپل کردن: پ. حه بارچه کردن، بو گوشت ده لنین [۱] هیمه کردن،
پلپله بیه حسیلیکه [۱] دیوری اسم،

پلپله: بیلده [۱] بوری ست
پلپلی به به به که، به لا، ی آبل لته بته

پل پیز: لنگ و له تهر، داوده لپگ [۱] ساق و پوشش ساق،
پب به به، پتا عمورل تهرمین دحوب [۱] بگا به له
پلت: (۱) بل، تهر و شل: (۲) دهنگی به زور ده رهنمایی رارینشی شوشه [۱]
(۱) شل: (۲) صدای بیرون آوردن دهان به بطری،

پلتک: پلتوک [۱] تلنگر
پلتوح: نه به گه، به کتر به گرتو، شل و شهوریق [۱] سل و پد بیه ده

پلتوک: (۱) بته به پشته ی به بجه به شتیک دان، (۲) پنی نه بگ و ده به بجه [۱]
(۱) تلنگر: (۲) ماشه تمگ و بیا بجه

پشته: (۱) دهنگی ده رکیشانی (ار به ندی شوشه ناو: (۲) تله، تلف [۱] (۱)
صدای بیرون آوردن چوب پشته بطری، (۲) دودی،

پل به قش: جه قه به پیدان [۱] بشکن ردن
پلتیف، ررو، دی [۱] بوسه

پلچ: فوج دندو دندو [۱] به سده
پلچیدن دنداد [۱] به کردن

پلچانن: پلچانن [۱] له کردن،
پلدن: (۱) لید نی به بر به نوتندی: (۲) به ریمی ته دم وهک په لکی جاوو لوب

پل: (۱) ردن نبض: (۲) احتلاج و پریدن اعصا
پلز: سیس، کر [۱] پزمرده و فسرده،

پلژ بگ: سیس و کز بوگ [۱] پزمرده
پلژین: سیس و کز بون [۱] پزمردن و فسریدن

پلشت: چنکن، پیس، چنکاو [۱] کثیف و چرك آلود،
پلک: (۱) خوشکی بوک، پوز: (۲) کهری، پرچ: (۳) پلشت، چنکن، گمرد:

(۲) گلان، پل [۱] (۱) عمه: (۲) گیسو: (۳) چرکین: (۴) غنطیده
پلکان: گلار بون [۱] غلیدن،

پلکانن: گلار بون [۱] غلیدن،
پلکه: (۱) پلکو کهری: (۲) خوشکی پارا [۱] (۱) گیسو: (۲) عمه

پلکین: گلان، خلو ریو نموه [۱] غلیدن،
پل لیدان، جه قه نه به فامک [۱] بشکن ردن،

پلمه: (۱) گریانی له نکاو: (۲) که نیمی به ده بگ، برمه [۱] (۱) گریه ناگهانی
(۲) مهمه

پلنداره: دروکی هاویشتنی، پلار [۱] بگا، پلار،
پلنگ: (۱) دریدی به تاو بانگ: (۲) تیکه ل پیکه ل و ناو [۱] (۱) پنگ: (۲)

دره برهم
پلنگین: لور و نیک هالان [۱] درهم برهم شدن،

پلویا: (۱) قاج و قول، لنگو له تهر: (۲) به به قازه، حمل و ته قالا [۱] (۱)
وساق: (۲) دست و پا زدن،

پرو: دره و هیر نوان و تاقهت [۱] ناب و نون،
پلوپوش: پروپوش، وشکه گیا [۱] حشکه گیاه،

پنۆ: بەلەي چوڭ، لەكە، خال [خ] نكە.

پنۆك: پنبۆ [ن] لکە

پنۆك پنبۆك: خالخال، بەلەيلە [ن] د وای لکەهای زیاد.

پنبە: تەختەو دەپیکە ئەسگوتکەمایی لەسەر یان دەکەنەو [ن] بختە ی که

حەبەر ناو را بران یهین کنند

پنبی: پنبه، پنبۆ [ن] پنبه

پنبۆز: دورکەوتن لەجێ: (پنبۆز بوو: رویوو دیتەو) [ن] رفتن موقعی.

پنۆ: (۱) تێوەدانی تەو، هەوایی ریس: (۲) پۆکی دەن: (۳) لەزویەلە: (۴)

لەکو پنبۆ داو: (۵) رویوی قوماش: (کوتالە کە عەمبارە پنبۆ، رزیو):

(۶) تو نساو هیز: (لەپەلو پنبۆمەو) [ن] پنبۆ: (۱) پنبۆ: (۲) لئە: (۳) نشتاب و

عەجەلە: (۴) شاخ و برگ درخت: (۵) پوسیدە: (۶) تاب و توان

پوان: (۱) پاك و خاوێن، بافر: (۲) کالای رزبو، پنبۆ [ن] پاك: (۲) پوبە،

پوارتک: رزوی تاوروکی د روو حەب [ن] مفر پوبە درخت.

پواز: هورە بچوڭ، شنگیکە لەدرزی دوری قەلشای دەپنی نا بەک

نەگرمەو [ن] پغار

پوازەنو: داریکە وەبەر پەرد شێ دەدەن بۆ پنبۆکردنی [ن] پغار سبگ

سب

پوان: رزیمی کالای پوبد

پواو: رویو [ن] پوبە.

پوب: کری زور سفت و پوب [ن] سیج سفت تێبە

پوب: (۱) پوبە، قیتکە سەری مەل و پنبە: (۲) کاکۆلی سەری مرۆ پور

[ن] (۱) برجستگی سەر پرنده: (۲) کاکل.

پوب: تالان، پوب پوب [ن] غارت، پەما

پوب: پوب، پوب [ن] بگا، پوب.

پوبکە: (۱) پوبە کەلەشیر: (۲) دوندی کوب [ن] (۱) تاج خروم: (۲) قە

کوب

پوبل: موبە [ن] برجستگی سەر پرنده.

پوبن: مە ی ک کوب در [ن] مراع تاکس

پوبنە: (۱) پوب: (۲) مەلی بە کاکول: (۳) گیای لک و پنج نیکە لاوی یلاو [ن]

(۱) برجستگی سەر پرنده: (۲) مرغ کاکلی: (۳) گیە پز و هەرم شە

پوبنەکی: (۱) سەربە قیتکە کاکول دار: (۲) نازشای چورە بە کە.

چورە پوبنەکی [ن] (۱) مرغ کاکلی: (۲) بوغی پرنده کاکلی.

پوبو: مەلیکە کاکول در [ن] مرغی سب کاکلی.

پوبە: قیتکە سەر، ک کول، گوشتی سەری کە لەشیر و مامر [ن] تاج مرغ

د خروم

پوبەزەشە: نەخوشە کە بەمەریشکان وەرە یی [ن] نوعی بیماری ماکیان.

پوبەژمین: بیجە فیکێ رور بە کە لەجوری ئەکە [ن] اسمد سیمی

پوبە کەلە شیرە گولکی سەرەلە و مە [ن] گل تاج خروم

پوبە شەمس: موبە [ن] اسمد سیمی

پوبیمە: پوبە، قوتکە سەری مەریشک و کەلە شیر [ن] تاج خروم

پوب: (۱) سب، خودای دەسکرد، پوب: (۲) پوب: (۱) پنب: (۲) گرتک شتر

و بره گوسفند

پوب: (۱) چرچ و لۆج، قەمچی، هەلەرجان: (۲) زورورد، دەگە خول

دەگوتری [ن] (۱) چین و چروک: (۲) پسیار دیر

پوب: (۱) کورت و لاوارو یی سوت: (۲) والا پەنال، فارخالی: (۳) گزە،

گیای گزە کراو: (۴) کیشیکە بەر نەبە شاردە کینو [ن] (۱) کوبە و

حەبەر: (۲) میان بھ: (۳) گیە پرس شە: (۴) ورنی سب برابەر شاتردە

کینو

پوترک: سەر و گولاک، دیمەیی سەر و سەر بوس [ن] سروسما سروسدەر

پوتک: محوسسی حورە [ن] بیماری حورە

پوتالک: موب ک [ن] بگ موب

پوتە: رور و موب (حوبە نەبوو [ن] سەر رور گر.

پوتە راک: موب راک [ن] بگ موب ک.

پوتەک: (۱) رور حور و حلیس: (۲) یی موب و کور و کر [ن] (۱) شکم بارە:

(۲) لاغر و کوبە.

پوتە کە: یی موب، پەرچاوبە گر (کایرەکی پوتە کە یی سە کەم دیت)

[ن] یی موب و کوبە

پوتە گا: حاسک، دەلە کە، لار شاقە بھیکە

پوتەل: موبە کە [ن] بگ موبە کە

پوبە لاک: موب راک [ن] بگ موب راک

پوتە لاگ: موب راک [ن] بگ موب راک

پوتی: دحەلە، لاب، موبی و پوتی [ن] لاب و ماس

پوتی موبە [ن] بگا پوبە

پوتیە: (۱) پەتائە: (۲) پوبە [ن] (۱) سیب زمینی: (۲) پسیار ریز

پوتین: (۱) کەوشی لاسک درزی کە مەتر لەجە کە: (۲) زورورد:

(حوبە پوتین) [ن] (۱) پوتین: (۲) خاک پسیار نرم و ریز

پوج: (۱) یی نولک، یی کاکل: (۲) قەسە یی مان و خە یالی [ن] (۱) میان تھ:

(۲) باو.

پوچەک: دانەوینە یی کاکل [ن] بشت میان تھ.

پوچەل: (۱) پوچەک: (۲) یی نرخی و یی برەو [ن] (۱) بشت میان تھ: (۲)

بی ادوش.

پوخ: (۱) خونجە ی کولوکی دار: (۲) میو ی زور کە یشتوی پینجاو: (۳) بی و

ریشە ی برین [ن] (۱) غیجە شکوفە: (۲) میو لەشە: (۳) ریشە ناسور.

پوخت: (۱) پاك و نە کوز، (کەری زور پوختن): (۲) لیمای شیو [ن] (۱)

مرسب: (۲) بخت و پز

پوختکردن: راک خستین و جی بەجی کردن [ن] ترتیب دادن.

پوختوبەز: شیو لی نان [ن] یحسور.

پوختە: هەلەزاردە، پزاردە قەسە، خولاسە [ن] خلاصە.

پوخک: گولینگە کلاو [ن] مگوبە کلاە نەدی.

پوخل: چلک، (پیس و پوخل) [ن] چرکین و کتیف

پوخلە: بی برین، ریشە ی برین [ن] ریشە ناسور.

پوخلە وات: (۱) کاری پیس و یی کەلک: (۲) خوت و برتی یی نرخی [ن] (۱)

کار کتیف و یی رزش: (۲) انانیه بئجل.

پوخە: خونجە ی گولوکی دان پوخ [ن] اولین شکوفە درخت.

[illegible][illegible]

پوشپار: وشكه گيا [خَشَك گياه].

پوشپەر: ۱) چەنگەي گيادرون: ۲) سېنھەمىن مانگى بەھار [۱] موسم درو گيا: ۲) حرداد ماه.

پوشت: تېرى حيز، پياوي گاندهر [۱] آينه.

پوشتە: ۱) بەرگ تازەو ياش: ۲) پىتى لەسازو بەكەيف [۱] شېك لباس: ۲) شاد و سرحا.

پوشتە گردنەو: ۱) بەرگى كۆن بەتازە گۆزبەو: ۲) پىتى لەسارو بىن بازار كىرى كەسيك [۱] لباس تازە پوشاندىن ۲) كىنايە زىي نيار ساختن كسى.

پوشتەو پەرداخ: رايكو پىلكو تەيارو ساز [۱] مَرَب و شېك

پوشدانە دەست زەرە پىن گەباندن [۱] كىنايە زۆيان رساندىن.

پوشكە: چىلكە، دروگەي سوتەنى [۱] هېمە، تەكە چوب كوتاه.

پوشلە: چىلكەي سەر بەلوگە، بۇ عىمالەي مەنالى بەكاردى [۱] شىياف چوبى بچە

پوشو: ھەرجى زو تاگر بگرى، دەگەل تەستى و بەرد دەكاردى [۱] ھود، برھود.

پوشوپەلاش: گياي ياپرەلەي وشك [۱] خُس و خاشاك

پوشە: ۱) يشىلە: ۲) بىزنى پوش: (ھەم بو، ھەم بو، چەند قوشە / دام تەبىر بىكر پوشە) «بەردە شانى» [۱] گرە: ۲) بىز سقىد سىياھ گوش پوشەلان: جىگەي وشكه گياي زۆر [۱] جاي حشك پىرگياھ.

پوشەن: وشاك [۱] پوشيدى.

پوشەنى: شياوى دەپەركردن [۱] پوشاك.

پوشى: ۱) روبەندى ژيان: ۲) پوشو [۱] روبند: ۲) ھود.

پوشى بەررۆز: بىزنى لەپەوى سىركو بى رخ [۱] كىنايە از مرد سىك و بى ارژش.

پوشين: ۱) دروسب كراولەلا سكه دەغل و گيا: (سەلەي پوشين، كلوى پوشين): ۲) سىرپىنى رەشى ژىسان: ۳) خشلى سەرى ژىسانە.

پوشەسەر [۱] ساخته شده از ساقة غله: ۳) سىرپوش سىياھ زما: ۳) رىور سىر.

پوشين: ۱) دەپەركردن: ۲) وەشاردن، پوشان [۱] پوشيدن: ۲) پىهان كردن

پوشين پىنج: خشلى سەر سىرپىنج [۱] رىور سىر.

پوشمىتە: (زەنپەلە، تىرمانى لەپوش كراولە شېد كوچك.

پوشغە: بانىرى نەخە ساو [۱] گوسالە دوسالە اختەيشدە.

پوف: ۱) سى، جەرگى سىي: ۲) قوئى بەھىر: ۳) وشەي بارەختى لەبومى ناخوش [۱] رە، شش: ۲) پف: ۳) كىلمە تەق زىوى پىد.

پوفلك: پردانى فودان كەمال تەپكەن، تېزەنگ [۱] پادكك.

پوفزە: وردەنچەكى پىست كەتارى تيايى، پۆرگ [۱] ناول رىر.

پوگ: ۱) پىدو: ۲) بىن پىست، (پوگ و پىست): ۳) بەتال و تەخايى، بوح: ۴)

چەبۆك، بەيائى دەسب لەسەردى: ۵) لاواری، كەم كردن: ۶) كزبە،

بەغىر يەباو [۱] لئە: ۲) رىر پوست: ۳) تەي: ۴) تەسىرى: ۵)

لاغرىش: ۶) كولاك

پوك: وشەي سەپىرمان: (پوك چەند سەپەر) [۱] كىلمە تەجىب.

پوك نەو: بوجانەو، كەم كردن و چىچ ھەلگەژان [۱] اقول.

پوك و ۱) رىو بىو بۆدارى دەلەين: ۲) چىچ [۱] درخت فرسودە: ۲) چىروث

پوكاويل: چەمبۆلە، چەمبۆلە [۱] صوت و حرف تەقەر كە يا باز كردن پشچە بطرف كسى گەمە مى شود.

پوكاويلە: پوكاويل [۱] نكا، پوكاويل

پوك و پىست: بەتالايى بىون گوسىو پىست [۱] بىس گوشت و پوست پوكە: ۱) گرەيل بەدەنگى نزم: ۲) بەرى ھاميش گەوگ پوكە دەچى [۱]

۱) گرەيە يوشكى: ۲) تەرسى كە مەل سەپە مى ماد

پوكە پوك: گرەيائى بەدەنگى نزم، پوكە نوگ [۱] ارم گرستى

پۆكەن: حوزى قومارى بەدەوانە [۱] نوعى قمار گنجە

پۆگ: رەشەبى رۆر توند [۱] پاد سحت.

پۆل: ۱) سىك، بەنگر، پەن. پۆلوا: ۲) كۆمەنىك يالندە: ۳) وەندەي

دەرس، سەف، كلاس [۱] ۱) حىگر: ۲) گرە پوندە: ۳) كلاس دەرس.

پۆل: كەمترىن نەغد، وردە، قوشە (بەپۆلى نامەوى دەرمان لەبەشتەي

جاويە عملەت) «ناسى» [۱] يشيز

پۆل: پادە مەنداك بون

پۆل: حوزى سىسى رەي راق فولاد

پۆل: حوزى سىسى بەسوى زراوگون نەرد. بەجە ھاراق پولادخا، كىنايە از

سحج

پۆل: پۆل: فولاد.

پۆلان: مانگى وەشەمە، سىنھەم مانگى وستن [۱] ماھ سقند

پۆل: نيا: دەمەزەردى گاسن [۱] تىركردن گواھن

پۆل: بىن: لەپۆل چى كرى [۱] پولادىن.

پۆل: رەست: رۆدو چنوك، رەزىن [۱] بول پىرسە

پۆل: دار: دەولەمەن، حاوون سامان [۱] پولدار.

پۆلك: بۆلەكە ماسى [۱] قەس مەھى

پۆلك بىرە. بۆلەك [۱] بۆلك رەسى

پۆلكە: بۆلك [۱] بۆلك رەسى

پۆلكە گەر [۱] حىر

پۆلكە: پۆرگ، پىنەي دەست، پلوقى پىست [۱] تاو، پىنە دەست.

پۆل: پۆل، سىكل [۱] آخگر.

پۆل: زەرتكە: بۆلى جىكۆلەي زەرد كە دەكرىتە خشلى ژىان [۱] بۆلك بۆلەي.

پۆلەكە: ۱) پەزە وردە كنى پىشتى ماسى: ۲) پىرۇخە، ھەتەخەي بىرىن:

۳) تۆپە، بىرەفە [۱] ۱) قەس مەھى: ۲) كىرە رەجم: ۳) بۆلك رىشتى.

پۆلەكە: بۆلەكە [۱] بۆلەكە

پۆلەكە: بۆلەكە [۱] بۆلەكە

پۆلەكە: بۆلەكە [۱] بۆلەكە

پۆلەكە: بۆلەكە [۱] بۆلەكە

پۆلەكە: بۆلەكە [۱] بۆلەكە

پولیس؛ شورته، داروخه، گزیری دهولت [۱] پلیس.

پون: خوینی ژن، حمیز [۱] حیض، قاعده شدي زن.

پونیزین: خه وېر د نهوه، ویزنگ د [۱] پینکی.

پونگ: بنگ [۱] پونه

پونگال: ناوړنده، ناوړه زاست [۱] وسط

پونگاوت: گهرانه وی ناوی د اوه ستاو [۱] بگ، بگاو

پونی: ژن له حهیزدا [۱] زنی که در قاعدگی باشد.

پوه: بهری قامیش که وک له چنی [۱] ثمرنی که مثل پنبه می ماند

پوی رین: پو [۱] بودن

پویاگ: رر [۱] پوه

پوین: ران، دران [۱] بودن.

پویت: بهرگن، لوا، موی وشش و بدرخ و کدویشک [۱] ترک شحر و

حرگوش و امثالهم.

پوین: پوز، تالان [۱] غارت، چپاول.

پویشک: (۱) بهلم، کای هر رن وجه توك (۲) چه لتوك [۱] ۱ کاه شالی

و رن: (۲) شالی.

پوسل: پو [۱] پور

پوسله: دبر بریده زوا یا تازه بوك [۱] کدو برای داماد و عروس

پویله: (۱) پویلانه؛ ۲ لبرگه مورو سمر پویشل له سمری دهه دن [۱] (۱)

کادو برای عروس و داماد؛ ۲ رشته و مهره های زینتی.

په پک: پاچه، پاچک، لاقو دهست له سمر وی دا [۱] پاچه.

په پککه: (۱) جورنی کولیره نان (۲) حویتی حمرمان (۳) نان حاجی به کله کله؛

(۴) نه بگوتکی هدیو؛ (۵) پایوکه: (مانه پکگی دایو) [۱] (۱) نوعی

گرده نان؛ (۲) خرمن سکوبیده؛ (۳) پمک؛ (۴) چونه؛ (۵) چنبره.

په پککه به ستن: پایوکه دان [۱] چنبره زدن.

په پککه خوار دن: په پککه به ستن [۱] چنبره زدن.

په پککه دان: په پککه به ستن [۱] حنبره زدن

په پککه مه لیچکانه: ناسح جی له کله کله، توله کله، توله کله، توله کله،

نان حاجی له ق بهق [۱] پمک.

په پو: (۱) حیف مخاب؛ (۲) په پو بالداریکی سمر به کلاوی په تاو بانگه؛

(۳) کونده بومه، بالداریکی شومه؛ (واویران پوه په پوی لی ده حویتی)

[۱] (۱) کینه ناسف؛ ۲ هدهد؛ ۳ بوف

په پو: ده پکی موه [۱] دانه موه

په پوک: ۱ کلور و بیچاره؛ ۲ کونده بوف [۱] ۱ بیچاره ۲ بوف

په پوک: رار، بیچاره، به ستم زوان [۱] بیچاره.

په پوک: کولره وی چکوله [۱] گرده نان کوچک.

په پوله: نه بگوتکی بانی چکوله [۱] چونه کوچک.

په پوسلیمانک: به پوسلیمانه [۱] هدهد

په پوسلیمانه: به پوسلیمانه [۱] هدهد

په پوسلیمانی: به پوسلیمانه [۱] هدهد

په پوسلیمانه: به پوسلیمانی [۱] هدهد

په پوقره: بالداریکه وک به پوسلیمانه په لام بی کا کول [۱] پریده ایست

شبه هدهد

په پوکره: کونده بوف [۱] هدهد.

په پوله: نتموک، په رواه [۱] پروانه.

په پوله پایزه: پشیده پایره [۱] هدهد.

په پوله هله پینان: جورنی نه خوشی نازهل [۱] نوعی بیماری دام.

په پوله هله پینان: په پوله هله پینان [۱] نوعی بیماری دم

په پویک: (۱) کونده؛ (۲) به ستم زوان و بیچاره [۱] (۱) هدهد؛ (۲) بیچاره وی تو.

په په: (۱) کولیره وی چکوله؛ (۲) زهر دینده وی هیلکگی پانه کراوه وی

سوره و کراو [۱] (۱) گرده نان کوچک؛ (۲) حورگی از زوده تحمیر غ.

پهت: (۱) گوریس، به تگوریس؛ (۲) پارچه (لهت ریته) [۱] (۱) رسن؛

(۲) تگه پره

په با: (۱) به خوشی گیرو، نهو ناز، درم؛ (۲) په سیو، هله مته، تلامهت؛

(۳) نیوه نسه کوه شته تی گهرمی سمریرین [۱] (۱) واگیر؛ (۲) زکام؛ (۳)

ضمد گرم که بر زخم نهند.

په تاته: سیف رهمی، یاره لماسی [۱] سبب زمینی

په تانی: پوه، خولی زور ورد [۱] حاک نرم.

په تانی: بونه (خوله په تانی) [۱] بسیار ریز.

په تیزی: ته افباری. به سمر په تی زا هه تگیو رودا رویشتن، پانه وان بازی

[۱] بندبزی.

په ته ته تی: (۱) بیوه نسه ک؛ (۲) برتی له تاز رو تهره دان [۱] (۱) ضمد خمیر؛

(۲) کناه از ببول دراورد

په ته ته تی پیکردن: ده ستاوه سب بیکردن، ته فره دان، حه واله به گه واله [۱]

به سمر دوانسن.

په ته ته تی: سوکانه تی به سمر هیمان و تارادان [۱] اهانت کردن و آزار دادن.

په تره: (۱) موتور به، به یوه ندی دره خب؛ (۲) کوتان بر ناوله [۱] (۱) پیوند

درخت؛ (۲) مایه کوبی

په تره: قرنماغه، په ری ناسکی سمریرین، نوی [۱] کپره زخم

په تره: په تره [۱] نگا، په تره.

په تره: (۱) پرتوک، بازی زور به چوک: (په تره که نایکی به کس نه دهه)؛

(۲) په تره [۱] ۱ قطعه کوچک؛ (۲) کپره زخم.

په تره: په تره [۱] نگا، په تره

په تک: (۱) له نه گوریس؛ (۲) تلی هزوسی رون لی گیر او [۱] (۱) رسن؛ (۲)

دودی نانکش روغن گرهته.

په تکردن: (۱) گوریس ده مل خستن؛ (۲) برتی له هیان و زا کیشانی

به سمر کایه تی [۱] (۱) رسن به گردن انداختن؛ (۲) کناه از آوردن و

کشیدن به توهین.

په تله: (۱) ساور، ساور؛ (۲) دانه و نه [۱] (۱) به فور؛ (۲) بهش.

په تو: هدهد، نه نفس [۱] دم، نفس

په تو: به تانی، به تابه، نه دیال [۱] یو.

په ته: (۱) بپوله، حه وان، بیت؛ (۲) پیزانی نان [۱] (۱) بسط؛ (۲) پختن نان.

په ته: بهلا، په تا [۱] مصیبت

په ته ری: شینوکه، ناقل سوک [۱] خل و پشاره.

په تی: (۱) روت، حواس، (په په تی) (۲) خاليس، نانیکه لاو: (ناوکه په تی) (۱) برهنه: (۲) حالص ماب.
په تیاره: بهری، که لای: (۱) اخل و شاره.
په ج: (۱) بیج، برج: (۲) دویک به بیست: (۳) برج: (۲) بکه سفر په چدان: خوړکړنه ووه و بیج داسی بر مارو: (۱) برج دادن په چدانووه: په چدان: (۱) برج دادن.
په چک: په چک، بیچم: (۱) سیما و قیافه په چن: پری سه ریز: (وام بر کړدوه فلا په چن: (۱) اسسه به چن: پر کړدنی و! که چیکه چی تر نه بیته و: (۱) لیریز کړد.
په چسه: (۱) رویه سدی ژنان: (۲) پیزانی نان: (۳) چی خموی میگل لده شت، حدوشه: (۱) روینه: (۲) بختن نان: (۳) سایشگه گله در دسب.
په چته: پارچه یی سرکوش لده می حوړدند: (۱) پیش پد غذا خوری. په چله: چمپ، گمر، پیس، پوخل: (۱) کثیف، چرکین په ح: وشه یی سهرمان: (۱) کلمه تعجب.
په حاه: به ح: (۱) بگا په ح.
په حح: وشه یی سهرمان په پوز نه کړدنه و: (۱) په حح له م درو په ت: (۱) کلمه محب و بکر.
په حجن: سړی ما: (۱) بجن س.
په حله وان: نه مایر، پاله، ر: (۱) سداو.
په حن: ان به ریس: (۱) مریص.
په حنی: پازنه پیه: (۱) یاسه.
په ح: (۱) سواوی کول: (۱) خه تجمه رانه په ح بویه: (۲) وشه یی پسند لهرمانی مثالا د: (۱) تیغ کند: (۲) به به بچگانه په ح بون: سوان و کو بونی تیغ: (۱) کندش تیغ.
په حخه: زورجوانه، لهرمانی مثالا د: (۱) به به بچگانه.
په حش: بلاو، براد: (۱) بحس.
په حشن: (۱) په حش، بلاو: (۲) نوسراوی به رانیمیری هو تراو، نه سر: (۱) پر کنده: (۲) تتر، مقابل نظم.
په حشن بون: بلاو بون، پرژان: (۱) پریشان شدن.
په حشن نکرند: بلاو کړد، پرژندن: (۱) پراکندن.
په حشن کړدنه و: بلاو کړدنه و، د بهش داپش کړد: (۱) توزیم.
په حشه: (۱) بلافوک، لینیشاراب: (۲) میثوله، پیستی: (۱) شریه: (۲) پشه.
په حشه کوره: جوړی میثوله: (۱) نوعی پشه.
په حمه: گیل، بی ناوه ز: (۱) بحمه.
په حو: هر بوخو: (۱) خود شخص.
په حوا: بیحوی، کلوشی به رینی گایزه: (۱) حرمین در حال کوبیدن.
په حیس: لده، پلاقه: (۱) لگد.
په ر: (۱) توکی پای می: (۲) موی سبی سر و گردن و ش: (۳) هراخ، که نار: (۴) ویره قه قاقه: (۵) تخر، دوماهی (۶) لیدراو: (۱) به به بویه: (۷) دور: (۱) به به بویه: (۸) قرین: (۹) به رین: (۱) هسل به ر: (۱) پر: (۳)

گوسفند سفید گردن سیاه: (۳) کنار: (۴) ورق کاغذ: (۵) بسین: (۶) زده شده: (۷) دور: (۸) پرو زکړد: (۹) پریدن.
په ر: موی سر و گردن و ش: (۱) گوسفند سفید سر و گردن سیاه.
په رانه و: دورانه و، که نار و که مار: (۱) پیر مور.
په راسو: (۱) به راسی، نیسکی که وانه یی له پشت: (۲) تدهشت: (۳) فامیشی رایه یی چیغ و خاموی له قامیش: (۱) دده: (۲) تهیگاه: (۳) تارهای بی در یافتنی از نی.
په راسو به ند: ده قه یی سنگ: (۱) استخوان سینه.
په راسوه: فامیشی رایه یی چیغ و: (۱) ناری در جیع.
په راسی: نیسکی که وانی له پشت دده، به راسو: (۱) دده.
په را گنده: ناوه کی، به یوانی له میگل دور که و توف: (۱) حیوان از گله دور افتاده.
په ران: (۱) سوار برسی نیر لمتی: (۲) لمت بی بونه و: (۱) ده می چه قوه که به روه: (۲) پرت بون: (۳) داره که لده ستم به ر: (۱) گشی: (۲) نکه ای ز چیزی پریدن: (۳) پرت شدن.
په رانندن: (۱) سوار کړدنی نیر به میونه: (۲) لمت لای فرزند: (۱) اثم لکه به رانه: (۳) به چی هیشتن. (له خویندنه و: (۱) خه نیکت به راند: (۴) له پیش لایردنی کو سپ: (۱) به به سرم به راند: (۵) به دوی پیشگری «هسل» به مسامی رد قساندنه: (۱) به به راند: (۶) به دوی پیشگری «راند» به مسامی بیدار کړدنه و: (۱) به به راند: (۷) لهدوی پیشگری «ده» به مسامی زه تاننده: (۱) دام به رانده خوان: (۸) له پاش «لن» به مسامی نه هیشتن: (۱) خه بی به راند: (۱) حفت کړدن تر بر مده: (۲) جزئی از کل را قطع کردن: (۳) بجای گذاشتن: (۴) برداشتن ماسح: (۵) رخصتین: (۶) بیدار کړد: (۷) مکان دادن: (۸) نگذاشتن.
په راننده و: (۱) به نار و به باز کړد: (۲) برتی له لده لا رزگار کړد.
(په راندو سده و: (۱) عبور داد: (۲) نجات د دن.
په ران به راند: (۱) بگ به راند.
په رانده و: به رانده و: (۱) بگا به رانده و.
په رانده و: به رانده و، له ناو دهر برون: (۱) عبور کړد.
په راو: که نار او: (۱) مسترح.
په راو: ده قهر، کتیب، ده قهری په ر: سیفاو: (۱) کتاب، دفتر، کاغذ سیگار.
په راولی: په ر: (۱) بگا په ر.
په راول: (۱) که نار یی حله: (۲) حاشیه یی کتیب: (۱) حاشیه ییاس: (۲) حاشیه کتاب.
په راولی عاسمن: ناسو: (۱) افق.
په رپازی: باله فری حوچکی مهل بو میر بونی فرین: (۱) پر پریدن جوجه برای پرواز.
په ریون: دور کړدنه و، به سه هوجون: (۱) دور شدن، شتهه کړد.
په ریپین: بلاو بون، به به ریک جو: (۱) ازم در رفتن.
په ریپوت: (۱) له به ریک هه لوه شاو: (۲) جوړی مری: (۱) ازم در رفتن: (۲) نوعی مرغابی.
په ریپوک: (۱) به پوله: (۲) گولی لیلو پیر: (۱) پروانه: (۲) بیلوفر.
په ریپوک: به پوله: (۱) پروانه.

چشم لرزید.

پهړی: ۱) فرشته، جونی بالداري خه یالی: ۲) پهړدوی بولک وړاو: ۳) نیویکی ژوانه په ۱) ۱) پری: ۲) حجه: ۳) سمی برای خانمها. پهړی پری: مدالی که خه تهمه کردنی تاوی ۱) بچه حه سده طبیعی پهړیتن: تازه روت، پد روت نموه ۱) پرکتن مرغ بوسیده اب د ع. پهړیتندن: روتانه وی مهل ۱) پرکندن.

پهړیت: ۱) چیکه می ده علی درواو: ۲) به دره دره بویچیر چو: ۳) ره بهت، بوسه ی راوی ۱) جای غمه درویده: ۲) پراشکی به طرف صحیر فس: ۳) کمین شکرچی

پهړیراد: بریی به خون حاکی میو به ۱) بربراده

پهړیزاده: پهړیزاد ۱) پریزاده.

پهړیت: پهړتن ۱) پرد، ختن به کار.

پهړیش: بوی ۱) برایش

پهړیشان: ۱) بلاو: ۲) دل په دم ۱) ۱) پراکنده: ۲) ندوهگین.

پهړیشاسی: پی سمرو بهر پی ۱) پریشاسی.

پهړین: ۱) هلدیران: ۲) سواربونی تیر لعی: ۳) لهرزینی په یکی چاو: ۴) شک بی شتی تور: ۵) بازیردن و حوه لندان: ۶) سر بون له سهوما ۱) ۱) یرت شدن و امتادن ۲) سوار شدن کشن بر مادیه: ۳) لریش بلك چشم: ۴) شکستن چیر ترد: ۵) جهیدن: ۶) بی حس شدن از سرما

پهړین لایره: (ده غزه پهړینه نالو بالو) ۱) زدایده.

پهړینهوه: له نایا له حه یایان چوه نه بهر ۱) عبور ر عرضی

پهړیهتن: تولاتوه، داتولان ۱) به شدن گوشه بر اثر زید بحس

پهړه: ۱) مهر، می، یه کشه: ۲) میگل له مهر و بز: ۳) دواى وشه بهمانای سهره: (ناشپزه، چاهن) ۱) ۱) گوسفند: ۲) گله ۳) ر بده.

پهړاف: دوتاو بوجاری دوهم تاو بی سهوڑی ۱) ایباری برای باردوم.

پهړان: پهړف ۱) نگا، پهړاف.

پهړشکه: نوسه که، بوسه به که، پهړه نیشک ۱) دوزه، خازی که بر پشم گوسفندان - دو وقت چرا - می چسپد

پهړمه نده: پشه کهوت ۱) اندوخته و پس تدار.

پهړه کیفی: مهره کیوی، مهره سو ۱) گوسفند کوهی

پهړه مه نده: پشه کهوت، گرده وه کو بی ۱) اندوخته.

پهړه مه نه: پهړه مه ندم ۱) اندوخته.

پهړیز: قبولکهر ۱) پدیرا.

پهړیزایی: خدمتی مو ۱) پدیری

پهړیزه: چیسی سهوی که بو روز بمییموه، به یاب ۱) خور له ست میده

پهړیرانک: حکنده می مد، حصان ۱) را عر، چیه دان

پهړیشکه: پهړشکه، نوسه که ۱) نگا، پهړشکه.

پهړ: شلکو و بورت و له گه شه ۱) شاداب و ترد.

پهړارا: خه سار ۱) غمگین

پهړاره: ۱) حم، گه سمر، کول: ۲) ناسه، ناروهوی دیدار: ۳) بیگه رانی ۱) ۱) غم: ۲) ارزو: ۳) نگرانی.

پهړ ره دان: خه سار، دل تنگ ۱) غمگین.

پهړان: پهړتن، چیل ۱) پرچین.

پهړک: ۱) ده سته جیله ی ناگر: ۲) پوشو، قوا ۱) ۱) تشگیره: ۲) بده

پهړم: خوری، همزی ۱) پشم.

پهړمرده: سیس و له گه شه که ونو ۱) پزمرده.

پهړمورده: نه مژمرده ۱) پزمرده.

پهړمهړین: زاگ، سیس بون ۱) پزمردن.

پهړوم: زر، بینچاره، بی مل و حال ۱) بیوا، بیچاره

پهړه: په لک، گه لا، بدلگ ۱) برگ.

پهړیران: قهونکردن ۱) پدیرفتن

پهړیک: ۱) په سیو، نالامت: ۲) آهو، په تا، نازار ۱) ۱) زکام: ۲) بیماری واگیردار.

پهړیو: په ریش حال به شیو ۱) پریشا حال

پهړیوان: په سیم، بیره و، بوسمان ۱) بیسمان

پهړیوانی: پوشمانی ۱) بشیمای.

پهړس: ۱) مهره په، می: ۲) ودره، چارو، عاجز، حیجرت: ۳) بی ناکاره سوله، بی شهرم: ۴) دور و له قومردا ۱) ۱) گوسفند: ۲) بگر: ۳) بست مطرت: ۴) بازنده در قمار.

پهړسا: ۱) پی خوری، نه و قسوه ی بوسواع گیراوه تهره: ۲) بی پسانه ووه له سدر به ک: ۳) که رسته ی دولمو. ۱) ۱) خارو: ۲) متواسی: ۳) مایه دلمه

پهړسپورت: نیچاره نامه ی سه فدر بده وله تنی بیگاه ۱) پاسپورت.

پهړسپاسا: یه که له دوی کا پی یسا موه، په ستاف ۱) بدون نقطاع.

پهړساحور: یا شاخور، قهسلی یه جیماو له تاخورد ۱) نمانده علف در اخور

پهړسار: ۱) لای سیهر له شاح و کیو، ترار، سار: ۲) په نابا، په تای باران نه گر: ۳) حه شارگی راوی ۱) ۱) یسار: ۲) حانی که یا دو باران ترا

بگیرد: ۳) کمین شکارچی

پهړسارون: باش پیشگری همل. بدلاوه نان ۱) کنارگداشتن

پهړسارده: به لاوه نراو ۱) کنار گذاشته شده.

پهړساو: ۱) باشاو، تاوی که له ناوداشتدا لهره وی درده چی: ۲) ناراو باشاراو: ۳) چی ناودانی میگل، په زاو، دهر وی مژناودان ۱) ۱) این که ز آبباری زیاد آید: ۲) آب و صابونی که دو بار از آن استفاده شود: ۳) آبشخور گوسفندان.

پهړسپنده: به دهر، فاکار خراب، ناپه سنده، یست ۱) یست مطرت.

پهړسپور: سه لوتی زمان دن ۱) زن سلجته زبان دران

پهړسپه سگمهره: چولانه، چال جالوکه ۱) زرزوره.

پهړسپه سه گوله: په سپه سگمهره ۱) زرزوره.

پهړسپه سه گهره: په سپه سگمهره ۱) زرزوره.

پهړسپه نده: په سپنده ۱) نگا: په سپنده.

په‌ست: ۱) ناخن: ۲) نموی، نرم: ۳) بی غیرت و بی ناموس: ۴) وهره، خارو، پدس ۱) ۱) آکنده: ۲) کم ارتفاع، یست: ۳) بی غیرت، پست:

۴ بکر

په ستا په سا، بئ یوا، له سهرهك [۱] بدون انقطاع
په ستا په ستا: په شوی په گد، بئ یو ن یو [۱] پیایی.

په ستان: ناحس، نه هیز نئ را کردن [۱] کدن
په ستاندن: په ستان [۱] آکندن.

په ستانده وه: په ستان، یو بهیر ناخنیه وهی ده لښ [۱] کس.

په ستاو: (۱) ناخناو: (۲) ناوی دانه وئله کولوا: (له ویشکی له دولچه
چرجه که ی دم / وه له و نامی به په ستاوی داو) «ته دی» [۱] (۱)
کده: (۲) اب غله ابیز.

په ستوتن: (۱) ناخنین، په ستاندن: (۲) شیلان په پا: (سهر په انه که
په ستیوه) [۱] (۱) آکدن: (۲) پایکوب کردن

په ستیون: وه زهرو موره یو [۱] بکر شس

په ستراو: (۱) ناخندراو: (۲) شیلندراو [۱] (۱) آکده: (۲) کو بهده: (۳) پ

په ستراوه: په ستر و [۱] بگا: په ستر و.

په ستک: کلو سپو دی پیکه وه نوساو [۱] لتکه.

په ستقن: په ستاوتن [۱] آکدن

په ستنه وه: په ستن [۱] بگا په ستن

په ستو: (۱) کو پئله ی کاشی: (۲) وچخانه، خه لوه تی، ژوری نه زواق [۱]
(۱) سپو ی کوچک: (۲) سپو

په ستو: پال پیوه مانی توند، ده لک دانی به نهیم: (په دانه په ستو ده رمان
کرد) [۱] هول دادن.

په ستراو: (۱) ناخراو: (۲) شیلندراو [۱] (۱) آکده: (۲) کو بیده په پا.

په ستسه: چوغک، سوخمه ی بئ مول له لباد، په ستکه: (۲) سهر په ندی
گورانی، هواسو که له، په سسه [۱] (۱) چوخه: (۲) ترجیع و ترائه شاد.

په ستکه: چوغک، سوخمه ی بئ قولی له لباد [۱] چوخه

په ستکه کوله: هره وه زی تعمالی [۱] مراسم تعمالی.

په ستی: (۱) نهو یایه تی، نرمی: (۲) بئ ناکاری: (۳) وه وه زی [۱] (۱) پستی:
(۲) پسب فطرتی: (۳) پکری.

په ستپن: که سی که کاری په ستاوتنه، (په در په ستپن) [۱] چپاننده.

په سقله: قه سهر، بیر به لک کمر [۱] مسخره کتنده.

په سلان: روزی قیامت، سلا [۱] ووز وستاخیز.

په سسه نده: (۱) باقی، پاشماره: (۲) پاشه که وب، په زمه نده [۱] (۱)
په ایمانده: (۲) اندرخته.

په سسه نه: په سسه نده [۱] بگا: په سسه نده.

په سن: (۱) نریف، پنه لگو تن، چاکه گوتن: (۲) به ردل و بهر نه یو په دخواز
[۱] (۱) ستودن: (۲) مود پستد.

په سندن: په سن [۱] بگا په سن.

په سندان: تاریف کردن، مه حث کردن [۱] مدح گفتن

په سندن کردن: په چاک ز لین، هه لیزاردن، نه قادن [۱] پسند کردن.

په سسه نده: پاشه که موت [۱] پس ندان

په سن دهو: په سنداو [۱] مداح.

په سسه: که رسته ی حو اردمه تی وک تاردوناو یوان [۱] مواد، ولیه خوراک.

په سسه لک: په ستک، چوغک [۱] جوخه.

په سسه ن: په سسد [۱] پسد.

په سسه یاز: پاشه که موت [۱] سس مداز

په سسه ن کردن: په سندن کردن، هه لیزاردن [۱] پسندیدن

په سسه نناز: په سسه بار [۱] پس انداز.

په سسره: قوره، په سسه [۱] غوره.

په سسیره: په یات، شه و مه نده [۱] شب مانده.

په سسیسه: چیشتی زور کولواوی لیک هالاو [۱] آشی بسیار پخته درهم
آمیخته

په سیف: نالامت، هه لامعت [۱] دکام

په سیو: (۱) په سیف: (۲) سوچ، فوزین، که لین: (هیچ په ساو په سیو یکم
نیه) [۱] (۱) زکام: (۲) گوشه

په ش: (۱) نهی، دهره یان و توفاندنی شتی: (۲) وشه ی لخوازی گای
له جوتاف [۱] (۱) متلاشی کردن: (۲) کلمه به حرکت، هراوردن گاو به هنگام

شحم

په شت: پهن یاده زوی بدواو، گشسه لک [۱] سج، تاپیده

په شتی: گشته ک، به شت [۱] سج، پییده

په شته مال: پشته مال، خاوی [۱] حوله.

په شک: توك، دلوپ، که سترین نه ندازه له ناو [۱] قطره

په شلان: په سلان، سلا، قیامت [۱] رستاخیز.

په شم: (۱) قسه ی قوزو به نام: (۲) چوغه ی بوزو: (۳) خوری [۱] (۱) باوه:
(۲) پرچه دستباف یشمی، شال: (۳) پشم

په شم بهر گوین: (۱) چوغه و رانک: (۲) پارچه ی سهر و ژیری بهرگ له بوزو
له شال، یو په بوزو [۱] (۱) لباس کامل مردانه مطابق کب و شلوار: (۲)

پارچه دستباف یشمی به اندازه یک دست لباس

په شمه لک: خوری شیرانی په وک موی سبی ده چتی [۱] یشمک، نوعی
شیرینی

په شمین: دروس کراو له خوری [۱] یسعیه

په شمین: در حده یکی زور خو نمو به خوری ساز ده کری [۱] پارچه ای
بسیار زیبا که از پشم درست می شود.

په شوک: په شانی، شپوان [۱] پر شانی، آشفگی

په شوکان: سهرانی شپوان، هر تیکچون [۱] آشفته شین.

په شوکاندن: تیکه لاو کردن، فکری که سیک [۱] آشفته کردن.

په شوکو شپو، سهرانی شپوان [۱] آشفته

په شوکیان: په شوکان [۱] شفت.

په شه: په خشه، میشله، پیشی، پیشکه [۱] پشه

په شه به ند کولله، په سکه گیره وه [۱] سدهید

په شیل: ویران، روحاو، هره تی [۱] ویران

په شیلان: ویران یو، روحان [۱] ویران شین.

په شیلاندن: روحانندن، هره مانس، رمانس [۱] ویران کردن.

په شیلین: په شیلان [۱] ویران شدن.

په شیمان: پاشگنه، په یوان، پوزوان [۱] پشیمان.

په گړه: (۱) تلفي بني تراوا (۲) خلته ي کانتري دواو (۱) دړی: (۲) نه نشين فلز گد خته شده.

په ل: (۱) شه پل، هه ستا نه وي ناو که له يرد ته دا: (۲) په راتېري قول. (دهوري په له): (۳) لاق وده ست: (۴) چوار په لان گوټي ساغه: (۴) بالي بالسه: (۵) په لموله ر (په وه کوټي په ل بوي: (۶) پارچه چلک و ته سپاب: (که ل و په ل): (۷) ده سته، پل: (۸) لکي دار: (۹) دژکي دار: (۱۰) سکن، پوله، په نگر، پن: (۱۱) شپوله، دول، ده: (۱۲) دژک، چقل: (په لیکم له قاچ راجوه): (۱۳) قلشه دار: (۱۴) گدلا، په لنگ، په لک: (۱۵) پارچه، پاژ: (په لیکم يو له وتا نه وه بکه وه): (۱۶) تيره په ک له ورور عاشره: (۱۷) پراوی وه نوکه ته لم: (۱۸) باسک و په نجه، (ده ست و په لټ پيسه) (۱۹) موج: (۲۰) مقابل ژف: (۳) هريك او دست و پاها: (۴) بال پرنده: (۵) عجله و شتاب: (۶) بسته ياس و وسايل: (۷) تيم، گروه: (۸) شخه: (۹) خار درختي: (۱۰) اخگر: (۱۱) دړه تنگ و باريک: (۱۲) حاره: (۱۳) تراشه چوب: (۱۴) برگ: (۱۵) جره: (۱۶) بیره و طایفه: (۱۷) تراشیده شده: (۱۸) دست و بازو.

په ل: په رد يان سنده ي گه وره يو هاويشتن (۱) سنگ يا کلوخ يرای ايد، حتن

په لاس: (۱) پټه، پټه کوټ: (۲) پارچه ي ده شمال، کوټ (۱) پلاس: (۲) پارچه سپاه چادر.

په لاسي ده: همو بوخه سويدي ده که ويته سهر زماني نه خوش (۱) پار رها بيمار.

په لاش: پوش، وشکه گيا (۱) خاشاک

په لاسا: هيرش، هه لمت، گسارو (۱) يورش.

په لان: هه سبي، ئيسقل، پيشه (۱) استخوان.

په لپون: (۱) قول نه يون: (۲) وپه له کمون نه ويشتن (۱) گود نه يون: (۲) باشتاب رفتن

په لپه: په هانه، گړه، گرو (۱) بهانه.

په لپه پي گرتن: کيشه بي هالانن، گرو لني گرتن (۱) بهانه مجوي.

په لپه گرتن: په هانه دوژنه وه، گرو له کارني گرتن (۱) بهانه گيري.

په لپه ل: (۱) يريجه بارچه، له توکوت: (۲) پټه پټه ي گياي وريو (۱) نکه نکه: (۲) پري

په لپه لان: شميره يرد (۱) جنگ يا سنگ و کلوخ.

په لپه ليسک: په پونه (۱) پروانه

په لپين: (۱) نوشته و دوکله ئي ته سپه ندر بوچا زار: (۲) گياي پر پرده (۱) تعويد و دود سپند براي چشم زخم: (۲) گياه خرفه.

په لپشه: گياي پر پرده، په لپين (۱) گياه خرفه

په لته: داري نيوان کوټ له کمو يرد کوټ له (۱) چوب ميان ستون و سنگ ستون

په لته ک: نه خوشي گروي نازاله (۱) گلودود دام.

په لته ک: برکهي بيستان (۱) موته پاليزي.

په لنتين: خوگرتن، توند يون دواي شلي (۱) سفت و محکم شدن پس از شلي.

په شينو پيرسان، پير بالاوي پيرسان

په شيوان: (۱) پير سلاو ج. فکر سلاوان: (۲) نالزو په وريشان: (ممكن لومدي په شيوې دل که نمشو / په شيواره له يرد په رچم په شيوان)

«نالي» (۱) آشفنگي فكري دست دادن: (۲) پريشان و عصباني

په شينو و شيو و، نيوراوا پيرشان

په شيويان، په شيوان (۱) نگا په شيوان

په شيوې: سيواوي نرو و (۱) اسنگي، اسوب

په شيويني: نازاوه، په شيوه (۱) اشوب و بوا

په فک: پيمزا، کيموا، گيه که که سه لکه که ي به کوټاوي يان به بر وي

ده خون (۱) گياهي است که پياز ارا مي خورند.

په ف: ده گدلا، پيکه وه (۱) حرف همراهي: با.

په قرا: ده گدلا په کتر، پيکه وه، پيکه وه (۱) باهم.

په فک: په فک (۱) نگا په فک

په ق: په قوژک. گناه که (۱) گاهي است

په قان: نه عين، نروين (۱) اشجار

په قانن: په قانن، به ره بدن (۱) منمحر کردن

په فبه قوشک: گناه که به ره که ي له روک بنددا نه معي بي (۱) گياهي

په قه قوگ: به ري گناه که (۱) نر گياهي سب.

په قه ج: سه تل (۱) سطل

په قز: ريکه ي باو دمي ساوا پوژه (۱) خوش دها کودک

په قوگ: معي سيراو (۱) حساب.

په قو يشک: په قزل (۱) حباب.

په قين: نه س مره کين (۱) محور

په ک: (۱) هس، ده ره ب: (۲) ناحري و نحصاح: (۳) هر توان: (۴) وشه ي سهير من: (۵) وشه ي دهري سبي خهم. (په کم پي نا که وي) (۱) فرصت: (۲) پياز: (۳) يون: (۴) کلمه تعجب: (۵) کلمه افسوس و تحسر.

په که خستن: پي به ره کردن، له کار خستن (۱) زکار نداختن.

په که کو: (۱) وشه ي سهير مان: (۲) وشه ي داخ و خهم، حريف (۱) کلمه تعجب: (۲) کلمه افسوس و تحسر

په که که فتن: په که که و تن (۱) درماندن، از کار افتاده.

په که که و تن: ده ستو ستار مان، له کار که و تن (۱) نگ. نه کار که و تن.

په که که و تن: له کار که و تن، داماو (۱) ارکار افتاده.

په که که و تن: نه کار که و تن، داماو، په که که و تن (۱) از کار افتاده.

په که کو: (۱) وشه ي سهير مان: (۲) وشه ي داخ و خهم (۱) کلمه تعجب: (۲) کلمه افسوس

په که کو: (۱) چارز و وژه ز (۱) پکر.

په که کی: (۱) روز، زاف، گه سه ک: (۲) وشه ي که به و تا: باش، چاک: (په کی باو اي) (۱) بسيار: (۲) باش، خبي خوب.

په که کين: (۱) هه لديران: (۲) ترازان (۱) واژگون شدن و تلخ خوردن: (۲) ارجا در رفتن

(۱) گیاهی که از ساقه آن پوده سازند؛ (۲) گیاه گون؛ (۳) ریشه گیاهی که هودشود
 په لوك: گیاهی ناله كوك [۱] گیاهی است که بیخش خوردنی است
 په لوله: (۱) چیشنی ناودورون؛ (۲) گرمو به ناودی دانم جوجك، په لول [۱]
 (واماج؛ ۲) آرد برده برای حوراك جوجه.
 په له: (۱) لهر، عمده له؛ (۲) بباری كیو، دامینی چیا؛ (۳) داوین؛ (۴) پوره
 لا پوره ی كتیپ؛ (۵) تایی ترازو [۱] (۱) عجله؛ (۲) دامنه كوه؛ (۳) دامن؛
 (۴) لا، ورف؛ (۵) كته ترار.
 په له: (۱) لكه؛ (۲) بارانی نیری دهل؛ (۳) یارچه ردوی؛ (۴) له زویه له [۱]
 (۱) لكه؛ (۲) باران بایری که زمین را كاسلا سیراب كند؛ (۳) قطره
 (زمین؛ ۴) شتاب.
 په له پچه: روز به زحمت و به كرده [۱] بار حمت تمام
 په له پچه كتی: په له پچه [۱] بار حمت تمام.
 په له پچه تی: په له پچه: (له چه نگی فلاں به په له پچه تی به جانم بو) [۱] نكا؛
 په له پچه.
 په له پچه كتی: په له پچه [۱] نكا. په له پچه.
 په له پروزگی: په له پچه [۱] نكا؛ په له پچه.
 په له پروزه: په له پچه [۱] نكا. په له پچه.
 په له پروزی: په له پچه [۱] نكا. په له پچه.
 په له پروسكه: په له پچه [۱] نكا؛ په له پچه.
 په له پروسكى: په له پچه [۱] نكا. په له پچه.
 په له پسكى: نه خوشی پاله شووی مریشك [۱] نوعی بیماری مرغ.
 په له پشه: نانی دوباره به ناگروهه سو [۱] مان دواشه.
 په له پهل: كه لك به له [۱] بسیار با عجله.
 په له پیتك: به هیز به نیوك له شت د [۱] تلنگر.
 په له پیتكه: (۱) په له پیتك؛ (۲) به ردوكی به پسكه هاويزر [۱] (۱) تلنگر؛
 (۲) با تلنگر پرت كردن.
 په له ت: هله غه له ت: (هه مو كارنكت هه له ت، په له ت، [۱] عطله، شتابه.
 په له تاته: كز بوه و پده وه [۱] كولاك.
 په له تك: به تك، له تگور س [۱] رعن ساره
 په له تخ: (۱) پوان، له ورتگی قهده غه، كوده؛ (۲) داتولاو به ناگر [۱]
 مرتع احصاری؛ (۲) بر تر سوختن تمام (ز هم پاشیده
 په له تخ، گیاه كه له قو س د ده وی و ده پو ش وایه [۱] گیاهی است.
 په له خاندن: له بهریه ك بردن، داواندن [۱] اوه م پاشیده كردن.
 په له خور: رسد مو [۱] حاكس گرم
 په له سورك: كه لای پابزیش رده بون [۱] برگ پاییز هس وریحی.
 په له سونك: بن گه لا، دوگه لای به وهی توتن كه ده وری [۱] دو برگ
 «تنهانی توتن كه می ریزد
 په له سیسه: نه خوشی ره ز كه گه لای سیس ده بن [۱] نوعی بیماری مو.
 په له شت: (۱) پس و پوخل؛ (۲) حوری و سحاره؛ (۳) خونه گرتو [۱]
 حركت؛ (۲) تنبل و بیكاره؛ (۳) نیم بد و نامحكم.
 په له شتی: به لشنی، چوتیه نی به له شت [۱] یلشتی

په لېچم: گزرمی گه لدار كه بوستان هه لده گيرئ [۱] گیاه برس شده.
 په لېخ: (۱) به چكه گامېش؛ (۲) به چكه به رز؛ (۳) بان و فلج [۱] (۱) بچه
 گامېش؛ (۲) بچه خوگ؛ (۳) پايمال و به شنه
 په لخان: بان و فلج بونه [۱] له شدن
 په له خور: به وری ناو وركی به دیوان كه هشتا هزم نه بوه [۱] غلف
 نشخوارسده
 په له خور: په له خور، بوه جاوړاو [۱] نكا؛ په له خور.
 په له سی: بن و فلج كراو [۱] له و لكه مال شده.
 په له حې: بار و فلج بونه، په لخان [۱] له و لكه كوب شدن.
 په له شنی: بیكاره، به ممل، خویری [۱] بیكاره و تنبل.
 په له شقه: نا قایم، شل و شویق [۱] نامحكم و شل و ول.
 په له قوت: بوه كوتراو [۱] به كوییده
 په لك: (۱) رولف، كری؛ (۲) گه لا؛ (۳) لكه دار؛ (۴) پیلوی چاو [۱] (۱)
 رلف؛ (۲) برگ؛ (۳) شاحه؛ (۴) بك چشم.
 په لك: داركه له تیره ی چاران [۱] دوخت ترنگوت.
 په لك دار: جد عزیزنگ، په ركار [۱] برگار.
 په لكردن: (۱) به رند به تیغ؛ (۲) خواره و خوار تاشین، پیله تاشین [۱] (۱)
 بی كردن؛ (۲) مورب تراشیدن
 په لك كوتان: (۱) ده ست كوتان، له تاریکی دا ده ست گیزن؛ (۲) بریتی له
 كوشش و ته تالا [۱] (۱) جستجوی كورانه؛ (۲) كایه (ز جد و جهد.
 په لكه: كری، برج [۱] رلف؛
 په لكه ره گینه: كولاكه زینه، كه لك سور [۱] رنگین كمان.
 په لكه زینه: په لكه ره گینه [۱] رنگین كمان.
 په لك: پیلوی چاو [۱] بك چشم
 په لك: ماشه، ماشه [۱] ماشه.
 په لكرك: په لكرك [۱] ماشه.
 په لم: (۱) په لب؛ (۲) نه ستوری، ماسین، په نه مین [۱] (۱) بهاته؛ (۲) ماس
 په لماو: ماسیاو، ستور بو، هه لاساو، په نه سو [۱] ماسیده.
 په لمبان: په نه مین، ماسین [۱] ماسیدن.
 په لمین: په لمبان [۱] ماسیدن
 په لو: (۱) ناردنای شكل بو د به حو حكه ۲ حبسیكه و رده هور بر
 كوره به شنه كس قی [۱] رد برده بری حو حكه ۲، ادماح
 په لوپو: (۱) برتی به به قهلاو بروسمه؛ (۲) هرو د (۱) به په لوپو كه وتم؛
 (۳) په زوبال [۱] (۱) كوشش؛ (۲) تاب و توان؛ (۳) پروبال.
 په لوخ: پو لوی كش [۱] زغال سرخ شده
 په لوخ: (۱) گبرساو، گرتی حو، گرتیو ۲ دار و له سونال [۱] (۱)
 مشعل ۲، بر تر سوختن (ز هم پاشیده.
 په لوخ: (۱) پس و چنكی؛ (۲) لیدان به و به ده ست [۱] (۱) كتیپ؛ (۲) با
 سب ورس
 په لوخان: لیدان نی توبدو له زهر [۱] با مشعل و لكردن.
 په لوخین: لیدان به هیز، په لوخان [۱] نكا؛ په لوخان.
 په لوشه: (۱) گیاه كه ساقه ته كه ی ده كه به پوشو؛ (۲) گویی؛ (۳) به نا لول [۱]

په نجنين: په نژدې لکي در [۱] هرس کردن درخت.

په نجلو: ده ستو په نجهی چکوله [۱] پنجه نژدې و کوچک.

په نجه: (۱) ده ست پدنه بگوستوه: (۲) چرنوکی چانه وړان: (۳) قدامک، بلی: (۴) چوریک بمحشی تموی بهزه [۱] ۱۱ پیچ انگست با کف دس:

(۲) چمگان چانورن: (۳) انگشت: (۴) از طرحهای گلیم.

په نجه توت: قامکه چکونه [۱] انگست کوچک

په نجه ر ساک: په نجه ر [۱] سخره

په نجه روک: (۱) روشن بديوت: (۲) گپه که [۱] ۱۱ حرس با ناحن: (۲) گپاهی است

په نجه رويسک: په نجه روا [۱] نگا: په نجه روا

په نجه ره: په نجه [۱] سخره

په نجه شير: سیر په نجه، په خوشی سهره تان [۱] بیماری سرطان.

په نجه کيش: چورنی کولیره نان [۱] نوعی گرده نان.

په نجه کيشی: حوری کولیره نان [۱] نوعی کرده نان.

په نجه گه وړه: سپن کوژه، قهکي گه وړه، تلبامه زن [۱] انگشت شست

په نجه مریم: بخور مریم، گپه که بوذد زمان ده بی [۱] گپه بخور مریم.

په نجه: (۱) قریب د نری ندره، د تروچه: (۲) یاز، پارچه: (په نجه که

تابیکم د ده) [۱] ۱۱ کړه رحم: (۲) قطعه تکه

په نده: (۱) ناموزگری: (۲) دهرسی تمعی کردن: (۳) سرکاپه تی [۱] ۱۱ پند:

(۲) دوس عبرت: (۳) سنبل سبکی و مری.

په نده تان: قریودان و گانه پی کردن [۱] قریب دادن و مسخره کردن.

په ندر: ناموزگاری کړ، وهر داده و [۱] اندرگو

په ندریشک: نوسه که، نوسه که [۱] نوعی خاړ.

په نرو: پیچ روژ له ساتی هه تاوید، که له ساتی مانگی زیاده ک [۱] خمسة

مُسَرَفه، حج و زرافافی سال شمسی

په نیک: ماشه به ن، کلاه به ن، گه وړه [۱] کلاف ریس

په ننگ: (۱) پزل، سکل: (۲) دهرسی عبرت: (۳) قریو: (۴) ماشه به ن:

(۵) داوستان و کسانموی تار، هین خورنده و [۱] ۱۱ (خگر: (۲)

درس عبرت: (۳) قریب: (۴) کلاف ریس: (۵) برگشتن آب و رکشدن

آن

په ننگاو: ناری راوه ستاو [۱] آب جمع شده و راگد

په ننگ پندان: قریودن و سوکاپه تی په سهر هیدن [۱] قریب دادن و

آبرور بخش

په ننگ خوار د نه ووه: راوه ستان و کسانموی تار [۱] برگشتن آب و

راکشدن ن.

په ننگ: (۱) سکل، پزلو: (۲) ماشه، مقدس [۱] ۱۱ (خگر: (۲) انبر.

په نگر کيش: (۱) بیلو که ی ناسی سهر خوار که سکل یی دهر دین: (۲)

ماشه، مقدس [۱] ۱۱ (خگر کیش: (۲) انبر.

په نگل: سکل، بزه [۱] خگر.

په نگل کيش: په نگر کيش [۱] نگا. په نگر کيش.

په ننگله ميش: پشوسوار له توږه ی [۱] دژم و غضبناک.

په نهم: ماسان، ته ستوری ته ندام، هه لسان [۱] ماس.

په نمان: ته ستور بون، پاکردن [۱] آماسیدن.

په نمانو: ته ستور پاکردو، هه لسانو [۱] ماسیده

په نمنیس: نه مان [۱] آماسیدن.

په نمنیو: نه مانو [۱] ماسیده

په نمان سور، وهری [۱] سنان

په نمانی: په نمان کی [۱] به ننی.

په ندریشک: نوسه که، په ندریشک [۱] نگا. په ندریشک.

په ندریشک: په ندریشک [۱] نگا. په ندریشک.

په نهم: (۱) لای من، بو من: (۲) ماس، وهرم [۱] ۱۱ برای من: (۲) آماس

په نهمان: په نمنیس [۱] ماسیدن.

په نهمیان: په نهمان، هه لسان [۱] آماسیدن

په نهمو: په نمانو [۱] ماسیده.

په نهمیگ: په نمانو [۱] آماسیده.

په نهمین: په نمان [۱] ماسیدن.

په نهو: حبه، کن، پیکه نین [۱] حنده.

په نی: (۱) په لوی بچو کی پیسه، له که ی پیسه: (۲) دیار، ناسکار [۱] ۱۱

نگه حوسه: (۲) بد

په نیرو: سحر ری ماس، به نیرو [۱] میر

په نیرو: به نیرو [۱] میر

په نیروشک: نوسه که، نوسه که [۱] نگا. نوسه که.

په نیروک: ده علی ده نک شپله تیگدراو، پیش قهریک بون [۱] دانه غه نیم

رسیده.

په نیروکه: (۱) په نیروک: (۲) گپه که کاکلی بهره که وک په نیر ده جی [۱]

(۱) نگا به نیروک: (۲) گپه است که نمرش به پیر می مدد

به نیرد. ۱. به نیروک: (۲) کیدی په نیروکه [۱] ۱۱ نگا: په نیروک: (۲) نگا:

به نیروکه.

په وکه ی: له بهر نهم، بویه [۱] به ایی دلیل.

په وکی: له بهر نهم، بویه [۱] برای ایی.

په ه: وشی به برمان و قه لسی: (په ه له وکاره خراپه) [۱] کلمه تعجب.

به هت. ۱. گری باکر، پیسه ۲. سر به باکر [۱] ۱۱ ربه اس: (۲)

بحس

په هس: سیر می بار [۱] بحس

په هتی: بوخته سوگ، بر او [۱] حنه ۱. ترسه سیده

په هریز: نارین [۱] برهیر.

په هین: بان، هراو، پور [۱] عریض

په هتهک: تهختایی چکوله، شانو، ناوگورک [۱] صحه حبه زمینی کوچک

و هموار

په هتی: پازنه پی، پانیه [۱] پاشنه

په هو: ناوا، بهم جوړه: [۱] پشوری؟

په ی: (۱) ریشمرگ، ورده رگ: (۲) له بهر بوختری: (۳) قهلت، په زین:

(۴) بی گوم: (۵) شوین، ودرکه ویت: (۶) له دوی، پاش [۱] ۱۱ پی: (۲)

برای: (۳) پی کردن: (۴) ارتفاع آب اندازه قذ انسان: (۵) پیگیری: (۶)

پی (بر: ۱۳) هرر گومان: (من یم و به تو بیت چه نه؟) ز: حرف
سوم لعد: ۳: ۳۱۵ رسم و عادت: ۴) به اندازه ملك یا ۵) برابر ۶
ابرازی در آسیاب: ۷) علامت داسن ۸) ماشه اسلحه: ۹) شه: ۱۰
رورد: ۱۱) بهار: ۱۲) افرجته و روس: ۱۳) حدس و گمان
پی: ۱) نایه تل، پوک: ۲) بیو، چه وایی ماوژد: ۳) پدو، گشتی دندان:
۴) هوا (پی بیرد): ۵) بهد: ۶) نهی: ۷) پیه: ۸) شه: ۹) به و ۱۰
نه

پی: ۱) برک، خرمة نکار: ۲) بهودا (داریکی پی چو): ۱) نوکر: ۲) نوی ن
بیدردن: ۳) ده ناو حسن: ۴) پیوختن
بیدرنگ: ۵) که لیوه: ۶) خل و بیم دیوانه
بیدسار: ۷) بیانسن: ۸) بریدن پریده نر بر ماده
پیاجوان: ۹) گرم داغ و لهس کهوت: ۱۰) سینی داغ بر بدن افتادن
پیاجواندن: ۱۱) دغ به له شده نان: ۱۲) شینی داغ بر انسان نهادن
پیاجران: ۱۳) غ به له سمر نان: ۱۴) نگا سجراندن
پیچون: ۱) پیوچون، چونه ناو: ۲) به سمر قسه رویشن: ۱) تورفر
۲) به گفتن طول دادن

پیاجو به: ۱) بویه که دوده: ۲) سهوله بوی کرده روی قسه یا کار: ۱)
بارخواندن نوشته: ۲) زسر گرفتن کار
پیاجه قاندن: ۳) ده تاو و کردن: ۴) فرو کردن، حلا شدن
پیاجه قین: ۵) به نه چه قین: ۶) فرو کشیده، خالنده
پیادان: ۱) هوش مرد: ۲) لهس و گویلاک دن: ۳) به سمر هه لکیشانی
پیاهو عباو: ۱) هجوم بردن: ۲) توسری زدن: ۳) بر روی
کشیدن بحاف یا

پیادرون: به سمر دورین: دوختن بر...

پیاده: پیا، که سیک، بهی نان سه هره که، به رایبری سو: ۱) سده
پیاده ری: رنگینی که تعیا پیاده ده برتری و سوار نما بر تک: ۱) ره
سده

پیاز آگه پاندن: به شدانی همونی، به گوی دا دانی خدیرو همران: ۱)
سهم به همر رساندن، رساندن خبر.

پیازک: پرنسکه، پرناسکه، پوچه پیچو بو که لو بهل: ۱) بچه
نوح

پیاز ز، به سن: (باوه پیازه): ۱) ناصل

پیاز، سوار، پیادر: ۱) پیاز

پیازا: شیری پیوارو تاو و زن: ۱) اش پیاز

پیاز پک کردن: بریتی به ریایی و تاریقی به درو: ۱) کنایه او منو وریا

پیازوکه: گیاه که وک پیواز ده جی، پیازو که یله: ۱) پیر کوهی

پیازو کانه: گوگنه سه کانه، گیاه که: ۱) پیار موش

پیازو هراته: سیرموکه، گیاه که: ۱) گیاهی است

پیازو مشک نه: پیازوکه، پیازو که: ۱) پیر کوهی

پیازی: به رنگی نیکو که پیو ز: ۱) به رنگ پیر

پیاساوین: سونه روی شتی به شیب ریختن: ۱) سودن چیزی بر جیر
رنگ

پیاسون: پیاساوین: ۱) نگا پیاسارین

پیاسه: هدمه لیدن، روچکه، گهشت و گمونی بهی بو که یف: ۱)
هم زنی

پیگردن: نیدن: ۱) فرو کردن

پیگشیدن: ۱) نشان، نی حستن: ۲) لیدن: ۳) به سمر داند، به سمر
هه خیشان: ۱) فرو کردن: ۲) زدن: ۳) برسر کشیدن لحاف و...

پیگ: ۱) پیاو، میز، مروی نیر: ۲) عیسان، مرو: ۱) مرد: ۲) دمی

پیگه تی: ساره بی، سروه بی: ۱) مرد سگی

پیگرتن: به سمر داند، سمر له سمر دانان، پینه بهشتیکه درون: ۱)

چیزی به سمره چیز دیگر پوشانیدن

پیگه پاندن: به و ختی خوی گه پاندی شتی: ۱) به هگم رسانیدن

پیگرای: به دوده دگرتن: ۱) اطراف چیزی را گرفتن و پوشاندن

پیاله: هدهح، ده فری پیچو کی قول، نیستیکان: ۱) پیاله

پیاله فروش: که سنی که شراب و نرهق بهورده ده فروشی: ۱) پیاله فروش

پیالین: ۱) پیاساوین: ۲) لیدن به دار: ۱) نگا: پیاساوین: ۲) زدن با

حوس

پید: ۱) بیالهی لهس قابو که ی مسین، جامینکه: ۲) پدینی، به رایبری

به سوار: ۱) به سمر ۲) سده

پیدان، به سمر: ۱) به سمر ۲) سده

پینگون سمکولی دنده: ۱) سحر

پیدوسان: ۱) گار لی گرتن: ۲) نو همر بهدم فرو کردن: ۳) پیوه چه سمان

پید: ۱) گاز گرفتن: ۲) آب چشمه بی گمک دسب خوردن: ۳) به چیزی

چسبیدن

پیاساندن: به سمر لکاسن، به سمر دا چه سماندن: ۱) بر چسبانیدن

پیایو: ۱) مروی نیر، پیگ: ۲) مبرور، پدولار: ۳) نوکر و خولام: ۱)

مرد: ۲) جواب مرد: ۳) نوکر

پیوانه: میرا، مبردانه: ۱) مرد نه

پیواچاک: خوا به رستی راست، ولی، شخی پیرو: ۱) کنایه از شخص

مقدس و یاقوی

پیواخاس: مروی باش، به یای قهبح: ۱) جو سمر

پیواخراب: ۱) چه تمو ریگرا: ۲) بی هزو نامرد: ۳) حه تا پار: ۱)

راهر: ۲) نامرد: ۳) مجرم و گناهکار

پیواخراب: پیواخراب: ۱) نگا پیواخراب

پیواخور خهک ترسیندر: ۱) امحور، کنایه از ترساک

پیوافروش: دس بو، خاپوکه، دوستی ناراست: ۱) هر یکار و ناراست

پیواکوز، فاس، میر کور: ۱) دسک

پیواگوژ، پیواگوژ: ۱) دسکش

پیواوتی، مبردایه تی، مرو فایه تی، کاری مبردانه، جمیری: ۱) مرد، نگی

پیواوژگه: ۱) وشه به که زن بو خوشه وستی به میردی ده تی: ۲) پیاری

حکولانه: ۱) کله ای است محبت میر که زن به شوهر گوید: ۲)

مرد کوچک

پیاها تن: ۱) به ش دا یورین: (مچوژ کم پیاها تن): ۲) در زده دان به قسه

له‌سه‌روښتن [۱] آمدن پر ۲) طول دادن په گفنار
 پیاها ته‌وه: دپسان خوښه‌وه‌ی دهرس و کښېب [۱] بدخواهۍ دتوب و
 درس
 پیاها تین: ۱) پېدا مآلن: ۲) په‌سردا هېنار [۱] مالیدن: ۲) برسر
 وړدن.
 پیاها له‌زان: ۱) شهر یی هر وشتن و گم‌تن هالاندن: ۲) شتی تر و
 پې ته‌بیردن [۱] ۱) شرانگیزی: ۲) جسم مایع پر کسی پاشیدن
 پیاها له‌ژاندن: ناو یان شتی شل په‌که‌سیکا کردن [۱] مایه‌ی را پر کسی
 باسدن.
 پیاها له‌ساردن: بال دی شتی په‌شتیکه‌وه: (بۆل په‌دیوره‌وه
 هه‌لپه‌سیره) [۱] تکیه‌دادن چیزی په‌چیری دیگر
 پیاها له‌چون: په‌شی دژواردا سرکه‌وس، په‌درو په‌شاخی سه‌ختا
 هه‌لچون [۱] از درخت و صخره و... بالا رفتن
 په‌هه‌لچه‌مین: تن چه‌قونی درو یا ته‌لاش یا برسر [۱] خلیدن.
 پیاها له‌خوښندن: غم‌پست کردن، خراب‌گوتن دهر باره‌ی که‌سی [۱]
 بدگفتن و عیب
 پیاها له‌ن: مه‌خت کردن، تاریف کردن [۱] ستودن
 پیاها له‌رو سن: له‌خوږه‌وه‌و به‌ره‌وژور له‌شتی روان، تو شای به‌ره‌وژور
 کردن [۱] از مایه‌ی به‌بالا چیزی را تماشا کردن
 پیاها له‌شاخان: رویه‌ور په‌گژد چون [۱] رویه‌ور په‌کسی دشنام دادن.
 پیاها له‌شاخین: پیاها له‌شاخان [۱] تگ: پیاها له‌شاخان
 پیاها له‌کالان: تیره‌یی په‌کسی بردن و قسمی هه‌سور به‌کردن [۱] عیب
 په‌هه‌نکالین: سا هه‌نکالان [۱] احساس نه‌مدمت کردن.
 پیاها له‌گه‌ران: پیره‌و به‌ره‌وژوره‌ چون، په‌کیو هه‌نگه‌زای [۱] و درخت و کوه
 و بالا رفتن
 پیاها له‌میران: به‌سرد مزبور، به‌دلاوه‌ مزبور به‌سینک، سردی [۱] باسدن
 بر
 پیاها له‌مرس: به‌سرد [۱] تگ: سا هه‌لمیران
 پیاها له‌مرس: به‌سرد [۱] تگ: سا هه‌لمیران
 پیاها له‌نار: پیاها له‌ساردن [۱] تکیه‌دادن چیزی په‌چیزی
 پیاها له‌نوازین: له‌خوږه‌وه‌و پو‌سهر تواشا کردن [۱] از پایین په‌بالا
 نگرستن
 پیاها له‌واسین: داله‌قاندی شتی به‌شتیک [۱] آویختن چیزی په‌چیزی.
 پیاها له‌سار: ۱) به‌مالی، به‌سایویر: ۲) برسی به‌حسداس کردن
 به‌سینکی به‌ماده‌که‌را هېنار [۱] مالیدن، باسدن: ۲) برسرست تمام
 کردن
 پیاز: برده‌باز به‌مردی به‌رنه‌وه‌و لمب‌تی پرده‌باز [۱] گداز.
 پیازه: گیاهه‌که [۱] گیاهی است.
 پی‌بره‌گرمی قولی په‌ی تده‌را [۱] رودخانه‌ به‌سار روی
 پی‌بران: به‌له‌سیب یون، په‌رکه‌وتن: (نه‌وکور و کچه‌پنک‌بران، له‌مواله‌چم
 پی‌ته‌برا) [۱] نصیب شدن

پی‌برن: شوین گیزان، دری شوپ که‌وتن [۱] سگری.
 پی‌پړیو، پړیو، مایه‌ی ژب [۱] مایه‌ رنده‌گی
 پیبک: گلپه‌ی چاو [۱] مردمک.
 پیچون: ۱) به‌درو، یون، (من ته‌مروپیم) ۲) به‌لایون (بولت پی‌یه: ۳)
 داگیرسانی ناگر [۱] ۱) روره‌و یون: ۲) علامت د ستون: ۳)
 اهر وخته‌ شستن، تش.
 پیغه‌تال: ۱) پیلای له‌ته‌ننداره‌ به‌درو گه‌وره: ۲) لاقی [۱] ۱) به‌...
 کف‌س بسیار بزرگ: ۲) پای بسیار بزرگ
 پی‌به‌دازه: نیشکی حزی را و باسدن، یوتاره‌نی [۱] امتحون
 نیم‌دایره‌ ران و یازوی حیون.
 پیپه‌ر: بیبار، هلندی گیاه [۱] قلل فرنگی
 پی‌یه‌قنکه: حوری مروی بحوک [۱] نوعی مرغی کوچک.
 پیپه: ۱) بوشکه، به‌رمیل، ده‌فوی ژورولی برار بیکردن: ۲) سه‌پله،
 قه‌نده، قه‌نگه [۱] ۱) بشکه: ۲) پیپ، چپی
 پیپر: هله‌و، برکت، سب، گوسس [۱] حق
 پی‌پره‌ره: خول‌ پلاوکردن مریشک به‌لای [۱] چپه‌کردن مرغ
 پیپرک: هه‌نوی کورته‌پند [۱] حلق کونه‌هد.
 پی‌پشپله: گیاهه‌که له‌په‌نجه‌ی پشپده‌ه‌که [۱] گیاهی سب
 پیپک: چهره‌ی گاری و عمر به‌ته‌گم، پیچکا [۱] چرخ زده
 پی‌پلیکان: پلیکان، پله‌کان، قالدیمه، ژاونه [۱] پلکان.
 پی‌پلینک: پله‌کان، قالدیمه [۱] پلکان
 پیپنوک: چوری خه‌شخاشی ناسک، چاره‌چه‌قیله [۱] نوعی خشخاش.
 پی‌پی: وره‌و رده‌و، هندی حیدی، چارله‌دوجار [۱] آرام آرام، به‌تدریج
 پیپیک: دیت فیته، دپقه [۱] سوت.
 پی‌پیکه: پی‌پلیکان [۱] پلکان
 پی‌پیونه‌ن: رور به‌پله‌ غاردان، به‌زر کردن، هه‌لآلن په‌ناو [۱] با شتاب
 رفتن
 پیټ: ۱) گزی ناگر، بلیسه، گزیسه: ۲) به‌دو: ۳) لاق: ۴) لای.
 به‌گوسانت: ۵) روروردو شکاو، (هت‌ویټ) [۱] ۱) ژبانه‌س: ۲)
 به‌تو: ۳) سب ۴) بنظر: ۵) خرد و خمر
 پیما: ۱) گرم خوردر، گرمول: ۲) حمره، دده‌به‌ی تله‌و بیتکه: ۳)
 به‌رکه‌ت و هه‌ره: ۴) که‌له‌سهر: ۵) هه‌وه: (سهریستی کایه‌ دامه‌رژنه):
 ۶) کوه‌اره، فوجته: ۷) فامکه‌چکوله، توه: ۸) هیدی، تاسپایی: ۹)
 که‌موسکه‌ هتدک [۱] ۱) کرمو: ۲) حرف لقب: ۳) یمن و برکت: ۴)
 حممه: ۵) عازا: ۶) هواره: ۷) انگشت کوچک: ۸) بواشکی: ۹)
 اندک
 پیما ته: پیغه‌ته، له‌خته‌ی زیر پای چولا [۱] نخته‌ زیر پای یافته.
 پیټاک: ۱) باج و حمرای ده‌ونت: ۲) بارو، کومه‌گی مالی کوکودنه‌وه
 [۱] ۱) باج دولتی: ۲) جمع‌آوری اعانه.
 پیسان: ۱) به‌گومای 'پوه': ۲) لاس: ۳) د حسن [۱] ۱) به‌نصر سها: ۲)
 مرد شها: ۳) بیتان.
 پیستان: چوری گاته‌ه به‌چه‌و [۱] نوعی بازی با شش.

پښتو، بې نرس که نوره ښکاري، لاسونه [۱] سته

پښتو سوه [۱] ماتايه.

پښت چن نهوې له چاپخانه پس يك ده ك حروف حسن اسم حروف حسن حاحه

پښت داسه وه: حرد سوه بهره دهري امه سكه پښي دايه وه [۱]
تر برک سدر

پښت ۱ کونک تونکې داس ۲ عه به سهرې دعت سدر ۳
عصب و سوه دس ۴ حده به هديت گاهه داس سهرې، سده گهي
[۱] سده ۲، ښگر ۳، عصب و سده ۴ س سدر

پښکاره: پښ ح [۱] حروف حسن

پښت ح حسن، ښکه سهره سده ي دعت هاو حسن، سده سكه [۱]
سده خرده سنگ اند حسن

پښتن: سدر [۱] حسن س

پښتوکه، گاهه که ده کرته گزوه [۱] عصب سته که برس کنند.

پښته، پلم، کاي هه رزن وچه لټوکه [۱] کاه رزن و شالي.

پښته يره: کرمي ناسکي ده ع [۱] کرم ساقه خوار.

پښته پښته: هډي هډي، سهره سهره [۱] يوش يوش

پښته پښته: که ده گاهه، نوره نوره [۱] اندک اندک

پښته به: دهر ته حته ي ژر بای جول [۱] تحته زیر بای جول

پښته خت: ساري شاشې [۱] پانخت.

پښته ک: ۱) جباري يوک که ته بيا ته مالی زاوا: ۲) که موسکه به ک [۱]

حه ز عروس: ۲) کمکي، اندکي

پښتي: وشه به کي ژتانه به يو بانگ کردې به کتر [۱] کلمه اي که ژدو

خطاب به يکديگر گوښه همدیگر ب آن صدا وند

پښ: ۱) پوج، والا، ناوې نال ۲) ژول، پېژ، پېژ ۳) کهم [۱] ۱) توحاسي!

۲) حراراده ۳) سده

پښ: ۱) سمر و شه ده ۲) باو يا خوارده ۳) پورغی [۱] ۱) دستار ۲) پښ

رخه خورده ۳، سح

پښجل: مونکي زير دې حولا [۱] سح

پښچان: پښچان، پايو پيدان، باد [۱] پښچايس.

پښچاندن: ۱) پښچان ۲) توند شه ته کدان و به ستن [۱] نگا پښچان ۲)

محکم بسن

پښچاندنه وه: لول دان، دهک لول داني سفره و کاغذ [۱] پښچيدن.

پورديدن.

پښچانن: پښچانن [۱] پښچ دد

پښچاوه ۱) پښچاوه ۲) پښتي له ي پرسينه وه و به سهرگرده وه [۱]

۱) توريدن ۲) کنايه از بازي رسي.

پښچاو: پښچاو، پو خوارده [۱] پښچيده.

پښچاو پښ: ۱) پاورده ي ټيکه لاو ۲) خوار و خپچي [۱] ۱) سح سح ۲،

کچي

پښچاها تن: رسي سکه له پړونه کاو [۱] پښچ شکم و روده.

پښچ پښ: ۱) دور خوار و خپچ ۲) ريگه ي يره پادانه وه [۱] کچ و

نهمواره ۲) راه پر پښچ وحم.

پښچ پښچوکه: قيس و به پښچ: (شه پښتو که ي زيسو پښچ پښچوکه به) [۱]

حيزوني

پښچ خواردن: باوخو ردن [۱] پښچ خوردن

پښچ خورنده وه: ۱) گزانه وه ۲) له ريگه به ک لاد و بولا يکي تر [۱] ۱)

برگشتن ۲) عوض کردن مسير.

پښچ دان: ۱) يادن ۲) لول دن ۳) سوزخو ردن له سمداد [۱] ۱)

تاب دادن ۲) توريدن ۳) چرخيدن.

پښچ دانه وه: گزانه وه، سوزان، (نای خورگه بيايه به يگه بو سانه وه به ک /

هم ريگه به دوره سوز و پښچ دانه وه به ک) «حه يامي هه ژار» [۱] بازگرس

پښچ در و: پادرو لول دراو [۱] پښچيده، پورديد.

پښچرا: تاسري له دار يان گلينه که چرايدن له سمراده نال [۱] پاچراح.

پښچران: پښچان [۱] پښچ خورگي.

پښچراو: ۱) باخوارده ۲) لول در و [۱] ۱) پښچيده ۲) توريدده

پښچراوه: ۱) لول در و له ناو شتيکا ۲) پښتي له هه لگيرار، له بهين لا برو

[۱] ۱) توريدده در چيري: ۲) برچيده سده

پښچلک: ۱) گلونه به ي خاوي هيس پادندرو ۲) چه رچه عاره به: ۳)

سجده ي نازه ل: ۴) بايد کورسي و... [۱] ۱) بناغ ۲) چرخ، ارده: ۳)

پاچه ۴) پايه کرسی.

پښچلک: ۱) کمسي سوازي يي باوناخن: ۲) گياهه که ده خوري [۱] ۱)

کوفته بلور ساده ۲) گياهي سته.

پښچکردنه: پادانه وه له ريگه [۱] عوض کردن مسير در پياده روي.

پښچکه: ۱) مناسلي چکوله ۲) نامر ريگي ناسياو ۳) چه رخي گاري و

عذابه ۴) مايه کورسي [۱] ۱) کودک نو زاده ۲) ايزاري در آسيا: ۳)

چرخ، ارده: ۴) پايه کرسی

پښچ ليدان: هر يودن، ده سبرين [۱] ناروزدن

پښچن: گياهه که پوره رمان ده شي [۱] گياه سداب.

پښچ و پلوچ: ۱) حور و خپچ: ۲) ټالون ټالوز ټيکه ل ټيکه ل: ۳) حيدو

حده ل: [۱] ۱) کچ و کوله ۲) دوهم يره م: ۳) مکر و فريب

پښچ و پناه: ۱) جيه گهي ره شاره نه وي نه يي: ۲) نامعلوم ټالوز ټالوز:

(تسه کاس به پښچ و پناه) [۱] ۱) جاي پناه کردن: ۲) سخن نامفهوم

و رمي.

پښچوگ: ده وړه وي پښکړني مندل [۱] دوروک کودک.

پښچوکه: بسکي سمر يول (پښچوکه به سمره يي به خشي) «مهم و زين»

انزال ي پښچاي.

پښچوله که: گياهه که وک چلگي جيه سکه ده جي [۱] گياهي است.

پښچ و موره: پورغی و به کي [۱] پښچ و مهره.

پښچون: ۱) کات به خت کردن: (وړب پښچو، وړم پښچو): ۲)

کونکړدن: (به جينواو يي ناچي) [۱] ۱) تأخير کردن: ۲) تأثير کردن

پښچه به چه، رو به دل [۱] رو بنده.

پښچه: ۱) جهز ساده، نامرازي پښچان: ۲) که سي که ده سجي [۱] ۱)

پښچ کوشي: ۲) پښچنده.

پیشوک: ۱. سحر - کهنول: ۲. گوی ماسیلکه [۱] ۱. نگا هسوز: ۲.

صند

پیشوله: مسوله مسکه [۱] نه

پیشونه: بهیژیفه دهست پیک [۱] باستانی: مسسه

پیشه: ۱. ستعات، کردهی هونری: ۲. کاروبار، کار [۱] ۱. صفت: ۲.

دس

پیشه سیک نسل، ههسی [۱] سحر

پیشهات: بهسهرات، ههوان [۱] مد

پیشه سار: سعات [۱] سعتگر

پیشه ساری: سعال [۱] صعب

پیشه سهر: بالاتر له تویل [۱] خندان سهر

پیشه کار: پیشه سار [۱] صعتگر

پیشه کی: ۱. پیم، بهیسه، عهره بون: ۲. گری له پیش کار: ۳.

له پیشود [۱] ۱. بهیسه: ۲. پیش پرداخت: ۳. فلا

پیشه گهر: ستعات کار [۱] پیشهور

پیشه ل: لای پیشه وهی لهش، بهرایه وهی پاشه ل [۱] قسمت جلوی اندام

پیشه م: زورگرینگ [۱] بسیار مهم

پیشه نگ: ۱. سهره لهی کاروان: ۲. سهره لهی پهز [۱] ۱. پیشاهنگ:

۲. بخراز

پیشه و: گه وهی گشت، رهبر [۱] پیشوار رهبر

پیشه وه: لای بهی [۱] حلو

پیشه وهر: بیسه گهر [۱] بیسه وهر

پیشی: سهره سودو: ۲. مسوله بهجه [۱] ۱. بیه ورا: ۲. سه

پیشگ: مسو [۱] خفیه

پیشین: نیس هه نکفین بهسی گهرما [۱] کفین

پیشو: سناو [۱] کفه

پیشین: لای بهی [۱] نیس

پیشین: لای بهی [۱] نیس

پیشینه: لای بهی [۱] نیس

پیشین: سنین [۱] نیس

پیشه: ولاد [۱] م

پیشه هیه: راسپادهی خودا [۱] بهیمر

پیشه هیه: پیشه هیه [۱] بهیمر

پیف: هه لساوی نوکراوی ش و شریق [۱] پف کرده

پیف: نو سوو نیسی و نو سوو [۱] بدود

پیفو: سناو [۱] بدود

پیفو: کتو [۱] نگا هلول

پیفه: سناو [۱] بدود

پیفی: نو سوو [۱] بدود

پیفیاگ: بوچه، یی داوک [۱] تو حال، بو ج

پیف: پیو، چه وری ناوژگ [۱] پیه

پیفه لوک: پیفو، کیفو [۱] نگا، پیفو

پیشین: گی به کی بهرزه بالایه. بهوشکی ده ناو کورتانی ده نخش [۱] گیاهی

اسب

پیق: زمانه ی بهری زورما [۱] نو ماده سرن

پیق: داری زاره سسی [۱] درخت زهرماهی

پیق له: گیاه که تامی وهک په لکه بورد [۱] گیاهی اسب

پیک: ۱. سب ۲. کوکی ناس: ۳. لاسکی کلوری گی: ۴. زه سوری

تاش [۱] ۱. نگا، پیو: ۲. پیک اهنی: ۳. ساقه کاوک: ۴. سورخ ننگ

ناو آسیاب

پیک: ۱. به به کورو، پیک هه لیرژان: ۲. سازو ناماده و له پیر، (ریک و

پیک: ۳. پیاله ی شهرت [۱] ۱. بهیک سیر: ۲. مرتب و مطب: ۳.

قدح شراب

پیک فانین: ۱. ریک خستن، سازدان: ۲. ناشت کرده وهی دو نه یار: ۳.

حق به حق کر [۱] ۱. نجاه دادن: ۲. آشتی دادن: ۳. تهیه دیدن

پیک نینان: سب نین [۱] نگا سب نین

پیکاجو: مل ده بهرمس دی [۱] کلوتر سدن

پیکادان: به گره به کراحو [۱] به هم پریدن

پیکان: هه گاوین، سوب، سکان [۱] به هدف صابت کردن تیر، به

هدف ردن

پیکای: هه نگاوین، نیای پیو [۱] به هدف زه

پیک بران: ۱. مراد حاصل یونی دلدرو دلیر: ۲. بهیک نه ندازه هانه وه:

(توو نه وکر سه ده لئی پیک بران) [۱] ۱. وصال: ۲. متناسب

پیکران: ۱. لهدس هاتنی کار: ۲. سوکایه تی به سهر هیان: ۳. هه سون

[۱] ۱. کار از دست برامدن: ۲. تجاوز به کسی کردن: ۳.

افروخته شدن

پیکردن: ۱. ناچار کردن له کاریکا: ۲. فرودان و له خسته بردن: ۳.

هه لکردن: ناگرو چرا [۱] ۱. وادار کردن: ۲. فریب دادن: ۳.

اهم و حسن

پیکرانین: به کتر دیسه وه، به کتر ناسین [۱] همدیگر ر پیدا کردن یا

سجده

پیکژین: برمین [۱] عطسه کردن

پیک شادیون: پاش دوری به کتر دین [۱] به دیدار هم شاد شدن

پیک گه یشتن: ۱. پیک بران: ۲. به کتر دین [۱] ۱. وصال: ۲. همدیگر را

دیدن

پیک گه یین: به به کتر گه یشتن [۱] بهم رسیدن

پیک کوتر: گیاه که [۱] گیاهی اسب

پیکوته: ۱. درجه ی سهر بازی: ۲. سیمکول [۱] ۱. درجه سهر بازی: ۲.

سم بر زمر: گو سدن اسب

پیکورت: حاج توله [۱] نا کونه

پیکوره: ۱. گوله ی دل به گرو بیرو: ۲. نوکری دوما [۱] ۱. مدخی

که هنوز پرواز نکرده باشد: ۲. نوکر خانه

پیکول: ۱. پیکورت: ۲. درکیکی سنی سوچه بهر وید راده کشن [۱] ۱.

نا کونه: ۲. حارخسکه سه کوهک



ت: ر ناوی باکی روبه زور، (سماخو رود، بابت چونه) [ضمير معرد محض]

۱. چي بهر سره، يا نهوئې، ۲۰) پسي ماوه (نامن گه پسم نهما)
۳) يو نهوه، هه تا، (من عېسم كرد تا نهوېش پېته دهنگ)؛ ۴) باك، باق،
۵) همودا، بال، (ناساي زولسه كه ت)؛ ۶) لكه د روگي؛ ۷) بويه تي،
ناوېز؛ ۸) لا بار، (بايك بون)؛ ۹) وسه ي مهرج (ت به ي سايم،
۱۰) تي تزارو، ۱۱) ته ب نعت، جهنتا، ۱۲) هوشل، نو يكه ماي
په، ۱۳) لويه كي نوماش (به تي كرس، به تي دهرېي) ۱۴) فهد،
(كاهره كه بايكه، ۱۵) يك (تا قري)؛ ۱۶) حرف فاصه مكاني،
۲) حرف فاصه زماني، ۳) براي سكه؛ ۴) فرد، مقابل زوج؛ ۵) مار
نخ و مو؛ ۶) شاخه، ۷) تپ؛ ۸) لنگه پاو؛ ۹) حرف شرط؛ ۱۰) كه
بر رو؛ ۱۱) حسي؛ ۱۲) همتا، نظير؛ ۱۳) يك واحد زېږشيدني؛ ۱۴)
با كردن؛ ۱۵) يك، واحد

تايار. لايك له باريكي دونيې [ايك لنگه بار

سول ۱) بهدروشين، ۲) هه لايوي مانگ، ۳) تاسه پرو، تاسه بريان [ايك ۱)
تاين، درخشان؛ ۲) مطلع ماه؛ ۳) بالا، تا پشت بام.
تايگه: چيگه لېنگر گرتي گهي و په لېمو كه لك [ايك لنگر گاه.
تايلو. بوسراو يان به لېم كېشراونك بو هه لواسين [ايك تايلو
تايلوت: داره ستي مردو گويژانهوه [ايك تايلوت.

تايلوت: ده سنه يكي هه زاركه سي له شكر، هورج، ههنگ [ايك هنيگ رشي.
تايلون: ۱) درودسته؛ ۲) ده ستو بيوه؛ ۳) دله، نهوه [ايك پيرون،
۲) دارودسته، ۳، حم شين.

تايهره: سو پ، بهردي ته لك كه مېدا لېسهر رو بار گالته ي پي ده كه ن [ايك
سنگ پهن و تارك كه بر روي آب اسارند.

تاين: شير روچي، بن چيندواو [ايك شير ده

تاينې: شير زه حسي، بن چينن [ايك شير به پسي، ته پدي.

تاينين: له شكر چي پي دهره جه [ايك تاينين

تايار زه پلاخ زلحورت، لېسهر [ايك گنده

تاياي: هه زه شه، گوزه شه، گهف [ايك تهديد.

تاير: بهنگي رو [ايك بهنگي شكارچي.

تايلو: ۱) نارمايي، ره شايي له دوروه؛ ۲) سوچو به زوي خه لايوي، ۳)
قهباله ي مولكابه تي، ۴) كارگيري قهباله ي مويك نوس [ايك ۱،
شېخ، سپهي ز دور؛ ۲) بول؛ ۳) سيد مالكي؛ ۴) داوه ثبت املاك.
تايلو كه ندوي گه وره بو ده غل [ايك سپوه.

تايله: گر هتا [ايك بېفوس

تايلو: ۱) خندهك، ره هه؛ ۲) سېگه؛ ۳) گورجه [ايك ۱) خندو، ۲،
سېگه، ۳) لخد.

تاس: ۱) عده، عهرو، ۲) ژبي كه نيسك بهري مېدا لائي گرتوه؛ ۳)
شاخي هه لموت و به كيارچه بهرد؛ ۴) بهردي لوس و پښو ديژ بو يوژ
يان بو مردو له سهر شين؛ ۵) نهد، كولاف؛ ۶) باوك؛ ۷) بهخت و
راسايي [ايك ۱) عرب؛ ۲) ژبي كه اسخوار مجري رحمش را گرفته
ياشد؛ ۳) كوه سېگي؛ ۴) تخته سنگ هه ي كه روي ان نماز گدارند؛
۵) تدا؛ ۶) پدر؛ ۷) هموري.

تاتريك: سو پ، بايره [ايك بگا، تايره

تاتيك: داده، خوشكي گه وره، خوځا مېرڼ [ايك خواهر بزرگ.

تاتكي: قهره دجي، قاپوې [ايك نوعي پالتوي نمدي.

تاتكي: پلند كردن و چولا نهوه ده گهل سهر ده گورتي: (سهره تاتكي
ده كا [ايك پلند كردن و حركت د دښ سر.

تاتو باوك، ياف بايو [ايك پدر.

تانه: ۱) تاسك؛ ۲) پيره نوگه؛ ۳) مام، مامو؛ ۴) مېردي تاين [ايك ۱)
خواهر بزرگ؛ ۲) نوكر پير؛ ۳) عمو؛ ۴) پسر جو نده.

تاته بهرد: تهخته بهرد، كه هري بوس و بان بو نويز له سهر كردن [ايك
تهخته سنگي كه روي ان نماز گدارند.

تاته زه: ناموزاه، فرزه ي مام، پچوكي تايلو [ايك هر زنده عمو.

تانه شور: تانه شور، بهخته بهردي چيگه ي مردو له سهر شين [ايك
تهخته سنگي كه روي ان مرده را غسل دهد

تاتەشور: تاتەشور [تاتەشور] بگا: تاتەشور.

تاتی: (۱) میردی تاپەن: (۲) لېساد: ئەمەد: تەخت: (۳) سەرۆتیری پیتی

بوسر [تاتەشور] (۱) شوهر مادر: (۲) ئەمەد: (۳) حرکت حرف

تاتیل: دل بەشیوی، دلخوشتی، تەگەرنی [تاتەشور] تەگەرنی.

تاج: (۱) ئەفیلەدی سەرپەتسوجکە: (۲) کلای شەبان [تاتەشور] (۱) کلا

مخروطی شکل: (۲) تاج بادشاہ.

تاج خروس: گونیکە سور لە پۆپە کە لە شیر دەکا [تاتەشور] گل پستان، فروز.

تاج: سەوداگەر، بازرگان، مامەتەجی [تاتەشور] بازرگان.

تاجی: تازی، سەنگی رو، تاجی [تاتەشور] تازی شکاری

تاجی لوکە: ئەسپی ئەحمەد روکەرە، تازیلوکە، خوشترحو، بالووک [تاتەشور] حوندک.

تاجە: جەوانی پچوک [تاتەشور] چو ل کورچک

تاجین: تەجین، هەوای کونجی و دوشاو [تاتەشور] نوعی حلو

تاج: (۱) گەزەک، حەمەدە: (۲) نەزەف [تاتەشور] (۱) مەحە ۲، طرف و سو

تاجم: دەست بە پۆشاک، دەست بە پیاڵەو. [تاتەشور] دستەدی ز طرف یا الیسه.

تاجورک: عەرەبی بێ چەرە کە بەسەر پەنرا دەیکێش [تاتەشور] سووتە.

تاجە: باقە بەسەرانی لەگەڵ سەنگە

تاجەبەد: تاجەبەد، تاجەبەد [تاتەشور] تاجەبەد، تاجەبەد

تاجیر: وەرەواچس، دەرەنگ تەرد [تاتەشور] تاجیر

نادار، تۆبەبەر، کەسی نای [تاتەشور] تاجیر

تادانە: تانە لە کەدی پان چار [تاتەشور] تانە در چیشم

تاز: (۱) تازەریکی موسیف: (۲) تازەریک: (۳) رازەلی تەو: (۴) تازەمو: (۵)

هەلەوەداو دورکەوتە: (۶) کەلە دەفە: (۷) رەنگی بێ بریقەو مات: (۸)

دورۆزی تاجیری رەسان و سۆ زۆزی سەرەنای بەهار [تاتەشور] (۱) تاز، ار

سازهای پراس: (۲) تازیک: (۳) تاز، مەبەل پود: (۴) تازمو: (۵) آورە: (۶)

چنەرەد: (۷) رەنگ مات: (۸) دورۆز آخر زمستان و سەرۆز آغار بهار

تاز: (۱) حەرپوشی سۆزی بۆ: (۲) رۆبەب بە بێ گەزەووه [تاتەشور] (۱)

سریوش عروس: (۲) بۆی هەمیشە اووه سە

تازان: رۆبەب بێ گەزەووه [تاتەشور] رۆبەب بێ گەزەووه

تازاندن: رۆبەب بێ گەزەووه [تاتەشور] رۆبەب بێ گەزەووه

تازان: تازان، تازان [تاتەشور] تازان

تازانی دوقرای رۆی سەکی تەو [تاتەشور] دوریالی نقرەدی.

تازاو: رۆبەب بێ گەزەووه [تاتەشور] بۆی هەمیشە رەتە

تازچی: (۱) دەبەش کەر: (۲) تازەن، تازی موسیف، تازەن [تاتەشور] (۱)

توزیع کەندە: (۲) تازون

تازسە: تازسە، تازەو، موشقی [تاتەشور] تازسە، تازسە

تازکودن: رەواندن، دەرکردنی بە کەسێ، لەمەن تازە کردن [تاتەشور] رەواندن و آوارە کردن.

تازکرن: تازکرن [تاتەشور] بگا تازکرن.

تازگن: تازگن، گەسی حراپ [تاتەشور] نوعی گندم نامرغوب.

تازم: (۱) خۆبایی گیرە کراوی بەر بە مەدر: (۲) هەبرن، بەرینایی (۳)

دەستە، بقم: (۴) جادور دپووە خانی جادو [تاتەشور] (۱) عەتە کو بیدە ناک نەشدە

(۲) تراس: (۳) دسە، گروە: (۴) حرگاه خیمە

تازهای: رەشایی بەر دسەن، رەشایی بەدووه- (تازهای کم دیب، حروم تازهای ناک [تاتەشور] شیح.

تازمە: (۱) هەپوایی سەر دابەوسر: (۲) مەجەری بەرەبو [تاتەشور] (۱)

ترس: (۲) نرە چو بی تراس

تازومار: هەللاو، تێک و تێک، بەدووه [تاتەشور] تازومار

تازەت: تازەتەگەوودان دوی زیا [تاتەشور] طهرت سمنح.

تازی: تازیک، رەشی [تاتەشور] تازیک

تازماگ: تازو [تاتەشور] بگا تازو

تازیشی: رەشایی شەو تازیکی [تاتەشور] تازیکی

تازیح: سەر دسە، سەرگورەسی رۆو [تاتەشور] تازیح

تازیف: (۱) پەسی، مەخت: (۲) دس کردن، گیر سەو بەسە [تاتەشور] (۱)

سایش: (۲) تەریف کردن.

تازیق: تازیق، تازیق

تازیک: تازی، چیکە پیاو بەخۆر، رەشایی هەو [تاتەشور] تازیک

تازیکان: سەووەبی شەو گانی شۆن، تۆزی رۆزەرەنگ [تاتەشور] هەگام عروب.

تازیکایی: رەشایی شەو، پاش بەرینو رۆی خۆر [تاتەشور] تازیکایی

تازیک بوی: رەش هەلگەزانی دیا دوی خۆر تازو [تاتەشور] تازیک بوی

تازیک داهاتن: هاتی تازیکی پاش بۆزی سۆزی تازیک [تاتەشور] تازیک گزیدن.

تازیک کردن: تازیک دهاش. (هەو تازیکی کرد بە چیسەمەل [تاتەشور]

تازیک کردن هوا

تازیک و تەو: رۆز تازیک تازیک، تازیک، تازیک، تازیک، تازیک، تازیک

تازیک و رۆ: تازیک، تازیک، تازیک، تازیک، تازیک، تازیک

تازیک و رۆی: تازیک، تازیک، تازیک، تازیک، تازیک، تازیک

تازیک و لیل: تازیک، تازیک، تازیک، تازیک، تازیک، تازیک

تازیک و نوتە: تازیکایی حەست و تەو، رۆز تازیک [تاتەشور] تازیک، تازیک

تازیکە: رەش و تازی، (تازیکە شەو) [تاتەشور] سەر و تاز.

تازیکە شەو: شەو بێ بێشکی مانگ، پەوانیەری مانگەشەو [تاتەشور] شەو تازیک.

تازیکایی: رەشایی شەو [تاتەشور] تازیکایی

تازە: (۱) بۆی، بۆ: (۲) پاش، چاک، پەسند [تاتەشور] (۱) تازە: (۲) خوب، مرغوب.

تازەتەجاد: تازە دووست کراو، تازە داهاتو [تاتەشور] بوساخت، تازە اختراع

سەدە

تازەبو: بێتەنی رۆز نۆی دهاگ [تاتەشور] تازەبو، تازە بە پادار آمد.

تازە برین: بریتی لە کەسێ بەتازەگی بۆشی بەلایەک پره [تاتەشور] کتایه ر

تازە بۆ: تازە بۆ، تازە بۆ، تازە بۆ، تازە بۆ، تازە بۆ، تازە بۆ

تازە بۆ: تازە بۆ، تازە بۆ، تازە بۆ، تازە بۆ، تازە بۆ، تازە بۆ

برده ببرد. برنتی له نه وهره لئی که دره بگ ومخو که وتوه: (کاسرا تازه به تازه هاتگه نیژی چه یکم!) [کایه ز تاحیر و درنگ. تازه پیدا که وتو: له نه دار یه ره تاره ده رلعمه د بو، تازه کیسه [نوکسه.

تازه بیا که ونو. بده سده نو [نوکسه

تازده دنگ. تاره بیهت [نوکسه

برده دوتو. تاره دنگ [نوکسه

تازه سار: تینخی تازه تیزکراو [تینخی که تاره میز کرده باشد

تازه کار. پش رنه هاتو له کار، دمنی نه هیر [ناشی، تازه کار

تازه گردنه وه: نوی کردنه وه: نوکر نهغه [تجدید، نوکردن.

تاره کیسه: تازه بیا که وتو [نوکسه

تازه گی: بهم روانه، نه دور [بهای زودیه.

تاره لاو: بوجون، جیحلی تاره نیگه پشور، تاره جوان [نوجوان.

تازه ووستو نوی: زور زور تاره، تازه ی هیشما ده کار نه کراو [بسیار جدید.

تازی: (۱) سارو، هه ریو تاه ده گوتری: (۲) روت و موت [نوکسه، خنک، فقط برای آب استعمال دارد (۳) سخت و عریان.

تازیاری: باشتیری له پشتری [امتار.

تازین: عهزه بان، به ووه سهره کد [عربها

تازینه: هامچی، سلاح، شه للاق، چه لده [تازینه

تازیله: ورده بریش [بلغور ریر.

تازیمانه: سهره خوشی، پرسه، تازیه [عرا، تعریه.

تازیه، تازیه، تازیمانه [نگ، تازیمانه

تازان: (۱) لکی یاریکی دان لقی زرو (۲) تازیمانه (۳) ویرن، خابور. ده گهل تالان دیت (گوند تالان و تازان کرا، (۱) جوانه درخت: (۲)

تازانه: (۳) ویران

تازی، تاجی، سده گی قهده باریک بو زاو [تازی شکاری

تازی نه جمه در او که ره: دنجی پیعه مبه، بالوک، جوشتر خوا، ناحیلوکه [حشره آخوندک.

تازیلوکه: ناحیلوکه [احو بک.

تازی وان: سهره رشتی تانجید [سرپرست تازیه

تازیه وان: تازی و [سرپرست تازیه.

تاس: (۱) قاپی نوی مس (۲) گیزو ماتنگه پشتو (۳) توکی سهره دیو (۴) ده گیرانی (۵) به خوشی دوشاخه [تاکیر مسین (۶) گنج و منگ:

(۳) سرتاس (۴) ویرا (۵) بیماری حناو

تاسا: (۱) گیزو (۲) به تاسه تاره وه، به عهزه توه [گنج شده (۲) رومند

تاسن: (۱) مردن به دوشاخه (۲) گیزو بون [چقه شدن در اثر خنق (۲) گنج و منگ شدن.

تاسندن: (۱) خنکاندن، خه نقانندن (۲) گیزو دوز [چقه کردن (۲) گنج کردن

تاسنی تاسن [نگ ساسن

تاسو سربو گیزو [گنج مده

تاسبه: نه بار، دوزمن [دشمن

تاسیردنه وه: گیزو بون [گنج شدن.

تاس به سهره اهانن: نوشی گیزی و سهره سامی هاتن [گره تار گنجی و سرگرد نی شدن.

تاس کردن: گیزو کردن [گنج کردن.

تاسکلوا: (۱) کلاری له تاسن کلوا خود: (۲) کلای و دندی موکریان [

(۱) کلاه خود: (۲) نوعی کلاه زنانه.

تاسکنای: گیزی، هوزی [گنجی و منگی

تاسککه: بهرگه ده، نهوشویتی موی بهرگه ده ی نی ده زوی [جی رویش موی زهار.

تاسککه باب: (۱) ده فریکی نیوه بهلر نو له، جورنی ناویه: (۲) جورنی حبسی [نوعی عدا

تاسککه بایی: حور دنیکه له گوشت و پیاز له یکدن [نوعی آش گوشت.

تاسککه چه له: سبزرگ، سببزرگه که چه به [کرکس

تاسککه واو: بگا: تاسککه باب

تاسوخ: تاره زومه بدی، تاسه، عهزه ب [رزمی

تاسوق: تاسوخ [نگا، تاسوخ.

تاسولکه: پیالهی له مس [طاسک

تاسولوس حو جوان کردن [برک کردن.

تاسه: تسیا، توره، عهزه ب [رزو، اشیای

تاسه خوژ: به ناوت، تاره زومه بد، به عهزه توه [آررومند و مشتاق.

تاسهر: بو همیشه. (تاسهر همرو نای) [تا آید

تاسه گردن: تاره زو کردن: (تاسهم کردبوی، تاسه ی گوشتم کرده) [ارزو.

تاسه صند: به ناوت [رزومند.

تاسه نگ: لا باری خوا، باری لار [بار کج.

تاسه نه: خنکان، نه قس بران، پشور همان [خفگی

تاسه وه: سهره ته ی گهره، سبه تا مهن [سبد بزرگ.

تاسپان: (۱) گیزو بون (۲) خنکان و پشو بران [گنج شدن (۲) خفه شدن.

تاسیله: تاسولکه [طاسک.

تاسپین: گیزو، ویزو [گنج و سراسمه سس

تاش: (۱) مده ورد، مودی روزن و نند به مده کیوه سسه ساج (۲) ده بجه مودی سوس (۳) باسگری مده با مده بان سسراو (۴) ر

تاش، به سوی تاش [صخره صاف و بندد خود: (۲) بجه سسگ بهی و صاف (۳) سوبه علمی و معنوی به معنی براننده و تراننده

تاشا: بر و به، تاساکه، تاساکه، فکری [تاساک، بگر

تاشان: نه می، حریا [تاسه

تاشاندن: نه می کردن، حریا [تاسیه

تاشای تاس تر سین [تاسین

تاشتی: تاس به بیه، به دلدن [تاسیده

تاشراو: تراشراو، تاشیو [تراشیده.

تاشرای: تاشراوی [ت] نگا. تاشرو.

تاشك: مهربوت گورچ و په كار [ت] چت و جالاك.

تاشياگ: ماشرو [ت] تراشيده.

تاشيه: بابته، ليوه شاه، لايق [ت] شايان، لايق.

تاعس: هه نوي كونجی و دوشاوی [ت] حیوانی کُنجد و سرد.

تاقه: (۱) هډت، چدبگه (له تاق جوائيمه): (۲) ريزای ثاوله بهر ووه:

(تاقگه): (۳) گوره و هډه [ت] (۱) موسم، غنغان: (۲) غرور بختن دې (۳)

بلندی ما شدت (۳) غرش.

تافل: گونيوانه، پاساره [ت] برآمدگی اطراف بام.

تافو: ناوی به قهوه و ژوریزو خوړ [ت] آب پرفدريت و تمبرو.

تافته: (۱) خوړنک ته لوی نارینه (۲) روڼ دج، داغ کړاوی روڼ،

(۳) کړاوی [ت] نوعی پارچه ایريشی: (۲) روغ دج سده.

تافگه: ناووه لږيز، سهره شين [ت] آبشار.

تافه: (۱) گوره و هډه ناووی پای به قهوه: (۲) هه لږيز. تافگه [ت] (۱)

صدای جریان سږيا و باد: (۲) آبشار.

تافوره شک: روښک و روښک کړمې جاوی مانډو [ت] تارشدن چشم او

فرط خستگی.

تافيته: هه لږيز، تافگه [ت] آبشار.

تاف: (۱) بيشکی خوړو مانگ، (۲) ريزه بارانی توند [ت] (۱) تابش و نور

خوړسده: (۲) سږيا.

تافگه: هه لږيز [ت] آبشار.

تافل: (۱) ژوريز، هه لږيز، (۲) ريزه، رجهت [ت] (۱) بې درنگ: (۲)

سهل و اسان.

تافه بهر: قولکه بهر که بدانی تيا کړ د سهره [ت] سنگ گود شده که اب

باری در آن جمع می گردد.

تاف هه يفت: مانگه شمو، تيشکی مانگ [ت] مهتاب.

تافی: ناوی باران، ريزه بهر [ت] رگبار باران.

تافيز: (۱) جهساره، ترم که له ش، حه يده ک: (۲) نابوت، دار بهستی مردو

گوښتموه: (۳) نهوه لږيزه ده نکهی جاريک له ساح د يو دزدی: (۴) قولکه

بهودی که ناوی باران رده گری: (۵) بهودی پمې نان پړانندن له پانی

ساج: (۶) بهودی خلور ووه يو له بهرزی کف [ت] (۱) نهش، جهازه (۲)

بابوت: (۳) مقدار معینی از غلات که در يك بویت بو دهند: (۴) سنگ

گود شده که آب باران در آن جمع می شود: (۵) تجتبه سنگی صاف که بر

آن نان می پزند: (۶) سنگی که از بالای کوه رها شود.

تاق: (۱) تاک، بهر بهری خوب (۲) بې هو تاوی بې ښه (۳) میچی په کموا:

(۴) ده لاهه، رجهی مول ناهه: (۵) گوښه: (۶) کوهلی مغزو بزن: (۷)

بهشی به بیست و چور بهشی ناو (۸) سمرززه رنگه، دایک [ت] (۱) فرد،

معص روح (۲) بې نظری: (۳) طاق: (۴) طاقيچه: (۵) گنبد: (۶) پوست پر

و گړه: (۷) ملک بیست و چهارم و سهم آب: (۸) مساه بهر و رواه

سمودن.

تاقانه: (۱) تهیا غره ندي دای و باب: (۲) به سیا کوز له باو خوشکاندا: (۳)

بې وینه و هه لږيزه [ت] (۱) یگانه فرزند: (۲) یگانه پسر: (۳) نابعه و

بی طبر.

تای دبی: (۱) يک [ت] تگ تگ.

تاقا تاقه وه: قزاوکه، توتک، پالمانیکه شه و تروژده لئی «نوب توت» [ت]

مرغ مېاويز، مرغ حق.

تاقچه: رفحی پدې، تاقی چوک [ت] طاقيچه.

تافزانی: يک قر لي زو [ت] سکته پک و يالی نقره ای.

تاقم: (۱) دهستی ده قری چینی (۲) دهستنی هاوکار: (۳) ددانی ده سکرده

[ت] (۱) دهستنه ظروف چینی (۲) گره همکار: (۲) ديدان مصنوعی.

تاقمان له حوت، یاری تگ و حوت [ت] بازی تگ یا چفت.

تاقمانه جفت: ساهل به حوت [ت] بگا تاقمان له حوت.

تاقمانه حوت: تاقمان له حوت [ت] نگا تاقمان له حوت

تافو: تگ، خوايش [ت] خواهش.

تاق و تهیا: بې هيچ يريکارو بې حزم و کس [ت] تگ و تنها.

تاق و حوت: يک يک و دو دو [ت] فرد و زوج

تاق و لوق، تاق و نه نومل [ت] تگ

تاق و لوقه: تاق و لوق [ت] نگا، نان و لوق

تاقه: (۱) رفحی قول له ديوار: (۲) پارچه ده که ده کرته پشت که (۳) توبی

هوماش [ت] (۱) دهجه: (۲) نوعی پارچه: (۳) توپ پارچه

تافست: (۱) هيزو توان، تاشب: (۲) سهر و هموسه به: (۳) وه شازن.

(تافست کراوه) [ت] (۱) تاب و نون: (۲) شکيانی: (۳) پنهان کردن.

تافست چون: وه، زبون، حه وسه له بهر چو [ت] بې طاقت شدن،

حوصله سر رفتن.

تافست کردن: (۱) نیاز يک هيان و حن به حن کردنی کاری موان، نه

رسته مانیش ده گوتري: (ميوانه کان تافست که، ولاخه کام تافست

کرد): (۲) شادونهوی شتی له خه لک (سيوه کام تافست کردوه) [ت]

(۱) تأمین و فراهم ساختن امکانات برای مهمان، برای حیوان نير

ستعمال می شود (۲) پنهان کردن.

تافست گرتن: تارام بون خوړا گرتن [ت] تحمّل کردن

تاقی: (۱) نه زمون، نه جره به: (۲) جوړی کلاوی ژاناه [ت] (۱) آرمون: (۲)

نوعی کلاه زبانه.

تاقی ته نیا، بې هو ل و کس و کار [ت] لک و سها.

تاقی کردنه وه: نه جره به کړس، نه زمون، حه زباندن [ت] آزمودن.

تاقیگه: نه زمونگه، حنکه ی نه زمون [ت] محل، متحان، آزمایشگاه

تاقیه و کردن: تاقی کردنه وه [ت] نگا، تاقی کردنه وه.

تک: (۱) باق، نه ک: (۲) يک کانه بزه که تیره بهر از: (۳) وه کړی، تاوله [ت] (۱)

تک: (۲) گر و بر: (۳) بازه گشده.

تاک نه وه: جیا کردنه وه، هه لوه ژاردن [ت] خدا کړس

تاکانه: تافانه [ت] نگا، تاقابه.

تاکبونه وه: (۱) به ته نیا مانده: (۲) حیا بونه وه له کومس [ت] (۱) تنها ماندن:

(۲) خدا شدن از گروه.

تاک تگ، يک يک [ت] تگ تگ

تاک تگ که وه: قزاوکه، توتک [ت] مرغ حق.

تاوَلَه: ۱) توله، گوز، پشتیر، ۲) گشتیر، ۳) تخته‌ی مردین [ت] ۱)
اصطیل: ۲) گشتیر، ۳) تخته‌بر.

تاوَلَهه: بول گه‌س، بن‌جرحس، شاه‌کسانه‌کی ه‌سیی ده‌سک‌داره
جه‌دوره مسکی سده‌کن و ه‌سی ده‌سورس ب‌نگه‌سیره [ت]
اتس کردن

تاوَلَهه مر [ت] حه‌را

تاوَلَهه‌اتن: ۱) بیشکی خور و گه‌وتن: ۲) بی توفه‌یون: ۳) بویه‌تی
لپهان [ت] ۱) افداب خوردن: ۲) بی تاب شدن: ۳) دچار تب شدن.

تاوَلَهه: توله‌وه، حه‌ل یون [ت] ذوب شدن، حل شدن.

تاوَلَهه: نیانه‌شویس، راویس، جه‌لیرین، دم لمدوبان [ت] باشتابه دیال
کردن

تاوَلَهه: سده‌بوک‌کی پهل پو سورکردنوه [ت] تاره.

تاوَلَهه: بک‌داک [ت] بگا، بک‌داک

تاوَلَهه: گاز، نو بگا [ت] بگا، ناوانگا

تاوَلَهه: ده‌میکی کم [ت] بک زما‌ی.

تاوَلَهه: تاویره ده‌شک نموده‌ی جارنک له سینه‌ده‌یون [ت] معدر
دانه‌ی که یک‌در ساح بو دهند.

تاوَلَهه: تاوایی، تاویده‌وه، بو‌ده [ت] دوب سلس

تاوَلَهه: تاویان [ت] بگا، تاوین.

تاوَلَهه: تاوت، تاوت [ت] تاوت

تاوَلَهه: ۱) تاویر به‌هه‌سو ماتیانک: ۲) تسمان، زده‌ی زده‌س [ت] ۱) بگا
بافر: ۲) بگا: ستمان

تاوَلَهه: تاویدی بچوک [ت] تاو کچوک

تاوَلَهه: تاویان [ت] دوب شدن.

تاوَلَهه: تاویان [ت] دوب شدن.

تاوَلَهه: بو‌ده، نموده‌ی ده‌سینه‌وه [ت] کد رده

تاوَلَهه: جو سوسی بده‌جوسی [ت] حصوسی ویره

تاوَلَهه: توده‌ی، بک بویه‌تی

تاوَلَهه: تاویدی [ت] بگا تاویدی

تاوَلَهه: به‌وه، هوم و فله، تیره [ت] صبه

تاوَلَهه: حور و هه‌گور [ت] نوعی انگور.

تاوَلَهه: داریکی لیره‌واره [ت] بگلک

تاوَلَهه: ۱) شقه‌که، نه‌ری خومان نه‌یزانین، فلان: (کابرای تاین: ۲)
ره‌شکه‌ی زلی ک کیشان [ت] ۱) بارو، فلان: ۲) تور بزرگ کاه‌کشی.

تاوَلَهه: ۱) ره‌شکه‌ی نبوده‌بار بو کاکیشان: ۲) جه‌وانی گه‌وره، هور [ت] ۱)
بور کچوک کاه‌کشی: ۲) جول بزرگ

تاوَلَهه: ۱) گیشه، گرشه: ۲) تابه، مامان، له‌له‌ی زن: ۳) به‌سامی بی‌به
چهم‌دا [ت] ۱) درزه: ۲) دابه: ۳) نهال بید خونرو

تاوَلَهه: تابه [ت] طایفه

تاوَلَهه: تایی [ت] نوعی نگور.

تاوَلَهه: وشه‌که به‌مه‌یران بیزی ده‌لین وانا تافه‌یرم، خوشب‌گوب [ت]
کلمه‌ای که در تحسین خواننده گوید

تاوَلَهه: مامان، له‌له‌ی زن [ت] دبه.

تاوَلَهه: قامک، نه‌گوست، تلی، تله‌ی، کک [ت] انگشت.

تاوَلَهه: تاریکی نه‌نگوسته‌چاو [ت] بسیار تاریک.

تاوَلَهه: قوچه‌که، نه‌گوسینه‌ی دورمابان [ت] انگشانه

تاوَلَهه: تن [ت] بگا س

تاوَلَهه: وشه‌ی بار رتن وانا، نه‌که‌ی [ت] کیمه برحدر داشتن.

تاوَلَهه: خوری، بیکاره، بی‌رح و هوره [ت] ش و بی‌رحس

تاوَلَهه: ستور، کوشه‌ن، نخوم، حدوده، سهره‌ده [ت] مرز.

تاوَلَهه: نحوم [ت] مرز

تاوَلَهه: سرنکی، (تخونی ناگر نه‌کوری) [ت] طرف، نزدیک

تاوَلَهه: راست به‌سهر عهرز، دویز بوگ [ت] دراز کشیده.

تاوَلَهه: دیکه: (نمونه‌ی) ۲) نشاندی صفه‌تی تفصیلی: (نمونه: ۳) +

به‌گیر، که‌س قس‌ی باشی بوناگری [ت] ۱) دیگر: ۲) علامت صفت

بفصیلی: ۳) لکس.

تاوَلَهه: ۱) پای ده‌نگداری قوی: ۲) برتی له خوه‌ه بکیشانی بده‌وه [ت] ۱)

گوز: ۲) کتابه از لاف و گراف گفتن.

تاوَلَهه: ۱) رمباری به‌هه‌سپ، هاتوجوی سوار له‌مه‌یداند [ت] حرش

سوار در میدان سب‌دوانی

تاوَلَهه: هاتو چوک‌دبی سوار له‌مه‌یداند [ت] باحن

تاوَلَهه: تاسولکه‌ی ناوحو رده‌وه [ت] ظرف کچوک بخوری.

تاوَلَهه: جده‌وه‌نگه‌ه [ت] شکجه

تاوَلَهه: جدیوه‌وه، بیب خلا‌یون [ت] رهم در رسی

تاوَلَهه: له‌هک چیا‌کرده‌وه (شوکه‌کم ترازانده) [ت] ازهم جدا کردن.

تاوَلَهه: وهری، راهی کروی به‌سراوه [ت] ازهم جدا شده.

تاوَلَهه: ۱) ناسرازی کیشان و کیش به‌سنگ کردن: ۲) کوفه‌له

نه‌ستیره‌که له‌عسمان [ت] ۱) برارو: ۲) برج میران

تاوَلَهه: سوک فروس، کم فروش [ت] کم فروش.

تاوَلَهه: مررد [ت] مررد

تاوَلَهه: له‌ری لادی باره‌هر [ت] منحرف شدن باره‌زر.

تاوَلَهه: ۱) به‌تبخ به‌رندن و فراتندن: ۲) ناشینی سه‌رویش [ت] ۱) با تیغ

قطع کردن: ۲) تراشیدن موی سر و ریش

تاوَلَهه: تاشین [ت] تراشیدن.

تاوَلَهه: وقاسدن، فراندن، ده‌واندن [ت] ریودس.

تاوَلَهه: ره‌بیترا، ده‌کر وی ناویره، کراوه [ت] دانه و اواره شده.

تاوَلَهه: ناووه‌ده‌ریده‌وه [ت] وبلان و اواره.

تاوَلَهه: قایی پهل، ده‌وری [ت] بشقاب

تاوَلَهه: شوشه‌ویق، سست، بیکاره [ت] نیل و سست

تاوَلَهه: بای به‌ده‌نگ به‌رندن [ت] گوزیدن.

تاوَلَهه: برتی له‌پره‌هرین و ته‌می کردن [ت] کنایه از تمیبه کردن.

تاوَلَهه: تراندن [ت] بگا تراندن.

تاوَلَهه: تیره، که‌مه‌بی کردن [ت] متهمه، مسخره کردن.

تاوَلَهه: شل به‌رابه‌ری خه‌سب [ت] ابکی

ترکانه: همو په کی گورامی کونې گوردا به په [۱] ز آهنگهای قدیمی گردی

ترکانی: جوړی هه لهرکني [۱] نوعی رقص گردی

ترککش: خالنگه، ته شت [۱] تهیگه. پهو.

تړگه: (۱) که سې که پای په ده بگي ژر لږ نه ده سې (۲) برسي لهر لامي خوړی [۱] (۱) گورو: (۲) کمايه از دم سکره و پوچ

ترگر بر [۱] طاسک بخوري

ترله بلي: بهوس و که بلایي [۱] کم هوش و لافيد

ترليدای برسي له خړه لگيشان [۱] کتابه رلاف و گرافه گوني

ترن: برسي له بيکره ی خوړی [۱] کمايه او بيکاره و سبل.

ترنج: همو په که له تيره ی نارنج و پرته فال، که باب [۱] ترنج.

ترنجان: چو بهار شي به گيره و ده حه ب [۱] به رحمت بوی جبري رفتن،

برنجاندی: بهرور حسته باو [۱] با فشار د حل کردن

برنجو: سخي ميز [۱] بيع پړن و ميز.

برنجوت: بهر نه بومي نارنج ده د [۱] گيهي سب که بوی نارنج د

برنجه: ماردیوان، نه د [۱] رديم

ترنجه پين: دهرماننگه له گماو دزوی و شرخوړه ساز ده يی [۱] ترنگيی.

ترنجه مین: برنجه پين [۱] برنگيی

برنجيد: (۱) بهيم له ناو دولای به يی ده گر کردن: (۲) سکار

بريندار بوتي که م [۱] (۱) کير کردن داخل چيزی: (۲) شکستگی یا رحم سطحی.

ترنگ: (۱) پایه، دهره چه، پله: (۲) پته، پتکه، پيکه [۱] (۱) رتبه، ۲، بشگر

ترنگه: (۱) دهنگي و بک کهونتي رو بان کاتزی تو: (۲) سه، بلیوت [۱] (۱)

صدی بهم خوردن هنر: (۲) تلگر

بروسقو: دهرایی چوړی گوشت له سهر ناوی شوربا [۱] چریی سطح بکوسب

تره: بر [۱] بگ بر

برسته: خوی دور [۱] به عی کو بر

ترنيسق: کورده نارنجه ب کو کو، فاحته

برو: (۱) بی نرو: (۲) دهر و به سوت به سې: (۳) باله برو: [۱] (۱) بر

(۲) رانده شده یا اهدت: (۳) شخص ناپاب و احمق.

تروپک: (۱) دوندی کيو: (۲) بلندترین شوی له دار [۱] (۱) هله کوه: (۲) بوه بلندترین ساخه درخت

برونق: کهل پهل و نارونق مأل [۱] مانبه و اذوقه حانه.

تروزر: برهني له فیر و ده عيه و لهوایی بون [۱] کتابه از تکیر و خود سسبی

تروزی: تریزو، چه مبله [۱] حبارچیر.

تروپک: (۱) بریقه، دهره و شان، دهره و شه: (۲) چالاک و مه (بوت: ۳) رلک و

له بارو قه دپوینک: (رور ته سکو و تروسکه) [۱] (۱) درخشش: (۲)

چست و چالاک: (۳) شک و یاریک اندام.

تروسکان: (۱) بریقه دهن، بریقه نه و: (۲) تروکاسی چاو، په لکی چاو به سهره کا هینای، پیلو بیکن [۱] (۱) درخشیدن: ۲، پلک برهم ردن.

تروسکن: تروکاسی پیلوی چاو، چاویر و کادن [۱] پلک برهم ردن.

تروسک نه و: بریقه دهن، دهره و شنه و: [۱] درخشیدن

تروسکایی: روناکی زورکهم، پیچه که زوهمی [۱] روشنائی بسیار کم، سوسو.

تروسکه: (۱) بریقه: (۲) تروسکه ی عاسمان [۱] (۱) درخشش: (۲) بون آسمان.

تروسکانه و: بریقه دهن، دهره و شنه و: [۱] درخشیدن.

تروشکان: توتکان، به سهر چیتچک رویشتن. ده گهل ههل ده یلین [۱] چمپانه نشستن.

تروشکه: برشکه، برسوک [۱] گیاه مرص.

تروشکیان: له سهر حینک دانشش، هه لوتو تکان [۱] چمپانه نشستن

ترو فیز: لوب بهرزی، ده عيه [۱] بگور.

تروقن: (۱) رور برسان، رهنده ی چون: (۲) بازدا لهر شفر هه لاتن له بهر به بار [۱] (۱) زهره برک شدن: ۲، هریب کردن.

تروقن: (۱) زهنده ی برن، ترساندن: (۲) شکان له شمر [۱] (۱) زهره ترث کردن: (۲) هریب دادن

تروقه: شکان به شمر [۱] هر سب

ترو فسان: بروفا بک بروفا

تروکان: (۱) لیکدانی پیلوی چاو: (۲) شکانی ده نک به ده دند و به ددان [۱] (۱) برهم ردن پلک حشم: (۲) شکستن تخمه

تروکاندن: (۱) لیک نان و گردنه و ی پیلوی چاو: (۲) شکاندنی ده نک به ده دند و ددان: (۳) تیکول شکاندنی هینکه له لایه ن چوچکه و: (۴)

به ده دند و هینکه شکانده ی مرشک [۱] (۱) پلک برهم ردن: (۲) سکس بخمه پا نک و دندان: (۳) شکستن جوچه تخم ر: (۴) شکستن مرغ تخم را

ترو کردن: (۱) ناو و بردن: (۲) دهر کردن به سهر کابنه ی [۱] (۱) رسوا کردن: (۲) راندن یا توهین

تروگه: (۱) به حاستهم و و ساکی چراو ناگر: (۲) چاولیک تانیک [۱] (۱) سوسوی جراح و اتش: (۲) پک چشم بهم ردن.

ترو: (۱) زور ترکه: (۲) پیس و چه پهل: (۳) ریخ، شیکه [۱] (۱) گوزو: (۲) سد: (۳) سرگین

تروم: ره سهر، به ده چه که، نه ژد [۱] نژاد.

ترومیل: تونرومیل، ماشین، سه یاره [۱] اتومبیل، ماشین.

ترومیل: ترومیل [۱] اتومبیل.

ترومپا: تهرازی ناو له بیر دهرخش به ده چه [۱] تمبه.

ترو: ری، هه بگورا تری [۱] بگور

ترو: بریانی له باوای خوړی [۱] کتابه ز دم تسبل و پوچ

ترو: چه به بازی و چه به سرویی نی مانا [۱] وراخی و یاوه گوئی.

ترو حتان: خورناله [۱] چهار بعل

ترو ده: ترو عی سکس، ده گي به ری حه س، حکه لاف ده ده

ترو دهن: له بر به دهن حینک به دهن [۱] هر هم حیددن

تروک: (۱) بیکاره، خوړی: (۲) بی نایرو [۱] (۱) تمیل و بیکاره: (۲) بی بون

تشرین ناوی دومانگی رومی نام دوماء از ماههای رومی

تشلله که پی. شیوی سباق، ترشاق سوب سباق

تشمین: چیشنی بهله سباق، شیوی له تکه نوگو ترشاق اش لیه و سوب

تف: (۱) لوی دهم، (۲) وشه تیوره بی و وه زی (۱) تف، اب دهن: (۲)

کلمه نقرت و بزجار

تغق: (۱) زه حیره ی یژی ریستال (۲) کوی گیای حالات پوس، (۳) به کیه تی (۱) آدونه: (۲) علوهه رستال: (۳) اتقاق.

تفانه دهم بهک: پی تی له که پی و بهی کرس کسیه ار توطنه کرس نه به وه: لده دهر و سسی حورار (۱) سرون ۱ حن عد ر دهن

تفت: نامی گیر، خیردی بودتا و بن، سیری نامل (۱) مره کس، تفسی: (۱) گیرایی، (۲) تادی نامل سیری، (۳) دیوبه ی که م افرا، کس مره گی، (۲) گدم بیر

تف رده دن: سارو گام (۱) سادوب

تفسک: هه حیره کیویه (۱) بحیر کوهی.

تفقی: قه لهو، پوگوش، تیرگوش (۱) چای، گوسنالو

تفک: (۱) کوانو، وه جاخ، ناگردان: (۲) بهله ی دم و چاو: (۳) تفهنگ (۱) اجاق: (۲) لکه صوت: (۳) تفنگ،

تف کردن: (۱) تف هاویشتن: (۲) نهو کردن به تف (۱) تف انداختن:

(۲) تر کردن ب تف

تف گردنوه: لدهم دهر هاویشتن حوراک (۱) حوراک از دهن خارج کردن

تف کرن: تف کردن (۱) تف کرن

تف کرنه وه: تف گردنوه (۱) نگا تف گردنوه.

تفکی: دژنامیکی ژنامه به دشنامی رنامه

تف لیگردن: هاویشتنی تف بو شتیکی پس یان ماحه (۱) تف انداختن بیر کسی ب چیری

تفنگ: لوب، که بو، دفن، بیقل، کهب (۱) بیسی

تفر: وشه ی جری و ناخوشه و سستی (۱) کلمه بحیر، بو

تغه: توه، بهری دری توه دری توه نفی (۱) توت.

تغه ده سست: وچانیکی کم، زاراهوی داریرانه: (۱) پالنه ده سستی بکه ی (۱)

اندکی سرحب

تغه وهن: گام، سوب، بوه ره سه (۱) سادوب

تغه سوبی: گام (۱) سادوب

تغهک: تغهنگ (۱) تفنگ

تغهس: تغهنگ (۱) تفنگ

تغهنگ: چمکی گهری لوله دیزی گربله حری بچوک (۱) تفنگ

تغهنگاوژ: (۱) مهوری هرهت کردنی گولله تغهنگ: (۲) که سنی که

تغهنگ ده هاویژی (۱) تیریس: (۲) تیرانداز

تغهنگ ته قین: نهری تغهنگ ده هاویژی (۱) تیرانداز

تغهنگ چی: جاوه تغهنگ له شهرد، چه کدار (۱) تفنگدار.

تغهنگسز: ترکه چی، شیر که (۱) تفنگساز

تغی: بو، تغه (۱) نوت

تغیرای: گره یانه، حهوتی له دایک بونی منال، حش همنیو روز تولد نورد.

تغینه وه: تف گردنوه (۱) پس دن از دهن

تغز: بوری خواردن، تروپ (۱) تروپ

تغری: تهره ی ناش، تهره ی پستی به سهره (۱) قطب سب

تغشک: هسه گانه بی کردن (۱) متدک

تغیرک: دونه باریکه (۱) هاحه

تغیشک: کوبه مار بکه (۱) هاحه

تغ دهنگی: دیوه (۱) حکه

تگ: بهرحو، براهوه بو کاریک، حواشیت (۱) شعاعت، خواهش.

تگ کار: براهوه، حوس کار (۱) سفع حواشیت

تگ کردن: وهزد، بهرحو کرس (۱) شعاع

تگن: (۱) حوره چوره ها تهره حورار، چکان: (۲) دوکان، حهنگی هروشتن (۱)

(۱) حککن: (۲) دکان، معازه

تگیدن: چکیدن، تونک بونک بون (۱) حک بیدن

تگاتن: بکدن (۱) حکاتن

تگاو: (۱) حه کاو سوکدی دراو: (۲) به، سوسی که ناوی کمی لی

ده چی (۱) حککه: (۲) کتاب

تگکه: که بابی به گوسب، هوزی سی (۱) حصه

تکه: (۱) تکه، حکدی ماو به سوکده در (۲) برونه وه (ماده که هند

گرب به تکه دهوت (۱) حک حک ب، (۲) حبس بک

تکین: حکه کردن (۱) حکیدن

تکین: رژین به دلوب (۱) چکاسده

تگر: (۱) ژور سارده: (۲) تهره، تهره، تهره (۱) پسیدو سرده: (۲)

تگرگ

تگل: بهران، مهوری نیز (۱) فوج

تگه: نیری، نیره بون، ساری (۱) شاک، بون.

تلی: (۱) ورگ، عور، گیاهال: (۲) بروتن له سهرلا، خلار، گلار: (۳) قامک،

تیل، کلک، نهنگوست (۱) شکمبه: (۲) غلت: (۳) بگشت.

تلی: (۱) چل، لقی گیاه، قل: (۲) پشکه لی کارو بهرح: (۳) توله قه بدی: (۴)

تاکلی بی وینه: (۵) هه بزارده: (۶) زگه سگ (۱) ساقه گیاه: (۲) پشک

بیره و بزغاله (۳) سگ شکاری: (۴) بی بطیر: (۵) گزیده: (۶) شکم.

تلار: (۱) گلاره وه بو، خلور: (۲) دیزر کشاو خو دیزر کردو: (۳) تمهل و

تهوه زل (۱) غلطان (۲) دوار کشیده: (۳) تمیل و بیکاره.

تلاسان: لهرنگه کلایون (۱) منحرف شدن.

تلان: تل خوردن، کلان، له سهرلا که دن (۱) علتیدن

تلاندنوه: له سهرلا سوراندن، بروتن (۱) علتاندن

تلاندنوه: تلاندنوه (۱) بگا: تلاندنوه.

تلاندنوه: له سهرلا بروتن (۱) غلت خوردن

تلاوتل: له سهر ته یشت گهران، لاره لا زویشتن (۱) تلوتلو.

تلۆین: بزارده، هه لیزارده، نه قادی (۱) گزیده، متتحب

تلیونهوه: گلارهوه یون، خلور یونهوه [غلنیدن]

تلیپ: ۱. رهشایی خهسك له دورهوه؛ ۲. تنه‌ی دۆن یی گهراو؛ ۳. سگ کوتان له شیوه د [غل] ۱. شیم مرهم از دور؛ ۲. کپه؛ ۳. سینه‌زی.

تلیه: ۱. بلنه، بيشنوی یالپوراو؛ ۲. ده‌نگی کهوتنی زلو نهرم [غل] ۱. دودی؛ ۲. صدای افتادن جسم سنگین و نرم.

تلتای: گلارهوه یون، خلور یونهوه [غل] غلب خوردن.

تله: نف بيشنوی یالپوراو [دودی].

تلخ: ۱. ده‌شی شمال زرد؛ ۲. تالی نامال شیرین [غل] ۱. سپاه مایل به زرد؛ ۲. تلخ مایل به شیرین

تلدان: ۱. بزوتن له‌سهر ته‌بیش؛ ۲. پهرینی ده‌مار، لیدانی توندی ره‌گ [غل] ۱. علت داد؛ ۲. نبض شاه‌رگ.

تلف: تنه؛ ۲. سالی سوا [غل] ۱. شاله؛ ۲. ورد

تلفار: بیه‌سهر [غل] بانه

سهره، تلف [غل] بانه

تلفه: سهره، ده‌نگی مه‌شکه له‌کاتی ژاندن [غل] صدی بهم ردن مشک تنه‌مائی شلته‌ی زور [غل] صدای بهم خوردن مایعات.

تلك: زه‌نگه‌ته‌تری، هیشوی گچکه به هیشوی گه‌وره [غل] تلسك تلکردن، بره‌نهر به‌بال [غل] غلتادن.

تلكردنهوه: خلور کردنهوه، گلور کردنهوه [غل] علتانیدن رو به پانیی.

تللور: به‌سهر راکشان [غل] قهر خوا بیدن.

تلناسك: زه‌نگه‌ته‌تری، تملك [غل] تلسك

تلوخ: ۱. زه‌نبه‌ی ده‌سکدار؛ ۲. زبی بی‌شهرم و زمان در [غل] ۱. زنبیل دسته‌دار؛ ۲. زن سلطه.

تلوجوی: زه‌سور، برخوین [غل] بپر سورمه

تلور: تلور [غل] تلور

تلور: ۱. گلور؛ ۲. دریز واکشاو له‌سهر ته‌بیش [غل] ۱. غلطان؛ ۲. دراز کشیده بر پهلو

تلور یونهوه: تلور [غل] بگا، تلور

تلوق: بلوی [غل] تاور.

تلوقه: به‌سهر به‌کده‌لچیدراو، به‌سهر به‌کدا کرو، قه‌لا قوچکه [غل] نلمبار تلزل: قور وچله‌او، لیته [غل] لای و آجین

تلولوك: هه‌لوای به‌ناردی بر سح [غل] حلوی ارد بر سح.

تله: ۱. سوتانه‌ی برین؛ ۲. بلیسه‌ی ناگر؛ ۳. سه‌گی چکوله‌ی راو [غل] ۱. سورش رحم؛ ۲. لهیب اش؛ ۳. توله شکاری.

تله‌تل: گر پمو بلیسه‌ی نویدی ناگر [غل] زبانه آتش.

تله‌تله: سوتانه‌ی برین به‌زیدی [غل] سورش پیاپی زخم

تله‌له: قوچه‌کی دورمان، نه‌گوسه‌وه [غل] انگساره.

تلهی: قامک، تنی، نه‌گوست، کلک [غل] انگشت.

تلی: تلهی [غل] انگشت

تلیا: ناسوده، ره‌جفت [غل] اسوده

تلیك: تریاك [غل] تریاك.

تلیك‌خور: تریاكی [غل] تریاكی.

تلیاکی: تریاکی [غل] تریاکی.

تلیاگ: تل بردن، رت برده، جولاو [غل] غلته‌یه

تلیان: ۱. تریان؛ ۲. رت یون [غل] ۱. بگا بران؛ ۲. سوتو خوردن.

تلیان: هیش، وارینی هیا، هیلان [غل] هیش، هیلان.

تلیانه: هه‌ر له، سه‌به‌ده‌ی میوه‌جی، تریان [غل] بگا، تریان

تلیت: سکوتیوه، ناسی وئو به‌جسم، رت [غل] برده

تلیتر: تلور [غل] بگا، تلور

تلیران: گلار یونهوه [غل] غلنیدن، ر سراسی

تلی ریشك: حوری بری [غل] بوغی بگور

تلیس: هه‌ری به‌راو به‌را [غل] به‌م حیس

تلیس: تلیس [غل] بگا، تلیس

تلیسان: ته‌واو ته‌ز یون [غل] خیس خیس شدن.

تلیساندن: ته‌واو ته‌ز کردن [غل] حیسانیدن.

تلیساندهوه: ۱. تلیساندن؛ ۲. به‌ته‌ز کردی زور له‌کار خستن [غل] ۱. بگا؛

تلیساندن: ۲. بوسیله‌ی خیس کردن ضایع گردانیدن.

تلیسانتهوه: له‌ته‌زبان له‌که‌لک کهوتن [غل] به‌دلیل حیس بودن ضایع شدن

تلیسانتهوه: تلیسانتهوه [غل] بگا: تلیسانتهوه.

تلیساو: به‌ته‌ووی ته‌ز یوگ [غل] به‌کللی حیس شده.

تلیسوه: تلیساو [غل] بگا، تلیساو.

تلیسك: ره‌نگه‌ته [غل] تلیسك.

تلیش: ۱. ددرآو: (گر سه‌که‌م تلیش تیش بو)؛ ۲. پارچه‌ی ناسی له‌داره (داره که تلیشی لی بوتهوه)؛ ۳. قه‌لشین: (در تلیشی برد) [غل]

۱. پاره گشته، چاک شده؛ ۲. قطعه‌ای نارک از درخت؛ ۳. شکاف و در

تلیشان: ۱. دران؛ ۲. ده‌زو هه‌لشت برتن [غل] ۱. پاره شدن؛ ۲. سکاقت

تلیش‌ندن: دران، درر بیدل [غل] سکاقت

تلیش‌ن: تلیشان [غل] بگا: تلیشان.

تلیشاو: دادراو، قه‌لشاو [غل] شکافته‌شده، پاره شده

تلیش بردن: قه‌لشین [غل] ترك خوردن.

تلیشه‌به‌رده: پارچه‌ی ناسکی له‌به‌رد به‌زوی [غل] به‌سهر سنگ.

تلیشیان: تلیشان [غل] بگا: تلیشان

تلی لی: هه‌له‌له، به‌هوی زمان له‌مار ده‌مدا ده‌نگی شادی ده‌ر برین [غل] ده‌له.

تلی لی لی: هه‌راو هوربای شادمانی [غل] فریاد و هورای شادی.

تلین: ۱. گلین، خلور گه‌رهوه؛ ۲. چوئین [غل] ۱. غلطانده؛ ۲. چشانه‌ده. نلین: ۱. هیلان، هیشن؛ ۲. خه‌لطان، نالوده‌یون [غل] ۱. هیش؛ ۲. آغستن

تلینگ: نیقه‌لک [غل] خشتك تلوار.

تم: ۱. گش، هه‌مو، هه‌می، تیکر؛ ۲. خوار و داهان [غل] ۱. همگی، تمامی؛ ۲. خمیده.

تما: تما‌حکار، چاونه‌زیر [غل] آزمند.

توار: مەلە بالدار، پەزىدە، (تەپرو توارىكى زۆرى لى كۆ پۈتەدە) [۱]

بوسە

تواش: مەساي [۱] مەسە.

تواشخانى. تەم شاخلىق، چېگەنى شائىدائى شىتى دىلخوار [۱] تەشاخانى

توال: توار قەلگا توار.

توالىت. قىرى سەرتوئىل. كاكۇلى سىر ھەيدە، گۈلە [۱] كاكۇل روى

بىساي

توام: دەمەرى، گەرە كەمە، دەجورم [۱] مى خوجەپ

توان. ۱. بىس، خومىش ۲. ھىز دەف، ماسىپ [۱] ۱، خوسى ۲،

تاب و بون.

توانا بەھىر، مەورە بەھەف [۱] توان

توابعى ھىز، ماسىپ [۱] توانى

توانچ: سەركۈنە سە، پىر [۱] طەمە، سىرس

تواندەدە: نواندەدە، خەلەس [۱] دوت كىر

تواندەدە: بوسەدەدە [۱] دوت كىر

تواندەدە: بواندەدە، مەزەفەدە بوسەدە، خەلەس [۱] دوت سىس

تونسىت. تون تاسىت، مەفەت [۱] توان

تونسىس: توانس، مەورەد بون [۱] توانىش

تونسىت سوسىپ [۱] توان

توانىن: توانىش [۱] توانىش.

توایھەم: عافەدەم، پارە قەللا، چاكت كىر [۱] آھرىن.

توپرە: ۱. تورەكە، قوم شى ھەندورە پۈش تېكرىن: ۲. نۇرى ولاج،

تورەكە كى لەورەزى چارەو: ۳. تورىنى ھەك خورچى ۋەزىر پۈتۈم

نېدا بىردىن [۱] ۱. توپرە: ۲. آخور كىسەلى: ۳. كىسەلى كە پىلراڧر

ن دىزىد.

تۈپە: پەزىو ن بون بە گومانج [۱] تۈپە.

تۈپەدار: لەخواترس، (خەتۈنى ئەز تۈپەدارم) [۱] پەھىرگار.

تۈپەرە: ۱. تورىن: ۲. ئالغەنى دانە لەماو كەلچى زىروى ئەسەپ دەگرى

[۱] ۱. توپرە: ۲. خەلقە زىر لىب ھەمە اسە.

تۈپەكار: لەخواترس ۋە پەدىن، تۈپەدار. (بەپەشە سەورەپس بە

تۈپەكارى / تۈپە لەمەرىشت غەير لەدەلداوى) «فولكلور» [۱]

پەھىرگار.

تۈپ: ۱. كۈمەل ۋە پىرايى: ۲. گۈرەلى ئاسىپاۋ كە پەزى لىدەر ۋە: ۳.

نەرشە گۈرەلى بەھەست يا بەپا پەزى پىدەكە: ۴. تەنگى لولە

نەسورى گۈلە دەرس ۵. ھوماشى بەسەرىكە قەدەر ۋە لولە پىن

لەسەر مەسە: ۶. بىرنى لە زۆرى گەورە: ۷. خەز گۈرۈەر كىر [۱] ۱.

تۈدە: ۲. ھاي پىرە سىپ: ۳. توپ بازى: ۴. توپ جىگى ۵. توپ

پارچە: ۶. كىپە از دروغ شاخدار: ۷. گۈرە، مەدور.

تۈپان: سەكەت بون، كەتۈپىن، مردار بونى ھەيوانى كە گۈشنى ياخورى

[۱] مُردار شەن.

تۈپاندن: ۱. سەكەت كىرە، كەتۈپاندن: ۲. تەمى كىرە، لىدەنى زۆر [۱]

۱. مُردار كىرە: ۲. كىك كارى ۋە سىپە كىرە

تماشا: ۱. روانىس، چاۋىك كىرە، تواش، تۈزىن، مەيزە كىرە: ۲. بىرۋە [۱]

۱. تماشا: ۲. بىگە كى.

تماق: ئوخۇرە، خەفرى ئاخۇر رەدەدە، رەك، شەرىپ [۱] كاسە آيخۇرى.

تەم: مەوار، گىش [۱] سام.

تەمىن: د ھىنان، خوارەدە كىرە [۱] خەم كىرە.

تەم: ۱. د ھىز خورەدە بۈگە: ۲. پەس، ھەلەمە [۱] ۱. خەمىدە: ۲. رە

تەمى: بەسەر كىرە، ھەلەمە د [۱] مەتلا يە رە

تەمى: رەس، رەمى كە بىنى مەھەبەردى [۱] رەمى سىكلاج

تەمى: سىكلاج [۱] بىگ سىت.

تەمى: تۈكەمەزەقلى لە تاس [۱] تەك آھنى گۈرە.

تەمىل: ۱. بېچە، سەروشكە: ۲. كۈرتە چىرۈك [۱] ۱. تەمە: ۲. د ستان

كوتە.

تەمى: ھەمىشە، بى بىرەنە [۱] ھەمىشە.

تەمى: ۱. بى كەم و زىاد: ۲. ھەمىشە [۱] ۱. بى كەم و زىاد: ۲. ھەمىشە

تەمى: مەھەتە، دىدار، خۇپايە [۱] ۱. تەگەر، تۈنگۈ.

تەمى: دەر بى سەكەلى ئىران [۱] تومار

تەمى: ۱. باشگىرى كارى دايرەدە بۈگەسى سىھەم لەدەلى پىنى براۋدە:

(دەتۈن دىچىن، ئاپاتىن): ۲. تەگ: ۳. قاپمە شەدەلى، تۈند [۱] ۱.

غلامت سوم شەخس مەقدەر فەل: ۲. مەقدەر: ۳. مەھەم.

تەمى: خوشەدان بە ساز قەمەزەدە: (تەنار دىكى): ۲. گالە، تىر [۱] ۱.

تەمى: ۲. مەھەم

تەمى: كە، مەندەر، تەنار، رايەلى پۈتۈرە درۋ [۱] تەمە، مەسەج

تەمى: سىگىلە [۱] بىگ، تەنگىلە

تەمى: ۱. مەھەمەلى پۈرۈر بە تەم: ۲. بىرنى لەزۇر خۇرى

رەگەلەمەس [۱] ۱. مەشك لېرىز از تەم: ۲. كەتە از پەخور شەم

تەمى.

تەمى: ھېچ سەتە، ھەزە، ھېچ نە [۱] ھېچى مەجۇد نەست.

تەمى: ۱. دۈپ، فەنرە: ۲. تارىكى زۆر تارىك [۱] ۱. قەدرە: ۲. پەسار

تەمى.

تەمى: زۆرتارىك: (شەپكى تارىك ۋە سەكە) [۱] مەسەر بارىك

تەمى: ۱. دەر بى زۆر كەن ۋە كورە، دەر بى مەھەگەلە، ۲. دۈپ، سۈك

[۱] ۱. تەمى كوتە: ۲. قەدرە.

تەمى: ھېچ سەتە مەجۇد نەست

تەمى: ۱. رانار كەسى رۈپەرە: (مەن مەم تۈرەدە) ۲. يەكەلە، يەكەلە: (بە

تۈمى كراس ۋە دەر بى دەر پەزى): ۳. تۈمى شىر، قەبەسە: ۴. تۈم، تۈمى

سەورى ۋە دەر، تۈم: ۵. جۈر نەوع، (چەقەر مەقەر): ۱. سەمىر

مەطەب مەقدەر: ۲. يەكەلە: ۳. سەمىر: ۴. پەزى، نەم: ۵. جۈر نەوع.

تەمى: ۱. رەمى رۈپەرە: ۲. ھېچ، (تەمەلار: ھېچ چارە): ۳. تەمى [۱] ۱.

ھەمىر مەطەب مەقدەر: ۲. ھېچ: ۳. تۈم

تەمى: ۱. پارچە پىرايى مەشك لە گۈشە يا لە چەمە: ۲. دەرەزى:

دەخوزى [۱] ۱. شەجە: ۲. مى خواھە.

توخس: ۱) له كه لك كهونه، بئيه ره: ۲) چه موش، په پيس [۱] از كر افاده: ۲) چموش رور:

توخم: ۱) توم، توو: ۲) ره جه له كه، بئجه كه، نژاد [۱] تخم: ۲) نژاد.

توخماخ: كوته كي سوزل، گوبال [۱] چماق.

توخمي: فحل، ناسپ يا بهرمان يا هدرچي پوپه زرين گيرايي [۱] گشن.

توخن: تخون [۱] مزديك

توخوبا: تخوب، سوز [۱] مرز

توخه ري: سوري كه مې قابېن، وازي كه نه ميچيندا [۱] نوعي بازي با قاب

توده ره: چرگ، چيرگ، مېشسي [۱] هر بره

تور: لاله پته، كه سي هسي بهر وني بون پته [۱] لكی.

تور: ۱) توريين بوره كه ي ندو تيشو، خورجي بچوك: ۲) تورپ، تفر [۱] ۱) خوجين: ۲) ترب،

تور: ۱) چنراوي به گهوا: ۲) چاره واي باز نه كراوي زين نه ديتو: ۳)

چه موش و به پدهس: ۴) چه قل: ۵) ره شكه وييشكه ي كه دپته بهرجاو:

۶) نه سبي له گريو غار جي ماول: ۱) توري: ۲) اسب رم نشده: ۳)

دوكه چموش: ۴) شفا: ۵) سياهي رفتن چشم: ۶) اسب بازنده در

مسايه.

توز: هه لوله [۱] چوپ كوچك الك دوك

توراخ: ماسني ناولي گيراوي شويت بي كراو [۱] ماست كيه.

توراخ: توراخ [۱] نگا، توراخ

توراعندان: ۱) ده فري تورخ: ۲) بريتني له مروزي زگر [۱] ۱) كهسه

ماست: ۲) كايه از شكم گنده

تورن: رور، رور، رور، رور [۱] هر كور

توراندين: توره كردن، هه لس كردن [۱] رنجاندين.

تورانين: هو به نمازي موسيقا يان كه له شاحدا كردن [۱] دميين.

تورانين: واده به [۱] رماندين.

تورانين: هيراندين، رگ چولي مالا: نه م گويكه نه توريتي [۱] سهال

دم

تورون: هه رور، رور، رور، رور [۱] هه رور

تورپين: بوره كه، تورپ [۱] بويه.

تورت: ۱) بت نمال مرش و بال: ۲) لاله به ته: ۳) شتي كه زوجه شكتي و

زوده پيري [۱] ۱) گسي مژه: ۲) الك: ۳) ترد

تورتو: قهيجي، مقهس، مقهست [۱] قهيجي

تورتوره: سهر سواكه ره: و له ده سي جهك [۱] گد مس

تورمهال: حلسك، سوني هه لحنسك [۱] سرگه

توردان: به قه و هريس هرسا [۱] پرت كردن

تورره هات: هسي بن سري مالا [۱] حره، بحره

تورش: ترس، مرد [۱] ترس

تورشست: ترس، نهوسه ي له نو سرگه دا پوره ده ده كرين [۱]

ترسحاب

تورشياگ: ترس، ماست و خيرو... هه لگريوي ترشيوگ [۱] ترشيدنه.

تورشيان: ترسان، هه لگري [۱] ترسد.

توزك: ۱) بوله كه، مانه حاجي له گ له گ: ۲) جهه [۱] ۱) سر: ۲)

سعا

توزك: توره كه ي چكوله، كيهه قوماشي گوشاد [۱] توبه كوچك.

توزك: بورك، دوي [۱] دمشك

توزكه: زوركين، رهميي به كه ندو له نو حدت خد [۱] رهمين شيدشيار

طبعي

توزگه: توي زورانيكه له كوردستان [۱] نام بيلاقي تر كرتسمان.

توزلي: بالدارنيكي بچو كه نه چيشكه بچو كتر [۱] برده اي اسب شبيه به

كسحت

توزته: باشوكه [۱] باشه.

توروه: ۱) زبوي خاليس: ۲) حورين شالي به ناولنگ [۱] ۱) بقره سره:

۲) شال تربه

توروتته: تورمه [۱] نگ: تورمه.

توروش: زات، غيرت: (توروش نه كر بيزي، ياني: نه ي وراييلي [۱])

جرات، شهامت.

توروشته: مشك گره، مه ليكي بچو كي زاوگه ره مشك ده گري [۱] مرغكي

است شكري.

توره: ۱) شوم، حه يا، عهده پ: ۲) قوره ندي هوي: ۳) زانست [۱] ۱)

ازوم: ۲) فريد هو: ۳) داش

توره: ۱) سوره، لكسه دارميو: ۲) وژه، نه ده سات [۱] ۱) شاخت تالك كه

مي پرنه: ۲) ادبيات.

توره: ره هه ستاي، رق هه ستاو [۱] خشك

توره قان: زما [۱] عالم، دانشمند

توره قاي: بيه بهر بونه و [۱] رقي.

توره گنه: باجي كه گريو لهرايدي ده ستيني [۱] نوعي باج اريابي.

توره كه: تور، تور، تور [۱] بويه

توره گهريو: نه بولكي ده سكردي بنيادهم قه بيه دس [۱]

توره مه: ره جه له كه، سچه كه، نه زده [۱] نژاد، نسل.

توره وان: راوگهري به تور [۱] كسي كه با تور شكار كند

توره وان: وژه وان، نه ديب [۱] اديب.

توره هاندان: به بهيم يو دور هويشتن [۱] پرتاب كردن.

تورهي ري: و كيه هه سي [۱] حسم

توري: ۱) جه قل، بوزك: ۲) بيكاره و بئ رخ: (خوزي و توزي) [۱] ۱)

شغال: ۲) آدم بوج و بئ ارزش.

توريين: زير بوي، زير بوي، تورين، قه لس بون [۱] قهر كردن

تورينو: هه ميشه توره و دناسك [۱] عصيان و زودريج.

توز: ۱) شريه، مورتويه، پيوه ندي د را: ۲) كوره له، كوز: ۳) چرچ لابه،

جل سافكه روتو يان هه رچي: ۴) دغ: ۵) خليستك: ۶) لكی تازه ي

دارا: ۷) بيجم وقه لاهه ت [۱] ۱) بيوند حرحت: ۲) تريبك آبي: ۳) اوه

۴) دغ: ۵) ليري: ۶) جو نه درحت: ۷) ريخت و هياهه.

توز: ۱) كه موشكه، نه نده ازي روركهم: ۲) بايرده نه ي خاك غومر [۱] ۱)

سېمىر كىم: ۲) گىردىمبار.

تۇزال: كەمىكى زۆركەم [۱] بىسار اندك

تۇزاق: ئېشىق بۇزاقى يېنىت [۱] سوزش بوست.

تۇزائىن: داخ پىۋەتەن، ئاستى سورەۋە پىدا چزاندىن [۱] داخ كىردىن.

تۇزائەۋە: بۇزائەۋە سورىيەۋەدى بىرىن باي يېنىت [۱] سوزش وئىرد.

سوزاۋى: تۇزاق ئېشىق، گىرداۋى [۱] گىرداۋە

تۇزاقال: كەمىرىن ئەندازە، تۇزۇكە، ئەمىتۇكە [۱] كەمىرىن مىقدار.

تۇزۇك: تەرەتۈرە، مۇسەرە [۱] تىزىك

تۇزۇكال: بۇزاقال كەمىرىن مىقدار.

تۇزۇكردىن: مۇرەبە كىردىن، پەۋەتەند كىردىن [۱] پەۋەتەند.

تۇزۇكردىن: ۱) غۇمار ھەلەكردىن، تۇرەستەندىن ۲) بىشى لە ئازارە ئانەۋە

[۱] ۱) براگىچىتىن عىبار: ۲) كىنايە از آشوب بىر كىردىن.

تۇزۇلانە: بۇزاقال [۱] بىگ بۇزاق

تۇزۇلقان: بۇزاقال [۱] بىگ بۇزاق

تۇزۇلى ھەلەسەن: بىرى لە چىروكى وۇزەدى [۱] كىنايە از خىشت.

تۇزۇلكە: تۇزۇقال [۱] اندك.

تۇزۇلە: چۇرەلە، دوزەلە [۱] مۇمار.

تۇزۇيان: ۱) بۇزۇقۇنى پىستىۋام: ۲) ھىلىسكان [۱] ۱) سوزش: ۲)

لەرىدىن

تۇزۇيانەۋە: بۇزائەۋە پىستىۋام، چۇزىيەۋە، چۇرەۋە [۱] احساس

سوزش

تۇزۇس: تۇراۋى، خۇلاۋى [۱] عىباراۋە.

تۇزۇ: ۱) تىزۇلە بىرىدە: ۲) تىزۇلە چىزەدە: ۳) تۇي ھەمە باسكى شىر بان

بىرىن باي ھەمچى [۱] ۱) ۲) تىزۇلە بىرىش وىر تۇزۇ: ۳) كەشە.

تۇزۇال: بۇزاق، تۇزۇلە، تۇزۇلە [۱] كەشە

تۇزۇك: تۇزۇل [۱] كاشە

تۇزۇگ: كىردە يا خەنەم [۱] دىشتە، خىنەم

تۇزۇر: كەسنى كە پىنج و ساۋاسى باسنى يا كارىكا دەۋا، كۇلەۋە [۱]

پىزەشگىر

تۇزۇ: داپەش، پىلاۋكردەۋە پەناۋە [۱] بىخش كىردىن.

تۇزۇ: ۱) بىرەدى بىج ۲) چىرەدى بىر بول [۱] ۱) تىرى تىج ۲) تىرى

مۇرە

تۇس: كىسى، تۇسى [۱] كىنايە سىب

تۇسقال: تۇزۇقال [۱] كەمىرىن مىقدار

تۇسكىل: بۇزاقال [۱] بىگ بۇزاق

تۇسنى: سەركىش، ئارام [۱] سىب سىركىش ورام شىدە.

تۇسنى: تۇسنى، تۇسنى، تۇسنى [۱] كىنايە سىب خازدار

تۇش: ۱) رۇبىرەۋە پەك گەپىشتىن: ۲) ھەۋا زۇر ساردو باراسى: ۳)

چارەۋاى كازىر و لەقە ھاۋى: ۴) مۇزى بەدەۋە زۇيىن ئاكارى [۱] ۱) با ھەم

رۇبىرەۋە شىدە: ۲) ھەۋا سىر و باراسى: ۳) سىب چىموش: ۴) آدم مۇزى

و بىداحلاى

تۇشال: تۇزۇل [۱] نكا، تۇزۇل.

تۇش بۇن: ۱) رۇبىرەۋە بۇن، بۇن ئالغان: ۲) گىرەتار بۇن بە كارىكەۋە [۱] ۱)

رۇبىرەۋە شىدە: ۲) گىرەتار شىدە

تۇشتىر: ھوسىر بىرى بەرەگە، تىسسىر [۱] بىر تالە دوست بە

تۇشتىك: ۱) تۇزۇل ۲) كىردە خەنەم ۳) سەجى سەمە قىم: ۱) بىگ

تۇزۇل: ۲) كار و خىجىر: ۳) سىرماى سىجى

تۇشتىك: تىسسىر [۱] بىرە

تۇشكردىن: ۱) گىرەدە كىردىن: (مەيخانە پەرسىت نەپەم و تۇشتىك كىردەم / بەدو

پىرە بەرەۋە پىرى ئەمىنىت بىردەم) «خىيام»: ۲) رۇبىرەۋە كىردىن: (تۇشتىك

كىردەم بەدەۋە تۇشى ئەۋە زاگىرەۋە): ۳) تۇشۇش كىردىن: ھەۋا: (ھەۋا كەي

تۇشكردە): ۱) گىرەتار كىردە: ۲) رۇبىرەۋە كىردە: ۳) سىجى شىدە ھەۋا،

تۇشال: تۇشۇل، تۇشۇل [۱] بۇست، بۇستە.

تۇشمال: ۱) سەرىسەستى خىزان: ۲) گىرە، كۇتخا [۱] ۱) سىر پەرسىت

خانىۋە: ۲) كەشە.

تۇشە: ۱) راد، زەۋە: ۲) بۇزۇق سەفەر [۱] ۱) ئۇقە ۲) تۇشە سىر.

تۇشەتەن: ۱) رۇبىرەۋە: ۲) گىرەتار و گىرەدە بول [۱] ۱) رۇبىرەۋە شىدە:

۲) گىرەتار شىدە.

تۇشەپەرە: تۇرپىنى تۇشە راگۇزىن [۱] خىجىر، تۇشەدەن

تۇشى: ۱) خىجىكى و بەدەۋە: ۲) ساردى و باراسى بۇنى ھەۋا [۱] ۱)

سىرەچۇنى: ۲) سىر و باراسى بۇنى ھەۋا

تۇشيار: ۱) گىرەدە: ۲) رۇبىرەۋە بول [۱] ۱) دىجار: ۲) رۇبىرەۋە شىدە.

تۇش: ۱) ھەۋەت، جەنگە، تاف: ۲) كىرە و پىنجى: ۳) دىشى باخ

و بىستان، شۇرە [۱] ۱) مۇسەم، سىفون: ۲) كولاك: ۳) دىۋار دۇر باغ و

سۇس.

تۇشلە: خۇنچەي گەلەدار [۱] چوانە بىرگە خىشتە.

تۇشال: تىشەي تەنك لەمىس كە لە كۇتەندە ھەۋەدى [۱] تەكەۋە نازك و

بارىك اوسى كە دىر مىگرى پەمەي مەند.

تۇشال: خەلە [۱] تەفە.

تۇشان: ۱) زۇر زۇر تۇش و بە كىرەۋە: ۲) لاناۋە كەي نۇجى پىغەمبەر [۱]

۱) كولاك: ۲) طوقان نوح

تۇدەنە پىشكە [۱] پىشە.

تۇشكە: دانەي بۇدان و بىزاندەن لەسەم ساج [۱] دىنەي كە آرا پەدەدە.

تۇشكە: تۇشكە [۱] ھىش، پەستە.

تۇشە: ۱) كىرەۋە و پىنجى: ۲) چىسەي دىۋار لەقۇر [۱] ۱) كولاك: ۲) چىسەي

دىۋار گىلى

تۇشە: قەرق، خىدۋازى [۱] قەرق، تۇشە.

تۇشە: ۱) تۇم، تۇم: ۲) جۇزە (چىتۇش: چىلۇن) [۱] ۱) بىلە تۇم: ۲) طوق.

تۇش: ۱) ئالغە گەۋە قەۋ: ۲) تەبەسەسە بىلە بىر بىر خىجە تە ھەسەس

(بەدەۋەتە لە تۇشە سىرەم دا)، (چىيا لە تۇشە سەرى داداۋە تا كەمەرى)

«ساجى قادىر» ۳) مەۋانەي يەكەنچە لە زىر [۱] ۱) خەلە: ۲)

ئالار بىر سەۋە: ۳) گىرەدە بول

تۇش: ۱) تەبەسەسە (بەدەۋەتە تۇش): ۲) مۇد بەدەسەس [۱] ۱) سەمەش شىدە: ۲)

دەۋە تەرك سەد

بىلىد كە ئىمرىش شىبە زالزالك است

تۆلەك: (۱) ۋەزىيى مۇي لەش، (رئوى گەزىزە خوارىدو تۆلەك دەك: ۲) بىرىنى لە تازەلاوى بىمۇلە (۱) رېزىش مو و كۆك، ۲، كىايە از جۈۋ

سادەرو

تۆلەكە: تۆزك، يانە حاجى لەگ لەگ [۱] گىيە پىر

تۆلەماۋ: (۱) مارى پارىك: ۲) بەجكەمار [۱] (۱) ماربارىك: ۲) بېچە مار تۆلە نەمام: رېشەدرى پارىك و راست و بەرزە بالا [۱] نونھال پارىك و بىلىد.

تۆلى سەۋز: تۆلە سەۋز [۱] نىگ تۆنە سەۋر

تۆلبە: قەرن لەي رۆز چىكۆلە [۱] سىدىك طاس مەنىد.

توم: گرە، ھازە [۱] ھىداي بىلىد و مەھىب.

تومە بو بو، بو [۱] نىجىم بىر

تومەنىز تەستە، تەستە سۈر [۱] گۈجە قىلگى

تومەر: (۱) ۋەزىيى مۇي سۈر [۱] بو [۱] ۲) بوسىن بەدە ھەر [۱] ۱، مومار ۲) ئېت در دەر

تومەرگىز: بوسىن لە دەقەمردا [۱] ئېت در دەر

تومەۋ: شادەت، ئارى يىشەت [۱] مەنى

تومەز: سەرمە قىلات، چىقەمبە، بەلىگە مو قوچى خۇ ھە ئىگىز ەنە، سەرمە قولاب [۱] ئېلىك

تومەتۈك: ۋالايى بىن گاشە بەرد [۱] قراخى زىر سەۋر.

توم رۇياگە: لە پىلەۋ تى كەتەك [۱] اختە شەۋە.

تومۇك: چەشە، چەشە، چىشە، ھوراكى فرىدوانى ئىچىر [۱] طەمە سىكەر

تومەنىن: گرماندىن، ھازە كىردى [۱] مەرە رەن

تومەۋ: دەرپىن [۱] ئىتبان

تومە: (۱) توم، توم، ۲) ۋەجەلەك ۋە تايە ۋە [۱] ۱) تىخىم: ۲) ئۆزاد،

تومەز بەرۋام، ۋا گومان دە كرى تەمەز [۱] توبىگو.

بومەر: بومەز [۱] توبىگو

تومەرز: بومەر [۱] توبىگو

تومەرۋ: رەگى ئارى شادەت [۱] مەجرى مەنى.

تومەس: تومەز [۱] توبىگو

تومەك: دىپە، دىپە، دىپە، دىپە [۱] تىك

تومەلى: بومەر، بومەس [۱] توبىگو

تون: (۱) ھايىم: ۲) مام بىز [۱] ۱) مۇھىم: ۲) تىدەمە.

تۇن: (۱) لىگىر دىنى گەرماد: ۲) جەمەنەم: (نايكەي بە تۇن) [۱] ۱) گىلخىن، بون گرمايە: ۲) جەنم.

توسا: قەۋتساۋ، ئەسار، لەبەين چو، ھىداي ۋەشە تەمەر دىت: (دەك پاخو تەمەر و تونۇ بىت) [۱] ئاۋىد.

تۇناتۇن: بەيەكجىلار ۋە تۇناتۇن ئاسەۋار نەمان: (تەي زالىم ياخو تۇناتۇن چى) [۱] بەيەكجىلار از بىن رەقەن.

تونىچ: بىرىچ، بىرىچ، كاترايە كە ۋەزە [۱] قىز بىرىچ

تونىخك: تۇست، كا كۆنى سەر توبىل [۱] كا كۆل.

تۇنچى: ئاگر كەرى ئاگر دى گەرماد [۱] مۇناب، آتس اداۋ.

تۇنخانىە: ئاگر دىنى گەرماد [۱] كىش، تون ھىام.

تۇند: (۱) قايىم، مەھكەم: ۲) چىزە تىز ۳) ھەر نىمەرى نەوم: (بوسىكى تۇندە: ۴) چايىك و چالاك: ۵) پەلە، لەر، عەجەلە [۱] ۱) مۇھىم: ۲)

تۇندە: ۳) نىخ و گرم: ۴) چىست و چالاك: ۵) عەلە و شىتاب.

تۇندىۋ: تۇزە ۋەز (بىسىم لى تۇندىۋ) [۱] عىسايى شىدن.

تۇندىۋنەۋ: رەق بونەۋى شىل، لەدۋى شىلى خۇ گەرتەۋ [۱] سىف شىدن تۇندىگىز: بىش ھاي لى بونى [۱] مەھكەم كەقەن.

تۇندوتۇل: مەربوت [۱] چىست و چالاك

تۇندوتىز: بەرەكۆن، گوماھ بەمەش [۱] سىخىگىر

تۇندە چىشەق بەرەمەرى شىلە، (تۇندە ساۋارم خور) [۱] عىداي سىفەت.

تۇندە ھىچار ھەمىسە بۇرە [۱] عىسايى

تۇندى: ۱) نەشلى سىقى، ۲) خالاكى، ۳) بۇرەي: ۴) تونى، تىزى ۵،

گە مە خىرە ۋەكەلەد بوسى تۇندە [۱] ۱) سىقى: ۲) رىرىكى، خالاكى: ۳) عىسايىت: ۴) تىرى و تىدى: ۵) تىسى و گرمى درمەز.

تۇنك مەك، بون، كەيۋ [۱] بىسى

تۇنگ: ۱) دەفرى مەل بارىك بو رو، تۇنگە ۲ بونى [۱] ۱) تىگ: ۲، تۇنگ

تۇنگە: دەفرى ناۋى مەل بارىك [۱] تىگ.

تۇنە ھەرسە، ھىچ مە [۱] ۱) ۋەخود نەدار.

تۇنەك: تۇل [۱] تىگ: تۇنۇك

تۇنى، تىگ سىو، ئاتاجى ناۋو، ۋەدەۋ [۱] شىشە

تۇو بو موم [۱] نىجە، بىر

تۇوتكاۋ: لەپىلەۋ تى كەتەۋ [۱] مەردى كە تۇان جىسى ۋا از دىست دادە،

تۇورزاۋ: تۇوتكاۋ [۱] تىگ: تۇوتكاۋ.

تۇەخۇرە: ھىزى، عەسەمەل [۱] ھار مەخ ھوار

تۇەزەشە: گاتو، شاتو [۱] شادەت.

تۇەسۇرە: گاتو [۱] شادەت

تۇي: (۱) پارچەي تەنك لەگۈشت، بەيى ناسكى گۈشت: ۲) ئاقەت و

تەشەب: (تو تۇنم نەماۋە) ۳) تىش و ژان: (تاۋتۇيى بىرىنە كەيە گىيانم دىشە [۱] ۱) شىرە: ۲) تاب و تۋان: ۳) درد و آلم.

تۇي: رەماۋەندە بەزىم دۋەتە تى بۇك ھىشان، نەم ۋەشەيە تىركىش دەنسى [۱] جىش عىروسى.

تۇپالە: ئوغۇل و شىرىنى كە دەگەل جىبارى بۇكا دەنسىر [۱] ئىقل و شىرىنى ھەرا جەبىزە.

تۇپىكە: ئۇفرە، ئازام، سوكنا [۱] ارام و قرار.

تۇپىكە خوارىد: داسە كىن، ئۇقرە گىزىن [۱] رام گىزىن.

تۇي تۇي: (۱) پارچە پارچەي ناسكى گۈشت: ۲) ۋەشەيە كە مانگادۇش بۇمايگى دەلى تا بۇدوشىس راۋەستى [۱] ۱) شىرە شىرە: ۲) لىقى

كە گادۇش با گار گويد

تۇيخ: (۱) تۇۋال: ۲) تۇۋك، پەتروك، پەردەي ھەرسە ناسكى سەر شىرىان

سەر بىرى [۱] ۱) كاشە: ۲) جىرايە.

فضله ادمي: (۷) يورش: (۸) خاموش از نرس: (۹) غبار: (۱۰) مه.
تهپار: ريح و قور که ده می خه لیه میشی یی سواغ ددهن [۱] سرگین و
گِل که دهانه کدره با ان اندایند.

تهپارک: تمار [۱] نگا تمار

تهپاندان: سوسی بهاله لی دایان، عساری بهاله [۱] حی نگهدری
تنامه

تهپاله: ریحی و سکه و دهو سکه و وسک [۱] بهاله

تهپاله پیژ: زنی که تهپاله به دهست ریک و پیک ده کا [۱] رنی که سرگین را
بهاله کند.

تهپان: (۱) زنده رانه پاژنه می ده رگ: (۲) داری جیکه می تهو ره ناش: (۳)
بیالی گه لا کونان: (۴) چه پیری پشتیوانه می ده رگا: (۵) بهردی قورمایی
سر دهنگ [۱] (۱) باشنه در: (۲) چوب زیر قطب اسيا: (۳) جصاق
برگ کوی: (۴) پشتوانه در: (۵) سنگ بالای دنگ شالی کوی.

تهپانن: (۱) شیلان به لای یان به هرچی: (۲) توس کردن: (۳) ناحیه [۱]
(۱) کویین یا یای و: (۲) دچار کردن: (۳) آگندن.

تهپانن: به سبک به سبک

تهپانه: ده رینی کورب سوکه [۱] تپان کوتاه.

تهپو: (۱) سسند او به لای و: (۲) ریحای خمریکی رمیان [۱] (۱) با لگد یا
با بیل کوییده شده: (۲) فرو ریخته، در حال فرو ریختن
تهپاوتل: بهم لای به ولاد کهوتن [۱] بلوتلو خوردن.

تهپتهپه: دهنگی تهپانده به دهست یا به تاج [۱] تاب تاپ.

تهپتهپان: تهپه تهپ کردن [۱] تاپ تاپ کردن.

تهپتهپه: دوچه مرحدی به ساتور [۱] مونور میکلت.

تهپ چپورا: ته کمیش، بی کوئل کردی زرعان و دار [۱] بی ردن و سست
کردن حاک درخت و..

تهپخ: دانه پیو، تهپاو [۱] دیوار نوبیک به فرو ریختن.

تهپخ بون: دازوخان، تهپین [۱] ریش کردن دیوار.

تهپخ کردن: روختان، ریمانن [۱] ویران کردن

تهپدان: (۱) به سمریکا کومل کردن: (۲) به لامردان [۱] (۱) اثباتن: (۲)
بورش بردن.

تهپرهش: قیبان، گه ریار، حیل سز [۱] ماروزن.

تهپس: (۱) شیلان به یی: (۲) تهپس، داکهوتی دیور و: (۱) بگدما
کردن: (۲) ریختن آور.

تهپسه: دانه پین، روحان [۱] فرو ریختن

تهپسی: ده فری یار و گوشاد بو چیششت نی کردن [۱] بشقاب
غدا حوری.

تهپش: دانه پان، تهپان [۱] نگا، تهپان

تهپشت: کم سست، تهپان [۱] سعی و کوسس

تهپشو: تهپو [۱] بهسه

تهپشوی: تهپشوی [۱] تیشه.

تهپک: (۱) دهو، تهپاله می زن شیلان به می: (۲) جوری دی و: (۳) حوری
تهله: (۴) گردلکه [۱] (۱) تپاله: (۲) نوعی دم شکری: (۳) نوعی نه:

تهپه: (۴)

تهپ کردن: بنده بگ بون له مرسان [۱] خاموش شدن از برس.

تهپک: (۱) داوی له ته خته کوتراو بو راوی مهل: (۲) تهله له و داری سمر
قوئکه بو راوی که رویشک: (۳) دهو، تهپاله: (۴) پنجه گپا، بته گپا [۱] (۱)

نوعی دام: (۲) نوعی نه: (۳) بهانه: (۴) بونه

تهپل: شوین پنجه، جی قامک [۱] امر انگسه

تهپل: (۱) دهوئلی له شکر: (۲) بانی سمر [۱] (۱) طبل: (۲) بارک.

تهپلزن: دهوئل لیدر [۱] طبل.

تهپلک: (۱) زگدانی دیوار: (۲) تهپلی بچسوک: (۳) بهرکه ندال: (۴) ناسنی

گه و کردنه و می شنی شکاو [۱] (۱) برآمدگی دیوار: (۲) طبل کوچک: (۳)

بکند: (۴) بهد، پاره ای از آهن یا روی که بدان طرف شکسته را پیوست
دهد.

تهپلموس: تمهمل و تهو زهل [۱] بیکاره و سست.

تهپلوس: بهپ، تمهمل، لهش گران [۱] تنبل و گرانجان.

تهپله: (۱) کلاوی لید: (۲) جوری کلاوی ژانه [۱] (۱) کلاه نمادی: (۲)
نوعی کلاه زنانه

تهپله: کد لاره، دهو می لهشماکه [۱] طرف از سرگین

تهپله سسره: توتسه سسره، تهوئی سسره، بهو زترین شوین له همرشنی [۱]
بلندترین نقطه هر چیز

تهپه قو: داریکی بیرواره له به لالوکه کوییده ده کا [۱] درختی است
جنگلی

تهپلهک: (۱) دهی سهرکوله کهوین میج: (۲) تهپه کلاو: (۳) تاس کلاوی
ژان: (۴) دهفری ژیر سیفر: (۵) کورسیده شت له سهر دان: (۶)

بانی گهپان به کراو [۱] (۱) تخته پره میان سون و سقف: (۲) دایره

وسط عرفچین: (۳) نوعی کلاه زنانه: (۴) زیر سیگاری: (۵) عسلی: (۶)

بام کاه گل نشده.

تهپلی بار: تهپلی بچوک که له ژاو بارا نه یکون [۱] نوعی طبل کوچک.

تهپلی توپین: گه به بکه مثال و لایو ده بکن [۱] نوعی بازی کودکان و
توچو

تهپلی سهر: تهپله سهر [۱] روی سر.

تهپلی گوش: بهرده می گوی: (پوستی تهپلی گوش نم کیشان کم کم)
«مهوله وی» [۱] پرده گوش.

تهپلی گوی: تهپلی گوش [۱] پرده گوش.

تهپو: (۱) میشو می لای و دندوک دریز: (۲) لارومت شوژی بی ددان: (۳)

نه فام و ده پنگ [۱] (۱) نوعی پشه: (۲) گوبه ها فرو رفته از بی دندانی

(۳) بی شعور

تهپ و تسلی: هلس و کهوت، مات بون و جولان ییکه وه [۱] حسب و حیر.

امتاد و برحاسن.

تهپوتور: تورو غومار [۱] گرد و غبار

تهپو توهمان: (۱) تورو غومار: (۲) مژی ده ستاو [۱] (۱) گرد و غبار: (۲) مه

علیظ و رک.

تهپوخ: روت بردن، هله سگون، سانه کردن [۱] بکندوی.

ته‌خشان: بلاو کردن، ده‌گهل پمخشان بیزن (سه‌ده‌کی هدمو نه‌خشان
پمخشان کرد) [۱] ریختن و باش کردن
ته‌خشک: رفه، رفه [۱] طاقچه
به‌خشیب: (۱) حور، به‌رزا (۲) به‌ده‌نه له‌بانی عه‌سلی [۱] (۱) بوخ، گونه؛
۲. د.

تەخمینی: ۱۹۴۰-۱۹۴۱، لیکداری: ۱۹۴۱-۱۹۴۲
تەخمین: قاپی گەورەیی لەمەس، سەعدەندی گەورە، لەگەنی چیشت [۱]
نظر بزرگ مسین.

تەخەر: بەشى زۆرپە، زۆرىنە، زۆرى [۱] كىرىپ
تەر: ۱) شل، ئەنار، بەدەننى زىچا، ۲) يىغىنەكە واتاي زۆرىاش دەدا:
(تەرم زانى)، ۳) واتاي گاننە پىي كىردى: (تەرم بەدەننى)، ۴) ۱) چىسى،
۲) بەدەننى چىسى خۇب: ۳) كەلمە تىنىشتىر.

تەرا: پىش تاڭ دى، واتاي تەيىۋ چىلۇنكايسى دەدا (تاشكوتەرا يىرولەيى)
پەيدا دەيى، ﴿ف﴾ بعد ر كىلمە «تاك» مەنى مەجھور و تەھا مى رىساند.
تەرا يىرۇن: ۱) لە بىلەندەۋە كەۋىي: ۲) وىل بون، لەمال دىر كەۋىتەۋە ﴿ف﴾ ۱.
يايىيى (تەتاند: ۲) مەجھور ماندىي.

تہرات: رمباری نمسیہ، ہانوجوی نمسیہ، لمہ پیدائندانی [حوالہ نمسیہ در میدان،

ته راتین: وپازی، هاتر چوگردنی ئه سیب [ف] جزلان اسب در عیدان.
ته رات خونه، به خوشبیه که، جاوه [ف] تر خما.

نه راد: ۱) پستی خالیکه، پستی سهرکه له که: ۲) گۆشتی چه قالنه: ۳)
سهرکه ۱) بوسه نهنگه: ۲) غده گوسه: ۳) سهرکه

به اراد رسولگفتی نو خود بدووه درك افلاطون بحوری

بهر سه‌ری سواری سو بهر ورده کس [۱۶] یکس، بر ۲ ماسه،
[۱۳] توای بنایر

تہراؤن تہہ درن مہرگی رور ہودار [۴] حمیر حسن
ہوا زو او ہر ی کسار دیو تہہ مہر ی ۲ ہمدید

تدبيره كه له عاصف اي ١٠ تر ٢٠ شرح ميرا

۱۰۰ گرم فروش

کرمش

میراث: سهم و پیش چاک کردن ☐ اصلاح سر و صورت

بهر آئین، با حسن اقبال سرحد

چهار ما ۲ یوس و گوس نهگه ۳ ساجه هرس سدی نا.

هران ۱. نه‌معل، نه‌ب، سب و بتکا، ۳. به‌راه (۱۱) ۱۱. سبیل ۲

به خمار. کیس و پنوا سید کی ده غله، لمو کوریاں چور بدنه کده له
کور دستای عیرانی ۶۴ نه کده [۱] واحدی برای وزن غله
به خمارو: کوپدی زه لاسی سمرناواله بو دهری ناو [۲] بخار آب.
تدهخت: ۱) گوز ریک، بی کنندو کو وراسب ۳) جابریادی لمسر
یوسن: ۳) کورسی له سسر دینشتنی پاشا: ۴) بی خوارو خییچی [۳]
۱) همو: ۲) تخم خواب: ۳) ایکه سلطنت: ۴) بدون کچی
تدهختان: گوزایی، هردی راست و تدهخت [۴] رهین همو ر
تدهختی: ده خمار [۵] رس همو ر

تهختابی. به خنایک زمین همور
تهخت بون: راست بوی شوی بدکهنده کلوه بریتی له تیک روشانی
تهواو [] هموارشدن کندولند: کفایه از ویران شدن به کلی.
تهختاره وان: کمزوری یکچاه به چورده ستان هالده گیری [] نحت
روان.

تہ تخت کردن: ۱) راست کردی زویمی بارست، برتی له ویران کردی
 نوایی: ۲) خوش و سار کردن (گھیقی خوئی تخت کرد، ۱۶)
 هموار کردن زمین، کتابة از ویران کردن: ۲) به ارزو رسیدن

تمت: ۱) ده، داری پان نشر از: ۲) پانایی و راسی بود: ۳) پارچه به کونال بان له کونتی جادر: ۴) دوکونی داسر و: دوکانه که می تهفته

کراوه، بازار تخته‌پسته؛ ۵) تاولی، نام‌آزی نوردین له‌سهر کردن (۶) تخته‌چوبی، ۲) تخته‌سنگ، ۳) تخته‌قماش، ۴) دکان و بارار پسته؛

(۵) نخته مرد
نخته بدن: (۱) کت، نهختی له نخته و چوارگو شه و ګوره بو به سیر

بوسمی هاوتان: ۲) محه جهری (۱۱ گب، ۲) ترده
ته خفه به تل: ته خفه به ۱۱ گب: به خفه به ت.

تەختە پوت: مۇرائىي دارخۇرر مۇريانه [۱] مۇريانه.

سنگ فرش ابراهیم (۲) پرور، محمد مهدی ده سبب بد بوسید
نه خفته دار: دهی دارین [۱] تعنته.

نهفته‌ره‌ش: نه‌په‌وش، نه‌په‌خته‌ی‌ره‌ش ده‌کری و له‌فیرگه‌لسمیری
ده‌نوسن ب تخته‌میا

نه خند ساق: کلاه دوری له سر پارچه مقب ه لکرا و قرقره مقواتی

نهخته قاپو: ناوایی نشین، یهودی‌میری کوجهری چو پهرست بحنه هاو

له خنده قاپی' به خنده قیو [ف] نحوه ناسو
به ختم ۹۵۱ و نه جت ۱۵۵۱ ایضا جت ۱۱۵۱

مخدومه: بهر کوټ، ده غلټی که بهوله دروینه هست یکنی ده سړو وده ښوړ

۱) دوش گراس، پای سوك: ۲) زنی كه هیدو سهرجی بی ناك: ۳) كوتایه، كه نادر دهله ۱۰ گسالی: ۴) زنی بر نصب از همدانگ

شماره ۱۳۱ تغییر
مجلس تب ۱۵۵۱۲ که ۱۵۵۱۲

تەزاو: ۱) سوغى مال بەگلىسى: ۲) ئەمەل: ۱) ئوغى گىجكارى: ۲) ئايدۇ.

تەزاو پەزا: ھەللا داد، نىكەتلىك: ۱) ھىراج و مەرج،

تەزاۋى: بەتاۋى، دۆى وشكايى: ۱) تىرى، مەنكى،

تەزاۋى: ۱) شىۋى، بەتاۋى: ۲) بىرنى لە تەمى بوى پەندە وەرگىتى (ھېندە بىۋى بارە بەھىچ شىۋى تەزاۋى: ۱) خىس شىۋى: ۲) دوس عبرت گىرتىن

تەزاۋى: ۱) ھەيوان كە لە كاخوردن رىزگى دەپى و گىياس دەجو ۲) بىرنى لەر كەسانەى بەپىرى ژى دىنىن يا شۇدە كەن: ۱) حيوانى كەيس رىگىدانىن زىستانىن از گىيە و سېرە تارە پىچرە: ۲) كىنايە زكىسى كە دىپىرى ھەسەر گىرد

تەزەبى: دار بەلۇكە كىۋىلە: ۱) دىخىب الالوى كۆھى،

تەزەل: ھەلەنگوتى، ساتمە بىردىن: ۱) سىگىرى،

تەزەبىن: ھەت بىردىن، ھەلەنگوتى، ساتمە بىردىن: ۱) سىگىرى خوردىن

تەزەبۇش: كەسى چىلگى باش دەپەر تەكا: ۱) شىك پۇش،

تەزەبىر: پىرى دل زىلدى بەھەس: ۱) پىر دلۋندە،

تەزەت: ۱) بىلاۋ، پەشمان، بەزە: ۲) لەيەن چو، لەناردا بەماۋ: ۳) كەمەرد، كەمەرد: ۴) سە، دەۋى: ۱) بىر كەسە: ۲) رە، مە: ۳) سىرگىن خىشك شۇدە: ۴) شە

تەرتوتۇنا ھەرنەماۋ، لەيەن چو، فەتو و بەكەكارى: ۱) تەرمەز، ئايدۇ،

تەرتول: كىمىكە تافەتى گىياشەن، كىمى سەۋى: ۱) كىم آفت گىياھ،

تەرجەسە: شىن بونەۋى شىۋى لىپراۋ: ۱) كېۋى ائىر ضەر،

تەرجەمان: دىيماچ، ۋەزگىز، پاچقە كەمە: ۱) مەرجەم

تەرجومە: دىيماچ، پاچقە، ۋەزگىران: ۱) مەرجەم

تەرجومە: تەرجومە: ۱) مەرجەم

تەرجەك: شىنكەى تەزاۋە: ۱) سەۋە شاداب

تەرجەك: ۱) پىچم، شىك و سەۋە سەكوت: ۲) ۋەك، لەگوتى: ۳) قىل، لى، لاسكى گىياۋ كۆل: ۱) شىك و ھەفە: ۲) شىپە: ۳) سەھە گل رگىيە،

تەرجەك: چۆرى دۆۋە نەۋى چىق: ۱) ئوغى خار

تەرجەك: چۆرى سەۋە شىۋى: ۱) ئوغى روسرى،

تەرجەك: ۋەزگىران، دەست ھەلگىردىن، تەرك: ۱) تەرك كىردىن،

تەرجەك: سەۋە لەپاچ و بەھەرى تاغا: ۱) مەف رمالىيات و پەھە مالكانە،

تەرجەك: سەھە مەزە، مەزە: ۱) مەزە،

تەرجەك: چۆرى سەۋە چۆرى چۆرى: ۱) مەرجەم

تەرجەك: سەۋە سەۋە: ۱) مەرجەم

تەرجەك: ۱) مەرجەم، چالاك: ۲) رە، مە: ۳) دەس رەگىر و چۆرى: ۱) چاپاك: ۲) زود: ۳) مەزە، ۋەزگىر،

تەرجەك: ۲) زود: ۳) مەزە، ۋەزگىر،

تەرجەك: سەۋە سەۋە: ۱) مەرجەم

تەرجەك: ۱) چاپاك: ۲) زود: ۳) مەزە، ۋەزگىر، چالاك: ۲) مەزە، ۋەزگىر،

تەرجەك: سەۋە سەۋە: ۱) مەرجەم

تەرجەك: ۱) لىكى داۋە بەن ئاساى رە: ۲) سەۋەلىكى يارىكى بىرە پىستان:

۳) ۋەك، ۋەك: ۴) چۆرە نەۋە: ۵) چۆرە لەپار: ۱) شىخە يارىك و نىخ مەنە تەك: ۲) شىخ و بىرگ گىياھان پالورى: ۳) مەنە: ۴) نەۋە: ۵) رەب و دىيەس

تەزەلە: سەۋە سەۋە: ۱) مەرجەم

تەزەلە: سەۋە سەۋە: ۱) مەرجەم

تەزەلە: سەۋە سەۋە: ۱) مەرجەم

تەزەلە: سەۋە سەۋە: ۱) مەرجەم

تەزەلە: سەۋە سەۋە: ۱) مەرجەم

تەزەلە: سەۋە سەۋە: ۱) مەرجەم

تەزەلە: سەۋە سەۋە: ۱) مەرجەم

تەزەلە: سەۋە سەۋە: ۱) مەرجەم

تەزەلە: سەۋە سەۋە: ۱) مەرجەم

تەزەلە: سەۋە سەۋە: ۱) مەرجەم

تەزەلە: سەۋە سەۋە: ۱) مەرجەم

تەزەلە: سەۋە سەۋە: ۱) مەرجەم

تەزەلە: سەۋە سەۋە: ۱) مەرجەم

تەزەلە: سەۋە سەۋە: ۱) مەرجەم

تەزەلە: سەۋە سەۋە: ۱) مەرجەم

تەزەلە: سەۋە سەۋە: ۱) مەرجەم

تەزەلە: سەۋە سەۋە: ۱) مەرجەم

تەزەلە: سەۋە سەۋە: ۱) مەرجەم

تەزەلە: سەۋە سەۋە: ۱) مەرجەم

تەزەلە: سەۋە سەۋە: ۱) مەرجەم

تەزەلە: سەۋە سەۋە: ۱) مەرجەم

تەزەلە: سەۋە سەۋە: ۱) مەرجەم

تەزەلە: سەۋە سەۋە: ۱) مەرجەم

تەزەلە: سەۋە سەۋە: ۱) مەرجەم

تەزەلە: سەۋە سەۋە: ۱) مەرجەم

تەزەلە: سەۋە سەۋە: ۱) مەرجەم

تەزەلە: سەۋە سەۋە: ۱) مەرجەم

تەزەلە: سەۋە سەۋە: ۱) مەرجەم

تەزەلە: سەۋە سەۋە: ۱) مەرجەم

تەزەلە: سەۋە سەۋە: ۱) مەرجەم

تەزەلە: سەۋە سەۋە: ۱) مەرجەم

تەزەلە: سەۋە سەۋە: ۱) مەرجەم

تەزەلە: سەۋە سەۋە: ۱) مەرجەم

تەزەلە: سەۋە سەۋە: ۱) مەرجەم

تەزەلە: سەۋە سەۋە: ۱) مەرجەم

تەزەلە: سەۋە سەۋە: ۱) مەرجەم

تەزەلە: سەۋە سەۋە: ۱) مەرجەم

تەزەلە: سەۋە سەۋە: ۱) مەرجەم

تەزەلە: سەۋە سەۋە: ۱) مەرجەم

تەزەلە: سەۋە سەۋە: ۱) مەرجەم

تەزەلە: سەۋە سەۋە: ۱) مەرجەم

تەزەلە: سەۋە سەۋە: ۱) مەرجەم

تەزەلە: سەۋە سەۋە: ۱) مەرجەم

تەزەلە: سەۋە سەۋە: ۱) مەرجەم

تَهْرَه سَاَز: ته‌دلسینی تهر، ترجمه به تهری [۱] اش شلغم و گندم.
تَهْرَه سال: سالی زود به بار [۱] سال پُر باوش
تَهْرَه سلیمانَه: گیاهه که [۱] گیاهی است.
تَهْرَه شوح: تهره لادن، تو بهت، تمداوی [۱] ترشح
تَهْرَه شوع: تهره شوح [۱] ترشح.
تَهْرَه غه: شاخیکه بهره لعموگوریان [۱] نام کوهی در منطقه مکریار کردستان
تَهْرَه ف: لا، نالی [۱] طرف، سو.
تَهْرَه قه: چله شنی [۱] رقه.
تَهْرَه قی: بهره تر بونهوه لهواری هده [۱] ترقی
تَهْرَه کاری: میوه ی پستان و سموریجاتی هاوینه [۱] محصولات چالیر.
تَهْرَه گل: شَبَوگردنی زویشی یاران بی باربو [۱] تخم ردن زمین یاران حورده
تَهْرَه که: جورئ قامیشی باریکی شویر [۱] نوعی سی باریک و نویر.
تَهْرَه ماسته: ماستی که یو زستان زده گیری. پیوی به سهرده ده گهن [۱] ماستی که برای زمستان نگهداری می شود
تَهْرَه ماش: ۱) ماشی سه‌وزه ماش ده گه لودا؛ ۲) برشتی لهشتی نه هیزاو بی ریح [۱] ۱) ماش سبز؛ ۲) گیاه از چیز بی ارزش.
تَهْرَه ماله: ۱) ماله کیشانی سواخ؛ ۲) دروینه ی به لاهر بی سواله [۱] ۱) اندودن؛ ۲) نوعی درو
تَهْرَه داز: تهروش [۱] شیک پوش.
تَهْرَه ور: نوچاندنی یاش یاران [۱] تخم افشانی پس از باران.
تَهْرَه وه ژه: مه لیکه، بالداریکه [۱] بریده ایست
تَهْرَه ون: تهرو [۱] بگا، تهرو
تَهْرَه ون: تهرو [۱] بگا، تهرو.
تَهْرَه یان: تریان [۱] سید کوچک میوه.
تَهْرَه ی: بهرا بهری و سکی. نواداری [۱] ری
تَهْرَه ی: ۱) حوچکه سست، گلشچکه، نیسکی قون؛ ۲) دوگ [۱] ۱) دنبالچه؛ ۲) دبه
تَهْرَه یب: درویی به قفل درشتی قیچه لاج [۱] دوختن یا بخیه درشت مورب.
تَهْرَه یب داز: دوزین به ته قملی درشت بو قابمربون [۱] دوختن یا بخیه بطور مورب برای محکم کاری.
تَهْرَه یده: جهته، ریگر، گوران [۱] هزن.
تَهْرَه یره: حالیکه که له که [۱] بهنگ.
تَهْرَه یف: پیسه، گلاو، گمار، کوتی [۱] پلید، محس،
تَهْرَه یق: شهره زار، فهیت کار، خه جالمت [۱] حجله، شرمنده.
تَهْرَه یق: تهریق [۱] حجله، شرمده
تَهْرَه یق یونه وه: خه جالمت یون به شرمده ا کموتن [۱] شرمنده بودن.
تَهْرَه یق یونه وه: تهریق یونه وه [۱] شرمده شدن
تَهْرَه یق: شرم کردن، خه حاله نیاری [۱] حجلت کشیدن.
تَهْرَه یق: تهریق، [۱] حجلت کشیدن.

ته‌شنه‌داری: گیاهه که هه‌موانی لی دروست ده‌کن [۱] گیاهی هست از ان
ماد سازند.

ته‌شینی: گهر، قورگ [۱] شو

ته‌شوی: به‌سوی به‌سوی [۱] به

ته‌شوی: به‌سو [۱] به

ته‌شمه: (۱) ریجه، کلایه‌ته (۲) تاقه‌ت، توان تابشت [۱] (۱) روزنه؛ (۲)
توان

ته‌شهره: تاته قسمی په‌تیکول [۱] نشر

ته‌شه‌گور: سوپاس مهنه، مته [۱] سپاس

ته‌شه‌ف: (۱) کپه‌و روحاو هینانه‌وی برین؛ (۲) گرتنه‌وو ریادکردنی
کوان و زیکه [۱] چرک برودن زخم؛ (۲) سراسر زخم.

ته‌شه‌به به‌شه‌با [۱] بگ. ته‌سەن.

ته‌شه‌نه‌ک: بن مه‌لانو [۱] جامه‌دانه.

ته‌شی، به‌ته‌ره، له‌مرازی ساکاری به‌ن بادان [۱] دولک.

ته‌شی‌ریشن: په‌ته‌شی بادنی لوکه‌و خوری [۱] دولک‌ریسی

ته‌شیره: ره‌ره‌وه، سنی پپیککی سنال کپه‌و فیر-رویشتی ده‌بی [۱]
روررک

ته‌شی زین: زنی که به به‌شی لوکه بن خوری یا ده‌دا [۱] دولک‌ریسی.

ته‌شی زینک، مشک‌گره، پاداریکی راوکه‌ره [۱] برنده‌ای شک‌رچی

ته‌شی زینسی: (۱) به‌ته‌شی پادانی کولکه؛ (۲) برینی نه رمان لوسی و
مراپی [۱] دولک‌ریسی؛ (۲) کانه از نملق وریا.

ته‌شیلان: گالنه‌ی هه‌لمات، گه‌مه‌ی مه‌رمه‌زین [۱] تيله‌باری.

ته‌شيله: (۱) هه‌لمات، که‌لا؛ (۲) عمره‌ره؛ (۳) خوری ناماده‌ی رستن [۱]
(۱) تيله؛ (۲) فرره؛ (۳) پشم، ماده‌ی ریسیدن.

ته‌شی هه‌لکه‌ره: نامرانیکه له‌قرو دار بو به‌ن له‌سه‌ر هه‌لکردن [۱] پابه
دوک

ته‌عام: خواره‌مه‌نی [۱] حوراک.

ته‌عامات، خواره‌مه‌نی جوراو‌جور [۱] خور کپهای رنگاریگ.

ته‌عل: تال [۱] بلخ

ته‌عه‌دا: ده‌ست دریزی [۱] تعدی، دست درازی.

ته‌عه‌و، تاوک، داریکی لیره‌واره، به‌ریکی سوری بچوک ده‌گری [۱] درخت
ناخ

ته‌غار: ته‌غار [۱] بگ. ته‌حار

ته‌عاراو: (۱) ته‌خاراو؛ (۲) ده‌فری ئاوی پینه‌چی [۱] (۱) تغار آب؛ (۲) کاسه
آب پینه‌دور

ته‌غشو: (۱) جورق نری‌زه‌شکه؛ (۲) نله‌ه کشمیشی سرکه بی‌گیراو [۱] (۱)
نوعی نگور سیاه؛ (۲) نه‌اله سرکه کشمش.

ته‌فه: مه‌ره‌اتنی حگ، به‌سه‌ر باری بوس چه‌قینی قاپ، شه‌گگه [۱]
حالت بر سمت صاف ایستاده‌فاب.

ته‌فوری: حوری هه‌نجیر [۱] نوعی بحیر.

ته‌فاریک: (۱) مسکینی باره‌هاو؛ (۲) که‌سێ که مه‌زری له‌گون‌دیک‌ی دیکه
هه‌بی [۱] (۱) تاره‌رعیت شده؛ (۲) انکه مزرعه‌اش حارح از قریه باشد.

به‌فاهوت بوفر، حواری، به‌دیر [۱] به‌اوب

ته‌فایه (۱) مقه‌سی، مه‌مه‌سی، ناگردانی بچوک له‌ک‌سر (۲) وجاع.
ناگرد بی‌موبه‌ن، به‌ک [۱] (۱) منقل؛ (۲) آچاق

ته‌فتیک: کو‌رو، کو‌که‌ی به‌زی می‌ره‌وی حواری ووی به‌با [۱] کر

ته‌فر: هه‌وتار، نه‌ماو، پیش تو‌نا ده‌که‌وی، (په‌خوا رالم ته‌فرو توانایی) [۱]
همراه هه‌وتار آید و معنی باود دهد

ته‌فره: (۱) فریو خایان، هه‌لخه‌لته‌تان؛ (۲) ده‌ستار ده‌ست، هه‌واله
به‌گه‌واله [۱] (۱) فریب؛ (۲) امروز و فردا کردن.

ته‌فره‌خواردن: هه‌لخه‌لته‌تان، به‌فریو چون، له‌حشته چون [۱] فریب
خوردن.

ته‌فره‌دان: (۱) هه‌واله به‌گه‌واله پی‌کردن؛ (۲) فریودان، خاپایدن، (کن
ته‌فری داوی به‌ردی لی‌بری) [۱] (۱) امروز و فردا کردن؛ (۲) فریب
دادن

ته‌قسه: په‌له‌ی دم‌چاو [۱] لکه‌ه حووب.

ته‌فشک: (۱) ته‌لش له‌به‌ردیان له‌دار؛ (۲) کرێزه سه‌ر [۱] (۱) تراشه‌سنگ
و چوب؛ (۲) شوره‌ی سر

ته‌فشو: ته‌شوی، ته‌شو، ته‌شوی، ته‌پشو [۱] تیشه

به‌فشوی، به‌سو [۱] به‌سه

ته‌فشی: به‌سو [۱] میسه.

ته‌فک: بی‌ناقل، ماتینگه‌یسو، که‌م‌وان، گنجوکه، ده‌به‌گ [۱] پچمه.

ته‌فد: (۱) گش، هه‌سو، پک؛ (۲) ده‌گه‌ل، پیرا [۱] (۱) هه‌ه، تمام؛ (۲) به،
حرف هه‌راخی

به‌فا، وه، هیر، تاینست، توان [۱] ناب و تون.

ته‌فابی: نسی و دۆستایه‌تی [۱] آشتی

ته‌فیس: به‌گیر، شیربه، راوێز، یس ورا [۱] تدبیر

به‌فدان: بیک کردن، بیکس تیکدان [۱] درهم میخمن، به‌م زدن.

ته‌فدیر به‌فیر [۱] تدبیر

ته‌فر: (۱) ته‌ور، بیور، به‌لته؛ (۲) روبه‌ند [۱] (۱) تیر؛ (۲) رویند.

ته‌فری: (۱) گیاهه‌که؛ (۲) داریکه له‌به‌ل‌لوک ده‌کا [۱] (۱) بام گیاهی است؛
(۲) درختی است شبیه کپالوی کوهی.

ته‌فر: تیر، گالنه‌پیکردن [۱] مسخره کردن

ته‌فراندن: داپوشین [۱] پوشیدن روی چیزی.

ته‌فرک: حوری هه‌نجیر [۱] نوعی انجیر.

ته‌فری: (۱) ته‌زی، زور سرد؛ (۲) ته‌زیو، سر، له‌گو‌جۆ [۱] (۱) بسیار سرد؛
(۲) بی‌حس.

ته‌فرین: سر‌بون، به‌گو‌جون، بی‌هه‌ست‌بوسی نه‌بدم [۱] بی‌حس شدن.
ته‌فرینه: دۆکه‌زی، زی، دروینکه ده‌کرینه په‌زین [۱] خاوی ست که در

ساخن پرچین به‌کار برید.

ته‌فرین: (۱) شیاکه، ریخ، گوی شل و ته‌ری ره‌شه‌ولاخ؛ (۲) به‌به‌فیره،
شولین، رگ‌چون؛ (۳) پی‌بوسی ناگر [۱] (۱) پهن؛ (۲) اسهال؛ (۳)
روشن شدن آتش

ته‌فگه‌ر: هیدی نه‌ده‌ر، دانه‌سکناو، هه‌میشه له‌جوله‌و بروتنا [۱] هه‌میشه در

تهدیه مهنی: هرجی نه ته قیتمیری. وک باروت و قیشه کو... مو
مسه مهتر حگم

تهدیه: جقه نه می ناش. جقه جقه می ناساو [نک]: تازینه.

تهدیه وانه: کوئی تپیه تی که چاله که بو خو درگار کردنی داناوه [ن]
سورجی که حیوانات بری قرار عبیه می کنند.

تهدیه: دهنه سه و هر و لیکدا [ن] جنگ و جدال

تهدیگ: هدیه نه. هدیه نه کرو. نو ده غلی ده لنین [ن] بوجاری شده.

تهدی ته نی: ته نیای بی هدرال [ن] نه ای تنها، تک و تنها.

تهدیله: کلاری له پروزه زو، تاره خج [ن] عوفجین.

تهدی تره کپ: نویس [ن] مفر سدن

تهدیه و: (۱) دوباره رو کس (۲) برتی له بلا و بونه می چه بروناس [ن]

(۱) دوباره نر کپن: (۲) کنیه ز بخش شدن خیر.

تهدیو: (۱) تره کپ، توفو (۲) تهره له ولات و مه لینه، هلا ترو [ن] (۱)

مفر شده (۲) متواری.

تهدیه: (۱) چه یا، شهر (۲) پرو و پروا و شارتن له کن شیعه [ن] (۱) شرم: (۲) تبه

تهد: (۱) باق، نه تی حوت: (۲) لا، له کن، لئک: (۳) ده گال، (له تله سایه):

(۴) ناهشان، سه له [ن] (۱) خورده، مقایس زوج: (۲) نزد: (۳) پا، (۴) آبکش.

ته کان: (۱) بروتی به تروزم: (۲) بال دان [ن] (۱) تکان: (۲) هول دادن.

ته کان خواردن: بروته و [ن] تکان خوردن.

ته کان دان: (۱) بروتی: (۲) پروانیدن به نیم [ن] (۱) تکان خوردن: (۲) تکان دادن

ته کاندن: راه شایدمی درو فزوش و بهرگ [ن] تکانیدن درخت و فرش و...

ته کاین: نه کاندن [ن] نکاندن.

ته کینه و: (۱) دور که و و دو دهری کرد [ن] دوری ختن

ته کور: دشمن و [ن] تکان داده شده.

ته کپنه: که بهر به نه له هت نه و چاو، هم میان [ن] کمر به چرمی

ته کدان: (۱) بال دان به به که و: (۲) لا حور و زنی چول کردن [ن] (۱) پست

به پشت هم دادن: (۲) کنار کشیدن و راه باز کردن.

ته کدانه دواوه: بهر و پاش کتانه و [ن] و پس رفتن

ته ککو: وشی سدرمان [ن] کلمه معج

ته ککو تن: به شوین دا چون، دوا کمو [ن] تک مس

ته ککو تنو سوس که و، و و که و [ن] دت و

ته ککو نه ککو [ن] سانه و

ته ککو ده حونه [ن] سوس رنگ

ته کسب: (۱) ماری و، (۲) حور و سا و کا و (۱) کار دسوار: (۲) خواش

ته کمه: نهره نجی قوله، قاپوتی کورتی تا نه ژو [ن] بیمه بعدی

ته کمیش: یکنوی زه [ن] بی زدن و سست کردن حاکم

ته کمیل: ترو کردن، تمام کرن [ن] تکمیل.

ته کنای: نه کاندن، راه و شاندن [ن] تکانیدن به منظور گردگیری.

ته کو: (۱) ته ککو (۲) باقی مو به سی [ن] (۱) کلمه معج ۲، ۱۸۱۸۱۸۱۸

ته کور: ریک و یک، به مار و سی که مایه سی [ن] داری معج و بریب

ته کوهک: به جگه بروتن، به کس [ن] تاجان

ته کوپز به کور [ن] مرتب معج

ته کوس: نه [ن] راف معج

ته که: (۱) ته که، ساورین، نیری، نیری: (۲) بهر تی قوماری به کتان: (۳)

له رزی هلا و سراو [ن] (۱) نه از: (۲) آس، تکخال: (۳) نوسان جسم

ریحه

ته که تله: (۱) نه به سی سوده و، (۲) شله شل رویش [ن] (۱) نوسان

شیتی آویخته: (۲) سلاته سلاته راه رفتن

ته که دان: لاکوتن و کش نه و [ن] عجب رفتن و جا باز کردن

ته که کردن: (۱) ته که دان: (۲) براوی هلو سراو [ن] (۱) نگا، ته که دن: (۲)

نوسان جسم آویخته.

ته که لتو: جنگی رانی سوار له زندا، لیادی بن فاشی نه ملا و نه ولای

زین [ن] برگ رین.

ته که مه: فهره بجی، قاپوت [ن] یالتوی نمیدی

ته که نه: کولوی به که سی، لیادی چکولمی به که نه و [ن] نمد

به که نفری.

ته که نه: به که نه [ن] نمد کوچک

ته کین: که سی کاری ته کاندن ده کا [ن] تکان دهنده.

ته کینمه: نمد، یاد، کولاف [ن] نمد کوچک.

ته کینه و: (۱) دور که و و: (۲) کتانه و له کاری [ن] (۱) دور شدن: (۲)

شانه خالی کردن.

ته کیه: (۱) سه کوی بهر ده رگا، حور جان: (۲) ده رویش که [ن] (۱) سکوی

جلو در ۲، حانه

ته که گا: سسوا و، بهر ده [ن] حسی و ششیر

ته گیسر: بهر ده، رویر [ن] بهر

ته گرک: تهره، بهر و، نهره، گلنیر [ن] نگر

ته که: سا برین، ته که، ته که، نیری [ن] نه از، پیشرو که.

ته گره: (۱) چرخ می عره به نه، پیچکی عره به و گاری: (۲) دان که ده

کری بهر دانی شیر و کریر: (۳) کورپ و له بهر [ن] (۱) چرخ ارایه و

گری: (۲) جویی که در سوراخ سنگ سیاه را دارد: (۳) مانع سوراخ.

ته گره تی خستن: چت له کار خستن، کوسپ له ری دان [ن] چوب

لای چرخ گذاشتن.

ته گره تی که و تن: تیک جویی کور، چت تی که و تن [ن] پروژا شکل در

کار.

ته که گرتن: نوس بوسی بزن به نیری [ن] یادار شدن بر.

ته ل: (۱) تیل، سیم: (۲) تام تال: (۳) تلگراف، بهر به: (۴) سست له به.

له می، دار، هود [ن] (۱) سیم: (۲) تلخ: (۳) تلگراف: (۴) تار مو، رشته.

ته لا: زیر [ن] حلا.

تدلار: باله خانه، زوری مانی سهره و [ن] بالا خانه، طاقی که در طبعه

بالائی ساختمانی قرار دارد

ته‌مارزو: بام‌روژ [١] بگا: تام‌روژ

ته‌ماش: تماشا [١] تماشا

ته‌ماش‌خانه: تماشاخانه [١] نمایشگاه

ته‌ماکار: به‌ته‌ماح [١] ارمند

ته‌ماکو: توتی [١] تیاکو

ته‌مال: دوزینه‌وی که‌وشک له‌لاند [١] پیدا کردن خرگوش در کتاف

ته‌مایا: (١) به‌غمه‌ی زیر عه‌ز: (٢) گیزاو: (٣) چالی به‌ردین له‌ناو شاخ و
جنا [١] (١) بعب: (٢) گرداب: (٣) گودان سنگی در کوه

ته‌مبور: نام‌رایکی موسیقانه [١] نیبور

ته‌مبوره: ده‌مبوره‌ی تاش [١] سورج تنگ ناو سیاه

ته‌مبعل: (١) به‌ده: (٢) بیک‌ره: (٣) کوئه‌که‌به‌که که‌ده‌خینه‌بن دیوار
کارینه و ده‌گرئ [١] (١) سیل: (٢) ستوبی که‌دیرک را بگه می‌دارد

ته‌مه‌ن‌خا: ده‌مه‌ن‌خا [١] به‌ن‌خا

ته‌مه‌له: کرمیکی نه‌سوری حره‌کی سیمی به [١] کرمی اسب
سفیدرنگ

ته‌مه‌بیت: سه‌بار باری به‌ده‌ده‌ده [١] ده‌ده‌ده

ته‌مبور: جوی خوری و دویی [١] جوی ملک جهوه‌ای رنگ

ته‌متراق: ده‌ده‌به شکو، جه‌لال [١] متری دینه

ته‌مته‌م: ره‌قاس، زه‌پینی به‌که‌کی به‌زمان نه‌بیت [١] زمین سنگلاخی

ته‌مه‌مان: به‌سه [١] زمین سنگلاخی

ته‌مته‌به: تخته، نوکی مزه‌وق، نوک گیزگیزه [١] تپ‌هتین گردنا

ته‌مراندن: (١) دابوشین له‌خاکه: (٢) گوزاندن‌موی ناگر [١] (١) زیر خاک
به‌ادرا: (٢) فرونشاندن شش

ته‌مرین: ته‌مراندن [١] تگا ته‌مراندن

ته‌مسیق: پاسوق، پاسوح [١] باسلیق

ته‌مشو: ته‌شو، ته‌شوی [١] تیشه

ته‌مشوی: ته‌مشو [١] تیشه

ته‌مغه: موزی ده‌رگای ده‌له‌ئی [١] مهر اداری

ته‌مو: (١) توپی تاش، حیگه‌ی یه‌ری تاش: (٢) خالیگه [١] (١) جای پره
سیاب: (٢) ته‌پگاه

ته‌موخ: زه‌منی لیک هالار، سنده‌ره‌مل [١] ماسه کلوخ شده

ته‌موره: (١) بیک، زه‌نوره: (٢) ته‌نیور [١] نگا: ته‌موره: (٢) طنبور

ته‌موره‌ژن: که‌سنی که‌ته‌نیور لی ده‌دا [١] نواریده: طنبور

ته‌موز: مانگی جه‌وته‌می سالی میلادی [١] ماه جولای

ته‌مه‌ت: به‌ته‌ندازه‌ی، به‌ته‌دا [١] به‌اندازه

ته‌مه‌ره: ناوی بیار نه‌اسمی برای مردن

ته‌مه‌ره: به‌لاو کی‌شو گیزه [١] بلا و کشمکش و دردر

ته‌مه‌ز: تومزه [١] بوتگو

ته‌مه‌زی: دهره‌ی ناوریشم، دوسمائی هه‌وه‌میش [١] دستمال
ابریشمی

ته‌مه‌سی: ته‌مه‌زی [١] دستمال ابریشمی

ته‌مه‌لی: لاش گران، نه‌پ، ته‌وه‌زل [١] تنبل

ته‌مه‌ل‌ته: جی‌ژیانی نه‌وانه‌ی کاریان پی‌ناکری [١] مواخانه

ته‌مه‌له: به‌ردی بناعه، هه‌وه‌ل‌ویزی هیم [١] زیر بنا

ته‌مه‌لی: لاش گری، ته‌می، به‌وه‌ره‌بی [١] سینی

ته‌مه‌لیت: (١) باسکوی پیچراوی دواي رس: (٢) به‌ردی بساعه: (٣)

سهر بار [١] (١) به‌جه به‌هتراک بسته شده: (٢) پنین ساختمان: (٣)
اضافه‌بار

ته‌مه‌ن: عومر، عه‌مر، مه‌ردای ژیاو [١] عسر، سن

ته‌مه‌نا: (١) چه‌ست کیشانی سهر بار یو نه‌سه‌ره: (٢) تکار و جه [١] (١)
احترام گذاشتن برای مافوق: (٢) تما

ته‌می: سزادن له‌سهر سوچ و هه‌له [١] تپیه

ته‌میان: خه‌مگسی [١] آندوه

ته‌می‌بون: به‌ده‌وه‌گرتن، له‌سزادانه‌وه، ده‌ست له‌کاری ناوه‌وا هه‌لگرتن
[١] بند گرفتن، درس عبرت گرفتن

ته‌می‌خور: جزیا دینه، جزیا دراو [١] کیفر دینه

ته‌میز: پاک و خاوین [١] تمیز

ته‌میس: ته‌میز [١] تمیز

ته‌می‌کردن: (١) راس‌کردن: (٢) سزادن له‌سهر خه‌تو تاوان [١] (١)
سوارش کردن: (٢) مجازت کردن، تپیه کردن

ته‌مین: خه‌میار، دل‌تنگ [١] اندوهگین

ته‌ن: (١) لاش، به‌ده‌ن، قالب: (٢) سیار، قورم [١] (١) کالیده، تن، بدن: (٢)
دوده

ته‌نا: ناسوده، ره‌جه‌ت [١] سوده

ته‌نا‌بار: به‌ده یار، به‌له‌هوان [١] به‌دیار

ته‌نا‌زول: له‌به‌به‌ست شل‌کرده‌وه [١] از خو سته‌های خود کاستن

ته‌ناف: ته‌وپه‌ته‌ی بو‌جل له‌سهر هه‌ل‌خه‌ست رایله ده‌کرئ [١] طناب

ته‌ناف‌باز: نه‌وه‌نه‌نده‌ی به‌سهر گورپسی ریله کراودا ده‌روا [١]
بند

ته‌ناف‌بازی: هه‌میری به‌ناف‌بار [١] بندبازی

ته‌ناته: (١) خو ته‌گه‌ن هه‌تاکه: (٢) به‌مایه‌ت [١] (١) حتی اگر: (٢)
بخصوص

ته‌نانه‌ت: ته‌نه‌نه [١] بگا: به‌نا

ته‌ناوه: چنراو ته‌ندراو [١] تپیده، پافته

ته‌ناهی: (١) ن‌سوده‌بی: (٢) خوشی و نارامی [١] (١) آسودگی: (٢) صلح و
آرامش

ته‌نایی: ته‌ناهی [١] بگا: به‌ناهی

ته‌نیه: (١) نوپیو، مرداره‌وه‌بو، که‌وتی: (٢) گه‌نه: (٣) توپی تاش [١] (١)
مردار: (٢) گنه: (٣) مرکز پره‌های آسیا

ته‌نیوری: کاکولی بیار نه‌کاکل

ته‌نیه‌ته‌ن: شهرزی دوک‌س پیکوه له‌مه‌ید بی شهر [١] جنگ توپ‌ته‌ن

ته‌نیه‌کی: ته‌ماکو، توتی میرگه‌ه [١] تنباکو

ته‌نیه‌له: ته‌مه‌له، به‌ردی پتاغه [١] نشان ساختمان

ته‌نپه‌روهر: خو خوشه‌ویست، ده‌ست‌وین سبی [١] تن‌پرون

سەر

تەنەكە: ۱) كانرايەكە دەكرىنە دەقرى زۆن و شتى براۋ: ۲) پىوانەيەكە
زىكەي شازدە كىلو دەگرى: ۱) چىك حىلى: ۲) پىمايەاي مەدل
سارده كىلو.

تەبەكەچى: ۱) ۋەستاي تەبەكەكەدى: ۱) حىلى سار

تەبەكەساز: تەبەكەچى: ۱) حىلى سار

تەنى: ۱) تەك، تەسكى سول: ۲) ئاى تەسدىرى ناسك: ۳) قورمى
مەنچەل، سىمان، رەشپىي نىشتوى دوكل: ۱) تەك، نازك: ۲) نان
لواش: ۳) دودە، سىماي دىگ.

تەبى: تەبىيا، تەكەسە، تەكەشە: ۱) تەيا، تەكە.

تەنپال: ۱) يارىدەرو ھاوکار: ۱) تەكە و تەيا، بىر و ياور

تەبىگە: تەترا و چىندراۋ: ۱) تەفە.

تەسبى: تەنپاي، بى ھاودەم و تەكە كەتەتە: ۱) تەپلى

تەبىتى يەكەبەي، تەبىي، بى ھاۋالەي: ۱) ۋەد تەپ.

تەبىشت: ۱) لاكەلەكە: ۲) نىزىك، نىزىك: ۱) تەلو، خىب: ۲) نىزىك،
مىجور.

تەبىلە: پەمەزەك رىسروى نەمادەي كار: ۱) رىشتە رىسبە.

تەبىن حىن: ۱) تەبىن

تەبىشە: ۱) داگرى، داگرى، گىروى. (تەو ھاۋىيە لە تەنپەۋە داپە، ۱)
سرىپ، ۱) گىرى

تەو: ۱) تەو رەنگ بۇر، مەزى خۇلەكەرە رەنگ: ۲) دەنگى بانگ
كردى مىگەل بۇ ناۋخواردنەۋ: ۳) ۋىشەي پەسە بۇ گورانى يىز: ۴) تا،
بۇبەت، يۈ: ۱) گوسىن، ھاكستى: ۲) ۋىشەي ھاۋاندىن گەلە
پىخورى: ۳) حرف تەسبىن ھاۋاندى: ۴) س

تەو: ۱) تەۋە، ھاۋاندى، تەۋە: ۱) تەۋە

تەۋات: سەرو ھاۋەسەلە، تەۋەت و پىشودىزى: ۱) تەۋە

تەۋادار: پەمەزە، پەمە، تەۋە: ۱) تەۋە

تەۋار: ۱) تەۋەكەي بازى مەۋىيە: ۲) مەلى خىر و ھاۋەسەلە: ۱)
۱) تەۋە: ۲) كەلەكە چاى و تەۋە

تەۋازى: داۋاي بوردى كرى، عوز رىخۋازى: ۱) تەۋەت ھاۋەي

تەۋاسا: تەۋە، ۋە گىز: ۱) گىز و تەۋە.

تەۋاسان: ۱) گىز بۇر، تەۋە: ۲) تەۋە، تەۋە: ۱) گىز
شەن: ۲) تەۋە، تەۋە.

تەۋاسان: ۱) تەۋە، تەۋە: ۲) تەۋە، تەۋە: ۱) گىز كرى: ۲) تەۋە
كرى

تەۋاسىيان: ۱) تەۋە: ۲) تەۋە، تەۋە: ۱) گىز شەن: ۲) تەۋە
سەر

تەۋاسىيانەۋە: تەۋە، تەۋە: ۱) تەۋەت شەن.

تەۋە سىيائى تەۋەس حىل لە ھاۋەسەلە، پەمەزەندەم: ۱) تەۋە

تەۋاش: چەۋىس، تەۋە: ۱) تەۋە، تەۋە.

تەۋاشا روىس، تەۋە، تەۋە: ۱) تەۋە، تەۋە.

تەۋاشاخە: چىگەي شى ھاۋەسەلە، تەۋە: ۱) تەۋە، تەۋە.

تەۋاف: ۱) ھاۋەسەلە، تەۋە: ۱) تەۋە، تەۋە.

تەۋافەت: ۱) ھاۋەسەلە، تەۋە: ۱) تەۋە، تەۋە.

تەۋال: ۱) تەۋە، تەۋە: ۱) تەۋە، تەۋە.

تەۋانچە: ۱) تەۋە، تەۋە: ۱) تەۋە، تەۋە.

تەۋاندىن: ۱) تەۋە، تەۋە: ۱) تەۋە، تەۋە: ۱) تەۋە، تەۋە: ۱)
تەۋە: ۲) تەۋە

تەۋاۋ: ۱) تەۋە، تەۋە: ۱) تەۋە، تەۋە: ۱) تەۋە، تەۋە: ۱)
تەۋە: ۱) تەۋە، تەۋە: ۱) تەۋە، تەۋە: ۱) تەۋە، تەۋە: ۱)

تەۋاۋ بۇر: ۱) تەۋە، تەۋە: ۱) تەۋە، تەۋە: ۱) تەۋە، تەۋە: ۱)
تەۋە: ۱) تەۋە، تەۋە: ۱) تەۋە، تەۋە: ۱) تەۋە، تەۋە: ۱)

تەۋاۋ كرى: ۱) تەۋە، تەۋە: ۱) تەۋە، تەۋە: ۱) تەۋە، تەۋە: ۱)
تەۋە: ۱) تەۋە، تەۋە: ۱) تەۋە، تەۋە: ۱) تەۋە، تەۋە: ۱)

تەۋاۋى: ۱) تەۋە، تەۋە: ۱) تەۋە، تەۋە: ۱) تەۋە، تەۋە: ۱)
تەۋە: ۱) تەۋە، تەۋە: ۱) تەۋە، تەۋە: ۱) تەۋە، تەۋە: ۱)

تەۋەت: ۱) تەۋە، تەۋە: ۱) تەۋە، تەۋە: ۱) تەۋە، تەۋە: ۱)

تەۋەجى: ۱) تەۋە، تەۋە: ۱) تەۋە، تەۋە: ۱) تەۋە، تەۋە: ۱)

تەۋەخ: ۱) تەۋە، تەۋە: ۱) تەۋە، تەۋە: ۱) تەۋە، تەۋە: ۱)

تەۋە: ۱) تەۋە، تەۋە: ۱) تەۋە، تەۋە: ۱) تەۋە، تەۋە: ۱)
تەۋە: ۱) تەۋە، تەۋە: ۱) تەۋە، تەۋە: ۱) تەۋە، تەۋە: ۱)

تەۋەت: ۱) تەۋە، تەۋە: ۱) تەۋە، تەۋە: ۱) تەۋە، تەۋە: ۱)

تەۋەس: ۱) تەۋە، تەۋە: ۱) تەۋە، تەۋە: ۱) تەۋە، تەۋە: ۱)
تەۋە: ۱) تەۋە، تەۋە: ۱) تەۋە، تەۋە: ۱) تەۋە، تەۋە: ۱)

تەۋەس: ۱) تەۋە، تەۋە: ۱) تەۋە، تەۋە: ۱) تەۋە، تەۋە: ۱)

تەۋەزىن: ۱) تەۋە، تەۋە: ۱) تەۋە، تەۋە: ۱) تەۋە، تەۋە: ۱)
تەۋە: ۱) تەۋە، تەۋە: ۱) تەۋە، تەۋە: ۱) تەۋە، تەۋە: ۱)

تەۋەك: ۱) تەۋە، تەۋە: ۱) تەۋە، تەۋە: ۱) تەۋە، تەۋە: ۱)

تەۋەرى: ۱) تەۋە، تەۋە: ۱) تەۋە، تەۋە: ۱) تەۋە، تەۋە: ۱)

تەۋەزە: ۱) تەۋە، تەۋە: ۱) تەۋە، تەۋە: ۱) تەۋە، تەۋە: ۱)

تەۋەزەن: ۱) تەۋە، تەۋە: ۱) تەۋە، تەۋە: ۱) تەۋە، تەۋە: ۱)

تەۋەزە: ۱) تەۋە، تەۋە: ۱) تەۋە، تەۋە: ۱) تەۋە، تەۋە: ۱)

تەۋەزە: ۱) تەۋە، تەۋە: ۱) تەۋە، تەۋە: ۱) تەۋە، تەۋە: ۱)

تەۋەزە: ۱) تەۋە، تەۋە: ۱) تەۋە، تەۋە: ۱) تەۋە، تەۋە: ۱)

تەۋەزە: ۱) تەۋە، تەۋە: ۱) تەۋە، تەۋە: ۱) تەۋە، تەۋە: ۱)
تەۋە: ۱) تەۋە، تەۋە: ۱) تەۋە، تەۋە: ۱) تەۋە، تەۋە: ۱)

تەۋەزە: ۱) تەۋە، تەۋە: ۱) تەۋە، تەۋە: ۱) تەۋە، تەۋە: ۱)

تەۋەزە: ۱) تەۋە، تەۋە: ۱) تەۋە، تەۋە: ۱) تەۋە، تەۋە: ۱)

تەۋەزە: ۱) تەۋە، تەۋە: ۱) تەۋە، تەۋە: ۱) تەۋە، تەۋە: ۱)

تەۋەزە: ۱) تەۋە، تەۋە: ۱) تەۋە، تەۋە: ۱) تەۋە، تەۋە: ۱)

تەۋەش: ۱) تەۋە، تەۋە: ۱) تەۋە، تەۋە: ۱) تەۋە، تەۋە: ۱)
تەۋە: ۱) تەۋە، تەۋە: ۱) تەۋە، تەۋە: ۱) تەۋە، تەۋە: ۱)

تەۋەش: ۱) تەۋە، تەۋە: ۱) تەۋە، تەۋە: ۱) تەۋە، تەۋە: ۱)

تەۋەش: ۱) تەۋە، تەۋە: ۱) تەۋە، تەۋە: ۱) تەۋە، تەۋە: ۱)

تهوشوی؛ تشوی [۱] تیشه.

تهوقیر؛ جیواری، تهفاوت، تهواقفت [۱] تفاوت.

تهوق؛ (۱) ثالثی له تاسن؛ (۲) گهوی دوری مل و گهردن [۱] حلقه آهنی؛ (۲) طوق.

تهوقه؛ (۱) خشیکه ره ماشی ناگر زلف و بسکی بی ده گرن وراده گرن؛ (۲) دست بده دست بان، دهستی به کتر گوشی [۱] (۱) از پورالاب که بر زلف بندید (۲) دست دادن

تهوقه ته؛ پویه، شوی هره بهر له چاودارو [۱] بندترین نقطه کود یا درخت یا.

تهوقه سهوه؛ (۱) بهرترین شوی، تهوقته (۲) ته پنی سهوه [۱] (۱) اوج؛ (۲) تارک سر.

تهوقه گردن؛ ده دست بانه دست [۱] دست دادن.

تهوقه؛ بهرترین جی [۱] بالاترین نقطه.

تهوقه ته؛ تهوقن [۱] نگاه، تهوقن

تهولته؛ تهولته سیر گهوه تهولته [۱] طویله.

تهومان. ده بی اف سیر.

تهون به بی رایج، هوهی له خوری رهو [۱] یافتنی.

تهویگر؛ کسی که رایج ده نه بی [۱] باغتنده.

تهونوکه؛ تهونی جال جالوکه، تازی کاکه موشان [۱] تار عنکبوت

تهوه؛ بیور، تهور [۱] بیر

تهوه رگ؛ تهوه، تهوه، تهبروک [۱] تگرگ.

تهوه رگه یله؛ گلیرکه، تهوهی ورد [۱] تگرگ ریز.

تهوه ره؛ (۱) بهل و دهرد، بههومان؛ (۲) ناز و هوشیوی؛ (۳) خرو گروهریند که بهردش له سهری ده گتری [۱] (۱) آسب، گزید. (۲) آشوب و بهوا؛ (۳) محور سنگ آسب.

تهوه زه؛ تهوه، تهوه، لهش گران [۱] نیل.

تهوش؛ پوچ و بی بهره، خورایی، هیچ و پوچ [۱] پوچ و بی بهره.

تهوشق، تهشق [۱] نگاه، تهشق.

تهوق؛ (۱) سینی، پالنه بهی؛ (۲) تموشیه کی ره شه ولح [۱] (۱) سینی؛ (۲) نوعی بیماری شم دام.

تهول؛ سهوسهری، بهدفهر، بی ناگر [۱] شارلاتان.

تهوه؛ بهره، کفر، کوچک [۱] سنگ.

تهوه نتاش؛ بهر تاش، کفر تراش [۱] سنگ تراش.

تهوه نه؛ (۱) کوگاه تهوه؛ (۲) ته بهه، دهوری لیفهدرون [۱] (۱) توده اشیاء؛ (۲) سوزن لهافدوری.

تهوه نه دان؛ نیک هالان، لیک کو بهوه [۱] دور هم جمع شدن.

تهوه نه قری؛ بهره، قری، کفر بو هغدو تاوین، شهوه بهرد [۱] سنگ پرانی.

تهویر؛ جوری [۱] نوع

تهویل؛ باوجاوان، بوئل، نهی، ههیه، جهمین [۱] پیشانی

تهویلته؛ شارکه به کوردستان [۱] یکی ز شهرهای کردستان.

تهویلته؛ گهوه، پیشتر، گهوز [۱] طویله، اصطبل

تهه؛ وشهی سهیرمن، تهجا، بهجا [۱] کلمه تعجب.

تهه؛ (۱) تهه؛ (۲) بی وینه، بهکه [۱] (۱) کلمه تعجب؛ (۲) بی مانند.

تههتافک؛ یگه کیوله [۱] نعدی کوهی.

تههوه؛ دهسروکهی ههوری [۱] دستمال.

تههس؛ خلیسک، جیگهی لوس و زرد که لی هه لده جیسکین [۱] لین.

تههسوک؛ (۱) خلیسک، (۲) جیگهی خلیسک [۱] (۱) بهر خوردن؛ (۲) بهرید

تههسین هه لجهسک سهمس [۱] سوجه د

تههوه؛ وشهی سهیرمان [۱] کلمه تعجب

تههوه؛ وشهی تهشیادی، هه بهر [۱] هیهات.

تههول؛ رههول [۱] شکاف زرف و گشاد.

تهه؛ (۱) کمدی، زلم، (۲) فیره، اراده، اران؛ (۳) مهرج، بهیمار؛ (۴)

سو ادهوه که (دبیم تهی کرد) [۱] (۱) رم؛ (۲) گرامد؛ (۳) پیمان؛ (۴) طی کردن.

تههیا؛ ریک وید کری، ری گوم کردو، ری بی سیو [۱] و گم کرده. سرگردان.

تههیاخ؛ بهیاخ، بهیاخ، گانوک، دارده سنی له سئور [۱] چماق.

تههیاو؛ (۱) سارو باهاده یوکاریان بو سقه؛ (۲) کدیف سارو دهوله به بد [۱] (۱) آماده مهیا؛ (۲) تروتمند و سوده.

تههیاو؛ (۱) لیس یاز به سهر نیشن؛ (۲) هروکه، بالافز [۱] (۱) جای شستی یاز شکاری؛ (۲) هوا بیا.

تههیان؛ (۱) کاده کهر، جیری، خرمه تکاری ژن، کمهت، ههوه ش.

تههیاوه؛ (۲) تین، مهجه لی گهوهی حمام [۱] (۱) گشت؛ (۲) دیگ بزرگ حمام.

تههجه؛ سهوه ته، تهه تانه، ههده قری له تول تههرا بی [۱] سید.

تههجه سده، بهمس [۱] آکس

تههیر. مه، دله، سده اف بهرد.

تههیرک. حسل و بهررا به، نه وه. سیر دوس سهوه اف بی دیر به بهسکل بهره ساخه سید

تههیروک. بهره، به ره [۱] بگرگ

تههیر. حده، یگر، به بهده [۱] ره

تههیس به بهه بریکه [۱] درخس

تههسین ۱ به بهه سوه، بهسک بهه ۱۲ سال گزدر [۱] (۱) درخسین ۲ سعهو سس

تههسکه تهجه [۱] سید

تههله بهه که، کور [۱] سسه

تههیمان؛ اماان، چه بهر، دهوک و دیواری له شول [۱] در دیوار و چوب و ترکه ساخته شده

تههیا. بهه، بههیا [۱] بهه

تههینا بال؛ نه ییابال [۱] بی یار و یاور.

تههیه نه؛ خورک بهمالی زاوه یومانی بوک [۱] عدائی که ارخانه د مادیه خانه عروس فرستند.

ستون سردی سرحه، سسماک له کونای دروازه ترگ له سرحه کُنه
تینه ۱، سب، خشکی باوجوان؛ ۲) بهرؤ له حه یار [۱] ۶ زیور بیایی؛
۲) خیار کوچک

تی تهقان؛ هه لانی بهیده و به ترسهوه [۱] برسان گریختن،
تیتی، ۱) کونیه له شکلی بهرنده یومنان؛ ۲) دهنگی بانگ کردنی
مریشک [۱] ۱) گرده بان به سکن پرده برای بچه؛ ۲) صوتی برای
خوندن ماکیان.

تیج: بلاوی و بی سهر و بهری [۱] پراکندگی و پریشایی
تیچان بلاوی و باریک و بیک بون [۱] پراکندگی
تیچاندن: ۱) ورده به سه نورا روان؛ ۲) نارد ورده ورده به سه روزنی
دعد پرزاندن؛ ۳) بهری له شه سوشوفاری کردن [۱] ۱) سوخت
در تصور ریختن؛ ۲) کم کم اود پر روغن دغ باشدن؛ ۳) کنه از
شیطنت و بدگویی کردن.

تی چران: کوبونه وی حه شامانی دور [۱] اجتماع نبوه مردم،
بی چرزان: سچران اجتماع نبوه مردم،
تی چریکان: به دهنگی بهرز گورانی گوتن [۱] آواز خوندن یا صدای
بلند.

تیچو: ۱) تی شکو؛ ۲) له بهین چو [۱] ۱) شکست خورده؛ ۲) نابودشده.
تیچون: ۱) زبان دین تی شکو؛ ۲) بنه بر یون و هونان؛ ۳) هرج
هه لگرن، (ماله کهم زری تی چو) [۱] ۱) شکست خوردن؛ ۲) نابود
شدن؛ ۳) خراج برداشتن.

تی چهقان: شتی باریک بهشتی نه ستوردا چون تی هه لچون [۱] حلیدن،
تی چه قاندن: باریک و تیز به نه ستوردا کردن [۱] خلانیدن،
تی چه قس بی حه قس [۱] حلیدن در
تی چه نس سحاده [۱] بنگ سحاده

تیچین ۱) ده سنی ناد بهروبی داخ ده کس، ۲) نهوی پسکس و نه
ورده ورده به نه؛ ۳) ده زری؛ ۳) نهوی شهینایی و شوفاری له حه لک
ده کاف [۱] ۱) کسی که اود پر روغن دغ به باشد؛ ۲) ایکه سوخت در سور
رزد؛ ۳) سخن چین.

تیخ: دهه چدفور شیر و خه بجر [۱] لبه کار و چاقو و...
تیخ [۱] تیخ
تیحران: به سهولا چونه داو [۱] حلیدن در..
تیحزاندن: سس به هیر، بی به ندن [۱] حادس
تیحزین سحر [۱] حادس بی

تیخستن: ۱) حستنی شتی به تاوشتی تر؛ ۲) تی رو کردن [۱] ۱) تونهادن؛
۲) فرو کردن

تی خورن: لئی گوراندن، به هودو اندن [۱] بهیپ زدن،
تیخوچان: تی بر سحادن، به سیم تی س [۱] سسار گنج بهین
بیدان ۱) کار سکر (تیدانی گرم)؛ ۲) تی هه لسونی قوربان ماله م؛
۳) تی کورنمه وی پارچه، لئی زیاد کردنی سرحه به سرحه؛ ۴) سبی
که وی به ده لده (برج سبی تداوه) [۱] ۱) سحر کردن؛ ۲) سحر؛
۳) بکه که به هه و حس ۴) ابعاد سدن سش بر حیوانات

تیر: ۱) خه ست؛ ۲) نهوی به که وان ده بهاون؛ ۳) هه ول مانگی هه وین
[۱] ۱) عیله؛ ۲) تیر، ۳) بیرمه

تیر: ۱) ته سله، دژی برسی؛ ۲) بر (تیر گوشه)؛ ۳) رهنگی توخ؛ ۴)
ژورو به دل (تیر به شام کرد) [۱] ۱) سیر مقابل گرسنه؛ ۲) بر؛ ۳)
ریگ سیر؛ ۴) ار صمیم قلب.

تیر حو رخی گوردن سوسی [۱] حو رخی برر؟
تیرنه تیر هاوین که سنی که تیر له که وان ده هاوی [۱] سیر ایدار
تیرنه تازی: تیر هاویش [۱] تیر اندازی.

تیرنه نداز: سیر به ر [۱] بگ سیر نه ر
تیرنه نداری: تیر به بی اف بگ تیر به نداری
تیراچون: تی هه لچه قان، تی چه قان [۱] حلیدن،
تی رادان: ناو ده دیر و هوان بو خاوین یونهوه: (ناوی تی واده) [۱]
ایکشی کردن و شستن.

تیراندیش: بید به رمون، متعانه بی خردن [۱] اعتماد کردن، اطمینان
داس

تیراندوی سیر دس [۱] معمه دس
تیر کردن: ده ناو دا حن کردنهوه، تی چه قاندن [۱] فرو کردن،
تیرانگ: مسولدان [۱] سانه.

تیراو: سه ورده ده علی به سو [۱] سیر شاداب
تیراوی به سه ونی گس، سه و به سسی هه دور [۱] سد بی
تیراوی بر سه رس کوسکی و به حه سسه، حه به سه دور [۱] سیاه زخم،
تیراوژ: مه دایه که بیری هاو زری ده گانی [۱] تیروس،
تیرباران: ۱) ویکرا هاویشتی تیری زری؛ ۲) کوششی که سنی له لایه
ده ونه توه به تیر [۱] ۱) فرو ریختن تیر های بسیار و متوالی در هر طرف؛
۲) تیر باران، اعدام.

تیربون: له بر چیتی حلاس یون [۱] سیر شدن،
تیر تیر: چو ری مارمیلکه [۱] نوعی مارمیلک،
تیر تیر: سیر قومومه، خه سه گرو [۱] بر مچه
تیر خوارون: نهانی بر سیاه تی، خواردن نا بی نیار یون [۱] سیر شدن
تیر خوی: چیشتی نبوه سویر [۱] آتش نیم شور،
تیردان: هه گبهی تیران، چیه گبهی تیر که وان [۱] ترکش، نوردان.

تیر تان: ده سوردی و ده [۱] حو رخی
تیرشتن: تیر بر [۱] ریختن بوی

تیرک: تالودار در راه لئی میج [۱] تیر سلف،
تیرک خورچینی گه وره، جهولی دونه [۱] خورچین بزرگ،
تیرنج: پهراوی پیرگ و شهه، که نه وی حیه و کراس [۱] سه جاف،
تیرو: ۱) تیروی، داریکی تیر و وره و ده وه؛ ۲) خانه وری دنده [۱] ۱)
درختچه ایست جنگلی؛ ۲) جاور درنده.

تیروانین: توشا کردن به زهقی [۱] خیره در چیزی نگریستن،
تیروژ: تیشکی حور [۱] آفتاب.

تیر و ژو: پارچهی در ژو که له کراسی و نانه [۱] قطعه پارچه بلند و پیراهن
زبان

تیرۆك: دروكه به كی خهراشی كراو بو نهنگوتك پان كردهوه [۱] نورد.
 تیرۆكردن: ده باوان، تیش [۱] فروكردن
 تیرۆی: داری تیرۆ [۱] در حنچه ایست جنگی.
 تیره: (۱) تایفه، به شیک لهو را (۲) نهخته به له موره (۳) سهبره چهرمی
 باریک برین کلاش: (۴) شانه ههنگری به سهبره لادیدراو [۱] (۱) طایفه:
 ۲. کردی ارشالیزار (۳) نسه چرمی که در کفش دست دوز «کلاش»
 به کار برند: ۴. شابه غسل جیده شده.
 تیره خوره: نهو نهو ی برسی تیره گاه خوارمی زه می برسیه [۱] ن
 مقدار ار خوراک که گرسنه را سیر کند.
 بیره شان: شانه ههنگو برین [۱] کدوی غسل.
 تیره غه، مو غه، موره سب [۱] ماره
 تیره که درایی له بهرایی: [۱] فریم
 تیره گه شان: مله کیو [۱] هه کوه.
 تیره ماره: جو ری ماری باریک [۱] نوعی مار باریک.
 تیری: (۱) خه سسی، دژی شلی و تراوی (۲) نایی نهنگی نه ندور [۱] (۱)
 غلب: (۲) نان لواش.
 تیری: (۱) دژی برسیه تی: (۲) توخی رهنگ [۱] (۱) سیری: (۲) پُر رنگی.
 تیریز: سئ سوچیک له پهر ویزی کراسدا، گرول [۱] تکه پارچه مثلثی در
 حاشیه بیراه زمانه
 تیریز: تیرۆ [۱] افتاب.
 تیرنه تی، بهر نهری برسیه تی [۱] سیری.
 تیز: (۱) کوره له، کورا گیاهی کی تیزه له تاودا ده زوی: (۲) گالته پی کردن و
 نهوس تی گرئن [۱] (۱) گیاهی ست آبی: (۲) ریشخند کردن.
 سیز، کوئی لای چه خماخی بهنگی ره شوکی که باریکه باروینکی بیدایه
 [۱] سوراخ زیر چخماقی در تنگ سریر.
 تیزاب: ناوی دو له پاش کولاندن و کرده شهیرۆو که شک [۱] پس مانده
 دوح پس از جوشانیدن و کبخ گرفتن.
 تی زان، ناو سا ییدا بو: (چاوم فرمیسی کی تی زان) [۱] اب یا مایع در
 چیری جمع شدن.
 تیزابگ: (۱) موسولدان، میزه ندان: (۲) پزدان: (۳) کیسه ی لاستیکی که
 هوی تیده کن پرمدا لان [۱] (۱) مثانه: (۲) زهدان: (۳) بادکنک.
 تیزپی کردن: گالته پی کردن [۱] مسخره کردن.
 تیزپیوه کردن: سو پیوه کردن خور پیوه کردن [۱] انگنک کردن
 تیز که سری نهنگ [۱] بگ: تیر.
 تیزو: هه تیز رین، سل و هه لیس [۱] عصی مزاج.
 تیزه ۱۱ تیزی تفه بگ: (۲) سهبروکی باریکی ش [۱] (۱) نگ: تیر: (۲) بک
 باریک
 تیره نره: به له پی، گه له ک بهز [۱] شتاب
 تیزه تیزه دان، به له له لی کردن، وه به حسیس [۱] به سبب واد سن
 تیزه تیزه لی کردن: سهبره سهبره بو کردی کاری [۱] به شتاب واد ستن.
 سیز ۱، حیره ی بوسی رمان سوس ۲، نیخی به برشت: (۲) نوئد له کارو
 به وشت (۴)، (۱) تیزتی پهره: (۵) پی دگر، سور [۱] (۱) مره تده: (۲)

برسه: (۳) حاک، (۴) با سبب و نجله: (۵) اصرار ورزیدن
 تیز: تیز [۱] بگ: سیز.
 تیزاو: (۱) ناوی دژی کولاو، تیزاب: (۲) مهربوت و به کار [۱] (۱) پس مانده
 دوح جوشیده: (۲) چالاک.
 تیزاو: سز [۱] بگ: تیزاو
 تیزبال: مله روز حیرا به قرین [۱] یزدل.
 تیزبون: (۱) پی دگری، سوربون به سهبره دوا: (۲) له کولیه وه گوزان،
 تیزبون [۱] (۱) سجاج و اصرار: (۲) تیز و تر شدن
 تیزک: تیرۆ، بیشکی [۱] دوز [۱] سعه آفتاب
 تیزک: به چکه ساوای چانه وری دزنده [۱] نوزاد حیوان دزنده
 تیزو کردن: (۱) ساوین و له چهره د نی تیخ: (۲) دهمدان و هه لخراندن [۱] (۱)
 تیز کردن: (۲) تشجیع.
 تیزه: نانه شان، سه له ی بالوتی برنج و ساوار [۱] آبکش.
 تیزه قان: هه لخرین دمه در، هاهدر [۱] مشوق
 تیزه بگ: ریژی روی روزه حوزو بهورم [۱] مقصب بر ب
 تیزی: (۱) نامی توبه، چیزه ی زمان سوئین ۱۲ به برست بول، دری
 کول، تیزی [۱] (۱) تندی مزه: (۲) یونگی.
 تیس: (۱) توسی، تیسو، گیاهی کی دژاویده، حیوه ی یو موره کعب ده کار
 ده کن و به کعبی کف ده کا وک ته سیر ۱۲ سو پی، بهردی چکولدی
 بان و لوس و نهنگ [۱] (۱) گیاهی است حارد و: (۲) شن یهن و صاف و
 بارک
 تیسو: (۱) هه سان، بهرده زوره، بهردی که چه قوی پی تیز ده کس: (۲)
 سحکه نسراری نه زمونی زیر [۱] (۱) سنگ سوهان: (۲) محک
 تیسوین: پند سارین، تی هه لسون [۱] ساندین بر.
 تی سروه وان: لید و دارکاری له نه غفل [۱] کتک کاری ناگهانی.
 تی سروه اندن: دارکاری کردن، لیدان له بر و نه کار [۱] کتک کاری کردن.
 تی سروه وین: تی سروه و ن [۱] کتک کاری ناگهانی.
 تیسک: (۱) چه پکیکی پچوک له کولکه: (۲) زهنگه ته تر: (۳) موی دیز:
 (مزیکی به تیسکه) [۱] (۱) دسته کوچک از مو: (۲) دسته کوچکی از
 یک خوشه انگور: (۳) مویا شم دراز.
 تیسکن: زور بهمو، کونک [۱] پشمالو، پرمو.
 تیسکو: تیسکن، کولکن [۱] پشمالو
 تیسکه: (۱) تیزه ی تفه بگ: (۲) تروسکه، درهوشین [۱] (۱) جامگی تفنگ:
 (۲) درخشش.
 تیسکه تیسک: تروسکا نه وه، له دور وه درهوشین [۱] درخشیدن از دور.
 تیسسیریاگ: مرۆی پتهوی قهده ستور [۱] سبه و کت و کلفت.
 تیسسیریان: پتهوین و نه ستوری به ساغیه وه [۱] دُرُسی و کُفنی اندام
 تیسو: تیس، توسی [۱] گاهی خاردار.
 تیسون: تی ساوین [۱] ساییدن بر.
 تیسوی: تیسو، توسی [۱] گاهی ست خاردار
 تیش: (۱) بهردی بلندی واسو بوس و هه لچو له جیاد: (تیشه ساج)،
 (۲) چوی بدل، چگی لوس کراو میچی سارا: (۳) تیزی به برشت [۱]

سك كرد به ووه. بریتی له هعمو گیاه شکانندن. (لهشی همموتیک کرده ووه)
 [کتابیه ارشکستن اعصای بدن دو کتک کاری.
 تیک گریان: (۱) ده تاو یک ترمان: (۲) بریتی له عل ده برملی یک نا
 [درهم فروشدن: (۲) کتابیه از گلاویر شدن.
 تیکله: (۱) پهری پیچوله، منجه لوکه: (۲) حمزوی ناوکیشان [دیک
 مسی کوچک: (۲) سیوی ایکشی.
 نیک لهف: نیکرای، بن هه تیرارمن [درهم، بدور استند.
 تیکمه: نه نه، نه نه، نه نه، نه نه [نوکه
 تیکوپیک: به چاریک خراکراو، بن سهره و به ده [درهم،
 تی کوبان، حستنه ووه به زور [سپوختن،
 تی کوتاندن تی کوبان [سپویدن،
 تی کوتاندن تی کوبان [سپوختن،
 تی کوشان: نه فلا کردن، هه وئان [کوشیدن،
 تی کوشین: تی کوشان [کوشن
 تی کوشین: (۱) نلیب تریب، مان وئین له شور بادا: (۲) دو غره سه،
 دو غره [تیرید: (۲) سالاد ماست و نان خشک،
 تیکه: (۱) لوت، پارچه له شپک: (۲) پایوله، له فقه: (۳) یارو [یاره: (۲)
 ساندویج: (۳) لهه،
 تیکه: ده تاو [تیکه (حای تیکه میور تیکه) [بر بر نوی
 تیک هلال تیک لال، تیک هلال [تیکه میور
 تیکه تیکه: تیکه، تیکه، تیکه [تیکه
 سیکل تیک لهف، لندراو، تیکه [تیکه
 تیکه لاو: تیکه [درهم، آمیخته،
 تیکه بون: (۱) تیکه، به پناو یکده چون: (۲) بریتی له جوت بون
 تیکه [تیکه، (۱) درهم آمیختن: (۲) کتابیه ز جفت گیری نو ماده
 تیکه تیکه: بن سهره و به ده، هه لندراو، شواگ [اشفته، درهم
 تیکه لاندان: نهف لهف کرن، لندراو به ده ریای به کهرچک: (شیره که
 تیکه ده [تیکه بهم زدن
 تیکه کردن: آویته کردن، لیکدن، آمیخته کردن [تیکه
 تیکه و تیکه: تیکه، تیکه [تیکه
 تیکه به: ورده به ده و نه به تیکه [تیکه
 تیکه لی: (۱) نهف لهف: (۲) تیکه به: (۳) بریتی له دوستایه تی و
 خزمه تی (۱) آشتگی: (۲) آمیختگی: (۳) کتابیه از درستی و
 حوی شانندی.
 تیکه وین: (۱) که و نه ووه: (۲) تیکه وین و تیکه (له وازی دا: (۳)
 بریتی له ده کردن بولا بریدی لهش پیسی: (۴) به وری نه رایه ووه ووشی
 کاریک بون (۱) افتادن نوی: (۲) باختن در بازی: (۳) کتابیه ز غسل:
 (۴) از وری بی اطلاعی دسم به کاری رفتن.
 تیکه و تیکه: به ده لندراو، بن سهره و به ده تیکه [تیکه
 تیکه وین: نه تاو تیکه و به تیکه [تیکه
 تیکه و هاریشتن: تیکه وین [تیکه
 تیکه و تیکه: تیکه وین [تیکه

نیمه سینه

سینگه برهنه جسته [۱] دینوی

نیلماسک! تیسملک، پارچه‌ی پاریک و دین [۱] نوار پارچه‌ای.

تیلمه: نیماسک [۱] نوار پارچه‌ای.

تیله: ۱) بیچووسه‌گ توتکه‌کسولک، توبه: ۲) سوچ، فوژین: ۳) تیل.

تیر: ۱) بوله‌سگ: ۲) گوشه: ۳) تیله

تیله: ۱) سینه نه‌سهره، گدم ره‌نگ [۱] گندم‌گون، سپه‌نام

تیله‌که کول کوله‌پشت [۱] کوله‌پشت

تیله‌که: تیه‌که [۱] کوله‌پشت

تیله‌مار: ۱) به‌جکه مار، چیلی مار: ۲) ماری پاریک [۱] ۱) بچه مار: ۳)

ماری پاریک

تیلی: ۱) واده‌ای، آب مراده

تیلین: ۱) سینه، ۲) سینه، ۳) سینه، ۴) سینه

تیم: ۱) لیس‌ده: ۲) ده‌قیم، دیم، ماری‌ری ده‌ژم [۱] ۱) ژمن: ۲)

می

تیماج: پستی تازه‌لی خوش کروی ده‌یاغ فرو [۱] مین

تیمار: ۱) رنک کردنی به‌کسم، شالو قاشاع کیشمان: ۲) خرمت و

ناگاری له‌مخوس: ۳) گویدیکه له‌کور، ستان [۱] ۱) شان کشیدن

و نمیز کردن ستور: ۲) پرسناری و مرفیت: ۳) دهی در کردستان

تیمارخانه: نه‌خوسه‌ت، خسته‌خانه [۱] بیمارستان

تیمارگه: ۱) برین پیچ، یارینداری جه‌کیم: ۲) خرمتکاری نه‌خوش:

۲) رنک‌ده‌ری به‌کسم [۱] ۱) پرشکیر: ۲) پرسناو: ۳) مهر اسب،

تیمان: ۱) دمان، رمان، سهرگردانی: ۲) ده‌ناو، اندا [۱] ۱) سرگردانی و

درماندگی: ۲) میان‌ما

تیماج: ۱) تیماج، جوزی پیستنی به‌ک: ۲) پرشنی پاریک له‌چهرم [۱]

۱) میشن: ۲) بورچرمی

تیمار: دامو [۱] درمانده

تیمچه: قه‌یسوری، بارارزکه له‌باراری گه‌وره‌ده [۱] تمچه

تیمروگن: ۱) سینه، ۲) سینه، ۳) سینه، ۴) سینه، ۵) سینه

تیمور: ۱) سینه، ۲) سینه، ۳) سینه، ۴) سینه، ۵) سینه

تیمیک: ۱) سینه، ۲) سینه، ۳) سینه، ۴) سینه، ۵) سینه

تس: ۱) سینه، ۲) سینه، ۳) سینه، ۴) سینه، ۵) سینه

تس: ۱) سینه، ۲) سینه، ۳) سینه، ۴) سینه، ۵) سینه

تس: ۱) سینه، ۲) سینه، ۳) سینه، ۴) سینه، ۵) سینه

تس: ۱) سینه، ۲) سینه، ۳) سینه، ۴) سینه، ۵) سینه

تس: ۱) سینه، ۲) سینه، ۳) سینه، ۴) سینه، ۵) سینه

تس: ۱) سینه، ۲) سینه، ۳) سینه، ۴) سینه، ۵) سینه

تس: ۱) سینه، ۲) سینه، ۳) سینه، ۴) سینه، ۵) سینه

تس: ۱) سینه، ۲) سینه، ۳) سینه، ۴) سینه، ۵) سینه

تس: ۱) سینه، ۲) سینه، ۳) سینه، ۴) سینه، ۵) سینه

تس: ۱) سینه، ۲) سینه، ۳) سینه، ۴) سینه، ۵) سینه

تس: ۱) سینه، ۲) سینه، ۳) سینه، ۴) سینه، ۵) سینه

تس: ۱) سینه، ۲) سینه، ۳) سینه، ۴) سینه، ۵) سینه

تس: ۱) سینه، ۲) سینه، ۳) سینه، ۴) سینه، ۵) سینه

تس: ۱) سینه، ۲) سینه، ۳) سینه، ۴) سینه، ۵) سینه

تس: ۱) سینه، ۲) سینه، ۳) سینه، ۴) سینه، ۵) سینه

تس: ۱) سینه، ۲) سینه، ۳) سینه، ۴) سینه، ۵) سینه

تینگ: ریه‌لی پوزو، راه‌نگاره‌ی شال [۱] نارهای قو در ساسانی

تینگ: ۱) تلو، بادامی لای‌مل لویه‌س: ۲) بومی سینه، سی‌ای: ۳)

لوزین: ۲) تشنه.

تینگ: ۱) سینه، ۲) سینه، ۳) سینه، ۴) سینه، ۵) سینه

تینگ: ۱) تینگ، تی: ۲) گهر، قورگ [۱] ۱) تشنه: ۲) گلو.

تینو: به‌پیتیکی به‌ناو بانگی جه‌نگ‌نامه [۱] دست‌نی حماسی و مشهور.

تینو: ۱) سینه، ۲) سینه، ۳) سینه، ۴) سینه، ۵) سینه

تینو: ۱) سینه، ۲) سینه، ۳) سینه، ۴) سینه، ۵) سینه

تینو: ۱) سینه، ۲) سینه، ۳) سینه، ۴) سینه، ۵) سینه

تینو: ۱) سینه، ۲) سینه، ۳) سینه، ۴) سینه، ۵) سینه

تینو: ۱) سینه، ۲) سینه، ۳) سینه، ۴) سینه، ۵) سینه

تینو: ۱) سینه، ۲) سینه، ۳) سینه، ۴) سینه، ۵) سینه

تینو: ۱) سینه، ۲) سینه، ۳) سینه، ۴) سینه، ۵) سینه

تینو: ۱) سینه، ۲) سینه، ۳) سینه، ۴) سینه، ۵) سینه

تینو: ۱) سینه، ۲) سینه، ۳) سینه، ۴) سینه، ۵) سینه

تینو: ۱) سینه، ۲) سینه، ۳) سینه، ۴) سینه، ۵) سینه

تینو: ۱) سینه، ۲) سینه، ۳) سینه، ۴) سینه، ۵) سینه

تینو: ۱) سینه، ۲) سینه، ۳) سینه، ۴) سینه، ۵) سینه

تینو: ۱) سینه، ۲) سینه، ۳) سینه، ۴) سینه، ۵) سینه

تینو: ۱) سینه، ۲) سینه، ۳) سینه، ۴) سینه، ۵) سینه

تینو: ۱) سینه، ۲) سینه، ۳) سینه، ۴) سینه، ۵) سینه

تینو: ۱) سینه، ۲) سینه، ۳) سینه، ۴) سینه، ۵) سینه

تینو: ۱) سینه، ۲) سینه، ۳) سینه، ۴) سینه، ۵) سینه

تینو: ۱) سینه، ۲) سینه، ۳) سینه، ۴) سینه، ۵) سینه

تینو: ۱) سینه، ۲) سینه، ۳) سینه، ۴) سینه، ۵) سینه

تینو: ۱) سینه، ۲) سینه، ۳) سینه، ۴) سینه، ۵) سینه

تینو: ۱) سینه، ۲) سینه، ۳) سینه، ۴) سینه، ۵) سینه

تینو: ۱) سینه، ۲) سینه، ۳) سینه، ۴) سینه، ۵) سینه

تینو: ۱) سینه، ۲) سینه، ۳) سینه، ۴) سینه، ۵) سینه

تینو: ۱) سینه، ۲) سینه، ۳) سینه، ۴) سینه، ۵) سینه

تینو: ۱) سینه، ۲) سینه، ۳) سینه، ۴) سینه، ۵) سینه

تینو: ۱) سینه، ۲) سینه، ۳) سینه، ۴) سینه، ۵) سینه

تینو: ۱) سینه، ۲) سینه، ۳) سینه، ۴) سینه، ۵) سینه

تینو: ۱) سینه، ۲) سینه، ۳) سینه، ۴) سینه، ۵) سینه

تینو: ۱) سینه، ۲) سینه، ۳) سینه، ۴) سینه، ۵) سینه

تینو: ۱) سینه، ۲) سینه، ۳) سینه، ۴) سینه، ۵) سینه

تینو: ۱) سینه، ۲) سینه، ۳) سینه، ۴) سینه، ۵) سینه

تینو: ۱) سینه، ۲) سینه، ۳) سینه، ۴) سینه، ۵) سینه

تینو: ۱) سینه، ۲) سینه، ۳) سینه، ۴) سینه، ۵) سینه

تینو: ۱) سینه، ۲) سینه، ۳) سینه، ۴) سینه، ۵) سینه

تینو: ۱) سینه، ۲) سینه، ۳) سینه، ۴) سینه، ۵) سینه

تینو: ۱) سینه، ۲) سینه، ۳) سینه، ۴) سینه، ۵) سینه

تینو: ۱) سینه، ۲) سینه، ۳) سینه، ۴) سینه، ۵) سینه

تینو: ۱) سینه، ۲) سینه، ۳) سینه، ۴) سینه، ۵) سینه

تینو: ۱) سینه، ۲) سینه، ۳) سینه، ۴) سینه، ۵) سینه

تینو: ۱) سینه، ۲) سینه، ۳) سینه، ۴) سینه، ۵) سینه

تینو: ۱) سینه، ۲) سینه، ۳) سینه، ۴) سینه، ۵) سینه

ج

جا: (۱) جیگه، جی: (۲) کهوایو، کهوایه: (جایابی، جایایو، (۳) تینر، له ناک، ما: (چا چیان کرد: (۴) نهوسا، نهوعانه: (بانهو بر و اجا و دهره بولاسان: (۵) یلهو دهره چیه: (پیاگتی چدره: (۶) جیگهو بان، بونی، نه، خوشه له جاد که قنوه: (۱) حای، (۲) پس: (۳) در شیه: (۴) آنگاه: (۵) پایه و مقام: (۶) رختخواب، بستر جاتاسسه: به جی، مو، جیمای دو کهوایو: (۱) حاساده، جاب: حوا، بهرسف: (۱) پاشح، جات: پاشگری کویه، تایه تی بو میوه و سه وزی ده گوتری (میو، جات، سه وزی جات: (۱) پسوند جمع، هاتره: نه عتا کیو بلکه: (۱) نر ره کوهی، جاتنه: جال جانوکه، جولانه، کاکله موشان: (۱) عسکوت، جاجی: هدلویه که له کاکله گوپرو هه بگرین ده کری: (۱) خوداکی از عس و گردو، جاجک: بنیشت، بهوشت، شیلای داره بن: (۱) سقر، حاحکه تاله: شیدی د ره بن که هیشتا نه کولیدراوه، بنیشته نال: (۱) سمر تلح، جاجکه خوشه: شیرای داره زوانی کول پندرا، بنیشته خوشه: (۱) سقر سیرین، جاجک: (۱) سقر، جاجم مومج، نمر ویکه له خوری، نومی نیوه ده بیچن: (۱) جاجیم، حاحک، کاهوی هه جیوا نه ناو ماستدا: (۱) سالاد ماست و کاهو، جاجن، حاحک و سقر، جاجکه: جاجک: (۱) سقر، جاجکه تاله: حاحکه تاله: (۱) سقر تلح، جاجکه خوشه: حاحکه خوشه: (۱) سقر خانییدی، جاج: (۱) ده سکی له گه لای توتن: (۲) توره که بان، کیسه ی پدرو توتن که سیفار کیش هدلی ده گری: (۳) ناسان، چه پدرو: (۴) زید، ژیکه منالی: (۵) قه باله ی مولک: (۶) جیگهی ناگر: (۷) کاکولی سقر تویل، گودله: (۱)

یک بسته ابرگ توتون: (۲) توریه توتون و کاعد سبگار: (۳) پرچی: (۴) زادگاه: (۵) سند مالکیت: (۶) آتشدان: (۷) کاکل، جادان: (۱) پدرو خودمست: (۲) حق نشین، خدلفه: (۳) بهجن و غافلانه: (۱) محترم و بلند پایه: (۲) جانشین: (۳) معقول و بجای، جادو: سحر، سحر، سحر: (۱) جادو، جادو باق: سحر پدرو، جادو کمر: (۱) جادوگر، جادوبه ن: نوشته ی جادو به تال که: (۱) تمویل، باطل کننده سحر، جادو به بند: جادو بن: (۱) بهوید، دعای صد سحر، جادو کار، سحر بار: (۱) جادوگر، جادو که: سحر بار: (۱) جادوگر، جادو که: سحر بار: (۱) جادوگر، جادو گه ری: سحر بازی: (۱) جادوگری، جادو: شهدم، کاروانه ری، ریگهی بان و پیکوت کر و: (۱) خیابان، جاد: (۱) ده حقه، ههل، که زرت: (۲) وه حبه، کات: (۱) دمه، (۲) گاه، جاد: (۱) پدرو، جیگهی ده خلی درونه کر و: (۲) شویی گیایه کی نایه تی (سمرگز جاد، که ما جی: (۳) له ره رگه: (۴) رگه بان بدده گی پدرو، (جاریان کیشا: (۵) رهوی ته کیلدر او: (۱) زمین درو شده: (۲) محل رستن گیاهی مشخص: (۳) مرتفع: (۴) اعلام عمومی: (۵) زمین شخم برده، جاران: له کانی رابردو، بهرله ئیسته: (۱) سابقا، جار به جاد: (۱) کت له دوی کات: (۲) که زرت له دوی که زرت: (۱) گاه بگاه: (۲) دفعه به دفعه، جار جاد: به ده نکوب: (۱) احیاناً، جار جاد: له زور کات نده، کایک: (۱) گه گاه، جارچی: راگه بن، فاو که ره بده نگو باسیک: (۱) جارچی، منادی، جاردان: (۱) رگه بان بدده گی پدرو: (۲) کوکردنموی مردم بوکاری: (۱) حارکشیدن: (۲) مردم - برای کاری جمع کردن، جار راهیشتن: خه پدرو کتن به قه: (۱) جارکشیدن،

جافری: جعفری، به قده نوس، سموزیه ده خوری [ج] جعفری، یکی از سپریحات

جافه تی: مه لیه ندی حاف نشین [ج] مطقه سکوت ایل حاف.

جاکه ش: ده ریت، هور مساح، که وواد [ج] هر مساق، دیوت.

جاگرتنه: دانیشتوی همیشه بی له تاوایی دا [ج] مفیم

جاگه: شوین، حیگه [ج] مکان.

جال: بارته قا، له بهرانیهر، له تولمدا قهره بو [ج] در زای، در عوض

جال: (۱) جحیل، نوجوان، لاوا (۲) داو، دو له هود، مویو من راو کردن

[ج] (۱) برنا، جوان؛ (۲) دام.

جالجالوکه: کاکله موشان، پس پسه کوله، پیروسک [ج] تارتنگ، عسکوت

جاله: داریان تمقته ی پسه روبار رابه ل کراو بو پسه وده [ج] جویی که

بجای کُراو میهد

جاله جاره، تازیر، توتور [ج] سنگ غلتان از کوه

جاده: (۱) قاب، زه رکه ده فری قولی چکوله له کازا، ناس؛ (۲) شوته (۳)

ناوینه؛ (۴) جیگه ی من، شوینی من [ج] (۱) طاس؛ (۲) شیشه؛ (۳) پیه،

(۴) جای من.

جامال: ماله گه وده، خانه دار [ج] خاندن.

جامالگه: هه واری چول، زوژانا کوچهر لی نه مایی [ج] بیلاق خالی شده.

جامانه: ناغانانو پارچه ییکه بیوان دیکه نه میره [ج] نوعی دستار

مردانه

جامیان: (۱) ده لالی ولاغ فروشتن، (۲) قیلپازو ده سپر [ج] (۱) دلا ستر،

(۲) کلاه بردار.

جامپازه: دست بلند کردن و هله یزینی تمسپ یان وشر [ج] ورجهیدن

اسب یا شتر.

جامپازی: (۱) ده لالی رلاح فروشتن؛ (۲) ده سپری و قیلپازی [ج] (۱)

دلالی ستور؛ (۲) کلاه برداری.

جامچی: شوته بر [ج] شیشه بر

جامخانه: شوینی رانانی شتی فروشتن [ج] ویتریس

جاملوس: روان لوس، ماست وکمر، پیازی به کلکه سوته [ج] جاپوس

جامولکه: زهرکی بچوت، تاسولکه [ج] طاسک.

جامولکه: جامولکه [ج] طاسک.

جامولّه: جامولکه [ج] طاسک.

جامه دانه: (۱) جاماده (۲) مالدان [ج] (۱) بگا: جامانه؛ (۲) زهدن.

جامه دانی: جامانه [ج] بگا: جامانه

جامه لوس: ده ونه ری ریا باز [ج] جاپوس.

جامه مهرگ: کفش، بهرگی مردو [ج] کفن.

جامه ک: نارینه [ج] آیه.

جامه نه: (۱) به حی ماو، حی ماو دواکه ونه (۲) میرات، که له پور [ج] (۱)

به جای ماده (۲) میرات

جامیر: (۱) پیاک خاص، حوشرو؛ (۲) نازا، رهشید، پور [ج] (۱) رادمرد؛

(۲) شجاع.

جان: (۱) جود، له بهر دلان؛ (۲) گیان، روح؛ (۳) کان، مه عه نه: (گنه جان

جَارَز ده ودر، عیدر می مه عیدر [ج] تیر

جَارَز یون، وه در دوس [ج] تیر رس

جَارَز کرد، وه در کردن [ج] تیر کردن

جارس وه در ده سن [ج] تکر

جاركیشان: حدر، هسس [ج] حدر سسد

جَارَمَاز: بهر مال، دوگرد، چانمار [ج] سجاده

جَارَنَن: جارجاره، جاربهاری [ج] گه بگاه.

جَارَو: (۱) قسلاو حوله میش بو سوادانی هه وژو: (۲) گه سک کبر.

گَرَز [ج] (۱) سروج؛ (۲) چارو

چار و بار، چار و بار [ج] گاه.

چار و پسه به، سو فی، او به چارو قسل؛ حونه مس نه سو سو، سو سو

بر کراو [ج] سروج اندو

چار و فک: گه سک [ج] چارو

چار وه جاری: کتی له کاتان [ج] گاه گاهی.

چاره: (۱) چاله، تونور، ناویره بهردی پاردی گلاره وه سو له کیف؛ (۲)

نامرانیکی موسیقایی [ج] (۱) سگ غلتیده از کوه؛ (۲) از آلات

موسیقی

جاری زنی برای میرد [ج] ری برادر شوهر.

جاری: (۱) کاتیک؛ (۲) نیستا بهیله، لی گهری، (جاری ناوانی) [ج] (۱) یک

وخت؛ (۲) بگرد باشد.

جاری تر: (۱) وه حنیکی دیکه؛ (۲) ده هه به کی تر [ج] (۱) دیگر گاه؛ (۲)

دیگر بار.

جاری جارن: بهر له نیستا، له پشود [ج] روزهای پیشین، در گذشته

جاریک: (۱) که زه تیک، هه لیک؛ (۲) وه حنیک، ده میک [ج] (۱) یکبار، (۲) یک

زمان.

جاریکان: (۱) وه ختی له رابردو؛ (۲) نه هیشا [ج] (۱) زمانی در گذشته؛ (۲)

نه هوز

جاریک له جارن: ده میک له ده مان [ج] وقتی از وقاب گذشته.

جاریکبان: حاریک له جارن [ج] یکبار در گذشته.

جاسوس: شوهار، زونگیر، خه وهر دز [ج] جاسوس.

جاسوسه: مه گرتز، قوتکه ی سه رولله ی تفهنگ [ج] مگسک تفهنگ.

جاش: (۱) به چکه کی کمر؛ (۲) پیدری زن به واده ماره ده کاو کری ده ستینی

(۳) بریتی له حول فروش به داگیر که رانی ولات [ج] (۱) کره خر؛ (۲)

محل؛ (۳) کتابه از خود فروش به بگانه

جاشک: به چکه کمر، ده حشک، جه حشک [ج] کره خر.

جاشکوله: به چکه کمری ساوا [ج] کره خر کو چولو.

جاشولکه: جاشکوله [ج] کره خر کو چولو.

جافه: (۱) جلف، به تده ده، به گو جواو؛ (۲) ناوی عه شیرینی زورو

گهر ره به کوردستان، که له هوزی گارانی قه دمه وده که ونه وده؛ (۳)

کیده که له تاو ده وری گونیکی وه ووشی هه به [ج] (۱) جلف ویداد؛ (۲)

نام عه شیریه دی در کوردستان؛ (۳) گیاهی (اسب ابری یا گلهای بفش.

جافه: سو که له نوی جعفر [ج] محمف جعفر.

له نيزيك حومه نه؛ ۴) باخچه [۱] زيبا، ۲) حان؛ ۳) معدن؛ ۴)

ن تخه

جانبانه: ۱) گراوی، مشووه، ياری مېوېنه؛ ۲) ژبی زم درېزو سارمو
سه نېه [۱] معشوه؛ ۲) وړ سلطه.

جانباز: حامبار [۱] بگا، حامبار

جانبازه: حامباز [۱] بگا، جامبازه.

جانبازی: جامبازی [۱] بگا، جامبازی

جانتا: ۱) خورچینی چکوله ی سهرشی گه روگن؛ ۲) چمه دان، باولی
[۱] کوبه پشنی میاخان؛ ۲) حمد

جنداو: لشکرچی ترکان [۱] سر بر ترک عثمانی.

جاسداران: مه لسه دېنک و گوتنکه له نزيك سهرده شت به کوردستان [۱]
منطقه و دهی در کوردستان.

جاند رم: بوليسي ناوشا، قولچی، داروغه [۱] ژاندارم.

جندره: حبه وهر ريدو [۱] چنده را فیر و ح.

جنداس: ۱) حورن حمریر؛ ۲) چندراو له گوش [۱] بافته ابریشمی؛
۲) بافته کفی

جانکوش: محبوری کلیسا، خزیه تکرری کلیسا [۱] شماس

جاننگ: ۱) پېشه سهر، بانی مه لاشو له سهره وه؛ ۲) که ناره ی دهم جانا؛ ۳)
کراس، جاق، نه بر وی چولا له دزه و بوکه؛ (سوفی و سهر و میره، من و

نه گریحه و ده ستار / من کوشتی لاجانگم و نه کوشتی جاننگه)
«نالی» [۱] اهیله؛ ۲) عارض، عدو؛ ۳) کرپس

جاننگی: جاننگ [۱] اهیانه

جانر: بدرال، درگرد، چرمناز [۱] جانناز

جانو: به چکه ته سپ، جوانو، جانی [۱] کره اسپ.

جانو ته سپ: به چکه ی بهری ته سپ [۱] کره اسپ تو.

جانوماين: به چکه ی مېوېنه ی ته سپ [۱] کره اسپ مادیه.

جانوسر: گولیکي سبی نامال پوری یو خوشه [۱] گلی سفید سایل به
د کسر حوسو

حانه مهرگ: گوله مهروره [۱] گلی است بروروی.

جابه وهر: ۱) رینده وهر، حاون گیان؛ ۲) حه یو نی دنده و ترسېهر [۱]
جانور؛ ۲) حیوان دنده و مهب

جانی: جانو، به چکه ی مېوې ته سپ [۱] کره اسپ.

جاو: ۱) شانی له داو له لکه، جاننگ؛ ۲) کوته و شکو؛ (ناسجاو)؛ ۳)
باشگری نه وانا که سیک که شتیک له تار ده مدا ده جوئ؛ (پنیش جاو،

چاچکه چو) [۱] کرپاس؛ ۲) شکسته و از کار فاده؛ ۳) پسوند
بهمعی حایده

جاو پیچکه: داری که حولا جاوی نی ده پیچ [۱] چوبی که کرپاس بر
آن پیچند.

جاوړاو: حوړاو، جویاگ، لده مدا هانوچو پی کراو. روک پېشت [۱]
خاسده

جاور وه: ناسی فەش برده [۱] هن ترک حورده.

جاونانه وه: ۱) ربهل کردی دوی جریسوی بوزو؛ ۲) برینی له هانو

چوکیدنی زرو به له [۱] ۱) ردیف کردن تروهای شال؛ ۲) کتابه آر
مدرشد پ شتاب.

جاوگ: کراس، جاو، حاننگ [۱] کرپاس.

جاوه جا: ۱) گوترا نه وه و دامه زو ند؛ ۲) هه رنسته، حتی به جی [۱]
حایب کردن؛ ۲) قورا.

جاوه رجا: حتی به جی، دهس به جی، هه رنسته [۱] بیدرنگ، فوراً.

جاوه لوکه: گیاه که مهر به خو، ماستی هره باشی دهی [۱] گیاهی است.

جاوه نه: حق را خستن، برین د حستن [۱] رخن خواب پهن کردن.

جاوی: ۱) جیوه، جده ی، شیله ی د روگیا که خوی دهری ده کسا؛ ۲)
کاری را برده به ما جوی، له تاو ده می و له ژیر ددی د هاوردی و بردی

[۱] بکم گاهان و درختان؛ ۲) حایید، جویید.

جاوینسه وه: ۱) دوباره جاوین، دیسانسه وه حو؛ ۲) برینی له چده
پاته کردنه وی تسه؛ ۳) ددان به سهر شتی ره ق دا هیان. (ته سیه که

لغاره کدی ده جاوینسه وه) [۱] دوباره جوییدن؛ ۲) کتابه از تکرار
مکرر سخن؛ ۳) دندان بر شینی سخت نهادن.

جاهال: لای، جوان له عومرا [۱] برنا

جاهیل: حاهان، بوحو [۱] بوحوان

جاهیل: نه زان، تی به گه یشتو، دوره ز بست [۱] حاهیل نادان

چاینکه: لاجنگ، که ناره ی رو [۱] گیحکه.

جیبه: حوره که وانه کی بیش ناوانه ی مه لایانه به [۱] جبه.

جیو: ۱) سوکه له ناری حیرایل؛ ۲) فلانی، کاوړا [۱] مخفف جبرئیل
۲) یارو، فلانی

جیه: ۱) جیبه؛ ۲) سوکه له ناری حیرایل؛ ۳) ته سپایی شفر [۱] جیه
۲) مخفف جبرئیل؛ ۳) جنگ اهرز.

جیه خانه: ته سپایی شه، که رستدی چه ننگ، کارخانه ی که رسته سازی
شهر [۱] رزخانه.

جیه لخانه: جیه خانه [۱] رزخانه.

جیچال: که رسواریکی خه پالیه که روژیک دنیا ده گری، جرجال [۱] دجال.
جیچیه: ده نگ دانی مهر بو ده رکوبن له هول [۱] حرف رندن گله راغل

جیجو: چوچکه مهل له راواوه ی مثالاندا [۱] جوجه پرند به ربان
کودکان.

جیخو: خه، که سهر، کول [۱] غم، تلخ.

جدا: جیاوان جگه [۱] جدا، سوا

جده وه: ۱) له کار که ونوا؛ ۲) ولاخه به روه ی پشه پریدار (بسی ریس و
شانی زامدار و جده و، ناعیلاج / چنده قوه سنکم هه و، بوم د

به سهرت و عه نره روت) «شیخ ره» [۱] ۱) از کار اسده؛ ۲) بارکش
بشت ریش

جر: ۱) بی هیزی: (جرم دهرهات)؛ ۲) دژواوی: (به جره حررم کیش)؛ ۳)
دژ و لهت برن: (بارچه که م گرت و جرم دا)؛ ۴) زب سوگاته پکرد.

[۱] ستوه؛ ۲) دشواری؛ ۳) چر حوردن؛ ۴) شیشکی

جراچو: شه ره جده، شه ره دسکه، کیشی زوایی [۱] مزاع لفظی

جران: ۱) ناونگی به ردین؛ ۲) به نده تنی مهر: (به میزه ده جرا) [۱] ۱)

هاون سسگی: ۲) بدآمدن دوار

جرین: دانه سکنده، هدا به دهر، توفره نه گرو [۱] بار بگوش، سی. م.

جرپو: جرین [۱] بار بگوش

جرپو چوپه: هله به زده زری بی فایده [۱] بار بگوشی.

جرت: ۱) حلف و بی شهره: ۲) زرت، شیر [۱] جلف، هر ره: ۲)

سسگی

جرتو فرت: حریو حوب [۱] بار بگوشی

جرتیه: ۱) که به ت با لته ی لیا: ۲) یوه توزه: (هه جرتیه دی) [۱] ۱)

فرجی: ۲) دله حقیق.

جرتی فری: دانه سکنده ی جلف [۱] بار بگوش جلف

جرح مسکه: توره مسکی ده سس [۱] موس کور، تلاك موش

جرحال: حلال [۱] حال

جرچره: چوپه کوکیکی جوس و دهر بکه [۱] جرح ویسک.

جرچونگانی: شدرانی و به دهر تونه چو نچاو [۱] ناهنجار و بداخلق.

جرح [۱] کلا: موس

جردان: راس د دوان [۱] درخ

جردا هینشتن: دت کس، سررا هینشتن [۱] شیسکی ستن

جردا هیلان: سرد هیس [۱] سسکی ردن

جریه: قسه بی دمو حوی [۱] حرد

جرو حه وهر: سس هیج و موح ایشده بی درس

جرتنگ: دهنگی به سهریه کدا که فتنی ژو [۱] صدای برهم افتادن نقره.

جرتنگو هوز: دهنگی زوری ونگ که وتی کار [۱] دوتنگ درنگ، صدای

برهم افتادن نقره.

جرتنگه جرتنگ: دهنگی زوری به سهریه کدا که وتی ژو [۱] صدای زیاد

برهم افتادن نقره.

جرو جیار: که یه لی مال [۱] وسایل منزل.

جروکه: دهنگی خویندی جوجکه [۱] صدای جوجه پرند.

جروا: ویدی گانه بیکردن [۱] کلمه بمسخر

جروا تان: توشی ته تگانه بون، ناره حمت بون [۱] به تنگ آمدن.

جرو به گزاده: مهلبکی ره نکاو رهنگی حوانه [۱] پرندای رنگارنگ.

جرو جرو: ۱) رحمت و دهر: ۲) شه ره قسه [۱] درد ورنج: ۲) جندل.

جرب: حلب، سوکه به داریک که سوران له میاید. به به کتر یان د ده دا

[۱] چوبی کوچک که سواران با آن بازی می کنند.

جریقان: جللیت بازی، گهمی جللیت [۱] بازی سوارکاران یا چوب

«حرب»

جرتین: جرتان [۱] نگا جرتان

جریک: دهنگی چوپه که، خویندی چیشکه [۱] صدای گنجشک.

جریکه: جریک [۱] صدای گنجشک

جریکه جریک: دهنگی چوپه کان به زوری [۱] صدای زیاد گنجشکان.

جرینگه: دهنگی به سهریه کدا که وتی ژو [۱] صدای سکه های زرو

—

جریوه: ۱) دهنگی چوپه کان: ۲) تروکه تروکی نه ستره [۱] ۱) صدای

گنجشکان: ۲) سوسوی ستاره

جریوه جریو: جریوه ی ژو [۱] «جریوه ای زیاد.

جز: دهنگی زوی د خ یان ناسی سوروه بو که توی ویکوی [۱] صدای

روغن داغ و آهن ریخته دو ساس با آب

جزدان: کیسه باخه ل، کیسه ی چرمین بو یول بیکردن [۱] کیف بهلی.

جززه: ۱) گوشتی یز او به زمانی مثالان: ۲) جز [۱] ۱) گوسب برشته در

لهجه کودکان: ۲) نگا. جز

جزقه: زنگته، نلسک [۱] نلسک.

جزم: ۱) بازی لهسی بازی قورعان: ۲) جوم نهرع [۱] ۱) جزئی از

قران: ۲) نوع.

جزمه: جده که، کهوشی لاسک دریزی نازیر نمژو [۱] چکه

جزو: ۱) بازی له قورعان: ۲) پاژ له کتیب [۱] ۱) حزه قرنی: ۲) حزه

کتاب

جزوبز: حراف: حرد.

جزوبه نند: بیکه ده د و دوتی پاژه کانی کتیب [۱] صحافی

جزوه: ده فری قاره تیدا لیتان، قاره جوش. ده لله [۱] فهور جوش

جزه: ۱) ده سگی زوی داغ: ۲) گوشتی یز او به زوانی زاروکان: ۳)

بند گیاه که ده کوئیندی و ده بخون [۱] ۱) صدای تفتن روغ: ۲)

گوشت بریان به لهجه کودکان: ۳) ریشه خوردنی نوعی گیاه.

جزیلاک: یزیلاک، یزیلاک، موگی سوروه کراوی هدلتر چاو [۱] جزغاله

جسس: ۱) سبچه، به: ۲) عسل ده، ده سه [۱] ۱) مرد: ۲) سب

جعینی: جوری ته سبی ره سس [۱] نوعی نژاد نجیب سب

جعیدوک: گیاه که دژی مورانه ی دار [۱] گیاهی است صد مورانه.

جعدر: حذر، حهم، خده هت، مهینه ت، کسه ره، کول [۱] اندوه.

جفاره: سیمار حگهره بوسی ده که عهره و سچراو بو کیس [۱] سیمار

جفاره خور: بالوده ی سیمار [۱] سیماری

جفاره کیش: جفاره خور [۱] سیماری.

جفاره کیشان: کاری جفاره خور [۱] سیمار کشیدن.

جفجفه: شفشده، فوتوی له یستوک که حره حری دیت [۱] جمعده

جغز: ختی به دهره، کیری گروعه [۱] د تره.

جغزانی: گله ی ناو جه غر [۱] نوعی بازی.

جعریس: حری [۱] نوعی بازی

جغزینگ: پهرکال، نامازی حفر کشان [۱] پرگار.

جغه ره: جفاره [۱] سیمار.

جغه ره چی: جغه ره فروش [۱] سیمار فروش

جغه ره خور: جفاره خور [۱] سیماری.

جغه ره کیش: جفاره خور [۱] سیماری.

جفت: ۱) بیکولی به زو: ۲) جوت به رانبری تالک: ۳) هاوت: ۴) هوال

مندال: ۵) زوی کیلان به گا: ۶) بیوه نوساو، بیکمه لکاو: ۷) زن

بوشو، شو بوژن [۱] ۱) پوسته بلوط: ۲) زوج مقبل فرد: ۳) همتا: ۴)

ژهدان: ۵) شخم با گا: ۶) بهم چسبیده: ۷) همسر.

جفت بون: پال ویکدان، بیکمه نوسان [۱] خفت شدن، بهم چسبیدن.

(۲) جِل سَتور.

جیبر: که سی شتومەك ده بری بو لباس درون [] آنکه پارچه را برش زند.
جیبران: کو بونموه بو لباسی بوک برین و درون [] جشن برش و دوخت
لباس برای عروس

جلبر و که: مزو و پلکه، شورای سماق و هیلکه [] ایشکنه یا ساق.

جلبرین: جلبر [] بگا جلبر []

جلخوز: گیل و نه [] هابو

جلدان: (۱) یه غدانی چیکان: (۲) چار که ی سهرشدن [] (۱) صندوق
لباس: (۲) رودوشی.

جلدرو: حیداب، بهرگدور [] حیاط.

جلشتن: شیور، گول، بالاف [] رختشویی

جلشور: (۱) بالاف کمر، بهرگ و شمه شور: (۲) پدیای جیل کوتان []
(۱) رختشور: (۲) کدینه.

جلشورک: (۱) حینگه ی بالاف، شویی کس و پدل ائی سوسمن: (۲) داری
جل کوت [] (۱) مکان رختشویی: (۲) کدینه.

جلف: سوک و چروک، ناکار یا شیرین [] قرب، حلف

جلفز: هه دانه دهر و شیتو که، گه لای [] خل و بی آرام

جلفسو: پارچه یه کی سوره، بهر پزی دا نهدن یا که وی ده بی [] پارچه
قرمزی که باز را با آن رام می کنند.

جلفی: ههره گری و سوکی [] قرتی گری

حلق: (۱) قه لب، بی ره و ج: (۲) مسن که به ک پارویی جلقم له نه زول شک
به ده بردا «شیخ را» (۲) ده سپه، مشته، شادوت هینانه و به ده ست []

۱ بی روح، بخر: ۲، سس

حلقاو: ناوی ناخوینی شیو و کول [] آب پس مانده از رختشویی.

حلقه: ده بگی قوزو لیته که پای نیده خمن [] صدای پا در لجن و گس و
لای

حلقی: دژ و پلکه زنانه [] شنامی زنانه.

حلك: لباس، کهل و پهل، جل، پوشاك [] لباس.

حلكار: بهرگی کاری [] لباس کار.

حلكا: حزنك ماسی [] بو عی ماهی

چلنهور: نهمه، تهره و ل [] بهکار و نهم.

چلنگه: ده نگه شکابی چینی [] صدای شکستن چینی.

چلوا: سیس و ژاکار: (چلواپوی چمچه من و تهره / ره بگی سفعه نی
به جای غره) «خانی» [] پژمرده.

چلو بهرگ: کهل یه بی ده بهر کردن [] لباس.

چلوچوز: بهرگ و نه سبابی و لاهی پاره بهر [] پوشش باربر.

جله: (۱) جانسه وریکی نووی هه شت پابه له ده ربادا: (۲) جانسه وریکی
حر و یانه له نازدا، زینده وری چکو له راده کا: (۳) رهگ و ریشه ی وردی

داره بی هرخ ناو که پیش به تا و ده گری: (۲) گیایه که وهك قه و ره سمرند
ده که وی و ده ته نیتسه و [] (۱) اخقا پوس، هشت پا: (۲) حیوانی ایزی

بالشك ماسد: (۳) ریشه های بید کنار آب، (۴) جل رزغ.

جله شره: گیای هه و ره تاسایی، جه [] جل رزغ

جفت قوشه: (۱) گای شاخ و شین: (۲) بریتی له مروی به حسن و به دفر
[] (۱) گاو شاخ زن: (۲) کتابه ار آدم شوم و بدخلق.

حفته: (۱) ماشه ی دم باریکی سه عت سازان: (۲) به قه، جوته: (۳)
میو یه ی حه و یان و مهل [] (۱) موجین مانند ساعت سازی: (۲) حُفك.

(۲) جنس ماده پستانداران و پرندگان.

جفته یا: ههستان له پدیه کن به پله [] هپام سریع به خاطر شخصی.

جفته و هه شانن: له قه ها ویشتن، له قه و هه شانن، لوئشك ها ویتن []
لگدپراسی

حفته و هه شین: له قه ها ویتن، لوئشك ها ویتن [] لگدپران

جفته هه لختستن، له قه ها ویشتن [] لگدپراسی

جفسیر ره وی کیل حوئیار [] کبابه ار کساور

جف: پراو، چوله، چولان [] حرکت.

جفات: کو بونموه، کو بون [] گر ده مایی.

حفاکی: نومه لایمی [] احصاعی

حقی: دوانه، نازل دوانه [] دروازه

حقیق: (۱) بروس، حولا: (۲) دژوین دژدم، حنیو حوس: (۳) کو بونموه
[] (۱) حرکت: (۲) دسام: (۳) حتماع کردن

حقیقکه: حیکدی کو بونموه [] مرکز حتماع

حق: نامل مهله و [] هپام، گوه

حقه: ۱، مهلیکه بوئی له جیسکه مه سره: (۲) فیسکه بست به محدی
که له سر: (۳) مه نچهل، بهروش [] (۱) پرته ای کمی بررگتر از

گنجهك: (۲) برجستگی پشت پای خروس: (۳) دینگ

چك، میج قاب چو چك [] شتامگ

چگ: (۱) چك: (۲) قایی له سه ریش، ورگی چگ [] (۱) شتالگ: (۲)
حالت بر پشت افتاده شتالنگ.

چگ: چیا، جودا، جیاواز [] جودا.

چگ چگ: بهش یمش، جیاجب [] چد جدا

حگره: حفا ره [] سیگار.

حگنی: گمه به چك [] مازی یا شتامگ.

چگه: حهرگ، که ره پ [] چگر کهد

چگه روتی: گیایه که ده رسانی کو که [] گیاهی دارویی

چگه رچی: چهرگ و دل فروش [] چگر کی.

چگه رسوز: دلوقال، غه مخور، دلشور [] غمخوار و دلشور

چگه رسونان: بریتی له مردنی فرزند [] گیایه از مرگ، فرزند

حگه رسوتاو: مائل مردو [] فرزند مرده

حگه رگوشه: بریتی له ره زند [] کناه از فرزند.

چگه ره: جفا ره [] سیگار

حگه ره چی: حه ره ورس [] سیگار فروش

حگه ره حور، حه ره حور [] سیگاری

حگه ره کیش. حه ره حور [] سیگاری

جگین: حگنی سبحن قانس [] باری با سبک

حل: (۱) بهرگ و لباس: (۲) کهل و پهل سهریشتی پاره بهر [] لباس:

جوابه‌جەنگی: جواو جوی، بەدەم د هاتەوه [۱] بەنجەن جوب د

جوات: (۱) حقات، کۆمەل: (۲) کۆبوەوه: (۳) مەجمەس، کۆمەلگا [۱] (۱)

اجتماع: (۲) گردهمایی: (۳) اجمن

جوار: جۆرك، تۆرى ئالك [۱] تۆرى عوبه.

جوال: كەسەى دەغلى گەورەى پەكلاىى لەخورى چەندروە جەوانە [۱]

جوب

جوان جوب [۱] جوب

جواندۆز: سۆل سۆل سۆل [۱] جواسور

جوامیز: حامیز [۱] رادەرد، شجاع.

جوان: (۱) سەمەى، دەلال، ئەشەنگ: (۲) چمیل، لاو، بارەنگ سۆ

بەسە: (۲) ژون [۱] (۱) زبیا: (۲) پرتا، جوان: (۳) پەسە: (۴) مەدە،

جواناو: تارەقى سەرەمەرگ، خۆدانى لەخوسى لەمەرد [۱] عەرى حال

نزع،

جوان چاك: كەمەك سەمەى، خوشك [۱] زبەروى.

جوان چال: جوان چاك [۱] زبەروى

جوان خاس: پەوى ژورجوان و ريكە [۱] جوب س

جوانكار: (۱) زەمە، بوا، جواكەر: (۲) دى، رەنگس، بەهونه [۱]

رەشگەر: (۲) هەرمەند.

جوانكە: بوجوان، تەرەلاو [۱] بوجور

جوانكەر: رارنەوه، وەرارن [۱] رەشگەر

جوانكەلە: حكوئەى جوان و بەردل [۱] زبەى كوجولو

جوانكەلە: جوانكەلە [۱] كوجولو زبیا.

جوانمەرد: جەمەر [۱] رەمەرد.

جوانن: پروانن، جولان [۱] حەمەلەن.

جوانو: حابو، بېجەو ئەسەو مەلن [۱] كۆرە اسەب

جوانو ئەسەب: بەجەكەى تىرى ئەسەب [۱] كۆرە تر اسەب.

جوانولكە، حانوى تەرەزاو [۱] نوژاد اسەب.

جوانومەلن: بەجەكەى مەوێەى ئەسەب [۱] كۆرە مەدەتە اسەب.

جوانەزەو، عەرەوى، رەكەى دەم و جارى لاوى تازەبەگەيسو [۱] عەرى،

خوش صورت بوجوان.

جوانەزەو: جوانەزەو [۱] نكا جوانەزەو.

جوانەگا: گای سى بەهەرە، بەرجوت [۱] گاو تر سەبهار دیدە

جوانەمەرگ: بەكەنجى مردو، بىو حەت مردو [۱] جوانمەرگ.

جوانەمەرگى: مردن بەلاوئەى، مەرگى بىو حەت [۱] مەرگ در جوانى

جوانى: (۱) جواو: (۲) خۆشەنگى، ئەشەنگى: (۳) جەمیل، لاوى [۱] (۱)

ژە سب: (۲) زبەانى: (۳) جوبى

جواو: پەرسە، جوب [۱] جوب.

جواو جوى: جواو جەنگى [۱] بەمەل ياسەنگوئى

جواو دان: (۱) پەرسەو وەدان: (۲) دەرکردن [۱] (۱) پاسەنگوئى: (۲) اخراج

س

جو هیز: جەو هیز، بەردى بەرخ [۱] جواهر.

جواهير بەن: گەرەد بەد، بەمەو هیز رازىر و وەو [۱] جواهر.

جوبار: جەمەى ناوى ر [۱] جوبار

جوبز: مە، جەنەو رەكە رەگى گيا دەبرى [۱] آيزدك.

جوبزەل: ناوى فەرسەى وەلام بەرى خو رە [۱] جوبزەل.

جوبرك: جوب ر [۱] دك

جوبرك: جوب ر [۱] دك

جوبركە: جوب ر [۱] دك

جوبزە: جەنە حانە [۱] مەلە بەدام.

جوبت: (۱) پەوانەرى تاكە جفت: (۲) كالاوى بەدو: (۳) پەكەو لكاو: (۴)

نەوان خوش: (۵) ژن بوشو، شو بوزن: (۶) كێلانى زەوى: (۷) دوگا بو

زەوى كێلان [۱] (۱) مەسەل تە، جفت: (۲) كالاو بەلام: (۳) بوم

چەمە: (۴) صەمە: (۵) مەس: (۶) شەم: (۷) دوگا شەمەن.

جوب: (۱) كێلانى زەوى: (۲) جەوانى زەوى كێلان [۱] (۱) شەم: (۲)

جوب سەمەى

جوبە: جەنە مەلە مەسەى رەسەى [۱] جوبە

جوب بون: (۱) سەمەو لكاو: (۲) هەو بونى رەسەى [۱] (۱) بوم

چەمە: (۲) بەمە ساختن.

جوبت: پەندە: (۱) خاوەنى ئەسەبى زەوى كێلان: (۲) رەزىر [۱] (۱) مەلە

و سەل كەشاورى: (۲) كەشاورى.

جوبت قوشە: پەوى شوم و بى فەر [۱] آدم شوم و نەس.

جوبت: ئەو دودەوى دەرئە سەركارى بە بون ئاود [۱] دواواری

سەمەى

جوبتەر: جوبار، كەسەى زەوى دەكێلانى [۱] شەمەن.

جوبتەردن: (۱) پەكەو نو سەلەن: (۲) زەوى كێلان [۱] (۱) بوم نەدان: (۲)

شەم.

جوبتەكە: جوبتە، لوشك، لەقە هاوێرى [۱] لگەردانى.

جوبتەگرتن: تیر دەگەل مەوێە پەكەو گەن بون پەكەو وەزىن [۱] اردواج.

جوبت، جوب، جوب، لەتاو دەم بەزىر دەدەن هەنان و یرەن [۱] جوبەن.

جوبتەو: بىسە لەچەند پەكەو وەزى ئەسە [۱] ژاوحاى.

جوبتە: (۱) جوبكە، لوشك: (۲) ئەمەوانە، هەوێل دەرە: (۳) هاوێلە

هاوێلەگ: (۴) ئەسەى رەگى توبلى زەو: (۵) دوقر بى ژو، تارەى [۱]

(۱) لگەردانى: (۲) دوقر (۳) هەمايە (۴) اسەى كەرگە بىسەى پەرسە

دارد: (۵) سەكە بقرە دوزبلى

جوبەو شەلەن: بىسە هاوێر [۱] لگەردانى.

جوبتەو شەلەن: لەقەو شەلەن [۱] لگەردانى

جوبتەى سەرەن: بىسە ئە دوو هەوێلە هەمەشە پەكەو [۱] كەپە ازەو دوست

حان.

جوبتەى كەو: دەر لە دوو سەمەى بىسە مەلە [۱] مەلە

جوبتەى كەو: دەر لە دوو سەمەى بىسە مەلە [۱] مەلە

جوبتەى هەمەشە: دەر لە دوو سەمەى بىسە مەلە [۱] مەلە

دەرە رەج عەب

جوبیار: جوبكەر كەسەى كە جەمەى كێلانى [۱] مەلە، سەمەى

جوبیار: كاری زەوى كێلان [۱] شەمەن.

جوساروك گولېكه سارى [۱] گل حسر .

جوتېر: جوتكار، جوت به نده، وەرژىر [۱] شىخم زى، كشاورز.

جوجاگه: نېسكى پىشت گوى [۱] استخوان پىشت گوش.

جوجىك: حىسكه، مەلىچىك، چولەكە، پاسارى [۱] گىجىشك.

جوجوش: مېوانى ئودوزىز كە بوژنى زەپستان لى دە تىن [۱] وماج.

جوجە: (۱) جوجە مېرىشك: (۲) ياند رى پىچوك لە راسى مەندالاند: (۳)

حاسە وەرلىكى يانكە مەنى سۈرە نە قەسىسە دىيور دەۋى [۱] جوجە

مۇرغ: (۲) پىرنە كوچك بە زېاڭ بېجەھا: (۳) ساس.

جوجەقۇرە: گوشت فرۇجى بە بەرسىنە ئىندراۋ [۱] آش جوجە با غورە

جوجەلە: جوحكى مەل كە تازە درھاتوۋ [۱] جوجە بىردە.

جوجىلە: جوجە مە [۱] جوجە پىرنە.

جوجۇك: (۱) پىچوى مەل: (۲) پىچوى مېرىشك [۱] جوجە پىرنەگان: (۲)

جوجە مۇرغ.

جوجىكە: (۱) نېسكى سىمت: (۲) پىچوى مەل: (۳) كلك [۱] دنيا لىجە: (۲)

جوجە: (۳) دۇم

جوجىكە پىرگ: (۱) دواپران لە زارو زىچ پى بەش: (۲) كلك قىرماۋ [۱] (۱)

مُنْقَطْعُ النَّسْلِ: (۲) دۇم بىردە

جوجىكە لە قى: رىسى نە مەرسى و مان لوسى كىردى [۱] كىدە رحاب لوسى

جوجىك: بۇسك، جوبە، لە قەھەۋىرى [۱] خىتەك.

جوجمە، جوجمە، ھەبىر، دوزانىسى [۱] حممە

جوج: ھاسوبى، پارچە لى جورى پو كە وىر سول [۱] دى سوسى

جوجۇرە: زەردى زەردى [۱] پىرنە لى كوچك

جوجىن: خەرمەن بېدەرا: (۲) خۇيان، كىۋىشى گىرە كراۋى كۆم كىر [۱]

(۱) خرمەن گىندە: (۲) خرمەن كىرىدە و تودە شىدە.

جودا: جىيا، جىگە، جىياۋ [۱] خۇدا، سوا.

جودارا: گىياندىر، زىنقۇ [۱] جاندىر.

جوداسى: گىيەكە لە خۇدەكا [۱] گىياھى شىبىە جو

جودان: (۱) دىسانكى نەسپ كەلەپىرىدا لوس دەپى: (۲) گۇخل [۱] (۱) ر

دەندەنە لى اسىپ: (۲) شالىكار

جودالە: جودان [۱] نىكا جودى.

جودايسى: (۱) حىدارى: (۲) لىك دور كە سەۋە [۱] تەۋات: (۲) فراق

جودرەۋ: (۱) مانگى جۇزەردان: (۲) ھەزەتى جودرەۋە [۱] خۇدادما،

(۲) موسم دور جو.

جوز: (۱) تەرە، نەۋخ: (۲) تەجر، ناۋ رەۋىش [۱] نوح: (۲) رۈش.

جوز: جوز [۱] نىك: جوز

جوز: (۱) لوز، بىن جىدىكى پوش تى ناخىر وە دەخىرتە سەرىشىنى بارەبەر

لەبىن سەرىچىلەۋە. (چىل و جۇزى قاترە كە بېنە): (۲) جوزجىن: (۳) پارچە

بەردى كۆن [۱] (۱) قىست انتھانى يالان: (۲) جوزجىن: (۳) كەپە

پلاس.

جوزاۋ: جاوراۋ، جىياۋاۋ، چاۋياۋ، جوتراۋ [۱] خانىدە

جوزاۋ: (۱) گۇرەۋى: (۲) جوزى كىلاشى بىن جەرم [۱] جوزاب: (۲)

نوعى گىۋە كە كەھاش چىرم است.

جوزجوز: نەۋخ نەۋخ، چەند تەرج [۱] جوزاۋاۋ.

جوزعەت: ورە، وىزىن، ھىزى دىل [۱] جراب.

جوزك: (۱) تورى كاۋنالىك: (۲) جوزجىن [۱] (۱) تۈرپە غلوفە: (۲) خۇج.

جوزكردىن: رىك خىسنىن، دروست كىردى [۱] جوزكردىن.

جوزكە: تۈرەكەى تالاف [۱] تۈرپە غلوفە

جوزنە: خەنزىنە، خەۋزۇكەى حىمام كە تاۋى گەۋمى پو خۇشتىن تىدەكەن

[۱] خىزىتە حىمام.

جوزە: (۱) چۈنلە كىزىكە رەنگ بۇرى نامال زەرد: (۲) بازى نىر [۱] (۱)

چىكوك: (۲) بازىر.

جوزە پۇشە: بالدارىكە لە چۈلەكە گەۋرە تىرە كاۋىلى ھەبە [۱] چىكوك.

جوزە جوزە: جوز بە جوز، نەۋخ نەۋخ [۱] جوزاۋاۋ

جوزەش: جوزىك جۈپە رەنگى رەشە [۱] جوز سىيا.

جوزە كلاۋتە: جوزە پۇشە [۱] چىكوك.

جوزە تان: خەبەردان [۱] گۇرۈش

جوزى: جوزى سىسى [۱] نوعى مەھى.

جوزىن: (۱) گور: (۲) زىمان مەھەد جوز [۱] (۱) تەقىير: (۲) اشىپاھ

لەقى

جوز: جوز [۱] نىك جوز

جوز: گۇر، گۇرەكان [۱] گۇرۈ.

جوز: (۱) بىن بە بىجە بە قىگەۋە كىردى: (۲) دەنگى سەماۋەر [۱] (۱) اىگلك: (۲)

صدى سەدار

جوزان: گۇيرىن تىجى مۇناسى، مۇس [۱] سىرە، سىع

جوزاۋىسەۋ كىردى: بەسە بە قىگەۋە كىردى، سواۋ بىۋە كىردى [۱] نىكەن

كىردى.

جوزە: دەنگى ئۆز بارىك [۱] صدای سىيار مازك

جوزەردە: ھەزەتى درۋىشەى جوز [۱] موسم دور جو.

جوزەردان: (۱) سىھىم مانگى بەھارا: (۲) ھەزەتى جوزەردىون [۱] (۱)

خۇدادما: (۲) موسم دور جو.

جوزەلە: بۇرەلە، چۇرەلە [۱] مرمار

جوست و جو: پىشورن دا گەزىل [۱] جىستجو.

جوستە: پىراۋىزى لىقە، قەراخ لىقە [۱] حاشىيە لەف.

جوسوچو: جوست و جو [۱] جىستجو.

جوش: (۱) كۆل، قولتى ئاۋى گەرم: (۲) لەجىم، پىكەۋە نوساندانى كانزا

بەھەلايى: (۳) پىشكۆزى دارا: (۴) زىيەكەى دەم وچاۋ [۱] (۱) جوش اب:

(۲) جوش فلرات: (۳) غىنچە درخت: (۴) جوش صورت.

جوشان: (۱) ۋەكۆل ھاتىن، ھاتەكۆل (۲) نىچقەۋى ئاۋلە رەۋى، ھەتقۇلىن

[۱] (۱) خوش امىس، عىبى: (۲) ھورن

جوشاين: كۆلاندەن، كەلاندىن [۱] جوشاينەن.

جوشانە: دەرمانى لەتار ئاۋدا كولاۋ [۱] جوشانەن.

جوش خواردىن: پىكەۋە ئۇسان بەھۋى لەجىم كىردى [۱] جوش خوردىن.

جوشدان: (۱) بىرتى بەزۇر بەتتىن كىردى سۈپە: (۲) لەجىم كىردى: (۳)

ۋەكۆل ھىنان [۱] (۱) كىدە زىسپار گرم كىردى بخارى: (۲) لەجىم زەن:

جونگ: ۱) ركه، تورى، هـ لىسى، رنى؛ ۲) گيايه كى گون زهرى
 بوڭ خوشه، جونگ ۱) جسم؛ ۲) گياهي است.
 جونگ: ۱) چور، سوك، جوز؛ ۲) سل، خوشقى، چه مرش؛ ۳) پ
 له جنى جونى ولاخ؛ ۴) بى نرخ و هيج ووج؛ (حورجونگ) ۱) ۱)
 انگك؛ ۲) رموك؛ ۳) ناي از جا در رفتن دام؛ ۴) بى ارش
 جونگ: ۱) دهنگى باريكى باخوش، چوكه؛ ۲) جومگه ۱) ۱) صدای
 نازك و ناموزون؛ ۲) مفصل.
 جونگ: ۱) مه ليكي بچو كه ورنه نگاورهنگ؛ ۲) فاحيه، جنده ۱) ۱) سيره،
 برده ييب ۲ فاحيه
 جونگ: جوانه گا ۱) گاوتر سه ساله
 جونگ: ۱) ديسان جاوین؛ ۲) بریتى له زور گوئله وى قسه يلك ۱) ۱)
 دوباره جویدن؛ ۲) كاپه زُر زُخاين.
 جونى: قولكه بمرده كشتى تيد ده كوتن، نارنگى يدرين يان دارين، چون
 ۱) هاون چوبى ب سنگى
 جوه: ۱) كراس، گومك؛ ۲) چوگه؛ ۳) كاورى موسايى ۱) ۱)
 بيراھن؛ ۲) جوى؛ ۳) مرد يهودى.
 جوى: حودا، حيا ۱) ۱) جدر.
 جوى بونهوه: ۱) ليك هه لبران، دوركمونهوه؛ ۲) مال به شكردنى بر يان
 بان شريكان ۱) ۱، خداشدن؛ ۲) تقسم دارنى بين شركا
 جويك، چسك له درانه ۱) دوقلو.
 جوى كردنهوه: حياواركردن، هه لواردن ۱) جدا كردن.
 جوس: ۱) حمص بروس، حولا؛ ۲) حوبس حوسن اسيب حوبين
 نامى رر حوس دهك ۳) حبوب، ۱) حبوب ۲) حوبين؛ ۳)
 دسام
 جوين: جينو، سحيب، دزون ۱) دشنام.
 جوين: نانى له جو ۱) نان حوبين
 جويندان: سحيب گرس، جويندن ۱) دشنام دى
 جوينفروش: زمان ييبس، سحيب بيز ۱) بددن.
 جه: به له ژ ۱) از.
 جهب: بوردن، به خشين له خه ماو تارن ۱) عفو.
 جهبار: نارى بياوانه به ۱) سمى مردانه.
 جهبارى: ۱) كه نيره، شيله ي زهره، گوينى؛ ۲) ناوى عاشقانه تكي كورده
 له گهرميان ۱) ۱) كنيرا؛ ۲) نام عشيره اى كرد
 جهيدان: لى بوردن، چاولى پوشين، عافو كردن ۱) چشم پوشى.
 جهير: زور خورتن ۱) زور
 جهيرى: به رور، بهودتنى ۱) زورديكى
 جهيل: هورى به سهر به كدا كراو، بى حونى قور ۱) بوده گل
 جهيله: ته ستوروزل، موزن و ستور ۱) ستير و گنده
 جهيو: فلان، كاور كاير، نهوه كه ۱) يارو
 جهيه: ۱) سل، هوشى، بهيدهس؛ ۲) ياغي، سهر بيزو؛ ۳) تاييه تى،
 نهوه كه خه نكى ناسايى؛ ۴) عافو، جهب ۱) ۱) رموك؛ ۲) ياغي؛ ۳)
 استندى؛ ۴) عفو.

جهير: لا، بهر، نهوه ق ۱) طرف، سو
 جهيره: بهرمى زور زور سازدو سول ۱) سرماى سخت
 جهيره تواندن: مه لى چوله كه له ناوا كه نيشانه ي هاتنى سهرماى تونده
 ۱) شتى گنهشك كه علامت آمدن سرماى سخت است.
 جهيرش سوبى، هه بى، ره بهش، شعتى، شامى ۱) هندونه.
 جهيرل حدا، كيو، كيف كدرق ۱) كره
 جهيره قه، حورى كونه ي ساجى ۱) بوعى كرده كه بر ساح برد
 جهير، ره ره ره ره، ره حر، ره به موب ۱) ره سم
 جهيش: بيوه كه حوس ۱) كره حر
 جهيشك، جهيش، جاش ۱) كره حر
 جهيره ي: ۱) حورى يولا كه شيرى لى دروس دهك؛ ۲) سهر بيه كه.
 جافرى ۱) ۱) پولادى كه شمشيرش كفتند؛ ۲) سيزى جهورى،
 جهختى: تور، زين، رنى هه ستاو ۱) عصاين
 جهختين: رل بوئره، بو، رنى هه ستان ۱) عصاب
 جهه ندهم، دوزه، دوزه، هه به بهم دوزه ۱) دورح
 جهه نهم، هه به بهم ۱) دورح.
 جهه به بهم، هه به بهم ۱) دورح.
 جهه يلى: جوان، تازه بيهگه پشتو، گه به، لاوفا جوان.
 جهه خار: ۱) كه سهر، ميه بهت، هم، هه بهت، كزل؛ ۲) سادور ۱) ۱) غم،
 دوه؛ ۲) ساطور.
 جهخت: ۱) پله و له ز له كاردا؛ (تياوره و خسه، جريپ به جهخته؛ ۲)
 باش هسان، بوها تين (دوجا ريشمين جهخته) ۱) ۱) شتاپ در كرا؛ ۲)
 حوب ورن، مارك
 جهختى: چالاكى، مه زبوتى، گورج و گونى ۱) چستى و چالاكى.
 جهه: باپيرى عمرلا ديه به بهر (ص)، باوه گموره ي سهد ۱) نياى سادات.
 جهه داسى، گيايه كه ۱) گياهي است.
 جهه د: حدا ۱) نياى سادات.
 جهه دهو: جهه و ۱) نكا: حدهو.
 جهه ز: ۱) گوزه ي مل باريك؛ ۲) توند كنشان؛ (جهه ز داهو؛ ۳) بيج و
 بورغى نامرازى گوشينى كنيو، : (جهه ز به نكته؛ ۱) ۱) نوعى
 سو؛ ۲) محكم كشدن و سفت كردن؛ ۳) مگنه
 جهه را: بيجو هينانى به دوزارى، (تاخري مابه كه جهه را ب) ۱) دشوار
 زيبان.
 جهه زاح: برينگه را ۱) حراح
 جهه راحت: كيم و چنك، ههوى برين ۱) ريم و چرا: رحم
 جهه زان: تين گيران به تويدى: (وا جهه راوه، هه ده زنا به نهوه) ۱) به سختى
 گير كردن لاي
 جهه زاندين: جهه زان ۱) نكا: جهه زان
 جهه زانين: پيجان به توندى، قايم بيج دان ۱) محكم بيج دانين
 جهه زوب: نه زبون، تقى ۱) تجربه
 جهه زاده ر: بورغى كره ره، ده زبه قيس ۱) بيج گوشينى.
 جهه زاندين، تاقى كردنهوه ۱) تجربه كردن.

جهوپز: برينگ، مقهستی خوری برينهوه [۱] قیچی پشم چینی.

جهوت: حش، جوت، کلاو پسر [۲] چم بلرد.

جهوتک: حانهای لهچرم، خورحینی چهرمین [۳] ساک یا خورحین چرمی.

جهوز: (۱) گوز، گوز، قوز، گیز: (۲) بیریکه له گوزی بچوکه دهک بوهرمان به کاردیت [۴] (۶) گردو: (۲) جو زو یا.

جهورک: حورک [۵] بگا: حورک

جهوسهق: شه دم، جاده، کارواهی [۶] جاده

جهوگ: جهوی، جهوی ره شه گوینی [۷] انگم گون.

جهوگر: حولا، حولا ای جاوین [۸] کر باس باف.

جهوهره: جههوه، سهرمی زور سهخت [۹] سرمای سحت

جهوهل: جههه، گیو، چیا، کیت [۱۰] کوه

جهوهنده: توره که ی جهرمین بو ناویندا هه لگرتن [۱۱] توریچه چرمی مخصوص حمل آب.

جهوهنده: جهوهنده [۱۲] بگا: جهوهنده.

جهوههر: (۱) حال و میی نیچی باش: (۲) رهنگ بر نوسین و یه ورپس:

(۳) حونه و زینت: (۴) ناری پوانه به [۱۳] (۱) پرتک: (۲) سوهر نوشتن و رنگ مصوعی رنگری: (۳) هنر: (۴) نامی برای مردان.

جهوههره: (۱) نیخی به خال و میل: (۲) حورچ چنار: (۳) هیز: (۱) تیغ جوهره: (۲) نوعی چنار: (۳) یا استعداد.

جهوی: جهوی ره شه گوینی [۱۴] نگم گون.

جهه: جهوی هه و نی گه م [۱۵] جو.

جههخورک: مه لیکه له قیزی و زه لکاودا هیلانه ده کا [۱۶] پرنده ایست که در بالافا اسانه کند

جهه داسی: گه نه که رهک حو دهچی [۱۷] گیاهی است شبیه جو.

جههز: توزهیی، سلی، وک ههستان [۱۸] خشم

جههزور: حورزه ره، کانی درویندی جو [۱۹] موسم درو جو.

جهههور: جهوههر [۲۰] جوهر

جههه ندهم: دره، دوزهق، جهه ندهم [۲۱] جهم.

جههه نده می: شیاوی ناگری دوزهق. گونا حکر [۲۲] دورخی

جههه نهم: جههه ندهم [۲۳] جهم

جههه نهم: جههه ندهم [۲۴] جهم

جههه نهم داشی: شتیکه ره که نمره حکیمی جاو ن اوپلوی یی ده کریس [۲۵] سنگ جهم

جههه نهم می: جههه نده می [۲۶] دورخی.

جههیل: جوان، ححیل، گه نچ، لار، تازه یی گه یشتو [۲۷] جون

جههیران: ناسک، که زال، مامر [۲۸] هو

جی: حیکه، جا که [۲۹] حای، مکان.

جی: (۱) شون و چیکه: (۲) دایک [۳۰] (۱) جای، مکان: (۲) مادر.

جیا: جد، جودا، جگه [۳۱] جدا.

جیا بوتهوه: لیک هه لیران، حود، بوتهوه [۳۲] ازهم جدا شدن.

جیز: (۱) کورتانی وشر. (۲) نهوهی بولک بومالی زاوی ده یا: (۳) بریتی

له کمفی مردو [۳۳] (۱) پلان شتر: (۲) جهیر نه عروس: (۳) کنیه و کس

چیازی: جیان کله و بهلی بولک بومالی: (۱) جهه به

چیاکار: جیاوار، تیه به نی، ودا. هینرنا [۳۴] جدا گانه، علیحده.

جیا وازه: سیاکار [۳۵] جدا گانه، علیحده.

جیدوه بو: جدا بوتهوه [۳۶] ازهم جدا شدن.

جیدوه گردن: هه لاوارد، لیک جدا کردن [۳۷] جد کردن.

جیایی: جودایی، لیک دورگوتن [۳۸] جدایی

جیب: بهریک، گیران، یا عهل، بهریک [۳۹] جیب.

جیب ور: حو متعانه، راست و نه مین [۴۰] مورد اعتماد.

جی بک: جو بک، مله [۴۱] بدزدک.

جی بوتهوه: له چینگدا حهوه نهوه: (له ژوره جیم ده بینهوه) [۴۲] جای گرفتن

جی به جی: (۱) دهس به جی، هه رله جی، هه رنسته: (۲) دامه رزن و بیک هینان [۴۳] (۱) مورا: (۲) انجام شدن.

جی به جی بو: (۱) حاو نهوه له خاویان له ناوی دا: (۲) بیک هاتنی کار [۴۴] (۱) جاگیر شدن: (۲) انجام شدن.

جی به جی کردن: سده هینان، کاردروست کردن [۴۵] انجام دادن.

جی بی: شوپ، شوین یی [۴۶] رد یا.

جی بی له قبون: (۱) بریتی له کدمو کورتی هینان به پایهو مایه دا: (۲) نه تاوین له شوینی خود، مان [۴۷] (۱) کنایه از کم آوردن پول یا مقام: (۲) عدم امکان ماندگار شدن.

جی بی لیر بو: جی بی لهق بو [۴۸] بگا: جی بی له بو.

جی بی هه لگرتن: شوین گیران، داه شوپ [۴۹] ردگیری.

جست: جوت، بهرانیری تاک [۵۰] زوج، مقابل فرد

جیت: جینگ ی نو (لیر جیت نایی) [۵۱] جای نو.

جیتان: حیکه ی نیوه [۵۲] حای سما

جیچک: جوجکی مهل [۵۳] حوچه

جیچلقانه: حدرحو، سیو [۵۴] لاکلگ

جیچه: حوچک، بنحوه مر شک [۵۵] حوچه مرع

جیچک: حوچک [۵۶] حوچه مرع

جی خوش کردن: بریتی له نهوه له شوینیک به خاترجمی [۵۷] کنایه از آرام و قرار گرفتن یا اطمینان خاطر.

جیخون: حوچین [۵۸] بگا: حوچین

جی خوه: جینگ ی نوستن، شوینی هه لای، جی رار [۵۹] حوچک.

جیدار: (۱) به پله پایه: (۲) نوینر، وکیل: (۳) بهری وچی [۶۰] (۱) رجعت: (۲) نمایند: (۳) به جا.

جیدانه: (۱) کزن، د نهوینه که گای یی قه له وه کهن: (۲) سیکه توره، سیکه توره، چینه دان [۶۱] (۱) گودانه: (۲) زاغر.

جیر: جیل، لاسیق، لاسیک [۶۲] لاسیک.

جیر: (۱) چیر، خورگ و نه پس: (نهمسانه زور چیره): (۲) گردباری دی

دد: (دد نی لی چیر کردسه ره): (۳) دهنگی دادرسی قوماش: (۴) دهنگی ده رگای زه بگاوی له کردسه وه دا: (۱) کشتار: (۲) دندان بهم



اسپ تعليم دهد

چاپکەر: تەوی کتێب چاپ دەکا [چاپ کەندە]

چاپیدان: شات و شوت کردن، درۆ هەڵەشتن [لاڤردن]

چاپ و چوپ: سات و شوت [لاڤ و گراف]

چاپەز: (۱) کەسێ کەچای لێدای؛ (۲) قەزری کەچی سەمەوری نێ

دە کرێ؛ (۳) سەمەور [چاپچی؛ (۲) قورێ؛ (۳) سەمۆر]

چاپەمەنی: بەلاڤۆک ئەمۆشتانەیی لە چاپ دەردە چن [مطبوعات]

چات: (۱) پارچە پەزۆی گۆنە؛ (۲) شەرتی ئەفەنگ پاکردنەرە [کۆمە،

لەت پارچە؛ (۲) توار تەنگ پەک کتێ

چاب کردن: پەزاندن، چالە کردن، نەر ھاوێشتنە سەر مێ [حەت کردن]

نر بر مەدە.

چاککێش: ناسرێ ئەفەنگ پاکردنەرە کە شەرتی نێ دە ھاوێش [چاک

ایزری برێ پاک کردن تەنگ]

چاتمە: (۱) پەک هەڵە ساردی ئەفەنگان لە کانی وچاند؛ (۲) کێشکچی

بێسمەرگە [چاتمە؛ (۱) چاتمە؛ (۲) قراول]

چاتۆل: (۱) داوول، دھۆل؛ (۲) خێرەتی ئەمکی ھاوینە [چاتۆل؛ (۱) مەرسک؛ (۲)

حەسە نارت بایستانی]

چاتۆلە: خێرەتی ئەمکی ھاوینە [خیمە نازک تاپستانی]

چاچک: بێشەب، چاچکە [سەق]

چاچۆلە: (۱) شلتاغ، دەپە، ئەشەقەلە، گەز؛ (۲) تەلیسم [چاچۆل؛ (۱) شلتاغ؛ (۲)

طەسم]

چاچەقۆل: چێشنی مەلانی [دەست پەخت پەمەها]

چاچی: خاوەنی چایخاوە، کەسێ کە چا تێدەکا [صاحب قهوه خانه]

مەرە حەدە حە

چاخ: (۱) وەختە رەمان؛ (۲) قەلەو، گوشتن؛ (۳) سەر و پەکەمەب (دەماحم

چاخە؛ (۴) تەسرو ئەپارکراو (سەپەلە کە چاخ کە)؛ (۵) فەبەیی مەن [چاخ

(۱) وقت و زمان؛ (۲) چاق؛ (۳) شەد و سەر حال؛ (۴) آمادە و مەها؛ (۵) سەد

مالکیت]

چ: (۱) لەچینگەیی پان دیت؛ (چەمەوری، چەمەوری)؛ (۲) چەند:

(چەمۆشە ئێرادەون)؛ (۳) جی پۆر سەر؛ (چەت و سە)؛ (۴) بەواما هیچ:

(چەمەدان)؛ (۵) لەدوای و شەمەرە پۆر بەد سەودە ئەمەج ئەمەج؛ (۶)

و شەیی خاشا، بەواما ئە (پۆرە چێ بۆ شار)؛ (۷) بەمەیی؛ (۲)

چەمەرا؛ (۳) ادەت سەمەم؛ (۴) هیچ؛ (۵) بێسۆند تکرار؛ (۶) حرف بقی

چە. ۱، کێو، حە، کەر. ۲، بێر، چال؛ (۳) ئەوی، وێر؛ (۴) چایی؛ (۵) باش.

(چا بۆ ھاو)؛ (۶) ساخ. (چا بۆ ئەو، [کۆد؛ (۷) چالە؛ (۳) ئەجا؛ (۴)

چایی؛ (۵) خۆب؛ (۶) سالم]

چەپک: حوسب، مەرووب، حەدە ئەش سوک بەپێ [چەپک]

چەپوڤ: (۱) ئەحەمەوێ سەم گۆسە. ۲، ئەحەمەیی سەمەنی کەر.

گروڤ [چەپوڤ؛ (۱) تەمە پەرچە زیر بفل قبا]

چەپوڤ: چەپک [چەپک]

چەپوڤ: (۱) ئەحەمەوێ حەلاس پون چاک بۆسەو؛ (۲) لەحەراپە

دەس هەنگرن؛ (ئەستە چا بۆد) [چەپوڤ؛ (۱) شەمە پەخت؛ (۲) تەکە هەر زگی]

چەپوڤ: ئەتەحەوێ هەمەنەرە [شەپا یاس]

چاپ: (۱) بۆسەمەوێ کتێب بەمەشتن؛ (۲) درۆ هەڵەستە؛ (۳) پەلەمە کە پۆ

ئەنە؛ (۴) شەهلی خەرمەن [چاپ؛ (۱) چاپ؛ (۲) دروع؛ (۳) بوعی پیمانە؛

(۴) مەر حەرم]

چەپالێو: پارزویی چایی، کەوگیری چا بۆلۆس [چای صاف کن]

چەپەر: درۆن مەر و فەسل [چەپەر]

چاپچی: (۱) کەسێ کتێب لەچاپ دەدا؛ (۲) دووژن و بافیش کەر [چاپچی؛ (۱)

چاپ کەندە؛ (۲) لاڤز و دروغگو]

چەپخاوە: ئەو شۆپتە کتێب و . لێ چاپ دەکەن [چەپخاوە]

چەپک: چەپک [چەپک]

چەپکردن: (۱) لەچاپدانێ نووسراو؛ (۲) بافیش و درۆکردن [چەپکردن؛ (۱) چاپ

کردن؛ (۲) لاڤ زدن]

چەپکەسوار: (۱) سوکەلە سوارە سواری زۆر مەزبوت لە سواری دا؛ (۲)

کەسێ کە تەسەب پۆخە ئەک تەعلیم دەد [چەپکەسوار؛ (۱) چەپکەسوار؛ (۲) کەسێ کە

چاخان: دروړو بهشات وشوت [۱] درونگو و لافرن
چاخانو پخاښ: شات وشوت، دروړه له سه [۱] لاف و گزاف.
چاخانه: فاده خانه، چاپخانه، خپگه ی چاپی فروشتی [۱] موه خانه.
چاخمه: گموی کونی قایشه پشید له کتړا [۱] حلقه کوچک سوراخ
کمر بند.

چاخوچل: گرده نې نه نه [۱] جاق و چله.
چاخوکردن: نه نه وکردنی چه پوانی گوست [۱] برورش دام.
چا دی: چاندان، قوری، چاپه [۱] هوری
چادر: کون، ده شمال، تاول [۱] حادر.
چادران: روم، هریه، کومه تی ده شمال به ده وری په کا [۱] اجتماع
چادری های قراون گرد هم

چادر نشمن: کزچهر، گه زمین کونستان کهر خپله کی [۱] چادر نشین.
چا: (۱) مزی روسی گری سې: (۲) روبه ندی ژانه: (۳) دهره نان، چاره
(۴) ژماره ی چوار: (۵) مزی رهش: (۶) دهره ندی نیشانه ی بوکیتی:
(۷) دو چار، بیچم [۱] (۱) گوسفند سیه سمید گوش: (۲) روپند: (۳)
چار: (۴) چار: (۵) گوسفند سیه سمید گوش: (۶) دهره نان، چاره
چارچه قیله: چا به قیله، چا به قیله، دهره نان [۱] چا به قیله
چارانه: حکمیکتی شهزکمران بود، چارانه [۱] چار آینه
چاربا: نه ختی له سه وروستن [۱] تختجو ب
چارپایه: چاربا [۱] تختجو ب.

چاړی: (۱) ناژانه بهرزه، ره شه مال: (۲) سه گی یاس [۱] (۱) دم: (۲) سگ
نگه بن

چاړیچی: چهرچی، ده سفروشی گمزیده [۱] بیلهور.
چاړچار: چواروژنی ناخری چله ی چوکه [۱] چهار روز آخر چله.
چاړچاق: (۱) برتی نه وشیاری و ناگاد وی زور: (۲) سهرلی شپو او [۱] (۱)
کنايه از هشیاری کامل: (۲) سرگردان
چاړچمبل: چوار همنگل، کوپه ی چوارده سک [۱] خم چهارده سته
چاړچش: چاړچاق [۱] نگا، چاړچاق.
چاړچه قلی: خرمچون، همرچواری [۱] چاړچه دست و پا.
چاړچه ک: پرچه ک [۱] سلخشور.

چاړچیق: زه ریمی روڼگ [۱] زمین باتلاقی.
چاړچیوه: داری ده وری دهره ویه بجهوه [۱] چهارچوب در و بجهوه.
چاړداره: نابوت، داریه ست [۱] نابوت.

چاړداغ: کوخی ناویستان و مهررا [۱] کرچه
چاړداوه: (۱) مه لپه ندیکه به کوردستان: (۲) برتی له مزی بی شرم [۱]
(۱) منطقه ای در کردستان: (۲) کنايه ار ادم بی شرم
چاړده: ده وچو [۱] چهارده.

چاړیك: جه مسیری دوریگه ی تنک پیزیو [۱] چهارره
چاړشو: (۱) چاړشپو، نه وچا حمدی بوئی تپوه ده پهری: (۲) عه پای ژانه
[۱] (۱) چاړشپ: (۲) چادر و نه
چاړشهم: چوارشمو [۱] چهارشپه
چاړشهمب: چارشم [۱] چهارشپه.

چاړشه میو: چارشم [۱] چهارشپه
چاړشه میو: چارشم [۱] چهارشپه.
چاړشو: چاړشو [۱] نگا، چاړشو
چاړشپو: چاړشو [۱] نگا، چاړشو

چاړك: (۱) سگ (۲) چواریه ک [۱] (۱) میچی پشم جینی: (۲) چاړك، ریح
چاړكول: په زی نه نه رهش و گوی سیم [۱] گوسفند پشانی سباه گوش
س.

چاړگانی: چو رباله [۱] چهارهیل.
چاړگوشه: چوارسوج [۱] مرغ.
چاړه شقه: د میشتی پانه ویان [۱] چهارهیل
چاړوا: چاړوی [۱] چهارهیل.
چاړوادار: ولاخدار، که سستی که یاره بهر به کوری ده د [۱] کسی که
چهارهیلان را کرایه می دهد.

چاړوك: هوماشی که ژان بهر شای د [۱] رودوشی ژانه.
چاړوكه: (۱) چاړوك (۲) گیاه که (۳) صاندان [۱] (۱) رودوشی ژانه (۲)
گیاهی است: (۳) رهدان.

چاړوه: چه نه نه که ده په نه ده کړی [۱] صبح.
چاړوه دار: ولاخدار [۱] چاړوادار.
چاړویندار: ولاخدار [۱] چاړوادار.
چاړه: (۱) بیچم و نه رح: (۲) به حب: (۳) دهره نان [۱] (۱) سیم: (۲) شانس:
(۳) چاره.

چاړه چه قیله: چاړچه قیله [۱] نوعی حشخاش
چاړه رهش: کتور، به دیه حش، بی سعود [۱] به یخت.
چاړه سهر: رتی نه جات، دهره نان [۱] راه حل.
چاړه ک: له چوار بهش به شیک [۱] ربع.
چاړه که: چاړه ک [۱] نگا، چاړه ک
چاره گ: چاره [۱] به چهارم.
چاړه که: چاړه [۱] نگا، چاړه ک
چاړه نوس: به یخت وهات [۱] سرروشت
چاړه: چاړه [۱] چهارم.

چاړه وی: ولاخی سواری و باری [۱] چهارهیل
چاړی: چاړه ک [۱] به چهارم.
چاړیر: چه نیکتی نه هلی حقه، جیزیکتی کاکه به کانه [۱] یکی از اعداد
هس حق.

چاړیرو: کیوکه له لورستان [۱] ار کوه های لرستان.
چاړیچی: چهرچی، ده سفروشی گمزیده، چاړیچی [۱] بیلهور
چاړیک: به شیک له چوار بهش [۱] به چهارم.
چاړین: شیری چو رله ته، روباعی، چوارحشته کی [۱] رباعی
چاړی ناچر: خوی ناخوی نه چاری، مه چواری [۱] ناگزیر.
چاړو: فیدن گه نوسار، گریکار [۱] حیه گر
چاړو: چاړو، نام اب [۱] به
چاړو: (۱) پاساره ی بان، گویسو به: (۲) پارسه کی سالنگه [۱] (۱) لپه یام.

(۲) گد

چاش: (۱) شاش سرگهردان، په ششواو: (۲) چيزه [چ] سرگردن، هڅو وځ: (۲) مژه

چاشمې: چيرس، هم كړنه [چ] چسپيد

چاشميون: سدرې شويان، په هغه چوون [چ] سرگردن.

چاشت: (۱) چيشته ننگاو، قاره تشون، نيوان به يې و بيمه رو: (۲) باني قاره تشون [چ] (۱) چاشت: (۲) عدائي كه بهنگام چاشت خورند.

چاشتي: به گونې، وه كو، لمره نكي [چ] همدند

چاشنينگا: چيشته ننگاو نيوان به يې و بيمه رو [چ] چاش

چاشني: (۱) چيزه به چيشته: (۲) جهشني، توره فقه [چ] (۱) چاشني: (۲) ترفه.

چافك: چورن كواني به بلوق [چ] دمل تاو زده.

چافكهړ: چوپيس [چ] شورچشم

چاف، چاو، ديدنه، ديد، چم [چ] چشم

چافا، چون، چلون، كو [چ] چكويه، چطو

چاف پرچي: ته ساج كار، چاونه تير، چاوچنوت م...

چاف تاري: چروك، رږد، دس قو چاو چكوس، س به جو [چ] حسس

چاف سر بوډه، بې نيار [چ] بې نيز

چاف چنوك: (۱) چاف پرچي: (۲) به تيره بې [چ] (۱) زمند: (۲) حسود.

چاف چيچك: چورن ترو [چ] نوعي نكور

حاف چيچك گد به نه بې گد هې سب

چاف دان: دود بړي، سه به رسي ننگي بون [چ] بطارت

چاف دان: چاونه نه به نه سب [چ] است كسپ

چاف دزه كني: د هغه د هغه واس [چ] بې هرمب كس

حاف ديز: دود بړي، سه

چاف دسوك: د هغه نه لاسي به جو، د دنگو دنگه [چ] كبه خسي يوسف

چافري: چاره وي، ره شه ولاخ، ولاحه به رزه [چ] به يابو و فاطر گويد

چي: چاودره يزيو [چ] چشم برامنه

چاف سست: (۱) ترسه نوك، بې غيره: (۲) بې نابرو [چ] (۱) ترسو: (۲) بې برون

چافسور: چاوسور، خه لك تر سين، په هغه به توه ترسي [چ] هراستاك

چاف شكاندن: چاوداگرتن، هېما به گوشه ي چاوكردن [چ] چشمك زدن.

چافشور: فتهكا، خدكا، شهره زار، خه حاله، نه ترس [چ] شرمند.

چاف نه كړي: (۱) ويره به بگه بسو، ۲، دلاو، به حسسه [چ] ۱، اگه: (۲) دست و دل باز.

چاڼك، گوزلك، چاويك، عه به ك [چ] عينك

چافكر: چاوپروش [چ] كسي كه چشمانش بيمار ست.

حاف كوسكاني: بهر هې رويي، ده تي رواين [چ] حيره نگرستن.

چاف گرتن: دود بړي، بوردن، ويره [چ] چشم پوشي.

چاف گرځاي: چاوبه سته، كوړكوړ نه [چ] چشم بسته.

چاڼگه: (۱) ده سته چپه، كمرسته ي سهره تپي بو تاگره لكردن: (۲)

بنه ماي وشه، هه سده [چ] (۱) افروزه، ۲، فصل.

چاف لهر: (۱) چاوه ي: (۲) چاوحيرو زيار [چ] (۱) چشم بر سده: (۲) هرزه كار.

چاف ليكرن: لاسه چاويك هري [چ] نقلند.

چافصر: حوسو، چاورون [چ] حوسو

چاف ماسي: گد به نه بې گد هې سب

چاف بهرم: بې حورو به دده سته ده به رسي ده به سگد

چاف تير: چاوه بور، حده به اف سطر حس به به

چاف تيري: حوسو ي [چ] سطر

چافوك: بهر چاوكه نه سب [چ] چشم به سب

چافه گا: گد به ك [چ] گد هې است.

چاف هيشك: بې چاوه رو، بيشه روم شوروي [چ] برون بې شرم

چافينوك: (۱) به تيرومي، چاونه تير: (۲) چاوپيس [چ] (۱) حسود. (۲)

سو حس

چاق: (۱) پقي، بينك، لاق: (۲) هلهو، تير گوشه [چ] (۱) ننگ، پا: (۲) چاق.

چافا، له وسوه، له د حكهوه، به وده به وده [چ] ران هگم

چاقو: چه تو، كس كس - ابا حده

چاك: (۱) باش، قهنج: (۲) داوښ: (۳) قهش و ده رزه: (۴) گوزي پيروزي

چاويچاكن [چ] (۱) حوب: (۲) دامن: (۳) شكاف، درز: (۴) مزار.

چاك بون: (۱) له نه خوشي هه سته وده: (۲) باش بون به دواي خرابه كردن

[چ] (۱) شفاي فتن: (۲) ترستكار شين.

چاك به لاداكردن: د وين به لاد كردن، شته ل هه لازين [چ] انتهاي

دامن ر به گوشه كمر بستر

چاك بين: دآرون، هرزياش [چ] خوس

چاكر نه وه: ليكنه ريان شك و سار كرده وه [چ] هرمت و تعمير.

چاكر نه وه: چاكر نه وه [چ] هرمت و تعمير.

چاك كردن: (۱) چاكر نه وه: (۲) مابين و ماکر له هه حل كيشان [چ] (۱)

هرمت: (۲) ماديان و ماده خر را گش دادن

چاك كرده وه: چاكر نه وه [چ] تعمير

چاكل: داريكي نلقه ي سهرې گوريه [چ] وهنگ

چاكله: چاكل [چ] وهنگ.

چاكوپير: گوزي زياره ننگ [چ] مرو

چاك وچوني: حال و حوال پرسين، چاك و حوسو [چ] احوال پرسى

چاكوچ: چه كوچ، چه كوش [چ] چكش.

چاكو خوشي: چاك وچوني [چ] آخر المرسى.

چاكه: پياو ته ي، مرو فانه ي [چ] خويي، نكوتى

چاكه ت: كوت، پارچه چيكي سهره وې پياو ته [چ] كت.

چاكه ل: شاقه ل، لاد وين [چ] حاشيه دامن.

چاكه ل: چاكه ل [چ] حاشيه دامن.

چاكي: بيسي، پياوچي، په سنده ي [چ] خويي، نكوتى.

چاكيښي: چاك به بش بون [چ] بيكي.

چاگه: نهوښ، ويدهري [۱] سجا.

چال: حهوان، جوا [۱] حوا

چال: ۱) ټولگهي گهوره بڼه ده عل و به لمر: ۲) قوياو، روجو: ۳) پوښ:

(چيلكهو چال) [۱] ۱) چاله: ۲) فروغته: ۳) خاشاك

چالاغ: جهموش، توش، ده وهك، سرك، ميل [۱] جهموش

چالاف: بير، حالاف [۱] حه ب

چالال: حوسب مديوت يدها، مس سولاب حلال

چالان: مس هه لمس ته دلا دهولكه حسس بوگمه [۱] سدهباري

چالاور: سرك، حاد ب

چالايي: ټولگه، روجو وي زه مين [۱] فروغتهگي در زمين.

چالخدم: چدهه لمارسته، مس سولاف دوع چريي نگرته.

چالگ: ۱) ديسگ بو جه نوك كوتان، ده سكو سندرل: ۲) كوزه پش [۱] ۱)

دنگ، بر رشتوك كوبي: ۲) گوركن.

چالگ: جره به شه، چوالو [۱] گوركن.

چاسه: ۱) كسه بوز: ۲) سه حايي كه بياو ده پرد كانه وه [۱] ۱) كيسه

نوتون: ۲) ساعت شماعطدار

چالو: چاله كه، كوزه پش [۱] گوركن.

چالوجول: زه ويي پر له ټولگه زه مين لاريك و ناصاف [۱] مس سولاف

چالوك: داروكه يه كي دركوي سبي به بو ته دورو تاگر ده كاردی [۱]

سفيدخار

چالوتك: ټولگهي سواج دراو بو نوتيد حوارد نه وي سگ [۱] گودالي

كه بر اي آب خور دن سگ اختصاص دهند.

چاله: كوزه پش، چوالو [۱] گوركن.

چاله يه قز: چنگي قول و به مرار له چيا كه به قري تاهو وين ده مينی [۱]

يچچال طبيعي

چاله چه قيله: جاره چه قيله، ده به نوك [۱] نوعي خشخاش.

چاله قوته: مات، ټولگهي چكوله بو هه لماتين [۱] گودال كوچك در

بده بازي

چالي، ۱) ټولاي: ۲) ټولاي: ۱) گودي: ۲) فروغتهگي.

چالي چه نه: كوري نهوښتگ، ټولايي باوه راستي جه ناگه [۱] بياه

رېندان

چالين: ماتين، هه لماتين بو ټولگه [۱] نيمه ياري

چام: ۱) به لاو نسبيته: ۲) ټولگه به رزايي سهوښگه: ۳) خوازي و پيچ:

۴) چوري دار كه ده تاش ده كاري ديش [۱] ۱) بلا و مصيبت: ۲)

بستي و بلندي راه: ۳) پيچ و خم: ۴) نوعي چوب بخاري

چام چام، ۱) ريگهي به كندهو كلو: ۲) ريگهي به پيچ و خواره كمو پيچه كه

[۱] ۱) راه نا هموار: ۲) راه پر پيچ و خم.

چان: ۱) تاسرازيكه بو گړه ي كنوش، يا گورديني له دار به داريكه وه

ده به سست و دمي گاي ده گن، يا گردانه كان به سهو كلوش دا دين

وردي ده گن: ۲) حده جه ر: ۳) شتيكي مني سوچه له شول چمدراوه

وهك پيل ده جي، بروپوش و ليشي جوگهي پي ده صا، نامرزي

جومان له چه به: ۴) زهنگوله ي حه به دارو كرن، ريل [۱] ۱) خون: ۲)

چرخ حرمكوب: ۳) لحن روت دستي: ۴) رنگ اخبار.

چيد، سيوات، خوننده وري، روش بيری [۱] فرهنگ.

چندن: ۱) ټو به زهريه وړه كردن: ۲) جه قاسدي شت و نهام [۱] ۱)

بدرافشادن: ۲) كاشش مهال.

چندتي: شياوي چاندن، چيتر و [۱] كاشتي.

چانكسوج: راوه شاندني زهنگوله بو كاروان كه وده حتي كچه [۱] به صد

دراورد رنگ كاروان به علامت رفت.

چانكوش: مجبوري كليسي قهلاو بو ناقوس رازاندن [۱] خادم كليسا

براي زدن ناقوس

چانن: چاندن [۱] بگه: حاندن.

چانه: ۱) نموي وينده: ۲) گه سكي له شول بو ين خهران ملين [۱] ۱)

انچا: ۲) نوعي چارودسني

چاو: ۱) به به كي مټوله كان: ۲) حده، چاو، چه علف: ۳) بو نه، تو شاكه:

۴) خه به ري مهرگ كه له دورده هانيي [۱] ۱) واحد پول مغول: ۲)

چشم: ۳) نگاه كُن، ۴) حير مرگ عزيز دور افتاده.

چاوا: ۱) خون: ۲) كوا: ۳) چطور؟

چاوان: ۱) چلون، كو: ۲) ههردو چاو [۱] ۱) چگونه: ۲) دو چشم

چاوانه: ۱) چالايي پيرا: ۲) چونه، جتويه [۱] ۱) چاه آب: ۲) چگونه

است

چاويشيه: ژاني چاو به خوشي چاو، چاف كولي [۱] چشم درد.

چاوباز: ۱) چاوچرئين نه زهريار: ۲) بريني له رزي چاوچوان [۱] ۱)

چشم چران: ۲) كتابه رزيباچشم

چاوبازه: گياهه كه تركه دار، گياهه كي به چفته [۱] گياهي است حادار

چاوبازي: چاو چراند، چم چه رس [۱] نظر ياري

چاوباشقال: چاوچريني فاسق، چاوچين [۱] چشم چران،

چاوبز: برينگه ري چاون، نهوگه سدي پيلو ده پري [۱] حرج حسم

چو برسي: برنه خور، چكوي، چاوچوك، حاف برجي [۱] حرمس

چو بركه: به حاد به كتر حالي كرن، نك كه سس به سس [۱] سحر به

سب كس

چو بركي: حاد ركه [۱] بگ حاد رته

چو برين: ريده گوشت بريني پيلو [۱] حرجي چشم.

چو بوز: ۱) چاوزهق، چاو ده ريزو: ۲، كزومت [۱] ۱) چشم بر جسته: ۲)

كسي را حسرت دادن

چاو بزرگرو ده: به زه ري رواين بو برساندن [۱] چشم غره رفت.

چاوبوره: گياهه كي دركوي به [۱] گياهي است

چاو بوي: چاو ده ريزو، چاوره [۱] چشم بر امده

چاو به ريزو: ۱) به رباري منه: ۲) مريق، قهيد كار، خه حاله [۱] ۱)

مبس ۳ سر مده

چاو به رس: دسبر، فسار حسيو، حه له س [۱] حله

چاو به سس: ۱) چاو به س: ۲) ده سره يه كه له گه مه دا چاوي پي

ده به ستن [۱] ۱) حيله گر: ۲) پارچه ي كه يا آن چشم را بدهند.

چاو به لكه: چاوره شني سبي ريس [۱] كسي كه چشم سپاه و پوست

سغید دارد.

چاوبەن؛ چاوبەست [۱] نگا، چاوبەست.

چاوبەند؛ چاوبەست [۱] نگا چاوبەست.

چاوبەشکوتن؛ چاوبەشکوتن. دەس بەدېش کردنی بەچکەي جانەور [۱]

چشم باز کردن و دیدن بوزاد حیوانات

چاوبەشیلە؛ گیایە کە لە چاوی کەنک دەکا [۱] گیاهی سبب شبیه چشم گرە

چاوبوشان؛ لی بوردن، چەم بوشی [۱] چشم پوشی

چاوبوشی. چاوبوشان [۱] چشم پوشی.

چاوبوشین؛ چاوبوشان [۱] چشم پوشی

چاوبەزین؛ لەرزەي پەلکەي چو، بیلو لەرزین [۱] لرزش پلک، چشم پرین.

چاوبەخشاندن؛ بەسەرچلی ئی روئین [۱] سرمه ری نگاه کردن.

چاوبیس؛ جافیتوک، گەسێ کە پەچاوهوه دەکا [۱] چشم شور.

چاوبی کەفتن؛ بوش هاتن، دیت [۱] دیدن.

چاوبی کەوتن؛ چاوبی کەفتن [۱] دیدن

چاوبی هەلێنه هاتن؛ [۱] بریتی لە شەرم ئی کردن؛ [۲] رگ لێ بونەوه [۱] شرم کردن؛ [۲] دشمتمی کردن.

چاوبی هەلێنهان؛ بریتی لە پەچاوهوه کردن، ئیرەیی پی بردن [۱] چشم رحم ردن، حسادت.

چاوتایک؛ بریتی لە گەسێ دواوێ بەحراپ دەرائی، بەههع دلخۆش تە [۱] بدین

چاوتاریک بون؛ بریتی بەرق هەستانی ژور [۱] کتایە زخمشگین شدن.

چاوترسین بەدەرگرو بەبێ بو [۱] درس عبرت گرەه

چاوتروگاندن؛ لێکدانێ بیلو [۱] برهم وەن پلکها

چاوتروگتن؛ حاور تروگاندن [۱] نگا؛ چاوتر وگاندن.

چاوتروگنیک؛ مەوێه کێ پەکحار کەم؛ (پە چاوتروگنیک دەت گەم) [۱] رس نك حسه بەهم ردن

چاوترکەدن؛ حاور وەند [۱] نك حاور وەندن

چاوترەکانی حاور وەندن [۱] نك حاور وەندن

چاوتوێ حاورێ [۱] نك حاور

چاوتەنگ؛ ررد حکوس دەس مە حاور، بەئیرەیی، حاورەز [۱] حسم نك

چاوتی برین؛ [۱] تەماح تی کردن؛ [۲] لی مۆز برەوه [۱] چشم طمع درخس بە؛ [۲] چپ چپ نگاه کردن بە.

چاوتیژ حاور [۱] تیرین

چاوتیژ؛ بێبە چەند جوان و سەیرە [۱] بگەر.

چاوتیژە؛ [۱] چاوتیژ؛ [۲] بوشتی حاورار [۱] چشم شورا؛ [۲] حشمارو.

چاوتیژس؛ چاوتیژ، کەسێکە بێ شەرمایە بۆ ژنان دەزوائی [۱] حسم حور

حە خنوک، [۱] بەمەح؛ [۲] تەندەس، حەبەن [۱] آرمەد؛ [۲] حسود

چاوتیژیاگ چاوتیژس، کەسێ بێوێ هەنگەر وەوه [۱] نك ر گە

چاوتیژە حەو حەو بوو، بارە بوس [۱] بارە بخواب رەهە

چاوتیژە؛ خیل، خیل، خیل [۱] لوچ.

چاوتیژ؛ خیل، یەك بەدو بین [۱] لوچ

چاوتیژ؛ مەری بەعەنە، مەری خەنک دەزوائی [۱] چشم رال

چاوتیژ کسردن. سەرداخستن، لە شەرمەن چاوتیژ کسردن [۱] سر بزیز بە حسم ر سرم

چاوتیژ کسردن، سەردەنەهێنان لە شەرمەن [۱] سر بزیز بە حسم ر سرم.

چاوتیژ؛ [۱] چنود، گەیه کە وەك گەم و بەتاو گەمە دەزوی؛ [۲] حاور سە، ناگاداری پەچاوتیژ [۱] چاوتیژ؛ [۲] ریر نظر گرفتن.

چاوتیژ؛ سوچی چاوتیژ وگاندن بۆ نیکەیی بەبەسێک [۱] چشمک ودن

چاوتیژاگرسان؛ سۆرەه لێهوان و ژانی چاوتیژ چشم بەدود آمدن.

چاوتیژاگرسان؛ چاوتیژاگرسان [۱] نگا؛ چاوتیژاگرسان.

چاوتیژاگرسان؛ چاوتیژاگرسان [۱] نگا. چاوتیژاگرسان.

چاوتیژاگرسان؛ دەستە چیلەي ناگر [۱] فروزه

چاوتیژاگرسان؛ تەماح تی کردن، لی روابین بەتەمایە کەرە [۱] چشم طمع درخس بە ..

چاوتیژاگرسان؛ رەق بواشا کردن بۆ مرسان [۱] حسم سرد رفس

چاوتیژاگرسان؛ حاورەشتی بۆ نەگلی بون [۱] ناظر.

چاوتیژاگرسان؛ شات و شوت درزوه لێهسته؛ [۲] خو هەنگشان ویا هیش [۱] (۱) لاف و گراف؛ [۲] حودستی

چاوتیژاگرسان؛ کل دەچاوتیژاگرسان، سۆرەه دەچاوتیژاگرسان [۱] شرمە کشیدن

چاوتیژاگرسان؛ شەرم، حەبە، هەب، فەدی [۱] شرم.

چاوتیژاگرسان؛ چاوتیژاگرسان، چەمەز [۱] چشم بەرە.

چاوتیژاگرسان؛ [۱] دەستە چیلەي ناگر؛ [۲] رشتی سە دحوس کەرە [۱] (۱) فروزه؛ [۲] حورشان کتەه

چاوتیژاگرسان؛ [۱] مژدەي حوش؛ [۲] دیتی کەسێ یاستی کە نەرەو دەکرا [۱] (۱) مژدە؛ [۲] چشم روشن شدن.

چاوتیژاگرسان؛ گیای رمانەگا [۱] گیاه گاوریان.

چاوتیژاگرسان؛ [۱] پیروزیایی؛ [۲] مژدەي حوش؛ [۳] دیتی خوشەوێست [۱] (۱) تیریک؛ [۲] مژدە؛ [۳] دیدار عزیز.

چاوتیژاگرسان؛ سباجەم [۱] سیاه چشم.

چاوتیژاگرسان؛ [۱] چارەوێ؛ [۲] شەرم، چارووی [۱] چارە؛ [۲] آژیم

چاوتیژاگرسان؛ بەچاوی پێسەوه بون [۱] چشم زحم دیدن.

چاوتیژاگرسان؛ چاوتیژاگرسان [۱] چشم برآمد

چاوتیژاگرسان؛ دەسکێشێ کۆن [۱] نکه شخص نابینای ر راهمانی کتە.

چاوتیژاگرسان؛ چاوتیژاگرسان [۱] نگا؛ چاوتیژاگرسان.

چاوتیژاگرسان؛ بریتی لەمرد (چاوتیژاگرسان) کتەه او مردن. چاوتیژاگرسان؛ گیایە کێ درکاوێه [۱] گیاهی خاردار است

چاوتیژاگرسان؛ حاورس، حافیتوک [۱] چشم شور

چاوسور: بریتی له پارتېره، سهر پهرست، خه مخور [۱] طرفه درو عموور،
چاوسور کړه يوه: ترساندن هره شه کردن، هره گيف [۲] نهديد.
چاوسوری: ناوایه تی، به ترسی [۳] شجاعت.
چاوشرکني: گالنه يه که چاو ده به سس و ده يی به حاويه سروي هوه که به
به ورته وه [۴] بازی چشم بندک.
چاوشاره گي: چاوشارکني [۵] باری چشم بندک.
چاوشاش: خيل، خويل [۶] لوح.
چاوشکان: (۱) ترسی، نه تړه چون؛ (۲) پهله ودرکرتی و نه می یون [۷] (۱)
ترسیدن؛ (۲) متبه شدن.
چاوشکاندن: (۱) ترساندن؛ (۲) سوگو و چروک کردن؛ (۳) چاود، گرتن [۸]
(۱) ترسانیدن؛ (۲) هتک حرمت کردن؛ (۳) چشمک ودر
چاوشلکانني: چاوشارکني [۹] باری چشم بندک.
چاوشوره: شوته ی تابه يی چاوی ئيشو شوتن [۱۰] چشم شوی
چاوشور: خه جالته، تهرين، نهديکار [۱۱] شرمند.
چاو شور کړه نه وه: له ده به شيمای سهر داخستن [۱۲] سر زیر اژد مت.
چاوشوزی: مهنت کاری، شمزه زاری، خه جالته بازی [۱۳] شرمسری،
چاوشیرکاني: چاوشرکني [۱۴] باری چشم بندک.
چاوشين: حاونه [۱۵] دروغ چم
چاوفرس: حاویرين [۱۶] پیریدن ملک جسم
چاوقدم ۱: بی شعرم نه و رو قلم ۲: به رس، به سره ۳: حسه
ترسه ۴: دد
چاوقوباس: چاوبرک [۱۷] چشمک ودر.
چاوقرتکني: چاوبرکني [۱۸] چشمک ودر
چاوقوچانندن: (۱) چاوک نان، چاو له سره يه که نان، په لک داخستن؛ (۲)
برتی نه چاویوشين له کاری؛ (۳) خود زنده له کاری؛ (۱) چشم برهم
بهادن؛ (۲) کنایه از چشم پوشی کردن؛ (۳) وریر کاری در رفتن.
چاوقوچانن: چاوقوچانندن [۱۹] نگا: چاوقوچانندن.
چاوقول: که سنی چاوی چالتره له چاوی ناسایی [۲۰] چشم فرو رفته
چاوقولکه: دعوی، درمی رشانه وه [۲۱] وب
چاوقونحانن: چاوقوچانندن [۲۲] نگا: چاوقوچانندن.
چاو کراوه: له دیاران، نيگه ينسو [۲۳] د با، فرایه
چاو کردن: وه به رخوا ودين، په چاو دین [۲۴] به چشم دیدن.
چاو کز: پرورش، کم بین [۲۵] د رای چشم کم سو.
چاو کړه نه وه: برتی نه ناگد، پرور له دنیا و نسیمی خه لا، و کنایه
اطراف خود را شناختن.
چاو کسکه: جوړه تر یه کی سپی به له یون مار وده که [۲۶] نوعی بگور،
چاو کونکه: گیاهه که گه لاخر، گولی زده [۲۷] گیاهی است با گل های زرد.
چاو که: (۱) بر و نه، تواشاکه، بنهیره، مه یزی، هت کری؛ (۲) ده سه جبه ی
چاوه ی ناگر [۲۸] (۱) بنگر، نگه کن؛ (۲) افروزه،
چاو که ره شیره: گناه که و سکی سوره کات [۲۹] گد، چشم خروس
چاو که له شیره: چاو که ره شیره [۳۰] نگا: چاو که ره شیره.
چاو که: (۱) ده سه جبه ی؛ (۲) ورده ناگر به کوانود؛ (۳) بهمای وشه [۳۱] (۱)

افروزه؛ (۲) بازماند؛ خگر در اشدان؛ (۳) مصدر.
چاوگ: چاو که وړه [۳۲] گوجشم، فرخ چشم.
چاو گل یون: توشی چاوشنه هتن [۳۳] مبتلا به چشم درد شدن.
چاو گوفین: گوشتینی چاوان به دهس [۳۴] چشمان را با دست قشردن.
چاو که: (۱) دیمه (۲) سه چاوه ی کانی؛ (۳) ده سه جبه ی؛ (۴) ده می برین
[۳۵] (۱) متظره، چشم انداز؛ (۲) سرچشمه؛ (۳) فروزه؛ (۴) دهانه رحم.
چاو که دا که و تن: قول یونی برین [۳۶] عمیق بودن دخم.
چاو که رانندن: چاو گیزان، به ولا ولاد را وانهن [۳۷] بهر سو نگر یستن.
چاو که رانن: چاو که رانن [۳۸] نگ: چاو که رانندن.
چاو که رم کردن: برتی له سو که حه و کردن [۳۹] جرت زدن.
چاو گیزان: چاو که رانندن [۴۰] نگا: چاو که رانندن.
چاوله: بروت، نه حرمه، چلو سک [۴۱] بیم سوز.
چاوله دو: به ناو نی، به ته می [۴۲] امیدوار
چاوله دو: چاوله دو [۴۳] امیدوار.
چاوله ده ست: (۱) نانح؛ (۲) به تیزی به حشش و حالات [۴۴] (۱) محتاج؛
(۲) چشم به راه کمک دیگران
چاوله ده ستنی: بیار، نا باح [۴۵] حنی -
چاوله ودرس: بولان، که سنی که روز چاو به [۴۶] دهس [۴۷] حسه حال
چاولی برین: (۱) به ته مایون؛ (۲) لاسا کردن [۴۸] (۱) امیدوار ۲۰
نم
چاولی بزگړه نه وه: روانین په هره شه وه [۴۹] حشم غره رفتن.
چاولیدان: به چاوه وه کردن، چاوی بیس بند و، پی هه کالان [۵۰]
چشم رحم ودر
چاولی قوچانندن: چاویوشی کردن، بن لیج دن، حولی دزنده وه [۵۱]
چشم پوشی کردن،
چاولی کردن: (۱) خواشا، لی بورین؛ (۲) لاسا، ده لاسکه کړه نه وه [۵۲] (۱)
ماشاکردن؛ (۲) تقلید.
چاولیک نان: (۱) چاوقونچانندن، ییلوی چاو به سره يه که هینان؛ (۲) برتی
له مردن [۵۳] (۱) چشم برهم بهادن؛ (۲) کنایه از مرگ.
چاولیکه ری: لاسا کړه نه وه، ده مه لاسکه [۵۴] تقلید
چاولی بولان: چاو به سی [۵۵] حسه بوسی
چاولی بولان: چاو به سی [۵۶] حسه بوسی
چاومان: برتی له زور زړنگ و وریا [۵۷] کنایه از بسیار زبرد و باهوش،
چاومهس، کیزی چاوچو ن [۵۸] دختري که چشمان ریبا دارد،
چاوهه ست: حاویرين [۵۹] نگا: حاویرين..
چاویور حه مبر حه د: حاسر، حاه [۶۰] [۶۱] سطر
چاویوشان: حاویرين [۶۲] حسه بوسی
چاویوشان: چاوقوچان [۶۳] چشم بستن
چاونه یار: بهر چاوتنه نگه به تیره یی [۶۴] حسه
چاونه ترس: تارا، به هر که بویر [۶۵] دلیر و بی باک
چاونه ترماو: چاوتنه ترس [۶۶] دلیر و بی باک.
چاونه زیر: (۱) به تیر، بی، چاوچنوگ؛ (۲) زده، دهس قوچان ته ماح کار [۶۷]

(۱) حسود: (۲) خسیس.

چاونه کراوه: بې نرمون، ناتاسا په کار، پیاوړی هېساختو [۱] نازموده و
بې نجه.

چاونه پېر: چاونه [۱] حسود نه.

چاوه: (۱) د سسه چيله ی ناگر: (۲) ژورنیک له خانو: (۳) کښی ناز: (۴)
روپښی، ریا: (۵) کونی پلور هېنگ [۱] (۱) فروزه: (۲) طاهي درخابه:
۳ حسمه: (۴) رب: (۵) سوراج کنډوی غسل،

چاوه پشمینه، چاوشینه، گپایه که گولی له چاوی کتک ده کا [۱] گیاهی که
بده حسود نه سسه.

چاوباره: کپانه که [۱] گیاهی است

چاوه پز: گپایه که [۱] گیاهی است

چاوه چاو: روانښ بدل ښکړاوی. معاشی همولا کړد، چاوگیرانی زور
[۱] ب نگرانی بهر سو نگرستن،

چاوه چله: چاوشی، توخی به لا یو له چاوی پیسه و [۱] چشم زخم دیدن.

چاوه دوا: چاوله دوا، چه مه وړا، ښکړاوی یو که سی [۱] دلوایس

چاوه دیر: چاودیر [۱] ناظر.

چاوه دیری: چاودیری، ناگالښتون [۱] نظارت.

چاوه وړ: شرم، قهیت، قدمی، حیا [۱] آرم.

چاوه وړانی: چاقیر [۱] انتظار.

چاوه وړی: چه مه وړا، چاوه وړ [۱] میدان.

چاوه وړیکه: چاوه وړ [۱] چشم پیره.

چاوه زار: (۱) د درد له چاوی پیسه و (۲) نوشته یو چاوه دی د درد نه چاوی
پیس [۱] چشم زخم: (۲) چشم مارو.

چاوه سوئسکه: چاوه سوئسکه [۱] بگا، چاوه سوئسکه

چاوه سوئسکه: چاوه پوز، گپایه که [۱] گیاهی است

چاوه شی: (۱) مریب، زورناژن: (۲) سهرده مته ی بیست کس له له شکر
[۱] رامنگر: (۲) سردسبه پک واحد بیست نفری دوا ارتش

چاوه قول: نه خوشی رشاموه، تعاون [۱] طاعون

چاوه گا: گپایه که گولیکي زور دی ناوسی ده ک [۱] گیاهی است.

چاوه تاز: بعم، چارگه بهر چاوه [۱] چشم انداز.

چاوه دوا: چه مه وړا، چاقیر [۱] چشم پیره.

چاوه دوا: حشر، [۱] اضط

چاوه دوا: حشر، حشر [۱] حسه به.

چاوه دوا: حشر، حشر [۱] حسه به.

چاوه لاس: (۱) وړما یون له کاروبار، غیر بونی هرکي سهرشان: (۲)
روادین: (چوم هه لاسیه له کاری و ماهق) [۱] اشباشن، ره

فاد: (۲) روادین

چاوه لاسه کاندن: هېم به چاو عسیره ده چه، ښکړاوی یو له پزوتنی
چاو [۱] یما وشاره با جسم و برو

چاوه لاسه کاندن: چاوه لاسه کاندن [۱] بگا، چاوه لاسه کاندن.

چاوه یار: چاوه دیر [۱] ناظر.

چاوه یاری: چاوه دیری [۱] نظارت.

چاودیری: چاوه دیری [۱] نظارت.

چاوش: (۱) نازندوی پیاری گموروی نایسی بهر [۱] کس: (۲)
سهرده سهری عه سکه ری عوسمانی [۱] لقب روحانی حرفه یزیدی:

(۲) سردسبه دوا ارتش عثماني

چاوشنه: چاوشنه، کول بونی چاو، دهر دی چاو [۱] چشم درد

چاویلکه: (۱) گورلک، عه به ک: (۲) تموشیه که به له کی به خوش پوزگ
دهر د [۱] عینک: (۲) نوعی بیدری، که در اثر ساق پای بیمار

ناول می زند.

چاویلکه، چارینکه [۱] بگا، چاویلکه

چاویسی: چاوه راز [۱] چشم زخم.

چای: (۱) چا، توجا، دهرمان چا: (۲) فینک، سارد [۱] چای: (۲) خنک،
سرد

چایگ: ساردو فینک، هرینک [۱] خنک، سرد.

چایمانی: (۱) سهرما یون، به خوشی به سهرماوه: (۲) تاره قه ی ساردی لهش
[۱] سرماخور دگی: (۲) عرق سرد بدن.

چایه: له وړکه [۱] مرغ

چایی: چای، توبه کی ده شه دم ده کری و ده خورینه و [۱] چای

چایین: سهرما یون، ههستی ساردی کړدن [۱] سرماخوردن

چپ: (۱) دنگی، کسوس دلو به: (۲) سرتنه، چه، قسه به دنگی نرم [۱] چای
صدای چکه: (۲) پیچ پیچ کردن.

چپیدن: به سرتنه قسه کړد، سرکه کړد [۱] درگوشی گفتن

چپان: چپاند [۱] درگوشی گفتن.

چپچپ: (۱) دنگی له سهریه کی داکه وشی دلو به (۲) سرتنه، سرکه [۱] چای
صدای چکیدن مداوم اب: (۲) پیچ پیچ.

چپک: لکی تازه دهرهاتوی ناسک [۱] شاحه نورس.

چپه وړا: سرتنه و خورنه زور [۱] پیچ پیچ زیاد.

چپه: (۱) سرتنه، سرکه: (۲) دنگی دلو به د کوس [۱] پیچ پیچ: (۲) صدای
چکیدن فطره.

چپه چپ: چپچپ [۱] بگا، چپچپ.

چپ: (۱) شته نشته: (۲) تو کام شته: (چپ لمن گمره که) [۱] چپ:
(۲) تو کدام چیز.

چپ: رنوی، رواس [۱] روباه.

چپو: حشر، حشر [۱] حشر، حشر

چپو: حشر، حشر [۱] حشر، حشر

چپو: حشر، حشر [۱] حشر، حشر

چپو: حشر، حشر [۱] حشر، حشر

چپو: حشر، حشر [۱] حشر، حشر

چپو: حشر، حشر [۱] حشر، حشر

چپو: حشر، حشر [۱] حشر، حشر

چپو: حشر، حشر [۱] حشر، حشر

چپو: حشر، حشر [۱] حشر، حشر

سفت شدن؛ ۲) رحسم دندان نمودن
 چرپ: ۱) دهنگی شکامی داری ناسک؛ ۲) دزی، رفاندن [۱] صدی شکستی چوپ نازک؛ ۲) دزدی.
 چرباندن: بهسره قسه کردن، سرکه کردن [۱] بیج بیج کردن
 چربانن: ۱) چرپاندن؛ ۲) دزین، رساندن [۱] بیج بیج کردن؛ ۲) چاپیدن.
 چربایه: تهنی لهسهر نوشتن، قهروینه [۱] تختخواب.
 چربوچاپ: ۱) شات و شوت، خو هه لکیشن، بهسود هه لگوین؛ ۲) نالان و برۆ [۱] لاف و گزاف؛ ۲) دزدی و غاوت.
 چربه: ۱) دهنگی سهر: (چربه ی هات پیم زانی)؛ ۲) که لاو چربی لهسهران لهسهردا بو دوزمن قریودان؛ ۳) سرت کردن [۱] صدای بهسار آوام؛ ۴) استتار به وسیله شاح و برگ درختان در هنگام جنگ؛ ۳) بیج بیج کردن
 چربوهور: سرتی رۆز [۱] بیج بیج ریاد
 چربه چرپ: سرکه سرک، سرت سرت [۱] بیج بیج
 چربی: چزی برده و بی و چسار و سپیداری هه بهر تیوروا [۱] شاخه های هرس شده.
 چرتان: ۱) کرته لی هاتی پهل بیتکه ی چه کی گهرم؛ ۲) لهجی چون [۱] چکاندن ماشه سلاح؛ ۲) از جا در رفتن استخوان.
 چرتاندن: کرته لی هیان، پهل بیتکه ی چه کی پیوودن [۱] چکاندن ماشه سلاح
 چرتاس: چرتاندن [۱] چکاندن ماشه سلاح.
 چرتک: له لمبار، باری گوشاد: (لۆنگو چرتک داخنین) [۱] برش
 چرتون: تهسوره ی تاش [۱] تنوره آسیاب.
 چرته: ۱) جۆله ی زۆرکم؛ ۲) دهنگی زۆرنزم، (چرتی سهعات) [۱] ۱) بهش و بکان بهسور کم؛ ۲) صدای بسیار آرام
 چرته چرت: ۱) دهنگدهنگی سهبری سهعات؛ ۲) دهنگی شکامی چربی بهمیج [۱] ۱) صدای نکل ساعت؛ ۲) صدای دوهم شکستن چیزی.
 چرتهمیزه: بهخوشی میرانه گرتن، دلۆپ دلۆپی میز لی نکان [۱] بیماری حکمیرک
 چرتی: بزوری هینی نهدهره دانهسکانو، بهه لیه زو دابهز [۱] مآرام و بی قرر
 چرنیان: دره زین، حو و ن کردن بهه لاس [۱] دررس
 چرج: ۱) بهر له بهر سهوما یان به برسان؛ ۲) واکا؛ ۳) لۆج به سهوما یان هاو؛ ۴) لاوار [۱] ۱) لورش بدن برانن سرم یا ترس؛ ۲) پژمرده؛ ۳) چین و چروک؛ ۴) لاغر
 چرج بوون: ژ کد [۱] پژمردن.
 چرجو: سهرک [۱] حیر جیرک.
 چرج و لۆج: ژاکان و بهسره به کاهاتی بو ی بیست [۱] حین و جروک
 چرجه: ۱) مروی لاوارو ژاکاو؛ ۲) حوړی تری [۱] ۱) لاغر و دهم؛ ۲) نوعی گور
 چرچ هه لاتن: سیس بوون، ژاکان، لۆج بهسره به کاهان، هه لقرچان [۱]

چر: ۱) نابی لهجاولین دا دزور، چیز، (بانه که چره ناچوسری)؛ ۲) بیدواری برادر؛ (دارسناییکی چره)؛ ۳) له کیشاندن خوگر و نهیس؛ (هینه چره و هت جیل وایه)؛ ۴) بهدهستهوه نهادن: (چردهویی به)؛ ۵) بانگ کردن، (بی چره یا بیب)؛ ۶) بهستی بوید، شه نه؛ (چری ده یا بهکرسهوه)؛ ۷) هه واری ررد، حای رزد (هه واره که رور چره، صاحبی چره)؛ ۸) دهمو حاو (برو به بهو چرو حاو، چرو حوت بسو)؛ ۹) باشگری بهو تا بیژ، (لاوژه چرو گورانی بیژ)؛ ۱۰) گورانی، لاوک (چری بهجره)؛ ۱۱) پوشکه، جیلکه: (چرو جیلکه)؛ ۱۲) رهنگ له گیل شهر ده گورنی: (ده لئی چری شهره) [۱] ۱) ن بیا ت شده؛ ۲) جنگل ابوه؛ ۳) کشدار؛ ۴) تسلیم نکردن؛ ۵) کسی را صدا کردن؛ ۶) محکم بستن؛ ۷) مر بالائی شد؛ ۸) چهره؛ ۹) پسوندی است به معنی خواننده؛ ۱۰) ترانه؛ ۱۱) خاشاک؛ ۱۲) رنگ
 چرا: روایی دهر له تاریکی، لامپ، چرا [۱] چراغ.
 چرا: به بهر چی؟ بوجی؟ [۱] چرا.
 چرا بون: قیره لهو زبون: (بهرخه کنمان چرابوگن) [۱] چریدن آموختن.
 چراچی: ۱) نمونه ی چرا له پیش بوکا هه لده گرتن؛ ۲) خرمنه نکاری ماله گه ووه که چرا هه لکردنی بهدهسته [۱] ۱) چراغ بهدستی که در پیشاپیش عروس راه روه؛ ۲) چراغچی، خدمتگزاری که مأمور روش کردن چراغهاست.
 چراخ: ۱) بهکهمیو ده ساخ؛ ۲) تورت و تیراوا؛ ۳) وریاو بههوش؛ ۴) چیکه ی پهناو ها: (کوفره کانپان مه که ی به باخ، ناکس به چان مه که ی به چراخ، قهت له باشی چران مه لین ناخ) «مه سه»؛ ۵) زاوا [۱] ۱) سرحان؛ ۲) سبزه شاداب؛ ۳) هشیار؛ ۴) پناهگاه؛ ۵) د ماد
 چراخان: چرا هه لکردن له بازارو شدرا بو شادی [۱] چراغانی.
 چراخیا: تهسین که چه بوک نه ده کاوه مرده دهست بهر زوده کا [۱] چراغها
 چرادان: حنی چرا، نهوشته یان نهوشته ی چرای بهسهر داده ندری [۱] چراغدن، چرغابه.
 چراغ: ۱) برتی له ماله گه ووه؛ ۲) زاوا [۱] ۱) کنایه (زخاندان برگ)؛ ۲) داماد
 چراغی: خرما یه تی کردن ده گدل گه ووه مالا [۱] حوسوس ی یا بر رگن.
 چراغ، زنه، زهل، بانلاع [۱] بتلاق.
 چرا که ران: وهختی شیوان، ده می چرا هه لکردن، تهنگی بوژی شیوان [۱] شامگاه
 چرا موشی: قوتیلده، قوتیله چرا، چراغیله [۱] چراغ موشی.
 چران: بچران، بیک بوتهوه [۱] ارهم گسستن
 چراندن: ۱) لهت کردن، دزاندن، داخین؛ ۲) بانگ کردن، گازی کرن؛ ۲) دهنگ هه نیشان له قام گوته؛ ۴) بهوه زاندن [۱] ۱) حرددن؛ ۲) کسی را صدا کردن؛ ۳) بهاوچ رساندن صدا هنگام آواز؛ ۴) چراندن.
 چراو: چرا، وناکی ده ی شده [۱] چراغ.
 چراوک: چراوله [۱] نگا، چراوله.
 چراوله: محتموم، چولچر [۱] متعل
 چیز بونهوه: ۱) تود بوون دوی شلی؛ ۲) ددان بهگری نیشان د [۱] ۱)

برجیدن، چروکیدن، پژمردگی.

چرچی: (۱) راکاوی: (۲) لاواری [۱] (۱) ترنجیدگی: (۲) لاغری.

چرچیان: زُکان، هه‌لەر چان [۱] ترنجیدن، چروکیدن.

چرخوئیس: ئاردی دانه‌وێله لهرنا سوره‌و کراو [۱] کاجی

چرخیس: حرخوئیس [۱] کاجی.

چوزه‌له: چوزه‌له، چوزه‌ره [۱] بیش گیاه.

چرسین: ره‌شکمو پیشکه کردنی چاو [۱] سیاهی رفتن چشم.

چرخ: جوړی ته‌شی بو خوری رستن [۱] نوعی دوک.

چرف: ۱. ب. بدر، سنانی ره‌گ: (۲) بریقانه‌ری بروسکه [۱] (۱) بیش:

(۲) درخشش برق.

چرک: (۱) هه‌توان، مه‌لهم، مه‌زه‌م: (۲) دوشاوی خه‌ستی دوجار کولان:

(۳) چیشتی خورماو په‌نیری سوره‌و کر: (۴) چیکه‌نه، ئامری په‌مژ

خاوین کردسه‌و: (۵) جوړی نان [۱] (۱) مرهم: (۲) شیر غلیظ دو باو

جوشیده: (۳) غذای خرمسا و پنی سرخ شده: (۴) یزار هلاجی: (۵)

بوئی نان.

چرک: (۱) چلک، گه‌ماری، قرژ: (۲) کیم و زوخاوی بری: (۳) داری

ده‌ستی هه‌لاج: (۴) چیرگ، چرگ، میشه‌سی: (۵) شاه‌بالداریکی

ده‌م‌ناو له [۱] (۱) چرک بدن: (۲) چرک رخم: (۳) چویدست پنه‌زن: (۴)

هویره: (۵) بوبمار.

چرکاندن: (۱) چراندن، ده‌ست به په‌له‌بیتکه‌ی چه‌کدا هین و داجستی:

(۲) دل‌و‌کردنی سهراب، تکه‌تکی ناو: (۳) لۆکه به‌هه‌لاجی کردن [۱]

(۱) چکاندن ماشه‌ اسلحه: (۲) چکه کردن: (۳) پنه‌رنی.

چرکان: چرک بدن [۱] لگا حرکان

چرکی گه‌مار سس و نوخل، حلکی [۱] حرکن

چرکونه: شوان هه‌لخه‌له‌تیه، مه‌لیکی پوره‌لۆکه به [۱] نام پرته‌ایست.

چرکه: (۱) که‌مترین ده‌نگ: (چرکه‌ت بێ ده‌ت کوژم): (۲) که‌مترین

بزوت: (دانیشه‌ چرکه مه‌که): (۳) به‌شی به‌شیت به‌شی ده‌بیه.

سانیه [۱] (۱) که‌مترین صدا: (۲) که‌مترین حرکت: (۳) یک شصتم دقیقه.

نامه.

چرکه‌چرک: (۱) ده‌گه‌ده‌گی دل‌و‌ه: (۲) قرچه‌قرچی، لوداری میج [۱] (۱)

صدی چکیس آب: (۲) جیرجیر چوب‌های سقف.

چرکه‌میزه: چرته‌میزه [۱] بیماری چکمیرک

چرکیان: بزوتن، حو‌له [۱] تکان.

چرکیانه‌وه: چرکیان [۱] تکان خوردن.

چرگ: میشه‌سی، چیرگ، چرک [۱] هویره.

چرمسی: سیس و راکاو [۱] پژمرده.

چرمسین: ژاکان، سیس‌بون [۱] پژمردن.

چرمقی: هه‌لهرچاو، قرچاو [۱] ترنجیده.

چرمسین: هه‌لهرچان [۱] ترنجیدن.

چرنک: چرنکه، ژونکه [۱] چرنک، صدای بهم خوردن طلا و نقره.

چرنوسقاو: چروایی که‌م له‌سره‌ووی کولان [۱] قطرات چربی روی آب

حوس

چرنو‌ل: تینوکی تیزی پیشله‌ر دژنده [۱] جنگ گر به و چا‌سوزان دژنده.

چرو: (۱) یکی یاریکی دان: (۲) خوتنجه‌ی تازه‌ی گه‌ل‌ه [۱] (۱) جوانه

درخت: (۲) شکوفه‌ برگ.

چروچاو: تهر، تهرج و دیدار [۱] سیما و رخسار.

چروچه‌نه: تهرج و دیدار [۱] سیما.

چروچیلکه: داروکه‌و پرپوش بو ناگر [۱] هیرم و خس و خاشاک برای

اتش

چروئیس: بریقه، بروسکین [۱] درخشش.

چروسان: (۱) دره‌وشینه‌وه، تروسکه‌دان: (۲) لارزبوی له‌خه‌م و خه‌فه‌تان

[۱] (۱) درخشش: (۲) لاغر شدن از قه‌دب غم و غصه.

چروسانه‌وه: چه‌وسانه‌وه، ره‌نجد نی ژور [۱] رنج و محنت بسیار.

چروساوه: لاواز له‌به‌ره‌نجدنی ژور [۱] لاغر از رنج دیدن زیاد.

چروسکه: تروسکه، دره‌وشین [۱] درخشش

چروک: (۱) قه‌ل‌سب، بێ نرخ: (۲) ژود و ده‌س قوچاو [۱] (۱) جمعی و

بی‌ارزش: (۲) خسیس.

چروک: سیزه‌سیز و چیره‌چیر، وه‌ک ده‌نگی لیک‌دانی ده‌قه‌چی [۱]

چرنک چرنک.

چروکانن: چروکن [۱] نگا: چروکان.

چروکه: ده‌نگی چروکان [۱] چرنک چرنک.

چرونه‌ک: لوساوک، لوس، پلوسک [۱] ناودن.

چره: (۱) گوتنی گور نی: (۲) گازی، بانگ کردن: (۳) قه‌ره‌بالی، نابودی

خه‌لک [۱] (۱) آوار خوندن: (۲) صدا کردن: (۳) اردحام

چره‌به‌ل‌دان، پرسی و تیکه‌ل بیکه‌لی مه‌ردم [۱] شلوغی و ازدحام.

چره‌چه‌مین: (۱) دوک‌لی ژورو هست: (۲) گیزه‌لۆکه‌و کرپوه [۱] (۱) دود

غلیظ: (۲) گرده‌و و کولاک.

چره‌دوک‌ل: کادوی ره‌حفه، دوک‌لی پر ژور [۱] دود انبوه و غلیظ.

چری: تشرین، ناوی دومانگ به‌مانگی رومی [۱] نام دو ماه ارمه‌های

رومی.

چری: (۱) پری دارسیان: (۲) گورانی گوت: (۳) بانگی بیکردن [۱] (۱)

انبوهی خنک: (۲) آوار خواند: (۳) او را صدا کرد

چریاتیکی: تهرسین یه‌کم، له‌ده‌ی ره‌زیره‌وه تا بیستی خه‌زه‌لوه‌ره [۱]

ماه کبر.

چریادرو: تهرسین دوه‌م، له‌بیستی خه‌زه‌لوه‌ره‌وه تا بیستی سه‌وماور

[۱] بوامر

چریسک: بروت، سه‌ره‌بروت [۱] تیموز

چریسکه: تروسکه‌ی که‌م [۱] درخشش کم

چریش: ئه‌سرئک، سریش [۱] سریشم

چریش: چریش [۱] سریشم.

چریکه: (۱) چیکه‌نه، ئامری په‌سو له‌ده‌ک حوی کردنه‌وه: (۲) ده‌گی

ژور تیزی خوش [۱] (۱) دسکه‌ه پنه‌پاک کنی: (۲) صدای رسای

گوش‌بوار

چرین: (۱) گوین، گوتنی گور نی: (۲) پچرین، پسامندن [۱] (۱) آور

خو بدن ۱۲ گسستن.

چز: ۱) دوايي، کلکه. ۲) جزوی دويشک و زه رگه نه؛ ۳) پيوه نوسانی گرمی سونيمو به پيسه وه؛ ۴) دهنگی روڼی داغ له هه لچو فاند؛ ۵) خهت کيشامی نوسراو، کوژندنه وه؛ ۶) دېاله؛ ۷) نيش ۳۰ تماس جسم داغ و سوزن با پوست؛ ۸) صدی روغن داغ شده؛ ۵) خط کشیدن پوسته.

چزاندين: ۱) داغ پيوه ن؛ ۲) پيوه دانی ره رگه نه و دويشک؛ ۳) چوقاندين روڼ، هرچه ی روڼ؛ ۴) داغ کردن؛ ۵) نيش زدن عقرب و ژبور؛ ۳) صدای جوشیدن روغن.

چزپي دان: ديوژ دانی مهبه ست، لاسر باس روښتن؛ دامه دانن سخن، دېاله سخن ر گرفتن.

چزچيز: دهنگی ويک کهوتی سوره و کر و دهگل ناودا؛ صدای که از تماس آب با جسم نافته برخيزد.

چززه، چره؛ بگا، چره.

چزکردن: کوژاندنه وه و خهت به سهر داکيشان؛ خط کشیدن بر نوشنه.

چزليک: چزليک، دوگی سوره وه کراو؛ جزغاله.

چزمه: چزمه، کموشی مل ديوژ تا روانی؛ پوتين بند.

چزری: پيوه دی دويشک و رده وه؛ بگا، چس رس.

چزرو: ۱) نوکی باریکی کنکی دويشک و ميشه بگوین و زه رگه نه وه؛ ۲) چون وایله؛ ۱) نيش عقرب، ژبور؛ ۲) چه زودا.

چروهو: دهنگی سوره وه کردن و هه لچو فاندی رده؛ حر، چرو.

چزه: ۱) دهنگی بوژنی گوشت؛ ۲) دهنگی هه لچو فاندی روڼ؛ ۳) گوسی برزاو له زمانه مالا اندا؛ ۴) صدای که در تر بریان کردن گوشت برخيزد؛ ۵) صدای روغن داغ شده؛ ۳) گوشت بریان در زدن کردکان.

چزه چز: چروی ديوژ؛ جزوژ.

چزه ليدان: بریتی به به لایتي گه پاس؛ بلا به سر کسی آوردن.

چزه پيله: حوری دويشک؛ روغی عقرب.

چزه لی ههستان: ۱) داغ کردن؛ ۲) ههست به داغ کردن؛ ۱) داغ کردن؛ ۲) احساس تماس جسم داغ با پوست.

چزه نی ههستان: چزه نی ههستان؛ بگا، چزه نی ههستان.

چزه لی ههستان: دهنگی پيوه ن؛ ۲) شتی سوره وه بو پيوه ن؛ ۱) داغ کردن، هن نفته را با پوست تماس دادن.

چزه لی ههستان: ۱) بریتی له پيوه ن؛ ۲) ههستی داغ کردن؛ ۱) کنايه ز نيش زدن؛ ۲) احساس سوختن.

چزه نه: پيوه دانی دويشک و...؛ نيش ردن.

چزبان: ۱) چروتنی را چون؛ ۲) برژن لاسر ناگر؛ ۱) نيش خوردن؛ ۲) بریان شدن.

چزليک: چزليک؛ جزغاله.

چزيله: چزليک؛ جزغاله.

چزوی: چله، چکارليک بهو؛ بگا، چه ار او.

چش: ۱) نهشت، نه هيج نهشت؛ (چیت ههيه، چش)؛ ۲) دهست لن.

ههنگرتی، (چش لهو داوایت بکه نهتهوی)؛ ۳) وشهيه که بهواتا:

ده بهایي؛ ۱) هيج چيز؛ ۲) صرف نظر کردن؛ ۳) می خواهم نباشد.

چشه: بو ليخوړنی که و ده لين؛ صوتی که برای هدایت الاغ گویند.

چخ، ۱) چخ، وشهيه سگ دهر کردن؛ ۲) بکی هه لگه زو؛ ۱)

کله ایست برای راندن سگ گویند؛ ۲) سر زلف.

چخه: نه پونکه، تهيه، گرد، گرد، گر؛ تهيه.

چخه چخه: شمن شهيه؛ حقه حقه.

چخز: برای قامیشه لين و دارستان؛ نیزار و جنگل ايوه.

چخو: چخز؛ نیزار و جنگل ايوه.

چخه: چخ؛ نگ، چخ.

چخه: ۱) چيه، سرده، پچه پچه، سرکه؛ ۲) چهمين؛ ۱) پچه پچه کردن؛ ۲) خمیدگی.

چخن: ۱) چهميه وه؛ ۲) دهر کردن؛ ۳) سهرگونه؛ ۱) خم شدن؛ ۲) رانده شدن؛ ۳) سرزنش.

چخن شدن: ۱) چهمانده وه؛ ۲) دهر کردن؛ ۳) سهرگونه کردن؛ ۱) خم کردن؛ ۲) راندن؛ ۳) سرزنش کردن.

چخنی: سرته کردن، سرکه کردن، پچه پچه کردن، پچه کردن؛ پچه پچه کردن.

چخنیای ۱، چهماره ۲، دهر کردن ۱، خم شده؛ ۲) بیرون رنده شده.

چخز، لیچی، لیو؛ برنج.

چخشی: چهماره چهميه، خواره وه بو، دهاتو؛ خعیده، کوژ.

چخشیای: چخشی؛ حمیده.

چخشک: باساری چوله که، چیشکه، مه لیچک؛ گنجشک.

چخشک: حصت؛ گنجشک.

چخ ۱، لکی بکوکی سده رده؛ ۲، شتهی باریکی که لاسر؛ ۳، ده فاسه؛ ۱) حو نه رده بر مده؛ ۲) بر مدهی باسه حر و س؛ ۳) گوشت مامر عوب.

چخه: چشه زه، چه نه، چه نیک؛ چقدر، چند.

چخاس: چخا؛ چقدر.

چخل: دزک، دزو، دری؛ خار.

چخول: چخل، دزک؛ خار.

چقه: قینکهی پاش پانییه که نه شير، چق؛ بر مدهی پاشنه خروس.

چک: ۱) پچه، کموسکه، شتی زورکه؛ ۲) قویرهی پیچ، چگی له سهر بشت که و تو؛ ۳) دهنگی دلوه تارو؛ ۱) اندکی؛ ۲) یک حاسب قاب که با آن بازی کنند؛ ۳) صدای چکیدن آب.

چکال: پروپوش؛ حس و خاشاک.

چکان: ۱) تکانی دلوه؛ ۲) داچه کسی کانی و بیر، وشک بونی ناو؛ ۱) چکیدن آب؛ ۲) خشکیدن آب چاه و چشمه.

چکاندن: ۱) وشک کردن ناو؛ ۲) چه قاندين شه تل؛ ۳) به دلوه پهراندن.

نو؛ ۱) خشکاییدن آب؛ ۲) کاشتن بهل؛ ۳) چکاندن.

چکانه وه: کولاندنی تراو تا خهست بیتی بر ش بهادن و غلظ کردن.

چکچکه: درزی شاخ که دلو به ناوی لئ ده نکی ځ شکافی در کوه که ز ان آب بچکد.

چکرم: داری سر ده غور چه قندو ځ چوبی که یکسرش را در زمین فرو برند.

چکله چزی: بره تی له نازارو ځی زور ځ کنایه از درد ورنج مروان، چکه ساو: باقی نه به سراوی گوره له گیا ځ توده اثباته گها.

چکو: له بهرنهوه، چونکه، چور، بویه ځ زیرا.

چکود: ره ویل، ژد، نان به خور ځ خسیس.

چکوس: حکود ځ خسیس

چکولانه: زور و د حکوله بحکله ځ بسیار کوچک.

چکولو که چکولانه ځ کوخ

چکوله: پیرک گچکه ځ کوچک

چکه، دلو بهی داکو تو ځ چکه.

چکه چک: ده نکی له سهریدکی دلو به ځ چکیدن بیایی آب.

چکه چکه: ورده ورده، که که که ځ بندریج

چکه له: چکوله ځ کوچک.

چکه له: چکوله ځ کوچک.

چکی: (۱) به گوتره، بی کیشان و پتون: (۲) پیاو بی و تاری: (۳) سبت: (۴) سرکوسه، لومه: (۵) برک، ژان و برک ځ (۱) گوتره: (۲) دلیری و مردانگی: (۳) سبت: (۴) سریشی: (۵) شکم درد.

چکی، که میځ ځ ادکی.

چکیدن: چکان ځ بگا، چکان.

چل: سوده ځ چهل

چل: (۱) لکی د ر لئ: (۲) سرترویکی چاودار: (۳) قله گیا، ځ شهمشمن کوزه چه کچه کی: (۵) آب به سندن، ۶ گتو که که مر: ۷ چینس، نهوس: (۸) نه وار، دروس: (۹) بیوه چل به چی ما، کارب بیوه چله: (۱) سهری گون ځ (۱) شاخه درخت: (۲) قله کوه: (۳) ساقه گیا: (۴) شبیره: (۵) بیض: (۶) هالو، اینه: (۷) شکم پرست: (۸) تمام، کامل: (۹) دت پسان

چلا په: قه لم بار، بازی به توم ځ پیرش.

چلاسک: (۱) شهل، گیا په که هه لده قه ندری و ده نیز رینهوه: (۲) بروت، نیوه سوتاو ځ (۱) نشا: (۲) نیم سوز.

چلاک: (۱) نسمام، ریشهی نارتن: (۲) کونه کهی چادر: (۳) دری دیوژی بهرته کاندن ځ (۱) تهال: (۲) دیرک خیمه: (۳) چوب تمرکانی.

چلائن: شیلان، ده ست پدهایمانی به قهو، دامالین به ده ست ځ چلائیدن. چلائن: سازادن، داماده کردن ځ داماده کردن.

چلاننه: به مالانهوه که ران و خورک وه و گرتن ځ کاسه گرد بی، گدائی چلاو: چینی برنجی رون تی نه کراو ځ چلو.

چلبه رده: (۱) باز په که چل کوچک به شویین په کدا هه لده گر نهوه: (۲) چلانه، بهر په کیله قه برهوه نان بو به خت تامی کردنهوه ځ (۱) بوخی ورزش گروهی: (۲) نوعی فالگیری یا سنگ قبر.

چلبان: (۱) مژنی مملک به به لپه و په له: (۲) ده نکی ناو خو رده نوی سه گ

ځ (۱) ملک زهن به پستان یا شتاب: (۲) صدای آب خوردن سک.

چلباو: قورولیته، حمزی تراو ځ گل ولای.

چلبولیس: ده نکی ناو خو رده نوی سه گ و پشپله ځ صدای آب خوردن سک و گر به

چلبولیس: چلبولیس ځ بگا، چنبولیس.

چلبه: (۱) ده نکی حواردنهوه به پانایی زمان: (۲) ده نکی حواردنهوه نوی سه گ ویشی ځ (۱) صدای لیس زدن: (۲) صدای آشامیدن سک و گر به.

چلبه چلب: چلبه زور به شویین په کدا ځ صدای متولی «چلبه».

چلتوک: برنج له تیکولدا، برنجی به گوتراو ځ شلتوک.

چلچرا: چرای جه ندری که له مرگه وتو ماله گوراند هه لده کری ځ چلچراغ.

چلچنگ: شه، شانهی سهردهایان ځ شنه سر.

چلچنه نگ: قولایه چوار سهر بو دهره نانهوه نوی شنی ده چالا و که وتو ځ چاه بور

چلچنه نگ: قولایه ناستیکه ده گه ل ته لدا، نه گهر ته له تمهی ونچیر بردی له زهوی ده گهری ځ قلاب آهنی که در تله به کار برند.

چلخت: ملهی کور، شنی کهز، که نارهی چنا ځ ستیج کوه.

چلاندسه: چل پمده: (د چمه سهری سولتانی چلاندسهی ده گرمه وه) «قولنکوره» ځ بگا، چلبه رده.

چلقرا: جهرگو دلی سوره وه کراو له ژوند ځ دل و جگر سُرخ شده.

چلک: (۱) گهر، قرین، پیسو بوخی: (۲) کیم و روخی برین: (۳) پت لیدانی ره گ ځ (۱) چرک بدن: (۲) چرک زخم: (۳) نیص.

چلکاو: (۱) پاشاو، پاشمراو، ناوی که چارنک چلکی تیدا شو راوه: (۲) نوی پیس به تیکرای ځ (۱) بگا، پاشاو: (۲) آب کیف

چلکا و خور: برتی له نوکوه کرده کوری بی برخ و بی قندو ځ کنایه از حدسکار بی مدد

چلکدار: ژن له چلهی مثال بو ن دا، چله در ځ راو بهنگام چله

چلکدان: لباسی ره کابا تیش، سش

چلک مرده: چلکه سو، چلکک به شوشن چلکی لئ نه بیتهوه ځ لباسی که حرکت نداشتو ترود.

چلکن: که مار، پیس، یوحن، کوتی ځ چرکین، ناباک.

چلکه سو: نهوی و چلکی لئ خاوین نابتهوه ځ لباسی که چرک گرفته و پاک نشود.

چلکه هلگر: چلکی رهش و شش و بور که چلکین پیوه دیاری ماداد ځ چرکتاب.

چلله: چلهی زستان ځ چنه زمستان.

چللی: تموه و دایه برینی پی ده درونهوه ځ نخ جراحی

چلم: (۱) تار خهستی که پز: (۲) برتی له نه به گهر خونه گرتی ځ (۱) خلم: (۲) کنایه از جانور شل و ول.

چلمسی: سپس هه لکمز او چلو، ژاکاو ځ پزمرده.

چلمسین: سپس هه لکمز، ژاکان ځ پزمرده

چلمن: که سنی لوتی هه میشه به چلمه ځ خلمو.

چينجى سوي، جهورايي، رورچو له حواردن [] شكم پزستی.
چليک: (۱) توده ميسه، بهري گيايه که وهک بوی سور دهجي: (۲) تاسنی
ساع وياش [] (۱) توت فرنگي: (۲) هس خامص و ناب
چليک: گه سار حکن دهگل جهورا نيز: (افلاي جهورو چليکه، []
س

چليک چينس، نهوسن، نهوسک [] شکم پرست.
چم (۱) حورچي گولو سگوري دروچه که هينستا نه بويه گول: (۲)
کامشي من: (۳) هيچ سندان (چم تيه بيخوړ) [] (۱) عسجه: (۲) چه چيز
من: (۳) هيچ حيه

چمب: (۱) بوجي، نهر، به بهرچي: (۲) مدگر (چمب من پياو بيم): (۳)
هر نيزي، نه دراي: (۱) چرا: (۲) مگر: (۳) تو گوني، بنداري.
چمام: مه نه نوکه مه هل، مه به نوک [] چيسان، ماما.

چماک: چما [] چيسان، ماما
چمان: (۱) چما: (۲) کام شتمن: (۳) هيچ شتمان: (چما نه ما) [] (۱) چر:
(۲) کدام چيرمن: (۳) هيچ چيرمان.

چم چم: که لاشي به، حرم [] بوي گيوه نه، حرمي است
چم چم: حرم حرم []
چمچه: به سکون، به سحر [] چمچه.

چمک: سوچ، فولسچک: (چمکي به زه که بگره يا پته کينين) [] گوشه،
راويه

چمکه: چوبکه، له بهر نهوه، بويه، به فوي [] چوبکه.
چمه: (۱) دونه لان، دونه لان: (۲) چشتيکه، چمه: (نه حوشم نارام چمه،
هه سمن حزمي منه به لام نارام چمه) [] (۱) دنيان، (۲) چه چيز من

س
چن: (۱) شتيکمان: (۲) کام شتن، ثيوه چين: (۳) پاشگري به وانا به نهر:
چن: (۱) چن: (۲) ليکه ره وي بهري دار: (ماروچن): (۵) چين،
حير (نوم چن): (۶) هه لکمن، (بزرچن، [] (۱) چيزمن: (۲) چه
هيند، چه هسيد: (۳) پسوند به معني به ندر: (۲) چينده ميوه: (۵)
کسي که مي کارد: (۶) کسي که بر مي گد

چنا: (۱) چيندا، (توبه که چنا): (۲) نه ندرا: (بوزوه که چنا): (۳) لي کرابه وه:
(ماروه که چنا): (۴) به هيچ شت: (نه وه چت کرد؟ چنا: [] (۱) کشته شد:

(۲) بافته شد: (۳) از درخت چيده شد: (۴) هيچ چير
چناو: (۱) سوره چناو، چناري جه وه دروه، دريکه گه لای به په لکه ميوه ک:
(۲) سويدار سويد [] (۱) چناو: (۲) تيريزي

چدرول: به دهه دهه []
چره کله: نيانه نه نه لای به ده لای سورده []
چناکا: (۱) هيچ بيک ناهيني: (۲) رحيمي به [] (۱) هيچ کاري نمي کد: (۲)
رژني ندارد

چناکه: چه نه، چه نه گه، نه رژنيگ [] زنجدر، چانه.
چناکه دان: روريزي، چه نه که ري []
چناکه شکياگ: بريني له زړو بلبي جده سرو [] روج.

چناکه: چماکه، چه نه [] چانه.

چناندن: کون گوس به نه قه [] وقو کردن

چناو: (۱) چنور وه نه تراو: (۲) چينه راو تومي وه شيگ: (۳) له دروه کراو:
(۴) سمره را، سراو [] (۱) بافته شده: (۲) کاشته شده: (۳) زدرحب چيده
شده: (۴) روی هم چيده شده

چنوه، چه به، نه ورنگ [] زنجدر، چانه.
چح: چنگ خنگال [] تحول
چحروک: به حرمي سار []

چحب: []
چحه: بوي نه دراي، ححه
چحروک: چحروک []

چنچک: (۱) بهر شکه: (۲) توي مرزاو: (۳) ده بکي ميوه: (۴) تروشکان،
هه لروشکان، قونه تيس (۵) پارچه يکي پچوگ له گوشت [] (۱) کتدم
رشته: (۲) نخمه: (۳) ترمم وهسته ميوه: (۴) چمب نه زدن: (۵) قطعه ي

کوچک رگوشت
چندراو: نه راو [] بافه
چندک: وزق به ستن [] جهمن.

چندی: چيمان ديت [] چه ديديم
چنراو: نه تراو []
چنکي: چونکه [] زير.

چنگ: (۱) په به ده ست: (۲) په نه دهی دژندهو بالنده: (۳) يالي مهل: (۴)
رسگو زرينگي ويک که ونی قايي مس و... [] (۱) پسجه: (۲) چنگال
چنراو: (۳) را، رله: (۴) حداي به خو دن طروق قاري

چنگ: هر رگ، هر رگ، کيفراو [] هر چنگ
چنگال: (۱) قولايي له س: (۲) هدرميشک، باني به وون گوشراو: (۳)
هه والي که چنکي نان خورود (که وچک و چنگال): (۴) په نه دهی

شېمو دژنده [] (۱) چنگه: (۲) نان در روغن تيريد شده: (۳) چنگل
غداخوري: (۴) پچه گريه و حاوران درنده.
چنگول: بوکوله، چه مونه [] بگا، بوکاوله.

چنگ ووش: به گر په کداچون، چنگه پرچي [] گلاويزشمن.
چنگ پان کورده وه، بريني له پارسه کي کورن گه دي کورن [] کايه از
گدني کردن

چنگرين: حومات کردن، مات بون [] کز کردن
چنگ سونه که حسني شه ساور: (چنگ سونه که ي به او و کزوي
برده باني کون / جونه له قه ي تويده و هلاوي تروس و بون)

«پيره ميرده» [] اس به نور.
چنگ که ووتن: وهه ست هاتن، گيره يان [] به دست آمدن.
چنگ گرتن: به به لي قايم کردن [] چنگ ردن،

چنگل: هه بگل [] بل.
چنگله: ره نييله، تريان له شول يان له چه گه ن [] زنييل.
چنگله چزي: چه رسا نه وه، چه رسا نه وه [] کمر زير پاو سختي خم شدن،

چنگله سه ره: سهرته په کوئي، هون [] زولیده سو.
چنگن: چانه ره ري که بهل و بای هري هه يي [] حانوري که دست ويای

گفتش دوزید.

جوار تاق: هه یوانه بهرره [۱] تراس

جوار چابوځ: گروڼ، جوار پارچه ی له بن هه بگلی که وای ده ده ن [۱]

خسک، پارچه ریر بخل بیا.

جوار چاک: (۱) لاداوینی شاقه ل: (۲) گروڼ [۱] (۱) حاشیه دامن: (۲)

خسک

جوار چاو: (۱) زور به ناگا له شت: (۲) گیزو شیواو: (۳) خاوتی دوز،

پیادی دوزنه: (۲) مه کنی خالی وهشی له نریک چاره [۱] (۱) بسکت

مراب: (۲) مهور و متعیر: (۳) مرد دوزنه: (۴) سگی که در زیر چشم

لکه سیاهی دارد.

جوار چمک: جوار گوشه [۱] مریخ.

جوار چمکه: به پانه وه رویتین [۱] چهارز تو نشستن.

جوار چنگوله: کو بهو مه نه نه نی جوار هه بگل [۱] چهار گوشه، خم یا دیگی

که چهار دسته داشته باشد.

جوار چنگه: جوار ده سکه، جوار چنگوله [۱] ناگا: جوار چنگوله.

جوار چوقول: جوار چنگه [۱] ناگا: جوار چنگوله.

جوار چه قه ل: جوار چمکه [۱] ناگا: جوار چنگوله.

جوار چینه: جوار داری که ناری ده رگاو شکل و، [۱] چهار چوب.

جوار خال: (۱) جوار خوشه: (۲) همرچو و نه کخالی بهزی قوما: (۳)

جوار لو به بهزی هومار: (۴) دوخته تی تیک بهریو [۱] (۱) چهار قطه: (۲)

جوار ورق تکخال در بازی ورق: (۳) ورق چهارلو: (۴) علامت

صربدر

جوار حال کیشنه: بریتی له روزش کردن و تار و پودن [۱] کتابه اردو

نرد

جوار خشمه ک: جوار پارچه ی زیر باخل له کوه [۱] خشتک، پارچه

چهار گوشه زیر بخل جامه.

جوار خشمه کی: چارین، چارینه، شیمیری چوارله تی سق پشیل

که به سمر کنشی (الْحَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ) بیت [۱] رباعی.

جوار دانگ: (۱) چوار بهش له شش بهشی ملک (۲) برنجی نیوه کوتاو

[۱] (۱) دوسوم ملک (۲) برنج نیم کوبیده.

جوار ده: چارده، سیرده و به کیک [۱] چهارده.

جوار ده ری یان: چاده و شقامی هه به بان [۱] شهره.

جوار ده ستان: هه لگرتن به دوکس [۱] حمل کردن به وسیله دو نفر

جوار ده سته کی: جوار ده ستان [۱] ناگا: جوار ده ستان.

جوار ده مین: جوار ده هم، توره ژماوه ی پاش سیرده مین [۱] چهاردهم

جوار ده هم: جوار ده مین [۱] چهاردهم

جوار ده هم مین: جوار ده مین [۱] چهاردهم

جوار ده یواز: (۱) بریتی له سئل (۲) ناوی گوندیکه له موکوریان [۱] (۱)

چهار دیواری، خانه: (۲) نام دهی در کردستان.

جوار ری: جهه سمری دورنگی تیک بهریو، چار تیک [۱] چهارراه.

جوار ریگان: جوار ری [۱] چهارراه.

جوار ری یان: جوار ری [۱] چهارراه.

جوار سیر وشت: ناگرو تارو خاکو یا [۱] عناصر چهارگانه، آب و خاک و

آتش و باد

جوار سو: راسته باران [۱] راسته بازار.

جوار سوچ: جوار قولیتک، جوار رگوشه [۱] چهار گوشه

جوار شانیه: مری زه لام و نه ستور [۱] تومند و قوی هیکل

جوار شهم: چوار شهم، روزی پشهم له جهه تو [۱] چهارشنبه

جوار شه مپو: چوار شهم [۱] چهارشنبه

جوار شه مپی: چوار شهم [۱] چهار

جوار شه همه: چوار شهم [۱] چهارشنبه.

جوار شه مپو: چوار شهم [۱] چهارشنبه

جوار شه مه: چوار شهم [۱] چهارشنبه.

جوار هوریه: (۱) جوار گوشه ی مل: (۲) همرچو ریر چه بهزی دنیا (له مهر

جوار قورنه ی دنیا شتی و نه به: (۳) گوندیکه له بیوتی کوردستان

[۱] (۱) چهار گوشه مزر: (۲) چهار قاره برگ جهان، (۳) روستایی در

کردستان

جوار قه د: دوجار و نه شواو، چوار لا [۱] چهارلا، دویر تا شه.

جوار قه صج: ریش و سبیل و بر و تاشین به نه تله [۱] به جریمه تر شدن

ریش و سبیل و ابرو

جوار گا: هه وایه کی گورانیه، قامیکه [۱] آمگ چهارگاه.

جوار گوشه: جوار سوچ [۱] چهار گوشه

چوار لا: (۱) چوار قه د: (۲) خورده لات و حورشین و پاکوزو باشور [۱] (۱)

نگ، چوار قه د: (۲) چهار جهت جغرافیائی.

چوار لو: حاله که، جواو، کوزه به شه [۱] گورکی

چوار لو: (۱) چوار قه د: (۲) بهزی قوماری چوار خال [۱] (۱) ناگا: چوار قه د:

(۲) یکی از اوراق پاسور.

جوار مه شقان: پانه و دیان رویتین، چوار مه شقه، چوار چمک [۱] چهار زاو

شش

جوار مه شقه: چوار مه شقان [۱] چهار زاو نشستن.

جوار مه شقی: چوار مه شقان [۱] چهارز تو نشستن.

جوار میخه: همرچو ریم به سر و [۱] چهار میخه.

جوار میرده کی: چوار مه شقی [۱] چهار زاو نشستن

چوار نالی: نه سب لنگ دانی توند، پرتاو [۱] چهار ناله

چوار ناله: چوار نال [۱] چهار ناله.

چوار نیمه: چوار نیمه [۱] ناگا: حور سجه

چوار هه نگل: (۱) کو بهو مه نه نه نی جوار ده سنک، (۲) بریتی له پیادی پار

بوز [۱] (۱) حم و دیگ چهار ده ته: (۲) کتابه از دم لندهور.

چوار هه نگول: چوار هه نگل [۱] ناگا: چوار هه نگل.

چوار یوز: چوار جی نشینی پیقه سمر [۱] خلفای راشدین.

چوار یه ک: له چوار یاز باژیک [۱] یک چهارم.

چوار یه کی: له چوار بهشی داهانی زوی بهشیک [۱] یک چهارم

معصور.

چوار لو: چالو، کوزه بهش [۱] گورکن.

ر بلا

چورتە: چەرە [۱] نىڭ؛ چرتە.

چۈزچۈرە: دەرەخنى رۇزنى ئاۋالە بىلىدەرە [۱] شۇشۇر -

چۈزچۈرە: دۆلۈپ دۆلۈپ [۱] قىطرە قىطرە.

چۈرۈخ: جەرخى جەقۇتتىز كىردى [۱] چىرخ چاقۇتتىز كىتى

چۈرۈك: سەيپكە لەمەلى كىرى بىپاسارى ۇلتىر [۱] نەغى پىندە نىيە

كىچىك

چۈزۈس: قىدى لەمەردىل گران [۱] ئايسرا،

چۈزۈگە: جىڭگاي نى چۈزۈپى ئاۋ [۱] خاى چىكىدىن ايد،

چۈزۈسقاۋ: رەرداى چەورى سەر ئاۋى گىرم [۱] غىش دۆك چىرىى بر

چۈرۈ: ئوششەنى دەترۈكىن ولەپەرمىوان دادەترى [۱] اجىل

چۈزۈ: بىلنداي، سەرەزۈرە [۱] ارتىماغ، بىلدى.

چۈزە، چۈزە، چۈزە [۱] نىڭ سەد

چۈزە: دۆلۈپ، چۈز (گۈرەكە چۈزۈدى ئىبرا) [۱] قىطرت.

چۈزەيۈشە: چۈزەي سەيپكەلا [۱] نىڭ. چۈزە.

چۈرە: سەيپكى چۈرەيۈشە [۱] نىڭ چۈرە

چۈرەل: چۈرۈ كۈلۈرە [۱] بوعى گۈرە نى

چۈرەل: ھەلچۈزەن، ئاۋال ھەلەس بول [۱] چىكىدىن خىرىن قىطرت.

چۈرە: سەيپ، نۆك تۈك ئاۋال ھەلەس بول [۱] ئا خىرىن قىطرە

نىڭ.

چۈرىسك: ۱) يىزىسك، بىرىشكى پىچۈكى ئاگر يان ئاستى سۈرەپە،

ئاۋرىنىڭ: ۲) تروىسكاى كىم لەدۈرە [۱] ۱) شەرە: ۲) سۈسۈزىن.

چۈرىس گىيەكى بول خۇشە [۱] گىيەكى بول خۇشە.

چۈرىس: سەيپى دى [۱] قىرەل

چۈرە: سەيپى دى [۱] قىرەل

چۈرە: ۱) ھەتە كىشەيى [۱] ۲) جەم، ۳) رىز، ۴) كىدە [۱] ۱) ھەتە

مىستەيم: ۲) داترە: ۳) خىف: ۴) چۈرە نازە پىرۈى زەد.

چۈزۈن: ۱) گەمەي رىز كىردى ھە: ۲) سۈمەدەي پىست بە ئاۋرىدىن...

[۱] بوعى بازى: ۲) سۈزىش پۈست پىرۈى سەد

چۈرە: سەيپى دى [۱] سۈزىش پۈست.

چۈرە: جەكەرە، جەدە [۱] نرە گىيە.

چۈرە: ۱) بۈكى تىز بۈيۈشە ن لەدۈرە [۱] ۲) نىرەكى نازە

دەرەھاتى گى: ۳) بەرۈلەي خەيپرو تروى [۱] ۱) لىش خانوران: ۲)

خىش نر گىيە: ۳) خىش نر گىيە.

چۈرە: نىرەكى گى: (جىيە شىخ، كەواسەورى، مېزەرى بەفرە /

سۈياكى چۈزەرە رىۋا، نەپەسەنى گەلا) «جىجى قادىرى كۈي» [۱]

عضو نر گىيە.

چۈزەشۋانە: گىيەكە [۱] گىيەكى

چۈزەلە: نۈرەلە، دۈزەلە [۱] مەرمەر.

چۈزىن: گىيەكى بول خۇشە [۱] گىيەكى بول خۇشە.

چۈزىن: گالەي رىز كىردى نەكەلا لىدانى چەيپا جىگ [۱] نوعى بازى.

چۈزۈشۋانە: سۈز نەمەي پىست، سۈمەدەي [۱] سۈزىش پۈست.

چۈست: مەربۈت، خىرا، بەكار [۱] خىست

چۈستى: خىرايى، چىلاكى، مەزبۇنى [۱] چۈستى.

چۈستە: تەرس، كۈي بەكسىم [۱] پەن.

چۈش: وشەي كەر رەسەلەن [۱] كەمە سىست كە بىراى بوفى خىر بەكار

بىرند،

چۈشتى: تىشتى، چۈشتىر [۱] بىر دۈسەلە.

چۈشتىر: چۈشتىر [۱] بىر دۈسەلە.

چۈشۈن: گىيەكە ھەلە نەسەپى كەف دەكەل [۱] نەھى سىست سەھە

چۈشۈك: ۱) چۈشە، سەركەۋاي لەشال: ۲) پەسەك، پەسەك [۱] ۱) نىمەتە

از شىش سىختە شەدە: ۲) نىمەتە نەھى.

چۈشۈك: دەھەل قىش نەسەپى نەسەپى [۱] دەھەل، ئاۋرىن.

چۈشۈك: جىقتە، رىقنە [۱] چىلەور، فۇلە پىرەنگان

چۈشۈك: دەھەل [۱] دەھەل.

چۈشۈك: خىر [۱] خىگىل نەھى سەھە

چۈشۈك: چۈشۈك [۱] خىگىل نەھى سەھە.

چۈشۈك: ۱) سەركەۋاي پۈزۈ: ۲) پەسەك [۱] ۱) چۈشۈك: ۲) نىمەتە نەھى.

چۈشۈك: سەھە [۱] سەھە نەھى سەھە

چۈشۈك: ۱) خىگىل نەھى سەھە

چۈشۈك: سەھە [۱] سەھە نەھى سەھە

چۈشۈك: سەھە [۱] سەھە نەھى سەھە

چۈشۈك: ۱) داغ بۈنى رۈن لەسەر ئاگر: ۲) لەرە بە نۈبەتەي داغ [۱] ۱) داغ

شەن رۈغ: ۲) لەرە.

چۈشۈك: قۇچان، نىكەن، (جىۋاي چۈقان، دەستى چۈقان) [۱] چىش

بىرەم بەھەل، مەش گىرە كىردى

چۈشۈك: ۱) دەنگى نى داغ بۈنى رۈن: ۲) بىرۈنى لە نۈبەتەي [۱] ۱)

جىۋاي داغ شەن رۈغ: ۲) لەرە.

چۈشۈك: ۱) داغ كىردى رۈن: ۲) ھەل لەرۈشەن سەھە [۱] ۱) داغ

كىردى رۈغ: ۲) لەرە.

چۈشۈك: لىكەنەي مەش يان چاۋ [۱] نىڭ: چۈشۈك

چۈشۈك: دۆك، دۆك [۱] خار

چۈشۈك: دەنگى نى كەۋىنى دىدا لە سەھەل [۱] جىۋاي بىھم خۈردىن

دەنگى نى كەۋىنى دىدا لە سەھەل [۱] جىۋاي بىھم خۈردىن

چۈشۈك: ۱) زىنەي زۈرۈزى بەزىدى: ۲) نازى پىۋانە [۱] ۱) دىشەنە ھەقە

بىزىدى: ۲) سەيپى بىرەلەن.

چۈشۈك: لەرۈزى لەسەھەل بۈنەي [۱] لەرۈزىن اوتىب سەھە.

چۈشۈك: چۈشۈك [۱] نىڭ: چۈشۈك

چۈشۈك: سەھە [۱] سەھە

چۈك: ۱) كىرى مەندال: ۲) جىشەك، ساسارى: ۳) جەرمى سەھە كىرە

خەتەنە دەكرى: ۴) چىكۈلە، پىچۈك: ۵) خىل، سۈرى ئاۋدۈرەي:

۶) مەي كىۋ [۱] ۱) ئالت تىسەلى پىسر خۇرەسەل: ۲) گىشەك: ۳،

غلاف سەھەل مەرد كە خىشە كىد، ھەلە: ۴) كۈچىك: ۵) مەرد فەسل

بىن دو زمين؛ ۶) ستيغ كوه.

چوکار: نوكر، خرمه تكار، حولام [چاكر.

چوكانى: لىسەر حوك دايشتن [نشتن روى زانو، زانو زدن.

چوكى: كىر بر، خەمەكەر، ئەوى مىللا سونەت دەكا [خەمەكەدە.

چوئە دان، نەسەر نەسەر، نىس [نشتن روى زانو.

چوك دان: حولام [نكا: چوك دان.

چوك دانەسەر: ئەؤنو لىسەر سىنگ دان [رانو را بر سىمە چىباندن.

چوكە: ۱) چىلكە دار، پىرچەد رى بارىك و وردىلە؛ ۲) سوچ و غورىن.

گرسە: (گەمە سى چوكە يەكەن)؛ ۳) ددانەى پىت؛ (سىن سى)

چوكەى ھەيە: ۴) پىشكى مەشكە پىستە [چىلكە؛ ۲) گوشە؛

۳) ددانە خروف؛ ۴) درېوش چوبى مشك.

چوكەلەشكىن: ئوان تېكەدەر، شەبىئانى كەر لە ئون ھەلكا [نش بىار

مەرگە، دويەمەن

چوكەلەشە، يوش بەقنگە، يوش بەقۇمە [سناھاك.

چوكەلەقنگە: چوكەلەشە [سناھاك.

چوكەلەھولاپ: دارى قولاي ماسىگر [چوب مەبىگىرى

چوك ھەلەدان: ئەزىز بەزىكرىن [رانو بىلندكرىن.

چوك ھەلەتان: چوك ھەلەدان [نكا: چوك ھەلەدان.

چوك ھەلەئىنان: چوك ھەلەدان [نكا: چوك ھەلەدان.

چوكان: گرچان، گوپال، داردەستى سەرحوار [داركالە، غەساي

سرىكچ

چوگە: ئەوى، وندەرى، ور [آنجا.

چول: ۱) شويى كەس لى نا؛ ۲) دەشەدەر [۱) ھالى از سىكە؛ ۲)

دشت و صحر.

چول: ۱) چول؛ ۲) جەكى شەز [۱) نكا: چول؛ ۲) سلاح.

چول: ۱) شول، تول، دارووكى تەزو بارىك؛ ۲) شوفارى؛ ۳) جەكى شەز

[۱) تركە؛ ۲) تىمى و سەن چىس؛ ۳) اسلەھ.

چولانى: ھەنگەلەشەلى [لىلى.

چولس: ۱) گەزىدەى غەدال؛ ۲) لىن رىگەدا رويشتن [۱) جەانگىرد

جانەيدوش؛ ۲) زىرە ھەرفتن.

چولون: كەس لى نەمان [۱) سىكە خاسى شەن.

چولسەرست، كەسى كە لە ئاودەنى ئازى، جادىرشىن، كۆچەر [

صحرانشىن، جادىرشىن.

چولچەر: ھەوى گورانى شىواى چول و دەشت [آورى كە در دىشەا

حواد

چولك: بىرى نە ئاودەست، پىشاو [كتايە از مۇستراح.

چول كرىن: والا كرى سىگە: (خانەكەم بو چول كرى) [خالى كرىن

خا

چولگە: سازا بىيان [بىيان.

چول نشتن چولەرست [نكا: چولەرست.

چولو سوار سەبىئانى كەر [سەن چىس، نعام.

چولوسك: بروت، سەلەكە بروت [نيم سوختە.

چولەھول: ھىچ كەس تېدا نا [خالى ار سىكە.

چولە: زوژك، زوژ، زوژى [چوچە تىقى.

چولە: كالتە بازو قەسە خوش [يدلەكو

چولەچرا: نەخەرمە، خولسك، خولە [نشتن ھىرىنى

چولەچرا: چولەجر [نكا: چولەچرا.

چولەچول: بولە بولنى روح [ھەمە خرىس.

چولەكە: چىسكە، پاسارى [گنجشك

چولەكە بىگوز: بىرى لىسرى زىندو [كتايە ار آدمى.

چولەم: چول و بىيانى بى ئاودەنى [بىيان برھوت.

چولەمە: ۱) تىسكىكى دوقلىقانە لە ئوان شان و مل دا؛ ۲) تالەمى دارىن

لەملى كادا [۱) جناخ؛ ۲) خلقە چوبى كە بر كرىن گاو بىندە.

چولەمەشكىنە، قومارى چولەمەشكاسن كە ھەرجى لە بىرى بىچى

دەيدووتىنى. دەبى ھەرجى لە ھاوگىرىنى رەزگرت بلى لە بىرە [جناخ

سكىس

چولەمى: چولەمە [جناخ

چولنى: چولەبى، والا لەمرو [خالى لىكە.

چولنى: ۱) بى ئاودەنى؛ ۲) كەلا كە بەدەست دەيدىنن و تەقەى دىت [

۱) ايد نشتە؛ ۲) برگى كە با دىسە بر آن مى كرىد و صدا مى دەد.

چوم: چەم، روبار، روخانە [رودخانە.

چوماخ: ۱) شەھەزلى، شەبازلى، شەقام؛ ۲) گوبال، تىلا [۱) سىلى؛ ۲)

چماق.

چوماخ: گوبال، تىلا [چماق.

چومەت: چولوسك، بروت، سەلەكە بروت [نيم سوختە.

چومى: چوم، چەم، روخانە [رودخانە.

چون: ۱) ھەلچونى چىشەو شىر و...؛ ۲) چلون؛ ۳) چونكو؛ ۴) وەك؛

۵) رويشتن؛ ۶) سوار بونى تىر لە ميو؛ ۷) كوزانەوى ئاگر؛ ۸) توفنى

ھىلەكە لە ئاگر دا؛ ۹) سىر بون لە سەلمان؛ ۱۰) بەرەواج بوى بول؛ ۱۱)

بى رىنەو نەمە: (قەستەم بەخودى بى چون) [۱) سىر دقش شىر و.

۲) چگونە؛ ۳) چونكو؛ ۴) مائەد؛ ۵) رشت؛ ۶) ئزدىكى نر با مادە؛ ۷)

خاموش شەن آتش؛ ۸) تركىد تخم مرغ در تى؛ ۹) بى خىس شەن

بر اثر سرما؛ ۱۰) رواج بول؛ ۱۱) بى مائەد و جاراا

چون: چلون، كرا چاوا [چگونە.

چونا: لەنگونكە ھەوى، گونكە ھەوى [چونە خەمىر.

چونچە: مەنچەلى چكونە [دىگ كرىك.

چونكو: لەبەر ندرە، بۇيد [رىر، چونكە.

چونكە: چونكو [نكا: چونكو

چونكى: چونكو [نكا: چونكو

چونگ: ماودە، ماودە سە شونى ئاودەندى لە مەلەندىكدا [مركز.

چونەجەسە: پەلامارى بەسەرو بەدى برون بوشتى [باورجىن.

چونەر: چەردەدەر [چىقىدەر

چونەر: چىشتى سىماق و چەردەدەر، چەردەدەر توش [عدالى از

سماق و چىقىدەر

چوئنه ژور: نېغرا درکړدن، راستی گوټن [۱] اعتراف کړدن، اقرار کړدن.
چوئنه ها: چلو ناپه تی، که مړ دواو: (چوئنه ها شتی و رویدا) [۱] چگوئگی.

چوئنه یه که: هغه نېغرا جان [۱] تر نېجیدن، چروکیدس
چوئنه تی، چلو ناپه تی، چلوئنه تی [۱] چگوئگی، کیفیت
چوئنه یه که: وه لیکه که کس له کس ښه تر نا [۱] یکسان، برابر.

چوی: بر، رام [۱] رحم

چویت: خم، هېش [۱] نیل.

چویسلی: ده خم وړاو، ده تنگی هس لیدو [۱] لیدگون.

چویج: پاساری، چوئنه که [۱] گنځشک.

چویداو: بریدار، زامدار [۱] رحمی.

چویر: جوړی بزن [۱] نوعی بز.

چویره: هارو وړیبه [۱] چپ وړاد.

چوړیز: دوزاو له گه مېدا [۱] بازنده، باخته.

چویشتر: نشتر [۱] تر دو ساله

چوینک: پاسری، چنځه [۱] گنځشک

چوینل: باره بهری پاشو خو روخنج [۱] چهار پای جلاق.

چوین: (۱) چوړن: (۲) روښتن [۱] چگوئنه: (۲) رفتن.

چه: (۱) چی: (۲) له دواو وشموه وانا چکو له [۱] چه، کلمه سوال: (۲)

بسوند تصفیر.

چه ب: حې، گلاوی بهزو، جوټ [۱] کلا هک بلوط.

چه پ: (۱) لای بهرانیسه ری راست: (۲) خو رو خنج: (۳) بله و دهره چه:

(چه پیکه ده بهر نه دواو به): (۴) بهری ده ست: (۵) چه پله ده ست

له ده ست دان، چه پیک: (۶) دور که ونه: (چه پ که ونه): (۷) چه پکه مو،

چه پکه گیا: (۸) پوټی قومار [۱] چه، مقابل راست: (۲) کج وکوله:

(۳) درجه: (۴) کف دست: (۵) کف زدن: (۶) دور افتاده: (۷) دسته گل و

گیا: (۸) بون همار.

چه بال: (۱) لای چه پ: (۲) له حوځگه ده ست موه نه سهو هامکان [۱] (۱)

طرف چه پ: (۲) از مچ دست تا سرانگشتان.

چه بال: بهرزی ساکر، په لاس [۱] پلاس.

چه پالک: بهرزی ساکر [۱] پلاس

چه پاله: (۱) بستیک، بهرزی یه کپوټس: (۲) په نو په سیو: (۳) چه پوک.

به پانی ده ست به سوردن: (۴) شپ زلله، زلله [۱] یکه وجب: (۲)

په هگه: (۳) توسی: (۴) سینې.

چه پاله دان: په نادان، دانه دان [۱] پناه دادن

چه پانن: تی ته پانن، تی تاخنین، تاخنین [۱] چپا پیدن.

چه پو: تالان، پویر، پوړ [۱] غارت و چپاول.

چه پاو گردن: تالان کردن، رامالین [۱] غارت کردن.

چه پت: چه پت، خوارو خنج [۱] کج وکوله.

چه پخون: (۱) هیرنی له شکر له شوه، په لاماری شه وانه: (۲) بزور و

سده ده [۱] شپېخون: (۲) پرتحرک.

چه پیک: (۱) چه پله: (۲) ده سکه گول: (۳) نیکه مو [۱] کف رڼ: (۲)

دسته گل: (۳) دسته مو.

چه پکوتان: چه پله لیدان [۱] کف زدن

چه پکوتانی: چه سکوس [۱] کف رڼ

چه پکه چه پک [۱] نگا چه پک

چه پکه: (۱) کراسی د وین دیزوی زبان (شهو چه پکه نی نېلو فوری و

جیلوه یی ره قسی / شهرمه بنده ده کهن زوهره یی زه هرا له سهادا)

«نالی»: (۲) رنگه به بن زه میندا، نه غمه [۱] دامن پلند زنانه: (۲) نقب.

چه پکه ز: بریتی له زه مانه [۱] کنایه از زمانه.

چه پکه ز: چه پکه ز [۱] کنایه از زمانه.

چه پیل: (۱) قول و پاسک: (۲) چپکه، په نجه [۱] یازو: (۲) چنگ، پنجه.

چه پله: له پ لیکد و، چه پیک [۱] کف رڼ

چه پله ز: (۱) کم زدن، ناشی: (۲) چوپه، که سنی کار په ده ستی چه پ ده کا

[۱] ناسی، تاره کر: (۲) چپ دست.

چه پله زان: چه پیک کوتانی به کومه ل [۱] کف زدن.

چه پله قوزی: بریتی له دهر کړدن به سوکا به تی [۱] کنایه از پوړ و ن گردن

چه پله کوتان: چه پیکوتان [۱] کف زدن.

چه پله لیدان: چه پ کوتان [۱] کف رڼ.

چه پله لیکوتان: بریتی له دهر کړدن و سوکا به تی به سهو هینان [۱] کنایه ز

پوړ و ن کردن و رسو نمودن

چه پو، چه باو، پویر، پوټ، تالان [۱] حبوس.

چه پو چه ویل: حوار و خنج [۱] کج و ونه

چه پو چه پیر: حوار و ناله، پوټ، کج و مفرج

چه پو خال: کاری به نه پنی، کار به دزیوه، بهر مکی [۱] کار پنهانی

چه پو وراس: (۱) حاج، چه لیا: (۲) بریتی ده ستی راست و لای چه پان

پنجه نه: (۳) لمر استه و چوپوه [۱] صلیب: (۲) برین دست راست

ویای چه پ یا بر عکس: (۳) از چه و ر ست

چه پو و راست: چه پ وراس [۱] نگا: چه پ وراس.

چه پو و راست کردن: ده ستی راست و لای چه پ دیز کردن یی پنجه وانه

[۱] دراز کردن دست و پای معالف.

چه پو ش: گیسکه منی [۱] برغاله مادیه.

چه پو خان: چه پو خال [۱] کار پنهانی.

چه پوک: په پانی له پ له سهر دان [۱] موسری

چه پوک: له سهر پاشو هه لسانی ته سپو هارو هجی کردن [۱] روی

دست پلند شدن و پخونی کردن اب

چه پوله: ده ستی چکو له ی ممال [۱] دست کودک.

چه پوله شیر: گیا به که له په نجه ی پشپله ده کا [۱] گپه یی است.

چه پده: (۱) که سنی کار په ده ستی چه پ ده کا: (۲) چه پکه گیا: (۳) ده سبه ندی

به کسم: (۴) سهو لی به لم لیخوړی [۱] پچ دست: (۲) دسته گپ.

(۳) دسبند آهین ستور: (۴) پاروی قایقرانی.

چه پده خاخ: پوټ، نامرزی گزشت جنین [۱] ساطور

چه پده جاج: چه پده جاج [۱] ساطور.

چه پده ز: (۱) دهرگا و دیواری به شوټ، نامان: (۲) پیاوی نامه یی، ته تر: (۳)

سده نگه، خدل، سپر [۱] پرجین: (۲) پستچی: (۳) سنگر

چهاراوری: مەبەنکی بھوکی دھک چولە کە بە [۱] بریدە ایست کوجک شیبە کەست

چەرپ: تەختی بو. [۱] دە دوو [۲] جەحە

چەرت: حەبۆن، ھەلەرن [۱] خەد، ھەسلە گرتە.

چەرچەف: رودسەتەر بایگە [۱] مەلە.

چەرچی: دەسبەرۆس، فرۆشیاری گەریدە [۱] پیلەور.

چەرخی: (۱) تەبەیی عەزەبەرگاری: (۲) رەمانە: (۳) سەدسال: (۴) نامراری

لەوھەلکەشەن لەبەر: (۵) نامراری چەقو نێزکردن: (۶) جەختەخی

لەگرتن: (۷) بێسو، مەلیکی رۆکەرە: (۸) کۆزی داووت: (۹)

بێرخ عەزەبەرگاری: (۲) رەمانە: (۳) فەر: (۴) چرخ چا: (۵) بزار

خەقو نێزکردن: (۶) فەتک: (۷) باشە، بریدە بێسا: (۸) جەلە خەس

چەرخان: سوژان، رەزین [۱] چرخید

چەرخانەن: سوژان، زەراندن [۱] خەرخاندن.

چەرخی خواردن. چەرخان [۱] چرخیدن.

چەرخی: (۱) چەرخی: (۲) چەرخی: (۱) چەرخی: (۲) چەرخی: (۲)

چرخیدن

چەرخی لە چەمبەردان: رشتی لە لاریدان [۱] کناپە از سەجەدادن.

چەرخی لە چەمبەرکیشتان: چەرخی لە چەمبەردان [۱] نگ، چەرخی لە

چەمبەردان.

چەرخی لە لێ: (۱) فۆکەیی خەباتی بار چیرۆکن: (۲) چۆلەیی

بە کورسی بو چەمبەردان [۱] (۱) ھوایمەیی افسانەیی فەقە: (۲)

چرخ و فلک

چەرخی: خۆن، سوژان [۱] خەرخش.

چەرخی: (۱) خەسەس، بایسەوایی مەو: (۲) ئارگەردن [۱] سیکرد،

گرمە: (۲) ایگەردن.

چەرخی: خۆن، سوژان [۱] چەرخی: (۲) ئارگەردن [۱] سیکرد،

گرمە: (۲) ایگەردن.

چەرخی: خۆن، سوژان [۱] چەرخی: (۲) ئارگەردن [۱] سیکرد،

گرمە: (۲) ایگەردن.

چەرخی: خۆن، سوژان [۱] چەرخی: (۲) ئارگەردن [۱] سیکرد،

گرمە: (۲) ایگەردن.

چەرخی: خۆن، سوژان [۱] چەرخی: (۲) ئارگەردن [۱] سیکرد،

گرمە: (۲) ایگەردن.

چەرخی: خۆن، سوژان [۱] چەرخی: (۲) ئارگەردن [۱] سیکرد،

گرمە: (۲) ایگەردن.

چەرخی: خۆن، سوژان [۱] چەرخی: (۲) ئارگەردن [۱] سیکرد،

گرمە: (۲) ایگەردن.

چەرخی: خۆن، سوژان [۱] چەرخی: (۲) ئارگەردن [۱] سیکرد،

گرمە: (۲) ایگەردن.

چەرخی: خۆن، سوژان [۱] چەرخی: (۲) ئارگەردن [۱] سیکرد،

گرمە: (۲) ایگەردن.

چەرخی: خۆن، سوژان [۱] چەرخی: (۲) ئارگەردن [۱] سیکرد،

گرمە: (۲) ایگەردن.

چەرخی: خۆن، سوژان [۱] چەرخی: (۲) ئارگەردن [۱] سیکرد،

گرمە: (۲) ایگەردن.

چەرخی: خۆن، سوژان [۱] چەرخی: (۲) ئارگەردن [۱] سیکرد،

گرمە: (۲) ایگەردن.

چەرخی: خۆن، سوژان [۱] چەرخی: (۲) ئارگەردن [۱] سیکرد،

گرمە: (۲) ایگەردن.

چەرخی: خۆن، سوژان [۱] چەرخی: (۲) ئارگەردن [۱] سیکرد،

گرمە: (۲) ایگەردن.

چەرخی: خۆن، سوژان [۱] چەرخی: (۲) ئارگەردن [۱] سیکرد،

گرمە: (۲) ایگەردن.

چەرخی: خۆن، سوژان [۱] چەرخی: (۲) ئارگەردن [۱] سیکرد،

گرمە: (۲) ایگەردن.

چەرخی: خۆن، سوژان [۱] چەرخی: (۲) ئارگەردن [۱] سیکرد،

گرمە: (۲) ایگەردن.

چەرخی: خۆن، سوژان [۱] چەرخی: (۲) ئارگەردن [۱] سیکرد،

گرمە: (۲) ایگەردن.

چەرخی: خۆن، سوژان [۱] چەرخی: (۲) ئارگەردن [۱] سیکرد،

گرمە: (۲) ایگەردن.

چەرخی: خۆن، سوژان [۱] چەرخی: (۲) ئارگەردن [۱] سیکرد،

گرمە: (۲) ایگەردن.

چەرخی: خۆن، سوژان [۱] چەرخی: (۲) ئارگەردن [۱] سیکرد،

گرمە: (۲) ایگەردن.

چەرخی: خۆن، سوژان [۱] چەرخی: (۲) ئارگەردن [۱] سیکرد،

گرمە: (۲) ایگەردن.

چەرخی: خۆن، سوژان [۱] چەرخی: (۲) ئارگەردن [۱] سیکرد،

گرمە: (۲) ایگەردن.

چەرخی: خۆن، سوژان [۱] چەرخی: (۲) ئارگەردن [۱] سیکرد،

گرمە: (۲) ایگەردن.

چەرخی: خۆن، سوژان [۱] چەرخی: (۲) ئارگەردن [۱] سیکرد،

گرمە: (۲) ایگەردن.

چەرخی: خۆن، سوژان [۱] چەرخی: (۲) ئارگەردن [۱] سیکرد،

گرمە: (۲) ایگەردن.

چەرخی: خۆن، سوژان [۱] چەرخی: (۲) ئارگەردن [۱] سیکرد،

گرمە: (۲) ایگەردن.

چەرخی: خۆن، سوژان [۱] چەرخی: (۲) ئارگەردن [۱] سیکرد،

گرمە: (۲) ایگەردن.

چەرخی: خۆن، سوژان [۱] چەرخی: (۲) ئارگەردن [۱] سیکرد،

گرمە: (۲) ایگەردن.

چەرخی: خۆن، سوژان [۱] چەرخی: (۲) ئارگەردن [۱] سیکرد،

گرمە: (۲) ایگەردن.

چەرخی: خۆن، سوژان [۱] چەرخی: (۲) ئارگەردن [۱] سیکرد،

گرمە: (۲) ایگەردن.

چەرخی: خۆن، سوژان [۱] چەرخی: (۲) ئارگەردن [۱] سیکرد،

گرمە: (۲) ایگەردن.

چەرخی: خۆن، سوژان [۱] چەرخی: (۲) ئارگەردن [۱] سیکرد،

گرمە: (۲) ایگەردن.

چەرخی: خۆن، سوژان [۱] چەرخی: (۲) ئارگەردن [۱] سیکرد،

گرمە: (۲) ایگەردن.

چەرخی: خۆن، سوژان [۱] چەرخی: (۲) ئارگەردن [۱] سیکرد،

گرمە: (۲) ایگەردن.

چیر و صیر: دوست و همدان، ناشا و برادره [۱] دوست و آشنا.

چیره: (۱) زال، ده ست به سمره رویشو! (۲) له و د، گیای خوارده می مالان، (۳) دم و چار! (۴) هدره بو! (۵) ره نگی نالی ناچخ! (۶) سیره سیری کدو له و حتی مار و روی دیش [۱] چیره: (۲) عمو به دام: (۳) صورت: (۴) تلافی: (۵) رنگ صورتی: (۶) صدای کبک هنگام مشاهده مار و روباه چیره: (۱) لورک و پدیری پیکره کولا: (۲) ده نگی که و له مار و روی دیش [۱] از حور کی هاست: (۲) صوبی که کبک در حال وحشت سر می دهد.

جیره خور: رایج، همرشتی بورا خمش ده سنی و ده پره و مافورو حد سیر [۱] بر د.

چیره و بون: به بوره می دد بیدان [۱] دسان نمودن حسب چیره می: ره نگی نالی کال، به می [۱] رنگ صورتی، چیری: له و [۱] چراگاه.

چیرین: به و دزن، گهاخور دنی تاره! (۲) دهر بند: (۱) خرد: (۲) چراییدن.

چیر سرد: سده [۱] حرمش سرریگ.

چیر و: حور و بی رخ، به هیرا [۱] بی رخ.

چیر و: سهره، حد سکه [۱] مرد، طعم.

چیر و: تام کردن، چهرشتن [۱] چشیدن.

چیر و زن: نام کردن، چیر و زن [۱] چشیدن.

چیر و که: چیر، تام نامی کردنه و [۱] چشیدن.

چیر و: (۱) چیر که: (۲) چیری چیشکه خوارده [۱] چیس: (۲) شکار حد حور.

چیر و دانان: چه سکه دانی بو به چیر [۱] چشته گذاشتن برای شکار.

چیر و یله: چوله که [۱] گنجشک.

چیش: کام، کامه، کینه [۱] خد م.

چیش: (۱) پیخوری له سهر ناگر کولا: ناش! (۲) نامی به می: سیس [۱] س: (۲) صیحاته.

چیش: سوا می به پانی و به و روف حسب.

چیش: ما و راستی به پانی و به و روف چاشت.

چیش: تان: ده می به رله نیو و رید [۱] چاشت هنگام.

چیش: نه: به حشش له پاداشی کاری چاکا [۱] بخشش، انعام.

چیش: تا و: تاردانی مهر له نیوان به پان و نیو و رید [۱] اب دادن چاشت هنگام.

چیش: خانه: مد نهم، نه و دکاسی شیوی لن ده فروشن [۱] رستوران، سالن غد خوری.

چیش: که: چیش لبه، ناشه و ته به باح [۱] آشپز.

چیش: حد شتن، نام کردن [۱] چشیدن.

چیش: (۱) نجیری چه شه خوارده: (۲) چه شه بو نحر [۱] چشته خوار: (۲) حسب.

چیش: خوشکه: (۱) چیشته فوله می مالان: (۲) تالان و زرده حیر: [۱] (۱) نگا: چیشته فوله: (۲) ادومه.

چیش: خوشه مالان و رره، حد و [۱] رک اهر.

چیشته فوله: حد که مالان به رله و می دد و ده و ده حد و [۱] توشه کردکان.

چیشته فوله: چیشته فوله به حد، چیشته فوله.

چیشته کولین: تالان و زرده چیره، به هاراب [۱] دیگ اهر.

چیشته نگا: تالان و تون، وختی به رله به و روف چاشت هنگام.

چیشته ویر: بویزی سونهت له نیوان به پانی و نیو و رید [۱] سوار چاسب.

چیشته: نامی کرد، چه و ی کرد [۱] چشیدن.

چیشته: نه شیر، چویشته [۱] بز دوساله.

چیشته: (۱) چیره: (۲) باساری، حوینه که [۱] مزه: (۲) گنجشک.

چیشته: به فیش که به ده وری به سمال داری ده نگیون [۱] خنج.

چیشته: ده وری، ده وری گرتن [۱] دور چیزی را گرفتن.

چیشته: خوه له کیس [۱] لاف زدن، خود ستایی کردن.

چیشته: (۱) فاحی حد و دز، لاقی رسته و دزان: (۲) تله و رنه [۱] (۱) پای حاور: (۲) غریب، کلاغ.

چیشته: له و لاوار، کر له و [۱] لاه.

چیشته: حد و [۱] حد و.

چیشته: حد و [۱] زغر، چینه دان.

چیشته: (۱) تندی سهر چو، له کدی سهر چو: (۲) بسکی لاجانگ: (۳)

چیشته: ممل، (۴) چوله که [۱] (۱) دکه چیش: (۲) موی شقیقه: (۳)

چیشته: (۴) گنجشک.

چیشته: (۱) دروست کردن، سازدن: (۲) کار پیک هیان [۱] (۱) دوست

چیشته: (۳) حد و.

چیشته: حد و، حد و [۱] حیه هیه سده در سکه برده.

چیشته: حد و [۱] چینه دان.

چیشته: چیشکه، داروکی زور باریکی کورت [۱] شاخه کونه و باریک درخت.

چیشته: چیشکه، نامازی به مو پاک کردن [۱] بزاوشه پاک کنی.

چیشته: درونی ورد، درونی ورد [۱] دوخت و دوز بصاد ویر.

چیشته: هیچی تر، هیچی دیکه [۱] دیگر هیچ.

چیشته: دروست که، سازده [۱] دروست کی، ساز.

چیشته: (۱) چیشکه: (۲) به مو له چیشکه دان [۱] (۱) نگا: چیشکه: (۲) پاک کردن نید.

چیشته: (۱) ماکو، که و می: (۲) گیو بوشی نارکو رتن: (۳) بازگی خالده:

چیشته: (۴) قیل، گهر: (۵) پهرین: (۶) جو چکی بالنده: (۷) فرم چهره: (۱)

چیشته: ماد: (۲) آنچه که در بالان ریزند: (۳) اباقی: (۴) حیل: مکر: (۵)

چیشته: (۶) جوجه پرنده: (۷) کاملا سیر.

چیشته: (۱) گاشه بهرد، تله سه نگ، ناویر بهرد، که قری مهر: (۲) پهر چینی

چیشته: دال ساز کراو: (۳) خال حال: (۴) جو چکی بالنده [۱] (۱) سنگ

چیشته: (۲) پهر چینی که ارخار سازد: (۳) خال حاسی: (۴) جوجه پرنده.

چیشته: (۱) مانگا: (۲) حوار [۱] (۱) سده گاه: (۲) کج.

چیشته: (۱) نه گو چکه سورانی باریک: (۲) فصل و کلیل [۱] (۱) آستین بلند



جوتد [ح] (۱) کلمه تعجب و ناباوری؛ (۲) کلمه ایست برای راندن گو
در هنگام ششم گویند
حاذری: هدر لحن، جی به جی [ح] فوراً
حار: حال [ح] حال و احوال
حازایب: نادر [ح] عذبه آر
حزاق: حازب تار [ح] عذاب، ترار
حزق: (۱) تماده؛ (۲) دیار و خوبیا [ح] (۱) حاضر، آماده؛ (۲) آشکار و پیدا
حزوری: نه نهی له معیسدان [ح] حصار
حیثه: (۱) سه پروکله له سه رخو؛ (۲) سهخت، دژور؛ (۳) گم [ح] (۱)
متن، ارم؛ (۲) دشوار؛ (۳) کم، اندک
حاشیه: دو به لا: کمیک [ح] بدکی
حاصل: (۱) به هرو ده راده؛ (۲) حوالاسو پو حدی و بار [ح] (۱) سود و
در حد (۲) خلاصه کلام
حاسمان: عاسمان، عدرمان، حدوا [ح] سمان
حاش: بی به ره، بی روح [ح] بهونه، بی رزش
حاشا: وشه ی نیکیزی، به هیچ جور به [ح] حرف انکار
حاشا کردن: (۱) نیکار کردن؛ (۲) دهست له شو بهودای ژد [ح] (۱)
انکار کردن؛ (۲) جد شدن زن ز شوهر
حاشته با: هیچ شت (حاشته با شک مابم، [ح] هیچ چیز
حاشه و لیللا: به هیچ پارک دا به، ناهمگیر [ح] حاشا و کلا، بهیچوجه،
مطف
حاشیه: (۱) کد تاره؛ (۲) پراوتیری کتیب [ح] (۱) کنده، کر نه؛ (۲) حاشیه
کد
حافز: (۱) کویری قورعان به سنگ؛ (۲) کویر له چاون [ح] (۱) نیندای که
قرن را از بر دارد؛ (۲) ناپیشا
حاقو: جوری کوثر [ح] نوعی کوثر
حاکم: (۱) کسی به شکایه تی حدیک راده گ؛ (۲) ده سه لات داری ولات
[ح] (۱) قاضی؛ (۲) هرمانر و

حا: (۱) وشه ی سمر سورمان: (ورچنکم کوشت، حا،) (۲) وشه ی
ده نگد می ولح [ح] (۱) کلمه تعجب؛ (۲) واژه ی برای راندن الاح
حاپول: (۱) ری بری که لا که لایین د؛ (۲) هنگاری گه وره له گه مد
(حاپول بنی نه وسایهاوی) [ح] (۱) مسیری نه تپله در تپله باری طی
می کند؛ (۲) گام بر رگ در باری
حاپول: زه لاسی تی به گمیشو، زه به لاهی گیلو که [ح] کودی درشت هیکل
حاتو: داری نه ستوری گنج کوتا [ح] چماق گنج کو بی
حاجه: (۱) نه سپی مال؛ (۲) نام ری کار [ح] (۱) وسائل منزل؛ (۲) بزر
کار
حاجی: کسی بو زیروت جوینته مائی حوا [ح] حاجی
حاجی بد م: حوره هه نوایه که [ح] نوعی جلو
حاجی بایف: (۱) حوری باد می ورد؛ (۲) چقه له بادام، فهریکه بادام [ح] (۱)
نوعی باد م ریر؛ (۲) چماله
حاجی بایف: حاجی بایف [ح] نگا حاجی بایف
حاجی بایف: حاجی بایف [ح] نگا: حاجی بایف
حاجی بهیان: بهری گیاه که نه ناو ده غلا ده زوی [ح] نمر گیاهی که در
علات می روید
حاجی رهش: پاره سبلکه [ح] پرستو
حاجی رهشک: حاجی رهش [ح] ترسو
حاجی رهنگ: حاجی رهش [ح] ترسو
حاجیه: (۱) گولیکی سبی ناو روده؛ (۲) گیاه که پریکی مائی هدیو له ناو
ده غل ده زوی [ح] (۱) نام گلی است؛ (۲) گیاهی است
حاجی لهق لهق: بالداریکی قاچ و ددو که دینژی به ده که [ح] دک دک
حاجی لهگ لهگ: حاجی لهق لهق [ح] دک دک
حاجک: ناوه بو یاوان [ح] نامی برای مردان
حاجه: (۱) نهوسر نهوسری جی جادر؛ (۲) لکه دار؛ (۳) فلیقانه، (دو حجه)
[ح] (۱) طرفین جادر؛ (۲) شاخه دوحب؛ (۳) شاخه، اشعاب
حاجا: (۱) وشه ی سدرمان و باوهر له کردن؛ (۲) وشه ی ده نگ د نی گ له

حال ۱. چلونا بهتی، باری زیان ۲. چه رمه‌ی دوروشان [۱] حال،
 حال و احوال ۲. حالت جدید در دروس
 حالات: چه رمه‌ی دوروش له کاتی زیکرا: (دوروش حالاتی لن هات)
 [۱] حالت جدید در دوروش
 حاتم ر [۱] عالم، داتا
 حابوت، عداوت، عداوت [۱] آنچه
 حالت: ۱. چه رمه لن هاتن: ۲. باری زیان [۱] و ۲. نگاه حال
 حالی: بیگه یشتو: (له فیه کم حالی بوی) [۱] همیده، درک کرده.
 حالی بون. بیگه نس [۱] همیدن،
 حالی کردن: بیگه باسن [۱] فهمیدن.
 حام: گش. همو [۱] عام، عموم
 حامله: زنی رک بر [۱] حامله
 حامله. زنی سک بر، حامله [۱] حامله.
 حان: ۱. دم، وخت، کات، چاخ: ۲. پیای به ترمون و زان: ۳. جنگه.
 (لم هانه راه ستایوم) [۱] هنگام: ۲. عالم، دان: ۳. جای، مکان
 حاند: چینگه یکی دیار (به مال که لم حانده بو) [۱] جای مشخص
 حانه چه به شی: شهره جهه دم لده می به کترنان [۱] درگیری لفظی
 حواندنه وه: ۱. سیر به رشتی کردن: ۲. پندان: ۳. بی دهنگ کردن
 مندانی گریاو [۱] ۱. سیربستی کردن: ۲. پناه دادن: ۳. آرام کردن
 بچه گر بن
 حاوانده وه. دین به سیر بودن به تاسوده یی [۱] زندگی کردن به راحتی
 حاوقان: قه نیس م [۱] گرفتار شدن
 حای: وشه ی سیرمان [۱] کلمه به حب،
 حایشان: وا حه ساو کردن، وا بو چو: (تهزو لو دحایشینم) [۱] در نظر
 گرفت، پیش خود حساب کردن.
 حارج: ورج، هرج [۱] حرس.
 حارخ: حیلای نه سب [۱] شبهه، اصعب.
 حاشکه: جوری نه نگ [۱] نوعی تفنگ
 حش: چاه وه یکی ره لای دوسه ی توکته هه سته سیری بهزو ههنگو به
 [۱] حرس
 حشک: وشک، زوها [۱] خشک
 خشکاره ۱. وشکارو، چول و بیایمی بی نو: ۲. داری گنده ل و درو [۱]
 ۱. سال ۲. درخت خشک
 خشکاوس: خه مان، نیشکاو [۱] نگا، جهه تان
 خشکه: به خوشی روی بونی مل و شانگوی [۱] بیماری انقباض عضلات
 گرد
 خشکه بهر: وشکه بهر، دیراری له بهردی بی قور [۱] دیو ر سگی بدون
 ملات.
 خشکه درو: دروی رزو تاشکرا [۱] دروغ شاخدار
 خشکه هرو: ره ریل، رود [۱] خسیس.
 خشکه مزه: کرتی بی خواردن، وشکه مس [۱] نگا، وشکه مس
 خشکه کهل: چک له ناو نارد ا کولاندن به بی ساپون [۱] چوشانین لباس

در آب بدون صابون،
 خشکه نصیژ: کم موز [۱] آنکه دای مدوش مرتد
 حلب: دو [۱] ح بر
 حلبوت لو شرب به کوسید، در به [۱] حده د حش ح سب
 حلبو: حلب [۱] ح بر، رو
 حندرحو: سو ححمد به، حلهوت به لا یکت
 حندولی: دودانه [۱] نگا، دود به.
 حنگل: ۱. ههنگل، ژیر باخه: ۲. گهمه به که داریکی نیز کر و له رهوی
 زاده کمن [۱] ۱. زیر بس: ۲. نام یکی ز باز بهای سحلی.
 حوب: حطب، قورسی دهرمان [۱] فرص، دارو
 حوبی: حمه گر و سدرماره به بر مزه [۱] بر مزه
 حوپ: وسه لحویری: سس [۱] کلمه اسم بری و بدن شتر گو یید.
 حوت: مروی س، هه به، [۱] لدهور.
 حوت: کسه ی کهنوکی سیری وه ریوه، سهری بو [۱] سرتاس و بی مو
 حوتره ک: کوت [۱] بنک.
 حوچ: ۱. ناوی پیایکی زرد ریوه لمچیر وکاندا: ۲. برینی له بالآ بهرزی
 تاشیرین [۱] نام مردی بسیار بلند در داساسها ۲. کنایه ز دم درون
 حوچجهت: تهوژم، بهیم [۱] فشار
 حوچره: ۱. ژور له مزگوت بو فقی: ۲. چینگه ی بازگانی گهوره [۱] ۱.
 حجرة مسجد: ۲. حجرة باور
 حوچ، حوت [۱] نگا، حوت
 حوخانه: جوری هه لیه رکتی کچولا به [۱] دفع دخنر بهجه ها.
 حود: ده لری لچ و لیر شکوی له سواله [۱] طرف گلی سیر شده.
 حورچ: حش [۱] خرس
 حورگ: ورگ، عور، هه ده [۱] شکمیه
 حورگش: ناورگ، ورگ وناو، هه ناو [۱] حساء
 حورمهت: ریزوه در [۱] احترام.
 حورمی: وشه ی بان کردی ژن له لایین میرده وه [۱] واژه ای برای صدا
 کردن زی پرسيله شوهر
 حوری: ۱. کیزی ناو به هشت، هوری: ۲. ناوه بوژنان [۱] ۱. حوری
 ۲. از نامهای ران.
 حوزم: شهرم و حه یاو سه نگیی [۱] وقار.
 حوره بران: سه سمن مانگی رومی، حون [۱] ماه ششم از ماههای رومی.
 حوزه: نسو، سوا [۱] حات
 حوستی: ناوه بو پیدوان وژد [۱] نامی برای مردان وودان.
 حوسه: سوکه ناوی حوسین [۱] محف، حسین.
 حوسین، ناوی سار به [۱] حسین، از نامهای مردان
 حوشتر: وسر [۱] سر
 حوشتر نالوک، وسر حوره [۱] سیر حان.
 حوشترخان: تهویله ی وشران [۱] غل شتر
 حوشترخوا: بالوک، تاجی مام نه حمده، نه سبی حه سدن حوسنر [۱]
 اخوندک.

جه پيشاندن. به يه له قوت د د [] با شتاب بلعيدن.

جه پين: رهوین، وه زین، حبه حبه يی سنگ: (شده که هات دم ده کاتره وک هار / و نمرنم سه گه و بهس نه جه پي) «شيخ ره زه» [] پارس کردن سنگ

جه نا: تا هه يا، هه [] حتی

جه تار: ۱) ورده وانه هر ژش؛ ۲) تيلو کو تکی گنج کوشان؛ ۳) دهرمان فروش [] ۱) پينه وړ؛ ۲) جویی برای کوبیدن گچ؛ ۳) دارو فروش. جدت حدب به [] و بحدس که وده نوشته به مثالیه و ده وړو یان هه به به س، وده به سبه بده، منجه، سی بر سی [] گاهی سب معتر ماسد میحت

جه ته توك: جه محب [] جه محب

جه ن: عه بر، بر اوی بو حوش [] عطر

جه تروک: لیدن به توندی، قهوی نیحس [] محکم زن.

جه ح: وسه ی سه برمن، (جه ح جه د سه بره) [] کلمه تعجب

جه ح: زیارته یی مکه، زیارته یی کبه [] حج

جه حاج: حاجیان، نهواندی وکړا ده حه زیارته یی کابه [] حاج

جه جامات: خوین بهردان [] حمام

جه جامات گیش: وه ستای خوین بهردان، خوین بهردور [] حمامی

جه جامات گرتن: خوین بهردان [] حمامت کردن

جه جه: ونډی نیغورینی بزه گل [] کلمه پست بری واندن گله بر گو بند.

جه جکردن: ۱) دیدار له بانی کابه، جویه مکه؛ ۲) برده وړی دوامی که لا له گمه دا [] ۱) حج وفتن؛ ۲) برنده شدن در نیه بازی جه جه: ۱) نیوانی؛ ۲) نهوی به ترکی تازه ریایجانی قسه ده کا [] ۱) ابر نی؛ ۲) متکلم به ترکی.

جه جه می: ترکی تازه ریایجانی [] ترک اذربایجان

جه ح: شقی، کاشو، گویجانی گمه یی گویین [] چوگان.

جه چان: ۱) شقی، گویین، گمه یی گوی گویچان، کاشو بازی؛ ۲) ورین، جه پین، وروین [] ۱) حرگا بازی؛ ۲) پارس کردن.

جه چاندن: ۱) جهیه یی کردن، دسم نیسی سگ بو وورین؛ ۲) نه سحوی نی وونی له [] ۱) پارس کردن سگ، ۲) پارس حر جه چچه ووهن سحورینی نیویر، هه جه جه جه اف وده رین سور جه چکو هه حوسک هه حور [] هر طور

جه جه ۱ جه جه ۲ بری ۳، وده وده یی تیکه ل پنکه لی سگ [] ۱) بگا. جه جه: ۲) یز تر؛ ۳) عوعو سگ

جه جه جه: حبه حبه یی ورومی برده وده [] پارس کردن بدون اعطاع. جه جه ل: شلقاع، گن، دبه، بیانو یی گرتن، نه شقه له [] شتاق.

جه چولور: جه پین ولورده یی تیکه [] عوعو وورده کسین همراه هم جه چی که: جه چکو [] هر طور

جه د: ۱) رده، نه بده؛ ۲) شیان، ر که وتی، (جه دی چه باسم بکا!؛ ۳) سنور، که ووهن [] ۱) بده؛ ۲) قدر و مرگ؛ ۳) مرر.

جه ده وق: ته یونکه گر، گردوکه [] ته.

جه دیس: هه رمایشی پیغمبر [] حدب

جه راج: مه زت، همزاج [] حراج.

جه راره ت: گهرمای نار تو به تن [] تب

جه رام: نازه و [] حرام.

جه رام خوره: که سی بهشی ره وای خه لکی تر ده خو [] حرام خور جه رام زاده: ۱) زول، بیژو، بیج؛ ۲) بریشی له پیایو فیبازو به ده قز [] ۱) هرزد نامشروع؛ ۲) گناه از حيله گر و مردم ار جه ریلین: ۱) گری تیکه وتی گوریس؛ ۲) نالو زانی بدن و به تیک [] ۱) گره حورب ریمسان؛ ۲) پاره بدن طماپ.

جه رسیل: بهردی بیاعه یی گوشه یی دیوار [] سنگ پهای گوشه دیوار جه رسیله: جه رسیل [] بگا، جه رسیل.

جه رش: نه حنی خودا [] عرش.

جه رشی جه زیم: جه رش [] عرش.

جه رگه: توره، خول و ناوی تیکه لاو، جه ری [] گل.

جه ره مانن: ۱) یی بهش کردن؛ ۲) بهسه ساردن [] ۱) محروم کردن؛ ۲) به هدر دادن.

جه ره مین: ۱) یی بهش یون؛ ۲) به خه سارچون، به بر و چون [] ۱) محروم شدن؛ ۲) به هدر رفتن جه ره که ت: بر و س، حولا، حوله [] حرک

جه ره م: بر ساری، دس نورد، برده له، نیسته هه عوینی به دونه / دلنا که له لای خو ت جه ره می موخته ره مت بو «نالی» [] هه سر جه ره م سهر: هه رو، نه ندرن، حتوی جیگه یی زنانی مال [] بدرونی

جه ری: جه رگه، قور [] گن.

جه ریز: ۱) پارچه یی ناو ریشم، قوماشی له هه وریشم؛ ۲) مه لوی دوشاو [] ۱) حریر؛ ۲) حلو

جه ریف: ۱) هاو؛ ۲) هاو همارا؛ ۳) دوستی زنی به میرد [] ۱) همتا؛ ۲) طرف مقابل در قمار؛ ۳) معشوق.

جه ز: ۱) نارو؛ ۲، نیشیا، و؛ ۳) به پاش و شهوات: خوشه و پسه (پیر و و تهن جه زه)؛ ۴) به سده و به رن؛ ۵) دنداری، نه وین؛ ۶) دوست؛ ۷، جوان، به دهو، (کچیکی ناحه زه) [] ۱) ارو؛ ۲) اشتها؛ ۳) پسوند به معنی دوستدار؛ ۴) پسندیده؛ ۵) عشق؛ ۶، دوست؛ ۷) زیبا.

جه زاب: نار [] عذاب

جه ز کردن: خواستن، به تمام یون [] خواستن.

جه زلیک کردن: ۱) ناره و کردن؛ ۲) عاشق یون [] ۱) ارو کردن؛ ۲) عاشق شدن.

جه زلیک رویی: دلداری نیوان دوکس [] عاشقی

جه زلیک هری: دلداری [] عاشمی.

جه زونا جه ز: دوستو دوژم [] دوست و دشمن

جه زیا: هه رده با، ده ها، حه فی [] ازدها



خ حَيْثُ هَيْلَكَ (۲) هَيْلَكَ گون (۳) وشه ی ریز بوژن (خا دام چوبی؟)
[خ] (۱) نُحْم پرنده؛ (۲) حایه، بیضه؛ (۳) کلمه احترام برای زن، مُخَفَّف

حاتون

حایان: گله بان، ناخه بان، ماه ناو [خ] گِل اندوبام.

حاپ گری قبل حینه [خ] سرنگ حینه

حایان: عرب، حمله [خ] فریب

حایاندن: فرودن، حمله دادن، به فرودان [خ] فرستادن

حایاندی: فرود و حمله [خ] فریب حورده

حایتانی: گاسه نه حول کردی سالان [خ] حاک ناری حقه

حایور: (۱) ویری (۲) چومبیکه به کوردستان [خ] (۱) محروپ، ویران؛ (۲) رودی در کردستان

خاپوره: گالته به خول، خایتانی [خ] حاک پاری.

حایوره ولات، ولایتی ویران بوی که سی تید ندهاو [خ] منطقه مخروطه
حالی رسکه

خاپوروک: (۱) ده غل به باکرد که له حول پا، پینه وه (۲) پاشه روکی ره رو
سسال [خ] ۱) دودان عله ۲، پساجین.

حایتین: هر بوده، هله له یس [خ] فریکار

حایسولک: رور دده و دهو [خ] س فریکار

حامت: وشه ی ریز بوژن: (حامت مه له، [خ] مُخَفَّف حاتون، کلمه احترام
برای رباب.

خاتر: (۱) دل (خاترجهم، ۲) له بهر، بوژن له بو: (خاتری بوینی) [خ] (۱) و
(۲) خاطر.

خاترانه: به هوئی دوستی و خوشه ویستی کردی کریک [خ] خاطر کسی را
رعایت کردن

خاترجهم: دل ناسوده، نارخه یان [خ] خاطر جمع.

خاترخاوی، خواحاقیری، مالاویس [خ] خدا حافظی

خاترخوا: عاشق، نهویندار [خ] دلداده

خاترخوازی: خاترخازی [خ] خدا حافظی.

خاترخویی: (۱) سهر بشکی، به کهم هه لیزیری؛ (۲) له بهر دوستایه بی [خ] (۱)
اولین انتخاب؛ (۲) بخاطر دوستی.

خاترگزن: ریزان، حورده، گزمن [خ] احرام گذش

خاترلی کردن: مکانی کردن [خ] حوس

خاترناس: قه درگر، دیرگر [خ] احترام گذار

خاتروخوتی: که یس و یه یس، لاگیری له به کتر [خ] ۱. هم حمایت کر.

خاتری ته: حوردا حاقیر، مالاوا [خ] خدا حافظ

خاتری وه: خود حاقیر له تیوه [خ] خدا حافظ شما.

خاتون: وشه ی ریز بوژن [خ] حاتون کلمه احترام برای خانمها

خاتونی: وشه ی دو بدنی خاتون [خ] کلمه خطاب به خاتون

خاتسه: (۱) خات (۲) که بواسو، پیاو به زسی حوی ده لی [خ] (۱) مُخَفَّف
خاتون؛ (۲) کلمه خطاب مرد به همسرش

خاتی: خاتنه [خ] نگ، حاته.

خاچه: بازوگانی گهور، [خ] تاجر عمده

خاچه رو: حاره لی، گالته به کی سوه به ی جحیلانه [خ] نوعی بازی
دسه جمعی حوس

خاج: (۱) چهلپا؛ (۲) راست و یی و ده سان: (خاج چو نای نافی، [خ] (۱)
صلیب؛ (۲) مستقیم و بدون توقف

خاچرکان: سی کوچکی ناگر [خ] سه سنگ پایه دیگ روی ش

خاچت: کارگ، گوارگ، قارچت [خ] مارچ

خاد: [خ] مُخَفَّف حاتون

خار: (۱) زه و بنی زور سه خت؛ (۲) نه شکوه، شکوه؛ (۳) دژ؛

(۴) راهان، یوکار ده رهانی؛ (۵) ره مل، ره لم، زیجی ورد؛ (۶) حور [خ]

(۱) زمین سخت؛ (۲) عدر؛ (۳) خار؛ (۴) تربیت شده و کارامد؛

(۵) ریگ؛ (۶) کج.

خارا: (۱) حورن بارجه ی به نوخ (۲) یوکار تاماده بو، (چهرمه که خاراوه)

[خ] (۱) نوعی پارچه قیسی؛ (۲) آماده شده برای استفاده.

خاران: له کار ده رهان، راهان له کار [خ] آماده برای انجام کار.

خاځه. پېښی له دویځ به دراز، پېښی خاځو [خاځو] پوست دباغی نشته.

خاځه کی: بهی خاوی د هیزو [خا] تن بست و بی حال

خاځ: نخ، حوڼ [خا] خاځ

خاځاځ: بوزوی، خولاوی [خا] خاځ لود

خاځاځ: بوزوی، خولاوی [خا] خاځ لود

خاځ په توره که کیش: برنی له ولایت ویرن کردن و له بهین بردن [خا]

کمانه او ویرن کردن سدی،

خاځ سر که: سده، هرهچی خولی یی د بیرن [خا] سرند.

خاځ: خپلک له سینه وړد [خا] صاف و هموار کردن زده

خاځی: خپه به وړد خاځی [خا] خاځ

خاځیر: په حوڼ فولکه برکړد به وړد [خا] خاځیر

خاځسار: خاځسره، په له بگر، هزار، بیچاره [خا] خاځسار.

خاځسره: حوله میښ، حوله کوه، حولی [خا] خاځسره

خاځشیر: گیاه که ده لنډ ده مانه [خا] خاځشیر

خاځنشین: خاځسار [خا] خاځسار.

خاځو پا: کهوش و لاق ماح گردی که وړ [خا] پایوسی.

خاځ که [خا] ورده و توری فیدو خاځور [خا] چوری پیشکه [خا] خاځ که:

۲. نوعی بته

خاځه چهره مکه: گله سبی که بوسو عی دیواری و ناعی ده که ده که ن [خا]

نوعی خاځ سفید که دیو را با آن سفید کنند.

خاځه وړ: مدایی بن خیره، که سکه ای زیر پیدو [خا] خاځه وړی چای

خرم

خاځه وړک: خاځه وړ [خا] بگا. خاځه وړ

خاځه وړی: خاځه وړی [خا] خاځسار

خاځه ساری: په له بگاری، قهره به ختی، کلولی [خا] خاځساری

خاځه لیوه: [خا] سهره تی بهار [خا] هوهل مگی بهار [خا] ویل بها

۲. هر وریدن ماه.

خاځه باز: [خا] مدویه، پتو کهی خوله میښ دهره [خا] سهره [خا] بیل

[خا] خاځ ندر [خا] بیل

خاځه ناس: [خا] بیل [خا] بیل

خاځه سار: خاځه، [خا] خاځه

خاځی: [خا] بهر مگی حوڼ، یو له لکه: [خا] برنی له موی یی میزو حوڼ

بهر نهران [خا] بهرنگ خاځ [خا] کتایه از آدم بی فاده.

خاځ: حاد، نه گولاو، نه گهیشو [خا] خام.

حال: [خا] برای د پک [خا] بیش، بوحه ی سهریست [خا] دایی:

۲. حال بوسه

حال: [خا] لالو، لاله، برای دایک [خا] نوحه ی سهریست: [خا] بوخته

۲. ستنکی نوبه به: (خال پله ک) [خا] لندوی وشه به مانای: به تال

والا: (ختب و خال) [خا] دایی: [خا] خال پوست: [خا] نقطه: [خا] زمین

خال خالی از برف: [خا] پسوند به معنی نهی

خالان: صابره تی خزی دایک [خا] خویشوند: مادری.

خالانه: قسمی دلخوش که روی فالگروه [خا] پیس پیس دلیس.

حالاته: کاری ماسیر یی و بی شهرمانه [خا] عمل رشب و ناپسند.

حال پله ک: [خا] ره سانگی باوراسی به قرون: [خا] برینی له دوه هم مانگی

به بهار [خا] زمین خال خالی از برف: [خا] کتایه و ماه اردیبهشت

خال په نندی: بوحه له باورسته دندن [خا] بعه گداری عبارت.

خال تپک: خوشکی د پک، یوړ [خا] خاله

خال خاس: حوڼ، له بهر دل، بده و [خا] دیا

خال خال: په به به له، زوړ په لای [خا] حال خالی

خال خالک: [خا] سیل، [خا] خال خالو که، خانه وړیکی جکوله ی سوری

پانکه له به خالی ره می تید [خا] طحال، سهر [خا] کفش دورک

خال خالو که: خال خالو که [خا] کفش دورک.

خال خالو که: [خا] خال خالو که [خا] گوله منیره [خا] کفش دورک: [خا] کرم

سید

خاله [خا] که سنی یا حه وای که به نندی زوړی، به تپسته و بی: [خا] نوری

گوسدیکه له کورد سار [خا] چاوری که پیدش خال خالی به سدا:

۲. نام روسی در کردستان

خال کوت: که سنی که خالی ده سکرده به بیست به حش ده ک [خا] خالکوب.

خال کوتان: کاری خالکوب [خا] خالکوبی.

خالو: بری د پک، لالو [خا] دایی.

خالو [خا] دایی

خالو: خالو [خا] دایی

خالوان: خالان [خا] حویس مادر

خالو زا: فرره نندی خال [خا] دایی زاده.

خالو زاز: نه ووی خال [خا] توه د بی

خالو زه: کوړو، به لایه کی گه به ره می هه لسه گیزی [خا] ساهک [خا] ساه

سده

خالوژن: زبی برای دایک لالوژن [خا] زن دایی.

خالومیل: [خا] بدخشی مل و سیگی کهو [خا] برینی به به خود هان و

چوادر بونی دلیر: [خا] رهش کردی بویلی مدایی ساو له ترسی جاور

[خا] لوان گردن و سیننه کبک: [خا] کتایه زدلریا شس معشوق:

۳. سیه کردن پیشانی بورد در ترس چشم زخم.

خاله: [خا] وشه بانکردلی برای دایک: [خا] روستای ناستگه [خا] کلمه

حطاب به د بی: [خا] هگر.

خاله خه مه: که سنی که له خه می همو کهس دایه [خا] دلسوز و غمخور

همگان.

خاله زه شه: گیاه که له که و ورده کاو د که که ی ره شه [خا] گاهی است

شبه کرفس با ساهه های سیاه رنگ.

خالی: مافور، قالی [خا] قالی.

خالئی: والا، به مال بی ناوک، بی باور و ک [خا] نهی.

خالچه: مافوری بچو ک [خا] خالچه

خالئی خالی: گه به که پیو [خا] ده کهس مدایی ده کهس [خا] نوعی بازی با

بچه

خالیس: پاک، بی خورش ساف [خا] خالین.

خانیکه: گهله که برش، قه برغه [] نهیگاه

خام ۱. خام، بریسر و ۲. نه کولوا ۳. قه نهون پارچه دی بدهسه، خامه ۴. قوماشی سبی یو کراس و ده ریتی ۵. بریتی له فقه قیر و کهو کمر ۶. چهرمی خوش نه کراو، چهرمی خاوا [] ۱. تاب نه ورده: ۲. خام، بیهه: ۳. فناور ۴. متقال ۵. کتابه (ساده لوح) ۶. جرم دناعی نشده.

خاما: کچ عه زه و، کیزی که وه خسی شو کردی هانگه [] دختر دم بخت خاماجی: خالیك، خوشکی دایک [] خانه.

خامیا: خانه به، ناوسانیکی که می بی برین [] اندک روم پوست خامک: به لمی کوبجی، کای کوبجی [] که گنجید.

خامو: یا کردی بیای گیلو که به نه و سه وه [] حصاب کردن شخص هلو. خاموح: به حراودای روعاب [] اوبس بیاری رواعه.

خاموژ: خاموح اب نگا: خاموح.

خاموس: ۱. جیگه به بیای به هراو رها ۲. مرزی مابو بیده مگ: ۳. به سرانی ناگر، وه کوزانی نیگر [] ۱. حای دسج: ۲. شخص کم حرف:

۳. تنی حاسر.

خاموش بون: ۱. به سگ بون: ۲. کوژ به وهی نایه [] ۱. ساکت شدن: ۲. خاموش شدن تش

خاموش کردن: کوژ بده وهی ناگر [] خاموش کردن س خاموشی. بی ده نگی [] سکوت.

خاموژ: هده و لین نودانی (زوعات) [] اوس ساری کستر.

خامه: ۱. قه لیم، قه رهم، نالا، بوس ۲. بول، شول [] ۱. قلم ۲. رکه.

خامهك: قه نهون خام، پارچه مکی بیهوشی نمال سور له رهنگی نه رخه و ان ده كا: (یا خوا لیت ممبارك بی تافه و خامهك و حارا)

«فونکلور» [] فویر

خامه کی: به رهنگی خامهك [] به رنگ قویر.

خامینه: کاله چهرمی خاوا [] پامبه از جرم خام.

خان: ۱. نارباوی ده سه لات دارن: ۲. شوین شوینی نارلولی چه کی گهرم: ۳. کاروانسرا [] ۱. خیابان، بعب هیرتسندن: ۲. خان تفسگ:

۳. کاروانسرا.

خان باجی: خوشکی میرد، شو خوشك [] حواهر شرهر

خانچی: کاروانسرا دار [] کاروانسرا دار.

خان خان: ۱. چاوه جادهی چکونه له هراو بیهه دا: ۲. خهت خهی چوار گوشه له ته خهی دامو شه ترنج ده [] ۱. و ۲. حده حانه های

معد و بهلوی هم روی صحنه شطرنج ...

خان خامه کی: حوکمت کردنی سهر هوژان [] خان خانی.

خاندولك: بنی گیاه که [] ریشه گیاهی است.

خانك: ۱. به، تمحه به که نه گویکی له سهر بان ده که ده: ۲. زه میله، ده نیله: ۳. خامو، مال [] ۱. تخته ای که چونه را بران بهن کنند: ۲.

سن ۳. حده سرا

خانگ: مان خامو [] حده سر

خانگوار: خانه نشین و له پیری له کار که وه [] پیر حانه نشین.

خانم: ۱. وشه ی ریز بوژن: ۲. نهی گه وهی من [] ۱. خاتم، کلمه احترام برای زنان: ۲. بزرگ من!

خانم بی: له رها، حشلیکی سهری زمانه [] روری است رها.

خابو: مان، خانگ [] حانه، سرا.

خانویه ره: خانوی گه وه [] خانه بزرگ

خانوت: ۱. جول: ۲. کاری جول، جولایی [] ۱. جول: ۲. بیهه حولا، جولایی

خانوجک: مآلو که ی له خول که مندال له گه مه د سازی ده کس [] خانه گلی که کودکان سارید.

خابو له: خانوجک [] نگ: خانوجک.

خانومان: شوخ و شه بگ، جوان و دنگر [] شوخ و شنگ.

خانه: ۱. مال: ۲. چاوه ی هراو بیهه: ۳. خهت دراوی چوار گوشه [] ۱. حده: ۲. حانه حانه های بهلوی هم: ۳. چهر گوشه.

خانه بیا: ۱. بریتی له حوله و یوتسه وهی سه بری ته لدام: ۲. ته ستور بونیکي کم، حانه ما [] ۱. کایه از حوکت آرام اندام: ۲. ورم اندام.

خانه خانه: حاح [] بگ حاح

خانه بگیری: له سی که ده مسانه حودا به حسری نکس [] کسی که در حانه خود دستگیرس کند

خانه به کول: ره بهن، بی مال و حاح [] خانه به دوش.

خانه بیزار: له مانه خو ی وه ره ز [] از حانه خود بیزار

خانه خراب: ۱. مان ویران: ۲. بریتی له بی به خست و کلول [] ۱. خانه خراب: ۲. گناه زیدشس

خانه حوی: خاوه می مای به مهور [] میرد

خانه خوینگ: خانه حوی [] میران.

خانه دان: ۱. به حیم رده سجه عسل: ۲. مالی گه ورده به مهور [] ۱. حیم رده: ۲. حده بزرگ تر مهور

خانه ز: نوکمر که له ماله ناغاکه ی دا به دایک بو بی [] خانه زاد

خانه زاد: خاهرا [] حانه راد

خانه زاو: خانمز [] حانه زاد.

خانه زای: حانه ز [] حانه راد.

خانه ژوره: وشه ی دا کردنی مریشک که بهجه کولانه [] حاجا، کلمه راندن مرغ به لاده اش.

خانه شاری: دهس به سهر نه ماله خویدا، ژیر چاویری بیای ده ولت [] تحب المراقبه، تحت نظر.

خانهق: درویش دان، سو فی گه، ته کبه [] حانقاه

خانه کولانه: خانه ژوره [] حاجا.

خانه کی: مالی، که دی [] خانگی، اهلی.

خانه گا: حانه قا [] حانقاه

خانه گومان: دل بیس لغژن [] ار همر بدگمان.

خانه میری: جو ری تری [] نوعی انگور

خانه نشین: ۱. گرده نشین، که سی که له بهر پیری بان نه خوشی نه توانی

له‌سَل دهرک‌موی (۲) کسّی به‌حوکمی دهرلّت نه‌توانی له‌مال دهرک‌موی
 [۱] افتاده و خانه‌نشین (۲) تحت نظر دولت
 خانه‌واده: (۱) مالّه‌گه‌وره (۲) تیره‌و تاییه [۱] (۱) خانه تروتمند ن؛
 (۲) طایفه، عشیرت
 خانه‌وخان: (۱) بام‌وبان (۲) مالّه‌ومال [۱] (۱) اربابی به بام دیگر پریدن
 (۲) از خانه‌ی به‌خانه دیگر رفتن.
 خانی: (۱) مال، خاتر (۲) کانی، سه‌چاره (۳) نازناوی شاعیری
 به‌ناوبانگ نه‌حمده‌ی حانی [۱] (۱) خانه (۲) سرچشمه (۳) تخلص
 یکی از شعرای بزرگ کرد.
 خانی: (۱) شاریکه له کوردستان (۲) پانگ کردنی خانم به‌حورمه‌توره [۱]
 (۱) شهری در کردستان (۲) صدا کردن خانم با احترام
 خانیان: هوریکی کورده که خانی شاعیر سمریه‌وره [۱] عشیرسی است که
 «خانی» شاعر کرد او آن طایفه است
 خاو: (۱) حدر، بوستن (۲) سسندو بی‌هیز (۳) نه‌کولار (۴) چپ‌گهی
 مالّات و یکسم له (۱) زستاند که هله‌و یکری (۵) نه‌گیشو، کال
 (۶) نه‌سراو (۷) چهرمی خوش نه‌کراو (۸) به‌صای که‌رسته (۹)
 گیارگو یکی (زور بون خوش) (له‌کی و نه‌موشه‌ر خاو و هلال و به‌بیوتی /
 هلالی پیسته‌یی خوه غدیرو موشکی خاتا) «حاجی» (۱۰) پارچه
 گزنسکه له‌ناوری‌هولّاند، ده‌برزیندی (۱۱) پرزی شال و قالی [۱]
 (۱) خواب (۲) سست، بی‌حال (۳) نه‌خته (۴) جای پروردن پرواری
 (۵) کال، تارس (۶) تنبیده، ناتیده (۷) چرم قباغی شده (۸)
 موادخام (۹) گل گیاه بسیار خوشبوی (۱۰) قطعه‌ای گوشت
 عضلانی در احشای بدن (۱۱) پررشد و قاسی.
 خاوالی: خه‌والو [۱] خواب‌آلود.
 خاوان: (۱) مژول بون (۲) خو‌خاقلاندن [۱] (۱) مشغول شدن (۲) خود را
 سرگرم کردن.
 خاوانن: مه‌شعول کردن، خاقلاندن [۱] مسعول کردن.
 خاوانن: خاواندن [۱] سرگرم کردن.
 خاوانه: فریت، دای، بو نه‌برید [۱] بودنی
 خاویونه‌وه: (۱) سس‌بو نه‌وی بداد (۲) برینی به شیل بو نه‌وه له کالین
 (۳) نه‌بو سحرمی و سل‌ه‌لار له سوده [۱] (۱) باب برگش،
 خام‌شدن (۲) کایه از بی‌حوصه‌شدن (۳) نرم شدن چرم حنک
 خوپه‌ر: نیوه‌بادار، ته‌واو پانه‌دراو [۱] نیم‌ت‌پیده.
 خاورون: هیلکه‌ورون [۱] تیسرو
 خاورون: هیلکه‌ورون [۱] تیسرو
 خاوران: بیکه‌ره‌وی حدون [۱] بیکه‌رکنده حوس.
 خاوس: حواس، پی‌خواس، بی‌پلار [۱] پای برهه.
 خاوک: ریسیک که دره‌نگ پاوده خوا [۱] ریشه‌یی که به سختی تاب
 می‌خورد.
 خاوکردنه‌وه: (۱) نمادسی چهرم له‌تاوده، حوساندسی چهرم (۲) له‌بادروی
 ره‌واندنه‌وه [۱] (۱) حیساندن چرم در آب (۲) خام کردن تاییه.
 خاوکهر: قامیکی زور به‌ناوی‌نگه [۱] از آهنگهای مشهور کردی.

خاوکهره‌وه: (۱) شل کهره‌وه به‌مه‌به‌ست (۲) چهرم به‌ناو نه‌رم کردنه‌وه.
 (۲) بادراو خاوکردنه‌وه [۱] (۱) از تصمیم مصصرف کتنده (۲) چرم در
 آب حیسانده شده (۳) تاییه را به‌صای برگردانده.
 خاوی: پشت‌مال، مه‌رحمه [۱] حوله.
 خاون: حاون، خودان، خپو، سحیپ [۱] صاحب، خداوند.
 خاویاه: کتییی حدون بیکه‌انه‌وه [۱] کتاب تعبیر خوب.
 خاو و خلیچک: (۱) شروون نه‌به‌گه (۲) تام ناخوش و لیچن [۱] (۱) شل و
 ول (۲) لرج و بدمره
 خاو و خلیسک: حاو و حسک [۱] دگا حاو و حلیسک
 خاو و خیزن: رن و سال، ورده و به‌حسیر، هدمو حه‌کی مال [۱] همه مراد
 حواوه
 خاوه: (۱) بیتاکی میری (۲) کهر نه، قهره‌بوی مامنه به‌شیمانی
 (۳) سه‌راه بو شلاتی (زوردار) (۴) لکی تارده‌لی [۱] (۱) باج (۲) پول
 پرداختی بدلیل پشیمانی از مساعله (۳) باج سبیل (۴) جواوه تاره
 بیرون رده
 خاوه‌خو: (۱) ته‌م‌لی و خو‌زینده له‌کار (۲) بره‌ی نه‌ون (۳) گیای‌خاو که
 مه‌شک‌ی پی ده‌ه‌تون [۱] (۱) تیلی و شل بازی (۲) کُرت اضاغه‌دالی
 (۳) گیاهی ست.
 خاوه‌و: (۱) خو‌زه‌لات، رو‌زه‌لات (۲) توه بو‌زمان [۱] (۱) خاور، مشرق
 (۲) رده‌های زبان.
 خاوه‌روزمین: ولّی رو‌زه‌لاتی [۱] مشرق‌زمین.
 خاوه‌مسی: ماستی شلی شیرنه‌کولار بو مه‌شکه [۱] ماست آبکی
 مخصوص مشک.
 خاوه‌ن: حاون [۱] صاحب.
 خاوه‌نش: (۱) ناشمون، تاسیاون (۲) لریوی‌دا، هه‌لی خه‌له‌تاند [۱]
 (۱) آسیابان (۲) اورا فریب داد.
 خاوه‌ن‌چاکه: خیره‌م‌ند، به‌پیاوه‌تی [۱] نیکوکار خیر.
 خاوه‌ن‌ند: خاون [۱] صاحب.
 خاوه‌ندان: به‌سحب [۱] دارای صاحب.
 خاوه‌نداری: سهر به‌رشتی [۱] سرپرستی.
 خاوه‌ن‌زور: به‌ده‌سته‌لات، توانا [۱] قدرتمند، پابو،
 خاوه‌ن‌شکو: نازناوی پانشاپانه [۱] لقب پادشاه‌دن.
 خاوه‌ن‌قهرمان: (۱) ده‌سه‌لات‌دار (۲) خاوه‌ن‌کار [۱] (۱) فرمانروا
 (۲) کارفرما
 خاوه‌ن‌قهرز: کسّی قهرز ده‌ده به‌قهرز [۱] بستانکار.
 خاوه‌ن‌کار: کسّی که‌کار به‌کر یکار له‌کا [۱] کارفرما.
 خاوه‌ن‌مال: (۱) خانه‌خوی (۲) سحیپ‌خانو [۱] (۱) میربان
 (۲) صاحب‌خانه
 خاوه‌ن‌ناو: به‌ناوی‌نگ، به‌ناورده‌نگ، مه‌نشور [۱] مشهور.
 خاوی: (۱) شلی و ته‌نه‌لی (۲) کالی، نه‌گه‌پشتویی (۳) به‌کولاری [۱]
 (۱) شلی، تیلی (۲) خامی، نارس (۳) ناپختگی
 خاویز: خه‌و برده‌نه‌وه، نبون بیداری و خدر [۱] بینکی

خرمه تکار: تو کمر، خرمة حی [۱] خدمتکار.

خرمه تکاری: نوکری [۲] خدمتکاری، نوکری

خزمه تگوزار: خرمة بکار [۳] خدمتکار.

خرن: (۱) سهیلچن، بهر ده سهیلچن هه لچین: (۲) که نه که بهر ده:

(۳) قسن، چاک گوزی پیرو که بویاران ده چسه سهری [۴]

(۱) سنگجس: ۲، توده سنگ های برهم انباشته: (۳) زیارتگاه، فرقه،

خرنسه: (۱) هه رجانه وهری خوی به سهر زه ویداکیش ده کا: (۲) که به حیه،

گه یج [۵] (۱) خرنده: (۲) گنجیه.

خرولک: (۱) خرنه، هه رجانه وهری له سهرزگ ده روا: (۲) جنگه ی خلیسکان

[۶] (۱) خرنه: (۲) لبرگه.

خری خزی: ورده ساواری پیرون که نه یدهن به مالان [۷] ش دیره

باعور بدون حری که به کودکن دهند.

خریلک: خرگه ی خلیسکان [۸] لبرگه

خرین: (۱) بهر و حور خشی که کرد: ۲، حوشین، به لهش به سهر زه ویداک

جرون [۹] (۱) فرو خزیدن: (۲) خزیدن.

خر: جز، چینگه ی خلیسکان [۱۰] جای لیر

خرگین: خلیسکان [۱۱] لیر حور دن

خرین کیه هه: ۱، اوده [۱۲] اوده، بهر

خس: حور سر بدن، خو کز کردن و مان پون له شتیک [۱۳] حور به

موش مردگی زن

خسته: خس [۱۴] حور به موش مردگی زن

خستین: (۱) که وسدن: (۲) فرییدن، هاویشتن: ۲، بهر وین: ۱، به

و ده سدن: ۲، بهر سر (سک جسم) [۱۵] ۱، اسد خس

(۲) پریاپ کردن: (۳) برهمین افکندن: (۴) تقسیم کردن

خستنه کار: ده کار کردن [۱۶] به کار گرفتن.

خستنه گهر: هه له سوژدان. (ناشه که من خسته گهر) [۱۷] به گردش

ند خس.

خسته وه: ره ورو، (بایر له مندل خسته وه تار به) [۱۸] زادن و ولد.

خسک: تومی پیدر [۱۹] پیدر پیدر.

خسکه: پیواری زور وده که به پای نوم نهی چین [۲۰] پیازیز کاشتنی

خس: (۱) ده مگی لیک خشان دوشی نهر و وشک: (۲) ده مگی گاسن له

کائی ردوی کیلانا [۲۱] (۱) صدای بهم ساییدن دوشی خسک: (۲)

صدای گاواهن هنگام شخم.

خشان: (۱) خوشین، به سهر عمرزا روین. (مار خوشی):

(۲) له یکه سوننی دوش. (ده سنی به ده ستم خشا) [۲۲] (۱) خزیدن

(۲) برهم ساییدن.

خشانندن: (۱) راکیشان به سهر ویداک: (۲) ساوینی - می - می [۲۳]

(۱) برهمین کشیدن: (۲) برهم ساییدن.

خشانن. خشانن [۲۴] بگا خشانن

خشی حری [۲۵] بویه حری

خشیه هگم: ده به پای به سنی ده ق حه خس

خشیه خشیه: خشیه ی زور [۲۶] حش خس زیاد

خشیلانه: چکوه ی جو بکیله [۲۷] کوچولوی دوست داسنی

خشیله: خشیلانه [۲۸] کوچولوی دوست داسنی.

خشت ۱: زهرگ، سیخی ده رویشان: (۲) بی کهم و زیاد: (۳) که ریوچ،

که ریوچ: (۴) گروفر، حرم: (۵) سهر ویداک: (سهر ویداکه به چه قو

خشت که): (۶) له دربی دی بهر نیمه. (بالام خشت به ده پالانه) [۲۹]

(۱) سیخ دروین: (۲) تم و تمام: (۳) جری: ۲، گرد و منور: (۵) با چاقو

صاف و میزن شده: (۶) و طول بر بر هم.

خشت بر: که سنی که کار به ده فاب ده ک [۳۰] خشت زن

خشت بری: کاری خشت بر [۳۱] خشت زنی.

خشت برن: (۱) ده فاب کردن قو نو که ریوچ: (۲) سهر ویداک: (۳)

سب [۳۲] (۱) خشت زن: (۲) با چاقو قطع کردن.

خشت کردن: برین بو زینک وینک یون [۳۳] برین و میزان کردن

خشته: (۱) که ریوچ: ۲، بویه شبر: (۳) برینی له تار و [۳۴] (۱) حه ساد

(۲) مصرع شعر: ۳، کتایه ده شعور.

خشته ک: گرو، پارچه ی سنی سوچی بی با خهل له چوغه. [۳۵] قطعه

پارچه منشی زیر پس.

خشته ناز: خشته سار [۳۶] نگا خشیه ناز

خشته ناز: که سنی که خشت بو و ده [۳۷] ده [۳۸] کارگری که آخر به

بنا می دهد.

خشیله: خشیله [۳۹] کوچولوی دوست داسنی

خشتین: خسته حش خشیله [۴۰] حش حش

خس حش: گوه سکی نور سس به سنی زری [۴۱] ده [۴۲] ده [۴۳] ده

به وسيله به عینها ویران شد.

خس خشت: ورده دروی مس، حورده [۴۴] پول خرد

خس خشوک: هه راری، بر به، زنو، زوف [۴۵] هزاربا.

خشر: خهل، ره نه و [۴۶] ریور

خشر و خال: زه نه و، خشل [۴۷] ب

خشر وک: تامیسک، نیمیسک [۴۸] تخال.

خشک: (۱) زیلو هه راری: (۲) تاو مالک: (۳) قوراحه ی وشکه وه بوک:

(۴) پارچه پارچه ی سه هول به سهر ناوه وه [۴۹] (۱) هزاربا: (۲) سیل ورده:

(۳) غوره خشک شده: (۴) کاشه دی یح روی آب

خشکوک: سیمه ی، ده لال، جوانکیله، هه شه گ، جوان [۵۰] ریا.

خشکه: (۱) هیدی و بی چریه روین: (۲) هه راری: (۳) خزین له سهر

ره وین [۵۱] (۱) پارچین: (۲) هزاربا: (۳) خزیدن

خشکه یی: (۱) بی به عهر خشانن به رویشتن: (۲) به دژیه وه بوچو:

(۳) برینی مهل نه وی له زه وی [۵۲] (۱) پا بر زمین ساییدن در راه رفتن:

(۲) بر دکی، بواشک [۵۳] (۳) بر دکی، بر دکی، به سطح مس

خشتگ: حش حش [۵۴] حش

خشگه: شونی حشین له ره مین [۵۵] اثر کشیده شده روی زمین

خش. بر و زه نه و ره و ش [۵۶] زیور.

خشم: دل مه ندی، نو زه یی [۵۷] خشم.

خشده: نه وی به ره ویا ده حش، به خزین ده رو [۵۸] حریده

خلیجک: ۱) شل و ول، مبه‌گه، خاو، خوئه‌گرتو: (کابرایه‌کی خاوو خلیجک: ۲) تامی بیچق، لیج (بامیه‌که فره خلیجک: ناخورگن) ۱) شل و ول: ۲) لرج خلیج: خلور: غلتیدن به پایین. حیوان: تلاوتل کردن، تل بردن، تلماس: تلوخوردن. خلیج: ۱) بولک، گاگوز، ببری گیاه‌کی که لوداره وه ماشی درشت ده‌چی: ۲) گزمو له‌فوزی سوره‌ده کراوا: ۳) حابه‌وه‌ریکی بچوکه زورپای هه‌به‌حوئی حزه‌کسانه‌ده ۱) خلر: ۲) گلونه گمی سرخ شده: ۳) خرخاکی خلیج‌وه‌بون: گلاریونه‌ده به پایین غلتیدن. خلیج‌وه‌کردن: ۱) خلورکردنه‌ده: ۲) خرکردن، خرکردنی که لا: ۱) به بابین غلناتیدن: ۲) گردکردن. حلزّه: سیره‌ی گیاه‌که به ده‌سته‌وه ده‌نوسی: شیره گیاهی است حساک خلیسک: ۱) روت بردن له‌سهرشت: ۲) چینگه‌ی لوس، چینگه شمتین ۳) لیجق: (ناسیکی خاوو خلیسکی هه‌به‌ده ۱) سوسره: ۲) لخشک، لخشه: ۳) لرج و نامطیوع. خلیسکان: چهرخین، شمتین، روت بردن له‌سهرسه‌هون: سرخوردن و چرخیدن روی سح. خلیسکاندن: روت بیدان به‌سهرسه‌هون: سردادن و چرخایدن روی یج خلیسکانی: گمده‌ی سهرسه‌هون: سوسره‌بازی روی یخ. خلیسکه: ۱) چینگه‌ی خلیسکان: ۲) ورده‌پوار پوزچاندن: ۱) جای سرخوردن روی یخ: ۲) پیازریز کاشسی خلیسکین: خلیسکان: لیزخوردن، خلیسکین: خلیسکان: لیزخوردن، خلیسکین: خلیسکانی: اسکی‌بازی. خلیفه: ۱) توژی که له‌پستی گیانداره‌ده‌هین، تونج: ۲) پلوره، مالی میشه‌بگین: ۱) پوسته نازکی که جانور می‌اندازد: ۲) کندوی عسل خلیسکه: قالونجه‌به‌که ریخ گزمو له‌ده‌کا، گو خرنه‌وه‌که: سرگین علتن. خلیفه: ۱) خری، خرنه: ۲) نام‌راوی ماستاوکردن: ۳) کمیل، سله‌مزی به‌پاشلی مفره‌وه وشکه‌وه‌بوگ: ۴) گشته‌کی جه‌وال درون: ۵) پارچه به‌ردی بچوکه له‌به‌ردک‌دی وه‌ستای به‌نادا: ۱) دندن آسیا: ۲) وسیله دوغ بهم زدن: ۳) گاه سرگین خشک شده بر دنده گوسفند: ۴) رشته جه‌وال دوری: ۵) تکه کوچک سنگ در کار بنایی. خلیفه و بلینه: که‌بن و به‌بن، خرتی و برتی: ر بطه محرمانه خم: هه‌ش، به‌ری گیاه‌که نیلی پی‌ده‌لین، حامو به‌بی پی‌شین ده‌که‌ن: بل خمانه. گوندیکی کوردستانه به‌عسی ویرانی کرد: نام روستایی که به وسیله بعثیه ویران شد.

خمخانه: دوک‌نی ره‌نگریزی، دوک‌انی خمگه‌ده: دگن و بگریزی. خم‌خم: ۱) کونی که پوز: ۲) خوژ‌خوری ده‌نگی ناو: ۱) سوراخ بیسی: ۲) شرشر آب. خم‌خمک: خم‌خم: سوراخ بیسی. خم‌خموتنه: گهنو، گهنه، یوگهنو بوگ: فاسد و گندیده. خم‌خموزک: زه‌مینی قوباو: زمین هرورفته. خم‌خموزک: قم‌قموزک خه‌مه‌گرو، بزین مزه: بزمجه. خم‌خموزک: خم‌خموز: بزمجه خم‌خموزک: ۱) زه‌وی قوباو، همدی روجوگ: ۲) که‌ندلان: ۱) زمین گود شده: ۲) کناره بلند آبکنده. خم‌خموزک: که‌ندانی بچوکی ناودر: برکه کوچک. خمسه: کینه، پیوانی ده‌خل: پیمانده محصل. خم‌شیوان: برتی له‌نازوه‌و‌پیشوی: کنایه اهرج و مرج و آشوب. خم‌شیوان: خم‌شیوان: کنایه اراشوب و بوا. خم‌شیوان: برتی له‌نازوه‌و‌چی: کنایه از آشوبگر خم‌کردن. لوت مزین، که‌پسو پاک‌کردنه‌وه له‌چلم: عین کردن برای نشستن بیسی. خمگه‌رو: وه‌ستای ره‌نگریزی و بگریزی. خم‌لی شینون: برتی له‌سهرگه‌ده‌نی: (وام به‌سهره‌ساتوه، خم‌لی شینواره): کنایه از سرگردان شدن. همه‌گرو: خم‌خموزک: قاتل پرست، نوعی مارموند حمی: شین به‌ده‌نگی هه‌ش: بی‌ریگ خمین: حمی: بی‌ریگ خن: ده‌نگی هه‌ماسه‌دان: صدای نفس کشیدن. خشان: ۱) خوشای ناوینگ، شونم، خو: ۲) ورده‌پارانی زونمردم: ۱) شیم: ۲) نم‌بهرار. خنالك: ۱) توی له‌مندا: ۲) گه‌ردانه‌ی به‌کپ‌رجه: ۱) طوق گردن: ۲) نوعی روبر گردن. خنانه‌وه: پیکه‌نینی نمر، ورده‌خنه‌ده، که‌نی به‌نه‌سپایی: آرام خنندیدن. خنار: حصار: بگا، ختاف. خنارک: گوجک، گوجله، گرجو، گورچه، ده: کله. خنتوله: گروشمه، مات‌بون و خو‌خردان: تنها گوشه‌ی کزکرده. خنج: ناز، فامزه: ناز، کرشمه. خنجک، کولیت، کوخ: کوخ. خنجکان: خه‌دقین، خنکاب: خفه‌شدن. خنجکاندن: حکاکدن، خه‌دقاندن: خفه کردن خنجکه: حسیج، ناز: ناز، کرشمه. خنج‌وخول: جوانی نازنه‌ن: زیبا و دلربا. خنج‌ومنج: خنج‌وخول: زیبا و دلربا. خنجهر، حه‌بهر: خنجهر. خمسه: میشه‌به‌ردی به‌ناقد به‌پیشانی پی‌ابویی مردو: تکه سنگی مستطیلی حسب قبر نشانه‌مدگر بودن ماب

خنجه‌له: چکوله‌ی خوانکینه‌ی خون شیرن ☐ کوچولوی

دوسدا اسی

خنجه‌یر: خدیر ☐ ححر

خنجلانه: حجه‌لام، نگ، حجه‌له

خنجیله: حجه‌له ☐ نگ، حجه‌له

خنچک: له‌نجه‌ولار ☐ خرام

خنخنک: کوته‌لوت، کوته‌کپو ☐ سوراخ یینی،

خبر حوری، یق‌تابرو ☐ ترسو، بزدل

خنر: ۱- درو سهرابی (سه‌یی مه‌خیره ۲- به‌دربه‌کموه ☐ ۱)

سگ‌گریده ☐ ۲- دردکی

خنک: خنک، سولنی برن هه‌سه‌مه‌ن ☐ حقه‌سدن

خنک‌یدن: خنک‌دن، حقه‌قیدن، سولنی برین ☐ خفه‌کردن.

خنک‌تن: خنک‌دن ☐ خفه‌کردن.

خنکو: بشولنی براو ☐ حقه‌شده.

خنکیان: خنک ☐ حقه‌سدن

خنکیاو: خنکار ☐ حقه‌شده.

خنکین: بشولنی بر (گورگ خنکین، گۆمه‌که‌پیاد خنکینه) ☐

خفه‌کسه

خنکینراو: گینداری که خنک‌ندویه ☐ حانور خفه‌شده.

خنکینراو: خنک‌ندراو ☐ حانور خفه‌شده

خنکله‌ن: ۱- سه‌شه‌له‌شهل رۆه‌چو: ۲- بدول‌ولاد کموتن ☐ ۱)

لنگ‌لنگان راه‌رقن: ۲- تولتو خوردن.

خنوسمی: ۱- گوشاد: ۲- کۆبه‌ی گموره‌ی رار دل ☐ ۱- گشاد: ۲- خم

بزرگ دهان گشاد

خنه: ده‌نگی هه‌ناسه‌ی ماندو ☐ صدای نفس‌نفس زدن.

خنه‌خو: هه‌ناسه‌برکی له‌ماندوسی ☐ نفس بریدن و فرط خستگی.

خنه‌روه: ترمه‌خه‌نه پیکینسی له‌سهرخو ☐ رام خندیدن.

خنیه: خنده، پیری گیاه‌که ده‌بازن و پوره‌نگی ده‌ست‌ومر به‌کار دیت ☐

خنا.

خو: ۱- خزم، دوست و ناشناس: ۲- خوتم: (خسویه‌دوستی تو ده‌زانم).

۳- له‌ناکامه (دوره‌ماچیکم ده‌یه خودتیا گول نابین): ۴- هه‌شه‌خسی

له‌و (هه‌سوی برخو برد): ۵- کهچی: (خو‌هاتم توله‌مال به‌بوی).

۶- ته‌رتم، ناوینگ، خفاف: ۷- ناره‌قه‌ی لیش ☐ ۱- آشا: ۲- خوتم‌را

۳- در نتیجه: ۴- خودش: ۵- که، پس: ۶- شینم: ۷- عرق جسم،

خوی.

خو: ۱- نهریت، خده: ۲- قه، نه‌خوش فیداری: ۳- وشه‌یه‌که بو

ترساندن له‌یزو بی‌خه‌بر ☐ ۱- عادی، خوی: ۲- صرح: ۳- کلمه

ترساندن و شکه‌کردن.

خو: ۱- خودا بیسای چارن، خودی: ۲- یان، نا. (خسوا به‌بوی خو

نه‌هوی): ۳- حواز، دواکار: ۴- حوی، پنه‌مای سوتری: ۵- کاری

را‌بردوی خه‌شن، پیکینی، خه‌نی ☐ ۱- خد، اقه: ۲- کلمه‌اختیار:

۳- طالب، خواهان: ۴- مکت ۵- حنبد

خوتاردای کردن: بریتی له‌سوحان به‌خو کردن له‌کاریک که نه‌ت کردوه

☐ خود را به دروغ متهم کردن

خوابکا: خود، زیکی بخا ☐ خدا کند.

خوابه‌خته‌کی: خو به‌خته، به‌هه‌لکه‌وت ☐ شناسی.

خوابیکا: خوابکا ☐ خد کند.

خوابکا: خوابکا ☐ خدا کند.

خوابه‌رس: به‌ده‌ی خود به‌وس ☐ خدا پرست.

خوابه‌رس: خواب‌رس ☐ خدا پرست

خوابیدان: به‌خته، سعود ☐ شاس.

خوابیداو: به‌خته‌ور به‌سعود ☐ بحیار، خوش‌ناس

خوابین ره‌وادپو، خوابیدو ☐ به‌ختی، خوش‌شاس

خوات: ۱- قایم، تولد: ۲- خودای تو ☐ ۱- حکم: ۲- خدی تو

خو چا: ۱- بازاونیک بو‌چوله‌کمو گآوری ده‌وله‌مند: ۲- تار ناوه بو‌مدلاو

ماموستا: ۳- خاوه‌ن مال: ۳- خه‌سینراو ☐ ۱- لقب کلیعی و مسیحی

ترومند: ۲- لقب ملا و استاد: ۳- ترومند: ۴- اخته‌شده.

خواجه‌نشین: خواجه‌نه ☐ نگا: خواجه‌نه

خواجه‌ته: دوسه‌کو له‌هه‌ردولای ده‌روازه ☐ دو سکوی دوطرف،

دروازه‌های قدیم.

خواجه: ۱- خواجه، خاح: ۲- پیای حه‌سینراو، گون ده‌ره‌اتگ: ۳-

خاوه‌ن مال ☐ ۱- نگا: خواجه: ۲- اخته‌شده: ۳- صاحب خانه.

خواجه‌بیدار: ناله‌ی له‌ده‌رگدان ☐ حلقه‌دریدن

خواجه‌نشین: خواجه‌نه ☐ نگا: خواجه‌نه.

خواجه‌نیز: مالتی‌وا، خاری‌وه ☐ خد حافظ

خواجه‌نیزی: مالاوایی، خترخواری ☐ خد حافظی.

خواجه‌زگا: نیشه‌للا ☐ انشاء قه.

خواخوا: ۱- باب، زۆبه‌تاسه: ۲- خوداخواز ☐ ۱- بسیار عشاق:

۲- خدا پرست.

خواد: ۱- به‌شی که خودا داویه: ۲- ناوی پی‌وانسه ☐ ۱- خداداده:

۲- سم مردانه.

خوادا: ۱- خوادا: ۲- وشه‌ی گلی و شکایه‌ت: (خواداد له‌ده‌سی

چهرخی زه‌مانه): ۳- ناوی پی‌وانسه ☐ ۱- خد داده: ۲- کیمه‌گیله و

شکایت: ۲- اسمی مردانه

خواداگ: به‌شی خو بی ☐ خداداده.

خوادان: ۱- خوابیدان: ۲- خوی‌دان: ۳- خوی‌دن به‌نزه‌ل ☐ ۱- از

خد رسیدن: ۲- سگدان: ۳- نمک به‌حیوان ددن

خوان: ۱- لای زرو: ۲- چه‌وت: ۳- باله‌بار له‌دوسی و مانله‌دا:

۴- خوشک ☐ ۱- طرف پایین: ۲- کج: ۳- کج حساب: ۴- خواهر.

خوار یوله‌وه: لاره‌وه‌برن، ده‌هاتن ☐ خم شدن.

خواردن: به‌دان جاوین و غوت‌دان ☐ خوردن.

خواردنه‌وه: وه‌خوارن، نوشین ☐ آشامیدن.

خواردو: ۱- به‌دهم خورو: ۲- ده‌رجوار دراز: (ده‌مان خواردو کراو) ☐

۱- خورده‌شده: ۲- خورنده‌شده.

خوارده (۱) پیوی به خشمند و ده دست بالا (۲) خوش خود (۳)
 (۱) سحوتمه: (۲) خوش خوراك
 خوارده س: زرده س، بهر ده ست (۳) زیر دست.
 خوارده ست: خورده س (۳) زیر دست.
 خوارده مهنی: هرجی شپای خوارده (۳) خوردنی
 خوار را: خوشکرا، خوشکرا، خوارزی (۳) خوارزی (۳) هر زاده.
 خوارزی: خوارزا (۳) خواهر راده.
 خوارزیه: زن خوشک، خوشکی زن (۳) خواهر زن.
 خوارك: ددای شری، شله (۳) دتمان شری
 خوارک: دورمای پیچیل پنوچ (۳) دوخت و دور جروبی
 خوارگ: لای خوارو، لای زیر (۳) طرف پایین.
 خوارگین: نهوی ژروتر (۳) پایین.
 خوارن: خوردن (۳) خوردن
 خوارنهوه: خوارده وه، نوشن (۳) اشامیدن.
 خوارو: لای ژرو (۳) باصی.
 خوارو: به خوارو (۳) رجو
 خواروخیج: جهفت و جهول، جهوت و جیل، لارو خوارو (۳) کج و کوله.
 خواروخیج: خواروخیج (۳) کج و کوله
 خوارو یا: لای، پاهک که به شه مال و نه دیان (۳) پادی که ار جنوب و
 شمال مورد
 خواره که به سجه نه من و ج ابر س، کج
 خواره س: اوه، سبجی (۳) اوسا و نه
 خواره و نه: اوه و نه
 خواری: لاری، چهوی، دواستی (۳) کجی
 خوارو: لای خوارو، لای ژرو (۳) طرف پایین
 خواز: پاش و نه و تا: داو کس تازه و کار: (ناوات خواز، نازادی خواز) (۳)
 سوئد به معنی آرزو مند
 خوازینی: چوئه دواکاری کج که بیخته یوک، خوازگینی (۳)
 خواستگاری
 خوازینی که نه نواهی ده چنه دواکردنی کج (۳) خواستگار
 خوازتن: (۱) دواکردن: (۲) تازه و کردن (۳) طلب کردن: (۲) آرزو کردن.
 خوازتنه وه: به نامنه ت و هرگرنه و هرگرس به بیاری دانه وه (۳) به امانت
 گرفتن.
 خوازراو: (۱) داو کراو: (۲) به نامنه ت و هرگراو (۳) خواسته شده: (۲)
 مانب گرهنه شده
 خوارراوه: خوارو (۳) گا، خوارراو
 خوارگار: داوکار (۳) خواهر
 خوارگاری: (۱) دوا: (۲) خوارینی کج (۳) طلب: (۲) خواستگاری.
 خوازلوك: خازلوك، سبرسو لكار (۳) بسیار طلب، خواهان سیمج.
 خوارمهنی: خوارینی (۳) خواستگاری.
 خوارناهه: به نام دواکردنی کارك (۳) نفاصای کنبی
 خوازلوك: خازلوك (۳) بسیار طالب، خواهان سیمج

خوازو: دواکار (۳) خواهان، خواستار.
 خوازوگی: داوکاری (۳) طلب کردن.
 خوازو لوك: خازلوك (۳) گداهنش، خواهان سیمج.
 خوازوین: داوکار (۳) خواهان
 خواس: (۱) مای بی پلاو: (بی خواس) (۲) سهری بی کلاو (۳) لدوای
 پاس به مای خه به: (پاس و خواس: (۳) وست: (به خواسی خود)
 (۱) پای برهنه: (۲) سر بی کلاه: (۳) پسوند به معنی خبر:
 (۴) خواسته.
 خو ست: وست و نیار (۳) خواست
 خو ستن: خورن (۳) خواستن.
 خو ستوخ: خوزه لوك (۳) گدا، گداهنش
 خو سته: (۱) به نامنه ت و هرگراو: (۲) بر یاردان: (خوا نه خواسته) (۳)
 (۱) مانی: (۲) اراده کردن.
 خواسته بی: (۱) شپای به نامنه ت و نه: (۲) به نامنه ت و هرگراو (۳)
 (۱) خواسی: (۲) مای
 خواستی: خوازینی کراو (۳) خواستگاری شده
 خواسی: (۱) خه سو، دایکی هاوسه: (۲) بی پلاو: (۳) مادر همسر: (۲)
 پاریگی
 خوشی: گودیکی کورده شاه به معنی وندی کرد (۳) نام دوستی که به
 وسیله یعنی ویرن شد.
 خو فروش: (۱) خوئی فروش: (۲) ده سبر و خوازنه س (۳) نمک فروش:
 (۲) کلاهبرد، خدانشناس،
 خو کرد: (۱) خوژسك، سرشتی: (۲) کاری خو، نیردهی خو (۳)
 (۱) بطور طبیعی: (۲) اراده الهی.
 خواگه روم: (۱) به حشیمی خود: (۲) ناوی پیوانه (۳) بحش
 خداوندی: (۲) نام مردانه
 خواگهی: (۱) وشه به که به و تا: نهی به سترمان، نهی بیچاره: (۲) خودایه
 که سگی: (۳) خودای تمو (۱) ای بیچاره: (۲) ای خد کی:
 (۳) خدی او
 خواگرتو: لیزه و مان، بهرک و کینهی خود که فتگ (۳) به غضب خد
 گرو
 خواگیر: ده بن پمل، مشکوئومه (۳) خداگیر.
 خواگیری: زولم و زوره کاری تازه و کردن (۳) خد گیری.
 خواله: خوشک، خوار، خویشك (۳) خواهر
 خوان: (۱) جی قوی سوار له سهر زین: (۲) سفره: (۳) پالتفه بهی:
 ۲ نمازخانه نساه (۵) به سگر به و نه سهری هام، ۲۵ رجو را
 (۱) خوارین: (۲) سفره: (۳) طو: ۴، سیرق سیر سیر ۵، سوئد
 به معنی خوانده.
 خواناس: پیواجك، به نیمانه نمائندار (۳) خد شناس،
 خواناسی: پروانه خد (۳) خد سیمج
 خواناسین: خواناسی (۳) خد شناسی.
 خوانچه: (۱) سیتی بچو (۲) جینگهی ورده و آلهی ده سگی: (۳) سیتی

خو بښ

خوتلاندنهوه، گهورښ [خ] عتمېن بر زمين.

خوتڼ: په يوله بول، پرته کړ [خ] غروښد کتنده

خوتوخورايي، بڼې هو، بڼې سه يښ، له هيچي [خ] بدون سبب.

خوتسو زړي گردن: په سهر خودا هېساي کارنگ که به کراوه [خ]

بهم کارى به خود وځن.

خوتوکه: د سکه، خو که [خ] غلغلند

خوتنه: بد سکه به وه، جوړيک ماسي [خ] نوعى ماهى.

خوته خوت، يوله بول، پرته برت [خ] غرو لند.

خوته ک، خوږه ک [خ] بگ، خوږه ک

خوته گردن: بوله گردن، پر تاسن [خ] غرو لند کردن

خوته گه: جوړى ماسي [خ] نوعى ماهى.

خوتى گردن: خو خسته لاد کوته نه وه، زياتر يو شهزگه ده گوتوى [خ] خود

ر به وسط کشيدن.

خوتى گرتن: (۱) خوتى گردن؛ (۲) زور ياد خوړدن [خ] (۱) خود را به میان

اند حس؛ (۲) رياده ز حد خوردن.

خوتيل گردن: (۱) لا به لا روئستن؛ (۲) خوتاس و لوس داس [خ] (۱) حائى

رفس؛ (۲) حبيص داس ريش کردن

خوتى هه لسون: په زماني لوس بوته هه وال [خ] دوست تملقى

خوتى هه لغوتن: سنگ هيتانه پيش يې د والى کردن [خ] فضولى کردن.

خوتى هه لغوتاندن: چو نه دواو کارى خه لکه وه سهر به خو [خ] فضولى

کردن

خوتجه: نارناوى مه لانا به [خ] لقب روحاني

خوتجه لى: سپيندار، نه سپيندار [خ] سپيدار.

خوتجى: دايشترى قهديمى له گوند [خ] مقيم

خوتجى بى: خو حى [خ] بگا، خو حى

خوتج: خوشک له رازاووى [خ] داناو [خ] خو هر دو گويش زنانه

خوتجم: خوشک [خ] کلمه خطاب: خواهر من

خوتجو: زور چکوله، ورديله [خ] کوچولوى ريز.

خوتجه شاردن: خو وه شارتن، خو يواردن [خ] پنهان شدن.

خوخ: کوچ، هلو، هه ساسنو [خ] هلو

خوخ فلانن: خو خلا فاندن [خ] خود را به کى سرگرم کردن

خوخردن: نامده و تهيار بول [خ] خود را ماده کردن

خوخره فلان: خو خردن [خ] خود را ماده کردن.

خوخلا فاندن: خوپړک بول به کار يکه وه به بهر بيکارى [خ] خود را به جهت

وقت کشى سرگرم کادى کردن.

خوخلا فاندن: خو خلا فاندن [خ] بگا، خو خلا فاندن

خوخلا فکى: شتى که خوئ پشو خوپړک بکهن له بيکاريان [خ]

سرگرمى.

خوخنک: کومه تفنگ، کونه لوف [خ] سوراخ بختى.

خوخوا: خو بين، خو نه سسد [خ] خودخواه، خودبين.

خوخوار نه وه. (۱) پريتى له پيش خوار نه وه له سهر خوتنه وځن؛

(۲) رق خوار نه وه، رک ناشکرانه کردن [خ] (۱) غم خوردن پنهانى؛ (۲)

ششم را شکار نکردن.

خوخوتى: تايبه تى [خ] خصوصى.

خوخوړ: د زمى گهل و قهوى خوئ (کوړد پش چکورده؟ ميله تى

خوخوړه بڼکه وه / يو گيان و مانى په کتري سمکون ده کهن له خوئل)

(مه لا مرف) [خ] صد هم بزادن، بيگانه پرست.

خوخوړاندن: (۱) پرينى له به شداديوى له پيتاک يو هه ژاران کوړد نه وه؛

(۲) خوارشت له کون لهش کرد نه وه [خ] (۱) گنايه رسيم شدن در امور

خبر به؛ (۲) خود را خوارانند

خوخولى: شه وله بان، ناشه گوتون مثال تر سين [خ] لوبو، بچه ترسان.

خوخوبى: خو حوبى، ناسه بى [خ] خصوصى

خود (۱) خو (۲) حوى (خودى حوى هاب) [خ] (۱) خود؛ (۲) خودس

خود: کلاوى تاسن [خ] کلاه خود.

خودا: هوا، حواى، پيناهايا چاغا [خ] خدا.

خودا به رس: خوابه رس [خ] خدا پرست

خودا به رست: خوابه رست [خ] خدا پرست.

خود اوى: خوړ گرى، پشړ له سهر خوئى، دس را گرتن [خ] خوددارى

خودا کوتان: خو فایم کردن له زه وید، ریشه داکوتان [خ] ریشه دوايدن.

خودا گرتن: خو له کمسيک يا له نچير مات کردن [خ] کمي کردن.

خودا گير: (۱) زالم، ده ست در زکمر يو مافى بڼې ده سته لات؛ (۲) غمزه ب

لنى باربو [خ] (۱) ظالم، چپاولگر؛ (۲) مورد غضب الهى

خودا گيرى: کارى ناره وو بڼې ويجد بى، بڼې نېسافى [خ] بى انصافى.

خودان: (۱) خپو، خواو، ساحيپ؛ (۲) خودا [خ] (۱) صاحب؛ (۲) خدا،

الله

خودان: (۱) تاره موى لهش؛ (۲) تاره ق کرده وه، [خ] (۱) عرو من؛ (۲) عرو

کردن.

خودانسان: (۱) خو به کوشته دان، خو به کوشتن د ن (۲) بريار له سهر

خودان: (خوم داناو به چمه سهرى، [خ] (۱) خود را به کشتن دادن؛ (۲) در

خود ديدن

خوداوه ند: خواوه [خ] خداوند.

خود به: خو به، وتارى مه لا له مزگوت [خ] خطبه

خود بينى: خو بينى خو به سندی [خ] خود بينى.

خود به سن: خو خو شه ويست، خو به سسد [خ] خود پيستند.

خود به سسد: خو به سن [خ] خود پيستند.

خود ته راش: خو راش [خ] بگ، خو تاش.

خود دار: خو را گر پشودين، به به وسه له [خ] خودد و

خوددارى: خودارى، خو را گرتن [خ] خوددارى

خود رينه وه: به نه پنى به چنى هيشتن [خ] حيم شدن.

خود سهر: سهر به خو، له خو وه [خ] بى اجازه.

خود سهرى: کار به تاره وروى خو کردن، گوى نه دان به قسه مى گس.

لا سارى [خ] خود سهرى، ديکتاتورى.

خود گيرى: خودارى [خ] خود دى.

خود و لك: قوئیر خوردی دومه ل [۱] نوعی دمل.

خود د: خود سب [۱] خود د.

خودی: ۱) خود، حواء، حواي: ۲) حاوین، خیتو، ساحیو [۱]، خدا [۱]، خدا [۱]، صاحب.

خودی: ۱) خود، خودی: ۲) خاوی [۱]، خدا: ۲) صاحب.

خودی: خودایه نی [۱] حدی.

خودی کردن: ۱) سر پرستی، خه مخوری: ۲) به صاحب کردن [۱]، مراقبت: ۲) مالک گردانیدن.

خودی گرن: سر پرستی و ناگداری لی کردن [۱] سر پرستی کردن. خور: ۱) تازی به ترم: (نم چومه خورده): ۲) به پاش و شعی حوین دین بهمانای خوین: (خوین و خوین) [۱]، جریین سریع: ۲) خوتا به. خور: ۱) هور، خور، روزی عاسمان، روز: ۲) پاشگر بهواتا: نهی ده خو. (نسان خور): ۳) خاک، گل خور [۱]، خورشید: ۲) پسوند به معنی خورنده: ۳) خاک.

خور: نه سپیندار، خوجه لی [۱] درخت تیریری.

خورا: روز خور [۱]، خور.

خورا: ۱) لاسار، کسین که هر به قسه ی خوی ده کا: ۲) دوی و شعی له، بهمانای بیخ، به لاش [۱]، لجباز: ۲) پسوند به معنی بهوده. خوراپسکان: خور و گرد کردن به دهس نهوانه ی گرتوانه [۱] گریختن، در رفتن.

خوراپسکاندن: خوراپسکان [۱] در رفتن، گریختن.

خوراك: ۱) خورادی: ۲) نموده چای که چارینک ده کرتنه نو قوری [۱]، خوراك: ۲) مقداری از چای که نکبار در هوری ریزند.

خوراکی: نهی بوخواردن ده شنی [۱] خوراکی.

خورگر، خودد [۱] خوبشتن در.

خورگرتن: به بر کردن، هله نه یون [۱] خویشتن داری.

خورگری: له سر خویی [۱] تحمل، صبر.

خوران: ۱) به خوارشت بون و خرو هاس: ۲) به حور دن چون: ۳) گرمی بونی ددان: ۴) کراندنی که ندال به هو ی ناوی روباره و [۱]، خاریدن: ۲) خورده شدن: ۳) گرم خوردگی ددن: ۴) فرسایش کنار رودخانه توسط آب.

خوران: گوندیکی کوردستانه به عسی وتری کرد [۱] نام روستایی که به وسیله بهیها ویران شد.

خوراندن: حارشت له نش کردنه [۱] حارسان.

خورانن: ده خورادان [۱] خورائیدن.

خورانگاز: تاویردو [۱] آفتاب زده.

خورانگازی: تاویردن، هه ماویردن [۱] آفتاب زدگی.

خورانن: خوراندن [۱] حارسان.

خورانن: ده حورادان [۱] خورائیدن.

خورانه وه: ۱) چورانه وه، ژان کردی برین، سوزانه وه ی بیست: ۲) و خوریدن، هخار: ۳) گرمی بونی ددان [۱]، خارش و سوزش: ۲) نوشیدن: ۳) گرم خوردگی دندان.

خوراوه: ۱) به چنگ هه لکرتراو له بر خورو: ۲) حورادو، خوریاگ: ۳) ددانی گرم خورادو: ۴) لئو که ندالی تاویردو [۱]، خاریده شده: ۲) خورده شده: ۳) ددن گرم خورده: ۴) کتاره فرسوده رود.

خوراوه: ناوی به گور به ترم [۱] جریان سریع آب.

خوراوا: ۱) روز به روز، ده می روز تاویردن، تهنگی نویری شین: ۲) ولانی روز وایی، خورشین [۱]، غروب: ۲، مغرب.

خور وایون: روز سراس. به دیو بونی زده دپار، حور وایشتن [۱] غروب کردن آفتاب.

خوراویایی: خه لکی ولانی روزاوی [۱] اهل مغرب زمین، غربی.

خوراوی: تازاوی، حولاوی [۱] گرد آلود.

خورایی: ۱) لاسار و سر سخت: ۲) به لاش، بیخ: ۳) میزو به هیچی چوگ: ۴) بی هو، له هیچی [۱]، دیکتاتور، خودسر: ۲) مجانی: ۳) خدر رفته: ۴) بی دلیل.

خورپ: خرب [۱] خواب زودرس و سنگین.

خورپه: رتله کانی دل، (خورپه له لئوه هات) [۱] دل مرو ریختن.

خورپه رست: تیریزه، جورئ ماویدکه [۱] فساد رسب.

خورپیان: خورپه [۱] فرو ریختن دل.

خورت: به هیر، قهوت در [۱] قوی، نیرومند.

خورت: لار، جهیل گه یج [۱] برآ، جوان.

خورتایی: نامی حوانی، رازیاری گه نیجی، لاوه نی [۱] عفو و جوانی.

خورتی: زوری، به زه بری هیر [۱] زورکی.

خورج: هدیگی به یه، چه ته ی له بن تهر و جهوالی پچوک [۱] خرجین.

خورجه زین: هه گبه زین، توره گه ی دولایی که له پاش زینه وه هه لئوه سرتی [۱] خرج دین که بر ختراك بندید.

خورجین: حورج [۱] حرج.

خورخور: ۱) گوندیکه له کوردستان به عسی وتری کرد: ۲) ناوچه به که له کوردستانی تورکیا: ۳) دهنگی ناوی زور [۱]، نام روستایی که به وسیله بهیها ویران شد: ۲) منطقه ای در کوردستان ترکیه: ۳) صدای شرشر آب.

خورخور: ناوی گوندیکه ناوچه به که به کوردستانی تیر [۱]، حله و روستایی در کوردستان ایران.

خورد: ۱) خوردن، حورن: (له به ماری چاو باران خورد و خاوم به ماوه) (به هایی): ۳) ورد، خور [۱]، خورده، خوراك: ۲) ریز.

خورد: ۱) پوئی ورد، پهری هو: ۲) تموس، تانه، ره حسه، تیراد [۱]، پول خرد: ۲) ایراد.

خورده گیر: ره خنه گر، تیرادگر [۱] ایرادگیر.

خوزره: دهنگی که و که به رانیه به به که ده بی [۱] صدای تهدید آمیز کیک نسبت به یکدیگر.

خوزره: دهنگی رویشنی ناوی [۱] صدای حریان آب.

خوزرم: ۱) توندی و به ترم: ۲) توند بدنی بار [۱]، شذب هشار باد: ۲) رگر.

خوړزان: گوښکې کوردستانه په عسی وېرانی کړد [۱] هم روسایې که به وسیله یېها وېرانی شد .

خوړم: تاوی توبدی بار نه تهوؤمی ریزه [۱] راگیر.

خوړژه: ۵۵: ناوېرده [۱] مېابوده

خوړژی: بازه ختی و فلهسی و نورهی رور [۱] عصباست هر وان.

خوړیت: ۱۰۰: دی که س مژوا دو - واکرا [۱] - خوړو

خوړستی: هله سوڼ، گیای شش دروڼ هله دانه وه [۱] بعد زدر و دیارده عیبر سمن.

خوړسک: وده سگری حوا، دروسک به کړ و [۱] طبعی، غیر مصنوعي

خوړسی: خوړوک [۱] بگا - خوړوک

خوړش: خوړی کول [۱] خوړش

خوړشت: خوړش [۱] خوړست

خوړشمنی: ناوی مه دمنکې که نار به [۱] از هنگهای قدیمی است

خوړک: موزمه، موزمه ی حبکی خوړی خوړ [۱] حشره بید

خوړکه و تن: تار ه لاث [۱] طلوع مېاب.

خوړکه ژمړده: ژمړده مژ [۱] درونی مېاب خوړس

خوړکه: ۱، نيزمه ی ناو، ۲، دېرونی به یگ بوخه، ۳، ناوی گوښک [۱]

(۱) وسط رودخانه، ۳، محری سگ رودخانه، ۴، مده یی سب

خوړم: ۱، لفسه بکې در شته له روه سمال به ستر بار گردنا به کار دیت [۱]

خوړم: ۱، چوبی که برای سمن وېر کردن خاخر به کار می ورد

خوړم: ۲، غره گیار، بړه گنایه کی به ستو [۱] به سته گنده بړک [۱] ع

خوړما: مېاب [۱] خورما

خوړما بېنجان: مشکې خورما [۱] موش خرم

خوړمالو: بهری دریکه له به مده ده [۱] - - -

خوړمایي: سوړی تامل و هوش مان روسی تامل سوړ [۱] خورمایي رنگ.

خوړما بېله: گیاه که به رکه ی ده خو [۱] گیاهی که به رس خورده یی

خوړمه: خورما [۱] خرم.

خوړمین: گرماندنې هور [۱] عرش ایر.

خوړنشین: روژاو، خوړاو [۱] باختر، مغرب

خوړنه گه ز: سار، نزار [۱] حای همواره سایه

خوړنه و ز: ۱، نه شکوه تی به دلوه له به زاری جیاد: ۲، سار [۱]

(۱) غاری که چکه کند و آفتاب بخورد (۲) حای همیشه در سایه

خوړد: خاست، نالوش [۱] خارش.

خوړد: ۱، خورش، و دیک باغ و یی رده [۱] صاف و خالص

خوړد: ۱، خورش، و دیک باغ و یی رده [۱] صاف و خالص

خوړد: ۱، خورش، و دیک باغ و یی رده [۱] صاف و خالص

خوړوشن: خوروشن [۱] خروسیب

خوړوشاو: خروشاو [۱] خروشیده.

خوړوک: ۱، کرش (مشک خوړوک): ۲، مزه نند، بړه بید [۱] خویده:

(۲) سوخت

خوړوک: خروکه [۱] به.

خوړوژه ک: خروژه ک [۱] خروسک

خوړوئی: همرزه گه ویدی به هینو [۱] گبه گورس.

خوړوه زان: ۱، بهر ژوژ، بهروچکه، به ۲، روژه لات [۱] ۱، فند نسو.

(۲) منری.

خوړوینلکه: خروکه [۱] به

خوړو: ۱، سگی رویشنی ناو، خورر [۱] صدای سرمان

خوړه: ۱، لهوی ده جو، خوړ (سان خوړم بهری، مشهور خوړم

به مرت): ۲، بهو سیه که روخو [۱] ۱، خوړیده، ۲، بیماری آکله.

خوړه: ۱، بهو سیه که روخو [۱] ۱، خوړیده، ۲، بیماری آکله.

خوړه: ۱، بهو سیه که روخو [۱] ۱، خوړیده، ۲، بیماری آکله.

خوړه: ۱، بهو سیه که روخو [۱] ۱، خوړیده، ۲، بیماری آکله.

خوړه: ۱، بهو سیه که روخو [۱] ۱، خوړیده، ۲، بیماری آکله.

خوړه: ۱، بهو سیه که روخو [۱] ۱، خوړیده، ۲، بیماری آکله.

خوړه: ۱، بهو سیه که روخو [۱] ۱، خوړیده، ۲، بیماری آکله.

خوړه: ۱، بهو سیه که روخو [۱] ۱، خوړیده، ۲، بیماری آکله.

خوړه: ۱، بهو سیه که روخو [۱] ۱، خوړیده، ۲، بیماری آکله.

خوړه: ۱، بهو سیه که روخو [۱] ۱، خوړیده، ۲، بیماری آکله.

خوړه: ۱، بهو سیه که روخو [۱] ۱، خوړیده، ۲، بیماری آکله.

خوړه: ۱، بهو سیه که روخو [۱] ۱، خوړیده، ۲، بیماری آکله.

خوړه: ۱، بهو سیه که روخو [۱] ۱، خوړیده، ۲، بیماری آکله.

خوړه: ۱، بهو سیه که روخو [۱] ۱، خوړیده، ۲، بیماری آکله.

خوړه: ۱، بهو سیه که روخو [۱] ۱، خوړیده، ۲، بیماری آکله.

خوړه: ۱، بهو سیه که روخو [۱] ۱، خوړیده، ۲، بیماری آکله.

خوړه: ۱، بهو سیه که روخو [۱] ۱، خوړیده، ۲، بیماری آکله.

خوړه: ۱، بهو سیه که روخو [۱] ۱، خوړیده، ۲، بیماری آکله.

خوړه: ۱، بهو سیه که روخو [۱] ۱، خوړیده، ۲، بیماری آکله.

خوړه: ۱، بهو سیه که روخو [۱] ۱، خوړیده، ۲، بیماری آکله.

خوړه: ۱، بهو سیه که روخو [۱] ۱، خوړیده، ۲، بیماری آکله.

خوړه: ۱، بهو سیه که روخو [۱] ۱، خوړیده، ۲، بیماری آکله.

خوړه: ۱، بهو سیه که روخو [۱] ۱، خوړیده، ۲، بیماری آکله.

خوړه: ۱، بهو سیه که روخو [۱] ۱، خوړیده، ۲، بیماری آکله.

خوړه: ۱، بهو سیه که روخو [۱] ۱، خوړیده، ۲، بیماری آکله.

خوړه: ۱، بهو سیه که روخو [۱] ۱، خوړیده، ۲، بیماری آکله.

خوړه: ۱، بهو سیه که روخو [۱] ۱، خوړیده، ۲، بیماری آکله.

خوړه: ۱، بهو سیه که روخو [۱] ۱، خوړیده، ۲، بیماری آکله.

خوړه: ۱، بهو سیه که روخو [۱] ۱، خوړیده، ۲، بیماری آکله.

خوړه: ۱، بهو سیه که روخو [۱] ۱، خوړیده، ۲، بیماری آکله.

خوړه: ۱، بهو سیه که روخو [۱] ۱، خوړیده، ۲، بیماری آکله.

خوړه: ۱، بهو سیه که روخو [۱] ۱، خوړیده، ۲، بیماری آکله.

خوړه: ۱، بهو سیه که روخو [۱] ۱، خوړیده، ۲، بیماری آکله.

خوړه: ۱، بهو سیه که روخو [۱] ۱، خوړیده، ۲، بیماری آکله.

خوړه: ۱، بهو سیه که روخو [۱] ۱، خوړیده، ۲، بیماری آکله.

خوشاوا خوشب [۱] بگا، خوشاب.

خوشاوازه: دهنگ خوش، (نه‌قاز، نه‌بازه، بولبولی خوشاوازه) [۱] خوش اواز.

خوشب‌وه: سوبلکه، دل‌ساف، بی‌فیل و فیره‌ج [۱] خوش باور.

خوشبای: ساغ‌بی، سه‌لامت بی، خوش بی [۱] خوش باشی.

خوش بی: (۱) نیوه ساغ‌بن؛ (۲) به‌سه‌وخوشی ری بویر [۱] (۱) تندرست باشید؛ (۲) به‌مسی بگدر تید.

خوش یوران: خوش رابواو دن، که یف کردن [۱] خوشگمرازی.

خوشیون: (۱) شیایو خواردن یون؛ (میره خوش یوه)؛ (۲) ناماده یونی

چهرم بو ده‌کارکردن؛ (۳) عاقوکردن و لی یوردن؛ (۴) چاک بوئهوه له

به‌خوشی؛ (۵) هوزی شیایو سواغ یون [۱] قابل خوردن شدن؛

(۲) ماده شدن چرم برای استفاده؛ (۳) به‌دن عفر کردن.

(۴) شفا یفن، به‌بودی؛ (۵) سرشته شدن کاهگل.

خوشیوئهوه: (۱) چاک‌یورنهوه له نه‌خوشی؛ (۲) ناشب یوئهوه [۱]

(۱) شفا یافتن؛ (۲) آشتی کردن.

خوش یه: (۱) خدمت دهوی؛ (۲) مهس به [۱] (۱) شادباش؛ (۲) مست باش.

خوش یه‌خت: به‌خته‌وه، به‌ختیار به‌سهود [۱] خوشبخت.

خوش یه‌ز: له‌سپ یان که‌رویشکی بیزر [۱] بادیا

خوش بی: ساغ و به‌ده‌ماح بی [۱] شاد و تندرست باشی.

خوش بیو: ده‌نگ خوش [۱] خوش وار.

خوش بین: دور له ناهومیدی، هر به‌هومید [۱] خوش بین.

خوش بوش: تهر بوش، که‌سی که جلگی نازو چون ده‌به‌ر ده‌کا [۱]

شیک بوش

خوشتر: (۱) سونی به‌ش؛ (۲) برتی له خوشلی کردن [۱] (۱) خودر

شسن؛ (۲) کنایه ار غسل کردن.

خوشته‌وی: خوش‌ویست، له‌به‌رد [۱] محبوب.

خوشحال: رازی، به‌که‌یف [۱] خوشحال

خوشخانه: ده‌باغ‌خانه، هه‌ل‌خانه، نه‌وشویه‌ی چهرمی تیدا خوش

ده‌کن [۱] کارگام دباغی.

خوشخو: نا‌کار باش، خده به‌سید، دزی به‌دخو [۱] خوش اخلاق

خوش خوان: ده‌نگ بیز، خوش بیو، ده‌نگ خوش به‌گورانی گوتندا [۱]

خوش اواز

خوش خور: (۱) که‌سی خوراکی باش ده‌خو؛ (۲) زورخور [۱]

(۱) خوش خوراک؛ (۲) پر خور

خوش خوش: ده‌گی دوشینی شیر به‌شوی به‌کا [۱] صدای دوشیدن شیر

خوش خوش: (۱) په‌له‌په‌ل، به‌له‌ز؛ (۲) زور به‌تام، زور چیره‌خوش؛ (۳) زور

به‌له‌ره‌ت [۱] باعجله؛ (۲) بسیار لیدی؛ (۳) بسیار شادی آفرین.

خوش خوشک: (۱) لو، گری گشت؛ (۲) سپل [۱] (۱) غده داخلی؛

(۲) طحال، میون

خوش خوشکه: سپل [۱] طحال، سهر

خوش خه‌به‌ر: مرده‌ه، مرده‌هین، به‌مگنی [۱] خوش حیر

خوش خه‌وه‌ر: خوش خه‌به‌ر [۱] خوش حیر

خوش ده‌ماخ: که‌یف ساز، دل‌شاد [۱] سر حال، خوشحال.

خوش ده‌ف: رابور سرس، سه‌خوش [۱] خوش صاحب

خوش زو: رو خوش، روگوشاد، دزی مزموچ [۱] بشاش

خوشرو: (۱) له‌وه‌یا به‌کار؛ (۲) قیری ره‌تی به‌سند کراو [۱] (۱) بادیا؛ (۲)

به‌لیم دیده در دُرسب راه رس.

خوش ره‌ه‌تر: به‌کار، به‌کار، به‌کار [۱] خوش ره‌ر

خوشره‌و: خوشرو [۱] سهر

خوش روان: رمال خوش [۱] سیرین رمال

خوش زویان: خوش روان [۱] سیرین رمال

خوش قه‌ده‌م: بی به‌ودم، بی به‌ده‌م، به‌ساره‌ک [۱] خوش هدم

خوشک: خوشک، خوشک، خوشک، خوشک، خوشک [۱] جوهر

خوشکان: دلیله‌ر گویندیکه له‌ولانی باله‌کانی له‌کوردستان [۱] نام دزه و

ده‌که‌ای در کردستان.

خوشکایه‌تی: (۱) په‌پوه‌ندی دوخوشک پیکه‌وه؛ (۲) بیوان خوشی دویان

جه‌ددر بکه‌وه [۱] (۱) مسیت خواهری؛ (۲) تزدیکی و صمیمیت چند

زن باهم.

خوشکایی: ناسو ده‌بی، بی‌حده‌ی [۱] آسودگی

خوش کردن: (۱) به‌رزکردنه‌وی کزی نا‌کر؛ (۲) ناماده کردنی به‌ست بو

ده‌کار کردن؛ (۳) تام تال شیرین کردن؛ (۴) قورشیلان به‌سهر به‌کده؛

(۵) وه‌ستانی بارش؛ (۶) گوتسادو نازه‌کردنه‌وی چینگه؛ (۷)

باش کیلانی زه‌وی؛ (۸) ته‌خت کردنی شونی ناله‌بار؛ (۹) توندتر بوئی

با [۱] (۱) آتش را دامن زدن؛ (۲) پوست را قابل استفاده کردن؛ (۳) هضم

تاج را شیرین کردن؛ (۴) گل را خوب سرشتن؛ (۵) پندامدن باران یا

برف؛ (۶) تعمیر و به‌ساری مسکن؛ (۷) زمین را خوب شخم زدن؛ (۸)

زمین را صاف کردن؛ (۹) تند وزیدن باد.

خوش کردنه‌وه: (۱) ونستایی بارشت؛ (۲) ناشت کردنه‌وه [۱] (۱) پندامدن

بارندگی؛ (۲) آشتی کردن.

خوش کون: خوش کردن [۱] بگا، خوش کردن.

خوشکوک: جوابکیله، سه‌هی، خوشیک [۱] ربا.

خوشکه: نه‌ی خوشک، خوشکی [۱] ای خواهر

خوشکه: (۱) فرمان به‌خوش کردن؛ (۲) په‌له‌به‌که، به‌له‌ز؛ (۳) به‌نال

(بیشنه خوشکه) [۱] (۱) امر به «خوش» کردن؛ (۲) غجله‌کن؛ (۳) دور

از تلخی.

خوشکه‌زا: منالی خوشک، رو‌له‌ی خوشک [۱] خواهر زاده.

خوشکه‌زازا: نه‌وه‌ی خوشک [۱] نو، خواهر

خوشکه‌لی: خوشکه [۱] ای خواهر.

خوشکی: خوشکه [۱] ای خواهر

خوشکیش: (۱) توتی نه‌نرم نه‌توند، ناونجی؛ (۲) نه‌سپی راه‌بندراو [۱]

(۱) توتون ملایم؛ (۲) سب تر بیت شده

خوشکین: بی‌قین، خو‌به‌زل به‌زان [۱] هروتن.

خوشکیننی: خوشک‌یه‌تی [۱] خواهری

خوشکیننی: خو‌به‌زل به‌زاین، بی‌غیری [۱] تواضع.

خوشيان: (۱) ر كسانى نەستىرە ۲ رىكردى خەزىنە (۱) ھەيدىن سەھاب (۲) خەزىنە
خوشيان: (۱) رۇزى بىي پارسى نە رىسانىد (۲) ئەدەبىيىس بوخوبان (۱)
(۱) اوقات بىي بولدىكى دىزىمىسان (۲) خودشان نىزە
خوشى خوشى: (۱) ھومىلى بەھىر: (۲) كەپشاد شادى (۱) ۱) اميدوارى: (۲) شادى وسرون
خوشىيرىن كىردى: خو خوشىويست كىردى، كازى وكىردىن كە خوشىويست بىت (۱) خوشىيرىي
خوشىيرىن كىردى: خوشىيرىن كىردى (۱) خود شىيرىي
خوشىيك: سەھى، چىران دىلگىر، دەلال، (دوخوشىكى خوشىيك و پەك بر بون) «مەمورىن» (۱) رىيا
خوشىيل: (۱) خوژدىك (۲) خەزگى ساسى: (۳) رسوى ھەدەس ھىماو كىيەلى ساوا (۱) گىياھى ست: (۲) پىناھگاہ ماھيان (۳) ھەمىن فرورىختە
خوشىيك: خوژىك (۱) گىياھى است.
خوشىيككە: خوشىيك (۱) گىياھى است.
خوشىين: خوشىان (۱) نكا، خوشىان خوشىيل.
خوشىيل: خوشىيل (۱) رىب و سەداب خوشى وبوشى: خوشى و بىس (۱) خو لىرسى
خوب: ترس (۱) برىس
خوك: بىكى مېرى، ياج، مالىيات (۱) ياج وخراج
خوكار: بامىرى كە سەھىرە خو كاردە كاو كازى دەست ئەسجام دەدا (۱) خودكار.
خوكىرد: (۱) خوژىك: (۲) كازى كەپشاد خوژى دەپكا (۱) ۱) طىبىھى، غىرەمىصوى: (۲) كار انحصارى شىخىس.
خوكوشىق: (۱) خوژىك (۲) بىرەنى لە لە سەھى و سىگدان لە شىوئەند (۱) خودكشى، نىجار: (۲) سىنەزىي دىر ماسم عوا.
خوكەركىردى: (۱) خوژە تەزان نىشان دىن: (۲) كىشە بە خەك ھوشىن (۱) (۱) خودرا بە ناداسى زىن: (۲) بىي دىل دىعا كىردى.
خوكەركىردى: بەئانقەست كوى ئەدان بە ھەيدى (۱) خودرا بە كرى رس
خوكىشان: خو ھەلسە بىگىدىن لە تەرازودا (۱) خودرا وژىن كىردى.
خوكىشانەو: (۱) لە ھازكەرى كۆمەل دەرجو: (۲) بىرەنى بەھەردى پىاوخراپ (۱) دست از كار گروھى كىشىدىن: (۲) كىنا بە از مرگ بىدسگال
خوكىش كىردى: خوژە كىش كىردى (۱) با دشورى رفتى.
خوكىك: پەردى، ھەران، گاكول (۱) خوك.
خوكىكە: (۱) ھەك بەراز (۲) بەھەتى بەرنى (پىارە خوگىكە) (۱) مانند خوك: (۲) شايستە خوك
خوكىز: كەسى كازى خوگىرتە (۱) كسى كە كازى «خوگىرتىن» باشىد
خوگىرتىن: (۱) سەھىر كىردى (۲) وىستان و چەقىن: (۳) بەئانوات گەيشىن: (۴) وىستان بوگىرتىن لە ھەلك: (۵) تەسەلى لە كار: (۶) ھەيىن (۱)

خوش لى ھاتىن: خوش و بىستى (۱) دوستد شىن خوش ھەملە: سەھىدا خوش (۱) خوش مەاملە.
خوش ھەزە: پەلەرەب، خوش چىزە (۱) خوشمەزە.
خوشىدىن: نان بەدە، دلوا، سەھىوت (۱) پەشەندە، سەھىوتىند.
خوشىدا: (۱) غەشىرە نىكە لە كوردستانى ياكوز ناوى «ھەسنو بىي» بوو بوئە «خوشىدا»: (۲) ناو بەچاكە دەرجوگ: (۳) جوژى تىرى رەشە (۱) (۱) غەشىرتى دىر كىردىن (۲) خوشنام: (۳) نوعى نگو رىيا خوشوھىتى. ولاىتى خوشاوان (۱) مەطقەدى دىر كىردىستان خوش شىس: ھەزە ھەتەي دەتوانى لەدى باركا: (دەم ھەزە ھەتەي خوش شىبىنى مولىكى ئەھىرەتە / لەھەركىرى دادە نىش لى گەزى، قوربانى پالەتم) «ھەرىي» خوش شىين، خوش و بىش. چاك خوشى. چاك رچوئى (۱) احوالىرسى خوش وچوئى: چاك رچوئى (۱) احوالىرسى، خوشوگ: حوان، رەد، خوشىك (۱) زىيا، خوش و بىستى: ھەپەدىن، پەردەل گەزىن (۱) دوستدا شىن خوش ھەس نەھىر ھەس، خوش (۱) خوشامدگوتى، خوشە: خوش خوش. ھەك دەنگى خوشىنى شىر (۱) شىر، خوشە: (۱) پەلەرەدە، ۲، پىسە خوشە، دەنگى سىرىي سەلانى: (۳) چەرى خوشىكار: (۴) دەھمانى چەرم خوشىكەردى، ھەلەل وئال: (۵) گولە دەھل (۱) خوشمەزە است: (۲) ھەستە شىرىن: (۳) چەرم دىباغى شەد: (۴) دىروى دىباغى (۵) سىنەلە گىدىم و جو. خوشەتالە: كەھى دەشتەكى پىا كەھى پىپى، خوشەجان نوسى گىان (۱) خوش جان، خوشەچىن: گول چەھەدە لە پەردە، كەسى كە دەسەلەگول دەكا (۱) خوشەچىن خوشەچىن: كىر ھەلگەرو، خوشەچىن (۱) خوشەچىن خوشەخەنە: خوشەگە، دەباغ خەھە (۱) كارگا، دىباغى خوشەو بوئە: چابوئە بە لە خوشى، ھەستەنەو (۱) شەباقتى خوشەو كىردى: (۱) چاكەردەھى لە خوشى پان بىرىن: (۲) تۆلە قەربوى خراب كىردى (۱) شەباقتى: (۲) قىصاص كىردى، خوشەوھە كىردى: خوشەو كىردى (۱) بىگ: خوشەو كىردى، خوشەوھى: (۱) لە بەردەل: (۲) ناوە بو پىاوان (۱) محبوب: (۲) نامى بىرى مرد خوشەوھى: خوشەوھىست، لە پەردەل (۱) محبوب، خوشەوھىست: خوشەوھىست (۱) محبوب، خوشەوھىستى: (۱) محبوبەت: (۲) دلدارى، ئەقىنى (۱) مەھىت (۲) دلە دىگى خوشەوھىسى: خوشەوھىستى (۱) نكا: خوشەوھىستى، خوشى: (۱) ئاسودەي، رەھەتى: (۲) شادى بەھەماخى، تەزدەماخى: (۲) پەلەرەتى: (۳) ساقى، سەلامەتى: (۵) ناشى، تەبايى: (۶) دىباي بىى نارشت و بى سەھى (۱) آسەش: (۲) شادى: (۳) خوش مزگى: (۴) سەلامەت: (۵) آشتى: (۶) دىباي پەردى بىرىش و سەھى.

خولامه تی: نوکری، خزمه نکاری [غلامی].
 خولامه تی: خولامه تی [بگا: خولامه تی]
 خولان: سوژ [چرخش]
 خولاندیه وه: [سوژاند، زقراند: ۲] بریتی له مهرین شتواندن [۱]
 [چرخانیدن: ۲] کایه از سرگردن کردن.
 خولانه وه: [سوژ، چرخان: ۲] به خوژی گهژان [۱] چرخیدن:
 [۲] بی هدف کس
 خولوا [۱] خولسه میسار بو صابوت چی کردن: [۲] ناووخولی میوز
 بی به کیشان [۱] تیزاب صابون سازی: [۲] گلاب میوز سازی
 خولته: ماساوکردن، کلکه سونه [معلق]
 خول خورن: سوژان، رفرین [چرخش]
 خولخول، دهنگی رویشتی ناو، خوژخوری ناو [شرشر آب].
 خوبخولوکه: داریکی له حفر، دراوی نوکداری به کلکه ده پسرینه وه [۱]
 گردی کودکان
 خولخوله: خوبخولوکه [گردا].
 خولخوله: دهسکه گوروی شکار که مایل گهمی پی ده کهن، سه بیله ی
 شه تان [دسته شکسته سیو].
 خوبخوله: همر و چه قه ژه نازه نا [همهمه، هیاهو].
 خولق: [۱] خو، ناکار: [بیایکی خولق خوسه]: [۲] گازی بو به شدار بو:
 (خولقی کردم بیجه من، نابی ده گهل بجوم) [۱] حوی و روش:
 [۲] دعوت.
 خولقان: دوست بو [افزیده شدن].
 خولقاوه چی بو، دروست کراو [خریده شده، مخلوق].
 خولک، خولق [بگا: خولق].
 خولکه: ده قیقه، یازیک له شیب بازی سه عاب [دقیقه]
 خولسل: مشت و مانی شیر و خه نجهر [صیقل شمشیر و مانند آن].
 خولق: [۱] خولخوله: [۲] خولخوله [۱] گردا: [۲] همهمه.
 خولوپ: گور، بهراکشاری نمدیو نویدیو کردن [علب].
 خولوپان: گوزین [غلنیدن].
 خولوپاندن، گوزاندن [غلبیدن].
 خولوپان: خوب پاندن [غشاندن].
 خولوپان: خولوپان [غشاندن].
 خولوپانه وه: خولوپان [غلنیدن].
 خولور: حوژر [غشاندن].
 خولوشر: گاهه که نومه که ی ده حوری [حاکشیر].
 خولولیک: [ده نهره، نهره ی ورد، تهر وکی هور] نگرگ ریز.
 خوله: سرکه له ناوی مهبود [محبف محمود].
 خوله پوت: جیه که یز له خاکی زور نهرم ورد [کدخان].
 خوله پوته: خوله پوت [کدخان].
 خوله پوسی: خوله پوت [کدخان].
 خوله پوتس: خوله پوت [کدخان].
 خوله پوتیه: خوله پوت [کدخان].

[۱] صبر کردن: [۲] استوار شدن: [۳] گمگارشیدن: [۴] استراق سمع
 کردن: [۵] در کار اهمال ورزیدن: [۶] پندامدن مایع.
 خوگرتن: [۱] فیزی بهریت بوژ ۱۲ هوگر بوژ. (گا ده پال گادا دهنگی
 به کری حوی ده کری) [۱] عذاب کردن: [۲] لغت گرفتن
 خوگرتو: [۱] حوژره: [۲] چه هیو: [۳] به ناو ت گهیشو: [۴] مهبو: [۵] گوینگر
 به هسه ی خه لک به نهی [۱] خوددرا: [۲] اسوار: [۳] کامگار:
 [۴] پندامده: [۵] استراق سمع کتده.
 خوگرتو: [۱] فیزی بو ی رهوشیت: [۲] هوگر [۱] خنق و خوبی را اموخته:
 [۱] به به
 خوگری: خوگر [۱] خوگر
 خوگرتی: خوگرتو [۱] نگا خوگرتو
 خوگقاشش: خوگوشش، زردیو، بریتی له رویی کردن [کدیه از
 حساس
 خوگورج کردن: خو بهریت کردن، خو ناماده کردن بو کار [خودرا
 ماده کردن]
 خوگورج کردنه وه: [۱] جلکی ده وه ده بهر کردن: [۲] وکار که بین
 دوی نه مانی [۱] بیس، بیرون حاسه بو شیدن: [۲] دوباره دست
 به کار شدن.
 خوگرتن: [۱] جلکی تر ده بهر کردن: [۲] به حوری تر به ک ده به
 خوتیشاندن [۱] لبس عوض کردن: [۲] تلبیس.
 خوگور: [۱] خو، [۲] خو
 خوگه مله: [۱] خو، [۲] خو، [۳] خو، [۴] خو، [۵] خو، [۶] خو، [۷] خو، [۸] خو، [۹] خو، [۱۰] خو
 طلب کنی. [۱۲] کردن گشت.
 خوگی: خوگ، باح و پیمانی میری [۱] باح و خراج
 خوگگر: خوگر [بگا: خوگر].
 خوگیف کردن: خو به حوی شش دان [خود را ستن].
 خوگین کردن: [۱] له قه سمی خو به هوان سان دان: [۲] یاش گری
 حینی کار [۱] نجا هل: [۲] اهمال.
 خول: [۱] سوژ ره برین: [۲] گوزان: [۳] مل حوار به نه خویشی [۴] وهک
 شیب، شینوکه [۱] چرخش [۲] گردش: [۳] ورد و ضعیف از شدت
 بیماری: [۴] حل.
 خول: خول، گز و گیل [هالو].
 خول: [۱] ح، حاک، گل: [۲] به دوی وشه ی «خه ست» به مانای
 «توبه و خوش»: (مسمایکی خه ست و خولم کرد) [۳] پنهوی
 نیرگوش: (خو بیکی خرو خوله) [۱] حاک: [۲] غلیظ: [۳] چاق و
 چنه.
 خول: [۱] پشت چه ماو: [۲] مل خوار [۱] کوژ پشت: [۲] سر بریر
 خولا، حوا، خود، حودی، بینده چاف [خدا].
 خولامه: پوخته، پوخه ی و تر [خلاصه].
 خولام: بوکهر، بهی [غلام]
 خولام: [۱] خولام: [۲] حودی من [۱] غلام: [۲] خدای من.
 خولامانه: کاکول له به پله سهری لاور [کاکل جو نان]

خوله به تانی: گه به به حوئل کردن. باوی کردن به حاک [خاک بازی].

خوله ژان: نه خوشین به هوئی گل خوردنه [عارضه ای که از خاک خوردن بدید می آید].

خوله کهوان: شوینی ژیل و رال لی رشتن [کلجی].

خوله کهوه: خوله میش. خولی بو، سوتاری سپی هه لکه راوی دار [حاکستر].

خوله گه زدان: رست راکشان، گنج له خو بوس، بی گری خوراکیشار [دارکشیدن].

خوله مر: خوله کهوه؛ ۲) خوله بوب [۱] خاکسیر؛ ۲) توده گردو خاک.

خوله مرد: خوله مر [۱] بگ خاله مر.

خوله مسکی: خوله به ده [حاکستر].

خوله میش: خوله کهوه [حاکستر].

خولی: خوله کهوه [حاکستر].

خولیا: که لکله، خه بال و ژره ژو، هه وهس [امال و درزو].

خویان: خه بالات، تارتی پرو موج [روزهای مهمل].

خولیا نه وه: خولانه وه [چرخیدن].

خولی بفاک: رسته سو زینه، خوله کهوهی گهرم و لگروا [حاکستر].

خولی دان: ژیر جگهره، نه نه لک [زیورسگاری].

خولیسک: خولیسک [لیر].

خولی سهر: کلؤل، بیچاره [بیچاره].

خوم: ۱) خوم، ههش ۲) کو به [۱] نیل، ۲) سم.

خوم: بوخوم، من [خودم].

خوماوه: که سنی که دوی سهرخوشی سهری دیشی [خمار].

خوماری: سهرنشی دوی سهرخوشی [خمار].

خومرین: کزو خدغه بوئی تاگر که بزیکه بکوزینه وه [سورجی که لزدیک به جوش شدن است].

خومالی: ۱) تاییه نی به مالی خو، ۲) مانی، خدیوایی به مالی زاوای [۱] اختصاصی ۲) حیوان جنگی.

خومالیک: کو نه [خوم].

خوماام: ۱) ندب و مز ۲) لهش پوش به کتی و زردا؛ ۳) سحیل [۱] مه؛ ۲) رواندا؛ ۳) کاملاً در کشیده.

خومان: ئیمه، خه لک [خودم].

خومانه: تاییه بی به خومان [خودمانی].

خوما به خوما ته: که من و بهین، نیک هاتمی به نه نی به سهر گاریک [بیانی].

خومان: له خومان، دزی بیگانه [خودمانی].

خومت کردن: خوییدن کردن مات بو [ساکت و بی حرکت شدن].

خومچی: ده خور [خاکستر].

خومخانه: خومخانه [رانگری].

خومخانه چی: خوراک [خوراک].

خومجو: که به به شتی عذر [شکاف زمین].

خومجوم: سه بک، سه بخ، ۲ دهگی نو که به رویارو جوگه دمر و؛ ۳ برمن هه [۱] رپا و هریب؛ ۲) صدی آب هگم حرکت در.

خوبه: ۳) غرش آبر.

خومری: سو ری نامال رهش، خورمیی [خرمیی رنگ].

خوم شسوان: خم شیوان [کتابه ار اشوب و بو].

خوم شپوین: خم شپوین [کمایه از شوگر].

خومگهر: خمگهر [رنگر].

خوممین: به به ده بو، تاو دیو [آواره شدن].

خومرژد: کاسه له شینکه، که نه سسه، سه بیکه تداو سهر [برنده].

سرمه.

خومره ژه: خومره ژه [سبزه].

خومره ژه: خومره ژه [برنده سبزه].

خومرهش: خومگر، خومکار [خودکار، اتومبیل].

خومره شونکه: خم شونش [آشوبگر].

خومره شونیه: خم شونش [آشوبگر].

خومره شونیه: خم شونش [آشوبگر].

خومی: خمی [نیلی رنگ].

خومیا: به سهر به کد کوم بوگ [برهم بپاشنه].

خومین: خمی [نیلی رنگ].

خومین: کوما کردن، به سهر به کدا کردن [ساشته کردن].

خون: خومان [خودمان].

خون: خوم، خون، خین [خون].

خوناس: ۱) که سنی که قهری جوی ده زنی ۲) نامسار، ناشب [۱] خودشمار؛ ۲) شاه دوست.

خوناسمین: ۱) ده خو گهشت؛ ۲) بالو بو، بلوغ بو، ده شه پشان نیکه بین. ماییه تی کچانه [۱] خودر شناخت؛ ۲) بالغ شدن.

به سن بلوغ رسیدن.

خوناقا: ۱) شه تم؛ ۲) بریشکه ناراسی ژور و ردو له سهره خو [۱] شیم؛ ۲) نیم بران.

خوبو: ۱) خوبو، ۲) خوبو، ۳) خوبو، ۴) خوبو، ۵) خوبو، ۶) خوبو، ۷) خوبو، ۸) خوبو، ۹) خوبو، ۱۰) خوبو، ۱۱) خوبو، ۱۲) خوبو، ۱۳) خوبو، ۱۴) خوبو، ۱۵) خوبو، ۱۶) خوبو، ۱۷) خوبو، ۱۸) خوبو، ۱۹) خوبو، ۲۰) خوبو، ۲۱) خوبو، ۲۲) خوبو، ۲۳) خوبو، ۲۴) خوبو، ۲۵) خوبو، ۲۶) خوبو، ۲۷) خوبو، ۲۸) خوبو، ۲۹) خوبو، ۳۰) خوبو، ۳۱) خوبو، ۳۲) خوبو، ۳۳) خوبو، ۳۴) خوبو، ۳۵) خوبو، ۳۶) خوبو، ۳۷) خوبو، ۳۸) خوبو، ۳۹) خوبو، ۴۰) خوبو، ۴۱) خوبو، ۴۲) خوبو، ۴۳) خوبو، ۴۴) خوبو، ۴۵) خوبو، ۴۶) خوبو، ۴۷) خوبو، ۴۸) خوبو، ۴۹) خوبو، ۵۰) خوبو، ۵۱) خوبو، ۵۲) خوبو، ۵۳) خوبو، ۵۴) خوبو، ۵۵) خوبو، ۵۶) خوبو، ۵۷) خوبو، ۵۸) خوبو، ۵۹) خوبو، ۶۰) خوبو، ۶۱) خوبو، ۶۲) خوبو، ۶۳) خوبو، ۶۴) خوبو، ۶۵) خوبو، ۶۶) خوبو، ۶۷) خوبو، ۶۸) خوبو، ۶۹) خوبو، ۷۰) خوبو، ۷۱) خوبو، ۷۲) خوبو، ۷۳) خوبو، ۷۴) خوبو، ۷۵) خوبو، ۷۶) خوبو، ۷۷) خوبو، ۷۸) خوبو، ۷۹) خوبو، ۸۰) خوبو، ۸۱) خوبو، ۸۲) خوبو، ۸۳) خوبو، ۸۴) خوبو، ۸۵) خوبو، ۸۶) خوبو، ۸۷) خوبو، ۸۸) خوبو، ۸۹) خوبو، ۹۰) خوبو، ۹۱) خوبو، ۹۲) خوبو، ۹۳) خوبو، ۹۴) خوبو، ۹۵) خوبو، ۹۶) خوبو، ۹۷) خوبو، ۹۸) خوبو، ۹۹) خوبو، ۱۰۰) خوبو.

خوناوگه: ۱) ورده بار بی هیدی و نهرم؛ ۲) ناوی له فولکندا ماوی مار؛ ۳) برنی له ده نکه ده نکه تاره هدی دهم و چاو [۱] سم نیم بران؛ ۲) بران جمع شده در گودالها؛ ۳) کفایه از د نه های عرق صورت.

خون بهردان: خونی بهردن، حمام [رگ رن].

خون بهستی: ته و زمی خون [هشار خون].

خونج: خونی بهوه، خیکه بو تی خمتی شتیک [گنجایش].

خونجان: گوسان، جی بو نه وه [گنجایش].

خونجان: خیکه تید کرد به وه [گنجایش].

خونج گا: شوینی تیدا جی بو نه وه [گنجایش].

خونجان: خونجان [گنجایش].

خونجیلا: خنجیلا [کو حولی دوست داشتنی].

خونجیله: خنجیلا [کو حولی دوست داشتنی].

خونجیله: خنجیلا [کو حولی دوست داشتنی].

خوڭچيلا نه. خوڭچيلا نه كوچولوى دوستداشتنى.

خوڭچيله. خوڭچيلا نه كوچولوى دوستد شمسى.

خوڭخوار: پرتى له راتم، بى بهره، دلرهق [خ] كڼدېه از ظالم و خوڭخوار، خوڭنه: خوڭندى، خوڭه بدي، خوڭيدى [خ] خواند.

خوڭدگار: (۱) نوى ده زاتى بهوڭينى و بنوسى، خوڭنده وار، سيوات دار، باسهود: (۲) نهواندى له بهدى بالا به زانستگا ده خوڭين [خ] (۱) پاسواد:

(۲) داشجو

خوڭدگ: چيگه دهرس خوڭندى، قيرگه [خ] آموزسگه

خوڭن. (۱) خوڭين: (۲) گورنى گوتى [خ] (۱) خوانس: (۲) وار خو بدى خوڭينگ: قيرگه، چيگه دهرس خوڭيدن [خ] مدرسه.

خوڭندسوه: (۱) خوڭندسوه دى بامو بوسراو: (۲) دوباره پيداچونهوى بوسراو: (۱) خوڭندى نوښته: (۲) دوباره خوڭيدن نوښته

خوڭنده وار: سيوات دار، خوڭدگار، خوڭه وار [خ] پاسواد.

خوڭنده وار: خوڭنده وار، خوڭه وار [خ] پاسواد.

خوڭندى: خوڭنده و دهرس خوڭيدو [خ] پاسواد.

خوڭندى: بوکى، نهواندى ده چن بړه ده گوزيمره بومال وار، [خ] ساق دوش.

خوڭ دمن: ژن كه ونه بى نوږى [خ] حيص.

خوڭ زه هري: خوڭن زه هراوى [خ] مسموم شدى خون.

خوڭيقين. بارتى نم نم و كم كم [خ] نم نم باريدين.

خوڭك (۱) هرهزه كارى كه وازى له ده سهارى و خوڭه خه لك هه لسونه، حيف: (۲) پياوى ره ريلى هه بگريك زمير [خ] (۱) هرهزه حيف، قرنى:

(۲) خسيس.

خوڭنكار: پاتشاي گه وره [خ] فرمانرواى بزرگ.

خوڭن گهرم: پر وانه خوڭين گهرم [خ] بگ: خوڭين گهرم.

خوڭنما: نهوكه سى را خوڭيشان ده دا كه له خه لك خوڭى به زل تر ده زاتى [خ] اخودس.

خوڭنمايى: (۱) خوڭ به غلورى نيشاندن (۲) خوڭ ديارخستى [خ]

(۱) خوڭنمايى: (۲) خود را آشكار كردن

خوڭن: (۱) دهرس خوڭيدن: (۲) گوراني گوتن، چرڼ: (۳) گوسى بانگى بوږ: (۴) گوتنى دوعا: (۵) دهنگى مه و بالنده: (۶) له دواى وشه

به مابى «خوڭماس» (تورم بوشكاندى خوڭن) [خ] (۱) درس خواندن: (۲) (وار خواندن) (۳) اذان گفتن: (۴) دعا خواندن (۵) نواى پرندگان:

(۶) پسوند به معنى مال خودمان است

خوڭواندن: خوڭنمايى [خ] خوسايى.

خوڭوانن: خوڭواندن [خ] خوڭنمايى

خوڭنوس: (۱) تهللم پاندا: (۲) تهللم چاف [خ] (۱) خودنويس: (۲) خودكار.

خوڭوين: خوڭنما [خ] خودنما.

خوڭونينى: خوڭنمايى [خ] خودنمايى

خوڭنه: (۱) پنه، نهخته دى يابى ته بگوتك له سرباى كردنه و: (۲) به دواى وشه به مابى «خوڭمانه» نهوه مابى خوڭنه: (۳) ديزه: (دهر خوڭنه، ونا:

دهرگاي ديزه: (۴) بى خاوه: (۵) پشيملى بى [خ] (۱) تخته دى كه خمبر

را روى آن پهن كند: (۲) پسوند به معنى «خودمان است»: (۳) ديزى (۴) بى صاحب: (۵) گر به تر

خوڭنه: خوڭيايى چه لئوك، چه لئوك كه هيشنا له كا چيا نه بوته ووه [خ] كسته شالى

خوڭنه گر: (۱) شل و ول: (۲) بى سهبر و خهوسه له [خ] (۱) سست، شل: (۲) ناشكسا.

خوڭنه وار: خوڭنده وار، خوڭنه وار [خ] پاسواد

خوڭنه وارى: خوڭنده و ربون [خ] سواد داشتن.

خوڭنيشادان: (۱) دياردان، خوياوڼ: (۲) دهوكه ورتنى به كوڼه ل بواوى كريك له ميرى [خ] (۱) خود را آشكار كردن: (۲) نظا هراب

خوڭو: (۱) خمرن، نهوښتانه دى پيو له خه ودا ده بى: (۲) خوڭن [خ] (۱) روى: (۲) خودن

خوڭوالى: (۱) خه والو، خه وارى، پيدارى هيشنا چوپه خه و [خ] حوب بود

خوڭوبهخت: خوياخته كى [خ] شانسى.

خوڭوهر: خوڭسك، خوڭست [خ] خودرو، طبعى.

خوڭوړو: شاعرى كه بى هكر كودنه وده شعر ده لى [خ] شاعر ارتجالى.

خوڭويل كردن: (۱) خوڭويل كردن (۲) به تانله ست له وى دهرچو [خ] (۱) بجاهل كردن: (۲) عمداً منحرف شدن

خوڭه: (۱) خوڭ، نارقه دى لهش: (۲) لئونگ، شمونم: (۳) خه لنده، كهن، كه نين: (۴) خوڭسك، خوڭيشك، خوڭار [خ] (۱) عرق بدن: (۲) شپم:

(۳) حنله: (۴) خوهر

خوڭه دان: (۱) نارقه دى بهش: (۲) نارقه كردن [خ] (۱) عرق بدن: (۲) عرق كردن

خوڭهر: خوڭار، لار چه ووت، چه وږل كه چ [خ] كح.

خوڭهرا: خوڭار، رورخوڭر، غره خوڭر [خ] پرخوڭر.

خوڭهرى: خوڭارى، باراستى [خ] كجى

خوڭهزا: خوڭارا [خ] خواهر واده.

خوڭوزو: خه زوږ [خ] بدر همسر.

خوڭهستى: داواكردن، خواستن [خ] خواستن

خوڭهسته گ: خاړوك، خوڭه لوك [خ] گداى سيمح

خوڭهستى: داواكارى كيږه خوڭونينى كس [خ] خواستگار.

خوڭه مان: خاوه مان [خ] صاحب حبه

خوڭه نين، خاشا كردن، نه چوپه ږير [خ] اكار كردن.

خوڭه لا واره: خوڭكيش به و له هابوېشى كاريك [خ] خود را كنار كشيدين.

خوڭه ليواردن: ديهش كردن خوڭه كنارگريڼ [خ] خود را به حساب بياوردن

خوڭه ليه ست: بوختان و درو [خ] هترا.

خوڭه لئواندن: خوڭه بگيشانى به لاش، تر و توب كردن [خ] بلوف زدن.

خوڭه لځښتن: خوڭ بهر بهر وچكېدون، له بهر هه تاود بيشتن بو گهرم بو بهر و [خ] حكام اقبال گرفتن.

خوَهه لځسته‌وه: باسی خو کردن به‌درو [لا فربی]

خوَهه لځدان: (۱) خو هه لځسته‌وه: (۲) خو هه و دان [لا فربی]; (۳) ورجه‌د

خوَهه لځرنگ ندن: خو هه لځسته‌وه [لا فربی].

خوَهه لځکردن: لځ هه لځکردن [پاچه‌ورمالیدن].

خوَهه لځکیش: که‌سی که به‌خو هه لځدی [خودستا].

خوَهه لځکشان: به‌ختی خو کردن، به‌خو هه لځگوتن [خودسای].

خوَهه: خو، به‌دای سوئی [نمک]

خوئی: (۱) بنه‌مای سویری: (۲) خاوه‌ن (خانه‌خوئی): (۳) سهریره‌شت:

(۴) خوشک، خویشک [لا فربی]: (۱) نمک: (۲) صاحب: (۳) سرپرست:

(۴) خواهر.

خوئی: (۱) تاییدتی نه‌و: (۲) تاره‌قهی له‌ش: (۳) شه‌ونم [لا فربی]: (۱) خودش

(۲) غرق بدن: (۳) شیم.

خوئی: خو، ناکار، ره‌وشت [خوئی و روش].

خویا: دیار، ناشکر، به‌رجو [اشکار، پید]

خویا: خویا [اشکار].

خوین: (۱) تاپه‌ستی له‌وان: (۲) کلوشمی گیره‌کرویی خره‌وه‌یوی

شه‌ن به‌گرو [لا فربی]: (۱) خودشان: (۲) کسته

خویانه‌ک: دیمه‌ن، به‌رحوه‌ن [چشم‌انداز، منظر].

خویایی: باسی‌و، ناشنا [اشنا].

خویابه‌تی: حرایه‌تی، دوستایه‌ی (کو‌بایه‌تی و خویابه‌تی [لا فربی])

خویشاودی.

خوئی‌بو: (۱) سهریره‌خو بو، کار به‌که‌سی تر نه‌مان، سهریره‌ستی:

۲، نووی حیو بیکتی نرادی خواری بیککل له‌کوردو نهره‌ی‌پوه [لا فربی]

(۱) سقلا: (۲) نام خربی تلالی از گرد و ارمی بوده.

خوئی‌چهر: که‌سی حیو ده‌خیرت به‌سرتی خوئی ته‌اوه [کسی که

عذاره‌می‌چشد]

خوئی‌چهری: نام کردی چشت داحوا خوئی چوه [چشیدن غذا].

خوئی‌چشتن: خوئی‌چهری [چشیدن غذا]

خوئی‌چیز: خوئی‌چهر [کسی که غذا ر می‌چشد].

خوئی‌چیزت: خوئی‌چهرش [چشیدن غذا]

خوئی‌چیزی: خوئی‌چهری [چشیدن غذا].

خوئی‌چیشتن: خوئی‌چهری [چشیدن غذا]

خوئی‌دار: به‌صاحب، به‌داژدار [دارای صاحب].

خوئی‌داری: سهریره‌شتی، ناگاداری [سرپرستی، نگهداری].

خوئی‌دان: (۱) نه‌کدان، جیگه‌ی خوئی له‌سهر سهره: (۲) خوئی به‌نازل

دن [لا فربی]: (۱) نمک‌دن: (۲) نمک‌دن به‌دم.

خوئی‌دانه: تیری خوئی، دهری گه‌وره‌بو خوئی تیکردن [ظرف بزرگ

نمک].

خوئی‌رای: به‌لاش، فیر، مفت [مفت، رایگان].

خوئی‌رک: موزک، موز سه، چانه‌ورنکی وردیله‌به‌جیکی خوری ده‌خواه

م [دختر حسره‌پید]

خویری: خوئی [بیکاره]

خوئی‌رتر: به‌ده‌پایی جیگه‌ی خوئی به‌نازه‌لځدن [بحه‌سنگی که بر

برای دام نمک پاشند]

خوئی‌رترگه: خوئی‌رتر [نگا: خوئی‌رتر].

خوئی‌زوقم: خوئی، خوئی‌زوقم [پیر، سهریره‌پیر].

خوئی‌زوقم: خوئی‌زوقم [پیر، سهریره‌پیر].

خوئی‌زوقم: خوئی‌زوقم [پیر، سهریره‌پیر].

خوئی‌زوقم: خوئی‌زوقم [پیر، سهریره‌پیر].

خوئی‌زوقم: خوئی‌زوقم [پیر، سهریره‌پیر].

خوئی‌زوقم: خوئی‌زوقم [پیر، سهریره‌پیر].

خوئی‌زوقم: خوئی‌زوقم [پیر، سهریره‌پیر].

خوئی‌زوقم: خوئی‌زوقم [پیر، سهریره‌پیر].

خوئی‌زوقم: خوئی‌زوقم [پیر، سهریره‌پیر].

خوئی‌زوقم: خوئی‌زوقم [پیر، سهریره‌پیر].

خوئی‌زوقم: خوئی‌زوقم [پیر، سهریره‌پیر].

خوئی‌زوقم: خوئی‌زوقم [پیر، سهریره‌پیر].

خوئی‌زوقم: خوئی‌زوقم [پیر، سهریره‌پیر].

خوئی‌زوقم: خوئی‌زوقم [پیر، سهریره‌پیر].

خوئی‌زوقم: خوئی‌زوقم [پیر، سهریره‌پیر].

خوئی‌زوقم: خوئی‌زوقم [پیر، سهریره‌پیر].

خوئی‌زوقم: خوئی‌زوقم [پیر، سهریره‌پیر].

خوئی‌زوقم: خوئی‌زوقم [پیر، سهریره‌پیر].

خوئی‌زوقم: خوئی‌زوقم [پیر، سهریره‌پیر].

خوئی‌زوقم: خوئی‌زوقم [پیر، سهریره‌پیر].

خوئی‌زوقم: خوئی‌زوقم [پیر، سهریره‌پیر].

خوئی‌زوقم: خوئی‌زوقم [پیر، سهریره‌پیر].

خوئی‌زوقم: خوئی‌زوقم [پیر، سهریره‌پیر].

خوئی‌زوقم: خوئی‌زوقم [پیر، سهریره‌پیر].

خوئی‌زوقم: خوئی‌زوقم [پیر، سهریره‌پیر].

خوئی‌زوقم: خوئی‌زوقم [پیر، سهریره‌پیر].

خوئی‌زوقم: خوئی‌زوقم [پیر، سهریره‌پیر].

خوئی‌زوقم: خوئی‌زوقم [پیر، سهریره‌پیر].

خوئی‌زوقم: خوئی‌زوقم [پیر، سهریره‌پیر].

خوئی‌زوقم: خوئی‌زوقم [پیر، سهریره‌پیر].

خوئی‌زوقم: خوئی‌زوقم [پیر، سهریره‌پیر].

خوئی‌زوقم: خوئی‌زوقم [پیر، سهریره‌پیر].

خوئی‌زوقم: خوئی‌زوقم [پیر، سهریره‌پیر].

خوئی‌زوقم: خوئی‌زوقم [پیر، سهریره‌پیر].

خوئی‌زوقم: خوئی‌زوقم [پیر، سهریره‌پیر].

خوئی‌زوقم: خوئی‌زوقم [پیر، سهریره‌پیر].

خوئی‌زوقم: خوئی‌زوقم [پیر، سهریره‌پیر].

خوئی‌زوقم: خوئی‌زوقم [پیر، سهریره‌پیر].

خوښ بهرېونه خوښ له گهږو هاتن، خوښ لښغل هاتن [۱] خوښ دماغ

خوبن بهره‌ست کردن: د کوراندنی درم‌سایه‌تی (ف) بیاں داد: به

خون بہ رداۓ: حجامت، خوشی ہے زمان بہ رداۓ [ف] رگ زنی، حجامت.

خونین به ست: ۱) خونین به س: ۲، ونسای خونین له نه نداما [۹]

حوب نال: رهڙ ڳران، زهره ڳران، ڦيسل ڦه ۳ ڇاڻ ۴ سج

[۱] ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۶، ۷، ۸، ۹، ۱۰، ۱۱، ۱۲، ۱۳، ۱۴، ۱۵، ۱۶، ۱۷، ۱۸، ۱۹، ۲۰، ۲۱، ۲۲، ۲۳، ۲۴، ۲۵، ۲۶، ۲۷، ۲۸، ۲۹، ۳۰، ۳۱، ۳۲، ۳۳، ۳۴، ۳۵، ۳۶، ۳۷، ۳۸، ۳۹، ۴۰، ۴۱، ۴۲، ۴۳، ۴۴، ۴۵، ۴۶، ۴۷، ۴۸، ۴۹، ۵۰، ۵۱، ۵۲، ۵۳، ۵۴، ۵۵، ۵۶، ۵۷، ۵۸، ۵۹، ۶۰، ۶۱، ۶۲، ۶۳، ۶۴، ۶۵، ۶۶، ۶۷، ۶۸، ۶۹، ۷۰، ۷۱، ۷۲، ۷۳، ۷۴، ۷۵، ۷۶، ۷۷، ۷۸، ۷۹، ۸۰، ۸۱، ۸۲، ۸۳، ۸۴، ۸۵، ۸۶، ۸۷، ۸۸، ۸۹، ۹۰، ۹۱، ۹۲، ۹۳، ۹۴، ۹۵، ۹۶، ۹۷، ۹۸، ۹۹، ۱۰۰، ۱۰۱، ۱۰۲، ۱۰۳، ۱۰۴، ۱۰۵، ۱۰۶، ۱۰۷، ۱۰۸، ۱۰۹، ۱۱۰، ۱۱۱، ۱۱۲، ۱۱۳، ۱۱۴، ۱۱۵، ۱۱۶، ۱۱۷، ۱۱۸، ۱۱۹، ۱۲۰، ۱۲۱، ۱۲۲، ۱۲۳، ۱۲۴، ۱۲۵، ۱۲۶، ۱۲۷، ۱۲۸، ۱۲۹، ۱۳۰، ۱۳۱، ۱۳۲، ۱۳۳، ۱۳۴، ۱۳۵، ۱۳۶، ۱۳۷، ۱۳۸، ۱۳۹، ۱۴۰، ۱۴۱، ۱۴۲، ۱۴۳، ۱۴۴، ۱۴۵، ۱۴۶، ۱۴۷، ۱۴۸، ۱۴۹، ۱۵۰، ۱۵۱، ۱۵۲، ۱۵۳، ۱۵۴، ۱۵۵، ۱۵۶، ۱۵۷، ۱۵۸، ۱۵۹، ۱۶۰، ۱۶۱، ۱۶۲، ۱۶۳، ۱۶۴، ۱۶۵، ۱۶۶، ۱۶۷، ۱۶۸، ۱۶۹، ۱۷۰، ۱۷۱، ۱۷۲، ۱۷۳، ۱۷۴، ۱۷۵، ۱۷۶، ۱۷۷، ۱۷۸، ۱۷۹، ۱۸۰، ۱۸۱، ۱۸۲، ۱۸۳، ۱۸۴، ۱۸۵، ۱۸۶، ۱۸۷، ۱۸۸، ۱۸۹، ۱۹۰، ۱۹۱، ۱۹۲، ۱۹۳، ۱۹۴، ۱۹۵، ۱۹۶، ۱۹۷، ۱۹۸، ۱۹۹، ۲۰۰، ۲۰۱، ۲۰۲، ۲۰۳، ۲۰۴، ۲۰۵، ۲۰۶، ۲۰۷، ۲۰۸، ۲۰۹، ۲۱۰، ۲۱۱، ۲۱۲، ۲۱۳، ۲۱۴، ۲۱۵، ۲۱۶، ۲۱۷، ۲۱۸، ۲۱۹، ۲۲۰، ۲۲۱، ۲۲۲، ۲۲۳، ۲۲۴، ۲۲۵، ۲۲۶، ۲۲۷، ۲۲۸، ۲۲۹، ۲۳۰، ۲۳۱، ۲۳۲، ۲۳۳، ۲۳۴، ۲۳۵، ۲۳۶، ۲۳۷، ۲۳۸، ۲۳۹، ۲۴۰، ۲۴۱، ۲۴۲، ۲۴۳، ۲۴۴، ۲۴۵، ۲۴۶، ۲۴۷، ۲۴۸، ۲۴۹، ۲۵۰، ۲۵۱، ۲۵۲، ۲۵۳، ۲۵۴، ۲۵۵، ۲۵۶، ۲۵۷، ۲۵۸، ۲۵۹، ۲۶۰، ۲۶۱، ۲۶۲، ۲۶۳، ۲۶۴، ۲۶۵، ۲۶۶، ۲۶۷، ۲۶۸، ۲۶۹، ۲۷۰، ۲۷۱، ۲۷۲، ۲۷۳، ۲۷۴، ۲۷۵، ۲۷۶، ۲۷۷، ۲۷۸، ۲۷۹، ۲۸۰، ۲۸۱، ۲۸۲، ۲۸۳، ۲۸۴، ۲۸۵، ۲۸۶، ۲۸۷، ۲۸۸، ۲۸۹، ۲۹۰، ۲۹۱، ۲۹۲، ۲۹۳، ۲۹۴، ۲۹۵، ۲۹۶، ۲۹۷، ۲۹۸، ۲۹۹، ۳۰۰، ۳۰۱، ۳۰۲، ۳۰۳، ۳۰۴، ۳۰۵، ۳۰۶، ۳۰۷، ۳۰۸، ۳۰۹، ۳۱۰، ۳۱۱، ۳۱۲، ۳۱۳، ۳۱۴، ۳۱۵، ۳۱۶، ۳۱۷، ۳۱۸، ۳۱۹، ۳۲۰، ۳۲۱، ۳۲۲، ۳۲۳، ۳۲۴، ۳۲۵، ۳۲۶، ۳۲۷، ۳۲۸، ۳۲۹، ۳۳۰، ۳۳۱، ۳۳۲، ۳۳۳، ۳۳۴، ۳۳۵، ۳۳۶، ۳۳۷، ۳۳۸، ۳۳۹، ۳۴۰، ۳۴۱، ۳۴۲، ۳۴۳، ۳۴۴، ۳۴۵، ۳۴۶، ۳۴۷، ۳۴۸، ۳۴۹، ۳۵۰، ۳۵۱، ۳۵۲، ۳۵۳، ۳۵۴، ۳۵۵، ۳۵۶، ۳۵۷، ۳۵۸، ۳۵۹، ۳۶۰، ۳۶۱، ۳۶۲، ۳۶۳، ۳۶۴، ۳۶۵، ۳۶۶، ۳۶۷، ۳۶۸، ۳۶۹، ۳۷۰، ۳۷۱، ۳۷۲، ۳۷۳، ۳۷۴، ۳۷۵، ۳۷۶، ۳۷۷، ۳۷۸، ۳۷۹، ۳۸۰، ۳۸۱، ۳۸۲، ۳۸۳، ۳۸۴، ۳۸۵، ۳۸۶، ۳۸۷، ۳۸۸، ۳۸۹، ۳۹۰، ۳۹۱، ۳۹۲، ۳۹۳، ۳۹۴، ۳۹۵، ۳۹۶، ۳۹۷، ۳۹۸، ۳۹۹، ۴۰۰، ۴۰۱، ۴۰۲، ۴۰۳، ۴۰۴، ۴۰۵، ۴۰۶، ۴۰۷، ۴۰۸، ۴۰۹، ۴۱۰، ۴۱۱، ۴۱۲، ۴۱۳، ۴۱۴، ۴۱۵، ۴۱۶، ۴۱۷، ۴۱۸، ۴۱۹، ۴۲۰، ۴۲۱، ۴۲۲، ۴۲۳، ۴۲۴، ۴۲۵، ۴۲۶، ۴۲۷، ۴۲۸، ۴۲۹، ۴۳۰، ۴۳۱، ۴۳۲، ۴۳۳، ۴۳۴، ۴۳۵، ۴۳۶، ۴۳۷، ۴۳۸، ۴۳۹، ۴۴۰، ۴۴۱، ۴۴۲، ۴۴۳، ۴۴۴، ۴۴۵، ۴۴۶، ۴۴۷، ۴۴۸، ۴۴۹، ۴۵۰، ۴۵۱، ۴۵۲، ۴۵۳، ۴۵۴، ۴۵۵، ۴۵۶، ۴۵۷، ۴۵۸، ۴۵۹، ۴۶۰، ۴۶۱، ۴۶۲، ۴۶۳، ۴۶۴، ۴۶۵، ۴۶۶، ۴۶۷، ۴۶۸، ۴۶۹، ۴۷۰، ۴۷۱، ۴۷۲، ۴۷۳، ۴۷۴، ۴۷۵، ۴۷۶، ۴۷۷، ۴۷۸، ۴۷۹، ۴۸۰، ۴۸۱، ۴۸۲، ۴۸۳، ۴۸۴، ۴۸۵، ۴۸۶، ۴۸۷، ۴۸۸، ۴۸۹، ۴۹۰، ۴۹۱، ۴۹۲، ۴۹۳، ۴۹۴، ۴۹۵، ۴۹۶، ۴۹۷، ۴۹۸، ۴۹۹، ۵۰۰، ۵۰۱، ۵۰۲، ۵۰۳، ۵۰۴، ۵۰۵، ۵۰۶، ۵۰۷، ۵۰۸، ۵۰۹، ۵۱۰، ۵۱۱، ۵۱۲، ۵۱۳، ۵۱۴، ۵۱۵، ۵۱۶، ۵۱۷، ۵۱۸، ۵۱۹، ۵۲۰، ۵۲۱، ۵۲۲، ۵۲۳، ۵۲۴، ۵۲۵، ۵۲۶، ۵۲۷، ۵۲۸، ۵۲۹، ۵۳۰، ۵۳۱، ۵۳۲، ۵۳۳، ۵۳۴، ۵۳۵، ۵۳۶، ۵۳۷، ۵۳۸، ۵

دستور و نظم

خوینخوا: ۱) دوزمنی خوینی: ۲) رالم (۱) دشمن خوینی: ۲، ستمگر

۱۲- مگری.

خوبن دا کور آیدن: خوبن به سمت [۱] آتش پس

مجلس شورای اسلامی

مجلس شورای اسلامی - تهران - ۱۳۸۵

[illegible]

خوبه‌وار: ع. سیداب: د. ع. خوبه‌وار: ف. بسواد:

خوبی و اذیت بدست ایشو که با او، تبا بکوشد، [ف] کبابه از حیگ و

خود را زانین و بر نفس له به و گوشتن [کتابه از ادم کشم]

خونین و زشتی: خونین رزائن، کتابه را آدم کشم:

خون سار: برشی به پیای لهسه رخو، هیدی، به چه رسه لهف خوشهرد.

چون شمیرن: ره زاسوگ، نپساک سوگ [ف] سسگر و ۳، دوسست داشتت.

خونینگردن: هر کوشش [با] آدم گشتم.

و آزار کسی.

خونین کورژاندهوه: حویڼ د کور بدل [ف] اشی دادن دشعنان خوبی

خوشنکەر: بیا وگوز، میر کور [ف] قاتل.

خونین گرتن: (۱) خونین بهر دان، چه حمامت: (۲) بدست خویش و شیوان

متباعدة مقبول.

خونبگر نه‌وی خونبب به‌دهه دهه خونبگر.

مدهیست [ف] (۱) زود رج (۲) اهل اصرار در کار

مدینه منوره (۱) زواریجی ۲، اصرار و لجاجت در کار

۱. دچار مصیبت شدن از هتل نادره (۲۰۱۰) دیگر گونی حال از دیدن خود

خود من مریضه من جگر [۱] و جگر من

حویه خو: کهستی که د وای نوله ی کور و ده کا [۱۱] حویه خوا

خوبه خواره: خوبه خوار (با دشمن خوبی).

خوینده دوبرا که: درونیکه بغره که ی سورره بود و یک ده بی ای در حقی است

خوینده: خوینده حوی (۱۰) دشمن خوبی،

(۱) کتب و رسائل در این باب (۲) خبر از این امر

حورین قہار لیمان: حوریں دہمہ مباحون ہر ورڈن

خوښي: پياو ٿوري ڦاٿل

خجّ بولت: خجّها بولت، دوسا بولت [ا] جه بولت بولت.

خود نمى خدایه در [] خود

مه‌ی‌خه: (۳) بویه هه‌لو سین (۴) حوڤه (۱) خوهر: (۲) یسونه به

جہاں کار کو شست آب کو شست، جہاں

خه پار: بڼه، خه دهرف: خطر

خه جیجوك گياهه كه گوتی سوره [خ] گياهی با گلهای قرمز.

خه ده: خه، نه، ت، خو [خ] خو، روش.

خه: ۱) كه، ولاخ، گوی دیژ: ۲) به پاش وشه به سالی. کرگای: (کر رنك خه، گورنيس تيك خه) [خ] ۱) خه، الاغ: ۲) پسوند قاعلی.

خه: ۱) به پاش: ۲) ویران: ۳) له کار كهوته [خ] ۱) پدا: ۲) ویران

۳) به

خه: ۱) به حوره، [خ] سده و بیر

خه: ۱) به [خ] به

خه: ۱) به [خ] به

خه: ۱) به [خ] به

خه: ۱) به [خ] به

خه: ۱) به [خ] به

خه: ۱) به [خ] به

خه: ۱) به [خ] به

خه: ۱) به [خ] به

خه: ۱) به [خ] به

خه: ۱) به [خ] به

خه: ۱) به [خ] به

خه: ۱) به [خ] به

خه: ۱) به [خ] به

خه: ۱) به [خ] به

خه: ۱) به [خ] به

خه: ۱) به [خ] به

خه: ۱) به [خ] به

خه: ۱) به [خ] به

خه: ۱) به [خ] به

خه: ۱) به [خ] به

خه: ۱) به [خ] به

خه: ۱) به [خ] به

خه: ۱) به [خ] به

خه: ۱) به [خ] به

خه: ۱) به [خ] به

خه: ۱) به [خ] به

خه: ۱) به [خ] به

خه: ۱) به [خ] به

خه: ۱) به [خ] به

خه: ۱) به [خ] به

خه: ۱) به [خ] به

خه: ۱) به [خ] به

خه: ۱) به [خ] به

خه: ۱) به [خ] به

خه: ۱) به [خ] به

خه: ۱) به [خ] به

خه: ۱) کیلانی وشكه زه وی دُوره باران: ۲) وهر، دوباره کیلان [خ]

۱) شخم زمین خشك و بیفت: ۲) شخم دوباره.

خه: ۱) خه: ۱) به [خ] به

خه: ۱) به [خ] به

خه: ۱) به [خ] به

خه: ۱) به [خ] به

خه: ۱) به [خ] به

خه: ۱) به [خ] به

خه: ۱) به [خ] به

خه: ۱) به [خ] به

خه: ۱) به [خ] به

خه: ۱) به [خ] به

خه: ۱) به [خ] به

خه: ۱) به [خ] به

خه: ۱) به [خ] به

خه: ۱) به [خ] به

خه: ۱) به [خ] به

خه: ۱) به [خ] به

خه: ۱) به [خ] به

خه: ۱) به [خ] به

خه: ۱) به [خ] به

خه: ۱) به [خ] به

خه: ۱) به [خ] به

خه: ۱) به [خ] به

خه: ۱) به [خ] به

خه: ۱) به [خ] به

خه: ۱) به [خ] به

خه: ۱) به [خ] به

خه: ۱) به [خ] به

خه: ۱) به [خ] به

خه: ۱) به [خ] به

خه: ۱) به [خ] به

خه: ۱) به [خ] به

خه: ۱) به [خ] به

خه: ۱) به [خ] به

خه: ۱) به [خ] به

خه: ۱) به [خ] به

خه: ۱) به [خ] به

خه: ۱) به [خ] به

خه: ۱) به [خ] به

خه: ۱) به [خ] به

خه: ۱) به [خ] به

خه: ۱) به [خ] به

خه: ۱) به [خ] به

خه‌ره‌نگه‌زه. خه‌ره‌نگه‌ر [خ] خرمگس سبروگ

خه‌زى: تور، خه‌زى، هه‌ز، هه‌زگ [خ] گ

خه‌زىسه: (۱) غه‌زیه، ناو‌ره: (۲) بېگانه، بېانی: (۳) سه‌رو سه‌مه‌ره:

(۴) ده‌سگ و ناو‌ری خه‌مگینه: (۵) به‌له‌نگ‌رو بېجازه [خ] (۶) «واره»

(۲) بېگانه: (۳) «عجیب» (۴) «بوی حریز» (۵) «سحر»

خه‌زىبوگ: جو‌زى هه‌زى [خ] مو‌عى گلابی

خه‌زىبه: ناو‌اره، لاو‌ه‌کى [خ] «واره»

خه‌زىته: (۱) «سه‌سگ‌دس»، (۲) «ه‌خه‌نه، شخلى و لات له‌سه‌ر ه‌خه‌نه [خ]

(۱) «تورن»، (۲) «نقشه‌چهره»

خه‌زىك: به‌کاره‌وه م‌زول [خ] مشعور به‌کار

خه‌زىكه: (۱) «خه‌زىك» (۲) به‌کاره‌وه سه‌رگه‌رمه [خ] (۱) «مشعول» (۲) «مشعول

اس»

خه‌زىن، برجه‌ک‌ر به‌خه‌ل [خ] خه‌زىن سس‌د، خه‌زىن

خه‌زى، (۱) «سه‌ه‌ره‌كه له‌سه‌رى موى له‌سه‌ره‌نى» (۲) «سه‌ه‌ره»

خه‌زى: (هه‌موى خه‌زى به‌زه) [خ] (۱) «خز حیوانى که پوستش یا از رش

است» (۲) «چربی»

خه‌زى: جه‌گ له‌زى خودا [خ] جهاد

خه‌زىال: خه‌زىل [خ] بگا، خه‌زىل

خه‌زىال: (۱) «كه‌زال، ئاسك، مامز» (۲) «ناو‌ه بو‌زان» (۳) «برنى گوى خه‌نه‌بى و

به‌ده‌ن ره‌ش و بو‌زا» (۴) «برى لاحساگ خه‌نه‌بى و له‌ش بو‌زا» (۱) «اهو»

(۲) «نامى زئانه» (۳) «بُر گوش قرمز بدن سياه» (۴) «بُر خاکسرى گوس

قرمر»

خه‌زىام: (۱) «باس، كۆزى دواى هاوین» (۲) «گه‌لارىزان» (۳) «خه‌زىل، گه‌لای

زه‌ردى پىر [خ] (۱) «خران» (۲) «برگه‌ر» (۳) «برگ خزان»

خه‌زىان: (۱) «ده‌سى خه‌ره‌لوهر گه‌لارىزان» (۲) «خه‌رام» (۳) «هاژن، به‌روش»

مه‌مه‌ل: (۳) «نیانی خه‌مام» [خ] (۱) «برگه‌زى» (۲) «دنگ مې» (۳) «خرائه

سیره»

خه‌ران‌کردن: زه‌رده‌ه‌نگه‌ران و د به‌زى گه‌ل [خ] زه‌ردشدن و رىحقن برگه

خه‌زایى: «هینه‌مه‌ل، مه‌لى دو‌مى كلو» [خ] «سار مدخ‌خوا»

خه‌زى: (۱) «توره‌بى، رگ بو‌نه‌وه» (۲) «سان، یی‌چه‌ه‌ناندن» [خ] (۱) «خشم»

(۲) «سرسجى»

خه‌زىین: (۱) «ده‌زكه‌وه جون» (۲) «م‌رگرتن» [خ] (۱) «خشمگین شدن»

(۲) «اعتصاب کردن»

خه‌زىو: (۱) «غه‌زىو، ده‌زكه‌وه جوگ» (۲) «مان‌گرتو» [خ] (۱)

«خشمگین شده» (۲) «اعتصاب کرده»

خه‌زىگ: (۱) «خز لوس» (نهم‌چیه زور خه‌زىگ بو) (۲) «به‌رگى ناو‌رىش»

«به‌ر» (۳) «سه‌ره‌لتر، كۆز» [خ] (۱) «لېز» (۲) «حریز» (۳) «س‌شېبى»

خه‌زىگال: خو‌زى، كاشكا [خ] «ای کاش»

خه‌زىگان: فاران، به‌روش [خ] «دنگ»

خه‌زىن: (۱) «ژن خوشك، خوشبى» (۲) «هه‌ل‌گرتن له‌شونيك [خ]

(۱) «خو‌ه‌زى» (۲) «نگه‌دارى در جابى»

خه‌زىنه: (۱) «خه‌زىنه، گه‌نج، گه‌نجینه» (۲) «تپامى حمام» [خ] (۱) «گنجینه»

(۲) «خرانه‌حمام»

خه‌زىو: باو‌كى هه‌رو باو‌كى ژن [خ] «پىر هه‌مس»

خه‌زىو‌ره: خه‌زىو [خ] «پىر هه‌مس»

خه‌زىك: هه‌رجا‌به‌ه‌رى له‌سه‌ر رگ ده‌زو [خ] «خه‌زنده»

خه‌زىل: (۱) «گه‌لای زه‌ردى پىز» (۲) «بۇنى که موى ده‌ست و بىلى زه‌رد بىت

[خ] «برگ خزان» (۲) «بۇنى که موى ده‌ست و شانه‌ش زرد باشد»

خه‌زه‌لوهر: (۱) «گه‌لارىزان» (۲) «مانگى هه‌شته‌مى سال» [خ] (۱) «برگه‌زىان»

(۲) «مهرماه»

خه‌زه‌ل و ده‌رىن: گه‌ل داكه‌وتى به‌داران [خ] «برگه‌زى»

خه‌زه‌ل و ده‌رىن: كاتى گه‌لاره‌بى دوان، گه‌لارىزان [خ] «موسم

برگ»

خه‌زىر خه‌زى: «پىر هه‌مس»

خه‌زىم، رله‌مى سوان كو‌نه‌ل [خ] «خه‌زى»

خه‌زىموگ: شوى چه‌وه‌نده‌رو گه‌نم [خ] «اش شلغم و گندم»

خه‌زىموگ: گياهه‌كه گولى زه‌رد ده‌كا [خ] «گياهى با گلپى زه‌ردىگ»

خه‌زىبه خه‌زىه [خ] «خرانه»

خه‌زى: (۱) «شلى توتنده‌وه‌بوه، تبه‌ه‌زى تراه» (۲) «بى گونى» [خ] (۱) «غلیظ»

(۲) «اخگى»

خه‌سار: (۱) «دېرى ژېر كارېته بو‌ دیوار له‌قورسایى كارېته بارازن»

خه‌سالى: (۲) «ریان» (۳) «به‌فېرو چوگ» [خ] (۱) «ستون چوبى که

دیوار را تقویت کند» (۲) «ریان» (۳) «هه‌ر رفته»

خه‌ساره: داری ژېر كارېته، خه‌سار [خ] «ستون چوبى خانه»

خه‌ساره‌ب رى: «هه‌ره‌لارىزان»

خه‌ساس: «ئوس به‌هه‌س، گه‌سى که بىز بى گون ده‌كا، وه‌ستای گون

ده‌ساس» [خ] «هه‌سه‌س»

خه‌سان هه‌كه‌گون به‌هاس وه‌هاس [خ] «هه‌سه‌س»

خه‌ساس: (۱) «ئوس به‌هه‌س» (۱) «هه‌سه‌س» [خ] «هه‌سه‌س»

(۱) «اخته‌کردن» (۲) «هه‌س درخت»

خه‌سانى: خه‌ساندن [خ] «بگا، خه‌ساندن»

خه‌ساو: (۱) «گون ده‌هاتگ» (۲) «سه‌رلك به‌رئىتراو» [خ] (۱) «اخته‌شده»

(۲) «هه‌س شده»

خه‌سپال: له‌كار كه‌وته، رو‌ره‌هان [خ] «از كار فته»

خه‌سته: «هه‌س، هه‌س، دۆى ر [خ] «غلیظ»

خه‌ستاو: خه‌ست [خ] «غلیظ»

خه‌ست‌وخه‌ل: (۱) «خه‌سه‌س به‌له‌زه‌ت» (۲) «برى له‌سه‌ره‌وسى رو‌ر

مه‌ست» [خ] (۱) «غلیظ و پرمایه» (۲) «شش دانگ سس»

خه‌سته: (۱) «ماندو» (۲) «به‌خوش» (۳) «دۆى ده‌توره‌كه‌ر» [خ] (۱) «خسته»

(۲) «بیمار» (۳) «دوخ چكیده»

خه‌سته‌خانه: نه‌خوش‌خانه: (له‌ده‌ورى خه‌سته‌خا‌ه‌ى عېشعى نه‌و

سه‌ره‌وى كه‌واسه‌هه / له‌سه‌ره‌هه‌ر خه‌سه‌ه‌بى یا خو‌سه‌ه‌بى یا سه‌هه،

پاشه) «هه‌خوى» [خ] «پىرستن»

خه‌سته‌ك: ره‌نگى شىنى توخ، كه‌وه‌ى تارىك [خ] «كبود تیره»

خه سستی: بیر، خه سی، دژی تراوی، بهراییه ری شلی [خ] غلظت.

خه سولک: خه نالهی زل، تو بایی گه وده [خ] سید بزرگ.

خه سهرو: باوه بو پیاوان [خ] نام مردانه.

خه سهرو وائی: کو بهی بذر دل [خ] خم بررگ.

خه سسلک: گیاه که گولی زهردی هه به [خ] گیاهی با گنهی زرد رنگ.

خه سبله ت: ره وشت، خو، تکار [خ] روش، اسلوب.

خه سو: دایکی ژن و دایکی میزد [خ] خاش، مادر همسر.

خه سولک: گون دهره یه، خه ساس [خ] اخه کده.

خه سبه: خه سته [خ] نگا، خه سته.

خه سه خانه: خه سه خانه [خ] بیمارستان.

خه سی: خه سو، دالکی ژن و شو [خ] مادر همسر، خاش.

خه سیگ: خه سار، گون دهره یه [خ] اخته شده.

خه سیو: خه سیگ [خ] اخته شده.

خه سیس: ره زیل، جهوگ، رژه، چکووس، دهس فوجاوا [خ] خسیس.

خه ش: کمایه سی، غه یب: (رونیکه خه شتی تید، تبه، [خ] نقص، غش.

خه شخاش: خاشخاش [خ] تگ، خاشخاش.

خه شخاشلک: گولاله سوروی به وهران [خ] شقایق.

خه شیک نین: خه سکاند [خ] لیر بند.

خه شکیس: خه س [خ] لیر خوری.

خه شو: تیر و بزر، یلج، هه مهن [خ] پله، اشس.

خه شه: خه ورو، خه وانی لیمو [خ] جوال گرکین.

خه شیفک: هوز، جهوالی یه، سهری وهلام [خ] جوال بزرگ.

خه شیقولک: سهره ووزیری، خه سیک، سهره ووزیری [خ] شیب تند.

سراشیمی.

خه شیل: خوشیک [خ] گیاهی سب.

خه شیم: فیره کار نه کراو، ناشی، کار بهران [خ] ناشی.

خه ش: ۱. بهسی، سادار، ۲. خه، خه [خ] ۱۰ بهانی ۲. خوب.

خه ش: ۱. خه ووس، بوسس ۲. به ووی بول له دیره وده [خ] ۱. خهس.

۲. خه واده شده.

خه شاتن: ۱. دانه واندن، جهه مانه وده ۲. ده خه وکردن [خ] ۱. خو باتیدن.

۲. دو خوب کردن.

خه ش: خه قادن [خ] بگا، خه فاندن.

خه شتان: ۱. تومی به زهوی وشکوه کراو ۲. کراسی ناوری شم له بن.

ریوه: ۳. سهروکی گه مبه: ۴. جو ری کما: ۵. چاه ووزی دهره ت [خ]

۱. تخم پاشیده به زمین خه ش: ۲. کراغده، ۳. ناخدا، ۴. نوعی قبا.

سرداری ۵. بی فرصت بودن.

خه شگ: ۱. نوسنو، خه ووتو، خه وانی کروتو: ۲. جهه میروای به سهر.

ده ویدار کیش و [خ] ۱. خه ویده، به خواب رهه: ۲. به زمین خه واییده.

سهره.

خه ش: بوسس، بوسس [خ] خه وید.

خه ش: ۱. سو، خه فک، ۲. موه، موه که [خ] ۱. خه، ۲. کوبوس.

خه شتین: سارده یار که ساره ساسی بوی بید بچیس [خ] سهرمای پاییز که.

اخاره شست سهره.

خه فح: موه به، موه به، خه فده [خ] کباب.

خه فزان: ۱. قال گره وده: ۲. ز نایه ت دپارین [خ] ۱. فالگیر: ۲. عیب گو.

خه فک: ۱. تله، خه فک: ۲. نامر آن که له هه و جازدا [خ] ۱. تله ۲. براری.

خه فحس.

خه فک: خه فک [خ] رگ، خه فک.

خه فگه: ۱. چتی خه و، خه گهی بوسس: ۲. تهره [خ] ۱. خه و بگا:

۲. گودال مخصوص بگهداری میوه و برگ توتون.

خه قور: ۱. ناوی خوا: ۲. دوه بو پیاوان [خ] غفور، ۱. نام خه: ۲. ساسی.

بیری مردن.

خه قوک: نهو گایه ی له خه نی حوت، ده خه و [خ] گاوی که هنگام شحم.

می خورید.

خه قه: ۱. حانوی بین رو کایی: ۲. گره ناگری کز ۳. یشو لینی براو: ۴.

کوزانه ووی ناگر ۵. خنک وانی ۱. خانه کم نور: ۲. زیانه ضعیف اش:

۳. بی حرکت و تکان: ۴. خاموش شدن آتش ۵. خه شده.

خه قه ت: خم، که سهره کول، مبه ت، جهار [خ] غم.

خه قه تیار: دل کول، مبه ت یار، خه مبار [خ] غمگین.

خه قه تباری: خه مخوری [خ] آندوهناکی.

خه قه ت خواردن: خه مخرودن [خ] غصه خوردن.

خه قه گردن: ۱. کز گردنی گزی چرا: ۲. کز گردنی تینی سه ماوه:

۳. سولی سس ۱۴۰ برتی له یه تگ کردن ۵. خنک اندن [خ] ۱. کم.

کردن تعله چراغ: ۲. کم کردن سماور: ۳. بی حرکت ساحتن:

۴. کتابه، ز ساکب کردن: ۵. خه کردن.

خه قیاگه: لکی جهه میروای ژیر حاک کراو [خ] شاخه زیر خالک خه واییده.

و چو نه وده.

خه قیه: ژون گیر، خه وهرچین [خ] حیرچین.

خه ق: ۱. کوزی له بهرد بو ناوه ل: ۲. سه بگر بو شه: ۳. خه لک بهردم.

[خ] ۱. آغل سگی برای دام: ۲. سنگر: ۳. مردم.

خه ق: ناوده ست، سهر پشاه، مهوال [خ] استراح.

خه قلات: ۱. دیاری گه وده پیاوان: ۲. برتی له کف [خ] ۱. خه ق:

۲. گایه ار کفن.

خه قاتی: به حشراو، له لایه ن کم سیکه وده پیشکشی کراو [خ] پیشکشی.

خه قاس: ۱. دوی هاتگ: ۲. ررگار [خ] ۱. باقی ساند: ۲. رهایی یافته.

خه قاسی: روزگاری، نه جات [خ] رهائی.

خه قاهور: سکل، پول، یغن [خ] حگر.

خه قان: ۱. سه نگران: ۲. کوزی ناوه لان له ده شت: ۲. باوی دروگر له.

باله کایه تی: ۴. شکاسی نیسکی قاج وده ست [خ] ۱. سنگرها:

۲. آغل های بیابانی: ۳. نام دوه کده در گردسان: ۴. شکستن.

استخوان ساق و بازو.

خه قلو: زهکی سهر ناگر ترای، فرو [خ] غور متعقد شده به اثر.

خه راب.

خه قلتان: گورن توه حو، خه قلتانی حوس [خ] عره، الوده.

خه ملاندن: ۱) راز سده وه به خشل و جلگی جوان، چو ۱ کردن؛
۲) قهر ساندن [۱] ۱) راستن؛ ۲) بر آورد کردن.

خه ملاندی: خشل و جلی جوان ده بهر کراو رازاوه [۱] راسته

خه ملان: خه ملاندن [۱] بگا: خه ملان

خه ملاو: ۱) رازاوه، چو ۱ کراو؛ ۲) بهر آورد کراو [۱] ۱) راسته؛ ۲) بر آورد شده.

خه مل کردن: بهر ورد کردن، قهر ساندن [۱] ارزیایی کردن، تخمین ورن

خه مبی: جوان کراو رازاوه [۱] راسته.

خه مبین: خه ملان [۱] بگا: خه ملان

خه ملین: ۱) ر رتیره، جوانکمر؛ ۲) قهر سین، بهر آورد کمر [۱]
۱) آرایشگر؛ ۲) بر آورد کننده.

خه مینوک: رازنه وه [۱] آرایشگر

خه ملیو: خه ملاو [۱] بگا: خه ملاو

خه منک: خه مبر [۱] غمناک.

خه مو: ۱) به خه مو هه موکس؛ ۲) ناوه بو پیدوان [۱] ۱) شریک غم دیگران؛ ۲) اسم مردانه.

خه مو: بهزی تهم و چاو سبی و روش [۱] گوسفند رخسار سپید و سیاه

خه موش: پیده بگ، و سکوب [۱] خاموش، ساکت.

خه مه: خه مو [۱] بگا: خه مو

خه مه خوره: شاهو، خه مخوره. ساوه سینه اف بون.

خه مه گزو: خه مخوک، قم قموک، سهرمازه [۱] وزخ

خه میر: ههیر، ناردی له ناو کراوی شیلدر و بو نان [۱] خهیر

خه مین: مه پیدت باز، دل تهنگ [۱] غمگین.

خه ن: ۱) گهردن، مل، تهسو، نهوک؛ ۲) کهن، پیکه نین، گه نین، خه ن [۱]
۱) گردن؛ ۲) خه ن

خه نازیر: کوای زب که به مل دین [۱] خنازیر.

خه نازیل: خه نازیر [۱] خنازیر.

خه نان شکو: شکو، شکفتی [۱] شکفته، باز شده

خه ناوک: گهردن به تد، ملیونه، ملوانه، ملوانکه، گهر دانه [۱] گردن بند.

خه ناوک: خه ناوک [۱] گردن بند

خه نچوک: خه نچهر [۱] حنجر

خه نچهر: کیردی دیرزی خواری ده سکا دار که پیدوان ده بهر خوایی
را ده کهن [۱] حنجر

خه نچهر بازی: گمه به خه نچهر کردن [۱] خنجر بازی.

خه نچهر پاله: که نه ده سمه، میش خوره، مه نیکه پائی له خه نچهر تهکا [۱]
پرتده ای یا بالهائی شیه به خنجر

خه نچهر ده: در کوته، دار تهینه [۱] دار کوپ.

خه نچهر ده: خه نچهر ده [۱] دار کوپ.

خه نچهره: گیاه که وهک فاسر یاده چن که بوی هده [۱] گیاهی ست.

خه نچهره ده: حورن کوله، حسته کلویه که کدکی حواری دریزه [۱]
نوعی فله دمبند و کج.

خه نجه لیس: گیاه که به که ی ده حون [۱] گیاهی اسب که پیاره اش را

خه مان: ۱) زور کول و که سهر؛ ۲) خاله خه مه، مامه خه مه که سی ده خه می
هه موکس دایه؛ ۳) سوکه لهی ناوی ده حصان [۱] ۱) غم بسیار؛

۲) دسور و غم خور همگی؛ ۳) مخفف عهد الرحمن

خه ماوی: ۱) خه مبر، دل تهنگ؛ ۲) کاریان کاره ساتک که پیو خه مگین
ده کا [۱] ۱) دل تهنگ؛ ۲) مایه دنتگی.

خه مایا: خاه با [۱] درم اندم.

خه مایا: دل تهنگ، خه مگین [۱] غمگین.

خه متس: کربونی ناگر [۱] کم سو شدن اتش.

خه مچور: قه مچور، پوشاوه و سهرادهی مالاب بو ناغاوه ده ولاب [۱]
مابیات بر دام.

خه مخوان: ۱) دل تهنگ؛ ۲) که سی که خه م له پیو ده خوا، دسور [۱]
۱) غمگین؛ ۲) غمخواره.

خه مخور: خه مخوان [۱] بگا: خه مخوان

خه مخورک: قه لشی زه رین له بهر بی ناوی [۱] ترک خوردن زمین از
بی آبی

خه مخورک: خه مخورک، خه مروت حو دی مین از بی آبی.

خه مخوره: ۱) مشور خوره. سهر پهرستی دلسوز؛ ۲) شاهو، مه نیکه [۱]
۱) سر پرست دلسوز؛ ۲) پرنده پونیمار.

خه مخوری: ۱) خه مخوانی، دل تهنگ بو؛ ۲) سهر پهرستی کردی
دلسوز ته [۱] ۱) غصه خوردن؛ ۲) غم خوارگی

خه مخه موک: گولنی رهر شکوفه ی داری مینو [۱] شکوفه دوحب انگور.

خه مخه موک: خه مخه موک [۱] بگا: خه مخه موک.

خه مکر: کانی و شپایی له ناو به پاندا [۱] واحه

خه مکر: ۱) قولگی ناو تندا و ستاوا؛ ۲) کوبه ی زور زه لام [۱] ۱) گودال
آب؛ ۲) خم بزرگ.

خه مرون: ناوده نگی، وه روتکه [۱] غم زدا مونس.

خه مری: ۱) پهرچوکه، پهرچی سهر بول؛ ۲) نویل بیج، ته سی به تد [۱]
۱) رلف روی پشمانی؛ ۲) پشمانی بند.

خه مزه: ۱) تازی به چاوان؛ ۲) ناوی گوندیکه له شار بازیری کوردستان
[۱] ۱) غمز و نازا؛ ۲) نام ده کده ای در کوردستان.

خه مسار: گوی نه در به کار، خوله کار بویر [۱] لایالی در کار

خه مشه: ۱) گوی نه دران به کار، خو گئل کردن؛ ۲) شعری زد. [۱]
۱) همال؛ ۲) شرمگاه زن.

خه مشه بین: تورو دوکه لی زور د و ستاوا [۱] غید و دود تیره و راکد.

خه مشه سهری: ۱) کاری به ته مه لی، کاری تا به دل؛ ۲) ته مه لو
خو گئل کمر له کار [۱] ۱) انجام کار یا همال؛ ۲) بی رغبت به انجام

کار.

خه مگین: خه مروت باز، مه پیدت باز [۱] غمگین.

خه مل: ۱) خشن، زه بهر؛ ۲) رازانه وه؛ ۳) هرساندن، بهر آورد کردن [۱]
۱) ریزو؛ ۲) آرایش؛ ۳) بر آورد کردن.

خه مل: خه مل [۱] بگا: خه مل

خه ملان: ۱) رازانه وه؛ ۲) هرسان، بهر آورد [۱] ۱) آرایش؛ ۲) ارزیایی



د: له پېښ وشووه دېته بهمانای: ۱. ده، نه، نېشنه یې کرده ی نسبه و نه پنده- (دُحمه دینیم): ۲. پېښگری دسه دان، هان دان: (دُهنه): ۳. پېښگری دواندن په توره یی. (دُدهف ژمن پمده: ۱۴ جارجار زېده له پېښت دېت: دُتو: دو، په و پد: ۱) به عسوان پېښوید بهمانای: ۱. فعل مضارع: ۲. تشویق و تشجیع: ۳. خطاب عتاب آمیز: ۴. گهی بدون داشتن معنی مستقل.

د: له نېش وشه بهمانای: ۱. پمده حواز: (داکه وین، داهیان، داهیشتن) ۲. نوی، تازه. (همو دیک داهاتوه ساملی ده یلی): ۳. هه تا، هه یا: (دا بو خرم دیم هیچ مه که): ۴. ده یا، بلا: (دایزاسم جیه): ۵. مات، سره گهر دان: (داسا بسوم): ۶. تی، هو ی: (دا کاک پیرو ت وهره): ۷. مه که، واه که: (داده نگ یا گویمان لی یی): ۸. پېښگری خواستی (دایمده په، داوهره): ۹. وشه ی هان دای (داده ی زامه ووس، ۱۰. وشه ی ریز لی ی کچی شو نه کردو: (داسریم): ۱۱. پمده یا، به خشی (ثانی دایمسم): ۱۲. عیلاجی به خوشین: (خضر یکی داو ده رمام): ۱۳. هاوارر شکایم: (دا لده سب ناغای رالم): له پاش رنه بهمانای: ۱۴. بیدان: (له منی دا): ۱۵. ده قرایه تی: (ثم جه وانه چی نی دا پاره ها له کسده): ۱۶. بهمانای د یکه دی پېښوید به معنی: ۱. فرو، هرود: ۲. بو، نازه: ۳. تا: ۴. بگدر: ۵. سرگردن ۶. آهای: ۷. نکس: ۸. خواستی و تقاضا کردن: ۹. حرف تشویق و تسجیع: ۱۰. کلمه حترام به دوشیرگان: ۱۱. به معنی به خشین: ۱۲. مدارا، مصالحه: ۱۳. ددو شکایت: یسوند به معنای: ۱۴. رد، مضروب کردن: ۱۵. ظرفیت: ۱۶. مُستقل به معنی مادر

دانه نیم: واحه ساونه گم: چتین فکر می کنم

دانه خستین: کرد به یاو: متداون کردن.

دانه پستان: ۱. رویشتن: ۲. له نه بوچی کردن ۳. به مشدر بر نشووه: ۴. بوی گردی یکی دارا: ۵. دست پیدامانین: ۱. قرو هشتن: ۲. ابداع کردن: ۳. با آوه بریدن. ۴. کوپه کردن شاخه دوحب: ۵. دست بر چپزی مالیدن.

داب: ۱. عادت، رسم: ۲. تپیده از موی دم اسب.

داب: نه گهر خو ی دهینا یوه: گر خم می شد

دایارا: له سمروا هاته خوا. (جیوه دایارا): هروریخت.

دایاران: ۱. پمده و حواره لرزان: ۲. له هه مولاوه بو هاتی: (هه رگوتم تری مشتمری دایاران): ۱. فروریختن: ۲. گرد آمدن بر چیزی

دایارانندن: هه رزانندن له سمروهوه بو خوا: فروریختن

دایار نن: دایارانندن هروریختن.

دایارین: دایاران نگا. دایارن

دایارین کدسو به مده و حو: هه رده بره اف هه و بره

دایش به سوب گهران: دجو سمروه و رجهوه: بره هس. حسحو

دایر کدب، دایر لک با حه (مده و کده دایر دایر): قطعه قطعه

دایرین مایو ی لک حیانو ی: هم حه سد

دایر نی مده کو به رنی مده و کده دایر: مده و کده دایر

دایرینستن: شالا و برندن: حمله ی بر

دایرینسکان: په لاما ز برندن پور رانندن: هجوم به قصد ریودن.

دایرینسکین: دایرینسکان هجوم به قصد ریودن چیری

دایرینسکین: ۱. جیا کردنه ووی کده له زور: ۲. به زور گوبن و برندن

۱. جند کردن جره از کل: ۲. اشغال کردن.

دایرین: ۱. دایر کردن: ۲. بریندار بو ی به موی بوند بونی پند له نه ند

۳. له نه کردنی دار به چه قو: ۱. جدا کردن جزء از کل: ۲. زخمی شدن توسط طاب یا ریسمان: ۳. اثر گذشتن بر چوب یا کار.

دایرین: چه هاندی ریشه و نه مام: کاشتن ریشه و نهال

دایو: هاته سمروه ستان، خو ی چه مانده ووه: خم شد

دایو: چه مینه ویه که ده ست بگنه سفر زهین: خم شمس و دست بر زمین نهادن.

دایه: ۱. به چه مینه ویه: کوپه ووه: ۲. عادت وایه. ری و شویته: ۱. خم شرا: ۲. عادت خمین است

د اها چين: د رياسې [] لگا، د رياسې.

د اېډ چمن: داسې چې [ن] ننگا: د پياړ

د بېاليس ۱، د لاوتين ۲) به تموک چکانس (۱) نصيبه کردن: ۲)

د پېچران ۱، د دې وگه - د کور (۱) د پيچان - د واديچران،
(۲) لسمه روه يوخواو دوان (۱) باز شمين چشم و دهان؟ (۳) از بالا
په پيچان ياره شلن.

د پېچراندن: ١) داچه هاندني دهم وره ق کړدني چاؤ: ٢) لاسه پوځوار وړاندې ٣) باز کړدو چشم ودهاى: ٤) از بالا پمپيښ ياره کړدو

دایچرین: دایچراندن □ سگا. دایچراندن
دایرسکان: دایرزین □ بدبیزی هجوم برین.

دایروز قمان: روت بونه‌وی لکه‌د رمان هیشو له‌گه‌لاو ده‌نک (اب) نجیب
سنن از برگ ویر.

دایروز قاننن: روت کردیوهی لک یان هیتو نه گه لار ده تک [ن] لحت
کردن دوخت ز برک و بر.

دایروزقانس دایروزقانس [۱۰] دایروزقانس
دایروزقانس: دایروزقانس [۱۱] دایروزقانس

دایره و رقیب: دایره و زمان نگا، دایره و زمان
دایره و مکان: دایره و نگا، دایره و زمان.

دایز و سکاکنس دایز و سه [ف] نگا؛ دایز و رقاندن.
دایز و سکاکنس؛ دایز و رقان [ف] نگا؛ دایز و زدن.

دایزان: بلا بوتیموی شتی وردی پاشیدن و پر افنده شدن.
دایزان: بهر دوزیر رستمی شتی وردی پاشیدن

دایسگان: ۱) به کزی کر وشمه کردن؛ ۲) فس حواردنی مریشک بو
که لمشیر، دانسیان (۱۱) کفر کردن؛ ۲) حالت نشستن مُر ع در سبیل

د پښکيان: داسکاي (پ) نگا، داسکاي

د بسان داپسکان [۱] نځا: داپسکان،
د پلانن: داپالين [۲] نځا: داپلن

دابلوچون د سوحان ای سوچس و سیمه یی سوچ

دابلو خاتون، مو ندي پسيب [ف] پو سب مو راسد
دابلو خاتون پسيب [ف] مو ندي پسيب [ف] پو سب مو راسد

دابلوچين، د بلوچان خا سوختی و از پين رفتی یوست
دابلوچو دابلوچار خا یوست انداخته از سوختگی.

د پلوسنې - د رکاری گردني خوښه له سوره كه [ا] گنگ ت .

د اېلو سټون راتلونکي داسه دي چې داسه دي
د اېلو سټون راتلونکي داسه دي چې داسه دي

دایلو سکون: دایر و زقان [نک: رپر، فاب
دایلو سکون: دایلو سکون، دایر و زقان [نک: درو، فار

د اېلوسکيان: روتره يوئي لک بان هيشو له گه لاو ددنگ **لخت** شمن

دایمزران: هه‌لمه‌ت، هه‌یرشی توند [ف] هجوم سریع
دایمزراندن: هه‌لمه‌ت بردن به‌وله هه‌والان [ف] قبل از بقیه یورش بردن

دایمترین دایمزان (۱۰) یورش.
دایم: یهروژنه دایمترین: (نعم هه‌لیمز دایمژوت له‌جیه؟) (۱۱) بایی

پرمش
دایکرین، دسیر سو، ی هاسدو، رت مده سده

دانه‌زین، توده سوار دیمیه حوا. ف زیادہ کُسته
دانه‌سمن ۱ قاب نردن، سده سمن. سده ددان ۲ قاب سده سمن.

(۳) چه یوان له سال راگرتن پو څه لخوا یو: (۴) تیر و نامور سیمو می

گاخستن و ناماده می جوئد یون ۱ (چوتہ کدم دایہست) {۱۱} محکم
ست : ۲) اقامتہ نما کردہ ۳) نگہداری حیوان و فریہ کردن آ :



(۴) مہیا کر دے ایزار سحہ
دایہ ستہ: جدیوای نہ مال راگیر او بو قہلمو یون [حیوان بر واری]

دایه‌ش بهش کردن، بهش بهش کردن ☐ تعسیم.

دایه‌ش دایه‌ش: بازجه بازجه، حیاحیا ☐ شمر حجه شمر حجه

دابهش پون: جوتی جوتی و بهش بهش یون [۱] قطعه قطعه شدن.
دابهش گراو: بازجه به به کر او [۲] سرجه سرجه بشه.

دایه‌ش کردن: بهش کردن **ف** تفهیم کردن،
دایه‌ش گهر: گهری که سستی بهش بهش ده کا **ف** تو به کسبه

دایه شمین: دایه‌ش کردی  توریج.
دایه شمین: دایه شیمی  تو شیم.

دایه لاندن: قوت دادن، قوت دادن [بی] بعید کردن و دادن.
دایه لیس: دایه لاندن [بی] نگاه داشتن.

دایره دایره که سی نه بارد س ده حل به هسنگ ولجیر دا ده کا [۱]

داسپېژان بېرسې [۱۰] بېرسې
داسپېژان: ۱۰۰ + [۱۱] بېرسې

داسید ستر د د دهک میزنگ [۱] سوراخ سوراخ.
دایسرای به میزنگ میزرو [۱] بیخه.

دایژد: فرم ده سرس (نایه داسره سو) این بسجه کی
داسره سو: سرس این سسته


دایمی: ۱) خومال پیچہ میبین: ۲) ٹوکرہ گرتو، ہیدی، داسہ کٹان، کار
نیک ہانو: ۳) حاترجہ: ۴) نارام، ہن کیشہ □ ۵) حود را حم کنہ!

۱۲) ارم، قراوه (۳) خاطر جمع: (۴) من و امان.
دایس کردن سن هیماں (۱) فراهم آوردن.

د ادبیاتی: تاریخی، ہیمایہ تی [۱] آواشی
د ادب: ادب [۱] عبادہ،

دایاج: کسی بہ طور بان یدتیج شتی لہ سہروہ بدروخوار دہ بری
(دارو کنی دایاجی) (فہم کسی کہ ہا ثیر یا تیفر جیزی را اژ بالا ہدیین

قطع کند.

د پاچه ر: دایام  ننگ: دایام

شاخه یا حوشه زبرگ و دانه.
 دابلوسمین: دابلوسان [۱] بگا، دابلوسان
 داپوش: سهرپوش دانر [۱] سهرپوش گدو.
 داپوشان: ۱) برتی له ته و او کړدنی خنو: ۲) وه شارتن به هوۍ سهرپوش:
 ۳) و سۍ سوړو بهینی هه نیک [۱] ۱) کتایه و تمام کردن کار
 ساختمان: ۲) و ۳) سهرپوش گداشتن.
 داپوشاندن: داپوشان [۱] بگا، د پوتی.
 داپوشنی: داپوشان [۱] بگا، د پوسن.
 داپوشراو: وشارتو به هوۍ سهرپوشه [۱] پوشیده.
 داپوشهر: کسۍ که د ده پوتی [۱] بوسانده.
 داپوشمین: داپوشان [۱] بگا، داپوشان.
 داپهچ: قوت دور [۱] بعتده.
 داپهچین: قوت دان [۱] بلعین.
 داپهچین: قوت جون [۱] فروشدن در گلو.
 داپهز: ۱) بزونه وه بهچ لاکۍ: ۲) چاونه ترسیدن له کار [۱] ۱) حرکت
 باشاط: ۲) قدم
 داپهزاندن: ناو له سهره وه هلد شتن [۱] بپاشیدن از بالا
 داپهزرتین: هل پهرتاوتن، هه لپاچینی لک و پوی دار [۱] هرس درج
 داپهزین: سهره وه زیر بله چون [۱] باشتاب فرو آمدن.
 داپهین: هه پهرتاوتن [۱] هرس درخت.
 ۱) بیج شته کړدن، تودیسمن، جهزه بایه [۱] محکم پسین و گره زدن.
 داپهچانسن: ۱) د بیج: ۲) ریچه کدان، پرخو دان و زار فسادن [۱]
 ۱) محکم بستن و گره زدن: ۲) با فشار به حلو راندان.
 داپهچانن: د پهچانن [۱] بگا، داپهچاندن.
 داپهچین: داپهچان، داپهچاندن [۱] بگا، داپهچاندن.
 داپهز: تکت، داپکی دایک و باب، نه به، نه نی [۱] مادریزوک.
 داپهزک: داپهز [۱] مادریزوک.
 داپهزوشک: ۱) جالجالوکه، ککنه موشان: ۲) پیرایشوکه، جانته وریکی
 بوری چکو له به، داپهزوک [۱] ۱) عتکبوت: ۲) خرخاکی.
 داپهزوک: پورایشوکه، پیرایشوکه، جانته وریکی بوری حرکت له په گل
 له سهر کونه کی هه لپاچا خرخاکی.
 داپهزه: داپهز [۱] مادریزوک.
 دات: ۱) کرده ی رپرو له دان، بهشتین: ۲) پرسپاری دان پو راپردو
 (ناخوری دات پښ: ۱) ۱) حاضی مطلق از فعل د دن دوم شخص
 مفرد: ۲) اباد دی؟
 داتاش: ماشهر [۱] مراشده.
 داتاشان: تاشران له سهره وه بوخوار [۱] از بالا به پایین تر شیدن.
 داتاشین: ناشین به سهره وه بوخوار [۱] از بالا به پایین مراشین.
 داترو سکن: راجه نین له ترسان [۱] بکه خوردن.
 داترو سکن: راجه ناندن [۱] شکه کردن.
 داترو سکیان: داترو سکان [۱] بکه خوردن
 داتسینان: داهاتون نژیک به روخان: (نه و دیو اړه داتسیناگه) [۱] کچ شدن

نزدک به افتادن.
 داتسین: داتسین [۱] بگا، داتسین.
 داتکن: دلو په دلو په هتته خوار [۱] چکیدن.
 داتکندن: بدلوب رواندن سهره وه خوار [۱] چکاندن.
 داتکنن: داتکاندن [۱] چکانیدن.
 داتنیشن: جرحواردن له سهره وه بوخوار [۱] شکافن از بالا به پایین.
 داتنیشناندن: به سهره وه بوخوار دراندن، قهلاشتن [۱] ر بالا تا پایین
 شکافن و دریدن.
 داتنیشنن: داتنیشن [۱] بگا، داتنیشن.
 داتنیشو: دز و له سهره وه بوخوار [۱] از بالا تا پایین شکافته
 داتنیشوگ: داتنیشو [۱] بگا، دتیشو
 داتنیشین: دتیشو [۱] شکافن از بالا تا پایین.
 داترواردن: هرس، هرس، به هره گرتن [۱] اسهال گرفتن.
 داترووسکن: داترووسک [۱] شکه شدن.
 داترووسکنن: داترووسک [۱] شکه کردن
 داتولان: تولانه وه [۱] بگا، تولانه وه
 داتولان: له بهر به چوگ له کولان [۱] ارشدت پختن له شده.
 داتولین: حالته داتولان [۱] له شدن زیاد پختن
 داتهپان: ۱) قوپای سهریان: ۲) کوتا وه به پیل و هرجی [۱] ۱) فرو
 رفتن بام: ۲) کوبیدن با بیل و...
 داتهپار: ۱) زهوی و گنی قویا: ۲) کوتیر و [۱] ۱) رسین و بام هرورفته
 ۲) کوسه شده.
 داتهپکین: هه [۱] بگا، داتهپان.
 داتهپین: داتهپان [۱] بگا، داتهپان.
 داتهقان: به به له پیل داپهزان [۱] باعجله بیختن.
 داتهقاندن: داپهزنی به به له پیل [۱] باشتاب بیختن.
 داتهکان: ۱) سهره وه و راوه شان: ۲) برتی له والا بوی ده قری و ده
 کیسه و چه و له به هوۍ راوه شانندن [۱] ۱) تکاندن: ۲) کنانه از خالی
 شدن محتوی کیسه به دلیل تکاندن
 داته کاندن: ۱) به سهره وه بوخوار و راوه شانندن: ۲) برتی له هیچ تید
 به هشتن [۱] ۱) فروتگندن: ۲) کتایه ز خالی کردن کیسه بوسیده
 بکین
 داته کاس: داته کاس [۱] بگا، داته کاس.
 داته کاو: راوه شاوله سهره وه بوخوار [۱] فروتگانیسه.
 داته کیان: داته کان [۱] بگا، داته کان
 داته کی: داته کاو [۱] فروتگانیسه.
 داته کین: داته کان [۱] بگا، داته کان.
 داته کیو: داته کار [۱] بگا، داته کاو
 داته مریاگ: داهر کاو، بی ده نگو نارام دانیشتو [۱] آرام و ساکت نشسته.
 داته مریان: داسه گان، داهر گان، هه دان [۱] آرام و ساکت نشستن.
 داته مین: خه ماری، مینه تیاری [۱] بدو هانگی.
 داجوین: بزونه وه، حمره کت کردن [۱] چشیدن.

داچندن ۱ به بهره‌دهنده تیر ۱۲ از یکم به سه روز ۱۳
 ۱۴ بحور من سینه ۲۰ رد بر روغن تخته ریختن.
 داچزان چران، نه‌ندام به‌ویکه‌وتی ناگر سوتان ۱۵ سوختن بدن از تماس مستقیم با آتش.
 داچزاندن، داخ به نه‌ندامی له‌شده نان ۱۶ سوزاندن.
 داچکاندن، هه‌لواسین، دابه‌قاندن ۱۷ آویختن.
 داچله‌کان: راجله‌کین له‌ترسان یان له‌به‌پیری سمه‌ره ۱۸ یکه‌خوردن
 داچله‌کاید: به‌هوی داچله‌کان ۱۹ شکه‌کردن.
 داچندکاس: چاه ۲۰ آه ۲۱
 داچله‌کاو: به‌دزاق، اما ده‌کاو له‌رزو له‌ترسان یان له‌به‌پیری سمه‌ره و سمه‌ره و باخوش ۲۲ شکه‌شده.
 داچله‌کیاگ: داچله‌کاو ۲۳ شکه‌شده.
 داچله‌کین: داچله‌کان ۲۴ یکه‌خوردن.
 داچله‌کین: داچله‌کان، داچله‌کین ۲۵ یکه‌خوردن.
 داچله‌کیو: دچله‌کاو ۲۶ شکه‌شده.
 داچله‌کزی: توری تور پیوه‌کراو ۲۷ رئیس بزرگ باشد.
 داچنراو: داچاو ۲۸ زمین پدر باشد.
 داچمین: ریزکردنی شست به‌به‌بیش یک‌هوه به‌ریختن و پیک، له‌سدر به‌ک
 ۲۹ دوری و فانه‌کن له‌سدر سمه‌ره داچنه، کتیبه‌کان له‌سدر رفه
 داچنه ۱۰ پهلوی هم چیدن و مرتب کردن.
 داچور ۱: ۱۱ هانه‌حواری ناوی گم له‌سهره و زهره: ۲ خه‌لاس بوی
 نو به‌ده‌را ۱۲ چکین: ۲ خشکین ب چشمه و.
 داچوزاندن: به‌تال کردنی ناو ۱۳ خشک‌نیدن آب.
 داچورن: داچورن ۱۴ خشک‌نیدن
 داچورن: داچورن ۱۵ نگا: داچورن.
 داچورن: داچورن ۱۶ نگا: داچورن.
 داچورن ۱: بوی بون و قویان: (سمه‌ریا که داچوه، هم‌یرده که داچوه) ۱۷ فرورفتن.
 داچه‌قان: ۱۸ نه‌کرنی ده‌ف... (ده‌می داچه‌قاند: ۲) تیراچون:
 (دک به‌یاما داچه‌قی: ۳) به‌روید: چون (داره که له‌هوز داچه‌قی) ۱۹
 ۱۹ بارکردن ده‌ف و: ۲۰ خلین: ۲۱ هروشدن در زمین،
 داچه‌قاندن: کرده‌ی داچه‌قان ۲۲ نگا: داچه‌قان.
 داچه‌قان: داچه‌قاندن ۲۳ نگا: داچه‌قان.
 داچه‌قار: به‌کاری داچه‌قان صیغه‌مفعولی از مصدر «داچه‌قان».
 داچه‌قیانگ: داچه‌قار صیغه‌مفعولی از مصدر «داچه‌قان».
 داچه‌قیو: داچه‌قار ۲۴ نگا: داچه‌قار
 داچه‌قین: داچه‌قار ۲۵ نگا: داچه‌قان.
 داچه‌قیس: به‌بوی ۲۶ صیغه‌فاعلی از مصدر «داچه‌قان».
 داچه‌کس: سبب بون و مل‌کزیون ۲۷ افسردگی و پژمردگی
 داچه‌کاو: میس هدلگه‌راو، مل‌داخستو به‌کزیان ۲۸ افسرده و پژمرده.
 داچه‌کس: داچه‌کان ۲۹ ضعف و افسردگی.
 داچه‌لاندن: له‌قاندن، به‌روزی هه‌لواسین ۳۰ ورده‌سوزان و خشک

داچه‌ندراو: ره‌ویی تور پیوه‌کراو ۳۱ و میس به‌سبب سده
 داچه‌ندراو: داچه‌ندراو ۳۲ زمین پدر باشد.
 داچه‌ندن: به‌سبب سده ۳۳ این به‌سبب
 داچه‌ندن: داچه‌ندن ۳۴ پذیرا نشانی.
 داچه‌نده‌چن: هشنه‌مدلی، جدقه‌سه‌له، وسکوب به ۳۵ خاموش
 داچه‌ندن: بانی ۳۶ بگدار بر ویم
 داچه‌ندن: به‌سبب سده ۳۷ و ۳۸
 داچه‌ندن: به‌سبب سده ۳۹ و ۴۰
 داچه‌ندن: به‌سبب سده ۴۱ و ۴۲
 داچه‌ندن: به‌سبب سده ۴۳ و ۴۴
 داچه‌ندن: به‌سبب سده ۴۵ و ۴۶
 داچه‌ندن: به‌سبب سده ۴۷ و ۴۸
 داچه‌ندن: به‌سبب سده ۴۹ و ۵۰
 داچه‌ندن: به‌سبب سده ۵۱ و ۵۲
 داچه‌ندن: به‌سبب سده ۵۳ و ۵۴
 داچه‌ندن: به‌سبب سده ۵۵ و ۵۶
 داچه‌ندن: به‌سبب سده ۵۷ و ۵۸
 داچه‌ندن: به‌سبب سده ۵۹ و ۶۰
 داچه‌ندن: به‌سبب سده ۶۱ و ۶۲
 داچه‌ندن: به‌سبب سده ۶۳ و ۶۴
 داچه‌ندن: به‌سبب سده ۶۵ و ۶۶
 داچه‌ندن: به‌سبب سده ۶۷ و ۶۸
 داچه‌ندن: به‌سبب سده ۶۹ و ۷۰
 داچه‌ندن: به‌سبب سده ۷۱ و ۷۲
 داچه‌ندن: به‌سبب سده ۷۳ و ۷۴
 داچه‌ندن: به‌سبب سده ۷۵ و ۷۶
 داچه‌ندن: به‌سبب سده ۷۷ و ۷۸
 داچه‌ندن: به‌سبب سده ۷۹ و ۸۰
 داچه‌ندن: به‌سبب سده ۸۱ و ۸۲
 داچه‌ندن: به‌سبب سده ۸۳ و ۸۴
 داچه‌ندن: به‌سبب سده ۸۵ و ۸۶
 داچه‌ندن: به‌سبب سده ۸۷ و ۸۸
 داچه‌ندن: به‌سبب سده ۸۹ و ۹۰
 داچه‌ندن: به‌سبب سده ۹۱ و ۹۲
 داچه‌ندن: به‌سبب سده ۹۳ و ۹۴
 داچه‌ندن: به‌سبب سده ۹۵ و ۹۶
 داچه‌ندن: به‌سبب سده ۹۷ و ۹۸
 داچه‌ندن: به‌سبب سده ۹۹ و ۱۰۰

دادوشین

(سهرمه شق دادان)؛ ۴) سهره نا دامه زرائندن، (تو گوره و به کم بو داده تا بیچشم)؛ ۵) کون و که لئین به سوپه سور گرتی (دیوره کم داداوه)؛ ۶) دهس پیکردنی بارش؛ (باران دایدا)؛ ۷) دلا اندن (نم کو به تار دانهوا، گز نه که دای د وه)؛ ۸) بهردانهوی بهرده؛ ۹) داخسسی ده رگو په بهیره؛ ۱۰) دهست له سهره وی بان، (ههر دوک دهستی داد پو)؛ ۱۱) ترانشین قسم؛ ۱۲) تعلیم؛ ۱۳) نشان د دن؛ ۱۴) گره های اول بافتنی؛ ۱۵) ترمیم سورخ و خرابی دیور یا گل؛ ۱۶) شروع بارندگی؛ ۱۷) نشست کردن؛ ۱۸) اند حتن برده؛ ۱۹) بستن دوو بهیره؛ ۲۰) دسه بر زمین بهدن

دادانهوه؛ ۱) بهردانهوی بهرده؛ ۲) کون و که لئین به سور گرتن؛ ۳) اند حتن برده؛ ۴) گرفتن سورخ دیور یا گل

د دهره؛ گنی کار، شکایت که د؛ سناکی، دادخواه.

دادبرسی؛ فریادرس، که سی به هواری سیاه ده گو له شکایه بی ده برسی

د؛ کسی که به شکایات دیگران می رسد،

دادپهروهر؛ خاوه دده، عادل؛ دادپرور

دادخوا؛ دادبر؛ دادخواه

دادخواه؛ دادپر؛ دادخواه

دادخوازی؛ گنی کردن، شکایت کردن؛ ددخواهی

دادخواپی، دادخوازی؛ دادخواهی

دادن؛ زور دایو (کراسه کهی د دری، پاره،

دادزان، دوز له باری برنو بهوه؛ پاره شدن حرلی

دادزوا؛ دانلشواو؛ پاره شده از طول،

دادزدادر؛ ۱) لهجه ندحبه، دزو، شورو؛ ۲) لهت بهت یونی زهوی له بهر نوی تاود شس؛ ۳) پاره پاره شده؛ ۴) ریمی قطعه قطعه شده توسطه

۱

دادروئ، دوش به سهره کنده روئ؛ (لهجکی کهر کهی بو د دروم، نه م

په بهیم بو دادروئ؛ بهم دوشن

دادروس؛ هانا هر باره س؛ فریادرس.

دادریاگه؛ دادروا؛ ناره شمه طولی،

دادزین؛ کاری د دزن؛ دریدن، پاره کردن،

دادک؛ دیک؛ دایک؛ مدر،

داوگ؛ مه حکمه، جیگه کی شکات کردن؛ دگاه،

دادگه؛ ددگ؛ دادگاه

دادگه؛ د دهره وهر؛ دادگر، عادل،

دادگیز؛ دادگه؛ ددگر،

داو و بهت؛ مامله، سود، گرین و فروسین؛ معامله،

دادو بی داد؛ هارار به دهست یا حه می کهر؛ د و بیداد،

دادورار؛ د دروئ؛ بهم دوشن،

دادورائن؛ دادروئ؛ بهم دوشن

دادوش؛ ۱) شیردوش؛ ۲) برینی له که سی که به گزی دوسته و بههره ده با

د؛ شیردوش؛ ۲) دوست دغل

دادوشین؛ ۱) دوشین تا تا حر دلوب؛ ۲) برینی له بههره بردنی ناره وی

(۳) برنسی له ره بودان و ریان لیدل [۱] د غ گداری؛ (۲) نفسیدن
روغن (۳) کښه در هرس د دن
داخگه حکمی د خ گردی مالیت [۱] مکان داغ گذری
داخل؛ ژوره، ماوه، باوه، داخل
داخه [۱] د خ گردی مالیت [۱] مکان داغ گذری
داخ له دل؛ ژوره له روډون [۱] عصبانی و دریش.
داخم؛ حریف، مخای [۱] دریغا، اوسوس.
داخه [۱] د خ گردی مالیت [۱] مکان داغ گذری
داخو؛ بیا نو، بیا نو [۱]
داخو؛ داخو؟ آیا؟
داخواز؛ (۱) نیوسې، پته ویسې؛ (۲) داواکار، خو زه [۱] مورد نیاز؛
(۲) بیرینه.
داخوازی؛ پیوستی [۱] مورد نیاز یودی.
داخواستن؛ خوشتن، ویسې [۱] طلبیدن،
داخو دوختن؛ خمدوخه هبت، دردومه نهب، کوټو کهسر [۱] غم و غصه
داخوده رد؛ د خو دوختن [۱] غم و غصه.
داخوران؛ ورده رده، کم، بوټه ودی که تبدال له دم لاویان کم کردنی
بی دیور [۱] تحلیل رفتن.
داخورپان؛ داخرپان [۱] بکه خوردن.
داخور باندن؛ بندنی [۱] بستن، بسته بندی
داخوربان [۱] د خوربان [۱] د خوربان [۱]
داخورین؛ (۱) تن خورین؛ (۲) به خو هله گوټ [۱] هلب زند
(۲) لای زند.
داخورین؛ هاته خوار له سواری، دایرین، دوزین [۱]
داخواستن؛ داخوزین [۱] بیاده شدن
داخوم؛ داخو؟ یا
داخیوان؛ توسراوی سوان و روتونین بو حدك [۱] میاينه.
داخه؛ (۱) هرمان به داخستن؛ (۲) گهرمه [۱] مر په «داخستن»؛ (۳) گرم
داخه؛ که سی کدی داخستن ده کال [۱] صفت فاعلی «داحسن».
داخه کم؛ به داخه وه، حقیقی [۱] مأسفاله.
داخی؛ داخانم؛ روز به داخه وه، حریف و محابین (تیمه ونما نیوه سادات
معاشقان نابین / داخی داخانم حبیبی چو له نیوه شیان بزی)
داخی گرانه؛ حی - حجابات، حجابات
داد؛ (۱) هاراز؛ (۲) جوکمی ره وا، عدالت [۱] مفاد، فریاد؛ (۲) عدالت.
دادا؛ (۱) وشعی ریزلی بان بو دایک؛ (۲) ناپهن، ژنی بیرى سهرمسپی
بیره ژوب چهرنگ [۱] کلمه خطاب احترام میز به صادر
(۲) بیرون
دادان؛ (۱) ناشی قلمه؛ (۲) فیر کردن؛ (دهرس دادان)؛ (۳) شان دادن.

دوستی گزی کار [۱] ن قطره آخر دوشیدن؛ ۲) کسایه از سوه
استفاده دغل دوستان.

داد و فوغان؛ د دواوار، همدو هوربا [۱] هر یاد و فغان

داد و گ. تایه، دایه [۱] د یه

داد و د: نهوی بهشکا بهتان دهگ [۱] قاضی

داده؛ ۱) ممرمان به «دادان»؛ ۲) خوشکی گه و ره؛ ۳) داسک، د یک [۱]

۱) فعل مر از مصدر «دادن»؛ ۲) خواهر بزرگتر؛ ۳) مادر.

داده‌نگ: فرمان به پنده‌نگ یون. (داده‌نگ بزاین چپوه) [۱] ساک
شو.

داده‌ی: ۱) نابرامن چون؛ ۲) خوشکی گه و ره ی تهو؛ ۳) دایکی نهو؛

۴) وشه‌ی هابه‌دان؛ (داده‌ی کورگس راکن) [۱] ۱) بگدار پیسم؛

۲) خواهر بزرگتر او؛ ۳) مادر او؛ ۴) کلمه تشعبع.

دادی: ۱) دایه، دایه [۱] د ده

دادیران: داس د هس منال بهسره‌ده‌سته‌وه گرم بوزیدن [۱]

سرب کتبه رجه

دادیلک: وشه‌ی دواندن خوشکی چکوله [۱] کلمه بوزش خواهر
کوچکتر.

دار؛ ۱) درخت؛ (دارسی، دارگوین)؛ ۲) چنو؛ (دار ده‌سب)؛

۳) فله‌شکری، تیرنگ؛ ۴) قه‌ناره (داری تبعدام)؛ ۵) ربه‌ی خوی

پتون؛ (داری خوی به‌چه‌ند؟)؛ ۶) سامن، مان، دارایی؛ (دارونه‌دارم

نه‌وه‌تسه‌سو)؛ ۷) پاشگری به‌ونه؛ خاوه‌ن؛ (خیزان دار، مژدان) [۱]

۱) درج ۲) خوب؛ ۳) هیزم؛ ۴) دار اعداد؛ ۵) پهمانه نمک فروش؛

۶) ثروت، دارایی؛ ۷) پسوند به‌معنی صاحب، خداوند.

دارا؛ ۱) ده‌وله‌مه‌ید، برده، زه‌گین؛ ۲) جوړی دهرمایی چاونه؛

۳) جوړی کوسال؛ ۴) باوی پساته [۱] ۱) ثروتمند؛ ۲) از دروهای

چشم؛ ۳) نوعی پارچه؛ ۴) اسمی مردانه

دارازه‌ش: دایکی لیره‌واره‌و زور ته‌ستور بلند ده‌پن [۱] درجی است

حکمی

داراش: دال [۱] د لاجو

داراغون: گوسدیک کوردستان به‌عسی ویرایی کرد [۱] روستایی در

کردستان که به وسیله بعضیا ویران شد.

دارانه‌وه: برانه‌وه، دل به‌خوچون، له‌سهرخوچون غش کردن

دارایی؛ ۱) کولوانه له‌پارچه‌ی دار؛ ۲) کارگیری باج‌ساندن [۱] ۱)

چارقه؛ ۲) اداره‌ی دارایی.

دارپاز: به‌افبار په‌له‌هون [۱] بیدبار

دارپازه: دایه‌ست، تابوت [۱] تابوت.

دارپز: ۱) دزنده‌ی چکوله‌به‌تیره‌ی پشیل؛ ۲) که‌سی که به یور

دار و درو [۱] ۱) دزنده‌ی دزده‌ساز ۲) هیزم‌خیز

داروکردن: برسم به‌سوز و بونه‌ی سادنه‌وه قه‌تسه رانفاد

رفس

دارپه‌س: ۱) قایم‌میتو؛ ۲) تابوتی مردو گویند به‌وه؛ ۳) دارلیکدن بو

سیمان تن کردن [۱] ۱) دارپست ناک؛ ۲) تابوت؛ ۳) درپست بنایی.

دارپه‌ست: دارپس [۱] بگا؛ د ربه.

دارپه‌سر: ناری سنی گوسدی کوردستانه که

پانام سه روسا در کردستان.

د ربه‌ند: دارلیکدانی چیمه‌توکاری [۱] دارپست بایی.

دارپه‌سده‌خوس: روحی درن ته‌هوحده‌ی ساجه‌س به‌ده‌ری

رده‌ن [۱] ۱) سینه‌ی که به‌ر سینه‌س در سه

د ربه‌نک: اوه‌په‌ن، دار که‌سگان [۱] درخت به.

د رسر: د ری ربه‌ل کراوی بیوان دوشو ووته دوشرو له‌کائی

مهردوشین دا [۱] چوب فاصل میان گوسمه‌ن دوشنده و نادوشیده

هنگام درشیدن گنه.

د رپیره: د رپیر [۱] بگا، دارپیر

د رپاج: نه‌رداس، نه‌ورداس [۱] دهره.

د رپشکیتف: بای واده‌ی بزیگ به‌هر [۱] سراغز باد بهاری.

د رپوچ: داری پیری گه‌ده‌ل [۱] درخت در پیری پوسیده

د رتاش: نه‌دو [۱] درودگر نجار.

د رتاشخانه: دوکانی به‌جاری [۱] کارگاه نجاری.

د رتوت: ۱) داره‌فنی؛ ۲) حننه‌ی شتی بره، تلب [۱] ۱) درخت توت؛ ۲)

قردی.

دارتورکنه‌ک: دارکوتکه، دارکوت، دوته‌قینه، مه‌لیکه [۱] پریده‌دارکوب

دارتوفنه: خوز، به‌ور [۱] درخت پشه

د رتوه‌ک: سادسکه‌سکه، سارده‌وه و سادس و حرب

د رنوب: مرده، جزئ [۱] قرقوه.

دارتهرم: تابوت، درپه‌سب [۱] تابوت.

دارته‌فن: ده‌زگای تموگمرن، چوارچیه‌ی قالی چنین [۱] چارچوبه

دستگاه قالی‌بافی

دارته‌قینه: دارکوتکه [۱] دارکوب

داربه‌ل: د ری به‌ر که‌تله‌نویی به‌سره‌د رایه‌ل کر وه [۱] عمود بلفن

دارته‌ون: چورچیه‌ی ته‌وبگری، دارته‌فن [۱] چارچوبه‌ی دستگاه

قالی‌بافی

دارسل: دایه [۱] عمود بلفن

د رجاره: مرده، رده‌ه، سست [۱] خوب سنگ

دارجگه‌ره: د رجه‌ره [۱] خوب، سنگ

دارچک: ده‌دو، جنو اف درجک بونه‌ی

دارچین: بونکله‌رکه‌سره بود حوس [۱] درجس

دارچینی: درچین [۱] درچین

دارد روک: برینی له‌بانی زور کون و ره‌ق هه‌لاتو [۱] کایه از نان کهنه و

حشک شده

داردان: ۱) عه‌باری تیرنگ؛ ۲) حنی به‌مام وریشه‌ی زور؛ ۳) له

هه‌سره‌دان، به‌سنی دازه‌دن [۱] ۱) دیمار هیزم؛ ۲) بهالستان؛ ۳) به‌دو

آویختن، داردن

دارد و ژه‌سگ: د ری تم‌لاو له‌ولای مه‌سکه، که به‌زیده‌نه‌ده‌خریشه‌ناو

لوه‌به‌وه [۱] دو چوب کنار مشک.

داردهس: چپوی که به ده ستود ده گیردی [۱] چوبدسی.

داردهست: داردهس [۱] چوبدستی

داردیس: داری راههنگو به سمر تاجوردا [۲] تاجور له دری مار

دارو [۱] چوبی که سر شور گذارند [۲] حوری که ز چوب

سارید

دارزان: [۱] د بولان [۲] دین نموی [۳] بسیر بختن [۴] پوسیدن

و زهم یاشیدن

دارز بدن: [۱] بولاندسهوه [۲] رراسن [۳] بسیار جوساتندن:

[۴] بوسادن

دارزانی: د ززاندن [۱] نگ: دارزاندن.

دارز او: د تولاو [۱] از هم پاشیده، بسیار یخته

د رزای: دارز او [۱] از هم پاشیده، بسیار یخته

د رزیاگ: دارز او [۱] نگ: دارزو.

د رزبان: دارزان [۱] نگ: د رزان

د ززیق: دارز او [۱] نگ: دارزو.

دارزین: دارزان [۱] نگ: دارزان.

دارزیو: دارزو [۱] نگ: دارزو.

د ززان: [۱] به سمرهوه بوخو ززان [۲] ده نار هال کندن [۳] پایین

نچس [۴] ریخته گری

دارزاندن: [۱] سمرهوه و حور و شنن [۲] ده قاپ کندن [۳] پایین ریختن:

[۴] هال بریری.

دارز او: [۱] له سمرهوه بوخو ززان [۲] ده تالیدا دروست کرو [۳]

[۴] پاس ریخته شده [۵] هال بریزی

دارزتن: دارزندن [۱] نگ: دارزندن.

دارزمیر: [۱] سمرهوه به داسک هال [۲] بوسه سندن [۳]

سمرهوه به داسک

داربان: [۱] داسک

دارزین: دارزان [۱] نگ: دارزان

دارسان: [۱] لپو و ره تگهل [۲] جنگل

دارسان: هالمت بردن، به لاماردا [۳] بورش بردن.

دارستان: جهنگل، بیره و دارسان [۳] جنگل.

دارسکن: به لاماردا، دارسان [۳] بورش بردن.

دارسکاتندن: کرن و به زور راختن [۳] گرفتن و به زور کشیدن

دارسیواک: نهود روکوی بوژ کندن ددنی پی ده مالی [۳] چوب مسوگ.

دارشاخ کردن: سوکایه به سمر هیس [۳] آرو بردن.

دارشتن: [۱] دارزندن [۲] کل ده جاو کیشن [۳] نگ: دارزاندن:

[۴] سمره کشیدن.

دارشته: ده مال کرو [۳] در قالب شده.

دارشقی: [۱] داری بیانی باشکاو [۲] کاشو، گوج بی گمهی شیفین

[۳] چوب زیر بدل [۴] چوبدسی چوگان یاری

دارشهب: کاشو، د رشن [۳] چوبدستی چوگان یاری.

د رغه: فولجی ناوشان، پاسهوالی شار [۳] داروغه.

دارقرسهق: داری جهفاو لهدم ریگه بو ساوه دیاری کردن [۱]

دارفان: [۱] دربر، که سنی که در به تورو هره ده برتهوه: [۲] دارهون،

که سنی که ماش ده توانی [۳] ده آگستن راهه [۴] سنی که

گارش قطع درخت است: [۲] کسی که دو بالا رفتی از درخت مهارت

داشته باشد.

دارقواخ: دولکی که له روی ده حوسه [۳] به سنی که [۴] [۵]

چوب یا قمر دوسری که هنگام تیراندازی لوله تفنگ را بر

می دهند

د رقهبن: دارنک که نلقهی تهراری گهری پید ده کهن [۳] چوبی که

قهن را بدن وصل کند.

دارقههسپ: [۱] دار حورم [۲] دایکه بو جوانی ری ده گرن وک دار

حورماده حنی و بهر ماد [۳] درخت خرما [۴] درخت خرما ریختی

دارقهلوتک: لاسکی و سکی توت و بهمو [۳] شاخه خشک پنبه و تنباکو.

دارقهواخ: دارو ح [۳] نگ: دارقواخ

دارقهوام: دمرازی داری خو راسب کردهوه [۳] بزار راست کردن

چوب کج

دارک: ده مار، توتن [۳] وگه برگ بون

دار کار چک: داری کروست [۳] نوعی گلایی وحشی.

دارکوی: بهد ر لیدان [۳] با چوب رتن.

دارک بزر: [۱] ده لاور دبی ده مار له توت: [۲] که سنی که ده مار له توت چپ

رتن بهوه [۳] خدا کردن رگه ها او برگ توتون: [۴] کسی که رگه ها را

از برگ بون جد مو کند

دار کردن: تیرنگ کو کردهوه [۳] جمع آوری هیزم

دارکوتک: دارکوتکه [۳] دارکوب

دارکوب: [۱] دارکوب

دارکوب: به سمر، دارمورکنهک [۳] دارکوب.

دارکوتک: داری که ناگری پی تیک وهردهدن [۳] چوبی که اوان بر

برهم زدن نش استفاده می شود

دارکوتکه: دارکوت [۳] دارکوب.

دارکوتک: دارکوتک [۳] نگ: دارکوتک.

دارکولک: [۱] کولکه داری حلیت یاری [۲] کولنهوه زی تهنون: [۳]

دهون و جنو [۳] نگ: چوب یاری سوارکاران [۴] نگ: کولنهوه: [۵]

درختچه جنگلی

د رکوتکهوه: د رکوب [۳] دارکوب

دارگه بینجان: بریتی له کرو که به سمر لغو لاور [۳] کنایه از لاغر

مردنی.

دارگهر: [۱] تیرنگ کو کردهوه [۲] دربر [۳] هیزم جمع کن: [۴]

هیزم شکن.

دارکپله: داروکهی لیک کردنی کپله ی پیو سه [۳] چوبکی که طرفیه

پیمان تنظیم کند

دارگسوره: داری نیوان ریله نیون [۳] چوب میان تارهای قالی در

دسگاه قالی بافی.

دارگوز: داری که به تله، همپهستن تاجیر به بیابان حویلی که تله را بدان بندند.

دارگوردس: رسی که به پین داله تویی دهه ن [حب چوگان باری.

دارمال: در سینه [مال مال، لبالب.

دارمال: و خانی سهر به و تر [فروریزی.

دارمانن: روخاندن له سهر بوخوار [فروریختن.

دارمانن: د زمانن [فروریختن.

دارماو: روخار له سهرده بوخوار [فروریخته.

دارمین: دارمن [فروریزی.

دارمس: روخانی له سهرده بوخوار [فروریخته.

دارن: روتوه کهر به عس [پوسته گیرنده.

دارسان: روتوه کهر به عس [پوسته گیرنده. سهرده بوخوار [پوسته گیرنده.

دارنده: سهرده به عس [پوسته گیرنده.

دارنس: روتوه کردن (حلی له بوخوی دارنی، هیشوی تریکی دارنیوه، گه لای لی دارنه) [کندن و لخت کردن.

دارنی: ۱. هیه ۲. هیه تی [۱. هست ۲. دارد.

دارو: دهرس جهام [و حی.

داروپاو: برنی له هیزو بوانو لهش ساعی: (پیاوی به داروپاره، [کنایه رتوانایی و سلام.

داروپهر: ۱. برنی له همپوست ۲. برنی له چیکه ی سهرده بوخوار [کنایه اره جیر ۲. کنایه رزمین خشنک و خالی ز سکنه.

داروپهردو: بهردو دارو هلاشی خاوه و جا [دارو.

داروئال: روتوه کردن [دارو.

داروئال: سهرده بوخوار [دارو.

داروئال: سهرده بوخوار [دارو.

داروئال: داروئال [دارو.

داروئال: داروئال [دارو.

داروئال: داروئال [دارو.

داروئال: داروئال [دارو.

داروئال: داروئال [دارو.

داروئال: داروئال [دارو.

داروئال: داروئال [دارو.

داروئال: داروئال [دارو.

داروئال: داروئال [دارو.

داروئال: داروئال [دارو.

داروئال: داروئال [دارو.

داروئال: داروئال [دارو.

داروئال: داروئال [دارو.

داروئال: داروئال [دارو.

داروئال: داروئال [دارو.

داروئال: داروئال [دارو.

واحی گرفتن در گرما به.

داروخاوه: داروخاوه [فروریخته.

داروخیاگ: داروخاوه [فروریخته.

داروخیاوه: داروخاوه [فروریخته.

دارودهسته: دهرس و پیوه ندان [دارودهسته.

دارودهسه: دارودهسته [دارودهسته.

دارودهوه: لیرهواری به بیچک [په و ماهور.

دارووعه: دروغه [دارووعه.

داروگرتن: دهرمان جهام له حودن [واحی گرفتن.

داروئی: گوندیکی کورده سته به عسی ویرانی کرد [روستایی که به وسیله به عسی ویران شد.

داروئی: ۱. خو به پیوه راگرتنی به جهام و کدم: (کاپرا له روشتن داروئی دی) ۲. داس [۱. بهرحمت خود را سرپا نگه داشتن ۲. داس.

داروپازه: داریه مس، دوداره، تاوت [تایوت.

داروپهش: دایهش [مقسیم.

داروپهن: درقه روان، داریه مس، داریه مس [درخ.

داریه مس: دالان، ریگی سهر دپوشاوه [دالان.

داریه: قامچ، نهوده س، سزیک یوه دهست می گرن [در دسترس.

داریه تو: ۱. دارنی ۲. گوندیکی کورده به عسی ویرانی کرد. ۱. دارنی.

داریه تو: ۲. دارنی ۳. گوندیکی کورده به عسی ویرانی کرد.

داریه داره: چوبی روشتنی مندی نازه پین گرتو: مثاله که داره داره دهرا [داره حالت راه رفتن کودک نازه باگرتو.

داره زار: دپوشینی چاوه خانو به کارینه و دهسه ک [سقف پوشی با تیرک و دیوار.

داره زهش: ناروهن، حوری داری بی بهرو شهنگه [درخت نارون.

داره هست: بهرگر، له بهر [داره هست.

داره سهر: درکوت، درکوب.

داره شکسته: دهرمانیکه بو برس [داروئی که بر زخم گذارند.

داره غال: تهره، نازه نه، بهلان توراوه [حیوان از لانه، حیوان اهلی رم کرده از لانه.

داره غان: داره غان [نگ: داره غان.

داره قوته: گوندیکی کورده سته به عسی ویرانی کرد [نام روستایی که به عسی ویران گردید.

داره گهوه: دارکوت، داره فنه [دارکوب.

داره لهک: گوندیکه له موکوریان [دوسایی در گردستان.

داره مهیت: دارتوم، داریه ست، تاوت [تایوت.

داره وان: کهرسی بهش به داره لده چنی [کسی که دوبلا رفتن از درخت مهارت دارد.

داره ورن: بهر دارتوفانه [درخت پشد.

داره لوک: دره درتزه کوی گهمی هه بوکین [چوب بلند بازی لک درلک.

داره: چوریک بهر، چورق راهح [نوعی گلیم.

داري: (۱) داسي درونه: (۲) شانگي کوني کورده (۱) داس: (۲) نام سهری هسمی در کردستان.
 دارينهوه: ۱. پوراسهوه، دل لهخرچون: (۲) بهم لاهوهولاد کهوتن (۱) ار حال رفتن: (۲) تلوپو حورس.
 داريتي، داريتي، دارواندن (۱) نگا، دارن تدن.
 داريزکه: فالبي شت بيدا تو ندهوي پيشه ساور (۱) هار بيه تری
 داريزي: کاری ده دلب کردني توياو (۱) ريخته گری.
 داری سه ماوات: برتني به ناره حصدت کردني زور (بم بهیه داری سه ماواتي بيه، (۱) کتايه رآزده شدن: ۱.
 داريلانک: گولتي بون خوشه اف کني سب حوسو
 دارين: هه رشمي به دار کرياي (۱) حوسو
 دارينه: دوين (۱) حوسو
 دارينه سه له، به سا (۱) نکش چويي.
 داژدار: (۱) قهلاجي، پاسه وای که لهه: (۲) برتي له لاگرو پارزهر (۱) نگهان قسه: (۲) کتايه ز طرفدار
 داژگير: بيزنگي کور هه له بو گنم باکردن (۱) انک گندم باک کردن.
 داژه لنن: به ره و حوار بردن: (لوني داژلنوه) (۱) پايين گرفتن.
 داژه نن: (۱) داژه نن: (۲) هه لواسين (۱) پايين گرفتن: (۲) آويرن بردن
 داژه وين: (۱) داژه نن: (۲) له به ره به هه لوه شاندي کهل و پهلوي وه
 سعادت و چهک (۱) پايين گرفتن: (۲) بهم زمين وسايني چون ساعت و تسک
 داژيار: ر رسي، وزي (۱) روري، قوب.
 داس: داس (۱) س
 داسپاردن: واسپاردن، قهوتني کردن (۱) سفارش کردن.
 داس پهرين به دس پهراندني ونجهی ساوا تا پهي قايم ترين (۱)
 هرس يونه ضيف برای نوويت ان.
 داستن: چيروک (۱) داسان
 داسخاله: دسي گوشاد که نايه تي گيادرونه (۱) داس گشتد ويزه درو گنا
 داسردس: هه دادان، ناهام گري، داسه کنا (۱) آرام گرفتن.
 داسره وين: داسره قن (۱) رام گرس
 داسره وين: داسره قن (۱) آرام گرفتن.
 داسک: (۱) داسي چکوله: (۲) تهوردس: (۳) هه ودي ده زو (۱) داس کوچک: (۳) داس شاه پري: (۳) تار باريدک سج
 داسگ: داسوي گوي ده غل (۱) اخگل، سيمچه.
 داس مالي: درونهي گيا به داس (۱) درو گيه به داس
 داس مالنه: دس مال (۱) درو گياه به داس
 داسني: (۱) له سهر ناييني زه رده شتي: (۲) خواز يني کفرن (۱) زرتشي: (۲) خواستگاران.
 داسو پرزي گولي گنم چو (۱) اخگل، داسه.
 داسولک: داسو (۱) اخگل، داسه

داسوکه: داسو (۱) اخگل، داسه.
 داسولک: (۱) داسو: (۲) داسي پچوک (۱) خگل: (۲) داس کويک.
 داسه: داسو (۱) اخگل
 داسه کنان: داسره وين (۱) گرس
 داسه کنيو، سروهو، توره ترو، ترو، ترو، ترو
 داسه کنيو: داسه کنا (۱) آرام شدن، آرام گرفتن.
 داسيله: داسي پچوک (۱) داس کوچک.
 داش: (۱) گزوي ناسيگهرو پيشه کاران: (۲) پمادهی دامه و شتره نچ (۱) گوره: (۲) پیده شطريج و دامه.
 داشخه: نشاخه، ندياعي ميوه، (۱) پشعل.
 داش به داش: (۱) وشه به که له گمهي د مده: (۲) برتي له توله ساندنه وه
 (۱) اصطلاحی در باری دامه: (۲) کتايه ارانقام گرفتن
 داشت: ناژله راگرو بو بهرو بو (۱) دم بگهداري شده بری نوليمتل.
 داشس: (۱) ناوولس، ناويلاري، ناويزي: (۲) له سهر بوخو و شوشش (۱) پيارت: ۲، اربالا به پايين سس
 داشسته: (۱) داشت: (۲) کوته، (نم داشته نه کردني) (۱) نگ داس، (۲) کهنه
 داشه: دشت (۱) نگا، دشت.
 داشدار: داژدار (۱) نگا، داژدار
 داشداري: لابه بگري، ناگاداري، پارزگري (۱) طرفداري.
 داشدار: ساوان، نگد ري سال (۱) عدير حانه.
 داشک: محکمی نهر، حاس به تره حر
 داشکان: (۱) هه لپراسي چوگه بو ناويزي: (۲) له حه ساو کم گردنوه: (۳) زه ناندن (۱) شکستن حوی در کار اييري: (۲) از صورت حساب کسر کردن، محقق کردن ۳ حسه کردن
 داشکادن: دسکان (۱) نگا، دسکان
 داشکانن: داشکان (۱) نگا، داشکان.
 داش که له رم: که له رم يي که لاي رهق وهک تو ده خو ري (۱) کم قمری.
 داش که له رم: داش که له رم (۱) کم قمری.
 داشگير: داژگير (۱) نگا، دژگير.
 داشلان: شاگردی کليسا له گونده کاني کوردس (۱) نام خنصاصي شاگردان کليسا در کردستان.
 داشلپهان: دسپهان، سيمچه، (۱) له س
 د شو: (۱) براگه وره: (۲) وشه دواندي براگه وره (۱) برادر بزرگ: (۲) واژه ي بزي خطاب به برادر بزرگ
 داشوران: شورين به تار له سهر بوخو و (۱) زبالا به پايين شستن.
 داشوران: بهرورير سور بونه (۱) وير شدن
 د شور بدن: سوسس له سهر ووه و حوار (۱) اربالا به پايين سس
 د شور بدن: شور ووه کردن، دهيلان (۱) اويزان کردن.
 داشوراو: په ناو له سهر تاخوار شوريو (۱) از بالا به پايين شمشقو شده.
 داشورياگ: (۱) به ناو شوروا له سهر و حوار: (۲) برتي له يي شهروم
 تايرو (۱) از بالا به پايين شسته شده: (۲) کتايه از يي شرم و حيا.

دافنی؛ دواپی، دوپاهی، ناخری [۱] آخری.
داقرئانندن؛ (۱) کرورزی؛ (۲) به دادن شکستن و بریدن [۲] (حائیدن؛ ۲) ب
دادن شکستن و بریدن.
داقرچان؛ ترنجان [۳] ترنجیدن.
داقرچانندن؛ هه لقرچانیدن، گریج کردن [۴] ترنجاندن
داقرچین-؛ اقرچین [۵] ترنجیدن
داقلیشاں؛ نه سهر بوخوار درز بودن [۶] ترکیدن از بالا به پایین.
داقلیشانندن؛ له سهر بوخوار لهب کردن، دادوین [۷] شکافتن از بالا به
پایین.
داقلیشاو؛ له سهر بوخوار دوربردو [۸] ترکیده از بالا به پایین.
داقلیشاک؛ رقیس، رقاسکا، دانقش،
داهلشنان، قلس، قارشا، داهلب
داقدن؛ موک [۹] له به جسم
داقدو؛ سجاد [۱۰] جسم له سه
داقبیس؛ رقیس، رقاسکا، داقش
داقتو؛ دیوق کجا، راقبو
داقور؛ چاس، فوسدد، هو حبش اف مورم... س
داقوسادن؛ قدخی کرد [۱۱] قدخی کردن
داقولی؛ سکیا [۱۲] سخسی.
داقه لاشتن؛ (۱) نه سهر بوخوار هت کردن دار. (۲) برتی له هه لاتی به
به له [۱۳] (۱) فرو شکافتن؛ (۲) کفیه (زهوار با شتاب).
داقه نشان؛ داقلشان [۱۴] نگا؛ داقلشان.
داقه نشانئن؛ له سهر بو خوار لهت کردن [۱۵] شکافتن از بالا به پایین.
داقه نه شان؛ داهلشان [۱۶] نگا؛ دهلشان
داقه نه شانندن؛ داقه نشاندن [۱۷] نگا. داقه نشاندن
داقه نه شاو؛ داقلیشاو [۱۸] نگا؛ داقلیشاو
داقه نه شیاو؛ داهلشیار [۱۹] نگا؛ داهلشیار
داک؛ دایک، دی دپ [۲۰] صادر.
داکاسان؛ نوگر، گرگن، داسه کنان، همدادان [۲۱] آرام گرفتن
داکاسانن؛ دسه کانندن [۲۲] آرام کردن.
داکاسیان؛ دکسان [۲۳] آرام گرفتن.
داکاسین؛ داکاسان [۲۴] اوام گرفتن.
داکالیان؛ بهزانن، خوژین، داحوزین [۲۵] غرییدن، نهیب ودن.
داکتن؛ شووه هیون، داهیلان [۲۶] ویخته شدن.
داکردن؛ (۱) خله کرده دویچال. (گهنمه کمه داکرد)؛ (۲) دپاریمی
باران؛ (یاران داکرده)؛ (۳) نازل کردن زورده (همه یواسه کام
داکرده)؛ (۴) چه قانندنی گوچیج له کایه دا. (هه لماته کت داکه)؛
۵) قه نشاندنی دیوار و. [۲۷] (۱) عبه در چاله ریختن؛ (۲) آغار باوش
باران؛ (۳) دام را در آغ حای دادن؛ (۴) قرار دادن سهم هر باریکن در
محل خود هنگام بازی، قرار دادن جیری برای نشانه گیری؛
۵) شکافته شدن دیوار و.

داکهفتن: (۱) له سهره وه بیره و خواو هاتن (۲) کهوتنه خواو: (۳) بونه ددب و بار: (شتمی تازه داکهفتگه): (۴) داسه کنار (داکهفه
(۵) له کار کهوتن: (پیر یوه داکهفتگه): (۶) قویانی زهمن دی بار
داهاتن (پانه که داکهفتوه): (۱) از بالا رو به پایین مد: (۲) سهره
فتادن: (۳) مد شمن: (۴) آرام گرفتن: (۵) از کار افتادن: (۶) چاله شدن
بام یا زمین

داکهن: کهسی که بهرگ له خوی یان له که سیک ده کاتهوه: (۱) کسی که
لباس از بدن خود یا دیگری درمی آورد.

داکهنندن: (۱) زخو کردن: حلك، لباس له بهر خودارین: (۱) در آوردن لباس
داکهنمن: داکه ناندن: (۱) در آوردن لباس.

داکهواندن: خسته خواره وه: (۱) فروهشتن، به زیر انداختن.

داکهوتن: داکهفتن: (۱) بگا: داکه مر

داکهوتو: داکهفتگ: (۱) نگا داکهفتگ

داکیشان: (۱) له سهره وه بیره و خواو کیشان: (۲) راختنه، داخستن: (۱)
(۱) ر بالا به پایین کشیدن: (۲) گستردن.

داگ: (۱) داین، بهخشین: (۲) ناووه، گور: (م بازده نمف مال داکگی): (۱)
(۱) دادن، بخشیدن: (۲) میانه، وسط.

داگا: نملک، دکی داکو باب: (۱) مادو بزرگ

داگرا: (۱) داکر کهمر، دهست به سهره داکر: (۲) هه مولا وه بهر خود و: (۱)
(۱) غاصب: (۲) شامل، فراگیرنده.

داگران: وه خوروه تاسی هه مو لهش: (۱) به خارش افتادن هه تن.

داگرانندن: وه خوروه تاسی لهش له نه خوشی: (۱) به خارش افتادن جسم
از بیماری

داگراو: لهشی وه خوروه تاسی: (۱) جسم به خارش افتاده

داگرتن: (۱) هه تانه خواو له سهره وه: (۲) به هه مولا ز که یشتن: (۳) پرکردن
ده فر: (۴) دادرینی که نارهی جل به سهره یکا (۵) لیدن یی پسانه وه:

(وای به داران داکسرت گریسان ده مرئ): (۶) به قسمی زور سهر
گیر کردن، (وی داکرت به هه هوشم تم): (۱) پایین آوردن از بالا:

(۲) فراگیری: (۳) پرکردن ظرف: (۴) بهرم دوختن کتاوه لباس: (۵) زدن
بدون انقطاع: (۶) رپر حرمی گنج کردن.

داگرته وه: (۱) دوباره پرکردن: (۲) به سهره یک دروسی حاشیه ی لباس: (۱)
(۱) دوباره پرکردن: (۲) بهرم دوزی کتاوه لباس.

داگرتو: (۱) پر: (۲) هورده له سهره و خواو: (۱) پر مالا مان: (۲) پایین
آورده شده از بالا.

داگرتی: (۱) پر: (۲) برتی له بادی هه مر، به فیر: (۱) پر: (۲) کتاوه از
سکتر

داگرسان: بی بونی لاکر، هه ل بون: (۱) مشتعل شدن.

داگرساندن: بی کردن، هه ل کردی ناگر: (۱) مشتعل نمودن، اهر وختن.

داگرساو: هه ل بو، ناگرتی بهر بو: (۱) مشتعل شده

داگرسانندن: داکرساندن: (۱) مشتعل نمودن، فروختن.

داگوشین: وشین له سهره وه بیره و وزیر: (۱) فتردن از بالا به پایین.

داگه ران: بهرم و خواو هاتن له لای سهره وه: (۱) فرو آمدن از بلندی.

کردن جسم سخت یا دندان.

داکرماندن: به دادن ورد کردی شتی رقی: (۱) حرد کردن جسم سخت یا
دندان.

داکرماو: شتی به دادن ورد کرانی: (۱) حرد شده یا دندان.

داکرمین: داکرماندن: (۱) بگا: داکرماندن.

داکرن: داکردن: (۱) بگا: داکردن.

داکروپای: چارپوشی لی کردن: (۱) چشم پوشی.

داکروژن: داکرمان: (۱) بگا: داکرمان

داکروشتن. داکرمان: (۱) نگا، داکرمان.

داکشس: بهر وزیر خشین: (۱) رو به پایین خریدن.

داکشاندن: بهر وزیر زهاندن: (۱) بهریر کشیدن.

داکشاو: (۱) بهر وزیر حزبو: (۲) بزوی ژیری تونده بهن پیت: (سر که
پیتی «ب» داکشوی پی ده لین): (۱) رو به پایین خزیده: (۲) حرکت
ریز.

داکشای: ژیری دریز له بن پیت: (۱) حرکت زیر بلند در تهخی.

داکشه: (۱) به خشکه بهر و خواو چون: (۲) گه زانه وهی شه پول به بهست
(۱) خریدن رو به پایین: (۲) جزر آب

داکو: (۱) دایک: (۲) له بهر نمه، بونه: (۱) مادو: (۲) بهرین دلیل.

داکوتان: (۱) بهتیم بهر وید دان. (مه زره قسم داکوتا): (۲) سهریک
بهزه وی برده خواو (نوسنگم داکوتا): (۳) له بیژنگ دانی ده غل.

د تفاق: (۱) بر زمس زدن با هشار: (۲) فرو کردن: (۳) به غر بال
بیچمن

داکوتانندن: داکوتان: (۱) بگا: داکوتان.

داکوژن: (۱) دواپی پی هسانی چنراو: (گور به کم بهم گده داکوژاند):
(۲) بهریمه وهی شهر و کیشه: (۳) وه کوژاندی ناگر: (۱) خاتمه د در
باقت، کور کردن بافته: (۲) پایان دادن به جنگ و نزاع: (۳) خاموش
کردن

داکوژاندن: داکوژان: (۱) بگا: داکوژان

داکوژان: داکوژان: (۱) نگا: داکوژان.

داکوژیان: داکوژان: (۱) بگا: داکوژان.

داکوکه: همر و هورپای نا پورهی مهردم: (۱) جنجال و شلوغی

داکوکسی: (۱) بهتیمو نی، لاگیری: (۲) کوششت، نه قالا: (۱)
(۱) طردیدن، شناسایی: (۲) نوسر

داکهتن: (۱) کهوتنه جو: (۲) بهریمه وید دان. هه ر یوتانه ل تیز: (۳)
جو ر بونه وه: (۱) پایین افتادن: (۲) حفت گیری رو مده، برای
حیوان سرگویند: (۳) کج شدن.

داکهسیان: داسه کین، هه دادان: (۱) آرام گرفتن

د که سیمای: دسه کتاوه: (۱) ارم گرفته.

د که سیمین: داکه سیان: (۱) آرام گرفتن

داکهفتگ: (۱) قریا: (۲) دهانوی بان یان زوی: (۳) داب: (۱) فرو
رفته: (۲) بام یا زمین گود شده: (۳) مد شده.

داکهفتگی: قویانی زهوی یان یان: (۱) گودشدگی زمین یا بام.

داگیر: (۱) داگر: (۲) بهرور سترایو (ماله کهم داگیر کراوه) [۱] نگا: داگر: (۲) غصب شده

داگیران: (۱) گرم ده نشی لهش له تا: (۲) گزنی چون، هه لیبون: (۳) گرن بویی گوی: (۴) سوره لنگه زنی چاو به چاوینه [۱] گرم و سنگین شدن جسم از تپه: (۲) مشتعل شدن تنش: (۳) سنگین شدن

گوش: (۳) سرخ شدن چشم از چشم خورد

داگیراندن: داگرساندن [۱] مشتعل نمودن،

داگیرانن: داگرساندن [۱] مشتعل نمودن،

داگیراو: (۱) که سنی که لهشی به بهرا گرم داهانی: (۲) گزنی چو [۱] (۱) گرم و سنگین شده از تپه: (۲) مشتعل شده،

داگیرسان، داگرسان [۱] مشتعل شدن

داگیرساندن: داگرساندن [۱] مشتعل نمودن

داگیرسانن، داگرساندن [۱] مشتعل نمودن،

داگیرسارو: داگرسارو [۱] مشتعل شده،

داگیرکراو: بهرور سترایو [۱] غصب شده،

داگیرکردن: بهرور ستریدن [۱] غصب کردن،

داگیرکوه: بهرور سین [۱] غاصب،

داگیریان: داگیرسان [۱] نگا: داگیرسان

داگیریاگ: داگیراو [۱] نگا: داگیراو،

دال: (۱) چاره کهوت، دهغه: (۲) ناوی پیتی له تلف و پیتکه: (۳) بهردی نیشان له بهرده فرکی [۱] دهغه، بار: (۲) نام حرفی در الفب: (۳) سنگ اماج در بازی سنگ اندازی،

دال: (۱) ناوی پیتی له تلف و پیتی، دال: (۲) خمرتن: (۳) دنگ بیک جود، (نهم هینوه داله): (۴) کهم و بهوونی: (نهم چینه دال گوشته) [۱]

(۱) حرف دال: (۲) لاشمور: (۳) دانه از هم جدا، خوشه: (۴) اندکی و لاغری،

دالاش: خمرتن، دال [۱] لاشخور،

دالان: رنگی به دیواری سهرد پوشراد [۱] دهلیز

دالاندرا: پاسهوانی کار وانسهر و ماله کهوره [۱] سیریدر،

دالان دیرهپا، زنی دیزی لاور [۱] رن قدیند بسیار لاغر

دالاهو: (۱) دالو، دوهل، دالهو: (۲) بوی کیویکه به کوردستان [۱]

(۱) مرسک: (۲) نام کوهی در کردستان،

دالیز: برشتی کهوانهیی به جنک دا [۱] دلیر،

دالیون لاوربون، لاریون [۱] لاغرسن،

دالده، به [۱] ساد، بچه

دالدهان بهردان، خواجه بهردی بهر بهار خور [۱] ساد دس

دالدهسین به اهلب [۱] ساد دس، بهر بهار

دالستی لستهوه به بهار، بهر بهار [۱] فرولسته

دالک رینی، به [۱] ساد دس، بهر بهار

دالکه دواند، به [۱] ساد دس، بهر بهار

دالکن سودوون، خمدن به ساد، بهر بهار [۱] ساد دس

دالکندن سودوون، به [۱] ساد دس، بهر بهار

دالکتن: دالکندن [۱] جسیبیدن بر،

دالکاو: پیوه سوار [۱] جسیبیده بر،

دالکه دزن: دهس کس، هاوکاری بهینی دز ده لانی [۱] درز افشرد،

دالکیاگ: دالکاو [۱] جسیبیده بر،

دالکیان: دالکن [۱] جسیبیدن بر

دالگه: سار له گمه دا [۱] خراین مرحله در یاری دوییدن و،

دالو: دالان [۱] دهلیز

دالو: جریزنی سهری چرچ [۱] بهرون بدقیافه،

دالو: بهیکهروی له پوش و به لاش بهمزرا بو چوینه که ترسند، داول، داهول [۱] مرسک،

دالوت: دار بهسب [۱] چوب بست

دالوچان: شوز به نهوه [۱] هر وهشی

دالوچانن: شوز کرد به نهوه، دهیستن [۱] فروهشن،

دالوچکه: داهیزار، شورهوه کراوا [۱] فروهسته

دالوچه: دالوچکه [۱] فروهشته،

دالوچیان: دالوچان [۱] نگا: دالوچان،

دالوزان: دالوچان [۱] نگا: دالوچان،

دالوزکه: دالوچکه [۱] نگا: دالوچکه،

دالوسکه: حلوه، شوشه سهه [۱] دالک به

دالهقان: هه سارو به [۱] سنجی

دالهفاندن: هه لاره سین، شتی به شتی پلندهوه کرد [۱] دوهس

دالهقاو: هه لواسراو [۱] وخته،

دالهو: دالو [۱] مرسک

دالهواروئه: گوندیکی کوردستانه به عسی ویری کرد [۱] نام روستایی

که بهینه ویرن کردند

دالهوای سهرو: گوندیکی کوردستانه به عسی ویرانی کرد [۱] نام

روستایی که بهینه ویران کردند،

دالهوای گردان، گوندیکی کوردستانه به عسی ویرانی کرد [۱] نام

روستایی که بهینه ویران کردند،

دالهو: دالو، دالو [۱] مرسک،

دالیان: لاساری، سور بو نسه بهر بهرست [۱] لاساحت،

دالیت: دار بهست بو هیوره زو شتی تر [۱] چوب بست

دالیستن: دالستن [۱] لیسین،

دالیه: سی پیوه له خهرمان که له دره له ده کری [۱] می بیانه ز حرم،

دام: (۱) کردهی رابردو له دان، بهحشین: (۲) دوی زو: (۳) جیگهی ناگ له تخته دامه دا: (۴) بریتی به دهوله مند (زور: (۵) زهوشتی ناو کومهل،

(دام ده ستور)، داب [۱] فعل ماضی از دادن بری اول شخص (مرد: (۲) دام، تله: (۳) بالاترین خانه در عرسه بازی «داما»: (۴) کتابه

ز ثروت زیاد: (۵) عرف و عادت،

داما: (۱) مات بو، گهرته هر رهوه: (۲) گمه یکه ههوالی شهرنج [۱] (۱)

حیران شد: (۲) نوعی بازی شبیه شطرنج،

دامار: ره‌گی نمتور، دهمار ۱۰ رگ قطور.

داماری: زردایک، باورزن ۱۰ ریسر.

داماک: زردیک، ژر باف ۱۰ بامدری.

داماگ: ماسو سهرگمردان، تیماو ۱۰ درمنده، مات.

داماگی: تیمای، ماتی و سهرگمردانی ۱۰ درمادگی.

دامالان: ۱) له سهرهوه بو حور داخزاسدن؛ (پستی له یهر دامالنه)،

۲) سیلانی به دهست: (توژیک پشتم دامالنه)؛ ۳) داکه‌نیدن؛

(دهریکه‌ی دامالی)؛ ۴) لیس دی مهنجه‌لو دیره به دهست: (تهو

دیزه چی پیوه‌سوه دای مالنه) ۱۰ غروکندن لباس؛ ۲) ماساز

دن؛ ۳) حزاندن لباس؛ ۴) لیس دادن ته‌دیک با دست.

دامالو: دامالراو ریشه‌ی بفرکار له دامالان ۱۰ صیغه‌ مفعولی «د مالان».

دامالدرای: دامالان، دامالناک ۱۰ نگا، دمالو.

د مالیاگ: دامالو ۱۰ نگا، دامالان

دامالیان، دامالان ۱۰ نگا، دامالان

دامالین، دامالان ۱۰ نگا، دامالان

دامالیو: دمالو ۱۰ نگا، دمالو

دامبن: ۱) تیی من، ماتی و سهرگمردانی، د ماگی؛ ۲) دویتن، چاک؛

۳) نامانه ناوده‌سی، به‌خشیحان ۱۰ درمادین؛ ۲) دامن؛ ۳) دادیم.

دامانی: ۱) گه‌می دامه؛ ۲) پورمان دا ۱۰ بازی «داما»؛ ۲) به‌وی

دادیم.

داماو: داماگ ۱۰ درماده.

داماوی: ۱) داماگی؛ ۲) مات‌پوس ۱۰ درمادگی؛ ۲) درماده

شدن

دامای: ۱) داماو؛ ۲) مات‌پوی ۱۰ درماده؛ ۲) درماده‌شدی.

داماران: تهران، کور نه‌وه و خه‌ه‌بیری ناگر ۱۰ فروکش کردن و خاموش

سدر آتش.

دامردن: دامران ۱۰ نگا، دامران

دامردنه‌وه: دامردن ۱۰ نگا، دامردن.

دامرگن: ۱) داسه‌کتان، همدادان؛ ۲) نه‌مانی گزی ناگر ۱۰ رام

گرفتن؛ ۲) فروکش کردن شعله.

دامرگاندین: ۱) دسه‌کتاندن، آرام کردن؛ ۲) گزیه‌بیشتی ناگر ۱۰

۱) آرام کردن؛ ۲) هردکشاندین به‌ییب.

دامرگانه: دامرگاسن ۱۰ نگا، دامرگاندن

دامرگیان: دامرگان ۱۰ نگا، دامرگان.

دامرگین: دامرگان ۱۰ نگا، دامرگان.

دامشته: داموئله له سهر سوج برژیتور وه بریشکه، پودر و ۱۰ دانه بوداده.

دامسه: شه‌پله لیدراو، نیفلیج ۱۰ فالج‌زده.

دامه‌چه‌قان: توه‌گوان، نیگوبین مانگای به‌رکهل، چیتی سی‌سالان ۱۰

ماده گاو سه ساله

دامه‌چه‌قن: دامله‌چه‌قان ۱۰ نگا، دامله‌چه‌قان.

دامره‌دامن: دارین ۱۰ دامن.

داموچانن: ۱) دنه‌دان، هاندان؛ ۲) رام کردن ۱۰ برابگیختن؛

۲) رام کردن.

داموچانن: ره‌گه‌زانندی قهراغی لیس بو ده‌وهوه ۱۰ برگرداندن له‌

لیاس و ترش و.

داموچیاگ: ۱) دنه‌دراو؛ ۲) لیوهه‌نگمراوه؛ ۳) زم‌کرو ۱۰

۱) برنگیخته؛ ۲) لیه برگشته؛ ۳) رم شده.

دامو ده‌زگ: ۱) کوشک، قه‌سیر، خانوی به‌زو تهر؛ ۲) بریتی له

ده‌وله‌ت و تیداره‌کانی؛ ۳) خوش‌زایاردن ۱۰ کاخ مجلل؛ ۲) کنایه

ارژیم و پسگان آن، سازمان؛ ۳) خوشگلزانی.

دامو ده‌ستور: نه‌کووی، زیک و پیک ۱۰ ترتیب و تعصیم.

داموس: موی کلکی یه‌کسم ۱۰ موی دم ستور.

داموسک: دموس ۱۰ نگا، داموس.

داموسکه: داموس ۱۰ نگا، داموس

دامه: گه‌مه‌یکه به‌سی و دو داش ده‌کری ۱۰ بازی «داما».

دامه‌وزان: حن‌گرس، جی‌بو‌نموه له شوینی ۱۰ حایگیر شدن

دامه‌وزاندن: جیگیر کردن ۱۰ جایگیر کردن.

دامه‌وزانن: دامه‌وزدن ۱۰ حایگیر کردن.

دامه‌وزاو: جیگیر بوگ ۱۰ جایگیر شده.

دامه‌وزگ: دامه‌وزاو ۱۰ حایگیر شده.

دامه‌وزین: دامه‌وزان ۱۰ جایگیر شدن.

دامه‌وزان: دامه‌وزن، تهر و ده‌یک ده‌گل دامه‌وزان ۱۰ نگا، دامه‌وزن.

د مه‌وزاندن: دامه‌وزاندن ۱۰ حایگیر کردن.

دامه‌وزاو: دامه‌وزاو ۱۰ حایگیر شده.

دامه‌لاغاس: تالان کراو پورکری ۱۰ غارت شده.

دامه‌من: دامان، چاک، دویتن ۱۰ دامن.

دامه‌هر: زرداک، باورزن ۱۰ نامادری.

دامین: ۱) دامن؛ ۲) دویتن کپو، پناو ۱۰ دامن؛ ۲) دامنه‌کوه.

دامین‌پیس: مروی ریا‌حکار ۱۰ ماسی، رمی، لوده داس

دامین‌تهر: دامن‌پس ۱۰ نگا، دمین‌پیس

دامین‌گرتن: ۱) بریتی له په‌نایو بردن و نکا کردن له‌کهمی؛ ۲) ناچدر

نوشی به‌لایون: (تهم به‌لایه دامین گرتوم) ۱۰ کتابه ارالتماس و

بناه خواستن؛ ۲) گرفتار شدن

دامینگیر: یه‌خه‌گر، توش‌هاتو ۱۰ گریانگیر.

دان: ۱) داین، به‌خشین؛ ۲) خوراک می‌یشک و یالنده‌ی مالی؛ ۳) خه‌له؛

(ده‌خلو دان)؛ ۴) نوم: (گه‌نمه‌کهم دانی نه‌گرتوه)؛ ۵) ددان، ددان؛

۶) جیکه. (خویدان، قه‌لاغ‌دان)؛ ۷) نیشانه‌ی چاوگ (پیدان،

نبدان، نبدان)؛ ۸) تیوروز: (دانی سهره‌بشه، دانی تیواره)؛ ۹) وه‌سار

کوتن: (له‌ناودان)؛ ۱۰) کز، فسل ۱۰ ددان؛ ۲) خوراک ماکیان؛

چپته؛ ۳) غله؛ ۴) تخم؛ ۵) دندان؛ ۶) پسوند ظرفیت؛ ۷) علامت

مصدری؛ ۸) ییم‌روز؛ ۹) به‌میان رفتن؛ ۱۰) موسم.

دن تالپونه‌وه: ددان به‌شتی ترش کولپون ۱۰ کند شدن دندان از ترشی

حورمن

دانا: زانا، زورزن ۱۰ دان

دانگ: (۱) شمشیدکی موله؛ (۲) شمشیدکی مسقل [۱] (۱) يك ششم
مك: (۲) يك ششم مثقال

دانگ: ده ميک، تاوئیک [۱] مدتی کم، دمی.

دانگانه: به هره دی دانگیک له ملک [۱] بهره یک ششم از زمین مدکی.

دانگو: (۱) کاکله بادام و شیلانه ی سبی کراوی کولوا؛ (۲) جیاجیا [۱]
(۱) هسته بادام و زردآلوی پوست کنده آب پر؛ (۲) متفرق

دانگه: (۱) حیگه ی گیابو حستتی نازوله زستاندا؛ (۲) خوار تاوایی [۱]
(۱) عسکه ییرون آغل در زمستان؛ (۲) حرف پایس ابادی

دانگیره: (۱) دانه ویله ی باش به کولوا؛ (۲) چیکه سه، نهراری
په مودانه گرتی؛ (۳) نه خوشی نژوله له ده خلی زور خواردن [۱] (۱) د نه

نیم پخته؛ (۲) بزار پنبه یاو کتی؛ (۳) نوعی بیماری دام که از خوردن
عنه بسیار حاصل می شود

دان تیر کردن: برتنی له تهاح کردن [۱] کنایه از طمع.

داتو: (۱) دانه ویله ی له ناوا کولوا؛ (۲) حوره به خوشیدکی بزن؛
(۳) چواله ی سبی کراوی کولوا [۱] (۱) د نه آب پر؛ (۲) نوعی بیماری

بز؛ (۳) هسته بادام آب پر.

دانواندن: (۱) چمانده وه؛ (۲) برتنی له تسلیم بون [۱] (۱) خم کردن؛ (۲)
کنایه از تسلیم شدن.

دانوراشتن، قعد کردن، دولا به سمریه کاهینان [۱] تا کردن، دولا به برهم
آوردن.

دانوستان: مامله، کرین و فروتن [۱] معاصمه.

دانوشتان: قعد بون، لایه که به سمریه کاهینان [۱] تاشدن، لایرلا
آوردن.

دانوشتاندن: دانوراشتن [۱] نگا، دانوراشتن.

دانوشتانن: دانوشتاندن [۱] نگا، دانوشتاندن.

دانوشتاو: (۱) قعدکرا؛ (۲) گدزوی به سمریه کاهینان [۱] (۱) باشد
کاغذ؛ (۲) برهم دوخته کناره لباس.

د نوکه: توی که تگر، تومی دو قانگه لاشک [۱] کنگرانه.

دانوکه: به خوشیدکی مهله [۱] نوعی بیماری پرتله.

دانوله: (۱) دانه ویله ی کولوا؛ (۲) گیاه که [۱] (۱) دانه آب پر؛ (۲) گیاهی
است.

دانه: (۱) دانک، ده نک، ده نک؛ (۲) هاوگری زماره، عده ده؛ (به کدانه،
دودانه)؛ (۳) نسبی لغاو که ده جینه باو زاری به کسمه وه؛ (۴) نه ختنی

لای زوروی مهره وه؛ (۵) ددانه و گزنی گزنیایه تی مشار وه وه؛ (۶) شه ی
نهون؛ (۷) درمسانی زهنگ بو زهنگ کردنی پهران؛ (۸) تابه ی چاو؛ (۹)

به رهنکی به ترخه [۱] (۱) دانه (۲) عده؛ (۳) دهقه لگام؛ (۴) قسمت
بالای شالیرا؛ (۵) ددانه؛ (۶) شانه مانندی در بافندگی؛ (۷) رنگی که

بر ی رنگ کرتی قوج به کار می رود؛ (۸) لگه چشم؛ (۹) چشم.

د نه یا: به ریادنی خو یانی حدرمان [۱] باد داد خرمن.

دانه پور: ده سه بهر، بهر عوده [۱] صامن

دانه پوره هف: له بهر ابر به کتر ران تا بزان کم باشت و جوانتر ن [۱]
رو در رو هراو دادن برای مقایسه.

دانار: تیکه لاو نه بوی نه نکه نه کی داوه ستاو؛ (چیشته که دانار دانر
بهر) [۱] دانه دانه شدن روغن و

دانار دانار: دانر [۱] نگا، دانر

دانازن: پوشکمی که لینه ددان کولیموه [۱] خلال دندان.

دانه ه: ماش و برنج، موی سبی و زهشی تیکه لاو [۱] موی سپید و سیاه
سر و روی.

دانان: (۱) مانه سمره وی؛ (۲) دوزادن له قومار؛ (۳) نویسی کتیپ؛ (مهلا
کتیبکی داناه) [۱] (۱) نهادن؛ (۲) باختن؛ (۳) تألیف کردن.

داناو: ناودنی ده غل بو ده نک قهله و بون [۱] آبروی برای چاق شدن دانه
عنه

داتیوری: زورخور دوی له نه خوشی هه ستانه وه [۱] پر خوری به دار شفا
یافتن

دان به خودا گرتن: ده رهل نه بون، پشودریزی، له پر هله نه چون [۱] صبر
و حلم داشتن.

دان بیانان: (۱) راستی گوین، بهر برتنی جرابی راست؛ (۲) بهشت زانین،
برخ بودان؛ (کاوارا دان به منا ناهینتی) [۱] (۱) اعتراف؛ (۲) ارج

نهادن.

دان جیر کردن: ددان به گزی شاندان [۱] دندان هر وجه.

دان جیر کرد نه وه: دان جیر کردن [۱] دندان هر وجه.

دان چونه کلپنه، ددان به سمریه که دانوسان و زار هله نه پچران [۱] دندان
برهم چسبیدن و باز شدن دهان، قفل شدن دهان.

دان جیر کردن: دان جیر کردن [۱] دندان هر وجه.

دان د نوکه: گیاه که [۱] گیاهی است

دانسواو: (۱) سمره وی سر او؛ (۲) کریاو به قانون؛ (۳) هله گراو [۱]
(۱) نهاده شده؛ (۲) قانون شده؛ (۳) در خانه نگهداری شده.

دانوکه: گهنم دوکه شکمی وشکه وه کراو [۱] گندم و دوغ کشک به هم
حشکبده.

دابوکه: دمی باشد، ده نوک [۱] بول، مقدار.

دانراو: دانراو [۱] نگا، دانراو

دان ریج: ددان گز [۱] دندان هر وجه.

دان ریج کرد نه وه: دان جیر کردن [۱] دندان هر وجه.

دانسان: وهستی ددان کرتن [۱] دندانسان

دان سبی بونه وه: برتنی له به شمرم بون [۱] کتابه از شرم و حیا رفتن،
دانسته: تیه تی [۱] و بزرگی.

د نسقه: کمه ونه، نایب [۱] نایاب.

دان سهح گرن: تی گه یاندن [۱] هسانین.

دانک: ده نک، دانه لب [۱] دانه.

دانکردن: (۱) ده نک به پیدایونی حله؛ (۲) ددان دروست کردن [۱] (۱) دانه
کردن غله؛ (۲) دندان دروست کردن.

دانکه: تاو له ی مه، خروکمی مریشک [۱] آبله مرغان.

دانکه ده و دان: تارله لن هانی مهل و مریشک [۱] آبله ردن مرغ.

دان کهل: دگان شکباک یا که تگ [۱] ددان شکسته.

دانه پال: ۱) هاربه شي کردن. ټيکه ل به خه لک بون يو کاری؛ ۲) به پيار
 هه لگه زار: ۱) رفتن به همکاري ديگران؛ ۲) زدامنه بالا رفتن.
 دانه بهی: وه دواکوتن: ۱) پيگيري
 دانه چوقه: به دقتي ددان له سهرمان ين له ناليهاتن: ۱) بهم حوردين
 دندابها اوسرم يا از تب.
 دانه چوله که: گياهه که: ۱) گياهي است
 دانه چیره: زيک خشاني ددانان و سیره ني هاتنيان: ۱) بهم سايدين
 دندابها
 دانه خوره: جهشه حوردين، جهشه: ۱) چشته حور.
 دانه دوز: ۱) له دوزيان، پيسه چون: ۲) وه دواکوتن، شوي کهنه تن؛
 ۳) مريدون، به ييره وي کردن: ۱) ستمرد، ادامه: ۲) پيگيري؛
 ۳) پيروي.
 دانه دوز: دوزکيو، دوحه و: ۱) دوحيا.
 دانه دوم: له دوا دان: ۱) تمديد کردن، ادامه دادن
 دانه در: ۱) که سني شتي نه تيمه نان زهوي يا همرشني؛ ۲) پندغه داريزو
 دوروست که: ۳) نوسه ري کتيپ و شير: ۱) گذارنده؛ ۲) بنيا بگزاره؛
 ۳) مؤلف
 دانه زوکه: شيوې نوکړه گنه که به مرگني دان هاتني مندل ده بيه شنموه
 : ۱) ش گندم و محود که به مناسبيت ددان درآوردن نوزاد مي دهد.
 دانه زيزه: دانه زانه نو ناردوه له ناسياو: ۱) دانه گندم ريزي در ارد
 آسياب
 دانه زانين: ټيگه ماندي خه لک يو نهرمان وکاري: ۱) اعلام.
 دانه سهر: به سهر دان، هيرش به نه کاو يو بردن: ۱) حمله کردن.
 دانه قتي: گياهه که: ۱) گياهي ست.
 دانه که: به خشش: ۱) بخشش.
 دانه گولانه: دانوي دانه ويله، دانوله: ۱) د نه تب پز.
 دانه لغو: نهو ناسته ي لغار که ده چيته ناو ده مي به کسم: ۱) دهنه لگام.
 دانه لوق: شيوې سهوزيحات و گنه کوتار: ۱) آش سيزي و گندم
 نيم کوب.
 دانه ماش: موي ماش و برنجي: ۱) موي سپيد و سپاه مختلط.
 دانه به: موي سبي دانه دابه به ناو موي رهش دان: ۱) تارهای سپيد مو در
 ريس
 دانه وان: چمپينه وه، بهر و موي بون: ۱) خم شدن.
 دانه واندين: ۱) چمپاندينه وه؛ ۲) به گيشه د تسليم بون: ۱) خم
 نمودن؛ ۲) در مجادله تسليم شدن، کوتاه مدين.
 دانه وانين: د نمودن: ۱) نگا: ۱) دانه وانين.
 دانه وه: ۱) گزاندينه وي وم؛ ۲) کوليبي ره مين: ۱) وادادن،
 بازپرداخت وام؛ ۲) گندن ره مين.
 دانه وي: لاره و به چمپينه وه: ۱) خم شدن.
 دانه ويله: تاروخه و شک وک بيسک و نوک و: ۱) يشن
 دانه وين: دانه وان: ۱) خم شدن.
 دانه ويه وه: د نه وان: ۱) خم شدن.

دانهيز: گمه کوتار، گنمي کره کر و: ۱) گندم کويده.
 د بهيزک: دانهيز: ۱) گندم کويده.
 د نه بهک: ۱) دانه پال؛ ۲) به کيک: ۱) نگا؛ د نه پال؛ ۲) يکمد.
 داني: ۱) دابه ست؛ ۲) دانو، ده نکي کولوا؛ ۳) دانه به همو مناوه: ۱)
 پروار؛ ۲) دانه آب پز؛ ۳) نگا: دانه.
 داني: ۱) بنی بدن زهوي؛ ۲) چيشته نگاو: ۱) بنه، بر زمين نه؛
 ۲) چاشنگاه
 دانپ گ. دواو: ۱) باحه
 دانيان: ۱) دانيان؛ ۲) دواو: ۱) نهادن؛ ۳) بدختن.
 دانياو: ۱) داورو؛ ۲) دواو: ۱) نهاده؛ ۲) باخته.
 دانير نهوي حوکم ده کا، حاکم: ۱) حاکم.
 دانير گرن: محاکمه کردن: ۱) محاکمه کردن.
 دانيش: روني، پيش: ۱) بنشين.
 دانيشگ: بيسو: ۱) بنسته
 دانيشتن: روپيش، بيش: ۱) بنشين
 دانيشتنو: روپيشي، بشو: ۱) بنشسته
 دانيشه: روني، دانيش: ۱) بنشين.
 دانيلک: دانو، د نوله، دانه ويله کولوا: ۱) دانه تب پز.
 داتين: د نان: ۱) نگا: داتان.
 دانيه: داي يني: ۱) به سر به پدن
 داو: ۱) هه وده، نا، تال؛ ۲) داوي مهل راو کردن؛ ۳) گزي و گره؛ ۴) دامين؛
 ۵) حوريلک کايه له نه وديندا؛ ۶) گونديکي کوردستانه به عسي ویراني
 کرد: ۱) تاروخ يا مو... ۲) دام؛ ۳) حقه و کلک؛ ۴) دامين؛ ۵)
 نوعي بازي برد؛ ۶) نام روستايي در کردستان که به شيها ويران کرد.
 داوا: ۱) تهلب، خوازين؛ ۳) شهرو هدر: ۱) طلب؛ ۲) دعوي، جنگ.
 داواچی: نه له بکار، خوازه: ۱) دعا کننده.
 داواکار: داواچی: ۱) اذعا کننده.
 داواکهر: داوچی: ۱) اذعا کننده
 داوان: ۱) داسه، د مين، دار؛ ۲) حور ريشي که: ۱) داس.
 ۲) خواستگار
 داو باز: ۱) گزيکار؛ ۲) راوچی به هوي، دوا: ۱) حقه بر؛ ۲) صياد يادام.
 داو پسته: سه وده، مامله: ۱) دادوستد.
 داوخواز: ۱) خواستني خري؛ ۲) خوازيشي که: ۱) داوطلب؛
 ۲) خواستگار
 داوخوازي: خو رسي: ۱) خواستگاري
 داوداخستن: داودا ناه وه يو را و مهل: ۱) دم نهادن.
 د وداو: گونديکه له کوردستان: ۱) نام روستايي ست.
 د وداوي: جال جالوکه، کاکه مو شان: ۱) عسکرت.
 داودوز: مهي که هه ست به دار ده کا: ۱) برنده اي که دام را حش مي کند.
 د وده رمان: ۱) ده توچوي بزيشک کردن يو چاپونه: ۲) نالات و
 زرده چيوه: ۱) مصلحات؛ ۲) ديگ ابرار، ادويه
 داودي: گونديکه به روز رنگ: ۱) گل د ودي.

داوهل: ۱) دالمهوه، داوُل، دالْو: (په زولفی میر رحمت مکه مدهم له شهیدی نیو / تهریکه دل زه عیب و دهرستی له داوهلی) «سیدی قازی»: ۲) دهوُل (۱) مترسک: ۲) دهل

داوی: دوايي، پاشين (۱) اجر.

داویتی: گولنکه یوځ خوځ، د وځی (۱) گل داودی.

داوی دان: دوی پی هېمان (۱) خاتمه دادن

داوین: پاشین، پاشینه (۱) آخرین.

داوین: داو، دامان، دامین (۱) دامن

داوین پاک: دور له گوناح (۱) پاکدامن.

داوین پیس: فاسق و زیناح کار، د مین پیس (۱) الوده دامن

داوین تهر: دامین تهر، داوین پیس (۱) تردامن.

داوینه: پسیه، پش هه موشب (۱) اخرین

داوینه: بناری چیا (۱) دامنه کوه.

داویه: هه میشه ژبو، پرده و م (۱) یدی.

داهات: دهرامت، په هره ی رهمین، حاصلات (۱) محصول

داهاتانه: پشی خاوند ملک له دهرامته ی زهوی (۱) مالیات پر درامد، بهره ملک نه

داهاتنگ: تازه به یابوگ (۱) نوامده.

داهاتن: ۱) نمونه ووه، چمینه ووه: ۲) برانمونه به مشار: ۳) نه خوش یونی چاو (چاوم داهاتوه): ۴) به شانه کران (سهری به شانه داهاتوه): ۵) کهوی یون، رام یون: ۶) تاره دهرچون، له نوی هاتن: ۷) داکهوتن: (پانی تهر خانوهی داهاتوه) (۱) خمین: ۲) یرین یا اره: ۳) شروع چشم درد: ۴) شانه شین مو: ۵) رام شدن: ۶) نوامد، اختراع: ۷) بگ: د کهوتن.

داهاتو: حاتی بهرکاری داهاتن (۱) صیغه مفعولی «داهاتن».

داهازین: وزدکردنی شتی زه، آسیاوکردن (۱) خرد کردن، آسیاب کردن.

داهانین: تازه پید کردن، وهدی هیمانی شتی نوی (۱) اختراع، نوآوری داهارودن: ۱) داهانین: ۲) به سانه کردی مو (۱) بگا: داهابین: ۲) شانه ردن مو.

داهوژ: فرت، گوشه، هره، ژو، ژوت (۱) گشاد

داهول: داوُل (۱) مترسک.

داهه رستن: به سمر به کدا ټکان و لیک توندبون (۱) به فشار برهم چسپیدن.

داهي: نیت چي؟ دهی نیدی؟ (۱) دیگر چه؟ پس چه؟

داهیزان: ۱) لهش گران یون له تایان له گهرما: ۲) شل بونی هه ویر (۱) تواسیدن، بی حال شدن (و گرما: ۲) ابکی بودن خمیر.

داهیزران: داهیزان (۱) نگا داهیزان

داهیزین: د هیزان (۱) بگا داهیزان

داهیتشن: بهره و حوار شور کرده ووه (۱) هر وهشت

داهیلان: داهیتشن (۱) هر وهشت

داهینان: ۱) رام کردن، کهوی کردن، کهدی کردن: ۲) به هره برینه ووی

داو دیر و نکل: په پوستمانه (۱) هدهد

داور: دار، ر، اهر، پاڼوگ (۱) جزء جداشده.

داوشکه سستی: دامین تهر (۱) نگا: دامین تهر.

داوکه فتن: کهوتنه و دای، گیران به داو (۱) در دام افادن.

داوکه: چی دار، تهر شوی دای یو زاولی بینه ووه (۱) د مکه

داوُل: داوُل (۱) مترسک.

داولین: ۱) نان دشوَر با گوشت: ۲) ده سهریک ناخنین (۱) ریت

کردن مان: ۲) دپشتن به فشار

داولیده ر: ۱) داوچه قش: ۲، قشیر (۱) دام گذار: ۳) حقه بان

د و نانه ووه: د و چه فاندن یو راو (۱) دام بهدن

داودت: ۱) ره قس، گو بهند، دیلان: ۲) زه ساهه ندی بوگ (۱) (۱)

رقص: ۲) جش عروسی

دوه ته چنوکه: پاهوژ، گیزه لوکه (۱) گردباد

د وه تی جندوکان: بهوژ (۱) گردباد

داهه ران: له ژور و ژا بهره و حوار رزان (۱) هروریزی

د وه راندن: له بهره ووه ژا بهنده و حوار: (سیو داهه رین، تهرزه داهه ری) (۱) هرورجس

داهه رانن: داهه ران (۱) هرورجس

داهه ریان: ۱) داهه ران: ۲) شوژه و یوس (۱) نگا: داهه ران:

۲) فروهشتگی

داهه ریس: ۱) هاوریشمی نرئیسراو: ۲) حورنی کوتال (۱) ایریشم خام: ۲) نوعی کرپاس.

داهه رین: داهه ریان (۱) نگا: داهه ریان

داهه رزان: داهورین، پیاده بونی سوار (۱) پیده شدن سوار.

داهه رزانن: پیده کردنی سوار، سوار له ته سپ هیشانه و حوار (۱) پیاده کردن از سواری.

داهه زین: داهوزن (۱) بگا: داهوزن

داهه ستن: ۱) دابه ستن، شه تکه دان: ۲) بهخته راگرتن یو قهله و یون (۱)

محکم پستی: ۲) نگهداری حیوان برای چاق شدن

داهه سین: کهدار، چاروی دار، حمر به تله (۱) خر بنده.

داهه شان: ۱) ته کاندنی حیک له سهر ته ندوز: (کراسه کمت داهه شینه،

۲) راته کاندن بهره و ژو: (دایکی یو داهه شاند بهره نه کهوت):

۳) زراوی له بهره کچوگ: (لهشی داهه شاهه ناتوانی هیچ بکا) (۱)

نکانیدن لباس بر آتش: ۲) حرکت دادن رو به پین: ۳) له شدن و پوسیدن.

داهه شانندن: کړی داهه شان (۱) عمل «داهه شان»

داهه شاهو: بهرکاری داهه شان (۱) صیغه مفعولی «داهه شان».

داهه شیاگ: ۱) دوه شاهو: ۲) نوی چپندراو (۱) نگا: دوه شاهو: ۲) تمم کاشته.

داهه شیان: داهه شان (۱) نگا داهه شان.

داهه گوسته: بالداریکه له کهو بهوگرتن (۱) پرینه ای است کوچکتز از کیک.

دېدې: ۱) وشه به كه شوان تازه ټي پي باڼگ دهك: ۲) پاسهوان، نيشك گر
 [۱] ۱) اصطلاحی برای خواندن گله: ۲) نگهبان
 دېدوڼې: پاسهوان [۱] نگهبان.
 دېي: تيزی، ده ټي [۱] می گوید.
 دېښدېي: دېدې، وشه ي بانگ کردنى تاژال [۱] کلمه خواندن گله.
 دېل بېل، فامك، تلى، ټهنگوست [۱] انگست.
 دت: ده دا، (دت تان نادت: ده یدا يان نايد) [۱] می دهد.
 دتهن: لاسا، دهمه لاسكه [۱] تمديد، ادا.
 دچ: ۱) سوچ، قورښی دیوار: ۲) ددانه [۱] ۱) نیش دیوار: ۲) دندان.
 ددا: نه به، نه لك، دایره [۱] مادر بزرگ
 ددان: نيسكى ناو دم يو شت پي حوړون، دن [۱] ددان.
 ددان ټالپونه وه: دان ټالپونه وه، [۱] نكا: دان ټالپونه وه.
 ددان تيوكړون: تهماح كړون [۱] كتابه اړ طمع كړون.
 ددان چير كړون: ددان به گړي نيشن دان [۱] ددان قروچه
 ددان خوشك: سېل [۱] طحال.
 ددانن: ۱) شات و شوت كړون، خوځه ټكيشان: ۲) درو كړون [۱] ۱) لاف
 وځن: ۲) دروغ گفى.
 ددان سپي بونه وه: شمر نمان له زوى گه وړه تردا [۱] پروشیدن در
 برابر بزرگتر ز خود.
 ددان گڼ: ددان گه وړه، ددان دهر پمزيو [۱] دندان برجسته.
 ددانوك: كه لايي سهر ديوارو دهمه مشار [۱] دندان.
 ددانه: ددانوك [۱] دندان.
 ددو: يه كو يهك، دو [۱] عدد دو.
 ددو: ددو [۱] عدد دو
 دږ: رږ، برنى له نه نرسى به همږ (سه گڼكى دږ، يياوېكى دږه) [۱]
 سرس و موزى.
 دراخه: مه ټوى ده جن [۱] يك دسه كوچك ر درويده
 دراژه: گونديكي كوردستانه به عسى وټونى كړد [۱] نام روستايى كه
 بهيها ويران كړدند.
 دراڼ: ۱) پاره، درو، پوښ، پهره: ۲) درزو ته لشي ديوار: ۳) بالاى
 [۱] ۱) پول: ۲) درو تړت ديوار: ۳) رخت شويى.
 دران: ددان [۱] دندان
 دران: شرو له ت يون [۱] خريده شدن.
 درانن: شر كړون، له ت كړون [۱] دريښ.
 دران: درانن [۱] دريدن
 دراو: دراو [۱] پول.
 درو: پاره بوگ، له ت كړاو [۱] خريده.
 دراوسى: جيران، هاوسا [۱] همسايب.
 دراوسى وهژن: هاوسا زه نجين، خرابي ده گهل هاوسا يان [۱]
 همسايب رنجان.
 درواوى: چيگه دروا، شرو له تى [۱] خريدگى، پارگى.
 درباشه: زهرگ، شيشى دهر وېشان [۱] سپيخ دروېش.

دار: ۳) شاهه كړدنې مو: ۴) خور كړنده وى لك ودار: ۵) له يوئ هېان
 [۱] ۱) وام كړدن: ۲) اژه كړدن: ۳) شاهه وځن: ۴) ختم نسودن:
 ۵) اختر ع
 داهيما به وه: خوار كړنده وه [۱] ختم كړدن.
 داهينه: وه دى هېي [۱] مخترع.
 داي: ۱) دايك، د لك: ۲) كړده و راپورده وى دان، (دای پيم) [۱] ۱) مادر:
 ۲) فعل ماضى دادن برای سوم شخص مفرد.
 دايخ: سهر، پشودان، هموسه له [۱] صبر.
 دايان: ۱) بايښ، به لى زن: ۲) كارى راپرده وى دان يو كو [۱] ۱) مادر،
 دايه: ۲) فعل ماضى دادن برای سوم شخص جمع
 دايانى: تايه نى [۱] ماماى.
 دايړه: ۱) دده نى چكوله: ۲) شونى كارگيرى ده ولت [۱] ۱) دف
 كوك: ۲) اداره.
 دايړه زهنگى: ده لى جوگي به زريزه، گه وال [۱] دايړه رڼگى.
 دايستى: له گزدايه، هه لوه [۱] شعله وړ ست.
 دايك: د لك، ټوډا، دى، جيا، داك [۱] مادر.
 دايكه: ۱) وشه وى دوانستى د لك: ۲) ميو بهى له سهر حوچك:
 ۳) قدر ماسى د كړدن [۱] ۱) كلمه خطاب به مادر: ۲) جفت ماده
 پرته: ۳) امر به ويختن
 دايكه دږه: ده سكس [۱] شريك دږه.
 دايكه لى: وشه وى دوانستى ديك به خوځه ويستى [۱] كلمه خطاب به مادر
 دوستانه
 دايكه مار: زه رده قوږه، جوړى مارمېكه [۱] نوعى مارمولك.
 دايكه مارانه: جوړى مارمېكه [۱] نوعى مارمولك
 دايكه وا: ټنى بايهم [۱] حوا همسر آدم.
 دايلاخ: به چكه و شترى يكس له [۱] شتر بچه يكساله.
 دايلاخ: دايلاخ [۱] شتر بچه يكساله
 دايلان: ۱) سهر، سهره: ۲) دليهرى رور جوان [۱] ۱) عجيب: ۲)
 دلر با و زېها.
 دايښ: هميشه [۱] دائم.
 دايښه: دلاوا، ده هښه [۱] بخشنده.
 دايښه: ۱) داوښ، دامين: ۲) فرمان به دنان: ۳) بنارى كيو [۱] ۱) دامن:
 ۲) امر به نهادن: ۳) دامنه كوه.
 دايښى: فرمان به دنان [۱] يگدارى، امر به نهادن.
 دايه: ۱) دايك: ۲) تايښ [۱] ۱) مادر: ۲) دايه
 دايخ: به هره، فايده [۱] بهره.
 دايه قى: دايخ [۱] بهره.
 دايه لكه: نامرانيكه له ناسب ودا [۱] ابرارى در آسياب.
 دايښ: تايښ، نموندى شېر نندا به منائى حه لك [۱] دايه، شيرده به بچه
 ديگران.
 دايښ: دايښ [۱] د يښ
 دايښ: دوك، شوكه [۱] سپيدك گياهي.

دربو: وشه‌ی دنده‌ای بهران بو سزه قوچ [۱] واژه‌ی برای تشخیص قوچ به جنگ

درپشه: درپشه، هرزی دهسک داری چهرم کون کردن، دره‌وشه [۱] درفش پینه‌دوزی،

درتال: چال و چول، که بدوله‌د [۱] چانه‌چوله،

درجه: دربو [۱] نگا: دربو،

دره‌ان: زیگه‌کردنه‌وه به ناو حه‌شامات [۱] راه بازکردن در شلوغی

دردوک: (۱) بیتاموز: (۲) هرزه‌گری، دوش و شعی بیاله‌ه‌ک‌وی، (تاره

دهمی دره‌ولک و بیاله‌ی تی) [۱] پرتگو: (۲) اوب جوانی

دره‌ولک: خوتی هه‌لغوین [۱] قصول،

دره‌ونگ: دودل، به‌گومان [۱] دودل، متردد،

درز: (۱) قه‌لشی یاریک، شوشه‌درزی برد: (۲) دررس، وابه: (ماموست

درزی دادم) [۱] درز: (۲) درس،

درز دادن: (۱) قه‌لشته‌ده‌وار به قور گرتن: (۲) وانه پیدن [۱]

(۱) درزگیری: (۲) درس خواندن

درزگرتن: که‌لین گرسن [۱] درز گرفتن،

دوژ: (۱) خاو، پانه‌دوا: (۲) توره، گرز: (۳) لیک‌ه‌لاو، مات و کر وشمه‌کردو

[۱] (۱) تاب بخورده: (۲) خشمگین: (۳) توهم رفته،

درشت: (۱) ریر، زور: (۲) زل له حابد ورد [۱] (۱) زبر، خشن: (۲) درشت

درغله: مه‌هسته، شیایوی نویسن [۱] مطلب، سوزه،

درف: بيشاه، دروشم [۱] علامت

درف: ره‌که‌ن، شجه [۱] اصل

دوقه: قرته، ده‌یگی قرناندن [۱] صدای قطع کردن چیزی

دوقه‌دوق: کرته‌کرته مشک [۱] صدای خوابیدن موش

درک: چقل، درو [۱] خار

درکات: گوینگی کوردستانه به‌عسی ویرای کرد [۱] نام روستایی که

بعشها ویران کردند

درکان: به زمان داهانن، قسه‌لی دهرچون [۱] بر زب‌ان آمدن

درکاندن: راستی گرتن، ناشکرا کردی قسه [۱] اعتراف کردن،

درکانن: درکاندن [۱] اعتراف کردن،

درکاو: جیگه‌ی بر له چقل [۱] حاوستی

درکه: (۱) گوئی سهره‌یایدک له بهینی: (۲) گوئدیگی کوردستانه به‌عسی

ویرای کرد [۱] گوشه‌ای از راز را اعتراف کردن: (۲) نام روستایی

در کوردستان که بعشها ویران کردند.

درکه: جویری زیگه‌سهری وه‌ک نوکی هرزی ویه [۱] نوعی جوش

درکه‌ناستینه: گیاه‌کی که لا‌پانی درکاویه [۱] گیاهی خاردار است،

درکه‌چار: جیگه‌ی درون، شوینی بر چقل [۱] خارستان،

درکه‌دو: ده‌وله [۱] بش،

درکه‌زی: درکیکه‌ی پنجک ده‌یکه‌نه پهرزین [۱] خار پرچین،

درکه‌لموی: درکه‌ناستینه [۱] گگا: درکه‌ناستینه،

درکی مه‌موزینان: برنی له شو‌قارو شه‌یتانی دژی دودوست [۱] کنایه

از تفرقه‌دار،

درکین: نه‌وی راستی له نه‌یسی ده‌لی [۱] اعتراف کننده

درکین: جیگه‌ی به‌درو چقلای [۱] خاردار،

درکینه: (۱) درکی: (۲) جوجکه‌ی تازه‌توک‌لیهانو [۱] (۱) خاردار:

(۲) جوجه‌سیح‌پر

درگا: (۱) درکه، دره‌ک، دریاه: (۲) بهره‌می ناواله [۱] (۱) در: (۲) دهانه،

درگاه‌ن: ناواله‌ی بونه‌وی ده‌می برین [۱] بازشدن سرزخم،

درگادان: ناو، نه‌کردنه‌وه [۱] بازکردن دهانه،

درگاه‌ن: (۱) کسئی که له‌درکه‌ده: (۲) تاسنی که پئی به‌درکه‌ده‌دهن

[۱] (۱) درکوب: (۲) درکوبه

درگاه‌نه‌ی شیرس‌دن به‌هوی کرد‌ه‌وه‌ی دام‌وده‌رگایه: [۱] احتساحیه

درگشاد به،

درگاه‌نه: تالفه‌ی دره‌که‌لیدان [۱] درکوبه،

درگان: شه‌نه [۱] چارشاخ،

درگانه: دریانه، دره‌که، ده‌ری [۱] درگاه،

درگه: (۱) جزیر، ناد، دورگه، وشکی له‌ناو، راستی ناو: (۲) که‌ده، ناودر [۱]

(۱) جزیره: (۲) کندی،

درم: (۱) په‌تا، ده‌و: (۲) گرمه‌ی ده‌هول [۱] (۱) مرض واگیر: (۲) صدای

طبل

درمزه: برامی به‌سح ساله [۱] قوچ سح ساله

درمغ: خه‌په، شانه‌بو کو کردنه‌وه‌ی کلوش [۱] ایزاری مانند شن کش که

ساقه‌بدان جمع‌کنند،

درمه: کریمکه له‌زگی تازه‌لدا پیدایه‌ی [۱] کرمی انگل دام،

درن: (۱) بونی ته‌گه له‌کاتسی تی‌به‌ردان‌دا: (۲) بونی ماسی: (۳) بونی

گر بی‌لش [۱] (۱) بوی نگه: (۲) بوی ماهی: (۳) شماگند،

درنال: (۱) بو‌دن، که‌ندالی ناودن: (۲) نو‌کند [۱] (۱) آبکند: (۲) کنال،

درنج: شتیکی خه‌بالاتی وه‌کو جنوکه: (دیو و درنج) [۱] موجود خیالی،

دیو،

درنده: خانه‌وه‌ری گوشت خوری کبوی [۱] درنده، ده،

درنگ‌نه‌وه: ده‌نگ‌دانی شتی کانرا، زریگ‌نه‌وه [۱] ترنگ

درنگه: روپنگ زریگ [۱] ترنگ،

درننه: درنده [۱] ده،

درنه: کرمی نو‌زگی مه‌ز [۱] گرم شکم گوسفند،

درو: (۱) قسه‌ی ناراست، قر: (۲) پاشگری به‌واتا: نه‌وه‌ی ده‌درو: (جل

درو، گه‌نم درو) [۱] دروع: (۲) پسوند به‌معنی «دورنده»، «دورونده»،

درو: قسه‌ی ناراست، قر [۱] دروغ

درو: درک [۱] خار،

دروبه: ویتجور [۱] شباهت،

دروبانندن: شبانندن، ویتجوانندن، وه‌ک نه‌وزنین [۱] نمایانندن،

دروپ: دلوب، تنوک، قه‌تره [۱] مطره،

دروپه: تنوکه‌ناو که به‌سهریان ده‌تکی [۱] چکه،

دروخان: خوروی گرو [۱] خارش‌گرو

دروخه: خوروی له‌ش، سو‌نه‌وه‌ی پیمت [۱] خارخار،

دروینه‌وه: ۱) درونه‌گرف، پړینه‌وه په داس: ۲) په به‌قفل شتی دواړو پټکه‌وه بان: ۱) دروین یا داس: ۲) بازدوزی پوره‌شده.
دروینه‌زده: جوړی درکی زه‌دی تیر: ۱) دروخار.
دروینه: دره، دروه: ۱) درو با د س.
دروین: ۱) دروین په دهرزی وین: ۲) دروینه کردن په داس: ۱) درخت: ۲) درو.
دروینه‌وان: پالنه، که‌سین که دره‌وه په د س نه‌ک: ۱) دروگر.
دروته: دروا، ده‌چي: ۱) می‌رود.
دروخت: داری به نیوه‌ی وشک به‌یوگ: ۱) درخمه.
دروخشان: دروشین، به‌دره‌وش، بر به‌ده‌در: ۱) درخشان.
دروخشان‌هوه: بریقه‌دان: ۱) درخشیدن.
دروخشینه‌وه: دروخشان‌هوه: ۱) درختیدن.
دروم: ۱) سنی به‌ش له چوار به‌شی مسقال: ۲) کیشیک به‌رائی‌وری بیست گرام: ۳) کیشیک به‌رائی‌وری نیوکیلو: ۴) پوئیکي ولاتی عه‌روپ.
بیست په‌کی دیار: ۱) هیجده قیراط: ۲) وزن بیست گرم: ۳) نیم کیلو: ۴) یک بیستم دینار عربی.
دروم‌ماسی: جوړی ماسی: ۱) خارماهی.
درونک: له‌کات را‌برای، دیر: ۱) درنگ.
درونگان: ده‌مه‌ده‌می روزاوا: ۱) هنگام غروب.
درونه: درین: ۱) دریدن.
درو: ۱) دروینه: ۲) درو: ۱) درو: ۲) دروغ.
دروان: پالنه، دروینون: ۱) دروگر.
درووش: ۱) درپشه، دروش: ۲) بریقه، تروسکه: ۱) دروش پینه‌دوز: ۲) درخشش.
درووشان: بریقه‌دن، تروسکان: ۱) درخشیدن.
درووشه: درپشه: ۱) دروش پینه‌دوز.
درووشین: دروشن: ۱) درخشیدن.
درووشینه‌وه: تروسکه‌دان: ۱) درخشیدن.
دروکه‌ر: ۱) دروینه‌وان: ۲) دروژن: ۱) دروگر: ۲) دروغگو.
دروهي: زه‌بینی فره قه‌لشیوه کیلگه‌ی شه‌قارشه‌قار یوگ: ۱) زمین زیاد درز برده.
دروی: شهرم، فهدی: (دوی به‌رده، شهرمه‌زار، خه‌جالت): ۱) خجالت.
دروی: ۱) درو، جقل: ۲) پنچی توترک: ۱) حاره: ۲) بوته نمشک.
درویا: ۱) دروا: ۲) کاری را‌پردوی دران، در: ۱) باره شده، دریده: ۲) یاره شدن.
درباز: گوندنکه له‌نزیك مه‌یاد: ۱) روستائی نژدیک شهر مه‌یاد.
درباگه: دریا، دروا: ۱) باره شده، دریده.
دربان: دران: ۱) دریده شدن، دریدن.
دروی به‌رده: شهرمه‌ر: ۱) شرمسار.
دروچه: ۱) کولانه له دیواردا: ۲) نام‌ازی زرو زرو تیدا تواننده‌وه، بوته: ۱) روزنه دیوار، درچه: ۲) بوته ریخته‌گری.
دریخ: کوتایی، قوره (دریخی له‌م کاره‌دا مه‌که): ۱) تقصر، قصور.

دروخیان: دروخه: ۱) خارخار.
دروژن: دروکه‌ر: ۱) دروغگو.
دروژنه: ناوی که هاوین وشک ده‌ک: ۱) چشمه‌ای که در تابستان می‌خشکد.
دروژه: دروژن: ۱) دروغگو.
دروین: ۱) راست، رها: ۲) ساز، بن که‌مایه‌سی: ۱) درست، صحیح: ۲) کامل، بدون نقص.
دروینون: ۱) سازبون: ۲) برینی له‌خه‌وتی می‌رود له‌گه‌ل ژن: ۱) مه‌یا شدن: ۲) کنایه از همخو بگی شوهر با همسر.
دروست: دروس: ۱) بگا، دروس.
دروستانی: ۱) ساعی، سه‌لامتی: (دروستانی سهری نا‌قه براکه‌ت): ۲) ناماده‌ی: ۱) سلامت: ۲) آمادگی تمام.
دروستبون: دروسبون: ۱) بگا، دروسبون.
دروستی: راستی: ۱) راستی.
دروسکر: ده‌سپاک، نه‌مین: ۱) درستکار.
دروسکردن: ساردن، وه‌دی هیتان: ۱) درست کردن، خلقی کردن.
دروسکه‌رده: دروسکراو، سازدراو: ۱) ساخته.
دروسی: دروسی: ۱) درسی.
دروش: دریشه، دره‌وشه: ۱) درفش پینه‌دوز.
دروشم: ۱) پیچم، که‌سم، تهر، تهر، شکل و سهر و سیم: ۲) روشنی: ۱) شیره: ۲) قروغ.
دروشم: نیشانی تایه‌تی: ۱) آرم، علامت قارقه.
دروشن: به‌دره‌وشین، بریقه‌دان: ۱) درخشان.
دروشه: ۱) وته، وشه: ۲) داروهار: ۳) درم، په‌تا، ناهو: ۴) دره‌وشین، بریقه‌دان: ۵) لولاک: ۱) کله: ۲) درح: ۳) ربای وگیر: ۴) درخشش، پرتو: ۵) استخوان ساق.
دروش: ۱) تپسکی به‌له‌ک تا سدر گویرنگ: ۱) استخوان ساق تا قوزک.
دروشین: دره‌وشان، بیشک‌دان: ۱) درخشیدن.
دروشین: دروشن: ۱) درخشیدن.
دروش: وچون، لیک کردن، دروب: ۱) شباهت.
دروک: که‌لپ، ددانی تیزی درنده: ۱) ناب درنده.
دروکردن: قسه‌ی ناراست گوتی: ۱) دروغ گفتن.
دروکردن: درک کوکرده‌وه: ۱) خاو‌کندن.
دروکه: گویدیکی کوکرده‌وه به‌عسی ویرانی کرد: ۱) نام دوستی که بشبه ویران کردند.
دروله: مه‌شکو‌له، دودانه: ۱) مشک کوچک برای دوح.
دروم: درم، په‌نا، تارار، تاهر، دروشه: ۱) بیدری وگیر.
درومان: حلزون، دروین: ۱) دوخت‌دوز.
درون: ۱) دروین، ته‌ق له شت دان: ۲) دره‌وکردنی گپاده‌خل: ۱) دوخت: ۲) دروکردن.
درون: درین: ۱) باره کردن.
درونه: کاری دره‌وکردن، درینه: ۱) درویدن با داس.

دريځي: دريځ [۱] نصير، نصور

دريژ: دژي کورت، بهرنيوړي کي [۱] دراز، ضد کوتاه.

دريژايي: (۱) له دريژي، نه له کورتي؛ (۲) بهرنيوړي پانايي [۱] دراز؛ (۲) مقابل عرض، طول.

دريژبون: (۱) دژي کورت يون؛ (۲) ژوان، راکشان، پال کدفتن [۱] دراز شدن؛ (۲) دواز کشيندن

دريژبونموره: ماوه زيات کړدن، ماوه ي روژ يي جون [۱] به دوازا کشيدن.

دريژخيهن: روژروخت گر [۱] بيارومت گير.

دريژدوړ: زوړ بلي، جهقه سرو [۱] پرگو، وراح.

دريژدوړي: دوروژي، چه نه بازي به خوژايي [۱] يادو سرابي، پرگويي

دريژداهول: بريښي له مروزي نه ژدي لاوړ [۱] پلنډېلاي لاغرا بدم.

دريژکودن: (۱) له مودان؛ (۲) ماوه پيدان؛ (۳) له سهر زوي راکيشان [۱]

(۱) تفصيل دادن؛ (۲) درنگ کړدن؛ (۳) بر زمين دراز کړدن.

دريژکودنهوه: (۱) له کورپهوه، له مودان؛ (۲) پتر له پيوست قسه کړدن [۱]

(۱) درازتر کړدن؛ (۲) پيش از حد لازم گفتن.

دريژکوله: (۱) کيسه دريژ؛ (۲) بهرنيوړي خړوگرو قهر [۱] اندک درژ؛ (۲) مستطيل.

دريژون: بهرنيوړي بلند (مرومه که دريژه) [۱] هديسد.

دريژوکه: دريژکوله [۱] مستطيل

دريژه: دريژ: (۱) کاربايه کي دريژه به، [۱] هديسد

دريژه يي دان: (۱) له سهر روښتني قسه؛ (۲) دوست هيله گرتن له نمرک [۱]

(۱) تفصيل دادن سخن؛ (۲) ادامه دادن کار.

دريژي: دژي کورتي [۱] درازي.

دريسمه: ريسمه، باژنه ي درگا [۱] پاشنه در.

دريشک: دريشه، درهوشه [۱] درفش پينه دوز.

دريشوکه: زماني مار که دوي ده هيني [۱] زبان مار.

دريشه: درشه [۱] درفش پينه دوز.

دريځ: دريځ [۱] کوتاهي در کار، نقصير.

دريځي: دريځي [۱] نقصير

دريڼه: گيا به که [۱] گياهي است.

دريڼه: درکه، ريپکه ي ورد له منالان دېت [۱] جوشي است رير بر بدن کودگان.

دريڼ: دادرين، درانين [۱] دريدن.

دژ: (۱) قهلا، کهله؛ (۲) کسي مالي مردم به هيني دهيا؛ (۳) چکه ي چک [۱]

(۱) قله؛ (۲) دره؛ (۳) گود شتالگ.

دژان: رک لي بونهوه، ناخوش ويستن؛ (ميوان ميواني ده دژا خانه خوي

همردوک لا) [۱] خوش بيايدن از کسي

دژانه: کاري به هيني [۱] دژديکي.

دژاو: (۱) ناوه دژا؛ (۲) دژاو، به هيني براو [۱] ترشح؛ (۲) دژبهده

دژد: دژا، پاسبواني قهلا [۱] قله بهان.

دژدان: جزدان، کيسه ي جهرم يي دروا [۱] کيسه جرمي يول.

دژدهسهک: دايکه دزه، ده سکيس [۱] دژدافشار، شريك دزه.

دژاو: دژاو، براو به هيني، دربردو [۱] دژديه.

دژاوشکه: مه کوي دژان، چيکه ي دژي کهران [۱] مکن دژدان.

دژاگ: درکوشکه [۱] مکن دژدان.

دژاگون: کاري په سندر ويلي و حوا [۱] کارپيد.

دژاگرده نه: زنگر، چه نه، گوران [۱] واهرن

دژاگير: هموسار، ده سکيه ريسمه [۱] افسار

دژاگس: بي نرخ، هنج و پوچ، به هني ابي روش.

دژانه بهره: بريښي له شتي بي نرخ [۱] کتايه از بي ارزش.

دژانه خوړه: دويه بهره [۱] کتايه زبي ارزش

دژه: (۱) هلا؛ (۲) به هيني؛ (به دژه دژه روښت)؛ (۳) سوك گدرا نهوه: (بي

دژه ده کا) [۱] (۱) قله؛ (۲) پنهايي؛ (۳) يواشکي پرگشتن. ۴

دژه خه نه: بزه، په ليو حدين، زوره خه نه [۱] ليدن.

دژه گه: ده سکيس، دژه سهک، دايکه دزه، ياش دژا شريك دزه.

دژي: (۱) هيني، (۲) بردي مالي مردم به هيني [۱] (۱) پنهايي؛ (۲) دژدي

دژياگ: دژراو [۱] دژديه شده.

دژيتي: مالي دژرو [۱] مال درديه.

دژيته ني: شتي که يو دژين ده ست نهاد [۱] دژو دني، قابل دژيدن.

دژين: کاري دژا [۱] دژدي.

دژينه وه: (۱) له خهرجي گيرا نهوه؛ (۲) وه شرتن [۱] (۱) صرفه حويي؛

(۲) پنهان کړدن.

دژيو: دهر، ناشيرين [۱] دشت، بدگل

دژيه تي: درتي [۱] مال درديه

دژ: (۱) قهلا، دژا؛ (۲) شهيلي خهرسان؛ (۳) پيچه وانه؛ (۴) مات و کز؛

(۵) زوترش [۱] (۱) قله؛ (۲) مهر چوپين خرمن؛ (۳) مخالف؛ (۴)

افسرده ويگر؛ (۵) اخمو.

دژايدتي: بهر ده لستي، لايه تي [۱] مخالفت.

دژيون: (۱) مات و کريون؛ (۲) زوترش کړدن [۱] (۱) افسرده شدن؛

(۲) حم کړدن

دژپه سندر: دودل له کوي شت دا [۱] دشواريسند.

دژخوړ: کم خور [۱] کم خور.

دژخوراک: دودل له خوا ده مه ني دا [۱] بدخورک.

دژدان: دژدار [۱] قله بهان.

دژداشه: کراسي تاوداوين [۱] پيراهن بلنددام.

دژدامان: مات و کز د شتن [۱] مات و افسرده بودن

دژداماو: کزو سيس د يشو [۱] مات و افسرده مانده.

دژرابهر: بهر واليت که بخوداي دلسورو له بنهوه غم يي [۱] به ظاهر

دلسوز و درواغ دشمن.

دژکام: نمرکه ديهه، خو پارير له خوشي ديهايي [۱] پارسا، پرهيزگار.

دژکردن: روتيک نان، خوگرز کړدي [۱] پيشاني درهم کتيدن

دژگن: دهرمانی که گه نيو له تاو بهري [۱] ضد عفتي، گندزدا.

دژمان: جوي، سخيف، چينو، حهراو، دژون [۱] دشمن.

دژمن: نه يار، نه دوست [۱] دشمن.

دژمناتی: نه یاری، دژایه تی [دژمنی دشمنی

دژمنایه تی: دژمناتی [دژمنی دشمنی

دژمنی: دژمناتی [دژمنی دشمنی.

دژمین: دژمن، به یار [دژمن دشمن

دژمین: جوین، دژمان [دژمن دشنام

دژنام: دژمین [دژمن دشنام.

دژوار: چوتون، سمخ، زه حمت [دژور دشور

دژواری: چتون، سخی [دژواری دشواری

دژون: (۱) دژمین: (۲) چلک، گمار، کوتی [دژمن: (۱) دشنام: (۲) پژاکی

دژوین: چلک، نه سپوون [دژوین چرکین، شوشو

دژ: لا، پیچونه [دژ مخالف.

دژ به: پایه که مرؤ تپه وی، (دژ به پایه یو خدرمان هلاوتیمن نایی) [دژ

باد مخالف

دژ هوئی: کوکړنه وی دویچمه وانه له هله به سټیک [دژ طبق در شعر.

دژي: (۱) ناروکی: (۲) نه خوشیه کی نازل [دژ: (۱) مخالفت: (۲) نوعی

بیماری دام.

دژیا: سقرن، قزن، موی سمری نیکه ل پیکه ل [دژ آشفتموی

دژیتی: نه یاری، پیچمانه یی [دژیت، مخالفت.

دژین: لو، گرځی گوشت [دژ غده.

دست: مده، بهروش [دژ دیگ

دسمرده: دست به جی، هره له جی [دژ فور.

دسمره: (۱) سهره: (۲) له سهره [دژ: (۱) باوجود این: (۲) از بالا

دش: (۱) خوشکی شو، باجی: (۲) دژ [دژ: (۱) خواهر شوهر: (۲) ضد.

دشت: ناشیرن، دریو، ناحهز [دژ وشت.

دشته: (۱) دشت: (۲) کاری خراو [دژ: (۱) زشت: (۲) زشتی

دشتی: (۱) کاری ناله بار: (۲) ناحهزی [دژ: (۱) کار وشت: (۲) بدگی.

دشکړدن: خوبازتن [دژ پرهیرکاری.

دشمان: دژنام [دژمن دشنام

دشمن: دژمی [دژمن دشمن.

دشمنی: دژمابه تی [دژمنی دشمنی.

دشمنه: خه بهری دهم راست [دژ نوعی خنجور، دشه.

دشوار: دژوار [دژ دشوار.

دشه: جیگه خه راو [دژ جای بد.

دشی: ناحهزی، ناشیرن [دژ وشتی، نازیبايي.

دغه: گری، قیل، گهر [دژ حیل.

دقهره: (۱) له خویشایی، نژد: (۲) نه خوشیه که به کسم ده کوژی [دژ: (۱)

مغرو: (۲) نوعی بیماری کشفه د م.

دقش: دوشاو دمس، شیرهی ترئ [دژ شیره بگور

دفلوک: (۱) مل پیچ: (۲) فانیله، ژیرکراس [دژ: (۱) شمال گردن روحانیون:

(۲) زیر پراهن

دقن: کب، که پو، نوټ، بټل، تفنک [دژ بیښی.

دقانه: رسید، پسه وی وام ساندنمه [دژ قبض، رسید

دقری: (۱) گیاه که: (۲) تهره وی نش [دژ: (۱) گیاهی است: (۲) قطب

دساب

دقمری: شهرمبون له قسه کردن دا [دژ خجالتی در حرف رد.

دقنهرم: دهم و راورژ خوش، قسه خوش [دژ شیرین زین.

دقه: راسته یی پدانا [دژ برار

دقده: گزه گزی با، دهنگی بای توند [دژ صدای تدبید.

دقی: (۱) تهنی، ده یی، گهره که، پی ویسه: (۲) ده نار تهره [دژ: (۱) باید: (۲)

در این

دقیت: (۱) هره تهنی یی: (۲) ددواب [دژ: (۱) باید: (۲) دوات.

دقیر: دیور [دژ دیوار.

دقیک: هره جی پی ویسه هره ده یی بکری [دژ بایسته.

دقیل: بهریکه زویلی پهرم [دژ سوار چرسی.

دق: گاره، دهنگی مریشک که هیلکه ده ک [دژ قدقد مرع

دک: (۱) سه کو: (۲) دهنگی دتوبه [دژ: (۱) سکوا: (۲) صدای چکه.

دکان: جیگه ی شت لی فروشتن [دژ دکان.

دکن: چلکه سو، به هیچ جور شوشتنی پاک ناپیتهوه [دژ لباسی که چرک

گرفته و پا نشود

دکه: (۱) سه کو: (۲) تکه ی باوان، دلوبه [دژ: (۱) سکوا: (۲) چکه

دکی: (۱) ده که: (۲) ناوی گوندیکه له کوردستان [دژ: (۱) انجام می دهی:

(۲) نام روستایی در کردستان.

دکین: (۱) چلکه سو، چلک که به شوشتن پاک ناپیتهوه: (۲) ده که یی [دژ

(۱) چرکی که از شستن نمی رود: (۲) می کنیم.

دگان: ددان، دران [دژ دندان

دگاوی: دا: هره ده به جی [دژ فور.

دگدگه: (۱) نوکی مه زرقی کول که له سوژاندا ناوه ستی: (۲) تم تهمی

مه زرق: (۳) بایشکیو، چپچکه سلوا [دژ: (۱) بول کند گردنا: (۲) بولک

آهنین گردنا: (۳) گل مزه.

دگمه: قو به، پشکوز [دژ دگمه

دگهر: بیکانه به مال و خیزان، نامهرم [دژ نامهرم.

دگهل: پیرا، ره که ل [دژ همراه یا.

دل: سهرچاوی خوینی ناو لهش [دژ دل

دل: دل [دژ دل.

دلار: بهر دل، دل خوشکهر [دژ دلگشا.

دلآزار: هره جی و بهر دل ناکه وی [دژ دل آزر

دلآسوده: خاترجهم، پی خهم [دژ آسوده دل.

دلآفدان: د خوش کردن، مزده ی خوش پیدان [دژ دلشاد کردن، نوید

دادن.

دلآقین: ناره راستی به هار و هارین [دژ آخر بهر و اول تابستان.

دلآوا: سه خاوه ت، به خشنده، دژي ژو جوړک [دژ سخی، به خشنده.

دلآخواړدنه وه: خاترجهم بون، پی خهم بون [دژ طمیان خاطر.

دلآودان: دلآدن [دژ دلشاد کردن

دلآوه دان: به هوش، وریا، ژورژان [دژ زنده دل، هشیار.

دلاوهر: ناز، زه شید، گه زباس پور [دلاوهر].

دلاوهر: دلخوښی دهرهوه، دلد ری دهر [دلاوهر].

دل ئیشتن: عاجز بو، نوره بو، [دله نور] دهر کردن، دلخور شدن.

دل ئیشنه: ری دل، ته خوښی دل [دل دود].

دل بجی: بی هم، دور له نیگه رایی [دله خاطر جمع].

دل برد: ۱) تاره روکردی حواره مه سی، وازلی یون: (نايعوم دلم نایب):

۲) بریتی له عاشق یو (دلی پرم کچیکي چاره ساله) [دل].

۱) اشتها: ۲) کنایه از عشق شدن.

دل برین: بریتی له زور خه مبار [کنایه از بسیار غمگین].

دل بریندار: دلبرین [نگاه دلبرین].

دل بژوک: ۱) تاره زوکړا [دله تماش کار] ۱) ارزومند: ۲) طمعکار.

دل بژوکی: ۱) ئیشته، تاهه زړوسی: ۲) تماش، چا وچسوکی [دل].

۱) آرومندی: ۲) طمع.

دل پورین: له خوش چو، به خوش بو [از حال رفتن، منهوش شدن].

دل په چي هینان: زړی کردن [دلد ری دادن، راضی کردن].

دل په دنیا: شاد به زیان [شاد بهوندگی].

دلیه دوا: نیگه ران، ناهومید [نگران، مأیوس].

دلیه: گراوی، ماشقه [معشوقه].

دلیه: دلیه [معشوقه].

دلیه ستن: نه پنداری، عاشقی، تهرین [عشق].

دلیه سته: ۱) پداسه: ۲) دلدان، تهریندار [دل ارزومند: ۲) عاشق].

دلیه ند: گراوی، ماشقه [معشوقه].

دل په یین: قیز له خور وړدن کردن، پی به خوران [خورک دل نخواه].

دل به به کاهان: شیوانی دل هینج د، دل شیوان [دل به هم آمدن].

دلی: جوړی هه سچیر [بوعی انجیر].

دل باقر: دلپاک [بگ: دپاک].

دلپاک: پی کری، پی هرو قیل [پاکدل].

دلبر: ۱) خه مبار: ۲) توره: ۳) پی ئیشیا [دلگ: ۲) قهر کرده: ۳) بی اشتها].

بی اشتها.

دل پهرت: خه یال بلا، ناخاترجم [آشفته خاطر].

دل پهرتی: خه یال بلاوی، ناخاترجمی [حاطر شفتگی].

دل پهرتی: دلستو، زور ناره حهت و خه مبار [سوخته دل].

دل پهریشان: دل پهرت [آشفته دل].

دل په سندن: دلگر، خوشه ویست [دل بستن].

دل پیاچون: تاره زوکړدن، په سندن کردن [رور کردن، پسندیدن].

دل پمچه: زور برک، دل ئیشه [پهش دل، دل پمچه].

دل پیدان: خه زلی کردن، خوشه ویستی، تویس [عشق].

دل پیس: ۱) بیر خه راپ: ۲) دود له زن [دل پدتهاد: ۲) بدگمان از همسر].

همسر.

دل پیستوتان: به به پیداهاتهوه [مورد تحرم هرا داس].

دل پیسی: کاری دل پیس [عمل «دل پیس»].

دل پیک: تهری کار له دل دگا، دل هه گبو (په یکانی بزاگ چیری).

دل پیک: «مهموزین» [دل دوز، آنچه در نشانه گیرد].

دل پیکه هات: دل به به کاهان [دل به هم آمدن].

دل پیوه یون: ۱) اشتیا کردن: ۲) عاشق یون [دل ارزومند: ۲) عاشق شدن].

دل پیوه یون: ۲) عاشق شدن.

دل پیوه یون: ۲) عاشق شدن.

دل پیوه یون: ۲) عاشق شدن: ۲) کهنی که بهرگی جوان له بهر ده گاه، تهریوش [دل].

۱) عاشق: ۲) شیک پوش.

دلته زین: دل سست یون [دل سست شدن].

دلته زین: دل سست کمر، زودای زور ناخوش [روید د بسیار بد].

دلته مری: دلوشک، مړو مویج، کم پیکه بین [پید، پژمرده خاطر].

دلته ما: حاترجم [آسوده خاطر].

دل ته نک: خاوه به زه یی [مهربان].

دل ته نک: خه مبار [دلنگ].

دل ته نک: خه مبار [دلنگ].

دل تیکچون: دل پیوه یون [اشتها کردن].

دل تیکچون: دل پیوه یون [اشتها کردن].

دل تیکچون: دل پیوه یون [اشتها کردن].

دل تیکچون: دل پیوه یون [اشتها کردن].

دل تیکچون: دل پیوه یون [اشتها کردن].

دل جویی: لاواستهوه، دلدانهوه، ناشت کردنهوه به قسه ی خوش [دلجوئی].

دلجوئی.

دلچس: ۱) زود، چمۆک، چروک: ۲) به دشمن، مردم ناراض [خسیس: ۲) مردم ار].

۲) مردم ار.

دلچس: دل ته زین، خه مو خه صفت هاوه [رویداد بد و غمزا].

دلچون: بوریهوه [غش کردن].

دلچوسه سهر: تاره روکردن، ئیشته یی یون [اشتها کردن].

دلچوراندن: خوش زامو وړدن، به کهنی خو کردن [عباشی، هوسازی].

دلچوین: خوش ز بویر [عیش].

دلچه پهل: پیرو هزر خراب، دل پیس، دل گمار [پدتهاد].

دلچپچک: ترسه بۆک [بگا ترسه بۆک].

دلخدر: دچه پهل [پدتهاد].

دلخز: دلخواز، تهری دل تاره روی ده کا [دلخواه].

دلخوا: دلخاز [دلخواه].

دلخوا: دلخاز [دلخواه].

دلخوا: دلخاز [دلخواه].

دلخوازی: ۱) تاره زوا: ۲) دلد ری [دل ارزومند: ۲) عشق].

دلخور: نیگه ران، دل پهریشان [دلخور، نگران].

دلخورد: دلخور [دودل، نگران].

دلخوری: دلته نک، دلشکاو، خه مبار [دلنگی، دل شکستگی].

دلخوش: به کهنی، ده ماخ چاخ، شاد [شاد].

دلخوشکوره: شتی که دل خوش ده کا [شادی آور].

دلخوښی: ۱) شادی، به کهنی، به دشمنی: ۲) لاواندهوه [۱) شادی: ۲) لاواندهوه].

دل ستور: نازا، بهجه رگ [دل] شجاع.
 دلسوتان: (۱) بهزه، روحم، بهزه وی، (۲) تاسه ی زور [دل] (۱) ترخم؛
 (۲) آرزوی زیاد.
 دلسوتاو: زور به تاسه [دل] بسیار آرزومند.
 دلسوتی: دلسوتان [دل] مگا دلسوتو
 دلسوتیان: دلسوتان [دل] نگا: دلسوتان.
 دلسوز: (۱) خه مخور، بهر بهوشتی باش؛ (۲) خاوهن بهزه وی [دل]
 (۱) سر پرست خوب؛ (۲) مهربان
 دلسوزی: بهزه وی، بهزه وی [دل] مهربانی.
 دلسوز: دلسوز [دل] دل سوز، مهربان
 دل سخت: دل زهق [دل] سنگدل.
 دل سهره: دلسارد [دل] بومید.
 دل سهندن: دل بهر و خو راکیشن [دل] دل بردن.
 دل سهند: دل سهندن [دل] دل بردن.
 دلشاه: دلشاد دلخوش، به که یف، ده ماخ چاخ [دل] دلشاد.
 دلشاد: دلشاد [دل] دلشاد
 دلشاد: دلشاد [دل] دلشاد
 دل شاکه: به یف ده، دلخوشی هین [دل] دل شادکننده.
 دلشکن: دلزه نجاب [دل] رحش خاطر
 دلشکندن: ناز بهت کردن، نازاردان، زه نچاندن [دل] دل از بردن.
 دلشکاو: نازاردان، نازری کراوان [دل] زده.
 دلشکست: دلشکاو [دل] دل از بردن.
 دلشکسته: دلشکست [دل] دل از بردن
 دل شکستی: دلشکان [دل] رنجیدگی.
 دل شکیان: دلشکان [دل] رنجیدگی
 دل شکین: مایه دلشکان [دل] انگیره رنجیدن.
 دلشه وات: دلسوتان [دل] سوخته دل.
 دلشه واتی: دلشه وات [دل] سوخته دل.
 دلشه وتی: دلشه وات [دل] سوخته دل.
 دلشه وتین: دلسوتان [دل] دلسوری
 دلشیر: ناز، زه شید، بویر [دل] شجاع، شیردل
 دلشیلان: دل زه نجاب [دل] رنجندن
 دلشه وشاندن: دل بهریشان کردن [دل] به تشویش انداختن
 دلفراوان: به سهرو جهوسه له، به پشو [دل] حلیم، شکپیا.
 دلفرهو: دلاوا [دل] دلبار.
 دلفرهوان: (۱) دلاو، سهخی (۲) له سهرو [دل] (۱) دلبار، (۲) شکپیا
 دلفرین: دلبار، دلفرین [دل] دلبار
 دلفقال: دلاوا [دل] گشاده دل
 دل قدرسیای: میشک رشک، هیچ نهمان [دل] حشک مغز.
 دلغه کری: دلاو، دلفقال [دل] گشاده دل.
 دلغه کهر: دلگوشه شتی که دل خوش ده کا [دل] شادی آور، مایه شادی.
 دلغ: شیلان، دلغ [دل] نسترن کوهی.

(۲) بوازش.
 دلخوشی دانهوه: لاواندنهوه، دلجویی [دل] بوازش، دلجویی.
 دلخون: زور خه مگیس [دل] بسیار غمناک.
 دلخون: (۱) دلخون، (۲) نازنای تاهیر هاشمی له شیعردا [دل] (۱) بسیار
 عمگیس (۲) تخلص شاعری کرد.
 دل خه راب: درد زنگ، دزی دلهاک [دل] دودل.
 دل داخوریان: دل شله زان، دل زجه بین [دل] یکه خوردن دل
 دل داخوریان: دل داخوریان [دل] یکه خوردن دل.
 دلدار: (۱) نهویندو، عاشق؛ (۲) نازا، نه ترس؛ (۳) ناز نوی شعر یکی
 کوردی کو بی بو [دل] (۱) عاشق؛ (۲) دلبر؛ (۳) تخلص شاعری کرد.
 دلداری: (۱) نهوین، عین، جه زیگرویی، جه زیگرویی (۲) دلخوشی
 دمهوه لاواندنهوه [دل] (۱) عشق (۲) دلوزی.
 دل داکه فتن: دل داخوریان [دل] تکان خوردن دل، یکه خوردن.
 دل داک: نهویندو، عاشق، دمهوه.
 دل دان: حد لکریس، دلداری [دل] عالی سس
 دلدانهوه: دلجویی [دل] دلوازی.
 دلدایی: گروی، دلبر، ماشقه [دل] معشوقه.
 دلدر: برینی له گراری، ماشقه [دل] کایه از معشوقه.
 دلدری: (۱) دلبر، کاری ماشقه له گهل نهویندو؛ (۲) بهینی دل [دل] (۱)
 دلبری؛ (۲) واز بهانی
 دل زابون: زشانهوه، هیمانهوه له دهم زاب [دل] فی کردن.
 دل زابین: دل زابون [دل] فی کردن
 دل زاگوتن: توره نه کردن، بهوشی ده گهل، بوردن [دل] خاطر گرفتن
 دل زفین: برینی له دلبر [دل] دلبار.
 دل زون: به که یف، بین گومان [دل] شاد، آسوده خاطر.
 دل زون: سهوش کهوتن، دل بوردنهوه [دل] سهوش شدن
 دل زهش: بی بهر، رالم، زورگر [دل] سنگدل.
 دل زه فین: دل زفین [دل] دلبار.
 دل زهق: دل زهش [دل] سنگدل
 دل زه نج: دل سکوا [دل] رنجیده خاطر
 دل زه نج: دل نیشان [دل] دلبرخی
 دل زه نچاندن: دل نچاندن، عه زهت کردن [دل] از بردن
 دل زراق: ترسه نوک [دل] ترسو.
 دل زفرین: دل پیکاهان، دل نیکه لانت [دل] دل بهم خوردن.
 دل زه خم: دل گهوه، نازا، نه ترس [دل] ترس و با دل و جرأت.
 دل زیندو: وشیار، وریا، دلاو [دل] زنده دل، هشیار
 دل زیندی: دل زیندو [دل] زنده دل، هشیار.
 دل زینچون: له بهر دل کهوتن، خوش نهوینی [دل] رنجیدن از...
 دلسوره: بهویند، بی بهین [دل] دلسرد. - ها
 دلساره: دلسار [دل] دلسرد
 دلسردی: ناهویندی [دل] نومیدی.
 دلسلف: دلهاک [دل] بی رپ.

دل قه بزبون، همگس بون، ماره حمت بون [۱] ندهگس شد.

دسکازين، دل تیکه لاس [۱] دل بهم آمدن

دلکر دل بهر، دزفین [۱] دلکش

دلکرايه وه: که یف خوش بون [۱] شاد شس.

دل کرمن بریسی به دل پیس، دودل [۱] به گمان

دل کرمن: دل کرمن [۱] بدگمان.

دل کرمن: دل کرمن [۱] بدگمان

دل کور: زور نوزان [۱] کور دل

دل کورکان: ماره وکر دسی شتی [۱] هو ی و هوس دل

دل کول: دل بر بندان خه مبار [۱] غمگیر.

دل که تی: تمقیدان، دلدار [۱] عاشق

دلنگر: دل به سندن [۱] دل پسند.

دلگران: ره نجه، عاجر [۱] رنجیده خاطر

دل گرس: دل گوشادو می رخاس [۱] پردل.

دل گواشتن: له سمر دل گران [۱] دل فشردن.

دلگوشا: هو ی دلخوشی [۱] دلگشا، مایه شادی.

دلگوشاد: دلاو [۱] سخی طبع

دلگهرم: ۱) چي، به دل کارکر: ۲) به مومید، هیوادار [۱] ۱) دلگرم

به کد: ۲) امیدوار.

دلگهرمی: دلخوشی له کاریکا [۱] دلگرمی.

دل گهش: دل به مومید، دلخوش [۱] امیدوار.

دلگیر: ۱) خوش، دل به سندن: ۲) ناخوش، دل به گران [۱] ۱) جای خوش:

۲) جای ناخوش

دلگیران: دل تهنگی [۱] دلتنگی

دلگیري: دلگیران [۱] دلتنگی.

دل له دلدان: دودلی، ناخاترحمی [۱] تردید، دودلی

دل لیچون: دل چونه سمر [۱] ارزوکردن، دوست داشتن.

دل لی سندن: دل بهر وخو هنان، دلبری [۱] کسی را به خود متمایل

کردن، دلبری

دل لی سندن: دل لی سندن [۱] بگا دل لی سندن

دل مان، ۱) ره نجان، دن نیشان: ۲) دنی نیچه [۱] ۱) رنجیدن: ۲) دل ما

دل مای: ره نجه، دل شکاو [۱] رنجیده.

دل ماین: دل شکان، ره نجان، دل مان [۱] رنجیدن

دل مردگ: مروی سیه لای زا کوا [۱] دل مرده.

دل مردو: دل مردگ [۱] دل مرده.

دل مردو: دل مردگ [۱] دل مرده.

دل مری: دل مردگ [۱] دل مرده.

دلمه: ده لمه [۱] دلماک.

دل مهن: دل تیشاو، به گلهی [۱] رنجیده خاطر

دل مهن: دل مهن [۱] رنجیده خاطر.

دل نرم: ۱) نامرد، ترمه نوک: ۲) زود چروک [۱] ۱) نامرد: ۲) خسیس.

دل نه بردن: شتی لی نه بون [۱] میل داشتن به حروراک.

دلنه وایی دلخوبی [۱] رنوازی.

دلنیا: خاترحم، بی حمه [۱] سوده خاطر مطمئن

دلنیایی: خاترحمی، بی حمی [۱] اطمینان

دل نیشان، ریت بریسی له دلبر و دلزین [۱] دل دور.

دلنو: ۱) نهی دل: ۲) هموایه که به زورنا لی ده دی [۱] ۱) ای دل:

۲) آهنگی است با سرنا نوارد

دلنو: تله زمی پیچوک به پیست: (دلنو به کن نینوکم ده رجوه) [۱]

برجسته کوچک از پوست.

دلوپ: دلوپ، تنوک [۱] قطره.

دلوپ تنوک، دلوپ [۱] قطره.

دلویه: ۱) تنوک ناوی که له بانه وه ده تنی: ۲) قسه له ناوقسه د: (س

قسه ده کم کس دلویه نید ته کا) [۱] ۱) چکه: ۲) حرف میان

حرف

دلوره: راکال، پل که سی، دربر بون، ور [۱] در رکسدن

دلوفان: حاوه ن به زویی، دلنرمی [۱] مهربان.

دلوقایی: به زویی، دلنرمی [۱] مهربانی.

دل ووه: دلبر [۱] دلبر.

دل ووهستان: مردی کتو پر [۱] مرگ ناگهانی.

دلها: دلخواز [۱] دل به خوه.

دلهان: که، که سی که له بهر تیشکی خور چاوی نادونی [۱] رال

دلهایی: دلخو زی [۱] دل به خوه.

دل هانته به کا: دل تیکه لاس [۱] دل بهم خوردن.

دل هه به: بو بد لیدای دل [۱] تیش دل

دل هه به: دل ته به [۱] تیش دل.

دل هه به: نیگرنی [۱] نگرانی.

دل هه به: دلده، ده وه، دلنه وایی [۱] دلنواری.

دل هه به: نیگرنان، چاوله دوی [۱] دلواپسی.

دل هه به: دهردی دل، نه خوشی دل [۱] دل دود.

دل هه به: دودلی، نیگرنانی [۱] دودلی، ترده.

دل هه به: دل ته به [۱] تیش و خریان سخت دل

دل هه به: دل نیشان، ره نجان [۱] رنجاندن.

دل هه به: ۱) دل ره ق، بی بهر بی: ۲) رو گرزو مرو موج [۱] ۱)

بی شفت ۲) بداحم

دل هه به: به خوسی سه کته، دهردی معحاب [۱] سکه

دل هه به: به عیب بون، چوری ته خوسی [۱] بو عی بیماری معده، سوش

معده.

دل هه به: دله کرد [۱] بگا دله کرد.

دل هه به: دله ته به [۱] تیش دل

دل هه به: دله کوته [۱] تیش دل.

دل هه به: چوری تری [۱] نوعی انکور

دل هه به: دله کوته [۱] تیش دل.

دل هه به: خاوه ن به زویی، دلنرم [۱] رقیق القلب.

دله لرزه: بریتی له نرسایی زور [۱] کسانه ر نرسیدن ریاد.

دله لرزی: دله لرزه [۱] کسانه ر نرسیدن ریاد.

دل هه لشیوان: دل بیکه لاس [۱] دل بهم آمس.

دل هه لشیویان: دل هه لشیوان [۱] دل بهم آمدن.

دل هه ل که فتن: دل ټیکچون له حواریده [۱] دل پرکنده شدن ار

حوارک

دل هه لکه نران: دل هه لکه فتن [۱] بگا: دل هه لکه فتن.

دل هه لکه نیان: دل هه لکه فتن [۱] بگا: دل هه لکه فتن.

دل هه لکه وتن: دل هه لکه فتن [۱] بگا: دل هه لکه فتن.

دل هیسا: تاسوه، خاترجم [۱] خاطر جمع.

دلی: له او، تی، دلی [۱] حکم ظرفیت، در، تو

دلیان: که، دلیا [۱] بگا: دلیا.

دلی دلی: دودی، دودونگی [۱] دودلی، ترد.

دلییر پالوړ، تازه، زه شید [۱] دلییر.

دلیق شیلان، دلیق، جلیق [۱] نستر کوهی.

دلیق، دلیق [۱] نستر کوهی.

دلیوان: نه مده، دوزی لیقه درون [۱] سوزن لحاف دوری.

دم: ۱) زار، دم، دوق، زهر: ۲) کلک، دوق، دوم: ۳) که پو، بیفل، لوت:

۴) کتر، جوک، سهرت: ۵) کات، وخت: ۶) که نا، رخ، قهراج:

۷) پدم: ۸) تدم (ته): ۸) دمود: ۹) پیاړیکی پی دم وده: ۱۰) دهان: ۱۱) ۱۲)

۱۳) ۱۴) ۱۵) ۱۶) ۱۷) ۱۸) ۱۹) ۲۰) ۲۱) ۲۲) ۲۳) ۲۴) ۲۵) ۲۶) ۲۷) ۲۸) ۲۹) ۳۰)

و نشاط در بیان مقصود.

دما: ۱) پاش، دوا: ۲) دوا، پشته [۱] ۱، بعد: ۲) عجب، ورا

دماړه کول: دریشک [۱] عقرب.

دماړه کول: دریشک [۱] عسب

دمان: نیجاره ی باغ مان مه زرا [۱] احاره باغ ما کشتزار.

دمان کرن: په نیجاره کرن [۱] اجاره کردن.

دماوه: دوا، تدم، دوا، تدم، پشی [۱] پس از آن

دمایی، ناخری، له ناکما [۱] سرانجام.

دمایی: هره پاشین، ناخری همو [۱] خرب.

دم بلی دم پا، ده لگی دهول [۱] صدای دهل

دم به دمه: دمقاله [۱] مزاج لفظی.

دم به ست: دوعای مولا یو به ستی دمی گورگ له نازه ل حواردن [۱]

دعای دهان بند گرگ.

دم به گ: دمه ک، دمه ک [۱] سبک.

دم به لان: ۱) چمه، جوړی کارگی پی خول: ۲) گوبه پوران [۱] ۱) نوعی

فارچ ربر رسا: ۲) دنیان

دم به یی: ۱) نموی دمی مالانی پی ده به ست: ۲) نمو شقه ی زاری

مه شکه و همای پی ده به ست [۱] ۱) پوزه بند: ۲) دهانه بند.

دم به لوی: بریتی له شهرمیونی قسه نهران [۱] کنده، زنجالی و نافصیح.

دم جو: خوراکی جاباک [۱] خوراک چویده شده.

دمه است: ۱) قسه ران: ۲) مویشی خه لگی ناوایی بوقسه کردن [۱]

۱) سخن دان: ۲) سخنگوی.

دموین: جوین، حنیو، سخیف، دژمان [۱] دشتام.

دمس: دوشاو، شوک [۱] شیره.

دم شکاښن: لوت شکاښن، بریتی له تسمی کردن [۱] کنده و تنویه کردن

نوی دمس زدن.

دمه ک: دندوک، بیکل [۱] مفار

دمه کانه: ده سوکانه، پنجه د ریکه وک کوان له دیر مازو دودمه چی و

ده یکلش یو صنعت [۱] مویرک.

دمه گرم: ۱) قسه ران: ۲) تازی نازا له کمرویشکان [۱] ۱) نضاق.

۲) تازی ماهر در شکار

دمل: دوشان پا [۱] چارش نه

دملی: رمایی زاری [۱] ار لهجه های ربای کردی.

دمه: دوک، دوک، دوی پو [۱] دبه.

دمه یار: زور به قسه [۱] پرحرف.

دمه نه قه: گفتو گو نیوانی دو کس [۱] معاوړه

دمه چاو: ۱) بیشت یو جاریک خسته دمه: ۲) دم جو [۱] ۱) سقر به اندازه

یکبار و دهن گذاشتن: ۲) خودک جویده

دمه د: شیشی دار [۱] سیخ چوبی.

دمه دم: ده لگی دهول [۱] آواز دهل.

دمه زرد: سهریای گاسن، سهرکردنه یی نامرزی ناسن [۱] مرمت

گارمان

دمه ک: دنیه ک، تومه لک [۱] تیل

دمه ل کرب، کوفان قونیرا [۱] دمل.

دمه لاسکه: نه دای قسه دهریتا، وک په کئی کردن یو گالته [۱] ادا

دراوردن.

دمه لاسکئی: دمه لاسکه [۱] ادا دراوردن.

دمه لان: دمه لان، شیکه له په تاته دهکا به هاران له یی زوی دهری دئی

زور خوشه [۱] نگا: دمه لان.

دمه لک: دمه ک [۱] تنک

دمه ورو: زاکشان به سهر زگدا [۱] دمر.

دمه هراش: زور بلی و به په له قسه کور [۱] پرگوی شتاب گو.

دمه هلیچ: هر زیه که دمی پی هه لده به ست [۱] دستمال دهان پیچ

دمه هله: دمه هراس [۱] دمه هراس.

دمه هوسنگئی: کلک هه نه کیه، بهرگا پیکه [۱] پریده دم چنیا ک

دن: ۱) دی، ۲) دده [۱] ۱) دیگر: ۲) دده

دما: دسا [۱] دب

دن: ددان، دوان [۱] دند.

دنیا لان: هوریک کورده له کوردسان [۱] عشیره ای کرد.

دسلی: راز، چند هوزو تیره له کوردستانی بهر دسلی ترکان [۱] نام

چند تیره از کردهای ترکیه

دبه ک: دمه [۱] سبک

دبدان: ددان، دگان، دن [۱] دند.

دندك: دندك، ناوكي ميوه [دندك] هسته.

دندوك: نيكل، دندوك [دندوك] متعار.

دندوكه: ۱) لای سغړی شتی بارېكه له ولاوا: ۲) دم به دمه [دندوكه].

۱) پرچسته بارېك ازهر چيزی: ۲) مشاجره.

دندوكه دان: ۱) چه كره دهر حورن: ۲) شكوفو چلو دهر كردن [دندوكه].

۱) حواته رڼ دانه: ۲) حواته رڼ درخت.

دندك: دسكوبك، لوبگي دهسك [دندك] دسسته هاوڼ.

دنگ: ۱) تاسر زی چه شوك كوتان، دېگ: ۲) دهنگ: ۳) مشت.

مسته كوله: ۴) شه وتم [دنگ] دنگ شالي كویی: ۲) صده: ۳) مشت: ۴)

سسم

دنگبون: گ هلمس او به هر خو ددی روز [دنگبون] سسم شسته در عدد

دنگبیر: گوری بیر هام بیر [دنگبیر] ارايه حور، حوسه.

دنگچی: دهسمای دنگی چه لوك كوتان: [دنگكوب].

دنگكوت: دنگچی [دنگكوب].

دنگكوتان: مشت بندان [دنگكوتان] به مشت كویی.

دنگه: كوله كهی له قور و بهرد [دنگه] ستون از سنگ و گل

دنگه دنگ: گره گرمی دهرول [دنگه] اواز پایی دهل

دنده: پهر سو [دنده].

دنو: ددان، دران [دنو].

دنورچه: ددان حیر کردن [دنورچه] دندان قرچه.

دنه: هاته، هله نخراندن [دنه] پراگیزی، تحريك.

دنه دان: هاندن [دنه] تحريك کردن.

دندهور: هاهمه در [دندهور] تحريك کننده.

دنئ: دنئ [دنئ].

دنئ: دنئ [دنئ].

دنئ بو: نه گمر هله كوت [دنئ] اگر پیش آمد.

دنئادینه: گهسی روزی نه رمون له دب هله [دنئادینه] جهان دیده.

دنئادیه: دنئادیه [دنئادیه] جهان دیده.

دنئاری: سیاهه رانی، زهاری [دنئاری] دنئاداری.

دنئایه: زهنگه، ویده چی، گریسان [دنئایه] شاید، چنین می نماید.

دنئایی: ۱) شتی سهر دنئ: ۲) نزه و پاتال [دنئایی] دنئوی: ۲) ثروت

دامی.

دنئپ: زیوانی ناو گهم [دنئپ]: زبانی.

دو: ۱) بهك و بهك: ۲) كادو، دوكل: ۳) دوگهی مهر و وشتر، دوگ!

۴) ماست و ناوی به مهشكه دا زهراو، دو: ۵) كلك، دم [دو]: ۱) عدد دو!

۲) دود: ۳) دبه: ۴) دوغ: ۵) دم.

دو: ۱) ماست و ناوی به مهشكه دا زهراو، دو: ۲) کیزی که له هله رکی دا

دینه دهستی لاو: ۳) راکردن، غاردن: ۴) دنئوی، دوئکه [دو]: ۱) دوغ: ۲)

دختر مهرقص: ۳) دو، دویدن: ۴) دیرور.

دوئاو بو: همو، گورین و نه خوش كوتن [دوئاو] سرما گرما شدن.

دوئه ستهیر: دوخوشكه، جوتی كوان [دوئه ستهیر] خواهران سهیل.

دوئه ستهیر: دوئه ستهیر [دوئه ستهیر] خواهران سهیل.

دوئه ونه: دو بهرانی مری نهمه [دوئه ونه] دوبرابر.

دوئه ونه: دوچه به قهی نهمه [دوئه ونه] دو چندان.

دوئه ونه: دو نموه بده [دوئه ونه] دو چندان.

دوا: ۱) پاش: ۲) پاشین [دوا]: ۱) پس: ۲) پسین

دوا بزان: له بهین چون، ناسه واریزان، قره اتان [دوا بزان] منقرض شدن.

رسته کن شدن.

دوا بزاو: قره اتان [دوا بزاو] ریشه کن شده.

دوا بزیگ: دوا بزاو [دوا بزیگ] ریشه کن شده.

دوا به درا: ۱) له دوا ی به کتر: ۲) به شویسا [دوا به درا]: ۱) پس از: ۲) عقب.

دوا بیخی: خده بردان له ناسده [دوا بیخی] پیش بیخی.

دوا بپ هیئان: خه لاسی کردن، هیچ نه هه شنه وه [دوا بپ هیئان] باقی نگذاشتن، تمام

کردن.

دو جهنگ: دوی له شکر، نهو شهزکراهی پاشی له شکر دوا بزرگ [دو جهنگ].

مؤخره لشکر.

دو چو: ناخر دنوب [دو چو] آخرین قطره.

دوا دواپی: ناخره نوخر [دوا دواپی] اواخر.

دوا ده: بزاری دوا به [دوا ده] و بچس برای ناو دوم.

دوا ده: مقهست [دوا ده] قیچی.

دوا روزه: روزانی پیش، ثابتده [دوا روزه] ایتمده.

دوا رده: یارده و په [دوا رده] دوا رده.

دوا زده مین: نهو زماره ی دوا رده نهراو نه گت [دوا زده مین] دوزدهم.

دوا زده هم: دوا زده مین [دوا زده هم].

دوا زده هم مین: دوا زده مین [دوا زده هم].

دوا زده هوار: گوندیکی کوردستانه به عسی ویرانی کرد [دوا زده هوار] نام روستایی

که بعثیها ویران کردند.

دوا که رتن: ۱) بهی مان، مانموه: ۲) دانه بهی، شوین کهن [دوا که رتن].

۱) عقب افتادن، جاماندن: ۲) تعقیب کردن.

دوا که وتو: بهی مای حی ماو [دوا که وتو] عقب افتاده.

دوا که وتو: دوا که وتو [دوا که وتو] عقب افتاده.

دوا گین: همه دوا ی [دوا گین] آخرین.

دوان: ۱) قسه کردن، گفتوگو: ۲) زماره دو: ۳) و ناردان [دوان]: ۱) گفتن:

۲) عدد دو: ۳) سحرانی.

دواندن، قسه له کهل کردن [دواندن] مخاطب هراو دادن.

دوانزه: دوا رده [دوانزه].

دوانزه نیمسام: گوندیکی کوردستانه به عسی ویرانی کرد [دوانزه نیمسام] نام روستایی

در کوردستان که بعثیها ویران کردند.

دوانزه مین: دوا زده مین [دوانزه مین].

دوانزه هم: دوا زده مین [دوانزه هم].

دوانزه هم مین: دوا زده مین [دوانزه هم مین].

دوانه: لفه دوا به، جملک، جفک [دوانه] درقلو.

دوانه: دودنه، مدشکدی چکوله بر دو تی کردن [دوانه] مشک دوغ، کسه

چرمی درخ.

دویره: ده نریکه له پشت بلوره هڅه کي دانه تین [طرمی] که پشت کنډو می گډ رید.

دویره کی: کیشمو هڅه به نو په ک هوزو گډلدا [اختلافات داخلی دویره سره: گډه که یو دهرمان ده شی] ر گیاهان دارویی است. دویره لا: زور به هڅه و سپیی. ده گډ به حاستم ده آیی: (به حاستم و دویره لا) [پسار یو اشکی. دویره لان: چمه، دونه لان] دبلان. دویره ندی: دویره کی [گډ] دویره کی.

دویره: (۱) نه وی، برم: (۲) شیو، شیوه، گه سی [۱] سنی رمی ۳، دره دویره: (۱) کرمی رهنسگ که یو تاویرشم ده کاردی، (۲) بریتی له مرو [۱] (۱) حشره ای که بری رنگ آمیری اهریشم بکار آید؛ (۲) کنایه از اسان.

دوپاپیله: جوړی هڅه رکنی [نوعی رقص دوپات: دوباره گوتنه] بارگفتن، تکرار سخن. دوپاته: دوپات [تکرار سخن. دوپایکه: جبهه، رنکه له بیره ی سموره و پچوک، تره مشک که رویشک] حیوانی از تیره سمور. دوپاپیله: دوپایکه [نکا] دوپایکه دویرنی: گوتنی کوردستانه به عسی ویرانی کرد [نام روستایی که بعثیا ویرن کردند.

دویشته کی: دو کس سواری به کسمی [دو نفر بر یک ستود سوار. دویشتی: دویشته کی] دو نفر بر یک مرکب سوار. دویشک: دعاره کول [عرب. دویشکه: گډه که یو دهرمان ده بی] ز گیاهان دارویی است. دویرل: (۱) شله، حال سل، (۲) بریتی له پیسوی دیرول [۱] خالداره (۲) کنایه از منافع

دوپه زو: پشکی مه شکه [سوراج بند مشک. دوپه زه: گیاه که] گیاهی است. دویرل: دو حاحه، دویک، دولکه [دوشاخه. دویرلان: لکه داری دو حاحه] شاخه دوشاخه شله. دویرلکه: تازه شین بوی بیستان و توتن [تازه رویده جالیر و توتن. دویرله: دویره] گیاهی است.

دویر: دویر [نکا: دویرا. دویرنی: جوړی دیلان] نوعی رقص. دویرت: کچ، قیز، کیز [دختر. دویرا: باره بیری دویرا] گډ دویر. دویرایی: نر، حه والی حو ر ح نسی [حوال دویرایی. دویرتن: دوشین، شهر به گوان دهرنجان] دوشیدن. دویرتن: سواقی دیو ر [گل اندودن.

دوتوران: گوتنی کوردستانه به عسی ویرانی کرد [نام روستایی در کردستان که بعثیا ویران کردند. دوتی: دوشراو، دوشیاگ] دوشیده.

دواوان: (۱) ریزو، چنگه ی پیک گه یشتی دو چم: (۲) گوتنی که له لاجان [۱] مص: (۲) نام روستایی در کردستان

دواوه: لای پاشموه [عقب. دواوه دان: گمراڼدموه، وه گمراڼدن] پس د دن، برگرداندن. دواهنان: دو پی هیمان [نهایت د دن، پایان دادن. دواپه ک: (۱) دواکین: (۲) به شوتن به کا [۱] آخرین؛ (۲) یکی پس از دیگری.

دوایی: (۱) باش: (۲) باشین [۱] پس: (۲) پسین. دوایی بی هیمان: دواپی هیمان [پایان دادن، دو بیین: پاسین] اخرین

دو سی هان: هوتریون، ته وایون [منتهی شدن. دو بی هیمان: دواپی هیمان] نهایت دادن. دوپ: زاکه، نمارده، هه لی [امر به دویس

دوپاد: (۱) به نی دو چار بادراو، زیسی دوباره بادراو: (۲) باره بیری پته وی به هیر [۱] ریس درتاب: (۲) یاربر محکم و نیرمند. دوباره: (۱) یو چاری دوهه: (۲) گزیو گره: (۳) گولاوی له گولاو گپراو: (۴) زماره دوهاتی هه ردوک موره له نردینی دا [۱] دوباره: (۲) ناروا: (۳) گلاب مکرر: (۴) حفت دو در برد.

دوباره پات: کاری دوحار کردن، سمر له نوی کردنه [تکرار دوباره کردن: سمر له نوی کردنه] تکرار کردن. دوباره گردنه وه: دوباره کردن [تکرار کردن.

دوباه کی: گنهانی خانو [گل اندودن. دوپ: زاکه، ده ی به غار برو] با شهاب بمر

دوپر: به کسمی که دو سالی ته وای کردنه [کره دوسال تمام کرده. دوپر: بریتی له جوت هوشی بی هیر] کنایه از نحس، شوم. دویرا: (۱) جوړی هه لو: (۲) دو ته سیرهن نریک به بدک [۱] نوعی عقاب: (۲) دو برادران ستاره

دویراله: دویرا [دو برادران ستاره. دویرانگ: مه لکی راوکه ره وه که سهرو شاهین] پرنده ای است شکاری.

دویرو: (۱) کونزور، قسه بی بن خه رمان که هیشتا گه سی تید ماوه: (۲) دود نه برو [۱] کوزو: (۲) دویری

دویره: خشلیکی سمر کلاوی ژناه [زبوری بر کلاه زمان. دویریاگ: دواپراو] ریشه کن شده، منقطع النسل.

دوپ ژین: هرچی بی دده بیزن [آلک. دویشی: لو، گری له ناو گوشت دا] غده.

دوپه: (۱) بهرمنو، خشت و حالی هه بگوین: (۲) هه نگونی قال کرو [۱] (اشغال غسل: (۲) غسل صاف شده.

دوپه حته کی: کاری که ناکامی نادپاره، ده بی یان نابی [ریسک. دوپه حته کی: دوپه حته کی] اریسک.

دوپه ره: بریتی له بهردی ناوگور: (هه تاله نیو دویردانم ده تین له بیرم ناچی) [کنایه از سنگ سعد

دوتېخ: تېخی که هدردلای دهری [۱] بیع دولبه.

دوتېخ: دوتېخ [۱] بیخ دولبه

دوچان: رگ پر، دوگیان [۱] بستن

دوچ نه کی: مدحی و نه کی [۱] بخش رسه.

دوچ گیاه که بو حه به حره [۱] گیاهی سب هب غله

دوچار: بوس بوگ، گیرچده [۱] دحر

دوچار ی گیرده یی، بوس بو اب کرم ی

دوچک: سرینک، موخکه [۱] وچ

دوچین: بیخ و به لکان [۱] بزج و حسینه.

دوچه رخه: (۱) عمره بنه ی خول گوژانه وه: (۲) پایسکل، نهمه دارسه [۱]

(۱) چرخ خاشویری: (۲) دوچرخه

دوچه نانه: دونه وه، دوجو هینه [۱] دوچندان

دوچه ندان: دوچه به [۱] دوچندان.

دوچه ندانه: دوچه تابه [۱] دوچندان.

دوچه: بز، یازانه وه، دوعا [۱] دعا.

دوچاچه، دوچاقه، دوپل [۱] دوشاخه.

دوڅ: (۱) چلوته یی، یاز: (۲) تیزی له چیره ده، تون: (۳) بهراییه، تهراز:

(۴) تیری کمون: (۵) همره، چه سکه [۱] چگسویگی، حالت:

(۲) تندمه: (۳) میزان و برابری: (۴) تیرکمان: (۵) موسم.

دوڅ: ناسیپکی راستی به تم تمه به له خیره کی یمو رسن دا [۱] ابراری

دوڅک: بجرسی.

دوخل: دو نوحته ی له سهره ک له بوسین دا [۱] دوسطه

دوخان: کول و زوخان، دهره داخ [۱] داغ و درد، آسف

دوخوا: گنچاو، گنچی له ناوا براو پیکرو [۱] گنج با اب میخته.

دوخواوه: دوخوا، دوکوبو [۱] دوغبا.

دوخت: برین و درونی بهرگ و لیبس [۱] برش و دوخت.

دوختوره: پزیشک، حکیم [۱] دکتر، طبیب.

دوخته: دوشین، دوش [۱] دوشیدن.

دوخهر: دوخوړ [۱] طبیب

دوخره مه: تیکویشنی ماسته و خه پار [۱] سالاد خیر و ماست و بره نان.

دوخسته کی: ناکه شمریک که دو له ته که ی هاو ناهیه یی [۱] منوی

دوخشاور: دژوا، چه تون [۱] دشوار

دوخمان: (۱) بی نم: (۲) عاین و بی نمه گ [۱] بی نمودا: (۲) حانس.

دوخوا: دوکوب، تاش [۱] دوغبا.

دوخوړ: نازه لی به نامامت که شیر ی بخوړ و بیده نه وه به حاوه نی [۱] دام

به کسی امانت دادن که بهر، اش را بخورد و برگرداند.

دوخورمه: خواردنیکه نانه ره قه ی ده ناو رو و دوشاو ده کوشن و

دیکولین [۱] نوعی غذا.

دوخوشک: دونه ستیره [۱] خواهر آن سهیل.

دوڅه: (۱) به کری دانی نازه له به شیک له بهره که ی: (۲) سهره گیزه [۱]

(۱) اجاره دادن فرارده دام: (۲) سرگیچه.

دوخه: پله به که له شکر دا [۱] گروهبان در.

دوڅهری: جوړی گه مه ی حگ [۱] نوعی بازی با شتالنگ

دوڅه: له خه و زیم تر اوا [۱] کسی که در وسط خواب بیدار ش کند.

دوڅه وا: دوخوا، دوکوبو [۱] دوعبا.

دوڅ هه فساره: ده سکه و سار [۱] افسار.

دوڅین: هره ت، جهنگه، هره مه [۱] موسم، عقوان.

دوڅیانته: دوڅیان [۱] موسم، عقوان.

دوڅیت: دوخت [۱] گروهبان در.

دوڅین: دوخت [۱] بند سوار

دوڅین، دوخت [۱] بند سوار

دوڅین: هره مه، به دی ده رین [۱] بند سوار

دوده: دوکول، کادو، قانگ [۱] دود

دوده: قه لاده، نه وه ی ده ملی تازی ده که ی [۱] قلا ده.

دودار: (۱) کلک دار: (۲) معری به دوگ [۱] (۱) دمدار: (۲) دنه در.

دوداره: در به سسی مردو تاوت [۱] نابوب

دودان: (۱) قانگدان، به دوکول ده و گردن: (۲) گراری هیندیک له هیندیک

روبر بوکلی: (نهم بیسکه دودانه) [۱] (۱) به وسيله دود بیرون

کردن: (۲) سبی که دانه های همه با هم برید

دودانک: سلنوه، بهر و بران پیکه وه [۱] برف و باران با هم

دودانگ: (۱) ده کی کونه کو باکوله ک پیکه وه: (۲) سبی به کی ملک و

مسفال: (۳) بازی بهر و باران پیکه وه [۱] (۱) دته های بسین رود پر و

دیر پر با هم در اش: (۲) یک سوم ملک و مشال: (۳) بارش برف و باران

با هم

دودانه: دونه، حمک [۱] دوهلو

دودانه: به شکر له ی دوتنکردن، دوانه [۱] کیسه جرمی دوع.

دودک: شمشال، بلویری تاسن، شهاب [۱] سلیک قلی.

دودک: (۱) قه لاده: (۲) گردنه [۱] (۱) قلا ده: (۲) گردنیه.

دودکان: هوړکی کورده [۱] عشیره ای است.

دودک پیژ: شمشال ژون [۱] سژ

دود گیش: بوری که به سهر سماویری داده که ی دوکول نه کیستی [۱]

دودکش سماور

دودل: دخنارجم [۱] مردد، دودل.

دودو که ره: گیاه که [۱] گیاهی است

دودوگ: وشتی که دوتندایی له سهر پشته [۱] دوکوهان.

دوده: سیان، قورم، ره شایی بیشتوی دوکول، ته نی [۱] دوده.

دوده ری: به نجره به که له ناوه راست ده کرتیه وه [۱] پنجره دویایی.

دوده ست به ناله: سهو داگری بی ده سمایه [۱] بازارگان بی سرمایه.

دوده سماله: جوړی هه بهرکی [۱] نوعی رقص.

دوده کی: پیای گانه [۱] اینه.

دودی: دوده، سید [۱] دوده

دودی: (۱) مقهس، تورتو، قه یچی: (۲) تفره و گزی، له گمل وشه ی

«بودی» دا دیت: (لین کردنه دودی و بودی) [۱] (۱) قیچی: (۲) دست به

دستی و اعمال.

دودی: وشه دودیدی دایک، تود، دایه، دایکه [۱] کتمه خطاب به مادر.

دودیران: هوریکه له کورده کئی بوتان [۱] عشره ای کرد است

دودی ویدی: قیل و تله که [۱] حقه یاری

دور دوبر، بهر نیمه ری لوتیک [۱] دور

دور: (۱) ناوه‌ند، ناوه‌راست؛ (۲) هه‌لواسراو؛ (۳) مر واری درمس [۱]

(۱) وسط؛ (۲) اویران؛ (۳) مر وارید دوش.

دور: (۱) ده‌وره؛ (۲) زه‌مانه؛ (۳) کلوش یو گیره هاویشتن [۱] پیرمون؛

(۲) زمانه؛ (۳) بهن کردن عه‌بری کویدن

دورنه‌ندیش: تی‌بن، پیر له دواریز کهرهه [۱] دور اندیش.

دورنه‌نش: دورنه‌نش [۱] دور ندیش

دور: له قوما را ژوسب [۱] ناحیه سه

دور: به باشان، له‌دی ی بعد ر

دور: چیه، چیر، چیریکه، دورکه، ناد [۱] چیره.

دور: دور، ناراست [۱] دور، متناق

دوران: له قوما ر ژبان کردن [۱] باخت.

دوران: (۱) دروان، درینه؛ (۲) چلندرون [۱] (۱) درو؛ (۲) دوخت

دور: (۱) زیان کردن له قوما ریان له گمه؛ (۲) هیلکه ون کردن

میشک [۱] (۱) باخت؛ (۲) کم کردن تخم مرغ به‌وسیله مرغ.

دوران: دورنی حلك [۱] دوختن

دوران: دور له دور به له زیکمه [۱] دورادور

دوران: دور له دور له دور به دورانه دور [۱] پیرمون.

دوران: (۱) ته‌قل لیدن؛ (۲) درینه به داس [۱] (۱) دوختن؛ (۲) درویدن.

دوران: درینهه؛ درینهه [۱] نگا؛ درونهه.

دور: (۱) درینهه کراو؛ (۲) به‌دورزی و ده‌زو ته‌قل لیدراو [۱] (۱) درویده؛

(۲) دوخته.

دور: له گمه و کیده دا ژیکه‌نه [۱] باخته.

دور: دور، دورندور [۱] دورادور.

دور: حوته‌گا، به‌دور بی [۱] خدای باخواست

دور: دور له دور به دور [۱] از دور.

دور: (۱) دور؛ (۲) یاتریک ته‌کوی (تا لیمان دور بی باشه) [۱] (۱)

خدای ناگره؛ (۲) دور باد.

دور: (۱) چاو به‌جوکم؛ (۲) نامازی دورنریک کردنهه له بهر چاو؛

(۳) نامازی وینه‌گری؛ (۴) دورنه‌نش؛ (۵) دورکه‌وینهه [۱] (۱)

تیز چشم؛ (۲) دور بی تماشا؛ (۳) ماشین عکاسی؛ (۴) عاقبت اندیش؛

(۵) دور باشم.

دور: دورنه‌ندیش [۱] عاقبت‌بینی

دور: خستنهه؛ له خو دور کردنهه [۱] از خود دور ساختن.

دور: شتی که ده‌سی پیرنگا [۱] دور از دسترس.

دور: دور ده‌س [۱] دور از دسترس.

دور: (۱) دایک تاوی گمه‌ال بولکین پیچه و نه؛ (۲) بزنی موتیکه له

مه‌زو مو [۱] (۱) دوز ده‌سگ و تازی، دورکه؛ (۲) بوعی بز

دور: دور، دور [۱] نگا، دور

دور: کینه و هه‌رو فانه‌تم [۱] همه‌هه و جتجال

دور: زینه: گهای گدرگه‌سک، گهرگه‌سک [۱] گیه گره.

دور: زنگ، قورمی میج که شوژ ده‌بتهه، سیان، ته‌نی [۱] دوده که هرو

هله.

دور: دورست [۱] درست.

دور: دورست [۱] درست

دور: دورست [۱] علامت

دور: دورست [۱] علامت

دور: دورست [۱] علامت

دور: دورست [۱] علامت

دور: دورست [۱] علامت

دور: دورست [۱] علامت

دور: دورست [۱] علامت

دور: دورست [۱] علامت

دور: دورست [۱] علامت

دور: دورست [۱] علامت

دور: دورست [۱] علامت

دور: دورست [۱] علامت

دور: دورست [۱] علامت

دور: دورست [۱] علامت

دور: دورست [۱] علامت

دور: دورست [۱] علامت

دور: دورست [۱] علامت

دور: دورست [۱] علامت

دور: دورست [۱] علامت

دور: دورست [۱] علامت

دور: دورست [۱] علامت

دور: دورست [۱] علامت

دور: دورست [۱] علامت

دور: دورست [۱] علامت

دور: دورست [۱] علامت

دور: دورست [۱] علامت

دور: دورست [۱] علامت

دور: دورست [۱] علامت

دور: دورست [۱] علامت

دور: دورست [۱] علامت

دور: دورست [۱] علامت

دور: دورست [۱] علامت

دور: دورست [۱] علامت

دور: دورست [۱] علامت

دور: دورست [۱] علامت

دور: دورست [۱] علامت

دوره دست: دوره س [۱] او دستوس خارج.

دوره نك دوره دومه [۱] دوراد

دوره گ دوره [۱] دورا

دوره و پهریز: دوره پهریز [۱] بگا: دوره پهریز.

دوره و دگهفتن: دورگه و تنه، دور و نهوه [۱] دورافتدن

دوری: بهرانبهری ترکی [۱] دوری.

دوری: ۱، گندوز، گیایدکی بالاپهرزی لاسك شیرنه، قهله مدوزا

۲، دفری بهل یو گرا، دهوری: ۳) قوماشکی تهنگه ده گریه

ده سمال [۱] گیاهی است: ۲) یشاق: ۳) قماش برك.

دوریاگ: ۱) دهره کریاگ: ۲) دورو به تفهه [۱] دوروبده:

۲ روجه

دوریاگ نه گمه دا برکه و بو [۱] روجه

دورین: ۱) درون به داس: ۲، درون به تفهه [۱] دورین:

۲) سوختن

دوریا: سمری دورنگه که ده گمه بهک [۱] دراهی.

دوریا: له گمه دا زنگه و تن [۱] باخن.

دوری تاقانه: ۱) مرواری تنیا له تارسه ده قدا: ۲) برتی له مروی

هه کمونه، ریه [۱] دریم: ۲) دانه اری هه

دوریاخه: حورق سموزی خواردنی گه لورد [۱] نوعی سبزی خوردنی.

دوریزه: دومه، دره گ [۱] دورگه

دوریش: لولاك، ئیسکی مورو بهلهك [۱] استخوان ساق یا.

دوریش: ۱) دوروش، عمدال: ۲) خوشتر خوا، ناحی له حمه دزاوکه ره.

دوریشوکه [۱] دوریش: ۲) خوندا

دوریشك: دوریش [۱] استخوان ساق یا.

دوریشی: دریشوکه [۱] زبان مار.

دوری کردن: پزیرکردن، خو بواردن له [۱] دوری چسبن

دورین: ۱) دهره و گردن: ۲) درون به نهری [۱] درو: ۲) دوخت

دورین: بهروردن (مال دورین، مریشکی هیلکه دورین) [۱] پزنده،

هیردهده

دورینگ: مهودا نیو [۱] عاصه.

دورینهوه: ۱) به تفهه [۱] بیکه و نهانی دویا: ۲) دورینه به داس [۱]

۱) وادختن: ۲) دروین.

دورینوکه: گیاهه که دولکی ره کککه و توی هه [۱] گیاهی است دوساقه

سببه دم رویاه دارد.

دوریه: دوری، گندوز [۱] گیاهی است خوردنی.

دورین: جیکه بی که دورنگه ونگ ده کمون [۱] دوری.

دور: بوزو، بهشم بهرگین، شال [۱] شال مصلی

دور: ۱) مبهست له زیاده، مهزام: ۲) توله، توله، حریف: ۳) پشکی،

پشکته. (حسرت پدوزه سمر پدوزه) [۱] ۱) هدف ورام، ایسه ل:

۲) سقم: ۱۳ مقس

دوراحه: وهزی، قهلی، جاززی [۱] پکری، قهر

دوراحه دان. وهره کردن، جازکردن [۱] پکر نمودن.

دوران: گویان، نیخی موتاسس، موس [۱] اسره

دوران: دوران [۱] بگا دوران.

دوریا: دبه دهری کیش بههسه [۱] ستم و سخن چین.

دورزا: بشکناوه، یشکناوه [۱] نفتیش شده.

دورراوه: گومی پید کر و [۱] گم پیدا شده.

دورکردن: حواسنی، داو کردن [۱] خو ستن.

دوزمان: دوزبان [۱] تمام و سخن چین

دوزمانی: قسه هینان و بردی به دهه رانه [۱] سخن چینی

دوزوان: دورمان [۱] سخن چین.

دوزوانی: دوزمانی [۱] سخن چینی

دوره: دوره حه حه حه حه [۱] دورح

دوزه خه: ۱) شوننی که ناری تاشی بی ده ده جی: ۲) تونی گه رماو [۱] ۱)

مخرج آب آسیا: ۲) آتشدان حمام.

دوره ق: دوره ح [۱] دورح.

دوره قدهره: ناری گونیکه [۱] نام دهی است.

دوره قه: دوره حه [۱] بگا، دوره حه.

دوره نه: جورله [۱] مرمر.

دوزه: رینگ و پیک و تهرت، ته کوزی [۱] نظم و نظام.

دوزین: ۱) شکسین: ۲) پید کردی گومپوگ [۱] ۱) نفتیس: ۲)

باریس گم سه

دوزین نه سپ و مانی جوارسال تهمن [۱] سب و مادیان چهارساله.

دوزیشهوه: پیداکردنی گوم بوگ [۱] بازیافتن گم شده.

دوژ: ۱) کزو سیس: ۲) پیچه واته، دژ: ۳) دوژه: ۴) گورس، ته صق [۱]

۱) اسرده برمرده: ۲) ضد: ۳) دوزخ: ۴) ریسمان، طناب.

دوژ: نیوان، دوری، مایه بی [۱] دوری، فاصله.

دوژ: خوین بهردان [۱] حجات

دوژور: دوره قه [۱] مخرج آب آسیاب.

دوژ کیشان: گوریه کیشکه [۱] طاب کی

دوژمن: حوت، سخف، دژام [۱] دشمن.

دوژمن: بهار [۱] دسمی

دوژمنایه تی: بهیاری [۱] دسمی

دوژمنی: نهیاری [۱] دشمنی.

دوژنه: مبردی دوزبان [۱] مرد دوره

دوژوار: جهون، دژوار [۱] دشور.

دوژه: دوزخ [۱] دورخ.

دوژه ده: زامی که کیم و هه وای هس [۱] رخم چرکین.

دوژه ره: دوزه هه تاش [۱] سخر ح آب آسیاب.

دوژه کاتیش: دوره حه ناسیو [۱] مخرج آب آسیاب.

دوژنه: ۱) لایق که زور له سهره وای بی هیندن بی: (به دوش

ده زه نی: ۲) دری که دوی بی شک و ده ده [۱] ۱) جوان بسیار

هوسیار: ۲) چو بک دوع بهم زن.

دوژنه شک: ۱) دری دویک و دردان: ۲) داری که ده ناوله بی مهشکه

ده‌خری [خ] (۱) چوب دوع به هم زنی: (۲) چوب زیاده‌دار که در چوب کدر مشک نه‌د.

دوژه‌نگ: قورمی خابو [خ] دوده سقف.

دوژه‌نگ: (۱) داری که ده‌حریته باو لوله‌بی مه‌شکه: (۲) گنجی توئل و پرو [خ] (۱) چوب زیاده‌دار مشک: (۲) چین به پیشانی و ابرو.

دوژه‌نگه: (۱) دوژه‌نگ: (۲) دوی به مه‌شکه ز [خ] (۱) چوب زیاده‌دار در سه‌پایه مشک: (۲) دوع مشک.

دوژین: درمان، حوین [خ] دشنام.

دوژین: گهمار، چلکن [خ] چرگین.

دوژین‌دان: چویند [خ] دشنام و دن.

دوژین‌فروش: زمان بهس، سفیف بیژ، چنیو فروش [خ] بدزیان، هخاش.

دوژی: (۱) هوال، ناشتا: (۲) ماشوق [خ] (۱) دوست: (۲) معشوق.

دوساخ: (۱) گرو به‌یدی، گیر نا: (۲) گرتوخانه [خ] (۱) بارداشت شده: (۲) رند.

دوساخچی: به‌نپور، زیاده‌هوان [خ] رند نیان.

دوساخ‌خانه: گروستان، به‌نپخته رس [خ] رس.

دوساخوان: دوساخچی [خ] رند نیان.

دوساق: گرتوخانه [خ] رند.

دوسایه‌تی: همایه‌تی، یاری، خوشه‌ویستی نیوان [خ] دوستی.

دوسین: دوس [خ] دوست.

دوستان: (۱) سنی پیدی سر ناگر که به‌ناسنه: (۲) یاران، ناشنایان [خ] (۱) به‌پایه هنی روی اتش: (۲) دوستان.

دوستانی: دوسایه‌تی [خ] دوستی.

دوستایه‌تی: دوسایه‌تی [خ] دوستی.

دوشتک: یاری حه‌لیکردن، ماشقه [خ] معشوق.

دوشتیه‌به: گوندیکی گوردستانه به‌عسی ویرانی کرد [خ] نام روسای.

دوژک‌دستان که به‌تها ویران کردند.

دوخته‌کی: هر یکی کورده له بادیان [خ] عسیری، سب.

دوختی: دوسایه‌تی [خ] دوستی.

دوسم: به‌رانی‌ری به‌کسم، هر ناژله‌تی سمی فله‌شیوه و دوسمی هه‌به [خ] حیران دوسم.

دوسم: دوسنی من [خ] دوستم.

دوسمه: دوسم [خ] حیوان دوسم.

دوسو: دوسه‌ی، دیوژ دوی نمرو [خ] یس فردا.

دوسورکه: بالداریکی بچوکی کلک‌سوره [خ] پرنده کوچک دم‌قرمز.

دوسور: (۱) مامله‌ی مال به مال یک به در: (۲) گیاه که له ناو ده‌حلا ده‌زی: (۳) ناژاست و دیوژ [خ] (۱) معامله پایپای یک مقابل دو: (۲) گیاهی سب در کشتزار رویدا: (۳) منافق.

دوسوره: گوندیکی گوردستانه به‌عسی ویرانی کرد [خ] نام روستایی در کردستان که به‌تها ویران کردند.

دوسی: دوسایه‌تی [خ] دوستی.

دوش: (۱) گروژو سیم، دژ: (۲) خوشک شو، دش [خ] (۱) امسرده:

(۲) خو هر شوهر.

دوش: (۱) توشان، مل: (۲) گوشتی لای سه‌روی زنی مهر [خ] (۱) دوش، کشف: (۲) گوشت ران بز دیک دنیه.

دوش: (۱) دوشی، دژوی پیشو، دوی، دویکه: (۲) لاه، ره‌خ [خ] (۱) دیوژ: (۲) طرف.

دوشاب: شوک، دوشو، نای تری کولا [خ] دوشاب، شیر، انگور.

دوشاخه: (۱) تمخوشیده که گه‌رو ده‌گری: (۲) دوفلیمانه، دوحاجه [خ] (۱) مرض حیا: (۲) دوشاخه.

دوشاش: دوشاب [خ] دوشاب، شیر، انگور.

دوشان: درس دوس [خ] دوسیم.

دوشانی: حه‌یوانی شیردر که بو دوشین ده‌ست نه‌د [خ] دوشیدنی.

دوشاو: دوشاب [خ] دوشاب، شیر، انگور.

دوشاو‌مژه: قامکی شده [خ] انگشت شهادت.

دوشاوی: (۱) چوژ، تری: (۲) نه‌گی سوری تارک: (۳) به‌دوشاو بونی شت [خ] (۱) نوعی انگور: (۲) قریز سیر: (۳) به‌دوشاب، آلوده شده.

دوشیت: دوش، [خ] دوش.

دوشته: درشته‌ی شت [خ] درشته.

دوشدامان: مات و کز دیشتن، دژدامان [خ] مات و پکر مانن.

دوشداماو: دژداماو [خ] مات و پکر مانده.

دوشراو: شیر له گوان و هرگیر، دوشی [خ] دوشیده.

دوشک: (۱) سه‌کو، ده‌ک: (۲) دوش، دژدوگ [خ] (۱) سکو: (۲) دودل.

دوشک: توشک، ژیرایه‌خی ناو تیخراو [خ] دوشک، شک.

دوشمن: دوشمن، به‌یار [خ] دشمن.

دوشمنه‌تی: روزمنه‌تی [خ] دشمنی.

دوشمنی: دوشمنی [خ] دشمنی.

دوشمه: دوشمن [خ] دشمن.

دوشوال: دوشی، لو [خ] غده زیر پوست.

دوشه‌ک: دوشک [خ] تشک.

دوشه‌کچه: دوشه‌کی چکوله [خ] تشکچه.

دوشه‌کوله: دوشکی بکوک مده‌ره [خ] تشکچه.

دوشه‌که: دوشک [خ] تشک.

دوشه‌که‌له: مده‌ره، دوشکی بچوا [خ] تشک کوچک بالشتک.

دوشه‌گ: دوشک [خ] تشک.

دوشهم: سیهم ژوژی حه‌وتو [خ] دوشنیه.

دوشه‌مب: دوشم [خ] دوشبه.

دوشه‌مبی: دوشم [خ] دوشبه.

دوشه‌ممو: دوشم [خ] دوشنیه.

دوشه‌ممه: دوشم [خ] دوشبه.

دوشه‌مه: دوشم [خ] دوشنیه.

دوشه‌می: دوشم [خ] دوشنیه.

دوشمنی: دوشانی [خ] دوشیدنی.

دوشه‌ویله: در کاکيله [خ] ارورها.

(۲) پس گردی: (۳) چماق (۴) زدن: (۵) انتقال سیاه
دوقبت: (۱) دوشوهر، حاسوی دوسه رسته، نو بده به: ۲، دوجه بد
دونه دنده (۱) دو سکو به، دوطفه: ۲، دوجند
دوقدوقه: یی شهر و جه یا (۱) بی آرم
دوقلفی: دوه بگل (۱) طرف دو دستگیره.
دوقلمه: زمان شر، شوهار (۱) سخن چیس، تمام.
دوقوچکه: کلای خوری، سهرکلاه (۱) کتوت، کلاه پشمی.
دوقون: دور، دوسه (۱) منافق.
دوقه: دولا (۱) دولا به.
دوقه دهره: بلقه دهره، ورده قره، جوزی مارسیلکه به (۱) نوعی سوسمار.
دوقیسه: که لای دو بخت (۱) لاشه دو سمه سدد.
دوک: (۱) حهزه، کامرازی پهمورستن: (۲) لقی وردی قدی داربزو (۱)
۱، دوک: (۲) جوانه های تنه بلوط
دوک: (۱) تنفی زونی داعکرا: (۲) شوکه، سمیایی به لای گیا (۱) درد
روغن تفته: (۲) سپیدک، قف گیاهی
دوکا: دموکانه (۱) مویزک
دوکان: حاوه خانوی جیگهی فروشتن و کرین (۱) دکان.
دوکانسار: حاوه دوکان (۱) دکان
دوگانوکه: دوکای بیجکوه (۱) دک بک.
دوگانه: دموکانه (۱) مویزک
دوگایچ: دوخ (۱) یکی از ابرار حرح باهدگی
دوگچی: گردنکه (۱) روستایی دو گردستان.
دوکرده: دوشانی (۱) دوشیدنی.
دوکلکه: جانوه ریکه له تیره ی قالدیچه زدن و سوره و کلکی
دوپیما به (۱) نوعی سوسک.
دوکل: (۱) دوکل، دو، کادو: ۲ گنوله به (۱) دود: ۲، گنوله به
پشمی
دوکلیر: دوه را (۱) دوعا
دوکوت له، دویوه (۱) بهیم
دوکور جورای: حوری نوره (۱) نوعی مرغابی
دوگولپو: دوه را (۱) دوعا
دوگولپه: گنوله به له تهنی داربزو (۱) گنوله به پشمی از دوکل کشیده
شده
دوگوئی: هاویه سی دوکسی (۱) مشرک میان دو بقر.
دوکه: شوکه، سمیایی به لای شینایی (۱) سپیدک قف تباتی.
دوکه شک: ناوی که شکی ساویاو (۱) دوغ کسک.
دوکه دک: (۱) حهزه، کامرازی پهمورستن: (۲) جیکه به (۱) دوکل
بخ ریسی: (۲) ابزار دانه گیری از بنیه.
دوکه دل: دو، کادو (۱) دود.
دوکه لای: زش هله گمراوه دوکل (۱) سیاه شده از دود.
دوکه لندان: (۱) دودکش: (۲) به دوکل دهرگردنی جانوهور له کون (۱)
۱) دودکش سمور: (۲) به سیله دود بیر و ن گردن چنور از سوراخ

دوشیاگه: دوشر و [دوشیده].
دوشیده نئ: دوشایی [دوشیدی].
دوشین: دوش [دوشمین].
دوشینا: دوش شوه، شوا دی، دوش شوی [دیشب].
دوشیموان: گونیکي کوردستانه به عسی ویرای گرد [نام روستایی در کوردستان که بهشیا ویران کرده].
دوعا: نراه دوحا [دعا].
دوغا: دوحا [گچ آب].
دوغان: مه لیکي راو که ره [نوعی پرند شکاری].
دوغرامه: دوحرمه [سالاد خیار و ماست].
دوغرمه: دوحرمه [سالاد خیار و ماست].
دوغری: قسه ی راست [حرف صحیح].
دوغهوا: دوحهوا [دوغبا].
دوفاق: دولکه، دوحاچه [دوشاخه].
دوقلیقچانه: (۱) دولکی لیک نیک: (۲) لکی قه لشیو [دوشاخه بهم نزدیک: (۲) شاحه شکافته شده].
دوقلیقانه: دوحیچمه [نگا: دوحلیقچانه].
دووق: (۱) کلک، دوش: (۲) دوک، دوکه [دوش: (۲) دوشه].
دووق بهردان: ماهو پیدان، مولت دان [مهلب دادن].
دووق دوش: مه لیکه [پرند ای ست].
دووق دوشک: همیش به لوشن، که سنی همیش به شون که سیکه ویه [وابسته سمح].
دووق دهول: زگ له و زین، جهوره [طعینی].
دووق رووقی: کلکه زوی، گیاه که [گیاهی است].
دووق رهپ: کلک هله کینه [دم چنناک].
دووق رهپک: مه لیکي وه که چونه که یه پرند ای ز گنچشک سامان،
دووق سینگ: جورئ کلویه کیکي ره و هه لگه زا ویه [نوعی ملخ].
دووق سورک: جورئ همرو، همرق لاسوره [نوعی گلابی].
دووقس: (۱) گونکهی جو حین ۲، عولامی چهل و مل، کلکه: (۳) بهرماوی پاش خرمسان، جی خرمسان مال: (۴) ده ستوری هیشه [منگوله خورجین: (۲) غلام سمج: (۳) پسمانده خرمسان: (۴) دستگیر خیش].
دووقکی: دوی، له پشان [بعد].
دووق مه سانس: تاق تاق کمره [سب هگ].
دووق مه ساسه: شقه له، قرک [زاغچه].
دووقه، خشی مل که به کپارچه بی [گرد بد به صورت حلقه].
دووقه لان: دوش دووق [نگا: دوش دووق].
دووقه لایک: دوشوشت [تابع سمح].
دووق له رزینک: کلک هله کینه، بهر گایلکه [دم چنناک].
دووق: (۱) گون باتون که له کداری عاباو حلیکی ده درون: (۲) عیشت، زله له پشت من: (۳) گوپال، دودستی سورت سورت: (۴) سی دان، لی خستن: (۵) مادامی زهش [۱] باقته سیمی حاشیه لباس:

دوکه نکیش: دودکیش [دودکیش]

دوکه نگیز: دودکیش [دودکیش]

دوکیل: دوکهل [دوکهل]

دوکیلی: دوکه لوی، زهش هه لگمزو په دوکهل [دوکهل] میله شده او دود

دوگ: (۱) باشه لی مهره دوق: (۲) بهزی سهریشتی وشر [دوق] (۱) دتبه:

(۲) کوهان.

دوگاسنه: وود، دوجار شوکراو [دو بار شمع رډ].

دوگرد: (۱) بهرمل پارچمیه که نویزی له سمره کړی: (۲) جوړی

جاحم [دو]، چانماز: (۲) نوعی جاحیم.

دوگردی: جاحم [دو] جاحیم.

دوگلاشکو: دری دولک بو فرجه قانی لاسنیک، دارلا سبک، دولکي

فرجه قانی جیر [دو] چوب دوشاخه تیرکمان.

دوگمه: دگمه، فو بجه، پشکوژ [دو] تکمه.

دوگمه و دولاب: زه نیکه له بن سیمه وده به سړی و مهمک بهزی

ده کیده [دو] زیوری است ویر یلک بندید

دوگمه و قه پتان: که بهزی سوخته ی زمانه [دو] سحاب یلک زنانه.

دوگور: دوگرد [دو] نگا: دوگرد.

دوگوره: دوگرد [دو] نگا: دوگرد.

دوگوردی: دوگورد [دو] نگ، دوگورد.

دوگوم: دوول، دوشک [دو] متردد

دوگومانی: دودلی [دو] ترده.

دوگون: کړی کویه [دو] کره کور.

دوگونه: گیای دوسره [دو] گیاهی است.

دوگوه: داریکی دوسره بو درک کوبان [دو] چوب دوشاخه خارکوبی.

دوگه: (۱) دوگ، دوق: (۲) بهزی سهریشتی وشر [دو] (۱) دتبه: (۲) کوهان

سیر

دوگم: ستر که له جاسری ده هالنس بو گرم بو [دو] بهرحای که گرد

جیمه سجد.

دوگپ: ژنی رښه [دو] حامه

دوگیس: دوگاسنه [دو] دودر شمع زده

دول: بیجو، نه وده به وچه چرک [دو] بجه.

دول: (۱) گهلی، شپو، دهره: (۲) کیسه ی جهرمین بو تار، بو دود: (۳) پارچه

دهوی راست: (۴) دولی دهسک، دهفری گهنم کوبان بو ساوا: (۵)

دهو: (۶) خلور، گلار: (۷) گاستی سهرچماو: (۸) وشی دتهی منالی

ساو بو میز کړن. (دول دول، [دو] دوه: (۲) کیسه چرمی برای مایه:

(۳) رمین هموار: (۴) ظرف دانه کوبی: (۵) دهل: (۶) غلتان: (۷) گاو هن

خمیده: (۸) حرف تحریریک بجه برای شاییدن.

دول نه نگیو. دهول ژن [دو] دهن زن.

دولا: (۱) نه دو تهره: (۳) قهذکراو: (۳) چهمو [دو] (۱) ردهو جانب:

(۲) ناشده: (۳) حمیده.

دولاب: (۱) چهرخی ناوکیشان: (۲) خه رکه: (۳) نویی تاش: (۴) دولاش

[دو] (۱) چرخ آبکشی: (۲) دوک نغریسی: (۳) توپ پرده و آساب:

(۴) ناو آساب.

دولاب: (۱) دولاب: (۲) جیگه ی حلك له دیواردا: (۳) فیل و مکر [دو]

(۱) نگا. دولاب: (۲) کمد: (۳) حيله، بارو.

دولابه: (۱) جیگه ی جلکان له دیوار: (۲) کونی جیگه دولاش [دو]

(۱) کمد: (۲) سورخ دیوار: (۳) جای نار سما.

دولاخ: (۱) پله لک پیچ: (۲) فرته ی زهشی سهریشتی وشر [دو] (۱) ساق

پیچ: (۲) چاقچور.

دولازون: دوروی خور ده گهل همو کس ریک خمر [دو] دوروی یا شمه

به طهر دوست

دولاف: دوزن شس [دو] نار

دولانه: به دولای [دو] دولانه.

دولاو: گوندیکه له لای سته [دو] روسی

دولایی: جیگه ی ناقریز له درگد [دو] دره در

دولپون: خلور و یوه، گلاره و دیو [دو] علتیدن از بالا به پایین

دولپور: دهر [دو] دلیر

دولپدا: (۱) دیوکی چیر وکان که سواری می خدک دهر: (۲) برنی له

دهس هه لکه گری چهل و مل: (وهک دولپا سواری سامم یوه دهسقم لئ

په ردا: [دو] (۱) دیو افسانه ای: (۲) کتبه از دست برن دار.

دولدرمه: دولدرمه، چلوره به سته تی [دو] پستی

دولدوز: کسه ی دود و دروی [دو] دورنده کیسه دوح چرمین.

دولچه: سته تی چهرمین [دو] دلچه

دول قهریسلک: تهری ریک، باند ریکه [دو] پرده ای سم.

دولقن: دولکی داری لیک لیک [دو] دوشاخه درخت بریدیک بهم

دولک: (۱) دوحاجه: (۲) دوکهای تاشراو [دو] (۱) دوشاخه: (۲) چوبک

تر سده

دولک: سیوه له [دو] دزه بسیار کوچک.

دولکن: حواره کمر پیچ که [دو] ارب، کج

دولکنه: دولک [دو] نگ: دولک.

دولکرن: خلور کرمه [دو] علتاییدن ز بالا.

دولککه: دولکه [دو] پارچ.

دولککه: دهفری سهرناوالی لیود و بو تار [دو] پارچ.

دولککه: هه نیه سته دوشاخه [دو] شعر مدح

دوللهک: ده لکه [دو] نگا، ده لکه.

دولنه: سهریجانی دانه و یله تیکراوی کوبیندو [دو] دمه

دولو: (۱) یهن به دولای: (۲) دوحالی گندیده [دو] (۱) نه دولابه: (۲) برگی

در وری بازی

دولور: پدروا که فتگ [دو] دمر

دولوره: پدروا که نو [دو] دمر.

دولوله: جزوی تفهنگ بو زاو [دو] نوعی نفنگ شکار، دولول.

دولونه: به دولای، یهن به دولایه [دو] دولایه.

دول و نه: گوندیکه [دو] دهی سته.

دوله: تهرتی دارین بو همویر شیلان [دو] طرف حوس حمیر

- دوله به کر: گونډېکې کوردستانه به عسی وټرانی کرد [۱] نام روستایی در کردستان که بعدها ویران گردید.
- دوله پان: دوهل، دوهه، دوحچه [۱] دوشاخه.
- دوله تو: گوندیکه به لای سوده شت [۱] روستایی است.
- دوله دریز: قامکی ناوه راست [۱] انگشت وسطی.
- دوله رده: سارچدیه کی چند گوندی بو له کوردستان به عسی وټر بیان کرد [۱] نام منطقه ی دزی چند بادی که به وسیله پشپه ویران شد.
- دوله که: جی مان، سوپنه [۱] ظرف سفالین برای نگهداری نان.
- دوله می: ۱) بهیری سنی هینت نه گوشر و ده لمه؛ ۲) هیلکه ی بیوه خوگرتو [۱] پشیر ناعشرده؛ ۳) تخم مرغ سمند.
- دولیان: دولاس [۱] دولاس.
- دولینه: سیره ی ساس [۱] خای عه هور رسیده در ساس.
- دویلی: دیوله [۱] تصدق بیو.
- دوم: ۱) همبسه دیم ۲) هینار ۳) هو یکی کوحه ری کورد ۴) دهول ژه [۱] ۱) دائمه؛ ۲) شیدا؛ ۳) نام عشیرتی است؛ ۴) دهل زن.
- دوما: دوا دی [۱] سیر به.
- دومات: به لاو به سهرهانی ناخوش [۱] بلا و مصیبت.
- دومان: مژ، تم، تومان [۱] مه، میح.
- دومانین: دهوام پی دن [۱] دمه دادن.
- دومانه: کورگه لوقه، قهره، قورته [۱] پویه، یورتمه.
- دوماون: مان و گس و کاری روا [۱] خانواده داماد.
- دومایی: ۱) دای؛ ۲) ناخری [۱] ۱) نهایت؛ ۲) پسین.
- دومبه لان: دمه لان [۱] دنیلان.
- دومدوک: دندوک، بیکل، دهنوک [۱] سقار.
- دومدیکه: پوش به قونه، زل به قنگه، زل به قونه [۱] سقار.
- دومره کی: زاسان به چه بر رست دا بو لیدن [۱] چپ و راست شدن برای زدن.
- دومقه سک: پره ستره ی که له مالان هیلانه ده کا، حاجی رده شک [۱] جینچه.
- دومل: ۱) ناوشان یاسی مل قهوی؛ ۲) دومه [۱] چارشانه گردن کلفت؛ ۳) دمل.
- دومالنه: دوبرایی که به بیان قو بی [۱] دوبرجستگی که می نشان گوید شد.
- دومل هنی: گونډېکې کوردستانه به عسی وټرانی کرد [۱] نام روستایی در کردستان که بعدها ویران گردید.
- دومه: دتیه گ [۱] تسک.
- دومنه: دیمنه، چند شنی خوشنی خال خالی که به بیان پی ده کری [۱] دوسو.
- دوموه: ۱) جوت قوسه؛ ۲) ته سینی که موی توپنی به دولوه پیچی خورده، که کورد به شومسی ده زانی [۱] ۱) آدم نجس؛ ۲) اسبی که موی بسا پیش به دو سو تپ دارد، که ترد کرده شوم است.
- دومه: ستمده ی رده شمال له بهر بی به هیز [۱] کمر بند سیاه چادر.
- دومه شقان: چورمه شقی، له سهر چوک [۱] دوزانو نشستی.
- دومه شقه کی: چورمه شقی [۱] دوزانو نشستن.
- دومه قه سهک: یاند ریکه [۱] پرندگی است.
- دومه ک: دتیه گ [۱] تسک.
- دومه ک ژه ن: دتیه گ لیده ر [۱] تسک بو ر.
- دومه ل: دمه ن، قوهر، کور [۱] دمل.
- دومه له ک: دمه ک، دتیه گ [۱] تسک.
- دومه له ک ژه ن: دتیه گ لیده ر [۱] تسک بو ر.
- دومه ی: تیر، مایه ی [۱] قاصه، مپ به.
- دوسی: هو ریکی کورده له سلیه نندی زهرکان له کوردستان [۱] نام عشیره ای کرد.
- دوسی: کاوه لی، قهره ج، قهره چی، هو ریکی گه روه ک [۱] کوی.
- دوسی: دوستی به راستی، هوالی به تهمه گ [۱] دوست باوقا.
- دومین: دوهه، دوم [۱] دوم.
- دومینه: خو ری گمه به به دومه [۱] دومینو.
- دون: ۱) دنی مریشک و مه ل؛ ۲) هه نروشکان، نروشکان؛ ۳) رو یکی جیا؛ ۴) چرج و گنجی روخساره [۱] ۱) دانه ماکیان؛ ۲) چمیا تمه؛ ۳) قله کوه؛ ۴) چین و چروک صورت.
- دون: ۱) بهزی تاویاره، چمورایی ناو رگی ناژل؛ ۲) دهره، دور، دورماز؛ ۳) نیزیک [۱] ۱) چربی، پیه کده حته؛ ۲) بیرامون؛ ۳) نزد، برید.
- دونا: زانا، زوران [۱] دانا.
- دونادون: بروی ناو گوژ بونی گیان له پاش مردن [۱] مسهب تناسخ.
- دونان: کسینی که هه قیه تی دوجار له توپ بدا له گمه ی تو پمار کردین [۱] دیوار توپ زنی یا چوب.
- دوند: دون، ترویک [۱] قله کوه.
- دوندان: ۱) چدر کردن، چهوری بی هلسون؛ ۲) برنی له بهرتیل دان به کسینی [۱] ۱) حرب کردن؛ ۲) کنایه زرشوده اهن.
- دوندا ی: بورهه، بهری عه ولاد [۱] دریه.
- دوندرمه: دولدرمه، به سته نی، چلوره [۱] سستی.
- دوندوک: دندول، سکل [۱] منقاد.
- دوندول: کاروانه ی وشنر، قه ناری وشر [۱] کاروان شمر.
- دونده: داری جیهگی گسی له هه جاروا، ده ده [۱] جای گاواهن در حیس.
- دونگ: دوگ [۱] دبه.
- دونگر: گیاه که به که ی له زه ویدا وهک داره بونی خو شه وردی ده که ده ناو توپنی ده که ی بونی خوش ده کا [۱] گیاهی است بیخش چوبین و خوشبو ی.
- دونگله فسه: مایه مائی که پیزی کنکی چوی بو تموه [۱] ماکیان که پرار دمش جدا شده.
- دونگور: تازی دوگوند له کوردستان [۱] نام دو آبادی.
- دونگه نه: مازی قه لوی دوگرل [۱] گوسفند دبه گنده چاق.

دوئگی: (۱) خاوه د دوگ: (۲) دوايي د دومايي: (۳) هست: (۴) گومان: (۵) ناکام: (۶) درای دبه: (۲) حر: (۳) حس: (۴) گمان: (۵) نتیجه
 دوئم: پخوانه په کی ده میه، له تورکیا ۱۰۰۰ متر و له عیراق ۲۵۰۰ میتری
 جوړگوسه په (۱) واحدی برای منږ زمین در ترکیه برابره ۱۰۰۰ و
 عرق ۲۵۰۰ متر مربع است
 دوئنی: دوئنه، دوئکه، دغدی پیش نه مرو (۱) دیرو
 دوئنی: پیژناکار، نامورد، بی فکر (۱) نسب و ۱۰۰
 دوئیم: لوت له باره راستا (۱) دویم
 دوئیمه: دویم (۱) دویم
 دووات: داووت، ره ماویدی بولک (۱) جشن عروسی
 دووشکه: سیریه، سرخ (۱) کج
 دوول: روا ای بک دوله
 دورس: ۱۰۰ پی دیوار په فور (۱) گل اندودن دیوار
 دوه: دهم، تسی هتار که هاویس له زهوی هاندوستی و ده بیترن (۱)
 بهیب مائندی که در صحرا تابستانها دیده می شود.
 دوه: دزه درنی، روزی پیش نه مرو (۱) دیروز
 دوهک: دولک (۱) بگا، دولک
 دوهه: دونه، عیز، کج (۱) دختر.
 دوهه: دوهه، په کی دوی په کم (۱) دوم.
 دوهمین: دومین (۱) دومی.
 دوهوئی: حوازی، خوئانه خوئانه (۱) دوگانگی، خدایی خواهی.
 دوهه شیت: مرگ بلکه (۱) دم حساب
 دوهه میس: دومین (۱) دومی
 دوهی: دوه، دوسن (۱) دیروز
 دوهیسه: دوکاسه، ورد، دوگنس (۱) دوبر سخم رس
 دوی: (۱) دوه، ده گول په (۲) دوه: دوه: (۳) وساره، قسه: (پلوی، له
 گهسان نادوی) (۱) عدد دوا: (۲) دی، دیشب، دیروز: (۳) سخن
 گس
 دویت: کج، گیز، قیر، کج، مائلی میوینه، دویت (۱) دختر.
 دویت: ژانجین، بی ناموس (۱) دویت، جاکش.
 دویت: مهر که ددان، دوات، قوتوی مهره که پو پهره ستان (۱) دوات.
 دویته: دویت (۱) دختر.
 دویجه: لمر زین له تا یا له سرما، هه ل لمر زین (۱) لورته از تب یا سرما.
 دویر: دور (۱) دور.
 دویزه: مقس، قهحی، نوربه: مه قهست (۱) قیچی.
 دویزه: دویزه (۱) قیچی.
 دویزه: دویزه (۱) قیچی
 دویساندن: شیلان رته بندن په قاج و ده ست (۱) پا و دست چلابندن با
 فشار
 دویشه: دویته، دوی، شهر دینر (۱) دیشب.
 دویکه: دوی، دوی (۱) دیروز.
 دویل: (۱) زویل، پارچه ی باریک له چهرم: (۲) تله زمه بهرد: (۳) دوی، گهلی

(۱) بوار چرمی: (۲) پلمه: (۳) دوه.
 دویلیدن: دایوشی میچ به تله زمه بهرد (۱) سقف را با پلمه سگ
 نشانیدن.
 دویلیا: گوندیگی کوردستانه به عسی و نرائی کرد (۱) نام روستایی در
 کردستان که یعنی ویرن کرد
 دوین: (۱) دویسه، گه تم و دو که شک بو حیشت: (۲) قسه کردن، دوان: (۳)
 حهوز: (۴) ناوچه په که له کوردستان، زیدی باوکی «صلاح الدین
 ایوبی» بوه (۱) ش گندم و درخ کشک: (۲) سخن گفتن: (۳) چرمه:
 (۴) منطقه ای در کردستان، زادگاه پیر صلاح الدین ایوبی بوده.
 دوین: (۱) گوتن: (۲) قسه کردن (۱) تکلم: (۲) متکلم.
 دوین: (۱) دویته، چپشتی گه تم و دو که شک: (۲) دوهه و (۱) ش گندم و
 دوغ کشک.
 دویته: دوین (۱) نگا: دوی.
 دویته: دوین (۱) نگا: دوی.
 دویته دویته: په زمی که لوتی ده گول ورج ده دگیزی (۱) اخنگی که
 معرکه گیرها با آن حیوانات را می رقصانند
 دویتی: روزی پیش نه مرو (۱) دیروز
 دویتی: دویته، دویته (۱) دیشب.
 دویتیکه: دوی (۱) دیروز
 ده: (۱) تم پیشگری کاری نایده: (ده خوم، ده زوم): (۲) نیشاسی
 ده فراتنی: (ده مالد، خاسی ده تیه)، دا: (۳) وشه ی هان دان (ده پجو
 بو باچی): (۴) په کونو: (۵) حورن دایهش کردنی نان به نه ده می:
 (۶) بو زورشان دان: (ده لوسه، ده حوشه): (۷) س، نیت: (ده باشه با
 فسه ی تو بی، ده نیم گمزی) (۱) علامت مستقبل: (۲) ظرفیت: (۳)
 حرف ترغیب: (۴) عدد ده: (۵) نوعی تقسیم یا اسگشت، نوعی
 قرعه کشی: (۶) مبالغه: (۷) پس، دیگر.
 دهان: دوند، چله بو په (۱) نقطه اوج.
 دهپ: تختهدار (۱) تخته.
 دهپ: (۱) لهرزی کم: (۲) قهی چده کا، پلا: (دهپا یرو): (۳) نهپوا،
 دهپوايه. (تهوی به ماسمن هات دهپ بهردمايه) (۱) لرش سبک:
 (۲) بگدار، باشد: (۳) باپستی
 دهپاخ: هه لال دنی چهرم، خوش کردنی چهرم به تار و مازو (۱) دباغ
 یوس.
 دهپاخانه: (۱) جیکه ی له دهپاخ دان: (۲) مزی چهرم ده هه لال تان (۱)
 (۱) دباغ خانه: (۲) مزد دباغی
 دهپاخچی: کسنی چهرم دهپاخ ده دانا (۱) دباغ
 دهپاخ خانه: جیکه ی دهپاخ دان (۱) دباغ خانه.
 دهپاخ دن: (۱) خوش کردنی چهرم به دهرمان: (۲) دهپاخ حده (۱)
 (۱) دباغی: (۲) دباغ خانه
 دهپاز: (۱) هاوئیز، هاوشان: (۲) چنی به چنی کردن (۱) هم نیرو: (۲) بهجا
 آورد.
 دهپاشیر: ته پاشیر، گچی یی نویس (۱) گچ تحت سیاه.

ده پخ: ده باغ [۱] دباج

ده پخچی: ده باخچی [۱] دباج گر.

ده پخ خانه: ده باخ خانه [۱] کارگاه دباجی.

ده پندان: ده پندان [۱] نگا: ده پندان.

ده پند: چوری پولاً بو شیر و حه سحر [۱] نوعی پولاد تیغه شمشیر و

حجر

ده پانجه: وروهر، ده وایچه [۱] بانه

ده پانجه: ده مانجه، وروهر، ده وایچه [۱] تیاچه.

ده پانک: دوسک، بارست [۱] حصاره

ده پیه: (۱) گیجه، نه شمه له، گهر: (ده پیه پی ده کا: ۲) که بات، چوری

نارنجی زلی نیکسول گهری شینی نال زهر [۱] (۱) شلتاق، دسه

دروردن: ۲، نوعی از مرکبات

ده سده پیه: شکور چهلای حه شاماتی دورتی گهره پیاول [۱] دینه،

خطنه، خند و خشم.

ده پدیم: گره گرم، ده وول [۱] صدی طبل.

ده پر: پیک هیتان: (کاره کم ده برگرد) [۱] چاپچا کردن، دوست کردن

ده پیراندن: پیک هیتان، حی نه حی کردن [۱] جاره ندیشی

ده پی سه بارگه [۱] بارگا.

ده پور ده قری رقی، حیگه بان کو به و نه مکه یی روتن و پدیس [۱] ظرف های

روغن و سر و

ده پور: پای زوزاوا، پای خورنشین [۱] باد غریبی.

ده پوش: حموی، چه سینه که له روهك ده گیری [۱] چسبی که ار گیاه

می گیرد

ده پنه و پر: مری زک له دلی پنه و له ت فقهیر و که [۱] آدم تودار

ده پیه: (۱) نه شقه له، گهر: (۲) دیورن که رگی داره: (۳) برتی له ناوه لی

زنگ بر: (۲) نوره کمی بازوت [۱] (۱) شلتاق: (۲) دیوار از وسط پیش

آمده: (۳) کبابه ار حیوان بستن: (۴) کپسه باروت

ده پیر، دهر، نه هسان [۱] ح و رن.

ده پیر کردن: (۱) پیک هیتان: (۲) پوشین، (جله کات ده پیر کرد: [۱]

(۱) جاره کردن: (۲) پوشیدن لباس

ده پیر که وتن: (۱) چونه لای زیزو له ریگه: (۲) برتی له له پیربازامه و

تکائی کردن (چندی ده پیر که وتم نه گهره: [۱] (۱) طرف پایین ر

گرمس: ۲، کبابه ار حو هس و نما

ده پیر گهران، ده پیر که وس [۱] نگا: ده پیر کهوش

ده پیر مردن: پنه و ریان بون [۱] قربان و صدقه رفتن.

ده پیک: دوسک [۱] حمپره

ده پهنگه: (۱) پی ناوه ن گیلو نه هام: (۲) پی غیره تو پی ناموس [۱]

(۱) خل: (۲) پی ناموس.

ده پی: (۱) ره نگه، وینه چی: (۲) پیو بسته نه پی: (۳) دیزری ده لی [۱]

(۱) شاید، امکان داره: (۲) باید، لازم است: (۳) می گوید.

ده پیش: لیچی و سوسک [۱] لوج و چسبیده.

ده پ: (۱) ده پ، نخه: (۲) نهخته زویه کی پیچول [۱] (۱) لوج جو بین،

تخه: (۲) قطعه کوحك زمين

ده پرش: نهخته یی ره سی بوی هیرگه [۱] بجه سبه

ده پر دس: دس دس، نه دس، نه لام [۱] سس نه

ده پریش: ده پر دس [۱] یس نه

ده پر شور: نه نه شور، نهخته یی مرد و سوس [۱] بجه مرده سوسی

ده پر قون: قنگان ناسل، نه لام، سست نه سوس [۱] سس برنگ

ده پی کردن: سوسی ده پی و سلا [۱] سوسی سوس و سوسی سر

ده تیر ده پیمه: ده سسه: حور [۱] سوسی سسجه

ده چ: داران ژان، نهش [۱] درد و رنج

ده چم: ده روم [۱] می روم

ده چمی: بوی ده روم [۱] رو بدان می روم.

ده چا: وشه یی سه پیمان، نه چا [۱] کلمه نه چمب.

ده چیه: داعبا [۱] درنده جانور ناشناخته.

ده خش: جاش، نه چکه یی کهر [۱] کره خر

ده خشک: حاش، جاشک، ده خش [۱] کره خر.

ده خفه: چار، هله، حله، که روت [۱] دفعه، بار.

ده خل: (۱) می شه یی ده سکرده دویستانی ده سیز: (۲) شونی پرنچک و

چوغور: (۳) شور، د له قار [۱] (۱) جنگل مصنوعی: (۲) پونه رار پهره:

(۳) فرو هشتن

ده حالند: داهیلان، داهیشین [۱] فرو هشتن.

ده حلی نهو: گوید یکی کورستانه به عسی ویر می کرد [۱] نام روستایی در

کردستان که به نیها ویران کردند.

ده حیه: هیر، لهو بایی بون [۱] بکتر

ده خاله ت: (۱) نه سلیم له شره: (۲) پناهین [۱] (۱) نسیم شدن در

حتک: (۲) پناه بردن به کسی

ده خده خا: (۱) نه سمه، نوکی مزراح: (۲) نوکی کول بوی مزراح [۱] (۱) نوک

کردن: (۲) نوک کند گردن.

ده خس: (۱) رزد، رهنیل، چروک: (۲) تیره یی، چاوچنوکی: (۳) نه خویشی

دل [۱] (۱) خسیس: (۲) حساد: (۳) بیماری قش

ده خسو: ده خس [۱] نگا: ده خس.

ده خسوگ: روز تیره یی بهر [۱] بسیر حسود

ده خسین: تیره یی بردن، پی هله کالان [۱] حساد بردن.

ده خش: (۱) سه رمه قولات: (۲) زله، شه هام، شق [۱] (۱) پششک:

(۲) سیلی، ازنگی

ده خیل: (۱) خله: (۲) بهر هری روزانه یی دوکان: (۳) کار به سهره و بون:

(ده خلت به سهره و نه یی) [۱] (۱) غله: (۲) درآمد روزانه دکان، دخل

مقار: (۳) در کار کسی دخالت کردن

ده خلدان: که سی ناگای له پونی روزانه یی مامله ده پی [۱] صدوقدان

حسید ر

ده خلدان: داحنه، قوبوی پاره یی روز نه یی دوکان [۱] دخل

ده خلدان: بهر هری دهس به ده و نه یی [۱] غله و حیو پت.

ده خمه: (۱) بوذر، قولکه یی ژیر زه مینی: (۲) گوز، قهر، قهور [۱] (۱) دخمه:

۲. گور.

ده خور. زور تارا، میر حاس [۱] بسیار زرنگ

ده خهس: (۱) چاوچنوك، به نیرایی، نیرایی بهر، چاوچنوك: (۲) زك له زك.

زكونی [۱] (۱) حسود: (۲) کشته تورا، نو-ر

ده خی: نرس، دشر، وشه یه که یو پرسپار [۱] کلمه سؤا، دیگر چه؟

پس

ده خیل: (۱) وشه ی پاز نه وه (یا خه لیس ده خیل کئی عده دت که ده د /

توشه وه ده مال که ریمان بهر دت) «سه وه وی»: (۲) په نایه ر [۱]

(۱) حرف تمنا: (۲) پناهیده.

ده خیله: (۱) هدی نه ی که ی. نه چس و به کی: (۲) د خدی دوکان [۱]

(۱) رینهار: (۲) دجن، نك.

ده د: (۱) نه یه خشی، ته سمیل ده ک: (۲) هیسایه یو حیز [۱] (۱) می دهد:

(۲) کبابه رفاحتیه

ده دل چه قین: بیر کردن له شتی که نه ت زیوه [۱] لهدم کرمس

ده ده: (۱) دده، خوشکی گه وره: (۲) کجوله ی وهر گیز که ی مال: (۳) پلک،

مهت، خوشکی باوك [۱] (۱) خواهر بزرگ: (۲) دختر بچه له له.

۳. عینه

ده ده ورگه زان: به وریان و سده وه بون [۱] قریان و صدقه رسی.

ده ده ورگیزان: به قورین کردن [۱] قریان و صدقه کردن.

ده دی: له گوین، وگو، چون [۱] همسینه مثل.

ده د: (۱) دوکا: (۲) نسمان، نه ژوری خانو به ولایه: (۳) دهشت: (۴) بهه [۱]

(۱) درگاه: (۲) پیرون: (۳) دشت و صحرا: (۴) بهه.

ده د: مالوس، میچکه به راز، دنله سگ، سگی میوینه [۱] مادینه خوک و

سگ

ده راب: درون به ته قه لی درشت [۱] دوخت به پخیه های درشت.

ده رابدان: به سهریه کا درویه وی چلکی دیر، دانوشاندن و درون [۱]

برهم دوختن یا پخیه درشت.

ده رابه: ده رگه که هه آله ده دینه وه [۱] دزی که بالا می برند.

ده رازون: ده ریز [۱] نگا ده رارس

ده رارونه: ده راب [۱] نگا ده رارس

ده رازین: سده وه [۱] آسانه در

ده رازنك: ده رارس [۱] سده در

ده راشو: زنی بی حمای (مان در [۱] زن سیطه زبان دراز

ده رانه: (۱) بوار، چپگی پهنه وه له ناو: (۲) چپگی ناو و دنده وی پهن

[۱] (۱) گذار: (۲) محل آب پوشیدن ریه.

ده راقین: (۱) لئ کهم کردنه وه: (۲) هه لکه کانی چنبر و له بهر سهرما [۱]

(۱) کم کردن: (۲) از بین رفتن کشت بر اثر یخبندان.

ده راهدت: به هری ره وین، حاصلات، حاصل، باره ی ره وین [۱] درآمد

زمین.

ده راهه د: ده راهدت [۱] درآمد زمین.

ده راندن: (۱) پهن و پلا و کردن: (۲) بیعتی له به فیرو دانی مال [۱] (۱) یرت

و پلا کردن: (۲) کنایه ز بهر دادن د رایی

ده راندن: (۱) سهر نسره، تیکر، به ته وای، پاك: ۳. هه میسه، دیم [۱]

ده راندیز: جه زنی هه لکه کانی روز هه لاتی که ده گه ونه بیست و پینچی

مادگی به هر یار، تاگر یکی زور له ده که نه وه [۱] ز عید مسیحیان در

بیست و سحر بهمن، آتشی بر رگ بر پایی کنند.

ده رانیس: هه به ده ر، ده رهاوردن، ده رختو [۱] (۱) بهر دس

ده رارو: ده راف، نو [۱] نگا ده ر

ده راره: ده ربه [۱] ده ربالا رونده.

ده راروی: به له میره میرن، زکچون [۱] سهال

ده ر وین، ده رمس [۱] نگا ده رفین

ده ره: هه، به یی، میسه یو دوز [۱] اسره به دور

ده رب: (۱) یدان، زهیر، وه ربه: (۲) نوره: (۳) حار، هه ل، چهل: (۴) هیرو

ده رب: (۵) رنگه [۱] (۱) صریب: (۲) نوبت: (۳) بار، دهعه: (۴) برده

توان: (۵) ره

ده ربانه: هاوین، ده رب [۱] هم نیرو.

ده رباز: (۱) دیوه حانی پاتشا: (۲) له بایهت، له مه ز [۱] (۱) دربار: ۲. در ره

ده رباره: به دز، له بایهت [۱] در ره

ده رباز: (۱) رزگار، نه جات، خه لاس، هور: (۲) زبردن [۱] (۱) رستگار

رها: ۲. گذشه، گذر

ده ربزیون: (۱) زایوردن، هاسن و زیستن، (پیره) ده ربار سو.

۲. زرگار یون [۱] (۱) گذر کردن: (۲) نه جات یافتن

ده ربازگه: رنگی زرگار یون، ده رتات [۱] راه رستگاری.

ده رباس، ده رباز [۱] نگا ده رباز

ده ربان: ده رکهوان، دوکار [۱] دربان.

ده ربایس: به گرینگ گر، گوی ده ر به کدی: (چده ی بیی ده ربایس

بیم) [۱] علاقه مند.

ده ربایست: ده ربایس [۱] علاقه مند.

ده ربایستی: به گرینگ گرین [۱] علاقه مندی.

ده ربدار: هیزو توانا، تاهفت [۱] توان

ده ربیدن: هه ل کردن، خوگرتن له بهر نرک: (له گل نهمانه ده رنایم، [۱]

نحتم کردن.

ده ربیدن: ده ربیدن [۱] نحتم کردن.

ده ربیزین: مکورزی، قسه ناشکر کردن [۱] عترف، حرف بیرون دادن.

ده ربك: ده فری دین یو باروت [۱] ظرف جوی باروت.

ده ربوازدن: هه ل آوردن، له باو ده رخنس [۱] حذف کردن.

ده ربون: دم کردن وه ی کوان (کوانی زاتم ده ربی [۱] بازشدن قمل

ده ربونه: کوتابی ته بگ، کوچه ی بهر ته سگ [۱] کوچه تنگ.

ده ربه ده: بی مال و جان، ناواره، زه بهن [۱] اواره.

ده ربه ده ری: بی مال و حالی، زه بدنی، ناواره یی [۱] آوارگی

ده ربه س: (۱) حاموی گشت له گشت: (ده ربه س وه نهماره م گرتوه

۲. ده ربایس [۱] (۱) در بیست: (۲) علاقه مند.

ده ربه س: ده ربه س [۱] نگا. ده ربه س

ده ربه سته: ده ربه س، خانو گشت له گشت [۱] نگا. ده ربه س.

سند، حسی

دەرگمسر او: یی که نه شتی هیترا بیته دەر [ب] بیرون کشیده شده
 دەرگا: دهر، درگا، زاری دهر [ب] درگاه، دهانه.
 دەرگا بون: درگابون [ب] باز شدن دمل.
 دەرگا بین: رویشی دهر [ب] دهانه بند ظرف.
 دەرگاخن: یو ویر، تره [ب] لباس، پر، مالامال.
 دەرگ کردن: درگابون [ب] سر باز کردن دمل
 دەرگانه: دروای که یو چونه زور ده بی بزی [ب] وروده
 دهرگست: دهرگستی، دهرگیران [ب] نامرد.
 دهرگستى: دهرگیران [ب] نامرد
 دهرگفانک: دهرخونه [ب] بهسار
 دهرگوئش: (۱) لانتک، دهریدک، بیسکه (۲) حولا نه ی تنداونستنی مثال؛
 (۳) ساری باز زو [ب] (۱) گهوره، (۲) نو، (۳) نورد
 دهرگوشادانه: بانگ هیشتن په هوئی چونه تاو حاوی تزهوه [ب] سور

سج ب

دهرگوشك: دهرگوئش [ب] نگ، دهرگوئش.
 دهرگه: درگ [ب] درگه.
 دهرگه له: گویندکی کوردستانه به عسی ویر سی کرد [ب] نام روستایی در
 کردستان که بهشیا ویرن کردند
 دهرگه لی: گویندکی کوردستانه به عسی ویرانی کرد [ب] نام روستایی در
 کردستان که بهشیا ویرن کردند
 دهرگه وان: دهرکوان [ب] دربان
 دهرگیل: حبه، دهرگی له شو چمدراو [ب] تر بافته از ترکه.
 دهرمئل: (۱) به درگاه، دهرکوبان (۲) که مهربندی زه شمال (۳) بریتی
 به ماله گموره [ب] (۱) حلو ده (۲) پاوچه کمر بند چادر (۳) کتابه از
 بارگاه
 دهرماله: (۱) د به سته، په روار (۱۲) بیجوری دره تگ رو که له مالد
 دهره بند نه وه (۳) نوکری که مندی ماله گموره بی [ب] (۱) پروری؛
 (۲) نوزاد دم که در خانه نگهدارند (۳) نوکر خانم را
 دهرمانی: دهرماله [ب] نگ، دهرماله.
 دهرمان: (۱) نامری چاره کردنی دهر (۲) باروت (۳) گویندکه له نریک
 به هاباد [ب] (۱) دارو (۲) باروت (۳) روستایی در حومه مهاباد.
 دهرم تاوا: گویندکی کوردستانه به عسی ویر سی کرد [ب] نام روستایی در
 کردستان که بهشیا ویران کردند.

دهرمنجه: دهرمانجه [ب] تپانچه

دهرمنچا: چای وشک، چای هیشتا لی به تدر او [ب] چای خشک.

دهرمنجه: دهرمانجه [ب] تپانچه.

دهرمنخاه: نهجرحه، دوکانی دهرمنفروش [ب] داروخانه.

دهرمنخوار: دهرمانخوار، دهرمان داو، که سنی که زه هری حواری [ب]
 دهر حورده.

دهرمنخوارد: دهرمانخور [ب] زهر حورده

دهرمنخواردو: دهرمانخوار [ب] زهر حورده

دهرمان خور (۱) ژه هر خوارو (۲) نه خوشی که دهرمان یو چاره ی

نه خوشی دهر (۱) مسموم (۲) بهماری که در می حورده

دهرماندان: سوفی شونه ی دهرمان فروش [ب] بیگو، حوبه

دهرمانداو: دهرمانخوار [ب] مسموم.

دهرمانساز: که سنی دهرمانی چاره ی نه خوشی دروست ده کا [ب] دروست

دهرمانفروش: که سنی که کاسبیه کی دهرمان به خه لک فروشته [ب]

دارو فروش

دهرمانک: نالات ورده چپو، به هرات [ب] دیگ ابرار ادویه.

دهرمانکردن: چاره کردنی دهر و برین [ب] مدوا

دهرمانکوت: که سنی که باروت سازده کا [ب] باروت ساز، باروت کوب.

دهرمانکمر: چاره سازی نه خوش و پریندار [ب] بیمارگر

دهرمانگ: دهرمانخه [ب] درمانگاه

دهرمانگه: دهرمانساز [ب] داروساز.

دهره: دهرمان [ب] نگا دهرمان.

دهرمه جیل: به نهره ی کون کون له دار که نه دیوی لی ویا یی [ب]

عسکی

دهرمه جیله: دهرمه جیل [ب] عسکری

دهرمه نجله: چه پسر، درگای له بولی تدر او [ب] دریافته ر ترکه

دهرمه نجه له: دهرمه نجله [ب] درباخته از ترکه.

دهرنجه: (۱) پله ی پیزی (۲) پله کان [ب] (۱) پله مردان (۲) پیکان.

دهرنخون: (۱) سهره و سحر و دهرگراو (۲) دهرجوه ی سر به دهر [ب]

(۱) وژگون دهر (۲) نهیس سور

دهرنه برن: دهرنه کردن، یی نهوه ستان [ب] تحمیل سکردن.

دهرنه خون: دهرنخون [ب] نگا: دهرنخون.

دهرنه خین: له سهرزگ راکشان بژاو خواوده وه له ک نی [ب] دهر خوابیدن

برای آب خوردن از چشمه.

دهر و: (۱) گهلی ته گه بهر، شیوی ته گ، دۆلی ته سک (۲) دهره نی

ررگربون: (خودا دهر روی به رجه ته بی بکاته وه) [ب] (۱) دره سگ (۲)

راه نجات.

دهر وازه: درگای گموره، دهری مهز [ب] درواره.

دهر وازه وان: دهرکوان [ب] دربان.

دهر وان: دهرکوان [ب] دربان.

دهر وایسی: نانج، نیار [ب] حاجت، نیاز

دهر وین: دهرکوبان [ب] بیرامون و جلوخانه.

دهر وروسی: حیران، هاوگمزه ک [ب] همسانه ها، هم محله.

دهر ودر: دهرکوبان [ب] نام ودر، پیرامونیهای خانه.

دهر ودهشت: چول و ساراه به دهر به تاوایی [ب] دشت و در.

دهر ووه: به گه لی دا سهرکوت [ب] بالا رفتن از دوه.

دهر وژان: مایینی زهر حهرمان [ب] زهر خرمن روی.

دهر وژه: پارسه کی، گمدایی [ب] گمدایی.

دهر وژه کهر: پارسه ک، گدا [ب] گدا.

دهر وژور: (۱) لای سهره وه وه به وه ی قوماس و... (۲) لای تاسکراو مادیار

۱) رویه و داخل؛ ۲) شکار و بید،

دەروژور کردن؛ ۱) برتنی له بهرو چایون جوانی نه خوش؛ ۲) برتنی نه بهرب گرتی مثال ۱) کتابه از شروع به شفا یهتن؛ ۲) کتایه از بو با گرتی بجه

دەروست: وهستان، پئی وهستان، باشار ۱) تاب، معاومت.

دەروست هاتن: ۱) پئی وهستان، دەر قه بهاس؛ ۲) دەر بردن ۱) باب معاومت دشتن؛ ۲) تحمیل کردن.

دەروم: گه، گه گرتن، مار گرتن ۱) اعتصاب.

دەروم: ده چم، نه چم ۱) می روم.

دەرون: ۱) ژورهوه، لارهوه؛ ۲) بیرو برای دل ۱) داخل؛ ۲) نهاده.

دەروه دهو: دهر به دهر ناواره ۱) ووه

دەروه: ۱) دهر به بد؛ ۲) رابین ۱) دو به؛ ۲) ده به بد

دەروه نهجه له: دهر به حیل ۱) غیبکی.

دەرویش: ۱) عهودل، پئی مال و حال، ز بهس؛ ۲) مریدی بهریه تی نادری به برج ۱) درویش؛ ۲) مرید طریقت قادریه.

دەره: گهلی، دۆل، شیو ۱) دوه.

دەر هاتگ: ۱) دهر کیشراو بو دهر وه؛ ۲) قیره کارکر و زاهینراو ۱) برکشیده؛ ۲) ماده کار شده، کار یاد گرهه

دەر هاتی: ۱) دهر کشان؛ ۲) زاهاتن به کاد ۱) برکشیده شدن؛ ۲) کار زمو دگی.

دەر هاتو: ۱) دهر کشاوا؛ ۲) زهاتو ۱) برکشیده؛ ۲) بجر به بدیده

دەر هانین: دهر کشن، دهر شان ۱) بیرون وردن

دەر هاوردن: دهر هانین ۱) بیرون آوردن

دەر هورده: دهر هان ۱) بیرون اورده

دەر هاونژ: هه لاونژ، حیا که رهوه له شت ۱) بیرون اندازن

دەر هونژان: هه لاونژ ۱) بیرون اندازی.

دەر هونژوان: دهر هونژان ۱) بیرون اندازی

دەر هونژرو: جیاوه کریاو، هری دریاو ۱) بیرون نداحته.

دەر هونژره: دهر هونژان ۱) بیرون اندازن

دەر هاونژشتن: ۱) دهر هونژان؛ ۲) سهو ما بردنی زه پسه ۱) بیرون نداحتن؛ ۲) پژمردن و خشک شدن کشت و سمرای سب

دەر هونژله: چوئی ترینی سووی ده لک گهوه ۱) نوعی انگور

دەر هه به گ: مزنی رور به ده سته لاف ۱) خان بزرگ.

دەر هه گگی: ۱) ولانی پئی ده ولت و بهرحو کی خان و ناغایان؛ ۲) برتنی له ژورداری و که له کابی کردن. (یه دهر به گگی خواردی) ۱)

دەر هه خایی: موک اطوایی؛ ۲) کتایه از گردن کلفی و زورگوئی ده وهج؛ ۱) پلهی نهر دیوان؛ ۲) پلیکان، هالترمه ۱) پله نردبان؛ ۲) پنه برد

دەر ههجه: پله، پایه ۱) درجه، وتیه.

دەر ههوا: شوین کفتن، دانهو ۱) پیگیری.

دەر ههزا: باغ و ره میی دور له دواپی ۱) ملک دور از آبادی.

دەر ههزه: دهر زان ۱) ملک دور از آبادی

دەر هه قهت: پئی وهستان، باشار، دهر وست ۱) تاب معاومت

دەر هه قهت هاتن: پئی وهستان، دهر وست هاتن ۱) تاب معاومت داقش

دەر ههك: ۱) دۆزه، ده حهسم: (گوئی نه و عیو مه گره شهو به لار به بها وهره لام / زوری مه حهسم به مه گره به حهسه دۆزه ح به دهر هك) «حاحی

هه در؛ ۲) نویسی دهری شرا؛ ۳) سوتی به ناس؛ ۴) گه رجی ۱)

۱) جهه؛ ۲) پلیس بیرون شهری؛ ۳) حای ناشناس؛ ۴) گرچه

دەر هه که: لاره کی ۱) خارجی، بیگانه.

دەر هه کی: ۱) لاره کی، حه لکی هه تهرن؛ ۲) پولیسی دهری شرا ۱)

حارجی؛ ۲) پیس بیرون شهری.

دەر هه گوزنو: سه پوسی گزوه و بونگه ۱) سروس سگ و سبو

دەر هه گه: لاره کی، بیگانه ۱) حبسی، بیگانه

دەر هه تنگ: ۱) ده لنگه دهری و ز نیت، شو به شه به پد رگ که به لکی با

داده پوشی؛ ۲) ماوه هروپ له نه ژنو به ره ژر ۱) باجه سلور؛ ۲)

میان باها ره و زک پات و بو

دەر هه لنگ دراو: برتنی به ژوت و شرو ۱) کتابه از ژنده پوش و یینو

دەر هه ماهی: دهر ماسی ۱) حیرامی.

دەر هه وه: ۱) دهر وه، بهر سهبری ژوره وه؛ ۲) دهر قرا ۱) بیرون

۱) دروع

دەر هه وری: دهر زان ۱) ملک دور از آبادی.

دەر هه وه: ۱) بهرانهری ژوره وه؛ ۲) لای بهر چاو؛ ۳) درویه ۱) بیرون؛

۲) روه؛ ۳) دروع سب

دەر هه وین: درور ۱) دروعو

دەر هه لیون: توره یون به بریکا ۱) سگهان بر سس

دەر هه دم: تیکه لار، تیکه لار ۱) سخت، درهم.

دەر هه م بهر هه دم: پشوی و تیکه ل پیکه لی، (دیهایی دهر هه م

به ره هه م) ۱) شوب و پلیسوی.

دەر هه نان: دهر هان ۱) بیرون آوردن.

دەر هه نراو: دهر هان ۱) بیرون ورده.

دهری: درگ ۱) درگا.

دهری: ۱) دهر هه، دهر وه؛ ۲) بهتهری (نایه چاوت دهری) ۱)

۱) خارج؛ ۲) خارج گردد

دهری: دهریا، بهمر ۱) دریا.

دهری: ۱) به سونگه، به پرا؛ ۲) گوی ده کرد ۱) دروه؛ ۲) می رید

دهری: بهرک، زری وار، به حرک ۱) دریاچه.

دهری: بهرک، زری وار، به حرک ۱) دریاچه.

دهری: ۱) کسی که سر و کازش با دریا است؛ ۲) دهری: ۱) دریا.

دهری: ۱) دریاچه؛ ۲) قایقی توانه وهی ریز و زو ۱) دریاچه

۲) قالب ریخته گیری زرگر

دهری: ۱) دهر هان؛ ۲) شکر کردن، دانه خوا کردن ۱)

۱) بیرون آوردن؛ ۲) اشکار کردن.

دهری: دهر زان ۱) است نه در.

دهربن، ده بـ [بـ] بیرون آوردن.

دهربان: دهراوردن [بـ] بیرون ورن

دهز، مالوس، بهرازی می [بـ] گرامده

دهز بـ، گریکار، هر یوده، چاپیوک [بـ] فریبدهده، کلاهبرد.

دهز بـی: کاری فریودان له مامله [بـ] کلاهبرداری

دهز بـی: دهز بـی [بـ] کلاهبرداری.

دهزیزاوتن: (۱) به دهست ندارد ۳، توست کارکردن [بـ] ۱ به دهست

دب کردن: ۲) سریع کار کردن

دهز بـیو: بهدهز، ناآرام، بهدهست ندارد [بـ] نام، سلوع، اذیت کن.

دهز بـیوی: ناآرامی، بهدهست ندارد [بـ] نامی

دهز بـیون: دهز بـیون، مثال سچ له بیشکه د [بـ] محسد در گهواره

دهز بـیون: ده بـیون [بـ] ده بـیون

دهز بـیون: دهز بـیون، هر به چن هر بیسه [بـ] فور

دهز بـیون: دهز بـیون، دهست ده بـیون و رهین [بـ] دست بردار

دهز بـیون: دهز بـیون، ده بـیون که بـیون و بـیون [بـ] نامرد

دهز بـیون: دهز بـیون، ده بـیون که ده بـیون ده بـیون [بـ] ده بـیون

دهز بـیون: دهز بـیون، ده بـیون و ده بـیون

دهز بـیون: دهز بـیون، ده بـیون و ده بـیون

دهز بـیون: دهز بـیون، ده بـیون و ده بـیون

دهز بـیون: دهز بـیون، ده بـیون و ده بـیون

دهز بـیون: دهز بـیون، ده بـیون و ده بـیون

دهز بـیون: دهز بـیون، ده بـیون و ده بـیون

دهز بـیون: دهز بـیون، ده بـیون و ده بـیون

دهز بـیون: دهز بـیون، ده بـیون و ده بـیون

دهز بـیون: دهز بـیون، ده بـیون و ده بـیون

دهز بـیون: دهز بـیون، ده بـیون و ده بـیون

دهز بـیون: دهز بـیون، ده بـیون و ده بـیون

دهز بـیون: دهز بـیون، ده بـیون و ده بـیون

دهز بـیون: دهز بـیون، ده بـیون و ده بـیون

دهز بـیون: دهز بـیون، ده بـیون و ده بـیون

دهز بـیون: دهز بـیون، ده بـیون و ده بـیون

دهز بـیون: دهز بـیون، ده بـیون و ده بـیون

دهز بـیون: دهز بـیون، ده بـیون و ده بـیون

دهز بـیون: دهز بـیون، ده بـیون و ده بـیون

دهز بـیون: دهز بـیون، ده بـیون و ده بـیون

دهز بـیون: دهز بـیون، ده بـیون و ده بـیون

دهز بـیون: دهز بـیون، ده بـیون و ده بـیون

دهز بـیون: دهز بـیون، ده بـیون و ده بـیون

دهز بـیون: دهز بـیون، ده بـیون و ده بـیون

دهز بـیون: دهز بـیون، ده بـیون و ده بـیون

دهز بـیون: دهز بـیون، ده بـیون و ده بـیون

دهز بـیون: دهز بـیون، ده بـیون و ده بـیون

دهزوران: دهزوران [بـ] نامزد.

دهزوله: باریکه‌یک که دهه دهاده‌ور له شی لیچق دا ده‌بندون [بـ] نح

مانندی که در چیر لرج هنگام ریخن دیده می شود.

دهزوله کردن: تاره بهر و توندچونی شنی تر و [بـ] شروع معقد شدن

ایکی

دهزی: (۱) دهزگ، دهزوا (۲) کهزوی: (۳) برینی له شوی کون [بـ] (۱)

یح: (۲) کفک زده: (۳) ش کهنه

دهزی: بیجوی دهزی [بـ] می‌واید.

دهز: (۱) ده‌کاره‌کردن: دهست لی بهرازا: (۲) داغ، به ناسی سورمه‌بو

جز ندر: (۳) دوره‌په‌زی، پاریزا: (۴) بکر و دست نخورده: (۵) داغ

گذارن: (۳) برهیز.

دهزان چون: نیشی زوری نه‌ندام له‌سمران [بـ] درد شبید اندام از سرما

دهزانن: داغ کردن دانی نیشا [بـ] داغ گذشتن بر بدن.

دهزی: (۱) نامری، ده‌میتی، نه‌زی: (۲) ده‌میتی، هیزایه [بـ] (۱) می‌زید:

۲، ارزش دارد، می‌رزد.

دهزی: (۱) مه‌شکه ده‌جوله‌ده: (۲) نامری [بـ] (۱) مشك تکان می‌خورد:

۲، زندگی می‌کند.

دهس: (۱) له‌جوم‌گه‌ده به‌ده‌زور: (۲) بال، له‌سمر به‌تیجه‌ده‌ت‌شان:

(۳) گه‌مه‌یک، جاریکی کایه (یا ده‌سن کایه‌یکه‌ین): (۴) که‌و‌ی‌لی

تو‌ده (دو‌دهس لی‌سایان بوسه‌ده‌ده): (۵) که‌گوین، دهک (نم‌گه‌نم)

ده‌سی نه‌گه‌نم‌ده: (۶) نو‌ره له قوم‌دا: (ده‌س مته‌ناری بکه‌م): (۷)

ماره‌یک‌خو، (یک‌ده‌س خه‌نم): (۸) جار‌بوکان، (ده‌سیکیان گوه)

[بـ] ۱، رح (رگه‌تان: ۲) رسرگشتان ناشاه: (۳) دست‌ده

بازی: (۴) دست‌لی‌س: (۵) ماشد، مثل: (۶) بویت پاری: ۷، مدنی

خراب: (۸) وحده جماع.

دهس: (۱) جاکه‌وایه، ۲، وشه‌ی ده‌دن، (ده‌سا بـ): (۳) ده‌تیر [بـ]

(۱) پس: (۲) کلمه تشجیع: (۳) پس دیگر.

دهس‌نختر: هیچ نه‌بی [بـ] لا قل، اقلا.

ده‌س‌دهی: ده‌دهس پی بکه [بـ] پس شروع کن.

ده‌س‌ده: ده‌س‌ده، ناسیاری ده‌ستی [بـ] دستاس.

ده‌س‌ده: کاسی به‌دودی و بودی [بـ] کسایت حرم.

ده‌س‌ده: (۱) ده‌س‌ده، م، که‌وی، کدی، که‌دی: (۲) ده‌س پیا‌ه‌س‌را [بـ]

(۱) رام شده: (۲) به‌دست مایده.

ده‌س‌ده: ده‌س‌ده، پر و پوش بو‌ناگر کرده‌ده [بـ] افرورنه.

ده‌س‌ده: ده‌س‌ده، خو‌تی گر‌کدی چکوله‌ی پر به‌ده‌سو خال‌خال [بـ]

ده‌س‌ده.

ده‌س‌ده: (۱) چه‌ده‌سی (۲) چه‌روک، ده‌س‌ده: (۱) ده‌س‌ده:

(۲) داس

ده‌س‌ده‌س: نریک و به‌ده‌س‌ده به‌یک: (گوسدی نیمو گوندی نیوه

ده‌س‌ده‌س: [بـ] برابر و به‌ده‌س‌ده.

ده‌س‌ده‌س: ده‌ستی ده‌سی [بـ] ده‌س‌ده

ده‌س‌ده: (۱) تامی ده‌سی چیش‌ت لینه‌ر. (ده‌س‌ده‌س‌ده: (۲) ده‌ویری

رساندن.

دهست به سهر: دس به سهر [ف] تحت مراقبت، بازداشت.

دهست به سهر اگرتن: ده سبه سهر اگرتن [ف] غصب.

دهست به سهر د اگرتن: ده سبه سهر اگرتن [ف] غصب.

دهست به قریپ: ده سبد [ف] ولخرج.

دهست به یه: دس به یه [ف] نگا، ده سبه یه.

دهست به یه: ده سبه یه [ف] حل.

دهست به یه زان: دس به یه زان [ف] نگا ده سبه زان.

دهست به یه گرتن: ۱) مالداري کردن له نازوئه دا؛ ۲) داگیر کردن [ف] ۱)

جیره بدی کردن (ذوقه؛ ۲) اشعل کردن

دهست به یه چک: دس به یه چک [ف] نگا دس به سحک

دهست به یه چک: دس به یه چک [ف] نگا دس به یه چک

دهست به یه اهیاس ۱) داماس به دس به ۲) ته واوراماسن [ف] ۱)

دستمالی؛ ۲) خانه رویی به وسیله دزد.

دهست به یس: دزی خویر یله، نانه میس [ف] دله دزد

دهست به یس: نانه میس [ف] دله دزدی.

دهست به یس کهری: دس به یس کهری [ف] نگا دس به یس کهری.

دهست به یس کردن: دس به یس کردن [ف] شروع کردن.

دهست به یه گرتن: گیرانده له خمرج [ف] صرفه جویی

دهست به یه بان: برنی له ده رکردن، له کول خو کر دنه وه [ف] دک کردن.

دهست به یه نک: کم دهست، نه دار [ف] فقیر، ناتوان

دهست به یه نگي: کم دهستی، به دهستی [ف] ناتوانی، فقر.

دهست به یه نگ: نه دار [ف] فقیر.

دهست به یه نگي: ده سبه نگي [ف] تنگ دسی.

دهست تی ووردان: حهریک بو ده گهل کاری [ف] مشغول بودن.

دهست به یه چن: ۱) به دهست به سهر ۲) میوه به دهست به چسرو [ف] ۱)

دستباف؛ ۲) میوه دهست به چن.

دهست به چن: سیاه وردی تومره شاور به رانبه وی خوژست [ف] رستی کاشته

شده، مقابل خودرو

دهست به یه چن: به گیره یان، به گیره یان [ف] گیر آوردن

دهست به یه چن: ۱) ته و پاره ی که به رنده ی قوما ده ی به یه چن؛

۲) باداشی کاری جوان ۳) شیرینی دان به دهست به یه چن شاگرد [ف]

۱) دستخوش در قمار؛ ۲) جایزه؛ ۳) سهام دادن به ستاد یا شاگرد

دهست به یه چن: به دهست به یه چن نامه [ف] دستخط، نامه.

دهست به یه دان: توان، ممکن بون [ف] ممکن شدن.

دهست به یه زاکون: ده سکو نموه، به گزردو ساجون [ف] مقاومت در جنگ.

دهست به یه زاکون: به برکردن، بهس کردن له کاره لی زاوهستان [ف] دسب

نگه داشتن، متوقف کردن کرد

دهست به یه یس: شتی که دهستی بی زاگت [ف] دسرس.

دهست به یه یس: کسه ی که سیری له دهستی بایسن [ف] کسی که از دسش

حیر نیست

دهست به یه یس: گرله ته قبی زورر بیکرای [ف] رگبار گلوله

دهست به یه یس: ده سار [ف] نگا، ده سار.

دهست به یه یس: ده سار [ف] نگا، ده سار.

دهست به یه یس: ده سار [ف] نگا، ده سار.

دهست به یه یس: ده سار [ف] نگا، ده سار.

دهست به یه یس: ده سار [ف] نگا، ده سار.

دهست به یه یس: ده سار [ف] نگا، ده سار.

دهست به یه یس: ده سار [ف] نگا، ده سار.

دهست به یه یس: ده سار [ف] نگا، ده سار.

دهست به یه یس: ده سار [ف] نگا، ده سار.

دهست به یه یس: ده سار [ف] نگا، ده سار.

دهست به یه یس: ده سار [ف] نگا، ده سار.

دهست به یه یس: ده سار [ف] نگا، ده سار.

دهست به یه یس: ده سار [ف] نگا، ده سار.

دهست به یه یس: ده سار [ف] نگا، ده سار.

دهست به یه یس: ده سار [ف] نگا، ده سار.

دهست به یه یس: ده سار [ف] نگا، ده سار.

دهست به یه یس: ده سار [ف] نگا، ده سار.

دهست به یه یس: ده سار [ف] نگا، ده سار.

دهست به یه یس: ده سار [ف] نگا، ده سار.

دهست به یه یس: ده سار [ف] نگا، ده سار.

دهست به یه یس: ده سار [ف] نگا، ده سار.

دهست به یه یس: ده سار [ف] نگا، ده سار.

دهست به یه یس: ده سار [ف] نگا، ده سار.

دهست به یه یس: ده سار [ف] نگا، ده سار.

دهست به یه یس: ده سار [ف] نگا، ده سار.

دهست به یه یس: ده سار [ف] نگا، ده سار.

دهست به یه یس: ده سار [ف] نگا، ده سار.

دهست به یه یس: ده سار [ف] نگا، ده سار.

دهست به یه یس: ده سار [ف] نگا، ده سار.

دهست به یه یس: ده سار [ف] نگا، ده سار.

دهست به یه یس: ده سار [ف] نگا، ده سار.

دهست به یه یس: ده سار [ف] نگا، ده سار.

دهست به یه یس: ده سار [ف] نگا، ده سار.

دهست به یه یس: ده سار [ف] نگا، ده سار.

دهست به یه یس: ده سار [ف] نگا، ده سار.

دهست به یه یس: ده سار [ف] نگا، ده سار.

دهست به یه یس: ده سار [ف] نگا، ده سار.

دهست به یه یس: ده سار [ف] نگا، ده سار.

دهست به یه یس: ده سار [ف] نگا، ده سار.

دهست به یه یس: ده سار [ف] نگا، ده سار.

دهست به یه یس: ده سار [ف] نگا، ده سار.

دهست به یه یس: ده سار [ف] نگا، ده سار.

دهست ژنی هلائين: وړلئ هېنډ [دست بردار شدن.

دهست سارد: فيزه کاره پر [کار باد بگرفته

دهست سپی: کارنه ران، فيزه کارنه بوگ [کار باد بگرفته

دهست سپی کردن: برتنی له پاره دار [کنایه زبول د دن.

دهست سښک: ۱) که کیمې که نه خوسن زوچاک دهکا: ۲) که سنی زلله ی

زور نایه شې: ۳) که سنی که که بودی سمر بر او ی زو له بهو دهست

نامری: ۴) که سنی که دهس به هر کاری مک زو نهو یی: ۵) گیر فان

بری کار مه [۱) برسکی که زود بهو بد بخشه: ۲) کسی که ضربه و

زیاد درد ور بیدش ۳) که گر حیوانی را ذبح کند دیر جان دهد: ۴)

تکه هر کاری را آخر کند رود تمام شود: ۵) جیب بر ماهر.

دهست سولک: دهست سښک [بگ دهست سښک

دهست شمش: دهسپاد [دسپاد و سرج

دهست شو: دهسب شور [دستشویی.

دهست شور: خنګه ی دهست لی شون [دستشویی

دهست شورک: دهست شور [دستشویی

دهست شیل: ورزی به دهست شیلدراو [گل پا دست آمده شده

دهست فروش: مامه چی سمریایی، چهرچی ناو بازار [پله وړ،

دسپروش

دهست فلا: ۱) دهست ټنگ: ۲) بیکار، دهست به تال [۱) تنگدست،

۲) بیکار.

دهست له: دهست فلا [بگا: دهست فلا.

دهست فاک: گناه که [گیاهی است،

دهست فقه کری: دلاو [سخنی

دهست فیلک: ۱) همیشه نامادی نمر و فرمان: ۲) بوم و بیان و

نوی: ۱) دست به سپنه و ماده برای خدمت ۲) رام و بی آزار.

دهست قراندن: باسک بادان [دست پیداندن.

دهست قرمتی: زردو چروک [حبس.

دهست قلیپ: مال به قیرودر [مال هدر دهنده.

دهست قویپ: دهسب نفیلح [دست فلج.

دهست قوتان: به کویر دکویره بوشت گزان [کروماند با دست

چسبو کردن

دهست قوچی: زردی، له چهری [حسب،

دهست قوچاندن: زردیون [خسب بودن، خست بهرج دادن.

دهست قوچو: زرد، له چهر [خسب.

دهست قورس: دژی دهسب سښک [مقابل دهسب سښک.

دهست قهرز: دهسته او، پول به قدر زدان [کمک متقابل، وجه دستی.

دهست سښک: ۱) جی دهست له نهخ: ۲) دهسکه گول: ۳) ههنگل،

دهسکه گوزو. ۴) دهسته، کومل [۱) دهسته نیخ: ۲) دهسته گل،

۳) دهسکه گوزو و ۴، دهسه، جمعیت

دهست کاتی: دز، جاسوس، شوغار [دزد جاسوس.

دهست کار: کاری دهست [کار دهست، دست ساز

دهست کاری: ۱) به دهست کارتیا کردن: ۲) گورینی پاری شت [۱) با

دست کار کردن: ۲) بغیر د دن حالت چیزی

دهست کراوه: دهست فقه کری [سبحی

دهست کرد: دهست کار [بگ: دهست کار.

دهست کرد نهو: بهر بهری کردن دوزم [مقاومت در برابر دشمن

دهست کوتان: دهست قوتن [بگا: دهست قوتن

دهسب کورب: بی یاره، نه در [بی پول، نداد.

دهست کورنی: نه داری [نداری فقر

دهست کوز: حیوانی به دهست سمر بر او [حیوانی که به وسیله دست

ذبح شده باشد.

دهست کته تی: ودهست هاتو، قارانج [به دست آمده، بهره.

دهست کته فت: بهره [بهره

دهست کته لا: ۱) دهست ل: ۲) برتنی له مروی خوړه پش خهر [۱) تپله:

۲) کنایه از کسی که همیشه خود را حلو پیدا زود.

دهست کته وت: بهره [بهره

دهست کهوتن: گیر هاتن [بدست آمدن، گیر آمدن.

دهست کیش: ۱) له پک: ۲) چاوساغي کور [۱) دستکش: ۲)

عصا کش کور.

دهست کیشان: ۱) چاوساغي کردن: ۲) دهست له کور بهردان [

۱) عصا کشی کور: ۲) دست از کار کشیدن.

دهست کیشانه و: له کار دهست هه لگرتن [دست از کار کشیدن.

دهست گز: دهزگر [بگا: دهزگر.

دهست گران: ۱) نه مه ل له کار: ۲) مشت زور به سازان: ۳) که سنی که

دهسکوژی مرنه نگ ده مری [۱) تپل در کار: ۲) مشت گران: ۳)

ذایحی که مذبح دستش دیر بیدر.

دهست گرتن: ۱) یاریده ن: ۲) نیش کردن بو دهزگیران [۱) کمک

کردن: ۲) نمزد کردن.

دهست گرتی: ۱) دهزیرن: ۲) به کاروه خهریک [۱) نامرد: ۲) مشغول

کار

دهست گره: ۱) دهزگره. ۲) چاکه کار [۱) بگا: دهزگره: ۲) نیکوکار.

دهست گوزی: زولپی به دهستنی ژنی خوی [مردی که اسیر دست زش

باشد

دهست گه یشتن دهست سنی [دسرسی

دهست گیر: برتنی به تنجی نه ریفه [کایه از مرسد و مراد.

دهست گیتن: دهست فروش [پله وړ، دستر وش،

دهست گیران: دهزیران [نامزد.

دهست گیر نهو: له خهرج کم کرده و [صرفه جویی

دهست گیر یون: ودهست کون [بدست آمدن.

دهست گیر یوی: یاریده مالی [کمک مالی.

دهست لدهف: ژنی نمره ژی [زندگی بخور نمر.

دهست له بان دهست: دهس بان دهس [بالا دست تر.

دهست له پشت دان: ده دان. هاند [شجیع

دهست لی بهردان: وړلئ هېنډ [دست برداشتن

دهست لیدان: دهس کاری کردن [دسکاری کردن].

دهست لی نان: به یز گرفتن [دسبض گرفتن].

دهست لی وهشاندن: ۱) به چالاکی لیدان یا بردن؛ ۲) بریتی له شیت

کردنی مرو به دهست چسوکه [دس] ضربه زدن یا بردن چیزی به

چالاکی؛ ۲) کنایه از دیوانه شدن به وسیله حس.

دهست لی هه لگرتن: واولی هیتان [دست بردن بدن

دهستمایه- درمائه [دس] سرمایه

دهستماه دار: دهوله مند [دس] نر و نمند.

دهست هج: رزد، چکوس [دس] خسیس

دهستمز: کریمی دهستی [دس] دستمز.

دهستمز: دهسهر [دس] جلق، استعناء

دهستفده: شت پیدای کم کمعو به لئومار [دس] دادن مایحتاج به تدریج و

کم کم، حیره.

دهستنده خور: بریتی له که سنی که چاوله دهست بین و نانی به ملت بحر

[دس] کنایه ژ کسی که نان یا ملت می خوره

دهستمنیز: دهسنویر [دس] وضو

دهستمنه: دهستنه [دس] بگا، دهستنه

دهستنوس: به دهست بوسراو [دس] دسوس

دهستویر: دهسیر [دس] وضو

دهست به زده: دهس بی بهدر [دس] دست برده

دهست نیژ ۱) نعمامی به دهست جهقو ۲) بریتی له خدمه تکاری

خوشه ویست [دس] ۱) نهال دست نشاند؛ ۲) کنایه از خدمتکار

محبوب.

دهست نیشان: دهس نیشان، دیاری کردن، نیشان بودانان [دس] نشان

کردن، علامت گذاری

دهستو: هه بگل، دهسکی گوزده، [دس] دستگیره کوره و.

دهست والا: دهس به تال [دس] دسب خالی، تهی دسب،

دهست وبرد: چالاکی [دس] چالاکی، سرعت در کار

دهست وپی: کومه لی خدمه تکاری و ریزهستان [دس] خدم و حشم،

دهست وپی سبی: کار به دهست نهاتو [دس] دست و پا چلفتی،

دهستو پیوه ند: دهستو پی [دس] خدم و حشم

دهستوخه ت: دهستخت [دس] دستخط.

دهستودو: بریتی له هیر و توانا، (له دهستو دو کموتره) [دس] کنایه از بیرو و

توان جسمی.

دهستوده ف: دهست لدهف [دس] زندگی بخور نمیر.

دهستوره ۱) فرمان؛ ۲) تبعازه؛ ۳) عیماله؛ ۴) نوشون، دب [دس]

۱) فرمان؛ ۲) جازه؛ ۳) اماله؛ ۴) راه و رسم، اداب.

دهستوردان: ۱) فرمان دان؛ ۲) تبعازه دان [دس] ۱) فرمان دادن؛

۲) اجازه دادن

دهستور کردن: عیماله کردن [دس] اماله کردن.

دهستومست: بریتی له کار به دهستی خر کردن، (ئهوهی بیابوه

دهستومستی خوئی نهی گ به کرنابه) [دس] کنایه از اقدام شخص بدون

انتکا به دیگران.

دهستومشناخ: به کنترماچ کردنی بیابان [دس] روبوسی دهستانه مردان.

دهستومشتاق: دهستومشتاق [دس] روبوسی دهستانه مردان.

دهستوموج: مایه موج، دهستومشتاق [دس] روبوسی.

دهست وهشاندن: ۱) دهست لی وهشاندن؛ ۲) بریتی له شیت یون

[دس] ۱) بگا دهست لی وهشاندن؛ ۲) کنایه از دیوانگی.

دهست وهشین: بریتی له شیتی که هیرش بو خه لک بیابان [دس] کنایه از

دیوانه ای که به دیگران حمله کند.

دهسته ۱) نیوان نه ستورو باریک؛ ۲) نیوان دیژو کورت؛ ۳) کومه بن؛

۴) هارمال؛ ۵) هارومر؛ ۶) هاروسن؛ ۷) ژماره ی دوازه له

سه عات ده؛ (چاره گیکی ماهه یو دهسته) ۸) حیگای دهست له

نامرازده؛ دهسک؛ ۹) نیوان گه وروه بیچوک [دس] ۱) بین ضحیم و نازک؛

۲) بین دراز و کوتاه؛ ۳) دسته، گروه، تعداد؛ ۴) همتا؛ ۵) هم سن؛

۶) همجنس؛ ۷) رقم دوازه در صفحه ساعت؛ ۸) دسته یا دستگیره

بزار؛ ۸) بین بزرگ و کوچک.

دهسته نه ژنو: حه بیار، دهست به نه ژنو [دس] غمناک.

دهست هاتن: بوزحر ردن، بولون [دس] از عهده برآمدن.

دهسته پرا: دوستی خوشه ویستی بیابو بیابان [دس] دوست صمیمی مرد برای

مرد

دهسته بوخچه: بوخچه و پریشکمی ژناه [دس] بسته لوازم رانه.

دهسته بهره: ۱) ز من؛ ۲) عمره بانه ی که به دهست لبی ده حورن [دس]

۱) ضامن؛ ۲) چرخ دستی.

دهسته بهریون: لهسه جوگرتن [دس] صام شدن

دهسته بهره: تهستی که به چوار کس شتی بی ده گویزه ده [دس] نخت

روان.

دهسته بهری: دهسته بهریون [دس] صمات.

دهسته بهیدی: درئی کهستی یا کومه لی دهسته ساز کردن، خو به خوی [دس]

دسته بندی.

دهسته بهچه: سه رلی شنواو [دس] سراسیمه، دسباجه.

دهسته جهو: دهسکه وساره هوسار [دس] افسار.

دهسته چرا: قتیله، چراههستی [دس] چرخ قتیله دار.

دهسته چیلکه: نهره ی بوسوتاندن نامه ده کری [دس] افروزنه

دهسته چیله: دهسته چیلکه [دس] بگا، دهسته چیلکه

دهسته حورد: داردوژه بگ [دس] چوب زبانه دار مشک.

دهسته خوشک: دوستی خوشه ویستی ژن بو ژن [دس] دوست صمیمی زن

برای زن.

دهسته داو: کومه بیک د و پوزو [دس] دهسه دم سکار

دهسته دژ: دهسکه دره [دس] شریک درد

دهسته دو: دهزگری هه چار [دس] دستگیره خیش.

دهسته ز: شغل [دس] مهر چوبی خرمن.

دهسته ره: شغل [دس] مهر چوبی خرمن.

دهسته ر یقانه: سهوفات [دس] سوغات.

- دهسختهزه: دهسپاچه بون، بهتەماي بهکێ تر له کارو کاسی بون [۱] علاف شده.
- دهسخته لیان: دهست وەرگهزان [۱] رگ بهرگ شدن دست.
- دهسدار: خاویز، زوردار (دهسدار دهیابو بی دهس داده میتی) [۱] داری زور و تسلط.
- دهسداري: ۱) دهولتهسیدی: ۲) دهس زویشس [۱] ۶) ثروتمندی ۲) فرمانروایی
- دهسداگرتن: ۱) دهس لهزیره گرن: ۲) بهدهست پهستاوین [۱] ۱) دست زیر گرفتن: ۲) به دست چسباندن.
- دهسدان: ۱) هانه بهرفه یج، بزجوارن. یو لوان: ۲) خو بهدهسته وهدان [۱] ۱) مسکن شدن: ۲) تسلیم شدن.
- دهسدانان: دهگزرا بهچوتهوه، دهسب نه کردهوه [۱] مقاومت بکردن
- دهسدرو: به دهست دوریاگ [۱] دستدور.
- دهسدرو: ۱) زورکار، دگیر که: ۲) بهدهسته لات [۱] ۱) غاصب: ۲) یانفوذ
- دهسدروئی: رولم، تهعمدا، زوری کردن [۱] ستمکاری.
- دهس راگرن: بهگزاسو بهوه، یوئزگاری له خوکردن [۱] دوع و معاوم
- دهس راگرتن: دهست راگرتن [۱] دست نگهداشتن.
- دهسره که دهسمالی بهچوک [۱] دستمال کوچک.
- دهس زویشتن، دهسه لات باری [۱] نمود، قدرت.
- دهس زوین دهس زویشنی [۱] نمود، قدرت
- دهسره: دهسوله [۱] دستمال.
- دهس رهنگین: کار جوان، بههوسر [۱] هنرمند، بهنگر.
- دهسریژ: دهسریژ [۱] رگد رگوبه
- دهس سارد، دهست سارد [۱] کارید نگرته
- دهس سویی: دهست سویی [۱] کار یاد نگرفته.
- دهس سفلک: دهست سفلک [۱] نگا، دهست سفلک.
- دهس سولک: دهست سفلک [۱] بگ، دهست سفلک
- دهس شاش: دهس باد [۱] ولخرج.
- دهس شیل: قورپان ههیر که به دهست بشیلدری [۱] خمیر یا گل که با دست چلبد
- دهس فروش: چهرجی [۱] بیلهور، دستفروش.
- دهس قوچان: دهسب قوچان، زردی [۱] حسب
- دهس قوچاندن: زردبون، دهست قوچاندن [۱] خسیس بودن.
- دهس قوچاو: زرد، چروک، لهجه، دهست قوچاو [۱] خسیس.
- دهس قوچیان: دهست قوچان [۱] خست
- دهس قوچیاو: دهست قوچاو [۱] خیس.
- دهسقه رز: دهستهواو [۱] نگ، دهستهواو
- دهسک: ۱) قهرازی برنج کوتان: ۲) ههنگلی ههشت (۳) چهپک، ۲) دهر (۵) گوئی له دس ههتوهیو: ۶) جبگی بهدهست گرتن له ههوسارو جهو [۱] ۱) ابزار برنج کوبی: ۲) دسته یا دستگیره: ۳) دسته گل یا گیاه: ۴) نخ، ۵) خوشه به زمین ریخته در درو: ۶) جای
- دهست در افسار.
- دهسکار: دهستکار [۱] کار.
- دهسکاری: دهستکاری [۱] نگا: دهستکاری.
- دهسکا ونگ: تارنگ به دهسته که یهوه [۱] هاوین یا دسته آن.
- دهسک دهسک: بریتی له بی شهرت و به قاف [۱] کنایه از بی وفا.
- دهسکراوه: دهسیلاو، دهس باد [۱] ولخرج
- دهسکرد: بهرائیهی خوژسک [۱] صنعتی، دست ساز
- دهسک کردن: ۱) دهسک لی تار: ۲) گوئی له دس وهیو هه لکرتنهوه [۱] ۱) صب دسته بر ابزار: ۲) خوشه جسی.
- دهسکله: زهسیله [۱] ریبیل.
- دهسک له دونه کردن: بریتی له به قسه بی مهوستان (تهوئده زور بلی به کس دهسکی له دو ناگا) [۱] کنایه از حرف نشدن در حرف زدن.
- دهسکوتاننگ: دهسکا ونگ [۱] هاوین یا دسته آن
- دهسکوت: دهسکرد، کاری دهستی [۱] دست ساز صنعتی.
- دهسکوتان: دهست قوتان [۱] نگا: دهست قوتان.
- دهسکه: دهسک [۱] بگا دهسک
- دهسکه داو: کومه لئی داموسکی بهدراو بو زاوه کهو [۱] دسته ای از دام شکار کهک.
- دهسکه زهشمه: ههساری تهسب [۱] افسار اسپ
- دهسکدرهوه، تازاو زهشید له شهر دا [۱] شجاع در برابر دشمن.
- دهسکهفت: دهستکهوت [۱] پدست آمده، بهره.
- دهسکهفتی: پهپا کردن، وهگیرهین [۱] پدست آمدن
- دهسکهفته: پهید کراو، وهدهست هانگ [۱] کسب شده، پدست آمده.
- دهسکه گول: ۱) گول پر هولی دهست: ۲) بریتی له کاریکی ناله باز: (تههش دهسکه گوئی تو) [۱] ۱) دسته گل: ۲) کنایه از کار خلاف عادت.
- دهسکه کم: دهستی کم، به لاتی کههوه [۱] لا اقل.
- دهسکه لاله: زهشمه، ههوسارو که پهک که دهسیر که لاله دهخری [۱] افسار بافته پاریک.
- دهسکه لوجه: تارازیک له خهزه کدا [۱] دستگیره دوک پنهاریسی.
- دهسکه نک: دورینه و ژینهوهی گپا به دهست [۱] درو یا دست.
- دهسکه نه: دهسکه نک [۱] درو یا دست.
- دهسکه وان: دهسکا ونگ [۱] هاوین و دسه
- دهسکه وتن: دهستکهوین [۱] پدست آمدن
- دهسکه و سار: دهسته جهو [۱] افسار.
- دهسکیس: جاسوسی دز [۱] شریک دزد، جاسوس دزدان.
- دهسکیسی: جاسوسی [۱] جاسوسی
- دهسکیش: ۱) له پک، پو شاکي دهست که دهیچن: ۲) چاوساغي کویر [۱] ۱) دستکش: ۲) راهمای ناپینا، عصا کش کور
- دهسکیشان: چاوساغي کردی کویر [۱] عصا کشی کور.
- دهسگا: دهزگا [۱] نگا: دهزگا.

دهسگر: دهگر [ب] بگا: دهزگر.

دهسگرس: دهز روی [ب] کعب.

دهسگرونی: دهز روی [ب] شمس.

دهسگوش: [ب] کهسی که دهست له ناو دهست دهنی: [ب] نختی که به

دهست گوسرایی [ب] ۱. دست فکسیده: ۲. دست فکسار.

دهسگوشد: دلوا [ب] سخی طبع.

دهسگیر: [ب] به دهست هاسک، به پایوگ: ۲. یاریده دهز: [ب] بریتی له

دهبهو بیسن [ب] ۱. به دهست ده: ۲. کمک کسده: ۳. کنایه رشیدی

حیر.

دهسگیرو: [ب] یاریده دهز: ۲. دهزگیر [ب] ۱. کمک کسده: ۲. نامرد.

دهسگیرونی: یار دهی مالی [ب] کمک مالی.

دهسگیری: دهس گیری [ب] کمک مالی.

دهس لهسهو دانان: [ب] هه لیز ردن: ۲. دگیر کردن له لایهن روژو دهوه

[ب] ۱. انتخاب کردن: ۲. مصادره.

دهس لی بهردان: دهس لی هه لگرس [ب] رها کردن، دست برداری.

دهس لیژان: دهس لیژن [ب] بگا: دهست نیدان.

دهس لیژک بهردان: بریتی له جیبی نیون دودلدار یا ژن و میرد [ب]

کنایه ارجمایی هادن بیس زن و مرد یا عاشی و معسوی.

دهس لی هه لگرتن: وز لی هینان [ب] دست برداری.

دهس هاشان: دهسته کوبه، دهسه قوتان [ب] کورانه دست گرد بدن.

دهس هاشاندن: دهس هاشان [ب] کورانه دست گرداندن.

دهسهال: [ب] دهسه دهسته: ۲. له جک و سهو بوشی ژنان: ۳. پیچ و میره

[ب] ۱. دسمال: ۲. لچک، روسری: ۳. دسمار، عصاه.

دهسهاله دهسکشی دهست، له بک [ب] دستکشی.

دهسهامیه: سهرمایه، دهرمایه [ب] سرمایه.

دهسهامیه دار: دهوله مه تد [ب] سرمایه دار.

دهسهسوز: [ب] دهست مر، مزه می کار: ۱۲. بریتی به بهشی دهلال [ب] ۱.

دهسمر: ۲. کنایه زمرد دلان.

دهسهه ویزانه: دهسجوشانه [ب] بهام شاگرد و استاد.

دهسهه له: مه به پاسک، سوایی به دهستان [ب] شمس یا دست.

دههسوی: [ب] دهسویژ دهسوز: ۲. کون دهکا [ب] ۱. وضو: ۲. سوراخ

می کند.

دههسویژ: دهسویژ، دهسویژ [ب] جوق.

دههسویژ: دهزویژ [ب] وضو.

دههسوده: سب پیدان کم کهمه، (نامان به دهسوده ده تی)، دهسوده [ب]

دهسوده: سب پیدان کم کهمه.

دههسوده خور: بریتی له کهسی که جباری له دهسوی رودایکه یان نانی به

مهت دهخوا، دهسوده خور [ب] کسی که از نامداری خوراک می گیرد

یا نان یا هه می خورد.

دههسگه: دهسده، دهسده [ب] بگا: دهسده.

دههسویژ: دهسویژ [ب] وضو.

دههسنوس: بوسراوی دهستی [ب] دهسوس

دههسویژ: دهزویژ [ب] وضو.

دههسویس: دهسوس [ب] دست نویس.

دههسویژ: [ب] بهر تپه ری خورسته: (نهم باغه دههسویژ خومه):

۲. دهسویژ [ب] ۱. مقابل خودرو، کسه شده: ۲. وضو.

دههسویژ: دهسب بیستان، دیاری کرمن، بیستان بوس [ب] بس

کردن، علامه گذاشتن.

دههسواز: دلار [ب] دلبار.

دههسویژ: دهسویژ [ب] حلالاکی.

دههسویس: دهسویس [ب] دهسویس.

دههسویس: دهسویس، دهسویس، دهسویس [ب] دهسویس.

دههسویس: دهسویس [ب] دهسویس.

دههسویس: دهسویس [ب] دهسویس.

دههسویس: دهسویس، دهسویس، دهسویس [ب] دهسویس.

دههسویس: دهسویس [ب] دهسویس.

دههسویس: دهسویس [ب] دهسویس.

دههسویس: دهسویس [ب] دهسویس.

دههسویس: دهسویس [ب] دهسویس.

دههسویس: دهسویس [ب] دهسویس.

دههسویس: دهسویس [ب] دهسویس.

دههسویس: دهسویس [ب] دهسویس.

دههسویس: دهسویس [ب] دهسویس.

دههسویس: دهسویس [ب] دهسویس.

دههسویس: دهسویس [ب] دهسویس.

دههسویس: دهسویس [ب] دهسویس.

دههسویس: دهسویس [ب] دهسویس.

دههسویس: دهسویس [ب] دهسویس.

دههسویس: دهسویس [ب] دهسویس.

دههسویس: دهسویس [ب] دهسویس.

دههسویس: دهسویس [ب] دهسویس.

دههسویس: دهسویس [ب] دهسویس.

دههسویس: دهسویس [ب] دهسویس.

دههسویس: دهسویس [ب] دهسویس.

دههسویس: دهسویس [ب] دهسویس.

دههسویس: دهسویس [ب] دهسویس.

دههسویس: دهسویس [ب] دهسویس.

دههسویس: دهسویس [ب] دهسویس.

دههسویس: دهسویس [ب] دهسویس.

دههسویس: دهسویس [ب] دهسویس.

دههسویس: دهسویس [ب] دهسویس.

دههسویس: دهسویس [ب] دهسویس.

دههسویس: دهسویس [ب] دهسویس.

دههسویس: دهسویس [ب] دهسویس.

دهسەر کردنهوه: زید کردنی کوت له جل یشتی قوله [١] صافه کردن به
بسی یا هر چیز کوبه.

دهسەر گهژان: به قوریان بون، دهه ورگهژان [١] قربان و صدقه فرستن.

دهسەر گیران: به قوریان کردن [١] قربان و صدقه کردن

دهسەر وهه چون: موته دان، ماوه پیدن [١] مهلت دادن.

دهسەر وهه چون: ماوه پیی بهدان [١] مهلت بهدادن.

دهسەر هه: داری دهزگیره می شکه [١] چوب دستگیره مشک.

دهسەر هه: دهسەر هه [١] چوب دستگیره مشک.

دهسەر هه: دهسەر هه [١] دستمال

دهسەر هه: سهرکردن، گهژ و مات [١] سر کردن.

دهسەر شکین: میل لای کرا، هه له هه تاو [١] قریب خورده.

دهسەر لک: دهسەر لک [١] نگا، دهسەر.

دهسەر کردن: به رسک له ستن دهسک کردن [١] دسته کردن

دهسەر کهوشه: دهزگیره خوش له هه و جا [١] دستگیره خیش

دهسەر گیره: دهزگیره [١] دستگیره

دهسەر لاتا: دهسەر لاتا [١] سسط، هدرت.

دهسەر لقوت: دهسەر هه [١] چوب دستگیره مشک.

دهسەر مالان: دهسەر مالان [١] هم اغوش، دسب به گردن

دهسەر مه: حه یوانی که خوی به خاوه یی گرتوه رزوه گیره، دهسەر مه [١]

حیوانی که ما یوس صاحبش پسته، دست امور.

دهسەر نه: به حشیر [١] بخشش

دهسەر هه دار: دلاوا [١] خسته

دهسەر وار: دهسەر وار [١] به بعل هه

دهسەر واره: دهسەر وار [١] به بعل هه

دهسەر واکردن: به له کردن، به ز [١] شتاب کردن.

دهسەر وانه: دهسەر وانه [١] دستکش

دهسەر ودهس: دهسەر ودهس، دهسەر ودهس [١] در گردش

دهسەر ودهس: دهسەر ودهس [١] افسار.

دهسەر ودهس: دهسەر ودهس [١] بیچاره، معطل

دهسەر ودهس: دهسەر ودهس [١] تخت روان

دهسەر ودهس: دهسەر ودهس [١] نگا، دهسەر ودهس

دهس هه ره: جهه یی دهس هه [١] حاقوی نیقه آره ای.

دهس هه له سست: دهس هه له سست [١] دروغ، ساختگی.

دهس هه [١] دهس هه [١] دهس هه [١] دهس هه [١] دهس هه [١]

دهس هه: دهس هه [١] دهس هه [١] دهس هه [١] دهس هه [١]

دهس هه: دهس هه [١] دهس هه [١] دهس هه [١] دهس هه [١]

دهس هه: دهس هه [١] دهس هه [١] دهس هه [١] دهس هه [١]

دهس هه: دهس هه [١] دهس هه [١] دهس هه [١] دهس هه [١]

دهس هه: دهس هه [١] دهس هه [١] دهس هه [١] دهس هه [١]

دهس هه: دهس هه [١] دهس هه [١] دهس هه [١] دهس هه [١]

دهس هه: دهس هه [١] دهس هه [١] دهس هه [١] دهس هه [١]

دهس هه: دهس هه [١] دهس هه [١] دهس هه [١] دهس هه [١]

دهس هه: دهس هه [١] دهس هه [١] دهس هه [١] دهس هه [١]

دهس هه: دهس هه [١] دهس هه [١] دهس هه [١] دهس هه [١]

دهس هه: دهس هه [١] دهس هه [١] دهس هه [١] دهس هه [١]

دهس هه: دهس هه [١] دهس هه [١] دهس هه [١] دهس هه [١]

دهس هه: دهس هه [١] دهس هه [١] دهس هه [١] دهس هه [١]

دهس هه: دهس هه [١] دهس هه [١] دهس هه [١] دهس هه [١]

دهس هه: دهس هه [١] دهس هه [١] دهس هه [١] دهس هه [١]

دهس هه: دهس هه [١] دهس هه [١] دهس هه [١] دهس هه [١]

دهس هه: دهس هه [١] دهس هه [١] دهس هه [١] دهس هه [١]

دهس هه: دهس هه [١] دهس هه [١] دهس هه [١] دهس هه [١]

دهس هه: دهس هه [١] دهس هه [١] دهس هه [١] دهس هه [١]

دهس هه: دهس هه [١] دهس هه [١] دهس هه [١] دهس هه [١]

دهس هه: دهس هه [١] دهس هه [١] دهس هه [١] دهس هه [١]

دهس هه: دهس هه [١] دهس هه [١] دهس هه [١] دهس هه [١]

دهس هه: دهس هه [١] دهس هه [١] دهس هه [١] دهس هه [١]

دهس هه: دهس هه [١] دهس هه [١] دهس هه [١] دهس هه [١]

دهس هه: دهس هه [١] دهس هه [١] دهس هه [١] دهس هه [١]

دهس هه: دهس هه [١] دهس هه [١] دهس هه [١] دهس هه [١]

دهس هه: دهس هه [١] دهس هه [١] دهس هه [١] دهس هه [١]

دهس هه: دهس هه [١] دهس هه [١] دهس هه [١] دهس هه [١]

دهس هه: دهس هه [١] دهس هه [١] دهس هه [١] دهس هه [١]

دهس هه: دهس هه [١] دهس هه [١] دهس هه [١] دهس هه [١]

دهس هه: دهس هه [١] دهس هه [١] دهس هه [١] دهس هه [١]

دهس هه: دهس هه [١] دهس هه [١] دهس هه [١] دهس هه [١]

دهس هه: دهس هه [١] دهس هه [١] دهس هه [١] دهس هه [١]

دهس هه: دهس هه [١] دهس هه [١] دهس هه [١] دهس هه [١]

دهس هه: دهس هه [١] دهس هه [١] دهس هه [١] دهس هه [١]

دهس هه: دهس هه [١] دهس هه [١] دهس هه [١] دهس هه [١]

دهس هه: دهس هه [١] دهس هه [١] دهس هه [١] دهس هه [١]

دهس هه: دهس هه [١] دهس هه [١] دهس هه [١] دهس هه [١]

دهس هه: دهس هه [١] دهس هه [١] دهس هه [١] دهس هه [١]

دهس هه: دهس هه [١] دهس هه [١] دهس هه [١] دهس هه [١]

دهس هه: دهس هه [١] دهس هه [١] دهس هه [١] دهس هه [١]

دهس هه: دهس هه [١] دهس هه [١] دهس هه [١] دهس هه [١]

دهس هه: دهس هه [١] دهس هه [١] دهس هه [١] دهس هه [١]

دهس هه: دهس هه [١] دهس هه [١] دهس هه [١] دهس هه [١]

دهس هه: دهس هه [١] دهس هه [١] دهس هه [١] دهس هه [١]

دهس هه: دهس هه [١] دهس هه [١] دهس هه [١] دهس هه [١]

دهس هه: دهس هه [١] دهس هه [١] دهس هه [١] دهس هه [١]

دهس هه: دهس هه [١] دهس هه [١] دهس هه [١] دهس هه [١]

دهس هه: دهس هه [١] دهس هه [١] دهس هه [١] دهس هه [١]

دهس هه: دهس هه [١] دهس هه [١] دهس هه [١] دهس هه [١]

دهس هه: دهس هه [١] دهس هه [١] دهس هه [١] دهس هه [١]

ده‌قوری: هوزیکی کورده به گوردانسانی نِسای سوریه [۱] نام
عشره‌ای در کردستان سوریه.

ده‌فولپاپ: له درگاد [۱] در وین

ده‌فعل: ده‌فل [۱] بگا ده‌فل

ده‌فهلوزه: حوهدن و باری سده و سس [۱] برس

ده‌فهل: به‌یمر نه‌مه، جونه [۱] باری بی

ده‌قیقه: ۱ حرکه بَرَنک به سبب سسی سده‌ت ۲ سو، دهم‌جی نام
[۱] (۱) ده‌به: (۲) لحظه

ده‌ک: (۱) وشعی ناوات خواوی: (ده‌ک بصری) (۲) وشعی همه‌باری
(ده‌ک لا ب م یو تو) (۳) وشعی سه‌یرمان، (ده‌ک له‌وزه‌لامه) (۴) فیل،
حیله، گری [۱] (۱) کلمه تمنا کردن: (۲) کلمه تأسف: (۳) کلمه تعجب:
(۴) حیله، تیرنگ.

ده‌کا: (۱) ده‌یس، ده‌خا: (۲) کردنی له‌نسه و دو بی د [۱] (۱) کون نه
(۲) می‌کند

ده‌کارکراو: به‌کاره‌یراو، کاریزی کر [۱] مصرف شده، مستعمل.

ده‌گر کردن: کاریزی کردن، ده‌کاره‌یران [۱] مصرف کردن، به‌کار بردن.

ده‌گروز: نه‌قله لیا ان، نه‌قله بازی [۱] پشتک زدن

ده‌گری: له کردن دی [۱] مکان دره، می‌شود.

ده‌گو: (۱) تل، یزوت: (۲) له‌ریز [۱] (۱) تکان: (۲) لرزش

ده‌گودیم: چروچاو، دم‌وچاو [۱] رحسار

ده‌گوش: لانا، بی‌شکه، ده‌گوش، ده‌دیل [۱] گهواره.

ده‌که: سه‌کو [۱] سکو

ده‌که‌ل: (۱) بی‌مو، ساده، (۲) کوسه، (۳) وه‌لامی نه‌معل [۱] (۱) ساده‌رو: (۲)
کوسه: (۳) تومند سل.

ده‌گ: دری بلندی ناو گهمیه که باده‌وه‌ی پیوه قایم ده‌گه [۱] دبرک
کسی

ده‌گا: (۱) وه‌ده‌ست ده‌کوی، (پوله‌کوی قه‌زده‌گا) (۲) کورنی باهینی-
(ده‌ستم با نه‌وی ده‌گا) (۱) اد می‌شود، بدست می‌آید: (۲) می‌رسد
ده‌گمه: کم‌ویته، نایب [۱] نادر.

ده‌گمه‌ن: هه‌لکه‌وت: (به ده‌گمه‌ن په‌ندا ده‌نی) [۱] به‌تدریب، اتفاقی.

ده‌گه‌و: (۱) ره‌بر به‌ده‌ستی، کارامه‌یی: (۲) توان و ماست [۱] (۱) مهارت:
(۲) نیرو، توان.

ده‌گهل: (۱) گانه‌ر گه‌پ، (۲) روز رویتنگ [۱] (۱) شوخی: (۲) فهمیده و
ریزک

ده‌گهل: دگهل، پیرا [۱] همراه، یار.

ده‌گه‌نه‌ک: (۱) زور به‌هیز: (۲) زه‌به‌لاح، زلحورت [۱] (۱) زورمند:
(۲) بندهور

ده‌گه‌نه‌کی: بخوری، به‌زوری [۱] زورکی.

ده‌ل: چاوه‌ترس، بویر [۱] گستاخ، جسور.

ده‌ل: (۱) میوینه‌ی سه‌گو و گورگو که: (۲) تهرایی ده‌رکتن، تهره‌شو
[۱] (۱) مادینه‌ی سگ و گرگ و الا: (۲) تراوش

ده‌لاش: به‌رخول‌ی ساوا [۱] بره‌ تازه متولد شده

ده‌له‌زوه: جه‌نه‌بار، جه‌لته‌که‌ری [۱] وراج

ده‌له‌زوه: ده‌له‌زوه [۱] وراج

ده‌ف‌هلو: زیایی، کلکه‌ه‌سوته، ماسناو سارد کرده‌وه [۱] تملق.

ده‌فه‌ه: خوشنوه و شتر [۱] شتر

ده‌ف‌هه‌ف‌چو: له‌عه‌به‌تان و له‌سه‌یرن ده‌م داچه‌فاندن [۱] باز شدن
دهان و ریح،

ده‌فی: ده‌ه، سجد، ی لره‌وار [۱] بونه در حجه‌های جنگل

ده‌فی (۱) می‌کند و یاد (۲) هدر بوسانده (کراسه‌کف ده‌فی بکه) (۳)
راره‌وه: (خوی ده‌فی دوه): (۴) به‌شوق و سهرکه‌یف، ازور به
ده‌فه: (۵) باری همه‌میشه‌یی: (کاره‌که هه‌ر له‌سهر ده‌فی ج‌رانه هیچ
نه‌گوزاوه) (۶) صاف و بی‌چرچ و لوچ: (۷) کسیره‌لی دراو: (۸) حانی
کوتراو: (۹) گوندیکی کوردسانه به‌عسی ویرانی کرد [۱] (۱) تماماً: (۲)
تا، لایه: (۳) آرایش: (۴) شاداب و سرحال: (۵) وضع موجود، حالت
همیشگی: (۶) صاف و هسوار: (۷) اهار زدگی: (۸) خال دست کوبه: (۹)
نام دوستایی در کردستان که به‌عین‌ها ویران کردند.

ده‌ف‌ق: (۱) چه‌وی و گه‌بیره‌ی ده‌قدانی فوماش: (۲) تاسنی گهرمی که
حلکی بی‌بوس ده‌که‌ه و تو: (۳) حگه، قاب [۱] (۱) هار: (۲) اتو: (۳)
شمالنگ.

ده‌ف‌ق‌اندان: (۱) ده‌ف‌ق‌لیدن (۲) وتوکیشان [۱] (۱) هارزدن: (۲) تو
کشیدن.

ده‌ف‌ق‌انی: ده‌فی دراو [۱] هاروده.

ده‌ف‌ان: کوتانی خال به‌سهر پیست [۱] خال کوبی.

ده‌ف‌اندن: حال کوتان [۱] کوبیدن حال بر پوست.

ده‌ف‌اندی: حال‌لی کوتراو [۱] حال کوبیده

ده‌ف‌وده‌ی: راسته‌و رست، سهر به‌سهر [۱] سهر به‌سهر، در شرط برابر.

ده‌ف‌دن: (۱) خال کوتان، (۲) قه‌دکردن: (۳) زار ندیده‌وه: (۴) لوس کردنی
چرچ و لوچ: (۵) کوتانی ناوه‌وشتی تر [۱] (۱) خال کوبی: (۲) تا کردن،
(۳) آرایش کردن (۴) صاف کردن چین: (۵) کوبیدن آبله.

ده‌ف‌د نه‌وه: له‌به‌له‌دانی ده‌غل بو‌حاوین بو‌مه‌وه [۱] دوباره بی‌حت غله

ده‌ف‌ده‌لاف: گیاه که له‌وا ده‌زی بی‌گه‌لایه [۱] گیاهی است آزی

ده‌ف‌کردن: قه‌دکردن، به‌سهر که نوشتاندن [۱] ناکردن

ده‌ف‌کراو: فهدکر و وه‌بوشتاو [۱] ناکرده

ده‌ف‌گرتن: (۱) قه‌دبون به‌سهر به‌کدا به‌باشی: (۲) جیگیر بونی ترخ:
(۳) بو‌نه‌داب [۱] (۱) برهم خرب تا شدن: (۲) ثابت شدن ترخ: (۳)
عادت شدن

ده‌ف‌قل: زه‌وی سه‌خت که بو‌کیلان ناشی، تم‌تسان [۱] زمین سخت
غیر قابل کشت

ده‌ف‌قلوس: سهرمه‌هولات [۱] پشنگ.

ده‌ف‌قلوک: جورنی مازو [۱] نوعی مازوج.

ده‌ف‌قسه: پارسه‌ک کردی هه‌فی، بان چیمه‌وه له‌مالان [۱] جمع‌آوری بان
طلیه علوم دیسی.

ده‌ف‌قوره: بزنی نه‌مه‌ره‌ز نه‌مو، تیکه‌لاو [۱] نوعی بز

دهلاق: (۱) گومینکه؛ (۲) جینگهی ناودانی په راق (۱) ب ژرف وراکد؛ (۲)

حی آب د تن په دام

دهلاق: جوړی نول کرانی زمانه یی قدیم راق نوعی نسار په مسمی

دهلاقه: (۱) روجه، کون ده دیوار؛ (۲) تغه له دیور؛ (۳) دوه وده

صافه

دهلاک: (۱) تاتر، موشوړ له گهر موده؛ (۲) بهر تاش راق کینه کش

حتم (۲) سلمان

دهلاکخانه: نوکی سهراس، سهراسخانه راق دکان سمدی

دهلال: جوان و حویث شیرین راق زیبای شکش،

دهلال: (۱) نیوجی که ری گریرو فروسپار؛ (۲) که سی که ژب بو پیاو تاو

درد راق (۱) سمسور، دلال، و سطله؛ (۲) دلاله زن، دلال محبت

دهلالانه: مری ده لانی کوش راق مرد دانی،

دهلالخانه: هر چه پاری راق پارو دلال

دهلالهت: (۱) دله، نه وده، دلحوسی د سه وده؛ (۲) سهره یی کردن راق

۱، دلبو زی؛ (۲) رهنموی

دهلالی: لای لای، گورانی بو دده و کردی مال، لایه لایه راق لالایی،

دهلالی: (۱) کوی ده لانی؛ (۲) مزی دلال راق (۱) عمل دلال؛ (۲) مرد

دلال

دهلانی: ناوین حور، داد نی تهوی راق مراوش

دهلاندن: ته ری د دان، تهره شوح راق تراویدن، بشبه

دهلانی: ده لاندن راق تراویدن، نشت

دهلاو: (۱) تهره شوح کردو؛ (۲) جینگهی زنه و همیشه تهو؛ (۳) خه بیج

(۴) گیای سی سوچی نار باتلاق راق (۱) ترویده؛ (۲) زمین و چمن

هینه حیس (۳) حلیج؛ (۴) نوعی گیاه باتلاقی

دهلاوان: ناوی دتی بکه راق سم دمی اب

دهلپ: بهرگو کهوشی گوشاد، هر و راق کش و لباس گشاد،

دهلپ: دهلپ راق لباس و کش گشاد،

دهلپ و داهوز: روز گوشاد، فره هراو راق بسیار گشاد،

دهلپ و دویپ: ده لپ و داهوز راق بسیار گشاد،

دهلق: همل، دهرفت راق فرصت

دهلق: عه ب و عار راق مساوی،

دهلقین: ناب و چونه ناوژن راق رسوا شدن،

دهلک: سوا، سوع راق اندون

دهلک: پشیلدی میو یته راق گر په ماده،

دهلکی: جبهه بگ بار، خه نه کچی راق شوخ طبع

دهله: (۱) بیانی دی ده سکار بو قاوه نیدالینان، قاوه خوش؛ (۲) قبل،

به له که: افه له و ده لله مه که راق (۱) قهوه خوش؛ (۲) حیل،

دهله: بالاپوشی پیش ناو له می مه لایان، چیه؛ (۲) ناوی گوندیکه له

کوردستان راق (۱) حه آخوندی؛ (۲) روستایی در کوردستان،

دهله: دوله، دونه می، هیلکه یی که پیراوا په نیری نه گوش و راق

نیم مرغ و بنیر نیم بند

دهلنگ: (۱) لای خو روی حاج، له نه نسو پهره ژیر تا پانیه؛ (۲) جلکی

به له و داپوش راق (۱) پاچه؛ (۲) پاچه شلوار،

دهلنگ هه لکراو: (۱) لای خواروی دهری و راسک و، بهر و و و و و

دانوشتاو: (۲) بریتی به سادهی کار راق (۱) سجه و مالیده؛ (۲) کبابه از

تادگی

دهلو: (۱) شیت؛ (۲) بهر مگیر راق (۱) دیوانه؛ (۲) حیباگر

دهل و بهل: (۱) لال و بول؛ (۲) بهر و بول و نریک به زریس بهر میده راق

(۱) میوه بورس؛ (۲) میوه نرم شده در هر گندیده گی،

دهلویبیه: بهر پیاری شین که ده کرتنه دونه راق فغن سهر دلمه

دهلوقه: (۱) زانیی حه ته بازا؛ (۲) می شمه و حه یا راق (۱) روح؛

(۲) گساح بی سره

دهلوش: بی مکت، بی ده راق (۱) ساس

دهلوشی: بی مکت، بی سهری راق ساسی

دهلوق ماکی ره سه مه فم سمدیه

دهلوکر: سوسه، گهر، و راق حور، دیو به سمد

دهلوگول گجکه: گوندیکی کوردستان به عسی ویرایی کرد راق نام

روستایی در کوردستان که بعضیها ویران کرد،

دهلوگول گه و ره: گوندیکی کوردستان به عسی ویرایی کرد راق نام

روستایی در کوردستان که بعضیها ویران کردند

دهلولو: سهره یی دلاو راق کلمه سس در مد برچی رانر بهد

دهلوی دومان: وشکهن، نیشکهن، یاری دهوی ته ناف بار راق دلفک

مهارن پندپاز

دهلوی: شیتی، گهلایی راق خلی دیوانگی

دهله: (۱) دهل، دیل؛ (۲) خویشی و جلف و بی کاهه راق (۱) بگ، دهن،

(۲) دله، هر ره و جلف

دهله به پا: میو یته سگی و به باهاتر راق بده گ جفت خواه

دهله چه: زوبین و زبابا راق رایاز متعلق،

دهله چه بی: زبابا، زوبین، کدک سونه راق زبابا، تعلق،

دهله دهل: (۱) نریک به گه یشتی میوه یا گوان؛ (۲) نریک به هیلکه کردنی

مار؛ (۳) شنه قان، بهم لاو به ولادا که و تن راق (۱) نریک به رسیدن میوه یا

دمل؛ (۲) نریک به نحم گذاری مرغ؛ (۳) به این سو و آن سو رفتادن،

دهله دیو: (۱) عیمرینی راق (۲) بریتی به زنی ساجه و هله وی ده به لاح راق

(۱) عفریته؛ (۲) کبابه از ز حاق و بدگل قد بلند

دهله سه: درو، ته می هله یته راق چخان،

دهله سه: سه گی میو سه راق مده سگ

دهلهق: ده له به پا راق مده سگ جفت حو

دهلهک: (۱) خانه وریکه له زری یحو کتر که ری به نرخه؛ (۲) بال پیوه نان

راق (۱) جانوری رویا هسان؛ (۲) هول دادن، دفع

دهله کانی: جولانه ی گوریس راق باب یاری

دهله کدان: مالان مال سوه نان راق هول دهن

دهله سه: دونه، دونه می راق به سه حه

دهله نده: درگیر بی مده بر و راق مامرد عقد سده

دهله و یا: ده له به ب راق نگه ده له به یا،

دهلی: سده سبب [ف] حل

دهلی: ده بن [ف] می گوید

دهلی: دیزئی، دیزئی، دبی [ف] می گوید

دهلیا: ۱) دهریا، وزیا: ۲) بریتی له به کجار وور [ف] ۱) دریا: ۲) کنایه از

مسبار ر باد

دهلیالوس: به کجار وور حور [ف] سه ر بر حور

دهلیان: ده لای [ف] سر وش

دهلیان: ده لای [ف] سر وش

دهلی دوهان: دهلوی دوهان، وشکه زن، تیشکه زن [ف] بهلوان بنیه، دلهک،

معاون پندار

دهلیغه: هال، کس ده هب [ف] هرحب

دهلیقنی: زسی بنی شهر و زمان دیز [ف] رن سبطه زبان دراز

دهلیل: به لکه [ف] دلیل، حبیب

دهلیتی: سهر به ندی مقامی لاوک [ف] پیش در آمد برخی آهنگها.

دهلین: ۱) ناوداده: ۲) دیزئی، دین [ف] تر وش کسده: ۲) می گوید.

دهلینگ: ده لنگ [ف] ۱) پاچه شلوار: ۲) ار راس به پایین.

دهلینی: همر وک، بیر ده بهی، خدیان ده کدی، ته دیزئی [ف] پنداری، تو گویی

دهم: ۱) وار، دهق: ۲) کات، وهخت: ۲) نیوی بیج: ۴) له سهر ناگر
هوشته دهی بر سب و چا یو چاک بی گیشتن ۵) موشه ده می کاترا
تو نهوه [ف] ۱) دهان: ۲) وهت: ۳) لیه تیغ: ۴) بر اس گذاشتن برنج و
چای: ۵) دمه آهگری.

دهم: زدهی به یار [ف] زمین بایر

دهم: کایکی، وهخت که [ف] اوقت، وقتی.

دهماخ: ۱) کدیف سازی، شادی، ۲، میشک، مزی ۳) که پو، لوت:
۴) کام، نه خوشی زاری ولاح [ف] ۱) شادی: ۲) صبح: ۳) بیی: ۴)
نوعی بیماری دهن سوز

دهماخ پرو نین: وهزه زکردن، کشف تیک دان [ف] هسره کردن.

دهماخ تهخت: که به سز، تهزه ماخ [ف] شاد و شگول

دهماخ تهخت کردن: به خوشی ز بواردن [ف] به کام دل گذاردن

دهماخ کردن: ۱) به لوت هه بیچار: ۲) کام کردن [ف] ۱) نقاب بر بینی
کشیدن: ۲) به بیماری دهن مبتلا شدن سوز.

دهماخ هه لیه ستن: دهماخ کردن [ف] نقاب ردن

دهماخ هه لیدان: دهماخ کردن [ف] نقاب ردن.

دهمار: ۱) زهگ: ۲) داروکی ماو که لاتوتس و... ۳) غیز: ۴) غبروت و
پیوه تی [ف] ۱) رگ: ۲) رگه: ۳) بکتر: ۴) وفار و مردانگی

دهمار دهر: داری زور چه نوئن [ف] از ر شدید

دهمار دهر هاتس: بریتی له تیز چو، به یه کجاری له ناوچون [ف] نارومار
شدن، دمار از روزگار کسی درآمدن.

دهمار دهر هشتان: بریتی له به تاو بردن [ف] مایود کردن

دهماره کول: دماره کول، دریشک [ف] عقرب.

دهماخ: دهماخ به ههمو باراند [ف] نگا، دماخ

دهماغه: لوبکه [ف] دماغه

دهمامک: لوت بیج، که پوه لیج [ف] مهاب از بینی به پایین.

دهمان: وهختان، زمان [ف] زمان، وهاب.

دهمانچه: ده یا بجه [ف] بهایچه.

دهماندن: موشه دمه وه کار حستن [ف] دمپدن یا دمه هنگری.

دهم بن: دهماندن [ف] دمپدن یا دمه.

دهم نه: مال، جی ژبان [ف] حابه، مسکن.

دهماوده: ۱) له رر بر رار: (تم چیر وکه دهما ودهم هانو: ۲) ره خوار
روخت [ف] ۱) دهن به دهان: ۲) گاه به گاه.

دهماوره: ۱) وته پارو، قسه زان: ۲) روریز، چه قه سرو [ف] ۱) فصیح،

سخن دان: ۲) پرگو

دهماوه نند: ۱) بهر ترن کیوی تیرن که له لای تاربه: ۲) گودیکی

کور دستانی غیر هه به عسی ورنی کرد [ف] ۱) کوه دمارند: ۲) نام
روستایی در کردستان عراق که به نیها ویران کردند.

دهمیر: گوتره، پی سوهو کردن [ف] لکی، کلسگی، بدون مقبسی معمله
کردن.

دهمیل: نامرازی که به ناس دروستی ده کن یو وه ریش [ف] دمیل وروشی.

دهمیل: که سنی قسه ی به زهونی یو نایه [ف] آلکن.

دهم پون: دم کیشان، پی گیشتنی چاو برنج له سهر ناگر: (برنج که ده
نهوه چانه که له ده د به) [ف] دم کشیدن جای و برنج

دهم به ده: ۱) دهماورده: ۲) همبشه: ۳) وهماو وهخت [ف] ۱) دهان
به دهان: ۲) دماقم، همبشه: ۳) رور ته بکیر

دهم به ده مه: کشمه هدر، دم لدم نان [ف] سزاع و کشاکش لمطی.

دهم بهردان: رمان دیزئی کردن، زوروش [ف] ریان دوازی کردن.

دهم بهس: دمپدن [ف] یو ر بهس، ده لیه بند

دهم بهسیت: دمپدن [ف] یو ر بهس، ده لیه بند

دهم به یه ک هان: هسه جو نه وه، هسه هاش یو نه هان [ف] آوازهایی، خوب
نگفی

دهم بین: دمپدن [ف] یو ر بهس، ده لیه بند

دهم پاراو: دهماورده [ف] نگا: دهماور.

دهم پوچ: ۱) پی ددن: ۲) قسه نهران [ف] ۱) پوچ ددن: ۲) سخن ندان.

دهم پوچل: دم پوچ [ف] نگا: دم پوچ.

دهم پوخت: چیشک به کفته و کشمیش و له تکه موک [ف] اشی است
محلی

دهم پوز: تهنگی ساجمه هره [ف] تهنک سر بر

دهم پیس: زمان پیس [ف] پدهان

دهم پیکاهان: دم به به کاهتن [ف] هدهان و پوه گفتن

دهم تال: قسه زوی، خوینتال له کابی قسه کردا، ژاویر نا خوش [ف]
گر حان بر حرف ردن

دهم تهر: ۱) به یی دهری جو. پی: ۲) زمان لوس، که سن به قسه پیاو

هر یو ده: ۱) قور دهنه پی عمل: ۲) چرب ریان، سانس

دهم تهرکه ره: بریتی له پیوه و تهره کاری [ف] کنایه از پیوه و تهره ره

دهم ته قانن: به قه له دمهوه هيتان [۱] رباي به توردن و صد درآوردن ر دهان

دهم تني ژدنن: (۱) ژاربا به باو خو رډنهوه (۲) بړيتي له حه رحې ژناډکردن له درايي [۱] (۱) دهن گداستن در شاميدني: (۲) کنايه ژ سراق در

خرج

دهم تسکول يون: فسه يو نه هانن [۱] تپوق ژدن.

دهم تيوه دان: قسه نې کردني لاپره سه نه [۱] مداخله قصولانه.

دهم چاو: دمه چاو [۱] مقداري سفر که در دهان گدريد

دهم چونه کلينه: ژارژو يون، فسه يو نه هانن [۱] ر بطق برآمد

دهم چه بل: رديس [۱] فحاش، بددهي

دهم چهفت: (۱) ژرخوار: (۲) قسه نه ژان: (۳) له کارنه ژو گيموکه [۱]

(۱) کچ دهن: (۲) سحن بدن (۳) ساده لوح.

دهم چهوب: دمه چهفت [۱] بگا دمه چهفت

دهم خاو: شل وول له فسه کردندا [۱] سب در گفار

دهم مخوش: ناغرم يو قسه ي کردت [۱] اهرين به گفت

دهم مخوشانه: مزگيني حه بهري خوش [۱] مردگاني نويد

دهم داچه قان: رار ناواله برون [۱] دهن بارما

دهم داچه هانن: (۱) ژارکرډنهوه: (۲) بړيتي به مردن [۱] (۱) دهن گشودن:

(۲) گديه از مرگ.

دهم داچه قانن: دمه داچه قانن [۱] بگا دمه داچه قانن

دهم داچه و: (۱) رار ناواله يو: (۲) بړيتي به مردن [۱] (۱) دهن بارمايده: (۲)

کتابه از مرده.

دهم دادرؤن: (۱) بې دنگ يون (۲) بې دنگ کردن: (۳) زوك درون [۱]

(۱) خاموش شدن ژ گهتار: (۲) وادربه خاموشي کردن:

(۳) دهانه دوري.

دهم دان: (۱) تازه شين بوي گياو سموري: (۲) لهوه ژ (بره که دمه نه دا):

(۳) دهان دني موشه دمه: (۴) له تودو و دريژ کردنهوه [۱] (۱) برديدن

سيژه (۲) جريدن: (۳) نهانیدن دمه: (۴) ديباله دادن و به دراز

سادن

دهم دانهوه: (۱) بشکونني گول: (۲) دراني کوان [۱] (۱) شکستن: (۲) سر

بار کردن دمل

دهم دراو: (۱) چهه سروه: (۲) زمان شر [۱] (۱) پرخرف: (۲) دهن لئ

دهم درؤ: داوه نه نئ که زارکي کيسه و حمو نئ بتي درواوه [۱] نخ

دهانه دوري.

دهم درون: دمه درون [۱] بگا: دمه درون.

دهم دريژ: چه نه باي چهه سروه [۱] پرگو، وراخ.

دهم دور: دمه درو [۱] نخ دهانه دوري

دهم دمه: گاگا، چارچار [۱] گاه گاهي

دهم دمه با: بهر به بيان، شوه كي، بولنه، کازيوه [۱] نزديکيهاي صبح.

دهم دمه مو: بهر مو [۱] پس مانده حورک و نوشيدني.

دهم دمه مي: واژوازي، ههروحه له سفر ههويهك [۱] دمه مي، مدديد

دهم دمه راس: دم زاست [۱] بگا: دم زاست.

دهم دماست: دم زاست [۱] بگا: دم زاست.

دهم دماست پونهوه: دواي ههرايوون - ر پونهوه [۱] ياربعتن ثروت بده ژ

بدرسدن

دهم دمرکه: دمه دله، کشه و هيزه [۱] مساحره لفظي.

دهم دمرؤت: لاوي بتي مو [۱] جوان بي مو، امرد

دهم دمره ش: که سني که شني حاك نايرين [۱] کسي که گفتارش بهس

سب

دهم ديشمه: رسيکه و نوني و وور [۱] دحم دهن

دهم سپرد: (۱) قسه در: (۲) دمو: (۳) بکه قهرت بيا به در:

۲، ۳، ۴

دهم سپي: حيرحوي حه دت [۱] دم خيرخوه

دهم سورة: (۱) سهر ب، حسگي: (۲) بوتر و نه درس: (۳) بي داگر، سوره

سه کار [۱] (۱) سميره خو: (۲) نرس، گشتاخ: (۳) صرور و ژد فشار

دهم شر و: سهر، بده دمه: (۱) سهر ب

دهم قالي: کسه به فسه او حد [۱] نصي

دهم قرة: دمه قاي فاحد [۱] نصي

دهمك: ريكي ليره و ره [۱] درخي است جنگي

دهم کار: (۱) کارك به به ميشه گاريكي کهوه: (۲) ديمه نئ ديوازي فوژ [۱]

(۱) کاري در حس کاري ديگر: (۲) سي ديور گلي

دهم مکانه: شريه كي ژور چهه سبه له داروکه يه كي ده گرن که به

داربره ووه خوي گرونه [۱] مويرک

دهم کردن: سهر دا پو شين و باه سهر ناگري چاو برنج [۱] دم کردن.

دهم مکوت: (۱) سهر فونه، لومه: (۲) بتي ده سگ کردن [۱] (۱) سرونش:

(۲) و در به خاموشي کردن

دهم مکوت يون: هسه بتي به مان، دمه درؤن [۱] خاموش شدن و گفتار.

چيري براي گلس به شش.

دهم مکوت کردن: بتي ده سگ کردن [۱] و دار به خاموشي کردن.

دهم مککه: کيسه ي مشه ما يو ناو [۱] کيسه مشع براي آب.

دهم مککه مچه: (۱) که وچکه قوله: (۲) به چکه بوي مششت بتي ده ستويا [۱]

(۱) قاشق کوماه: (۲) نورا د قورباغه

دهم کيشان: به ديو شين له سهر ناگري بتي گهيشتن [۱] دم کشيدن

دهم گرتن: (۱) بتي دهنگ يون: (دهمت بگره): (۲) ژو فسه کردني به

گرسي: (دهستي بتي کردوده مي گرت): (۱) خاموش شدن

(۲) جوش آوردن در گفتار.

دهم گرتنهوه: باريز له خواردن [۱] پرهير از خوراك، رژيم غذايي.

دهم گرته: گوزاني گوتني، يکزي [۱] آواز خواندن دسته جمعي.

دهم گهرم: (۱) وتار بيزي چالك: (۲) مازي له کهرويشك گرتن خيرا [۱]

(۱) بطني، سخران ماهر: (۲) نازي ماهر در شکار

دهم لاره: سوبگه له ي من حور [۱] شر حي گردن کچ

دهم مبه: سه بله، نه بلجي [۱] فاح، بيماري فتح

دهم بيمان: روروس [۱] ياده گو يي، ترکو يي

دهم ليکدان: دمه بيدن، چهه ليدن [۱] ياده گو يي، برگو يي

دهند، چيځه گاسن نه نهوړدا [۱] جای گواهن در حین.

د هندان: د هندان، هابندان [۱] شجاع

دهندك: (۱) د نهي هه رشت؛ (۲) دوكي ميوه [۱] (۱) دانه؛ (۲) هسته

دهندوك: بيك، دهمي رهي مه [۱] ممدار

دهندوكچه: جوړي هه تار [۱] نوعي اثار.

دهندوك لهگ لهگ: گيايه كه [۱] گياهي است

دهنده: دند چيځه گاسن نه هه وچار [۱] جای گواهن در حین

دهندول: هر سو [۱] نه سب

دهندی: شه تڼك در نه گوريس به ستر او [۱] محكم يا طذاب بسته شیده.

دهنك: (۱) په رسو (۲) ده نك [۱] دنده قفسه سينه؛ (۲) نك: دهنك.

دهنكه: (۱) دوكي هيندي ميوه؛ (۲) جودان [۱] (۱) هسته ميوه؛ (۲) چاودار

دهنگ: (۱) هه رچبه گوي ده بيسي؛ (۲) خه بهر، پاس [۱] (۱) صد

(۲) خبر

دهنگان: ماو باگ [۱] شهرت

دهنگاور: گونديكي كورستانه به عسي ويرانی كړه [۱] نام روستایی در

كورستان كه بغيها ويران كړند.

دهنگ بر: هه رسي دهنگ كپ دهكا [۱] صدا خفه كن

دهنگ برين: دهنگ لي گوزين، فسه ده گدل هه وال نه كړدن [۱] ترك

گسكو س سنا، قهر كړن.

دهنگ بلند: كسي دهنگي زور ده ووا [۱] صد بلند.

دهنگه ر: نه وي دهنگ بو دور ر گوزي وهك ته له فون و تلمسزو بهر زه ويژ

[۱] صدا بر، انتقال دهنده صدا

دهنگه ر ز: دهنگ بلند [۱] صدا بلند

دهنگه ر ه: دهنگه ر [۱] صد بر، شغال دهه، صد.

دهنگه ر: د برين، گوراني بيژ، ستر تان [۱] ترانه خو.

دهنگ خوش خوش: خوش دواړ [۱] خوش آوار

دهنگه ر: (۱) بهر، بهري يي دهنگ؛ (۲) نه ويته نهی كه بزاويين و به بزاو

دهه زون: (۳) بهر، بوانگ [۱] (۱) صداد ز؛ (۲) حروف صامت؛

(۳) مسهور

دهنگدان: (۱) خه تڼك وه در باو كارې: (تمرو خه لكی گود دهنگده بو

بينگار)؛ (۲) يي بوزه يون؛ (۳) ده رحستې بيروز له هه بزاوړدنې بوته له

پار بهان [۱] (۱) بېيج؛ (۲) بهيب زدن؛ (۳) رای د دن.

دهنگدانه وه: (۱) خه بهر پلاويونه وه؛ (۲) گه زانه وي دهنگ له چپا [۱]

(۱) او ره د دن. (۲) صدا برگشتن ز كوه و عار

دهنگ دران: هه كړدنې زور به قهو [۱] قرياد ما صدای بلند

دهنگ ده رچون: (۱) خه بهر پلاويونه وه؛ (۲) وه دهنگ هاتن له سمر شتن

[۱] (۱) اشاعه خبر؛ (۲) نه حرف امدن ز مارا حنی.

دهنگ ده ر هاتن: له توږه يي وه دهنگ هاتن [۱] از قهر ودار به حرف زدن

شد

دهنگ زار: بوړه له قورگه ووا [۱] داله سپار خفيف

دهنگ نه دان: دهنگ دا هوه [۱] نكا: دهنگ دانه وه.

دهنگ كړدن: (۱) گومي شتاك؛ (۲) د شكر كړدنې بهني [۱] (۱) گفتن

(۲) فشا كړدن ر

دهنگ كهوتن: دهنگ دهر نه هان له بهر سهرم بون پان زور قير س [۱]

صدا، گرفتگی

دهنگ كوركي: دهنگ برين [۱] قهر كړدن و حرف برون با شيد.

دهنگ كورين: دهنگ برين [۱] قهر كړدن و حرف برون با شيد

دهنگ گيران: دهنگ كهوتن [۱] صدا، گرفتگی.

دهنگ گيريان: دهنگ كهوتن [۱] صدا، گرفتگی

دهنگ لي كړدن: يي خورين [۱] بهيب وړدن

دهنگ لي گورس: دهنگ برين [۱] نكا: دهنگ برين.

دهنگ بوسن: دهنگ كهوتن [۱] صدا، گرفتگی

دهنگ نوساو: دهنگ كهوتن [۱] صدا گرفته

دهنگ نيرو: دهنگ زور و بهر زو [۱] صدا بلند و خشن.

دهنگو: (۱) شاعره؛ (۲) هه سست و ليحسبو [۱] (۱) شاعره؛ (۲) احساس

دهنگوباس: پاس و خواص [۱] خبر.

دهنگه: (۱) بانگ كړدن؛ (۲) خه بهر ويه [۱] (۱) تڼك؛ (۲) خبر خشن

دهنگه دهنگ: هه ر هه ان خه سمدار [۱] حجت و خه هه

دهنگه شنه: (۱) دهنگه دهنگ؛ (۲) پلاو بونه وي خه بهر [۱] (۱) جند و

هه هه؛ (۲) اشاعه خبر

دهنگه و ره: دهنگ بهر [۱] صدا منتقل كنده.

دهنگين: بهر، بانگ، دهنگه [۱] مشهور

دهسه: دهسه [۱] بگ دهسه

دهنوگ: دهنوگ [۱] صدا

دهنوگه: (۱) دهنوگ؛ (۲) بهر سست، ربي دهنوگي بيده دهه؛ (۳) دهنوگه

[۱] (۱) موړت؛ (۲) رحبه، مصر ب؛ (۳) بر چسنگي بربړ

دهو: (۱) راكړدن، غره بهر س؛ (۲) دوا؛ (۳) حوړي د بهش كړدنې تڼك؛

(۴) زار، دم [۱] (۱) دوا؛ (۲) دواغ؛ (۳) نوعي تقسيم بهوسيله نگشتان؛ (۴)

دهان

دهو: (۱) گرو و فو و هه ر د؛ (۲) وهه و وړدن [۱] (۱) صد؛ (۲) نكر و

بود

دهو: دهه [۱] رو

دهوان: دوس، بهر كه دس [۱] و ب

دهواخ: ده باخ [۱] دباغ

دهواخانه: (۱) نه راختانه؛ (۲) ده باخ خانه [۱] (۱) درواخانه؛ (۲) كارگاه

د ن عی

دهواز: (۱) بهر بهري به كسم، (۲) كوين، پارچه ي ره شمال؛ (۳) ره شمال؛

(۴) ولاغ و خه پو ناتي راكړتن [۱] (۱) سمور؛ (۲) پارچه سپاه چادر؛

(۳) سپاه چادر؛ (۴) چاربايان هلي.

دهواساز: دهرمان دروس كه [۱] داروساز

دهوا فروش: دهرمان فروش، نه چراچي [۱] دارو فروش

دهول: دزي شوانه [۱] درد شيگرد

دهول: پهله، لهه [۱] شديب.

دهول: (۱) دهبان، جوړه بيخيكه؛ (۲) مهربونه، جوسمه، جالاک [۱]

دهونیک: دؤکی سهر یون که قال ده‌کری [۱] کف روی روغن مذاب.
 دهوه: (۱) دهیه، شیناج (۲) ته‌پ‌له‌ی به ده‌ست دروست کرد [۱] (۱)
 سسای (۲) سینه، دسب حلدیه
 دهوه‌شدری: گوندیکه له‌لای مه‌هاد [۱] روستایی نزدیک مه‌یاد.
 دهوه‌قول‌اخی: گیایه که بو دؤکلیوی دین [۱] گیاهی برای دونه‌با.
 دهوه‌فول‌اغی: دود فولاخی [۱] بگا دهوه فولاخی
 دهوه‌لان: ته‌پ‌ل‌ان، قه‌لاغ [۱] مخزن تاپ‌له.
 دهوه‌ن: ده‌غی، دهون [۱] بوته چنگلی
 دهوه‌ن‌یه‌ناش: بریتی به کی‌شمه هم‌رای بی‌هایده [۱] کنایه از مجادله
 بیهوده
 دهوه‌ند: دهوه‌ن [۱] بوته حگلی
 دهوی: دهوه‌ن [۱] بوته حگلی.
 دهویان: تعشا کردنی بهش روز به وردی [۱] معاینه.
 دهویت: دوسه، بی‌ناموس [۱] بی‌ناموس، قمرساق.
 دهویت: معره که‌ف‌ان، دهوب [۱] دوت
 دهویر: دلا‌خ‌مه‌ره به‌کسم [۱] سوره
 دهوه‌ق‌اندن: نه‌مویی هیلکه به درن حیز بی‌هک بو‌ز‌قی و نه‌مویی [۱]
 آمون پوست تخم‌مرغ با دندان
 دهویک: (۱) دؤ (۲) شوکه، دؤوک (۳) دؤکی رۆنی دغ‌کرا [۱] (۱) دوغ: (۲)
 سبیدک: (۳) دؤد روغن نفته.
 دهویل: درجه‌بکی باریک له‌حهرم روت [۱] نوار بریده از حرم
 دهویس: دؤکلیو [۱] دوعب
 دهه: به‌ک‌بو [۱] عدد ده.
 دهه‌یه: دعب [۱] دنده‌ناشناس.
 دهه‌دل: ددله، نیگه‌ران [۱] نگران.
 دهه‌دهه: دته‌دای نه‌سپ بو‌خوش دؤینش [۱] تشجیع اسب برای
 یورعه رفتن
 دهه‌ری: (۱) حوتین‌سارده گوی به‌هیج به‌ده‌ری (۲) بی‌جه‌قین سور‌له‌سهر
 به‌بس (۳) دؤرتوره [۱] (۱) خونسرد: (۲) لجوج: (۳) سپیر خشم‌گین.
 دهه‌ف‌دا: زنی تیر گۆسی جوان چاک [۱] زن گوشت‌لوی زیبا.
 دهه‌ل: دؤل، سبو [۱] دره
 دهه‌نده: دلاو [۱] بحسبده.
 دهه‌سو: (۱) چاچمی هه‌ل‌دروو بو‌دانه‌ویله‌واگوت‌ری: (۲) گزی و هیل [۱]
 (۱) جاحیم بر دوحته برای حمل و نقل غله: (۲) حیل و تیرگ
 دهه‌ول: ته‌لی گه‌وره‌ی به‌رم گیزان [۱] دهل
 دهه‌ول‌دن: بریتی له‌مرووی رگ‌دل [۱] کبابه ار دم سکم گنده
 دهه‌ول‌دان: بریتی له‌تایر و چون، ناوژان [۱] کبابه ار رسواسن
 دهه‌ول‌زه: که‌سی که دهه‌ول لی‌دهد [۱] دهل
 دهه‌ول‌کوت: دهه‌ورم [۱] دهل
 دهه‌ه‌ک: ده‌ه‌ک، به‌ده پاز‌یازیک [۱] یک‌دهم.
 دهه‌هم: زم‌اره‌ی دوی بویه‌م [۱] ده‌م.
 دهه‌ه‌مین: ده‌هم [۱] ده‌م.

(۱) نوعی تیغ: (۲) چسب و چالاک.
 دهوام: ماهیه، به‌فوتان [۱] دوام
 دهوات‌چه: ده‌بانه [۱] بی‌بچه.
 ده‌وبین: سبیل [۱] (۱) دهانه‌بند: (۲) پوره‌بند.
 ده‌ود: ده‌ویت [۱] بی‌عیرت، بی‌ناموس
 ده‌ودو: له‌ده‌یان دوی به‌شی ناغا به‌حاصلات [۱] دوعشر، به‌ره مال‌کنه.
 ده‌ودو: باند ریکه [۱] برنده‌ای دست
 ده‌ور: (۱) خول، زقرین: (۲) دور، دور‌سار: (۳) بید چوبه‌روی و به:
 (۴) ره‌مانه [۱] (۱) چرخش: (۲) پیرامون: (۳) بارخوامی درس: (۴) زمانه.
 ده‌وران: ره‌مانه، دسب [۱] رورگار، ره‌مانه.
 ده‌وران‌پشت: دور‌سار [۱] حور و حوش، بیر مون.
 ده‌وران‌ده‌ور: به‌همو لاد، دور‌سار [۱] گرد گرد
 ده‌وردان: (۱) هم‌سول لی‌گرن: (۲) نیک‌وشین بو‌یک‌ه‌یب‌بی ساری [۱]
 (۱) حاطه: (۲) کوشش برای عملی کردن مقصودی.
 ده‌ور‌کرده‌ن‌ه‌ود: پیدا‌چوبه‌روی ده‌رس [۱] دوره کردن بارخوامی درس.
 ده‌ور‌گرن: چوار‌ل‌دان، چوار‌لا‌گرن [۱] حاطه
 ده‌ور‌ویهر: حمل‌بر خه‌وسه ده‌وران‌پشت [۱] پیرامون، حوری
 ده‌ور‌وپشت: حمل‌و‌جوس، ده‌ور‌ویهر [۱] حوالی
 ده‌وره‌دان: (۱) چوار‌لا‌گرن، دور‌گرن: (۲) نه‌ف‌سلا ده‌گن که‌سی بو
 بیک‌ه‌یب‌بی بیاری [۱] (۱) حاطه کردن، کوشش و دور و بر کسی
 رس برای برآوردن حاجت
 ده‌وری: دسی به‌ل ده‌ری به‌فول [۱] بشمار، دوری
 ده‌وژن: دؤکی رۆنی دل‌کر [۱] کف روی روغن مذاب
 ده‌وس: حیی سوب [۱] حیی سوب
 ده‌وس‌سار: سبی سوب، سسای (۱) به ده‌سوس [۱] (۱) سوب‌حایی
 به‌حیرن نهاد: (۲) چپا‌بیدن.
 ده‌وق‌اندن: نه‌مویی هیلکه به‌د‌ان بو‌هینکه شکیه [۱] متحن پوست تخم
 مرغ با دندان.
 ده‌وک: دؤکه، سبایی به‌لای سهر‌وی، شوکه [۱] سبیدک، آف‌ناتی
 ده‌وک: شاریکه له‌کوردستان [۱] شهر است
 ده‌وک‌یس: نورع، دوی ده‌کیسه کراوی هه‌چ‌وزار [۱] دوع کیسه‌ای.
 ده‌ول: (۱) دولچه: (۲) گهی، دؤل [۱] (۱) دلو: (۲) دره
 ده‌ول: ده‌ول [۱] دهل.
 ده‌ول‌ت: (۱) موزمال: (۲) داری: (۳) حوکمات [۱] (۱) تروت حیو می:
 (۲) داری: (۳) دولت.
 ده‌وب‌نم‌س: دارا، بود [۱] مر و سید
 ده‌وب‌نم‌نم: ده‌ول‌نم [۱] مر و سید
 ده‌ول‌نی سبی سوبی حوکمات [۱] دل‌دولت، مر بو‌ط به‌دولت
 ده‌وب‌نم‌نم: ده‌وب‌نم [۱] مر و سید
 ده‌وب‌نم‌نم: ده‌ول‌نم [۱] مر و سید.
 ده‌ون: (۱) ناودسته، دیر‌دراو: (۲) ده‌غی [۱] (۱) ابیاری سده: (۲) بوته
 چنگلی.

دهه‌نده: ده‌نده [۱] بخشنده.

دهه‌نی: خه‌پیری هاتمی سینه‌میک له نشنده، تنه دئی [۱] می ید.

دهه‌نین: جابه‌وری رور سه‌یرو ناسیرین [۱] حابور سیدر عجیب و
بسکک

دهه‌یه‌ک: له ده‌پاز پازیک [۱] ده‌یک، یک‌دهم.

دهی: (۱) وشه‌ی دمه‌دان: (۲) یاشگری دن بو‌هاودین (پده‌ی، نه‌ده‌ی)؛
(۳) ده‌نگ: (۴) گیشه‌ی گه‌لا به‌سیر د ری لیره‌وار [۱] (۱) کلمه‌ تشجیع؛
(۲) پسوند دای برای مخاطب: (۳) صدا ۴، برگ خوراک زمستانی
حیوانات

دهه‌یه‌ک: جزله‌ی گوریس [۱] تاب.

دهه‌یه‌ک: (۱) لاک، ده‌رگوش، بیشکه: (۲) جزله‌ی تپه‌نومستی مثل [۱]
(۱) گهواره: (۲) نئو

ده‌تر: دیو، گیشه‌ی گه‌لا به‌سیر د [۱] بو‌ده‌ی برگه‌ی برای علفه‌ی رسس

ده‌یری: ده‌یری [۱] بگ ده‌یری

ده‌ر: گزه [۱] گاه کوسه‌ی برای علفه‌ی زمستانی

ده‌یسی: داسی [۱] مستعل سب

ده‌یک: دایک، دالک، دالک [۱] مادر

ده‌یلاح: به‌چکه و شتر [۱] بچه‌ی شتر.

ده‌یلاح: ده‌یلاح [۱] بچه‌ی شتر

ده‌یلم: باری، لوسه، معله [۱] دلم.

ده‌یم: دیم، چاندنی به‌تعمای باران [۱] کشت دیمی.

ده‌یمه‌رو: ده‌یمی دیم [۱] زمین دیم

ده‌یمه‌گر: (۱) چاندنی به‌تعمای باران: (۲) زده‌ی دیم [۱] (۱) کشت
دیمی: (۲) زمین دیم

ده‌ین: هرد، وار، وام، قهر [۱] وام

ده‌یشار: (۱) هردار، هردار: (۲) جو‌ری داری لیره‌وار [۱] (۱) مدیون: (۲)
بو‌عی درخت جنگلی

ده‌یوس: دویت، ده‌ویت، بی‌ناموس [۱] فرساق

ده‌یه‌ک: له ده‌پاز پازیک [۱] عشر، یک‌دهم.

ده‌یه‌م: ده‌هم [۱] ده‌م

ده‌یه‌مبی: ده‌هم [۱] ده‌م.

دهی: (۱) دوکله، دوکیل: (۲) سو‌های جاره: (۳) کاری زابره‌ی دس (توم
دی، مست دی)، ۴۰، نیکه: (نمه‌ی نه‌وی دی): (۵) وشه‌ی هانده‌ن.
(دی هه‌سته‌ی پرو) (۶) یاش وشه‌ی پیش‌وشه‌ی له‌دان بو‌هاودین؛
(۷) نه‌کینا: (۸) دیو، نه‌وی ناوی به‌ترسه: (۹) گیشه‌ی گه‌لا به‌سیر د
داده‌نری: (۱۰) وردونه‌ی [۱] (۱) دود: (۲) دید چشم: (۳) ماصی دیدن؛
(۴) دیگری: (۵) کلمه‌ تشجیع و تحریک: (۶) دهی، پدهی: (۷) والا: (۸)
دیو، موجود ترسناک: (۹) توده‌ی علفه‌ی که روی درخت دحیره
می‌کند: (۱۰) تأمل و دقت.

دهی: (۱) دایک: (۲) ناوی، گوسه: (۳) گیشه‌ی گه‌لاو‌گی هه‌لگیراو‌بو
رس: (۴) دیو، (۵) آینه‌ی هاتمی سینه‌میک، (دئی بو‌مالمان): (۶)
دهی، نه‌شی (دئی هه‌رم، دئی وه‌بش): (۷) زامن و وردونه‌ی: (۸)

وشه‌ی لی خورینی که‌ل و گامیش [۱] (۱) مادر: (۲) ده، روستا: (۳) توده
علفه‌ی دحیره‌ی شده برای رستن: (۴) دیو: (۵) می‌آید: (۶) باید: (۷) تأمل
و دقت: (۸) کلمه‌ی رستن گامیش.

دپاد: (۱) دیک: (۲) روانی: (۳) دیم، چاو‌نه‌ی [۱] (۱) مادر: (۲) تماشا:
(۳) منظره.

دپاتی: گوندی، خه‌نکی دی، لادی‌یی [۱] دهاتی.

دپاز: (۱) به‌رجاره‌ی ناشکرا: (۲) نریکی، جهم، لا: (له‌ی دپاز توه‌یوم):
(۳) سه‌رو سیمه‌ی تهرج [۱] (۱) پدیدار اشکار: (۲) برد: (۳) سه‌رو سیمه،
دپازده: (۱) دای تازه‌ی به‌یابوگ: (۲) به‌رجاو، دپاز: (۳) ته‌مال، که‌ریشکی
خوله‌ی لاندانه‌ی لاس کردو [۱] (۱) پدیده: (۲) شکار: (۳) خرگوش در لانه
حواپیده.

دپودی: (۱) ناشکرو به‌رجاو: (۲) دبی تازه: (۳) کیشک، پاسه‌وایی
شموه [۱] (۱) شکار: (۲) پدیده: (۳) دیده‌یانی، کشیک.

دپازناو: ناوی ناسر و [۱] اسم علم، اسم معرفه.

دپازی: (۱) به‌رجاو، ناشکرا، خویا: (۲) پیشکیش: (۳) سه‌وقت: (۴) تاره
بو‌ییاو [۱] (۱) شکار: (۲) تقدیمی: (۳) ره‌ورد: (۴) نام حربه.

دپازی‌دان: (۱) به‌رجاو و هات: (۲) سه‌وقت‌دان [۱] (۱) پدیدار شدن:
(۲) سوختن بخشدن

دپازی‌گردن: (۱) بیشاه‌کردن: (۲) ده‌رخستن تا بی‌بندری: (۳) بیشاه‌دان و
شیرنی خواردنی خو‌زیبی [۱] (۱) دسب سب‌کردن: (۲) شان‌دان:
(۳) سور نامردی، نامزد کردن

دپالک: ده‌ی، دئی [۱] می‌آید.

دیان: (۱) ددان، دران: (۲) دینار، جویان بی‌کوت: (۳) حاج‌په‌رس،
هله، هله [۱] (۱) دندن: (۲) دیدنه: (۳) ترسا.

دیانا: شاریکی کورد نشینه‌ی له ستوری عیری [۱] شهری است در مرز
عراق

دیان‌چهرمگ بو‌ی: دای سیی بونه‌ی [۱] کتابه‌ی ار‌رور سس

دپن‌روکله: دانه‌ی زوکه [۱] ولعه‌ی ددان در او سب

دیان‌کلیله‌بون: دان‌ده‌ی سب چون [۱] ددان به‌هم چسبیدن.

دپن‌لی تیوگردن: بریتی له ته‌سح کردن [۱] کتابه‌ی از طمع کردن در
حیری

دسه، ددانه‌ی دده‌ی

دسه‌ن‌یکتی، دسه‌حیره [۱] ددان هروحه

دیای: روانی، دنا [۱] بگه‌ی کرد.

دیپا: به‌رجاو هاب: (نارادیم دیپ به‌سم‌بر) [۱] اگر دیده‌ی می‌شد.

دیپچه: پیشه‌ی کتیپ، سه‌ره‌ی کتیپ [۱] دیپچه‌ی کتاب.

دئی‌یاف: دایکی یاوک، نه‌نک له‌بوکه‌ی [۱] مادر پدر.

دنبکه: دمه‌ک [۱] کیسه‌ی چرمین یا مشمع برای نگهداری آب

دیه‌ه: زه‌ونی خواروی ناوی، به‌ردی [۱] زمین پدین آبدی

دیه‌گ: دنگی گه‌وره‌ی چه‌ل‌توک [۱] دنگ بزرگ شلیکوب.

دیه‌گلی: گوندیکه [۱] روستایی است

دیه‌گه: گوندیکه له کوردستان [۱] نام روستایی در کوردستان

ديتبار: هواو ناشكر [۱] هو بد.

ديتم: بهر چاوم كهوت [۱] ديدم.

ديتن: بهر چاوكهوتن [۱] ديسن

ديتنهوه: پهيدا كړدى گوم بركه [۱] بازيافتن گم شده

ديتوخ: چاوساخ، بينا [۱] بينا

ديتوت: تړه پيداكوتن [۱] نو كېسه، تازه به دورن رسیده.

ديتي: ۱، كه سى شتى زور ديوه به نه زونه: ۲) مثالی له كولان

پهيدا كړاؤ: ۳) كړدى (زبور دوى ديس، چاوى پي كهوت [۱] ۱) يا

تجر به، دنيا ديد: ۲) كودك، سړاوى ۳) ماشى ديدن، ديد.

ديجاسمه: چهنه پارچه په ووى زهنگاره بگه ليكي ده ده نه له زاوه كود،

ده كرى ده هيس [۱] ديوجامه

ديجومه: ديجامه [۱] بگا، ديجامه

ديچم: هر ده چم [۱] حتما مى روم.

ديخون، دوخين [۱] بند شلوار.

دينه: ۱) نازباو يو خوشكى گه وړه: ۲) خوشكى بارك، پلك [۱] ۱) خواهر

بررگ: ۲) عته

ديدار: ۱) سمر و سيما: (په لام له ترح و ديدارت) ۲) چونه ديار: (هانونه

ديدار) [۱] ۱) سيما: ۲) ديدار

ديدان: خاره نه ناوې، خوى گونډ [۱] رباب، ملك ده.

ديدار پيني، چونه لا يو چاوپي كهون [۱] ديدنى كردن.

ديدلک: سېل [۱] سهر، طحال

ديده: ۱) حاو: ۲) ديتي، به نه و مون [۱] ۱) چشم: ۲) باحربه.

ديده وشه: دودنى خوشكى گه وړه، دده [۱] كلمه خطاب به خواهر

بررگ.

ديده زهش: ديدل، سېل [۱] طحال

ديده فاقن: گونديكى كوردستانه به عسى ويراى كرد [۱] نام روسايى در

كردستان كه بعنبا ويران كړند

ديدهك: حولا نهى گوريس [۱] تاب طباب.

ديده كاني: هه لهر كنى دوه، ديلا [۱] رقص دسته جمعى.

ديده كاني: له گوريس بيشن، حولا نه كردن [۱] تاب بارى.

ديدهن: ديدان چونه چاوپي كهوتن [۱] ديدنى، ديدار

ديده نمين: چاوغر مېكوى [۱] چشم شكيار.

ديده ننى، ديدن [۱] ديدنى، ديدار

ديده وان: بست گرى بان قهلا [۱] ديدبان.

ديدى: زردا پلك، باوه زن، باوا زن [۱] زرد

ديدى، ديد [۱] خطاب به خواهر بزرك

دير: دور بهر بهرى ريك [۱] دور

ديس: ۱، دره بگ: ۲) جيگه ي زه نهى خاج بهرست: ۳) لميژينه [۱]

۱) درنگ: ۲) دير راهبان: ۳) گذسته دور

دير: حبه له بوسس [۱] سطر

ديراخير: نه وړه دل بهم، لمن گر [۱] سېل، گر حير

ديرادور: دوراودور [۱] ارواه دور.

ديرالوش: گونديكى كوردستانه به عسى ويراى كرد [۱] نام روسايى در
كردستان كه بعنبا ويران كړند.

ديران: ۱) ناوداشتن، ناوديرى: ۲) گوجان، جيگ تېدايوه.

۳) به با كړن و پاك كړدنې حمله يو نش: ۴) لن قهوماى كوست كهونه.

۵) وړن [۱] ۱) آبيارى: ۲) ظرفيت داشتن، گنجايش: ۳) بوجارى

غله براى آسياب: ۴) سپرون دومانده: ۵) ويران.

ديرانن: داشتى زوى [۱] آبيارى كردن

ديراو: ۱، بو، ره ميني چل كړاو يو ناري ناري تېداسان: ۲، ناو بارى

كردن [۱] ۱) چوب، چوى: ۲، آبيارى شده

ديريين: دورس [۱] دورس

ديرحيز: ديراخر [۱] سسب، سس

ديردهس: دوده سب [۱] حاج ر سسرس

ديرس: ۱) دره بگ: ۳) وړن: ۳) كهوار [۱] ۱) درنگ: ۲) وړن

۳) ددى.

ديرسى: ۱، دره نكي: ۲، ويراى ۳) لميژينه [۱] ۱) درنگ: ۲) وړى

۳) باستى

ديرك: حى زيانى بچگونه ي پوى زه بن [۱] صومعه راهب

ديركى: ۱) چورنى هه نچير: ۲) گونديكى كوردستانه به عسى ويراى كرد

[۱] ۱) نوعى انجير ۲) نام روستايى در كردستان كه بعنبا ويران

كړند.

ديرك: مېر به مېر به زردا [۱] ديرگاه

ديرسنر: زورنگه به مانگي ژييه دانداه هله ي كوردستان تاگرى تيد

ده كه نه وه [۱] رور تش افروزي ترسان كوردستان در بهم ماه

ديروخه: ديراو پر كړدى وشكندنى يو سهر ديراوى مر له كه م شوى ده [۱]

نوعى آبيارى چوب در موع كم اب

ديروك: ۱) چيروك، زود وي خه يالى: ۲) زود وي ميزوى [۱] ۱) اهسانه:

۲) رويداد تاريخى.

ديروكشان: ۱) چيروك بشو: ۲) مترو ويژ [۱] ۱) افسانه خوان:

۲، باروكسده رويداده ي تاريخى.

ديره فترى: گونديكى كوردستانه به عسى ويراى كرد [۱] نام روسايى در

كردستان كه بعنبا ويران كړند

ديره هاني: گونديكى كوردستانه به عسى ويراى كرد [۱] نام روستايى در

كردستان كه بعنبا ويران كړند

ديرهك: كونه كه، ستون، نه ستوده ك [۱] عمود، ستون.

ديره كى: ديركى [۱] نوعى سحير

ديره گ: ديرك [۱] ستون

ديرى: دره نكي [۱] درنگى.

ديرى: گونديكى كوردستانه به عسى ويراى كرد [۱] نام روستايى كه

بعنبا ويران كړند.

ديريشكى: گونديكى كوردستانه به عسى ويراى كرد [۱] نام روسايى در

كردستان كه بعنبا ويران كړند.

ديريك: ۱) ميزو، تاريخ: ۲) زور كه ناز، قه دېحى: ۳) ناوى شاديكه له

کوراسان [۱]، درېج: ۲، باسماي: ۳، سه سهری بر سردسار
 دېرېن: ابردهی زور دؤ له سؤنه [۱] دېرېنه همدی
 دېرېنه: دېرېن [۱] دېرېنه، قدیمی.
 دېز: (۱) زهش، دژي سې: (۲) زهشی نامال پور: (۳) دېرې سېو بد لېن
 دهغری گلېن بؤ چپشت تیا ئی نان: (۴) برتی نه شوو و حوت قوشه،
 بی هرا: (۵) بونمهانگ، بهدیه حت: (۶) گیشهی گهل و گیا بؤ ستن [۱]
 (۱) سپاه: (۲) رنگ خاکستری بیره: (۳) دېزی، دیگ گلی: (۴) کمايه ار
 نهس: (۵) بدبخت، بدشانس: (۶) توده برگ بری علوه زمستانی
 دېز: زکچ که ده گهل دایکی هاتینه مال زو پاوکی [۱] دختری که همره
 مادوش به خانه ناپدری رفته باشد.
 دیردأشه: دژدأشه [۱] پیراهن بلند.
 دیزک: دېزهی چپشت تیدا لیدن [۱] دېزی
 دترک: دس، هسی نامال بؤ [۱] خاکستری تیره.
 دیزگ: (۱) دترک: (۲) بی تاسج، بهویه خب: (۱) خاکستری تیره:
 (۲) بدشانس.
 دېزه: دهغری گلی شیو تیدا لېن [۱] دېزی، دیگ گلی
 دېزه: دېز [۱] بگا: دېز
 دېزه به ده رخنه برتی له پویشی سوز [۱] کمايه از پوشیدن روز
 دېزه به کول: کهسن له بهو پاراوتی مالی روز تاویری کوچ پک [۱] کسی
 که بخاطر حفظ امراش نمی خواهد کوچ کند
 دېزه ک: (۱) تمهل، بی کاوه: (۲) بهدیه حت: (۱) تنبل: (۲) بدشانس.
 دېزه لؤکه: دېزهی چکوله، کپته له [۱] دېزی کوچک.
 دېزه له: چوره له، دوره له [۱] مراره نوعی آلت موسیقی.
 دېزه له: (۱) دېزه لؤکه: (۲) قولایی پش سمب [۱] دېزی کوچک:
 (۲) کودی بالای باس.
 دېزنک: بیره بیره [۱] شاهي.
 دېزه: دوس، ناپېره، بهرهب [۱] مذهب
 دېزه له: کوثر، کوثر، گنیشک، دارنگو بهری داریکی دزکویه [۱] زازالک.
 دېس: بوند بیکه و ساق به سه به کا بکا [۱] محکم حسیده
 دېس: به محاریس، دوباره تید [۱] بار بضا
 دېس دېس [۱] باز اضا
 دېساته وه: دېسا [۱] بار، بضا
 دېستان: سنی نایه ی پې به روش [۱] سه پایه زیر دیگ روی اس
 دېسک: سوپنه، ته شتی هوزین [۱] طشت بهالین.
 دېسنه ک: تۆسه که، تۆسه نه که، دزکیکه به چلکه وه ده نوسنی [۱] خازی
 است به لباس و پشم می چسبد.
 دېسنی: داسنی، به زیدی، ئیزدی [۱] بگا: دسني.
 دېسو: گوله سگ که سوار ی دېله سگ ده پی [۱] سوار شدن سگ تر بر
 ماده
 دېسه: موره گتوی، بهزی کوقی [۱] گوسفند کوهی
 دېسنی: دایسنی [۱] مشتعل است
 دېش: (۱) ناموزی کار: (۲) کس و بهلی ناو مال: (۳) تریش: (ئی دیش

بېنه: (۱) اېز ر کار: (۲) ثانیه مرل: (۳) دېگری هم
 دېشاق: دېشاق شوك [۱] شیره نگور و، دوشاب.
 دېشاق: دېشاق [۱] شیره انگور و.
 دېشلامه: چدی مال که همد ده بېنه دم و ده پخونه وه [۱] حای قندپهلو
 دېشله مه: سلامه [۱] حای قندپهلو
 دېشوه: دوی شهو، شهوادی [۱] دېش
 دېقه: (۱) کلک، دوی دوق: (۲) دوک، دوکه [۱] (۱) دم: (۲) دنه
 دېف: دېو، عیفریب که له چیر و کانه اده به [۱] دېو افسانه
 دېقانه: دېوانه، سب [۱] دېو به
 دېقولک: هار و هج، به کونجو، برورانه، سب
 دېقونه: دېو به [۱] دېوانه
 دېقوره: چمرچی، فروشید، گمرک [۱] بېنه
 دېقلان: هه مېسته له دوی دوق دوق [۱] دېنالهرو سمج
 دېقلانک: دېقلان [۱] دېنالهرو سمج.
 دېق: (۱) دهره دېرېکه: (۲) برتی له خدمی زور (دېقم زوره) [۱]
 (۱) بېماری دوی، سل: (۲) کده به عم حاکه
 دېق: دېق [۱] بگ دس
 دېق کردن: برتی نه مردن له بهر حه فدی روز [۱] کمايه ر مرگ به عذب
 عغه بسیار
 دېقل: که له شېر، که له باب، تیری مریشک [۱] خروم.
 دېقهات: وردیوه وه، تی ر مان [۱] دېق.
 دېقه دېقه دن: گالته بی کرد و توره کردن [۱] مسخره کردن و آوردن.
 دېک: (۱) حفره: (۲) دېق [۱] (۱) دوک: (۲) خروم.
 دېکانه: ده مکانه، ده مکانه [۱] مویز
 دېک نی: خه لکی لادی، گوندی [۱] دهاتی
 دېی گرن: لی وردیوه وه [۱] دېق کردن
 دېکل: دېس، نه به سیر آت سورس
 دېی کلوز: چور ی چیشه [۱] نوعی ش.
 دېکلوک: چپچکه سلاو، بایسکیو [۱] گل مزه.
 دې گولان: شاروکه به که له لای سته [۱] قصبه ی در منطقه سندج.
 دېگه: (۱) شونی دې، نامه وری دې، جی گود: (۲) حالتیک، خوشکی
 دېک [۱] (۱) جای دهکده: (۲) خاله
 دېگه: دیره [۱] دېزی.
 دېل: تیسیر، به خسیر [۱] اسیر.
 دېل: میو پتهی چانه و دان، دېل [۱] دله.
 دېل (۱) میو پتهی زور له حاسه ورون وک که ره سگ، گورگ، زوی،
 سر ورج دېو هی بر س: (۲) به خسر، کس و له سه د [۱] (۱) دله.
 ماده بسیار از حاور: (۲) سر
 دېلاب: دولاپ، دولاپ [۱] دولاپ.
 دېلان: (۱) ده لان: (۲) هه لپه رکشی، داوت: (۳) گیزو ده بنگ، جه پل:
 (۴) حولا نه [۱] (۱) تراوش: (۲) رقص گروهی: (۳) گنج و خل: (۴) تاب
 طباب

دیلاندن، ده لاندن [۱] تر ویسن.
 دیلانته: هدلیرکنی، گویندن [۱] رمعس گورمی.
 دیلانی: (۱) دیلانسه ۲، نه گوریس نیشتی، جولانه کردن [۱] (۱) وقص گرومی. (۲) تاب یاری.
 دیلپاز: (۱) قهرن. ۲، زور بیزه چه موه [۱] (۱) سخن دین و زیورک (۲) زباید.
 دیلپلان: دیلپز [۱] نگا دیلپار.
 دیلپله: تهرچمن، پاحقه کار [۱] مترحم.
 دیلپلکه: گوندیکه [۱] روستایی سب.
 دیلیم: دس گود [۱] قاج.
 دیلیمار: خوری مرمیکه کی دیر [۱] نوعی مارمولک.
 دیلیمار: پاحقه کار، تهرچمن [۱] مترحم.
 دیلیمدر: دیر حیریکه له لانه زور ده که مود [۱] حله مسیح.
 دیلیمس: دیلوت سر بر دوهی [۱] یو نه هه زنی [۱] بر نه نص.
 دیلوکش: تو سی بر دوهی [۱] تهر حو [۱] رخص.
 دیله: دوه [۱] دوه.
 دینه: (۱) مساحتی می بهی له مس. دیو حله در نه وی آدینه مسک.
 دینه: (۲) مساحتی بهی بهی بهی [۱] مساحتی بهی بهی.
 دینه: (۳) مساحتی بهی بهی بهی [۱] مساحتی بهی بهی.
 دینه: (۴) مساحتی بهی بهی بهی [۱] مساحتی بهی بهی.
 دینه: (۵) مساحتی بهی بهی بهی [۱] مساحتی بهی بهی.
 دینه: (۶) مساحتی بهی بهی بهی [۱] مساحتی بهی بهی.
 دینه: (۷) مساحتی بهی بهی بهی [۱] مساحتی بهی بهی.
 دینه: (۸) مساحتی بهی بهی بهی [۱] مساحتی بهی بهی.
 دینه: (۹) مساحتی بهی بهی بهی [۱] مساحتی بهی بهی.
 دینه: (۱۰) مساحتی بهی بهی بهی [۱] مساحتی بهی بهی.
 دینه: (۱۱) مساحتی بهی بهی بهی [۱] مساحتی بهی بهی.
 دینه: (۱۲) مساحتی بهی بهی بهی [۱] مساحتی بهی بهی.
 دینه: (۱۳) مساحتی بهی بهی بهی [۱] مساحتی بهی بهی.
 دینه: (۱۴) مساحتی بهی بهی بهی [۱] مساحتی بهی بهی.
 دینه: (۱۵) مساحتی بهی بهی بهی [۱] مساحتی بهی بهی.
 دینه: (۱۶) مساحتی بهی بهی بهی [۱] مساحتی بهی بهی.
 دینه: (۱۷) مساحتی بهی بهی بهی [۱] مساحتی بهی بهی.
 دینه: (۱۸) مساحتی بهی بهی بهی [۱] مساحتی بهی بهی.
 دینه: (۱۹) مساحتی بهی بهی بهی [۱] مساحتی بهی بهی.
 دینه: (۲۰) مساحتی بهی بهی بهی [۱] مساحتی بهی بهی.
 دینه: (۲۱) مساحتی بهی بهی بهی [۱] مساحتی بهی بهی.
 دینه: (۲۲) مساحتی بهی بهی بهی [۱] مساحتی بهی بهی.
 دینه: (۲۳) مساحتی بهی بهی بهی [۱] مساحتی بهی بهی.
 دینه: (۲۴) مساحتی بهی بهی بهی [۱] مساحتی بهی بهی.
 دینه: (۲۵) مساحتی بهی بهی بهی [۱] مساحتی بهی بهی.
 دینه: (۲۶) مساحتی بهی بهی بهی [۱] مساحتی بهی بهی.
 دینه: (۲۷) مساحتی بهی بهی بهی [۱] مساحتی بهی بهی.
 دینه: (۲۸) مساحتی بهی بهی بهی [۱] مساحتی بهی بهی.
 دینه: (۲۹) مساحتی بهی بهی بهی [۱] مساحتی بهی بهی.
 دینه: (۳۰) مساحتی بهی بهی بهی [۱] مساحتی بهی بهی.
 دینه: (۳۱) مساحتی بهی بهی بهی [۱] مساحتی بهی بهی.
 دینه: (۳۲) مساحتی بهی بهی بهی [۱] مساحتی بهی بهی.
 دینه: (۳۳) مساحتی بهی بهی بهی [۱] مساحتی بهی بهی.
 دینه: (۳۴) مساحتی بهی بهی بهی [۱] مساحتی بهی بهی.
 دینه: (۳۵) مساحتی بهی بهی بهی [۱] مساحتی بهی بهی.
 دینه: (۳۶) مساحتی بهی بهی بهی [۱] مساحتی بهی بهی.
 دینه: (۳۷) مساحتی بهی بهی بهی [۱] مساحتی بهی بهی.
 دینه: (۳۸) مساحتی بهی بهی بهی [۱] مساحتی بهی بهی.
 دینه: (۳۹) مساحتی بهی بهی بهی [۱] مساحتی بهی بهی.
 دینه: (۴۰) مساحتی بهی بهی بهی [۱] مساحتی بهی بهی.
 دینه: (۴۱) مساحتی بهی بهی بهی [۱] مساحتی بهی بهی.
 دینه: (۴۲) مساحتی بهی بهی بهی [۱] مساحتی بهی بهی.
 دینه: (۴۳) مساحتی بهی بهی بهی [۱] مساحتی بهی بهی.
 دینه: (۴۴) مساحتی بهی بهی بهی [۱] مساحتی بهی بهی.
 دینه: (۴۵) مساحتی بهی بهی بهی [۱] مساحتی بهی بهی.
 دینه: (۴۶) مساحتی بهی بهی بهی [۱] مساحتی بهی بهی.
 دینه: (۴۷) مساحتی بهی بهی بهی [۱] مساحتی بهی بهی.
 دینه: (۴۸) مساحتی بهی بهی بهی [۱] مساحتی بهی بهی.
 دینه: (۴۹) مساحتی بهی بهی بهی [۱] مساحتی بهی بهی.
 دینه: (۵۰) مساحتی بهی بهی بهی [۱] مساحتی بهی بهی.
 دینه: (۵۱) مساحتی بهی بهی بهی [۱] مساحتی بهی بهی.
 دینه: (۵۲) مساحتی بهی بهی بهی [۱] مساحتی بهی بهی.
 دینه: (۵۳) مساحتی بهی بهی بهی [۱] مساحتی بهی بهی.
 دینه: (۵۴) مساحتی بهی بهی بهی [۱] مساحتی بهی بهی.
 دینه: (۵۵) مساحتی بهی بهی بهی [۱] مساحتی بهی بهی.
 دینه: (۵۶) مساحتی بهی بهی بهی [۱] مساحتی بهی بهی.
 دینه: (۵۷) مساحتی بهی بهی بهی [۱] مساحتی بهی بهی.
 دینه: (۵۸) مساحتی بهی بهی بهی [۱] مساحتی بهی بهی.
 دینه: (۵۹) مساحتی بهی بهی بهی [۱] مساحتی بهی بهی.
 دینه: (۶۰) مساحتی بهی بهی بهی [۱] مساحتی بهی بهی.
 دینه: (۶۱) مساحتی بهی بهی بهی [۱] مساحتی بهی بهی.
 دینه: (۶۲) مساحتی بهی بهی بهی [۱] مساحتی بهی بهی.
 دینه: (۶۳) مساحتی بهی بهی بهی [۱] مساحتی بهی بهی.
 دینه: (۶۴) مساحتی بهی بهی بهی [۱] مساحتی بهی بهی.
 دینه: (۶۵) مساحتی بهی بهی بهی [۱] مساحتی بهی بهی.
 دینه: (۶۶) مساحتی بهی بهی بهی [۱] مساحتی بهی بهی.
 دینه: (۶۷) مساحتی بهی بهی بهی [۱] مساحتی بهی بهی.
 دینه: (۶۸) مساحتی بهی بهی بهی [۱] مساحتی بهی بهی.
 دینه: (۶۹) مساحتی بهی بهی بهی [۱] مساحتی بهی بهی.
 دینه: (۷۰) مساحتی بهی بهی بهی [۱] مساحتی بهی بهی.
 دینه: (۷۱) مساحتی بهی بهی بهی [۱] مساحتی بهی بهی.
 دینه: (۷۲) مساحتی بهی بهی بهی [۱] مساحتی بهی بهی.
 دینه: (۷۳) مساحتی بهی بهی بهی [۱] مساحتی بهی بهی.
 دینه: (۷۴) مساحتی بهی بهی بهی [۱] مساحتی بهی بهی.
 دینه: (۷۵) مساحتی بهی بهی بهی [۱] مساحتی بهی بهی.
 دینه: (۷۶) مساحتی بهی بهی بهی [۱] مساحتی بهی بهی.
 دینه: (۷۷) مساحتی بهی بهی بهی [۱] مساحتی بهی بهی.
 دینه: (۷۸) مساحتی بهی بهی بهی [۱] مساحتی بهی بهی.
 دینه: (۷۹) مساحتی بهی بهی بهی [۱] مساحتی بهی بهی.
 دینه: (۸۰) مساحتی بهی بهی بهی [۱] مساحتی بهی بهی.
 دینه: (۸۱) مساحتی بهی بهی بهی [۱] مساحتی بهی بهی.
 دینه: (۸۲) مساحتی بهی بهی بهی [۱] مساحتی بهی بهی.
 دینه: (۸۳) مساحتی بهی بهی بهی [۱] مساحتی بهی بهی.
 دینه: (۸۴) مساحتی بهی بهی بهی [۱] مساحتی بهی بهی.
 دینه: (۸۵) مساحتی بهی بهی بهی [۱] مساحتی بهی بهی.
 دینه: (۸۶) مساحتی بهی بهی بهی [۱] مساحتی بهی بهی.
 دینه: (۸۷) مساحتی بهی بهی بهی [۱] مساحتی بهی بهی.
 دینه: (۸۸) مساحتی بهی بهی بهی [۱] مساحتی بهی بهی.
 دینه: (۸۹) مساحتی بهی بهی بهی [۱] مساحتی بهی بهی.
 دینه: (۹۰) مساحتی بهی بهی بهی [۱] مساحتی بهی بهی.
 دینه: (۹۱) مساحتی بهی بهی بهی [۱] مساحتی بهی بهی.
 دینه: (۹۲) مساحتی بهی بهی بهی [۱] مساحتی بهی بهی.
 دینه: (۹۳) مساحتی بهی بهی بهی [۱] مساحتی بهی بهی.
 دینه: (۹۴) مساحتی بهی بهی بهی [۱] مساحتی بهی بهی.
 دینه: (۹۵) مساحتی بهی بهی بهی [۱] مساحتی بهی بهی.
 دینه: (۹۶) مساحتی بهی بهی بهی [۱] مساحتی بهی بهی.
 دینه: (۹۷) مساحتی بهی بهی بهی [۱] مساحتی بهی بهی.
 دینه: (۹۸) مساحتی بهی بهی بهی [۱] مساحتی بهی بهی.
 دینه: (۹۹) مساحتی بهی بهی بهی [۱] مساحتی بهی بهی.
 دینه: (۱۰۰) مساحتی بهی بهی بهی [۱] مساحتی بهی بهی.

کردی (۱) یازدین دوست.
 دیم جامه: (۱) دیو جامه (۲) سی جالبی به سر حار. (۳) هاس [۱] (۱)
 دیو جامه: (۲) سبج
 دیم چش: دیم کر کت [۱] حار و دیم در
 دیمزار: دیمشی دیم [۱] زمین دیم.
 دیمکه: دیمکه [۱] نگا، ده مکه
 دیمه: (۱) دیم، رخصسار: (۲) سر کولمه: (۳) زوکیش [۱] (۱) وحسار:
 (۲) گونه ۱۳ روکش
 دیمه روک: دیمزار [۱] زمین دیمی
 دیمه شور: زیشولای حمام، شتی سیه زنان له حمام حوی می ده شون
 [۱] روشوره.
 دیمه شور: دیمه شور [۱] روشوره
 دیمه ک: (۱) داری دو دیوار بو فامی. (۲) ده نده، حنگه کی گاس له
 نامورد [۱] (۱) جوب لایه دیور: (۲) جای گواهی در خیش.
 دیمه کار: (۱) چاندروای دیم: (۲) دیمه رو [۱] (۱) کشت دیمی: (۲) زمین
 دیم.
 دیمه: چاوه داز، بهرچو [۱] مسطره.
 دیمی: چاندروای دیم [۱] کشت دیمی.
 دیمه: (۱) حله رنه گه: (۲) ورا: (۳) تروری دیمی [۱] (۱) وزن
 حوسه: (۲) حوسه، چهارچنبر دیمی
 دین: (۱) حوسه رستی: (۲) شیب، سوه: (۳) راس، مال بون: (۴) دیکوری به
 رنگ (دوه): (۴) چاو پی کوش، دیشن [۱] (۱) دین، آیس: (۲) دیوانه:
 (۳) رابین: (۴) دین
 دین: پی خامس [۱] بایر هه
 دینه: فتوا، بهرزه زاین [۱] فتوا، روادین.
 دینار: (۱) سده کی قرانکی تیران: (۲) بیست دوه می داری ولانی
 عاره: (۳) بهرزه همار که حالی حشنی چو رگوشه ی سوری تیدابه [۱]
 (۱) یک صدم رمال ایرانی: (۲) بیست درم یول کشورهای عربی:
 (۳) حالی دروری قمار، حشت
 دیار و نه: خورنکی کورده [۱] طبعه ی از کرد.
 دینار: به گیاه خود دیشن [۱] مکاسه
 دیناوه: فتوا دهر [۱] مفتی
 دین ته نک: کم باوه، کم بر و به دین [۱] کم باور در دینت.
 دینج: (۱) دسودو بی خم: (۲) جینگه ی ته یایی [۱] (۱) آسود: (۲) خلوت،
 دیندار: (۱) به دین، خوابه رستی راسن: (۲) داریکی لیر واره [۱]
 دیندار: (۲) دینج، حنگلی است
 دینداری: بهی هیایی کاره کای نایی به باشی [۱] عمل به احکام دین
 کردن.
 دیندر: بی پروا به حو، کافر [۱] کافر.
 دینسر: دیندر [۱] کافر.
 دینگ: (۱) دنگ، نامری چه لک پاک کردن: (۲) ده سکاوتگ [۱] (۱)

دینگ شالیکوبی ۲۰ دسغه هور

دینگه: ۱) دینگه، کونه‌کی له به‌روقر (۲) سب حاد (۱) گگ دینگه (۲) تیمارستان.

دینوک: ۱) که مېک، تورکالیک (۲) شېوکک (۱) ندکی (۲) ساده لوح، دینسره: ۱) وهدین دینسره‌ی گوم‌پوگ، (۲) دوباره دینتی کهسینگ (۱) یوریاقس گم شسه (۲) باردیدن

دینسره‌ور: ۱) دیساره: ۲) پردی سیرات: ۳) ناوی مه‌لیه‌ندیکه له کوردستان (۱) معنی (۲) پل صراط (۳) منطقه‌ی د کردستان دینسره‌وری: بازووی زنا‌به‌کی په‌ناو‌پانگی کورده (۱) لقب یکی ار دانشمندان مشهور کرد.

دسی: ۱) سر به ر س ۲۰ سینه‌نی (۱) پینی (۲) دیو‌نگی دینسی: ۱) ده‌ککه، ده‌سکه زوری پېش نه‌سرو: ۲) نه‌پینی: ۳) هیزایه (۱) دیروز: ۲) می ورد: ۳) می‌ارزد.

دینیا: دینکه (۱) دیروز

دیو: ۱) مه‌لسه‌ند: (دیوی بزده، دیوی گهورکان): ۲) چاوه‌خانو: (مانه‌کم سڼ دیوی هه‌یه): ۳) لا، نه‌تو ف، پېش یان پشتی هه‌رشته: (من لهو دیو بوم، لهو دیوی به‌رده‌ککه وه تیره دیار نه): ۴) دیسراو، بیسراو (۱) منطقه: ۲) بکباب زحانه، یک امان، ۳) طرف، جهه، پشه‌یاروی چیری (۴) دیمه شده.

دیو: ۱) شتیکه خه‌پانی و ترسیمه: ۲) گیشه‌گه‌و گها بو زستان: ۳) لا، نه‌ر، مران س (۱) دیو: ۲) توده‌غورده رساسی: ۳) طرف، جهه، پشت یا روی هر چیز

دیو، پارچه‌یه‌کی تاو‌رېشمه (۱) بیا

دیواچه: دیباحه (۱) دیباحه

دیواخ: بار، خپلی (۱) پارچه‌ی که با آن صورت عروس ر می‌پوشاند.

دیواخان: ۱) زوری، کومه‌ل‌نی داییشن: ۲) توده‌ی میوانی ناغاو خان (۱) مجلس عمرمی ده‌کده: ۲) نان مهمانی رباب

دیواخانه: دیواخان (۱) نگا، دیواخان،

دیوار: هه‌لچناوی بلسه له که‌رسنه‌ی مال‌دروست کردن (۱) دیو

دیو ریز: نام‌ازی دیوار کون کردن به‌دهست دهره‌وه (۱) برار سوراخ کردن دیوار برای دزدی

دیواره: لیو ری بلند کراوه‌ک دیوارو کورت‌تر (۱) کناره مرتفع.

دیوان: ۱) دیو حان: ۲) ده‌رگای میری: ۳) کتبی شیعری (۱) نگا: دیواخان: ۲) دستگاه دوشی: ۳) دیو ن شعر.

دیوان: ۱) دیواخان: ۲) کویتخا، گریه، نا‌کاداری گوندیا: ۱) نگا: دیواخان: ۲) کندها، مباشر ارباب

دیوان‌خانه: دیو حان (۱) نگا، دیواخان.

دیواندر: زور قه‌سزان زب سخور مجلس.

دیوانده: کون‌پوگ له هه‌ردو دیو (۱) سوراخ شده از دو طرف.

دیوانده‌ره: شاریکه له کوردستان (۱) نام شهری در کردستان.

دیواندیو به‌راوه‌زی (که‌وا‌ی دیوانیو ده‌به‌ر کرده) (۱) ورونه، زیر درو دیوانه: ۱) گیلر حوب و هه‌م: ۲) چوره‌ه‌رویشیکی شېخان: ۳) وه‌ک

دینو: ۲) نا‌ک‌نا‌ک‌ی ده‌غن که باره سهر وه‌ده‌ر ده‌نی (۱) گنج و هه‌م (۲) دروین مجدوب (۳) دیوسا: ۴) کشی که ناب و توت سیر سده باشد

دیوانی: ۱) سهر به ده‌وله‌ت: ۲) جورئ خه‌نی نویین (۱) هه‌نسب به دول: ۲) نوعی خط

دیواوده‌ره: دیو نه‌ر (۱) سوراخ از دو طرف.

دیواودسو: ۱) دیو نه‌ده‌ره: ۲) دیواودسیو (۱) سوراخ از دو طرف (۲) وارویه، زیر وری

دیو‌به‌ند: بوشته بو شیت چاک‌ر ده‌وه (۱) ده‌ک که بری دیوانه بو‌یستند، دیو‌خامه: دیباحه (۱) نگا، دیباحه.

دیو‌دلی: برینی له‌ناز نه‌توس (۱) کامیه از بولد، نترس.

دیور: زقر، گهر به‌ره (دیور بکه) (۱) برکستی.

دیو‌خان: دیو خان (۱) نگا، دیواخان

دیو‌ده‌ره: دیوانده‌ره (۱) دو طرف سوراخ شده

دیو‌ه‌ره‌ن: نو‌زو ده‌ک‌نی سیکه‌لاوی خه‌ست (۱) دود و عیار غلیظ.

دیو‌ه‌ره چهرجی (۱) به‌ه‌ره

دیو‌ه‌زه: چنوک‌یه‌که شه‌ونه ترسه‌بوک و نا‌را ده‌نه‌زموی (۱) غول بی‌پن، دیو‌ه‌سوک‌ه: حوک‌ه‌ن نو‌رت‌ه‌پالای هه‌موگیا نسیکی، وه‌ک ده‌ره‌لوک‌ه

به‌نی به‌ری سسر ده‌وه، «سبح ره‌ره» (۱) حن کونه‌ده سمدو

دیوی: کاری وه‌ک کاری دیو، دیو نه‌وه (۱) کاردیو، دیوسن

دیوه: چاه (۱) دسه، چشم

دیو: ۱) وشه‌ی ده‌دن، ده‌ی: ۲) دیو، گیشه‌گه‌لای سهر در (۱) هی،

کنمه تحریر: ۲) توده‌پرگ درخت برای عدونه

دیوهات: گوند‌گه‌ل، ناوایی گه‌ل (۱) ده‌ت.

دیوهانی: لا‌گه‌یی، حه‌ل‌گی دی، به‌دی نیشه‌چی (هه‌زاد‌غی فگول‌ی و شه‌حسی دیه‌لومه و سیاه‌ست‌زان / به‌فورپانی سمینی حمزه‌گروئ

یپاری دیهانی) «خانه‌میں» (۱) ده‌اسی

دیوه‌ی: دین، چاوپی که‌ونی (۱) دین، دیدر.

دینی مه‌لای: گوندیکه (۱) دوستایی اسب



رَا: (۱) ته گبیر (میر و را): (۲) شیان، (رأت ناکهوی: (۳) زنگه: (۴) بوجی: (ته را): (۵) جانی که هت، ده حقه: (تهم را): (۶) پی زاری بون، (زام لنی بیه: (۷) پیشگری که زاسته و زست به بهری و نه برمی نه گبه بی (زاده، زاده): (۸) بلند: (زابه): (۹) هه لائن، عاردان: (زاکه): (۱۰) ده گه لی: (یمن را): (۱۱) لایه: (له تو را بوم): (۱۲) چاویری: (لنی راکهونم بر سم چده کا): (۱۳) هیشمن، (لای حونی زاکره): (۱۴) چه فین: (درویکم ده پی زاجوه): (۱۵) ناوه و: (ده سشم ده و کوه زاکرد): (۱۶) فیر بون، (زاهات، (۱) رأی، فکر: (۲) لیاقت: (۳) ره: (۴) چرا: (۵) دفعه: (۶) رضایت: (۷) پیستندی اسب حالت افقی ر می رساند: (۸) بلند: (۹) دو، رهن با شتاب: (۱۰) همراهی با: (۱۱) طرف: (۱۲) مراقبت: (۱۳) هشت: (۱۴) حیدن: (۱۵) داخل: (۱۶) یادگیری، رئاسا: (۱) ناوه زو: (۲) زنگه ی سه قهر به ناو، ناوه زو: (۱) مجرای فاصلاب: (۲) آبر هه، زانه سپارده: که کسی که به و له می که و ه نادر و (۱) بهم بر، سهرش شده، زانه نگاوتن: زاسته و زاست در زکردنی شتی به سهر بوشایی دا: (ته ناف زانه نگیوه، دارمان به سهر حانو زانه نگاوت) (۱) افقی و بالا دواز کردن ز بارتن: به سهر بردن، گوهر دران کردن (۱) گذرانیدن ر پره زبگر، گورن، چمه (۱) واهرن ز برد: به سهر چو، بهورد، بوری (۱) گذشت ز سرتن: (۱) به سهر حون: (۲) هاس: (۳) سسین: (۱) گذشتن: (۲) گذر کردن ر بردو: رودی به سهر، گه ده و، بو رده و: (۱) گه سه ز برده: ز بردو (۱) گذشته زابگار، زبور، که سنی لیری ده زوا (۱) رونده، ره و، ره گذر زابگردن: ز بردن (۱) نگا: ز بردن ز بواردن: (۱) دبارتن: (۲) بریتی له زور خوش زیدن (۱) گذرانیدن: (۲) کایه ار حوسگردانی

ز ابوردو: ز بردو، ز برده (۱) گذشته، ز ابورده، ز ابوردو، ز ابورده (۱) گذشته ز ابوری: ز ابورده (۱) گذشته ز ابورین: ز ابارتن، ز ابوردن (۱) گذر شدن، ز ابون: هه ستان، بهرزه و بون (۱) برخاستن، ز ابهر: شاره رای پیشرو، ز بهر (۱) رهبر، ز ابهری: شاره زایی کردن، به لعدی کردن (۱) رهنمایی کردن، ز ابه زانلن: شوره جهه، شورو هه رای هه به دم (۱) حدال مطلق، ز ابه ستان به حووه قایم کردن (۱) فیشه کدانی ز ابه ست) (۱) جیری به خود سس ز ابیز: ته گبیر (۱) مشورت، ز ابیزگه: کوژی نه گبیر له کردی کردن (۱) مجلس استشاره ز ابیزو: ز بیز (۱) مشورت ز ابین، ز بون (۱) برخاستن ز ابینی: (۱) پروا پی کردن، باور پی هاتن: (۲) تی زادی: (۱) اعتماد: (۲) حساب کردن روی کسی ز ابینین: (۱) تی زادین: (۲) پروا پی (۱) حساب کردن روی کسی: (۲) اعتماد کردن، ز ابینسان: (۱) لیزر جیابونه و: (۲) زاسان (۱) ناگهان جدا شدن: (۲) رست حمله گرفتن، ز ابیسکان: به پرو به هیر جیابونه و (۱) نکهو جدا شدن ز ابیسکان: ره نبدنی له نه کاو (۱) رهود ناگهانی ز ابیو: (۱) ناخن، په ستوان، حستنه ناو به بهیم: (۲) خه بیری زوداو بو پیاوی له خو گه وده تر (۱) آگه با فشار، جهاندن: (۲) زاپرت، ز ابوراندن: په سوس، ناحیس، به زور ده باندن (۱) با فشار فرو کردن، جیابیدن ز ابووت: خه بیری زوداو ز ابووت (۱) زاپرت، ز ابووتچی: که سنی که خه بیری زوداو بو گه وده ده نوسنی (۱) گزارشگر،

زابهز: توندونوئی، گورچ و گولئی، چالاکی [۱] سباط و چالاکی.
 زابهزاندن: (۱) کار پیک میشتان به میزبونی، نه انجام دان تاراپته؛ (۲) له‌خه وه‌لستاندن، ره‌وژاکرن [۱] انجام دای چالاکانه؛ (۲) از خواب بیدار کردن، از خواب پراندن.
 زابهزگاندن: (۱) بی‌هلیچون به دارو جیا؛ (۲) چه موئه دادانی سه‌گ و... [۱] بالا رفتن از درخت و کوه؛ (۲) بر دو دست حوایین سنگ و...
 زابهز مهن: تی‌ز دیوی، تی‌ز دین، شایان زابین؛ (ده‌خوری زانه‌به‌زمو تەوکاره بکا) [۱] شایسته دانستن، سرخ داشتن لیاقت در کسی، روی کسی حساب کردن.
 زابهزین: (۱) له‌پز بلندبون، زوه‌ستان؛ (۲) گورچ دس به‌کاربون؛ (۳) به نه‌کاو له‌خه وه‌سسان ۴ داجله‌کان، هه‌ل‌ه‌زین؛ (۵) زاست بویه‌ی گه‌ل دزی حکومت، شورش [۱] ناگهان خیز برداشتن؛ (۲) نر ز دست به‌گزار شدن؛ (۳) یکهو از خواب پریدن؛ (۴) یکه خوردن، ور جهیس؛ (۵) پیام عمومی بر علیه حکومت، انقلاب.
 زابهزین: کسی که زاده‌یه‌زینی [۱] فاعل «زابهزاندن»
 زابه‌لکاندن: زابهزگاندن [۱] بگا: زابهزگاندن.
 زابیته: هاتجوی به‌په‌له‌پهل و ته‌وسهر نه‌سهر، زاون‌ه‌که [۱] آمد و رفت باشتاب در یکجا.
 زابچه‌جان: (۱) وه‌به‌خودان و به‌غار بردن؛ (۲) خو گورچ کردنه‌وه؛ (۳) راماستن، رامالین [۱] جلوسا داشتن و باشتاب بردن؛ (۲) لباس پوشیدن؛ (۳) نگه، رامال.
 زابچ کردن: زابچه‌جان [۱] بگا: زابچه‌جان.
 زاتپ: (۱) حیره، بزبوی که‌ده‌دوق به‌دس خونین و کارکری ده‌ولمت؛ (۲) نه‌و کهل و په‌له‌ی واو‌کهر له‌پشتی خو‌یانی ده‌به‌ستن [۱] حیره مواحب؛ (۲) وسبلی که‌صید به‌همراه خود حمل می‌کند
 زاتیه: رتود [۱] کمت هریه طبعه
 زاتله‌قان: هدراتی ده‌قری شتی تراو [۱] حبش طرف مایعات
 زاتله‌قاندن: هدر دذنی ده‌قری شتی تراو [۱] تکان دادن طرف مایعات.
 زاتله‌کان: زبیدن [۱] بگا: زبیدن
 زاتله‌کادن: زبیدن [۱] بگا: زبیدن
 زاتو: زابوه، زاسه، حیری سو و سپی بر که به‌ده‌ی ده‌دری [۱] بحس به طلبه علوم دینی
 زاتوه: زابو [۱] بگا: زابو
 زاته‌کان: جولایی به‌توبد [۱] تکان شدید.
 زاته‌کاندن: (۱) تەکان پیدایی توتد؛ (۲) تەکاندن زابخ به‌پنده‌وه [۱] (۱) تکی دادن شدید؛ (۲) تکانیدن پارچه و زهرانداز زبالا به‌پین.
 زاجلقین: زچه‌بین شله‌زان [۱] یک‌ه‌خوردن
 زاجه: به‌باخ، دارده‌ستی دوز [۱] چوبدستی بلند.
 زاج: نه‌زای چی، بوچی، به‌بهر چی [۱] چرا
 زاجاندن: زبیل کردن، زبرکردی داوی چین بو‌نهره‌دای یو، هاجاندن [۱] زده کردن تار باهتی.
 زاجاوکرن: هه‌ل‌زاردن و ده‌به‌رجاو گرتی که‌سی یی شتی بو کارنک [۱]

زخاب چیزی پاکسی برای حمام کاری
 زاجزاندن: ز سته‌ور ست دزاندن [۱] افعی مرید
 زاجله‌کاندن: داجله‌کاندن [۱] نگا: داجله‌کاندن.
 زاجله‌کین: د چله‌کین، ر حلقین [۱] بگا: داجله‌کین
 زاجون: قوبانی زه‌وی [۱] فرو رفتن زمین
 زاجه: (۱) داره‌زای خایو؛ (۲) بوچی له‌بهر چی؛ (۳) باسکینی نامور؛ (۴) به‌رحیع [۱] الور بر سقف؛ (۲) بری چه؛ (۳) مسح خیش؛ (۴) چوب مسح
 زاجه‌فت، برینی به‌کم قاره‌زو ته‌گبر نه‌زان [۱] کتابه ز احق
 زاجه‌ناندن: له‌پز ترساندن [۱] یکهو ترساندن
 زاجه‌نین: له‌زینی کم به شتیکی له‌پرو نه‌کاو [۱] بکه خوردن
 زاجیته: سیایی ده‌زمانی بزیشک، نوسخه‌ی حه‌کم [۱] نسخه‌دکتر.
 زاخ: (۱) گردو کیوی سه‌وز به‌گیا؛ (۲) حه‌م هه‌یه‌ب [۱] نه‌و کوه سرسبز؛ (۲) عم
 زاخران: داخرو، بان‌کر مده‌ی ز به‌خ له‌سهر زه‌وی [۱] گسترده شدن
 زاخزاندن: زاکیشان به‌ده‌مین د [۱] بر زمین کسیدن
 زاخراو: (۱) ز به‌خس به‌زه‌وی دا بان‌کراوه؛ (۲) به‌زنی کراوه وه‌سهر زیگه‌خراو [۱] گسترده؛ (۲) راهی شده.
 زاخستن: (۱) ز حران، پان‌کردنه‌وی ز به‌خ؛ (۲) بزنی کردن، به‌زیگه‌دا ناردن [۱] گسترده؛ (۲) راه‌اندازی؛ راهی کردن.
 زاخشین: (۱) خوشین، شینه‌ه‌دن، به‌حیرین زبشتی مارو خه‌روکی تر؛ (۲) زاکشانی نه‌ستیره له‌عاسمن [۱] خزیدن خرنده؛ (۲) تیر کشیدن ستاره
 زاخوین: (۱) هه‌زه‌شه‌کردن؛ (۲) هاه‌ده‌ی باره‌به‌بو خوش زوشتن [۱]
 ۱. ته‌دیده؛ (۲) هی کردن حیون.
 زاخوستن: به‌بایردن، چوته‌زیر د‌ل‌ده‌ی. [۱] لتجا کردن، به‌ه‌بردن
 زاخوشین: زاخشین [۱] بگا: زخشین
 زاخه: له‌زه‌وید پانی بکه‌ره [۱] بگستر، مر به‌گسترده.
 زاخفر: (۱) زابخ، به‌ره‌و حه‌سیر و هه‌وچی له‌سهر زه‌وی پان ده‌کرینه‌وه؛ (۲) که‌سی زبیر ته‌ند ز پان ده‌ک‌توه [۱] زیراند؛ (۲) گسترده.
 زاد: به‌ری تیری که‌وان، چو‌کله‌ی لای خواروی تیر [۱] پره‌تیر، سوفار.
 زادار: (۱) زبیر؛ (۲) زبوان، ناگاری زیگه؛ (۳) پیتاک وه‌رگر، به‌حگر [۱]
 ۱. ره‌زن؛ (۲) ره‌ره‌پاسیان راه؛ (۳) به‌جگیر.
 زاد رانه: پیتاکی سه‌ره‌زی، به‌جی که‌له‌زیگه‌ده‌دری [۱] باخ سر
 زادارخانه: جیگه‌ی باج‌سائس له‌سهر زیگه [۱] به‌جگاه
 زاد ری: به‌جگیری [۱] به‌جگیری.
 زاداشتن: زباندنی مدال له‌سهر ده‌ستان [۱] حه‌ر دسب گرس برای دفع اذراو و مدفوع
 زادان: (۱) نه‌سپاردن یو سازکردن (که‌ووم به‌زادان داوه)؛ (۲) وه‌به‌ر خو‌رو عاستن؛ (۳) زبده‌بوئی ناوی ده‌به‌له‌مانگه‌شمو؛ (۴) دارئی که به‌بایی گولنه به‌درگاه‌وه ده‌یی؛ (۵) داگیر سب‌بدنی سو‌به [۱]
 ۱. سفارش ساختن؛ (۲) حلر روبیدن؛ (۳) مد‌دریا؛ (۴) چوبی که به‌جای

نفل پشت در نهښه؛ ۵) افروختن بخاری.

ژاډانه. گوندیکه له لای نهغهده [روستا یې نږدیک نځه].

ژاډو: هه لانتی کچ ده گمل کور یې پرېسی دایکړ پات [هرو دختر یا پسر].

ژ دوکوتن کچ ده گمل کور هه لانت [فراو دختر یا پسر].

ژ دویښ: که وته شوین گیانداریک به عار [دېال کردن پاشتاپ].

ژاډوی نامر رنکه، ښکې همدو دښمنه گوی ده گنده ی، ژاډیو، ښکې [دښمن].

ژاډوین ردوی [ژاډیو].

ژاډه: ۱) نه سداوه؛ ۲) چلوښه تی؛ ۳) بارست؛ ۴) کلېلی دور یو قطنی دارین؛ ۵) پرېښا کردن، راهیشتن [۱) اندازه؛ ۲) کیفیت؛ ۳) حجم؛ ۴) کلید چوبی؛ ۵) اسلحه گرفتن برای جنگ].

ژاډه و ژاډه، باره دهانگ [تازه اسجد سده].

ژاډه ست: خوند به ده سوره [تسليم شدن].

ژاډه ست کرن: وه گیر هینان [گیر آوردن].

ژاډی: نوه یو پیدوان [نام مردانه].

ژاډیو: ژاډوی [ژاډیو].

ژاډیون: ژاډوی [ژاډیو].

ژاډ: ۱) له پسرېک پلاویوگ، هه لاهه لا (گوښه که هیند کولوه ژاډ یوگه)؛ ۲) سه گي در [۱) لېده او حرارت؛ ۲) سگ درنده].

ژاډا: ۱) وازواری، همدوم له سمر همدایک؛ ۲) خدمت خمت [۱) متدب، دملعی مزاج؛ ۲) راه راه].

ژاډان به جیره تان و غرانن [گیر آوردن و ربودن].

ژاډانښ: ژاډان، (که نه شیري که قهبي کرد له پښگونی که نه شیر / رای رفیقي به شفق میسلي کمری تالانی) «شیخ زهرا» [گیر آوردن و ربودن].

ژاډفین ژاډان [نگا ژاډان].

ژاډفین: کهسی که ست ده رفتن، نهوی شب ده رفتی [رباسده آبهای].

ژاډف رن جوړه رنجه ی هجوړی گسی [راهر و عمومی].

ژاډفین: رڼ [نگ ژاډف].

ژاډو، ژاډف [هرو عمومی].

ژاډ: ۱) شاخی پلند، تېشه بهرې سمر گنو؛ ۲) سوز، نهینی؛ ۳) چپروکی کروت، سمر گوره شته؛ ۴) قسمی دوستانه [۱) صخره بزرگ یکبارچه در بالای کوه؛ ۲) رازا؛ ۳) داستان کوتاه؛ ۴) گفتگوی دوستانه].

ژاډاډ: ژاډو، جوان کراو [آر سته شده].

ژاډان: ۱) خو دریز کردن، پل که منفی، ژاکشن؛ ۲) خهوتن، نفسستن؛ ۳) خوکار کردن، نهاده یون [۱) دراز کشیدن؛ ۲) خوابیدن؛ ۳) آمادگی].

ژاډانښ: ۱) خواسد، ده خموکرد، یوآندن؛ ۲) چوړ کردن [۱) به خوب وادار نمودن، خوابیدن؛ ۲) آراستن].

ژاډانښهوه: چوړ کردن، ژېک وېک تر نیشان دان له پېشو [زېنت دادن، راستن].

ژاډانښ: چوړ کردن [داس].

ژاډانښهوه: ژاډان [آراستن].

ژاډانښهوه: حوال وړیک و بیک یو [واسه سس].

ژاډاوه: جوان کر [آرسته].

ژاډایی، نوستو، خهوتو [خوابیده].

ژاډاوار: کهسی که نه نهینی ده رفتی وای در کینی، سوره بگر [ژاډاوار، میں سر].

ژاډقان: ژاډر [ژاډار].

ژاډقی: ۱) گوینکی سپی یوځ خوشه؛ ۲) جوړی تری [۱) گل رفی؛ ۲) نوعی انگور].

ژاډکرن: له خوا پارانهوه به سوته [مباحات زیرلی].

ژاډگر: کهسی که پروت همدیه نهینی یو ناشکار ښک [واودار].

ژاډنان: ژاډاوه [آراسته].

ژاډوڼه: سه کوی بهر ده رگ، خواحاسب [سکوی جلو در].

ژاډه: چپروکی خه یانی [الماسه].

ژاډن: رنجر، چته، گوړن، حریه کمر [دھزن].

ژاډهوان: کهسی له هه لچون به تمشه شاخ دا نورو به کاره [کوه پیمار، صخره پیمار].

ژاډی: قبل، قادی [رضی، خشنود].

ژاډی: چپروک [داستان].

ژاډیان: همدوم، همدای نریک، وژاډ [ژاډار].

ژاډیڼک: گرېره کیو له [گسر وحسی].

ژاډیانه: گیاهه که یو ده رمان ده شتی [گیاه رازینه].

ژاډیانهوه: ژاډانهوه [آراسته شدن].

ژاډین: ژاډ [نگ ژاډ].

ژاډشهر: چوړ کمر، وژاډ [ر سده].

ژاډسهرهوه: ر سهر [ربیده].

ژاډسهرهوه: ر سهر [آر سده].

ژاډ: کدرته، دبره ک [بالا بر برگ سفید].

ژاډا: ۱) حولا بهوه یو پېشه وهوه دواوه؛ ۲) خهوت؛ ۳) پال که هت [۱) به جلو و عقب تکان خورد؛ ۲) خوابید؛ ۳) در کشید].

ژاډان: ۱) ژاډان؛ ۲) همزمان، ههزان، جولاسهوه یو دواوه پېشه وهوه، لمر سهرهوه [۱) نگا، ژاډان؛ ۲) تکان خوردن گهواره مانند].

ژاډانښ: بهر و پېش و پاشهوه پروتن، یواندن [تکان دادن گهواره مثلاً. ژاډانښهوه: لمر نهوه بهر و دولا [حنییدن به دو طرف].

ژاډانښ: ژاډانښ [نگا: ژاډانښ].

ژاډانه: ۱) رازینه؛ ۲) باوی گوندیکه [۱) رازینه؛ ۲) نام دهی است].

ژاډ نهوه: [زبدنهوه] حسس و نوسان.

ژاډوړ: ۱) لای بهر له کوزده؛ ۲) ده سلا تدار [۱) حای بالا در مجلس؛ ۲) حاکم].

رازه: (۱) دیرهك، كاريته؛ (۲) نالوداري مېچ؛ (۳) رازه، مانا ليدانه وه،
وانه كړدن؛ (۴) كار پوكړدن، حزمهت (۱) بالاړا؛ (۲) الوړ سف؛
(۳) شرح و تفسير؛ (۴) خدمت.
رازه نډن: واژندن (۱) بگا- واژندن.
رازه نين: واژندن (۱) بگا- واژندن.
راژيو: (۱) زايهخ، نو شني له سهر زه وين پڼ نه كړي ته وه؛ (۲) بشوړ؛ (۳)
زيرده سب (۱) زير انداز؛ (۲) جنوب؛ (۳) مطيع
راژين: كه سي كه واژندن كاريه تي (۱) چنبا ننده، چنبا.
راس: (۱) دژي خوا؛ (۲) دژي درو؛ (۳) زهوا؛ (۴) ريگهي يې پيچ؛ (۵) زهوي
تحت؛ (۶) پهرابهرې چپ (۱) صد كچ؛ (۲) سخن صحيح؛
(۳) درست (۴) مستقيم؛ (۵) زمين هموار؛ (۶) مقابل چپ.
راسا: (۱) شوي ته ست؛ (۲) خهني (است) يې پيچ ولاړي؛ (۳) به ده ست
گهي كړد (۱) زمين هموار؛ (۲) خط مستقيم؛ (۳) به حالت تهديد
د سب بلند كړده ژسب رډن گرب.
راسان: دوست بهرر كړد نه وه يو هره شه (به مشت ليم راسا) (۱) دست
بلد كړدن به قصد تهديد ژسب رډن بهرر گرتن
راسايي: تمخايي زه مين (۱) همواري زمين.
راس پونه وه: (۱) هه لسانه وه، دواي كهوتن ژست پونه وه سهر پ؛ (۲) نه
به خوشي چايون؛ (۳) له خوازي زرگار پون (۱) برخاستن پس ز
افتادن؛ (۲) شف يافتن از بيماري؛ (۳) راست شدن كچ.
راسپاردن: قهويستي كړدن (۱) سفارش كړدن
ز سپاره ده: (۱) كه سي كه كاريكي يې سپېر دراوه (۲) دادر او يو كاريك (۱)
(۱) سفارش شده؛ (۲) مرستاده
راسپاره: راسپاره (۱) نگا راسپاره.
ز سپير: خاوه يي راسپاردن (۱) سفارش كنده؛ (۲) فرستنده.
ز سپيران: راسپاردن (۱) بگا؛ (۲) مېهرون.
راسپيران: راسپاره (۱) بگا؛ (۲) سپاره
ز سپيري: قهويستي، كاري كه تمدري به راسپاره (۱) سفارش، توصيه.
راست: (۱) ژس؛ (۲) خوړي هه لېموكي؛ (۳) هه وايه كي گوراني؛
(۴) دوه مرويي؛ (رامتي هاتم)؛ (۵) جيگه، ناچار، (له وراسته توشي
هاتم) (۱) ننگ، راس؛ (۲) نوعي رقص؛ (۳) انگلي است؛ (۴)
مقابله؛ (۵) جاي معين
راسما: راس (۱) ننگ راسا
راستال: مروي جيگه پړوا (۱) راستگوي مرود اعتماد
راستان: (۱) ته حنان، ز سايي؛ (۲) پياوړي كان (۱) همواري زمين؛
(۲) مردان خد
ز ستانډن: راست كړد نه وه ي هموار (۱) راست كړدن كچي.
راستانه: له راستي ده، له راسته قينه ده (۱) در حقيقت.
راستاهه: پهران به به كتر (۱) برابر
ز ستايي: (۱) ته حنابي، ده ست، زه ميني ريك (۲) پهران به؛ (له راستايي
چه به كه)؛ (۳) لاي راسته (۱) پهنه، زمين هموار؛ (۲) طرف
مقابل؛ (۳) طرف راست

راست پراست: راسته و راست (۱) يي رډد باسي، حريج
راست پونه وه: ژس پونه وه (۱) بگا- ژس پونه وه
راست پون: بهر سهرې دروړ (۱) رستگو
راست پين: دل باسي بير رست (۱) واقع بين
راست دور: (۱) راست بير؛ (۲) رست به بير (۱) راستگو؛ (۲) دروغگو
راست ده سي: نه كوڼ ريك و پيكي (۱) خط
راست رو: راست پون (۱) راستگو
راست زون: دان بهر ستي ده لسان (۱) اعتراف به حقيقت
راست زه وه: راست زون (۱) راستگو.
راستك: ته حني و راستايي (۱) صافي و همواري.
راست كار: مروي يي لاري و حوري، يي گزي و دري (۱) درستكار
راست كړدن: (۱) ناخافتي يي درو؛ (۲) له لاري زرگر كړدن
(۳) ساز كړدن رډل ساندني كچ، تاو كړدن؛ (به راست كړدني نه كيزه
زه حمله تم ژور ديت) (۱) راست گفتن؛ (۲) كچ راست كړدن؛
(۳) بدست آوردن دل دختر.
راست كړدنه وه: (۱) هه لساندن، ز كړن، پيښ كړدن؛ (۲) له خوازي
زرگار كړدن (۱) بلند كړدن؛ (۲) كچ را راست نمودن
راست كړن: راست كړدن (۱) بگا، ژست كړدن
راست كوتن: دروړه كړدن له قسه ده (۱) راست گفتن
راست كهر: ده لالي نيوان كچ و كور (۱) دلال محبت
راست كهر وه: (۱) كه سي كه خوار راست ده؛ (۲) هه لاي نوسراو لا بهر
(۱) راست كنده؛ (۲) غلط كير، تصحيح كنده غلط.
راست گو: دروړه كهر، رست بير (۱) رستگو
راست گوښ: رست كوس (۱) راست گفتن
راستگويي: بيهي راستگو (۱) خفگوي راستگويي
راستوان: راست كوس (۱) راست گفتن.
راست وښ: راست كوش (۱) راست گفتن.
راست وچه پ: (۱) عيه و فاج، تيل او تيل؛ (۲) ناهرايكي شيبه ي به ته به كا
گير سوي يي درده هينمه؛ (۳) تيك په زاندي نه لاي راسته و چوپه له
چاره كړدني پشت وهر كهرانده (۱) دو چيز را به حالت اړيبي درم
كشيډن؛ (۲) ابزار بيرون آوردن سين تفنگ گير كړد در لوله؛
(۳) دست راست و ياي چپ يا بالعكس كشيډن براي معالجه.
راست وړه وانه: قسه ي يي پرده و سينگ (۱) رك و حريج
راستوك: پياكي يي درو (۱) صادق و راستگو
راست ووه بون: ژس پونه وه (۱) بگا- ژس پونه وه
راست وښ: سب سب (۱) رستگو
راست وښي: راست گويي (۱) راستگويي
راسته: (۱) حهت كيش؛ (۲) داريكي دوك بو نه موني راستي و خوازي
بهرداش؛ (۳) قهيسه ري، باراري سهر د پړاوه؛ (۴) خوړي هه لېموكي،
راست؛ (۵) ريگهي يي پيچ. (له راسته ي خديان)؛ (۶) بهر نه موي
چه به: (ده سني رسته)؛ (۷) گوشي پشت ماره (۱) خط كشر؛
(۲) جويي دوشاخه براي اندازه گيري در اسيا؛ (۳) راسته پزار، پيمچه؛

۴) نوعی رقص: ۵) راه بی پیچ و خم: ۶) طرف راست: ۷) گوشت راسته

راسته باران: به سبزی [] راسته باران
راسته زنی: زبانی بی پیچ [] و راسته صراط مستقیم.

راسته قانی: راستی نهاده، بی لاری و خواری [] حقیقت، درست و صحیح.

راسته قینه: راسته قانی [] حقیقت،
راسته ک: راسته ی ناش [] وسیله آزمودن سنگ آسپ.

راسته کی: راسته قانی [] درست و صحیح
راسته کیسه: راسته قانی [] درست و صحیح.

راسته وانه: ۱) دروس ده کارهائیک: (گوربه که ت راسته وانه یان چه وانه له پا کرده؟) دژی پیچیده وانه: ۲) دژی چه وانه، که سی که به دهستی راست کار ده کانی [] مخالف و برونه: ۲) کسی که با دست راست کار می کند، راست دست.

راسته وچوبه: ۱) لای راس و لای چه پا: ۲) حوری گمادی هلوکین [] طرف راست و چپ: ۲) یکی از دریهای الدودیک.

راسته وحو: ۱) بی لادان و له زنی ده چون: (راسته وحو و ده که بی؟)
۲) قسه بی هیکه مینک: (راسته وحو نیم گوب) [] مستقیم:

۲) رک و سربیح

راسته وراست: راسته وحو [] نگا: رسته وحو

راسته وری: رسته وحو [] نگا: رسته وحو

راسته وپون: راس بونه و [] نگا: راس بونه و

راسته وکرین: راست کرده و [] نگا: راست کرده و.

راستی: دروستی [] درستی.

راس وون: راست وون [] عرف به حقیقت

راس ویز: راست ویز [] اسگو

راسته: راسته [] نگا: راسته.

راسته قبی: راسته بی [] حقیقت

راسته وپون: راس بونه و [] نگا: راس بونه و.

راسته وکرین: راست کرده و [] نگا: راست کرده و.

راسی: رسی [] درسی

راشیکوی: به نیک و بی پیچ و نه [] صراحت صریح

راشیکن: به سهله سهله و سست [] نگا: راه رفتن

راشله قان: بر روی بر او له ده فرا [] به هم خوردن مایع در ظرف.

راشله قانین: بز و نین ورتله کاندی ترا و نه ده فرا [] به هم زدن مایع در ظرف

راش وروت: ۱) زور بهد رو هه ز: ۲) چه و چه و، بز و بیگ و نه ناس

[] ۱) نداد و بیچاره: ۲) رجاله

راشه کان: زانه کان، زانه کان [] نگا: زانه کان.

راشه کاندن: زانه کاندن [] نگا: زانه کاندن

راشه کاوه: زانه کاوه [] نگا: زانه کاوه

راشه ن: تیشوی رنگه، تیشو [] ز دوا، توشه.

راشعی: زوی کونجی [] ووغن کنج.

راقران: زارقان [] نگا: زارقان

راقراندن: زارقادن، زارقان [] نگا: زارقان

راقرس: زرقس، زرقدن [] نگا: زارقان

واقزین: زرقین [] نگا: زارقان.

رافسک: ره فیسکه، ره گی نه سوری زور رانی [] رگ سیر بر رانو

رافیس: گوبیکی کوردستانه به عسی و تراسی کرد [] نام روستایی در

کردستان که به شیها ویران کردند.

رافه: ۱) پشه ی نجیر گرتن، نجیر: ۲) به لای زدن به پیست: ۳) به لای

دهم و جوی زنی و گهر: ۴) زیزه سف: ۵) شمر و شوره یی: ۶) به لای

نه ستور و بی زنی و گهر [] شکار: ۲) لکهای سیه بر پوست: ۳)

لکهای صورت زن حمامه: ۴) صف: ۵) حیا: ۶) ورس پای زن

حمامه.

راف زو: کسی که همیشه ده چینه و او [] شکارچی حرفه ای.

رافکار: نجیروان [] صیاد

رافگه: حی راو [] جای شکار، شکارگاه.

رافه: وانا شی کردنه و، زره [] شرح و تفسیر

رافقان: نجیر کار، مروی نجیروان [] شکارچی.

رافهر: بازانه و، لالانه و [] التماس عاجزانه، لایه.

رافه واندن: کاری لالانه و [] لایه کردن

رافه ک: شیر پالتو، پالتو [] شیر پالا، پالتو شیر

رافه کار: کسی و تاشی ده کانه و [] شارح، معنی.

رافه کرن: شی کرده و ی و تاشی [] شرح کردن.

رافه کری: و تاشی شی کراو، مایا به دویزی تیره در و [] مشروح

رافه کهر: رفه کار [] شارح.

رافپو: نجیرقاب، واو کبر [] صیاد

رافرتن: ۱) به لاهار: ۲) چونه تان: ۳) زانه کان [] یورش: ۲) وارد

شدن: ۳) تکان دادن.

رافولتندن: دافلیشانن [] نگا: دافلیشانن

رافه تاسن: له کار لادن، له سحر کار لاددن [] عرب.

رافه تاندی: له کار لاددن، له سحر کار لاددن [] معرول.

زالک: که فری مهری بن و آلا، گاشده و دی زری به تال، نه شکوت ناسیی

[] صحره ویر حالی غار مانند.

زاکردن: ۱) غاردان، به لای چون: ۲) به زری دا زویشتن: ۳) هلاتن له

برسن [] دوس: ۲، راه رفتن: ۳) هر

زاکرن: ۱) به زره و کردن: ۲) هلاتن له ترسان: ۳) به عدروستن [] ۱)

بلند کردن: ۲) هر و: ۳) دیدن.

زاکشان: ۱) پال که رفتن: ۲) به سهر زوی دا حزین: ۳) ده رکشان []

۱) دوز کشیدن: ۲) هر زمین خردن: ۳) بر کشیده شدن

زاکشانندن: له سهر زوی دوز کردن [] هر زمین کشیدن.

زاکشاور: ۱) پال که رفتن: ۲) کیشراو به زوی دا: ۳) بریتی له پال بلند []

۱) دراز کشیده: ۲) کشیده شده: ۳) کنایه ز بلندقد.

راکولین: زاسن، یوچون به توره یی [۱] نگ: زاسان.

راکه، (۱) غاده؛ (۲) بهر زکته [۱] بدو؛ (۳) بلند کن.

راکهن: (۱) پال کهن، وازان؛ (۲) چاوه سوزبونی دهرهت [۱] نگ: وازان؛ (۳) منتظر هر صب سدن.

راکهن: راست کهن، ده لالی نیون کچ و کوز [۱] دلال محب.

راکهنش: کیشمر، دل راکیش: (۱) راکهنش و ته شقه له کهن [۱] حدابه، حدابیت.

راکهنوتن: راکهن [۱] نگا: راکهن.

راکیش: (۱) کشان به سهر زوی دا؛ (۲) راکیش کهن، هوی راکیشن [۱] (۱) کشش (۲) کشده.

راکشسان: (۱) به سهر زوی دا خراسدن و بودن؛ (۲) بهر و خوش هیدن؛ (۳) لعدود و دیز کردن؛ (۴) گورسه که راکیشه، لافت ر کیشه؛ (۴) فراسدن کج به زوری [۱] بر زمین کشاندن؛ (۲) بسوی خود کشیدن؛ جذب؛ (۳) داز کردن؛ (۴) بودن دختر مردم به زور.

راگر: (۱) بهر یگر، پیش گر: (گاهه کم راگرت نم هیشک بکری)؛ (۲) ناگادری کهن: (۱) مانی مال راگره؛ (۳) چته، پیاوخرام [۱] مانم؛ (۲) نگاه دارنده؛ (۳) راهزن.

راگرتن: (۱) ناگادری لی کردن؛ (۲) بهر بهت کردن [۱] مگه داری کردن؛ (۲) متوقف کردن.

راگشتن: گوشین بهر بهت [۱] فشردن یا دست.

راگواستن: (۱) گوزانهوه، شنی له جی به کوه بوچی به کی تر بردن؛ (۲) گوزنهوه به بهی [۱] منتقل کردن؛ (۲) معویه انتقال دادن.

راگورار: (۱) زبار زنگه ی هانوجو؛ (۲) زبوار، کهنی به زنگه دا ده زوا [۱] راه آمد و رفت، ممر؛ (۲) روند، رهگن، راهی.

راگوزهر: راگورار [۱] مگا: راگورار.

راگوشین: راگفاشتن [۱] فشردن یا دست.

راگوین: جی گورکی [۱] انتقال.

راگوینان: راگواستن [۱] نگا: راگواستن.

راگوینتن: راگواستن [۱] نگا: راگواستن.

راگه: شونی هاتوچوی خه لک [۱] راه.

راگهش: (۱) حدبه کچی، قسه خوش؛ (۲) نازک [۱] - - - (۲) بازکده.

راگه هاندن: راگه باندن [۱] ابلاغ کردن.

راگه باندن: (۱) به گوی دادانی قسه ی مه بهت؛ (۲) راسپاردن [۱] (۱) تبلیغ، ابلاغ، علام؛ (۲) سوارش.

راگه یشتن: (۱) کورنی نه هیشان، تیراکردن: (ده ستم پی راگه یشتن، داره که به خامو زانگ، بانه که به هه یوان راگه یشتن)؛ (۲) سهریرشتی کردن [۱] کوتاه نیووری، رسیدن؛ (۲) سهریرشتی کردن.

راگه سن: گه یشتنی راسپاردن [۱] رسیدن پیام و تبلیغ.

راگه بین: کهنی که سهارده ی قسه ده گه یشتی [۱] پیام رسان.

راگیر: زنگر [۱] دهن.

راگیران: (۱) وهستان، پیش گیران؛ (۲) ناوه دزکردنی برین: (ده ستم

راگیراوه [۱] (۱) ایستادن، متوقف شدن؛ (۲) عفونت و خیم و دمل.

راگیربون: وهستان [۱] بهر آمدگی.

راگیر کردن: وهستان [۱] بند کردن، متوقف کردن.

راگیرنامه: بسوله ی برده زبندان [۱] سند دستگیر ی.

رام: (۱) بر وی من؛ (۲) کهنی فیتره خوگرنو [۱] رأی من (۲) خوگرفته، رام.

رامالی: راسته و راست بهر خودن و ماستن؛ (جیشته کهنی رامالی هموی خوار، نم زبل و زاله راماله) [۱] جلو دادن و بادست و د کردن، جلو انداختن و روپیدن.

رامالان: رامال [۱] نگا: رامال.

رامالان: را دس به هری ده سب [۱] ره و روب کردن.

رامالین: رامال [۱] نگا: رامال.

رامسان: (۱) ده بیرده چو، هات بو و بیر گردنه وه؛ (۲) سهر سورمان [۱] (۱) در هکر فرورفتن؛ (۲) متحیر ماندن.

راماوا: (۱) ده بیرده وه چوگ؛ (۲) سهرگردن [۱] در هکر هرو و فنه؛ (۲) سرگردان.

رامای: راماو [۱] نگا: راماو.

رامبو: کهنی کرد له سلی داته کار [۱] رام شده.

رام بوگ: رام بو [۱] رام شده.

رام بوون: کهنی بو، له سلی ده سب هه لگرن [۱] رام سدن.

رامکه: (۱) نهو هیلکه ی دهین مریشکی هیلکه کهنی ده نیسن، زاوکه؛ (۲) رامی بکه [۱] تحمی که زیر مرغ گذارند تا تخم بگذارد؛ (۲) رامش کن.

رامل: به ک کهنن له وه رام دانه وه، دامان له جواب [۱] درمادنن از جواب.

رامل خستن: قسه پی نه هیشان، به ک خستنی هاروین له ورام [۱] اتمام حجت، اتمام دین، محکوم کردن در بهت.

راموز: ماج، پاچ [۱] بوسه.

راموس: راموز [۱] بوسه.

راموسیان: (۱) راموز؛ (۲) ماج کردن [۱] (۱) بوسه؛ (۲) بوسیدن.

راموسین: ماج کردن، پاچ کردن [۱] بوسیدن.

رامه: رامکه، زاوکه ی مریشک [۱] تخمی که زیر مرغ تخمگذار می نه.

رامسپار: (۱) شوانی په؛ (۲) ره و کوهان، ناگاداری زهوی ته سب؛ (۳) سیاست زان [۱] (۱) جویان گله؛ (۲) نگه یان رمه اسپ؛ (۳) سیاستدار.

رامسپاری: (۱) شو لی؛ (۲) ره و کوهانی؛ (۳) سب ستم [۱] (۱) چوپانی؛ (۲) نگه یانی رمه سب؛ (۳) سیاست.

رامسین: ماج، راموز، راموسان [۱] بوسه.

ران: (۱) له نه زو بهر زو و تا ستم؛ (۲) میکه له ممر؛ (۳) گاهه ل [۱] (۱) ران؛ (۲) گله گوسفند؛ (۳) رنه گو.

زانان: (۱) بهر چو ی حه شحات دن؛ (۲) له سهر سینگ تاو خوارده وه، دم ده کانی ده تن؛ (۳) سوتن کهنی بو گرتن [۱] (۱) بهر لعیش گذاشتن؛ (۲) دهر آب از چشمه خورن؛ (۳) دیاب کردن، تعقیب.

زاناو: ۱) سیمسی خەستە درو: ۲) پیتی که هیمایه بو تاونک []

۱) بهیمایس گد سته سده: ۲) ضمیر دستوری.

زانیار: ناز، شحور که سێ که پاره پەر نه رانی [] رابده

زاندن: ۱) نازوتن، سێ خورتن: ۲) هاویشتن [] راندن راده انداحس.

۲) سنگ پری

زانک: شەرواتی له بوژو، شایک، پاتوئی بوژو [] شلوار از شمال، شلوار

شیمی محلی.

زانکه: تیسکی دەوری گوانی نازەل که برینگی ناکەن له ترسی دژکتی

چەهین [] پشم اطراف پستان پروگوسفند که برای محفوظ ماندن

پستان از خار چیده می شود.

زانجا: شاره، پهلەد [] رهسما.

زانموئی: شاره رایی کردن [] رهمنوی

زاون. ان [] بهیماس گد ستن

زاوندن. ان [] بهیماس گداسن

زانە. نە [] سوار سائ

زانەرە. خوس حیزه وهرم و س [] خوس مره برم

زانێ. ۱) زله: ۲. لیبی حوزی، نازوتی [] سلو ۱۱ سال: ۲) ره

بد حب

زانس. شەس سێ شوزین [] رانی

زانسە. ساریکه به کو دسسان [] نام سهری در کردستن

زاون. ۱) راب ۲. گری و خیل [] سکار ۲. سار، کت

زاونار: نه کسمی حوسرو [] رهوار

زاون وره. ههمن به حوسس سێ هوس [] هندان

زاوندن. ورتنه کردن [] هدیار گهن.

زاونان. زیگهی هاتوچوی ههمن [] راهها، شارع عم.

زاونچی. راهه [] سکارچی

زاور. جاده وری گیری، درنه [] حاور و حسی

زواندن: درماز بو، زنگار بو [] رستگار شدن.

زاورتن. لیک بلاو بو، هه ربه که به لایه کا چو [] پراکنده شدن.

زاوشکار: زاو به دهستی جهم [] شکار گروهی

زاوک: زهه که، یاونهمی شیر و شتی تر و [] پالونه

زاوکه: زمکه [] نگا، زمکه.

زاوگەر. زافه فان [] شکارچی

زاوگه: جی و [] شکارگاه

زاونان: شوین کهوتن بو گرتن، دهمو، دامه پهی [] دیال کردن، تعقیب

به قصد گرفتن.

زاونین: زاونان [] نگا، زومان.

زاووزو. زمان لوسی، کیکه سونه، مهاری [] تملق و چاب لوسی.

زاووزوت. زنگری و دری [] رهوی و مردم محب کردن.

زاووزیس. بهی نهون [] ریس بعدگی

زاووزیو: قیل و غهرو، ج. دری و غزی [] درزوکلاک

زاووشکار، زاوشکار [] شکار گروهی.

زاوه: ۱) شی کردتهوی و تا: ۲) بوئسه، قهرمانه به ونستان [] شرح و تفسیر ۲) امر به ایستادن.

زاوه دوان: دامه پهی، زوان [] دیال کردن.

زاوه دیوی: ۱) گزن بو زوی گرتن: ۲) بریتی له قیل و گزی

ده کارهینان [] شکار روباه: ۲) کنایه از کنگردن

زاوه ستان: ۱) به پاره ونستان: ۲) نه جولان. بهزوتن: ۳) بریتی له

بی کاربون [] سریا پستان: ۲) حرکت نکردن: ۳) کنایه از بیکار

سند

زاوه ستانن: ۱) له برتن گیر نهوه: ۲) به قیتهوه بند کردن [] از

حرکت بازداشتن: ۲) بلند نگه داشتن

زاوه ستاو: ۱) چەق، بی بزوتن: ۲) به پستی ره: ۳) بریتی له

دهسه لات دوی و ههرمان، (خو زاوه ستاو ک، ههر زاوه ستاو بی)

[] تبت، رکدا: ۲. بریا ایستاده: ۳) پایدار.

زوه ستوح: ههیمشه تیشتهجی، که سێ که له شوتیک لا ناکهوی []

ثابت، مقیم ههیمشگی.

زاوه ش: پروته و دی توند، ته کان [] تکان شدید.

زاوه شن. رهش [] تکان شدید.

زاوه شانن. رانه کدن [] تکان شدید ددن.

زاوه شو: نه کاوان [] تکان دده.

زاوه شین. نه کینه [] تکان شده.

زاوه شین. دهسا [] تکان سمد.

زاوهک. زره [] مانوه

زاوه کانی: زاوی کمو به توژ [] شکار کیک به تو

زاوی: ۱) تزی یان مهلی فیره و ۲) وتار گیرهوه [] سگ با پرده

شکاری: ۲. زاوی

زاویان: ۱) زبوان، که سێ به رنگه دا بو سه فهده زوا: ۲) زوکه ر []

۱) رهگذر، مسافر: ۲) شکارچی.

زاوینچه: ۱) بیر کردنهوه له شتی، زامان ۲. هات و چو کردن له پهک

شوتن به بهی بی کاری: (نارینه که زاوینچه دهک) [] تفکر در چیزی

کردن: ۲) آمورفت دو یکجا از بیکاری.

زاویژ: ۱) بهسه یال بوچون. (به زاویژ دهی که ویشک لهم ناغازاته بی):

۲) نه گیر و را: ۳) دهراوی هم: (زاویژ حوشه که قسه دهک) []

۱. حنس: ۲) تدبیر، مشورت: ۳) طرز ادای کلمات

زاویژ کردن: نه گیر کردن، لی کولیموه، لی دوان [] مشورت کردن.

زاویژکه: زاوینچه [] نگا زاوینچه.

زاویژ کهو: به ته گیر، ته گیر که [] ریز، مستشار

زویژگا: جیگهی ته گیر لی کردتهوه [] دار لشورا.

زویژگه: زویژگ [] دار لشور.

زاویژده: زویژ کهو [] ویر

زاویژمار: زویژ کهو [] وایزن.

زاوینستان: زاوه ستان [] نگا زوه

زاوینستانن: راهه سمانن [] نگا، دهسه

رَویستاو: رَوَسْتاو [۱] بگ: رَوَسْتاو
رَویسکَه: اَوَسکَه [۱] بگ: رَویسکَه
رَاه: رَاکَه [۱] رَاه.

رَاهاتَن: فیر یو به پاشی، هه فوئن (مقالای حاشه‌ی رولفت له سهر
سه‌محه‌ی زوخت سه‌عید / بهوم چا بو به‌مندی به‌دورسی عیش
رَاهاتَم) «همریق» [۱] تعلیم دیدن، مشق کردن، تمرین کردن،
یاد گرفتن، عادت کردن

رَاهاتو: فیر کراو هیره‌کارگر [۱] تعلیم دیده.

رَاهَتی: رَاهاو [۱] تعیم دیده

رَاهشَن: به‌لام، بربری (راهشته سیم بر دی) [۱] حمله کرد.

رَاهَن: ۱. واب، نه‌روی به‌روور به‌رگه [۲] گوسد یکی کودستانه
به‌عس ویرانی کرد [۱] ارد [۲] نام روسایی در کردستان که به‌تپها
ویران کردند.

رَاهوئند: بنکی ریواس، ره‌گی کلّوین [۱] ریوند.

رَاهی: ۱. رُزگار: ۲. هه‌له‌هاتنی شمی دژوارو چمبون [۱] بهات: ۲
حل مشکل

رَاهیزانَن: له‌پو ته‌کاو به‌سهردا دان [۱] ناگهانی حمله بردی

رَاهیشَن: ۱. رَاداسس: ۲. رَته‌گاو: ۳. برنی له‌با به‌رگ ده‌کردن:
۴. به‌لاماردان، شالاوردن: ۵. دوی به‌هولاپه‌فری دانندو ناو بو
مسی گرتن [۱] نگا: رَاداشتن: ۳. نگا: رَانه‌نگاوئن: ۴. کنایه از باد
شکم خالی کردن: ۴. حمله کردن: ۵. پرتاب قلاب به‌داخل آب
برای ماهیگیری.

رَاهیل: نه‌والاندی له‌تورید بو سون تیره‌ده‌دری [۱] بار به‌فدگی

رَاهیلان: ۱. رَاهیشَن: ۲. رَانه‌نگاوئن [۱] بگا: رَاهیسس: ۲. بگا
رَانه‌نگاوئن.

رَاهیل‌بون: ۱. ریزبونی داوی تمون یان بوربو ناماده‌بونی پو تیوه‌دان:
۲. برنی له‌هه‌له‌نگوتن وره‌ت‌بردن و گوتن [۱] ردیف شدن تارها در
باغندگی: ۲. کنایه از سکنودی خوردن و بر سر افتادن.

رَاهیل کردن: ریزکردنی داوی تمون یان یوزو [۱] ردیف کردن تارهای
بافتنی.

رَاهین: که‌سی که مروان گسنادوی: ۱. رَاهین

مرتی، معلّم

رَاهینان: ۱. فیر کردن له‌کادد: ۲. کهوی کردن، حمایت کردن [۱]
۱. تعیم دادن: ۲. رام کردن

رَای: ۱. تدرای، بوجه، له‌پرسی: ۲. له‌پرس [۱] چرا: ۲. برای.

رَایاخ: رَاخو [۱] زیرانداز

رَایج: ۱. له‌پاره‌ی که ووده‌گیری: ۲. مائی که گریاری زوره [۱] یون
ریج مملکت: ۲. کالای پرووق.

رَایخ: رَیخ، رَخو [۱] زیرانداز

رَایدان: شان‌دان، نیشاندن [۱] شان دادن.

رَایش: له‌پهر بو‌پسرو [۱] سعه برداشته، روتوش

رَایشَن: له‌پهر نویسته‌و [۱] نسخه‌برد ری.

رَای‌مه‌زن: ۱. له‌خوبایی: ۲. جز له‌خه‌ک به‌زیار زان [۱] متکبر:
۲. خود را برتر از دیگران دانستن

رَایه: شیاوی، حمده: (رَایهم ناگهوی باسه‌به‌کم) [۱] شایستگی

رَایت: مسکین، ره‌عیت، کاسبکاری به‌ده‌ستی ناغا [۱] رعیت

رَایه‌که‌وتن: ساری نه‌با [۱] ساییگی، لذت داس

رَایهل: راحیل هه‌واسی پو [۱] نارهای سفت، معطل بود.

رَایه‌لکه: راونچکه، هاتوچو، له‌به‌تیا شونیکدا هاتوچو کردن [۱] قدم ردن
در یکجای معین

رَاسدله: ۱. رَاهیل: ۲. راونچکه به‌همو مانده [۱] بگا: رَاهیل:
۲. بگا: راونچکه

رَایی: رَاهی [۱] نگا: رَاهی.

رَاسیل: رَاهیل [۱] تر بافتنی.

رَپ: ۱. چاره‌گ پازئی له‌چواربا: ۲. میوه‌ی کولیندوار، مره‌با: (زیبی
ته‌ماته، رَپه‌بار) [۱] یک‌چهارم، چارک: ۲. رب چاشنی.

رَپات: به‌سترای دژی نامزد [۱] بسته شده، مقابل آزاد

رَپازه: ۱. رَپشته: ۲. ناماده کردنی زهوی به‌ناودان بو‌کیلان [۱] بگا
رَپشته: ۲. آبیاری زمین برای کاشتن

رَپاس: دیرانی زهوی به‌له‌چاندن، ناوداشتن بو‌رَپشته، ناویاری بو
ناویه‌با، که‌تساو [۱] آبیاری زمین قبل از شخم زدن و کاشتن.

رَپاسه: ۱. رَپاس: ۲. که‌شاو [۱] نگا: رَپاس: ۲. نیم خشک شدن
زمین به‌طوری که قابل کشت باشد

رَپس: ره‌ویی ناویاری گریا و به‌له‌کیلان و چاندن [۱] آبیاری شده قبل
از شخم.

رَپسان: ناوداشته‌ی ناماده بو‌کیلان، که‌ش اتنه‌وه [۱] آبیاری شده ماده
شخم.

رَپه: چوئی پیوانیه بو‌ده‌خل تمنداره‌ی نزیک دوکیلو به [۱] نوعی پیمانه
عده.

رَپیر ریواس [۱] ریواس.

رَپس: رَپیر [۱] ریواس

رَپان: روان، سموزبونی گها [۱] دوییدن، دستن.

رَپاندن: رواندن، شین کردن [۱] رویانیدن.

رَپنوک: دوسای به‌کحار کولیندوار [۱] شیره‌یکبار حوسده

رَپلاند: دوه‌وی د و هه‌ل پورتاوتی بو‌پسرو نه‌وی تاقه داریک [۱] قطع
شاخه‌های اضافی درخت برای رشد شاخه اصلی، هرس.

رَپن: پسج پمچی گها [۱] ریخته، پُن

رَپن‌داقوبان: پسج به‌زه‌ویاکوتان [۱] یشه‌دوان

رَپن‌داکوتو: سح‌داکوتان [۱] ریشه‌دوانیدن.

رَپن‌دان: زین‌داکوتان [۱] یشه‌دوانیدن.

رَپتی: یار ندی به‌له‌با [۱] مارا کافی برای مزروعات.

رَپشن: په‌له‌دان [۱] مدی پری کنی

رَپه: ده‌یکی ته‌بی پان به‌داکوتان [۱] صدای یا پاک‌کن کاری

رَپ: ۱. قسه‌ی ییزاری، نره: ۲. ده‌کردنی ناخوشه‌ویس: ۳. پرواب

زتاخ: (۱) مهر س (۲) دك: (۳) برود.

زتاخ: سبف زهمنه، ياره لئاسي [] سبب زميني.

زتاخ: ره ملى ورد، قوم [] رنگ

زتان: (۱) نفره گوتن: (۲) وهدهرسا [] (۱) نفرين گعتن: (۲) دك شدن

زتاندين: (۱) جوين پي دان: (۲) وهدهرناي ناخوشهويست [] (۱) نفرين كرين: (۲) هك كردن.

زتل: كون، گوتنه، بانو [] حابه.

زتلو: گون هه لئاساو، يانو باگردو [] خايه آماسيده.

زتم: بهرگر، لهمهري [] س، پشاور.

زتمى: بهرگير [] مسوده.

زتو: رويسى، رهوب [] رقتار

زئوبى: روى روس حمر [] راه.

زحج: پهله، شس به پيست به كهوتن و ليدانهوه [] نكه كيود بر پوست در نر سرب ديدگي

زحرجان: سين بويه پيست له ويكهوتهوه [] كيود شدن پوست از صر پسته.

زحرجيان: زحرجان [] نكا زحرجان

زحرجين: زحرجان [] نكا زحرجان

زجوا: زه، دل بهراي دان [] روا، رواده، نشتن.

زجواديتن: زه واديتن، دل پي زازي يون [] روديدن.

زجوادين: زجواديتن [] ورواديتن

زجه: (۱) تهنافي حيكان: (۲) بهي شاقولتي بهتنا [] (۱) طناب لباس خيس: (۲) نخ راسته بنايي.

زج: (۱) بهسه لهك، زه ويني وشك هه لاتو له سه زمان: (۲) مهين، توندوبوي شير و همر نسي شس و تراو: (۳) دداني ليو له سه ره لئال وراو [] (۱) يچيندان: (۲) اعتقاد ماعت: (۲) دندابها به حالت قروجه.

زچان: (۱) بهستني سه هوئل: (۲) مهين [] (۱) يچ بستن: (۲) معتقد شدن. زچاندين: (۱) مه ياندين: (۲) كودته سه هوئل [] (۱) معتقد كردن: (۲) يچ رده كردن، يچ بستن.

زچاو: (۱) بهسو: (۲) مهيو [] (۱) يچ بسته: (۲) معتقد شده.

زچه: كويره زئي، زيگهي زور باريك بزيمري [] كوره زاه، مالرو زچه شكاندين: بهر به با كوتان بو زيگه كودتهوه [] راه در يرف كوشتن ب

بي

زچه قوبن: زچه سكين و سكين زچه سكين

زچه كودتهوه: زچه سكين [] نكا زچه سكين

زچه كوتان: زچه شكاندين [] نكا زچه شكاندين.

زچه كوتانين: زچه شكاندين [] نكا زچه شكاندين.

زچيان: زحان [] نكا زحان

زچيو: زچاو [] نكا زچاو.

زج: گياني جانوهه، روح [] جان.

زحان: (۱) گيانات: (۲) زحان [] (۱) جانها: (۲) گياه زحان.

ززال: نر بير، پيري چاوحيژ [] بير هوسبار.

زدهمايت: گوسينيكي كوردسانه به عسي ويراي كرد [] نام روستايي در كردستان كه بعثيا ويران كردند.

زدهوز: نامانه ني به سهريه كدا درواي حلك كه چلرو ده بكم [] پرو حياطي

زدين: نردين، موي سه چهن، زيش [] موي زنج، ريش.

زدين: زمين [] نكا زدين

زري: (۱) زنجيري باريك: (۲) له بهريه ك چوبي له زورمانه ودها [] (۱) زنجير نازك: (۲) بوسيدگي

زرن: له بهريه ك چوون و خر بوون له زورمانه وه يي له ته زايي، به زئين [] بوسيدن

ززاندين: بهر تدين [] بوسايدن

ززانين: زرين [] بوسايدن

زراو: دار زاو، به كازنه مو له بهر زرس [] حوسده، نهيهه

ززد: زنجيره كيوي، چهنه چيايه ك به بال يه كهوه [] سلسله چيال.

زرده: (۱) نالاف مريزي درگا: (۲) زنجيره كيوي [] (۱) حلقه و زنجير در: (۲) سلسله چيال.

زردي: زنجيره كيوي [] سلسله چيال

زرقي: حاسه وه ريكه له بهيي سموره و مشكاه، نالانك [] حيووري ار سمور كم حكمر

زرك: پزان، تابه مي پزي حويي [] حو پزي

زرگيان: لو، پزون [] حو دماح

زرگ: (۱) زير، سفق، چهنه شس به بال يه كهوه: (۲) هه راش، زل تر له هه زابان [] (۱) رهيب: (۲) بالنده تر ار هه زابان

زرگار: نراده، نراده رستگار، آزاد و رها

زرگاري: نازادي [] رستگاري.

زرگه دويني: گونسه يكي كوردستانه به عسي ويراي كرد [] نام روستايي در كردستان كه بعثيا ويران كردند.

زرم: قوماني له يكاو [] پيشاهد ناستظه.

زرزن: زوزه، چيه [] رده، چين ديوار مثلاً.

زروني: لوله [] لوله.

زروك: (۱) ميروي گرمولي زرو: (۲) شياوي زرين [] (۱) ميوه گرم رده لهيهه: (۲) ماده بوسيدن.

زروه: زروك [] نكا، زروك.

زروه: زريوي به رنه هاو [] لهيهه و كار افتاده

زروه بوك: زروه [] لهيهه و كار افتاده

زروي: دارد و [] به سيدة، لهيهه

زرياگ: روي [] بوسيده، لهيهه

زرين: زرين [] بوسيده

زرينك: دارسانه [] راريانه

زريله: نه خوشي پي هيزي يه ك كهوته [] بيمار لاغر از كار افتاده.

زرين: ززال [] بوسيدن.

زريو: زراو [] بوسيده

زم: (۱) نيزه‌ی درخت، زمب: (۲) وشه‌ی به‌چينه پُر (زمان، روخان [۱] ۱) نيزه بلند (۲) ريشه کلمه «زمان» به‌معنی هر روزی.
 زما: نيك به‌می، زواج: (دیواره که زما، فرو ریختن دیوار یا کوه.
 زمال: ریل و رال [۱] ت و آعمال
 زمان: (۱) تیک تهبان، زوخت: (۲) هه‌لیمه‌تدیکه له کوردستان [۱]
 (۱) فرو ریختن دیوار و... (۲) منطقه‌ی در کربستان.
 زماندن: سگ به‌دس روح‌دندی [۱] ویران کردن، فروزیر نیدن
 زمین: زم، دس [۱] بگ زماندن
 زمخانه: جور داسی درونیه [۱] نوعی داس دوو.
 زماو: زوخت، تیک ته‌پو [۱] فرو ریخته، ویران شده.
 زمب: (۱) زم، نيزه‌ی درخت: (۲) ده‌گی به‌زمین د که‌وسی شنی به‌وسی رل [۱] (۱) نيزه بلند: (۲) صدای افتادن چیزهای سنگین و نرم
 زمباز: که‌سی به‌زم به‌کار هیدن، چینه [۱] نيزه‌باز ماهر.
 زمبازی: (۱) شه‌بزم کردن: (۲) به‌سواری له مه‌ید دده هاتوچون [۱]
 (۱) خنگ یا نيزه: (۲) سواره در میدان جولان دادن.
 زمبه: ده‌گی که‌وتی فورس به‌سفر زمین دا: (۲) ده‌گی کوتانی ده‌هول: (۳) برنی له سازی و به‌که‌یسی: (هیند سازم هر زمبه‌م دیت) [۱]
 (۱) صدای افتادن چیز سنگین، (۲) صدای دهل اردو: (۳) کنایه از خوشحالی زیاد.
 زمبین: نیرتکه گیاه‌کی قرش و خوشی که‌متهمانه ده‌گه‌ل به‌فر چونه‌وه
 ده‌ده‌کمی، نیرکی پسکلاو زبوس [۱] ریواس
 زم پیشک: تاوه‌ی به‌جی که‌به‌سک له چه‌ندلاوه [۱] تابه کوچک دسته‌دار.
 زم‌زوه، زوت، آ قوه، زبوس [۱] سدا، سح مره
 زهل: تم له سفر چهم، زه‌سکه و سکه [۱] بزرگی جسم
 زمو: سو که‌له‌تاوی زه‌مزان که‌تاوی پیاو بی [۱] سحف نام رمضان که‌نم
 مردن باشد
 زموده: نالوده، خوین گرتو، هوتوگر توگر [۱] خو گرفته لوف شده.
 زموژن: میرده‌زمه، دیوه‌زمه، جوکه‌ی بیاتوسین [۱] عو بیابان، دیو.
 زمه: زمه، ده‌گی که‌وتی سی قورس [۱] صدای افتادن جسم سنگین،
 زعی: (۱) گزی ناگر، پیت (۲) زوخت [۱] (۱) زبانه آتش: (۲) ویران شد.
 زه‌پگ: زبوس [۱] فرو ریخته، ویران.
 زهان، زمان: [۱] نگا، زمان.
 زمیر، زمیر، زبوس [۱] ریواس
 زمین: نیک به‌بین، زوخت، هه‌زس [۱] فرو ریختن، درون سس
 زمین: (۱) زوختن، ویران کهر: (۲) بروه زواج، (زتر زور به‌زمیشه، [۱]
 (۱) ویری کننده: (۲) دواج.
 زن: (۱) که‌رسته‌ی به‌سه‌مای وشه‌ی زمین که‌به‌دسب هه‌لقه‌بده: (۲) باشکریکه به‌واتنا: به‌دست هه‌لکمن، (موژن بیستان زن: (۳) زوشن، کرن [۱] (۱) ماده مصدر «زنی» که‌به‌معنی دسب کسب
 ست: (۲) پسوید به‌معنی برچیدن یا دست: (۳) خراشیده، حک گنده
 زنا: (۱) به‌دست هه‌لکندرا، به‌دسب بی کرایه‌وه: (۲) به‌سیوک بریدار
 کر: (۳) کرا [۱] (۱) بادست چیده شد: (۲) با لخن خراشیده شد: (۳)

حک سده
 زناو: (۱) به‌دست هه‌لکندراو: (۲) به‌سیوک رامارکراو، زناو: (۳) کر و [۱]
 (۱) چیده یا دست: (۲) خراشیده یا لخن: (۳) حک سده
 زناو: دواندن [۱] باره کردن
 زنده: (۱) پش، به‌سند: (۲) جو، حوسیک حوسکود [۱] (۱) خوب و سده (۲) زبده.
 زنده: زنو، که‌ویه‌به‌فر [۱] بهمن.
 زندی: (۱) پیاوچاکی، چاکه‌کاری پی‌وه‌می، (۲) خوان چاکی [۱] (۱) نکوکاری، مردمی: (۲) خوش فیاه‌دی.
 زندی: ناوی کچابه، جو بی [۱] نام زبده.
 زندین: نه‌زدین، زیش، زدین [۱] هوی زبخ، زیش
 زنت لاسکه که‌نگری ساسک که‌ده‌جوری [۱] سافه کنگر سبر و نازک.
 زنگه: نامرازی دواتاش که‌داری پی لوس ده‌ک، زنده [۱] رنده بجاری.
 زنگ: (۱) هه‌نگوین و دوشاوی پانوروا: (۲) زه‌واقی هه‌نگوین: (۳) ده‌نگی که‌وتی شنی قورسی زه‌ف [۱] (۱) شیر و عسل صاف شده: (۲) شه‌د
 عسل: (۳) صدای افتادن جسم سنگین و سبخ.
 زنگال: (۱) هه‌نگوین و دوشاوی پلاوته، زنگ: (۲) زه‌واقی هه‌نگوین [۱]
 (۱) شیر و عسل صاف شده: (۲) شه‌د
 زنگان: (۱) پالاوتی دوشاویان هه‌نگوین: (۲) مسه‌ی بی‌نام کردن [۱]
 (۱) پالاش شیر یا عسل: (۲) باوه‌گوی.
 زنگانه‌وه: چه‌نه‌بازی زورو دوباته‌کردنه‌وی قسه‌ی بی‌نام [۱] ژ زخایی،
 ناره‌سرای،
 زنگاو: سرکه که‌هشوه‌ترس تیر ده‌خه [۱] سرکه که‌خوشه، نگور در ن
 نگه‌دارند.
 زنگه: (۱) زنگه، زنده‌ی نه‌چار: (۲) ده‌نگی که‌رشی قورسی زه‌ف [۱]
 (۱) رنده بجاری: (۲) صدای افتادن جسم سخت سنگین
 زنگین: زنگه‌بی‌هاتن له که‌وتن دا [۱] صدا دادن جسم سنگین سخت در
 اثر افتادن.
 زنو، که‌ویه‌به‌فر، کلینه، به‌قری زور که‌بازیویدو له‌سهریه‌کی کو‌کردنه‌وه
 [۱] بهمن.
 زنه: (۱) چینی میوه: (۲) وده‌جی چینی میوه: (۳) ورده‌بارایی که‌زه‌سمان
 دی نه‌ده: (۲) دروغ، خه‌به: (۳) درونی گولی به‌ره‌زه [۱] (۱) چیدن میوه:
 (۲) موسسه حید میوه: (۳) تم‌نم باران که‌از سباه چادر می‌تراود:
 (۴) شن کشت: (۵) خوشه بریدن شابی
 زنه: (۱) بزیه‌ده: (۲) هه‌شه‌تاسینگی به‌ده‌ستی ده‌داوه ولاغی پی
 ده‌خورین [۱] (۱) سوهان: (۲) قشو.
 زنی: (۱) به‌سیوک راماری کرد: (۲) کر ندی: (۳) زو: (۴) به‌دست هه‌لی
 که‌نه [۱] (۱) با لخن خراشیده: (۲) حک کرد: (۳) بهمن: (۴) با دست
 حید
 زنگ و زناو: نگا: زناو
 زنی: (۱) چینه‌وه به‌ده‌سب: (۲) چرنوک لیدن: (۳) کر ندی [۱] (۱) چیدن:
 (۲) خراشیدن یا لخن: (۳) حک کردن.

زئینهوه: (۱) بدهست هه لکهنن: (۲) روشاندن: (زوی حوی زئینهوه) []

(۱) برکتس یا دسته چیدن: (۲) خرفیندن یا ناخن
زۆ: (۱) چروچاو دیم: (۲) لای بهرجاو: (زوی ره مین، زۆکهوا): (۳) چهپا،
شهرم: (پهاریکی بن زۆ): (۴) دهخوژادین: (زۆم بایه به سم)،
(۵) حورمه و بایه (پهاریکی زۆر بهزوه به دیواندا): (۶) چم، چۆم!
(۷) رومی ساحت: (۸) بههری سههۆل بهستوی زۆی [] (۱)
چهره: (۲) رویه: (۳) شرم: (۴) حسارت: (۵) فدر و سۆلت: (۶) رود: (۷)
رمین سخته: (۸) برف یخ بسته.

زۆ: (۱) زۆزی بهر نههری شوا: (۲) داخت و ههل: (ئههه زۆزی مه
(۳) دوح و حهیف یۆ مردو: (ههه زۆ ئههه زۆزی شین و زۆ زۆمه)
(پههه مێردا): (۴) چۆکه: (۵) لوتکه تار که سۆ لای به زۆی [] (۱) روز
(۲) موسم، هرجب: (۳) کلمه سیو: (۴) جوی آب: (۵) خلیج

زوتاو: خورشین، رهده به [] معرب
زوا: چیر زوی ۲ سهویر (تۆکهی حاسم زوا، ۳، دزویی []
(۱) زویه: (۲) رویه: (۳) ریا.

زوباز: دهر زوبین، زبانی که [] ریاکار.
زوار: چۆم، زوبار [] رویدا، رود.
زواس: زو، چیر زوی [] زویه
زواسه: زواس [] زویه

زوال: (۱) گهنجی مۆلی نههاتو، مازه جوان: (۲) لای بهرجاو: (۳) نهشت،
نرک به [] (۱) نوحون سادرو: (۲) رویه: (۳) جنب و نژد.

زوالا: حو، روبست، زبرد [] ریب گدست
زوالته: (۱) دیمه، تمهوی له بهرجاو: (۲) دیم، دهه و جا: (۳) زوا، زبانی
[] (۱) ظاهر، ظهیری: (۲) جهره: (۳) ریا.

زۆ له تپاز: زیاکار [] ریاکار

زوان: (۱) چهند چۆم: (۲) شین بوسی چیترو: (۳) ماکی وشهیی بهواتا،
تماشا: (چاو زوان به، بۆاته) [] (۱) زوها: (۲) سیز شدن، رویدین،
(۳) ریشه زو بین به معنی نگاه کردن.

زوانیدن: (۱) چه قانیدن، ریشه و شتیل: (۲) جی به جی کردنی کار
(۳) وهه زان [] (۱) رویانیدن: (۲) انجام دادن: (۳) راندن

زوانگه، چینگه که له ئههه ده زوس [] مرصد، مهل دیدن سۆی
زوانه: بهزی کراو، بار دراو [] روانه

زوانهوه: (۱) تۆنبدونهوهی دوشاو به هرجی له زۆر مانهوه: (۲) دویاره
سهویر بهوه: (میرگه که زواوه تهوه) [] (۱) غلیظ شدن مایع از ماندن
زیاد: (۲) بار رویدین.

زوانی: (۱) تماشای کرد: (۲) بیری ئی کردهوه، به بیری دهات []
(۱) نگاه کرد: (۲) به فکرش رمهید.

زوانین: تواشا کردن [] نگاه کردن.

زوتاو: (۱) خورشین، لای زوتاو: (۲) دهی زهده بهر، مزک به سهو []
(۱) باختر: (۲) هنگام غروب.

زواو: سهویر به شین بوگ [] رویده
زواوه: دوشاوی خسته و بهوگ له بهر مانهوهی زور [] سیرد غلیظ سده از

زیاد ماندن.

زوب: زب، خسته و کروی ناوی میوه [] زب، چستی

زوب: سهرجی بیجامه بۆش [] بالا بۆشی است.

زوبات: (۱) بۆسهی زاکرا: (۲) هه شهه گهی که [] (۱) کمس شکار:
(۲) کمبگاه کبک شکاری.

زوبدان: زۆلی وهه گریان، خرتی به گه یاندن [] دحالت نکردن

زوباز: (۱) چۆمی گهروه، چیم، چم، شمت: (۲) زوبزو [] (۱) رودبار:
(۲) رودروری

زوبار بۆن: زوبهرو بۆن، توشی به گهاتن [] رویر و شدن.

زوباری: حچی نهحمهه گۆنیکه له کوردستان به عسی و تری کرد []
نام روستایی در کردستان که بهنیا ویران کردند.

زوباز، زوبار، زسی که [] ریاکار

زوبازاری: بهرمین، بهرود [] مرعوب، رایج.

زوبازی: زوبازی، ریاکاری [] ریاکاری

زوبال: (۱) زوبار: (۲) سۆنگه، سهمه: (روبالی وی نهه به لاهاته سههه
من) [] (۱) نگا: زوبار: (۲) به سبب.

زوبو: زوبزو [] زوبو

زوبه: (۱) بهوانه: (۲) پشته لیکه [] (۱) بر بر: (۲) پشت لحاف.

زوبه زو: زوب، زوبال [] زوبو

زوبهه: پهچه، پیچه، پۆشی [] روبهه.

زوبهه: زوبهه [] روبهه.

زوبینی: (۱) بهرایی ماستا و ساود کردتهوه: (۲) تار له سهویر یۆ هه لدا بهوه
[] (۱) ریا: (۲) روبند بود شتن از سر عریس.

زوباک: به ئا بر [] آبرومند.

زوبه: کلکه سوه که مری که [] مسمی

زوبهایی: کلکه سوه، مری [] تملی.

زوبل: بهروان، بهری لی [] هرس

زوبلاندن: بهر بۆش، بهههروس، بهر سسی لی، بۆنی در [] هرس
کرد درج

زوبلیای: بهری له مرفقی داوین و قول کورت [] کتایه از دهن و آستین
کوتاه.

زوبه: بهک لای بهرجاو له دهه، لانه، لانه [] صفحه کاب و نوسه
روبهه: حو، چا، زور حوسیک [] ریا

زوبیل: زوبه [] نگا: زوبه.

زوبیدان، قههه گرتن [] با روی خوش پذیرفتن شخص

زوبیو: کهستی که زوی له گه دهه [] مساح.

زوت: د دهه سنی دیز، چه لاکی دهه سنی [] چوبه سنی یلته

زوت: (۱) بی بۆسات، بی بهرگ: (۲) بهری له بهه وهه زو: (۳) زوی تۆ []

(۱) لحت، بههه: (۲) کتایه از نادار و فقیر (۳) صورت.

زوتال: (۱) روی گبالی له زواو، زوتنه، قاتر: (۲) دهه و چاوگر [] (۱)
رمین لحت زگه: (۲) خم.

زوتان: بهههههه له بهر دازان [] بههههه، پرکنههه.

زوتاندن: پوشاك له بهر داکه بدن [۱] برهنه کردن، پرکندن.
زوتاندنه وه: [۱] زوساندن: [۲] برتنی له شمی زور لی سندن: (کاپرا
زوتاندنیمه وه) [۱] برگ و پرکندن: [۲] کبابه از سوه ستفاده مالی،
دار و ندار کسی را گرفتن.

زوتائن: زوتائن [۱] سی پوشاك و برگ کردن.
زوتاندنه وه: بئ پهره و مانه وه، له بهر و پوکه و تن [۱] بی برگ و پوشاك شدن.
زوتنه وه: به پهره و پوکه و تن [۱] پرکنده، برگ ریخته، ز لباس لخت شده
زوت بون: [۱] بی حلق بون: [۲] بی مزونوی مهل: [۳] بی مزونوی شمس
[۴] برتنی نه بهر بون [۱]، برهنگی: [۲] پرکندگی: [۳] موربهنگی

[۴] کبابه ارمداری
زوت بونه وه: زوت بون قندنگا زوت بون
زوت ترش: زوت [۱] ترسیدی
زوتیشنگ: زوت [۱] ترسیده:

زوتك: [۱] چه لایک دیز بوز ماژو جتن: [۲] نازه ل یان مریشکی روتنه وه
بوك [۱] چوبی بلند بری چیدن ثمر ماژوج: [۲] پاك شدن دام و
طیور از مویا پیر

زوتك: [۱] حورق برنج: [۲] حورق پارچه ی کم نرح که ده کینه چاروکه
[۱] نوعی برنج: [۲] نوعی قماش ارزان.

زوت کردن: [۱] چلك بئ د زین: [۲] مالایی چه: [۳] بئ گه ل کردن [۱]
[۱] برهنه کردن: [۲] لخت کردن از دارایی: [۳] برگ کندن.

زوت کردنه وه: چلك و بهرگ بئ کردنه وه [۱] برهنه کردن.

زوت کرن: زوت کردن [۱] نگا: زوت کردن

زوت وره حال: [۱] هه ژاره به دار: [۲] هه شامانی بی نووی که س نه ناس [۱]

[۱] قمبر: [۲] رجاله و هرچایی

زوت وقوت: [۱] هیچ ده بهر ده: [۲] بئ هیچ دارایی: (له زوت وقوتی وهك
من رو مه پوشه / که قوتی زوت قوتی عاشقی زوت) «نالی» [۱]

[۱] لخت مادر را: [۲] مدار

زوتنه: [۱] که سئ که هیچ شلك ناب: [۲] بئ نسودی پوته که [۱] لات

آسمان جل: [۲] حقیر بی نمود

زوتنه حل: زوتال، زوتگرز [۱] اخمو

زوتنه خت: برتنی له بئ شرم و روه له لای [۱] پروی بی حیا،

زوتنه ل: زوتنه [۱] نگا: زوتنه.

زوتنه له: [۱] پوته که بی نمود: [۲] نازه لی توک لی و دیو [۱] بی نمود
حقیر: [۲] حیوان مو ریخته.

زوتنه: زهوی که گیای لی مرقاوه، زوتال [۱] زمین بی گه ده

زوتنه ك: [۱] به شرم، خه حالته: [۲] هه رشتی وهك سوسه بهر دیوی بی
بدر بئ [۱] حد سئ: [۲] سعاف.

زوتنه نی: زوتنه [۱] زمین بی گاه

زوتنه و بون: زوت بونه وه، زوت بون [۱] نگا: زوت بون.

زوتنه و کړدن: زوت کردنه وه، زوت کردن [۱] نگا: زوت کردن.

زوتنه وه بون: زوت بون، زوت بونه وه [۱] نگا: زوت بون

زوتنه وه کړدن: زوت کردن، زوت کردنه وه [۱] نگا: زوت کردن

زوتنی: [۱] بئ بهرگی: [۲] هه قیری وه ژاری [۱] لختی: [۲] ناداری.
زوتنیه وه: زوتنه وه، زوتنه [۱] نگا: زوتنه وه

زوتنی کردن: [۱] به زوی که سئ قسه کړدن: (زوت تی کردن گوتم):

[۲] بهر وه حتی یان که سئ زوتنسن: [۳] نوش هاتمی خوشی یان

ماخوشی: (به خت زوی تی کرد، نه گه تی زوی تی کردوه) [۱]

مخاطب قرار دادن: [۲] روتمود به حایی: [۳] روتمودن شمس به
بک

زوج: [۱] حور: [۲] زوتنه وه [۱] اهد: [۲] زور

زوجیار: [۱] حور: [۲] زوتنه وه [۱] اهد: [۲] زوتنه وه [۲] ورگر

زوجیار بهرست گوله به زوره [۱] گل ماس گردن

زوج: زوج [۱] نگا زوج

زوجك: چره حاق، زوت [۱] چهره.

زوجكان: زوتنه وه، بهر له بهر به [۱] پرکندگی بریده

زوجن: [۱] کوبی دیوار یان سمریان که بیشکه ی زوتی پیدا دینه رو.

[۲] بهرانه بری تاريك، زوتك، زوتن [۱] روزنه: [۲] روشن.

زوجایی: بهرانه بری تاريك، زوتك [۱] روسایی

زوجنه: کوبی مال یو زوجایی، زوتن [۱] روره.

زوجون: [۱] قوپان، دچون (سمرانه که زوجوه): [۲] تيك زوخان [۱]

[۱] فرو رفتگی: [۲] فرو ریختگی دیوار یا خانه.

زوجه: بهرزه هیچ نه خواردن، زوتن [۱] زوتن [۱] روره.

زوجه وان: بهرزه [۱] روره

زوجی: زوج [۱] روره

زوجیار: زوجیار [۱] نگا: زوجیار.

زوجیار بهرست: زوجیار بهرست [۱] گل آفتا بهرگردان.

زوجيك: زوج [۱] روره

زوج: زوج، گیانی گیاه [۱] روح.

زوج: زوج [۱] روح.

زوج توتی: کاتزیه که نمر [۱] هلی معنی ست

زوج چون: برتنی له ترسی زور، زاله ترهك بون [۱] زهره ترك شدن.

زوج ده بهر: زینده وه، خوهی زی [۱] جانور، جاندار

زوج زل: خوبین بهر، بهر عیه [۱] کتایه از متکبر

زوج له بهر: زوج ده بهر [۱] جاندار

زوج: قمرغ، لیواره، دم چه [۱] کر به، کدره

زوجار: [۱] برتنی به شرمه واره: [۲] حل کج [۱] کتایه از شومسار: [۲]

گردن کج

زوجان: زمان [۱] فرو ریختن دیوار یا حایه.

زوجاندن: زهان [۱] فرو ریختن، خراب کردن.

زوجانن: زوجاندن [۱] فرو ریختن، خراب کردن

زوجانسه: [۱] جوم، جیم، زوت [۱] بهرست، بهرستین [۱] رودخانه:

[۲] زمینهای کنار رودخانه.

زوجاو: زیمان [۱] خراب شده، منهدم

زوجس: بهرستی شکر له زوتشتی شیر بی دا وهك مره بار [۱] ته شین

زۆگیری: مریعی. حەجالتی [خەجەلت].

زۆل: ۱. حۆل، گۆژو پەتیار! ۲. جۆزی گىيا که بەد رەهەلە گەمى [خەجەلت].

۱. گىچ و دىنگ: ۲. بوغى بىچک.

زۆل: ژانە، لۆز، لۆزک، گىياە که گۆلى پەمەبى دەکاو بەتال بەتاوبانگە [خەجەلت].

گىاه خەزەرە.

زۆلک: ۱. زۆس، ۲. سېسەرى که شەرانە ھەرا دەکا [خەجەلت] ۱. خەزەرە؛ ۲.

خەجەرک.

زۆلکەن: دەم بەبیکەن، زۆخوش، زۆگەش [خەجەلت] گشادە روى، خەندان.

زۆلکە: گۆسبیکى گۆرەستانە بەعسى وێرانی کرد [خەجەلت] نام رۆستایی در

کردستان که بەشە ویران کرد.

زۆلە: نەزەند، زۆ، بەچکەى بێخەم [خەجەلت] فرۆند

زۆلە رۆنە [خەجەلت] ھەرب.

زۆلەخوای: زۆخە، زۆخونە، زۆدى [خەجەلت] رۆدە.

زۆلى نان. تەکالی کرد، تەکلەف کرد [خەجەلت] خواھش کرد ار کسى.

زۆلى وەرگىزان: بێزارى کۆن لەکەسى [خەجەلت] کنايە از بېزارى از کسى

زۆم: زۆلک، تۆکەبەر [خەجەلت] موى عانە، زھار.

زۆم، ولانی ترکان [خەجەلت] بركتە.

زۆمبەنە: بوسى دەستى، زۆخۆت [خەجەلت] مارىك.

زۆمۆن: زۆگۆژ، ناچاران ترش [خەجەلت] ترشرو.

زۆمەت: ۱. کۆلە، دېم، گۆيا؛ ۲. حۆرمەت، قەدرو عێزەت [خەجەلت] ۱. گۆنە؛

۲. احترام عۆت.

زۆمەت گۆرتن: ۱. ھەرا، زۆس، زۆسى [خەجەلت] ۲. ھەبە ھەلگۆرتن [خەجەلت].

۱. حەرام گۆس، ۲. مو چىلن ار حەم.

زۆمەتگىر: ھەبە ھەگىر [خەجەلت] مو چىلن رەسارە.

زۆمەلخەرا: زۆسى بەرە نەزەو و نەزەو و پشێوى [خەجەلت] ھەنگامە و آشوب.

زۆمەلخەرا: رۆبەلخەر [خەجەلت] ھەنگامە و آشوبە.

زۆمى: ۱. حۆخاشین، خواجانە، مەکۆى بەر دگا؛ ۲. ترکى خەلکى

ولانی ترکان [خەجەلت] ۱. سکۆى چلو دروارە؛ ۲. برك رکبە.

زۆن: زۆان، دۆھن [خەجەلت] روغش.

زۆن: ۱. زۆن؛ ۲. تاشکرا؛ ۳. زۆش؛ ۴. بێ لێلایى بە زەنگى ئاوى پاڤ؛

۵. تراو شل؛ ۶. بێرێنى لە دڵخۆش؛ ۷. زۆى تيمە [خەجەلت] ۱. روغن؛

۲. آشکارا؛ ۳. روشن؛ ۴. شەف؛ ۵. مایع رقيق؛ ۶. کنايە از شادمان؛

۷. رخسار ما.

زۆنیاس: تەختە کابۆس، حۆزى مۆریانە [خەجەلت] بوغى موریانە.

زۆنک: زۆش [خەجەلت] روغش.

زۆنکاسى: زۆشاسى [خەجەلت] رۆستاسى.

زۆنکە بۆنەو: ۱. تاشکرا بۆن و دەرکەوتنى رآستى زۆدا؛ ۲. زۆن

بۆنەوئى ئاوى بێل [خەجەلت] ۱. روشن شلن قەضیە؛ ۲. صاف شدن آب کدر.

زۆنکە کردنەو: ۱. زۆشاسى دان بە تارىکى؛ ۲. دەرخەسسى رآستى

زۆداویان مەبەست [خەجەلت] ۱. روشن کردن؛ ۲. روشن کردن معنا.

زۆنکاسى: زۆشاسى [خەجەلت] روغشاسى.

زۆنە: دانان، بیان، دێیان [خەجەلت] نھادن.

زۆنان دانيسس بيشن [خەجەلت] بشس.

زۆنەندن: رۆياک کردن [خەجەلت] روغش کردن.

زۆنەندن: بى حەم کردن، حاطر حەم کردن [خەجەلت] خاطر جمع کردن.

زۆناو: سۆزناى بى زۆن [خەجەلت] س مایع بىو حەربى.

زۆناو: زۆى زۆرى دەگەل ئاوى کەم نیکە لاو [خەجەلت] روغن زیاد آمیخته با آب.

کەم.

زۆنوی: چەوور، زۆن تى ھەل سۆراو [خەجەلت] روغن آلود، چەرب شەدە.

زۆناھى: ۱. زۆنەھى؛ ۲. ئاوى مەجەلەبە کى کوردی بو [خەجەلت] ۱. روشنائى.

۲. نام مەجلەای کردی.

زۆناھى: زۆشاسى، زۆناکاسى [خەجەلت] روغشاسى.

زۆناھى: زۆناھى [خەجەلت] روغشاسى.

زۆن بۆنەو: ۱. صاف بۆنى لێل؛ ۲. تاشکرا بۆنى بھێنى کار [خەجەلت] ۱. صاف.

شس کدر؛ ۲. روغش شدن.

زۆنک: ئەسەر، ئەسەرى [خەجەلت] اشک.

زۆندار نیشک دەرف [خەجەلت] روشنائى بخش.

زۆندای دەفرى زۆن [خەجەلت] ظرف روغن، روغندان.

زۆندان: زۆند [خەجەلت] ظرف روغن.

زۆندک: بۆنک [خەجەلت] سک.

زۆنکاچاف: بێناھى، سۆى حاو [خەجەلت] دند حەم.

زۆنکاسى: زۆناکاسى، زۆشاسى [خەجەلت] روغشاسى.

زۆن کردنەو: دەرخەسسى مەبەستى بەر بۆ [خەجەلت] شرح دادن و ھەمبەرد.

زۆن کۆن: زۆنکە بەرەو شۆ، زۆن دەجىت کرد [خەجەلت] روغن ریحى در.

اش.

زۆنکى: ئەسەر، فرمەسک [خەجەلت] اشک.

زۆنکى: پالۆى دەگەل کورنا [خەجەلت] رانکى.

زۆنگ: حۆزى موى بۆ حۆزى دۆھەم لە تازەل ھەبى کرا [خەجەلت] پشەمى.

کە دویمین بار از حۆزى چەدە مى شۆد.

زۆن گۆرتن: ھەلجەزندن و چەویداى بى گۆرتن [خەجەلت] روغن گیرى.

زۆنۆس: لە بەر نوسراو [خەجەلت] روغنۆس.

زۆنە: ۱. دەمى بارىکى تەخ؛ ۲. ھەمانى دانیشتن، دانیشە [خەجەلت] ۱. لە؛

۲. پشەم، امر بە نشستن.

زۆنەرم: شەر مېو [خەجەلت] خەجالى.

زۆنەرویس: زۆنیاس [خەجەلت] روئاس.

زۆنەک: رۆناکاسى دەرف [خەجەلت] روغشاسى بخش.

زۆنەک: جىگەى دانیشتن لە تەندام، قەنگ [خەجەلت] نشیمگاھ.

زۆنە کەرە: نەشتک، ھەریکە زۆن [خەجەلت] کەرە.

زۆنى: ۱. تاشکراى؛ ۲. تراوى [خەجەلت] ۱. شکارا؛ ۲. تەکى بۆد.

زۆنى: بێش، دانیشە [خەجەلت] امر بە بشستن، پشەم.

زۆنیاچاف: رۆناک چاف [خەجەلت] دید چشم.

زۆنیاس: بى گىياە کە بۆ زەنگى بەن دەکار دیت [خەجەلت] روئاس.

زۆنیاسى: زەنگى پەمەبى ترخ [خەجەلت] رنگ صورتى تیرە.

زۆنیشتن: دانیشتن، زۆیان [خەجەلت] بشستن.

ره‌خشان: شش‌دهر، بر یعه‌دهر [] وحشیده.

ره‌خنه: ۱. باده و سمرکویه؛ ۲. عیب گرفتن؛ ۳. شلی و سستی؛ ۴. قه‌لش، درز [] سر زتش؛ ۵. ایراد گرفتن؛ ۶. بستنی؛ ۷. شکاف، دوز. ره‌خنه‌گو: ۱. عیب له‌نش گو؛ ۲. کور گر [] ایرادگیر؛ ۳. درزگیر. ره‌ده: ۱. دانه‌وه، گه‌زاندنه‌وه؛ ۲. له‌نه‌زسون دهرنه‌ جوگ؛ ۳. له‌خو دورخسته‌وه [] پس د دن؛ ۴. رد در امحان؛ ۵. ار خود دور کردن. ره‌دا: قابل‌بون، ز‌زی‌بون، (همچندند کردم یوم به‌هاته ره‌دایه) [] رصایب.

ره‌داله: ردل [] بیر هوسبار.

ره‌داندن: له‌خو دور کردن [] راندن، از خود دور کردن.

ره‌ده‌بون: ز‌بردی [] گذر کردن.

ره‌ده‌بین: ره‌ده‌بون [] گذر کردن.

ره‌دم: پرتوبندی چالایی [] پر شدن چاله از خاک.

ره‌ده‌ماندن: پرتوبندی چالایی [] پر کردن چاه از خاک.

ره‌ده‌وخستن: وه‌شوئن خستنی زن که ده‌گل به‌اوی زاکات [] فراری د دن زن با مرد.

ره‌ده‌وکوتن: هه‌لاتی ژت ده‌گل به‌اوی دلخوازی [] فرار زن با مرد دلخواه.

ره‌ده‌وکوتو: زنی هه‌لاتو ده‌گل به‌اوی دلخوازی [] زن فراری به‌مرد دلخواه.

ره‌ده‌وکوتو: زده‌وکوتو [] بگا زده‌وکوتو.

ره‌ده: چپ‌گهی سخت و به‌رداوی له‌چپ‌دا، زه‌وه‌ز [] جای سخت و سنگلاخ در کوه.

ره‌ده‌یمان: ناوه‌ژو کردنه‌وهی ده‌ه، نخون کردنه‌وهی ثامن [] واژگون کردن ظرف.

ره‌ه: ۱. باغی تری؛ ۲. پنه تری [] تاکستان؛ ۳. باک.

ره‌زا: ۱. تهر و دینار (ره‌زای شیریه)؛ ۲. قابل، زازی، ره‌دای [] ۳. سیما و قریه؛ ۴. راضی.

ره‌زاتال: نیشک قورس [] گرابان، دوست‌نداشتنی.

ره‌زاشیرن: نیشک سولک [] سیکروح، تودل‌یرو.

ره‌زاشیرین: ره‌زاشیرن [] بگا: ره‌زاشیرن.

ره‌زاقورس: ره‌زمال [] گرابان.

ره‌زافی: جورنی تری [] نوعی انگور.

ره‌زاگران: ره‌زاتال [] گرابان.

ره‌زاه‌ندی: به‌ون کردن دل‌پن خوش بون [] راضی بودن.

ره‌زانه: پیتاکی ره‌ن باجی باغی تری [] باج تاکستان.

ره‌زاو: ۱. سهره‌نای پیک گه‌یشنی دو‌چوم؛ ۲. ناوه‌بو مدله‌ندیک له‌کردستان [] مصب رودخانه؛ ۳. نام منطقه‌ای در کردستان.

ره‌زه‌به‌ن: ۱. جه‌نگه‌ی تری گه‌یشتن؛ ۲. مانگی جه‌وتسی سال، هه‌وئل مانگی به‌ن [] موسم انگور و س؛ ۳. مهرماه.

ره‌زه‌روک: به‌ریگی چکونه‌ی سوری به‌یشنه‌وه له‌گه‌په‌ک یه‌یا نه‌بی، زه‌له [] تاج‌ریزی، شمر گیاهی است.

زه‌رفان: باحه‌وایی بخشی تری [] باغیان تاکستان، رزبان.

زه‌زله‌خوا: ۱. له‌زای خوا؛ ۲. برنی له‌زوت و نه‌داری ته‌وا [] در راه حداد؛ ۳. کبابه ارفقیر مسکین.

زه‌زله: ۱. ره‌زه‌زوک؛ ۲. موغیره‌ی پشت [] تاج‌ریزی؛ ۳. مهره‌ه‌ه‌رات.

زه‌زله‌پنج: گیاهه‌که بو ده‌ومان ده‌شی [] گیاه هزارچشمن.

زه‌زو: به‌مامی دار به‌زو [] نهال بلوط.

زه‌زوان: ره‌زمان [] رزبان، باغبان زر.

زه‌زه‌لخوا: زه‌زله‌جو [] بگا زه‌زله‌جو.

زه‌زه‌ن: زرده، تله‌م‌زیر و دلایی [] چپ در.

زه‌زه‌وان: ره‌ه‌بان [] رزبان، باغبان تاکستان.

زه‌زیل: ۱. ده‌س قوچاو، زرد، چکوس، چکود؛ ۲. مروی له‌کارکوتنه؛ ۳. سولکوبین تاب‌رو؛ (هه‌ر زه‌زیم کرد) [] خسیس؛ ۴. از کار افتاده؛ ۵. آبرورفته.

زه‌ژ: ۱. ره‌ش، سپاه، به‌را به‌ری سبی؛ ۲. ده‌رمانی زه‌نگ کردنی مو [] ۳. سیاه؛ ۴. داروی رنگ کردن مو.

زه‌ژان: مو زه‌نگ کرده‌وه [] رنگ دهن مو.

زه‌ژتس: ۱. زه‌ژان؛ ۲. چاو به‌کل رشتن [] رنگ کردن مو؛ ۳. سرمه‌کشیدن چشم.

زه‌ژتسه‌وه: ۱. رشتنه‌وه؛ ۲. هه‌مو لا گرتنه‌وه [] بگا رسته‌وه؛ ۳. مراگیری.

زه‌ژه‌یری: جورنی تری [] نوعی انگور.

زه‌ژه: بوه‌پارانی بوید [] رگبار باران.

زه‌ژو: جه‌نو [] زغال.

زه‌ژو: بره‌زی [] سرمه‌کش.

زه‌ژهن: هورمی بن دیره، دوده [] دوده‌ریر دپگ و.

زه‌ژی: ره‌زو [] زغال.

زه‌ژیدان: جه‌لو زدان، چی‌خه‌لو [] زغال‌ن، اشبو.

زه‌س: باشگر به‌واتا؛ گه‌یین، پی‌گه‌یین: (فریا زه‌س) [] پسوند به‌معنی رسیدن.

زه‌سما: پی‌گه‌یشو، پی‌زگه‌یشو، پراوهر [] رسیده، کفایت کننده.

زه‌سانن: ۱. لکاندن، بیوه بوساندن؛ ۲. پی‌گه‌یاندن [] چسباندن؛ ۳. تربیت بیجه.

زه‌سج: به‌ردباران [] سنگسار.

زه‌سلنی روگی: زه‌زه‌له [] تاج‌ریزی.

زه‌سم: ۱. داب، زئی و شوین؛ ۲. شکل [] عادت، شیوه؛ ۳. شکل ره‌سته؛ گورس [] رسن.

زه‌سو: سوکه‌نه‌ناوی زه‌سو [] مخفف اسم رسول.

زه‌سهن: ۱. پنه‌چه‌که؛ ۲. نه‌جیم‌زاده [] نژاد؛ ۳. اصل، نجیب.

زه‌سی: ۱. پی‌گه‌یشتن: (فریا زه‌سی)؛ ۲. گه‌یشتنو. (میوه زه‌سی به) [] ۳. سر رسیدن؛ ۴. رسیدن میوه.

زه‌سپیده: مروی تازه پی‌گه‌یشتنو: (مثاله که شوکور زه‌سپیده بوه) [] حور.

و رسد، رشد کرد.

رہسپین: گجہستن، وہ خفی بہارہ دان [خ] رسیہن.

(۱: سیاہ؛ ۲: رُخ، دُری سہمی، سیاہ؛ ۳: ہریشی لہ فنگ؛ ۴: پُر، پُرژان، پُر) (۱: سیاہ؛ ۲: کُناہ از مقعد؛ ۳: یاش، یاشمہن،

روشنایی: ۱، رسانایی: ۷، تاریکایی: ۱۱، سیاهی: ۲، تاریکی
شب

رەشادوك. بەرەبەرە [ق] تەبىرە.

زده شاش: تعدادی که در فسه کان یه کجی دهه وی (۱) مسلسل، استبار
(دشانی ۱ به حوسه کی جاره؛ ۲ کیموز جوری دهرو (۱) اب

روڤشالوڪ گوڻ، ريسو [ف] ڀڳوڻه

ده‌شان: یعنی له به و گوسفندی به و [خ] کبابه به و گوسفست به

رہنمائی کے لیے [ف] یا مسلمانوں

دانشنگ: ۱- سر ق به سر لاسه (۷) برسی به برهه و گوشتی
برای ۱۱ زمین که برهنه است (۲) کپه را و گوشت پر

رہنما (۱) رسد ۳ مر (۱) ۱۰۰ (۲) ۱۰۰ (۳) ۱۰۰

۱. رهنگی رهس، ۲. د رمایی له سهوډ: ۳) گوسه میمی بی
جوت وگا: ۴) رهوی که په سری له سر جوته وه: ۵) پڅوگه ده ریا،

(۱) چشم‌درد مسهل به گوری؛ (۲) نابینا شدن
رزشایی د هاتن: (۱) جاونیشانی به‌ره و کویری چون؛ (۲) کویر بون [۱]

رہشیاں: بہ لہ کی رہتیں و سہی [فدا خلک سیارہ و سفید۔

رہ شازگی رہ شازگی تگا، رہ شیار،

۱۰۰۰ رومانیائی لیر


روش یاف: تا مال زده شود. □ سید قام

رَهِش پَار: شمال رَهِش، کوهی تو خُف سیاه فام، کبود تیره.

۴ شېبگير: هه موکسي يو شهر تاردن [۴] پسيچ عمومې پر اي جنگ.

زهشپوره؛ حونه‌میشی ره‌نگی ناسال‌زهش [۱] خاکستری دنگ مایل به سیاه.

د شپږو نه سې روښې نامان شپږ ف اسمب سپه هایل په کیږد.

دشمن پوښ: پښتني له بهادر چارو کهوتی، کهس ټمویسمن  کتابه ازمنور
شماره

۱) بهر بهرزه وی لایون ۲) کوژانه وی یولو ۳) امب شدن برف ۴) زغان شدن اڅگر.

همیشه به پیش رو برداریم که همیشه به قاضی حکم الهی توفیق ندهد. است.

شماره پانزدهم، زمستان ۱۳۸۷

ش به لهك، ١) داوهی ژو و پیاوله دهستی په كترده؛ ٢) یوسراوی سهر
قاله؛ ٣) باوگ، (و شمیر؛ ٤) به نه یاد، ٥) كه است، ٦) حذب ده مبل.

رَهِشْكَه و پِشْكَه: (۱) تَم و رَهِشایی هَم رَچاو لَه بَر یَی حوكمی: (۲) بَریتی لَه بوسینی تَنكَل پِشْكَه و تَخوش [۱] (۱) پِشْ دِیدن در اثر كَم سویی حَسَم، ۲، كَیَه ر حَظ بَد و دَرَهَم بَرَهَم.

رَهِشْكَه و سِپِیْكَه: بَریتی لَه خَفت بوسین بَه سَهَر كاغَهز [۱] كَنایَه از نَوِشْتَه

رَهِشْكَه و گَ: رَهِشِی نَامال شِی [۱] سِیاه مایل بَه كَبودی.

رَهِشْكَه و رَ: رَهِشْكَه و گَ [۱] سِیاه مایل بَه كَبودی.

رَهِشْكَه و گَ: رَهِشْكَه و گَ [۱] سِیاه مایل بَه كَبودی.

رَهِشْكَه و پِشْكَه: پِشْكَه رَه سَرَه سَک [۱] مَر دَم دِیده

رَهِشْ گَرانی: گَرانَه تا [۱] تِیغوس

رَهِشْ گَرِیدان: بَریتی لَه تَارِیت بَری [۱] كَیَه ر سَگَراری

رَهِشْمار: (۱) ماری سِیازَه بَگَ: (۲) تاول، چاندِری رَهِشْ، كَوَن [۱] (۱) مار سِیاه: (۲) سِیاه چادر.

رَهِشْمال: تَوَل، كَوَن [۱] سِیاه چادر.

رَهِشْمه: هَهِساری كَه دَهِسَر كَلِلَه دَه خَرَق [۱] اَصْبار نازَك اَسَب.

رَهِشْمیو: دَاره تَرِی بَه كَه رَو پِشْه گَا [۱] تاكی اَسْت كَه اَنگور شْ زودرس اَسْت

رَهِشْصیری: جَو یَی تَرِی رَهِشْه [۱] بوعی اَنگور سِیاه

رَهِشْو: سَوَكَه لَه بَوی رَهِشْید، رَهِشْكو [۱] مَحْضَف ۷۷ دَسَد

رَهِشْو بَرِگ: رَهِشْو بَرِگ [۱] بَگَ، رَهِشْو بَرِگ

رَهِشْو بَرِش: رَهِشْو بَرِش [۱] سِیاه سِیاه

رَهِشْو بَهِش: رَهِشْو تَارِیك رَه سَام [۱] سِیاه تَارِیك و سَهِم كِین.

رَهِشْو بَهِش: رَهِشْكَه و پِشْكَه [۱] بَگَا رَهِشْكَه و پِشْكَه

رَهِشْ وِزَوَت: رَهِشْ وِزَوَت [۱] بَگَا، رَهِشْ وِزَوَت [۱]

رَهِشْو كِی: شَتی بَهِدَل و كَم نَرُخ: (تَفَه نَگِی رَهِشْو كِی، تَوْتِی رَهِشْو كِی)

[۱] بَدَل و كَم رَهِشْ

رَهِشْو لَه: سِیرو، گَاوانی [۱] سَار.

رَهِشْو لَه: رَهِشْو لَه [۱] بَگَا، رَهِشْو لَه.

رَهِشْه: (۱) كَه ف، هَهِشْه: (۲) سَوَكَه نَاوی رَهِشْید: (۳) پِشْ گَرِیكَه بَه مَنای خَوِیَر نَه: (رَهِشْه دِی: (۴) بَد مَانَا نَا نَاوی: (رَهِشْه كِیَلَم كَرَد)

[۱] تَه دِید: (۲) مَحْضَف نَام رَهِشْید: (۳) پِشْو نَدِی اَسْت بَه مَعِی سِی عَرَضَه: (۴) پِشْو سِی اَسْت بَه مَعِی نَام.

رَهِشْه پَا: بای تَوْنِی رَهِشْو [۱] بَاد دِیور.

رَهِشْه خِیزان: مَل و مَنَدالِی رَهِشْو هَهِشْی و پَهِشْی [۱] خَانَوَادَه شَلُوخ و بَر نَهِشْ.

رَهِشْه جَو: بَریتی بَه جَوَلَه كَی پِشْدا كَر لَه دِینی خَوِی د [۱] كَنایَه اَرِیْهَوِی مَتَعَصَب در دِین خَوِیش.

رَهِشْه دَار: (۱) نَا رَه دَه تَد: (۲) دَوِی بَوُر [۱] (۱) دَرِغَت تَارَو: (۲) دَرِغَت پِشْه

رَهِشْه دَال: بَالَد رِیكی كَه لَاك خَوِرَه [۱] نَوِعی لَاشْخَوِر.

رَهِشْه رِیْجَانَه: رِیْجَانَهی رَهِشْ كَه بَریتی لَه رِیْجَانَهی سِی خَوِشْتَرَه [۱] رِیْجَان سِیاه.

رَهِشْه سَال: سَالی كَه مَباران، و شْكَه سَال [۱] خَشْكَسَال.

رَهِشْه سِیَل: دَه دَه بَرِیكَهی زَوَر سَه خَب [۱] سَل عِلَاح نَا پِیور.

رَهِشْه لَه: (۱) كَنایَه كَه بَو دَهِشْه دَهِشْ: (۲) هَهِشْ بوسین پِشْ نَهِشْ، پِشْ نَهِشْ [۱] (۱) كَیَه دَارَوِی: (۲) چَو كَوِیَس.

رَهِشْه كَه: بَریتی لَه خَوِیَه لَکِیشِی هِیچ كَارَه [۱] كَنایَه زَلَا فَزَن بِیكارَه.

رَهِشْه گَاوَرَه: خَاج بَه رَستی زَوُر بَدِین [۱] تَرَسای مَتَعَصَب.

رَهِشْه گَر نَه تا: كَه تَوِی سَه خَب [۱] تِیغوس شَدِید.

رَهِشْه گَرانَه تَی: رَهِشْه گَرانَه تا [۱] تِیغوس شَدِید.

رَهِشْه گَه وَن: گَرِیْیَه رَهِشْه [۱] گَرِیْیَه

رَهِشْه گِیَا: كَنایَه كَه بَو لَه دَه وَ بَهِشْه [۱] گَیاهی اَسْت عِلَوقَه دِی

رَهِشْه مَوسُولَمَان: مَوسُولَمَانی سَهِشْو شْكَی نَه دَم [۱] مِسلَمَان حَشَك و مَتَعَصَب و كَم قَهَم.

رَهِشْه مَه: (۱) سَهِشْی مَانِگِی رَستَان، مَانِگِی اَوَرَه دَهِشْی سَال: (۲) كَامِی جَوَت بَوِی پِشْیله [۱] (۱) اَسْجَمَه: (۲) مَوسَم جَمَت گِیری گَر بَه.

رَهِشْه مَی: رَهِشْه مَی [۱] نَگَا، رَهِشْه مَی.

رَهِشْه وَاخ: مَالِی نَه رَر، گَامِیشْ و گَاوُگُل [۱] دَام از تِیرَه گَاو و گَاوِیَس.

رَهِشْ هَه لَگَه رَان: رَهِشْ دَاگَه رَان [۱] نَگَا، رَهِشْ دَاگَه رَان

رَهِشْی: (۱) دَرِی چَهِر مَگِی: (۲) بَی بَه قَری لَه رَهِشْی: (۳) تَارَاو بَه لَرس:

(۴) سَوَكَه لَه دَوِی رَهِشْید [۱] (۱) سَیاه: (۲) بَی بَرِقی زَمِین: (۳) شَچَاخ: (۴) مَحْضَف نَام رَهِشْید.

رَهِشْیشْ: نَه رَه مَباران [۱] نَه مَ مَباران

رَهِشْیشْه: بَالَدَارِیكی رَهِشْه لَه سِیرو و زَلْتَرَه [۱] پِشْه نَه اَسْت سِیاه رِیك اَر سَار رَهِشْ

رَهِشْیله: سِیرو، گَاوِی [۱] سَار.

رَهِشْیینه: رَهِشْیینه، بِییلَهی جَاو [۱] مَر دَم دِیده.

رَهِشْ عَاجَاب: پَه رَه دَه كَرَدَن، رَهِشْو هِیَن [۱] پَرورش دَا دَه بَرَهَم وَرَدَن.

رَهِشْ عَت: مَانَوِی، مَانِگِی [۱] خَشْكَسَال.

رَهِشْ عِیَه ت. مَسْكَس، زَاپَه ت، گَوِیدِی بَه رَه سَتِی خَاوِل مَوْلَك [۱] رَغِیَب

رَهِشْ عَه: رَهِشْ عَه، عَه بَگَرَس [۱] بَرَاد

رَهِشْ عَه گَر: رَهِشْ عَه گَر [۱] اَر دَگَر

رَهِشْه: (۱) پَوِلی یَا لَدَار لَه كَاتِی فَرِیْن دَا: (۲) رَفَه، تَا قَهی رَهق لَه مَالَد: (۳)

جَوِیَن [۱] (۱) گَرَوَه پِشْه در حَال پَرَوَز: (۲) رَف دَر دِیور: (۳) دَشْندَم.

رَهِشْه تَارَه: تَاكار، شَوِو [۱] اخْلاق، رَفتار

رَهِشْه نَی: رَه نَه نَی، لَه سَهَر رَهِشْش [۱] رَه نَی.

رَهِشْه رِیْس: رِیْس [۱] بَگَا، رِیْس.

رَهِشْه سَان: رِیْسَان [۱] بَگَا، رِیْسَان.

رَهِشْه سَانْدَن: رِیْسَانْدَن [۱] بَگَا، رِیْسَانْدَن.

رَهِشْه فَاك: نَا قَهی رَهِشْ، رَهف، رَهف، رَهف [۱] نَا قَهی بَیلا، رَف

رَهِشْه فَاك: رَهفَك [۱] تَا قَهی بَیلا، رَف.

رَهِشْه فَاك: رَهفَك [۱] تَا قَهی بَیلا، رَف.

رَهِشْه رَه: كَه دَر، لَا [۱] كَدَار

زەفيسك رەپ رەپيسك، زەپيسك [۱] رگ پست رايو

زەفيسك رەپيسك [۱] رگ پست زايو.

زەفيق: هەوال، ئاۋرۇ، دۈست، ئاۋال [۱] رفيق.

زەق: (۱) ھەلاتىن باردان لە برسائەت (۲) زەف، بۆلى ياسىدە (۳) رەف
بەنەمەي وشەي ھەتەن [۱] (۱) فرار (۲) گرە پەندەگەن (۳) رەپاش.

زەقان: (۱) ھەلاتىن (۲) ھەتەن [۱] (۱) ھەرات (۲) رەپاش.

زەقاندن: (۱) ئاچار بەھەلاتىن كەردن (۲) فراندن، ھەتەن [۱] (۱) وادار بە
ھەرات كەردن (۲) رەپودن.

زەقاندە: زەق (زەقاندە) زەقايە [۱] رەپودە.

زەق تى كەتەن: ھەلات ھەلات، دەست كەردى ھەلات بە ھەلاتىن [۱]
شەروخ بە فراد كەردن دەستەجمەي.

زەقە: كۆمەلى جانە ھەرى كۆي: (زەقە گورگ) [۱] گە جانوران
ھەرى

زەقەقەك: كەسى كە ھەميشە ئامەدى ھەلاتە، تەسەنۇك، تەسەنۇك [۱]
رەسو

زەقەسە: گەيەكە تە تەرى كەما، گەلەدەرزى [۱] گەيەكە سوزنەيە.
زەقەشت: ئاكار، شەپە [۱] رەپاش، رەقار.

زەقەگە: (۱) زەقارى كۆي جانە ھەرى كۆي (۲) بەنەگە ھەلاتىن [۱]
(۱) گەنگە، ھەپوران كۆي (۲) پەنەگە ھەرات

زەقەقە: كۆمەلى ھەپوران ھەلاتىن [۱] رەمە اسبان ودام.

زەقەك: سەل ھەشقى، تۆزە جانە ھەرى كە زەلە ھەپوران ھەلاتى، زەقەك [۱]
رەموك.

زەقە: (۱) كۆمەلى ئازەل ھەلاتى (۲) كۆمەلى يەكەم پەكەمە [۱] (۱) گە: (۲)
رەمە اسبان

زەقەك: زەقەك، زەقەك [۱] رەموك.

زەقەل: تامان، دىۋارى لە شول [۱] دىۋارە بافتە از تەركە

زەقى: زەقە [۱] رەمە.

زەقىي: (۱) زەقان: (۲) زەقەن [۱] (۱) گە، زەقان: (۲) رەپاندە.

زەقىنگە: زەقەگە [۱] نەگە رەقە

زەقىنۇك: سەپەرى، كەسى كەشت دەزەپى [۱] رەپاندە.

زەق: (۱) دۆي نەرم، سەخت: (۲) زەبەق (زەق نەرمە دومانگە لىرەم);
(۳) زەست و بى خوارى: (زەق زەستەۋە) (۴) وشەي مەنەدۆرە:

(دەرسى نەمۇزۇرەق بى: (۵) گەن و نەشەرىن بۆتەر. (قەسەي زەقى
بى گوت) (۶) جۆرى كەسەلى چەكۆلە كە زۆرەر لە ئاۋاۋا، زەقە:

(۷) دەنگە لىدانى شتى سەخت بە شتى سەخت (۸) سەرمەردو (زەق
بوم لە سەرمە) [۱] (۱) سەخت، سەخت: (۲) تمام مەنت: (۳) راست پەن

كەچى: (۴) دىۋار مەنى: (۵) تەلىخى سەخت: (۶) كەشت، لاکەشت آيى;
(۷) ھەدى كۆيەن جەسم سەخت بە سەخت: (۸) سەرمەردە، پەخ كەردە

زەقال: دالگۆشت، لاۋاز لەز، لەچەر [۱] لاغر.

زەقالە: پەچكى يەشەك، زەۋارە [۱] پەيە گەۋارە.

زەقان: (۱) زەۋىنى تەمەن كە بۆكىلەن ئايى: (۲) دەنگ لە شتى سەخت
ھاتن [۱] (۱) زەپەن سەخت و سەخت: (۲) ھەدى كۆيەن جەسم سەخت

زەقاندن: كۆتەن كۆتە بە كەنار [۱] كۆيەن قەز بە قەز.

زەقاندن: زەقاندن [۱] نەگە زەقاندن.

زەقاندە: زەقاندن [۱] نەگە زەقاندن.

زەقاندە: تەمەن [۱] زەپەن سەخت و سەخت

زەقاندە: زەقاندە [۱] نەگە زەقاندە

زەقاندە: شەپە سەخت [۱] ھەدى سەخت

زەقاندە: تەزەن و سەخت بۆلى لەش [۱] كەرخ شەل جەسم.

زەقبۇ: (۱) لەسەرمەن مەردو: (۲) سەخت بۆلى [۱] (۱) مەردە از سەرمە: (۲) سەخت
شەل.

زەقبۇگ: (۱) لەسەرمەن مەردو: (۲) سەخت بۆگ [۱] (۱) مەردە و سەرمە:
(۲) سەخت شەل

زەقبۇن: (۱) مەردن لە سەرمەن: (۲) لە نەرمەدە سەخت بۆلى [۱] (۱) زەسەرمە
مەردن: (۲) سەخت شەل مەرد.

زەقبۇنە: زەقبۇن [۱] نەگە زەقبۇن.

زەقەقە: خەرمە گەمە، زەپەزەپ [۱] ھەدى ھەپە

زەقەقە: جەپە سەپە لە ددان ھەپە [۱] جەپە جەپە ار ددان بە ھەم
سەپە

زەقەقە: پەزەن، زەقەقە [۱] پەشەن.

زەقەقە: پەزەن گەمە، سەپە ھەپە [۱] سەپە ھەپە.

زەقەقە: سەپە ھەپە كەردن [۱] سەپە ھەپە كەردن.

زەقەقە: سەپە، پەلەي گەمە، كەسەلە [۱] سەپە ھەپە گەمە.

زەقەقە: (۱) دالگۆشت، لاۋاز: (۲) جەپەگە بى كەس و پەلەي زەپەخ [۱]
(۱) لاغرمەردى: (۲) جەپە بى ئائەتە زەپە، نەزە

زەقەقە: زەقەقە [۱] نەگە زەقەقە.

زەقەقە: بۆلى لە زەقەقە [۱] لاغرمەردى.

زەقەقە: كەسەلى ئاۋا، زەقەقە [۱] كەشت، لاکەشت آيى

زەقەقە: زەقال [۱] لاغر

زەقەقە: زەقەقە [۱] نەگە زەقەقە

زەقەقە: (۱) زەقەقە [۱] لاۋاز بۆگ [۱] نەگە زەقەقە: (۲) لاغر
شەل.

زەقەقە: (۱) زەقان: (۲) كەشكەقە، نەپەسكى سەپە نەزەقە، پەشەي بىن رەپە
[۱] (۱) نەگە زەقال: (۲) سەرمەردو

زەقەقە: جۆرى مەرد، سەرمەردو [۱] نەپەسكى مەرد.

زەقەقە: تەمەن، تەمەن [۱] زەپەن سەخت و سەختلاخى.

زەقەقە: زەقەقە [۱] نەگە زەقەقە

زەقەقە: زەقەقە [۱] نەگە زەقەقە.

زەقەقە: زەقەقە [۱] نەگە زەقەقە.

زەقەقە: زەقەقە [۱] نەگە زەقەقە.

زەقەقە: زەقەقە [۱] نەگە زەقەقە.

زەقى: (۱) جۆرى سەپەسكى جۆمەسكى: (۲) سەپەسكى، رەپەسكى [۱] (۱) نەپەسكى
سەپەسكى: (۲) سەختى و سەختى.

زەقەقە: زەقەقە [۱] كەشت، لاکەشت آيى.

رَه قَيْتِه: نه خوشی لهش رَه بُون له سهوماهونه [] سفت شدن اندام از سرما خوردگی شدید.

رَه قَيْلَه: کَمِيْن، سَلَمَمَر که به بهردوگه و لاقی معزوه، نوساوه [] گَل.
رَه قَيْن: (۱) رَه قَمَن؛ (۲) به کاتزا له کاتزا ده؛ (بۆیتِه ده رگا رَه قَین دهس هه لئاگری) [] (۱) نگا رَه قَمَن؛ (۲) کوپنده فِلز با هِلز.
رَه قَینه: رَه قَیلَه [] گال

رَه قَینه: (۱) به تیر وکی برین؛ (۲) تِسکی لولاک، پِشهی یورو به له ک؛ (۳) کرکروکه، تِسکی ناسک یان گوشتی رَه ق که ده خوری [] (۱) حسک رینه زخم؛ (۲) استخوان ساق؛ (۳) کرکک، غضروف.
رَه لَم: حیزی وردی وه ک خول، چموی زور رد [] ماسه، رمل.
رَه گ: (۱) چوگهی خوین گوینده له لهش دا؛ (۲) پنج و پرهی گهاودار؛ (۳) چیمی چپاوازی خاک؛ (۴) چیمه له سمر چیمهی دیوار؛ (۵) بهمزوت، نو ره مسه، بهسه جهک [] (۱) رگ؛ (۲) ریشه؛ (۳) رگه؛ (۴) رده بالای رده؛ (۵) صل، نژاد.

رَه گ دا کوتان: توبد بونی رَه گی رَه ک له ره مین [] ریشه دو نیدن.
رَه گَه: بیچه، نه ل [] صل، نژاد.
رَه گَه: ده گهل، پیرا [] به، همراه.
رَه گَه رَه گَه: لایره سم، خوه قوتین [] فضل، طفیلی.
رَه م: (۱) ره؛ (۲) ره قه؛ (۳) شیاکه، رینج، گوگا [] (۱) رم؛ (۲) ره؛ (۳) فصله گاو.

رَه ها: زای کرد [] هرا کرد.
رَه سان: چپایه که له کوردستانی بهرده ستی ترکان که نهوتیشی هیه [] کوهی در کردستان ترکیه که دارای نفت است.
رَه ماین: ترساندنیک که له بهر موه لئو [] ویدیلن.
رَه مانه: (۱) زمانه، جوژیک داس؛ (۲) قولایی بن رانی [] (۱) نوعی داس؛ (۲) گودی زیر زانو.
رَه مای: واکردن [] فر و کردن.
رَه مکار: ره فک [] رموک.
رَه مکه: ره فک [] رموک.
رَه مکیش: پِشَه بگ، سمرگه له [] پِساهنگ گله ورمه.
رَه مل: (۱) رَه لَم؛ (۲) نامراری فالنجی؛ (۳) ته می بهر چاوه سوژنگهی چاوشه [] (۱) ماسه؛ (۲) ابزار کار رمال و هلیپن؛ (۳) تازی چشم از چشم فرد.

رَه مل کردن: چاوده ریشکه و پِشکهوه چوَن [] سپاهی دیدن از تم چشم.
رَه مل گرتنهوه: چوَنملای فالگرهوه بو بهخت خویندنهوه [] پیش رمال رفتن برای طالع بینی.
رَه مل لیدان: خیره گرتنهوه [] رمالی کردن.
رَه مل گرهوه: فالچی [] فالبین، رمال.
رَه مَس: چوژي هدرن [] نوعی ورن.
رَه منای: (۱) سل بون و ده رجون؛ (۲) بهند له یزوده رجون، ره و یسهوه [] (۱) رمیدن؛ (۲) واشیدن بهد نیقه.
رَه مه: رَه م، ره فقه، کومه لئو جهیران پیکهوه [] رمه.

رَه مه کی: (۱) مالانی بهر زهی شمو به کیو؛ (۲) زه شه ولاح؛ (۳) ناسایی، عاده می؛ (۴) مروی کهس نه تاس و له چینی بهر زهر [] (۱) حیوان در رمه که شب در دشت باشد؛ (۲) دام از قهیل گاو و گاومیش؛ (۳) عادی، معمولی؛ (۴) مردم ناشناس از طبقه پایین.

رَه مه ن: سل، ره فوک، رَه و ک [] رهنده، رموک.
رَه میا: واکردن [] فراری.
رَه مین: سل و سرک بون [] رمیدن.
رَه مینهوه: رَه مین [] رمیدن.
رَه ن: خویانی، زاخراوی هیش گیره نه کرا [] غله ماکوینده بهن شده برای کوبیدن.

رَه نج: (۱) نازار؛ (۲) گدی سهخت، نه رکی گران [] (۱) رنج؛ (۲) کاو سخت.
رَه نجان: دل شکان، ناره حمت بون [] رنجیدن.
رَه نجانیدن: دل شکاس [] رنجیدن، ررس.
رَه نجان: رَه نجان [] رنجیدن.
رَه نجاو: دل نیشاو [] رنجیده.
رَه نج به پا: کهسی که بههره ی له نه رکی خوی پی نه گه بشتهوه [] رنج بر باد رفته.

رَه نجه: (۱) ودر زری به کری بو خه لک؛ (۲) نه رکه ده، زه حمت کیس [] (۱) کشاورز مزدور؛ (۲) رنجیر.
رَه نجه دان: زه حمت کیشان، نه رکی گران کردن [] رحمت کشیدن.
رَه نجه ده: رَه نجه، نه رگ گران [] رحبر.
رَه نجه زو: رَه نج به پا [] رنج بر باد رفته.
رَه نجه زویی: زه حمت کیشایی به حوزایی [] رحمت کشیدن بی بهره رَه نجی، دسی نیشاو [] رنجیدن.
رَه نجیاگ: رَه نجاو [] رنجیده.
رَه نجیان: رَه نجان [] رنجیدن.
رَه نجین: رَه نجان [] رنجیدن.
رَه نجین: ناراده ر [] رنجاسده.

رَه نه: (۱) پیسای زوریان، سِر خاس؛ (کابرایدکی مهردو رهنده)؛ (۲) چیررگه، ناد، زه وینی هه رجوا لائو؛ (۳) تهختایی ناو گردان [] (۱) رادمر؛ (۲) جزیره کوچک؛ (۳) رهین هموار میان ته ها.
رَه ندهش: (۱) رَه ندهی نه جاری؛ (۲) رَین [] (۱) رهنده نه جاری؛ (۲) خراشیدن.

رَه ندول: پیری له کارکونه [] پیر و فرتوت.
رَه ندول: (۱) تاودزی گوشاد؛ (۲) دولجی ناو کیشان؛ (۳) پیری له کارکونه [] (۱) بکند ژرف و گشاد؛ (۲) دلو بکشی؛ (۳) پیر فرتوت.
رَه ندولک: گیاه که له که گر ده کا [] گیاهی شبیه کنگر.
رَه نده: هه نامرایی شتی پی برن: (رَه ندهی به بیر، رَه ندهی دارتش) [] ریده.

رَه نده تی: رَه نده [] ریده.
رَه نك: هه رچی به نه حوین ده کاتهوه [] پاك كن.

زَهَنَك رُوشاکی رُونکایی [رُوشنایی].

زَهَنگ: ۱. چۆنیهتی دیمه نیک که دیته پەر چار وەك سپیدنی، سوری،

زەردی و...؛ ۲. وای، یان چۆرە تەرز؛ ۳. چۆنیهتی بیجم و شکیل [

۱. رینگ؛ ۲. طور، طرز؛ ۳. نما

زَهَنگار: بوخ، میر [رینگ سیر

زَهَنگال: یز گوری دزای د وین؛ (زَهَنگانی لەمو دەخشین) [

دریده‌های فروخته‌ای از دامن.

زَهَنگالە: مێش خۆره، مه‌لیکی زَهَنگ و زَهَنگه فانی مێشه بگوینە [

پرده‌یست ونگارینگ.

زَهَنگامه: یز له زَهَنگ، چه‌بده زَهَنگ له شتیكا [رینگارنگ.

زَهَنگان: زَهَنگ تی هه‌لسران [رنگ شدن.

زَهَنگاندن: زَهَنگ بیدان، زَهَنگ تی هه‌لسرن [رنگ میزی کردن.

زَهَنگاس: زَهَنگاندن [رنگ آمیزی کردن

زَهَنگاو: زَهَنگاو [انگور در سرکه ریخته.

زَهَنگا و زَهَنگ: زَهَنگامه [رینگارنگ.

زَهَنگ یز زان: زَهَنگ یز نان سپی زَهَنگ بون به ترسان یز له نه‌خوشتی،

زَهَنگ یز به‌مار [رنگ پریدن.

زَهَنگ پزرکاو: سپی یان زه‌ده هه‌نگه‌راو [رگ پریده.

زَهَنگ به‌س: خۆزه‌نگ [ثابت ونگ

زَهَنگ به‌زینگ: ۱. زَهَنگ پزرکاو؛ ۲. کاله‌وه بو، زَهَنگ چوگ [

۱. رگ پریده؛ ۲. رگ باخته.

زَهَنگ به‌زین: زَهَنگ یز زان [رنگ پریدن.

زَهَنگ به‌زیو: زَهَنگ به‌زینگ [رنگا، زَهَنگ به‌زینگ

زَهَنگدار: زَهَنگار [رنگا، زَهَنگار

زَهَنگ دانه‌وه: کال یۆنه‌وه‌ی زَهَنگی قوماش [رنگ باختن قماش از

سبس

زَهَنگ زۆتن: نیشابه‌کردنی حۆری خانو به‌وه یناخه‌د زۆشتی [

طرح بری و شامه‌ده بختی

زَهَنگ زۆشتن: زَهَنگ زۆس [رنگا، زَهَنگ زۆس

زَهَنگه‌ر: هه‌نگه‌ر، تهمه‌ی حه‌لک زَهَنگ ده‌ك [رنگه‌ر

زَهَنگه‌ری: هه‌نگه‌ری [رنگه‌ری

زَهَنگه‌ری: هه‌نگه‌ری [رنگه‌ری

زَهَنگه‌ری: هه‌نگه‌ری [رنگه‌ری

زَهَنگه‌ری: زَهَنگه‌ری [رنگه‌ری

زَهَنگه‌ری: زَهَنگه‌ری [رنگه‌ری

زَهَنگه‌ری: زَهَنگه‌ری [رنگه‌ری

زَهَنگه‌ری: زَهَنگه‌ری [رنگه‌ری

زَهَنگه‌ری: زَهَنگه‌ری [رنگه‌ری

زَهَنگه‌ری: زَهَنگه‌ری [رنگه‌ری

زَهَنگه‌ری: زَهَنگه‌ری [رنگه‌ری

زَهَنگه‌ری: زَهَنگه‌ری [رنگه‌ری

زَهَنگه‌ری: زَهَنگه‌ری [رنگه‌ری

زَهَنگه‌ری: زَهَنگه‌ری [رنگه‌ری

زَهَنگه‌ری: زَهَنگه‌ری [رنگه‌ری

زَهَنگه‌ری: زَهَنگه‌ری [رنگه‌ری

زَهَنگه‌ری: زَهَنگه‌ری [رنگه‌ری

زَهَنگه‌ری: زَهَنگه‌ری [رنگه‌ری

زَهَنگه‌ری: زَهَنگه‌ری [رنگه‌ری

زَهَنگه‌ری: زَهَنگه‌ری [رنگه‌ری

زَهَنگه‌ری: زَهَنگه‌ری [رنگه‌ری

زَهَنگه‌ری: زَهَنگه‌ری [رنگه‌ری

زَهَنگه‌ری: زَهَنگه‌ری [رنگه‌ری

زَهَنگه‌ری: زَهَنگه‌ری [رنگه‌ری

زَهَنگه‌ری: زَهَنگه‌ری [رنگه‌ری

زَهَنگه‌ری: زَهَنگه‌ری [رنگه‌ری

زَهَنگه‌ری: زَهَنگه‌ری [رنگه‌ری

زَهَنگه‌ری: زَهَنگه‌ری [رنگه‌ری

زَهَنگه‌ری: زَهَنگه‌ری [رنگه‌ری

زَهَنگه‌ری: زَهَنگه‌ری [رنگه‌ری

زَهَنگه‌ری: زَهَنگه‌ری [رنگه‌ری

زَهَنگه‌ری: زَهَنگه‌ری [رنگه‌ری

زَهَنگه‌ری: زَهَنگه‌ری [رنگه‌ری

زَهَنگه‌ری: زَهَنگه‌ری [رنگه‌ری

زَهَنگه‌ری: زَهَنگه‌ری [رنگه‌ری

زَهَنگه‌ری: زَهَنگه‌ری [رنگه‌ری

زَهَنگه‌ری: زَهَنگه‌ری [رنگه‌ری

زَهَنگه‌ری: زَهَنگه‌ری [رنگه‌ری

زَهَنگه‌ری: زَهَنگه‌ری [رنگه‌ری

زَهَنگه‌ری: زَهَنگه‌ری [رنگه‌ری

زَهَنگه‌ری: زَهَنگه‌ری [رنگه‌ری

زَهَنگه‌ری: زَهَنگه‌ری [رنگه‌ری

زَهَنگه‌ری: زَهَنگه‌ری [رنگه‌ری

زَهَنگه‌ری: زَهَنگه‌ری [رنگه‌ری

زَهَنگه‌ری: زَهَنگه‌ری [رنگه‌ری

زَهَنگه‌ری: زَهَنگه‌ری [رنگه‌ری

زَهَنگه‌ری: زَهَنگه‌ری [رنگه‌ری

زَهَنگه‌ری: زَهَنگه‌ری [رنگه‌ری

زَهَنگه‌ری: زَهَنگه‌ری [رنگه‌ری

زَهَنگه‌ری: زَهَنگه‌ری [رنگه‌ری

زَهَنگه‌ری: زَهَنگه‌ری [رنگه‌ری

زَهَنگه‌ری: زَهَنگه‌ری [رنگه‌ری

زَهَنگه‌ری: زَهَنگه‌ری [رنگه‌ری

زَهَنگه‌ری: زَهَنگه‌ری [رنگه‌ری

زَهَنگه‌ری: زَهَنگه‌ری [رنگه‌ری

زَهَنگه‌ری: زَهَنگه‌ری [رنگه‌ری

زَهَنگه‌ری: زَهَنگه‌ری [رنگه‌ری

زَهَنگه‌ری: زَهَنگه‌ری [رنگه‌ری

زَهَنگه‌ری: زَهَنگه‌ری [رنگه‌ری

زَهَنگه‌ری: زَهَنگه‌ری [رنگه‌ری

زَهَنگه‌ری: زَهَنگه‌ری [رنگه‌ری

زَهَنگه‌ری: زَهَنگه‌ری [رنگه‌ری

زَهَنگه‌ری: زَهَنگه‌ری [رنگه‌ری

زَهَنگه‌ری: زَهَنگه‌ری [رنگه‌ری

زَهَنگه‌ری: زَهَنگه‌ری [رنگه‌ری

۳) از بین رفتن بر زبانه.

رَهِوان کردن: ۱) ناردن: ۲) باش فیر سَوُن: (ده‌رست رَهِوان کرد) [ه]

۱) روانه کردن: ۲) یاد گرفتن به‌خوبی

رَهِوانی: رَهِواندن [ه] نگا رَهِواندن

رَهِواننه‌وه: رَهِوانده‌وه [ه] نگا: رَهِوانده‌وه.

رَهِوانه: ناردن [ه] روانه.

رَهِوانه کردن: ۱) ناردن: ۲) به‌زق کردن کسێ بۆ سه‌مه‌ره: ۳) ده‌گه‌ل

کسێ چون بۆ به‌رگری له‌ هێرشێ سه‌گ: (دا له‌و سه‌گه‌م رَهِوانه‌که)

[ه] ۱) فرستادن: ۲) به‌درقه کردن: ۳) همراهی کردن برای جلوگیری

ز حمله‌ سه‌گ

رَهِوانه‌وه: ره‌منای، کرانه‌وه‌ی به‌ندی پز [ه] واشدن به‌ند لێفه.

رَهِوانی: ۱) زگ‌چو: ۲) په‌سه‌ره‌ی که هه‌ل ده‌درینه‌وه. په‌سه‌ره‌ی

عوروسی: ۳) دیرانی میج [ه] ۱) اسهال: ۲) پنجره‌ آرسی: ۳) بالار

رَهِوان: ۱) نه‌زێ رۆشینه‌ن، چوێ به‌یدا چو: ۲) کێشی شعر [ه]

۱) شه‌وه ره‌هه‌ن: ۲) ورس سهر.

رَهِوان: وه‌رینی خونه‌ی یان گه‌لای دار [ه] ریرش غنچه‌ یا برگ درخت.

رَهِوانی: رَهِوانی، رَهِوانی [ه] رفتنی

رَهِوانی: گه‌ل‌ریزان، داوه‌رینی گول و گه‌لای [ه] برگ ریزان.

رَهِوانه‌ک: که‌چکه‌قوله، گه‌رای بوق [ه] تخم قورباغه.

رَهِوانه‌وه: حه‌به‌هه‌ی گه‌مال [ه] یارس کردن سه‌گ

رَهِوانه‌وک: تراویکه، شوینی که به‌ دوره‌وه لات وایه ناوه‌وه ناو نیه [ه]

سراب

رَهِوانه‌وه: تارازیکه پیچکدار که مه‌ال بێ فیره رۆشینه‌ن ده‌ی [ه] چوب

چرخد ریری یا گهرق کوه‌ک.

رَهِوانی: کلۆشی به‌رینی به‌ حویاندا [ه] ساقه‌ کوبیدنی غله‌ در خرمن.

رَهِوانه‌: ۱) حویانی گیره‌ کراوی هه‌شتا کووه‌ سه‌کراو: ۲) سوورباو

ره‌نگ سوور [ه] ۱) خرمن کوبیده توده شده: ۲) سرخرنگ.

رَهِوان: ۱) جوانی و گه‌شایی کوئه‌: ۲) حشیل و نه‌به‌وه: ۳) به‌سن و

تاریف: ۴) ته‌ملاق [ه] ۱) زیمایی و رونق‌گه‌وه: ۲) زیور: ۳) ستایش:

۴) روش

رَهِوان: تاکار، نه‌حلاق [ه] روش.

رَهِوانه‌ن: ۱) روش: ۲) ناوی زناه [ه] ۱) روش: ۲) نام زناه.

رَهِوانی: ناره‌بو کێژان [ه] نام دخترانه.

رَهِوان: یارست، ته‌ستورایی، کوئه‌ره [ه] فطر، ستیری.

رَهِوان: ۱) سه‌ل، سه‌ک، وه‌قو: ۲) کوئه‌له‌ ته‌سه‌پو مایی به‌ره‌لداکراو بو

له‌وه‌ره [ه] ۱) ره‌وک: ۲) ره‌مه‌اسب ول در چراگاه.

رَهِوان کردن: ۱) ره‌هه‌ن: ۲) حه‌به‌کردن [ه] ۱) ره‌هه‌ن: ۲) یارس کردن

رَهِوانه‌: کوئه‌له‌ ته‌سه‌پو مایی شه‌به‌کیو [ه] ره‌مه‌ول کرده‌چر.

رَهِوانه‌وان: ناگاداری ره‌وک [ه] نگه‌بان ره‌مه‌اسب.

رَهِوانه‌وک: ره‌وک [ه] ره‌مه‌اسب

رَهِوانه‌وک: ۱) شوینی که ناواره‌ی ولات حوی لێ ده‌گرته‌وه: ۲) ره‌وک [ه]

۱) مه‌هه‌ن دوم به‌د از وارگی: ۲) ره‌مه‌اسب.

رَهِوانه‌وان: ره‌وک [ه] ره‌مه‌اسب

رَهِوانه‌وک: ره‌وک [ه] ره‌مه‌اسب: ره‌مه‌اسب [ه] سه‌ت شدن، نه‌مه‌ار

سرمه‌خوردگی شه‌ید.

رَهِوانه‌وک: ته‌وی به‌ زنده‌ ده‌رو [ه] رونه‌وه، ره‌رو

رَهِوانه‌وک: ۱) ره‌وک: ۲) حه‌به‌ی سه‌گ: ۳) دیری چه‌دلق که گه‌زوی بێ

ده‌وه‌رس [ه] ۱) ره‌مه‌اسب: ۲) یارس سه‌گ: ۳) چوبی که گزانه‌گین یا

ان می‌تکانه‌ن.

رَهِوانه‌وک: ۱) ره‌به‌ت، یومه‌ی راوجی: ۲) خوشی و شادی [ه] ۱) کمین

شکارچی: ۲) شادی

رَهِوانه‌وک: چینه‌چینه‌ به‌ردی بوقه‌دو سه‌ری کپو [ه] اسه‌گهای چین بر چین در

کوه

رَهِوانه‌وک: ره‌وق [ه] نگا: ره‌وق.

رَهِوانه‌وک: ۱) سه‌ک، توژ، قوشقی، ره‌وک: ۲) ناژه‌لی که بێ شووان ده‌له‌وه‌زی

[ه] ۱) ره‌وک: ۲) حیوانی که بێ چوپان په‌ چراگاه، می‌رود

رَهِوانه‌وک: ۱) ره‌مه‌کی: ۲) ناژه‌لی بێ شووان [ه] ۱) نگ، ره‌مه‌کی:

۲) حیوان بێ چوپان

رَهِوانه‌وک: ۱) نه‌وانه‌ی گه‌رمین و کونستان ده‌که‌ن، خه‌به‌کی: ۲) ره‌ونده [ه]

۱) ایل بیلاق و قشلاق: ۲) ره‌رو

رَهِوانه‌وک: حه‌به‌کی [ه] جادرنشیر

رَهِوانه‌وان: ره‌وک [ه] ره‌مه‌اسب

رَهِوانی: ۱) هه‌لات: ۲) حه‌به‌ی کرد: ۳) حه‌وه‌مه‌ب: (خه‌وه‌مه‌ب [ه])

۱) فرار کرد: ۲) یارس کرد: ۳) خواب در حشم پر به

رَهِوانه‌وه: ره‌وانه‌وه، له‌ترسان هه‌لاتی [ه] ره‌هه‌ن.

رَهِوانه‌نگ: ۱) هه‌لانه‌ی تازه: ۲) به‌یتی له‌حایوی تازه‌دروست کراو [ه]

۱) لاته‌تازه: ۲) کنایه [ه] خانه‌بوسه‌ر

رَهِوانی: تاشین، داتاسین [ه] تراسیدن

رَهِوانی: تاشراو، لێ هه‌لکه‌ته‌راو [ه] تراشیده شده.

رَهِوانی: به‌رد تاشین [ه] سه‌گ تراشی

رَهِوانه‌وک: به‌ی که‌وه‌ک کولس [ه] به‌ی مخصوص فاسق برسی

رَهِوانه‌وک: ره‌وه‌زه [ه] نگ، ره‌وه‌زه

رَهِوانی: له‌ به‌رد هه‌لکه‌ته‌ن [ه] کندن سه‌گ

رَهِوانی: ۱) هه‌لاتی به‌سه‌سان: ۲) حه‌به‌کردن ۳) به‌به‌ی خه‌وه [ه]

۱) ره‌هه‌ن: ۲) یارس کردن: ۳) خواب از سر بریدن.

رَهِوانه‌وه: ۱) هه‌لاتی، ره‌هه‌ن: ۲) کر نه‌وه‌ی پز: ۳) رست بونه‌وه‌ی گه‌وه

(سه‌ری گۆچانه‌که‌م ره‌وه‌یه‌ته‌وه، نه‌م تاقه‌به‌ به‌ره‌وینه‌وه):

۴) به‌لۆکردنی هه‌ورن. ۵) هه‌لمسان و نه‌ستور بون: (به‌هه‌نگه‌ی

ره‌وه‌یه‌ته‌وه) [ه] ۱) ره‌هه‌ن: ۲) واشدن به‌د نیفه: ۳) راست شدن کجی

و حلقه: ۴) از هم پاشیدن ابرو: ۵) آماسیدن شکم از چاقی.

ره‌هه‌: ۱) ره‌گ: ۲) راست و دروست، نه‌واوه‌کو... [ه] ۱) ره‌گ: ۲) کاملاً

مانده...

ره‌هه‌: ره‌هه‌ی [ه] ره‌هه‌ی.

رَهِوانه‌وک: ره‌هه‌ی چیه‌وه [ه] زردچوبه.

زەھاسپى: زەگىكە ئەلەش دا [۱] سېنىرگ.

زەھاسكردن: (۱) بەرەندە كىردن: (۲) كىردنە دەي گرى [۱] (۱) رەھاسكردن: (۲) واكردن گره.

زەھال: جىيازى بۇك بۇ مالى زاوا [۱] جەھاز عروس.

زەھاندن: دەست پەن كلك رەھاندن [۱] دەست يا دۇم را ئىكان دادن.

زەھىمىز: زەھرا [۱] رەھىر

زەھچك: وودە رەكى لەس [۱] مەمىرگ.

زەھىستىن: زوان و تىن بۇن [۱] رەيىدىن.

زەھىستى: زوان شىن بۇگ [۱] رەيىدە.

زەھىگرتىن: رەگ داكوتان [۱] رەسە دوايىدىن

زەھىن: بېيىلەي چاوا [۱] مەمىك چىشم

زەھىدە: (۱) عەودال، مەلەكۆلە، ئاوارەي چۆلگە: (۲) گوشاد، فەرت

(۳) بىرتىنى لە بېيادەمى يان و پوز: (۱) ئىككى زەھىدەي يان و پوز (۲) [۱]

(۱) خانە بىدوش، ويلان: (۲) گشاد (۳) كىنايە از آدم سىيە پەن.

زەھىك: بېيىلەي چاوا [۱] مەمىك چىشم

زەھوال: حوسر، زەور، [۱] اسب رەھوار.

زەھوان: رەھول [۱] اسب رەھوار

زەھول: مەلىسى ھەم رەھەمىن [۱] سكى ژرف و گشاد

زەھەندە: (۱) خەندەك (۲) تەدەتوى ئاوى پەس: (۳) زىگە بەزىر زەھىدا

لەيدان، ئەغم [۱] (۱) خەندى: (۲) مەجرى قاضىلاب: (۳) تەپ، تونل

زەھەمىي

زەھەندە: زەھەندە [۱] بگ رەھەندە

زەھەنشە: زەھەندە [۱] بگ رەھەندە

زەھى خۇي: رەگى خۇيى بىر [۱] شىرمان

زەھىش: مەخسەپەكى گىر نە [۱] عرق سىب

زەھىشتە: عەسەردە عەس [۱] تەجىب رادە

زەھىف: مەنەي دەم و خەوى ژى دىكەر، مەلە [۱] بگە سورت وىن حامەلە

زەھىل: رەھال، خەيدى بۇل [۱] جەھاز عروس.

زەھىل: (۱) رەدە، ئاوى باران: (۲) تەجىل، تەجىب مەدەردا خەيژ بۇن [۱]

(۱) رەگەر: (۲) بىر مەس قەندە، ولو سىس.

زەھىنە: ئاوى باران، زەھىل [۱] دىگەر

زەھى: (۱) كىش، پرى و قوروسايى: (۲) گەنەكەم تەمسال پىوكە رەي نىيە: (۲)

تەندازە [۱] (۱) وۇن بىرلى غەلە (۲) اند زە.

زەھىكارون: كادەن كەشكە شان [۱] كەكشەن.

زەھىن: جەيە كەردى سەگ، زەھىن [۱] پارس كەردن سەگ.

زى: (۱) چىر و چاوا، دىم، زوخساز: (۲) گۆبەك، بىر [۱] (۱) صورت، جەھەر:

(۲) مەھەيدىن

زى: (۱) ئاوى پىتەك لە ئەلف و پىتەك: (۲) شىوتى چوئ و ھاتەن لە سەر

زەوى: (۳) خەت لە قوماش د [۱] (۱) حرف «زە»: (۲) راد: (۳) خەت دىر

مەش.

زىا: (۱) زەھىنى، دۇھىنى: (۲) گۆي كەرد [۱] (۱) دىا: (۲) دىد.

زىاباز: زەھىن، دۇھى [۱] دىاكار.

زىال: (۱) قران، دەھەكى تەمىن نە ئىران، (۲) بۇلى سەمەدى [۱] (۱) وەند

پول ايران: (۲) واحد پول کشور عر پەسەن

زىان: (۱) مىگەلە مەز، كۆمەلى مەز و پىن: (۲) گۆكەردن: (۳) زىخانە،

گىياھەكى بۇن خۇشە [۱] (۱) گەلە گۆسەند و پىن: (۲) رەين: (۳) رەھان.

زىياز: زىابگار، كەسى لە زى دەزوا پۆ سەفەر [۱] رەگەز، وەر و

زىياز: زىگەي ھاتو چۆي زۆر [۱] رەگەز عەمەس.

زىيازگە: مەھەپ، زەوشت لە ئاين دا [۱] مەھەپ.

زىياز: جەنە، بىياز خراب، زىياز [۱] رەھەر

زىيازگە: زىياز [۱] رەگەز.

زىياز: زىياز، زىيازگە [۱] رەگەز.

زىياز: (۱) زىياز (۲) ياخچەي بەردى: (۳) زىياز (۱) رەھەر: (۲) ياخچە

پاين آبادى: (۳) وەر.

زىيازخەستىن: بىرتىنى لە سەپاردى كارى بە كەسەك [۱] كىنە زوخاستىن

كارى از كسى.

زىيازخەستان: (۱) زىيازخەستىن: (۲) بىرتىنى لە تەگىر بۆكردن [۱] (۱) بگا

زىيازخەستىن: (۲) كىنايە از رەھەمەنى كەردن.

زىيازخەندان: (۱) لەمەمە لە سەر زىگە دانە، زىيازخەستان: (۲) دۈمەس

مەگى رەستان [۱] (۱) رەھەر: (۲) بەھەمە

زىياز: دۆز مەھەست لە زىياز [۱] مەرام، مەسك

زىياز: (۱) تەل، زەت: (۲) تەلەكە، گزى، فەل [۱] (۱) تەكان، تەو: (۲) جەلە.

زىياز: (۱) جەلەكى شىر و دىياز: (۲) جەلەك شىر، پەتەتۆل [۱] (۱) ژەندە:

(۲) ژەندە پەش.

زىياز: جەھەزايى، چاوا پوزى [۱] انتظار.

زىياز: تەلەكە بار [۱] كەلەرد

زىياز: جەلەكى چاوا [۱] دۇكە، قى چىشم.

زىيازگە: زىياز [۱] مەگەر، كەلەرد.

زىياز: (۱) بىكار و لات: (۲) جەلەك پەشەكەي دىيازى پەتەتۆل [۱] (۱) ونگەرد

بىكارە: (۲) لىاس بارە بارە.

زىياز: (۱) بىچەم و تەرج: (۲) تەكان، بىرتىنى لە پەز: (۳) زۆت، بى جەلە:

(۴) پاچەي دىياز: (۵) زىا، گۆي كەرد [۱] (۱) رەخت و سىما: (۲) تەكان:

(۳) لخت: (۴) رەسلە كەنە و بارە: (۵) رەيد.

زىياز: زىيازنى لە شەودا، سەفەر پەشەو [۱] سىر وى.

زىياز: (۱) جەلەكى شىر و پەتەتۆل: (۲) زەھىنى كۆرال رەي گىا: (۳) پەزىن،

چىل: (۲) زەھىنى عەودال: (۵) رەم، گۆكەي تەز، زىخ، شىپاكە [۱]

(۱) لىاس ژەندە: (۲) زەھىنى بى گىا: (۳) پەزىن: (۴) خانە بىدوش، ويلان:

(۵) سەگىن نە

زىياز: (۱) زۆتەلە: (۲) زەھىنى عەودال [۱] (۱) بى نەمە ژەندە پەش:

(۲) دىيازگە خانە بىدوش.

زىياز: جەھە، گۆي پەلدار [۱] پىخال، مەفوع پەندە

زىياز: (۱) بىرتىنى مەي تونە: (۲) پەزىنى كۆن و دىياز: (۳) پەزىنە:

(۴) ھەيىنى پەزىن: (۵) جەزىنى كۆنە پەزىن [۱] (۱) تەكان، جەنەش: (۲)

پارچە كەنە و بارە: (۳) قەسمت پاين شىك: (۴) پەزىنە: (۵) نەمە نان

روغی

زیتک و بیتک: خرتوپرتی نومال، ورده و پرده [۱] خرتوپرت (ثانیه).

زیتکه: (۱) هره ل شیر ی تیکه ل به ژک: (۲) هدیسی په نیر: (۳) نارده

ناوی لیکدراوه هدیوی زورشل و خو به گرو [۱] (۱) اول شیر امپخه یا

آغوز: (۲) پیرمایه: (۳) خمیر بسیار آبکی.

زیتن: (۱) زؤن، زشتن، زؤندن: (۲) زیان [۱] (۱) زیتن (۲) زیتن.

زیت و بیت: زیتک و بیتک [۱] خرتوپرت.

زیتسه: (۱) قالیه گوره وی: (۲) ده قالب زؤا، داز و [۱] (۱) قالب چوبین

خورت: (۲) زیتسه در قالب

زیت تی چون: شمای بیک هاس، ره بگه (دم کاره زیتی تی ناچتی بکرت)

[۱] امکان پذیری

زیت تی که و تن: به ده لکه رب چونه سویتک [۱] معانی به حدی رفت

زیتجه: دهرجه، درجه، یونمی ریزسگه ران [۱] یونم روزگری قالب

زیتجه گری.

زیتج: (۱) ددانی گرو بهرچاو: (۲) ددان به سه ری که د نشان ددن له نوزی: (۳)

(۳) پیرمایه، پیره: (۴) گرز، ناچاره و [۱] (۱) دندایه ای درشت و

نمایان: (۲) ددنی قوجه از حشم: (۳) به نامه: (۴) احمو.

زیتج: بزندن، کورن زتی، زجه [۱] راه مالرو

زیتچار: (۱) قسه ای لهین لیوانده که تی نه گفن: (۲) میوه ای کولندرو ای

خه سته و کرای مره ببا [۱] (۱) سخن نامعلوم و زیلی، زمزمه: (۲) مربا.

زیتچال: (۱) هرچی له شمیر پید ده بی: (۲) زیتچار، مره ببا [۱]

(۱) فرآورده های شیر عموماً: (۲) مربا

زیتچال: جالایی نیوان زان و پشده، هولایی حوچکه سمت [۱] گودی بگ

حاصره

زیتچک: زجه [۱] بگ زجه

زیتچکه: (۱) زجه (۲) حیره [۱] (۱) راه مالرو: (۲) پایایی آمدن حشرات

زیتچکه به ستن: خیزه و کردن [۱] پایایی آمدن حشرات.

زیتچکه گردن: زیتچکه به ستن [۱] بگ: زیتچکه به ستن.

زیتچو: ددان گز [۱] هرچه.

زیتچو کردن: ددان لی گز کسردنه و ده دان نشان دان بو گف [۱] دندان

قوجه کردن برای تهدید.

زیتجه: ده بگی به سه ری که ساوینی ددان [۱] صدای برهم ساییدن ددن.

زیتجه پزل: قوزو لینه، قوزوای خه ست، چله او [۱] لای و لجن.

زیتجان: (۱) زیان، گیاهی کی بون خوشه: (۲) ناوی ژتانه [۱] (۱) شاه اسیرم.

زیتجان: (۲) نام ژتانه.

زیتجان زیتجان: نگا، زیتجان.

زیتجانوک: گیاهی که بو دهرمان دهشی [۱] گیاهی است دارویی.

زیتجاننه: زیتجان [۱] نگا، زیتجان.

زیتجانی: جوئی تری [۱] نوعی انگور.

زیتج: رم، شیا که [۱] سرگین تر.

زیتج: (۱) بیج، بنی گها، بیج: (۲) ریح، عین، چهره: (۳) شیا که [۱]

(۱) بیج، بن: (۲) بن و ماسه: (۳) سرگین تر

زیتخاو: ناوی تیکه لاهه ریح [۱] اب آسپسته به سرگین

زیتخاوی: (۱) ریح بن هله زؤا: (۲) بریتی له مروی حویری و بیکاره [۱]

(۱) سرگین الود: (۲) کنایه او بیکاره.

زیتخت: نه حرو و دیدار [۱] زیتخت، سر و سیم.

زیتختمان: هالی دازانی کازا [۱] قالب ریحده گری.

زیتخته: زهخته، قایم و یته و [۱] محکم.

زیتختن: (۱) بیامالین، پیساوین: (۲) بهرزی کردن [۱] (۱) مالش ددن بر:

(۲) رونه کردن.

زیتخک: جوئی هه چیری خراب [۱] نوعی انجیر نامرغوب.

زیتج کرن: نه دله پیژن [۱] تاپاله ساری.

زیتج که: به پانه سز [۱] کسی که مانه رمی سارد

زیتجکی: زیتج [۱] بگا ریحک

زیتخشاخ: (۱) شونی زه لم، زه لساوی: (۲) بهرده لان [۱] (۱) ویتستان:

(۲) سنگلاخ.

زیتخنه: (۱) حیفنه: (۲) زیتو: (۳) بریتی له مروی بی کاره و بی هونه:

(۴) لاوازی میس [۱] (۱) بیخال: (۲) ژفک: (۳) کنایه از بی هنر: (۴) لاغر

کنیف

زیتخو: (۱) مروی خویری: (۲) زیتخاوی [۱] (۱) بیکاره و بی هنر:

(۲) سرگین الود

زیتخوله: (۱) زوخله، زودی، زوئی: (۲) بزگود [۱] (۱) روده: (۲) لباس

باره باره

زیتخوله نه ستور: بریتی له ناز و بهرشت [۱] گدایه از جور ناف م

زیتخوله کورده: زیتجه نه رییدی که زور وابه ده بیته مایه ی محوسی [۱]

روده کور

زیتجه: زیتجس بیامالین [۱] مالش

زیتجه حوره: دور کورده، بالنده به که له زه که و ده کا، قه بی [۱] سبک خواره،

برده ایست

زیتخو: (۱) بیامال پیساو: (۲) سه ری که جه [۱] (۱) ساسده: (۲) راه ندار

زیتخه زه شه: به حوشیه کی ره شه و لاغنه به سه رماده بوسی دی [۱] نوعی

بیماری دام

زیتخه لان: زیتخاخ [۱] (۱) ریکرا: (۲) سنگلاخ

زیتخه لو: زوخله [۱] روده

زه بیتخه لوک: زیتخه لو، زوخله [۱] روده.

زیتخه لوک: زیتخه لو، زوخله [۱] روده

زیتخان: (۱) پاسه وانی زیتگوبان: (۲) پاچگری سه ری: (۳) زیتوار: (۴) ناوی

گوندیکه له کوردستان [۱] (۱) راهبان: (۲) پاچگیر سر راه: (۳) رهگذار:

(۴) نام دهی ست.

زیت داگرتن: وهزی که و تن، ده ست به پوشتن کردن [۱] شروع به رفتن

کردن. ره اعتاد

زیت دان: ده ستور دان، نیتخاره پیژن [۱] رخصت دادن.

زیتده: نیتج زه ده [۱] رخصت دهده

زِي دِه رِ كَرْدَن به رِيگه رِيَس [۱] بند و دِن دِه

رِيَزِدو. (۱) به هه نِكِه مَوْت: (به زِي دِه وِي تَوَشِي بُوَم؟) (۲) زِي سوار [۱] (۳) اتفاق! (۲) دِه رَو

رِيَزِي: خَفَت خَفَب [۱] راه راه. شيار شيار

رِيَزِي: (۱) قه درو جو رَمَدَت: (۲) به تِه نَشَت به كِه وه. سَهف: (۳) خِيَز: جِه و: (۴) خه تِيك له نُوَسِي، دِيَر: (۵) پاژ: (۶) پاشگري به وِتَا. زِيَر له وِزَانَدَن [۱] (۱) احترام: (۲) صَف، وديف: (۳) شَن: (۴) سَطَر: (۵) جِزَه: (۶) پَسَوَنَد به مَعْنِي رِيَزِيده.

رِيَزِي: (۱) سَهف، به پِيَن به كِه وه: (۲) وِرديله، بِيَكِه له [۱] (۱) صَف: (۲) رِيَر حَرَد

رِيَر آل: بار جِهِي بَرِيك وه كِه هَر دَا [۱] بَرِيك سَح مَآيِد

رِيَر آل رِيَز آل: بَر حَر حَر جِهِي بَارِيك له [۱] سَاوَه سَاوَه بَارِيك

رِيَز آل رِيَز آل: دِيَر ل رِيَر آل [۱] بَارَه مَارَه بَارِيك

رِيَز آل: (۱) به لَمَس دِي رِي، شَارَه وَا: (۲) رِيَنِي به پِيَاوِي كَار زَان و عَالَم: (۳) نَاوِي دُو گُونَدَه [۱] (۱) راه شناس: (۲) كَنَآيَه اَز دَانَش مَنَد: (۳) نَام دُو نَادِي

رِيَز آل به حَسَر له مَر به رِي كَارِي جَاك دَا، پَدَاشَت [۱] بَعَام، پَادَاش.

رِيَز آل: دَرِيَس [۱] هَر دَرِيَرِي.

رِيَز بِيَه گَرَتَن: يَكِه يَكِه به مَعْمُوَان زَاگِه يَشَتَن [۱] يَكِي يَكِي به مَعْمُوَسِي دِن

رِيَز بِيَه گَرَتَن: رِيَز بِيَه گَرَتَن [۱] يَكِي يَكِي به مَعْمُوَسِي دِن.

رِيَز نَك: ۱- رُو سَوِيَن و قَانُون: (۲) دِيَرَه خَه تِي وِرَد [۱] (۱) قَانُون: (۲) سَطَر رِيَر.

رِيَز كَرْدَن: به تِه نَشَت به كِه وه دَانِ [۱] بَهْلَوِي هِم قَرَار دَادَن.

رِيَز كَرْدِي: رِيَز كَرْدَن [۱] نِگَا: رِيَز كَرْدَن

رِيَز كُن: نَكُن [۱] نِگَا: رِيَز كُن

رِيَز كَال: رِيَر آل [۱] نِگَا: رِيَز آل.

رِيَز كَرَتَن: قَه دَر كَرَتَن [۱] احْتِرَام كِه دَشَتَن.

رِيَز كَرَتَن: رِيَز كَرَتَن [۱] احْتِرَام كِه دَشَتَن.

رِيَز آل: (۱) رِيَز آل: (۲) دُوَر وِرَد [۱] (۱) نِگَا: رِيَر آل: (۲) بَسِيَار رِيَز.

رِيَز آل: (۱) رِيَز آل: (۲) دُوَر وِرَد [۱] (۱) نِگَا: رِيَز آل: (۲) بَسِيَار رِيَز.

رِيَز آل بِيَه: (۱) رِيَز آل: (۲) دُوَر وِرَد [۱] (۱) نِگَا: رِيَز آل: (۲) بَسِيَار رِيَز.

رِيَز آل گَرَتَن: (۱) قَه دَر كَرَتَن: (۲) به مَعْمُوَلَا يَكِه كِه يَشَتَن: (له سَمَر خُوَجُوَنَه

شَمِيْدَا بُوَنَه قُوَر بِيَاوَه سُوَتَانَه / هَم تَا مَرْدَن مَحَبَبَه ت فِيشِي دُوَرَه رِيَزِي

لِي دِه گَرَم) «مِه حَوِي» [۱] (۱) مَحْرَم شَمَرْدَن: (۲) يَكِه يَكِه به هِمَه

رِيَسِي دِن

رِيَز آل گَرَس: رِيَز آل گَرَس [۱] نِگَا: رِيَز آل گَرَس.

رِيَز آل نِن: رِيَز آل گَرَس [۱] نِگَا: رِيَز آل گَرَس.

رِيَز آل: دِه سَتُورِي رِمَان [۱] دِسْتُور زَبَان.

رِيَز آل: وِه رَانْدَن [۱] هَر وِرِيَرَانْدَن

رِيَز نَك: جِيكِهِي خَوِي دِلِي مَالَات و نَاوَه ل [۱] حَاي نَمَك يَاشِي دِن بَرَاي

دَام

رِيَز نَك: رِيَز آل [۱] نِگَا: رِيَر آل.

رِيَز نَم: زِه وِيَنِي جِيَتِي بَاغ [۱] زَمِيَن حَاي يَآغ.

رِيَزِدو: (۱) كِه سَوَكِه. پِيچِه كِه. هَلْدَكِه كِه: (۲) به رَا نِه مَرِي له پَايَه دَا: (كُچَم له

رِيَزِي كُورِي نِه وِدَا يَه) [۱] (۱) كَمِي اَو جِيَزِي: (۲) بَرَا بَرِي دَر شَخْصِيَت

و اَو زَش.

رِيَزِي رِيَزِي: رِيَر آل رِيَر آل [۱] پَرَه پَرَد بَرِيك.

رِيَزِي لَانَه: رِيَز آل، رِيَر آل [۱] نِگَا رِيَر آل، رِيَز آل

رِيَز نَك: بَه رِي كِه به تَوِي دَكُوشِيَن وِرَد دِهِي [۱] سِيگ مَز نَك به دِسْت

مِي شَكَنَد.

رِيَز نَك: زِه رَه لَه [۱] نَآج رِيَزِي، گِيَاهِي سَت.

رِيَز و بِيَرَه: خَرَت رِيَر [۱] حَرَت و رِيَر.

رِيَز و ل: وِر تَكِه نَان بُو تِي وِلَا تِنْدَن، وِرَد نَان بُو تِي كُوشِيَن [۱] رِيَز نَان بَرَاي

رِيَر

رِيَر هَف: نِه و شَاهِي به رَو آل يَك بِيَر به مَآيَا به كُن [۱] كَلِمَات

مَتَر دَف

رِيَرِيَن: رِيَس كِي [۱] نِگَا، رِيَس كِي.

رِيَز نَك: (۱) پَاشگري به وَا تَا: رِيَز نَك: (۲) نَمَقُوشِي گُولِي [۱] (۱) پَسَوَنَد به مَعْنِي

رِيَزِدو: (۲) بِيَمَارِي جِدَم.

رِيَز نَم: خَوَلَه بَان، كَلَه بَان [۱] خَاك پَشْت بَام.

رِيَز نَم: (۱) وِه وَاو: (۲) مَآسَاو له بَر تَاو حَوَارَد مِه وِه: (۳) مَآقَه [۱] (۱) مَصِب:

(۲) مَآسِيَه اَز آب خَوَرْدَن زِيَاد: (۳) آب شَار.

رِيَز آل: (۱) دَآبَارِيَن: (۲) زِي آل: (۳) زِي آل: (۴) كَل دِه جَاو كَرْدَن: (۵) بَارِي

رِه وِي [۱] (۱) بَارِي دِن: (۲) رِيَخْتَن: (۳) قُرُورِي زَانَدَن: (۴) سَر مِه دَر چَشَم

كَسِي دِن: (۵) حَاصِل غَنَه

رِيَز آل: (۱) رِيَز آل: (۲) جَوَرِي هِه بَجِيَر: (۳) پَرِيَشَان و پَلَا [۱] (۱) نِگَا

رِيَز آل: (۲) نَوَعِي اَنجِيَر: (۳) پَرِيَشَان و پَر كَنَدَه

رِيَز بِيَه: رِه بَجِيَر [۱] كَشَاوَر زَحْمَت كَش مَز دِ بَكِيَر.

رِيَز بِيَر: نَاوِي تَا يِه تِي خَوَارْدَن وِه و چِيَشَت لِي نَان و جِل شُورِيَن [۱] آب

وِيَرَه اسْتِعْمَال كَرْدَن دَر خَانَه.

رِيَز گَاو: زِه نِج به مَحَسَاو [۱] كَمِي كِه بِيَه وِه دَر تَلَاش اسْت.

رِيَز كِه: رِيَز نَك [۱] نِگَا: رِيَز نَك.

رِيَز نَك: رِه نَشَت [۱] مَسَلَس، سَر يَار

رِيَز نِه: زِه نِه [۱] نِگَا: زِه نِه

رِيَز نَم: خَه لُور، زِه زِي، زِه زُو [۱] دِغَال

رِيَز نَم: (۱) بُوَنَه دَرِيچِه، مَالِي دَارَتَن: (۲) مَحْمُوشِي گُولِي، پِيَسِي:

(۳) حَاكِي شُوشَه [۱] (۱) قَانِب رَحْتَه گَرِي: (۲) حَدَام: (۳) سِيگ شِيَشَه

رِيَز نَم: (۱) رِيَشِي حَه مِه: (۲) رِيَز جِه نِه [۱] (۱) بَه رَه غَنَه كَاشَه:

(۲) رَا حَرَن

رِيَز نَم: بَرِيَشَتِي خَه لَه [۱] اسْتَاچ غَنَه كَاشَه.

رِيَس: (۱) خَوَرِي وَلُوكِهِي به تَه شِي وَ خَه رَه كَافَر وِه: (۲) مَسْتُورَا يِي: (پَام

له سَمَر رِيَسِي مَلِي دَا) [۱] (۱) رِيَسِيَه، رَشْتَه: (۲) قَطَر، سَتِيَرِي.

رِيَس: (۱) رِيَس: (۲) پَاشگري به وَا تَا، كَمِي كِه دِه رِيَسِي. (تَه شِي رِيَس)

[۱] (۱) نِگَا: رِيَس: (۲) پَسَوَنَد به مَعْنِي رِيَسِيَه.

زینسا: زینشوتی عاده تی [] عرف و عادت.

زینسی: زینتیار، پیاوفاقولی گوند [] کدخدای، زینش سمند.

زینست: زینسراو [] ریس.

زینستی: زینس [] نگا، زینس.

زینسوا: نابرونه، باورواو [] رسوا.

زینسه: (۱) زینس (۲) سه دریز کرده [] (۱) نگا ریس (۲) پرگویی.

زینسی: گره، گیای گیره کراو [] پرس، گاه کوبیده برای علوفه.

زینسین: زینس [] نگا ریس.

زینش: ره، زین، زین، زین، زین [] موی زین، زینش.

زینش: (۱) پریندار (۲) پرین [] (۱) زخمی (۲) زخم.

زینش: کواشی حه ستم، دونه لی پینس [] قمل خطرناک.

زینشال: بزگو، پادجی باریک له هوماش، زینال [] نگا: زینال، پاره های

باریک از قماش.

زینشالو: ترخون، یکدیکه له سموره جان [] گیاه ترخون.

زینشاله: زینشال، بزگو [] نگا: زینال، زینشال.

زینشاندو: (۱) که سنی که پیار شاره زای زین ده کا (۲) نیشاهی زنگه یو

ساره زایی [] (۱) دهمنون (۲) علامت راهنما.

زینش پیا: جوئی تری [] نوعی نگور.

زینش پوا: زینش ما، [] نگا: ریس پیا.

زینش پان: زینش رل [] زینش پین.

زینش خن: گانه بئی کردن، بئی پیکه س [] زینش خند.

زینشدار: به زینش، زینش دار [] ریشو.

زینش سپی: زینسی [] زینش سفید.

زینشو: باحرای له لوه شادی که ناره ی پرچه [] شنگله، منگوله.

زینشوک: زینش [] منگوله.

زینشول: سیرو، زینشول، گاوانی [] پریده سار.

زینشوله: (۱) زینشول (۲) گلیکی گرموله کراوی سبی زنگه زان خوی

بئی ده شون [] (۱) سار (۲) خاک روشوره.

زینشوه: (۱) زینشو (۲) رشفت [] (۱) منگوله (۲) رشوه.

زینشه: (۱) زنگی دارو گیا (۲) زینشو [] (۱) زینشه، پینش نهانان:

(۲) منگوله.

زینشی: زینشو [] منگوله.

زینغ: خین، زینغ [] شن.

زینف: قاش، پارچه یکه له میوه ییستان [] حاج.

زینف: روی، توکه بهر [] موی رها.

زینفاس: نیرتکی باسکلاو [] ریواس.

زینن: پینس، چلکن گه مار [] کثیف.

زیننگ: زینوار [] رهرو.

زیننگی: زینوار [] رهرو.

زینشوک: شمه تریکه، جوئی زهره که تی دریزو که به ههنگونی هیه []

نوعی زینور عسل زود وحشی.

زینقه برن: حنی بهجی کردن [] اداره کردن.

زینقه کرن: زین کرده ره [] راه باز کردن.

زینقی: (۱) جتر، روی (۲) زینشوله (۳) زینور [] (۱) روباه (۲) روده:

(۳) رهگذر.

زینشیک: روحله، زینشوله، زودی [] روده.

زینشنگ: زینوار، زینار [] رهگذار.

زینق: له دهست نهرمی سیم ههلاتو [] نرم پژمرده.

زینقن: له زولاور تهوایی هین [] لاغر مردنی.

زینقنه: (۱) جیمه، زینق، زینقنه (۲) زینق [] (۱) مدفوع پرنده، پینخال:

(۲) لاغر مردنی.

زینقنه سیلکه: جوئی نه خوشی مهلی مالی [] از بیماریهای پرندگان

حانگی.

زینقو: زینق [] نگا زینق.

زینقو قیق: بریتی له زینس [] نگا: زینق.

زینقوله: زینق، زه ههله [] نگا: زینق.

زینک: (۱) زین، زاه (۲) بهرانیه: (۳) رهوی به حب: (۴) دوس، پیکهاس:

(۵) ناشناخته: (۶) بهارو تهرو: (۷) گش، همو [] (۱) راه: (۲) برابر:

(۳) هموار: (۴) درست: (۵) دوستی: (۶) منظم و مرتب: (۷) همه.

زینکاتی: تفاق، یهک بون، دوستایه تی [] اتفاق، دوستی.

زینکانی: ناوی هو زیکه له کوردستان [] نام عشیرتی در کردستان.

زینکایی: (۱) ناشناخته تی، دوستایه تی: (۲) تهختی زهون [] (۱) اتفاق،

دوستی: (۲) همواری زهون.

زینکسون: (۱) بهرانیه هاتمهوه: (۲) ناشناخته تی [] (۱) همطراز شدن:

(۲) دوستی.

زینک خستن: (۱) دوشته بهیه کدا ساوین: (۲) دودز لیک ناشت کرده وه:

(۳) تهکور کردن [] (۱) دو چیز بهم ساییدن: (۲) دشمنان را شتی دادن:

(۳) منظم و مرتب کردن.

زینکرون: (۱) بهزی کردن: (۲) زیندان بو زینستن: (زینم که دهویم) []

(۱) روانه کردن: (۲) زاده دن.

زینک کردن: (۱) تهخت کردن زوی: (۲) نهکور کردن [] (۱) هموار کردن

زمین: (۲) مرتب کردن.

زینک گوشین: به نهویم زور بو ههمولای که سنی بار شتی هین [] درهم

هشردن.

زینک کفتن: پیکهاتن [] تفاق، سدرش.

زینک گهوتن: پیکهاتن [] اتفاق، سازش.

زینکو: زینش دریز [] زینش بلند.

زینکوپیک: له بارو تهکور [] مرتب، منظم.

زین کوژک: زینگه یکه که ههتا سمر نات با [] بن پست.

زینکوک: زینجکه، باریکه تی [] راه کم عرض.

زینکه: (۱) چهره: (۲) سیره ی دندان [] (۱) صدای نوك قلم: (۲) صدای

دندان بهم ساییدن.

زینک هاتن: (۱) گرژبون و ترنجان: (نهو قسه ی پینس، زینک هات):

(۲) حنی بهجی بون: (که ... هات) [] (۱) درهم شدن، پرور.

۱) ناراحتی در قیافه کسی؛ ۲) دوست شدن کار.

زېڼك هاوردن: پاك هېنانی كان جرېمېڅې كړدن [دوست كړدن، فراهم وړدن، انجام دادن]

زېڼكه موه: پهدلنگهوت [اتمامی].

زېڼكه وټن: ۱) كه وټه ترې يو سده؛ ۲) زېڼك كه وټن؛ ۳) پاك هانتی كار؛ ۴) زونان دواكهوتن په غار [راهی شدن؛ ۲] موافق كړدن؛ ۳) دوست شدن كار؛ ۴) دنيا ل كړدن په دې.

زېڼكه وټو: ۱) زېڼكوب؛ ۲) بهرې كه ويو؛ ۳) پاك هانگ [اتفاقی؛ ۲] راه افتاده؛ ۳) درست شوه.

زېڼكي: ۱) بهرانبهری؛ ۲) دوستایتي؛ ۳) تهختایي [برابری؛ ۲] دوستی؛ ۳) همواری.

زېڼك: تو زېڼكي په بېرېقه په يو مېره كف له قاقمزمزین [گردی است حشك كن.

زېڼكا: زی، را، زېڼك [راه

زېڼكاوبان: زېڼكاوبان [راه عمومی

زېڼكاوړدن: ۱) زېڼكاوړدن يو زویشن؛ ۲) زېڼكاوړست كړدن [راه دادن؛ ۲] راه سازي.

زېڼكو: زېڼكو بېاوسرپا، چه به، گوران، راېر [راهزن.

زېڼكوټن: ۱) ډيو، حه ته بی؛ ۲) بولنه لمېمه له سهر زې [وهزی؛ ۲] مانع سر راه شدن.

زېڼكوټن: بریتی له واوېټان له برټوای خوی [کتابه از تغییر مسیر دادن در مرام.

زېڼگه: ۱) جېره قه لسم؛ ۲) سېره دی ددن [صدای نوك قدم بر كاغذ؛ ۲] صدای پهم ساییدن دید بها.

زېڼگه: ۱) زې، را، زېڼك؛ ۲) بریتی له دوز ووهشت [راه؛ ۲] کتابه از مرام.

زېڼگه خسین: خسینه سه روزی، ووه نه كړدن [راه انداختن.

زېڼگه وېان: زېڼكاوبان [راه عمومی.

زېڼگېر: زېڼگر [راهزن

زېل: ز له، لورك، زولك، زول [خر زهره.

زېل: ۱) چه نكل، دارستان، لېر، لېره واره؛ ۲) تاوگ، شومون [۱) حگل، ۲) ششم

زېلادان: زېڼكوټن [احزاب ار راه.

زېلاس: زوداما لياگ [پروو گستاخ.

زې له بهر چون: په خوشی و ناسوده بی سهر كړدن [آسوده سفر كړدن.

زې له خو: زوخله، زېخوله، زوډی، زېخول، زېحه لوكه، زېخه لوك، زوډی [روڼی [روده.

زېلی: ۱) موهو بهری درستان، بهری لېره واره؛ ۲) گېو، گېو، گېو [هیوه جنگلی؛ ۲) رزالك.

زېن: زېان [دېن.

زېن: ۱) وان، میگه، گاهل؛ ۲) نه زېن، زېن، زېش [رمد، گله؛ ۲)

رښ.

زېنانه: بهرنامه، په بهر و [برنامه.

زېنج: ۱) شوین، ناسه واره؛ ۲) زونج؛ ۳) گرمی گیار [اثر وده؛

۲) آرا، رنج؛ ۳) گرمی است آفت گوسفند وین.

زېنجېهر: زه نجېهر [نگ، زه نجېهر.

زېنجېهر: زه نجېهر [نگ، زه نجېهر.

زېنك: له سهر و لا و لا [لا غمر دی

زېنكه: لېك ټوپل بون وویسان [تجمع كړدن و نرفتن

زېنكه دان: زېنكه [نگ، زېنكه.

زېنگ: ۱) زېنگ؛ ۲) خوری كه پده ست له پیستې ده زنده و [نگا

زېنگ: ۲) پشمی كه از پوست چینند

زېنگال: ۱) زېنگال، زېنگ؛ ۲) شړول، جل شړ [نگ، زېنگ،

۲) زنده بوش.

زېنگاسوه: ۱) شمېره دانه وې دوشان؛ ۲) زه واک؛ ۳) قسه یی تام [۱) شېره پس دادن؛ ۲) شه؛ ۳) وراحي، زارخايی

زېنگول: بزرگو، نزل [وصد باره

زېنگه: بولنه بول، پرته پرت [غرولند.

زېنگه زېنگ: زېنگه ی زور [غرولند زېده.

زېنما: زېښانده [دخما، دهنمون.

زېنوس: ده ستوری نوسین، لېعلا [املاء.

زېنوتین: زېښانده [راختما

زېو: ۱) زو، توكه بهر، موی په رگه ده؛ ۲) تله كه موییل [موی زهار؛

۲) حبله.

زېوار: زېوار، زېوار، زېفنگ، زېفنگ [رهگذار

زېواز: زېواز [راه عموم.

زېواس: لېرتکی باسكلو [ريواس.

زېواسی: مام زېواس، گيايه کی پلا پلندی برشه دزی گرمی باورگه [گياهی ست داروی ضد کرم.

زېوان: ناكاداری زېنكه [راهیان.

زېواو: زېواس [ريواس

زېویان: زېگه وېان [گذرگاه عمومی.

زېوېواره: زېو [رهگذار.

زېو جی: شاه زېه سیند، له بار [معقول عقل پسند.

زېوزا: ۱) هر گودج له زېگه و؛ ۲) راسته یی [فورا، از راه وسیله؛

۲) به خط مستقیم.

زېوزامت: زېوزا [نگ زېوزا

زېوستاندن: بېراو كړدن [سیرب كړدن

زېوشوین: ۱) ماوی ماو كوله؛ ۲) ده ستوری كار [عادات، تقالید؛

۲) طرح

زېون: زېحان [ريحان.

زېوه: گای په لوك [گاو ابلق.

زېوه زېو: ۱) پرته پرت؛ ۲) دزگوتی یی تام [غرولند؛ ۲) زارخايی.



ز: ۱) له چه، ز: ۲) پیتی بادانهوه [ز] ۱) (۲) حرف عطف

ز: ۱) فرزند: (کور، ز، ناموز) ۲) بیجوی مهر و بزن (زاوماک تهنکهل کراوه) ۳) زان، منال یون: (به زگوز که موبه) ۴) منالی بو بیجوی بو. (مهره که زای بهرخیکی بو) ۵) تازه به دهنهاتو: (نمو بهرچه دوتنی ز): ۶) کهوایه دهی سما. (زا وهره) ۷) نویه له قوساره: ۸) وشک، روها، روا [ز] ۱) فرزند: ۲) بچه گوسمد و بر: ۳) زیش: ۴) زد، رایند ۵) تازه به دنیا آمده: ۶) پس، سالا که اینطور ست: ۷) نوبت در قمار: ۸) خشک.

ز: ۱) به کو، ده [ز] سکو

ز: ۱) نه سه ر [ز] درجه ده افسر.

ز: ۱) برده دهی قومار [ز] برد در قمار.

ز: ۱) روحتهی نه سور [ز] روده کشف

ز: ۱) رایت، خدوش یله له سو یادا، نه سه و [ز] افسر

ز: ۱) سهر نگونلک، گوئک [ز] جای ریختن سرگین.

ز: ۱) یوق، تایدو، دادراری لا قایل [ز] دره مسیل باران.

ز: ۱) به ده قهری نابوسینی ناره و [ز] دفتر موالید.

ز: ۱) لکی چرم، لق له چرم: ۲) چوی پای و لوس و ناسک که سال گمدهی پی ده کهن، سواب [ز] ۱) نهر فرعی: ۲) شن صاف و نازک که بازیمه کودکان است

ز: ۱) گمه به راب، سوابین [ز] باری به «رب»

ز: ۱) راپا، راپا [ز] بازی به «ز»

ز: ۱) هه بون، ههیدی: (به زانی خود) ۲) ویران، نه ترسان: ز: ۱) ناکم بیچم [ز] ۱) وجود، دات: ۲) شجاعت، جرأت.

ز: ۱) برسدن [ز] نرسانین.

ز: ۱) چو، به واور برسان، نوقین به برسان [ز] وهره برک شدن، وحش کردن.

ز: ۱) انداز بهر، نازا، نه ترس [ز] مهوور شجاع

ز: ۱) کردن، ویران، نه ترسان [ز] اقدام، نترسیدن.

ز: ۱) توره: توره [ز] توره و تیره.

ز: ۱) توره: ره زینی کمر [ز] عرعر کشیدن

ز: ۱) تینک: حیرتیکه همره به [ز] راعاد اوسیل

ز: ۱) تیل: توره چرک، توره و ته تیجه [ز] توره و تیره.

ز: ۱) زاج: کاکولی مثانه: ۲) راج [ز] ۱) موی پشامی بچه: ۲) راج

ز: ۱) زاجلانهی: زاس شن له مندل بوند [ز] دره زیمان.

ز: ۱) زاجلانی: هموئل زانی ژن له سمر و به ندی زانو ها و وند [ز] اولین دره، رایمان

ز: ۱) زاج و بهر چه: کاکول و موی ناوچا و ای سال [ز] کاکل و موی پیشانی بچه

ز: ۱) زاج: کوله کویل، ناغدهی ناو کیر: ۲) شب، زاج: ۳) گاشه بهرد:

۴) دنه، هانه: ۵) موهه ری تیخی حه بهر و شمشیر: ۶) خدت، هیل

[ز] ۱) زاعه: ۲) راج: ۳) صخره: ۴) تحریرک، تشجیع: ۵) پرند: ۶) حط

ز: ۱) زاج: زاجه: ۲) راج: ۳) صخره: ۴) تحریرک، تشجیع: ۵) پرند: ۶) حط

ز: ۱) زاج: زاجه: ۲) راج: ۳) صخره: ۴) تحریرک، تشجیع: ۵) پرند: ۶) حط

ز: ۱) زاج: زاجه: ۲) راج: ۳) صخره: ۴) تحریرک، تشجیع: ۵) پرند: ۶) حط

ز: ۱) زاج: زاجه: ۲) راج: ۳) صخره: ۴) تحریرک، تشجیع: ۵) پرند: ۶) حط

ز: ۱) زاج: زاجه: ۲) راج: ۳) صخره: ۴) تحریرک، تشجیع: ۵) پرند: ۶) حط

ز: ۱) زاج: زاجه: ۲) راج: ۳) صخره: ۴) تحریرک، تشجیع: ۵) پرند: ۶) حط

ز: ۱) زاج: زاجه: ۲) راج: ۳) صخره: ۴) تحریرک، تشجیع: ۵) پرند: ۶) حط

ز: ۱) زاج: زاجه: ۲) راج: ۳) صخره: ۴) تحریرک، تشجیع: ۵) پرند: ۶) حط

ز: ۱) زاج: زاجه: ۲) راج: ۳) صخره: ۴) تحریرک، تشجیع: ۵) پرند: ۶) حط

ز: ۱) زاج: زاجه: ۲) راج: ۳) صخره: ۴) تحریرک، تشجیع: ۵) پرند: ۶) حط

ز: ۱) زاج: زاجه: ۲) راج: ۳) صخره: ۴) تحریرک، تشجیع: ۵) پرند: ۶) حط

ز: ۱) زاج: زاجه: ۲) راج: ۳) صخره: ۴) تحریرک، تشجیع: ۵) پرند: ۶) حط

ز: ۱) زاج: زاجه: ۲) راج: ۳) صخره: ۴) تحریرک، تشجیع: ۵) پرند: ۶) حط

ز: ۱) زاج: زاجه: ۲) راج: ۳) صخره: ۴) تحریرک، تشجیع: ۵) پرند: ۶) حط

ز: ۱) زاج: زاجه: ۲) راج: ۳) صخره: ۴) تحریرک، تشجیع: ۵) پرند: ۶) حط

ز: ۱) زاج: زاجه: ۲) راج: ۳) صخره: ۴) تحریرک، تشجیع: ۵) پرند: ۶) حط

زاخوَر: (۱) بمرده لانی رُودو بلند؛ (۲) نه شکوهت له کُیف: (۱) صخره؛ (۲) غار.

زاخوَران: (۱) هوَریکه له کوردستان؛ (۲) تالان و بَره: (زاخوَران یاخوَرانه) (۱) عشیرتی در کردستان؛ (۲) غارت و چپاول
زاخوَری: پارچه په کی له ناوړینم زمان دهیکه به چک (۱) بارجه ابر بنسټی

زاخوَر: ناخه لمه مزی له کیو داپراو کول، کویل، زاخ (۱) زاغه
زاخه: زاخوَر (۱) زاغه.

زاخی: قشقه له، نه له پاچکه (۱) ز غچه

زاجیر: زاخوَر (۱) نگا: زاخوَر

زاد: (۱) تویشو: (۲) ده جل و داس: (۳) مثال به بابو، (زادو وه لمدیان زوړه) (۱) موشه: (۲) غله و نان: (۳) تولید بچه.

زاده دان، تویشودان (۱) توښه دان.

زادو وه لمد: کوزو کچ ریډیو (۱) تولید و تواله.

زادو وه لمد: زادو وه لمد (۱) تولید و تواله.

زاده: فرزند، پیچوی بنیادهم: (۱) چپب زاده (۱) فرزند.

زاده کان: فرزندان (۱) فرزندان.

زار: (۱) مثال: (۲) دم، دهف: (۳) دهرمانی چانه و رکوژ، زهر: (۴) کزو لاوا: (۵) پهرتشان و پی قهوه: (۶) دهنگی گریان: (۷) موړی

تخته نمره: (۸) باشگری په واتا: چنگه، حازه: (۹) شیوهی زمان: (زاری کرمانجی): (۱۰) توکه به: (۱۱) چینه دوا: (زهوی و زان): (۱۲) زوارو (۱) کودک: (۲) دهان: (۳) سم: (۴) لاغر: (۵) پریشان حال: (۶) صدی

گریه: (۷) مهره ترد: (۸) پسوند به معنی جای: (۹) لهجه: (۱۰) موی زهار: (۱۱) زواخت: (۱۲) زهره، ترس

زارا: (۱) ناهه بو زن: (۲) کور، زهره: (۳) ناهوی شاریکه له کوردستان (۱) نام زیاته: (۲) کیل: (۳) نام شهری در کردستان.

زاراخن: زاره وانه، دهمه لښن (۱) نگا: زاره وانه.

زارانج: کور، زهره: (۱) کیل.

زارانز: زهره، زارانج، کور (۱) کیل.

زاراو: (۱) دهرمانی تراوی چانه و رکوژ: (۲) میز، میز، گمیز: (۳) شیوهی ناخافت: (۴) دهرای دهم (۱) سم آبکی، زهرابه: (۲) شاش، ادراو: (۳) لهجه ویزه: (۴) شیوه سخن گفتن

زاراو: (۱) شیوهی نایبتهی ناخافت: (۲) دهر وی دهم، زاراو (۱) لهجه ویزه: (۲) شیوه بڼ

زار به ست: (۱) دهم به ست: (۲) دهم بین (۱) دهان بند: (۲) دهانه بند.

زار بین: دهم بین، زار به ست (۱) دهانه بند.

زار بینک: (۱) زار بین: (۲) زار به ست (۱) دهانه بند: (۲) پوره بد

زارخوش: (۱) دهم خوش، ناهوین بو گوته: (۲) دهم و کاویر خوش (۱) آفرین بر گفتارت: (۲) شیرین زبان.

زارخه: خه دهی تال، که نین له نازه حه تین (۱) خنده تلخ، زهر خند.

زارخه نه: زارخه (۱) خنده تلخ، زهر خند

زاردو: دهم دوا، دهم شر (۱) دهن بق.

زار زار: لاسار، می دگر، گوی بدهو (۱) لوح

زار زارک: دهمه لاسکه (۱) ادا درآوردن

زارشر: تید نهوه ساو (۱) دهن لی

زارقه: (۱) دهمه لاسکه: (۲) زمان دهرتیا بو گالته پی کردن (۱) ادای کسی را درآوردن: (۲) زبان به تعسخر درآوردن

زارک: دهمی هه موشه جگه له چانه و رکوژ: (زارکی مهشکه، زارکی نهشکه) (۱) دهانه

زارگا: بهرگده، چنگه کی توکه بهر لی زوان (۱) رویشگاه موی زهار

زارگوین: ستران، گورانی، قام، لارک (۱) ترانه، آواز.

زارنهرم: زمان لوس، دهم تر (۱) چرب زبان.

زارو: (۱) کرمیکه بو خوینی پیس له لهش مزین ده کار ده هیری، زوړو، رینو: (۲) زارو، مثال (۱) رالو: (۲) کودک، بچه.

زارو: (۱) هر زنده: (۲) مثالی چکونه (۱) فرزند: (۲) کودک.

زاروتی: روزگاری مثالی، زاروکی (۱) دوران کودکی.

زاروینج: زن و مثال، خیزان به گشتی (۱) حاتواده.

زاروک: زارو (۱) نگا: زارو

زاروکی: زاروتی، روزگاری مثالی (۱) دوران کودکی

زاروله: زارو (۱) نگا: زارو

زاره: (۱) گسمه کوتا: (۲) زارای کیسهی زهر دوی لای جهرگ: (۳) موی بهرگده، زار (۱) گسم نیم کو بیده: (۲) زهره: (۳) موی زهار.

زاره تره: بریتی له زورترسار، توفیو له ترسان (۱) زهره ترک

زاره چون: راه تره (۱) زهره ترک.

زاره زار: دهنگی گریان پی برآمده، زره زو (۱) صدای گریه متصل. زار زار.

زاره گا: (۱) چنگه کی زوانی توکه بهر، زارگ: (۲) گوئیکه (۱) رویشگاه موی زهار: (۲) گل میمون.

زاره مین: دهمین، زار بین (۱) دهانه بند.

زاره وانه: توپه له په زو یان دار که ده دهمی ده فری زاده کن (۱) گلوله و ده له پا چوب که دهانه بند می شود.

زاری: (۱) گریان و شیوه: (۲) زوله، مثال (۱) شیو: (۲) کودک، بچه.

زاریان: شین و شه پور کردن، گریانی تازیدمی (۱) شیو کردن.

زارین: گریانی بدهنگی بهر ز (۱) گریه پا صدای بلند.

زاق: (۱) نامرازی داری موسیقی، ساز: (۲) نهوه (۱) ساز موسیقی: (۲) توه

زازا: (۱) مانیسه ندیکه له کوردستان: (۲) شیوه ناخافتیکی تریک به په هلهوی: (۳) نهوه نه نهوه (۱) منطقه ای در کردستان: (۲) یکی از

لهجه های کردی: * * * و * * * و * * * و * * *

زازاکی: ناخافتن شیوهی زازایی (۱) تکلم به شیوه «زازا»

زاخ: خه تی خه ت کیشان، خه تی دیز بو تیرانی مده سب، گیز (۱) خط فقی و عمودی در خط کشی.

زاغور: راجر، زاخوَر (۱) تشبیه سگلاهی

زاغور: خه ت گیش، نامرازی خه ت دان (۱) خط کش.

زاف: بز، زور، گهلیک، وهحف، ریاد، ریده [۱] بسیار.

زاف بیایش: رام بون [۱] ریاد سد.

زافت: نه سمر [۱] درجه دار، هسر [۱] رتش.

زافسر: زور، سر [۱] بیسر.

زافراتایی: زور کم بوئه [۱] بسیار کم شدن.

زافران: بیری گیاه که رهنگ زرد بو دهرمان و پلاو پیکار دیت [۱] زعفران.

زافرانی: به رنگی زافران [۱] زعفرانی رنگ.

زافزاف: هره فره، زور زیاد [۱] بسیار زیاد.

زاف کوردش: زیاد کردن، زنده کردن [۱] زیاد کردن.

زاف نه مهند: کم کردن، زور نمان [۱] اندک شدن.

زافهران: (۱) زهران؛ (۲) ناری گویدیکه [۱] (۱) زعفران؛ (۲) نام دهی است.

زافهرانی: زافرانی [۱] زعفرانی رنگ.

زافهی: فرهیی، زیادی، زندهیی [۱] بسیاری، زیاده.

زافی: زافهی [۱] بسیاری، زیاده.

زاقیر: زافت، زورتر، زنده تر [۱] بیشتر.

زاق: (۱) ته ستره یک کی گه زندهیه؛ (۲) زور، فره [۱] (۱) ستاره عطارد؛ (۲) زیاد.

زاقا: (۱) میردی کچ یان خوشک؛ (۲) تازه میرد [۱] (۱) شوهر دختر یا خواهر؛ (۲) داماد.

زاقابه ندی: نمو شوهی له مالی باوکی یوکدا ده زی [۱] داماد سرخانه.

زاقانی: شوهی چوئی زاوا بولای یوک [۱] شب زفاف.

زاقدان: منالان [۱] زهمان، وحم.

زافر: (۱) زات، ویران؛ (۲) زاره، کیسهی زراو [۱] (۱) پارا؛ (۲) زهره.

زافراتانی: زهرانی، زیده له کهمی دان [۱] نگا: زافر تایی.

زافزاف: زور ریاد، هره فره [۱] بسیار ریاد.

زاف نی مهتد: زوری نمان، له کهمایه نی دان [۱] اندک شدن.

زاف و زینج: زاروینج [۱] نگا. زاروینج.

زاف و زینج: زاروینج [۱] نگا. زاروینج.

زافهی: زانی، زهحنی، فرهیی [۱] زیادی.

زافی: زانی، زهحنی، فرهیی [۱] زیادی.

زاقیر: زنی وازی به گاسی میرد [۱] زن خوشنود از جماع شوهر.

زاق: (۱) قهله زه شه؛ (۲) دهنگی قهله زه شه؛ (۳) دهریه زو؛ (۴) کوه، شینی کال؛ (۵) دهنگی تیزی مندان؛ (۶) توقین له ترسان [۱] (۱) غراب، راح.

(۲) صدای غراب؛ (۳) برجسته؛ (۴) بی روشن؛ (۵) جیج بچه؛ (۶) زهره ترک شدن.

زاق و زروق: چه قهله های منالان [۱] ههمه و حنجال بچه ها.

زاق و زروق: زوق و زروق [۱] ههمه و حنجال بچه ها.

زاق و زریق: زاق و زریق [۱] ههمه و حنجال بچه ها.

زافه: (۱) دهنگی تیزی منال، زاق؛ (۲) دهنگی گریانی منال [۱] (۱) جیج کشیدن بچه؛ (۲) صدای گریه بچه.

زاک: (۱) لهنگه دهنگه قهسی که منال کایه ی پی ده کمن؛ (۲) همدل دوشرو به زان، زه له، فرچک؛ (۳) قیزه ی منال [۱] (۱) نیم هشته ریدالو که بازبچه بچه ها است؛ (۲) آغو زا؛ (۳) جیج بچه.

زالک و زوک: زوق و زروق [۱] ههمه و حنجال بچه ها.

زالک و زریق: زاق و زریق [۱] ههمه و حنجال بچه ها.

زاکون، یاساو قانون: (ناخایه کی یزاکون بو کس نهی ده ویرا له زی لادا) [۱] قانون قطع.

زاکه: جیوه جیوی بهجکمه ل [۱] چیک حیک حوجه.

زاگ: (۱) له دایک بوگ؛ (۲) منال یون؛ (۳) زه له، همدل دوشرو له زاو؛ (۴) شهب، زاخ [۱] (۱) زاده؛ (۲) زادن؛ (۳) اغوز؛ (۴) زج.

رگروژ: (۱) رچیره چیا به که له کورد سساندا؛ (۲) ناره بو پیلوان [۱] (۱) سلسله جهان زاگرس؛ (۲) نام مردانه.

زاگروئس: زاگروژ [۱] نگا: زاگروژ.

زاگور: په پاخ، توخماخ [۱] چوبدست کلفت، چماق.

زاگه: (۱) حیکه ی له دایک بون؛ (۲) له دایک بون؛ (۳) پیجوی دیوه؛ (۴) گمه یه کی مثالانه؛ (۵) مندان [۱] (۱) زادگاه؛ (۲) از مادر زاییده.

است: (۳) بچه آورده است؛ (۴) یکی از پانزهای بچه ها؛ (۵) زهدان.

زال: (۱) سمرکه و تو به سمر به به سست دا یان به سمر دوشمدا؛ (۲) ریل؛ (زبل و زال)؛ (۳) ناره بو پیلوان [۱] (۱) چیره؛ (۲) آشغال؛ (۳) سم.

مردانه.

زال بون، سمرکه و تو به سمر کاری سستقا [۱] چیره شدن.

زالم: ده ست درزکمر بو مافی ره وای خه لک [۱] ستمگر، ظالم.

زالمایه تی: زالمه تی [۱] ظلم.

زالمکی: ناره وای کاری [۱] ظلم.

زالمه تی: زالمه تی [۱] ظلم.

زالمه ی: زالم [۱] ظالم.

زالمینتی: زالمه ی [۱] ظلم.

زالنه، پنه بدی له ونجیر [۱] رحیم پای بند.

زالو: کیسه ی زهدان، زاره [۱] زهره.

زالو: زارو، گرمی خون مز [۱] زالو.

زاله: زارو [۱] زالو.

زاله: (۱) دادو هاوار له ده ست کهمی، گله و داد: (همو کس له ده ستی به زاله یه)؛ (۲) کیسه ی زهدان، زاره، زارو [۱] (۱) داد و گله؛ (۲) زهره.

زالو: زارو، زهرو، زانو، زالی [۱] زالو.

زالو: (۱) ده ست زویشن، سمرکه و تو یی؛ (۲) زارو [۱] (۱) چیرگی؛ (۲) زالو.

زام: (۱) برین، زش؛ (۲) منال بو؛ (۳) له دایک بوم [۱] (۱) زخم؛ (۲) بچه آوریم؛ (۳) از مادر رادم.

زاما: زافا [۱] داماد.

زاماره: (۱) برینده؛ (۲) مندان [۱] (۱) زخمی؛ (۲) زهدان.

زامار که قش: مندان [۱] زهدان و مرگمران [۱] زهدان از جای در رفتن.

زامایی: زاروایه تی [۱] دامادی.

زامت: چټكى برېښ، كېم. ههوا [۱] زېم، چرك زخم.

زامدار: بريندار [۱] زخمى

زاموټ: بهرنيكى كه سكي په ترڅه [۱] زمره.

زاموټي: بهرنيكى زاموټ [۱] زمردى.

زاموټين: كسك ورك ده نكي زاموټ [۱] زمردى.

زامزوټس: گندهكى يوږ خوښه و يو ټيټى دوكه ده كى ده سوتس [۱]

گياهي است كه مصرف پخوړ دارد، گياه مر.

زامق: چهسپ، كمرسته لكاندن [۱] چهسپ.

زامق كهرده: چهسپيراو، نكتندرياك [۱] چسپانیده شده.

رمقى لكين: ريوه نوسى [۱] چسپناك.

زهن: دهسته پهر [۱] صام، كځيل.

زامت: (۱) زامت: (۲) پېچ، كم، هسك: (۳) نمرگى گران، ده حمت.

(۴) دهرى تهوین (۱) چرك زخم: (۲) اندك: (۳) مشقت: (۴) رنج

عسمى

راڼ (۱) مال هسار، بحروديتن: (۲) له دايك يو: (۳) باشگرى په وړتا

ناگاداره: (پدوىكى زورزان بو، سياست زانه: (۴) زهده: (تم) سهگه

ژانه خړوبه: (۵) رواڼ [۱] راين: (۲) ژان ارما: (۳) پوند

په معنی د ننده: (۴) زيار: (۵) زبان.

ژانا: (۱) دانه، شت راڼ: (۲) ناگدار [۱] دانا: (۴) آگه.

ژاناق: له بېچم دا ته و او و كو په كتر [۱] شپه

ژانام: (۱) تى گهيشتم: (۲) خه يرم ودرگرت، رانيم: (۳) تاگدارم [۱]

(۱) فهميدم: (۲) خبر ياهتم: (۳) دانا هستم.

ژاناندين: تى گه ياندين [۱] همانين

ژاناهى: دانايى، ناگادوى [۱] دانى.

ژاناش: راسته، تاگادوى، لى ژانين [۱] دانش

ژانايوڅ: زور ژانا، فريزه [۱] علامه.

ژانايوڅي: فريزه، مه علائى، بوژن ده تين [۱] دانشمندى.

ژانايه نه: ژاناهى [۱] دانش.

ژانايى: ژاناهى [۱] دانايى.

ژانده: مثال هينان، زارو په ياون [۱] ژانين.

ژانور: تشكوتى سمول خانه [۱] به حال طبيعى.

ژانده گونيش: لاله پده، نور [۱] الكن

ژانين: ژاناهى، ژانايى [۱] دانايى، علم.

ژانست: (۱) ژانايى، علم: (۲) تى گهيشتم [۱] علم: (۲) فهميد.

ژانستان: فريزه په رور [۱] آموزشگاه، على

ژانستگ: چيگه كى خوندي بهر [۱] دانشگاه.

ژانستگه: ژانستگ [۱] دانشگاه.

ژانستم: نيگهيشتم [۱] دانستم.

ژانستى: (۱) ژانايى: (۲) تى گهيشتم [۱] علمى: (۲) فهميدى.

ژانق: چهسپ، زامق [۱] چهسپ

ژانق كهرودش: زامق كهرده [۱] چسپانیده شده.

ژانقله: زهنگه، تيسك [۱] تلسك.

ژانقوله: رانقله [۱] تلسك.

ژانقى: سوسه كى، كمرسته لكاندن [۱] چهسپ

ژانك: ژوانه چكوله، نهنگه [۱] زېڼ كوچك.

ژانكو: چي كوږونه وى ژانايان [۱] جميع دانشندان.

ژانگه: چيگه كى مثال يون [۱] زانستگاه.

ژانوه: نانيشكه [۱] خم شده لوله بهارى، ژانويى

ژانوه ژانوه: ژانويى [۱] ژانوه.

ژانه خرو: سهگ يان ملائيك كه زبان په هاوسايان ده گه يه نى [۱] سگ يا

دام ريان رسار.

ژانه فان: پسيوز، به كار ژن [۱] كارآمد.

ژانه وه: (۱) ژانده رجون له ويشكانى، (تندوره كمان ژاوه ته وه): (۲) ناو له

كوږه كى هداقوليته وه: (كوږه كى ده رينه وه) [۱] (۱) تراوش آب از

خشكى: (۲) جوشيدن چشمه زنده.

ژانه يش: مې ژانين، تاگده رېون [۱] آگه ي يافس

راس: (۱) نانيشكه (۲) تى گهيشتم: (۳) ژانين، ژانوي: (۴) نارام، هين: (۵)

تواش كه: (۶) نانوشى، نانيت: (۷) ده ژانين: (۸) ژانويته [۱] (۱) خم شده

لوله: (۲) فهميد: (۳) رانور: (۴) آرم: (۵) نگاه كن: (۶) نيمى شود: (۷)

مى دانى: (۸) دانسته اى

ژانيار: دنا، دنا [۱] علم

ژانيارى: راست [۱] علم

ژانيارش: بى رانين، تاگده رېون [۱] آگه ي يافس

ژانيم: (۱) تى گهيشتم. (۲) ته ژانوم [۱] فهميدم، دانستم: (۲) ژانويم.

ژانين گه: به شپيكي تايه تى له رانستگه [۱] كالج.

ژاوه: (۱) ميويى كه به چكه كى به: (۲) له دايك بوگ [۱] (۱) راييده،

(۲) متولد شده.

ژاوا: رفا [۱] داماد.

ژاوا به ندى: ژاوا به ندى [۱] بگا: راقا به ندى.

ژاور: (۱) ناقت، زافر، زور ويران: (۲) مثال، بېجو [۱] (۱) ياره، زهره:

(۲) بچه

ژاوران: ميويى له ده مى مثال يون ده، ژيستان [۱] ر در حال زانمان،

ژانو.

ژاورچون: (۱) راه چون: (۲) بېجو مرد [۱] (۱) زهره ترك شدن: (۲) بچه

مردن

ژاوژو: بېجو به دنيا هينانى ژور [۱] موليد زياد

ژاوژو: زورور [۱] موليد زياد

ژاوژوه: ژاوژو [۱] موليد زياد.

ژاوژي: زورور [۱] موليد زياد.

ژاوق: جيوه [۱] حيره

ژاوله: زارو، زاروك [۱] كودك، بچه.

ژاوما: مغزو بهر خو برون كاريله تيكه لا [۱] به و بزغاله همراه سدوان.

ژاوماك: ژاوما [۱] بگا: راوما.

ژاوه: (۱) تهستيره يه كه: (۲) مثالى به: (۲) له دايك به [۱] (۱) تير، عطارد:

۲) بچه آورده: ۳) مولد شده است.

زاوه‌ره: ۱) زاروق، زاروقه: ۲) زافر: ۱) بچه: ۲) برادر شهادت.

زاویته: ۱) پای ساردی زوزه لات: ۲) ماوی دولنگ و گوبدنگه: ۱) بد

سرد شرقی: ۲) دم دره و دهی است

زاویر: رحمت یونی ژن له گان، زافیر: نگا، زافیر.

زاهین: بهرچاو، دیار، ناشکرا: ظاهر.

زای: ۱) زخ، شهب: ۲) مشب وصال: ۳) منالت یو: ۴) له دایک بوی: ۱)

۱) زاج: ۲) صیقل: ۳) بچه آوردی: ۴) از مادر زادی

زایا: ۱) توره‌مه، وهجه، بهره: ۲) ژنی که زور زگورا ده کات: ۱) نگا

توره‌مه: ۲) دمی که زیاد می‌راید

زایانسدن: یاری کردنی دایک له ژان ده: ۱) کسک کردن مادر در زاییدن.

مامایی کردن.

زای باتی، زای: نمودی برای باوک، بهودی مام: ۱) بو، عمو

زای برانزازی: نمودی بر: ۱) بو، برادر

زای خالی، زای: خانو زارا، نمودی برای دایک: ۱) نو، دایی.

زایش: ژان، بیچو هیئان: ۱) زانیدن.

زای عه‌م‌زای: نمودی خوشکی باوک: ۱) نو، عمه.

زایف: لاوار که نهفت، کره، له‌را: ۱) لاغر مردنی.

زایله: ده‌نگی شیوه و گریان: ۱) صدی گریه و شیون.

زاین: ۱) بیچو هیئان: ۲) له‌دایک بون: ۱) بچه آوردن: ۲) متولد شدن.

زاینگه: زنگه، نمو شویته‌ی مالی تیدا دینه دنیا: ۱) زادگاه

زای وار زای: بهودی خوشک، خوشکه‌رازا: ۱) بو، خواهر.

زانه: ۱) پیژ، بور: ۲) مالی بو: ۳) له دایک بو: ۴) له کار که‌نو: ۵)

برینی له مردو: (بیابونکی له دهستی ژایه بو): ۶) گوم، ون، وندا: ۷)

وهجه، توره‌مه: ۱) جنین: ۲) بچه آورده: ۳) متولد شده: ۴) از کار

افتاده: ۵) کدیه از مرده، ضمیم، تلف: ۶) کم، ناپید: ۷) نگا، توره‌مه.

زایه‌له: ۱) رایله: ۲) ده‌نگ د نموه: ۱) نگا، رایله: ۲) انعکاس صدا.

زایه‌نه: زین ژان، بو‌ناژه‌لی ده‌کار دین: ۱) رانید، مورد حیوان

اسعمال می‌شود.

رای یا ییک زای: نمودی خوشکی د ییک: ۱) نو، حاله.

ریی ده‌ایانگ ده.

ریینی دمی که زور زگورا ده کات: ۱) ژنی که زیاد می‌زاید.

ر یین: ژان، راین: ۱) زانیدن.

زباره: نان‌کاری کومه‌ل له کارده، هه‌ره‌وه‌ژ: ۱) کار تعاونی گروهی.

زبان: ۱) به‌گوشی سور و پانی برور له ناو ده‌م‌ده: ۲) جوئی ناخافتنی

حه‌لک: ۱) زبان درون دهان: ۲) زبان مکالمه، لغت.

زین: دوش له ده‌سه‌ده دزی نهم و لوس، زور: ۱) حش، ریر.

زیران: کینگه‌ی به‌کلرو به‌ره‌لان: ۱) زمین ریر و سنگلاخی.

زیره: ۱) درشته‌ی ساوارو گنمه کوتو: ۲) درشته‌ی له‌هیلگ دراو، که‌پک

: ۱) دانه‌های درشت پلفور و گندم کوبیده: ۲) نخاله.

زبل: ۱) شتی که‌سلک‌ه‌رای مال: ۲) به‌ین و پیل: ۱) آشعل: ۲) قصه

دام.

زبچی: کسکی که زبل فری دهد: ۱) آشعلی.

زبلدان: جینگه‌ی لی‌ژشن یان تی ژشتنی زبل: ۱) آشعلالدانی.

زبل ژوزه: زبچی: ۱) اسمالی

زبلنگه: جینگه‌ی ریل بی دژن: ۱) زباله‌دان.

زپو: سوکه‌له‌نوی زپیر، ناوی پیاوانه: ۱) مخفف زپیر، اسم مردانه.

زبه: سوکه‌له ناوی زپید، ناوی ژتانه: ۱) مخفف و پیده، اسم زنانه.

زبی: زبه: ۱) نگا، زبه

زبیل: پیسیی و پز و پوسی که له مال و هدر ده‌ندری، ریل: ۱) آشعل.

زپ: زبه: ۱) ملامان

زبرک: زبیکه: ۱) جوش پوست.

زبرکه: کرانی روژوردیله له‌سهر پیست، زبیکه: ۱) جوش پوست.

زپک: زپکه: ۱) جوش پوست.

زپه‌ز: له‌سهر پز، لای پیش یان دواپی زپز: ۱) اول یا آخر صف.

زرت: ۱) ژاسه، بی‌خواری و لاری، زپه: ۲) باوخوش، له‌پیش له کار و

کاید: ۳) دژ: ۴) گه‌مه‌ده که به ورده‌بدر نه‌کری: ۵) روژ و قوژ: ۱)

راسب برخاسه: ۲) بالادست: ۳) خند: ۴) نوعی بازی با ش: ۵)

لخت و عریان.

زرت که‌رودش: ژوتی کردو همرچی بو ی بردی: ۱) همرچه داشت برد

زرم: داخستنی ده‌رگا و پندج‌مه‌وه...: ۱) بستن در و پنجره و.

زرمی: داحواو، پدستراو: ۱) بسته، معابل باز

زرج: دژ: ۱) ضد.

زرج: چانه‌وه‌یکه به تازه‌له‌وه ده‌نوسن زه‌نگی سور، قورنو: ۱) جانوری

که به دام می‌جسد

زرج، ره‌لم، قوم، ره‌مل: ۱) ش و ماسه.

زرجت: به‌فیرد: ۱) سیحونک

زرجدان: جینگه‌ی قومی هره: ۱) سرور

زخره: عاقی سال، ره‌جیره نازوقه: ۱) آدوقه.

زخوره: چه‌وه، ورد که به‌رد: ۱) سنگریزه

ژدی: هیژ، توانا، تافه‌ت: ۱) تون.

ژر: ۱) دزی بچوک، دل، گه‌پ: ۲) گوشاد، هه‌را: ۳) ماعه‌سل، به‌دهل:

(ژردایک، ژررا): ۴) داری بهر که بهر نه‌هین: ۵) وشک، برینگ

۶) خو‌ه‌لکیشانی به‌درو: (نه‌و قساره ژون): ۷) ده‌گی کمر: ۸) تر: ۹)

لا‌سار: ۱) گنده، برگ جشه: ۲) فراخ: ۳) بدل: ۴) درخت بار

بی‌آورده: ۵) خشک: ۶) لاف بی‌هوه: ۷) عرعرا لاغ: ۸) باد مقصد

گوز: ۹) لیج.

ژوتاپ: ۱) ژوسام، ژبیرای باوک: ۲) برای به‌وه‌په‌ره: ۳) شیت: ۱)

ماعمو بی: ۲) برادر پسرخوانده: ۳) دیوانه.

ژراو: خوسار، زبان، زه‌ره، ره‌ره: ۱) زبان.

ژراری: ۱) قویچه، دوگمه، قویه: ۲) هوریکه کورده له کوردستان: ۱)

۱) دگمه: ۲) عشیره‌ای کرد در کردستان.

ژراژ: گورانی گوتی که‌را: ۱) عرعرا.

زراف: باریک: ۱) باریک

زرافك: زراف، كيسه زهرداؤن كيسه زهره.

زرافيك، زرافيك، بسمارك، بسمارك.

زراف: گزيگي ههتار، هههه شهوقي خور كاتي بهياتي اولين تابش فتاب صبح

زراف: (۱) به خراب دهوچون، (ناووزان، ناوي زرافه)؛ (۲) بلاويوني بهيني؛ (۳) سهريزين؛ (۴) تزه لك دهركسردني دار؛ (۵) بد پر سر (سانها افتادن)؛ (۶) قاش شدن راز؛ (۷) پريدن خواب؛ (۸) تازه جوانه دادن درخت

زرافدن: (۱) دركاندسي بهيني؛ (۲) خهوپه زادن؛ (۳) افش كردن؛ (۴) خواب برانسن.

زرافه: دهگ دانهوهي ويك كهوتي كانرا صداي بهم خوردن هلاز

زرافتي: زافو، نه زافو زافو.

زرافه: (۱) راره، كيسه زهرداؤن زافو، تواناي بهرانيهري، ويران؛ (۲) رهه؛ (۳) باره، شجاعت.

زرافو: (۱) ناوي به خراب زويشتگ؛ (۲) خهوي پهريو؛ (۳) تازه لكدهركردگ؛ (۴) نام بد درفته؛ (۵) خواب پريده؛ (۶) تازه جوانه دده

زرافو پريدن: ترستدن زهره ترك كردن.

زرافو پريدو: بريني له زور ترساؤن زهره ترك شده.

زرافو توقين: زافه چوون زهره ترك شدن

زرافو چوون: زرافو توقين، زافه چوون زهره ترك شدن.

زرافونه مان درو توقين، زرافو چوون زهره ترك شدن.

زرافيش: (۱) ره زه زو كردن؛ (۲) ره سازه ساو چه قهه و كورره؛ (۳) عرعر كردن؛ (۴) شلوغ كردن.

زرافيه نه: زرافيش؛ (۱) نكا؛ (۲) زرافيش.

زراف زراف زراف

زراف زراف: زافو، بياره، شوي دانك؛ (۱) ناپلدي.

زراف زراف: زراف، نكا، زراف.

زرافو زراف: زافو، بياره؛ (۱) مادري

زرافو لك: زراف، بياره؛ (۱) مادري

زرافو زراف: زراف، بياره؛ (۱) مادري

زراف: (۱) قهه، زه لام؛ (۲) زراف؛ (۳) گنده؛ (۴) خشن.

زرافيك: زراف، خوش بوست

زرافيك: زراف، خوش بوست

زراف: (۱) تماشا يي چاوليكدان؛ (۲) تمزي گويش؛ (۳) نگاه خيره؛ (۴) لندهور.

زراف: (۱) ول، گهپ، زه لام؛ (۲) خوهه لكيشايي بهيرو؛ (۳) ترهه به دم؛ (۴) هيره شه، گهف؛ (۵) گنده؛ (۶) لاف؛ (۷) شيشكي؛ (۸) تهديد.

زراف دان: (۱) خوهه لكيشايي بهيرو؛ (۲) قسمي يي تام كردن؛ (۳) تكير كردن به دروغ؛ (۴) سخن بمره محبت

زرافك: (۱) زه لام يي تاوه؛ (۲) خوهه لكيشايي؛ (۳) كوني قون؛ (۴) لندهور؛ (۵) متكبر؛ (۶) سوراخ مقعد، پيري

زرافتي: شهنشه، نهوي شهنشه قامكي هديه؛ (۱) كسي كه شش انگشت در يك دست داره.

زرافو: نهري حوسال؛ (۱) نومد بدقواره

زرافو لك: خوهه لكيشايي؛ (۱) لاهون

زرافو لك: تيتول، تيتول، بركور؛ (۱) لكه كنه.

زرافو رراف: بگا رراف

زرافو زراف: (۱) پيري تهري خويشتال؛ (۲) كه لحوه، زه لام يي تاوه؛ (۳) پير كنده بدقواره؛ (۴) لندهور.

زرافو زراف: تماشا يي خيراخيرو يي چاو تر و كاندن؛ (۱) خبره خيره نگاه كردن.

زرافو زراف: زرافامي كه سي كه قسمي زرافيتام ده كا؛ (۱) جواب خودستاي زرافخا.

زرافو زراف: زرافو رراف؛ (۱) لندهور.

زرافو لك: خوهه لكيشايي يي تام؛ (۱) خودستاي دروغ باف.

زرافو: خويزي و بيكاره؛ (۱) هرزه و هيچكاره

زرافان: (۱) بهيرو خوهه لكيشايي؛ (۲) جنيو فروش؛ (۳) لافون؛ (۴) فحاش.

زرافك: گياهه كه گياهي است.

زراف: (۱) جيقه يي مهل؛ (۲) چه كهري تازه ده رهانگ؛ (۳) چلفون؛ (۴) جوانه تاره

زرافيش: نه زرافين، گورره و ههركردن؛ (۱) داد زدن.

زرافيه نه: زرافيش؛ (۱) بگا زرافيش.

زرافك: سونه، لوشكه، لده يي كمر؛ (۱) جفتك.

زرافو نه: يي برح، بهه زراف؛ (۱) يي ادرش.

زرافو: زراف، كراسي ناسني شهركمان؛ (۱) زراف.

زرافو سيسي: زرافه سو، زرافايكي هواسر؛ (۱) مادري همسر.

زرافو شك: خوشكي ههركه باب يان ههركه ادايك؛ (۱) خواهر ناتني.

زرافو هه: زرافو شك؛ (۱) خواهر ناتني.

زرافو شك: زرافو شك؛ (۱) خواهر ناتني

زرافو زراف: زرافايي ژن يان ميرد؛ (۱) پيرخوانده همسر.

زرافو سوسي: زرافايكي برك يان زرافايكي ميرد؛ (۱) مادري زن يا شوهر.

زرافك: زرافو زراف؛ (۱) مادري.

زرافايك: زرافك؛ (۱) مادري.

زرافو لو: يريته يي مروفق شيت و ده بهنگ؛ (۱) مرد ديوانه خول.

زرافو لو: ميو يته يي شيت و ده بهنگ؛ (۱) زن ديوانه خول

زرافو لي: زرافو لو؛ (۱) نكا زرافو لو

زرافو لك: هه قههق، نه زاف، نه قام؛ (۱) احمون، كم فهم

زرافو زراف: زراف، قهلس؛ (۱) عصباني.

زرافو زراف: دهنگي گرياني زيرو به قههق؛ (۱) صداي گريه ناهنجار.

زرافو زراف: خرخاشه، خشخشه؛ (۱) خشخشه اسباب بازي.

زرافو زراف: يي زرافو يي شوم؛ (۱) يي حيا

زوزی: تووئی [۱] عصبانیت.

زرفستق: بادامزه‌مین [۱] بادام رحیمی.

زرفتنک: جانده‌ورکی چکوله‌ی چروداره پیوه دده، زه‌وگه‌ته، زه‌رده‌واله [۱]
زبور زود خرد، موه.

زرفتنکی: زرفتنک [۱] نگ: زرفتنک.

زرفتنی: زرفتنک [۱] نگ: زرفتنک.

زرك (۱) به‌هوش، چوست، چالاک (۲) ماسوکه [۱] (۱) چالاک (۲) طاس
مسین.

زرك: حه‌نجور، خرجه، گندزوری کال، فخره خرجه [۱] خر بره برسیده.

زركان: ناوی هو‌زکی کورده [۱] نام طایفه‌ای رگردها

زركتك: (۱) زرفتنک: (۲) بالداریکی زه‌ودی چکوله‌یه له قه‌ناری ده‌کا [۱]
۱ نگ زرفتنک: (۲) پرتنه‌ای رود که به قناری شبیه است.

زركج: کچی میود بو پاوه‌زن یان کچی ژن بو پاوه‌یپاره [۱] دخترخوانده،
نادختری.

زركو: گیای گیره‌کار، گزره [۱] گیاه کوبیده، پرس.

زركوو: کوزی ژن بو زرباب یان کوزی پیاو بو زرداک [۱] پسرخوانده،
ناپسری.

زركوزینگ: وریاو چالاک، چوست و مه‌زبوت [۱] چست و چالاک.

زركه: خرجه [۱] خر بزه کال.

زركه‌تال: گودالک، کاله‌که‌ماراته [۱] هندوانه ابو‌جهل.

زركه‌تی: زربنگانه‌وه، ده‌نگی که‌وتتی گنزا [۱] صدای افتادن جسم
علری

زركه‌ج: کج حه‌سی، زركج [۱] نگ: زركج.

زركيتك: (۱) زرفتنک: (۲) زرفتنک [۱] نگ: (۱) زرفتنک: (۲) زركتك.

زركويز: (۱) داریکه له گويز ده‌کاو بهر ناهینی: (۲) گوندبکه له کوردستان
[۱] درختی گردوسان بی‌ثمر: (۲) نام روستایی در کوردستان.

زركويزه‌له: گوندیکی کورده به‌عسی ویرانیان کرد [۱] نام روستایی در
کوردستان.

زركه‌روك: (۱) گه‌رگه‌رك: (۲) ناوی گوندبکه به کوردسان [۱] ۱، گیاه
گزنه: (۲) نام روستایی در کوردستان.

زركيزه: گیده‌کی ده‌شته به‌که‌ی نه گیزه ده‌کا [۱] گیاهی است شبیه
هوع

زركيژونوك: گمانه‌که حانه‌ور بیخوایی ده‌مری [۱] گیاه شوکران.

زرم: ده‌نگی که‌وتتی شتی نهم و گرا [۱] صدای افتادن جسم سنگین
نرم

زرماك: زرداك، پاوه‌زن، زردايك [۱] بامادری.

زرمام: پروانه‌بو: زرتاپ [۱] نگ: زرتاپ.

زرم وگوت: زوسی زور [۱] تراپ و روب.

زرمه: زرم [۱] نگ: زرم.

زرمه‌زلی: هه‌لبه‌زین و مل ده‌بهریه‌ک نان بو کالته [۱] گلاورشدن و
پاک‌بو به‌قصد شوخی.

زرمه‌زلیقانی: زرمه‌زلی [۱] نگ: زرمه‌زلی.

زرمه‌زلیقته: زرمه‌زلی [۱] نگ: زرمه‌زلی.

زرنه: نام‌رایکی موسیقایه فوری پیداده‌کری، زورنا [۱] سرنه.

زرنای: له‌خمو‌زایه‌زین [۱] بریدن، زحوب

زرنگ: (۱) ررك وریا، وشیار، مه‌زیوت: (۲) ده‌نگی مس و زور و یو:
(۳) زونی تاواوه، زوسی زه‌نگ [۱] (۱) زرنگ: (۲) صدای مس و طلا و
سره: (۳) روغن تمیده.

زرنگان: (۱) ده‌نگ دانه‌وه‌ی مس و زور و یو: (۲) برتی له‌بی قه‌دریون [۱]
(۱) صدا دادن مس و طلا و نقره، درنگ: (۲) کتابه از بی احترام شدن.

زرنگ‌ته‌وه: (۱) ده‌نگ دانه‌وه‌ی مس و زور و یو: (۲) دره‌نگ بو که بو
شوه‌ده‌گرتی: (شوه‌و زرنگ‌یه‌وه یا بنوین: (۳) ده‌نگ له گوی هاتن:

(گویم زرنگ‌یه‌وه) (۴) پندر بو‌نمو: (۵) دوجر له کل‌دا سوربو‌نمو
[۱] (۱) صدا دادن هلیزات: (۲) دریکی ویزه‌تسپ: (۳) رنگ ردن گوت:

(۴) نیم خفشک شده‌تر: (۵) دوباره در کوره سرخ شدن سبیل.

ررنگه: ده‌نگی ونگ که‌وتتی کارا [۱] صدای به‌هم خوردن فیرات، درنگ.

زرنگو‌هو: زرنگی رو [۱] درنگ درنگ.

زرنگه‌زرنگ: زرنگی زور [۱] درنگ درنگ.

زرنگی: چالاک، مه‌زیوتی، چوستی [۱] درنگی.

زرنگین: زرنکه ان‌هاتی [۱] صدای درنگ دادن.

زرنه: ره‌نگ لیدان [۱] ونگ اخباردن.

زرنه‌قان: روزانه‌ن، زورنالی ده‌را [۱] نواونده سرنه.

زرنه‌قوته: به‌چکه چیشکه‌ی نوک لی نه‌هاتو [۱] جوجه گنجشک پر
درپورده

زرو: (۱) زیر: (۲) گیده‌کی گه‌ل‌باریکه [۱] (۱) زیر، حش: (۲) گیاهی
است.

زرویی: کولیردی نه‌نگی له‌زندا هه‌لقرجاو ناوساجی [۱] نوعی نان
روغنی.

زرووق: (۱) ترس و له‌لانه‌ده‌په‌زیشی لیجیر: (۲) مه‌ی کنی ساوا [۱]
(۱) ترس وومیدن نخجیر: (۲) صدای حده‌ج

زرووقن: (۱) بازره‌بون: (۲) تریقه‌ی پیکه‌نیسی مندالی ساوا [۱] (۱) متوری
شدن نخجیر از ترس: (۲) هرهر خفته‌نوژاد.

زرووق‌ته‌وه: تریقه‌نوه‌ی منالی ساوا [۱] هرهر خندیدن نوژاد.
زرووقان: بازره‌بوگ [۱] نخجیر از ترس متواری شده.

زروکه: (۱) جروکه، ده‌نگی مه‌لی یچوک: (۲) جیکی مشك [۱] (۱) صدای
گنجشکان: (۲) ماژموژ موش.

زروکه‌زروك: جروکه‌جروك [۱] صدای گنجشکان.

زروه: (۱) ربره: (۲) گیاه‌که [۱] (۱) زیر است: (۲) گیاهی است.
زروی: زروی [۱] چوبك لباسشویی، اشنان.

زروی: زروی [۱] چوبك.

زوه: سه‌رکه‌وای له‌ناسن هو‌نراو که بو شمر ده‌یور ده‌کرا [۱] زره
زوه: (۱) ده‌نگی راتنه‌کانی زنجیر: (۲) گوزانی کوسی که: (۳) ربه‌ده‌ل [۱]
(۱) چرنگ: (۲) عرعر الاخ: (۳) پدل.

زړه باوېشك: باوېشكي ځل وژور [۱] حميازه متولي و طولاني.

زړه بېلس: مېلنكي پورې پېچوگه دهنگي وهك بېلس [۱] پرنده اي اسب كوچك خوش آواز.

زړه پنگ: زړېگ [۱] نكا: زړېنگ.

زړه زړ: دهنگي زړه زور [۱] صدای زړور بسیار.

زړه ق: زړوف، تريفه ي ساوا [۱] صدای حده بچه.

زړه قيان: كه نيسي ساو به دهنگ [۱] حذبدين بچه يا صدی پند.

زړه ك: نانهي سمر چاوي به كسم و مالات كه له بروسكهوه توشيان دب [۱] لكه چشم حيوانات از اثر برق.

زړه ك: (۱) هه قسه ق: (۲) شه قروش: (۳) وشكارو كم كردن: (گرواني

چيله كي زړه كا) [۱] (۱) احمن: (۲) ستيره جو: (۳) خشك شدن.

زړه كاده روښنې: تايفه به لك له مهنكوژان [۱] طايفه اي از بيل منگور.

زړه كهوه: بالدرېكه يوو به كهو پچوكتو [۱] پرته كيك سان حلال گوشت.

زړه مار: ماري زور [۱] مار بسیار بزرگ.

زړه مير: بياوي به هه ككل و قه لاهت [۱] لندهور.

زړه ووك: گولپتون، شو شريته رهنگيه ي كه ملي عاباي پي دهره بگيښ [۱] گلايتون.

زړي: (۱) زړه: (۲) ده ليه: دريا. (زړيان) [۱] (۱) زړه: (۲) دريا.

زړي نامايش: (۱) زه زاندين: (۲) زه نارونا كردن: (۳) پي شوم و شوروي بو [۱] (۱) عرعر كردن: (۲) شلوغ كردن: (۳) پي حيا بودن.

زړيا: ده ليه، بهر [۱] دريا.

زړياگ: (۱) زړا: (۲) زير پي راتل كوي دهنگ لي هانگ: (۳) زړووه بازو [۱] (۱) نكا: زړا: (۲) جلنگيده: (۳) حيوان متواري شده.

زړيان: باي باشور، باي قوبله [۱] باد جنوب.

زړيان: زړان [۱] نكا: زړن.

زړيانه وه: دهنگي زير به پروتا [۱] چرنگيدن.

زړينار: (۱) ره حسي ده ليا: (۲) وهك ده ليا: (۳) ده رپاچه گول: (۴) ده رپاچه به كه نيزيكي مريوان [۱] (۱) كرانه دريا: (۲) درياسان:

(۳) درياچه: (۴) درياچه اي دو مريوان.

زړي پوښ: (۱) كه سي كه ربي ده پودايه: (۲) هر چي گولله ناپيري [۱]

(۱) انكه زړه بر تن داره، زړه پوښ: (۲) آنچه ضد گولوله است، زړه پوښ.

زړيچ: قه لاي، نهو كاتر، نهره ي مسي پي سبي ده كه بهوه [۱] قلع.

زړيچ: چريش، نه سربلك، سريش [۱] سريشم.

زړيچه: ده رپاچه، رينار، گول [۱] درياچه.

زړيدار: ربي پوښ [۱] نكا: زړي پوښ.

زړيز: دركيري، جوړي دهوه ي زور به دركه [۱] نوعي درختچه خاردار.

زړيزانه: كياه كه به ناو كه تم دا ده وړي و بو كه م زيانني هه به [۱] كياهي

اسب آف گنمز.

زړيزه: زنجير وكي زور باريت [۱] زنجير بسیار باريك.

زړيسيك: داريكسي كه ماله لايه بهر كسي رهش سوري ترش ده گري و

به كالي و به كوليوي دمخوري [۱] زرشك.

زړيشك: زړيسك [۱] زرشك.

زړيك: هاوري ميرو باريك [۱] جيج.

زړيكان: زړيك [۱] جيج.

زړيكاندين: (۱) به دهنگي نيزو باريك هاوار كردن، ميزاندين: (۲) مچوزك

پي دهاسي نه تدام [۱] (۱) جيج كشيدين: (۲) بيركسيدين اندام

زړيگه: (۱) زړيك: (۲) مچوزك [۱] (۱) حيم: (۲) بيركسيدين اندام

زړيم زړوك: جوړي چوله كي دهشت [۱] گنجيشك ساي است.

زړين: زړان [۱] نكا: زړان.

زړينچك: رهرداي ده سي برين [۱] رردايه دهانه رخم.

زړينچكو: رريچك [۱] رردايه دهانه رخم.

زړينگ: رريگ [۱] نكا: رريگ.

زړينگان: زړنگان [۱] نكا: زړنگان.

زړينگانه وه: زړنگانه وه [۱] نكا: زړنگانه وه.

زړينگه: رريگه [۱] نكا: زړنگه.

زړينگين: زړينگان [۱] صدای پر خورده ووجسم فلزی.

زړيوان: زړينار [۱] نكا: رينار.

زړيوان: كه سي له سهر ده رپا كار ده كا [۱] كارگر در دريا.

زړيوه: (۱) تروكي نه ستيره: (نه ستيره زړيوه زړيوانه): (۲) جريوه ي

چوتله كه [۱] (۱) سوسو ردين ستاره: (۲) چيك چيك گنجيشكان.

زړيوه زړيوه: رريوه ي په كه له دوي په ك [۱] «زړيوه» ي بيبي.

زړيه: ده بيا [۱] دريا.

زړسان: سي مانگي پاشيني سالي، كزي سهرواوسوله [۱] زمستان.

زړستان: رسن [۱] زمستان.

زړستانه: شتي كه تايفه تي زړستانه [۱] زمستاني.

زړستانه زړي: بهر چي كه له زړستانه له دايك پويي [۱] بهر متولد در زمستان.

زړستانه واره: جتي زيانني كوچره له زړستانه، گهرمه سير [۱] قشلاق.

زړستانه يي: زړستانه [۱] زمستاني.

زړستاني: رست به [۱] زمستاني.

زړشت: (۱) نپه سمد: (۲) ماحو [۱] (۱) و: (۲) دشت.

زړغال: ره زي زهر، حه لور، ريزي [۱] رغال.

زړغالدان: زه زي دان [۱] شيو، رغالدين.

زړغالديو: زړغالدين [۱] شيو، رغالدين.

زړغرك: بهر ده وركه [۱] سنگر يره.

زړلت: جوړي قبلي كاتز كه بو ده رمان ده شي [۱] نوعي مير معدي.

زړفتك: رپه كي عاره وي كه له روي تازه لاوان په پيدا ده يي [۱] جوش

غرور.

زړغتي: پياوي د روغه [۱] مامور شهر باني.

زړغر: ورده و پرده ي بهر ووي وركه نان و گرا [۱] ديره نان و غذاي

باقيمانده در سفره.

زړقيل: سهروانه ي مال [۱] سر در خانه.

زړغار: بزگو، تيتول [۱] ياره نواري از قماش.

زړغار زفر: شرو وړ، لهت و پت [۱] لثويان.

زفاف: (۱) جوړی کاس: (۲) نوی گوندیکه [۱] (نوعی گاوآهن: ۲) نام دهی

زفان: جوجه له مریضه، به چکه مامر [۱] حوچه مرغ.

زفسر: (۱) خول، سوږ: (۲) گهزانده، پوره دوا هاتنهوه [۱] (۱) چرخ، چرخش: (۲) برگشت

زفران: (۱) خوب خوارین: (۲) پوره دوا هاتنهوه [۱] (۱) چرخیدن: (۲) برگشتن

زفسرک: جاسوسه یکی سوږو زهردی چزو دایره له زه رگسه زفسره، زه ننگه سوږه، سبو [۱] زبور سخ درشت.

زفرین: زفران [۱] بگا: زفران.

زفستان: زسان [۱] زمستان.

زفل: سمرانک، جی ریح و شیاکه [۱] انبار پهن.

زفنگ: (۱) نه شکوه: (۲) ناوی گوندیکه: (۳) زشت نه هوار [۱] غار: (۲) دم دهی (است: ۳) قشلاق.

زفیر: عاج، ناره حمت [۱] افسرده، سرحب

زفیرک: گیزه لوکه [۱] گردباد.

زق: (۱) خوش، خوشار، سبحوار، خوش، زوقم، خویر: (۲) سهرماو به سته لکه: (۳) رفق و برونه سته [۱] (۱) پز، سمرانیه: (۲) سرما و بخند: (۳) برجسته

زقاف: حیثک، نامر ریکه شپوه ردی پی لیک و لوس ده کهن [۱] ماله برای صاف کردن زمین زرخی.

زققی: کوچه، کولان، ناح [۱] کوچه

زقو: زه زین، ناوی که له فراع میرگ ده دهن [۱] اب صاهی که ر کده چمبره به بیرون می تراود.

زق بیایه نه: قیود و ح و ستاره [۱] راست ایستاده

زقل: عسل، کلس [۱] آهک

زق و زوا: زور زور و شک، غره زوها [۱] تمام خشک

زقوم: زور تال و هک زهری مار [۱] بسیار تلخ

زقوم لیش: به قوزه لقوت بون، نوش نه بون [۱] مقابل نوش جان شدن، کوفت شدن

زک: (۱) له حواره دهی سنگه وه نازان، زکه سک: (۲) بول، پیزه: (برازم زکی هدی) [۱] (۱) شکم: (۲) چین

زک تیشمه: هردی ناو زک [۱] شکم درد.

زک بهردان: برتی له زور خوار [۱] کنایه از پر خوری.

زک بهل: ورگن، نه ننگه نه ستور [۱] شکم گنده

زکیر: حایه، زکیر [۱] حامله، بدودار

زک بی موئان: بهر بهیدا هاتنهوه [۱] منافر شدن

زک بی شهوتین: زک بی سوئان [۱] بگا: زک بی سوئان

زک تیر: نه برچی [۱] سیر، مقابل گرسنه.

زک تیر زور خور [۱] پر خور.

زک چک: ولایی له ماو دلدا [۱] فراخنای قنب.

زک جون: بهله هیره [۱] سهال.

زکندراو: (۱) برتی له زور خور: (۲) ناوی گوندیکه نه کوږدستان [۱] (۱) کنایه از پر خور: (۲) نام دهی است در کردستان.

زک دبلک: جوړی ماسی [۱] نوعی ماهی

زک زوین: زحور [۱] اسهال.

زکزه ش: ده بهوه بر، زکونی زق له رک [۱] بد بهاد، کینه ای

زک زهقی: نه خوشه کی حسته مه [۱] کران

زکزل: ورگن [۱] شکم گنده

زکسوتان: برتی له مثال مردن [۱] کنایه از مرگ مرزند.

زکسوتاو: فرزند مردگ [۱] فرزند مرده.

زک شهوات: زکسوتاو [۱] فرزند مرده.

زک شهواتی: زکسوتان [۱] مردن فرزند.

زک کردی: مثال هیان، دزی نه زکی [۱] بچه آوردن، مقابل نازایی

زک کور: چلیس، پیرچاو برسی [۱] حریص در خوردن.

زک کیشکی: له سهر رگ حزیس [۱] پر شکم حریص.

زک گرتی: هیز، دزی رگ رهوان [۱] یوبس.

زک گیری: هیزابه تی، دزی رهوانی [۱] یوبست.

زکله وه زانندن: چلیس، ماله مال کردن بو خوردن [۱] سورچر نی

زکله وه زین: چلیس [۱] سورچر نی، طیلی

زکماک: ههر که له دایک بو: (کویری زکماک) [۱] مادر دارد.

زکمانگ: زکماک [۱] مادر زاد.

زکن: چلیس، زور خور [۱] سورچر نی، شکم پرست.

زکوراء: زاورو [۱] موالید

زکوزاکر: زنی که له دن نوه سنی [۱] زنی که زراسدن بهرسانده

زکون: چلیس، زک کور [۱] حریص در خوردن

زکونی: چلیس [۱] شکم پرسی

زک شوره: بهله هیره [۱] اسهال.

زک شوی: زک شوره [۱] اسهال

زکماسی: نه خوشی ناویده، نوسقایی [۱] بیماری اسسقا.

زکی بی: قولایی ناوه نسی بهری پا [۱] قوس پا

زکین: زکونی، چلیس [۱] شکم پرست.

زگ: بروانه «زگ» هرچی له دوی نم وشه هاتوه [۱] بگا: «زگ» و منفردش

زگار: (۱) ربار، هره واز: (۲) کرو کنه هب و دل به ختم: (۳) ورکه بهرد [۱] (۱) تعاون کشاوران: (۲) ملول و افسرده و لاغر: (۳) سنگریزه.

زگانه: زیادن به نانه زگ [۱] نگهداری کردن با غلی پر خور و بعیر.

زگ شیلان: برتی له زور میوان یونی که سیک [۱] کنایه از حمت مهمان شدن.

زگورد: (۱) زه بهن، سله، پیان که زنی به هیناوه: (۲) بیچاره [۱] (۱) مجرد، نامأهل: (۲) بیچاره.

زگه زو: زکندراو [۱] کنایه از پر خوری.

زل: (۱) دیژو نه ستور، گهوه: (۲) پایه پرن، پده سله لات: (۳) توشا به چاوده پر پیوی: (زل زل توشای کردم): (۴) پوشکمی باریکی

[illegible]

لا سکی گب: (۵) نه ستیره که، نه ستیره ی روزی، (۶) میته کی میویه: (۷) چیتک (۱) بزرگسته: (۲) بلندپایه: (۳) نگاه خیره: (۴) ساقه لخت و کنده گیاه: (۵) ساره سحری: (۶) چچول: (۷) نی.

زلاقونک: یوش به فنگه، دل به قونک سنجاقک.

زلام: (۱) گمب، زل: (۲) بوکرا (۳) پیسوی بی ناو (۱) بررگجسه: (۲) بوکر (۳) مرد بی نام و نشان

زلا: (۱) زریان: (۲) باهور گیزه نوکه (۱) باد جنوب: (۲) گردباد.

زلیری: بیجکه، تو رو لکه، کمبوسکه، بوکه (۱) کمتر بین مقدار.

زلبون: (۱) له پچوکی دهرچو، بالاگرد: (۲) پایه بهر دهرچو (۱) (۲) نموکردن: (۲) بلندپایه شدن

زلسه فویه: خانه ده ریکی جوار یانی هگ درنزه له نیوان به بولمو کلودا، پرس به هیکه (۱) سنجاقک.

زلهاته: زلیری (۱) نگا، ربری.

زلهک: رله، بررکه (۱) جوش صورت.

زلیچه: دهنگی شتی تهری نهرم که پای لی نین پای به ده ست بهگوشن: (کوشه کهم دهر زلیچه دی، پلاوه که دهر زلیچه دی) (۱) صدای جسم بر نرم که ما نا دست فشرده شود

زلیچرلیچ: زلیچه به دوی بهک (۱) «زلیچه» بی بیایی

زلیچو: نه زلی ماهولا (۱) ندهور به دفواره

زلیچورت: زلیچو (۱) بگا زلیچو.

زلیل: بهاسا کردی به چاوده ره راوی (۱) حیره حیره نگاه کردن

زلیله: کیوه هموی برین چنکی برین (۱) ریم حرک رحم

زلیف: ریف (۱) ریف.

زلیف: پرچ، کهوی، بسک، دهسته نوکه سهری سهر لاجانگ (۱) گپسو، موی بر عدد، زلیف

زلیفنج: (۱) گیاهی کی تالو واری که توزه که ی دهرسانی گیاندار ی کر می: (۲) جوی که ره گ سندان، قوزه لقورت (۱) (۱) گیاهی است ضد کرموی دام: (۲) کلمه ای به جای کوته و ره مار.

زلیفنجک: چسکو کیم به برین (۱) چرک زخم.

زلیقو: (۱) پیای به سهر و پرچو کاکول: (۲) تاوه بو پیاوان (۱) مرد موی سر و کاکل دران (۲) دم مردانه.

زلیق: بزوزو هارو هاج (۱) باز یگوش، ناآرم.

زلیق: (۱) سهری به که حرمی چوسه گه لای بو دولتمو ناس ده بی: (۲) هروی و لیتمی خلیسک (۱) نوعی سبزی از تیره چغندر: (۲) کن ولای لیز.

زلیقاو: (۱) قورو لیته، ههزیا تراو: (۲) ناشی سلیق (۱) منجلاب: (۲) شله گیاه «رلق».

زلیقتی: (۱) موره زرده: (۲) ره رگه که، زرده واله (۱) نوعی مگس که به حیوانات بیش می زند: (۲) زنبور زرد.

زلیک: زرو زلام (۱) تووند گنده.

زلیکوره: کسی که چای بهدیمه ن ساغو باش بیتی (۱) نایبایی که عیب در چشمش ظاهر نیست.

زنتوت: بیر. وشه‌ی گاشته بئی کردن [۱] کلمه مسخره کردن
زنتول: زهلامی قه‌لور، تمیزی نه‌ستور [۱] نومند.

زنج: (۱) چارداغی له قامیش؛ (۲) حدوشی له چه‌په‌رو قامیش یو مالآت
تی کردن (۳) چه‌ناکه؛ (۴) دوشتی زه‌ردی پارو پهل که قامسرای
موسیقان؛ (۵) کوتک [۱] کوخ ارئی؛ (۶) حیاط ماندلی از ترکه و
نی بری نگهداری دام؛ (۷) چاه، زنج؛ (۸) سنج از لات موسیقی؛ (۹)
جداق

زنجار: زه‌نگی سهر باقر، زه‌نگی مس که به زه‌نگی که‌سک دیار ده‌کا [۱]
زنگ مس.

زنجاف: به‌ارورن عابد و که‌وا [۱] سچاف

زنحک: حوته، لوسکه [۱] لگدری

زنجه‌له: نامرانی که‌ونی بو مالو که ده‌گهل مالو کیش لیک بدری [۱] از
وسایل کشاورزی برای صاف کردن کنسرا

زنجی: (۱) که‌پو، که‌پ، لو؛ (۲) پارێک له گوشت [۱] دماغ؛ (۳)
پاره‌ای گوسب

زنجیر، چهد تاقه ناسی تیکه‌راو [۱] رنجیر.

زنجیرله‌مه: به‌ک به‌شوین یه‌کا [۱] یکی به‌د زدیگری.

زنجیره: (۱) به‌تیزو به‌ک به‌ته‌نیشته یه‌که‌وه؛ (زنجیره کیو)؛ (۲) زبری و
له‌له‌ی که‌ساری یاره‌ی له سکه‌دراو؛ (تسم لیره‌یه سواره زنجیره‌ی
به‌ماوه) [۱] تسلی؛ (۲) برش دور مسکوکات.

زنجیره‌دان: به‌ته‌نیشته یه‌که‌وه زنجیون [۱] به‌تسلیل واقع شدن

زنجیله رنجیر [۱] نگ زنجیر.

زسچک: (۱) مزاری کم (۲) کسم و هوای برین [۱] تر و ش آب؛
(۳) چرک رحم

زنچکاو: به‌ردای برین [۱] زردابه چرک زخم

زنخ: که‌نیو، که‌نی [۱] داسد بو گرفته، گندیده.

زنسق: (۱) دوز، ریبی (۲) خوا تدهس [۱] متافق؛ (۳) کامر

زندو: (۱) دزی مردو له‌زباندا؛ (۲) بریتی له کیچ و سمی: (زنسوم تیدایه)
[۱] زنده؛ (۲) کتابه از کک و شیش

زنده‌ومرده: قولک‌ی به‌پوشی و یه‌لاش د یو شراو بو حوتیدا شارد‌به‌وه [۱]
چاله سرپوشیده یا خس و خاشاک.

زنو، لو، که‌پو [۱] بی.

زنک: ده‌نگی زه‌نگوله [۱] صدی زنگوله.

زنگازنگ: ده‌نگه‌ده‌نگی زه‌نگوله [۱] صدای جرس

زنگایش: ده‌نگی زه‌نگوله [۱] صدای زنگوله.

زنگایه‌ته: رنگایش [۱] نگا، زنگایش.

زنگرن: تو بین، که‌وئیس [۱] مرگ حیوان پلید، سقط شدن.

زنگل: زه‌نگوله [۱] زنگوله، درای

رنگل راوا، کزن، حوره ده‌علیکه‌گی بئی هله‌وه‌بئی [۱] گاردانه

رنگلک: به‌نگوله‌ی به‌چوک [۱] زنگوله کوچک

زنگلی: جوری کولیچه [۱] نوعی کلرچه.

زنگه‌زنگ: ده‌نگی زه‌نگی زوریه‌دوی به‌کدا [۱] صدای بیایی زنگوله.

زنگی: (۱) ده‌نگی ریک که‌وتتی ده‌انان له سهرمان؛ (۲) لاسایی ده‌نگی
زه‌نگوله به‌زمان [۱] صدای دندانب از سرما؛ (۳) با دهان صدای
زنگوله را در آورتن.

زنگین: ده‌نگی زه‌نگوله [۱] صدای جرس

زنو: زنده [۱] زنده.

زنه رندو [۱] زنده

زنه: (۱) چیمه‌یی نه‌وده‌لین؛ (۲) رندو [۱] چمن آبر؛ (۳) زنده

زنه‌کیش: کاسنی که‌قول ده‌کینی [۱] گواهنی که عمیق شخم می‌زند.

زنه‌گی: زیان [۱] زندگی

زنه‌یی: زه‌گی، زیان [۱] زندگی

زنیو: (۱) جوری ماسی؛ (۲) توکه‌سهر لیک هالاوی چلکی؛ (۳) شاخی

سخت [۱] نوعی ماهی، زده‌ماهی؛ (۲) زولیده موی کتیف؛ (۳) کوه
سگی سخت.

زنیوه‌وه: ده‌ستانه‌وه‌ی دوی مردن [۱] رستخیز.

زو: (۱) گیاه‌کی بون خوشه؛ (۲) تولک‌کی چار، عقیبی چار؛ (۳) تکه، به‌ک
[۱] گیاهی خوشبو؛ (۲) کاسه چشم، برجستگی چشم؛ (۳) تکه، به‌ک.

زو: (۱) به‌له، به‌زا؛ (۲) سهره‌نای کات و ده‌م؛ (۳) دیرره‌مان، له‌میژینه؛ (۴) زه
بیچر (زاو زو)؛ (۵) به‌ک، به‌ک [۱] شتاب؛ (۲) ول وقت؛ (۳) دیرره‌مان،
سابقا؛ (۴) راده، به‌جه (۵) تگ

زوا: (۱) وشک، دزی تهر؛ (۲) زقی، توند [۱] خشک؛ (۲) سفت.

روار، هزر، به‌چاره [۱] بیو.

زواله: (۱) بارچه‌به‌کی بریار له چهرم؛ (۲) گزمو له‌فوز [۱] برشی از
چرم؛ (۳) گولوله گلین.

زوان: (۱) بزوانه رمان به‌هه‌مو لکدو بو‌په‌وه، زبان؛ (۲) ده‌نگی زه‌شه‌له‌باو
که‌نم په‌یما ده‌بئی، زریزانه، زربان [۱] نگا «زسان» و فروغش.

زبان: (۲) دانه‌بیا، در گنجه‌زان.

زواننگ: زوهانگ، قاقه‌زی مره‌که‌ف من، نوسراو وشکه‌وکسر [۱]
خشک‌کن.

زواننگیر: زمانگر [۱] نگا، زمانگر.

زوان‌مه‌لیچک: داری بناو [۱] دوحه ریان گنجشک.

زوانه: زمانه [۱] زبانه.

زوانی ماری: رمایی زکماک [۱] ریان مادری.

روایی مایی: زوانی زکماک [۱] ریان مادری.

زوبالعه: ورده ساجمه‌ی تهنگی رو [۱] ساجمه ریز تنگ شکاری.

زوبزو: به‌ک به‌به‌ک [۱] به‌ک به‌ک.

زوبون: جوری فوماشه [۱] نوعی پارچه.

زوبون: چاوره‌قی، چهم ده‌ریه‌زیوی [۱] چشم برجستگی.

زوبه: به‌له‌به‌ک، به‌د [۱] عجله کن، رود باش.

زوبه‌رد: زمروت [۱] زمرد.

زوبینا: چکه له‌به‌ک [۱] بجز آن

زوپ: (۱) قیت، ده‌ریه‌زیو. زقی؛ (۲) دارده‌ستی نه‌ستور؛ (۳) بریتی له‌کیر؛

(۴) نه‌ستورو زقی؛ (۵) گاشه‌به‌رد [۱] برجسته، از دور نمایان؛

(۲) حماق: ۳، کتابه ر لب مرد: (۴) سیر و سحاب: (۵) حرسنگ
زوپا: ۱ روده‌سی نه‌سئور: ۲، کوروی نگر له کابو: (۱) جماق:
۱۲ بحارتی فترتی

روپ نه‌سئور: بر بنی له ده‌سلات داری رالم: (۱) کتابه ار مرد بر وای
سمگر

زوپ زوپا: گه‌مهی چاو شارکی له نو و وکار: (۱) بازی قایم باشک
بیجه‌ها.

زوپک: دوده‌ستی نه‌سئور، به‌یاغ تیل: (۱) چقاق
زوپو: زلامی ته‌نیهل و ته‌وه‌هل: (۱) تنومند بیکاره.

زوپه: (۱) روپ، کوپه: (۲) به‌ده‌سی زور: (۳) کونه‌کی سوز: (۴) مزراح.
مهره: (۱) بخاری: (۲) قهرا: (۳) گرز، جماق: (۴) گرد.

روت، روت‌قوت، روت‌لوت: (۱) عربان
زوتا له‌بر نه‌وه، بویه، سه‌پاردت: (۱) از آن جهت.

روت: گیاه که به زرخان ده‌کا گونی شینه: (۱) گیاهی است شبیه ریحان به
گل‌های سفید

روتک، روتک: (۱) بگا، روتک.
روتک، لیوری کوس، مگ: (۱) مانه‌کم روتکی راما بویه: (۱) کاهه‌مقد

روتور، دن‌سک، کسکی که به هم‌وست توره‌ده‌یی: (۱) روت‌رج.
روتی نفره، دوعای نه‌باش: (۱) نفرین

زویج: گه‌میه‌که به ورده‌بهره نه‌کری، رت: (۱) نوعی بازی باشن
زوخه‌ل: خواره‌مه‌نیله که زو‌ه‌ه‌م ده‌یی: (۱) حوراک روده‌ضم

زوخ: (۱) توان و پدکار: (۲) توانایی، هیز: (۳) خوین و کیم تیکه‌ل: (۱)
(۱) توان: (۲) یار: (۳) چره و خون مخلوط

زوخ: زوخ: (۱) بگا، زوخ.
زوخال: (۱) زه‌زی، (زه‌زو، خه‌لو: (۲) تیل، دوده‌ستی نه‌سئور: (۱)

زغال: (۲) جماق.
زوخو راجار، مس‌وسا، دانی تیخ: (۱) صیقل تیخ

زوخاو: کیم و خوینی تیکه‌لاو: (۱) چرک و خوابه‌مخلوط.
زوخه، وردکه‌بهرد: (۱) س

زوخورک، زوخره: (۱) سن
زوخورمه‌ک، سوسی زور و رک‌بهرد: (۱) سئور

زوخم: (۱) زق، دل‌لشت، خوین، خوساره، خوین: (۲) بنی گیاه‌کی تالی
بون خوشه: (۱) سرامیره: (۲) بن گیاهی تلخ و خوشبوی.

زوخمه: جبقه، کوله‌جعی بی‌قور، نیله‌د: (۱) بلك
زوخور: وردکه‌بهرد: (۱) شن.

زوخور: لمخوردنا په‌له‌که‌ر، به‌زاخوارن: (۱) کسی که تندتند غذا بخورد.
زوخی، وسای شیرگس، کسکی تیخ زخاو ده‌داته‌وه: (۱) صیقل گر.

زور: (۱) بوش، هر په، گه‌لیک: (۲) هیز و توانا، تابشت، ناهت: (۳) ماهه‌قی:
(۴) هیز به‌کار هیزان: (۱) به‌زوری پیم ده‌که‌ن: (۱) (۱) سیمه‌د: (۲) بیرو

(۳) ظلم: (۴) دور و فشار
زور: ده‌گی دیری گریان، ده‌گی گزی گریان: (۱) صدی حشش گریه.

زور: ۱، زور: (۲) هیز، ده‌مه‌د: (۳) بوش، دزی کدم: (۴) رلم و ده‌قی:

۵، به‌بولک‌هی پچوکی روه‌ن به ده‌سای: (۱) ۶، همیار و کر: (۷)
نقایل، تور: ۸، تمساک‌دنی به چاوی زق: (۱) ۹، رر: (۲) فوس.

نور: ۱۳، سیمه‌د: (۴) ستم: (۵) یک نه‌ه در دشت: (۶) غمگین: (۷)
دخشود: (۸) خیره نگاه کردن

زوراب: ناه بویارن: (۱) سهراب، نام مردانه.
زوراب: کسکی به‌یانی، زو له‌خو رده‌یی: (۱) سحرخیز.

زوروات: (۱) هرزه‌گوره: (۲) گه‌نمه شامی: (۱) ۱) اوزن خوشه‌ای:
(۲) بلار، فرت.

زورانی: (۱) به‌شی هدره‌زور له کومه‌ل، پتری خه‌لک: (۲) به زه‌بری هیز
(۱) اکبر: (۲) زورکی، -ر

زورار: (۱) زورار، زبی بر: (۲) نای مه‌لنه‌تسو هوزیکه: (۱) زن برادر:
(۲) نام منطقه و عشیرتی سب

زوراری: سهر به‌خینی روراد: (۱) مستسب به ایل «زوراره».
زورن: بیکوه گلانی دو کس بویه‌کر له روه‌ی‌دان، ملانه، ملانی: (۱)

کشتی
زوران: (۱) زه‌وشی زیر و به‌داوی: (۲) ده‌شتی به‌نه‌پونک‌هی زوب: (۱)

(۱) زمین زیر و سنگلاخ: (۲) دشت دای نه‌های کوچک و لحت.
زوران باز، کسکی که کاری ملانی کردنه: (۱) کشتی گیر مهر.

زوران بازی، ملانی: (۱) کشتی گیر.
زوران‌گرتن: ملانی، زورانیاری: (۱) کشتی گیر.

زورانه‌وه، خوروی به‌زانه‌وه که بیست هه‌ستی بی ده‌کا: (۱) احساس
سورش در سوب

زورانی: زورانی: (۱) کشم
زورانی گز زور دیاو: (۱) کشتی گیر.

زورانی‌گرتن زور دیاو: (۱) کسکی گیر،
زوریالک: بای زور به‌هیز، ده‌شه‌با: (۱) تندد

زوریردن، ده‌ره‌قه‌ت هانی، قه‌وه‌ت بی‌شکان: (۱) زور چرییدن،
زوریرن، زوریرن: (۱) دورچر بیدن.

زوریگیر، ده‌سیگیر: (۱) پیچ رورکی
زوریلی: حه‌به‌ز: (۱) پر حرف.

زوربون، رو نین به‌چاوزه‌قی: (۱) خیره نگاه کردن.
زوربوه‌تان: گه‌رتنه نه‌نگاه‌وه: (۱) زور فشار واقع شدن.

زوربه: (۱) زورسی: (۲) مره، زور: (۳) زال بون: (۱) کتریت: (۲) سیمه‌د:
۱۳ چیرگی

زوربه‌ت، به‌زوری ناچار کردن: (۱) دار کردن.
زوربه‌ساندن: (۱) زوریه‌تان: (۲) په‌ترویکی دگر به‌یداپون: (۱) فشار

آوردن: (۲) هر، گیر شدن
زوربه‌سندن، زوربه‌ساندن: (۱) بگ، زوریه‌ساندن.

زورپین، زورپینی: (۱) یزگو.
زورچلک: گردله‌ی ره‌لی پچولک: (۱) تبه‌ماسه‌ای کوچک.

زورچه: (۱) چیشنی په‌یری وشد که له ناودا ده‌کولین: (۲) چیشنی
که‌شکه: (۱) آتش پتیر: (۲) آتش کشکاب

زورخاخ: (۱) دۆلى ئاش: (۲) چوڭى ئاش گىزان (۱) دىۋاي كە
 (سىياپ داخون بىلا كىند: ۲) ناۋىسى اسباب.

زورخانه: شوقى پىلەون بازى (۱) زورخانه.

زورخورا خورا (۱) پرخور.

زوردار: (۱) پەتو ئاۋ دەسلەلات دور (۲) رالم: (۳) لەگەشمە تورەقى.
 ھەرش يۇدارو چىندراۋ دەگوتى (۱) توتاناۋ فرمائروا: (۲) ستمگر
 ۳، ئالدىدە ۋىرە بىئاتات.

زوردارى: رالم ئاھەقى (۱) ستمكارى

زورده: ھەرىكى دەخل و دانەۋىتە (۱) بىمرس غلە و جوبات، دىلم.

زورزان: خامىدە، دىل، زانا (۱) ھەمىدە، بامەلومات

زورزىلا: زورە رىلا (۱) صدای خشن گرىبە يىايى.

زورقوبك: جزوى ھەمگ (۱) نىش زىور عىل.

زورق: جافرى، چورنى سەورى (۱) جعفرى، از سىرپھا

زورك: زوران، تەپونكى زوت لە دەشتا (۱) تە كوچك در ھامون.

زوركان: زورك (۱) تە كوچك در ھامون.

زورگر: كەسى پەشى زورى پى دەگ لە پەشكر دىدا (۱) پىرە سەم زىاد
 در قسمت

زورگە: زورك (۱) ئىگا، زورك.

زورگو: روحەل (۱) سىرەم الھضم.

زورلى كورن: ناچار كورن (۱) واداشتن بە كارى

زورلى كرى: زورلى كورن (۱) ئىگا: زورلى كورن

زورم: گورم، گرىم، دەنگى ھەمور (۱) ئىدىر، صدای رعد.

زورم: پەشى زور، زوربە (۱) اكترىت، اكتر

زورملى: زوردارى، زورپە پى كورن (۱) زورگو، پەقوۋە قەرىم.

زورمە: زوربە، پەسى زور، زورم (۱) اكترىت

زورى: زور، زورەۋى رەۋى پىرداۋى (۱) رىس سحت و سىنگلاخى

زوربە: زور (۱) سىرەم

زورباتك: گىيەكە يۇ دەرمەن دەشى (۱) گىيەھى اسبە داروئى

زورناچى: كەسى كە زورنا لى دەدا (۱) سىرناۋار

زورناۋە: زورچى (۱) سىرناۋار

زوروز: زوران، زورانى (۱) كشتى

زوروزە پەند: زور زىاد (۱) بىيار و متوافر

زوروزەۋەند: زوروزە پەند (۱) بىيار، پەۋەر

زوروزە دە ھەرس جەبار (۱) رواج

زوروزە: زور (۱) رواج

زورە: زور دەنگى گرى گرىب (۱) ئىگا زور

زورە: (۱) پەدىكى زورە چەقۇى پى تىۋ دەكەن (۲) لورەى گورگ (۱)
 (۱) سىگ سەھان: (۲) زورە.

زورە: جىلەى ئىستىر (۱) شىبە سىور

زورەھا: ھى سۇر، پەخوسىيەكى گراپە (۱) ياد سرح، بوغى بىمارى.

زورەپان: زورەپان (۱) كشتى گىر.

زورەپان بازى: زورەپان بازى (۱) كشتى گىرى

زورەپانى: زورپى (۱) كشتى.

زورەت: زورەت (۱) ئىگا: زورەت.

زورەۋى: ھېرو توتاناۋى كرىمەۋە (۱) زورازمايى

زورەۋى: دەنگى گرىپى گرى لەسەرىيەك (۱) صدای خشن گرىمەنوالى

زورەس: مېۋە بان دەخلى كە زورپى دەگ (۱) رودوس.

زورەق: گوندىكە لە كوردستان (۱) روستاىى در كوردستان.

زورەك و دۇبەلا: پەھاستەم، زور پەسپايى (۱) آھستە، يواشكى.

زورەكى: پەخورتى، پەزەرى ھېرو زورملى (۱) قەرو.

زورەملى: زورملى پەخورتى (۱) قەرو

زورەۋان: زوران (۱) كشتى.

زورەۋانى: زورانى (۱) كشتى

زورى: (۱) پىرە، زوربە (۲) پەخورتى پەرو، پەتاهەقى (۱) اكترىت:
 (۲) زوركى

زورى: كرىمەۋەى نەسك، كرىمەۋەى نوزگ (۱) كرم كدو.

زورىس: لورامىن (۱) روزە كشتىس.

زوزا: (۱) چىپاى ھەۋارگە: (۲) گىيەكە لە تاۋدە دەۋى (۱) كۈە مىلاتى:
 (۲) گىيەھى اسبە آبرى.

زوزن: (۱) كىۋار، ۲، ھەۋرگەى كوحىران (۱) كۈھستان: (۲) بىلاق

زوزك: لەرە لە سەرمال (۱) بىرش در سىرما.

زوزك: (۱) ھەۋارگەى بىچو، كۈستەنوكە: (۲) نوى چىپاىكە لە

كوردستان (۱) بىلاق كوچك: (۲) نام كۈھى در كوردستان.

زوزۇ: (۱) زور پەپەلە، گەلەكى بىلەر: (۲) زور لەمىزىنە، لە زايرەۋى دۇرد

(۱) فوراء (۲) در گۇشتە دور.

زوزە: زوزچە (۱) ئىگا: زوزچە.

زۇسان: زسان (۱) رىستىر

زوشك: دۇشك، دەسەرە كول (۱) عقب

زوغم: زوقم، سىخوار (۱) سىرمارىرە.

زوق: زوق (۱) زلف

زوفان: زمان (۱) رىبان.

زوقت: (۱) پىراپىر، دىمال: (۲) زەپىل، چرۇك، زۇدە چكوس، دەس

قۇچار، پىسكە: (۳) زىر (۱) مالاىل: (۲) خىس: (۳) زىر.

زوقە: ھىزارىن (۱) ھىزارىا.

زوقر: (۱) زىر: (۲) بىچە، زەگە: (۱) زىر: (۲) اصل و نىسب.

زوقرى: زىرى (۱) خىشونە

زوقى: (۱) زوق، لەجى دەپەزىو، قىتەۋە بۇگ لە سەرشقى: (۲) وشك و زىر:

(۳) بال بىۋەن، دەلەك (۱) بىرچستە، بىراندە: (۲) خىشك و خىشك: (۳)
 ھور دىس.

زوقى: دەنگى تىزى مىتالە راق (۱) صدای زىر و بىلند بچە.

زوقم: (۱) زوق سىخوارە، خوپىز، نالشت: (۲) دەرمەنى چانەۋەركوز، زار

زەھر (۱) سىرمارىرە، بىز: (۲) سىم

زوقورچە: مىستەكۇلە، مىشتى قۇچار (۱) سىقلمە.

زوقولمە: زوقورچە (۱) سىمىمە.

زوك: زُپ، زُوق [۱] برجسته.

زوكري: نوي هونكي كوده له تهره سبني سوروي ده [۱]
طابه اي زكردها كه در او منستان شوروي هشتند.

زوكه: بهله بكه، بهري [۱] سناپ كن

زوكه زوك: ناله ناله [۱] ناله و زري.

زوكين: ديره مان، پيشونه [۱] ديرينه، ادير بار

زول: قهلا ده ملي سگه و نازي له قاس [۱] فلا ده حرمي

زولك: [۱] پيچ، بير، بيز [۲] پارچه ي بړو له چهرم: [۳] له پاش وشه زرد
وانسا: حوان و بهر دل: (زور و زول و نول) [۱] حر مزاده،

غير طبيعي: [۲] برشي زچرم [۳] بعد ار كلمه «زرد» په معني پسند.

زول قوتك: چري هتنگ [۱] نش زليو و عمل

زولاخ: دباغ، بيا [۱] چماق

زولاك: رول سرچينه كي بړو له چهرم [۱] بگه جرم

زولال: [۱] زهوني بو دهنگو تاوار: [۲] زوني وساقي بو نو [۱] صافي
صد: [۲] روشني اب، ذلال.

زولف: زلف [۱] زلف.

زولك: [۱] خوري و بيكاره و بي حويز: [۲] د نه ويله يي كه درهنگ ده كولني
[۱] بيكاره و بي هنر: [۲] دانه دهر بيز

زوله: [۱] دانه ويله يي ده كولك، زولك: [۲] پارچه ي له چهرم بړو [۱] دانه
دهر بيز: [۲] برشي از چرم.

زوله لك: [۱] زوله: [۲] پارچه ي ته لك له گوشت: [۳] ميوه ي كال و نه كه يشو
[۱] نگ. زوله: [۲] شرحه گوشت: [۳] ميوه كال.

زوم: [۱] زوم: [۲] چورايي [۱] نگا: زوم: [۲] چري.

زوم: هوسه، كومه له زه شمالي له دور ي يكثر [۱] او به، دسته اي سياه
چادر گرهم.

زومپ: كوتكي رلي تاسنين بو بهر د شيكاندن [۱] پتک آهني.

زومدار: چور [۱] چرب.

زومه: زوم، هزيه [۱] نگا: زوم

زونا: گياه كي گل شينه [۱] گياهي يا گل كيود.

زونپ: كوتكي تاسن [۱] پتک آهني

زونج: زن، زنه، چي معني تاو ده تين [۱] چمن آيزا.

زوننگ: [۱] زونج: [۲] زميني هميشه قوزوش، باتلاخ [۱] چمن آرا،
[۲] باتلاق.

زوننگ: گزشتي قيمه كراي ده تاو ريخوله تاخدر و، پستره، ياستر مه
[۱] سوسيس.

زوه: [۱] زده: [۲] زيك، زيركه [۱] اولاد: [۲] جوش پوست.

زوها: [۱] روا، وشك: [۲] روق، ساحت [۱] خشك: [۲] سخت و سفت.

زوهانگ: زوانگ، موهه كه فم [۱] كاغذ خشك كن.

زوهم: چورايي بهن زونپ [۱] چري ييه.

زوهور: زميني تاو ده تين، زوي شل له بهر تاو ده لاندين [۱] زمين آيزا

زوهوم: [۱] چوروي، چورايي: [۲] پيچور [۱] چري: [۲] آنچه يا تان
خورند

زويس: [۱] زور، ناقابل: [۲] خه مگين و مات: [۳] توزه و له شنه [۱]

[۱] تاو اضي: [۲] غمگين: [۳] خشمگين

زويسر: [۱] زور، توره، ناقابل: [۲] خويش شيربي: [۳] كزو خه مگين [۱]

[۱] تاو اضي: [۲] سيك روح: [۳] غمگين و پكر

زويل: [۱] زوله، پارچه ي له چهرم بړدوا: [۲] بيزو [۱] برشي او چرم: [۲]
حر امرا ده

زويل: رسل [۱] شمال

زوين: [۱] كرو لاوار محضر: [۲] خه مارد و بهر نس [۱] ريسون.
لاغر مردني: [۲] رار، ررس

زه زن پيره [۱] .

زهار: حمر، هورديها [۱] ردها

زهك: زهار [۱] اژدها.

زهپ: [۱] زپ، زوپ: [۲] روق، ساحت [۱] برجسته: [۲] سخت.

زهيت: د گهر كردن [۱] عصبه

زه ناره: زماره، هره ره [۱] معون روسايي

زه بيز: [۱] ليدان، لينست: [۲] په نهم داگرس: [۳] تونايي، تاقهت [۱]

ضريت: [۲] فشار: [۳] قوت و توان.

زه بهر ده ست: [۱] خورت، به هيزو توان: [۲] كارامه له زانبي كاردا [۱]
[۱] ليرومد: [۲] ماهر.

زه ببردوا: [۱] پيدوي كه خلك لئي بترس: [۲] زور به هيز [۱] ادم
سهمگين: [۲] بيزومند.

زه برونهنگ: بريت له حوكم كردن [۱] قاطعت در حكم.

زه بهر: فايده و بهر دي ته و زوم [۱] بهر و نتيجه فشار.

زه بهر قون: بريني له هيلكه مهل [۱] كنديه و نخم مرع.

زه بهر قونه: زه بهر قون [۱] نگا، زه بهر قون.

زه بلك: بهلك، له بهر [۱] ساق يا

زه بلاق: بوس و ساف له ده ست، حولي [۱] صاف و هموار دو لمس.

زه بلكه: [۱] مسو له گوشت: [۲] ريخوله نه شوره [۱] عمله
[۲] روده بزرگ.

زه بون: [۱] كرو لاوا: [۲] بيچاره و ههير [۱] لاغر مردني: [۲] بيچاره.

زه بهر: يدكي له بزاوي پيني نه شوي بيته، سهر [۱] فتحه، زور.

زه بهر ده ست: ليزال، كارامه [۱] ماهر

زه بهر: شوئي، شفتي، هني، حه بهش [۱] هدايه.

زه بهش: زه بهر [۱] هدايه

زه به لاج: زلحوت، ته زدي با قول [۱] قوي هيكل بدقواره.

زه به لاج: زه به لاج [۱] نگا، زه به لاج.

زه به لاج: زه به لاج [۱] نگا، زه به لاج

زه به لاج: زه به لاج [۱] نگا، زه به لاج

زه به لاج: زه به لاج [۱] نگا، زه به لاج

زه به لاج: زه به لاج [۱] نگا، زه به لاج

زه بهش: حوغر، حياي يركر هامبس و بوشه لان [۱] علفرا و بيزر بيه

زه بهند: [۱] زه بهن، [۲] هره، بوش، زور (زور و زه بهند) [۱] نيزار انويه:
[۲] زياد.

- زهبه نده: زهبه نده [۱] مگا ره بید
 زهبه ننگ: زهبه ننگ [۱] مگا ره بید
 زهب: ۱، روپ ۲، مدهی نه سوور [۱] برحسه ۲) لدهور
 زه پرتی: ۱) بزوزن توقره نه گری ۲) له چمر، لاوار [۱] عحول ۲) لاغرو
 زبون
 زهب زهبه: زلجورت [۱] لنهور
 زهبه زهب: دارمال، زه، بریر [۱] مالامال
 زهج: ۱، زج، حوری گمه به ورته بهرد ۲) خوینتایی خوئزیک کمر [۱]
 ۱) نوعی بازی با شن ۲) مزاحم گر نجان
 زهجه: بوچی، له بهر چی [۱] ارچه، برای چه
 زهحف: ۱) زور، فرم، بوش ۲) دل بوراله وه [۱] بسپار ۲) ضعف
 زه حفران: زافر [۱] زعفران
 زه حفرانی: به زهنگی زهران [۱] زعفرانی رنگ
 زه حصدت: مدهنت، زامدت [۱] رحصد
 زه حیر: بهله فیره [۱] سهال
 زهح: رب، رلام، مدهن [۱] برگر حه
 زهخت: ۱، مدهره ۲، سه کونده ۳) مازه [۱] سک، سمحونک
 ۲) سفینه ۳) مهمیز
 زه خمه، زه خب [۱] نگ رهخت
 زه ختمین: گیای تازه درو [۱] گیاه تازه سر درآورده
 زه خیم: ۱) جای سحسب و دوز ۲) زام، برین ۳) زلام، گهپ
 مل قهوی [۱] ۱) کوه ممیع ۲) رخم ۳) توتمند
 زه خملک: چهرستی که ناوونهنگی نیدایه، قایشی ناوونهنگی [۱] حرم
 رکاب بند
 زه خمو: دمار، بریند [۱] زخمی
 زه خمه: زخمه [۱] بلك
 زه خمهل: برین، زام [۱] زخم
 زه خهره: ناسمه، بهر کهوا [۱] آستر
 زه خهل: ۱) ده غل ۲) پارهی قهلب [۱] ۱) ناروزن ۲) سکه بدلی
 زه خیره: بازو قهلب [۱] آفرقه
 زه دار: خاوه زن، کسمی که زنی همیه و زه بهن سه [۱] متأهل
 زه ده: عیب له کوتال و مالی گزباری دال [۱] عیب، رده
 زه ده داو: عیدید [۱] زه دار، معیوب
 زه: ۱) له زهنگی نالتون، زرد ۲) تیشه شاخی بلند [۱] ۱) زرد، طلایی
 رنگ ۲) صخره پند در کوه
 زه: ۱) نالتون، تله ۲) خواهر، ربان ۳) دهنگی بهری کمر [۱]
 ۱) طلا ۲) زبان ۳) عرعر الاع
 زه را: ۱) توسکا، کموسکه ۲) چروچاو، تحر ویدار، زهر [۱]
 ۱) کمترین مقدار ۲) سیما
 زه رات: زیوات [۱] نگ، زیوات
 زه راف: روا، دایه [۱] زهره
 زه رافه: کونی دیوار، کون ده دیو ردا [۱] سوراخ در دیوار
 زهران: زهران، زلان [۱] ماد جنوب
 زهرانن: دهنگ هه لهری کمر [۱] عرعر سردادن
 زهرانن: زهرانن [۱] عرعر سردادن
 زهرانیق: حیدر، حو [۱] لا کنگ
 زه راهی: زهنگ نالتونی، زهردی، زهر دایی [۱] زرد رنگی، زردی
 زه رایی: زه راهی [۱] زرد رنگی
 زه رب: زه رب [۱] صریت
 زه رباق: مهلیکی پچوکی زهردی دهنگ خوشه [۱] پریده ای کوچک شیمه
 قناری
 زه ریدش: ۱) شهنی، شوئی، هسی، جدهش، زه پمش ۲) ناسال زهرد [۱]
 ۱) هدوانه ۲) رنگ مایل به زرد
 زه ریه نی: به کسمی ده نی که پاوچی زهری ده بهر ده کا [۱] ورینه پوش
 زهر بی: زهره بی، حوری داری [۱] نوعی بید
 زهرپ: ۱) لیدن، زهر ۲) کوتران [۱] ۱) ضربت ۲) کونگی
 زهر بان: زهرپ [۱] نگ، زهرپ
 زهر پانن: لیدن، لیختن، کوب [۱] دس، کوه
 زهر پچی: زهنگ زهر و لاوار [۱] لاغرو زرد رنگ
 زهر پیان: لیدراوی، کورای [۱] رده شدن، کوفه شدن
 زه رتال: زهر دای زسانده [۱] زردایه نی
 زه رتک: ۱) گمانه که بهنی پی زهر ده کهن ۲) بن گلهای توش ۳) زهرایی
 ماو هیدکه، زهرینه ۴) جزوی تری [۱] ۱) گیاهی که ریس و بدن زرد
 کنند ۲) برگ ویرین، بون ۳) زهره مخمرغ ۴) نوعی انگور
 زه رتکه: حوری گه نی درشت و زهره، (که نمه زه رتکه، [۱] نوعی گندم،
 زه رخری: بهی کوردر [۱] بده زهر رخرید
 زه رخرید: زهر خری [۱] بده زهر رخرید
 زه رده: ۱) به زهنگی نالتون، زهر ۲) تیشه شاخی زور بلند ۳) حوری
 کزای زهره، برنج [۱] ۱) زرد ۲) کوه سنگی بسیار پند ۳) الیاز
 برنج
 زه ردالو: هه لوچه دایره، هه لو کازه [۱] آووزرد
 زه ردالی: ۱) زهر لو ۲) قهسی [۱] ۱) زرد آلو ۲) لواشک
 زه رداو: ۱) زهرتال ۲) گوند یکی کوردستانه [۱] ۱) صفرا، زردایه نی
 ۲) روستایی در کردستان
 زه ردایی: زهر می [۱] زردی، زرد رنگی
 زه ردهاو: ناسال زهره، زهریش [۱] متدیل به زردی
 زه ردیون: بریتی له ۱) تازویی گهیشنی حله ۲) کوبی به سیر
 ده بیون ۳) زهنگ پش [۱] کف سه ۱، شروع رسیدن خنه
 ۲) شروع واشدن دهانه دمل ۳) رنگ باختن
 زهره کردن: ۱) گیا له ناوی گهرمد نیوه کول کردن ۲) زهنگاندن بهر زهره
 ۳، زهنگ بردن بههوی ترساندن [۱] ۱) بهجوش کردن سیزی
 ۲، رنگ آمیزی با زرد ۳) ترسانیدن که موجب رنگ باختن شود
 زه ردلی: سینه، شله ای، قهسی [۱] زرد آلو
 زه ردو زوئل: زهردی زورجوان و ناسک [۱] زرد دلبسته و زیبا

زهر دوسور: برنی له متالانی چو نکیله [۱] کدیه از بجه‌های زیبا.
زهر دونه: (۱) زهر دونه (۲) زهره‌زیره [۱] رنگ درد لاغر: (۲) پرده‌ای
است فنا ی ماسد

زهر دونه: زهرنگ زهردی لاو [۱] رنگ درد لاغر.

زهر دویی: (۱) به‌حوسبه که زهرنگ و چو زهرده که (۲) به‌لانه کی
بر سحر حاره: ۳۰ حوزی موری به‌ودمه تهروشی زهر دویی دار هملی
ده‌گری [۱] (۱) برقان: (۲) نوعی هت شلبر ۳، نوعی مهره برای دفع
رغال

زهرده: (۱) به: (۲) تیشکی تار له به‌یان و نیواره: (زهرده له سیر لی ده،
زهرده به‌ری نیواره: (۳) جوئی ماسی: (۴) ه‌ل‌وای گیره: (۵) ناوی
گون‌بکی کورده به‌عسی ویرای کرد [۱] (۱) تبسم، ۲، تابش آفتاب
بامداد و غروب: (۳) نوعی ماهی: (۴) حلوی هویج: (۵) نام روستایی
در کردستان که توسط به‌شان ویران شد

زهرده‌بی: چوئیک داری بی به [۱] نوعی بید

زهرده‌بی: به‌بی زهرده: میوه به رسیده

زهرده‌به‌ری: (۱) تیشکی نیک و ژواو یون: (۲) جوئی هورده سحر دونه
[۱] تبس آفتاب هنگام غروب: (۲) نوعی حزه روی آب.

زهرده‌چو: زهره‌گیاهه کی وشکه‌وه کر وه یو زهرنگ جوان کردن ده‌یکه‌ته
چیشته‌وه [۱] زهرده‌چو به.

زهرده‌چو: زهرده‌چو [۱] زهرده‌چو به.

زهرده‌چوه: زهرده‌چو [۱] زهرده‌چو به

زهرده‌چوه: زهرده‌چو [۱] زهرده‌چو به

زهرده‌خو: به زهرده [۱] تبسم، لیحنه

زهرده‌خه‌نه: زهرده‌خو به [۱] تبسم

زهرده‌دزک: دوه‌زهرده [۱] زهرده‌خار.

زهرده‌زیره: (۱) زهریاف، زهرنگ، زهرنگ: (۲) زهرده‌واله، زهرنگه [۱]
(۱) بگا: زهریاف: (۲) موسه، زهرور زرد

زهرده‌سیری: گیاهه که یو دهرمان ده‌شی [۱] گیاهی ست درویی.

زهرده‌قوره: جوئی مارمیلکه کی نه‌ستورو دیز [۱] غتاب پرست، نوعی
مارمولک

زهرده‌کدن: به، زهرده، زهرده‌خنده [۱] تبسم.

زهرده‌کندی: زهرده‌کدن [۱] تبسم.

زهرده‌لهر: تازی نریک ناواو، زهرده‌به‌ری آفتاب هنگام غروب

زهرده‌لو: (۱) ه‌لو‌وه‌بایزه‌ی زهرده: (۲) شیلانه، قه‌یسی [۱] (۱) آلو زرد:
(۲) زرد لو.

زهرده‌له: (۱) زهر دونه: (۲) میوه له به‌رناو وشکه‌وه کراو [۱] (۱) لاغر
زهرنگ: (۲) میوه در آفتاب خشکیده شده.

زهرده‌لی: شیلانه [۱] زردآلو.

زهرده‌مار: مارکی زهرده [۱] نوعی مار سمی.

زهرده‌واله: (۱) زهریاف، زهرده‌زیره: (۲) زهرنگه [۱] (۱) بگا: زهریاف:
(۲) زهرور کوچک، موسه.

زهرده‌وان: کهمی که له که‌زو کینده تا‌زابه [۱] کوهنورده.

زهرده‌وه‌لی: مه‌لیکه زهرده‌وال زهرش، چو‌خوره [۱] پرده‌ای زرد سبه‌یل.
زهرده‌ی: مودی زهردی که تهروشی زهر دویی هملی ده‌گری [۱] مهره
دفع یرقان

زهرده‌بی: زهر دویی [۱] یرقان.

زهردی: (۱) تهروشی زهر دویی: (۲) زهرنگی زهرده [۱] (۱) یرقان:
(۲) زهرنگی.

زهردی زیلخا: جوئی هه‌نحیر [۱] نوعی انجیر.

زهر دونه زهرده‌زهره: زهریاف [۱] بگا زهریاف

زهر دینه: (۱) زهرینه: (۲) سرنی به‌دیزو حسی رسان [۱] (۱) زهره
بخم مرغ: (۲) کتبه از طلا و جواهرات ریختی.

زهر دینه: زهره بی ناو هیلکه [۱] زهره تخم مرغ

زهر دیوه‌ره: زهرده‌وه‌بی [۱] برده‌ای زهرده‌بال

زهر دیوی: زهر دویی [۱] یرقان.

زهر راقی: زهره‌کری زهر به‌که‌یو و و [۱] زهرده‌سده‌ب.

زهر زان: ناوی هورنگه به کوردستان [۱] نام عشیری در کردستان

زهر زانیق: حیسرحو [۱] لاکنگ

زهر زایی: تاردی کوبجی و دوشو [۱] نوعی حلوا.

زهر زه‌پالی: زهرده‌لگه‌راو له‌بهر تهروشی [۱] اریسمای زهرنگ شده.
زهر زه‌نگ: (۱) تانج: (۲) تهری [۱] (۱) بگا: تانج: (۲) بگا: تهری.

زهر زه‌وات: سه‌وزی جاب [۱] سهریجات.

زهر ززی: گون‌بکی کوردستان به‌عسی ویرای کرد [۱] اریسمای
کردستان که به‌یان ویرنش کردند.

زهر زسک: د ریکه نچوله‌کمی یو دهرمان ده‌شی [۱] نام دوختی.

زهر زف: (۱) ده‌قر: (۲) پاکه‌ت: (۳) شپوی: (زهر زفی، تم کاره‌ی نه) [۱]
(۱) طرف: ۲، پاک: ۳، غرضه، بیافت.

زهر زین: گهمه‌به‌که به حه‌ده هبحان ده‌کری [۱] نوعی باری با فنجان
زهر زق: تر و سکه، بریقه [۱] درخشش

زهر زق و به‌رق: زهر [۱] درخشش

زهر زقی: به‌تر و سکه [۱] درخشان

زهر زقین: (۱) تر و سکه‌دان: (۲) زوب یون، هه‌لتوقین [۱] (۱) دوخ‌نشین:
(۲) برجسته‌شدن، برآمدن.

زهر زک: (۱) تاسی مسی به‌چوک: (۲) جوئی تری، زهرنگ: ۳ زهر دینه [۱]
(۱) طاس مسین: (۲) نوعی انگور: ۳، زهره بخم مرغ

زهر زک: نیکوله‌گویری شین [۱] بوسته سیر گردو

زهر کردی: زهر کردی [۱] بگا زهر کردی

زهر کمت: زهرنگی زهردی نا‌توسی [۱] رنگ عیاسی طلائی

زهر که‌تاف: ناوی زهرده‌به‌ری تابش خو رشید هنگام غروب.

زهر که‌ش: به ناوه‌زیر سواغ دراو [۱] آب طلاکاری شده.

زهر کی: زهر دویی [۱] یرقان.

زهر گ: (۱) شیشی دهریشان: (۲) جوئی نیره‌ی سن سوخی باریکی
کورت [۱] (۱) سیخ دراویش: ۲، سیره کوتاه، حشت

زهر گال: (۱) پیلاری له موبجندراو: (۲) گوریه‌ی نا به‌ر نه‌ژنو:

(۳) بههك پينچ [۱] پا تايه موين؛ (۲) جورب بلند ت وانو؛ (۳) ساي پينچ

زهرگوز؛ زنگور [۱] نگا؛ زنگور.

زهرگه؛ (۱) بريني به پياوي بلسيد لای بارنك و قيت؛ (۲) گوتنكه له كوردستان به عسی ویرنی کرد [۱] كناية از لاغر اندام بلند؛ (۲) از روساهای ویران سده كردستان توسط بهیار

زهرگه ته؛ زهردهوله، چانه وهریکی بالداري زهرده له سن گه وهره و جزوی هه به [۱] زبور زرد كوچك، موسه

زهرگه تن؛ ماوی گوندیکه [۱] نام دهی.

زهرنده؛ (۱) حه تهرو بهمه سرسی. (بهرو چانه وهریکی زهرنده به)؛

(۲) گوز لیک، کاله که مارانه، تلکه [۱] خطر تلکه، سهمناک؛ (۲) هندوانه، بوجهل

زهرنوق؛ چهوایی که له سهرنوی چيست [۱] جری کم بر روی اش زهرنوق؛ زه نوق [۱] نگا؛ زهرنوق

زهرنه قوته؛ (۱) قامکی قوتی، تیا ناگی؛ (۲) زهرنه قوته، سوره ساقه [۱] انگشت وسطی؛ (۲) بهه گنجشک پردر نیاورده.

زهر پینچ؛ کانه که زهره، حورق گوزده [۱] در پینچ

زهر سق. زهر سق [۱] زهر سق

زهره؛ زهره؛ له

زهره پت؛ خوش زهره به یا [۱] سریع السیر.

زهره؛ (۱) پیو پست، پساو پست؛ (۲) ناچار [۱] لازم، پایا؛ (۲) ناچار.

زهره زری؛ (۱) پیو پستی؛ (۲) ناچری؛ (۳) برینی له ناوده ست [۱] لازم؛ (۲) ناچاری؛ (۳) کایه از مسترح.

زهره کی؛ نه خوشی زهره کی [۱] یرقان.

زهره له؛ که لک [۱] نگا که لک.

زهره وینه؛ زهره پت، زهره زهره [۱] برندهای اسب قناری سان

زهره؛ (۱) جووری هه نجیر؛ (۲) وردیل، هه ره وردیل [۱] نوعی انجیر؛ (۲) دهر.

زهره بی؛ زهره بی [۱] نوعی بند

زهره بین؛ حورس سوسه که شت له بهر چاو زلتر ده کا [۱] دهر بین.

زهره؛ حورس، ریا [۱] ضرر زین

زهره؛ زهره [۱] ضرر زین

زهره قیانه وه؛ له خوشیا دا چیر بوئوه [۱] از هرط خوشحالی در پوست بگس.

زهره لك؛ (۱) ملوانکه کی له کاره یا؛ (۲) زهره کی [۱] گردن بند ار کهریا؛ (۲) یرقان.

زهره که؛ وینه [۱] یونجه.

زهره کهو؛ زهره کهو [۱] نگا؛ زهره کهو

زهره نند؛ گیاه که بو دهر می تازه دینی [۱] گیاهی است دارویی.

زهره نگ. زهره نند [۱] نگا؛ زهره نند

زهره نهجیر. جووری هه نجیر [۱] نوعی نجیر

زهری؛ (۱) جوانی سبی پستی تا سال هره سهره له، سهره؛ (۲) دهریا،

زهری [۱] زیبای سبز رنگ؛ (۲) دهریا

زهری؛ (۱) پارچه ی زاید زهره؛ (۲) زهرندی [۱] پارچه زری؛ (۲) عرعر کشد

زهری؛ زری دهریا، دهریا، بهر، بهر [۱] دهریا

زهرین؛ که سایی مال [۱] کدبانو.

زهری؛ دلگر، دله سندر [۱] دلستان.

زهری؛ گه میه وان، نهوی له سهر گه می کار ده کا [۱] کشتیمان، ناوی.

زهری؛ تیر زوی مهر له بهیان [۱] درخشش اول آفتاب

زهری؛ دهره شینه وهی ههوه ناوی به یایی [۱] درخشیدن تابش نخستین خورشید.

زهریله؛ زهریاف، زهره زهره [۱] گنجشکی زرد قدوی سان.

زهریوهن؛ زهره ساق [۱] گاهی درویی

زهره هه ران. زهره ران، زهره ران [۱] زعفران.

زهره هه رانی؛ زهره رانی، زهره رانی [۱] زعفرانی

زهره عیف؛ (۱) لاور، کوه دالگوشت؛ (۲) بی ماعت [۱] لاغر؛ (۲) ناتوان.

زهره عمه؛ برینی له [۱] کتایه از زین

زهره غل؛ به دهن، ماسه سئل [۱] سهره، بدل

زهره غل؛ زهرگی قیلر [۱] زهره سدر

زهره قه؛ (۱) زهره؛ (۲) دگیر کرجن؛ (۳) ناگی لی بون [۱] نگا؛ زهره؛ (۲) مصادره؛ (۳) نگه بانی.

زهره قتیله؛ ساوی داروخته، بولسی بوش [۱] بلس سهر

زهره هه ران؛ زهره ران [۱] زهره

زهره هه رانی؛ زهره رانی [۱] زعفرانی.

زهره هه ران؛ زهره ران [۱] زعفرانی.

زهره هه ران؛ زهره ران [۱] زعفرانی.

زهره قلهك؛ ماسوله، مایچه [۱] عضله، ماهیچه.

زهره قوگ؛ زهری که زهره زهری [۱] زهری که بهسپار داید.

زهره قهر؛ زهری بون [۱] ظفر

زهری؛ هه ره، حاك، زهری، عهرد [۱] زمین.

زهری ته؛ بجی زهری [۱] مالیات زمین زراعتی.

زهری پت؛ نه نداریدری عهردیوان [۱] مهندس مساح

زهری؛ (۱) زهره، زهره؛ (۲) تازه زوی گن [۱] ناخشنود؛ (۲) هوس جماع.

زهری؛ (۱) زهره، زهره؛ (۲) به سسته لهك [۱] زهره؛ (۲) سراسر زهره؛

(۲) یخمدان؛ (۳) برجسته، برآمده.

زهره قاه؛ زهره قاه [۱] زهره

زهره قه؛ زهره قه [۱] مساح زهره

زهره قنن؛ وه پیکه بین هیمایی مسال [۱] حیدر سس بهه

زهره قنه؛ هه ره ران، زهره [۱] بسیار تنج، زهره

زهره قنه پوت؛ زهره قنه، وشه نه کی حویاویه دهك زهره مار [۱] نگا دهره،

سحی است بحای کوه و زهره مار

زهره قنه پوت؛ زهره پوت [۱] زهره پوت

زهره قنه پوت؛ زهره پوت [۱] زهره پوت.

زەقنەموت: زەقنەبوت [نکا: زەقنەبوت].

زەقە حاوی سەندەر هەر زەقە حاوی دی. [نکا: جەسم یاروخیرە
زەقەل رەعەس [نکا: بگ رەعەل]

زەقەس [نکا: عەنەوی سەل] [نکا: جەسە بچە باصدە سە]

زەک-زەق، رۆت (بەر زەک و ما پەش زەق) [نکا: بڕحەستە، بۆامەدگی].

زەکات: بەشی خودا لە دایەیی [نکا: زکات].

زەگەر: زەگەر، وەرەبەر [نکا: سەنگ خۆرد شە]

زەگەرگە: زەبەلاح، زەلحەر، زەلحەرت [نکا: قووی هیکل، لێهەر].

زەگورە: زەگەرگە، زەلحەر [نکا: لێهەر، تەوێش].

زەگەرگەرگە: زەگەرگە، زەلحەر [نکا: لێهەر، تەوێش].

زەل: (۱) قامیش، چیت، چیتسک: (۲) گیایەکی سەوچە لە باتلاخ
دەزوی: (۳) پەلەخ، هەردی تەری شەل: (۴) خەسک [نکا: (۱) سە]

(۲) گیاهی است که در باتلاق روید: (۳) باتلاق: (۴) لێزگە

زەلە، خەبار و تەماتە و سەوزی و زەلحەرتی تێکەل کراو [نکا: سەلاد]

زەلەل: زەلەل [نکا: بگ، زەلەل]

زەلام: زەلام [نکا: بگ، زەلام].

زەلامەرتی: پێدەرتی، زەگەرگە کە سوار نەتوانی پیا بڕوا [نکا: رە پێدە کە
سوار نەتواند ران عبور کە]

زەلان: (۱) زریان، زەلان: (۲) خەسک: (۳) لە زەگەر زەت پەردن:

(۴) گۆدەکی کوردستان بە عەس و ئێرانی کرد [نکا: (۱) پەد جنوب: (۲) لێز]

خۆردن: (۳) از راه منحرف شدن: (۴) زۆر سەنەهای کردستان کە

حکومت یەت ویران کرد.

زەلاندن: (۱) خەسکەکان: (۲) لە زەگەر کلا کردن: (۳) لەو زەلاندنی زگ [نکا]

(۱) لێز دادن: (۲) از راه منحرف کردن: (۳) شکم چرانی

زەلاندنەو: مەوان بۆ مانی خەلک نەردن [نکا: مەهان بۆ دێگراو تەمەل
کردن].

زەلاندنەو: خۆ بەسەر خەلکا سەپاندن بۆ خۆاردن و نوێست [نکا: مزاحمت]

مەهان گراوان، خودا بۆ خۆ و خواب تەمەل کردن.

زەلق: لکان، چەسپەن [نکا: چەسپەن].

زەلەاندن: بکەندن، چەسپەن [نکا: چەسپەن].

زەلەک: (۱) رەوای گیانە (۲) لاسکە گیای بەرکی [نکا: (۱) دەرە:

(۲) ساقە گیانە باریک و خەشک]

زەلکان: باتلاخ [نکا: باتلاق].

زەلکۆ: باتلاخ و قامیشەلێن، قووی [نکا: باتلاق و بێزان]

زەلکە: شۆرەیی زۆن و بێتام [نکا: شۆرەیی بێ مزە].

زەلگ: زۆری گیانە [نکا: دەرە].

زەلم: (۱) ناوی توێز لە سەر: (۲) ناوی چەمکە لە کوردستان [نکا: (۱) آب]

کەر با لایە روێ سەرخ زنگ: (۲) نام رودی دێ کردستان.

زەلو: دەرە، زەلو [نکا: زەلو].

زەلوت: (۱) بێ مو، تاس: (۲) رۆت و قووت [نکا: (۱) بێ مو، تاس: (۲) لخت و

سەر]

زەلوتی: هەلەش، چەری و چانی بانی [نکا: شاخە و گیاهی کە بۆ سەف]

اندازند، اتیو.

زەلە ۱ رەوای گیانە: (۲) رەلە شەفە، سەق سەفەرە: (۳) رەلە، بۆک

[نکا: (۱) زەرە: (۲) سەق: (۳) خەر زەرە].

زەلەزەتە: دەرەو [نکا: دەرەو، دەرەو].

زەلەقات: زەلەزەتە [نکا: دەرەو، دەرەو].

زەلەقووت: بۆش بەقووتە [نکا: سەنەجاق].

زەلەویان: شەوان، پەڕێشان بۆن [نکا: آشفقت].

زەلەقاندن: زەلەاندن، لکان. چەسپەن [نکا: چەسپەن].

زەلەل (۱) بەحەش، لەش بەبار: (۲) بێچارەو لێ قەوود [نکا: (۱) بێچارە]

بێچارە: (۲) بێچارە و بێچارە

زەلەل: خەسک [نکا: لێز، لێز].

زەلەلەو: بەسەر خەلک دەرە. زەلەلەو [نکا: خودا بۆ دێگراو تەمەل]

کردن]

زەمەر، حەمەر [نکا: دەرەو، دەرەو].

زەمەر: (۱) زەمەر، زەمەر، زەمەر [نکا: (۱) دەرەو: (۲) پەیکووی].

زەمەر: شەری، رەوایەتی [نکا: شەری، دەرەو].

زەمان: (۱) دەرەو، دەرەو: (۲) دەرەو: (۱) زەمان: (۲) زەمان

زەمانەو: دەرەو، بۆشەیان [نکا: بێرەو، جەشەو، عەرەو].

زەمانەو: دەرەو، دەرەو [نکا: جەشەو، عەرەو].

زەمانەو: دەرەو، دەرەو [نکا: جەشەو، عەرەو].

زەمەر: چەو [نکا: دەرەو، دەرەو].

زەمەر: گۆی تەنگی بێ دەرەو [نکا: سوراخ تەنگ ناو سەیا].

زەمەر: تەسک، هەشو لە هەشو [نکا: تەسک].

زەمەر: خەش، زەشو [نکا: زەشو]

زەمەر: زەمەر، زەمەر [نکا: زەمەر، زەمەر].

زەمەر: زەمەر، زەمەر [نکا: زەمەر، زەمەر].

زەمەر: زەمەر، زەمەر [نکا: زەمەر، زەمەر].

زەمەر: (۱) قەرناڵی لە گۆش: (۲) گۆشەکە لە کوردستان [نکا: (۱) زەمەر]

(۲) نام دەی دێ کردستان.

زەمەر: زەمەر [نکا: زەمەر].

زەمەر: (۱) ناو زەمەر کردن: (۲) وێستانی خۆش [نکا: (۱) بۆ دەرەو کردن]

با آب داخ: (۲) بێچارەو خۆش [نکا: (۱) بێچارەو]

زەمەر: (۱) وێستانی خۆش: (۲) وێستانی خۆش [نکا: (۱) بێچارەو]

بێچارەو خۆش [نکا: (۱) بێچارەو]

زەمەر: (۱) زەمەر: (۲) تەمەل و تەمەل [نکا: (۱) مەست و خەو: (۲) تەمەل].

زەمەر: دەرەو، قووتی کێشە کە بە دەرەو هەل دەگەڕێ [نکا: دەرەو]

کەل کەشی دەرەو، زەمەر.

زەمەر: زەمەر، زەمەر [نکا: زەمەر، زەمەر].

زەمەر: زەمەر، زەمەر [نکا: زەمەر، زەمەر].

زەمەر: (۱) وێر، تەمەل، دەرەو، دەرەو: (۲) خەشک [نکا: (۱) وێر، (۲) مەرە]

خەشک، خەشک

زەمەر: گۆشەکە سەپ بە ناو، تەمەل [نکا: زەمەر].

زهوال: نەس، لەبەدین چوون: ھەر دائەمى زهوالىكى ھەبە) ۱] از ھەس

زەوت: ۱) زەب، زەفت، د گير کردن: ۲) ئارام ۱] عصب: ۲) آرام، زەوت يُون: ھەداد، ئارام بۇن ۱] آرام گرتن.

زەوتى: مائى د گير کراو ۱] غصبى.

زەوجى: خاوەن ژ، بەژن ۱] متاهل

زەوجين: ژن ھېنان ۱] بدوچ.

زەود: ۱) سگار، کارى بەژو: ۲) ھېژەو ھەر: ۳) بژو، رەود: ۴) ئارام ۱] ۱) سحر، بېگرى: ۲) جىغ و داد: ۳) زات، توشە: ۴) آرام.

زەودبۇن: ھەداد ۱] ئار د گرس

زەودد: تېسوى رىگە ۱] توشە رە.

زەوزان: زور ۱] کۆھستال بىلاى

زەوق: ۱) خوشى، کەيف: ۲) سەلىقە، بەستىدى دل ۱] ۱) لىت، خوشى: ۲) سەلىقە.

زەوک: رەووک ۱] بىسپار زانئە.

زەو: رېرک ۱] خوش پوست.

زەوون: ۱) سەولئىرى بان، سوانە، گوى سوانە: ۲) زەمەند: ۳) زەبەندە ۱] ۱) برامدگى لىپ بام: ۲) زمين برگىدە: ۳) بىسەر

زەووشد: ۱) زەمەند، رەبەندە: ۲) فرە، ژۆر (ژۆر زەووشد) ۱] ۱) زمين برگىدە: ۲) بىسپار

زەوى: ۱) ھەرد، ھەرد، خەل: ۲) مەزرا، کێنگە، رەمىن ۱] ۱) زمين: ۲) مەرعە، زمين ژر عتى.

زەوىبە: يىكى رەوى ۱] باح زمين

زەوبن: رەوى ۱] دمس

زەوينگير: رەمىنگير ۱] رىمىنگير

زەوىوزار: مۇجە، کێنگە ۱] زمين وىرگشت.

زەب: ۱) زان، سېچو ھېنان، زان: ۲) ھەوول شېس، زەك: ۳) كوز، قوز: ۴) وشك، زەبا: ۵) ھەژدېھا، ھەزىا ۱] ۱) زادن، زادە: ۲) اغوز: ۳) شرمگە مادېتە، فرج: ۴) ھشك: ۵) زەھا.

زەبەسە: ژن ھېنان ۱] رەواج

زەھاو: ۱) زە، زى: ۲) ناوى مەلەندىكە لە كوردستان ۱] ۱) رەباب: ۲) نام سەلمەى در كوردستان.

زەھ: ۱) زەھ، ژار: ۲) دەم، دەف ۱] ۱) سَم: ۲) دەھ.

زەھراو: ۱) زەھرى تراو: ۲) مېن مېر، پېشاو ۱] ۱) سَم آبكى: ۲) ادرو، رەھراوى، سەكەلار بە زەھر ۱] زەھراو.

زەھراو: موز بۆندە، تەشەش بۆندە ۱] ۱] عېن، سگە ھشتم تود.

زەھرخەنە: پېكەنن لە زكان ۱] زەرخند.

زەھردار: شتى كە زەھرى ھەبى ۱] سى

زەھرمار: ھونىكە وەك زەقەبوت ۱] دشتامى است، زەھرم.

زەھرمەار: رەھرمەار ۱] نگا: زەھرمەار.

زەھرى ھەلايل: ۱) زەھرى ھەلايل، چىننىكە وەك زەھرمەار: ۲) برىتى لە ژۆرتال (نېزى زەھرى ھەلايلە) ۱] ۱) دشتامى ست

مانند رەرمە: ۲) كناپە از بىسپار تەخ.

زەھلك: زراوى گياندار ۱] رەھ.

زەھلە: ۱) زراوى جانەرە: ۲) وەر، ھېزى دل ۱] ۱) زەھ: ۲) شجاعە.

زەھى: زەھەر، خوسار ۱] ضرر.

زەى: سەردانى وەوى بو مال باوك پاش ھەفەبەك ۱] ديدار عرومى ر مزل بەدى پىس از ھەت روز ۱] زەواجش.

زەى: رەمىن رەوى، ھەرد، خاك، زەوى ۱] زمين.

زەى: كاتى سەل ھېنانى ژن ۱] ھىگام رايىدن.

زەھى: رىي زان، مەل ھاورى ۱] رايىد

زەيتون، دارىكەو بەرى دارىكە ۱] رىس

زىحە: ۱) مەزە: ۲) مەمرە ۱] ۱) سەھەك: ۲) مەھىر.

زەيسان: زىي كە تەر راو ۱] ۱) رە بچە آورە، ر نو

زەيستان: رەيسان ۱] بگا، رەيسان

زەيى: ۱) بىر، ھوش، ھەژ: ۲) زەنەر، خشل: ۳) زازانەو ۱] ۱) ھوش، فکەر، ھەن: ۲) زىور: ۳) آر پىش.

زەس زون: مەھىر، بەھوش، رىنگ ۱] باھوش

زەين كۆن: بى ھوس، بازىنگ ۱] كۆن، بى ھوش.

زەنى: بىزانە، ھوسى پەدرى ۱] دقت كى.

زەيتىن: ۱) زازانەو: ۲) زونين و ھوش دان ۱] ۱) ارستە شدى: ۲) دقت كى

زەيە: سفت تەراو ۱] سفت تەيە.

زەيى: خزم و كەسى ژۆر نىك: (جما زەيى مە نەھاتە دواتى) ۱] اقوام مردىك

زەيىتىن: رەس ۱] راستە شدى.

زى: ۱) زۇ، بەز: ۲) زەي، دەرەزوى: ۳) زىشك: ۴) دەو، نە، فركىكە، دىرەمى: ۵) گشتەكى پېنەچى: ۶) پىسەر، بەروك: ۷) ھەستى تايەتى

دەستەو چەزو بوو بىستەن و دىش: ۸) زەي ۱] ۱) زود: ۲) بىرچىستگى: ۳) زىشك: ۴) خارى است: ۵) رشتە پېنەدووزى: ۶) گر بىبار: ۷) ھش و ھواس بىجگەنە: ۸) رقتن عرومى پىدىن مەرو

بەر

زى: ۱) زەوشت، ناكاز: ۲) پەلر پايە: ۳) ناوى پىتىك لە ئەلفو بىتەك: ۴) چۆمى گەورە، زۇبار، شەت: ۵) دەريا: ۶) كۆزى مېوئە: ۷) باشگىرى بەواتا، دەتېن: (نەو زى): ۸) باشگىرى بەوات: لەدايك بۆگ:

(زىستانە زى) ۱] ۱) روش: ۲) مقام و مرتبە: ۳) نام حرف ە: ۴) رود بۆرگ: ۵) دەريا: ۶) فرج: ۷) پسوند بەمعنى زىتە: ۸) پسوند بەمعنى

موتلد شەد.

زىا: ۱) ژۆر، فرە، رەخفە، زاف، پىر، پوز: ۲) ھەژدېھا، ھەزىا ۱] ۱) زىادە، بىسپار: ۲) ازەھا

زىادە: زىا ۱] بىسپار، زىادە.

زىادە: ۱) بەزانە بەدە: ۲) ژمارەى سىزە ۱] ۱) بىش از ھە: ۲) عەد سىزە.

زىادى: بابووست ۱] صافى، غىر ضرورى.

زبان: له‌واشه‌ی ده‌می ولاع [د] دهن بند ستور.

زبان: چوده‌دوره [د] بیرون رفت.

زبان: (۱) جاک ویر، شمس: (۲) چوسه دیداری چاک ویر:

۱۳ ناوی گویندیکه به‌عسی ویرنی کرد [د] (۱) هزار (۲) زیارت (۳) نام

روسایی که حکومت بهت ویر کرد

زبان: چاک ویر، شمس [د] مقبره اویا، مقبره

زبان: ماح کردن: ماح کردن: ده‌ستی پیاوچاک یا شتی پیروز: (قورغانه‌کم

زبان: ماح کردن: [د] بوسیدن دست مردان خد یا چیزهای متحرک

زبان: تنگا: حکره [د] مرار

زبان: مباح: میواند ری [د] مهمانی

زبان: ده‌ده: زده‌ده، خوشار [د] زبان

زبان: پیاری به‌دق‌دودس به‌زهره [د] زبان‌وسان

زبان: زیانکار: زیاندار [د] زبان‌وسان

زبان: کردن: ۱۱ زهره‌کردن: (۲) زهره له‌خه‌لک: (۳) برتنی له‌منال

ده‌دهر حو: بر رسم مباحه‌کی زب کرد، [د] ۱۱ رن دین: ۲ رن

رسیدن: ۳ کسبه ار سفص حسین

زبان: ریاسی ده‌ده: ریاسی [د] موجب حسارت

زبان: خورو: (۱) سگگی که فیزی مریشک حواردن ده‌می: (۲) زه‌شهو‌لاحنی

که خوده‌دینه‌وهو ده‌چینه‌ناو زهرعانی حدیکه‌وه [د] ۱۱ سگ مرغ‌ربا:

(۲) دم زبان رنسان به‌مزارع.

زبان: کاری حه‌یوانی: ریاسه‌خورو [د] کار حیوان «ریاسه‌خورو»

زبان: خورو: زیانه‌خورو [د] تنگا زیانه‌خورو

زبان: (۱) چوته‌دوره: (۲) سه‌وزیون [د] ۱۱ بیرون رفت: (۲) روئیس.

زبان: (۱) ریا: (۲) ناوه بوزبان [د] ۱۱ ریا: (۲) نام زنانه.

زبان: حو: خوشیک، خوشکول [د] زیبا.

زبان: به‌لیه‌ندیکه له‌کوردستان [د] ناحیه‌ای در کوردستان.

زبان: گوبدیکه کوردی به‌عسی ویرانی کرد [د] روستایی گردن‌شپ

که حکومت بهت از را ویران کرد.

زبان: هونکی کورده [د] طایفه‌ای زکردها.

زبان: (۱) زوی نوش و شوم: (۲) به‌دوم به‌سوس: (۳) سه‌مای پیر

سن زوی نرایسی مانگی زینه‌ندان و چو زوی هه‌وه‌نسی زه‌شسه‌ه:

(۴) هه‌وه‌وریا [د] ۱۱ روز تحس و بدبیمار در سال: (۲) فشار:

(۳) بردالعجور، سه‌مای پیر: (۴) چار و جبال.

زبان: (۱) برشت له‌یاسدا. (میریکی به‌زیک پو): (۲) به‌دی زورچکوله

که به‌پینکه ده‌ه‌ویزی: (۳) سه‌مای پیر: (۴) هه‌وه‌ل حه‌وته‌ی

به‌هه‌ار (۵) ویرکه: (۶) برتنی له‌تاه‌ی ده‌ی‌ده‌ده: (۷) ته‌زوه، ته‌ی‌زوه.

ته‌زوه: (۸) دلو به: (۹) جه‌کهره [د] ۱۱ طبعیت در حکم: (۲) شن کوچک

که یا دوسرانگشت نداشتند (۳) برد العجوز: (۴) اولین هفته بهار:

(۵) جوش صوت: ۶، کنایه از متک: (۷) تگرگ: (۸) چکه‌بام: (۹)

حوانه تازه گبه.

زبان: تی‌گرتن: برتنی له‌قسه‌ی به‌تیکول به‌کسبی وین [د] کنایه از

متک گفت

زبان: (۱) زبرکه، کوانی زورود له‌پیست: (۲) برتنی له‌سه‌ی به‌تیکول

[د] ۱۱ جوس پوست: (۲) کنایه ارمنک

زبان: ورده‌به‌گری ناو خوله‌کوه. زلمه‌مو، ژله. ژله‌مو [د] اخگر ریر

ح کسر.

زبان: جده‌ده [د] جبال و سرو صدا.

زبان: زب: سه‌مای پیر: [د] بردالعجور.

زبان: ماسوه [د] عصبه

زبان: (۱) وزنگ، وریا، وشید: (۲) چاو له‌سه‌ده‌ست: (۳) گهف [د] ۱۱

وزنگ، باهوش: (۲) تیرچشم: (۳) تهدید

زبان: زبینه‌وه: زبینه‌وه و زاکردنی حانه‌وه [د] هشیار شدن و ورجستن

حیوان

زبان: بوسکه حوه‌ل حفسک رنی

زبان: حوته، له‌سک، له‌سک [د] بگد ستور، حفتک.

زبان: (۱) زسانه‌ی ته‌می زو: (۲) زبیکه‌ی پیست [د] ۱۱ زبانه‌تله:

۲، جوش پوست

زبان: زبیکه‌ی زلام: پیشکوی، چینچیکه‌ی سلاو [د] گل‌مره.

زبان: زبیکه‌ی سلاو: زبیکه‌ی سلاو [د] گل‌مره

زبان: (۱) به‌له‌پینکه‌ی چکی گرم: (۲) دروکه به‌که ده‌ماو فافه‌ده یوزاوی

مهل [د] ۱۱ ماشه‌اسمحه گرم: (۲) چوبکی در نوعی دم‌پری شکار

پرنده

زبان: زنگ [د] زریک.

زبان: زبیکه‌ی زبیکه‌ی زبیکه [د] زریک کوجو.

زبان: زبیکه‌ی زبیکه‌ی زبیکه [د] زریک کوجو.

زبان: زبیکه‌ی زبیکه‌ی زبیکه [د] زریک کوجو.

زبان: (۱) سده‌ی مرو: (۲) حوه‌ی به‌کسم: ۳، ریب، چاویر: ۴، کاری

به‌هوی کارنکی تره‌وه: (۵) شله‌ژن و شیان: (۶) ورده به‌دی که منال

گه‌ه‌ی یی ده‌کس [د] ۱۱ لگند آدمی: (۲) لگند سورا: (۳) تیزچشم:

(۴) واکنش: (۵) هیجان و پیریشانی: (۶) سنگریزه‌ی بزی کودکان.

زبان: هه‌وه‌ل شیر، ژله، فرجک [د] آغوز

زبان: ناوی شلوی، لیل [د] آب کدر

زبان: (۱) زبیکه: (۲) گه‌ه‌ی کی منالانه به‌داروکه ده‌یکه [د] ۱۱ دم و

چرک زخم: (۳) نوعی بازی کودکان.

زبان: زبیکه: (۱) زبیکه: (۲) گه‌ه‌ی کی منالانه به‌داروکه ده‌یکه [د] ۱۱ دم و

زبان: زبیکه: (۱) زبیکه: (۲) گه‌ه‌ی کی منالانه به‌داروکه ده‌یکه [د] ۱۱ دم و

س سنگریزه

زبان: (۱) نارادو بوز: (۲) ریب، وزنگ: (۳) حیر، ریب ورده به‌ری ده‌چم:

(۴) شیش: (۵) درکی ته‌ستور له‌دار [د] ۱۱ پردل و شجاع: (۲) وزنگ:

(۳) شن، سنگریزه: (۴) سبج: (۵) خار کلفت از درخت.

زبان: (۱) دنه، دنه: (۲) پال د: (۳) گویندیکه له‌کوردستان به‌عسی

ویرنی کرد [د] ۱۱ تحریر: (۲) هول، فشار: (۳) اروست‌های ویرن

شده کوردستان توسط به‌تیا.

زبان: (۱) هاندن، دندن: (۲) پال پیوه‌ن، ده‌له‌کدان [د] ۱۱ تحریر

کردن: (۲) هول د دن.

زینوا گرتن: بهراویر لی نان □ حاشیه بوخن

زیواره: زیوره □ هنگام عصر

زیوال: نینول، نینال، ترگوز □ تراشه و پرز ساس کهمه

زیوانه: (۱) ریفان: (۲) براو، له حق تکمال حورود □ ۱، مکا ریفان:

(۲) حشش، تکان

زیوان: رندهوان، ناگاد ری گوزس □ نگهبان گورستان.

زیوانن: بربادین، مدک مدی □ حبیدس، نکا بیدس

زیوون: هیزو، هیزوین □ هزاریا

زیوگا: باوی دنگندی کوردستانه بهمنسی ویرانی کردن □ دوروستی

کوردستان که عشیان ویران کردید

زیوگفت: ۱، به زو سواح در و: (۲) زهنگی واک زو لی تراو □ (۱) سیم

مدو: (۲) به رنگ تیره رنگ سده

زیوگه: گوندنگه □ م دهی اسب

زیسوه: ۱، برو، حوله: برو: (۲) زیو، دهنگی بهچکمه ملی سار □

(۱) حرک: ۲، صدای حوجه بورد.

زیوه: (۱) چاشو پیر گوزی سواجکن، رباره گه: ۲، باوی جعد گوندو

چعد ماله مدیک به کوردستان □ (۱) گور ولیه، رباره گاه: (۲) نام

چند دهکده و حد منطقه در کوردستان

زیووزیو: چیکه چیک کی حوکه مولا: بیکه وه □ صدای حوجه ها با هم

زیوهوان: ردهوان ریوان پاهوانی کوزس □ پاسبان گورستان.

زیوئی: گوسپنکی کوردستانه بهمنسی ویرانی کردن □ روستاهای در

کوردستان که عشیان ویران کردند.

زیویان: جولان، بزولان □ تکان خوردن.

زیوین: دروس کردو له ریو □ سپهین، ساخته و مقبره

زی به: زی، درکیزی، زینه □ نوعی خابون

زیندی: زینسو □ زنده

زینسسی حورود بریتی له پیاری خوتسوز و آلم، پیدخوز □ کتب به ز

ستمکار حورود آشام

زینکو: لوتکی پیشتی رین، قه لوز □ رین کوهه، قربوس.

زینگ: رینسو □ زنده

زینگانی: راوادی مدی زیان □ ردگانی

زینگله: ره گه نه تری، تلپسک □ تلپسک.

زینگه چال: رینده به چال □ زنده به گور

زینگه و یون: دمنو بویهوه □ ده باره رنده شدن

زینگکی: رینگانی □ زندگان.

زینو: (۱) مدی کیو، بسو: (۲) رینسو □ ۱، گردنه کوه: ۲، زنده

زینه: (۱) رینسی، رینسو: (۲) ترکری، ری: (۳) زن □ ۱، رنده: ۲، نوعی

حارین: (۳) رد.

زینهمال: رینده مال □ احشام، دام

زینی: (۱) مایه کیفت، بستو: (۲) نیخی موئاش، گوزان: (۳) گوندیکه له

کوردستان بهمنسی ویران کردن □ (۱) گردنه کوه: (۲) استوره، نیغ

موتراش: (۳) اوروستاهای ویران شده کوردستان توسط عشیان.

زیو: (۱) زیف: (۲) جیوه، کازیمه کی بروری شله ههر ههد باوا: (۳) دهنگی

بهچکمه ملی بهچوک □ (۱) تقوه: (۲) جیوه: (۳) صدای جوجه پرند:

کوجولو

زیوا: (۱) ریف: (۲) باگیشتی به کومدل □ (۱) تقوه: (۲) مهمانی برای

همه

زیوا: گولیکی سهی و حورود، یون خوتسه، ره بهی □ گل رنهی.

زیواره: رینگانی □ زندگان.

زیوان: بهراویر □ کدوره، حاشیه.



ژ. سشگرېکه بهو ما حيا بون ده گه بهنې: (چلکني ژخو کسواتا: له بهر
خونى هرنى ده،) چه [۱] اړه
ژا: ۱) هيانه دهى تائف و چارتموهى، کاويز، هارېش؛ ۲) لهوى، لهوونه؛
۳) يا، مان [۱] تشخوړ؛ ۲) انجا، از اسجا؛ ۳) پ.
ژا: ۱) ژور، نزار، نه خوښ ولاوز؛ ۲) نمدار، يى مال، ده ستهنگ، همزار
۳) زهر؛ ۴) هه لقرچا، تېک نري بجاو [۱] زړه نزار؛ ۲) بينوا، همير
۳، سم؛ ۴) چروک شده، پزولیده
ژار و: ۱) زهرى تراو، زهرو؛ ۲) پاشاو [۱] زهر مایع؛ ۲) پسابه.
ژار وا: ماوى گونديکه [۱] نام دهى.
ژار وى: تېکه له به روه [۱] زهر آلود.
ژار وى: ژاروا [۱] نگا: ژاروا.
ژار بهر: دهرمانى دزى روه [۱] يادهر
ژارخانه: چيگه ي به خيو کردنى يى مال و حالان [۱] نو نعا به.
ژاردار: رهردار [۱] ستمى
ژاردان: دهرمانداو کردن [۱] سم حورايدن مسموم کردن
ژارقه نده: خلتهى جگهره [۱] نيکوئين، جرم سيگار
ژارقه ننه: ژارقه نده [۱] نيکوئين، جرم سيگار
ژارک: ۱) ده گه کنگر؛ ۲) بېج و مو، هدرچى سانى تر هه لده توره [۱]
ريشه کنگر؛ ۲) هر رېشه اى که در خاک مې ماند و باز سبز مې شود.
ژارماسى: گيايه که ده بکوتن ده چمى ده کن ماسيان گيز ده کا [۱]
گيايه ست.
ژاروژه ننگ: ۱) نه خوښى له مردن؛ ۲) پشيو و ناز و ده ناوخوا [۱]
۱) بيمار مردى؛ ۲) آشوب خانگى
ژارى: ۱) فقيرى و نمدردى؛ ۲) گريان و ناين [۱] ۱) بينوايى؛ ۲) گريه
و دارى.
ژارى هه لايل: زهرى هه لاي، زور بده هوى يى مردن [۱] کنايه از سم
بسيار تلخ.

ژاژ: ۱) چيت، چيتک، قه ميش، قاميش؛ ۲) چيلاکى مازوته کاسن؛ ۳)
گيايه کى بون خوښه ده گهل په بېرو شېرېزى ده کس [۱] ۱) نى؛ ۲)
چوب بلند مازوج تکانى؛ ۳) گيايه خوشبو که پ پټير و شيراز ميرند.
ژاژک: حاجکه، بنېشت [۱] سقر.
ژاژکه: زړک، حاجکه [۱] سمر
ژاژويه: شکو و پانه بېرى [۱] حلال و عظم
ژاژوک: ۱) چيتلان، قاميشه لىن؛ ۲) ماوى گونديکه [۱] ۱) نيراز؛ ۲) نام
دهى است.
ژاژه لان: ۱) ژاژوک؛ ۲) تاوى گونديکه له کوردستان [۱] ۱) نيراز؛ ۲)
روستاى در کردستان.
ژاژى: سيراچ، شېرېز [۱] شيراز
ژاژى رۇن: ۱) شېرېز و رۇن؛ ۲) چيشنى ژاژى که ده گهل ساوړى ورد
لى ده نرئ [۱] ۱) کره و کشک؛ ۲) آش شير زيا بغور.
ژاژى رۇن: ۱) ژاژى رۇن؛ ۲) چيشتيکه ده گهل ورده ساوړى ده نرئ [۱]
۱) نگا: ژاژى رۇن؛ ۲) آشى که با ريزه پلغور سازند.
ژاعر: زهر زهر [۱] زهر، سم
ژاعر بيايش: ۱) تال وک زهر لى هاتگ؛ ۲) گنجان؛ ۳) بريته لى
دزوارى کار [۱] ۱) تلخ مایه زهر؛ ۲) مواد حوراکی هاسد شده؛ ۳)
کنايه از دشواری کار.
ژاعودايش: دهرمان خورده کراو [۱] مسموم شده
ژاعر کوردش: په سندان و فورتى کرد [۱] کوهش کرد، مقابل نوش
کرد
ژاعوى: زهرواوى ليکى جابه وهر [۱] زهر دهان جانور.
ژاعرب ماري: زهره، مزار [۱] زهرمار، دشمنى ست.
ژاعربن: تل وک زهر [۱] تلخ مایه زهر.
ژاعربنى: تالايى وک زهر [۱] تلخ مایه زهر.
ژالک: هه وک شير، وک، فرچک، فرېشک [۱] اغوز
ژاکان: سمس بون، چرچ بون [۱] پزمردن، پزوليدن.

ژاگانندن: چرچاندن، سپس کردن [۱] پزولانیدن، پزمرده کردن.

ژاگانن: ژاگاندن [۱] نگا: ژاگانندن

ژاکاو: چرچان، سپس هد لگه ژاو [۱] پزمرده، پزولیده

ژاکیاگ: ژاکاو [۱] نگا: ژاکاو.

ژاکیدن: ژاکان [۱] نگا: ژاکان

ژال: (۱) ژاو، ره هره (۲) کون، حق: (مهنگه ژال و تا: جنگه کی

مینشه بگوین) [۱] (۱) ژهر، سم: (۲) جای، لاه.

ژاله: لورژ، بولک، لویژ، بولک [۱] حر زهره

ژاله سه قهری: گوندیکی کوره به عسی ویرانی کرد [۱] از روستاهای

کردستان که حکومت بعث ویران کرد.

ژام: چام، زهنگی کلیب [۱] ناقوس کلیسا.

ژام کوش: مجبوری زهنگی کلیب [۱] ناقوس زن کلیسا.

ژان: (۱) تیش، تزار (۲) دهری مندا بون (۳) نه خوشی (۴) ماس

پوتنه دو: (۵) مهشکه ژاژاندن: (۶) زم [۱] (۱) درد: (۲) درد زایمان: (۳)

بیماری: (۴) دوح شدن ماست: (۵) بهم زدن مشک: (۶) ناقوس.

ژانازرف: نه خوشی سبل و دیق [۱] بیماری سل.

ژاندار: (۱) به تیش: (۲) نه خوش: (۳) چه کدار [۱] (۱) درد لود: (۲) بیماری

۱۳ مستح.

ژانندن: هین ویردنی مهشکه به پال پتوهان [۱] بهم زدن و تکان دادن

مشک

ژان ژور. ژان هاتنی زن له منال بونا [۱] درد زایمان

ژان قه تیش: توشی به خوشی هاتن [۱] دچار بیماری شدن.

ژان کردن: (۱) تیشانی نه دام: (۲) زگ تمشه. (مناله کم ژانسی کرده).

(۳) بریتی به ماسدگ بوئی ژور: (هیندم غاردا ژانم کرد. [۱] (۱) درد

گرفتن اندم: (۲) شکم درد، دل درد: (۳) گنایه از حسنگی بسیار.

ژان کهردهش: توشی به خوشی هاتن [۱] دچار بیماری شدن.

ژان گرتن: ژان ژور [۱] درد زایمان

ژانو: به دهی به خوشی [۱] بیمار

ژان ویرک: ژان ده خالنگه وستان [۱] احساس درد در تهیگاه.

ژان وژور: ژانی کسمی بهرله مال بون [۱] درد زایمان کمی قبل از زادن

ژانه ژراف: دهره پاریکه، سبل و دیق [۱] بیماری سل، دق.

ژانه هویرک: ژانی ژن سمرله هده و نه [۱] درد زایمان در ابتدا.

ژانین: (۱) تیشان، ناژارینی گه پشتن: (۲) نه خوشی گه فتن [۱] (۱) درد

گرمس: (۲) بیمار شدن

ژانینی: ژانین [۱] نگا: ژان

ژاو: (۱) ماستی به دژورگ ده مهشکه دا: (۲) کویژ، ژا [۱] (۱) ماست دوح

شده در مشک: (۲) تشحور.

ژاوی: جاورین، حوین [۱] حویدن.

ژاوه: (۱) دهنگی بهی، قره ی بوق: (۲) ناوی بون [۱] (۱) آوار قور باغه:

(۲) آب صاف

ژاوه رو: (۱) چومی هه میشرژن: (۲) مه تبه ندیکه له کوردستان [۱] (۱) رود

همیشه صاف و گوار: (۲) منطقه ای در کردستان.

ژاوه ژاو: (۱) دهنگی تیکه لاری بوقان: (۲) بریتی له ره نازه نا [۱] (۱) صدای

دهرم آسخته قور باغه ها: (۲) کنایه از جشمال و مههمه.

ژاویا: جوارو، حاویا [۱] حویده.

ژاویای: ز ندنی مهسکه [۱] بهم زدن مهسک

ژاوین: (۱) جاورین، جوتن، جوتن: (۲) کاورژ کردن [۱] (۱) حویدن: (۲)

تشحو و کردن.

ژای: یاد، یاد [۱] با

ژایسه: ژویا، حاویاگ [۱] حویده

ژایبه: ژاوبا، حاویاگ [۱] حویده

ژیا: له کی لئه لحه [۱] در برد

ژیار بون: سحوه سال، سال بون [۱] در بین.

ژیار چون: بیجو به بهر جوار، بیجو به بهر دویی هاسه دیا [۱] سقط کردن

جیب.

ژیل: جگه له [۱] به غیر از، بجز.

ژین: به ته وای، بون ته و لا [۱] قطعاً، حتماً.

ژیمی: همرگیز (ایرو ژینی هروتن بینه) [۱] هرگز.

ژیو: بو خاتری، له بهر [۱] از برای.

ژپوتا: له سزنگی، به هوی [۱] به مید.

ژیه رد: (۱) له بهر، بوختاری، سه بهارت به: (۲) دهرس یان شیمیری بون

کاغه ژو له بهر کرا [۱] (۱) از برای، به خاطر: (۲) آر بر، حفظ.

ژیه رین: بیره له بهر فریدان مثال له بهر بردن [۱] سقط جتین کردن به

عمد.

ژیه رچی: به رچی، له بهرچی [۱] به چه دلیل.

ژیه رخو: همر له حوره، له خو بهوه [۱] خود بخود.

ژیه ره رینان: له ژیر دهر خستن [۱] آوردن چیزی.

ژیه ره قازیشه: (۱) به پیچه وانه: (۲) به لای ناوه ژودا [۱] (۱) پشت و رو،

وارونه: (۲) سرازیر به صورت وارونه.

ژیه ره قه: به بریکاری نهوه له باتی نهوه [۱] به جای او.

ژیه ره چوئن: له سمر کدر مانهوه، دهرس هه لئه گرتن [۱] لجاجت کردن.

ژیه ره گرن: (۱) له بهر حوژا گه ندن: (۲) روژ کرد بهوه [۱] (۱) از تن خود

دراوردن: (۲) لحت کردن.

ژیه ره کشیان: باشه کشه کردن، خو کشانهوه [۱] کش آوردن عضلات

برای رفع خستگی

ژیه رفی قالی: همر بو نهوه تده [۱] معط برای این حرب.

ژیه رفی یه کنی: ناله بهر تم شته [۱] به این دلیل

ژیه ر کرن: (۱) له بهر کردنی دهرس و شتی بر: (۲) له بهر دا گه ندن: (۳) بوئه

هوی بهر نه پینانی دروخت [۱] (۱) حفظ کردن: (۲) از تن دراوردن: (۳)

مسبب ثمر ندادن درخت شدن.

ژیه رولو: به بهر شتیکی ناوا [۱] به خاطر جیب چیزی.

ژیه ر هنده: چا له بهر نهوه، کدوا بو [۱] حالا که ایطور است.

ژیه ر هنگی: له بهر نهوه بو خاتری تم کاره [۱] به این دلیل.

ژیه ره قف: (۱) بهرانه به یه: (۲) له بهرانهردا [۱] (۱) برابر هم: (۲) در

روبرو

ژبیرچون: نه پدید ده چوئ له بیر چوئ ځه فراموش شید.

ژبیرقه چوئ: نه هوش چوئ ځه فراموش شید.

ژبیرکړئ: له بیر چوئ ځه فراموش کړد.

ژبیرکته تن: له بیر ده چوئ ځه فراموش شید.

ژپاروه: له سالی پاره کوه ځه از پار سال.

ژپیلقه: یی خو گرت، یی ږه نگ کړد ځه ملا درنگ.

ژپینه نه ږه، نه نه روئس ځه سس.

ژجی چوئ: ۱) وه رگه ښی نه سد م؛ ۲) نه شوین خو رویشتن ځه ۱)

دررنگی معص: ۲) ترک محل کړد.

ژچ: لمپی، بوچی، یو ځه چرا

ژچه: نه چی، بوچی، لیمبر چی ځه چرا.

ژچه کړئ: چهک لی سادن ځه خلع سلاح کړد.

ژچی: نه بیر چی ځه چرا

ژحیل کدین: تاهت نه مان ځه ارب افتادن

ژخو ۱ نه سس: ۲) ټاها، کهوایه ځه ۱) هیج: ۲) یسی اینطور.

ژخو چوئ: ۱) له هوش چوئ: ۲) همرسه ږه خو رویشتن ځه ۱) از هوش

رقت: ۲) در مسیر خود رفتن

ژخودانین: له خو کړده ځه زخود دور کړد.

ژخو کړد: له بهر خو د کدین ځه لباس اړن خود کړد.

ژخو کړئ: زخو کړد ځه لباس کتن

ژځل: پمستی، له دله ځه از ته د، یی تصوف.

ژدورقه: له دوره، دور بهر ځه ۱) د، د فاصله زیاده.

ژدهرد: له داحی، له حیفی ځه از حیف.

ژدهرغه: ۱) له نه نه رانهوه: ۲) له دهره وهی مال، له دهره وهی ټاوی ځه

۱) از خارج: ۲) از بیرون از خانه

ژدهست: له سونگهی، بهووی ځه به امید.

ژدهست چوئ: له کیس چوئ، زایه بون ځه صایع شین.

ژدیل: قهر بون، ږه ږه ځه گوږ بهوه.

ژدیلا: دوسه، دوسه چی، دوسو ځه پس فردا.

ژریو: من، قه لای ځه ارزیر، مع

ژزوده: هره له مېزهوه، له زو ځه پیش از این.

ژزیدک: چریک ځه جزغاله

ژزو: جانهوړکه چکو له یستی ږه له درک، ژوشک، ژیشک ځه

حوجه می.

ژژوت. ژژو ځه حوجه بیعی

ژژوی ژژو ځه جوجه بیعی

ژژیفه: ۱) له بهر بهرلاوه، دواي نهوه: ۲) موښا، له وړا ځه ۱) بعد از آن:

۲) از آنجا.

ژقهغه: هیج موی، به لای کم ځه حد اعل

ژل: میوه ی باریکی ږه ځه شاخه باریک ټاک.

ژلوق: ټکه ټکه ل و ښ سهره بهر ځه شلوغ، آشفته گی.

ژلوقن: ژلوق ځه شلوغ، آشفته گی.

ژلوقن دین: ټکه ټکه و پیکل کړد ځه شلوغ و آشفته کړد.

ژلوقاو: به سهره کا شیو ځه شلوغ و بلوغ شده.

ژلوقیاگ: ژلوقاو ځه گ، ژلوقاو

ژلوقین. ژلوق، لونی ځه گ، ژلوق

ژله ژان سیوان، رله کان نه به کاوی آسغی، مکه حور دن

ژبیلن: بلبلان ځه له سس

ژبیلتن: بلبلان بهوه ځه نه کړد

ژبیون. ټکه ټکه پیکل کړد، شیان دین ځه بهم ږد، شستن.

ژبیوه. ږه ږه، پشیوی ځه درهم برهمی.

ژلیویان: ژبیوه ځه درهم برهمی.

ژمار. ږه ږه، برره ځه شمار

ژمارن. ږه ږه نه مردن ځه شمرد

ژملودن: ژمارتن ځه شمردن

ژموده: ۱) ږه ږه ږه، حسیب کړه: ۲) هلمېژدهوه هره چاک ځه ۱)

سره: ۲) برگریده و شمار

ژموده: حساب، ږه ږه ځه شمار

ژماوه گهر: ۱) که سی که دوی مری: ۲) که سی که دوی ایتنه نه ستیران و

قال ده بیی ځه ۱) محاسب: ۲) ستوره شمس.

ژمبار حسابگر ځه حسابدار

ژمژه: جولان و پروتونه ځه جیش و حرکت.

ژمن فه به بیرو هرری من ځه به نظر من.

ژمن وده: نه بهوه ځه ر طرف من

ژمیره ژماره ځه شمرد.

ژمیرقه: لهره وه، له میر بهوه ځه ر قدیم

ژن: ۱) ږه، بنیاده می میچکه: ۲) جوتی پید: ۳) ژندن: ۴) داخسین و

پیوه دای دهرلو په تیجهوه و قتل و. ځه ۱) چنس لطیف، ژن: ۲) همسر

مرد: ۳) بهم رد: ۴) بستن در پنجره و قتل و...

ژن ټاپ: ناموژن، حاوژن، برازی پوله ځه در عو

ژنانه. هر شتی تاییه تی ځه ځه ځه.

ژنانی پیاوی که ناکاری ژنانه ی همبه ځه مردی که رفتار زنانه دارد.

ژنایله: ژنای ځه گ، ژنای

ژناسین: ژن هېان، ژن هارون ځه رن گرلن.

ژنوژن: ټک گوږینه وهی خوشک یی کچ ځه معاوضه دختر یا حوهر.

ژنایه تی: که یو او یی، په رانه یی پیاوه تی ځه اوانانگی، معابل مردانگی.

ژنېز: پیاوی که هر له زور ژان ده کا، دارین تمز ځه زن باز

ژنېزی: کاری ژنار ځه زن باری.

ژنېف: باوه ژن، ژدېک ځه ژب پدر، ژن باها.

ژنېرا: برای زنی هارچوت ځه برادر زوجه.

ژنېه ژن، ژناوژن ځه نگا، رناوژن.

ژنېه ژنه. ژناوژن ځه نگا، ژناوژن.

ژن بهمز: یی موس، دهویت ځه فرمساوی

ژن بې: بېوه ژن، ژنی شوهر دگ [۱] بېوه ژن.

ژن تی: براؤن [۱] ژن برادر، ژن ددش.

ژن خال: خابوژن، ژن لالو [۱] ژن دای.

ژن خواؤ: کسې که بو ژن هېنان ده گمرې [۱] کسې که ددصد ژن گرفتن سب.

ژن خواستن: دار کردنې ژن که بېرته حملاتی [۱] ژن گرفتن

ژن خوشک: خوشکې ژنی هاوچوت [۱] خواهر ژن، خازنه.

ژن خوشک: ژن خوشک [۱] خواهر ژن.

ژندار: کسې که ژنی هدیو زه بېن نه [۱] مرد متأهل

ژنک: (۱) ژنی بیاؤ (۲) ژنه که فلانه ژن [۱] همسر (۲) آن ژن.

ژنکوک: (۱) ژنی ناتواوله ناوؤ (۲) ژنی بې نوو نیشاؤ. وک بېره بیاؤ [۱] ژن ناقص عقل (۲) ژن گمما.

ژن مام: ژن ناپ، سموزن، ناموزن [۱] ژن عمو.

ژنو: له سهرؤ، له نوې [۱] او نو

ژنو: رراسی، نر نو [۱] راسر

ژنوک، حوک، حد، حدوک، نه جنه، نه جنده [۱] حق

ژن واژن: زماؤن [۱] لگ، زماؤن.

ژن وژنخواؤی: خرمه تی نیوؤ دو هور پان دو بنه ماله [۱] قرايت سببی مان دو طایفه با دو خ باده

ژن و هیرد ایتې: په بوه ندي نیوان ژو سو [۱] رابطه رناشویی

ژن هانین: ژن هاوردن [۱] ژن گرفتن

ژن هاوردن: له سهر پدید کردنې بیاؤ [۱] ون گرفتن.

ژه بې: ژنی [۱] سوورن

ژنه تی: ژنه تی [۱] رانگی

ژنه قن، بیس، بیس [۱] سید

ژنه و: بیس [۱] سو.

ژنه وین، ژنه وین [۱] سید

ژنه وین رنه وین [۱] سید

ژن هېنان: ژن هاوردن [۱] ژن گرفتن.

ژنیاگ: (۱) ژاو (مهشکه ژنیاگ): (۲) داخراؤ پیوه درو: (دريا ژنیاگه) [۱] بهم وده: (۲) بسته شله.

ژنیان: (۱) ژاندن: (۲) پیوه دانی ده رگاؤ په سهر [۱] بهم وده: (۲) بستې درو.

ژنیای: (۱) خاورن ژنه وندار: (۲) داخراؤ [۱] متأهل: (۲) بسته.

ژنین: ناخنین، په ستاوتی [۱] اکثین.

ژنیو: چوین، چیمو دژمار، دژندم، سخیف، چو [۱] دشنام

ژنیه ی: بیستن [۱] شنیدن

ژو: ژانی منال بون [۱] درد رایسان.

ژو: له بېر نهوه، بو به [۱] ژانکه.

ژواؤ: نازاری رو، ژانی سمخ [۱] درد زیاد.

ژوان: (۱) پیک گه بشتن له جیگمه یکی دیاری: (۲) چاو به حاسستم چوئسمه و [۱] بهم رسین در جای از قبل تعیین شده: (۲) جرت.

ژوانگه: جیگه ی بیه کتر گه بشتن [۱] میعادگاه

ژور: لای سهرن بېره ژور [۱] طرف بالا.

ژور: (۱) لای سهرؤ (۲) توده، چوده خانو: (۳) باوه ووه، نایمان: (۴) بهر سیمه [۱] طرف بالا: (۲) پک باب خانه: (۳) تو، داخل: (۴) غوره.

ژورن: (۱) پلندایسان، کیوان: (۲) یرنشی له سهرماهان [۱] پلندیها: (۲) کنایه از موسم سرما آمدن

ژورگ: نهقران بېره ژوره [۱] سر بالایی.

ژورگین: (۱) روگ، (۲) نموی لای زوره و [۱] سر بالایی: (۲) بالایی.

ژورنگ: ژورگ [۱] سر بالایی.

ژوروه: لای سهر [۱] قران.

ژورین: (۱) لای سهروی مه جیس: (۲) نو توده [۱] صدر مجلس: (۲) دخل خانه.

ژوژالک: کانه که ماریانه، گوژالک [۱] هندو نه بوجهل

ژوژان: بوژان، وه گور هانن [۱] سر حال آمدن بعد ز بیجان

ژوژانن: هینا بهوه گوژ [۱] سر حال آوردن

ژوژانه وه: بوژانه وه [۱] نگا، ژوژان.

ژوژو: دژو، دژوک [۱] حوجه بیعی.

ژوژی: دژو [۱] حوجه بیعی

ژوژیاگ: وه گور هانو بوژاوه [۱] سر حال آمده، تجدید نیرو کرده

ژوژیان: بوژاوه درو [۱] لگ رو

ژوژشک: رو [۱] حوجه بیعی

ژوژن: نه زیوان، نه سسما، بیژو [۱] نسیمان

ژوژه، جیوه [۱] ربیق جیوه

ژوژ: (۱) ژاکان: (۲) بزاؤ [۱] بزمردن: (۲) حرکت

ژولسمه: (۱) ژاکاو، سیس هه نگه و [۱] به شیو، پهریشان [۱] بزمردن: (۲) آشفته جان.

ژوژله: بزاؤ، برون، چم، چوژله [۱] جنبش، حرکت.

ژوژیاگ: ژاکاو، سیس هه نگه و [۱] بزمردن، ژولیده.

ژوژیان: ژکان [۱] بزمردن.

ژوم: کاسی دیاری کراؤ، چم، ژورر یو ده می نان حواردن ده گورن [۱] وقت معین، اکثر وعده غذا را گویند

ژوئن: چوین، چیمو [۱] دشنام.

ژوئی: نه ژنو، ژوانی، ژنو [۱] رانو.

ژوی: جیوه ی دارو گیا [۱] انگم

ژو: (۱) جه، حیگه، شوین: (ته نگه): (۲) زوخله ی بادراؤ یو که وان [۱] چا: (۲) زه کس

ژه بېژ: جه بېژ، جه بېش، شفتی، هدی، شوئی، زه بېژ [۱] هندوانه.

ژه جو، زهر [۱] سم، زهر.

ژهره ژ: کمو، مه لیکې گوشت خوشی چو و زه بگیه له کوتر راتره [۱] کپله.

ژهره ک. زپکه، زپکه [۱] خوش بر پوست.

ژه ف: له بیه کتر، ژه ف: (له ف دویف دچوئن، ژه ف قه تپن) [۱] از

ژی ۱ ره، ره، ره، ره (۲) بر سه نسج: (سهرژی کرن وانا، سهریزن)؛
(۳) برتی لهو، نهی به شیوهی کرمانجی داخیزن: (۴) پیتی جیا کردنه وه،
جه: (۵) ناوی پیمکی نه لف و بیتکه (۶) زه کمان: (۷) بر من بایغ؛
(۳) کنایه ار دارندگان لهجه شمعی: (۴) حرف جدا کردن، از: (۵) نام
حرف «ژ».

ژیانه: ژنده گی شارسانانه (۱) ژندگی شهر و تان.

ژیاری: شاورستانیه بی (۱) شهرنشینی، تمئن.

ژیانه: ژنی، ژینگ (۱) ژندگی.

ژیانداز: ژندو (۱) ژنده.

ژیاندن: به خور کردن، بژیو پی دان (۱) ژندگی دهان.

ژیانن: ژانن (۱) ژندگی ددن.

ژیانهوه: (۱) ژندو بوئوه (۲) بوژانهوه (۱) یازژنده شدن: (۲) سر حال
آمدن.

ژی پوو: حیوی زاراهوی کرمانجی، نهوی به کرمانجی قسه ده کا (۱) کرد
«کرمانجی».

ژی بوئ: لی جیا بوئوه (۱) جدا شدن.

ژی جه رگرن: جهزنی کردن، خوش ویستن (۱) دوست داشتن.

ژنده: (۱) به ما، ره گه زی وشه: (۲) به جگه، جگه (۱) منش، مصدر؛
(۲) بجز.

ژی ده رگه فتن: ده روست هاتنی کار، بیک هیئان (۱) جیره شدن بر کار
تاب آوردن، به انجام رساندن.

ژی: (۱) به تاوه، ژ، ناقل، رانا، (۲) له گریان به سکرده (۱) دانا، عاقل؛
(۲) از گریه باز یستاده.

ژی: (۱) لای خوارو: (۲) بن: (۳) برای ژیر یست (۱) فرو: (۲) زیر؛
(۳) کوره اعراب.

ژی ناگه: ده سته چله (۱) افر وژه.

ژی راکه: رایخ (۱) زیر اتمان.

ژی راف: بناوه همر شتی که بن تاوه ده کوئی (۱) هرجه در آب فرو رود،
عوطه ور.

ژی رافک: مهله ی بیه، مهله ده ژیر ناودا (۱) شنای زیر آب.

ژی راف: (۱) ژراف: (۲) زه نه ندی ناوی پیم (۱) گگا: ژراف؛
(۲) مجرای فاصلاب.

ژی رستیکان: مانه کی، ده هری به لی بن رستیکانی چای (۱) تعلیکی.

ژی رپال: (۱) بن ههنگل (۲) برتی له په نابرده (۱) زیر یقل: (۲) کنایه از
ساده.

ژی بوئ: له گریان بهس کردن (۱) از گریه باز یستادن.

ژی بوئوه: زیر بوئ (۱) از گریه باز یستادن.

ژی بهران: داری لای خواروی چوارچیوهی ده رگ (۱) چوب پایین
چارچوب سر.

ژی بهره ژوره: له خواره بو بال (۱) اریا بین به بالا.

ژی بهره ژور: له خواره بو بال (۱) اریا بین به بالا.

ژی پله: ژیر رستیکان (۱) تعلیکی.

ژی رجفاره: ته به کی جگه ره (۱) زیر سگاری.

ژی رجگه ره: ژرجفاره (۱) زیر سگاری.

ژی رجله کی: به نهی، بی نهوی گهس بزانی (۱) محرم نه.

ژی رجده: (۱) به رجاری، به ریاز: (۲) دوکوتنه، به پیره و (۱) زیر نظر،
زیر مراقبت: (۲) پیرو.

ژی رجده ناگه: (۱) به رخه به به، به رجیله (۳) حش و ره بهری که به به
چه ناگه دا دیت: (۳) به ژوی مل بیج (۱) عیفا: (۲) زیوری که زیر
چانه را می گیر: (۳) شال کردن.

ژی رجده نه: ژرجه ناگه (۱) نگا: ژرجه ناگه.

ژی رخان: نو دهی به وه له خانو (۱) اطاق زیر زمین.

ژی رخستن: (۱) د نه به وه: (۲) برتی له زیان لیدان و بهوت کردن (۱)
(۱) زیر گذاشتن: (۲) کنایه از ورشکست کردن.

ژی ردار: (۱) داری خواره وهی چوارچیوهی تمون: (۲) پیتی که ژیری هه به
(۱) چوب بایینی دستگاه قالیناھی: (۲) حرف مکسور.

ژی رده: (۱) ژیر بهران: (۲) یازنه ی ده رگ (۱) نگا ژیر بهران، ۲، داشته
در.

ژی رده رانه: ژیر ده ر نگا، ژیر ده.

ژی رده رگا: پاژنه ی ده رگا (۱) پاشته در.

ژی رده ریا: (۱) هه رجیه له بتوانی به بن به سرد، به روا: (۲) به وهی ده ریا (۱)
(۱) روتنه ژیر دریا: (۲) ژیر دریا.

ژی رده ریا: ژیر ده ریا (۱) روتنه ژیر دریا، ویر دریا.

ژی رده س: به رده سته، گوئی به قهرمان (۱) ویر دسب، همر سرد ر.

ژی رده ست: ژیر ده س (۱) نگا: ژیر ده س.

ژی رده ستان: (۱) نوکمران، خزه تکاران: (۲) کله و پله ی بهر ده ست له
مالدا (۱) ژیر ده ستان: (۲) ظروف و اثاثیه که همیشه استعمال
می شود.

ژی رده سته: ژیر ده س (۱) نگا: ژیر ده س.

ژی رده ستی: به رفه رمانی، خزه تکاری (۱) ژیر ده ستی، فرما بر داری.

ژی رده سه: ژیر ده س (۱) نگا: ژیر ده س.

ژی رده خور: رایخ (۱) زیر انداز.

ژی رژی: (۱) ژیر ده ریا: (۲) خه ستان، جلی ناوری شم که له بن رژیوه
ده یوشرا (۱) نگا: ژیر ده ریا: (۲) حفتان.

ژی رژیوه: ژیر ده ر ناف: نگا: ژیر ده ریا.

ژی رژی وان: (۱) بن دما: (۲) برتی له به رتمل (۱) ژیر ژبال: (۲) کنایه از
دشو.

ژی رژیوان چه شتن: برتی له قسه لی ده ره یئان (۱) اسم مزاج، کنایه از
حرف کشیدن.

ژی رژیوهین: (۱) توژی ناوه وهی هه ر، بهرانه ری سهر وهین: (۲) ژیر حان
(۱) لانه داخلی رمس: (۲) اطاق زیر رمس.

ژی رژیوهی: زیر رمس (۱) نگا: زیر رمس.

ژی رژیوهین: ژیر رمس (۱) نگا: ژیر رمس.

ژی رژی: ژیر ده ریا (۱) نگا: ژیر ده ریا.

ژنگیر: نه‌نگوسپله‌ی سمریه‌جه که ژی‌که‌وانی یی ده‌گیری [۱] ره‌گیر،
اگشتانه‌ی تیر نداز

ژئی‌گرتن: (۱) لاسا، لاسایی؛ (۲) دزنی هونەر له هونەر‌مه‌ندان [۱]
(۱) تقلید؛ (۲) کپی ره‌نر‌مندان

ژینگیر: ژنگر [۱] نگا: ژنگر

ژیل: (۱) زیله‌مو، زیله؛ (۲) بزوتس و جولان؛ (۳) ورد، پیچه‌و نه‌ی درس؛
(بین‌ژیل و تا: وردی بن‌که‌وتو له بیژنگ) [۱] (۱) خگر زیر خاکستر؛

(۲) حنبش؛ (۳) خرد و ریژ.

ژیل: (۱) زیله‌مو؛ (۲) گولی د‌رفیو؛ (۳) کدرا مه‌یی [۱] (۱) احگر زیر
خاکستر؛ (۲) شکوفه‌ی تا؛ (۳) مهارت

ژیل‌افه: کدرا، کارزان [۱] ماهر.

ژیل‌اوک: همونی په‌یر، نامیانی په‌یر، شیل‌اوک [۱] بنیر‌مایه.

ژیلک: ژیل‌اوک [۱] شیر‌مایه.

ژیللا: ژیرا، له‌خو‌وه، (ده‌ژیللا هات به ژوردا جو) [۱] اربابین.

ژیله: (۱) زیله‌مو؛ (۲) نهرزی ورد؛ (۳) ورد [۱] (۱) احگر زیر خاکستر؛
(۲) تگرگ ریژ؛ (۳) ریژ.

ژیله‌مو: زیله‌مو [۱] نگ، زیله‌مو

ژیلی: لمر، له‌رزه [۱] لرزش.

ژیلی عهره: یومه‌له‌رزه [۱] زلزله.

ژین: ژینگی، ژیان، ژی [۱] زندگی.

ژیو: ریدو [۱] ریده

ژیوار: (۱) ژاپاردنی تمه‌ن؛ (۲) باری ژیان، چو‌نی‌نی ژین؛ (۳) بژیو [۱]
(۱) زندگی؛ (۲) کیفیت زندگی کردن؛ (۳) مایه‌ی زندگی

ژیوه‌و: ژبانی شارس‌تانه‌یه، ژیری [۱] تمدن، زندگی شهر نشینی.

ژیوه‌رو: هه‌له‌سو‌نی له‌وه‌ر پاش بازارن له جیی کویستان [۱] سهر‌بر‌وردن
علف بعد از بارن در ییلاق.

ژی‌هاتن: شپ‌وی، لایقی [۱] ساس‌گی

ژی‌هاتی: (۱) شپ‌وی کار، لایقی؛ (۲) هه‌له‌کوت، بلیه‌مت [۱] (۱) شایسته؛
(۲) مایه.

ژی‌یی: که‌سیک که به‌زاری کرمانجی داخیوی [۱] دارای لهجه
«کرمانجی».

ژیرسه‌ر: (۱) بالگه، سه‌نیر؛ (۲) بریمی له‌که‌ین و به‌ین: (شتی له
ژیرسه‌ریه) [۱] پاس؛ (۲) کایه از تکر مرطه

ژیرقلین: نای سه‌له‌یه‌یان [۱] ناشتایی، صبحانه.

ژیرکراس: قایله به‌رگتی که له‌ژیرکراسه‌وه بو‌ناره‌قه‌مزین ده‌پر‌شری
[۱] زیر پیراهن

ژیرکردن: خاه‌ل‌اندی من‌ل تا نه‌گری [۱] سرگرم نمودن بچه تا گریه
بکند

ژیرکردنه‌وه: ده‌س یی له‌گریان هه‌ل‌گرتن [۱] بچه را زگریه وداشتن.
ژیرکه: (۱) من‌لی عافل؛ (۲) ژوو [۱] (۱) کودک عافل؛ (۲) جوجه‌تیغی.

ژیرکه‌فتن: (۱) له‌گه‌مه‌وه د‌و‌اسدن؛ (۲) سه‌رنه‌که‌وتن له‌کارنک؛
(۳) ناسوت بو‌ن [۱] (۱) در باری باحتن؛ (۲) موفق نشدن در کار؛ (۳)

ورشکست شدن در معامله.

ژیرکه‌له: مالی خو‌ین شیرن [۱] بچه دوست‌داشتلی.

ژیرکه‌له: ژیرکه‌له [۱] بچه دوست‌داشتلی.

ژی‌که‌وان: نه‌و‌زی‌ه‌وه با‌درا‌وه‌ی تیری به‌که‌وان یی‌د‌ایژر [۱] زه‌که‌مان.

ژیرکه‌وتن: ژیرکه‌فتن [۱] نگ، ژیرکه‌فتن

ژیرکیه: حرمة‌تک‌د [۱] خدمتکار.

ژیرگ: حو‌رو، لای‌خوارو [۱] پایین.

ژیرگین: نه‌وی بن‌سه‌وه [۱] زیرین

ژیرل‌چه‌کی: پرنه‌یرب [۱] زیرلی حرف‌ردن

ژیرماله: پاشماله [۱] سر‌ایدار

ژیرو: (۱) ژیرگ؛ (۲) لای قوبله، جه‌وب [۱] (۱) پاس؛ (۲) حبوب.

ژیرو‌ژو: (۱) سه‌ره‌و‌ن‌خو‌ن، قسپ؛ (۲) بریتی له‌کاول بو‌ن [۱]
(۱) ژیروزیر، واژگون؛ (۲) کایه از ویرن شدن.

ژیره: زیره [۱] زیره

ژیره: سی‌زیره‌وه [۱] حیر‌زیرس

ژیره‌ار: به‌ردی به‌وه‌ی ناسی‌او [۱] سنگ‌زیرین آسیا

ژیره‌خه‌و: ریخ [۱] زیرانداز.

ژیره‌و‌ژو: ژیرو‌ژو [۱] نگا: ژیرو‌ژو.

ژیره‌و‌کردن: نه‌کردنه‌وه [۱] نگا: د‌یر‌کردنه‌وه

ژیره‌و‌کردن: سازده‌وه، وه‌شارتن [۱] پنهان کردن.

ژی‌ری: ناقلی، رابایی [۱] د‌انایی

ژی‌ری: ریژد [۱] پایین.

ژی‌رین، ژیرگین [۱] زیرین.

ژی‌ژو: ژوو [۱] جوجه‌تیغی.

ژی‌ژو: ژوو [۱] جوجه‌تیغی.

ژی‌ژی: ژوو [۱] جوجه‌تیغی.

ژی‌شک: ژوو [۱] جوجه‌تیغی.

ژی‌شان: به‌زیوان، مورمان [۱] سیمال

ژینکرن: (۱) برین به‌نیج؛ (۲) جیا‌ک‌رد‌سه‌وه [۱] (۱) بریدن با نیج؛
(۲) چد، کردن.

ژیکه‌له: ژیرکه‌له، خو‌ن‌چیلانه خو‌ن‌چینه [۱] کوچولوی دوست‌داشتلی.

سى

س: ۱) لە دەوى وشەو پىتتى جەبەردانە: (ئەمەس! ۲) پىتتى پىشەنگ
کردن. (س: ھىچ دەنگ بەكە) ۱) دات خەبەر ۲) ھامون
باش، ھىس.

سا: ۱) كات، دەم. (ئەو ساخوان بوم: ۲) كەوايو، ئىتر: (سا مېش دېم: ۳)
عاسمانىي يى ھەور. (سامال: ۴) سېپەر. (لە سەي چارو: ۵)
بىرىنى لە دالەدە، پەناي بەناپەر: (بە سەي تۆد سەسائەدە: ۶) سوان،
لۇس بوگ. (كاورايى سائەقە واتا، عەقلى سوو: ۷) بو: (سامن
شېنە و تا بۆمى بىترە، سەجى واتا، بۆجى) ۱) ھىنگام: ۲) پس، كە
يىشۇر: ۳) سەمان صاف: ۴) سايە: ۵) كەيە ر پەنا ھەندە: ۶)

سايىدە ۷) رى

سائەقە: شىمۇكە، حۆل بە دەم ۱) ح، گىج و نەھم

ساب: برس، سام، ساو، عەبەت ۱) ترس.

سابات: كەپر، مالى كويستەنى لە چىرو ۱) خائە تركەبى يىلاتى.

ساباق، شوپىن و ھىگەي رۆر بەرغەوان ۱) جاي رىپىم

سابھور، ورگ پىرى ھەزم بەكراو كە نەخوس ئىرى ۱) امتلا.

سابراوا، گوبىدىكى كوردىست بە عەسى وىر بى كرد ۱) روسەھاي
كردىست كە نەسان وىر بى كردى

سابرىن، نەگە، سىرى ۱) نەكە سەك، بىر

سابلاخ: سابلەخ ۱) نەگە، سابلەخ

سابلاخ: ناوى پېشوى شارى مەھابادە، سابلەخ ۱) نام سابىن شەھر
مەھابەد.

سابۇرە: ۱) نېرە سۆك، نەئىرەمى: ۲) تەخنى زەشى فېرگە ۱)
مۇھىت، حواچەد: ۲) نەھەسە، مەسە.

سابۇن: شىقى كە لە بەزو خولەمىشكى تاپىدەنى سىزدە كرى و چەورى پى
دە شۆن ۱) صابون.

سابۇناقەلى، گىياھە كە لە ناوا كەف دە كا ۱) گىياھى است كە مى كەد.

سابۇناو: كە ناوى سابۇن ۱) كەبە صابون.

سابۇنچى: سابۇنكەر ۱) صابون ساز.

سابۇنى: ۱) مەلىكە بەقەد راي زەنگى بۆرى خولەمىشەو بالى زەشە،
قەلە سەسۇنى: ۲) خۆرى كۆترى راي، شىنى ناچوخە ۱) بوعى
كلاغ: ۲) بوعى كىوتىر

سابىن: سابون ۱) صابون

سابى: ۱) كۆي سۆرى خەرمەن: ۲) بەردى تەكەل لۇسى گۆي جەم كە
مال گەمەي پى دەكە: ۱) توفە غەلە دىر خەرمەن: ۲) شىن صاف و

مارك كە سەبەب بازى كودكان است

سابۇك: چەكەم، كەوشى مل دىر ۱) چەكەم

سابىشت: ۱) مەجى حابو: ۲) كارىيە، دەرەگ ۱) سەف: ۲) بالار

سابىتە: ۱) سابىك، ۲) لاي ھەرەندە ۱) نەگ سەسەك: ۲) سەدر س
عەقە.

سات: ۱) كات، وەخت: ۲) تاو، دەمىكى رۆر كەم ۱) وقت: ۲) ان،
لەقە.

ساتاخە: گولبىگە رېشۇ ۱) مەگە و پىر

ساتان: ۱) كوتىرانى چەلتوك: ۲) بىرىنى لە دەرىسى، ۲) بىرىنى لە
زان و سەت: (نەزىرى چۆن سەت و ساتاننىكى ھەيە: ۴) چۆرى

قومانى ۱) كويىدىكى شاي: ۲) كەيە زىتبان زەنە: ۳) كەيە ر
وان و باسەن، ۴) بوعى پارچە.

ساتاندىن: كوتانى چەلتوك ۱) كويىدىن شاي.

ساتقىدە: شەلە بە دەست، كە ھەر بۆھەور ئىز ۱) جالەدىن خەمىر.

ساتىل: ۱) بەرۇش، مەنچەل: ۲) سەتەل، بەقرەح ۱) دېك: ۲) سەتل.

ساتمە: ھەلە مەگوتى، رەت بىردىن و كەون ۱) سەكەدى

ساتۇر: ۱) چەپە چاچ: ۲) بىرىنى لە تەمەلى لەش گران ۱) سەطۇر: ۲)
كەبە رىسەت كار و تەبىل.

ساتۇرك، چەپە چاچ ۱) سەطۇر.

ساتەرى: ژىنى كە كىرى دەسكرد بەكار بېتىنى، كىرەمخەمەر ۱) زىنى كە
اب مەسوعى سەمەل كەد.

ساتى: ۱) تەھەمىشەيى، كاسى: ۲) پەلە لەز ۱) موقىنى، وىتى: ۲)

شباب

ساج: ۱) ده‌فریکی به‌سی قویاوی ناسه بو مان کردن و بریشکه‌برژاندن؛
۲) جورنی دوه د رتاشان ده‌کاری ده‌کن [ساج: ۱] نوعی چوب درودگری

ساجاخ: گولیکه‌وریشوی رین و جلکی پیاوره [ساجوله و بررکاره] رین و لباس مردانه

ساجلخ: زه‌نهریکه له برج ده‌دری [ساجوری که بر زلف بپندند]
ساجور: ۱) داریکه به‌په‌تیک ده‌خرینه ملی سه‌گ، سه‌مه‌ندوک [ساجوری قوتوی فیشه‌ه که ده‌حرینه ناو‌نقدگی زه‌شاشه‌وه، خه‌شاپ، ده‌رخ [ساج: ۱] ساجور: ۲) حشاپ تیر.

ساجی: نایی که به ساج کرین [ساجان ساجی].
ساج: ۱) به‌نمای ساجان که واتا ده‌گهل ژا‌بوردن [ساج: ۲] راج [ساج: ۱] ریشه کلمه «ساجان» به‌معنی سازش: ۲) زاج

ساجاخ: ساجاخ [ساج: ۱] ساجاخ: ساجاخ، ساجاخه: ساجاخ [ساج: ۱] ساجاخ: ساجاخ.

ساجن: قبول کردن، ده‌گهل ژا‌بوردن [ساجن: ۱] سازش، تحمل کردن.
ساجمه: ۱) گزمو‌له‌مزی ورد که ده‌یکه‌نه ناو‌تفنگی ژا‌ا [ساج: ۲] بریتی له زیبک بیدادن، فسه‌ی به‌تیکول [ساج: ۱] ساجمه: ۲) کنایه ژمتک

ساجنای: ساجن [ساج: ۱] ساجان
ساج‌وپه‌رچم: موی سه‌رتویلی مثال که بو‌جوامی ده‌پیلنه‌وه [ساج: ۱] کاکل بر پیشانی بچه.

ساجی: له‌هرچی، بوچی [ساج: ۱] چر، برای چه
ساجین: ۱) ساجان [ساج: ۲] داریکه وه‌کو گوتیا جولاً ده‌کاری دینی [ساج: ۱] ساج: ۲) چوبی است گوتیا مانند در یافتگی.

ساجنب: حاره، خودن، خبو، خاوه‌ند [ساج: ۱] صاحب.
ساجنبو: ساجنب [ساج: ۱] صاحب.

ساج: ۱) تهروس، ته‌پیمار [ساج: ۲] مالی بی‌عیب: ۲) مروی بی‌فروفتیل، راست [ساج: ۱] سالم: ۲) کلاهی بی‌عیب: ۳) نشان راست و درست.
ساخت: ۱) ده‌سکرد: ۲) ساجان [ساج: ۱] ساخت: ۲) سازش.

ساختمان: خانوبه‌ره [ساج: ۱] ساختمان
ساختوپاخت: نیله‌هانی به‌سی بو‌کرک، که‌ن‌وبه‌س [ساج: ۱] توافق بر نه‌له

ساختومان: ساجنب [ساج: ۱] ساختمان
ساخته: ۱) درز، سوحال، ۲) گری و نه‌له‌که [ساج: ۱] دروع، به‌نار، ۲) نریگ

ساخته‌چی: ۱) ده‌سیر، فینار [ساج: ۲] دروه‌له‌ست [ساج: ۱] کلاهدار: ۲) دروع‌برد

ساخته‌چیتی: ده‌سیری، فیلباری [ساج: ۱] حیل‌بیزی، نیرنگ‌سازی.
ساخته‌کار: ساخته‌چی [ساج: ۱] ساخته‌چی

ساختکردنه‌وه: زوشن کردنه‌وهی شتی نه‌زارا [ساج: ۱] روشن کردن مجهول.
ساختله‌م: بی‌که‌مو کوژی [ساج: ۱] درست.

ساختور: روتنه‌ی ناو‌لیره‌ور که روژی بی‌ته‌دا [ساج: ۱] جایی درجنگل که درخت

ندارد و افتاد می‌رند

ساختوشک: میوه‌یی له‌پهر ساوشک کر بی [ساج: ۱] میوه در سایه خشک شده
ساخته‌س: داری پرتل و پوپ که سای خه‌ست و پره [ساج: ۱] درخت انبوه و پرشاخ و برگ پرسایه.

ساختی: ۱) بی‌عیبی [ساج: ۲] دزی نه‌خوشین [ساج: ۱] بی‌عیبی: ۲) سلامت.
سادار: ۱) درنی که سای هه‌یه: ۲) دین، شیت، نیوه [ساج: ۱] درخت سایه‌دار: ۲) دیوانه

ساداسی: حوری ترن [ساج: ۱] نوعی انگور.
سادر: سادگی چاسی تو که بوئی به‌شمتل [ساج: ۱] خزانه در اصطلاح کشاورزی

ساده: ۱) بی‌نمخش و خه‌ت، ساکار، ۲) ده‌سرت، لاری مو
ده‌ونه‌هانگ: ۳) به‌سه‌رمان و گیلوکه: ۴) هاسار (کاریکی ساده‌به) [ساج: ۱] بدون نقش: ۲) امره نوجوان بی‌مو: ۳) ساده‌لوح: ۴) آسان
ساده‌کار: به‌سه‌زمان و گیل [ساج: ۱] ساده‌لوح.

ساده‌لوح: ساده‌کار [ساج: ۱] ساده‌لوح.
ساده‌لوك: ساده‌کردن [ساج: ۱] ساده‌لوح
ساده‌ی: وشه‌ی هانم‌دن، ده‌سا ده‌ست بی‌یکه [ساج: ۱] کلمه تحریک، پس شروع کن.

ساده‌یی: ۱) بی‌مویی، بی‌توکی: ۲) به‌سه‌زوانی، ساده‌کاری [ساج: ۱] بی‌مویی: ۲) ساده‌سوجی

سار: ۱) پهر نهری گهرم، چاپک: ۲) دایاری بی‌پهره: (سه‌نگ سار: ۳) سمر: (خاکه‌سار: ۴) چاره، شوین، حی: ۵) حوشت: (ساره‌و [ساج: ۱] سرد: ۲) فرد آمدن و برش سنگ: ۳) سر: ۴) راره، جای: ۵) شتر سار: ۱) چول، بیابان. (به‌حی بایه ده‌بی ژو‌کینه سارا / هه‌ی نادایی مه‌جوننی له‌شارا) «مه‌جوی: ۲) ناوی ژاناه [ساج: ۱] صحر: ۲) سارا نام زیانه

سارانشین: چوله‌رست، ده‌شته‌کی، کوجهری [ساج: ۱] صحرانشین.
سارده: ۱) چاپک سار: ۲) بریتی له‌بی‌مه‌یل [ساج: ۱] سرد: ۲) کنایه از بی‌رغبت.

سارداو: ۱) ژرحان: ۲) قولکه له‌زه‌مین بو‌ناو‌بدا ساره‌کر: ۱) [ساج: ۱] زیرزمین: ۲) سردابه.

سارداوه: قولکه‌ی بن‌عمرز بو‌ناو‌ساردکردن [ساج: ۱] سردابه.
ساردایی: هه‌سی سمرما [ساج: ۱] احساس سردی.
ساردیوون: ۱) له‌گهرمی ژرگر بوون: ۲) بریتی به‌بی‌نیله‌هانی [ساج: ۱] سرد شدن: ۲) کنایه از بی‌انتفاتی.

ساردیوونه‌وه: ۱) چاپک بوئی شتی داخ: ۲) بریتی له‌ناهومیدبو له‌کار: ۳) بریتی له‌مردن [ساج: ۱] سرد شدن گرم: ۲) کنایه از رغبت نماندن در کار: ۳) کنایه از مرگ.

ساردکردن: هه‌ساردیوون [ساج: ۱] سرد شدن هوا
ساردکردنه‌وه: ۱) شتی گهرم ساردکردن: ۲) بریتی له‌کوشتن (به‌گولله ساردی کرده‌وه) [ساج: ۱] نه‌هومیدکردن [ساج: ۱] گرم را سرد گردانیدن: ۲) کنایه از کشتن: ۳) نومید کردن.

ساره‌ها: مېچک‌دانی ښځو، مزاندي يهر له دوشين پو شیردادن [۱] مک
 زدن بچه دام قبل از دوشيدن به قصد شیردهی مادر.
 ساره‌وان: وسره‌وان، شفايي دهه‌ها [۱] ساريان.
 ساره‌وانان: سوي گونديکه [۱] نام دهی است.
 ساريو: پرونه‌وي يرين و چايونه‌وي [۱] لتيام زخم.
 ساريش: سزين [۱] انجام زخم.
 ساز: (۱) نامواري موسيقي، (۲) دلخوش، (۳) ده‌لهمند، (۴) ناماده، (۵)
 بركو کس و پدلي سهره، (۶) پاشگري پورما، دروسكه [۱] (۱) سار
 موسيقي (۲) شاد و سرحال، (۳) ثروتند، (۴) ماده، (۵) رخت سفر، (۶)
 بسوند به معنی سازنده.
 سازن: ساچن [۱] سازش.
 سازندن: (۱) پك هينامه‌وي دود، (۲) له‌حامد ني كرد [۱] شتي
 د دس مخالفين، (۲) انجام دادن.
 سازاي: درس كردن [۱] ساختن
 سازيون: (۱) ناماده‌يون، (۲) ده‌لهمند، يون [۱] (۱) آماده شدن، (۲)
 ثروتمند شدن.
 سازيه‌لند: (۱) سازلهمد سازن، (۲) ده‌سته‌ي موسيقاژه‌نان [۱] (۱)
 بويده ساز، (۲) ركسره، دسته بويندگان.
 سازدان: ساده‌كردن [۱] مهيا کردن.
 سازشت: (۱) ساچان، (۲) ناشتي [۱] (۱) سازش، (۲) آشتي.
 سازشان: (۱) ساريه‌ند، (۲) موسيقار [۱] (۱) نوازنده، (۲) موزيكال.
 سازكردن: (۱) نامه‌ كردن، (۲) راست كردن، تاوكردي كچ بو ميرد پي
 كردن [۱] (۱) مهيا نمودن، (۲) راضي كردن دختر براي ازدواج.
 سازگري: ناماده‌كراو [۱] مهيا.
 سازگار: په‌ناره‌زوي مزاج (تاريكي سرگاره، هواي رور سازگار) [۱]
 موافق طبع، سازگار
 سازنده: (۱) زورنازه‌ن، سازلنده، (۲) برتي له يي شهر و زمان ديگر [۱] (۱)
 سرنانوان نوازنده، (۲) كناهه زبي شرم و زبان‌داز.
 سازنده: سازنده [۱] نگا سايده
 سازوپاز: ساخت وياحب [۱] بوطنه، ناني.
 سازو سهودا: خه‌لاتي پروفوچ [۱] خياب برداري.
 سارين: سارن [۱] سارس
 سازين: سازن [۱] سازش.
 ساوور: ساوور [۱] نگ- ساوور
 ساسون: چايه‌كي په‌ناوپانگه به كوودستان [۱] نام كوهي است.
 ساع: ساح [۱] نگا. ساح
 ساعونه‌وه: (۱) به‌تاكام گديسي كاري، (۲) چايونه‌وه له مخوشي، (۳)
 تاويدنه‌وي مالي بازرگاني [۱] (۱) به نتيجه رسدن، (۲) شما يافتی، (۳)
 فروش همه کالا، آب كردن چسب.
 ساعلهم: ساخندم [۱] نگا، ساخلم.
 ساغوره‌ك: گاشه پمرد [۱] سنگ برنگ.
 ساعی: ساعی [۱] نگا، ساعی

ساردوسر: (۱) زورساره، (۲) زور يي مهيل و ناره‌رو [۱] (۱) بسار سرد، (۲)
 بي‌رغبت
 ساردوسري: (۱) وحشي زورسارد (رساين له جه‌نگه‌ي
 ساردوسري: (۲) يي مهيلي ته‌وار [۱] (۱) هگم سري سحر، (۲)
 بي‌رغبي تمام
 ساردوسره‌ما: وخت جه‌نگه‌ي هه‌و ساردی [۱] هنگام سرما.
 ساردوگهرم: (۱) ناوي بوه‌گهرم، شله‌نيس، (۲) ده‌غري كه تاو تا ماوه‌ي
 رور به‌ساردی يان به‌گهرمي راده‌گري، (۳) برتي له درس له‌زين
 به‌گرتن [۱] (۱) ولرم، (۲) ترموس، فلاسك، (۳) كناهه ز تعارب زندگي
 ساردونيا: نوي گونديكه [۱] نام گلي است.
 سارده: (۱) مهره‌ي كه وتيپنه پايه‌وه، (۲) گياهه كه به‌شكر له چله‌گهرم
 ده‌كا [۱] (۱) شالي كه دير كرده و به پايه‌رسیده (۲) گياهي است شبيه
 گياه گنم
 سارده‌سندان: (۱) جوړي مخوشي ولاخي به‌ره، (۲) وشه‌يه كه وه‌ك
 قوزه‌لصورت [۱] (۱) نوعي بيماري دام و ستور، (۲) كمه‌ي بهاي
 كوف و ره‌رمار
 سارده‌سنگان: سارده‌سندان [۱] نگا، سارده‌سندان.
 سارده‌هني: خواردين و خوردينه‌وي سارد [۱] خوراك و نوشابه سرد.
 سارمروك: (۱) تاوون كهره‌وه، (۲) چهرخ و فله‌كي گهره‌ي زاروكان [۱]
 (۱) حشره‌اي كه بر سطح آب در حركت است، (۲) چرخ و فلك.
 سارسته: رسه‌وشه‌ي تاته‌وار وه‌ك، (پايه‌يگوت، ...) [۱] شبه جمعه.
 سارقي: بوخچه، پريسكه [۱] بچه
 سارتكه: گونديكي كوردستان به عسي ويرانی كرد [۱] در وستانهاي
 كردنيس كه بعينها ويران كردند.
 سارمه: (۱) گياهه كه په‌كه‌ي پو ده‌قي چيت به‌كاردی، (۲) به‌خسي ته‌ل
 دروي رس، (۳) گولگه‌ي له تاو رس و مایه‌يو، (۴) فور حه‌ي به‌مو،
 (۵) بونه‌ي گه‌لا، (۶) خورج ههرمي [۱] (۱) گبه سلعه، (۲) گندوري بر
 (۳) بر شيب سارمه، مایه‌ده، (۴) عوره سبه، (۵) دلمه برگ مو
 (۶) نوعي گلایي.
 ساروج: ناستي ده‌سكنداري تاگرگيش كه تاگري پي هه‌لگير وه‌گير
 ده‌كند [۱] تشكش، چمچه آتش.
 ساروخ: جاره‌كه‌ي سار [۱] سر بوش زنانه.
 ساروقايش: ناوي گونديكه [۱] نام روستايي است.
 ساروكي: مروي رور له سهرما قه‌لس [۱] دم سرمايي.
 ساروله: گونديكي كوردستان به عسي ويرانی كرد [۱] نام روستايي در
 كردستان كه بعينها ويران كردند.
 ساروه‌ر: برتي له زور بوگهن، (پوني ساروه‌ري لي دي) [۱] كناهه ز
 بوي سيار گند.
 سارومه: جوړي تفنگ [۱] نوعي تفنگ.
 ساره: (۱) به‌ره‌بيان، سوژو، (۲) بهايي روري دوي، (۳) وشتر [۱] (۱)
 صبح زود، بامد، (۲) فرد، (۳) شتر.
 ساره‌زي: سبه‌ي زو سوزي، سهره‌نای زوئی كه ديت [۱] فردا به‌مذاد

ساق: ۱) بی گسج، لُوس، حولی؛ ۲) تهنه، آسنایی؛ ۳) دلیاک و بی بیل؛ ۴) دهروری لیقه درون؛ ۵) ساق، بهردی لُوسی تهکی گوی (چم؛ ۶) گش، همسو. (ساق له ساق تالان کرا) ۱) صاف؛ ۲) همورا؛ ۳) پاکدل؛ ۴) نخ لجاهدوری؛ ۵) شن صاف و نازک؛ ۶) همگی

ساقان دیو به حکه، بکه ۱) حکه

ساقانین: بکه کرب، دیو ناس، دیو نه کردن ۱) حکه کرب

ساقو: بارزی پالوئه، راهوک، ساقی ۱) پالا، پالونه

ساقی: ۱) دلیاک؛ ۲) پالوئه ۱) صاف دلی؛ ۲) پالونه

ساقیلکه: دل ساده، ساده بوح ۱) ساده دل

ساق: نلامب، بهسیو ۱) وکام

ساقا: ۱) هرچی تازه رسیده (مثالی ساقا، تمامی ساقا، گدنه کم ساقاسیه)؛ ۲) تازه پی گیشس، لای ۱) نوزاد و نوروشیده؛ ۲) نورسیده، نره جوان

ساقار: گنسی کولاری بهده ستارکرا ۱) بشور

ساقاردان: برتی له رگ ۱) کنایه ار شکم

ساقارلوک: مالی ماره راوی جوانکبه ۱) خورد دوست داشتی

ساقایی: روزگاری شکلی و تازه رسکاو ۱) دوران تازه به دنیا آمدن

ساق: ۱) ساخ؛ ۲) لاسکی کیا و در؛ ۳) جیقسه؛ ۴) تپه گوی سگ و زوی؛ ۵) به لک پیچی به یق چندراو ۱) ساق؛ ۲) ساقه گیاه و درخت؛ ۳) بیحال؛ ۴) مدفوع سگ و رویاه؛ ۵) ساق پیچ زپشم یاغنه سده

ساقه ز: بهی که بو حوی به سمر کراسی داده درون ۱) وجند رسی بر ساق

ساقو: سوز، ناسه، ناسو، پالتاو ۱) پالتو

ساقوت: ۱) نازحه گوسی به نیسقه نهوه؛ ۲) نیسکی نه زو ۱) یارچه گوس، استخوان؛ ۲) استخوان زانو

ساقوته: ساقوت، بگا ساقوت

ساقور: سمه تهی زورگوره بو گیاه کاکیشان ۱) سید بررگ کاهکتی

ساقول: ۱) نیکی نه زو، ساقوت؛ ۲) قدر تالای تری چین؛ ۳) باسکو قول ۱) استخوان زانو؛ ۲) سید میوه چینی؛ ۳) ساعد و زند

ساقه ته: ۱) کونه روی در؛ ۲) لاسکی گیا ۱) نه درج؛ ۲) ساقه گیاه

ساقه چرم: ۱) چرمی سمرل که دی دهاس؛ ۲) برتی له نازاردان ۱) پوست سیرینده که برکنند؛ ۲) کنایه ار شکم

ساقی: ساقی، ساقی ۱) بگا ساقی

ساقیو یاقی: برتی له سه وداو مامنه ۱) کنایه از داد و ستد

ساک: پالاغ، بیجوه گامیش ۱) بجه گامیش

ساکو: ۱) چپای روتن؛ ۲) ساقو پاته؛ ۳) دکه، بهر زایی له جهزی بو د نیش؛ ۴) ناره بو پیاوان ۱) کوه لخت از گیاه؛ ۲) پاشو؛ ۳) سکو؛ ۴) نام مردانه

ساکول: باسکو قول ۱) ساعد و بازو

ساکول: کوزه، قویل ۱) کوزه

ساکه ته: خرابی و زه قایی دوگی مهزو بهران ۱) دنیه گوسفند

ساکور: درسیو، دنی بهره به پانی روزگ گر ۱) سحر

سال: ۱) ماهوی دوازده مانگ ۲) وشفر، سالقان، ساره وان؛ ۳) بهردی لُوس و دریز و کوه بهار که بو کیلی قه بر باشه ۱) سال؛ ۲) سارشمرا؛ ۳) سنگ مناسب برای سنگ مزار

سال: دوازده مانگ ۱) سال

سالار: ۱) گهری کومه؛ ۲) ناوه بو پیاوان ۱) سالار؛ ۲) نام مردانه

سالان: ۱) زور سال؛ ۲) له چند سالن زابورود ۱) سالها؛ ۲) در سالهای گذشته

سالانه: ۱) دهرامنی سال ۲، روشن به تبه تلی ۱) درمد سالیانه؛ ۲) راه رس با بی حوصلگی

سالاور: دهرامنی سال، سالانه ۱) درمد سال

سالور: تی پیریونی سال یدسر روداد ۱) ساگرد

سالوری: بیر، زور به نه نه ۱) مایحورده

سال به سال: همو سالتیک ۱) هر سانه

سال پیو: سانشامه، ته همین: (پیت وایو سیره نامی زانا/ سال پیوی له وده رانه دانا) «مهم وزین» ۱) سالنامه

سالخ: پیوچاک، دیتدار ۱) مرد خدا

سالخ: حمدر ۱) گهی

سالخم: هسودتری زل ۱) خوشه بزرگ نگور

سالداچون: برتی له پیریون ۱) کنایه از پیر شدن

سالغ: سالخ ۱) آگاهی، اطلاع

سالقان: خوشتر وان، ساره و ۱) ساربان

سالکی: سالانه ۱) سالیانه

سالم: سارمه ۱) گیاه سله

سالمه: سارمه ۱) گیاه سله

سالن: سانی نیمه ۱) سال ما

سالنامه: ته قین، ته قیریم ۱) سالنامه

سالنوما: سانیما ۱) سالنامه

سال نه سال: سالتیک نا سالتیکی تر ۱) سال اندر، یکسال درمیان

سالوت: دهوه له دهشتی نیوان دو کیودا ۱) یوته درون جنگه دی که داخل دره باشد

سالوخ: ۱) سوراغ، به گومان پمید گردنی شتیک؛ ۲) سالخ ۱) پی سرنج مسئله ای گشتن؛ ۲) آگاهی، اطلاع

سالور: ژیر، قامیده، به ناوه ز ۱) فهمیده

سالوخ: سالوخ ۱) بگا، سالوخ

سالوق: ۱) کورک، ورده پیری یا نارا؛ ۲) ورده خوری به نهوه ۱) پر نرم زبر؛ ۲) پشم نرم زبرین، کرک

سالول: ریدمی به تدا له زورنکدا ۱) رندانی انفرادی

سالویت: لوب ۱) بگا، سالوب

نواویش ده ولته تی نه، بیوه ده ولته تی [۱] شبه رسمی، نیمه رسمی.
 سن: (۱) سولتان، ناولاری میرانی هه ورامانه (۲) نه پالده شتی: (۲)
 باشگری بهواتا: چینگه. (ههجه مسان)، ستان: (۴) زانانی له شکر: (۵)
 بهردی لوسی چه قوتیز کرد، ههسان [۱] (۱) سلطان: (۲) سرگین
 خشک: (۳) حای، ستان: (۴) رزه: (۵) قسان، سنگ چاقو تیرکنی
 سانه: تاسان، نه دژور [۱] اسان، سهل.
 سانالده: مشاخ، چینگه میوه هه بخستن له بهر تاو [۱] جای میوه خشک
 کردن در آفتاب
 سناهی: (۱) زهه تی، بی دژوری: (۲) ناسوده بی، بی خفمی [۱] (۱)
 بهاسی: (۲) آسورگی
 سادی: کرین [۱] حریه حربه
 سایی: ساهی [۱] بگ، ساهی
 سان به ستن، ربه سس، به یز یون [۱] صاف شتی
 سانجن: (۱) قولج، دهردی تاوشان: (۲) سقدان، دهردیکه به کسم ده کوژی
 [۱] هولنج: (۲) نوعی بیماری کشنده سور
 سانجور: جوژی زگ نیشه [۱] نوعی شکم درد شدید.
 سانجول: ساجور، دری به یه تی ملی سده کوره به ستر [۱] ساجور
 سانچی: (۱) سانجن: (۲) سانجول [۱] (۱) نگا سانجن: (۲) ساجور
 سانیه: بهشیک له شهست بازی ده قیقه، چر که [۱] تابه ساع
 ساز: (۱) تیزکراو به سان: (۲) سامال: (۳) پیا ساوین، لیخستن، ریختن:
 (۴) تیزایی ده می تیخ: (۵) میوه خونی به ساو بانگ، سیو، سام: (۶)
 نيسواحه ت کرد: (۷) مه ترسی و هه بیته، سام [۱] (۱) تیز شده با
 افسان: (۲) آسمان صاف: (۳) سودن، مالیدن: (۴) تیزی لیه تیخ: (۵)
 سبب: (۶) اسوده: (۷) هیبت
 ساوا: (۱) مافا: (۲) دهست ریختن، پیا مالین [۱] (۱) نوریسه، نورسیده:
 (۲) مالش.
 ساوار: سافار [۱] بلغور.
 ساواز: زیهه آملان، زوقایب، بی شهرد [۱] پردی شوخ حشم
 ساواقی: سرمای ژور [۱] سرمای سخت.
 ساواله: کارویه [۱] برغاله
 ساواما: روماک [۱] بچه های گله با مادرن
 ساوان: (۱) پیا ماین، پیداهیتان، لیخستن، ریختن: (۲) لوس بونو
 کم کردن له بهر ژور ده کارهیتان، سوان [۱] (۱) مالیدن، سودن: (۲)
 ساییده شده
 ساوانی: ههستی که دهست و یست دهیکا [۱] حسن لاهسه.
 ساوایی: (۱) ساقایی: (۲) ساوانی [۱] (۱) دوران تازه رسیدن: (۲) لاهسه.
 ساودان: به ههسان دامایینی تیخ [۱] برقصان مالیدن تیخ.
 ساور: ساور [۱] بلغور، افشه.
 ساورده: داری وشکی زویه، هه لا شکرری [۱] هیزم شکسته برای
 بحاری.
 ساورین: چیشتی شله ساور [۱] آش بلغور
 ساورین: سیرین، نیری، نه گه [۱] بکه، شاک، نخراز

ساله: کورتهی توری صالح [۱] مخفف صالح.
 ساله: (۱) سال: (ساله وخت، ساله و سال): (۲) کورتهی توری صالح [۱]
 (۱) سال: (۲) مخفف صالح.
 سالها: تیره که له وژی هه قیرکان [۱] عشیری است در کردستان
 ساله بی: کورتهی کورده ستاه به عسی ویر نی کرد [۱] از روستاهای
 کردستان که یعتیان ویران کردند.
 ساله بی ماشه: کورتهی کورده ستاه به عسی ویرانی کرد [۱] از
 روستاهای کردستان که یعتیان ویران کردند.
 سالیان: سال [۱] نگ، سالان.
 سالی پر: سالی که مانگی ره شه می سی روز بی [۱] سان کبیه.
 سالیانده: (۱) سالی: (۲) سالانده، هدرسال [۱] (۱) سالگرده: (۲) هرسال
 سالیس: به یاغی لوس و حولی [۱] چو به دست کلفت و صاف.
 سالیق: سالیانه [۱] سالانه
 سام: (۱) ترس، خوف: (۲) سیو [۱] (۱) هیبت، مهات: (۲) سبب
 سامال: ناسمان بی هه وور [۱] آسمان بی ایر.
 سام لکردن: زهوتی هه ووران له عاسمان [۱] رمیدن ایرها.
 سامانه کردن: حبشک به شیوه ردن [۱] صاف کردن شخم.
 سامانه: (۱) دارایی، ده ولسه: (۲) هیمنی و نارامی [۱] (۱) دارایی: (۲)
 ممت، امان
 سامانداز: ده ولته مند [۱] نروتمند.
 ساماندان: زیک ریگ کردن، ته کوژ کردن [۱] تنظیم نمودن.
 سامانگه: خه زینه، سیدوقی پاره پول [۱] گنجینه.
 سامنور: ساقو، پالو، پانه [۱] پالو.
 سامتی: سامتی [۱] نوعی نخ براق و محکم.
 سامتیک: سامتی [۱] نوعی نخ براق و محکم.
 سامتین: جوژی ده وری قایم و بر یقعدار [۱] نوعی نخ براق و محکم.
 سادمار: جنگی ترس، به هه بهه [۱] مهیب.
 سامره نه: کورته که کورده ستان [۱] نام کوهی
 سام کردن: برسان [۱] ترسیدن
 سامونک: زه شایی له دوره و، تارمایی [۱] شیع، سیاهی از دور
 ساهور: سموره [۱] سمور.
 ساهورته: نالقه و بهدی پاشکوی رین [۱] فتراک.
 ساهنک: سادمار [۱] سهنک
 سامنج: به کیره و سه ره خت [۱] سمع، له جبار.
 سامه: (۱) بهمان، مهرج، قهر: (۲) واو وام، قهر، ده سقه رز: (۳) به ناگا،
 دالده، به سیو [۱] (۱) پیمان: (۲) دم: (۳) پناهگاه.
 سامیتی: سامینیل [۱] نگا: سامیتیل.
 سامیتیل: بهن که سهوه، بهتی که دو داری به نالقه می گاجوت به
 بهر ده گری ددا [۱] بند چنبره کردن گاوه به بوغ
 سامیر: (۱) جوژی همرن: (۲) جوژی لوزک، جوژی زانه [۱] (۱) نوعی
 اوزن: (۲) نوعی خرزهره.
 سامیری: ده زگایه که یان زوشونیک که به یوه ندی ده گدل ده ولته هه یوه

سېپ: تەۋار، جىزىدادو گەم [۱] كاملا.

سېپا: لەشكر، ئورد [۱] سېپا

سېپت: ۱) سېت، رەنگى زەردى ئامال سېپى؛ ۲) بى مال و حال، بى ئۆن،

(سەلت و سېپىم) [۱] رەنگ كرم؛ ۲) مجرد

سېپاتە: بى ئۆن و مال، رەپەن، دۋاى وشەى سەتى دە ئېن: (سەلت و سېپاتە) [۱] نامتاهل، مجرد.

سېپاخانە: جېگەى ژىبى لەشكر [۱] پادگان

سېپادان سەركردەى بەشكر [۱] سېپەد.

سېپازانى: لەشكر كىشى [۱] لەشكر كىشى.

سېپارس: تەسپارس [۱] سېپارس

سېپارتى: تەسپاردە [۱] سېپاردە

سېپاردن: تەسپاردن [۱] سېپاردن

سېپاردە: تەسپاردە، سېپارى [۱] سېپاردە

سېپاردەيى: تەسپاردەيى [۱] سېپاردى، سېپاردن.

سېپاردى: ۱) تەسپاردە؛ ۲) تەسپاردى [۱] سېپاردە؛ ۲) سېپارد

سېپازە: تەسپازە، سېپازە [۱] سېپازە.

سېپازەيى: تەسپازەيى، تەسپازەيى [۱] سېپازە

سېپاس: بەچاكەز نېس، چاكە تەپچەو بۇن [۱] تەشكر، سېپاس.

سېپاسلار: سەركردەى گەۋرەى ھەمۇ لەشكر [۱] سېپاسلار.

سېپاسكار: پەتەمەگ [۱] سېپاسكار

سېپاگە، سېپاخانە [۱] پادگان.

سېپايى: ۱) چەكدرى لەشكر، ۲) لەسەرەخو، سەپەر، ھىدى: (بە سېپايى

ۋەرە؛ ۳) خان، ئاغە، خاۋەن چەكدار [۱] سېپەي؛ ۲) يۈاشكى؛ ۳)

ارباب، خان

سېپىي: تەسپىي، سېپى [۱] شېش.

سېپى: ئاۋ، ھەلۈ [۱] عقاب.

سېپى: پارچەگوشىكى زەشە لە ھەباۋدا [۱] طحل، سېپىز

سېپىل: يەشدىن، چوارپى، سە، سەگ، گەمال، كىسۈك، كۈچك [۱] سەگ.

سېپىلوت: ۱) سېپىلوت؛ ۲) پىس و گلاۋ [۱] سەگ؛ ۲) نېس

سېپىلوتى: گلاۋ پىس [۱] نېس.

سېپىلوت، سېپىلوت [۱] نېگ: سېپىلوت.

سېپىلوتىك: دارى وشكى لەپەر خۇرەتاۋ چەرمەگ بۇگ [۱] چوب دو

آفتاب خشكىدە سەپىد شەدە.

سېپىلە: بى نەزەن، بى نەمەگ [۱] بى ۋە، ئاسپاس.

سېپىلى لاۋرگە: بىرنى لە گەرجانى دەستە ھەنەگر [۱] كەپە از مزەم

گر تەمان.

سېپىناخ: تەسەناخ، تەسەناخ [۱] اسفناخ.

سېپىندك: گىياھەكە دەپخون [۱] گىياھى است خوراكى

سېپىنگ: شىك [۱] شىك

سېپىچك: چەرمەيى ھەنكە [۱] سېپىدە تخم مرع

سېپوردە: ۱) تەسپىر، ۲) لەكەد رەسپراۋ [۱] سېپوردە؛ ۲) دۋن شەدە

سېپون: تەسپون، بى گىياھەكە، كەف دە كاۋجلى بى دەشون [۱] اشان

چوبك رختشويى

سېپە: ۱) سېپو؛ ۲) تەسپىي [۱] سەگ؛ ۲) شېش.

سېپەر: چەپەر، خەل، سەنگەر؛ ۲) ھەتال [۱] سەنگر؛ ۲) سېر.

سېپەر: چوارپى سەگ [۱] سەگ

سېپەردە: تەسپاردە [۱] سېپەردە.

سېپەناخ: تەسپەناخ [۱] اسفناخ.

سېپەھى: ۱) جۈن، خوشىك؛ ۲) باش چاك، پەسەند [۱] زىپا؛ ۲)

حوب، سەك

سېپەيى: رۇرباش [۱] يىسار خوب.

سېپەيىن: قوماربىرى گرىكارى [۱] بىرنىگ

سېپى: ۱) چەرمەگ، چەرمەگ؛ ۲) گىياھەكە؛ ۳) سېپايى ۋەك ھاستە

شېرۋ...؛ ۴) تەسپىي؛ ۵) تېخول لى دارساۋ [۱] سېپىد؛ ۲) گىياھى

اسب: ۳۰ سەپ سېرى؛ ۴) شېش؛ ۵) پوست كەدە.

سېپى: تەسپىي، سېپە [۱] سېپى

سېپىياتى: ۱) چەرمەگى، ۲) بىرنى تە سەس و دۋا [۱] سېپىد؛ ۲) كەپە

ار لىيات

سېپىياق: دەرمانى دەمۋچاۋ سېپى كەردن بۇ خو حۋان كەردن [۱] سېپىد

آر ش

سېپىياقەرن: حۋان كەردن بە سېپىياق [۱] آر ش با سېپىد

سېپىيان: گوسب مەراق [۱] گوسب گوسب

سېپىدو، سېپىياق [۱] سېپىدات اش

سېپىاۋكەردن: سېپىياق كەرن [۱] زاپش با سېپىدات.

سېپىاۋوگە: شۇرپە ھىلەكە [۱] شۇرپەى تخم مرع.

سېپىياھى: سېپىياتى [۱] نېگا. سېپىياتى.

سېپىيى: سېپىياتى [۱] نېگا. سېپىياتى

سېپى بازا: بۇيىلە، كازىۋەى بەيان [۱] ھجر كاذب.

سېپى بۇرە: سېپى يات، تەسپىي سېپى حان رەش [۱] اسب سېپىدە تە

خاللەي سېپەدەد

سېپى بۇرە: تەسپىي سېپى ئامال يۇر [۱] سېپى سېپىدە مەيل بە خاكستىرى

سېپى بۇن: ۱) چەرمەگ بۇن؛ ۲) زەنگ پەزىن [۱] سېپىد شەن؛ ۲)

رەنگ باخس.

سېپى يۇنەۋە: ۱) چەرمەگ بۇن؛ ۲) زەنگ پەزىن لە ترسان [۱] تەقىير

رەنگ دادن بە سېپىد، ۲) رەنگ باخس از ترس

سېپى پات: سېپى بۇرە [۱] نېگا. سېپى بۇرە.

سېپىتالە: سېپى ئامال كەنم زەنگ، سېپى تەسەۋر [۱] كەنەگور مەيل بە

سېپىدە.

سېپىتى: چەرمەگى، سېپىياتى [۱] سېپىدە.

سېپىچك: ۱) سېپىدە چاۋ؛ ۲) سېپىدە ھەنكە [۱] سېپىدە چىشم؛ ۲)

سېپىدە تخم مرع

سېپى چولك: رەمكى حاكى، نەخ رەنگ [۱] حاكى رەنگ.

سېپىدار: تەسپىتدار، سېپەچمە، سېپىتدار [۱] دىخت تېرىزى.

سېپىدالا: سېپى بالا [۱] ھجر كاذب

سپیدپه‌هنا: به دانی زون، هه‌ره‌ل به بیان [۱] هحر صادق.

سپیدپه: به‌ره‌یه‌یان [۱] یامداد، پگاه.

سپیدپه: سپیده [۱] یامداد، پگاه.

سپیدپه‌هان: (۱) به‌ره‌یه‌یان؛ (۲) که‌م عیار، ریزی باحالیس؛ (کورماجی به سیرقه بی گومانه / زینینه بیی سپیده‌هانه) «خانی» [۱] (۱) پگاه؛ (۲) طلای ناخالص، کم‌عیار.

سپیدپه: (۱) چه‌به‌ره، خهل سدگه؛ (۲) مدال، مه‌ربال، نامراری شهرکه‌ره که یو خوپاراستن له برینی شه‌مشیر به‌کاریان ده‌برد؛ (۳) نامرازی زنده یو کار یه‌ده‌کی [۱] (۱) سنگه؛ (۲) سپه؛ (۳) یزار یدکی.

سپیی سه‌نگ: کپیوکه له کوردستان [۱] نام گوهی دو کوردستان

سپیلک: سپینه‌ی هیک [۱] سفیده تخم‌مرغ.

سپیی کاری: دیوار به گه‌ج سواع‌دن، گتج به دیواردا مالبس [۱] گج‌کاری.

سپیی کردن: (۱) مورتینه‌وه له پیستمو پیست؛ (۲) توپکل لی کردنه‌وه؛ (۳) بریتی له کوشتن، مرندن [۱] (۱) پرده‌موی گندن (پوست؛ ۲) پوسته گندن؛ (۳) کنایه از گشتن میراندن

سپیی کردنه‌وه: (۱) سپیدکاری ظروف مسین؛ (۲) کنایه زمیراندن، کشتن، مراندن [۱] (۱) سپیدکاری ظرف مسین؛ (۲) کنایه زمیراندن، کشتن، سپیکه: (۱) جوژی تری؛ (۲) فرمان به سپیی کردن [۱] (۱) نوعی «گور»؛ (۲) فرمان به «سپی» کردن.

سپیکه‌له: نامال سپی، سپیی و ش [۱] مایل به سفید.

سپیلک: (۱) نه‌سپیی سپیی؛ (۲) خاکی سپیی؛ (۳) ناوی چیا به‌که له کوردستان؛ (۴) رشک، گه‌رای نه‌سپیی؛ (۵) گوتیی سگی مه‌ل؛ (۶) گوتیی مه‌ل، نو؛ (۷) سپیایی ناو هیلکه، سپینه؛ (۸) سپیایی ده‌وری زه‌شکینه‌ی چار، سپینه‌ی چار؛ (۹) گوندنکی کوردستانه به‌عسی ویرانی کرد [۱] (۱) اسب سفید؛ (۲) خاک سفید؛ (۳) نام گوهی دو کوردستان؛ (۴) تخم شیش، رشک؛ (۵) گوشت سینه‌ی پریده؛ (۶) ترمه ساق؛ (۷) سپیده تخم‌مرغ؛ (۸) سپیدی چشم؛ (۹) زروستاهای کوردستان که به‌شیا ویران کردند.

سپیلکایی: پیته‌ی ساق، لولاک [۱] استخوان ساق

سپیلک: (۱) جوژی مازو؛ (۲) سپیی واش [۱] (۱) نوعی ماروج؛ (۲) سفیدقام

سپیلکئی: گوندنکی کوردستانه به‌عسی ویرانی کرد [۱] از روستاهای کوردستان که به‌شیا ویران کردند.

سپیلپه: سپیکه‌له [۱] مایل به سفید.

سپین، یعه، دیوان [۱] تیفه، فاصل، جداکننده

سپیناغ: نه‌سپه‌ناغ، سپه‌غ [۱] اسفناج

سپیداره: سپیدار [۱] درخت تیریری، سپیدار

سپینه: (۱) سپیلکی هیلکه؛ (۲) سپیلکی چاو [۱] (۱) سفیده تخم‌مرغ؛ (۲) سفیدی چشم.

سپیی واژ: سپات، سپات [۱] رنگ کرم.

سپیی واش: سپیی واژ، سپات [۱] رنگ کرم.

سپیی وژ: نه‌سپیی وژ [۱] شیشو.

سپییوه‌لد: گوندنکی کوردستانه به‌عسی کارلی کرد [۱] زروستاهای کوردستان که به‌شیا ویران کردند.

سپیی هه‌نگه‌زان: زه‌نگ پین به‌مان [۱] رنگ باختن

سقا: نه‌سقی [۱] سنگ آتش‌زنه.

سقا: (۱) دیوشین؛ (۲) نارامی، نویره [۱] (۱) زیر پوشش هرا دادن؛ (۲) ارامش.

ستارخانی: جزیری کدوای بیوانه‌ی نیوقه‌د [۱] نوعی بیم‌تنه مردانه

ستارکردن: (۱) پوشینی نه‌نیی؛ (۲) تارام‌بوژ نویره‌گرتن [۱] (۱) پوشیدن و بهان‌داشتن؛ (۲) آرام گرفتن

ستارگرتن: تارام‌بوژ [۱] رام شدن.

ستاره: (۱) نه‌سپه‌ی عاسمان؛ (۲) دیوارک‌هی ده‌وری سه‌ربان [۱] (۱) ستاره؛ (۲) برده‌آجری پیرامور به‌م.

ست‌ف: سایه‌ی به‌با خوره‌تاو [۱] سایه‌ی مجاور آفتاب

ستفان: (۱) پاشگری به‌واتا، حنگه، شوین، (دارستان، کوردستان)؛ (۲) نه‌ستین، وه‌گر [۱] (۱) پسوند مکان؛ (۲) گیرنده.

ستاندن: (۱) وه‌گرگرتن ساندن؛ (۲) داگیر کردن به‌رور [۱] (۱) گرفتن؛ (۲) غصب کردن.

ستاندنه‌وه: وه‌ده‌ست خستنه‌وه‌ی قمرزیان توله [۱] بازپس گرفتن.

ستانگ: (۱) ره‌رده‌واله، زه‌ره‌گه‌ته؛ (۲) زه‌نگه‌سوره؛ (۳) که‌نگر [۱] (۱) رنبور رد کوچک؛ (۲) زنبور دوست قرمز؛ (۳) کنگر.

ستایشیت: مه‌خت، تاریف، به‌س [۱] ستایش

ستیر: (۱) په‌یزه، به‌یچه، یاردیوان، سلهم؛ (۲) پوشینی نه‌نیی؛ (مستم که، حوا سترت بکا) [۱] (۱) نردبان؛ (۲) پوشیدن رار.

ستیران: گورایی، قام، لاو [۱] ترانه.

ستیرن پیژ: قام پیژ، ده‌نگ پیژ، گورانی پیژ [۱] ترانه‌خوان.

ستیراندن: (۱) گورانی گوین، نواز خوه‌ندن؛ (۲) شیلانی هه‌ویر [۱] (۱) ترانه خواندن؛ (۲) چلاندن حمیر.

ستیرانقان: ستیران پیژ [۱] ترانه‌خوان.

ستیرک: (۱) به‌نگه‌چیش، به‌چیش؛ (۲) په‌یزه‌ی کورت [۱] (۱) پیاز گیاه سیریش؛ (۲) نردبان کوتاه.

ستیره شاخی: حه‌یوان، قوچ [۱] شاخ حیوان.

ستیره جوژی: گه‌وای کورته له‌سه‌ر جلیقه‌وه ده‌یوشن، کوژ [۱] کت یوسیدی

ستیره سترو [۱] شاخ حیوان.

ستیراندن شیلاندن [۱] چلاندن

ستیره: سترو [۱] ساح حیوان

ستیری: (۱) درک، چهل، دروا؛ (۲) توژرک، توژرک [۱] (۱) حارا؛ (۲) تمشک

ستیری بړک: داری دوحه‌چه‌ی دژو کوژ کردنه‌وه [۱] جوب درشاخه‌ی خار جمع کردن

ستیری زه‌رک: دروه روده، ده‌لین یو‌ده‌رم‌ن ده‌یی [۱] رودخار

ستیری شینک: وشتر خو‌ره [۱] حارشر

ستری مشك: بیهوشیكه [۱] خاریتی است.

ستریق: شیلای [۱] چلاندی.

ستیل: بقره ح دوحی گار [۱] سطل

ستك: گنده كه بدنخی حری به مده گری، ستوده كه [۱] گاهی اسب یا میوه گرد خوردی.

ستو: (۱) شایه بی: (۲) مل، گهردن، نه ستو [۱] (۱) گواهی: (۲) گردن.

ستو: به ستو مل اف گرد.

ستوبون: حابه وریکی حره نه [۱] حریده سب

ستوبریز: مل بیج [۱] شل گردن.

ستوخوار: زور بهر فرمان، مل که چ له بهر دهستی مه زنی حوی دای [۱] بسیار قرماردار

ستودان: سده بی دای [۱] گوهی ددن

ستور: نه ستور، هوی [۱] کفت، ستبر.

ستورک: کولیره، نانی گردو نه ستور [۱] گرده نان کفت، ونانه.

ستوری: نه ستوری [۱] کفتی، ضحامت.

ستوف: سده بی سوا [۱] گوهی

ستوقدان: ستودان، شایه بی دای [۱] گواهی دادن.

ستوقه دای: ستوقدان، ستودان [۱] گواهی ددن.

ستوکرک: نه ستو کرک، سورنجه که، کرکرا که [۱] سرخ بای، خرخره

ستوکرک: ستوکرک [۱] خرخره، سرخ بای

ستوکره: سورکره [۱] خرخره، سرخ بای

ستون: کوله که، نه ستون، نه ستوده که [۱] ستون.

ستونا پشت: موعمره ی پشت، مورکی پشت [۱] سون فقرات.

ستونه: نه ستونه، ستون [۱] ستون

ستونی: نه ستونده کی، راست وه کوله که [۱] عمودی.

سته: (۱) بهردی ناگر پزین، نه ستی ۲، ناستی که له بهردی ستی دودری [۱] سنگ اتش زنده: (۲) اهلی که بر سنگ اتش زنده ژند.

ستهرک: کوریسی بو له سدر نوسین، میز [۱] میز تحریر، میز کار.

سته کان: پیاله ی شوشه بو چای، نیسیکان، نیسکان [۱] اسکان.

سته م: (۱) حهستم، دزوره (۲) روم، تاهه فی، گوج [۱] (۱) دشوار: (۲) ستم.

سته مکار: زالم [۱] ستمگر

سته مگر: ستم مکر، زالم [۱] ستمگر.

سته نگ: (۱) ستانگ، زه رده وانه، ره گه ته: (۲) زه نگه سوره [۱] (۱) زنبور رد کوچک، موسه: (۲) زنبور درشت قرمر

سته و: سته [۱] بگا سده

ستهور نه ستور، ناره لی که سالی زنی بواردی [۱] نگا: نه ستور.

ستهوری: باؤزریکه لای ماودین له کوردسانی پدوده سی ترکان [۱] شهری است در کردستان ترکیه.

سته ول: پشیر، گهور [۱] اصطبل.

ستی: (۱) سته: (۲) تاوی زمانیه، نه ستی [۱] (۱) نگا: سته: (۲) تام زمانه.

ستنی: (۱) سته: (۲) خوشکی میده دس [۱] (۱) نگا: سته: (۲)

حو هر شوهر

ستیر: (۱) نه: (۲) گولای که پیشی ده گرن، نه ستیرک [۱] (۱) ستاده، ۲ استخر

ستیر: بیرک هر دال [۱] تلعبار سکوی نات در سیاه چادر

ستیر پزبان: راحوشی نه ستیر [۱] بیازک.

ستیرک: ستیر [۱] سکوی سیاه چادر.

ستیرمه: سرایت، گرتوه [۱] سرایت.

ستیروک: نه ستیروک، گون نه ستیر، گوه ستیر [۱] گرم شیتاب

ستیره: نه ستیره، ستاره، هه ساره [۱] سقا

ستیس: تیس، تو، هیز، وره، تو نایی، تاهشت [۱] نیرو، قدرت.

ستین: نه ستین، سدن [۱] گیرنده، غاصب

ستینک: نه ستونده ک، کوله که [۱] ستون.

ستینگ: ستانگ، سته نگ [۱] نگا ستانگ

ستیر: نه ستیر، ستهور [۱] نگا: ستهور.

سج: رج، قورنو [۱] نگا، رج.

سجوق: پاسوخ، پاسوق [۱] باسلق

سجه: رهنگی سوری کال: (سجه مار) [۱] قرمز روشن.

سج: (۱) رج، سج: (۲) بهمای سوچین سوتان [۱] (۱) نگا رج: (۲) حل کلمه «سوچیان» سوز

سچانین: ناگرتی بهردای سوتانین، شه واندین [۱] سورایدن.

سچانین: سچانین، سوتانین [۱] سورایدن.

سچی: باسترمه، باسترمه [۱] نگا: باسترمه.

سچیان: سوتا، سوزیا، ناگری تی بهریو [۱] سوحه، ماصی سوختن

سچیان: سوزان، ناگرتی بهریو، ناگرتی چون [۱] سوختن.

سح: (۱) له بهر به پان دا: (۲) رژی دواپی، سبهی، سبهی [۱] (۱) در بامداد: (۲) فردا.

سحاله: نارد برنج [۱] آرد برنج.

سح: (۱) تهرای زوریه یو سفت: (۲) وشه یه که له بهر بهر تیغ دا ده لپس واتا: بهقه سی تو نه بی و له کایه دا ژیر نه که موم: (۳) چرو بر: امیشه که

سح بو: [۱] (۱) سبب تبه: (۲) کلمه ای در باری شتالگ: (۳) اتوه و ریست

سحار: رهو شق که نو کیلان مانی، نه کیل [۱] رمن غیر قابل کشت

سحان: پیسه، هه ستی، نیسقا، نیسک [۱] (سحوان).

سحیتان: چه رمی نه ستوری لده باغ دوا [۱] سحری، کیمخت.

سحز: زنج، مانی له قامیش [۱] کوخ زنی.

سحزک: زنجی پچکونه [۱] کلیه کوچک ازنی

سحزه: سحار [۱] زمین غیر قابل کشت

سحخمه: زوخمه، نیله ک [۱] بلك.

سحخت: دامای سهرگردان، دیول [۱] درمانده.

سحورمه: بهشت لید [۱] با مشت زدن.

سحیف: دزول، دزمان، حوی، حیو [۱] دشنام

سدالپ: تهسبه بهر [۱] سهند.

(۲) شهخته‌ی پیز (۱) پد راه؛ (۲) پاد سره؛ (۳) سرگین لگنمال شده خشک و سفت؛ (۴) سرمای ناپهنگام پاتیز سرهفت: نوقره، نارام، داسه‌گدن آرامش تن. سرهفتن: نوقره‌گرتن، همدادن آرام شدن سرهون: (۱) سرهفت؛ (۲) لیدان، پرو نه تی سرهواندن (۱) ارم شدن؛ (۲) ردن سرهواندن: (۱) نارام کردن؛ (۲) تی سرهواندن (۱) ارم کردن؛ (۲) زدن سرهوانن: سرهواندن (۱) بگا: سرهواندن سرهوت: سرهفت (۱) آرامش تن سرهوت کردن: نارام کردن (۱) ارم کردن سرهوت گرتن: نارام بون، نوقره‌گرتن (۱) ارم گرفتن. سرهوتن: سرهفتن (۱) ارم شدن، سرهوین: سرهون (۱) بگا: سرهوان سرری: (۱) تهزین؛ (۲) تهستی، مالمهوه (۱) بی‌حسی؛ (۲) ردود، پاک کرد.

سریش: چریش، تهسرینک، سترک (۱) سریش سریشله‌مه کاری لاته‌واو (۱) کار نعام، سریشمه (۱) سریشه‌جبار؛ (۲) نوی گوندیکه له کوردستان (۱) سریش راز؛ (۲) نام دهی در کردستان سریلوا: نوی گوندیکه له کوردستانی موکری (۱) نام دهی، سريله: (۱) مه‌لیکی پچوکی جوانه دو پیری وک دوشخ تی به‌رو بونهوه؛ (۲) جان‌ده‌ریکی پچوکی وک کوله‌یه جیره‌جیر ده‌کا، سیسرک (۱) چک‌وک؛ (۲) جهرچهرک.

سریجه: سیر، ژابی به‌هوی پرید ریون... (۱) تأثیر، درد در اثر زخم ...

سرتین تهستی (۱) زدودن، پاک کردن، سرینچک: پیری داریکی درک‌اوی گه‌لا‌پوری زه‌پوتیه تیکولی سور له‌ناوده وک تارد ده‌چی، سنجو، لاسی ده‌سجین (۱) سنجده سرینچکه‌تله: حوری سرینچک (۱) نوعی سنجده تلخ، سرتینهوه: (۱) ته‌سرتینهوه، بریدی په‌له یان خهت؛ (۲) خا‌رین کردنهوه به په‌زو... (۱) ستردن، زدودن؛ (۲) پاک کردن یا دستمال و...

سریوه: (۱) سروه، شته، پای بسکار (۲) جریوه‌ی چوله‌کان؛ (۳) رریوه ته‌سرتیه (۱) نسیم؛ (۲) چیک‌چیک گنجشکار؛ (۳) چشمک ستاره، سزا: (۱) پادشت؛ (۲) ده‌رو تازار؛ جریا (۱) پاداش؛ (۲) رنج و آزار سزاجه‌شتن: نوشی رنج و آزار بون (۱) درد چشیدن سزاجه‌شین: سزاجه‌شتن (۱) درد چشیدن سزاجه‌شتن: سرحدشتن (۱) درد چشیدن، سزاخانه: چپکه‌ی تازاردان (۱) شکسته‌گاه سزاخواردن: بوشی تازاربون (۱) آزار چشیدن سزادان: (۱) پاداشت دانهوه؛ (۲) تازاردان (۱) پاداش داد؛ (۲) آزدن. سزادانهوه: (۱) توله‌پوکر دانهوه؛ (۲) توله‌ی سینه‌دانهوه (۱) جبران کردن؛ (۲) انتقام گرفتن

سزاول: ناری له ماستی ناو‌توره که تکاو (۱) آبی که زماست کیسه‌آید، سزک: (۱) ناوی به‌نیر که لورکی لی ده‌گرن؛ (۲) تیروی دو که ده‌کرینه شیریز (۱) آب پیر که لور سازند؛ (۲) تیزاب دوخ که شیر ز سازند.

سزگ: سزک (۱) بگا: سزک

سزه: به‌روی سرما (۱) سوز سرما،

سژ: رج، سج، سح، سوز (۱) بگا رج

سس: شل و ول، حونه‌گرو (۱) سست

سسارک: سسارگ (۱) کرکس

سسست: سس (۱) سسب

سسست و به‌له‌شت: تمه‌ل له‌کار به‌ران (۱) تنبیل و بی‌مهارت دو کار

سسسته‌په‌له: تمه‌ل له‌کار و لی نه‌زاب (۱) دست‌چه و تنبیل.

سسسته‌سسست: حو‌بو ردن له‌کار (۱) اهمال کردن دو کار.

سسسته‌ک: ره‌وی شلی ناپته‌واو (۱) زمین سست و نامحکم

سسستی: شل و شه‌پتی، تمه‌لی، له‌ش گرای (۱) سستی.

سسسه: زنجیر که‌ی زه‌بهر (۱) و جیر رفتی.

سسسه: سسته‌ک (۱) بگا، سسته‌ک.

سسسی: زمره‌سی (۱) عدد سه.

سسسی: د توکه که‌نگر (۱) کنگر دانه.

سسوئی: پرتوی (۱) آفتاب.

سعوو: به‌خت، تاله، تالغ (۱) به‌خت

سغ: سغ (۱) بگا، سغ

سغارششت: ز سهاردن (۱) سفارش.

سفت: سح (۱) سفت سیده

سفت‌خ: هه‌وس فروش، ده‌سب (۱) استماع، دستمال، دست

سفت‌پون: سح بون (۱) سفت سس.

سفتو: پوگس (۱) پو

سفتوبون: داهیر، له‌ش گرن بون، بیوه به‌حوش (۱) کسل

سفت‌وساده: بی‌روده‌روایی، ره‌پ و ده‌واو (۱) دک و صر سح

سفتوسو: چو به‌ده‌ی برین (۱) سورش رخم

سفتوک: میوه‌ی گه‌سوی ررو (۱) میوه گندسه

سفت‌وسول: سخی ساندو لوس (۱) سفت و صاف.

سفت‌وسوی: سفت‌وسو، چورانهوه، تو‌زانهوه (۱) سورش رخم.

سفته: (۱) معاویای حولی‌بوگ؛ (۲) زیبایی، رویی؛ (۳) پسوله‌ی حه‌وا‌له؛

(۴) گیاه که بو‌مالات؛ (۵) سو‌تار (۱) ساییده صاف شده؛ (۲) تمیق؛

(۳) سفته؛ (۴) علفی است؛ (۵) سوخته.

سفته‌ک: د ریکه پیریکی شیرین ده‌داو گه‌لای له‌گه‌لای زه‌پتون ده‌کا (۱)

درخی است جنگلی.

سفتی: نویدی تهر او (۱) سفتی بافت

سفتیک: ده‌شتایی له تیوان کیوان (۱) حلگه در دره، وادی.

سفر: بوخته له نویسی ژماره‌دا، توحته‌ی به‌تالایی (۱) صفر

سفره: که‌وی نان، خون (۱) سفره.

سفره‌پز: سیسرکی مالی، سیسرک (۱) جهرچهرک

سفره برد: سفره بر [جیر چیرک]
 سفره چپ: خرمه تکاری که به سرو حواں ده گ [گرس]
 سفره مار: ره قه مار، جورنی مار، ده لیس ورگی نوا به ده کاهوه میش و موری
 بی ده تیش و لپز ورگی ویک دینه وه بهوه ده زی [نوعی مار که گفته
 می شود شکمش باز می شود،
 سفره قه قی یان: هشت نه ستیره ن له نیوان برجی دیشک و تراز ودا
 [هشت شماره در میان برج عقرب و هیرن
 سفره قه قیران: سفره قه قی یان [بگا: سفره قه قی یان
 سفری: نه ستی و پردی تهنگی [اوپ: سنگ آتش زنه تملک سر پر،
 سمسک: (۱) بهره یوان: (۲) سوكه دزی گوان و سه بگین: (۳) کوسه
 له مهر، [بسیای سفره رنگه [۱) ایوان خانه: (۲) سبک: (۳) مانع در راه،
 سفکی: دزی قورسی و سه بگینی [سبکی،
 سفکی: ناوی گوندیکه له کوردستان [ندم روستایی است،
 سفلیس: نه خوشیه که شهرمی بیر و می داده گری [سفلیس،
 سفن: ماک، پنهان، ره گوریشه [اصل: پیخ و بن
 سفنک: هیم، خیم، تمه له، پردی باخه، بناغه [اساس بنای
 ساختمان
 سفتی: ناوی گوندیکه [نام دهی است
 سفور: (۱) گه سک دهری گولان: (۲) ژنه شارستانی بی روپوش [۱)
 (رفنگر: (۲) زن شهری بی حجاب
 سفور، چانه وینکه که ولی به قیقه ته، سموره [سمور
 سفوری: بالاپوش له که ولی سموره [حبه از پوست سمور،
 سفه ت: (۱) پس، تاریخ: (۲) نه بگ وه فا، [نور بی سفه ت: [۱)
 وصف: (۲) وفا،
 سفی: سپی، چهرمگ [سفید،
 سفیده: سپیده، بهره یان [پامداد، بگاه،
 سفا: پردسقا، جواو [پاسح،
 سفانده: سونده [لب بام
 سفانک: گناه که عه ربه بی بز گونری [گیاهی است،
 سفده: سهرده رانه به خشت هه چنچین [نرده آجری بالای در
 سفا سفیلک، مه لکی چوکی ره نگاوره نگه [گنجشکسانی رنگارنگ،
 سفک: به سه بگین، سفک [سک که در
 سفکوک: رورسقا [بسیار سک
 سفنک: گه سک [چارو،
 سفنگ: چنگه کلوشی که پستی گایره ی بی ده مان [دسته ای از
 ساقه عله که پشت گا و خرمکوب ر بدان تمیز کنند
 سفوره: سموره، سفور [سمور،
 سفوری: چنکی له که ولی سفوره [لباس از پوست سمور
 سفوک: توم، نرشی سماق [سماق،
 سفی: سهر هیلک، که پهک [نخاله،
 سفیری: گیاه که له حو ده کا [گیاهی جوی تند
 سفیشک: دودی، دردیگی [بدگمانی،

سفیلک: (۱) میخ، بن له دیوی زوره وه: (۲) بهره یوان که: (۳) گه سک،
 گزگ [۱) سفک: (۲) ترس کوچک: (۳) جادو،
 سفیل: که سی که چنکی نورویایی له بهره یانی [کسی که پوشاکش
 اروپایی است،
 سفلاتک: زور سفک [سیار سبک وزن،
 سفقان: (۱) پیشه، نیسک، نیسقا، سفان، همسی: (۲) تیز کردن و
 سوله و ی تیخ [۱) استخوان: (۲) تیز کردن تیخ
 سق سق: چیره جیر، بو دهنگی ده رگای شر و کهوشی تاره ده لین [۱)
 صدای در کهنه و کفش تازه،
 سقل: نهوشی حور دن نه واده وه، گرفت، نیننه لا [بیماری امتلا،
 رود،
 سقمه: زنی تیزگوشی له یار [زن چق و خوش نیپ،
 سقیف: سقیف، چوین، درون، دزمان [دشنام
 سک: (۱) رگ، ورگ و ناره: (۲) بیره، بول: (۳) باخه زه باشیرین [۱) شکم:
 (۲) جنین: (۳) نازیا، ژشت،
 سکاسین: دهرمانی چهرم ره نگ کردن [داروی رنگ چرم،
 سکالا: (۱) ونو ویزی خوشه وستانه، رازو نیازا: (۲) گله بی، لومه: (۳)
 شکایه ت، گله: (۴) بیری چاره [۱) رازو نیازا: (۲) گله: (۳) شکایت:
 (۴) چاره جوی،
 سکاله: (۱) شکات، شکایه ت، داد: (۲) پاژانه وه [۱) شکایت: (۲)
 التماس، لا،
 سکان: (۱) چه سوبن، لکان: (۲) جتو، دزمان [۱) جسیین: (۲) دشنام،
 سکائی: (۱) چه سباندن، لکانن: (۲) چوین دان [۱) چسباندن: (۲)
 دشنام دادن،
 سک بهردان: زگ بهردان [کنایه ز پر خوری،
 سکپ، بن ریسقه [چوب پاشنه در
 سکپر: زکیر [حامله
 سکشان: گوندیکی کوردستانه به عسی و رانی کرد [از روستاهای
 کوردستان که بهشیا ویران کردند،
 سکتر: پینه نگ له ناچاری: (سکتر به واتا: پینه نگ به) [حاموشی از
 ناچاری، خفه شین،
 سکچون: رگچون [اسهال،
 سکدار: ناوس، زگدار [آبستن
 سکدراو: رگراو [کنایه از پر خور،
 سکرو: (۱) پالوئنه ی له تول چنراو: (۲) بهره بندی ناره به تول و گیا [۱)
 پالوئنه از ترکه: (۲) سداب از ترکه و گناه،
 سکروین: رگچون [اسهال،
 سکزی: رگزل [شکم گنده،
 سک سوئان: زگسوئان [کنایه ز مرگ فرزند،
 سکف: سکپ [بگ، سکپ،
 سک کردن: زگ کردن [بگا، زگ کردن
 سککه: (۱) گولمخ: (۲) سک، پاره ی له کانسرا، قهر پول [۱) میخ

طریله (۲) سکه، پول هَلری.

سکَل: پُول، پُل، په سگر، پیره تگ، په، بن [۱] احگر

سکَل فو: گمېدکه سکَل په دوزی و په نیکه وه هلداده سن و پدرو په کتر

فوی لی ده گهن. سکَلی په فوان [۱] نوعی بازی با اخگر

سک له وړین: رگ له وړین [۱] سورچر ن

سکَلی په فوان، سکَل فو [۱] نکا سکَل مو.

سکماک: رگماک [۱] مادراد

سکَن: رگن، وگزل [۱] شکمو، شکم گنده

سک نه نه سه: زگ نانه سه [۱] کتابه از پر حوری.

سکور: سکورک، سورنچکه [۱] خرخره، سرحی.

سکورده: ستورک [۱] خرخره.

سکوزا: رگوز، رادو ولد.

سکوزان: سکوزا، زگوزا [۱] رادو ولد

سکوم: ترح و دیدار، سهرو سه کوک [۱] سیما

سکه: (۱) سکوم (۲) پاره، له سکه دراو، ریز بار زوی ده قالب کراوی

نوسراو [۱] (۱) سیما (۲) سکه.

سکه شوره: رگچو [۱] اسهل

سکه شور: زگچو [۱] سها

سکه ل: سکَل [۱] اخگر

سکه نچه پین: نه سکه نچه پین، نه سکه نچه پین [۱] سکنجین.

سکه نچه پین: نه سکه نچه پین [۱] سکنجین.

سکیشه: زگ نیشه [۱] شکم درد

سگار: چگمه [۱] سیکر

سگل: بالوک، بالوک [۱] زگیل.

سگور: کونکی زور قه لوی غلور [۱] کوسه جاق و مغور.

سگین: گانی سهگ، حوت بوئی سهگی گول و دبل [۱] جفت گیری سگ.

سل: (۱) نه پگو (۲) دوده، باریکه (۳) توره و هلس [۱] (۱) یک تکه مدفوع؛

(۲) بیماری سل، ۳، خشمماک

سل: سرک، رهوک [۱] رموک.

سلا: پهر بیان، بلند [۱] بلندیا

سلاح: (۱) حاک نه سپایی شمر (۲) سوکه له باوی سه لاجه دی [۱] (۱)

حک اهرار، سلاح (۲) مخفف نام صلاح الدین.

سلار: بحبل، راست په عهرا دریزوگ [۱] در ز کشیده بر رمین

سلاریون: بحبل بود، [۱] سب در کسید.

سلاریونهوه: (۱) حبل بوئی (۲) بریتی له مردن [۱] (۱) دوار بر رمین

اعتادن (۲) کتابه از مردن

سلاف: وشه دوست به دوست له کانی توش بودا [۱] درود، سلام.

سلام: سلاف [۱] سلام.

سلامائی: سلاف، سه لام مه لیک [۱] سلام عیکم

سلامانه: دیاری له سه قهر هینان [۱] ره ورد سفر، رمقان.

سلامت: ساه، ساخ [۱] سلامت

سلامه بی: ساقی، ساجی، ساعی [۱] سلامتی

سلامه لی: سلامائی، سلاف [۱] سلام عیکم.

سلامه لیک: سلاف، سلامائی [۱] سلام عیکم.

سلا: سلا، کیوان، پندیا [۱] پلندیها، کوهساران

سلاو: (۱) سلاف (۲) بارسه گی تدرزو [۱] (۱) سلام (۲) پارسنگ ترزو

سلاوات: په سنی پیغه میرو ن به ده نگی پمرز [۱] صلوات بر پیغمبر.

سلاوانهوه: (۱) بوزیک گران کیشای ترازو بو دلخوشی کریار (۲)

وشه ی قوتربونی نویر [۱] (۱) خاطرانه کمی گران کشیدن رازوا (۲)

سلام پایان سمان

سلاووب: سلاوات [۱] صلوات بر پیغمبر.

سلاووته: ناوی گوندیکه [۱] نام دهی است

سلپو: (۱) قوت بوئی، سرک بوئی (۲) توره بوئی، قهلس بوئی [۱] (۱) ناماده

رم شدن (۲) حشمگین شدن.

سلپین: سلپو، توره بوئی [۱] حشمگین شدن.

سلپ: (۱) تلف، تلفه، تلپ (۲) تمپ، توه زهل [۱] (۱) ناله (۲) سست و

سل

سلتان: سولتان، سان [۱] سلطان

سلتان سهرو: ته ناله سهرو [۱] تارک.

سلتینی: زهوی به شی دوروزه حوت [۱] زمین په اندازه دوروز شخم زدن

یا گاو

سلخه: (۱) زو، کپنه، زنی (۲) گاشه پردی رل [۱] (۱) پهن (۲) صخره

بررگه

سلسار: پی شرم، سهرسری [۱] پی شرم.

سلساردیوهوه: بریتی له مردنی ناخوشه ویست [۱] کتابه ار مرگ

بدسگار

سلسارد کردهوه: برمی له کوسمی ناخوشه ویست [۱] کایه ار کس

دشمن

سلسله: سلله [۱] رحیر رسی

سلساردیوهوه: سلساردیوهوه [۱] کایه ار مرگ بدسگار.

سلسارددهوه: سلساردیوهوه [۱] کایه ار مرگ بدسگار.

سلف: سب، تلپ [۱] ناله

سلق: سرق [۱] سرق

سلقاو: سیوی سلق [۱] اش «سرق».

سلقی زو: بریتی له روضه نهداری پی هیچ شت: (چه تد سله هورل

نهدیتو گدلی زو تری له سلق) «شیخ رهزا» [۱] کتابه ار لال

آسمان جل.

سلک: (۱) سرک، رهوک (۲) سلق، سرق [۱] (۱) رموک (۲) سقا سرق.

سلکانتین: دوره پریزی له حه نك [۱] اتروا

سن کردن: (۱) رهویتهوه (۲) شهرم کردن له روی حه نکا [۱] (۱) رمیدن (۲)

خجالت کشیدن.

سلکیان: سل کردن، رهویتهوه [۱] رمیدن

سلکین: سوره چده تدری خومالی [۱] چغندر.

سلکیان: سلکیان [۱] رمیدن.

سلم: ره، فوشقی بون [۱] رم.

سلماس: ناوچه و شایکه له کوردستان [۱] ناحیه و شهری در کردستان.
سلماستک: گیاه که [۱] گیاهی است.

سلمته: بزار [۱] و حین.

سلمو: ره و ک [۱] رموک.

سلمو: سوکه له ناوی سلمان [۱] مخفف سلیمان.

سلموری: گری تاگر، یت [۱] گراش.

سلمقان: هوزیکی کورده [۱] عشیرتی از کردزبانان.

سلمو: هوزیکی کورده [۱] عشیرتی از کردزبانان.

سلمو: سلمی [۱] نگا، سیمی.

سلم: به یزه، به خه [۱] بردین.

سلمه: (۱) وه کردن: (۲) سوکه له ناوی سوله پمان [۱] (۱) رمیدن: (۲) مخفف سلیمان.

سلمه مابه وه: ره و به وه [۱] رم کردن.

سلمه مکه: گیاه که له دو کنبوی ده که [۱] گیاهی است حوراکی.

سلمه مه: ره و [۱] رم.

سلمه مهر: چند پشکه له ندری پشکه وه تواسوی مهر [۱] چند پشکل بهم حسیده و حسی گو سفد.

سلمه میانه وه: ره و به وه [۱] رم کردن.

سلمه مینه وه: ره و به وه [۱] رم کردن.

سلمه وه چه: به خوشید که بون [۱] نوعی سمدی گو سفد.

سلمه و جی: سلمه و جی [۱] نگا: سلمه و چه.

سلمی: (۱) ره و که تی: (۲) توری، قه لسی [۱] (۱) رمیدن: (۲) -

سلمی: ره و که تی [۱] رمیدن.

سلمیان: نوه بون پاران [۱] سلیمان، نام مردانه.

سلمیمان که ندی: ناوی گوید که له کوردستان [۱] نام روستایی ست.

سلمیمانی: (۱) جوژی موروی زنانه: (۲) جوژی بری: (۳) تار که له کوردستان [۱] نوعی مهره زینتی: (۲) نوعی انگور: (۳) شهری است در کردستان.

سلمیمانی: (۱) موروی سلمیمانی: (۲) باز ناوی په به: (په یوسلمیمانی) [۱] (۱) نوعی مهره زینتی: (۲) لقب دهده.

سم: (۱) سه به زری ره ی پهلوی شاره ل و ولاخه به رزه: (۲) پاشگری په و نا: کون که [۱] سم چهار پا، ۲، پسوند به معنی سوراخ کنده.

سم: کون که [۱] سوراخ شد.

سمات: که مره، گمزه [۱] سرگین سفت لگیمال شده.

سمانه: (۱) به ردیکی ره شی زبر و زور سه خته: (۲) قاقه زیکی زبر کراوه ناسن و داری بون لوس ده که [۱] سنگی سیاه و سخت: (۲) سپاده.

سماخ: ناودانی تیخ [۱] آب دادن به.

سماخگری: تیخی ناودر و [۱] تیخ (پدیده).

سمه رته: (۱) سمانه: (۲) سمناش، نامرازی سم ناشین به ده ست ناله تده وه [۱] سناده: (۲) سمناش.

سماق: توتم [۱] - ن

سماقان: (۱) شونی که زوری د سحاق لی رواوه: (۲) ناوی گوید که له کوردستان [۱] سمنان محل ویش ساق: (۲) نام دهی در کردستان.

سماقاو: چیشی ساق، مژاو سکه، سل بر و که [۱] آتش سحاق.

سماق بالان، پالوینه ی کاز بون بالوتنی برنج، سورمه [۱] بالونه فلزی، برنج بالا، سیپ بالا، بکشی.

سماق ده ریان: برنی به حمره به دانی زور [۱] کتایه از آزار دادن بسیار، سمان شیرینی بچو، گوید که له کوردستان به عسی ویرانی کرد [۱] روستایی در کردستان که به ثیان ویران کردند.

سماق شیرینی گه وره: گوید که له کوردستان به عسی ویرانی کرد [۱] روستایی در کردستان که به ثیان ویران کردند.

سماقول: گوید که له کوردستان به عسی ویرانی کرد [۱] روستایی در کردستان که به ثیان ویران کردند.

سماقولی سه رچاوه: گوید که له کوردستان به عسی ویرانی کرد [۱] روستایی در کردستان که به ثیان ویران کردند.

سماقولی گرته: گوید که له کوردستان به عسی ویرانی کرد [۱] روستایی در کردستان که به ثیان ویران کردند.

سماقه: لهش ره عیون له سه رماوه، ره و نه، ره عینه [۱] نوعی بیماری دام.

سماقیه: گوید که کوردستان له لای دیار به گر [۱] روستاهای کردستان.

سمان: کون بون [۱] سوراخ شنی.

سماندن: کون کردن [۱] سوراخ کردن.

سمان، کون کرا [۱] سوراخ شده.

سمایل: سوکه له ناوی تیسما عیل [۱] مخفف اسماعیل.

سمایلوا: گوید که کوردستان به عسی ویرانی کرد [۱] از روستاهای کردستان که به ثیان ویران کردند.

سمیر: نامراری سم تاسین، سمدیه [۱] سمراس.

سمبل: ناوی که به حیر ده دری [۱] اب حرانی.

سمبلک: ره ده ماسی [۱] ماهی و زور بون.

سمبلاندن: تاره سمبل بون بون، تاره حه د [۱] مادر سن بلوغ گداسن سمان.

سمبوره: سفوره سفوره سموره [۱] سمور.

سمه رزی: جوژی داری بی به [۱] درختی است بی ثمر.

سمبیل: (۱) موی پشت لبوی پیاو، سمیل: (۲) گوید که کوردستان به عسی ویرانی کرد [۱] سمیل: (۲) از روستاهای کردستان که به ثیان ویران کردند.

سمبیل سمیل، سمیل [۱] سمیل.

سمبیل یوق سمیل: موی به موی تار له مزایی [۱] کتایه در سحاح و مهر در.

سمبیل شوژ: برنی له موی بی ناکار و بی ریحان [۱] کتایه در بی وجدن و تهکار.

سمبیلوک: گوید که بون حوشه [۱] گمی است حوشو.

سمبیلەك: زەردەماسی [۱] نوعی ماهی زرد رنگ

سمپاره: کاغەزی تەختەو نەسن لوڤس کردن، سمانه [۱] ستیاده.

سمت: (۱) کوتی دەسکرد؛ (۲) نەستورایی بەر کەمەر لاقون. (گەر نەبو دەستەم بەبەر لوڤسی بە سمتی خۆیەوه) «شیخ وەزا» [۱] سورخ

مسووعی ۲، ۳

سمناش سمیر [۱] سمراش

سمتایەن: کون کردن [۱] سوراخ کردن.

سمتراش: سمیر [۱] سمتراش.

سمتن کون کردن [۱] سوراخ کردن.

سمتەوساتان: دیمەنی سمتی ژنی حوان [۱] منظره باسن خوشگلان.

سمتۆك: کون کردن [۱] سوراخ کەندە

سمتۆل: سمت، لاقون، کەفەلی مرۆ [۱] پەسن

سمتە: وردی زۆری پێکەوه نوساوه، تۆلا [۱] ننگ: تۆلا

سمتەراش: سمیر [۱] سمتراش

سمتەگل: گنی پێکەوه چەسپاوی دەلام، سەندە، گنۆ [۱] کلوح

سمتین: کون کردن، سمیر [۱] سوراخ کردن.

سمداو: چانەووری پەسم [۱] دارای سم

سمدەدە: خەراپی، عایلەمەن [۱] سار ملح حوان.

سمو: سۆمە [۱] حیحال

سمراخە: چنکی گۆی [۱] چرك گوش.

سمراو: پیاری پشوی توند گوشت، [۱] قوی بیە بهم اعده، توپ

سمرسەر: هەراو دەمەقەلە [۱] جیحال و مزاج.

سمره باشلی دوگی مەزو بەرن [۱] دباله دیمه گوسفند

سم زەشی: نەخۆشیەکی ئازەلە [۱] نوعی بیماری دام.

سمسا: گیایەکی بۆن خۆشە [۱] گیاهی خوشبو.

سمسار: دەلانی یارار [۱] سمسار.

سمسارۆك: مردارخوڕیکی سەپی بۆرە، سەسارگ [۱] كركس.

سمسك: ئەفەس پەس، چاوپەس، شۆم [۱] نحس، سوم

سمسیر: سمسار [۱] سمسار.

سمسیرە: تەللی تەبی گوشراو، تەتەهەنگۆر [۱] بقالة انگور بگیری شده

سمقه: زەوی نەرم روستا کە بێ چوت لێ دان چەلتۆکی لێ دە حنر [۱]

زەین هەموو نەرم کە پەنۆن شەخ شالی در آن می کارند.

سمکاک: بەری گیایەکە بۆ دەرمەن دەشت [۱] دانه گیاهی دارویی

سمکو: (۱) سوکەلەناوی ئیسماعیل (۲) دەست بەزەویدا کوتانی ئەسب

[۱] مخفف اسماعیل (۲) سم بر زمین کوبیدن اسب.

سمکۆت: جیگەکی پە سم کو تراو [۱] پ سم کوبیده شده، لگدکوب.

سمکۆت: کەجی گەورە [۱] قاشق بزرگ چوبین

سمکۆد: سم گەورە، پەسنی ئەسبی رەسەنە [۱] از مشخصات اسب

اصیل پیل سم

سم کوڤك: سم گەورە، بەسشی ئەسبی رەسەنە [۱] پیل سم.

سم کوڤك: سمکۆد [۱] پیل سم.

سمکۆك: گیایەکە بۆ دەرمەن دەشت [۱] گیاهی صاب طبی.

سمکۆل: سم بەزەویدا کوتانی ئەسب، سمکۆ [۱] سم بر زمین کوبیدن.

سمکۆلان: سمکۆ [۱] ننگ: سمکۆل.

سمکۆلی: نەخۆشی سمی ئازەل [۱] بیماری سم حیوان.

سمس: (۱) گە بەکەسە بێکی بۆن حوسى هەمە سەبکە ۲ گۆلیکی

و نەخۆشی بۆن خۆشە (۳) گەردەنە میجەك، مەجەکیە [۱] (۱) مشک

زمین: (۲) گیە سەیل (۳) گردتەند از میجك

سمنج: (۱) زەرد، زەزێل (۲) سەرسەختەو بەگۆرجاوا [۱] (۱) خسیس: (۲)

باباب و سەرسەخت

سمو: (۱) مەتکەو، نامرازی شە کون کردن (۲) سوکەلەناوی ئیسماعیل

[۱] (۱) مەت سوراخ کردن (۲) مخفف اسماعیل.

سموچك: قەلشای ناو سم، ئیوان سمی ئازەلی دوسم [۱] شكاف سم

حیوان

سمۆر: سۆر سۆر سۆر [۱] سمۆر.

سمۆرتە: سامۆرتە [۱] بند مترك.

سمۆرچكە: سموچك [۱] شكاف سم حیوان.

سمۆرە: سۆر، سۆر سۆر [۱] سمۆر.

سموقی: (۱) بەرەنگی سماق (۲) هۆزێکی کوردە [۱] (۱) بەرنگ سماق:

(۲) عشیره ای است کرد.

سمۆلەك: سمۆرە [۱] سمۆر.

سمه: (۱) مەتکەو، نامرازی کون کردن (۲) سوکەلەناوی ئیسماعیل

[۱] (۱) مەت مخفف اسماعیل

سمەخۆرتە: (۱) جەنەوێکی دەست و پا کۆرە (۲) پرتی لە باوەعەرە [۱]

(۱) حیوانی است دست و پا کوبه: (۲) کنایه از کوتوله

سمەخۆرکە: نەخۆشیەکی مالا تە [۱] نوعی بیماری دام

سمەر: ساقەتە دەخلی وردکرا، کاک [۱] کاه

سمەری: کای گۆو و زۆو [۱] کاه کهنه و پوسیده.

سمەسا: کونەدیواری بابۆر [۱] سوراخ بادکش دیوار.

سمەشەلە: نەخۆشی سمی ئازەل، سمکۆلی [۱] بیماری سم حیوان

سمەشەلە: سمەشەلە [۱] ننگ: سمەشەلە.

سمەك: کۆبەر، مەتکەو، سمە [۱] مەتە.

سمە کوتی: سمکۆل [۱] ننگ: سمکۆل.

سمەلۆچکە: قەتکەکی پشوی سمی ئازەل [۱] زائده پشت سم چهارپایان.

سمەلەك: زەردەماسی [۱] ماهی دوزون پرون.

سمەوچ: جوړی تومی گەم [۱] نوعی پتو گندم

سمەوچ: جوړی گەنم [۱] نوعی گندم.

سمیارك. سمسوك [۱] كركس.

سمیت: (۱) جوړی مانی بە تالقەی رەق (۲) چەمەنۆ [۱] (۱) نوعی نان:

(۲) سیمان.

سمیتك: (۱) چیشتی وردەسەواری ئەر و شەبەرۆش (۲) بەه گیایە کە،

گرالك [۱] (۱) آتش بلور آبکی (۲) بونەای صحرايي

سمیز: تەوی ئەندام [۱] محكم ایدامی، توپری.

سمیزان: پتەو پۆنی ئەندام، ئۆك سەران [۱] محكم شدن اندام و بهم

آمین، تو پر یودن.

سمیل: سمیل [۱] سبیل

سمیل پاپز: (۱) سمیل زل: (۲) برنی له خه لک تر سین و ووردار [۱] (۱)

سبیل کلفت: (۲) کنایه از برن بهادر

سمیله: جوئی ماسی [۱] نوعی ماهی

سمین: گون کردن [۱] سوراخ کردن، سفتن.

سمینو: ناوی گوندیکه له یو مه نکورن [۱] نام دهی در منطقه «منکور».

سن: (۱) سمت گل، کلو کسه ک: (۲) چانه وریکی چکوله ی حر ی پوره به لای گه به: (۳) داری دولک که پیستی سگ و نجیری پی باده ده: (۲)

لوتکی چیا [۱] کلوخ: (۲) سن، آفت گندم: (۳) چوب دوشاخه که پوست حیوان را بدان تاب دهد: (۴) قله کوه

سن رچه: گوندیکی کوردستانه به عسی ویر نی کرد [۱] روستاهای کوردستان که بهشیان ویران کردند.

سنان: (۱) نه خورشیدی به کسم کوزه: (۲) جوینکه [۱] نوعی بیماری کشنده ستور: (۲) دشنامی است.

سناهم کی: گیاه که بوره وان بوئی زگ باشد [۱] گیاهی است مسهل.

سمیل: گوندیکه گه لا گولی وردی شیه [۱] سبیل

سنتنگ: گیاهی که بون خوشه ده گه ل زازی و به نری ده کهن [۱] گیاهی خوشبو که به شیراز و بنیر آمیزند.

سنت سین ده عه، شتیکه ههنگ دیواری خه لقی پی سواغ دهد [۱] ماده ای که زیور بر کند و مالند

سنتن: رازی بی دی و بی ناو ده [۱] تیم بی سو پرست و آواره.

سنج: (۱) دار سنجو: (۲) زهنگوله ی ول: (۳) زاله، لورک [۱] درخت سنجد: (۲) رنگوله برگ: (۳) خرده رده

سنجاخ: دهریله ی ره بهر که له پیسیر یان له برج هه دری [۱] زیوری است.

سنجاخ: (۱) سنجاخ: (۲) ناوی گوندیکه [۱] نگا: سنجاخ: (۲) نام دهی است

سنجاف: پراویزی جلاک، که ناره [۱] سحاف.

سنجدق: سنجاخ [۱] نگ سنجاخ

سنجر: پلیسه بهر زیورده ی ناگر [۱] شعله بلند آتش.

سنجران: پندهارونی ناگر [۱] شعله در شدن آتش.

سنجراندن: وه پیسه خسن، د خستنی ته ندور، ته ندور نیل دان [۱] فروختن تنور

سنجرین: سنجران [۱] نگا: سنجران.

سنجلا: دهری گلین بو بن پیشکهی منال [۱] ظرف گلین زیر گهواره رجه

سنجوج: سر پیچک [۱] سجد.

سنجوق: (۱) روخنه ی نه ستور: (۲) با سوخ [۱] روده کلفت: (۲) با سقی. سنجوق: دارده سنی سهرادر که منل له کایه دا ده چمه پس [۱] چوبی

که کودکان در باری بر زمین می کوبند.

سنجوقین: کایه ی سنجوق [۱] بازی «سنجوق».

سنجدق: (۱) سنجاخ: (۲) ناوچه، مه آبه دیک یچوک [۱] نگا: سنجاخ: (۲) بخش، ناحیه

سنجدی: (۱) سنجو: (۲) عه ناب، بهریکه له سجو ده کا [۱] سنجد: (۲) عتاب

سنجی: (۱) سنجدی: (۲) پهری داریکه نامی ترشه [۱] نگا: سنجدی: (۲) ثمر درختی ست ترش مزه.

سنجیری: جوئی تری که یو دوشاویه سسه [۱] نوعی نگور

سندان: (۱) سان: (۲) ده رگی شت له سهر کوتا پی پیه چی و ناسنگر: (۲) نهرزه جونیکیه وه ک قوره لقورت [۱] نگا: سندان: (۲) سندان

پینه دوران و اهنگر: (۳) دشنامی ست به جای کوفت و زهر مار.

سنداناوی: به خوش به دهری سندان [۱] بیهار «سان»

سندانک: بستوکه، کو به نه، کو پی چکوله [۱] بسو، خم کوچک

سنداوا: گوندیکی کوردستانه به عسی ویرانی کرد [۱] روستاهای کوردستان که بهشیان ویران کردند.

سندرویک: داریه سنی مردوگو زتنه وه، نابوت [۱] تابوت

سندریک نابوت سندرویک [۱] نابوت

سندک: سیند [۱] - بلغور ابکی.

سندم سوه دی ناس [۱] شکال، نای بند آهنی

سندوری: گوندیکی کوردستانه به عسی ویرانی کرد [۱] از روستاهای ویران شده کوردستان به دست بهشیان

سندوس: ناوچه یه که له کوردستان [۱] منطقه ای در کوردستان.

سندوق: (۱) جندای دارینی زب بو که لو پهل ناورمان: (۲) به لا گهر دان: (سندوقی سهری کوزه گت، به سندوقی سهرت بم: (۳) قهوان، گرام قون [۱] سندوق: (۲) بلاگردان: (۳) گرام، گرامافون.

سندول: دهری له داری له بهرد بو جه لوتک و ساوار کوتان [۱] ظرف چوبی یا سگی برای شالی و گندم کوبی

سندولان: ناوی گوندیکی شیه دی به [۱] نام دهی است.

سندو: سمت، تول [۱] نگا، تول

سند گل: سمت گل [۱] کوخ

سندی: موزیکی کورده له لای زاخو [۱] عشرتی ست کورمان.

سندیان: سندی پیته چی و ناسنگر [۱] سندان.

سندسل، موغهری پش [۱] سمور ققرا.

سعات: پیسه [۱] صعب

سعات کار: پیته سارق [۱] صمگر

سبف هوشه [۱] سبف همکار.

سک ساحور، ساژور [۱] ساچور

سنگولک: تو لینگ، فولنگه [۱] کلنگ.

سنگ: (۱) به زگ بهر ده ژور تا پیسیر: (۲) بزماری نه ستور له داریان ناسن:

(۳) به خورش کرم له رگ دا: (۴) دهری ره لای حمل دون [۱] (۱)

سبه: (۲) میج کلفت: (۳) بیماری کرم در شکم: (۴) حوالدوز

سنگان: (۱) به خوشی سنان: (۲) جوئی نه خوشی که له سهرماوه توشی مرو ده بی: (۳) به لایه که توشی پیستن دی [۱] نگا: سان: (۲) نوعی

مرو ده بی: (۳) به لایه که توشی پیستن دی [۱] نگا: سان: (۲) نوعی

بیماری از سرما (۳) یکی از آفات پالیز.

سنگانای: میوه بیستاسی سنگن لپراو [سنگان] میوه پالیز «سنگان» رده.

سنگان لپراو: سنگانوی [نگا] سنگانوی.

سنگ داقوتان: گوتمیخی زل له زوی کوتان [میخ کلمت بر زمین کوبیدن].

سنگ دا کوتان: (۱) سنگ داقوتان؛ (۲) بریتی له نرویشنی میوانی خونسال؛ (سنگی دا کوتاه هرناروا) [۱] میخ کلمت کوبیدن؛ (۲)

کنایه از نرفتن مهمان مزاحم

سنگ دان: زگدنی دیوار [بر مدگی دیوار].

سنگ دانه پیش: خوانادن، خوئی هلهوتاندن [خودمایی کردن]

سنگ دانه پیشهوه: سنگ دانه پیش [خودمایی کردن].

سنگ زرده: مایلکی بچرکی سنگ زرده [برنده ای کوچک سبزه زرد]

سنگ قوتان: به لپی ده ست له سنگدان [سپهرنی]

سنگک: زبرک، زیبکه [خوش پوست].

سنگ کوتان: (۱) برماری زل دکوتان؛ (۲) سنگ قوتان؛ (د یکی دز جاری سنگ ده خوا جاری سنگ ده کوتی) [۱] میخ دوش

کوبیدن؛ (۲) سینه رنی.

سنگ لن کوتان: بریتی له توك لن کردن [کنایه از دعای شر بری کسی کردن].

سنگه: دهریزو له شتک [برآمدگی از چیزی].

سنگه باز: بازان به ههنگاری بهرد [دریدن با پرش، ههش].

سنگه بهر: سنگ لن داکور [میخکوب شده].

سنگه بی: جهه بهزو [ثابت، غیر متحرک]

سنگه چه له مه: دهه ی سنگ، پانایی سبه [بهنای سینه].

سنگه سنگ: (۱) ستره سترم، هراو چه قه؛ (۲) خاوه خاوه [۱] جفجال و

هیاو؛ (۲) اهما و سستی در کار

سنگه سنگه: خاوه خاوه [اهمال در کار]

سنگهك: عازوه ی، زیبکی روحساری زده لاوان [عربی، نوعی خوش صورت].

سنگه و باز: سنگه بار [نگا] سنگه بن.

سنگه و بازو: سنگه باز [نگا] سنگه باز.

سنگ هه لکیش: بریتی له کهستی خوئی نیشان ده داو تاریفی خوئی ده کابا [ده خود ساز لاف بر]

سنگ هه لکیشان: خوشاندان و تاریفی خوئی کردن [خودمایی و لاف زنی].

سنگه: سله گو، تهپ گو [بکه مدفوع، سده].

سنتان: سدر یک سد

سور: دهری روحه کوره ۲، باغ بوئی سنگ که پاش سانه و حنیکه (سورئ هتوتوه) [۱] بیماری پادیسیت؛ (۲) بلوغ سنگ

سور بهر: داریکه، سوه بهر [درخت صنوبر].

سوته (۱) رول، بیژی، ههر مزاده؛ (۲) چه زده و بیکاره [۱] حر مزاده؛ (۲)

اوباس

سور: حدود، کوشه، خهتی سور در ملك [مرر]

سور پهراندن: بریتی له کاری نااسایی کردن [کنایه از کردار غیر عادی]

سورته: سورته [نگا] سورته.

سورچه: لکی تازه به دار ده چوک [جوانه تازه].

سورده: کوشه دیاری کراو [محدود].

سورده آنان: کوشه دیاری کردن [تحدید، تعیین حدود]

سورق: سندوق [نگا] سندوق

سنه: (۱) سنه، تول، سمته؛ (۲) سلی، روه کی؛ (۳) شارکی گهوره له

کورد سن [۱] نگا بولا؛ (۲) زم؛ (۳) شهری بزرگ در کردستان.

سندح

سنه و بهر: دویکی گه لا دهریه بهرکی له بیچی دلی مرو ده گری [صنوبر]

سنه ی:

چوئی نری که زو بی ده گا [نوعی مگور رودس].

سنی: داریکه له لامل و که له کدی تازه لی ده بهستن بده می به گانه بریتی

خوی [چوبی که بر کردن و کفل حیوان می بندند با زخم خود در

ناسور نکند.

سنیگ: (۱) کراو، کردراو؛ (۲) نه سینه دراو [۱] خریده؛ (۲) گرفته شده.

سنیقر: سنت [نگا] سنت.

سیر: ریخ، شیاکه، گوگا، سهرین [سرگین].

سنیزگه: جیگه ریژاندنی شیاکه و بهین، سهره بوندک، گوفاك [شوله،

شله، سرگین گاه.

سنیزه: نامرانیکی ده زگای چولایی [از بزار بافندگی].

سوز: (۱) کوسی دهری؛ (۲) گومان و دودی؛ (۳) تیش و زل؛ (۴) سازیز؛

(برقم هاتوتوه سو)؛ (۵) گپیه که ده گهل بهنیر ده کری؛ (۶) بهره،

که لک: (کارده گهل تو بی سو)؛ (۷) دهره باریکه، دیق؛ (۸) دوکه لی

پهروی سوتاو؛ (۹) سبهی؛ (۱۰) که بهك، دوشته ی نارد که له سهره لگ

ده میئی؛ (۱۱) کرزری سهر؛ (۱۲) پرزی گولنه گه نم و جو، دامسولکه؛

(۱۳) نو، روئاک؛ (۱۴) کهنارمی ناسمان؛ (ناسن) [۱] سودخ

سور؛ (۲) گمان؛ (۳) درد و الم؛ (۴) الثیام؛ (۵) گیاهی ست با سیر

آهیزند؛ (۶) بهره، فاندو؛ (۷) بیماری سل؛ (۸) دود پشه سوخته؛ (۹) فردا؛

(۱۰) نباله؛ (۱۱) سیوسه سهر، شور؛ (۱۲) آخگل، باسه؛ (۱۳)

روسیایی؛ (۱۴) کتاره آسمان، افق

سوز: (نیزه یی؛ ۲۰) سسه؛ ۳۰) هاید، فارسج؛ (۴) بهزه یی؛ (۵) گله یی،

گا؛ (۶۰) خیز بی مال؛ (۷) کوسی قون؛ (۸) ریزی دوا یی، سبه یی؛ (۹)

به پانی زو، بهره به یان؛ (۱۰) داخ و جه سهرت؛ (۱۱) پشتیر؛ (گوسو)؛

(۱۲) نیز کردن و هه سان؛ (۱۳) خهم؛ (۱۴) کول، (دهه سوو بوکه)؛ (۱۵)

به شوش چلک نه چون؛ (کراسه کب چلکه سو به)؛ (۱۶) قازاجی

پره ی هرن [۱] رشك، حسد؛ (۲) اشتیاق؛ (۳) سود؛ (۴) برخم؛ (۵)

گله؛ (۶) افراد خانواده، عائله؛ (۷) سوراخ مقعد؛ (۸) فرد؛ (۹) بامداد؛

(۱۰) حسرت و ندوه؛ (۱۱) طویل؛ (۱۲) تیز کردن؛ (۱۳) غم؛ (۱۴) کتد،

مقابل تیز؛ (۱۵) چرك مرده شدن؛ (۱۶) ربا.

سوا: سببی، رژی که دادی [۱] فردا.

سواپ: پاداشی چاکه له خوداره: (خوا سواپت بنوسی) [۱] نواب.

سواپ: ساب [۱] ش صاف و نازک.

سواخ: حمزی پیمالین [۱] گل ایدود.

سواخ دان: حمزی مالین به دیوارو خانسود، تورساوین به دیوار [۱] گل اندود کردن.

سواخ گیشان: سواخ دان [۱] گل اندود کردن.

سوار: ۱) بهرانهری پیده، کسی که به سهر باره بهو یا هره شینکی تروه سه فمده کا؛ ۲) وال، باوحوش؛ ۳) بلندتره، بهرتر؛ ۴) مثالی که حاجی له پیش سهریدا دپته دپوه [۱] سوار؛ ۲) چیره؛ ۳) بلندتر؛ ۴) نونادی که پامش قبل ژسر آید.

سوارپون: ۱) خوهایوشته سهریشی حدیوان بان هرهچی؛ ۲) بلند بهرانهر به نرم [۱] سوار شدن؛ ۲) بلندتر و امح ۱۰.

سوارچاک: کسی له نمیب سواریدا ژور کارامه [۱] سوارکار ماهر.

سوارخاس: سوارچاک [۱] سوارکار ماهر.

سوارخه: چیلکه [۱] شاخه کوتاه و باریک درخت.

سوارگردن: به سهر به کد به ستن [۱] سوارگردن.

سواره: ۱) سواری نه سب؛ ۲) ده سته سواری؛ ۳) ناوی پیاوانه [۱] سوار؛ ۲) تپ سوره؛ ۳) نام مردانه.

سواره ی شترنج: شمش جووه داشی شترنج. «شاه و وزیر، و رخ، قیل، نه سب، پیده» [۱] مهره شطرنج.

سواری: ۱) کاری سواری؛ ۲) باره بهری که بو سواری ده ست تدها؛ ۳) ناوی گوندیکه [۱] سواری؛ ۲) ویژه سواری؛ ۳) نام دهی.

سواژ: حهنگ، شیزو ههرا [۱] جنگ و ستیز.

سواش: سواژ [۱] جنگ و ستیز.

سواغ: سواخ [۱] نگا؛ سواخ.

سواث: ۱) بهر بهرچک، بهرژ؛ ۲) ناوه لستیر [۱] قتابگیر؛ ۲) بشار.

سوال: پارسه، ده روزه [۱] گدی.

سوالک: ۱) بارجه ی شکاوی ده فری گلینی سوره و کرا؛ ۲) ده فری خواردن تی کردن بو به شداد [۱] ۱) سغال شکسته؛ ۲) ظرف خوراک سگ.

سوانکردن: پارسه کردن، ده روزه کردن [۱] گدایی کردن.

سوانکهر: ده روزه کمر [۱] گدا.

سواله: پری ده ست له دروینه [۱] پردسب از درویده.

سوالهت: پوجه دیزو گوره، سولک [۱] شکسته سفاین.

سوان: ۱) له ریک خستن ریک و لوس پون، ساوان؛ ۲) بره نند [۱] سیده شدی؛ ۲) سوهان.

سواندن: ساوین [۱] نگا؛ ساوین.

سواندنهوه: ژور ساوینه ره [۱] سودن ریاد.

سواندوکه: پاساری [۱] گنجشک.

سواندوکه: سواندوکه [۱] گنجشک.

سواندولکه: پاساری [۱] گنجشک.

سوانده: پاساره [۱] سب بام.

سواندیلکه: پاساری [۱] گنجشک.

سوانتن: سواندن، ساوین [۱] نگا؛ ساوین.

سوانته: سوانده، پاساره [۱] لب بام.

سوانهوه: سواندن، ساوین [۱] سایید.

سواو: ۱) ساویاگ؛ ۲) سواب [۱] ساییده؛ ۲) نواب.

سوب: ۱) بهر نه بیان؛ ۲) سبهی [۱] بامداد؛ ۲) فردا.

سوبا: رژی د دی [۱] فردا.

سوباد: ۱) ژوبا، کوره ی ناگر له کاتز؛ ۲) مهله وان؛ ۳) ره بهن، بیژن [۱] ۱) بخاری؛ ۲) شناگر؛ ۳) مجرد.

سوبات: ۱) خورزاگرتن له تهنگ بهاد؛ ۲) پشو له سهر حوی؛ ۳) بیژن مال؛ (سه لستو سوبات) [۱] ۱) مقاومت در مقابل مشکلات؛ ۲) بردباری؛ ۳) مجرد.

سوباهی: مهله وان، مه به [۱] شنا.

سوبایی: سوباهی [۱] شنا.

سوب سه هره: به یانی رو [۱] بامداد ن.

سوبه: رژی دادی [۱] فردا.

سوبه: ژوبا، سوبا [۱] بخاری.

سوبهت: عهچاپ، سهر، سه مه ره [۱] شکفت.

سوبه رو: ده ست بی کردی رژی دادی [۱] فردا پگاه.

سوبی: سوبه [۱] فردا.

سوبیانی: سوبه [۱] فردا.

سوب: ریزه بهردی که داری ده خه نه سهر بوژاوه ماسی [۱] سنگهای ردیف در مسیر رودخانه که چوب بر آنها گذارید برای صید ماهی.

سوب: ۱) چوبه گای د به ستر؛ ۲) سوب [۱] جفت آماده شخم؛ ۲) نگا؛ سوب.

سوباد: لکشکره سپا [۱] سپاه.

سوباد: ژوبا، سوب [۱] بخاری.

سوباخانه: سپاه [۱] پادگان.

سوبان: حورنی گاسن [۱] نوعی گاواهن.

سوباران: سهر کرده ی سپاه [۱] فرمانده سپاه.

سوبازو: جوتکار، کسی که به گاحوت زهوی ده کیلی [۱] شخم زن با گاو.

سوباس: سپاس [۱] سپاس.

سوباسالار: سهر کرده ی ههوه شکر [۱] سپهسالار.

سوبه: ژوبا، سوبه [۱] بحری.

سوبه ره: سوبیر [۱] سهر.

سوبیر: سوبیر [۱] سهر.

سوبیل: مانگه [۱] بشار.

سوت: ۱) قولکهی دارتیدانهوه؛ ۲) قارانبجی پره ی قهرز؛ ۲) خون کاهه ی سوتا؛ ۴) بهمای وشه سوتان؛ ۵) شیر [۱] چاله دم؛ ۲) ریا؛ ۳) خاکستر کاغذ؛ ۴) ریشه کلمه «سوتان» به معنی سوختن؛

(۵) شیر خوراکي.

سوتار: (۱) قولنگه‌ی داوانه‌وه، سوت: (۲) سوتنه؛ (۳) تهله، داو، تديکته [

(۱) چاله دام (۲) شارلانان، حرامزاده؛ (۳) دام

سوتال: سوتار [نگا: سوتار

سوتان: (۱) ناگرتی بهربون؛ (۲) بریتی له هوسانی قهرز؛ (۳) بریتی له

ناووت بون؛ (۴) بریتی له تی بهربون له رده‌ی دیاری کراوده کایه

[(۱) سوختن؛ (۲) کایه ارفوت وام؛ (۳) کایه اورشکست شدن؛ (۴)

کایه از تحاور از حد معین در بازی، سوختن در بازی.

سوتاندن: ناگرتی بهردان [سوزاندن.

سوتانن: سوباندن [سوراندن.

سوتانه‌وه: برزانه‌وه‌ی پیست یا برین [سوزش پوست یا زخم.

سوتان: (۱) ناگرتی بهردروی له‌بهین چوگ؛ (۲) قهرزی قه‌تواو؛ (۳)

ده‌سمایه له دهس چوگ؛ (۴) تی بهربوگ به راده‌ی دیاری کراوده

کایه‌دا [(۱) سوخته؛ (۲) وام از بین رفته؛ (۳) وروشکست شده؛ (۴)

سوخته در بازی

سوتاهه پیست که توشی سوتانه‌وه بوه [پوست که سوزش دورد.

سوتخور: کسه‌ی که قاراجی یاره‌ی هرزه‌ستینی [رباحوار

سوتک: روټ، سمره بروب [اسم سور

سوتک: خولمیشی نان و لوکمو کاغذ [خاکسیر نان و پنجه و کاغذ

سوخته.

سوتکه: (۱) سمل، گیاه‌که بو ده‌رمان ده‌شی؛ (۲) ناوی گویدیکه [(۱)

گیاه سمل، مشک زمین؛ (۲) نم دهی

سوتلی: زنی بی‌ماره‌یی و به‌کرتی گیراو بو ماوه‌یکه قه‌بانمه [همسر

موقتی بدون نکاح.

سوتلمان: ناگر بهربونه‌وه [تش سوزی

سوتن: سوتان [سوحن

سوتن سوتان [سوحن

سوتو: سوتک [نگا: سوتک.

سوته: بی‌دین، گوب‌حیار [فسق، کم‌باور به دین.

سوتنه: (۱) سوتاه (سورن سوتنه‌دلان گهردین همایوم / که ده‌ودی

سوتنه‌دل دلسوتنه زو) «بایه‌تایه» (۲) نووی گوندیکه [(۱) سوخته؛

(۲) نام روستایی است.

سوتنه‌ک: (۱) سوتک؛ (۲) برات (۳) زوی ناگرتی بهردراو [(۱) نگا:

سوتک؛ (۲) نیم‌سوز؛ (۳) زمین سوخته.

سوتنه‌که: گیاه‌که ده‌ناو زازی ده‌کرتی گیاهی است یا شیراز آمیزند

سوتعل: بزوت [اسم سور

سوتنه‌هرو: داری تیکول به‌ناگر هله‌ر و زاو [چوب پوست نیم‌سوخته.

سوتنه‌هینی: شتانی که بو ناگر به‌کر دین [سوختنی

سوتنه‌نی: سوتنه‌نی [سوختنی.

سوتنه‌ی: سوتاو [سوخته.

سوتنی: سوتاو [سوخته.

سوتیان: (۱) سوتان؛ (۲) مملک به‌ند [(۱) سوختن؛ (۲) پستان بند.

سوتیه‌وه: سوتانه‌وه [نگا: سوتانه‌وه

سوتن: هه‌چی شت ده‌سوتینی ناگر یا ناگرتی بهردره [سوزاندن.

سوران

سوتینه‌ر: سوتن [سوزاندن، سوزن.

سوججه: سجه، ره‌نگی سور بو مار [نگا: سجه.

سوجگه: جه‌رگ و دل بو برزاندن و لیدن [دل و قهوه و جگر.

سوجه: سجه، سوججه [نگا: سجه

سوجه‌رگ: سوجگه [جگر و دل و قهوه.

سوج: (۱) باوان، هه‌له، گونج، خه‌تا؛ (۲) خوزین، گوسه؛ (۳) به‌دی

وشه‌ی سوجان واتا: ناگرتی بهربون [(۱) گناه؛ (۲) گوشه؛ (۳) ریشه

کلمه «سوجان» به‌معنی سوخن

سوجا: سوتا [سوخت

سوجا: سوتا، ناگری تی بهربو [سوخت، ماضی سوختن.

سوجان: سوتان [سوختن

سوجیار: خه‌تاکان، تاوانبار، گونا‌حیار [گناهکار

سوجدار: (۱) سوجبار؛ (۲) به‌گوشه، قولیمچیدر [(۱) گناهکار؛ (۲)

گوشه‌دار.

سوجنای: سوتان [سوختن.

سوجه‌ر: سوجه‌ر [شی.

سوجه‌ر: سبخور، خانه‌وه‌ریکه له حسنی زوژو له‌ر گموره‌تر [تشی.

سوجیا: سوتا [سوخت

سوجیای: سوتان [سوخن.

سوجیو: سکل‌دانی کازرا، مقلی، مده‌لی، مده‌گل [منقل اتش.

مجر

سوخ: (۱) روزی دادی؛ (۲) به‌ره‌به‌یان [(۱) فردا؛ (۲) پامد

سوخه: سوخ [نگا، سوخ

سوخ خوس، خویژ، نالشت، روقم [پز، سمرمار به

سوخار: حو‌حی، حق‌ه‌ره‌ن [حای حرم

سوخار: سوخ [تر، سمرمار به

سوخال: ره‌زو، ره‌زی، زوخا، خه‌لوز [زعال.

سوخال‌دان: ره‌زیدن [اشبوه زغایدان

سوخت: (۱) سوتنه‌هینی؛ (۲) ده‌سته‌گ، زار، به‌له‌گزار [(۱) سوخت

سوختنی؛ (۲) یئو .

سوخت: سوتنه‌نی [سوختنی، سوخت.

سوخت‌گردن: روټ کردن، مال لی ساندن [لخت کردن اردارایی

سوخته: (۱) هدرس خوشی سمره‌تایی، تازه فدقی؛ (۲) کرزی سوتاوی

ترياك که دوباره ده‌یکش [(۱) طلبه دوره مقدماتی؛ (۲) سوخته

رباک

سوخره: (۱) به‌ره‌نگی خویژ، سور، سودا؛ (۲) بیگار [(۱) سرخ؛ (۲)

سخره، بیگاری

سوخره: بیگار [بیگاری، سخره

سوخته: (۱) زوخه؛ (۲) داری که وه به‌رداری تری ده‌دن [(۱) پلاک؛ (۲)

سورانه: (۱) میوای ری بهوی خرمای هلهگرن: (۲) دیاری رهعبهت
یو ناع بهوی زن هینانهوه: (۳) کیدهیهک له هر بنهتویهک له خرمای
یو ناعادی: (۱) جش و سور خرم برداری: (۲) هدیه د مادرعبت
برای ارباب: (۳) ارهر نوع بذر پیمایه ای هدیه به ارباب.

سورانهوه: (۱) حول خوردن: (۲) گمران بهولاولاد: (۱) چرخیدن: (۲)
گردش کردن

سورانی: (۱) خهنگی ولاتی سورن: (۲) زاروی خهنگی سوران: (۳)
تهنگوچکی دیزو قش: (۴) چوری همینی، همدی لاسوره: (۱)
اهل منطقه «سوران»: (۲) لهجه اهل «سوران»: (۳) آسپن بلند: (۴)
نوعی گلای.

سور و: (۱) سورافک: (۲) چوری تری سورده: (۳) گیایهکه بو دوکلیو: (۴)
سوار: (۵) خوی وادک، ناوی سورپ: (۶) گولی پویهکه له شیر: (۱)
عازه، سرخاب: (۲) نوعی انگور قرمز: (۳) گیاهی ست دروغیا کنند:
(۴) نگا: سواو: (۵) آب نمک: (۶) گل تاج خروس.

سوراهوه: (۱) سواو، ساریاگ: (۲) کون کراو: (۱) ساییده: (۲) سبیلده،
سمه

سورایهتی: سورتی: (۱) سرخی.

سورایی: سورانی: (۱) سرخی.

سورب: مز، حوری کازای نهره: (۱) مرب

سورپازه له: گیایهکه له گیا دوکلیوان: (۱) گیاهی است

سورپاش: همدکاره ی ناعا له دپد، میاشر اریب

سورپاو: رنگی نامال سور: (۱) مایل به سرخی.

سورپلهتی: گیزی سور، گیوزه سورده: (۱) زالراک قرمز

سورپوره: نهسپی بور که خانه کانی سورین: (۱) اسب بور با خالهای
قرمز

سورپوز نهسپی که خاله کانی سوری کالین: (۱) اسب سفید خال قرمز
سورپون: (۱) رنگی سور به سرفدا هان: (۲) چهرین وین داگرتن له سمر
کاری: (۱) سرخ رنگ شدن: (۲) اصرار ورزیدن.

سورپونهوه: (۱) رنگ سورپوی کازا به بینی ناگر: (۲) لههر حه یاو
شهرم سورپه لگه ران: (۳) به ناورونا چران: (۴) روین پونهودی مه مست
(۱) سرخ شدن فلز از حرارت: (۲) سرخ رنگ شدن از شرم: (۳) در

روغن سرخ شدن: (۴) روشن شدن موضوع

سورپوه: (۱) سورکراو له کوژه دا: (۲) چزو له روئدا: (۱) سرخ شده
در کوژه: (۲) سرخ شده در روغن.

سورپه سور: به ناشکراو ره پوراسب: (۱) به صراحت و رک.

سورپه ش: گوینکه له کوردستان له لای هه ویر به عسی ویرانی کرد: (۱)
از روستاهای ویران شده کوردستان توسط پشیان

سورپه شی خدیری پاشا: گوینکه له کوردستان له لای هه ویر به عسی
ویرانی کرد: (۱) از روستاهای ویران شده کوردستان توسط پشیان.

سورپه لهک: سور به خالی سیمه: (۱) قرمز با خالهای سفید.

سورپاز: (۱) سیره کویله: (۲) گیایهکه ده ناش ده کری: (۱) سهر کوهی:
(۲) گیاهی است آشی.

جویی که باک بر آن گذارند

سوخور: سوخور: (۱) ریاخو ر.

سوخی: ناکام: (۱) نتیجه

سوخین له ناکام: (۱) در نتیجه.

سود: (۱) قار بجی قهرن سوئ: (۲) قارانچی سودا: (۱) ربا: (۲) بهره،
سود معامله.

سودخور: سوخور: (۱) ریاخو ر

سوددار به قاراج، بهره دهر: (۱) مفید.

سودره سرهد لاسس، ماده مسه: (۱) مسه بگر

سور: سرهوه، شته با، سبیا، بان هیدی، فیک: (۱) سبیم

سور: (۱) به رنگی حوس: (۲) رجوی ۳، ناسکرا، ددر: (۴) بی حهس،
می داگر: (۵) ره بور سب گوس: (۶) بهرم و س به حس (حسه به

سور، سورانه ی خرمای: (۷) دیوری دهوری باع: (۸) کوی گهنم
له خرمای دا: (۱) سرخ: (۲) شور، نمکین: (۳) اشکارا: (۴) مضر،

بافشار: (۵) رک و سریح: (۶) مهمانی و سور: (۷) دیوار پیرامون باغ:
(۸) توده گندم در خرم.

سورده: (۱) دنگیشی ناکوری دلهری: (۲) بهینی، واز: (۳) راستی
ده کایده: (۴) چنگی سمره زتری خلیسک: (۱) دنگشی.

جادییت: (۲) رز: (۳) حیلده در بازی: (۴) شیب لیگه.

سورده خول، زفرین: (۱) چرخش.

سوراتی: رنگ سور: (۱) سرخ رنگی.

سوراحی: دنگ، توبکه: (۱) تنگ، پارچ

سوراخ: (۱) به دی شتی گومپدا گمران: (۲) همدست به چنگی
گومپگ کردن: (که رتمه سوراخ، سوراخم کردوه له کوی یه): (۱)

سراغ گرمی: (۲) سراغ کردن.

سوراخ: سوراخ: (۱) نگا سوراخ

سوراف: بهری دار عه نابی سور: (۱) تمر عتاب قرمز.

سورافک: ده رمانی سور بو خو خون کردن: (۱) عازه، سرخاب.

سورافی: بهرنگی عه نئاب: (۱) سرخ عنابی.

سوران: (۱) ماله نیدیکی رورپان و بهرین له کوردستان: (۲) پارچه یهک له
چواریازی حاوه ن رازوه ی ناییه نی له کورد: (۱) منطقه ای وسیع در

کوردستان: (۲) یکی از چهار لهجه اصلی زبان کردی.

سوران: (۱) میوانداری به هوی روداری خوش: (خه نه سوران): (۲)
سوره کن، نمونی و رنگ سور: (۱) سور و مهمانی به مناسبت

رویداد شاد: (۲) سرخها

سوران: خول خوردر، زفرین: (۱) چرخش

سورانچک: ستورک: (۱) سرخنای، خرخره.

سورانیدن: چهره نیدن، زفر نیدن، خول پیدان: (۱) خرخاندن، گرداندن.

سوراندهوه: گشت پین کردن، گمرایدن: (۱) به گشت وادار کردن،
گردان

سورانن: سوریدن: (۱) چرخاندن.

سوراندهوه: سوراندن: (۱) نگا، سوراندنوه.

سورگا: هونگي كورده له سوريه دهري [۱] طابنه اي از كردها در سوريه.

سوركاو: نامال سور [۱] نگا: سورباو.

سوركاره: سوركار [۱] نگا: سورباو.

سورگراوه: (۱) له كوره د سوربووه: (۲) له رونا دا چزاو [۱] (۱) در كوره سرخ شده: (۲) دروغ سرخ شده.

سورگراوهوه: سورگراوه [۱] نگا: سورگراوه.

سورگردن: (۱) به ره بگي سور رنگانندن: (۲) گنم له كا ده رخنستن.

(خمرمان سورگردن) [۱] (۱) سرخ رنگ كردن: (۲) گندم از كا جدا كردن.

سورگردنوهوه: (۱) له رونا دا چزانندن: (۲) كا ترا به تيني ناگر نهرم كردن: (۳) ناشكارا كردني مه به ست [۱] (۱) سرخ كردن دروغن: (۲) گداخته

كردن فلز: (۳) آشكار كردن مطلب

سورگوله: ره بگ سورى موخورمايي [۱] سرخ قام موخورمايي

سورگويت: كوئي رهنگ تاجح [۱] كميت روشن.

سورگه: (۱) سورك، سوريزه: (۲) سورك، ههرزن: (۳) چكوله ي سور: (۲)

جورى ميوز، ميوز سوركه [۱] (۱) سرخك: (۲) اوزن: (۳) آدم سرخ قام كوچك: (۳) نوعي كشمش.

سوركه له: سوركه له [۱] سرخ كوچك.

سوركه له: ره بگ سورى چكوله [۱] سرخ كوچك.

سوركه وگ: سورى نامال شمن [۱] سرخ مايل به كبودي.

سوركني: سوركه، سورزه [۱] سرخك.

سورگول: (۱) گولي گولاو: (۲) جورى گنم: (۳) برتي له رني زورجوان

[۱] (۱) گل محمدي: (۲) نوعي گندم: (۳) كنايه از بسيار زيبا

سورگول: (۱) گول به باغ: (۲) برتي له سهره سرتي مال [۱] (۱)

گل محمدي: (۲) كنبه اوسرپرست خانواده

سورگوم: رنداوي بي سهره شوي [۱] گمشده بي نشان واتر.

سورگي: زمانه ي گوله ي دهركا [۱] زبانه قفل چوبين در.

سورلام: دم وور سور، روخسار بهرنگي سوركاره [۱] سرخ روي.

سورم: زهري رومن [۱] زمين بي گياه لحت

سورمه: (۱) توي بره ي ريو بهرنگي ره شي نامال سور بو چاويان مو

رهش كردن، كل: (۲) پهراويري به زو چيدراوي عاها [۱] (۱) سرمه: (۲)

حاشيه سيم باه عاها.

سورمه دان: (۱) توره كه ي چكوله ي جينگي سورمه، كلتور: (۲) گوي

سرخه چهر [۱] (۱) سرمه دان: (۲) قبه بر دسته خنجر.

سورمه دو: توره كه ي سورمه، سورمه دان، كلتور [۱] سرمه دان.

سورمه ريز: پهراويري روي چني عاها [۱] كنده سيم باه عاها

سورمه يي: بهرنگي سورمه، كلي [۱] سرمه اي رنگ.

سورنا: زورنا [۱] سونا

سوزناتك، زوزناتك [۱] گاهي است دارويي

سوزناژهن، زورناژهن [۱] سوناژهن

سورنجان: گياهه كه بو دره مان ده ني [۱] گياه سورنجان

سورپرتول: دم و چا سورى نهر [۱] آدم سرخ رنگ بدمايه

سورپهري دلگيش و دبرمين و حواي و هك هر مشته [۱] زيباوي دلرنا.

سورپهري: حواي كولمه سور [۱] زيباوي گونم قرمر

سورپياز: ره بگ سور، ره بگ سور [۱] دسور درست سرخ

سورچك: سورچك [۱] سرخناي، خرخره.

سورچي: ناوي هونكو مه له نديكه له كوردستان [۱] نام عشيرتي و منطقه اي در كردستان.

سورخ: مده كه مي سور، رهنگي سور بو نوسين [۱] حوهر هومز بري نوشن.

سورخكاري: ره بگانندن به سورخ [۱] نقاشي با حوهر قرمز

سورخواردن: خولدان، گهزيان [۱] چرخش، گردیدن.

سورخول: مروي موزه ردي ناهمز [۱] آدم مو زرد بدقيافه.

سورخون: نه سبي سورى ناچنچ به پهله ي سپيهوه [۱] اسب سرخ روشن با لكه هاي سفيد

سورخه زالي: مرويان حهيواني سورى پليل [۱] آدم يا حيوان سرخ رنگ لكه لكه

سورداش: (۱) كيويكه له كوردستان: (۲) شاريك له كوردستان به عسي وراسي كرد [۱] (۱) كوهي در كردستان: (۲) شهري در كردستان كه

بغناي ويران كردن

سورداگه زان: له شهرمن سوربون [۱] از شرم سرخ شدن

سورداگه زيان: سورداگه زان [۱] از شرح سرخ شدن.

سورداگيرسان: سورداگه زيان [۱] از شرم سرخ شدن.

سورده ن: (۱) خول خواردن: (۲) برتي له سه ماوره تس: (۳) خول پندان

(۲) نوژدان، ناويشن [۱] (۱) چرخيدن: (۲) كنايه از دفع: (۳)

چرخانيدن: (۴) پرت كردن

سورسات: ناروغي له شكر كه له ده عيه تاني ده ستين [۱] سيووسات

سورسنيي: جورى توي [۱] نوعي انگور.

سورسون: (۱) سهره بر، سيسركه: (۲) مه شكه دره [۱] (۱) سوسك خانگي

(۲) جبرچيرك

سورسورك: ستورك [۱] سرخناي، خرخره.

سورسوره: (۱) مه شكه دره: (۲) مه لنيكي پچركه: (۳) خول خوله [۱] (۱)

جبرچيرك: (۲) پرده اي كوچك: (۳) بادفره، هرفره.

سورشامي: جورى توي [۱] نوعي انگور.

سورفل: سورخول [۱] مو زرد بدفره.

سورقوچ: گوليتكي بهران رازانده وه كه له سهره كنكي سبي براوي ره شمال بوي سور دهركا [۱] نوعي منگوله ريتي براي قوچ

سورك: (۱) سوريزه: (۲) موريانه [۱] (۱) سرخك: (۲) موريانه.

سورك: (۱) ناوه لندير: (۲) جورى زيبكه ي سورى ورده له مندا ل ديت.

سوريزه: (۳) ههرزن: (۴) گياهه كه [۱] (۱) آبشار: (۲) سرخك: (۳) اوزن:

(۴) گياهي است.

سورك: حهروكه ي تالك نه قهره له گهر ماودا، جورنه [۱] حوضچه يكتفري در گرمايه.

سۆزىڭ: رەڭگى گىياھكە بەن و خامى يىن سۆ دەكەن. رۇياس [] روياس.

سۈرۈشت: سۈرۈشت [] سۈرۈشت، طبيعت

سۈرۈشتى: سۈرۈشتى [] طبيعى.

سۈرۈگۈڭ: سۈرۈگۈڭ [] نىڭ: سۈرۈگۈڭ،

سۈرۈڭ: گىياھكە [] گىياھى است.

سۈرە: ۱) مىنالى ھەيى بۇ ۋىتى ھەيىدا ۲) ۋىدەجى، رەڭگە، دۈرنە، ئەشتى ۳) خىزمى يەمەل ھەيى رەزاگران ۴) خۇرى ھەيىرى سۈر [] ۱) بىچە ھەيى ۲) مەكەن است: ۳) قامەل مراحىم و گرانچان: ۴)

بوعى ايجير قىزم.

سۈرە: زۆرە [] ھەيى گىياھى،

سۈرە: چىرچاسۈر [] سىماسىر

سۈرە: چول، چىرچى، چىرچى، چىرچە

سۈرەپالە: زۆرە [] نىڭ: زۆرە،

سۈرەپالە: ناۋى گۈندىكە كە چىگەي چاپخانە شۇرى كورد، بۇ بەغسى وىرائى كورد [] نام ھەيى است مەن چاپخانە نەشت كورد كە بىتىن وىرائى كورد.

سۈرەپالە: گىياھكە بۇ دۈكلىو، سۈرۈ [] گىياھى است دىرەغىا كىند.

سۈرەپالە: جۈرى دۈرى [] بوعى ھەيى.

سۈرەپالە: پالدارىكى يىن پەيدىرى سۈرۈ سىپە [] پىرەندە است آيزى.

سۈرەت: ۱) بەندى لە فورعان: ۲) چارە كە لىرە: ۳) سىيايى [] ۱) سۈرە قران ۲) سىكە كۈچك اربلا: ۳) لىست، سىياھ

سۈرەت: ۱) تاي سى رۈزە، ئۆپەتنى كە سۈرۈزۈپەندە: ۲) سۈرۈزە [] ۱) تىب سەروزە: ۲) سۈرۈزە.

سۈرەت: گەمىيى بەتەۋىسى خۇر [] آفتاب گرم.

سۈرەچار: چىنارى چەۋەمدار [] چىنار.

سۈرەچىو: خۇرى دەۋەندە [] دىخىتچە است.

سۈرەدال: ھەرنەلى نامال سۈر [] بوعى لاشخور

سۈرەدزە: ناۋى گۈندىكە [] نام ھەيى سىب

سۈرەزىتە: مۇرەدى چاۋسىيى باھەر [] مۇرەد چىشم يى پەفوارە سۈرەسەفە. بىچە خىشكەي بۇك سى ھەيى [] حۈجە پىرەندە پىر دىرەپورە

سۈرەساۋ: سىۋە سۈرە [] سىب سىرخ.

سۈرەسۈر: زۆرە [] نىڭ: زۆرە،

سۈرەسەفەتە: سۈرە ساقە [] نىڭ: سۈرە ساقە.

سۈرەشامى: جۈرى تىرى، جۈرى ھەنگۈر [] بوعى انگور.

سۈرەقانگ: جۈرى مەۋى سۈرۈ سىپە [] بوعى مەغابى،

سۈرەقورىگ: پالدارىكى لاي و دىدۈك سۈرى پەروپالايە [] پىرەندە است.

سۈرەك: لىدان و كۈبانى زۆر بەئاراد [] كىك كارى چابابە.

سۈرەكۈان: جۈرى رىپكەي گەۋرە سۈرە [] بوعى چوش بىزىگ پىر بوست.

سۈرەكەرىشك: كەرىشكى سۈرۈ [] خىرگوش سىرخ فام.

سۈرەگۈل: كۈلى سۈر [] گۈل سىرخ.

سۈرەھاسى: قاشە، جۈرى ماسى [] شىۋە، بوعى ماھى.

سۈرەمە: جۈرى مىشى دىشتى سۈرى چىزود رە بە گۈگۈلگەۋە دەدا

[] بوعى زىمور نىشدار سىرخ و دىشت

سۈرەمۈز: سۈرەمۈز [] نىڭ: سۈرەمۈز

سۈرەمۈز: سۈرەمۈز [] نىڭ: سۈرەمۈز

سۈرەۋېگ: سۈرۈۋە، سۈرۈگۈر [] نىڭ: سۈرۈگۈر.

سۈرەۋېگ: سۈرۈۋە، سۈرۈگۈر [] نىڭ: سۈرۈگۈر.

سۈرەۋتۈرە: ھەيى سەبارو بىكارە [] قامىپەي مەزىم و بىكارە.

سۈرەۋىگ: سۈرۈگۈر [] نىڭ: سۈرۈگۈر.

سۈرەۋول: سۈرۈۋول [] نىڭ: سۈرۈۋول.

سۈرەۋەپو: سۈرۈۋە، سۈرۈگۈر [] نىڭ: سۈرۈگۈر.

سۈرەۋەپو: سۈرۈۋە، سۈرۈگۈر [] نىڭ: سۈرۈگۈر.

سۈرەۋەپو: مەلەپەتەيە كە كوردەستەن كە زۆر ۋاناي بەناۋىانگى لى پەيدا بۈە [] مەلەپەتە سەرورد.

سۈرەۋەپو: سۈرۈگۈر [] نىڭ: سۈرۈگۈر.

سۈرەۋىلك: پالدارىكە [] ھەيى.

سۈرەۋىلك: پالدارىكە [] ھەيى.

سۈرەۋىلك: پالدارىكە [] ھەيى.

سۈرەۋىلك: پالدارىكە [] ھەيى.

سۈرەۋىلك: پالدارىكە [] ھەيى.

سۈرەۋىلك: پالدارىكە [] ھەيى.

سۈرەۋىلك: پالدارىكە [] ھەيى.

سۈرەۋىلك: پالدارىكە [] ھەيى.

سۈرەۋىلك: پالدارىكە [] ھەيى.

سۈرەۋىلك: پالدارىكە [] ھەيى.

سۈرەۋىلك: پالدارىكە [] ھەيى.

سۈرەۋىلك: پالدارىكە [] ھەيى.

سۈرەۋىلك: پالدارىكە [] ھەيى.

سۈرەۋىلك: پالدارىكە [] ھەيى.

سۈرەۋىلك: پالدارىكە [] ھەيى.

سۈرەۋىلك: پالدارىكە [] ھەيى.

سۈرەۋىلك: پالدارىكە [] ھەيى.

سۈرەۋىلك: پالدارىكە [] ھەيى.

سۈرەۋىلك: پالدارىكە [] ھەيى.

سۈرەۋىلك: پالدارىكە [] ھەيى.

سۈرەۋىلك: پالدارىكە [] ھەيى.

سۈرەۋىلك: پالدارىكە [] ھەيى.

سۈرەۋىلك: پالدارىكە [] ھەيى.

سۈرەۋىلك: پالدارىكە [] ھەيى.

سۈرەۋىلك: پالدارىكە [] ھەيى.

سۈگرە دېرە، مەجىئەلى لە گىنى سۈرەۋە كراۋىڭ دىزى، دېگ گىلى.
 سۈك سۈكە: مەخۇشەكە ۋىلەمرغان
 سۈك كىردىن: ۱) لە كېش كەم كىردىن: ۲) اېرۇ بىردىن ۱) سېك كىردىن: ۲) رسو، كىردىن.
 سۈك لىدىن: سۈك پىۋەدىن ۋىلەمرغان كىلەردىن در چىماق
 سۈك. ماتەھەلگىرتىنى كەم بەتس راۋەكە ۋىلەمات شىن كېك و تىرس
 شىكارچى
 سۈكە: ئۇقۇرە ۋىلەماتش
 سۈكۈم: سەرسەكۈت، يېچىم، تەرج ۋىلەماتش
 سۈكە: ۱) سۈك، كۈت پىۋەدىن: ۲) دەنگى سەگى سەردىلەپەيا ۱) كىلەردىن در چىماق: ۲) صدای عاشقانە سىگ.
 سۈكە سۈك: ۱) لى (تەبىئى لەسەرىك، سۈك پىۋەدانى بى پىسانەۋە: ۲) قىرەسكە سەگ بۇ ئاۋەكەردى دىل ۱) كىلەردىن پىپى در چىماق: ۲) صدای عاشقانە سىگ
 سۈكەلە: چىكۈلە سۈك ۋىلەماتش سېك كۈچك.
 سۈكەلە: سۈكەلە ۋىلەماتش سېك كۈچك.
 سۈكەلەخەۋە: خەۋى كەم كىلى ۋىلەماتش سېك و موقى.
 سۈكەلەسۈۋار: سۈۋارچاك ۋىلەماتش سۈۋاركار ماھىر.
 سۈكەلەسۈۋار: سۈۋارچاك ۋىلەماتش سۈۋاركار ماھىر
 سۈكەلەناۋە: ناۋى پىچۈك كراۋىڭ نام كۈچك شىدە، مەخۇشە.
 سۈكەلەخۋاردىن: قەسە گۈمان لەمەل دەرگىردىن ۋىلەماتش سۈكەلە ياد كىردىن.
 سۈكۈ: ۱) سۈكۈ: ۲) ئامىرارى سۈۋار كۈردىن ۱) نكا: سۈكۈ: ۲) ايزىرى است شىبە ھاۋى بىرى كۈ بىدىن پىلغور.
 سۈكۈ: ۱) سۈكۈ: ۲) بى ئاۋەردى ۱) سېك و زى: ۲) رسۋاى.
 سۈكۈگىن: بىناخە، بىاغە، خېم، ھېم ۋىلەماتش، بىنا.
 سۈل: سۈل، دودەك ۋىلەماتش رىمۈك.
 سۈل: ۱) پلۇسك: ۲) ئاۋەلەندى: ۳) سۈك، خەۋەكە سۈكەلە گەرمە ۱) ئاۋەلەندى: ۲) ئاۋەلەندى: ۳) سۈك، خەۋەكە سۈكەلە گەرمە.
 سۈل: ۱) پىللا، كەۋش: ۲) كەۋشى سۈكەلە بى پىپانى ۱) كەش: ۲) دىم پىپى.
 سۈل: ۱) پىرخۈى، خۈىۋاۋى، سۈر: ۲) سەمۈل، يەخ: ۳) پىر پىو.
 تەزراۋى قايم، پاش و شەبى سىف دى: (سۈل و سۈل: ۴) زۇر سى: (سۈل و سۈل) شۇرا: ۲) يەخ: ۳) سىف: ۴) سىف
 سۈلا: گىيەكى دەرمەتە گۈل زەردى گەل پانە ۋىلەماتش گىيەكى است دارۋى.
 سۇلاۋ: ۱) ئاۋەلەندى، تافگە: ۲) پلۇسك ۱) ئاۋەلەندى: ۲) ئاۋەلەندى.
 سۇلان: رەسەن، عەسل، رەگىز ۋىلەماتش، ئزا.
 سۇلان: ۱) كۈلى پۈپەكە شىرە: ۲) سۇزاس پىست ۱) گىل
 تاج خروس: ۲) حساس سۈزىش در پوست.
 سۇلان: گىيەكە بۇ دەرمەن و لەۋەز باشە، ھەنگۈۋ ۋىلەماتش گىيەكە انگدان.
 سۇلانەۋە: چۈرەنە ۋىلەماتش سۈزىش زخم و پوست.
 سۇلانەۋە: چۈرەنە ۋىلەماتش سۈزىش زخم و پوست.

سۈسنى: ناۋى گۈندىكە ۋىلەماتش نام دەھى است.
 سۈش: گىيەكى بۇن خۈشە ۋىلەماتش گىيەكى ست خوشبو.
 سۈشەت: گالە، گەمە ۋىلەماتش شوخى، پازى.
 سۈغۇنى سۈغۇنى ۋىلەماتش.
 سۈغۇد: سۈغۇد، بەجىب ۋىلەماتش بىج.
 سۈغۇد، گىيە ۋىلەماتش، گىيە.
 سۈغۇرە سۈغۇرە، سۈجەرە ۋىلەماتش سۈجەرە بىگىرى
 سۈغىن، سەجەمەل، سۈك ھاس ۋىلەماتش سۈكەلە
 سۈفەقستە، مەلەكە ۋىلەماتش سەھى است
 سۈفۈ: مەرىدى بى پىچى شىخاۋى ۋىلەماتش صوفى
 سۈفۈياۋسافى: دۈگىردى كوردستاسى لى دىۋەكە كىر رۈرەپىكە
 سۈۋان دەپرى ۋىلەماتش نام دۈرۈستاسى كىرەستىن
 سۈفۈياتى: مەرىدەت شىخاۋى ۋىلەماتش صوفى گىرى.
 سۈفۈياپەتە: سۈفۈياتى ۋىلەماتش صوفى گىرى.
 سۈفۈلەكە: ۱) دۈرۈن دارى سىس و كۈچۈكە: ۲) ئالەندىكى
 سۈۋەلۈكە: پەككۈكە: ۳) چۈرۈ كۈلە شىبى پىچۈك ۱) مەرد
 رىشۈرى لاغىر پىۋەدە: ۲) پىدەلە سىس ھاكىستىرى رىگ كاكىل دار: ۳) بۈى مەل سىر رىگ
 سۈفۈلە: ۱) دەمەك دىرسى سۈۋەلە سۈكە دىرەكە دەسەرىپى ھەزەمە
 رادەكە ۱) دىرەكە سىس مەل سىس ۲) چۈرۈ كۈلە سۈكەلە
 گەردە
 سۈفۈلەقەستە: قەردەلە، ئالەندىكە لە ھەسكە گەۋرە رەۋە بۈپە ھەپە ۋىلەماتش
 پىدەلە سىس
 سۈۋە: پەر پەرسىكى، سەنگىمى، قورسى، گران لە ھەلگىرتى ۋىلەماتش ئىش.
 سۈگى
 سۈقان: ئىسھان، ئىشە، ھەستى، ئىسك ۋىلەماتش استخوان.
 سۈقان، سۈقان ۋىلەماتش استخوان.
 سۈك: ۱) ھىچكە: ۲) سۈك لە كىش: ۳) دەنگى سەگ لە ئاۋەكەردى
 دىلە ۱) كىلەردىن در چىن مەقارىت ۲) سېك ورن: ۳) صدای
 عاشقانە سىگ مەقارىلە.
 سۈك: ۱) سۈك، ھاسان لە كىش: ۲) زۇر پەلە: ۳) بازار: ۴) پىر پەنجە بۇ
 كىگەردى: ۵) ھىچكە لە پىست (پىن ۶) بى قەدەر ۱) سېك ورن:
 ۲) زۇر: ۳) بازار: ۴) انگەك: ۵) كىلەردىن در ھەنگام چىماق: ۶) دەم
 بى وقار.
 سۈكاپەتە: بىن ھۈرمەتى ۋىلەماتش ھەت.
 سۈكپار: دىرەكە ۋىلەماتش سېكپار
 سۈك پىۋەدان خۈنەۋەن، ھىچكە لىدان ۋىلەماتش كەلەدە در مەقارىت
 ھىسى
 سۈك پىۋە كىردىن: پىۋە كىردىن، ئەنگۈست پۈقنگ بىردىن ۋىلەماتش انگەك كىردىن.
 سۈكەلە: سۈكەلە ۋىلەماتش كىلەردىن در مەقارىت چىسى.
 سۈكەلە: دەست سۈك، دەست سۈك ۋىلەماتش نكا دەست سۈك.
 سۈكەلە: پىسەر، مەل، گەردى ۋىلەماتش گىرىيان، گەردى

سوڤلنه: ۱) گويجه، وشرگه لو، ريگه ناوي له سوالهت: ۲) خونچه: ۱)
 تنيوشه، آبره سقالين: ۲) غنچه.
 سوڤلنهوه: سوڤلانهوي پيشت، چوږ نهوه: ۱) به سوزش آمدن پوست.
 سوڤما: ۱) روڼاكي چاو، هيزي ديتن: ۲) تاسو: ۳) تروسكه ي روڼاكي له
 دور: ۴) مه لسه نديكه له كوردستان: ۱) سوي چشم: ۲) افق: ۳،
 سوسو زدن روشنايي: ۴) منطقه اي در كردستان.
 سوڤمبي: ۱) هيزي چاو، پينايي: ۲) ره شكينه: ۱) نيري ديد: ۲)
 مردمك چشم
 سوڤمايي داهاتن: بريڼي له كوږ يوڼ: ۱) كڼايه از تا پينا شدن
 سون: ۱) سن، بهلاي گه نم: ۲) سنوي سهگ: ۱) سن اوت گندم: ۲)
 بلوع سگ
 سون: شياكه، ريخ، سنيږ: ۱) سرگين.
 سون: ساوين: ۱) سودن
 سونت: گون: ۱) سورخ
 سونشن: حامين: ۱) سورخ كړدن.
 سونج: گونديكه: ۱) روستايي است.
 سونل: سوكه ند: ۱) سوگند.
 سونل: سوكه ند: ۱) سوگند.
 سوندروك: تابوت: ۱) تابوت.
 سوندريلك: تابوت، داربه ست، سوندروك: ۱) تابوت.
 سونل: خولي زورورد: ۱) كرد و عيان
 سونكه: سوكه: ۱) سگ. سوكه
 سونكه: ۱) سوكه: ۲) هل، دهرهت: ۱) سگ. سوكه: ۲) هرست،
 فراغت كار
 سونكه: له بهر، بهوي، خو: ۱) سيب، وسيله، به سيب.
 سونكه: دهرهت، هل، سوكه: ۱) فراغت، فرصت
 سونگه، هوري: ۱) اسفنج.
 سونگي: نيره: ۱) بريد.
 سونگي تقي، شوري سهريره: ۱) حگ سهريره
 سوننهت: ۱) خهته نه: ۲) نوږي بهو جب: ۱) خهته: ۲) نماز سئت.
 سوننهت: ناوي گونديكه: ۱) نام دهی است.
 سوسي: ۱) نيزه: ۲) سوسو: ۱) سوسو: ۱) نيزه: ۲) پرو
 مدهب تسمه.
 سونني تاق، سونگي تاق: ۱) جتگ سهريره.
 سونه: نيره مروی، سهرهك سگ: ۱) مرغايي نو.
 سونهت: خهته نه: ۱) خهته.
 سونلشيرك: پالداريكي تاويه: ۱) نوعي مرغايي.
 سونلوه: ساوين: ۱) ساوين.
 سوني: گونديكه: ۱) روستايي است
 سووړ: په لخر، كاي خوراوي ناوړگي تازول: ۱) كاه هضم شده در شكم
 حيوان
 سووړي: سووړه: ۱) سمور.

سوڤلار: سوڤلار: ۱) سگ. سوڤلار.
 سوڤلوك: سوڤلار: ۱) سگ. سوڤلار.
 سوڤلوكه: پلوسك: ۱) ناودان.
 سوڤلنه: ۱) بهني كهوش: ۲) ناليه ند: ۱) بند كفش: ۲) تعلبند.
 سوڤلنه ندان: په سته لهك: ۱) پخيدان
 سوڤلتان: زخه، كول، كويل: ۱) زاغه.
 سوڤلتان: ۱) سان، پالشا: ۲) نه سكو يد: ۱) سلطان: ۲) راست ايستان
 سگ
 سونج: ۱) پنه هسهوه ي دودر: ۱) سس
 سونبرو: پيلادرو قيه كمسور
 سونه: ناوي گونديكه: ۱) نام دهی است
 سولك: ۱) پلوسك: ۲) گروهي دسيوا: ۳) بريڼي له منالي تازه واو: ۱)
 ۱) ناودان: ۲) نودن گندم آسيا: ۳) كڼايه ز نوزاد.
 سولك: سول، كهوش ي سوكه نه: ۱) دم بايي.
 سولكه: ۱) پاشماوه ي تهنگي سايوړ: ۳) پاشماوه ي وردی ككش
 نه باش سونهوه: ۳) بريڼي له ساوا: ۱) تهانده صابون: ۲) تهانده
 ككش بعد از سايندن: ۳) كڼايه از نوزاد.
 سولكر، پيلادرو، كهوشوړ: ۱) كفشور.
 سولكه، جيكه ي ليو خزل: ۱) شيب ليرگاه.
 سولخوا: سور، سول: ۱) شورمه.
 سولوسات: ۱) سوروسات: ۲) حه شامت و نابزه: ۱) سپورسات: ۲)
 جمعيت ريد
 سولول: به جكه دريشك، پينچوي دمارة كول: ۱) به عرق.
 سوله: ۱) سنگي داوښي رهشما: ۲) پلومي هرزن و جهلوك: ۱) سنج
 چوبي بر دامنه چادر: ۲) كاه ارزن و شالي.
 سوله: هلاش، چرپي وگيا بوږن قوزه يان: ۱) كياهي كه زير گل ابدود يام
 گذارتند
 سوله: ۱) په سته لهك: ۲) سهرماي توت: ۳) پلوه: ۴) چلكه ني تهندام:
 ۵) ناوي چهنه گوسديكه له كوردستان: ۶) چوږانهوي پيشت: ۷)
 خوږي دريشكي پچوك: ۸) تروسكه ي له دور: ۱) پخيدان: ۲)
 سهرماي سخت: ۳) شعله: ۴) تپش عضو از درد: ۵) نام چند روستا: ۶)
 سورش پوست: ۷) نوعي كزدم ريز: ۸) سوسو زدن،
 سوله چرا: چونه چرا، خه تيره: ۱) مشعل چوبي
 سوله ره: جلوره، شيبه سول: ۱) دنگ له.
 سوله سوله: ۱) چوږانهوه له پيشت يان له زمان دا: ۲) جوړي دويشكي
 ورد: ۱) سورش پوست و زيان: ۲) نوعي كزدم ريز.
 سوله كه: لوړكي سول: ۱) محصول تمكين تيزاب پيهر.
 سولي: كاي هرزن و جهلوك، بهلم: ۱) كاه ارزن و شالي
 سولي: جهرگ و تاي دل و گورچينهو جهرگ: ۱) دل و جگر و هلو.
 سوليانهوه: چوږانهوه: ۱) به سورش آمدن پوست.
 سولي كه باب: جهرگ رديي بر واو: ۱) كياب جگر و قلو.
 سولين: زيراو: ۱) زيراب.

سووری: نیری پشه‌نگ، ره‌مکنشی گله [۱] نخران پیشاهنگ گله.

سوه: ۱) روزی دادی، سیهی: ۲) کال، خاو، نه‌گه‌پشتو: ۳) نه‌م، ریشه‌ی چه‌قاندن: ۴) جوژی سهریج و میزه‌ری ژنان: ۵) بریتی له مثالی ساوی خوشه‌ریسا [۱] فرد: ۶) کال: ۳) نهال: ۴) نوعی عمامه زنانه: ۵) کتابه ار نوزد عزیز.

سوهان: سمیر شیاکه، ریح [۱] سرگین

سوهانسه: هوژو تیره‌ی کسی کوردی به‌زیدیه له سوریه ده‌ژی [۱] از فرقه‌های مذهبی گردزیان در سوریه سوهتن: سوتان [۱] سرچتن.

سوهز: سوره سوژ [۱] سرخ.

سوهراق: سوزاق، سوزاق [۱] غاره، سرخاب.

سوهرك: سوزك، سوزنه [۱] سرحك

سوهری: سوریه‌تی [۱] سرخی.

سوهریچك: ۱) کرکراکه، سوزانچك: ۲) کونی قو [۱] ۱) سرخنای، خرخره: ۲) مقصد.

سوهن: سام، ساود، ترس، عه‌یه‌ت [۱] خوف، ترس.

سوهی: سبهی [۱] فرد

سوهیل: نه‌ستیره‌ی که [۱] ستاره‌ی سهیل.

سو: ۱) سوری، داخ و عه‌زرت: ۲) تاسه: ۳) نریك: ۴) تاسو: ۵) تماسه: ۶) سوزی‌سوی برین: ۷) نازار ژان [۱] ۱) حسرت: ۲) اشتیاق: ۳) نریك: ۴) افق: ۵) نگاه: ۶) التیام زخم: ۷) درد و آزار.

سو: داخ و عه‌زرت، سو [۱] حسرت و درد

سوآگ: سو و [۱] ساییده.

سوآن: سو [۱] ساییده بدن

سوئ: بونه‌وه: ۱) غم خواردن یو که‌سیك: ۲) مردن له خمان [۱] ۱) غم خوردن برای کسی: ۲) از غم مردن.

سویتلی: سوتلی [۱] همسر موقتی بدون نکاح

سویتسه: ۱) له‌مهر و پهریزی که‌پیر: ۲) چیشته‌ی نجیر: ۳) نه‌بکه کروی‌شك [۱] ۱) مانی که در راه کوچ کیکان می‌گذارد: ۲) حنمه شکار: ۳) گودال تله خرگوش.

سویتله‌ی: خوژی و بیکاره [۱] بیکاره و هرزه.

سوچیگه‌ره: سوچیگه [۱] دل و قلو.

سویدان: حه‌مبار، تاربه‌ت بار [۱] عزادار

سویره: ۱) سو، شور، سوله‌خوا: ۲) مامه‌رو، به‌تاره‌روبو شتی - (سویرناو وان تیمو) [۱] شورمه: ۲) درویمد بری چیری

سویر: سور له‌مهر و ... ری چه‌مین [۱] ۱) اری ۲) مضر

سویره: ۱) سور، سور، سوهر: ۲) به‌زم میوانداری، سور، سوران: ۳) گرم، داخ [۱] ۱) سرخ: ۲) جشن و سوز: ۳) گرم، داخ.

سویراو: سهرچوه‌ی ناوی سویر: (ثم گایه سویراوه) [۱] چشمه آب شور.

سویرخوی: ژور خوی تیکراو، ژور سویر [۱] بسیار شورمه.

سویرکه: ۱) سوزه: ۲) کاکه‌باد موموشی برژاو [۱] ۱) بگا سوزه:

۲) جیل.

سویروه: ره‌شوله، ریشوله، گوانی [۱] سار.

سویره: دم گه‌راسدی نازله یو سویر: (مه‌ره‌کان سویره ده‌کهن) [۱] اشتیاق دم برای سک

سویره که: ۱) چیشتی که به توراخی ده‌کهن: ۲) جوژی مازو [۱] ۱) آش

اردوع چیکند: ۲) نوعی ماروج

سویره‌لوك: سویری نیوه‌تال [۱] شور مایل په تلخی.

سویریزك: سوزك، سویره [۱] سرحك

سویرس: تارمایی، ره‌شایی له دوره‌وه هانته به‌رجاو [۱] شبح

سویرسکه: سویرس، سویرسکه، بالدریگی گوشت خوشه [۱] تیهو

سویرسکه‌یی: جوژی هه‌لهرکی [۱] نوعی قص

سویرسن گولیکه زور یو خوش، سویرسن [۱] سویرسن

سویرسنایه‌تی، مه‌یه‌ی که به کوردستان [۱] ماحه‌ای در کردستان

سویرسنه سویرسن [۱] سویرسن

سویرسنی: خه‌لکی سویرسنایه‌تی [۱] اهل منطقه «سویرسنایه‌تی».

سویرگه: تاسو [۱] افق.

سویرل سمیر، سمیرل [۱] سیل

سویرل: سمیرل [۱] سیل.

سویرل: ۱) شیل: ۲) یوسك: ۳) تاشگه [۱] ۱) بگا شیل: ۲) توده ۱) ۲) آبشار.

سویرل: سمیرل [۱] سیل.

سویرلاقه: تاقگه، ناوه‌ل‌دیر [۱] آبشار

سویرن: سو، سونه‌وه [۱] ساییدن

سویرن: سویرن، سویرن، سویرن [۱] سویرن.

سویرنه: سویرن، سویرن [۱] سویرن.

سویرنخویر: ۱) هاویه‌یمان: ۲) که‌سی که سویرن‌دی دهر [۱] ۱) هم‌یمان: ۲) سویرن‌یادکننده.

سویرنگاری: پیمان به‌سستی به‌کومل [۱] پیمان دسته‌همی.

سویرنگر: که‌سی له سویرن‌دی به‌دو توشی به‌لا بو [۱] بلا دیده از سویرن دروغین.

سویرنگه: به‌مادی ورد له ساپون پان که‌شك، سویرنگه، سویرنگه [۱] نه‌مانده صابون و كشك ساییده

سویرنه: تمشتی سویرنه‌تی، نه‌شتی گلپه [۱] شب سفلاین

سویره: سیهی [۱] فردا.

سویره: سبل [۱] طحال

سویرن: راه‌ره بزرگ، یج ده‌هسان [۱] باهسان به‌درا به‌زگردن

سه: ۱) سیلوت به‌شدار، چوارین، سه‌مه: ۲) باشگری خه‌په‌رد: ۳) (واسه) [۱] ۱) سگ: ۲) پسولد خبری، است

سه: سل و قوسفی دل‌بش و ده‌جود [۱] رده، رنجیده

سه‌په: تاو و جان، جاری به‌نه‌مانت: (پارن سه‌په و ستایه) [۱] موقتا سه‌په: ۱) له‌په‌ر یو خانری (سه‌په ته‌هاتم: ۲) به‌ره‌به‌ین: (سه‌په‌ای سالخان: ۳) به‌پانی، سوزی [۱] ۱) برای، به‌خاطر: ۴) بامداد: ۳)

فردا

سه‌بارت: (۱) له‌بهر، بو‌خاری، سه‌با: (۲) دهریاری، به‌میز: (۱) از برای، بخاطر: (۲) رجم، دیرازه.

سه‌بر: (۱) حه‌وسه‌له، پتوله‌سهر خویی: (۲) هندی، نه‌توند: (۳) زبل‌وژانی مال: (۴) پزمه‌له سه‌برنای کارین سه‌میز: (۱) شکیب: (۲) یواش، اهسته: (۳) شغال: (۴) عطسه‌شگون.

سه‌برگه: ریلان: (۱) شغافدن

سه‌برگه‌چی: ریل‌مال، گولان‌مال: (۱) آشغالی، وفگر

سه‌بره‌اتن: (۱) پزمین له‌دست پی‌کردنی کارنک: (۲) سه‌بوری هاتن: (۱) عطسه‌شگون: (۲) صوری.

سه‌بز: ره‌نگنه له‌نیوان زه‌ردو عاسمایی‌دا، که‌سک: (۱) رنگ‌سبز

سه‌بزه: (۱) مروی سبی‌پستی ثمال‌زه‌ردی جوان، زردی: (۲) جوژی کس: (۱) آدم‌سیره‌نگ: (۲) نوعی کشمش، همزه

سه‌بل: پشتیر، گه‌ور، نه‌ونه: (۱) اصطبل

سه‌بنیسی: نه‌خونیکی سه‌گه: (۱) یکی از به‌سره‌های سگ

سه‌بوچی: له‌بوچی: (۱) برای چه؟

سه‌بوری: تارام‌بونی دل له‌کاتی حهم حواردن: (۱) صوری.

سه‌بوژ، بای زور گهرمی گه‌نادرکوش، گره‌با، گره: (مه‌زهره‌عی ده‌ستیم وای سه‌بژ به‌ردن) «مه‌وله‌ری»: (۱) بدسام.

سه‌بهب: هو، سو‌نگه، سه‌مد: (۱) سب.

سه‌بهب: دهری له‌سول به‌یوا: (۱) سپد.

سه‌بهب‌تانه: سیره‌ی تفه‌نگ: (۱) گسه‌تفگ.

سه‌بهب‌چن: که‌سی که سه‌بهب دروست ده‌کا: (۱) سیدباف.

سه‌بهب‌تولکه: سه‌بهبی بچوک: (۱) سید کوچک.

سه‌بهب‌ته سه‌بهب: (۱) سید.

سه‌بهب‌ته په‌سه‌ری: بزیه‌کی بچو‌کانه: (۱) نوعی بازی کودکان.

سه‌بهب‌ته‌چن: سه‌بهب‌چن: (۱) سیدباف

سه‌بهب‌ل: نه‌خوشه‌کی چه‌وه: (۱) چشم‌درد، سیل.

سه‌بهب‌ل: سه‌بهب‌ل: (۱) چشم‌درد، سیل.

سه‌بیل: (۱) سیل، نام‌ری توش کيس: (۲) ناوی خیری: (۱) چوق: (۲) ای که به احسان دهند.

سه‌بیل تی‌که‌ره: بریتی له‌دروژنی زل: (۱) کتایه از دروغگو.

سه‌بیلچی: سه‌بیل‌سار، که‌سی سیلی توتن دروست ده‌کا: (۱) چوق‌ساز.

سه‌بیل‌خور: که‌سی که توش به سه‌بیل ده‌کیشی: (۱) چوق‌کش.

سه‌بیل‌سار سه‌بیلچی: (۱) چوق‌ساز

سه‌بیل‌کیش: سه‌بیل‌سار: (۱) چوق‌کش

سه‌بیل‌له: (۱) سه‌بیل، نام‌ری توش کیشانی له‌قور: (۲) ناسنی که ده‌سره بوژی ناوی ده‌گرن: (۱) چوق: (۲) گیره‌سره‌لوله‌تب.

سه‌بیدن: (۱) رهنج‌سهری ده‌سه‌بهر که له‌پنج‌به‌ش به‌شیک له‌به‌ره ده‌گری: (۲) به‌زور بوش کردن: (۱) کارگر کنساورزی که یک پنجم به‌ره می‌گیرد: (۲) تحمیل.

سه‌پاندن: به‌زور بوش کردن، به‌ملا هیان، داسه‌پاندن: (۱) تحمیل کردن.

سه‌پانی: (۱) کاری سه‌پان: (۲) به‌ره‌یتی که به سه‌پان ده‌گا: (۱) کار زورعت در مقابل یک پنجم محصول: (۲) مزد «سه‌پان»

سه‌پتک: (۱) به‌ردی که ده‌جاده ده‌گیری: (۲) جو‌نگه‌ناوی دایوش‌رو: (۱) سنگ سنگ‌هرش: (۲) مهری سربو‌شیده.

سه‌پتک: (۱) نام‌ری پوی چادر کوتا: (۲) کولیره‌ی نه‌ستور له‌درشته‌ی نارد بو‌سگ، سه‌وله، خه‌پله: (۱) هزار پودکویی چادر باقان: (۲)

نواله ز بخاله بری سگ.

سه‌پکه: (۱) کولیره‌ی له‌درشته‌تارد، سه‌پک: (۲) ربه‌ک: (۱) نوله و بحاله: (۲) قشو

سه‌پول: حه‌پول، گیلرکه: (۱) پخمه

سه‌پوله: سه‌پول: (۱) پخمه.

سه‌په‌که: سه، به‌شدار چو‌ری، سه‌ره سولوت: (۱) سگ.

سه‌پهل: (۱) سه‌پول: (۲) سپل: (۱) پخمه: (۲) طحال.

سه‌پهل‌یک: (۱) جهرگی سبی، چینگه‌ی هه‌ناسه‌دن له‌ده‌رویدا: (۲) قلیان، قلیان‌وای: (۱) ریه، شش: (۲) قلیان.

سه‌پی: بالانه، بالوروا: (۱) یالیده

سه‌ت: زماره‌ی دوی نه‌وه‌تونو: (۱) صد.

سه‌تسرل حه‌سام: پارچه‌په‌که به‌هر تاو به‌چند ره‌نگ ده‌نونی: (۱) پارچه‌ایست که در افتاب به‌چندین رنگ دیده می‌شود

سه‌تسرنج: گه‌مه‌که به‌شازده داش ده‌گری له‌تیره‌ی گمه‌ی ده‌یه: (۱) سحر نج

سه‌تزه: زله، رله: (۱) سیلی

سه‌تیک: گیایه‌که به‌ری له‌نو‌ک ده‌چی و به‌شینی ده‌خوری، سدیدوکه: (۱) گیاهی است

سه‌تیکا: هه‌رچه‌ند، نه‌گهرچی: (۱) هرچند.

سه‌تل: به‌دروغ: (۱) سطل.

سه‌تل‌وجهم نه‌خوشی «ذات‌الجنب»: (۱) ذات‌الجنب.

سه‌نم: د‌رو‌حان: (۱) قرو‌یختن حه‌ه

سه‌نم‌سین: (۱) به‌کرده‌ری چیل، ۲، ر‌حادی دیو: (۱) خاک در چاله ریختن: (۲) هرو ریزندن دیو.

سه‌نمه: ساتمه: (۱) سکندری

سه‌ته: (۱) بریتی له‌چهرخی، سه‌سأل: (۲) سوکه‌له‌ناوی سه‌تار: (۱) سده، قرن: (۲) مخفف نام ستار.

سه‌جهره: ره‌گه‌ریامه، توسراوی ناوی بابو باه‌پران: (۱) شجره‌نامه.

سه‌جعت: وردونه‌وه گه‌ریان به‌شوین ششیکا: (۱) نفتیش.

سه‌چتین: پشکین: (۱) تصبیر کردن.

سه‌ح: (۱) بی‌رایی، ناگایی: (۱) من نه‌و حه‌به‌ر سه‌ح نه‌کره: (۲) به‌وردی لن دو‌یس. (دو‌حور سه‌ح کری رو‌کی من چه‌لایه): (۱) احساس

کردن شنیدن: (۲) معابه

سه‌حات: (۱) سات: (۲) نام‌ری کات پخوان، کازمیر: (۱) آن، وقت: (۲) ساعت

سه‌حکردن: (۱) حه‌به‌ردار بون، بیستن: (۲) تی روانین به‌وردی: (۱)

دهی است.

سهرابا: له سهر تا پټې، کشت له کشت ههغو ته ندم، (سهرابای گوره
ره ردی ترس و امرزه / ته لای عاسی پوه لمو چيکه بهرزه) «نالی»
سر با

سهر پوره: دېوانی میر ☐ خانه قرمانروا.

سهر پټی: ۱) سهرابا: ۲) له سهرهوش، ناگالتی بون ☐ ۱) سراپ: ۲)
مواظب، متوجه.

سهر بیتنه یا له دیوی ژوره وه، بن میچ، میچ ☐ سقف.

سهر اوږه: که ناوی نږه هیشتا شت پټ نه شو او ☐ کفابه تخمین پرای
رختشویی.

سهر زاده: نازاد ☐ زادسهر زادی: نژادی، خو بون، خو بون ☐ استقلالسهر زایی: سهرادی ☐ استقلال.

سهر ساه: ۱) تاپه تی: ۲) سهر نسهر، گش ☐ ۱) اختصاصی: ۲)
سر سر، هه

سهر سوتی: له بهر توره رواین به نه پټی ☐ دزدکی از بالا نگاه کردن.سهر سهر، گش: ههغو ☐ همگی.سهر سټی: سهر شته ☐ سردرد.سهر سمیحه: دامان سهر گردان ☐ سراسیمه.سهر شیت: سهر شته ی چهل و مل و ده ست بهر نه در ☐ سردرد مزمن.سهر ف: پول گوزده، پاره فروش ☐ صراف.سهر فی: کاری پاره فروش ☐ صراف.سهر ف: ناوی که ده گول پیره له سکدا په ☐ آب همراه جبین در زهدان.

سهر اف په قین: رزانی ندوی سهر ف بهر له هانتي مثال ☐ ریش آب
قبل از تولد نوزد.

سهر افک: سهر ف ☐ نگاه: سهراف.

سهر افکاني: گمه کردن به ناوی قول داو سهر ده ناو رو کردن په کتر ☐
بازی هنگام شنا در آب.

سهر افکی: ره پوآست، په ناشکرا، پټی ده روایی ☐ رث و صریح.

سهر افی: ده علیک که پیش بار، پی په له چيندروه ☐ محصولی که پس از
اولین باران تُند پاییزی کاشته شده باشد.

سهر اک: کوټکه ی به شاه گراو ☐ بشم و موی شانه زده و پاک شده.

سهر اگوم: ۱) پټی سهر و شوین: ۲) کس نه ناس ☐ ۱) گم پی اثر: ۲)
گم.

سهر امده: پارچوستر له خه لکی سر ☐ سر مدسهر امده: سهر مده ☐ سر امده.

سهر ان: ۱) پیاو ما قولان: ۲) سلان، پټی ده کانه، کون ☐ ۱) سر ن
قوم: ۲) پلنديها، کوهسارن.

سهر ان: زده ی کمر ☐ عرعرسهر انن: ره ره رک کردن ☐ عرعر کشیدنسهر انسهر: سهر اسهر ☐ سر اسهر، همگیسهر انگولک، چيکه ی لی رشتنی به یو ریح، گوم ☐ شوه.سهر انگولک: سهر انگولک ☐ شوله، سر گیسگاه.سهر انولک: سهر نگولک ☐ سوله.سهر انه: ستاک له ههرو تاکی له مرو تا زه ☐ سر انه

سهر او: ۱) چده ی زلی ناو: ۲) زه مین که بزیک چه: ۳) سهراف: ۴)
ناوده ست: ۵) ره مین که زو ناو قوت باد: ۶) همر چی پشو ناپټ
وهک در: ۷) ناوی گوسدیکه ☐ ۱) سرچشمه: ۲) زمین بزیک
روحانه: ۳) آب همراه جنین: ۴) مستراح: ۵) زمین رس که آب کمتر
پنیرد: ۶) هرچه زیر آب نمی رود: ۷) دم دهی است.

سهر او ان: دزی پیاو، لای سهر وه ☐ طرف بالا.سهر اوتوقین: سهراف په قین ☐ ریش آب همراه نوراد.سهر اوتوقین: سهر ف به قین ☐ نگ: سهراف په قینسهر او ره: رابوادی پټین ☐ گذشته دور.سهر او ره: سهر او ره ☐ گذشته دور.سهر اوی: جوړی کوله که: (کنو سهر اوی) ☐ نوعی کند.سهر بادان: بریتی له بارزی بون ☐ کتایه رماجنردی

سهر بار: ۱) شتی که له سهر بهری باره بهر داده بری: ۲) زه جمه تی زیادی
☐ ۱) ضافه بار: ۲) نور بالا نور.

سهر بارانه: باح سهیدن له باره کانی کارون ☐ باج گرفتن از بارهای
کاروان

سهر باره: سهر بار ☐ نگ: سهر بارسهر باټ: چه کدوی ده ولت ☐ سربازسهر بازخانه: پنکه ی سهر باز ☐ پادگان.سهر بازگرتن: خه لک بو سهر باری بردن ☐ سربازگیری.سهر بازگیری: سهر بازگرتن ☐ سربازگیری.سهر بازی: چه کدوی بوده ولت ☐ سربازی.سهر باس: نامانج له گفتوگو ☐ موضوع صحبت.سهر باقی: زیاده له سهر دانه وه له گوزینه ودا ☐ علاوه بر.سهر بال: پدري درشتی مهل ☐ شاهپر.سهر بان: دیوی دهره وه ی سهر بوشی حاتو ☐ پست بدمسهر بندوه: دوکولوی بهرنج و ساوار ☐ اش بلخور و دوغ.

سهر بر: ۱) که سټی که سهر ده بری: (لیم بوته میری سهر بر): ۲) ریکه
بواردن بو زو گیشتن: (سهر بر رویشتم زو گیشتم) ☐ ۱) جلاد،
سر بر: ۲) راه میان بر.

سهر بران: سهر بد تیخ له لمش جیا گراوه وه ☐ سر بریدن

سهر برانه: چه بران کوشته وه و میوانداری په هو ی تداو بوئی کاری
وه زبیری ☐ قربانی کردن و سوردادن به ستاسیت پایان کار

کشاورزی.

سهر بر او: سهر به تیخ جیا وه کر و ☐ سر بریده.سهر بردن: رابواردن ☐ گنداردن، پسر بردن.سهر بریاگ: سهر بر او ☐ سر بریده.سهر برین: سهر به لمش جوړی کردنه وه به تیخ ☐ سر بریدن.سهر بزوت: داری نیوه سوناوی په ناگر ☐ نیمسوز.

سەرىپەزىرە: نىسكىنەي توبە گە رۇنى پەسەر دا دەكەن. لەب زىر بە [۱]
ش عىس غىلىط كە روغى ېر ن رېرە.

سەرىپەسى: ئازاد [۱] آرد.

سەرىپەسىما: سەرىپەس [۱] آرد.

سەرىپەست گەردن: ۱) تەرجەن گەردن؛ ۲) مەخنى لەسەر مەلى قوشىد
دە ئان كەپۇي دەمەروشى [۱] آرد كداشتن در هر كارى؛ ۲)
مەخ گەردى روى كالا طورى كە بەقوش بىرسە.

سەرىپەستە: مەپى، پوشرەوى مەر ترو [۱] پوشیده و پنهانی

سەرىپەستى: ئازادى [۱] آزادى.

سەرىپەستە: سەرىپەستە [۱] پوشیده و پنهان.

سەرىپەسەر: ۱) شەت بەپە؛ ۲) گەزىنى يى باقى دانەو؛ ۲) وەك پەك،
مەراسەر [۱] مەدەلە پاپاپى، يى علاو؛ ۲) پراپ.

سەرىپەسەرە: گەن بەگەن، دو بىر كە پەكتر يگىس [۱] مەدەلە دو
ھەچسەن پاز.

سەرىپەسەرى: سەرىپەسەرە [۱] مەدەلە دو ھەچسەن پاز.

سەرىپەسى: سەرىپەستى [۱] آزادى

سەرىپەشى: كەسى گە بەشى باش لە بەشى كەردىد ھەلەگىرى [۱] بىرنە
سەم ھوب دو تەقسىم

سەرىپەگلاو: مەرىشكى كاكولدار [۱] مەرخ كاكى.

سەرىپەگۆپەن: مەرى كە دەنى خەلك ئەدا [۱] تەرىك كەندە.

سەرىپەگۆپەندە: مەرى ماكى دەدانى خەلك [۱] تەرىك كەندە.

سەرىپەگوماگەردن: مەپەن بىردن [۱] ۇمىان بىردن.

سەرىپەگىچەل: سەرىپەگۆپەندە [۱] مەرك مەرم.

سەرىپەلك: سەرىگەلەي توتقن [۱] نۇخە بەرگ تەبكو.

سەرىپەمۇر: دەس نى مەدوا [۱] دەس مەجورە سەرىپەمۇر

سەرىپەن: پەندى كەوش و پىلاو [۱] پىند پاي فۇار

سەرىپەندە: ۱) چەند وشەپەك كە سەرىپەنەي گورنى: ۲) پەستەي دوى
مەمەلو لاو: ۳) گوسى لە گورىدا كە لەسەن جەسە سەرىپەنەك

دەگەرىپەسەرى: ۴) سەرىپەستە: ۵) سەرىپەشى دەقەرى پەچوك.
قەپاخ [۱] ۱) پەش در مە تراسە: ۲) تراسە سەپك بەداز خواندن واز

كلاسەك: ۳) مەرجە تەرجەمەندە: ۴) سەرىپەستە: ۵) سەرىپەك كەچك.

سەرىپەنگە: سەرىپەلك [۱] بگا: سەرىپەلك.

سەرىپەھا: نۇخى خۇشى كۆرۈرە خۇشى پەي [۱] دىە، ھوبەھا.

سەرىپەھەوى: ئۇنى پەداوى دۆنە [۱] ئۇن ھودان

سەرىپەن: ۱) كەسى لەسەرىپەنە ئازەلى دۆشەنى دەگىرى: ۲) پەكەم ئازەل
كە دۆشە دۆشەن لەپەرد [۱] ۱) كەسى كە ھىوان رەپرا دۆشەن

مىگەرد: ۲) ۱) ھوبە ھىوان نى كە دۆشەنە مىگەرد.

سەرىپەش: سەرىپەش [۱] بگا: سەرىپەش.

سەرىپە: راسەنە، ورسەنە [۱] استەدە.

سەرىپەچ: پازدەن لە ئازەلەك [۱] ۱) ھوبە ھىوان نى كە دۆشەنە مىگەرد.

سەرىپەك: نەك، ھەمە، گەش [۱] ھەمە، پەكلى.

سەرىپەلە: پەشەنگى دۆرە كەوان [۱] پەشەردوگەران.

سەرىپەزۆك: بىر، نەگەمە [۱] دارم

سەرىپەزۆك: ۱) سەرىپەزۆك: ۲) مەخنى لە تەشى، مەخنى [۱] ۱) مەزەم ۲
كەپە از مەمەرد.

سەرىپەزۆك: نەسقى پۇن، پەپەسى [۱] مەرد، پەپەگىرى

سەرىپەن: ئاپرەدەر لەسەر [۱] سەرىپەن.

سەرىپەن: سەرىپەن [۱] سەرىپەن.

سەرىپەنەدە: بىرىنە لە رەپەرىن و سەرىپەرى كەرد [۱] كەپە ر
مەرد

سەرىپەندە: شەپەزى [۱] ھەتەن.

سەرىپەنە: جۆرى مەسى دەمەزۆكەي وەك پەلەرى [۱] نۇخە مەپى

سەرىپەن: سەرىپەن [۱] پەشتەم

سەرىپەرى: پەسەرەنە، سەرىپەرىپەستە [۱] سەرىپەستە.

سەرىپە: مەپەن، لەپەن گە: (كەپرا سەرىپە دەولەتە) [۱] مەسەپە پە، ۱) ھەمە
پە.

سەرىپەتال: ۱) دەقەرى پەسەرىپەش: ۲) پەپەرى مەدان و پەپەز [۱] ۱)
پەپەش: ۲) پەپەش و كەرد.

سەرىپەخۇ: ئازاد، ئازاد [۱] مەسە

سەرىپەخۇنى: خۇشى پۇن [۱] آردى.

سەرىپەدە: چەشى كەشەكە گەنە كەتەن [۱] آش كەشەكە گەنە كەتەن.

سەرىپەدەرە: پەدەنگە و ئازاد [۱] مەشەور.

سەرىپەردەپە: كەسى پەپەس كەرى خۇشى دەكە [۱] خۇدەسەر.

سەرىپەزۆك: سەرىپەن [۱] سەرىپەن.

سەرىپەزۆكە: سەرىپەزۆكە [۱] سەرىپەن، پەپەگىرى.

سەرىپەزۆك: سەرىپەزۆكە [۱] ھەتەن.

سەرىپەزۆك: خۇشى پەشتە، سەرىپەزۆك [۱] خۇشى شەس.

سەرىپەزۆك: جۆرى مەدە سەرىپەزۆك پەزۆكەچى [۱] نۇخە مەد.

سەرىپەزۆك: خۇشى پەشتە [۱] خۇشى شەس.

سەرىپەزۆكە: چەشى دەمەزۆكەي تونە كە رۇنى پەسەر دا دەكەن [۱] آش
غەلىط ھوبەك كە روغى دەخ بىر سەرىپەزۆك.

سەرىپەزۆك: رەپەزۆك [۱] سەرىپەزۆك.

سەرىپەزۆك: پەزۆك، سەرىپەزۆك [۱] سەرىپەزۆك.

سەرىپەزۆك: پەزۆك، رەپەزۆك [۱] سەرىپەزۆك.

سەرىپەزۆك: ۱) سەرىپەزۆك [۱] ۲) سەرىپەزۆك [۱] ۱)
سەرىپەزۆك [۱] سەرىپەزۆك.

سەرىپەزۆك: پەزۆك، سەرىپەزۆك [۱] سەرىپەزۆك.

سەرىپەزۆك: پەزۆك، سەرىپەزۆك [۱] سەرىپەزۆك.

سەرىپەزۆك: پەزۆك، سەرىپەزۆك [۱] سەرىپەزۆك.

سەرىپەزۆك: پەزۆك، سەرىپەزۆك [۱] سەرىپەزۆك.

سەرىپەزۆك: پەزۆك، سەرىپەزۆك [۱] سەرىپەزۆك.

سەرىپەزۆك: پەزۆك، سەرىپەزۆك [۱] سەرىپەزۆك.

سەرىپەزۆك: پەزۆك، سەرىپەزۆك [۱] سەرىپەزۆك.

سەرىپەزۆك: پەزۆك، سەرىپەزۆك [۱] سەرىپەزۆك.

سەرپان: جۈكەي جادوگەرلەر كەشمان بۇدەيتىنى ۋە جەن مەسخر جادوگر

سەرپايى: ۱. داۋستەدى لەمەلە بازارا بى دۈكان؛ ۲. بىر تىلى لە زىگ چۈن؛ ۳. كەشنى سۈكەلەي بى يانە؛ ۴. بەلەزو بەلەيى زامان ۋە كىمپ و كار سىرپايى؛ ۲. اسهال؛ ۳. دىپايى؛ ۳. باعجەلە سىرپايى.

سەرپىز: ۱. تە؛ ۲. چۆرى تەبەككى راۋا؛ ۱۱. لىرېر؛ ۲. تەنگ سىرپىر.

سەرپىز: بىر جىگەدەك ۋە جىس ۋە نېفە، جاي پەد تەبىل

سەرپىشك: سەرپىش ۋە نىگا، سەرپىش

سەرپىنوم: گۈن رەپە، نەخۋىشى بىناگۈن تەستۈرپۈن ۋە بىمارى نىكاف، اورپون

سەرپۇت: كەسى بەلەرىپىن لىكداۋە كار دەكا ۋە سىطى، سىر سىر

سەرپۇرت: بەكاكۇل ۋە كاكل دار

سەرپۇش: ھەرخى شىن بىن لەمەلە جاۋ نەدىۋ دەكەن ۋە سىرپۇش

سەرپەتتى: سەرى بىن پۇشاك، سەرپۇت ۋە سىرپەتتە

سەرپەز: ۱. نەمەزى شە؛ ۲. نىكەم لاپەزى كىيىپ؛ ۳. شىكلى سەر تۈپەيت ۋە ۱. اسۋى؛ ۲. ولىن سەمەكە كىتاب؛ ۳. عەكس يامارث يارچە

سەرپەرىست: كەسى كە ئاگاي لە شىتى يان كەسى نەبى سىرپىست

سەرپەرىشت: سەرپەرىست ۋە سىرپىست

سەرپەل: ۱. لىقى بەرەزۈرى دەر؛ ۲. سەر كەردى سى ھەنە پەنچا پىشەەرگە؛ ۳. چاچى دەس پىكردى يارايى پە؛ ۴. نەبى كە لە سەر سىكل بىرۈن ۋە ۱. شاخەلەي بالايى دەرخت؛ ۲. سەرسەتە نظامى؛ ۳. مۇسەم باران؛ ۴. نەبى كە بىر اخگر بېزە

سەرپەلە: ۱. جەنگەي بارايى بايىر ۲. مانگى خەزەلۈەر ۱. مۇسەم باران بايىزى؛ ۲. اباسە

سەرپەنچە: ۱. سەرى پىنچ نەنگۈست بە تىكرابى؛ ۲. سەرى تاكەتەنگۈسىك ۋە ۱. سىرپەجە؛ ۲. سىرپەك انگىشت

سەرپەتە: قايسەمىن، دارى تى كەد رى ۋە پەرداۋە ۋە تاكو، كە باجوب دىگر مەكەم شەدە است

سەرپى: پەلە لەر ۋە شىتاب

سەرپى سەپارد: بىر تىلى لە پاۋەزى نەۋار بەكەسى كەردن ۋە كىسايە ز اعتماد كەل بە كىسى داشى

سەرپىچ: ۱. مېرە، شاشك؛ ۲. پاخى، سەرپىو ۱. عەمە؛ ۲. مەترە

سەرپىچى: سەرپىو، نەشەبىي ۋە تەرد

سەرپىز: جەزىي ھەۋەل جەۋان زان ۋە جىش رايىمە ولىن گوسقىد

سەرپى كەتن: ۱. دارەدارەي رۈك، ۲. چاك يۈسەۋە لە نەخۋىش؛ ۳. پاش ناپۇتى سازبۇنەۋە ۱. سىرپا افغان كۈدك؛ ۲. بېرەد يافتن از بىمارى؛ ۳. پىس زى سەختى ۋە سىرت دۈبەر سىرپا افغان

سەرپىكەۋەنان: بىر تىلى لە زىان پىكەۋە بىر تەسەر ۋە كىسايە از زىندگى مەشترە

سەرپىل: شان، سەرپىل ۋە كەف

سەرپىل: نارى شارىكە لە كىرۈستىن ۋە سىرپىل ۋە ھاب

سەرپىنەنان: بە كۈمەل بەرەۋىشنى چۈن ۋە ھەن گىرۋى بە جايى

سەرپىيى: ۱. مەملەي سەرپىيى؛ ۲. پەلەقىرە؛ ۳. زۈي بەبى زامان و دامان ۱. كىمپ سىرپايى؛ ۲. اسهال؛ ۳. باعجەلە سىرپايى

سەرپا: ۱. مېۋە ھەزەپاش كە دەپە بە سەر سەبەتەۋە؛ ۲. سەرپەك، سەرگەلەي توتى ۋە ۱. مېۋە نەۋە كە سىرپا گىزارىد؛ ۲. نەبە بىرگ

سەبكو

سەرپا: ھەمەلەش، گىش ۋە سىرپا

سەرپەيى: سەرت ۋە سىرپا

سەرپەسەر: سەرپەسەر سىرپەسەر

سەرپەش: ۱. دەرەك، پەزىر؛ ۲. بىخى مۇتاش ۋە ۱. سىلمانى؛ ۲. تىغ مۇترش

سەرپەشخانە: دەرەكخانە ۋە دەرەك سىلمانى

سەرپەشراۋ: كەسى مۇي سەرى كۈرت كىرپەتەۋە سىرپەشراۋ

سەرپەشىن: ۱. مۇي سەر كۈرت كىرپەتەۋە؛ ۲. پىر تىلى لە سىرپەشى

سەرپەزىن ھەن ۱. اصلاح شەر؛ ۲. كىسايە از رسوا كەردن

سەرپەشياگە: سەرپەشراۋ سىرپەشراۋ

سەرپەق: ۱. دارەزى سەر دەلەھە؛ ۲. پەبى يادىر كە بۇ جەۋالدىرۈن بە جەۋالەۋە دادەلەقەن ۋە ۱. چو پەكەي بىر طاقچە؛ ۲. بىخ جۋالدىرى كە بە جۋال آۋىرەد

سەرپەل: سەرى ھەۋەلەۋە ۋە سىرپە

سەرپەتتى: گۈمبەكە ۋە نام دەي سىرپە

سەرپەش سەرت سىرپەش

سەرپەشك: سەرپەكۈلە، بۇ تىزە كەسى كەردن دىزى ۋە سىرپەك، پە مەكە گۈمبە

سەرپەقلى: رەت بىرەن بەزەمىدا كەۋتەن ۋە سىكندىر خورەن و بىر سەر افغان

سەرپەل: ۱. كەلەي قۇچى دەرەشەن؛ ۲. كەبەك، پالتوى لىپاد ۱. كەلە بلەد دراۋىش؛ ۲. پالتوى نەمەن

سەرپەل: ھەلەزىراي ھەزەپاش، سەرپەل بىرگىزەدە، بىر تىلى

سەرپەل: قۇچەك، ھەنگۈلەسكى دەرمان ۋە انگىشتە

سەرپەلەك: ۱. رەختى؛ ۲. قۇچەك، ئەنگۈستەلەي دەرمان ۋە ۱. قەف؛ ۲. انگىشتە

سەرپەل: تۈپۈزى سەر شىر و مەست ۋە چىراپە، سەر شىر

سەرپەل: سەرپەل ۋە خەمە

سەرپەل: يەكەم لە جۋانى يان لە نەۋەيى دا؛ (فەلەن لەم ناۋەدا) سەرپەل سىرپەل در سىرپەل ب شىتە

سەرپەل: ۱. كەمەل؛ ۲. سەرپەل ۱. كەبى است؛ ۲. كەلەكە

سەرپەل: چىچەك، بۇنەك ۋە چىچەك

سەرپەل: بۇنەك ۋە بۇنەك

سەرپەل: سەرپەل ۋە خەمە

سەرپەل: سەرپەل ۋە خەمە

سهرتهرز: شتيكه وهك همزوه برهكي بيستان و داري وهزهوه دهبي، بهر
 [۱] نخ مائندي ژرد بر تاك و بوته پاليزي.
 سهرتهريده: گهوهري دهسته زيگران [۱] رئيس راهزان.
 سهرتهريه: سهرتهريده [۱] رئيس راهزان.
 سهرتهزين: (۱) ژورسارده؛ (۲) ناوي گونديكه لاي باه [۱] (۱) بسيار سرد؛
 (۲) نام روسايي در كردستان
 سهرتهشي: كهرتهشي، گييدهكي سهرخري دركاوه [۱] نوعي خراز
 حاوده حار مائاري
 سهرتهل: سهرتا، سهرتل [۱] برگريده، نمونه ميره
 سهرتهنگ: قايتي كه بهسهر تهنگي زيندا ديت [۱] نواري كه بر تنگ
 رين آند.
 سهرتهنگي: گونديكي كوردستانه بهعسي وئر ني كرد [۱] روستاهي
 ويران شده كردستان به دست بهشيان
 سهرتهونه: سهردارو بنذاري تهوني كه بهعهزهوه ده كرى [۱] چوبهاي
 بالا و پايين دسنگه قاليياقي.
 سهرتياچون: بريني له بهيه كجاري فوتان [۱] كتابه او نابود شدن.
 سهرتيمپ: گهوهري دهسته سواران [۱] رئيس نيم سواره.
 سهرتين: (۱) چينچكي گوان: (۲) تالوداري ديزتر له بان كه بوته
 نمورا بهك [۱] (۱) تله پستان: (۲) دوارهاي بلندتر از سغ.
 سهرتيژ: سهرتوژ [۱] توك تير
 سهرتيژ: سهرتوژ [۱] توك تير
 سهرتيشت: تاشت، تاني بهياني [۱] چاشت.
 سهرتيگرده: (۱) سهرتيو ده: (۲) مار بهحت كردني زنده له پيوست
 [۱] (۱) رفتن گروهي به جايي: (۲) ويخرجي كردن.
 سهرتيل: بهتي كه ده سگي چادر خراوه [۱] ريسمان رابط مينخ و چادر.
 سهرتيلك: سهرتيلك [۱] بگا: سهرتيلك.
 سهرج: پارچهي به خوري بو جبلك، جورى فاسوني [۱] نوعي فاستوني
 يشي
 سهرجاخ: رستهي توتن كه به بهنموه كراوه [۱] دسته تنباكو.
 سهرجار: كهوشهني كيلكه [۱] مرزهاي كشت و زرع.
 سهرجال: سهرجار [۱] مرز محل كشت و زرع
 سهرجل: بهلاسي كه بهسهر كو بان و جلي باره بهردا دهري [۱] سهرپوش
 پالان.
 سهرجه: نفوشيه كي تهسه [۱] ار بيماريهاي اسه
 سهرجهله: (۱) هدهل دانه له زيز: ۲ بيشهنگي ميگل [۱] (۱) اولي در
 صف بارديف: (۲) پيشاهنگ گله.
 سهرجهم: نيگرا، نيگرايي [۱] همه باهم.
 سهرجهتجال: خهريك به كار كه ناپهروته سهر شتي تر [۱] سرگرم كار.
 سهرجيني: نوستن له گهل [۱] ژندا [۱] همغوايكي.
 سهرجاخ: گونينگو ريشوي سهرى ژنان [۱] منگويه و رشنه سهرپوش
 زبان.
 سهرجاو كه: چادهوي ناو، كاني [۱] سرچشمه.

سهرچاوه: سهرچاوه كه [۱] سرچشمه.
 سهرچاوه: سهرچاوه كه [۱] سرچشمه.
 سهرچل: (۱) سهرهوهي لكمدار: (۲) بههلهوه لمزو بيرنه كهوه [۱] (۱)
 بالاي شاخه درخت: (۲) شتاير در كار پيوت تفكر.
 سهرچمك: شاكهل، گهشترين گياي بههر [۱] شاداب ترين سهره
 بهري.
 سهرچن: (۱) ريني بهلكي سهرهوه له توتن وريخانهو. (۲) سهرتل [۱] (۱)
 چيدن برگهاي بالايي: (۲) برگريده ميوه.
 سهرچنار: (۱) سهرانگايه كه لهشاري سوله يمني: (۲) گونديكي
 كوردستانه بهعسي وئراني كرد: (۳) گونديكه له لاي بوكان [۱] (۱)
 تفريحگاهي است در شهر سليمانية: (۲) از روستاهي ويران شده
 كردستان توسط بهشيان: (۳) روسايي بوديك بوكان.
 سهرچنگانه: لهسهر دهست ويني روشتن [۱] چهاردهست و يارواه رس
 سهرچوبي: ده مكستي هه بهزيكي [۱] شاهنگ رفس گروهي
 سهرچوك: ۱. كهسكه نهژبر ۲. برسي له كرونوس و نيكلام [۱] (۱) كسك
 رانو: (۲) كتابه از كرش و تليق
 سهرچومهت: بزوت [۱] نيمسوز
 سهرچون: (۱) خهلاس بو، نمس، دوايي هاتن: (۲) بهخهلهت چون: (۳)
 ههل چون: (شيره كه بهرجي [۱] (۱) سرامدن: (۲) شياه كردن: (۳)
 سر رفتن شير و مثار آن زائر حرارت.
 سهرچه: چيشكه، چوپك، چوله كه، پاساري [۱] گنجشك.
 سهرچهه: دهه چوم، بهستين [۱] كتاره روهخانه.
 سهرچه مائند: (۱) بريني له تهسليم بو: (۲) داخستني سهر بو خوردهت
 گرتي گهوه [۱] (۱) كتابه از تسليم شدن: (۲) سر فرود آوردن براي
 محظم
 سهرچهه: سهرچاوه [۱] سرچشمه.
 سهرچهوت: (۱) حيااب بازاس، قيباز: (۲) گوي بهيس [۱] (۱)
 به حساب، به درست: (۲) حرف سر
 سهرچموتي: ناهرماني [۱] ناهرماني.
 سهرچيت: نيكهم شهوي چوله زوان [۱] ولين شب كوچ كردن.
 سهرچيچك: سهرگوي مملك [۱] لك پستان.
 سهرچهه: (۱) منور، كهوشن، حدود: (۲) ناوه بو پياوان [۱] (۱) مرزا: (۲)
 نام مردانه
 سهرچهساو: ناگدار حه بهردار [۱] باخير، آگاه
 سهرخان: (۱) بالهخانه، ژور له نهومي سهرهوه: (۲) ناوي گونديكه له
 كوردستان [۱] (۱) بالاخانه: (۲) نام دهي است.
 سهرخستن: (۱) برده سهرهوه: (۲) ده سگروني كردن و به ثاوت گهياندين
 [۱] (۱) بالا بودن: (۲) كتابه از به زور رسانيدن و كمك به پيروزي
 كسي.
 سهرخسته سهر: تيريني كردن، سوعبهت يني كردن [۱] سهر بهسر
 گد شتي
 سهرخلول: ده بهك، بني ميسل [۱] نهبي مهر

سهر خو: ۱) سهر به خو: ۲) به سهر خو هیډی، نارام [۱] ژد و مستعل [۲] آرم.

سهر خوار: بهر همران [۱] مطیع.

سهر خواش: کهسې که هیچی له سهر نه به ستوه [۱] سر پرهنه.

سهر خوږوڼ: خوږی بو، نازادی ته واول [۱] استقلال، آزاد شدن

سهر خوچوڼ: ۱) پورانه وه، بیهوش بو: ۲) پایې بو [۱] ۱) رحال رفت، بیهوش شېن: ۲) مغرور شدن.

سهر خوږ: ۱) د درد به لای خواش: ۲) برتی له منانی شومو بی هډ [۱] ۱) بلای سماني: ۲) کنایه از کودک بدقدم.

سهر خوښ: ۱) له ياده خوار نه وه وه که یف هانگ، مه سر، مه ست: ۲) وشه حوایی دس خوش [۱] ۱) مست می ۲) کلمه ی در جواب دست خوش.

سهر خوشي: ۱) دلشاد بوڼ به ياده خوار نه وه، مه ستی: ۲) پرېه [۱] ۱) مستی: ۲) سبب گفتن

سهر خولانه وه: گر بو [۱] گيچ سدن.

سهر خولي: گيږی [۱] گيچي.

سهر خوڼک: سولول [۱] بدل

سهر خواتن: له کړی و نه خوښی رڼگار بو [۱] سر حال مدن.

سهر خوت: ستر، که وشنه، حدوده سهر خوت [۱] مرز

سهر خور: لاسار، لا، گوږی به پس [۱] حرف نشو، بچار

سهر خور: سوکه له سهر [۱] خواب سېک موقی.

سهر خوشکانتن: نوڼک نوشتن [۱] کمی خو، سدن

سهر خور کړدن: سهر خه وشکانتن [۱] کمی خرايېدن

سهر خیل: سالاری هوږی کوچمر [۱] ایلخان.

سهر د: سارد [۱] سرد.

سهر دا: له پلاوه، له پلاندوه [۱] ار بالا

سهر داتړوڼ: به سهر داتړان هیرش بو بردن [۱] پورش بردن

سهر داختستن: له شرم سهر دهر خوڼان [۱] از شرم سر پایس وړدن

سهر دار: سالار، ره تیس [۱] سردار

سهر دارغل: گهره ری هوږ [۱] اندخان.

سهر داری: ۱) سالاری، ره تیس: ۲) جوړی بالا پوښ: ۳) برتیکه ی که به شامی [۱] ۱) ریاست: ۲) لباس سرد ری: ۳) چس غیل

سهر داف: سارد [۱] سرد

سهر داکرتن: ۱) زور پوښتیا: ۲) له پرو نه کاو کړن [۱] ۱) فشار آوردن: ۲) ناگهان گرفتن

سهر دان: ۱) دیه، دینه: ۲) برتی له خو ده پیاوس: ۳) گوڼک مزاند ر له گوان پچرین بو شیرد دانی چن: ۴) سهر تنس [۱] ۱) ویدن: ۲) کنایه از سر باختن: ۳) گد شتن و بد گرفتن گوساله از

پستان به قصد شیرد کردن گاو: ۴) لحاف و پتو.

سهر دنان: خو به خفت کړدن، خو به کوشتدن [۱] سر باختن

سهر داندن: له که وړان، به بیژگی کون هله د بیژن [۱] آلت کردن.

سهر دانه واندن: سهر چماندن [۱] سرخم کردن.

سهر داو: سهر د [۱] سرداب.

سهر داهوړدن: ۱) سهر به ستا نه کړدن: ۲) سهر پاس د سهر واندن [۱] ۱) شانه زدن موی سر: ۲) سر سخن باز کردن

سهر داهینان: سهر به شانه کړدن، سهر داهوړدن [۱] شانه زدن سر.

سهر دږ: ۱) حنکی که له سهر وه ده بهر ده کړی بو پار سستی حنکی باسری بشوه، بهرگر: ۲) تهر او، جولایی کرو. (وه کو جولایی که

رزی نه بی به سهر دزی خو / مه لین هه سحنی کوردی به فرسی رگ // به لاغه تیکي هه به هیچ زمانی نایگانی / له بی تمعه سسویی

کوردانه به رواچ و به ها) حاجی قدوه: ۳) بهرگی نوی و تازه د وړاو [۱]

۱) لباس بالایی که لباس زیرین را حفظ کند: ۲) تنیده، منسوج: ۳) ساس نو دوخته.

سهر درانه: ده سهر شانه پداشتی شاگرد حلدرو [۱] معلم شاگرد حیات

سهر درو: دروڼی که ته به کال له دهر وه بی [۱] روږوږی، سردوری.

سهر دږ: جوړی به خوښه، گرفت [۱] نوعی بهماری.

سهر دوس: گوندیکي کوردستانه به عسی ویرای کړد [۱] روستایی در کردستان که به تپان ویران کردند.

سهر دوشه لک: پارچه یی که به سهر دوشه کی هله د کپش [۱] روسم

سهر دو کړدن: سهر د کړنه وه [۱] نگا: سارد کړنه وه.

سهر دو گهرم: سهر دو گهرم [۱] نگا: سارد و گهرم.

سهر دول: جیگی رزای ناوی ناسیاو له دولاش دا [۱] جای ویش ب در ناو اسیا.

سهر دولکه: به ندی به مردن هه لگو تن، په سنی مردو به ده لگی گور تی [۱] بوخه.

سهر دولکه پیژ: که سنی که به گورانی په سنی مردو ده دا [۱] بوخه جوان

سهر دوله: سفره ی چهرمی نانکمر [۱] سفره چرمین ناوایی.

سهر ددوسان: دوی شنی که وین به غار (تږی سهری ده دوی کمر و شک نا) [۱] تعقیب کردن با شتاب.

سهر د رابات: گوښکه له کوردستانی موکوریان [۱] ار روستاهای کردستان.

سهر د رافي: گوندیکي کوردستانه به عسی ویرای کړد [۱] از روستاهای ویران شده کردستان توسط بهنیان.

سهر د رافکی: گوندیکي کوردستانه به عسی ویرای کړد [۱] از روستاهای ویران شده کردستان توسط بهنیان.

سهر درانه: ۱) داری سهری چوار چپوهی ده رگا: ۲) هه لجنه داری سهر ده رگا [۱] آستانه: ۲) بالا بیهای دی

سهر دهرچوڼ: ۱) تیگه شستن، فاسین: ۲) رڼگار بوڼ له به لا [۱] ۱) درک کردن: ۲) رسن زبلا

سهر دهر کړدن: سهر دهرچوڼ [۱] نگا: سهر دهرچوڼ

سهر دهر هینان: ۱) په یاپوړ، (گیا سهری دهر هیناوه، سهری له په نجره ده رهیت: ۲) سهر دهرچوڼ به تیگه شستن [۱] پیدا شدن: ۲) درک کردن.

سهر دهری: سهر دهرانه [۱] نگا: سهر دهرانه.

سهرده رينان: سهرده رينان [۱] نگا: سهرده رينان

سهرده س: چلکي جومگه پوښ [۱] ستين

سهرده ست: سهرده س [۱] آستين.

سهرده ستان: ژني که سهرديکي ژانه [۱] ژني که دارد مي زيډ.

سهرده ستبه: (۱) سهرده اري کومه لک (۲) بريني له بزاده [۱] (۱) رئيس گروه (۲) کنايه از برگريده.

سهرده ستبه کي: به پيوه: (سهرده ستبه کي نفهنگي هاويشت) [۱] ايساده کاري کردن که معمولاً بنسخته يا خويده انجام مي دهد.

سهرده سيري: روران [۱] سردسيري.

سهرده شت: شريکه له کوردستان [۱] نام شهري است، سردشت.

سهرده فته: (۱) پزريده، په کم: (۲) که سي که له ده رگاي ده ولت به سهر نو سمران زاده گا [۱] (۱) گريده، يگ به: (۲) سردتر

سهرده ق: (۱) بزاکار: (۲) ددس يي به خوا [۱] (۱) پزمرده نشه: (۲) دست سهرده

سهرده ق شک لندن: بهر له حالک دست به کاري کردن [۱] پيش ر ديگران به کاري دست زين.

سهرده م: کات، وه خفا [۱] وان، هنگام.

سهرده مه: دم بوشي ساوا له بيشکه دا [۱] دهن پوښ نو زاده در گهواره سهرده مي. بهر ژوگارنگا [۱] يك وصي.

سهرده مي: کاي، وه جي، نه هميشه يي [۱] موقعي

سهرده ميک: سهرده مي [۱] يك وقتي.

سهرده ن: ده رخنه يي گوپه [۱] بهبان هم.

سهرده شت: سهرده شت، نو م [۱] سر زش.

سهرده ويون: سارديونه [۱] نگا: سارديونه

سهرده و کردن: سارديونه [۱] نگا: سارديونه.

سهردي: ساردي [۱] نگا: ساردي

سهرديلان: سهرچويي [۱] شخص پيشرو در رقص کردي.

سهردينان: گوشتيکي کوردستانه به معني ويري کرد [۱] زروستاهاي و بر سده کوردستان توسط بهنيان.

سهرديا: (۱) ژنو: (۲) له ژوروا: (۳) بهو حالش، ده گهل نمه شا: (۴) سهرديگه [۱] (۱) از نو: (۲) ز بالا: (۳) علاوه بر اين، با ايهمه: (۴) سر راه

سهردياست: (۱) واسته وراست: (۲) ده ميک، يي خواروي لاري، نه مين: (۳) کارامه ولي ژن [۱] (۱) مستقيم: (۲) همين: (۳) ماهر.

سهردياستي: نه مين، يي گري و دزي [۱] درستکاري.

سهردياف: سهراف [۱] صراف.

سهرديشته: (۱) سهرتاه سهرتل، (۲) له کار زانين [۱] (۱) سر تخ: (۲) مهارت در کاري.

سهرديوت: (۱) که سي هيچي له سهر به يه ستيني: (۲) بريني له ماني خوينده واري شار [۱] (۱) سر برهمه: (۲) کنايه از بيجه مدرسه اي.

سهرديوشته: سهرديشته [۱] نگ: سهرديشته.

سهرديوش: (۱) بريني له زن: (۲) مه ليکي پيوکه سهرديوشه: (۳) که سي

نوخشانه يي حراپ نه دا [۱] (۱) کنايه از زن: (۲) پرنده اي است: (۳) کسي که بهوس بد مي زند.

سهرديوشه: سهرديوش [۱] نگا: سهرديوش.

سهرديو: سهرديو، ليگ دايي نو [۱] (۱) دو سر مع

سهرديوق: سهرديحت [۱] سر سحت.

سهرديوچو: له ري لاده، ري گوم کردو [۱] گهره

سهرديوژ: ده فري روز بر که جيگهي ري يي به يه ده [۱] بهر بر

سهرديوژ کردن: لي رر به به ري ده [۱] (۱) سر بر درد

سهرديوژ کي: قسمي به دم نه به کرده [۱] سخن به در عمل.

سهرديوژي: سهرديوژي [۱] سخن به در عمل

سهرديوژان: (۱) گيزبون: (۲) سهرديوژان [۱] (۱) سر گيجه: (۲) متحير شدن

سهرديوژانين: سهرديان [۱] کايه در اظهار ناخوشي کردن

سهرديوژين: سهرديوژان [۱] نگا: سهرديوژان.

سهرديوژين شتي: سهرديوژين، سهرديوژين، سهرديوژان [۱] مائه تعجب.

سهرديوژي: له رديني روز به روز له ترسان [۱] لرزه شديد و ترس

سهرديوژل: (۱) سهرديوژل، که سي سهرديوژي گهره يي: (۲) وشه يه که به گالته يان به سهرديوژل ده يي [۱] (۱) سر گنده: (۲) کلمه اي است که به شوخي يا عتاب گویند.

سهرديوژده: (۱) يي پرس ورا: (۲) ياري به يوک له حشت [۱] (۱) سر ده: (۲) قطعه اي ر حشت

سهرديوژنيش: سهرديوژنيش [۱] سر ريش

سهرديوژنيشت: سهرديوژنيش [۱] سر ريش

سهرديوژنه: (۱) سهرديوژنه، سهرديوژني [۱] (۱) گردنکشي: (۲) گردنکشي.

سهرديوژنکر: سهرديوژني روه ليان به يه که [۱] بهرديوژني گياه يا جوش

سهرديوژين: سهرديوژين [۱] سر زين

سهرديوژيواره: سهرديوژيواره [۱] عصر هگام.

سهرديوژان: به کم ژاني به يوژون [۱] (۱) آغور درد زايان.

سهرديوژمار: (۱) مروين تازه ل (ماردين: (۲) که سي که گيانداران ده ژميري [۱] (۱) مار: (۲) آمارگير.

سهرديوژماري: بهرديوژي مرويان تازه ل [۱] سر شمدي.

سهرديوژمير: سهرديوژمير [۱] نگا: سهرديوژمار.

سهرديوژميري: سهرديوژميري [۱] سر شمدي

سهرديوژنه: ياري که کرداري رمانه ده که [۱] مرد در س

سهرديوژنيله: سهرديوژنه، ژانيله [۱] مرد ژن نما

سهرديوژنيک: پياوي که له مائه خويدي چروک و ورده، نه بگويک بهر [۱] مردی که در خانوده خود خيس است.

سهرديوژنيکاي: سهرديوژنيکاي [۱] نگا: سهرديوژنيک.

سهرديوژي: سهرديوژي، سهرديوژي [۱] سلامت.

سهرديوژي: سهرديوژي [۱] سلامت

سهرديوژي: سهرديوژي، سهرديوژي، سهرديوژي [۱] نو روز

سهرديوژي: دامار، سهرديوژي، واق وريوک [۱] مات و متحير.

سهرسپه: لیسانه‌ی غه‌جایب‌مان له نویسد: (۱) علامت تعجب
سهرسپه: پیری بهمانی: ۱. کله سحر
سهرسپاودی: هاتنه پدقه‌زمان: ۱. سرسپردن
سهرسپیی: ژنی پیری پدیره و ته‌گیر که به لایبی دا: ۱. گیوسفید
گددامش
سهرسئک: ۱. که نه‌ل: ۲. ناسوده: ۱. کم کار: ۲. آسوده
سهرسئکی: ۱. که نه‌ل: ۲. ناسوده: ۱. کم کاری: ۲. آسوده
سهرسیکلی: سهریل، نایی که له‌سهر پدیر برزی: ۱. نایی که بر حجر
پزند
سهرسم زه‌تی یه‌کسم: ۱. سنگداری خوددن ویره‌ستور.
سهرسم بردن: ورت دانی یه‌کسم: ۱. سنگداری خوددن چهارپا.
سهرسم دان: سهرسم بردن: ۱. سنگداری خوددن چهارپا.
سهرسم کرن، سم تر، شین: ۱. سم تراشیدن.
سهرسنگ: شاروکیکی ژور هه‌رجوش و هاویه‌وارو به‌عسی ویر نی
کرد: ۱. شهرکی تاسمانی و یه‌صفا که به‌شین ویران کردند.
سهرسوالکهر: خوازه‌لوا، خان‌له: ۱. گدامش.
سهرسولت: بزوت: ۱. مسور
سهرسور: پد یه‌لوی سهریوست: ۱. شیم بی سهریوست.
سهرسور، سهرسام: ۱. مات و متحیر.
سهرسور: ۱. وشارتو، به‌نی. وشه‌که له‌چویری گه‌بی شمرانه‌دا
ده‌ل: ۱. (سهرسوری من له‌کوی یه‌وتا: مه‌به‌ستم یان وه‌شارده‌که
چیوه له‌کونی‌یه): ۲. برتی له‌تمرکی پیوه، کیر: ۱. پوشیده، نهان
تنده: ۲. گایه ار آب‌مرد
سهرسورمان: دمان، سهرمان: ۱. متحیر شدن
سهرسوری: گوندیکی کوردستانه به‌عسی ویر نی کرد: ۱. از روستاهای
ویران
سهرسوری بن‌دراوه به‌دور جویی له‌بزیك باهر: ۱. ویرانی روستا
سهرسوری بن‌دریای: سهرسوری بن‌دراوه: ۱. ویرانی روستا
سهرسوری بن‌شر: سهرسوری بن‌دراوه: ۱. زیانهای زیشت.
سهرسورین: سهرسورین: ۱. مایه‌نخیر.
سهرسولک: سهرسولک: ۱. نگا، سهرسولک.
سهرسوکیون: خه‌لاس بو له‌کار: ۱. فرغت از کار.
سهرسوکی: سهرسولک: ۱. نگا، سهرسولک
سهرسوحه‌خت: سهرسولک: ۱. سرسخت.
سهرسور: بای سارادی یه‌ته‌وزم: ۱. یاد صرصر
سهرسهرسهر: رسی له‌خوبی روز ساره: ۱. سهرسهر: ۱. سهرسهر
سهرسهری: ۱. خه‌وه، خه‌وی و سکه: ۱. سهرسهر: ۱. سهرسهر
۳. هه‌دهم له‌سهرسهرسهر: ۱. وازوای: ۱. و لگدره‌زه: ۲. سطحی،
بدون نامل کردن: ۳. هر دم بر فکری، دم‌دمی مزاج
سهرسهرسهر: کوزی یازیکه له‌به‌خه‌بارو گندوره و ه‌نی و
او حیار و ه‌دوانه و

سهرسره ننگ: ۱) بازسره ننگ، سلاو دانه وی هرازو: ۲) لاسار، گوی نه بیس: ۳) گودنکی کو دستانه به عسی ویر نه، کرد [۱] ۱) خاطر به نسی گر سس ر. و: ۲) خشک س: ۳) زروستاهای ویران شده کرد س س س س

سهرسره ور: سهره وری ابامر عایی بر

سهرسره ننگ، دیو ر هردومه مکان [۱] بین دو پستان ژو

سهرشدر: ۱) سهری مهیدانی گمه: ۲) ناخری مهیدانی گمه اب: ۱) آغار رمی باری: ۲) باید زمین باری.

سهرشان: ۱) مله کیو: ۲) تیشوی ژئی: ۳) تیشودن: ۴) به شی له جل که شای مروده گری [۱] ۱) ستیغ: ۲) توشه: ۳) نوشه دان: ۴) سهرشانه لاس.

سهرشانه: سهریوک بهر نیهری بواک [۱] بخش مرغوب بشم سانه کرده، سهرشقا: سهرتل، بزده [۱] کرده

سهرشکه سستی: جه جالوت [۱] سمرنده.

سهرشکین: به سهرچلی کار کردن [۱] سمرسری نجام دادن کار.

سهرشکینه: پاشم هوی بهش د بهش کردنه [۱] یاقیمانه تقسیم را قسمت کردن

سهرشود: جیگه خوشی له مایده شور که [۱] حدی ب تنی در حاده سدر شور ده لای گهرماو [۱] دللاه حمام

سهرشور: خه جالوت [۱] سمرمار

سهرشور کردن: سهرداختن له شهرمان [۱] سر به زیر فکندن او حجات

سهرشورگه: سهرشو [۱] گه سهر

سهرشوری: شهره زاری، جه یا حو [۱] سمرسری

سهرشول: ۱) بالداریکه چکوه ۲، حدم، سیکه جوسس [۱] ۱) گنجتک سایی است: ۲) گرما به.

سهرشومه: سهرشانه، سهروکی حوری و مو که به سهر شانه ده مینی [۱] تکه بشم پ مویی که بر شانه می ماند

سهرشوق: ۱) سهرشوق له کاردا: ۲) سهرسهرت [۱] ۱) پشده سسی در کار ۲) سرحب

سهرشه ه، سهرشه [۱] ننگ سهرشه.

سهرشیب: ۱) بزوزو د نه سه کدو: ۲) حو و گیل: ۳) ورو گیر [۱] ۱) نارم ۲) حل، بیم دیوانه ۳) گنج

سهرشیر: توی شیر، سهرتوی، سهرتو [۱] جرابه، سهرشیر.

سهرشیفوک: بالداریکه پرنده ایست.

سهرشین: ریش له ژئی پی رهش و شورم [۱] کما به ارژن نحس و بد قدم، سهرشست: مدلیکی بچو که به قهده چوله که ده پی و سهری شینه [۱] پرده ی کوچک اندازه گنجشک.

سهرشینگه: پویه ره شه، به خوشی مریشگاه [۱] و بی مرغی.

سهرشمیو: نوی مهنه ننگه که کو دستان [۱] نام ناحیه ی در کردستان.

سهرشینو: ۱) کانی نایی به یانی: ۲) کانی روزو کردنه وه [۱] ۱) هنگام حاشت: ۲) هنگام اطر

سهرشیوان: دامان، سهرسام بون [۱] شوریدگی، گيجی، سر سیمکی.

سهرخیل: سهرخیل [۱] ایلخان

سهرق: حرج، مهرج، به حب [۱] حرج

سهرقتره: باجی ثانی له گه نم یان داندویل به رانیم به همر موسونمانی

[۱] زکات فطر، فطریه

سهرقراز: سهربلند [۱] سرفراز

سهرقه: لای سهر [۱] طرف بالا.

سهرقاب: سهرپوشی دهرف [۱] سربوش طرف، در طرف.

سهرقاب نامه: داپوشینی دهرف [۱] سربوش گذاشتن بر طرف.

سهرقال: روز حمیریکی کد [۱] سید مسعود

سهرقز: ۱) کهسی که موی سهری بالور و سکر سکره ۲) سهری به حنوک [۱] ۱، رولنده موی ۲، شانه ر حن

سهرقزیکه سهرق [۱] یگ سهرقز

سهرققلانه: پاره دپ بو حور کردی دوک و حوی بیحدرد [۱] سهرقعی

سهرققلی: سهرققلانه [۱] سهرقعی

سهرقوب: دود، بروك [۱] بالاربر نقطه، قله

سهرقوب: کوبی گه نه به به روی [۱] بیم کوبی گدم بهور

سهرقوت: سهرقوت، سهرخواس [۱] سهره نه.

سهرقوتان: چونه دیری شت [۱] دیدو، وارمی

سهرقوتی: سهرخواس [۱] سهره نه

سهرقوتین: سهرقوب [۱] سهره نه.

سهرقوش: قه سهره، هه باسی حرم [۱] بگا، هه باسه

سهرقول: حگی باو دویه نه می مثال که له جگین دا به پیروزی ده زانی:

(سهرقول درهات، ده جگان رهات) [۱] شتنگی که دو بازی برای

بمن نگه می دارند.

سهرقول: ۱) سهرده ستهی داروشه: ۲) سهردهس، جلکی جومگه پوش [۱]

۱) سرگهپان: ۲) سراسین.

سهرقوله: جوری تری [۱] نوعی نگور

سهرقوله: سهرقول [۱] نگا: سهرقول.

سهرقهبران: قه برستان [۱] گورستان.

سهرقه بلاندن: سهرقره دپ [۱] دادن رکاب قهر.

سهرقه باغ: سهرپوشی دهرف و سقوق [۱] پوشش ظروف.

سهرقه تار: ۱) پشه نگی کاروان: ۲) ره نیسی کاروان [۱] ۱) پشاهنگ

کاروان: ۲) قهه سالار.

سهرقهل: تروک، دوند [۱] قه، قله کوه

سهرقه لانگ: حله می بینوی سهرله تیوان چه و [۱] ساقه از بی بی حم

شده.

سهرقه لیم: گهره بوسهری میری [۱] مستی باشی

سهرقه له مانه: هه قده ستهی نوشته نو [۱] مزد دغانویس.

سهرقهوی: سهرزل [۱] سرگنده

سهرک: سهرقه باغ، سهرپوشی دهرف و [۱] سربوش طرف کوچک

سهرک: ۱) ز، سهر، به دهل: ۲) قوتکه می سهر لوله ی نه نگ [۱] ۱) بدل:

۲) مگسه بفتنگ

سهرکاسب: ناوال کراس، ده ریتی ژمان [۱] دام.

سهرکار: کاریه ده ستهی ناغا، که سنی به لایه ناغاوه به خله و خهرمان

را ده گا [۱] نماینده ارباب برای رسیدگی به مور غله.

سهرکرانه: باحق که زابت ده ددا به سهرکار [۱] مزدی که رعیت به

مباشر ارباب می دهد

سهررکان: هرزیک که زور تیر می بی جیا بونه و [۱] عشیره ای که تیره می

مختلف از آن جد شده است.

سهررکانی نیلی: سهره ک هور، سهرکومار [۱] نسوا

سهررکاوای: سهرلان، سهردن [۱] کوهساران.

سهررکردن: ۱) ته خمین، به وارد کردن: ۲) بی زانگه بشتن: ۳) له نامانج

بندسیر لیدانی تیر و گوله: ۴) لانهوارو له لاکه ی تر گران تر بون:

(که نه لای مدهیو به خیل و هیجه مدهی شمر ده کا / خیل و هیجه یان

تهرازوی نازی به ختی سهر ده کا) «نای» [۱] ۱) پر ورده: ۲) رسیدگی:

۳) از هدف بالاتر رفتن تیر: ۴) سگینی یک کفه تر رو

سهررکردن به گوما، سهر به گوما کردن [۱] کایه از میان بردن

سهررکرده سهره: سهرخسته سهر [۱] سهره سر گذارستن.

سهررکردهوه: ۱) ترس له ده سته دانه کاریک: ۲) جوش دامهوهی سهری

نامراز کول بوی کاتزا (گاسنه کم سهررکردهوه) [۱] ۱) واهمه از

انجام دادن کاری: ۲) تکه حوش ددن بر سر ایزر فیزی کند شده.

سهررکرده: فهرماندهی له سکر [۱] فرمانده سپاه

سهررکرت: ده سهره کردنهوهی گاسن [۱] مرث لیه های گاواهن.

سهررکرتسک: ۱) چندرکه: ۲) به دفره شوم، جوت قوشه [۱] ۱) جن: ۲)

نخس.

سهررکری: مزی پتر له مزی روزانه یا مانگاه [۱] احصاء حقوق.

سهررکر: ۱) خه مگین: ۲) لازم [۱] ۱) غمگین: ۲) سراهکنده، ز عی

سهررکزوله. پونه که [۱] لاغر بی نمود.

سهررکزی: لازم ملی و خه مباری: (جو بومه بهرمی حاسی براز عهریزه کم

/ دوشسهر به سده تهواز و نیخلاس و سهررکزی) «شبح روا» [۱]

کردن کچی و غمگینی.

سهررکل: ۱) چفتی ده رگا داخستن له زورهوه: ۲) ته سهرقول، قارسه قول

[۱] ۱) چفت در: ۲) مدفوع الاع.

سهررکل: سهرناورگه: (سهرکلی چه نه دم) [۱] بالای آتشدان اچاق.

سهررکلاو: ۱) ماشیندهی حنی پلتهی لامیا: ۲) کلاوی حوری بونده می

به فرو باران [۱] ۱) جای قتیله در جراح نفی: ۲) کلاه یشمی بارانی.

سهررکلاوه. سهررکلاو [۱] بگ سهررکلاو

سهررکلوم: سهررکل [۱] حمت در

سهررکله: سهررکل [۱] حمت در

سهررکون: ۱) گه نمی سهرهوهی خهران: ۲) سهرده شت [۱] ۱) گنیم

بالایی توده خرم: ۲) سر زش

سهررکوپه: کونوش، داهانهوه بو ریزی ند [۱] تعظیم.

سهررکوت: سهررکینگ له کانی دهغل گیزه و کردندا [۱] قشر بالایی در

جىزىل كىرىش

سەرگوتىڭ: گىياھە بىر دەۋر [۱] غىنى سى.

سەرگوتىڭ: سەرگوتىڭ، بىر چىرىش [۱] سى بىر سى.

سەرگوتىڭ: گوتىڭەلەي بەرگەرە بەكەتۇش دىمى [۱] كۆز دوشى مە.

سەرگوتىڭ: سەرگوتىڭ [۱] زۆرە سى.

سەرگوتىڭ: سەرگوتىڭ [۱] كۆز دوشى مە.

سەرگوتىڭ: قەسەقۇل، رىۋايى كىر [۱] مەنۇغ الاغ.

سەرگوتىڭ: بىرگوتىڭ [۱] تىگ: بىرگوتىڭ

سەرگوتىڭ [۱] سەرگوتىڭ: ۲) پاچەكۆل: ۳) دارى ئىۋاي تەستۇر ۋىل [۱]

۱) سىر بىرە: ۲) بوعى كىلىگ لىپ كىلىگ: ۳) سىرستون.

سەرگوتىڭ: گەنمى سەرگوتىڭ: سەرگوتىڭ [۱] گەنم يالايى تودە

جىزىل

سەرگوتىڭ: ۱) كار بەدەسەب دەسەلەت دىرى چەتە ھۆرۈ غەشەب:

۲) رەتەس جىمھور، گەرەۋى ۋىلاتى كە بۇ ماۋەي چەتە سالى لەلايەن

خەلگە ھەلە بىرگوتىڭ [۱] ۱) سىرگوتىڭ: ۲) سىرگوتىڭ: ۳) سىرگوتىڭ: ۴) سىرگوتىڭ:

رەتەس جىمھور

سەرگوتىڭ: سەرگوتىڭ: سەرگوتىڭ [۱] سىرگوتىڭ

سەرگوتىڭ: سەرگوتىڭ: سەرگوتىڭ [۱] سىرگوتىڭ

سەرگوتىڭ: سەرگوتىڭ: سەرگوتىڭ [۱] سىرگوتىڭ

سەرگوتىڭ: ۱) سەرگوتىڭ: ۲) سەرگوتىڭ: ۳) سەرگوتىڭ: ۴) سەرگوتىڭ:

بالا رەتەس: ۲) كامىياب شەن.

سەرگوتىڭ: سەرگوتىڭ [۱] سىرگوتىڭ.

سەرگوتىڭ: ۱) سەرگوتىڭ: ۲) سەرگوتىڭ: ۳) سەرگوتىڭ: ۴) سەرگوتىڭ:

سەرگوتىڭ: ۱) تاۋىاۋەي سەرگوتىڭ: پىو لە ساپون چىكەنە: ۲) تاۋىاۋەي

خەلگە ھەلە سىرگوتىڭ [۱] ۱) گەنمەلە پىو بالا ئامەدە دىر كار

ساپون سىزى: ۲) مەك صاف طىقە بالا دىر نەكەر.

سەرگوتىڭ: سەرگوتىڭ [۱] تىگ: سەرگوتىڭ

سەرگوتىڭ: سەرگوتىڭ [۱] بالاى كۆ.

سەرگوتىڭ: دەستەكى چىنەن قايم كىرىش [۱] چىنەن كە چىنەن را تىگە سى دارد

سەرگوتىڭ: ۱) پەشى سەرگوتىڭ: رەشەكە پە دەۋرى سەرگوتىڭ: چەنەي

بەكەمەدا دىمە: ۲) پارچەبەك لە ۋەشەل كە كۆرتىيى تەۋاۋا كا [۱] ۱)

جاي پەندەسار كە پىرامون كۆل سىرگوتىڭ: ۲) تىگەي از چادىر كە

كۆنەي ۋا جىران كىد.

سەرگوتىڭ: سەرگوتىڭ [۱] تىگ: سەرگوتىڭ.

سەرگوتىڭ: گۆندىكى كۆرەستەنە بەسەسى ۋىر ئى كىرىش [۱] از روستاھاي

ۋىران شەدە كۆرەستان تۈسۈپ بىتەن.

سەرگوتىڭ: گۆرەسى دايەستەننى سىرگوتىڭ: پەندەسار ۋا كۆلش كىشان [۱]

رەسەمەي كە دىر سەفە كىشى پەكار پە.

سەرگوتىڭ: سەرگوتىڭ [۱] تىگ: سەرگوتىڭ.

سەرگوتىڭ: بەكام گەشەن، تۈرەف كىرىش [۱] بەكام رەسەدە، تۈرەف كۆدە.

سەرگوتىڭ: سەرگوتىڭ [۱] تىگ: سەرگوتىڭ.

سەرگوتىڭ: سەرگوتىڭ [۱] نەفرەي، سىرگوتىڭ.

سەرگوتىڭ: ۱) سەرگوتىڭ: رەتەس جىمھور: ۲) كارگەشە

پارىكى دىمەي: ۳) سەرگوتىڭ: پەندەسار ۋا كۆلش كىشان [۱] ۱) قىزىلانە ۋ

دۆڭى تىگە كىرىش: ۲) پەندەسار ۋا كۆلش كىشان: ۳) قىزىلانە ۋا كۆلش كىشان

سەرگوتىڭ: رەتەس جىمھور [۱] سىرگوتىڭ

سەرگوتىڭ: سەرگوتىڭ: سەرگوتىڭ [۱] سىرگوتىڭ: نەفرەي.

سەرگوتىڭ: سەرگوتىڭ [۱] بالاى كۆ

سەرگوتىڭ: لاى زۆرۈ [۱] طرف بالا.

سەرگوتىڭ: گىياھە كە دەخۇرى [۱] گىياھى خۇدەي.

سەرگوتىڭ: ۱) گەنمى جەنەي مەنەي پەندەسار: ۲) گەنمى جەنەي مەنەي پەندەسار

پەندەسار: ۳) گەنمى جەنەي مەنەي پەندەسار: ۴) گەنمى جەنەي مەنەي پەندەسار

پەندەسار: ۲) گەنمى جەنەي مەنەي پەندەسار.

سەرگوتىڭ: ۱) تەمەل، تەمەل: ۲) سەرگوتىڭ: ۳) پەندەسار: ۴) پەندەسار

پەندەسار: ۱) پەندەسار: ۲) پەندەسار: ۳) پەندەسار: ۴) پەندەسار

پەندەسار

سەرگوتىڭ: ۱) پەندەسار: ۲) پەندەسار: ۳) پەندەسار: ۴) پەندەسار

گەنمى جەنەي مەنەي پەندەسار: ۱) پەندەسار: ۲) پەندەسار: ۳) پەندەسار

پەندەسار: ۱) پەندەسار: ۲) پەندەسار: ۳) پەندەسار: ۴) پەندەسار

سەرگوتىڭ: پەندەسار: ۱) پەندەسار: ۲) پەندەسار: ۳) پەندەسار

سەرگوتىڭ: خەلگە ھەلە سىرگوتىڭ [۱] لىز خۇرە

سەرگوتىڭ: دىمە، پەندەسار [۱] سىرگوتىڭ.

سەرگوتىڭ: ۱) سەرگوتىڭ: ۲) پەندەسار: ۳) پەندەسار: ۴) پەندەسار

پەندەسار: ۱) سەرگوتىڭ: ۲) پەندەسار: ۳) پەندەسار: ۴) پەندەسار

سەرگوتىڭ: سەرگوتىڭ [۱] سىرگوتىڭ.

سەرگوتىڭ: ۱) سەرگوتىڭ: ۲) پەندەسار: ۳) پەندەسار: ۴) پەندەسار

پەندەسار.

سەرگوتىڭ: پەندەسار: ۱) پەندەسار: ۲) پەندەسار: ۳) پەندەسار

سەرگوتىڭ: پەندەسار: ۱) پەندەسار: ۲) پەندەسار: ۳) پەندەسار

سەرگوتىڭ: پەندەسار: ۱) پەندەسار: ۲) پەندەسار: ۳) پەندەسار

سەرگوتىڭ: پەندەسار: ۱) پەندەسار: ۲) پەندەسار: ۳) پەندەسار

سەرگوتىڭ: پەندەسار: ۱) پەندەسار: ۲) پەندەسار: ۳) پەندەسار

سەرگوتىڭ: ۱) پەندەسار: ۲) پەندەسار: ۳) پەندەسار: ۴) پەندەسار

پەندەسار: ۲) پەندەسار: ۳) پەندەسار: ۴) پەندەسار.

سەرگوتىڭ: پەندەسار: ۱) پەندەسار: ۲) پەندەسار: ۳) پەندەسار

سەرگوتىڭ: پەندەسار: ۱) پەندەسار: ۲) پەندەسار: ۳) پەندەسار

سەرگوتىڭ: پەندەسار: ۱) پەندەسار: ۲) پەندەسار: ۳) پەندەسار

سەرگوتىڭ: پەندەسار: ۱) پەندەسار: ۲) پەندەسار: ۳) پەندەسار

سەرگوتىڭ: پەندەسار: ۱) پەندەسار: ۲) پەندەسار: ۳) پەندەسار

سەرگوتىڭ: پەندەسار: ۱) پەندەسار: ۲) پەندەسار: ۳) پەندەسار

سەرگوتىڭ: پەندەسار: ۱) پەندەسار: ۲) پەندەسار: ۳) پەندەسار

سەرگوتىڭ: پەندەسار: ۱) پەندەسار: ۲) پەندەسار: ۳) پەندەسار

سەرنامه: ١) دەست پێکی بوسین: ٢) پیماس: ١) شروع بامه: ٢) شماسامه

سەرنانە: سەرخستە سەر: سەری سەر گە شتن.

سەرنانە: ١) دایرشینی دەفر: (سەری مەنجه نه که بتهوه) ٢) ناواری بون: ٣) برینی له مردن: ٤) برینی به خهوتن: ١) سڕپوش بر صرف گذاردن: ٢) اواره شدن: ٣) کتایه از مردن: ٤) کتایه از خفتن.

سەروان: لەقەم، ناویک دەگەل ناوی مندالی: بقی. سەروان و کانه: یاد شمی بمان که ناوکی ساوا دەبێ: بعام به ماما برای بریدن ناف نوزاد.

سەرنج: وردەوێ بون، بەزیتی روانینی شتیک: دقت.

سەرنج دان: لی وردەوێ بون: دقت کردن.

سەرنج دەو: وردە کارو بیر کردو: پڑهنده.

سەرنجه: ١) سەرنج: ٢) سەریه ژیر: ١) دقت: ٢) نشیب.

سەرنخون: زیر و زور، هل: سڕ بگۆ. بگۆ.

سەرنزم: سەرشوێ: سڕاکنده.

سەرنسووت: سەریه ژیر، سەرنشوێ: سڕ شیپی.

سەرنشیفت: سەرسووت: سڕ سینی.

سەرنشویس: چارەنوسی: سڕنوشت.

سەرنشیمی: ١) سەروماری خەلکی ولات: ٢) نویسی وتاری سەره کی: ١) سڕشماری: ٢) نوشتن سرقاله.

سەرنشیمان: سەره ک بوسەر: وئیس هیاب تحریری.

سەرنششت: حارە بوس: سڕنوشت.

سەرنقوت: سەروبوو: بۆ حکم و لێ ئاود سەلین: عرق سە.

سەرنگوو: سەرنخوون: سڕ بگۆ.

سەرنخوون: سەرنخوون: سڕ بگۆ.

سەرنوگە: رەئیس داریو: سڕ دارو:خه.

سەرنووس: سەرنووس: سڕامارگر، سڕشمار.

سەرنهخت: سەره قەلەن، هەریجی زیاده سیر بایی بۆ به شودان پەری: آنچه که اضافه بر شیر بها داده می شود.

سەرنهخوون: سەرنخوون: سڕ بگۆ.

سەرنهخوونک: گۆله شیرد: نگا گۆله شیرد.

سەرنهخوون: سەرنخوون: سڕ بگۆ.

سەرنههه: سەرنشوێ، سەرنزم: سڕ فکته.

سەرنهوق: جنگن، رووه لمالو، بۆ شەرم و شورەیی: سئیره جو، بۆ شرم و حیا.

سەرنهوه: سەرنزم، سەرنشوێ: سڕاکنده.

سەرنهوی: سەرنشوێ، سەرنزم: سڕاکنده.

سەرنی: سەردۆل: نگا سەردۆل.

سەرنیبا، دەمەزەر: نگا دەمەزەر.

سەریان برینی به روشتن و ناواری بون: کانه ر منوری و وره سس.

سەرو میرک که نه نادیاره وه ده گانی هه.

سەرو: ١) لای ژورو: ٢) د ریکی راستو بۆ بهرو گە لاده رزیه: ١) طرف بالا: ٢) درخت سرو.

سەروا: یاشلی شێره، قاقیه: قاقیه شەر.

سەروادین: سەریادان: نگا: سەریادان.

سەروان: سەریار: نگا: سەریار.

سەروان: ١) سەروان: ٢) چه کداری ده وئەت: ٣) سەریتر: (نیمشو تەئایی چه ستهی رە سووم / دیسان سەروان کرد دهی پرهوتم)

«سەروانی»: ١) سڕگشاده: ٢) سڕیار: ٣) لیریز.

سەروانخانه: سهاگه، بنگه ی چه کداری: دولەت: مادگان.

سەروانگیری: سەریارگر تن: سڕ بایگری.

سەروزی: سەریاری: سڕ بیری.

سەروین: ١) زیر و زور: ٢) لعم سەرتا نهو سەر: (بازارم سەروین کرد گیر نه کهوت): ٣) نهخووشی مثالان که سەری مانگ و بونی مانگ.

دەبگری: ١) زیر و زور: ٢) زاب سو تا نسو: ٣) نوعی بیماری کودکان که در سبب و غرضه ماه عود کند.

سەرویسەر: ١) به تەمووی، تەرو: (چینه که سەرویسەر بهشی کرد): ٢) سازی و ناسردهیی بهزیاند: ١) کامالا پەو نقتص: ٢) سرو سامان.

سەروینهلب: چاچ، دەم، ناف: (لهو سەروینهلبه دا جوان بوم): ١) ، ١٠ ، هگام.

سەروینهلبه ستن: کارته واو کردن، ناماده کردن: آماده کردن.

سەروینهلبه گرتن: سەروینهلبه ستن: آماده کردن تمام.

سەرویا: پەل و سەری چه بوان: کله پاچه.

سەرویاچک: پەل و سەری ئازال پەریاروی: کله پاچه.

سەروپوتراک: ١) تەحر و دیدار: ٢) دیسهنی سەریچ و مەره: ١) سڕسینما: ٢) منظر عمده و کلاه.

سەروپوتراک: سەروپوتراک: نگا: سەروپوتراک.

سەروپوته لاک: سەروپوتراک: نگا: سەروپوتراک.

سەروپورت: بۆ هەر که سئ کهمیک: سهم ندرک برای هر کسی.

سەروپوتراک: سەروپوتراک: نگا: سەروپوتراک.

سەرویه چک: سەروپوتراک: نگا: سەروپوتراک.

سەروپتی: سەروپا: نگا: سەروپا.

سەروپنج: پارچه ی له سەر به ستر او: دستار.

سەروتاوه: گوندیکی کوردستان که به عسی ویر نی کرد: از روستاهای کردستان که به عیان ویران کردند.

سەروتر: ژورو، پلندەر: بالار.

سەروتره: سەرهتره، زه گەنمی سەرانه که دوای رۆژی رهه زان به فقیر ده دی: زکات فطر.

سەروچاو: دەم و چاو، زو، روخسار: روخساره.

سەروچاوه: ١) سەریاوه: ٢) ناوی گوندیکه به عسی ویر نی کرد: ١) سڕچشمه: ٢) نام دهی که به عیب ویران کردند.

سەروچاوی: ١) سەریاوه: ٢) ناوی گوندیکه: ١) سڕچشمه: ٢) نام دهی.

سهر و خوار: هردو نالی بالا و پايين [بالاين و پاييني]

سهروده: زايي، تي گهيشتن (لهم كارِه سهروده درناكم) [درك، مهم]

سهروده رو: سهروده [درك، مهم]

سهرورمان: (۱) تاپشتي زوركم؛ (بي سهرورمان كهوتوه؛ ۲) دمان باروي؛ (پناونكي به سهرورمانه) [۱] رفق، نه؛ ۲) ريان وري.

سهرورزو: سهرورمان [نگا سهرورمان]

سهرورزان: سهرورمان [نگا سهرورمان]

سهرورزياده: بهشي تهرود [كافي وزياده]

سهرورزي: (۱) سهر و خوار؛ ۲) پيلاوي پينه بي دواي سهرارزه؛ ۳) دوله بزاره كاني سهر پيني نوسره؛ ۴) سهرخون؛ ۵) زير و زور، كاول، ويران [۱] بالاين و پاييني؛ ۲) كمش پينه زده؛ ۳) زير و زير عرب؛ ۴، نكور؛ ۵) ويران.

سهر و ساخت: ساخت و پاج، كهين و بهين [سابي]

سهر و سه كوت: تهر و ديدره بيچم [سروسيما]

سهر و سه نه مه: پيوقه دم (تمم ناغايه سهر و سه نه مه ي پاش نه بو) [نمن]

سهر و سيما: سهر و سه كوت و سهر و سه

سهر و شك: (۱) تهران، تي نه گهيشته تازره؛ ۲) سهر و سه خت؛ ۳) نهمي را نه بئراو [۱] كودن، نفهم؛ ۲) سر سخت؛ ۳) اسب رم شده.

سهر و شويين: شوينه وار، نامسوار (وفايي تاحري خيري ي ده ميكه بي سهر و شويته) [رډه نر]

سهر و شه ده: سهر و پيچ [دستار]

سهر و قلخ: سهر و سه كوت [ريخت، سروسيما]

سهر و قون: پيچدونه [بر عكس، وارويه]

سهر و لك: (۱) سهر ك، كولكي شاهه كراو؛ ۲) سهر دوا، سهر گهروه، ره نيس؛ ۳) شق كه مهلوان له سهر سهر ي داده تي پره رينه وه؛ ۴) دوكي ريني داغ كراو [۱] نگا سهراك؛ ۲) ره نيس؛ ۳) چيزي كه شتاگر براي عيور دادن بر سر گدارد؛ ۴) كف روض داغ شده.

سهر و لك: ده سمالي سهر ي ژان [دوسري]

سهر و كار: په يو يدي، ناشافه تي [سروكار]

سهر و كاني: (۱) سهر كاني، سهر چپوه؛ ۲) باوي گونديكه [۱] سرچشمه؛ ۲) نام ده ي.

سهر و كايه تي: سالاري، سهر دوي [رياست]

سهر و گوي: بك و جوكلي داريا پر ز و شاخه درخت.

سهر و گوي كردن: هله سهر تاوت، قهيجي كردني دار، په رتاوتن [پيراستن درخت، هرس]

سهر و گويلاك: سهر و تر اك [ريخت و قياقه]

سهر و هال: برتي له هرجي هه يو خوشه ويسته: (سهر و هال به قورباني نازدي) [كنايه از هستي و تعلقات آدمي]

سهر و مر: تهر و، بي كم و زياده، سهر و زياد [كافي، پدرو كم و كاستي]

سهر و ميت: وشه به كه له بازي كلاين دا [اصطلاحی در تيله باري]

سهر و ميزه: سهر و پيچ [سرو دستار]

سهر و ناو: وشه به كه له باري سهر و قين د [اصطلاحی در بازي «شجوقس»]

سهر و نه: (۱) دولكه، سهر دلكه به سهر دهلگوتن؛ ۲) سهر به: (نيمه سهر و عشيره ني حافين)؛ ۳) سهر فقه، لاي سهر و نه [۱] نوحه؛ ۲) منسوب به؛ ۳) بالاين.

سهر و هيار: سهر نزم، سهر داخسوه، برتي له خه حانته [سرافكننده، كنايه از شرمسار]

سهر و نه: سهر گهروه، سهر در، سالار [سرو]

سهر و دوي: پايه به رزي، سهر داري [سروري]

سهر و دستا: (۱) سهر وكي وه ستاكاران؛ ۲) لاي وه ستا، لجهم هوسا؛ ۳) ريت به مردن، (زير نه غرشه له سهر و ستا) [۱] ره نيس

استادكاران؛ ۴) نزد استادكار؛ ۳) بيمار مردني.

سهر و سه نه: مامه ي يه ك به يه ك گوريده [پايپاي]

سهر و سه نه: سهر به سهر [نگا سهر به سهر]

سهر و سه نه: سهر به سهر [نگا سهر به سهر]

سهر و سه نه: سهر و گر [وصي قيم]

سهر و شي: سهر خوش [شاهه مست]

سهر و شين: شخداوي كه به شاخ ده خه لك هه لده دا؛ ۲) تافكه، سولاف، تاره لدير؛ ۳) نيكه به ره همي كونجي [۱] شاخ زن؛ ۲) آبشار؛ ۳) اولين محصول كنجد.

سهر: (۱) گويزي ده سكه لا؛ ۲) نوبه، بو، هه ل؛ ۳) كارمه، بو زن ده لني كايان؛ ۴) دويه هار، بو مريشك؛ ۵) گازه شي سهر چوبي له گيره دا، به راتيه ري به؛ (پته ي خوي ناكايه سهر ي خه لك خيرايه)؛

۶) نوشانه، سهر به له نازه لي ره عيه ت سانشن [۱]؛ ۷) گودي ي كه به ياي تيله باشدا؛ ۲) بوبت، ۳) كديانوي مجرب؛ ۴) مرخ دو بهار ديد؛ ۵) حيوان سرسته در خرمن كوي؛ ۶) باج رحيو باب رعيه ت گورفنن مالك

سهر: رډه، هاور كردني كنر [عرعر]

سهر هات: په سهر هات، رډه ي رډه ي [رويدا]

سهر هاتن: سهر هت [رويدا]

سهر هاتن: له خوشيان دا سهر بي شيوان [۱] زهره راحتي راه ورسم زندگي را فراهموش كردن.

سهر هاتي: سهر هات [رويدا]

سهر هار: بوز [باريكوش، نا آرام]

سهر هار: به ردي سهر ي نامسوار به ردي شي سهر و نه [سنگ آسپاي بالاين]

سهره بزوئ: برت، بزوئ، بسوت [نيمسوز]

سهره به هار: رډه ي نازه به هار [نوبهار، واين بهار]

سهره ت: بيزنگي كون گه وره، كهو [سرد]

سهره تا: (۱) نيكه به سهر ي ده زو؛ ۲) ده ست بك، نيس و تار [۱] سرخ؛

(۲) آغاز شروع.

سهره تاتکني: سهره گيتسان، سهره قوتان، رواني به دزيموه [۱] فضولانه و دزدکي نگاه کردن.

سهره تايي: يري، پيشو به ي هدرشي [۱] مقدماتي.

سهره ته شي: دارکي خري کونه به کن نوکه ته شيوه [۱] کله دوك نخ ريسي.

سهره تهر: نوکي سئ سوچ و تيزي تير [۱] سريپکان، ناولک.

سهره چه: به خوشيه کي ولاحه که سهره له شي ده ماسي [۱] نوعي پيمري دام و ستور.

سهره چه رم: (۱) چه رمي سهری ره شه مال: (۲) برتي له ره رهرو زبان [۱] (۱) جرم سر دام: (۲) کنایه اوریان.

سهره چه رم دان: زده ردان، دیان ونکه وتن [۱] کنایه از ریان کردن.

سهره خو: هیدی، به سهر [۱] شکيبا.

سهره خوره: سالي که رز باوکي پيري، واپي و قه دهم شوم [۱] بورادی که پدرش پميرد، کنایه از بد قدم.

سهره خولي: (۱) سهر گيزي: (۲) نه خوشي سهر سامي [۱] (۱) سر گيجه: (۲) بيماري سر سام.

سهره خهر: (۱) برتي له خوشتالي کارنيک ده: (۲) سهر ناز، به خود ده [۱] (۱) کنایه از مزاحم گرانجان، سرخر: (۲) دخت خواب.

سهره خفري: گدگري، پين چه هاندن، پدلب گرتن [۱] لجاجت، لجبازي.

سهره د: سهرت، سهرت، که و [۱] سر د.

سهره د: سهرت، که و [۱] سر د، غر پل درشت.

سهره دوگ: سهره ته شي [۱] کله دوك نخ ريسي.

سهره ده ز: (۱) ده رتانه: (۲) سهره ده [۱] (۱) راه نجات، فقر: (۲) فهم، درک.

سهره ده نگ: (۱) يو گيزانه وهی گوزاني: (۲) به ستهی دوی گوزاني درز [۱] بازگفتن مقطعي از بر نه: (۲) تصنيف بعد از آو.

سهره ر: سهر ر، ده گال تموه شاي [۱] علاوه بر.

سهره زم: نوکه نيزی درز [۱] سهره يلد.

سهره و: (۱) که سي که پي بهر کرده وه کاری ده کا: (۲) باره پيري که پيش کاروان ده که وي دور ده که ويته وه [۱] (۱) کسی که خودش وي نديير کار مي کند: (۲) ستوري که از کاروان جلو افتد و دور شود.

سهره رويي: کاري سهره رو [۱] عمل «سهره رو»

سهره ري: بان را، سهری ريگي [۱] سر راه.

سهره ريگه: سهره ري [۱] سر راه.

سهره ژن: ژني مالداری کارامه، که يو نوي خاس [۱] ژن حائدار گدحد منش.

سهره ژير: بهر و خوار [۱] سر رير.

سهره ژيره: سهر بهر و خور، سهر بهر و ژيره [۱] سراديري.

سهره ستور که: خوري کرمي ناورگ [۱] نوعي کرم سگم.

سهره سوژه: ماهيه پسته، نازاوه چي [۱] فته انگير.

سهره سوژه: سهره گيزه [۱] سر گيجه.

سهره سوژي: سهره سوژه، سهر گيره [۱] سر گيجه.

سهره سه ييله: سهری که له کائزي روره ده کرت پي سه يي يوس کيس، [۱] سر چي د هير.

سهره شک: سهره شين، [۱] نگا سهره شين.

سهره شکيه: سهره شين، [۱] نگا، سهره شين.

سهره قرار: سهره يلد، حاهي نير [۱] سر رير.

سهره قرار: بهر و يلد اي، نه قرار [۱] سر بالايي.

سهره قه نده: (۱) سهره سه ييله: (۲) سهری قلیان ناوی [۱] (۱) سر چي: (۲) سر قلیان.

سهره قه نگه: سهره قه نده [۱] نگا: سهره قه نده.

سهره قه نيه: سهره قه نيه [۱] نگا: سهره قه نيه.

سهره ک: (۱) سهره ک: (۲) دوشتهی سهر ييزنگ، (۳) داری دوفليقانهی دوك کوکر ديموه [۱] (۱) نگا: سهره ک: (۲) بر غر مال باقیمانده: (۳) چوب دوشاخه خار جمع کنی.

سهره گيزه: سهره گيزي، سهره سوژه [۱] سر گيجه.

سهره مر: مريشکي دويهاردينو [۱] مرغ در بهار ديده.

سهره مريشک: سهره مر [۱] نگا: سهره مر.

سهره مژانه: سهره مژانه [۱] نگا: سهره مژانه.

سهره مهرگ: ده می ناويلکه دان [۱] حالت نرح.

سهره مهقه ست: يرشتي له جلك بوين باقي مهر [۱] ترش باقیمانده از قحي يري.

سهره مييز: پيري کمل و له چل سال به بالا [۱] سره مرد، مرد ميا سال.

سهره ن: سهرت، سهره د، که و [۱] سر د.

سهره ناز: (۱) سهره ناز: (۲) لاکيش، مافوروی دريژوکه، که ناره [۱] (۱) سر انداز: (۲) قالی کناره.

سهره نند: سهره نند، سهره د [۱] سر د.

سهره نند: سهره نند، سهره د [۱] سر د.

سهره ننداز: سهره نند [۱] نگا: سهره ناز.

سهره نگا: (۱) بالگه، بالشت: (۲) لای سهر [۱] (۱) پاش: (۲) طرف بالايي.

سهره نگر: (۱) رت برده، هله نگوته: (۲) رت بردن، هله نگوتن [۱] (۱) سکيدري حورده: (۲) سکيدري.

سهره نگيا: بالگه [۱] پاش.

سهره نويک: سهره نويک [۱] سر گيتگاه، شوله.

سهره نيک: ده سمالتيکي حيريري ژنه باژيزانه [۱] نوعي برجه اسب.

سهره و: بهر و يلد لای ژورو [۱] طرف بالا.

سهره وار: سهره يره ژير [۱] سرادير، فرود.

سهره واره: سهره يره ژير [۱] سوايري.

سهره وچير: سهره وچيرايي، بهر و خواره [۱] سراديري.

سهره وحوار: سهره يره ژير، سهره وار [۱] سر رير.

سهره و خوار گردنه وه: (۱) بهر و بهر و ژير بردن: (۲) سحر کردن وهی ده فر [۱] (۱) سر رير کرس: (۲) و رويه کردن طرف.

سه‌فهر: له ناو یه کده بو ناواییه کی تر رویشان [۱] سفر
سه‌فهر به: ره‌شیکر [۱] یسیح عمومی.

سه‌فی: (۱) کم‌ناوره، خو: (۲) ناوه بو زنان [۱] حل، سفیه: (۳) اسم
زنانه

سه‌فیح: کم‌ناوره، سه‌فی [۱] حل، سفیه.

سه‌فیک: (۱) هیر نوکه: (۲) پالوئه [۱] نرس کورچک: (۳) صافی.

سه‌فین: (۱) سه‌فان: (۲) ناوی چیا به کی پمرزه له کوردستان: (۳) ناوی
پیاوا [۱] رسه کوه: (۴) نام کوهی در کردستان: (۵) نام مردانه

سه‌فیه: نوی زنانه [۱] نام زنانه.

سه‌فی: سه‌پته [۱] سید.

سه‌ق: (۱) دارپوری زورنه‌ستور: (۲) ساوینی تیخ بو تیژکردن [۱] تته
بلوط بسیار قطور: (۳) سوهان رن بیج.

سه‌قا: (۱) تاوکش: (۲) ته‌کوره، ریک‌ویک: (۳) بیر وی [۱] آپکش، سدا
(۴) نظم، ترتیب: (۵) سیراب شدن.

سه‌قادر: ته‌کوژکردن، ریک‌ویک خستن [۱] ترتیب و تنظیم دین
سه‌قاقوش: که‌لک، ماییکی گموره‌ی دندوک زلی سبی بووه یه‌چیته‌ی

شوره و ماسی خوره [۱] پرنده‌ای ماهیخوار، پلیکان.

سه‌قام: (۱) به‌کوری، ریک‌ویکی: (۲) پهره‌راوی، پایه‌وی [۱] (۱)
تنظیم، ترتیب: (۳) بایداری، ثبات.

سه‌قاصگیر: پهره‌ران، چیکرتو [۱] پایدار.

سه‌قار: (۱) به‌خوشی تهنقایی به‌کسم: (۲) ناوی جوژی زعب، زمی
سه‌قار [۱] (۱) بوخی بیماری ستور: (۲) بوخی بیزه.

سه‌قاهه‌گرتن: سر و بونی زهوی له باران، په‌لهدان [۱] سیراب شدن
زین ربار

سه‌قو: مدلیکی زاوه له باز بچوگتر [۱] چرخ، پرنده‌ای شکاری.

سه‌قو: شاریکه له کوردستان [۱] شهری در کردستان.

سه‌قلاو: ناوی جوژی زعب، زمی سه‌قلاو زمی سه‌قار [۱] بوخی بیزه.

سه‌قوت: (۱) مرداره‌وی به‌کسم: (۲) عیس‌دار زده‌دار: (۳) خه‌تەر،
قه: (پیاویکی سه‌قوته ناویم به‌جمه لای): (۴) وشه‌ی گالته پی کردن به

نه‌بجام به‌دانی گری، تهر: (سه‌قوت نه‌هانی، سه‌قوت نعت کرد): (۵)
ناسنجاو [۱] (۱) مردار ستور: (۲) زده‌دار، معیوب: (۳) خطر: (۴) کلمه

نمسخ و کنایه (۵) قراضه‌آهی.

سه‌قوت‌فروش: که‌سی کاسبیه‌که‌ی ناسنجاو فروشته [۱]
قراضه‌فروش، سقط فروش.

سه‌قور: (۱) په‌سته‌لک: (۲) گوتدیک کوردانه له لای دیار به‌کر [۱] (۱)
بگا په‌سته‌لک: (۳) نام روستایی است.

سه‌قورم: سهرمو سوله‌ی زور دژوار [۱] سوز و سرمای سخت.

سه‌قومی: جوژی به‌خوشی به‌کسمه [۱] از بیماری‌های ستورن.

سه‌قی: جوژی به‌دی مزمه‌وی زده [۱] بوخی سنگ مرمر رودنگ.

سه‌قیل: زه‌ریل، زده، چکوس، دهس قوچاو [۱] خسیس.

سه‌ک: سرکه [۱] سرکه.

سه‌کار: (۱) ساقور: (۲) جوژی کورتایی راست و صاف [۱] سید یزوک

کاهکشی: (۲) نوعی پالان.

سه‌کت: مرد و یونه‌وی به‌کسم، سه‌قوت [۱] مردار شدن ستور.

سه‌کته: به‌رگی له‌پرو نه‌کاو، به‌رگی مفاج [۱] سکنه، مرگ ناگهانی.

سه‌کته کردن: به‌کاومردن [۱] سکنه کردن.

سه‌کته‌گرتن: سه‌پله‌س [۱] سکنه باقص در و رسیگر شدن.

سه‌کتین: مردنی به‌کسم، سه‌قوت بو [۱] مردن ستور سقط شدن.

سه‌کس: (۱) داخستن، پیوه‌دانی ده‌رکو: (۲) (ده‌رگ که سه‌گر به‌که): (۳)

هونیک کورده [۱] (۱) بستن و برهم آوردن در و یشجهره: (۲) نام
عشیرتی

سه‌کران: (۱) باوچه‌یه‌که به‌کوردستان: (۲) ناوی کیویه‌که له کوردستان [۱]

(۱) ناحیه‌ای در کردستان: (۲) کوهی در کردستان.

سه‌کره: ده‌ک، پیا [۱] ظرف، به‌خوری.

سه‌کسار: (۱) جوژی مایمون: (۲) جونیبه‌که وانا، ده‌ک سه‌گ [۱] (۱) نوعی
بورسه: (۲) دسیمی سب.

سه‌کنی: به‌پیوه راه‌سود [۱] سسده

سه‌کتین: (۱) ده‌ستان، به‌پیوه‌یون: (۲) داسه‌کان، ناردم‌بون [۱] (۱)
ایستان بریا: (۲) آرام گرفتن.

سه‌کو: که، به‌روایی له‌ه‌زی چیکرو بو له‌سود دانستن [۱] سکو

سه‌کوت: ته‌حر، بیجم، (له‌سورو سه‌کوتی بو‌وانه) [۱] ریخت و سیمه.
سه‌کوم، سه‌کوت [۱] ریخت و سیمه.

سه‌کوت: سه‌کت، سه‌قوت [۱] ستور مردار شده

سه‌که‌مانی: جهوره و جوژی و بیکاره [۱] ولگرد و هرزه، اوبش.

سه‌کین: نال یونه‌وی ددان به‌ترشی [۱] کرخ شدن دندان از ترشی.

سه‌گ: سه، سیدر، سیلوت [۱] سنگ

سه‌گاف: جانده‌ریکه له ناوا ده‌ری و کوی به دم ناوه کدولی به‌ترخه [۱]
سیکلاپ، سنگ آبی

سه‌گ‌فی: سه‌گاف [۱] بگا، سه‌گاف

سه‌گ‌لا: سه‌گاف [۱] بگا، سه‌گاف

سه‌گ‌ن: رورسه‌ک [۱] سگها.

سه‌گانه: بریتی له کاری فیلاوی و حیل‌بازی [۱] کنایه از حیل‌بازی.

سه‌گانی: حیل‌بار [۱] حق‌باز.

سه‌گاوی: سه‌گاف [۱] بگا، سه‌گاف.

سه‌گای: سه‌گاف [۱] بگا، سه‌گاف.

سه‌گایه‌تی: بریتی له هلبازی و نارستی [۱] کنایه از حیل‌بازی و دغی.

سه‌گ‌به‌جه‌سار: (۱) بریتی له هینان و بردی بی‌فایده: (۲) دارکری و
فیر و هرا [۱] (۱) کنایه از بی‌فایده این سو و آن سو بردن: (۲) کلک‌کاری

و دعو.

سه‌گ‌به‌جه‌وش: سه‌گ به‌جه‌سار [۱] بگا، سه‌گ به‌جه‌سار

سه‌گ‌پاسوت‌بگ: بریتی له دلا‌نگری هده به‌ده‌ر [۱] کنایه از ولگرد
سه‌گ‌پسین‌که: بریتی له کوروشکی به‌ه‌ه‌ری له یازدا [۱] کنایه از

حرگوش به‌ه‌ه‌رود در پانیر

سه‌گ‌ده‌س: چاره‌وی که له روشتا نه‌زوی ویک ده‌کمون [۱] سگ‌دسته.

سر تده

سهلکه بزوت: سهل بروت، بسوت [سهل] نیمسوز.

سهلما: ناوی زنانه [سهل] نام زنانه.

سهلماس: ۱. سلهاس: ۲. گوندیکی کوردستانه به عسی ویرانی کرد [سهل]

(۱) شهر سلهاس: ۲. دوستایی در کوردستان که بهشیان ویرانش کردید

سهلمان پیسه: جزئی مارمیکه ی زده در [سهل] نوعی سوسمار سخی

سهلاندن: قه بولاندنی کارنگ ی وده [سهل] قبولاندن.

سهلور: داری سهلور [سهل] درخت سرو.

سهلواب: سلاوب [سهل] صلوات.

سهلوات نازا: ناوی گوندیکه له لای سله [سهل] نام دهی ست.

سهلوازهوان: جزئی دارسروی زور راسبو ویک [سهل] سرو سخی.

سهله: نهلسن، سه به ته ی بان [سهل] سید طیقی، ایکش ترکه ای

سهله شیرک: سه به ته ی زل بو ده و هه و [سهل] سید بزرگ حاطرقی.

سهلدهف: ۱. داهلقا: ۲. سوئی یاره: ۳. پرتابوئی نهسپ: ۴. قهرز و او

[سهل] دهانه لگام: ۲. ویا: ۳. پرتاب بودن سب: ۴. وام.

سهله قخور: سوخت خور [سهل] ریاحوار.

سهله فکردن: ۱. قهرکردنی بهسوت: ۲. پرتوکردنی نهسپ [سهل] وام

گرفت یا تزیل: ۲. پرتاب کردن سب.

سهله گون: گوندیکی که رسته به به عسی ویرانی کرد [سهل] در روستاهای

ویران سهله کردسان توسط بهشیان.

سهلهه: سس فرس [سهل] سالم، سس فرس

سهلهسه: یاسره، سو به سو به [سهل] کاره لب بهم.

سهلینه: زنی زهانریزی بی حهبا [سهل] زن بی حیا.

سهلیقه: ناوهر، قام (پیاگنی بهسهلیقه به [سهل] سلیمه

سهلیانک: سهلالیک، رهووه [سهل] بگ: سهلالیک.

سهلیم: ۱. بی نازار، هییدی و هس: ۲. ناوهر بو پیاوان [سهل] آرام بی آزاد:

۲. نام مرد نه.

سهلین: بهردی سهل گور بچه [سهل] سنگ سرپوش لحد.

سهل: ۱. دهرمانی گیاندار کوژ، زهه: ۲. سهگی من: ۳. من سهگم [سهل] ۱

سم: ۲. سک من: ۳. من سهگم.

سهلما: هلهه رکنی، دیلان، رهقس [سهل] رقص.

سهلماخ: وهج، بی نیاز له خه لک، ویزه خوگر [سهل] دای عزت نفس.

سهلماس: ۱. هیس، پشوله سهرخو: ۲. حهوه، ری بی می شیر و خه نچه

[سهل] صبور آرام: ۲. پرند.

سهلماسی: کوسه ماسی [سهل] کوسه ماهی.

سهلماک: روز به روز بلند [سهل] مر دفع

سهلماکهر: که سی که رهقس ده کا [سهل] رفاص.

سهلماگه: جی داووت [سهل] جای رقص.

سهلماهک: باندا ریکی ولو زور قهلمه [سهل] زیردگان بزرگ چته.

سهلمانی: کهوه، عایی [سهل] اسمانگون

سهلماهک: مه لکی جضیره له ره شو له، نه زورتر هیلانه به هه رزندا

ده کا، هه ورده [سهل] بلدرچین و شم.

سهلماوار: نام رانیکی چالینه [سهل] سماور.

سهلماور: سهلماور [سهل] سماور.

سهلمبه: ۱. مه تکه، نام رازی در کون کردن: ۲. ناوی گوندیکه [سهل] ۱

مه، سینه، ایزر سورخ کردن: ۲. نام دهی است.

سهلمت: لا، تالی، زرخ [سهل] سو، طرف، سمت.

سهلمتور: نام رانیکی موسیقیه [سهل] یکی از آلات موسیقی، ستور.

سهلمسیر: تلی تری [سهل] نهاله انگور.

سهلموز: سفور، سفوری، سفور، سموره [سهل] سمور

سهلمه: سهلمه، مه تکه [سهل] سینه

سهلمهت: تار می، حهوه سهله [سهل] سکپایی، رامی

سهلمهت: هو، سهلمهت [سهل] نگیزه، سب

سهلمهت: ۱. سهل سوزین، عه حاجب: ۲. کویانی چاره وی [سهل] ۱. سگفت.

۲. یلان.

سهلمه رگی: دهر دور بهج و شه کندی [سهل] مشقت غر وان.

سهلمه رنه: ۱. سهلمه: (سکسی سهلمه سهلمه رنه: ۲. زان و دهره: ۳)

قه نووری زین: ۴. جیازی و شتر: ۵. ژرحلی کاتی ناخترای هگه به

کورتان: ۶. سهلگور و شته [سهل] ۱. شگفت: ۲. ریح و راز: ۳. رین کوهه:

۴. یلان شتر: ۵. نوعی یلان (لاع: ۶) سرگشت.

سهلمه ل: گیای خری پی گیره به کوی لیک هالار [سهل] علف بهم بیجیده

بگو بیل.

سهلمه ن: ۱. گولی یا سهلمه ن: ۲. زهردی کال: ۳. ره لکی کهه [سهل] ۱. کل

سم: ۲. زرد روش: ۳. خاکستری رنگ

سهلمه تلوک: ساجور [سهل] ساجور.

سهلمه تگول: شلنی که زور که ده له بگی، شیرین شل [سهل] شلی که بدک

می لگد.

سهلمه نی: هلوای له شیری که نه سهلمه ریکه نارد [سهل] سعنو.

سهلمیت: ماکیکی رهش که له دهر گای خه لیه ههنگه [سهل] ماده ی سباه

رنگ که جیو دو کندوی زبوران ست.

سهلمیت: سهلمیت [سهل] بگا: سهلمیت.

سهلمسیر: سهلمسیر [سهل] تشایه انگور هه رده.

سهلما: سدا، ناسان [سهل] سان.

سهلماه کی: سهلمه کی [سهل] بگ: سهلمه کی

سهلماهی: ۱. سانایی، ناسانی: ۲. ناسوده یی [سهل] ۱. سانایی: ۲

سودکی

سهلمته: ۱. بهنی: ۲. پندهنگ بو [سهل] ۱. سری: ۲. خاموشی.

سهلمته تده: ۱. ده پله به، شکو و جهال: ۲. ناوهر بو ژان [سهل] ۱. دیدبه و

شکوه: ۲. نام زنانه.

سهلمی: سهقه زله، عیشت، سه یازله [سهل] سینی.

سهلمن: نه ستاندن، ساندن [سهل] نگا: ساندن

سهلمنه وه: ساندنه وه، نه ستاندنه وه [سهل] نگا ساندنه وه

سهلمه دل: ۱. داریکی بو خوشه: ۲. که رشی له دار، قاپ قاپ،

نه نه قیل: ۳. گیاره تک [سهل] ۱. چوب ساندل: ۲. دم پای چو بی: ۳

گىدەي كە از ن دىگ زۆر گېرەند.

سەندەلى: كورسى لەسەردانىشەن [۱] ھىندلى.

سەنگ: (۱) بەرد (۲) قورسايى، كېش (۳) يېشى لە قەدر و جورمەت: (پىدايى بەسەنگە) [۱] (سەنگ: ۲) ۋەز: (۳) كىنايە از احقرام و مەزىلەت.

سەنگ: (۱) يالگە، ياللىست، سەزىن (۲) بەردى دۆزى ۋەھىر سەنگزاور [۱] (۱) باش (۲) سەنگ پادزەر

سەنگاتى: قورسايى، گر تايى [۱] ۋەز، ۋەزە.

سەنگان: (۱) تەخمىن، بەرورد (۲) تەجرەبە كەردن، ئەزمۇن [۱] (۱) ارزىيى: (۲) تەجرەبە ئەزمۇن.

سەنگاندن: (۱) تەخمىن [۱] (۲) تەھى كەندە، ئەرمۇ، زەمىن [۱] (۱) ارزىيى كەردن: (۲) تەجرەبە كەردن.

سەنگان: سەنگاندن [۱] سەنگ سەنگاندن

سەنگار: مەچەپكە كىچەسەگىدى بە كوردستان بەغسى ۋەزىنى كەردن [۱] سەبەبى شامىل چەت روستا كە كوردستان كە بەغىيان ۋەيران كەردىد.

سەنگىيى: سەنگىيى [۱] سەنگىيى، ۋەزە

سەنگىران: بەردە بارىن [۱] سەنگىران.

سەنگىراش: بەردەش، ئەقار [۱] سەنگىراش.

سەنگىچەن: دىۋارى ۋەشكە بەرد، ئەشكە كەنەك: (۲) دەۋرى بىر لەۋاۋە بە بەردە چەتچىن [۱] (۱) دىۋار سەنگىچەن: (۲) دىۋارە چەت چەت سەنگىچەن كەردن

سەنگزاور: (۱) بەردى دۆزى ۋەھىر، بەردىكە لاياى ۋەيە نىتە بى مەرو دوشك پىدەۋە ناد، [۱] سەنگ پادزەر

سەنگىراش: سەنگىراش، بەردەش [۱] سەنگىراش

سەنگ كېش: شەئەي بەرد كېش [۱] ئاۋە چەبى بىر پىتە پارىر كە سەنگ پەدا كەشەند.

سەنگ لى تان: بەردى لە جورمەت كەرتى [۱] كەندە ار ارج نەھەن.

سەنگ لى تان: سەنگ لى تان [۱] كىنايە ز رەج نەھەن.

سەنگو: كوتىبا سەنگ پەردىن [۱] كوتىبالە بەكسەلە

سەنگو بەرد: سەنگو بەردى كەردن ئوشران [۱] دىۋى ئوشش سەنگىن بۇدەن.

سەنگو بەردىل: يۇشش كەردن، (مەسەكەم سەنگو بەردىل، ۋەھىر بىر بۇس سەنگىن ئادەن

سەنگو بەردىل: كەردى كورسى غلۇر [۱] كوتىبالە چەق مەروور.

سەنگو بەردىل: رەزۋەندە: (كاۋرەكە كى ۋەسەنگو بەردىل) [۱] رەج و رەش.

سەنگو سەنگ: سەنگاندن [۱] سەنگ: سەنگاندن

سەنگول: (۱) تەزەي دىۋە: (۲) سەگى بىرى زىل، فەپەگول [۱] (۱) ئوۋى ھېكەل پەدۋاۋە: (۲) تەسەك قۇي چەن.

سەنگەر: چەپەر، خەل، مەتەزىر [۱] سەنگەر

سەنگەر بەردى: چەپەر كوتىل [۱] سەنگەر بەردى.

سەنگە سەرد: سەنگە سەرد، بەردە بارىن [۱] سەنگە سەرد.

سەنگەك: تەننى كە لەسەرد چەبەردى [۱] تەن سەنگە

سەنگەلا: تەسەنگ، بەردى خوار [۱] بار كىچ

سەنگەلا: (۱) سەنگەلا: (۲) رازان پەسەۋاۋە [۱] (۱) بار كىچ: (۲) ئوسان.

سەنگەل قۇ: خوتى بەتقوتىن، لايرەسەن [۱] فەتۋول.

سەنگەلى: سەندەلى [۱] ھىندلى.

سەنگەۋە بەرد: سەنگو بەرد [۱] سەنگو بەرد

سەنگى: (۱) لەبەرد چەكەرى: (۲) ھېزە، بەزىخ [۱] (۱) سەنگ سەختە: (۲) بەھادار.

سەنگىا: يالگە، ياللىست [۱] بەلش.

سەنگى سەما: چۆزى دىلان [۱] ئوۋى رەقەس گروھى.

سەنگى سەكە: بەردى رەزەزمۇن [۱] سەنگ سەكە.

سەنگىن: (۱) بەكېش، قورس: (۲) مەروى پەشەردە ئاۋە [۱] (۱) سەنگىن: (۲) بارقار.

سەنگىن و گران: مەروى لەسەرخۇي بە جورمەت [۱] ئادەم پەقارە.

سەنگىنى: (۱) قورسايى، گرانى، دۆزى سەكى: (۲) شەردە ئاۋەمەندى [۱] (۱) سەنگىنى: (۲) ۋەقار

سەنم: پىس و گلاۋ [۱] نەچس.

سەنمەندىن: گلاۋ كەردن [۱] نەچس كەردن.

سەنمىن: گلاۋ بۇن [۱] نەچس شەن

سەنن: سەندىن، ئەستەندىن [۱] سەنگ: سەندىن.

سەننە: تەرمەيى، رەشايى ئەنەسەر و لەدەرد [۱] شەبەج.

سەننەت: قەبالە، ئوسراۋ دەربەردى، مەككەۋە [۱] سەند.

سەننەد: سەنەد [۱] سەند

سەننەۋك: سەنەندەك، ساجور [۱] ساجور.

سەنەل: سەندەل، قاپ قاپ [۱] دەمەي چەبىن.

سەنەلى: سەندەلى [۱] ھىندلى.

سەنەل: شەت سەن لە بارىن، كەبە، خەبەرد.

سەنەن: سەن، شەپكە، سەنەن [۱] سەنەن.

سەنەن: يالگە، ياللىست [۱] بەلش

سەنەن پەرد: تەبالە پەرد، تەننى كە تەبالە دەرەست ئەكە [۱] تەننى كە تەبالە مەسازد.

سەنەن گە: سەنەن گە [۱] سەنەن گە، شولە

سەنەن و انگ: سەنەن گە [۱] سەنەن گە

سەنەن: دەرەكە لە كاتى ۋەستەندى عەرەپەدا بەر عەرەپە دەردى تا كەن رەھەس [۱] سەنەن كە بەمەطور استراحت چەن گارى كىش زىر. گارى مەسازد.

سەنەن مە: كەمىكى بەنەكە ۋەندى ۋەندى، دەرەست [۱] ئوۋى، كەم.

سەنەن پەردە: كەمىكى گەردەستى پەنەخەش و دەرەجە پەردە روگارى سەنەن ۋە قىلە بۇما [۱] سەنەن ۋە قىلە پەنەخەش و دەرەجە پەردە.

سەنەن: سەندىن [۱] سەنگ: سەندىن

سەۋا: (۱) ئاللىش ۋەزىش، ئاللىش، مەمەلە (۲) سەۋە: (۳) سەۋە: (۴) چەبە (۵) ۋەكە، پەرانە: (۶) پۇجەرى، لەبەر، سەبە [۱] (۱) مەمەلە: (۲) مەدە: (۳) مەدە: (۴) چەبە، سەۋە: (۵) سەۋە: (۶) پەردە، پەردە، پەردە.

سەۋە: زەبىنى چەنەندىن ۋە ئوسەن [۱] سەۋە.

۴) سیار ملول، ۵) بندر، مسرف

سیارو: به حسب آتش [۱] سهرود

سیاره ۱) سوره، ده‌سوی سوار، ۲) به‌سواری، ۳) جورّی گه‌نم؛ ۴) سوری، سوری خورج و ه که ۵۱ چینه ناودیار، ۵) ناوی گوندیکه [۱]

۱) دسته‌سوار، ۲) سواره، ۳) نوعی گندم، ۴) ریوی چهارچوب که در دیوار مرو می‌رود؛ ۵) نام دهی.

سیارخ: ۱) جورّی راخی زه‌شه؛ ۲) گیاه که کم‌ته‌ممن [۱] ۱) زاج سیاه؛ ۲) گیاهی است.

سیازدهمین: دوی دوازدهم [۱] سیزدهم.

سیازدهمین: دوی دوازدهم [۱] سیزدهم.

سیازدهمین: سیازدهمین [۱] سیزدهم.

سیاروخال: برینی له‌زندی زور زه‌ش [۱] کنایه از بسیار سیاه.

سیازده‌نوق: مروی زور لاوی زه‌ش هه‌نگه‌ز [۱] لاغر مردنی سیه‌دام.

سیاسال: وشکه‌سال، سالی بی‌باران (له‌چارا نم‌نهما بو‌گریه‌نوردهی سجده‌پرده‌ریه / سیاسالیم به‌پاره‌بویری نیستیسفا به‌کم‌جیکم؟)

«مه‌جوی» [۱] خشکسال.

سیامال: ره‌شمال [۱] سیاه‌چادر

سیاه‌رو: گوندیکی کوردستانی ویرانی ده‌ستی به‌تستی به [۱] روستایی ویران شده توسط چشپان

سیاه‌نند: ناوی پیاوخته: (به‌پیی خه‌جی و سیاه‌نندت بیستوه؟) [۱] نامی مردانه

سیاه‌نسسور: گوندیکی کوردستان بو به‌عسی کاولیان کرد [۱] ار روستا‌دهی حراپ شده دست بختیان.

سپن: ۱) دوه‌کلی له‌دیواروده‌فرنسور، قورم، دوده؛ ۲) زماره‌سپن [۱] ۱) دوده؛ ۲) عدد سه.

سپ‌نزه: سپ‌نزه [۱] سیزده

سپ‌نزه‌مین: سپ‌نزه‌مین [۱] سیزدهم

سپ‌نزه‌مین: سپ‌نزه‌مین [۱] سیزدهم

سپ‌نزه‌مین: سپ‌نزه‌مین [۱] سیزدهم

سپ‌نکه: هورز لیمه [۱] کل‌ولای.

سپ‌نه: سپ‌نکه‌ده، (نعم بره‌سیانه‌ی دیوه، [۱] سه‌پیی، سه‌قلر

سپ‌نهر: گیاه که [۱] گدهی است.

سپ‌نوه: سپ‌نوه [۱] سیاه.

سپ‌وا: زه‌شه‌با [۱] یاد غریب.

سپ‌وپوزه: گیاه که له‌ناودا ده‌زوی [۱] گیاهی است آبی

سپ‌وسه‌ده: گولی سعل [۱] سعل.

سپ‌اوله: ره‌شکه، تویمکی ره‌شه به‌تانی ده‌کمن [۱] سیاه‌دانه.

سپ‌اون: ۱) ره‌شانگ، بزه‌سو؛ ۲) گوش‌پزنده‌مو؛ ۳) چهره‌پیی که به‌ناددموه‌نوسنی [۱] ۱) بر‌موپیی؛ ۲) گوشت بز‌موپیی؛ ۳) خربی

که به‌کام چسبند.

سپ‌اوله: سپ‌اون [۱] بگا سپ‌اون.

سپ‌وه: ره‌ش [۱] سیاه.

سیاهه: نویسنی حساب و ناو له‌قاهه‌ن لیسته [۱] لیست، سیاهه.

سیاهی: سیاهه [۱] لیست، سیاهه.

سیایی: سپهه [۱] لیست، سیاهه.

سپی‌پاره: پی‌چار پانه‌گر: دهه [۱] سکر و برای سومین بار

سپی‌پاره‌پات: سپی‌پره [۱] نگه؛ سپی‌پاره

سپی‌پاز: گمه‌به‌که باری گموره‌ی تیا ته‌دهن [۱] ورزش پوش

سپی‌پازد: سپی‌پاز [۱] ورزش پوش.

سپی‌پره‌عینی: په‌نانه، پاره‌نمائی [۱] سپ‌رمیی

سپی‌پست: ۱) سپی‌پاهی ناگردان؛ ۲) برینی له‌مروی کودته‌بالا [۱] ۱)

سه‌پایه‌اجاق؛ ۲) کنایه ز کوتاه قد.

سپی‌پسکوک: گبلا‌هه، گیاه که ده‌گل سنیو ده‌کری [۱] گیاهی است با اش می‌پزند.

سپی‌پسککه: سپی‌پسکوک [۱] نگه؛ سپی‌پسکوک.

سپی‌پن‌هرد: سپه‌پن‌هرد [۱] سپ‌زمینی ترشی

سپی‌په: ۱) سایه‌سا؛ ۲) برینی له‌سپی‌ته‌لا‌قه‌ی زن [۱] ۱) سایه؛ ۲) کنایه (ز سه‌طلاق).

سپی‌په‌ده: برسی له‌سپی‌ته‌لا‌قه [۱] کنایه از سه‌طلاق

سپی‌په‌رک: سپه‌په‌رک [۱] بگا سپه‌په‌ده

سپی‌په‌ز: به‌نه‌تی که سپی‌په‌ز به‌قاسب به‌سه‌در میان.

سپی‌په‌سپی: هه‌رسپک پیکه‌وه [۱] هه‌رسه به‌هم.

سپی‌په‌گیاه: گی سنیو هم بو‌نورده‌پن کردن له‌کیلانی زه‌وی [۱] گاو پدکی برای شحم.

سپی‌په‌له‌ک: گیاه که نازدن زور سدی لی‌ده‌کا، سپی‌په‌ره [۱] نوعی علوه

سپی‌په‌ند: گای شهن ساله [۱] گاوشش ساله

سپی‌په‌نده: نیوان حوچکه‌ی سست و کم‌په‌ر [۱] میان باسن و مهره فقرات.

سپی‌په‌ندی: پی‌ه‌پیاو شهرم [۱] پی‌شرم واپرو

سپی‌په‌نگی: ره‌شی دل‌په‌سندر چون بو‌چارو پروی ده‌لپس [۱] مشک‌ی دل‌پا که برای چشم واپرو گویند.

سپی‌په‌نه: سپی‌په‌نه‌ده، سپی‌په‌ت [۱] سه‌پراپ

سپی‌په: ۱) ده‌سته‌په‌ز؛ ۲) تایشنی زور؛ ۳) تاملان له‌چم بو‌ماسی‌گرتن؛

۴) ره‌به‌ت، سپهه [۱] ۱) دستگیره‌خیش؛ ۲) نیروی زیاد؛ ۳) دیوار از برکه در رود برای صید ماهی؛ ۴) کمربنده‌شکارچی.

سپی‌په: ۱) ده‌سته‌په‌ز؛ ۲) کولی سیره‌ی ته‌نگ [۱] ۱) دستگیره‌خیش؛ ۲) سوراخ هگسک ننگه.

سپی‌په: ۱) سپی‌پست، سپی‌پاهی ناگردان؛ ۲) جورّی هه‌له‌هرکی؛ ۳)

سپی‌په‌ی مه‌شکه [۱] ۱) سه‌پایه‌اجاق؛ ۲) نوعی رقص گرهمی؛ ۳) سه‌پایه‌مشک.

سپی‌په‌ره: پازی له‌سپی‌پازی قورغان به‌نوسراوی [۱] یک‌حزه از سپی‌حزه قران

سپی‌پال: ۱) جلک، به‌رگ و کله و پهلوی مرو؛ ۲) کوره‌پز، پهلوی دزاد؛ ۳)

به زوی ساکرو کم بهر [۱] لباس [۲] پارچه کهنه، کهنه پاره [۳]
گلبه ساده و کم عرض.

سپهال به ژون: همویری ده ناورون و دوشاود، سوړه و گراو [۱] خمیر در
شیره و روغن سرخ شده، چنگاله.

سپهال به کول: بریتی له دژلمی په بکه میو [۱] کنایه از دلعه برگ هو.

سپهالو: تاشراوی سنی سوچ [۱] سپهلو

سپهال: [۱] بلندایی با گیره ده [۲] ناوی دوجیا به له کوردستان [۳] کنوری
پر له بهر له همو ده ماته [۴] زنی کلبله، شایه [۱] بلندی مانع باد:

[۲] نام دو کوه در کوردستان [۳] کوهی که در همه ایام برف داشته باشد:

[۴] بگا: رنی.

سپه به: سپای ناگردان [۱] سپه بایه اجاق.

سپه پر سیک: پهره سپه که [۱] برستو

سپهیک: [۱] سپای مه شکه [۲] سنی بیهی ناگردان [۱] سپه بایه مشک:

[۲] سپه بایه اجاق

سپهیکان: هوژیکو کورده [۱] عشرتی است کردیان.

سپیل: رجی به کوهه لی کور کوزو کهو [۱] دسته انبو: با قرقره و کیک.

سپهر: پویه رنه [۱] طاعتون مرغ

سپه [۱] زبدب و زده ی زاوکه [۲] سیره ی تفهنگ [۱] کمین

شکر سی: [۲] سگس تفنگ

سپه ر: گیاه که سنی بهرگ لهوژیکو ژور خونه [۱] گیاهی است.

سپهک: سپه بایه مه شکه [۱] سپه بایه مشک

سپه کور: جوړی بهرگ که سیره ی شش همه او ده [۱] نوعی بهرگ

سپه ل: بیل، سه بول اف موج

سپه لاک: جهرگی سپی سنی [۱] رنه، شش

سپه لاک: سپه لاک [۱] رنه، شش.

سپه لک: سپه لاک [۱] رنه، شش.

سپه لوک: راروی نهوان حدوت تا نو سالنه [۱] کودک هفت تا نه ساله

سپه پنی: [۱] جوړی ره قس [۲] سپه [۱] نوعی رقص [۲] سپه بیه.

سپه پنی: جوړی ره قس، سنی پنی [۱] نوعی رقص گروهی.

سپهت: [۱] ته بکه [۲] بریتی له شهرمی ژن [۳] له قهقهه بو ژبان [۱]

نوعی دام برای شکار پرنده [۲] کنایه از شرمگاه زن [۳] لقبی برای

زبان.

سپتا: گشته کی سنی باد، سنی داوی بیکه ده بدر او [۱] ریسمان سه باد.

سپتاق: [۱] سایه ی مرو له بهر خور [۲] تارهایی [۱] سایه انسان در

آفتاب [۲] سپح

سپتاقک: [۱] سساف [۲] ده گه [۱] سایه انسان در آفتاب [۲] ایشار

سپت بلو: زنی نیشبته لنگ، حد شهرمی [۱] در شهوانی

سپتک: پورده لان و [۱] سنگ لاج سحاب.

سپتکه زه لام: بایشکیو، سپتکه زه لام [۱] گل مزه

سپتکه سلاو: سپتکه زه لام [۱] گل مزه.

سپتکه سلاو: سپتکه زه لام [۱] گل مزه.

سپتکه سه لام: سپتکه زه لام [۱] گل مزه.

سپتل: [۱] مه بجهل، به روش [۲] سه تل [۱] دیگ مسی [۲] سطل.

سپتلی شمال: پیاری سماو لید او [۱] پیار سماو رده

سپتله: ته بکه [۱] دامی که بر بجه کو بند

سپتله: [۱] جیا، خپو [۲] بو [۳] سپتاق [۱] ده [۲] بود [۳] رس سه باد.

سپتله پسان: گویدیکو کوردستان به عسی ویرانی کرد [۱] روساهای

ویران کوردستان توسط به بیان

سپتله: [۱] پورده لان [۲] ناوی گویدیکه [۱] سنگ لاج [۲] نام دهی.

سنی ته نگه: بریتی له ورگ زل [۱] کنایه رشکم گفته،

سنی جرته: سنی جرته کی [۱] نگا: سنی جرته کی

سنی جرته کی: سه ساگردنی پهره لساو توند خوجه وادس [۱] رقص

بی فابون و شدد

سنی جرته: سنی جرته کی [۱] بگا: سنی جرته کی.

سپتجکه: جوړی قاپین، جگین [۱] نوعی بازی با شتالنگ

سپتجقه: پنهانی بن موی لاش له سهرمان [۱] برآمدگی ریشه مو از

سر.

سپتجقه ده و گردن: موی لاش له سهرمان راست بوته ده [۱] موی بر تن

سپح شدن در سرا

سپتجک: جوړی بهری دارمازو [۱] برعس، نوعی شمر مازوج.

سپتجکه: [۱] سپتجک [۲] خولچه ی تازه ی دار، پوخ [۱] بگا. سپتجک:

[۲] اولین غنچه درخت.

سپتجکه سلاو: بایشکیو [۱] گل مزه

سپتجکه سلاو: بایشکیو [۱] گل مزه.

سپتجوان: دو زده و ژوی سهره بههار [۱] دوزده روز اول بهار

سنی چوکل: پدی کوکل، دریکه سنی سوچ [۱] خار سه کوهه

سنی چوکل: [۱] سنی سوچ، سنی گوشه [۲] سنی ددانه: (پیتی سیر

سنی چوکل به) [۱] سه گوش، مثلث [۲] سه ددانه.

سپی چه: بوچی، له بهرچی [۱] چرا.

سپتجکه سلاو: بایشکیو [۱] گل مزه

سپچی، گویدیکو ویرانی کوردستان به ده سنی به عس [۱] ز دوست های

حراب شده کوردستان توسط به بیان.

سنی حاجه: [۱] سنی قلیقانه: [۲] له سنی لاوه باشر او [۱] سه شاحه [۲]

سه بهار.

سپهر: جادو [۱] سحر.

سپهر باز: جادوگر [۱] ساحر، جادوگر.

سپخ: [۱] زه رگ [۲] رس، تفخوار [۳] خویر، خوسار، زوقم [۱] سپح

دریشان: [۲] راست یسته ده [۳] پز، سرماریزه.

سپخاخن: به زه بری شیش پر کران، توند ناخندران [۱] باهشاو آگندن.

سپخار: روم، خوسار، خویر، تالشت، خوس [۱] سرماریزه، پز.

سپخاندن: به ژور تی ز کردن [۱] فر و کردن.

سپخ پهره: چوچکه سلی تازه پهره و کرده [۱] چوبه تازه پهره و کرده.

سپخ چوله: جوړی زیشکی زه لام [۱] سپحول، خار پشت درشت.

سپخ دان: ده دان، هاه دان [۱] بحر یک.

سیخک: تۆلی سەردەداو یۇچەفاندن، قەلەمە [۱] قەمە.

سیخ لاو، لەجەر، دالگوشتی بێ هیر [۱] لاغر مردنی.

سیخاخ: سحاح [۱] بگا سحاح

سیخە: لاواری کورنەبایای پوتە که [۱] لاغر مردنی.

سیخوژ: (۱) سیخ چۆلە (۲) پەلخوژ (۲) چاسوس [۱] (۱) سیخول (۲) کاه

بەدە بەدە هەم بەدە ۳، چاسوس

سیخوڕمە: (۱) بە مشت لێ د ن (۲) دتەوھەدان (۳) دار تێ ژەتین [۱]

(۱) بە مشت ژدن (۲) تشمیع (۳) چوب فروکردن.

سیدارە: دزی مرویی حیکاند، هەبارە [۱] د راعدام.

سێ دانە: (۱) سێ حەم لەواری ناژە (۲) بەیکول [۱] (۱) سەوعدە

حوراک د م (۲) خار سە کوھە

سێ دان: بەیکول [۱] سە کوھە، خار

سیدە: گوندیکی کوردستان بە عەسی وێر نی کرد [۱] (۱) روستاھای ویران

شەدە کوردستان نوسط بەشیان.

سیدەری: رۆری سێ پەنجەرە [۱] اتای سە پچەرە.

سیدەکان: گوندیکی کوردستان بو بە عەسی وێرانی کرد [۱] (۱) روستاھای

ویران شەدە کوردستان نوسط بەشیان.

سیدەندک: شەنە سێ چاچە [۱] آفتون سە شناحە

سیر: گیایەکی پۆن گر می دەرمایە [۱] سیر گیاه مشهور.

سیر: تیر، مێ [۱] سیرە مقابیل گرسە.

سیراج: خواردنیکە لە دوی کولادەس دە گەری، شیرێ، شیران، زازی

[۱] کچ، سیران، آچەر، ردوخ جوشاندە بەست اید.

سیرنەنجن: بریتی لە وردورد کراو [۱] ریز ریز شەدە.

سیر پۆک: سیرە کۆریە [۱] سیر کوھی.

سیرت: (۱) دۆک (۲) مەلەندیکە لە کوردستان [۱] (۱) حار (۲) مطقەای

در کوردستان.

سیرتێدان: براون، هەلخراندن [۱] تحریر کردن.

سیرجە: بەخوشیەکی یە کەسمە بێ دەمری [۱] ر ییمدیهای مہلک دام.

سیردان: سیر تێد [۱] تحریر کردن.

سیردە: سیرمۆک، گیایە گە زە گەل پەمیر دە حری [۱] گیاهی است

سیرت سیرد کۆریە [۱] سیر کوھی

سیرلە: سێ رۆژی پەژیدیەکان [۱] سەروژ رورە بێ بدان.

سیرکامار: گیایەکی پۆن ناخوشە [۱] گیاهی است یدو.

سیرکو: دیگی چەلتۆک کوبان [۱] دیگ شالی کوپی.

سیرم: باریکەیکە لە چەرم [۱] بور چرمی.

سیرمۆک: سیرە کۆریە [۱] سیر کوھی.

سیرمۆکە: سیرمۆک [۱] سیر کوھی

سیرمە: سیرم [۱] وار چرمی.

سیرمەخۆرە: دزی خوێنێلە [۱] دہدزد.

سێ زەکی: سێ جوتەکی [۱] تگا، سێ جوتەکی

سیرمە گیش: نامرازی که کلاشیرۆ دە کاری دەکەن [۱] ایزاری در

کیوہ سازی.

سیرۆ: رەشۆلە، ریشۆلە، گاوانی [۱] سار

سێ رۆ: تای سێ رۆ [۱] حالت تپ تپ توبە سە دەمیان.

سیروان: ناوی چۆمبیکە لە کوردستان [۱] نام رودخانه‌ای در کردستان

سیرۆچکە: سۆرانیچک [۱] سرخای، خرخرە.

سێ رۆژانە: بەرم بە مالی روا دواي سێ رۆژ بە پۆک گویژانە [۱] سور

روز سوم عروسی در خانه داماد.

سێ رۆژ گانە: هەلواي مردو دواي سێ رۆژ [۱] حلواي روز سوم مرده

سێ رۆژە: سێ رۆژ گانە [۱] بگا سێ رۆژ گانە

سیرۆم: حەرمی مەشی بەنک [۱] حرم مس نارك

سیرۆ: (۱) دەنگی وەك دەنگی بە دەست شکاندنی کەم (۲) وشەیکە پۆ

دە کردی مێشە لگویی دە بێ (۳) دەنگی کەو لە ترسان (۴) زێرە [۱]

(۱) صدای شکافتن کلم، صدای فشردن یرف زیر یا (۲) اصطلاحی

برای راندن زنبور عسل (۳) صدای کیک از توس (۴) حیخ.

سیرۆ: (۱) قوتە سەر بۆلەي تلەنگ (۲) ماوە ي ژبا، ژیندی سەر (۳)

سیرە [۱] (۱) مگسە بفتگ (۲) مەت رمان دیدگای (۳) پریدەای است

کوچک

سیردە: کیری مثال [۱] آلت تەاسلی پسر بچه.

سیرەج: رۆن کنجی [۱] روغن کنجج.

سیرەسیر: (۱) دەنگی شکاندنی کەلەم (۲) زێرە (۳) دەنگی کەو

لە ترساند [۱] (۱) صدای شکافتن کلم (۲) جیخ و داد (۳) صدای کیک

برسیدە

سیرەکو: مەلەي موز بە بەرد [۱] مایە گل ر سگ

سیرەمۆزە: سۆرە مۆرە، خوێ موز نە بە دەمولاخەدە دەد [۱] موزە

فرمر

سیرەمۆکە: سیرە کۆریە [۱] سیر کوھی

سیرەنجن: سیرنەنج [۱] سیر بر سیدە.

سێ زیان: سەری سێ رینگە کە دە گە بە یەك [۱] سەراھی

سێ زێگان: گەمەیکە هەریکە سێ بەردی پچۆک دادە کەن، وەك دە مە

و یە [۱] نوعی بازی با شن، دوز بازی.

سێ ریز گین: سێ ریزگان [۱] دوز بازی.

سیرێژ: (۱) خوێ چیشە (۲) سیرج [۱] (۱) نوعی اش (۲) کنج، کشک.

سیردە: سیردە [۱] سیردە

سیردەهین: سیردەهین [۱] سیردەم

سیردەهەم: سیردەهین [۱] سیردەم

سیردەهەهین: سیردەهین [۱] سیردەم

سیرۆ: شەنە شەن [۱] فشون.

سیرۆ: سەبی، سەجەي، سۆری [۱] فردا.

سیرۆال: سۆرە ساقە، سۆرە سەفەتە، خەیا تە، دەرئەقوتە [۱] حوچە

گەششک پر در نوردە

سیرە: دەری [۱] سورن

سیرە: سیردە [۱] سیردە

سیرۆ: دەری [۱] سورن.

سیقلدان: جیکدان [۱] چینه‌دان.

سیقلدانک: جیکدان [۱] چینه‌دان.

سیقلدانه: جیکدان [۱] چینه‌دان.

سیقه سیق [۱] نگا: سیق

سیقه‌توره: کوله‌زرگ، جیکنه [۱] سنگدان.

سیک (۱) سوچ، گوشه: (۲) تن، پی بیده، یکی صگ: (۳) سبی [۱]

زاویه، گوشه: (۲) چس: (۳) گک: سیق

سینک: سرکه [۱] سرکه.

سبکار: چه‌قو، کیرد [۱] کرد.

سیکاره: تهراب، بر.

سی کانپان، ناوی گوندیکه [۱] نام دهی است.

سینک: سینور، سه سینور [۱] سایه.

سی کوچک: سی پردی تارگردان [۱] سه‌سنگ احاق.

سی کوچک، سی کوچک [۱] سه سنگ احاق.

سی کوچکین: گه‌مه‌یه که سی زارو ده‌یکه [۱] نوعی بازی سه نفره کودکانه.

سی کوچه: سی سوچ، سی گوشه [۱] مثلث.

سی کوزه: گیاه که له‌ناو ده‌یی [۱] گیاهی است که در مرداب روید.

سکه‌توره: کوله‌زرگ، سیه‌توره [۱] سنگ‌دان مرغ.

سی که‌قز: سی به‌دهه، بریتی له زن ته‌لادن [۱] کایه از طلاق دادن زن

سی که‌هر: بزنی سی گویندی بهز گیک بی [۱] بری که اریک بار زایدن سه بز‌عاله بیارد.

سی گا: ناری مقامیکه [۱] دستگاه سه‌گاه دو موسیقی

سیگار: جگه‌ره، جفاره، سیگار [۱] سیگار.

سی گاسنه: وناره، شیوی سی‌جار کینلار [۱] رمین سه‌یار شخم شده.

سی گاف: گه‌مه‌ی که‌وشک، سی‌بار [۱] ناری سه‌گام.

سی گرگانی: ناوی گوندیکه له کوردستان به‌عسی وئر بیان کرد [۱] ار روستاه‌ی خراب شده کوردستان توسط به‌ثیان.

سی گره: ناوی گوندیکه له کوردستان به‌عسی وئر بیان کرد [۱] ار روستاه‌ی خراب شده کوردستان توسط به‌ثیان.

سی گوشه: سی سوچ [۱] سه‌گوشه

سی‌گوشه: شه‌ی سی‌حاجه [۱] افشون سه‌شاخه.

سیل: (۱) پلوسک، لوسوک (۲) تم‌خوشی دیق: (۳) سیقال: (۴) سبی

کرده‌هی مس: (۵) نه‌مئل [۱] ناودان: (۲) بیماری سل: (۳)

سیقل: (۴) سفیدگری طرف مس: (۵) استخر کوچک

سیل: (۱) ساج: (۲) توشاه سه‌یر [۱] ساج: (۲) نگاه، تماشا

سیل: ساج [۱] ساج، تابه.

سیلا: کون، قول [۱] سوراخ

سیلاخ: (۱) سیلا: (۲) شویتی که رولمی زور لی‌یه [۱] سوراخ: (۲) ریگ‌زرد.

سیلاخ: رولمی که ناو‌زی (داووداویه‌ته ره‌خی دیوار [۱] ماسه سیل آورده.

سیلامیش: کوبه مشک، قوله مشک [۱] سوراخ موش.

سیلان: مورگیکه ره‌شه یو خشکی ژدن ده‌یی [۱] ار سنگهای زیرتی زبانه.

سیلاو: لاقار، له‌هی، لی، ناوی زور به ته‌وژم که ناش یادان دیت [۱] سیلاب، سیل.

سیلاوگر: شیور که‌ندی که لاقاری پی‌دا دیت [۱] مسیر سیل

سیلاری: به‌خوشی سیل و دیق [۱] بیمار مسلول.

سیلخان: لیتو قور‌ی ناو‌حوکه [۱] لای و لجن جوی‌یر.

سیلک: (۱) خیزی چومان: (۲) ره‌مل [۱] (۱) شن رودخانه: (۲) ریگ.

سینک: شه‌ی سی‌داده [۱] چچ، سه‌شاخه کشاورزی.

سیل کردن: سیقال دان [۱] سیقل دادن

سیل کویی: گوندیکه کوردستانه به‌عسی ویران کرد [۱] ر روستاه‌ی است که به‌ثیان ویران کردند.

سینک: تیره‌کری ره‌سه‌ن یو خسته‌سفر ماکو [۱] سه‌خر فحش.

سینک: سی‌حاجه [۱] سه‌شاخه.

سینکی: ناوی گوندیکه [۱] نام دهی است.

سینک: سیلاوگر [۱] مسیر سیل

سینکاته: سه‌میر سه‌میر، تلفی تری [۱] بقا‌ه انگور فشرده.

سینلی: هه‌لو‌یه که له تاردو به‌میر و دوشاوی ده‌کن [۱] نوعی حلوا.

سینلوقی: سی‌بان سی‌برد [۱] ورزش پرش.

سینلوه: حنلیکی ژبانه [۱] ریوری است

سینلوه: ناوی گوندیکه له لاجان [۱] نام دهی است.

سینلی: سنه [۱] گک سینوه

سینله: گوشه‌ی دیوار: (۲) گوشه‌ی چاو: (۳) ره‌قه‌ی ناو‌ناو [۱] (۱) زویه

دیور: (۲) گوشه چشم: (۳) کشف، لاک‌پشت آبی.

سینله: به‌ردی نان له‌سهر پیزان [۱] سنگ‌نان پزی بجای ساج

سینله‌خور: جو‌رنی ساسی [۱] نوعی ماهی

سینله‌ده‌بان: گوندیکه کوردستانه به‌عسی ویرانی کرد [۱] روستایی در کوردستان که به‌ثیان ویران کردند.

سینله‌سیاری: گوندیکه کوردستانه به‌عسی ویرانی کرد [۱] روستایی در کوردستان که به‌ثیان ویران کردند.

سینله‌ک: توره‌کات، زه‌وینی که خویی تیکه‌لاره [۱] زمینی شوره‌زار.

سینه‌که: ناوی گوندیکه له موکو ریان [۱] نام دهی است.

سینله‌ی روحمن: به‌زه‌وی به‌فرماندا [۱] صله‌رحم.

سینلی: به‌لعه برنج [۱] کاه سالی

سی لیف: لیج نه‌ستور [۱] لب کلفت.

سیم: (۱) تالی زور، هه‌ودا له زو: (۲) تیل: (۳) سیه‌لاکی من [۱] (۱) سیم بقره: (۲) سیم: (۳) ریه من.

سیمیا: تم‌خرو دیدار، بیمچ [۱] سیمیا.

سی‌ماسین: پرتی له توزه پون [۱] کدیده و بخشم آسمن.

سیماف: (۱) سپهاو: (۲) روکش کراو به زو [۱] سفید آب برك: (۲) بقره‌اندود

سیمیم پند، تهل پند [۱] سیمیم پند

سمر باد رنگی حیرت کم و حله ی [۱] سمرح

سمرح سمران سمرع

سیمیرع، سیمیر [۱] سیمیرع

سیمیره کی: سنی حربه، سنی حربه کی، سنی زه کی [۱] مگا: سنی حربه کی.

سیمیمکه، سیر، سیه [۱] یوح،

سیمیمکش، که سنی که تیلی کاره یا حتی به جی ده تا [۱] سیمیمکس

سیمین چنکر له ریو [۱] سیمین

سیمیروغ: سیمیر [۱] سمرع،

سیمیرح: سیمیر [۱] سمرع،

سیمیره زو: گای توئل چهرموگ [۱] گاویشانی سفید

سیمین (۱) وک زور، له زه مگی زور، (۲) باوه بو زمان [۱] (۱) سیمین: (۲) م

رانه،

سیمیمه: گه به کی دینه تانی کورده [۱] زبازیهای روسایان کرد.

سیمیمینه، خاری سیمیم: (برمه ی سیمیمینه دولین پاشه) [۱] سومین، بار

سوم،

سین: (۱) ناوی بیبیکه له نه لف و بیبیکه (۲) سیه لاکم: (۳) به کیان له

بیست و نو ریاده [۱] (۱) حرف سین: (۲) ریبه: (۳) سی با هستند.

سین: (۱) نه مین: (۲) له دون بهک، داتر [۱] (۱) سونند بممتی گیرنده و

خریدار (۲) سینه هستند

سیمیا: گوسدیکی کوردستان به عسی زراسی کرد [۱] ادروستانهای

کردستان که به تیان ویران کردند.

سیمینامه کی، سینه کی [۱] گاهی است سیمین

سیمینان: گوسدیکی کوردستان به عسی کاولیان کرد [۱] روستایی در

کردستان که توسط یمنان حرب شد

سیمینج: به زین، جینه [۱] برچین

سیمینچی، داری سیمو [۱] درخج سیمج

سیمینچکه: ریکه، ریرک [۱] چوش ویر بر نو

سیمینچکه سلاو: جیمینچکه سلاو، باشکیو [۱] گل مزه،

سیمیزه: سیمارده [۱] سیزده،

سیمیسل: گوه، برور، نه به و فولکه ی زوری ناوجیا [۱] پستی و پندی

کوهستان،

سیمینگ: (۱) له زگ به ره زور ناحور مل، سنگ (۲) بزهای گه و له دار،

سنگ [۱] (۱) سیه: (۲) میح کلفت چوبی

سیمینگن: ناوی گوسدیکه له موکو ریان [۱] نام دهی است

سیمینگ و بهر: سینه و بهر [۱] سینه و استن.

سیمینگه، لای پیشه و [۱] طرف چلو

سیمینگه باز: سنگ باز [۱] نوعی بوش،

سیمینگه و باز: سنگه بار [۱] نوعی پرش

سیمینور، سنور، کهوشی حدو [۱] مرز

سیمینه: سینگ، بهرگ به ره و زور ت بهرگه مردن [۱] سینه.

سیمینه باز: (۱) سنگه باز: (۲) سنگ و بهر و ت [۱] (۱) نوعی پرش: (۲)

سیمینه بار: سینه عریان

سیمینه بهر: بهر ی رینی نه سب [۱] سینه پند هر ۵ رین

سیمینه یوش: (۱) سیمینه بهر: بهر: (۲) زه تیه ریکه له گهردنوه دینه سهر سنگ

[۱] (۱) سیمینه پند زین: (۲) گرد پند نا روف سیمه

سیمینه پند: (۱) سیمینه بهر: (۲) چاروکی سیمینه یوش [۱] (۱) مگا: سیمینه بهر،

(۲) پس پند نا روف سیمه

سیمینه پالو: ژن و برک له سهرماوه [۱] سیمینه بهر،

سیمینه یوش: (۱) چاره کی سنگ بوس: (۲) بهر و نکه ی ماس [۱] (۱) پیش

پند کرگر: (۲) سیمینه بهر،

سیمینه یزه: ناشق بهر [۱] زیوری که بر سیمینه اید، سیمیریز

سیمینه ک: خا نیکه له بهری قومردا [۱] حالی دروری بهری.

سیمینه که م: سمر ریکی موسد به [۱] سیمکه م، ویدو

سیمینه کیش: ده سته و هوراز، نامال هوراد [۱] سربالایی سیمینه نس

سیمینه م: (۱) سیمین (۲) ناوی ژمانه [۱] (۱) سیمین: (۲) دم ژمانه،

سیمینه ها: وینه ی بزور شادن له سهر بهر دهی سپی [۱] سیمینه

سیمینه م کی: سیمینه کی، سیمینه کی [۱] مگا: سیمینه کی.

سیمینی: دهر ی پانی کانزا بو مان و خوا له سهرود سان، مه عجمه،

به جمعه [۱] سیمی

سیمینک: دهر ی، فابی بند [۱] دوری، سیماب،

سیمینو: (۱) سیمین، سیمین: (۲) زه تیکه سور [۱] (۱) سیمین: (۲) زیور سمرخ،

سیمو: سیمو، سیمو، سیمو [۱] سیمو

سیموات: سیمو [۱] سیمو

سیمو: سیمو [۱] سیمو

سیمو: سیمو [۱] سیمو

سیمو: سیمو [۱] سیمو

سیمو: سیمو [۱] سیمو

سیمو: سیمو [۱] سیمو

سیمو: سیمو [۱] سیمو

سیمو: سیمو [۱] سیمو

سیمو: سیمو [۱] سیمو

سیمو: سیمو [۱] سیمو

سیمو: سیمو [۱] سیمو

سیمو: سیمو [۱] سیمو

سیمو: سیمو [۱] سیمو

سیمو: سیمو [۱] سیمو

سیمو: سیمو [۱] سیمو

سیمو: سیمو [۱] سیمو

سیمو: سیمو [۱] سیمو

سیمو: سیمو [۱] سیمو

سیمو: سیمو [۱] سیمو

سیمو: سیمو [۱] سیمو

سیمو: سیمو [۱] سیمو

سنيويز تاري كه پيست تاوانگزه ده كا [۱] تايش سورونده پوست.

سبه. ۱. كيښيکه پهرابهر په دو کيڼو؟ ۲) دس [۱] ۱) دري برابر دو کيڼو:

۲. سده

سنيوه: ۱. سده سده نسوه، سنيوه. ۲. شه يوده يوه ۳. حده هم وسنه

ده لا نو [۱] ۱. ساره ۲. جسم ۳. چرم حسيك بنده

پهرايون: ۱. ده ۲. تره يوه [۱] په جسم قدر

سنيهم. بهکني ماس نسسو يوه هم [۱] نسو

سنيهم. شمار بهك له دو د روه هم ديس [۱] سو د

سنيه هين سنيهم [۱] نسو

سنيه مين. دوي دواي دوا [۱] نوي

سني يته. سسمه [۱] بگ. سسمه

سني بهك له سني تار بريك [۱] لب. بك سو م

سني بهك پهرا: سني يته كه له په هره سني بهك ده ب [۱] مردور كښور كه بك

سو م پهرا هم يوه

صبح و ظهر و شام. ۲) سه بهار ديده.

سنيوه داين: دوي گوندنگه له موكو داب [۱] نام دوستايي ايسه.

سنيوان سده سايه، سنيهر [۱] سايه.

دورسې. حري همدرو [۱] نوي گلايي

سنيورده سني بهره [۱] سندر

سنيوه سوريه سوري سوري سوري سيب سري

سنيوه لاسوره، چوري سنيوي روهو سوري [۱] سيب نيمه سري،

سنيونگ: بي په ده [۱] گير. ميان پش و داس

سنيوه بگي: دايشي زورچول و بروسكندو [۱] سياه و برفي و زيبا

سنيو هدر سني: سنيوه سني [۱] نوي گلايي.

سنيوي: صاني دي رباب مردود [۱] نهم.

سنيويانگ: سو و [۱] سايه

سنيويان: سوني [۱] سوندي، فرسودن.

سنيوي بن علموز: سنيوه بن علموزيه [۱] سيب زميني ترشي.



ش: ۱) پیتی پرسیمار: (شده که ی:؟) ۲) هیچ ج: (شما که م): ۳) پیتی پیرا
ر: (عنه: (مواهاث منش هاتم): ۴) پیتی قهرمان به پیده بگبون:
اش: (میر بین ده لئی حی: ۵) نزل: مهره برن (شمن: ۱) حرف
برسن: ۲) هیچ ۳) حرف عطف ۴) فرمان به سکوب ۵) کدابه:
گله یه، برو مس

شا: ۱) رن، دلبر ۲) ته ستوور: ۳) بانسا پدسا: ۴) سیاور: (شاسور):
۵) دسیکی ستره سج: ۶) دنجوش: ۷) حوری به (شابه
حائب: ۸) پرونده، تو شاکه (شاهجه جواسه): ۹) داکي
منبه بگوسان: (شاهه نگ: ۱) بزرگتر: ۲) سقترن: ۳) شاه: ۴)
بر زنده تر: ۵) شه شطرنج: ۶) شاد: ۷) خوشا: ۸) نگاه کن: ۹) ملکه
زبور غسل.

شاپاجی: خوشکی میرد: ۱) خور شوهر.

شایادی: دهری گهوری دارین: ۱) بادی بزرگ

شایادیه: شایادی: ۱) بادی بزرگ.

شاپاز: ۱) بازی سبی ۲) باوه بو باون: ۱) باز سعید: ۲) نام مرده.

شاپاش: ۱) دنجوش پی ههر بزی: ۲) بهخشش به به زمگیری ره مرده
۱) شاد باش: ۲) انعام خیاگر.

شاپال: ۱) پاره گهوره کانی بالی مهل: ۲) ته دازه ی له سهری به نموه تا
نه سو: ۱) شهر پرته: ۲) انداره ارسر پتجه تا گردن.

شایدن: هه شته مین مانگی سانی به جحق، مانگی پیتی ره مه زان: ۱) ماه
شعبان

شایانه: گیایه که: ۱) شایانک، علفی است.

شایسمت: پستی نبود ته و ره و پیزی باسیاو: ۱) مینه راجط قطب و پره
سیا.

شاپو: ۱) کونده بو، کونده به بو، کوندی گهوره: ۲) دلی خوش بو: ۱)
جعد، بو: ۲) شد شد.

شاپوق: لقی گهوره ی در: ۱) بزرگترین شاخه درخت.

شاپون: دلخوش بو، که پ ساز بو: ۱) شاد شدن.

شایه، دلخوش به، ههر بزی: ۱) ساد باسن، رنده باسی
شایه زو: که ستنه، چوری به زوی خری پانکه له ی تیکول ره شی شمال
سوره: ۱) شاه بلوط.

شایه زو: گهوره بازگانی شاره سهرکی بزرگانان: ۱) سربازگان
شایه زو: ۱) به ده سسی یا لویز له ولاتی بیگ نه، خونسور: ۲) برشی له
بین شهر و رمان درن: ۱) کسول: ۲) کدابه از زهار در زبی شرم.

شایه زو: شایه زو: ۱) بگا سینه زو.

شاپ: ۱) رسو، کلینه، ری، که وی: ۲) ژله، زبه: ۳) شق نیه لدان به
شبه ی: ۱) بهمن: ۲) سیلی: ۳) بیاه، ردنگی.

شاپالوج: بهرمایی نار، وهر و ره: ۱) باروی بهن برف روی، دامور

شاپالوج بگا سادالوج

شاپان، د ده سستی نه ستوور حولی: ۱) چماق صاف و کتب

شاپانکاری: ۱) به شق لیدان: ۲) به ژله لیدان: ۱) بی کدی: ۲)
سیلی زدن زیاد.

شاپرزا: پیریشن و سهرلی شیویاگ: ۱) پیریشان حال.

شاپرزه: شاپر ز: ۱) پیریشان حال

شاپلیته: به روی به در به سهرای چه و کراوی ناگرتی به و ره: ۱) مشعل
شاپوراج: چوری به بوله ی زلی خال حال: ۱) نوعی پروته درشت

شاپه: ۱) رفو، که و به به رفه شاپ: ۲) تاویره به رده، که رفی مهران که له جیا
گلار ده پینه و: ۳) خویس، کنوشی به سهر به کادر: ۱) بهمن: ۲)

سنگ علقان از کوه: ۳) توده ساقه های غله

شاپه زو: شاپالی مهل: ۱) شهر.

شاپه ری: ۱) پهری همره جوان: ۲) باوه بو زنان: ۱) زیباترین پری:
۲) نام زیاده

شاپه ریک: به بوله: ۱) پروانه.

شاپه سند: ۱) گوینکه ره نگاوره نگ: ۲) ناوی ژنانه: ۱) گل شاه پسند:
۲) نام زیاده.

شاپه سمن: شاپه سند: ۱) بگا سینه سند

شاپه سه بد: شاپه سبد [۱] بگا شاپه سبد
شاپه سوز: پیدی هارو نگلی پیتد کراو [۱] سته هر بگ بیاس
شات: ۱) لکه داری تازه دی به ش سله، چرو: ۲) خوه لکیشان (شات و
سوف: ۳) یقین: ۴) زیره، همر [۱] ۱) حوایه یکس له: ۲) لاف: ۳) لوج: ۴) جیع

شادار: نامر یکی موسیجه به [۱] بار بزرگ نو ختنی،
شاقال: ۱) حوت و پرتی دو مال: ۲) جذکی در و: ۳) په لامار [۱] ۱) خرب
و پرت آتیه: ۲) لباس کهنه پاره شده: ۳) حمله

شاقان: ۱) رفته، زیره، شات: ۲) دگره و تی: ۳) میبند ره نه سپیند [۱]
۱) جمع: ۲) اسهل: ۳) سپیدر

شاقانندن: ۱) ریفتندن ریزاندن: ۲) زبانی گوی شل [۱] ۱) جیع
سب: ۲) سبایی ریدن

شاتاول: ۱) نه لامار: ۲) تی زاجوز: ۳) ریت نو گرس [۱] ۱) حمده
۲) بهیپ: ۳) منک، حرف بودار

شاتر: ۱) پیاده دی زور بهیپ: ۲) نان به نه سوزوره و ده دی نه نوی [۱] ۱)
سده بدیا: ۲) شاطر ناوایی

شاتریج: گیاه که [۱] گیاهی است
شاتر ره گی من، ده مادی نه ستو [۱] رگ گردن

شاتل: گیاه که بزده زمان ده شقی [۱] گیاه رویتک
شانلور: له سدر نه نشت گلار یونه و [۱] به بهو عیسر ۱) ۱)

شاتمان: ۱) ناوی گوندیکه، ۲) ناوی جوړه، به مگنیکه کاری وهستی
گوبدی شاتمانه [۱] ۱) نام دهی: ۲) نوعی تنگ ساخت ده

«شاتمان»
شائو تره سوره، بوی سور، گاتو [۱] شاهنوت

شات و شوب: ۱) زور گوتی بی بهره: ۲) بلاو کرده و دی دروی دل [۱]
۱) چانه زنی بیهوده: ۲) تمیقات دروغی

شاتون: داری پهلک [۱] درخ غرب
شاته: ۱) به درو به حوداده لدن: ۲) مانی نه نکلی ته بدو [۱] ۱) لافو
گزف: ۲) نل نوش،

شاته ره، گیاه که [۱] گیاه شهره
شاته شات، وه داه [۱] سرو هدا و جنجال

شاته لی: زهرداویان هنجیری پاموه کراوی ته نک ناتمه بسی [۱]
لواشک.

شاتیله: داری گهره دی سرحابو، کایته [۱] بالار
شاتیمن: رسته دی پاموری به حو و بیهمیهر [۱] کلمه شهادتین.

شاتیمن هور دن: گوتنی شاتمان [۱] گفن کلمه شهادتین.
شاتیمن هیندن، گوتنی شاتیمن [۱] گفن کلمه شهادتین.

شاجوان: نازه لای خوشیک [۱] بر نای زیبا.
شاجور: ساجور [۱] ساجور

شاجاغ: گر لیمگه و له رانه دی سهر بوجوانی و رازانه و [۱] از رور الای که
به سر می زند.

شاج: ۱) کپو، جیا: ۲) چپای بهردین: ۳) زه فی و فی سمری حیوان: ۴)
شادانه: گیاه که [۱] شاهد به.

شادانه: گیاه که [۱] شاهد به.
شاد: دلخوش، به که یفه، ده ماخ چاخ، شاد [۱] شد.

شادانه: گیاه که [۱] شاهد به.
شاد: دلخوش، به که یفه، ده ماخ چاخ، شاد [۱] شد.

شادبُون: شادبُون [شادبُون] شادبُون

شادبُون: شادبُون [شادبُون] شادبُون

شادبُون: ۱) دلخوشی، ۲) بهرم و دودت، زه‌ماوه‌ند [شادبُون] شادبُون: ۳) شادبُون: ۴)

حس و سرور، غروسی

شادبُون: دلخوشی به دوست گه‌ینسته به له باش دُوری [شادبُون] شادی به

دوست رسیدن بعد از هجران.

شادبُون: شادبُون [شادبُون] شادبُون

شادبُون: شادبُون [شادبُون] شادبُون

شادبُون: ۱) کسی که ن‌گای له روداوینکه؛ ۲) شتی که کسی پنی ناگاد ره؛

۳) شایمان؛ ۴) تپلی دوش‌ومره؛ ۵) داری سنوری کاو گهم؛ ۶)

دلخوشه [شادبُون] گو ۱) گو ۲) گو ۳) کلمه شهادتین؛ ۴) انگست

سبیه؛ ۵) خوب مر که و گدم در خرمن؛ ۶) شاد است

شادبُون: شادبُون [شادبُون] کلمه شهادتین.

شادبُون: حبه‌ردن له رُود و [شادبُون] گو هی دد

شادبُون: ره‌گی هره نه‌سور له نه‌د می گیاند رد [شادبُون] شادبُون

شادبُون: سه‌کته له خوشیان [شادبُون] سکنه کردن از سادی

شادبُون: سه‌کته کردن له بهر دلخوشی ژور [شادبُون] سکنه کردن از

سادی

شادبُون: سادی [شادبُون] سادی سبیه

شادبُون: شادبُون [شادبُون] کلمه شهادتین

شادبُون: شادبُون [شادبُون] شادبُون

شادبُون: شادبُون [شادبُون] کلمه شهادتین.

شادی: ۱) دلخوشی؛ ۲) شادبُون: دودت و بهرم؛ ۳) می‌مونی چ‌کوله.

حبه‌ردن؛ ۴) سادی [شادبُون] شادی؛ ۵) جشن و سرور؛ ۶) غنتر؛ ۷)

نام رتانه.

شادبُون: ۱) زه‌ماوه‌ند دودت؛ ۲) مزگینی یو حبه‌ردی خوش [شادبُون] بزم

و جشن غروسی؛ ۳) مزدگاس.

شادبُون: بهر و ترکه، دلخوش‌کهری حیژان: (شادبُون: بچه‌مایه

دلخوشی خانو ده

شادبُون: ۱) ناوه‌دنی گهوری به‌دوکان و بار، بازو ۲) سادی مهدی

و زی؛ ۳) مالی می‌روله و زه‌دواله؛ ۴) پشگر بهر ریگ کوسین؛ ۵)

داخی، گهری؛ ۶) سهر پوشی زانه؛ ۷) ده‌سروکه‌ی ده‌وری کلای

لید [شادبُون] شهر؛ ۲) آسوی میدان بزی؛ ۳) لانه مورچه و ژور؛ ۴)

یسوند به معنی فشار؛ ۵) داغی؛ ۶) سرپوش رتانه؛ ۷) دستان دور

کلاه نمدین.

شادبُون: ۱) ماسولک‌هی گهم له سهر خه‌رمان؛ ۲) کسی له خویان که له

دین‌زه‌ویه؛ ۳) کای نیوان دیواره‌ی چ‌ل و ده‌خل؛ ۴) گیشه‌ی ده‌خلی

درواو [شادبُون] توده گنیم مستطیل شکل در خرمن؛ ۲) ساقه‌های غنّه

برهم ریخته؛ ۳) کاه توفه میان غله و خاک در چاله؛ ۴) توده درویده.

شادبُون: ۱) گهرده‌ی له گوزو بادام؛ ۲) چمند بازو [شادبُون] گردنبند از

بادام و گردو؛ ۳) شهرها.

شادبُون: گهرده به بازو [شادبُون] جهانگرد.

شادبُون: شادبُون [شادبُون] جهانگرد.

شادبُون: شادبُون [شادبُون] بهمه شده.

شادبُون: له ناوی درکر و [شادبُون] غی بلد، تعبد شده.

شادبُون: شادبُون [شادبُون] سهر در

شادبُون: شادبُون [شادبُون] شادبُون

شادبُون: به بهی باقت کردن [شادبُون] بهمن، پهان کردن.

شادبُون: شادبُون [شادبُون] بهن کردن

شادبُون: شادبُون [شادبُون] بهن کرده شده

شادبُون: شادبُون [شادبُون] سهر، سهرستان

شادبُون: حله‌کی سار سارری [شادبُون] سهرود، سهرسین

شادبُون: سارسان [شادبُون] سهر، شهرستان.

شادبُون: سارسانی [شادبُون] شهرود، شهرنشین

شادبُون: سارسان سارسان سارسان سارسان سارسان سارسان

شادبُون: سارسان سارسان سارسان سارسان سارسان سارسان

شادبُون: ۱) شادبُون: ۲) ناوی گوندیکه به موکوریان؛ ۳) گوندیکه

به کوردستان به کسی وری کرد [شادبُون] سهرسان؛ ۴) مدهی در

کردستان؛ ۵) زردسهای ویران شده کردستان توسط بعضی

شادبُون: ۱) سارستان؛ ۲) ناوی گوندیکه به کوردستان [شادبُون]

شادبُون: ۲) نام دهی است

شادبُون: گوندیکه له کوردستان به‌عسی وری کرد [شادبُون] زردسهای

ویران شده کردستان توسط بعضی

شادبُون: وته‌که له باری چاوسارکند [شادبُون] اصطلاحی در قدیم موشت

باری.

شادبُون: حه‌شارکه، ره‌به‌ب، سبیه [شادبُون] کمین شکارچی.

شادبُون: ۱) پاشه‌روک؛ ۲) گیشه‌گه‌تم؛ ۳) خویان، کو کورده‌ی گهمی

دروو له سهر حی خه‌رمان [شادبُون] یساجین؛ ۴) دسه‌ای گندم درو شده؛

۵) جمع آوری گندم درو شده در خرمن

شادبُون: ۱) نول کرسی به گنجی ژانه؛ ۲) پانتولی بیوانه [شادبُون]

بوعی نیان زانه؛ ۳) شو و مردن

شادبُون: چه‌میه، تووری، توژی [شادبُون] حبه‌ر حسر

شادبُون: ملیکی ده‌ردی نام له سهره [شادبُون] سهره‌ی است

شادبُون: شالول، گاری، سیر و ره‌شوله [شادبُون] پرنده سار.

شادبُون: سار [شادبُون] حبه‌ر حسر

شادبُون: شادی پچوک، قه‌سه‌بچه [شادبُون] شهرک.

شادبُون: شادبُون [شادبُون] شهرک.

شادبُون: بازو [شادبُون] زیان له‌شار [شادبُون] شهرشینی

شادبُون: سله‌ندیکه له موکوریان [شادبُون] ناحیه‌ای در کردستان.

شادبُون: شادبُون [شادبُون] شادبُون

شادبُون: گوندی روو ره‌غاف [شادبُون] ده سیدو بزرگ.

شادبُون: ۱) به‌له‌دی، به‌زگه‌ژان؛ ۲) ژانا له کارو بار [شادبُون] ۱) بلد؛ ۲) د ناو

آگاه به کار.

شادبُون: ۱) به‌له‌دی وری ساسی؛ ۲) پسموژی [شادبُون] ۱) ره‌شش‌سی؛ ۲)

گاه: ۵۰ سیبی ۶۰ چوگان گوی بازی
شاقام: هه گوی رن [شاقام] هراج

شاقام: هه گوی رن [شاقام] هراج

شاقام: هه گوی رن [شاقام] هراج

شاقام: هه گوی رن [شاقام] هراج

شاقام: هه گوی رن [شاقام] هراج

شاقام: هه گوی رن [شاقام] هراج

شاقام: هه گوی رن [شاقام] هراج

شاقام: هه گوی رن [شاقام] هراج

شاقام: هه گوی رن [شاقام] هراج

شاقام: هه گوی رن [شاقام] هراج

شاقام: هه گوی رن [شاقام] هراج

شاقام: هه گوی رن [شاقام] هراج

شاقام: هه گوی رن [شاقام] هراج

شاقام: هه گوی رن [شاقام] هراج

شاقام: هه گوی رن [شاقام] هراج

شاقام: هه گوی رن [شاقام] هراج

شاقام: هه گوی رن [شاقام] هراج

شاقام: هه گوی رن [شاقام] هراج

شاقام: هه گوی رن [شاقام] هراج

شاقام: هه گوی رن [شاقام] هراج

شاقام: هه گوی رن [شاقام] هراج

شاقام: هه گوی رن [شاقام] هراج

شاقام: هه گوی رن [شاقام] هراج

شاقام: هه گوی رن [شاقام] هراج

شاقام: هه گوی رن [شاقام] هراج

شاقام: هه گوی رن [شاقام] هراج

شاقام: هه گوی رن [شاقام] هراج

شاقام: هه گوی رن [شاقام] هراج

شاقام: هه گوی رن [شاقام] هراج

شاقام: هه گوی رن [شاقام] هراج

شاقام: هه گوی رن [شاقام] هراج

شاقام: هه گوی رن [شاقام] هراج

شاقام: هه گوی رن [شاقام] هراج

شاقام: هه گوی رن [شاقام] هراج

شاقام: هه گوی رن [شاقام] هراج

شاقام: هه گوی رن [شاقام] هراج

شاقام: هه گوی رن [شاقام] هراج

شاقام: هه گوی رن [شاقام] هراج

شاقام: هه گوی رن [شاقام] هراج

شاقام: هه گوی رن [شاقام] هراج

شاقام: هه گوی رن [شاقام] هراج

شاقام: هه گوی رن [شاقام] هراج

شاقام: هه گوی رن [شاقام] هراج

شاگول: ۱) گولی رن ریه مافوره ۲) گولی سهره کی ده جن ۱) [شاگول]
بعض بزرگ های: ۲) خونه برر غنه

شاگول به نند: بین حوسکه، بوخوشکه، گپ به که [شاگول] گاهی ست.

شاگول: شاگول [شاگول] ننگ- ساگا.

شاگاهرداسی: پاسگهری، ادیبای بی هاون و یز له تاراه [شاگول] شوب و
باو

شاگاهشکه: ۱) بوز نهوه له حوسین: ۲) یوگاویه، چه موله [شاگول] ۱) حالب

عش ز سادی: ۲) سجه گدستن، پیچه به طرف کسی گرس س

اهدنب.

شاگاهشکه یون: بوز نهوه له حوسین [شاگول] عش کرد از سادی

شاگاهشکه لینان: بوک وله بینان، حه موله نیان [شاگول] ام کردن، بنحه

ند سس. سجه به صرف سسی گرس س

شال: ۱) راسک: ۲) چنهانی کلوس را گوینت بو سهر خهرمان [شاگول] ۱)

شوار و بافته محلی: ۲) گاری مخصوص، شقال دروبده به

سرخرس.

شال: ۱) شال: ۲) پارچه ی سهوزی نایسه تی شج و بشتینی سهید: ۳)

بوزر [شاگول] سلور و بافته محلی: ۲) پارچه سیز و زه سادات: ۳) پشم

بافته.

شالو: به لامار [شاگول] هجوم حمله

شالک: عاب، سهرحی به کی قش و هول [شاگول] عبا.

شال گهردهن: پارچه ی دهوزی مل داپوسین [شاگول] سال کردن

شالو: کولتقری به شه دانهوه [شاگول] کرده نان یا شاهه نه.

شالوت: که سی لوتی دل بی [شاگول] دماغ گنده

شالور: ریشونه ی زهش، گاواپی سب [شاگول] سار سیاه

شالور: دیانز مهوایی که [شاگول] شملق.

شالول: شالور [شاگول] سار سیاه.

شالویل: شالور [شاگول] سار سیاه

شالیار: ۱) باتشای شاریک: ۲) تاول و دوستی شاق [شاگول] ۱) شهر یار: ۲.

همده سده

شالیار: سار [شاگول] سار

شایل: شالور [شاگول] سار سیاه.

شالینه: پارچه ی چوار گوشه له خوری [شاگول] درجه مربع بشعین

شام: ۱) شاری باسه ختی سوریا: ۲) نای شیوان: ۳) نهنگی توئی

شیوی: ۳) شامم [شاگول] ۱) همتق: ۲) وعده غذای شام: ۳) پسد و

غریب: ۴) شاه هستم.

شاهات: ۱) دهشتی سوره کات: ۲) مهلبه بدیکه له کوردسان: ۳) وسه ی

دورنی شاترنج [شاگول] ۱) جلگه شور: ۲) ناحیه ای در کوردسان: ۳)

سهرم سطرخ

شامار: حفریا، زهه [شاگول] زدها

شماکی: مهلبه بد [شاگول] پستان پید.

شامبور: شام، جو میر آقا جو سهرم سطرخ

شاهبویی: گه مانی خیر که ناگاداری له ورمنگل ده کا [شاگول] سنگ گله.

شام خواردن شیوخواردن [شام خوردن]

شام ده رزی: چوژی سمیری بهار بنگه [نوعی سمیر منهور]

شام کردن: شام خو ردن [شام خوردن]

شامونی: حو - بوس [نوعی توتور]

شاهی ۱) سویی، چه به ژ، ژبه ش، سفتی، هبی ۲، گه مش می،
گوه به به به، گوه که به ۳) هلمونه، عده شیش ۴) باش وشه
مریشکه دیت، (مریشکه شاهی ۵) حدنکی شام ۶) سوکه له باوی
سامر د [۱] هندوانه ۲) درب، بلال ۳) بوقلمون ۴) نوعی ماکین،
۵) هل، دیشق ۶) محقق نام شده مرد.

شاهی که باب: قیمتی لیکه راوی پارچه کر وی به تاوه، سوروه کراو [کتاب سامی]

شاهسر: سر و خدی درشت [مورچه درشت]

شاهسیر: شاهسیر [مورچه درشت]

شان ۱) حالی سر گونا، نوته نسان ۲) بیل، نیول سهری قول و من،
۳) سکور گوروی، ۴) دهره جهر به ۵) حیگه گی گه راو ههنگوینی
میش، شاه ۶) مله کیو [۱] خال برگونه ۲) کتف ۳) شان و
شکوه ۴) درجه، یابه ۵) تانه زیور ۶) ستیع کوه
شانا ۱) روانی کرد ۲) نمراری مودا هینس، شانه، شه [۱] فرستاد،
۲) سانه مو.

شاناز: باوی ژانه [شهناز، تام ژانه]

شاناری: تاریکی کارچاکی خو بان که سی بر کردن، تیفتحار، فحار [مخار، مبادت]

شانای: زاده شدنی دار [نکان د دن درخت]

شان به شان: پیکر، به به کوه [دوشادش هم]

شان پوش: شتی که به سهر شاد دهری [کتف پوش]

شان خه فاتی: داهاموه، چه مایه وهی شان [خود را هم کردن]

شان داچه کان: لاشان خوار بوون و پئسیر شل و ناواله بوون [شاه کج و
یقه نامرب و بار بودن]

شان داچه گاو: لاشان خوار [شانه کج و حمیده]

شان داخستن: بریتی له ته سلیم بوون [کمایه از تسلیم شدن]

شان دان: به به به سب خود بر کردن [به پهلو در کسین]

شان دان: سانی دان سی به خاو: کسی دان [نشان دادن،
معائن دادن]

شان د هیشتن: سان ۱) حبس [کدیه ۱] سبیه سان

شاندن ۱) ناردن، روانه کردن ۲) چاندنی نوم ۳) به ده بود بر و
(شمال پیشانی به خدی که تاس) ۲، دهو دین کوپ پیت باسی
به لام من شاندن [۱] فرسندن ۲) بدر پاشیدن ۳) جنبیدن توسط
بده ۴) روادیدن.

شاندله لیک: زهره له، زهرگه [زبور زود کوچک]

شاندی ۱) وهوانه کراو ۲) چاندرو ۳) رازندراو [۱] فرستاده ۲)
ناخیده ۳) جنبیده.

شاندوه: دواي پزده [شاندوه]

شانزدههین: ساردههین [ساردهه]

شانزدههین: دواي پزدههین [سازدهه]

شانزدهههین: دواي پزدهههین [سازدهههین]

شانزه: رماوه شانزه [عبد ساردهه]

شاس: محب عیان، باله، نالاج [شاس]

شاسین ۱) به شایی تریک به به به به ناو نوده، بو دایشتی

ته حیم زاد ۲) پانه خمی عهله که ت [۱] ساه سبین ۲) دایشت

شانگ: شان، نیون سگاو هل [کف]

شایو ۱) سه کوئی کوسه باری، شویی هویر بو مدی وازی گهرن ۲،

نوبیشنی چیروک [۱] صحنه نمایش ۲) بازی کردن در صحنه.

شایوشه پیلک: دیمه نی لای سهروی لهس [نقدی طرف بالایی قد و
هفت]

شایو گهری: کابه کردنی سائو [نمایش دادن تبار]

شائنه ۱) داده داری که سهر ویشی بی داده هینر ۲، حبه
شیشه نسنی سهرتیری ده دار کور و بو خوری و مو لک هه سو - ند

۳) چه ویش ۴) دروعه ۵) شای ههنگو بی ۶، سهرکاری گوید ۷)

ناهرایکی ده رگی حولا، دهه نی جزوایی [۱] شانه سر ۲) سانه

هزی پشم و موصاف کن ۳) شش کت ۴) دروعه ۵) سانه غسل

۶) میاش رباب در امور خراب ۷) براری در کارگه به هدیگی.

شائنه ک: به بنگه، بیشانه، ده لیل [دس، مدر]

سانه کار: بول حواکه راب [مسطه بر و -

شانه کهر: لهوی خوری و کو لکه به شانه ده ک [شانه زن پشم و مو]

شانه گورگ: گیاه که به به نهی گورگ نه کا [گیاهی اسب شیه
سجده گورگ]

شانه گهر: دوستای شانه دروست گردن [شانه ساز]

شانه وشان: ۱) درنایی مله کیو، یانه وایی کیو: (شانه وشان ریگه به،

۲) شان راژاسدن لهرویشتن (شسانه وشان ده ورا به نو) ۳)

هه لگه به به له ته سب بو سهر ته سستی تر: (شانه وشان کهم ده سته

ملانب کهم) [۱] طول تیغه کوه ۲) شانه حرک دایر در ده رفن

۳) علنیدن بر پهلو

شانی ۱) شانه ی سهر ۲) نیشان به لگه [۱] شانه سر ۲) دلیل،
مدار

شانی دن: بیسان دان، حسنه به خاو [ساردهه]

شانیک: به بنگه سانی [دلیل، مدر]

شانی که باب: سامی که باب [سامی کت]

شانتین ۱) توژدن ۲) رژاندن [۱] برت کردن ۲) جنبانیدن،

شاد: شیوه له، دولی بوچک [دره کوچک]

شواژ: شاپار [بگا شاپاز]

شواش: شاپش [بگا، شاپش]

شوان: زهویی به رده لال [سنگلاخ]

شوانه: شاپ به [گپاه شاپاک]

شوانی: دلخوشی، شادمانی [شادمانی]

شایدت (۱) شاده، نگدار به رُود (۲) وه نگه، ویده حق، دُوریه (۳) کواه؛ (۴) همکن بست، شاید
شایدتا ره نگه، ویده حق (۳) شاید.
شایدتی: (۱) سادده، خهبرد ری له رُوداو (۲) ساسیه سی (۳) گو هی، (۴) بادساهی.

شایدتی دان، شادده ن، خهبرد ن به رُود و قه گواهی ددن
شایدو: شاید (۳) نگ؛ شاید
شایدو: شاید (۳) ساد
شایدی: شاده، شایدتی (۳) گو هی.
شایدی دان: ساسیه سی دان، شادده ن (۳) گو هی ددن
شایدو: (۱) خو ویز، شاعری به خو شده؛ (۲) ساعر؛ (۳) گورنی بیژ (۳)
(۱) ساعر درس نحو نده؛ (۲) ساعر؛ (۳) تر نه خو
شایدی: (۱) ساهینی به رُود (۲) شلوی، هیرایی (۳) ساهینی تر رُود
سب

شایی: ساهی (۳) نگ ساهی
شایی به خو بون، به حالی خو که یف سار بون (۳) به وضع خود شد بودن
شایی بی بون، به سنی دلخوس بون (۳) به حیری دلخوس داشن.
شاییش، خده، که سدر، کول (۳) غم.
شایی گهر: به سدر به ره موه نهد (۳) سرکت گمده در جسن عروسی.
شایین: شاهیینی ترازو (۳) شاهی ترازو.
شپ: چون، وهك، وینه (۳) مانند
شپاك: سدر بوسی به به چهره دی سدر گُوری پناو حاکان (۳) سپکه مرر،
ضرب.

شپاندن: ساسیه موه، دین و که و تهموه بهر (۳) بارش شاختن، دیدن و به ناد
اوردن.

ششتی: ششتی، زه بهز، جه بهش، شوئی، هدی، زه بهش (۳) هدرا به.
شبی: وه کو، لهره بگی (۳) هما به.
شپه: خشه، دهنگی و نكده کوشی شنی وشك وهك نوش و بهرگی بوی (۳)
صدای بهم سایدن خشتك، خشن خشن
شپرز: (۱) پهرزو پلاو (۲) حال پهر نشان (۳) پرکنده؛ (۴) پریشان
حال.

شپرزیاگ: (۱) پلاو بوگه، تیکه ل و پیکه ل؛ (۲) لن شیوان و پهرنس بون
(۳) پراکنده و نامرئپ شدن؛ (۴) پریشان حال شدن.
شپرزو: شپرز (۳) نگ؛ شپرز.
شپك: خَشَنك (۳) ماله شخم صاف کن.
شپل: ساودی باره و او (۳) تورا
شپنه: (۱) پنه بر، له بنده هاتن؛ (۲) شپك، خَشَنك (۳) ریشه کن؛ (۴) مانه
شخم صاف کن.

شپه سته: راو ندی ته خوش، قسه پفراندن (۳) هذب گفتن.
شپه شپ حسه حمر (۳) حس حمر
شپی: ریره، ره هبله (۳) رگبار سباران
شپین: دادایی ریزه ی باران (۳) بارش رگبار باران

شواخی: بون گوید سکه مدتی سو (۳) مدهی سب
شاور: (۱) دیتو، هبتکه به دم، هیفه کیسان (۲) هرتامر زیکی موسیقی که
بهی پیدا ده کن روك بهروروریاو... (۳) سوب زدن؛ (۴) سار بادی.
شاول: شاولی بهن (۳) شاقول

شاوروت: حوری ماسی، سوره ماسی (۳) نوعی ماهی
شاور، ساف، سافه سین (۳) بگا شاف.
شاورب: نوی شنب تازی که له ره حوب بوند دهری (۳) سب
سی

شاوره شینه ساف، سافه سین (۳) بگا شاف.
شاوره له: ناری گویدیکه به کوردستانی موکوریان (۳) به هی سب
شاور: دین که سنی که کاری دزی کردنه (۳) دزد
شاور، شاقیر (۳) کودن

شاه (۳) ه
شاهانه: (۱) وهك پالشاب (۲) شنب ب کاری همره باش (۳) شاهانه؛
(۴) درخور ساهان

شاهانگینه: مرزجه دی درشت، میروه عمه مانه (۳) مورچه درشت
شاهو: (۱) ساق، ساره؛ (۲) ناری حبه یکه به کوردستان (۳) نوی ساو به
(۳) بگا، شاف؛ (۴) نام کوهی در کردستان (۳) نام مرده.

شاهه شتا: پالشای ناشایان (۳) ساهسار.
شاهه نگه: دایکی مَشَه نگو شاق (۳) منکه ربهور غسل
شاهی: (۱) پالشایی؛ (۲) زه ماره ب؛ (۳) پاره ی همره که می سکه ی تیران
(۳) پادشاهی؛ (۴) جسن و سرور عروسی؛ (۳) کوچکترین واحد
بون بون

شاهیک: بر نقد، بهر سکه (۳) درجس
شاهین: (۱) دوی دیزی بهارو که ساسر زوی لن فیم کراون؛ (۲)
زوسه ی ترزو؛ (۳) مه سکی روه م (۳) شاهن ترازو؛ (۴) زیانه
ترزو؛ (۳) شاهین پرنده سکاری معروف.
شاهنه: (۱) خوشی و شادی؛ (۲) زنی شد، شازن (۳) (۱) شدمانی؛ (۲)
ملکه، شاهنوه.

شاهینت: شایی، بهرم همرای ره موه (۳) جسن عروسی.
شایار: شایار (۳) بدم شد.

شایان: (۱) لایق، هیر؛ (۲) چنده شاق (۳) سباب سرازو؛ (۴) شاهر.
شایانه: (۱) شادبانه؛ (۲) شاهانه (۳) بگا شادبانه (۳) بگا شاهانه
شایسته: (۱) لایق؛ (۲) بوی زنده (۳) شایسته؛ (۴) نام زنه.

شایسته، سایسته، لایق (۳) سایسته
شایک: ساف، حولی، بوس، بی گری و گنج (۳) صاف.
شایو غل: بهرم همرای زه موه بده دهوول و زوژنا (۳) جسن عروسی
همراه دهن و سرب

شایه خن: سبوعی (۳) بگا سبلوع
شایه عن: سبوعی (۳) بگا سبلوع
شایه سده: (۳) گناه سده به
شایه شه کن: جوری ره قس و سفا (۳) نوعی رقص گروهی.

شرد. سنی، بهادر خاوندی کردهوه (جله کاسی شرد) [ماهی شستن،
شردان: گوسنی نیشک کراوی یو ژسدان] گوشت خشکیده برای

مست

سردن [سین سین]

سرد بوه [سدهه] [ک] [سدهه]

شردو: بادو حایره وه کر [ک] سسته

شرای: بی کهوتی، لایق [مروار]

سرس: بهوی بیچراوی گلونه کرو، که لوه بهمو [غنده، غوزه پسه
شرشر، ۱] ده بگی زرای ناو (۲) زور کوی و ذراو (چله کاسی شرشر، [

(۱) شرشر (۲) پسیار کهله و زنده

شرقه: قرمه، ره سوکی، جورنی تهنکی زو [نوعی تهنک شکاری،

سرنک، (نوسک لوسوگ، لوس، ۲) شتری [۱] ناودن ۲ نگ-

شسری،

شرکاک: مهلبکه له کوی بیچره، بر و گوسن ناحوش [پرنده ی کوچکر
ر کبوتر و بدگوشیته.

شرماپ: وبله، شه پلاعه، شه دام [سیلی]

شرم بزم: قسه ی بن دام و بن مانک [مخس باوه و ممت

شرن: (۱) شفره، دهاسی دهی په گنه (۲) شرمپ [۱] دندان برآمده
گراز (۲) سیلی.

شرناو: گویدیکی کوردستانه به عسی کاسی کرد [نام روستایی در
کردستان که توسط بهیال ویرن مند،

شرنگ: ده بگی کهوتی شس فورس [صدای افتادن جسم سنگین

شرنگه ۱ ده بگی بدای سر و حه حه ۲ سبهین ۳ سنگ، بر و
[۱] حک حک حلاخ سرد ۲ سگین ۳ بگ سنگ

شره: یکه بهومن حمون [معر حور]

شرودن: (۱) لهت بهت و پارچه پارچه، رور در و (۲) بریتی له مروی
بی حه و مان سین [۱] پاره پاره شده (۲) کتابه از آدم بدزین و

شره

شروشانال: خرت و پرت [خرت و پرت،

شروشیتال: زور دزاو [کهنه پاره و فرسوده،

شروشوال: شروشیتال [کهنه پاره و فرسوده،

شرؤقه: شرؤ [عبیر جواب

شرؤقه کمر: لیکه ره وی حمون [معبّر خوب

شرؤکه ر سرؤقه کمر [معبّر حو

شروهه لانی: گوئیکه [کلی است

شره (۱) که له پوره میرات (۲) که له په حله (۳) نو مال (۴) بن ترخ (۵)

جلکی درو [۱] مرد در بگ، مانرله (۲) لپسه (۳) انابیه (۴)

بی ارزش (۵) بدربار.

شره، وشه به بو گانه بی کردن، تمح، نرحیو [کلمه تمسخر.

شره و: شره [کلمه تمسخر

شره خور: سیرمه خور [دنه دزد

شره ق: در، هه لیش [ترکه درز

شره قیان: درویدن، قهس بردن [ترک برداشتن،

شره گر: مر بگر [ورب

شره و بره ۱ نوسانی حله (۲) خرت و پرتی دو مال [۱] پارچه و

۱. س ۲، خرت و پرت، سایه

شره و بره: حنکی کو و در و [لب نهی مدرس

شره و شیتال: س و سسته [لب نهی کله و فرسود

شره و سره: سره و بره [بگ سره و بره

شرنی: گو ستنکی کور، سانه به عسی: ولی کرد [س و روسایی -

کر، که نوسد بعین ویران سده.

شریت: بهی حه و بن یف بادرو، گمشته [رسته تاسده.

شریشه: ربحره [ربحره

شریخ: ده بگی و. بوسه بهر و ده ده بگی هور تومه [حس و

رعد س

شریخاندن: گرمیدن [غرش شد و شنید.

شریخاندن: شریخاندن [غرش تند و شدید

شریحه: شریخ [صدای رعد آسا.

شریخه شریخ: گرمی به شوین په کاک [خرش سایی

شریش: نه سربیکه چریش، سریش [سریش.

شریش: چریش، شریش، نه سربیکه [سریش.

شریقا: له رگوندا بهی کوردسانه که به عسی کویان کرد [روستایی در

کردستان که بعین آن ر ویران کردید

شریق: شریخ [بگ سربخ

شریقه: سربخه [بگ سربخه

شریصک: گویدیکه له کوردسان به عسی ویرانی کرد [از روستاهای

ویرن شده کوردستان توسط بهیال

شرین: دوی قالی [عزه شیرین.

شرین: ده بگی د زرای نو [شرشر آب

شریتقه: ناودوزه، ده رزی ده مان ده لهش کردن [سربگ

شریک (۱) ناول، هاوینی (۲) هاویش [۱] همراه، دوست (۲) شریک

شریه: به بکه بهری ژیر پیست [لایه بیه زیر پوست،

شر: (۱) بهردی سوکه لهی ناسکو تور، شاخه شیکه (۲) کیم و روخ (۳)

راو، شکار [۱] سنگ متخذهن زودشکی (۲) چرک زخم (۳) شکار

شرژژ: سهر بانی که ورکه بهردی ناسکی له سهر رو کر وه و ته پوه [بام

پوشیده از سنگ ریزه رت و بره

شسیت (۱) سست (۲) شش [۱] سست (۲) شستن.

شسوشو: سوشو، پلاو [رخشویی.

شش: شاردنمه له زمایی متدالاسدا، (میوزت ده ده منی ششی که با

به پیش) [بهمن در زبان بچگانه.

ششیت (۱) سب سسته، نه ششیت، چشت (۲) رابردوی شش: (حجم

ششیت) [۱] چپره، شی (۲) ماضی شستن

ششتن: شش [شستن

ششتنه وه: شته وه [نگار، شته وه.

ششتو: ۱. شردو، په‌ئو خاویښ کړاو (۲) شمو (۱، شسته: ۲) شستوب.

شعور: ناوړه هوس (۱) حساس، عقل، شعور.

شعه‌یی: خوښ بری ده‌سکه (۱) یو غی بگور، سده.

شعاب: سده، سسه، مد‌سکه (۱) مته.

شعاره: سحرانه سخاڼه (۱) ډیر بڼه.

شفا: چا پوه‌وه له به‌خوښی (۱) شفا.

شفات: نکاپو کړدن به روژي سه‌لا (۱) شفاعت در روز قیامت.

شفقت: دوسینی سیر (۱) دوسیدن سیر.

شفته: ۱. شمی که‌بڼه: ۲. حوړی خوښ نه‌کړاو (۳) هسلو: ۴. موی

به‌شانه‌نه‌کړاو: ۵. زارو له بیشکه ده‌هینان: ۶. به‌که‌چار مو له به‌ری

زارو هه‌ل‌ساجین (۱) شمی که‌بڼه: ۲. گل قوم نگرفته: ۳. اهک

سر‌شده: ۴. موی شفته: ۵. بچه را ار‌گه‌واره بیرون وردن: ۶.

محسه پرموی سر بچه را هینجی کړدن.

شفته‌زی: ژنی که د‌ر زگور ده‌کا (۱) ری که ویاډ رایعان کنه.

شفته‌ژه: رکیزی که مثالی شیره‌خوړی هه‌ی (۱) حامله ی که بچه

شیر حواره دارد.

شفته‌ژنی: شفته‌ژه (۱) بگا شفته‌ژه.

شفقتی: چه‌بش، ده‌بش، هه‌ی، شوښ (۱) هندوانه.

شفقتی تالک: کانه که‌بارانه، گوزانک (۱) هندوانه ایو‌جهل.

شفقتی تله: شمتی تالک (۱) هندوانه بوجهل.

شفقتک: ۱. قه‌له‌مه لی‌دان: ۲. هه‌ل‌ه‌رتاوتن (۱) قسه‌ردن: ۲. هرس

کړدن.

شفقتیل: ۱. تولی یاریک و چیر که یو سده‌نه‌چنین باشه (۱) ترکه‌نازک و

برم برای سید یامی.

شفحه‌له: به‌ری داری کفر (۱) نمر دو‌خچه‌یست.

شفره: ۱. بره‌ی یراز، شرن: ۲. ناسنیکي ده‌سکداری ده‌مبانی تیره یو

چهرم برن: ۳. دره‌وشه‌ی که تیره‌کهرن که له لاسکی گوتی دوده‌ن:

۴. نه‌تدازه‌ی یاریک له گیلو کلوش، شعره: ۵. به‌شتری یر‌نگه‌ران (۱)

۱. دندن بر‌جسته کراو: ۲. شعره جرم بری: ۳. شعره‌ای که گون

کتیرا را سورح کند: ۴. اداژه یار یک ستور از گیاه و ساقه غله: ۵.

بیشتر جر‌حی.

شفسک: چه‌قابه کبویه (۱) جفاله کوهی.

شقبه: ۱. تول: ۲. نه‌وال، دولی زور پچوک له جیا: ۳. سه‌بره‌ژیر: ۴.

تیکم کولانی دوشاو (۱) ترکه‌نارک: ۲. دوه کوچک: ۳. شیب: ۴.

اولس جوشیده شیر انگور.

شقدو: ۱. ساوا: ۲. دریو پند (۱) پلقور: ۲. بلند طویل.

شقاروک: زیاره‌ی ساوا کوتان (۱) پلقور کوبی گرو‌هی.

ششاره: بلند بالای ناقولا (۱) دراز قد پد قواره.

ششاری: رچه، ریچکه (۱) راه یاریک مالرو.

شفتن: شگ‌داری م‌دل پند جواب.

شفتان: به‌یسی مه‌لیکی پچوکی بو‌ده‌لوکه‌یه له پاساری گه‌وره تر (۱) پرت‌ده

سین هر بیت.

شقان‌دیلکه مه‌ل‌جده (۱) گنج‌ده.

شقاب‌کوز: سفا حاسم (۱) سفا سفا.

شقان‌دین له‌سده‌وه یو حور در‌دین (۱) بالا به دین سده کرس.

شقر: حوری که له کبوی (۱) بوسی بر توهی.

شقژ: سر، سحبه سسکه (۱) بگ سده سسکه.

شقشینک: ری که نه‌لا سده‌ری (۱) درحی که حرار م‌دارد.

شقلک: بول سفا (۱) برکه‌ر‌د.

شقی: بره‌شون (۱) بر توهی.

شقته: حیست (۱) سحبه حادی کس.

شقهری: ریچه باریکه‌ی (۱) ارام‌رو.

شقیله: سفاری (۱) بارکه‌ر‌د.

شقرته: سحبه (۱) کرس.

شقاقی: به‌حوسی سمی و‌لاخه به‌ره (۱) به‌ری سم دم.

شقافته: سحبه (۱) کرس.

شفشق: ۱. ناواری خویندنی مه‌ل: ۲. جر یودی چیشکه (۱) صدی

مرغان: ۲. حیک حیک گنجشک.

شقل: موری دارین یو بیشایه کردی حمران (۱) مهر جو بین خرمین

سبانه کړدن.

شقله: خسته و نه‌خوش (۱) خسته و بیمار.

شقوق: جوړی هم‌ی کبویه (۱) بوسی گلابی وحنی.

شقیین: گرسه کردنی هم‌و (۱) صدای رعد.

شکه: دودلی، دزدونگی (۱) شک، سترخ (۱) سترخ.

شکات: داد‌برده‌هر، گارده، گل‌ی (۱) شکایت.

شکار: ۱. زاو، نجیر: ۲. که‌له‌که‌برده: ۳. یپرد، لان (۱) شکار: ۲. توده

سنگ: ۳. زمین سنگ‌لاخ.

شکارته: چانس بو‌هل ران به‌حیر (۱) درخ و کشت برای فقرا بصورت

احسان.

شکارته‌کل: زهوی که به‌شکرته د‌چنراوه (۱) زمین کشت شده برای

مرا.

شکارگه: چی‌راو، راوگه (۱) شکارگاه.

شکاک: هوژنکه له کوردستان (۱) عشیره‌ای در کردستان.

شکان: ۱. وردیون، له‌ت‌بون: ۲. ر‌کردن له شهر: ۳. هه‌ل‌وه‌شانی روزو

هه‌ل‌وه‌شانی ده‌سویژ: ۴. هاتنه خواری نرخ: ۵. له ق‌درو حورمه‌ت

که‌ری (۱) شکسته شدن: ۲. هزیمت: ۳. باطل شدن وروره و دست

نماز: ۴. پایین آمدن نرخ: ۵. از مهر و منزلت کاسته شدن.

شکانسین: ۱. وردو له‌ت‌کردن: ۲. هه‌د‌زان کردنی نرخ: ۳. ر‌وانی

دورس (۱) سکس: ۲. دین آوردن نرخ: ۳. هزیمت دادن دشمن

شکابنده‌وه: ۱. بکه در‌اسکاس: ۲. ده‌ست کردن به‌گ‌لا‌تیکردنه‌وه‌ی

توس: ۳. مثال فیره کارکردن: ۴. خ‌مجا له‌ت‌کردن: ۵. چای له‌چادن

تیکردن و‌ده‌چادان کرده‌وه: ۶. ین کول کردن و گل‌وه سه‌ولا سکدانی

شیاو‌وردا: ۷. دوباره شکادن: ۸. گ‌یرانه‌وه‌ی که‌ری و‌شک له‌عارد (۱)

شاخه از دوخت شکستن: ۲. برگ از توتون چیدن: ۳. کار به‌بچه

شکفت نه شکوت [ش] عذر.

شکه هفتاسه می: کوسد یکی کوردسانه به عسی کاوی کرد [ش] نام روستایی در کردستان که توسط یغیان ویران شد.

شکهفتی: گوید یکی کوردستانه به عسی کاوی کرد [ش] نام روستایی در کردستان که توسط یغیان ویران شد.

شکهفت: ته بق سبئی له در [ش] طوق حوبین.

شکهفا: (۱) نامی نیری و باسک؛ (۲) هرسنی له به باسکی زو هه سوهری [ش] (۱) نان بو ش؛ (۲) هر حیز ترد و نازک.

شکهفک: (۱) بدی دارین؛ (۲) تهشی دارین [ش] (۱) ظرف حوبین؛ (۲) شت حوبین

شکهکک: له ته سو لهت [ش] ناره سمال.

شکهکندن: سکندن [ش] نگا، سکندن.

شکهو: ددرن له سو لهت ته سکوه ای طرفه سقایین

شکهولهت: شکاو ده فری سو لهت، ته سکوه لهت ای سکسه طرف سقایین.

شکپ گ: شکو [ش] نگا: سکو

شکبان: شکن [ش] نگا: شکن

شکبانوه: شکا نهوه [ش] نگا: شکا نهوه.

شکپو: شکو [ش] نگا: شکو

شکپیز: ۱، که یته به ردی هره و له کیو؛ (۲) سه ری شاخ [ش] (۱) شکاف

فراح در کوه سنگی؛ (۲) هله کوه سنگی

شکینا: شکاندی [ش] شکست، ماضی شکستن.

شکینندن: شکندن [ش] شکستن.

شکوفه: شکوه [ش] شکوه.

شل: (۱) سسب؛ (۲) ته؛ (۳) تراو؛ (۴) کوتایی زور بو شتی سدر؛ (شل

یکسوه له سدر بریه که ی دانن، شل شل کوتایتم)؛ (۵) گه ره تو له

ته سازه: (به یام شله) [ش] (۱) سسب؛ (۲) خیس؛ (۳) ایکی، ۴، پسیار

کو بهدن چیز نمد؛ (۵) گشادر از اند زه لازم.

شل: (۱) سو ری کالی پتو پتو: (گای شل)؛ (۲) به نه کی سو روسی

[ش] (۱) قرمز مات و روشن با خالهای سفید؛ (۲) یق سرخ و سفید.

شلاب: ده نگی ناو که شنیکی تی ده که وی [ش] صدی آب که چیزی در آن

اند

شلال: رزه درومان له سهرهوه [ش] زجیره بحیه پدیدر، شلالووی

شلانه: سیر ره ی کیب [ش] سیراره کاب

شلانه: ژورد لو، نه بسی [ش] ژورد لو.

شلانه کوت: له تکه قه یسی، قه یسی وشک [ش] برگه زردالو.

شلانی: شلانه [ش] زردالو

شلپون: (۱) سسب بو؛ (۲) متهو بو؛ (۳) ته بو؛ (۴) سسب شدن؛

(۲) خسته شدن؛ (۳) خیس شدن.

شلپونهوه: (۱) له شج خاوبونهوه؛ (۲) له بیر یهوه تر و بو؛ (۳) از پیچ

خوردن برگشتن؛ (۲) از غنط به آبکی تمیدن شدن.

شلپ: (۱) شلاب؛ (۲) پری ده ست له ناو: (شلپ به ده مو چاوت داده) [ش]

یاددن؛ (۴) حبلت ددن، شرمنده کردن؛ (۵) جای ریختن و باز در

قوری کردن؛ (۶) خوابانیدن ساقه یونه های بالیری در خاک؛ (۷) دوباره

سکسن؛ (۸) برگرداندن خرگوش در دو

شکدن سکانه [ش] نگا: سکدن.

شکبهوه: سکیدهوه [ش] نگا: سکبهوه

شکبانوهوه: (۱) ده دتنی لک؛ (۲) لیکردهوه ی گه لاتون؛ (۳) خه حاله

بو؛ (۴) کهم کردن [ش] (۱) خمیدن شاخه رو به زمین؛ (۲) چیدن برگ

نوتون؛ (۳) حبلت شدن؛ (۴) کاسن

شکاو: (۱) لهت بوگ؛ (۲) له شکری زا کردو؛ (۳) همران بوگ [ش] (۱)

شکته؛ (۲) هریمب یاهه؛ (۳) اوران شده.

شک وای: هملکندن [ش] کندن

شکر: سبای [ش] شکر

شکرو: ناوی پیادهوه [ش] سه مرد به

شکری: ناوی پیادهوه رمانه [ش] سه مردانه و زمانه

شکس: شکان [ش] نگا: شکن

شکست: شکن [ش] نگا: سکدن.

شکستوک: له شکان زریک، کهل و نه تی که له نه یه مشکن [ش] شکستی

شکسته: (۱) به شکری زا کردو؛ (۲) حوری حبه؛ (۳) خه پشته ی حانو

[ش] (۱) لشکر شکست خورده؛ (۲) حط شکسته؛ (۳) طاق گبیدی

شکل

شکستی: کهم کردن، له که می دان: (ته سبال شکستیم هیماره) [ش]

کاسنی.

شکل: (۱) بیچم، به چک، تهرج، سیم؛ (۲) وینه، ره سم [ش] (۱) فیا هه؛ (۲)

عکس، رسم

شکل: شکل [ش] نگا: شکل

شکل کیش: وینه گر، وینه کیش [ش] عکاس، صورت گر.

شکل کیش: سکر کس [ش] یک شکل کس

شکلوئس: روئوسی، له به روئوسیهوه [ش] روئوسی

شکنا: مه سست، دور [ش] معهود، مرام.

شکو: ده هری، جه لال که وره یی [ش] سکوه، عظمت

شکوفه: گویی در [ش] شکوفه دوخ

شکوفیا نهوه: (۱) گول دهر کردی دار؛ (۲) نههک وهختی ناوی به سمره

ته کس [ش] (۱) شکوفه زدن؛ (۲) هک وقتی که برن اب ریزد.

شکوک: جوزی هه سرو [ش] نوعی گلابی

شکوکه: کروسله، هه رمی کیو به [ش] نوعی گلابی جنگلی.

شکولک: تیحو، تو یکل، تیکول [ش] پوسته، لشر.

شکه: به چکه به ری دوساله [ش] بچه حوک دوساله.

شکه بهر: شکه بهر، تیشکه که لهک [ش] بنا از سنگ بدون گل.

شکه س: شکست، شکان [ش] شکست.

شکه ست: شک، شکان [ش] سکس

شکه ستن: شکندن [ش] شکستن.

شکه سنی: شکاو [ش] نگا، شکاو

(۱) نگه: شلآب: (۲) بريك مشت آب.

شلپاو: (۱) چنپو: (۲) پين، شه پؤل (۱) گل ولای: (۲) موج.

شلپوکوت: ده نگی دارکاری کردن (۱) صدای کتک کاری.

شلپه: (۱) ده نگی که ونی نهری سه نگی به ره وید: (۲) ده نگی که ونه ناو

ناو: (۳) برینی له بلاوی روز چه وور (۱) صدی اعتافن برم سگس

برمین: (۲) صدای در آب افتادی (۳) کنده اریلو بسیار چریه

شلپه شلپ: ده نگی شله ی روز (۱) «شلپه» ی پیایی.

شلپاخ: ته شله له، ده یه، گه (۱) شلطاق.

شلپ غ: شلپاخ (۱) صدای

شلپ غ: شلپاخ (۱) صدای

شلپه: (۱) بوره میسه بگوس (۲) محل (۱) سسل نویی رینور غسل

۱۲ بر کم

شلدم شدم: ده نگی ته شک و دارینی ته (۱) صدای داهان خیس.

شلشل: (۱) نهرمه نهرمه: (شلشل هم شله به پنجه کاسه): (۲) روز

(شلشل کوتایسم) (۱) آهسته آهسته: (۲) هرچه زیاد.

شله: پوره، شله (۱) نسل نویی ژنیور غسل.

شلپ: (۱) نیزایی دمی تیج و ترکی زم: (۲) شفری بهراو (۱) له بر تیج

و سریره: (۲) دند بر حسته گران.

شلقت: حوری و شکره، پیی (۱) هرره پی عرصه.

شله: (۱) سله: (۲) سهری بهراو (۱) نگا شله: (۲) دند بر حسته

گران

شلق: ده نگی رازمی تر و له ده هرا (۱) صدای حنیدن آبکی در ظرف.

شلقان: رازالی تراو له ده هرا (۱) حنیدن و صد دادی آبکی در ظرف.

شلقاندن: رازاندی تراو له ده هرا (۱) حنایدن آبکی در ظرف

شلقاو: تر وی له ده هرا هریندراو (۱) آبکی در ظرف حنایدن.

شلقه: سلی (لال هم ناییم له چپاو کویتسان / شلقه ی مهشکه یان

به ری یه بن) «سلفی گازی» (۱) نگا: شلق

شلقه شلق: شلقه ی ژور (۱) «شله» ی پیایی.

شلقی گ: شلقاو (۱) نگا: شلقاو

شلک: (۱) ناسک و نورت: (خه یاری شلق): (۲) بان مهلا شو، پشه سهر:

(۳) سست و لهش گران (۱) نازک و ترد: (۲) «هیا نه» (۳) سست و گران

حیر

شلکاک: شرکاک (۱) بریده ای سست.

شلکردن: (۱) تیر تراو کردن (۲) له دودایی هود: (گوریسی بو شل که با

برو) (۱) غلیظ ر آبکی کردن (۲) شل کردن سر ریسمان.

شلکردنه و: (۱) تیر تراو کردن (۲) له توژی خاو بو نه و (۱) غلیظ ر

آبکی کردن: (۲) از خشم برگشتن.

شلکوتی مهرگ: دارکاری روز سخت (۱) کتک ردی جاناته.

شلکه: (۱) گوشتی نهری پی نیسک له نه اندام: (شلکه زن، شلکه

گوی: (۲) مارو ناسکو و نورت، شلک: (۳) بهوشیه کی نازاله (۱)

گوشت نرم در اندام: (۲) نازه و نازک و ترد: (۳) بوئی بیجاری دام.

شلکی: (۱) نهری: (۲) بانی ساج (۱) نهری: (۲) بوئی بان

شلکینه: (۱) همویرای تراو ریسکه: (۲) جورنی جینست: (۳) جورنی بانی

جهور: (۴) جورنی کولتیره ی بههینکه و رده چیه (۱) حمیر آبکی:

(۲) نوعی غذا: (۳) نوعی نان روئی: (۴) نوعی نان گرده.

شلعه: گیاه که له ناو ده خلد ده زوی و ریانی بو ده حل هیه (۱) گیاهی

موذی است که در گنمه زار وید.

شلنگ: بروی گه وره بو توم، کالیار (۱) خیارچنیر بزرگ

شلنگ: ته کان به خودن، راپه زین له کار شگل (۱) تکان به خویش

دادن، کار هو قاعده انجام دادن.

شلو: ناوی نه ساف، ناوی لیل، شلوی (۱) آب کدر.

شلوپ: (۱) به فرو یاران، قوزو چلهو: (۲) ریبوقی جاو (۱) باردگی و

گل ولای: (۲) زفک

شلوپه: شلپوه، یارینی به و یاران پیکوه (۱) بارش برف و یاران با هم

شلوپه تیاز: (۱) حوّل و گیز: (۲) شیمه که دیوانه (۱) گنج و ابله: (۲)

خل، دیوانه هانند.

شلوخه: به ددی کاله، به می کانه بچ (۱) بند چارق.

شلو: (۱) شلتک، تروزی زل: (۲) هه لوچه هه پیی، خه مشین (۱) بگا

شلنگ: (۲) شلیل

شل و شول: بی تاهت، بی نه پشت (۱) سست و بی تاب.

شل و شه ویق: (۱) که سی گوی به ته کوری و ریک و پیک ناد: (۲) سست

به کارد (۱) باهرت: (۲) سست کار

شل و شپاو: شل و شه ویق (۱) نگا: شل و شه ویق.

شلوغ: شلوق (۱) شلوغ.

شلوفه: یارینی به فرو یاران پیکوه (۱) بارش برف و یاران با هم.

شلوق: شلوق (به کوردی پیت بییم حالت شلوفه / دوی جی که وتوی

به هم گورگه لوته) «جه نایی مهلا» (۱) نگا: شلوق.

شلوق: (۱) به ریشان، پی سهر وهر: (۲) سست، ناپه و (۱) پی

سرو سامان: (۲) سست و نه محکم.

شلوقبون: (۱) به ریشان حال بون (۲) شیو نی ولات، پیسوده و نار و

(دیباکه شلوق بوه) (۱) بر بشان حال شل: (۲) شوب بر سس

شلوق کردن (۱) سنبودن: (۲) هره و حاجی بردن (۱) شوب بر ما

کردن: (۲) سنبودن و شلوق کردن

شلوقین: سنبوئی، نار و (۱) شوب و بول.

شلوقی کردن: سنبو کردن، هره و حاجی (۱) سنبو کردن، سنبو

بهدا

شلوکوت: (۱) روز ماندو: (۲) هیز پی به ماو (تنی دا شلوکوت بوم نه هات،

هیندم بی دا شل و کوتم کرد) (۱) بسیار خسته: (۲) بی نا، بی روق.

شلومل: جوانی لهش نهرم و بیان (۱) زیبای برم اندام و عت

شلوملو: به ویی روز نهرم بو کیلا (۱) ریس رری بر

شلوول: (۱) سست و نهرم: (۲) سومل (۱) واهه، شل و ول: (۲)

خرمان و رع

شلوی: شلو، لیل (۱) ب کدر

شله: (۱) شیوی تراو: (۲) خورشیدی گرا: (۳) حورنی چیتی پشسد (۱)

شمشک: تنو به همد، پابوچه [۱] دم پای، کفش بچگانه.
شمشوله: گوندیکه له کوردستان به عسی ویرانی کرد [۱] ز روساهای
ویران شده کوردستان توسط بهتیان.
شمشه: ۱) دری رامته ی بهایی: ۲) ماله کیشانی سوخ [۱] شمشه
بنایی: ۲) ماله کشی کاه گل
شمشه کاری: ماله کیشانی سوخ [۱] ماله کشی کاه گل
شمشیر: شمشیر [۱] شمشیر
شمشیر: ۱) شور، شیر، تیغی دریزی نیز برشته: ۲) ناوی گوندیکه
له لای پاره [۱] شمشیر: ۲) نام دهی است.
شمشیر کول: گوندیکی کوردستان به عسی کولی کرد [۱] نام روستایی
در کوردستان که توسط بهتیان ویران شد.
شمشیره: ۱) پارچه یی له گولهای ده رگا، کللی گوله: ۲) تارمریکه له
بیره هدی هوجارد [۱] کلید کلون چو بی: ۲) بزرگی درحیش.
شمشله: شمشیره [۱] بگا سمنره
شمعان: مه لیکي زوگه ره له بار بهرتر و چو نر [۱] شفقاره سقر
شمک: سوکه نیلار، سول [۱] موزه سبک، دمای.
شملی: ۱) کاخلی، گیاه کنی لاسک سپی ده سپینه گولیکی زهرده کا به
کولر به ده کمن: ۲) گیاه کی شینه له نتیجه ده کا له سوررجات
ده سایه: ۳) دونی پیکه وه نوسو، شنگله بهر که ده: ۴) قوماشیکه [۱]
۱) کجیره: ۲) شنبله: ۳) دوتای بهم چسبیده، جفتی: ۴) نوعی
پارچه.
شملی پراکه: دوانی پیکه وه نوسو، شنگله بهر که ده [۱] جفت بهم
حیده
شملی بهر که ده: شملی پراکه [۱] جفت بهم چسبیده.
شمورتک: که موسکه بهک، پاریکی کم [۱] چرنی ار کل
شمورکه: لچ و لیر (شمورکه ی دازه بیه، [۱] لب و لوجه
شمور: چموش، سل، ده وک [۱] چموش.
شمه: بیه، خون، نه گوه، هنگ، ده و [۱] شما
شمهک: شمهک، شتومک [۱] رخت و اثاث
شن: ۱) خ، دهنگی همداسه دانی مانند: ۲) تاسه، تاره رو: (نه سم بو
هوه دوشنی، [۱] هن، صدای نفس حسته: ۲) اشیای
شناخ: شمراخ [۱] تگا: شمراخ
شناس: ناس، ناساو [۱] اب
شناسایی: ناسی ناسایی [۱] شناسایی
شناساده: ناس [۱] شناساده
شناسی: ناسایی ناسایی [۱] ناسایی
شناسیار: ناسا [۱] سا
شناسین: ناس [۱] مساحس
شنا: ۱) سو پای، مه ووسی: ۲) جوری و ورزنده: ۳) شکاره [۱] سا.
شناگری: ۲) یکی در ورزنده: ۳) بگا: شکاره
شناوه: پارچه وهی بچکوله بو چا بدی [۱] قطعه زمیں کوچک برای کشت
شنه: ریشال ریشال، بزگور تیتال [۱] تکه پاره ریز ریز شده.

شندل: به حوا هله سوای به تکه تکه [۱] معلق در نوسان
شندوخا: گوندیکه له کوردستان به عسی ویرانی کرد [۱] اروساهای
ویران شده کوردستان توسط بهتیان
شندوک: وره [۱] بیریکه
شندول: گوله، میردی رسی چو نه ونه به که بو سیز تاه ده گوری [۱]
کلمه ستهزا به شوهر رن خوشگل.
شندی: ۱) قیل و گری: ۲) چمن دیت [۱] ۱) حبله و بیرنگ: ۲) چه ها
دیدیم؟
شندی هندی، حبله و حواله [۱] مکر و بیرنگ.
شنگ: جتیک، بان مه لاشو، پیشه سهر [۱] اهیاه.
شنگی: ده سته چبله [۱] افروژه
شنگ: ۱) زور، هیز، سهدت: ۲) تدهسگ، تدهسینگ: ۳) شیکدی کم
که دانی ولاخی لی گیر نابی [۱] ۱) نیرو: ۲) گیاه شنگ: ۳) سیزه کم
بر مده
شنگار: مه لده دیکه له کوردستان که جی پمزیده ک نه [۱] متعطف ای در
کوردستان که موطن یزدیان ست
شنگال: ۱) شنگار: ۲) که لانه، جوری کولرهای نیازو پیچک ده تارکراو
[۱] بگا، شنگار: ۲) نوعی غذا
شنگره: شو و دزیو، برگور [۱] کهه باره
شنگرو شیوال: خرت و پرت، شزه و بره [۱] خرت و پرت بی ارش.
شنگل: شنگ، نه کان به حودان [۱] بگان به حودان در کار
شنگین: ۱) دهنگی هیدی و له سهر خو: ۲) دهنگی بهر زو یلسد [۱] ۱
صدای آرام: ۲) صدای بلند.
شنو: ۱) سرور، کره با: ۲) هاتی کره با: ۳) لهرین به با: ۴) شاریکه له
کوردستان: ۵) ورزشیکه [۱] ۱) نسیم: ۲) وزیدن نسیم: ۳) خرامیدن
از نسیم: ۴) شهری است در کوردستان، اشویه: ۵) ورزش شو.
شنه: ۱) سرور: ۲) هانی سرور: ۳) لهرین به سرور: ۴) دهنگی بودی
همداسه ن، حبه [۱] ۱) نسیم: ۲) وزیدن نسیم: ۳) حرام از نسیم: ۴)
هن، صدای نفس خسته.
شنه با: شنه سرور [۱] باد ملایم، نسیم.
شنه شن: ۱) هاشه ی بای سرور: ۲) حته من: ۳) دهنگی همداسه ی روز
(دروشه بیه شنه شن نارد ییز، مهو گیان کیشان) [۱] ۱) صدای وزیدن
نسیم: ۲) تمبی کردن: ۳) هن هن کردن از خسگی
شنهفت: نه زنهوتن ژنهوتن، بیسن [۱] شنیدن.
شنهوا: گوئی بیسن، بیسهوا [۱] شنوا
شنهوتن: شنهفت بیسن [۱] شنیدن
شنه: دگوندی کوردستان بهم باوه به عسی کولی کرده [۱] دوروسا به
این اسم در کوردستان توسط بهتیان ویران شده است
شپچه: تمارو ویران [۱] درب و داعان، بکلی ویران.
شپیاره: شپیار [۱] بگا، شپیار.
شینان: ۱) هه لکردی بای سرور: ۲) لهریمه له بهر با: ۳) بیکه نیم
ساوا: ۴) تاره و کردن، تاسه کردن [۱] ۱) وزیدن نسیم: ۲) خرامیدن

زَسیم: (۳) خنده نوژان: (۴) آرزو کردن.

سَییم: سیاه [ب] بگا سَییم.

شَینِه‌وه: (۱) لهرین له‌به‌ریا: (۲) تر یه‌مه‌وه‌ی منالی ساوا [ب] (۶) خرامین از نسیم: (۲) حنده نوژان.

شو: (۱) شان، مس: (۲) میردی ژ: (۳) خه‌پشه، بانی به‌تاق و له حشت: (۴) شغ، بول: (۵) هه‌گونی ته‌پایور: (۶) کیلانی ره‌وی: (۷) ره‌وی کیلدراو [ب] (۱) کتف: (۲) شوهر: (۳) خرشته، طاق حشتی: (۴) ترکه. (۵) عمل با موم: (۶) شخم: (۷) رمیم شخم رده.

شو: (۱) ده‌تی پارچه‌و کوال، ده‌تی: (۲) کیلانی ره‌وی: (۳) ره‌وی کیلدراو (۴) شتن: (۵) ته‌زی، سم، شه، ته‌زه‌شوع: (۶) چون، روشتن: (نامو شق: (۷) شوپ، شوین: (۸) نه‌ند، ره‌و ژمدر. (له شو‌ده‌رجه) [ب] (۱) اهاز: (۲) شخم ژدن: (۳) شخم رده: (۴) شست‌وشو (۵) نم: (۶) شدن. رفتن: (۷) رده اثر: (۸) شمار، اند ره

شوار: (۱) شن: (۲) پت‌دایی ره‌گه، چلکدن [ب] (۱) شست و شو: (۲) سس

شوار کردن: بالاو، جل شتن [ب] رختشویی

شوارگرتن: یتی ره‌گ ژماردن [ب] نبص گهری.

شواره: گوندیکه له کوردستان به‌عسی ویرانی کرد [ب] از روستاهای ویران شده کردان توسط بهتان

شواش بینک: (۱) داریکه: (۲) حورنی هه‌جیر [ب] (۱) دوحتی است: (۲) بو بی بحر.

شوال ساوا [ب] سلور

شوالد، بول لکی داربی برآوی باریک [ب] مرکه بید.

شوان: (۱) شان: (۲) ماره بو‌ساوان: (۳) ناوچه‌یه‌کی چه‌ندگوسدی له کوردستان به‌عسی ویرانی کردن [ب] (۱) چوپان: (۲) نامی مردانه: (۳) منطقه‌ای شام چند روستا در کردستان که بهتان ویران کردند.

شوانابه سربه‌سوانی، مری سور [ب] مرد حوامی

شوان چاپین، سف چاپین [ب] شبان فرینک

شوان خه‌له‌تین، سف چاپین [ب] سید فرینک.

شوانشوان: باریه‌کی ماله [ب] یکی از باریهای کودکان.

شوانشوانه‌کی: شوانشوان [ب] نگا: شوانشوان.

شوانکاره: (۱) مالات به‌حیوکردی به نیوه‌یی: (۲) که‌سی کاسیی هه شوانه: (۳) هوزیکی گه‌وره له کورد: (۴) گیایه‌کی زوربون‌خوشه [ب] (۱) پرونده دام که نصف دام را سهمیه می‌گیرد: (۲) کسی که همیشه کارش چوپانی است: (۳) عشیره‌ی در کردستان: (۴) گیاهی خوشبو است

شوانه: گوسدیکی کوردستان به‌عسی گاولی کرد [ب] نام روستایی در کردستان که توسط بهتان ویران شد

شوان هه‌لخه‌له‌تینه: شاف چاپین [ب] شبان فرینک.

شوانی: ناگاداری له ممر و مالات و له‌مه‌زامدنیان [ب] چوپانی، شپانی.

شوانیتی: کاری شو [ب] شپانی، چوپانی.

شوب، حیکه‌ی پا له زه‌بین، شوین پا [ب] رد، اثر.

شویات: ده‌هه‌مین مانگی حاج پهرستان له دوتی ربه هه‌وه ب دوی ره‌شه‌هه [ب] ماه فبریه، هوریه.

شویاش سبایس [ب] نگ سبایس

شویاسیر مه‌کو‌ی درن، بیکه‌ی دران [ب] مهر راهریان.

شویوه: حسی تر و [ب] شوریا.

شویرا: بری میرد [ب] برادر شوهر.

شویراژن: ژبی شویرا [ب] ژن برادر شوهر.

شویرین: (۱) کیلانی ره‌وی، گس لیدانی ره‌وی: (۲) تول برین [ب] (۱) سحر رس: (۲) برکه برین

شویریس، کیلانی ره‌میس [ب] سحر رس

شویه: (۱) پورده‌وه، له‌هوش چون: (۲) جامه‌وه‌یکی وردی زه‌شه به گه‌زوی داره‌وه ده‌تیشی و خرای ده‌کا، شوکه [ب] (۱) غش، اغما: (۲) شه درخت.

شوپ: (۱) شوپ، شوین پا: (۲) دله: (۳) به له‌پی ده‌ست له به‌ری سنی دان: (۴) پاروی ژل: (۵) زیره‌وه‌یه‌ی درگا، داری زیره‌وه به [ب] (۱) اثر ردنا: (۲) سملی: (۳) با کف دست بر حیزی ژدن: (۴) به‌ده درشت: (۵) عنبه آسانه در

شوپ س‌موره به مونه [ب] دراه

شوپاژو سبور به جن بی ماسین دا، سوب هه‌بگر [ب] دگیر دس‌دس

شوپاو، شوناو [ب] سوریا

شوپایی: یاشکن، سنی که به به‌س سامو، به‌وه به‌سری [ب] چیری که به‌هر له‌بند

شوپه‌گهر، شوپاژو [ب] ردگیری، ردیاب.

شوپه‌نگر: شوپاژو [ب] ردگیر، ردیاب.

شوت: شیر، شیر ی حواردیه‌وه [ب] شیر مایع.

شوت: (۱) دروی هه‌به‌سسه: (شوت و شوت): (۲) داروکه‌ی سه‌رتیژ له بازی من‌لاند، که ده‌یه‌اوس و ده‌چه‌یی: (۳) مشت ناواله به بازی من‌لاند: (۴) حوبی، لوس و صاف: (۵) زرنگ، وشیار [ب] (۱) گرافه: (۲) چوبکی نوک تیر در بازی کودکان: (۳) مشت باز در بازی کودکان: (۴) صاف و هموار: (۵) زرنگ و باهوش.

شوتانی: شوت‌ه‌ری، داروکه‌ی هاویشن و چه‌فاندن [ب] چوبک بازی، بو‌ی باری کودکان.

شوتراو: شتراو، شردو [ب] شسته.

شوتک: چوری که‌مه‌ریه‌ندی له ناوریسم چنراو [ب] نوعی کهر بند.

شوتک: جیگه‌ی حو شتن له مالد [ب] جای آب تنی در خانه.

شوتو کوت: پیدا مالدن و لیدانی له‌کاوا [ب] کتک ژدن ناگهانی.

شوتکه: قسه‌ی هه‌له‌سته [ب] گرافه

شوتی: شرد، شتی، ششتی [ب] ماضی شستن، شست

شوتی: گیای شیردار [ب] گیاهان شیردار

شوتی: شقی، جه‌ه‌ژ، ژبه‌ش، هه‌نی، شمتن، شمتی، شمتو، زه‌به‌ش [ب] هندواه

شوتیله: خوشیلک، گیایه‌کی شیرداره [ب] گیاهی است شیردار.

شوتین: چینیسی شیر برنج [شیر برنج]

شوتینه: نوده برنج و شیر کولار، هرنی، محله بی [فرنی].

شوتیه کوله: زه به شی جکولهی گیشتو [هندوانه کوچک رسیده].

شوخ (۱) حوایی ریک و پیک (۲) سمیدر (۳) شاح بی هلدان (۴) قسه حوشی گیشه کور [۱] ریبی شیک (۲) مهیدار، میریزی (۳) شاح

ردن (۴) آدم شوخ طبع

شوخل: کار، شوغل [کار، سغل]

شوخ و شهنگ: دبهری جون و ریک و پیک [شوخ و شنگ، خوشگل شیک بوش].

شوخ: (۱) جوانی و ریک و پیک (۲) حنهک، گانه [۱] ریبایی و

دلربایی (۲) مراح شوخی

شودار: (۱) ترشوع دار، نمدار (۲) دهق دار، کتیره بی دراو [۱]

سمک (۲) هدرده

شودان: به میردان [شوهردان]

شودان دهق لیان [هارزدن]

شور (۱) پهریشان، له کارکوتو، شر (حالم شور): (۲) دهنگی رژی ناو [۱] پریشان حال و ارکار افنده (۲) صدی ریش آب.

شور: (۱) سویر، به نامی خوتی، سور (۲) له پاش وشه و تا، شرد (برده

شورم کرد: (۳) پاشگری بهواتا: نه وکسه سی ده شوا (جلشور) (۴)

رهو سی رگ (رگه شورمه): (۵) سوزی دهوون، خه می نه می (سهر

که شوریک می من ژیکه تالم بوجیه) «مه حوی»: (۶) بهر ده یخی

گورنی: (۷) گیاه میوهی له ناو سرکه و خوواوک ده لکیرا [۱]

سورمه: (۲) پسوند به معنی شستن: (۳) پسوند به معنی شست و شو

کننده (۴) سهایی: (۵) سوزدن: (۶) دستگاه شور در موسیقی: (۷)

گیاه و میوه نگهداری شده در آب نمک و سرکه مانند حمارشور.

شور: (۱) داهیلرا: (۲) جون چاک (شوروزن): (۳) کارامه و چالاک

(شوره سوار) [۱] هرو هشته (۲) ریبای خوش قلد و قامت: (۳)

چابک

شور: (۱) شمشیر: (۲) شفر، جورنی که له کیوی، فیه گیزه (۳) سویر [۱]

(۱) شمشیر: (۲) نوعی کل کوهی: (۳) شورمه

شور: به ناو خاوین گرایمه [شسته شد].

شور: دیوار به دوری مال و باغ و بیستان دا، سور [بارو، حصار.

شوراب: به لکه دره ترنی خوی کر وی وشک کر و بوستان [برگ مو

نمک سود برای زمستان.

شوراب گوی سونهی گیشه گیاه ناوه زود درکردن [محل آبریزگاه در

توده غلوه

شورابه: (۱) گولیکه سی سهر و پوزی شورده بو: (۲) ناوی بارانی به

سهر بانهوه ژوا: (۳) دیسه می ههوری نه وی و بار بر (شورابه ی

دباره، [۱] شرابه، منگوله زود سر آویزان: (۲) آب باران که زبم

درد: (۳) منظره بریدار دا از دور

شوراخ: (۱) زهویی شورده گات: (۲) زهویی که هیچ به هره نادا [۱]

سو (۲) زمین عمر حاصلخیز

شوران: (۱) ربه ریب به توده بی: (۲) شتی: (۳) گوسدیک کوردستانه

به عسی کولی کرد [۱] شورمن: (۲) شستن: (۳) نام روسایی در

کردستان که توسط بهش ویران شد

شوران: ناوی ناوچه و گوندیکه له کوردستان [۱] نام ناحیه و دهی در

کردستان

شورار: (۱) ناوی سویر: (۲) به ناو خاونهوه کراو [۱] آب شور: (۲)

سسه

شورار: ناوی باران که به بانهوه ده رژی [۱] آب باران که زبم درود

شوراوگه: جنگی پیداهاتی ناوی باران [۱] حای ریش ب پور از

بالا

شوراره: خاونهوه کر و به ناو (ده تی برنجی شوراره به) [۱] سست و

شو ده شده

شوراره: (۱) گولیکه سی شور و سهر و پنج: (۲) بهر دهنگی گواره (۳) رژی

ناوی باران له بانهوه [۱] شرابه: (۲) ویژه گوشوره: (۳) ریش ب

داران ارده

شورارهوه سو: [۱] شسته شده

شورب: (۱) حبسی ترار: (۲) قسلاو [۱] شوربا: (۲) آب آمیخته با

اهل

شورباریز: به قسلاو دژ و [۱] با آهک ساخته شده، دوعاب ریز.

شورباو شوربا [۱] نگا: شوربا.

شورباریز سورباریز [۱] نگ سورباریز

شوربون: داهان، بهر ونزی بو، بهر و خوار بو، (نعم بکه شور بو،

[۱] هرو هشتکی

شورسونهوه: (۱) داهانهوه: (۲) له بلندی بهر و خوار هان [۱]

هرو هشتکی: (۲) از بالا به پایین آمدن.

شوریه: شوربا [۱] نگا، شوربا.

شورت: (۱) چرکه ی دلویه: (۲) تونکه [۱] صدی چکه: (۲) شورت.

شورتین: خیکه، پیسته، هیره [۱] خیک.

شورتین: (۱) به نیری خیکه: (۲) خیکه، هیزه، پیسته [۱] پنیتر آگنه

حیک: (۲) حید.

شورت سونک [۱] حای سی در حای

شورتیکه: (۱) شونک: (۲) شونک [۱] نگا، سونک: (۲) نوعی کمر بند

شورچه: (۱) سنی گوندی کوردستان بهر ناوه به عسی ویرانی کرد: (۲)

حبسی بهر سیل، شیری قراو [۱] نام بهر روستای کوردستان که

بختها ویران کردند: (۲) آتش غوره.

شورچه: ناوچه و گوندیک کوردستان به عسی ویرانی کرد [۱] منطقه و

روستایی در کوردستان که بختیان ویران کردند

شورچه: ههلا، ههلا [۱] هله.

شوردرار: به ناو خاونهوه کراو، شورار [۱] شسته.

شوردراوه: شوراره، داهونهی له ناو شورار [۱] حیوانات شسته شده.

شوردن: شتی [۱] شستن

شوردهوه: سسه و، شوردهوه [۱] شستن حیوانات.

شورش: (۱) زایدی کوته‌لی: (۲) کیشه و هراو بازواه (۱) پیام گرهی،
عقاب: (۲) سورس،

شورشگیر کسی که به زبانی گهل دزی دهسه‌ل‌انداز به‌شماره (۱)
افلاکی

شورک: (۱) شمشیر، دهسته‌دوی هوجاز: (۲) خوارو خیم: (۳) پلوسک
(۱) دسگیره حیس: (۲) کچ رکوله: (۳) باورن،

شورکه: (۱) شورست: (۲) سورکه، کاکله بادم و بوشوی و کدوی
سورکرا: (۱) حای آب تی در خانه: (۲) احیل،

شورگی: گوندیکی کوردستانه به‌عسی کولی کرد (۱) نام‌روستایی در
کردستان که توسط بهتین ویرن شد

شورگه: (۱) سورتنکه، شورتنک، شورتنک (۲) جیگه‌ی چل شورتن (۱)
حای بینی در خانه: (۲) جای رختشویی

شورگه: زراوه (۱) بگا، سورواوه
شورگه: شیرگر و دهستی شیر و ده‌مهر بار (۱) شمشیری

شورمه‌زه: نوکی سویری کوله (۱) نمود شور به‌خته.
شورنخ: گوندیکی کوردستانه به‌عسی کولی کرد (۱) نام‌روستایی در

کردستان که توسط بهتین ویرن شد
شوروا: شوربا (۱) بگا، سورب،

شوروازی: شورمازی (۱) بگا شورمازی
شوره: شور، دهگی ززانی (۱) صدای ریش ب،

شوره: (۱) ماکه‌ی بازوت: (۲) بازوت: (۳) کرزی سهر (۱) ماده‌ی باروت،
(۲) باروت: (۳) شوره‌سر

شوره: شورده، ززانی نوی بارانه له به‌ده (۱) بگا، شورواه
شوره: (۱) سور، شور، وارش (۲) عار و به‌گ (۱) باور، حصار: (۲)

نگ و عار،
شوره‌بی: سه‌نگه‌بی، جوزه‌ی داری که لکه‌کالی شور ده‌به‌ده (۱) بید

مجنون
شوره‌په‌که: گوندیکی که کوردستان به‌عسی ویرنی کرد (۱) ار

روستاهای ویرن شده کوردستان توسط بهتین،
شوره‌ت باوباک (۱) سهر

شوره‌تو: جوری ده‌تو که لکی سهر به‌ره و حوار چه‌ماون (۱) توب مجنون
شوره‌زار: شامان (۱) شورده‌ز،

شوره‌ژن ژنی جوان و به‌جورمه‌ت (۱) ژن زیب و محترمه،
شوره‌زه‌دگه: گوندیکی که کوردستان به‌عسی ویرنی کرد (۱) ار

روستاهای ویران شده کوردستان توسط بهتین
شوره‌مور: حایک سوار، سورکه‌له‌سوار (۱) سوار کار ماهر

شوره‌شور: دهگی ززانی تو به‌شوی به‌کا (۱) شرشر آب پیدی
شوره‌شور: سهر سوراب، سهر سهر آب سایی

شوره‌ک: (۱) سورکب: (۲) برسی له و ده‌جاح کویر (۱) سورده: (۲)
کدیله ار جای کور

شوره‌گات: شامان، شورده‌ز (۱) شورده‌زار
شوره‌لاو: لاوی جوان چاک (۱) جوان خوش هیکل و رعنا،

شوره‌و‌نوگ: ده‌و، هه‌راو (۱) هره‌سه

سوره‌و‌نوگ: ده‌و، ده‌و، ده‌و (۱) هره‌سه

شورده‌و‌نوگ: ده‌و، ده‌و، ده‌و (۱) هره‌سه

شوره‌ه‌نگیو: شیر و شینی کار و ده‌و کرده (۱) سهر سهر ماهر

شوره‌بی: عه‌ب، نه‌نگ، شورده (۱) بگا، عار

شوریاگ: شوروا، به‌لاو خاونه‌و کر و (۱) شسته

شوریا: شوران، ستن (۱) شستن

شوربو: سورباگ (۱) شسته

شورس: سورس (۱) سس

شورمه‌وه: سورمه‌وه سهره‌وه، سته‌وه (۱) شستن حیوانات

شور، سور، سور، سور (۱) ناگر دشو‌وه، دل دشو‌وه (۱) سوز

شور: (۱) جهر: (۲) خه‌تی له‌سهر وستان بو‌هاریستی مت بو‌ناو حفر له
کایه‌ی جهرین‌دا، چور (۱) دیره: (۲) خطی هر ردادی برای

نشان‌گیری در یکی از بازیهای محلی،

شوره‌ورتکه‌به‌ده‌ی به‌کوتک شکتیراو (۱) ریره، سیکسه

شورن، سورن (۱) حوله‌و،

شورن‌ل‌ن، سورماژن (۱) با حوالدور سورواخ سورواخ کردن،

شورزی: (۱) زور زوری زور، روسک، ریسک: (۲) سهر به‌بیر (۱) ۱،

حجه‌ی خفی: (۲) تیراب سیر

شوستوشو: سس (۱) سس و سو

شوستوشودان: (۱) شته‌وه: (۲) بریتی له‌جوبین پیدان و سوک کردن، (۱)
(۱) نگا شته‌وه: (۲) کتابه از دشنام دادن و رسوا کردن،

شوستوشوده‌و‌ستان: بریتی له‌جوبین پیدان و تابر ویرن (۱) کتابه ار
دشنام ریاد دادن و رسوا کردن

شوسته: ریگی حوشکرا، شقامی بان (۱) جاده‌ی اصلی، شوسه
شوسوشو: شوستوشو (۱) شست و شو،

شوسه: سوسه (۱) حادد شوسه

شوسه‌وه: بولی سه‌به‌ه‌حی (۱) برکه سیدبایی

شوسیه‌خ: حله‌وه (۱) دگ به

شوش: (۱) شاش، به‌ه‌له‌جو: (۲) بروهوش: (۳) نا‌گه، ناوه‌ل‌دیر: (۴)
حوش، وشه‌ی راه‌ست‌دنی که روئیسر (۱) اشتباه‌کار: (۲) هوس:

(۳) آبشار: (۴) هوش، کلمه‌ی نگهداشتن الاغ و ستور،
شوش: (۱) باریکی ریگ و جوان: (۲) بال‌حوان: (۳) گوندیکی که کوردستان

به‌عسی ویرانی کرد (۱) باریک و هموار: (۲) قدو قامت زیبا: (۳) از
روستاهای ویران شده کوردستان توسط بهتین

شوشیان: برازاوا (۱) ساق‌پوش،

شوشتن: شتن، شردن، شوتن (۱) شستن

شوشک: سوشک، سوشک، سوشک (۱) بهو

شوشکه: گوندیکی که کوردستان به‌عسی ویرانی کرد (۱) روستاهای
ویران شده کوردستان توسط بهتین،

شوشو: سهل (۱) طبعال

شوشویه‌ها: ههرگو ناو (۱) حکر و دل و قلو،

شوقدان: (۱) برهمنده: (۲) تیشکدن: (۳) کهله‌بیدانی حیوان [۱] ۱.
 (در: ۲) ۱. ۲) یرتو دادن: (۳) یا گه‌وین حیوان
 شوقدانه‌وه: سست گه‌راندیه‌وه، تیشک د نه‌وه [۱] انعکاس یرتو.
 شوقل: (۱) بونکه، گ‌گور ۲، بورگ [۱] (۱) گیاه‌خلر: (۲) تال.
 شوق لی‌دان: بنی هلدانی حیوان به سهر [۱] ب کله ردن حیوان
 شوق و شه‌یه: تسک و تسک د نه‌وه [۱] یرتو و انعکاس یرتو
 شوق و شه‌یه: تیه‌یه بنی حیوان به کله [۱] کله رسی حیوان
 شوق و شه‌یه: حیوان بنی که به سهرده حه‌لک هلدانه‌وه [۱] حیوان کله رن
 شوق هارو: سون و شه‌یه [۱] حیوان کله رن
 شوق هوبشتن: سون و شه‌یه [۱] کله رسی حیوان
 شوقه‌شوقه: شوق و داهینر و ده‌کاتی پزوتنا [۱] ورو هشته‌وه حال نویسان
 شوق هلدان: شوق هاروشتن [۱] کله ردن حیوان
 شوک: (۱) گه‌زو (مازو: ۲) شو به، به‌لایه‌کی، دره‌خته: (۳) دوتو: (۴) دولا
 دزکه، به‌لایه‌کی گه‌لای میوه سبی هلدانه‌وه [۱] (۱) گرانگین هرخب
 مازوح: (۲) شته: (۳) شیره انگور: (۴) سپیدک برگ مو.
 شوک: خره‌وه [۱] گیاهی است.
 شوکر: سپاس [۱] شکر، سپاس.
 شوکرانه: حیردان به هه‌زاران له مرکبئی رودای دن خوشکهر [۱]
 مزدگای خیره در مقابل رویداد خوب.
 شوکرانه پزوت: (۱) رازی به بهش، هنبات کهر: (۲) سپاسکار [۱] ۱، غم
 (۲) سپاسگزار
 شوکرخاز: سپاسکار [۱] سپاسگزار.
 شوکرخوا: شوکرخاز [۱] سپاسگزار
 شوگردن: میردکردن دن [۱] شوهر کردن
 شوکره: دوی پیاووه [۱] نام مرده.
 شوکه: شولک، شول، شو [۱] ترکه باریک.
 شوکه: (۱) شولک (۲) به‌کجار شولن [۱] (۱) نگا: شولک (۲) یک دفعه
 سس
 شوکه‌لاوه: گویدیکه له کوردستان به‌عسی ویرانی کرد [۱] از روستاهای
 ویرن شده کوردستان توسط بهنیا
 شوکی: گوندیکی کوردستانه به‌عسی کاوولی کرد [۱] نام روستایی در
 کوردستان که توسط بهنیا ویران شد.
 شوکی: لهو گوندانه‌ی کوردستانه که به‌عسی کاوولین کرد [۱] روستایی
 در کوردستان که بهنیا دن ویرن کردند
 شول: (۱) سونر، سونر، شول: (۲) جه‌وه جه‌وری [۱] (۱) شول: ۲، جه‌وب،
 جه‌وب
 شول: ترو، پاش و سه‌ی شل دیب: (شل و شوله) [۱] یکی.
 شول: (۱) شوخل، سوعل، کار: (۲) گوی شل [۱] (۱) شول: (۲) مدهوع
 یکی.
 شول: تول، لکی باریکی برآو [۱] ترکه باریک
 شولاق: شوی زور جه‌وه، چیشنی بر له رو [۱] اش بسیار جه‌وب.
 شولاندن: زگه‌شوره، زگ‌چون، به‌له قهره [۱] اسپاهی.

شوشه: (۱) جام: (۲) ده‌وری له‌جام مینا: (۳) گوندیکی کوردستانه
 به‌عسی کاوولی کرد [۱] (۱) شیشه: (۲) بطری طرف شیشه ی: (۳) نام
 روستایی در کوردستان که توسط بهنیا ویران شد.
 شوشه‌بر: (۱) جامچی: (۲) نامری شوشه‌برین [۱] (۱) شیشه‌بر: (۲) ابزار
 سسه‌بری
 شوشه‌به‌ن: زوری که دیوری به جام کراوه [۱] شیشه‌بند.
 شوشه‌به‌ن: شوشه‌به‌ن [۱] شیشه‌بند.
 شوشه‌سول: جه‌وره [۱] دیگاله.
 شوشه‌سه‌هول: شوشه‌سول، جه‌وره [۱] دیگاله.
 شوشه‌کار: جامچی [۱] شیشه‌بر
 شوشه‌گدر: کهنی که جام دروست ده کا [۱] سیه‌گر
 شوشه‌وین: مه‌لایه‌یکه به کوردستان [۱] ناحیه ی در کوردستان.
 شوشه‌به‌خ: جه‌وره [۱] دیگاله
 شوشه‌یی: دروستکار له شوشه [۱] ساحته از شیشه.
 شوغله: (۱) گوی حر، گوی ناگر: (۲) تیشکی ناگر [۱] (۱) شعبه جریغ و
 اتش: (۲) روستایی اتش.
 شوغل: جه‌قل، بوزی [۱] شغال.
 شوغل: کار [۱] شغل
 شوفار: (۱) زمان شر سون نیکده: (۲) جاسوس، زوانگر [۱] (۱) دو بهم
 رن سحن حین ۲ جاسوس
 شوفار: شوفار [۱] نگا سوفر
 سوفیر: کهنی به سینی ده‌ده روه [۱] رنده
 شوف، شو کله و [۱] سحر ده
 شوقال: حورن سون جه‌یکی بومیه [۱] نوعی اس محلی
 شوقک: ناقله‌زیر و دولا یی ددرگا [۱] حلقه و لولای در
 شوقک فان: وستره‌وان، ساره‌وان [۱] ساربان.
 شوقی: وبار، کیلای جه‌ندگاسه [۱] شخم مجدد
 شوق: (۱) تیشک، روتاکای چرو ناگر و مانگه‌شه: (۲) گه‌شه و تیرای
 (زهر عانه‌کوت له‌شوقه: (۳) که یف حوشی، دلشادی: (نمرو زور به
 شوقه: (۴) به‌سهر تی هلدانی حیوان: (۵) سست: (شل و شوق) [۱]
 (۱) یرتو: (۲) شادابی: (۳) شادی و خوشی (۴) یا کله ردن حیوان: (۵)
 سست
 شوقاق: جه‌واو جه‌زی و لیه [۱] لای و لجن
 شوقاق: (۱) به‌حوشه‌کی: (۲) میان در ده‌وه: (۳) یکی کوچه‌ره،
 (۳) سهرمای ده‌روزی سهر به‌هار [۱] (۱) بیماری ترک بردن سم حیوان:
 (۲) ایل است چادریشین: (۳) سهرمای ده روز اول فروردین.
 شوقاقی: (۱) به‌خوشی سمی تازه: (۲) سهر به حینی سوقاق: (۳)
 سهرمای ده‌روزی سهر به‌هار [۱] (۱) بیماری ترک بردن سم حیوان: (۲)
 منسوب به ایل «شوقاق»: (۳) سهرمای ده روز اول فروردین.
 شوق تی هلدان: لیدانی حیوان به کهله [۱] ضر به‌ردن حیوان با کله
 شوقدار: (۱) به‌تیشک و بریه: (۲) به‌گه‌شه و تیرا [۱] (۱) خرخشان: (۲)
 شاداب و سکوفان

شولوا، خوروا، نو، حور، بیکلاو، سوراب [۱] اب سور

شولک، حسی سمن کله [۱] س کم ده

شولک [۱] سحه، دسکه، دوی ب ک س [۲] س [۱] نور دو
بی کاهکی [۲] س

شولک بول سوراب کرکه [۱]

شولک، شولک، بول، سوراب کرکه

شولک ندر: خوربه کر تزهوه [۱] حیم شدن از کار.

شولک: شولوری، هرحاسی [۱] فراونی نعمت، روانی.

شولکسه: پس پس ولع بهب [۱] رهم گسیخته ولت و بارشده.

شولکهنه: له باو حور، ریشه بر بون [۱] دشته کن، رهیا رفتن.

شولوپه: شلیوه، پاریتی به مرو باران پیکهوه [۱] بارش توم برف و باران.

شوله: [۱] بیهوده قور، بری بیجی جهزی: [۲] سده، ناشی تر و [۱] پریت
سل گل [۲] شیه اس

شوله، جهوانی دوتایی، نیز، شوله [۱] حورل دوتایی.

شوله: [۱] تراو شل: [۲] شولعه، بیشکی ناگر [۳] راحو شینی نه ستیره [۱]
[۱] ایک [۲] شمنه: [۳] شهاب، نیزه

شوله: [۱] جهوان، نیز: [۲] گیای ده لایه گهره بی و هرسنی [۱] [۱] جوال
دوبایی: [۲] گیاهی است.

شوله که، شوله که [۱] خورچین

شوله که، خورچین، خورح [۱] خورحین، جوال دوتایی کوچک.

شوله م: ورگ، رگ [۱] سکم.

شوله مه: بدرچینه، بهرخه به به [۱] غفیب.

شولعه: شلعه، پوری هدیگ [۱] کندو

شولی: [۱] شلی، سستی: [۲] تراوی [۱] [۱] سستی: [۲] آیکی بودن.

شوم: [۱] بی قدر، جوت قوشه [۲] دایی شهو [۱] [۱] بحس، شوم: [۲] وعده
سام

شوم: شو، شیو، شیوه رد، کیندراو، جوت لی کر او [۱] شخم.

شوم: شوم [۱] بگا، شوم

شوم بریهی: شیف برین [۱] شخم ردن

شومی: [۱] به دفعه: [۲] شفتی، جدهش، هدی، شومی [۱] [۱] محوست:
[۲] هندو به

شومی شیتونی: کاله کمارانه، گوز لک [۱] هندوانه ابو جهل.

شون: [۱] شوب: [۲] دو، پاش، له دوی، شون: [۳] بهیمان، نه مهگ:
(هالی ته کیبه گه نمی دی کوبه / کیز باوه حیزه بی شهرت و شونه): [۴]

حیگه: (شون هورامان نه گره به) [۱] [۱] رد، اثر: [۲] دیال، عقب،
بنداز: [۳] پید، وها: [۴] جای، مکان.

شون: [۱] دوی، پاش: (له شون تو هاتم): [۲] شوب، شوب [۱] [۱] بنداز،
عقب، دیال: [۲] رد، اثر

شوناس: شناس [۱] شاه شناس.

شونامایی: شناسایی [۱] شنایی.

شوباسی: شناسی، شناسایی [۱] شنایی

شوبد اشیدن: نارده دو (که سیکم به شوبد ساند) [۱] رپی فرسندن

شون دیاری: فدره بوی دیاری به دیاری [۱] هدی در مقابل هدی.

شونک. سونعی حل تید شون [۱] طرف رختشویی.

شون گهوتی: کمونه سون [۱] در پی افتادن.

شونگر بریکار، وه کین [۱] وکل، مایب

شون گوم کردن شوب ونداکرن [۱] رد گم کردن

شون گوهه کی: هزاره کردی نجیر شونی حور له بهین پرد [۱] رد ار
بین برن.

شون تپان: شوب هلدگرن، بهدود گهرن [۱] رد گرفتن و تعقیب.

شون وار شونهور [۱] آثار.

شونه: سهر، رویی که دوه تگ شو ده خو تموه [۱] زمین که آبر دیر
می بلند زمین رس.

شونه وار: [۱] تاسه وار، تپاشگاهی ریردوان: [۲] نهوه و نوره [۱] [۱] آثار
بادگار مانده: [۲] نوه و تپچه.

شوو: شو، کیندراو [۱] شخم.

شول: گاکوز، بولکه [۱] نخود فرنگی.

شوه شینه: گیایه که له تیره ی گهر گسک [۱] گیاهی است ریرد گره

شوهور لکی رراوی گس ویر وی در [۱] سحله نازک و سداد

شوی: ناوی گوسکه مه لای بسی لی به به بول [۱] دم دهی

شوی سوره ری رابا سوه

شویت به کیکه به سوره ورف گه لای وردو ده شونی رده گه [۱] سبب
سوند.

شویتک، سوتک، که مهر به به، هاسی سسند، سستین [۱] کمر به به

شوشه، خام سوشه [۱] سبسه

شویکرن: شو کردن، میرد کردن [۱] شوهر کردن.

شویل کلوش، لاسکی ده خل [۱] سافه های غده

شویل: باریکه روی [۱] زمین زر عتی مستطیل و کم عرض.

شون: [۱] جینگا: [۲] شوب: [۳] دوی، پاش، شون: [۴] خت، کیر [۱] [۱]
جای: [۲] اثر: [۳] بعداز: [۴] خطه، شیار

شون: شون [۱] نگ: شون.

شون به شون: دوا به دو، دوا که ونن لم جی بو نه و جی [۱] در تعقیب،
معص کردن.

شون خستمن، بهدود ناردن [۱] به تعقیب مرستان.

شونک، تیلای په لکند ر گوتان [۱] کدینه، برگ کوب.

شونکردن: خت دار کردن، بیشاه کردن به تیخ [۱] خط کشیدن، شیار
ردن با بیع.

شونکر نهوه: جینگه بی داس: (نم سال لم گوننه شونمان کرد و موه) [۱]
حای دادن.

شون کفتن: [۱] ده دو که و تن، دانه به ی: [۲] به یزه وی کردن [۱] [۱]
تعقیب کردن: [۲] پیروی کردن.

شون گه و تن: شون کفتن [۱] نگ سوب که هس

شون گیز، سوب رو [۱] رد گیز، پیکر

شون گیزان، نه په ی، شوپازوی [۱] رد گیزی، ردیایی.

شهر بهت ساز: کسی شهر بهت دروس نهاد [شهر بهت ساز]
 شهر بهت فروش: کسی شهر بهت به پاره نهاد [سریت فروش]
 شهر بهت‌سازان: ناز و هجی [فته انگیز]
 شهر پل: سرگردان، گیزو داماد [مات و سرگردان]
 شهر پلان: سرگردان یون [مات و متحیر شدن]
 شهر پلانن: سرگردان کردن [مات و متحیر کردن]
 شهر پلین: شهر پلان [مات و متحیر شدن]
 شهر بهزه: شهر به نگ: شهر به
 شهرت: (۱) گریو، گرو، (۲) پیو بست، پیدایست؛ (۳) بهیمان؛ (۴) کریو
 ره تصدیق و گاوون [۱] شرط بندی؛ (۲) لازم؛ (۳) عهد و پیمان؛
 (۴) مرد کارگر.

شهرت پردن: شهرت به پیمان یون تا نخر [بر عهد و پیمان ثابت ماندن]

شهرت بین: به پیمان نه بهستم [عهد کردم، عهد باشد]
 شهرتک: چوله‌می له‌سز [حناع سینه]

شهرت کردن: (۱) به پیمان بهستن؛ (۲) گریو کردن [۱] عهد کردن؛ (۲) شرط بندی

شهرتوشون: به پیمان راگرتن [وهداری به عهد]

شهرتوقه‌را: به پیمان [عهد و پیمان]

شهرته: (۱) شهرت بین، به پیمان نه بهستم؛ (۲) پیو بسته [۱] عهد کردم؛ (۲) لازم است.

شهرخ: ریز شویی نایی [شرخ]

شهردانن: ناواره کردن، بلاو کردن له حیگه‌ی حوی [ناواره کردن]

شهرده: خودان کردن، راه‌نمان، به‌رویده کردن [تریب]

شهردین: ناواره یون، بلاو یون [ناواره شدن]

شهرن‌نگرن: سفر له‌ش جها کردند، سوزی کرن [سر بردن]

شهرخ: شهرخ [شرخ]

شهرشوب: لاسره، خشلیکی سوری ژنده [زیوری که بر سر درند]

شهرقروتن: (۱) جیگنی (۲) شلقای، پهلپ کرتن [۱] ستیزه جویی؛ (۲) بهانه‌گیری

شهر فروش: (۱) حبسکن؛ (۲) بهابوگر [۱] ستیزه‌جوا (۲) بهانه‌گیر]

شهر فروشن: شهرقروتن [نگا- شهرقروتن]

شهرقان: چه‌کداری به‌شدار له‌چه‌نگ [حنگار]

شهرقانی، چه‌کداری به‌شماری له‌چه‌نگ [شرکت در جنگ]

شهرکار: شهرقان [حنگاور]

شهرکهر: شهرقان [حنگاور]

شهرگه: بیرینه‌ی چمه، نه‌رواستی همره‌قوئی زوخانه [وسط زرفای رودخانه]

شهرگه: (۱) مددانی چه‌نگ؛ (۲) گوندیکه له‌کوردستانی به‌عمسی ویرایی کرد [۱] صحنه‌ی جنگ، رزمگاه؛ (۲) از روستاهای ویران شده کوردستان توسط بهتیار]

شهرم: (۱) به‌یا، همدی، هه‌نت؛ (۲) بریتی له‌ناوگه‌لی زن؛ (۳) عه‌ب و عار

[۱] نرم، حیا؛ (۲) کنایه ر شریمگاه زن؛ (۳) تنگ و عار]

شهرماهی: شهرم و شوره‌یی، همدی کرن [خجالت کشیدن]

شهرمدار: به‌حیا، به‌ناهر و [برومند]

شهرمسار: خه‌جالت، روزه‌رد [شرمسار]

شهرمساری: خه‌جالتی [شرمساری]

شهرم شکان: هه‌ندبه‌مان، روکر نه‌وه [از خجالت بیرون آمدن]

شهرم کردن: همدی کردن، خه‌جالتی کیشان [خجالت کشیدن]

شهرمگ: ناوگه‌لی زن [فرح زن]

شهرمگه: شهرمگا [فرج زن]

شهرمن: همدیکار، مروی به‌حید و شهرم [دم خجالتی]

شهرمنده: شهرمسار، خه‌جالت [شرمسار]

شهرمنده: شهرمن [آدم خجالتی]

شهرمنی: (۱) شهرمدار؛ (۲) ترش و شیرین، هه‌یخوش [۱] شهرمگی؛ (۲) ترش و شیرین]

شهرمو: شهرم [شهرمگی، خجالتی]

شهرمویت: (۱) گولوله‌ی ده‌زوی درومن؛ (۲) جوری ماسی [۱] گلوله

نخ خیطی؛ (۲) نوعی ماهی]

شهرموک: شهرم [خجالتی]

شهرمزار: شهرمسار [شرمسار]

شهرمزاری: شهرمساری [شرمساری]

شهرمه‌سار: شهرمسار [شرمسار]

شهرمه‌ساری: شهرمساری [شرمساری]

شهرمه‌شکنتی: سهرمه‌شکانه، دیاری به‌بو، بو‌خو به‌زاو‌بیشان‌دان [روندی خروم]

شهرمه‌ساری: شهرمساری [شرمساری]

شهرمه‌شکنتی: سهرمه‌شکانه، دیاری به‌بو، بو‌خو به‌زاو‌بیشان‌دان [روندی خروم]

شهرمه‌ساری: شهرمساری [شرمساری]

شهرمه‌ساری: شهرمساری [شرمساری]

شهرمه‌ساری: شهرمساری [شرمساری]

شهرمه‌ساری: شهرمساری [شرمساری]

شهرمه‌ساری: شهرمساری [شرمساری]

شهرمه‌ساری: شهرمساری [شرمساری]

شهرمه‌ساری: شهرمساری [شرمساری]

شهرمه‌ساری: شهرمساری [شرمساری]

شهرمه‌ساری: شهرمساری [شرمساری]

شهرمه‌ساری: شهرمساری [شرمساری]

شهرمه‌ساری: شهرمساری [شرمساری]

شهرمه‌ساری: شهرمساری [شرمساری]

شهرمه‌ساری: شهرمساری [شرمساری]

شهرمه‌ساری: شهرمساری [شرمساری]

شهرمه‌ساری: شهرمساری [شرمساری]

شهرمه‌ساری: شهرمساری [شرمساری]

شهرمه‌ساری: شهرمساری [شرمساری]

شهرمه‌ساری: شهرمساری [شرمساری]

شهرمه‌ساری: شهرمساری [شرمساری]

شهرمه‌ساری: شهرمساری [شرمساری]

ب ح و ا

شهره پویان: جنگه پرچه‌ی ژناب [۱] جدال زنانه

شهره پویه: جنگه پرچه [۱] گیس همدیگر را کشیدن

شهره‌ت: ناویره و ده‌ده [۱] ویره و بی‌نام و بی‌مان.

شهره‌توپ: (۱) ستر به توپی چپ: (۲) گمه‌ی توبه‌له‌به‌فر [۱] (۱) جنگ

توپخانه: (۲) بوری یا گوله برف

شهره‌توبه‌ل: گمه‌ی توبه‌له‌به‌فر [۱] بوری یا گوله برف

شهره‌حیو: جوین پیکد [۱] دسهم بهم دادن

شهره‌جوین: شهره‌جیو [۱] دشنام بهم دادن

شهره‌چه‌قو: به‌چه‌قو به‌شهره‌هانی [۱] جنگ یا جامو

شهره‌چه‌قه: به‌ده‌نگی به‌رزه‌له‌ی کتر نوره‌یو [۱] نزاع لفظی یا صدی

بلند

شهره‌ده‌نچه‌را: به‌ده‌نچه‌را لیکدان [۱] جنگ یا خنجر.

شهره‌دندوک: به‌توبه‌پرته‌ده‌گزیه‌ک ز چو [۱] جدال لفظی یا غرورند.

شهره‌دندوک: شهره‌دندوک [۱] بگا: شهره‌دندوک

شهره‌دندوک: شهره‌دندوک [۱] بگا: شهره‌دندوک.

شهره‌ریرینگه‌رانه: له‌دوره‌قه‌به‌به‌کتر کوتی [۱] جنگ زوگرانه.

شهره‌ژن: به‌شهره‌هانی ژناب سکه‌ده [۱] جنگ میان رن

شهره‌سه: به‌شهره‌هاتی سگاز [۱] جنگ سگها.

شهره‌سه‌گ: به‌شهره‌هاتی سگاز [۱] جنگ سگ

شهره‌شوق: به‌سهر ده‌ی کتره‌لدانی حیوان [۱] شاح به‌شاح شدن حیوان.

شهره‌شوق: (۱) به‌با له‌ی کتردان: (۲) برتی له‌ی دنیای پر به‌نازاده‌تیکل پیکه‌لی [۱] جنگ با لگد: ۲. کنایه از آشوب و درهم‌برهمی

شهره‌ف: نابرو [۱] شرف

شهره‌فوج: سهره سوق [۱] شاخ به شاخ شدن حیوان.

شهره‌فوجه‌قانی: شهره به‌هره‌قانی [۱] جنگ با فلاخن

شهره‌گدل: لیکد نی دو کتل، به‌شهره‌هانی کدلان [۱] جنگ گومیشهای بر

شهره‌که‌له‌ی باب: لیکدایی دو که‌له‌ی باب [۱] جنگ خروس

شهره‌گ: شهره‌مار، شاره‌گ [۱] شاه‌رگ.

شهره‌که‌زوک: به‌فجوسی دوتاح [۱] جنگ میان دو معله.

شهره‌نگیز: جنگن ناوازه‌چی [۱] فتنه‌انگیر.

شهره‌هوسللی: چه‌قهر شهره‌هرا [۱] چار و حصار.

شهره‌یح: گوشتی به‌رمی بی‌پیشه [۱] گوشت بی‌استخوان.

شهره‌یسه: (۱) خاوه‌ن نابرو (۲) باوه بو پیاون [۱] (۱) شریف: (۲) نام مردانه

شهره‌یفا: گوندیکی کوردستانه به‌عسی کاوی کرد [۱] نام روستایی در

کردستان که توسط بعثان ویران شد.

شهره‌یک: (۱) هوال، هاوزی: (۲) هاو به‌ش له‌مالدا [۱] (۱) دوسه، رفیق: (۲) شریک در سرمایه.

شهره‌یکه: بیکه‌ی هاو به‌شی له‌باررگ‌نیدا [۱] شرکت تجاری.

شهره‌یکه‌دژ: ده‌سکیس، دایک‌ده‌ده [۱] دژد هشدار.

شهره‌ژ: قرتو، چنگه [۱] نوعی کته.

شهره‌س: (۱) هه‌سب، هوش: (۲) ریزه‌بارانی بوند، ره‌هینه: (۳) جه‌نگی

بارانی به‌هار (۴) هه‌مکه‌گه‌وره، تیا‌سز: (۵) ژماره‌ی دوی به‌تجا و نو

[۱] (۱) هوش حسن: (۲) رگبار تند: (۳) موسم بارانهای بهاری (۴)

انگشت شست: (۵) عدد شصت

شهره‌س پید: به‌ناگار، ناگد [۱] هشیار، باخیر.

شهره‌سهر: گوشتک [۱] گیس

شهره‌سب: سس [۱] بگ

شهره‌سهره: سهره‌س [۱] بگا، شه‌سهر.

شه‌ستکردن: بریتی به‌ریزه [۱] بارش تند

شه‌سته: (۱) جه‌نگی بارانی به‌هاری: (۲) خمدانی زه‌وی بو توتن

جه‌فانسن [۱] (۱) موسم بارانهای بهاری: (۲) شیر رن زمین برای

کشت توتن.

شه‌سته‌باران: (۱) جه‌نگی بارانی به‌هار: (۲) ریزه‌ی بوند [۱] (۱) موسم

باران بهاری: (۲) رگبار تند

شه‌سته‌ره‌هینه: ریزه‌بارانی توند. (چاران ده‌روژ به‌هه‌چچه‌هه‌چه‌و

باوه‌به‌به‌وه / شه‌سته‌ره‌هینه لیرمو و باران و به‌به‌وه) «بیرمه‌یرده» [۱]

رگبار تند باران.

شه‌سته‌کردن: (۱) باریمی به‌ریزه: (۲) حدت دانی زه‌وی بو توتن

چه‌قسن [۱] (۱) بارش رگبار: (۲) سیار رن زمین برای کشت توتن

شه‌سته‌م: ژماره‌ی دوی به‌ناو نو بهم [۱] شصتم.

شه‌سته‌هین: شه‌سته‌م [۱] شصتم.

شه‌سته‌هه‌هین: شه‌سته‌م [۱] شصتم.

شه‌ستیر: ره‌شاش، موسه‌لسل ناگر یاره‌مه‌توره‌لور [۱] تشیاره‌مسلسل.

شه‌سکردن: شه‌ست کردن [۱] بگا، شه‌ست کردن

شه‌ش: ژماره‌ی دوی به‌یج [۱] عدد شش

شه‌ش ناگر: حوری ده‌ما به [۱] کلت ششول.

شه‌ش تالی، شه‌ش لا [۱] شش جهت.

شه‌ش: شه‌شهم، دوی پنجم [۱] ششم.

شه‌شاز: شه‌ش ناگر، حوری ده‌ما به [۱] نوعی ماهچه.

شه‌شین: شاشان، دوی ژنانه [۱] نام زنانه.

شه‌ش به‌تد: گای نوساله [۱] گاو نوساله.

شه‌شبه‌ندی: فیل بازو گرینکار، حيله‌باز [۱] ماروون و حيله‌گر

شه‌شپالو: شمش گوشه [۱] مسدود شش گوشه.

شه‌شبه‌ز: ۱ حوری تومی جو ۲ گیه‌کی در سبه: روتر له

گوردسانی ده‌یر [۱] (۱) نوعی حور: ۲، گل سب بر

شه‌ش بریگه: حینیکه [۱] انی اس

شه‌شخان: حوری به‌دیگ [۱] نوعی بک.

شه‌شخانه: سه‌سجن [۱] نوعی بک

شه‌شدانگ: (۱) تیکرای ملک: (۲) تیستری پشت یان و چوار به‌ل هوی

[۱] (۱) شش دانگ ملک: (۲) ستر قوی و تونمند.

شه‌فره‌فیک: چه کچه کی، چه کچه کیله [۱] شب پره، حفاس

شه‌فره‌فین: شه‌فره‌فیک [۱] حفاس.

شه‌فره‌فینک: ۱) سفروئیک، شه‌فد لمره هه‌ف کۆم یۆن: ۲) چه‌کچه کی

[۱] ۱) شب بشینی: ۲) شب پره.

شه‌فره‌وین: چه کچه کی [۱] حفاس.

شه‌فشه‌فۆک: چه کچه کی [۱] حفاس

شه‌فکری: کاری شه‌واه. شول کری یشه‌ف [۱] کارشیانه.

شه‌فکۆر: ۱) که‌سی که به شه‌و نه‌ییس: ۲) چه کچه کی [۱] ۱) شبکۆر:

۲) حفاس

شه‌فگۆر: یۆمه‌لینه، یۆبنه، سوژو [۱] گرگ و میش اول بامداد.

شه‌فگه‌ر: ۱) ئیشک چی شه‌واه: ۲) بریتی له پیروی نازا: ۳) چۆری

مارمیلکه‌ی مالی ۴) که‌سی که له خه‌ودا نه‌گه‌زێ و له‌ئاو جینگه نامین

[۱] ۱) بگه‌سان شب: ۲) که‌سیه او آدم شجاع: ۳) نوعی مارمولک

حانگی: ۴) کسی که درحوب راه می‌رود

شه‌فگه‌ش: گرگیکه هه‌ر له شه‌ودا ده‌یشکۆی و مۆرۆ ده‌یوجینه‌وه [۱] گلی

سب

شه‌فگه‌ر: سه‌فگه‌ر [۱] بگ سه‌فگه‌ر.

شه‌فهم ناوئنگ، توکه‌ناوی سه‌ر گیا له پیش تاوه‌لاند [۱] شبنم.

شه‌فهم: شه‌فهم [۱] شبنم.

شه‌فۆک: نه‌و باله‌ارانه‌ی شه‌و ناچه‌و. وه‌ک کۆندو توئاک و گۆرین [۱]

برندگای سب بیدار

شه‌فه: ۱) شه‌شه‌یی، چۆنکه‌ی ساواختکی: ۲) به‌ردیکی ره‌شی به‌ترخه

[۱] ۱) حن نوراد کش، ال ۲) شه‌.

شه‌فه‌روک: رباره‌ی ساوارکوبان [۱] به‌رور کویی تعاونی.

شه‌فه‌ری: سه‌فوسی [۱] سب بشینی

شه‌فی: ۱) چیش و نایی که له شه‌ف ماوه‌ته‌وه، به‌یات: ۲) حواره‌وه‌بو،

چهما: ۳) چه‌راندنی نازۆل له شه‌ودا: ۴) جینگه‌ی پشۆد نی نازۆل له

شه‌ودا [۱] ۱) شب مایه، پانت: ۲) حمیده: ۳) چه‌رانیدن گله در شب:

۴) جای آسایش گله در شب.

شه‌فین: ۱) چه‌زانی نازۆل له شه‌فد: ۲) جینگه‌ی پشۆدانی نازۆل له

شه‌ودا: ۳) چه‌ماوه، خواره و بوک: ۴) ره‌ش وه‌ک شه‌و [۱] ۱) چه‌رین

گله در شب: ۲) جای سۆدن گله در شب: ۳) حمیده: ۴) به‌رتنگ

شه‌ف سیه.

شه‌ف: ۱) شاق، لیدان به پشینی پی: ۲) زله: ۳) گۆجایی گۆباری: ۴)

شر، ناره‌ه‌ت: (حانم شه‌فه: ۵) تورت و تیرا: ۶) له‌خمت ده‌رجۆنی

گاجۆت: ۷) ده‌فه‌ی جۆلایی: ۸) ده‌ر، تلش: ۹) ده‌پ و راست: ۱۰)

تیک شکای سست: ۱۱) داری پین باخه‌لی شهل: ۱۲) زل و به‌رین:

(شه‌فه جۆگه: ۱۳) ناوه‌راست: (شه‌وگار شه‌ف بو: ۱۴) سه‌خت و

ره‌ق: (که‌له شه‌فه) [۱] ۱) تپا: ۲) سیلی: ۳) چوگان گۆی باری: ۴)

پیشانی و دشوار: ۵) برد و شاداب: ۶) احراف گاو ر حط شخم: ۷)

یکێ از ایزار باه‌ندگی: ۸) شکاف: ۹) رگ و صریح: ۱۰) درهم شکسته

و سست: ۱۱) چوب زیر بفس شل: ۱۲) بزرگ و به‌ن: ۱۳) وسط:

۱۴) سحت و سب

شه‌ف ۱) به‌ف درو: ۲) شوب و له‌له [۱] ۱) بازه و دریده: ۲) شیار

شه‌ف شه‌ف، بر بر، به‌ت له‌ت [۱] بازه بوه.

شه‌ف زله: زله [۱] سیلی.

شه‌ف زله: زله [۱] سیلی

شه‌ف شاق: ئیر و ته‌وی [۱] سور و اور.

شه‌ف قه‌لۆس: به‌خۆشی حۆره [۱] بیماری خوره، آکله

شه‌ف، بیلای سهر به مۆ چنساو [۱] چارخ، چارق.

شه‌فام، ۱) جاده، شو‌سه: ۲) زله: ۳) هه‌نگاو [۱] ۱) حاده، شاهراه: ۲)

سیلی: ۳) گام.

شه‌فان: گه‌مهی گۆباری [۱] گۆی و چوگان بازی.

شه‌فاندن: رکه، کتی به‌رکتی له غاردار [۱] مسابقه دو.

شه‌فانی: ۱) شه‌پ شه‌پان: ۲) شه‌پانی: ۳) گۆ و گۆچان باری [۱] ۱)

لگد بازی: ۲) توپ بازی یا یا: ۳) چوگان بازی.

شه‌ف شه‌ف: سهر سه‌ره له‌م سه‌ر ما ته‌و سه‌ر [۱] پیوسته، سه‌ر سه‌ر

شه‌فۆ: ۱) هه‌نگای ر: ۲) ریکه‌ی حۆشکراو شه‌فام [۱] ۱) گام بلند:

۲) ره‌ه‌موار شه‌ف جاده.

شه‌ف و شه‌ف: شه‌پ شه‌پان [۱] یا لگد به‌همدیگر ره‌ر، لگد بازی.

شه‌ف و نۆن هه‌نگایان، ناگۆیرانه‌وه به‌ره‌وی [۱] گه‌ برداسس، که‌ به‌د

شه‌ف و وه‌ویشتن، سه‌ف و نۆن [۱] گم برد سس

شه‌ف برۆن، ۱) هه‌ل تلشیان، د تلشیان: ۲) به‌به‌به‌ه‌ک حۆن، ۳) بریتی له

بۆره‌بۆنی دۆر (له‌داخی نو شه‌فم برد) [۱] ۱) شکافین، ترک برداشتن:

۲) از هم وارهن: ۳) کتایه ار حشماکی بسیار.

شه‌فاندن: به‌دزیایی له‌ت کردی د [۱] دو نیم کردن چوب از طول.

شه‌فقتین: رۆشان، داژووشان [۱] خراشیدن.

شه‌ف تییه‌لۆدان، شه‌پ تییه‌لۆدان [۱] به‌یاردی

شه‌ف شه‌ف: ۱) ده‌نگی ددان ویک که‌وتن: ۲) زۆر تورت و تیرا: ۱)

صدای به‌م حورین دندانه‌ها: ۲) بسیار ترد و سداد

شه‌ف شه‌فان: شه‌پ شه‌پان [۱] نگا: شه‌پ شه‌پان.

شه‌ف شه‌فقتی: شه‌پ شه‌پانی [۱] نگا: شه‌پ شه‌پانی.

شه‌ف شه‌فه: حراشته، جهممه [۱] جهممه اسباب بازی.

شه‌ف شه‌فین: شه‌پ شه‌پس [۱] لگد بازی.

شه‌ف کردن: ۱) دوه‌ت کردن: ۲) چه‌ند پارچه کردن: ۱) دو نیم کردن

۲) چند پاره کردن.

شه‌فقل: ۱) شقل: ۲) چاپ [۱] ۱) مهر چوبی خرمن: ۲) چاپ.

شه‌فقلاره: شاروکیکی هاوینه‌ه‌واره له کوردستان، به‌عسی چه‌ده‌جار

بومیانانی کرده [۱] ر شهرهای بیلاتی کردستان.

شه‌فقل شکان: مۆر له سه‌ر لاچۆن [۱] لاك و مهر شکسته شدن.

شه‌فقل شکاندن: ۱) مۆر له سه‌ر مایه‌وه: ۲) بریتی له له‌پیش هه‌لکا

ده‌ست به‌کار کردن: ۳) بریتی له نابۆرۆ بردن [۱] ۱) مهر از سه‌ر

برداشتن: ۲) کتایه از قبل از دیگران قدم کردن: ۳) کتایه از آبرو

بردن

شه کرلیو: شه کرلیف [۱] خوش بیان

شه کرمن: نه خوشی شه کر [۱] مرض قند.

شه کروک: ۱) وشکه و بوی شیلای گیاهی که نامی شیریه: ۲) گیاهی که سفرخری درکویه خرنک له بن درکه کانی د هدی ده یخون، کمرته شی؛

۳) جورئ گسدره [۱] ۱) خشکیده گیاهی است شیرین مزه: ۲)

گیاهی است خردار ۳) نوعی خربزه

شه گروکه: ۱) شه کروک: ۲) شیریات [۱] ۱) نگا: شه کروک: ۲) آب نبات.

شه گره: ۱) شه کروکه: ۲) گونی چه باری، گونیه رده [۱] ۱) نگا: شه کروکه: ۲) گون کتیرا

شه گره باوی: چه قاله با دای شیرین [۱] چغاله با دام شیرین

شه گره پیاو: پیای بدنا کارو بی عیب [۱] سره مرد، مردیکو کار و خوب،

شه گره زن: بی باش و به حورمهت [۱] زن خوشخوی و کدی نوی خوب.

شه گره سیمو: جورئ سیمو چکوله ی سبی [۱] سبب قندی

شه گس پ: گونیکی کوردستانه به عسی کا ولی کرد [۱] نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد

شه کشه کان: شه کانه و [۱] جنبدن ار باد

شه له ماره: پدزی که به کم چار راو [۱] گوسفندی که یکبار زییده.

شه کو: لهرین، لهرینه [۱] جنبیدن، تکان سبک

شه کو داری دیز بو ناوژن کردن یدن گورینه کاندن [۱] چوب بلند برای ایپاری یا گردوجینی

شه کوک: جورئ همرئ [۱] نوعی گلابی

شه که: ۱) میچکه به رازی به کسانه: ۲) کلاری پیستمه: ۳) شه کان [۱]

۱) ماده گراز یکسانه: ۲) کلاه پوستین: ۳) حبش زیاد.

شه که ت: مادن، خسته، شقی [۱] خسته.

شه که تی: مادرونی زور [۱] جستگی زیاد

شه که ر: ۱) شه کر: ۲) به شان که، موه شاهه در [۱] ۱) شکر: ۲) شاهه رن.

شه که رات: بوقل، نوعل، شه کروکه [۱] نقل، شیرینی، آب نبات.

شه که ر پادلم: جورئ هلو [۱] نوعی شیرینی.

شه که ر پوره: جورئ شیریات [۱] نوعی شیرینی.

شه که ر پهنیر: شه کر پهنیر [۱] شکر پنیر.

شه که ر خن: شه کر خن [۱] شکر خند.

شه که ر گری: گریان له خوشیان [۱] گریه از شادی، اشک شوق.

شه کروک: شه کروکه [۱] نگا: شه کروکه

شه که روکه: منئی نو سک که له به زمدا سه ما ده کا [۱] بچه ای که در مجلس بزم می رقصد.

شه که ری: سپات، سبی نامان زهره [۱] کرم رنگ.

شه که شه ک: نه که ته که ویک که وتی شور و بو [۱] بهم خوردن فر و هشتن.

شه که مهر: شه که مر [۱] گوسفند یکبار زانیده.

شه که می: به رخنه میوی دویه ادریتو [۱] شیشک مادیه

شه که مینگه: شه که می [۱] شیشک مادیه.

شه که نه: شه کان [۱] حبیدن بواسکی

شه که سوه: به رخی نیری دویه ادریتو [۱] سبب بر

شه کی: برینی به مرونه که حدکی به باری [۱] کسه ار سحسی که لباسش با مرتب باشد

شه کیرت: حیزئی که بولک له گدل خوبا ده بیا بو مال زاو [۱] جهیزیه.

شه کی کال: به ربه ران، شه کی که هیشتا به رانی نه گرتوه [۱] شیشک تن سده

شه کیله: پارچه هه مانه ی خوشکراو بو به سمر دهر داگرتن [۱] قطعه انبان دهانه بند ظرف

شه کیلی: بنه می، پینه دوز، مشه ده [۱] پینه دوز

شه کین: گو بازی [۱] چوگان بازی

شه گ: ۱) شوق گوجانی گو بازی: ۲) گو بازی [۱] ۱) چوگان

گوی بازی: ۲) گوی چوگان بازی.

شه گه: ۱) شاگا، شاگه، خوش به: ۲) میچ که میره انی، جگ که له سمر

لایسه که ی وستان: ۳) تازی له خرنک چوگ [۱] ۱) درود: ۲) سالتنگ که برکناره صاف ایستد: ۳) تازی که مقصدش ارجا دررفته باشد.

شه گهل: گله ته که، میگه لنی که همدوی شه کی [۱] رمه شیشک

شه گین: ۱) گو بازی: ۲) جورئ گه می حگین [۱] ۱) چوگان بازی: ۲) نوعی بازی یا شالنگ.

شه ل: ۱) له پا سه قه ت: ۲) به روه مافوره ی خوارو حیج: ۳) خمر: ۴) چینه که: ۵) رانک: ۶) روت، بی به رگ و جل: ۷) له ت، باز [۱] ۱) لنگ،

شل: ۲) قرش کج: ۳) جول موین: ۴) نگا: چینه که: ۵) شلوار پیشی: ۶) له ت: ۷) هست، تکه.

شه لاخ: ۱) تازیانه، قامچی: ۲) زله [۱] ۱) شلاق: ۲) سیلی.

شه لاخکاری: به قامچی لیدان [۱] شلاق ردن

شه لاف: کلکه سوته، ممرای [۱] تملق، چابلوسی.

شه لاف کرن: شالوژی کرن [۱] تملق کردن.

شه لاق: ۱) قامچی: ۲) جورئ مهره قی بی تم تمه که به زه بری لیدن به قامچی بدن ده سورتن [۱] ۱) شلاق: ۲) نوعی گردنی بدون نوک آهنی.

شه لاقه: ۱) شلاق، جورئ مهره قی بی تم تمه: ۲) مهلیکی لنگ دویزه له ریشونه توژیک و لته [۱] ۱) نوعی گردنا: ۲) پرنه ایست.

شه لال: ۱) شلال، ریزه درو منی دهره و: ۲) دیز بو له سمر عرق سلاز: ۳) ندمو ناسس: ۴) تافگه، ناوه لئیر، سولاف [۱] ۱) زنجیره بحیه

بیرونی، رسته دوزی: ۲) دراز کشیدن روی زمین ۳) نازک و نرم: ۴) آبشار.

شه لال: ۱) تیوه دراو، ناوی، (شه لالی خوین بوم، له حویندا شه لال بو): ۲) شلال [۱] ۱) اغشته: ۲) زنجیره بخیه پدیدار.

شه لاله: شلال [۱] بخیه های بیرونی

شه لالی: تیوه درای، شوی، ناو [۱] آغستگی

شه لان: ۱) روت بونه و، جل له به رخو داکه ندن: ۲) چه قین: ۳) جورئ

شه‌لهر کئی (۱) لخت‌شدن، لباس زدن در ورن (۲) بانوک در جایی گیر کردن و ثابت ماندن (۳) نوعی رقص.

شه‌لاندن (۱) روت کردن، پوت کرده‌ره (۲) چه‌قدیدن (۱) لخت کردن، لباس از تن کسی در ورن (۲) ب موك در جایی هر و کردن، شه‌لانه: ره‌گسه‌لار (۱) لنگ مانتد، دای شل در ورن، شه‌لانه: زه‌رده‌لو، هه‌پسی، مزمه (۱) رودالو شه‌لانی، شه‌لانه (۱) زرد لو.

شه‌لایی: ده‌سره‌ی سرکه‌یی (۱) دسمال کلاغی ابریشمی، شه‌لپت: بروش، چاول به‌مخوشی کم‌بیایی (۱) چشم دردمند کم‌سو، شه‌لپتی: چایی که توشی پروشی بویی (۱) چشمی که مبتلا به «شه‌لپت» یاسد.

شه‌لیمستی: (۱) ده‌نگی تار که به ده‌ست یان به سه‌ول لئی ده‌دوی (۲) هه‌له‌نگوت و که‌رتس (۱) صدای یا دست یا یار ورن به آب (۲) سکندری خوردن و افکندن

شه‌لپ: داری باریک‌وار دوتز (۱) خوب پند و باریک شه‌لته: شه‌خته، سه‌رمای سه‌ختی پاییز (۱) سرمای سخت تابینگام پاییز شه‌لته: (۱) ده‌رمایی تیر و خه‌ست که له سه‌ر یرینی ده‌س: (۲) ره‌شکه‌ی کاشنان (۳) حوری ناوال‌کراسی زانه (۴) به‌رگی دوشه‌لو بالشت (۵) شه‌خته: (۶) شنه‌میش (۷، زوقم: (۸) زور کراسیکی رنامه به یزه‌جینی هه‌و (۱) دوی غلیظ که بر پوست گذارند: (۲) تور که‌هکشی (۳) نوعی شموار رنامه: (۴) روتختی و روبلشی (۵) سرمای پاییزی: (۶) نسل جدید رنور غسل: (۷) سرما یزه، پز: (۸) نوعی لباس

حواب سده

شه‌لجه: سلجه، بوره (۱) گ سلجه شه‌لغه: سلجه، بوره (۱) گ سلجه شه‌لغم: سه‌ره‌که له یرهی سلور چونه‌ر (۱) سلغم شه‌لغه: (۱) زنی خودروش (۲) هه‌له‌نگوتن (۱) رن خودروش (۲) سکندری خوردن

شه‌لغین: ره‌ت بردن و که‌فتن (۱) سکندری خوردن و فکندن شه‌لق: (۱) ریویتی چاو: (۲) زیچکادی برین (۳) تای هه‌مو روزه: (۴) میوه سه‌ره‌ی لاریوی سبس‌بوگ: (۵) داری بن‌بالی پا سه‌قه‌ت: (۶) کروسک، جوری هه‌رمی کیوه (۱) زفک: (۲) چرک و ریم رخم: (۳) تپ دورانه: (۴) میوه و سبزی پزمرده و خراب (۵) جویدستی یاشکسته: (۶) نوعی گلای وحشی.

شه‌لق‌نیدن: (۱) ره‌شانی ته‌سپ بو خوش‌رویی: (۲) رورانه‌وی ناوران له‌به‌ر زور رویشتن: (۳) برینی له‌له‌گور خوکرده‌وه (۱) تلیم اسبه: (۲) احساس درد و سوزش در ران از فرط خستگی: (۳) کنایه ز دگ کرس

شه‌لقین: دوان و کج‌ب بومیه و سه‌وی و هیلکه تیژن (۱) پوسیدن و هاسد شدن، بری سیزی و میوه و تخم مرغ استعمال دارد.

شه‌لک: چاروکه‌ی شان و سه‌ربوش (۱) چارقد شه‌لکه: به‌خوشه‌کی سمنی تازه‌له (۱) نوعی بیماری سم‌دام.

شه‌لم: (۱) پام سه‌قه‌ته: (۲) شه‌لغم (۱) لنگ هه‌ستم: (۲) شلغم، شه‌لمان: گزیه‌کیکه به سدری سه (۱) محله‌ای در سسج، شه‌لم‌کویرم: برینی به لیدانی بی تاماح (۱) کنایه از رن بدون هدف، شه‌لمکه: گیاه‌که، سه‌لمکه (۱) گیاهی ست خوردنی، شه‌لمه: گیاه‌که له باو گه‌م ده‌رویی و ده‌مکه‌کی نیکه‌لی گه‌م ده‌بی (۱) د نه‌ای که در گندم‌رو رویه.

شه‌لو: شیلو شوی (۱) ولرم، شه‌لوار: شه‌لو (۱) گک: شه‌لور، شه‌لواو: (۱) جوری ده‌ریی به‌گنجی ژسانه: (۲) پاتولی پیاوانه (۱) شلوار چیدار زنده: (۲) شلور مردانه

شه‌لوپت: به‌ت به‌ت ته و درما و (۱) لیت و بار شه‌لوپیت: گز و حول، به‌تیاره (۱) خل گنج و سنگ، شه‌لوف: (۱) که‌له‌شیری حرکه‌لی چکوله: (۲) به‌زی، به‌ج، به‌ج (۱) خروس ریزاندام: (۲) حرامزاده.

شه‌لوك: داروکه‌پک که ده‌موکاید تی هه‌نده‌سون بو راه‌مدل (۱) چوبک دبی‌آوده که یرسه و بدان سکار کنند، شه‌لومک: شه‌لوك (۱) گک: شه‌لوك.

شه‌له: (۱) شونی هه‌لیرینی چوکه‌ناو: (۲) به‌کتی له نه‌ستیره‌کانی حمویراله: (۳) شل، یاسه‌قه‌ت (۱) جای بریدن آب از جوی: (۲) یکی ز ستاره‌های بنات لئش: (۳) لنگ، شل، شه‌له‌شعل: رویشتن به پای سه‌قه‌ت (۱) لنگان‌لنگان، شه‌له‌گه: حینگ‌ی دادرینی چوکه‌گه (۱) جای بریدن آب از جوی، شه‌له‌گه‌فری: گیاه‌کی شیرد ره (۱) گیاهی است.

شه‌له‌م: شه‌لغم (۱) شلغم شه‌له‌م‌شوریا: برینی له کاری بازیک و نیکه‌ل‌پیکم (۱) کنایه از درهم برهمی کار.

شه‌له‌م‌شوروا: سه‌ه‌م‌شوریا (۱) گک سه‌ه‌م‌شوریا شه‌له‌م‌شیوین: داری که سه‌له‌می له دیرده بی بیک‌وه‌ده‌ده (۱) چوب ویره شلغم به‌م‌زدن در دیگ.

شه‌له‌مه: (۱) گیاه‌که پتکه‌کی له په‌تانه ده‌گا و زور ده‌وانه: (۲) سه‌ربوشیکه‌زانه (۱) گیاهی است سه‌هل و شبیه سیبه‌رومی: (۲) سه‌ربوسی رنامه

شه‌له‌مین: حیثی برخته (۱) نوعی اس محلی شه‌له‌مین‌که‌ره: پشی‌پیزه (۱) هاسدک شه‌له‌نگ: به‌له‌تجه‌ولار (۱) خرامان.

شه‌له‌نگی: له‌به‌دولار (۱) حرام شه‌لی: (۱) سیبه‌دار شوخ: (۲) زوتیه‌کران، چلک به به‌ر دامالندراو: (۳) تالان‌کران (۱) چماره درخت تیریری: (۲) لخت شده ز لباس: (۳) غارت شده.

شه‌لیایی: (۱) روت کر و به ده‌سینی جه‌نه: (۲) جل له‌به‌رخود (که‌ندو: (۳) یاسه‌قه‌تی (۱) غارت شده توسط راه‌ران: (۲) لخت شده از لباس: (۳) لمگی.

شه‌لب: شریٔت [۱] رشتنه‌ناییده.

شه‌لیته: رنی بئ شمر، سه‌بیته [۱] ژن زیان‌دراژ.

شه‌لیهان: موزه‌شیمه [۱] نوعی وهور

شه‌لیک: شلیک، توی ره‌وینه [۱] توت زمینی

شه‌لین: ۱) ووت‌بوته‌ره له‌جک و شمه‌ک؛ ۲) شه‌ل‌رویشتن [۱] ۱) بخت شدن؛ ۲) بگیدن

شه‌م: ۱) موم؛ ۲) به‌رسینه‌را؛ ۳) ماهه بو ژان؛ ۴) رژزی دوا‌ی هدینی [۱] ۱) شمع؛ ۲) جای سایه؛ ۳) بام زانه؛ ۴) شیمه.

شه‌ما: ۱) ژوس؛ ۲) پیش‌نوس؛ ۳) خدمت به‌سهرد کت و [۱] ۱) تئوبیس؛ ۲) پیش‌نویس؛ ۳) رویش خط کشیده شده.

شه‌هاتوک: ره‌وینی، خلیسکان، [۱] زمین مخصوص شر خوردن
شه‌هاته: ۱) کومه‌لگا، خه‌لک و تویی؛ ۲) چه‌هوه‌هرا زه‌نازه‌ه، هیره‌قیر [۱] ۱) حتماع، مجتمع؛ ۲) حار و حنحال.

شه‌هان: ۱) حروک، هدر جاسه‌وه‌ری که به سهر عموژد ده‌ختری؛ ۲) هه‌زری، ریلو [۱] ۱) خزنده؛ ۲) هزاره

شه‌هاره: خزین [۱] خزیدن.

شه‌هانه‌نگ: بو‌یاخی قوبده‌ره، بو‌یه‌ی کهوشان [۱] و کسی

شه‌هانی: زله، شه‌قام، شق، شه‌پلاح [۱] سیلی.

شه‌هال: ۱) مومی داگیرساندن؛ ۲) تیشکی چراو موم [۱] ۱) شمع؛ ۲) روتسانی شمع و چراغ

شه‌هال: ۱) شه‌مال؛ ۲) پای پاکوژ [۱] ۱) شمع؛ ۲) باد شمال.

شه‌هال‌پا: په‌ستی نه‌سی خورشویه [۱] اسب پادپ

شه‌هالک: مومی داگیرساندن [۱] شمع.

شه‌هالک: شه‌مالک [۱] شمع

شه‌هاله: گوئی‌گرتی ژان به شه‌له قسه‌ی خه‌لک بو به‌مخت نا‌قی کرده‌وه [۱] فال‌گوس

شه‌هالی: شه‌هاله [۱] فال‌گوش.

شه‌هه‌م: ۱) شمام، گندوره‌ی پز به‌مشتی ری‌ری بو‌جوانی و بون کردن؛ ۲) ماهه پز ژان [۱] ۱) دستبو؛ ۲) بام زانه

شه‌هه‌موک: شه‌هه‌م [۱] بگ: شه‌هه‌م.

شه‌هه‌موکه: شه‌هه‌م [۱] بگا: شه‌هه‌م.

شه‌هه‌مه: ۱) شه‌هه‌م؛ ۲) گو‌دیکه له کوردستان به‌عسی ویرانی کرد [۱] ۱) نگا: شه‌هه‌م؛ ۲) ازروستا‌های ویران شده کوردستان توسط به‌نیان.

شه‌هه‌مه‌ره: له‌و گو‌دانه‌ی کوردستانه که به‌عسی کولیان کرد [۱] روسایی در کوردستان که به‌عس و ویران کردند

شه‌هه‌ن: هه‌گی شه‌تین [۱] شه‌هه‌ن.

شه‌هه‌نی: گو‌دیکه به‌ورده‌بگ [۱] گل شه‌هه‌دانی.

شه‌هه‌لیک: گیاه‌که له ناو ده‌خلا ده‌رو [۱] گیاهی سب در کشتور روید، شمبله.

شه‌هه‌بو: شهم، رژزی دوی هه‌ینی [۱] شیمه

شه‌هه‌بو: شهم، شه‌مبو [۱] شیمه

شه‌هه‌بوژ: چه‌موش، ولاخی رام‌نه‌بوک، چه‌نه‌ه‌ویژ و کارگر [۱] چه‌موش

شه‌هه‌به: شه‌مبو [۱] شیمه

شه‌هه‌به‌لوته: شابه‌زو، به‌زو خاسه، گه‌ستانه [۱] شه‌هه‌لوته

شه‌هه‌به‌لوک: ۱) گیاه‌که؛ ۲) چلو‌ره، شو‌شه‌ه‌هول [۱] ۱) گیاهی ست؛ ۲) دنگ له

شه‌هه‌به‌لیک: چلو‌ره، ره‌مه‌لیک [۱] دنگ له.

شه‌هه‌بی: شه‌مبو [۱] سیمه.

شه‌هه‌ت: خه‌بک، چه‌گای لو‌سولیز [۱] بیرگاه

شه‌هه‌تاندن: خه‌بک‌اندن [۱] لیرداندن.

شه‌هه‌تر: کاری سهره‌ه‌جوی به‌زمانه [۱] کورکوره‌ه، با‌آگاهانه.

شه‌هه‌توک: ۱) ته‌سی به‌روزی له‌هه‌سکه؛ ۲) ره‌وسی حسک [۱] ۱) اسکی باز؛ ۲) زمین سکی

شه‌هه‌نی: خه‌بک‌او [۱] سرحورده

شه‌هه‌نین: خه‌بک‌ان [۱] لیز‌حوردن.

شه‌هه‌چک: گزیکر، خه‌له‌ساز، ته‌له‌که‌به‌ر [۱] مکار، خه‌له‌باز.

شه‌هه‌چه: سخاته، سحدته، شقارته [۱] کیریت.

شه‌هه‌حلک: حوره‌چه‌سپیکه له‌چوری گیاه ده‌هیری [۱] نوعی چسب کیده‌ی

شه‌هه‌خین: ترش‌بون له‌به‌ر گه‌زما [۱] ترشیدن زگرما

شه‌هه‌دان: شه‌مان، چه‌گه‌ی موم [۱] شه‌هه‌دن

شه‌هه‌دانی: شه‌مانی [۱] گل شه‌هه‌دنی

شه‌هه‌هه: شه‌هه‌دان [۱] شه‌هه‌دان.

شه‌هه‌هه‌دن: سو‌به‌به‌وی سم استن، دوه و ب‌وان [۱] محف سس ل‌دن به‌مردانه

شه‌هه‌هه‌ی: ناوچه‌یه‌که به کوردستان [۱] منطقه‌ای در کوردستان

شه‌هه‌ر: تو به‌مای هاویشتن [۱] یرت.

شه‌هه‌راندن: بوژدان، دوره‌هاویشتن [۱] یرت کردن، دوراند ختن.

شه‌هه‌ز: ژاکاری، سیسی [۱] پزمردگی

شه‌هه‌زن: ۱) ژاکان؛ ۲) ره‌نگ‌په‌زین؛ ۳) په‌شوکن [۱] ۱) پزمردن؛ ۲) رنگ باحس؛ ۳) شفته‌شدن.

شه‌هه‌زاندن: ژاکاندن [۱] برمرده کردن

شه‌هه‌زاو: ۱) ژاکاو، سیس‌بوگ؛ ۲) ره‌سگ‌به‌ریو؛ ۳) په‌شوگاو [۱] ۱) پزمرده؛ ۲) رنگ‌باخته؛ ۳) اشفته و حال به‌م خورده

شه‌هه‌زه: نازه‌راوی نازه‌ل، کارزیمه‌و به‌رخونه‌ی ساوا [۱] یر و پزغاله‌نو‌زاد.

شه‌هه‌زی: ژاکای سیس‌بوگ [۱] پزمرده

شه‌هه‌زین: ۱) شه‌هه‌زان؛ ۲) ناوچه‌یه‌که له کوردستان، شه‌هه‌دیان؛ ۳) شه‌هه‌چه [۱] ۱) پزمردن؛ ۲) ناوچه‌ای در کوردستان، کیریت.

شه‌هه‌زین: ناوچه‌ی شه‌هه‌دیان [۱] بگا: شه‌هه‌دیان

شه‌هه‌زیو: شه‌هه‌زاو [۱] پزولیده، پزمرده.

شه‌هه‌هس: شه‌هه‌ز [۱] پزمردگی

شه‌هه‌ساوا: گو‌دیکه کوردستانه به‌عسی کارلی کرد [۱] مام روستایی در کوردستان که توسط به‌شیدن ویران شد

شه‌هه‌سوژ: شه‌هه‌دان [۱] شه‌هه‌دان.

شده ننگه پاره: شده ننگه  نگی. شده ننگه.

دوی نمایی خوشه‌روی میزدی شیرینی فهاد [۱] (سبح: ۲)
 سور سهدلگ با حلهای سیم: ۳) سب خسرو بریز
 شه‌وزو: کسی به شه‌ویندا ده‌روا [۱] شیر
 شه‌وزنگ: ۱) پردیکی ره‌شی به‌رحه سه‌وه، سه‌وه ۲) زوروش [۱]
 ۱) شه ۲) بسیار سه‌وه
 شه‌وزو: ۱) ز کردن به‌دهست دوژمن به شه‌ود ۲) شه‌وزو [۱] هزار در
 سب ۲) شیر
 شه‌وزوی: ۱) شه‌وزی: ۲) شه‌وزو کردن [۱] شیروی ۲)
 فرار کردن در شب
 شه‌وزمین: به‌کم شه‌وی رستاب [۱] شب پیدا
 شه‌وزمین: شه‌وزمین [۱] شب پیدا
 شه‌وزن: ۱) شه‌وزین، دوی ده‌رگا له ژوره داخستن ۱۲ کوه‌سنگی
 حده‌جر [۱] چوب‌پستن در ارد حل: ۲) کوه دسه حنجر
 شه‌وزان: شه‌وزان [۱] شپستان
 شه‌وزکل: خویانی وردی هشتا ته‌وایه‌یوگ [۱] خرمن بیم کو بیده
 شه‌وسو: سیمی نمشته‌رو [۱] فردای امشب
 شه‌وسوتکه: کو تکی به‌زانه له ده‌سینو ما دیت [۱] قلمی است بر دس
 و دایر
 شه‌وسوتکه: خوری که [۱] و غی سه
 شه‌وسوتکه: شه‌وسوتکه [۱] نوعی پشه
 شه‌وسمین: لاره‌لار روشتن [۱] سونو خورن
 شه‌وش: به‌ریشانی، بی‌سره‌ویره‌ی [۱] پریشانی، درهم برهمی
 شه‌وشه‌مکتی: شه‌وله، شه‌وله [۱] هاگوشی
 شه‌وشین: پریشان‌یون، بی‌سره‌ویره‌یون [۱] پریشان و درهم برهم
 ستر
 شه‌وق: ۱) روشاکی: ۲) تاسو ناره‌رو: ۳) کف‌خوشی، شادی [۱] ۱)
 وستی، تاب ۲) رعیت ۳) شادی و دوق
 شه‌وقدار: خاوه‌ن شه‌وق [۱] د رای «شه‌وق»
 شه‌وقدان: بروسان، دره‌وشین [۱] اخ‌خشن
 شه‌وقدانه‌وه: ترسکا‌نه‌وه، بیشک‌دانه‌وه [۱] انعکاس یر
 شه‌وقکردن: به دل‌خوشی ر بوردن، کف کردن [۱] به‌شادی بسر بردن
 کیف کردن
 شه‌وق‌لی‌یون: ناره‌رو کردن [۱] رعیت دس
 شه‌ولک: ۱) ده‌زیه، زه‌نیه‌رنکه ده‌سرو سح ده‌چینه‌ری: ۲) قولایی
 ماسی‌گرتن [۱] زیوری که بر دستار رس ۲) هلاب ماهگیری
 شه‌وگر: کاری شه‌وه [۱] شیکار
 شه‌وگراس: کراسی ناو‌توین [۱] بیراهن خوب
 شه‌وکلان: تعقلی سهر له ده‌می خه‌وتن‌دا [۱] شب کلاه
 شه‌وگور: کسی که به شه‌و ناپیتی و به ریز ده‌بینی، به‌راه‌ری که‌ژ [۱]
 شیکور
 شه‌وگور: شه‌وگور [۱] شیکور
 شه‌وگوره: ۱) شه‌وگور: ۲) چه‌کچه‌کی [۱] شیکور: ۲) شه‌ویره

شه‌وگوری: نه‌خوشی به‌شه‌و به‌دین [۱] بیماری شیکوری
 شه‌وگورک: کسی که مردم له خه‌و بیمار نه‌کاف [۱] پید رکننده مردم ر
 حوامه شپانه
 شه‌وگور: شه‌وگور [۱] شیکور
 شه‌وگویری: شه‌وگوری [۱] بیماری شیکوری
 شه‌وگه: شه‌وگ [۱] نگا سه‌وک
 شه‌وگهت: ۱) جون‌جاک: (یادی به شه‌وگه‌ته) ۲) گه‌ویری و
 به‌به‌ری: ۳) ناره بون و پیاد [۱] حس و جمال ۲) جاه و جلال
 ۳) دم‌مرد نه ورنه
 شه‌وکیل: ۱) کسی به شه‌و چوب لی ده‌خور: ۲) شوکر و به شه‌و [۱]
 ۱) کسی که شبانه شحم می‌زند: ۲) زمین شحم‌ده در
 شه‌وگ: شه‌وه، پردیکی ره‌شی به‌رحه، سه‌وره‌نگ [۱] شپه
 شه‌وگنا: حنکدی پشودانی نازه‌ل له شه‌وا له ده‌شس، سه‌فین [۱] حای
 آسوس گله شپانه در دشت
 شه‌وگو: سهرانسهری شه‌وه، شه‌واه [۱] شپانگان
 شه‌وگر: کسی شه‌و نویر ده‌کاو باه‌رو [۱] کسی که نماز شب
 می‌خورد
 شه‌وگر: چرخان، چرخانی [۱] چرخان
 شه‌وگرتی: شه‌وگر [۱] نگ شه‌وگر
 شه‌وگوره: کانوه، بولله، به‌بان به‌یون، شه‌وگور [۱] گرگ و میش اول
 بامد
 شه‌وگه‌رو: ۱) کسی شه‌و ناحیه‌ی و به ناره‌ی دا خول ده‌خو ۲)
 ناسیای که هر به سه‌و نه‌گه‌ی: ۳) هله‌زینی شه‌وی دوی زه‌ماوند
 ۱) شیکرد: ۲) آسیایی که شبانه کار می‌کنند: ۳) مراسم شب بعد ر
 عروسی
 شه‌وگهره: ۱) خوری مارمیکه ده‌لی بیوه ده‌د: ۲) کسی به شه‌و
 ده‌گه‌رو [۱] نوعی مارمولک: ۳) شیکرد
 شه‌وگیر: دوگندی کوردسای یم ناره به‌عسی کارلی کرده [۱] دوروست
 به یم اسم در کوردسین توسط بعثیان ویران شده است
 شه‌وگیر: شه‌وگر، ناسیای که هر به شه‌و کار ده‌کا [۱] آسیایی که فقط
 شبانه کار می‌کند
 شه‌ول: ۱) ده‌شایی توان چیا: ۲) تهنی‌گه‌رو [۱] ۱) حلگه بین
 کوهستان: ۲) گرما
 شه‌ولمان: قدم، تهنی‌تو که له تاوستندا مرو له‌پشموه ده‌بینی [۱]
 بورجو رشید
 شه‌وله: ۱) جیگه‌ی به‌ین هه‌خسینی بونف‌نه: ۲) کوی پزینیه‌ی
 ده‌رویش [۱] ۱) شوله‌گلخن ۲) قبی مرقع دراویش
 شه‌وله‌بان: ۱) برنی له سه‌گی پاسه‌وای مال: ۲) وشه‌یکه منالی پی
 ده‌سین: (پتو شه‌وله‌بان هات: ۳) باگردن [۱] ۱) سگ نگه‌بان
 خانه: ۲) کلمه‌ای برای ترساندن کودک: ۳) بام غلطان
 شه‌وله‌وه: چه‌زینی نازه‌ل له شه‌ودا [۱] شپ‌جری گله
 شه‌ومه: ناف‌ه‌یف، رینه [۱] مهتاب

شه هين: ۱) حيلاندن ۲) تمارا ۳) شاهيني بهر رول ۱) شيهه كشيدين
 سبه: ۲) تر رول ۳) شاهين ترارو
 شه هين: ۱) شاهين: ۲) ناوي دريكة ۱) شاهين ۲) نام درخمي
 اسب
 شه هيني: جورتي هديگوري چه رنگ كه زو پي ده گان ۱) نوعي انگور
 مفيد رودرس.
 شه: بر گره ۱) سگسكه.
 شه: شهوي، گرس ۱) پيراهن
 شه پور: روزنای له شکر، بوزي ۱) شپور.
 شه پور رهن: بوزي رهن ۱) شپورجي
 شه پتن: ۱) مديتاترس، بهدي خرامه: ۲) بريني له سوفار و ناز و هجي!
 ۳) بريني له زرينگ ۱) شيطن: ۲) كنيد ر ممتن: ۳) كياه ز
 رنگ
 شه پتان ناوس: ۱) گيسكي دره هره كه رگي پر پي: ۲) ميوينه يي كه
 رگي لوسايي وازاس ناوسه و نارسيش ميني ۱) بزغاله دوساله
 بستن: ۲) شكم پر مده پسن نما كه بستن نباشد.
 شه پتان پهرستن: شه پتن پهرستن ۱) بزيدي.
 شه پتن پهرستن: شه پتن پهرستن ۱) بزيدي.
 شه پتان پتكنه نين: بالي بوز ۱) بالغ شدن، احلام
 شه پتن نوگه: ۱) گيتداريني پچركي بهر و شل و وله له ناو قاپلكني
 سه ده فدين به هارن پش باران ده پته وه: ۲) تپيكي نهو گياداره ۱)
 ۱) حلزون: ۲) صدف حرون.
 شه پتان لغار: به سهری ههوسار به ستنی ليوي خواروي به كسم له پانی
 لهو ۱) بستن لب زيرين ستور به جای لگام
 شه پتاسي: ۱) بيرو كاري حرپ: ۲) گن له خه ودا: ۳) دوزماني ۱)
 فكر و كار زشت: ۲) خواب جنسي، حنلام: ۳) سخن چيني.
 شه پتاني بون: ۱) له خه و گان كردن: ۲) بالي بوز ۱) خوب جنسي
 ديدن: ۲) بالغ شدن.
 شه پيدا: ۱) ديني نهوين، ديوانهي عشق: ۲) ناوي زنانه ۱) وانه
 عشق: ۲) نام ربا.
 شه پيله: شهوي، شيلو، ناوي نهافز و نه لال ۱) آب ناصاف
 شهين: ۱) حيله كردني ته سب، حيلاندن: ۲) حوئيدني كه له باب ۳)
 كو خه، فوزه، كو كه ۱) شيهه كشيدين اسب: ۲) صدي خروس: ۳)
 سره.
 شي: ۱) رويشت، چو: ۲) شو، ميودي زن: ۳) به بهر يه كه هه لوه شني
 نو كه كولكه: ۴) رافه، شه روح له شني گران: ۵) جودي ۱) رفا.
 گدشت: ۲) شوهر: ۳) رن بنيه و پشم: ۴) شرح و تفسير: ۵) جديي
 شني: ۱) يه كسمي زهردی ناهال سور: ۲) نه سبي سبي به پتوكي سور: ۳)
 نه سبي رهنگ سور ي پتوكي سبي: ۴) رهنگي رهش: ۵) نم، نه زايي: ۶)
 نو نايي: (نه نه شين، نه ده شيني): ۷) يه كسمي سني بهل سبي ۱)
 اسب رود ماين به سرخي: ۲) سب سفيده خال فرسز: ۳) اسب
 سرخ با خاهاي سفيده: ۴) مشكي رنگ: ۵) نم: ۶) توان: ۷) اسب

سپاسفريد.
 شيا: ۱) نواي، له ده سسي هات: ۲) وويشت: ۳) بو، رهوي نهو بو:
 (كبراسه كه به بهرم نهنگ بو بو كوزه كه شيا) ۱) توانست: ۲)
 رغب: ۳) روايود.
 شيات: گوسديكي كوردستانه به سسي كاولي كرد ۱) نام روستايي در
 كردستان كه بوسط بهتيا و رير سد
 شياروك: حيكه، هيزه، پيسته ي رسق تي كردن ۱) حيكه.
 شياره ساره ۱) گسره
 شيا فيك: گياهه كه بو زهون بو ن دهيجون ۱) گياهي ست، فسيل.
 شياق: جورتي بارچه ي کوتال ۱) نوعي قماش.
 شيا كه رنج سهرس، گوشله ي گاو مانگا ۱) سرگين تر
 شين: ۱) نوس به ده سب هس: ۲، روسس، چو ن: ۳) لي وه شيه وه،
 سهره سون. ليهاس ۱) مكان، قدرت، توانستن: ۲) رفتن: ۳)
 سزاري.
 شيانندن شاندن ۱) نگا: شاندن.
 شيانست: شايان ۱) سرور
 شيو: ۱) لايق، هيزه: ۲، رويشتو: ۳) باره و ۱) سرور: ۲) رفته: ۳)
 فرساده
 شياي: ۱) رويشتو: ۲) بويو، كهوتي ۱) رفته: ۲) سقط شده، حيزان
 مرده.
 شياين: نوپين، كهوتين، سه كهت بون ۱) مردن حيوان، سقط شدن
 شيب: رزيوي له كار كه وسو: (گر سه كه ي ونجر ونجر به جارنيك بوه
 شيب ۱) وسه
 شيبا: ۱) روباكي و بريقه: ۲) سو كه ي شيه به ۱) روسي و ردي: ۲)
 سيم سبه
 شيبه له له دوزه يكي سور و سبي ۱) جنگ سرخ و سفيد
 شيب: ۱) گوپ، سيب و گوسسي نيوان شهويك مو سهر گونا: ۲) سيمه ي
 قامچي: ۳) رسو، شايه: ۴) لافاوي به ترموزم: ۵) جورتي پنگ ۱)
 مين آواره و گونه، لب: ۲) تسمه تازيه به: ۳) بهمن: ۴) سيلاب: ۵)
 نوعي رنگ
 شينپ: ده رته رنگ، خرو دزلي بارنيك له چيا ۱) دره تنگ در كوه.
 شينپان: چو رچيو ي درگا ۱) دريو س، چهارچوب در.
 شيبانه: شيبان ۱) نگا: شيبان
 شيبك: ۱) پاژيه ي درگا: ۲) شيب، گوپ ۱) پادشاه در: ۲) ديرگونه،
 سب
 شيبوره توژيه ي، قه لسي ۱) حشم.
 شيبوران گره: هه راي به توره يي ۱) عرش حشم الود
 شيبه: ۱) نام رازنيكه له بيه و ناموردا: ۲) يانايي تيخ: ۳) لاشيه ي درگ:
 ۴) حيله ي ته سب: ۵) سيمه ي شه لايخ: ۶) شه پتول، پيل ۱)
 بيزري در خيش: ۲) پنهاني تيخ: ۳) چوب بيلد دويواس: ۴) شيهه
 سب: ۵) سمة نارياه: ۶) موج.
 شيبه ل: شه پل، پيل ۱) موج.

شپه‌لک: شپه‌لکی یحوک، شپه‌لکی ناوی چم که وه به‌رده‌کوی [۱] موح کوچک

شپت: ۱ ده‌نگی نیز له ناو نیو ده‌رحسن، فیو (۲) رریگ، وریا [۱] (۱) — (۲) هس

شپت رن یو نه

شپل سال بر [۱] نه‌برد

شس: ۱ ی مردم که ه‌نو [۱] و م م م م م

شینه: وه ک سس کاری سس، (له باد سی فسی سورد همه‌هاو هه‌سی گرم/ که سی شینه به‌رم نی گری من به‌رقی نی ده‌گرم،

«مه‌جوی» [۱] دیوانه‌وار

شینه‌خانه: جگه‌ی شنان [۱] تیمارستان،

شینه‌ک: سوک، شینه‌ک [۱] گرم

شینه‌که به‌سته به‌نوکه، سده‌بی هل، که‌زان [۱] حل مانده، سده‌یوح شینه‌گیو، پی‌چه‌فین، سور له‌سور مه‌به‌ست [۱] مصر، لحاح‌کننده یافشار

شینه‌شو لک: دلسده‌ی هیچ به‌زان [۱] سده‌یوح کم هم

شیموکه، شینه [۱] یک، شینه‌که.

شیت و ویت: نی به‌گیشنوی بی‌ناگ له همه‌ش [۱] سده‌یوح بی حیر از همه‌جیر.

شیت، (۱) زیقه‌و هر: (۲) قینه: (۳) قسه‌ی بن شرو بی‌تام [۱] (۱) حیح و داد (۲) سوب، ۳، سخن یاهو

شیت‌ه‌ک: هت‌ه‌ته، نامرادی هه [۱] هزار سوت زدن

شیت‌ه‌و: (۱) ده‌له‌ی قسه‌تور: (۲) وازوازی، سه‌سه‌ری [۱] (۱) یاده‌گو: (۲) دلمی

شیتی: به‌خوشی دیو یون [۱] دیو‌نگی

شیت: (۱) پیری تهره‌ت: (۲) سبه‌ده له نه‌ته‌وه‌ی پیغه‌مه‌ره [۱] (۱) پیر طریقت (۲) سبه، اولاد الرسول

شیت‌خال: بریکه‌به‌هری سه‌هون به‌سوی به‌تا ره‌شنگ که ده‌نگ ده‌نوکه [۱] باریکه‌ای ز برف یخ‌زده که دیر آب می‌شود

شیت‌خامیری: گویدیکی کوردستانه به‌عسی کولی کرد [۱] نام روستایی در کوردستان که توسط به‌شیر ویران شد.

شیت‌خان: (۱) ناوی مه‌له‌دیکه له کوردسان: (۲) ناوی چند گوندیکه ته‌واوی به‌عسی ویر نی کردن: (۳) چند شیت [۱] (۱) ناحیه‌ای در کوردستان، (۲) نام چند روستا که همه به‌شیر ویران کردند: (۳) حیح

«سح»

شیت‌خانی: (۱) حور دوه‌و به‌رحس ۲، اوون هوریکه کورده (۳) سه به‌مه‌به‌دی سس [۱]، نوعی رقص ۲، عسری در کوردسان، ۳

هل منطقه «شیتان».

شیت‌خاوده‌لان: گویدیکی کوردستانه به‌عسی کولی کرد [۱] نام روستایی در کوردستان که توسط به‌شیر ویران شد.

شیت‌پزینی: دوگونندی کوردستان به‌م ناوه به‌عسی کولی کرده [۱] دو روستا به‌ین اسم در کوردستان توسط به‌شیر ویران شده‌اند.

شیت‌پزین: گویدیکه به کوردستان به‌عسی ویرانی کرد [۱] در روستاهای ویران شده کوردستان توسط به‌شیر.

شیت‌پزینی: هونیکی کورده [۱] عشره‌ی کردیان

شیت‌خدا: له‌گو سه‌دهی کوردستانه که به‌عسی کولی کرد [۱] روستایی در کوردستان که به‌شیر ویران کردند.

شیت‌خاله‌وان: گویدیکه له کوردستان به‌عسی ویرانی کرد [۱] در روستاهای ویران شده کوردستان توسط به‌شیر.

شیت‌چه‌گهر: دوگونندی کوردستان به‌م ناوه به‌عسی کولی کرده [۱] در روستا به‌ین اسم در کوردستان توسط به‌شیر ویران شده‌اند.

شیت‌چه‌مید: له‌گو سه‌دهی کوردستانه که به‌عسی کولی کرد [۱] روستایی در کوردستان که به‌شیر ویران کردند.

شیت‌خه: ده‌تخی ویر نیز [۱] بیغ بیر

شیت‌زاش: گویدیکی کوردستانه به‌عسی کولی کرد [۱] نام روستایی در کوردستان که توسط به‌شیر ویران شد.

شیت‌زیره: گویدیکه له کوردستان به‌عسی ویرانی کرد [۱] در روستاهای ویران شده کوردستان توسط به‌شیر.

شیت‌زینهل: گویدیکی کوردستانه به‌عسی کولی کرد [۱] نام روستایی در کوردستان که توسط به‌شیر ویران شد.

شیت‌زیره: گویدیکی کوردستانه به‌عسی کولی کرد [۱] نام روستایی در کوردستان که توسط به‌شیر ویران شد.

شیت‌شهران: له‌گو سه‌دهی کوردستانه که به‌عسی کولی کرد [۱] روستایی در کوردستان که به‌شیر ویران کردند.

شیت‌شیروان: گویدیکه له کوردستان به‌عسی ویرانی کرد [۱] در روستاهای ویران شده کوردستان توسط به‌شیر.

شیت‌شیرین: له‌گو سه‌دهی کوردستانه که به‌عسی کولی کرد [۱] روستایی در کوردستان که به‌شیر ویران کردند.

شیت‌شیروللا: گویدیکی کوردستانه به‌عسی کولی کرد [۱] نام روستایی در کوردستان که توسط به‌شیر ویران شد.

شیت‌له‌نگهر: گویدیکه له کوردستان به‌عسی ویرانی کرد [۱] در روستاهای ویران شده کوردستان توسط به‌شیر.

شیت‌مه‌سورپان: له‌گو سه‌دهی کوردستانه که به‌عسی کولی کرد [۱] روستایی در کوردستان که به‌شیر ویران کردند.

شیت‌مه‌ف: گویدیکه له کوردستان به‌عسی ویرانی کرد [۱] در روستاهای ویران شده کوردستان توسط به‌شیر.

شیت‌مه‌مودپان: له‌گو سه‌دهی کوردستانه که به‌عسی کولی کرد [۱] روستایی در کوردستان که به‌شیر ویران کردند.

شیت‌مه‌ند: گویدیکی کوردستانه به‌عسی کولی کرد [۱] نام روستایی در کوردستان که توسط به‌شیر ویران شد.

شیت‌مه‌ن: گویدیکی کوردستانه به‌عسی کولی کرد [۱] نام روستایی در کوردستان که توسط به‌شیر ویران شد.

شیت‌وه‌سان: گویدیکه له کوردستان به‌عسی ویرانی کرد [۱] در روستاهای ویران شده کوردستان توسط به‌شیر.

شینخ و دهس گوندیکی کوردستانه به عسی کاوی کرد [ف] نام روستایی در کردن که توسط بعثیان ویران شد.
 سمیحه دهی: گوندیکی کوردستانه به عسی کاوی کرد [ف] نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.
 سمجمل ۱: بهربوس، دایاحیسی لکی دار ۲: شخهل جیکگی به دهوئن [ف] ۱: هرس درخت ۲: پونه زار پیسه
 شینخه لاس: لهو گوسدهی کوردستانه که به عسی کاویان کرد [ف] ر روستاهای ویران شده کردستان توسط بعثیان
 شینخه لمدین: گوندیکی کوردستانه به عسی کاوی کرد [ف] نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.
 شیداو: شیدو، تهر [ف] بغداد

شید نهوه: نم گه زانه بهوه [ف] نم پس د هن
 شیدانی: نوزی گیاه کی در مانه که به زری که تانی پی ده لئین [ف] بند

شیدوید: حلال و شکو [ف] فرو شکوه.
 شیر ۱: سوز، شمشیر ۲: سوئ، نهوی به گون و مهسک ده دوشری [ف]
 ۱: شمشیر ۲: شیر حوراک
 شیر: ۱: دهنگی دادر نی پارچه ۲: وشه تی برین کردن ۳: حرث، رب، ۴: بهرره گور، (شیردسی [ف] ۱) صدای دیدن پارچه ۲: کلمه استهزا ۳: شیشکی ۴: حیغ و ده
 شیر: ۱: دریدی به ناوبک ۲: شمشیر [ف] ۱: شیر دیده ۲: شمشیر.
 شیرا گیاداری که شیر دهه [ف] شیرده
 شیرا: برتی له بیادی تازاو به جهرگ [ف] کنایه ز مرد دلوار.
 شیراز: برای میرد، شوهر [ف] بر در شوهر
 شیراز: ۱: در که له دار به لاؤک دهچی ۲: سیرج، شیرز [ف] ۱: درجنی سب سیه درخت ایلو ۲: رار و وع حکیده
 شیراره: ۱: سربویی بهر کیس، سکه ۲: بهر به عسی به زویری بهس
 [ف] ۱: شیر زه کتاب ۲: سحاب لباس.

شیرازه بهن: ۱: کتبی به دروا ۲: بهرگی به او زلی بر و [ف] ۱: کتاب سیر ره شده ۲: لباس سحاف شده
 شیراز به به: سیرا بهن [ف] نگا: شیر ره بهن
 شیرازی: جوژی بری [ف] نوعی بگون
 شیرامه: گیاه که له ناو ده حل ده زوی له چودان دهچی [ف] گیاهی است شیران. گه بهی شیر و خب [ف] بهی شیر یا خط
 شیران: ۱: گورس، بهزه ۲: برینی له گوی شل هه رزوت [ف] ۱: عوش ۲: کنایه از دیدن سهالی.
 شیرانیدن: ۱: نه زادن ۲: گوی شل هه لر زادن [ف] ۱: غریدن ۲: سهالی ریدن

شیرانه: ۱: تازانه، تاز به نه وهک شیر ۲: گوندیک له کوردستان که به عسی به بومیای شیمیایی خه کن کنوشوه و یا شان کاویان کردوه [ف] ۱: شیر آسا ۲: روستایی در کردستان که مردمش توسط بعثیان یا سب شیمیایی قتل عام شده و سپس ویران گشته ست.

شیرانه وه: شار، بهوه، له بهرچاو وین کردن [ف] پنهان کردن.
 شیرانی: ۱: مزگیتی ۲: سه کرا و حواره بهوه ی بوکمه کردن ۳: تهمی شیرین [ف] ۱: مزدگانی ۲: شیرینی خوران مجلس عقد ۳: مره سیرس

شیرانی شیرانه [ف] شیرآب
 شیراوشیر: رانی ژن سانی چاری [ف] آرماسی سکی در
 شیراود: شداوه، گوم کراو به بهر چاو [ف] بهفته، پنهان شده.
 شیراوی: گوندیکی کوردستانه به عسی کاوی کرد [ف] نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد
 شیر ویز: گوسدهی کوردستانه به عسی کاوی کرد [ف] نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.
 شیرپا: پاره ی کچ به میردان که به زاوا ده سینری [ف] شیر بها.

شیرپانی: سیر با [ف] شیر بها
 شیریر: برای سیری، کوری که له مدیکی ده یکی کچی یان کورن سیری
 حور دوه [ف] بر در سیری.

شیریرج: چیشتی برلج و شیر [ف] سیر برلج
 شیر بودان: برتی له هه نغ کردن به ترسی ساره بی [ف] که به ر سوز بردن از خرید دام

شیر به شیر: گم برینی رنی که مانی سیر حوری هه [ف] حمله بدن
 قیل ار بهه از سیر گرس
 شیر به ها: سیر [ف] سیر به

شیر به روئنگ: به بهی سیر، روئ [ف] پارچه سیر بالا
 شیر به رزینگ: شیر پارزینگ [ف] پارچه سیر بالا.
 شیر پاک: برتی له مروی جاو پاکو بی گزی [ف] کنایه از آدم ترستکار.
 شیر پاک: راستی و دوروستی [ف] ترستکاری.
 شیر پالوک: ۱: شیر پدروئنگ ۲: کونی له هدی دولاش بو خاوین کردنه وه [ف] ۱: شیر بالا ۲: سوراخی در ناو آسیا برای تمیز کردن.
 شیر پالو: شیر پدروئنگ [ف] پارچه شیر بالا.
 شیر پالو: شیر پارزینگ [ف] پارچه شیر بالا.
 شیر پالوک: سیر پارزینگ [ف] پارچه شیر بالا.
 شیر به نهجه: به خوشی سهره تان [ف] بهجاری سرطن.
 شیرین: شله بین [ف] ولرم.

شیر خوشتر: خوشم خورد که، در کیکه خوشتر هه زی لی ده کا [ف] خار

شیرخارن: له بهر به مگان یون، مه مک مزین [ف] شیر خورده بودن، پستان مکین
 شیرخشب: وردیه به که به رویشانی حوره گیاهک وه ده ست دیت بو زه رانی
 پشه [ف] شیر خشت.

شیرخواردن: شیرخارن [ف] نگا، شیرخارن.
 شیرخوارن: شیرخارن [ف] نگا، شیرخارن.
 شیرخواردنه وه: هر کردی شیر، بوسنی شیر [ف] شیر نوشیدن.
 شیرخوژیلک: شیری گیای خوشلکه بو ره و نی ده بی [ف] شیر گیاهی

است مسهل.

شیر خوشک: دو کج یا ن کج و کوری بیکهوه شیر و دایکیکیان خوددین
 [۱] همسیره رصاعی، جو هر شیر ی.

شیر خوشیلک: شیر خوشیلک [۱] بگ. شیر خوشیلک.

شیر خهس: حه بودی که به ساوایی تیخته بکری [۱] حیر بی که در
 شیر حورگی اخته شود.

شیر داندان: شیر له معک و گون [۱] بدن [۱] شیر از پستانی فرودان

شیر داز: گیاه رو گیای به شیر، شیر [۱] درای سیر، شیر ده.

شیر دان: (۱) جیگه شیر له ناو رگی گیاندا: (۲) شیر به پیچو یا هر

دان [۱] (۱) شیر دان حیوان: (۲) شیر ددن

شیر داب: شیر ده گون دا بون، لی دوشین [۱] شیر داندان.

شیر دوش: بیری قان، که سنی که دوشینی بی سیر وه [۱] شیر دوش.

شیر دوشین: شیر له گوان هیانه ده [۱] شیر دوشین

شیر دوز: شیر، هیر بهیه که سیری تپایه و نه دوشی [۱] شیر ده

شیر زاده: (۱) به یکد شیر: (۲) ناوی پیاوانه [۱] (۱) پینه شیر: (۲) مام مردانه.

شیر سوئو: منائی که له بهر بی شیر ی گموره نه بو بی [۱] کودکی که از
 بی شیر ی رشد بکرده باشد

شیر شیر و گه: گیای خوشیلک [۱] گیاهی است شیر دار.

شیر فله حارن: شیر حور دانه وه [۱] شرتوسمین، شیر خور دن

شیر فله کرن: منال له شیر گرسه وه [۱] و شیر بار گرهتن بچه.

شیرک: سله ی گنا [۱] شیر بگیاه.

شیر کاخاز گئی: گوندیکی کوردستانه به عسی کاوی کرد [۱] نام روستایی
 در کردستان که توسط بعیان ویران شد.

شیر گتک: مروی زور به گوره وه هر [۱] کنایه از آدم همیشه غرولندکن.

شیر کو: (۱) پیچوه شیر: (۲) ناوی پیاوانه [۱] شیر بچه: (۲) مام مرد نه.

شیر کوت: ده حلی هر یک هندن بو حور دن [۱] عله نارسیده را کویدن.

شیر کوروز: برنی به پیوی لازا له شهر [۱] کنایه از دم شجاع.

شیر کول: دوی چو رسوچی بن ستون [۱] چوب مربع ریر ستون.

شیر کوله: شیر کو، پیچوه شیر [۱] شیر بچه.

شیر کی، سبی به رنه گئی سیر [۱] رنگ سیری.

شیر گورگه: نه ستوبی نه مانه تی بو راگرتی کار یته... [۱] ستونهای
 عوفتی در بنا

شیر گه: وه سدی شیر و خه خه [۱] شمشیر و خنجر سار

شیر گبر: شیتگیر [۱] مصر، باغشار.

شیر هار: نالشک، گانه که بهر حمزی بی ده کا [۱] گاهی است.

شیر هایی: نیسکی نه سوری چوره هاسه که ده گریته ده سکه خه بچه.

ده سکه خه بچه: ماهی [۱] استخوان شیر ماهی که دسته خنجر کنند.

شیر مرده: پیچوی د لگوشته و لاواز له بهر کم شیر ی، شیر سوئو [۱] بچه

لاغر از کم شیر ی

شیر مرز: سیر حور [۱] سیر مک، شیر حور.

شیر مهل: گیاهی که شیر داره [۱] گیاهی است شیر دار.

شیر مه شک: جیگه ی خوشکراوی شیر تی کردن [۱] شک شیر.

شیر ی: (۱) شیر ی: ۲، ناوه یو زمان [۱] (۱) سیر ی: مزه: (۲) مام رمانه.

شیر یچک: شیر بی لیچق [۱] لرج سیر ی: مره

شیر یکاری: ده سبزه نگینی [۱] سیر یکاری

شیر ی گروی: که سنی ده مچادی که مک گروی بی [۱] کسی که وخشوش
 تاز بده کم داشته باشد.

شیر نی، شیر نی [۱] بگا: سیر نی.

شیر و: سیر و [۱] سیر به.

شیر وانی، سیر و [۱] سیر به.

شیر و: ناوی بیه نه [۱] مام مرد نه

شیر و: کندی سهر حره [۱] حور

شیر و مهر: گونا بکی کوردستانه به عسی کاوی کرد [۱] نام روستایی در
 کردستان که توسط بعیان ویران شد

شیر و شین: شه شیر لی ده [۱] شمشیر دن.

شیر و نه: گوندیکی کوردستانه به عسی کاوی کرد [۱] مام مرد نه
 کردستان که توسط بعیان ویران شد.

شیر و: (۱) تراوی که له دورو گیاه تکی: (۲) ددنی کانی مائی: (۳)
 رن گهر حه [۱] (۱) شیر به، شیر و درخت یا گیاه: (۲) دیدن شیر ی:

۳، روشن کر حک

شیر و: بهر ده گئی به رری نه نوره ی [۱] چنچ و داد، غریو

شیر و: (۱) نامازی کردنه وه و گرته وه ی لوله ی ناو: (۲) ناوه مو سه گ
 گوندیکی کوردستانه به عسی کاوی کرد [۱] (۱) سیر ب: ۲، نام

سگ به: (۳) مام روستایی در کردستان که توسط بعیان ویران شد.

شیر و به زو: لکی تازه ی در به زو [۱] جوانه درخت بطوط.

شیر و بهر: گوندیکی کوردستانه به عسی کاوی کرد [۱] نام روستایی در
 کردستان که توسط بعیان ویران شد.

شیر و به: (۱) نامر زیکه له نیرو ناموردا: (۲) دروکه به که له عره پانه ی
 گب کیشان ده [۱] (۱) ایزاری در خیش: (۲) چوبیکی در گاری

گیاه کشی.

شیر و به زه: گوندیکی کوردستانه به عسی کاوی کرد [۱] نام روستایی در
 کردستان که توسط بعیان ویران شد.

شیر و ت: به کبیر، راویر [۱] مشورت

شیر و ت: (۱) موش و شه راسی: (۲) ته سبی هار و هاج و به گوره گور [۱] (۱)

شیر و و ستیزه جو: (۲) اسپ سرکش و غران.

شیر و خوره: پیچوی بهر مه مکان [۱] شیر حور ره.

شیر و دارینه: (۱) شمشیر له دار بو مه لای جود به خوین: (۲) برنی له
 نوسه نوکی خو به نازان [۱] (۱) شمشیر چو بین: (۲) کنایه از ترسوی

لافزن.

شیر و دن: دهر ی رن گهر حه [۱] ظرف روشن کر چک.

شیر و ده زه: گوندیکی کوردستانه به عسی کاوی کرد [۱] نام روستایی در
 کردستان که توسط بعیان ویران شد.

شیر و دن: زنی بهر مرگو له سهر حو [۱] رن شجاع و شکبیا، شیر زن

شیر و شوانه: (۱) شیر ی که به ده ست تیور داسی گوان پهب ده بی: (۲)

بسی له روحی باش دوری و لهبر خون [۱] شیر ی که در اثر هاله
سدن حاصل یه؛ ۲، کنده از محبت بعد از دوری و فراموشی
شیره شیر هره دیر ر دو هور [۱] جمع و داد،

شیره گوبله: حوری کلوی ری شین [۱] نوعی ملاح دوست و سیر رنگه.
شیره مار: گیاه که شیره کبی زور ره وایه، ناله نیز [۱] گیاهی اسب پ شیره
مسهل

شیره مال: بن خهران به دست کز کرده و [۱] به خرمس یا دست جمع
کردن

شیره مهر: گوندیکی کوردستانه به عسی کاوی کرد [۱] نام روستایی در
کردستان که توسط بهمن ویران شد
شیره وا: شیر برنج [۱] شیر برنج،

شیره ی خوار و سهره: دو گوندی کوردستان به نام ناوه به عسی کاوی
کرده اقم دو روست به ین اسم در کردستان توسط بهمن ویران شده
سب

شیری: ۱) به رنگی شیر؛ ۲) ددی سال؛ ۳) هاشیر، برادر خوشکی
شیری [۱] به رنگ شیر؛ ۲) دندان سیری؛ ۳) همشیر
شیری خور: نوسیدیکه به کو دست به عسی ویری کرد [۱]
و بهمن ویران شد اردستان توسط بهمن
شیریز: سر بس حبس، به سر نک [۱] سر بس
شیری زنج فرو [۱] خور

سمریز: سراج رری سر [۱] شیراز، دوغ چکیده،
شیری سهره: لهو گوندندی کوردستانه که به عسی کاویان کرد [۱]
روستایی در کردستان که بهمن ویران کردند،
شیری میران: خور کی ناپیه میبری ههنگ که لویک به سهری ههنگی
کار که دهی دهین [۱] شیره غسل ویژه خور که ملکه ربور غسل
شیرین: شیر [۱] بگ، شیرین،

شیر سچک: سیر سچک [۱] بگ سیر سچک
شیرینخوری: چیشنی که مخوی [۱] غذای کم بهک،
شیرینکار: کاو جوان [۱] شیر بکار
شیر شده: گز [۱] گز سگین،
شیرینی: شیرانی [۱] نگ شیرانی،
شیر میشه گاه [۱] سگ مگس
شینست: مکن زیاد به به جان تو، سنی چهل بیسه [۱] شصت،

شینسته: پاش به جان تو هه [۱] شصتم،
شینسته عین: شیشه [۱] شصم
شینستیر: شه متیر [۱] آتشبار
شیش: ۱) شاخ، تیشه شاخ؛ ۲) گه نه کونا؛ ۳) پارچه ناسنی در یز که بو
گوسب برز ندن [۱] شش، شاردن ده به زمایی سالانه [۱] کوه
سنگی سخت: ۲) گنم نیمکوب؛ ۳) سبخ؛ ۴) پنهان کردن در زبان
حمه ها،

شینش: ۱) زماره شمش؛ ۲) وشه ی رگرنی نه سب له روشتن، هیش [۱]
۱) عدد شش؛ ۲) کنه متوقف کردن اسب

شیشندو: سی، حهرگی سی، سیه لاک [۱] ریه، شش
شیشسان: ۱) به پنهان خرمکی کاری برن؛ ۲) وی سی شیشاوه ههر
میره سه؛ ۳) گیاه که [۱] ۱) با سداب سرگرم کاری شدن؛ ۲) گیاهی
سب

شیشلک: به زهت، خیم، ینما [۱] ساس، شالوده،
شیشکول: گوندیکی کوردستانه به عسی کاوی کرد [۱] نام روستایی در
کردستان که توسط بهمن ویران شد،

شیشمدان: پیوی زور قه لو [۱] بسیار چاق
شیش مهلو: ناسی سهو خوار به ده سکی د روه بو به لو له ههر
گو زته و به ده مری به بند پی [۱] ابراری در برداشتن درویده
شیششنگ: لای سهری لاجانگ [۱] گنجگاه،

شیششوقه: روده شوشو سواله تی رننگد ر سال گله تی پی ده کن،
شیشوه [۱] شکسته های شیشه و کشی بری به ریچه کودکن،
شیشه: ۱) شیشه؛ ۲) شیشی گوشه و [۱] ۱) شیشه؛ ۲) سیخ

شیشه لک: شده [۱] سینک
شیر هه لیه ست [۱] شعر،
شیشه: کوبه تی له مو سونان [۱] سینه
شیف: شو، تول شو [۱] ترکه چوب
شیف: ۱) سوه کیلای زوی؛ ۲) زهری کیدراو [۱] ۱) شخم؛ ۲) زمین
سجده

شیفل: ده سی مؤنه کیدر [۱] سجده سطحی و طرف
شیفه لته: به ری کفر [۱] سرححه سب
شیف ۱) سی سده؛ ۲) سوی بو حیا [۱] وعده سب ۲، ۳
شیف ۱) سده سی سده؛ ۲) ردی کیلا [۱] ۱) سده سی سده
غروب؛ ۲) شخم

شیف چناری: گوندیکی کوردستانه به عسی کاوی کرد [۱] نام روستایی
در کردستان که توسط بهمن ویران شد،
شیفان: شوان [۱] جویان،

شیفان: نهگی بوژی شوان، تریکان [۱] رودیهای غروب، سر شیب،
شیفانه یی: شه و جمعه [۱] صده مرده در شب جمعه،

شیف خور: سیو خوردن، نانی شه و خواردن [۱] شام خوردن،
شیف ده ست: ده سکه داری که رگرن [۱] نوعی دام شکار کیک،

شیف سبی: گوندیکی کوردستانه به عسی کاوی کرد [۱] نام روستایی در
کردستان که توسط بهمن ویران شد،
شیف سیرکا: گوندیکی کوردستانه به عسی کاوی کرد [۱] نام روستایی
در کردستان که توسط بهمن ویران شد،

شیفک: سوه له [۱] دره کوچک
شیف کرن: شیف خور [۱] شام خوردن،

شیف مری: حبس به جری مردو [۱] غدی صده مرده،
شیشه لک: سیه له [۱] دره سگ و کوچک،

شینینی: گوندیکی کوردستانه به عسی کاوی کرد [۱] نام روستایی در
کردستان که توسط بهمن ویران شد،

شیلارگه: شیلعی میوه تا به دره وه [۱] صمغ درخت تا زمانی که روی

درخت —

شیلپاخ: شیلعه، رله، سه هام [۱] سیلی

شیلک، شیلک، شیلک، شیلک [۱] نگا، شیلک

شیلگیر: شیلگیر [۱] اصر و گسه، الحاح که

شیلیم سه به [۱] سیم

شیلصق: ریموئی حاوی [۱] رید می حب

شیلجیان: یون گوید که لا ح [۱] یی

شیلموک: گ، چه رد [۱] گاه حر

شیلو: شیلو، سیمو [۱] مایع کدر

شیلو: شیلو [۱] مایع کدر

شیلوبیله: ۱، فیل و ته که ۲، بی سهره و بهره [۱] حیل و دیو ۲

درهم برهم،

شیله: ۱) شیرهی گیو د را ۲) گوید یکی کوردستان به عسی کاوی کرد

[۱] ۱، شیرایه ۲) نام روستایی در کردستان که توسط بهمن ویران

شد

شیله: مارچه به که، شله [۱] مارچه است

شیلها: (را خوشی: (مار به من شیلها) [۱] خرید

شیله به سره به [۱] نگا، شیر به

شیله نیش سیم [۱] او

شیله جو: جون هیس به [۱] به گ، ده که جو [۱] به جو سیم شده

شیله خان: گوید که به کوردستان به عسی ویرانی کرد [۱] زرو سهای

ویران شده کوردستان توسط بهمن

شیله ک: ۱) تهره وینه ۲) جو به جو [۱] شیلن ۱) نو

فرنگی: ۲) دست گرفتن

شیله گه: شله گه [۱] نگا، شله گه

شیله هار: ماری سوری موخه [۱] نوعی مار

شیله و بیله: شیلو بیله [۱] نگا شیلو بیله

شیله و تن: شله س [۱] ورم

شیله و گهره: سیم [۱] ورم

شیله ها: حوسی ر حوسی حری به سهره و [۱] بر من خرد

شیله هان: راحوشین [۱] بر زمین خردن

شیله همن: شله هان [۱] بر من خردن

شیللی: ۱) شیلو ۲) شله شیر [۱] مایع کدر ۲) شیرایه

شیلن ۱، اجوسی ۲) به به به سهر [۱] حری ۲) خلد سهر

شیللیل، حوری یومی حوی [۱] نوعی ح

شیم: چوم، رو شیم [۱] ورم

شیم: ده توانم، کارم [۱] می بو ته، یار دارم

شیمک: ۱) کهوشی یازنه سوساوه ۲) یازنه ی ده رگا، زیر ریمه

بن ریمه [۱] کفش یا شیه نشده ۲) یا شیه در

شیموگ: شیمک [۱] نگا، شیمک

شیمق: ۱) ده نگی لیدانی قامچی: ۲) رقه [۱] صدای رن شلاق: ۲)

جیغ

شیمقال: ۱) تیش، نیش، بزگوز ۲) گوشتی لری بی چوری: ۳)

هشتم له پردی رلد (شیمقله پرد) [۱] ۱) که به پاره ۲) گوشت

لاغر بدون چربی ۳) سکاف در سنگ بزرگ

شیمقین: رقه بدن [۱] حیم ردن

شیمکراو: ۱) هلاجی کراو له به ریک هله و شای خوری و مو: ۲) برنی

له تاقیق کراو بی کولر و [۱] ۱) بیه یا بشم زده شده ۲) کنایه از

پژوهش شده، توضیح داده شده

شیمکراو: شیمک [۱] نگا شیمکراو

شیمکردنه وه: ۱) هلاجی کردن، به به ریک هله و شای خوری کولک: ۲)

نوزده وه له یاسیک [۱] ۱) رن پنه و ۲) پژوهش کردن

شی گرن: میر کردن، شو کردن [۱] شوهر کردن

شیمکه: به چکه بهاری دوسانه [۱] حوک بجه دوساله

شیم: ۱) دخت و نه سیمای ته سب: ۲) یاسگری به وانا، به ته ورم به سیمو

(هه ویر شیمیل، قورشین) ۳) سیوه، برز [۱] ۱) بری اسب: ۲) پسوند

داعی، چلانده ۳) سب

شیلارا: گوید یکی کوردستان به عسی کولی کرد [۱] نام روستایی در

کردستان که توسط بهمن ویران شد

شیلاره: چیمکی خواردی عزم کراو له رگی مالانی کویژ که بو

هه ویی په نیر ده بن [۱] عضوی در سیم حیوان سحرآمیز که

مایه پیر نیز هست

شیلان: ۱) گوینکه بوئی نه: ۲) کسیه چیمکی خواردی عزم کراو

له رگی مالانی کویژ که ده، هه ویی په نیر، نامیانی په نیر، شیلان [۱]

۱) گلی است بی بو ۲) نگا: شیلان

شیلانک: شیلان، هه ویی به حر، شیلان [۱] نگا شیلان

شیلانکر: هه جو، سهریز کردن له بهر کوج [۱] سرفه

حوسد

شیلان: گیاه که دلفنی تازه [۱] گیاهی ست علفه دام

شلاق: ۱) قوزو چنپه ۲) شلاق [۱] گل ولای: ۲) شلاق

شیلان: شله به [۱] نگا: شله به

شیلان: شله به لاغ [۱] زله [۱] سیلی

شیلان: ۱) جیق، پردی در یکی درگاه: ۲) موری سوری ره نیر [۱]

۱) ثمر سترن کوهی: ۲) خوزه ی ریز قمر

شیلان: ۱) به بهیم به سواون (هه ویر شیلان، قورشیلان) ۲) برنی له

سهریز کردن [۱] ۱) چلانده، آباشتن بافتار: ۲) کنایه از سرفه

شیلان: شیلان [۱] نگا شیلان

شیلانگر: چه سار [۱] اسجست

شیلانی: گوید یکی کوردستان به عسی کاوی کرد [۱] نام روستایی در

کردستان که توسط بهمن ویران شد

شیلانوک: شیلان، شیلانک [۱] نگا شیلانک

شیلانوک: شیلان، شیلانک [۱] نگا: شیلان

شمسی (۲) سه له مین (۱) نلعم: (۷) ش سلعم،
شمسی: چو دهوره رجه: (۲) دس سور (۱) بریچه قرمز: (۲)
سخت

شین: (۱) کهوگ، بهره بگی عاسمان: (۲) ره بگی گه، سهوزی توح: (۳)
سدر: (۲) حوین، رویشین: (۵) ربردوی چو، نهون چو: (۶)
بی د گرنس و بهریمسنگ گرن: (سو یو له من شین پویه و دهس
بهرنادهی: (۱) رنگ ایی سیر: (۲) سیز سیر: (۳) شیو: (۴) رهن: (۵)
رختله: (۶) ساجت اصرو روید ده کسی را جسییدن
شین: (۱) حوا و سدهس: (۲) دهوان: (۱) روید و نرین: (۲) می تواند.

سیمه هیر و تاهت به توان ادا: (۱) نا
شینانی: (۱) سهوزی ره مین: (۲) برینی له چینه دزوی هدویه: (۱) نمای
سوزمیں: (۲) کنده از کشت صیفی

شیناخ: چوله مه جناح،
شیناو: (۱) دوی زور تراو: (۲) گوندیکی کوردستانه به عسی کاوی کرد: (۱)
(۱) دوی سیار آبکی: (۲) م روستایی در کردستان که توسط بعثیان
ویران شد

شیناور: چینه دزوی هدویه، شینانی: (۱) کشت صیفی
شیناو: لهو گوند نهی کوردستانه که به عسی کاویل کرد: (۱) روستایی
در کردستان که بعثیان ویران کردند.

شیناور: شیناور: (۱) کشت صیفی
شیناوی: گوندیکه له کوردستان به عسی ویرانی کرد: (۱) روستایی
ویران شده کوردستان توسط بعثیان

شیناهی: شینایی: (۱) نگ: شینانی
شیناهی: هیژوتو بایی، ووه بقیه: (۱) بوانایی،
شینایی: (۱) شینانی: (۲) شیناهی: (۳) سهوزی وینسانه: (۱) نگ
شینایی: (۲) توانایی: (۳) صیفی جات.

شیناوه: ره بگی سینی تامل که ره: (۱) سید کیود نام
شینپور: که وهی نامال بو: (۱) خاکستری تیره،
شینپور: (۱) سهوزی بگیو: (۲) دوی گیوادار: (۱) سیزمایدن

شیر: (۲) رهن سبب
شیمو: (۱) سهوزی سهزه آله وهی ره: (۲) له پتیه مین ماندوبور:
(له بیکه تین شین پوهه): (۳) دهس هه نه گرتن و بی جقدیدن له
دسی: (۴) پیران کردی مقصد به گریان: (۱) دوپره
سردمیس سبب: (۲) از حیده روده بر شدن: (۳) صرار و ساجت زید
رحو سس حیزی: (۴) ره به رهس کودک.

شینپور: دیار حریا، ناسر و: (۱) مشخص، معلوم،
شین تر: (۱) یزگوزو دزوی به ده که بگی چکی سر: (۲) کهوه تر: (۱)
پاره های نیاس مبرس: (۲) کیودتر.

شین چونه وه: له دوره وه به کهوه رنگ هانته بهر جاو، دبعن سهوزی بواندن
(از دور سیز ی کیود مایادن
شین شینل: حوزی مارمیلکه ی دریزو ته سوزر له مارمیلکه ی تاسایی
که ره بگی شیه له بهارد: (۱) نوعی مارمولک.

شینب: (۱) سورک، سیمک پشینه: (۲) نیلای گه لا کوت: (۲) د ریکی
لیزه ره به ریکی هه ده حوزی: (۱) کمر بند: (۲) چوب برگ کوب:
(۳) درجی جنگلی.

شینکائی: سهوزی ده سب و ده: (۱) سیری دست و صحر
شینکانه تی: (۱) شینکائی: (۲) نوحه به که له کوردستان: (۱) سیزی
دشت و دس: (۲) ناحیه ی در کردستان.

شین کردن: (۱) رواندنی روه: (۲) سه پوز کردن: (۳) کهوه رنگ کردن: (۱)
(۱) روتندن: (۲) شیو کردن: (۳) رنگ میری به رنگ کیود
شین کردنه وه: (۱) شین حوتنه: (۲) دیوار و دس: (۱) نگ
شین چونه وه: (۲) پارویدن

شسکه: (۱) گرنی برد سهزه ره بیاو له دهست و سار: (۲) حوزی
نغه بگ: (۳) حوزی زیبکی پش: (۴) چن خیر و ره مل: (۵) هه رمن به
گریان بو مردو: (۶) هه رمن به سهوزی کردی روه: (۷) هه رمن به
کهوه رنگ کردن: (۸) دهردیکه له پیچه دی رور به نازره: (۱) سیز:
تازه بردهیده: (۲) نوعی هنگ: (۳) نوعی خوش: (۴) ریگستان: (۵) امر
به شیو: (۶) امر به رویدیدن: (۷) امر به کیود کردن: (۸) دمی در پیچه
که درد بسیار دارد.

شینکی: (۱) به ره بگی حونه میش، (و سکو چونه که ی شیمیکه): (۲)
سه رگه لای بوتن که دهی چن: (۱) خاکستری رنگ: (۲) سر برگ
تیاکو که می چید

شین نامه: به مردو هه لگوب: (۱) مرثیه.
شینو: سهزه بو گو کات بک تری

شسوشه یور: سهوزی رهن به کومال سس: (۱) سهوزی
شینسوک: (۱) حوزی هه زوان: (۲) نین گیر، که سنی که له هه ممان هه
ده گری و زیر مایینه وه: (۱) نوعی جاتلانهوش: (۲) کسی که ارگریه
می آساید

شینمو: سهوزی بگی له هه ورو زوگرز: (۱) آسمان پرابر و تیره،
شینمو: برینی له مروی زوگرز و زوروش: (۱) کنایه از احمو
شیننه: (۱) لکه د ری بندو له گه سه: (۲) ره بگی کهوه به: (۱) شاخه بلند و
شاداب: (۲) کیود سبب.

شینه: (۱) شیه سهزه: (۲) شه تلجار: (۱) نسیم: (۲) شازار،
شینیه ی: سه بگی: (۱) بید مجنون،
شیننه ده صر: شازر گیک له لمد: (۱) از شاهرگهای ویدی.

شیننه شاهو: شاهه شین، شاهوه شاهه شینکه: (۱) بوتیمار
شیننه شاهو: شیه شاهو شقه: (۱) بوتیمار
شیننه وار: شونه ور، سونه وار: (۱) اتار

شینیه ی: (۱) له سهرحوی: (۲) له سهزه خو، سهه، هیدی: (۱) شکیایی:
(۲) بواسکی.

شمنی: (۱) تارم: (۲) ناسوده یی: (۳) ناوه بو پیدوان: (۴) گول کردو،
پشکوتو: (۵) کو بونه وهی جهش مات: (۱) رام: (۲) اسیش: (۳) نام
مرد به: (۴) شکوفا شده: (۵) جماع مردم،
شیمیه: گوندیکی کوردستانه به عسی کاوی کرد: (۱) نام روستایی در

کردستان که توسط بعثیان ویران شد

شیوه (۱) بلافاصله پس از جنگ (۲) دولتی تهننگ (۳) چشمت (۴) شی،
له‌بهره‌دار هلیچکر و (به‌به‌که شیوه یونه) (۱) رخت‌شویی (۲)
دره تنگ (۳) شی غدی بجه (۴) رهم ورفه.

شیوه (۱) گاسن به‌رویی دن (۲) زه‌مینی گاسن لیبر و کیندراو (۳)
حسب (۴) حور دنی حمی شیوه (۱) شحم (۲) شحم‌زده (۳) آش،
غدای مخنه (۴) وعده سام

شیواره: سهریزو، نه‌تقی (متنرد، یا غی،

شیوازه (۱) شکل و ترح (شیوژب له کام ده‌ک) (۲) راهاتن (۱)
۱ هنت و هاده ۲ موحس عمه گرس خادب کرس

شیوازه: شیو (۱) بگا: شیوازه.

شیواسان: گوندیکه له کوردستان به‌عسی ویرانی کرد (۱) از روستاهای

ویران شده کردستان توسط بعثیان

شیوان (۱) پرنشان بون (۲) پشیوه و نازاوه (۱) پرسن حال شدن؛
(۲) آشوب بر نداشتن.

شیوانن: (۱) نالوزادن، نیک‌رین‌دان (۲) نیکه‌دان: (چاکه به که‌چک
پشیوتنه (۱) پرسن کرس (۲) بهم‌زدن.

شیواوه (۱) به‌ریسن بونگ (۲) نیکه و بی‌سهره‌بهره (۱) آشفته (۲)
بهم‌راه

شیوت: شوبب (۱) شبت.

شپور: شپورت، ته‌گیر (۱) منورت.

شیوشولک: دوگوسدی کوردستان بهم‌ناوه به‌عسی کاوولی کرده (۱) دو
روستا به این اسم در کردستان توسط بعثیان ویران شده است.

شیوه‌قازی: گوندیکی کوردستان به‌عسی کاوولی کرد (۱) نام روستایی در
کردستان که توسط بعثیان ویران شد.

شیوه‌کوپره: گوندیکی کوردستان به‌عسی کاوولی کرد (۱) نام روستایی در
کردستان که توسط بعثیان ویران شد.

شیوکی: گوندیکه له کوردستان به‌عسی ویرانی کرد (۱) روستاهای
ویران شده کردستان توسط بعثیان.

شیوه: لهو گوید بهی کوردستان که به‌عسی کاوولان کرد (۱) روستایی در
کردستان که بعثیان آن را ویران کردند.

شیوه‌بیران: گوندیکه له کوردستان به‌عسی ویرانی کرد (۱) از روستاهای
ویران شده کردستان توسط بعثیان.

شیوه (۱) شیوازه (۲) ره‌وسبو و کار: (۳) رازاوه (۱) شکل و هپافه (۲)
احلاق و عادات (۳) لهجه، گویش.

شیوه‌خوار: مهرله‌ره‌زاندنی تیوره باش دوشس (۱) به‌جرا بردن گله عصر
هنگام بعد از دوشیدن.

شیوه‌ران: به‌ری وردی گیایه که بوزه‌وامی باشه (۱) خاکشیر.

شیوه‌ره: زه‌وی کیندر وی دانه‌حیدر و (۱) زمین شخم‌زده قبل از کشت
شیوه‌ره‌ز گوندیکی کوردستان به‌عسی کاوولی کرد (۱) نام روستایی در
کردستان که توسط بعثیان ویران شد.

شیوه‌سور: گوندیکی کوردستان به‌عسی کاوولی کرد (۱) نام روستایی در
کردستان که توسط بعثیان ویران شد.

شیوه‌شان: گوندیکی کوردستان به‌عسی کاوولی کرد (۱) نام روستایی در
کردستان که توسط بعثیان ویران شد.

شیوه‌کول: گوندیکی کوردستان به‌عسی کاوولی کرد (۱) نام روستایی در
کردستان که توسط بعثیان ویران شد.

شیوه‌گوینان: گوندیکی کوردستان به‌عسی کاوولی کرد (۱) نام روستایی
در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.

شیوه‌لوکه: دول و شیوی زور چکوله (۱) دره بسیار کوچک.

شیوه‌لنه: سیوه‌لرکه (۱) دره بسیار کوچک

شیوه‌ن: شه‌بوز، گریان و هاوار به کومه‌ل یو مرد (۱) شیون

شیوه‌ن کردن: گریان و له‌خودن یو مرد (۱) شیون ره انداختن

شیوه‌نگا: جیگه‌ی شین و شه‌پور (۱) شیون‌گاه

شیوه‌ن گیران: شیوه‌نکردن (۱) شیون راه انداختن.

شیویاگ: شیو و (۱) بگا شیو و

شیویاگه‌وه سو و (۱) بگا سو و

شیویان: شیوان (۱) بگا: شیوان.

شیوی‌مه‌ری: گوندیکی کوردستان به‌عسی کاوولی کرد (۱) نام روستایی
در کردستان که توسط بعثیان ویران شد

شیبه‌ه: ده‌بگ‌دایی یزنه گهل، بجه (۱) کمه‌رایدن گله.

ع

عَا۱۰ وشنه دهنګد بی میګهل (۲) زیږ په شیوهی ملاننه (۱) حرف نهېږدن بر گه؛ (۲) عی در زبان بچګانه
عابسا؛ (۱) چل پوستیکې تش و ټوله پیاوې ټول به خوې داده ده؛ (۲) حارسوې زبان (۱) عبا (۲) چادر زانه
عاسی هکې ناسمې ټاټوبی سمی
عاج نسکی د بی دس و عاح
عاجبایی هرو سله مه ده (۱) عجیب و عرب
عاجر؛ (۱) حه مګین؛ (۲) موره قه لاس؛ (۳) نې ده سلا (۱) غمین؛ (۲) مهر کوره (۳) ریو
عاجوج؛ (۱) ناخوج (۲) ناچوج
عاجی؛ (۱) حاجی؛ (۲) له نسکی ده ای هېږ چن بویی (۱) حاجی؛ (۲) عاجی، ساحه زعاج
عادل؛ مروي ده سلا ت د ری بی دو لم رت ا د رل
عاده ت؛ ره و شب، خو (۱) عادت
عاده ت ژنده؛ بی نوی ژن، خوئی مانګه ی ژن (۱) حیص
عاده ت کردن؛ خوګرتن، کرده ناکار (۱) عادت کردن
عاده ت گرتن؛ عاده ت کردن (۱) عادت کردن
عادی؛ ناسایی، شتی که لای کومل پاودو ناسر وه (۱) عادی، معمولی، عادی
عادی، نام مرد نه
عاده؛ (۱) مشعرم، شور بی، ده گهل عهیب ده لین؛ (عهب و عا) (۲) برتنی له ناوګن؛ (عهب و عارت داپوش، (۱) عا، ننگ (۲) کما به از عود
عارف؛ ناوه بو پیاوای (۱) نام مردانه
عارنان؛ تمی بو ن؛ (چه دی بی ده دن عارنانی) (۱) تنیه شدن
عاره ب؛ عاره ب نه ته ویه کی ژور رل له نسیادا، عره ب (۱) عرب، عاره پانه؛ (۱) هرچی به سر بچک بر و (۲) ده ده (۱) گاری، عر ده؛ (۲) دف

عاره ب که سدی، گوندنکه به کوردستان به عسی وړی بی کرد (۱) ار روستای ویر ن شده کوردستان توسط بهنیا ن.
عاره به؛ (۱) نام ری شت گونسته وه که بچکد ره و گاو که ل ده بکشن ۲، گوندنکی کوردستانه به عسی کاو لی کرد (۱) گاری کتاورزان (۲) نام روستایی در کوردستان که توسط بهنیا ویران شد.
عاره قه؛ روزی بهر له حیرن (۱) وور قبل از عید، رور عرقه
عاره ق؛ (۱) خو، خودان، ناره قه ی به ش؛ (۲) هر تر ونکی کرا بته بوخ و بو پنه وه ناو؛ (۳) نه و پاده ی پیاو مه سته ده ک، هه و لی شمراپ (۱) عرق تن؛ (۲) عرق قطری؛ (۳) عرق نوشدنی
عاره قوی؛ خودان دای، له شتی به ناره ق (۱) عرق کرده.
عاره قچین، ناره حچن (۱) عرقچین،
عاره قچین؛ ناره حچن (۱) عرقچین
عاره قخور؛ شه راو خور (۱) میګسار.
عاره ق دهر دان؛ خود ن دان، ناره ق کردن (۱) عرق بیرون دادن او تن.
عاره ق رشتن؛ خود ددی ژور (۱) عرق ریختن
عاره ق فروش؛ شه راو فروش (۱) می فروش
عاره ق کردن، عاره ق دهر دان (۱) عرق کردن،
عاره ق گرتن به هلم و بوخ ناو نه میوه و گیا گرتن (۱) عرق از میوه و گیاه گرفتن
عاره قګین بارچه بیادی بن زین، به مدرین، به مریس (۱) تعد وین
عاره و؛ عاره ب، عاره ب (۱) عرب.
عاره وی؛ زمانی عاره ب (۱) عربی
عاراب؛ عه ریه ب، حه ریه ب، ره بچ و دهر د (۱) عذاب
عازاو؛ عاراب، ره بچ و دهر د (۱) عذاب.
عازهب، (۱) تازه لاوی باغ بوګ؛ ۲، کچ بان کوزی بی میرو ژن (۱) (۱) جوان باغ؛ (۲) مرد یارن مجر د
عازه بان؛ گوندنکی کوردستانه به عسی کاو لی کرد (۱) نام روستایی در کوردستان که توسط بهنیا ویران شد.

د

عورین: ده‌جی به ری کاسس [ع] ده‌س: کاسس
عورر: ۱ عده‌ب: به ۲ سو ۳: و سی بو [ع] ۱ حیف: ۲،
به ۳ معدر

عور: خوایی: دوی یورن کردن [ع] عمرخو هی

عوزشتن: عده‌ب تبه [ع] حیف:

عوزم: سه‌نگینی ویشو له‌سه‌رخو بی [ع] و

عوسل: خوشمی‌دبی، ده‌گردی له‌ش سبی [ع] سی مرغی: عمل
عوسانه‌له‌که: گون‌جی کورد: به سی دوی کرد [ع]

عستانی: در کردستان که توسط عسل و جرن سد

عوشاقتی: جورق ترق [ع] بوی انگور:

عوتو: ونه‌ی متل ترسین (د کهوه عوتو هاب، [ع] کله‌ه برساندن به

عول: خیل [ع] بوج:

عولعول: عول [ع] بگ: عول:

عومبه‌ر: حومبه‌ر، بوی سیاوه [ع] عمر: نام مردانه

عومده: بازگانی زن [ع] ناخر بزرگ:

عومده‌فروش: بازگانی که به تیکرایی مال به بازگانی بچوکنتر

ده‌فروسی [ع] عمده‌فروش

عومر: تمه: ماوی ژین [ع] عمر: سن

عومهر: حومهر، بوی سیاوه [ع] عمر: نام مردانه

عون: قنگ، کوبی پاشه‌وه [ع] مقده:

عور مور ورگ [ع] سکه

عورگ: عور، ورگ [ع] شکمه:

عورین ۱ قبل و گری ۲ نه‌دو نه‌تواری سه‌ر [ع] ۱ حیف: ۴ ادا و

طو رمسخره

عه: عا [ع] سگا، عا

عه‌با، عبا [ع] عب:

عه‌بایله: گوندیکی کوردستانه به عسی گاوی کرد [ع] نام روسایی در

کردستان که توسط بعثیان ویران شد

عه‌باس: باوه بو پیان [ع] عباس، نام مردانه

عه‌باسی: گوندیکی کوردستانه به عسی گاوی کرد [ع] نام روستایی در

کردستان که توسط بعثیان ویران شد

عه‌بانی: سوکه‌له‌بوی عبدالله، ناوی پیاو نه [ع] مخفف عبد لله، م

مرد ته

عه‌بده: کوپله، بهی [ع] عبده، بده:

عه‌بدان ۱ رده، هه‌وده ۲ دودا، بیدپوز ۳، ناوی پیاو نه [ع]

۱ خابه‌دوش ۲ درج بر ۳ نام مردانه

عه‌بدال: عه‌بدال [ع] بگا عه‌بدال:

عه‌بدو: عه‌بانی [ع] بگا، عه‌بانی:

عه‌بدویی: ناوی هوریکی کورده که سمبلاغای سمکو له‌وه‌وه‌وه

عشیره‌ای:

عه‌بده: سوکه‌له‌ناوی عبدالله [ع] مخفف عبد لله

عه‌بدی: حه‌بی [ع] بگ: عه‌بدی

عه‌به‌ش: بازه‌لی کهم سیر [ع] حیوان کهم سیر

عه‌بلا: سوکه‌له‌بوی عبدالله [ع] مخفف عبدالله:

عه‌بو: عه‌بانی [ع] بگ: عه‌بانی

عه‌بو: سوکه‌له‌بوی بو بکر، ناوی بیدو نه [ع] مخفف نام بو بکر، م

مردانه:

عه‌بو: ته‌هه‌و وایو اردن، و یورن [ع] گدرن کردن:

عه‌بوری: پرحه‌به‌کی ناو ریشه بو پیچه‌سه‌ر [ع] نوعی پرحه‌ا بر شعی

که در

عه‌بوس: بوس [ع] حمو

عه‌به: سوکه‌له‌بوی عبدالله [ع] مخفف عبد لله

عه‌به‌سدن: حه‌به‌سدن، وای ورم [ع] سیر سیمه‌سدن:

عه‌به‌که: ۱ سوکه‌له‌بوی عبدالله ۲ سوکه‌له‌بوی عبدالکریم [ع] ۱

مخفف نام عبد لله ۲ مخفف نام عبد بک

عه‌به‌نوس: داریکی ره‌ش وره‌قی به‌رخه [ع] بوس

عه‌به: حه‌به، حورن به سبوی روکان [ع] حورن در رین کودکه‌به

عه‌بی: چخو له زراوه‌ی زاروکاندا [ع] بخور در لهجه‌ کودکانه:

عه‌تاو: سه‌رکوبه، سه‌ره‌سب [ع] سررس

عه‌تر: حه‌تر، گولای دویاره‌کیراو به هه‌له‌وه [ع] عطر:

عه‌تفل: ره‌بگته، بلیسک [ع] بسک خوشه

عه‌ته: بلك، پله، خوشکی پاو [ع] عه:

عه‌جاییب: سیدر، سه‌ه‌ره [ع] عجیب

عه‌جاییات: عاجبانی [ع] سنگب نگیز

عه‌جه: چوکه، نه‌جه، چدوکه‌جن [ع] جن

عه‌جه‌با: سیدر، سه‌ه‌ره [ع] عجیب:

عه‌جه‌ل: نه‌جه، ناکام، ده‌می مرگ [ع] چل:

عه‌جه‌له: به‌له، له‌ر [ع] عجله:

عه‌جه‌م: ۱ تیر بی ۲ تیران ۳ ترکی ره‌بایجان [ع] ۱ ایرانی:

۲ یرن ۳ ترك آذربایجانی:

عه‌جه‌می: ۱ خه‌نکی ولاتی تیران ۲ زمانی عوسی و برکی نازه‌ری ۳

ساتوری که‌بایی [ع] ۱ یر بی ۲ ربن فارسی و برکی توی ۳

ساطور کیاب بی:

عه‌جه‌وه: عه‌جه‌ب، سه‌ر [ع] عجیب

عه‌داب: چنکو روحاوی برین [ع] چرک رجم و دس:

عه‌داله: ته‌سبی ره‌سه‌نی عاره‌بی نه‌زاد، که‌جن [ع] اسب عجیب عربی:

عه‌دالته: عادی، رولم نه‌کردن [ع] عدالت

عه‌داوه‌ت: دوزمنی، دوزم‌به‌تی [ع] عدوت، دشمنی

عه‌در فی: نه‌خوشی فیدوی [ع] بیماری صرع

سه‌درو، فیدر [ع] بیمار صرع:

عه‌درویی: فیدری [ع] مبتلا به صرع بودن

عه‌دول: سوکه‌له‌ناوی عبد لله [ع] مخفف نام عبد لله:

عه‌ده‌ب: ۱ سه‌رمو حه‌یا ۲ برینی له‌ناوگه‌ل (عه‌ده‌یت داپوشه) [ع]

عهودال: عهبدال، ره‌ی، دوروشی گهریده و نی‌مال [خا‌ه‌بدوس].
 عهدالان: گوندیکی کوردستانه به‌عسی کولی کرد [نام روستایی در
 کردستان که توسط بعثین ویران شد].
 عهدوللا: عه‌بنی [مخفف عبدالله].
 عهدور: بهی بهر عاسمان که بر بی یوه ده‌باری، عه‌غرا [مر
 عهدور: یوه بو ساو [نام مرد نه].
 عهدورت: ۱) عافرت، لافرت، ۲) سه‌رمی و وپو [جنس زن
 ۲) غورب].
 عهدوعه: عهدوبه‌هوت، حه‌به‌حب [وای وای سگ].
 عهدوق: ۱) قه‌تیس، بی‌ده‌دان ده‌گیره‌بو [۲) ودره‌مگ‌که‌بو [۱)
 گرفتار بدون وظای، گیرفته: ۲) به‌سحیر افتاده.
 عهدولا: عه‌بنی [مخفف عبدالله].
 عهدولا: عه‌بنی، عه‌به [مخفف عبدالله].
 عهدولاد: منی ساو، روله [اولاد].
 عهدوله: ۱) خترجه، نارجه‌یان: ۲) ناوه بو پیوان به‌منای عبد لکریم
 [۱) خاطر جمع، آسوده خاطر: ۲) مخفف عبدالکریم].
 عهدولی: ناوه بو پیوان [نامی مرد نه].
 عهدوعه: حه‌به‌حب، وه‌زنی مه‌گ [غو‌غوسگ].
 عهدینه: گوندیکه له کوردستان به‌عسی ویرانی کرد [روستای
 ویران شده کوردستان توسط بعثین].
 عهدینه: لهو گوید بهی کوردستانه که به‌عسی کاولیان کرد [روستایی
 در کوردستان که بعثین ویران کرد].
 عهدله: به‌یمان [چسب].
 عهدا: شهرم، حه‌پ [حیا].
 عهدیار: ۱) سزیک له بیست و جوار یازی ریز: (زیری هژده‌عه‌بار: ۲)
 حه‌به‌بار: ۳) پیسته‌ی مهر و یز [۱) عبار طلا: ۲) مکار، ۳) پوست
 برکنده گوسفند ویر].
 عهدیار: ۱) پیوا: ۲) به‌دی بهر رو [۱) پیما: ۲) سگ نر و ز.
 عهدیام: روزگار، ده‌مان، زه‌مانه [روزگار].
 عهدیب: ۱) شور، سوره‌یی: ۲) زده، بوستانی [۱) عار: ۲) نقص
 عهدیار: زده‌دار [معیوب].
 عهدیه: کاری سوره‌یی، (ثم زه‌یه‌ه عه‌یه بارانی) [عار].
 عهدیه‌ت: برس ری‌بیشتن [برس در دل اهتادن، سهمگینی].
 عهدیه‌ت: عه‌به‌ت: (که دیتم له عه‌یه‌تان حه‌به‌سام [نگاه عه‌یه‌ت،
 عهدید حه‌پ [حد].
 عهدیامه‌ن حه‌پ [دوس].
 عهدیش: حوسگو ره‌راسی، خوش ز یاردن [حوسگدرامی].
 عهدی‌شده: ۱) وشه‌ی سه‌یرمان: ۲) ده‌گی لی‌جوزنی میگل نه‌لای
 سوانه‌وه [۱) کلمه تعجب: ۲) کلمه راندن گله از سوی چوپان].
 عهدین: هواوه‌و، بی‌کمه و ریاه [عیبا].
 عهدیک: سونه‌پ [سه].
 عهدینه: سوکه له‌ناوی عه‌به‌دن [مخفف عه‌پ‌اندین].

عهدی ۱) ته‌من، ماه‌و‌ری، عه‌مر: ۲) هه‌ره: ۱) سهرس ۲) مر
 عهدی‌و‌که: گناه که [گناهی است].
 عهدی‌خوا‌کردن: بریتی له مردن [سه‌مر].
 عهدیشه: گوندیکی کوردستانه به‌عسی کولی کرد [نام روستایی در
 کردستان که توسط بعثین ویران شد].
 عهدیه: عه‌به [سه].
 عهدیه‌ر: سوکه له‌ناوی عه‌مر، ناوه بو پیوان [مخفف عه‌مر، نام مرد نه].
 عهدیه‌ل: تکرار، دوست: (پسونکی به‌د عه‌مه‌ل بو) [حلاق].
 عهدیه‌له: کری گرتنه [کارگر].
 عهدین: عه‌غه [عن].
 عهدیار: ۱) عه‌مار: ۲) حه‌مه‌ل: ۳) ناوی گوندیکه له‌سوحه‌ی بوک [ین
 ایبار: ۲) حصار، بریر: ۳) نام روستایی در کردستان].
 عهدیار: عه‌مر و [ب‌ایبار].
 عهدیاره‌بو: عه‌مر بو [پرسیده در نیار].
 عهدیل: عه‌مه‌ل [حمال].
 عهدیه‌ر: عه‌مه‌ر [عبیر].
 عهدیه‌ر بو: عه‌مه‌ر بو [نوعی برنج].
 عهدیت: بو‌عز، بخو‌نه‌ویستی: (ناپو من ده‌نتین) [نام سه].
 عهدیت: به‌موسی لوتی [نام].
 عهدیت‌که: ۱) سی رور به‌هیمه‌ت: ۲) مروی فسه‌حوت: ۳) فسه‌ی
 خوش: ۴) حه‌پ و سه‌مه‌ره [۱) بیسیر یا درس: ۲) دم بوده: ۳)
 سحن طر‌میر: ۴) عجب].
 عهدیت‌که‌خانه: سوپی که ناسه‌وری که‌وری تید نه‌موره.
 عهدیت‌که‌فروش: که‌سی که دوکانی شتی کوئی به‌نرحی هه‌یه [عبه‌یه‌فروش].
 عهدیتین: دز به‌تی کردن، خوش به‌ویستن، وکلن بو: (ته‌من ده‌نتینی)
 [دوست نداشتی].
 عهدینه‌ی: چوره‌یه‌کی کاکول‌داده [پرنده‌ای کوچک کاکل به‌سر].
 عهدین: توره‌بو، وگه‌ه‌ستان [عصبانی شدن].
 عهدی‌رو‌ت: شیه‌ی داریکی در‌کاویه بو ده‌مان ده‌شی: (ششی ریش و
 شانی رامد رو‌خده و بو‌علاج/چهدید قوروش‌نکم هه‌بو بو‌م‌دا به
 به‌وت و عه‌به‌رو‌ت) «شیخ‌ره‌زا» [نزروت].
 عهدی‌کاوه: شاریکی کوردستانه لای هه‌ولیر [از شهرهای کردستان].
 عهداب: به‌ریکی سوره به‌سحور ده‌گ [عذاب].
 عهدوا: ۱) ته‌توا، چینگه‌ی تید، حه‌سانه‌وه: ۲) حینگه‌ی باران نه‌گر [۱)
 استر حنگاه: ۲) یاران گریز، باران گیر].
 عهدنی، نه‌ی، بوئل [پیشانی].
 عهدو: ۱) عه‌ده‌نگد بی میگل: ۲) عه‌ده، حه‌به‌رق: ۱) حرف عجب
 به‌گله: ۲) باز سگ، غو.
 عهدوان: مو‌غار شه‌یقانی که‌ر [سخن چمن].
 عهدوت: حه‌به، عه‌پ [واق سگ].
 عهدوته‌عورت: حه‌به‌عیب، عه‌پ عه‌پ [رق وانی سگ].



عائیز: (۱) یور نمره نه گهرمان؛ (۲) وه یون و نه رین له مهرمان [غ] (۱) غش کردن ار گرما؛ (۲) کرخیدن ز سرف
غاپوره: نه برناتی، روز حمريک په کاره وه [غ] سرگرم کار
غار: (۱) نه شکوونه؛ (۲) دژ، حقل؛ (۳) بدن په به به رویش؛ (۴) وه میسی وه ریسه؛ (۵) سوریه وهی سوالهت له ناگردا؛ (۶) هه له مات، که لالا [غ]
(۱) غار؛ (۲) حار؛ (۳) دویدن (۴) زمین سخت؛ (۵) سرخ ستن سفال در نس؛ (۶) تپه.
غار؛ (۱) له کار ده ره سو؛ (۲) له کلند سوریه وه سو؛ (۳) پارچه په کی په ناو بائگه، خار؛ (جلکی همدوی عار او درایه [غ] (۱) کرکشته؛ (۲) در کوره بخت؛ (۳) نوعی پارچه
غاران؛ (۱) سوریه ونی سوالهت له ناگردا؛ (۲) ده باخ دوانی پیست؛ (۳) فیرونی کار و نه جیره به دتن، خاران [غ] (۱) سرخ شدن سفال؛ (۲) دباغ دادن پوست؛ (۳) کارداد گرفتن و تجربه دیدن
غاراندن: خاریدن [غ] نگ، خار بدن
غارو؛ (۱) سه کوره ده ره سوئی سوالهت؛ (۲) پیستی ده باخ دراو؛ (۳) بهش فیرو کار، حار [غ] (۱) سفال ار کوره درآمده؛ (۲) پوست دباغی شده؛ (۳) مجرب در کار و تن به کار عادت کرده.
غاردی و کردن، بهری، هه لاتن، خاردن [غ] دویدن،
غار عارین: گریزه و کردن، گریوه غار، خارخارن [غ] مسافه دن
غار کردن: غاردان [غ] نگ، غاردان.
غار کردن (۱) په سه دروژمن دادن؛ (۲) ز کردن [غ] (۱) بردنن باحتن؛ (۲) دویدن،
عاده که: په سه دردادن [غ] پورش ناکه می
غارین: عاران [غ] نگ، غاران.
غارینو: عارو، خارو [غ] نگ، غارو
غار سکه می ره عدل [غ] سکه قس
عازی: (۱) جوړی سکه می له زیر و روی مرکب؛ (۲) ماوه بو پیاوان [غ] (۱) نوعی سکه طلا و نقره عثمانی؛ (۲) نام مردانه

غزوق: خاروق [غ] نگ، خاروق.
غزه: سوروی خوخوان کردن [غ] غازه.
غافل: غافل، بی ناگا له خو [غ] غافل
غفلان: (۱) حمريک یون په کاریکه وه؛ (۲) ناگا به خو به مان [غ] (۱) سرگرم شدن؛ (۲) غافل شدن.
غافلاندن: (۱) خافلاندن؛ (۲) حمريک کردن په کاری [غ] (۱) فریب دادن؛ (۲) سرگرم کردن
غافلگیر: خافلگیر [غ] عه دگیر.
غالب: رال [غ] حیره
غالبه: سیرایی روره، روره [غ] کرب
غایان: بیخونی موده، برودی دهه کاب [غ] وقت بردن.
غایاندن: غایان [غ] وقت بردن
غاله گه: حالیکه [غ] تهیگه.
غایب: بهر پیوازه نادیار، گوم له بهر چار [غ] غایب.
غاین: حای [غ] حباب کار
غده پیش: گوندنکی کوردستانه به عیسی کدولی کرد [غ] نام روسایی در کردستان که توسط بهنیا ویران شد
غره: خره، گروقه [غ] گرد، مدور
غز: (۱) سه ریز کردنی همویر و ماسی ترشاو؛ (۲) خزه، لوس [غ] (۱) بالا آمدن خمیر و ماست ترشیده؛ (۲) لیز، صاف.
غرسه: مرشایی هه ویر یا ماسب [غ] رسیدن خمیر یا ماسب.
غلت: زاوه، قسه به زینی، زووه [غ] هده
غلتیدن: رواندن [غ] هدهی گفتن.
غلنه: غلب [غ] هده
غلته غلت: غلتهی نه سه رهت [غ] هدها به ده
غللقوش: بلنه ی بیسواک، نه نشین
غللور: توتور، حلقوی گلار [غ] غلب ار بالا نه دین
غللور: (۱) گای له بهر قه له وهی برورو، نه سه گناو؛ (۲) پادی هه و له بهر

ده و سه مه بندي و نازدي [۱] گاو سرمست از جاقی [۲] معروف از نروې يا دارو نمېست

غللور كرده وه جلور كرده وه [۱] عنايدن از بالا به پايين.

غلور علور [۱] گغلور

غلور علور [۱] گغلور

غله غل حه جل [۱] گاه حه جل

غزل: (۱) سهره سخت و پي حه قين، نه گونجاو: (۲) زم [۱] سرمست و نه هجاو: (۲) ظالم

غوب: يو عه، گاي علور [۱] گاو فريه و سرمست

غوژ: گون شوژ و ماسو، قوز [۱] مبتلا به هتق

غورايي: جوړي شيريني به ناردو شه كر [۱] نوعي شيريني

غوريه ت: دوری له ولات [۱] عربت.

غورج: بهراني شاحدار [۱] توج

غورراب: حموي قورس، شير به حو: (به ناو دلي ره شي شه را/مردم له

غورايي حو) «هزاره» [۱] خوب گرن، عتق خوب،

غورقي: خه روي [۱] خرفت، حرف شده

غوروه ت: غوريه ت [۱] عرب

غوړه كوهو: كمو له بهر به راگرن كه بويه كتر بخوئش [۱] كيك را در كمين نگاه داشتن ما در مقابل كنگهاي ديگر بهو ده.

غوري: چادان [۱] هوري.

غوړي: گون ماسين، قوري [۱] فتق

غوژ: دامو، دژ، كر، كزوكه [۱] كز كرده

غوسل: غوسل [۱] غسل، آيتي شرعي.

غوشه: (۱) هښو، وشي، هوشي ۲ گوله ده جل [۱] حوسه ميوه ۲ حوشه غله

غول: ميردمزه، ديومزه [۱] غول.

غولام: (۱) خزيه تكار، نوكر: (۲) بهني، كويله، خولام [۱] نوكر: (۲) پنده

غولام: غولام [۱] گاه غولام.

غولامانه: خولامانه [۱] نگاه خولامانه.

غولامه تي: نوكره، خولامه تي [۱] نوكره.

غولغوله: همراهه را، ره نازه [۱] چنجال و هياهو.

غوله: حس، چيني پرچ و [۱] چين و شكن.

غوله: دهنگي دوری نامه علوم [۱] صدای دور نامه موم.

غوله غول: دهنگه دهنگي دور كه پياوي تي ناگا [۱] سروصدای دور و نامه موم.

عومان: (۱) توژ: (۲) چاوي مهست [۱] گرد و غبار: (۲) چشم خمار.

غونچه، حويچه، پشكوز [۱] غنچه

غده او: (۱) دوستي ناز است: (۲) زلم [۱] بار بار بدر: (۲) سمگر.

عده اړه: جوړي شه مشري كور و ده مان [۱] هدره.

غده او: (۱) بهرمان شكيبي: (۲) ناهه قی و رولم [۱] عهدشكني: (۲) ستم و عدي

غدر بدن: به ده له بدن، هريودن [۱] هريود بدن.

غدرينه نگه، گيا به كه تو ميكي وردی و لك نوم خاشخاش ده گري [۱] گياه هره

غدريل، بيزنگ [۱] غريال

غدره دل: خه رده ل، گيا به كه تومه كه ي ده كوتي و به ناريان به سر كه

ده سبين تامي تيزه و نيشي اي حو ردي ساف ده كا [۱] خردل

غدر غره: (۱) تاويلكه دان، ده مي سهره مهرگ، گيا به لا: (۲) دارو كه ي ده رو لي ينجان: (۳) ناو ده قورگ و ردي [۱] حالت نزاع: (۲) فرقه،

بح ح: (۳) اب در گلو گردانيدن.

غدره: جوړي چريشي دارو تاشن، هيم [۱] حسب نچري

عده ۱، پادي هه را: (۲) پادي هه يي [۱] مغرور: (۲) غرور

غده و: (۱) كينه رك: (۲) مه به ست، بيار [۱] كينه: (۲) قصد، منظور.

غدر سپ: (۱) ناو ره له ولات: (۲) به سته زمين و گيلوكه: (۳) گوراني

خه ميارانه: (۴) سهره سهره [۱] واره، غريب: (۲) بيجاره و ساده:

(۳) اوز حريز: (۲) عجيب،

غدر بولك: جوړي هه رمي [۱] نوعي گلابي

غدر به: (۱) بيگانه، كهس به اس: (۲) شنيكي سهره [۱] ناشناس،

سگانه: (۲) عجيب است.

غدرين: گياي بزار، گياي خورسك كه زباني بركيدي پويست هه يه [۱] گياه هر ره

غدرين: هه له خه له تان، فر يو خواردن [۱] هريود خوردين.

غدر يو: غدر يپ [۱] گاه غدر يپ.

غده: (۱) حه ر، چانه و ريكه كه ولي به رجه: (۲) چدوري، ده گل وشه ي پز

دنب: (هه مو گياي غه ز و به ر) [۱] خزا: (۲) چريي.

عده: (۱) شري نسي: (۲) خوارده مه ني [۱] جهاد، غر: (۲) عدا.

غده زال: (۱) تاسك، ماهر: (۲) ناو يو زبان، حه زال [۱] آهو: (۲) نام زنانه.

عده زال: عده زال [۱] نگاه عده زال.

عده راسي: خه زي عايله مهن، عايله مه ل [۱] سار ملخ حو ر.

عده ز: (۱) گه مان، پي چه قاسدن: (۲) نوژني زور [۱] اعتصاب: (۲) خشم زياد

غده زين: (۱) له جني لانه كه وتن، مان گرن، گه گرن: (۲) زور نوژه بو

[۱] اعتصاب كردن: (۲) حشمگين شدن

عده زيو: (۱) مان گرتو: (۲) زور نوژه: (وه كه به رازي غه زيوه) [۱] مهر كرده، اعتصاب كرده: (۲) حشمگين

عده زگل: حو ريه، بر نا [۱] كسكي

غده زگو: بهروني زلي مس [۱] ديگ بر رگ مسين

غده زبه: (۱) خه ريه، حه ريه ي درو: (۲) سو كه ناوي سري عه ريه: (۳) چلكي ناو كو ان [۱] گنجينه: (۲) مخفف غزوين: (۳) چرك درون

دمل.

غده زوبه: چموري و پيو [۱] چري و پيه.

غده زب: نوژه ي، و لكه ستان [۱] خشم.

غده زه: روژنامه [۱] روزنامه.

غده زده چی: روزنامه نويس [۱] روزنامه نگار

غده زول: ۱. عده؛ ۲. شيعری عاشقانه [۱] نگا: غده زول: ۲. اشعار عاشقانه

غده زول: ۱. جهرل، گهلانی رده دی بير ۲. خوری ناردهی نور سمين [۱] برگ حران ۲. بوعی ناردهی بریسی
غده زه نوهر: گهلانسان، دهمی گهلانسان نوهر له بيزدا [۱] موسم برگ بران

غده زه: عده ب [۱] چشم

غده زيم: جهرم [۱] نگا جهریم.

غده زينه: ۱. جهرينه، غه زه دی دراو: ۲. جنگه ی تاري گهرم له گهرماود [۱]
(۱) گنجينه: ۲. حر نه گرمايه

غده زينه کردن: راگرتنی بزير بو دواژوژ [۱] گهلانسان مایه رندگی برای

غده زه: زده، گه مایه سی [۱] زده، عیب

غده زيم: له کاره بران [۱] اواده

عده ل: ناعه ل [۱] عل

غده ليه: دهنگی تیکه لاری جه شامات [۱] هاهوی حسنت

غده ليه شلپ: غه بهی رور [۱] چنچار ره ماهو

عده لير: عدريل بيرنگ [۱] برنال

غده ليه: ۱. غوه ۲. عته [۱] نگا ۱. عوبه: ۲. عله

غده ليه عه ليه: عوله عو [۱] نگا عوبه عو

غده ليه: سوله ی زان سهگی بچکوله بو چونه کور و هله زندهی مه

توبه زندهی [۱] سگ کوچک بدم شکاری

غده ليه: خه ليه، لکی په کسانه [۱] جوايه، نهال.

غده ليه: خه ليه [۱] نگا: خه ليه.

غده لويه: عدريل، عه لير، بيرنگ [۱] برنال

عده له: جده [۱] عه

غده ليه: رل بو [۱] حيرگی

غده ليه: ۱. جده ليه سدهو، هه به ۲. جده ليه کرا [۱] غلط سدهو: ۲

شاه کار.

غده ليه: به ناس، رور بی جهين [۱] بسير معصب در دی

عده ليه: جده ليه، بوره [۱] کندوی ريو.

غده ليه: جده ليه [۱] حله

غده: خه، په زاره [۱] غم.

غده ميار: غه ميار [۱] غمگين

غده معقور: ۱. دل به خه: ۲. خه معقور سهر پيرشت [۱] غمگين: ۲

دلسوز سر پرست.

غده معقور: شاهه، شاهه شين، شاهه، شاهه، غده معقور [۱] بونه ر

غده مزه: ۱. چاوداگرتنی په ناز، خه مزه: ۲. ناز [۱] غمه: ۲. نار

غده مگين: غه ميار [۱] غمگين

غده مل: زه نهر، خه مل [۱] زيو.

غده ملاتدن: وار بدهوه [۱] اراس.

غده مليو: راره، جده مليو [۱] ار سه

غده صاك: جده صاك [۱] صاك

غده نازير: جده نازير [۱] خنازير

عده باريك: عده باريك [۱] حارير

غده نازيله: غده نازير [۱] خنازير.

غده نه: گوله مهيدان دهركردن [۱] گوی از ميدان بيرون بردن، اوب.

غده نی: ۱. په تاوت گهيشو: ۲. تاوه بو پياوان [۱] ۱. كامروا: ۲. نام

مردانه.

غده نيم: ۱. دوژمن: ۲. کي بهرکي کور، هوجاو: ۳. جهريف، خه نيم [۱] ۱

دسم: ۲. هم جسم: ۳. حريف

غده نيو: عه سم [۱] نگا عه سم.

غده زه، بگانه، عه زيه [۱] بگانه، ناشد.

غده ز: ۱. ليل، ناساق: ۲. زهنگی تهنگ له سهر تاوینه: ۳. وپاوی

زهوی: ۴. روخي ناو کوان: ۵. جقهيه ناو زه لکاي: ۶. مژوتم [۱] ۱

کند: ۲. تنگار خفف بر آيينه: ۳. فرورنگی زمين: ۴. چرك درون

رخم و دمل: ۵. فرورخت در متجلاي: ۶. مه

غده زبون: ۱. توپانی رهوی: ۲. روچو به زهويد [۱] ۱. فرورفتن

مس: ۲. در مس فرورفتن

غده موس: ۱. قريارس: ۲. ماژبوی هينسي، بير تهريسف [۱] ۱

فريارس: ۲. لقب بعضی رمشايح

غده وش: زده، عهيب، زه غه لي (ده ليه زيری بي غه وشه)، خوش [۱]

نقص، زده عيب

غده وشوه: سوکه له خه و سهر خه و [۱] ينگي، خوب کوتاه

غده يان: عاي [۱] حاش

عده يه ت: جده يه ت [۱] حاش

غده يه پ: باديده جده پ [۱] عه

غده يه ت: فسه ی ناس مله به حر بی [۱] عيب

غده يه: بوره یی جده يه [۱] جسم

عده يه: بوره یی، جده يه یی [۱] جسمگين بدن

غده يه: جگه، بيجگه، خه يه، خه يه یی [۱] غير، جز

غده يه: بخرم، بنگاله به تايه فه [۱] ناخویشاوند، بنگانه از قوم.

غده يه: زک، بوره یی [۱] جسم

عده يه: ۱. جگه یی جده یی: ۲. ماری متکی نه یف و بسکه [۱] ۱. حر،

غير: ۲. عيب مده حرفی در لقيه

غده يه: بديار، پيو ر [۱] عهيب.

غده يه: گوسديکی کوردستانه به عسي کاوی کرد [۱] نام روستایی در

کردستان که توسط بهشيان ويران شد.

غده يه: ۱. نازايی: ۲. پياویتی: ۳. ناموس، خيره ت [۱] ۱. شجاعت: ۲

مردانگی: ۳. شرف، معصب ناموسی

غده يه: لوره، به نهيم له پلنديده بده و خوار بونهوه: (هه لو غه يی جوجکان بو)

[۱] شيرجه مرغ شکاری به طرف شکار.

غده يه: لوره، خوار [۱] شيرجه رفتن.

غده يه: ده رچی لورينهوه، (نهف بالا فزه غه يه که) [۱] هرچيز که در هو



فا: هوماشیکی ناو ویشمبه [ف] پارچه‌ی ابریشمی.

فابریقه: کارخانه [ف] کارخانه

فات: (۱) سوکه‌ناوی فاقمه، ناوی ژبانه؛ (۲) ده‌نگی تاج‌خ، ده‌نگی کال

[ف] (۱) مخفف فاطمه نام ژبانه؛ (۲) رنگ روشن

فاتاوه: گوندبکه له کو رستان به‌عسی ویرانی کرد [ف] از روستاهای
ویران شده کردستان توسط بهمنیان.

فات‌فاتنه: (۱) پاک‌پریم، کوتره‌باریکه قومی؛ (۲) خمه‌گرو [ف] (۱)
قمری؛ (۲) پزیمه.

فاتک: ناگ‌پریم، قومی [ف] قمری، پرندای است

فاتم: فاطمه [ف] فاطمه

فاتموک: باد‌پریم، فاک، قمری [ف] قمری

فاتموکی: فاطمه [ف] فاطمه.

فاتمی: فاطمه [ف] فاطمه

فاتمیلی: فاطمه [ف] فاطمه

فاتنک: فاتک [ف] قمری

فاتنه: فات [ف] فاطمه.

فاتنه‌پور: چوری گند‌دوده‌ی شیمی دی‌زوک [ف] نوعی خریزه.

فاتنه‌پورده: فاتنه‌پور [ف] بگ؛ فاتنه‌پور.

فاتنه‌تیر: بریمی له بی‌ناو‌ری دلفاسک [ف] کتابه از احمق زودرنج.

فاتنه‌زک: سیل [ف] طحال.

فاتنی: فاطمه [ف] فاطمه

فاتیلله: فاتمی حکونه‌ی ره‌دانشیرین [ف] فاطمه نارس

فاتیللی: فاطمه [ف] فاطمه نازنین

فاجدل فیج: قیلله‌واج [ف] اریب.

فازانی: گوزان، گوزیان [ف] تغییر

فازک: جلیس، زورخو [ف] شکم‌پاره، پرخور.

فارس: (۱) کسّی که زمانی فارسی ده‌لی؛ (۲) ناوه پوماوان [ف] (۱) فارس،

فارسی زبان؛ (۲) نام مردانه

فارسی: زمانی فارسی [ف] زبان فارسی.

فارش: پلاو‌ونده‌ی نهی [ف] هاش شدن.

فارش کرن: پلاو‌ونده‌ی نهی [ف] فاش کردن

فارش کری: پلاو‌ونده‌ی نهی [ف] هاش شده

فارق: خوارن، خواردن [ف] خوردن.

قارو‌گوز: نالو‌گوز، نالو‌ویر [ف] داد و ستد.

فاروق: ناوی بیادانه [ف] فاروق نام مردانه

فاسک: هله، سه‌هو، جه‌ن [ف] استه، غلط

فاسق: دامن‌بر [ف] بد‌کاره

فاسولپ: ماشه‌سی که نیسا به‌جه‌بدره‌گ هه‌به [ف] لوب

فاسون: پارچه‌ی نه‌سنوری که‌واو باتول [ف] فاسونی

فاسوتیا: فاسون [ف] فستونی.

فاش: (۱) جوین؛ (۲) ناشکر بوگ [ف] (۱) فحش، دشنام (۲) فاش.

فاشافاش: بی‌بدره، به‌شکر [ف] سکر بی‌بدره

فاشه: حله [ف] فاحشه

فاشه‌خوته: چنده‌خانه [ف] محله بدنام، فاحشه‌خانه.

فاعله: عمه‌له [ف] کارگر.

فالون: کاترایه‌که ده‌ک به‌نجه‌ره‌و نام‌ری لی حی‌ده‌کن [ف] الومیوم.

فاق: (۱) حوری‌داری باند و گرین؛ (۲) بکه و (۳) حاجه؛ (۴) قه‌لش (۵)

چوری پارچه‌ی ره‌ش بو‌چارشیوی ژبان؛ (۶) بنی تیری که‌ون؛ (۷)

چهمان: (سنوئی به‌فهر و فاقه وه‌کو فاقه فاقی و/تدزیبسی دمو

دانه‌یه‌ریشی دوقاقی فاق) «بالی» [ف] (۱) نوعی دام شکر‌پرنده؛ (۲)

شاخه‌دوخت؛ (۳) شاخه‌دوشاخه؛ (۴) شکاف؛ (۵) نوعی پارچه

چادرژبانه؛ (۶) سوافرتیر؛ (۷) حمیدگی

فاق‌دان: (۱) چهمانه‌وه؛ (۲) بریتی له لا‌واربون [ف] (۱) خمیدس؛ (۲) کتابه از

لا‌غرشن زیاد.

فاقه: چوری‌داری مه‌ل‌گرتن، فاق [ف] نوعی دام شکار‌پرنده.

فاک: حبله، گزی، [ف] تیر بگ.

فانکوفیک: (۱) حیلومو حمدواله؛ (۲) حیلوالای به سال؛ (که حوت بر و ت
همه به هم فانکوفیک/ حوت بت یوچ به دنیا و اخریکه) «حنایی مهلا»

فانک: (۱) نیرنگ؛ (۲) خیال واهی

فانل: (۱) قولاپ و داوی ماسی گرن؛ (۲) به حوت خوینده و (۱) فلاب
ماهگیری؛ (۲) فل

فانل: (۱) بار تازه زوی کان لای میوینه ی به کسم. (مساکن به فانل)؛ (۲)
خیره. به حوت خوینده و (۱) هوس جفتگیری ستور ماده؛ (۲) فال.

فانلا: به نال، حالی فانلی.

فانلان: فانل، فانلی فانل، یارو.

فانلاویژ: که سنی به حوت د خوشه و (۱) و گبر

فانلیبیز: دلاور به حوت و حوس و (۱) و گبر

فانلین: دلیتر فانلگر

فانل فه کزن: حیردگر سه و له لال و (۱) فانل گر هس

فانلچی: دلاور فانلگر

فانلگر: دلاور فانلگر

فانل گر تزن: کتشیانی میوینه ی به کسم له فعل فانل گش گیری

فانل گر تهنه و: (۱) چونه لای فانلاویژ؛ (۲) کاری فانلاویژ فانل و هتن پیش
رمان؛ (۲) کار و مال.

فانلگره و: دلاور فانل، مان، دلیس

فانلگره: دلاور فانلگر، دلیس

فانلج: به حوشی سه و به فعل فانلج و (۱) فانلج اندم

فانل هاتن: به کسمی میچکه که تازه روی گانی په پده ده یی فانل تر خواهی
سو ماده

فانله: یاله، کارگیری ده شش فانل کارگر کشاوری، دووگر

فانه: سوره، نیگه سس فانل هم، در

فانما: برده، نیگه بستو، نه تاره و (۱) همیده

فانمی: نه تاره و، نیگه سس و (۱) همیده

فانمیده: و، نیگه سس و (۱) همیده

فانمیه: و، نه تاره و (۱) همیده

فانمیس: نیگه سس و (۱) همیدن

فانوس: چراهه ستی، له شتری، هه در فانوس

فانوس: فانور فانوس

فانی: (۱) له زنی له پمین چوندا؛ (دبیای فانی)؛ (۲) نارواوی شاعریکی
کورده که ساوی مامده و (۱) فانی؛ (۲) تختص یکی ار شعرای

کرد زبان.

فانیله: زیر کراس، زیر شوی فانل زیر پراهن.

فانویه: گوبدیک کورد سنا به عسی کاوی کرد فان نام روستایی در
کردستان که توسط بهمن ویران شد

فانقون: عمر، بانه ی سواری که ولاخ ده یکسیا فانل در سکه

فانیده: (۱) به هره (۲) قاریچی سه و (۱) بهره؛ (۲) سود معامه

فانز: سوئی دراو، سوی پول فانل و با، بهره.

فانزود: ولاخی که پاشوان نیک ده و (۱) حیوانی که در راه رفتن پاها ر به

هم می زند.

فانیق: سمرکوبو به نواب که یستو له کاردا فانل پیر و رمند.

فانینه پچه: گوبدیک کورد سنا به عسی کاوی کرد فان نام روستایی در
کردستان که توسط بهمن ویران شد

فانییه: و بده و بهره، فایده.

فانل: (۱) له ویزی بازی ده و کزو؛ (۲) سو تو فید لی سه بیله به فو؛ (۳) له دم
ده و سس؛ (۴) به سس؛ (۵) ده و سس له کزدو؛ (۶) رور، زیاد؛ (۷)

گوساد؛ (۸) و شمی گالتیمی کزن؛ (۹) به هس له سه بیله و چگه و (۱)

ار بازی راده؛ (۲) هوت کزن چیق؛ (۳) از دهان بیرون نداشتن؛ (۴)

نگاه؛ (۵) افت معامله؛ (۶) بسیار؛ (۷) گشاد؛ (۸) کلمه مسخر؛ (۹) پک به

چیق و سیگار.

فانل بون: ده و چون به ویزی بازی فانل از بازی بیرون شدن

فانل خوش: سه بیله ی نه هس خوش که به هاسانی نه هسی لی پتری فانل
همی که پک و تاش اسن است.

فانل دان: (۱) بریتی له چی نه هس؛ (۲) بف کردنی سه بیله و (۱) کنایه از
ریه ها؛ (۲) عمل موت کردن در چیق.

فانل اق: (۱) خومات کردن له شت؛ (۲) ررو، کیسه ی زه و (۱) مترصد؛
(۲) کیسه صفر، زهره

فانل ران: رو تین، تماشا کردن فانل نگاه کردن.

فانل اندن: فتران فانل نگاه کردن

فانل ترک: کارگ، کواری، قارچ فانل قارچ.

فانل و نه: شویی په پوهند به دارد فانل حای پیوت و دن درخت.

فانل و نه: ربه، چوار مست له ده خل فانل مقدار چهار مشت از غله.

فانل کردن: (۱) ده و کردن به ویز؛ (۲) سه بیله به هو به تال کردن؛ (۳) له دم
ده و اوشتن؛ (۴) شتی له مالی کرباو ده و کردن فانل؛ (۵) از صف رندن؛ (۲)

چیق را با بف خالی کردن؛ (۳) از دهان بیرون نداشتن؛ (۴) اف و
کلای خرید ری شده.

فانل کزن: (۱) تماشا کردن؛ (۲) سه بیله به بف به تال کردن فانل؛ (۱) نگاه کردن.
(۲) چیق را با بف خالی کردن.

فانل انن: پیچدن فانل پیچ دادن.

فانلی: (۱) پیچی خورده؛ (۲) ناوری دانه فانل؛ (۳) پیچ خورده؛ (۲) برگشت

فانلین: (۱) پیچ درن؛ (۲) ناوردانه و فانل؛ (۳) پیچ خوردن؛ (۲) برگشتن

فانله: (۱) نه و (۲) به و (۳) به و (۴) به و (۵) به و (۶) به و (۷) به و (۸) به و (۹) به و (۱۰) به و (۱۱) به و (۱۲) به و (۱۳) به و (۱۴) به و (۱۵) به و (۱۶) به و (۱۷) به و (۱۸) به و (۱۹) به و (۲۰) به و (۲۱) به و (۲۲) به و (۲۳) به و (۲۴) به و (۲۵) به و (۲۶) به و (۲۷) به و (۲۸) به و (۲۹) به و (۳۰) به و (۳۱) به و (۳۲) به و (۳۳) به و (۳۴) به و (۳۵) به و (۳۶) به و (۳۷) به و (۳۸) به و (۳۹) به و (۴۰) به و (۴۱) به و (۴۲) به و (۴۳) به و (۴۴) به و (۴۵) به و (۴۶) به و (۴۷) به و (۴۸) به و (۴۹) به و (۵۰) به و (۵۱) به و (۵۲) به و (۵۳) به و (۵۴) به و (۵۵) به و (۵۶) به و (۵۷) به و (۵۸) به و (۵۹) به و (۶۰) به و (۶۱) به و (۶۲) به و (۶۳) به و (۶۴) به و (۶۵) به و (۶۶) به و (۶۷) به و (۶۸) به و (۶۹) به و (۷۰) به و (۷۱) به و (۷۲) به و (۷۳) به و (۷۴) به و (۷۵) به و (۷۶) به و (۷۷) به و (۷۸) به و (۷۹) به و (۸۰) به و (۸۱) به و (۸۲) به و (۸۳) به و (۸۴) به و (۸۵) به و (۸۶) به و (۸۷) به و (۸۸) به و (۸۹) به و (۹۰) به و (۹۱) به و (۹۲) به و (۹۳) به و (۹۴) به و (۹۵) به و (۹۶) به و (۹۷) به و (۹۸) به و (۹۹) به و (۱۰۰) به و (۱۰۱) به و (۱۰۲) به و (۱۰۳) به و (۱۰۴) به و (۱۰۵) به و (۱۰۶) به و (۱۰۷) به و (۱۰۸) به و (۱۰۹) به و (۱۱۰) به و (۱۱۱) به و (۱۱۲) به و (۱۱۳) به و (۱۱۴) به و (۱۱۵) به و (۱۱۶) به و (۱۱۷) به و (۱۱۸) به و (۱۱۹) به و (۱۲۰) به و (۱۲۱) به و (۱۲۲) به و (۱۲۳) به و (۱۲۴) به و (۱۲۵) به و (۱۲۶) به و (۱۲۷) به و (۱۲۸) به و (۱۲۹) به و (۱۳۰) به و (۱۳۱) به و (۱۳۲) به و (۱۳۳) به و (۱۳۴) به و (۱۳۵) به و (۱۳۶) به و (۱۳۷) به و (۱۳۸) به و (۱۳۹) به و (۱۴۰) به و (۱۴۱) به و (۱۴۲) به و (۱۴۳) به و (۱۴۴) به و (۱۴۵) به و (۱۴۶) به و (۱۴۷) به و (۱۴۸) به و (۱۴۹) به و (۱۵۰) به و (۱۵۱) به و (۱۵۲) به و (۱۵۳) به و (۱۵۴) به و (۱۵۵) به و (۱۵۶) به و (۱۵۷) به و (۱۵۸) به و (۱۵۹) به و (۱۶۰) به و (۱۶۱) به و (۱۶۲) به و (۱۶۳) به و (۱۶۴) به و (۱۶۵) به و (۱۶۶) به و (۱۶۷) به و (۱۶۸) به و (۱۶۹) به و (۱۷۰) به و (۱۷۱) به و (۱۷۲) به و (۱۷۳) به و (۱۷۴) به و (۱۷۵) به و (۱۷۶) به و (۱۷۷) به و (۱۷۸) به و (۱۷۹) به و (۱۸۰) به و (۱۸۱) به و (۱۸۲) به و (۱۸۳) به و (۱۸۴) به و (۱۸۵) به و (۱۸۶) به و (۱۸۷) به و (۱۸۸) به و (۱۸۹) به و (۱۹۰) به و (۱۹۱) به و (۱۹۲) به و (۱۹۳) به و (۱۹۴) به و (۱۹۵) به و (۱۹۶) به و (۱۹۷) به و (۱۹۸) به و (۱۹۹) به و (۲۰۰) به و (۲۰۱) به و (۲۰۲) به و (۲۰۳) به و (۲۰۴) به و (۲۰۵) به و (۲۰۶) به و (۲۰۷) به و (۲۰۸) به و (۲۰۹) به و (۲۱۰) به و (۲۱۱) به و (۲۱۲) به و (۲۱۳) به و (۲۱۴) به و (۲۱۵) به و (۲۱۶) به و (۲۱۷) به و (۲۱۸) به و (۲۱۹) به و (۲۲۰) به و (۲۲۱) به و (۲۲۲) به و (۲۲۳) به و (۲۲۴) به و (۲۲۵) به و (۲۲۶) به و (۲۲۷) به و (۲۲۸) به و (۲۲۹) به و (۲۳۰) به و (۲۳۱) به و (۲۳۲) به و (۲۳۳) به و (۲۳۴) به و (۲۳۵) به و (۲۳۶) به و (۲۳۷) به و (۲۳۸) به و (۲۳۹) به و (۲۴۰) به و (۲۴۱) به و (۲۴۲) به و (۲۴۳) به و (۲۴۴) به و (۲۴۵) به و (۲۴۶) به و (۲۴۷) به و (۲۴۸) به و (۲۴۹) به و (۲۵۰) به و (۲۵۱) به و (۲۵۲) به و (۲۵۳) به و (۲۵۴) به و (۲۵۵) به و (۲۵۶) به و (۲۵۷) به و (۲۵۸) به و (۲۵۹) به و (۲۶۰) به و (۲۶۱) به و (۲۶۲) به و (۲۶۳) به و (۲۶۴) به و (۲۶۵) به و (۲۶۶) به و (۲۶۷) به و (۲۶۸) به و (۲۶۹) به و (۲۷۰) به و (۲۷۱) به و (۲۷۲) به و (۲۷۳) به و (۲۷۴) به و (۲۷۵) به و (۲۷۶) به و (۲۷۷) به و (۲۷۸) به و (۲۷۹) به و (۲۸۰) به و (۲۸۱) به و (۲۸۲) به و (۲۸۳) به و (۲۸۴) به و (۲۸۵) به و (۲۸۶) به و (۲۸۷) به و (۲۸۸) به و (۲۸۹) به و (۲۹۰) به و (۲۹۱) به و (۲۹۲) به و (۲۹۳) به و (۲۹۴) به و (۲۹۵) به و (۲۹۶) به و (۲۹۷) به و (۲۹۸) به و (۲۹۹) به و (۳۰۰) به و (۳۰۱) به و (۳۰۲) به و (۳۰۳) به و (۳۰۴) به و (۳۰۵) به و (۳۰۶) به و (۳۰۷) به و (۳۰۸) به و (۳۰۹) به و (۳۱۰) به و (۳۱۱) به و (۳۱۲) به و (۳۱۳) به و (۳۱۴) به و (۳۱۵) به و (۳۱۶) به و (۳۱۷) به و (۳۱۸) به و (۳۱۹) به و (۳۲۰) به و (۳۲۱) به و (۳۲۲) به و (۳۲۳) به و (۳۲۴) به و (۳۲۵) به و (۳۲۶) به و (۳۲۷) به و (۳۲۸) به و (۳۲۹) به و (۳۳۰) به و (۳۳۱) به و (۳۳۲) به و (۳۳۳) به و (۳۳۴) به و (۳۳۵) به و (۳۳۶) به و (۳۳۷) به و (۳۳۸) به و (۳۳۹) به و (۳۴۰) به و (۳۴۱) به و (۳۴۲) به و (۳۴۳) به و (۳۴۴) به و (۳۴۵) به و (۳۴۶) به و (۳۴۷) به و (۳۴۸) به و (۳۴۹) به و (۳۵۰) به و (۳۵۱) به و (۳۵۲) به و (۳۵۳) به و (۳۵۴) به و (۳۵۵) به و (۳۵۶) به و (۳۵۷) به و (۳۵۸) به و (۳۵۹) به و (۳۶۰) به و (۳۶۱) به و (۳۶۲) به و (۳۶۳) به و (۳۶۴) به و (۳۶۵) به و (۳۶۶) به و (۳۶۷) به و (۳۶۸) به و (۳۶۹) به و (۳۷۰) به و (۳۷۱) به و (۳۷۲) به و (۳۷۳) به و (۳۷۴) به و (۳۷۵) به و (۳۷۶) به و (۳۷۷) به و (۳۷۸) به و (۳۷۹) به و (۳۸۰) به و (۳۸۱) به و (۳۸۲) به و (۳۸۳) به و (۳۸۴) به و (۳۸۵) به و (۳۸۶) به و (۳۸۷) به و (۳۸۸) به و (۳۸۹) به و (۳۹۰) به و (۳۹۱) به و (۳۹۲) به و (۳۹۳) به و (۳۹۴) به و (۳۹۵) به و (۳۹۶) به و (۳۹۷) به و (۳۹۸) به و (۳۹۹) به و (۴۰۰) به و (۴۰۱) به و (۴۰۲) به و (۴۰۳) به و (۴۰۴) به و (۴۰۵) به و (۴۰۶) به و (۴۰۷) به و (۴۰۸) به و (۴۰۹) به و (۴۱۰) به و (۴۱۱) به و (۴۱۲) به و (۴۱۳) به و (۴۱۴) به و (۴۱۵) به و (۴۱۶) به و (۴۱۷) به و (۴۱۸) به و (۴۱۹) به و (۴۲۰) به و (۴۲۱) به و (۴۲۲) به و (۴۲۳) به و (۴۲۴) به و (۴۲۵) به و (۴۲۶) به و (۴۲۷) به و (۴۲۸) به و (۴۲۹) به و (۴۳۰) به و (۴۳۱) به و (۴۳۲) به و (۴۳۳) به و (۴۳۴) به و (۴۳۵) به و (۴۳۶) به و (۴۳۷) به و (۴۳۸) به و (۴۳۹) به و (۴۴۰) به و (۴۴۱) به و (۴۴۲) به و (۴۴۳) به و (۴۴۴) به و (۴۴۵) به و (۴۴۶) به و (۴۴۷) به و (۴۴۸) به و (۴۴۹) به و (۴۵۰) به و (۴۵۱) به و (۴۵۲) به و (۴۵۳) به و (۴۵۴) به و (۴۵۵) به و (۴۵۶) به و (۴۵۷) به و (۴۵۸) به و (۴۵۹) به و (۴۶۰) به و (۴۶۱) به و (۴۶۲) به و (۴۶۳) به و (۴۶۴) به و (۴۶۵) به و (۴۶۶) به و (۴۶۷) به و (۴۶۸) به و (۴۶۹) به و (۴۷۰) به و (۴۷۱) به و (۴۷۲) به و (۴۷۳) به و (۴۷۴) به و (۴۷۵) به و (۴۷۶) به و (۴۷۷) به و (۴۷۸) به و (۴۷۹) به و (۴۸۰) به و (۴۸۱) به و (۴۸۲) به و (۴۸۳) به و (۴۸۴) به و (۴۸۵) به و (۴۸۶) به و (۴۸۷) به و (۴۸۸) به و (۴۸۹) به و (۴۹۰) به و (۴۹۱) به و (۴۹۲) به و (۴۹۳) به و (۴۹۴) به و (۴۹۵) به و (۴۹۶) به و (۴۹۷) به و (۴۹۸) به و (۴۹۹) به و (۵۰۰) به و (۵۰۱) به و (۵۰۲) به و (۵۰۳) به و (۵۰۴) به و (۵۰۵) به و (۵۰۶) به و (۵۰۷) به و (۵۰۸) به و (۵۰۹) به و (۵۱۰) به و (۵۱۱) به و (۵۱۲) به و (۵۱۳) به و (۵۱۴) به و (۵۱۵) به و (۵۱۶) به و (۵۱۷) به و (۵۱۸) به و (۵۱۹) به و (۵۲۰) به و (۵۲۱) به و (۵۲۲) به و (۵۲۳) به و (۵۲۴) به و (۵۲۵) به و (۵۲۶) به و (۵۲۷) به و (۵۲۸) به و (۵۲۹) به و (۵۳۰) به و (۵۳۱) به و (۵۳۲) به و (۵۳۳) به و (۵۳۴) به و (۵۳۵) به و (۵۳۶) به و (۵۳۷) به و (۵۳۸) به و (۵۳۹) به و (۵۴۰) به و (۵۴۱) به و (۵۴۲) به و (۵۴۳) به و (۵۴۴) به و (۵۴۵) به و (۵۴۶) به و (۵۴۷) به و (۵۴۸) به و (۵۴۹) به و (۵۵۰) به و (۵۵۱) به و (۵۵۲) به و (۵۵۳) به و (۵۵۴) به و (۵۵۵) به و (۵۵۶) به و (۵۵۷) به و (۵۵۸) به و (۵۵۹) به و (۵۶۰) به و (۵۶۱) به و (۵۶۲) به و (۵۶۳) به و (۵۶۴) به و (۵۶۵) به و (۵۶۶) به و (۵۶۷) به و (۵۶۸) به و (۵۶۹) به و (۵۷۰) به و (۵۷۱) به و (۵۷۲) به و (۵۷۳) به و (۵۷۴) به و (۵۷۵) به و (۵۷۶) به و (۵۷۷) به و (۵۷۸) به و (۵۷۹) به و (۵۸۰) به و (۵۸۱) به و (۵۸۲) به و (۵۸۳) به و (۵۸۴) به و (۵۸۵) به و (۵۸۶) به و (۵۸۷) به و (۵۸۸) به و (۵۸۹) به و (۵۹۰) به و (۵۹۱) به و (۵۹۲) به و (۵۹۳) به و (۵۹۴) به و (۵۹۵) به و (۵۹۶) به و (۵۹۷) به و (۵۹۸) به و (۵۹۹) به و (۶۰۰) به و (۶۰۱) به و (۶۰۲) به و (۶۰۳) به و (۶۰۴) به و (۶۰۵) به و (۶۰۶) به و (۶۰۷) به و (۶۰۸) به و (۶۰۹) به و (۶۱۰) به و (۶۱۱) به و (۶۱۲) به و (۶۱۳) به و (۶۱۴) به و (۶۱۵) به و (۶۱۶) به و (۶۱۷) به و (۶۱۸) به و (۶۱۹) به و (۶۲۰) به و (۶۲۱) به و (۶۲۲) به و (۶۲۳) به و (۶۲۴) به و (۶۲۵) به و (۶۲۶) به و (۶۲۷) به و (۶۲۸) به و (۶۲۹) به و (۶۳۰) به و (۶۳۱) به و (۶۳۲) به و (۶۳۳) به و (۶۳۴) به و (۶۳۵) به و (۶۳۶) به و (۶۳۷) به و (۶۳۸) به و (۶۳۹) به و (۶۴۰) به و (۶۴۱) به و (۶۴۲) به و (۶۴۳) به و (۶۴۴) به و (۶۴۵) به و (۶۴۶) به و (۶۴۷) به و (۶۴۸) به و (۶۴۹) به و (۶۵۰) به و (۶۵۱) به و (۶۵۲) به و (۶۵۳) به و (۶۵۴) به و (۶۵۵) به و (۶۵۶) به و (۶۵۷) به و (۶۵۸) به و (۶۵۹) به و (۶۶۰) به و (۶۶۱) به و (۶۶۲) به و (۶۶۳) به و (۶۶۴) به و (۶۶۵) به و (۶۶۶) به و (۶۶۷) به و (۶۶۸) به و (۶۶۹) به و (۶۷۰) به و (۶۷۱) به و (۶۷۲) به و (۶۷۳) به و (۶۷۴) به و (۶۷۵) به و (۶۷۶) به و (۶۷۷) به و (۶۷۸) به و (۶۷۹) به و (۶۸۰) به و (۶۸۱) به و (۶۸۲) به و (۶۸۳) به و (۶۸۴) به و (۶۸۵) به و (۶۸۶) به و (۶۸۷) به و (۶۸۸) به و (۶۸۹) به و (۶۹۰) به و (۶۹۱) به و (۶۹۲) به و (۶۹۳) به و (۶۹۴) به و (۶۹۵) به و (۶۹۶) به و (۶۹۷) به و (۶۹۸) به و (۶۹۹) به و (۷۰۰) به و (۷۰۱) به و (۷۰۲) به و (۷۰۳) به و (۷۰۴) به و (۷۰۵) به و (۷۰۶) به و (۷۰۷) به و (۷۰۸) به و (۷۰۹) به و (۷۱۰) به و (۷۱۱) به و (۷۱۲) به و (۷۱۳) به و (۷۱۴) به و (۷۱۵) به و (۷۱۶) به و (۷۱۷) به و (۷۱۸) به و (۷۱۹) به و (۷۲۰) به و (۷۲۱) به و (۷۲۲) به و (۷۲۳) به و (۷۲۴) به و (۷۲۵) به و (۷۲۶) به و (۷۲۷) به و (۷۲۸) به و (۷۲۹) به و (۷۳۰) به و (۷۳۱) به و (۷۳۲) به و (۷۳۳) به و (۷۳۴) به و (۷۳۵) به و (۷۳۶) به و (۷۳۷) به و (۷۳۸) به و (۷۳۹) به و (۷۴۰) به و (۷۴۱) به و (۷۴۲) به و (۷۴۳) به و (۷۴۴) به و (۷۴۵) به و (۷۴۶) به و (۷۴۷) به و (۷۴۸) به و (۷۴۹) به و (۷۵۰) به و (۷۵۱) به و (۷۵۲) به و (۷۵۳) به و (۷۵۴) به و (۷۵۵) به و (۷۵۶) به و (۷۵۷) به و (۷۵۸) به و (۷۵۹) به و (۷۶۰) به و (۷۶۱) به و (۷۶۲) به و (۷۶۳) به و (۷۶۴) به و (۷۶۵) به و (۷۶۶) به و (۷۶۷) به و (۷۶۸) به و (۷۶۹) به و (۷۷۰) به و (۷۷۱) به و (۷۷۲) به و (۷۷۳) به و (۷۷۴) به و (۷۷۵) به و (۷۷۶) به و (۷۷۷) به و (۷۷۸) به و (۷۷۹) به و (۷۸۰) به و (۷۸۱) به و (۷۸۲) به و (۷۸۳) به و (۷۸۴) به و (۷۸۵) به و (۷۸۶) به و (۷۸۷) به و (۷۸۸) به و (۷۸۹) به و (۷۹۰) به و (۷۹۱) به و (۷۹۲) به و (۷۹۳) به و (۷۹۴) به و (۷۹۵) به و (۷۹۶) به و (۷۹۷) به و (۷۹۸) به و (۷۹۹) به و (۸۰۰) به و (۸۰۱) به و (۸۰۲) به و (۸۰۳) به و (۸۰۴) به و (۸۰۵) به و (۸۰۶) به و (۸۰۷) به و (۸۰۸) به و (۸۰۹) به و (۸۱۰) به و (۸۱۱) به و (۸۱۲) به و (۸۱۳) به و (۸۱۴) به و (۸۱۵) به و (۸۱۶) به و (۸۱۷) به و (۸۱۸) به و (۸۱۹) به و (۸۲۰) به و (۸۲۱) به و (۸۲۲) به و (۸۲۳) به و (۸۲۴) به و (۸۲۵) به و (۸۲۶) به و (۸۲۷) به و (۸۲۸) به و (۸۲۹) به و (۸۳۰) به و (۸۳۱) به و (۸۳۲) به و (۸۳۳) به و (۸۳۴) به و (۸۳۵) به و (۸۳۶) به و (۸۳۷) به و (۸۳۸) به و (۸۳۹) به و (۸۴۰) به و (۸۴۱) به و (۸۴۲) به و (۸۴۳) به و (۸۴۴) به و (۸۴۵) به و (۸۴۶) به و (۸۴۷) به و (۸۴۸) به و (۸۴۹) به و (۸۵۰) به و (۸۵۱) به و (۸۵۲) به و (۸۵۳) به و (۸۵۴) به و (۸۵۵) به و (۸۵۶) به و (۸۵۷) به و (۸۵۸) به و (۸۵۹) به و (۸۶۰) به و (۸۶۱

فرچك: (۱) ژك: (۲) حينچك: (۳) تى ھەيكەتتى يېچۇ لە گوانى ديك بو
مژين (۱) اغوز: (۲) كەردن: (۳) مەردن با شتاب از بستان
فرچك: (۱) سوپە مووى پەدارداگوتراو يو زەنگ كەردنى شتو
خاوتن كەردنە ھى جلك: (۲) سىواكى موپين (۱) بۇرس: (۳) سىوك
مويين

فرچيل: دانە وئەلى نيوە كولاو (۱) دانە نېم پختە.

فرداندىن: لەنو دەستدە وود كەردن (۱) با دست خرد كەردن

فردقى: فەرحانى، خوشى پاش تەگەنە: (باشى تەگى يى فردقى بە)
(مەسەل) (۱) گىنايش پس و سىختى

فردك: نان بو تى ولىن ورد كەردن (۱) رېرە كەردن نان ېرى تەيد.

فرز: (۱) زرنك: (۲) حىرا لە زى رويشتن: (۳) زو، پەلە: (۴) ديك و بىك و
لە پەرچاو (۱) ررنگ: (۲) آدم جالاک و خوش رو: (۳) زود، عىجە:
(۴) سىك

فررەيد روئە، عەولاد، بېچوى بىيادەم (۱) فرزند

فرز: يرمە، دەنگى بېقلى يەكسەم (۱) ھىداى بىنى سىتور

فرزىن: بۇرس، پۇمە كەردن (۱) «پۇمە» كەردن.

فرس: گىيى چىيەن كە بزانكى زور دۆزارە (۱) فريز.

فرسەدە: رەو بەكر او (۱) فرستەدە.

فرستادە، فرسەدە (۱) فرستادە

فرشك: فرحك، رەك (۱) اغوز

فرسوارىون: لەخو بايى بو (۱) مغرورشىن.

فرسەت، ھەل، دەر فەت (۱) فرصت.

فرسەخ: مەودايەكى رىگايە پەرائىم بە شەش ھەزا مېتر (۱) فرسخ

فرسەق: فرسەخ (۱) فرسخ.

فرسەنە: (۱) ئىساف، عەدالەت، بەزوى: (۲) دەر فەت، كىس، ھەل.

فرسەب (۱) عدل، انصاف: (۲) فرصت

فرشتە: (۱) پەندەى خود كە لە عاسماس: (۲) يىرتى لە زور خوشيك: (۳)

باوى زبانه (۱) ملانكە، فرشتە (۲) كىايە از بىسار رىيا: (۳) نام زبانه.

فرش تەنگ، كەم جىگەلدانە، بى ھەوسەلە، كەم پىشۇ (۱) كەم ظرفيت،
دوختىج.

فرشك، (۱) فرچك، ژك: (۲) شىلاوك (۱) اغوز: (۲) پىرمايە.

فرشە، فرچە (۱) بگا، فرچە

فرغە: زىيەك گوى، ايراد گرى: (مەلانە كەس زور بە فرغە) (۱) ايراد گرى،
كەسەرى

فرفات: (۱) رېو: (۲) سىيە پىوشى كارگەر لە جەنگەى كەردا (۱) (۱)
پوسيدە (۲) روپوش كارگرى

فرفاتە: كوتالى زور ناسك (۱) پارچە بىسار نازك، وال.

فرقروك: (۱) كاغەز لە چەند لاو دە نويشتە ھەو و گوى بو دېنە ھە بە
دارو كە يەكە ھە دە كەن تا بە با پىسووتە ھە (۲) پەپۇلە (۱) پادفر.

فررە: (۲) پروانە

فرقروكە: فرقروك، لە پىشوكى لە قاقەر كە با دە پىسووتىن (۱) فررە.

فررە: فرقروكە (۱) فررە

فرىسك: تالامەب، ھەلامەب، پەسپو (۱) ركام

فرقات: كولى گرمان كە لە فورگدا قەتيس ماو (۱) بعض گلو از گرىد.

فرك: (۱) بېچو ھىيەن، تاييەتى بو مەيشى دەلېن: (۲) زانى زان: (۳)

بەحوسىيەكى سىگە: (۴) دەغلى مەك: (۵) بەك ھەندى بوو: (۶)

مچوركى مەس (۱) ۱. سەجە و رەس و رە مادەس (۲) مەد: (۳) مەس: (۳) مەس

سېنە درد: (۴) كشتزار كەم مەصول: (۵) پا فاصەلە كاشتىن د نە: (۶)

مورمور بەن

فرك: (۱) تەنە قومى، تەبىا فرى: (۲) بزاوتى زور بە پەلە (۱) يك جەرغە:

(۲) حرەكەت بىسار سريە

فركا: فرك، زور بە پەلە (۱) دويدن ھەرچە سريەتر.

فركا فرك: (۱) بە پەلە را كەردنى بە كۆمەل: (۲) فران فران (۱) دويدن

گروھى باشناپ: (۲) مەساقە رېوون

فركان: (۱) فرك، فركا: (۲) گلوپين (۱) بگا، فركا: (۲) دودست فشردىكى.

فركاندىن، گلوپين (۱) سجالە كەردن و فشردن

فركان فركان: فركا فركا (۱) بگا، فركا فركا.

فرز كەردن: ھەلقوراندن، يەكجى خووردنە ھى نر و (۱) سركشىيدن، نوشيدن.

فرز كەردن: فرز كەردن (۱) سركشىيدن، نوشيدن

فرزكوھوز: (۱) بە پەلە را كەردن: (۲) دەنگى پەردودارى بە تەوژم ھاويزاوا (۱)

(۱) با شتاب دويدن: (۲) ھىداى سىگ و چوب پرتاب شەدە.

فرزكە: (۱) دەر سەزىن و رويشتنى توندو تيز: (۲) باز بردى زور پلند: (۳)

سواب: (۴) فەرحانى خواردە ھە (۱) دروفش با شتاب تمام: (۲) پىرش

پلند: (۳) بگا، سواب: (۴) فرمان نوشيدن، بوش.

فرزكە: (۱) جىگەى بال گرته ھى مەل: (۲) تەبارە خانە (۱) پروازگە

پىرنگان: (۲) فرودگاہ.

فرمان: (۱) كار، شوئ، شوغل، شوخل، تەرك: (۲) ھەمەر، نەمەر (۱) كار:

(۲) فرمان.

فرمانبەر: (۱) كار كەرى دەسلەت دارا موچەھوز: (۲) گوى لە مست (۱)

كارمەد: (۲) فرمانبەردار

فرمانكەر: كار كەر (۱) كارگر.

فرمانگوز: كارىنك ھىيەرى پەردە ستى دەسلەت دارا (۱) كارگوز.

فرمانى: جلك و كەل پەلى كارى (۱) لباس كار

فرمك: كوبەلوت، قوبى پەل، كونە نغلك (۱) سوراخ بىنى.

فرمىسك، نەسرين، نەشك، رۆندك، نەسر (۱) اشك.

فرمىسك پەزە، گرىبانى شادى (۱) اشك شادى

فرن: تەدۇرى پلند (۱) نور پىرچستە.

فرئەدە: ھەرچى بالى ھەيدە بە ھەوادا دەچى، بالدار، مەل (۱) پىرندە

فرنك، مەك، بېقل، كەپ، كەپ، لوت (۱) بىنى.

فرئە: فرئە (۱) پىرندە.

فرئە گولە: مەلىكى بچو كە لە چولە كە بچو كتر (۱) پىرندە ايت از گنجشك

كوچكتر.

فرئى: خواردنى لە شىرو ئاردە پىرچ دەكرى (۱) فرنى

فرؤ: فرشك، ژك (۱) غوز.

فروٽ: ربرودي دائي شتي به که سٺي له بهوانبهر شتي د: (لهوه به توټ
فروټ) [فروخت،

فروتن: دان به دو سته دا [فروختن،

فروتوخ: فروشه [فروشنده،

فرونه نې: سټي که مو فروښ نهاده به [فروختني

فروتې: ۱) درياگ له داو سته دا: ۲) داي به داو سته دا [فروخته: ۲)

فروخت

فروچ: جوړه له مريشکي خړه که که يو خواوړن ته شې [خوچه مرغ،

فروچا: سو و باو فروچ [سوپ خوچه،

فروخت: زمين، زهوج [فروچ،

فروړ وړه ري، چاروي [دل د رڼي

فروړو: هرس [فروړن،

فروړي: ۱) هرس: ۲) فروړد بېله: ۳) پيروزه رنگ [فروړ: ۲) هرس: ۲) پيسار

رېر: ۳) فېروزه رنگ

فروښ: ۱) زمين، فروخت: ۲) فروښ [فروچ: ۱) رواج: ۲) فروختن

فروښتن: فروښ [فروختن،

فروښراو: درياو له داو سته دا [فروخته شده،

فروشگه: موغاره، درکان [مغاره، فروشگاه،

فروشپاز: که سټي که شت ده فروشي [فروشپاز،

فروشپاگ: فروښراو [فروخته شده،

فروشپاو: فروښراو [فروخته شده

فروک: تيز يان، فرا [تيرير،

فروکه: نه ياره، بالاخر [هواپيم

فروکه نازو: نهو که سټي فروکه نه ياره رنگا، خه له بان [خلبان،

فروکه خانه: ۱) فرکه: ۲) لانه ي فروکه [فروگاه: ۲) شيانه

هواپيم،

فروکه وان: فروکه نازو [خلبان

فرون: فرن [نور برچسپته، فرن،

فرونه ک: بهرزه حور يده ياده وه [بادبادک

فرو: زور، زافه، زه حلف، که نيکه، ژنده، پر [پيسر،

فرو: ۱) دهنگي بالي مهل له پال گرڼ دا: ۲) بهمه ي فره دا، هويشن

[فرو: ۱) صدای بال در پرواز: ۲) پرت

فرو به ش: داراي و داهاتي که زور که سټي تيدا شهر يک بي [شرکت

سمومي

فرو بېر: زور بلې، خه به ياره، خه به سړو [برگو

فرو حور، و حور [سارحو، سرحور

فرو داي: هويشن [دور انداختن

فرو زو: روپين، ديرو [چند چهره، ماعو

فرو ز، نازحه به کي حور ي توکته ده کوبته شته که ي [محمل

فرو زان: زور دان [فروانه

فرو زان: زور عالم، هور [فروانه د سمنه

فرو فسر: ۱) دهنگي بال ليکداسي مهل: ۲) بريتي له بهله ي زور: (به فره فر

بردي) [فرو: ۱) صدای پر پر زدن: ۲) کنايه از شتاب

فرو قين: ۱) له بهر يه کچون، بهر تين: ۲) رگ نه سؤر [فرو: ۱) اهرم واريس،

ترکيس: ۲) پيسار خشمالود،

فرو ک: ۱) دهنگي بالي مهل که دي بهر ي: ۲) قوم يک [فرو: ۱) صدای بال

پرته، در او ان پرواز: ۲) يک جرعه

فرو گردن: زور گردني شت و کار [رياد کردن،

فرو گردن: له شقه ي بال دان [پرواز کردن،

فرو گهر: که سټي که له ماله خو يني [کسي پيسار گردش کند

فرو ماگ: کون، ديرو ينه [کهد،

فرو وان: گوشاد [گشاد

فرو واني: گوشدي، فرن ي [گشادي

فرو وه: ۱) زور يني، چه نه ياره: ۲) سه گي که زور نه به يني [فرو: ۱) پرگو: ۲)

سگي که پيسار وني وني مي کند

فرو ه: گوشاد [گشاد،

فرو هي: ۱) ناسوده يي: ۲) همزايي: ۳) خوش را يواردن [فرو: ۱) سايش:

۲) رراسي: ۳) خوشگدواني،

فرو يي، فراو يي [فراو يي،

فرو ي: ۱) زه وانه: (توتني بهر چه فري که): ۲) زابه، هسته: ۳) قوم يک [فرو: ۱)

کسيل: ۲) پر حمر: ۳) يک جرعه،

فرو يا: ۱) اريکاري، هانا: ۲) هوار و داد: ۳) گه يشتن له کاتي خو ي دا [فرو

۱) کمک: ۲) داد و فرياد: ۳) به موقع رسيدن،

فرو يا خستن: گه يانين به کاتي پيو يست د [رسيدن در وقت مناسب،

فرو ياره ي: بهر ده گه يشتو [فرو ياره ي،

فرو ياکه وتن: ۱) ده هانا هاتن: ۲) ده کاتي پيو يست دا گه يشتن [فرو: ۱) به

داد رسيدی: ۲) در وقت مناسب رسيدن

فرو ياکه يشتن: فرياکه وتن [نگا، فرياکه وتن

فرو يپ: خه له تا، خانا ي [فريپ،

فرو يپ خوار دن: ده سخته رو يون [فرو يپ خور دن،

فرو يپ خوار دو: خه له دو، خا ي دي [فرو يپ خور ده

فرو يپ دان، خا ي [فرو يپ دان

فرو يپ دراو: فريپ خور دو، خا ي دي [فرو يپ خور ده

فرو يپوک: خا ي يو، [فريپده

فرو يپاگ: خا ي سي [فريپته

فرو يپيان: فريپ خور دن، هه له له مان [فريپ خور دن

فرو يپ، يو، يوه در [فريپ،

فرو يز: ۱) هرس، فرو زو، فرو ز: ۲) بهر ير: ۳) گو به يکه له کور ديسال

به عسي و يرائي کرد [فرو يز: ۱) خاي فرو شده، غله: ۳) ار

رو سناهاي ويران شده کردستان توسط به ثيان،

فرو يزو: هرس [فرو يز،

فرو يزو: هرس، فرو زو، فرو ز: ۲) فريز،

فرو يزه: بهر ير [خاي فرو شده، غله،

فريسلک: گوليکه ده شتي له بهار د ده زوي [از گلهاي صحرایی که در

بهر روید.

فریش: ۱) تمرین. فریشک. روتلک: ۲) زهک: ۱) شلک: ۳) آخور
فریشک: شللاو، نامیانی په تیر: ۱) پیرمایه.

فریشک: ۱) ته سرین، فریش: ۲) فرق فریشک، زهک: ۳) شیلوک: ۱)
شلک: ۲) اغوزا: ۳) پیرمایه.

فری فری، ماز که یو مثالان: نوعی بازی کودکانه.

فریقت، حارحه: ۱) مطمئن

فریک: نبوه گیشو، فدریک: ۱) بیمرس

فرین: ۱) فران ۲) پشمه دانی ره گ: ۳) په رینی به لکی چاو: ۴) پرمسو
لوشه یه کسم له برسان و له ترسان: ۱) نگا، فران: ۲) زدن بیض:

۳) جهش پلک چشم: ۴) صدای پینی ستور رترس یا گرسنگی

فرین: ۱) همرچی بالدار و ههوا ده خا: ۲) زهین: ۳) خوارده ووه: ۱)
برو زده ده: ۲) به سرعت بریده: ۳) نوشیدن

فریو: فریب: ۱) فریب.

فریو: بالدری به حورداچو: ۱) پروار کرده، بریده.

فریو با، حاسوک: ۱) حقه ساز

فریوخواردن، فریب خواردن: ۱) فریب خوردن

فریوخواردو: فریب دراو: ۱) فریب حورده.

فریوخور، فریب دراو: ۱) فریب خورده.

فریودن، فریبیدن، حیا پس: ۱) فریب

فریوب، فریبیدن: ۱) فریب خوردن

فریه: زه حقه، زف، زور: ۱) بسیار.

فوز: ۱) حوْلَه، براو: ۲) هه ناسه: ۱) حرکت: ۲) نفس.

فزدوک: عازبی: ۱) خوش صورت جوان.

فزده له، فزدوک: ۱) بگا: فزدوک.

فزدی: بالدریکی چکوله به: ۱) پرنده ایست

فوزه: ۱) فزا: ۲) جوړی نه خوشی په: ۳) دهنگی بیقلی گرتی: ۱) نگ:

فزا: ۲) نوعی بیماری گوسفند: ۳) صدای پینی گرفته.

فزول: خوتیه لقوتین، لاپره سه: ۱) فضول.

فزوللی: خوتیه لقوتاندس، کاری فزول: ۱) فضولی.

فزه: ۱) فززه: ۲) بکه، دهنگی به حال، سرتی کهم: ۱) نگا: ۲) فز:

کترین حرکت یا صدا

فزه لی برین: به حوْلَه خستن: ۱) حرکت انداختن.

فزو: ۱) پیسایی پیاو ده: ۲) زورپس و پوخل: ۱) مدفوع انسان: ۲)

بسیار کثیف و شلخته.

فس: ۱) ونه ی پشیلده و کرد: ۲) نس: ۳) خه و تتی مریشک له بن

دیکلد: ۴) وشه گالتی پ کردن: ۱) حرف راندن گریه: ۲) چس:

۳) خوابیدن مرغ زیر خروس: ۴) کلمه سته زه.

فساو: ده سکه رشمه، پتی که ده ملی هه پروان ده خری و پتی واده کنیشری
۱) انسان مهار.

فس بهردان، تس که ندن: ۱) چسیدن

فستاق: هه نگوری که به داروه وشک ده یی: ۱) انگوری که بر تانک

بحسکه

فستان: کرسی روزانه ی زدن: ۱) پیراهن زنانه
فستاقان: له بهر لوسی لده ست حزین، حزینگی وده ماسی: ۱) لیز خوردن

دردست

فستک: خلیسکان و کهوتن به سهر سهردا: ۱) لیز خوردن و بر سر افتادن
فستوقی: ۱) جهوره، خویری و بیکاره: ۲) مالانگه ری که قهت باجیتموه

مال خویری: ۱) ولگرد: ۲) ولگردی که هرگز به خانه ش بر نمی گردد.

فستهک: زب بردن و که قش به سهر سهرد: ۱) سکندری خوردن و با سر
به رمین افتادن.

فس خواردن: ۱) د سهوینی مریشک بو که له شیر: ۲) بریتی له
ده ست نه گردنه و له بهرانه و کس: ۳) زبر کهوتن له روزانی دا: ۱)

۱) خوابیدن مرغ زیر خروس: ۲) کنایه و مقاومت نکردن: ۳) رمین
خوردن در کشنی.

فس دادن: فس خوردن: ۱) نگا: فس خوردن.

فسدان: ۱) تسین، تس که بدن: ۲) زرخستی له روزانی دا: ۳) لی برده ووه
له غوماردا: ۴) دانه وینی مریشک بو که له شیر: ۱) چس دادن: ۲)

بر رمین زدن حریف در کشنی: ۳) بردن در قمار زکسی: ۴) خوابیدن
مرغ زیر خروس.

فسدانده ووه: ناچر به پشیمان گردنه ووه: ۱) فها از کاری بازداشتن

فسسبه: وشه ی ده و کردی پشینه: ۱) کلمه راندن گریه.

فسفس بالهوان: حوْلَه لکشی هیچ لده ست به ها نگا: ۱) پهلون، پبه.

فسفل: گزگل، پیریکی دارمازو: ۱) یکی از تمرهای ماروج.

فسقه: خسکه، خلیسکه: ۱) پیاز ریز کاشتنی.

فسک: خلیسک، شهب: ۱) لعرش.

فسک گوری: گیاه که بو تیکی ناخوشی بی دی: ۱) گیاهی است بدبو.

فسکاندن: سوربوئی مالی تیر له میچکه، پیدافس: ۱) سوارشدن
برده بر مراده

فس کردن: تس بهردن: ۱) چس دادن.

فسکول: ۱) برزی وردی سهر که لده شامی: ۲) گوینگی به پره ی

کلاد: ۱) برز سر پلا: ۲) متگوله سرکلاه

فسکه: خسکه، خلیسکه، فسفه: ۱) پیاز ریز کاشتنی

فسکهن: ۱) تسکهن، کسئی زور تس ده دا: ۲) بریتی له خویری و

ترسه نوک: ۱) چس ده: ۲) کنایه و بیکاره و ترسو.

فس که ندن: تس که ندن: ۱) چس دادن.

فسکین: خلیسکان: ۱) لیز خوردن.

فسن: تسکهن، تس: ۱) نگا: فسکهن.

فستان: بریتی له وده رندان به سوک یه تی: ۱) کنایه زواندن توهین آمیز.

فستوله: زور تسکهن، بریتی له زور ترسه نوک: ۱) کنایه ز بسیار ترسو.

فسوس: ۱) جانده وریکی به لک له تیره ی سنجو ووه گسی پیسی لی دیت
۲) بریتی له مروی خویری و بیکاره: ۱) حیوانی دورنگ ز نیره

سحاب بسیار بدبو: ۲) کنایه از آدم بیکاره.

فسه: ۱) چبه، پچه: ۲) تور، لاله به ته، پسک: ۱) درگوشی: ۲) الکهن.

فسيه زمان: زمان پسك، تور [الكن].

فسيه قس: (۱) ده نكي بالي ده رچوني پندراو (۲) پچه پچ چپه چپ [۱].

صدای خالی شدن باد: (۲) پچ پچ.

فسيه لك: برتی به بی غیره تو نه ور [كايه از ترسو و بی غیرت].

فسيه كردن: سرته كردن [پچ پچ كردن].

فسيه فسيه: موړی شیلان [مهره قرقر زینتی].

فسن: تسین، فس که تن [چس دادن].

فش: (۱) گوشاد، هراو، فرت، قره وان (۲) سست و نرم و ناپتهو (۳) چلم؛

(۴) درخستنی پفی ناوده غری بانیگر [۱] گشاد؛ (۲) نرم و سست و متخلخل؛ (۳) آب بینی؛ (۴) خالی کردن بد از مشک باد شده.

فشار: قسای بی حی کردن [هدان گفتن].

فشافش: هه ناسد نی به به له و به سهرهك [هس هس کردن].

فشیوون: (۱) قره بون؛ (۲) شل و سست بون؛ (۳) پده رچونی پف کراو؛ (۴) تسلیم بون [۱] گشادشمن؛ (۲) سست و متخلخل شدن؛ (۳) باد

در رفتی زدمیده؛ (۴) تسلیم شدن.

فشقشقه: (۱) بزونی له قافه زینچراو له بهوروزد. بون گمه ده بته قسین؛ (۲) بردان [۱] شمشه؛ (۲) پادكك.

فشهیات: (۱) لخافتی بی تام؛ (۲) حه نهك [۱] باوه؛ (۲) شوخی.

فشك: (۱) سپل؛ (۲) یزسه [۱] سهر، طحال؛ (۲) عطسه.

فش کردن: (۱) گوشاد کردن، غره ون کردن؛ (۲) برتی نه خورده سته و دهان؛ (که بهگ زای نه من ماتم کشی کرد/ که من هه ستام نه مات بو فشی کرد) «شیخ ره زان» [۱] گشاد کردن؛ (۲) کناه و تسلیم شدن.

فشکین: (۱) پترین، پزمین، پشمین؛ (۲) فیشقاندنی یزته کیری، ده نگی یزته کیری کابی برسان و ز کردن [۱] عطسه کردن؛ (۲) صدایی که از بر کوهی هنگام ترسیدن درمی آید.

فشقه: هه لوړ، ره شه دلو بوخارا [آلو بخارا].

فش و فزل: ریاد له پیویست گوشاد [۱] بیش از حد گشاد.

فشول: حاکمی سسی روی، زه مینی سست و شل [زمین متخلخل و سست].

فشه: (۱) حه نهك؛ (۲) حوړه لکیشان؛ (۳) ده نگی با که له که لپته و دپت؛ (۴) چوړه، مه لیکي چکوله ی پوره لوکه به [۱] شوخی؛ (۲) خودستایی؛ (۳) صدای باد که از شکاف و در آید؛ (۴) پرنده ایست.

فشه فش: (۱) حوړه لکیشان؛ (۲) ده نگی با، قسه [۱] خودستایی؛ (۲) صدای باد که از در آید.

فشه لك: فیشهك [فشك].

فشه كردن: (۱) حه نهك کردن؛ (۲) حوړه لکیشان [۱] شوخی کردن؛ (۲) خود را ستودن.

فشه كلاونه: چوړه بو به [۱] بگا چوړه بو به.

فشه كهر: حوړه لکیش [خودستای دروغین].

فشه لك كیش: نامر از که له نه ننگد [آلتی در تنگ].

فشه گالته: قسای به قهستی بو پیکه نیس [بطینه، جك].

فشه ل: سست و بی ناو [متخلخل].

فشه لوك: سست و شل و خونه گرتو [متخلخل، سست].

فشه له: فشه لوك [۱] بگا: فشه لوك.

فشمین: هاشمی مار، ده نگی ماری توره که کامینک له هتوده کا [صدای مار].

فك: (۱) گریایی بی ده نگ؛ (۲) كودنه روی رام یا لهجی چوی هه لپه ستراو [۱] گریه بی صدا؛ (۲) باز کردن یا بند پیچی.

فكار: ترس و نیکه رانی [۱] بگرانی و دلوایی.

فكره: بیر، هزار [۱] فكر.

فك كردن: (۱) كودنه روی پینچروی زمدار یا لهجی چوگ؛ (۲) زابینی برسی دزور [۱] باز کردن یا بند پیچی؛ (۲) حل مسأله مشکل.

فكله: (۱) توپل، نه نی؛ (۲) موی سهر نه نی؛ (۳) قولایی پشت مل [۱] پیشانی؛ (۲) موی بر پیشانی؛ (۳) گودی پشت گردن.

فكله: فك [۱] نگا: فك.

فكین: به بی ده ننگ گریان [۱] گریستن بی صدا.

فل: (۱) تمه ل، لهش گران؛ (۲) بل؛ (۳) رور ماندو شه کست؛ (۴) ویک هاتگی [۱] تپیل؛ (۲) نرم شده سیوه حایزی؛ (۳) تمام خسته؛ (۴) به هم آمدگی.

فلان: فران، کاورا [۱] فلان، بارو.

فلان: فلان [۱] فلا.

فلان پیمان: (۱) لعمو نهوی نادپارا؛ (۲) وشه به که وهك وانهك، هین [۱] فلان و بهمان؛ (۲) نکیه كلام بعضیها، چیر.

فلان فلان: جوییکه [۱] دشامی است.

فلان فلان شوده: جوییکه [۱] دشامی است.

فلانوفیسار: فران و فیسار [۱] فلان بیسار.

فلانوفستار: فران و فستار [۱] فلان بیستار.

فلانه كهس: فران كهس [۱] فلانی.

فلون: شه كس بو [۱] از خستگی درماندن.

فلت: (۱) قسای بی تام؛ (۲) فرمان به پیده نگ بو [۱] توخوا فلت؛ (۲) گوشاد، فرت [۱] باوه؛ (۲) امر به سكوت؛ (۳) گشاد.

فلت: شه كست [۱] خسته.

فلتان: فلون، شه كست بو [۱] خسته شدن.

فلتانیدن: قسای بی تام کردن [۱] یاره گفتن.

فلتوخ: له بهریهك هه لوړه شاوی پلخاوا [۱] متلاشی و له شده.

فلته: قسای بی تام، قلب [۱] باوه.

فلته ده مه: دم گوشادو قسه بهر [۱] دهان گساد یاره گو.

فلته فلت: (۱) قسای بی تام، فلت؛ (۲) فرمانی پیده نگ بو [۱] قسای گران که نیکه پشتی دزواره، فه لسهه [۱] باوه؛ (۲) امر به سكوت؛ (۳) هلسه باهی.

فلته: فلت [۱] دشنام زنانه.

فلتيرهم: سه نگیك بوه بو کیشانه له ره سانی عوسمانی دا [۱] وزنی در دوران عثمانی.

فلتیس: زرگ و بون به به لا [۱] عجات یا هین، رها سدن

فلج: ۱) پلینخوا (۲) دهره وی زو، (دهم و هجرت پستزه)؛ ۳) دهنگی موزو
تیزی که مای بی دانه نین (۴) که سوپان، لوت پان (۵) دهنگی دهم
له کاتی خو ردد، [۱] لهیده؛ ۲) بیر مور دهان، بوجه؛ ۳) صدای
گل و لای که مایرین نهسد؛ ۴) سحیح بیی بهن؛ ۵) صدای دهان
و فاجورن

فلج و هور: فحیح فر به ای صدی بی جلی سده ر

فلججه: ۱) دهنگی مو و سبی بهر که بی سده سده (دهه سده به به بود
هر فلججه دیت)؛ ۲) فرجه [۱] صدای حیس سده که پان نهسد؛
۲) فرجه

فلججه فلج: فلججه زور [۱] صدای بیایی حیس شیده زیر نا

فلس: پحوکترس یاوهی ولاتی عاره یان [۱] و حدی بری بور عربی،

فلفل: ۱) نیسوت، بییدر؛ ۲) عهده [۱] (۱) فلفل (۲) سر،

فلق: ۱) دهنگی شنی تراوله ناو بوشدیی د که ده بزوی؛ ۲) شل و بهرم له
دهست؛ ۳) گوشاد، هرت، بو کویی چه رمی ده لیس، (چند ساله دهول
نه ده یو و گه لئی رو بری له سنق / کتیریکی سیس و نوگونی چرچ و
کونکی فلل) «شبح ره ز»؛ ۴) پاره نه ک بوه به زرگری بیانه که به [۱]
۱) صدای بهم خوردن مایع؛ ۲) سست و شل؛ ۳) فراخ و یژه سورح
چرم؛ ۴) و حدی برای بول

فلقن: ۱) میوینه بی که دهنگ له حه مشه به، بیت؛ ۲) حوینی زمانه [۱]
مادیه ی که فرچس صد کند؛ ۲) دسام زمانه
فللقه: فلل [۱] گ هلی

فلله: هلی دهنگی بر داف صدای بهم خوردن مایع

فللقه فلل: فلهی زور [۱] صدای بیایی بهم خوردن مایع

فللی: حوینی زمانه [۱] دسام زمانه

فلوت: حوینی شهابه [۱] هلوب،

فلوس: ۱) فلس؛ ۲) برتی له دراو پاره [۱] (۱) نگا، فلس؛ ۲) کنایه ز
بول عموماً

فلول: خوبه، تهره زوی کاتی و زوآیر [۱] هوس می،

فلوقا: نه سق که حوینی کرد و بیریکه [۱] هوسمد

فلوقا: هوب [۱] گ هوبه

فله: حاج بهر سب [۱] مسیحی

فله: هبه [۱] مسیحی

فله هه: هبه [۱] مسیحی

فله هین: حوینی ماسی [۱] موسی ماسی

فلیمه: ۱) دوتن نه، زیح کار؛ ۲) پلیتچر [۱] زنی ترداس؛ ۲)
فینه چراح

فلنس: بیجا و سدر (دهه سی حنیق فلیفی بهون نام گره که، [۱] له
سده

فلیقان: فلیق [۱] له سدر

فلنغان: دهم به به هبه [۱] به سدر

فلیقاندن: نیسانده به [۱] به کردن

فلیقاندن: نیسانده به [۱] به کردن،

فلیقاندنه به: نیت نه نه به [۱] له کردن

فلیقاندنه به: نیسانده به [۱] به کردن

فلیقان: فلیق [۱] به کردن

فلیقان: سب [۱] به کردن

فلیقانه به: فله به به به [۱] به کردن

فلیقانه به: فله به به به [۱] به کردن

فلیقانه به: فلیق [۱] به کردن

فلیقان: فلیق [۱] به کردن

فلیقان: فلیق [۱] به کردن

فلیقان: فلیق [۱] به کردن

فلیقان: فلیق [۱] به کردن

فلیقان: فلیق [۱] به کردن

فلیقان: فلیق [۱] به کردن

فلیقان: فلیق [۱] به کردن

فلیقان: فلیق [۱] به کردن

فلیقان: فلیق [۱] به کردن

فلیقان: فلیق [۱] به کردن

فلیقان: فلیق [۱] به کردن

فلیقان: فلیق [۱] به کردن

فلیقان: فلیق [۱] به کردن

فلیقان: فلیق [۱] به کردن

فلیقان: فلیق [۱] به کردن

فلیقان: فلیق [۱] به کردن

فلیقان: فلیق [۱] به کردن

فلیقان: فلیق [۱] به کردن

فلیقان: فلیق [۱] به کردن

فلیقان: فلیق [۱] به کردن

فلیقان: فلیق [۱] به کردن

فلیقان: فلیق [۱] به کردن

فلیقان: فلیق [۱] به کردن

فلیقان: فلیق [۱] به کردن

فلیقان: فلیق [۱] به کردن

فلیقان: فلیق [۱] به کردن

فلیقان: فلیق [۱] به کردن

فلیقان: فلیق [۱] به کردن

فلیقان: فلیق [۱] به کردن

فلیقان: فلیق [۱] به کردن

فلیقان: فلیق [۱] به کردن

فلیقان: فلیق [۱] به کردن

فلیقان: فلیق [۱] به کردن

۱۱ صدای بیسی ۲ گریه یو سکی
فنگ: هن ده سکی بوټ بوټم سړی ۱۱ صدای بیسی
ننگه: هج ده نگی بیقل ۱۱ صدای بیسی
سکه فنگ: سکه سکه ۱۱ سکا سکه سکه

فنه فن: ۱ سکه سکه: ۲ بولم و برته ی به زیر نیوانده: ۳ سکه سکه
یون کردن سگ ۱۱ سگ سکه سکه: ۳ لندیدن غوغا: ۳ زمین
یو کردن سگ

فون: سب به کوبی نیون نبود ما له نیم وده ران ۱۱ سب فون
فوره: به تهریم به روبا لاچونی نای کوفره فیچقه ۱۱ فواره
فوت: تهراده ی حبکه به ۱۱ فوت: واحد طول
فوتک: بارجه ی زمینی سهری ۱۱ سب سب سکی رنگ زنانه
فوتو: به روتیدر ۱۱ فو

فوره ۱ به روتیده ی حبه ۲ ۳ ۱۱ لنگ ۲ سربچ سبه زنانه
فوتی کردن: برتنی به هله ر سدن به فله فر بودان ۱۱ کنایه ره حرک
کردن با حرب زبانی

فودان: ۱ فودان به فو به نه سدن: ۲ برتنی له به زدن له سهری
فولاد ۱۱ باد دغیدن در چیری ۲ کنایه رشکست ددن در
دغوی کودکانه

فودراو: به به مانگ به پف ۱۱ ماسیده از یاد
فودل: جو سکه ی حوبیلانه دلکش ۱۱ ربای کوجولو دکش
فورت: خوله د سی به در ۱۱ لاف و گراف
فورتان: ۱ حوه به کیمی دروزن ۲ فورت ۱ خودستی دروغگو
۲ خودسانی

فورسوف: هر بوت سیری وره ی ر له کارکه بو ۱۱ بیر فر بوت
فورتک: حوه به کیش ۱۱ خودستا
فورمه: تانگی بچوله ۱۱ سار کوحک
فورین: ده یگی قولته ی نای ۱۱ صدای حوسس اب
فول: به بوش و ریک و یلک ۱۱ شیک و مرتب
فوقهرا: ندرن له باش وشه ی فقهیر ده نیس (قه قیر فوقهرا) ۱۱ فقرا
دارن

فوقه رات: هوهرا ۱۱ ههرا
فوک کردن: ۱ سب به سسی کردن: ۲ پف نیک کردن: ۳ برتنی له پف
هه گری به در ۱۱ پف کردن: ۲ دغیدن با فون: ۳ کنایه از مدح
حاسب به

فوکره: هوی تود به ناگر ۱۱ فوت سیددر آتش
فول: نامان قاپ و قاجاخ ده گهل هره د تیزی: (هه ره و فول) ۱۱ طرف
فول: شش مرتب هته گوشه ۱۱ گشاد
فولسود: کوسدیک کورد سته به عسی کاوبی کرد ۱۱ نام روستایی در
کردستان که توسط بهنیا ویران شد
فوله و نه کردن: برتنی له بی ومان کاری کردن ۱۱ کنایه از ریسک
کردن

فولنی کردن: پف بی کردن ۱۱ فوت کردن چیری

فون: گری، گفر، فیل، حبه ۱۱ حبه، مکر
فونک: هه وای سازگار به گهرم نه سارد ۱۱ هوی معتدل

فونکی: به گهرمی به ساردی ۱۱ معتدل
فونکی فونکی ۱۱ معتدل

فویز: ۱ فوت، جوسین ۲ دهر جوسنی نای به بهیم ۱۱ غیان
جوسین: ۲ فون
فویزه: فوره ۱۱ فواره

فویز: ۱ فیچقه کردن: ۲ هه لاسی هه ویر: ۳ رگد نی زهمی شلو
سست: ۴ کوبی له سهر ناگر ۱۱ هوران کردن: ۲ برآمدن حمیرا
۳ برآمدن زمین سست ۴ جوشیدن مایع روی آتش

فه: ۱ توشا، لی ز تن، (فه کری حقاس ده لاله، ۲) شیو له زمان
منالار ۱۱ نگاه کردن: ۲ اش به زیار سکه به
فهت: ۱ لهن ساغی، ساقی ۲ گوب شوژی قوزی، غوزی ۳ نواشه
لی رو بین، فه (فهت کری بیعت خودی، ۱) سدرسی ۲ فتی
۳ سدا

فهتا، تاهو، نازر، بهتا، درم ۱۱ ویا، بیماری سهری
فهت، پاک و بی حوش ۱۱ حالس
فهتخ: ناره یو سیاو ۱۱ نام مردانه

فهتاجانشایی: جوری دیلان ۱۱ نوعی رقص گروهی
فهتاج هومسور: لهو گوسد به ی کورد سته به که به عسی کولیان کرد ۱۱
روستایی در کردستان که بهنیا ویران کردند
فهتار: دزی، دادر ۱۱ حاک بده
فهتارفه تار: سرتور، پاروپاره ۱۱ جت چاک
فهتارهت: به لا ۱۱ بلا

فهتالی: ۱ پاره به کی دومی ره می هه سس: ۲ سوکه باوی متعلی
۱۱ واحد بون فحعلی ساهی: ۲ مخفف متعلی نام مرد به
فهتان: ۱ زین و هه لا بون: (نه سب داقه توه) ۲ نای بونه وای ره می
نه کیددو ۱۱ بوسیدگی و زهم شیدگی ۲ حبه زمین بایر
فهتاندن: تهره دان کردن هوهی ره وینی بی حاون و نه کیددو ۱۱ احیاء
کردن زمین بایر

فهتانه: نای زبانه ۱۱ نام زنانه
فهت بهن: گوب بهندی پیای قوز ۱۱ فتی بند
فهتی: هوری، گون یا موسندن ماس ۱۱ فتی
فهتو: سرتی موز ۱۱ بیمار متعی

فهتکن: هونکی کورده له کوردسانی به رده سستی ترکان ۱۱ دهی در
گردسان

فهتلین: ۱ ورسوزانه وه: ۲ نورد هوه ۳ بیچ حوادن ۱۱ برگشتن
۲ و پس نگرستن ۳ بیچ خوردن
فهتاندن ۱ کولین، فه کولین: ۲ توننه وه ۱۱ کندی ۲ تحقیق
فهتین: ۱ پیش هه لائن: ۲ توبین ۱۱ نفس قطع شدن از گرما: ۲
مردار شدن

فهته: ۱ سوکه نای غه تاج: ۲ سوکه باوی فتح الله ۱۱ مخفف نام

فتح: ۲) محقق نام فتح اللہ.

فہرہ زات: فہرہ زات، بہلاً (۱) و حارہ کہز لہ فہرہ زاتی سہو و مائہ/نہو تیرگہ کالہ نہ می ہیسو بہ کلا) «بالی» [۱] ہلا، اسیب

فہرہ زات: سوکشتوی فتح اللہ [۱] محقق نام فتح اللہ

فہرہ زات: ۱) ہویری ہی ہو برتوش: ۲) نان بہ ہویری ہی ہو ہاتو [۱] ۱) شعیب ہی سایہ: ۲) نان زخمیر برنجامدہ.

فہرہ زات: ۱) تانی فہرہ زات: ۲) جبریکی چولہ کاسہ [۱] ۱) نان زخمیر برنجامدہ: ۲) از عید بہود

فہرہ زات: ۱) تمسار توڑیہ و ہی برست: ۲) دہمی فروشتی بوتی بہ دوولہ: ۳) برح دانی بوین کری دوولہ لہ سہو بوس [۱] ۱) معایہ برشتک: ۲) ہگم فروختن بوین بہ دولت: ۳) ریبایی توین توسط کرسناس دوست.

فہرہ زات: ۱) ہر حہوایہ برشت کہ دہخرتہ سہو میویہ بو تو ملی گرسوہ ۲) بریتی لہ پیای لراو بہ کار [۱] ۱) گشن: ۲) گمایہ ارادہ کاری و سخا.

فہرہ زات: خہشت، تہدی ناسن [۱] تہ اہمی.

فہرہ زات: ۱) شاناری: ۲) جینی شاناری [۱] ۱) فہار: ۲) مایہ فہار.

فہرہ زات: دہفری جینی [۱] ظروف جینی

فہرہ زات: شہر میون، شہرمن [۱] آدم خجالتی.

فہرہ زات: سہرہ، حہا لہمی [۱] ۱) ۲)

فہرہ زات: کار شہرمدار خجالت [۱] سرمسار

فہرہ زات: شہرمن، بہ حہی [۱] ۱) شرم و حیا.

فہرہ زات: دہی، دہی جوت [۱] فرد، مخالف جفت.

فہرہ زات: ۱) دم، پیروزی، معیارہ کی: ۲) بہرہ، فہرہ [۱] ۱) پمن: ۲) بہرہ، ہود.

فہرہ زات: دہفری بہرہ سہو بودہ کارہسار [۱] طرف مورد ستندہ.

فہرہ زات: فہرہ سچی رمان، پالماوی لہد تاییہی ژان [۱] پالمر رمان.

فہرہ زات: قابشو، قابشو، دہسہرہ کہ دہفری ہی پاکدہ کہ سہو [۱] بارجہای کہ ظرف را با تہیر کسد.

فہرہ زات: فرزی [۱] بگ، فرزی.

فہرہ زات: فرزی [۱] نگ، فرزی.

فہرہ زات: بہرہ اش، بہرہ اش [۱] سگ اسباب.

فہرہ زات: پیای خرمہ تکار [۱] فراش

فہرہ زات: گولہ، گولہ، گولہ [۱] قفل چوبین در.

فہرہ زات: شیلوک [۱] پیر مایہ

فہرہ زات: فہرہ شہ [۱] فعل چوبین در.

فہرہ زات: ۱) ناوی زوزانیکی بہ ناویا بگہ: ۲) ہی قینکی ہاویان [۱] ۱)

نام بیلاقی مشہور: ۲) ہاد حنک در تاپستان

فہرہ زات: مرگ: (لہ داخان فہراقی کرد) [۱] مرگ.

فہرہ زات: برتی، برتی بہ کوشتن [۱] کنایہ از کشتن

فہرہ زات: پتہ، داریکہ لہ پای توانباری دہ پیچن و دارکاری دہ کفن [۱] ملک، الت شکستہ.

فہرہ زات: لہر کر و، لہر بہرہ: (شہوہ دی و کو خان سیاوش/وہرہ نا دورہ دل سکوت فہرہ زات) «فہرہ زات» [۱] فر موش.

فہرہ زات: موشکار: موشی کہ زوی شست لہیر دہ جی [۱] فراموسکار

فہرہ زات: ۱) شب لہیر چون: ۲) سہووری، دل نام ہونہرہ لہ

حہم جو ردنا [۱] ۱) فراموسی: ۲) سکین دل از عمہا، صہوری

فہرہ زات: ہاشی، لہیر حوشوہی خدمتہ شہت [۱] صہوری آمدن، فر موش کردن عمہا

فہرہ زات: نامدہ، تہیر [۱] فر ہم

فہرہ زات: زورہان، پیری بہ تہوہاب، بہ فرہوب

فہرہ زات: فہرہ زات، فرہوب.

فہرہ زات: ۱) فرہنہ، فرہنہ: ۲) بریتی لہ نازاودو پشیوی آت: ۱) طرف دریا: ۲) گمایہ اراسوب و بلیو.

فہرہ زات: گوندیکی کردستانہ بہ عسی کاوی کرد [۱] نام روستایی در کردستان کہ توسط پشیا ویرا شد

فہرہ زات: ہرہ ہی و شہزوری [۱] فر وایی و اروایی.

فہرہ زات: ۱) پیجوری بالندہ و گہ لیک لہ حانہ و ران: ۲) نوی نریند، بریکی خواہرینسی بہ ناویانگہ شہنخ ہرخ: ۳) و تہ سرور، معیارہ: ۴) ہوہ

بو سیاو [۱] ۱) بچہ پرندگان و بسیاری از جانورن: ۲) نام بکی ر عردی معروف: ۳) مبارک: ۴) نام مردانہ

فہرہ زات: ہوہ بو پیاوون [۱] نام مردانہ.

فہرہ زات: ۱) پیجوری مہل و جانہوہون: (میسالی فہرہ خی ٹیشک کہ سی دہلی داکی/تیلای قافومہ یا حو سمورہ یا دیبا) «حاجی قدور»: ۲)

حوہ عسی [۱] ۱) حہو بہ دگان، و حانہ و: ۲) ہو عی ہرہ

فہرہ زات: بیوہ بیخہ و حیو، نیم حہ سہ

فہرہ زات: چورنی تری [۱] نوعی انگرور

فہرہ زات: ۱) دیرتکی شہر، مالک: ۲) تہا، ہی و تہ [۱] ۱) نک بیت: ۲) ہی ہسا.

فہرہ زات: ۱) بہرہ، بہرہ، بہرہ: ۲) پیروز، مبارکہ، بہودم [۱] ۱) بہرہ، مہیہ: ۲) فرح، سارا

فہرہ زات: باب [۱] بگہار

فہرہ زات: کوت کوت کردنی سوری حہرمان [۱] خرمن را در چند قسمت مساوی تودہ کردن.

فہرہ زات: ۱) دشی لہ گش دشان بہ کارتر بہ شہ ترنج دا، وہزیری شہر سرج: ۲) روشتن بہرہوہ: ۳) فرز، ریک و لہبارو بہرچاو [۱] ۱) وزیر در

باری شطرح، قرین: ۲) یواشکی حیم تندی: ۳) شہک

فہرہ زات: ۱) پیوشت، تہرکی حوایی: (سی روزہی رومہ زتی فہرہ لہ سہر ٹومہ تی/سینگت قافہزی مہرجان مہلا لہی دہدہ خنہ/لہ دنایہم

بوہ ہوی چت لی بکم لہ قیامہ تی) «فولکلور»: ۲) دان بہ گومان، وام دن [۱] ۱) راجہ، فرض: ۲) فرض، گیرم.

فہرہ زات: ۱) فہرہ: ۲) دہوچون و خو خشکاندن [۱] ۱) بگا، فہرہ: ۲) در رفتن و خریدن.

فہرہ زات: ۱) دزاد: ۲) دافرن [۱] ۱) بارہ: ۲) بارہ شدن.

فەرژاندن: ۱) درېښ، ددېښ ۲) پرماندنې تهسپ، دهنگ به لوټهاتسې تهسپ يو داراي نالغ [۱] پاره كړدن؛ ۲) صدای بيټې اسپهنگم طلب علف
 فەرژين: ۱) دژان: ۲) پرماندن [۱] پاره شدن؛ ۲) ر بېسې صد دواوردن.
 فەرسمه: پسه، تهخته دې ناكه يو تهگولك پان كړدهوه [۱] نخته بر بور دزمانو بې
 فەرسمه ند ده رعت، كېس ههل [۱] فرصت،
 فەرش: ز بهج [۱] فرس،
 فەرشلك: جومگه د دست [۱] مچ دست
 فەرش كړدن: ۱) زايح به مالدا حسمن؛ ۲) ريگه سېنگ فېرش كړس [۱]
 ۱) فرش در خانه گستران؛ ۲) سگ فرش كړدن راه
 فەرمانې: فەرمانې [۱] نكا، فەرمانې
 فەر قوت: ۱) پزېوت، كوټه دژان: ۲) زړيو [۱] كهسه وازهم باشيده، ۲) بوسده.
 فەر قورې: فەخقورې [۱] طرف جېسې
 فەر قور: دهنگي بال ليكده نې مهر [۱] صدې برهم زدن بال پرېده
 فەر ق: ۱) حبوازي؛ ۲) بېهوشې [۱] فرق، تفاوت؛ ۳) مدحوشې.
 فەر قن: ۱) بېهوش بوټه بوراوه؛ ۲) قورگ گيرس له خلمان [۱] ۱) رهوش رفتن؛ ۲) گلوگرفتگي زعم.
 فەر قرين: دهره زېږنې حېرو چو [۱] دروختن سېگريزه
 فەر ك: ۱) روتوس؛ ۲) زانستې شني گران؛ ۳) فەرمان؛ ۴) ههنگي مېچكه كاركه [۱] رويوس؛ ۲) حل كړدن دژان: ۳) فرمان؛ ۴) زبور كارگر
 فەر ك: كوسين له ناو دهستدا [۱] مچاله.
 فەر كړ: فەرمان راگهين [۱] مېلغ فەرمان.
 فەر كړ: شاتون [۱] مچاله كړدن
 فەر كړ: ۱) روتوس؛ ۲) فەرمان [۱] رويوس؛ ۲) فرمان.
 فەر كاندن: ۱) روتوسې كړدن به پير توستهوه؛ ۲) فەرمان دان [۱] ۱) روتوسې كړدن ۲) فرمان ددن.
 فەر كېدن: شاتون [۱] مچاله كړدن، در دست عتردن
 فەر كوشين: ۱) سهر كوتن؛ ۲) ژان [۱] ۱) موقعيت؛ ۲) اهتزار
 فەر كهم: نه خوشي خوداري [۱] بيماري صرع.
 فەر كه ندي: گوندېكي كوردستانه به عسي كولي كړد [۱] نام روستايي در كردسان كه توسط بعثيان ويران شد.
 فەرمان: گوني بو پياوي گه وړه ده لېښ [۱] فرمود.
 فەرمان: ۱) عمر، گمتي مروې گه وړه بو زېردهست كه نهركيك بهمنې بېسې؛ ۲) كار، شول [۱] فرمان؛ ۲) كار، شغل
 فەرمانېهر: ۱) كهسې كه نركي دهسته لات دار بېك دېنې؛ ۲) مؤحمحوري دهولت [۱] مطيع ۲) كارمد دولت.
 فەرمانېهر دار: پدېه نړۍ فەرمانې له خوگه وړه تر [۱] فرمانبردار
 فەرماندار: كهسې كه ده توانې فەرمان په خلك بد [۱] صاحب فرمان.

فەرمان دان: عمر دې په كهسې، نمرگ سپاردن په كهسې [۱] فرمان ددن
 فەرماننده: كهسې كه فەرمان به ژېرده ستون دده [۱] فرمانده
 فەرمانده را: كهسې كه عمر ده كا، فەرماننده [۱] فرمانده
 فەرمانړه وا: خاوه ده سولات [۱] فرمانرو
 فەرمان كړدن: ۱) فەرمان دان؛ ۲) كړ كړدن [۱] ۱) فرمان ددن؛ ۲) كار كړدن.
 فەرمان كړن: فەرمان كړدن [۱] نكا: فەرمان كړدن.
 فەرمانېگه: ۱) كارگيزي، خېگه كړوسې ده وله نې، نېد ره؛ ۲) خېگه كار [۱] ۱) اداره؛ ۲) حاي كور.
 فەرمانگيز كارگيز، مدير، كهسې كه به كاروباري تېداره راده گا [۱] مدير كور.
 فەرمانه: خېسعه، لېباسيكه وهك سوخمه ده پهر ده كړي [۱] حبيبه.
 فەرمانېش: گوتن، تخافس، يو مړي له مړ گه وړه تر ده گوتري [۱] فرمانس
 فەرمانېش: فەرمانېش [۱] فرمانېش.
 فەرمو: ۱) فەرمان، گوتن؛ ۲) گوتن، ناخافس، په يوېن؛ ۳) تېك يو هاتن يېن گوتن [۱] ۱) فرمود؛ ۲) فرمانېش؛ ۳) فرمان.
 فەرمو ده: فەرمانېش [۱] فرمانېش.
 فەرموون: ۱) گوتن؛ ۲) تېكاه وړن [۱] ۱) فرمودن؛ ۲) بفرمانېده.
 فەرهمه سون: كهسې كه نور وپايدنه پير ده كتموه [۱] تقيد كندنه اروا باندن.
 فەرهمين: گوتن، فەرموون [۱] فرمودن.
 فەروران: ۱) خوكم؛ ۲) فەرمان، عمر، نمر [۱] ۱) حكم؛ ۲) فرمان.
 فەر روج: فەر روج [۱] جوجه مرغ
 فەر روج: فەر روج [۱] جوجه مرغ
 فەر وفيت: خېرو بهر كهت [۱] يس و سعادت
 فەر وه: كهوې نېسكي، پانتوي له پېسته مهرې به خورېدهوه [۱] پوستس.
 فەر وه: دهر و...، ده گهل قول تيزي؛ (قول و فوره) [۱] ظرف.
 فەر وه: سرس [۱] ترس
 فەر هاتن: بردن، ترساندن [۱] ترسانيدن.
 فەر هج: ۱) رزگاري له تېگانه، دهره تان؛ ۲) ناوه بو پيدوان ۳) حېده [۱] ۱) دهايي از غم رنج؛ ۲) نام مردانه؛ ۳) نيرنگ.
 فەر ه مېلا سوله يمان: گوندېكي كوردستانه به عسي كولي كړد [۱] نام روستايي در كردستان كه توسط بعثيان ويران شد.
 فەر ه جې: پالتوي يهرگې [۱] پالتوي مېدي
 فەر ه ز: شيرنېا تېكه [۱] نوعي شيربي.
 فەر ه خانه: پيسې پاني په پين مالېن [۱] نوعي پاروي پهن.
 فەر ه ك: دهستان، لنگه دهستان [۱] آسيای دسي
 فەر ه جې: فەر ه جې [۱] پالتوي نمدي.
 فەر ه گ: وشه دان، بهراوي كه په يوېنې زمانېكي تندا كو كراوه توه [۱] لسمانه
 فەر ه نك: ۱) ولاتي نوروي؛ ۲) خهنگي نوروي [۱] ۱) اروپ؛ ۲)

اروسى

فهره‌نگسان، ولايتى توروييا [۱] اروپا.

فهره‌نگستان، فهره‌نگسان [۱] روبا.

فهره‌نگى: ۱) سهره توروييا: ۲) جورى سوزه‌نه‌كى زورپس، ناته‌شه‌ك [۱] اروپايى: ۲) نوعى بيمارى آمبرشى، آشك.

فهره‌ف: يان، هه‌راو، گوشاد [۱] هراخ.

فهره‌هم: به‌ره‌هم، فهره‌هم [۱] فراهم.

فهره‌هنگ: ۱) ناو، نه‌قل: ۲) فهره‌نگ [۱] ۱) شعوره: ۲) بختامه.

فهره‌هنگوك: وشه‌داسى چكوكه [۱] لمتنامة مختصر.

فهره‌هيت: به‌ردى بناغه [۱] سنگ ساس بنا.

فهره‌ه: فرييا [۱] بگا، فرييا

فهره‌ياه‌س: فرياره‌س [۱] فريادرس،

فهره‌يه‌ت: ره‌زامه‌بى، هاتنه‌ره‌ده [۱] بسنده كردن

فهره‌يك: ته‌واوته‌گيشو [۱] درمل، دلمل، به‌م‌رس

فهره‌يكه: دانم‌نلئى فهره‌يك [۱] غلله و دانه درمل.

فهره‌يكه‌يادام: چه‌قانه‌يادام [۱] چغاله يادام.

فهرين: گوسديكه له‌كوردستان به‌عسى ويرانى كرد [۱] از دوستاهاى ويران شده كوردستان توسط بهتياں

فهره‌يه‌ت، مائه‌ى نابز وچون [۱] مائه‌ى وسوايى، نگ.

فهره‌يه‌ت: فهره‌يه‌ت [۱] مائه‌ى وسوايى.

فهره‌سات: ۱) شه‌ره‌لايسين، نازاره‌چى: (پياويكى هيتنه‌فهره‌ساته: ۲) گاپنى زلى بيگانه به‌زور، (ده‌آين زئان فهره‌سات ده‌كهن، [۱] ۱) فته‌انگيز: ۲) تصرف زن نامحرم به‌رور.

فهره‌ساد: فهره‌سات [۱] بگا، فهره‌سات.

فهره‌سال: ۱) ته‌رح وديدار، به‌چم: ۲) چى به‌چى بو، ته‌سجام: ۳) شينه‌يى، هينديكا: ۴) ته‌رزي درونى حلك لاي خه‌بات [۱] ۱) قياه، ريخت: ۲) انجام: ۳) بو شكى: ۴) نوع برش و دوخت لباس توسط خياط

فهره‌سال دان: بيك هيمان، ته‌نجام دان [۱] انجام دادن.

فهره‌سل: ۱) يازى له‌جوار يازى سال، كوز: ۲) جه‌نگه، هه‌ره‌ت: ۳) بسينكى سهر به‌خو له‌په‌زاويدا [۱] ۱) فصل سال: ۲) موسم: ۳) فصل كتاب.

فهره‌عل: فصل [۱] بگا، فصل.

فهره‌عله: هاعله، عمه‌نه [۱] كارگر.

فهره‌غفورى: فهره‌غفورى، فهره‌غورى [۱] ظرف چيى.

فهره‌غو: هه‌ورى نازار [۱] همان

فهره‌غ: غاق، جورى دو يو مه‌لزاو كردن [۱] نوعى دام براى شكار بره‌نگال

فهره‌ق: گرديكه له‌مه‌هاباد ناسمواى له‌ميژينه‌ى تپدا [۱] تپه‌ى است نرديك مه‌هاباد با آثار باستانى.

فهره‌قه‌قه: نه‌خوشينى به‌ [۱] بيمارى خطرناك.

فهره‌قه: ده‌رس حوين به‌مزگه‌وت [۱] طلبه.

فهره‌قه‌ه: ده‌ده [۱] طلبه

فهره‌قى: ده‌ده [۱] طلبه

فهره‌قى ده‌ده [۱] طلبه

فهره‌قيانه: سگوحك به‌سگوحك، ده‌ده‌دى [۱] اسين بلد

فهره‌قىتى: روزگارى ته‌له‌به‌يى، روزگارى خويندن لاي مه‌لا [۱] دورى طبيكى.

فهره‌قى‌چنه: گوسديكى كوردستانه به‌عسى كولى كرد [۱] دم روستايى در كوردستان كه توسط بهتياں ويران شد

فهره‌قىير: ۱) هه‌زار، بى مال: ۲) نازناوى مه‌لاى به‌زىدى: ۳) تيره‌يه‌كى به‌زىدى: ۴) بى ناره: (روز فهره‌قىير كارى به‌كس تپه) ۵) زورليكو

زبان ليمراه: (فهره‌قىير زوربان لى دا) [۱] ۱) فقير: ۲) لقب روحاني يزىدى: ۳) طابغه‌اى ار عشاير به‌زىدى: ۴) بى ازار، آرام: ۵) مظلوم.

موردار

فهره‌قىيرحال: گيتوكه [۱] ساده روح.

فهره‌قىرخانه: مائى كه له‌سهرده‌مى گراني دا هه‌زاري لى به‌حبو ده‌كهن. هه‌زرخانه [۱] بواخه

فهره‌قىيروكه: كه‌سنى كه به‌دماوى له‌سوچيكوه داليشوه [۱] كركرده.

فهره‌قىيره: گوسديكى كوردستانه به‌عسى كاوسى كرد [۱] نام روستايى در كوردستان كه توسط بهتياں ويران شد.

فهره‌قى‌ميرزا: گوسديكى كوردستانه به‌عسى كولى كرد [۱] نام روسايى در كوردستان كه توسط بهتياں ويران شد.

فهره‌قى‌يان: له‌وگوسدانسه‌ى كوردستانه كه به‌عسى كاويلان كرد [۱] روستايى در كوردستان كه بهتياں آن را ويران كردند.

فهره‌قى‌يه‌تى: فهره‌قىنى [۱] دوران طلبگى

فهره‌كار: بيرى زوركرده‌وه و زمان [۱] انديشه كردن و واماندن.

فهره‌كاندن: قه‌تاندن، پساندن، قوتانن [۱] باره كردن، قطع كردن

فهره‌كله: فكه [۱] بگا، فكه.

فهره‌لا: ۱) جوته‌بنده، وه‌رزير: ۲) خاچ به‌مرست [۱] ۱) كشاورز: ۲) مسيحى

فهره‌لات: روزگارى، نازادى [۱] آزادى، رستگارى.

فهره‌لاسى: خاچ به‌مرستى [۱] مسيحيت.

فهره‌لاحت: كارى جوته‌بنده [۱] كشاورزى.

فهره‌لاقه: هه‌راقه [۱] چوب فك.

فهره‌لاكه‌ت: ۱) روردروار: ۲) ته‌واوبه [۱] ۱) بسيار سخت: ۲) خبلى خطرناك

فهره‌لاسى: وه‌ك خاچ به‌رستان: (نمى‌زى فهره‌لانى ده‌كه) [۱] مسيحى سان.

فهره‌لايى: جوته‌بنده‌يى، وه‌رزيرى [۱] كشاورزى.

فهره‌لتين: ۱) هه‌لان: ۲) له‌ده‌ست ده‌رجون [۱] ۱) فر ركردن: ۲) از دست رفت

فهره‌لج: كه‌موان، هليج [۱] بهن بيمى

فهره‌لشن: زمان، روجان، نيك نه‌بين [۱] حرب سين

فهره‌لشبدن: زمان، روجان، روجان [۱] حرب كردن.

فهره‌لشمى: روجاو رماو [۱] حراب سده

فهره‌لشين: هه‌شان [۱] حراب شدن.

فعلی: باز، لبت، پارچه [۱] نکه، قطعه، قسمت

فعله: (۱) فله، خاج بهرست؛ (۲) فله، ناله، عمده [۱] (۱) میخی؛ (۲) کارگر

فعله ج: نعلیج، شنبلی در [۱] حالج، فلج شده

فعله خونی: فله، جوت بنده [۱] کشورز

فعله و شکله: فله، پوره بیباک [۱] مسیحی رعیت،

فعله قه: هراقه، فله [۱] چوب هک

فعله ک: (۱) رقی بونی نمدام؛ (۲) زهنامه؛ (۳) عسبان؛ (۴) نمرای

و هدهو که ون، له دری چهرج دپ (چهرج و فله کی پیریزن) [۱] (۱)

سفت شدن اسدام؛ (۲) زبانه؛ (۳) نسمان؛ (۴) ابزار پرواز آسمی در

داسندندی کهنه،

فعله ک: فله ک [۱] نگ: فله ک.

فعله کناز: باوی ژنانه [۱] مام رنانه،

فعله کی: نمی زهنامه، لسه به ندی گورانی دا ده گوتری [۱] ای زمانه،

ای دنیا، ای روزگار

فعلی: سوکه لای عدله کنار، تاوی ژنانه [۱] مخفف فلکنار، نام ژنانه

فعلیت: ژنی پنج و بی شعوم [۱] ژن هرزه،

فعلینه: فله [۱] زن هرزه

فهن: (۱) حبله؛ (۲) نرو، چور؛ (لهی فهنه دروسی که) [۱] (۱) نیرنگ؛ (۲) نوع،

فهن: (۱) به بین چوگ؛ (۲) چور، ناسا، وه ک؛ (۳) به نا؛ (۴) کونج، حیگهی

خه لوته: (فهنای بی دهنگ) [۱] فانی؛ (۲) هساند؛ (۳) بهاء؛ (۴) دنج

فهنای پنده نگ: گه سه به که نه شتی به کومه ل دهم بگرن و تسه نه که ن [۱]

نوعی بازی،

فهنای پنده نگ: هه پنده نگ [۱] نگا: فهنای پنده نگ

فهنه: (۱) حبله، فهن؛ (۲) شوم [۱] (۱) نیرنگ؛ (۲) شمع

فهنو: با سر به زوانی روک [۱] پندر بزرگ در زبان بچگان.

فهنو فیل: حبله و حه و اله [۱] نیرنگ

فهنه ک: حه حماچی ناگره بگردن [۱] هتک،

فهنه ل: میل و حبله (حهر یکی فهنه ل فیلانه، [۱] حله

فهنه، وه کی، وه ک، به گریس، حو [۱] ماسد، هساند

فهنو فون: فیل و تله که [۱] حبله

فهنه: (۱) فاسون له تهری، چراهه ستی؛ (۲) کانسوی باریکی مردم؛

(فهنه ری سعاد) [۱] (۱) فاسون؛ (۲) فمر

فهنه ک: (۱) فیلان، حبله باز؛ (۲) قسه بی که بین، حله ک؛ (۳) قسه خوش،

حله نه کی؛ (۴) فهنه ک [۱] (۱) نیرنگ باز؛ (۲) طنز؛ (۳) لوده؛ (۴) هتک،

فهنه ک باز: فیلکار، حبله سار [۱] حیل، مکار،

فهنوت: (۱) نسمان؛ (مالم فهنوتا)؛ (۲) بهرگ: (بام فهنوتی کرد) [۱] (۱) ار

دسب و فسن؛ (۲) مرگ

فهنوت: بهمان، لهدس چو [۱] نمادین، ز دست رفتن،

فهنوتن: لده ستدن، نه هیشتن [۱] اردست د دن، به پادادن

فهنوتی فهنو: کوژه، ویرا بکر [۱] ویرا بکر.

فهنوج: (۱) کومه لای زور له مرو؛ (فهنوجی ژن هت)؛ (۲) به شتی له لهر شکر که

له هه رار که س که متر نه بی، هیز [۱] (۱) گروهی از مردم؛ (۲) هوج

سریار.

فهنورن: دوس به جی، له جی، بی وده، نگ حسن [۱] هوراً

فهنوری: فهنورن [۱] هوراً

فهنو کندن: هت کندن [۱] بر باد دادن

فهنه هم: فهن، هه [۱] فهنم

فهنه گور: مار سه، به به گ آیم بی دوت

فهنو: سه رم، سه رمین [۱] با سره و حد

فهنیت: هدی [۱] سرم، ارم

فهنیتو: فهنو [۱] باشرم و حیا،

فهنیتو ک: زور شه رمین [۱] بسیار باشرم و حیا

فهنیت: هه هیت [۱] شرم، زرم،

فهنیده: بهر ه، قازنج، سود [۱] فایده،

فهنوا: گو سدی که له کوردستان به عسی ویر بی کرد [۱] زروستانهای

ویران شده کوردستان توسط بهشیان

فهنلی: چند تیره و پایه فهی کوردن له لورستان ده ژین [۱] چند هیبه کرد

که در لرستان زندگی می کنند.

فهنی: (۱) خوداری؛ (۲) بی، نایسان؛ (۳) باوی پیتیکی نه لف و بیسه [۱] (۱)

بیماری صرع؛ (۲) آفر وختن؛ (۳) حری «ه»

فهنله: گیاه که ده پکنه ماسه وه بوئی خوشه [۱] گیاهی است معطر.

فهنیت: (۱) پیت، بهر که ت؛ (۲) سوچ، تاوان؛ (۳) دهنگ له ناو دویو، فیتو؛

(۴) هت له سه به به [۱] (۱) برکت؛ (۲) گناه؛ (۳) سوت؛ (۴) پف با پک به

حیی

فهن: دته، هانه، هه لخرن [۱] بحرک

فهنیت دان: دندن، هانه دان، هه لخرن [۱] بحرک کردن.

فهنیتینه: (۱) بیبیک، ناساری فهنو بی بیدان؛ (۲) تمبینه [۱] (۱) سوت؛ (۲)

دوباره ردن مو

فهنیت: نمراری فسن سدر، فهنیتینه، بیبیک [۱] سوت

فهنیکر: دهنه ده، هانه ده، هه لخرن [۱] بحرک کسده

فهنیکه: فتنک [۱] سوت

فهنیتنه: فتنه [۱] نگ، هته

فهنو فیت: ده کی فیر به ناو دو سو ده حسم [۱] سوت

فهنیت: (۱) فسن؛ (۲) ریبی به بهر هه لای حویری [۱] (۱) سوت؛ (۲) کسه

رو بگرد

فهنه ره به لاجی ته: قوی هیکل.

فهنه فیت: فیتدی له سه به ک [۱] سوت ردن پیاپی،

فهنه ک: فتنینه، ماسوله [۱] سوتک،

فهنج: (۱) کسه کی که ددانی پشه وه ی که و تون، کونوس؛ (۲) خوار، خنج [۱]

(۱) کسی که دندن پیشین بداد؛ (۲) کج.

فهنج: (۱) بیج؛ (۲) حیل [۱] (۱) بیج؛ (۲) لوج

فیسہ نہ: حوسانس [ف] حس کردن

فیسیمان: حوسان [ف] خیس شدن.

فیش: (۱) زور، بڑ، زیادہ، زحمت، راف: (۲) فیرہ [ف] (۱) پیش، زیادہ: (۲) گنا، فیرہ

فیشاردہ: نہ عمر، مدت، مدت، تفتانوت [ف] حبس

فیشال: درو، حوہ، نکیسی بہ درو، فر بافس [ف] لاف و گراف

فیشالپاز: درو، بہ سب، حوہ، نکیسی [ف] لاف

فیشالچی: فیشال [ف] لاف

فیشالکر: فیشال [ف] لاف

فیشاندن: (۱) فیراندن: (۲) پڑاندن [ف] (۱) ریدن، سہالی: (۲) پاشیدن

فیشالین: فیشاندن [ف] نگا: فیشالین

فیششتہ: زما، پتر، پتر، پتر، پتر

فیشخاہور: شادو، کیک، کوردستان بہ عسی ویرانی کرد [ف] شہر کی در کوردستان کہ بہتیا ویرن گرد

فیشفاندن: جوڑی دہنگ، ہاتھی، حہو، لہ کتی دہر، فیر [ف] نوعی صدا درآوردن حیوان ہنگام در رفتن

فیشقہ: (۱) دہنگی، ناو کہ فیچہ دہک: (۲) جوڑی دہنگی، حہو، لہ کتی دہر، فیر [ف] (۱) صدای مورن (۲) نوعی صدای حیوانی کہ درجہ

فیشقی: گہسن کہ رو، بوزہ دہی، دل، سک [ف] رودر، ج

فیشکن: (۱) پیشکن، نامرازی گیاہ لکھندن: (۲) فیشقہ کردنی حیوان [ف] (۱) بیلک گیاہ کندن: (۲) نوعی صدای حیوان ہنگام در رفتن

فیشکندن: فیشندن [ف] نگا: فیشندن

فیشکہ: فیشہ، جوڑی دہنگی، جانہور [ف] نگا: فیشہ

فیشکہ فیشک: فیشہ، بہ دو، کدا [ف] «فیشہ» پیایی

فیشہ: دہنگی یا کہ لہ چیکہ، تہنگہ، دہر، ج [ف] صدای بد کہ زحای تنگ درآید

فیشہک: بہرگی چہ کی گرم [ف] ہشنگ

فیشہ کبہند: رخت، رخت، فیشہک [ف] تیردان

فیشہ کدان: فیشہ کبہند [ف] تیردان

فیشہ کفریدہ: نامر، ریکہ لہ تہنگ [ف] برری در تنگ، موکر، ن

فیشہ کگر: نامر، ریکہ لہ تہنگ [ف] برری در تنگ، مشنگ کش

فیشہ کلف: فیشہ کدن [ف] سرد

فیشہ کلف: فیشہ کدن [ف] سرد

فیشہ کشتہ: فیشہ، ہاروی دہ فہزہ، پتھر و کہ سال نو گہمہ دہی، فیش [ف] «فیشہ» ہاروی

فیشین: ہاشاندنی مار [ف] صدی مار

فیشیکہ: فیشہ [ف] سوتک

فیشی: (۱) دہنگی، ناچار، لہ پایاسان و ریک گوشین، جین: (۲) چیکہ، ویکہ: (۳) فیشہ [ف] (۱) صدا، زیر فشار قرار گرفتن: (۲) پرخال، مدفوع

پڑندہ: (۳) سوت

فیشی: دہر، باریک و ژار [ف] لاغر مردنی

فیشندن: (۱) چیکہ کردن: (۲) نیمویدان [ف] (۱) پرخال، تہ ختن مرغ: (۲)

سوت

فیشدن: فیشدن [ف] فیشدن

فیشی: فیشہ: فیشہ [ف] سوت، ابرار سوت زدن

فیشی: رہری، لاوڑ [ف] لاغر مردنی

فیشہ: (۱) فیش: (۲) نامرازی، ہتو، لیدن، فیشہ [ف] (۱) لاغر مردنی: (۲) آلت سوت زدن

فیشہ: (۱) حیمہ: (۲) فیشہ [ف] (۱) نگا: چیکہ: (۲) سوت

فیشہ فیشی: فیشہ فیش [ف] سوت پیایی

فیشہ لہ: (۱) نامرازی، فیشہ لیدن، فیشہ: (۲) بیک، زورن [ف] (۱) آلت سوت زنی: (۲) زیادہ سربا

فیشی: فیشی، میوہ [ف] میوہ

فیشی: بہری دار کہ پڑ خواردن دہست، تدا، میوہ [ف] میوہ

فیشک: (۱) فاک: (۲) سوچ و تاوان: (۳) فیش [ف] (۱) حیلہ: (۲) گناہ: (۳) سوت فیشکندن: فیشکندن [ف] سوت زدن

فیشکندن: فیشکندن [ف] سوت زدن

فیشکہ: فیشہ [ف] سوت

فیشکہ فیشک: فیشہ فیش [ف] سوت پیایی

فیشکہ گوئی: رسہ کہ لہ فیشی باری مالاند [ف] اصطلاحی در بازی کودکن

فیشکہ کیشان: فیشکندن [ف] سوت زدن

فیشکہ واکونا: فیشکہ گوئی [ف] نگا: فیشکہ گوئی

فیشکہ و گوئی: فیشکہ گوئی [ف] نگا: فیشکہ گوئی

فیشکہ میمیل: بہرگی لہ زور کہ فیش سازی، (ہر فیشکہ میمیل دئی) [ف] کنایہ از بسیار خوشحال بودن

فیشکی: فیشی، میوہ [ف] میوہ

فیشکن: فیشکندن [ف] سوت زدن

فیش گرتن: فیشی، خوداری، بون [ف] صرعی شدن

فیشل: (۱) جانہوری، ہرہری، بڑوار: (۲) دیشکی، شہ ترنج [ف] (۱) فیش: (۲) فیشل شطرنج

فیشل: دہری، دہم قرہ [ف] طرف دہانہ گشاد

فیشل: (۱) فیشل: (۲) حیلہ، سورہ گری [ف] (۱) فیشل: (۲) تیرنگ

فیشلار: فیشلاری، ناچہی، ناسن، لیدراو [ف] کفش کہ بہ پشہ اش میخ کفش زدہ باشد

فیشلال: فاپ، فاپ، فونڈہری، فونڈ، سول [ف] کفش چوبی

فیشلاوی: حیمہ باز [ف] سہ باز

فیشلپاز: فیشلاوی [ف] حقہ باز

فیشلپا: بہری، لاق، تاوسان، قاج، بہتہ سان [ف] وریس

فیشلپاہ: پشویانہی دیو [ف] کمک دیوار

فیشلزان: فیشلاوی [ف] تیرنگ باز

فیشلکہ: حیلکہ [ف] حیلہ یا صدای بلند

فیشلکہ فیشلک: حیلکہ حیلکہ، ترقہ ترق [ف] صدای ہر حیلہ

3

فيلو، زديه لام، بهو کی له ستور ل لدهور

فَيْلُ فَيْلٍ

فیل و نیلہ کے: حیدر و حمزہ [ف] حیدر و نیلہ

فيل ومارك
جيدو جداره
جيدو جداره

فیل و قبلہ تہاں: حدوتہ رنگہ ☐ اشی است۔

۱) کتابه از موی هیکل؛ ۲) کتابه از شعاع و کاردک،
فیله‌تس، ۱) بروخی به موی رسه‌لاح؛ ۲) بروخی له نازا و په کار []

(۱) کتابه از موی هیکل؛ ۲ کتابه از شعاع و کاردی.

فيلہ ران۔ حیلہ سار [ف] مکہ

فيله گېجه سور چورنى كنه كيوي

فیلہ گزیرہ: ویدہ گزیرہ، فیلہ گزیرہ،

فيلسوف، فقيه، زنگنه، قله‌نهر،

فيلاندور، ديه لاجي، تهره [لسهوي]

7

فیلڈا دایسٹریکٹ، ڈیوی ۲، ڈیویگ کے بار، ہسٹنگٹون، فرما



ف: (۱) ده گم، ورنه: سرا (۲) بیتی له تلف وینتکه (۱) همراه، حرف همراهی (۲) یکی از حروف الفباء کردی.
ف: (۱) تم: (۲) نمو (۳) بای ده لهش ره ستان (۲) نهمان: (۵) نمون، (۶) نمو (فاهات): (۷) شمه زان، ز جهس: (۸) بار، سبج: (۹) همر دو همر و (۱۰) یین: (۲) ان: (۳) بادورم: (۴) ایبه: (۵) به، (۶) سک: (۷) بگم، اضطراب: (۸) بیج، تادب: (۹) ورم، قابر: ستر، راجدس: بگم رد، قاجا: (۱) ودرگوز، نوه: (۲) ناسر: (۱) به گرداس: (۲) سر قاجایی: (۱) رسته قبه، لهر سید: (۲) بهر و دوی: (۱) حقیقت، راستی: (۲) واژگویی، قچ: (۱) ناقد، شوین: (۲) تنه نش، لا: (۱) منطقه: (۲) کنار، حاب: قادار: (۱) بادره یا ده لهش و ستاو: (۲) قهر دار، دهین دار: (۱) ورم کرده از باد: (۲) پدهکار، قادن: (۱) بادن، بیج دان: (۲) قهر زنی دان، و وینی دان: (۱) تاد دادن: (۲) ورم دادن، قادنمه: دهین ده، همر دانه: (۱) سی دهن ورم، قار: شوینی هاوینه خیلات، هوار روزان: (۱) بیلاق، قاریو: ناوی گود بکی کورد سانه له زرده سنی مرک دایه: (۱) نام روستایی کرد در ترکیه، قارقلیس: زور خایاندن، ودره بگ خست: (۱) به تأخیر انداختن، قارک: باروکه: (۱) چوچه بهره، قاری: (۱) ته بنا، ته نیا، ته نی: (۲) بهر بیوار، مادیار: (۱) تنها: (۲) بهان قاری بو، گوم بو له بهر چاو، دیارته بو: (۱) متواری بودن، پنهان شدن، قارین: مارش، بارین: (۱) بارش باوان، قازی: (۱) نوه ژو: (۲) تمو نیش: (۱) وارونه: (۲) آنها هم قشتوری: چوری داسی دوه: (۱) نوعی داس، قاکیت: سالدان، مندالان، رندان: (۱) رندان، قال: (۱) پیوه نه دراو دانه حر و: (۲) قره، گرشاد: (۳) برنی له مروی

دهم گه وره: (۴) حور و حیج، چهوت، چهفت، چهوئل: (۱) گشوده، بار (۲) گشده: (۳) کنده ز دم دهن گد: (۴) کج قال: (۱) به تال، حالی، یوک، بی سوهره: (۲) ناواله: (۱) تهی: (۲) گشوده، فالایی: به تالایی: (۱) قراغ، حلاء، یوکی، فالایی: فالایی: (۱) حلاء، یوکی، قله: (۱) چول، بی ناوه دانی: (۲) بی کار: (۱) خای، ز سکنه: (۲) بیکار، فالی: چولی، ناوه دانی لی ته بو، خالی بودن از سکنه، قام: نهوه تام: (۱) انک سم، ابن هام، ثل: (۱) ثمار، (۲) نهمان: (۳) نهوه تن: (۴) پیوستنی: (۵) ناگادار: (یاعفن): (۱) تنها: (۲) ایبه: (۳) این هاشن: (۴) بایستی: (۵) نگهبان، بان، فانا: نموانه: (۱) آنها، فانی: ناوا، بهم جوهر: (۱) بظور، قانی: نهوه تان: (۱) این هاشن، بن خودشانند، فانی: هانا: نموانه دوی دور: (۱) آنها دوی دور، قایه: نهوه تان، نهوه تانی (قایه هاب): (۱) ایله، قمت: جرت، عهده: (۱) شیشکی، قتن: ناخافتن: (۱) گتبی، قچ: دهگی خو سینی چنگ نه کوان: (۱) صدی حوسس چرت رحم، قر نیرانه، نیره: (۱) اسحا، قر: (۱) درو، بو حسان: (۲) پارویک نه شنی ترو، قر: (۳) حده: (۲) دهگی توستخولانهوهی شتی دو حالی: (۱) دورخ، نهمت: (۲) جرعه: (۳)، پارس سگ: (۴) صدی چرخش سریع جسم بو هالی، قرا: لیره، لیره، له نیره وه: (۱) از اینجا، قراسن: حده بی سه گان، سه گره: (۱) پارس سگها، قراسه: حده بی سه گ: (۱) وق سگ، قراسه یان: قر سار: (۱) پارس سگها.

فَرَاغَه: رَو دِن، پَرَانْدِي قِسِه، وَزَوَه، يَانِهَرَن [ف] هَنْدِيَن

فَرَت: (۱) مَسِي بِی شَر، حَمَلَق مَعَق: (۲) دَرُو، (۳) گُونَاد، فَرَت [ف] (۱) بَاوَه، (۲) دَرُوغ: (۳) گَشَاد

فَرَنُو: مَرُو بِه قِيشَالِي دَرُوکَمَر [ف] اَدَم خُودسَتِي دَرُوغ بِرْدَاز، فَرَنُو [ف] دَس بِر، سَاخْتَه چِي [ف] حَمِيَلَه گَر.

فَرَنُو سِي رَه بَک دَاخِر دَا سِير بَن، رَه بَک کَرَم [ف] بَدَرَنگ

فَرَسِي: فَرَنُو، جَوِي سِي رَه بَه [ف] دَسَام رَه بَه

فَرَج: فُج [ف] تَکَا، مَح.

فَرچَالَه: رَسَوَه، رَسَوَه [ف] رَسَوَه [ف] رَسَوَه

فَرچَا فَرَج: مَح بَه مَح، رَحَه [ف] گَا، مَح بَه مَح

فَرچَقْدَنَن: (۱) پِيشَانْدَه وَد، پَلِيخَانْدَه وَد (۲) لَاوَز کَرْدَن [ف] (۱) لَه کَرْدَن: (۲) لَا عَر کَرْدَن

فَرچَقِيَن: (۱) پَلِيخَانْدَه وَد، پَلِيشَانْدَه وَد (۲) لَاوَارِيُون، لَه رِيُون، کَرِيُون [ف] (۱) لَه شَدَن: (۲) لَا عَر شَدَن

فَرچَک: شَهَرِي زَن، زِي، کُورَه قُور [ف] اَسْت تَنَاسَلِي دَن، فَرَج،

فَرْدَا، بَرَه [ف] اَر نَح.

فَرْدَه: فَرْدَا [ف] اَز يَسَجَا

فَرْدَه وَيدَا: لِيرَه لَهَوِي [ف] اَر ايسجَا وَ اَسجَا

فَرْدَه: دَه بَگِي بَه بَه لَه سَوَر سَه وَدِي شَتِي نَاوِيَه تَال يَان خُور [ف] صَدَاي جَرخَش تَنَد کَوِک وَ مَدُور.

فَرشَه: يَارِيَز گَارِي، تَاگَالِي بُون [ف] مَحَافِظَت بَگَه دَرِي.

فَرَسَه يَانَدَن: نَاگَا دَارِي لِي کَرْدَن [ف] مَحَافِظَت کَرْدَن

فَرَفَرَانْدَن، تَلَار کَرْدَه وَد، جَانَه کَرْدَن [ف] عَسَا يَانَدَن

فَرَفَرک: مَحچَه لَو بَه لَه ک- (فَرَفَرکِي وَي سَتُورَن) [ف] سَاقي وَ مِچ يَا

فَرَفَرُو: هَم چَه مَک کَه فَرَفَرِي لِي دِي [ف] هَرچَه صَدَاي «فَرَفَرَه» مِي دَه د

فَرَفَرَه (۱) فَرَفَرُو (۲) دَرُورَن [ف] (۱) بَکَا فَرَفَر (۲) دَرُوغ گُو

فَرک: چِي شَتِي دَا بَه وَي شَتِي وَرَد کَرُو [ف] آش حَبِوب کُو بِيَدَه.

فَرک: (۱) سَنگ، مِيخِي نَه سَتُور: (۲) پَه سَتَاوِي دَنُو کَه دَه دَرِي بَه يِيچُوِي سَاوَا: (۳) رَگ چُون، بَه لَه فِيرَه [ف] (۱) مِيخ کَلَفَت: (۲) آب يَز حَبِوبَات کَه

بَه حَيَوَان بُوَز دَهَن: (۳) اَسهَال

فَرکَا: دَرُوک [ف] دَرُوغ.

فَرکَرْدَن: دَرُوکُون [ف] دَرُوغ گَفَن

فَرکَهَر: دَرُورَن [ف] دَرُوغ گُو

فَرگُولِي: رَه لَکِي خَه نَه يِي [ف] حَنَائِي رَنگ

فَرَمُور: رَه بَگِي نَرِيک وَ مَت، دَرِي رَه بَگِي نَاچُور [ف] رَنگ مَت وَ تِيرَه.

فَرَنِي: (۱) تُوخِي کَه لَه رَسشَانْدَه دَه چِي شَدَرِي: (۲) تَزَه دَا هَاتُو: (۳) يِيچُوِي دَرَه نَسک زَا: (۴) کَه مِيکِي پَه زِي [ف] (۱) بَدَرِي کَه دَر زَمَسَان مِي کَارَنَد: (۲)

بُوَر سِيَدَه (۳) بِيچَه دِير بَه دِيَا اَمَدَه: (۴) گَال

فَرُو: (۱) دَرُورَن: (۲) دَرُو [ف] (۱) دَرُوغ گُو: (۲) دَرُوغ.

فَرُوکَهَر: دَرُورَن [ف] دَرُوغ گُو.

فَرُوخِي: گُو شَتِي بَاش کُورَا کَه لَه پِي شَه جِيَا بُو تَه وَد [ف] گُوشَب کَامَلَا پَخْتَه.

فَرَه: فَر، تِيرَه [ف] اِينَج.

فَرَه: فَرَدَه [ف] بَکَا فَرَدَه.

فَرَه کَه، فَرُوکَهَر [ف] دَرُوغ گُو.

فَرِي: (۱) زِي دَرُورَن: (۲) رَا بَه، پَلِي دَه: (۳) زُوَت، رُو س: (۴) جَوِي سِي زَنَانَه بَه [ف] (۱) زَن دَرُوغ گُو: (۲) يِر خِيَر: (۳) بَحْتَه، بَرَه: (۴) دَشَنَام زَه بَه.

فَرِيَن: رَا يُون [ف] بَر خَاشَش.

فَرِي: (۱) دَه نَگِي مِي ش وَ رَه رَه کَه تَه: (۲) سَسَب، حَاو: (۳) کَه مَو سَنَكَه: (۴) خُولخُونَه، مَزْرَاح: (۵) وَ رَه زِي، عَا حَزِي، عَسَرِي [ف] (۱) صَدِي مَکَس

وَ رِي بُوَر، وَ: (۲) سَسَب، ۳، سِير کِم، ۴، گَرْدَن، ۵، عَصَب سَت

فَرِيُون، سَن بُو تَه وَد لَه کَر کَرْدَن حَاو بُو تَه وَد [ف] سَسِي دَر اَدَم کَر

فَرُوخ: دَه بَگِي رُزِي مَس وَ رَه رَه کَه تَه [ف] صَدِي دَر وَ رَسِي.

فَرُک: (۱) جَه فَرِي دَه مَان ۲ مَر رَاح [ف] (۱) حَاوِي بِي ۲، گَرْدَن يَارِي

فَر کَا دِن: (۱) نَا وَ هَه لَه وَ لَانَدَن، (۲) مَح بَه نَا وَ کَرْدَن [ف] (۱) س، ا، ر، مَس حُوسَا يِي س: (۲) بَر مَوَارِد مَسَد کَرْدَن

فَرَه: مَر حَه [ف] حُر مَسَه

فَرَه فَرِي: (۱) بَر خَه پَر خ: (۲) فَرَفَر [ف] (۱) خَر نَاسَه يِي يِي: (۲) وَ زُوَر.

فَرَه کَه، تَه مَل لَه کَر کَرْدَن، خَوَه وَ دَه وَ [ف] اَه مَال کِنْدَه دَر اَلجَم کَار

فَرِي: دَه رَکَر وَ، بَه رَه لَه کَرَا [ف] وَل شَدَه، رَه اَشَدَه

فَرِيَن: (۱) بَر خَه کَرْدَن: (۲) خَوَرَه کَرْدِي دَوِي زَه وَ: (۳) دَه بَگِي گُولَه ي هَاوَنَر وَ: (۴) گَزَه يَا، دَه بَگِي يَا ي بَه يِر: (۵) دَه بَگِي وَي کَه قَنَتِي کَانَزِي

لَه رِي وَ رِيُو، (فَرِي نَا حَه لَاحِل) [ف] (۱) حُر مَسَه کَشِي دَن: (۲) صَدَاي حُر مَان: (۳) صَدَاي تِير شَمَل کَشَدَه: (۴) صَدِي تَن دِيَا: (۵) صَدِي بَه

هَم خَوَرَدَن زِي نَت لَات زَانَه.

فَرِي: (۱) جَوِي دَه بَک وَ دَه بَگِي گُولَه وَ بَر دَه قُوچَه کَانِي (۲) دَه بَگِي نَاوَ کَه بَه تَه وَ دَه دَر بَرِي [ف] (۱) نَوِي صَدَا مَانَدَه صَدَاي تِير وَ رَاه وَ سَنگ

فَلَاخَن: (۲) صَدَاي آب کَه بَا قَشَار بِي رُون جَه د.

فَوَاب: حَمَزِيَه، عَمَزِيَا، زَه هَا [ف] رُ دَه.

فَوَاگ: بَشَل هَاوِي شَتِي خَو وَ يَسَخْت [ف] قَر عَه کَشِي.

فَوَان: زَان، رَا زَانِي تَرَاو [ف] بَر هَم زَدگِي مَابَع مَانَد مَشَد

فَوَانَدَن، رَا تَلَه کَا نَدَنِي تَرَاو لَه دَه فَرَا، زَانَدَن [ف] نَکَان دَا بَن مَابَع دَر طَرَف.

فَوَان گ: فَوَاگ [ف] قَر عَه کَشِي.

فَوَانَه وَ دَه: بُوَز اَمَدَه [ف] سَر حَال آ مَدَن

فَوَاوَه: نَاوَانِي نَاوَ بُو وَ رَه دَرِيَرَان دَه بَش کَرْدَن [ف] مَر کَز تَعَسِيم بَا اِي يَارِي.

فَوُک. مِيرَه، بَه لَه فِيرَه [ف] مَد فُوع، بَکِي.

فَوُز: رَگ حُور، رَه وَ ن بُون [ف] اَسهَال

فَوُک: رَگ زَه وَ ن، کَه سِي کَه رَگِي دَه چِي [ف] اَسهَال گَر فَتَه

فَوُک کَهَر: دَه رَه مَانِي رَه وَ نِي [ف] مَسَهَل

فُف: پَقَه، حَمَه رَه [ف] کَلِمَه سَحِير، خَطَر.

فُکِي: يَه کَجَارِي، تِي کَحَارَه کِي، تَش کَرَا يِي [ف] مَکِي دَه، تَمَامَا.

قَل: (۱) بَل، رَه قِي بَر مَبُور گَد، بُو دَه مَلِي دَه تَس: (۲) فَرَت [ف] (۱) سَخْت بَر م شده کَه يَرَاي دَمَل گَفْتَه مِي شُو د: (۲) گَشَاد.

قَلَت: تَه قِيَن، لَه بَه رَه بَه چُون [ف] تَر کِي دَن، اَمْعَا ر.

فَلْمَلَك بَدْر مَلَّ شَو، پيشه سهر [ف] آهيا، تَشْتَك

فَلْمَلَك حَقْمَرْو، چنده بار [ف] وِراج

فَلْمَلَك: بَرُوش، ساواری رُورود [ف] بدعور ریز.

فَلْمَلَك: دَه نَگَی وَه دَه نَگَی بَه بَر بُوئی زَی کَمَران [ف] صدایی همانند صدای زَه کَمَن

فَلْمَلَك: ۱) فَن: ۲) دَه نَگَی سَوْرایی تَوْنَدی مَه رَوَق [ف] ۱) نَگَا، فَن: ۲) صَدی چَر حَش سَر یَح گَرْدَن.

فَلْمَلَك: فَنی رُور [ف] صَدی «فَن» پِیایی

فَلْمَلَك: فَن [ف] نَگَا، فَن.

فَلْمَلَك: دَل، مِیر، دایک بُو مَنالِی دَه لَی کَه مِیر یَکَا [ف] شَاش، اصطلاحی کَه بَر ی تَشویق بَچَه بَه شَاش کَرْدَن گویند.

فَلْمَلَك: ۱) نَبُو، ۲) پِیشِگِر بَه وَا، دَوِیانه، (چِیر و کَی بُو مَه فَه کَه رِینَه: ۳)

نَور لَه، بَر (دَه رِی فَه کَه: ۴) هَر کَرْدَن: (تَاقی فَه مَو: ۵) وَشَی

سَرایی (فَه مِیر وَه رَه: ۶) بُو، بَوَلای، (کَی فَه دَه جی: ۱) شَما: ۲)

سَیوَنَد مَسی دَوِره: ۳) بَاق وَا ۴) پِیشوَنَد بَه مَعنی نَوشِیدَن: ۵)

حَرَف هَم رَاهی: ۶) بَه سَوی، بَه طَرَف.

فَلْمَلَك: فَن بَیَن، قَه رَه بَو کَرْدَن، تَوَلَه کَرْدَن وَه [ف] تَلاهی.

فَلْمَلَك: بَر یَمَه وِی هَم رِی مَدَار [ف] قَرار هَایی دَر مَعاملَه.

فَلْمَلَك: هَل بَر اَز تَن: هَل بَر اَز دَن، حِیا کَرْدَن رَه، تَه قَانَدَن [ف] اِنتِخاب کَرْدَن

فَلْمَلَك: حَوْرَی کَو تِیرَی بَه هَیْکَه وِشِیر وِوَن [ف] تَوَعی گَرْدَه نَن رَوَعی بَه نَخم مَرغ وِشِیر

فَلْمَلَك: ۱) قَا ز نَیج کَرْدَن، بَه رَه گِیر کَه وِئ: ۲) بَر دَن وَه لَه قَو مَار [ف] ۱)

سَوَد بَر دَن: ۲) بَر د قَعان

فَلْمَلَك: رَوْت دَن وَه، تَوَلَه دَمالِی [ف] لَخت کَرْدَن زَی رَ وِو.

فَلْمَلَك: قَه رَه دَوای چَه: ۱) بُو هَا فَه بَر ی مَه [ف] سَر ح نَایب و مَقَر ر سَدَه

فَلْمَلَك: بَر اَن وَه، قَر تِیکَه وِئ، لَه نَوا چَوَن [ف] نَبو د شَدَن، مَر اَص

فَلْمَلَك: ۱) دَوایی هَیْئَن بَه نَرخ یان بَه کِیشَه: ۲) بَر یَمَه وِی هَدَن گ: ۳)

بَر یَمَه وِی مَیْرو بَر یَن: ۴) هَم رَو د بَر باری یَه کِجَا رَه کِی: ۵) بَر اَن وَه وِی

بَن مَمان [ف] ۱) پَایان دَن: ۲) بَر د شَتن عِسل اَر کَنْدَو: ۳) پِشَم چِینی اَز

حِیوانات: ۴) قَرار قَطعی: ۵) «قَرارض حَیوانَدَه.

فَلْمَلَك: پَسان [ف] وَا گِستَن.

فَلْمَلَك: بَر زَن [ف] بَر اَکَنْدَه شَدَن

فَلْمَلَك: بَر زَن [ف] بَر دَن [ف] پَر کَمَن.

فَلْمَلَك: فَه بَر کَن، فَه بَر کَن [ف] بَر کَنْدَه سَدَن

فَلْمَلَك: فَه بَر کَن، فَه بَر کَن [ف] بَر کَنْدَه شَدَن

فَلْمَلَك: ۱) کَر ایدَه، مَلا بُو، ۲) تَلا بُو، نَخم تَه رَه بُو [ف] ۱) مَاز شَد: ۲)

اِیْطَور بُو د.

فَلْمَلَك: پاشَه کَه وِئ [ف] اِند وِختَه، پَس اَن دَار

فَلْمَلَك: کَر ایدَه، بَار بُو [ف] پَر سَدَن، گِشودَه شَدَن

فَلْمَلَك: بَر یَمِی بَیْیَم، پَر یَن [ف] عَظَه کَر س

فَلْمَلَك: تَوی بُو، تَو بُو، تَو بُو [ف] مَیْئَن، اَب شَدَن

فَلْمَلَك: وَه بَه سَدَن بَه سَه وَه، (حَه سَیْیَن فَه بَه سَه وَه) [ف] بَد کَرْدَن

فَه بَی: تَه بُو [ف] نَگَا، فَه بُو

فَه بَی: د بَی رَتَن وَه، دَوِیانه لَه هَیْلَت دانه وِی تَو د [ف] دَوِیانه بَیْخَن.

فَه بَی: ۱) دَپ چِین، پَه تَو تَن: ۲) بَر یَن بَه بَر یَن گ و بَر یَن [ف] ۱)

هَر س کَرْدَن: ۲) مِیْجی کَرْدَن.

فَه بَی: پَار نَه وَه [ف] لَایَه.

فَه بَی: ۱) بَر گ دَوَر کَرْدَن: ۲) لَه هَم مَلا وَه نَی شِیْشَن و تَاز اَو دَن:

۳) پَسا سَدَن: ۴) شَی کَرْدَن وَه، بَه وَدِی مَنا لَی دَن وَه [ف] ۱) لَی س

بَارَه بَارَه کَرْدَن: ۲) اَز هَر طَرَف پِیرا مَوَن گَر فَن و اَز دَن کِسی: ۳)

و گِستَن: ۴) تَفسیر کَرْدَن.

فَه بَی: تِیْش کَن، لَه بَه رِی کَچَوَن [ف] دَر هَم شَکِستِکی

فَه بَی: تِیْش کَن، تِیْش کَن، لَه بَه رِی کَچَوَن [ف] دَر هَم شَکِستَن.

فَه بَی: تِیْش کَن، تِیْش کَن، لَه بَه رِی کَچَوَن [ف] دَر هَم شَکِستَن.

فَه بَی: تِیْش کَن، تِیْش کَن، لَه بَه رِی کَچَوَن [ف] دَر هَم شَکِستَن.

فَه بَی: تِیْش کَن، تِیْش کَن، لَه بَه رِی کَچَوَن [ف] دَر هَم شَکِستَن.

فَه بَی: تِیْش کَن، تِیْش کَن، لَه بَه رِی کَچَوَن [ف] دَر هَم شَکِستَن.

فَه بَی: تِیْش کَن، تِیْش کَن، لَه بَه رِی کَچَوَن [ف] دَر هَم شَکِستَن.

فَه بَی: تِیْش کَن، تِیْش کَن، لَه بَه رِی کَچَوَن [ف] دَر هَم شَکِستَن.

فَه بَی: تِیْش کَن، تِیْش کَن، لَه بَه رِی کَچَوَن [ف] دَر هَم شَکِستَن.

فَه بَی: تِیْش کَن، تِیْش کَن، لَه بَه رِی کَچَوَن [ف] دَر هَم شَکِستَن.

فَه بَی: تِیْش کَن، تِیْش کَن، لَه بَه رِی کَچَوَن [ف] دَر هَم شَکِستَن.

فَه بَی: تِیْش کَن، تِیْش کَن، لَه بَه رِی کَچَوَن [ف] دَر هَم شَکِستَن.

فَه بَی: تِیْش کَن، تِیْش کَن، لَه بَه رِی کَچَوَن [ف] دَر هَم شَکِستَن.

فَه بَی: تِیْش کَن، تِیْش کَن، لَه بَه رِی کَچَوَن [ف] دَر هَم شَکِستَن.

فَه بَی: تِیْش کَن، تِیْش کَن، لَه بَه رِی کَچَوَن [ف] دَر هَم شَکِستَن.

فَه بَی: تِیْش کَن، تِیْش کَن، لَه بَه رِی کَچَوَن [ف] دَر هَم شَکِستَن.

فَه بَی: تِیْش کَن، تِیْش کَن، لَه بَه رِی کَچَوَن [ف] دَر هَم شَکِستَن.

فَه بَی: تِیْش کَن، تِیْش کَن، لَه بَه رِی کَچَوَن [ف] دَر هَم شَکِستَن.

فَه بَی: تِیْش کَن، تِیْش کَن، لَه بَه رِی کَچَوَن [ف] دَر هَم شَکِستَن.

فَه بَی: تِیْش کَن، تِیْش کَن، لَه بَه رِی کَچَوَن [ف] دَر هَم شَکِستَن.

فَه بَی: تِیْش کَن، تِیْش کَن، لَه بَه رِی کَچَوَن [ف] دَر هَم شَکِستَن.

فَه بَی: تِیْش کَن، تِیْش کَن، لَه بَه رِی کَچَوَن [ف] دَر هَم شَکِستَن.

فَه بَی: تِیْش کَن، تِیْش کَن، لَه بَه رِی کَچَوَن [ف] دَر هَم شَکِستَن.

فَه بَی: تِیْش کَن، تِیْش کَن، لَه بَه رِی کَچَوَن [ف] دَر هَم شَکِستَن.

فَه بَی: تِیْش کَن، تِیْش کَن، لَه بَه رِی کَچَوَن [ف] دَر هَم شَکِستَن.

فَه بَی: تِیْش کَن، تِیْش کَن، لَه بَه رِی کَچَوَن [ف] دَر هَم شَکِستَن.

فَه بَی: تِیْش کَن، تِیْش کَن، لَه بَه رِی کَچَوَن [ف] دَر هَم شَکِستَن.

فَه بَی: تِیْش کَن، تِیْش کَن، لَه بَه رِی کَچَوَن [ف] دَر هَم شَکِستَن.

فَه بَی: تِیْش کَن، تِیْش کَن، لَه بَه رِی کَچَوَن [ف] دَر هَم شَکِستَن.

فَه بَی: تِیْش کَن، تِیْش کَن، لَه بَه رِی کَچَوَن [ف] دَر هَم شَکِستَن.

فَه بَی: تِیْش کَن، تِیْش کَن، لَه بَه رِی کَچَوَن [ف] دَر هَم شَکِستَن.

فَه بَی: تِیْش کَن، تِیْش کَن، لَه بَه رِی کَچَوَن [ف] دَر هَم شَکِستَن.

فَه بَی: تِیْش کَن، تِیْش کَن، لَه بَه رِی کَچَوَن [ف] دَر هَم شَکِستَن.

فَه بَی: تِیْش کَن، تِیْش کَن، لَه بَه رِی کَچَوَن [ف] دَر هَم شَکِستَن.

فَه بَی: تِیْش کَن، تِیْش کَن، لَه بَه رِی کَچَوَن [ف] دَر هَم شَکِستَن.

فَه بَی: تِیْش کَن، تِیْش کَن، لَه بَه رِی کَچَوَن [ف] دَر هَم شَکِستَن.

فَه بَی: تِیْش کَن، تِیْش کَن، لَه بَه رِی کَچَوَن [ف] دَر هَم شَکِستَن.

فَه بَی: تِیْش کَن، تِیْش کَن، لَه بَه رِی کَچَوَن [ف] دَر هَم شَکِستَن.

لی بر سینم و ده به سمرگرد نه وه (۱) یار کردن گره: (۲) رشته را بنه
 کردی (۳) کنایه از نوازش کردن.
 فه پیچرین: تی گه یاندن (۱) فه مانیدن
 فه پین: فه بیان (۱) جلا بیدن.
 فه تراندن: باویشکدان و خوشبختانه وه له بهر خه وهانن (۱) خمیاره کشیدن
 فه ترسین: تاره له نه خوشی هه ستانه وه (۱) تازه شقایه تر، مدد
 فه مرگان: (۱) پیکر نی نیشانه: (۲) تروکدی په لکی چاوه (۱) خوردن به
 هدف: (۲) جهس بک جسم
 فه ترکیدن: (۱) نه نام بریدن، پیکسی سشن: (۲) مروکادی حوا (۱) به
 هدف زدن: (۲) پلک برهم زدن.
 فه تر ویسکاندن: ده ربه زاندن (۱) ره مانیدن.
 فه تر ویسکیان: (۱) ده ربه زین، نه وه بون (۲) له بهر جاو گوم بون (۱)
 در رفتن، وم کردن: (۲) ز دید ناپدید شدن.
 فه تر ویسکین: فه تر ویسکس (۱) بگا، فه تر ویسکین
 فه تر یسکان: فه تر ویسکیان (۱) بگا: فه تر ویسکیان
 فه تر یسکاندن: فه تر ویسکاندن (۱) ره مانیدن.
 فه تر یسکتین: به نه خوشی هه ستانه وه، چاله بونده وه، ساقه ویون (۱) شفا
 یافتن
 فه ته گان: ته گان، ته گنران (۱) نک نیده شدن.
 فه ته کاندن: ته کاندن (۱) بکا بیدن
 فه ته هران: (۱) خاموش بونی ناگر، کوژا وه: (۲) بریتی له مردنی کسی
 (۱) خاموش شدن تش: (۲) کنایه از مرگ.
 فه ته هرانندن: (۱) خاموش کردن نووره: (۲) بریتی له مراندنی کسی (۱)
 (۱) خاموش کردن آش: (۲) کنایه از میراندن کسی
 فه ته هریان: فه ته هران (۱) بگا، فه ته هرن
 فه ته هرین: فه ته هران (۱) بگا: فه ته هران
 فه ته وشین: وق کردن، سه وسامان (۱) متحیر شدن.
 فه ته تیره: رود و به سه رها ت، هوپن (۱) حادثه.
 فه حنقان: راجه نیس له ترسان (۱) بکه خوردن ز ترس
 فه جتیانیدن: راجه باندن، شله زاندن (۱) ترسانیدن ناگهانی که برزه آورد.
 فه جتیان: فه جتیان (۱) بگا، فه جتیان
 فه جتیان: فه جتیان (۱) بگا، فه جتیان
 فه جتیان: فه جتیان (۱) بگا، فه جتیان
 فه جتیان: (۱) جوئنه وی بنیشته: (۲) بریتی له پاته گردنوه وی قسه چه نه
 حرا: (۱) حو پس سفر: (۲) کنایه از تکرار چندباره سخن، ژانخایی
 فه جه مانیدن کوئردیه وه، حفا ححرر (۱) جمع کردن
 فه جه هیان کوئردیه وه، حفا کرر، حه بون (۱) جمع شدن
 فه جه من: فه جه سان (۱) جمع شدن.
 فه چاشاندن: چیزه کردن، تام کردن بو نه زمون (۱) چشیدن برای آزمون.
 فه چزاندن: شی گردنوه وی کوئکه، له بهر یه که هه لوه شانندی خو وی و په مو
 (۱) ارهم باز کردن پشم و بنه.
 فه چرین: (۱) ههل پیچرین، به زور لور گردنوه: (۲) راکیشان به روی دای (۱)

[illegible]

فەخوگرێتی: دەستەبەر [فە] مەتەمە

فەخوواندن: پێ خواردنەوه، دەرخوا رددەنی تراو [فە] وادەر به توشیدن کرد

فەخومان: سکن بکەل یۆن، تیکەوه گلان [فە] مەخلە سدن، درهم برهعی فەخومانن: تیکەل پیکەل کردن، تیکەوه گلاندن [فە] مەخلوط و درهم برهم کردن.

فەخومین: فەخومان [فە] بگا: فەخومان.

فەخوسدن: ۱، خوێندنەوهی نووسەر و یۆ گۆنگەر؛ ۲) دلداری دانەوه، بدەوه ۳، ددەوهت کۆر [فە] ۱) بازخواندن نوشتە برای شونەه؛ ۲، ورس کردن ۳) دعووت کردن.

فەخه پیرایدن: دەست دەئاگر وەدان بو خوش کردنی ناگر [فە] زیروو کردن اتش که شەهەوزو شود.

فەدان، ۱) هەلمسان، پەمەانی زگ، ۲) رەوی کولین، دەرەوی رەوی ۳) دابەوهی و م؛ ۴) هەسەدان، پشوکی؛ ۵) نان پەتەندۆرەودن؛ ۶) پێوه دانی مارو دویشک... ۷) هەلدانی چەدەر؛ ۸) پڕشگاندن، وئیسایی پاران ۹) ئیجاد، داھیان [فە] ۱) آماسیدن شکم؛ ۲) کندن رمیی؛ ۳) پس دادن وام؛ ۴) مەس کشیدن؛ ۵) چەسپان دان بە تور؛ ۶) نیش زدن مارو عەرب و... ۷) پڕیا کردن چادر ۸) پندامدن پاران؛ ۹) ایجاد، پیدآوردن.

فەدان دە: د هێنەر، برسی لە خودا [فە] حالی، کبابه ارخدا

فەدانئیس، سەننەوهی بالەد [فە] شەش بریدە.

فەدزین: شت بە کەسیک دان و بەهینی بردنەوه، دزینەوه [فە] بخشیده را دریدن

فەدووخستن: رەفرەشتن، هۆی راکردنی کێژ دەگەل دڵخوازی خۆی [فە] فرودادن دختر ب نامزدش.

فەدوکهتن: ۱) وەدوکهتن، بە شوێنداجۆن؛ ۲) وەدوکهوتن، راکردنی کێژ دەگەل لاری دڵخوازی [فە] ۱) بە دیال رفتن؛ ۲) فرار دختر همراه نامزدش از خانه پدری.

فەدەر: ۱) حەگە، بێجەگە؛ ۲) وەدەر: (لایزیری فەدەر کەتم) [فە] ۱) بەر، بەرار؛ ۲) بیرون سن

فەدەرەنگ، رۆحەپەنی، فرەپچو [فە] بە ناحیر مەناد

فەدەرکەتن، خویایو، ناشکراپو، دیاردان [فە] اسکا سەس

فەدیس: ۱) دۆربەوهی گۆم یۆگ؛ ۲) پەسەرکردنەوه؛ ۳) یۆدیارچوئەوه [فە] ۱) گم شده را یافتن؛ ۲) بازخواندن؛ ۳) بازدید.

فەدیوان دەگۆ، بلۆکردنەوهی قسە [فە] پەش سەر.

فەدی کرن: ۱) وەدەرنا، دەرکردن؛ ۲) چیا کردنەوه [فە] بیرون کردن؛ ۲) جدا کردن

فەدین: دۆزینەوهی گۆم یۆگ [فە] بازبافتن

فەر: ۱) وەر؛ ۲) سەر، بالا؛ ۳) تالی، لا؛ ۴) دەر، دەرەوه، پەراپەر بە زۆرەوه [فە] ۱) بیا؛ ۲) بر، بالا؛ ۳) حرف، سو؛ ۴) بیرون، خارج.

فەر: زۆرنگ لە کار و کاسبی د [فە] زیك در کسب و کار.

فەر افەر: پەر تەر [فە] بر بر

فەراکرن: وەشارین، بێشان بەدان، شادەنەوه [فە] پەهان کردن

فەرایدن: سۆتەوه بە مەمەد، لەر بە بەدان [فە] سوهر ردن

فەرچالە: فەرچالە [فە] بزدل.

فەرچین: هەر وار بە چینهوهی داویان وردی پڕژاو [فە] برچین. امر بە جین.

فەرچیناندن: چینهوه لە زەمیں [فە] برچیدن.

فەرسان: ۱) ریسکا؛ ۲) زایی یۆن [فە] ۱) تکان بری رهایی؛ ۲) رهاس

فەرساندن: ۱) زابیسکندن؛ ۲) زیی کۆن [فە] ۱) کشیدن برای رها کردن؛ ۲) رها کردن.

فەرستین فەرسان [فە] بگا، فەرسان

فەرستین هەرس [فە] بگا، هەرس

فەرشتن، رەشەنەوه [فە] فی کردن.

فەرشاندن: ۱) رشانەنەوه؛ ۲) پرتی لە پێ بردنەوه [فە] ۱) وادار بە فی کردن؛ ۲) کبابه از ناو ز محرم گرفتن.

فەرشیان: فەرسان [فە] فی کردن.

فەرشین، فەرشن [فە] فی کردن

فەر قە: پەر، پەر [فە] برف

فەرق: گۆرگ، شەو [فە] گرگ.

فەرقل: پێ مەلات، گۆنەدەر بە کار [فە] پێ مەلات، پێ توجە.

فەرقلین: خوێاردن و نەمەنی کردن لە کار [فە] بازبندن و تساهل کردن.

فەرک: فەرق، شێر، گۆرگ، گۆر [فە] گرگ.

فەرگرین: گرتهوهی نهخوشینی گیرۆ [فە] واگیری بجمادی.

فەرگهاندن: ۱) لێک، چیا کردنەوه؛ ۲) کردنەوهی گرت [فە] ۱) از هم جدا کردن؛ ۲) بار کردن گره.

فەرگەر: ۱) وەرگەر، پێچ خوێاردن؛ ۲) گەر نەوه؛ ۳) پەریمان یۆنەوه [فە] ۱) سچ خوردن؛ ۲) بدگشت؛ ۳) پشیمانی

فەرمل: قل شەگەب [فە] سار خستە

فەر مین: سە کەت یۆ، قل یۆ [فە] سار خستە سن

فەرئین: ۱) وێنەوهی تۆک؛ ۲) پەدەست هەنکەندن و درونی خەلە [فە] ۱) یادست چیدن موا؛ ۲) درویدن غله یادست.

فەرۆتان: ۱) ناوه کۆل؛ ۲) رۆتەنەوهی دار؛ ۳) دازنانی گوشت لە ئیسک [فە] ۱. برکەدە شەس؛ ۲) لخت شەس درخت؛ ۳) لخت شەس استخوان از گوس.

فەرۆتاندن: ۱) ناوه رۆب کردن؛ ۲) دازینی دار؛ ۳) کرۆسانەنەوه [فە] ۱) پرکدن؛ ۲) لخت کردن درخت؛ ۳) لخت کردن استخوان

فەرۆتن: لەرەلەبردن داگرتن [فە] بردن، بایین آوردن.

فەرۆتن: فەرۆتا [فە] بگا، فەرۆتان

فەرۆتی رۆناوه [فە] سەسە رموی و برگ و گوس

فەرۆچکان: فەرۆبان [فە] بگا، فەرۆبان

فەرۆچکان: فەرۆبان [فە] بگا، فەرۆبان

فەرۆتاندن: فەرۆتدن [فە] بگا، فەرۆتدن

فهر و یچاندن: فهر و یچاندن [ف] نگا: فهر و یچاندن

فهره: یچ، یو، وهره [ف] یچ

فهره شون: فهره شون، فهره شون [ف] هی کردن

فهره شاندن: فهره شاندن، فهره شاندن [ف] و داو به هی کردن.

فهره شپین: رسامهوه [ف] بالانوردن، قی کردن.

فهره شین: ره، ملاوه کردن [ف] هر رسامهوه

فهری: یینه، یینه، یینه [ف] سار

فهرین: یچ، یو، وهره [ف] ملاوه کردن، رسامهوه [ف] رسامهوه

فهریچاندن: فهریچاندن [ف] نگا: فهریچاندن.

فهریچستن: بهری کردن، ره و نه کردن [ف] بدرقه کردن.

فهریچ: بهری کردن، نویسنده [ف] محتوی نوشته

فهریس: (۱) بهری دریز، گوهریس: (۲) زیتوس [ف] (۱) رسن، ریسمن: (۲)

ملاء، دیکته

فهریستی: بهدر کردن، بهسهریه کاهینهوه [ف] ماکردن.

فهریگون: بهری کردن، بهسهریچستن، ره و نه کردن [ف] بدرقه کردن.

فهرین: (۱) یینه، یینه، یینه، بهری: (۲) بهینه [ف] (۱) بیار: (۲) بیوریش

فهرینه: بهری: نگا: بهری.

فهریزان: (۱) راهروی کانی: (۲) دوباره بیجوهینان [ف] (۱) راییدن چشمه: (۲)

بار بهجه وردن.

فهریحت: چکن، گهمان، نه خاوین [ف] کنیف، چرکی.

فهریچاندن: بهری و بهری کردن [ف] کنیف کردن

فهریقران: بهری، بهری، بهری [ف] بارگب

فهریقراندن: بهری، بهری، بهری [ف] بارگب

فهریقران: (۱) بهری، بهری، بهری [ف] (۱) بارگب: (۲) بهری

سندن

فهریقران: بهری، بهری، بهری [ف] بارگب

فهریقران: بهری، بهری، بهری [ف] بارگب

زمین.

فهریقان: پال، ده لک [ف] هول، دفع با نیرو.

فهریقاندن: پال، بهری، بهری [ف] هول دادن

فهریقان: (۱) بهری، بهری، بهری [ف] (۲) بهری، بهری [ف] (۱)

دراز کشیدن و غلتیدن: (۲) پرت.

فهریقان: (۱) بهری، بهری، بهری [ف] (۲) بهری، بهری [ف] (۱)

فهریقان: (۱) بهری، بهری، بهری [ف] (۲) بهری، بهری [ف] (۱)

لیز خوردن و افتادن: (۲) درز کشیدن و غلتیدن

فهریقان: بهری، بهری، بهری [ف] (۲) بهری، بهری [ف] (۱)

فهریقان: بهری، بهری، بهری [ف] (۲) بهری، بهری [ف] (۱)

فهریقان: بهری، بهری، بهری [ف] (۲) بهری، بهری [ف] (۱)

فهریقان: بهری، بهری، بهری [ف] (۲) بهری، بهری [ف] (۱)

فهریقان: بهری، بهری، بهری [ف] (۲) بهری، بهری [ف] (۱)

کردن: (۲) بهری

فهریقان: (۱) بهری، بهری، بهری [ف] (۲) بهری، بهری [ف] (۱)

آلاو گرما: (۲) شر ره

فهریقان: بهری، بهری، بهری [ف] (۲) بهری، بهری [ف] (۱)

فهریقان: بهری، بهری، بهری [ف] (۲) بهری، بهری [ف] (۱)

فهریقان: بهری، بهری، بهری [ف] (۲) بهری، بهری [ف] (۱)

شماهم: (۲) ماهم: (۳) امر به دوباره رنده شدن

فهریقان: بهری، بهری، بهری [ف] (۲) بهری، بهری [ف] (۱)

فهریقان: بهری، بهری، بهری [ف] (۲) بهری، بهری [ف] (۱)

فهریقان: بهری، بهری، بهری [ف] (۲) بهری، بهری [ف] (۱)

فهریقان: بهری، بهری، بهری [ف] (۲) بهری، بهری [ف] (۱)

شماط: یافن.

فهریقان: بهری، بهری، بهری [ف] (۲) بهری، بهری [ف] (۱)

فهریقان: بهری، بهری، بهری [ف] (۲) بهری، بهری [ف] (۱)

فهریقان: بهری، بهری، بهری [ف] (۲) بهری، بهری [ف] (۱)

فهریقان: بهری، بهری، بهری [ف] (۲) بهری، بهری [ف] (۱)

ار کار کشیدن.

فهریقان: بهری، بهری، بهری [ف] (۲) بهری، بهری [ف] (۱)

فهریقان: بهری، بهری، بهری [ف] (۲) بهری، بهری [ف] (۱)

بندر کردن.

فهریقان: بهری، بهری، بهری [ف] (۲) بهری، بهری [ف] (۱)

فهریقان: بهری، بهری، بهری [ف] (۲) بهری، بهری [ف] (۱)

فهریقان: بهری، بهری، بهری [ف] (۲) بهری، بهری [ف] (۱)

فهریقان: بهری، بهری، بهری [ف] (۲) بهری، بهری [ف] (۱)

فهریقان: بهری، بهری، بهری [ف] (۲) بهری، بهری [ف] (۱)

فهریقان: بهری، بهری، بهری [ف] (۲) بهری، بهری [ف] (۱)

فهریقان: بهری، بهری، بهری [ف] (۲) بهری، بهری [ف] (۱)

فهریقان: بهری، بهری، بهری [ف] (۲) بهری، بهری [ف] (۱)

فهریقان: بهری، بهری، بهری [ف] (۲) بهری، بهری [ف] (۱)

فهریقان: بهری، بهری، بهری [ف] (۲) بهری، بهری [ف] (۱)

فهریقان: بهری، بهری، بهری [ف] (۲) بهری، بهری [ف] (۱)

فهریقان: بهری، بهری، بهری [ف] (۲) بهری، بهری [ف] (۱)

فهریقان: بهری، بهری، بهری [ف] (۲) بهری، بهری [ف] (۱)

فهریقان: بهری، بهری، بهری [ف] (۲) بهری، بهری [ف] (۱)

فهریقان: بهری، بهری، بهری [ف] (۲) بهری، بهری [ف] (۱)

فهریقان: بهری، بهری، بهری [ف] (۲) بهری، بهری [ف] (۱)

فهریقان: بهری، بهری، بهری [ف] (۲) بهری، بهری [ف] (۱)

فهریقان: بهری، بهری، بهری [ف] (۲) بهری، بهری [ف] (۱)

توصیه شده.

فهریقان: بهری، بهری، بهری [ف] (۲) بهری، بهری [ف] (۱)

فهریقان: بهری، بهری، بهری [ف] (۲) بهری، بهری [ف] (۱)

حیوانات را بشوی.

فهریقان: بهری، بهری، بهری [ف] (۲) بهری، بهری [ف] (۱)

حیوانات شستن.

فهریقان: بهری، بهری، بهری [ف] (۲) بهری، بهری [ف] (۱)

عصب، ۲) سروی.

فہ شہ ہلان پہنسو بو، پی سمره و پمره بو، بریشان حال شدن

فہ شہ ہلان پی سیو کردن پریشان حال کردن.

فہ شہ قن، تہ کان جو رن، رازاں [تہ کان خوردن]

فہ شہ قانندن: شلہ زدن، تہ کان بیدن [تہ کان دادن]

فہ شہ قیدس، فہ شہ قان [تہ کان] فہ شہ قان

فہ شہ مر: ۱) ناریران، مرک (۲) شیراہوہ [۱] انداخته شدی، پرت:

(۲) پتہار شدن.

فہ شہ مرانندن: ۱) تاوین، تہ رک کردی: (۲) فہ شارتس [۱] پرت کردن (۲)

پہار کردن.

فہ شہ مرین، فہ شہ مرین [تہ کان] فہ شہ مران.

فہ شیلان: سیلان [تہ کان] جلایدن

فہ و: عذر [تہ کان] عذر

فہ شہ ستان: ۱) راوہ ستان، ۲) لہ کاروہ ستان [۱] 'ستان' (۲) ارکار

استان

فہ شہ ستانندن: ۱) راوہ ستانیدن: ۲) لہ کاروہ ستانیدن [۱] موقوف کردن

(۲) ازکار بازداشتن

فہ شہ ستای: ۱) راوہ ستاو بہ پیوہ: ۲) ویستو لہ کار [۱] (استادہ: ۲)

ارکار باز، یستدہ.

فہ قوسان: ۱) بران (۲) تاسرای مو [۱] برش: ۲) تراش مو.

فہ قوسانندن: ۱) برین: ۲) تاشیتی مو [۱] بریدن: ۲) تراشیدن مو.

فہ قہ دان: جیاوہ پمہ [تہ کان] جدداشتن

فہ قہ تانندن: جیاوہ پمہ لہ پیکہ و نوٹسو [تہ کان] اڑم جدا کردن چسبیدہ.

فہ قہ تیان: جیاوہ پمہ، بیک پچران [تہ کان] جدا شدن

فہ قہ تین: فہ قہ تیان [تہ کان] جدا شدن.

فہ قہ لاشین: فہ لاشین [تہ کان] شکافتن.

فہ قہ لشانندن: روق روانین، پموردی نوآین، پوجاوتین. (فہ کی تہز

جافین خو فہ قہ لیشم چاک دیرم) [تہ کان] با دقت نگاه کردن.

فہ قہ ومین: رودان، پمہ رها، قومین [تہ کان] حادثہ

فہ قہ زانندن: ریراس، ربھاس [تہ کان] جمع کنیدن

فہ قہ: دہ لگی خہ ماکاندی زوی [تہ کان] صدای نالہ روباد.

فہ کابی: کاویزکەر [تہ کان] نشخو رکنده.

فہ کابین: کاویز کردن، قاویش کردن [تہ کان] نشخوار کردن

فہ کرین: بڑہ کردن [تہ کان] لیچند زدن.

فہ کرن: ۱) باز کردن، فالاکرن، ناوالہ کردن: ۲) شی کردنہوہ [تہ کان]

(۱) باز کردن، گشودن: ۲) اڑم باز کردن، زدن پتہ و.

فہ کروہان: چاویوشی [تہ کان] چشم پوشی از خطا

فہ کروہانندن: چاویوشی کردن [تہ کان] ماست مالی کردن، چشم پوشی کردن.

فہ کیری: ۱) فالابوی، ناوالہ: ۲) شی کراوہ [تہ کان] گشودہ: ۲) اڑم

بارشده، پتہ و. رده شہ

فہ کشانندن: ۱) واخستن، داخستن: ۲) راکیشان پمہ میندا: ۳)

دریز کردنہوہ: ۴) کیشامی نو تن و جگہرہ [تہ کان] پھن کردن: ۲) بر زمین

گشودن: ۳) کش دادن: ۴) سسمال دحانیات.

فہ کش کشانندن: ر کیشان، پمہو عہرز [تہ کان] بر زمین کشایدن.

فہ کشین: ۱) کشاہوہ، وہ کشان، پمہو پاش پروتن: ۲) پمہو پاش پمہوہ.

باشہ کشہ کرن [تہ کان] برگشتن، ۲) سسمال شدن

فہ کوچانندن: گوینہوہ، مالہ و مال پی کردن [تہ کان] کوچ دادن.

فہ کوبانندن: داکوبانی پرمارو [تہ کان] کوبیدن میخ و...

فہ کوداد: پمہ ربا، دغان [تہ کان] نابودہ، دغان

فہ کوژین: ہمدان ورد کردن، کرژشتن [تہ کان] خاییدن، یاد دادن حرد کردن

فہ کوژین، فہ کوژین [تہ کان] نگاہ کوژین

فہ کوژین، فہ کوژین [تہ کان] نگاہ کوژین

فہ کوشتن: ۱) گرنہ ہشتتی ڈگر (چرا بہ فی فہ کوشت): ۲) سر پتہوہ.

حہ کیشامی نوٹس و: ۳) سمرہ پین [تہ کان] کشتن چرخ و لہیب: ۲)

پک کردن نوشته: ۳) سر بریدن.

فہ کولک: چہر پادہ، پورغی کمرہ و [تہ کان] بیج گوشتی.

فہ کولان: توژنہوہ [تہ کان] پروختن، کاوش

فہ کہ: ۱) چہ شینی، جوڑی، وہ: ۲) نوسانی کردہوہ، فلاکہ [تہ کان]

مانند: ۲) امر بہ گشودن، پگشای.

فہ کہین: رزان، راکشان [تہ کان] در رکشیدن.

فہ کہر: ۱) کہ سی داخر وی دہ کاتہوہ: ۲) نامرزی د حراو کردنہوہ [تہ کان]

(۱) گشایندہ، کسی کہ می گشاید: ۲) بازکن، ایزار گشودن.

فہ کی: چہ شینی، پمہ جوڑی [تہ کان] مانند مثل.

فہ کین: شلہ قان، ژان [تہ کان] بہم زدہ شدن مایع.

فہ کیشانندن: ۱) سمرہ شس دادن: ۲) رینوس شان دن [تہ کان] سرمشق

بوشتن: ۲) دیکتہ کردن.

فہ کیش: ۱) دہر کیشان: ۲) شتی کہ لہ راکیشان دا قایمہ و پاسی: ۳)

بریتی لہ چہ نہ ہارن زہدہ: ۴) خولہ بہر بہ کیشانہوہ: ۵)

کیشان بہ تہارو [تہ کان] آختن، برکشیدن: ۲) کشدار: ۳) کایہ از رودہ

دراز باوہ گو: ۴) کشیدن عضلات برای رفع خستگی: ۵) توزین کردن

فہ کیشک: تہو، مچورک [تہ کان] تیر کشیدن اندام

فہ گالین: راجلہ کین، داجلہ کین، داجلہ کان [تہ کان] یکہ خوردن

فہ گر: کہ سی کہ دہست بہ خہرچہوہ دہ گری، پاشہ کہوت کمر [تہ کان]

صرہ جو.

فہ گرت: ۱) خیوہ نی ہلداد: ۲) جینی رائہ بگاوت [تہ کان] خیمہ را

برپا کرد: ۲) چیم پیرامون خیمہ را گرفت

فہ گرتن: ۱) کاری فہ گر، پاشہ کہوت کردن: ۲) ہلدانی چادر: ۳) گرتنی

نمخوشی بہ نمخوشیکی تر: ۴) رائہ بگاوتنی چیم [تہ کان] صرفہ جویی

(۲) برپا کردن خیمہ: ۳) بیمار شدن از واگیرتی: ۴) با چیم پیرامون را

گرفت.

فہ گرتی: داگیر کر و، لہ ستیندراو [تہ کان] غصب شدہ.

فہ گری: فہ گرتن [تہ کان] صرفہ جویی

فہ گفاشتن: توندگوشین، پمہ پیم کوشین، لہزہ بروشین [تہ کان] محکم

نشدن.

فہ گوئیں: ہای لہ نادیدار دہ، قسہ لہ کاری دواریز کردن [فہ] پیش بیسی
فہ گورزین: بہ گورچی و بہ ہر ہلدان، چالاکانہ ز کردن [فہ] شتابان
گر بختی

فہ گوہر دین: گورسہوہ، سہ سہ [فہ] معدوتہ
فہ گوہاستن: ز گم بران، نہ سوئیل بو شوینی تر چون [فہ] انتقال
فہ گوہشیں: حوالہ نہ د، سہوہ تمہلی کردن [فہ] همان و سستی،
فہ گہر (۱) در ... (وہ گہران: ۲) شوین گیر [فہ] (۱) بازگشت: ۲) بیگرد
فہ گہرانس: ۱) رھرانس: ۲) نہوہی و ام ۳) گیر نہوہی روداو [فہ] (۱)
بازگردندن: ۲) بدای و ام (۳) با گم کر۔

فہ گہریان: زفریہ رھ [فہ] بازگشتن
فہ گہرین: گہر سہوہ، دھوی زوشتن ہاتموہ [فہ] برگشتن
فہ گہز: جزوی دوشکار مار [فہ] نیش عھرب و مار۔
فہ گہرائیں: سہوہ بی مارو دوسک [فہ] گریدن مار و عھرب،
فہ گہشیں: ۱) حوسوئی ناگر، ۲) سوسوئی دردی، ۳) سہوہ
نورث بوں (۴) بوں نہوہ [فہ] ۱) مشتعل شدن آتش: ۲) آھگر شدن
زغار: ۳) شکر فشدن: ۴) سر حال آمدن بعد از بزمردگی،

فہ گہفزانن: مل دہ بھمل بان، بہ کتر لہ زوئی د [فہ] گلاویر شدن
فہ گہفزین: مل دای بہ سہر رھوی [فہ] علنیدن پر زمین،
فہ گہمزین: بار بردنی بہ توڑم، پھڑین [فہ] جھش، پرش،
فہ گیران: فہ گہرائیں [فہ] بگا فہ گہرائیں
فہل: ہل، نہرم ہوی رھق [فہ] سفت نرم شدہ
فہلا: دریادہ، شہلاح، قامچی [فہ] تازیانہ،
فہو: شکس، توڑین، گہزان بہ شوین... [فہ] نقیش
فہوکر: سکس کی گم [فہ] نصبی کرد،
فہہمستن: لیسہوہ، ہیزم خاویں کردنہوہ [فہ] لیسیدن
فہمال: دہس پیدھنی نہ دہم، گہسنی خملک دوشیلکی بہ دہست [فہ]
ماسازدھندہ،

فہمالین: دہسب بہ لہساھین بہ توڑم شیلانی پشتو گندام [فہ]
ماسازدان،

فہمان: بہ جی مان [فہ] و مانن، حماندن،
فہمای: بہ جی ماو [فہ] و ماندہ، چماندہ،
فہمران: خاموش بوئی ناگر، کوڑا نہوہ [فہ] خاموش شدن آفت
فہمراندن: خاموش کردنی ناگر، کوڑا نہوہ [فہ] خاموش کردن آتش
فہموتن: (۱) زہگ زہدہ لہ گہران: ۲) لاو زبوں [فہ] (۱) رنگ زرد شدن؛
۲) لاغر شدن

فہمرتی: ناگری خاموش بوگ، کوڑا نہوہ [فہ] اس خاموش شدہ
فہمری: کوڑا نہوہ، ناگر نہما، (جہر) فہمری، ٹیگر فہمری [فہ] خاموش
شد

فہمرس: فہمران [فہ] بگا: فہمرن،
فہمترن: ہل قوی بی ناو، دہر پھڑی ناو لہ زوئی [فہ] جوشیدن آب از زمین،
فہمزین: مران [فہ] ملکزین، مکیدن
فہمستن: ہل لولس، ناو لہ کنی دہر پھڑین [فہ] جوشیدن آب از چشمہ،

فہمشتن: (۱) فہمزین: ۲) پاسک و دہ بنگ ہلدان: ۳) مشت و مال کردن
[فہ] (۱) مکیدن: ۲) و مانیدن: ۳) صیقں دادن
فہمہرقین: (۱) شہ کتہ بوں: ۲) بزبوں و سہر زو کردن لہ براو [فہ] (۱)
بہار حسہ سدن ۲، لہر زشدن و مایع،

فہمین: فہمزین [فہ] مکیدن،
فہساسین: (۱) و ہیز ہاندہوہ، تاسیہوہ: ۲) مکوز بوں، پی ہانن [فہ] (۱)
بار ساختن: ۲) افر رکردن،

فہنشدن: (۱) ہیم دہان، ہنساغدازتن: ۲) و ہدی ہینان: ۳) سہعات
فورمش کردن [فہ] (۱) باہر بری کردن، اساس نہادن: ۲) ایجاد کردن:
۳) کوک کردن ساعت،

فہنژین: گمشدہ کردن بہ خود ہان [فہ] شکوفشدن
فہنشتن: (۱) لہ فزین بہس کردن، نیشہوہی بالدار (۲) چوہ خواری
تنتہ: ۳) بوپ نہوہی پندہسار [فہ] (۱) ششش پندہ: ۲) تہنشین سہ
(۲) خوابیدن ورم،

فہنشتی: (۱) لہ فزین بہس کردگ: ۲) نیشوی تلنہ: ۳) پوجارہ [فہ] (۱)
پندہ سسہ ۲، بہشش سہ ۳، ورم رس رھہ
فہنشیں: نوفرہ [فہ] ار مس

فہنوسکندن: لکادن حسپاھن، بوسدن [فہ] حسپاس
فہنوسین: ۱) پیوہ بوسان ۲، بی ہلسون [فہ] (۱) چبیدن، ۲، رنگ کردن،
فہنہرین: زاپہزین لہ پرا، پندہ بوں لہ نکاو [فہ] پریدن و برخاستن، اڑھا
بریدن

فہنہشتی: نوفرہ گرتوہ، نارام بوگ [فہ] آرام گرتہ،
فہنہیزان: دہسان توأشا کردن [فہ] بازنگاہ کردن،
فہنہیزانسن: فہنہیزان [فہ] بدنگاہ کردن
فہنہیزین: فہنہیزان [فہ] بازنگاہ کردن،
فہنی: ہری دارہ یس، قہروں، کھسکان [فہ] ثمر دوحث سقر،
فہہشتن: فہسی [فہ] بگا، فہسی
فہور، بہران: رھ،

فہوراندن: نیشان دہن، روں کردہوہی مہہستیک [فہ] تفہیم کردن
فہوہزارتن: (۱) بژاردنی داسہوئلہ: ۲) حاوین کردہوہی زہوی کینگہ
لہبہرد، پیردہیزاردن [فہ] (۱) پاک کردن غلات از دانہ ناپاپ: ۲)
جمع کردن سنگ از زمین زرعہتی،
فہوشانن: قرئی دان، نوڑہلدان [فہ] پرت کردن،
فہوی: ناکارہ رھوشت، کردہوہ [فہ] احلاق،

فہہاتن: (۱) ہلدانتی ہویرہ سہرکھوتی ہویرہ: ۲) سہردہ رینانی رھوہ
لہ رھوی: ۳) نہخوشی لہ سہروپہدی چاک بوڑہوہ: ۴) پھشمانی [فہ]
(۱) برآمدن خمیر، ۲) پردہمیلن نباتات: ۳) اواخر بیماری: ۴)
پسیمانی

فہہارین: ورد کردنی رھوہ بوں کردنہ نارد [فہ] ساییدن، ارد کردن
فہہاندن: گیر نہوہی قسہو چیروک [فہ] بارگو کردن
فہہسپان: حسہ سہوہ، ساندہوہ [فہ] سوزن،
فہہلدان: بہ چاویہما کردن، چاویہاگرتن [فہ] عمر،



قا: دم، کات، (نورقا نو هاسوی من له مدل نه بوم) [هنکام،

قدیه: (۱) حگ: (۲) جیگه کی حگ له یاد: (۳) ده قری بهل، ده قری: (۴) سه حه ی: (۵) حواردن: (۵) کالاب: (۶) نه ندازه: (۷) بهرگی کتیب [۱] شتالسیگ، قاب: (۲) قورک ناز: (۳) پشتساب دوری: (۴) طرف تریدخوری: (۵) بیام: (۶) اندزه: (۷) حلد کتاب،

قابغ: جی باریت له فیشک [قابوکه،

قاسل جهوز: ناوی شاریکی کورده له لای دیاریه کر [ز شهره ی کردشین در ترکیه،

قابلوخ: (۱) سهرپوشی ده فر: (۲) تیکوی همرشتی [۱] سهرپوش طرف،

۲. جسه

قابلوخ: جی باریت له فیشک [قابوکه

قابله مه: به روشنی ده سگد ری سهرپوش داری بچول [قابله

قابله مه: قابله مه [قابله

قابله مه گردن: (۱) یینه به سهرداگرن، (۲) دیواری حشتی کال به که رپوج روکش کردن [۱] یینه بر و به رفن: (۲) دیوار گنی و یا آجر پوشانیدن

قابور: سو له به شکاو، نه شکه و نه ت [سفال شکسته

قابوره: داری له بهر کوئی پوار [فرخت کهنسال پوسیده

قابول: یلوسن [بودن،

قابیل: بهرکته، شیار [شایسته

قاب: (۱) قاب، جگ، میج، چو: (۲) ده قری بهر ده ستان: (۳) به له ک، پوز:

(۴) جیگه کی جگ به پادا، گوینک: (۵) باروی زل: (۶) چوارچیوه: (۷)

کلان: (۸) بهدی چیلک: (۹) قسمی بن شمر: (۱۰) گاز به ددان [۱]

شت لنگ، قاب: (۲) طرف عداخوری: (۳) ساق پا: (۴) قورک پا: (۵)

لعمه بررگ: (۶) قاب عکس، چهارچوب: (۷) ۸۰۰۰ (۸) بهدی: (۹) حرف

مفت: (۱۰) گاز با دند ن،

قاباخ: سهرپوشی ده فر، سهرده قی [سهرپوش ظرف

قابور: گهر، گار ههر دو قیزه ددان لی توند کردن [گاز با دند ن،

قابارگه، لای خواروی به نه ک، پشت گوینک [کمی به لای قورک پا

قابان: (۱) خوره لکیش: (۲) رفانیدن: (۳) نمرازی زل: (۴) جگین،

میچین: (۵) حو بهل ران، به فیز و ده عیه [۱] خودستایی: (۲) ریودن:

(۳) باسکول: (۴) قاب بازی: (۵) متکبر،

قابانه حگس [قاب باری

قابایی: میرو بهدی مهری [کبر

قابانی: حگس [قاب بازی،

قاباوژ: مرویان جه بوانی که له رویشنا قابی نای ویک ده که وی [اسان ی حیوانی که هگام راهرفن قورک پاها را به هم میزند،

قابچی: (۱) رفین، شتر رفین: (۲) له جگین دا زاتا: (۳) ده رکوان [۱]

رپایده: (۲) ماهر در قاب بازی: (۳) در بان

قابوش: تمسوی کوینی داسین باریک که حورنگی دهستی رمش بیت [اسب کمیت میج دست سیاه،

قاب شو: که سنی ده فرو تیر باری ده شوا، برینی له کاره که مرو قهره واش [ظرفشوی، کنایه ارکلف و نوکر،

قاب شو: قاب شو [بگ: دپ سو

قابقاپ: بیلای له دار [دم پای چو بین،

قابک: پهنه مانی قابی پا [ورم قورک پا،

قابکزینه: گیایه که له چیشته ده کری [نوعی سبزی آش،

قابگر: (۱) سه گن که پا ده گزی: (۲) برینی له مروی بهدفر [۱] سگ

گارگیر: (۲) کنایه ز آدم موری،

قابگرتن: (۱) پاگرتن: (۲) برینی له کیشته تن هلاندن به خورایی: (۳)

ده چوارچیوه گرتن، قاب کردی عکس [۱] پاگرتن: (۲) کنایه ز

دبه در آوردن بدون سیم: (۳) در چهارچوب گذاشتن

قابو: (۱) ناوماک، نهوشت نهی لا فاو وی دا ونو خسونیه که تار جهم: (۲)

بیر، نان حی [۱] سمل آورد: (۲) احتیاج،

قابوشت: (۱) هره بجی: (۲) پا نو: (۳) سحره برده موی بهدی مه حیوس،

له نهمردید [۱] بالاپوش نمذی: (۲) پالتو: (۳) سوم برد در بازی

محبوس تخته برد.

قابوچكه: (۱) ده قری رۆز بچوك (۲) پاروی نان بو ماست یی هه لگرن: (له كۆزی كاران بزو بهو قپوچكه له ماست داگره) «مهسهله» (۱)

ظرف كوچولو: (۲) لقمه نان بری ماست برد شتن.

قابوژ: فبئو ح ق ب و كه

قابوژه: قابوژه ق ب و كه درج كهال بوسیده

قابو قاجاج: دهه به گشتی ق ب و ظروف عموماً.

قابو قاجاج: قابو قاجاج ق ب و ظروف عموماً

قابو قاپوژ: حره ویرنی مال ق ب و حره و پرت اثاثیه

قابو قهه: دپو هاجاج ق ب و ظروف خانگی

قابو ك: قابو ق ب و سیل آورد

قابو ككه: قابوچكه ق ب و بگا قابوچكه.

قابو كله: عایی به، گوینگ ق ب و موزك به،

قابه: ناسافتی زله زله و بی مان ق ب و حرفهای گنده و نامفهوم

قابه زه قه: سه ری گوینگ ق ب و سرقو ك پا

قابه كهوله: گیاه كه بو ده مان دهشی، قهه تران ق ب و گاهی دارویی

قابو: (۱) درگا (۲) رهادی ق ب و (۳) دروژه (۴) رپود.

قابیلک: تیخونی به نلی شت (قابیلک شوتی، قابیلک هیلک، ق ب و بوسته و حالی

قابیلک سه ری: نیسكه سه ری كه له سه ری ق ب و جمعه.

قابین: رهاندن ق ب و رپودن.

قابین: قابانی ق ب و قاب باری

قابیان: دهركمن: (دهوت تسمی كراوه به مه حشری ق ب و یوان/خوی كردیه نیره ترك و گونی كیم پلر سزی؟) «شیخ ره زاء» دربان

قابیان: دهركمن ق ب و دربان.

قابیه: درگا ق ب و دروژه.

قابیه وان: دهركه وان ق ب و دربان.

قادت: (۱) نهه تهمه، له شه بدازه، بهرائه: (دوقات چاكهی دامهوه) (۲) بهوم: (خانوه كهی دوقاته له قاتی سه رهوه د بشتهوه) (۳) دهست به

به رگو نوین: (۴) شتی كه به كزیس دهست ناكه وئی (۵) دهه، سات، كات: (نهه قاته لار بووم) (۶) مهیدانی چه بگو كایه: (۷) ناو دو توئی

(له قاتی كه رای دا بو) (۸) حاك، زه ری ق ب و (۹) برابر در اندازه: (۲) اشكوب، طیفه ساختمان: (۳) دست رلباس و رختخواب: (۴) نایاب:

(۵) هتگام: (۶) میدان: (۷) لایه: (۸) رهین، خاك.

قاتانقور: ناوی گرندیکه ق ب و نام روستایی است.

قانه: تیسر ق ب و ستر، هاطر.

قاتوچی: چه به نده ق ب و چاروادان.

قاترد اشاغی: ناو بغار، ناو چهره شه ق ب و آلو بغار.

قاتغ: سیایی ق ب و نییات.

قادت قات: (۱) تم تسان، تم تم: (۲) نهوم له سه ره نهوم ق ب و (۱) زمین سنگی تو برتو: (۲) چنطیقه

قاتل: (۱) برش، مزرا (۲) یاو كوژ ق ب و (۱) برش مره: (۲) هاتل.

قاتم: لېك به سستی گیادار ق ب و بهم پستی حیوانات.

قاتم: (۱) دهمو سك، هوندراو له دامو سك: (۲) پریسكه: (۳) گلوله به ن ق ب و

(۱) قاتم، دام از موی: (۲) پیرز، (۳) گلوله نغ

قاتم به ن: گشته کی هوندرو له دامو سك ق ب و قاتم به ن، ریسمان مویین.

قانوژ: تمخته ی دوه ژا ق ب و نخته لوار.

قاتوژك: (۱) نفی همه ناسکی دار: (۲) لاسکی لاو لاو، له ولاو كه گوتی

جوان ده كا ق ب و (۱) چو نه بسیدر نارك درخت: (۲) لیلاب

قاتوقر: گراتی و گیره كه مونی بزو ق ب و گراسی و نایایی خواربار.

قاتوقری: قاتوقر ق ب و بگا، قاتوقر.

قاتوقه یماخ: نهوه نمهك ق ب و خمیری كه بری نرم كردن بر حمل گذارند.

قاتوئی: زویی هه سار ق ب و رب امار.

قاتسه: (۱) گونی درو حان: (۲) داسو لكه ی خه له: (۳) رازی: (۴) تنكونی

چه نوك ق ب و (۱) خوشه كدرم: (۲) پر خوشه غله: (۳) رعی: (۴) پوسه

برج

قاسه لیوه: سه ره نای به هار كه باره شینكه سه ری ده ریناوه، خاكه لیوه.

قاسه لیوه: آغار بهار، فصل دینس سه ره.

قانه ولیوه: ده لیوه ق ب و بگا، قانه لیوه.

قانی: (۱) ده سه به كه ووسی بزو: (۲) تیکه لار: (۳) رازی ق ب و (۱) ههمل و غلا:

(۲) امیخته: (۳) خوشنود.

قانی و قری: قاتوقر ق ب و تگ: قاتوقر.

قاج: كار، جوړی داری گه لاده رزی و همیشه سه رزه ق ب و درخت كاج.

قاصر: گوندیكی كوردستانه به عسی كاوی كرد ق ب و نام روستایی در

كردستان كه توسط بعنیا ویران شد.

قاجوچ: گایه ی ناو حوارد نهوه ق ب و لیون سقایین.

قاج: (۱) دوا، كلك: (۲) یا: (۳) پوژو به لهك: (۴) بهردی باره سن: (۵) حگ.

(۶) زه قایی، زایی: (۷) د ریگی دركوبه ق ب و (۱) دم: (۲) پا: (۳) ساق: (۴)

شن بازی: (۵) قاپ، شتالگ: (۶) برجستگی: (۷) درخت خاردار.

قاجاخ: (۱) به چكه حوشتی در ساله: (۲) كاری دژی ده ستوری ده ولت:

(۳) كه سن كاری دژی ده ستوری ده ولت ده كا: (۴) مالی كه كزیس و

هرونی بهرائه به ده ستوری ده ولت به: (۵) كه سنی كه له ترسی

ده ولت حوی شارد و نهوه: (۶) نوراو، تار بوگه: (چه بديكه لیسان قاجاخ

بود: (۷) زهوه ق ب و (۱) شتر به ده ساله: (۲) كار قاجاق: (۳) كسی كه

كار خلاف قانون انجام دهد: (۴) «موال قاجاق: (۵) بهت نهقیب: (۶)

غایب شده: (۷) رموك

قاجاچی: فروشیاری مالی قاجاج ق ب و قاجاچی.

قاجاخ: (۱) قاجاخ: (۲) گامیشی دوساله ق ب و (۱) نگا قاجاخ (۲) گامیش

دوساله.

قاجان: (۱) پوژو به ن تارم: (۲) شنیویس: (۳) ر كردن ق ب و (۱) نارام: (۲)

ربایده: (۳) دویس.

قاجانن: (۱) رفاندن: (۲) را كردن ق ب و (۱) رپودن: (۲) دویس.

قاجانی: حگیس ق ب و قاب بازی.

قاجاو: زهونی دژاو ق ب و زمین دارای نشیب و قرار كه آبازیش دشوار

است.

قاجک: (۱) پاجدی حیوان به چیشتی سمریوند: (۲) خیره: (۳) دُ کَلک: (۴) کارگ، قارج: (۵) چه‌غی حاوین: (۶) چرسی هه‌لاشی خانو، چسروی سهریاسه‌زا که روی پویش و په‌لاش ده‌دی و قوزده‌یان ده‌کری: (۱) پاچه: (۲) بگا، خیره: (۳) دُم: (۴) قارج: (۵) قندرون، نوعی سفر گیاهی: (۶) چوبکهای انبیره.

قاجوز: یو‌شانه‌ه‌ساوکردن، زماره‌ی نازه‌ل نویسن بواج: سرشعاری دام به قصد اخذ مالیات.

قاجوق: که‌جک: قاشق

قاج‌وقوچ: سیرمه‌جوری، شره‌جوری: دله‌دزدی

قاج‌وقول: لنگ‌ونه‌ن: از زانو به پایین.

قچه‌شمره‌کئی: شمه‌تیلا‌ته: لگدبازی.

قچی: (۱) بورتو: (۲) ربه‌زو: (۳) پیلا پاپوش: (۱) قچی: (۲) روبرو: (۳) پای هزار.

قچی، پاچی: قچی: قچی کردن.

قچین: (۱) باره‌لین: (۲) چکین: (۱) شمن‌بازی: (۲) قلاب‌بازی.

قچه: حنده: قاحشه.

قاخ: حه‌ماو، ده‌تاو: قخمیده.

قاخلی: سلی: قاحیره.

قچه: هه‌ده‌ه: قمعوع

قادر: (۱) ره‌مین، هه‌رد: (۲) حد، قات: (۱) زمین: (۲) خاک

قادره‌ری: مه‌دانی، هه‌نگ: قادیان جنگ.

قادر: (۱) ناوی خود: (۲) تاوه بو بیوان: (۱) نام‌خدا: (۲) نام‌مردنه قادرالی: گوندیکی کوردستانه به‌عسی کاولی کرد: نام روستایی در کوردستان که توسط بهتین ویران شد.

قادره: (۱) پله‌کان: (۲) نوردیوان: (۱) بکان: (۲) مردبان

قادیین: نازله شهر: قشج

قادو: (۱) ساوی ناوی قادر، دوه بو بیوان: (۲) قادیین: (۱) مخمب قادر، نام مردانه: (۲) شجاع.

قادول: کو‌به‌له‌ی دهرته‌نگ، حه‌زه کو‌به‌ی جینی به‌سیر: بستوغه

قادی: گمه‌یه‌کی زروکانه: نوعی بازی کودکانه

قادی: (۱) گوزه‌بان: (۲) مه‌دی می‌کایه: (۱) زمین همور: (۲) میدان بازی، قادیانه: گوندیکه له کوردستان به‌عسی ویران کرد: از روستاهای ویران شده کوردستان توسط بهتین.

قار: (۱) بوره‌ی: (۲) حه‌م: (۳) ده‌ی هه‌سی‌یان: (۴) جیره‌ی هه‌سیر: (۵) سوکه‌له‌ناوی ودر: (۶) تون، هه‌هه، نهر فارم وی کدری بکده: (۷) گوندیکه له‌لای سه‌دی: (۱) دهر: (۲) غم: (۳) نوعی تقسیم یا انگشتان: (۴) حیره (دورانه هه‌ر ۵۰ محف قادر نام مرد به ۶۰ ماب ووب ۷۰.

نام روستایی در سیدج

قار: (۱) نارام، نقره‌گرتو: (۲) ده‌گی به‌ری باندو به‌زا: (۳) نانی توپین: (۱) (۲) م: صدی بم پرند و گوسفند: (۳) با چوب یکبار به توپ

بازی ردن

قارا، نقره، نارام، (نارو قدرای بم)، دوی ناراه‌لین: تسکین.

آرامش

قاراع: که‌نر، قه‌راخ: کنار، گوشه.

قازان، قاز، ده‌گی زلی بالنده و به‌ری: صدی بم پرند و گوسفند

قاراندی: (۱) ده‌نگ به‌رزکردنی به‌زا: (۲) گاره‌کردنی مرشک: (۱) صدای گوسفند: (۲) صدی مرغ

قاروا: گوندیکی کوردستانه به‌عسی کاولی کرد: نام روستایی در کوردستان که توسط بهتین ویران شد.

قارپوچک: ده‌گوشتی بی تابشت: لاغر مردنی.

قارپوز: (۱) خرچمی گه‌ستوه، گندوه، کانه‌ک: (۲) سهرک‌لاری لامها: (۱) خریره: (۲) ابرور

قارپوز، روسی پیسه‌وی زین: کوه‌زین.

قارج: قاج، کواری، کارگ: قارج.

قارچک، (۱) قارج: (۲) لیسقانی کلیچکا، سدی حوکه‌سب: (۱) قارج: (۲) دمه‌ر، بایچه

قارچکه‌گولانه: جورق قارج که بو‌خواردن ناشی: قارج سخی.

قارچکه‌مارانه: جورق قارج، قارچکه‌گولانه: قارج سخی

قارخ: دوکانو‌کی سهری بیداردن: کرد سبزیکاری

قارژنگ: حانه‌وه‌ریکی ناوی به‌مدیه‌تده به‌دوسه‌ده‌روا: خرچنگ.

قارس: (۱) توره: (۲) جازو: (۳) دامرو بو کورت کردنه‌وه: (۴) شارو مه‌لنه‌ندیکه له کوردستان: (۱) خشمگی: (۲) پکر: (۳) بردوحن

بری کوتاه‌کردن: (۲) شهر و بحیه‌ی در کوردستان

قارسیون: (۱) جازو: (۲) کورت‌بونه‌وه به‌ده‌روا: (۱) پکرشدن: (۲) کوتاه‌شدن ز دوخت.

قارس‌کردن: (۱) حاز (کردن: (۲) کورت کردنه‌وه به‌دورمان: (۱) پکر نمودن: (۲) کوتاه کردن به‌وسله دوخت.

قارسه‌قول: نرسه‌قول: مدفوع ستور

قارسی: زوی قسه‌ت، زوی سله، به‌سلان: روروستاخیر

قارغ: له‌زردا تاریک، دوره‌تاو: اتاق در روز تاریک.

قارغ: ده‌گی زلی بالدار: قارقار پرند

قارقاراقا: گوندیکی کوردستانه به‌عسی کاولی کرد: نام روستایی در کوردستان که توسط بهتین ویران شد.

قارقازو: زه‌ه‌زیک کهر: جیع کش، جیع‌جیع.

قارقرزوک: (۱) قارقرزوک: (۲) قارقرزوک: (۳) قارقرزوک: (۴) قارقرزوک: (۵) قارقرزوک: (۶) قارقرزوک: (۷) قارقرزوک: (۸) قارقرزوک: (۹) قارقرزوک: (۱۰) قارقرزوک: (۱۱) قارقرزوک: (۱۲) قارقرزوک: (۱۳) قارقرزوک: (۱۴) قارقرزوک: (۱۵) قارقرزوک: (۱۶) قارقرزوک: (۱۷) قارقرزوک: (۱۸) قارقرزوک: (۱۹) قارقرزوک: (۲۰) قارقرزوک: (۲۱) قارقرزوک: (۲۲) قارقرزوک: (۲۳) قارقرزوک: (۲۴) قارقرزوک: (۲۵) قارقرزوک: (۲۶) قارقرزوک: (۲۷) قارقرزوک: (۲۸) قارقرزوک: (۲۹) قارقرزوک: (۳۰) قارقرزوک: (۳۱) قارقرزوک: (۳۲) قارقرزوک: (۳۳) قارقرزوک: (۳۴) قارقرزوک: (۳۵) قارقرزوک: (۳۶) قارقرزوک: (۳۷) قارقرزوک: (۳۸) قارقرزوک: (۳۹) قارقرزوک: (۴۰) قارقرزوک: (۴۱) قارقرزوک: (۴۲) قارقرزوک: (۴۳) قارقرزوک: (۴۴) قارقرزوک: (۴۵) قارقرزوک: (۴۶) قارقرزوک: (۴۷) قارقرزوک: (۴۸) قارقرزوک: (۴۹) قارقرزوک: (۵۰) قارقرزوک: (۵۱) قارقرزوک: (۵۲) قارقرزوک: (۵۳) قارقرزوک: (۵۴) قارقرزوک: (۵۵) قارقرزوک: (۵۶) قارقرزوک: (۵۷) قارقرزوک: (۵۸) قارقرزوک: (۵۹) قارقرزوک: (۶۰) قارقرزوک: (۶۱) قارقرزوک: (۶۲) قارقرزوک: (۶۳) قارقرزوک: (۶۴) قارقرزوک: (۶۵) قارقرزوک: (۶۶) قارقرزوک: (۶۷) قارقرزوک: (۶۸) قارقرزوک: (۶۹) قارقرزوک: (۷۰) قارقرزوک: (۷۱) قارقرزوک: (۷۲) قارقرزوک: (۷۳) قارقرزوک: (۷۴) قارقرزوک: (۷۵) قارقرزوک: (۷۶) قارقرزوک: (۷۷) قارقرزوک: (۷۸) قارقرزوک: (۷۹) قارقرزوک: (۸۰) قارقرزوک: (۸۱) قارقرزوک: (۸۲) قارقرزوک: (۸۳) قارقرزوک: (۸۴) قارقرزوک: (۸۵) قارقرزوک: (۸۶) قارقرزوک: (۸۷) قارقرزوک: (۸۸) قارقرزوک: (۸۹) قارقرزوک: (۹۰) قارقرزوک: (۹۱) قارقرزوک: (۹۲) قارقرزوک: (۹۳) قارقرزوک: (۹۴) قارقرزوک: (۹۵) قارقرزوک: (۹۶) قارقرزوک: (۹۷) قارقرزوک: (۹۸) قارقرزوک: (۹۹) قارقرزوک: (۱۰۰) قارقرزوک: (۱۰۱) قارقرزوک: (۱۰۲) قارقرزوک: (۱۰۳) قارقرزوک: (۱۰۴) قارقرزوک: (۱۰۵) قارقرزوک: (۱۰۶) قارقرزوک: (۱۰۷) قارقرزوک: (۱۰۸) قارقرزوک: (۱۰۹) قارقرزوک: (۱۱۰) قارقرزوک: (۱۱۱) قارقرزوک: (۱۱۲) قارقرزوک: (۱۱۳) قارقرزوک: (۱۱۴) قارقرزوک: (۱۱۵) قارقرزوک: (۱۱۶) قارقرزوک: (۱۱۷) قارقرزوک: (۱۱۸) قارقرزوک: (۱۱۹) قارقرزوک: (۱۲۰) قارقرزوک: (۱۲۱) قارقرزوک: (۱۲۲) قارقرزوک: (۱۲۳) قارقرزوک: (۱۲۴) قارقرزوک: (۱۲۵) قارقرزوک: (۱۲۶) قارقرزوک: (۱۲۷) قارقرزوک: (۱۲۸) قارقرزوک: (۱۲۹) قارقرزوک: (۱۳۰) قارقرزوک: (۱۳۱) قارقرزوک: (۱۳۲) قارقرزوک: (۱۳۳) قارقرزوک: (۱۳۴) قارقرزوک: (۱۳۵) قارقرزوک: (۱۳۶) قارقرزوک: (۱۳۷) قارقرزوک: (۱۳۸) قارقرزوک: (۱۳۹) قارقرزوک: (۱۴۰) قارقرزوک: (۱۴۱) قارقرزوک: (۱۴۲) قارقرزوک: (۱۴۳) قارقرزوک: (۱۴۴) قارقرزوک: (۱۴۵) قارقرزوک: (۱۴۶) قارقرزوک: (۱۴۷) قارقرزوک: (۱۴۸) قارقرزوک: (۱۴۹) قارقرزوک: (۱۵۰) قارقرزوک: (۱۵۱) قارقرزوک: (۱۵۲) قارقرزوک: (۱۵۳) قارقرزوک: (۱۵۴) قارقرزوک: (۱۵۵) قارقرزوک: (۱۵۶) قارقرزوک: (۱۵۷) قارقرزوک: (۱۵۸) قارقرزوک: (۱۵۹) قارقرزوک: (۱۶۰) قارقرزوک: (۱۶۱) قارقرزوک: (۱۶۲) قارقرزوک: (۱۶۳) قارقرزوک: (۱۶۴) قارقرزوک: (۱۶۵) قارقرزوک: (۱۶۶) قارقرزوک: (۱۶۷) قارقرزوک: (۱۶۸) قارقرزوک: (۱۶۹) قارقرزوک: (۱۷۰) قارقرزوک: (۱۷۱) قارقرزوک: (۱۷۲) قارقرزوک: (۱۷۳) قارقرزوک: (۱۷۴) قارقرزوک: (۱۷۵) قارقرزوک: (۱۷۶) قارقرزوک: (۱۷۷) قارقرزوک: (۱۷۸) قارقرزوک: (۱۷۹) قارقرزوک: (۱۸۰) قارقرزوک: (۱۸۱) قارقرزوک: (۱۸۲) قارقرزوک: (۱۸۳) قارقرزوک: (۱۸۴) قارقرزوک: (۱۸۵) قارقرزوک: (۱۸۶) قارقرزوک: (۱۸۷) قارقرزوک: (۱۸۸) قارقرزوک: (۱۸۹) قارقرزوک: (۱۹۰) قارقرزوک: (۱۹۱) قارقرزوک: (۱۹۲) قارقرزوک: (۱۹۳) قارقرزوک: (۱۹۴) قارقرزوک: (۱۹۵) قارقرزوک: (۱۹۶) قارقرزوک: (۱۹۷) قارقرزوک: (۱۹۸) قارقرزوک: (۱۹۹) قارقرزوک: (۲۰۰) قارقرزوک: (۲۰۱) قارقرزوک: (۲۰۲) قارقرزوک: (۲۰۳) قارقرزوک: (۲۰۴) قارقرزوک: (۲۰۵) قارقرزوک: (۲۰۶) قارقرزوک: (۲۰۷) قارقرزوک: (۲۰۸) قارقرزوک: (۲۰۹) قارقرزوک: (۲۱۰) قارقرزوک: (۲۱۱) قارقرزوک: (۲۱۲) قارقرزوک: (۲۱۳) قارقرزوک: (۲۱۴) قارقرزوک: (۲۱۵) قارقرزوک: (۲۱۶) قارقرزوک: (۲۱۷) قارقرزوک: (۲۱۸) قارقرزوک: (۲۱۹) قارقرزوک: (۲۲۰) قارقرزوک: (۲۲۱) قارقرزوک: (۲۲۲) قارقرزوک: (۲۲۳) قارقرزوک: (۲۲۴) قارقرزوک: (۲۲۵) قارقرزوک: (۲۲۶) قارقرزوک: (۲۲۷) قارقرزوک: (۲۲۸) قارقرزوک: (۲۲۹) قارقرزوک: (۲۳۰) قارقرزوک: (۲۳۱) قارقرزوک: (۲۳۲) قارقرزوک: (۲۳۳) قارقرزوک: (۲۳۴) قارقرزوک: (۲۳۵) قارقرزوک: (۲۳۶) قارقرزوک: (۲۳۷) قارقرزوک: (۲۳۸) قارقرزوک: (۲۳۹) قارقرزوک: (۲۴۰) قارقرزوک: (۲۴۱) قارقرزوک: (۲۴۲) قارقرزوک: (۲۴۳) قارقرزوک: (۲۴۴) قارقرزوک: (۲۴۵) قارقرزوک: (۲۴۶) قارقرزوک: (۲۴۷) قارقرزوک: (۲۴۸) قارقرزوک: (۲۴۹) قارقرزوک: (۲۵۰) قارقرزوک: (۲۵۱) قارقرزوک: (۲۵۲) قارقرزوک: (۲۵۳) قارقرزوک: (۲۵۴) قارقرزوک: (۲۵۵) قارقرزوک: (۲۵۶) قارقرزوک: (۲۵۷) قارقرزوک: (۲۵۸) قارقرزوک: (۲۵۹) قارقرزوک: (۲۶۰) قارقرزوک: (۲۶۱) قارقرزوک: (۲۶۲) قارقرزوک: (۲۶۳) قارقرزوک: (۲۶۴) قارقرزوک: (۲۶۵) قارقرزوک: (۲۶۶) قارقرزوک: (۲۶۷) قارقرزوک: (۲۶۸) قارقرزوک: (۲۶۹) قارقرزوک: (۲۷۰) قارقرزوک: (۲۷۱) قارقرزوک: (۲۷۲) قارقرزوک: (۲۷۳) قارقرزوک: (۲۷۴) قارقرزوک: (۲۷۵) قارقرزوک: (۲۷۶) قارقرزوک: (۲۷۷) قارقرزوک: (۲۷۸) قارقرزوک: (۲۷۹) قارقرزوک: (۲۸۰) قارقرزوک: (۲۸۱) قارقرزوک: (۲۸۲) قارقرزوک: (۲۸۳) قارقرزوک: (۲۸۴) قارقرزوک: (۲۸۵) قارقرزوک: (۲۸۶) قارقرزوک: (۲۸۷) قارقرزوک: (۲۸۸) قارقرزوک: (۲۸۹) قارقرزوک: (۲۹۰) قارقرزوک: (۲۹۱) قارقرزوک: (۲۹۲) قارقرزوک: (۲۹۳) قارقرزوک: (۲۹۴) قارقرزوک: (۲۹۵) قارقرزوک: (۲۹۶) قارقرزوک: (۲۹۷) قارقرزوک: (۲۹۸) قارقرزوک: (۲۹۹) قارقرزوک: (۳۰۰) قارقرزوک: (۳۰۱) قارقرزوک: (۳۰۲) قارقرزوک: (۳۰۳) قارقرزوک: (۳۰۴) قارقرزوک: (۳۰۵) قارقرزوک: (۳۰۶) قارقرزوک: (۳۰۷) قارقرزوک: (۳۰۸) قارقرزوک: (۳۰۹) قارقرزوک: (۳۱۰) قارقرزوک: (۳۱۱) قارقرزوک: (۳۱۲) قارقرزوک: (۳۱۳) قارقرزوک: (۳۱۴) قارقرزوک: (۳۱۵) قارقرزوک: (۳۱۶) قارقرزوک: (۳۱۷) قارقرزوک: (۳۱۸) قارقرزوک: (۳۱۹) قارقرزوک: (۳۲۰) قارقرزوک: (۳۲۱) قارقرزوک: (۳۲۲) قارقرزوک: (۳۲۳) قارقرزوک: (۳۲۴) قارقرزوک: (۳۲۵) قارقرزوک: (۳۲۶) قارقرزوک: (۳۲۷) قارقرزوک: (۳۲۸) قارقرزوک: (۳۲۹) قارقرزوک: (۳۳۰) قارقرزوک: (۳۳۱) قارقرزوک: (۳۳۲) قارقرزوک: (۳۳۳) قارقرزوک: (۳۳۴) قارقرزوک: (۳۳۵) قارقرزوک: (۳۳۶) قارقرزوک: (۳۳۷) قارقرزوک: (۳۳۸) قارقرزوک: (۳۳۹) قارقرزوک: (۳۴۰) قارقرزوک: (۳۴۱) قارقرزوک: (۳۴۲) قارقرزوک: (۳۴۳) قارقرزوک: (۳۴۴) قارقرزوک: (۳۴۵) قارقرزوک: (۳۴۶) قارقرزوک: (۳۴۷) قارقرزوک: (۳۴۸) قارقرزوک: (۳۴۹) قارقرزوک: (۳۵۰) قارقرزوک: (۳۵۱) قارقرزوک: (۳۵۲) قارقرزوک: (۳۵۳) قارقرزوک: (۳۵۴) قارقرزوک: (۳۵۵) قارقرزوک: (۳۵۶) قارقرزوک: (۳۵۷) قارقرزوک: (۳۵۸) قارقرزوک: (۳۵۹) قارقرزوک: (۳۶۰) قارقرزوک: (۳۶۱) قارقرزوک: (۳۶۲) قارقرزوک: (۳۶۳) قارقرزوک: (۳۶۴) قارقرزوک: (۳۶۵) قارقرزوک: (۳۶۶) قارقرزوک: (۳۶۷) قارقرزوک: (۳۶۸) قارقرزوک: (۳۶۹) قارقرزوک: (۳۷۰) قارقرزوک: (۳۷۱) قارقرزوک: (۳۷۲) قارقرزوک: (۳۷۳) قارقرزوک: (۳۷۴) قارقرزوک: (۳۷۵) قارقرزوک: (۳۷۶) قارقرزوک: (۳۷۷) قارقرزوک: (۳۷۸) قارقرزوک: (۳۷۹) قارقرزوک: (۳۸۰) قارقرزوک: (۳۸۱) قارقرزوک: (۳۸۲) قارقرزوک: (۳۸۳) قارقرزوک: (۳۸۴) قارقرزوک: (۳۸۵) قارقرزوک: (۳۸۶) قارقرزوک: (۳۸۷) قارقرزوک: (۳۸۸) قارقرزوک: (۳۸۹) قارقرزوک: (۳۹۰) قارقرزوک: (۳۹۱) قارقرزوک: (۳۹۲) قارقرزوک: (۳۹۳) قارقرزوک: (۳۹۴) قارقرزوک: (۳۹۵) قارقرزوک: (۳۹۶) قارقرزوک: (۳۹۷) قارقرزوک: (۳۹۸) قارقرزوک: (۳۹۹) قارقرزوک: (۴۰۰) قارقرزوک: (۴۰۱) قارقرزوک: (۴۰۲) قارقرزوک: (۴۰۳) قارقرزوک: (۴۰۴) قارقرزوک: (۴۰۵) قارقرزوک: (۴۰۶) قارقرزوک: (۴۰۷) قارقرزوک: (۴۰۸) قارقرزوک: (۴۰۹) قارقرزوک: (۴۱۰) قارقرزوک: (۴۱۱) قارقرزوک: (۴۱۲) قارقرزوک: (۴۱۳) قارقرزوک: (۴۱۴) قارقرزوک: (۴۱۵) قارقرزوک: (۴۱۶) قارقرزوک: (۴۱۷) قارقرزوک: (۴۱۸) قارقرزوک: (۴۱۹) قارقرزوک: (۴۲۰) قارقرزوک: (۴۲۱) قارقرزوک: (۴۲۲) قارقرزوک: (۴۲۳) قارقرزوک: (۴۲۴) قارقرزوک: (۴۲۵) قارقرزوک: (۴۲۶) قارقرزوک: (۴۲۷) قارقرزوک: (۴۲۸) قارقرزوک: (۴۲۹) قارقرزوک: (۴۳۰) قارقرزوک: (۴۳۱) قارقرزوک: (۴۳۲) قارقرزوک: (۴۳۳) قارقرزوک: (۴۳۴) قارقرزوک: (۴۳۵) قارقرزوک: (۴۳۶) قارقرزوک: (۴۳۷) قارقرزوک: (۴۳۸) قارقرزوک: (۴۳۹) قارقرزوک: (۴۴۰) قارقرزوک: (۴۴۱) قارقرزوک: (۴۴۲) قارقرزوک: (۴۴۳) قارقرزوک: (۴۴۴) قارقرزوک: (۴۴۵) قارقرزوک: (۴۴۶) قارقرزوک: (۴۴۷) قارقرزوک: (۴۴۸) قارقرزوک: (۴۴۹) قارقرزوک: (۴۵۰) قارقرزوک: (۴۵۱) قارقرزوک: (۴۵۲) قارقرزوک: (۴۵۳) قارقرزوک: (۴۵۴) قارقرزوک: (۴۵۵) قارقرزوک: (۴۵۶) قارقرزوک: (۴۵۷) قارقرزوک: (۴۵۸) قارقرزوک: (۴۵۹) قارقرزوک: (۴۶۰) قارقرزوک: (۴۶۱) قارقرزوک: (۴۶۲) قارقرزوک: (۴۶۳) قارقرزوک: (۴۶۴) قارقرزوک: (۴۶۵) قارقرزوک: (۴۶۶) قارقرزوک: (۴۶۷) قارقرزوک: (۴۶۸) قارقرزوک: (۴۶۹) قارقرزوک: (۴۷۰) قارقرزوک: (۴۷۱) قارقرزوک: (۴۷۲) قارقرزوک: (۴۷۳) قارقرزوک: (۴۷۴) قارقرزوک: (۴۷۵) قارقرزوک: (۴۷۶) قارقرزوک: (۴۷۷) قارقرزوک: (۴۷۸) قارقرزوک: (۴۷۹) قارقرزوک: (۴۸۰) قارقرزوک: (۴۸۱) قارقرزوک: (۴۸۲) قارقرزوک: (۴۸۳) قارقرزوک: (۴۸۴) قارقرزوک: (۴۸۵) قارقرزوک: (۴۸۶) قارقرزوک: (۴۸۷) قارقرزوک: (۴۸۸) قارقرزوک: (۴۸۹) قارقرزوک: (۴۹۰) قارقرزوک: (۴۹۱) قارقرزوک: (۴۹۲) قارقرزوک: (۴۹۳) قارقرزوک: (۴۹۴) قارقرزوک: (۴۹۵) قارقرزوک: (۴۹۶) قارقرزوک: (۴۹۷) قارقرزوک: (۴۹۸) قارقرزوک: (۴۹۹) قارقرزوک: (۵۰۰) قارقرزوک: (۵۰۱) قارقرزوک: (۵۰۲) قارقرزوک: (۵۰۳) قارقرزوک: (۵۰۴) قارقرزوک: (۵۰۵) قارقرزوک: (۵۰۶) قارقرزوک: (۵۰۷) قارقرزوک: (۵۰۸) قارقرزوک: (۵۰۹) قارقرزوک: (۵۱۰) قارقرزوک: (۵۱۱) قارقرزوک: (۵۱۲) قارقرزوک: (۵۱۳) قارقرزوک: (۵۱۴) قارقرزوک: (۵۱۵) قارقرزوک: (۵۱۶) قارقرزوک: (۵۱۷) قارقرزوک: (۵۱۸) قارقرزوک: (۵۱۹) قارقرزوک: (۵۲۰) قارقرزوک: (۵۲۱) قارقرزوک: (۵۲۲) قارقرزوک: (۵۲۳) قارقرزوک: (۵۲۴) قارقرزوک: (۵۲۵) قارقرزوک: (۵۲۶) قارقرزوک: (۵۲۷) قارقرزوک: (۵۲۸) قارقرزوک: (۵۲۹) قارقرزوک: (۵۳۰) قارقرزوک: (۵۳۱) قارقرزوک: (۵۳۲) قارقرزوک: (۵۳۳) قارقرزوک: (۵۳۴) قارقرزوک: (۵۳۵) قارقرزوک: (۵۳۶) قارقرزوک: (۵۳۷) قارقرزوک: (۵۳۸) قارقرزوک: (۵۳۹) قارقرزوک: (۵۴۰) قارقرزوک: (۵۴۱) قارقرزوک: (۵۴۲) قارقرزوک: (۵۴۳) قارقرزوک: (۵۴۴) قارقرزوک: (۵۴۵) قارقرزوک: (۵۴۶) قارقرزوک: (۵۴۷) قارقرزوک: (۵۴۸) قارقرزوک: (۵۴۹) قارقرزوک: (۵۵۰) قارقرزوک: (۵۵۱) قارقرزوک: (۵۵۲) قارقرزوک: (۵۵۳) قارقرزوک: (۵۵۴) قارقرزوک: (۵۵۵) قارقرزوک: (۵۵۶) قارقرزوک: (۵۵۷) قارقرزوک: (۵۵۸) قارقرزوک: (۵۵۹) قارقرزوک: (۵۶۰) قارقرزوک: (۵۶۱) قارقرزوک: (۵۶۲) قارقرزوک: (۵۶۳) قارقرزوک: (۵۶۴) قارقرزوک: (۵۶۵) قارقرزوک: (۵۶۶) قارقرزوک: (۵۶۷) قارقرزوک: (۵۶۸) قارقرزوک: (۵۶۹) قارقرزوک: (۵۷۰) قارقرزوک: (۵۷۱) قارقرزوک: (۵۷۲) قارقرزوک: (۵۷۳) قارقرزوک: (۵۷۴) قارقرزوک: (۵۷۵) قارقرزوک: (۵۷۶) قارقرزوک: (۵۷۷) قارقرزوک: (۵۷۸) قارقرزوک: (۵۷۹) قارقرزوک: (۵۸۰) قارقرزوک: (۵۸۱) قارقرزوک: (۵۸۲) قارقرزوک: (۵۸۳) قارقرزوک: (۵۸۴) قارقرزوک: (۵۸۵) قارقرزوک: (۵۸۶) قارقرزوک: (۵۸۷) قارقرزوک: (۵۸۸) قارقرزوک: (۵۸۹) قارقرزوک: (۵۹۰) قارقرزوک: (۵۹۱) قارقرزوک: (۵۹۲) قارقرزوک: (۵۹۳) قارقرزوک: (۵۹۴) قارقرزوک: (۵۹۵) قارقرزوک: (۵۹۶) قارقرزوک: (۵۹۷) قارقرزوک: (۵۹۸) قارقرزوک: (۵۹۹) قارقرزوک: (۶۰۰) قارقرزوک: (۶۰۱) قارقرزوک: (۶۰۲) قارقرزوک: (۶۰۳) قارقرزوک: (۶۰۴) قارقرزوک: (۶۰۵) قارقرزوک: (۶۰۶) قارقرزوک: (۶۰۷) قارقرزوک: (۶۰۸) قارقرزوک: (۶۰۹) قارقرزوک: (۶۱۰) قارقرزوک: (۶۱۱) قارقرزوک: (۶۱۲) قارقرزوک: (۶۱۳) قارقرزوک: (۶۱۴) قارقرزوک: (۶۱۵) قارقرزوک: (۶۱۶) قارقرزوک: (۶۱۷) قارقرزوک: (۶۱۸) قارقرزوک: (۶۱۹) قارقرزوک: (۶۲۰) قارقرزوک: (۶۲۱) قارقرزوک: (۶۲۲)

قارم ده نوام، له دهسم ديب [۱] می نوام، ار دسمه رمی یه
قارن: ده برین لده سیاه ديب [۱] می نوام، ردسمس برمی اید
قارن: زور به زیقه زین [۱] جیغ کش و ججالی.

قارن: گوبدیکه له کوردسمان [۱] رويساهاى کردستان.
قارنان: پتی، رز، چکوئس، چکو، ره زیل، سهیل [۱] حبیب.
قارنج: (۱) بهراویزی بهرگو شمهك: (۲) بهنی باوئه پیچ [۱] (۱) سچاف:
(۲) بند قداق پیچ.

قاربچه: (۱) قازنج: (۲) ناوی دئی یه که له کوردستان [۱] (۱) بگا قاربج: (۲)
نام دهی ست.

قارنگه: شار له پری توپیند [۱] سر میدن توپباری پاچوب
قرنه: (۱) نویهراکودین: (۲) ناوی دئی یه که [۱] (۱) نوعی توپباری: (۲)
نام دهی.

قرووت: کلانده رو [۱] کلانف بح
قروچ: قاربچوا: [۱] لاغر مردنی
قرووش: گیاهه که [۱] گاهی است.
قرووشاوی: حنکه به که قاروشی زور بی رواوه [۱] «قاروش» زار.
قرووشه: گهسک له چیلکه ار، گرگا، له بو [۱] جاووی ترکه ای
قاروشه لان: قاروشاری [۱] «قاروش» زار
قاروقوره دهنگی تکه لاوی سزو بزی زور [۱] خوهای گله.
قاروغهم: زور له زولاوان دال گوشت [۱] لاغر مردنی.

قارون: (۱) ناوی ده لئه مه سدیکی که ونارا بو: (۲) برنی له مروی زور
ده وله مه تند: (کابرا وهك نازون و قارون وایه) ۳۰ سیسه و ده مه تند: (۴)
زور زحاف: (۱) قارون: (۲) کتابه زورنمد بررگ: (۳) بیشه و نیزار
ابوه: (۴) زیاد

قارونه: (۱) کرمی میوه و شک: (۲) چانه و پری وردی جلکی خوری خور
[۱] (۱) کرم میوه: (۲) پهد، حشره پشم خوار
قارو: (۱) دهنگی هاواری پدزو بالنده: (۲) توپینی بهدار: (۳) گیزی:
(قاره ی سهری دئی) [۱] (۱) صدی بلند گو سفید و پرده: (۲) نوعی
توپباری: (۳) گیاهی

قاره قار: (۱) قار: (۲) دهنگی تیکری یه، کاره کار [۱] (۱) هارهارا: (۲)
صدی دسته جمعی گو سفندان.

قاره هان: (۱) باله و: (۲) ناوه بو پیاوان [۱] (۱) قهرمان: (۲) نام مردانه
قاره هانی: گوبدیکی کوردستانه به عسی کاو لی کرد [۱] نام روستایی در
کردستان که توسط بهشید ویران شد
قاره وانه: جوئی ده فری پچوکی مسی پوشیو تیکرد [۱] نوعی ظرف
کوچک مسی

قاری: مروی مورغان حوین [۱] قاری قران.
قاری: پیرزنی نه زوتوت [۱] پیرزن لکنه
قاری: قاره، توپی بهدار [۱] نوعی توپباری پاچوب
قاریت: قاربچوک [۱] لاغر مردنی.

قاریش: که مهربانندی چهرمین، پشینی له چهره، قایش [۱] کمر بند
جرمی

قارین: مو بین، لده س هاتن [۱] نواستن.

قاز: دلد رنکی سیمی ره لاهه گوشتی ده خوری سو بایی کمریکی سینی یه
[۱] عذر

قازاخ: (۱) باله، حاوین: (۲) زهریب، پهسند: (۳) چه کداری ده و له: (۴)
عاروب [۱] (۱) پدکیزه: (۲) زیما: (۳) هوای نظامی دولت: (۴) مجرد.
قزاق: (۱) بهروش: (۲) سو، به هره ی داوستانه: (۳) لهو گودانه ی
کوردستانه که به عسی کاو لیان کرد [۱] (۱) دیگه، پاییل: (۲) سو
تجارت: (۳) روستایی در کردستان که بهشیدان ان را ویران کردند.

قازانج: به هره ی سهو [۱] جمع معمه
قزاق کردن: به هره گیره سال [۱] بهره برد

قزاقچه: به روشی حکونه [۱] دیگ مسی که حد
قازاقایه: گوبدیکی کوردستانه به عسی کاو لی کرد [۱] نام روستایی در
کردستان که توسط بهشید ویران شد.

قازاقولفی: به رزی بهر کوژه [۱] هر هفتی
قازاقولفی: قازاقولفی [۱] قزو قفلی.
قازانگ: قازاق، بهروش [۱] دیگ مسی.

قازانلی: ناوی گوبدیکه له کوردستان [۱] نام روستایی است
قزانه سهو: (۱) دیوی خه بانی که منانی بی ده ترس: (۲) ناوی دئی یه که
له کوردسمان [۱] (۱) موجود خیالی برای ترساندن بچه: (۲) نام دهی در
کردستان

قازاو: دوگوبدی کوردستان بهم ناوه به عسی کاو لی کرده [۱] دو روستا به
این اسم در کردستان توسط بهشید ویران شده سب
قزوه هره: گه مه به که مندان ده یکدن، گالته یه کی رازگاهه [۱] نوعی بازی
کودکان

قازاقان: شوانی قاره ناگاداری بالنده ی قار [۱] غازیان.
قازاک: مدجیه لی پچرکی قولف دار، به روشی پچوکی به دهسک [۱] دیک
کوچک دسته دار.

قازلاخ: کلاو کوژه، سوفیه قیته، پاندان یکی به چوکه [۱] پرندای کوچک.
قزلاخی: قازلاخ [۱] نگ: قازلاخ.
قازم: بهن له کوور، ریس له توکه وردی بن خوری [۱] ریس از کرک.
قازمانه. جوئی نالزچه [۱] نوعی آلو

قازمه: باجی زوی که ننن [۱] کلنگ زمین کنند.
قازمه کی: بهر یکی پچوکی دارمازو [۱] نمری ریز از مازوج.
قازه لاخ: قزلاخ [۱] نگ: قازلاخ
قاره لاخی: قازلاخ [۱] نگ: قازلاخ
قازهن: دهسک گول له سیدلنوک سار [۱] دسته کردن خوشه شابی.

قاره وان: شوانی قار [۱] غازچران.
قازی: که سنی که به پیکه عیدنی دیوشوینی نا بی راده گا [۱] قاضی.
قازاخه: گیاهه که نه خوری [۱] قازا باغی، گیاهی «ست».
قازیانه. قازیاچه [۱] قازیاغی.

قازیاوا: ناوی دوگوبده له کوردستان، به کیان به عسی ویرانی کرد [۱] نام
دو روستا در کردستان که یکی را بهشیدان ویران کردند.

قاز: (۱) بالنداریکی ره شه له کوثر پجوکره گۆشی ده خوری: (۲) له شو شه و بهره دی ده سهری نه دنگوستیله ده کری، بقیم، دیش: (۳) پروق:

(۱) زاع باقرمز: (۲) نگین: (۳) ابرو

قازدهوه: بالنداری قاز: زاع باقرمز.

قازن: رابو رور کر سوره: حه سدر گر بان

قازقاز: ره بگله. ره بگرره. مپس حوره. بالنداریکه: مرعکی اسب رنگ. رنگ.

قازک: (۱) چه ققهی جاوین: (۲) چه چکه، نیشته: (۳) قهوجه، ده لیکدن (۱) سمرنه: (۲) آدامس: (۳) بازو بسته شدن دهن مچه خه.

قازک چون: قهوجه کردن، ده بیکدانی ماکه له زو نهر، کهردا: دهان بازو بسته کردن مچه خه وقت چمگیری

قازو: بترنده قاز: زاع باقرمز

قازو: (۱) ده لگی قازو: (۲) ده لگی پهرکی ناویراوی تنگ: (۱) صدای رع: (۲) صدای پرش گلوه.

قازو قاز: ده لگی زوری قازو: صدای زیاد زاع باقرمز.

قازوی: (۱) قازو: (۲) قازی چیا: (۱) زاع باقرمز: (۲) غاز وحشی.

قاس: (۱) نمداره: (۲) دم، سات. (شوقدس چاقیری ته بوم): (۱) اندره: (۲) دم

قاسیه: ده لگی خویدنی که و: صدای کیک

قاسیه قاسیه: قاسیهی لمدوی ده: صدای کیک پیایی

قاسیریش: دوگوندی کوردستان بوم ناوه به عسی کاوی کردوه: دو روستا به این سم در کردستان توسط بهنیا ویران شده است.

قاسک: لاسکی گیاه، بون و گوی گپ: ساقه گیاه.

قاسم: ناوی پیایوه: نام مردانه

قاسماو: لهو گوندانی کوردستانه که به عسی کاویان کرد: روستایی در کردستان که بهنیا آن را ویران کرد.

قاسناخ: پیانیه کی خله بهر نهر به سی و دو کیلوز: پیمانه غله برابر سی و دو کیلو.

قاسناخ: قاسناخ: (قهت له ده قاسناخه جوی کهم ناده منی هشتا لهه / سال دوازدهی مانگی سواری نا بهر و هه مانده) «شیخ ره را»: نگا:

قاسناخ

قاسیه: (۱) سواوی ندوی قاسم: (۲) سندوقی له پولا بوباره تیدا هه لکرتی: (۱) مخمف نام قاسم: (۲) گاوستدوق

قاسیل: مرؤی ره وانه کراو بو کاریک: سق قاصد.

قاش: (۱) بیله، که وانه، بهل وهک نیوه جه غر: (۲) بره دهک له میوهی بیستان: (۳) قازی نه دنگوستیله: (۴) پان پانوک: (۱) نیم دایره: (۲) برش از میوه

پائیری قاج: (۳) نگین: (۲) مساحقه، طبق رهن.

قاشاخ: (۱) رنهک: (۲) لاسکی گه بعه شامی: (۳) گیه که به که نگر ده کا: (۱) قشو: (۲) ساقه بلال: (۳) گیاهی است شبیه کنگر

قاشاخ: ره کی به کسم: قشو

قاشاو: قاشاخ: هسر

قاش پاشا: گویدیکه له کوردستان به عسی ویرانی کرد: از روستاهای

ویران شده کردستان توسط بهنیا.

قاشقی: گوندیکی کوردستانه به عسی کاوی کرد: نام روستایی در کردستان که توسط بهنیا ویران شد.

قاش قشا: لهو گوندانی کوردستانه که به عسی کاویان کرد: روستایی در کردستان که بهنیا آن را ویرانی کردند.

قاشقی: گویدیکی کوردستانه به عسی کاوی کرد: نام روستایی در کردستان که توسط بهنیا ویران شد.

قاشک: (۱) میحوالی دار: (۲) پرزه ی دار: (۱) پوسته درخت: (۲) الیاف درخت

قاشک: به تروث به برو. فرماحهی سهر سیرین: کره رحه

قاشل: سحول، بوکل: پوسته هسر

قاشم: گیه کی بون حوشه: گیاهی است حوشبوی

قاشنه: حوری ماسی پوله که زرد: نوعی ماهی.

قاشو: (۱) داری سهرچه ماو بو گوباری: (۲) شه قه میوه: (۱) چوگان گوی باری: (۲) تبه تک.

قاشوان: باری گوین: گوی بازی

قاشوانی: قاشوان: گوی بازی.

قاشوخ: کچک: قاشق.

قاشول: قاشل، نیکول: پوسته.

قاشولکه: ورته سواله و چینی بو کایدی متالان: چینی و سرامیک و سفال شکسته که باز پچه کودکان است.

قاشوله: قاشولکه: مگا، قاشولکه

قاشنه: قاشنه، سوره ماسی، قه شه ماسی: نوعی ماهی.

قاعیده: رتوشوین، دام و ده ستور: روش.

قاعیم، نوید، پتدو: محکم.

قاعغر: نامرزی سپی و ته نک بو خهت دین، قاعغر: کاغذ.

قاغناط: فرچک، فرو، هریشک، زهک: اغوز

قاعهز: قاعغر، قاعهز: کاغذ.

قاعه نه له: قاغناط: اغوز، شه

قاف: (۱) ده سا نهوه چیه؟ مه ته ل: (۲) حرزی نیسکی سهر، که له: (۳) ده رفهت: (۴) چپایه کی خه پانی: (۵) ده نگدانی خه لک پهنیکرای: (۶)

سوی بیسکی به لهو بیسکه: (۷) له جی، مناسی جی. (قه سکهت له قافی حوی دا بو): (۱) جیستان، معما: (۲) چیمچه: (۳) فرصت: (۴)

کوه قاف: (۵) پسپج: (۶) نام حرفی در الفبا: (۷) بجا، به مورد.

قاف قنوره: (۱) هاپ و قاجاغی له سواله: (۲) بریتی له حه پوتلی کهم قام: (۱) ظروف سفالین: (۲) کتبه از بهی مهر.

قافک: (۱) نه شکوه لهت، سواله ته شکاو: (۲) سواله تی له قالب دراو یوسر بان داپوشین: (۳) فابوژی ره قهر کیسه ل: (۴) کالان: (۱) سفال شکسته: (۲) سفال بام: (۳) لاک لاگ پشت: (۴) نیم.

قافل قه دا: قهراو قه ده ر: قضا و قدر.

قاهلک: ده برو نامی گنین، تیر باری له قور: طرف سفالین.

قافله: ده سته یه که له بیه ده و بیه بهر که پیکهوه ده چته سه قهر: قافله

قافلی: قافلی، قافلی، کافلی، شملی، کاجیره.

قافو: ناومالک، سیل آورده.

قافو: هافو، سیل آورده.

قافیه: پاسی شینر، هافیه.

قافیه: پوشوی دار، پوسیده، درخت که امروزه سنگ چخماق شود.

قافسو: (۱) لاسکه گیای ناوبه تال، (۲) ناومالک، قافو، (۱) ساقه گیاه.

میان تهی: (۲) سیل آورده.

قافه ریش: حوری کدر، نوعی کدر.

قاف: (۱) زهرا، وشک، زو، (۲) گوشتی که بر رستان وشک و خوی کراوه، (۱).

(۱) حشک، (۲) گوشت حشکیده.

قافا: (۱) حیدکی، سکه تین، نریقه، (۲) نازناوی، براگوره، (۳) شتی خوش.

له زمانی پچوکاند، (۱) هر هر حنده، قهقهه، (۲) برادر بزرگ، (۳).

حورایی لیدی درگیش کودکان.

قافو: دهنگی خوندی کور، دهنگی زهره، (۱) صدای کیک.

قاقبیس: خوندی کمو، خواندن کیک.

قافز: (۱) زهرینی که گیای لنی نازوی، (۲) بریتی له بنیاده می رزد، (۱).

رسمی که گیاه تروپاند، لم یروخ، (۲) کتابه از خسیس.

قافره ش: جوری کوله که (۱) نوعی کدر.

قافز: هافز، کاغذ.

قافز: قافز، راغ باقرمز.

قافل: (۱) تیکرانی هیدک، (۲) پنی گیاه که ده بخون، (۱) پوسته تخم.

برنده: (۲) بیخ گیاهی است خوردنی.

قافلوک: کله سمر، قاف، قهحف، حمجمه.

قافله جنوکه: شینانوکه، وشک، پوسته حلزون.

قافله سونه: دوشه کونه، سهری، عه نیلان، بالشتک سر حمال.

قافله سونه: قافله سونه، بالشتک سر حمال.

قافم: جانده وریکه له تیره می سموره و سنجار ده گل گیاه رنگ ده گوری، (۱).

ددم.

قافمه: داری همدولاو داری پشتی تمان، چوبهای عمودی دیوار.

چوبی.

قافوله: بهری گیاه که بو در مان ده پی، نمر گیاهی است که مصرف.

طبی دارد، قافله.

قافوم: قافم، قافم.

قافه: (۱) براگوره به زمینی منالان، (۲) خورده می شهرین به شتوری.

پچوکان: (۳) سورنچکه، قورقوراکه، (دهستی ده پینه قافله می مایو).

ده یخنکاند، (۱) برادر بزرگ به زیان کودکنه، (۲) شیرینی در.

گوش پچگانه، (۳) بیخ گل، سرخسای.

قافره: قافره، کاغذ.

قافه زین: کابه به پزوی پاسور کردن، بازی با ورق.

قافی: دانگوش و لاواری کورته بالا، لاغر کوتاه قد.

قافشک: ماژو، زاغچه.

قافیلوک: تخته ساف، ده زوی له سهر مقهیا هله کراوه، گلوله تخ.

دافیه: قافی، لاغر کونده مد.

قافگز: قافز، کاغذ.

قال: (۱) ده مه جاونک سنب، (۲) حقه چقه، (۳) پاس، دوان، (۴) تبحر و.

بر زوی دار، (۵) دهنگ و پاسی ناز حه لک، (۱) مدد رسر به انداره یک.

بار چویدن، (۲) حنجال، هیاهو، (۳) بحث، گفتار، (۴) قشر و ایاب.

درخت: (۵) شابه.

قال: (۱) تواره، (۲) له کارده رها تگ، رها تو له کار، (۳) تجربه بدیتو له.

زیاندا: (۴) حقه چقه، (۵) پوش، جیلکه، (فرش و قال)، (۶) پاس.

به حسن، (۱) گداخته، تفته، (۲) کار مد، (۳) تجربه بدیده در زندگی، (۴).

حنجال: (۵) خاشاک، (۶) بحث.

قالا: گوئی که له کوردستان به عسی ویرانی کورد، زروستاهای ویران.

شده کوردستان توسط یشتیان.

قالاخ: (۱) دهوی وشکوره بوگ، ته پاله، (۲) قله زه شه، (۱) تاپاله.

حشک: (۲) کلاغ سیاه.

قالاخدان: دهوی لار، انبار تاپاله.

قالاخی: پارچه به کی ره شه، مادام، نوعی پارچه مشک.

قالاخی پوش: ره سبوش، برتی له تازه دار، مشک پوش کتایه ار.

عزاد.

قالاس: گوره له یان کونده می پچول، بو تار، طرف کوچک مخصوص.

بگهداری ب.

قالاغ: ته پاله، هالاح، تاپاله حشک.

قالاغدان: هالاغدان، انبار تاپاله.

قالان: شیر بایی، شیر بها.

قالاو: هله زه شه، کلاغ سیاه.

قالاو بازه له: ششقره، قله باجکه، ششقره، زاعجه.

قالاو پوئینه: قله سابیونی، کلاغ خاکستری رنگ.

قالایی: کاربایه کی نهرمی سبیه مسی پی سبی ده که نهوه، قلهایی، قمع.

ار زور.

قالبه: (۱) شتی که کاربای تاویای تی ده رن، (۲) جسته، لهش، به ده.

(۳) زماره بو د زواری تونده و بگ: (قالبه سابیون، قالبه بهر)، (۴).

هوتو، ده هر بو شت تیدا فروشتن: (قالبه شمه چقه)، (۱) قالبه.

ریخته گری، (۲) تن، بدن، (۳) واحد شملوش اشیاء در هلب ریخته، (۴).

قوٹی، جهیه بیه بندگی.

قالبه: (۱) قالبه، (۲) زهرینی که بو چه شوک چاندن واس کراوه، (۱).

نگا: هالب، (۲) زمین آماده برای شالی.

قالیون: (۱) تونده له سهر ناگر، (۲) کارامه یون، (۳) تجربه بدیش به.

زیاند، (۱) ذوب شدن بر تش، (۲) کار مد شدن، (۳) تجربه بدیدن در.

زندگی.

قالتاخ: (۱) داری که له زیان ده کار کراوه، (۲) برتی له پیری.

له کار که مگ، (۱) قلتاق، چوب داخل رین، (۲) کتایه از پیر هرنوت.

و زکار اهتاده.

قالتاخ: قانتاخ، نگا، قانتاخ.

قالچغ: داسوکه‌ی گولی وشکی خه له [۱] پرز خوشه غله خشک
قالدرمه: قادرمه [۱] نگا، قادرمه.

قالس: ۱) چارزه فارس (۲) توره [۱] پکر؛ ۲) خشمعالك.
قالشت: ۱) تيگولی داره؛ ۲) تله‌شدار، مراض [۱] پوست درخت؛ ۲)
تکه شکسته از درخت.

قالک: ۱) قاشل؛ ۲) قوتوی چکوله؛ ۳) قابوره‌هيشهك؛ ۴) قالب [۱] ۱)
پوسته؛ ۲) هویلی کوچک؛ ۳) پرکه؛ ۴) نگا؛ قالب
قالماسك: بهر قانی، قوجه قانی، که هتيك [۱] علاخن.

قالماسكه: قالماسك [۱] قلاخن
قالمه قال: چه هموهر [۱] چتجال و هياهو.
قالمه قالم: قالمه قال [۱] چنجل و هياهو.

قالنگ: دوی سمرخوار بو میوه چين [۱] چوب سرحميه درر برای
میوه چینی.

قالنی: عمره‌بانه‌ی له در [۱] رابه چویی.
قالو: باوی چه بد دي به که [۱] نام چند روسا
قالو: بهر ديان خشنی له سمر تاگر دامراو له باتی سيل بو ناريزان [۱]
حسب یا سنگ بر تش به جای ساج.

قالوچ: چوړی داسی پچوك [۱] نوعی داسی کوچک.
قالوجه: خانه‌وهریکه چکوله‌ی ووش چه سد جوړه پالشی هه به
بیره به کپن ریح گرموله ده کاو پالی ده‌دا، کيزك [۱] سوسك.

قالور: ۱) سافه ته گپای وشکی نه ستوری ناو به تال، قاقو؛ ۲) تيسکی
بولاك [۱] ۱) سافه گپه خشك كاوك؛ ۲) استخوان ساق
قالور: قالور، سافه ته گپای ناوهر يك خالی [۱] سافه گپه كاوك.

قالور: داورکه به که له به له که وريشك [۱] چو بکی در بته خرگوس.
قالوس: ناوی هموايه کی گورانیه [۱] نام هنگی ست.

قالون: سهيله‌ی کلندر [۱] چيق دستدر ز.
قالوبچه: قالوجه [۱] سوسك.
قاليه: ۱) بازه‌ی بز؛ ۲) سوکه له ناوی قادر [۱] ۱) صدای بلند؛ ۲)
محفف قادر

قاله: چه هه، هدر [۱] حجار و ههاو
قاله قال: چه هه، هدرای روز [۱] حجل و عوعی رید.
قاله قنگ: باسکلاو کلاوین [۱] پیل گوسك، برگ ربواس.

قالهك: نارپوه‌ی ویر و زبو [۱] گذاخته زو و سیم
قاله‌ن: ستور، نه ستوره ته به، به گرتك [۱] ستور.

قالی: ۱) گدرايه‌ی؛ ۲) مافوره [۱] ۱) مهارت؛ ۲) قالی، فرش
قالی جو: دوگوندی کوردستان به نام ناوه به عسی کاوی کردو [۱] دوروستا
به این اسم در کوردستان توسط بهشيان ویرن شده است.

قالیچه: مافوری پچوك [۱] قالیچه.
قالیچه: قالیچه [۱] قالیچه.

قام: ۱) گورانی؛ ۲) تالی، لا؛ ۳) ناکارا؛ ۴) بلندایی پالای بیادهم؛ ۵)
ده رفعت؛ ۶) رزه، هیزو توانا؛ ۷) له بیجم و ته جرا و ده يك [۱] ۱)
تراسه، هنگ؛ ۲) طرف؛ ۳) روش؛ ۴) بلندی قامت انیس؛ ۵)

فرصت؛ ۶) توان؛ ۷) شهاست
قامبيژ: گورانی بیژ [۱] ترانه خوان.

قامج: دهره تی وده ست که وین [۱] فرصت دسرسی.
قامچور: سهرزمیری مالات بو مالیات [۱] سرشماری دم برای احمد
مالیات

قامجورچی: بو شابه وهرگر بو ده ولت [۱] مالیات بگیر
قامچی: ۱) تازیانه، شهلاخ؛ ۲) گورنی زن [۱] ۱) تازیانه؛ ۲) ماهر در
ترانه خوانی

قامخوش: ۱) که سنی یان شنی که به سانی دوس ده که وی؛ ۲)
روشت باش و په سسد [۱] ۱) سانی یاب، سهل لوصول؛ ۲) دارای
اخلاق نیکو

قامر: نهو نهیه زرافه که ده کرتبه قه‌لهم [۱] نوعی نی یاریک که در آن قلم
سازند.

قامک: ۱) نه‌نگوس، تیل، تلی؛ ۲) گهی تیل؛ ۳) چه‌نداری به په سجره
ده چه‌رحی گارید [۱] ۱) نگشت؛ ۲) پداگست؛ ۳) پره‌های جرح
کاری.

قامکرن: پیوانی دریزایی و قولایی [۱] اندازه گیری طول و عمق.
قامکه‌وايه: نهو چه‌رمی که قامکی می ده که یو درو به یال کدی بر [۱]
انگسسه جرمی.

قامنه‌خوش: نایه‌سند، روگرزه به گونجاو [۱] نایاب در دوستی.
قاموس: فمره‌نگ، وشه‌دان [۱] لغتنامه
قاموش: چيتك [۱] نی.

قاموقلافهت: به‌زن زراوی جوان چاك [۱] زیبی بريك اندام.
قامیش: ۱) پیست؛ ۲) گوندیکی کوردستانه به عسی کاوی کرد [۱] ۱)
بی؛ ۲) نام روستایی در کوردستان که توسط بهشيان ویران شد.

قامیشان: گوندیکی کوردستانه به عسی کاوی کرد [۱] نام روستایی در
کوردستان که توسط بهشيان ویران شد
قامیش به‌تد: چیمی به قامیش [۱] چيغ ازی.

قامیشلی: ناوچه‌وشاریکه له کوردستان [۱] منطقه و شهری در کوردستان
قامیشه: لهو گونده‌ی کوردستانه که به عسی کاویان کرد [۱] روستایی
در کوردستان که بهشيان ویران کردند.

قامیشه‌لان: شوینی که زوری قامیش لی زواوه [۱] نیزان
قامیشه‌لین: قامیشه‌لان [۱] نیزان
قامیشی‌باشا: گوندیکی کوردستانه به عسی کاوی کرد [۱] نام روستایی
در کوردستان که توسط بهشيان ویران شد.

قان: ۱) ده رفعت بو دپاره‌یاری کردن: (قائم بده هم چاره‌ش)؛ ۲)
خوین‌بایی؛ ۳) نوری ناوهر [۱] ۴) خالی رو، نیشان [۱] ۱) مهلت بازی
به بازنده؛ ۲) خونبها؛ ۳) ترب پوکیده؛ ۴) خال صورت.

قابو: دیروی باع [۱] حوی بیاری باغ
قانتار: نیستر، قاتر [۱] اسنر.
قانتاره: گوندیکی کوردستانه به عسی کاوی کرد [۱] نام روستایی در
کوردستان که توسط بهشيان ویران شد.

دوگهل نیمقر ده گونری: (قزو نیمقر ده گ) (۱) مرگ همه گیر: (۲) بز،
 سرما یزه: (۳) سرما: (۴) خاموش: (۵) صدی یم بریده: (۶) باز
 قراج: قافرا زه وی وئهن (۱) زمین لخت او گیاه، لم بزوع.
 قراج: قهرع، که مار (۱) کار
 قرار: هلاو (۱) کلاغ
 قرآش: (۱) قاس نه میده: (۲) لب، بارجه (۱) حاج، برس ار موه: (۲)
 باره
 قرآش قرآش. لب نه سه، پارچه پارچه (۱) پاره باره
 قراف: خو ساره سیخوار (۱) سرما یزه، بز،
 قراق: ره باره (۱) سرو صدا.
 قرآک: قلاق، قلاق (۱) غراب، کلاغ
 قرآکه: کاسه له شینکه، مبهیکی که سکه (۱) بر سه سیر
 قرآل: باتشای (۱) پادشاه.
 قرآلی: گوندیکی گوردنسانه به عسی کاوی کرد (۱) نام روستایی در
 کردستان که توسط پشین ویران شد
 قرآلی: گوژی گنجواوی تیکول ترینحاو به اداره وه (۱) گردوی فاسد شده
 خشکیده بر دوح
 قرآم: گیاه که برزه ی ده وئهنوه (۱) گیاهی الیاهی.
 قرآن: (۱) قر کردن مردی به کو مهل: (۲) ده یکی دلاو: (۳) پاره یکی نهران
 بهوانبهری بیست شای (۱) مرگ ومیر: (۲) وار کلاغ: (۳) و حدیول،
 قرآن
 قرآندن: (۱) خوئندنی قلاو: (۲) برتی له نوخشانای خراب لیدن: (۳)
 تاوکرده سه هول (۱) قارقار کردن کلاغ: (۲) دل بد ردن: (۳)
 منجم کردن
 قرآنگه: حیکه ی یغه، شوننی خه نهر (۱) مهلکه،
 قرآنی: قرآندن (۱) بگ، قرآندن
 قریاق: بوق، بهی (۱) فور باغه.
 قریوز: سه و ریش تیکه لاو له موی سبی و ریش (۱) مو جوگندمی.
 قریوق: قر، قر، بوق، بهی (۱) قور باغه.
 قریوون: (۱) تکر اسردن: (۲) خنکان به یوی گهن یان دوگهل (۱) مرگ
 همگانی: (۲) خفگی او بوی بد یا دود.
 قرییجه: گیاه کی دهشی به (۱) گیاهی است صحرایی
 قریپ: (۱) دهنگی که له نیری له گمرو دی: (۲) نالان: (۳) له نوحون (۴)
 بزین به یک تهر لیدان: (۵) پهرتاوتن: (۶) ده سکه نه (۷) بره دویک: (۸)
 بر سدا کردن: (قرهاسی و چو) (۱) آروغ: (۲) تاراج: (۳) ار بین
 رهن: (۴) طعم یا ک صربه: (۵) هرس: (۶) درو بدست: (۷) دسته ی
 هیزم: ۸، قاپیدن
 قربال: جلکی زریوی هه لاهه لا بوی خیر پیوه نه ماگ، قهریان (۱) لباس
 منسرس.
 قرپانندن: (۱) پهرتاوتن، داپا حین (۲) پزیندا کردن (۱) هرس کردن: (۲)
 فاسدن
 قرپک، مرپوک (۱) بگا مرپوک

قرپه: چکوله ی خزه که، خرین (۱) کوچوی حای، نهل.
 قرپوه: خویری و بیکاره (۱) بیکاره و لنگرد.
 قرپوک: (۱) قرپو: (۲) وئنه هه لا تو ی میوز: (۳) بی برخ، له باغ (۱) بگا.
 قرپو: (۲) میرز خشکیده: (۳) پنجل.
 قرپوک: (۱) قرپاق: (۲) قرپوک (۱) فور باغه: (۲) بگا قرپوون
 قرپوون: (۱) نه باغ: (۲) میوزی وئنه هه لا تو (۱) پنجل: (۲) مویر
 خشکیده
 قرپه: (۱) ده نگ له گه زهان له نیری، مورینه: (۲) دهنگی شکابی نیرنگ
 (۱) آروغ: (۲) صدای شکستن هیرم.
 قرپین: دهنگی شکابی نیرنگ، قرپه (۱) صدای شکستن هیرم.
 قرپین وهریون: قرپون (۱) به مرگ عمومی مبتلا شدن.
 قرت: (۱) ناخرپاز له شتی (هه موی خوارد قوتی لی بری): (۲) بنیده می
 حلف و بلخ (۳) دهنگی مریشک، قد: (۳) دهنگی به ددن بهت کردن:
 (به نه کم قرت بد، تو سم قرتا بد) (۱) هسست آخره خرین موجودی:
 (۲) هر ره، هرتی: (۳) صدای مرغ، قد: (۴) صدای شکستن و گسستن یا
 دندن.
 قرتال: تریان (۱) سید میوه جیبی
 قرتاله: قرتال (۱) سید میوه جیبی.
 قرتان: (۱) پسان به ددان و تورنو: (۲) تروکان به ددان (۱) گسسته س
 به دندن و هیجی: (۲) شکسته شدن تخمه یا دندان
 قرتانندن: (۱) به ددان یا تورنو لهت کردن: (۲) تروکاندن (۱) یادیدن یا
 قچی قطع کردن: (۲) شکستن تخمه یا دندان
 قرتانن: مرادن (۱) بگا قرتانندن
 قرتک: (۱) دل تیکه ها: (۲) بوئی ناخوشی گران: (۳) دوامین باز (۱)
 دل بهم مدن: (۲) بوی تند گند: (۳) خرین چره از حورک و.
 قرت کردن: خشت کردن، ریک برین: (به رجوکی به هدیجی قرت کرده)
 صاف و راست بریدن.
 قرتکه: قرت، دومین یاز (۱) آخرین چره
 قرتم: (۱) بیغلی هیل: (۲) داسی دریزه مه نه عان (۱) حرطوم: (۲) داس
 بلند
 قرتماخه: (۱) توین: (۲) پتروک (۱) پرده مارک روی شیر و ماست: (۲)
 خشک ریشه زخم.
 قرتماخه: قرتماخه (۱) بگا قرتماخه.
 قرین: برینی له رزد، چروک، چنوک، چکوس، ره ویل (۱) کتابه او حسیس
 قرته: (۱) دهنگی مریشکی کورک: (۲) نیره و میوه له جیانی بشکوز: (۳)
 پچوکترین یاز (۱) صدای مرغ کرج: (۲) متکله: (۳) کمترین چره،
 قرته قرت: دهنگی مریشکی کورک، قرته ی رور (۱) صدای بیای مرغ
 کرج
 قرتی: قرت، جلف، بلخ (۱) آدم هرزه، قرتی.
 قرتین: (۱) به ددان پسان، قرتان: (۲) پسان (۱) یاد دنان گسسته شدن:
 (۲) باره شدن، بر ینده شدن.
 قرتیکه وتن: قرپین وهریون (۱) به مرگ عمومی مبتلا شدن.

قربیل کای درشتی بهراموی جه یوان [۱] که درشت پس میده حیوان.
قربین. قرب [۱] یک قربان

قربین: حایره‌ری که به دد سب ده فرسی مسک به فرتیه [۱] هر
حایره‌ری به رسه حایره‌ری است

قربینه: ۱. نیره و میوه نه یانی دوگمه: ۲. حایره‌ری بزی له سهریرینی
مهل: [۱] ۱. سنگه: ۲. جی پریدن در گوی پرنده.

قربسه: ۱. سهر و منوه به یانی دوگمه: ۲. شنی که نوکی قه‌لم قلمیشی
به سهر ده فرسی [۱] ۱. سنگه: ۲. جسم سحنی که برای قطعه زدن قلم
بی استفاده میشود.

قرچ: ۱. ده‌نگی بوا سهری رزن به سهر ناگر: ۲. توانه‌وی رزن له سهر
ناگر: ۳. خرچ و ترمجاو له سوتانه‌وه: ۴. وشه به که به بازی که لایین دا:
۵. گهرمای رزن: ۶. ده‌نگی سوتانی جیدکه و نیزنگ [۱] ۱. صدای دغ
کردن روغن: ۲. دغ شدن روغن بر آتش: ۳. چروک شدن از
سوخنگی: ۴. اصطلاحی در تپله‌باری: ۵. گرمای شدید: ۶. صدای
سوخن هیرم.

قرچان: نو نه‌وی رزن له سهر ناگر [۱] گداختن روغن بر آتش.

قرچاندن: ۱. بوانده‌وی رزن له سهر ناگر: ۲. خرچ و لوج کردن [۱] ۱.
داع کردن روغن: ۲. چروک کردن.

قرچانن: قرچاندن [۱] بگا. قرچاندن.

قرچانه‌وه: برزانه‌وه، دهرمان کردن بو خون و هستان [۱] در گداختن
برای قطع خونریزی.

قرچانه‌وه: برزانه‌وه. راسی حی برین [۱] سورش و درد زخم.

قرچاو: ۱. رونی دغ کرو: ۲. خرچ به لکه‌رو له سوتان [۱] ۱. روغن
گداخته: ۲. چین و چروک خورده از سوخنگی.

قرچ قرچ: سیره سیر له ددانوه هاتن [۱] صدای به هم ساییده شین
دندانها

قرچک: قوله کرس، ناگوجک [۱] ستین.

قرچ و بریز: ده‌نگی برزای گوشت [۱] صدای بریان شدن گوشت

قرچوک: ۱. رزد، رز زیل: ۲. داوی که زوده‌سی، پسوک [۱] ۱. حبیبی:
۲. لیخ زودگسل

قرچول: قرچاو، خرچ و ترمجاو له سوتان [۱] چین و چروک شده از
سوخنگی

قرچوله: قرچول [۱] بگا قرچول

قرچوهر: ده‌نگی سوتانی جه‌وی به سهر ناگر [۱] سهرم ای چری ر
س

قرچه: ۱. ده‌نگی رونی سهر ناگر: ۲. ده‌نگی خوی سوتان: ۳. ده‌نگی
پشکوتن و ته‌قیمی بریشکه له سهر ساج: ۴. ده‌نگی شکامی دیرو

نیشک: ۵. به‌قیمی پشته و قلمک به کیشان و کشادا: (قرچه له پشته‌وه
هات، قلمک کیشا قرچه‌ی هات): ۶. ته‌وزمی گهرما (به‌م قرچه‌ی

هاوینه): ۷. ده‌نگی ده‌می دس به دروینه‌ی خه‌له‌ده: ۸. کلوش،
لا سکی خه‌له‌ده: ۱. صدای روغن گداخته: ۲. صدای سوختن نمک:

۳. صدای بریان شدن غلات: ۴. صدای شکستن چوب و استخوان:

۵. صدای کششی ستون فقرات و بند انگشتان: ۶. شدت گرما: ۷.
صدای داس در حین دیرو: ۸. ساقه غله.

قرچه شکش: تازه به‌ریختن خستنی کلوش که ده‌شکی و به‌گوتن وه [۱]
بیمکوب ساقه‌های غله در خرمن کوبی.

قرچه قرچ: قرچه‌ی رزن [۱] «قرچه» بسیر.

قرچه لولک: ری لاو روزه‌به [۱] رن لاغر مردی

قرچه‌هلاتس: خرچ و بوخ بونی بنس به سوتانه‌وه [۱] حین و حرورده بدن
بوست. سوخنگی

قرچیان: ۱. خرچه‌لاس: ۲. داع بونی رزن به سهر ناگر: ۱. بگا خرچ
هلاس: ۲. گداختن روغن بر آتش

قرچیموک: به‌که به دهر به سهر که ده‌وه [۱] ۱. سحر: ۲. احد

قرخ: ۱. د لگوشت، له‌زا، له‌جه: ۲. ناوی گه‌نبوی راوه‌ستان: ۳. ده‌ری
سواله‌تی کوتی سوا: ۴. خوری و موی گورده که دیوژ باباب: ۵.

موی هراتا: ۶. ده‌نگی گهر و نه نه‌خوشینه‌وه [۱] ۱. لاغر: ۲. آب راکد
گندیده: ۳. سفال کهنه و ساییده: ۴. موی و پشم کوتاه که رسد

می‌کند: ۵. موی کوتاه شده: ۶. صدای خرخر گلو در اثر بیماری

قرحاندن: ۱. ناشیمی موی سهر: ۲. هله‌پرتاوتن [۱] ۱. تراشیدن موی
سهر: ۲. هرس کردن درخت.

قرخ کردن: ۱. ناشیمی موی له‌بن‌زا: ۲. هله‌پرتاوتن دار [۱] ۱. زدن موار
بمح: ۲. هرس کردن درخت

قرحن: ۱. کسی که به پیری باز نه‌خوشی خره به گهروی دیت: ۲.
لاوا: ۳. خوری و موی خراب که بو سستی ناشی [۱] ۱. کسی که در

اثر پیری یا بیماری خرخر کند: ۲. لاغر مردنی: ۳. پشم نامرغوب.
قرخه: خرخن [۱] بگا: قرخن.

قرحو: نیری خرش [۱] بی‌مردی که گلویش خرخر کند.

قرحول: نگوشنی سوس و پس [۱] لاغر پزمرده.

قرخوله: قرحولی چکوله [۱] لاغر پزولیده کوچک

قرخه: خرخری گهر و نه نه‌خوشی و پیری [۱] خرخر گلو از پیری و
بیماری.

قرخه قرخ: قرچه‌ی رزن: (پیره ههر قرچه قرخه‌ی [۱] خرخر باباب.

قرخه‌مه‌ره‌ی: ۱. خوگرین و به‌ساران: ۲. قرخه‌مه‌ره‌ی: ۳. کم‌بو:
[۱] ۱. ناهماهنگی و مخالفت: ۲. نگا: قرخه‌مه‌ره‌ی: ۳. کم‌بو.

قرخه‌مه‌ره‌ی: حو له‌زه‌وی توند کردن که به‌توانن راستی که نه‌وه
جوړی کایه [۱] نوعی باری که در آن خود را به زمین می‌چسباند که

کسی بو به دند کند

قرخینه: قرینه، قورقینه، قرب [۱] اروغ.

قرد: نه‌ستیر [۱] سترون، بار.

قردان: قنگ یادان [۱] فردادن.

قردک: کوسه، کسی که بو گاله و نومایش شکنی خوی ده‌گوزی [۱]
دلک

قردیله: پرحی یا یک بو سهر و پرچ به سس [۱] باران گسب سهر

قروه: قره [۱] بگا قره

قز: (۱) پنجمی بیک‌بلاوی سمرجمنیه: (چنگی قز کردیو) (۲) کولنی
 له‌ره‌بر: (ناوه‌که قز قز ده‌کولی) (۳) بیک‌هالانی مو (۱) نگشتان
 حشک مسد، ۲، حوسدن سدد، عارن: (۳) دوهم بیچیدگی مو
 قز زال: (۱) قارزنگ: (۲) برچیکه له عسمان (۱) خرچنگ (۲) برج
 سرتان
 قز الفس: گودیککی کوردستانه به‌عسی کولی کرد (۱) م‌روستایی در
 کوردستان که توسط بهیان ویران شد
 قز آله: (۱) نه‌خوشی شیر به‌نجه (۲) قرزه، جوړی به‌ری دارمازو (۱)
 بیماری سرتان: (۲) نوعی سمرمازوح
 قز اناک: زاله، لوزک (۱) خرزهره.
 قز اناک: فرز ل، قارزنگ (۱) حر حشک
 قرزه: (۱) نه‌خوشی شیر به‌نجه، قز آله: (۲) جوړی به‌ری دارمازو (۱)
 بیماری سرتان: (۳) نوعی سمرمازوح.
 قزس: حمل، به‌راورد (۱) برآورد.
 قزسان: (۱) به‌راورد کردن، حمل‌آوردن: (۲) به‌روری ناحیه (۱)
 برآورد کردن: (۲) به‌سار انباشتن.
 قزندان: قزسان (۱) نگا: قزسان.
 قزساو: (۱) خه‌مالی به‌راورد کردن (۲) نی‌ناخندراو (۱) ارزایی سده: (۲)
 بدشته با فشار
 قزسیل: (۱) لاسکه‌ده‌حلی سه‌وز: (۲) سهم‌مل، به‌رماوی به‌وز (۱)
 ساقه‌های سبز عنب: (۲) پس‌مانده چرای دام.
 قزش: چله‌ک، گدی به‌برده‌له (۲) پوله‌که‌ماسی: (۳) لکی شکاری وشد
 (۱) پرگاه: (۲) فلس ماهی: (۳) شاخه خشک شکسته
 قزشک: چپیکو چان، برپوش (۱) خس و حاشاک.
 قزشمان: بی‌حیه، بی‌شهرم (۱) بی‌شرم، دشنام زمانه.
 قزش‌وقل: برپوش (۱) خس و حاشاک
 قزشه: کلوشی سمرحویان (۱) ساقه‌های غله پر خرمن.
 قزشی: بدلی هم‌وزن و چه‌توگ (۱) که آرز و شالی.
 قزقراچکه: سورنچکه (۱) خرخره.
 قزقراگه: سورنچکه (۱) خرخره.
 قزقزسوک: (۱) سورنچکه: (۲) نیسکی ناسک که دی‌ده‌گروژن (۱)
 خرخره: (۲) کرکرک، غصروف.
 قزقزچکه: ستوکورک، سورنچکه، قزقراگه (۱) خرخره
 قزقزویچک: ده‌نگه‌لور، کرکرک، گزچینه (۱) غصروف، کرکرک
 قزقزه: غصره‌دی به‌رلی سحر (۱) فرد.
 قزقزسوک: زه‌بکه‌بور (۱) غصروف، کرکرک.
 قزقینه: فرپ، ده‌گی گمرو له‌تیری (۱) آروغ
 قزک: (۱) فالو: (۲) حرایی گهردن، گویره‌ی نه‌ستو (۱) کلاغ: (۲) سیب
 آدمی
 قزکردن: به‌ین بردی به‌کوم (۱) مراند دسه‌جمعی. به‌کردن
 همگامی
 قزکیش: به‌حوسبه که به‌که‌ودیت (۱) از بیماریهای گلو

قزگه: گه‌رو، ستو له‌ناوه‌وه (۱) گو
 قزگه: (۱) به‌ریکی دارمازو: (۲) گودیکه له کوردستان به‌عسی ویرانی کرد
 (۱) نوعی سمرمازوح (۲) از روستاهای ویران شده کوردستان
 بوسه به‌تبان
 قزم: (۱) تی‌ز خوزین: (۲) نیشتی، ناره‌زو: (قز می لی خوش کرده): (۳)
 تقه‌ی به‌ری چکه (۱) نه‌یب: (۲) هوس، ارزو: (۳) صدای گلوله.
 قزماندن: (۱) تی‌ز خوزین: (۲) تقه‌له‌چه‌کموه‌هاتن (۱) نه‌یب‌زدن: (۲)
 صدای گلوله.
 قزمنج: (۱) قزجانی پیست، چرخ‌ه‌لگه‌زن (۲) به‌ناوده‌سقا چرخ‌بو (۱)
 (۱) چین‌خوردگی بوسه، چروک: (۲) مجاله.
 قزمنچی: (۱) قزجاو، هه‌لقرجاو: (۲) له‌ناوده‌سقا چرخ‌وژ کویوگ (۱)
 چین‌خورده، چروکیدنه (۲) مجاله‌شده
 قزمنچین: (۱) برجانی پیست: (۲) به‌ناوده‌سقا چرخ‌وژ بو (۱)
 چروکیدن بوسه: (۲) مجاله‌شدن.
 قزمنز: به‌نگی سوری ناچرخ (۱) فرمر
 قزمنزی: (۱) قزمنز: (۲) سوری (۱) قزمنز: (۲) سرخی.
 قزمنز: ده‌نگی تقه‌ی ول: (نوب قزمنزی کرده، دزه‌که شکا قزمنزی کرد)
 (۱) عربیه، صدای به‌یب
 قزمنه: (۱) ده‌نگی به‌ری چکه: (۲) ده‌نگی شکانی کونه‌دار: (۳) جوړی
 تفه‌نگی زاو: (۴) جوړی دروسان (۱) صدای گلوله (۲) صدای
 شکستن تنه درخت: (۳) نوعی تفتنگ: (۴) نوعی دوخت.
 قزمنه‌قوه: ده‌نگی تهم‌گ‌هاویشتنی زور (۱) صدای رگبار گلوله
 قزمنیت: گولی که‌لم (۱) گل کم.
 قزناقوه: گودیککی کوردستانه به‌عسی کولی کرد (۱) م‌روستایی در
 کوردستان که توسط بهیان ویران شد
 قزنج: (۱) شکوی زور کم، شکانی به‌سب: (۲) در بردی ده
 (به‌رم پندا که‌وت سهرم قزنجاره، سوسه‌که‌مان قزنجاره) (۱)
 خراش سطحی: (۲) درو کم.
 قزنجان: (۱) شکانی بوگ‌پست: (۲) درز بردن (۱) خراش سطحی
 برد شش: (۲) دوز برداشتن
 قزنجاندن: (۱) شکاندنی یوگ‌پیست: (۲) درز بردی کم (۱)
 خراشیدن سطحی: (۲) شکافتن جرئی
 قزنجانن: قزنجاسن (۱) نگا، قزنجاسن.
 قزنجیان: قزنجان (۱) نگا، قزنجان.
 قزنگ: له‌گین، رویشی شه‌لانه (۱) لگیدن.
 قزنگه: ده‌گی ویک‌که‌وتنی کارزا (۱) صدای بهم خوردن فلزات.
 قزنو: حانه‌وه‌ریکی بانکه‌له‌ی سوره به‌ناوه‌له‌وه ده‌نوسن (۱) فواد،
 حشره‌ای کله‌مانند.
 قزنه: هر بو (۱) نگا، قزنو.
 قزنه‌گوته: کاهو به‌کتره‌وم کردن له‌کاتی مه‌له‌دا (۱) سرهم‌یکو را درآب
 فرو کردن هنگام شستن.
 قزنی: قزبه، قزبو (۱) نگا، قزنو

ر می یله؛ ۴) صدای گججشک هر موقع ترس.

هوالک: ۱) قازو؛ ۲) قالاو؛ ۳) زغن؛ ۴) کلاع.

قزاکه: تاق تافکمه؛ ۲) مرغ حق.

قزاق: قزاق؛ ۲) خرچنگ.

هوالک: قزاق؛ ۲) مرغ حق.

هزاس: پوکاوتله، چه موته، چه موته؛ ۳) ام کردن با دست، پنجه.

هزانگ: قزاق، پوکاوتله، چه موته؛ ۴) ام کردن با دست.

قزاق: قزاق؛ ۲) مرغ حق.

قزیه سهر بریتی له زن، میونه می بیدم؛ ۳) کنایه از زن.

قزیه سهر: بریتی له جنوکه، ونه په که رازوی بی ده ترسین؛ ۴) مه گری.

هزیه سهر هات؛ ۲) کنایه از زن.

هزیه سهر: بریتی له جنوکه، ونه په که رازوی بی ده ترسین؛ ۴) مه گری.

قزاق: قزاق؛ ۲) مرغ حق.

قزاق: قزاق؛ ۲) مرغ حق.

قزاق: قزاق؛ ۲) مرغ حق.

قزاق: قزاق؛ ۲) مرغ حق.

قزاق: قزاق؛ ۲) مرغ حق.

قزاق: قزاق؛ ۲) مرغ حق.

قزاق: قزاق؛ ۲) مرغ حق.

قزاق: قزاق؛ ۲) مرغ حق.

قزاق: قزاق؛ ۲) مرغ حق.

قزاق: قزاق؛ ۲) مرغ حق.

قزاق: قزاق؛ ۲) مرغ حق.

قزاق: قزاق؛ ۲) مرغ حق.

قزاق: قزاق؛ ۲) مرغ حق.

قزاق: قزاق؛ ۲) مرغ حق.

قزاق: قزاق؛ ۲) مرغ حق.

قزاق: قزاق؛ ۲) مرغ حق.

قزاق: قزاق؛ ۲) مرغ حق.

قزاق: قزاق؛ ۲) مرغ حق.

قزاق: قزاق؛ ۲) مرغ حق.

قزاق: قزاق؛ ۲) مرغ حق.

قزاق: قزاق؛ ۲) مرغ حق.

قزاق: قزاق؛ ۲) مرغ حق.

قزاق: قزاق؛ ۲) مرغ حق.

قزاق: قزاق؛ ۲) مرغ حق.

قزاق: قزاق؛ ۲) مرغ حق.

قزاق: قزاق؛ ۲) مرغ حق.

قزاق: قزاق؛ ۲) مرغ حق.

قزاق: قزاق؛ ۲) مرغ حق.

قزاق: قزاق؛ ۲) مرغ حق.

قزاق: قزاق؛ ۲) مرغ حق.

قزاق: قزاق؛ ۲) مرغ حق.

قزاق: قزاق؛ ۲) مرغ حق.

قزاق: قزاق؛ ۲) مرغ حق.

قزاق: قزاق؛ ۲) مرغ حق.

قزاق: قزاق؛ ۲) مرغ حق.

قزاق: قزاق؛ ۲) مرغ حق.

قزاق: قزاق؛ ۲) مرغ حق.

قزاق: قزاق؛ ۲) مرغ حق.

قزاق: قزاق؛ ۲) مرغ حق.

قزاق: قزاق؛ ۲) مرغ حق.

قزاق: قزاق؛ ۲) مرغ حق.

قزاق: قزاق؛ ۲) مرغ حق.

قزاق: قزاق؛ ۲) مرغ حق.

قزاق: قزاق؛ ۲) مرغ حق.

قزاق: قزاق؛ ۲) مرغ حق.

قزاق: قزاق؛ ۲) مرغ حق.

قزاق: قزاق؛ ۲) مرغ حق.

قزاق: قزاق؛ ۲) مرغ حق.

قزاق: قزاق؛ ۲) مرغ حق.

قزاق: قزاق؛ ۲) مرغ حق.

قزاق: قزاق؛ ۲) مرغ حق.

قزاق: قزاق؛ ۲) مرغ حق.

قزاق: قزاق؛ ۲) مرغ حق.

قزاق: قزاق؛ ۲) مرغ حق.

قزاق: قزاق؛ ۲) مرغ حق.

قزاق: قزاق؛ ۲) مرغ حق.

قزاق: قزاق؛ ۲) مرغ حق.

قزاق: قزاق؛ ۲) مرغ حق.

قزاق: قزاق؛ ۲) مرغ حق.

قزاق: قزاق؛ ۲) مرغ حق.

قزاق: قزاق؛ ۲) مرغ حق.

قزاق: قزاق؛ ۲) مرغ حق.

قزاق: قزاق؛ ۲) مرغ حق.

قزاق: قزاق؛ ۲) مرغ حق.

قزاق: قزاق؛ ۲) مرغ حق.

قزاق: قزاق؛ ۲) مرغ حق.

قزاق: قزاق؛ ۲) مرغ حق.

قزاق: قزاق؛ ۲) مرغ حق.

قزاق: قزاق؛ ۲) مرغ حق.

قزاق: قزاق؛ ۲) مرغ حق.

قزاق: قزاق؛ ۲) مرغ حق.

قزاق: قزاق؛ ۲) مرغ حق.

قفل لیبرارو: به حفظ ذخایر، قفل دروازه بسته شده یا قفل.

قفل: قفل سریع.

قفل: همه کردن، کوچه، کوچه، کوچه.

قفل: سبزی به سبزی، وند، قفل، سبزی در گوسن.

قل: ۱. جل، تمیلا سبک، ۲. به کده، ۳. ناو له: (پیچ قلمهوه).

قل: ۱. سها يك ساقه، ۲. يك دانه، ۳. كف دست.

قلایک: به دهن، هاب، بهش، کالید.

قلاخ: ۱. ته پالای وشد، دهن، قلاخ، ۲. حبکگی به پالمتی کردن، ۱.

بار به: ۲. ناله دهن.

قلاخان: شونی که نه پالمتی تیا عمار ده که ناله پالمتی.

قلاده: ۱. نالمتی می تازی واز، ۲. نالمتی خوشی نه سو، ۱. قلاده.

سگ سکاری: ۲. گردید زینتی.

قلاش: لهت، شمش، شق، دوئم.

قلاشتن: شهن کردن، دویمه کردن.

قلاشکمری: بره داری له ستوری لیرو وار بو سوتاندن، کنده جنگلی.

بری هره.

قلاقی: قلا، قلا.

قلا یوزان: خارده، کردی، کبای، سب، سی.

قلاوچ: به سهر به کد کردن یا بند دهنی، قلاوچکه، برهم ایاشتن.

قلپ: ۱. ده گگی چوسایی ناو، ۲. ده گگی رزایی ناو له ده فری.

مل پاریکند: ۳. سهر سوخو، ۴. بریتی به نمان و به بهین چون اب، ۱.

صدای غلغل: ۱. صدای ریزش آب از طرف دهانه سگ، ۳.

و زگون: ۴. کنایه از نابود شدن.

قلپاندن: ۱. و خوش هاوردی ناو له سهر ناگر، ۲. راندنی ناو له ده فری.

مل ته نگهوه: ۱. چوسانیدر آب، ۲. ریختن آب از طرف دهانه سگ.

قلپاندنهوه: ۱. رزیدن ناو له ده فری مل ته نگ، ۲. به بهین بردنی مل.

قلپ: ۱. ریختن آب از طرف دهانه سگ، ۲. نابود کردن مل.

قلپ پوسهوه: ۱. سهر و لغو، ۲. بریتی له له بهین چون، نمان، ۱.

۱. وازگون شدن، ۲. کنده از نابودی.

قلپک: قرب، نورفته، ارواح.

قلپک رنهوه: قپ بدنهوه، نگا، قپ بدنهوه.

قپ و قوپ: ده گگی رشاندهوه و شلم دال، صدای هی کردن و تهور.

قلپه: ده گگی رزایی ناو له ده فری ته نگ، صدای ریزش آب از طرف.

دهانه سگ.

قپه قپ: ده گگی رزایی ناو له ده فری ده ته نگهوه، صدای.

درین سبب، آب ز سبوی دهانه سگ.

قل به نهجه: ده سب له ناو ده سب، سجه در نهجه.

قلت: ده گگی خوشینی ناو، صدای خوشیدن ب.

قلنیان: خوشینی ناو له سهر ناگر، خوشیدن آب بر آس.

قلچک: ۱. نامراری فنگرو به نگا ده رن، پینگان، ۲. هولی که وا، ۳.

مونچکی سیوز تری، ۴. داسو، ۵. چرنوکی باساری و ملی پچوک، ۱.

۱. ایزار کنگر کندن، ۲. آستین قبا، ۳. دنبالچه مویر و انگور، ۴.

اخگل سیخچه ۵. جنگال گنجشک و دیگر پرندگان کوچک.

قلچک کردن: ۱. قوتچک لی کردهوه، ۲. به قله به پاساری کردن له.

ده گگی ره ماندر دهه وول و روزن لیان دال، ۱. برداشتن دنبالچه مویر.

و بگور، ۲. به هوا پرندن گنجشک در بزم عروسی.

قلخ: ۱. بریگ، برنگ، ۲. فرخ، موی کورنی که دریز تایی، ۱.

دوکارده، هجی بشمونی، ۲. موی کوتاه بی ریش.

قلخان: دریکه بو سوته موی به کار دی، خار است که به مصرف.

سرحب می رود.

قلخه: ده گگی خرخری گره به پیری یا نه خوشی، صدای خرخر گره.

از پیری یا بیهار.

قلخه قلخ: قید می له دوی یه ک، «قلخه ای بیایی».

قلرخ: دو گودی کوردستان یه ناوه یه عسی کاولی کردهوه، دوروستا به.

یسم در کردستان توسط بهیال در سدد سب.

قلخ: ۱. بهر و دیدار، سب، ۲. بهر و شمعکی شر و دروا، ۱. ریختن.

و مافه، ۲. باس زنده.

قلف: ۱. قفه، قفه، ۲. ده سکی دهه، ۳. قفل، گونه، ۱. حلقه، ۲.

دستگیره، ۳. قفل.

قلفک: ۱. نیسکی بهرم که ده کورزی، قمر نوک، ۲. شمشیر هی درگ.

قل: ۱. کرکره، غضروف، ۲. کلید کلون چوبی دو.

قلقل: ۱. پیری گیایه که له نیسک ده کا، ۲. چل چل، ۳. ده بکه ده بکه.

۱. ثمر گیاهی است علس مینا، ۲. شاحه شاحه، ۳. د نه دابه.

قلک: ۱. حموت، جفت، ۲. کلای یه زو، ۱. حفت، ۲. کلا هک پلو ط.

قلله: قلک، نگا، قلک.

قلم: قپ، نگا، قلم.

قلمو یچ: ریو، زفت، قی چشم.

قلنج: ۱. شمشیر، ۲. بره نگل، ۱. شمشیر، ۲. دیر بهن.

قلو: بوخشانه خرب، پیش گوسی ته باش، حال بدردو.

قلوب: ردهوی بهوی که ناوی نیده ده ویتی، زمین یست.

قلوچ: پشت چه دهه کور، حمیده، کوژیشت.

قلوچ: ۱. چیل، ۲. که سنی چاونکی له چاونکی پچونکتر، ۳. شخی.

چه بو، ۱. لوچ، ۲. کسی که یکی از چشمانش کوچکتر است.

۳. شاخ حیوان.

قلور: ناویه نال، کارک میان تهی.

قلور: ۱. تیری شاح پلندو راست، ۲. بریتی له پادی هوه، ۱. شاخ.

شاخ بلند و رست، ۲. کنایه از خود بین متکبر.

قلوزان: ۱. سهره قولا، ۲. نه قله لید نی که قوت، ۱. پشتک، ۲.

پشتک زدن کبوتر هنگام پرواز.

قلوژ: کومل بو، به سهر به کدا کوره بو، برهم ایاشته شدن.

قلومک: ۱. قلمه می بازتن، ۲. بهر له بهر باوی به قهوه، ۳. زاس دل.

قل: ۱. قلمه، ۲. خسته اریارگرن، ۳. دل درد.

قله: ۱. سکی ته واد سو، ۲. سوریه وهی سکل بی ده شایی، ۱.

احگر تمام افروخته، ۲. فروختگی حگر.

قنب: بیجم، تهر، تهر و دندار [۱] سیم، میافه.

قله پویه: دوند، سمرلونه کی به روی چیدو دار [۱] بالاترین نقطه، اوج، قله.

قله قل: گرشه گرشی پو [۱] درخشش افر و جنگی احگر.

قله کلاه: گوندیکه له کوردستان به عشی ویر سی کرد [۱] از روستاهای ایران سده کوردستان توسط بعضی

قلی: قی، قدی، قدی که [۱] غمدک

قلی ۱ دو کی ۲ حلی و [۱] یکدنه ۲ یکساحه

قلیان: ۱ برنگه، هه سی دوی ۲ سه بیلای کنه دیر [۱] ۱۰ هس ۲ حیی دسه بند

قلیان روی: برنگه [۱] قی

قلیان و ده شور: سب حواری سهرله هدی [۱] حو، ک قبل ۱ صحه

قلیان قوه لئی: قلیان قاره لئون [۱] خوراک قبل از صبحانه.

قلبو: ۱ بولاری ساپون: ۲ راحی روش که پو ده زمان دهشی [۱] ۱ خاکسرب صابون سازی: ۲، راج سیاه.

قلی بلی: قسبی واکه نی له گه [۱] سخنان نامفهوم.

قلی بلی: قسبی بلی [۱] سخنان نامفهوم.

قلیج: ۱ ناوی گوندیکه: ۲ شمیر [۱] نام دهی است: ۲ شمیر. قلیجه: گوندیکی کوردستانه به عشی کاوی کرد [۱] نام روسی در کوردستان که توسط بعضی ویرن شد

قلیج: ۱ ریوخی جاو: ۲ جاونیک پیچول یکزل: ۳ قامکی گچکه [۱] ۱ زفک، قی چسپ: ۲ چشمی از چشمی کوچکترا: ۳ انگشت کوچک

قلیچ: دامک توبه، سب سحک [۱] بگت کو حکه. حصر

قلیچک: داروه کاریکه سهری وهک خاج وایه [۱] نوعی عصبی دست

قلیچک: جه مسهری دو، کیتچک [۱] دیالچه

قلیچک: گیاهه که [۱] گیاهی ست.

قمر گه: ریس حکن [۱] کیف

مسزگی: سب که نه ریح و سحر [۱] یی ۱ ریح و الویخار.

قلیش: ۱ درزا: ۲ درزی گوشاد [۱] درزا: ۲ شکاف گشاد.

قلیشان: ۱ درزبرد: ۲ له بهریه کچون [۱] درزبردن، ترک برداشتن: ۲ شکافته شدن.

قلیشاندن: ۱ له بهریه کچون: ۲ درز پیدان [۱] ۱ شکامن: ۲ مردن

قلیشاندنوه: قلیساند [۱] بگت مسس

قلیشین: قلیسین [۱] بگا قلیساند

قلیشانه وه: قلیسین [۱] بگا قلیسین

قلیشانه وه: قلیسان [۱] بگا قلیسین

قلیشاو: ۱ درزبرد: ۲ له بهریه کچون [۱] ۱ مرگده: ۲ سگ دته

قلیشاوه: قلیساو [۱] بگا قلیشو

قلیشاو: قلیساو [۱] بگا قلیشاو.

قلیش: ۱ کلان: ۲ بهرگی سب [۱] ۱ غلاف، ۲ پوشش.

قلیش شکوفه: هواراخی به مو [۱] غوره پنبه

قلیشک: شمشری درگا [۱] کید هس جویی در

قلیش: ۱ نورقالتیک، که موسسه یه ک: ۲ تاکه حشک: ۳ ده بکی، ده بیک [۱] ۱ تذکی: ۲ یک شاحه: ۳ یک دانه

قلیل: ۱ کون فنی بون: ۲ کوناودیو [۱] ۱ سورج شین: ۲ سوراخ شده.

قلینج: ۱ قلیج، شمشر: ۲ قامکه توبه [۱] ۱ شمسر: ۲ انگشت کوچک

قلینجک: قامکه توبه [۱] بگت کچک

قلینجک: قامکه توبه [۱] انگشت کوچک.

قلینجک: قلیچک، کسحک [۱] بگت کچک

قلینچک سلام: بایشکیو [۱] گل مره.

قلی و بلی: قلی بلی [۱] بگا، قلی بلی

قلیه: ۱ حوله که وهی س بون: ۲ جوری چشته [۱] ۱ حاکسرب بون ساری: ۲ آش قیه

قم: ۱ رهمل، رهلم: ۲ پندو بون: ۳ غر، غری له خوارده وه [۱] ۱ ماسه: ۲ ریر آب شین: ۳ جرحه.

قمار: ۱ باوی، کایه: ۲ گپ و گانته: ۳ حیل [۱] ۱ بازی: ۲ نوعی: ۳ بیرنگ.

قمار باز: حیل باز [۱] مکار.

قماو: ناود شستن که ره رعات داپوشنی [۱] آباری که کشت را بوشاند.

قماو: ره هولی نه بگو ندریک [۱] دهلیر سگ و تاریک

قماو: ۱ خمه گر: ۲ ده قری ناوی سه قهر، مه تاره: ۳ نوبکی مل باریک [۱] ۱ نوعی چنپاسه، بزجه: ۲ قماو: ۳ تنگ گردن مازک.

قماو: قماو، قماو [۱] بگا قماو.

قماو: حابه وریکی یوری بچو که بزرده خلی زبانی هه س، سن [۱] حشره س.

قماو: ۱ زه مینی رچوگ: ۲ جلیتاو [۱] ۱ زمین فرو رفته: ۲ گل و لای.

قماو: ریگه به بن زه ویدا، نه عمه [۱] قبی، بول

قن: ۱ چن سانه وهی بالندهی خومالی له شمر، کولامعربشک: ۲ کوبی شتی گنادر که سب سب دپ: ۳ ککلی گوپزو بادام: ۴ بندهای وشه ررس له ساس «دا» ده سس (هوه و قناره) [۱] ۱ آتیه نه ماکیان: ۲ کون: ۳ عفر بادام و گردو: ۵ یوسیدن.

قنار: چنگی درنده و بالنداری راو که [۱] چنگال درنده و پرند شکارچی.

قنار: ززای، له کدک کدوتن. باش بیکر «دا» ده بلین [۱] یوسیدن و از کار قندو

قنب: کولی داوین بو دوشاو نیدا گویش، گوسیکه ی تری له دار بو نیت انده وهی تری [۱] معصره جویی در شیر ساری.

قنج: ۱. ر سب، ر هب، ۲. روت، ر هق، ۱. راست اسبابه، ۲. برجسته.
 قنجك: سحت، كه مېك، تو، نك، ۱. سركي
 قنجكان: برؤسك، ۱. خا، ۲. سمس
 قنج كرده وه: ر سب كردن دوی چله مده ۱. رست كردن بعد از حمدكي
 قنج و قيت: ر سب و يي گري به سه ر ياه ۱. ستوار و پابر جا
 قنجه زهرد: گيايدكي تهوي قابم و لوسه ۱. گياهي سب
 قنجه قنج: حور، ۱. و جيني كردن ۱. خود نمایی و حو نی كردن.
 قنچك: ۱. دهسكي پريكي ده كه تری و میوز: ۲. كه موسكه يه: ۳.
 ريكه ۱. ۱. دبله دابه انگور ر مویز: ۲. ۱. دكي از جیزی ۲. جوش
 بر پوست.

قنچكان: چيچكان، نرؤسك، ۱. حمبا، ۲. حمبا
 قنچكاو: چيگي ر يوق له حاو، سوحي حدو ۱. گوشه چشم.
 قنچكه: رينه، رت، ۱. حور، ۲. پوست
 قنچكه سلاو: سكيو ۱. گر، ۲. مده
 قنچكه سلاو: پاشكيو ۱. گل مژه.

قنس: ۱. بارچه ۱. قسط
 قنك: قن، كولا نه مريشك ۱. آشيانه ماكيان.
 قنك: قن، كری باشه وي گيايد ر ۱. كور
 قنك نيسك: ۱. راكشان به نيشك هلدانه وه: ۲. نانشك ۱. ۱. دراز
 كشيد و بر آرتج تكه د: ۲. آريج.
 قنگو: پساو، ناوي به روي دهرده چي ۱. سه نه تيري
 قنگله: گياي خوشيك ۱. گياهي اسب داراي شيره مسهل.
 قنگ به گنچل: ۱. ناز وه چي: ۲. هميشه خهريش و پركار ۱. ۱.
 منه انگير: ۲. پركار.

قنگچاو: تيلچاو، سيله ي چاو ۱. گوشه حس
 قنگ حوران: برتي له حيز بوئ ۱. كناه به ز كوني شدن.
 قنگ خوراندن: برتي له نشتيا له كردني كاريك ته بوئ ۱. كناه از
 اهمال كردن
 قنگ خورو كه: نه خوشيه كي نازه له ۱. نوعي بيماري دام.
 قنگدان: گان د بي نير ۱. كون د د.
 قنگدانه وه: برتي له رويشتن - (دهوره قنگي بده وه نا نيسر حبه كدي،
 ۱. كناه از نشتن)

قنگده: بيري حير ۱. كوده
 قنگدهر: قنگده ۱. كوده
 قنگر: گياي كه در كاوي به لاسكه كدي ده حور ي. كه بگر ۱. كنگر
 قنگر باج: به كه بگر ۱. بوئه كنگر
 قنگرتن: فيره رويشتن بوئي زاو ۱. نشتن ياد گرفتن بچه.
 قنگر و اج: قنگر باج ۱. بوئه كنگر.
 قنگره ز: چه وي كه بگر ۱. اكم كنگر.
 قنگلاشك: قانگه لاشك ۱. نكا قانگه لاشك.
 قنگ لي كه وتو: برتي له مرو ي شل و شمي و ناگاله سوانا ۱. كديه از دم

مهم

قنگه بان: گوتسوايه پشت بان، سوايه پشته وي بان ۱. لبه عقيبي

نام

قنگه جي: برسي به سويي به نكه بهر ۱. كياه بهر چاي ننگ
 قنگه جنو كه: قنگه ح ۱. كياه بهر چاي سگ
 قنگه جورده: يكي يا سكي مريشك ۱. استحو بهندي بخمدان مرع.
 قنگه جوئه: برتي له به له كردن بو رويشتن ۱. كياه از شتاب بيري رعتي.
 قنگه جوئي: قنگه جوئه ۱. نكا: قنگه جوئه.
 قنگه خشكي: له سهر فنگ خزين ۱. برياسن خوردين
 قنگه خليسكي: له سهر سمت خوحيسكانن ۱. برياسن ليز خوردن.
 قنگه خه وه: ۱. خه ون به رويشته وه: ۲. سهر خه وه ۱. ۲. نشته خوابيدن:
 ۲. پسي، حو ب مختصر.

قنگه درك: دروي كه نگر ۱. خدار كنگر
 قنگه زه: ره سهن، ره چه لاه ۱. سسل
 قنگه سوئه كه: ۱. ناهانيكي مده زه به ۲. نه خوشيه كي زروي سوايه ۱.
 ۱. يكي از آفت شاي: ۲. نوعي بيماري بچه ه.
 قنگه شنه: ورده چمگ، پهلامارو را كردن ۱. چگ و گريز.
 قنگه فنگ: برتي له خود رينه وه له كار ۱. كنيه از اهمال كردن در كار.
 قنگه گال: برتي پسي به كسم له زس و كورتان ۱. زخم پشت ستور از
 بالار وزن.

قنگه گان: بئر بازي ۱. همجس پوي مردان.
 قنگه لاشك: قانگه لاشك ۱. ساهه كنگر ياد بده.
 قنگه نفس: تونه كاني سه كو كورك ۱. چمباته سگ و گرگ.
 قنگه نفس: قنگه نفس ۱. چمباته سگ و گرگ.
 قنگه نشين: زاروي كه قيري دانشش بو ۱. كودكي كه سس
 ياد گرفته.

قنگه نشينكه: قنگه سس ۱. نكا قنگه سس
 قنگه نشينه: هگه نشين ۱. مگ: قنگه سس
 قنگه وتلور: له سهر دم در بزوگ ۱. دمر دروا. كشيده
 قنگ هه لته كينه: بهر كايكه ۱. دم حببك
 قه رويشتن كور و كهو ۱. حراميس كور و كيد
 قنه قن: هه ي له دوي بهك ۱. حر ميدن بيبي
 قنيات سه بوري ۱. شكيبايي.

قو: ۱. قار، پانگي به نويد: ۲. پالنده به كه له قز سوي ترو زلتر ۱. ۱.
 هر ياد، پانگ: ۲. پرنده هو.

قوا: خونه كه وه ي پريسكي ته نور ۱. خاكستر تنور.
 قواش: ۱. كوتال مالي گهزي: ۲. شت، حور ۱. ۱. قماش، پارچه: ۲.
 نوع، طور

قواقو: زه نازه ۱. نوع، هه هو.
 قوب: ۱. يابي به ناي خروسكراوي پلند، گومره: ۲. دوگمه: ۳. روت، ردي
 ۱. ۱. گنبد: ۲. دكمه: ۳. برجسته.

قوبا: ماسي باس نه به وي شل و خراپ ۱. ماست خوب بند نيامده

سل

قوباله: دولاښي ديوارۍ نوده يو جيگي بوش [ق] کمد حاي رخنوځواب.

قوبان: (۱) زوب: (۲) روجون: (۳) وشهۍ حورمهت، قوربان: (دني کاني

مويان موشه زيرۍ حلوه يي ناره) «گوران» [ق] (۱) برجسته: (۲)

لرورفن: (۳) کلمه حرام، قوبان.

قوبتلن: (۱) روب کړد، روق کړد (۲) روجواند [ق] (۱) برجسته کړد:

(۲) هرويرد.

قوبه: (۱) قوب، گوبه، گوبه: (۲) دروشمي سدرشاني نه سهران: (۳)

دوگمهۍ چنگ (قوبه يي بوقه يي له قه با يي نه موب يي) «ناني» [ق]

(۱) گنبد (۲) سردوسي افسر: (۳) دکمه

قوبښ: (۱) زوب: (۲) کونه: (۱) برجسته: (۲) گنبد.

قوبکه: (۱) قوبک: (۲) تروپکي چيا [ق] (۱) نگا، قوبک: (۲) مڼه کوه.

قوبله: روگه [ق] قبه.

قوبلي: مېرۍ [ق] نگا، قوبلي.

قوبول: قېر [ق] قبول.

قوبه: (۱) قوبه: (۲) ناوي گونديکه [ق] (۱) نگا، قوبه: (۲) نام دهۍ است.

قوب: (۱) مړۍ نل: (۲) روجون [ق] (۱) حرعه: (۲) فوررتگي.

قوب: (۱) پښت چماو: (۲) ده ست وېن سده ت [ق] (۱) کوزه، خميده پښت

(۲) دست و باهلج

قوبان: روجون [ق] هرويردن

قوبان: گد حاري باسني يو لومړۍ نازه [ق] چرگاه اختصاصي

قوبانښ: روجواند، قوبانښ [ق] هرويردن.

قوبانښ: د هښانه، لار کړه يوه [ق] کچ کړد.

قوبه: روجوگ [ق] هرويرته.

قوب پون: (۱) خور وگټو پون: (۲) داهانده [ق] (۱) کچ و کوله بود: (۲)

حميدن

قوبچه: (۱) دوگمه، بشکړ: (۲) خوري بېري دارمارو [ق] (۱) دگمه: (۲)

بوعي ثمر مازوج

قوبخان: گونديکي کوردستانه به عسي کاو لي کړد [ق] نام روستايي در

کردستان که توسط بعثيان ويران شد

قوبښ: شات وشوت کړ [ق] لاف و گزاف کنده.

قوبک: زړبي له ناو نه مخنيۍ دا [ق] برجستگي ميان همواړۍ.

قوبکه: (۱) سېري خړۍ شتي پريک: (۲) تروپکي چيا [ق] (۱) سرگرد

جسم پاريک: (۲) مڼه کوه.

قوبوز: (۱) بيقلي بهران: (۲) جيگي قايش له بېري جوت دا [ق] (۱) پوره

قوح: (۲) وسه بوغ که حيش دران بدتد.

قوبېن: نه به گاي بلد نه و ميرگ وگد حرد [ق] قطعه سره ر سافه بېد

در سر سوار

قوبې: (۱) ده کاوي د مېسه لاس: (۲) روجون [ق] (۱) مرداب سر: (۲)

دو س

قوبپان: قوبان [ق] هرويردن

قوبې داس: گونديکي کوردستانه به عسي کاو لي کړد [ق] نام روستايي در

کردستان که توسط بعثيان ويران شد

قوبېه: (۱) حيله ښ: (۲) دري له نه زموني فرگه دا [ق] (۱) حيله: (۲) تعلب

در محد

قوت: (۱) روت (۲) لاسر ده ست: (۳) بران: (۴) کورت: (۵) خه لاس: (۶)

لېد [ق] (۱) برجسته: (۲) حساس: (۳) قطع: (۴) کونه: (۵) مدم سده:

(۶) رځن.

قوت: روت، (به سېري قوت ده گرا) [ق] لېد.

قوت: (۱) پارو له گرو جوته خوا: (۲) روت، يي پوشاک: (۳) زه وده، بزيو:

(له روت قوتي وک من رومېوشه / که قوتي روت قوتي عاشفي روت)

«تالي» [ق] (۱) بلع: (۲) سخت: (۳) مایه رندگي.

قوتاب: قواو [ق] نگا، قوتاب.

قوتابخانه: قيرگي روکاب [ق] دبستان.

قوتابون: خه لاس پون، نه ماني کار يا خوارده ماني [ق] تمام شدن.

قوتايي: زروکي قيرگه [ق] د نش موز دبستې

قوتاپېن: گونديکي کوردستانه به عسي کاو لي کړد [ق] نام روستايي در

کردستان که توسط بعثيان ويران شد.

قوتاخ: مثاني که به رده سني و مرزيره [ق] بوجون پيشکار کشاورز.

قوتاي: (۱) رزگار، (به فرکه مرک له ده ستي قوتاي بوم): (۲) خه لاس پون.

قوتاي: (۱) رزگار، (به فرکه مرک له ده ستي قوتاي بوم): (۲) خه لاس پون.

قوتاي: (۱) رزگار، (به فرکه مرک له ده ستي قوتاي بوم): (۲) خه لاس پون.

قوتاي: (۱) رزگار، (به فرکه مرک له ده ستي قوتاي بوم): (۲) خه لاس پون.

قوتاي: (۱) رزگار، (به فرکه مرک له ده ستي قوتاي بوم): (۲) خه لاس پون.

قوتاي: (۱) رزگار، (به فرکه مرک له ده ستي قوتاي بوم): (۲) خه لاس پون.

قوتاي: (۱) رزگار، (به فرکه مرک له ده ستي قوتاي بوم): (۲) خه لاس پون.

قوتاي: (۱) رزگار، (به فرکه مرک له ده ستي قوتاي بوم): (۲) خه لاس پون.

قوتاي: (۱) رزگار، (به فرکه مرک له ده ستي قوتاي بوم): (۲) خه لاس پون.

قوتاي: (۱) رزگار، (به فرکه مرک له ده ستي قوتاي بوم): (۲) خه لاس پون.

قوتاي: (۱) رزگار، (به فرکه مرک له ده ستي قوتاي بوم): (۲) خه لاس پون.

قوتاي: (۱) رزگار، (به فرکه مرک له ده ستي قوتاي بوم): (۲) خه لاس پون.

قوتاي: (۱) رزگار، (به فرکه مرک له ده ستي قوتاي بوم): (۲) خه لاس پون.

قوتاي: (۱) رزگار، (به فرکه مرک له ده ستي قوتاي بوم): (۲) خه لاس پون.

قوتاي: (۱) رزگار، (به فرکه مرک له ده ستي قوتاي بوم): (۲) خه لاس پون.

قوتاي: (۱) رزگار، (به فرکه مرک له ده ستي قوتاي بوم): (۲) خه لاس پون.

قوتاي: (۱) رزگار، (به فرکه مرک له ده ستي قوتاي بوم): (۲) خه لاس پون.

قوتاي: (۱) رزگار، (به فرکه مرک له ده ستي قوتاي بوم): (۲) خه لاس پون.

قوتاي: (۱) رزگار، (به فرکه مرک له ده ستي قوتاي بوم): (۲) خه لاس پون.

قوتاي: (۱) رزگار، (به فرکه مرک له ده ستي قوتاي بوم): (۲) خه لاس پون.

قوتاي: (۱) رزگار، (به فرکه مرک له ده ستي قوتاي بوم): (۲) خه لاس پون.

قوتاي: (۱) رزگار، (به فرکه مرک له ده ستي قوتاي بوم): (۲) خه لاس پون.

قوتاي: (۱) رزگار، (به فرکه مرک له ده ستي قوتاي بوم): (۲) خه لاس پون.

قوتاي: (۱) رزگار، (به فرکه مرک له ده ستي قوتاي بوم): (۲) خه لاس پون.

قوتاي: (۱) رزگار، (به فرکه مرک له ده ستي قوتاي بوم): (۲) خه لاس پون.

قوتاي: (۱) رزگار، (به فرکه مرک له ده ستي قوتاي بوم): (۲) خه لاس پون.

قوتاي: (۱) رزگار، (به فرکه مرک له ده ستي قوتاي بوم): (۲) خه لاس پون.

قوتاي: (۱) رزگار، (به فرکه مرک له ده ستي قوتاي بوم): (۲) خه لاس پون.

قوتاي: (۱) رزگار، (به فرکه مرک له ده ستي قوتاي بوم): (۲) خه لاس پون.

قوتاي: (۱) رزگار، (به فرکه مرک له ده ستي قوتاي بوم): (۲) خه لاس پون.

قوتاي: (۱) رزگار، (به فرکه مرک له ده ستي قوتاي بوم): (۲) خه لاس پون.

قوتاي: (۱) رزگار، (به فرکه مرک له ده ستي قوتاي بوم): (۲) خه لاس پون.

فوت چون: له گډوډ چوټه خوړ [۱] بلعیده شوی.

قوبحه: شتی یا یابو په سډ [۱] ممتاز تحفه

قوت دان: په گډوډا پهری کردن [۱] بلعیدن.

قوت دران: فوت خون [۱] بلعیده شوی.

قوت در او: ده گډوډ هاویر او [۱] بلعیده شده

قوتز: ۱) بارگینی پیری نه له گډوډ ۲) ناوی چپا به که له موکوربان [۱] ۱)

یا پوی لکنه: ۲) دم کوڅی است.

قوتز مه: ۱) بوړ اتمانوی

قوتز مه: ۱) یوه ساری ناریک، گورگه لوه ۲) سب و ماسی که نه

گورگه بوقه دږو [۱] ۱) هروله، یورغه ۲) اسب پورتمه.

قوتف: سزی، تهری سهرما [۱] کرخ و سردی.

قوتفین: تهرین له سهرمان، سربو [۱] کرخیدن از سرما

قوتک: ۱) بلای شتی نه ده گډوډی یا د سهر او ت بهر یشته کورته له گډو.

مردحانی [۱] فیای بیمته.

قوتک ۱) جاش بالته، بالتری تاسررزی ۲) مهرگی مفاجا: ۳)

نه خو شنه کی تارده له: ۴) کوزه زده [۱] ۱) یا تو کوتاه: ۲) سکنه: ۳)

نوعی بهاری ۴) سده سهره

قوت کردن ۱) بریز: ۲) خه لاس کردن [۱] ۱) قطع کردن ۲) به پایان

رسالیدن.

قوت کردن: ۱) فوت دان: ۲) روت کردن: ۳) بن ناوختن [۱] ۱) بلعیدن:

۲) سخت کردن: ۳) زیراب هر و بردن.

قوت کرد نهوه: ۱) روپ کرد نهوه بهر قی سان: ۲) بلند کردن، را کردن

[۱] ۱) برجسته شان دادن: ۲) بلند کردن

قوتکه: ۱) دودی چما: ۲) لوتکه کی نه بونکه: ۳) زوپی [۱] ۱) فته کوه: ۲)

بالای تپه: ۳) برجسگی.

قوتل هارول له دی: ۱) اهالی یک آبادی

قوتم ۱) بنه داری بر او ی به میید ماوا: ۲) بدهم، دارکاری بکهم، (لهزی

نه قوتم، [۱] ۱) نه درخسه بریده در زمین باقی مانده: ۲) بریم

قوتس: لیوه، دارکاری که: (دی نه قوتن) [۱] بزنده، کتک کاری کنند

قوتی: بارچه به کی زری نه بو شته کور، ده بی [۱] بارچه ای ست

راهرا.

قوتو: قالك، ده فری چکوله ی به سهر پو ش بز ورده شت [۱] قوطی.

قوتو: حه جالته، تریق، هدی کار [۱] شرمیده.

قوتول: ناوی چپا به که نه کوردستان [۱] دم کوڅی است.

قوتوله: ۱) هوتوی روړ پچوړ، ۲) چرا تپله [۱] ۱) قوطی کوچک: ۲)

چرخ موشی.

قوته: ۱) توانای: ۲) وریاو سل [۱] ۱) شاگردنر موز: ۲) حساس و

هوسیار.

قوته: ۱) بن ناوختن: ۲) فته: ۳) توانای فوت دان: ۴) روتله: ۵) قوتکه

[۱] ۱) زیراب شدن: ۲) سرفه: ۳) بارای بلعیدن: ۴) لغت وی نمود:

۵) گودل

قوتزه: ۱) بارستی، نه ستورایی دار: ۲) کولکه به نه ندازی نه ستورایی

د ۳، نارسی ده ورانده ی رولاس [۱] ۱) قصر سه درجه: ۲،

کده سه درجه: ۳، قطر محیط سورج و سب

قوبه فوت سه هتکی افده هرج سر سس، غصه یی

قوتك ۱، فوتك ۲، سوخمی بی فول [۱] ۱) فیای بیمته: ۲) پلك.

قوتل: ۱) ناوی چپا به که، قوتول: ۲) ناوی چپه ناو بیه که [۱] ۱) نام

کوڅی است: ۲) دم چنډین آبادی.

قوتل، روڼی ته واه [۱] لغت و برهه

قوتله: روتله [۱] لحد سی مو

قوتی، ۱، سلم، به سهره سب: ۲، فوت [۱] ۱) حساسیت، مدگر

مد: ۲، قوطی

قوتی ۱، روس ۲، فوت [۱] ۱) برهگی: ۲) قوطی

قوتی ۱، روڼی ۲، فوت [۱] ۱) برهگی: ۲) قوطی

قوتيله: ۱) هوتوی پچوړ: ۲) چرای فته: ۳) لوتهی گیران [۱] ۱)

قوطی کوچک ۲) چرخ موشی: ۳) بیمته چسی

قوتین: روڼ، بو سهر ده گوتری (ینخو س و سهر قوتین بر، [۱] برهه ویزه

سر

قوتج، به سهریه کاهانی به لکی جویان قامکی ده سبو، [۱] برهم آمدن

پنک یا انگشتان و.

قوتجان، قوت [۱] نگا قوتج

قوتجاس: ۱) به سهریه کاهانی به لک یا قامکاني ده ست، (حار قوتجاس،

به سجه قوتجاسن) ۲) ویک هیانی کونی قن: (تنگی قوتجاندوه) [۱] ۱)

برهم آوردن پلك حشم یا انگشتان: ۲) یستن سورخ معده

قوتج بلاخ: گوتیکی کوردستانه به عمی کاولی کرد [۱] دم روستایی دو

کردستان که توسط بعثیان ویران شد.

قوتجه: ۱) زور له میزته، که وارا: (ده چمه ده سهره که ی قوتجه مرسلی: ۲،

شوه و پلکه بزاوش و دم کرده ده ست بو بیشت جاوین فه وچه: (ماکر

قوتجه بو نره کمر ده کا) [۱] ۱) دیرینه، یاستانی: ۲) ارواره حرکت

دادن یا دهن بدو

قوتجه لهر: نه گوندای کوردستانه که به عسی کاویان کرد [۱] روستایی

در کردستان که بعثان آن را ویران کردند.

قوتجیاگ، قوتجان به سهرهاو [۱] اعضاء پسته شده

قوتجان، قوت [۱] نگا قوتج

قوتج، ۱، بر ۲، ساحی حه یوان: ۳، گریوه غای سوران: ۴) جوزن

ته له بو زاری گورگوروی [۱] ۱) گوسفند بر، قوتج: ۲) ساح حیوان:

۳) مسافه اسب دوانی: ۴) نوعی تله برای شکار گرگ و روباه.

قوتج، ۱) بلند: ۲) شتی که له خو ده وه پاو که کم کم پاریک بیمه وه پور

بیمه وه، مخریوی: ۳) نیشانه ی کهوشن [۱] ۱) بلند: ۲) مخروطی

شکل: ۳) علامت مرز.

قوتجخ، ۱) چالاك، لهش سوک: ۲) به بی له رنگه [۱] ۱) چست، چالاك:

۲) بادیا در بیاده روی.

قوتجخ، قوتج اف نگا قوتجخ.

قوتجغه: جوړی سهر بهر لینه که لا قیش ده پو شتی [۱] نوعی پیش بند

رو به

قوچان: (۱) سەمەد، فەبەلەي مەلەك (۲) بەشپەنجى گەورە لە كورد كە بە سەورى ئەفەناستان دەژى (۳) ناوى شارى كە كوردى قوچانى لى دەژى: (۴) باحىكە سالانە لە رەعەت دەسپەرى (۵) سەند مال كەت، ۲، بختى سەمەد او كرده در حراسان (۳) شەهرى كە كردهاى خراسان دران ژەنگى مە كشت، فوچان! (۴) باجى سالانە كە ارباب ر رەعت و صوب مە كەد

قوچان: فوچان (۵) بگا، فوچان،

قوچان: قوچان (۵) بگا، قوچان

قوچان: فوچان (۵) بگا، فوچان

قوچان: فوچان بەسەر هاتو (۵) چشم پسته، پسته برهم آمدە و... اعضاء بەسە

قوچ بلاخ: گوندیکە لە کوردستان بە عەسی وێر نی کرد (۵) از روستاهای ویران شدە کوردستان بوسط بەشپان.

قوچ بلاخ: لەو گوند نەى کوردستانە کە بە عەسی کاولیان کرد (۵) روستایی در کوردستان کە بەشیان ن را ویران کردەد

قوچ بە هەدر: گیارە کە بو رەوانی ئەبێ (۵) گیارە ست سەس،

قوچ تە هەلدان: بە سەح سەدان (۵) سەح دەد

قوچەر: سەحەر (۵) سەحەر

قوچەر: قوچەبە (۵) سەحەر

قوچ قوچانی: سەره سەح (۵) سەح بە سەح سەس

قوچک: (۱) سەره سەحە لە بەرچەنەو دەهەری بو روستا سەندیک رەى عیلامی بە (۲) ئەنگوچکە سەورانی، لەو سەدی (۵) سەند رەبە و بەجگەنە (۲) استین بێند

قوچکە: (۱) کوچکە، قوچک (۲) دەرهزەوی سەری کلاو (۵) کلوتە ژانە و بەجگەنە (۲) بەرچەنگی روى کلاە

قوچکە تاش: پەشە سەره شەپنی ژاوەکان بو حەوای (۵) موی هەبە سترەن برى ریمە کوکان

قوچکە سەورانی: ئەنگوچکە سەورانی (۵) آسپین بێند.

قوچ لید: شەخ تە هەند ن شەخ زەد.

قوچ وە شەن: حەوای کە بە شەخ بە حەلە دەدا (۵) شەخ رەن.

قوچ هەوێز: قوچ وە سەس (۵) سەحەر

قوچ هەوێشت: قوچ وە سەس (۵) سەحەر

قوچە بلباس: گوندیکە لە کوردستان بە عەسی وێرانی کرد (۵) از روستاهای ویران شدە کوردستان بوسط بەشیان.

قوچە سەبیلکە: لەو گوندەى کوردستانە کە بە عەسی کاولیان کرد (۵) روستایی در کوردستان کە بەشیان ان را ویران کردەد

قوچە قانی: قەلەسە، قەلەسە، بەرە قاس، کەهلیک (۵) قەلەسە.

قوچەك: قوچى چكۆلە (۵) مەخروطى كوچك.

قوچە كە: تەنگو سەندى دورمان (۵) انگستانە

قوچە لان: لەو گوند نەى کوردستانە کە بە عەسی کاولیان کرد (۵) روستایی

در کوردستان کە بەشپان ن را ویران کردەد

قوچە لەر: گوندیکە لە کوردستان بە عەسی وێرانی کرد (۵) از روستاهای ویران شدە کوردستان بوسط بەشپان.

قوچە مە: گەردەى برى باندەر لە چیشا (۵) گردن بریدە پرسە دوخدا.

قوچە مە: فوچە مە (۵) بگا، فوچە مە.

قوچى تاش: قوچکە تاش (۵) نگ. قوچکە تاش

قوچى قوربان: (۱) بەزى كە لە حەزنى گەورە دادەیکە حەز، ۲، بەرەى لە فەدایى (۵) گوسفند قربانی (۲) گنايه از جان هەد، فەدى.

قوچ: (۱) حەش، هەشت لۆ، هەلو! (۲) خانوى چكۆلەى روکەر لە دەسە.

(۳) خاوى پەچوگى بى نەسى هەژان (۴) پەشە چەماو، قوچ (۵) چەماو

(۶) سەرهزە، تۆپە سەره (سەنى سەوار گۆشت لە سەره قوچى بو) (۵) (۱)

هەلو! (۲) کوخ شکارچى: (۳) خانە محقر (۴) خەمیدە، کوخ (۵) شەق (۶)

بالا ترى بقطە

قوچا: گار بە دەستى دى لە پاش خاوەن مەلەك (۵) كەخداى دە.

قوختە: (۱) قوچى راوگەر (۲) مالى چكۆلەى بى نەخ (۵) (۱) کوخ شکارچى: (۲) خانە محقر.

قوخذان: چەماو (۵) خەمیدە شەدن.

قوخل: قوختە (۵) بگا، موختە.

قوخنادر: گوندیکە لە کوردستانە بە عەسى کەوى کرد (۵) نام روستایی در کوردستان کە بوسط بەشپان ویران شدە.

قوچە: قەه (۵) سەره.

قوچە قوچ: (۱) قەسى روز، ۲، رويس بە سەسى حەماو (۵) (۱) سەره سەد.

(۲) رەس بە سەس

قوچەل: مەلەكە لە لەقى بەق دە کاو گەجەكە ترە. لە دەم تاوان دە گەزى (۵) بریدەى اسە

قوچە: قوچە (۵) مەشە عەسى

قوچە: قوچە (۵) مەشە عەسى

قوچە: قوچە (۵) مەشە عەسى

قوچەك: قوچە (۵) نگ. قوچە

قوچە: چەمەلە (۵) چەخ موشى

قوچە: حەزى، حەزى (۵) گل

قوچە: (۱) دالگوشە، لاواز، لەر، لەجەر (۲) کۆزى هەلەزە (۳) پاشنى

تازەل (۴) لۆلاکى بى (۵) بەم (۶) قى وروگەن و بەوردى تەشاکەردن

(۱) لاغەر (۲) حەلقە رەس (۳) بەخش تەهاى دام (۴) سەخەوان

ساق (۵) شەكوبە (۶) بە دور چەرى جەم شەدن و بەرەست

قوچە: (۱) گورد چەوژاوى پەنەماو (۲) بەرەى لە قەسە کارى بى تام:

(۳) نامەزى شەر (قوچە) (۴) دەنگى زگ، قرە (قوچە) (۵) زگە لە

بەرسا: (۵) هەرو دەنگ، دەگەل رەنگ دەگەرى: (رەنگ و قوچ) (۵) (۱)

فەقى (۲) گنايه از سخن ياره و کارهز (۳) حەگەرا: (۴) حەدى

شەم (۵) جەنجال و هياهو.

قوچە: بەرەزەرى پە، مۆل، کۆز (۵) ژەن.

قوچە: خەبەستەى بەدەز (۵) خەدخواە گردن کەلمەت.

قورايى: حورى شېرىنى كە لە ئازىدە بونج دە كرى، عورايى [۱] بوعى سىرىنى.

قورأت: يىكى ئەستۈرۈ خرى گيا [۱] وىشە كلفب گياھى، يىارە

قورآچكە: سورىچكە [۱] سرحناى، حرحرە

قورآد: بەرەسپىل [۱] اش با گوشە و ماست.

قورآدە: ۱) گىيە كە تىز سى وە، تەزە پيازە، كۆز دە، ۲) ئاسچاۋ، سەقەت [۱] ۱) تە كۆھى: ۲) قراصە.

قورآقتى: دەرامەدى مەردا كۆرەنەۋە [۱] برداشت محصول عموماً.

قورآلە: گىيە قورۇدە، كۆز دە [۱] تە كۆھى.

قورآن: قورۇدە، سىر كىشىدىن بوشىدىنى.

قورۇندىن: ۱) دەنگەدانى رۇگە، ۲) بوزاندنى رەشەۋلاخ [۱] ۱) قورۇكرىدىن سىگم، ۲) سەسەردانى گۇر

قورۇتلىن: گرمانى سەگ لە ئىش يى گەيشى [۱] گرە سەگ ار آزادىدىن.

قورۇتلىن: قورۇندىن [۱] سەگ، قورۇندىن.

قورۇتلىن قورۇدىن [۱] سەگ قورۇدىن

قورۇتە: رەسەى سەگ [۱] سەسەردانى

قورۇ ۱) رەتە، خەتە، ۲) بەرەسپىل، قورۇدە، ۳) ئاۋى لىل [۱] ۱) لىس

۲) لىس مەسە، مەسە، ۳) لىس مەسە، لىس مەسە

قورۇۋى: جەزى بىۋە بۇساۋ [۱] گل لود

قورۇۋىنكە: ئاۋرۇس كەرە ئاۋرۇنكە [۱] خەسە سە دىيىپ

قورۇۋىنكە: ئاۋرۇس كەرە ئاۋرۇنكە [۱] خەسە سە دىيىپ

قورۇۋىنكە: ئاۋرۇس كەرە ئاۋرۇنكە [۱] خەسە سە دىيىپ

قورۇۋىنكە: ئاۋرۇس كەرە ئاۋرۇنكە [۱] خەسە سە دىيىپ

قورۇۋىنكە: ئاۋرۇس كەرە ئاۋرۇنكە [۱] خەسە سە دىيىپ

قورۇبان: ۱) وىشەى رەزگىن، ئەزەبىنى، ۲) دەسەرگەزى بەلاگىر، ۳) كۆشەنى خەزىنى لە جەزىسى گەۋرە، ۴) جەبوانى خەزىنى، ۵)

دوامىن مانگى سالى موسولمانان ۱۶ جەزىنى گەۋرە ئىسلام [۱] ۱) كەلمە احترام: ۲) قەد: ۳) گۆش قىزبانى، ۴) حيوان قىزبانى، ۵) مە

ذى حىجە: ۶) عەيد قىزبان.

قورۇبانى: ۱) گۆشنى قورۇبان، ۲) جەبوانى قورۇبان، ۳) ئاۋرۇنكە

۱) گۆش قىزبانى، ۲) حيوان قىزبانى، ۳) اسم مردانه

قورۇبەست: بىن حورى لە قورۇ [۱] ئودە كاھىگل.

قورۇبەست: خاكەسەر، بېچارە [۱] بېچارە، خاك بىر سەر

قورۇپ: كۆرە، مەلى كۆرەتۇ [۱] كىرچ.

قورۇپ: قامچى، تازىنە، شەلاخ [۱] تازىنە.

قورۇبەست: قورۇبەست [۱] ئودە كاھىگل

قورۇبىۋان: بىرىنى لە قورۇبەستە كىرىدىن بەدەختان: (ئەسەر خەۋە، شەبداۋىنە، قورۇبىۋانە سۇناتە، مەتە مەدەبەت ئىشى رۆرە

رەزى لى دە گىر) «مەھوى» [۱] كايە بىر سەر دىيىدىن ار سىجارجى

قورۇبىۋەدان: ۱) بىرىنى لە بەدوامىن دەرىجە گەيشى (مەنىسى قازانچ

كرد قورۇ بىۋەدە: ۲) بىرىنى ئە بەدەختان و تىر كىرىدىن [۱] ۱) كىتە رە سەسەردانى سىدىن ۲) كىتە رە سەسەردانى سىدىن

قورۇت: ۱) قورۇت، لە گەۋرە خەۋەر: ۲) بالدارىكە: ۳) قورۇت، ئە پازە لىشى تراۋ تودا [۱] ۱) بىلە، قورۇت: ۲) بىزە (بىست: ۳) عولەۋر.

قورۇت: ۱) بەرگەر، لەمبەر: ۲) بەلاز جۆرتم: ۳) بەلەۋ گىر لە دىزىدە

دە كە سى قورۇتى تىنەيدە: ۴) چالايى زەۋى: ۵) بەرزاىى كەم لە رىگەى راستە: ۶) كۆرەن و قورۇشتى بىن بىن و كىشەن، كۆرە: ۷)

مى بالدار [۱] ۱) گىر و گىرە، مانە: ۲) بلاۋ سىپ: ۳) گىرە در چوب و نى: ۴) چالەچولە: ۵) بىندى در واە راستە، دىست اساز: ۶)

خەردەۋرەش بىدەن تۆزىن و حساب: ۷) گىرەن بىرەندە.

قورۇتالى: قورۇتالى [۱] نىگا قورۇتالى

قورۇتالىن: قورۇتالى، قورۇتالى، بەگەرە مەدەختان [۱] بىلەيدىن.

قورۇتالىن: قورۇتالى، قورۇتالى، بەگەرە مەدەختان [۱] بىلەيدىن.

قورۇتاۋى: ۱) رەزى بەگەرە، ۲) رىگەى سەسەردانى، ۳) رىگەى سەسەردانى، بە قورۇتالى: ۱) بىلەيدىن، ۲) بىلەيدىن، ۳) بىلەيدىن

قورۇتالى: قورۇتالى، قورۇتالى، بەگەرە مەدەختان [۱] بىلەيدىن.

قورۇتالى: قورۇتالى، قورۇتالى، بەگەرە مەدەختان [۱] بىلەيدىن.

قورۇتالى: قورۇتالى، قورۇتالى، بەگەرە مەدەختان [۱] بىلەيدىن.

قورۇتالى: قورۇتالى، قورۇتالى، بەگەرە مەدەختان [۱] بىلەيدىن.

قورۇتالى: قورۇتالى، قورۇتالى، بەگەرە مەدەختان [۱] بىلەيدىن.

قورۇتالى: قورۇتالى، قورۇتالى، بەگەرە مەدەختان [۱] بىلەيدىن.

قورۇتالى: قورۇتالى، قورۇتالى، بەگەرە مەدەختان [۱] بىلەيدىن.

قورۇتالى: قورۇتالى، قورۇتالى، بەگەرە مەدەختان [۱] بىلەيدىن.

قورۇتالى: قورۇتالى، قورۇتالى، بەگەرە مەدەختان [۱] بىلەيدىن.

قورۇتالى: قورۇتالى، قورۇتالى، بەگەرە مەدەختان [۱] بىلەيدىن.

قورۇتالى: قورۇتالى، قورۇتالى، بەگەرە مەدەختان [۱] بىلەيدىن.

قورۇتالى: قورۇتالى، قورۇتالى، بەگەرە مەدەختان [۱] بىلەيدىن.

قورۇتالى: قورۇتالى، قورۇتالى، بەگەرە مەدەختان [۱] بىلەيدىن.

قورۇتالى: قورۇتالى، قورۇتالى، بەگەرە مەدەختان [۱] بىلەيدىن.

قورۇتالى: قورۇتالى، قورۇتالى، بەگەرە مەدەختان [۱] بىلەيدىن.

قورۇتالى: قورۇتالى، قورۇتالى، بەگەرە مەدەختان [۱] بىلەيدىن.

قورۇتالى: قورۇتالى، قورۇتالى، بەگەرە مەدەختان [۱] بىلەيدىن.

قورۇتالى: قورۇتالى، قورۇتالى، بەگەرە مەدەختان [۱] بىلەيدىن.

قورم خوش کردن: نماسنی کردن: (قورمی حوی بن خوش کردور ده موی سبنا) [۱] طمع کردن در چیزی.

قورمساخ: دهویب [۱] چاکش

قورمساخ: دهویب [۱] چاکش.

قورمسان: ترنجیان، هلهقرچان، قورمچین [۱] ترنجیب

قورمساندن: هلهقرچاندن، برنجاس [۱] برنجاسدن

قورمسیین: قورمسان [۱] ترنجیبیدن.

قورمیش: (۱) بادابی ده مبه ده کی سه عاب به کلبل: (۲) ناوی دئی به که [۱] (۱) کوك ساعت: (۲) نام دهی بست.

قورمیین: (۱) کورک بون، کرکه وت: (۲) هه دادان، ده سه کدن [۱] (۱) کرچ شدن: (۲) آرام گرفتن

قوزن: سوچ، خه تا، تاوان [۱] گناه.

قوزنک: بنی نیشک [۱] به آرنج

قورناو یلکه: حورق بونی چکونه [۱] نوعی قورباغه کوچک.

قورنج: به سهری دو نیوک نارادابی بیست [۱] بیشگون

قورنجانن: قورنج کرنن [۱] نیشگون گرفتن

قورنج: قورنج [۱] نیشگون

قورنچک: قورنج [۱] نیشگون.

قورنگ یا لداریکه به تیره ی هری نیوی، دوزنا [۱] درنا.

قوزنه: (۱) سوچ، قوزین، سیله: (۲) لا، تالی: (۳) پارچه بهزی گهوره له دیادا: (له هه رچور قوزنه ی دیادا تیه) (۳) جورنه ی هه مام،

هه زوئو که یه به لوعه له هه مامد [۱] (۱) زوبه، گوشه بیش دیوار: (۲) طرف: (۳) قاره: (۴) حوصچه مانند دو حمام

قوزنه ت: (۱) سیله، سوچ و قوزین: (۲) نازه لی که به چکه ی بومو شیر دهه [۱] (۱) زاویه، گوشه: (۲) دمی که بیچه غیر خود را شیر می دهد.

قورنیمسک: قورنجان، قورچک [۱] بیشگون.

قورنیمسک کرن: قورنجانیدن، قورچک گرین [۱] بیشگون گرفتن

قوروا: قره تابشت، روه م، حووس، خووسار، حووس [۱] سومار به م قوروا: قورک [۱] گلو.

قوروق: وی بهی [۱] قورباغه

قورواق: قورواق [۱] قورباغه.

قوروان: قوریان [۱] تگا. قورین.

قوروانی: قوریانی [۱] تگا قوریانی

قوروجای: ناوی گوندیکه [۱] نام روستایی است.

قوروسک: قورسک [۱] جیغ سگ از شدت درد.

قوروسکه: قورسک [۱] تگا، قورسک

قوروش: قوروش [۱] واحد پول عثمانی.

قوروفه: قوروفه بیک بلا بونی سورن به مربوه کاسی هه گدا [۱] تگا قوروفه

قوروفه پ: قوروفه [۱] سی صد

قوروقه بوز: قوروقه بوز، لیچ و لیچ [۱] لب و لوجه

قوروک: قوروک [۱] تگا، قوروک.

قور و گه: قورگ، مرگ [۱] گلو.

قورول: قورول [۱] میال بهی، کاوت.

قورومه: باسکی نامور، نیره هه [۱] چوب بید حبش.

قوروه: دوی شاریکه له کوردستان اب سهر مر ده

قوروه سهر: قوربه سهر [۱] تگا: قورده سه.

قوروه سهر کردن: برینی له زوربه دیه خت بون [۱] و بیچارگی خاک بر سر ریختن.

قوره: دهده عبه [۱] متکبر

قوره: بهرسبله، بهسبله [۱] غوره.

قوزه: (۱) قوزه زگ: (۲) دهنگی بهری ده سه ولخ: (۳) ده عیمو نه که بیو: (۴) نامی ده سه ولخ [۱] (۱) قرقرسکم: (۲) صدی بلندگو:

(۳) بکیر: (۴) طاعون ستور

قورد: ده روسکه ی سهک [۱] تگا قوروسکه

قورده پن: به نه ناو [۱] گل بید پشت به م

قورده شه: چاله، چالو، چاله که، چالو [۱] حیون گورکن

قوره ت: توان، تابشت [۱] قدرت، یارا

قوره تو: گوندیکی کوردستان به عسی کاوی کرد [۱] نام روستایی در کردستان که توسط یعتیان ویرن شد.

قورده چوره: جوری حمزی که وهک موم ده چی بوسنعت ده کار ده کری [۱] نوعی گل که در صعب بکار می رود

قورده دماخ: به دی دهه به قور قورور، منبر

قورده دماخ: قورده دماخ [۱] معرو، منکر

قورده دس: جوری قور که بهی پنی رهش ده کهس [۱] گل سیاه رنگری.

قورده شه: قورده شه [۱] گل سیاه رنگری

قورده سورده: قور له سحر سو که به حی سو ده سی رده ده لهی ده ساور [۱] گل قور که بر سره رور می مانه

قورده قور: ده سگ له گه ده هره، قورده ی گه: (۲) گه ده گله روسس

به قورده قور ده زو [۱] (۱) قورسکم، (۲) هاند فتنی ره ره رفتن:

قورده کاری: برینی له خانودرست کردن [۱] گنایه ار خانه سازی، گنکاری

قوری: (۱) گنای به باقه له سه ریله چیرا، گیشه، گرشه: (۲) چادیدن، چایدن: (۳) حمربانی تیشته بون: (۴) گوندیکی کوردستان به عسی

کولی کرد [۱] (۱) یسنه گنای بهرم چیده: (۲) قوری، (۳) سیخهای نوتون بهرم انباشته: (۴) نام روستایی در کردستان که توسط یعتیان

ویران شد.

قوری: (۱) غوری، گون به ماوی، گون شوژی: (۲) قور قوزه، رده ده قوزه [۱] (۱) بیمردی فتن: (۲) نوعی سوسمار

قوری: حیدان [۱] قوری

قوریات: (۱) هه هات: (۲) حورق هوی گورنی [۱] (۱) تگا، هه هات: (۲) آهنگی است.

قوزیانه: قوز قوزره، قوزی، رده ده قوزره [۱] نوعی سوسمار.

قوزیانه زرده: قوزیانه [۱] تگا، قوزیانه.

قوریتان: (۱) جویی زنانه؛ (۲) لهو گوندانهی کوردسانه که به عسی کاویان خرد (۱) دشنام زنانه؛ (۲) روستایی در کردستان که به تیان ر ویرن کردند.

قوریتان: گیاه که قوریتان (۱) گیاه خولجان قوریتان، گرمی همواره نگی عمو (۱) تندر.

قوریتان: دروست کراو له فور، چیکری ژحهزی (۱) کلب.

قوریتان: قوریتان (۱) کلب.

قوریتان: قوریتان (۱) کلب.

قوریتان: قوریتان (۱) کلب.

قوریتان: قوریتان (۱) کلب.

قوریتان: قوریتان (۱) کلب.

قوریتان: قوریتان (۱) کلب.

قوریتان: (۱) قوریتان، یاقه گیای لمره لکچانو؛ (۲) جادایی سمانوار (۱) توده گیاه بسته؛ (۲) قوریتان.

قوریتان: قوریتان (۱) کلب.

قوریتان: (۱) قوریتان، یاقه گیای لمره لکچانو؛ (۲) جادایی سمانوار (۱) توده گیاه بسته؛ (۲) قوریتان.

قوریتان: قوریتان (۱) کلب.

قوریتان: (۱) قوریتان، یاقه گیای لمره لکچانو؛ (۲) جادایی سمانوار (۱) توده گیاه بسته؛ (۲) قوریتان.

قوریتان: (۱) قوریتان، یاقه گیای لمره لکچانو؛ (۲) جادایی سمانوار (۱) توده گیاه بسته؛ (۲) قوریتان.

قوریتان: قوریتان (۱) کلب.

قوریتان: قوریتان (۱) کلب.

قوریتان: قوریتان (۱) کلب.

قوریتان: (۱) قوریتان، یاقه گیای لمره لکچانو؛ (۲) جادایی سمانوار (۱) توده گیاه بسته؛ (۲) قوریتان.

قوریتان: قوریتان (۱) کلب.

قوریتان: قوریتان (۱) کلب.

قوریتان: (۱) قوریتان، یاقه گیای لمره لکچانو؛ (۲) جادایی سمانوار (۱) توده گیاه بسته؛ (۲) قوریتان.

قوریتان: قوریتان (۱) کلب.

قوریتان: قوریتان (۱) کلب.

قوریتان: (۱) قوریتان، یاقه گیای لمره لکچانو؛ (۲) جادایی سمانوار (۱) توده گیاه بسته؛ (۲) قوریتان.

قوریتان: قوریتان (۱) کلب.

قوریتان: قوریتان (۱) کلب.

قوریتان: قوریتان (۱) کلب.

قوریتان: قوریتان (۱) کلب.

قوریتان: قوریتان (۱) کلب.

قوریتان: قوریتان (۱) کلب.

قوریتان: قوریتان (۱) کلب.

قوریتان: قوریتان (۱) کلب.

قوریتان: (۱) قفسه؛ (۲) وردیه گیاهی بیکه و لکچانو له سمر تاربان بهرد ده بیرن (۱) سرفه؛ (۲) خره، جل وزغ قوریتان: ده نگی دیزلی گورگو سه گه، لوره (۱) روره قوریتان: خیره بن گل ده رکشان به زمان له بهرد (۱) سرفه؛ (۲) خره، جل وزغ قوریتان: قوریتان (۱) کلب.

قوریتان: قوریتان (۱) کلب.

قوریتان: قوریتان (۱) کلب.

قوریتان: قوریتان (۱) کلب.

قوریتان: (۱) قوریتان، یاقه گیای لمره لکچانو؛ (۲) جادایی سمانوار (۱) توده گیاه بسته؛ (۲) قوریتان.

قوریتان: قوریتان (۱) کلب.

قوریتان: (۱) قوریتان، یاقه گیای لمره لکچانو؛ (۲) جادایی سمانوار (۱) توده گیاه بسته؛ (۲) قوریتان.

قوریتان: قوریتان (۱) کلب.

قوریتان: قوریتان (۱) کلب.

قوریتان: (۱) قوریتان، یاقه گیای لمره لکچانو؛ (۲) جادایی سمانوار (۱) توده گیاه بسته؛ (۲) قوریتان.

قوریتان: قوریتان (۱) کلب.

قوریتان: (۱) قوریتان، یاقه گیای لمره لکچانو؛ (۲) جادایی سمانوار (۱) توده گیاه بسته؛ (۲) قوریتان.

قوریتان: قوریتان (۱) کلب.

قوریتان: قوریتان (۱) کلب.

قوریتان: قوریتان (۱) کلب.

قوریتان: قوریتان (۱) کلب.

قوریتان: قوریتان (۱) کلب.

قوریتان: (۱) قوریتان، یاقه گیای لمره لکچانو؛ (۲) جادایی سمانوار (۱) توده گیاه بسته؛ (۲) قوریتان.

قوریتان: قوریتان (۱) کلب.

قوریتان: قوریتان (۱) کلب.

قوریتان: (۱) قوریتان، یاقه گیای لمره لکچانو؛ (۲) جادایی سمانوار (۱) توده گیاه بسته؛ (۲) قوریتان.

قوریتان: قوریتان (۱) کلب.

قوریتان: قوریتان (۱) کلب.

قوریتان: (۱) قوریتان، یاقه گیای لمره لکچانو؛ (۲) جادایی سمانوار (۱) توده گیاه بسته؛ (۲) قوریتان.

قوریتان: قوریتان (۱) کلب.

قوریتان: قوریتان (۱) کلب.

قوریتان: قوریتان (۱) کلب.

قوریتان: قوریتان (۱) کلب.

قوسور: قسور □ کوناهي کردن، تاوان.

قوسه: دهمنه سگار، مودنه، پاسک، دارجگه ره □ خوب سیگری

قوسی: ۱) هدلچونی شیر، ۲) پای بلوق کرد □ ۱) سر رفتن شیر بر
اتش؛ ۲) پای ناول رده.

قوسین: ۱) شیر هه لچسون؛ ۲) با په نه مان و بلوق کردن □ ۱)
شیر سر رفتن؛ ۲) ورم کردن و تاول زدن با.

قوش: ۱) حویلی گیره به کراو، کنوشی نمادهی کوتا؛ ۲) پزیدهی
راوکرا؛ ۳) قوشقرنه □ ۱) خرمن نکو بیده؛ ۲) پرندۀ شکاری؛ ۳)
بارد زین

قوشباب: ۱) قاپی پهل، دوری؛ ۲) زیر پالهی چایی □ ۱) بشقاب؛ ۲)
بعلکی

قوشته په: شادوکه یکه له کو ردستان له لای هه ولیر به عسی ویرانی کرد □
قصه ای ویران شده در کردستان توسط بعثیان

قوشته په ی پچوئه: لهو گوندانهی کوردستانه که به عسی کاویان کرد □
روستایی در کردستان که بعثیان آن را ویران کردند.

قوشچی: بازه وان □ نگه دار پریده شکاری.

قوشقاب: قوسقاب □ بگ قوسقاب

قوشقاب: قوسقاب □ بگا قوشقاب

قوشف به: گوندنکی کوردستانه به عسی کاوی کرد □ نام روستایی در
کردستان که توسط بعثیان ویران شد

قوشقن: قشقره □ یاردم زین اسب

قوشقنه: قوشقن □ یاردم زین سب.

قوشقونه: قوشقن □ یاردم زین سب.

قوشقی: ۱) سل، لاسفر دهریز، وهوک؛ ۲) نوئه، وهره □ ۱) آماده
ریدن، موه؛ ۲) عصبی

قوشلان: گوندیکه له کوردستان به عسی ویرانی کرد □ از روستاهای
ویران شده کردستان توسط بعثیان

قوشمه: ۱) رادوی زرنگو قسه سوش؛ ۲) بی تا کرد، بی قهر؛ ۳)
حه نه کچی □ ۱) کودک رنگ؛ ۲) بد اخلاق؛ ۳) لوده

قوشه: ۱) ورده سور، هسبو نسو چوار قوشه / دم به بزبکی پوشه
«بهرده شمایی»؛ ۲) خالی سبی له توئی حیوان؛ ۳) حیوانی
بویل سبی □ ۱) واحد پول کرد؛ ۲) حال سفید پریشانی دام؛ ۳) دام
پیشانی سفید

قوشه ن: سوا، توردو □ هشور، ارتش.

قوشه نیان: غار غاری ته سپ سواران، گریوه غار □ مسابقه اسب دوایی
فوغ، چمیر، پشت چمیر □ حمیده، کور پشت.

قوف: ۱) پشت چمیر؛ ۲) کوتل، بی قامک □ ۱) خمیده پشت؛ ۲)
بی بگس

قوفر: زهوی به پردی واکه گاسن لئی گیر یکا؛ (عهدتی من یقوفره) □
کشتار سگلاهی

قوفک: قهرناهی تری و میردی بر □ سبب میوه

قوفل: ۱) قفل، گوئه؛ ۲) سزی، تیزی بهرمان □ ۱) قفل؛ ۲) سوزش

سدد سرما

قوفل: مودن □ بگ مودن

قوفلك: دهسب بهندی ژان نو حو می □ دستبند ریختی

قوفلیس: سربوون به سه زمان، بهریس به سه زمان □ کرجیدن در سرب

قوففه: حوره به لهسکی لادیوار بسنده □ کرجی

قوفه: قوفه □ کرجی

قوق: دهنگی دیکل □ صدای خروس.

قوق: ۱) پشت دهریزو؛ ۲) چو لهه زین؛ ۳) سه، دانه زمازی نازهل
۲) کله لیهی نازهل به لینه راوی □ ۱) کوژشت؛ ۲) نظر باز؛
چشم چران؛ ۳) واحد شمارش دام، رأس؛ ۴) کله پخته دام.

قوقن: دهنگ بهر کردی دیقل □ بانگ خروس

قوقندن: قوقان □ بانگ خروس

قوقان: قوقان □ بانگ خروس

قوقز: ۱) وهی، روپ، دهریزو؛ ۲) کوم، کوژ □ ۱) برجسته؛ ۲) حمیده
درای نمذب.

قوقزایی: زویی، دهریزوی، زهقی □ برآمدگی، برجستگی

قولك: کالانهی چاو، قولکهی چاو □ حذقه جسم

قوفمیش: گیایهکی به هاریه له دوکلیوی ده کهن □ گیاهی ست تشی.

قوفو: حوئندنی دیکل □ صدای خروس.

قوقز: بهر دور به لاح □ لدهور.

قوقه: سه نی درین □ دلجو چین.

قوقی: پشت دهریزوی، چمیراوی □ خمیدگی، قوزی پشت

قول: ۱) نیوان قامکی زب و قامکی شاده؛ ۲) نه اندازهی قامکی زل
قامکی شاده؛ ۳) لهپ و مشت؛ (بییجه قولتهوه)؛ ۴) باریکایی به له؛
(شادوکه ت قولته پدم هات)؛ ۵) پر به نیوان قامکی گهره و قامکی
شاده له گیاه...؛ ۶) قلیل، کون؛ ۷) وشه یکه له بازی هه بوکس دا؛ ۸)
بیسره ش؛ ۹) کوبه، بهنی □ ۱) میان انگشت شست و سیاه؛ ۲)
باز، کمتر از حبس؛ ۳) کف دست، مشت؛ ۴) میان ساق و قورک؛ ۵)
دسته گل یا گیاه. و. پر دو انگشت شست و سیاه؛ ۶) سوراخ؛ ۷)
اصطلاحی در بازی آلک دولک؛ ۸) کاکاساه؛ ۹) برده.

قول: ۱) کورت؛ ۲) حیوانی کلک پزیزو؛ ۳) جوشنیک له ناوی سهر ناگر.
۴) بنی هینکه □ ۱) کوتاه؛ ۲) حیوان دم پریده؛ ۳) غلت تب؛ ۴)
به بخم پریده

قول: ۱) بی دهه تان، قه تیس- (گروه کی لئی ده قولی خسنم)؛ ۲)
بی کلک □ ۱) بی مقری، بدون راه نجات؛ ۲) بی دم.

قول: ۱) له نانشک بهر زور تاش؛ ۲) جومگه پوش له کراس و کهوا؛ ۳)
دلی، لا، تهره؛ (نهوان له قولته ده زین)؛ ۴) کومه نی له حه نه که بو
شهر بان بو کاری ده نیردین؛ (له شکر قول قول هات)؛ ۵) لادری
عمرابهی وه زیزان؛ ۶) تیشک؛ ۷) نه ستورا؛ ۸) قولته، بی کلک □ ۱)
بازو؛ ۲) استین؛ ۳) طرف؛ ۴) دسته ای از مردم؛ ۵) پاروی گاری
کسادری؛ ۶) نگهبانی؛ ۷) کلفت، ضخیم؛ ۸) دم پریده.

قول: ۱) قول؛ ۲) ههرا، هاوار □ ۱) نگ، قول؛ ۲) فریاد.

قولنج رایج است [۱] در سده و سب

قولنج شکندن سملانی تولدی نوشان و پشت [۲] چلانیدن پشت و شانه،
ماسازدادن پشت و شانه

قولنج شکنین: کسی که پاش ناوشان و پشتی نپش اویشلی [۳]
ماسازدهنده شانه و پشت.

قولنج کردن: نیشانی پشت و ناوشان [۴] درد گرفتن پشت و شانه.

قولند: (۱) کدو، کرله که (۲) گیاه که بوجوئی لهمالاندا رای ده گرس [۵]
(۱) کدو؛ (۲) گیاهی است اپارمائی.

قولنگ: (۱) زنگ پاجی دوسره؛ (۲) هورنگ، هورنگ [۶] (۱) کلنگ؛ (۲)
کُرا

قولنگو: همایه کی به و بانگ بو مردولا واندنه روی ده یزن [۷] آهنگی
است مرتبه ی.

قولنگه: زنگ، پاجی دوسره [۸] کلنگ

قولنگه: نوسکه [۹] کلنگ

قولوج: (۱) قولکمی چکوله بو باری که لاین، مات؛ (۲) قولکمی پچوک
[۱۰] (۱) گو برای نیله بی؛ (۲) چاله کوجک.

قولوجان: بازی که لاده قولکه کردن، ماتین [۱۱] باری نیله گو

قولوجانی: قولوجان [۱۲] بگا: قولوجان

قولوج: قولوج [۱۳] بگا: قولوج

قولو جان: قولو جان [۱۴] بگا: قولو جان.

قولوجانی: قولوجان [۱۵] بگا: قولوجان.

قولوج قولوج: یز له قولکو چال [۱۶] بر چاه چوله

قولور: (۱) قولور، ناوبه تل؛ (۲) ناوقولی لیوه نه که راه؛ (۳) مارک، ن قول
[۱۷] (۱) کاوک؛ (۲) مقعر؛ (۳) رمخش، ماهوار

قولور: قله میان باز دانی توبه [۱۸] پرش یئند.

قولور یتب کور یتب چمپو [۱۹] کوزت.

قولوق: قسجکی روزات، دوی گنمه شامی [۲۰] دنیاچه بلال

قولولو: بازی چاوشارکی [۲۱] باری سردرگیم، قایم موشک

قولسه: (۱) قولسه؛ (۲) نه سیمی رهش؛ (۳) ترویکی جیا؛ (۴) بارگیری
ناوسه؛ (۵) بزنه موی رهنک سیات [۲۲] (۱) برج؛ (۲) اسب سیاهرنگ؛

(۳) قلّه کوه؛ (۴) بابو؛ (۵) بیره ای، ریز.

قولّه: (۱) قول، کورت؛ (۲) حیوانی بی کلک؛ (۳) بنی هلکه [۲۳] (۱) کوتاه؛
(۲) حیوان بی دم؛ (۳) ته تحم مرغ.

قولّه: (۱) گویل، گویر، قولاج، قولنج؛ (۲) هالوجه [۲۴] (۱) مسافت میان دو
انگشت سیاه و پشت، باز؛ (۲) سوسک

قولّه: قهرزی بلاو (ماله کم هموی بو به قهرزو قولّه) [۲۵] وام پراکنده.

قولّه: (۱) قیزه هرا؛ (۲) به دهگی به رده جابه موی دژنده و آخرین [۲۶]
(۱) فریاد غریو؛ (۲) نهیب بر حیوان درنده.

فوله بازه لّه: قشقه لّه، قزک، قشقه [۲۷] زاغچه

فوله بآسک: بدهی سدران بو سببی جوی دارن هوریه بان [۲۸]
اهاک پشت بام.

فوله بته: کورته بالای تهستور [۲۹] کونه قد کلفت.

قوله پسکنی سبسل و سس [۳۰] حلاله سلاله ره ره

قوله بی، فاب، فون، گو رنگ [۳۱] عورک

قوله بیج: (۱) ده، سببی توند له سبوه؛ (۲) بردی کسی به جویو بی
به سب [۳۲] دست ریپ محکم سس؛ (۳) کسی به جویو بی با

عسله

قوله نی: نون که تولی و چورگوسه نا بآسکه [۳۳] آب ناک سس،
قلین

قوله جاج: گوندیکی کوردستانه به عسی کاولی کرد [۳۴] نام روسایی در
کردستان که توسط بهتیان ویران شد.

قوله چوارشه مه: تاجر چوارشه مهی سال [۳۵] چهارشنبه سووری

قوله چوماغ: دری سهرله ستوری قولو له بعدسی خوش [۳۶] چماق
کوتاه.

قوله دار: دوی کوتا، داده سستی قولّه [۳۷] چویدست کوتاه،

قولهر: ناوی ناویبه که [۳۸] نام دهی سب

قوله رهش: مروی چهرم رهش [۳۹] سب و سب

قوله رهش: گوندیکی کوردستانه به عسی کاولی کرد [۴۰] نام روستایی در
کردستان که توسط بهتیان ویران شد.

قوله رهش: قوله رهش [۴۱] سیاه بوست.

قوله زارداره: قولنج ره، نالی بنگ [۴۲] لا کلنگ، حشره ایست.

قوله سوتو: گوندیکه به کوردستان به عسی و تراس کرد [۴۳] روستاهای
ویران شده کردستان توسط بهتیان.

فوله سس: روی گوید که [۴۴] نام روستایی سب

قوله شین: کوردسک [۴۵] حرگوس

قوله فیسکه: (۱) ره فیکه، دهگی بی نه رو؛ (۲) فوسبی [۴۶] رگ ریز
راو؛ (۳) فوزک

قوله فیتسه: (۱) برتی له بسانده می کور به بالای تاز و جی؛ (۲) برتی له
منالی و رنگ [۴۷] (۱) کتایه از آدم کوتاه قد قشقه انگیر؛ (۲) کتایه از کودک

زربک.

فوله فچ: حومگی ما، سب قایی نا فامج

قوله قول: قوله قولی نون سهر [۴۸] خوس و عمل ب روی آتش

قوله قول: له سهر، جو به له قه قی روس و هه گای به رره و سس [۴۹]
لنگان لنگان با گامهای بلند راه رفتن.

قوله قول: هراهه رای زور، قولی زور؛ (قوله قولی به پاش گورگ
تمهیه / به زیو نی ده می مرگ گه میه) «هه زاره» همه مه و سرو صدا.

قوله قولّه: ناوی سه که [۵۰] نام انتخابی برای سگ.

قوله ک: گیاه که [۵۱] گیاهی است.

قوله کردن: هراهه را کردن [۵۲] غریو و بانگ راه انداختن

قوله گسک: گوندیکی کوردستانه به عسی کاولی کرد [۵۳] نام روستایی
در کردستان که توسط بهتیان ویران شد.

قوله مست: نویه نهجه، نوله پ [۵۴] میان کعب، مست.

فوله مشتق: باز به که، پشکیلان، کله سستی [۵۵] یکی ز سر کچیهای
سب سبسی

قومپازنه: پاژنه ماښامنه يا.

قومپاني: ۱) قومپازنه؛ ۲) دوزگای ياورگاني رورېش [۱] ۱) پاشنه پد؛ ۲) سرکب، حېبې.

قومپوژ: مادي هموای به فېشال [۱] معرور خودسنا.

قومرغان: گوندېکي کوردسنا به عسي کاولي کرد [۱] نام روسايي در کردستان که توسط يعثيان ويران شد.

قومرغانه: کوژي پرله هداوهوريا [۱] مجلس برهياهو.

قومري: ۱) بالداريکه له تيره ي کوتره پارېکه، يا کهريم [۲] د شکه لم، خوړي که لمي بي که لانه [۱] پرېده قمری؛ ۲) کلم قمری.

قومرژان: گوندېکي کوردسنا به عسي کاولي کرد [۱] نام روستايي در کردستان که توسط بهيان ويران شد.

قومشېل: پېده دېبه سي حمو [۱] سسور سري پېوه.

قومشمور: شممور [۱] نگ، شممور.

قومقموک: قمقمولا [۱] نگ، قمقموک.

قومقموکه: قممولا [۱] نگ، قممولا.

قومقمومه: ۱) توکي جيگي تراو؛ ۲) متاړي سده [۱] ۱) تنگ پ، ۲) قمقه سري.

قومک: که شکه ژنو، پېشمي راني، که سکه راني [۱] کاسه رانو.

قوم کردن: وژنو، وخستن [۱] غوطه وړ کردن.

قوملاخ: قملاخ [۱] نگ، قملاخ.

قوم ليدان: هرکردني که کم [۱] جرعه جرعه وسپين.

قوموش: قميش، نه غمه [۱] راه زير زميني، تونل.

قوموش کهن: روي هه نکول [۱] مقفی.

قوموش ليدان: ريگه به بي رويدا کولس، نه غمه ليدان [۱] بونل ردن.

قومه: رودوي ساخوش [۱] پېشامد ماگوار، حادثه.

قومهره: رو، بېرو بېچ [۱] حر مراده.

قومهش: قوموش [۱] توبل.

قومه شکهن: ره هه نديده، که سکه جي، قوموش کهن [۱] مقفی.

قومه لان: جيگاي رولمي زور [۱] ريگرار.

قوميان: زرداني کاري ساخوش [۱] وقوع حادثه ماگوار.

قومپاي: شمپري داغ کردن [۱] براد داغ گداري.

قومين: قومپاي [۱] نگ، قومپان.

قون: روښتني مهل به کلکه هه ښه کائن: (قونه قوني ده کرد)، قنه [۱] راه رمن و دم جنباندي پرېنده، ورجه ورجه.

قون: سه قون [۱] شاخ زدن، که ردي حيوان.

قون: ۱) لاي پشته ودي هر شتيك (قونسان، قون ده و لاس، ۲) سدره لاي خوارو؛ ۳) کومي پشته ودي گاندو؛ ۴) وهش، نزيك به. (هونه سه [۱] دنبال، ۲) ته، ۳) مقعد، ۴) مانده گونه.

قونساخ: ۱) يک روزه ري؛ ۲) مالي زور بميو؛ ۳) داري خواره ودي تهنگ؛ ۴) بېوله ي سوانيوه پېچان؛ ۵) رودوي ميزو (دېد قوندي دير بکندا [۱] مسير پکرو روه، ۲) حاده مهمان پذير؛ ۳) قنډاي تنگ؛ ۴) قنډ قنډ؛ ۵) حوادث تاريخ.

قوناخه: ۱) بابو دي سونج ۲ قونجي تهنگ [۱] ۱) قنډاي بچه؛ ۲) قنډ قنډ.

قونچه بېچ: ۱) زاروي ده بېوله پېچراو؛ ۲) بهني بابوله ي سونج [۱] ۱) بچه در قنډاي پېچيده؛ ۲) نج قنډ قنډ.

قوناخه کردن: بابوله پېچ کردن [۱] قنډاي کردن بچه.

قونار: ۱) بکه وري که له کونه در چوه و بيري به و زمانه يو بيري دار؛ ۲) جوړي دوه ل که له ناو که ل و تنگ ديته؛ ۳) برني له لاپره سمن [۱] ۱) جوته نگل ناک؛ ۲) نوعي دمل که اکثر در باس پيدا شود؛ ۳) کنايه از انگل.

قونارده و کردن: ۱) قونروشين يو له داري ره؛ ۲) دوه ل له چيگي حراپ هاس؛ ۳) دوه سي قونر به نه شتر دراندن [۱] ۱) جوانه انگل از ناک رويدن؛ ۲) دمل ز جاي يد در مدن؛ ۳) سر دمل ر با نيشتر و کردن.

قونار کردن: لکي لاپره سمن له دره ميو کرده [۱] هرس کردن حواهنگ.

قوناج: قوناج [۱] بک، قوناج.

قوناغه: قوناج [۱] قنډ قنډ.

قونان: قونه قون، به هه لپه زينه و روښتني مهل [۱] حالت جهيدن هدي موالی پرېده در راه رفتن.

قونبوله: قونبوله [۱] نگ، قونبوله.

قون به گيچهل: ۱) قنگ به گيچهل؛ ۲) که سي کاروباري زور هه مخوري هه بي [۱] اشو بگر؛ ۲) هه کاره.

قونبه له: قونبوله [۱] نگ، قونبوله.

قونپان: ۱) برني له رولامي تمبل؛ ۲) سبت که هه ل پان [۱] ۱) کنايه ار قوي هيکل تېل ۲، شخص باس بزرگ.

قونساخ: داري لاي حواروي تهنگ [۱] قنډاي تهنگ.

قونشار: سار دسي چپه، بي دهشت [۱] دامنه کوه.

قونتک: لاپراخ دولمي په لکه ميو [۱] دلمه برگ مو.

قونسلور: راکسوي ده دورو [۱] دمر در رکسيده.

قونته رات: کړسي کارنک بهير، مه حته، هه [۱] کوسر.

قون ته سدور: ۱) ودي به سدور؛ ۲) رنقي له بيکاري و پنده ملي راسورس؛ ۳) چيگي ميرال قون ته سدور، [۱] طرف تنور؛ ۲) کنايه ار نسي و سگ گي.

قونچ: کونچ هر س سيله، سونج [۱] گوشه.

قونچر: ۱) حېروند؛ ۲) روښان؛ ۳) قونچ؛ ۴) په بکول، درکيکه [۱] ۱) سس سبور سگاري ۲ حراس؛ ۳) بېشگون؛ ۴) خار سه کوهه.

قونچرک: حېروند [۱] سس سبور سگاري.

قونچرکه: په بکول [۱] خار سه کوهه.

قونچرک: ۱) روښان به حېروند؛ ۲) قونچ [۱] ۱) حراس با نديس پېچه؛ ۲) بېشگون.

قونچک: قونچک [۱] نگ، قونچک.

قونچر: گنده که به عمر روه بان د سسوه [۱] گياهي اسب.

قونچرک: (۱) قونچ: (۲) سیخوږمه [۱] (۱) نیشگون (۲) سقله
قونچک: (۱) کلکه، میوړو تری و... (۲) ناغره جگړه؛ (۳) باریکۍ کلکی

بورو گیزهرو... [۱] (۱) دمیچ موړو، ۲۱، فیسر سیکار؛ (۳) انتهای
ریشه هویج و تربیجه و...

قوین: که وتو: بریتی له که سئ که پشپن وده ریښی هره خری [۱] کدیه
ر دم شلخته در لباس پوشیدن،

قونچک: (۱) رېږک، رېږکه، چیمچکه [۱] جوش پوست.

قونه: قنه [۱] ر وړن کیک و کبوتر.

قونچکه زیر: (۱) جگړه ی ناغزه دار؛ (۲) بریتی له زبی کوربه بالای جوان
[۱] (۱) سیکار هینتر دار؛ (۲) کتایه (ز زن ریرنقش زیبا.

قونه بان: (۱) لای پشته ووی بانی حاسو؛ (۲) بریتی له لاشم بیه تی.

قونچک: (۱) جگړه ی ناغزه دار؛ (۲) بریتی له زبی کوربه بالای جوان
[۱] (۱) سیکار هینتر دار؛ (۲) کتایه (ز زن ریرنقش زیبا.

قونه بام: ده گه نئ ته؛ (۳) بریتی له حوسه لای کار کردن؛ (قونه بامی
نوه نده ی نه چیکا که ی حوی هه لگری) [۱] (۱) بیه قسمت علمی ۵۵

قونچر: وشه به که نه لوت بو تاریقی هیندی کیزی ئېر [۱] کلمه ای که در
نحسین بی ادانه دختران گویند

قونه خانه: ۲، کتایه زربله و ششاسی؛ (۳) کتایه او حوصه و عرصه
کړ کردن

قونچر کردن: (۱) له سه وړان قوسه کم کردنی ده غل؛ (۲) بریتی له
قه وویو نه به نه لاین [۱] (۱) غله را با سزید بیعتن؛ (۲) کدیه ار جوی
شدن از مرط تبیلی

قونه چمد: بریتی له جیگی به گ و ترش، فنگه چن [۱] کدیه او جای
سگ و کم رسعت

قونداخ: (۱) قونداخ، تغه ننگ؛ (۲) بابولای سدوانیج [۱] (۱) فنداق ننگ؛
(۲) فنداق بچه

قونه خشک: رویش به مانه ماته [۱] باور چین رقت
قونه خشکی: له سه وړان حرین [۱] پر بامین خزیس،

قونداخ: (۱) قونداخ، تغه ننگ؛ (۲) بابولای سدوانیج [۱] (۱) فنداق ننگ؛
(۲) فنداق بچه

قونه زنی: که که مه زنی که هم سوی به ووی به که برتی [۱] گله ی که
گوسه نده نش با هم حو نشوود باشد.

قونداخ: (۱) قونداخ، تغه ننگ؛ (۲) بابولای سدوانیج [۱] (۱) فنداق ننگ؛
(۲) فنداق بچه

قونه قون: رویشتی به هه لینه ووی بالدار، قنه، قونه [۱] ر وړن با
جست و خیر پریده و رجه

قونداخ: (۱) قونداخ، تغه ننگ؛ (۲) بابولای سدوانیج [۱] (۱) فنداق ننگ؛
(۲) فنداق بچه

قونه قون: له شگر نی و تمه لی. (قونه قون به کاردا ده ک، [۱] بستی و
اهمل، تبیلی

قونداخ: (۱) قونداخ، تغه ننگ؛ (۲) بابولای سدوانیج [۱] (۱) فنداق ننگ؛
(۲) فنداق بچه

قونه ک: یوی جیر، قوندار [۱] به.

قونداخ: (۱) قونداخ، تغه ننگ؛ (۲) بابولای سدوانیج [۱] (۱) فنداق ننگ؛
(۲) فنداق بچه

قونه کهو: (۱) ده غل به سه وړان کردن به (رسته و؛ (۲) بریتی له نه زونی
ر وړ دین: (دنیام قونه کهو کرده [۱] (۱) عربال کردن غله در حال

قونداخ: (۱) قونداخ، تغه ننگ؛ (۲) بابولای سدوانیج [۱] (۱) فنداق ننگ؛
(۲) فنداق بچه

قونه گس: گس سر بازی [۱] عمل لوط
قونه شیشه: دیکه سیه [۱] کودکی که بشستن ماد گرفته.

قونداخ: (۱) قونداخ، تغه ننگ؛ (۲) بابولای سدوانیج [۱] (۱) فنداق ننگ؛
(۲) فنداق بچه

قونه وینور: قونور [۱] دمر درار سیه
قونب غ: حوری سه وړه [۱] کد؛

قونداخ: (۱) قونداخ، تغه ننگ؛ (۲) بابولای سدوانیج [۱] (۱) فنداق ننگ؛
(۲) فنداق بچه

قونب قون: قونب گونب [۱] فور.

قونداخ: (۱) قونداخ، تغه ننگ؛ (۲) بابولای سدوانیج [۱] (۱) فنداق ننگ؛
(۲) فنداق بچه

قونب قون: قونب گونب [۱] فور.

قونداخ: (۱) قونداخ، تغه ننگ؛ (۲) بابولای سدوانیج [۱] (۱) فنداق ننگ؛
(۲) فنداق بچه

قونب قون: قونب گونب [۱] فور.

قونداخ: (۱) قونداخ، تغه ننگ؛ (۲) بابولای سدوانیج [۱] (۱) فنداق ننگ؛
(۲) فنداق بچه

قونب قون: قونب گونب [۱] فور.

قونداخ: (۱) قونداخ، تغه ننگ؛ (۲) بابولای سدوانیج [۱] (۱) فنداق ننگ؛
(۲) فنداق بچه

قونب قون: قونب گونب [۱] فور.

قونداخ: (۱) قونداخ، تغه ننگ؛ (۲) بابولای سدوانیج [۱] (۱) فنداق ننگ؛
(۲) فنداق بچه

قونب قون: قونب گونب [۱] فور.

قونداخ: (۱) قونداخ، تغه ننگ؛ (۲) بابولای سدوانیج [۱] (۱) فنداق ننگ؛
(۲) فنداق بچه

قونب قون: قونب گونب [۱] فور.

قوین ده: قوینده، قنگده [ق] کوی

قویه: له گوته دای کورستانه که به عسی کاویان کرد [ق] روستایی در کردستان که بهشیان آن را ویرن کردند.

قه: هیچ [ق] هرگز

قه پ: عریف [ق] هم چشم

قه با: نه سورا [ق] کلفت.

قه باده: کاری خرابی تابوهر [ق] کار زشت و سواکنده

قه باحوت: قه باحت [ق] بگا: قه باحت.

قه باخ: ۱) سربوئی ده مرد فوتو: (۳) کدو، کوبه، کوبه که: (۳) قانوخ؛

۴) نوشمعی چاوازی بهسان: (۵) جورق سپیندار [ق] ۱) سربوش

طرف و غوطی: (۲) کدو: (۳) بوک: (۴) بوخته و دعا بری رفع چشم‌پرخم

حالی: (۵) بوئی سپیندار

قه باحه: دیور، دویخ [ق] بوک.

قه باره: (۱) باره: ۲) تپوی ملک [ق] ۱) حجم: (۲) سند مالکیت.

قه باغ: کدو، کوله که [ق] کدو.

قه بال: (۱) دهسته به: (۲) سوخت خور [ق] ۱) متعهد: (۲) ریاخو.

قه باله: نابوی ملک، قه باره [ق] سند مالکیت

قه بنجه ره: (۱) بنه گوره و دیزه ی به تول چو: (۲) دزه کوله ی سوری

حه سال [ق] ۱) جمیرک ترکی: (۲) بالستک سر حملان.

قه بجهت: قه باجهت [ق] کار زشت

قه بده: دهسکی شمشیرو حه بهجه [ق] دسته شمشیرو حه

قه بو: حالی مردگ نهاشورده، کوژ، ده خه، گلکو [ق] هیر، گور.

قه بران: جیگه ی قه بری زور کهس [ق] قبرستان

قه براوقه برکردن: (۱) له کوبه قهرده باشتی مردو: (۲) گواسته وهی لاشی

مردگی خراب له گورستانی موسلمان بو گورستانی کاغران له لایه

فریشته ره [ق] ۱) مرده را در گور کهنه دهن کردن: (۲) انتقال حسد

کاغرا گورستان مسلمین به گورستان کاغرا ن توسط فرشتگان.

قه برجه: بر، حه بکه [ق] نهیگه

قه برسان: قه بران [ق] گورستان.

قه برستان: قه بران [ق] گورستان

قه برغه: دهرخه [ق] بهیگاه.

قه برده نه: کهسی که قه بر بو مردو هه لده که تی زف آدم گورن.

قه بره لکه ن: قه بره لقه ن [ق] آدم گورن.

قه بره لقه ن: قه بره لقه ن [ق] آدم گورن

قه بره لقه ن: هه لکه نذنی قه بر له زه ویدا [ق] گورکندن.

قه بره لکه ن: قه بره لقه ن [ق] گورکندن

قه بزی: (۱) زگ وینسان، دزی زه وانی: (۲) وه زه ری. به یگی بو دن ادله

قه بزه: (۳) یسوه ی ومانه، زه سید [ق] ۱) ضد اسهال، بیض، بیس

(۲) پکری، پریشایی دل: (۳) رسید حساب، قبض.

قه بزه: (۱) بهرگه بوخته، بهرگی دوحای بوسراوا: (۲) قوره: (۳) جهنگه،

هزه زه: (قه بزه ی بایز): (۴) هیده، مشوی ده مانجه و حه نحر و شیر

[ق] ۱) پوشش دعای نوشته: (۲) حره: (۳) عفران: (۴) واحد اسلحه

نهری

قه بزی: (۱) زگ وینسان: (۲) دله یخی [ق] ۱) پیوست: (۲) دلنگی.

قه بزی: ناوه زه سته کانی کری بایر [ق] وسطهای بایز

قه بقب: قه باپ [ق] نگا، قه بپ.

قه بقه: قاسیه [ق] صدی کبک.

قه بقه بول: ریزه له [ق] تاج ریزی.

قه بل: (۱) خه من، قه سان: (۲) گه شه کردن و بنگه شستی خه له [ق] ۱)

ریایی: (۲) بالدی و رسیدن کشت.

قه بلان: (۱) خه من کران، ترخ له سوردان، بهراورد کران: (۲) پیگه یشتی

خه له [ق] ۱) اوزیایی شدن، برآورد: (۲) رسیدن عله.

قه بلاندن: خه من کردن، قه ساندن، قه خاندن [ق] رزیایی کردن.

قه بلان: خه من کران، قه ساو، بهراورد کران [ق] اوزیایی شده

قه بلن: قه بلان [ق] نگا، قه بلان.

قه بو: (۱) قاسیه: (۲) حه شارگی کهو [ق] ۱) ناوار کبک: (۲) کمیگه کبک

قه بو حریف به معیداتی شهردا، قه ب [ق] حریف در میدان.

قه بو قه بو: وشه که بو حریف داوا کردن به معیداد [ق] اصطلاحی برای

مبارزه طلبیدن.

قه بو ل: بو ل، بی زارن [ق] قبول

قه به: (۱) به سورا: (۲) ره لانی، فولانی [ق] ۱) کبک: ۲) به دور

قه به دای: شه زلاندن، ملهور [ق] کردن گفت.

قه به زه: نیسکی ته خنی سسگ و پشت: (قه به زه ی پشت شکن) [ق]

معه سسبه

قه به س: درسه ی له گهرده به دا در، کویر [ق] کور

قه به ل: (۱) معظه کردن کایک به مزیکی به کجای، کاری له سو.

قوسنرب: (درویه کهم به قه به ل داوه، به قه به ل نه و حنوه به چنده بو

ره کدی: ۲) قه ب، قه بلان [ق] ۱) کسب: (۲) رزیایی

قه به لای: قه بلاندن [ق] رزیایی کس

قه بو یل: قبول [ق] قبول

قه بیل: قبول [ق] قبول.

قه بیلاندن: بهر [ق] قبول کردن [ق] او در به قبول کردن

قه بیله: یره، بهر ده ب [ق] یره، فیله

قه بیس: خویندنی کهو [ق] آو زسر دادن کبک.

قه پ: (۱) ههردو ریزه ددان بی گیر کردن، گاز به ددان: (۲) جنگی

بهو تاواله: (۳) رفان: (۴) پیده یک، ۵) بر به ده ستنک، ۶) رونه سبور

[ق] ۱) گاز به دندان، ۲) مسب بیهه: ۳) رباس ۴) بی صد، ۵)

پر یک کف دسب: (۶) گنده

قه پا: رفینر [ق] رهوده شد.

قه پات: داخراو [ق] بسته.

قه پات کردن: بهستن: (هرگا قه پات کراره، فوتو که قه پاته باکرینه ره)

[ق] بیس

قه پاته: زنی بی ماره یی زاگرن بو ده گهل زابوارد سوتلی [ق] مفرس،

بگهداری زن بی نکاح برای خوشگذرانی

قه بخ: سه پویش، قه باخ [۱] سر پویش ظر و ف

قه بخ: قه باخ [۱] سر پویش ظر و ف.

قه بال: کوزه می شر بهر گور، شر و شر و دل و دارا، بو حنک نیر [۱] بهاس کهنه و مندرس

قه بال: بچری پی بر به دم [۱] گاز با دهن بار.

قه بال گرتن: گزلی دان به همو دهانان [۱] سازگرفتن با دهن گشوده

قه بال لیندان: گاری گرتن [۱] گازگرفتن

قه بان: ۱، ترازوی زل، قبان: ۲، دقان: ۳، ماهی زوکاری خانو [۱] ۱)

باسکون: ۲، ربودن: ۳، پایه طای روکارها

قه بانچه ره: ۱، دوشه کولای ناکه می، رفنده: ۲، شه گوزه ی

له شول چندر و [۱] ۱، بالشمک دایو بی: ۲، چمبره ترکه ی

قه بانچی: ۱، کهنی که شب له قه بان نه: ۲، رسی له فروزنی زل [۱]

۱، قباندار: ۲، کتانه از فروغ باف.

قه باندار: خاوه ن قه بان [۱] قباندار

قه بانندن: ۱، رفندن: ۲، فوتدان [۱] ۱، ربودن: ۲، یلعیدن

قه بان کردن: به قه بان سهنگاندن، له قه بان دن [۱] با قبان وزن کردن،

توزین یا باسکون

قه بان گرتن: قه بان کردن [۱] بگا: قه بان کردن.

قه بانن: قه بانن [۱] ربودن.

قه باسی: ۱، مزی به قه باندار [۱] ۲، دهاندی [۱] ۱، مرد قباتی: ۲، ربودن.

قه بادا گرتن: ۱، پریه دم گازگرتن له شتی: ۲، بریتی له نه ماحی زور

[۱] ۱، گاز زجیزی گرفتن: ۲، کدیه اراسی.

قه برخه: قه برخه، خالیکه، که له که [۱] بهیگاه.

قه پ گرتن: گازگرتن [۱] گازگرفتن

قه بلاخ: کلاوی له پست [۱] کلاه پوستین

قه بو: ۱، پوکاونه، چموله، قزانک: ۲، قابور [۱] ۱، ام کردن.

سجده: ۲، سوه

قه بو: رفس [۱] رسیده

قه بوچک: ۱، دایوچکه: ۲، تهر قوچیکه سه وره ی وک بهیجه که پهره کانی

گویی له سه ره [۱] ۱، نکتان بری ماست برداشتن [۱] ۲، کاسیرگ.

قه بوچکه: ۱، قه بوچک، قابوچکه: ۲، بنقی سه ر ناو [۱] ۱، نگا.

قه بوچک: ۲، حباب آب

قه بور: ۱، سن، دم: ۲، دم و لئو [۱] ۱، بیی: ۲، پوزه.

قه بو زبه ران: بو زبه ران، کهنی نیکسی سه رلوتی زوق بی [۱] کسی که

استخوان بالای بیی وی برجسته باشد

قه بو شک: ۱، شه پتانوکه: ۲، حرایی بنی گور و خو بجه [۱] ۱، حلزون:

۲، کاس برگ

قه بو قز: هر وهب [۱] حصه.

قه بوک: هر بوک، میوزی وشک هه لاتو [۱] میوز خشکیده

قه بول: پا له پانچان له زوره وانی دا [۱] پا بریا پیچیدن در کسی

قه بول: زلامی کهنه نام، حدیول [۱] قوی هیکل به

قه بولکه: تاسه، فاشه کاله و کوله که ی وشکوه کراو [۱] برگه ی پالیزی

حسکده

قه بوله: قه بول [۱] بگا. قه بول.

قه بوله: پو نه ی چکولای دارین له تاسیواد [۱] پیمانۀ کوحت چوین

سسان

قه بو بچک: سکوی موه ی بدن [۱] بوسته دوبسه سده حالی

قه بو یله. قه بوله [۱] بگا. قه بوله

قه به ران و نه سور [۱] گنده و سیر

قه به گول. سه سی رلی سیر [۱] سگ مر گنده

قه به لک. سیلوی حدو [۱] لک چشم

قه به چک. شحی هره سکی سده وه [۱] فسر سدر سدر سطحی

قه بیلک. ۱، سکون، سحون، نوکل، بهک ۱۲، نهکی چارو [۱] ۱، فسر

بوسته ۲، نهک حسب

قه بت. ۱، سس ۲، حدر، هیچ گا: ۳، نهس، سس، سک [۱] ۱، قطع ۲

هرگز: ۳، سهم، قسمت

قه تا: ۱، ریخه خوره، گورگوز: ۲، ویوی: ۳، خاورین کردیه زوی دایمویله

۴، خه لاس بو: ۵، پسا [۱] ۱، سمگخواره: ۲، ذک، قی جسم ۳،

بوچاروی: ۴، معام شنه: ۵، گسسته.

قه تاب: دمه ره ره، سه ربیا [۱] بریم گاواهی.

قه تان: ۱، وین سهف: ۲، کومه لی چاره وی بو بارکرتن: ۳، هه وی

گور نه که: ۴، شه سه سده قهر: ۵، ریزه دیراونک به شونین یه کوه: ۶،

حکنی قیشه ک [۱] ۱، وده: ۲، قطار سورا: ۳، اهنگی ست: ۴، قطار

راه هن: ۵، صف جوب آبیاری: ۶، کمر بند جای هشتک.

قه تار به سس. ۱، ریزه ستن: ۲، به سونین یه کا به به گوری زو ستن [۱] ۱،

صف بستن: ۲، دربی هم یا نظم رفتن

قه تارچی: چاروادار [۱] بگا چاروادار

قه تار کردن: ریز کردن به شونین یه ک [۱] ردیف کردن

قه تاره: ۱، ریز، سهف: ۲، ره نه رینکی سه ری زانه: ۳، شتی که به توکه

تاو ده نکین [۱] ۱، رچ، رده: ۲، از زبور لامت رانه: ۳، قطره چکان.

قه تاره به ستن: قه تاره ستن [۱] ردیف ستن

قه تاره کردن: قه تار کردن [۱] ردیف کردن

قه تن: ۱، دایبی هات: ۲، پسان [۱] ۱، به پاین و سیم، تمام شدن: ۲،

قطع شدن یا قیچی و...

قه تندن: ۱، نه واکردنی کار: ۲، پساندن [۱] ۱، انجم دادن: ۲،

کسی.

قه تران: دهرمانیکی زه شه له کولاندی دوی سته وهر دیتده ست [۱]

هتران.

قه تره: ۱، خرابه، ویران، چابور: ۲، په لآو یه سه ره هاتی ناخوش [۱] ۱،

ویران: ۲، پلا و مصیبت.

قه تره: ۱، دلوپ، دروپ، تنوگ: ۲، قورته، سوه عدر [۱] ۱، قطره: ۲،

نیمه دو، هروله

قه تره سهیه: نیمه عاری به گورگه لوقه سه برتر: (له حه جی جار حدر به

قه تره سهیه و جار حدر به گورگه لوقه ده زویشتن) [۱] راه رفتن سریع.

قده قده دوك. گپ به كه بو دهرمان ده شنی [۱] گیاهی اسب دارویی.
 قده گردن: (۱) لست کردنی دار: (۲) دولا کردنه [۱] قطع کردن چوب: (۲) دولا کردن.
 قده دوز: سوکه له بوی قادر [۱] مخفف نام قادر.
 قده دویالا: به زن و بالا بویه سنی جوانی نیزن: (تو بو شای قده دویالای که/دایکی به هو رهایی) «هولکوره» [۱] فدو بالا.
 قده دهج: (۱) پدله می له منوشه: (۲) گولی نارنج [۱] پیاله شیشه ای: (۲) گل نارنج
 قده ده خه: (۱) پودان: (اسم میرگه قده ده خه): (۲) لازه وار، ری نه دراز: (قده ده خه به بچه زور [۱] اختصاصی، فرق: (۲) ممنوع، قدغن
 قده در: (۱) تله ازه، قده در: (۲) ماوه له رهمان: (قده در که دسرت تبه: (۳) حاره نوسی خوابی [۱] اندازه (۲) مدت (۳) قضا و قدر
 قده در حه نام: ماوه بی له روزگار قده در [۱] مدت زمانی.
 قده در عه نام: قده در حه نام [۱] مدت زمانی.
 قده در ی نه ولای: چه نندی به مو بهر [۱] مدتی قبل.
 قده در ی دی: ماوه به که له مو بهر [۱] مدتی قبل
 قده در نیکی دی: ماوه به که له مو بهر [۱] مدتی بعد.
 قده ده خه: قده ده خه [۱] تگا، قده ده خه.
 قده ده ک: جوړی خمی زهنگ کرار [۱] نوعی متقال رنگ شده.
 قده ده م: (۱) تینی که له چرمه ی گهرمادا دینه بهر چاب هالای تیشکی هدناو: (۲) شهناو: (۳) سه کی زاو له توحی تاژی و دوه ک [۱] حال که در گرما به چشم می خورد: (۲) گلم: (۳) نیره ای از سنگ شکری
 قده ده مخیر: (۱) پی به خیر و خوشی، که سی که هاتسی به فانی چاک ده گردن: (۲) ناوی ژانته [۱] خجسته پی: (۲) نام زنانه.
 قده ده شه ز سو م دری قده ده حیر [۱] بدیا بحس
 قده ده لیدان: سسه کردن [۱] هم کردن.
 قده دیان: قده دیان [۱] بگ به سال.
 قده دیفک: خاوی هم نام [۱] حوله حمام.
 قده دیغه: (۱) قده دیفک: (۲) پارچه ی محرمه: (۳) گولیکه [۱] حوله حمام: (۲) محمل: (۳) گلی است
 قده دیم: کون، کهو بار، له میژنه [۱] کهله، قدیم.
 قده دیسی: (۱) زور پیر: (۲) زور له میژنه [۱] سالخورده: (۲) باستانی
 قده دیسیان: پیشینان [۱] گذشتگان.
 قده دین: قده دیان [۱] بگا، قده دیان.
 قهر: ۱. ده سسه وار، وام: (۲) رهش، سیاه: (۳) فریشتی به بخت له قالی بیاده مد: ۴۰. بوی نه قدر یکی حیرک: (۵) سووری نامال رهش: (۶) نه نداره، قده در: (۷) تاریکی: (۸) خو س، روقم [۱] وام: (۲) سیاه: (۳) فرشته بخت در صورت آدمی: (۴) نام یکی از عشاق نامدار: (۵) سرخ مایل به سیاهی (۶) اند زه: (۷) تاریکی: (۸) سرما ریزه.
 قهر: نه ندازه، قهر: (به قهر او تو م هه یایه) [۱] اندازه.
 قهر آیه: دهری گهری ژاره و شراب [۱] قرانه.
 قهراته: رهشکه ویشکه، بهر چاهانی شنی که بیه [۱] شیخ

قهراته سوران: گودیکه له کوردستان به عسی ویرای کرد [۱] از روسدهای ویران شده کوردستان توسط بهتین.
 قهر راج: (۱) ده شنی پانی به یار: (۲) دویکی چهنگه لی به: (۳) مه لیه دیکه له کوردستان [۱] چنگه وسیع بایر (۲) درختی اسب جنگی: (۳) منطقه ی در کوردستان
 قهر راجه دار: کوجهر، زه وید، خیلانی [۱] کولی.
 قهر راج: روی تهمان، زه قهر [۱] کتساری که سنگ ریاد دارد
 قهر راجو. مر، کوشتاری به کومل [۱] قتل عام.
 قهر راجو تیخسن: کوشتی گشت کهس به دوزمن [۱] قتل عام کردن.
 قهر راج: (۱) روح، لیوار، که بار: (۲) ناوچه و شاریکه به کوردستان که به عسی کولیان کرد [۱] کشار: (۲) ناحیه و شهری در کوردستان که بهتین ویران کردند.
 قهر راده: شر و زوی بی که نک [۱] مدریس و بی مصرف
 قهر ار: (۱) بریار، به یسان: (۲) نو قهر، نارامی [۱] تمهذ: (۳) «رامش» سکور.
 قهر ار داد: (۱) به یمان: (۲) به یمان نامه [۱] پیمان: (۲) پیمان نامه
 قهر ار دان: (۱) بریار دان: (۲) له شوینی دامه زانندن [۱] تمهذ کردن: (۲) در جایی مستقر کردن.
 قهر ار گاه: بنکه [۱] فر رگاه، مقر.
 قهر ار نامه: نویسنی نه وشته ی که دو بان چه دیکه س له سه ری بیک هاتون [۱] قولنامه.
 قهر ازه: (۱) زنجیری شب پی به ستن: (۲) زنجیری زور به ریک بو جوانی: (۳) ناسنجاو [۱] زنجیر بری بستن: (۲) زنجیر باویک زیستی: (۳) قراضه.
 قهر راستنج: گودیکی کوردستانه به عسی کاولی کرد [۱] نام روستایی در کوردستان که توسط بهتین ویران شد.
 قهر اسه: نویل، بازی، لوسه [۱] اهرم.
 قهر اسه: گوریسی سمر به تالفه بو بار پیچان [۱] نوعی پارفت.
 قهر اش: ناشه ون [۱] سیابان.
 قهر اغ: قهر راج [۱] کنار، کنار.
 قهر اغ گرتن: (۱) به وایر له جلد نا: (۲) دوره پهریزی له خه نک [۱] سچاف دوری: (۲) کتاره گیری از مردم.
 قهر غه: ره خ، که نار، لیر [۱] به، کنار.
 قهر قل: خه ریم [۱] زیور ببی رانه
 قهر زال: بالث [۱] ماد شده
 قهر آلیجه: شازن [۱] شهپانو.
 قهر ام: قه پاخی چه ریمین [۱] سر پوش چرمی برای ظروف.
 قهر ان: قران، پولیکی تیران [۱] قرن، ریال.
 قهر ان: میدانی نه سپرادان بو ترمون [۱] میدان آزمایش اسب دوانی.
 قهر انتو: ره شابی گیاندار له دوره وه، ترمایی [۱] اثر سر ب مانند موجود ریده اردور
 قهر او: ناوبگ، شه ونم [۱] شینم.

قەريۇنە: بەرزگ ھەسقاۋ [۱] زېرشكەم بىرەمدە.

قەرىپ: دەلگى شىكسى ئىزىنگ، قەرىپ [۱] ھىداي شىكسى ھىم.

قەرىپ: تەريانە، شەلاخ، قامچى، قورىپ [۱] تەريانە

قەرىپ: خىلگى شىزۋ [۱] لىياس كەسە يازە

قەرياندن: چاودا گرتن، چاوقرتان، ھىما بەچاۋ [۱] غەن

قەرىك: ۱) مل، تەستۇ [۲] پىسىر [۱] ۱) گرىن، ۲) گرىيان

قەرىلاش: قالا، قەلەزە شە، قەلەزە شىكە [۱] كىلاخ.

قەرىوز: قارىوز، رەقايى پىشەۋەي زىن [۱] قەرىوس، بىرەمگى خەلوزىن

قەرىپوس: قەرىپوز [۱] نىكا، قەرىپوز

قەرىپوس: قەرىپوز [۱] نىكا، قەرىپوز.

قەرىپول: بەسەرىيە كىدا كەفتىگ، لەسەرىيەك كۆم كىرياق [۱] بىرەم ابىياشتە

سە

قەرىپچە: بە ئىمىزگرتن و كوشىن [۱] دىرش گرتن و فشردن

قەرىپيان، كۆرە كەردنى گولە [۱] تەرتكىدى گولە.

قەرىپىيە: چورى دەما بەجەي قەدىم [۱] قەرىپىيە، نۇغى كىلت.

قەرىت: ۱) ئىيۇنسى لە تەمەندە ئەپىر ئەلاۋ [۲] ھەرت، تەگەي

چوارسالە: ۳) قەس، وام، دەستەۋاۋ [۴] زېر، زۇر [۵] پەيت، قەھىم [۱] ۱)

مىياسان، بويىر [۲] نىكە چار سالە، ۳) و، ۴) خىش، زېر [۵] مەھكەم

قەرىتاف: بۇ، سەلجەي ھەنگ [۱] سىل تارە رىپور سىل

قەرىتال: ھەرتەل [۱] لاشخور.

قەرىتالە: بىريان [۱] سىلەمىيە چىمى

قەرىت بۇن: ۱) زېرى: ۲) بەنقەتەت و تون [۳] تونە مەجارى [۱] ۱)

دېرى ۲) قۇي: ۳) عىصبانى

قەرىتدار: ۱) ھاۋەن ۋا: ۲) دىندار [۱] ۱) تەپكار: ۲) پەھكار.

قەرىتەمىز: پىياگى ئاز و زېر [۱] مەرد شىجاق و خىش

قەرىتىش: ۱) بۆزە مار: ۲) پىسىمە پۇلە كەماسى [۱] ۱) يوسە انداختە

شىندە مار: ۲) پوسىت و پۇلك مەھى.

قەرىچەم: دەم بەچاۋ چىچەن ۋىچ [۱] رەخسار پىچىن و چىروك

قەرىتەل: ھەرتەل [۱] لاشخور

قەرىد: ۱) دەم، ۲) ۋا، ھەرت [۱] ھەرى، ۳) وام.

قەرىدار: قەرىدار [۱] نىگ، قەرىدار.

قەرىز: قەرىد [۱] وام

قەرىزار: وام بەسەر [۱] بىھكار.

قەرىزخو: ۱) نەدانەۋەي دەپن [۱] پىس ندادن وام.

قەرىزار: قەرىزار [۱] پەھكار.

قەرىزدارى: دىندارى [۱] ۱) ۋامدارى.

قەرىزدان: بەۋم ھەرىشەن [۱] نىسەدادن.

قەرىزدانەۋە: ۱) ۋام بە ھاۋەن ۋام ۋە گەزاندن [۱] ۱) ادەكردن وام

قەرىز كۆن: دەپن كرىن، ۱) ۋام ۋە گرتن [۱] ۱) ۋام گرتن.

قەرىز كۆز: قەرىز كۆز [۱] بەھساب.

قەرىز كۆي: كەسى كە دىنەۋەي قەرى ۋە ھەنگ دەخا [۱] بەھساب.

قەرىز قۇلە: دەپنى بىلا، ۱) ۋامى پوز [۱] ۱) ۋام پراكنە.

قەرىزنگ: قەرىز، ھەرىنگ، كىفزال [۱] خەرىنگ

قەرىس: ۱) تونە دىۋى شى تىراۋ [۲] بەراۋە، غەسل، قەس [۳] تۆزە

چازو [۱] ۱) بەدآمدن [۱] ۱) انجىدا: ۲) بەراۋە: ۳) خىشەنگ و پەكر.

قەرىس: نە، سەرمەيەك كە تەندەم سەردەكا [۱] سەرمەي كەخەندە

قەرىسان: ۱) قەرىس، تونە دىۋى تىراۋ: ۲) بەراۋە كەردن [۱] ۱) بەدآمدن

۱) ۱) بەدآمدن [۱] ۱) بەراۋە كەردن.

قەرىسان: نەزىس لەسەرمەن [۱] كەخىن از سەرمە

قەرىسانىدىن: ۱) تونە كەردنى تىراۋ مەياندن: ۲) بەراۋە كەردن [۱] ۱)

سەد وەردن مەي: ۲) بەراۋە كەردن

قەرىسانىن، بەراندەنى سەرمەن [۱] كەخانىدىن سەرمە بىدەن را

قەرىسون: چورى كۆرە [۱] نۇغى كۆرە.

قەرىسە قۇل: تەرسە قۇل، زىياۋى كەرى [۱] مەدەۋە الاغ.

قەرىسەل: ۱) لاسكە دەخلى سەۋ: ۲) سەۋەل، بەرمەۋى لەۋەل [۱] ۱)

ساقە سىز غەل: ۲) پىس مەندە چىر

قەرىسەين: مەين، تونە دىۋى تىراۋ، قەرىسان [۱] بەدەن ۱) ۱)

قەرىسەين: لەسەرمەن تەزىن، قەرىسان [۱] كەخىدىن سەرمە

قەرىسەين: تەۋشەنەي ھەمەشەنك زۇدە كاتە سەھۇل [۱] ھەرىپ.

ھەرىش: قەرىس [۱] شىكەف

قەرىشان: قەرىشان [۱] سىكەف

قەرىشە: قەرىشە [۱] سىكەف

قەرىش بىدەن: قەرىشان [۱] شىكەف.

قەرىشىن: قەرىشان [۱] شىكەف.

قەرىشىۋ: قەرىشان [۱] سىكەف مەركىدە.

قەرىغۇ: چورى قامشى زەق و تەستۇر كە بىلۋىرى لى دۋىس دەكەن [۱]

نۇغى نى كە نى لىك از آن مى سازىد.

قەرىغەتو: گوندىكى كوردستە بەغسى كاۋلى كەرد [۱] نام وىستايى در

كوردستان كە تۈستە بىغان وىران شەد

قەرىف: ۱) ھەمەك، گالەتە بە قەسە: ۲) دەلگى شىكەنى دار لەخوۋە: ۳)

تەم، تىز [۱] ۱) ھەنر، شوخى: ۲) ھەدى شىكەن دىخت خىشك: ۳)

طەمە.

قەرىقۇك: ۱) ھەمەكچى: ۲) ھەرىز [۱] ۱) بۇدە: ۲) ھەجۋەكتەدە.

قەرىقەن: ۱) قەسەي ھەنەك كەردن: ۲) دەلگى شىكەنى دار ھەنەن: ۳) تەپ

كەردن [۱] ۱) تەزگەشتن: ۲) ھەدى شىكەنى دۋىخت آمەدن [۳] تەزگەشتن.

قەرىقاش: پەزى سەي كە دەۋەي چاۋى زەشە [۱] گوسەند سەيد كە دەۋە

چىشەن سەيدە است.

قەرىقەۋ: مەشەكە كۆي، باندە يەكە لە مەمە دەك [۱] پەندە دەسەب

قەرىقەۋل: باندە رىكى كەكە دىزە لە كەۋ گەۋە تەرە لە ۋاۋ لىزە ۋاۋە، دەۋى

[۱] قەرىقەۋل.

قەرىقۇت: خەتە پەرتە، شەۋە پەرتە ۋاۋەل [۱] خەرت و پەرت تائىيە.

قەرىقە: ھەلات، كەف، پالەۋىشى مەردگ [۱] كەس.

قەرىقەدەندەن: تەمەن زاپاردەن [۱] گەزاندەن.

قەرىقەش: ۱) دۋەرى ۋاۋە ھەت لە ۋاۋەندە: ۲) تەشەلە، شىتەخ [۱] ۱)

مشكلات زىدىگى: ۲) شىناق.

قەرەشە: قەرەش [۱] نىڭ، قەرەش

قەرەشە: پىستىمىيە مېۋە ئىدالاخىنىيە، مەشكۈنە، خىگەلە [۱] خىگى جاي آكتىن مېۋە

قەرەشە: بەلەجەك [۱] قاچ خىزىرە و كىرى چىكىدە.

قەرەشە: تەزە سۆي لە سەرما، قەرەش [۱] كىرچ ار سەرما.

قەرەشە: بەستەلەك [۱] پىخىمىدان.

قەرەشە: سىر بۆگ لە سەرما، تەزىۋى سەرما [۱] كىر خىدە از سەرما.

قەرەشە: تەزىن لە سەرما سىر بۆگ لە سەرما [۱] كىر خىدە از سەرما.

قەرەشە: قىرچ، قىرچ ھەلەن [۱] چىرۆك.

قەرەشە: ۱) قىرچاۋ، ھەلەنچاۋ: ۲) قىرچ بۆگ [۱] ۱) چىرۆكىدە: ۲) چىرۆكىدە.

قەرەشە: ۱) قىرچ ھەلەن: ۲) قىرچ ۋىلۆچ تى كەۋىن [۱] ۱) چىرۆكىدە: ۲) چىرۆكىدە

قەرەشە: چىگورە، پەنجەدى دىنە و پىشەلە [۱] چىگال دىنە.

قەرەشە: پولىكى گەرە لە باندو [۱] گروھى بىرگ ار پىرندە

قەرەشە: تەزىن [۱] نىڭ، قەرەشە.

قەرەشە: چىرەخ، سەدسەل [۱] قىرە.

قەرەشە: چەكچەكى، شەمشەمە، شەكۆرە [۱] شەپەر، خۇش

قەرەشە: ھەلەنچە [۱] شەپەر.

قەرەشە: ئاۋى دىنەكە لە كوردستان [۱] نام دىھى است.

قەرەشە: قىرە قىرە قىرە [۱] نىڭ قىرە

قەرەشە: ھەلەنچە [۱] قىرە.

قەرەشە: كارەكەر، زىنى خىرەكەر، كىلفەت [۱] كىلفەت خە

قەرەشە: قىرە، بۆي، بۆي [۱] مۇرەبە

قەرەشە: تەخنى لە سەرما [۱] تەخىۋاب

قەرەشە: ۱) رەش، سى: ۲) سۆرى نەمال رەش: ۳) نىرىكى، بىرۆي: (خۇم لە

قەرەشە: ئادا، خۆي لە قەرە بەدە: ۴) نەسەي بىرۆي، ھۆي تەشەلە:

(نەمەي بۆ قەرە كەدە دەپەي بىرۆي، بىرۆي: ۵) رەھىتەي بىرۆي،

كا ۶) چەلۆك، ھەلەنچە: ۷) رەش، قىرە: ۸) چىشەخۇرە: ۹)

قەرەشە: ۱۰) تارماي، رەشەي لەدۇر: ۱۱) سۆرەخ، سۆرە، بەخەي

دۇرەنەسەي شىنى گوم نادىر (قەرەم كەدە دەزەم ھا كۆ: ۱۲)

تارىكى: ۱۳) لىكى نازەي پەكسەلە [۱] ۱) سىيە، ۲) سىرە مەيلى پە

سىيە: ۳) نىرىكى، دىرەستە: ۴) دىستارىز بەھە گىرى: ۵) رەھىت

بەدەن زىمىن و اسزەر كىشاورى، خوش نەشەن: ۶) شالىزە: ۷) رەش: ۸)

تەخەخۇرە: ۹) دىلەل، ۱۰) شىيە، سىيەھى ار دۇر: ۱۱) سىرە: ۱۲)

تارىكى: ۱۳) جەنە نو.

قەرەشە: قەرەشە، زىنى كارەكەر مەل [۱] كىلفەت خە

قەرەشە: ۱) پىرەي ھەشەمەتە شەشە: ۲) چەھەھەي رۆر [۱] ۱)

شەھەي جەھەت: ۲) چارەجىنچال.

قەرەشە: ۱) نەچە بەكە لە شىرەر كە رۆر ھۆرە كوردى بىر زىيە: ۲)

نەچە بەكە كوردستانە كە كەنەسە بەدەستى رۇسەن.

ھۆرى زىلەر لە رۆي دە رىن [۱] ۱) دىھەستەي دىر شىرە: ۲) نەچەي دىر كوردستان شىرە.

قەرەشە: ۱) سەر بە قەرە باغ: ۲) ھەلەنچە كى گۆر نى كوردى بە: ۱) مەسەپ بە «قەرە باغ»: ۲) ھەلەنچە سەپ كىرى.

قەرەشە: ھەلەنچە، ھەلەنچە [۱] رەھە

قەرەشە: ۱) رەش، ۲) سۆرەي رۆر سۆرە: ۳) رەش بە رۆر

شەكەھە بۆگ [۱] ۱) رەش، ۲) سەھە سۆرە: ۳) كەبە رەش

خىشەكە

قەرەشە: ۱) ھۆرە كە كوردستان [۱] ۱) رەش، ۲) سۆرەي رۆر

قەرەشە: ۱) رەش، ۲) سۆرەي رۆر، ۳) سۆرەي رۆر

قەرەشە: ۱) رەش، ۲) سۆرەي رۆر، ۳) سۆرەي رۆر

قەرەشە: ۱) رەش، ۲) سۆرەي رۆر، ۳) سۆرەي رۆر

۲) تەخەخۇرە شىرە

قەرەشە: چارەشە، كىلفەت، بەدەستەي [۱] سىيە.

قەرەشە: تارىكە رۆي بەھە، بۆمەلەك [۱] ۱) سۆرەي رۆر

قەرەشە: ۱) رەش، ۲) سۆرەي رۆر، ۳) سۆرەي رۆر

رەشەي تىكەلە [۱] ۱) سىيە، ۲) نەچە مۇرەبە: ۳) گۆشە

سۆرە سىيە و سىيە

قەرەشە: رەش، ۲) سۆرەي رۆر، ۳) سۆرەي رۆر

قەرەشە: گۆندەي كوردستان بەھەي كۆلى كورد [۱] نام روستايى دىر

كوردستان كە تەسەپ بەھەي وىرەن شە.

قەرەشە: قەرەشە [۱] قەرەشە، نەچە كەلە.

قەرەشە: قەرەشە [۱] ھەلەنچە.

قەرەشە: چەتە، رەش، ۲) سۆرەي رۆر، ۳) سۆرەي رۆر

قەرەشە: ۱) پەي رۆر: ۲) چۆرەي رۆر بەھەتەخە لە پەشتى بەكەم

[۱] ۱) پەي رۆر: ۲) نەچە رەش، ۳) سۆرەي رۆر

قەرەشە: ھۆزىكى تەكە لە كوردستان لای نەھەدە [۱] ۱) پەي رۆر

قەرەشە: بەھەي رۆر، نەچە، پەستەي: (۱) پەي رۆر، ۲) پەي رۆر

[۱] ۱) پەي رۆر، ۲) پەي رۆر

قەرەشە: ۱) قەرەشە: ۲) دەلەلەدە، پەي رۆر، ۳) پەي رۆر

نەچە: ۲) بە شەتە ھۆرە دىر.

قەرەشە: ھۆرەي رۆر، ۲) ھۆرەي رۆر، ۳) ھۆرەي رۆر

قەرەشە: ۲) ھۆرەي رۆر، ۳) ھۆرەي رۆر

قەرەشە: گۆندەي كوردستان بەھەي كۆلى كورد [۱] نام روستايى دىر

كوردستان كە تەسەپ بەھەي وىرەن شە.

قەرەشە: ھۆرەي رۆر، ۲) ھۆرەي رۆر، ۳) ھۆرەي رۆر

[۱] ۱) ھۆرەي رۆر، ۲) ھۆرەي رۆر

قەرەشە: قەرەشە [۱] كۆلى.

قەرەشە: گۆندەي كوردستان بەھەي كۆلى كورد [۱] نام روستايى دىر

كوردستان كە تەسەپ بەھەي وىرەن شە.

قەرەشە: چەھەسە، رۆر، ۲) چەھەسە، رۆر

قەرەشە: گۆندەي كوردستان بەھەي كۆلى كورد [۱] نام روستايى دىر

رجتشوی

قه‌سارا: له‌و گزیده‌ی کوردستانه که به‌عسی کاولیان کرد [۱] روستایی در کردستان که به‌غیان آن را ویران کردند.

قه‌سماس: توله، حیث [۱] کیفر.

قه‌سایه: سبب [۱] آفتاب

قه‌سایه: سبب [۱] آفتاب

قه‌سایه: قه‌سایه‌خانه [۱] قه‌سایه‌خانه، کشتارگاه

قه‌سایه: قه‌سایه [۱] بگ، قه‌سایه.

قه‌سایه: (۱) سوراخ سوراخ؛ (۲) خورسای هه‌ر خرابه، کورده‌کوزه [۱] (۱) ساییده؛ (۲) نوعی خرمای نامرغوب

قه‌سایه: قه‌سایه [۱] توت سفید درشت دانه

قه‌سایه: (۱) قه‌سایه؛ (۲) حیره؛ (۳) قه‌سایه؛ (۴) قه‌سایه

قه‌سایه: حیره؛ (۲) قه‌سایه؛ (۳) قه‌سایه

قه‌سایه: حوری قاسونی به‌گونه‌ای [۱] فستون ماهوت.

قه‌سایه: (۱) توژمنی زور سه‌جست؛ (۲) خه‌توره، بقه‌ات [۱] دشمن خطرناک؛ (۲) خطر

قه‌سایه: قول؛ قه‌سایه قول [۱] مدد و اعلا

قه‌سایه: سوزند، سوزند [۱] سوگند

قه‌سایه: (۱) ردل، به‌زست؛ (۲) به‌گالته، به‌زدل [۱] عمد؛ (۲) ر سوزخی، به‌سوزخی، غیر جدی.

قه‌سایه: هه‌زخوان [۱] نانکش، چاتلانقوش

قه‌سایه: به‌قه‌سایه [۱] عمد.

قه‌سایه: (۱) تهر، سزی له‌سهرمان؛ (۲) خایو به‌ره‌ی رو و خوان [۱] کرخ از سرما؛ (۲) کاخ.

قه‌سایه: گوردیگه له کوردستان به‌عسی ویرانی کرد [۱] از روستاهای ویران شده کوردستان توسط به‌غیان

قه‌سایه: سزبون له‌سهرمان [۱] کرخیدن از سرما.

قه‌سایه: شوشنی حلك له‌لای چشوری دوکادار [۱] سس باس به‌معدله سس باس

قه‌سایه: دوگوندی کوردستان به‌م ناوه به‌عسی کاولی کرد [۱] دو روستا به‌این سم در کردستان توسط به‌غیان ویران شده است.

قه‌سایه: له‌و گوند به‌ی کوردستانه که به‌عسی کاولیان کرد [۱] روستایی در کردستان که به‌غیان آن را ویران کردند.

قه‌سایه: ده‌ری میری زارو که له زیر بیشکه داده‌بری [۱] بگن شاش زیر گهواره کودک

قه‌سایه: قه‌سایه [۱] کرخیدن از سرما.

قه‌سایه: قه‌سایه [۱] قه‌سایه.

قه‌سایه: قه‌سایه [۱] بگا، قه‌سایه.

قه‌سایه: (۱) ماربازی گزست به‌د به‌شیر و فروش؛ (۲) به‌د سزی، قه‌سایه. قول؛ (۳) بومباران [۱] گزست قطعه قطعه بری توزیع و فروش؛ (۲) کرخ از سرما؛ (۳) بومباران

قه‌سایه: له‌و گوند به‌ی کوردستانه که به‌عسی کاولیان کرد [۱] قطعه قطعه کردن لاشه

حیوان

قه‌سایه: بومباران کرد [۱] بومباران کردن

قه‌سایه: قه‌سایه، سزبون له‌سهرمان [۱] کرخیدن از سرما

قه‌سایه: قه‌سایه [۱] نانکش، چاتلانقوش

قه‌سایه: هه‌زخوان [۱] حایله‌وس

قه‌سایه: هه‌زخوان [۱] چاتلانقوش.

قه‌سایه: هه‌زخوان [۱] چاتلانقوش.

قه‌سایه: گوندیگی کوردستانه به‌عسی کاولی کرد [۱] به‌م روستایی در کردستان که توسط به‌غیان ویران شد.

قه‌سایه: سس باس [۱] بگ، سس باس

قه‌سایه: سس باس [۱] بگ، سس باس

قه‌سایه: سس باس [۱] قه‌سایه؛ (۲) قه‌سایه؛ (۳) قه‌سایه؛ (۴) قه‌سایه

قه‌سایه: (۱) قه‌سایه؛ (۲) قه‌سایه؛ (۳) قه‌سایه

قه‌سایه: قه‌سایه [۱] بگ، قه‌سایه

قه‌سایه: قه‌سایه [۱] چاتلانقوش

قه‌سایه: قه‌سایه [۱] سس باس، سس باس

قه‌سایه: شادوکه [۱] شهرک.

قه‌سایه: شادوکه [۱] شهرک.

قه‌سایه: غه‌دوره، قه‌دوره [۱] قه‌دوره

قه‌سایه: (۱) پاشیخوژ؛ (۲) مرزهی کلوش دوی درویره؛ (۳) چوب و گای درسب [۱] پساخوژ، پس مانده در خور؛ (۲) ساقه‌های غله بعد از درو؛ (۳) گاه درسب

قه‌سایه: له‌سهرمان زه‌ق بون [۱] سرما بخردن.

قه‌سایه: جوژی تغه‌بگ [۱] نوعی بتمک

قه‌سایه: قه‌سایه، سوزند، سوزند [۱] سوگند

قه‌سایه: سوزند خواردن؛ سوزند خواردن [۱] سوگند یاد کردن.

قه‌سایه: سوزند خور؛ سوزند خور [۱] متعهد، پیمان بسته، قسم خورده.

قه‌سایه: سوزند دان؛ سوزند دان [۱] قسم دادن

قه‌سایه: سوزندده خوم [۱] سوگند یاد می‌کنم

قه‌سایه: سوزندده خور؛ سوزندده خور [۱] پیمان بسته، قسم خورده.

قه‌سایه: سوزندده خور؛ سوزندده خور [۱] پیمان بسته، قسم خورده.

قه‌سایه: سوزندده خور؛ سوزندده خور [۱] پیمان بسته، قسم خورده.

قه‌سایه: سوزندده خور؛ سوزندده خور [۱] پیمان بسته، قسم خورده.

قه‌سایه: سوزندده خور؛ سوزندده خور [۱] پیمان بسته، قسم خورده.

قه‌سایه: سوزندده خور؛ سوزندده خور [۱] پیمان بسته، قسم خورده.

قه‌سایه: سوزندده خور؛ سوزندده خور [۱] پیمان بسته، قسم خورده.

قه‌سایه: سوزندده خور؛ سوزندده خور [۱] پیمان بسته، قسم خورده.

قه‌سایه: (۱) قه‌سایه؛ (۲) قه‌سایه؛ (۳) قه‌سایه؛ (۴) قه‌سایه

قه‌سایه: (۱) حه‌یوانی توپل سبی؛ (۲) بریتی له شوم [۱] حیوان پیشانی سفید؛ (۲) کایه و سس

قه‌سایه: سه‌هولتی ناسک، جه‌له [۱] یخ نازک.

قه‌سایه: نیخولتی کردنه‌وه پا کردن [۱] پوسه‌کندن.

قه‌سایه: فدلشی لیو [۱] برک لب

قه‌لاش: مَرَوِي سَوَاوَرِي يَكَاوَرِي [۱] دَم وَلِگَرْد وَهَرِيه.

قه‌لاش: قَلِيش، قَلِاش [۱] شِكَاو، تَرَك.

قه‌لاشتن: فَنِيسْدَن، فَلَاسْتَن [۱] سَكَاغِس.

قه‌لاشدن: فَلَاسَس، فَلَاشَر [۱] شِكَاغِس.

قه‌لاشكهری: فَلَاشكهری [۱] بَگ، فَلَاسكهری.

قه‌لاشكین: تَوْبِي رَای لَوَلَه‌دَوِز [۱] تَوْب دَوِرَز.

قه‌لَا قَهت: (۱) سَمَرُو سِمَا؛ (۲) بَلَنْدِي بَالَا. (پیاوِي به قَه‌لَا قَهت بُو، [۱]

(۱) سِمَا، رِيخْت؛ (۲) بَلَنْدِي قَه.

قه‌لَا قَايمَهز: گُونْدِيكِي كُورْدِسْتَانَه به عَسِي گَاوَلِي كُورْد [۱] بَام وَ رُوسْتَايِي دَر

كُورْدِسْتَن كِه بوسَط بَعْتِيَان وِيرِن شَد.

قه‌لَا قَوُج: بَلَنْدِي به سَمَرِيه كَاكِرَاو [۱] بَرَهَم اِنِيشْتَه بَرآمَدَه.

قه‌لَا قَوُجَكه: (۱) قَه‌لَا قَوُج؛ (۲) كَاكَلَه گُونْدِي دَه رَهَا تَوِي بِي كَه مَاهِي سِي؛

(به قَه‌لَا قَوُجَكه دَه رَهت) [۱] بَرَهَم اِنِيشْتَه؛ (۲) مَتَر گَرْدِي دَر سَتَه.

قه‌لَا قَوُجَه: هَدَاوُجَكه [۱] بَگ، هَدَاوُجَكه.

قه‌لَا قَه‌لَا: (۱) به سَمَرِيه كَاكِرَاوِي بَلَنْدِيه وِيهوگ؛ (۲) چَه تَه زِيَقْدَانِي

دَه نَارِيه كُورْدَا؛ (۳) وَشَهِيه كِه لَه بَارِي چَاوَشَاوَكُنِي دَا، قَهَرِي قَهَرِي [۱] (۱)

بَرَهَم اِنِيشْتَه بَرآمَدَه؛ (۲) رِيذَايِي بُو دَر بُو؛ (۳) اَصْغَلَا حِي دَر قَايِم

مُوشْت يَا زِي.

قه‌لَا كُورْدَن: لَه سَمَرِيه كِ دَانَان [۱] بَرَهَم اِنِيشْتَن.

قه‌لَاگ: تَا سِن وَ دَارِي سَمَر خَوَار بُو مِيوَه چِنِين وَ شَتِي لَه يَمَال كَه رَتَو

دَه رَهْتَن [۱] چِنِك.

قه‌لَاگ: نَاوِي دِي يَكِه به لَاي سَمَقَز [۱] تَم رُوسْتَايِي اسْت.

قه‌لَاگَر: (۱) تَوْبِي هَدَاوُجَكِي؛ (۲) بِيَارِي تَا زَا به شَهَر [۱] (۱) تَوْب دَوِرَز؛

(۲) شَجَاغ.

قه‌لَاگَه: قَه‌لَاگ [۱] چِنِك.

قه‌لَا: (۱) دَوِيَارَه مَوَلَهت دَان لَه يَا زِي؛ (۲) گِيَا كُورْدَن لَه دَه شَت؛ (۳)

دَاهَا نَه مَو لَه يَا زِي حَمَرَه زَل دَا؛ (۴) سِيئَكِي بَزِيكِي مَل: (سَمَرِي دَه

قه‌لَا:ن حَسْتَوَه) [۱] (۱) مَهْلَت دَا دَن دَر بَارِي، آوَانَس؛ (۲) چِيْدِي گِيَا

حَوَرَشِي دَر حَمَر؛ (۳) حَم شَدِي دَر يَا زِي پَرش اَر رُوِي پَشْت؛ (۴)

حَبَب، گَرَان.

قه‌لَا تَجَه: قَشِقَه لَه، قَزَك، قَهَرَه بَا چَكه [۱] رَاغِي چَه.

قه‌لَا تَنْدِن: (۱) سَوَاوَرِيه لَه زَوْنْدَا؛ (۲) قَال كُورْدِي زَوْن؛ (۳) كُورْلَا تَنْدِن لَه

نَاوَدَا؛ (۴) لَمَحِي هَمِيكِه تَنْدِن وَ جُولَا تَنْدِنه وِي شَتِي فُورَس [۱] (۱) سَمَر خ

كُورْدَن دَر رُوش؛ (۲) گَد حَمِن رُوش؛ (۳) جُوسَا تَنْدِن دَر آب؛ (۴) جَمِيَا تَنْدِن

حَسَم نَس.

قه‌لَا تَدُوش: هَدَاوُش [۱] هَلَم دُوش.

قه‌لَا تَدُوش: هَدَاوُش [۱] هَلَم دُوش.

قه‌لَا تَدُوشكَا:ن: قَه‌لَا تَدُوش [۱] هَلَم دُوش.

قه‌لَا تَقُوج: (۱) قَه‌لَا قَوُج؛ (۲) لَه سَمَر سَمَر وَ دَه سَت وَ سَن [۱] (۱) بَرَهَم

اِنِيشْتَه؛ (۲) يَرَس وَ دَه سَت اِيستَا دَن، بَا لَانَس.

قه‌لَا تَقُوجَكه: لَه سَمَرِيه كِ وِيسَاوِي بَلَنْدِيه وِيهوگ [۱] بَرَهَم اِنِيشْتَه بَا لَا

آمَدَه.

قه‌لَا:ن كُورْدَن دَاهَا نَه مَو به يَارِي [۱] حَم شَدِي تَرِيَارِي.

قه‌لَا نِگ: هَدَاگ [۱] حِنِك.

قه‌لَاوَز: شَاهَرَه زَا، بَه لَه د، رِي شَاهَن دَه ر [۱] رَاهَن مَا.

قه‌لَاوَه: گُونْدِيكِي كُورْدِسْتَانَه به عَسِي گَاوَلِي كُورْد [۱] نَام وَ رُوسْتَايِي دَر

كُورْدِسْتَان كِه بوسَط بَعْتِيَان وِيرِن شَد.

قه‌لَاي: كِ بَرَايَكِي سِيي نَه مَه مَسِي بِي سِيي دَه كَه مَوَه [۱] هَلَم.

قه‌لَاي دَم دَم: شَوِيئَكِه لَه بَاوَجَهِي وَ مَوِي نَا سَه وَا رِي مِيوُوي لِي يَه، خَانِي

لَه پَرِي زِي لَه وِي زِيوَه [۱] مَحَل رِيئَكِي يَكِي اَز سَمَر دَان كُورْد بَا اِثَار

بَا سَتَانِي.

قه‌لَاي رَه سَوَلِي سَمِيَت: دَوِي نَاوَايِي يَكِه لَه مَو كُورِيَان [۱] بَام وَ رُوسْتَايِي

—

قه‌لَايِي: هَدَاي [۱] هَلَم.

قه‌لَاپ: (۱) رَه غَل؛ (۲) بَرِيئِي لَه پِيَاوِي تَه مَه ل (۳) بَرِيئِي لَه نَاوَا سَت [۱] (۱)

نَا سَرَه؛ (۲) كُتَا پَه اَز سَب، (۳) كُتَا پَه زُ دَوِرُوِي.

قه‌لَا بَار: بَار دَايِي گَه رَه [۱] پَرَس.

قه‌لَا بَه: گُونْدِيكِي كُورْدِسْتَانَه به عَسِي گَاوَلِي كُورْد [۱] نَام وَ رُوسْتَايِي دَر

كُورْدِسْتَان كِه بوسَط بَعْتِيَان وِيرِن شَد.

قه‌لَا بَه: (۱) دَد نَهِي سَمَر لِيوَه دِيَاوَا؛ (۲) عَه پَب، زَه دَه؛ (۳) لَكَم دَا رَ لِي؛ (۴)

جَمَل، دَرَك؛ (۵) مَرَه تَن دَا؛ (۶) يَزْمَارِي دَر شَت [۱] (۱) دَدَا نَه لِيَه بَام وَ

دِيَاوَا، كُنگَرَه؛ (۲) زَه؛ (۳) شَاخَه دَر حَت؛ (۴) خَاوَا؛ (۵) سَوَاوَا؛ (۶) مِيخ

دَر شَب.

قه‌لَا بَهز: (۱) رَه دَه، رِي زَه پَر دِي كَه يَكِه شَاخ؛ (۲) قَه‌لَه مَبز، يَا زِي زِل وَ هَمَرُو

[۱] (۱) وَ نَجِيْرَه سِيگِي كُوه؛ (۲) پَرش.

قه‌لَا بَهزَه: (۱) شَه بَوَلِي نَاوِي چَم؛ (۲) نَا فَاگَه؛ (۳) گُونْدِيكِه لَه كُورْدِسْتَان

به عَسِي وَ رَا نِي كُورْد [۱] (۱) مَو ج رُو دَخَانَه؛ (۲) اَبشَا رَا؛ (۳) اَز رُوسْتَايِي

وِيرَان شَدَه كُورْدِسْتَان بوسَط بَعْتِيَان.

قه‌لَا بَه زَه:ن: كَه سِي كِه يَارَهِي رَه غَل دَر وِسْت تَه كَا [۱] سَكَه رَن قِچَاوِي

قه‌لَه زَه:ن: هَدَلِيه رَن [۱] سَكَه رَن مَدَا ن.

قه‌لَه ن: پَشِيئَن، كَه مَه رَه تَن دَا [۱] كَمَر سَد.

قه‌لَه يَر: يَرِيگ [۱] عَرِيَل.

قه‌لَه يَر: يَرِيگ [۱] عَرِيَل.

قه‌لَه پ: (۱) زَق، رُوب؛ (۲) رَه غَل، قَه لَب [۱] (۱) بَر حَسَه؛ (۲) نَا سَرَه.

قه‌لَه پَاخ: (۱) قَا تَاخ؛ (۲) كَلَاوِي لَه پُيَسْتَه مَه ز [۱] (۱) چُوب زِي؛ (۲) كَلَاه

بُوسَن.

قه‌لَه پُوت: بُو ح، بُو ت، حَاوِي لَه كُشَه حَالِي، گُونْدِي يُو ح [۱] مِييَان بَهِي.

بُوك.

قه‌لَه پُوز: هَم رُوس [۱] قَرِيوس رِي.

قه‌لَه پُوس: هَم رُوس [۱] قَرِيوس زِي.

قه‌لَه پَه: رَه قَايِي، دَه رَه زِيوِي [۱] بَر مَدَكِي.

قه‌لَه پَه: وَرَدَه نَه سَبَاب، خَرَت وَ پَرَت، شَرَه وَ بَرَه، شَرَو شَانَال [۱] خَرَت وَ

بَر.

قه‌لَت: (۱) تُونْدَلِي دَان به تِيخ وَ تَه وِر، (۲) نَهت: (قه‌لَتِي كُورْد) [۱] (۱) صَرِيَت.

بارو.

قه‌له‌می: ۱) بریتی له باریک و جوان و ژنک! ۲) بریتی له قسه‌ی خوینده‌وار، به که هه‌موکس تێ به‌گا [۱] قلمی، باریک! ۲) کدیه ار سحن مغق و دیرهم، لفظ قتم.

قه‌له‌می‌ناسن: ناسنیکێ کورتی سه‌ربه‌زه و رکاوو سه‌هانگه‌ره‌کارێ ده‌که‌ن [۱] قه‌مه‌آه‌نی که از ایزار سه‌نگران است.

قه‌له‌ن: قالان، شیر بایی [۱] شیر بها.

قه‌له‌ند: قه‌له‌ن، شیر بایی [۱] شیر بها.

قه‌له‌ندۆر: دۆریه، گندۆر، گیاه که [۱] گیاهی است.

قه‌له‌نده‌ر: ۱) قه‌تیر، به‌له‌نگا: ۲) عه‌بدال، ده‌رویش: ۳) به‌سته‌رمان و بێ‌رین [۱] بی‌چیر! ۲) خانه‌پوش! ۳) به‌جاره و خجانی.

قه‌له‌نده‌راوا: گوندیکێ کوردستانه به‌عسی کاوڵی کرد [۱] نام روسایی در کردستان که توسط بهشیان ویران شد.

قه‌له‌نگ: قه‌له‌دی نازی [۱] قلاده سگ شکاری.

قه‌له‌نگوی: گوندیکێ کوردستانه به‌عسی کاوڵی کرد [۱] نام روستایی در کردستان که توسط بهشیان ویران شد.

قه‌له‌سو: ۱) گوشتی، پێرگوشت: ۲) چیشنی چه‌وره: ۲) بریتی له ده‌وله‌ندی زل [۱] چاق! ۲) غدای چرب! ۳) کدیه رێروتمند کلان.

قه‌له‌واپی: چه‌ورایی چیش [۱] چربی غذا.

قه‌له‌وه‌بون: ۱) گوشت‌گرتی: ۲) بریتی له ده‌وله‌مه‌ندبون [۱] چاق شدن: ۲) کدیه از توتمند شدن.

قه‌له‌وه‌ر: قه‌له‌ره [۱] موج رودخانه.

قه‌له‌وی: تیرگوشتی [۱] حافی.

قه‌له‌هه‌ربه‌ت: گوندیکێ کوردستانه به‌عسی کاوڵی کرد [۱] نام روستایی در کردستان که توسط بهشیان ویران شد.

قه‌له‌هین: له‌به‌ین چۆن، شوته‌ور به‌مان [۱] ربین رفتن هه‌می: ۱) هاورمه: ۲) گوشتی سو‌ره‌وه‌کر و [۱] فورمه: ۲) گوشت سرخ شده.

قه‌له‌ی‌پشاز: گوشتی سو‌ره‌وه‌کراو به‌پارو ته‌ماته‌وه [۱] گوشت با کوجه‌فرنگی و پیاز سرخ شده.

قه‌له‌یز: چلکن، پیس، په‌بوخ [۱] چرکس، کشف.

قه‌له‌سیل: به‌ره‌سیل، قوزاو [۱] غذای ماست و گوشت.

قه‌له‌ن: ۱) خوشین له‌سه‌ر ناگر: ۲) سه‌پیل، قه‌بون: ۳) موته‌وه، حه‌لین [۱] جوشیدن بر آتش! ۲) چیق: ۳) گداختن.

قه‌له‌نۆک: برتشکه، ده‌میوه‌ی بودراو له‌سه‌ر ساج [۱] ده‌های عله‌ بود ده.

قه‌له‌نه‌ک: تاوه [۱] تاوه.

قه‌له‌یه: ۱) قه‌لی: ۲) چیشنه‌که [۱] بگا: قه‌لی: ۲) غدیی است.

قه‌مه: ۱) قه‌مه‌ره، ئاوباره: ۲) قانگ، تۆری پۆک: ۳) داری وشک [۱] قه‌مه‌ره: ۲) ترب پۆک: ۳) چوب خشک.

قه‌مه‌ره: قوما [۱] بگا، قوما.

قه‌مه‌ره: ۱) ترومیچی سواری: ۲) زۆری چه‌ندکەسی له شه‌مه‌نده‌فهرده.

[۱] ماشین سواری: ۲) کوپه قطار.

قه‌مه‌مه: ۱) قه‌مه‌مه: ۲) گیاه که وه‌ک که‌مه‌ده‌چی [۱] نگ، قوما: ۲) گیاهی است.

قه‌مان: وشک‌بوئی داری ته‌ر [۱] خشکیدن هیزم تر.

قه‌ماندن: ۱) وشک‌کرده‌وه‌ی داری ته‌ر: ۲) حه‌لک تێ وه‌شدن: ۳) نان به‌ناگر راداشتن: ۴) پاراستن [۱] خشکایدن هیزم تر: ۲) پاس بر تهور تکاندن: ۳) نان بر آتش گذاشتن: ۴) حمایت کردن.

قه‌مه‌پۆر: پشت چه‌ما [۱] کۆز، پشت حمیده.

قه‌مه‌به‌ر: له‌و گونده‌ی کور: سانه که به‌عسی کاوڵیان کرد [۱] روستایی در کردستان که بهشیان آن را ویران کردند.

قه‌مه‌به‌ره: قونوله‌ [۱] بصب، گلوله توپ.

قه‌مه‌ب: ۱) نسیر: ۲) ته‌نگله‌به‌ره‌که‌ته [۱] گریبان، یقه: ۲) میوه دوقلوی بهم چسبیده.

قه‌مه‌تار: جانه‌ریکه‌ بو‌ر له‌ گورگ زلف و گوشت‌خۆره، که‌متیار [۱] کفتار، قه‌مه‌تال: ره‌گ‌و‌ب‌نی که‌ل‌زێو س، ره‌گی کلاوی [۱] ریشه‌ نوعی دیواس قه‌مه‌تاندن، باوله‌پنج‌کردنی مثالی سدا [۱] فندق پیچ کردن بچه.

قه‌مه‌تک: ۱) ده‌سروکه‌ی سه‌ری ژمار: ۲، پشت‌مل [۱] لیج: ۲) پس کردن.

قه‌مه‌ته‌ر: ۱) ده‌میچی چه‌یوان: ۲) خه‌زنی بیچی و رچ و وشتی که به‌نی تێ ده‌خه‌ری: ۳) بریتی به‌سرو‌ی رۆدوچکۆس [۱] پوزه‌بند: ۲) مهار حطم شتر: ۳) کدیه ار خه‌سهم.

قه‌مه‌ته‌رکراو: ۱) ده‌مه‌ه‌ستراو: ۲) بریتی له‌ رۆد، رۆزیل، چکۆس [۱] پوزه‌بسته: ۲) کدیه ار خه‌سهم.

قه‌مه‌ته‌رکردن: ۱) ده‌مه‌ه‌ستن به‌ ژنجیر: ۲) بریتی له‌ بینه‌نگ کردن [۱] پوزه‌بستن: ۲) کدیه ز ساکت کردن.

قه‌مه‌ته‌ره: ۱) ئاوباره: ۲) گوندیکه‌ له‌ کوردستان [۱] قه‌طره: ۲) نام ده‌ی اسه.

قه‌مه‌ته‌ری: هه‌مه‌ته‌رکراو [۱] بگا: قه‌مه‌ته‌رکراو.

قه‌مه‌تی: ۱) گریزان به‌یوه‌ندی: ۲) نه‌وه‌نده‌گیاهه‌ک له‌ده‌ ستاجی ده‌پیشه [۱] وابسته: ۲) بریک دست گیاه دسته شده.

قه‌مه‌ج: ۱) نزیک، ته‌خۆن، قه‌ره: ۲) پری ده‌ستیک، لاویج: ۳) پاو، سح: ۴) چه‌ری ئۆسی ده‌م چه‌مه: ۵) سو به‌قه‌یچی پاچین: ۶) دۆره، تازی دۆره‌گه: ۷) په‌رتاوتنی دار: ۸) بریتی له‌ کلکی چه‌یوان [۱] نردیکی، دروس‌حرس: ۲) بریک کف دست: ۳) پیچ، بان: ۴) شن صاف و سایینه: ۵) موی یا قیچی چیده: ۶) سگ دورگه: ۷) هرس درجه: ۸) کدیه او دم حیوان.

قه‌مه‌جان: بازه‌لی [۱] نوعی باوی با شن، به‌قل دوقس.

قه‌مه‌چاندن: پینچان، باوی‌دان [۱] به‌چاییدن.

قه‌مه‌چک: ۱) دوی بز: ۲) قونچکی میوه: ۳) پشت‌مل [۱] دم بز: ۲) دبالچه‌ میوه: ۳) پس کردن.

قه‌مه‌سج کردی: بیشان‌کردنی برن و مه‌ر به‌هه‌لیاچیی هیندی کونکه [۱]

بن حکماندی دو بیار، سیداره [۱] چنگله دکن قصابی [۲] دار
 عدم.
 قه ناری: چونده کوله به کی زهری ددنگ خوسه له زهره زیره ده کی [۱]
 پرده قناری
 قه ناس: ۱ زمنی خنج وخسوری لایک ته سدر لایک بن ۲، دورو
 بهری مار [۱] (۱) زمین کج: ۲) برف الدار حانه
 قه نایز: خامه ک، پارچه به کی ناوریشمی بهزه بگی بهوش بان نهر خه وانی
 [۱] فتاویر، دوجی ابر ستمی
 قه نیل: لای جهپ [۱] طرف حب، یسار.
 قه ناز: قه ناری چاره وی [۱] قطار ستور
 قه نهر: همتتر [۱] بگا: همتتر
 همتنهر: دوباره همتنهر [۱] تل برسان
 قه نج: ۱) بش، خاس، پسمند: ۲) حوان، خوشک [۱] ۱) خوب: ۲)
 ریبا.
 قه نحانی: پیاده تی، جوان میری، جاکه، میر نی [۱] مرد بگی، مردمی
 قه نج کرن: کاری چاک کردن، بش کردن [۱] کار نیکو کردن.
 قه نجه یسک: گیاه که به نهی ده خون. چهره و نامی گوهر هندی ده
 [۱] گیاهی ست.
 قه نجی: ۱) چاکه، خاسی: ۲) حواسی، ده لای [۱] ۱) خوبی: ۲)
 ربیبی
 قه ند: هن [۱] هد
 قه ند ح: ناوی خولای سید کر سخر و اب سخر ب حوسه
 قه ند غ: قه ند ح [۱] سکر ب حوسه.
 قه ند ن: جنگی قه ند [۱] دن
 قه ند و: ۱) ناوی شیرین گراو به شکر: ۲) قه مداح [۱] ۱) شکر ب ۲،
 بگا قه مداح
 قه ندرخه: گیاه که له گهنم ده چی [۱] گیاهی است شبیه گنم.
 قه ندرغه: قه ندرخه [۱] بگا هه ندرخه
 قه نندشکین: چاکوی قه ند پی ورد کردن [۱] هندشکی.
 قه ندن: کوئین، کس، (هدلی قه ند [۱] کس،
 قه ندو: همدار [۱] همدان
 قه ندول: گود بکی کوردستانه به عسی کاوی کرد [۱] نام روستایی در
 کردستان که توسط بهیمان ویران شد.
 قه نده: ۱) باس قه نه سه بیله کی کنگدن: ۲) بیر گه له. هلیان باو [۱] ۱،
 حقیق دسه بند: ۲) قلیان
 قه ننده دار: نوکهری که به دیوانی گه وره پیاده کاری قلیان و
 سه بیله تیکر دنه [۱] نوکری که کارش قلیان و جیق آماده کردن است.
 قه ندریز: بی نامده کروبو سه بیله [۱] نوون آماده شده برای جیق.
 قه نده کیش: تلوده به توت کیشان [۱] دودی، معتاد به نوون کشیدن
 قه نده هاری: چوری تو می گنم [۱] نوعی گندم
 قه ندی: غه لدی، بوله زراو [۱] توله سنگ سگری.
 قه ندیل: ۱) جرای به به باوه ده لقار: ۲) ناوی چیا به کی زور به لوب بگا

علامت گذاری در باقیچین برگردن پشم و موی،
قه‌مچوغه: له و گوسدانه‌ی کوردستانه که به‌عسی کاسیان کرد [ق]
 روستایی در کوردستان که پشینان آن را ویران کردند
قه‌مچوک: قاپوچکه‌یاست [ق] بگا، قه‌بوچکه
قه‌مچی: (۱) قامچی، شه‌لاخ؛ (۲) جورن حشینی زمانه [ق] (۱) بازیابه؛ (۲)
 نوعی ریورالات
قه‌مرد دین: زردآلوی پامره که روی وشک کراو که وه‌له نان ده‌جی،
 ناه‌ده‌یسی [ق] لواشک.
قه‌مرن: هستنی ناو پوه‌سه‌هول به‌سته‌له [ق] یخ بستن
قه‌مزه: (۱) ناز عمشوه، عاشیره و تودوچم؛ (۲) بهرگ، بهرگی پوشته [ق] (۱)
 عیروبار (۲) بوسه
قه‌مزه‌نوشته: بهرگه بوسه [ق] پوششی دعای نوشه،
قه‌مس: نازاستی، فیل و گری [ق] حمله و بیرنگ
قه‌مه‌له: چاکه‌تی گهمی زستانه که له‌سه‌روه ده پوششی [ق] کابشن،
قه‌مسی: نازاست، ددعه‌ل [ق] دغل باز
قه‌مک: دری ره‌بر بده‌ست و حیر [ق] طرار، درد ماهر
قه‌مکه: همک [ق] طر
قه‌ملاح: رود که رویی حه‌ل [ق] کرفس کبک در بره
قه‌مور: قه‌مور [ق] کوزیش
قه‌موش: سارو، توخی باش پهرینه سهر زام [ق] اسپم،
قه‌موشل گرنی: (۱) ساروژون؛ (۲) کشاو هانته‌وی زه‌وی، به‌گابون [ق]
 ۱. سیم ساس؛ (۲) بیم خشک شدن رمی آبیاری شده
قه‌مه: هه‌داره [ق] همه، عدره
قه‌مه‌ر: (۱) نسی س، نهدا ده، کسی دوسر نکت ۲ مه‌وه
 گه‌بره‌نگ، نه‌سهر (۳) گودیکی کوردستانه به‌عسی کولی کرد [ق]
 ۱. (۲) گون ۳ رودی در کردستان که خط مرز
 ویران شد،
قه‌مردین: پامه‌ده‌یسی، زردآلوی پامره کراو [ق] بوشک،
قه‌مرد: هه‌ماره [ق] نگا قه‌ماره
قه‌مردی: سردی ورد قوسه، فلس، سای، هه‌تالی [ق] شمر
قه‌مردیلی: گودیکی کوردستانه به‌عسی کولی کرد [ق] نام روستایی در
 کوردستان که توسط پشینان ویران شد،
قه‌مه‌زن: (۱) چه‌بوکیش، شه‌لاسی؛ (۲) کسی له عاشوراد به قه‌مه
 خوی برینداو ده‌کا [ق] (۱) چه‌وکش؛ (۲) قه‌مزن،
قه‌می: ره‌نگه، رنده‌جی، نه‌شنی، ده‌بی [ق] شاید گمان میرود،
قه‌میش: قامیش، چپه، چیتک (۲) پره‌سیقاری که ناعزی تنداهو
 توتنی ده‌گه‌ن [ق] (۱) بی (۲) نوعی کغذ سیگور فیلتردر،
قه‌ن: شه‌کری پینکه‌وه‌جه‌سمواری درشت [ق] هند،
قه‌نا: به‌لانی کم، هیچ‌نه‌بی [ق] حدقل، اقلا
قه‌ناراهه: گودیکه له کوردستان به‌عسی ویرانی کرد [ق] ارومسه‌های
 ویران شده کوردستان توسط پشینان،
قه‌ناره: جنگ‌له‌ن‌سنی، گوشت پید له‌قادیسی قه‌سپان؛ (۲) داری

قهوز: پَسُوْلَهی جه سَو، ره سید، قهیز [رسیده، قبض].

قهوزه: ۱) قوزه، چله شیمه‌ی سمرناو (۲) قَرِیزه بهرد [۱] حره: ۲) گل سنگ.

قهوس: ناخرمانگی بایر [آدرما].

قهوساو: نودانی باغ له ناخر یازد بو بهای باغ فر کردن [آبباری باغ در آدرماه برای دفع اغات].

قهوساوه: گوندیکی کوردستنه به عسی کاوی کرد [نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد]

قهوسهل: مه‌تولرکه [جیستان].

قهوسهله: ۱) قسه‌ی به‌زیک (۲) قسه‌ی به‌یما [۱] سخن متذک‌آمیز (۲) سخن رمر و شاره.

قهوش: کلوشی سمر خویان [سافه‌های جمع‌آوری شده سر خرمن، قهوغا: ۱) زور ناوهدان، ۲) خیزانی زور له‌مالد، [۱] آباد: ۲) خانوده بر جمعیب]

قهول: به‌لین، به‌یمان، شهرت، مهرج [پیمان، عهد،

قهول: ۱) قهول: ۲) قهول [۱] نگا قهول: ۲) نگا: قهول قهولان: قهولان [نگا: قهولان]

قهولان: قهولان [ریایی کردن]

قهولکا: توره‌ک‌ی پچوکی ورده‌شت [توپره خرت و یرت.

قهولوپز: قهولوپز، شهرت به‌یمان [توفیق بر کاری]

قهولوپزی: قهولوپز [توفیق]

قهوله‌ق: ۱) سورمه‌دان، کلنور ۲، توره‌ک‌ی چکوله [۱] سرمه‌دان، ۲) توپره کوچک.

قهوله‌ک: قهوله‌ق [نگا: قهوله‌ق]

قهوم: قوم [نگا: قوم]

قهوما: روی ده، پیش‌هات [اتفاق فتاد، پیش‌آمد.

قهومار: به‌سهرات و رود وی باحوس و بل‌تهرس [حادثه دلخراش

قهورسان: ۱) خرمسان (۲) رود، به‌سهرات، قوم: ۳) پیروروهان پیری له‌کارک‌وته [۱] خویشان (۲) پیش‌آمد: ۳) پیر ارکار افتاده.

قهوماتن: نازاوه و پیشوی مایهوه [حادثه فریدن،

قهوماو: رودای ناخوش [رویداد ناگوار،

قهومک: کدوسه‌راوی، کوله‌ک‌سروی [نوعی کدو،

قهومی: ۱) قهوما: ۲) ره‌چله‌کی، گلی [۱] نگا قهوما: ۲) ملی.

قهومیان: قومیان [اتفاق ناگوار افتادن،

قهومیان: قومیان [اتفاق ناگوار افتادن،

قهوورک: ککله‌کورو با می هریک [مهر باران و گردوی هنوز رسیده]

قهوده: تابشت، توان، ناهفت [نیرو،

قهوه‌ت: ۱) قهوه: ۲) وشه‌به‌که وه‌ک‌نوخه‌ی: (قهوه‌ت ده وهره لام) [۱] نیرو: ۲) کلمه‌ای است نشانه دوستی، جانم.

قهوی: ۱) نه‌ستور (هل قهوی: ۲) به ناهفت: ۳) ده‌سه‌لاندان: ۴) ساخ و دوست: ۵) خورت، به‌هیر: ۶) فریه، فره، گه‌ک [۱] ستر:

۲) پانجمل: ۳) بانفود: ۴) صحیح و سالم: ۵) بهرومند: ۶) هراوان قهویت: ۱) سوره‌ورشتی خیزانی مردگ: ۲) راسپیر [۱] قیم: ۲) سفارش کننده.

قهویت: ۱) کاری قهویت: ۲) راسپیری [۱] قیمی: ۲) سفارش.

قهویل: قبول: (قهویلنه قهویلته بیه ره‌هیج) [قبول،

قهویله: ۱) خری قهوی قهلهوا (۲) قهویله، به‌ه‌سپ: ۳) گوندیکی کوردستانه به‌عسی کاوی کرد [۱] کونه‌قدجاق: ۲) هپبه: ۳) نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.

قهوین: قهوی [نگا: قهوی]

قهویشتی: راسپیری [سفارش

قهه‌یک: چنده، قهه‌یک قاحیه [حاشه

قهی: ۱) قهه: ۲) بوچی (۳) کمو به، کدوایو: ۴) وشه‌به‌که به‌وانا: مانع: (قهی ناگا، قهی چیه) (۵) نمدی: ۶) رشانوه: (شیره‌ک‌ی قهی کوردگ‌سسه) [۱] نگا: قهه: ۲) چر: ۳) پس، که اینطوره: ۴) مانع، اشکال: ۵) آری: ۶) قی.

قهپ: ناوه بو بیوان [نام مردانه

قه‌باخ: ۱) گ‌به‌که: ۲) به‌لمی پان‌زل بو یارو به‌زیموه [۱] گیاهی سب ۲، قی ماربری]

قه‌باخهوان: قه‌باخ‌نازوف [قدیران]

قه‌یار: ۱) بیس‌وکی درزی یک‌سم که نه‌یتاشن: ۲) پنج‌گیاه: ۳) سوک‌ناوی قادر: ۴) قه‌راغ، که‌نار (۵) پنجی درزی دیرو کوره [۱] سخن تراشیدنی سسور: ۲) بوته‌گیه: ۳) مخفف نام قادر: ۴) کنار، گوشه: ۵) چسب درر ظری سفالین.

قه‌یاره: قه‌یاره [اعداد]

قه‌یاسه: باربه‌دی پان له‌چهرم [رسد، هن چرمی]

قه‌یاسه‌دین: ناوی ناوایی به‌که [نام روستایی است]

قه‌یایغ: ۱) به‌لمی بارپ‌ماندنموه، قه‌یایغ: ۲) گیاه‌کی بال‌به‌ری قه‌قه‌ده [۱] قایی باربری: ۲) گیاهی است

قه‌ییر: قه‌ییر [راه میانبر،

قه‌بتان: شریک [رشته بافته باریک،

قه‌بتول: باری ناچه‌به‌که له کوردستان [ناحیه‌ای در کردستان]

قه‌بتولی: ۱) ناوه بو بیوان: ۲) گوندیکی کوردستانه به‌عسی کاوی کرد [۱] نام مردانه: ۲) نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد]

قه‌یتسه‌ران: ۱) گیاه‌کی لاسک‌ره‌شه: ۲) ناوی بال‌ه‌وانیکی چیر‌که: (ه‌اره‌مان‌قه‌یتسه‌ران) [۱] گیاهی است: ۲) نام گردی باستانی.

قه‌یچی: بورنو، مده‌س [قیچی]

قه‌یچی‌یر: به‌تور‌تورین [قیچی‌یر،

قه‌یچی‌کردن: یر‌توتن به قه‌یچی: (له کولمت هرجی خارج بی سوری نه‌گریجه قه‌یچی‌که/یلین با سهر بریسی خارجی بو زه‌ونه‌فی دین بو)

«سالم» [با قیچی بریدن،

قه‌ی‌چییه: چیه‌یی هه‌یه؟، مانع چیه؟ [چه مانعی دارد؟]

قیزك هه مه سه [] سلاع

قیزلا بدن ده حوقه حوی حسنی رو [] گد حس رو عی

قیزك بده اریکی که سکه له رسوبه زلسره [] بریده سیروبه

قیزو وار ره سه قه د و مر ساد

قیزو ووز: ههر ههرا، زه نه نا [] جیغ و داد و فریاد

قیزو ووز: قیزووز [] جمع و دد

قیزه: هیر ده [] جمع

قیزه قیز: (۱) رقیه ی روز: (۲) ههر من به بیده نگ بو: (توخا قیزه قیز) []

(۱) جیغ زیاده (۲) فربن به خاموشی سروصدا

قیزه کردن: ریزه کردن [] جیغ کشیدن

قیزیس: فیر بدن [] جمع کسین

قیس: سه مهت، ههل، فر سهت (نه قیسیم چو، نه قیسیمی خود []

فر صت به سهت آمده

قیسپ: داریکه بو به رزین ده چه قیندری، قسپ [] جوب نهت دیو ره

مر جیس

قیست: (۱) گیاه که: (۲) قهر دانه موی باز [] (۱) گیاهی است (۲)

قسط وام

قیسک: چیکندانه [] زاغر، چیه دان

قیسکه: (۱) قیسک: (۲) منائی چکوله ی پونه که [] (۱) زاغر، چینه دن

(۲) کودک لاغر و غسقلی

قیش: (۱) بانو، پانه، پان، دهشتی بلند له ده و و بهری حوی: (۲) قوز،

حهوی: (۳) قه لسی لیو [] (۱) قلات: (۲) گیل: (۳) ترک لب

قیشاق: (۱) قوزا، سته، چلهوا (۲) لیری قه نسبو [] (۱) لحن: (۲) لب

ترک برده

قیفر: درکیکی سپیه [] حاربتی است سفید

قیقه ری: گوندریکی کوردستانه به عسی کاوی کرد [] نام روستایی در

کردستان که توسط بهشیان ویرن شد

قیقار: قیقار [] لگا قیقار

قیق: (۱) دالگوشت، ره عیف: (۲) مل به ریک [] (۱) لاغر: (۲) گردن به ریک

قیق لوقی: ده لگی خوتندی که نه باب [] پانگ حروس

قیقی: (۱) دارکوتکه: (۲) قوقوی که له شیر: (۳) بریتی له مریشک [] (۱)

دارکوب: (۲) صدای خروس: (۳) کایه از ماکیان

قیقی داوکه: یالداریکه [] پرنده ای است

قیل: (۱) قو: (۲) که لپی دونده، ددانی پشه موی دنده: (۳) هیر [] (۱)

زوب: (۲) دندان ناب دنده: (۳) قیر

قین: گوانی ناژه لی شیرده [] بستان دم شیرده

قیسکه: (۱) چیلکه: (۲) حیلکه ی پیکه تین [] (۱) ساقه و جوب کوچک

خلال مانتد: (۲) هر هر خنده

قیله: خرم، قهوم [] حویشاوند

قیله تاو: قیراوا [] اسفله

قیله و فاج: هیر و ح [] ارب

قیله و قانج: فیر و ح [] ارب

قیم: (۱) رازی بو: (قیما من نایه) (۲) بهس و کیفا بهت [] (۱) رضایت:

۲ بهس، کامی

قیم نین: داری بو [] اسی بودن

قیم بی نین: بی رزی بو، بی قابل بو [] روا دیدن

قیمه: گوشتی نه نهدر و [] گوشت خرد شده، قیمة

قیم هاتن: رازی بو [] واضی شدن

قیمهت: روح، بایی [] قیمة

قیمهت دار: (۱) به سه و ههرو هونه: (۲) گران [] (۱) ههر من: (۲) قیسی

قیمه کردن: نه نخبینی گوشت [] خرخ کردن گوشت

قیمه کرن: سه کردن [] جرح کردن گوشت

قیمه کیش: ساتوری جه مای گوشت و و دگردن: (ووت و کو ناگر

موزت وک شیش و نه یوت قیمة کیش / موز و هت زلف و که بهت

جهرگی پاره ی ماری به) «ماری» [] ساتور قیمة کش

قیمیش: ره وادیتن [] ووادیتن

قین: (۱) قن، قنگ: (۲) رقی، توژی، قه لسی، رک، فار [] (۱) کون: (۲)

کیه

قینات: قینات، سه یوری [] شکبایی

قیناوی: رکونی [] کینه ور

قین نه ستورا: کسی که دونه نگ له توژی بی خارده بینه موه [] کسی که

خشمش دیر فر ویشند

قین نه: گنه کی به هاریه و ده یخو [] گیاهی است حور دی

قینجک: قونجک [] دیالجه میوه

قین جواندن: زک هه لساندن [] خشم برانگیختن

قین جوین: زک هه لساندن [] سرکین آمدن

قینچک: قونجک [] دیالجه میوه

قین خوار دنده و: زک به پرخو برده و ده پیش خوار دنده و [] خشم

فر خوردن: کین در دل نهفتن

قین دار: به قیر، دل پر دک [] حشمتگین

قین کیشان: زک هه لگرتن [] کینه توژی، کین به دل گرفتن

قیگ: قن، قنگ: (زور به ته عریزو کیف به به بسی سینگت

به / به گنه نه بدی به سه راحت له کونی قینگت بهم) «شینح ره زا» []

کون

قین گرتن: که و تنه سه و زک، بی چه قاندن [] پافشاری از سر لچ، لچ کردن

قین له یه: رکونی، قین له دل [] کینه توژی

قین له دل: رکونی [] کینه در دل، کینه ور

قین له سل: قین له دن، رکونی [] کیمه در دل

قین له قه: کلک هه لته کینه، دوهه یینک [] دم جُنیا ناک

قین لی بو: خوش نه یستن، رک لی بو نه و [] دوست نه شتن

قین لی هه ستان: لی توژی بو [] ار کسی به خشم آمدن

قین لی هه لستان: قین لی هه ستان [] ز کسی به خشم آمدن

قین لی هه لگرتن: زور بو و چه توژی هه بو توله [] کیمه ار کسی در

دل گرفتن

قین و ن: قینه‌وی [۱] کهور

قینه‌پیری ز کدیری [۱] هم حشمی

قنهون: قن و ن، قنایوی [۱] کیه‌ور

قین هه‌ستان: رده‌سان [۱] حسمگین سدن

قین هه‌سانان: رده‌ستاندن [۱] حشم براگه‌ستن

قین هه‌لسان: رده‌لسان [۱] حسم امس

قن هه‌لسانان: رده‌ستاندن [۱] حشم براگه‌ستن

قین هه‌لکرتن: رده‌لدا هینسه‌وه [۱] کیه‌دول گر مس

ک

ک: ۱) له پېښ وشه دا په مانای که، پوښه: (من وتم کنه چی): له باش وسمه ۲) تڼک، نه نیا (گډک په مانای تاقه گیدک) ۳) هیمابو ناسپاوځی که نانه وی نوی به وی: (میړک، ژتک): ۴) نامرانون ده گه یه نی: (کو ښک، حیثک): ۵) یو پچوک شاید نه: (ککک، کورک): ۶) په مانای زور زور (خه موک، گریووک) ۱) په عنوان پېښوند به معنی برای ایکه: په عنوان پسوند ۲) یکی، یک دایه: ۳) اشاره به مشاورالیه شناسحه شده: ۴) پسوند اېزار: ۵) پسوند تصغیر: ۶) به معنی بسیار زیاد

کا: ۱) کوا، له کوه: ۲) پاژي پچوکی لاسکه ده خل: ۳) باشگری بهراتا: په کدا: (له بریککا، نه ژوژیکا): ۴) وشه ریزلی نای براگه وړه: (ک حسمن): ۵) پکاب: (حوار و حرم کا): ۶) داده ی، نایر نم: (کا و ره، کا بیسم ۷) بلا، با، بهیله. (کا پچی بزاس چی ده کا): ۱) کوز، کحا اسب؟ ۲) کاه: ۳) پسوند به معنی در بکی: ۴) اصطلاح حترم به یزادتر یزادگتره داداش ۵) کتاد، کتد: ۶) بیسم، بداسم: ۷) باشد، بگدار

کائین فارسیخ، دوش [شخو ر کاب ۱) هاد میچ، جگ، چر: ۲) قاپ، گوژنگ [شکاسگ، قاپ: ۲) قوزک یا.

کابا، جگ، میچ، دهق، قاپ، کب [قاپ، کابان: ۱) زنی ناگاد ری مال: ۲) تاوه بوژنان [کدبانوی خانه: ۲) نام رانه

کاپانه تی، مارا گرسی به چاکی، پماوی [حده داری کردن، کاپانه تی، کاپانه تی [حاقه داری کردن، کاپانه تی، ۱) جگین، میچین: ۲) نهی کابان [قاپ بازی: ۲) ای کدبانو

کاپچک: جومگه ی ده ست [مچ دست، کاپرا: ۱) فلان، که سق که ناوی دایه: (کاپرا تو کی): ۲) که سق که دی ناسین (کاپرا به کم دیت) [یارو، فلان: ۲) کسی که

باشناس است.

کاپره ش: ۱) قاپره ش، کویتی داوین تاریک، ۲) شوم حوت قوشه [کمیت پ سپاه: ۲) نحس

کاپگر، ۱) بریتی له جلیو وروش: ۲) بریتی له پاش ملبیز [کنایه از دشنام دهنه: ۲) کنایه از غیبت گوی.

کاپوڅ: به شته چپندرویی که له هار ساکای پراوتر و گهس تره [بخش ر محمول که از بقه بر بارتر شد

کاپوکه: ۱) بالداریکه ځوی، حمایه ده بی، له که و پچو کتره و گوشتی ده خوروی به روز ره نگان هه یه، کوتر، که قوکه: ۲) جیگه ی سانه وده حایب کردنی بالدار، لانه، هیلا نه [کوتز: ۲) آشپانه.

کابه: ۱) خانه ی خود، روگه ی تېسلام: ۲) میچ، کاب: ۳) که شکله زو: ۴) جومگه ی ده ست و یا: ۵) قهسه ل، کای درشتی پرمال له تاخورداف [کابه: ۲) قاپ: ۳) کسه رانو: ۴) مچ دست و یا: ۵) کاه درشت مایده در خور.

کابه شاک: به خت و نیقیال [بیخت و خیال، شانس.

کابه ک: ۱) که شکله زوانی: ۲) جومگه ی ده ست و یا: ۳) قهسه ل [کاسه زانو: ۲) مچ دست و یا: ۳) کاه درشت مانده در آخور.

کابه وړ، بریتی له کورته بالا، کک [کنایه از قد کوتاه، کوتوله کابه ی: میچین، کابین، کابانی، قاپین [قاپ بازی.

کاپ: قپ، جگ، میچ، جو [شتالنگ، قاپ

کاپان: ۱) ریگه ی تېسک و تېنگه بهر: ۲) حکم، ۳) کونی فره وان له میچی خاندود: ۴) نه غعه ی بن دیوار که پیاوی پېدا بچی [واهر و تنگ: ۲) قاپ بازی: ۳) سورخ گشاد در سقف خانه: ۴) بقب کف

طاق

کاپانی: کابانی، جگین [قاپ بازی.

کاپچک: جومگه ی ده ست [مچ دست

کاپلک: ۱) پدتنک، پدت، پارچه گوریس: ۲) جگی چکوله [رسن پاره، رېسمان کوتاه: ۲) قاپ کوچک.

کاپو: ۱) خانوی بالدار، هیلایه، هیلین، لانه: ۲) بیف: ۱) آشیانه: ۲) بی

کاپو: ۱) پوش و گیای گیره کراو، گیای نه نجانو: ۲) کدسی گیای ورد ده کا: ۱) گیاه کو بیده: ۲) کسی که علوفه می کوبد.

کاپور: توتی زور خراب، ره شکه توتی: ۱) بوتون بد سیاهرنگ کاپوک: ۱) کاپوک: ۲) پیوه ندی ته سب به زیمیر: ۱) نگا، کاپوک: ۲) بایند ونجیری است.

کاپول: ۱) قاپیلک: ۲) قاپیلکه سمر، ۳) گیای ورد کور و گرره: ۴) قفسل: ۵) کای ره گهل حمزی بو بان سواخ دان: ۱) پوسته توخالی: ۲) حجمه: ۳) علوفه کو بیده: ۴) کاه درشب مانده درخور: ۵) کاهگل.

کاپول: ۱) قاپیلکه سمر: ۲) بیف، پت: ۱) حجمه: ۲) بینی، کاپولک: کاپول: نگا، کاپول

کاپوله: کاپوله: ۱) پیمانته کوچک اسپایان. کاپوله: قه پوله، قه پوله: ۱) پیمانته کوچک اسپایان.

کاپهک: کاپهک: سفی، کرپک: کملک. کاپیچ: نه خوشبختی ره شولاخه له کای روزخواردموه بوشتی دتب: نوعی بصری دام.

کات: ۱) دم، ساب، تار: ۲) خیروک: ۳) زمین، قاد: (شوره گات): ۴) که لله سمر: ۵) پشت من: ۱) وقت: ۲) نگا: خیروک: ۳) زمین: ۴) که، حجمه: ۵) پس گردن.

کاتاس: ۱) له کوی: ۲) له کام لا: ۳) جورئ کولیره که له سر رینه مودا ده برزی: ۱) کما: ۲) کدم طرف: ۳) نوعی گرده نان.

کاتات: ۱) قه حلف، که لله سمر: ۲) پشت من: ۱) کله، حجمه: ۲) پس گردن.

کاتار: پویه که له شیر: ۱) تاج خروس.

کاتب: ۱) حسابگر: ۲) نوسه: ۳) سه روزمیر: ۱) حسابدار: ۲) بو پیسده: ۳) سرسمار

کاتمش، کارنی ستروی سررمیزی: ۱) مسوول سرسماری.

کاتر: ۱) هم در دهفت: ۱) ساع

کاتک: که لله سمر، قه حلف، کات: ۱) حجمه، کله

کاتور: ۱) له مودگای له مود لئی نساو: (ته واکاتور بو): ۲) پویه که له شیر، کاتار: ۱) چراگاه لخت شده: ۲) تاج خروس.

کاتسه: ۱) لکی تازه پاش سرچن کردن، وچ: (کاتسهی توت): ۲) حبروک: ۳) برنی له گورگ: ۴) پشه، نسفا، همستی: ۱) جوانه بو بعد ار حته کردن گیاه: ۲) نگا: خیروک: ۳) کنایه از گرگ: ۴) استخوان

کاج: ۱) داریکی گله دهرری جه نگه له: ۲) زورک: ۱) درخت کاج: ۲) تبه ماسه ای.

کاجین: کاهه، کینه: ۱) کدامین؟

کاجینه: رورکان، مدشتی که ته پونکه ته پونکهی بچومکی تیدا: ۱) دشت ماهوری.

کاج: ۱) نامراری سهرقوئی ده سسک داری بچوک بو شوی خواردن، کمچی، کمچی، که چوک: ۲) قاج، لنگ: ۳) شتی بی برخی ناومال:

۴) حزگه ماسی: ۱) فاشق: ۲) پا: ۳) خرت و پرت بی اروش: ۳) پاهگاه ماهی در رستار.

کچاخ: به چکه گامیشی دوبهار دیتو، قاجاج: ۱) گوساله دوساله، کچانی: ده هرو نامان، قاپ و قاجاج: ۱) ظروف آشپزخانه.

کچک: کاج، نامراری شوی خواردن: ۱) فاشق کچوگولوز: خرت و پرتی بی قیست: ۱) خرت و پرت بی اروش کچوگولوسک: کچوگولوز: ۱) خرت و پرت بی اروش.

کاخ: ۱) قه سمر، گرشک: ۲) بزوا: ۳) لوده کای دهشت که بو زسار گله بان ده کرن: ۱) کاخ: ۲) وچین: ۳) کاهی که برای زمسار دشت نگهداری می شود.

کاخلی قاحلی: کاحیره

کاحیل: ۱) سه دی حیمه: ۲) پوشتی ده سس که به گسه دهری: ۱) سهره چمن: ۲) خس و خاشاک دشت و صحر که جمع شده باشند.

کاد: ۱) قاد، عمرده زمین، زهوی: ۲) مهیدان: (کادا شهر): ۱) زمین: ۲) میدان.

کادان: ۱) عماری کاتیکردن: ۲) ناری دئی یه که: ۳) قهره نجی: ۱) کاهدن: ۲) نام دهی است: ۳) مالو نمیدی.

کادانه: ره سه نه نه سیمیکه ده لین به روسیاه هانگه: ۱) نژادی ار اسب ست که گویا از روسیه آمده

کادو: شده ی ناسن: ۱) عشون خنی کادو: سیایی ناوه نمیدی عاسمن له شهود، کاکیشانی عاسمن: ۱) کهکشان، مجره.

کادک: پاپوله، بیکه ی دریز: ۱) ساندویچ.

کادو: دوکول، دوکول، دو: ۱) دود.

کاده: کولچه: ۱) کلوچه.

کادی: کادو، دوکول: ۱) دود.

کادین: کادان، عماری کاتیکردن: ۱) کاهدان.

کادین: کادان، عماری کاتیکردن: ۱) کاهدان.

کادین میشتی شونی حلیفه میشتان، چیکه یه که پلوره هه بگی بی داندرون: ۱) کندوی رنبور عسل.

کادینه میشتی: خه لیم، پلوره: ۱) رنبور عسل.

کار: ۱) شول، خه بات: ۲) نوا، تاقهت: (نور کارم ته نکاری): ۳) بالوکه: ۴) به چکه یزنی چکولدی تازه زو: ۵) میوه نه گیشو: ۶) نه کولوا، خاو: ۷) که سن خهریکی خه بات: (کرنکان): ۸) چاندن: (دیمه گار، تهر گاری): ۹) ده سکرود: (گاری نه ستموله): ۱۰) هازانچی سهود: ۱۱) به چکه ی ناسک، (کارامار): ۱۲) روداو: ۱۳) رچه، کوره زی: ۱۴) خریلین، کانی خوی: ۱) کار: ۲) نوان، تاب: ۳) زگیل: ۴) کهره، بزغاله نورسیده: ۵) کال، میوه نارس: ۶) مایهت: ۷) کسده کار: ۸) کشت، ۹) ساخته: ۱۰) سربازرگانی: ۱۱) بجه آهر: ۱۲) حادثه: ۱۳) کوره راه: ۱۴) چشمه آب شور.

کاردوه ره شه: جبرئیل گیبی کردو [] نوعی «کاردو».

کاردوه کوزانه: کاردوی به نیرنگ [] نوعی «کاردو».

کاردوه مرنه: چوړی کاردوی خراب [] نوعی «کاردو»ی نامرغوب.

کارده په له: (۱) پمړه سیلکه (۲) به خوښی رینگه ده درگرت به حمرما [] (۱)

چنچه (۳) نوعی بیماری جوس رډ پوست از سرما.

کارده مینتی: مینائی به دهس کرایي، دهسکار [] کاردستی.

کاردي. کاردو [] بگا: کاردو.

کارديتو: رهاو له کار [] به بحر به در کار.

کارديتی: کارديتو [] پانصر به در کار

کارديده: کارديتو [] به بحر به در کار

کاردی کوردش: (۱) چه قوساردن (۲) وهستی چه فومان [] (۱) چافو

ساحت (۲) استاد کار چاقوساز.

کارديده: کاردسو [] پانصر به در کار.

کارآست: (۱) کار دروسب (۲) کړيلک هانو (پاحوا کړت راستاي)

[] (۱) درمستکار (۲) کار بر مرام.

کدران: هاميده له کار [] کودان.

کدرزور: (۱) بنگار (۲) که سنی شولئ وی گه له که [] (۱) کار اجباری: (۲)

بر کار

کارزوره کی: بنگار [] کار اجباری.

کارژ: نویره مار [] بوسه ی که ماری بندرد

کارژوله: مده کوری و [] کهره بر عاده

کارژوله: کارژوله ای بر عاده

کارژيله: کاررويه [] بر عاده

کارس: (۱) زوړت، همرزته گه وره (۲) همرزت [] (۱) گاورس، دوت (۲)

اورن.

کارسواز: (۱) که سنی کار بو که سنی پلک دیني (۲) باوه بو حوا [] (۱)

چاره سار (۲) مای برای خد.

کارسازی: (۱) پلک هینای کار (۲) حو ناماده کردن [] (۱) فراهم کردن:

(۲) خود را مهیا ساختن

کارفانکوز: نه ستیره که، کاروان کوزه [] ستاره سحری.

کارک: (۱) پیتشوی چهرمی خاوه (۲) کارژوله (۳) حینگی د نه وله که له

قوړی ده کس، که سډو (۴) نه گه پشو، کار (۵) باریکوری بو چونه مار

باغجه ی پریز کرباوه (۱) چارق (۲) یز عاله (۳) کندوی عله، انبار

گلی غنه (۴) کال: (۵) راه باریک برای عبور دو باغچه.

کارک: فارچ [] فارچ

کارگردن: (۱) خه بنی (۲) به هره دانی در مان (۳) ره ونی زگ [] (۱)

کارگردن: (۲) اثر بخشیدن در (۳) سهال.

کارکرده: (۱) کار دیده (۲) شتی ده کارکر و [] (۱) کار درمده (۲)

مسعمل

کارکر (۱) خوښو و تیار کردن (۲) قازنج له سمود کردن [] (۱) مهیا

شدن (۲) نفع بردن در معامله.

کارکری: (۱) سارو ماده (۲) نچ کردو [] (۱) مهیا و ماده (۲) سود

برده در معامله.

کارکون: (۱) کاری به هره ده (۲) کار [] (۱) موثر، اثر بخش (۲) کاره.

فعال

کارکفتن: کاری که ب کارین موب [] کار آدم به دست کسی فساد

کارکوشته: کرامه [] کار مد

کارکون: ده رسایی زه وانی زگ [] در روی سهال.

کارکوه: خه پانچی، شولکهر [] کارگر.

کارکهنار: هله سیر و له کار، له کار لادراو [] در کار بر کمز سده.

کارکهناری: موجدی هله سیراوی له کار [] حقوق باز شنگی.

کارکهنو: راه کوی به کومه له به هره [] شکار گروهي کیک.

کارگ: (۱) فارچ (۲) مریشک، مامر، که رگی [] (۱) فارچ (۲) مرغ

کارگا: جیگی بیشه ساری [] کارگاه

کارگوزان: سوریش [] کارگزار.

کارگه: کارگا [] کارگاه.

کارگه: مریشک، مامر [] مرغ

کارگه چی: پالهی کارخانه [] کارگر کارخانه.

کارگهر: کارگر، پالهی، خه بانکار [] کارگر.

کارگه گولانه: کارگی زه هرو ی که بحروی [] خارج سنی

کارگه گوله: کارگه گولانه [] خارج سنی

کارگی: مریشک، مامر [] مرغ.

کارگیز: که سنی به سهر کاروباری شولئ زاده گ، مدیر [] مدیر.

کارله کارترانان: برینی له رود ویک که پاشگهر بونه و ی تیا به یی [] کار

در کار گدشتی.

کارم: (۱) کاری من، شولئ من (۲) ده توام (نر کاروم قی شولئ بکم)!

(۳) کرم [] (۱) کارمن (۲) می توانم (۳) کرم.

کارماخ: سهره ند [] سرفند، غربال درشت.

کارماز: به چکه تاسک [] بچه اهر

کارمده که و تش: (۱) کرمی قی که و تش: (۲) برینی له تمه لئ و بیکاری []

(۱) کرموشده (۲) کتابه از تبلی و بیکاری.

کارمژن: کرمی، کرم قی که و تش [] کرمو.

کارمسهر: حینگی پشودنی قاعله، کروانسه را [] کارواسر.

کارمسهرادار: حاجی [] کارو نسرادر.

کارب: (۱) کاری نیمه (۲) ده سوس [] (۱) کار ما (۲) می توانند

کارنس: راما له کار، کارزان [] کارشاس

کارناهه: پشولئ سیایی کاری که کراه [] کارنامه.

کارنیاز: داخوازی کار [] خواهان.

کاروا: حیوه ی داریکه زردو سولک و زور به میعت [] کهر با.

کاروان: قاعله [] کاروان.

کاروانشی: بازاروی هیلکه تیکر و [] اشکه.

کاروانچی: که سنی که ده گن قاعله یه [] کاروایی.

کاروانسه را: کارمسهر [] کارو سرا

کاروانقران: نه ستیره که، نه ستیره ی زوژ [] ستاره سحری

کروانکوز: ۱) کروانقرن: ۲) همویرده، مه‌لیکه [۱] ستاره سحری: ۲) بریده ن است

کارونکوز: کارونقران [۱] ستاره سحری

کارونقن: سمرقافله، سمروکی کاروان [۱] سازبان

کاروانه: ۱) بالدریکه به‌قد مریشکیک ده‌سویکی دیزه: ۲) هاتوچو له بک جیگه‌دا: ۳) زه‌بینی گان کردن: ۴) هموایه‌کی گوزابی به [۱] پرندۀ کروانک: ۲) اسدوشد در یک جای معین: ۳) کفل جتباندن هنگام جماع: ۴) آهنگی است.

کاروانه‌بین کردن: زه‌بین له کاتی گان کردند [۱] کله‌زدن در جماع.

کاروانی: مروی ناو قافله [۱] کاروانی.

کارویا: کارو [۱] کهر با

کارویاز: کار له هموچوریک [۱] کارویار

کاروفا: نامرانیکه له ده‌رگای حو‌لایی‌دا [۱] ار ایزد بافتندی

کاروس: گیاهه‌کی یون خوشه زه‌گل بدتیر ده‌حری [۱] گیاهی است که با پییر امیخته می‌شود.

کاروس: وباری نایی، ناموزگاری دینی [۱] موعظه.

کاروش: ۱) گیاهه‌که به‌گهای هموزن ده‌ک: ۲) به‌لکی شمتی پهاوسیر بی سملک [۱] گیاهی سف‌سبیه رر: ۲) سافه سیر بیار و سیر

کروک: ۱) کارگ، قارج، قارچک: ۲) پولا، ناسخی بی‌خوش [۱] قارج: ۲) پولا.

کاروو: کاروان، قافله، کاروان [۱] کاروان.

کاره: ۱) کارت، کارنه، خیروک: ۲) کاراک: ۳) کاربه‌ده‌ست: (هیچ کاره‌به) ۴) گوندیکی کوردستانه به‌عسی کاوی کرد [۱] بگا، خیروک: ۲) معدن: ۳) کاره، کار به‌دست: ۴) نام روستایی در

کردستان که توسط بعثیان ویران شد

کاره: ده‌نگی به‌وزی په‌زو به‌رخ [۱] صدای میش و بره، به.

کاره‌به: کاره با، جیوه‌ی داریکه ده‌کرتنه ته‌سیح و. [۱] کهر با.

کاره‌با: ۱) کروا، کارویا: ۲) به‌رق، بروسکه [۱] کهر یا: ۲) بیروی برق

کاره‌بایی: ۱) زهردی ناچچ ووشن، به‌زه‌نگی کاره‌با: ۲) نه‌سپایی به‌رقی [۱] کهر بایی رنگ: ۲) بزر برقی.

کاره‌زه‌هات: شه‌زو حوینی زور [۱] کنایه از دعوا و دشنام زیاد

کاره‌سات: قومان، به‌سهرانی باحوش [۱] وریداد ناگوار

کاره‌ک: گندوره، کاله‌ک [۱] حریره.

کاره‌کهر: قهره‌واش، قهره‌اش، جیری [۱] کلفت خانه.

کاره‌کهره: که‌سی که نا‌ناجی مال پیک دینی و بوی مانسوده‌بی (کسره‌کهره‌م برقی مشور خورم نه‌مری) [۱] کسی که برای خانه

زحمت می‌کشد.

کاره‌گا: کارگا [۱] کارگاه.

کاره‌مو: نه‌راو له موی برن [۱] ناغنه از موی بزر.

کاره‌نگ: زهردی ووشن، به‌زه‌نگی گ [۱] زرد کاهی.

کاره‌وا: کاره با [۱] نگا: کاره با

کاره‌وان، شوانی کارزیلا [۱] بزنا به‌جران.

کاری: ۱) به‌کار، کار: له کار: ۲) کاردو: ۳) ثلاث و زهرده چسپوه: ۴) چاندرا: (نره‌کاری) ۵) گیاهه‌که به‌دهم ندوده‌رویی و شیر که‌ی زه‌ره

[۱] فعال، کاری: ۲) بگا، کاردو: ۳) دیگ‌افزار: ۴) کشته، کشت: ۵) گیاهی است سستی.

کاریشان: ۱) پوره‌میش: ۲) عماره‌ی ده‌خل: ۳) گوندیکه به‌کوردستان به‌عسی ویرایی کرد [۱] کسدوی عسل: ۲) دهار حبوبیت: ۳) ز

روستاهای ویران شده کردستان توسط بعثیان

کاریشته: شاتیر، دیره‌ک [۱] بالار.

گریته‌پشت: مرغمری پشت، مرغخی پشت [۱] ستون فقرات.

کاریج: ۱) شه‌به، شه: ۲) ناوچه‌یکه به‌کوردستان [۱] افشون: ۲) ناحیه‌ی در کردستان.

گری‌خیر: ۱) شولی باش و حو به‌سند: ۲) بریتی له گانی حلال و زرد: ۳) بریتی له ده‌ماوه‌ن [۱] کارخیر: ۲) کنایه از جماع زن و شو: ۳) کنایه از عروسی.

کریژ: ۱) ناوی که له بن ره‌وموه ده‌هیراوه و دابوشراوه: ۲) ناوچه‌یکه له کوردستان: ۳) گوندیکی کوردستانه به‌عسی کاوی کرد [۱] کهریز، قباب: ۲) ناحیه‌ای در کردستان: ۳) نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.

کاریزکهن: که‌سی که کاری کاریزلیدن ده‌ک [۱] مقفی.

کاریز لیدان: کاریز نیجاد کردن [۱] کهریز رن.

کاریزاو: ۱) ناوی که به کاریزوه دیت: ۲) بریتی له ناوی فیلک و سوک [۱] آب کهریز: ۲) کنایه از آب خشک و گوارا.

کاریزه: ۱) کاریز: ۲) گوندیکی کوردستانه به‌عسی کاوی کرد [۱] کهریز: ۲) نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد

کریژ: ۱) قولی سمرسانی کادان که به‌ویوه کاره‌ریزه دو کاره‌وه: ۲) کارژا: ۳) حمسوری شه‌ویلاکه: ۴) شه‌نه، شه‌ن [۱] سوراخ بام کاهدن بری ریختن کاه: ۲) گارژا: ۳) مفصل رواه‌ها: ۴) افشون.

کاریس: کاروش، کاروس [۱] گیاهی است.

کاریگهر: کاری، به‌ناسیر [۱] کاری، اثر بخش.

کاریله: کارژوه [۱] کهر، بزعه‌له

کارین: توانی، تاقه‌ت هینان [۱] توانستن، تاب آوردن.

کاریندی: ده‌کارکریاگ، کوز بوگ [۱] کارکرده، مستعمل

کارینه‌هین: عماره‌ی ده‌غل [۱] سیلو.

کاریه‌هنگان: پلوریه‌ی هه‌نگ [۱] کندو.

کاز: قوخته [۱] کوخ، خانه محقر

کارتین: هراو هاوار [۱] د د و هریاد.

کازکاز: ۱) نالاندن: ۲) ده‌ودی دل کردن: ۳) لوره [۱] نالیدن: ۲) دردن کردن: ۲) زوزه.

کازکازه: هوی گوزانی و قام‌لاوی زورخوش [۱] ترانه شاد.

کازوگوز: بولیله‌ی به‌یان، کاریوه (کازوگوزی به‌یانی) [۱] سپیده‌دم، هجر کاذبه

کاره، ناری و شوخی [۱] سرگرمی و شوخی.

کازین: کازتین، هراو هاوار [۱] داد و فریاد

کاریوه: بولینهی بهیان [۱] فجر کاذب.

کازیوه، کازیوه [۱] هجر کاذب.

کاژ: (۱) بوزدهرد (۲) توی شهر و ماست (۳) تیکولی پیست (۴) داری

کاج (۵) هز هزی دهرد (۶) چاوچیل (۷) تینه شاح [۱] (۸) پوسه ای که

مار می اندزد (۲) سرسیر چربی روی ماست (۳) قشر نازک پوست

(۴) درخت کاج (۵) قورقه (۶) دوبین، لویج (۷) کوه سنگی

کاژاو: (۱) دارستانی کاج (۲) ناوچه به که له کوردستان (۳) حایه که به

کوردستان (۴) توژی سور له سهر تاپ ره لم (۵) جوژی تری، بهوعی

هه بگورا (۶) گوینکه له کوردستان به عسی و تراسی کرد [۱] (۷) بیشه

کاج (۲) ناحیه ای در کردستان (۳) کوهی در کردستان (۴) لایه فرمز

بر لب (۵) نوعی انگور (۶) ازروستاهای ویران شده کردستان توسط

بعل

کاژاوی: (۱) کاژاو دارستانی کاژ (۲) جوژی تری ره شکه [۱] (۳)

کاجستان (۲) نوعی انگور سیاه

کاژه: (۱) بنه ای کاروان له ده سب (۲) ره سبت، بوسه ای زوچی (۳)

نیکه سهر [۱] (۱) جای اتوق کرون (۲) کمپ سکارچی (۳)

جمعحه

کاژه ره: نیککی سهر، ده سب، دهف [۱] جمعحه

کاژه لاک، ده حف [۱] جمعحه.

کاژه له: ده حف، کاژه لاک [۱] جمعحه.

کاژه بگ: بزود [۱] وحین.

کاژی، په دهی نازکی ناو دهوون [۱] غشاء

کاژیر: (۱) شهویلاکه، شهویلاکه، شهویله (۲) سوچ و قوزینی نوته (۳)

تاهه له دیواره (۴) بریتی له ده حهت بوگ له گاندا (۵) نوته ی

خه لوته به ته کیده [۱] (۱) آرواره (۲) گوشه و زویه اتاق (۳) تاقچه:

(۴) کتایه ار اوصاشده دو جماع (۵) راویه بکایا

کاژیری: ده حهت بوون، تاوه تهمره [۱] رضاشدن، انزال منی.

کاژیله: کاررو له [۱] برعاله

کاژیله، کحلی، فاحلی [۱] کاحیره

کاس (۱) سه ناساو، گره ورا (۲) هیچ به سس کهرا (۳) هه رشتی فول و

روچوگ (۴) رهرا، تاس، قاپ، جام (۵) بباری کیو (۶) هه [۱] (۷)

گیج و مگ (۲) ناسوا (۳) مفر، گود (۴) کاسه (۵) دمه کوه (۶)

اربعاد

کاسالاشینکه: فراکه [۱] پریده سیرق

کاسپ: که سنی له زیگی کرتین و فروسته وه ده زی و به بزرگ و بدتری

[۱] کاسپ.

کاسپکار: کاسپ [۱] کاس

کاسپو، ماسن [۱] گیج شدن.

کاسپی: کاری کاسپ [۱] کسپت.

کاسبین: کاسپو [۱] گیج شدن.

کاستین: (۱) لورانندن (۲) قروسکایدنی سهگ [۱] (۱) زوره (۲) نالیدن

سگ

کاسک: سهوز [۱] سبزرنگ

کاسک: (۱) تاسی چکوله، رهرا (۲) کوپی یا کیشی حه حامات [۱] (۱)

کاسه کوچک: (۲) بادکش حجامت.

کاسمه: نانی که ههویره که ی به رونه وه شیندرایی [۱] نوعی نان روغی.

کاسنی: گیاه که، چه فچه ده [۱] کسنی

کاسو: (۱) قاشوه داری سهر خورای گو بازی (۲) ژارو هه قیر [۱] (۱)

چوگان گوی بازی (۲) بیو

کاسوتی: به تاسه، تاره زومهن، لوات خواز [۱] ارزومنه

کاسوخ: داسی دریز که به توده س ده کار ده کری، مهله غان [۱] داس

بلدی که هودستی بشود با آن کار کرد.

کاسول: (۱) شه کت مانگ: (۲) مهملی ده ست و پی سپی [۱] (۱) حسته

و کوفته: (۲) تپیل.

کاسوی: کاسپی [۱] کسپت

کاسه: قپ، بادی، بادیه، کئله [۱] کاسه.

کاسه ئارو: مزرای به سهر مزرقا کوتان له ژاراوی مه لان دا [۱]

اصطلاحی در گردنا بازی کودکن.

کاسه ئاوسا، شیو بو چیران بردن [۱] غذایی که به همسانه بختشد.

کاسه ئاوسنی، کاسه ئاوسا [۱] بگا، کاسه ئاوسا

کاسه نه ژبو، سدی زرائی [۱] کاسه ژانو.

کاسه پششت، کپل، کسپ [۱] لاششت

کاسه جهژن: حیسی نایه بی بو رور حهرن [۱] غذای مخصوص عید.

کاسه جهژمان، کاسه حهرن (کاسه جهژمان له مالد به بو) [۱] غدی

مخصوص عید

کاسه جهژنه: کاسه حهرن [۱] غذای مخصوص عید

کاسه جهش: دسکی حاو [۱] کاسه حشم

کاسه جهژنان: کاسه جهژنان [۱] غذای مخصوص عید

کاسه زوانی: کاسه نه ژنو [۱] کاسه رنو

کاسه سهره: جو راکی که بو ئاوسای تازه هاگ ده نیردری [۱] خوراکی که

بر ی همسانه بو رسنه می هرسند

کاسه سهر هاسلکه سهر کازه له [۱] جمعحه

کاسه سیم ششی سمی حاره وی [۱] کاسه سیم سهر.

کاسه شور: گیاه کی که لایان و زیره [۱] گیاهی است.

کاسه شهین: بیلی دارینی خفرمان نیک و دران [۱] باروی ویژه حهرن.

کاسه کهره: نیر بار کهر [۱] سفایگر.

کاسه کهوان: ناری دنی به که له کوردستان [۱] نام دهی است.

کاسه له: سونسکه [۱] تپهو.

کاسه له شینکه: کاسالاشینکه، قزاکه [۱] پرنده سبزرنگ

کاسه لیس: (۱) بریتی له بنیاده می چه ره و چلیس: (۲) بریتی له مروی

خوهروش به بیگانه [۱] (۱) کتایه از سورچون: (۲) کتایه از

خود فروخته.

کاسه‌مسا: کاسه‌ناوسا [۱] نگا کاسه‌ناوسا.

کاسه‌همن: کاسه‌ی پیوانه‌ی کرین و هروشتن [۱] کاسه‌ی پیمانۀ حرید و هروش.

کاسه‌ی نه‌ژتیق: کاسه‌نمزنو [۱] کاسه‌ی زنو

کاسه‌ی زرنی: کاسه‌ررای [۱] کاسه‌ی وایو

کاسه‌ی سمست: بولایی نیوان یشت و زان [۱] لگن خاصره.

کاسی: تاسان و بول [۱] کجی

کاسینوت: حیده‌ی ساسه [۱] حیده‌ی مرع

کاش: ۱. سوتنی به سار و رعاب [۲] ررعی به سی سکا [۳] سسی

گوسی براسی [۴] سو کیلانی به یو [۵] ردون به یار [۶] به یونکه

(۷) تیرلکدن. (جه‌سدی کردوکاشم کرد به‌یدام نه‌کرد) [۸] کیش

له‌دوهان، راکیشان [۹] خوژی، خوژیا، بریا [۱۰] گویسونه‌ی

خاسو [۱۱] به‌شه‌شاخ [۱۲] خرین و خوشین به‌سفره‌وید [۱۳]

سهره‌ویژی رزدا [۱۴] هه‌ورای کوژوژدا [۱۵] تویم، پیستی هه‌ره

ماسک [۱۶] توژره‌مار [۱۷] قه‌دی کیو، به‌رور [۱۸] رد یا در کشتیرا

(۲) سیره‌ی پامال شده [۳] سیخ کباب [۴] شخم [۵] زمین بایر [۶] تل،

تیه [کوجک: ۷] کوشش [۸] کش، کشش [۹] کاشکی [۱۰] سعب

[۱۱] کوه سنگی [۱۲] خریدن [۱۳] شیب تند [۱۴] صخره‌ی سخت و

مُرتم: [۱۵] پوسته‌ی بازک [۱۶] پوست مار [۱۷] کمر کوه.

کشان: شوین گیرن، به‌نیشانه‌ی چینه‌ی دوزینه‌وه [۱] ردگیری.

کشت: چانن، کال، گر [۱] کاسه، به‌ریانی

کاشتن: کاشت [۱] کاشن

کشتی: حیدره‌ی چادر و [۱] کشته.

کشدنک: میچی حامو [۱] سقف.

کاشک: هه‌لاشی خانو [۱] آبیره.

کاشکا: بریا [۱] کاشکی

کاشکن: [۱] پیلاوی خلیسکین [۲] وه‌شای خلیسکین [۳] خویره،

بریا، بری [۱] کشش اشکی [۲] اشکی بار [۳] کاشکی، ای کاش

کاشکای، کاشکا [۱] کاشکی.

کاشکابه: کاشکا [۱] کاشکی.

کاشکابه‌کو: کاشک [۱] کاشکی.

کاشکابه‌کی: کاشک [۱] کاشکی.

کاش کردن: [۱] راکیشان [۲] کیلانی زه‌وی [۱] برورمین کشیدن [۲]

شخم زدن.

کاشکرن: راکیشان به‌ره‌وید [۱] بر زمین خریدن

کاشکه‌ردوخ: راکیشم به‌سهره‌وید [۱] کشاننده بر زمین.

کاشکی: کاشکا [۱] کاشکی.

کاشمه: گیاه که [۱] گیاهی است

کاشنگ: توربه‌ی تلف که به‌سهره‌وید ده‌کهن [۱] بویره‌ی عیف

کاشو: [۱] کاسو قاشو [۲] توره‌ک‌هی سهری و لاخ [۳] دوداری ناوبار بو

قایم کردنی یار [۱] چوگان بازی [۲] توره [۳] دو چوبی که بار را

بدان محکم کنند.

کاشو: کاسو، فسو [۱] حوگ

کاشوایی: پاری به کاسو [۱] چوگ.

کاشور: گیاه که گه‌لاددانه‌دار به شکلی ده‌خوری [۱] گیاهی است

خوردنی

کاشوگوش: سهره‌ویژی رزدا، سهره‌وه‌واری نو [۱] شیب س

کاشول: [۱] برینی له‌پیست: [۲] سوانه‌نی سهریان د بوشن [۳] قشوله

له‌سواله‌ت [۱] کنایه ار پیوسته [۲] سفال بام [۳] تکه سفال.

کاشه: [۱] پهره‌ی ناویجکی عه‌زابه، گاریه [۲] نه‌وشته‌ی بی‌پیچکه و

به‌سهره‌فرازی ده‌کیشن [۱] پره‌ی چرخ گاری: [۲] سورتبه.

کاشی: [۱] کاسه‌ی زونگ لیدرو [۲] خشتی ناسکی زونگ‌ونگ [۱] کاشی

کاسه‌ی لعی: [۲] کاسی

کاشیکاری: حاتونک که کاشی له‌زوکاری، ده‌کار کرین [۱] بنای

کاشیکاری

کاشیکان: [۱] پیلاوی خلیسکین [۲] خلیسکین کهر [۱] کفن

سکی [۲] اسکی باز

کاشیل: شوین گیران، کشان [۱] ردیایی.

کاشاغ: قرینی دلاو [۱] صدی کلاخ.

کاشغز: [۱] قه‌زه [۲] پسه‌لی توسراوه نامه [۱] کاغذ [۲] نامه.

کاشغز: کاشغز [۱] بگا کاشغز.

کاشغزدان: شتی که قه‌قه‌زی تی بخمن [۱] کاغذدان، بوشه.

کاشغزساو: قه‌قه‌ز سمانه [۱] کاغذ سمباده.

کاشغزی: ته‌نک و ناسک: (پاده‌ی کاشغزی، [۱] بازک

کاف: [۱] ناوی پیغیکی نه‌لف و پیغیکه [۲] نه‌شکه‌وت، نه‌شکه‌مت، معاره

[۱] حرف کاف: [۲] غار

کافا: [۱] قه‌حف، که‌له‌ی سهر [۲] پشت‌مل [۱] جمجمه: [۲] پس

گردن.

کافر: بی‌دین، خوانه‌ناس [۱] کافر

کافربوئ: [۱] له‌دین وه‌رگه‌زان [۲] برینی له‌توره‌بوئی رزدا (کافرم‌مه‌که،

له‌بوردین کافربوئ) [۱] از دین برگشتن [۲] کتابه از زمانه

جسمک سدن

کافرسمن: شوینی کافران و خوانه‌ناسان [۱] کفرستان.

کافرسانی: کافران [۱] کفرستان

کافرسن: کافران [۱] کفرستان

کافرسستانی: بریتی له‌به‌زه به‌هه‌ژ ردا نه‌هاتنه‌وه [۱] کنایه از بی‌اعتنایی

نسبت به درمانده و بی‌نوا.

کافرمان: چه‌قوی تیزی هو‌ماش، گوردن، گوربان [۱] استره، تیغ

موتراشی

کافک: نه‌شکه‌وت، مفاره، کاف، شکه‌هت [۱] غار.

کافور: شیوه‌ی وشکه‌وه‌ی داریکه سهر و بوئ خوشه [۱] کفور.

کافی: [۱] به‌س، تیرت زیاده [۲] ناوی زنانه [۱] بس: [۲] نام زنانه.

کافی: ناوی زنانه [۱] نام زنانه

کافییه: [۱] کافی: [۲] به‌سه [۱] نام زنانه: [۲] کافی است.

ک ف. حه نگی هق چنس، که له سینه می ره زبیره و به [ک] موسم چیدن مدق.

کافار: ناقار، باوجه، مه لیه بد [ک] ناحیه، اقلیم.

کافیر: (۱) پرخنی به د پک د بستر و که شیر ناخسواو بوش ده خوا: ۲، بهرحه ساو [ک] (۱) بره آر شیر بریده: ۲) بره تازه مولد شده.

کافری: (۱) جورئ هه نار: ۲) بهرحه من [ک] (۱) نوعی امار: ۲) بره مادیه کاشکی: هه سب کردن به هشتا رونداو [ک] پیش بینی.

کافل: ویر، خاپور، خانوی به سمر به کا تپاو [ک] ویران.

کافلاش: (۱) خاوی که بو ناش چیکراوه: ۲) برینی له خاوی بهوی بچوکی فقیراه [ک] (۱) ساعتان آسپ: ۲) کده از کلبه محقر

کافلان: بهرگی شمشیر و هه بهر [ک] بیام.

کافیرک کارگ، قارج، قارجک، کوارگ [ک] قارج

کافیک: کافیرک [ک] قارج.

کاک، (۱) برای گه وره: ۲) وشه ی حورمت بو بیوان: ۳) جورئ مانی شیرین: ۴) سهوژل، سول [ک] (۱) برادر بزرگتر: ۲) کلمه حرام بری

مردان: ۳) نوعی نان شیرینی، کاک: ۴) بح

کالک یون: به ستن له سمران، بو تسمهون [ک] بح زفن.

کاکه: (۱) مام، لپ، ناپو: ۲) وشه ی بانگ کردن بره گه وره [ک] (۱) عمر: ۲) کلمه خطاب به برادر بزرگتر.

کاکاو: ده یکی بهری داریکه ده بهارن و له تبا و ده یگولین و ده قاره دیخو به ده [ک] کاکاو.

کاکشان: کادزی عاسمان [ک] کهکش

کاکشیر: له بهو لار [ک] نار و حرام

کاکل: گیاه که بو خوش و ده زیحانه ده چی و گه لای باریکتره [ک] ریحان کوهی

کاکل: باه روکی بادام و گوز و هه ده بکین [ک] معربادام و گردو و غیره

کاکله: ک کل [ک] نگا کاکل

کاکله شیران: جورئ بازی زارو کانه [ک] نوعی بهری کودکان.

ک کله توچه: کاکلی گوز که به خری ده چی، قه لاقوچکه [ک] مغز گردوی درسه

ک کله هوشان: (۱) حال حالوکه، جولانه: ۲) داری حال حالوکه: ۳) بازی که زیو کانه [ک] (۱) بارننگ، عتکیوت: ۲) نار عتکیوت: ۳) نوعی

باری کودکان

کاکلی: گوز، گوز [ک] گردو.

کاکنج: گیاه که [ک] گیاه کاکنج

کاکو: (۱) وشه ی در مدنی بره گه وره: ۲) وشه ی حورمت بو بیوان: ۳) برای دایک، خالو [ک] (۱) کلمه خطاب به برادر بزرگ: ۲) کلمه احترام

مردانه: ۳) دبی

کاکوب: که له سمر، قه حف، قف [ک] جمجمه.

کاکوته: کای پاشماوه ی چه ت کو تان [ک] که حاصل ز کو بدن کوزر

کاکوچ: چه کوچ، چ کوچ [ک] چکش

ک کوچی: شه له مین، تر حینه، کاکوچیل [ک] ش سلعم و گدم

ک کوچیل: تر حینه [ک] ش سلعم و گدم.

کاکورک: در کو بکه [ک] در کو ب.

کاکول: (۱) موی درزری پیشه سمر: ۲) بو بهی بهوری پسته [ک] (۱) ز ک سر: ۲) ک کل پرته

ک کول: (۱) کاکول: ۲) جورئ گه سم [ک] (۱) نگا. کاکول: ۲) نوعی گدم ک گولی. گوندیکه له کوردستان به عسی ویرای کرد [ک] روستاهای

ویران شده کوردستان توسط بهشیان.

کاکویه: خال، خالو، برای دایک [ک] دبی.

کاکه: (۱) برای گه وره: ۲) وشه ی حورمت له بیوان [ک] (۱) برادر بزرگ: ۲) کلمه احترام برای مردن.

کاکهشان: کادر، ک کشان [ک] کهکش

کاکه لی: وشه ی حوشه ویستی له دوامدی تیرینه ی پیاده ما [ک] کلمه محبت و مهره ی برادر.

کاکه یی: چند تیره به کی کردن که تابینکی نابیه تان هه به، گوران [ک] اهل حق.

کاکای: (۱) کاکه: ۲) دهشتی راستی تهمت: (له دهشتیکی کاکای به کاکای: [ک] (۱) نگا. کاک: ۲) سبکه همرا.

کاکیز: بزرگ [ک] غربال، بهرن.

کاکیش: (۱) کسی کا به باره یاده نوایی: ۲) کادری عاسمان [ک] (۱) کهکش: ۲) کهکش

کاکیشن: (۱) برتنه وی کا بو نوایی: ۲) کادز [ک] (۱) کاه به یادی برتن: ۲) کهکش

ک کیل: کاکله گوز و بادام و... [ک] مغز گردو و بادام و...

کاکیلکه: شه ویلاکه، شه ویلاکه، شه وینه، کازیز [ک] ارواره.

ک کیله: (۱) کاکیلکه: ۲) ک گه یی [ک] (۱) آرووه: ۲) ی بر دو.

کاکارس: (۱) کای گنده شامی: ۲) کای هه رزه گه وره [ک] (۱) علف درت: ۲) کاه ارزن درشت

ک کرس: کای درشت، قه سب [ک] کاه درشت.

ک گل: (۱) کای وره که بو تووه کاری ده شی: ۲) قوزو کا بو سواخ [ک] (۱) کاه بزه: ۲) کاهگل

ک گمز: قاقهز، ک عزه، کاغمز [ک] کاغد.

کال: (۱) باپیر: ۲) پیایو پیر: ۳) که سنی تهمینه ی له چل بهره ژورو نه گه یه تسمه په نجا: ۴) کول، مبر: ۵) به گه یشتو، کال: ۶) کدت.

لئواریه زیو: ۷) ددان له ده سدا نه ساو [ک] (۱) بیای: ۲) ساخووده: ۳) میانسال: ۴) گند، مخالف تیر: ۵) تار سیده، کال: ۶) لب پر شده: ۷) بی دندن.

کال: (۱) باپیر: ۲) پیره میر: ۳) نه گه یشتو: ۴) ره یکی چاری عایی نمانل و رد: ۵) ره یکی چوی رهشی نمانل عایی: ۶) ره یکی چاوی ژور

رهشی گلینه ژور چه و سگ: ۷) ره یکی ناچنج: (سوری کال: ۸) فاوویی ناچنج: ۹) نهمانی ره ننگ: ۱۰) کار، چاندرو: ۱۱) بزنی

گوی بازگ: ۱۲) نه کو لاو: ۱۳) بهر بهران: (شه کی کال: ۱۴) خوری و مو، ده گهن کو لکه ده گوتری: (کو لکه و کال: ۱۵) وشه ی که له جیانی

نشت، ههرامه، هین؛ (مههلا و کال، سوئی و کال، ۱) بیا؛ ۲) سالخورد؛ ۳) کال؛ ۴) چشم آبی مایل به زرد، زغ؛ ۵) چشم سیاه مایل به آبی؛ ۶) چشم سیاه یا تخم چشم خبی سفید؛ ۷) رنگ روشن؛ ۸) رنگ قهوه‌ای روشن؛ ۹) باخمن رنگ؛ ۱۰) کشت، کاشته‌شده؛ ۱۱) بزگوش خلگ؛ ۱۲) بپخته، حمام؛ ۱۳) گوسفند سه‌بهار دیده؛ ۱۴) بتم و مو؛ ۱۵) چیزه شی، کلمه مهمل.

کالا: قوماش، مالی گهزی. (کالا به‌قده بالایه) قوماش، پارچه کالات؛ ۱) تالان، یو، یو، یو، چیاو؛ ۲) قوماشی بو، ۱) عرب؛ ۲) ماس توب، نارحه توب

کالافنگ، باسکلاو، کلاوس، بیج ریواس

کالاکوب، بالای گهلاو، حل کوب، که به

کالان، ۱) کفان، ۲) هورنکی خورده ژنده‌ستی ترکه؛ ۳) کانرای برنج؛ ۴) کبابی بهزیان که نهی بزار بکری؛ ۱) نیم؛ ۲) از طویف گرد؛ ۳) آلیاز برنج؛ ۴) گیاه قرر

کالان: قسه‌ی چانوه‌زانه گوئن، به‌نیرایی باس گردن؛ (به‌من هه‌لده کالنی) حرف حسودانه ردن

کالانه؛ ۱) حق جاو، قولنکی جدم؛ ۲) ته‌نگایی نیوان هه‌ردوک سمت؛ ۱) حده‌جس؛ ۲) گودی میان هردو باسن

کالانه؛ کالانه، نگ کالانه.

کالانی: جه‌قو‌یه‌کی کالامی هه‌پن، دشه.

کالبون، ۱) پیر بون؛ ۲) کلب بون، کلب بون؛ ۱) پیر شمن؛ ۲) لب پر شمن.

کالوئنه‌وه؛ ره‌نگ‌چوئی قوماش و، (نهم قوماشه کال ده‌په‌توه) رنگ باحن نارحه و فرس و

کال‌همران، سوو، سوو و دوئه، ش بلفور و دوخ.

کالك: ۱) باوه‌گه‌ره، باسر، ۲) ستوری له جهرمی حه؛ ۳) ک، به‌گه‌سو؛ ۱) بیا؛ ۲) چارق؛ ۳) کال، باوس

کالك، ستوری له جهرمی خاوا، چارق.

کالکهن؛ ۱) میوه‌ی به‌کالی ژاندا؛ ۲) دومه‌لی سه‌به‌جه‌فزه‌لدر و؛ ۱) میوه کال چیده؛ ۲) ذمل نارسیده تیج رده

کالكی: که‌له‌پور له به‌پیر نه‌وه، میراث نیاکان.

کالنه: جوئی شمشیری شهر، نوعی شمشیر.

کالنه کال: زه‌می که بزنی داپتسره وه بریکی به‌یار ماوه، زمینی که قسمتی ازین دایر و قسمتی بایر است.

کالنی، زنده ژیان، زورهان بون، پیر و فرسوده شدن.

کالو؛ ۱) بارک، ۲) وشه‌ی دواندی پیری به‌ریز؛ ۳) سه‌رکومار؛ ۱) پدر؛ ۲) کلمه خطاب به پیر محترم؛ ۳) لقب رهبر یا رئیس جمهور

کالوان: کالانی تیخ، نیام شمشیر و حنجر.

کالوخ: به‌رگی قورعان، پوشش قران.

کالوخک، کالوح، موسس فر

کالوکرج: نه‌که‌بسن رو، دُر، (تدو کال و کرچه) این‌بیار ک و برسیده

کالوم: به‌مهل به‌پ، ته‌وه‌ره، س

کالومه شمشیری حرب وینی قیصه‌ت، که‌چه‌شیر، شمشیر نامرغوب.

کالومه کال، کالنه کال، نگا، کالنه کال.

کاله؛ ۱) نه‌سوی زه‌ش؛ ۲) نه‌مس به‌پیر و نه‌چوان؛ ۳) کالاش؛ ۴) پیمای به‌چهرمی خاوا؛ ۱) اسب سیاه؛ ۲) هسانسال؛ ۳) گیوه؛ ۴) چارق

کاله؛ ۱) کالك، ستوری له جهرمی خاوا؛ ۲) کارهی مهر و پرخ؛ ۱) حارق؛ ۲) صدای بلند هینش و به‌ره، بع

کاله‌پرویش؛ ۱) ساوار له گه‌نسی نه‌کولوا؛ ۲) برنی له ته‌وه‌ی ورد؛ ۱) بلفور گندم باپخته؛ ۲) کنایه ز نگرگ رین

کاله‌پین: پیواسه‌یه‌که بو به‌فری بارو، (کاله‌پینک به‌فر بارووه) میاسی بری مقدار یرف بر زمین سسته.

کاله‌پین: بارسی به‌فر نه‌وه‌نده‌ی پیلوا‌داده‌بوشتی؛ (کاله‌پینک بارووه) بارش برف به‌قطر یک چارق.

کاله‌پنج: به‌روو بالی ناو کاله، پارچه‌ای که زیر چارق بر پای می‌یحد

کاله‌ت: تال، کالات، پور، چه‌پاو، غارت، تاراج

کاله‌درانه: حقه‌ی به‌زید (زیستن بو کاری که‌سن) پایمزه، حق‌القدم

کاله‌ده‌ند: که‌رسته‌ی حاوی ده‌کارنه‌گراو، ماده‌ی آویه

کاله‌ره: کال، مالی‌پررگانی، کالا

کاله‌شینه: شیوه‌ی پیش یاران‌بارین، شخم باران نوده.

کاله‌ک: هاو‌عاشیره‌ت، هاویره، هم‌بیره، زیک طایفه

کاله‌ک؛ ۱) هه‌ریزه گندوره؛ ۲) خرجه، قهره‌خرجه؛ ۳) کاله‌ی جه‌وم؛ ۴) کالاش؛ ۱) خربزه؛ ۲) خربزه‌نارس؛ ۳) چارق؛ ۴) گیوه

کاله‌کال: کارهی زوری مهر و پرخ، صدای درهم میش و به‌ره.

کاله‌کوت: میوزی کوتراو بو شهریه‌ت، کشمش کوپیده برای شریه.

کاله‌که: حالیکه، برک، که‌له‌که، نه‌یکه

کاله‌که‌مارانه؛ ۱) گیده‌که به‌رکی حره‌کدی له‌بحی شهمه‌ی روز

بچوک ده‌گری بوتیکی زور ناخوشی هه‌یه‌و زور تاله بو ده‌زمان ده‌شی؛

۲) زیزه‌له؛ ۱) هندوانه‌یوجهن؛ ۲) تاجریری

کاله‌گ؛ ۱) دریشوکه‌ی ماره؛ ۲) جزوی دویشت و مورو؛ ۱) ریاست

کاله‌مستانه: یکیلان، نوعی بادری در سب شیبی

کاله‌مشتی: کاله‌مستانه، نگا، کاله‌مستانه

کاله‌مشتینه: کاله‌مستانه، نگا، کاله‌مستانه.

کاله‌مشتی: کاله‌مستانه، نگا، کاله‌مستانه.

کاله‌میر: به‌وه‌ی ندر به‌ر، پیرمرد که‌نال

کاله‌ویون: کالوئنه‌وه، رنگ یاختن پارچه.

کاله‌ره‌پشتاو: پالاو ره‌نگالی سه‌نهر؛ (کاله‌ویشتاو هه‌لنچاوه) باروئنه‌سفر.

کاله‌سی: کافلان، کالان، نگا، کالان.

کاله‌هینش: شیوی به‌که‌م، شخم اول.

نشت، ههرامه، هین؛ (مههلا و کال، سوئی و کال، ۱) بیا؛ ۲) سالخورد؛ ۳) کال؛ ۴) چشم آبی مایل به زرد، زغ؛ ۵) چشم سیاه مایل به آبی؛ ۶) چشم سیاه یا تخم چشم خبی سفید؛ ۷) رنگ روشن؛ ۸) رنگ قهوه‌ای روشن؛ ۹) باخمن رنگ؛ ۱۰) کشت، کاشته‌شده؛ ۱۱) بزگوش خلگ؛ ۱۲) بپخته، حمام؛ ۱۳) گوسفند سه‌بهار دیده؛ ۱۴) بتم و مو؛ ۱۵) چیزه شی، کلمه مهمل.

کالا: قوماش، مالی گهزی. (کالا به‌قده بالایه) قوماش، پارچه کالات؛ ۱) تالان، یو، یو، یو، چیاو؛ ۲) قوماشی بو، ۱) عرب؛ ۲) ماس توب، نارحه توب

کالافنگ، باسکلاو، کلاوس، بیج ریواس

کالاکوب، بالای گهلاو، حل کوب، که به

کالان، ۱) کفان، ۲) هورنکی خورده ژنده‌ستی ترکه؛ ۳) کانرای برنج؛ ۴) کبابی بهزیان که نهی بزار بکری؛ ۱) نیم؛ ۲) از طویف گرد؛ ۳) آلیاز برنج؛ ۴) گیاه قرر

کالان: قسه‌ی چانوه‌زانه گوئن، به‌نیرایی باس گردن؛ (به‌من هه‌لده کالنی) حرف حسودانه ردن

کالانه؛ ۱) حق جاو، قولنکی جدم؛ ۲) ته‌نگایی نیوان هه‌ردوک سمت؛ ۱) حده‌جس؛ ۲) گودی میان هردو باسن

کالانه؛ کالانه، نگ کالانه.

کالانی: جه‌قو‌یه‌کی کالامی هه‌پن، دشه.

کالبون، ۱) پیر بون؛ ۲) کلب بون، کلب بون؛ ۱) پیر شمن؛ ۲) لب پر شمن.

کالوئنه‌وه؛ ره‌نگ‌چوئی قوماش و، (نهم قوماشه کال ده‌په‌توه) رنگ باحن نارحه و فرس و

کال‌همران، سوو، سوو و دوئه، ش بلفور و دوخ.

کالك: ۱) باوه‌گه‌ره، باسر، ۲) ستوری له جهرمی حه؛ ۳) ک، به‌گه‌سو؛ ۱) بیا؛ ۲) چارق؛ ۳) کال، باوس

کالك، ستوری له جهرمی خاوا، چارق.

کالکهن؛ ۱) میوه‌ی به‌کالی ژاندا؛ ۲) دومه‌لی سه‌به‌جه‌فزه‌لدر و؛ ۱) میوه کال چیده؛ ۲) ذمل نارسیده تیج رده

کالكی: که‌له‌پور له به‌پیر نه‌وه، میراث نیاکان.

کالنه: جوئی شمشیری شهر، نوعی شمشیر.

کالنه کال: زه‌می که بزنی داپتسره وه بریکی به‌یار ماوه، زمینی که قسمتی ازین دایر و قسمتی بایر است.

کالنی، زنده ژیان، زورهان بون، پیر و فرسوده شدن.

کالو؛ ۱) بارک، ۲) وشه‌ی دواندی پیری به‌ریز؛ ۳) سه‌رکومار؛ ۱) پدر؛ ۲) کلمه خطاب به پیر محترم؛ ۳) لقب رهبر یا رئیس جمهور

کالوان: کالانی تیخ، نیام شمشیر و حنجر.

کالوخ: به‌رگی قورعان، پوشش قران.

کالوخک، کالوح، موسس فر

کالوکرج: نه‌که‌بسن رو، دُر، (تدو کال و کرچه) این‌بیار ک و برسیده

ار گرفتن سرچشمه در جوی می‌ماند
 کامانه: کام له نمشته‌کان؟ کیهانه؟ کام‌ها؟
 کامبخ: ۱) غمددار، به‌یمان شکن (۲) ده‌سیر و دروزن (۳) کاو (۴) کاو
 غدر، عهدشکن (۲) ناروزن (۳) ویران.
 کامبخ کرن: له به‌ین بردن، ویران کردن (۴) نابود کردن
 کامباخی: ۱) غده‌دری، به‌یمان شکنی (۲) به‌ده‌ختی، به‌گیت (۴) ۱)
 به‌یمان شکنستن (۲) به‌بختی
 کام‌چی: ۱) کام‌شویی؟، کوته؟ (۲) کیهه، کامیان (۴) ۱) کجا؟ (۲)
 کد مین؟
 کام‌جین: کامیان؟، کیهه؟ (۴) کد مین؟
 کام‌ده‌ر: کامه؟، کیهه؟ (۴) کد م؟
 کامه‌ر: قامیش، چیتک، چمت، نه، (۴) نی.
 کامران: ۱) به‌ن‌واب‌گه‌یشو (۲) دوه بو پیاوان (۴) ۱) کامران، کامرو؛
 ۲) نام مردانه.
 کامره‌وا: کامران (۴) کامرن، کامروا.
 کامژ: کیهه‌له؟، کیزان‌له؟ (۴) کد م‌ار؟
 کام‌سوئی: به‌تاوات نه‌گه‌یشتن، ناهومیدبو (۴) نومید شدن.
 کامک: ۱) کنی؟ (۲) کام‌شت؟ (۴) ۱) چه کسی؟ (۲) چه چیزی؟
 کام‌گردن: ۱) نوشی به‌خوشی کام‌هانی به‌کسم: ۲، توو‌په‌زین،
 نه‌وس‌تکان، نه‌سشور یوون له‌بهر دیشن و نه‌خواردی شت (۴) ۱) به
 بیماری «کام» دچار شدن بسور (۲) بیماری بوگرفتن که از دیدن و
 شنیدن بوی خوراک عارض می‌شود
 کام‌ک‌س: کیهه‌رو؟، کنی؟ (۴) چه کسی؟
 کام‌ک‌سو: کام‌ک‌س؟ (۴) چه کسی؟
 کامل: ۱) بیگه‌بشتوی ده‌حل؟ (۲) بنیاده‌می بیگه‌یشوی تیگه‌بشتو (۳)
 بنیاده‌می نیونجی تمه‌ن له‌ده‌وری جل و به‌بجاساله (۴) ۱) عله‌رسیده
 ۲) آدم رسا، داتا و کام: ۳) دم می‌نسال.
 کامن: کیهمن؟ (۴) کد م‌اند؟
 کامو: کنی؟، کیهه؟ (۴) چه کسی؟
 کاموخ: تری گوش، که‌سی که هه‌نگور ده‌گوشی (۴) کسی که آب انگور
 می‌گیرد
 کاموخ: کاموخ (۴) گ کاموخ
 کامره‌وا: کامره‌وا (۴) کامرو
 کاموس موبه‌که، سه‌وه (۴) کاپوس
 کاموک: دوشاوسره دمس چیکار (۴) شیر، انگورسان، شیرچی
 کاموسه‌ک: گوئی‌که له کوردستان به‌عسی و بر نی کرد (۴) اوروستاهای
 ویرن شده کوردستان توسط به‌شیان
 کامویی: به‌خوشی ده‌می به‌کسم (۴) بیماری دهن سنور
 کامه: وشه‌ی پرسیار، کام؟، کیهه؟ (۴) کد م؟، کد مین؟
 کامه‌تا: کام به‌مانه، وشه‌ی پرسیار (۴) کد م؟
 کامه‌تان: کیزن ژوه؟، کنی له‌نیوه؟ (۴) کد م از شما؟

کالمی: ۱) وروده‌ی: ۲، کالمی، نه‌گه‌یشوی: ۳، بی‌دندن (۴) ۱) پیری و
 کُهمسالی: ۲) خاصی: ۳) بی‌دندان.
 کالمی: تمه‌ن روزی (۴) پیری و کُهمسالی.
 کالمی: ۱) نه‌گه‌یشوی: ۲) خاوی: ۳) شوی کرد، جوتی لی‌دا: ۴)
 به‌قم‌قاوی کرد (۴) ۱) یارسی موبه: ۲) خاصی: ۳) شخم زد: ۴) غریب.
 کالمی: ۱) چاوکال: ۲) ناوی ژناه: ۳) سبی بیست (۴) ۱) چشم «کال»:
 ۲) نام ربابه: ۳) سفید پوست
 کالمی: ۱) جوتی لی‌کرا، کیسرا: ۲) به‌نیریه‌ی بسی کرد: ۳) به‌تسوزیه‌ی
 قوی کرد (۴) ۱) شخم‌ده شد: ۲) حسودانه گفت: ۳) نهیب زد،
 کالمی: تروزی زل و نوش که‌سو نوم هه‌نگیر وه (۴) خیار چمبر پیر که
 برای تخم‌گیری نگهداری می‌شود.
 کالمی: ۱) ده‌نگ‌ه‌لیان به‌تسوزیه‌ی: ۲) نیریه‌ی بردن (۳) جوت
 به‌ده‌وی دندن (۴) ۱) غریبانه: ۲) رشه، بردن: ۳) شخم زدن
 کالمی: ۱) ره‌بوت، بوسه، سبیه: ۲) فوخته (۴) ۱) کمین شکارچی: ۲)
 کینه محقر
 کالمی: گوبدیک کوردستانه به‌عسی کالمی کرد (۴) نام ووستایی در
 کوردستان که توسط به‌شیان ویرن شده
 کالمی: کالمی، ره‌بوت (۴) کمین شکارچی
 کالمی: سیری، پیر به‌ی (۴) پیری
 کالمی: عاره‌به‌ی سوری سهرد یوشراو که دو نه‌سپ ده‌یکش (۴)
 درشکه، کالسکه
 کالمی: خرمات لوغه (۴) نگا: خرمات بوغه
 کالمی: کالمستی که‌لمشتی، بشکیلان (۴) یشک ند ختن.
 کالمی: روز به‌عومی، روره‌های (۴) کُهمسالی.
 کالمی: گریبانی به‌ده‌گی به‌رو روز و گریبان (۴) گریه و مویه کردن،
 زرد و گرسستی.
 کالمی: ۱) شوی پیری زه‌م: ۲) نیریه‌ی بردن (۴) ۱) شخم زدن: ۲) رشک
 بردن.
 کام ۱) ناروت، ناروژ: ۲) به‌خوشی بلوغ‌ای ده‌می به‌کسم که
 جه‌ه‌نالیکی به‌سهر ده‌چی: ۳) وشه‌ی پرسیار یوروز بونه‌وی شتی به
 ناو‌شتاندا، کیزان، کیهه: ۴) نال بونه‌وی ددن (۴) ۱) امل، آرو: ۲)
 نوعی بیماری دهن سنور (۳) کد م؟ (۴) کد شدن دهن
 کام‌نازنین: چاره‌کردنی کامی به‌کسم به‌شوژن ناژن کردنی زری (۴)
 معالجه «کام» ستور به‌چواندوز
 کاما: داری خواره‌وبوی جه‌عری وه که له‌بیزنگ و ده‌وو. (۴) چوب
 دایره‌ای دپ و غریبال و.
 کاماخ: ۱) سسی به‌کسم: ۲) کاماش: ۳) توتی به‌شیمی زناو (۴) ۱) کعل
 سنور: ۲) نگا کاماش: ۲) توتون سبز چیده شده.
 کاما: کاما (۴) نگا، کاما.
 کاماش: ۱) ساقه‌ته‌ی وردی ماش: ۲) برنی له‌توتی که به‌له‌زه‌دور
 وشکه‌م کرای (۴) ۱) کاماش: ۲) کتایه زوتون نارس خشک‌شده.
 کاماقد: پاشاوی که دواي سهرچاوه‌گرتن به‌جود دی (۴) پشایی که پس

کامه تانی: کام، کمر، کنه؟ [ک] کد.

کامه تانی: کامه تانی؟ [ک] کد م؟

کامه ران: کامران [ک] کامروا.

کامه ران: کامران [ک] کامروا.

کامه سه: کامه؟ کیهه؟ [ک] کدام است؟

کامه م: ناوی دی به که له موکوریان [ک] نام دهی است.

کامه ن: کیهن؟ کامن؟ [ک] کدام؟

کامه یه: کامه سه؟ کیهه؟ [ک] کدام است؟

کامی: کیه لهوان؟ [ک] کد م یکی؟

کامپران: ناوی شریکه له کوردستان [ک] نام شهری ست.

کامپیان: کام به [ک] کد م یکی، کد مشان؟

کامپرا: دوربسی وینه گرتن [ک] دوربین عکاسی.

کامپران: کامران [ک] کامران.

کامیل: (۱) بی که ماسی؟ (۲) ناوه یو پیوان [ک] (۱) کامل؛ (۲) نام مردانه.

کان: (۱) کار، کاره؛ (۲) دری کوئراو به هله می ناسن؛ (۳) پچه گی:

(۴) له کد جینگن؟ (۵) وشه به که له جگین د؛ (۶) کون [ک] (۱) معدن؛

(۲) جوب کنده گری شده؛ (۳) بوته؛ (۴) کجیند؛ (۵) اصطلاحی در

قاب بازی؛ (۶) کهنه، هدیعی.

کاندو: چهم یان سمرچاره ناویک کانزی لی دهرده خن [ک] بی که مواد

معدنی داشته باشد.

کانفور: رولایی حشکان [ک] کمد.

کارج: کارجوب، دوسب سحر [ک] مدعم.

کانج: (۱) کام شوین؟ گونده ری؟ (۲) له کوئی؟ [ک] (۱) کجا؟ (۲) از کجا؟

کانجی: کام، کمران؟ کیهه؟ [ک] کدام؟

کانجین: کامه یان؟ کیهه یان؟ [ک] کد مشان؟

کندو: دهری گموره ی به قورچینکر، بو د نه وئله وئاره، که مدو [ک] کمدی

رد و غه، انبار گلی افوقه.

کنرا: همرچی له کاراک په بیدا دهین [ک] معدنی

کانگه: که سنی که له دانه ری کاراک خه ریکه [ک] معدنی

کانگا: کان، کاراک، کاره [ک] معدن

کانگوک: خه لول [ک] شتالنگ، گوساله.

کانگه: کانگ، کان، کاراک، کاره، چدن [ک] معدن.

کاسوک: (۱) کانگی یچوک؛ (۲) ساقه ته ی وشکی نوک [ک] (۱) معدن

کوچک؛ (۲) ساقه خشک نخود.

کانون: (۱) ناوی دو مانگی زمی؛ (۲) بالند ریکه له دماوان ده زی [ک] (۱)

نام دوماه از ماههای روسی؛ (۲) پرندای است آبری.

کانونی: پزنده به کی بو دی ماسی خوره [ک] مرغی ماهیخوار است.

گانه: (۱) سنساتی دارکولین؛ (۲) نامرازی دارکولین [ک] (۱) کنده کاری

جوب؛ (۲) شفره کنده کاری

کانه زونه: کوئراوی حشکه ی شو شه به بجهه [ک] کنده جای شیشه

پسجه

کانه شکارو: نامرایکی دارکولینه [ک] برای در کنده گری.

کانه نیا: سه تن چه قاندن [ک] نشازن.

کانی: (۱) چه شمه، سمرچاره، حانی، چاوه ی ناوه؛ (۲) کانن؛ (۳) وشه ی

سهره تانی ناوی گه لیک له گونده کانی کوردستان: (کانی باغ، کاسی

بدخ، کانن یمن، گندی خو رو، گانی زهش، گانی زهرد، گانی ساند،

کانی سیران، گانی مشکان، گانی مدلا، گانی نار؛ (۴) بوکه، نیستا؛

(۵) توانی، لده سنی هاب؛ (۶) گوندیکی کوردستان به عسی کاوولی

کود [ک] (۱) سرحشمه؛ (۲) بگا. کانن؛ (۳) کلمه غار نام بسیاری ز

روستاهای کوردستان؛ (۴) کتون؛ (۵) توانست؛ (۶) نام روسایی در

کردستان که توسط بهنیا ویران شد

کانی: (۱) کیهه یه؟ کیزانه؟ (۲) له کوئی به؟ [ک] (۱) کدام است؟ (۲) کجا

است؟

کانی ناسکان: گوندیکی کوردستان به عسی کاوولی کرد [ک] نام روستایی

در کوردستان که توسط بهنیا ویران شد

کانیا تو مەرگا: گوندیکی کوردستان به عسی کاوولی کرد [ک] نام روستایی

در کوردستان که توسط بهنیا ویران شد.

کانیا پاسکا: گوندیکی کوردستان به عسی کاوولی کرد [ک] نام روستایی

در کوردستان که توسط بهنیا ویران شد

کانیا به سنی: گوندیکی کوردستان به عسی کاوولی کرد [ک] نام روسایی

در کوردستان که توسط بهنیا ویران شد.

کایب پینگه: گوندیکی کوردستان به عسی کاوولی کرد [ک] نام روستایی

در کوردستان که توسط بهنیا ویران شد.

کانیا تا: گوندیکه له کوردستان به عسی ویرایی کرد [ک] در روستاهای

ویران شده کوردستان توسط بهنیا

کانیا تو یا: گوندیکی کوردستان به عسی کاوولی کرد [ک] نام روستایی در

کردستان که توسط بهنیا ویران شد

کانیا سیر: گوندیکی کوردستان به عسی کاوولی کرد [ک] نام روستایی در

کردستان که توسط بهنیا ویران شد

کانیا سیقی: گوندیکی کوردستان به عسی کاوولی کرد [ک] نام روسایی

در کوردستان که توسط بهنیا ویران شد.

کانیا گولی: گوندیکی کوردستان به عسی کاوولی کرد [ک] نام روستایی در

کردستان که توسط بهنیا ویران شد.

کانیا مال: گوندیکه له کوردستان به عسی ویرانی کرد [ک] در روستاهای

ویران شده کوردستان توسط بهنیا.

کانیا نیروه کی: گوندیکی کوردستان به عسی کاوولی کرد [ک] نام

روستایی در کوردستان که توسط بهنیا ویران شد.

کانیاو: (۱) ناوی که له کاسی دینه دهر؛ (۲) زه وینی که به ناوی کانن ناو

ده ری؛ (۳) گیاه که له ناوی کاسی بهواته ده؛ (بوکه ی کانیاو) [ک] (۱)

آب چشمه؛ (۲) یعنی که با آب چشمه بیری شود؛ (۳) گیاهی که با

آب چشمه میراب شود

کانی بلاف: گوندیکی کوردستان به عسی کاوولی کرد [ک] نام روسایی در

کردستان که توسط بهنیا ویران شد.

کانی بناف: گوندیکی کوردستان به عسی کاوولی کرد [ک] نام روستایی در

در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.
کانی روشنایی: گوندیکی کوردستان به عسی کاوی کرد [] نام
 روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.
کانی زهش: گردیکه له کوردستان به عسی ویرانی کرد [] از روستاهای
 ویران شده کردستان توسط بعثیان.
کانی زرکشکنی: گوندیکی کوردستان به عسی کاوی کرد [] نام
 روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.
کانی زنال: گوندیکی کوردستان به عسی کاوی کرد [] نام روستایی در
 کردستان که توسط بعثیان ویران شد.
کانی زهره: گوندیکی کوردستان به عسی کاوی کرد [] نام روستایی در
 کردستان که توسط بعثیان ویران شد.
کانی زاله: گوندیکی کوردستان به عسی کاوی کرد [] نام روستایی در
 کردستان که توسط بعثیان ویران شد.
کانی ژنان: گوندیکی کوردستان به عسی کاوی کرد [] نام روستایی در
 کردستان که توسط بعثیان ویران شد.
کانیژه: گیاهه به ده زمان ده شی [] گیاه قشوروی.
کانی سارد: گردیکه له کوردستان به عسی ویرانی کرد [] از روستاهای
 ویران شده کردستان توسط بعثیان.
کانی سارکنی: گردیکی کوردستان به عسی کاوی کرد [] نام روستایی
 در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.
کانی سالار: گوندیکی کوردستان به عسی کاوی کرد [] نام روستایی در
 کردستان که توسط بعثیان ویران شد.
کانی سهیکه: دوگوندی کوردستان به نام به عسی کاوی کرده [] در
 روستا به این اسم در کردستان توسط بعثیان ویران شده است.
کانی سفر: گوندیکی کوردستان به عسی کاوی کرد [] نام روستایی در
 کردستان که توسط بعثیان ویران شد.
کایسک: سافدهی وشکی نيسک [] ساقه خنک عیس.
کانی سلیمان: گوندیکه له کوردستان به عسی ویرانی کرد [] از
 روستاهای ویران شده کردستان توسط بعثیان.
کابی سوسگه: لهز گوندانهای کوردستان که به عسی کاویان کرد []
 روستایی در کردستان که بعثیان آن را ویران کردند.
کانی سیمق: گوندیکی کوردستان به عسی کاوی کرد [] نام روستایی در
 کردستان که توسط بعثیان ویران شد.
کانی سیمین: گردیکی کوردستان به عسی کاوی کرد [] نام روستایی در
 کردستان که توسط بعثیان ویران شد.
کانی شاسوار: گردیکه له کوردستان به عسی ویرانی کرد [] از
 روستاهای ویران شده کردستان توسط بعثیان.
کانی شاپان: گردیکی کوردستان به عسی کاوی کرد [] نام روستایی
 در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.
کانی شوان: گردیکی کوردستان به عسی کاوی کرد [] نام روستایی در

کردستان که توسط بهشیان ویران شد
کانی پناو: لهو گوندانه‌ی کوردستانه که به‌عسی کاویان کرد [ک] روستایی در کردستان که بهشیان آن را ویران کردند.
کانی پورک: گوندیکی کوردستانه به‌عسی کاوی کرد [ک] نام روستایی در کردستان که توسط بهشیان ویران شد
کانی پورد: گویدیکه له کوردستان به‌عسی ویرانی کرد [ک] ا روستاهای ویران شده کوردستان توسط بهشیان.
کانی پوردپنسه: دوگونس له کوردستان به‌عسی ویرانی کردن [ک] دو روستای کوردستان که بهشیان ویران کردند.
کانی پورزه: گویدیکه له کوردستان به‌عسی ویرانی کرد [ک] ا روستاهای ویران شده کوردستان توسط بهشیان
کانسی بی: دوگونس له کوردستان به‌عسی ویرانی کردن [ک] نام دو روستای ویران شده کوردستان توسط بهشیان
کانی پان: گوندیکی کوردستانه به‌عسی کاوی کرد [ک] نام روستایی در کردستان که توسط بهشیان ویران شد.
کنی پانگه: دوگوندی کوردستان بهم ناوه به‌عسی کاوی کردوه [ک] دو روستا به این اسم در کردستان توسط بهشیان ویران شده است
کانی پوچهله: گوندیکی کوردستانه به‌عسی کاوی کرد [ک] نام روستایی در کردستان که توسط بهشیان ویران شد.
کابی به‌جو: گوندیکی کوردستانه به‌عسی کاوی کرد [ک] نام روستایی در کردستان که توسط بهشیان ویران شد
کانی تو: دوگونس له کوردستان به‌عسی ویرانی کردن [ک] نام دو روستای ویران شده کوردستان توسط بهشیان.
کانی جامله: لهو گوندانه‌ی کوردستانه که به‌عسی کاویان کرد [ک] روستایی در کردستان که بهشیان آن را ویران کردند.
کانی چنه: گویدیکی کوردستانه به‌عسی کاوی کرد [ک] نام روستایی در کردستان که توسط بهشیان ویران شد.
کانی خاکی: گوندیکه له کوردستان به‌عسی ویرانی کرد [ک] ر روستاهای ویران شده کوردستان توسط بهشیان.
کاسی خان: گوندیکی کوردستانه به‌عسی کاوی کرد [ک] نام روستایی در کردستان که توسط بهشیان ویران شد
کانی خانلور: لهو گوندانه‌ی کوردستانه به‌عسی کاویان کرد [ک] روستایی در کردستان که بهشیان آن را ویران کردند.
کانی خدران: گویدیکی کوردستانه به‌عسی کاوی کرد [ک] نام روستایی در کردستان که توسط بهشیان ویران شد
کسی درکه: گوندیکه له کوردستان به‌عسی ویرانی کرد [ک] ا روستاهای ویران شده کوردستان توسط بهشیان.
کنی دهرپه‌نند: لهو گوندانه‌ی کوردستانه که به‌عسی کاویان کرد [ک] روستایی در کردستان که بهشیان آن را ویران کردند
کانی ده‌لال: گویدیکی کوردستانه به‌عسی کاوی کرد [ک] نام روستایی

کردستان که توسط بهتیان ویران شد

کانی شیخ: لهو گوندانه‌ی کوردستان به به‌عسی کاوِلین کرد [۱] روستایی در کردستان که بهتیان آن را ویران کردند.

کانی شیخان: گوندیکی کوردستان به‌عسی کاوِلی کرد [۱] نام روستایی در کردستان که توسط بهتیان ویران شد.

کانی شینه: گوندیکی کوردستان به‌عسی کاوِلی کرد [۱] نام روستایی در کردستان که توسط بهتیان ویران شد.

کانی عاره‌بان: گوندیکه له کوردستان به‌عسی ویرانی کرد [۱] از روستاهای ویران شده کردستان توسط بهتیان

کانی قره‌آله: لهو گوندانه‌ی کوردستان به‌عسی کاوِلیان کرد [۱] روستایی در کردستان که بهتیان آن را ویران کردند.

کانیکاب سگا: گوندیک له کوردستان که به‌عسی به یومبای شیعیایی خه‌لکیان کوشتوو پاشان کاوِلیان کرده [۱] روستایی در کردستان که مرعش توسط بهتیان یا بمب شمعانی قتل عام شده و سیر ویران گشته است.

کانیک ه‌چره: لهو گوندانه‌ی کوردستان که به‌عسی کاوِلیان کرد [۱] روستایی در کردستان که بهتیان آن را ویران کردند.

کانی کرمانج: گوندیکی کوردستان به‌عسی کاوِلی کرد [۱] نام روستایی در کردستان که توسط بهتیان ویران شد.

کانی کورنا: گوندیکه له کوردستان به‌عسی ویرانی کرد [۱] از روستاهای ویران شده کردستان توسط بهتیان.

کانی کور: کورنه‌ی کانی، کانیکه که پاش به‌هار و شک ده‌بی [۱] چیمه‌ای که پس از بهار بختکد.

کانی کورک: کورنه‌ی کانی، کانی کور [۱] مگا: کانی کور.

کانی کوزه‌له: گوندیکی کوردستان به‌عسی کاوِلی کرد [۱] نام روستایی در کردستان که توسط بهتیان ویران شد.

کانی کورنه: گوندیکه له کوردستان به‌عسی ویرانی کرد [۱] از روستاهای ویران شده کردستان توسط بهتیان.

کانی که‌رویشگان: گوندیکی کوردستان به‌عسی کاوِلی کرد [۱] نام روستایی در کردستان که توسط بهتیان ویران شد.

کانی که‌تند: لهو گوندانه‌ی کوردستان به‌عسی کاوِلیان کرد [۱] روستایی در کردستان که بهتیان آن را ویران کردند.

کانی که‌و: گوندیکی کوردستان به‌عسی کاوِلی کرد [۱] نام روستایی در کردستان که توسط بهتیان ویران شد.

کانی که‌وشه‌میران: گوندیکی کوردستان به‌عسی کاوِلی کرد [۱] نام روستایی در کردستان که توسط بهتیان ویران شد.

کانی که‌وه: جوار گوند له کوردستان به‌عسی ویرانی کرد [۱] نام چهار روستا در کردستان که بهتیا ویران کردند.

کانی گردل: گوندیکی کوردستان به‌عسی کاوِلی کرد [۱] نام روستایی در کردستان که توسط بهتیان ویران شد.

کانی گرمه: گوندیکی کوردستان به‌عسی کاوِلی کرد [۱] نام روستایی در کردستان که توسط بهتیان ویران شد.

کانی گول: گوندیکه له کوردستان به‌عسی ویرانی کرد [۱] از روستاهای ویران شده کردستان توسط بهتیان.

کانی گو‌سه: لهو گوند نه‌ی کوردستان به‌عسی کاوِلین کرد [۱] روستایی در کردستان که بهتیان آن را ویران کردند.

کانی گو‌یز: گوندیکی کوردستان به‌عسی کاوِلی کرد [۱] نام روستایی در کردستان که توسط بهتیان ویران شد.

کانی که‌وه‌هر: گوندیکی کوردستان به‌عسی کاوِلی کرد [۱] نام روستایی در کردستان که توسط بهتیان ویران شد.

کانی گیزکی: گوندیکی کوردستان به‌عسی کاوِلی کرد [۱] نام روستایی در کردستان که توسط بهتیان ویران شد.

کانیلان: دُولی پرله‌ی کانی [۱] دره‌ی پر ز چشمه.

کانیلکه: سهرجاوه‌ی یجولک [۱] چشمه‌ی کوچک.

کانیلکه: کانیکه [۱] چشمه‌ی کوچک.

کانی هازو: گوندیکه له کوردستان به‌عسی ویرانی کرد [۱] از روستاهای ویران شده کردستان توسط بهتیان.

کانی هازی: گوندیکه له کوردستان به‌عسی کاوِلی کرد [۱] نام روستایی در کردستان که توسط بهتیان ویران شد.

کانی هاسی: گوندیکی کوردستان به‌عسی کاوِلی کرد [۱] نام روستایی در کردستان که توسط بهتیان ویران شد.

کانی مانگا: گوندیکی کوردستان به‌عسی کاوِلی کرد [۱] نام روستایی در کردستان که توسط بهتیان ویران شد.

کانی مرواری: لهو گوند نه‌ی کوردستان به‌عسی کاوِلیان کرد [۱] روستایی در کردستان که بهتیان آن را ویران کردند.

کانی موچکی: گوندیکی کوردستان به‌عسی کاوِلی کرد [۱] نام روستایی در کردستان که توسط بهتیان ویران شد.

کانی مه‌روان: گوندیکی کوردستان به‌عسی کاوِلی کرد [۱] نام روستایی در کردستان که توسط بهتیان ویران شد.

کانی مه‌زنی: گوندیکی کوردستان به‌عسی کاوِلی کرد [۱] نام روستایی در کردستان که توسط بهتیان ویران شد.

کانی میران: گوندیکی کوردستان به‌عسی کاوِلی کرد [۱] نام روستایی در کردستان که توسط بهتیان ویران شد.

کانی مین: توانین، له‌تواندا بون [۱] توانستن.

کانی ورمی: گوندیکی کوردستان به‌عسی کاوِلی کرد [۱] نام روستایی در کردستان که توسط بهتیان ویران شد.

کانی وشتق: گوندیکی کوردستان به‌عسی کاوِلی کرد [۱] نام روستایی در کردستان که توسط بهتیان ویران شد.

کانی وتمان: گوندیکه له کوردستان به‌عسی ویرانی کرد [۱] از روستاهای ویران شده کردستان توسط بهتیان.

کانی وه‌یسه: لهو گوندانه‌ی کوردستان به‌عسی کاوِلیان کرد [۱] روستایی در کردستان که بهتیان آن را ویران کردند.

کانی و یسکه: گوندیکی کوردستان به‌عسی کاوِلی کرد [۱] نام روستایی در کردستان که توسط بهتیان ویران شد.

کانبه قوره: گوندیکی کوردستانه به عسی کاوولی کرد [ک] نام روستایی در کردستان که توسط بهشیان ویران شد
 کانی هومەر: گوندیکی کوردستانه به عسی کاوولی کرد [ک] نام روستایی در کردستان که توسط بهشیان ویران شد.
 کانی هه مەزە: گوندیکی کوردستانه به عسی کاوولی کرد [ک] نام روستایی در کردستان که توسط بهشیان ویران شد.
 کانی هه نازە: گوندیکی کوردستانه به عسی کاوولی کرد [ک] نام روستایی در کردستان که توسط بهشیان ویران شد.
 کانی هه نازە: گوندیکه له کوردستان به عسی وێر بی کرد [ک] اوروستاهێ ویران شده کوردستان توسط بهشیان
 کانی هه جیر: دوگوسی کوردستان بهم نوه به عسی کاوولی کرده [ک] دو روستا به این سم در کردستان توسط بهشیان ویران شده است.
 کانی هه جیر گولان: گوندیکه له کوردستان به عسی ویرانی کرد [ک] ر روستاهای ویران شده کوردستان توسط بهشیان.
 کانی هه جیره: گوندیکی کوردستانه به عسی کاوولی کرد [ک] نام روستایی در کردستان که توسط بهشیان ویران شد
 کانی هه نگوین: لهو گوندانهی کوردستانه که به عسی کاوولیان کرد [ک] روستایی در کردستان که بهشیان ان را ویران کردند.
 کاو. (۱) شکێ: (۲) شاخی بهرد، چیدی بهردین. (۳) ناوات، کام: (۴) جید: (۵) سوتانهوی پیست: (۶) نهخوشی کام: (۷) ترخه ره هیزا: (۸) بهفیر، بهخوبایی. (۹) جگ، قاپ: (۱۰) شکاف صخره: (۱۱) کوه سنگی: (۱۲) کەم، مرد، ارزو: (۱۳) کوه: (۱۴) سورش پوست: (۱۵) بیصاری دهان ستور: (۱۶) اورشتمند: (۱۷) خودپسند: (۱۸) قاپ شتالەگ.
 کواتر: کبۆ: [ک] کبوتر
 کچکوان: (۱) شاخان، چپایانی بهردین: (۲) چپایان: (۳) بستو، شانه شاخ [ک] (۱) کرههیی سگی: (۲) کوهساران: (۳) ستیج کوه.
 کاو نهوه: سوتانهوی پیست [ک] سورش پوست.
 کاو ئی: هوزیکه به کوردستان [ک] عسیرهوی اسب در کردستان.
 کاو ئیان: گوندیکه له کوردستان به عسی وێر بی کرد [ک] ز روستاهای ویران شده کوردستان توسط بهشیان.
 کاو ئن: (۱) خویانی گیره کراوی بهیا نه کڕ و: (۲) بریتی له پیت و بهره کهت [ک] (۱) حرمین باد ده: (۲) کبابه از برکت
 کاو ئز: چکی جگ، قاپی که دیوی هۆلی ویهیان [ک] حالت پر پشت متاده شتالەگ.
 کاوێر: کافر [ک] تقلی، بره از شیر بریده.
 کاویران: کاروان [ک] فاده
 کوس: سەو، موبه که [ک] کوس
 کوش: پینچه نهی سرشی، نه گونجار ده گهل داموده ستورده [ک] غیرطبیعی.
 کوشک: زگپه بهر به کاتی حوی، بیرۆک [ک] حامله قبل از زادن
 کوشکی: رگپز بونی بهر له کانی حوی [ک] حاملگی رودرس
 کوک: جومگه ده سەو پا [ک] مچ دست و پا.

کاوێ: (۱) کاقل، وێر: (۲) چوڕ دیواری سهرنه گراو [ک] (۱) ویرانه: (۲) چوڕ دیواری سر نهوشیده
 کاو لاش: کافلاش [ک] بگا: کفلاش.
 کاو لان: (۱) کافلان، بهرگی خه نه مورو شه مشیر: (۲) چه سد نو دهی سهرنه گیر و [ک] (۱) نهام: (۲) شاه های سر نهوشیده
 کاو لان: ناوی دو گویده به موکوریان [ک] نام دو روستا در کردستان.
 کاو لپون: شاپوڑ بون [ک] ویران شدن.
 کاو ل کردن: خاپوڑ کردن [ک] ویران کردن.
 کاو له پاس: گوندیکه له کوردستان به عسی ویرانی کرد [ک] اوروستاهای ویران شده کوردستان توسط بهشیان
 کاو لی: خبالتیکی کوچه ری که زنده [ک] کوی.
 کاو لی: کاو لی [ک] کولی.
 کاوه: (۱) سوتانهوی پیست: (۲) ناوی کوردیکی شورشگیری که ونازا: (۳) ماهه بو بیاو [ک] (۱) سورش پوست: (۲) کاوه اهنگر: (۳) نام مردانه، کاوه خو: (۴) بشو به سه رخویی، چه سه به: (۲) به سه رخو، بشو در [ک] (۱) شکیبایی: (۲) شکبیا
 کاوه کاو: (۱) برز بهوی پیست، سوتانهوی: (پیستم هه کاوه کاویدی: (۲) گر مان و کلبی [ک] (۱) سورش زیاد پوست: (۲) گر به وزی.
 کاوین: (۱) سوتانهوی پیست: (۲) گریان به ده بگی بزم: (۳) نازناوی بالای کاوه: (به رجه م و قیسی که چی تو نهی حوان/ ناحی که یان و عدلمی گویان) «حاجی قادره [ک] (۱) سورش پوست: (۲) مویه گریه با صدای آهسته: (۳) درفش کاویانی.
 کاوین هوه: سوتانهوی [ک] احساس سورش دو پوست
 کاوینج: کاوینج، کاوینج [ک] حور
 کاوین: دکی که حوستر حمری بی ده کا، حوستر حوره [ک] ستر حور
 کاوینج: کاوینج، کاوینج [ک] نشخوار.
 کاوین کردن: (۱) جاپه بهوی به حور: (۲) بریتی له روژپانه کردنهوی قسه [ک] (۱) نشخوار کردن: (۲) کبابه ریکار پیس ار حه سخن
 کاوین کردن: (۱) حبهوانی که کاوین ده کا، ده ونه و حمانی دو سم: (۲) که منی زور قسهی بی نام ده کا [ک] (۱) نشخوار رکننده: (۲) زاؤخا.
 کاوین: پاره ی ماهه یی [ک] کابین مهریه.
 کاو سهرنه که گه لاپ به کالی و کولای دد حور [ک] کاو
 کاو سهرام: هه ممه، نهجیکی ده مانه له سوان چه مورو شیردانه [ک] هه
 کاو سهرانی: حورئ هه حیر [ک] بو عی حیر
 کاو سهرانی: حورئ سهری روز به لک به ناردو روز به سهری سهر دروس ده کری [ک] بو عی سهر که ب ر و روعی و سر سهر سهرید.
 کاوین: هه ل به و ره ل [ک] سسته تیل
 کای: (۱) کام: (۲) کهسه: (۳) هه لپه رکی: (۳) گائنه، حه به ک: (۴) واری منلان، کانه [ک] (۱) کدم: (۲) رقص: (۳) مزاج: (۴) بازی کودکانه.
 کای کون: بریتی له پاسی واپردوی له ده س چوگ: (کای کون به پاده کا) [ک] کبابه او موضوع گذشته و در سب رفته.
 کای کەردوخ: (۱) داوه ت گیر، که سنی روژپاش ده ره قسهی: (۲)

جه نه کچي، قسه سهر (۳) عوین یار (۱) وقاص (۲) بذله گو: (۳)
مُتَعَب، مکر

کابل: کابل، چاپور (۱) ویران

کابلان: کابلان، کافلان (۱) بیام

کابلوش: شیوی که شکمی تر و که مانی تی ده کوشن (۱) کالحرش.

کاین: کاهه؟، کیهه یار؟ (۱) کدامین؟

کایت: هدرجی خو دروستی کرده (۱) کائنات

کایه: (۱) بازی؛ (۲) حال بازی کردن (۳) ته ته لمیرن (۱) بازی؛ (۲)

کد دور بازی، گیم؛ (۳) نوعی کرم

کده کلن: یو کله ی زارو کڼ، له یستوگ (۱) سیاب بازی

کابه گا: تمهایی، چنگه ی بازی کردن (۱) میدان بازی،

کابه ل: کاهیل (۱) ننبیل،

کایه: کادین (۱) کاهدن

کایی: (۱) قاته زی پور که له کا دروس کر وه، (۲) کاویز (۱) کاغذ

کاهی: (۲) نشخوار

کاپین: قدویش کردن، کاویز کردن (۱) تشخوار کردن.

کبار: (۱) به حورمهت، پیریز؛ (۲) به فین بادی هوا (۱) محترم؛ (۲)

حوربند.

کپریت: شخانه، شه مچه، شقارت (۱) کپریت.

کپ: (۱) نوسد پیکه وه، نان که دردی تپد، به مین؛ (۲) گوی که نه بیسی،

(گویم کپ و کپره) (۳) توفره گرتو، داسه گداو؛ (تصویر داور له کت

کپه؛ (۴) بی ده نگ، (کپ به نه گند کپت نه کم)؛ (۵) له ره به تا ماته

کردن (۱) کپ؛ (۲) کری گوش؛ (۳) آرام؛ (۴) خاموش؛ (۵) در کمین

کر کردن.

کپ پو: (۱) د خراو به سهر به کا؛ (۲) ماته له لگرتو؛ (۳) داخرا؛ (۴) نارم بو

(۱) کپ شده؛ (۲) کر کرده در کمین؛ (۳) کپ شده؛ (۴) آرام شده.

کپ بو: (۱) کمر بوئی گوی؛ (۲) بیده نگ بو: (۳) د سه کتان (۱)

کرشدن گوش؛ (۲) بی صدا شدن؛ (۳) آرام گرفتن.

کپه سه: (۱) بیده نگ؛ (۲) نارم؛ (۳) قدرمن به بیده مگی و نارامی (۱)

بی صدا؛ (۲) آرام؛ (۳) همان به خاموش شدن و آرامش

کپی: چاوه گی کپ (۱) مصدر «کپ».

کته: (۱) قمت، روپ؛ (۲) ته به؛ (۳) لهت؛ (۴) پشيله (۱) برجسته؛ (۲)

تنها؛ (۳) بارد؛ (۴) گره

کتارو: میوه، سین (۱) سیور

کتاف: کتب، کبو، مروت، مراه (۱) کتاب

کتان: لیدان، کوتان (۱) کوبیدن،

کتان، (۱) کورار؛ (۲) پدراو (۱) کوبیده؛ (۲) کتد.

کت بکت: به که به که (۱) تنگ تنگ.

کت به چه: به چه پشيله (۱) به چه گره.

کت به ها: برحی باک، نه به یکرایی (۱) بهای واحد

کتته: (۱) خفه، وشدی ده کردن ی پشی؛ (۲) رشه که ره حی درو نه فین

دهس له پشنی نه ده و نه فین (کتته کتته به سی حوته)؛ (۳)

ههوا به نی پس پس، نه ته ویده تی ده زو (۱) صطلاحی برای راندن
گر به؛ (۲) کلمه ی ست که در جواب سرفه بجه گویند؛ (۳) تکه های

سج.

کتز: پی گیای لیلک که قه لمی قامیشی بی جی دکن (۱) ریشه نی قسم

کترم: به گسی به یکر بی (۱) زور هم، همه با هم

کترمی: کرم، هدمو و کرا (۱) همه با هم

کتره: که تیره، شیشه ی گوینه زده (۱) کثیر.

کتری: ده فری سهریوش و کلک و لوبه در یو ناویندا کولاندن (۱) کتری.

کلک سیک، سده، ختک (۱) گره

کتکا گورا: کوسه به یوف (۱) یوف کر

کتکال: خو به مار که ره، به مار وور (۱) مونس

کتکه: ده نگد نی پشيله، کتته (۱) کلمه ای برای راندن گره.

کتکه کیفيله: پشيله گوی (۱) گره به وحشی،

کتکه به قتسه: مایه فته، نازاره چی (۱) مونس

کتکی: که نیو، بو با (۱) گندیده، فاسد

کتتم: مریزه که حوی لمیری ناویوس ته کتروه، بی ساس (۱) انسان

بی شد سنامه.

کتو: چلون؟، چو؟ (۱) چطوره؟

کتوپر: له پیر، له نکار (۱) یکپور، ناگه.

کتوت: (۱) کوتوی نان که له ته تدور ده که وی؛ (۲) نان کوتو و برشادی

(۱) هرزدق (۲) نان کپدیده.

کتوکوپر: (۱) کهم بین، چاوپریش (۲) کوپرانه (۱) چشم کم سو؛ (۲)

کورمانده، کورانه.

کتوص: حیدر هه وه (۱) عس

کتووت: ورته کمال یو نیگوسین (۱) بره نان برید

کتوه چه: کت به چه (۱) به چه گره.

کتوی: چرتیه تی، چلونا به تی (۱) کیفیت.

کتته (۱) کتته؛ (۲) پشيله (۱) بگا؛ کتته؛ (۲) گره به

کتته کور: کتوکور (۱) بگا کتوکور.

کتی: با بگ له زن کردن به خوشه ویستی، کچن (۱) مهر یا نانه خطاب

کرس به زن

کتیب: کاو، فدو (۱) کتب

کتیوک: نه روی بوخت، مروتی گچکه (۱) کتبه

کتو: کتب، فدو (۱) کتب

کجیر: بلای نوسو، کونه (۱) حماق

کچ: (۱) دوت، دوت، قز، قیر؛ (۲) ده که ل میرد نه خه وتو (۱) دختر؛ (۲)

بکره.

کچانه: شپاوی کچای (۱) دختر نه.

کچاس: لایو که نا کاری و نانه بی (۱) پسری که رفتارش دخترانه باشد.

کچچی: خوشکی باوک، بلك (۱) عمه

کچک: (۱) بو بچک، چکوله؛ (۲) قیری حکو له (۱) کوحک؛ (۲) دخترک

کچ کچ: ده نگدانی ره شه ولاخ، وه ها، نوخه (۱) لفظ صدازدن گا و

کراهه‌ها: کراپا کاله دوانه [۱] پایمزد

کربون: (۱) ناوایی: (۲) پیاده‌نگی: (۳) له‌سهر هیلکه کهوتی مریشک [۱]

(۱) آرام شدن: (۲) خاموش بودن: (۳) کرج شدن مرغ.

کربونه‌وه: (۱) نارام‌بونه‌وه‌ی کیشمو همر: (۲) پندریونه‌وه [۱] (۱)

در رشتن چنگال: (۲) حفت و نیم حشک شدن مایع.

کریه، فرمان به پیاده‌نگ‌بون [۱] خفه‌شو.

کریته: شمشه، شخاته، کمریب، کرمیت، گوگرد، شقاله، شقارته [۱]

کرب

کرب: (۱) ده‌نگی ددانان که شئی ورده‌ورده ده‌شکستن: (۲) له‌بر و نه‌کار [۱]

(۱) صدای دندان در خابیدن چیزی: (۲) ناگهان.

کرپک: درشته‌ی نارد له داییزاندا [۱] بخاله آورد.

کرپه: (۱) ده‌نگی شکنی شتی ناسک: (۲) کرب [۱] (۱) صدای شکستن

چپر نازک: (۲) نگا-کرب.

کرپه‌کرب: کرپی رور [۱] «کرب» پیایی

کرت: (۱) شوین به تیج له دار، به‌له: (۲) ده‌نگی فرتان، فرت: (۳) نه‌نداره

(کرتی دراوم له‌سهریه‌تی): (۴) سهره‌له‌ساندنی گول و گیا: (۵) نقه

که‌مشرین ده‌نگ: (۶) تیجوی سه‌گ و گورگ [۱] (۱) شیار بر چوب

چوب خط: (۲) صدای با دندان شکستن یا گسستن: (۳) مینغ: (۴)

اخه‌کردن گل و گیاه: (۵) کمرین نیا: (۶) تونه‌سگ و گرگ

کرتان: (۱) کرت: (۲) نیره‌گ‌میشی خه‌سیو [۱] (۱) نگا-کرت: (۲) گومیش

اخته‌شده.

کرتاندن: (۱) به‌ددا برین: (۲) تروکامدنی توم: (۳) به‌گار له‌کردن،

فرناندن [۱] (۱) بریدن یا ددان: (۲) شکستن تخمه یا ددن: (۳)

بریدن یا انیر یا قیچی

کرتان‌کردن: سهره‌له‌ساندنی گول و گیا [۱] چین سر گل و گیاه

کرتان‌کرن: خه‌ساندنی کهل‌گ‌میش [۱] خفه‌کردن گاومیش.

کرتک: (۱) کرک‌روکه، گرچه‌نه: (۲) پزیکي کم: (۳) دانه‌پک [۱] (۱)

غضروف: (۲) «دکی: (۳) یک عدد

کرت‌کرن: شوین شوین‌کردنی دار به تیج [۱] شیار کردن چوب یا کار،

چوب خط زدن.

کرم مارچه‌دری بیکره [۱] بکه‌چوب بی‌مصرف

کرتمرت: خرت و پرت، شر و شانال [۱] خرت و پرت.

کرتناک: نیروکی نان [۱] چولک نانویی.

کرتو: زهل، گیاه که باقی‌یینه ده‌به‌ستن [۱] گیاهی که بند پسته گیاه شود.

کرتوپان، جسکی خراب‌درو [۱] لباس بددوخت.

کرتوبل: سیفه‌زیمته ده‌تاته، بوتیته بیتیته [۱] سب‌رمسی

کرتوفل: کرتوبل [۱] سیب‌زمینی

کرتسه: (۱) کرت: (۲) تیسکی نازکی که به‌دد ده‌کروزی: (۳)

به‌چکه‌سه‌گ و گورگ [۱] (۱) نگا-کرب: (۲) غضروف: (۳) تونه‌سگ و

گرت.

کرتکه: به‌فری تهری سه‌هول به‌تو [۱] برفاب یخ‌یسته

کرته‌کرت: ده‌نگی کرتی رور [۱] صدای «کرب» پیایی.

کرتی: گیای سهرق‌تاوا [۱] گیاه سرچیده.

کرج: (۱) کاله، نه‌گه‌یشتو: (۲) نه‌کولوا: (۳) سیم و چرج: (۴) ده‌نگی پژمه

[۱] (۱) کاله: (۲) ناپخته: (۳) پژولیده: (۴) صدای عطسه

کرجه: (۱) ده‌نگی شکانی شتی ناسک، قرجه: (۲) ده‌نگی پشت و قامک:

(۳) قرشه: (۴) پژمه، پژین [۱] (۱) صدای شکستن چپر نازک: (۲)

صدای پشت و انگشت: (۳) سانه‌های درویده غله: (۴) عطسه

کرجه‌ته: پژمین، پژین، پژمین [۱] عطسه کردن

کرجیان، سیس‌بون، ژاکان [۱] پژولیدن، پژمرده شدن.

کرجه-رخته، له‌سهره، ده‌نگ له‌ه‌ناسه هانتن [۱] خرویف.

کورد: (۱) کوششت: (۲) پیک‌هاتگ: (کورد کوش، ده‌سگرد: (۳) کورد: (۴)

له‌ده‌می نه‌چیم زاندا بوزه‌پاک: (۵) زازاو دملی [۱] (۱) کوشش: (۲)

صم، ساحت: (۳) گردریان: (۴) شعص عدمی: (۵) از اقوام کرد زبان.

کردان: (۱) فاکان: (کردارت باش نین: (۲) جاننوار زرعان: (کرداری

نه‌مسال رور چاکه) [۱] (۱) روش: (۲) کشت.

کرداس: همرگوردی به‌زاراوه‌ی کرمانجی دخیوی [۱] کردی که

له‌جبه‌ش کرمانجی باشد.

کرداسی: زاراوه‌ی کرمانجی [۱] له‌جۀ کرمانجی

کرداشکی: کردسی، شیوه‌ی زاروه‌ی کرمانجی [۱] له‌جۀ کرمانجی

کردانه: برتی له‌کاری پیابو تازبانه [۱] کنده از کار مردانه و

شجاعانه

کردرا: سه‌نرا [۱] خریده شد.

کردکی، شیوه‌ی زاراوه‌ی زازو دملی [۱] از لهجه‌های زبان کردی

کردگار: (۱) حرد: (۲) سعادت، پیشه: (کاری نیه‌کردگار

ده‌کا/گونکی نیه‌هموساران ده‌کا) «مه‌سهل» [۱] (۱) خدا: (۲) پیشه

کردم: (۱) به‌فهررد وام‌دانا: (۲) رابوردوی کردنی خو [۱] (۱) گرم، مرض

کردم: (۲) کردم

کردمان: (۱) دامان‌نا، امان‌فهرکرد: (۲) کاره‌که‌مان کرد [۱] (۱) مرض

کردیم: (۲) کردیم، انجام دادیم.

کردن: (۱) پیک‌هینایی کار: (۲) شبن، وینجون: (توله بر اکم نه‌کهی: (۳)

کردمان: (۴) پوشش: (ده‌پس‌کردن: (۵) هازین: (۶) حسنه‌داو [۱] (۱)

کردی: (۲) شیهات: (۳) کردیم: (۴) پوشیدن: (۵) سیاب کردن: (۶)

داخل کردن.

کردنموه: (۱) دویاته‌ی کار: (۲) ناواه‌کردن: (۳) زایی کردی گری: (۴)

شی‌کردیه‌وه‌ی کولکه، هه‌لاحی کردنی کولکه و لوه: (۵) چینی میوه

له‌درو [۱] (۱) تکر و کار: (۲) بارکردن: (۳) گشودی گره: (۴) زدن پشم و

پسه: (۵) چیدن میوه زدرخت. [۱] امر و سر آتش

کردو: (۱) بیل‌ل‌سبکی یانه‌ه‌دو نالقه‌ی تپه‌په‌تی تپه‌خیزی یه‌ک

دای‌ده‌گری یه‌ک ده‌یکیشی بو‌دیر وه‌ندان، وچ و لوسی: (۲)

تمخته‌تمخته‌کروی زهوی بو‌چاندن [۱] (۱) گراز کشاورزی: (۲) کرد

کشاورزی.

کردو‌کوش: نمرودان [۱] کوشش و جهد

کردو‌کیش: نه‌و‌کسه‌ی کردو ده‌کیشی [۱] گر زکش کشاورزی.

کرده: (۱) کردار: (۲) حار و له کار: (۳) کاری کراو: (گسره به شیمان بی نه که نه کرده به شیمان) «مهسهل» (۱) کردار: (۲) کار مد: (۳) عمل سده
کرده وه کردار (۱) کردار.
کرژ: (۱) بهنی توندیادراو: (۲) قرجاو: (۳) چوسته و چالاک: (۴) موی لیک هالاری سمن فرژ (۱) رشتنه حوب تاییده: (۲) نرنجیده، چر و کیده: (۳) چالاک: (۴) موی فروری شده
کرژ یون: (۱) تولد باوخواوردنی گشته: (۲) و لکه هاتن: (۳) توره یون: (۴) لیک هالاری موی سمن (۱) زیاد ماب خور دن رسته: (۲) چر و ک شدن: (۳) خشمگین شدن: (۴) فروری شمن مو.
کرژ کردن: (۱) روز بادی گشته ک: (۲) تیکه لا و کردی نوکه سهو (۱) بسیار ماب دادن رسته: (۲) فروری کردن مو.
کرژنگ: فرژانگ (۱) خرچنگ.
کرژه: (۱) موی چوسته و چالاک: (۲) کوندیکه به کورد سن به عسی ورنی کرد (۱) آدم چالاک و آماده: (۲) اوروستاهای ویران شده کردستان توسط بهشیان.
کرژه له: گیاه که به زورتال بهنو بانگه، که کره گیاهی است سنبل بلجی
کرژه لاتن: کرژ یون (۱) نگا: کرژ یون.
کرژی: (۱) چوبینه تی کرژا: (۲) به نه کی، به له یونی یست (۱) کیفیت «کرژ» (۲) یوز
کرس: ریل و وال (۱) آت و آشعل
کرسپ: که هرون خورنکه له سهو و بحاب (۱) کرهس.
کوش: (۱) عور، ورگا: (۲) پوئ و چیلکه (۱) شکمه: (۲) خس و گیاه.
کرش: (۱) یوز و کوبان له تهرن ده: (۲) راگو فرای شت، که سهو (۱) ریزر یا هدگی: (۲) یوز و شعل اشیا.
کرش تش: (۱) مال گوازنه وه: (۲) به سیاه راگو تیران (۱) نقل مکان کردن: (۲) نقل و انتقال وسایل
کرش و گلیش: چیلکه و چال، پوئ و به لاش (۱) خس و خاشاک.
کرشه: (۱) کئوش، قرجه: (۲) جانموری زگده ریزریو: (۳) کوتکی هه ره زلی ده سنی ناسنگر (۱) سافه غله: (۲) شکم گنده: (۳) پتک اهنگری.
کولک: (۱) ده سنی زور پان و بهرین: (۲) تیره بهشت (۱) هامون، جلکه همور: (۲) ستون فقرات
کولک: (۱) جانموره ری دیزه که: (۲) شکیاوی پشه می لهش (۱) حاور دورگه: (۲) شکسته ستخوان
کولک: (۱) و لکه هاوی به لهرزه: (۲) مریشکی کرژ (۱) متشیج: (۲) مرع کرچ.
کرکک: تهریکه (۱) پرنده ایست.
کرکی کرک: ده سنی کاکی به کاکی (۱) حلگه و بیابان.
کرکردن: (۱) بیده نگ کردن: (۲) خومات دان: (۳) بریتی له کوشتنی که سنی (۱) بی صدانمودن: (۲) کرکردن: (۳) کنایه از کشتن کسی.

کرکراگه: (۱) سورینچکه: (۲) کویی گوی: (۳) نیسکی نیسکی کروشته نی (۱) سرخنای: (۲) سوراخ گوش: (۳) غضروف.
کرکرانه: کرکراگه (۱) نگا: کرکراگه.
کرکرتوکه: کرکراگه، نیسکی ناسک (۱) غضروف.
کرکک: کرکراگه (۱) نگا: کرکراگه.
کرکک: کرکراگه (۱) نگا: کرکراگه.
کرکروک: (۱) گیاه که وه که له ده جی: (۲) سهوین هه ریله (۱) گیاهی است شبیه کدم: (۲) سیب زمینی استانبولی
کرکروکه: کرکروکه (۱) غضروف
کرکروگه: (۱) کرکراگه: (۲) هرره، هرره، هرره: (۳) حورری سبیکه (۱) نگا: کرکراگه: (۲) هرره، هرره: (۳) بوئی انگور
کرکلاش: (۱) خورژ: (۲) خورایدن به نیوک (۱) خارس: (۲) خار نیدن، کرکه: کرکه (۱) نگا: کرکه.
کرکه فتن: له سهو هیلکان جهوتنی مریشک (۱) کرچ حو بیدن مرع.
کرکه فته: له سهو هیلکان خه فتن (۱) مرع کرچ حو بیده.
کرکه و تن: کرکه فتن (۱) کرچ حو بیدن مرع
کرکه و تو: کرکه فته (۱) مرع کرچ حو بیده.
کرکه و ته: کرکه فته (۱) مرع کرچ حو بیده.
کرکی: وه سنی شکسته به د (۱) استاد شکسته به دی
کرگان: (۱) پیشه: (۲) کردار (۱) صنعت: (۲) کردار، روشن.
کرم: (۱) جاسموری خروکی بیچوک که له ناو میوه و گل و گوشنی گه بی بهیدا ده بی: (۲) ده بیگی د کرژشتن (۱) کرم: (۲) صدای خاییدن.
کرمج: (۱) ناوه بو گه بی کورده: (۲) ناوه بو دیهانی: (۳) به شیکه هه ره روز له کورده (۱) کرده: (۲) دهاتی: (۳) قسمت اعظم کرد.
کرم شان: گوردر روی کرماچان، ناوی شان که (۱) نام شهری است، کرمان
کرمین: (۱) به بدن کرمنس: (۲) سوکه له ناوی کرماج (۱) خیش، خرد شدن یا دندان: (۲) مخفف «کرماج»
کرمانج: کرماج (۱) نگا: کرماج.
کرمانجی: شیوه ناخافتنی کوردی کرماج (۱) گویش «کرماج».
کرماندن: د کرژتن (۱) کلوچیدن یا دندان خرد کردن.
کرمانشاه: سوکه له ناوی کرماج شان یان کرماندن (۱) مخفف «کرمانج»
کرمانشاه: کرماندن (۱) نگا: کرماندن
کرماوی: شتی که کرمی پیدا یی (۱) کرمو
کرم تی دان: کرماوی یون (۱) کرموشدن.
کرم تی گه و تن: کرماوی یون (۱) کرموشدن.
کرمچین: قرمچین (۱) نگا: قرمچین.
کرم خوارده: کرموی (۱) کرم خورده.
کرمژن: ده بیگی د کرژدن (۱) صدای کوجیدن.
کرمژنه: کرموی (۱) کرمو.
کرشمین: قرمچین (۱) نگا: قرمچین.

کرمکار: برقی له که سنی که زور به کارهوه خمریکه [۱] کتابه از بسیار کرا

کرمکوزه: گدیده که درمایی کرم [۱] گیاهی ست داروی کرم شکم.

کرمکه: (۱) خشکی ژانسه له چه شنی کرمی پالینگه دراو دروسب کراوه: (۲) به خشکی به چینی چادری ده که [۱] ز زیورات

رانه: (۲) نقشی بر چرخ سیاه چادر

کرمکین: ژانرگ به کرمهوه [۱] درد ناشی از کرم شکم.

کرم: کرمای [۱] کرم زده.

کرموزی: مژده می زور [۱] به غیظ

کرموزن: کرمای [۱] کرم زده.

کرموس: له بر، له یک و [۱] ناگهانی.

کرموکه: (۱) خشکی ژانسه، کرمکه: (۲) کرمی چکوله [۱] از زیورات ژانسه: (۲) کرم ریز

کرمول: کرم تن که بو، کرمای [۱] کرمو.

کرمه: (۱) دهنگی داکروژن، کرم: (۲) داروکیکه له نامورد [۱] صدای

کلوجیدن: (۲) چوبکی در خشن

کرمه چوئی: کرکه، نیسکی کرشته می [۱] غضروف.

کرمه دوی: کرم تن که بو، به لهش ویرین ده گوتری [۱] کرمو، برای گوشت کرم زده گویند.

کرمه زن: کرموزن، کرمای [۱] کرمو، کرم زده.

کرمه ژنه: کرمای [۱] کرم زده

کرمه ژن: کرمای [۱] کرم زده.

کرمه ژنه: کرمای [۱] کرم زده.

کرمه سورکه: کرمیکه له بن حاکی شه داروا دهژی بو درمان ده ش [۱] خراتین، کرم خاکی.

کرمه سورده: کرمه سورکه [۱] نگا: کرمه سورکه.

کرمه ک: (۱) خشکی ژانسه، کرمکه، کرمک: (۲) ژوانه ناو نلقه [۱] از زیورات ژانسه: (۲) زیاده.

کرمه کرم: دهنگی داکرمی زور [۱] صدای خاییدن بسیار.

کرمی: کرمای [۱] کرم زده.

کرمی: کرمای [۱] کرم زده.

کرمی ناویشم: کرمیکه لیکاره که دهیته همودای ناویشم [۱] کرم ایشم.

کرمیت: کرمیت، شدمجه، شخاته، شقارته، شقلته [۱] کرمیت

کرمی گل: (۱) کرمه سورکه: (۲) برقی له که سنی زور چه یکی کشت و کانه [۱] خراتین، کرم خاکی: (۲) کتابه از کشاورز بسیار پرکار

کرمی گلی: کرمی گل [۱] نگا: کرمی گل.

کرن: کردن [۱] کردن.

کرناس: ناواری [۱] آبله گون.

کرنگ: زوم، تو به، هو به [۱] گروه چادرشینان دورهم در بیلاق.

کرنگ: (۱) قزو: (۲) گیای که رچه ک [۱] قرا: (۲) گیاه کرچک.

کرنو: قزو [۱] قزو.

کرنوش: خور بوجکه و کردن به لای که سیکه وه [۱] کرنش.

کرنی: قزو [۱] قزو.

کرواس: (۱) کرن له لکه که جولاً ده یکا، حاو، جانگ: (۲) کراس [۱] (۱)

کرباس: (۲) پیرهن

کروت: جوئی همرق، تمحری همرمی [۱] نوعی گلابی

کروتن: کروس [۱] کلوجیدن، با ددن ن خرد کردن

کروچ: (۱) ده مری لوشک و گنینه که کروچ بو: (۲) ساوی کون

(که چو کروچ بو) [۱] (۱) طرف به شکسته: (۲) فرسوده

کروچده: کرکوک [۱] غضروف

کروز: (۱) پینسه ده ژا: (۲) کلور، نوحانی [۱] (۱) کرو: (۲) توخالی.

کروز: ناووزک کوئن، ناوینانه در له غایبک [۱] مغزده بیرون وودن

کروز: (۱) ساوادی کون: (۲) سوتانی پشه مو: (۳) پیری یک که بیه: (۴)

ناوادی، روزه: (۵) دهنگی گریاسی له سه رجو: (۶) باز نهوی زه لیلانه

[۱] (۱) فرسوده و کهنه: (۲) سوختن استخوان و موی: (۳) پیر زکار

افتاده: (۴) (بله گون: (۵) صدای گریه آهسته: (۶) لایه.

کروزان: (۱) سوتانی نیسلو مو: (۲) بازانه روی به نیوه گریانه وه: (۳)

توزیانه روی پیست [۱] (۱) سوختن استخوان و مو: (۲) لایه واری: (۳)

حساس سوزش در پوست.

کروزاندن: (۱) سوتاندنی نیسلو مو: (۲) برقی له به یین بردن [۱] (۱)

سوزاندن استخوان و مو: (۲) کندی از ساقط کردن در هستی.

کروزانن: کروزاندن [۱] نگا: کروزاندن.

کروزانه وه: (۱) بازانه روی زه لیلانه: (۲) تروانه وه، چوژانه وه. (همو له شم

ده کروژنه وه) [۱] (۱) لایه و زوی: (۲) سوزش در پوست.

کروررو: گیاه که [۱] گیاهی ست

کروزه، کرورانه بگا کرور

کروره کرور کروری دوراب «کرور» سبی

کروریا وه، کرورمه وه [۱] بگا کروریا وه.

کروزتن: کروزن، داکروژن [۱] کلوجیدن، با ددن خرد کردن.

کروزنه: کرکاکه، نیسکی ناسکی کروشتنی [۱] غضروف

کروزه: کروزنه [۱] غضروف.

کروزه له: کروزنه [۱] غضروف.

کروزین: کروت [۱] کلوجیدن.

کروس: رونه وه بون به ددان، کرانه وه: (نیسکی کروزت، کدویشک

داره کابی کروزته وه) [۱] لخت شدن چیری مانند استخوان یا درخت

به وسیله دندان.

کروسان: کروس [۱] نگا: کروس.

کروساندن: کرانده وه به ددن [۱] لخت کردن استخوان یا پوسته چیری

یا ددان.

کروسانده وه: کروساندن [۱] بگا کروساندن

کروسانه وه: کروسان، کروس [۱] بگا: کروس.

کروسانده: روت کر باگ به ددن [۱] لخت شده با ددان.

کروسل: (۱) همرمی کویله: (۲) نیمه لهی کروز [۱] (۱) گلابی وحشی: (۲)

تیغ زنگار زده.

کروسین: کروسان [نگا: کروسان.

کروسیته‌وه: کروسانده‌وه [نگا: کروسانده‌وه.

کروسینه‌وه: کروسانده‌وه [نگا: کروسانده‌وه.

کروسینه‌وه: چانه‌وه‌ری که ده کروسیته‌وه [بخت کشته با دیدن.

کروشتن: کروتن [کلوحیدن، خرد کردن با دند.

کروشمه: خوگر کردن و مات دانستن [کز کردن و در گوشه‌ای نشستن

کروفه: به‌فری به‌باوه، کرپوه، کرپه [کولاک

کروک: کارنی که، وشه‌بدکی ریژمانه یوشنی که کار ده کاف [ماعل جمله.

کروکس: هدمی کروک [گلایی خودرو

کرونتش: کراسن [نگا کرانتش.

کرونی: گرتی هه‌لوقیو له دارا [گره نته درخت.

کرویت: کریمت، شه‌مچه، شحاته، شدرته، کیریت [کیریت.

کره. ۱) ده‌نگی جیره‌ی به‌قه‌وه‌نه (گره‌ی ددنی دیت، ۲) ده‌ستار ۳)

ناسیاری جه‌لن‌سوکو به‌وش لیکردن: ۴) ده‌نگی خاکی روق له کانی

کنلانی ره‌ی نه‌ردا، (گسن کره ده‌کسا) ۵) بریتی له سیاس: ۶)

خهریت به‌کار: ۷) بریسکی بریسگر [۱) صدای بهم ساییدن چوب

یا اسخوان: ۲) دستاس: ۳) اسباب ویژه شای کوبی: ۴) صدای

خاک سفت که با گواهن برخورد می‌کند: ۵) کبابه ار سیاس: ۶)

سرگرم کار: ۷) چراغ.

کره‌ک: نه‌جول بی‌جوله، بهر بهر به رنده‌وه‌رو زوه‌ک [جماد.

کره‌کر: ۱) ده‌نگی دا‌کرورتن: ۲) خرته‌هرنی کروسینه‌وه [۱) صدای

حیدین: ۲) صدای اسخوان گازردن

کره‌گردن: ۱) به‌وش و جه‌ن‌سوک له ناسیاری کره‌ه‌زین: ۲) برنی له

مته‌ت‌کیشان، سیاس کردن [۱) شالی ر به‌آسیاب ویژه بردن: ۲)

کبابه ر معنور بودن

کره‌یدی: کورته‌ی بیژه، پوخته‌ی وبار [خلاصه کلام

کری: ۱) حه‌می کارا ۲) کرا، نیجاره: ۳) روزی به‌کشمه که بازاری

دیوانی هه‌یه [۱) مزد: ۲) احارده، کرایه: ۳) یکشنبه‌بازار

کزی: ۱) ناراسی: ۲) بیده‌نگی: ۳) کرکه‌وه‌نی مریشک: ۴) سه‌ندی [۱)

ارامش: ۲) خاموشی: ۳) کرچی مرغ: ۴) خرپه (سوم شخص

مفرد)

کزی: ۱) کردو: ۲) کرئی [۱) عمل شده: ۲) نگا کرئی.

کریا: کرا، جی‌پسجی بو [احعام شد.

کریا: سه‌نرا، کردا [خریده شد.

کریار: کرده، کردار، وه‌شت، ناکار، خده [اعمال و رفتار.

کریار: کسئی شت له‌سه‌نی [خریدار.

کزی‌گ: کردار، سه‌نری و [خریداری شده

کزیان: ۱) سه‌ن: ۲) سه‌ندیان [۱) خریدن: ۲) خرید.

کزیان: کران، کردن [کردن.

کزیانه‌وه: دوی فروش دیسان کزیی فروشیاو [بازخرد.

کزیانه‌وه: ۱) ناواله‌بوئی درگای دا‌حرا: ۲) ری‌بوئی گری [۱)

بازشدن درسته: ۲) بازشدن گره.

کزیب: ۱) حه‌مر خه‌ه‌ت: ۲) ره‌وه‌نی که دوسال جاری ده‌کیندری ۳)

زه‌ه‌می یه‌کده‌هه گاس لیدر و [۱) انشوه: ۲) زمینی که دوسال بکیار

گشت شود: ۳) زمین یک بار شخم شده.

کزیبا: ۱) جیرانه‌زه‌وی: ۲) هاومالی دی [۱) همسایه در کشاورزی: ۲)

هل ده نسبت به یکدیگر

کزیبار: حه‌قی باربو‌ه‌لگرن [کرپه حمن پر.

کزیبار: کزیبار [کرایه حمل بار

کزیب: ۱) بی‌پش له جوانی: ۲) کدی پیس و خراب: ۳) سنده گل [۱)

بدگن: ۲) کار زشت: ۳) کلوخ.

کزیج: ۱) سواله‌ت، قوری سو‌دوه‌کراو [سفال.

کزیچی: ۱) ده‌فری سواله‌ت: ۲) کرایه‌نشین [۱) سفالین: ۲)

کرایه‌نشین

کزیدار: کراسین [مست‌حر

کزی‌داسی: هه‌به‌باه [مزد درویدن

کزیه‌نشین: گولیکی ده‌شتی زور خوشیکه. به‌راره‌وی دیار به‌کر

سی‌ده‌ن‌س پاه [گلی اسب.

کزیژ: ۱) شانه‌ی وشکی هه‌نگوب: ۲) شتی که به چنگ لیدر له به‌ری

چلکن و که‌چه‌ل دانه‌وه‌ری، فریز: ۳) فه‌وه‌ری به‌رد: ۴) چلک، پیسی [۱)

شانه‌ی حشکیده‌ی عسل: ۲) سپوسه‌ی سر، شوره: ۳) گل سگ: ۴)

حرك کتاب

کزیژاو. ۱) سه‌ربه‌کرپ: ۲) چلکن [۱) دارای شوره‌ی سر: ۲) جرکین

کزیژاوی: کزیژاو [نگا: کزیژاو

کزیژوک: زوره‌وی کونی گویجه‌ک [صماح گوش.

کزیژه‌به‌رد: قه‌وه‌ی سه‌ر به‌رد [گل سنگ.

کزیژوک: کزیژوک [صماح گوش.

کزیس: ۱) وشه‌ی بانگ‌لی کردن: ۲) بزیسکی ناگر [۱)

کله‌ای برای صد کردن بره‌له: ۲) شراره‌اتس

کزیسک: بزیسکی ناگر [شراره.

کزیسکه: کزیسک [شره.

کزیسه: وته‌ی بانگ کردن: ۱) کارو‌وله [کله‌ای برای صدا کردن برغاله

کزیش: کزیژ [نگا: کزیژ

کزیشه: جورق کالای گه‌زی [نوعی پارچه.

کزیشه‌بش: ۱) زاکیس به‌همیدا: ۲) ده‌کیزان: ۳) گویانه‌وه: ۴)

سه‌نگاندن [۱) بررین کشیدن: ۲) بیرون کشیدن: ۳) هل مکن

کردن: ۴) نگا: سه‌نگاندن.

کزیفوک: شه‌ه‌تریلکه [ونبور عسل و هشی

کزیف: ۱) خزم: ۲) دوست: ۳) کسئی که مثال به باوه‌شیا خه‌ته‌نه کراوه

[۱) خویش: ۲) آشنا: ۳) شخصی که کودک را در بطنش خفته

کرده‌اند.

کزیف: کزیف [نگا: کزیف.

کزیفه: به‌ری به‌باوه [کولاک

کرنکار: که سنی که له بهرانبهر کرد کار ده کا [ک] کارگر روزمزد
کریکی: جاش و جانوی دوبر [ک] کره اسب و کره خرتازه دوبهار دیده.
کریگرته: (۱) کر سیر (۲) حاسری که به کر هه ده دری [ک] (۱)
حاره سس: (۲) حانه احاره ی

کرین (۱) گوی کب (۲) کرل، هافر [ک] (۱) کر، سس (۲) رمین می گاه
کرین سه س [ک] خرید
کرین: (۱) کرل (۲) سس (۱) رمین بی گاه (۲) رمین سسگی
کریچک: به حوکی ده سه رمین هار، فت [ک] ک کل بر سسی
فیجی سده

کرینوح: کر در، نهوی سب ده کری [ک] خرید
کریهوه: حاده و ری که شب ده کری سینه ده [ک] بگا: کری سینه ده.
کریهوه: (۱) به دس هوش سینه ده (۲) بریش له وزگار کردن له چورتم
[ک] (۱) بازحید: (۲) کنایه از نجات دادن

کریو: کریف [ک] بگا: کریف
کریو کریو: یادریکه [ک] پریده یست.
کریو: کریفه، به فرو یا پیکهوه [ک] کولاک.
کریو پردو: بریش له که بی که زور به سمره قه لسه [ک] کنایه از کسی که
طاقت سرما ندرد.

کریو پنچ: گنداری که له ترسی کریو: پدنا یو هسو له نوایه ده با [ک]
جانوری که اترس کولاک به هر جا پناه می برد.
کریو گردی: به فرو با هاس [ک] کولاک کردن.
کریه: (۱) یکشمه که روزی بازار: (۲) کردیه [ک] (۱) یکشمه بازار: (۲)
کرده است.

کری هری: جاش، به چکه کر، هوئی کر، ده حشک [ک] کره خر.
کزی: (۱) زاکار (۲) دانگوت (۳) کری که می چراو ناگر: (۴) سله (۵)
ده نگی فرجایی دگر به به سهر ناگر: (۶) زانی پیست و برین.
چوزانهوه: (۷) ناز و اجی: (۸) باش بدیشی چاو: (۹) کونه و: (۱۰)
شاره میر و [ک] (۱) فسرده (۲) لاسر: (۳) شعله اندک: (۴) سبک: (۵)
صدای چز: (۶) سورش پوست و رخ: (۷) گسادی: (۸) کم سویی
چشم (۹) سوراخ مورچه: (۱۰) شهر مورچگان.

کراف: بار نهوه لالهوه [ک] تصرع
کزان: (۱) چوز نهوه: (۲) چزان له سمر ناگر [ک] (۱) سورش پوست: (۲)
حزیرش

کزاندهوه: کزان [ک] بگا: کزن
کزان: (۱) کرادهوه: (۲) ده زوندا هرچادی دوگو بهر [ک] (۱) بگا: کران،
(۲) سرخ کردن دهنه

کزاندهوه: کزان [ک] بگا: کزن.
کزیون: (۱) دالگوشت بون: (۲) کهم کردن [ک] (۱) لاغر شدن: (۲) کم شدن،
کس.

کزیه لوک: کزیلوک، جانده شوک [ک] بگا: کزیلوک.
کزیخ: پهراوتی دار [ک] هرس حرخت
کزیخ: پهراوتی دار [ک] هرس کردن

کرخاندن: کرخان [ک] هرس کردن.
کزوه پندر: نیوه و شک [ک] نیم خشک.
کزوان: (۱) زه مینی که دره نگ ناوده میژی، شونه: (۲) سو بی مو [ک] (۱)
رمینی که دیرآب در آن نفوذ کند: (۲) سوختن مو.

کرراندن: (۱) سوراندنی مو: (۲) پروراندنی گوله که نمی فوریک [ک] (۱)
سوزاندن مو: (۲) ارهم باز کردن حوشه گندم کل.
کزوبون: (۱) پیریولوهوهی زه مینی فور: (۲) بریش له بیگه یشتن و
به محو هاتن [ک] (۱) نیم خشک شدن زمین لحنی: (۲) کنایه از شکوفایی
و ربایی

کزوبونهوه: یوه و سب بون له سس تری [ک] نیم حشک سس بعد از
حیسی.
کزوی: (۱) یوه و سب بون، پری: (۲) سو بوی حوری: (۳) هه لیمجی ناو
به حشگی فولده [ک] (۱) نیم حشکی: (۲) سوراندن سس: (۳) بیرون
کشیدن آب و غمو

کزک جریک [ک] حیدله
کزکردن: (۱) بلیسه کهم کردن (چراکه کزکه، ناگره که کزکه): (۲)
بیده نگ و هفرکه زو یشتن [ک] (۱) مابین آوردن شمله: (۲) درگوشه ای
کر کردن

کزکردو: که سنی که به فقه قیرو که می خوی له سوچی خزاندهوه [ک] کز کرده.
کزکوله: کزومات دانیشو له سوچی [ک] کز کرده
کزکه: (۱) کزکوله: (۲) نان له پدرو [ک] (۱) کز کرده: (۲) نان از آرد بلوط
کزگرین: لهریز له بهر ناو، نو به تی [ک] تب و لور.
کزفک: (۱) سهر کوله، سهر کور: (۲) بریل، بن ایزگی بی که نک [ک] (۱)
درشته کوز: (۲) ته شین عربل.

کزئن: (۱) دانه و یله که بزیوه ده ی چینی گی بی قهلمو ده بی: (۲) پاکشی
به سدور، گولویه، گول بیه: (۳) گارس، ههر ره که وره [ک] (۱) کرسه،
یکی از حبوبات: (۲) بادکش نورا: (۳) ارزن درشت

کزوت: حله بو [ک] ساس عروسی
کزوری حوری سوتا [ک] پنم سوخته
کزولکه هفرکه کزکوله [ک] کر کرده بیچاره
کزوله: کزولکه [ک] کر کرده

کزیویر: نهوه نهوار بهر [ک] غمره و نار.
کزیه: (۱) شسه، سرره، بای بسکدن (کزیه بایه کی هات): (۲) ده نگی
درغ کردن: (کزیه له جدرگموه هات): (۳) ده نگی چزه چز [ک] (۱) ایان
نسیم: (۲) صدای داغ گذاشتن بر گوشت: (۳) صدای برشتن گوشت
سرخ شده دو تابه.

کزیه با: سرره، شنه [ک] نسیم
کزیه لوک: کزولکه، کزکوله [ک] کر کرده.
کزیه نه: بونی موی پرور و [ک] بوی موی سوخته.

کزیه با: ده نگی ناسکی سرره (چزین سه حتم، چدل سمنی گونی
من / کزیه دل وک کزیه با دینه بهر گوشت «دهزار» [ک] صدای آرم
نسیم.

کزه‌ی جهرگ: برنی له زوؤ خوشه و سست [۱] کنانه از بسیدو محبوب،
 کزه‌ی جهرگان: (۱) کزه‌ی جهرگ: (۲) برنی له دهنه، گراوی، ماشقه [۱]
 (۱) کنایه از محبوب: (۲) کنایه از معشوق.
 کزی: (۱) سرکزی، کزکردویی: (۲) لاوازی، دالگوشتی [۱] (۱)
 افسردگی: (۲) لاغری.
 کزیان: (۱) له‌سمر ناگر چزان: (۲) ژان و سوزیانه‌وه‌ی پیست [۱] (۱)
 برآتش سرخ شدن: (۲) سوزش پوست.
 کزیانه‌وه: سوزیانه‌وه، چوژانه‌وه [۱] سوزش پوست.
 کزین: (۱) بهره‌دستی پیشکار له دئی دا: (۲) ده‌لآلی بارزو چارچی [۱] (۱)
 پاکار ارباب: (۲) چارچی و دلال.
 کزین: چورنی توپی گمه [۱] نوعی توپ بازی.
 کزینکه: شلکینه‌ی مژوند سوره و کراو [۱] حمیر ابکی سرخ شده در
 روغن.
 کزیه: نیسکی سمت و کفه‌ل [۱] استخوان لگن.
 کز: (۱) خاوی پانه‌دراو: (۲) جه‌نگه: (۳) قه‌سلی سال: (۴) پشمه [۱] (۱)
 ریس تاب نخورده، حام: (۲) موسم: (۳) فصل سال: (۴) عطسه.
 کزبلوک: گیاه که بنکه‌ه‌ی ده‌حور [۱] گیاهی است با پیاره خوردنی.
 کزپمایش: به‌شلی و سستی رویشتن [۱] سلاسه سلاسه.
 کزژ: (۱) ده‌نگی گرمه قرمه: (۲) ده‌نگی یای به‌قه‌وه‌ت [۱] (۱) صدای بلند
 و مهیب: (۲) صدای تند وزیدن باد.
 کزک: (۱) به‌راویکه به‌پاسایی سئ نه‌گوستی بال‌پیکه‌وه‌دراو نالقه‌ی
 تید یو نه‌گه‌ی باره‌بیری پی ده‌دهن، که‌زو: (۲) ته‌واو سوتاو: (۳)
 ته‌وومی گران: (۴) برنی له دله‌تنگ و پنه‌شان حال [۱] (۱) توار پهن
 تنگ بند ستور: (۲) کاملا سوخته: (۳) فشار زیاد: (۴) کنایه اردلنگ و
 بریشان حال.
 کزگ: کزک [۱] نگا: کزک.
 کزنگ: چنگته [۱] حشره چسبیده بر پوست.
 کزوره‌ک: (۱) حیره: (۲) ته‌خشی ناسکی سهری داره‌را که به‌پانه‌وه
 داده‌نری [۱] (۱) رنجیره بستن حشرات: (۲) تخته‌های تازک و پهنی که
 روی لوار سقف گذارد.
 کزوله: چربی و تالاش بو بن قوره‌بان [۱] انبیره.
 کزه‌پ: سهرده‌می باهاتنی زور [۱] موسم وزیدن باد.
 کزه‌بران: سهرده‌می باران‌باری زور [۱] موسم بارانها
 کزه‌پارانه: کزه‌بران [۱] موسم بارانها
 کزپک: قالاق، قه‌له‌زه‌شه [۱] کلاغ.
 کزین: یشمین [۱] عطسه کردن.
 کس: (۱) وشه‌ی ده‌نگ‌داتی مهر: (۲) وشه‌ی دندانی سه‌گ: (۳) شهرمی
 میونه [۱] (۱) کلمه‌ی برای راندن گوسفند: (۲) کلمه‌ای برای تشجیع
 سگ: (۳) آلت تناسلی ماده.
 کسا: چوئن، چوئن [۱] جطور:؟
 کسان: کسا [۱] چمسن، جطور:؟
 کسپ: (۱) کاسپی: (۲) ستمات [۱] (۱) کسابت: (۲) صنعت.

کسپ: (۱) کاسپی: (۲) ستمات [۱] (۱) ستمات [۱] (۱)
 کسابت: (۲) صنعت.
 کسبوکو: هه‌سئی قیرو رک [۱] احساس خشم و نفرت.
 کسپه: (۱) راجه‌بینی دل: (کسپه له دله‌وه هات: (۲) ده‌گی ناو
 به‌ناگرد کردن: (۳) ژاننی که له پر ناردم ده‌گری [۱] (۱) تکان ناگهانی
 قلب از خبر ناگوار: (۲) صدای آب بر تش پاشیدن: (۳) دودی که
 ناگهان رام می‌شود.
 کسپه کسپ: کسپه‌ی زور [۱] «کسپه‌ی پایی،
 گسبت ته‌بشت، لا، تالی [۱] نزد پهلو
 گسته‌نه: کوشتن، گوژتن، مراندن [۱] کشتن.
 کسمه: شهرمی میویه، کس، کوز [۱] آلت تناسلی جنس ماده.
 کسک: (۱) چریک: (۲) سهرزه‌تنگ [۱] (۱) چرخاله: (۲) سیرریگ.
 کس کس: کس [۱] زور [۱] «کس» پیدی.
 کسکوله: کزکوله [۱] نگا: کزکوله.
 کسکون: تیر، به‌را بیری شل و تراو، که‌سکون [۱] غلیظ
 کسکه: (۱) ده‌گی چاوی پشیلو چاه‌وه‌ری کبوی له ناریکی ده:
 (کسکه‌ی چاوی ده‌هات: (۲) کزکوله [۱] (۱) برق چشم جانوران در
 تاریکی: (۲) کزکرده.
 کسکه کسک: بریقه‌بیری چاوی پشیلو چاه‌وه‌ری کبوی له
 تاریکی [۱] برق چشم جانوران در تاریکی.
 کسکیان: سوزیانه‌وه‌ی پیست [۱] سوزش پوست.
 کسکیانه‌وه: کسکیان [۱] سوزش پوست.
 کسل: (۱) قسل، ناهه‌ک: (۲) جانه‌وه‌ریکه قابیلکنکی ده‌فی بوری
 خال خالی همه‌ی رستنان له بن خاکا ده‌خوئی و به‌هزو و شکانی‌دا
 ده‌زی، کیسه‌ل، کیسو [۱] (۱) آهک: (۲) لاک پشت.
 کسم: (۱) پشمه، ستمات: (۲) کسپ: (۳) تدرج، دبدو: (۴) جور [۱] (۱)
 صنعت: (۲) کسپ: (۳) قیاهه: (۴) نوع
 کسولک: (۱) سه‌گ: (۲) توتکسه‌گ [۱] (۱) سگ: (۲) توله‌سگ
 کش: (۱) وشه‌ی ده‌کردنی بالدار: (۲) وشه‌ی که له شه‌ترنخدا ده‌لئ ۳
 وشه‌ی بنه‌مای سه‌نگاندن: (۴) وشه‌ی بنه‌مای زه‌کیش‌پون: (۵) وشه‌ی
 بنه‌مای تیر نی‌به‌رب: (۶) بی‌هست و حوست: (دنیایکی مابو
 کشه/نه‌هسته نه‌چریه‌خشه) «هه‌ز را» [۱] (۱) کلمه‌ای برای راندن
 پرده: (۲) کیش شطریج: (۳) وزن: (۴) کیش: (۵) گذشتن با سرعت: (۶)
 ساکت و بی‌صدا.
 کشا: (۱) به‌زه‌ویدا زاکیش: (۲) به‌پله‌خوشی، (ته‌ستیر یدک کشا: (۳)
 سه‌نگی زانرا: (له‌ته‌رازو دا کشا) [۱] (۱) بر زمین کشیده شد: (۲) به
 سرعت گذشت: (۳) تورین شد.
 کشان: (۱) بهره‌وژو و خشین: (۲) سه‌نگن: (۳) سرنی به‌رب: (۴) من و زو
 نیرک‌ه‌وتن بو گان، نایسه‌تسی تر ماین و چئل ده‌لئ [۱] (۱)
 روبه‌بالا حریدن: (۲) توزین: (۳) گذر سریع: (۴) دور بر قرار گرفتن
 ماده هنگام حفتگیری.
 کشاندن: (۱) ره‌کیش کردن بهره‌ویدا: (۲) راکیشانی گوریس و لاستیک:

۳) سه بگاسدن به بهاری ۴) می له نیز چاگردن ۵) بر زمین کشیدن ۶) کش دادن ۷) وزن کردن ۸) سب یا کسک ماده ر در اختیار نر ان گداشن

کشاندنوه: ۱) به رویاش بردن ۲) دوباره سه بگاسدن ۳) به عقب کشیدن ۴) باز و زدن کردن

کشن کشان: ۱) ره کیسه ره کیسه، په زوید واکیشان له سه ره که ۲) هیدی هیدی به زید ا هانن ۳) بر زمین کشیدن پیدایی ۴) سلانه آمدن

کشانن: کشاس ۵) نگا، کشانن،

کشانهوه: کشاندنوه ۶) نگا کشاندنوه

کشانهوه: ۱) به روه و چو ۲) در تر بو به واکیشان (وهک لاستیک له به ره که ده کشیده وه) ۳) واپس رفتن ۴) کش آمدن، زدیبه طول در اثر کشیدن.

کشاو: ۱) به تمارو به آوردن ۲) در ره تو له کالان ۳) راکش و به سه ره روه وید ۴) نوی می لیرار ۵) وزن شده ۶) آخته ۷) بر زمین کشیده شده ۸) سیگار پک زده شده.

کشت: چاندن، نومره شانندن ۹) کشت.

کشتا: کوز و کوزو، مریشر و ۱۰) مغول.

کشتفتس: تخیل بوگ، راسد واکشاور ۱۱) در زکشیسه.

کشتاکه و تش: ۱) سلاره وه بوگ ۲) تخیل که وتو ۳) دانیسموی به پالامویش ۴) از پای در آمده ۵) درار کشیده ۶) پشت به منگی بسته.

کشتش: کوزان ۱۲) کشته شدن.

کشتکائی: ۱) دم ووز ۲) لاهه ۳) لاره ولار ۴) دم ووز ۵) یک روی ۶) تلوتلورفتن.

کشتوخ: میر کو، کوژه، ۱۳) مایل

کشتوکار: چیدن و کیلان ۱۴) کس و کر

کشتوگال: کشتوکار ۱۵) کشت و کار.

کشتوگنار: ده ورو به ۱۶) بیر مون.

کشتیه: ۱) کوزیاو ۲) حالیکه ۳) گورچک ۴) لا، نالی ۵) کشته شده ۶) نهیگاه ۷) گرده ۸) طرف.

کشکشانن: زه کش کردن به زه میندا ۹) بر زمین کشیدن

کشته که: چهند داوه ده زوی پیکه وه بانراو ۱۰) رسته نخ

کشتیار: هلا، جوت پنده ۱۱) کشاور

کشتیل: نه سکو، نه سکوی ۱۲) سلاقه.

کشک: کزک، که زو ۱۳) نگ-کزک

کش کش: ۱) وشه ده رکردنی مریشک ۲) جوتی داوت و زه قس ۳) وشه ده داندانی ناژ بو ۴) کلمه ای برای راندن مرغ ۵) نوعی رقص ۶) کلمه ای برای برانگیختن سگ شکاری.

کشکشان: ره سین له داوه سی کشکش ۷) «کشکش» رقصیدن.

کشکه: تاده، یزار ۸) ریجین.

کشل: کسل، قسل، تاهه ۹) ادهک.

کشمیش: نسکه وه کر وی بریو بی ده ک ۱۰) کشمس

کشیشی: ترنی وردی بی ده ک ۱۱) انگور بی ده، کشمش

کشیشی گاولیان: ده موکانه ۱۲) نگا، ده موکانه.

کشن: گوساد ۱۳) گساد

کشنه: ۱) کز ۲) هر داسه و یله به که به نازه دل ده دنی ۳) نگا:

کشن ۴) آنچه از غلات که به حیوان د ده می شود.

کشیز: سهون به کی چاندنی به ۵) کشنیر.

کشیتزه: جوتی مورگی نالتون و زو بو زه بهر ۶) نوعی مهره رینتی از طلا و نقره.

کشول: شوقل ۷) نگا شوقل.

کشوصات: ۱) وشه به که له شه برجا ده گوتی و تا؛ شا بیکار ما ۲)

بی ده نگ، نارام، (کشوصاته جیهان لیر ژوای له سوئی) «همزاره» ۳)

اصطلاحی در شطرنج، کیش و مات ۴) آرام و دنج.

کشه: ۱) وشه ده رکردنی بالند ز: (کشه کشه بو به شه، میوان شه رک

دوان حوه شه) «هسهل» ۲) بی دزه، به روه وواچوئی له سه ره خو:

(خبر یکی پاشه کشه به) ۳) اصطلاحی برای راندن پرنده ۴)

عقب سیمی بو سکی

کشی: به له ز بردن ۵) پاسر عب گدسب

کشیا: کوزو ۶) مغول.

کشیاپش: کوشن، میر کوزی ۷) کشن.

کشیاپه: کوزو، کشیا ۸) مغول.

کشین: به به له ز بردن ۹) با سرعت گذشتن

کف: ۱) دهنگی هه چون و سه زیز کردنی خوش هاورده له دیزه و به روشد:

۲) دهنگی تراوی له ناو تیرتر که به تهوژم ده ره پرتی، (خونی به

جی برینه که ی کف ده ره) چو ۳) وه کری ۴) باکردو ۵) صدای

بالا آمدن، خوشیدن مایع ۶) صدای یا فشار بیر وون زدن مایع ۷) باز

۸) به کرده.

کفت: ۱) شه که ت ۲) باز به ری بی نال (نیه سه سین کفه ده بی نال

کری) ۳) تی هه لساوینی زه نگ: (زیر کفت، زیر کفت) ۴) به سوئی

خوره ۵) وه لم، ره مل ۶) خوش خواردی به تهوژم، (کمت و کولی

دانامر کن) ۷) شان و پیل ۸) خسته ۹) ستور بی نعل ۱۰) اددون

۱۱) بیماری خوره ۱۲) مایه ۱۳) به شدت خوش خورفتن ۱۴) سرشانه

و کفت

کفتشک: ۱) بوبدل کراوی ساوه ورو برنج و گوشت بو ناو چیشته ۲)

شمیچه ۳) کوفته خوراکی ۴) کیریت.

کفتکاری: ره نگ تی هه لساوین ۵) رنگ آمیزی.

کفتوگو: جوش و تهوژمی گه رما، (کفتوگوی دلم دامرد) ۶) جوش و

حرارت.

کفتوکول: جوشینی به تهوژم ۷) جوشش شدید.

کفته: ۱) کفتک ۲) بی نالی بوه بهر ۳) کوفته خوراکی ۴) بی نعلی

ستور

کفته خور: برتی له تهملی کارنه که رو تهوسن ۵) کنایه از نیل پر خور و

بیکاره.

کفتی: شه کفتی [ک] خستگی

کفر: (۱) دارنکی دهوه نه روتر له ده چیمان ده زوی (۲) ره بگی رهش (۳) همنه سی دینه: ۴، حک جاب له بازیه کی جگن ده. (۵) سخیف، حوس، درمین حیو [ک] ۱۱ در حجه یسب (۲) رنگ مشکي (۳) گمار باروا کفر (۴) سناگ در نوعی باری (۵) دسب

کفر کردن: قسه ی بی دینانه گوئن [ک] سخن کفر میر گفتن.

کفری: شاریکه له کوردستان [ک] نام شهری در کردستان

کفرست: سه محه، توگرد، محابه، شفرته [ک] کمرست

کفرین: حوری باری حگ [ک] نوعی قلاب باری

کفش نا-کر حو- [ک] سکر

کفچه: کف یی بگا کف

کفک: برش، کفر و زه نگی سفر حو ده مه نه کون بوگ [ک] کفک

کف کردن: با کردن، به پایه به مان [ک] با کردن،

کفکی: تیروی، دارنکی دهوه نه بلی باده ده ن ده زمانی بالوکه به [ک] در حجه ایسب

کفگزی: گویدیکه له کوردستان به عسی ویر بی کرد [ک] روستاهای ویران شده کوردستان توسط بهشتان.

کفگه، چلک و کرزی بهش [ک] چرک و شوره تن.

کفن: کراسی مردگ، حامی که ده مرد و به ده بهیچن بو ناو قهبر [ک] کفن کفن درین: بریتی له له به نوشی زور گون روگاریون [ک] کسانه از از بیماری خطرناک بهیچن یافت.

کفن دز: (۱) دری که قهبر پدانه وه بو کفن درین: (۲) سه رمانیکه بو که متار [ک] (۱) کفن دزد: (۲) لعب کمتار.

کفنه: کف [ک] بگا، کف

کفه کف: کفی زو [ک] «کف» بیایی.

کفارگ: قارج، کارگ [ک] هارج.

کفر: پشله گوریه [ک] گربه تر

کفش: کفش، دیار، خوبا [ک] پیدا اشکار.

کفلوشک: قرمچی، هه لفرچای، سیس بوگ [ک] چروک شده.

کفلیشک: برنگ، مرول، برراگ [ک] مره، مرگ

کفی: کو به لمی ده ته نگ [ک] کوزه ده ته نگ.

ککه، قافه، ققه، قفه [ک] شیرینی در گویش کودکان، قفا

ککهو: دارنکی جهنگلی زور سمخته، کفهوت، کهرت [ک] درختی اسب جنگلی

کل: (۱) سورمه: (۲) خوار، لاز: (۳) لادان (له زبکه کل بو): (۴) قوبه، گوبه: (۵) ده وانه: (بو نوم کل کرد): (۶) دوهوشانی هه ساره: (۷) هیمه ده دهس بو خوا حافیری: (۸) زورچه مرنگ (۹) تیی ناگر: (۱۰) کوله کولی گهرم [ک] (۱) سورمه: (۲) کج: (۳) انحراف: (۴) گنبد: (۵) روانه گسیب: (۶) چشم کردن سناوه: (۷) دسب بکان د دن برای خدا حافلی: (۸) بسیار سفید: (۹) حرارت آتش: (۱۰) شبت گرما کل: (۱) سورمه، کل: (۲) جیهگی سو لغت تیدا سور کرده: (۳) پایهی

یرد: (۴) پلیسه ی ناگر [ک] (۱) سورمه: (۲) داش، کوره سفالیزی: (۳) پیه مل: (۴) شعله آتش.

کلا: (۱) به شون خو ده رجوگ: (۲) بی ته وه، دوه به ریز [ک] (۱) منحرف: (۲) کناره گیر

کلابو: (۱) له زنی لادن: (۲) دوه به ریز وینسان [ک] (۱) انحراف از راه: (۲) کناره گیری

کلاج: بابی، نه ده عیه به قهبر [ک] مکر

کلاژدم: دویشت [ک] عهرت.

کلاس: بولی فیرگه [ک] کلاس درس

کلاش: (۱) خارش، خورو: (۲) پیلاو له به زوی به بهریه کد ته پیتر [ک] (۱) خارش: (۲) نوعی گیوه

کلاشته: حوراندن، به بیوت کراندنی پیست [ک] خاراندن

کلاشچن: نهو که سه ی سهری کلاش به بهن ده حسی [ک] باده ده روبه «کلاش».

کلاشدرو: که سنی کلاش چن ده کا [ک] «کلاش» سار.

کلاشدم: دویشت [ک] عهرت.

کلاشکهر: کلاشدرو [ک] «کلاش» ساز

کلاشه: (۱) خورو، خارش: (۲) له نه اندازه به عهر [ک] (۱) خارش: (۲) خارج از اندازه

کلاشه کردن: زوری مور له ره به [ک] وفور بگل در زمین.

کلاشس: حوراسن، کلاشته [ک] خاراندن.

کلاشینگه: قه لماسک، قرچه قانی، به ره قانی، که لاسینگ [ک] فلاسنگ

کلاف: نه به کتر بهیچایی ده وه به جو ریکی در زوکه [ک] کلاف نخ

کلافه: (۱) حهره: (۲) سه رانی شیوا، به شیوا: (۳) به تیکی به ناله به له هدروک جومگه ده ستی ته سی بی ده به ستن بو رهیناسی زویشتی

خوش: (۴) چوار جیهوی یازیک: (۵) کره وه باده وه [ک] (۱) دوک نخریسی: (۲) سرگردن، آشفته، کلافه: (۳) ریسمانی که در تربیت

سب بکاری رود: (۴) چهارچوب بارک: (۵) کولاک

کلافه هه نکهر: درنکی به جهنگه ده سوزی و ده زوی حهره که له خوی ده هالینی [ک] کلاف پیچ

کلام: هام، گورانی، چره [ک] بر نه.

کلان: ژاندنی مه شک و ژانته کاندنی تراو [ک] تکان دادن مشک و مایعات.

کلانه: که لار [ک] کسه پایاله ای

کلانه: بو زو، مورگ [ک] خور، مهره.

کلاو: ناره خچس، پوشاکی سهر [ک] کلاه.

کلاوئالتو: کلاوی که له سکه زری پیکه وه بکا و دوس ده کری، خشلیکی ژانته [ک] کلاه ساخته شده ارسکه های طلا که زیوری است

رنا.

کلاوین: جوژی ریواس [ک] نوعی ریواس.

کلاویرگه: کلاوی له بهرگن [ک] کلاه نمدی.

کلاویروه: کلاویرگه [ک] کلاه نمدی.

کلاوچن: نهو که سه ی کلاو به ده وه نه تی [ک] باده ده کلاه.

کلاو خود: کلاوی ناسیسی شهزگه [کلاو خود]

کلاو دار: بانداری سهره یو می له بهر [کلاو دار] سهره یو می

کلاو درو: کهسن که کلاو بو هروسن دهروی [کلاو درو]

کلاو ورنه: روجهی سهره یو [کلاو ورنه]

کلاو ریش: ۱) به خورشیدی که تری برنه؛ ۲) برشی له تری سی (له

سهره یو سلاو و سورو کلاو رهش) حاجی هادی [کلاو ریش] بیماری ویژه بزا

۲) سیه از ایرانی.

کلاو زری: کلاو خود [کلاو زری]

کلاو زره: ۱) کلاو نالون؛ ۲) ناوه یو زنان [کلاو زره]؛ ۳) تم

رانه

کلاو زری: کلاو زری [کلاو زری]

کلاو زره: جیگهی سهری جهلاک له ره شمال دای [کلاو زره] جای سرتون

درسیه چادر.

کلاو سورو: ۱) گیاه که پشک سورو یو داش دهی؛ ۲) برشی له ترکی

عربی [کلاو سورو] گیاهی است اشی؛ ۲) کنایه ر ترک عثمانی

کلاو فدره نگی: ۱) قوکه یه که به سهر یو ریه سو بهدا ده کری تا یا دوکول

به نه ریه سو؛ ۲) نه خشیکه له هدرش د [کلاو فدره نگی] کلاهت بالای لوله

بجاری؛ ۲) نقش در قالی

کلاو قذری: هزار لایه ی ناو و رگ [کلاو قذری] هزار لای شکبه.

کلاو هوری: کلاوی له بوئی لودار بو در و نه، اتان [کلاو هوری] حصری

لیه دار دروگران.

کلاو و قز: وری بهدل، قز می تامنه تی [کلاو و قز] کلاه گیس

کلاو کلاوین: سهره کی سهره یو [کلاو کلاوین] نوعی باری در ساسیسی

کلاو کور: باری چانه نه [کلاو کور] نام کوهی در کردستان

کلاو کوره: چوره یو به کی [کلاو کوره] پرده ایست شاه به سهر.

کلاو گهره: کلاوی لیو ار دار له بهرگی به ستواو [کلاو گهره] کلاه لیه دار سدی

کلاو نه: چوره یو به کی [کلاو نه] پرده ای است.

کلاو: ۱) پویه بالدار له بهر؛ ۲) ترژیکی چیا؛ ۳) لاسکه گهنه شامی

که دتی بهر گیتی؛ ۴) قوری له دوری ده می دولاش بلند کرا؛ ۵)

ناله ی داری می کاجوت؛ ۶) هدرشتی قوچ له سهره و؛ ۷) سله کی

گیا؛ ۸) ده کی درشتی بهر [کلاو]؛ ۹) شنه سهر پرده؛ ۱۰) قله کوه؛ ۱۱)

بلال دانه بگرفته؛ ۱۲) دیوار پیرامون دهانه ناو آسیاب؛ ۱۳) چنبر گردن

گا؛ ۱۴) کلاهک؛ ۱۵) پاره؛ ۱۶) دانه درشت برف.

کلاو سوره: گیاهی که پشک سوره، کلاو سورو [کلاو سوره] گیاهی است به پیازه

فرمر

کلاو گردن: بارینی به فری ده نلک درشت [کلاو گردن] بارش برف درشت

کلاوین: بازی کلاو کلاوین [کلاوین] نوعی بازی شیهانه.

کلبه: ۱) ددانی پیشه وهدی سهره و درنده؛ ۲) گول بیخ، سنگی درزو

نه ستور [کلبه]؛ ۲) نابه، دندان پیشی درنده؛ ۳) میخ تویله

کلبازک: ۱) گول نه و روزه؛ ۲) گیاهی لده فرا شین کراو بو نه روز [کلبازک]؛ ۳) از

کلبای بهاری است؛ ۴) سهره شب عید.

کلبون: ۱) کلاوین؛ ۲) بهری کران؛ ۳) دره ونیه وهدی نه ستیره [کلبون]؛ ۴)

محرف شدن؛ ۲) فرستاده شدن؛ ۳) چشمک زدن ستاره

کلبانه: فزه، که متر بن دهنگ [کلبانه] کمتر بن صدا

کلبه و ز: دهنگی بلیسه ی به ته و ز [کلبه و ز] صدای شتعل ریا

کلبه: ۱) دهنگی بلیسه ی ناگر؛ ۲) بلیسه ی ناگر [کلبه]؛ ۳) صدای آتش

شتعل؛ ۴) شنه آتش.

کلبه کلبه: دهنگی له شوین یه کی بلیسه [کلبه کلبه] صدای پیپی اشتعل.

کلبه چک: بایو له ی زرو تی پیچن، قونداخ، قومات [کلبه چک] قنداق نوزد.

کلبه: سوره دان [کلبه] سهره دان.

کلبه: کلبه [کلبه] سهره دان.

کلبه به: گوتدیکه له کوردستان به عسی و تر نی کرد [کلبه به] از روستاهای

ویران شده کوردستان توسط بهتیان

کلبه: نهو چیه له لوس و باریکه ی کلی بن ده جاو ده کیشن [کلبه] میل

سهره کشی.

کلبه: سوخمه ی قولد ری ژانه [کلبه] بلیک آسپن دار.

کلبه: قانوز، فابوس چرا ده ستی، له تهری [کلبه] هابوس.

کلبه: کلبه، کلبه [کلبه] میل سهره کشی.

کلبه: کلبه [کلبه] میل سهره کشی

کلبه: کلبه [کلبه] میل سهره کشی

کلبه: کلبه [کلبه] میل سهره کشی

کلبه: کلبه [کلبه] میل سهره کشی

کلبه: کلبه [کلبه] میل سهره کشی.

کلبه: گور گانه؛ گیاهی که تریکی سوری نه مال زده ده کا [کلبه] گیاهی

است

کلبه: کلبه [کلبه] سهره دان.

کلبه: کلبه [کلبه] سهره دان.

کلبه: هدم و بوع [کلبه] بخار مراکم.

کلبه: کلبه، جی کلب له درگادا [کلبه] جا کلبی در.

کلبه: ۱) قسل، ناهک؛ ۲) ناوچه یه که له کوردستان [کلبه]؛ ۳) ناهک؛ ۴)

ناحیه ی در کوردستان.

کلبه: گیاهی که ده شته گیاه [کلبه] گیاهی است.

کلبه: گوش، گیاهی که نهف که تلیسی لی ده تن [کلبه] گیاه کلب

کلبه: کلابه و [کلبه] کلاب.

کلبه: ۱) نه سورو؛ ۲) زور، زیاد؛ ۳) بولنی کلفتی ها به لاهو [کلبه]؛ ۴) سهره،

کلبه؛ ۵) میلغ زیاد.

کلبه: ۱) نه ستوری؛ ۲) خیزانی مال؛ ۳) قهره و ش [کلبه]؛ ۴) ستیری؛

۵) عاتله؛ ۶) کلبه خانه

کلبه تیار: حیز اندار [کلبه تیار] عیالوار.

کلبه تیار: ۱) کلبه تیار؛ ۲) مالی قهره و شین هدی [کلبه تیار]؛ ۳) عیالوار؛ ۴)

خانه ای که کلبه دارد.

کلبه: ۱) قاسک، تپل، تل، نهنگوست. ۲) دو، جوچه که؛ ۳) قهلم؛ ۴)

دهسک [کلبه]؛ ۵) انگشت؛ ۶) دم؛ ۷) دم؛ ۸) قدم؛ ۹) دسته

کلکف. پهریکی دارمازوه [۱] نوعی تمر مازوج.

کلک پادان: ۱) زمان لوسی و مهرایی: ۲) بریتی له باچار کردن به کاریک [۱] چاپلوسی و تملق: ۲) کنایه ز ناجار کردن.

کلکس. بریتی به بیاب حو. و که هم عوس [۱] کنایه از آدم خل و منگ.

کلکسی: بیهوشتی، حوئی [۱] کم هوشی

کلک پهدس: قامک به بند [۱] انگشت بند.

کلک پهدسه: به قامک بهستر وی [۱] نگشت بسته.

کلک پیوه کردن: ۱) جور پیوه کردن: ۲) بریتی له خه له تدیدن [۱] ۱)

نگلک رین: ۲) کنایه از مر سادس

کلک پی هه له ساردن: بریتی له گوئی نمدان به کار، خوگیل کردن له

نه نیم ددان، خاوه حاوی [۱] کنایه از همل

کلک ته قسه: پهرگ پندخاپ دم حساب

کلک ته قسه: پهرگ پندک [۱] دم حبیانک

کلک دار: ۱) حابه وهری به کلک: ۲) شتی ده سکی هه پی: ۳) دواپی دار [۱]

۱) د رای دم: ۲) دسته دار: ۳) دنیا له دار

کلک ردن: ۱) حور رکردن: ۲) باردن [۱] ۱) کج کردن: ۲) فرسایان.

کلکرون: چاروشتن به سورمه [۱] سُر مه کشیدن چشم.

کلک گر: نهمی که کلکی له غارد ز ست پلند ده کا [۱] سیمی که در

دو بدن دم را پلند تگه می دارد.

کلک گرتن: ۱) کلک پلند کردن سی نمسپ له غارد: ۲) بریتی له

حسته باچار پیوه [۱] ۱) دم پلند نگه داشتن سب: ۲) کنایه از در تگیا

کد سس

کلک گیر: موسفونه [۱] مردم رین اسب

کلک کلک: شمشیریهی درگ [۱] کلید کلون چوبی در.

کلکله. نه ز بهت [۱] مایه رسوایی.

کلکن: ۱) کلکدار: ۲) پهری زور به خوری: ۳) هملوقبوله پیست [۱] ۱)

نگا کلکدار: ۲) گوسفند بسیار یشمالو: ۳) برآمده بر پوست.

کلک نیشان: شتی زور سهر یار زور باش [۱] انگشت شمار، کماب

کنکه: ۱) ده بکیکه له بار گهمد: ۲) زابوی سهر بار: ۳) بز نهوی کیو:

۴) دواپی عسهو کار [۱] ۱) دانه ی در میان گشتم: ۲) بیجه انگل و

سر بار: ۳) دنبانه کوه: ۴) دنباله سخن و کار

کلکه: پرد. پر [۱] پل

کلکه توتنه: توتنه [۱] انگشت کوچک.

کلکه دو مانه: باریکه بهک گهم له خهرماندا که هیشته به یوته مالوسکه [۱]

دنباله خرمن.

کلکه ره قه: نه خشبکی قالی [۱] غشی در هلی.

کلکه رتویی: ۱) پهری گیاه که: ۲) جورئی تری [۱] ۱) ثمر گیاهی است:

۲) نوعی نگور.

کلکه سوته: ۱) کلک زانه کاندتی سگ بو که سنی که خوشی دهوی: ۲)

بریتی له زبایی و زمان لوسی [۱] ۱) دم جنباسدن سگ برای اظهار

وهاداری: ۲) کنایه ز تملق.

کلکه سوته کی: کلکه سوته [۱] نگا: کلکه سوته.

کلکه فنگی: ۱) هامک بو بردن: ۲) بریتی له دهمدان بو بُره کردن [۱] ۱)

نگلک کردن: ۲) کنایه از تحریک برای حشمگین کردن

کلکه گنگی: کلکه فنگی [۱] نگا کلکه فنگی.

کلکه که به: قامکی زل، هامکه گه وره [۱] انگشت سست

کلکه گه وره: کلکه که له [۱] نگشت سست.

کلکه له قه: دژوری زور له پیک هینانی کار، [۱] سحی بسیار در انجام

کد.

کلکه له قی: ۱) دژوری زور له پیک هینانی کار: (به کلکه له قی

خه لاسم کرد): ۲) کلکه سوته [۱] ۱) دشواری بسیار دو انجام دادن:

۲) نگا. کلکه سوته.

کلکه مار: زور تال به چیزه [۱] بسیار تلخ.

کلکه مار کردن: حور دنی پدوره حه تبهوه، زه قنه موت کردن [۱] خوردن با

دل برسان

کلکه نما: شتی که بو باشی و خربیی ناشیره تی بو بکری [۱] نگشت نما.

کلکه به فتمنه: کتکه ته هینه [۱] فتمه انگیر

کلکه وانه: ۱) نه بگوستیله: ۲) قوچه که ی دورمانان [۱] ۱) انگشتری

۲) بگسناه

کلک هه لته کینه: دند ته فسه، پهرگ پندک [۱] دم حبیانک.

کلک هه لسوراندن: بریتی له پهره نگاری کردن و به قسه نه کردن [۱] کنایه

ز محالعت کردن

کلل: ۱) ماین و له سبی سبی خالدار: ۲) نه سبی سبیلک: ۳) ره ننگ سبیلک

[۱] ۱) سب سفید خالدار: ۲) اسب ابله: ۳) رنگ کرم.

کللو. ۱) گای سبی و ره ش: ۲) کوبی زرعات خور: ۳) حابه وهری سبی

په خالی ره شه وره [۱] ۱) گارسفیلوسپاه: ۲) ملخ: ۳) حانور سفید

داری خالهای سیه.

کلی: ۱) سبیلک: ۲) سبی خالدار: ۳) گری لگر [۱] ۱) رنگ کرم: ۲)

سفید خالدار: ۳) زبانه آتش.

کلم: کورت، قوت، کن، کوتا [۱] کوتا،

کلم: چلم [۱] خلم، آب بیی

کلمش: ۱) ریووی چار: ۲) چلکی نو گوئی [۱] ۱) فک چشم: ۲) چوک

کوس

کلمن: چلمن [۱] حمو، آب دماغ آویزن.

کلمو: کورته بالا، بهژن کلک [۱] کورته قد

کلموچ: چم [۱] خلم، آب بیی.

کلمه ی: کورت کردن، قوت کردن [۱] کوباه کردن.

کلمیش: ۱) چم: ۲) ریووی چار [۱] ۱) خم، آب بیی: ۲) زهک

کلتاشک: قانگه لاشک [۱] گیاه خشک با دره.

کلو: ۱) ده نکی بهفر: ۲) پیچراوی خوری و لو که ی خاو: ۳) پهرگی زیزی

ده نک له پهری گیدا [۱] ۱) دانه برف: ۲) قفسه، توتنه پشم و پنبه

نارشته: ۳) نیامک هسته گیاه.

کلؤ: جانه وهریکی پچوکی به چنگ و بانه دو لمسی شینا و ره [۱] ملخ

کلؤ: هتر وردیکی به کتر گرتو: (کلؤکل، کلؤقه س) [۱] رر بهم چسبیده

کلوخ.

كلوا: په ننگرې سوره پټلوی په گه شنه، سكل [۱] اخگر.

كلوت: (۱) ټيكي سدر سمټي په كسم: (۲) سمټي په كسم [۱] ۱) مستخون بالایی زان ستور (۲) كفل.

كلوج: تمرز (په هېچ كلوجي چاره ی ناپه) [۱] رويه، طریقه.

كلوج: (۱) گوليچه (۲) قوچ، شاخی جانوره [۱] (۱) كلوچه: (۲) شاخ حابور.

كلوخ: ۱. قهقنې سوره: (۲) وشه ی تازه لېزېږن، سدر [۱] (۱) كله سرا: (۲) واحد شمارش د م، راس.

كلوز: (۱) نارینه تال: (۲) حرمه بوگ: (حوی كلوز كرد) [۱] (۱) میان نهی: (۲) خود جمع كردن.

كلوز: په دې بحث [۱] بدبخت.

كلوز: گوله گه سې ه لېز وړ [۱] خوشه گندم نیم سوخته.

كلوز: رسته نه، وشه په كې رېزمانه [۱] شبه جمله.

كلوز: (۱) كسی كه ددای نيسړی كه ژوه: (۲) كلاويوره [۱] (۱) كسی كه دسان پيشين بد رو: (۲) كلاه نمدی.

كلوس: دهغری سواله تی هېرو، كویه [۱] خم.

كلوس: كلوز [۱] بگا كنوز.

كلوسك: دهغری سمرناواله ی چكوله، بستوگه [۱] خمچه، خم كوچك.

كلوش: قوش، لاسكده غل [۱] ساقه های غله.

كلوشك: نېشان له رېگه، كله كارېكې [۱] نشان های رهما در مسير راه.

كلوشه يون: گه پشته ده خل بو دره و [۱] رسيدن حرمين برای درو.

كلوف: په جنگ كوشين [۱] مجله.

كلوفت: كلفت، زور له ستور [۱] كلفت، ستير.

كلوك: (۱) د نه وېلې كې كه روله ناوی چوش د پې ده كا: (۲) كلوت [۱] (۱) د نه رودېزا: (۲) كفل چهارپا.

كلوك: شكوه ی دار [۱] شكوه درخت.

كلوكي: گوښكي كودستانه په عسی كاوی كرد [۱] نام روستای در كردستان كه توسط بعثين ويران شد.

كلول: چاره رش، كنور [۱] سهرور.

كلولاش: گپا په كه ده كړنه ددان ناوې [۱] گپاه خلال دندان.

كلوم: قفلی داريسی درگا [۱] قفل چوبی در.

كلومت: كلوت، سمټي حه يون [۱] كمن حيوان.

كلونجه: سوخمه ی په قولي زنانه [۱] نوعی بالابوش زنانه.

كله: (۱) بين و هالاو: (۲) گری ناگر: (۳) سونه نه ی [۱] (۱) آلاو: (۲) لهيب اتيش: (۳) سوخت.

كله: (۱) كل، سورمه: (۲) كمي پرد [۱] (۱) سورمه: (۲) پایه يل.

كله ايش: كوکی، قوژين، كوخیس [۱] سرفه كردن.

كله بېچ: كارپوچ، حشټی كال [۱] خشب خام.

كله دان: كندان [۱] سُرمدن.

كله ز: (۱) كوين، جيگه ی نازوڼه: (۲) مریه، مدیه ی [۱] (۱) حای آدوڼه:

(۲) بگا، موبقی.

كله سوبه نټی: چا كترین چوری كل [۱] بهترين نوع سُرمه.

كله شېره: دسكل، ديفس [۱] خر دس.

كله شېره: حروره نه، هغه سبه [۱] بيماری سعل دسكي حر و سك.

كله و: شه بولي كه وه سهر پرده كوی [۱] موحی كه روی بل سر ریز كد.

كلنی: كایه، جاريك بازی كردن [۱] يك دور بازی، گیم.

كلنپ: تاماده كردن و د پېژننې حاله [۱] اماده كردن حاله برای تهیه گل.

كلیت: (۱) كليل، هاجره: (۲) قفل كوله: (۳) نالقمیزی درگ كه قفلی پید.

ده كړی [۱] (۱) كلید: (۲) قفل: (۳) حلقه در كه قفل را در آن كنند.

كلیته: قه لاندوش، نېوان شان و پیل [۱] كوله، شاهه و دوش، قلمدوش.

كلیته: سهر كلاوی یه ی [۱] كلونه، نوعی كلاه پشمی.

كلیچه: قلیچكه [۱] د نپاچه.

كلیچ: كولیچه [۱] كلوچه.

كلیچك: فمكه بونه، تلیكچكه، نهنگسه تونه به [۱] نگشت جنص.

كلیچه: كولیچه [۱] كلوچه.

كلیچه: كوسحه [۱] كلوچه.

كلید: كیل، كیت [۱] كلید.

كلیده: له همدولاوه ده وړه دراوی [۱] محصور.

كلیر: كلر كوی حی كلیل له درگا دا [۱] چا كلیدی در.

كلیزی: لېكاوی دهم [۱] عاب دهن.

كلیز: كلیچكه [۱] دیباچه.

كلیس: تارویار. له بهین چوگ [۱] نابود، تادومار.

كلیسا: په رستگای خاچ په رسیان [۱] کلیسا.

كلیس یون: په تروای مروتان [۱] ریشه كن شدن، نابود شدن.

كلیسمان: كله سوبه نټی [۱] بهترين نوع سُرمه.

كلیسنه: کلیسا [۱] کلیسا.

كلیشنه: (۱) په دده نی بی گیان، (شه پتان حوته گلیشه بهوه) (۲) بوژنی.

لش له تاره هوه و چنك [۱] (۱) بن بیجان: (۲) بوی بد تن.

كلیل: (۱) ناچه، شتی كه قفل بکاتهوه: (۲) موی سمری لیك هالاو: (۳) قفل.

قفل [۱] (۱) كلید: (۲) موی فرمزی: (۳) قفل.

كلیل: كلیل [۱] كلید.

كلیل په ده ست: برنی له خاوه نه ده سلات [۱] كناية از همه كاره.

كلیل دان: قفل دان، داحستن به قفل و كلیل [۱] قفل كردن.

كلیلك: كلیلی د رینی كلیمه و گوله [۱] كلید، چوبین.

كلیلكامل: چولمه [۱] جناح سیمه.

كلیل و كوم: قفلی داريسی درگا [۱] قفل چوبین در.

كنیل و كوم: كلیل و كوم [۱] قفل چوبین در.

كلیل و گول: كلیل و كوم [۱] قفل چوبین در.

كلیل و گوله: كلیل و كوم [۱] قفل چوبین در.

كلیبه: رنو رنی [۱] بهمن.

كلیله: (۱) كلیبه: (۲) دهق بونی دم: (دهمی كلیله بو عسدي بو نه كرا) [۱]

(۱) بهمن: (۲) قفل شدن دندانها.

بېچم: ۱. ۱۱. ھەقق بە شۆيىن كۆل داندېت: (كۆيۈكۈم زۆرۈن: ۱۲) كۆل، يەنە دۆى تېز: ۱۳) جەت، تېك كۆيۈنە: ۱۴) بەلكە، شايتا [۱] جمع: ۲) سەنە تېز: ۳) نىعى بىمارى جىشم يز و گوسەند: ۴) تودە خرمس ياك كىرە: ۵) كۈە: ۶) بىوكى: ۷) رىگ آبى روش: ۸) نىم شېھرى لور كىرەستان: ۹) پىسوند تىصىر: ۱۰) كىكا: ۱۱) اندو: ۱۲) كىد، محالف تېز: ۱۳) جىنما: ۱۴) بىكە، شايد، كۆ: ۱) چىلۈن، چۈن، چوان: ۲) كام چى: ۳) كە: (كۆنە تەپت: ۴) چىا، كېف، كىو: ۵) كۆلەكە، كىر: ۱) جىلور: ۲) كىجا: ۳) كە: ۴) كۈە ۵) كىو كۈ: ۱) لە كام حى: ۲) كامەپە: ۱) كىجا، سىن: ۲) كىدام اسى؟ كۆت: كۆت، كەمەتەر، كەفوك: كۆتەر. كۈار: ۱) دەفرى گەورە كېيىنى دەخىل و تار: ۲) پىورە ھىدىنگ، خەلىفەش: ۱) كىدوى غلە: ۲) كىدوى زىبور غىسل كۈارگ: فارچ، كارگ، كىفارگ: فارچ. كۈارە: ۱) كۈار: ۲) باحى ئاھا لەسەر خەلىفەش: ۱) كىدوى غلە: ۲) سىم ارەب ر غىسل رعايا كۈاكۈ: زۆر رىاد: فراوان. كۈان: ۱) دومەل: ۲) قول، كىكا: ۳) بە كام جىگەن: ۴) كامانەن: ۱) قىل: ۲) سوراج: ۳) كىجاپىند: ۴) كىدامىند. كۈان كەش: كۆلەم: نىم سور تۈر كۈانك: تەك، ئاگردن: اجاق. كۈانك: كۈانك: چاق. كۈان: كۈانك: اجاق كۈان: ۱) بە كام شۆنە: ۲) كامەپە: ۱) كىجا است: ۲) كىدام اسى؟ كۈانى خۇما: دومەلىكە لە دەمۈ چىو دىب ما سالىك چاك نىپەمە: سالىك كۈاوا: گۈندىكى كوردستان بە عىسى كاۋى كىرە: نام روستاىى در كىرەستان كە تۈسۈپ بىغان وىران شىد كۈاى: ۱) لىدان: ۲) لە كام شۆنى: ۱) زىدن: ۲) كىجا ھىتى؟ كۈايش: ۱) داركارى كىردن: ۲) بەقىزەن وە زىادن: ۱) چۈبىكارى: ۲) سىخونك رىدن. كۈپان: ۱) مۈرى بىمورەت، يەنە: ۲) سەرەتى ھەرسى لە بەرۈمۈى دەس: ۱) بوقار، محرم: ۲) سىراغار بەرەدەن زەمىن. كۈپىرى: كۈبەر، بۆنەرە: بۈر كۈپازىز: بازىرى بەشەرىكى چەند كەسىك: بازار مىشرك. كۈپايى: رىخى بەجمەفروشى: رىخ غىمەفروشى. كۈپز: دوى زىنانە: تام زىنانە. كۈپۈن: لىك خە بۆنە: جمع شىدن. كۈپۈنەمە: لىك خە بۆنە: جمع شىدن. كۈپە: تەراغى د درواوا: سىجاف. كۈپ: ۱) دۈندى چىا، تۈپىكى كەز: ۲) بالاترىن شۆيىن: ۱) قەلە كۈە:

۲) اۈچ. كۈپ: ۱) يىنجىن: ۲) دەفرى دەم ناۋانە لە سۈانەت: ۳) كىپ، بىدەنگىمات: ۱) فلجان: ۲) خىم: ۳) بى سىرۋىدا. كۈپا پەخت: نەمىزى بەختە ۋەدى: نىھىت خوشبختى كۈپان: ۱) تىلەى سەنەستۈر: ۲) دۈگى وشىر: ۱) چۈبىست سىرگەندە، حىاى: ۲) كۈھان. كۈپەرە: ۱) رۈبىيى مىلى گا: ۲) ناۋچىا: ۳) دۈگى وشىر: ۱) بىرەدىكى پىشت گىردن گا: ۲) كۈھىران: ۳) كۈھان شىر. كۈپەل: ۱) كۈپان، تىلەى سەنەستۈر: ۲) دارەستى سەرجەماۋ، گۈچىن: ۱) چىاى سىرگەندە: ۲) چۈگان. كۈپان: يالان: پالان. كۈپانە: ۱) زەقىي مىلى گا: ۲) حۈزى نەخۈشى ولاخە پەرزە: ۳) كەھرى مىرەن حەبىران كەنەى بىرە: ۴) دۈگە وشىر: ۱) بىرەستىكى پىشت گىردن گا: ۲) نىعى بىمارى سىمۈر: ۳) پىشى كە بىر شىب گوسەند مىماند ر چىدە نى شىر: ۴) كۈھان شىر كۈپىن: گۈندىكى كوردستان بە عىسى كاۋى كىرە: نام روستاىى در كىرەستان كە تۈسۈپ بىغان وىران شىد. كۈنك: پىپۈى چاۋ: بىك چىم. كۈنل: لاۋازو دالگۈشت: لاغر مەرسى. كۈپلخ: سىپايدى كۈپەلەۋ لەسەردان: سەپا پەختىم آب. كۈپىنگە: گۈندىكى كوردستان بە عىسى كاۋى كىرە: نام روستاىى در كىرەستان كە تۈسۈپ بىغان وىران شىد. كۈپە: ۱) كۈپ، دەفرى رەلامى سۈلەتى: ۲) كۈگىاى لەسەردەك دىندۈر: ۳) كەلەتەخى حەجىمات: ۴) خالىكى سۈرە لە پەزى قوماردا: ۱) خىم: ۲) تودە گىاە دۈرۈدە: ۳) شاخ حىامەت گىرى: ۴) خالى دۈرۈق بازى. دل كۈپەرە: پۈشەن، جەنگى گىادىرۈن: مۈسۈم درۈگىاە. كۈپەرە: نەسۈرەس دەزەى شىت: قىر كۈپەرە: كۈپەى پىچۈك، بىستۈگە: خىم كۈچىك. كۈپەك: ۱) پەزى دارىرە: ۲) بۈپىكى چىا: ۳) قارەمان: ۱) شىر بىوط: ۲) قەلە كۈە: ۳) مەرمىن كۈپەلەن: مالا، كۈپان: پالان. كۈپەلۈكە: كۈپەى رۈز پىچۈك: خىم بىمار كۈچىك. كۈپەلە: ۱) كۈپەى پىچۈك، گۈندىكى كوردستان بە عىسى كاۋى كىرە: ۱) خىم كۈچىك: ۲) نام روستاىى در كىرەستان كە تۈسۈپ بىغان وىران شىد. كۈپەلىن: يالان، كۈپان: پالان. كۈپىن. ھىدى، تارام: رام كۈپىتە: پۈپە: تاح خرووس و مەرج كۈپىن: تارام گىرن، ھەدادىن: رام گىرن. كۈت: ۱) پاز، پارچە: ۲) لىدان، قوت، قوتان: ۳) شىمەكە لە ھەنەزاردى تاكىك بۈبازى (شېرو كۈت): ۴) پىشگىرى بەۋانە: كەسى كە

ده فونى (۵) چينجكه (۶) كه سنى كه له بهر مانديوى يان ليدان له كار كهوس: (هيندى ليد وه شهل و كوى كردوه) (۷) كۆل به لاقى يان له دهست (۱) قطع (۲) ژدن: (۳) صطلاحى در بازي: (۴) پسوب به معنى كوتنده (۵) كه زدن هنگام جماع: (۶) كسى كه در اثر خسكى يا رجن ار كار فتابه باشد (۷) قطع انگشت دست يا پا.
 كوت: (۱) پاسهوان (۲) دارى نهستورى حاجى زيبه نى: (۳) بن خرمين: (۴) پوش و كا: (كو كوت: (۵) دارى نهستور بوملى گاو كه لى غلور: (۶) حلكى له پشتين بهر زورى نوروپايى: (گوت و شلوار: (۷) گورنى و لاوكى به سوژه: (۸) سهر بى كلاو، فوت: (۹) چه بهر، درگى لهشون چنراوى (۱) پاسيان: (۲) كنده پاى زيبه نى: (۳) ته خرمن: (۴) خس و حاشاك: (۵) كنده آويران به گردن حيون ياغي: (۶) كت پوشيدنى: (۷) اورا: (۸) بى كلاه: (۹) پر چين.
 كوت: (۱) بهينى زرعان: (۲) وشهى بانگ كردنى سهگ (۱) كود (۲) واژه اى برى صداردن سگ
 كوتا: (۱) كلك، كن، فول: (۲) دوماهى (۱) كوتاه: (۲) بايان.
 كوتا: (۱) كوتا: (۲) بوكوى: (۳) كوى: (۴) كوتنه رى: (۴) ورد كراوى (۱) نكا: كوتا: (۲) به كجا: (۳) كجا: (۴) خرد شده.
 كوتابون: حله لاس بون (۱) دابان ماقت.
 كوتار: كوتاره، يارستانى به ژبى دار (۱) قطر درخت
 كوتاسى: دوماهى، ناهرى (۱) ياباسى
 كوماك: به چه مهر (۱) خوابگاه گله در دشت.
 كوتال: كالا سره بهر درى بزرگى (۱) كالا، معاس
 كوتال فروش: به دار (۱) بر
 كوتاله: باوه عمره حله بوك (۱) كوتونه
 كوتان: (۱) ليدان به دار: (۲) ورد كفن به نهيم: (۳) پهينى نر له ميوينه، گان: (۴) دهرى ليدنى ناو له: (۵) دهرى نون بى خال له پيست كردن
 (۶) جورى گسى دم پان (۱) كنگردن (۲) كويدين در هاوان: (۳) جماع: (۴) مايه كويى، واكسياسيون: (۵) حال كويى: (۶) نوعى گاو اهن.
 كوتان: (۱) زنج: (۲) جى پوش و پيارى پاوان: (۳) دار كه له مى گاي غلورى ده كهن: (۴) زه مېنى روز سهخت له كېلان: (۵) جوت به روز جوت گايان: (۶) به چه مهر (۱) ديوار ترگه اى برى نگهدارى دام: (۲) مرتع خصوصى: (۳) كنده گردن گاو: (۴) زمين سخت در شخم زدن: (۵) شخم يا گاو هاى مستند: (۶) شيدار
 كوتاندين: (۱) به دار كوتان: (۲) كوتانى ناو له: (۳) كوتاسى خال (۱) كويدين: (۲) مايه كويى: (۳) خالكو بى.
 كوتانده وه: (۱) توند داكوتانى بوى كرا: (۲) به پيل كوتاسى سهر بان و: (۱) پاشانه كويدين بود قالى: (۲) پيل كويدين.
 كوتانك: زنج (۱) حاي نگهدارى دام يا ديواره چوبى
 كوتان: كوتاندين (۱) نكا كوتاندين
 كوتانده وه: كوتانده وه (۱) نكا كوتانده وه.
 كوتانه چاو: به چار داد، نه وهى چاكه (۱) نيكى را به رح كشيدن.

كوتانه موش: خهركه وان كيشان (۱) برار كمانه غرياب كشيدن.
 كوتانه وه: (۱) كوتانده وه: (۲) دوباره كوتان (۱) نكا: كوتانده وه: (۲) بزرگو بدين.
 كوتاهان: (۱) كنگ بون، بى له كه يشق: (۲) فسور كردن: (۳) دانمواندن (۱) كوتنه بودن، برسيدن: (۲) كاروا تمام بگردن: (۳) كوتنه آمدن.
 كوتاهى: (۱) كنگى: (۲) فسور (۱) كوتاهى: (۲) بقصر.
 كوتايى: كوتاهى (۱) نكا: كوتاهى.
 كوت پيوه دان: ژه نين، چينجكه ليدان (۱) كه زدن در وقت جماع.
 كوتنك: (۱) كوتنك، كفتهى ساوارو قيصه: (۲) توتكه سهگ، گجوك (گوركو پيرده، كوتنك حبه ك بى دك) «مه سدل» (۱) كنگ: (۲) بوله سگ
 كوتنه كسه، كوفته (۱) كوفته.
 كوتنين: خال له لهش كوتان (۱) خالكو بى.
 كوت دان: كوت پيوه دان (۱) كه زدن در جماع.
 كوت دان: بهين به بن زرعانده كردن (۱) كود دادن كشت
 كوتن: (۱) چاو كز: (كوتن و كوتن): (۲) كن، كنگ، قوله (۱) حشم كم سو: (۲) كوتنه.
 كوتن: كا بوك، ك فوك (۱) كيوتر.
 كوتران: (۱) كشتى له تهم دام: (۲) لندوان به دار: (۳) ورد كران به سنى
 قورس (۱) كوهنگى عضه: (۲) كنگ خوردين: (۳) كوييده شدن
 كوتر باز: حاوان كوتر، كه سنى كا بوكا حوژدى دك (۱) كيوتر باز.
 كوترخان: شونى كه كوترى زورى تيدايه (۱) حاي نگهدارى كيوتران.
 كوتره مه: گونديكى كوردستانه به عيسى كاولى كردن (۱) نام روستايى در كردستان كه توسط بعثيان ويران شد.
 كوتره: (۱) دارى نيوان نه ستوبده كودرى سهران: (۲) ديرهك (۱) چوپ و بط سون و ديرك بام: (۲) ديرك.
 كوتره هان: كوتانهان، كوت بون (۱) بايان سوس
 كوتره يار يكه: بالدار يكه له كوتر چو كتر (۱) قمرى، ياكريم.
 كوتره به رحيله: كوتره مار يكه (۱) قمرى
 كوتره شسته حوژى كوتره، هه وه به كوسى س سره وه له جيا ده زى (۱) كوسر حوژى
 كوتره كيويله: كوتره سيه (۱) كيوتر چاهى
 كوتره گايلكه: كوتره شيه (۱) كيوتر چاهى.
 كوتره گايه: كوتره شيه (۱) كيوتر چاهى.
 كوتش: كوتان به دره داركارى كردن، قوتان (۱) چو يكارى.
 كوتش: (۱) كوتانده وه كمشك: (۲) كهوت به مهر: (۳) كهوتناوه چوه زور (۱) حايدين: (۲) پرمين افتاد: (۳) دخل شد.
 كوتنك: (۱) پتك: (۲) كوتاره: (۳) توتكه سهگ (۱) پتك: (۲) جماع: (۳) بوله سگ.
 كوتنك: (۱) كاسه اى دارمى زل كه جوار كيلو و نهو گنه نم دهه، ربه: (۲) پيشه اى رزمى: (۳) پياله (۱) كاسه بزرگ چوبى به گنجايش
 چهار كيلو و نيم گندم: (۲) كاسه زو: (۳) پياله.

گوته زای: بونکه سهگ [۱] توله سگ.

گوته کردن: پارچه کردن [۱] حصه قطعه کردن.

گوته کردن: (۱) بهین دان به زرع است: (۲) وشه به که له کا به ده [۱] (۱)

گوته ده: (۲) اصطلاحی در بری

گوته کون: به سوزنه گورانی و تن [۱] وارخو نن.

گوته گوته: پارچه پارچه [۱] قطعه قطعه.

گوته گوته: بانگ له سهگ کردن [۱] سگ را صدا زدن.

گوته گوته: در گوته، درته قه [۱] دارکوب.

گوته گوته: چینه: جوته دارکوبه [۱] نوعی دارکوب

گوته گوته: گوته: حوته دارته قه [۱] نوعی دارکوب.

گوته گوته: پارچه پارچه [۱] قطعه قطعه

گوته گوته: بادی رلو و هوان [۱] کاسه چوبین بزرگ و گشاد

گوته گوته: بونکه سهگ [۱] توبه سگ.

گوته: کلمه ای ساوار [۱] گوته بلور

گوته: نه سی که له تاریده ده یگیر [۱] سی که در عرادی می گرسد

گوته: گوته بلور

گوته: (۱) تروپکی دار، چوته (۲) به چکه ای لاور، پنجوی حابه ووری دریده [۱] (۱) سالارین بقطه درخت: (۲) بچه چابور دریده.

گوته لی: گوته: گوته: کله زدن در جماع.

گوته: داری گموره بو سواندن [۱] کنده هیرمی.

گوته: ناخافش [۱] گفتن

گوته: (۱) کرساندن: (۲) کزیش [۱] (۱) زودن گوشت از استخوان: (۲) کزچیدن

گوته: لبر، بن ناگداری بشو، کتویر [۱] بکهور، ناگهای.

گوته: هراو زه نای گوته، قمره بالغ [۱] همه، ولوله.

گوته: کتومت [۱] عیناً

گوته: کتویر [۱] بکهور.

گوته: (۱) قول، کتا، (۲) فونچکی میوه: (۳) چلکدن میوه: (دنه گوته به):

(۴) ده بگی کوتان: (نوه گوته ای چی به): (۵) لیدنی زه گ: (۶) قسه ای

حه نك: (۷) به فیری پستوا: (۸) شوننی شوینه نکه ای که رویشك: (۹)

گوته ای ناو، نوین [۱] (۱) سوراخ: (۲) نمچه میوه: (۳) تیش: (۴) صدای

کو بیدن: (۵) نبض: (۶) شایه: (۷) پرف ایاشته: (۸) محل ردگم کردن

خرگوش: (۹) آبرو

گوته: (۱) قه زون و نومی بیکه و کونرا: (۲) توتسه سگ: (۳)

جوته خه یاری در [۱] (۱) بانکش و تحمه باهم کو بیده: (۲) بوله سگ:

(۳) نوعی خیار

گوته: (۱) قه دی دار: (۲) کوته قایچی زینده ای: (۳) داری که قه سبب

گوته: له سه و ورد ده کن: (۴) ده رگای پنهانی: (۵) گوته یکی

کوردستانه به عسی کاوی کرد [۱] (۱) تنه درخت: (۲) کنده پای زندانی:

(۳) تخته ساطور قصاب: (۴) دستگاه کفش دور: (۵) نام روستایی در

کوردستان که توسط بعثیان ویران شد.

گوته: (۱) کن، کنگ، کونا: (۲) کسه که ته کوته: (۳) برگون شور، دراوا [۱]

(۱) کوتاه: (۲) کوینه: (۳) کهنه باره.

گوته: (۱) گهردن به ند، گهر دانه، ملوانه ای خشل: (۲) له سوراخی دار: (۳)

کوتره کوبه: (۴) کاکول کورتموه کر: (۵) موی قرخی سمر [۱]

گردنبند زینتی: (۲) قطر دوخت: (۳) کیوترجاهی: (۴) کاکل بریده: (۵)

موی کم رشد سر.

گوته رگه: برینی له گهردنی برخشش و حمله [۱] کبابه ز گردن بر ار

دیور لای

گوته ره: (۱) قه دی دار: (۲) بازنی نه سوراخی ده وری همرشینی: (۳)

بزو: (۴) پانده ای بال قه بچی کریاک [۱] (۱) تنه درخت: (۲) قطر: (۳)

بیمور: (۴) پرندۀ بار قیچی شده

گوته وری: حوته گندوره ای زور شیرین [۱] نوعی خر بره شیرین

گوته سیزه: قوی ده زری، کنای ده وزی [۱] سوراخ سوزن.

گوته شکین: تمستیلکی که داری بیوه سوساوی پی هه لکیر و رگیر

ده کن [۱] هن ویژه نیمسوز تکان دادن.

گوته: سلا کور [۱] حمای کدبه

گوته: زور، تسی که نه مله وری کر به حه ک ده ک [۱] گرد کف

گوته گوته: (۱) ده بگی کوتان له سهریک: (۲) کوت پیوه دان: (۳) ده بگی

پت دن: (۴) کوت گوته: (۵) پارچه پارچه قوماش [۱] (۱) صدای کو بیدن

پایی: (۲) کله زدن در جماع: (۳) صدای تیش رگ: (۴) صدا کردن

سگ: (۵) یاره یاره قماش

گوته کله: سواله تله ت [۱] شکسته های سفال.

گوته کی: پرو نه زه: (دوباری گوته کی یارکرد) [۱] پرو آکنده.

گوته کی: به زوری، به مله وری [۱] با گردن کلفتی.

گوته: (۱) له سی که له تازیده ده یگیر، کوتل (۲) دولاشی له بهرد: (۳)

سهر کویر: (۴) دولاش به گشتی: (۵) دوستانی چو عروا: (۶) خرکه له و

جو نکیله: (۷) کوته باریکه: (۸) بهیکه بومردگی ناریز: (۹) گوته یکی

کوردستانه به عسی کاوی کرد [۱] (۱) سی که در ماتم می گردانند: (۲)

سوسگی آسیا: (۳) سر کویر: (۴) ناو آسیا عمو: (۵) جنگل ایوه: (۶)

کوجولوی تیل و خوشگل: (۷) قمری، یاکریم: (۸) کتل: (۹) نام

روستایی در کوردستان که توسط بعثیان ویران شد.

گوته: دولاش [۱] ناواسیا.

گوته: قه له و بون و به که یف هتقی زاروک [۱] چاق و شاداب بودن

کودک

گوته له: توتسه سگ [۱] توله سگ.

گوته: کوتان، دکازی کردن [۱] چوبکاری.

گوته: (۱) شپای کون: (۲) وه ک کوته: (عاره ب گوته می) [۱] (۱)

سزاوار گفتن، گفتنی: (۲) چشاکه گفته.

گوته: ناخافت [۱] گفت

گوته: (۱) بیس، چه پهل: (۲) بن ناگهار، بن ناگهار بن نه ز: (۳)

به خوشی به له کی: (۴) گوی: (۵) بکو: (۶) له کو: (۷) پاید: (۲)

هرزه و بی ادبی: (۳) رص: (۴) جذام: (۵) به کجا: (۶) از کجا.

کوتی: (۱) به له کی: (۲) گولی: (۳) سهگ [۱] برص: (۲) جذم: (۳) سنگ

کوتیاگ: (۱) به کونک کوتراو: (۲) وردکراو: (له دون کوتیاگه [۱] [۲]) کو بیده با پتک: (۲) کو بیده دو هاون.

کوتیای: (۱) کوبن: (۲) تخا من، پیغین [۱] کوبیدن: (۳) گعد کوتیل: به رولوی بازه: (جه باره لکوتیکتی دیاره) [۱] حیار نویرامده از بونه

کوتیکو: قسده سؤك [۱] سخن وکیک

کوتیل: کاسه ری رانی [۱] کاسه رانو

کوبیلک: کوتلک [۱] کوفته بلغور.

کوتیله: رانوی آروین حوسه و سب [۱] سب بچه راناری

کوتیله: ده و نه یکه [۱] درختچه یسب

کوچ: (۱) قفل، گوله: (۲) نالغدی قفل پند کردن بودا حستن [۱] [۲] قفل: (۲) حقه ای که قفل را در آن کنند.

کوچ: له کوئی؟ له کونده ری؟ [۱] از کجا؟

کوچمه رحبه: چی به سهر چی به ویده؟ چون ریک ده کدی؟ [۱] جه ریطی دوده؟ چگونته ممکن دوده؟

کوچمک: گوشه، سوچ [۱] کج، زاویه

کوچه له: (۱) کاسه ی چکولای قو له دار: ۲ مولکه قورنی که به داره به نهمه ده نیو. بو پیشتر خو [۱] [۲] کسه جو بی کوچ و رنف: (۲) هوضجه ای گلی که به درخت به می چسبانند.

کوخی: رهوی بهنگ له باو دو ریره خاود [۱] کوچه

کوچیل: کاسه بچکولای دار [۱] کسه کوچک چوبی.

کوچیله: (۱) ده رسانیکه جاسوره ری یی ده رمان دوده کری: (۲) گیاهی به بین [۱] [۲] دارویی اسب سنی بری کشتن جانوران: (۲) گیاه یسه بند

کوچ: (۱) خرکه بهرد: (۲) سه پله لیدراو [۱] [۲] قلوه سنگ: (۲) قنج، لمس.

کوچ: (۱) سه پله لیدر: (۲) کوبن، ناهافتن: (۳) یار کردن به ناوی: (۴) پرشتی له داری له ستور: (۵) بوی و به رانی بی شاخ [۱] [۲] لمس، هلیج: (۲) گفت: (۳) کوچ: (۴) برشی از کنده دوخت: (۵) بز و کوسفند بی ساح

کوچ: ۱۰ که سی ته گوسنی له بیج کمتره: (۲) که سی که نه گوسنی بیکه به چه سهاو: (۳) کوله، بی شاح [۱] [۲] آدم ناقص انگشت: (۲) آدمی که نگشانش بهم چسبیده: (۳) حیون بی شاح

کوچاک: نالاش [۱] ترکمه های سقف پوش، اسره

کوچا: له ناوی باوی کرد [۱] کوچید.

کوچال: چالایی له چباد [۱] چاله در کوه

کوچان: (۱) بار کردن له ناوی: (۲) حیلاتی کوچمران که هوزیکی کورده له زنده سنی ترکان [۱] [۲] کوچیدن: (۲) از طوایف کرد زبان

کوچاو: بارکراو له ناوی [۱] وادار به کوچ شده

کوچاو کوچ: ره و ندی که چه ده جار حی زوزن ده کورنی [۱] جادر نشینی که از بیلاقی به بیلاقی دیگر می رود.

کوچای کوچ: کوچ و کوچ [۱] ننگ کوچاو کوچ

کوچ قولیپ: لیقه و باو. به ده حصو مال ویرن [۱] بیچاره و خانه حرب کوچک: (۱) بهرد: (۲) تفک، کو نو، کو انک: (۳) چکوله: (۴) دوگوبدی کوردستان بهم ناوه به عسی کاوی کردوه [۱] [۲] سگ: (۲) اجاق: (۳) کوچک: (۴) دوروستا به این سه در کردستان توسط بهنیا ریرن سده ست.

کوچمک: (۱) سهر پوشنکه بو ز رولک و هندی زان: (۲) سهگ: (۳) کوشک، قه سروسه رسرا: (۴) که فچی، کوچکانی، قه لماسک [۱] [۲] سربوسی برای کودکن و ریان: (۲) سگ: (۲) عصر: (۴) فلاح.

کوچکاور: سنی بهرده ی ناگردن [۱] سنگ حاقدان.

کوچککش: بهرد تاش [۱] سنگ تراش

کوچک چن: (۱) کسسی که له نیشکه بهرد داسان و سایه: (۲) دیو ری نیشکه بهرد [۱] [۲] استادگر سگچین: (۲) سنگچین.

کوچ کردن: کوچان [۱] کوچ کردن.

کوچک کرهش: بریتی له شوم، بی قهر، جوت قوشه، جوت مور [۱] کماه از نحس، شوم

کوچکرئزه: بهرده شوشه [۱] سنگ شیشه.

کوچک نه خشینه: گوسدیکه له کوردستان به عسی ویرانی کرد [۱] از روستاهای ویرن شده کوردستان توسط بهنیا

کوچک کوچ: بانگ له سهگ کرد. [۱] صدازده سگ.

کوچکوک: بیچکله، بوچک، پیچو [۱] کوچک

کوچکو کو انک: نلک، کو ننگ [۱] احاق.

کوچکوک له ک: قه لافوچک بهرئی بهرد به سهریک [۱] سنگهای برهم اب شته

کوچک و نه صش: ناویگوندیکه [۱] نام روستایی است

کوچک: (۱) بهردی کو انو: (۲) کولانی که ده راجی: (۳) بیشایی نه فسه ری کم پایه [۱] [۲] سنگ اجاق: (۲) کرچه بن بست: (۳) نشان هسر دون مایه.

کوچک: (۱) کوچک، سهر پوشی زاروک و زان: (۲) له نهمه ری ناو سهر پوش بو راری یاساری به نهماره: (۳) که کوچک، میلک [۱] [۲] سهر پوشی برای کودکان و زن: (۲) چرخ حباب دار ویزه شکار شیانده پرنده: (۳) قاشق.

کوچک هسان: بهردی بیج بیز کردن [۱] هسان، سوهان

کوچک هه سن: بهرده سان [۱] سوهان.

کوچله: شویی ناو بهش کردن بو بر نه جاور [۱] حای تقسیم آب شایز. کوچله به ست: ده بهش کردنی ناو بو سهر جه لتوک جدر [۱] تقسیم کردن آب در شالیز.

کوچ میش: (۱) خلیف، پلور: (۲) شلخه، پوره [۱] [۲] کندوی عسل. (۲) سسل توین رنپوران عسل

کوچو: و تهی سهگ بانگ کردن [۱] لفظ خواندن سگ.

کوچوبو: بازه بار [۱] کوچیدن و بار کردن.

کوچوشاغی: تیره که له هوری شیح حه سهن له کوردستانی بهرده سی

برکان [۱] ارطویف کودزبان.

کوچومال: کوچوبار [۱] کوچیدن و بدر کردن.

کوچوله: ۱) ژاره ماسی: ۲) گیاهه بین [۱] گیاه زهرماهی: ۳) گیاه
بسمه بدی

کوچوله: کوچوبه [۱] بگا: کوچوله

کوچه: ۱) جورق هه نجیر: ۲) موژی، سوچ، ۳) زوزان، زوره وی [۱]
بوعی نجیر: ۲) گوشه، رویه: ۳) کشتی.

کوچه: کوچی [۱] کوچه

کوچەر: دهست بان یا سهفت [۱] از دست یا با معلول.

کوچەر: ره وند، خیلات [۱] کوچنده.

کوچەراتی: سهر به ره وند [۱] ارایی کوچنده

کوچەرانی ۱) ره وند: ۲) ناگر خوش کهری نو گوزک [۱]
کوچ سیمان: ۲) آتشبار

کوچهری: کوچهراتی [۱] ار بیل کوچیده

کوچهك: ۱) پلهك له پاری ئاشی به زیدی: ۲) شه كهرهك: ۳) تالاش،
هه لاش [۱] لقب روحانی بزیدی: ۲) بچه رقاص قهوه خانه: ۳)

سیر

کوچهك: سهك [۱] سهك

کوچهكو: جورق هه نجیر [۱] بوعی نجیر.

کوچهكه: كوچكه [۱] بگا كوچكه.

کوچهكي: ۱) هه لیه زینی زور حیراو بوند، سحر حری: ۲) گوزای بۆ
هه لیه رکی زور بوند [۱] رقص سیمیر پرچینش: ۲) ترانه هه ره با
رقص تر حیس

کوچهگر: زوره نو گر، ملانی کهر [۱] کشتی گیر.

کوچهلان: ناگر خوش کهری نو گوزک [۱] آتشبار

کوچهلکوج: کوچاوکوج [۱] بگا: کوچاوکوج.

کوچهله: ۱) بیس، چالاق: ۲) کوچيله: ۳) کوچله [۱] چاه آب: ۲) نگا:
کوچيله: ۳) بگا: کوچله

کوچی: نهستور له زه بر [۱] آماس ز ضربت.

کوچی مری ئیسلامه [۱] تاریخ هجری.

کوچی دوايي: برتی له مردن [۱] کتابه ار مرگ

کوچیل: داری که له ترسی یا له سهر ره شال داده سرن [۱] چوبی که
هنگام باد روی سپاه جادو می گذارند.

کوچيله: گیاه که به کدی ده که به درمان زوی [۱] گیاهی است.

کوچ قف [۱] سرفه.

کوخ: ۱) خوځ: ۲) قولیت، خاموی چکوله [۱] هلو: ۲) کوخ محقر.

کوخا: قوخاب [۱] که خدا

کوخار: ۱) سوچ، موژی: ۲) ثامر ری شه و سرن [۱] کسح، رابه: ۲)
براه سسنگ

کوچین: همن، کوحس، کوحس [۱] سرفه کردن

کوخت: کوخی، قوژی [۱] سرفه کرد.

کوخته: کوخ، خانوی چکوله ی خراب [۱] کوخ.

کوخلک: قف [۱] سرفه.

کوخلک: ۱) قف: ۲) کوخته: ۳) جورق سهریچی ناوری شه [۱] سرفه

کوخ: ۳) بوعی سربوش ابریشمی زنده

کوختکارهش: هوزه شه، کوخته شه [۱] سیاه سرفه.

کوختکی: بیماری که زور نه هنی [۱] کسی که بسیار سرفه می کند

کوختن: کوختی [۱] بگا کوختی.

کوخواردن: راجه کین، داجله کین [۱] بکه خوردن

کوخوارد نه وه: کوخواردن [۱] بکه خوردن.

کوخته: ۱) قف، هقه: ۲) قوخاب [۱] سرفه: ۲) کدخدا.

کوخته شه: خروژهك [۱] سیاه سرفه.

کوختین: کوختی، همن [۱] سرفه کردن

کود: ۱) شهله، نه خوشی لیلحی: ۲) کورسی به حوری و

بی خون بایی [۱] بیماری فلج: ۲) به هتل رسدن و هصاص
بگرهس

کود: ۱) کاسه ی درسی سهره شین: ۲) سب هه ماو: ۳) هتل: ۴) کور:
۵) پوشتانه، سهر نه له تاره له که زور، له آه هه نه: نه سینی [۱]

کاسه جوبین که شیر دران دوشد: ۲) کوزیشت: ۳) هتل: ۴) مفر:
۵) حق المرتع.

کودا: بوکوی [۱] به کچا.

کودان: ۱) ییکهاتن، جی به جی بون: ۲) خایاندن، وهخت بردن [۱]
انجام گرفتن: ۲) وقت بردن، صرف وقت کردن.

کوداندن: ۱) بیکه هینان: ۲) دنه دان: ۳) له سهو بو: ۴) خایاندن،
وهخت بردن [۱] محام دادن: ۲) تسجیع کردن: ۳) آرمش داشتن

۴) وقت بردن.

کودقه لین: به ورم، شوم، بوقه دهه شه [۱] شوم.

کودله: ۱) نه زو، زرای: ۲) بیجوی لاور: ۳) کونک: ۴) کوتلک [۱]
رانو: ۲) بچه حیوان وحشی: ۳) پتک: ۴) کوته.

کودک: ۱) کونک، کاسه ی گه وره ی درین: ۲) قفلی چکوله [۱] کاسه
برک حو س: ۲) هتل کوخلک

کود کودو: وراج، چه هه مرو، زور بلی هره و، هه به بار [۱] وراج زازح

کودو: کسو [۱] کسو.

کودو: ۱) ناوی چمایه که له کوردهستان: ۲) چاونه زور، چاوچسوک،
تهماحکار [۱] نام کوهی بلند در کردستان. ۲) طمعکار

کودوش: دویت، هورمساح، جاکیش [۱] جاکش.

کوده: بوکوی [۱] به کچا.

کوده: ۱) رویی زور سمخت و جوتالی نه کراو: ۲) پوش و باری باون:
۳) پوشتانه: ۴) به چکه بهراز: ۵) گیای چپا و قانگه لاشک، که

کوی ده که نه ووله گیشه ی دوه دن [۱] زمین پایر سمخت: ۲) چراگاه
احتصاصی: ۳) باج چراگاه: ۴) حوٹ بچه: ۵) گیاهان کوه و کوهپایه

که جمع اوری کنند.

کودەری: جورق پارچه ی له به مو [۱] پارچه کودری.

کودەل: لەو گوندەى کوردستانە کە بە عەسى کاویان کرد [روستای در کوردستان کە بەشیان آن را ویران کردند.

کودەلە: بەچکە بەرێز [خوڤ بچه

کودەلە: بەچکە بەرێز [خوڤ بچه

کودى: (۱) بەچکە سەگ و بەراز: (۲) کدو [بچه سنگ و خوڤ: (۲) کدو

کودیلە: (۱) ساری سەگ و بەراز: (۲) برتێ لە زاروی ساوای جوانکە [نوزاد سگ و خوڤ: (۲) کتێبە ز نوزاد زیبا و دوست د شتی کور: (۱) سیرەت، چوڤ: (۲) کلاو [کلب تناسلی تو، کیر: (۲) کلاە.

کوز: (۱) پس، رۆلەى نیر، فرزە نەى نیربە: (۲) بیاوی هیشتا بێ ژن: (۳) بەزى گونى قوت: (۴) ئاراو بەجە وەر: (۵) بێ فەر، سوو: (۶) بەندى سەر کێو: (۷) کێوى بەند: (۸) قەبىجى کر و (پۆرى بەدە کوزب): (۹) بەوسە چلئس: (۱۰) حاش و جانی: (۱۱) تاشین لە بێ ژا [پسر: (۲) مرد جوان مچرە: (۳) گوسفند ریزگوش: (۴) شجاع و هرعند: (۵) شوم: (۶) قەلە کوە: (۷) کوە بەند: (۸) قیجى شەدە: (۹) شکم پرست: (۱۰) کرە اسب و الە: (۱۱) ازتە تراشیدن.

کوز: بێ چاو [کور، نابینا

کوزە: (۱) بزى نیرى دو بە هاردیتو: (۲) بێ چاو: (۳) بزى سەو و رەش پان دورەنگ: (بەرنە کوز): (۴) قوڤ: (لەو گۆمە کوزە [بزر دوسالە: (۲) باببە ۳، بر بلى: (۴) زوف

کوز ۱: حەگەى کوپسەنە: (۲) کوێ چەند کەس لە دەورەى بەک: (۳) چای بەرێ: (۴) حیلەى ئەسپ: (۵) ژنجى ئازەل نیکردن [بەک: (۱) جای جەمەع، مچلئس: (۲) گرهەم بێ: (۳) کوە بەند: (۴) شەپە اسب: (۵) محوطه محصور مخصوص دام.

کوز: (۱) قوڤ: (۲) پشەت چەماو: (۳) سەر بەرە زوړى سەخت: (۴) سەر بەرە ژیری دژوار [زوف: (۲) کوژشت: (۳) سەر بالایی سەخت: (۴) سرازیری با شیب زیاد.

کوزتاپ: ئاموز [عمورادە.

کوزا: بە کام چێد [از کجا.

کوزاتا: قەمەى خوڤ و پێکە تێو [لطيفه، حُک.

کوزاخ: مەزە شە، لە زەرگەتە راتەر و زەرنگی، رەشە [حشره ی اسداز دسور بزرگتر به رنگ سياه

کوراد، موزە [ترە کوهی

کورادە: فوزادە [ترە کوهی.

کوراس: کراس، گجی، گجک [بیراهن.

کورائە: (۱) ناوی قوزاوی: (۲) سەرچاوەى کەم ناو [آب گل آلود: (۲) چشمة کم آب

کوراک: کارگ [قارچ.

کورزان: جوړنه، حەوزکەى بەر شەرى ناو لە بەرد پان سوانەت [خوضجة کوچک از سنگ یا سفال که جلو شیر آب سازند

کورزان: (۱) دارى قەلاشکوسى: (۲) قوڤ: (۳) ناوی ناوی بەکە [هیزم جنگلی: (۲) ژرە: (۳) بام روستایی است.

کورزان: (۱) بێ جاوان: (۲) کابان، کوڤ [نابینا: (۲) کوڤە. کورزان، (۱) دەنگى پا لە ئەشکەوتە: (۲) حیلانەى ئەسپ: (۳) سەر بەشت [صدای کوران باد: (۲) شەپە کشیدن اسب: (۳) سەرنش.

کوراندن: حیلانەى ئەسپ [شەپە کشیدن سب.

کوراندن: کەندن نا هوڤ دەبێ، قوڤ کردن [گود کردن.

کوراندنەو، سەر زەشت کردن [سەرنش کردن.

کوراندنەو: کوز ندەو [سەرنش کردن

کورآنە: (۱) جەلکى کە بو کورزان دەست ئەدە: (۲) برتێ لە ناراباسە.

رەشیدە: (۱) پسرانە: (۲) کدیە ار شجاعانە

کورائە: وەک بێ چاوان [کورمانت

کورائى: کچى کە ئەدای کوز دەردی [دختری که ادی پسران را درآورد

کوراو: سەرچاوەى کە تەنیا بە هاران تارى هەبە [چشمه‌ای که فقط بهارن آب دارد.

کورایى: گوندێکى کوردستانە بە عەسى کاوێ کرد [نام روستایی در کوردستان که توسط پشین ویران شد.

کور هی: هوڤ [عق.

کور یی: بێ چاوی، ئەدیتن [نابینایی

کورایی: کوراهی هوڤ [عم

کورایی داهاقن: (۱) حاو کور یو: (۲) وشەبە کە بو خەمى زوړى دەل: (۳) وشەبە کە بو نیرە بەرى دەل [کورشدن: (۲) کلمە تاشف: (۳) کلمەى در جواب حسود

کوربە شک: کوزە بەشە، چالە کە، جوالو، چالو [گورک.

کوربە شک: مەشکە کوێ دەشت، جرج [عوش کورصر یی

کوربە لا: هالارى تەواو رەش و بێ خال [کلاغ سياه

کورپ: ئەشەو بەرماوی میوێ زێو کە دەکرێتە کوڤى زرعات [میوه مایه که کودش کنند

کورپە: (۱) رازوێ ساو: (۲) دارى پەرتیوراو: (۳) پز، نرە، نو [نوزاد نوزاد (۲) درخت هرس شده (۳) چنیں

کورپەلە: (۱) کورپە: (۲) رازوێ ساوای قەلەو [مگا: کورپە: (۲) نوزاد چاق و شاد ب

کورپ: (۱) کێ، کێک، کوڤا: (۲) هەلو، ئەلو [کوناه: (۲) عەقەب. کورپ: (۱) قورب، قوڤکە: (۲) جیگەو شونى گواى خورما: (۳) چالێ

جەنە: (۴) کەرنى سەورى کارى: (۵) لای ژیری پشتمل [نگا. قورپ: (۲) محل (نهار خوما: (۳) چاه زنجدان: (۴) بخش سیریکارى

زەین: (۵) پس گردن

کورتارى: قوڤى تارىک [چالە تاریک

کورتازەنى: چالێ چەتە [چاه زنجدان.

کورتان: پالان [پالان

کورتان درو: (۱) حەباتى کەران، کوپان دورە: (۲) لەو گوندەى کوردستانە کە بە عەسى کاویان کرد [پالاندوز: (۲) روستایی در کوردستان که

بسیار از سر کرد

کورت دؤر خدیای کوری، کوتای دور [۱] پلانور
کورتی کورت کرده وی قسه [۱] کوتاه کردن سخن
کورتسوت کوتا بون [۱] کوتاه شدن
کورتیوره نه دیریه کوتا بون [۱] کوتاه شدن
کورت بین: (۱) کورت بون: (۲) برنی له بیرسه کهره وه وه له رۆ [۱] (۱)
کوتاهی: (۲) کنایه از سرسری بودن
کورت پست: سرتنه، چه، پسته پست [۱] صدای در گوشی سخن گفتن
کورتیحه سی: سرچی کردی بوین [۱] چیدن سرساقه های توتون
کورتک، حوری کوی سواوه، کورنه [۱] نوعی فیای مرد نه
کورتک، کورتک [۱] خانه
کورتکا چاق، کورتکای حده [۱] کسه حسب
کورتکنا دزا: له لیب و تو بونی سهر که رشاک و سیتی حوری نیدا مه لاس
ده گن [۱] عقی پوست سر که شیش و تخمه ش در آن جا خوش
می کند
کورتکا قه میچک، کورتکای پشت مل [۱] پس گردن
کورت کرد نه وه: کورتا کرد [۱] کوتاه کردن
کورت کورت: قیریه وهر، چه قه سرقی [۱] داد و قال
کورتیم: کورتی نه سقور [۱] کوتا کفت
کورتیمه: کورتم [۱] کوتا کفت
کورتویست: باش مل هر و گوتن [۱] غیبت کردن
کورتو کرمانجی، بی روهینی، ره پو زاست [۱] زک و صریح
کورتو کویز: کورتو نه سک [۱] کوتا و کم عرض
کورتول: ورکه نان و خرت و برنی سهر سقره [۱] ماحضر سر سقره
کورتو موخته سهر: کورتیزی قسه [۱] مختصر و مفید
کورتته: (۱) که وای بیاو نه ی تازیک نه زبو: (۲) بارگیر (۳) کوتایی قسه [۱]
(۱) سیم نه (۲) یابو (۳) اختصار کلام
کورتته بالا بهر کورت [۱] کورده
کورتته به: کورته بالایی هله و [۱] کورده حای
کورتته پانک: جوری ماسی [۱] نوعی ماهی
کورتته ک: (۱) که وای بیاو نه، کورته: (۲) دوی چیا به کی ژور کورتستانه [۱]
(۱) نیم تنه: (۲) نام کوهی در کردستان
کورتته که له که: خالیگه [۱] تهیگاه
کورتته له: بهر کتک [۱] کوتا ده
کورتته و گردن: کورت کرد نه وه [۱] کوتا کردن
کورتته وه گردن: کورت کرد نه وه [۱] کوتا کردن
کورتی: (۱) کتکی، دزی دیزی: (۲) هیچ نه بی، نه قه سی کم: (۳) کورتو
موخته سهر: (۲) قسور، کوتایی [۱] (۱) کوتاهی در طول: (۲) اقلا: (۳)
مختصر و مفید: ۴، تمصر
کورتیخ: جوچکه سمست [۱] ستخوان بالای دان، لگن
کورتیمجه کورتیخ [۱] بگا: کورتیخ
کورتیکه ل: دلاشکه به هله ده کا [۱] لاشخوری شبیه عقاب

کورتیل: ورکه بان [۱] خرد بان
کورتیلو: خرمه تکاری سولک و بی بایح [۱] خدمتکار دون پایه
کورتیله: ژور قه د کورت [۱] بسیار کورده قد، کوتوله
کورتیکه کسسی که نان ده کانه ورنکه [۱] شخصی که نان و ریزه کند
کورتیکه: باس همنه، قه لوت، سه پینه کلک دوی له کائر [۱] نگ
قه لوت
کورچی: قورچک، قورچی [۱] پیشگون
کورحلی: رر کور [۱] سر حو ده
کورخیه: ده تکی جادی می میشت [۱] صدای جویین سقر
کورد: گهلکی قه دی می به له ناسپادا ده زی [۱] ملت کرد
کوردانک: کریمکه به سدی خویاده گانه کتکی [۱] نوعی کرم
کوردانه: (۱) کوردتاسایی: (۲) برنی له نازایه تی [۱] (۱) کرمانده: (۲)
کتیه زمردانگی
کورداسه تی: کار بو مارانجی گه لی کورد کرد [۱] ملیت کرد
کورد به روه: کسسی که بو کوردایه تی ده خه بی [۱] ملیت حوه کرد
کورد جهز: کورد خوه شه ویست، کسسی که حمز له کوردایه تی ده کا [۱]
کرد دوست
کوردسان، سهرزه مینی کورد [۱] کردستان
کوردسانی: سهر به کوردسان [۱] کردستانی
کوردستان: کوردسان [۱] کردستان
کوردستان به رست: حرمه تکاری گه ل و زیدی کورد [۱] دوستدار کورد و
کردستان
کوردستانی: کوردسانی [۱] کردستانی
کوردگانی: ولانی کوردان، کورده ولاری [۱] کردستان
کورد کوژه: (۱) جوری خورمی حراپ، قه سپ: (۲) جوری تری [۱] (۱)
نوعی حرمی نامرغوب: (۲) نوعی انگور
کوردل: نه قام، ده به دگ [۱] کوردل
کوردمانج: کورد، کرمانج، کرماج [۱] بگا، کرماج
کوردنوس: وشه دی دواندنی کوردان، نه ی کوردینه [۱] کلمه خطاب به
کردان، ای کردها
کوردون: (۱) وشه دی دواندنی کوردیک: (۲) ناره بو پیاوان: (۳) قامیکه [۱] (۱)
کلمه خطاب به یک کرد: (۲) نام مردانه (۳) اهنگی است
کوردونده: ده جاخ کویز، بی عه ولاد [۱] بی فرزند، ایتر
کورده: ناشیرت بو کوردی که نانسری [۱] فلاں کرده
کورده ره: (۱) دۆل و دهری قور و بن پس: (۲) جی کاریزی بی ناو [۱] (۱)
دره تنگ بن پس: (۲) کهریز خشک شده
کورده واری: کوردسان [۱] کردستان
کوردی: (۱) روانی کورد: (۲) چیشتی هدرتی ورد کسراو به رزن [۱] (۱)
ربان کردی: (۲) غذایی ست
کوردیتی: کوردایه تی [۱] ملیت کرد
کوردینی: کوردایه تی [۱] ملیت کرد
کورزه: (۱) قوت سل: (۲) مسرورینی گوی چکوله: (۳) سور له سهر

مه به ست و دلگرم له دوزدا [۱] برجسته و حساس: ۲) گوسفند و بز
 بر گوش: ۳) مُصَنَّم
 کورژه گوئی: گوئی قوت و نامادهی سَنَمینهوه [۲] گوش تیز کرده آماده
 گر بر
 کورزی ۱ - مکر: ۲) بانگ کردی جاش و جاتو [۱] گژه حر: ۲)
 فقط جو بد گژه اسب و لاع
 کورژا، مرزیدی پس [۱] بو، پسرزاده
 کورژا: ۱) کورژه که مورینکی سینی کون کونه له چورزی قایبکی
 جانهویری دریایی دروسه نه کرنی و بو چورار به متالیهوه دهیرون: ۲)
 بییهی چاو [۱] خرمهره: ۲) مردك چشم.
 کورژان: ۱) چرچ بوئه قرمچین: ۲) ژکان [۱] چروك شدن: ۲) زیاد
 دستکاری شدن.
 کورژاندن: ۱) چرچ ولوج نی خسن: ۲) ژاکاندن [۱] چروك کردن:
 ۲) دستکاری بسیار کردن
 کورژن حیلە ی تۆرەییانە ی ئەسپ [۱] شیهه و غرش اسب
 کورژین: کورژان [۱] نگا: کورژن.
 کورس: ۱) پنه درو: ۲) چه که ره ی تازه سهرده رهاوردگ [۱] حارته: ۲)
 سیزه تازه سهر و رده.
 کورس: کری جولاً [۱] بافته جولاً
 کورسان: ۱) سوکه له دوی کوردستان: ۲) نوی شاری سنه له راروهی
 سنه یی دا: ۳) هه لفرجان، قرمچین [۱] محفب کوردستان: ۲) نام
 دیگری برای شهر سنج: ۳) چروك شدن.
 کورساندن: ۱) هه لفرچاندن: ۲) ژاکاندن [۱] چروك کردن: ۲) زیاد
 دستکاری کردن.
 کورسک: کورسک [۱] گلابی خودرو
 کورسکه: جولاً [۱] بافته. جولاً
 کورسی: ۱) سه نکه لی: ۲) داری لیکدراو یو سهر ته نور: ۳) خلینه،
 دد نی پشت پشتنهوه [۱] صدلی: ۲) کرسی: ۳) دندان عقل.
 کورسی قورعان: دو تخته ی تیک پیزیوه قورعانی له سهر پان ده که بهوه
 بو خوتدن [۱] رحله قرآن.
 کورسی نه عشا: قورسی به عبا [۱] قرص نصاب.
 کورسین: ره گدا کوتان و قایم بوئی چناو [۱] محکم شدن و ریشه
 دوایدن.
 کورش: ۱) بانگ کردنی که یو جو خوارد: ۲) به فری به سته لهک [۱]
 صد کردن الاع بر علیق: ۲) برف یخ بسته.
 کورشک: خمر وی [۱] خرگوش.
 کورشمه: کورشمه [۱] کز کردگی.
 کورشه: به فر و به سته لهک [۱] برف و یخبندان.
 کورش هه لاتن: کز کردن، کورشمه کردن [۱] کز کردن، مات نشستی.
 کورک: ۱) ورده موی سهر پیمسی مغزو بر: ۲) مریشکی کر: ۳)
 بالابوشی له پیسته بهرخی به سوکهوه: ۳) بوئه و پرته: ۵) گیران،
 بهریک: ۶) گوروا، گورده وی: ۷) کوروا به لایه کی گسه ره شی ده کا

[۱] کاموا، کرک: ۲) مرع کرج: ۳) پوستین: ۴) عرولند: ۵) جیب:
 ۶) جوراب: ۷) ارفات گندم
 کورک: ۱) نهو کورزی چکوله: ۲) حاش، ده حشک [۱] ان بسلک: ۲)
 کره خر.
 کورکه: ۱) گیران، بهریک، جیو: ۲) موشه دهه ی مسگران [۱] جیب:
 ۲) یکی از ابزار مسگری.
 کورکا: گوندیکی کوردستانه به عسی کاو لی کرد [۱] نام روستایی در
 کردستان که توسط بهتیا ویران شد.
 کورکان: ۱) ده تگه ده بگی به سهرخوی مریشکی کر: ۲) پرتهو بوئه [۱]
 ۱) صدی مرع کرج: ۲) غرولند.
 کورکاندن: ۱) هه ده کردن: ۲) پرتهو بوئه کردن [۱] هه ده کردن: ۲)
 لندیدن
 کورکانتن: کورکندن [۱] نگا کورکاندن.
 کورکری: موی ته بچی کرا، پوزی به تۆرئو بر درو [۱] موی با قیچی
 بر بده سده
 کورکلاو، چورده بو په [۱] پرلده شانه به سر.
 کورکوره: ۱) قه نی: ۲) گردیکی کوردستانه به عسی کاو لی کرد [۱]
 مرع سنگخواره، بافره ره: ۲) نام روستایی در کردستان که توسط
 بهتیا ویران شد
 کورکورچه: قورقورگه [۱] سرخنای
 کورکورژه: کرکره [۱] عصروق.
 کورکوره: قدنی کورکور [۱] مرع سنگخواره، باقره ره.
 کورکوره: کولاره [۱] پرده جوجهریا.
 کورکوره: ۱) بالداریکی رکه ره هه سته سهری جوجک و مریشکانه،
 کولاره: ۲) به تالایی هیگه ی نوپ و پهره ی ئاسیاو [۱] پرلده
 شکاری جوجهریا: ۲) جای پره های آسیا.
 کورکه: ۱) پرتهو بوئه: ۲) نوکی سه یوان: ۳) ورده ده نگه گریاموی: ۴)
 تاسه و تاره روی دل [۱] غرولند: ۲) موی حیوانات: ۳) نک و نال:
 ۴) هوس و اشتیاق دل.
 کورکه: ۱) به لوه که، قیتکه: ۲) ههرچی به سهر پیست ده وی، خوری و مو
 [۱] چوچوله: ۲) پشم و موی و هراچه بر پوست روید
 کورکه کورک: پرتهو پرت (له سیله ما ده کهم کورکه کورکی بو که
 نه هانی) «عالب» [۱] لندیدن.
 کورکه نیسان، خاشاک شکه، چاره چه قیله [۱] نوعی خشخاش بی غوزه.
 کورکیان، پرته کردن [۱] لندیدن
 کورگ: جو، نه سپ، جو [۱] کره اسب
 کورگه: هیگه ی کو بوئهوه [۱] محس.
 کورگیسک: گوسدیکه له کوردستان به عسی ویرانی کرد [۱] از
 روستاهای ویران شده کردستان توسط بهتیا.
 کورم: کرم [۱] کرم.
 کورمانیج: تواد، به تالایی ژور ز [۱] کنشانه وان.
 کورمانج: کرمانج، کورده [۱] کرد.

کۆرە: دەنگى خۇرىسى نەسپ ۱۱ ھىدى غۇش اسىپ
 كۆرە: ۱) سۆيە: ۲) كۆرۈى گەنم: ۳) يۇرە ھەنگ لە چى: ۴) كلى
 خىشت سۇر كۆرە: ۵) دەمەى ئاسىنگىرى، مۇشە دەمە ۱۱ ۱۱ ۱۱ ۱۱ ۱۱
 ۲) سىياھى گندم: ۳) كندوى عىسل در كۆه: ۴) كۆرە آجر پرى. ۵)
 كۆرە آھىرى.

كۆرە بازى: پەرى رۇخسار نامال سۇرۇسى ۱۱ گوسىند رۇخسار قىز و
 سەيد

كۆرە باف: پىرىتى لە پىاوى تاز و نەرسى ۱۱ كىايە ار مرد شىجاع
 كۆرە پىزىنگە: خۇرى مازە كە دەنگى زىگۇنەى لىردى ۱۱ بوغى مار كە
 ھىدى رىنگولە ار خود دەمى آورد.

كۆرە پەش: قۇرە پەشە چەلە، چالگ، چوالو ۱۱ ھىوان گوركن.
 كۆرە پەشەك: خۇرى مىكى رل لە پىياپان ۱۱ بوغى موش ھىرايى.
 كۆرە پەشە: چالگ ۱۱ ھىوان گوركن.

كۆرە پەشەك: كۆرە پەشە ۱۱ ھىوان گوركن
 كۆرە پا: ۱) پىنجوى رودى كۆ: ۲) پىنجو پەلندەى پان تەگرتو ۱۱ ۱) نوزاد
 ملخ: ۲) جوجە پەشە پرواز نكردە.

كۆرە پەرخانە: كلى خىشت سۇر كۆرە ۱۱ كۆرە آجر پرى
 كۆرە خانە: كۆرە پەرخانە ۱۱ كۆرە آجر پرى.
 كۆرە دار: دارەستى دارەمى ۱۱ دارەست تاك.

كۆرە دار: تىلە كە پۇشكە ۱۱ پىشتە ھىزىم.
 كۆرە دار: ھەنگەلى چوغرى ۱۱ جىگل انبوه.
 كۆرە دان: سەنخەدانى ھەنگ ۱۱ پىرون آمىن نسل نو زىتور عىسل.

كۆرە داوى: گوندىكى كوردستانە بەغسى كولى كورد ۱۱ نەم روستايى
 در كوردستان كە تۇسۇت بەغىيان وىران شەن.
 كۆرە دەم: كەسى كۆرەى ئاسىنگىر دەمەمىنى ۱۱ كۆرە دىمان.

كۆرە دەرە: دۆل و شىپوى كە تەنبا پەھاوان ناوى ھەبە ۱۱ درەى كە فقط
 دو پەر آب دارد
 كۆرە دى: دىي چەمەك و پىچوك ۱۱ كۆرە دە.

كۆرە زى: پىزەنى، رىچە ۱۱ كۆرە دار.
 كۆرە زى: عىلادى كۆرە ۱۱ پىر زادە.
 كۆرە زازا: عىلادى عىلادى كۆرە ۱۱ بوە پىرە نىچە.

كۆرە زازا: كۆرە ۱۱ پىر زادە.
 كۆرە قەھرەنگى: ۱) سۆپەى لە كانزا: ۲) سۆپەى نەمىنى ۱۱ ۱۱ پىارى
 قۇرى: ۲) پىاوى پىنى

كۆرەك: ۱) ھەزىن: ۲) چەپ و پىش. نىپە كۆرە، كەم پىش ۱۱ ۱) ارژن ۲)
 جىشم كە سو.
 كۆرەك: ۱) ناوەرەك: ۲) ناوەرەك: ۳) پىزە كۆرەى دوسالە سى سالە ۴)
 ھۆشەم: ۵) رىمانەى تالغۇزى: ۶) ناوى كىفەكى مەشورە لای

رەواندىزى كوردستان ۱۱ ۱) مىحتو: ۲) مىكز: ۳) پى كۆھى دوسالە و
 سەسەلە: ۴) تىزەك: ۵) زىانە سىك: ۶) نام كۆھى در كوردستان.
 كۆرە كۆرە: لاواى پەھىزو نازا: (كۆرە كۆرەى مامەشان ھەتتە مەيدانى)

«ھولكۇرە» ۱۱ ھولانان پىر وىندە.

كۆرە كەچەل: قەرمەنى كەمەچىرەكان ۱۱ از تەھرىمانان ھەستەنى
 كۆرە كەل: پىزە كۆرەى دوسالە سى سالە، كۆرەك ۱۱ ۱۱ كۆھى دوسالە و
 سەسەلە

كۆرە كە: ۱) كۆرە كۆرەى ئاسىيا: ۲) دۆلەش ۱۱ ۱) ھىاى توب پىرە سىا:
 ۲) ناودانى آسىپ.

كۆرە گەورە: گوندىكى كوردستانە بەغسى كولى كورد ۱۱ نام روستايى
 در كوردستان كە تۇسۇت بەغىيان وىران شەن.
 كۆرە لاش: كىايە كە ۱۱ كىيەى است.

كۆرە ھەلى: زىكۆر، كۆرە ھەلى ۱۱ ناسىرى، ھەزىد ھو و
 كۆرە ھەل: خۇرى مازى پۇرى سەرسى سۇچى زەھەردە ۱۱ نوغى ھەى
 خاكسىرى رىنگ.

كۆرە ھەشەك: خۇرى مىك، جىج، جىچەمىشك ۱۱ موش كور.
 كۆرە ھەمى: گوندىكى كوردستانە بەغسى كولى كورد ۱۱ نام روستايى
 در كوردستان كە تۇسۇت بەغىيان وىران شەن

كۆرە ھەمى: ۱) ئاگرى دامردو، تەمىرى: ۲) پى ناوونىستان چوگ: ۳)
 دو پىراو ۱۱ ۱) آتش خىموش شەن: ۲) گەم شەن پى اثر: ۳)
 مەقۇوع السىل.

كۆرە ھەمى: ۱) تەمىرائى ئاگر: ۲) پى سەروشىن چوگ: ۳) دو پىراو ۱۱
 ۱) ھاموش شەن آتش: ۲) گەم شەن: ۳) مەنەرس شەن.
 كۆرە ھەرى: نەرك دەردى زۆر ۱۱ رىنج و مىشت

كۆرە: دۇف، كىك، ۱۱ ۱۱ ۱۱
 كۆرە: ۱) كۆرە، پانگ كوردنى پىنجوى كەرومىن: ۲) پەرى گونى لولى
 كوت: ۳) پەزى زوت لە خورى ۱۱ ۱) ھەدا كورد كۆرە: ۲) گوسىند
 گوش پىچىدە و كوچك: ۳) گوسىند لىخت ار پىشم.

كۆرە: دوگودى كوردستان بەم ناو بەغسى كولى كوردە ۱۱ دو ووسا
 بە اىن سەم در كوردستان تۇسۇت بەغىيان وىران شەن است.
 كۆرە: ۱) پى چاوى: ۲) زىجى مالىت تى كورد بەشەودا ۱۱ ۱) كۆرە:

۲) مەھولە مەھولە پىر دىم
 كۆرە: ھولە، دۆزى تەنكەى و راستىنى ۱۱ ۱۱ ۱۱
 كۆرە پەچا: تۆلكەى جى چاوى ۱۱ كاسە چىشم.

كۆرە پەنە: چۆزەنە، سۇر پەنە ۱۱ سورش پوسىت.
 كۆرە پەنە: پە رەوین دىر پى سەوزە لە سەرمەن ۱۱ پىلاسىدىن سەپە ر
 سەما.

كۆرە: ۱) جىگەى مەرىشك لە شەو، قن: ۲) كىايە كە ۱۱ ۱) لائە
 مەكەن: ۲) كىايەى است.
 كۆرە زۆر: ۱) زۆر پەكارو جىگەى ھومىندو ھاسا: ۲) ھەل پەرسىو

دەگەل زۆر پىر كۆرە ۱۱ ۱) مرد مەيدان: ۲) اىن الوقت، فرەست طەلب.
 كۆرە زىگە: كۆرە پىچوك ۱۱ پىرك
 كۆرە زى: پەزى سۇرى گونى كۆرە ۱۱ گوسىند رۇخسار سىرە گوش

سەيدە
 كۆرەش: پانگ لە كەمەركەن پىخواردن ۱۱ لفظ خوندن الاغ پىر
 خوردن

کوزه: (۱) کوزه‌ر: (۲) لکی ژوت و بی‌گله: (۳) چته، کوزه‌لی
خهرمان: (۴) باوی پیاده: (۵) سَه درخت: (۶) ساخه بخت ویی برگ:
(۳) کوزر، محاله که: (۴) نام مرد نه.
کوزه رقوط: کونکی دایمی جعت کوتان: پتک چوین کوزرکوب.
کوزه رقوط: کوزه رقوط: سَک حو بین گوررکوب
کوره: (۱) چته خرم: (۲) دینی نوپ: (۳) کورو: (۴) ریش تویی
کوزه زهقه: گودیکی کوردستانه به عسی کاولی کرد: نام روستایی در
کردستان که توسط بهنیا ویران شد.
کوره سوته کی: کوزه سوته کی: نوعی بیماری دختر نوزاد.
کوزه که ستاره: برتسی له که ستاره فریودان، (وهک
کوزه که میبوری بی بی ساعته ن لای م لری) «گودی» که نه از
وسینه فریب دَن.
کوزه ل: کوزر، چته، کوزه ل: کوزر، محاله که
کوزه له. کوز گپه که به نوا ده زی نامی تیزه: ترنیرک آبی.
کوزی: (۱) یولی، پدگر: (۲) تپاله یی یک هدله سیرا و تاپاشتر ناگر پیری
(۳) آخگر: (۴) تپاله های به هم تکه داده شده به منظور آتش زدن
کوزی. گودیکه له کوردستان به عسی ویرانی کرد: از روستاهای
ویران شده کوردستان توسط بهنیا.
کوزی: (۱) کوزه له یی مل به لک، کوزر، کوزه: (۲) کوزه له: (۳) کوزه:
(۴) بریر: بی
کوزیدان: ده و لای، قه لای، عمارت تپاله: ابار تپاله.
کوزیرک: خمر خه قه: عصبه، اندوه.
کوزیس: عری چلکن: زولیده سوی کتیف.
کوزیس: رابریس یو شالایردن: برجستن به قصد حمه.
کورسه: گودی کوردستانه به عسی کاولی کرد: نام روستایی در
کردستان که توسط بهنیا ویران شد.
کوز: پاشگری به وانا: بکوز (پیاو کوز): کشته.
کوز: سدی کرزس: کوز
کوز: به کوس حو له: ابرودا: کسه سد
کوزلک: کاله که رانه: هتو ته بو جهل
کوزان: (۱) به کوشت چو: (۲) ته برینی ناگر: (۳) کشته شدن: (۴)
خاموش شدن آتش.
کوزانغ: بلیسه نه هیشتمی ناگر: کشتن شعله
کوزانغ: (۱) میشکی پیشه می: (۲) کوسیه و بی تپسک: (۳) ملک زدن
به بستخوان و میز استخوان: (۴) لخت کردن استخوان یا دندان.
کوزانده نه: ته برینی ناگر: خاموش کردن آتش.
کوزانده نه: (۱) ته براندنی ناگر: (۲) خفت کیشانی نوسراو: (۳)
خاموش کردن آتش: (۴) خط کشیدن روی نوشتار.
کوز تته وه: کوزانده وه: خاموش کردن آتش.
کوز تته وه: نهران، دامرکانی ناگر: خاموش شدن آتش.
کوز و به کوشت چو: کشته شده.
کوز وه: (۱) ته بری، دامرکا: (۲) خته له بهین براو: (۳) آتش خاموش

شده: (۲) خط محو شده.
کوزین: سوچ، هوزین: گوشه، زاویه.
کوزتان: کوشتار: کشتار
کوزتن: لمزیدویی بی بهش کردن: هراغ: کشتن.
کوزتن: کوزتن: کلوچیدن
کوزان: کوزان: کشته شدن.
کوزراو: کوز و: کشته شده.
کوزنه: کوز: کسه.
کوزنه: (۱) حکوس، رژه، مای دوست: (۲) نامرد: (۳) خسیس: (۴) نامرد.
کوزه: (۱) قه سته سهر: (نام ده رمانه کوزه ی سنه): (۲) ده لهک: (۳) کشته:
(۴) نگا ده لهک.
کوزه: پیسر، نیغه، پدرو: گریبان.
کوزه: (۱) بوسارکی گه تم له تاسیاد: (۲) ده لهک: (۳) نامرانی
حزین گرانه له هه مانه: (۱) گوی آسیاب: (۲) نگا ده لهک: (۳) یکی
از ابار حجات که از پوست حیوان ساخته می شود
کوزه: (۱) بکوز: (۲) پدوکوز: (۳) کشته: (۴) ادسکش
کوزه ره: سه ره روت: برروب
کوزهک: کوزه، بکوز: کسه
کوزه که: حوزی موری شینی هرنج هرنج که یو چاورا به کار دیت: حرمه
سهرنگ.
کوزه که که رانه: کوزه که: خرمه
کوزه با سبب، شال، که مره نه: کمر بند، شال، هرچه که به پش
بند.
کوزی بچوگ: لهو گورد نهی کوردستانه که به عسی کاولی کرد: روستایی
در کوردستان که بهنیا آن را ویران کرد.
کوزه یش: کوزه یا: کمر بند، شال.
کوزی گه وه: لهو گوندانه ی کوردستانه که به عسی کاولی کرد: روستایی
در کوردستان که بهنیا آن را ویران کرد.
کوزه به: شال، کوزه یا: کمر بند، شال.
کوزی: سوچ، قوزین، قوزنه: گوشه، زاویه.
کوزیاگ: کوز و: کشته.
کوزیان: کوزان: کشته شدن.
کوزیانه وه: ته بران، دامرانی ناگر: خاموش شدن آتش.
کوزیرک: سوچ، هوزین: گوشه، زاویه.
کوزین: کوز: کلوچیدن.
کوز: کوزی، خه مشه: شرمگاه مدینه
کوز: (۱) بهخت، نام: (۲) ره های زهوی: (۳) ده ره وای مهر: (۴) بهخت:
(۵) برجستگی کم زمین: (۶) ظرف بزرگ آب، بشکه.
کوز: کس، کسان، چلون: چکونه.
کوز: چپای زور، ناوچیا: کوهسار.
کوزان: حیگه ی زور چپایان: کوهساران.

کوساگور: بریتی له زه‌یج به‌خه‌سار [ک] کنایه زده‌می که بیجه بلاشتن از بیس رفته.

کوسال: گوتدیک کوردستانه به‌عسی کارلی کرد [ک] نام روستایی در کردستان که توسط یعنیان ویرن شد.

کوسان: (۱) کوسارن: (۲) زوزان: (۳) حیگه‌ی زور به‌فرگر [ک] (۱) کوهساری: (۲) بیلاو: (۳) جدی بسیار سرد و بره‌گیر.

کوسان: کسین. چلون [ک] چگونه؟

کوسداو: گوتدیک کوردستانه به‌عسی کارلی کرد [ک] نام روستایی در کردستان که توسط یعنیان ویرن شد.

کوسپ: (۱) رزایی که‌می ره‌وی: (۲) به‌رگر له ژاندا به‌لا [ک] (۱) برمدگی زمین: (۲) مانع و دشواری در زندگی.

کوسپی: کوسپ [ک] بگ. کوسپ

کوسپه: کوسپ [ک] بگا. کوسپ

کوست: (۱) کوسپ: (۲) یاریده: (۳) به‌خت و تاله [ک] (۱) بگ: کوسپ (۲) هدد، یاری: (۳) بخت، طبع

کوستان: کوسان، کوساران [ک] بگا. کوسان

کوستک: (۱) شه‌کتی: (۲) به‌دی خه‌سهر [ک] (۱) خستگی شدید: (۲) بند حمبر

کوست که‌وتن: به‌ده‌حج بون [ک] بدیج سدن

کوست که‌ویو: به‌دیج، لئی قوماو [ک] بدیج

کوست که‌وته: کوست که‌وتو [ک] بدیج.

کوسته: (۱) بیدایر وه‌ک سه‌کو: (۲) پیاوی بی‌مو: (۳) که‌سی که له باری گردنا زوده‌گوزی [ک] (۱) بیدی سکومانند: (۲) کوسه: (۳) هنر پشته‌ماسدن.

کوسه‌بی: گ‌له‌جار، هه‌نه‌ک‌جی [ک] دتک.

کوسته‌ک: (۱) به‌یدی خه‌بهر: (۲) به‌یدی سه‌حات: (۳) بوردگی جهرمین: (۴) بیوه‌ندی نه‌سب: (۵) دوز، رؤس: (۶) ده‌لانی

زناست کردن بویا [ک] (۱) بند خهر: (۲) بند ساعت: (۳) بو‌ی بوبر: (۴) پند اسب: (۵) دورو: (۶) دلال زنان

کوسته‌کوست: (۱) سات و شووت: (۲) بازی و کیه‌ی له‌سهر سه‌کو که‌خو ده‌گوز [ک] (۱) شایعات دروغ: (۲) نمایش تئاتر با ماسک.

کوسه‌وه‌بی: کایه‌ی سابو به‌خوگورین [ک] نمایش با ماسک.

کوسر: (۱) شه‌کس: (۲) شه‌کتی [ک] (۱) هسته: (۲) خستگی کوسره‌ت: به‌و کوند نه‌ی کوردستانه که به‌عسی کاویان کرد [ک]

روسانیی در کردستان که یعنیان آن را ویران کردند.

کوسک: (۱) حوی کلوی سوری نام‌ره‌ش: (۲) ده‌ویت [ک] (۱) نوعی مد: (۲) فرساق

کوسکه‌ش، ده‌ویت [ک] فرساق

کوس که‌فتن: به‌دیج، بون، کوست که‌وین [ک] به‌بدیجی گرمارشدن.

کوسکه‌کسکه [ک] برق چشم گر نه‌ی تاریکی.

کوسکه‌کوسک کسکه‌ی رو [ک] «کسکه‌ی مابو.

کوسکی بیری بویل، لوسه [ک] اهرم

کوستینگ: مشکه کوبه‌ی ده‌شت. جهرجه‌مشک [ک] موش کور صحرایی.

کوسوک: کسوک [ک] بگ

کوسه: (۱) پیاوی مولی نه‌هاتنگ: (۲) که‌سی که به‌خوگوزان کایه بو خه‌ک ده‌کا: (۳) کوله‌ک‌ی دولمه: (۴) به‌ندی خه‌تحر، کوسه‌ک: (۵)

جورئ ماسی بغه: (۶) که‌نمی بی‌جق و داسو: (۷) تولاو هنر [ک] (۱) کوسه، بی‌ریش: (۲) هنر پیشه‌ای که ماسک بزند: (۳) کدوی دلمه: (۴) بندخهر: (۵) کوسه‌م‌هی: (۶) گندم پاک شده: (۷) توان، نیر و

کوسه: (۱) کدوی دولمه: (۲) به‌ندی خه‌بهر: (۳) جورئ ماسی: (۴) گوشه [ک] (۱) کدو: (۲) بندخهر: (۳) نوعی ماهی: (۴) گوشه، زاویه.

کوسه‌جی: (۱) سیره‌سن: (۲) برتی به‌نر به‌سردا [ک] (۱) سمیر بار: (۲) کیده رسخاع در جنگ

کوسهر: نه‌نده‌رون، ژوری ماله‌وه [ک] اندرونی.

کوسهر: بوکوی، بوکم‌لا [ک] به‌ک‌ها؟

کوسه‌ک: (۱) تسکین، که‌سی که زورده‌فسی: (۲) برتی له‌خویری [ک] (۱) جسو: (۲) کشه زبی غرض و برسو.

کوسه‌ک: کوسه‌ک [ک] بگا. کوسه‌ک.

کوسه‌کار: پیاوی که زیشی ته‌نک بی [ک] مردی که ریش کم پشت دارد.

کوسه‌کاری: بازی که‌سانی خوگوز [ک] نمایش با ماسک.

کوسه‌کهریز: ناوی دئی‌که له موکوریان [ک] نام دهی است.

کوسهل: کسل، جامه‌وه‌ری قاپیل‌ره‌ق، ره‌قه‌ی دنمه‌کار [ک] لاک پشت.

کوسه‌له: کوسهل [ک] لاک سب

کوسه‌مسری: جورئ هه‌لویه [ک] نوعی حلوا.

کوسمی: کوسهل، کسل، کیسه، کیسو [ک] لاک پشت.

کوش: (۱) رریگی، حالاک: (۲) به‌دور، بریل: (۳) بروس: (۴) له‌باو حکا سواتن: (۵) یاشگری به‌وتا: بکو: (۶) بی‌هیز: (۷) شل و سست [ک] (۱) رریگی: (۲) تودیک: (۳) جنبش: (۴) فشردن: (۵) بسوند به‌معنی کشنده: (۶) مابو: (۷) شل و ول.

کوش: (۱) ته‌قلا: (۲) سهر همدوک ران: (۳) برتی به‌ژماره‌یه‌کی زور: (کوشیک منالی هه‌یه): (۴) برتی له‌شهرمی موبینه [ک] (۱) کوشش: (۲) بره‌آغوش: (۳) کتایه ار تعداد زیاد: (۴) کتایه از عضو نتاشلی زن

کوش: (۱) له‌کام جی: (۲) کوانی: (۳) هیچ له‌وه‌رامد: (۴) قسه‌ی بوچ و بی‌مال [ک] (۱) ک‌ها: (۲) کو: (۳) هیچ در جوب: (۴) پاوه.

کوشان: ته‌قالادان [ک] کوشیدن.

کوشبون: (۱) بزیک بون: (۲) برون، جولان [ک] (۱) تودیک شدن: (۲) حمیدن.

کوشت: (۱) کاری کوژانی ژسردو بو کسک: (کابریان کوشت): (۲) کوژان، ده‌گهل کوشتر ده‌گوتری: (کوشتا و کوشتاره) [ک] (۱) ماصی کس، کشت: (۲) کشتن، با کشتار آید.

کوشتان: کوژتنی ده‌سته‌جمعی کوژتنی به‌کو [ک] کشتار دسته‌جمعی.

کوشتن: (۱) کوژتن: (۲) برتی له‌داوکاری کردنی خه‌ست [ک] (۱) کشتن: (۲) کتایه از کتک‌زدن حادانه.

کوشته‌وه: (۱) سه‌رژنی کرن: (۲) کوشتن له‌توسه‌ی کوژر ودا [ک] (۱)

سرپرین! (۲) کشتی قاتل، قصاص.

كوشتو: (۱) كوژاو: (۲) سهربر او (۱) كشته: (۲) سر بریده.

كوشتوخ: زور بكور (۱) آدمکش حرفه ی

كوشبه: (۱) كور و (۲) قسسی دوشكر و بوسی كای مان (۱) كسه.
۳. دهك مرده.

كوشتهرا: ددهی دواتاشی (۱) ریده نجاری.

كوشتهره: كوشتهر (۱) ریده نجاری.

كوشتش: ده لا (۱) كوشتش.

كوشتشت: كوژ، كوشتش (۱) كوشتش.

كوشك: (۱) قهسر: (۲) شهر بهی سولهت (۱) كاخ: (۲) لیوان سفالین.

كوشك: (۱) ده لک: (۲) مالیکی بچوکه له شیوهی پهره سیلکه که له سهر
زه لم هیلانه ده كا (۱) نگا: ده نك، حیوانی یا پوست قیمتی: (۲)
پرده ای است.

كوشكار: پیه جی (۱) پینه درز

كوشكه: (۱) هه لآح، نه یاله، دوه: (۲) جوژی ههمی: (۳) كروشمه (۱)
تاباله: (۲) نوعی گلابی: (۳) كز كردگی.

كوشكه ره: گویندگی كوردستانه به عسی كولی كرد (۱) نام روستایی در
کردستان که توسط بهتیان ویران شد.

كوشكه لاتن: كروشمه كردن (۱) كز كردن.

كوشكه لاتو: كروشمه كردگ (۱) كز كرده.

كوشكه لان: (۱) قه لآخدان، نه یاند: (۲) سهر نگولك (۱) تاباله دان.
(۲) شوله.

كوشكه لی: گویندگی كوردستانه به عسی كاوی كرد (۱) نام روستایی در
کردستان که توسط بهتیان ویران شد.

كوشکی: دوگونندی كوردستان بهم ناوه به عسی كولی كرده (۱) در
روسیا به من هم در كوردستان توسط بهتیان ویران شده ست.

كوشمه: (۱) وشكه میوهی بیکه ل کراوی کوتراو بویمه میو نان (۲)
فهرودی قویکی کوتراو بو پیخورری دسان هه نگیر و (۱) و (۲)
نگ، گو شمه.

كوشن: کرن، دانه یله به که گای بی قه له و ده بی (۱) از غلات

كوشنده: هه چچی جامه وهر بگوژی (۱) كسده.

كوشننه: كوشنده (۱) كشنده.

كوشنه. كوشن، كزن (۱) كرسنه، یکی از حیوانات.

كوشه: (۱) كوشتشت، ده قالا: (۲) ته پاله: (۳) گوشه، سوچ، قوژن (۱)
كوشتش: (۲) تاباله: (۳) گوشه، زاویه

كوشه ش: خدیات، ده قالا (۱) كوشتش.

كوشه لان: كوشه لان (۱) نگا كوشه لان

كوشه وه: كوشتشت (۱) كوشتش.

كوشپار: (۱) به كار (۲) ره حده ره تا قالا كه (۱) كارا: (۲) ساعی

كوشین: له او چنگا ساوس (۱) فسران

كوشین: كوشت (۱) كوشتش

كوف: (۱) دهنگی شتی نه رم وهك هه ویر که ده خرپنه سهر پیه: (۲) دهنگی

هه تاسه دانی به نه ره ت: (۳) خو هه بکیشان و پف به خود كردن (۱)

صدی افتادن شیء نرم و خمیری: (۲) صدای نفس عمیق: (۳) ار
خوردگس و به خود مهادت كردن

كوفار كهرن، خو نه ساس (۱) كفار

كوفاره: صفحه هواره كفارد (۱) فو رد

كوفاری: سهر به كوفار (۱) مسوب نه كفار

كوفاندن: (۱) به دروژ دژون (۲) پهراویر ده كنج گرتن: (۳) وششی مار (۱)

(۱) یا سوژن دوختن: (۲) حاشیه گرفتگی: (۳) صدای مار.

كوفته: كمت، شكهت (۱) كوفته حسته

كوفته: كفته (۱) كوفته خوراکی.

كوفتیک: كرمیت، گز گرد، شه میچه (۱) کیریت.

كوفر: (۱) خو نه تاسین: (۲) دژون، جوین دژین (۱) كفر: (۲) دشنام.

كوفروش: بازرگانی بهرابهیری ورده فروش (۱) عمده فروش.

كوفرت: شه میچه، شخارته (۱) کیریت.

كوففك: گه نیو (۱) گندیده.

كوففك بون: گه بین (۱) گندیدن.

كوففین: رشاندنی مار (۱) صدا ار خود دراوردن مار.

كوفك: (۱) ره حه تی، راحه تی: (۲) كشمیه، چلمی وشكه و بوگ له لونا: (۳)

برش، كه ژو: (۳) قرب (۱) قیبه: (۲) خلم خشكیده در بیی: (۳) كهك:
(۴) اروج.

كوفكارك: (۱) كارگی ده شت: (۲) دویه لان (۱) قارچ دشتی: (۲)
دنیلان

كوفکی: (۱) چلمی وشكه و بوگ له كه بو د: (۲) كه ژو بی دراو (۱) خلم
خشكیده در بیی: (۲) كهك ره

كوفل: گویندگی كوردستانه به عسی كاوی كرد (۱) نام روستایی در
کردستان که توسط بهتیان ویران شد

كوفه ت: مل و خیزن، مان و متال (۱) اهل و عیال.

كوفلی: له ر گوندانی كوردستانه كه به عسی كاویان كرد (۱) روستایی
در كوردستان که بهتیان آن ر ویران كردند.

كوفلینگ: گویندگی له كوردستان که به عسی به بومبای شیمایی
خه لکیان كوشتوه و باشان كاویان كرده (۱) روستایی در كوردستان که

مردمش توسط بهتیان با بمب شیمایی قتل عام شده و سپس ویران
گشته است

كوفه كوف: (۱) واحدی كه روشك: (۲) دهنگی هه لچونی براو ده سهر ناگر
(۱) صدی خرگوش: (۲) صدای رفتن مایع بر آتش.

كوفه تی: (۱) بوله بول: (۲) پرخه پرخ (۱) غرولند: (۲) خرپف.

كوفی: (۱) كو یه: (۲) بوله و پرته: (۳) دهنگی پرخه (۱) خم، سبوی
بزرگ: (۲) غرولند: (۳) خرپف.

كوفی: (۱) جوژی سهر پوشی زنانه: (۲) تاسكلاوی ژنان، كلاوژر (۱)
نوعی سر پوش زنانه: (۲) نوعی كلاه زنانه.

كوفی كین: كلاو له شه ده لار (۱) كنج كلاه.

كوفیری: كفر، داریکی ده وه نه (۱) از درخشان جیگگی.

کوف: کوم، قه‌مبور، کوز [کوزيشت]

کوف کوم، پشت چم‌ياگ [کوزيشت]

کوفار: روزنامه‌ی حموتو به يان مانگاه [مجله]

کوفان: (۱) خم، خفته، غمزه‌ت؛ (۲) کوان، دمه‌ل؛ (۳) گلبنه‌ی چاو

[۱۱] اندوه؛ (۲) دمل؛ (۳) مردمک چشم

کوفرك: جوړه كارگيكله باوجممن ده‌رونی گیاهی است.

کوفك: (۱) کوفك، رهمتی؛ (۲) نم‌گوستيله‌ی درويان؛ (۳) کونای‌منگ؛

(۲) هم‌چی و ده‌ره‌منه‌یی؛ (۵) چروچاری به‌که‌ندوکو [۱] قیف؛ (۲)

نکسند، (۳) سورج‌معد؛ (۴) سررطی سکل؛ (۵) رازوت

کوفل: (۱) کوه‌ره‌دار؛ (۲) پشت‌چماو [۱] کنده‌ی درخت؛ (۲) کوزيشت.

کوفه: بؤ کام حتی؟ به‌گجا؟

کوفی: حه‌بواه‌کوی [کوزکوی]

کوفنتی: سرتی له‌به‌فامی [توخس]

کوک: (۱) قه‌ل‌دوش؛ (۲) به‌قیمت، یایی‌دار [۱] فسدوش؛ (۲)

ورشمند.

کوک: (۱) ته‌فلی درشت، باقیه؛ (۲) پوشته، چلک‌نازه؛ (۳) قه‌ل‌را؛ (۴) سازو

دلخوش؛ (۵) ده‌ره‌وان؛ (۶) فورمیشی سه‌حات؛ (۷) ره‌گوریشه؛ (۸)

بیانو، به‌نامه، به‌لپ؛ (۹) بیجه‌و‌ره‌من؛ (۱۰) نیون‌خوش؛ (بیکنه‌و)

کوکن؛ (۱۱) باشگری پچول‌شانندان؛ (کچکوک)؛ (۱۲) رازوه،

خوجسون‌کردو [۱] کوك خياطی، بخیه‌ی درشت، بخیه؛ (۲)

خوش‌پوش؛ (۳) جان؛ (۴) سرحال؛ (۵) دربان؛ (۶) کوك ساعت؛ (۷)

ریشه و شالوده؛ (۸) بهانه؛ (۹) نژاد، اصل؛ (۱۰) صمیمی؛ (۱۱) پسوند

تصغیر؛ (۱۲) آرایش کرده.

کوک: که‌ل‌شیر، که‌ل‌باب، دیقل [خروس]

کوکردن: (۱) ستم‌نمونه؛ (۲) خر‌گردنه‌وی بلوا؛ (۳) له‌سهریه‌ک‌دانا [۱]

(۱) رمیس؛ (۲) جمع کردن پراکنده؛ (۳) برهم‌انباش

کوکردنمونه: خر‌گردنه‌وی پرژو بلوا [جمع کردن پراکنده]

کوک‌کردن: (۱) قومیس‌کردنی سه‌حات؛ (۲) ته‌فلی درشت بدان [۱]

کوك کردن ساعت؛ (۲) بخیه‌ی درشت زدن

کوک‌گرتن: (۱) به‌لپ‌هستن؛ (۲) به‌ته‌فلی درشت درون‌ه [۱]

به‌ندگیری؛ (۲) بخیه‌ی درشت زدن

کوک‌کلاش: گیاه‌که‌گیاهی است.

کوک‌کله: لیک‌پنچراوی ده‌رونی کلاف [گروه‌نم، نوعی کلاف]

کوک‌کله: بؤ‌کله‌ی زروکان، روی مالا [عروسلک]

کوکم: (۱) گیسو، حو؛ (۲) بی‌ته‌بواو ده‌ره‌ده‌ر [۱] هالو؛ (۲)

بی‌خامان.

کوکمه: پیرو زورخانه‌ی له‌که‌نگ‌که‌وتو [پیر و از کار افتاده]

کوکمه‌نی: پیروی زورخانه‌ی [پیری و کهنسال]

کوک‌نایش: آوازی سوشی مدلان [صدا و نواي خوش‌پردگان]

کوک‌نداز: مه‌لیکه‌له‌ک‌و‌زیره‌و‌له‌ک‌و‌ته‌ک‌او‌زه‌نگی زهره [پرنده‌ای

شبیبه‌ک‌ک]

کوکو: (۱) کوتره‌باریکه؛ (۲) هینکه‌روونی به‌پنگه؛ (۳) ده‌نگی کونده‌یو؛ (۴)

خوبندنی کوتره‌باریکه [۱] قمری؛ (۲) غذای کوکو؛ (۳) صدی بوم

(۲) وی قمری.

کوکوخنی: کوتره‌باریکه [قمری]

کوکورد: گوگرد، کانه‌ی‌کی زهره‌و‌زونا‌گرته‌با [عصر گوگرد]

کوکوس: به‌رگله، نیرگله، هلیاباوی [فیان]

کوکوه: نازوه‌و‌سنوی [سوپ ریلو]

کوکوه: (۱) هفه، کوخه؛ (۲) گوسدیک‌ی کوردستانه به‌عسی کاولی کرد؛ (۳)

وشه‌ی چوک‌شانندان؛ (نمونه‌ک‌کوه) [۱] سرفه؛ (۲) نام روستایی در

کردستان که توسط بهشای ویران شد؛ (۳) کلمه‌ی تصغیر.

کوکوه: (۱) قوقوی دیکل؛ (۲) وشه‌ی چوک‌شانندان؛ (نمونه‌ک‌کوه) [۱]

صدای خروس؛ (۲) کسه‌ی تصغیر

کوکوه‌ریشه: زهره‌ریشه [سپاه‌سرفه]

کوکهری: گوندیک‌ی کوردستانه به‌عسی کاولی کرد [نام روستایی در

کردستان که توسط بهشای ویران شد]

کوکهل: (۱) به‌پوسلیمانه؛ (۲) حوړی حه‌بواه‌کوی، که‌له‌ک‌وی؛ (۳)

برنی له‌تاز؛ (۴) گردی قوج، ته‌په‌ی بلنسی وک‌له‌فهد [۱]

هدهد؛ (۲) کل کوهی؛ (۳) کنایه از شجاع؛ (۴) تبه‌ی بلند کله‌فندی.

کوکهن: (۱) تالیک‌برین له‌به‌کسم؛ (۲) چیاکه‌ن؛ (۳) نازناوی فهره‌دی

شیرن [۱] از علیق بازداشتن ستور؛ (۲) کوه‌کن؛ (۳) لقب فرهاد.

کوکهنار: به‌ری گیاه‌که‌بو‌ده‌ومان ده‌ش [کوکناز]

کوک‌ی: (۱) به‌زه‌ی، عه‌سلی؛ (۲) پوشته‌یی؛ (۳) دهماخ‌چاخی؛ (۴) کاری

زابدوی معنی؛ (۵) خه‌لکی دبی کوک؛ (مه‌لامارقی کوکی شاعیری

چاک‌بو)؛ (۶) یوان‌خوشی، نفاق؛ (۷) مه‌لیکی پچو‌کبه‌له‌ده‌سه‌ی

چوپه‌ک [۱] اساسی، شالوده‌ای؛ (۲) خوش‌پوشی؛ (۳) ترداغی؛

(۴) سرفه‌کرد؛ (۵) اهل روستای «کوک‌ه»؛ (۶) صمیمیت؛ (۷) پرندای از

تیره‌گنجشکن

کوک‌ی: کوکو، خاوڑی به‌پنگه [ح‌گیه، کوکو]

کوک‌ی‌نه‌سیران: گوسدیک‌ی کوردستانه به‌عسی کاولی کرد [نام

روستایی در کردستان که توسط بهشای ویران شد]

کوکین: قفین، کوخین [سرفه‌کردن]

کوکگ: (۱) به‌سهریه‌ک‌دا‌کراو؛ (۲) دوکانی ورده‌واله [۱] برهم‌انباشه؛ (۲)

مغاز.

کوک‌گاپازی: بازی خو‌ل به‌سهریه‌کا‌کردن، کو‌حاک‌دروس‌کردن [۱]

خاکبزی کودکان.

کوک‌گادان: به‌سهریه‌کا‌دانا [برهم‌انباشتن]

کوک‌گرد: گشت، تیک‌را، تیک‌ری [دوی هم‌هنگی]

کوک‌گه: (۱) عمار، عه‌نبار؛ (۲) کام‌جی [۱] انبار؛ (۲) کجا.

کوک‌گه‌وان: عام‌دار [نیادار]

کول: (۱) تخنی که‌نابری؛ (۲) چاوی به‌زان؛ (چاقی م‌کول بویه)؛ (۳)

خم، خه‌ففت؛ (۴) پرندار؛ (۵) نیش و نازاره؛ (۶) شه‌کمت، فل؛ (۷) نا‌هو

درم؛ (۸) هم‌سو‌بیکر؛ (۹) حور‌دی بن‌نی‌حاره، نا‌حوب‌ک؛ (۱) تزد

به‌تالایی لای‌سروی [۱] نج‌کدا؛ (۲) چشم‌بیمار؛ (۳) اندوه

له کاه غمر، به یاره ی کاغمری؛ ۳) گوبدیکي کوردستانه به عسی کاوی کرد؛ ۱) پرندۀ جوجه ربا؛ ۲) هو پیمای کاغدی؛ ۳) نام روستایی در کردستان که توسط بعضیان ویرن شد.
کولآژدم: کلاسم دوست؛ عفر
کولاف: حربه کی بالدا؛ سحۀ برده
کولافک: قارج، کارگ؛ قارج
کولافه: ۱) بی ناقص و توان؛ ۲) کار له ده ست نه ها تگ؛ ۱) نانور؛ ۲) ناشی، بیکاره.

کولامی: سنس، زگ له و تری؛ آزمند هر خوراک، شکم پرست.
کولاق: ۱) وایخ له په ستاوتوی بهرگن؛ ۲) کلاوی له بهرگنی په سواو؛ ۳) قهر بجی؛ ۱) تمد ریر نداز؛ ۲) کلاه بندی؛ ۳) نمذیو شیدنی
کولافه: که له وهی ملی گاهوت؛ یوغ گردن گاو شحم زی.
کولان: کلاوچنه، روجهی سهریان؛ روزنه پشت بدم.
کولان: ۱) جوش هاتسی ناو؛ ۲) پوحس بوئی شتی خاوی؛ ۱) جوش آمدن؛ ۲) پخته شدن خام.

کولان: ۱) کوجه؛ ۲) زوی د نموه؛ ۳) تینه که ی زور؛ (نوکری شه لکی عه یسه له یو مه/ کولان هه لیکرین به کومه کومه) «سه یف»؛ ۱) کوجه؛ ۲) کاوش؛ ۳) کوله پشته

کولانسا: گونبدیکه له کوردستان به عسی ویزی کرد؛ از روستاهای ویرن شده؛ کردستان توسط بعضیان.
کولانچکه: روجه؛ روره

کولاندن: وه ژان هیئانی برین و کوان؛ به درد ورن زحم و دمل
کولاندن: ۱) جوش بی هیئانی تراو؛ ۲) بی گیاندی خاوه جوشیاودا؛ ۱) جوش آمدن؛ ۲) پخته کردن در آب جوش

کولاندسه وه: دوا ی نارامی و ژان به گردن وه ژان هسته وهی برین؛ به درد آوردن زخم بعد از تسکین.

کولاندسه وه: دوباره جوش بی هاوردن؛ (دوده کولینمه وه که شکی لی ده گرم)؛ پارچوشا بیدن

کولانکوت: بریتی له که سی که زور به ناو ناوایی دا ده حولینمه وه؛ کتابه ز کسی که بسیار در کوجه ها می گردد، کوجه گود.

کولانکته: روجه؛ روزنه
کولانگ: کولاندن، جوش بی هاوردن؛ جوشانیدن
کولانگه: کولانکوت؛ نگا، کولانکوت.

کولانن: کولاندن؛ جوشا بیدن
کولاننه وه: کولاندنه وه؛ نگا، کولاندنه وه.

کولاننه وه: کولاندنه وه؛ پارچوشا بیدن
کولانه: ۱) روجه؛ ۲) فن، کولیی مریشکان؛ ۱) رورنه؛ ۲) لانه مکیان.

کولانه وه: وه ژان هاتنه وهی برین؛ بازیه درد آمدن زخم.
کولانه وه: ۱) روهی د نموه؛ ۲) بوشمه وه له کارو بار؛ ۱) کاوش کردن؛ ۲) پژوهش.

کولاو: گهره شین، خمی گه وه؛ دنده گرنه عم بزرگ.

۴) رخمی؛ ۵) درد و آزار؛ ۶) خسته کوفته؛ ۷) ویا؛ ۸) همه، کل؛ ۹) باحک به خوراک؛ ۱۰) کشاله ران.

کول: ۱) بول، قول، کونا؛ ۲) بالاف؛ ۳) قولتی ناو؛ ۴) بی کلک، بی دو؛ ۵) خفقت؛ ۶) به دزیه وه گوئی به قسه ی خه لک گرتن؛ ۱) کونا؛ ۲) بگ؛ بالاف؛ ۳) جوشش آب؛ ۴) بی دم؛ ۵) ندوه؛ ۶) استراق سمع، کون؛ ۱) ناوه خوروی؛ ۲) له در بان له بهردو قول؛ ۲) قه مته ره، قم؛ ۳) نهشتی دارینی زور رلی نانهوا بو همور؛ ۴) پلوسکی گهنم له تاسیوا؛ ۵) خه لیکه میشت که همموی کولرایی د رینی و برایی؛ ۶) بیواندی ده خن له دار که شازه کیلو ده یا؛ ۷) تینه که؛ ۸) باشگر یه نا؛ که سن روهی ده داته وه؛ ۹) بریقی شال و بوژو؛ ۱۰) رویت، یو سه رده گوتری (سهرگول)؛ ۱۱) حیثک؛ ۱۲) چین، توئی؛ ۱) آبشخور دام ار چوب یا سگ؛ ۲) پل ناودانی؛ ۳) ناوه حمیر؛ ۴) گلوی سیاه؛ ۵) کندوی عمل ز تله توخالی درخت؛ ۶) پیمانه چوبی غله به ظرفیت سائره کیو؛ ۷) کوله بشت؛ ۸) پسوند به معنی کاونده؛ ۹) درخشنش پشم؛ ۱۰) برهنه ویزه سر؛ ۱۱) بگ؛ حیثک؛ ۱۲) با، شکن.

کول: ۱) نهشتی تاکمران؛ ۲) پیله؛ ۳) فیلی شه ترنج؛ ۴) تمویله؛ ۵) راخه؛ ۶) له شکه وت؛ ۱) ناوه حمیر؛ ۲) ریم؛ ۳) فیل شطرنج؛ ۴) اصطیل؛ ۵) رغه؛ ۶) غار.

کول: ۱) تینه که؛ ۲) سهرشان، قه لاندوش؛ ۳) نازه لی بی شاخ؛ ۴) هلمک بهر بو؛ ۵) بیجوی دژنده و تاسک؛ ۶) دهرزی و سورزی بوک یه زبو. ۷) باشگر بهواتا؛ که سی که روهی ده داته وه؛ ۸) گیاه کی ده نشه ده خوروی؛ ۹) خاوه پوخت به بوگ؛ ۱۰) کال، کرچ؛ ۱۱) بریتی به ناشاره له کار؛ ۱۲) ربه ست، سیبه؛ ۱۳) مسته کوله، مشت؛ ۱۴) بهرک له بهر کانی درمارو؛ ۱) کوبه پشت؛ ۲) میان شانه، قلمدوش؛ ۳) حیوان بی شاخ؛ ۴) انگشت بریده؛ ۵) بچه دینه و آهو؛ ۶) سوزن باد شکته؛ ۷) پسوند به معنی کاونده؛ ۸) گیاهی است خورده نی؛ ۹) خام، ناپخته؛ ۱۰) کال، درس؛ ۱۱) کسایه از نانسی؛ ۱۲) کمین بشکارچی؛ ۱۳) مُشت؛ ۱۴) از محصولات مازو.

کولا: ۱) برین وه ژان که وت؛ ۲) جوشیا، قولتی دا؛ ۱) زحم بازیه درد آمدن؛ ۲) جوشید.

کولا: جوشی خواره قولتی دا؛ جوشید.
کولا: ژنی به بهره کرد و؛ کیمز زر خرید
کولا هه یوانی به شور و قامیش؛ کیر.

کولاب: ۱) قولاپ؛ ۲) چنگول؛ ۱) قلاب؛ ۲) چنگال
کولابه: ۱) دودری سهر نیر که ده چشه ملی گاجوتموه، که لهره؛ ۲) زشهی دهن، وه گی دران؛ ۱) چوب گردن بند گاهنگام شخم زدن؛ ۲) ریشه دندان

کولات: ۱) کئوکل؛ ۲) توبه له بهفر؛ ۱) کلوخ خاک؛ ۲) گوله برهی
کولانگ: جوشیاو، تراوی که له سهر ناگر قولتی داوه؛ جوشیده بر انس

کولانن: جوسیان؛ جوسیدن
کولاره: ۱) کورکور، یالنده ی جوجک و مریشک زقی؛ ۲) پاده وهی

کولوا: نمر داس، نمر داس [داس چوب بری].

کولوا: (۱) خوش هاتگ: (۲) بوخته بوگ له ناوی جوشیده: (۳) کلاو (۴) بریتی له دنیادیده [داس] (۱) جوشیده: (۲) پخته شده: (۳) کلاه: (۴) کتابه ز دنیا دیده

کولواکه: روچندی سهر بان [داس] روزنه بدم.

کولاوروچنه: کلاو روچنه [داس] روزنه بام

کولاوروونه: کولاسکه [داس] ووربه

کولپ: (۱) دتی: (۲) نمرسن، چلیس [داس] (۱) قحطی: (۲) شکم پرست.

کولیزک: گوله وورونه [داس] از گلهای بهاری

کولپون: (۱) له تیزی گموتنی تیخ: (۲) وهزان هاتنی چاو: (۳) په نه مار و نیشانی نه تمام [داس] (۱) کندشدن تیخ: (۲) به درد آمدن چشم: (۳) آما سیدن و درد اندم.

کولپه: (۱) بیلوکه ی ناسن، پینچه: (۲) کار له باغچه کردن بهیاچ و بیلچه [داس] (۱) بیلچه: (۲) با پیچ و کلنگ در باغچه کار کردن.

کولپه نند: سله نه [داس] کوله بهشتی

کولپه موی: چلیس، کولامی [داس] شکم پرست

کولپ: (۱) قورسی، سه بیگی: (۲) بهلاو تسییه: (۳) قانی و قری: (۴) گوندیکی کوردستانه به عسی کاولی کرد [داس] (۱) سنگینی: (۲) بلا و مصیبت: (۳) قحط و غلا: (۴) نام روستایی در کردستان که توسط بهتیان ویران شد

کولپهک: هه گلی کو بهو بهروش، ده سکی کو بهو بهجهل [داس] دسته کره و امثال آن.

کولپچ: کار بوخ، حب [داس] حب

کولپین دان: مولت به تراوی سهر ناگو دان [داس] به خوش آوردن.

کولپین دن: به زامدن [داس] شکست د دن

کولپین: ده بگ و شه قعی لیدانی مشنه کوتک [داس] صدای گند کاری.

کولته به: ناوی گویدنکه له کوردستان [داس] نام دهی در کردستان.

کولته به: (۱) ره بهت، سیبه، بومه: (۲) له سیبه، زوبینتن [داس] (۱) کمین: (۲) در کمین سسرن

کولته به: خوژی سوخمه ی به قول [داس] بلك استین دار.

کولچی: هیلانه می هل که له ناو دارد کولواوه [داس] لانه مرغ که از درخت کنده شده باشد.

کولخان: تونی جه مام [داس] کمین، خرسه حمام.

کولخواردن: کولات [داس] جوشیدن، جوش آمدن.

کولدار: (۱) دل به خیم: (۲) پریندار [داس] (۱) غمگین: (۲) زخمی.

کولدان: قوت دان [داس] غلغل کردن خوشان.

کولدان: (۱) شه کت بو و ده ست کیشانه وه له کار: (۲) ته سلیم بو [داس] (۱) هسته و نومید شدن: (۲) تسلیم شدن.

کولدا: زور برسی [داس] بسیار گرسنه.

کولفت: کلفت [داس] نگا، کلفت.

کولفته: کلفت [داس] نگا، کلفت.

کولفه مه: هه وهل کونانی هه لئوک به دنگ [داس] برای بار او کوبیدن

شالی با دنگ

کولک: موی هه ره نمری لئوه که ده کرینه ده سکیس و کوروا [داس] کرک کولک: (۱) زور به زان: (۲) ناهو، پهت، درم، نار: (۳) دونه، کون: (۴) چار د له جه سیر و فامیش [داس] (۱) بسیار درد آور: (۲) وسه، بیماری عمومی: (۳) دمل: (۴) لاجیق.

کولک: (۱) هه رچی له سهر پیست نه زوی: (۲) خوری فرخ که به کاری زمسن نامه، فرخن: (۳) موی نمری سهر پیست، کوروا: (۴) بوش، دوچار: (کولکم بو به کویکيه وه) (۵) رپکه، رپک [داس] (۱) پشم و موی: (۲) پشمی که به کار رسیدن نمی آید: (۳) کرک: (۴) دچار: (۵) حوس، پوست

کولک: (۱) پارچه داری نه ستور: (۲) پنج و زه گ: (۳) کپه: (۴) داری نیشانه و ناما بجی جلیب بازی: (۵) رپکه له پیست [داس] (۱) کنده: (۲) بیخ و ریشه: (۳) کپه: (۴) کنده آماج «جريت» بازی: (۵) جوش بر پوست.

کولک: کولانه سرك [داس] لانه ماکیان.

کولکا: گوندیکی کوردستانه به عسی کاولی کرد [داس] نام روستایی در کردستان که توسط بهتیان ویران شد.

کولکانه، کلک وانه، نه نگوستیه، هه نگوستیک [داس] رگنتری

کول کردن: (۱) تیزی تیخ و هه رچی تیز ته هیشتن: (۲) پالدن، ده نه کدان [داس] (۱) کند نمودن تیز: (۲) هول دادن

کول کردن: بالاف کردن [داس] رخت شستن

کول کردن: (۱) له سهر پیست د ناسن: (۲) سهر نوکی تیز به زانیدن: (۳) سهر به به پزاندن [داس] (۱) کول کردن: (۲) نوک بپر چیری را شکستن:

(۳) انگشت بریدن.

کول کردن وه: به کوتابی بریموهی قسمو مه بهست [داس] کوتاه کردن سخن

کولکن: (۱) زور به مو: (۲) تیره دزی شل و تراو (مستوی کولکن بکه) [داس] (۱) پشما، پرمو: (۲) غلیظ

کولکه: دو گویدی کوردستان بهم ناوه به عسی کاولی کرد وه [داس] ووروستا به این اسم در کردستان توسط بهتیان ویران شده است.

کولکنه: کولکن [داس] نگا: کولکن.

کولکوله: گوندیکی کوردستانه به عسی کاولی کرد [داس] نام روستایی در کردستان که توسط بهتیان ویران شد.

کولکوله: فیچقه، کوفاره، قولقوله [داس] فواره

کولکولی: (۱) ره نگي به مه بی، چیره یی: (۲) بالنده یه که [داس] (۱) رنگ صورتی: (۲) پریده ایست.

کول کولین: ره نچ دن و شه کت بوئی زور و بی به هره [داس] رحمت فراوان و بی شعر کشیدن.

کولکه: دود نه، هه شکونه ی دوتیکردن [داس] مشک دود و ماست.

کولکه: کولک، خوری و مو [داس] پشم و مو.

کولکه: (۱) کولک، داری نه ستور: (۲) پنج و ریشه: (۳) ماته واد، کولکه: (۴) گوندیکی کوردستانه به عسی کاولی کرد [داس] (۱) کنده: (۲) ریشه وین:

(۳) ناتمام: (۴) نام روستایی در کردستان که توسط بهتیان ویران شد.

کولکه: نانسه او ویش ناوی که سانی ده که وی که وک خو بار
شان ددهن و این: اکولکه پیاو، کولکه شیخ، کولکه مهلا [۱]
ماقص، ناتمام
کولکه: که سی که بالاف ده نایف رحش شوی.
کولکه: (۱) کولکه (۲) که سی به پشت شت ده کویره وه [۱]
رحش شوی: (۲) کسی که کوله پشت می برد
کولکه: موله بیست کردنوه به ده ست، ده سکه نهی مو [۱] موی
برکنند یا دست.
کولکه: زه ش: گویدیکه له کوردستان به عسی ویرای کرد [۱] و
روستای ویران شده کوردستان توسط بعثیان.
کولکه: زه ش: لهو گویدانهی کوردستانه که به عسی کولیان کرد [۱]
روستایی در کوردستان که بعثیان ن را ویران کردید
کولکه: زه ش: نه ستوره نر سه، که سکه سه، ده لکه ده سکه، که سه
به لکه نرینه [۱] رنگین کمان.
کولکه: زه ش: کولکه زه بگینه [۱] رنگین کمان
کولکی نه حمده: گویدیکه کوردستانه به عسی کاولی کرد [۱] نام
روستایی در کوردستان که توسط بعثیان ویران شد.
کولکی نه حمده سور: گویدیکه کوردستانه به عسی کاولی کرد [۱] نام
روستایی در کوردستان که توسط بعثیان ویران شد.
کولکی سمایل خدر: گویدیکه کوردستانه به عسی کاولی کرد [۱] نام
روستایی در کوردستان که توسط بعثیان ویران شد.
کولکش: حمال، کولکه آدم یاریر.
کولکه: (۱) ده پت، برسه، سپه: (۲) جی کویره نهوی ز وکمران له
دهوری به [۱] (۱) کمن شکار: (۲) جای اتراق شکارچیان.
کولگیر: چهری، که سی که لو بهل به کول دیتی بو فروشتن [۱] بیله ور
فروشته دوره گرد.
کوللان: کلینچکه، به نوکی دوگه [۱] دباله دنه
کوللو: کلو، کوله [۱] ملخ.
کوللور: کلو [۱] میان تهی.
کوللور: (۱) پیسه دهه: (۲) بریتی له تیجگا، ژود [۱] نیم مملود
کورو: (۲) کنایه از پسیار ریاد.
کولله: (۱) کلو: (۲) فرمایشی سبی ته نک که له توسی پیشک به سمر
تمخی نوستی زاده نگین [۱] (۱) ملخ: (۲) پشه بند.
کولله به جهر: بریتی له کورو، لگوشنی شل و شویق [۱] کنایه او
لاغر اندام سست.
کولله حاجی: باژیه، بالوک، حوشرخوا [۱] آخوندک.
کولله زه رده: کلو زرد [۱] ملخ رده.
کولله: (۱) نازه لی که به بهر گه جهری و لاوازی ناچینه نو گله: (۲)
شمل، شمله، شله [۱] دامی که به دلیل لاغری و بیماری داخل گله
نشود: (۲) شل، لنگ
کولله کی: (۱) له جهری و لاوازی [۲] شله، شله نهی [۱] لاغری
(۲) لکی

کولله مسکه: کوی ده جل خور [۱] ملخ غله حور.
کولی: نه وای: (به کوللی نامان دوتی) [۱] تمامی
کول لیدان: بی تیجازه له شتی خواردن [۱] ناخک زدن
کوللیر: ستورک، ته ستورک [۱] کرده بان.
کولم: (۱) به نهی قونجاو: (۲) پر به بهک ده ست: (۳) سیخوره: (۴) خر مه
[۱] مشت گره کرده: (۲) پرف دست: (۳) سقله: (۴) غرنه.
کولم: (۱) کولم: (۲) سهرگوه، رومت [۱] (۱) نگا، کولم: (۲) گوه رخسار.
کول مال: مال ویران، لی قه و ماو [۱] خانه خراب.
کول مست: به پانایی و به هیر له خود بی زان [۱] با شدت خود را زدن
ریان.
کول مشک: حرج، مشکه کویره [۱] موش کور.
کولمک: مشت گری کراو، مستی قونجاو بو لیدان [۱] مشت گره کرده.
کولموز: (۱) کومزه رگه ته: (۲) کومزه نگه سور [۱] (۱) سوراخ زبور: (۲)
سوراخ زبور قرمز.
کولمول: ورده و ورده، شروشانیل [۱] خرب و پرت.
کولمسه: (۱) سهرگوسا: (۲) پارچه گوشتی بی هه سی [۱] (۱) گونه: (۲)
مطمه گوشت لخم
کولمه: کولمک [۱] مشت گره شده.
کولمیر: کولی مروجه [۱] سوراخ مروجه
کولمیر: نه خوشی و بریتی که جاک نایبمه [۱] بیماری یا زخمی که
به بود نیابد.
کولن: ده زان هاتمه، کولانه [۱] دوباره به درد آمدن
کولنج: (۱) کرج و کال: (۲) یا ده دوشان و ده ستان، هولنج: (۳) ماو هردو
شان [۱] (۱) کال: (۲) بیماری قولنج: (۳) میانه هردو کشف.
کولنجان: حولنجان، گیاه که بو ده زمان ده شتی [۱] خولنجان، گیاهی
ست.
کولنج شیلان: ناوشان دامالین [۱] مالیدن میان شانه ها.
کولنج کردن: یا ده ناوشان و ده ستان [۱] میان کف به درد آمدن و سرما.
کولنج گه: نیوان همدروک شان [۱] میان هردو شانه.
کولنج: (۱) دای ده خلی قهویک: (۲) بریتی له کچی تازه بی گیشته [۱]
(۱) دانه غله دلیل: (۲) کنایه از دختر نورسیده
کولنجی: هیلانمه سی کولندراو له دارد [۱] لانه حک شده در درخت
توسط پرند.
کولند: (۱) کدی، کودی: (۲) کود به پای ره ز شیرین [۱] (۱) کدی: (۲)
کوتاه قد تودل پرو.
کولندر: کوله که، کولند، کولندر [۱] کدی.
کولنده: کورته پای خون شیرین [۱] کوتاه قد دوست داشتنی
کولنده: کدی، کودی، کولند [۱] کدی.
کولنگ: (۱) بهریکی جه نگی نهی: (۲) نیم جهر فحه به کله دیواردا [۱] (۱)
میوه ایست چنگلی: (۲) وف، کوچک.
کولنگ: زه ننگن [۱] کلنگ زمین کنند.
کولو: کلو [۱] نگا، کلو

کولۆ: کۆ: کوله [خ] ملخ.

کولۆ: کۆ [خ] کلۆخ

کولۆ: (۱) به تالو، بېخی تاله که بو سوتانی زمستانه دوری دههین (۲) هدریری له باوه سوردو سوتو [خ] (۱) ریشه گیاهی است که به جای

هیرم به کار می رود (۲) خمیر سوخته در تنوره فرود

کولۆانه: چاره که، چاروکه [خ] نگا حاره که

کولسوت (۱) بزی بی شاخ (۲) نازه لی بی دد [خ] (۱) بزی بی شاخ (۲) حیران بی دندان.

کولۆت: کۆت [خ] نگا: کۆت.

کولۆج: جۆر، نهر، کلۆج [خ] نگا: کۆج.

کولۆجه: کۆجه [خ] بلك اسسین در نه

کولۆجه: جۆزی خواردنی له هدریری ناو به کاکله [خ] کلۆجه.

کولۆخ: قه حقی سهرف [خ] حمجه.

کولۆخته: به سهریه کدا قه لا قوچکه بوگی بهردو چهوی دازوا له پلنده وه [خ] توده حاصل از ریش کوه

کولۆخه: کولۆخته [خ] نگا: کولۆخته.

کولۆز: (۱) کلۆز (۲) جۆزی کولیره ناسکه [خ] (۱) میان نهی (۲) بوعی نان گرده

کولۆز: پینسه ده هزره کولۆز [خ] نیم میلیون.

کولۆزه: پلۆزه، شه لئه، پۆره [خ] نسل نوس زیور عسل.

کولۆزه: کولیره [خ] گرده نان.

کولۆز: (۱) کلینه، کلادی له بهن چندراو (۲) کلۆز (۳) رهق و نهق و کز [خ] (۱) کلاه شعی (۲) کسی که دندان پیشین ندارد (۳) لاغر و بی نا

کولۆز: کرۆز و نۆزه [خ] لاهواری

کولۆز یابه: گیاه که بو ده رمان دهستی [خ] گیاهی سب دارویی

کولۆز یانه وه: کرۆز به وه [خ] نگا: کرۆزانه وه.

کولۆس: (۱) کلۆز (۲) ناوه بو پیاوان [خ] (۱) نگا: کلۆز (۲) نام مردانه.

کولۆش: جۆزی حلکی ژناه [خ] نوعی لباس زنانه.

کولۆش: کلۆش [خ] ساقه های غنّه دروشیده

کولۆشه: کلۆش [خ] نگا: کلۆش

کولۆف: له دو ده سا چرچاو [خ] مچاله.

کولۆفت: کلف [خ] کلف

کولۆفتن: کولۆف کردن [خ] مچاله کردن

کولۆک: (۱) کلۆت (۲) کلۆک [خ] (۱) استخوان کامل ۲۰ دانه روی

کولۆک: کلۆک [خ] شکوفه درخت.

کولۆکسار: (۱) دیوریه سنده (۲) به نای دیواری به سنده (۳) برنی له مروی ریکه پینک و ته کوژ [خ] (۱) دیوار کلۆخی (۲) بنای کلۆخکار (۳) کناپه ار آدم مرتب.

کولۆکو: (۱) مۆلت و کۆل (۲) حهم و خه قهت [خ] (۱) جوش و غلیان (۲) غم و اندوه.

کولۆکو دهر دن: برنی له سوتانی له باوچۆن [خ] کدیه از به کئی سوختن.

کولۆکی: بهر. به له [خ] شنب

کولۆل: کۆل، به ده به خت [خ] بدیخت

کولۆم: کلۆم [خ] قفل چوبی در.

کولۆمته: لای سهروی ده رگا له پشته وه [خ] بالای در ارداخل.

کولۆم کردن: کلۆم لهدرگادان [خ] بستن در با قفل چوبی

کولۆمول: شروشاتال، که له پهل، شتومهک [خ] حرت و پرت.

کولۆمجه: کۆجه [خ] بلك آسین در

کولۆنده: (۱) کلنجه (۲) کولنده، جوانی کورته بالا [خ] (۱) بلك آسین در (۲) زیبایی کوتاه قد

کولۆه: (۱) خانوچکه ی زۆر یچۆک (۲) نه لعه ده، گۆز یچه [خ] (۱) کلبه (۲) لحد.

کولۆهس: رۆکۆزی که ژن هیدویه ده گهل خوئا [خ] ناپسری که ژن به خانه شوهر می ورد.

کوله: کۆ، کولۆ، کوله [خ] ملخ.

کوله: کۆخه، قۆزه، قفه [خ] سرفه.

کوله: (۱) هوله، کورت، کۆت (۲) بی کلک (۳) ژۆز (۴) ره بهت، سیه (۵) کروشمه بو کۆی گرتن له حه لک [خ] (۱) کوتاه (۲) بی دم (۳) جوجه نهی (۴) کمین شکارچی (۵) کز کردن برای سترای سمع.

کوله: عه به، بهنی [خ] برده.

کۆله: (۱) په نهجه سه قهت (۲) حه یوانی بی شاخ (۳) چکۆله ی حر بر سۆنی ده تین. (شۆتیه کۆله) (۴) بېچوی چه ند حه یوانک (۵) کۆل.

(۶) له کدر نشاره را (۷) وشه ی چۆک شانده ان (نه وه ند کۆله ی دامی) (۸) پنج و ره گ (۹) قسه ی بی تام (۱۰) خو شه میشی ته سدر (۱۱) ده حنی که دو نگی بی ده گا (۱۲) منانی باوک مردگ که د یکی رو

شۆمه کات و نه بهینی (۱۳) لانی سه گ [خ] (۱) ناقص انگشت (۲) حیران بی شاخ (۳) کۆجولوی گرده (۴) به نه چنه درنده و چرنده (۵) نگا: کۆل (۶) ناورد (۷) کلمه نصفر (۸) بیخ وین گیاه (۹) یاوه (۱۰) خاکستر تورا (۱۱) کاشته دیورس (۱۲) یتیمی که مادرش شوهر کرده و اورا بی سرپرست گذاشته (۱۳) لانه سگ، سگدانی.

کوله یوخ: رۆزه کوکه، که سنی فره یقۆزی [خ] کسی که زیاد سره کتد.

کوله یاز: په نه معانی زام [خ] اماس زحم

کۆله بار: د ری که بهر د ری میوه ی ده ده ن [خ] چوبی که تکیه گاه شاخه بر میوه کنند.

کۆله بار: تبه که [خ] کۆله بار.

کۆله بال: هه ره نهجی بی هۆل و تا سهر به شند [خ] سم ته ممدی بی سبب

کۆله باله: کۆله بال [خ] نگا: کۆله بال.

کۆله برك: پلار بو میوه وه را بدن [خ] چوبی که به درخت نداشت تا میوه بریزد.

کۆله پنه: کلک، کوریه بالا [خ] کوتاه قد.

کۆله بهس: زارۆی ژن له شوکی به کۆلۆهس [خ] هر د در از شوهر سبب

کۆله بهس: (۱) کۆله بهس (۲) ره پسته، ناوه نیا [خ] (۱) نگا: کۆله بهس (۲) کۆله بهس

بگا، ره‌سته

کوله‌بی: حورین، دبی، [ف] بوسی بید

کوله‌پره: کوربه‌بی، ده‌ه‌و [ف] کوله‌ه‌و، حو

کوله‌پنج: هسه‌بی، باس، رو، و، حو، فم، کردو. (ره‌پسته‌ما، کوله‌پنج، یوه

[ف] کشت، آبی، دبی، حو، رو، بیده

کوله‌پیچ: به‌له، به‌ده‌سب، گرس، (کوله‌پیچ، کردو، هیه، [ف] ب، سنا، ب، گرس

کوله‌ت: گوندیکی، کوردستانه، به‌عسی، کاوولی، کرد [ف] نام، روسایی، در، کوردستان، که، توسط، به‌تیا، ویر، شد

کوله‌تی: عه‌دیه‌بی، به‌نده‌بی، [ف] بردگی،

کوله‌جی: کدجه، کدجه، [ف] بگا: کدجه.

کوله‌چوارشه‌من: کوله‌چوارشه‌من [ف] چهارشنبه‌سوری

کوله‌حاجی: کوله‌حاجی، [ف] خوندک.

کوله‌خانه: گوندیکی، کوردستانه، به‌عسی، کاوولی، کرد [ف] نام، روستایی، در، کوردستان، که، توسط، به‌تیا، ویر، شد.

کوله‌خوته: کورته‌بالای، نه‌ستور [ف] کوتاه‌قد، کلفت.

کوله‌دار: دارده‌سی، کورن [ف] چویدست، کورناه.

کوله‌دار: حاوه‌بی، بی، [ف] برده‌دار

کوله‌دار: تمه‌که‌بیرک، [ف] بسته‌هیرم

کوله‌ر: ۱. به‌سی، ده، ۲. بوره، بوره‌ده، [ف] ۱. کادسگر، ۲. بروهسگر

کوله‌رم: ۱. رمی، کورن، بیره، ۲. به‌رحیم، [ف] ۱. بیره، کورنه، ۲. حو، بگا، رنده، حیم، حادر

کوله‌ررگ: حیمه‌بی، بالنده، [ف] چینه‌دن.

کوله‌زوانه: پوشو، قان، پوشی، [ف] هود، بره‌ود.

کوله‌زان: کوانی، دوز، به‌تیش، [ف] دمل، ارده‌نده.

کوله‌س: بی‌روی، زه‌زی، به‌زی، واکشو، [ف] تاگ، بر، زمین، خوابیده

کوله‌سویج: قوزین، [ف] راویه‌انای.

کوله‌سه: ۱. نوچه‌به‌که‌کوردستان، ۲. لای، سه‌گ، [ف] ۱. به‌حیه‌ای، در، کوردستان، ۲. سگدایی.

کوله‌سی: ۱. کوله‌کهداری، نه‌ستور، که، بو، شله‌خیمیش، ده‌کولندی، ۲. فدی، نه‌ستوری، دار [ف] ۱. کنده، ستر، که، کتسو، کتند، ۲. تکه، ستر

درج

کوله‌ش: ۱. کالوش، ۲. بی‌شرم، حه‌یا، [ف] ۱. ساقه، غله، ۲. پُرو، بی‌شرم.

کوله‌فر: هه‌ویره، مه‌لیکه، زورتر، له‌ناو، همرزنجار، هیلان، ده‌کا، [ف] پرنده‌ای، است

کوله‌ک: ۱. تاده، له‌دیواردا، ۲. حو، رُسق، له‌چادر، ۳. روچنه، له‌دیوار، ۴. تیخی، تیه‌سی، کوهچک، تاشین، ۵. سمل، پاسه‌قوب، [ف] ۱. طاقچه، ۲. حای، آذوقه، در، چادر، ۳. روزنه، در، دیوار، ۴. کارد، محصور، قاشق

چو، بی‌تراشیدن، ۵. شل، لنگ.

کوله‌ک: کُلُک [ف] ده‌روچر

کوله‌ک: کوله‌ک، ره‌نگن، یاچی، دوسر [ف] کُلُک

کوله‌کبان: دوگوندی، کوردستان، بو، به‌عسی، ویر، کرد [ف] نام، دو، روسای، کوردستان، که، توسط، به‌تیا، ویر، شدند.

کوله‌گردن: ۱. کوروشه‌کردن، به‌سیه‌دا، ۲. گوی، له‌قسه‌ی، حه‌لک، گرس، له‌په‌ناوه، [ف] ۱. نشستن، در، کمین، ۲. پنهان، شدن، برای، استرق، سمع.

کوله‌کول: نه‌وژمی، تین، (له، کوله‌کولی، گورماد)، [ف] شدت، و، اوج.

کوله‌کویرو: کوردماو [ف] نوعی، ماری، سَی

کوله‌که: ۱. نه‌ستور، ستور، نه‌ستوبد، ۲. لیک‌هالانی، گه‌نمی، به‌قهره‌ت. (گه‌نمه‌کهم، کوله‌که‌ی، داوه)، [ف] ۱. ستور، ۲. بهم، پیچیدن

ساقه‌های، گندم، سبز، و، شداداب.

کوله‌که: کوبدر، کدو، کودی، کولند، کولنده، [ف] کدو.

کوله‌که‌چره‌زه: داری، دوحاچه‌ی، زاگری، چهرخی، ناوه‌لکیشدن، [ف] ستور، دوشاحه، بگهدارنده، چرخ، چاه

کوله‌که‌زیرینه: کوله‌که‌زیرینه، کورستور، به‌لکه‌زیرینه، [ف] رنگین، کمان، کوله‌که‌وا: نه‌ستور، بن، کارینه، [ف] ستور، زیر، بالار

کوله‌کین: ۱. جیشتی، کوله‌که، ۲. بازی، به‌کدوی، هیکه‌بی، [ف] ۱. خور، کدو، ۲. بازی، یا، نوعی، کدوی، کوچک.

کوله‌که: کوله‌که، سَور، [ف] سَور

کوله‌مار: کوله‌وی‌باب، کوله‌وی‌وا، ماریکی، زه‌هرداره، [ف] نوعی، مار.

کوله‌ماله: ماهر، ارپکه، له‌بیر، و، ناوه‌ردا، [ف] ایز، ری، دو، خیش.

کوله‌مانگ: بریتی، له‌مانگی، شاپن، [ف] کایه، از، ماه، شعبان.

کوله‌مست: مشت، کوله، مشت، کوله، [ف] مشت، گره، شده.

کوله‌مشت: مشت، کوله، [ف] مشت، گره، شده.

کوله‌مه‌رگی: زبانی، پر، له‌ده‌دی، سهری، [ف] رنگی، پر، مشق

کوله‌مه‌رگی: کوله‌مه‌رگی، [ف] زندگی، بر، مشقت.

کوله‌نانی: که‌سی، که‌راوی، به‌سرو، ده‌کاته‌وه، [ف] کسی، که‌می، تواند، امداد، بسته، را، باز، کند

کوله‌به‌جه: کدجه، [ف] ملک، آستین، در، به‌به

کوله‌نجی: کولاژدم، دوشک، [ف] عقرب.

کوله‌ند: کوله‌که، [ف] کدو

کوله‌نده: کوله‌ند، [ف] کدو

کوله‌ور: زور، حال، خراب، [ف] بدحال

کوله‌ونه: کوله‌ونه، چاروکه، چاره‌که، [ف] شنه‌پوش، زنده.

کوله‌وه‌ز: زوکور، بو، ژن، [ف] ناپسری، نسبت، به، ژن

کوله‌وه‌ژ: داری، که‌حولی، بن، به‌ندوری، پین، بیک‌وه‌ده‌دهن، [ف] آتش، کاو، تنوره، نیمسوز.

کوله‌وه‌س: ۱. ره‌پسته، ناوه‌نیا، ۲. کوله‌ست، [ف] ۱. نگ، ره‌پسته، ۲. بگا: کوله‌ست.

کوله‌وه‌بیاب: ماریکی، زه‌هراوی، به‌قاری، ماری، است، سَی

کوله‌وه‌ی‌وا: کوله‌وه‌بیاب، [ف] ماری، است، سَی

کوله‌وه‌ی‌وا: کوله‌وه‌بیاب، [ف] ماری، است، سَی

کوله‌وینژ: چه‌نموره‌ی، قسه‌بی‌تام، [ف] تره‌هات، گو، یاوه‌گو.

کوله ه: ۱. کلا: ۲. کوله کوله (۱) گلاه: ۲. مَنخ.

کوله یی: گوندیکی کوردستانه به عسی کاوی کرد (۱) نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.

کوله یی قهوری: دهیکه بهر که له ناسمانوه دینه خور (۱) دانه های بر.

کولی: ۱. کلو، کوله: ۲. کاکول: ۳. چاویشسه: ۴. ژانی برین: ۵. بهیزی: ۶. کلوی بهفر (۱) ملح: ۷. کاکل: ۸. چشم درد: ۹. درد زخم: ۱۰. گندی: ۱۱. دانه بر.

کولی: ۱. کورتی: ۲. جوش هات (۱) کوتاهی: ۳. جوشید. کولی: ۱. کوله، بهی: ۲. نيزنگ، پوئشکه و چریی یوسومعه تی (۱) برده: ۳. هیزم.

کولی: ۱. بهایی، چوله رست: ۲. تاشی، له کارنه زان (۱) بهایی: ۳. سی.

کولی: ۱. کوله لگر، عه نیال، حمال: ۲. چوله رست (۱) حمال: ۳. کولی

کولیا: نه شه لی (۱) می نگیه.

کولیار: که سی که نوسراوان له سمر بهرد هه نه که نی (۱) حکا ک.

کولیاگ: کولا (۱) جوشیده: ۲. پخته.

کولیان: ۱. کولان: ۲. جوشان (۱) پخته سدر: ۳. جوسید

کولیا نه وه: کولاموه (۱) به درد آمدن رحم نسکر: ۲. دفته

کولیا یی: ۱. تیره که له کورد: ۲. مه به نسیکه له کوردستان (۱) بره: ۳. ار کرد: ۴. ناحیه ای در کردستان.

کولیت: ۱. کوخته: ۲. کولانه مریشک: ۳. داری کولندوا و یو میوه گوشتین (۱) کوح: ۴. لانه ماکیان: ۵. کیده مخصوص میوه فشردن.

کولی تاک: گوندیکی کوردستانه به عسی کاوی کرد (۱) نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.

کولی توپکان: گوندیکی کوردستانه به عسی کاوی کرد (۱) نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.

کولیته: کولیت (۱) نگا. کولیت

کولیمجه: ناری دئی به که له کوردستانی موکری (۱) نام دهی در کردستان. کولیمجه: کلهه (۱) یلک آستین در روانه.

کولیمچ: ۱. کلوی بهفر: ۲. ماوی دئی به که له کوردستان (۱) دانه پرف: ۳. نام دهی در کردستان

کولیمچک: که لوی بهمر (۱) اغد

کولیمچه: کلو حه (۱) کلو حه

کولی دار: کوله دار (۱) برده دار.

کولی دل: خمو و خففت (۱) درد و غم.

کولی دهر ون: هه سنی هه ناو، خوشی دهر ونی (۱) احساسات.

کولین: کون له دیواره، دهریمچه (۱) سوراخ در دیوار.

کولیره: کولیره، سوزک، نه ستورک (۱) گرده نان

کولیره به چه ور: کولیره ی زون تی هه لسوار (۱) گرده روغن مالیده

کولیره چه وره: کولیره به چه ور (۱) گرده روغن مالیده

کولیره مهرگه: کولیره ی کاکله گوین تی کراو (۱) گرده مخلوط با سوز گردو

کولی زه رک: کولوی رورد (۱) مسح ررد

کولیسک: نام رازی که وچک کولیس (۱) ابزار ساختن فاشق

کولی کولی: هه گله شه له (۱) لی لی رفتن.

کولیلی به شک: کولوی یه کی زلی نامال سیبه (۱) نوعی مایع در شب.

کولی گری: گریان به هیز، قولی گریان (۱) گریه شدید.

کولیل: خه موار (۱) غمگین

کولیلک: ۱. خونجه ی پشکو تی گب و گز: ۲. شکوفه ی دار (۱) گل صحرایی: ۳. شکوفه درخت.

کولیلکامل: حو نه مه ی من (۱) حجاج سیبه

کولیلک نیسان: زه به نوک، که به ملاحه (۱) آله

کولیلک دان: گول کردن شکرنی گری گی (۱) کوهه، گول در ورس گیاه

کولی مدک: نیسکی ران به نه، بو نه ره، تاسره نی رگ (۱) اسحور ران

کولی میری بچوک: گوندیکه له کوردستان به عسی ویرانی کرد (۱) روستاهای ویران شده کوردستان توسط بعثیان.

کولی میری که وره: لهو گوندانه ی کوردستانه که به عسی کاویان کرد (۱) روستایی در کردستان که بعثیان آن را ویران کردند

کولین: ۱. بوغری ناو مال: ۲. کولین، جیگه ی رسی و تازو حه (۱) اجاق درون دیو ره شومینه: ۳. جای آذوقه

کولین: ۱. جیگه ی رسی له چادر، کوله ک: ۲. قوزین: (که لین و کولین: ۳) کولانه وه، وه ژان هاتنه وه ی زام (۱) حای آذوقه در چادر:

۲. گوشه، سوراخ سته: ۳. ریش شش زخم.

کولین: وه خوش هاتن (۱) خوشیدن.

کولین: دهری سوانه تاییه تی شیر (۱) ظرف سفایی ویزه شیر

کولین: ۱. زهوی دانه وه: ۲. ناله دلو بهرد دهریمان (۱) کندن زمین: ۳. حجر سنگ و چوبه.

کولینان: گوندیکی کوردستانه به عسی کاوی کرد (۱) نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.

کولیندک: کوله که، کدو (۱) کدو

کولینک: کولان و زونه، کولانکه بال (۱) روربه نام.

کولینگ: ره گن (۱) کلنگ رمن کدن

کولینک: نام رازی در کولین (۱) ابزار حفر چوب.

کولیته: ۱. کولانه مریشک: ۲. کولین (۱) لانه ماکیان: ۳. حای آذوقه در چادر.

کولیته وه: ۱. توژ به وه: ۲. له زهوی گه زن یو شتی (۱) پروش: ۳. کاوش.

کوم: ۱. پشت کوز: ۲. قنک: ۳. ناله ی دارینی در گاداحستن: ۴. کوز، توپل، کوا (۱) کوز پشت: ۲. مقعد: ۳. کلون، قفل چوبی در: ۴. بده

کوما: توبل، کوم، کوم [ک] بود.

کوم. (۱) کلاو: (۲) وشه ی پرسيار وانه: سونم؟ (۳) هنگ: (۴) پويهی که له باب: (۵) مه لکي بچوکه [ک] (۱) کلاه: (۲) چطورم؟ (۳) مفعدا: (۴)

سج حروس: (۵) پرده ای اسب کوچک

کوماتهک: (۱) بابولهی ساو تی بچان: (۲) دهراره ی لانک [ک] (۱) قساق بچه: (۲) دست پیچ قساق.

کوماج: (۱) نه ستونده کی چادر: (۲) پشت بدن: (۳) جور ی نان: (۴) بوغدی: (۵) تهره ی ناسیاق [ک] (۱) ستون چادر: (۲) پشه بام: (۳) نوعی نان: (۴) بخاری دیواری: (۵) ایزی در آسیاب.

کوماجه: کوتره، دری نیوان ستون و میچی خانو [ک] چوب و پد ستون و سقف

کوماخ: لا قون [ک] باسن.

کومار: (۱) عدره ب. حیل. عبل: (۲) حه شامات، ناپوره [ک] (۱) عشرت، ایل: (۲) جمعیت مردم.

کوماری: دامو ده ستوری ژانی مردم به هه لیزاردلی سهر کومار له جیانی پلش [ک] رژیم جمهوری.

کومانج: (۱) نه ستونده کی چادر: (۲) بانی پیله ی دو راندر [ک] (۱) ستون حیمه: (۲) بام که آب در آن نماید.

کوماو: جه ماو، پشت کور [ک] خمیده پشت.

کوماوه: کوماو [ک] خمیده پشت

کومیر: شونه واری تاشر او له شاخ و ماهدا [ک] صخره تر شیده.

کومیرهک: (۱) دوندی چیا: (۲) سهرلق، چله یویه [ک] (۱) قنه کوه: (۲) شاخه انتها یی.

کومبون: (۱) کوبون له ده وری یهک: (۲) پشت چهمانه و، کوبون [ک] (۱) جمع شدن: (۲) پشت خمیلن.

کومبونوه: کومبون [ک] بگا: کومبون.

کومبه: هد لویه که به تاردو دمن و کونجی ده کری [ک] نوعی حلوا کومبه ت: (۱) هره یسز: (۲) گومه ز [ک] (۱) بسیار مرتفع: (۲) گنبد.

کوم به تال: برتی له بیه وژ، ژن بی [ک] کنایه از بیه وژن.

کومبه لولک: کوارگ، قارج، کارگ [ک] قارج

کومبه ها: ترخی شت سهرحم و به تیکرای [ک] بهی عمده فروشی.

کومبیز: (۱) گورانی ویتی به کومه ل: (۲) گهزه لاوژه [ک] (۱) ترانه دسته جمعی: (۲) نوبتی آوز خواندن.

کومستان: ناوی دی یه که له کوردستان که به عسی ویرانی کرد [ک] نام روستایی در کوردستان که به تیان آن را ویران کردند.

کومتل: کلزی چکوله [ک] کلوخک.

کوم تیز: کلاوی هوچ، ساج [ک] تاج

کوم ج: ک. جی؟ کونه؟ [ک] کجا؟

کومچا: درگمه قوبچه، بشکوز [ک] دکمه

کومرا: زوجل، خه نور، ره زی، ره ژو [ک] زغال.

کومره: نابوره ی مرو [ک] اجتماع مردم.

کومره ش: (۱) برتی له عاجز، وهره ز، جازا: (۲) برتی له تیرسی: (۳)

برتی له به تیره یی [ک] (۱) کنایه از منول، پکر: (۲) کنایه از ایرانی: (۳)

کنایه ر - و

کومر: کلاوی بی لیواره [ک] کلاه بی لبه

کوم زرخ، کلاوی ناسیب، خود [ک] کلاه خرا

کور یفوک: گهر یفوک، شمه تر یکه [ک] نگا: شمه تر یکه.

کومسا: بریگانندی بارن، خوش کردنه و ی باران [ک] بند آمدن باران.

کومسوره: (۱) کلاوسور، برتی له تورکی عوسمانی: (۲) برتی له

فرانسوی تیرا: (۳) برتی له عیالی باوران [ک] (۱) کنایه از ترک عثمانی:

(۲) کنایه ر قزلباش ایرانی: (۳) کنایه از یل کرد یارانی

کومسه: بافت، توار، تابشت [ک] یاره توان

کوشین: هه بر حان، فرمچین [ک] چرو، سس

کوم فروش: باررگانی که به تیکرای سب ده فروشی [ک] عمده فروش

کومک: کومه له نه ستیره ی کو [ک] کهکشان.

کومک: (۱) کلاو: (۲) پویه که له شیر [ک] (۱) کلاه: (۲) تاج خروس.

کومکاسیوان: کومه له نه ستیره ی کو [ک] کهکشان.

کومکوموک: خمه گرو، خمه خوک، قوم قوموک [ک] یزجه.

کومکومین: چه سوله دادای سده گو شیر و دژنده ی تو [ک] چنگال

انداختن حیوان دژنده.

کومکی شقان: گیاه کی ده شتی به [ک] گیاهی است.

کومگه: عدیبار [ک] ایبار.

کومو: پست کور [ک] حمیده پشت

کومه: (۱) کوما، کو: (۲) سیبه ی زو که له چیلکمو چال [ک] (۱) بوده: (۲)

کمین شکارچی او برکه و بی.

کومهک: یارم بی، تاریکاری [ک] کمک

کومه کومه: ریشن به پشتی چه ماو [ک] خمیده رفتن.

کومه کی: کومهک [ک] کمک

کومه گ: کومهک [ک] کمک.

کومه گی: کومهک [ک] کمک.

کومهل: (۱) کو، توبل: (۲) بری مردم [ک] (۱) توده: (۲) توده مردم.

کومه لایه تی: کار و یاری له میر مردمه و [ک] اجتماعی، کار مردمی.

کومهل بون: له ده وری بهک کووه بون [ک] دور هم جمع شدن.

کومه لته: کومهل [ک] توده.

کومه لگا: شوتن و جیکه ی برای خه لک [ک] مجتمع، محل اجتماع

کومه له: برای مردم [ک] توده مردم.

کومه له به ستین: کومهل بون [ک] دور هم جمع شدن.

کومل تللی: سهری فمک، گو فک [ک] سر انگشت.

کومل شه هیدان: گوسدیک کوردسانه به عسی کاولی کرد [ک] نام

روستایی در کوردستان که توسط به تیان ویران شد

کومین: زیره [ک] زیره

کون: (۱) ههرشتی له باوه زستی یز واری زوایکی نه و دیوی لی دبارین،

قول: (۲) خانوی جائمه و رانی وردیده و خزوک و کیوی: (کونه میرو

کوممار، کونه گورگ، کونه نیوی، کونه ورج: (۳) کول، نه بر [ک] (۱)

سوراخ؛ (۲) لائىھە ھىسرات و خۇندگان و جانوران وحشى (۳) گۇند.
 كۈن؛ (۱) رەشمال؛ (۲) پارچەي رەشمال؛ (۳) سىنى زۆر رە كارھىترا؛ ۴.
 قەدىمىي و لەمبىزىنە (۱) سىيە چادر يىلاق ئىشپان؛ (۲) پارچە سىيە
 چادر؛ (۳) كاردە، كەنە؛ (۴) باستاسى.
 كۈن؛ (۱) قىن، قىگ، كىن، كۈنگ، كىگ، قۇن؛ (۲) چلوئىن؛ (۱) مەعد؛
 (۲) چطورند؟
 كونا؛ (۱) قول، كۈن؛ (۲) رۇچنە (۱) سوراخ؛ (۲) روزنە.
 كونا؛ (۱) زىرىگ، وريا؛ (۲) قىلىن فرىودە (۱) رۈنگ؛ (۲) قىيال.
 مىكار.
 كونار؛ دارىكە پىرى دە گرى لى بىلچى زەردە كا (۱) درخت كنار.
 كونارشك؛ ئانىشك (۱) آرنج.
 كوناورى؛ شادە مىرو (۱) سوراخ مورچە.
 كوناوچە؛ رۇچە (۱) رورنە.
 كوناودە؛ قول لە ھەردەك دېر نەو (۱) از دو طرف سوراخ شەدە.
 كوناوچىگە؛ رۇچنە سەريان (۱) روزنە پام.
 كوناوچە؛ كوناوچىگە (۱) روزنە پام.
 كوناوى؛ كۈن كرا، سماو (۱) سوراخ شەدە.
 كوتىر؛ دادرائى ھىسو باپىر نە خانۇدا (۱) ھە سور خەيى ھانە را
 اندىد.
 كۈن بۇن؛ قول بۇن (۱) سوراخ شەدە.
 كۈن بى تال؛ بىرى لى بىوۋەن، كۈمبە تال (۱) كىناھاز بىوۋەن.
 كۈن تار؛ بىوۋى چىا، داۋىنى كىو (۱) دامە كۈ.
 كۈنۈ؛ بەچكە چىلى دو بەھاردىتو، پارگۈل، پارگۈر (۱) گوسا نە يىكسالە،
 بارىنە.
 كۈنۈلە؛ كۈنۈل (۱) گوسا نە يىكسالە.
 كۈنۈچ؛ (۱) سۇچ، قۇزىن؛ (۲) جىنجىر؛ (۳) دەفرى سوانەت بو
 گىانېداچاندىن؛ (۴) ئاۋلاۋى، دىو چاۋ خروئىلكاۋى (۱) كىچ؛ (۲)
 خالدار سىيە و سەند؛ (۳) گىدان سقالىن؛ (۴) آبلەر.
 كۈنچاندىن؛ بەددى ووردەردن، داكرۇتىن (۱) بەددىن جۈيدىن و ھىيىدىن.
 كۈنچىر؛ (۱) زىرى تىز لە دەست لېدان؛ (۲) جىنجىر (۱) رېو، جىش؛ (۲)
 ھىوان خالدار.
 كۈنچىرىن؛ كۈندىكى كوردستانە بەغسى كولى كرد (۱) نام روستاىى در
 كردستان كە تۈسۈپ بەشيان وىران شە.
 كۈنچىرك؛ قورىنج، قورنج (۱) ئىشگۈن.
 كۈنچىركە؛ كۈنچىرك، مورىچ (۱) ئىشگۈن.
 كۈنچىرە؛ پىنكۈل، گىياھەكى دىزاۋىيە (۱) ھارسە كۈھە، گىياھى اسب ھىردار
 كۈنچىكە؛ (۱) بالاپۇشى دەرىشەن؛ (۲) كۈنى ودىيەى پىست؛ (۳) كۈش.
 كۈشە (۱) خرقە فروشەن؛ (۲) مسامات؛ (۳) كىچ، زاۋىيە.
 كۈنچىكاۋ؛ تۈۋە رەدە، كۈنەرەدە (۱) كىنەكاۋ.
 كۈنچى كۈنچىن؛ جۈرى بارى (۱) بوغى بازى.
 كۈنچۈر؛ موزىنى تىگ (۱) گۈشە تىگ.
 كۈنچۈل؛ كۈنچۈر (۱) گۈشە تىگ.

كۈنچە، كۈنچى (۱) كىچىد.
 كۈنچى؛ دانەۋىلەكى زۆر ودى زەردە زۈنى لى دەگرن (۱) كىچىد.
 كۈنچىت؛ كۈنچى (۱) كىچىد.
 كۈنچى كەرك؛ كۈنچى خوزىسك، كۈنچە كۈيۈلە (۱) كىچىد كۈھى.
 كۈنچىن؛ كۈنچاندىن، داكرۇتىن (۱) خايدىن.
 كۈنچىك؛ (۱) كۈنى ودىيەى پىست؛ (۲) سۇچ، قورىنج؛ (۳) كۈلى زۆر ووردە
 (۱) مسامات؛ (۲) گۈشە، زاۋىيە؛ (۳) سوراخ بىسار رىز.
 كۈندە؛ (۱) كىك قولى؛ (۲) بۇم، پالندەيەكە بە شەدەردە كەۋى بە شۇم
 بە ناۋايىگە، بو (۱) دم كۈتە؛ (۲) چىد.
 كۈندىر؛ كۈد، كۈلەكە، كۈدى، كۈدۈك (۱) كۈد.
 كۈندىرى؛ نارى ئاۋايى بەكە لە كوردستان (۱) نام دەيى استە.
 كۈندىرى مىرائى؛ كۈنپارزائى، شاقە باغى (۱) كۈدۈلۋاىى.
 كۈندىك؛ (۱) كۈندىر؛ (۲) دەفرى چەرم بو ئاۋكېشان (۱) كۈد؛ (۲) مىشك
 آبكىسى.
 كۈندىكى ئاقى؛ كۈلەكە سەرىۋى (۱) كۈندىل.
 كۈندىكى كۈسە؛ كۈدى دۈلە (۱) كۈدى دۈلە.
 كۈندىلەك؛ باۋە ھەمرە، چەلەۋىك (۱) كۈنۈلە.
 كۈندۈ؛ چىلى كە ئاس بە بوەۋىشەردە (۱) گۈ سىس سەدە شىرە.
 كۈندۈش؛ (۱) شىكە ھىسەى پىاۋ لە جىيانى تۈن كىشەن نەيكە بە
 يىقلىانەۋە؛ (۲) شۈۋن (۱) نوعى اىلىيە؛ (۲) جۈلدوز.
 كۈندە دەفرى رەلام بە ھەرم بو ئاۋكېشەن كۈندىك (۱) مىشك پەكشى.
 كۈندە بو؛ بۇمى، ل، كۈسى رى (۱) بو، ھەم.
 كۈندە بە بو؛ كۈندە بو (۱) بو، چىد.
 كۈندەز؛ ئىسكۈن، ئوسكۈ، كەۋچىكى زى (۱) ملاقە.
 كۈندەفەسك؛ كۈندىلەك، باۋە ھەمرە، باۋ قورەت، چەلەۋىك (۱) كۈنۈلە.
 كۈندەلەن؛ زىرەمىنى چىگەى كۈندە ئاۋلى دانان (۱) سىردايە جاي مىشك
 آب.
 كۈندى بۇر؛ جۈرى كۈندى زەلام (۱) بوغى خۇد دۇشت.
 كۈندى شەقنى؛ كۈندىكى رەنگارەنگە (۱) نوعى چىد رىنگارنگ.
 كۈندى گۈر؛ جۈرە كۈندىكە لە زەلكاۋى و گۈزىسان دەۋى (۱) بوغى
 چىد.
 كۈن زوان؛ بور، كەسى كە قەسى بە زەۋاسى بو مامە (۱) الكى.
 كۈن زەبىن؛ رەبىن كۈر (۱) كىدزەن، دىر فەم.
 كۈنسال؛ پىرو بە نەمەن (۱) سالىھوردە.
 كۈنك؛ كۈكى پاند، پىزوپۇ (۱) پىر پىرندە.
 كۈنكاچاڭ؛ گىلەيى چاۋ (۱) مەدىك چىشە.
 كۈن كۈردن؛ (۱) قول كۈردە، كۈرتى كۈردن؛ (۲) بىرىنى لە كىچ كۈردەن (۱)
 (۱) سوراخ كۈردن؛ (۲) كىناھە ازىرداشتن بىكارت.
 كۈنكرىت؛ خانۋى بە تاسن و چىمەتۈ (۱) پتون آرمە.
 كۈنكۈل؛ دارىكى لىرەۋە بەرىكى ۋەك پەمۈ دەگرى (۱) دۈشتى استە
 جىكى.
 كۈنكى پىرى؛ جۈلەنەيى جانچاۋكە (۱) تار غىشكۈب.

کونگ: (۱) قنگ، قون، کونی پشموه (۲) کاکلی دارگویر که بر زهنگ به کار دیت (۳) بیهوش (۴) سز و تمیز (۱) معده (۲) مزر درخت گردو (۳) بیهوش (۴) کرخت.

کونگ: کاکلی دارگویر، کونگ (۱) مغر درخت گردو

کونگره: (۱) برجی سهو قهلا، قونگره (۲) کوپونه‌های سالانه کومدل (۱) برج نغمه (۲) کنگره حزبی.

کونگه: کوبه (۱) مسک آبکسی

کونگره: کونگره (۱) نگا: کونگره

کونگی: چاردج، دیو رنکمی نهوی بو مالات تی کردن (۱) حصار گلی برای دام

کونگیره: کونگره، قونگره قهلا (۱) ددانه قصر و قلعه.

گون میر: میره جورتی، گمیزه چو رتکی (۱) حکمیرک

کوننه: کوبدهی (۱) مشک آبکشی

کوننه زوانی: کسهی نه زون (۱) کاسه رانو

کوننه لان: (۱) کوبده لان (۲) تبولکه (۱) نگا کوبده لا (۲) تبه کونو: (۱) سوچ، قوزب (۲) بری له مالی بچوکی تبهیی (۱) کج، زاویه (۲) کنیه از کج عزلت.

کونوره: جموی د رنمزوان (۱) انگم درخت بته.

کونوش: (۱) کوبدوس (۲) رز دو زهریل (۱) نگ کوبدوس (۲) حبیس

کونوشه: حارو، گسک کیزک (۱) حارو

کوسه: (۱) پرتوی در او (۲) له میریسه، به نه من (۳) کوسو، بقد (۴) زریگ، وریا (۵) فبار، فر بودر (۱) وصله کهنه (۲) قدسی (۳) حاو (۴) رریگ، هوشار (۵) مکار حیال.

کوسه: (۱) کوانو، ناگردان، تفک (۲) چوین (۱) اجاق (۲) چطورند.

کونه با: (۱) دهه نه شکوهتی که پای به نه زمی لویه دیت (۲) بریتی له درونی به سات و شوت (۱) غاری که از آن باد می‌ید (۲) کنایه از دروغگوی لاهل.

کونه پوش: (۱) کسیتی که جلگی کونی له به ردایه (۲) بریتی له پیادی بهر که دیای حواخوان (۱) ژنده پوش (۲) کنایه از مرد زاهد.

کونه پوشی: ناوی عاشیره تیکی کورده (۱) نام عشرتی در کردستان.

کونه پرست: کسیتی که به تازه داهاتوان رازی به (۱) مرتجع

کونه پرستی: پیرو پر وای کونه پرست (۱) ادتج.

کونه سوار: (۱) سو رچاکی کار مه (۲) دیمه کژنهی زورخانه (۱) سوار کار ماهر (۲) تیک نو زورخانه.

کونه سه: لهو گوندانهی کوردستانه که به عسی کاویان کرد (۱) روستایی در کردستان که به ثیان آن را ویران کردند.

کونه سه: گوندیکه له کوردستان به عسی رزانی کرد (۱) از روستاهای ویران شده کردستان توسط به ثیان.

کونه سبخوره: لهو گوندانهی کوردستانه که به عسی کاویان کرد (۱) روستایی در کردستان که به ثیان آن را ویران کردند.

کونه فروش: (۱) کسیتی که شتی قدیمی ده فروشی (۲) سمسار (۱)

عتیقه فروش (۲) سمسار.

کونه قلوبسه: لهو گوندانهی کوردستانه که به عسی کاویان کرد (۱) روستایی در کردستان که به ثیان آن را ویران کردند.

کونه قهلا: گوندیکی کوردستانه به عسی کاوی کرد (۱) نام روستایی در کردستان که توسط به ثیان ویران شد.

کونه قهلا: ناوی گوندیکه (۱) نام دهی ست.

کونه کوتز: (۱) نه شکوه تیکی به ناو بانگ له موکریان که ناوی تیدایه (۲) لهو گوندانهی کوردستانه که به عسی کاویان کرد (۱) غاری معروف ویران در کردستان (۲) روستایی در کردستان که به ثیان آن را ویران کردند.

کونه گورگ: گوندیکه به کوردستان به عسی ویرانی کرد (۱) ز روستاهای ویران شده کردستان توسط به ثیان.

کونه لان: (۱) کوبده لان (۲) ناپدارخانهی دیوه سان (۱) نگا. کوبده لان (۲) ایدارخانه.

کونه له: چقی، لوده راست (۱) وسط.

کونه مار: گوندیکی کوردستانه به عسی کاوی کرد (۱) نام روستایی در کردستان که توسط به ثیان ویران شد.

کونه ماسی: گوندیکی کوردستانه به عسی کاوی کرد (۱) نام روستایی در کردستان که توسط به ثیان ویران شد.

کونه مالان: نه شکوه تیکی هوو و به ناو بانگ له موکریان لای کونه کوتز (۱) غاری عمیق در کردستان.

کونه ماهوران: لهو گوندانهی کوردستانه که به عسی کاویان کرد (۱) روستایی در کردستان که به ثیان آن را ویران کردند.

کونه مشک: ناوی دئی به که له کوردستان (۱) نام دهی است.

کونی: کون ده نام رازی کاراد (۱) سوراخ فلزی.

کونی: رز به نه من (۱) کهنه.

کونی: (۱) قوننه (۲) جلون نیت (۱) کوی کونی (۱) کونی (۲) چگوننه نیسی.

کونیر: قونیر، دونهی لای قنگ (۱) دمل مجاور معد

کونیس: پال، دهنه کدان (۱) هول دادن.

کونیس کهرش: پالی پیوه نا (۱) هول داد او را

کونیله: (۱) کونی زورده (۲) کوی بنی مو له له شد (۱) سوراخ بسیار ریز (۲) سوراخ رویش مو در بدن.

کونینه: زور قدیمی (۱) باستانی

کونیه: سدرناو، نازناو (۱) لعب.

کوره: (۱) بهران (۲) بو کام جی (۱) راک (۲) به کجا.

کوه: کول، نه تیز (۱) کند

کوه: کپو، چپا، که ز (۱) کوه

کوه: پیرو، پیرو (۱) ستره تریا.

کوه رزکا: گوندیکی کوردستانه به عسی کاوی کرد (۱) نام روستایی در کردستان که توسط به ثیان ویران شد.

کوهو: که ودره ننگ، شینی عاسمانی، ثوی (۱) آبی لاجوردی.

کوهون: کور کهن، قديمى [۱] قديمى.

کوی: کم جی [۱] کجا؟

کوی: (۱) کونی بیروته شوی؟ (۲) چونی [۱] (۱) سوراخ تیر و تیشه (۲) جطورى؟

کویان گولنه جو: لهو گوید نهی کوردستانه که به عسی کاویان کرد [۱] روستایی در کردستان که بهشیان آن را ویران کردند.

کویایه: به زمیندا که فتنگ [۱] ریس خورده.

کویایه نه: به عه زدا که وتو [۱] زمین خورده.

کویت: (۱) نه سبی سوری نامال دهش؟ (۲) کام جیگهت؟ [۱] (۱) سب سرح مای به سبھی، کهر؟ (۲) کجایت؟

کویت: نه خوشی فوری، گو په نهمان [۱] فتق.

کوی توژکی: چیا به کی روره رده لای ده رسیم له کوردستانی به رده سنی ترخان [۱] کوهی بلند در کردستان.

کویخا، فوخ، کوخا [۱] که خد.

کویخا همه دی: حوری بری [۱] نوعی سگور

کویخاباته: (۱) بند کی کونج، (۲) کاری پیوانه [۱] (۱) ناح کدجد، (۲) که حد منسی

کویژ: (۱) کور کوره، بی حار؟ (۲) بوک: (کویژی کویژ) [۱] (۱) کور (۲) بوک

کویژ: فول [۱] روف

کویژا: چرو، چماوه به ر [۱] چمرد

کویژانه: به بی دیش کار کرس، وک کویژ [۱] کورانه

کویژاو: کانی کهم تاو [۱] چشمه کم آب

کویژایه تی: کوری [۱] کوری.

کویژایی: ژیان به کویژی [۱] کوری، نایمانی.

کویژایی داهاتن: کورایی داهاتن [۱] نگا، کورایی داهاتن.

کویژوون: حار له دیس بی بدس بوون [۱] کورسدن

کویژوونه: (۱) کوره ووه بوون (۲) سازیزوونی برین [۱] (۱) نگا کوره ووه بوون (۲) الیام رحم

کویژول: کهم هم، مانیکه بستر [۱] کوردل.

کویژولک: (۱) کوروه، به لای دهشی که تم؟ (۲) گوندیکی کوردستانه به عسی کاوی کرد [۱] (۱) سیاهک گندم؛ (۲) نام روستایی در کردستان که

توسط بهشیان ویران شد

کویژکویرانه: کویژانه [۱] کور کورانه.

کویژنان: رژه ره زیل، چکوس [۱] خمیس.

کویژو: کویژک [۱] سیاهک گندم.

کویژه: (۱) کایرای کویژ؟ (۲) ده لکی بی کاکل؟ (۳) نه نامانج نه دان؟ (۴) نه ته قینی فیهک [۱] (۱) هلان کور؟ (۲) دانه بی مغز؟ (۳) تیر به خطا

رفتن؟ (۴) عمل نکردن فشنگ

کویژه دهره: کوره دهره [۱] نگا، کوره دهره.

کویژه دی: کورده دی [۱] کورده

کویژه زنی: کوره زنی، رچه، بز نه زنی [۱] کورده.

کویژولک: (۱) کویژوی که تم؟ (۲) کویژوی ده نک [۱] (۱) سیاهک؛ (۲) دانه بی مغز

کویژه کانی: (۱) کانی یهک که هم به هاران ناوی هه به؛ (۲) گوندیکی کوردستانه به عسی کاوی کرد [۱] (۱) چشمه ای که فقط در بهار آب

دارد؛ (۲) نام روستایی در کردستان که توسط بهشیان ویران شد

کویژه کردن: (۱) نه ته قینی فیهک؛ (۲) نه نامانج نه دن [۱] (۱) مسخر نشدن فستگ؛ (۲) به هدف نژدن

کویژه مار: کورمار [۱] نوعی مار خاکستری رنگ

کویژه موته: چا ویروش [۱] چشم کم سو.

کویژه ووه بوون: کوره ووه بوون [۱] نگا: کوره ووه بوون.

کویژه ووه ری: کوره ووه ری [۱] نگا: کوره ووه ری.

کویژوی: کوری [۱] کوری.

کویژوی: (۱) فولی؛ (۲) له دیشی چا و حاسیه [۱] (۱) زرفی؛ (۲) خارخ ز دید.

کویژیتی: کویژایه تی [۱] کوری.

کویژیشک: خه روی [۱] هر گوش.

کویژیه تی: کویژایه تی [۱] کوری

کویژیز: کور، کوره له [۱] تریژک آبی.

کویژولک: گیای گوزون [۱] گیاهی است.

کویژول: چیا به کی روره رده له کوردستانی به رده سنی ترکان [۱] ر کوههای بلند کردستان.

کویژولک: کایژ، موژی، سوچ، تولینچک [۱] گوشه، زاویه

کویژسان: (۱) سه رده سیتر، زوزان؛ (۲) کوسار [۱] (۱) سردسیر؛ (۲) کوهسار، کویژستان: کویژان [۱] نگا: کویژان.

کویژسنجق: شاریکه له کوردستان [۱] شهری در کردستان.

کویژشیر: تویشیر، چیشیر، چویشیر [۱] بر دو ساله.

کویژشک: (۱) شهی پوکوتان، هه به، که رکیت؛ (۲) ده لهک [۱] (۱) شانه بودکوبی در بافندگی؛ (۲) نگا: ده لهک.

کویژشک: چوله که، چوله که، پاساری، چیشک [۱] گنجشک.

کویژشه: لکی بن گن خراو به بی برین [۱] شاخه زیر خاله خوابیده درخت.

کویژک: گوندیکی کوردستانه به عسی کاوی کرد [۱] نام روستایی در کردستان که توسط بهشیان ویران شد

کویژک: دارکوتکه [۱] دارکوب.

کویژکان: لهو گوندانهی کوردستانه که به عسی کاویان کرد [۱] روستایی در کردستان که بهشیان آن را ویران کردند.

کویژله: کوله، کولی، بهنی، بهنده، عهبد [۱] برده.

کویژله تی: کوله تی [۱] بردگی

کویژله دار: کوله دار [۱] برده دار.

کویژن: قون، قنگ [۱] معبد.

کویژن: (۱) پارچه ی ره شمال؛ (۲) کام جی؟ [۱] (۱) پارچه سیاه چادر؛ (۲) کجا؟

دېدن؛ ۲) صدای سخن گفتن آدم بی دندان.

كه پو: كد، دپو، بېقل، دم [۱] سی

كه پو: ۱) قهحف، قاف، قاپلکه سر؛ ۲) بېقل، دم، كه پ؛ ۳) يوگاونه،

چه پو له؛ ۴) ددانی پېشمن؛ ۵) پیری بی دندان [۱] (۱) جمجمه؛ ۲)

بني (۳) م سجدگذاشتن؛ ۴) ددان پېشمن؛ ۵) پیر بی دندان

كه پو په راني: پورهران، قه پوزهران [۱] بگا: قه پوزهر

كه پوزه: ۱) نابوزه، حه شامات؛ ۲) ده بگده تگ وره نازه نا [۱] شلوغی

حمصت؛ ۲) همه و جنجاو.

كه پو كره: بالنده كه و دوزس كه ده خوینی دهنی كه پو [۱] پرنده ایست.

كه پو كه: كه پو، لوږ، بېقل، دفن [۱] بیسی

كه پو ل: بېقل، كه پ، كه پو، دم [۱] سی

كه پو ل: ناوسار، قه لاندوش، فوش [۱] میا، كف، فمدوس

كه پو لك: ۱) كه پو؛ ۲) كه پو [۱] (۱) پینی؛ ۲) میانه كفف.

كه پو له: ۱) قه پو له، قه پو له؛ ۲) قاپلکه سر [۱] پیمانته كوچك

آسیابن؛ ۲) جمجمه

كه پو له: ده لاسكه [۱] ادا ووردن به مسخر

كه پو بی: كه سن كه ده لاسكه می حالك ده كاهوه [۱] کسی كه ادی

دیگران را درمی آورد

كه پو ی: كه پو، بېقل، دم [۱] پینی.

كه پو له: كه پو له ی لردینوان، قه پو له [۱] پیمانته كوچك آسیابان.

كه په: ده بگی ناخافتی بی دندان [۱] صدی نكتم دم بی دندان.

كه په: ۱) كلوز كوئوس، كه سی كه ددای پيشوی به؛ ۲) كه پر [۱] (۱)

کسی که دندان پسین ندارد؛ ۲) کبر، کازه.

كه په ز: هر چیه كه به ختایی له سره وه ی هبی [۱] كوهی كه بلندترین

قسمت آن مسطح باشد.

كه په زه: مروی رداگران و خوتنال [۱] آدم بدتر كیب و گرنجان.

كه په ك: ۱) تېكولی داسه ویله ی له ده ستارگراو؛ ۲) درشتمی ناروی

و بوزر و كريك [۱] (۱) پوست دانه آشی، ۲) نخاله.

كه په كه پ: ده تگده تگی دمی بی دندان [۱] صدای دهان بی دندان.

كه په له ك: كرميكه به گياوه ده پیتی به ز ده یخوا بی دمری، گيا پر [۱]

کرمی است كسسه گوسفند.

كه په له كی: بهرن كه گيا بری حو اردوه [۱] دام میتلا به سم كه په له ك.

كه په ن: ۱) كف، كه قه ن؛ ۲) بالا پو ش له بهر گنی په ستاوه، فوره نجی [۱]

(۱) كف؛ ۲) بالا پو ش نمی

كه په لك: فوره نجی [۱] بالا پو ش نمی.

كه په نكه: گه سم پا چو كه ناره دنی گول بكا. (ده كه په نكه دایه) [۱] كنتم

یا جو در شرف خوشه زدن.

كه په نه: ۱) فوره نجی؛ ۲) كه په نه [۱] (۱) بالا پو ش نمی؛ ۲) گرد

دروی حوردنی.

كه په نه زه ش: گوندنكه له كوردستان به عسی ویرای كرد [۱] ار

روستاهای ویران شده كردستان توسط بعضی.

كه په نه ك: فوره نجی: (له نقوشی غه ره لم چین و خه تا دماوه / كنی ده لئی

نمستیمه یی كورده كه لاش و كه په نه ك) «حاجی قادر» [۱] بالا پو ش
نمی.

كه په نه كدال: سیسارگ [۱] كركس

كه په ی: بېقل، دم، كه پو، كه پ [۱] بیسی

كه په یان: ۱) بېقل ه نسی، كه پو مال؛ ۲) حو ری هدر [۱] (۱) بیسی بهن؛

۲) نوعی ابار

كه ت: ۱) ته ختی دارینی له سره سوستن؛ ۲) ده فوری قول و دم ولا پو

چېكه ی ناروی نانه و؛ ۳) گیده کی سنی به زه ی به پینچه. خو سیرین

نانه بو حه یوایی گيا خور، وینه؛ ۴) چروكه؛ ۵) لای سروی قول؛

۶) ده فوری لیو ره شكاه؛ ۷) مروی لیو نانه و؛ ۸) پارچه، پاژ؛ ۹) تاك،

ته لیا؛ ۱۰) بهرهمیدابه روه بو، كه وت؛ ۱۱) چاودیری؛ ۱۲) زه لام؛

۱۳) بهرهمرفتی ناحوش؛ ۱۴) بالنده به کی گوشت خو شه [۱] (۱)

تختخوب چوپس؛ ۲) طرف ردا نانو؛ ۳) یونچه؛ ۴) شاه پو ش رنانه؛

۵) قسمت بالایی بازو؛ ۶) ظرف لیه شكسته؛ ۷) دم لب شكری؛ ۸)

بطمه؛ ۹) تاك؛ ۱۰) افتاد؛ ۱۱) مراقب؛ ۱۲) گنده؛ ۱۳) ررید د

باگواز؛ ۱۴) پرنده ای حلال گوشت.

كه تاپنی: بهر دشتی ژیر و [۱] سنگ زیرین آسیا.

كه تاسه ری: بهر دشتی سره وه [۱] سنگ زیرین آسیا.

كه تسان: ۱) گیده كه زور بهر زه پینچه و به زه ی و ك ده وری ده بی؛ ۲)

قوماشیكي سبی نه نكه، ۳) پسان، قه تان [۱] (۱) گياه كتان؛ ۲) پارچه

كتانی؛ ۳) قطع شدن.

كه تاندن: پساندن، قه تاندن [۱] قطع كردن.

كه تان كه تانه: قاپیكي گور نی به [۱] هنگی است

كه تان و گهوان: كوله، قوماشی سبی ده وری نه ختی نوستن له نرسی

پیشكه [۱] پشه بند.

كه تانه: ۱) هموای كه مان كه تانه؛ ۲) ناوه بو ژنان [۱] (۱) آهنگی است؛ ۲)

ندم زنانه.

كه تانی: ۱) چلكی كه تان؛ ۲) هر قوم شیکي ناسك؛ ۳) بادامی

كاغیری؛ ۱) لباس از كتن؛ ۲) پارچه نازك؛ ۳) پدام كاغدی.

كه ت به سه: قول به سه [۱] كت بسته.

كه تره: ۱) له كار كه بو؛ ۲) سست و گوی نه ده به كار؛ ۳) عهیب و عاره؛ ۴)

مړ [۱] (۱) ار كار اهتاه؛ ۲) لا قید؛ ۳) عیب؛ ۴) هجو

كه تره خانه: ته مه ل خانه، حیكه ی به حیو كودی مروی له كار كه بو [۱]

بو بخانه

كه تره خهم: گوی نه ده، كار بشت گوی خهر [۱] لا قید.

كه تره یی: ۱) کاری كه تره، گوی په كار سه دن؛ ۲) قسه ی بی مادی

بی نامانج [۱] (۱) لا قیدی؛ ۲) سخن بیهوده، حرف بیهودی.

كه نری: كتری، كتلی [۱] كتری.

كه تك: ۱) همزیری ناو مه شكاه؛ ۲) پشپه، كتك، ختك [۱] (۱) آجیر

خشك در خيك؛ ۲) گربه.

كه ت كه نه: ۱) په كدی كه؛ ۲) پارچه پارچه [۱] (۱) یکی یکی؛ ۲)

قطعه قطعه.

که تله: زه میله له یوش [۱] رسیب حصیری

که تلی: که تری، کتری [۱] کتری.

که تن: (۱) بهزه میله بهر یوسوه (۲) سوکایه تی (۳) کازی حرب (۴)

تاواوه (۵) هریو (۶) سوو یوسوئی تیر به می، به ژس (۷) بهت پردن،

وده غیل یو (۱) افتادن (۲) هانت (۳) کار زشت (۴) آشوب (۵)

فریب (۶) بریدن بر بر ماده (۷) پناه بردن

که تن بیکردن: (۱) هر بودن (۲) سوکایه تی به سه ره بیان [۱] فریب

دن (۲) هانت به کسی کردن.

که من کردن: کزی زور خراب کردن [۱] کز رسب کردن

که تن گم: سراهی [۱] افته، نگین

که تن گیران: سراهه واده [۱] اشو بگری.

که تن هفت: بیک هه لیران [۱] گلاویر شدن.

که تنو: (۱) کردی بلی که به دو کسی ده یکشن له نه خسه تمخه کردنی

دهوی (۲) به سه ره من یو چانس [۱] بیل دونفره کردساری (۲)

کرد کسارزی، تحته زمین

که تنو: (۱) بی دوتا، ناقاه (۲) ناوی پیاوانه [۱] بی همتا (۲) نام مرد نه.

که تنو: قهقهه، له باره ناوگه واد [۱] بگردان

که تنو: چاویر، چاوه دیر [۱] مرافب

که تنو: چاوه دیری [۱] مرافقت.

که تنو: چاوه دیری کردن [۱] مرافب، مر ظب

که تنو: وجوب، شدو حب [۱] مرد و روح

که تنو: وجوبانی، نه به محب [۱] بی تن با محب

که تنو: کلفت، زه به لاج، نه زه [۱] لمدهور

که تنو: که به بد [۱] کمند.

که تنو: تمهیل و بیکاره [۱] شل و تبیل، بیکاره.

که تنو: تمهیلی، بیکاره بی، خویر به تی [۱] سستی، شلی، تنیلی،

بیکرگی.

که تنه: (۱) لیوکه ت: (۲) ده فیری لاکه ت: (۳) حمیری نی شاخ سکاو: (۴)

زه به لاج: (۵) ده فیری ناردی ناله و: (۶) قوبنی بریح: (۷) بز

جاری دوشم چینی پهلکی توتن [۱] لب شکری: (۲) ظرب

لیه شکسته: (۳) حیوان شاخ شکسته: (۴) ندهور: (۵) طرف آرد ناوا:

(۶) دمخه، که (۷) چیدن دوباره برگ توتن.

که تنه پلاو: هوبلی، هوبلی [۱] تممحت، که.

که تنه: (۱) که بان: (۲) دوست به سترای بی ده سه لالت [۱] بگا:

که بان: (۲) دست بسته در مده.

که تنه: هدی ولا حی بهر زان سرفه چهار بایان.

که تنی: (۱) بهزای لیواره: (۲) تیرن تنی که تنی لیو: (۳) تاقانیه بی،

بی نیسه بی: (۴) بهر هه میا بهر ده بوگ: (۵) له کار که ونو: (۶) نابوب بوگ:

(۷) هتن، کور کور: (۱) شکستگی لیه: (۲) لب شکری بودن: (۳)

بی همنای: (۴) افتاده: (۵) از کار افتاده: (۶) ورشکست شده: (۷) مرغ

سنگ خواره، باقرقره

که تنی: (۱) قتنی، کور کسور: (۲) نوه بو ژان [۱] مرغ سبک خواره،

باقرقره: (۲) نام زنانه.

که تیبه: (۱) سمددر نهی به خشتی سور: (۲) سوسوای زور قدیم له بهرد:

(۳) ده سته بهت له له شکر [۱] سمددر سحر: (۲) کتیبه: (۳) گروهی (از

سب)

که تیر: (۱) بی سه غره که ده کهویه سهر سسی در دهه [۱] حوت بر بر سر

گه

که تیرد شیرهی وشکه ووهی گونی جه باری [۱] کیر:

که سسه: ساره، گوی سونه، سوانه [۱] سه بام.

که تیچکانی: قهچان گه میله که به تیچ بهرد ده کزی [۱] یازی به قل

دوقل

که چ: (۱) حوار، چهوت، حیح: (۲) دوت، کج، فن، هیز [۱] کج: (۲)

دحر

که چان: (۱) وشه دواندن کج به خوشه ویستی: (۲) ناوی ژانه [۱] (۱)

خطاب دوستانه به دختر، دختر جان: (۲) نام زنانه

که چه: بیانی، بیگ نه، ناس نه کزی [۱] ناشاس، بیگ نه.

که چه: قهرج [۱] کرلی.

که چ: (۱) چهوت، حوار: (۲) دوت، کج: (۳) لیوکه ت: (۴) لیواره که ت [۱]

(۱) کج: (۲) دختر: (۳) لب شکری: (۴) لیه شکسته.

که چاچاف: گلیه ی چاو، بیبیلیه ی چاو [۱] مر فک چشم.

که چانی: (۱) کج بی: (۲) کجابه [۱] (۱) پسر مقصد دختران: (۲) شپسته

دختران، دختر نه.

که چایی: (۱) چهفتی: (۲) تاریکی (نم قالی به که چایی هدی) [۱] (۱)

کجی: (۲) ماهموری

که چ حلی: زکج بو ژاناب [۱] دختر حو مده.

که چ خولق: (۱) رو ناخوش: (۲) نا کار خرب [۱] (۱) اخمو: (۲) بداخلان،

که چ خولک: که چ حولی [۱] بگا: که چ حولی

که چک: دای به کلکی سهر قول کرو بو تر و آگوزن [۱] فاشق.

که چکائی: که بیشکی، کچینی، گون نه کزای کج [۱] دحر س کره

که چکائی یون: کچینی به هشتن [۱] برد شتن بکارت

که چکه: به کن به نامزای به بیانه [۱] بکی از بر بنایی

که چکه قوله: به چکه بوقی هیشا له پیستی ساوایی دهر نه هتگ [۱]

که چبیزک، نوزاد هور باعه

که چو: وشه دواندن دوت، نهی کج [۱] ی دختر.

که چوله: زرماسی [۱] گباه ره ماهی.

که چونه: بهردی ناگردان، کوچکار [۱] سگ جانق

که چه: (۱) تحت، ریخ له بهر کتی به ستواو: (۲) هدر نهی بی مول: (۲)

پیشگر بهوانا کوسه و بی بایخ: (که چه کهوش، که چه بهزه،

که چه کلار، که چه ده وری: (۴) به بوانی شاخ شک و [۱] نمد

زیر انداز: (۲) کینک، بلا پوش نمدی بی ستن: (۳) پیشو به به معنی

فرسوده و بی ورش: (۴) حیوان شاخ شکسته.

که چه ترن: روشکار، به شهر ماخراو: (جوابیکم د یوه که چه ترنم کرد)

[۱] از رو رفته، شرمند شده.

که چه چی: که سی که بهرگی ده یستیوی و ده یکاته تحت و نمره نجی [۱]
سند

که چه ز: ۱) سریرین: ۲) توك له سمره و ریو [۱] ۱، کل: ۲) سرطاس.
که چه ری: ۱) نه خوشی سمره رینداری: ۲، سهری نوکی [۱] ۱) کلی:
۲) داسی.

که چه شخ: شاد ری که شاحیکی شکایی [۱] دام یگ شاخ شکسته.
که چه ل: که چه [۱] نگا که چه.

که چه لان: هوزیکی گورده له گوردستانی بهر ده سنی ترکان [۱] از
مواپب بزرگ کرد در ترکیه

که چه لوك: ۱) چیشیکه به ساوارو نیسک چیده بی ۲) سیسار که
که چه له [۱] ۱) آشی است که از بلغور و علس می سازند ۲)
کرکس.

که چه لوگوزی: که چه لی نه و او که چه ل و به کزیز [۱] کاملاً کچل.
که چه له: ناهره تی که چه ل [۱] زن کچل.

که چه له: چو چکه باندیدی که تو که مرد ری و هر ندوه تازه توکی بن
دینه [۱] جوجه کرک ریخته تازه بر در آورده.

که چه له لک: ۱) که میک که چه ل بوگ: ۲) کوزه که چه له ی قاره ماس
چیر و کان: ۳) بالداریکی لاشه خوره له خورنل دهک [۱] ۱) ندکی
کچل شده: ۲) یسرک کچل افامه های کودکی: ۳) از انواع
لاشخور.

که چه له ی: که چه لی توشی به خوننی که چه می هانن [۱] کچلی
که چه لی: گردیکی گوردستانه به عسی کاولی کرد [۱] نام روسی در
کردستان که توسط بشار ویران شد.

که چه لی: که چه ری [۱] نگا. که چه ری.

که چه لی خواشو کور: نه و که چه له ی هر تهره سهری که چه نه و موی
لاچنگ و ک کولی هده [۱] کسی که فقط وسط سرش کچل باشد.
که چه لی گشته کی: نه و که سهری خه تیگ موی موه له بن کلاوه
ده ری ده خا [۱] ان که فقط دور سرش مو دارد

که چه لی گره گوزی: که چه لوگوزی [۱] کاملاً کچل

که چی: ۱) سوری، چوتی: ۲) ده گل نه و شاد: (س چاکم کرد که چی
نه و خرابی ده ریاره کردم): ۳) مده ست چیه: (تم فست کرد
که چی): ۴) خواره بو، چه فله بو: (به سهروم رف که ز سو
سهرک ش و بهری، که چی لمری/ که فرفیشم بگانه ناسمان
به تدهی قهدی بارم) «نالی»: ۵) که چی، قد شوخ: ۶) تو خواری [۱] ۱)
کچی: ۲) یا ایهمه درسیجه: ۳) منظور چیست: که چی: ۴) کج
شد، خم شد ۵) هاشق: ۶) تو کج هستی.

که چیچ: ۱) خیکه چیشه کردنی بالنده ی مالی: ۲) چینه،
دان هه گر نه وی مل [۱] ۱) حای چیه کردن مرغ: ۲) چینه کردن
مرغ.

که چیلولک: کچوله، کزی بیچکه لانه [۱] دختر کوچوبو.

که چیس: هوشا هر کچ [۱] هوز باکره

که چیینی: کچی، خوننی نیشانه ی کون نه کرای [۱] خون بکارت.

که حلان: نه سی حدود [۱] سب نجیب.

که حیل: که حلان [۱] اسب نجیب.

که خس: که خس، خرکه، خسکه [۱] پیاز ریز کشتی.

که د: ۱) پرجه داریک: ۲) بهر ری ره مین: ۳) ره حمت گیشان [۱] ۱) یک
تکه چوب: ۲) بهر زمین: ۳) رنج و رحمت.

که د: ۱) کادین: ۲) کدو [۱] ۱) کاهدان: ۲) کدو.

که دیو: جهری ناو [۱] سیوی کوچک.

که دیوینک: که در [۱] سیوی کوچک

که ده: ۱) نه ناسپار. بگانه، غمزه: ۲) کوری چکوله [۱] ۱) ناشنس:
۲) یسر بچه

که ده ز: که سمر، مه یهت، خهم [۱] غم اندوه.

که ده و: به خوشه کی مالاته که له سهرمان بوشی دیت [۱] ز بیماریهای
د می

که دی: همایهت، رم، فیر بوی مال، کدی [۱] هلی، رام شده

که دینک: ۱) که دون: ۲) کوله له [۱] ۱) سیوی کوچک: ۲) حمچه

که دینه: شهر به ی سوالب [۱] لیون سفلین.

که ز: ۱) نیوه ی جیا، لهت: ۲) پرجه، پاژ: ۳) باشکری بهواتا: شک همنه:
(کارگر) ۴) کومه لی دایراله گنه: ۵) قهر، قهره، وام، و: ۶)

باره به ری به زه زه زه گویند: ۷) برتی به ده بنگ و نه فام: ۸) شوی
گمیش: ۹) حوری حه یواسی جیه: ۱۰) هیچ نه بیس گوی کب: ۱۱)

ره لام، قه به: (که رمیش، که رمسور): ۱۲) دپوی ته فی جگ: ۱۳)
چه ماسو حو ره وه بوگ: ۱۴، هده، تفره [۱] ۱) شقه، نیمه: ۲) پاره،

تکه: ۳، پسوند فاعلی، کنند: ۴) جمع جدا شده از گله: ۵) رم: ۶)
خر: ۷) کسایه ر نه م: ۸) گومیش تر: ۹) کل شکار: ۱۰) ناشو:

۱۱) گنده، بزرگ: ۱۲) یکی از جهات قد: ۱۳) خمیده: ۱۴) آرام و

مر

که ز: ۱) گوی کب: ۲) تیر، جه ست [۱] ۱) ناشو: ۲) غلیظ.

که ز: ۱) رشک: ۲) بهر ده کوچک، نه و [۱] ۱) رشک: ۲) سنگ

که ز: گاشه بهر ده له سه بنگ، به ری ول [۱] سنگ بزرگ

که ز: ۱) قراخ، ره: ۲) که سی که به سمر بهشکردنی نازده گاه،
میر و [۱] ۱) کنار: ۲) میراب.

که ز: کراس، گچی، کروس [۱] پیراهن

که ز: تیگی زور که پیو پچانه گیانه لاره [۱] تنگی کشنده.

که ز: که لک [۱] مرغ سقا، پلیکان.

که ز: هه و زده، باشده یه که له چیشکه گوره تره [۱] پرنده ای است
بزرگتر از گنحشک

که ز: که کراک [۱] نگا کراک

که ز: ساغو پشه، دور به نه خوشی واتا. ده گاشه بهر ده وایه [۱]
صحیح و سالم.

که ز: کاری عاجیانی بیوانی خوا (که شف و که زانی هیه) [۱]
کرامت اول

که ز: که سات: ۲) بوژانه وی گیاه گون و شینکه [۱] ۱)

کر مات: ۲) دوباره جان گرفتگی و گیاه

کەزەن: ۱) کوبگی بلی بەردشکاتن: ۲) فرتان: ۱) پێک بزرگ سنگ شکن: ۲) گسستن.

کەزانیگا: جۆنیکە: ۱) دشنامی است.

کەزانیەر: وشکە کەنگری باهرده. فانگە لاشک: ۱) کنگر خُشە بەدژدە

کەزاندش: ۱) راکێشەن بە ژەوید: ۲) کێشان بە تەرۆ: ۱) دور کێشەن: ۲) ورن کردن.

کەزاندن: فرمایدن، کرماندن: ۱) گسستن، پەرە کردن

کەزانە: ۱) بارەیی کە پەنیمان لە سودا بە فرۆشیاری ئەدا: ۲) نا ئێی وەرگیرێه: ۲) خاوە: ۳) باجی کە بەر نەسەر بە هەر بارە بەری دەستێدری: ۴) وەر: ۱) کەر: ۱) پۆل پشیمانی از مەملە: ۲) باج سبیل: ۳) باج سەر ئە باربران: ۴) خرماندن.

کەزانە: ۱) ئەگراو دەوڵەمەن: ۲) لۆسە، مەلە، باوی، نوێل: ۱) تروتمە: ۳) اهرم.

کەزاو: بارە، فایده: ۱) بهرە، فایده.

کەزاوی: کەلک، کەرافی، مەلکی ئاوی زلە: ۱) مرع سقا، پیکان.

کەزایەتی: کاری تەحمەقە: ۱) روشن حەقانه

کەرپ: ۱) دەردو خەم: ۲) بێزو، مەگیرانی: ۱) غم و عەصە: ۲) وەر کەرپا: بێرگ، مەگیرانی، بێرۆ: ۱) وەر

کەرپا: بێرگ، مەگیرانی، بێرۆ: ۱) وەر

کەرپا: بێرگ، مەگیرانی، بێرۆ: ۱) وەر

کەرپا: بێرگ، مەگیرانی، بێرۆ: ۱) وەر

کەرپا: بێرگ، مەگیرانی، بێرۆ: ۱) وەر

کەرپا: بێرگ، مەگیرانی، بێرۆ: ۱) وەر

کەرپا: بێرگ، مەگیرانی، بێرۆ: ۱) وەر

کەرپا: بێرگ، مەگیرانی، بێرۆ: ۱) وەر

کەرپا: بێرگ، مەگیرانی، بێرۆ: ۱) وەر

کەرپا: بێرگ، مەگیرانی، بێرۆ: ۱) وەر

کەرپا: بێرگ، مەگیرانی، بێرۆ: ۱) وەر

کەرپا: بێرگ، مەگیرانی، بێرۆ: ۱) وەر

کەرپا: بێرگ، مەگیرانی، بێرۆ: ۱) وەر

کەرپا: بێرگ، مەگیرانی، بێرۆ: ۱) وەر

کەرپا: بێرگ، مەگیرانی، بێرۆ: ۱) وەر

کەرپا: بێرگ، مەگیرانی، بێرۆ: ۱) وەر

کەرپا: بێرگ، مەگیرانی، بێرۆ: ۱) وەر

کەرپا: بێرگ، مەگیرانی، بێرۆ: ۱) وەر

کەرپا: بێرگ، مەگیرانی، بێرۆ: ۱) وەر

کەرپا: بێرگ، مەگیرانی، بێرۆ: ۱) وەر

کەرپا: بێرگ، مەگیرانی، بێرۆ: ۱) وەر

کەرپا: بێرگ، مەگیرانی، بێرۆ: ۱) وەر

کەرپا: بێرگ، مەگیرانی، بێرۆ: ۱) وەر

کەرپا: بێرگ، مەگیرانی، بێرۆ: ۱) وەر

کەرپا: بێرگ، مەگیرانی، بێرۆ: ۱) وەر

کەرپا: بێرگ، مەگیرانی، بێرۆ: ۱) وەر

کەرپا: بێرگ، مەگیرانی، بێرۆ: ۱) وەر

کەرپا: بێرگ، مەگیرانی، بێرۆ: ۱) وەر

کەرپا: بێرگ، مەگیرانی، بێرۆ: ۱) وەر

کەرپا: بێرگ، مەگیرانی، بێرۆ: ۱) وەر

کەرپا: بێرگ، مەگیرانی، بێرۆ: ۱) وەر

مارمولک

کەرپەسە: خەمەگرو، مەمۆکە، سەرمازە: ۱) چەپاسە.

کەرپەج: کەرپوچ خشت: ۱) خشت.

کەرت: ۱) دوچارچە: ۲) پارچە: ۳) بزی لە بەزا: ۴) تەخی دەم ئێ پەرزو، ۵) چارەگ، بەجوارپاژ پاژیک: ۱) دووس: ۲) بارە، قەطعە: ۳) قەسمی

از کەل: ۴) تیغ بێ پر بە: ۴) پێک چەهارم، چارک

کەرتال: گیایەکی بەدرکەر لە کەنگر دە کا: ۱) گیاهی است شبیه کنگر.

کەرتو: چەنە بازی مەبێ: ۳) رواج

کەرتێشە: ۱) برێشی ئە سەرسەر، وژوهری زۆر ژۆ: ۲) برێشی لە دوامین کایە جواروایی: ۱) کەبە از سەر بەلایی سەخت: ۲) کتایە

ز اخیرین دور جوراب بازی

کەرتک: کەرت: ۱) نگ، کەرت.

کەرتکین: بەزی لیوهری تیغ: ۱) لب پرشدن تیغ

کەرتل: کەرت، کەرتک: ۱) نگ، کەرت

کەرتلاندن: پارچە پارچە کردن: ۱) قەطعە قەطعە کردن

کەرتو: کردو، وەر و لوتی: ۱) گر زکشاوری.

کەرتوێه: کەرتوێل، سێنە مەبێ، یەمانە: ۱) سیبەریسی

کەرتوێل: پەتە، سەمەز مەبێ، کەرتو: ۱) سیبەرسی

کەرتە: دەستە بەرێک بیکەو، کەرتکە مەز: ۱) گەلە کم عدد.

کەرتەز: بەری گیایە کە لە خەیار دەچی و ژۆر تانە: ۱) نوعی خیارکوھی نەج

کەرتەشی: گیایەکی بەدرکی سەرحە: ۱) گیاهی ست خاردار و سرگرد.

کەرتەک: ۱) پارچە پەک: ۲) ژۆر، گەلێک: ۱) یک قەطعە: ۲) پسیاری.

کەرتەل: بەشیکێ ژۆر بە هەرشێ: ۱) قەست اعظم از هر چیز

کەرتەلەز: بە کەسمی کرو بێ هیز: ۱) ستور لاغر مردنی.

کەرتەوێ: گیایەکی بەرەر بەلایە لە گوگەم ئە کا: ۱) گیاهی است.

کەرتێنە: داوی جال جالو کە: ۱) تار عنبکوت.

کەرجه: کەس، جەنەوێرێکە بە مالا تەو دەنوسی و ژۆر: ۱) رحنسر دامی، کە

کەرچل: نیکە لای تیکردو: ۱) بهم زده، آمیخته

کەرچلان: کەرچل: ۱) نگ، کەرچل.

کەرچلانتن: نیکە لدان، تیکدان، لیکدان: ۱) بهم زدن، بهم آمیختن

کەرچلی: سکدان، نیکە لاو کراو: ۱) بهم زده، آمیخته.

کەرچلین: کەرچلان: ۱) بهم زده، مېخته

کەرچوڤه: شەزانی، بە گوڤاو: ۱) ستیزه جو، ناهنجار

کەرچەك: بیلای حوار و حینچ و در و: ۱) کفس رودر دونه

کەرچێچەك: حۆزێ درێ حەگەلە: ۱) در حصار جنگلی

کەرخ: ۱) دەنگ بوسان، دەنگ کەس: ۲) سۆر، کەوسەر: ۳) حن درونە ی پالە لە ژۆتەد: ۴) دەفری سوانە تی هەوزە لێ یشو: ۵) تەزیو، سڕا: ۶) شوین، شوپ: ۷) لە بەرچاو کەوتن، بێزوی: ۸) ئالی، لا

کەرخ: ۱) صد کردکی: ۲) مرزا: ۳) دروینە پک دروگر دروور: ۴) طرف سفاین کەمە خرە گرفته: ۵) س، کرخ: ۶) رده اثر: ۷) بیزوی: ۸)

کەرخ: ۱) صد کردکی: ۲) مرزا: ۳) دروینە پک دروگر دروور: ۴) طرف سفاین کەمە خرە گرفته: ۵) س، کرخ: ۶) رده اثر: ۷) بیزوی: ۸)

کەرخ: ۱) صد کردکی: ۲) مرزا: ۳) دروینە پک دروگر دروور: ۴) طرف سفاین کەمە خرە گرفته: ۵) س، کرخ: ۶) رده اثر: ۷) بیزوی: ۸)

کەرخ: ۱) صد کردکی: ۲) مرزا: ۳) دروینە پک دروگر دروور: ۴) طرف سفاین کەمە خرە گرفته: ۵) س، کرخ: ۶) رده اثر: ۷) بیزوی: ۸)

کەرخ: ۱) صد کردکی: ۲) مرزا: ۳) دروینە پک دروگر دروور: ۴) طرف سفاین کەمە خرە گرفته: ۵) س، کرخ: ۶) رده اثر: ۷) بیزوی: ۸)

کەرپال: شەزۆزە، قەرپال، جەلک قەتیای: ۱) ژەدە پوش

کەرپت: گردنێکی کوردستانە بە عەسی کاوێ کرد: ۱) نام روستایی در کردستان که توسط پشین ویران شد.

کەرپوچ: حش: ۱) حشت.

کەرپە، بەر بەندی ئاو، بەندی ئاوا: ۱) سە

کەرپەزە: جۆری مارمیلکە ی دێزە کە رەنگ دەگۆرێ: ۱) نوعی

طرف، بر

کهرخانه: (۱) کانی بهرد لئ هه لکه نهن: (۲) چاله به نرا: (۳) حوشه حه [ه] (۱) مهن سنگ: (۲) یرف (تهو): (۳) فاحشه حاه
کهرخانه چی، دهویت، گهواد، قورمساخ [ه] دیوس
کهرخ بون: (۱) نهزین، سزیو: (۲) ده بگ که تن: (۳) جازو بون
سر بون [ه] (۱) کرخیلن، کرخ شهن: (۲) صدا گرهین: (۳) بیز رشن.
کهرخنکینه: گیاه که [ه] گیاهی ست.
کهرخو: قهوغو چوره قامیش که بلوری لئ چی ده کهن [ه] بوعی نی کلت

کهرخو: چنهک، نهوسن، چلیس [ه] شکو
کهرخول: شینافه، جورئ مزه قی بی تمتمه به به قامچی [ه] ده سوئی [ه] گردی بی نوک هه که با نزیانه رن می چرخد
کهرخه پ، رزیو له بهر کوئی [ه] بوسیده [ه] کلهگی.
کهرخه سن: کاری هیچ و یوج و بی فاده: (تهو) تو نهی که ی گهرخه سه کار بیه [ه] کار بیهوده.

کهرخه سهال: له کار که وته، بکیره هانی [ه] ار کار فاده
کهرخه سین: برتی له که سی که کاری هیچ و یوج ده گ [ه] کایه ر کسی که کارهای بیهوده می کند.

کهرخهک: به سه بهر گدا گوما کراو [ه] برهم البار شده
کهرخین: کهرخ بون [ه] نگا: کهرخ بون.
کهره: (۱) تهخته زوی بز چانن: (۲) کاری زایدوی کردن، کردی [ه] (۱) کردگشاوری: (۲) انجام داد.

کهردار: جار وندره، خمر بهنده [ه] چار ودار
کهردو: کهرخنکینه [ه] گیاهی ست
کهردو: (۱) سیرمه حوز، دزی خویر یله، (تو شینخی حیه ساری قوما بازی کهردزی) (به سهال): (۲) گوید که له کوردسان به عسی ورائی کرد [ه] (۱) دله دزه: (۲) از روستاهای ویران شده کوردستان توسط بعین.

کهردو: (۱) گهره، تمخته زوی: (۲) کردوی دیراوه لدان: (۳) گیای کاردو [ه] (۱) کردگشاوری: (۲) گراز گشاوری: (۳) گیاه «کاردو»
کهردو کیش: کردو کیش [ه] کسی که گراز گشاوری می کشد.
کهرده: کرده، کردن به هم می ناکانیموه [ه] کردن
کهره ره، رهوینی پرله بهر، بهر ده لان [ه] زمین سگلاخ.
کهرهک: (۱) گهنه، کهرجه: (۲) برتی لسه روی زور دیرورن [ه] (۱) کته: (۲) کایه ار آدم بسیار دروغگو.

کهر زو: بهو گودامی کوردستانه که به عسی کاولیان کرد [ه] روستایی در کوردستان که بعین ن را ویران کردند.
کهرزین: (۱) قهر سین، به سهرمان ناره حهت بون: (۲) به سه لکه [ه] (۱) لرزیدن از سرما: (۲) یخبندان
کهرزال: کاری زور گران [ه] کار بسیار دشوار.
کهرزانگ: قرزانگ، قرزال [ه] خرچنگ
کهرزه: کهرجه، گهنه [ه] کته.

کهرساقا: گوید که له کوردستان به عسی ویر نی کرد [ه] از روستاهای ویران شده کوردستان توسط بعین.

کهرسته: (۱) له سهایی که شتیکی لئ دروست یی: (۲) نامراری شت دروست کردن [ه] (۱) هواد ویه: (۲) ابزار.
کهرسل، به سه هون، به سه هون [ه] مدافع لاغ.
کهرسمه، ره گیکه نه که بوی کهره ده بون [ه] رگی درویی الاغ که ن را قطع می کند.

کهرسویه: ته باله کیرینه [ه] تپانه دشتی
کهرسه: کهرسته [ه] نگا کهرسته.

کهرسه پیا: سه ور به که ده چیدری، کهره و [ه] کرفس.
کهرسه و: (۱) مزراح: (۲) جورئ مرهوی [ه] (۱) گردنا: (۲) بوعی مرغابی
کهرسه و: (۱) جورئ مرای: (۲) فوز قوره، مزراح نی ناو کولراو [ه] (۱) بوعی مرغابی: (۲) گردنای تو حالی شده.

کهرسهک: سنده، کلو حاککی زل [ه] کلوح بزرگ.
کهرسه گ: (۱) کهرسهک: (۲) برتی له بهر یمن گبی به دل له سه رهوش [ه] (۱) کلوخ بزرگ: (۲) کایه ز به ظاهر کردن نو دار.
کهرسین: ویت بونهوه، مه یین [ه] خشک شدن
کهرش: کرش، عور [ه] شکمه
کهرشین: (۱) دگرس: (۲) برتی له سهیدی بهر [ه] (۱) شکم گنده: (۲) کایه از سید دروغین

کهرفتن: بیر هستان له خواردنیک [ه] دل به هم مهن [ه] خوراک.
کهرک: (۱) لهت، پارچه: (۲) کهرته به: (۳) عبا ی بی قول [ه] (۱) قطعه پاره: (۲) قسمتی از کله: (۳) عبا ی بی استین.

کهرک: (۱) خرچه، قهره خرچه: (۲) کوته سی که له دار بو باز به دراهار یشتن: (۳) هنجیری کال: (۴) برینگ [ه] (۱) خریزه کال: (۲) خرنک: (۳) نجیر کال: (۴) دوکارد
کهر کردن: (۱) لهت کردن: (۲) هر یوان، خله تاندن [ه] (۱) پاره کردن: (۲) فریب دادن

کهر کردن: (۱) گوئی کب کردن: (۲) خه سب کردهوی ترو: (به هراوی کهر بگرهوه): (۳) د کوتانی گیز گیزه جورئ که ده نگی بی رنی [ه] (۱) ناشنوا کردن: (۲) غلیظ کردن آبکی: (۳) چرخاندن سریع گردنای تو خالی طوری که صدای آن بخوابد.

کهر کرسن: (۱) کهر کردن: (۲) ههر کردن، وام وهر گرن [ه] (۱) نگ: کهر کردن: (۲) وام گرفتن

کهرکنج: قرزانگ، قرزال [ه] خرچنگ.
کهر کویت: گوگرد کانه ی کی زهره و رو ناگر ده با [ه] عنصر گوگرد.
کهر کوئی: شوی که له گهنه کوتا و دروست ده بی [ه] آشی است
کهر کویر: زاله، رول، رولک [ه] خرهره.
کهر کویر: کهر حکنه، کهر د [ه] گیاهی اسب.

کهرکوش: جورئ ترنی نه یاش، (تهو) هور ب تو به شوشو/ره وک دانی ز کهرکوشو/بولی نهو به ده موشو) «شبی یکی نه ناسرو» [ه] نوعی انگور نامر عوب.

که رکوتی: که ره کتوی، گزره که رکوتی گورخر.

که رکوتك: شاریکه له کوردستان [] شهری درکردستان.

که رکوتل: ۱) حاش، جاشك، ده حشك: ۲) گیاهه کی سه رخزی بهدزکه:

۳) گیاهه که له تیردی که ماوه هلر [] ۱) گره خر: ۲) گناهی اسب

حاردر: ۳) گیاهی ست از بیره ایجاد.

که رکوتل وپارسوك: برتی له ههیری ناسوده [] کتابه از نادر سوده.

که رکه: حریره سیدی [] سه حریره

که رکه رک: کرکرکه [] غصه روم

که رکی: که ره کی، که ره [] ایلهانه.

که رککی: میونهی که له شیر، همره مریشك [] مرغ خانگی، هاکیان

که رکیت: شوی پوکوب، ههه [] دفته، شانه پودکویی.

که رککی فندی: ناریلوکه [] احویهك.

که رگ: که رکی، همره [] مرغ خانگی.

که رگاسیای: مریشکی زهش که ده لئین ودمی باش نیه [] مرغ خانگی سنه که گویند شوم است

که رگاگوره: برتی له که موشکه، زور کهم [] گیاهه از بسیار آندك.

که رگامیسری: به قله موب، عله تیش، بوقله، قهه موبه [] بوقلمون

که رگان: ۱) ده فری نری بیداگوشت: ۲) گوشکه پودشوکردن [] ۱)

طرب جای اگیری بگور: ۲) عصبوی.

که رگراف: زه وینی سی لای لای وینی لایه کی وشکایی [] شبه جزیره

که رگو: خهروی، که رویشك [] خرگوش

که رگوه: که رویشك [] خرگوش.

که رگه: ۱) ده سك: ۲) گوشینگی هه نگو: ۳) همره [] ۱) دسته: ۲)

عصاری: ۳) مرغ خانگی.

که رگه داس: ده سكه داس کلکه داس [] دسته داس

که رگه دهن: حابه وهریکی زور زله شاخی له سهر که پوی ههیه پیستیان

ده کرده سهر بوشه، شیر [] کرگس.

که رگه ده نگه: که رگه دهن [] کرگس

که رگه ز: سیه سارگ، سیه سارگه که جهله [] کرگس.

که رگه لاری: باند ریکه [] برنده ایست.

که رگی: که رکی، همره [] مرغ خانگی.

که رگی: که سی که تلاقه کی که ده کا [] کسی که با هر جماع کند.

که رله وهرین: ۱) شواسی که رن: ۲) برتی به که سی کاری سوک و

بیایی ده کا [] ۱) الاع چران: ۲) کتابه از کسی که کاری ریش کند

که روم: کرم، کورم [] کرم.

که رومات: ۱) زور زید، زه حف: ۲) بوژانه وی شینایی، گه شه کردن: ۳)

وشیار کرده وی هردم [] ۱) بسیار ریاد: ۲) دوباره جان گرفتن گل و

گیاه: ۳) بیدار کردن ملک

که رومخ: گیاهه کی که لاده رزی به [] گیاهی برگ سوزنی ست

که رمجین: کرمی بون [] کرمو.

که رمجینی: ۱) کرمه ریزی: ۲) برتی له زورچه پهلوی و گه ماوی [] ۱) کرم ریختن ۲) کتابه از آبودگی بسیار.

که رمژین: که رمجین [] کرمو.

که رمشین: قرمجین [] نگا، قرمجین

که رمك: کرمی. کرم لئ دروا [] کرمو.

که رمهندار: ۱) به حشیی حروهن ده سله لات: ۲) ناوی گوسدیکه له

کوردستان [] ۱) بخشش صاحب قدرت: ۲) نام روستایی در

کردستان.

که رموتن: گویدیکی کوردستان به عسی کاوی کرد [] نام روستایی در

کردستان که توسط بعثیان ویران شد.

که رموز: میسکی چرورداری درشته به مالاتره دهه، شیمه موزه [] نوعی

مگس در سب

که رمه: ریحی به رسی دراوی ردق هه لاسگ، ده مرد، که ره [] سرگی

بمال سه حشك و ست

که رمه رین: ترمرین [] بگ فرمچین

که رمه لیس: میحوس، برس و سیرین [] برس و سیرین

که رمیش: ۱) میشی دوشته: ۲) نری مته نگون [] ۱) خرماگس: ۲)

ریورعسل بو.

که رنگ: قورینگ، بالداریکه [] برنده ای اسب.

که رو: ۱) کول، نه تیش، نه سیر: ۲) بکا: ۳) برتی له پیاوی بی ناوه: ۴)

سوکه له ساوی که ریم [] ۱) گند: ۲) بکند: ۳) کتابه از اححق ۴)

مخفف کرم، نام مردانه

که رو: ۱) جال جالوکه: ۲) دی حال حالوکه [] ۱) عنکبوت: ۲) مار

عنکبوت.

که رو: گویند له کوردستان که به عسی به بومیای شیمیایی خه لکیان

کوشروه وپاشان کاویان کرده [] روستایی در کردستان که مردمش

توسط بعثیان با بمب شیمیایی قتل عام شده و سهر ویرن گشته

سب.

که رو: ۱) برش، توژانکی شین که له نانی کون ده تیش: ۲) توژانکی

ترضاو [] ۱) کهک لئ، کهک نان: ۲) کهک.

که روا: که رب، بیزو، هه گیرانی، که رب [] وبار

که رواوی: برش هه لئناو [] کهک زده

که روایی: هه گیرانی، بیزو بیرگ [] وبار.

که روژ: گویند یکی کوردستان به عسی کاوی کرد [] نام روستایی در

کردستان که توسط بعثیان ویران شد.

که روشك: خهروی، که روی [] خرگوش

که روفه: کرتوه، به فری ورد به باوه [] کرلاک

که روکه: حول و گیلوکه [] هالو.

که روال: که سی که نه ده توانی بیسی نه ده توانی قسه بکا [] کرولال

که روله: که ره واله، هه رده [] بلدرچین.

که روژ: نالودار [] نگا، نالودر.

که روه ستهك: که ترنه، هه ورزی دزوار [] سر بالایی سخت.

که‌ره‌وان: (۱) که‌ره‌وه‌زێن: (۲) که‌ره‌واله [که‌ره‌واله] (۱) نگ: که‌ره‌وه‌زێس (۲) بێرچین

که‌ره‌وانکه: که‌ره‌واله [که‌ره‌واله] نگ: که‌ره‌واله.

که‌ره‌وانه: بێلێه‌ی که‌ره‌واله [که‌ره‌واله] بێرچین.

که‌ره‌وو: هه‌ری، تێسه‌نج [که‌ره‌وه‌نج] اسفنج

که‌ره‌وژ: که‌ره‌سپ [که‌ره‌سپ] کرفس.

که‌ره‌وس: که‌ره‌سپ [که‌ره‌سپ] کرفس

که‌ره‌وب: که‌ره‌و، یرش، که‌ره‌ [که‌ره‌] که‌ک.

که‌ره‌وه: (۱) چه‌مه‌ری ده‌وری نه‌ستوی گاو چێل: (۲) که‌سی که‌ دا‌جرێ باز ده‌کا: (ده‌رگا که‌ره‌وه) [که‌ره‌وه‌] (۱) چێر گردن گاو: (۲) بازکده، گشایده

که‌ره‌وه‌ت: بێش‌خانه، که‌وشکه‌ن [که‌ره‌وه‌ن] راه‌رو

که‌ره‌وسه: نه‌ستۆ بێچی هه‌ره‌نگی، کراوب، هه‌ره‌وینه [که‌ره‌وینه] کراوت.

که‌ره‌هه: چێکن، گه‌مار، بێس‌وه‌نوخ [که‌ره‌هه‌ن] چرکین.

که‌ره‌هه‌نگ: که‌ره‌نگ، که‌ره‌میش [که‌ره‌میش] رێبور عسل‌نر.

که‌ره‌هو: بای زور گه‌رمی به‌هه‌وژم [که‌ره‌هه‌وژم] یاد گرم و شدید.

که‌ره‌هوژ: که‌ره‌هو [که‌ره‌هو] یادگرم و شدید.

که‌ره‌هه‌نجیر: هه‌نجیری که‌ نا‌گ‌وده‌وه‌ری، که‌زه [که‌زه] انجیری که‌ نا‌رسیده می‌رید

که‌ره‌ی: حو‌ری گای شنگ [که‌ره‌ی] بو‌عی گیاه‌شنگ.

که‌ری: (۱) برێ له‌مێگه‌ل، که‌ره‌که‌به‌ز، (۲) له‌ت، باز: (۳) بێ‌ناوه‌زی [که‌ری] (۱) قسمی ارگله‌ گوسفند: (۲) پاره، قطعه: (۳) حماقت

که‌ری: نه‌خو‌شی کب‌بو‌ی گوی [که‌ری] بیماری کوی

که‌ره‌تی: کا‌وی بێ‌ناقلانه [که‌ره‌تی] کار احمقانه.

که‌ره‌یز: زیکه‌ناوی هه‌ژیره‌ویدا کێش‌راو [که‌ره‌یز] کار، قات

که‌ره‌یزه: (۱) که‌ری: (۲) ناوی چه‌ند ناوایی به‌ کوردستان [که‌ره‌یزه] (۱) قات، کار: (۲) نام چند روستا در کردستان.

که‌ره‌یو‌ک: شه‌مه‌ریلکه [که‌ره‌یو‌ک] نگ: شه‌مه‌ریلکه

که‌ره‌یل: بازه‌لی که‌ره [که‌ره‌یل] دام گوش کوچک و برجسته.

که‌ره‌یله: که‌ره‌یل [که‌ره‌یل] نگا که‌ره‌یل

که‌ره‌یم: ناوی بی‌وا‌نه [که‌ره‌یم] کریم، نام مردانه.

که‌ره‌یه‌ی: هه‌ره‌تی [که‌ره‌یه‌ی] نگا: که‌ره‌تی.

که‌ز: (۱) هه‌زه: (۲) که‌زه [که‌زه] (۱) خزه (۲) بسیار سفید پوست.

که‌زاخ: لق و پویی دا‌پا‌چاو [که‌زاخ] هرس درخت.

که‌زاختن: په‌رتاو‌تن [که‌زاختن] هرس کردن.

که‌زاخه: لقێ که‌ شی‌او‌ی هه‌له‌ه‌رتاو‌ته [که‌زاخه‌ی] که‌ باید هرس شود. که‌زاخه‌کردن: هه‌له‌ه‌رتاو‌تن، ده‌ریز، باغ‌برین [که‌زاخه‌کردن] هرس کردن درخت ورن

که‌زان: که‌زوی، که‌سکان [که‌زان] ناکش.

که‌زبان‌دن: هه‌و‌کردن [که‌زبان‌دن] هه‌رو‌گفتن.

که‌زخان‌دن: که‌زاخه‌کردن، په‌رتاو‌تن، د‌پا‌چین [که‌زخان‌دن] نگا: د‌پا‌چین.

که‌زلا‌ته‌ی: که‌سه‌ی، مه‌به‌ت [که‌زلا‌ته‌ی] رنج و محنت.

که‌زه‌زان: ده‌وه‌نکه [که‌زه‌زان] درچه‌ه‌یست.

که‌زوان: که‌زوی [که‌زوان] ناکش.

که‌زه‌وب: (۱) هه‌رگ، چگه‌ز: (۲) زه‌نگه‌نه [که‌زه‌وب] (۱) هه‌رگ: (۲) تێسک.

که‌زه‌لوق: گیاه‌کی به‌په‌چه [که‌زه‌لوق] گیاهی است.

که‌زه‌لوک: که‌زه‌لوق [که‌زه‌لوک] گیاهی است.

که‌زی: (۱) پرچ، رلف: (۲) هه‌زه: (۳) هه‌گه‌ن، گیاه‌سیر: (۴) بناری چیا

[که‌زی] (۱) گیسر: (۲) حه‌ه، جل‌و‌و‌خ: (۳) گیاهی است: (۴) که‌ر کوه.

که‌زیک: گیاه‌کی ده‌شته‌کیه [که‌زیک] گیاهی است.

که‌زیکه: (۱) ره‌گی نه‌ستۆره‌شاده‌مار (۲) جوی هه‌له‌ه‌ستراو بو‌ناش [که‌زیکه]

(۱) شاه‌رگ: (۲) جوی آب پیوسته به‌ ناو‌سیا

که‌زین: نو‌ین، حو‌گی ده‌یوش‌راو [که‌زین] حوی سرپوشیده.

که‌ز: (۱) کزک، کزگ: (۲) زور سبی، فربه‌چهره‌گ: (۳) بنیاده‌می که

زگم‌ک موی سپید و چاوی له‌بەر ناوه‌لایه: (۴) برنی موسی

نام‌ال‌شیم: (۵) چیا، کو: (۶) ناو‌ریش‌می خاو: (۷) بزنی هل‌سو‌ری

گو‌ی‌ده‌س: (۸) پیاری موره‌رد: (۹) ناوه‌یو‌کچان: (۱۰) موی بزنه‌مه‌ره‌زه

[که‌ز] (۱) تود به‌ن تنگ بند ستور: (۲) بسیار سفید: (۳) آدم سفید موی

مادرزده‌آدم زایی: (۴) بز‌رنگ سفید مایل به‌ کی‌ودی: (۵) کوه: (۶)

ابریشم خام، قر: (۷) بر گردن سرخ سیاه‌گوش: (۸) مرد پور: (۹) نامی

رانه: (۱۰) موی مرغوب نوعی بز.

که‌زآل: (۱) ناسک: (۲) بزنه‌کی‌وی: (۳) ناوه‌یو‌ژنان: (۴) بزنی

گو‌ی‌که‌سبی و‌ره‌ش: (۵) چاو‌کال: (۶) آهو: (۷) برکوهی: (۸) نام رانه:

(۹) بز گوش سپاه‌سفید: (۱۰) چشم‌ابی.

که‌زآو: (۱) که‌ز، هه‌زه: (۲) تو‌ی‌ز لکی سو‌ری سه‌ر ناو، کا‌زاو [که‌زآو] (۱) حه‌ه:

(۲) لایه‌ قرمز بر آب

که‌زآوه: (۱) سندو‌می زل که‌ له‌سه‌ر پشتی باره‌به‌ر داده‌بو، بنیاده‌می بیا

سوار ده‌بو: (۲) دارێ که‌ له‌بن دیواره‌وه‌ به‌ه‌ر کارینه‌ ده‌دری [که‌زآوه]

کچاو: (۲) سنون زیر بالار مماس بر دیوار.

که‌زک: کزک، کزگ، که‌ز [که‌زک] نوار به‌ن تنگه‌ بند ستور.

که‌زک، که‌زک، که‌زک [که‌زک] نگ: که‌زک.

که‌زو: (۱) ناوی بی‌وا‌نه: (۲) سبی‌بست: (۳) بزنه‌مه‌ره‌زی ره‌رد: (۴) نام

مردانه: (۵) پوست سفید: (۶) بز کزک زرد.

که‌زو که‌زه [که‌زه] نگ: که‌ز

که‌زوک: (۱) ناو‌ریش‌می خاو، که‌ز (۲) جوی نه‌خو‌شی ده‌رتو‌س‌بو‌نه:

(۳) به‌ری گیاه‌که‌ له‌لو‌که‌ ده‌کا: (۴) ره‌نگی زور سبی، قیج [که‌زوک]

ابریشم خام: (۲) نوعی بیماری عروق: (۳) ثمر گیاهی است شبیه

پسه: (۴) رنگ بسیار سفید

که‌زه: (۱) هه‌سه‌نی سال، کز: (۲) حو‌ری چه‌کو‌ج که‌ فیل‌بان بێ

لێ‌ده‌حو‌زی [که‌زه] (۱) فصل سال: (۲) چکش ویزه‌فیل‌لانی.

که‌زه‌سه‌ر: گیاه‌که‌ [که‌زه‌سه‌ر] گیاهی است.

که‌زه‌ک: (۱) موی ره‌ردی بزنه‌مه‌ره‌زه: (۲) جانه‌وه‌ری سبی نام‌ال‌زه‌رد [که‌زه‌ک]

(۱) کزک ره‌ردیگ بز: (۲) حاو‌ر سفید مایل به‌ زرد

که‌زه‌ل: (۱) به‌زی سبی گوی‌هاو‌یی: (۲) بزنی که‌م‌دی تریک: (۳) ناز‌لی

زه‌ش و سه‌ی [۱] گوسه‌فد سفید گوش هه‌وه‌ای: [۲] بزطوسی
بر رنگ: [۳] بز و گوسه‌فد سفید و سپه.

که‌هوان: زه‌وان [۱] کوه بود.

که‌ژی: که‌ژک، که‌ژو [۱] بگ، که‌ژک.

که‌ژی: [۱] بوزر به، سوکه‌له‌شوی که‌ژال: [۲] دوانده‌ی کیزی جون
و ده‌لاام [۱] نام زده: [۲] عزیزم، کلمه نو‌ژش خانمها.

که‌ژی: تهر او له‌توریشم [۱] یافته شده زایریشم

که‌س: [۱] تائی له‌بنده‌م: [۲] حزم، خویش: [۳] سهریه‌رشت [۱]

کس سخس: [۲] خویش، قوم: [۳] سهریه‌رشت.

که‌سا: [۱] کیسه‌ل، کیسه، کوئی: [۲] برتی له‌کورت‌بنده‌ی قه‌له‌و [۱]

لاک پشت: [۲] کدیه و بولی

که‌ساپ: کوسپ، ره‌م‌بدو دارستانی چوغور [۱] راه دشوار و جنگلی.

که‌سات: بی‌بره‌ی بی‌زه‌واج [۱] کساد، بی‌روغ.

که‌ساخ: [۱] که‌زاخ، ستراس [۲] حاس، آله.

عه‌بای قوله‌کده‌گاته‌سهرزانی [۱] هرس درخت: [۲] عبا‌ی کوتاه

که‌ساخه جاش با‌له [۱] عبا‌ی کوتاه

کساخ: که‌زخ [۱] هرس درخت.

که‌ساس: [۱] که‌سات: [۲] حال‌په‌ریشان، بی‌سهره‌ویره [۱] کساد:

[۲] پریشان حال.

که‌سافه‌ت: پیسی، چلکتی [۱] بلیدی

که‌سان: [۱] خه‌لک: [۲] خرم: [۳] کسان، چلوز [۱] مردم [۲]

خویشان: [۳] چگونه؟

که‌سانین: [۱] سهریه‌رشتی کردن، مشورتی خواردن: [۲] خان‌چم کردن

[۳] گوشت‌وشک کردنه‌و ده‌مه‌شکه‌کردن بو‌ژستان: [۱] سهریه‌رشتی

کردن: [۲] اطمینان دادن: [۳] گوشت وای برای زمستان خشک و درمشک

کردن

که‌سایه‌تی: خزمایه‌تی [۱] خورشایدی

که‌سه‌په کسپ، کاسپی [۱] کسپ.

که‌سه‌په: [۱] کسپ: [۲] کوسپ: [۳] سهریان ته‌پانده‌وه [۱] کسپ: [۲]

سبع سر: [۳] کوپیدن پشت بام یا لگد

که‌سپک شه‌بتانکه [۱] حیزون.

که‌سپو: ده‌یک‌خور [۱] هسته خرم.

که‌سپه‌را: [۱] جاوشین: [۲] چاوکان [۱] چشم سوز: [۲] چشم زرد.

که‌سپه‌ره: جورئ ساچمه‌تفه‌نگی درشت [۱] نوعی ساچمه دوشت برای

فتنگ ساچمه‌ای.

که‌ست: [۱] ناخبرین، به‌جوان: [۲] کاری حرام [۱] بدگل: [۲] کار

زشت.

که‌ستانه: گوندیکی کوردستانه به‌عسی کاولی کرد [۱] نام روستایی در

کردستان که توسط یمنیان ویران شد.

که‌سمک: سنده [۱] کلوخ.

که‌ستور: جورئ کوتاله [۱] نوعی قماش.

که‌سته‌ک: [۱] سنده: [۲] قورسه، ده‌فالب کراوی تونده‌وه‌وگ له‌کانز [۱]

[۱] کلوح: [۲] شمش

که‌سغ: [۱] کفس، خیکه، حیکه: [۲] که‌راخ [۱] پیدر کاشمی: [۲]

هرس درجب

که‌سغانس: که‌رحن [۱] هرس کردن.

که‌سدانسن: هه‌لگرتی گوشت له‌پنسه‌دا بو‌ژستان [۱] نگهداری

گوشت درچرم دیاغی شمه بوی زمستان

که‌سره‌وان: شه‌وه‌ه‌موری لیک‌هالاوی سهری خانسان [۱] دوسری

باهته حاسها.

که‌سه‌ک، سوز، به‌ه‌گی گیا [۱] سبزرنگ

که‌سکاتی: سوزایی ده‌شت و دور [۱] نمای سبزه‌دشت.

که‌سکای، قه‌روان [۱] بانکش

که‌سکن کروژ، مه‌لکی بچوکه، تهرتداری شلکه‌قه‌زوانه [۱] پرده‌ی

سب کوجن

که‌سکو: حیسی سق [۱] اس «سق»

که‌سکوسور: [۱] کورکمر به، به‌لکه‌ری به، به‌لکه‌ه‌گسه: [۲] سورو

سوری تنکه‌لاو [۱] رنگین کمان: [۲] سبزه‌سرح با هم.

که‌سکوسور: که‌سکوسور [۱] نگا: که‌سکوسور

که‌سکون: [۱] تیر، خه‌ست، (ماستایی که‌سکون‌مان خواره، چایه‌کی

که‌سکون تیکه: [۲] چیزه‌تون: (سرکه‌یه‌کی که‌سکونه): [۳] برتی

له‌توره‌ماخ [۱] علیظ، نقطه‌مایل بکی: [۲] تندره: [۳] کنایه از

دلخون

که‌سکویی: ره‌گی تامال‌سور [۱] سیرفام، مایل به سبزی.

که‌سکه: [۱] شبتکه‌ی به‌هار [۲] برتی له‌ژنی زمان‌دیز: [۱] سبزه

به‌وان: [۲] کنایه از ژب زبان‌درز

که‌سکه‌تاری: که‌سکی نوخ [۱] سبزه‌تیره

که‌سکه‌زه‌لال: که‌سکی ناچوح [۱] سبزه‌روشن

که‌س که‌س، سبوی و هه‌رکه‌سه بو‌خوی: (شمسه به‌که‌س که‌س، [۱]

هرکی هرکی، آشفته‌بارار

که‌س که‌سانی: [۱] که‌س که‌س: [۲] نکاو کارپیک‌هیتان بو‌خرم و نااشنا

[۱] هرکی هرکی: [۲] پارتی بازی.

که‌سکه‌سوز: کولکه‌ریزینه، به‌لکه‌ریزینه [۱] رنگین کمان.

که‌سکی: سوزی زه‌نگ [۱] سبزرنگی.

که‌سکین: [۱] که‌سکون: [۲] برتی له‌پیای توده‌میزاج [۱] نگا

که‌سکون: [۲] کنایه از تهمزاج.

که‌سکین: ره‌نگ‌سوز [۱] سبزرنگ

که‌سم: [۱] تهر، سهر و سیم، بیجم، شکل: [۲] خرمی من [۱] ویخ.

فیاده: [۲] خورشاید من.

که‌سورک: مروی هه‌میشه ته‌بگه‌به‌فقس و پشویه‌وار [۱] شخص هیتا به

گی نفس نفس ننگ.

که‌سمه: [۱] جورئ نامی به‌روزی: [۲] خرمی مه: [۳] نه‌خوشیه‌کی که‌بوی

به‌کسم: [۴] هه‌لوی به‌دوشاو [۱] نوعی نان روغنی: [۲] خورشاید

من است: [۳] نوعی بیضاری بیی ستون: [۴] حلوی ساخته‌شده از

سرده نگور

که‌سناو سه‌رناو ۱۰۰۰ [۱] هب که

که‌س به‌بیه گوزینه‌وی شت به بی‌دین [۲] نادیده معاوضه کردن.

که‌س نه‌داره شتی که خه‌لکی تر نه‌یین [۳] مادر

که‌س نه‌زان: (۱) نامه‌عنوم: (۲) ناوی دئی‌یه‌که: (۳) گودیکی کوردسته به‌عسی کارلی کرد [۴] میهم: (۵) دم دهی است: (۶) نام روستایی در کردستان که توسط بهشان ویر شد.

که‌س نه‌ناس: نااشنا، غریبه [۵] ناشناس.

که‌س نه‌ویست: خربیتال لای هم‌وکس [۶] کس نحوه

که‌سوکار: حرم قوم [۷] قوم و خویش.

که‌سه: کسه، کیسه [۸] لاک‌شت.

که‌سه‌ها: پرده‌ی بنی سه‌لکه پیاز [۹] ته‌پیاز.

که‌سه‌پشت: کسل، کیسه [۱۰] لاک‌پشت

که‌سه‌خ: جوئی بال‌نساوی له‌خوری ده‌سگری حی‌زایی مال [۱۱] نوعی مال‌تو سینه

که‌سه‌ور: خهم، خه‌فقت [۱۲] اندوه

که‌سه‌رقه‌دان: ناح‌ه‌ل‌کیشان [۱۳] حسرت سردادن

که‌سه‌ک: (۱) که‌سته‌ک: (۲) قفل، گوله: (۳) ناله‌ریزی درگاه: (۴) نگاه. که‌سته‌ک: (۲) قفل: (۳) جاقفل‌دو.

که‌سه‌ل: کیسه‌ل، که‌سا [۱۴] لاک‌پشت

که‌سی: تابه‌یی به‌پنجاه‌می: (که‌سی به‌هموایی نیه) [۱۵] شخصی، ویژه شخص

که‌سی: پیاده‌میک [۱۶] کسی

که‌سینی: بون‌وده: پیاده‌می، بوفل، سه‌حسب [۱۷] شخصیت.

که‌سیره: نه‌ریو له‌سهرمان [۱۸] کرخیده از سرما.

که‌سیف: پس، چپک [۱۹] کثیف.

که‌سین: (۱) کسان: (۲) کوسان: (۳) خویی، ش‌خسی [۲۰] چگونگی: (۲) شخصی

که‌ش: (۱) تم‌زایی زه‌وی که ده‌خلی پی برزی، ش‌هی عه‌رز: (زه‌ویه‌که که‌شی هه‌یه ده‌زیتی): (۲) په‌له‌هه‌وری به‌بارشت: (که‌شه‌هه‌وریکی هیناو پاری): (۳) چیه، که‌زا: (۴) پن‌باخه‌ل: (۵) نه‌ستیره‌یه‌کی گه‌زکه روز به‌سکه: (۶) باره‌ش، نامیز، سه‌رز، کوش: (۷) تیکشایی تیر له نام‌ج: (۸) ر‌کیشان: (۹) چو‌نایه‌تی هه‌وا: (که‌ش گه‌ره): (۱۰) که‌سی، پیاده‌م: (۱۱) نه‌ریاوچه‌ریاده‌ی جل‌بور د‌ب‌داته‌ره: (۱۲) ولسات و نا‌زه‌لی ب‌ر که بو‌توم‌لی گرته‌ره راده‌گیری [۲۱] نم‌زمین که غله پرویانه: (۲) قطعه‌ای بارنده: (۳) کوه: (۴) زیرفل: (۵) ستاره‌ایست درخشان: (۶) آغوش: (۷) انحراف، بیر اره‌دف: (۸) کش از کشیدن، حاذبه: (۹) وضع هوا: (۱۰) کس شخص: (۱۱) اضافه‌بارچه‌ای که خیاط پس می‌دهد: (۱۲) حیوان‌تو که برای تخم‌کشی نگهداری می‌شود.

که‌شا‌که‌ش: نیوان باخوشی و ره‌ناو چه‌قه [۲۲] کشاکش.

که‌شان‌که‌شان: (ا‌کشان به‌زه‌ده‌ده [۲۳] کشان‌کشان

که‌شانی: گودیکی کوردسته به‌عسی کارلی کرد [۲۴] نام روستایی در

کردستان که توسط بهشان ویر شد

که‌شاه: ناو له‌زه‌وی‌دان بو‌ناوه‌ییا [۲۵] آبیاری قبل از شخم و بذراقشی

که‌شته‌نگ: وهره‌راف [۲۶] عصبانی.

که‌شتی: خان‌ویکی ناسین‌ید‌د‌رینی زور هه‌روان به‌سه‌ره‌د‌ریاوو بو سه‌هه‌روبار، گه‌می، گه‌میه، یا‌موز [۲۷] کشته.

که‌شتی‌دان: که‌سی که‌شتی ده‌تازوی، یا‌پ‌زه‌وان [۲۸] ناخدا.

که‌شتی‌گل: (۱) کارونه‌که‌شتی: (۲) هیری ده‌ریایی [۲۹] کاروان کشی‌ها: (۳) نیروی دریایی

که‌شتیله‌سه‌کری: [۳۰] ملاله

که‌شتیله‌سه‌ره: (۱) که‌چکه‌فوله: (۲) سه‌رمازه‌به [۳۱] بچه‌تورباغه توی پوسته، (۳) چله‌سه.

که‌شتی‌وان: که‌سی‌وان [۳۲] د‌حد

که‌شتیه‌وان: که‌شتی‌دان [۳۳] ناخدا.

که‌ش‌خه: رنگ و چون له‌یه‌رچاو [۳۴] خوش نموده، شیک

که‌ش‌خه‌یی: (۱) ریکی و له‌یه‌رچای: (۲) برتی له‌فیز و ده‌عیه [۳۵] شیکی: (۳) کنایه از متکبر.

که‌ش‌ف: (۱) که‌رامانی ش‌خ‌ن: (۲) له‌ش‌ک‌را، خو‌یا، که‌ش [۳۶] گرامت، ولیا: (۳) اشکار، پید.

که‌ش‌ک: (۱) شیریزی به‌ته‌زی گوش‌راوی وش‌که‌وه‌ک‌را: (۲) سپی: (۳) که‌سی‌زانی: (۴) جومگی ده‌ست‌وبا [۳۷] کشک: (۲) سفید: (۳) کاسه‌زانو: (۴) میج دست و یا

که‌ش‌کان: له‌و‌گوندانه‌ی کوردسه‌سه که به‌عسی کاویان کرد [۳۸] روستایی در کردستان که بهشان آن را ویران کردند.

که‌ش‌کانا: خو‌زا، بریه، کاشکا [۳۹] ای‌کاش.

که‌ش‌کا: دو‌که‌ش‌ک [۴۰] دوخ کشک.

که‌ش‌کاوه: گودیکه له‌کوردستان به‌عسی ویری کرد [۴۱] اوروستاهای ویران شده کردستان توسط بهشان.

که‌ش‌ک‌با: کاسه‌ی زرلی [۴۲] کاسه‌زانو.

که‌ش‌ک‌سو‌ر: که‌س‌ک‌سو‌ر [۴۳] سیر و قمر.

که‌ش‌ک‌ول: (۱) قیجایی قه‌خوری: (۲) قاپیلکی میوه‌به‌که ده‌روشان ده‌س‌گ‌ره‌ی زنجیری تی‌ده‌خ‌ن و سوالی پیوه ده‌که‌ن: (۳) به‌رموری رارو‌کان: (۴) ده‌فهری بهره‌وری و شیران: (۵) نه‌خشیکه له‌چا‌جم و به‌رمال‌ده [۴۴] فنجان جیی: (۲) کشکول درویش: (۳) گردنبند

کودکان: (۴) دفتر شعر و خاطرات: (۵) بقشی در ج‌جیم و حاس‌از

که‌ش‌ک‌ول: که‌ش‌ک‌ول [۴۵] بگا که‌ش‌ک‌ول.

که‌ش‌که: (۱) بو‌کا‌وله، چه‌م‌وله: (۲) چلم: (۳) د‌حوای دو‌که‌ش‌ک [۴۶] ام: (۲) آب بینی: (۳) نوعی آش

که‌ش‌که‌خوره: به‌بکی سینی و زه‌شه، خو‌اردی هه‌ر‌تیس‌قانه [۴۷] پرنده‌ای است سفید و سیاه که از استخوان تغذیه می‌کند

که‌ش‌که‌زانی: که‌ش‌ک‌با، کاسه‌ی نه‌زمو [۴۸] کاسه‌زانو.

که‌ش‌که‌زه‌نگول: که‌ش‌که‌زانی [۴۹] کاسه‌زانو.

که‌ش‌که‌ژنو: که‌ش‌که‌زانی [۵۰] کاسه‌زانو

که شکسه سهره: (۱) سهرماره له؛ (۲) که چکه هوله [۱] (۱) چلهاسه؛ (۲) کفجلیزک.

که شکسه شان: کادر، کاکه شان، کاکیشان [۱] کهکشان.

که شکسه ک: (۱) چیشنی گه سده کوتو، هدرسه؛ (۲) کاسه زرنی [۱] (۱) ش حلیم؛ (۲) کاسه زانو.

که شکسه لان: که شکسه شان [۱] کهکشان.

که شکسین: (۱) دۆکه شک (۲) چیشنی که شکان [۱] (۱) دوع کشک، (۲) ش کشک.

که شگه: کلاردم، دوشک [۱] عقرب.

که شگه ک: کاسه روانی، که شکسه ژو [۱] کاسه زانو.

که ششم: جوامی و نازو عیشوه، ده گهل ته شم ده گوری: (جهد به که شمو نه شمه) [۱] زبایی و نازو عیشوه.

که شعا که ش: که ش که ش [۱] کشاکش.

که شمان: نه ناف کیشان له دلاوه [۱] مسابه طناب کشی.

که شمان هاتن: دوزبونه به هوئی کیشان [۱] کش آمدن در اثر کشیدن، که شمون: هیشوه هدیگوری لمدار و هریو بهوله گه بشتن [۱] غوره او مو ریخته.

که شمو نه شم: نازو فمه، [۱] نازو غمز.

که شمه که ش: که شا که ش [۱] کشمکش.

که ش و توش: هیلو قانج [۱] اریبیری.

که شوشکه: خه زایی، عایله مهن، عهیمه مل [۱] سار ملخ خوار.

که ش و فش: فیرو نیفاده [۱] کش و فش، فیس و افاده.

که شوقنگ: که شوفش [۱] کش و فش.

که شول: گا گوز، بولکه، شول [۱] نخود فرنگی.

که شویله: خه زایی، عایله مهن [۱] سار ملخ خوار.

که شه: (۱) ناحونی خاج بهرستان؛ (۲) تیلای مده ستان خوش و بی گری؛ (۳) بریتی له کیر؛ (۴) چار، چهل (۵) قاشه ماسی؛ (۶) بيشانه ی ده [۱] (۱) کشیش؛ (۲) چوبدست هموار؛ (۳) کنایه ارالت تناسلی ترینه؛ (۴) بر، دهمه؛ (۵) نوعی ماهی (۶) علامت مد (-).

که شها: کشا، ره کیش یو [۱] کشیده شد.

که ش هاتن: (۱) پسر، بوسه ووی دهوی پاش ئوداشن؛ (۲) دریز بونه به هوئی کشاندن [۱] (۱) آماده شدن زمین ایاری شده برای شخم؛ (۲) کش آمدن در اثر کشیدن.

که ش هاتنه وه: پسر بونه ووی زوی ئودراو [۱] آماده شدن زمین پس ز ایاری برای شخم.

که شه ده ره: گوندیکی کوردستانه به عسی گاولی کرد [۱] نام روستایی در کردستان که توسط بهتیا ویران شد.

که شه ف: سینی دیزوکه بو پالهر نیستیکان [۱] سینی کوچک.

که شه گهره: گوندیکی کوردستانه به عسی گاولی کرد [۱] نام روستایی در کردستان که توسط بهتیا ویران شد.

که شه نگ: شه که ب [۱] هسته و کوفته.

که شه هه وه: به له هه وه [۱] لکه ابر.

که شیده: (۱) بزازی بلند کردنی ده بگ له سهر پیت، پهر نه بری داکشاو (۲) بیچی زهردی حاجی؛ (۳) زلله، شه قام [۱] (۱) علامت مد بر حرف؛ (۲) عمامه رود حاجیان؛ (۳) سیلی.

که شیش: (۱) که شدی حاج بهرستان؛ (۲) دهوین [۱] (۱) کشیش؛ (۲) قمرساق.

که شینه: جوئی ماسی که له ناوی شیر پندا دهژی [۱] نوعی ماهی.

که شن: کون، که ون [۱] قدیحی.

که ف: (۱) شتیکی سبی و لیچقه له سابون یان نه سپون که ده ناو ده خرن بهیدا ده بی؛ (۲) سپیدی بلق در که له کولانی چمورار دیته سهر؛ (۳) سیه که نه زمی شدیولی چم ده پوزی؛ (۴) نه یکی سیه پیای زور توره دن شیت و فیدر دینه سهر لیو یان؛ (۵) پهر ویر، که ناره؛ (۶) له بی ده ست [۱] (۱) کف صابون؛ (۲) کف غذای جوشیده؛ (۳) کف موج آب؛ (۴) کف دهان نسان؛ (۵) کساره، حاشیه؛ (۶) کف دست.

که قاره ت: (۱) توله ی تاوان؛ (۲) جوب قوشه یی، شومی [۱] (۱) کهاره؛ (۲) بدیمی.

که قاره تدار: بب دهمی بی هزو شوم [۱] آدم بدیم.

که قاره تی: که قاره تدار، شوم [۱] نحس.

که قاک: ته بله سهر، توفه سهر [۱] تارک س.

که فالنن: (۱) درونه ووی ده ووی چلک؛ (۲) پراویر گرن [۱] (۱) سحاب درخت؛ (۲) حاشیه لباس را دوختن.

که فاو: که فی سدیون یان نه سپون ده گهل ئاو [۱] که فیه.

که ف پرژاندن: (۱) که ف له لیو ده پهرین؛ (۲) که ف له شه پول جیا بونه وه [۱] (۱) که ف پر لب آوردن؛ (۲) کف اندازی موج.

که ف پرژش: شه پولای که که ف بلا، ده کاته وه [۱] موحی که که ف کد که فتار: که سار [۱] کفتار.

که فتارو: که فتر، همتار [۱] کفتار.

که فتانی: جوئی سه بیلای کلک درت [۱] نوعی چوب دسته دار.

که فنگ: پهره وه بوگ بو سهر زمین [۱] افتاده.

که فتن: (۱) پهر بونه وه پهره ویدا؛ (۲) بریتی له بی حورمهت یون؛ (۳) بریتی له بابوب موان [۱] (۱) افتادن؛ (۲) کساره از بی هدرسدن؛ (۳) کساره از ورسکس سدر.

که فتو: که فتگ [۱] فتاده.

که فتو له فت: (۱) دهمه فانه، شه ره قسه؛ (۲) ته قالاو کوشتن [۱] (۱) خدل؛ (۲) گوشش، تلاش.

که فته: (۱) که فتگ؛ (۲) قه لشاو [۱] (۱) افتاده؛ (۲) شکافته.

که فته دان: ره نچ دان و جهوسا به وه [۱] رحمت کشیدن و ازار دیدن.

که فته ره: که فوک، کوتر [۱] کپوتر.

که فته گار: له کار که ویر [۱] ارکار افتاده.

که فته له فت: (۱) حمل و ته قلاوی زور؛ (۲) خه بانی سه سخت و دزور [۱] (۱) تلاش بسیار؛ (۲) هدره سخت و دشوار.

که فته یی: نه حوشی گرا نه نا [۱] بیماری تیفوس.

که فتی: که فتو، که فتگ [۱] افتاده.

كهفتيار، ده سار، هفتار [۱] كهو

كهفچ: دم خوار [۱] دهی كچ

كهفچاسن: كهو براندى [۱] بگ كهو بر

كهفچر: كهو براندى [۱] كف بدر

كهفچرين: كهو بر [۱] كف دار

كهفچك: كهو حك، هسوح [۱] هسق

كهفچه: دم خوار [۱] دهی كچ

كهفچه: كف پرتين، كهفچر [۱] كف انداز

كهفچه راندى: كف پراكندن.

كهفچرتين: كهو حو، كهو چرتين [۱] كف انداز.

كهفچي: كهو حك، هسوح [۱] هاسق

كهفخوي: كو حادى، فوحى كو بدق [۱] كدخد

كهفخوي: كهو حوي [۱] بگ كهو حوي

كهفدهف: (۱) نار له كهو هاتن. (۲) ليكاوى دم [۱] (۱) اب ريرش

بيي: (۲) لعاب دهان

كهفهر: بهردى زهلام، گاشه بهرد [۱] صخره.

كهفهرتاش: بهردتاش [۱] سنگتراش.

كهفهرتاش: كهو هرتاش [۱] سنگتراش

كهفهرين: پراوهر [۱] ليرين

كهفهر: كهو قهوره [۱] خره

كهفهره: كهو، بهوره [۱] حره

كهفهر: (۱) قهوره: (۲) حلهي داربي [۱] (۱) خره: (۲) چل وزع.

كهفش: (۱) پمپدا، حويا، كفش: (۲) پيلا، قوتنده: (۳) كفش، بن باهمل

[۱] (۱) كفش: (۲) كفش: (۳) زير بقل

كهفشو: شمينه و كزني كولاو كه هخرى به گا [۱] حبوب آب پز براى گاو

كهفشه: قز [۱] زولیده موى

كهفشيف: سونيمى كه شك تيد سونه [۱] طرف مخصوص كشك مالي.

كهفشيل، ثاوي كه له سوچي دم دق به نه خوشي يان له نيشتيای شنيك

[۱] لعاب دهان

كهفشيو: كهفشيف [۱] بگ: كه فشيف.

كهفك: جوړى فوچه كهى جلدرو كه ده ناو له پي ده گرن [۱] از وسايل

حياطي.

كهفكاني: فوچه فاني، قه ساس، هلماسك، بهره فاني [۱] ملاحن.

كهفكه فوك: نه سبون، سبون [۱] چوبك، اشنان.

كهفگير: نامرانيكي كاراي كون كوبي كلك داره بو يالاوتى كهف به سهر

حبش [۱] كهگير

كهفله سني: لهو گوندانه ي كوردستانه كه به عسى كاويلان كرد [۱]

روستايي دركردستان كه به شيان او را ويران كردند.

كهفله هه: كه پيمه [۱] بگ: كه پيمه

كهف ليدان: خواردني بين نبحاره ي خاوهن [۱] باخنك زين.

كهفمال: به ده ست دمالين [۱] ماسان.

كهفوكول: (۱) كهفي سهر چيست له كاني جوشين دا: (۲) بريني له كينهو

زق [۱] (۱) كف مابع در حال جوشيدن: (۲) كنايه از فهر و غضب.

كهفه: تاسيكيه پالاندرو دهيكاته دهستي بو يال پيوه ناني شوژن [۱] آه

كف دست مالاندوز.

كهفه زين: كهو زين [۱] ليرير

كهفه زيلكه: گوسسي جوهه [۱] گوسه سهر و سهر

كهفه ل سستي به كسم [۱] كفل

كهفه لوك: شسي سلو سسي سسوي [۱] سسول

كهفه لوك: كهفه لوك [۱] متخلخل.

كهفه لوكه: كهفه لوك [۱] سخلخل.

كهفه لولكه: جه به جه قانته، جه قانته [۱] گوشت سست و پررگ

كهفه ل: (۱) جلگي مردگ: (۲) بريني به شتي زورچه ريمگ [۱] (۱) كف: (۲)

كنايه: ز شسي و بسيار سفيد.

كهفه ل: ده سه سهر [۱] دستمال

كهفه ل ده ربا: (۱) ده ربايكيه: (۲) شنيكي شو كو كونه له ده رباوه

دهه ربي ساهوني لي دهه دن و دم و چوي پي ده شون [۱] (۱) كف: دري،

دروبي است: (۲) ابر مرده، اسفنج.

كهفه ل: ده سه سهر [۱] دستمال

كهفه ل: ده سه سهر، ز من [۱] صامن

كهفه ل: كهفه ل [۱] صامن.

كهفه لوك: ده سه سهر ي بچوك [۱] دستمال كوچك

كهفه ل: كهفي، ده سه سهر [۱] دستمال.

كهف: (۱) يالاندريكي زنگين و جونه له كو تر رتيره دهنگي خوشه و

گوشنيشي خوشه، زهره: (۲) كهله به زينگ و ده فو. [۱] (۱) بك: (۲)

چسره عر بال و دق و.

كهف: وركه ناني ته نك كه بو چينه ي بالنده ي ده زين [۱] رير ناني كه

براى پرنديگان مي ريرند

كهفارك: كارگ، كوارگ، هرج، هارچك [۱] هارچ.

كهفاشتن: كه تاندين، وردور قوتاندين [۱] عطسه فطمه كردن.

كهفال: ده سه سهر ي بچوك له بهز [۱] بخشى اندك از گله.

كهفان: (۱) ديريكي چماوه زني پيوه تيري پي داويزن: (۲) نامراري

كولكه شي كردنه وه [۱] (۱) كمان تير اندازي: (۲) كمان پنهان.

كهفانزه: كه سني كه كولكه به كه فال شي ده كانه وه، ههلاج [۱] بنه زن.

كهفانولك: تافي سهر ده روازه [۱] طاق سردو.

كهفانه: (۱) خوار ورك كه فان: (۲) بريني له تافي پردو شتي تر [۱] (۱)

كمانه: (۲) كنايه از طاق پل و امثال آن.

كهفاني: كه بانو، كبان [۱] كباو.

كهفتاره: (۱) كهفتار: (۲) روز پيرو له كار كه سته: (۳) كه سني كه له سهر

پرگوشتي به سه سهر كه ده روا [۱] (۱) كهفتار: (۲) پير از كار افتاده: (۳)

كسي كه از غلط چالي آرام قسم بردارد.

كهفتسك: (۱) كهفي، كه فيه، ده سه سهر، ده سه سهر: (۲) كوفيه، جوړى

سهر پوشي زمان [۱] (۱) دستمال: (۲) نوعي ليجك زنانه.

كهفچيرك: بوژ، بالنده به كه له كهو زلته و خال خاله [۱] پرنده اي است.

که فچ: ۱) خور، چەفت: ۲) که چک [کج: ۳) فاشق.

که فچی: ۱) که چک: ۲) چەوتی [هاشق: ۳) کجی.

که فز: ۱) بەرد: ۲) بەردی زل [سنگ: ۳) صخره.

که فز: بیزو، مه گیرانی، که ریا، که رب، بیزگ [ویار.

که فزان: بەردگەل [سنگه.

که فزانن: بەردە یاران کردن، سه بگه سار کردن [سنگسار کردن.

که فزاش: بەردترش [سنگتراش.

که فزکانی: موچه های، بەرد قاسی، قەلماسک، که فکانی [فلاحن

که فروشک: که ویشک، خمری، که ویشک [خرگوش.

که فروک: بەردە لان [سگلاخ

که فره: که مروک، بەردە لان [سگلاخ

که فری: که فره [سگلاخ.

که فز: ۱) قەوز: ۲) سموز، نگ: ۳) بوگه [جُل ورع: ۴) سبزنگ: ۵) بوگه

که فزین: بوگه، بونی، ناوی زاود ستاو [گندیدن آب راکد.

که فزال: ۱) فرزانگ، قرزل [چمخماخی، فزنگ [خرچنگ: ۲) چمخماخی، فزنگ

که فشک: هر بوی سەر، کر بوی سەر [شوره سەر

که فک: ۱) بو: ۲) که چک [بوی پشه سوخته: ۳) هاشق.

که فگیز: که فگیز [که فگیز

که فیل: ۱) سینی به حمرن دارس و ۲) عابای بیسک به پیسه بهرو

به رخ ۳) که تایی ده می بیج [پوست: ۴) پوست: ۵) شکستگی

به نبع

که فل کرن: سسب درینی حدیوان [پوست کندن

که فلور: بیجی که کت [تبع لبه شکسته.

که فن: کون [که

که فنار: زور کون، دیرینه [پستایی.

که فنار: که فنار [پستایی.

که فنارک: عتیقه، شتی زور له میزینمو به فیمهت [عتیقه.

که فنسال: به سمن داچو، پیر [که سال، پیر

که فنک: ۱) چاره که تکی سمری زنان: ۲) جلگی شرو کون [۱) سربوش تازک زبانه: ۲) لباس مندرس

که فنکی پیری: جولانه می جالچالو که [تار عنکبوت

که فنه زن: ۱) زنی زور عوسر کرده: ۲) زنی یشوی میرد [۱) زن

که فسال: ۲) زن قبلی مرد.

که فنه شوپ: ۱) شوینی پیی پینینه: ۲) بریتی له سەرگوروشه و چیروک

[۱) رد پای گذشتگان: ۲) کتانه از قه.

که فنه مزی: گوندیکی کوردستانه به عسی کاوی کرد [نام روستایی در

کردستان که توسط بهتین ویران شد.

که فنی: جالب لو که، پس پیسه کوله [عنکبوت، تارتک.

که فنین: شونه واری کهون [آثار باستانی.

که فوت: داریکه زور ساحت [درختی است جنگلی

که فوک: کاپوک، کوتر، کافوک [کوتر

که فوکز: فوری، جوری کوتره باریکه [قمری، یا کریم.

که فوره: ۱) به ندهن، قندی کیو: ۲) سبی واش: ۳) بزنی به نکه: ۴) بزنی

که گویچکه می پوک بیکه: ۵) سهوزی به کی خوارده [۱) کمرکوه:

۲) سپیده هام: ۳) پردورنگ: ۴) بری که گوشش لکه های سید و سیاه

دارد: ۵) تره.

که فوزه: به نکه و پوک پوک، چیل چیل [خاندان.

که فوزه: ۱) بویچی پیست: ۲) سوتانی پیست [۱) روی پوست: ۲) سوختن پوست.

که فقل: عیاره، که فل [پوست دام.

که فمه کوه: برینی له عاسمان [کتایه از آسمان.

که فمی: ۱) رنو، کلینه، شاپه، شید، ری: ۲) چمه هری دهوری دهو

بیزنگ: ۳) گیایه که: ۴) که دی، حمایه: ۵) لیواری ده مر: ۶) فراخ تان، که ناروا: ۷) نهختی له سمره ایشتن [۱) بهمن: ۲) دیره

چوبین دف و عربال و ۳) گیاهی است: ۴) اهلی برام: ۵) لمة

ظرف: ۶) ساحل، کنار آب: ۷) تحت و گرسی مخصوص نشستن.

که فلی زهش: به فزیکه نا هاوین به چیاوه میی [برنی که تا تاستان آب

شده باشد

که فیز: پیو به پهنی ده حله [فهر.

که فیز: که فیز [فهر

که فیشتن: ریحە لان، جی رە نم [ریگرار

که فیلوک: که می، نیو ده و نمان [لبه طرف

که فیله: کهویه بهر، ربو، ری، شاپه، کلینه [کولاک

که فینک: پنچی سمری پیاوان، سسک [دسار مرد به

که ک: ۱) کاک، براگه وره: ۲) وشه می حورمهت بو پو: ۳) فیج [۱) برادر بزرگ: ۲) کتای به جای آقا: ۳) کلک.

که گا: شیرینی به زاووه ی زاروک [شیرینی به لهجه کودکانه.

که کره: گیاهی کی زورن له [گیاهی اسب سمبل تلخی.

که کلی: کت، ژهره [کلیک.

که گو: ۱) وشه می دواندانی براگه وره: ۲) ناوه یو پیاوان [۱) کلمه

خطاب به برادر بزرگ: ۲) اسم مردانه.

که کو: که کو [بگا: که کو.

که که: قهقهه [نگا: قهقهه.

که کهوه: که فوت [درختی جنگلی

که کئی: کاکای که سنی: (مستو که کئی منه) [برادر بزرگ، کسی.

که گل: قوری سواغ دان [کاهگل.

که ل: ۱) چیا، که کون: ۲) بستو، زینو: ۳) قه لشت، قه لش: ۴) بره دان:

۵) حنکه دانی که ویتو: (کابرایه کی ددان کهل هانبو): ۶) کار: ۷) بهدره، فایده: ۸) داغ، به تین: ۹) پیزی شاخه و: ۱۰) حویوانی کت به

شاخیک شکاو: ۱۱) پیچدی پزله دهشت: ۱۲) جوشین: (ناف کهل

هانبه): ۱۳) گایه که سواری چیل ده کری: ۱۴) نیری گیش: ۱۵)

کون، به بر: ۱۶) جوری حویوانه کیوی: ۱۷) نه سیاب، (کهل و پهل):

۱۸) بویژه سار، کاژه سارا (۱۹) بر یسه، دره و شیب (۲۰) که چهل (۲۱) شه‌پولی چم، پتلی رویار (۲۲) شکستی نه‌ندام (۲۳) شکسته‌بند (۲۴) تیری، ته‌گه (۱) کوه (۲) گردنه (۳) شکاف (۴) قطعه هیزم (۵) شکستگی مردند آنها (۶) کار (۷) بهره (۸) داغ (۹) گوسفند شاخدار، ۱۰) حیوان یکشاخ شکسته (۱۱) آسایشگاه گله در دشت (۱۲) جوش (۱۳) گاوشن (۱۴) گاومیس مر (۱۵) گند (۱۶) کل کوهی (۱۷) وسیل (۱۸) پوست اهتاده مار (۱۹) درخشش (۲۰) کچل (۲۱) موج رودخانه (۲۲) شکستگی اندام (۲۳) شکسته‌بند (۲۴) قوج که‌ل (۱) برده (۲) تیری گامیش (۳) گای فحل (۴) حه‌یو نیکی کیوی به، که‌ل (۵) درشت (۶) برتی له نازاو به‌کار (۷) حوشی نو (۸) فایده، بهره (۹) زل و زلام (۱) قطعه هیزم (۲) گاومیش تر (۳) گاوگش (۴) کل کوهی (۵) دوش (۶) گسایه از شجاع و کارا (۷) جوش آب بر آتش (۸) بهره، هوده (۹) بزرگ، که‌لا (۱) تیل، تیه، سهره‌هه‌لمات (۲) حگی درشت که ده بازی دایه دوس کایه که‌روه دم‌پتی و نادوتیری (۳) کلا، دوره‌بیر (۴) برتی له همه‌کاره (کارا حوی لی کردین به که‌لا) (۱) تیه (۲) غاب درشت که‌دوست یاریگر می‌ماند (۳) کنده گیر (۴) کنایه از همه‌کاره که‌لانه‌نگوچک: نه‌نگوچک سوران (آستین بلند پیر هن، که‌لا به: ساواری نیوه‌کولار (بلور تیم بخته، که‌لات: قه‌لات (کلات، که‌لاته‌رزان: ناوچه‌به که‌ل کردستان (مطقه‌ای در کردستان، که‌لانی: که‌لات، قه‌لات (کلات، که‌لاج: دروزن و نیلار (دروغگوی حقه‌بان، که‌لاجویه: فریو بان، دروه‌له‌ست (فریکار که‌لاخ (۱) کزوره عیف، دالگوشت (۲) لاشه‌ی مردگ (۳) جوری هالاو (۱) لاعر (۲) جسد، جنازه (۳) نوعی کلاج، که‌لا حاری: گوشتی کوردستانه به‌عسی کاولی کرد (نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد، که‌لاره (۱) به‌سمیرک دایدرای بلندوه‌بوگ (۲) خابور (۳) ناوچه‌به که‌ل کردستان (۱) برهم انباشته (۲) ویران (۳) ناحیه‌ای در کردستان، که‌لاره: ده‌ری لم‌ریخی و شکوه‌کراو بو‌پشکه‌ل تیگردن (ظرفی از سرگین خشکیده، که‌لانی: حایور (ویران، که‌لار: به‌نال، به‌که‌ل، ماکه‌رو ماین و چینی گان‌خواز (ماده خرو مادبان و کک گشن، که‌لاسونگ: قوچقایی، بهره‌قانی (نگا، قوچه‌قانی، که‌لا سینگ: که‌لاسونگ (نگا، قوچه‌قانی، که‌لاش (۱) جهنده‌کی حه‌یو بی مرداره‌بو (۲) قه‌لش، قه‌لاش (۱) لاشه‌ی مردار (۲) شکاف، که‌لاش (۱) که‌لاش (۲) کلاش، پیلای به‌پوز (۱) نگا، که‌لاش (۲) گیوه

که‌لاشتن: فه‌لاسش (شک‌س، که‌لاشتن: فه‌لاسش (شک‌س، که‌لاشتی، فه‌لاستو هلدو (شک‌فته، که‌لاششی، که‌لاششی (شکافه، که‌لاشچن: کلاشچن (گیوه‌دور، که‌لاش‌خور: کوندیکی کوردستانه به‌عسی کاولی کرد (نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد، که‌لاشه: کلاش (گیوه، که‌لاشه‌گردن: کلاشه‌گردن (نگا، کلاشه‌گردن، که‌لاف: کلاف (کلاف، که‌لافه: کلاف (کلاف، که‌لافه‌ت: قه‌لافه‌ت (نگا، قه‌لافه‌ت، که‌لاک: جهنده‌کی مرداره‌بوگ، که‌لاش (لاشه، که‌لاک‌ل (۱) کوله‌کولی گهرمای هاون (۲) زورکولیمی تاوله‌سهر تاگر (۱) گرمای شدید تابستان (۲) حوشیدن بسیار آب بر آتش، که‌لال (۱) دوره‌زه‌حمت، کویره‌وه‌ری (۲) گیاه‌گرچک (۱) رنج و مشق (۲) گناه کرچک، که‌لام (۱) قهرموده، ناحافتی کسی به‌حورمت: (که‌لاعت وه‌شه‌کر نه‌وزم) (۲) قام، چرین، کلام (۳) به‌سهریه‌کدا کراوی گیاو کلویشی وردکراو (۱) فرمایش (۲) ترانه (۳) توده گیاه و ساقه‌های غله کوبیده، که‌لامی‌فه‌دیم: قورعان، فهرموده‌ی خودا (قران، که‌لامی‌هوما: قه‌مارسی خودی (کلام خدا، که‌لامی‌هوما: فهرموده‌ی خودا (کلام خدا، که‌لان (۱) جو‌نی ته‌وا، خوشیک و ده‌لال (۲) کولین (۱) زیبای بی نقص (۲) جوسین، که‌لان (۱) زه‌به‌لاخ (۲) کولان، وه‌حوش‌هانی (۱) لنده‌ور (۲) جوش آمدن، که‌لانته‌ره: سهرداروغه (داروغه‌بشی، که‌لانته‌ری: پوستی داروغه (کلاتری، که‌لانته‌ره: مه‌له‌عن، که‌له‌ندی، داسی دریز که به‌ده‌ست ده‌کاره کری (داس بلند، که‌لاندن: کولاندن (حوشاندن، که‌لاندن: کولاندن (حوشاندن، که‌لانگوچک: نه‌نگوچک سوران (آستین بلند، که‌لانه: حورنه‌نیکی به‌زویه‌ناوه‌کی سیر و پیدرو... تی ده‌کن (نوعی بان روغنی که سبزی‌های مظهر دران ریزند، که‌لانه (۱) قوبه، دوگه‌ی رل، قوچه‌ی درشت (۲) نارایانه (۱) دکمه درشت (۲) شجاعانه، که‌لاو (۱) که‌لانگوچک (۲) شله‌گه، برگه‌له‌جوگه (۳) رزانی ناو‌له گول‌له‌پیری (۱) آستین بلند (۲) بریدگی جوی برای آبیاری (۳) لبر یزشدن آب (استخر،

کهلاه: ۱) کاول، چاپوړ؛ ۲) چوارديو ري دابه پوشر و ۱) وير نه، ويران ۲) چهارديو ري سق
کهلايانی: تيله بازی، هه لمانين، مه زمين ۱) تيله بازی.
کهلايی: ۱) خورايی، خوری؛ ۲) نيوان تي کهوتی دیوار يا ددان ۱) کچی، ۲) شکاف افتادگی در دیوار یا صف داند.
کهلايین: کهلامانی ۱) تيله بازی
که لپ، ۱) کب؛ ۲) کلوی رو سوك (که لپ هه لکم دهه جای بی وه خوم) ۱) دندان بیسین حوړ ۲) کلوحک.
که لپ یه: ۱) بی قهری؛ ۲) بی شهرمی؛ ۳) ته به لوی و نه وهره لی ۱) بد خلای؛ ۲) بی شهرمی؛ ۳) تنیلی
که لپوت: که لپایه ۱) بگا که لپایه.
که لپوړی: رزای تراو لده غر به غوی کولانی به ته ورم ۱) سر رغن مایع روی تش
که لپه: ۱) کلب؛ ۲) که لپه به وړه؛ ۳) هه نجیری کال ۱) دندانهای پیشین؛ ۲) سنگ برجسته؛ ۳) انجیر نارس.
که لپه تان: ۱) ماشه ی پهنگرگر؛ ۲) گازی میخ کیشانه وړه ۱) آس حس؛ ۲) گزایر میخ کشی.
که لپ: ۱) که لپه، کلوی پیچوړ؛ ۲) ددای پیشین سگ و درنده؛ ۳) کهمال، کسوک ۱) بگا؛ که لپه، کلوحک؛ ۲) دد نه های پیشین جانوران درنده؛ ۳) سگ.
که لپاچا: هره خوره تیر نه خور ۱) پر خور.
که لپاچه: ۱) که لپه پاچه؛ ۲) زور خور ۱) که پاچه؛ ۲) پر خور.
که لپرا: بی ناور، سهره کاور ۱) بی سرم
که لپره: که لپ ۱) بی سرم
که لپک: ۱) تیخونی ده یکی کره کراو؛ ۲) کرپک، که ل-۳۰، هرتماحدی برین ۱) پوست دانه های آشی؛ ۲) نخاله؛ ۳) حشک ریه.
که لپوس: ۱) پیستیده به تپسکه و که له سمری داده بیش؛ ۲) عه پای تپسکن له پیسته پز ۱) پوستین گسترده؛ ۲) پوستین پوشیدنی.
که لپه: ۱) که لپ؛ ۲) بنندایی به ردین له کتود، ده ماغه؛ (له و که لپه شاهه دپتمه وړه) ۱) بگا؛ که لپ؛ ۲) برآمدگی سنگی در کوه، دماغه.
که لپه تره: قسه ی هیچ و پوچ ۱) پاوه
که لپه زی: ۱) خمحمولک، خمه گر و ۱) بز سجه.
که لپهل: ۱) جلاک؛ ۲) شوره بری ناو مال، خرت و برت ۱) لباس؛ ۲) خرت و برت
که لپه ی: سه گایه تی، کاری سه گانه ۱) شیطن.
که لپه ی: دپله سگ، سه گی میچکه ۱) ماده سگ.
که لته: کتنه، کلتور ۱) سرمه دان
که لته: ۱) بوی کرده و به چاکرده و؛ (خوم که لته کرده و)؛ ۲) ژنی سه لپته و زمان در ۱) نوسازی و تعمیر؛ ۲) سلیطه.
که لته گه: گوندیکی کوردستانه به عسی کاوی کرد ۱) نام روستایی در کردستان که توسط بهنای ویران شد

که لچ: کنجیوړ، کلچ ۱) میل سرمه کشی.
که لخانه: دوکائی شیر گرو تفهنگ ساز ۱) مغازه اسلحه فروشی.
که لختوت: کولوس ددان کهوتو ۱) بی دد، ۲)
که لدان: ۱) شکسته بهندی؛ ۲) به زینی گ له چیل ۱) شکسته بندی استخوان؛ ۲) پریدن گاو بر ماده گشن حواه.
که لدان چیل: که لک کیشان ۱) گشن ددن گاو.
که لدایا: کوله کول، که لاکهل ۱) عنفوان، گرما گرم
که لدایین: کهلد یا ۱) عنفوان.
که لدز: گیاه که ۱) علفی است.
که لدوش: حوړی کولپره که له بن ژلمه و ده برزی ۱) نوعی نان کرده.
که لدومان: هه لم، بوق ۱) بخار.
که لدوش: که لدوش ۱) نوعی نان کرده.
که لږ: هدهم، سبب که له گرمای و و دپته بهر چاو ۱) او از گرمای شدید.
که لږه: ساین، بیری، که لږه، نه گه ۱) بز تر تکه
که لږین: قه ده م کردن، دیاری دای قه ده م ۱) الو کردن گرما.
که لستن: کولین، که بین، جوش وورد ۱) جوشیدن
که لش: هه لش ۱) شکاف
که لشت: هه لش ۱) سکاف
که لشتوک: ۱) هه بارو هه نجیری به داوره و نه شاز؛ ۲) د به و پله ی نه کولانو ۱) انار و محیر شکافته پردخته؛ ۲) دانه نیم برین
که لشین: هه لشین ۱) شکافته شدن.
که لفس: کولوس کسی که دندان بیسین ندارد
که لفیج: که لفس، کولوس ۱) بگا؛ کولوس.
که لک: ۱) قایده، به هره: (که لکی نه ماه و به کله که)؛ ۲) بانی به وړه ۱) بهره؛ ۲) نان بلوط.
که لک: ۱) بازه، قایده؛ ۲) سوانه، پاساره؛ ۳) بالنداری زه لاسی ماسی خوره، تور تمیکی له خوار دسبوی هه ماسی و ناوی تیدا عه تبار ده کا؛ ۴) سهربان؛ ۵) بالنداری سبیه به قه د کوتر؛ ۶) ناناجی ۱) بهره؛ ۲) برآمدگی لب بام؛ ۳) مرغ سقا، بلیکان؛ ۴) پشت بام؛ ۵) پرندای سپید رنگ کبوتر سان؛ ۶) حشاج.
که لک تی کهوتن: تاناج به کسی یون محتاج به کسی شدن
که لک دان: به هره دان ۱) بهره دان.
که لک دان: به هره دان ۱) بهره دان.
که لک دانه و: به هره گیان دنی کز نوار (ماله که که لکی نه دایه و) ۱) بهره وری مال خریداری شده
که لک دانه و: که لک دانه و ۱) بهره وری مال خریداری شده.
که ل کردن: ۱) لاتی کرده و، هیندی نه شتی برین؛ ۲) نیوان تی خستنی دیوار و ددن و. ۱) بریدن از چیزی؛ ۲) شکاف انداختن در لبه چیری
که لکه ل: ۱) کوله کول؛ ۲) خولیا، تاره روی زور به خه پال ۱) شدت گرما؛ ۲) هوس و ارزو
که لکه له: خول، خه پال ۱) آرو.

كه‌لکیت: كه‌لکیت [۱] دفته، شامه بودکوبی.

كه‌ل گامیش: تیره‌ی جسنی گامیش [۱] کاومیش نره.

كه‌لگرتن: ناوس بونی چیل له كه‌له گا [۱] آستن شدن گاواز گس

كه‌لگری: به‌کول گریان [۱] باشدت گریستن.

كه‌لگه: شینه‌گی جوگه [۱] جای بریدگی جوی ابیری.

كه‌للا: (۱) كه‌لاجگ (۲) تپله، مه‌مهز [۱] قاب درشت: (۲) تپله.

كه‌للاره: كه‌لاره، ده‌فری ریح بو پشكه‌ن گوزانه‌وه [۱] نگا: كه‌لاره.

كه‌لله: (۱) له‌تسه‌سنو به‌ره‌زور (۲) داری جه‌مینراو بو ده‌وری شت ۳.

ده‌وری ناره‌خچن: (۴) وردی به‌تونشی بیکه‌وه‌نراو تولا [۱] (۱) كه‌سه‌سر

(۲) چیره‌چوبین: (۳) قسمت جانبی عرقچین: (۴) ریر به‌هم چسبیده

کلوخ شده

كه‌لله‌تاهه‌ك: قسلی به‌ك‌گرنوی به‌كلو [۱] آهك کلوخ شده.

كه‌لله‌با: (۱) به‌لاده‌می سه‌وسه‌خت: (۲) به‌لاده‌می به‌فیر [۱] (۱) آدم

لجوج: (۲) آدم خودیما.

كه‌لله‌بوش: بی‌ناوه‌ز [۱] تهی ستر.

كه‌لله‌بیزنگ: داری ده‌وری بیزنگ [۱] چیره‌غربال.

كه‌لله‌پا: (۱) شه‌کته‌نی له‌تاهقت كه‌وتو: (۲) به‌ت و کوت [۱] (۱) حسته‌او

کارخانه: (۲) لب و سر

كه‌لله‌پاچه: چیشتی سه‌روین [۱] كه‌له‌پاچه.

كه‌لله‌ته‌زین: بریتی له‌خواردن و خواردنه‌وه‌ی زور سارد [۱] کسایه‌ار

خوردنی و شامیدنی بسیار سرد.

كه‌لله‌چاخ: سه‌روین [۱] كه‌له‌گنده

كه‌لله‌دوش: جینسی له‌برنج و گوزو چونه‌رو کشمیش [۱] شی است.

كه‌لله‌ره‌ق: سه‌وسه‌خت [۱] لجاژ

كه‌لله‌زاو: ترسه‌نولد [۱] بزدل.

كه‌لله‌شه‌ق: كه‌له‌ره‌ق [۱] لجاژ

كه‌لله‌شه‌گر: شیلشه‌گری ده‌قالب کروری وشکه‌ره‌بوگی نوچ ده‌ره‌هانگ

[۱] كه‌له‌مد

كه‌لله‌قه‌ند: كه‌له‌شه‌كر [۱] كه‌له‌قند.

كه‌لله‌گون: گونده‌پرست [۱] مرتجع

كه‌لله‌گهرم: بریتی به‌مرؤی توره‌و نوسن [۱] کدیه‌ار آدم عصیانی.

كه‌لله‌میی: (۱) به‌لاده‌می كه‌مه‌وش و گوی‌نده‌وه‌ به‌میچ: (۲) شیت و ویت:

(۳) زوری رویه‌ه‌ه‌یرن: (۴) ده‌نگی زوریزو بلندی خوش [۱] (۱) لا‌قید:

(۲) حل (۳) اتاق روبه‌تراس: (۴) حدای بند و رسا.

كه‌ل لی كه‌وتن: كه‌لک‌تی كه‌وتن [۱] محتاج به‌کسی شدن.

كه‌لم: (۱) كه‌لپ، ددانی پشه‌وه‌ی درنده: (۲) کرم [۱] دندان پیشین

درنده: (۲) کرم.

كه‌لعا: کونی ورج و پلنگ [۱] کنام خرس و پلنگ.

كه‌لمته: گلمت، كه‌سته‌ك، سنده‌گل [۱] کلوح

كه‌لمه: كه‌له‌وه، چه‌به‌وه‌ی ملی گاجوت [۱] یوغ گردن گاو شحم‌زنی.

كه‌لمهل: كه‌ل‌هل [۱] خرت و پرت

كه‌لمیر: میرهل، كه‌سی كه‌میری بو راناگیری [۱] ساشر

كه‌لمیش: بیهکی دس‌و‌د‌ر‌ن‌ر، به‌مو [۱] پسته‌مالاریا

كه‌لناس: (۱) ه‌ل‌ای، کازی سیی کردنه‌وه‌ی داهر ۲، جه‌مه‌مه‌ر [۱] (۱)

قلع: (۲) چینه‌دان

كه‌لنایا: (۱) كه‌له‌كول (۲) له‌گهرمان سور‌ه‌له‌كه‌رو [۱] (۱) شدت و وج،

عنوان: (۲) سرخ شده رگرم.

كه‌له‌و: (۱) کلوی كولكه‌وه‌به‌مو: (۲) به‌ری گیا كه‌چند ده‌نکی به‌زیزی

بیده: (كه‌له‌وی ماش، كه‌له‌وی نوک) (۳) پوله‌كه: (۴) برجی عاسمان:

(۵) تله‌دی حبسی له‌بن: (جور به‌كه‌ت كه‌لوجه) (۶) بروار، قه‌دی

چیا (۷) ریش‌سیی و به‌زیز له‌لواوی دا [۱] (۱) باغند: (۲) نیام‌ك‌گ: (۳)

دانه‌ایست شبیه نخوددریگی: (۴) برج آسمان: (۵) حلقه‌ی یامتنی نخ:

(۶) كمر‌كوه: (۷) ریش سید محترم در آبادی.

كه‌لوی: ناوی چه‌مینكه‌له‌كوردستان [۱] نام رودی در كردستان

كه‌لواژ: سه‌رومای سه‌خت [۱] سه‌روای شدیده.

كه‌لوال: گیاه كه‌به‌كه‌ی ده‌خورق [۱] گیاهی است با پیازه‌خوردنی

كه‌لوالك: كه‌ل‌ل [۱] نگا كه‌لوال

كه‌لون: به‌ریکی دارمازوه بو ده‌باغ ده‌بی [۱] تمری ز درخت مازوج.

كه‌لوپار: گوبدینکی كوردستانه به‌عسی کاولی کرد [۱] نام روستایی در

كردستان كه‌توسط بعثیان ویران شد.

كه‌لویا، سه‌روین [۱] كه‌له‌پاچه.

كه‌له‌پاچه‌كه: كه‌لوپ [۱] كه‌له‌پاچه.

كه‌له‌پوز: (۱) شه‌و‌بره، خرت و پرت: (۲) جی‌ماو له‌مردگ [۱] (۱) خرت

و پرت: (۲) اوته‌ماترك.

كه‌ل وپه‌ل: (۱) ته‌سپا‌باتی‌مال: (۲) جلك: (۳) شه‌و‌بره [۱] (۱) (ناایه: (۲)

لیاس: (۳) حرث و پرت.

كه‌لوت: كروت [۱] كلوح.

كه‌لوت: كه‌لوت [۱] كفل سور.

كه‌لوتن: كرونس، كرونس [۱] كلوحیدس

كه‌لوتنه: كه‌لک [۱] نگا كه‌لک

كه‌له‌چا: جوری ماسی ره‌نگا‌وره‌نگ [۱] بو‌عی ماهی رنگارنگ.

كه‌ل‌وز: (۱) به‌شی نه‌چوار به‌شی كورد: (۲) دوگوندی كوردستان به‌م‌ناوه

به‌عسی کاولی كرده [۱] (۱) تیره‌ای ابوه‌ار كرده، كه‌له‌ر: (۲) دوروست

به‌این اسم در كردستان توسط بعثیان ویران شده است.

كه‌ل‌وزی: قامیکی به‌ساویانگه [۱] آهنگی است مشهور

كه‌له‌وزه: (۱) به‌ریکی گزسوله‌به‌ریگی نیک‌کولی سوری ناسال‌زه‌شه‌و

كاكله‌كه‌ی ده‌خورق، ه‌ق: (۲) به‌ری دری سته‌و‌به‌ر [۱] (۱) فلدق: (۲)

میوه‌درخت صوبر.

كه‌له‌وتن: كروشتن [۱] كلوچیدن

كه‌لوس: كولوس [۱] نگا: كولوس.

كه‌لوس: كولوس [۱] نگا: كولوس.

كه‌لوش: گوبدینکی كوردستانه به‌عسی کاولی کرد [۱] نام روستایی در

كردستان كه‌توسط بعثیان ویران شد.

كه‌لوشه: گوبدینکی كوردستانه به‌عسی کاولی کرد [۱] نام روستایی در

كه له باب: ۱) وینه دیقل له کانرا یا له بهر و ههرجی بو جو نی: ۲)
نیسکی زهقی تورقور و جکه ی پیاو ن [۱] دانه زودیز: ۲) شاك
خروس: ۲) سبك حنجره مردان
كه له پاش: گوندیكي كوردستانه به عسی كاوی کرد [۱] نام روستایی در
كردستان كه توسط بهشيان ویران شد.

كه له بدون: نه قش له دیوار و چوارچیو بو حوس [۱] دكور
كه له بر: پارچه ره وی نایبته به كه سنی به خشرایی [۱] قطعه زمین تویل.
كه له به دوری: گوندیکه له كوردستان به عسی ویرانی کرد [۱] از
روستاهای ویران شده كردستان توسط بهشيان.

كه له بهر: ۱) قه لاش له دیو رد: ۲) قه لاش له شاخی بهردین د: ۳) بریتی
به دهه رستانی تنگ [۱] شكاف دیوار: ۲) شكاف گوه سسگی: ۳)
کنایه از راه نجات دشوار.

كه له بیژنگ: كه له بیژنگ [۱] چنبره چوبین غریال.
كه له پچه: ۱) سه روی: ۲) له و كوت [۱] كه له پچه: ۲) لت و پار.
كه له پچه كردن: له و كوت كردنی مرو: (به خنجر كه له پچه ی کرد)
لت و پار كردن.

كه له پچه: ده سته بدی ناسی تاوانباران [۱] دسبند زندانی.
كه له پشكو: پهنگری زل، سكلی درشت [۱] اخگر درشت.
كه له پور: ۱) جی ماگ له مردگ: ۲) كه له و پسی ماو ن: ۳) پيتاك: ۴)
شپاشی زه ماو ن [۱] اوت: ۲) خرت و پرت اثاثیه: ۳) باج: ۴)
پولی كه در عروسی به مطرب می دهند.

كه له پیاو: پیاوی تازاو به تیز و جوامیر [۱] بزرگمرد.
كه له پیتاك: باجی به زور و ناهقهی [۱] باج زورکی.
كه له تورا: كزیزی سمر [۱] شور و سر
كه له مخ: ۱) لهشی بنیادهم: ۲) كه لاك [۱] كاید آدمی: ۲) لاشه مردار.
كه له دار: بزه دار [۱] قطعه هیزم.

كه له رم: گیاه کی چاندنی گه لایانه به توب ده ده چی و په کی ده کرینه
دوله بهلکی زور سب و توره، كه له م [۱] كلم.
كه له ره: پیل شكین، شه پور وین [۱] موج شكین.
كه له رهش: مالو، هله ره شه [۱] كلاغ
كه له ز: جه گه ی تی بهر بونی بهران و نیر به کیوی [۱] موسم حفت گیری
بز و گوسفند کوهی.

كه له زرك: چینه دای مهل، جیققدان [۱] چینه دین.
كه له زه: سیرین، نه گه نیری [۱] قوج.
كه له زه زی: کاری به زور و باجاری [۱] کار زورکی
كه له ز: قایمه یو، دار بهستی داری ره ز [۱] چوب بست تاك
كه له زن: کدیو وی زور به زور و زبانی [۱] کدبانوی بسیار محرم.
كه له نس: ۱) به تی دیز كه به سسر جهما را کیشراوه پی ده بهر نه: ۲)
چه پیری كه حر و ته سمر گونده ی فوگراو بو بهر نه وه، كه له ك [۱]
و یسمان عبور از رودخانه: ۲) كلك عبور از آب.
كه له ستون: كوله که زیرینه [۱] رنگین کمان.
كه له سته: ۱) كه ره سته، تهر از: ۲) قه واره ی لهشی مرق كه له مخ [۱]

كردستان كه توسط بهشيان ویران شد
كه له لوک: ۱) كوك: ۲) نیر به کیوی دوساله [۱] دانه زودیز: ۲) شاك
کوهی دوساله
كه له لوک: ۱) نیر حاره گه حسب ۲، حوری مدسی [۱] يك هسم حر:
۲ ماهی سلمون
كه له لوک: حیح و حوا، چه دب و چه ویل [۱] كج و كوه
كه له لوک: باره حشت یا نا حوری حكه له بو ناو نجن [۱] قطعه كوچك
خشب یا حر در کار ناسی

كه له وکی: جو، یکی كورده سسه به عسی كاوی کرد [۱] نام روستایی در
كردستان كه توسط بهشيان ویران شد
كه له و، ناله لی بول سبی هاش، قه ناس [۱] دام پیشانی س:

كه له و، بهف سه [۱] كلام
كه له و، هو می: قه رمایشی حودا [۱] كلام خدا
كه له و، هو می: هفتی خر [۱] كلام خدا.
كه له و، مهل: كه له په، كه له په [۱] حرب و یرب.
كه له و، ۱) كه له په، دد نی پیشین: ۲) قه له و زی زین: ۳) كلوی چكوله [۱]
۱) دندان پیشین: ۲) قروبوس: ۳) كلو حك.

كه له و، ران: گوندیكي كوردستانه به عسی كاوی کرد [۱] نام روستایی در
كردستان كه توسط بهشيان ویران شد.
كه له و، سسه: كرمی نوکی سمر [۱] كرم نخود.
كه له و، شیش: ۱) گوشنی چه قانسه: ۲) گوشنی به زی خراب [۱] ۱)
گوشت رگ الو: ۲) گوشت حیوان لاغر.

كه له: ۱) داری داهیر و پو ده وری بیژنگ،... كه له: ۲) مروی ماو
قامیش: ۳) داری ده وری بهر ی خه زه ك: ۴) هله: ۵) باشگری به مانا
لامال. (منا لیک سور كه له یه) [۱] چنبره حوسن: ۲) آغوری كه
در كاوك نی به عمل آید: ۳) پرده چرخ دوک ریسی: ۴) قلعه: ۵) پسوند
به معنی مانند.

كه له: ۱) زه لام: ۲) درشت: ۳) حوری پرنج: ۴) به لایه كه له ره کی توتن و
بیستن دینه دهر و وشکی ده كات: ۵) له سهر یك د تراوی بهر زه وه بوگ:
۶) خورگرتن له قسه ی خه لك، كوله: ۷) وشه ی دمه دانی گا یو سمر
جیل: ۸) بریتی له پیاوی تاراو به حورمه ت [۱] ۱) بررگ: ۲) درشت:
۳) نوعی پرنج: ۴) انگل گیه توتون و پالیز: ۵) برهم انپشته: ۶)
پشان شدن برای استراق سمع: ۷) كلمه ای برای تحريك گاو گش:
۸) كنایه از آدم شجاع و محترم.

كه له ه: كه موته، بی وینه [۱] بی نظیر.
كه له هان: ۱) به كار هان، فایده دان: ۲) جوش هان [۱] ۱) به كار مدن:
۲) جوش آمدن

كه له هان: نیر حوسنی چیل [۱] گشن خواهی گاو ماده
كه له هه موسه: قامكه گهره [۱] انگشت شنب
كه له نه بگوست: كه له نه موسه [۱] انگشت شصت
كه له باب: كه له شیر، دیقل [۱] خروس.
كه له باب: كه ره باب، كه ره شیر، دیکل، دیقل [۱] خروس.

برار (۲) کالبد آدمي.

که له سمه: کرمي به لای نوک [کرم] ښخود.

که له سسو: چیلن که له سمر زورن پرسی جو نه گابان حارز بوه [ماده گاوی که ارجفت گیری زهد به ستوه آمده.

که له سونگ: قه لاسک، که هیت [فلاحن.

که له ش: (۱) که له ح: (۲) جوان و نازدار، (۳) که چهل: (۴) شلاتی، قه لاش: (۵) چابک، مهربوت [۱] نگا: که له خ: (۲) زماوشنگ: (۳)

کچل: (۴) نگا، شلاتی: (۵) چالاک

که له ش: قه لاش، شلاتی [شولاتن هرږه ویکرد.

که له شاخ: پاکیشی خوین گرتن له له ش، نامرازی حه حاسات [بادکش حجامت.

که له شخان: لهو گوند، لهی کوردستانه که به عسی کولیان کرد [روستایی در کردستان که بهتیاں را ویران کردند.

که له ششان: شونی رور کارمه [چوپان کارمد و ماهر.

که له شه: زیگر، چه دی لالاکر [رهرن.

که له شه کر: که له شه کر [کله فند.

که له شهی: زیگر، چه ته [رهرن.

که له شیر: دیک، که له باب [حروس

که له شیر: گوندیکی کوردستانه به عسی کولی کرد [نام روستایی در کردستان که توسط بهتیاں ویران شد.

که له شیر: که له باب، وندی که له باب [مجسمه زینتی خروس.

که له شینکه: بهرکی دامارو [از محصولات درخت مازو.

که له ف: که لاف [کلاف.

که له فیچ: ددان که ل [دندان شکسته.

که له قه نند: که له قه نند [کله فند

که له ک: (۱) فولاخ، پیسی لیواری قوسره: (۲) کره ک: (۳) رچنه [۱] پینه بر حاشیه کفش: ۲، دانه زودیر: (۳) روزنه.

که له ک: (۱) کوما بهودی به سمر به گادرو: (۲) دیواری نیشکه بهرد: (۳) که سه س، چه پیری سمر کوسده پو پهرینه وه: (۴) به له که، حیل: (۵)

سوانه، پاساره: (۶) له سمر به ک دارو [۱] توده سنگ: (۲) سبکچین: (۳) کلک عبور از آب: (۴) تیرگ: (۵) لیه بام: (۶) برهم انباشته.

که له کان: گوندیکی کوردستانه به عسی کولی کرد [نام روستایی در کردستان که توسط بهتیاں ویران شد.

که له کاوی: گوندیکی کوردستانه به عسی کولی کرد [نام روستایی در کردستان که توسط بهتیاں ویران شد.

که له ک باز: حیل: (۱) فیلاوی [حبه باز.

که له ک بون: له سمر به ک جیگر بونی زور شت [برهم انباشته شدن.

که له کچی: که له کی سمرتاو تازو [کلک رن

که له کردن: (۱) له سمر به ک دانانی زور شت: (۲) خوگرتن بو قسهی حه له [۱] برهم انباشتن: (۲) استراق سمع کردن

که له ک کردن: (۱) له سمر به ک دان: (۲) کو بونه دی چه ند که سی له دهوری به ک: (۳) حیل: کردن: ۴، گیر کردن: یوکه له لویهی تهنک یا

ده مانچه ده [۱] برهم انباشتن: (۲) گردهم آمدن: (۳) تیرگ به کار بردن: (۴) گیر کردن یوکه در لوله بنگ یا نهانچه.

که له ک لیدان: قیل کردن [حقمزدن.

که له کن: گوندیکه له کوردستان به عسی یوانی کرد [از روستاهای ویران شده کردستان توسط بهتیاں.

که له کوتک: کاسه ی دایینی که چ و کروچ [کاسه چوبین لیه شکسه

که له کوتک: کاسه ی دایینی زه لام، سوبه ی دایین [نشتک چوبین.

که له کوچ: شه پیلک تیسکی پاتی شان [اسخوان پهن شانه.

که له کوک: که له شیر، دیکل، که له باب [خروس

که له کوک: ناوی دی به که له کوردستان [نام دهی در کردستان.

که له که: (۱) حلیکه، برک: (۲) کاسه ی که، کاسه ی دایینی یو خوروا: (۳) ده مری سواله تی گول و زبجان تیداجا بدن [۱] تهیگاه: (۲) کاسه

چوبین وارفته: (۳) گلدان سفالی.

که له که: (۱) کو بونه دی خه لک به سمر شتیک (که له که مه کن: (۲) قیل و تله که [۱] گردهم آبی شلوع، تراکم جمعیت: (۲) حیل

که له که برین: خو به سمر به ک دا دن و پال پوه [۱] مرکم و هنار جمعیت

که له که تره: (۱) برینی له له سمر به ک که له که کراوی له زمان بریک: ۲ برینی له کاری که ناشی سمر بگری [۱] کسایه از برهم انباشته

سست پیمان: (۲) کنیه و کاری که گردنی بیست.

که له که بری: حو به سمر به ک دایینی مرقان یو بادی و شوخی [خود را بر همدیگر انداختن به قصد شوخی.

که له که: که له کولی که رماو ناوی سمرتاگر [خوشیدن.

که له که له: (۱) پیایی گه وره: (۲) ونه ی دته دای جوا نه کا بو سمر مانگا به ک: (۱) برگ مردان: (۲) کمه بحر بک گشن بر ماده کاو

که له که وان: که له کچی [کلک ران.

که له کین: گوندیکی کوردستانه به عسی کولی کرد [نام روستایی در کردستان که توسط بهتیاں ویران شد

که له کیوی: (۱) جوری حه یوانه کیوی: (۲) تیر به کیوی [۱] کل کوهی: (۲) شاک کوهی

که له گا: (۱) گایه که سوار ی چیل ده بی بو کوس کردن: (۲) برینی له مروی زوری کهر [۱] گاوگش: (۲) کنایه از زورگو.

که له گایی: زوری، داهقی [دورگویی

که له گری: گریانی به کور [باشند گریستن

که له گه ت: قه دیلند [بند بالا.

که له گه رم: (۱) چه نگه ی گه رمای زور: (۲) برینی له چله ی هاوین [۱] عمروان گرم: (۲) کنایه از چله دستان

که له گه وره: کولاره، باند ریکی زاوکه ره [۱] پرندگان شکارچی.

که له گی: نوده ی زو به بهریلایی، که له بی [۱] اتاق رویه تراس.

که له لا: (۱) شه کب: (۲) به خوشی زور نمخوش: (۳) پهریشان حال: (۴) ره و کز [۱] خسته: (۲) بهمر بدن حال: (۳) پهریشان حال: (۴) لاغر

مردی

که‌لەلان: تەولە، تەویە، پشێر [۱] صطیل.

که‌لەم: (۱) که‌لەم: (۲) دۆک، چفل: (۳) دەری بۆک‌دادراو: (۴) تیشە‌شاحی بیریك [۱] (۱) کەم: (۲) حار: (۳) جوب نوک تراشیده: (۴) کوه سنگی

پوڤ سز

که‌لەم: نالەمەری ملی گا [۱] چسیرگردن گە

که‌لەمان: قارمان، ساوی هەردنار [۱] فەرمان

که‌لەمایش: روان کرانەو پۆت‌سپەکتوتن [۱] پەسین عار کردن.

که‌لەمباز: قەلەمباز بازی بڵندو هەراو [۱] پەرش بڵند.

که‌لەمیان: هەمبەه‌ی گەورە [۱] ایاب بزرگ

که‌لەمپەر: چیشتی کەنگری وشکەو کرایک [۱] ش کنگر خشک شده.

که‌لەمچە: که‌لەبجە دەستی تارانبار [۱] دستبند زندانی

که‌لەمەر: تۆکەپەر، پەر، موی پەرگەدە [۱] موی زهەر.

که‌لەمو: (۱) پەخووشی و ژانی که‌لەمگوسب پەیدا دەبێت نیریکی له موی نەستور دەکات: (۲) موی درشت: (۳) حۆکردنەموی حوری و موی دەن‌و‌ش‌غەل ژۆر: (که‌لەم‌و‌ده‌کا) [۱] (۱) کزەمە، نوعی بیماری: (۲) موی درشت: (۳) گردآوری پشم و موی ریخته در آغ.

که‌لەم‌و‌ست: قامەک‌زە [۱] ابگست شست.

که‌لەموک: جۆری که‌لەمی وەک تۆر، داش که‌لەم [۱] کەم فەری.

که‌لەمە: (۱) که‌لەم: (۲) قەلەمە‌ی چاندن: (۳) تەنگ‌و‌چە‌لەمە [۱] (۱) چنیر گردن گاوا: (۲) قەلەم: (۳) مەهیت

که‌لەمەک: (۱) زۆر و زۆلم: (۲) که‌لەو‌دی ملی گا [۱] (۱) عەلم و زور: (۲) بوغ گردن گاوا

که‌لەمە‌کردن: رام کردن و زەو‌ه‌ک [۱] رم کردن وەوک.

که‌لەمی: گیاه که‌لەکە‌ی پەوشکی له توتی نه‌کا [۱] گیاهی ست.

که‌لەمیز: که‌لەبیوا [۱] سحاح رادبرد

که‌لەمیزو: مەرو‌ی سو‌ی درشت، مەرو‌لە عەحمەت‌بە [۱] مەرو‌حە درشت

که‌لەمیش: که‌لەمیش [۱] پەسە مالاریا

که‌لەن: (۱) قەلەن، شیربایی: (۲) قەلە‌ده‌ی ملی تازی [۱] (۱) شیربها: (۲) قەلە‌سگ شکاری.

که‌لەن: که‌لەم [۱] چنیرە گردن گاوا.

که‌لەنج: جۆری پەری دارماز [۱] نوعی ثمر مازوج

که‌لەندو: که‌لەندو، مە‌لە‌غان [۱] داس دسته‌بڵند.

که‌لەندی: داسی دیزوی دەسکەدان مە‌لە‌غان [۱] داس بڵند دسته‌دو.

که‌لەندی: پەفری پەسەری‌کە‌لە‌که‌یوگ [۱] بۆدە برف برهم ایاشته که‌لەنگ: کەنگر، فەنگر [۱] کەنگر.

که‌لەوازی: قەسە یی شەرمانە [۱] شەخن وقیع.

که‌لەوان: شوایی کەل‌گامیش [۱] چوپان گاومیشهای نر

که‌لەو‌به: (۱) که‌لەم: (۲) موبە، موبجە‌ی ز [۱] (۱) چنیرە گردن گاوا: (۲) دگمە درشت گمیدی

که‌لەو: دەبەگ، کەم‌دام، گە‌جۆ [۱] بھم. حمق

که‌لەو: کەل‌ز [۱] نگا: کەل‌ز.

که‌لەوشک: دروشم، داغی بیشانە بە‌مال‌تەو [۱] داغ شائە دام.

که‌لەوگ: (۱) قەلە‌یجە، قە‌لە‌ی پچۆک: (۲) لێو‌گرتە‌نە‌ی کوردستانە که بە‌عسی کاولیان کرد [۱] (۱) قەلە‌کوچک: (۲) ووستایی درکردستان که

بعثیان ان را ویرن کردید.

که‌لەو‌ه: که‌لەم، ئالغە‌ی داویتی ملی گاوا کایرە [۱] چنیرە گردن گاوا

که‌لەو‌ه: که‌لەبەر [۱] نگا، که‌لەبەر

که‌لەو‌ه‌کیشی: مە‌رەسە‌ختی، پە‌هەسە‌نە‌کردن [۱] ناهرمایی، سرکشی.

که‌لەو‌ی: گیاه‌کی دزکاو‌ی بە [۱] گیاهی است حارادان

که‌لە‌ه: قە‌لە، که‌لە [۱] قەلە

که‌لە‌ه‌ر: که‌لە‌ر [۱] نگا، که‌لە‌ر

که‌ل‌هە‌یدان: جۆری شوربا [۱] نوعی ش.

که‌لە‌هیز: (۱) کۆ‌پۆتە‌و‌ی جوانە‌گای زۆر لە‌سەر مە‌نگیە‌کە‌ل: (۲) بریتی له‌ کۆ‌پۆتە‌و‌ی زۆرکە‌سی له‌ دزی تاکە‌کە‌سێک [۱] (۱) ازدحام گ‌و‌های ئیر بر ماده‌ گ‌و: (۲) کامیاه از ازدحام عە‌ده‌ی بر علیه‌ کسی.

که‌لە‌ی: گزیری سەر [۱] شورە‌ سەر

که‌لی: (۱) بێ‌حوی: (۲) بیوان‌بی‌کە‌و‌ویی دێ‌و‌ر ددان: (۳) کلک‌قوتە: (۴) گو‌ی کورت: (۵) کال: (۶) نە‌کول‌و‌ر: (۷) کاری زایردوی خوش‌هاتن، کول‌ا، کولی: (۸) که‌لوی دە‌نکی گیاه: (۹) کوئی شائە‌هە‌نگو‌ی [۱] (۱) بێ‌سک: (۲) شکاف دیو‌ر و یا میان دێ‌دانها: (۳) دم کوبه: (۴) کوته‌گوش: (۵) کال: (۶) باپخته: (۷) فعل ماضی حوشیدن، حوشید: (۸) نیامک‌دانە‌های گیاه: (۹) شپکه‌ موم.

که‌لی: بێ‌حوی [۱] بێ‌سک

که‌لی: (۱) که‌لە‌کی سەر‌و‌: (۲) کولی: (۳) نازایە‌تی: (۴) کە‌و [۱] (۱) کە‌ک عبور از ب: (۲) چوشید: (۳) شجاعت: (۴) نیامک‌دانه.

که‌لە‌بجە: نیری، سە‌برین، تە‌گە [۱] قوج.

که‌لە‌بجە: کە‌ل‌گامیشی له‌ دوسال بە‌ولاو [۱] گاومیش دوسال بە‌بالا

که‌لێز: (۱) کێ‌بجکە‌ی پەر، قیچکە‌ی سەر‌دوگ: (۲) دە‌سە‌لات و روزداری [۱] (۱) دساحه‌گوسفە: (۲) توانایی

که‌لێز: تە‌گە‌ نیری [۱] قوج

که‌لێسە: کە‌و‌سە [۱] کرە‌هە‌ بخود

که‌لێش: که‌لو‌یش [۱] نگا که‌لو‌س

که‌لێشو: رێگر، چە‌تە، که‌لە‌شە [۱] رهن.

که‌لیک: تاوێک، دە‌مێکی کە‌م [۱] زمانی اندک.

که‌لی‌کولی: گوندێکی کوردستانە بە‌عسی کاولی کرد [۱] نام‌روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.

که‌لیلان: (۱) دا‌ح و عە‌زە‌ت: (۲) کۆ‌لە‌کۆ‌لی گە‌رمای هە‌من [۱] (۱) تأسف و حسرت: (۲) شدت گرمای تابستان.

که‌لیلک: کلیمی دارینی گۆ‌لە‌ی درگا [۱] کلید چوبین دن

که‌لیمە: وشە‌بە‌ک [۱] کلە

که‌لیس، جۆش‌هاتن، کولیس [۱] جوش آمدن.

که‌لین: (۱) قە‌لنست له‌ دیوار: (۲) پە‌ناگا: (۳) پۆسە، چە‌پەر، حە‌لە‌ سپێر (۲) دەر‌هە‌ت [۱] (۱) شکاف: (۲) پناهگاه: (۳) کمین: (۴) قرص

که‌لین: (۱) که‌لین: (۲) مە‌رو‌ی زل و زە‌بە‌لاح [۱] (۱) چوشیدن: (۲) تنومند.

که‌نن هه‌لاده‌ی حه‌ده‌ی قه‌لاده‌ی حرمی

که‌لی سنی، گوندیکی کوردستانه به‌عسی کاوی کرد [۱] نام روستایی در کوردستان که توسط بهتیان ویران شد.

که‌لینی: گوندیکه له کوردستان به‌عسی ویر می کرد [۱] از روستاهای ویران شده کوردستان توسط بهتیان.

که‌م: (۱) پیچ، پیرامه‌ری هره، کم؛ (۲) کهو، بیزنگ [۱] (۱) اندک؛ (۲) غرابال سورخ دوتب

که‌ما: گیاهی‌کی به‌ری گه‌ل‌ده‌ری به‌کارگی که ماله هه‌سو کارگی باشنه [۱] گیاهی است برگ سوزنی، کما.

که‌ماجر: شویی گه‌مای رور لی ووابی [۱] کمارار که‌ماچه: تارازیکی موسیماه [۱] کمانچه.

که‌ماخ: کتوت، که‌فیل [۱] کمل، که‌مالان: دوگودی کوردستان به‌م ناوه به‌عسی کاوی کرده [۱] دو

روستا به این اسم در کوردستان توسط بهتیان ویران شده است. که‌مان: (۱) دینگی نیوه‌هه‌غره زیی نیخراوه بو تیرین‌هاویشن؛ (۲)

تارازیکی موسیماه [۱] (۱) کمان تیراندازی؛ (۲) کمان موسیقی که‌مانچه: که‌ماچه [۱] کمانچه

که‌مانچه‌زن: که‌مانچه‌لیده‌ی [۱] که‌مانچه‌وار که‌مانگه‌ر: که‌سی که‌مانان چی ده‌ک [۱] که‌مانگر.

که‌مانه: (۱) رفرائی تاوژرو که‌وشنی ده‌کوی؛ (۲) چه‌مانه‌وه‌ی تاوژراو به‌رئی ده‌ک [۱] و (۲) که‌مانه.

که‌مبار: (۱) سه‌رجاوه‌ه‌ک که‌لوی زور به‌ی؛ (۲) حسی که‌سناری حه‌سو حول [۱] (۱) جسمه‌کم ب. (۲) یحیی، آهگوش عیظ

که‌مایه‌تی: به‌رائه‌ری زورینه، که‌مه‌لی کم به‌رائه‌ری به‌کومه‌لیکی تر [۱] قلیت

که‌مایه‌سی: (۱) ده‌ست کوری، ناتاهی؛ (۲) که‌م‌و‌کوری و ناته‌واوی [۱] (۱) احتیاج؛ (۲) کم و کاستی.

که‌مایی: (۱) که‌مایه‌تی (۲) هه‌چ‌نه‌یی، به‌شی کم [۱] (۱) اقلیت؛ (۲) افلا که‌مایخ: کامباح [۱] نگا: کامباح.

که‌مبار: که‌مایه‌ی [۱] کم بهره، که‌مبه‌ر: (۱) ناوهمد (۲) ته‌سک؛ (۳) پشتینی ریز بین زو؛ (۴) گولیکی

ده‌شیه [۱] (۱) میان، که‌مر؛ (۲) کم عرض؛ (۳) که‌مبه‌ر زینتی؛ (۴) از گلهای صحرایی.

که‌مبه‌روک: ده‌ه‌نیکه به‌چقه که‌میوه‌کی هه‌یه [۱] خاربه‌ی ست میوه‌دار

که‌مبه‌ره: (۱) پشتینی خشل؛ (۲) ناوهمد [۱] (۱) که‌مبه‌ر زینتی؛ (۲) میدان. که‌مبه‌ل: که‌میل [۱] نگا، که‌میل.

که‌مبه‌لوک: (۱) قارچ؛ (۲) چمه، دبه‌لان [۱] (۱) قارچ؛ (۲) دهلان که‌مبه‌ر: که‌به‌ری، خورزان له حانده‌کی تر [۱] رهاوت کینه‌بوزانه.

که‌مبه‌رائین: که‌به‌ری کردن [۱] که‌به‌تورانه رقابت کردن. که‌مک: دوگه‌ی قه‌به، قوبه [۱] که‌مه‌قبه‌ای.

که‌مشار: مه‌تار [۱] که‌تار.

که‌م‌تاراف: گوندیکی کوردستانه به‌عسی کاوی کرد [۱] نام روستایی در کوردستان که توسط بهتیان ویران شد.

که‌متاکورتی: که‌می به‌زوری، که‌م و به‌شی [۱] کم و بیش.

که‌مته‌رخ: بی‌به‌هاد ناوه‌واح [۱] بی‌ارزش. که‌مته‌رخه‌م: که‌تره‌خه‌م [۱] لاهی.

که‌متیار: مه‌تار [۱] که‌تار که‌م‌تین: بی‌ناقصت، بی‌تابشت [۱] ساتران

که‌م‌چیقلدانه: به‌تی به‌ی سه‌یرو حه‌وسه‌له [۱] ناسکیا که‌م‌ج: حیج چه‌ب، چه‌ریل [۱] کج و تاهموار

که‌م‌جک: که‌حک که‌م‌حی [۱] هاشی. که‌م‌چه: (۱) که‌چک؛ (۲) تارازی فوره‌سواح لوس کردن، ماله؛ (۳) داغی

نازه‌ل و رسات [۱] (۱) قاشی؛ (۲) ماله بنایی؛ (۳) داغ دم و احشام. که‌م‌چیقلدانه: که‌م‌چیقلدانه [۱] کم حوصله، ناسکیا.

که‌م‌خور: دزی رورخور [۱] که‌مخور که‌م‌خه: پاچه‌یکه‌ی تاویشمیه [۱] پاچه‌ای بریشمین

که‌م‌ه‌دو: که‌م‌فسه [۱] کم حرف. که‌م‌ه‌دو: (۱) که‌سی که‌نازه‌لی شه‌رده‌ری که‌مه؛ (۲) چینی که‌م‌شیر [۱] (۱)

کسی که‌دام دوشیدنی کم دارد؛ (۲) گاو کم شیر. که‌م‌ه‌دو: گوندیکی کوردستانه به‌عسی کاوی کرد [۱] نام روستایی در

کوردستان که توسط بهتیان ویران شد. که‌م‌ه‌س: (۱) ده‌س‌ه‌نگ؛ (۲) بی‌ده‌سلات [۱] (۱) تنگ ده‌س؛ (۲)

ناوان که‌مه‌ر: (۱) به‌رد؛ (۲) خه‌لوره‌به‌ردیه [۱] (۱) سنگ؛ (۲) زغال سنگ.

که‌مه‌رائ: کازای خه‌لوره‌به‌ردینه: (به‌رکه‌مه‌رائ ناوی گوندیکه) [۱] معدن زغال سنگ

که‌مه‌راوژ: پیچه‌ک له ره‌حف [۱] کم از بسیار. که‌مه‌رو: شه‌رم، شه‌رمین [۱] خجالتی، کم‌رو.

که‌مه‌ره: که‌به‌ره، ریخی به‌ری‌دراوی زه‌ن‌ه‌ل‌تنگ [۱] سرگین کوبیده سفت شده.

که‌مه‌ری: که‌مه‌رو [۱] دم خجالتی. که‌مه‌سه‌ر: نزدیک له‌تواویر [۱] رومه‌اتمام

که‌مشو: (۱) که‌ری به‌ره‌به‌ر (۲) زه‌لامی نایگه‌بشنو، ده‌به‌نگ [۱] (۱) لاغ، (۲) آدم نفهم

که‌م‌قنیا: (۱) به‌که‌م‌زازی؛ (۲) که‌م‌خور [۱] (۱) قانع؛ (۲) که‌م‌خور که‌م‌ک: (۱) روخسار چکوله؛ (۲) ده‌س‌روکه‌ی چلم‌سزین [۱] (۱) شمع

رخساره کوچک؛ (۲) دستمال. که‌م‌کار: (۱) که‌سی نیشی که‌م‌ده‌س که‌می؛ (۲) نه‌م‌ل و بیکاره [۱] (۱) کم

کارا؛ (۲) نبل، سست در کار. که‌م‌کاری: حالی که‌م‌کار [۱] کم کاری.

که‌م‌گردن: (۱) له‌زور که‌م‌ه‌سوه؛ (۲) کزودا‌گوش‌بون (به‌ونه‌خوشه‌ی زورم که‌م‌کرد) [۱] (۱) کم شدن؛ (۲) لاغر شدن.

که‌م‌کول: (۱) تهرانی شینی گون؛ (۲) گاه‌کی دزکادی به‌ک [۱] (۱) بوسته

سپر گردو: ۲ گیاهی است خاددار
 که مائه: که سته، سته گل، گلوی گل کلوخ
 که مو: زریگی حیران زریگ حقه بان
 که دو بیش: که تا کوروت کم و بیش
 که موت: به دیگر سهره بی لجان
 که موت: کابوک، کافوک، که فوک، کوتر کبوتر
 که مور: ۱ گاشه بر ۲ بورد، کوچک ۱ سنگ بزرگ: ۲ سنگ
 که موسکه: بزرگ، بیجهت اندکی
 که موکوز: ناتمو و ناتمام
 که موک: که موسکه اندکی
 که مو: کوند، کاسه داریسی زل کاسه بزرگ چوبین
 که موله: کاسه داریسی بچوک کاسه کوچک چوبین
 که موله: که موله ۲، که موله ۱
 که موشه: که سله در، بی هاونایا نایاب
 که مائه: ۱ همداری که چغری یار سیوه حه غری حمیرا ستهوه نو
 دهوره گرتی نامر ازیک وه که له بیرنگ و داری حوره و یوی بیسکه
 دهوری پنجگهی عهده باسه و ۲ نامر ری که داری بو که مائه
 دهه مسهوه ۱ چوب حمیده دایره یا نیم دایره ای، چمبره، کمانی
 ۲ ابرار کمانی کردن چوب
 که مسهره: ۱ نافه ۲ چوبی شاخ: ۳ کوچکه بورد، خرکه بورد ۱
 میان، کمر: ۲ کوه تمام سنگی: ۳ شن درشت، قله سنگ
 که مسهره سته: بزرگ، حزمه نگر چاکر
 که مسهره سته: برتی له په نایه ۱ کنایه او پاهنده
 که مسهره بن: پشین، پشان کمر بند
 که مسهره بن: که مسهره بن کمر بند
 که مسهره چین: کراس یان که دای ژفانه ی ناوه در چین وی چین دار ۱
 لباس کمر چین دار
 که مسهره و خ: دهوی به خه رگ رسترا و رسته چرخ دوک رسی
 که مسهره کش: ۱ دهه سه و سه روزه، نامال هموراز: ۲ جو ری ده ری ۱
 ۱ روبه سر بالایی، کمر کش: ۲ نوعی زیر شلوار
 که مسهره: بورد لانی سنگ لاج
 که مسهره: ۱ که مسهره ی خشل: ۲ ناوه دی همر شنی: ۳
 جیگهی با گدور به مسهره مناره ۴ تخته ی له دولاش دراو ۵ ناوه دی
 زهس: ۶ گاشه بورد ۱ کمر بند زینتی: ۲ میان: ۳ گندسته
 مناره: ۴ تخته ای که بر ناو آسیا کوبیده شود: ۵ وسط زمین: ۶
 سنگ بزرگ
 که مائه: که مائه، توژنک اندکی
 که مائه کنی: که مائه اندکی
 که مائه: ۱ به تی در یو گرتسه و به ستنی زاکردو: ۲ پهی سهر
 به نالقه ی فروهان ۱ و ۲ کند
 که مائه: که مائه کند
 که مائه کنش: برتی له عاشق بوی شیحی تریقه بان کچی جوان

۱ کنایه از محدود بیر طریقت و عرفی یا عاشق دختر جوان شدن
 که مائه و یوز: سو ری که به که مائه دوزم یان زاکردو ده گری ۱
 کند انداز
 که مائه: ۱ که مائه سی: ۲ که مائه سی ۱ بزاری: ۲ اندکی
 که مائه: دزی وانی، کمی ۱ کمی، کستی
 که مائه: که مائه، که مائه اندکی
 که مائه: زور که مائه متر ۱ کمتر
 که مائه: که مائه، که مائه ستر ۱ دستمال
 که مائه: که مائه، که مائه، که مائه اندکی
 که مائه: ۱ سله مائه به پشت دو که و لکاو ی به ز که خفه سی دی ۲
 پتوری برین: ۳ چلمی وشکه و بزرگ به لوتوه ۱ گال، پوست گاله
 ۲ خشک ریشه: ۳ ب پهی حسیکه
 که مائه: که مائه، که مائه
 که مائه: ۱ بوسه، خال: ۲ خودا گرتن له بوسه دانی ۱ کمین: ۲
 کمین کردن
 که مائه گال: بوسه ۱ که مائه
 که مائه: ۱ که مائه نی: ۲ که مائه ۱ اقلیت: ۲ اقل
 کمن: ۱ حه س، بی که نین: ۲ کان: ۳ گل که ن: ۴ پاشگری بهو نا
 بورد لاکه ری یای پشته و: ۱ که ن، نسکه ن: ۴ جیگهی کولندراو
 ۵ ناورد: ۶ جل له حو کردن ژو کورت جلیک: ۷ کرری سهر ان: ۱
 خنده: ۲ معدن: ۳ پسوید به معنی بیرون دهنده سدسک: ۴ کده
 شله: ۵ آبکند: ۶ کندن بناس: ۷ شور سهر
 که ناره: ۱ رهح، قهراخ، قهراخ، نالی، لا، ته شست: ۲ دری کوب: ۳
 ده و نه که بور خوش ۱ کمر: ۲ درخت کمر: ۳ در حه بسب
 حوسو
 که ناره: ۱ به ستن: ۲ برتی له جیگهی ده سبه و گه باند ۱
 کماره رودخانه: ۲ کنایه زمستراح، توات
 که ناره روزه: ناوچه به که له کوردستان ۱ مایه ای در کوردستان
 که ناره گرتن: دوزه به ری بون ۱ کنده گیری
 که ناره ی: دو کوندی کوردستان بهم دوه به عسی کاوی کردوه ۱ دو
 روستا به این اسم در کوردستان توسط بعثیان ویران شده است
 که ناره: ۱ دهوری به سر: ۲ قالی در یوز که: ۳ په ریوز ۱ کرانه: ۲
 قالی کماره: ۳ حاسیه
 که ناره گیری: دوزه به ریوز ۱ کماره گیری
 که ناره گیری: بی لایه نی، دوزه به ریوز ۱ کنده گیری
 که ناره: ۱ در که زی: ۲ په ریوز: ۳ قه باری ۱ خار پر چین: ۲
 پر چین: ۳ برده باری
 که ناره: که نگر ی وشکه و کراو ۱ کنگر خشک شده
 که ناندن: خندانن، و پیکه نین هین ۱ به خنده آوردن
 که ناو: ۱ ناورد: ۲ کولندراو: ۳ له چه سین زرگار کراو ۱ آبکند: ۲
 کنده شده: ۳ برکده شده
 که نایا: هله که نندن له کانا ۱ حک روی فلز

که‌ندوقورت: شونی پزله چال وچول و بلندیی و به‌ویایه‌تی [۱] رمین
د ری پستی و بلندی پسبار.

که‌ندوکوت: که‌ندوله‌ند [۱] رمین پرفراز و نشیب.

که‌ندوکورت: که‌ندوقورت [۱] زمین پرازی بلندی و پستی.

که‌نده: (۱) خنده‌ک (۲) چال [۱] (۱۱) حدی: ۲، چاه

که‌نده‌سمه: ۱- تاسه‌ده‌شپکه: ۲- ره‌گرزیه، میش‌حوره [۱] (۱) بریده
سیرقب: ۲- نام پرنده‌ایست.

که‌نده‌قولان: ناوی ناوایی به‌که [۱] نام روستایی ست.

که‌نده‌ک: خنده‌ق، زهونی کوتل‌دروی دیزو بان [۱] خندق.

که‌نده‌کار: کسی که له در نم‌حش ده‌کهنی [۱] کنده‌کار

که‌نده‌کاری: کندن‌نی نم‌حش له دار [۱] کنده‌کاری.

که‌نده‌لان: لیواری قول‌کمی زور فرون [۱] کناره‌ایک‌گه‌شاد.

که‌ندیل: که‌ندر [۱] نگ- کندر.

که‌ندی‌و: مه‌ل‌به‌ندی‌که له کوردستان جه‌ند گودی لی به‌عسی
وئر نی کردن [۱] ناحیه‌ای مرکزدستان شامل چند روستا که توسط
بغیان ویران شد.

که‌نر: کنر، کندر [۱] نگا، کندر.

که‌نراو: (۱) زوی قول‌کراو: (۲) جلی ژخو‌کرای: (۳) له‌سمر لکا‌ولا‌که‌ویو
[۱] (۱) زمین کنده‌شده: (۲) لباس کنده‌شده: (۳) برکنده.

که‌نراو: نازله‌نی قه‌له‌و‌وگ [۱] دام جتی و چله‌شده.

که‌نزه: (۱) جلیقه‌ی ده‌س‌چن: (۲) جلگی زیر‌کراس [۱] (۱) جلیقه‌ی
دستیاف: (۲) زیر‌پیراهن

که‌نسی: رزد، ره‌زبل [۱] خمیس.

که‌نشست: جو‌ری مومی هه‌نگوین [۱] مومی موم عمل

که‌نشسته: پارس‌گای جوله‌کان [۱] معبد یهود، کشت.

که‌نک: کریزی بریسی سهر [۱] شوره‌ی زخم سر.

که‌نکه‌نه: زور ره‌لام [۱] بسیار کلفت و بزرگ.

که‌نکه‌نه‌چی: قوم‌ه‌شکه‌ن، که‌سن حالا و هه‌ل‌ده‌که‌نی [۱] مفتی، چاه‌کن.

که‌نگ: (۱) که‌ند: (۲) چنگی بال‌دار: (۳) بالی بال‌دار [۱] (۱) نگا: که‌ند:

(۲) چنگال پرده: (۳) بال پرده

که‌نگاوه‌ر: شاریکه له مه‌ل‌به‌ندی کرماشان [۱] شهر کنگاور.

که‌نگر، کنگر، قنگر [۱] کنگر

که‌نگر‌کولین: کول‌تدنی نا‌ه‌واو [۱] جوشانین مختصر.

که‌نگرو‌شک: (۱) دانو‌که‌کنگر: (۲) یزماری یا [۱] (۱) کنگردانه: (۳)
می‌حجه

که‌نگروک: که‌نگروسک [۱] نگا که‌نگروسک

که‌نگه‌لان: که‌نده‌لا [۱] نگا، که‌نده‌لا

که‌نگی: که‌نگی [۱] نگا: که‌نگی.

که‌نگی: (۱) کم کات: (۲) له همر کاتی‌کا [۱] (۱) کی، ۲، چه‌وقت: (۲) در
هر زمان

که‌نگین: همر گا، همر زه‌مانی [۱] هرگاه.

که‌نگینی: که‌نگین [۱] هرگاه.

که‌نایش: (۱) که‌ندی زوی: (۲) خو‌خوراندن: (۳) هاوتایی کردن: (۴)
ناشین و کولین له کاراو به‌د [۱] (۱) کندن زمین: (۲) خود را خواریدن:
(۳) مقابله کردن: (۴) حاک روی هلز و سنگ.

که‌نیش: که‌نایش [۱] نگا، که‌نایش.

که‌نیه: که‌نیا [۱] حاک روی هلز

که‌نچاره: دوگودی کوردستان به‌م ناوه به‌عسی کارلی کرده [۱] در
روستا به این اسم در کوردستان توسط بغیان ویران شده است.

که‌ند: (۱) قول‌که: (۲) ناویر: (۳) تپو‌نکه: (۴) شانی که‌ز (۵) دی، ناوایی
جکه له شار: (۶) به‌ردانی با: (ترکی که‌ند): (۷) کان، که‌ن [۱] (۱)

چاله: (۲) آب‌کند: (۳) تپه. (۴) ستیغ کوه: (۵) ده، آبادی: (۶) فروه‌شتن
باد شکم: (۷) معدن

که‌ندا: هه‌نکه‌ندرا له کازا [۱] حاک شده روی هلز

که‌ندار: دادروی زوی به‌وی ناو یا کندن [۱] زمین کنده‌شده: (۲) ب.
سسه

که‌نداره‌قوتنی: له‌ر گوندانی کوردستان که به‌عسی کاولیان کرد [۱]
روستایی در کوردستان که بغیان آن را ویران کردند.

که‌نداره‌قه‌ل: گوسدیکه له کوردستان به‌عسی ویرانی کرد [۱] از

روستاهای ویران شده کوردستان توسط بغیان.

که‌ندل: (۱) دادروی زوی به‌ناو یا له رُحان: (۲) تپو‌نکه: (۳) گیزاو
[۱] (۱) زمین فرو ریخته از آب یا...: (۲) تپه: (۳) گردب

که‌ندالا: له‌و گوندانی کوردستان که به‌عسی کاولیان کرد [۱] روستایی
در کوردستان که بغیان آن را ویران کردند.

که‌نداو: (۱) ناویر: (۲) ناوی که دولا‌ی وشکایی لی چوینه‌پش: (۳)
جو‌گی که‌راو بو‌نیکل بو‌نه‌وی دو ناو [۱] (۱) آب‌کند: (۲) خلیج: (۳)

کانال.

که‌ندر: کنر، کندر [۱] نگا، کندر.

که‌ندر: بو‌نر، تو‌نکه‌ی زور قول‌و‌دیز له زه‌وی [۱] گودال عمیق در زمین
که‌س‌دش: (۱) که‌ندن: (۲) خو‌رو: (۳) حوراندن: (۴) هاوتاکردن [۱] (۱)

کندن: (۲) خارش: (۳) خاردن: (۴) جفت و جو‌کردن.

که‌ندغاره‌قه‌ل: له‌و گوندانی کوردستان که به‌عسی کاولیان کرد [۱]
روستایی در کوردستان که بغیان آن را ویران کردند.

که‌ندن: (۱) کولانی زوی: (۲) حل‌خو‌کردن: (۳) به‌ردانی با: (۴)
له‌سمرل‌بردنی لکا: (۵) ده‌رکسانی گیا له زه‌وی یا مو له پیست [۱]

(۱) کندن زمین: (۲) کندن لباس: (۳) باد شکم در کردن: (۴) برکندن
چسبیده: (۵) برکندن گیاه مومی.

که‌ندو: (۱) پازن، پانهر: (۲) کوندو [۱] (۱) گوساله‌ی دوبهاردیده: (۲) نگا:
کوندو.

که‌ندو، کواز [۱] نگا، کواز

که‌ندوخ: کولر، کسی که زه‌وی یا کار بو‌نوسین ده‌کولنی [۱]
حکاک.

که‌ندوک: گوندیکه له کوردستان به‌عسی ویرانی کرد [۱] روستاهای
ویران شده کوردستان توسط بغیان

کهن: (۱) کهنس: (۲) خنن: (۳) رینن میوه [۱] نگا: کهن: (۲) خندیدن: (۳) چیدن میوه ردرخ
 کهنو: (۱) چینی کوندو: (۲) بارین [۱] نگا: کونسو: (۲) گوساله پدینه
 کهنو: (۱) کهنه کوار: (۲) بلوره، خه لیب: (۳) کهن، خننه [۱] نگا: کوار: (۲) کنسوی ربور: (۳) خله
 کهنو: همیشه دم به پیکه نین [۱] خندرو
 کهنه سمه: کهنه سمه [۱] نگا: کهنه سمه
 کهنه ف: ناودس، کمارو، سبوق، مسر ح
 کهنه ف: (۱) زور حال به رشان، کهنه لا: (۲) به نهنه کراول نه نایی به زیدی [۱] بدحال و پریشان: (۲) ملعون در این یزیدی
 کهنه ف: کهنه ف [۱] مسر ح
 کهنه ک: (۱) بهردی رل: (۲) کهنه ک، خنده ک: (۳) نوور [۱] سنگ بزرگ: (۲) خندق: (۳) آبکند
 کهنه کهوه: دوگوندی کوردستان بهم ناوه به عسی کولی کرده [۱] دو روست به این اسم در کردستان توسط بهتیا ویران شده است
 کهنه نه: تخی که چک کوئین [۱] تیغ هاشی چوبی کندن
 کهنه وه: هه لکهن [۱] کلس
 کهنه هس: سهریزو، شقی [۱] متمرده یاغی
 کهنی: (۱) هیز، دوت، قز، کج: (۲) پیکه سی [۱] دختر: (۲) خمدید
 کهنیر: کسر [۱] نگا: کسر
 کهنیره: کیر [۱] نگا: کسر
 کهنیز: (۱) هره ووش، خدامه: (۲) زنی به پاره کردار [۱] کلفت خانه: (۲) کبز زرخید
 کهنیره ک: کهنیر [۱] نگا: کهنیر
 کهنسه: کینا [۱] کینا
 کهنشیت: (۱) ریهو قی جاو: (۲) کمینه [۱] زهک چشم: (۲) ترشح خشکیده بینی
 کهنشیت: کشت [۱] کشت، معبد زهود
 کهنشک: کج، کناجه، دوت، قز، قهر [۱] دختر
 کهنشکی: (۱) کجینی: (۲) ره شینه سی حاو [۱] نگا: کجینی: (۲) مردمک چشم
 کهنیک: کجی شربه کردو [۱] درشین
 کهنی گری: فرمیسکی شادی له جاوهاتن [۱] شک شوق
 کهنیل: (۱) کجی چکوله: (۲) ناوه بو ژان [۱] دخترک: (۲) نام زنانه
 کهنین: (۱) کندن: (۲) خه بین [۱] نگا: کندن: (۲) خمدیدن
 کهنو: (۱) کهن، زهره: (۲) سهره به سهره: (۳) کوسیمی بر س: (۴) د ع جزان به تاسی سوروه بوگ: (۵) کهن [۱] کیک: (۲) سردیز
 غریال سوراج درشت: (۳) فشردن دمل: (۴) داغ گذری: (۵) کف
 کهوا: (۱) بالاپوشی ناودامانی پیاوانه: (۲) بالاپوشی تا بهرشتیند: (۳) گوله جوی بوکه تیخراو: (۴) کله شاخی خویش بهردان [۱] قبا: (۲) نیم تنه: (۳) پلک استین دارا: (۴) شاح حجامت
 کهوات: که بات [۱] نوعی نارنج

کهواته: هرگ و نه، حانه گدر و نه [۱] بس در صورت
 کهواحه: هابر، فینک [۱] فشر، پوسته
 کهوار: کندی ناردو دانه رینه [۱] کندوی غله
 کهواری: بازه کهوه، کهوه یاز [۱] حوجه کیک
 کهوازه: عاس، د رده ست [۱] چو بدست، عصا
 کهواشه: (۱) تالاش، چربی و پوش بو بس فوده بار: (۲) بریتی به هدرشتی
 سق [۱] (۱) نبره: (۲) ت و شمال
 کهوال: (۱) که قال: (۲) کاژی مار: (۳) قه باله: (۴) سمول: (۵) مالات [۱] نگا: که قال: (۲) پوسته مرز: (۳) سفد ماکیت: (۴) نگا: سه وال: (۵) اعصام و احشام
 کهوان: (۱) کهمان: (۲) نامرازی خوری و لکه شی کرد نموه: (۳) هوریک
 کرده به کوردستانی به رده ست ترکان [۱] نگا: کهمان: (۲) کهمان بشه زنی: (۳) از طوایف کرد
 کهوان پیتک: قه لاسک، فوچه های، بهر فاسی [۱] هلاخن
 کهواندن: (۱) خستن: (۲) داخ کردن [۱] بر زمین زدن: (۲) داخ گذاردن
 کهوان کشاندن: زنی کهوان به تیره، کیشان [۱] نگا: کهمان کشیدن
 کهوان کیشان: کهوان کساندن [۱] کهمان کشیدن
 کهوانو: که بانو [۱] کدبانو
 کهوانه: (۱) کهمه: (۲) ته نرویکه به تور ده کرینه پاوه بو به سهو به فردا زوشتن، لاگان: (۳) دوشه تو که می کهوانی که وشه ده نیودا ده بو سن: (۴) لای داوینی میگال له سهو هه ویز [۱] نگا: کهمه: (۲) اسکی ترکه ای: (۳) پرائنز: (۴) دنباله گنه
 کهوانه د: چه ماروه ک کهوان [۱] منحنی قوسی
 کهوانه دول: گردیکی کوردستان به عسی کاولی کرد [۱] نام روستایی در کردستان که توسط بهتیا ویران شد
 کهوانه گردن: (۱) وهشت کهوتو و گه زانه وه: (۲) ده هاریشن د چه سانه وه [۱] و (۲) کهمانه کردن
 کهوانه بی: کهواندار [۱] منحنی قوسی
 کهوانسی: (۱) وه ک کهوان چه ساو: (۲) ته گمر نو بهم حوره بیت [۱] نگا: کهمانی: (۲) اگر چمین نیسی
 کهواو: که باب [۱] کباب
 کهوایه: نه گمر ناو بی [۱] اگر چمین است
 کهوباز: پیچوه کهو [۱] حوجه کیک
 کهوباز: که سنی که زاوه به کهوده کوا کهوان زاده گری [۱] نگه دارنده کیک شکاری، کیک بزن
 کهوباز: ریگمی گمرمین کونستان کردنی کهو [۱] راه بیلاق و قشلاق کیکها
 کهوبور: کهوبور [۱] نگا: کهوبور
 کهوبه دار: برانه وی بهدر که کوله د رده نیشن [۱] او خربهار
 کهوبهر: (۱) کهوبوار: (۲) ناوی گردیکه [۱] نگا: کهوبوار: (۲) نام

دهی است.

كهوت: (۱) كهفوت، كه كهو: (۲) بهر و بهو، (۳) كهركمهز [۱] درختی است جنگلی: (۲) فتاد: (۳) تعددی گوسفند.

كهوتسا: (۱) كهوت به عمرزا: (۲) تفر و تلیس: (۳) لهجیدا كهوتن له به خوشی: (۴) واكشان، رزان، خو دریز كردن يو چهو [۱] افتاد: (۲) حسن: (۳) بر سر بیماری فتاد: (۴) دراز کشیدن به قصد خواب.

كهوتاندن: خنسی بهزويد [۱] بر زمین انداختن

كهوتنشدن: (۱) حدسی گه سال: (۲) توباندن، مراندنی حمیو بی كه گوسنی [۱] حوری [۱] عوعوسگ (۲) كشتن حیوان حرام گروشت.

كهوتش: (۱) كهفتن: (۲) داحوین، دابه رین: (۳) نوقره گرین: (۴) رور ماندگ بون [۱] افتاد: (۲) پیاده شدن: (۳) آوام گرفتن: (۴) بسیار حسه سس

كهوتن: (۱) بهر و بهو: (۲) پوستی به خوشی [۱] افتاد: (۲) بستری شدن بیمار.

كهوته خو: خوناماده كردن [۱] خود را آماده كردن

كهوته سهر: خه یال لئ دان، (كهوته سهر نهو كه بچم) [۱] تصمیم گرفتن.

كهوته ره: (۱) ماهره له همر لآن له سهره: (۲) دوی چابو بهو دیسان نه خوش كهوتن [۱] واماندن در سفر: (۲) عود كردن بیماری.

كهوتو: بهر و بوگ [۱] افتاده.

كهوتویی: نه خوشی گرانه تا [۱] تهموس.

كهوته: (۱) دهسته، قوله: (۲) كهوتا: (۳) گودیکي كوردستانه به عسی كالی كرد [۱] دسته: (۲) بگا: كهوتا: (۳) نام روستایی در كردستان كه توسط بعضی ویران شد.

كهوته ره: دوی ده كه له كوردستان [۱] نام روستایی سب

كهوته كهوت: واره وری سه گن [۱] عوعوسگها.

كهوتی. (۱) توپو: (۲) بهر و بهو [۱] لاشه نجس: (۲) افتادی.

كهوتین ۱ بوس: (۲) بهر و بهو [۱] سقط شدن: (۲) افتادیم

كهو جز: (۱) ناوگردان: (۲) نه سكوتی [۱] آبگردان: (۲) ملاله.

كهو جیر: كهو حراف بك كهو حر

كهو ج: (۱) رارحوار: (۲) دهرو نامراری قوئی ختیج و خوارو نانك: (۳) بنوانه [۱] دهن كج: (۲) طرف دهن كج: (۳) پیمان

كهو چك: كه چك، كه فچی [۱] قاشق.

كهو چك نش: گوندیکي كوردستانه به عسی كاوی كرد [۱] نام روستایی در كردستان كه توسط بعضی ویران شد

كهو چكه: (۱) بلوسکی گدم له ناسیاد، گرو لهی ناش: (۲) هورو كهی تاروت گرفتن له نوده سنی به كسهری مرگه وتان [۱] ناودان گندم در

اسیا: (۲) حوضچه طهارت در مستراح مساجد.

كهو چ و لهو ج: (۱) قسهی مرزی دم خوار: (۲) مرزی دم خوار [۱] سخن آدم دهن كج: (۲) آدم دهن كج.

كهو چه: (۱) دم خوار: (۲) كهو چك [۱] كج دهن: (۲) قاشق

كهو چه رین: به كهم مانگی باین، خمهزه لوره، گه لاریزان [۱] مهر ماه.

كهو چه كهو ح: كهو ح و بهو ح [۱] بگا كهو ح و لهو ح

كهو چهر نه سحه اب سلاعه

كهو د انك: چي كهی قاپ و قاچاخ، شونی دهو ر ئامان [۱] حای ظروف.

كهو ده ری: یالذ ریکی چسبیره به قهه مریشکی دهی له بريك به فران ده ری [۱] كيك دری

كهو ده ن: نازیره ك [۱] كوئن.

كهو ر: (۱) برنی سپی: (۲) كه فیر، كوچسك، بهر ده سهنگ [۱] بزر سفید رنگ (۳) سگ.

كهو ر و: (۱) واوه كهو: (۲) كهوی واو [۱] شكار كيك: (۳) كيك شکاری.

كهو ر ك: خو ری همر بی [۱] بوعی گلابی

كهو ر ك: نه شكهوت، شكه فت [۱] غار.

كهو رنگان: نوبتهی گنم به جزیان له همر زن [۱] گنم میجبه به جویا ارزن.

كهو ری: كواز، عماری ده غل و دانه وینه [۱] ابار غله.

كهو ریشك. كهو ریشك، حدری، كهروی [۱] خرگوش.

كهو ریشكه. كهو ریشكهی سهوره [۱] خرام سبز از باد

كهو ز نه كه: بشو كه، واشه، بالداریکي ز و كهره [۱] قرفی

كهو زینل: گوندیکي كوردستانه به عسی كاوی كرد [۱] نام روستایی در كردستان كه توسط بعضی ویران شد.

كهو ز: (۱) بیرو، كهرب: (۲) هیشوی تری كه به داروه وشك دهی [۱] ویر: (۲) خوشه انگور بر درخت خشكیده.

كهو زین: (۱) بیرو كردن: (۲) به داروه وشك بونی هیشوی تری [۱] ویر كردن: (۲) خشكیدن خوشه انگور بر درخت

كهو سه ره: (۱) كانیاوئكه به بهدشت: (۲) ناویكه یو ژدن [۱] حشبه بهشت، كوئرا: (۲) نامی زیانه.

كهو سه ل: كوسه ل، كسل [۱] لاك پشت.

كهو ش: (۱) كمش، بن ههنگل: (۲) پیلای و دروا، هوندره: (۳) دل بورانهوه [۱] ویر بهل: (۲) كفش: (۳) رجال رفتی

كهو ش درو: كهسی كه پیلای دروس ده كا [۱] كمش

كهو شنور: كهوش درو [۱] كفاش

كهو شنوز: كهوش درو [۱] كفاش

كهو شكهن: لای درگا له زوری مالهوه [۱] كفش كی

كهو شهك: سنی باز [۱] بوعی بدزی یرشی.

كهو شهن. سنور خودود، سهو حمد [۱] مرو

كهو شین. بورانهوه، دل له خوچو [۱] غش كردن

كهو شین. كهوشك، سنی بار [۱] بدزی یرش.

كهو قوك: قازو، بالداریکي ره شه گوفتی ده خو ری [۱] زیرندگان حلال گوشت.

كهو لك: (۱) كهف، كهو: (۲) دهگی عایی [۱] كيك: (۲) بی روشن

كهو كردن: له كهودان، به سهره ند دایوتن [۱] با سرنه بیختن.

كهو كورد: گوگرد [۱] عنصر گوگرد.

كهو كهردش: كهفی كرد [۱] كف كرد.

کهوکه فوک: پشمه پایزه، بهری گیاه که [] قاصدک

کهوکه ل: کوکل، به پو، په پوسلمه به [] هلد.

کهوکه هانه: دونه لیکه له لای سهروی دهمه و دیت، کوئی مه لاشو [] دملی که بالای دهان می زند

کهوکه نده: بالداریکه له کهو ده کار ولتره لمو [] پرندای کیک سن و بررگتر ار کیک.

کهوگی: سهو ره گیای هه راش. واتا کهو ده تاروی دا بی دیار نیه [] سبزه بالیده و بلند.

کهوگی: کهو، شینی ناچنج، عایی [] بی روشن

کهوگری: شیون، گریانی به ده نگی بهر [] شیون.

کهوگی: جانده و رنگی یا نکه لای پوره به پیشی تیره نموه ده لکی و خونین ده مزی، گنه [] کته

کهوگیر: کهوگیر [] کهوگیر

کهوگیره: جوړی کوان [] نوعی دمل، کفگیر.

کهو ل: (۱) پشمه می مهر برین و همرجه یوانی؛ (۲) سفره می چهره؛ (۳) کورک، پوسین [] پوست گوسفند و بز و دیگر حیوانات؛ (۴) سفره چرمی؛ (۵) پوستین.

کهو لپوس: پوسین [] پوستین.

کهو لندرو: (۱) پوسین درو [] کهو ل سفره می چهره؛ (۲) پوسین دور [] سفره چرمی دور

کهو ل کردن: پیست له پهر دامالین [] پوست کندن.

کهو لکهره: (۱) کهو لندرو؛ (۲) کهو ل پیست له مالآت د ده زنی [] پوسین دوز؛ (۳) پوست کی

کهو لپوس: (۱) کونوس، کونوز، کهو ل که ددای پشمه و دی نیه؛ (۲) که ندال؛ (۳) گوندیکی کوردستانه به عسی کاوی کرد [] کسی که دند، بیسه ندارد؛ (۴) بکند؛ (۵) نام روستایی در کوردستان که توسط بهشیان ویران شد

کهو له: (۱) کهوگ، عایی [] جوړی کهوگی ورد؛ (۲) جنگه زه لای روز ریخته لان؛ (۳) گیاه ورده لای به هه ران که ژور ژور ده بی؛ (۴) گوندیکی کوردستانه به عسی کاوی کرد [] آبی روشن؛ (۵) کته ریژه؛ (۶) ریگستان؛ (۷) سبزه کم عمر بهری [] نام روستایی در کوردستان که توسط بهشیان ویران شد

کهو له پیر: گولیکی ره رده [] گلی است زرد رنگ.

کهو له رهش: گوندیکی کوردستانه به عسی کاوی کرد [] نام روستایی در کوردستان که توسط بهشیان ویران شد.

کهو له کون: برینی له بهری به کهو ته [] کنایه از پیر بکنده.

کهو له یان: گوندیکه له کوردستان به عسی ویر می کرد [] اروستانهای ویران شده کوردستان توسط بهشیان.

کهو لی: کاوی، خیالینکی کوچهر [] کوی

کهو لیدان: کهو کردن [] سرد کردن.

کهو هار: بالداریکه به ده نین له می کهو و سهری ماره [] پرندای فسانه ای.

کهو ن: (۱) کون، له میزینه، دیرین؛ (۲) دم هه لیچی زنانه [] کهو؛ (۳) بهاب زنانه

کهو نندیز: نه سکری، نه سکری [] ملاشه.

کهو نه لاجان: ناوی دی به کهو نام روستایی است

کهو نیینه: کهو تارا، ژور هه دیچی [] باستانی

کهو و: کهوگ [] کهو.

کهو و: کهوگ، عایی [] آبی روشن.

کهو و ت: کهو ت [] درختی است جنگلی.

کهو و ز: (۱) سهری به کی ده سچینی تیره که چهنده سال ده مینی؛ (۲) نه شکوت، شکفت [] تیره، گند؛ (۳) غار.

کهو و زنی: بهو گوندانهای کوردستانه که به عسی کارلیان کرد [] روستایی در کوردستان که بهشیان را ویران کردند.

کهو و ز بهان: گوندیکه به و دستان به عسی ویرانی کرد [] روستاهای ویران شده کوردستان توسط بهشیان

کهو و زو: سبزه زو، روژی بی هه تار [] روز بی اقبال، ابری

کهو و ره: بوژالکی سهر برین [] کهو.

کهو و ری: عاسز، مار هه حهت، چار [] پکر

کهو و ز: پیست ده گول مو هه لکندر و [] پوست با مو کنده شده.

کهو و سهر: بهری زرخسار و می نامال شینی ناچنج [] گوسفند رخ سفید کبود قام.

کهو و گی: کهوگی [] کته.

کهو و ل: جوړی بهری مازو [] نوعی ثمر مازوچ.

کهو و ل: پیست [] پوست.

کهو و لا: (۱) همو گیان که سک؛ (۲) کهو سکاکی گشی [] سبزه پوش؛ (۳) همه جا سبز.

کهو و له: (۱) کهوگی ورد به؛ (۲) کهوگ، عایی؛ (۳) ریخته لان؛ (۴) دیه می سهری دهشت و در؛ (۵) گوندیکی کوردستانه به عسی کاوی کرد []

(۱) کته ریژه؛ (۲) آبی روشن؛ (۳) ریگزار؛ (۴) سبزی دشت و در؛ (۵) نام روستایی در کوردستان که توسط بهشیان ویران شد.

کهو و هار: جوړی مار که نامال شین دیار هه [] نوعی مار.

کهو و ن: کون، زامی نامال کرد [] گول

کهو و نه: چدر، ره شعل، ناول، کون، خیره تی له مو حفره، سیامال [] سیه چادر، چادر شمی بیلاق نشینان.

کهو و ی: چنگند [] نوعی کته.

کهو ی: (۱) زو، رنی، کنبه، کنبه، شاه؛ (۲) حمایهت، رم؛ (۳) داغ [] (۱) بهمن؛ (۲) اهلی، رام؛ (۳) داغ نشانه گذاری.

کهو ی: (۱) کهو؛ (۲) ناوه بو کچان یانی و له کهو [] قبا، نگا کهو؛ (۳) نام زنانه.

کهو یار: گور نی به کی به باو بانگ [] آهنگی است مشهور.

کهو ی بو: رام بو، حمایهت بو [] رام شدن.

کهو ی پسان: زو دار زانه خوار [] ریش بهمن

کهو یج: قه قه [] قهیز

که‌ویچه: دهمی بلوسکه گه‌تم له ناسیاودا [دهانه ناودان گندم در آسیا.
که‌وی زیات: که‌وی شه‌رانی [جکی که برای شکار کیکهای دیگر در
کمنش گذرند.

که‌ویژ: قه‌بیز [قبر

که‌ویژ: که‌ویچه [نگ: که‌ویچه.

که‌ویژه: که‌ویچه [که‌ویچه.

که‌وی سار: که‌ویستر [نگ: که‌ویستر

که‌وی سیر: که‌ویستر [نگ: که‌ویستر.

که‌وی شین: کوثر، گیه [فاخته.

که‌وی کردن: حمایه‌ت کردن [رام کردن.

که‌ویئل: (۱) کوخ، کوخته، خابوی چکوله‌ی یه‌کپوه؛ (۲) نه‌شکوت؛ (۳)
له‌پش کاسه‌واتا: نامانی مال؛ (کاسه‌و که‌ویئل) [کوخ؛ (۲) غار
(۳) بعد از «کاسه» به معنی فلز و خانه

که‌وین: پیکره‌ی جوش‌دانی کارا [جوش دادن فلزات

که‌ویه: (۱) که‌وی، ربو، کینه، شایه؛ (۲) کون و خانوی بزم و نه‌وی؛ (۳)
گوندیکی کوردستان به عسلی کاوولی کرد [بهمن؛ (۲) بام کوتاه؛

(۳) بام روستایی در کردستان که توسط به‌تیان ویران شد.

که‌ویی: (۱) که‌سکایی، سه‌زایی زه‌نگ؛ (۲) شینی، که‌ویی [که‌ویی
سیررنکی؛ (۲) که‌ودی.

که‌ه: کا، ورده‌ی گنوش [گاه

که‌هال: ته‌هل، سست، به‌وه‌ز [سست و تیل.

که‌هر: کار، کارینه، به‌چکه‌برن [کهر، بزغاله.

که‌هر: که‌ر، گوئی کب [گر، ناشوا.

که‌هر ژ: که‌ر [ناشنا.

که‌هر ویا: کاره‌یا، شیریه‌ی وشکه‌ووی داریکه [کهر با

که‌هر ویا: که‌هر ویا [کهر با

که‌هره‌یا: که‌هر ویا [کهر با.

که‌هریز: کاریز، که‌ریز [کهریز، فئات.

که‌هریز: کاریز، که‌ریز [کهریز، فئات

که‌هری شه‌مژه: گریندی ه‌راش که‌له‌ماسگی ریسه‌ندان زاره [بزغاله‌ای که بهمن ده متود شده.

که‌هن: کرنزی سهر [سوره‌سر.

که‌هنی: کانی، سه‌ریاوه [چشمه.

که‌هنيك: ه‌له‌ماسك، قوچه‌هانی، به‌ره‌هانی [فلاخ.

که‌هه‌ر: گویت [اسب گمیت، کهر

که‌هه‌ن: کو، که‌ون [کهنه، قدیمی.

که‌هه‌نگ: به‌ره‌نگ، نه‌خوشی ته‌نگه‌نه‌فوسی [بیماری تنگی نفس.

که‌هی: که‌وی، حمایه‌ت، رام [اهلی، رام.

که‌هیا: ه‌وخا، پیوی پیزی ناوایی [کدخدا.

که‌هیل: (۱) که‌جیل، له‌سپی زه‌سه‌ن؛ (۲) که‌هال، ته‌هل [اسب
بجست؛ (۲) تیل.

که‌ی: (۱) جیگه، مال؛ (۲) کام دهم؛ (۳) داغ، چران به‌ن‌سسی

سوره‌یوگ: (۴) کایه (۵) ژه‌ندنی ترا [جای، کده؛ (۲)
جه‌وقت؛ (۳) داغ‌گذاری؛ (۴) گیم، باری؛ (۵) بهم زدن مایع
که‌ی: (۱) کایه؛ (۲) ژه‌ندنی ترو؛ (۳) سه‌رتاری پیای زل؛ (۴) قوینعی
ناوایی [بازی؛ (۲) بهم زدن مایع؛ (۳) له‌ب شخص قدرتمند؛ (۴)
کدخدا

که‌یارك: کارگ، قارچ، قارچك، کوارگ [قارچ.

که‌یاندن: ژاندنی ترا: (مه‌شکوت که‌یاندوه) [بهم زدن مایع در
طرف

که‌ی بز: جوئی سه‌ره‌تیری یان ره‌ك جه‌قو [موسی بیگان لبه‌ی بهن
که‌یهر: که‌یئر [نگ: که‌یئر.

که‌ی پیرن: (۱) ماله‌ی‌بان؛ (۲) کوته‌مالی باب و بایرن [خانه
بدی؛ (۲) حانه‌قدیمی اجدادی

که‌ی جو: ماله‌خوی [حانه شخصی.

که‌یخوا: (۱) کوینخا، قوخوا؛ (۲) پیای تاف و به‌مشور [کدخدای ده؛
(۲) مرد عاق و مدبر.

که‌یخودا: که‌یخو [نگ: که‌یخو.

که‌یز: کار، کاریه، گیسك [برعاله.

که‌ییس: ده‌ره‌ت، ه‌هل، فرسه‌ت، ده‌رب [فرصت

که‌ییسو: ده‌ره‌ت‌ه‌ین، ه‌له‌یه‌رست [فرصت طلب.

که‌یفت: (۱) چوینه‌تی، حال؛ (که‌یفت سازینه)؛ (۲) خوشی، شادی؛ (به
که‌یقه) [حال؛ (۲) شادی

که‌یف کردن: خوش‌رابویدن [خوشگدردنی.

که‌یف‌وه‌ش: دلخوش، به‌کف [خوشحال.

که‌یقه‌شایا: وشه‌ی دواندنی خامی به‌تر [کلمه‌ی محترمانه خطاب به
خانما.

که‌یقه‌شایه: که‌یقه‌شایا [خطاب محترمانه نسبت به خانما.

که‌یك: (۱) قیچ؛ (۲) جوئی شیرینی [كك؛ (۲) كيك.

که‌یكف: ده‌ویكه [درختچه‌ای است

که‌یكوا: (۱) که‌یخودا؛ (۲) کارامه‌لین [کدخدا؛ (۲) کاراموده.

که‌یل: (۱) سه‌رکومار، سه‌دارعین؛ (۲) شوخ و شه‌نگ؛ (۳) پراپرا، د‌رمال
[پلخانی، سردار ایل؛ (۲) شوخ و زیبا؛ (۳) مالامال. (۴) زرد

که‌یل: که‌ویئل [کوچ

که‌ین: (۱) دوان ن‌سب‌به‌نی به‌یوه‌ندی؛ (که‌ین و به‌ینمان خوشه)؛ (۲)
نه‌گیر کردن دزی که‌سن [ارتباط؛ (۲) بوطنه

که‌ین و به‌ین: که‌ین [نگ: که‌ین.

که‌ینه‌ك: کچ، دوت، که‌یشك [دختر.

که‌ینه‌که: (۱) که‌ینه‌ك؛ (۲) کیژوله [دختر؛ (۲) دختر.

که‌ینه‌که‌ی: که‌یایه‌تی به‌ره‌ل شو کردن [دورن دختر.

که‌ینئ: (۱) که‌نگی؛ (۲) کچی [نگ: که‌نگی؛ (۲) ای دختر.

که‌یو: کادین [کاهدان.

که‌یوان: (۱) کابان، پناوانی مال؛ (۲) له‌ستیره‌ی کی گه‌روکه [کدیانو؛
(۲) زحل، ستاره‌ی کیو

که یوانو: که یابی، گابی مال [کدبانو].

که یوانه: که یوانو [کدبانو].

که به: (۱) مال، جیگه ی لی ژیان: (۲) کویخادی [کدبانو] خانه: (۳) کدخد.

که بهک: حلشوری مال و خیرن [کدبانو] رختشور مشرب.

که به که: زبی زور به مالند ری و ناگ له مال [کدبانو] مقتصد.

که به که ری: بناوانی کردنی مال به باشی [کدبانو] اد ره مطلوب خانه.

که به کی: نه و جیگه ی جلکی لی ده شون [کدبانو] رختشویی.

که به ل: که یوت، کوخ، کولته [کدبانو] کوخ.

که به ن: کون، کور [کدبانو] که نه، هدی.

که به نهک: جیکی کونی به تیتول و بزگور [کدبانو] لباس مندرس.

که به نی: کونی، کونیه نی [کدبانو] که های.

که به و کونیه ت: مال و خیرن [کدبانو] مال و منال.

که می: (۱) که ی، رام: (۲) زای تراوی تیکندراو [کدبانو] رام شده: (۳) مایم.

به هم زده شده.

که میر: داریکی دهونه گولی سبی ده کار بونی حوشه، مود [کدبانو] درختچه.

مورد.

که میل: کاول، خه رابه، خایور [کدبانو] ویران.

کی: (۱) کام که س: (۲) پیتی پیوند، (زاراکی، فوسکی): (۳) هیما یو.

تاکیک، (پیاه کی نازیه): (۱) چه کسی: (۲) پسوند نسبت: (۳).

پسوند وحدت.

کی: (۱) کی: (۲) پاسگری بهوتا چکولته: (کچه کنی داوهره): (۳).

باشگری بهواتا: کایه: (جاشارکی): (۴) باره ی زامن پو جازیک.

(کپی به شک): (۵) باشگری به مانا بو ناسین، (فاره کی، ته شته کی):

(۶) مانی نیاز یان که ی: (۷) درگای مال و درگای چه پهر: (۸) هر که سنی.

هر که س [کدبانو] (۱) چه کسی: (۲) پسوند بصغیر: (۳) پسوند به معنی باری:

(۴) بهر به یکساره ز به هم زدن مشک: (۵) حرف تعریف: (۶) خانه.

مسکی: (۷) در خانه و در پرچین: (۸) هر کس، هر که.

کیار: بیستان، بیستانی کاله و شونی [کدبانو] بالین.

کمارک: دونه لان، دونه لان، چمه [کدبانو] دنیلان.

کیاس: واسپاردن [کدبانو] سفارش کردن.

کیاستن: ره وانه کردن، باردن [کدبانو] فرستادن.

کیاسته ی: کیاستن [کدبانو] هر ستادن.

کین: زن، لیکندران [کدبانو] بهم زده شدن.

کیانای: کیاستن [کدبانو] فرستادن.

کسله: میله [کدبانو] منله.

کئی به رکئی: رک به رک له بازی یان له کاولد، منه [کدبانو] مسابقه.

کئی به کی: هر که س هر که سنی، بشیوی و نازاوه [کدبانو] هر کی هر کی، بو.

کیا: بارچه کرشی پرکراو له ساوار یان برنج و کویندراو گییه [کدبانو] گییا.

کیبار: کیا [کدبانو] نکا کیا.

کیباری: کیا، (کیباری و چای به قلاوه زه زای / خیرا خودی دای خوتی.

بچه رینی) «ناله ده» [کدبانو] نگا: کیا.

کیت: کویت [کدبانو] سبب کمیت.

کیشک: کتک، ختک، یشله، یشی [کدبانو] گر به.

کیتکه: (۱) کولدره ی هموزن: (۲) نادی دئی به که له کوردستان [کدبانو] (۱).

گروه نان ارژنی: (۲) نام روستایی ست.

کیتته: دیزه، ده هری موئی سو نت [کدبانو] دیری، دیگ سغالین.

کیتته: (۱) تیل، پهرچیق، دارده سنی نه شورو: (۲) قایمه میو، دار به سنی.

داری بری [کدبانو] (۱) چماق، (۲) دار بست تاک.

کیتته له: دیزه ی چکولته [کدبانو] دیزی کوچک.

کیتج، قیتج، که یک [کدبانو] کک.

کیتجاو: نادی دئی به که له مه لیه ندی شارویران [کدبانو] نام روستایی است.

گیچه: کوچه، کولان، کوچی [کدبانو] کوچه.

کچهره شکه: جانهره ی وردیله به به لای بیستانه [کدبانو] حشره ایست آفت.

پایر.

کیچ هد بیان: (۱) قیچ بهید بو له سوئی: (۲) برتی له وه به له کون [کدبانو].

(۱) پیدایش کک در جایی: (۲) کایه از شتابدگی.

کینچی ده ریا: جور ی فرژانو که به به عه ره یی رویایی پی نیژن [کدبانو] میگو.

کینخ: (۱) چلک، پیسی: (۲) چرکی برین [کدبانو] کدخت، چرک: (۲) چرک.

رحم.

کیخا، هسج، کونما، کحا [کدبانو] کدخد.

کیخا، کویخا، فو حا [کدبانو] کدخد.

کیخوا: کیخا، فو حا [کدبانو] کدخد.

کیخسه: پاریه ی کی تاوریسه [کدبانو] نوعی پارچه ابریشمی.

کیخی: کویخای ناوچه به که ده ولعت دایناوه [کدبانو] کدخدای انتصابی.

دولت.

کیر: جوک، سیرب [کدبانو] لب ساسلی بر، کیر.

کیر: (۱) قرچان، پیست هه لقرچان له سوتار: (۲) شوم، پی غن: (۳) کال.

نه گه پشتو: (۴) روش [کدبانو] (۱) چروک پوست در اثر سوختگی: (۲) محس.

(۳) کال: (۴) خراش.

کیر: (۱) کیر: (۲) چه تو، کارد: (۳) کارد، شول: (کیرکار): (۴) هاید، به ره:

(لهو ماله کیر نایه): (۱) آلت نره کیر: (۲) کارد: (۳) کارد: (۴) فایده.

بهر.

کیر: (۱) حدتی کیشن: (۲) کدر، گوی کپ [کدبانو] (۱) خط کشیدن: (۲).

ماشو، کر.

کیرا: (۱) جزو، چون و به به له: (۲) له کام جیگه وه: (۱) چه زود: (۲).

از کجا؟.

کیرات: ده و نیکه [کدبانو] درختچه ایست.

کیراتی: به به ره، به کادها تگ [کدبانو] مفید.

کیراکی: روزی به که ششمه [کدبانو] روز یکسبه.

کیران: (۱) زه به لاج، زرتبه یو: (۲) داری دیزو ته ستوری پانه زای خامو.

[کدبانو] (۱) لندهور: (۲) دیرک افقی سقف خانه.

کیران: پید هینان و زوسادن [کدبانو] کسیدن بر چیری و ایجاد خراش.

کیریک: که به که، کر یک [کدبانو] نخاه.

کیر خور: (۱) حین جنده: (۲) قوندور [کدبانو] (۱) فاششه: (۲) کونی.

کیرد: چه قوه کارد، کیر [ک] کارد.

کیرد گهر: چه قوسار [ک] کارد ساز

کیردی: کاردو، کاردی، گیاه که شیوی بن بن ده بن [ک] گیاهی اشی.

کیرزل. ۱. نیری سپهرت زلام: ۲) بریتی له زورکار، که له گا [ک] ۱)

کیر بزوک: ۲) کنایه ار زورگو.

کیرزلی: بریتی له زورکاری، ناهمی [ک] کنایه زورگوئی.

کیرستون: پدیکه زینه، کونکه زینه، که سکه سور [ک] رنگس کما .

کیرسم: ناکار، دم و ده ستور، ره وشت [ک] روش

کیرقاری: گیاهی کی گله نایی به نهوش زهنگی توخه [ک] گیاهی است.

کیرک: کورک، کورو [ک] کورک، موی نرم زیر پشم.

کیرک: چه قوی پحوک، قه له میر [ک] کارد کوچک قلمتر ش.

کیرکار: کاره کهر، قهره واش [ک] کلف حابه

کیرکار: کلف خاځه

کیرکه له: که له ی توئ و بیستان [ک] گیاهی ست آفت و نگل توتون و

پالیر

کیرکه له گا: ۱) کیرکه له، که له: ۲) کیری وشکه و کروی گا که قه له سی

قامیستان له سهر ده قریاند [ک] ۱) گیاه انگلی بوون و پالیز: ۲) نوعی

مقطع قلم سی

کیرگو: کهروشک، خهروی، کهرگوه [ک] خرگوش.

کیرج: کسئی که بهمو و کولکه شی ده کانهوه، هه لاج [ک] بهمن

کیرو: ۱) کورو، کورو: ۲) کورزی کور، کورزی بوج [ک] ۱) سیاهک

گندم: ۲) گردوی پوک

کیروشک: کهروی، خهروی، کهروشک، کهوریشک [ک] خرگوش.

کیروشکه: کهوریشکه [ک] خرام سیزه از باد.

کیره: کوره ی حبس، سور کرد نهوه [ک] کوره آخر بری

کیره: دهنگی وه ریک حسی شونه [ک] صدایی ماسد به هم سایید

شسته

کیره: مه سکه ی نه دار بن له نه که به حیایی مه شکدی بیس [ک] مشک

جربین یا حلبی

کیرهاتن: به کارهاتن، کیراتن [ک] به کار آمدن.

کیره فیل: ۱) ههر شیکی باقولو ناشیرین: ۲) قامچی هوندراو له چهرم

[ک] ۱) زنت منظر: ۲) تازیانه بافته از چرم.

کیری: ۱) ملدی کیوه شانی جیا: ۲) کیره [ک] ۱) ستیغ کوه: ۲) نگا.

کیره

کیری: گودیک له گوردستان که به عسی به بومبای شیمیایی خه لکیان

کوسوه و پاشان کاو لپان کرده [ک] روستایی در کردستان که مردم بن

توسط بعثیان یا بهب شیمیایی قتل عام شده و سپس ویران گشته

است.

کیریان: پیداحشان و رُشان [ک] کشیده شدن و خراشیدن

کیریشک: خهروی [ک] خرگوش

کیز: ۱) کوزه تاش له میوه: ۲) زه مینی تم تمان و زه قه [ک] ۱) تاج میوه:

۲) رمین سنگی و سخت.

کیز: ۱) قالوچه، قولانچه: ۲) زه ن، زان، بیک دانی تراو [ک] ۱) حمل: ۲) به هم زنی مایع.

کیزان: زان، لیک دانی تراو [ک] به هم زده شدن مایع

کیزاندن: ژاندن [ک] به هم زدن مایع.

کیزره: ۱) کیزان: ۲) کوزو: ۳) به سزی زواو له جینگه بهک: ۴) کاری

سهر به خوکهر [ک] ۱) نگا کیزان: ۲) کورو: ۳) روییده آبوه: ۴)

خود سهر.

کیزراندن: ژاندن مه شکوه... [ک] به هم زدن مایع.

کیزری: به ره له دایی و کاری سهر به خوکهر [ک] خود سهری.

کیرک: قالوچه، ریح گلیبه [ک] سرگین گردان

کیزگ: منسب، بافله [ک] مگس فب بافلا.

کیزم: ۱) ده سته کمد و: ۲) دیری که وه بهر داری زهوی ده ده [ک] ۱)

چوب کوبیدن بر چین: ۲) چوبی که تکیه گاه تاله شود

کیرن: حوسر گدلو، بریتی تاوله سوآلت [ک] شترگو.

کیزه: قالوچه [ک] جعل

کیزره: کیزر [ک] نگ کرر

کیزه که: کوزه، کوره به [ک] برتیرک بی

کیزی: حارو [ک] حارو

کیزین: ۱) خوشتر گه لو، بوری نوری له سوآله می سور وه کر و: ۲) کیران

[ک] ۱) لوله سفالین مجرای آب، شترگویی: ۲) نگا کیران

کیز: ۱) قوت، قین، کج، کهج: ۲) هر جتی بیست، کیر: ۳) کام: ۴) ۱)

دختر: ۲) چروکیدگی پوست: ۳) کدام؟.

کیزان: ۱) کام؟ کامه؟ ۲) کچان، که چان [ک] ۱) کدام؟ ۲) دختران.

کیزک: کام؟ کیه؟ [ک] کدام؟.

کیزکی: کامه؟ [ک] کدامین؟.

کی ژوان: کام له ون؟ [ک] کدام از آنها؟

کیزوله: چیشکه، یاساری، چوله که، چفیک [ک] گنجشک.

کیزوله کچی چکوله [ک] دخترک.

کیزوله کیزوله [ک] دخترک

کیس: ۱) قیس: ۲) هه له ده رفعت: ۳) نه ستور یوئی پدو: ۴) شارهوه [ک]

۱) دسترس: ۲) فرصت: ۳) آماس لته: ۴) پنهان.

کیس: ۱) کیس: ۲) کس، مرو: ۳) له بار، شیاو [ک] ۱) نگا: کیس: ۲)

کس، شخص: ۳) مناسب.

کیسندن: شارد نهوه، شیش کردن [ک] پنهان کردن.

کیسندین: ده رفعت ده س کموتن [ک] فرصت یا همن.

کیستهک: ۱) که ستهک، کلز: ۲) بریتی له پیوی نارا [ک] ۱) کلوخ: ۲)

کنایه از مرد شجاع.

کیسته نه: پیاوکوشتن [ک] آدم کشی.

کیسقه: گوسدیک گوردستانه به عسی کاو لی کرد [ک] نام روستایی در

کردستان که توسط بعثیان ویران شد.

کیسک: ۱) توره کئی چکوله ی توئن: ۲) جزدانی باخه ل [ک] ۱) کیسه

کوچک، بوون: ۲) کیف پول

گیشہر

حاجه ح کره: ۴) کشیدن توتون: ۵) کدام از بها: ۶) تحمل
 باحوشی: ۷) آختن تیغ: ۸) مادینه را به گشن نشان دادن: ۹) برداشتن
 عکس یا کشیدن تصویر
 کیشندن: کشاندن [ک] بگا، کشیدن،
 کیشانه: به تهرار و کش [ک] وزنی.
 کیشابه کردن: ده سر رو [ک] ورن کردن
 کیشابه وه: ۱) کشیده وه: ۲) ده رهیتان له باش تن را کردن: ۳، دیواره
 ده تهرار [ک] ۱) نگه، کشاندسه وه: ۲) بیرون کشیدن یس را
 فرو کردن: ۳) دیرینه ورن کردن
 کیشتا کوژر و [ک] معنول.
 کیشتش: کوژران [ک] کشته شدن،
 کیشنکونی: کشگانی، لاهلا، تلاوتل [ک] بک وری،
 کیشسه: کنه، کب، کوژر و [ک] معنول
 کیشدار: ۱) حشر به سان به دور: ۲) برسی به کاری روحابه (نعم کاره
 رور کیشداره) [ک] ۱) کشیدن، مقاوم: ۲) کنابه و کار و هگیر.
 کیشران: ۱) به وارور گران به ترازو: ۲) می له نیر جاک کردن: ۳)
 را کشران [ک] ۱) وزن شدن: ۲) گشن دادن مادینه: ۳) کشیده شدن بر
 زمین
 کیشراو کس و [ک] بگ کساو
 کیشک: ۱) کسان به ره ویدا: ۲) تیشک، پاس: ۳) نورسای بهش به بهر تا
 [ک] ۱) کشیده شدن بر زمین: ۲) بگهای: ۳) سنگینی تن از نبد
 کیشک: کام، کامه؟ [ک] کد م؟
 کیشکا: کامیان؟ [ک] کد مین؟
 کیشکچی: پاسد و [ک] پاسیان
 کیش کردن: را کیشان، کشاندن [ک] کشیدن.
 کیش کرن: کش کردن [ک] کشیدن.
 کیشک کیشان: پاسد وری [ک] بگهای
 کیشک گرتن: پاسه وایی کردن [ک] پاسداری کردن.
 کیشککه: ۱) چیشککه، پاساری: ۲) لهو گونمانی کوردستانه که به عسی
 کاو لین گرد [ک] ۱) گنجشک: ۲) روستایی در کردستانی که بهشان آن را
 وبران کردند.
 کیشما کیش: که شمه کهش [ک] کش کش،
 کیشرله: کیشکه، چویلکه که چقیق [ک] گنجشک.
 کیشسه: ۱) بردنی کتوش بو سهر حویان: ۲) سهر: ۳) دمه قنابه: ۴)
 زیر خاک کردنی لکی داوی ره ز بهی نمره که بی برن: ۵) چوری
 سهر و سوسه ران: ۶) دری ناو هلول بو پیداهتی ناوی له ستر که
 به در را [ک] ۱) انتفال عله دروینده به سهر حرم: ۲) نزاع و جنگ: ۳)
 نزاع لغتی: ۴) زیر خاک کردن شاخه مو بدون برش، خوابیدن: ۵)
 بو عی سر پوش زنانه: ۶) کتده تو خالی در دهته سقخر برای تحلیه
 ب
 کیشتهاس: به دوهانی [ک] کش آمدن،
 کیشهر: کسیده [ک] کشیده، جاده.

کیس کردن: (۱) به نصابی بدو (۲) پیش حور و دهنری بوزی (۳) ماسپند لته (۴) خشم ر قرو خوردن.
کیس کردن: کیس کردن (۱) گ کیس کردن
کیس نی هینان: دهرعت هینان (۱) هر صند یافتن
کیسم: تهر، تهرج، بهجم (۱) شکل، قبه.
کیسمه: باچیک ناغا دویسمی (۱) باچی که مالک می گیرد.
کیسو: کسل (۱) لاک سب.
کیسو کیسو: لاک سب
کیسمه: (۱) کیست (۲) ده سکه شنی زهره له حمام خوی پی ده شون (۱) (۱) نگا: کیسک (۲) کیسمه حمام.
کیسمه پر: دزی که به ملک ده بری و پاره دهری، جیو پر (۱) چیب پر
کیسمه کیس: (۱) که سی که له حمام خه لک ده شو (۲) برسی نه ران لوس و به کنکه موته (۱) (۱) دلاک حمام (۲) کنابه ار مملق.
کیسل: کیسو (۱) لاک یست.
کیسه لای: گودیکی کوردستانه به عسی کاوی کرد (۱) نام روستی در کردستان که توسط بعینا ویران شد.
کیسه له: (۱) نام ریکی قنی د رتی درگاه (۲) سن، سور، به لای گدم (۱) (۱) ایراری در کون در (۲) حشره سن فت گدم.
کیسه له لعل: برتی له کچی جوان له مالی یاوکی (۱) کنابه از دختر زیبا در خانه بلری.
کیسه و که هور: حوری سستیمی چهارم که پاری بند چی ده که نه و (۱) همان، نوعی کمر بند.
کیسه هه لدرن: به هومیدون پو سنتی که له ناینده دا بگات (۱) امیدوار بودن به در بندی در ای.
کیسی: کیسل، کیسو، کیسو، کسل (۱) لاک پشت.
کیش: و تهی در کردنی پهر (۱) نظ راندن گویند.
کیش: (۱) فورسای، سه تگینی: (۲) پیز (کیش هانسی هور و هه بگوین و...) (۳) راکیش: (په ته که بکیشه): (۴) ماقه، بان، تابشت: (کیشم نیه تم کاره بکم): (۵) نه سپایی حوب، سرو نامور (۶) شده دی سه ۷ نامرازی زاگوازن. (پهره کیش، قور کیش): (۸) نه سی که ده گوئی، (دار کیش، کا کیش): (۹) که سی که ر کیشان ده کا: (گورپس کیش): (۱۰) مژله دو کدل دهر (جگهره کیش): (۱۱) کام بیاده میش: (کیش نارازی په چش): (۱۲) پاشگری په واتا: حاودن: (نارار کیش، ره حملت کیش): (۱۳) روتی شیعری (۱) وزن: (۲) کشدار بودن (۳) کشسن: (۴) تاب و توان (۵) حیث: (۶) عمامه ابریشمی متکی (۷) ابزار نقل مکان دادن (۸) شخص نقل مکان دهند: (۹) کسی که چیزی را می کشد: (۱۰) یک زن: (۱۱) هر کسی هم: (۱۲) بپوند را بودن صفتی: (۱۳) وزن شعر
کیشان: (۱) په او دجه ته راز (۲) راکیشان: (۳) ر گوژسن: (۴) مژله دو کدل دان: (۵) گنی له وان: (۶) دهر درونی حالی نخوش (۷) تیخ له کالان دهر هینان (۸) یک کسی می لندیر چاکر کن: (۹) هدنگرتی وینه یان نوسیمی نه خش به قه لسم (۱) وزن کردن: (۲) کشیدن: (۳)

کیشمه کیش: شمر و همارا [۱] نزاع و اختلاف.

کیشمه و به ره: که شمه کهش [۱] کشاکش

کیشمه و گیره: ۱) جه نگی خه رمان کونان؛ ۲) کیشمه کیش؛ ۳) زه حمت و دهری سهری [۱] ۱) موسم خرمن کوبی؛ ۲) کشاکش؛ ۳) درد و مشقت.

کیشمه وه: گوازته وه به کومه ل: (مدل کیشمه وهی ده کهن، میرو کیشمه وه ده کهن) [۱] چاپچا کردن گروهی کیشمه وئی: کیشمه [۱] بگا کیشمه وه.

کیشیدگ: کشو [۱] بگا کسه

کیشیمن. ۱) کیشان: ۲) هدرک میش لهون [۱] ۱) نگا. کیشان: ۲) هرکس ارآنان

کیش: ۱) توره کسهی جه رمین بوئی حستنی شت؛ ۲) ده نگی مار؛ ۳) برش، کمر؛ ۴) شوش و له بارو نه زور و [۱] ۱) کیف چرمی؛ ۲) صدی مار؛ ۳) کفک ترشیده؛ ۴) قهپند متناسب

کیش: ۱) کهز، کو، جیا؛ ۲) نه سکه وت؛ ۳) که به و شادی [۱] ۱) کوه؛ ۲) عارا؛ ۳) شادی

کیشاز: گیاهی که به نگی به زوی دژکای به لاسکه کهی به شکلی ده حوری [۱] گیاهی اسب خاردار.

کیشاندن: هاشاندنی مار، و شانندی مار [۱] صدای مار خشمگین.

کیشاندن، و شانندی مار، کیشاندن [۱] صدای مار خشمگین.

کیشیه وت: بهس [۱] کافی.

کیشروشک: خه روی، که روشک [۱] خرگوش

کیشزال: قرزال، قرزانگ [۱] خرچنگ

کیشزال. کیشزل، قرزال [۱] خرچنگ.

کیشزله: نه خزشی شیر به نچه [۱] بیماری سرطان

کیشسار: باوچا، کوس [۱] کوه

کیشسان: کوشستان [۱] ۱) کوهستان؛ ۲) بیلاق

کیشش: کفش، خویا [۱] کفش، پدا

کیششینگ: قرزانگ [۱] خرچنگ

کیف کردن: کهف کردن، تریو به ریشمه ترش و [۱] کفک براندن.

کیف کردن: رابواردن به خوشی [۱] خوشگذرانی

کیفکو: دؤک، دؤکه، شوک، شوکهی به لای گه لای بیسان و زهر [۱] سمیدک.

کیفکی: بوگه بوگ [۱] کندیده، پدیوشده.

کیفلا: گوندیکه له کوردستان به عسی ویرانی کرد [۱] از روستاهای ویران شده کوردستان توسط بعثیان

کیفن ترشوی برشادی [۱] رسیدن کفک کرده.

کیفوک: پیغور [۱] گیاهی سب با پیاره خوردنی

کیفه: هاروی مار، ده نگی مار [۱] صدای مار

کینه رات، ره سم، به به ره کانی، خه بانی سخت [۱] پیاره سحت

کینقی: خورسسه، چانه و هرو گیاه که له دهشت بیو نیادهم کاری تید، نه کردنی [۱] کوهی، وحشی.

کینفله: کفی [۱] بگا کفی

کیش: کمر، حد، کو [۱] کوه.

کیشار ورنری نه سوری سهری که ح [۱] خوره علیط سر.

کیشانی: که بیانوی مل [۱] کدبانو

کیشانیه: کیشایی [۱] کدبانو

کیشروشک: خه روی [۱] خرگوش.

کیشروشک: خه روی [۱] خرگوش.

کیشه چهر: پوش و پاری که باوای کس بهی [۱] چراگاه آزاد

کشی: ۱) کفی؛ ۲) فوشعانی سوالهت بو که ره و هه بگوین [۱] ۱) کوهی؛ ۲) نعلیکی سفالین

کیش: کام؟، کیشه؟ [۱] کدام

کیش: کاده، نانه بر نهی، کیش [۱] کیش، کاده.

کیشک: گوندیکه له کوردستان به عسی ویرانی کرد [۱] از روستاهای ویران شده کوردستان توسط بعثیان.

کیشک: حسیره نگی کوره [۱] سیره ی ست کرد

کیشکف: که کف [۱] در حجه اسب.

کیشکو نه کف: بگا ته کف

کیش: ۱) کول، بهر؛ ۲) حیل [۱] ۱) گند؛ ۲) لوج

کیش، کهیل، پیواندی ده خل له دار [۱] پیما به چوبس عله

کیشل: ۱) بند، بهر؛ ۲) بهردی سهری و بایی فبر ۳) جو به کی

بالا بند؛ ۴) سهری غل؛ ۵) درو، دورمان ۶) بیشه می که رس

۷) بواهی داه و نه ۸) سابرین، ته گه؛ ۹) جوئی کولیره که

به بر زیمه و ده پرزی؛ ۱۰) پایو کهی مار [۱] ۱) بلند؛ ۲) شاهد فیر،

سنگ مزار؛ ۳) زیبای قدیلند؛ ۴) حان ایل؛ ۵) دوح؛ ۶) علامت

مرزی؛ ۷) پیما نه غله؛ ۸) شاک، بزیر؛ ۹) نوعی نر گرده؛ ۱۰) چیره

مار

کیشل: ۱) کولب؛ ۲) چارداغ؛ ۳) به عسی به ره؛ ۴) کیشی فبر؛ ۵)

جو و شو [۱] ۱) کوخ؛ ۲) گزه؛ ۳) نقش گلم؛ ۴) سنگ فیر؛ ۵)

کشت و شخم.

کیشلان: کالان [۱] بام، به به ره

کیشلان: شو برینی زهوی [۱] شخم زدن زمین

کیشلانه: کالانه [۱] نگا. کالانه

کیشلانه، دوی گوندیکه [۱] به روسایی ست.

کیشلای: خی به کی به نامح سکان [۱] مسایه سراداری

کیشلاو: شو درو، سبو کراو [۱] سخم رده

کیشلب: که لپ [۱] باب، دیدان پیسین

کیشلیق: که لپ درو [۱] ده دان دراز

کیشلیه: ۱) ددنی پیشه وه؛ ۲) که لیه شاخ؛ ۳) چاوکی ته بدور، گولونه [۱]

۱) دیدان پیشین حیوان؛ ۲) دماغه کوه؛ ۳) بادکش تنور.

کیشلیه: سه گانه، برینی له قیلای و درو زنی [۱] کتانه از شیفت.

کیشلاند: ۱) دادر، درو؛ ۲) به ره و زور تارین [۱] ۱) دوح؛ ۲) به لای

برناب کردن.

کیلندراو: کیلاو [۱] سخم رده

کئارن: سئو کران، جوئالی کر [۱] سخم رده سدن رمین

کیلراو: سئو کران سخم رده

کیلسئون: کیلسون، نه لکه ریزه [۱] ریگیس کمان

کیل قه دان: بهر دور ناوین، کیلدا [۱] به بالا پرتاب کردن.

کیلک: (۱) کک، قماک، نه نگوست، نه پوست، تیل، تلی، تل: (۲) قه لدم.

کلك: (۳) ریوئی جاور [۱] انگشت: (۲) قلم (۳) ژنگ چشم.

کیلک: (۱) ناماج بو تیر و بهر قاس: (۲) تیشانی سهرسور [۱] (۱) اماج،

هدب: (۲) علامت مرز.

کیل کردن: یلند کردن [۱] بالا بردن.

کیلکن: کوئونه وی تاپوره به جهر لده وری شتیک [۱] حلقه زدن مردم

دور چیزی.

کیلکمه وانه: موچه که [۱] انگشتانه.

کیلکمه: (۱) زه وی و زار: (۲) زمینی که شیوه کری [۱] (۱) مرده: (۲)

ومیی که سخم رده می شود.

کیلکی: گلندی چار، گلاری چدم [۱] مردک چشم.

کیلکی کوز: بی چار کویر [۱] کور، نابینا.

کیلنجی: سبخورمه، مسه کوله [۱] سقلمه.

کیلو: کیستان به که هزار گرم، میوسیه [۱] کیلو.

کئولانه: ساره، سو به، سهرسو نه [۱] لبه بام

کیلوده: فسلک [۱] بوسه

کیلوک: رنی که له سهر نایی نیسلام به بی [۱] رن غیر مسمن.

کیلومتر: بیادی ریگه به هر تیر به هزار متر [۱] کیلومتر.

کیلون: فعل [۱] فعل

کیلون: فعل [۱] فعل

کیل: (۱) کبیل کل: (۲) باشگری بچو ک شادان: (حواسکیل) [۱] (۱)

پیمانه غله: (۲) پسوبد تصغیر.

کیل: (۱) کیله ی ده خل پیوان: (۲) ته پاله کیوله [۱] (۱) پیمانه غله: (۲)

تاباله

کیل بهردانی: به بهرد هاویشتنه نامانج [۱] نشانه گیری با سنگ.

کیلره: کولین، چیکه ی نازوقه [۱] های اذوقه.

کیل هسپی: (۱) ناری کیوکه له کوردستان: (۲) گودیکه له کوردستان

به عسی ویرانی کرد [۱] نام کوهی است: (۲) از روستاهای ویران

شده کوردستان توسط بهتیان

کیل هسپیان: ناوی دی به که [۱] نام دهی است.

کیل هسپیان: ناوی دی به که [۱] نام دهی است.

کیل هشین: (۱) چیده که له کوردستان: (۲) بهردیکی که وه زنگه زور

که وبار به له چپای کیله شین که که تیه ی پیوه به [۱] (۱) کوهی سته در

کوردستان: (۲) سنگی در کوه «کیل هشین» با اناز باسانی

کیل هفر: حه ته جوئی له به کتر دور [۱] سیدهای رهم در.

کیل هفر: گمه که به شنج بهردان به کری [۱] باری به فعل دوقل

کیل هک: (۱) نه یسب: (۲) ته فعل: (۳) جوئی دابی چکوله بو دروژک [۱]

(۱) بهلو: (۲) بخیه: (۳) نوعی نان.

کیل ه کمان: لهو گوندابه ی کوردستانه که به عسی کولمان کرد [۱]

روستایی در کوردستان که بهتیان آن را ویران کردند.

کیل ه کدان: کلا یون، لادان له رنی [۱] منحرف شدن

کیل ه که: که له که، خالیکه، برک [۱] تهیگاه.

کیل ه کهوه: گودیکی کوردستانه به عسی کازی کرد [۱] نام روستایی در

کوردستان که توسط بهتیان ویران شد.

کیل ه کی: کینه که [۱] تهیگاه

کیل ه نندی: جوئی دامی که وه، که له نندی [۱] نوعی دس بزرگ

کیلی: دهم وکاب [۱] ووب و هگم.

کیلی: گوندیکی کوردستانه به عسی کولی کرد [۱] نام روستایی در

کوردستان که توسط بهتیان ویران شد.

کیلیژ: (۱) جهلاه، نه سوبده کی باریکی سیر بو حاد و که پر: (۲) داری

ته و لارای لاشیبه نه [۱] ستون باریک خیمه و گاز: (۲) چوبهای

کناری درب

کیلک: (۱) تاو، ده موکه: (۲) رنی نه موسولمان [۱] (۱) لحظه، زمان کوتا:

(۲) رن با مسلمان.

کیم: زوئادی برین [۱] ریم، حوایه ریم.

کیم: (۱) زهرد وی برین، زوخ، زوخا: (۲) کم، کهم: (۳) من کام که سیکم:

(۴) هرکسن من: (کیم دس لیسان کرد بیگرن) [۱] (۱) ریم، خوتابه

ریم: (۲) اندک: (۳) من کی هستم: (۴) هرکسی را که من

کیمانی: که مایه تی [۱] کاستی.

کیماسی: که مایه سی، ناته واری [۱] کاستی.

کیمانی: (۱) که مایه بی: (۲) کیسه ی باخه ل: (۳) بهریک [۱] (۱) کاستی: (۲)

کیف پول: (۳) حبیب.

کیمایو: زهردای برین [۱] ریم، زردابه.

کیماهی: (۱) قسور: (۲) که مایه تی، که مایه سی [۱] (۱) کوتاهی در کان: (۲)

کاسی

کیمایی: که مایه تی [۱] کاستی، نقص.

کیمباک: بی پورا، چاوته ترس [۱] بی پورا.

کیمبر: زه مینی کم ریزه و [۱] زمین کم حاصل.

کیمبه: باخی که مایه و [۱] باخ کم حاصل.

کیمخا: (۱) فیر، له خو بایی یون: (۲) کیمخوا، پارچه به که [۱] (۱) ارحد

رضی بودن: (۲) پارچه ای است.

کیمخوا: کیمخه، پارچه به کی ناوری شمی [۱] پارچه ای ابریشمی.

کیمخوا: کیمباک [۱] بی پورا.

کیمخور: کم خور [۱] کم خوراک.

کیم ژمیر: بی ناقل، بی ناویر [۱] کم عقل.

کیم کرن: (۱) زوخ له برین هتن: (۲) کم کردنی شتی زور [۱] (۱) چرله و

خوتابه از زخم تراوش کردن: (۲) کاستی.

کیم کیم: کم کم، هیدی هیدی [۱] اندک، کم کم.

کیم کیمه: کم کم، ورده ورده [۱] به تدریج

کیمو کوزی: کهم و کوزی، ناتهرادی، کهمایه سی [۱] ناتمامی، کم و کاشی.

کیم هاتن: (۱) له بهر ورذا به هه له جوتن (۲) له کیشتموه به تهرزو کهم هین [۱] (۱) پیش بهی غلط (۲) کم ورن کردن در توژین، کیمهش: رویشنتی زور له سهرجو، ههرامان [۱] پسیدو آهسته رهرفتن کئی مه شک: بهرمه شک [۱] کره حاصل یک بار مشک به هم زدن.

کیمی: کهمی، توقوسانی [۱] کمی، کاستی

کیمیا: زاستیکه [۱] کیمیا شیمی.

کیمیا گهر: زانای کیمیا [۱] کیمیا گهر، شیمست.

کیمیایی: (۱) کیمیا (۲) بریتی له کاری زور به قازانج (سمعات کیمیایی) (۳) ستن که به ده گهمن دهس کهری (هیدکسیال لی کردین به کیمیایی [۱] کیم (۲) کنا به ار کار سهار پرسود (۳) کنا به ر مادر و کمپ

کیمیقه: به لانی کم هیچ نهوی [۱] اهلا، حد اقل.

کین: (۱) دک، قار (۲) کام که سانی؟ (۳) کم جیگه؟ [۱] کینه: (۲) کیاند؟ (۳) کجا؟

کین: (۱) پارچهی زه شمال، کوئی (۲) وشه ی پرسید، کامه که سن؟ (۳) کام جیگه: [۱] پارچهی سیاه چادر: (۲) کیاسدا؟ (۳) کجا؟

کین: کیز که پیشک [۱] دختر

کینات: کلان [۱] نگا کلان.

کینج: گیزی، گرته وهی به خوشی [۱] سردیت بیجاری، واگیری.

کینده: کام جیگه، کوننده ری [۱] کدام جای، کجا؟

کینده ری: وشه ی پرس، خه لکی کام جیگه ی؟ [۱] کجایی هستی؟

کینده ری: کیده ری؟ [۱] کجا؟

کین فسن: کیدل، کینو [۱] لاك شنب

کیننگ: مگ، فون [۱] کون.

کیننگ: که نگی؟ کهمی؟ [۱] حده وقت

کینو: رکومی، بوغرله رگ [۱] کیمه بر

کینه: (۱) رک، کین (۲) مودا کین؟ [۱] کبه (۲) که هستند؟

کینه دار: رکونی، رک له زگ [۱] کیمه تور

کیمه کیش: دک هه لگر [۱] کینه ورن

کینی: کاسی، سهرجاده، که هسی [۱] جسمه

کسو: (۱) حیه، کهر، کو، (۲) کام کس له نبوه؟ [۱] (۱) کوه (۲) کده ار سما؟

کیوت: ناوجیا، کوسار، کوسا ان [۱] کوهسار

کیوار: کیمار، گیه که در کاوی [۱] مگا کفار

کیور: کهو، حس [۱] کهم

کیور: که ویر، که ویر [۱] قفیر

کوسور: کیوات [۱] کوهستان

کوسون: (۱) کیوات (۲) جنگه ی بهر گرو سارد [۱] (۱) کوهسار: (۲) سردسیر

کوستن: کونتن [۱] نگ کونستان

کیومال: به کومال گهران به دوی ششکدا: (کیومالمان کرد زویمان بهید، نه کرد) [۱] پیگرد گروهی در کوه

کیون: (۱) کوتکی ناسن بو به دوشکندن: (۲) لاسکه گیای باریکی کلور [۱] (۱) پنگ آهین: (۲) ساقه یاریک و کاوک گبه.

کینه: بو کوئی؟ بو کام جیگه؟ [۱] به کجا؟

کینلان: کیوات [۱] کوهستان.

کینه لی: کاوی [۱] کولی.

کیوی: کوئی، سهر به کیوی [۱] کوهی.

کیویله: (۱) کیمیه، گیاه بهری خورسلک: (۲) بهیاله ی دهشتی [۱] (۱) کوهی، وحشی: (۲) ناپا به

کیویلک: کیویه [۱] مگا کیویل

کیه: (۱) ترو، حله یویه: (۲) زیاده: (۳) چکه سه: (۴) مان، خانوی تیژیان [۱] (۱) قه، بشدت ترین نقطه کوه: (۲) مصب: (۳) کیست: (۴) حانه، مسکن.

کیهانه: کامنده؟ [۱] کد مین؟

کیه: (۱) کارزوله، کارزوله، کار: (۲) بزن [۱] (۱) کهر، بهرغاله یوزاد: (۲) یز کیه: کام؟ [۱] کدام؟

کیه ی: کام لهوان؟ [۱] کدام از انها؟

کینه یان: کدی لهوانه؟ [۱] کدام از انها؟

گ

گابه‌ده: به‌ردی زل [سنگ بزرگ] خرسنگ
 گابه‌له‌ك (۱) بالدریكه له كوئتر بچوكتو (۲) کیونكه له قه‌ندی
 کوردستان [۱] پرده‌ای ست! (۲) کوهی در کردستان
 گپ، رپرد، گهل، هه‌روهه [۱] کاردندی
 گپل: کوره‌گابه کوری درسی سین‌ره‌گی کیوی [۱] هاحه
 گپلوك: گناه‌كه [۱] گه‌می س
 گپوش: ورده‌پوشی بی‌قه‌وت [۱] علف ریز خشکیده.
 گپهرچوك: له‌ره‌ریكه گاهه‌ری لی‌ده‌كا [۱] علفی است مطبوع گو
 گپهرچیفك: گپهرچوك [۱] علفی است مطبوع گاو
 گپهرچینكه: گپهرچوك [۱] علفی است كه گاو آن را بسیار دوست دارد.
 گپهل: گابل [۱] کیوتر چاهی
 گپتی: بریتی له‌تپ، تمهل له‌ری‌زشتن [۱] كتابه ار سست و تبیل در
 راه رفتن
 گپیس: ناوی دئی‌یه‌كه له موکوری [۱] نام روسایی در کردستان
 گپیل: (۱) گابل (۲) گای شاخ‌بیخ‌خوردو [۱] هاخته: (۲) گو شاخ
 سحده
 گاپیلون: گوسدبکی کوردستانه به‌عسی کاوی کرد [۱] نام روسایی در
 کردستان كه توسط به‌شین ویران شه
 گات: نراو بوئله‌فایینی ورده‌شتی‌دا [۱] عبادت در آیین زردسین
 گاتو: شابو، بوی سور [۱] شاه‌توب
 گاج: خرّه، هه‌رجی هه‌وداده‌زوی به‌به‌ر هه‌له‌كه‌س [۱] هرهره.
 گاجوت: گاجوت [۱] گاو شخم‌زی.
 گاجوت: گایی كه ره‌وی ده‌کینی [۱] گاو شخم‌زدن
 گاجیل: هونكه‌ی زور هه‌روان و هو [۱] جاله بزرگ
 گاجو: به‌خشینكه له به‌ره‌و ماهوره‌دا [۱] نقش بر قاس وگیم.
 گاجوه: گاجوه [۱] نگا: گ چار
 گاجوان: دارده‌ستی سه‌رجه‌موی نه‌ستور [۱] چوگر كفت،
 گاجه‌رین: شوانی گاهل [۱] گاجران

گه: (۱) تیکرا، به‌نه‌واوی، بی‌كه‌م و کوژی: (۲) داشگری به‌رکاری
 (بوگ، چوگ): (۳) پسایی بیاده‌م، گو: (۴) كه، كو [۱] همه، كل:
 (۲) پسوید معمولی: (۳) سه‌ووع دمی: (۴) حرف ربط.
 گا: (۱) رل، هه‌به: (گپه‌رد، گاجور) (۲) چار، ده‌فه، كه‌زه‌ت، چهل: (۳)
 حق، شوین: (۴) دم، كاب: (۵) بیری چیل [۱] کلان: (۲) بار ده‌فه:
 (۳) حای: (۴) گاه، ۵، گاونر
 گاهل: كوه‌لی گاو چیل [۱] گاو، گله گاو
 گانه‌نگینو: خوژی ماری باریل و كه‌وه [۱] بوعی مار
 گاباره: (۱) كاروانی كه چیل و گیان بار كروه: (۲) گونبكه له کوردستان
 به‌عسی ویرانی كرد [۱] كاروانی كه بار بر گاو بهاده‌اند: (۲)
 روستایی در کردستان كه به‌شین آن را ویران كردند.
 گاباره: (۱) شكتر، قه‌لشه‌شاخ: (۲) گوبدبكه له کوردستان به‌عسی ویرانی
 كرد [۱] شكاف در صخره كوه (۲) از روستاهای ویران شده
 کردستان توسط به‌شین.
 گاباری: ناوی عه‌شیره‌نكه له کوردستان [۱] نام عشیرتی در کردستان.
 گاباره‌له: ناوی دئی‌یه‌كه له ناوچه‌ی شار ویران [۱] نام دهی در کردستان.
 گاپره: گیاه كه وه‌رول له‌ناو نا‌لاوه‌رونی [۱] گیاهی است كه در مرداب
 رود
 گابه: ته‌و گیه كه ده‌كه‌ویه سو‌دراسی گپه‌وه‌و به‌ر سه‌حوی ده‌سوژی
 [۱] گو سه در حرم کوی
 گانه‌وه: كه سه [۱] گاه‌سه
 گاپنیرك: گپسیت، به‌خوسیه كه له نه‌سری گ به‌یاده‌بی، گوی‌ره‌به‌ر گ
 [۱] بیماری شكاف گاو
 گاسیركي: گپنیزك [۱] شكاف گاو
 گاپیسك: گپیرا [۱] شكاف گاو
 گابوزه: (۱) شین و فیرو هوزی گاهل كه خوینی گای سه‌ریرا ده‌پیس: (۲)
 شین و گریانی به‌ده‌نگی به‌رو [۱] صدی به‌هم امیخته گوها همگام
 دیدن خون گاو: (۲) شین و گریه با صدای بلند

گچه رینک: کلک هه لته کینه [۱] دم خباتک

گچیر: گاوان [۱] گاوجر [۱]

گچیرین: بهر گاییدکه، کلک هه لته کینه [۱] دم خباتک.

گحو:ل: ریتی له زه لایمی گیلکه [۱] کسه از توتمند کم جرد

گاخ: (۱) جه غر، جه: (۲) جه عریکه بو مویندنیداخواردنی پهریدی [۱]

(۱) د بره: (۲) دیره ای که یزیسی ها بر زمین می کشند و در آن سوکند

می جو برد

گاخوتی: به کومهل گزاری راروکان بو جیرنه توهرگرتن [۱] عیدویدنی

دسته جمعی بچه ها برای گرفتن عیدی

گادار: شوینی که گای لی ده چهرین [۱] چراگاه گاوان

گادان: (۱) له که ل کیشنی چیل: (۲) قارنج له ماملد [۱] (۱) گشن داون

گاوا: (۲) سودبدن در معامله.

گاداه: (۱) کزن: (۲) گشنه ی هم، گلاره [۱] (۱) گوداه: (۳) مردمک

حشم

گدک: کرش، عور [۱] شکمبه

گاده: گیاه که بو ده زمان ده شنی [۱] گده دارویی گاویان

گادوش: ده فری که چیلی تی ده دوش [۱] طرف گادوش

گادوشکه: گدوش [۱] طرف گادوش.

گادوشه: گادوش [۱] طرف گادوش

گادومه: گادمه [۱] گاویان.

گادهو: ناوی چه مپکه له کوردستان [۱] نام رودی است.

گادهه: گادمه [۱] گاویان

گادیر: (۱) خاوه نگا: (۲) گجه رین [۱] (۱) گادار: (۲) گاوجران

گادیری: (۱) کاری ره شه ولاغ راگرتن: (۲) ره شه ولاغ له وه زادن [۱] (۱)

گایداری: (۲) گاوجرانی

گادین: دوشک دماره کول [۱] عرب.

گار: (۱) باشگر بهوانا، کارکر، (آموزگار): (۲) زوزان، (روژگن): (۳) دم:

(شموگار شمو بو): (۴) ده مگی مریشکی هیلکه که: (۵) گوره، خشنلی

گوی [۱] (۱) پسوسد فاعلی: (۲) حسم: (۳) وقت، هنگام: (۴) کرخ.

صدای مرغ تخمگذار: (۵) گوشواره.

گازاج: بشتیری روسیلان [۱] گازار.

گازاز: گازاج [۱] گازار.

گازام: (۱) مه ساسه ی ده سستی جوت کمر: (۲) تیلای له ستور [۱] (۱)

غاوسنگ: (۳) چوبدست کلک

گازامه: گازم [۱] نگا، گازم.

گاوان: ده نگه ده نگی مریشکی هیلکه که [۱] کراخ.

گاوان: (۱) کومه نی ره شه ولاغ، چیل و گاوا گامیش: (۲) دری ده سنی

خوتیر له کاتی شیو کورتا که سهریکی بهرمارو سهریکی به پیشکانه،

مه ساسه [۱] (۱) ربه گاوا: (۲) چوبدست شخمرن.

گاراندن: ده نگه ده نگ کردنی مریشک که هیلکه ده ک [۱] کراخیدن مرغ

نخمدگار.

گاراندن: گاراندن [۱] نگا: گاراندن.

گاردی: چاده وهریکی وه ک حال جانو که ی زل ره نگی زورده، هه له پهره [۱]

رئیل

گارس: خواری ههری درشته به هیشو ده بی، روراب [۱] گارس

گارگارو: هیلانه له دار کو د و [۱] لاله در درخت حک سده

گرم: گرس، مه ساسه ی ده سنی حوکه [۱] سوسنگ

گرسنگ: سینه وه ده مه بیل له سول ده پته بن ده سکی هه به له کاتی

خویان کو نانا ریخی گاکیره ی بی دد گرن تا نه که وینه نو ده حله که وه،

گوگره [۱] مدقوح کیر گاوا در حرمین کویی.

گرسنگان: گیاید که شیر که می ماید به له هیر به [۱] گیاهی است که

شیره ش سهیل است.

گرو: گارگرو، هیلانه ی مدل له کولی دردا [۱] لاله پرلده در سوراح

درحب

گرو: گران [۱] نگا، گازر

گاره: گره ده مگی که مگی هیلکه که [۱] کراخ

گارهش: ره شه ولاغ، ره شه مال، گو چیل و که ل و گامیش [۱] چریه، دم

غیر از کوسند و بن

گارهشا: گردن بکی کوردستان به عسی کولی کرد [۱] دم روستایی در

کردستان که توسط بعثیان ویران شد.

گاره گار: گاره ی (ژوری مریشک [۱] کراخ کراخ مرغ.

گارها: گوبدیک کوردستان به عسی کولی کرد [۱] نام روستایی در

کردستان که توسط بعثیان ویران شد.

گاری: عه ره بادی به مهر دو جهرح که نه سب ده بکیش [۱] گاری.

کاریشه: کاریشه [۱] بالار.

گازنگ: گارنگ، گوگره [۱] سرگین گیره گاوا.

گاریه: (۱) گاری: (۲) کونده ی گوره ی ناوکیش که له سمر باره بهری

د ده بن [۱] (۱) گاری: (۲) خیک بزرگ مفا که بر ستور بهند.

گاز: (۱) به دد ن گرتن: (۲) خهت له دار کردن به تیخ، له له: (۳) نامرزی

بیمار کشته وه: (۴) بهشی جارنگ ناگر له یوشو (۵) بگ: (بجو بابت

گارت ده گا: (۶) زچیره کیو: (۷) لا، تالی: (مالیان له وگزه بو: (۸)

بوخی ناگر و...: (نهم حه نو ره گازی هه به: (۹) شکیر، قه لشته شاخ:

(۱۰) شیوی زور تنگ: (۱۱) درزایی له چومگه ی ده سته وه ناش:

(۱۲) بوغساری نهوت که له زهره وی دیتسه وه بو سوئساندن

که لکی لی وه رده گرن: (۱۳) گهن پیو بهی دیرایی یوان: (۱۴) بهی

نازه ل، ده ست و قه سی میون: (۱۵) تر ویک، بل تر: (۱۶) حه گه ی چیا [۱]

(۱) گاردنن: (۲) شپارزن چوب: (۳) کلپتین، انیر: (۴) پوده لازم برای

یک بار بر پاکردن آتش: (۵) حدازدن: (۶) رسته کوه: (۷) طرف: (۸) گاز

یکی از حالات ماده: (۹) شکاف در کوه سنگی: (۱۰) هره تنگ: (۱۱)

طول دست از میج ناشانه: (۱۲) گاز طبیعی دبل اشتمان: (۱۳) متر، گزا:

(۱۴) دست و پای حیران: (۱۵) قه.

گازاو: ناوی کابی گمرمک، گراو [۱] آب چشمه گرم، ب معدنی

گارتین: چنی کو بونه وه بو سانه وه [۱] کلوب، باشگاه.

گدر: هسار، جشور [۱] فصار، گازر.

گازك: گاری بزماریکینه ده [۱] کلپین.

گاز كرده: برین و قه‌لشی چكوله نیکردن [۱] شكاف كوچك در چیزی ایجاد کرد.

گاز گاز: دو هاوار [۱] هر دو به معنی

گاز گرتن: به‌دور گرتن، هبسی گرس [۱] گارگرتن

گازو: (۱) سركوبه‌ی دوستانه: ۲ سفره‌ی رندرو ۳ سكاك [۱] ۱،

عباد (۲) سفره‌ی سرحال (۳) دادخواهی

گازنوك: به‌پرتو یوله، دم به‌گله‌ی [۱] عروندگن.

گازنده: (۱) سركوبه‌ی دوستانه، (شاكی سسلالاح همدوم به‌كوشنا

مه‌لی‌هات / گازنده‌یان زکی كه‌م؟ زکی بكم شكیه‌ت؟ «جیری»

(۲) شكیه‌ت [۱] ۱) عباد دوستانه: ۲ شكایت.

گازوژ: به‌ماقت و تون، به‌قه‌وت [۱] بیرومند.

گازوژ: (۱) چانه‌وریکه‌ی حوری ده‌خوا، موریانه، موریانه (۲) ناوی

گرد [۱] ۱) پید، حشره‌ی پشم‌خوار (۲) نوشابه‌ی گاردار

گازوژك: قامیشی دم‌قه‌لشینراو بو گرتنی مار [۱] نی سر شكافته برای

مارگیری.

گازولسك: (۱) كیرك، قالدونجه‌ی زیج گین: ۲) كه‌میش [۱] ۱) چعل،

سركین غندان: ۲) خرمگس.

گازه: (۱) ده‌نگ هتتی گورنی: ۲) بونه‌پرتو: ۳) شقره‌ی چهره‌بو [۱]

(۱) صدای ترنم: ۲) غرغر: ۳) شقره‌ی كه‌اشان.

گزه‌دوك: شیوه‌لی ته‌نگ [۱] دره‌تنگ.

گزه‌را: باورستی پشت [۱] ستون فقرات، وسط پشت.

گازه‌گاز: ده‌نگه‌دنگ، هره‌هرا [۱] سرو صدا

گازه‌ل: خه‌زه‌ل، كه‌لای سور هه‌لگه‌راوی خهریکی وهرین [۱] برگ

خزل

گازه‌نده: گازنده [۱] بگا گاریده.

گازی: بانگ، به‌دنگ هملی کردن [۱] صدا کردن، بانگ.

گازیابه‌ز: هوبه‌كه شور به‌بلری ده‌ی‌لن بو یه‌ز كو‌كرده‌وه [۱] آهنگی

است كه‌چو بانان با بی می‌نوارند

گازی پشت: دور [۱] است وسط پشت

گازیز: (۱) گازوژ کرمی حوری خورا (۲) کرمی ناودار و میوه [۱] ۱) حشره

پید: ۲) کرم نبات.

گازی‌گرن: بانگ کردن [۱] صد کردن، خواندن.

گازی‌كه‌ر: كه‌ستی كه‌بانگ له‌كه‌سینی ده‌ك [۱] صدا كنده.

گارین: (۱) شكایه‌ی کردن، گلی: ۲) ده‌دی‌دل کردن [۱] ۱) شكایت

کردن: ۲) درد دل کردن

گاز: گنوه، گوب [۱] نكا گوبله

گاس: (۱) وه‌خنی وا هه‌به: ۲) نه‌شنی، رینی تی ده‌چن: ۳) كور بانگ [۱]

(۱) گاه باشد: ۲) شاید: ۳) خواندن، آواز سردادن.

گاسار: (۱) كو‌لکه‌ی میو كه‌له‌پاش بری ده‌مینی: ۲) داری دوجاچه‌ی

سهری گوریسی دابه‌ستن [۱] ۱) ته‌شاخه‌های باقیمانده‌ی مویس ز

برین: ۲) چوب دوشاخه‌ی كه‌یك سر طناب را بدان محكم

می‌کنند

گاستار: هینچك، نالقه‌ی دریسی سهری گوریسی [۱] حقه‌ی چوبین به طاب بسته شده.

گستس: کرتس، حنكه‌ی كو‌پونه‌ره بو سابه‌ره [۱] بانگه، كلوب.

گاسك: گارا: [۱] گارابه‌ر.

گاسكه: (۱) بانگ بکه: ۲) قرو‌سكه‌ی سه‌گ [۱] ۱) صدا كن: ۲) صدای

لایه‌سگ

گاسن: (۱) ناسنی نو‌ك‌تیز كه‌له‌ده‌نده‌ی نامور ده‌خری و عهری یی

ده‌كین: ۲) مه‌یدان، گوزه‌یاسی بویدی گوبد [۱] ۱) گارا‌ه: ۲) میدان

وسط آبادی.

گاسنگه: مه‌یدانی فره‌ونی، ناره‌ندی ناوایی [۱] میدان مرکز آبادی.

گاسنوق: سندوقی رل به‌یولا [۱] گاو‌سندون.

گاسنه: چال‌ك كیلان: (شومه‌كهم دو‌گسه‌ی كرده) [۱] يك باوشخم‌ردی

گاسوس: گیاهه‌كه ده‌گهل ژازی ده‌كری [۱] گیاهی است كه با كتخ

سرد

گاسی: گاری [۱] صد

گاشه: (۱) به‌ردی ول، كه‌فری مهن: ۲) ناز و مو‌پشیری [۱] ۱) سنگ

برگ: ۲) آشوب و پلوا.

گاف: ناوی پیتکی ته‌لو و بی‌كه‌یه [۱] حرف گاف

گاف: (۱) دم، كت، سات: ۲) شه‌قار، قه‌دم، هه‌نگاو [۱] ۱) گاه: ۲)

گام.

گاف: له‌ده‌میکا، ده‌میک [۱] هنگامی.

گافن: (۱) شوانی گازان: ۲) پیاسه‌کردن، فده‌م‌لیدان [۱] ۱) گوجرن:

(۲) قدم زدن.

گافانی: (۱) کساری شوانی گازان: ۲) کرپی شوانی گازان: ۳)

عشیره‌تیکي گوره‌له‌كوردستان [۱] ۱) گاوچرنی: ۲) مژدگارچرن:

۳) نام عشیره‌ای بزرگ در كردستان

گافانی: (۱) حار و باز، چهل‌جده: ۲) هه‌گاو‌به‌ه‌نگاو [۱] ۱) گاه‌كه،

احیاناً (۲) گام به‌گام

گافه‌ره: (۱) دوزمن: ۲) به‌تیره‌ی [۱] ۱) دشمن: ۲) حسود

گاف‌پیشه: به‌هه‌نگاو پیوان [۱] باگام اندازه گرفتن

گافدان: (۱) پیاسه‌کردن، قه‌دم‌لیدن: ۲) دهره‌ت‌پیدن [۱] ۱) قدم‌زدن:

(۲) فرصت‌دن، مه‌ل‌دادن.

گافره: (۱) هله، مه‌سیسی: ۲) ناگر به‌ره‌ست، گه‌وره: ۳) نه‌غوشه‌کی گاه‌به

پنه‌ده‌فیرینی [۱] ۱) مسیحی: ۲) درشتی: ۳) ز بیم‌ریهای گوی.

گالگاف: جوروبار، چارچار [۱] گاه‌كه.

گانه‌ستی: ته‌مالانه‌ی باچنه‌ه‌وارو له‌ناران ده‌میشه‌وه [۱] خانه‌هایی كه

به‌یلاق می‌روند.

گافك: (۱) شه‌تاميك: ۲) حاری، هه‌لی [۱] ۱) گامی: ۲) هنگامی.

گافی: نه‌مه‌میننه، کی [۱] موقی

گافن: ته‌به‌ری مه‌به‌ست [۱] مه‌های بر م.

گاقز: نه‌خوشی گامردن [۱] مرگ و میر گاو‌ها

گافران گافرا [۱] مرگ و میر گاهه.

گافور: (۱) گافور: (۲) برنی له مانگی سهوماوه [۱] ۱، نگا: گپوز: (۲) کیده ار دره.

گ کوتر: کوتره گنه، گ بل [۱] دجه.

گاکوچک: گمرد [۱] سنگ بررگ.

گ کپور: کپوری گه و ره و ده [۱] کرد سلاخی.

گ کوفی: گاکوفی، که له کوفی [۱] گو دت.

گ کوفی: گاکوفی [۱] گوزن.

گ کتفی: که له کتفی [۱] گوزن.

گ کیوی: گاکیمی [۱] گوزن.

گ گاه: حارسار [۱] گاه گاه.

گ گایی: حارساری [۱] گاه گاه.

گ گروس: بولکه، گاکور [۱] گاه خله.

گ گو: (۱) ریخ شیاکه، سهوین: (۲) برنی له مروی نه حمه ق و هیچ نه زن [۱] (۱) سرگین: (۲) کنایه از آدم نههم و جاهل.

گاکوار: گ گاه [۱] گه گدر.

گاکور: (۱) قهبر به گورجهوه (۲) گورجه [۱] (۱) قهر و لحد باهم: (۲) لحد.

گ گوز: بولکه [۱] گاه خله.

گاکوس: برکی مدهی مهرب [۱] ترک رهن مدهی.

گاکولکه: رویش له سهو دوده ست و دونه زن [۱] لوکیدن.

گاکولکی: گاکولکه [۱] بوکیدن، روی دست وزان و راه رفتن.

گاکوله: گاکولکه [۱] لوکیدن.

گ گوی: گیده کی گه لایانه [۱] گیهی ست.

گاکه: کاکه [۱] نگا، کی که.

گاکهل: گاهل [۱] و مه گدر.

گاکهل: گاهل [۱] و مه گاو.

گاکیره: زه و به که کاس گبری تیدای [۱] رستی که گاهن مر آن گیر کند.

گ گیره: حیل و گ که حرمه یان بی ده کوس [۱] گاو حرمه کوب.

گ گ: (۱) به مهر و هور ماراوس، (لره گالیند) (۲) دهنگی زاروی ساوین ناره یان گریو (همر کال و بو عه تی) (۳) همر زنه تانه [۱] (۱) هو کرس: (۲) حرف زدن موزاد: (۳) دورن نلخ.

گالا: هیرش، هر زوم [۱] یورش، هجوم.

گالته: (۱) قومار، شوخی: (۲) بازی، کایه: (۳) نیز [۱] (۱) شوخی: (۲) بازی: (۳) مسخره.

گالته یی کردن: (۱) تیزی کردن: (۲) بازی به لهیستوک کردن [۱] (۱) مسخره کردن: (۲) بازی کردن یا سیاب بازی.

گالته چی: حه نه کبیر که سنی قسه ی سهو ده کا بو پیکه بی [۱] لوده.

گالته کردن: (۱) شوخی کردن: (۲) بازی کردن، کایه کردن [۱] (۱) شوخی کردن: (۲) بازی کردن.

گالته یی: گالته یی [۱] شوخی پری.

گالتین: به حه نه ک ناههس [۱] سوخی بازی.

گالدا: (۱) ده ر کردن به همر او هوریا: (۲) دمه دان، همدان [۱] (۱) دک و هو کردن: (۲) بر لگمختن.

گالز: گونی زه مه و [۱] ریس.

گالش: ریر پاله، نه نه کی [۱] عبیکی.

گالور: نیسکی به له ک [۱] استخوان ساق.

گالگالی: کوبیره ی به زون و زه رینه ی هینکه [۱] نوعی گرده روغنی با زرده تخم مرغ.

گالو: گاو، شوانی گازان [۱] گاوچرن.

گالوبوغ: دهنگ و قسه ی زاروی ساواکه تازه زوان ده گری [۱] صدای کودکی که تازه به سخن آمده است.

گالور: فالور، لاسکه گیدی باویه تال [۱] ساقه گیاه کاوک.

گالوش: کهو نی جیر [۱] گاش.

گالوف: گاهه کی ده شیه [۱] رگیا هان صحرایی.

گالوک: (۱) نیلای نه ستور: (۲) مده ساسی ده سنی حوت کمر [۱] (۱) جماع کفیت: (۲) غار شنگ.

گالوم: کونه کی سهو نه ستور، گو یال، بویر [۱] چمان.

گاله: حورچی بچوک که به سهو شایا دده، هه گیه ی پشت زین [۱] خورچین.

گ گله: (۱) دهنگی نیکه نیی ساوا: (۲) دهنگی نیکه لاری بالداری دهنگ خوش: (۳) دده هاوار به نده حه تی: (۴) تازی نه یی له کردا: (همر گاله ده کا): (۵) دهنگی هه ورا: (۶) ده حستن: (درگ گله ده) [۱] (۱) صدای خشنه بوزده: (۲) صدای برسه های خوش اوار: (۳) فریاد (زغم: (۴)

نشاط و جالاکتی دو کار: (۵) صدای وعد: (۶) بستی در و بستره.

گاله پهنک: گایه که بو ده رمان ده شی [۱] گیه گالینگ، قسطوریون.

گاله یی کردن: چاک و خوکوس له کارنک: (چون دروینه یه که همر گاله ی بی ده کا) [۱] یا کمال نشاط احام داهن.

گاله دان: داخستنی ده دگا و په نجه ره [۱] بستی در و پنجره.

گ گله کردن: گاله یی کردن [۱] و نشاط کار کردن، مهر که کردن.

گ گله گ: همر همر [۱] سر و صد.

گاله گورت: باش منه خر و گوتن، عه بیعت [۱] غیبت گفتن.

گاله گوری: چه نه وهر، چه قه سرو [۱] وراج.

گاله و گیه: ترساندن به قسه، همره شه [۱] تهدید.

گالنی: گوندیکی کورد سینه به عسی کولی کرد [۱] نام روستایی در کردستان که توسط پختیان ویران شد.

گالسهک: نامازی دار کویس [۱] ابرار کنده کاری چوب.

گالسهکه: کالسهکه، قایتون، دوشکه [۱] کالسهکه.

گالیش: باره گیای په کسمری، تهره کی گیا [۱] توده کیهی که یک بار بار بر است.

گالین: (۱) گورنی گوتی: (۲) بالاندن: (۳) نانی هموزن [۱] (۱) آور حویدن: (۲) بالیدن: (۳) نان آوردن.

گالینه: نانی همر زن [۱] نای آردن.

گام: ۱. ر بورده ی گد بو قسه ویز، نیلاقم کرد: ۲. گای من: ۳. جه نجه: ۴. کاب، وخب: ۵. ههنگاو: ۶. کردم، گاییم: ۷. گاو من: ۳. خرمسکوب: ۴. وقت، زمان: ۵. قسم، گام.

گامارو: جورین مراوی دهسی حال آق بو عی مری ساه حدر گامسی باهو به قه، جورین ماسی: ۱. بو عی مری گاه گوس، دلونجه، کیرا: ۱. مرگس غس، خعل کامل: ۱. نه سونه سور: ۲. شان دانه بد شتی هورس: ۳. وه کامل بدوری کرده: ۱. گردن گفت: ۲. باغشار شانه جسم سگین ر تکان ددن

گاموسه عتی: هه رله جی، هه رینسا: ۱. هم کنور، گاموش: سه یونیک شیره ری شاعرداری زیلامه به چیل رده، میو بنه ی کس: ۱. گامیش گموله، گاموله: ۱. لوکیدن بچه.

گامه: ۱. گای من: ۲. له وه پیش نیلاقم کردو: ۳. کات، وخت: ۴. ههنگاو: ۱. گاو من اسه: ۲. اورا کرده م: ۳. وقت، زمان: ۴. گام، قسم.

گامه لاس: ۱. له کارغه زین و خهونی گاه له جووت دا: ۲. گانه یه کی زروکانه: ۱. اعتصاب گاو ز شخم زنی: ۲. نوعی بازی کودکان.

گامی: ۱. نیلاقم کردم: ۲. نیلاقم کردی: ۳. گای می: ۱. مرا کرد: ۲. تور کردم: ۳. گامس هستی گامی: باونک، گمیک له وخت: ۱. لختی از زمان گامیش: گاموش: ۱. گامیش.

گامیشان: گوندیکی کوردستانه به عسی کارلی کرد: ۱. نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد گامیشبان: گوندیکی کوردستانه به عسی کارلی کرد: ۱. نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.

گامیش ته به: گوندیکی له کوردستان به عسی ویرانی کرد: ۱. روستای ویران شده کوردستان توسط بعثیان

گامینان و در بیتر، سهرده می نسو: ۱. بیس راس گان: ۱. نیلاقم کرد: ۲. گیان: ۳. نه ساهه گاجوئن: ۴. گوان، گووان، مدمکی حبه یی شیرده: ۱. جماع: ۲. جان: ۳. اینها کاوند: ۴. سستان حیو ن شیرده

گاندو: ۱. جانوره: ۲. برینی له رلمی بی به زه یی: ۱. جابودا: ۲. کایه ر ظالم شقی

گاناوی: زور به ناوش، نیشبته گان: ۱. شهوانی گان بزرگان: تمو و ساع و به کبف: ۱. سالم و سرحال گندان: نیلاقم کران، بهرکاری گان بو: ۱. مفعول شدن، گنداش: ۱. مردن، گیان به رجون: ۲. لاواری له کارکوتو: ۱. مردن: ۲. لاغر ز کار افتاده.

گاندو: ۱. چیده: ۲. کوئی: ۱. قاحشه: ۲. کوئی، گاندو: گاندو: ۱. نگا، گاندو.

گاندی که وتش: جاز له گیان، وهره له زیان: ۱. سیر شده از جان.

گاندیل: ۱. گون گه وره: ۲. برینی له مانگا: ۱. بزرگ پستان: ۲. کنایه ز ماده گور.

گان فیدا: جان گوری، گیان فیدا: ۱. جان فدا، فدایی، گان قهتش: مردن، گیان به رجون: ۱. مردن

گن کردن، نیلاقم کردن، کاری گان نه بجامدن: ۱. فاعل واقع شدن، گانکه: ۱. نیلاقم کرد، کسین که گان ده کا: ۱. جماع کننده، فاعل

گانگاز: هاسان، دزی دژور: ۱. آسان، گان گانوکه: گانی به کتر به ده ستور: ۱. گایدن یکدیگر بطور متقابل

گان گانوکی: گان گانوکه: ۱. نگا، گان گانوکه، گانگلو: گاموله، گانگوله: ۱. لوکیدن کودک، گنگلوکی: گانگلو، گنگوله: ۱. لوکیدن کودک.

گانگیر: ته مه ل، ته پ، لهش گران: ۱. تیل، گانو گوشت: ۱. قهله، گوشتن: ۲. رلام نه ستور: ۱. حاق: ۲. گنده.

گان رهش: سلاسه، لهش ساع: ۱. سالم گانه ک: ۱. حه شهر، زور نامه زرویی گان، زه نه ک: ۲. ناهه گاییت: ۱. سهو بی: ۲. یک بار جماع.

گانه کی: زنه حه شهر و گاموی: ۱. ورن شهو نی، گانه گول: کیشه و ههراو ره باره: ۱. ههمه و سوغی گنی: ۱. زینلو، گیانداز: ۲. نه شتی، هه رده یی واین: ۱. زنده: ۲. بید.

گانی گانی: ساع و سه لامه، ساق و سه بیم: ۱. زنده و سرحال، گاو: ۱. گانیری چیل: ۲. دهم، گف: ۳. تپوه نیلاقم شدن کرد: ۴. بیه کردی حیس شکاو به تیل (تهم هوریه شکاو من بو گاوکه): ۱. گاو: ۲. گاه: ۳. نور ورا کردی: ۴. بندجینی شکسته، گاو: ۱. گافا: ۲. وایزانه، رادپاره: ۱. نگا، گاف: ۲. نگار.

گاور، گایر: ۱. نگا، گانار، گاوره: ۱. پیشکه، ده پدیک، ده رکوش: ۲. لهو گوند می کوردستانه که به عسی کولین کرد: ۱. گهواره: ۲. روستایی در کردستان که بعثیان آن را ویران کردند

گاوامن: گاس: ۱. گاوای، گاو: ۱. شو بی گران: ۲. عهشیره تیکی که ویرای کوردستان: ۱. گاوچران: ۲. عهشیره ای است در کردستان

گاواینه: گایه: ۱. گاو به در خرمسکوبی، گاوانه: ده فیری گادوشکه له سولمت: ۱. ظرف سفالین گادوشی

گاوانی: ۱. شهرته شوانی گاو: ۲. ریشوله، سیرو: ۳. کاری گاو: ۴. له عهشیره تی گاون: ۵. تمومیزی ریزی هه لیه رکتی له در وه: ۶. ناری دی به که: ۱. مزد گاوچرانی: ۲. پرند سار: ۳. گاوچرانی: ۴. عهشیره «گاون»: ۵. آخر صف در حلقه رقص: ۶. نام دهی است.

گاوخان: شویی ته حه کردنی ره مین بو کیلان: ۱. شیار مری زمینی که شحم می ریند.

گود، قول، کور: ۱. زوف، عمیق گودانه: کز، گادانه: ۱. گاد نه، کرسنه

گودول: کول و بیر [] یاد.

گودومه: گیاه که بیه‌کمی بوئیرنگ ده‌بی [] گیاهی است که بیحش به جای هیرم به کار آید

گوز: (۱) نه‌له، حاج به‌رست؛ (۲) ناگر به‌رست؛ (۳) حو به‌ناس [] (۱) مسیحی؛ (۲) رردسی (۳) کهر

گوره‌مه: کمرکول، گیاه که [] گیاهی است

گوزالک: قانوجی ریح گنی، خیرک [] سرگیس عتار حمل.

گوزبان: گولی گیاه که بو دهرمان ده‌شی [] گل گاوران.

گوزمان: گاوزبان [] گل گاوزبان

گوزوان: گاوزبان [] گل گاوزبان.

گاس: پیسی دهره‌توی چیل که ده‌کریته مه‌شکه [] پوست گاو که ششک کسد

گاسو: پشتری گاگل [] طوبه گوان.

گوسهر: کوباری سه‌رئه‌سنوری به‌رمار [] چمان سرگسه میحکوب

گوشه: ده‌فری زل له سوله‌ت بوئو توتیکردن، جه‌ده‌ی ده‌لام [] سوری بزرگ

گاؤک: مئسوله‌ی به‌پز [] نوعی پشه.

گاگردن: پشه‌کردن به‌بیل [] بندردن چیی شکسته و...

گوتکاس: به‌خونی مئسو ته‌سور بونی که گل [] بیماری ورم کلوی دام.

گاوکهر: که‌سی که چینی پیبه ده‌کاف [] چینی بندردن.

گاؤگول: ره‌شه‌ولاخ [] جار به‌دم غیر ار یزو گوسفند.

گاؤگسردون: (۱) برچی گاله عاصمان؛ (۲) سه‌ریزنی ناؤل بو پیشواری له بیاری به‌ده‌درو حورمه‌ت [] (۱) برج توره؛ (۲) قربایی به

یمن قدم بزرگان.

گاؤلکی: گاموله، گاؤله [] لوکیدن بچه

گاؤن: پنه‌دورککه زه‌درو وشی بو سوئندن زور به‌کاره. زه‌رده‌کمی که تیره‌ی ده‌بی [] گیاه گور

گاؤو: گاوان [] گاوجردن

گاؤون: گاوان [] گاوجران

گاوه‌خان: (۱) گوخان؛ (۲) به‌شی زوزه‌حونن له زه‌ون؛ (۳) ته‌وله‌ی کاگس [] (۱) نگ، گاوخان؛ (۲) ره‌من کافی برای یک روز شخم؛ (۳) طوبه گوان.

گاوه‌خت: جازنه، کاتی و [] بعضی اوقات.

گاوه‌ر: قه‌به‌گول، نیره‌سه‌گی زل [] سنگ نرگنده.

گاوه‌رو: ناوی مه‌لئه‌ندیکه له کوردستان [] ناحیه‌ای در کردستان.

گاوه‌س: گاوس [] نگا، گاوس.

گاوه‌سپوک: گیاه که بیه‌کمی ده‌خوری [] گیاهی بابیازه خوردنی

گاوه‌ستیان: هونکی گه‌وروی کرده له کوردستانی به‌رده‌سنی ترکان [] عشیره‌ای است در کردستان.

گاوه‌س، گاوس [] نگا، گاوس.

گاوه‌سهر: گارسهر [] نگا، گوسهر.

گاوه‌ک: (۱) که‌وگی؛ (۲) قه‌وره [] کته؛ (۳) جل وزغ، خزه.

گاوه‌کی: وه‌ک گا، گاناسی [] گاوم بند.

گاوه‌ناز: گاوکاس [] نگا، گاوکاس

گاویلکسه: (۱) به‌رگاسکه، کله‌ه‌لته‌کیسه؛ (۲) تئستری دایک کهری بارگین باب [] (۱) دم‌چیناک؛ (۲) قاصر مادر خر و پدر اسب.

گاهه‌جار: دم [] احیاناً.

گاهه‌س: (۱) جاری وایه؛ (۲) ره‌نگه، وئده‌چنی [] (۱) گاه باشد؛ (۲) شاید.

گایار: حوت، شیو، شو، شلف [] شخم

گایاری: جوب‌کاری، زه‌وی کیلان [] شخم‌زدن.

گایینه: گینه [] گاوبنه در خرمنکو بی.

گای چرکی: گوندیکی کوردستانه به‌عسی کولی کرد [] نام روستایی در کردستان که توسط به‌تیان ویران شد.

گایلیک: (۱) تئستری چکونه؛ (۲) به‌رگایلیک [] (۱) استر ریر اندام؛ (۲) دم‌جست‌ک

گاین: نیلاهه‌کردن، گان [] گاییدن.

گاینجه: (۱) سه‌رمزانه؛ (۲) ناوی دی‌به‌که [] (۱) جوبک ر بط خیش و بوغ؛ (۲) نام دهی است.

گاینه: گدانه، کزن، گادانه [] گادانه

گایه: گان [] ناحیه

گایهر: نیلاهه‌کس، گایکهر [] کئنده، فاعل جماع

گایهل گاندل، گاگل [] ومه‌گار، گله‌گاو.

گایین ستونی: گای باره‌به‌ر [] گاویارکش.

گبزه: روزت‌ریق، له‌شه‌رمان سور ه‌لگه‌رو [] بسیار شرمسار.

گبزی: ته‌ریق، شه‌رمه‌زری، قه‌دیکاری [] شرمساری.

گبیسه: سانی زه‌شه‌مه‌ی سی‌دوژینی [] سان کیبسه.

گپ: (۱) جه‌رو گۆشتی به‌تالایی نیوان کولمه‌وچه‌نه؛ (۲) قسه، وشه [] (۱) لپ؛ (۲) گشت، سخن

گت: (۱) قینه، زوپ؛ (۲) ره‌قی به‌کیارجه؛ (۳) زل، زه‌لام؛ (۴) وچان، نو‌قره [] (۱) برجسته، برآمده؛ (۲) سفت یکبارچه؛ (۳) کلان؛ (۴) وقعه.

گتایی: زه‌قایی، قینی [] برجستگی

گتور: قه‌له‌ندورده‌دوره [] گیاهی است.

گته: (۱) زه‌لام؛ (۲) زه‌قی له‌دورده‌بار [] (۱) کئنده؛ (۲) برجسته از دور مدیان.

گته‌کوچک: گشه‌به‌رد [] سنگ بزرگ.

گجا: تیکزایی جیگاید، هه‌موحن [] همه‌جا.

گچک: (۱) کراس؛ (۲) بزرگ‌ری چیل؛ (۳) که‌زی، پرچ [] (۱) پیراهن؛ (۲) برجستگی شرمگاه گاو؛ (۳) گیسو.

گجگج: زاوه‌شانی دار، له‌رزینی دار [] تکان خوردن درخت.

گجگ‌ندن: زاوه‌شاندن، له‌رته‌وه [] تکان دادن.

گججوز: هه‌مه‌زنگ، هه‌موحور [] همه‌بوغ.

گججوک، توتکسه‌گ، توتنه‌سه‌گ [] سنگ‌بچه.

گججوله: توتکسه‌گی به‌چکولانه [] سنگ‌بچه‌نوراد.

گجی کر س گجک کر س [] کر س

گجی: هدمو جی [] همه جا

گجه: ر بهت ره عهه، دی س [] رعیت

گجچه: نو جا، وسه لاجو سی گا [] کلمه ر ندر گاو

گجک بحو: ببحل [] کو حن

گجکو: گجک [] کو حن

گجکوله: گجک [] کو حن

گجکوله: بچکوله [] کو جولو

گجکه: چکوله [] کو حن

گجکه له: بچکوله [] کو جولو

گچه ۱: بحوی چین: ۲: گجچه ۳: چهنه، چه ناگه، نمرزینگ [] ۱

گوساله ۲: کلمه راس گو ۳: حنه

گدو ته، کبوی حکونه [] ته

گدو: وسه بانگ کردی کر به [] عط حو دس تره

گدو: مویکه نه می بحو [] مبه کو حن

گدول: سبجی گرگ [] بگ: سجن

گده: ۱: بر ۲: کر به [] ۱، ۲، بر عهه

گدی: ۱: فلانکسی خوشه وستم: ۲: بانگ کردنی کادیه و یزن: ۳:

هوئی کاروا: ۴: چاده و ش: ۵: بی نابرو [] ۱: فلان دوستم: ۲:

مر خواندن یز و برعاله: ۳: های، حرف ده: ۴: پیچده، سیاه بخه

۵: بی آبرو

گدی: گده [] بگ: گده

گدیبو: ۱: هوئی خوشه وستمی دور له سهر بهندی لاو کندا ده یلین: ۲:

گدلو: حدلکیمه [] ۱: خطاب به معنوی دور عباده: ۲: ای مردم

گدیش: خویان [] خرمن نکو بیده

گدی گسی: بانگ کردنی یز و کار [] صدا زدن بر و برعانه

گدیلده: گدی گدی [] بگا: گدی گدی

گدینو: ۱: حدلکیمه، گدلو: ۲: هوئی فلانکس [] ۱: ای مردم: ۲: های،

حرف ندا

گر: ۱: حر، همرشتی وک توپ خربی: ۲: درشت: ۳: ته به، به یولکه، کدر:

۴: قریو: ۵: باشگری بهوات: بهنده، باشگر، پیشگری: ۶: باشگری

بهواتا: دایر که: (پادشاهی کی دیبا گریو) ۷: باشگری بهواتا: جینگو

شوپن: (مالیکی میوانگره، نه وکیوه وچ گره، مانی نیوه بگره: ۸:

تسا شاکری ها: (حومه لای هانگر عالم پی گرنه و: ۹: برخی له

بیاده می پایه بمرز: ۱۰: باشگری بهواتا گز قدب گر: (ماینگر

دهت گری: ۱۱: باشگری بهواتا: زاکیشیری دل یا چاو: (شایرکی

دلگروه: چاو گرنو به: ۱۲: نهگو تکی هویر، گوئک: ۱۳: قسهی

ناما قول و نمجی بهوه [] ۱: گرد، مدور: ۲: درشت: ۳: تیه: ۴: فریب:

۵: پسوید به معنی قرار گیرنده: ۶: پسوید به معنی گیرنده: ۷: پسوند

به معنی حای: ۸: سمد به معنی بیسته: ۹: کنایه زادم گرافند: ۱۰:

پسوید به معنی کار گیرنده: ۱۱: پسوید به معنی جذاب و دلکش: ۱۲:

چونه خمر: ۱۳: سخن میا به آهر

گر: ۱: تاو ده میکی کم (گری لیره بوچو): ۲: تهن، گرمایی (به گره:

هاوین دا): ۳: بلنسه (گری ناگر بهرز): ۴: زبری و فو بحر و بحری

(گره پودنی هبه): ۵: در بهره (رویش گز هانه لای خومان): ۶:

دوشتی و زبری دهنگ (به دهنگکی گز بانگی کرد): ۷: دد نی و و

رهق: (کاسر به کی ددن گره: ۸) وشه به که به کایه ی جاوشارکی د

ده گونسری: ۹: به لپی وارک (گری دگر تگه): ۱۰: لای پیست

چو رنده: ۱۱: دهره: (له ده ورمالمان گز نهخوا): ۱۲: گز گزوف

[] ۱: بحظه، آن: ۲: شدت گرمی: ۳: شعله: ۴: زبر و ساهوار: ۵:

بار، دوباره: ۶: زبری صدا: ۷: دندال برجسته و نمایان: ۸:

صطلاحی در قام موشک یازی: ۹: به نه بچه: ۱۰: آب معدنی: ۱۱:

پیرامون: ۱۲: گر، کل

گر: ۱۰: به حسر کر: ۲: ده ریدن خرا [] ۱: اسیر سدا: ۲: حیسن شده

گر: ۱۰: بلنسه دار بو، کلپه ی کرد: ۲: همورینگه بهک [] ۱: شعلهور شد:

۲: همه رها

گراو: داسه و یله ی چیشتی توند برتی له برنج و ساو ورو گنم که به یلاو

لی بتدوین [] حیو بات شی مانند برنج و گندم و بغور

گراز: شبه برنج، شبه برنج [] شله برنج آتش بغور

گرافد: ۱: جزیرگه، ناد: ۲: ده لکاو [] ۱: جزیره: ۲: باتلاق

گرافه: نیمچه جزیرگه [] شبه حریره

گزالک: پنچی وشکی گیایه که در رانندنی به کار دینن [] بوته ای

سوزاندنی در پیدان

گراگر: پیوی جی بهرز و بهجور بهت [] بزرگ مرد

گراگر: کلپه بلنسه [] شعله آتش

گرام: ۱: دین کرام: ۲: چومه حبسه و [] ۱: سیرشدم: ۲: زدن

شدم

گرام: ۱: هزاره کی کیلو: ۲: تا کریم تی بهر بو [] ۱: گرم، بکهرام کیلو:

۲: شعلهور شدم

گرامافون: سندوفی گور بی [] گرامافون

گران: ۱: سهنگین، قورس: ۲: ترخ زور، یوها: ۳: به شهرم و حه یاو

له سه رخو: سهنگین: ۴: توش یوئی دیلی و ته سیری: ۵: به تدکران له

حه یسا: ۶: تهوان دیل کر ن: ۷: کموته ریندانه و: ۸: ده نگه بیستنی

گوی: (گوئم گراه): ۹: نممیلی: (لهش گران): ۱۰: ناخامس و

نوسروئی که به سانایی تی به گن (به ته لیککی گره نه، شیریککی گراه):

۱۱: چهنو، دژوار: (دهرم گراه، کاری گرانم پی ده کن): ۱۲:

گون دخرن: ۱۳: توندویر: (مزه که گراه): ۱۴: ره سنی و بهجیمی:

اگران نه سله: [] ۱: سگین: ۲: گرن فیعت: ۳: باوعاره: ۴: اسرمت:

۵: بارد شت شدن: ۶: سیرشندن: ۷: زندانی شدن: ۸: کری گوش:

۹: تنلی: ۱۰: مطلب یا بوشته دیر فهم و مشکل: ۱۱: سختی زندگی:

۱۲: گرفتگی سوراخ: ۱۳: افشرد و غلیظ: ۱۴: اصیل

گران: ۱: کلپه کردن، بلنسه دار بو: ۲: کره: ۳: بیرازی به و داش: ۴:

کوئکی رلی ناسن یز بهر دشکاسدن [] ۱: شعله و روشن: ۲: غله

بیمکوب: ۳: از ایزار آسباب: ۴: پتک سنگ شکن

گرائی: قورسای، سه‌نگیسی [۱] سنگیسی.

گرائی: ۱) نه‌سپ پاتی قه‌ده وورس له ناوسال ۲) که‌سی حیرایی روره و
(زه‌جهت کی‌شه [۱] ۱) اسباب و ثابیه سنگین وزن؛ ۲) عیالور
رحسکس

گرائی: رور به‌ترخ [۱] گرائیها

گرائی: گرائی [۱] گرائیها.

گرائی: گرائی [۱] بی‌قوس

گرائی: ۱) روره‌بال، رورامورس، حوبال ۲) که‌سی سب به‌سره
فرخی خه‌لک ده‌هوشی [۱] ۱) گرائی: ۲) گرائی: ۲) گرائی: ۲)

گرائی: ۱) کره‌کردن به‌ده‌سازین به‌تاشی کره‌چهل‌لک‌لیکرتن: ۲)
پنسه‌ورکردنی ناگر [۱] ۱) نیم‌کوب کردن یا دستاس: ۲) شعله‌ور
کردن

گرائی: ۱) قه‌یان: ۲) جه‌زی سه‌قیل [۱] ۱) قه‌یان: ۲) جه‌زی سه‌قیل

گرائی: ۱) به‌پاروی رور کردار: ۲) پرتی له‌بیاده‌می به‌هوسرو
جه‌هوسرو [۱] ۱) گرائی: ۲) گرائی: ۲) گرائی: ۲)

گرائی: ۱) به‌پاروی رور کردار: ۲) پرتی له‌بیاده‌می به‌هوسرو

گرائی: ۱) رونه‌ویوی سه‌وا: ۲) گرائی: ۳) یاحه [۱] ۱) طاسی سر: ۲)
اهست: ۳) بقه

گرائی: ۱) به‌پاروی رور کردار: ۲) پرتی له‌بیاده‌می به‌هوسرو

گرائی: ۱) به‌پاروی رور کردار: ۲) پرتی له‌بیاده‌می به‌هوسرو

گرائی: ۱) قورسای، گرائی: ۲) ده‌سپ ته‌که‌موتی بزوی، قانی: ۳)
نوح به‌هوسرو: ۴) شهور و پشوله‌سه‌رخوی: ۵) جو‌ری هه‌لک‌لیکرتن [۱]
۱) سنگیسی: ۲) هه‌طی، تنگ‌لی: ۳) گرائی: ۴) وقار: ۵) بو‌عی
رفق‌سه‌جمعی.

گرائی: ۱) قورسای، گرائی: ۲) ده‌سپ ته‌که‌موتی بزوی، قانی: ۳)

گرائی: ۱) قورسای، گرائی: ۲) ده‌سپ ته‌که‌موتی بزوی، قانی: ۳)

گرائی: ۱) قورسای، گرائی: ۲) ده‌سپ ته‌که‌موتی بزوی، قانی: ۳)
نوح به‌هوسرو: ۴) شهور و پشوله‌سه‌رخوی: ۵) جو‌ری هه‌لک‌لیکرتن [۱]
۱) سنگیسی: ۲) هه‌طی، تنگ‌لی: ۳) گرائی: ۴) وقار: ۵) بو‌عی
رفق‌سه‌جمعی.

گرائی: ۱) قورسای، گرائی: ۲) ده‌سپ ته‌که‌موتی بزوی، قانی: ۳)
نوح به‌هوسرو: ۴) شهور و پشوله‌سه‌رخوی: ۵) جو‌ری هه‌لک‌لیکرتن [۱]
۱) سنگیسی: ۲) هه‌طی، تنگ‌لی: ۳) گرائی: ۴) وقار: ۵) بو‌عی
رفق‌سه‌جمعی.

گرائی: ۱) قورسای، گرائی: ۲) ده‌سپ ته‌که‌موتی بزوی، قانی: ۳)
نوح به‌هوسرو: ۴) شهور و پشوله‌سه‌رخوی: ۵) جو‌ری هه‌لک‌لیکرتن [۱]
۱) سنگیسی: ۲) هه‌طی، تنگ‌لی: ۳) گرائی: ۴) وقار: ۵) بو‌عی
رفق‌سه‌جمعی.

گرائی: ۱) قورسای، گرائی: ۲) ده‌سپ ته‌که‌موتی بزوی، قانی: ۳)
نوح به‌هوسرو: ۴) شهور و پشوله‌سه‌رخوی: ۵) جو‌ری هه‌لک‌لیکرتن [۱]
۱) سنگیسی: ۲) هه‌طی، تنگ‌لی: ۳) گرائی: ۴) وقار: ۵) بو‌عی
رفق‌سه‌جمعی.

گرائی: ۱) قورسای، گرائی: ۲) ده‌سپ ته‌که‌موتی بزوی، قانی: ۳)
نوح به‌هوسرو: ۴) شهور و پشوله‌سه‌رخوی: ۵) جو‌ری هه‌لک‌لیکرتن [۱]
۱) سنگیسی: ۲) هه‌طی، تنگ‌لی: ۳) گرائی: ۴) وقار: ۵) بو‌عی
رفق‌سه‌جمعی.

گرائی: ۱) قورسای، گرائی: ۲) ده‌سپ ته‌که‌موتی بزوی، قانی: ۳)
نوح به‌هوسرو: ۴) شهور و پشوله‌سه‌رخوی: ۵) جو‌ری هه‌لک‌لیکرتن [۱]
۱) سنگیسی: ۲) هه‌طی، تنگ‌لی: ۳) گرائی: ۴) وقار: ۵) بو‌عی
رفق‌سه‌جمعی.

گرائی: ۱) قورسای، گرائی: ۲) ده‌سپ ته‌که‌موتی بزوی، قانی: ۳)
نوح به‌هوسرو: ۴) شهور و پشوله‌سه‌رخوی: ۵) جو‌ری هه‌لک‌لیکرتن [۱]
۱) سنگیسی: ۲) هه‌طی، تنگ‌لی: ۳) گرائی: ۴) وقار: ۵) بو‌عی
رفق‌سه‌جمعی.

گرت: ۱) رورده‌ی گرت و گرتن. (چونله‌که‌م گرت، د رت گری گرت،
کایری ولانی گرت) ۲) ته‌به، گرت [۱] ۱) گرت: ۲، ۳، ۴
گرت: ۱) ته‌پونکه، گرت: ۲) پشوی لاش (بیای گرت ته‌سوره) ۳)
پارچه‌گوشه، (گرت ته‌گوشه‌ی دامی) ۴) پرتسکه: ۵) ناوکه
قولایی پچوکی دور رگ: ۶) ته‌گوتک: ۷) شوینی حویو ته‌کیوی گرت:
۸) له‌و گوتسده‌ی کوردستانه که به‌عی کاویان کرد [۱] ۱)
ته‌کوچک: ۲) ستخور بدن: ۳، قطعه‌گوشه: ۴) پوره: ۵) باه:
۶) چونه‌گلوه‌حمیر: ۷) جای هه‌پاش حیوان کوهی: ۸) روسایی
در کوردستان که به‌عیان ان راویران کردند.

گرتسکسین: ناوی دینه‌که له‌باوچه‌ی لاجان [۱] نام روسایی است.
گرتسکسینه: ناوی دینه‌که له‌باوچه‌ی لاجان [۱] نام روسایی است.
گرتسکسینه: ۱) ته‌گوتک: ۲) پارچه‌گوشه: ۳) شوینی که حویو ته‌کیوی زور
دینی [۱] ۱) چونه: ۲) ته‌گوشه: ۳) حولا‌بگاه حیوانات کوهی
گرتن: ۱) حسته‌ناوچه‌سپ: ۲) دیل کردن: ۳) به‌سدر کردن: ۴) داغان،
هه‌رز کردن: ۵) بی‌بونی زورگه (هه‌وزوروم گرت): ۶) دانی کون،
(کونه‌کام گرتن): ۷) قرتانیدن: (پتوکم گرتی: ۸، کوشین،
(که‌هوشه‌کم پام ته‌گری: ۹) به‌ده‌دست کردن: (دورژن هه‌لا‌که‌ی
گرت): ۱۰) چونه‌ناو، (پچس سه‌نگه‌ر پگرتن): ۱۱) حویو ته‌کیوی
جه‌واله‌شده‌ی پوت ته‌گری: ۱۲) گرتن: ۱۳) اسپرکسور: ۱۴)
حس کردن: ۱۵) عرض کردن، انگاشتن: ۱۶) روره‌گرمس: ۱۷) بدود
سوراخ: ۱۸) چیدن ناخ: ۱۹) سرس: ۲۰) صج نود: ۲۱) تورسن:
۱۱) گنجایش

گرتنه‌دل: ده‌لدا راگرتی ژب یا قسه‌یه‌ک [۱] به‌دس گرتن.

گرتنه‌ک: به‌لنگی هه‌سپ و کی‌تاق [۱] سندن.

گرتنه‌هل: ده‌سه‌به‌ریون، وه‌ته‌ستوگرتی [۱] متعهد شین

گرتنه‌هوس: ده‌ره‌هوس [۱] در میان گرتن.

گرتنه‌هوس: ۱) به‌ده‌هوسراژ دروست کردن: ۲) قوتنه‌هوس له‌هوس: ۳)
تراکردنه‌هوس و لی‌کدان: (ده‌هوسراژ ده‌گرتنه‌هوس، خه‌نهم گرتنه‌هوس): ۴)
هاتنه‌هوس حوی شکاو: (هسته‌شکاو که‌گرتنه‌هوس: ۵) روانین له
کتیب بو‌ثابله‌هوس: ۶) فال‌دیشی فال‌گه‌هوس: ۷) راکردو
ده‌سپ‌هسته‌هوس (نه‌سپ به‌ریو گرتنه‌هوس): ۸) توش بو‌نی به‌حوسی له
خه‌لکه‌هوس: (ته‌م نه‌خوشیه گرتنه‌هوس: ۹) هه‌ره‌بو‌ی زوروی
قه‌ناو: (پاشان دورژوم گرتنه‌هوس: ۱۰) گه‌یشتن به‌حانه‌هوس که
پیش‌که‌هوس: (به‌جی هیشته‌هوس گرتنه‌هوس: ۱۱) پینست لئ د‌زین،
که‌ول کردن حیوان: (پینسته‌که‌ی پگرتنه‌هوس: ۱۲) تیکول لئ کردنه‌هوس
میه: (پوستی لهم خه‌پاره پگرتنه‌هوس: ۱۳) خه‌رجی که‌م کردنه‌هوس، له
مندانلی حوم گرتنه‌هوس داومه‌هوس: ۱۴) راگرتن و به‌دکردنی ناوی ناو
دی‌ری: (گوله‌کتم گرتنه‌هوس: ۱۵) قه‌ده‌هوس کردن: (له‌وک‌هوس گرتنه‌هوس)
[۱] ۱) برآورد کردن سنگ تراژو: ۲) قاپیدن در هوا: ۳) تهیه و ترکیب
کردن رنگ یا دوا: ۴) به‌بود شکستگی استخوان: ۵) نقال به‌کتاب:
۶) فال دیدن: ۷) بازگرفتن در رفته: ۸) سرایت بیماری: ۹) قضای
روره: ۱۰) رسیدن به‌پیش‌تاز: ۱۱) پوست‌کندن جانور: ۱۲)

بوسه گرفتن میوه: ۱۲) صرفه جویی: ۱۴) بند آوردن آب آبیاری: ۱۵) اسع کردن
 گرتسم: ۱) وامد ناس: ۲) حستمه ناسوده ستم: ۳) بهر زو بسوم: ۴)
 دیل وریدانیم کرد: ۱) جنس عرض کردم: ۲) دردسا گرتسم: ۳)
 روره دار بودم: ۴) ریدانیش کردم.
 گرتو: ۱) دیل: ۲) سیر: ۳) بهسی: ۴) زندانی: ۵) سیر: ۶) ۲) ۱) ۲) ۱)
 گرتو خانه: به سده حس: ۱) ۲) ۳)
 گرتوله: ۱) سه بر سه معره: ۲) جی ترس: به سلام: ۱) عجیب و غریب: ۲)
 گرتنه: ۱) خمبار، دانه گ: ۲) گودیکی کوردستانه به عسی کاولی کرد
 ۱) ندهوگی گرتنه: ۲) نام روستایی در کوردستان که توسط
 بعثیان ویران شد.
 گرتنه: به لگی و، فیزی قهر: ۱) سمد رام.
 گرتنه کان: گور، گوز، گوز، گوز: ۱) گوز، گوز، گوز: ۲)
 گرتو: گرتو: ۱) گرتو: ۲) گرتو: ۳)
 گرتو خانه: گرتو خانه: ۱) رندان
 گرچک: ۱) دو نه اند می چکونه ی پایک نه ن سه رچاوه ی مسول داندن،
 گو رچیه، گورچه وبله: ۲) بریتی له خالیگه: ۳) گری دار که زه ق بی: ۴)
 تیخی که وکست: ۱) کنیه، گرده: ۲) کنیه ر نهیگاه: ۳) گره
 برجسته تنه دخت: ۳) تیغ کند و لب پر شده
 گرچن: ۱) داری به گری: ۲) تیخی که وکست: ۱) درخت گره دار: ۲)
 تیغ کد شده
 گرچو: گرچو: ۱) گرتو: ۲) گرتو: ۳)
 گرچوب: ۱) زه بری غورس: ۲) بریتی له چیشی سوز: ۱) ضربه
 کری: ۲) کنیه ز غدی شور
 گریخ: ۱) کپی ده لگی که و: ۲) پیر فیر: ۱) گریخی صد: ۲) بین
 حال بهم خوردن ز چیزی.
 گرخیو: کپیو: ۱) ده نک، ده نک که و: ۲) صد فدان.
 گرخیو: به ده وده: سوزانه و: ۱) پیرامون گشتن.
 گره: ۱) گرتو، تبه، تبه وکست: ۲) خرو: ۳) کو بونه و: ۴) حه غری:
 ۵) خرو وک دار وکست: ۶) درشت: ۷) همو، تیکر: ۸) دهوره: ۹)
 سوز گرتو: ۱) کورت بهال، بال پچوک: ۱) تبه: ۲) گری: ۳)
 همایش: ۴) دیره ی: ۵) لوله ای، سوز نه ای: ۶) درشت: ۷) همه،
 کن: ۸) پیرمون: ۹) چرخش آب: ۱۰) کوله قد
 گردن ستر: گودیکی کوردستانه به عسی کاولی کرد: ۱) نام روستایی در
 کوردستان که توسط بعثیان ویران شد
 گردا: مزینگی کورده له کوردستان: ۱) طایعه ی در کوردستان.
 گردا شه وان: نوبی دنی که: ۱) نام روستایی است.
 گردا اف: ۱) نوبی زور و خور که خول نم: ۲) بریتی له کاره سات وبله
 ۱) گرداب: ۲) کنایه از بلا مصیبت.
 گردان: ۱) خولانه و: ۲) سوز نه و: ۳) وشبه که له باری جاو شارکن
 ۱) گشتن: ۲) جرخیدن: ۳) اصطلاحی در قایم موشک باری.

گرداو: گرداف: ۱) گرداب.
 گرد وا: گودیکه له کوردستان به عسی ویرانی کرد: ۱) زروستهای
 ویران شده کوردستان توسط بعثیان.
 گرد پون: کو بونه و، کو بون: ۱) جمع شدن
 گرد پونه و: کو بونه و: ۱) جمع شدن.
 گرد چینه: گودیکی کوردستانه به عسی کاولی کرد: ۱) نام روستایی در
 کوردستان که توسط بعثیان ویران شد
 گرد زبون: گودیکی کوردستانه به عسی کاولی کرد: ۱) نام روستایی در
 کوردستان که توسط بعثیان ویران شد
 گردش: تروکان، به داندان شکن: ۱) با دندان شکستن تخمه و مثال ن،
 گردشاندن: تروکان: ۱) با دندان شکستن
 گرد عاره بان: له و گوتد نه ی کوردستانه که به عسی کاولیان کرد: ۱) از
 روستاهای ویران شده کوردستان توسط بعثیان
 گردک: مابجه: ۱) ماهیچه، عصبه
 گرد گردن: ۱) کو مکر: ۲) خره لاند: ۱) جمع کردن: ۲) مدور
 کردن.
 گرد گردنه و: کو گردنه و: ۱) جمع کردن پر کنده
 گرد که چیا: گودیکی کوردستانه به عسی کاولی کرد: ۱) نام روستایی در
 کوردستان که توسط بعثیان ویران شد.
 گرد گاسته: گودیکه له کوردستان به عسی ویرانی کرد: ۱) زروستهای
 ویران شده کوردستان توسط بعثیان.
 گرد گراو: له و گوتد نه ی کوردستانه که به عسی کاولیان کرد: ۱) روستایی
 در کوردستان که بعثیان ن را ویران کردند.
 گردن: گرتو: ۱) گرتو: ۲) گرتو: ۳)
 گردنه و: گرتو: ۱) گرتو: ۲) گرتو: ۳)
 گرد و گردن: گرد گردنه و: ۱) جمع کردن پراکنده.
 گرد و کو: کو گردنه و ی باره ی ره مین: ۲) پشه که و: ۱) جمع کردن
 محصولات: ۲) پس ند.
 گرد و گوش: گرد و گوش، لهرک داند: ۱) رحمت کشی
 گرد و لک: ۱) گرد و لک: ۲) تبه ی چکونه گردی پچوک: ۱) گرتو: ۲)
 گرد و لک: ۲) تبه کوچک
 گرد و لک: ۱) همرستی به سه ربه کدا کراوی به رزه و بوگ: ۲) خوبانی
 به سه ربه کد گرو: ۱) انباشته بلند شده: ۲) توده خرمن باد نماده.
 گرد و لک: گرد و لک: ۱) گرتو: ۲) تبه کوچک: ۱) تبه کوچک: ۲)
 حسک سبان
 گرده: ۱) خری نوی: ۲) جه غری: ۳) تیکر: ۴) حوری برسیج: ۵)
 کارای کورته بال: ۶) درشتی نو شی رود: ۷) سه لکی کپاساره:
 ۸) خول و سوز: ۹) کولکسی نه ستور: ۱۰) قوزی مال: ۱۱)
 نه ستوری سهروی زان (گرده ی زانی شکاوه): ۱۲) ترازه برک: ۱۳)
 دورگه، ناد: ۱) مدور، کروی: ۲) دیره ی: ۳) همگی: ۴) نوعی
 برنج: ۵) پوری کوتاه تد: ۶) درشتی میان چیزهای ریز: ۷) پوزه گیاه

سمت ۸۰، حرحس: ۹، کده سسر: ۱۰، گوسه خانه: ۱۱، انهای
در: ۱۲، نگا بر: ۱۳، نگا ند

گرده‌با: باهوزن کرد

گرده‌پز: ۱) شه‌شمشار: ۲) کولک‌ی به‌شه‌قهر و ۳) سکی نیسکی لای
سهروی زن (قاجی، گرده‌پز شکاوه) ۱) رة دومه: ۲) کده
از بریده: ۳) شکستگی استخوان ران.

گرده‌پس: ناوی گوندیکه نام روستایی است.

گرده‌پهردان: ناوی دی‌به‌که نام دهی است

گرده‌پان: لهو گوندانه‌ی کوردستانه که به‌عسی کاویان کرد نام روستایی
در کوردستان که به‌پس آن را ویران کردند.

گرده‌پیار: پیوی کورنه‌بالای حره که نام مرد کوتاه قد.

گرده‌چاو: گوندیکه له کوردستان به‌عسی ویرانی کرد نام روستاهای
ویران شده کوردستان توسط به‌پان.

گرده‌زان: نیسکی لای سهروی زان، (دهک نه‌ستوو گرده‌زات شکتی)
استخوان بالای ران

گرده‌زه‌ش: ناوی ناوی به‌که نام روستایی است

گرده‌راه‌شه: لهو گوند سدی کوردستانه که به‌عسی کاویان کرد
روستایی در کوردستان که به‌شان آن را ویران کردند.

گرده‌ره‌شی پچوک: گوندیکه له کوردستان به‌عسی ویرانی کرد نام
روستاهای ویران شده کوردستان توسط به‌پان

گرده‌رن: زنی کورنه‌بالای زن کوتاه قد.

گرده‌سپیان: گوندیکه کوردستانه به‌عسی کاوی کرد نام روستایی در
کوردستان که توسط به‌پان ویران شد

گرده‌سور: ۱) ناوی گوندیکه له به‌رنه‌ی لاجان: ۲) گوندیکه به
کوردستان به‌عسی ویرانی کرد نام روستایی است: ۲) ز

روستاهای ویران شده کوردستان توسط به‌پان.

گرده‌شینان: ناوی گوندیکه نام دهی است

گرده‌شیمه: لهو گوندانه‌ی کوردستانه که به‌عسی کاویان کرد
روستایی در کوردستان که به‌پان آن را ویران کردند.

گرده‌قازی: گوندیکه کوردستانه به‌عسی کاوی کرد نام روستایی در
کوردستان که توسط به‌پان ویران شد.

گرده‌قیته: ناوی گوندیکه له ناویجه‌ی سندوس نام دهی است.

گرده‌ک: سنی درشتی نه‌لف‌وینکه به توسیما حرف درشت الفب در
نوس

گرده‌کلاش: زاروی زن له شوی پیشو هر زن از شوهر پیشین.

گرده‌کهر ویشک: گوندیکه کوردستانه به‌عسی کاوی کرد نام
روستایی در کوردستان که توسط به‌پان ویران شد

گرده‌گروی: ناوی دی‌به‌که له شاروی نام روستایی است

گرده‌گو: گوندیکه کوردستانه به‌عسی کاوی کرد نام روستایی در
کوردستان که توسط به‌پان ویران شد.

گرده‌گوم: گوندیکه کوردستانه به‌عسی کاوی کرد نام روستایی در
کوردستان که توسط به‌پان ویران شد

گرده‌ل: ۱) چکوله: ۲) بان گریز، بانگوش، باگردین: ۳) خزی وه‌نوسی
چکوله: ۱) ریز: ۲) یام غلطان: ۳) کره کوچک

گرده‌لوی‌جنه: گوندیکه به کوردستان به‌عسی ویرانی کرد نام
روستاهای ویران شده کوردستان توسط به‌پان

گرده‌له: ۱) خزی حکونه: ۲) نه‌کی ده‌بر ۳) به‌سور: ۴)
گردولک: ۵) نامری له ناسیاد: ۶) ده‌بی که جولاً بوزی له‌سهر

ده‌پنجی: ۷) به‌ندی قامک: ۸) تو به‌عرا به‌ی به‌کیارچه له دار تاشر و:
۹) کولک‌دی حر و درشت: ۱) گروی کوچک: ۲) خشک تیان:

۳) نمدزین: ۴) نگا: گردولک: ۵) ابراری در آسیاب: ۶) تخته‌ای در
جولایی که شال را بر آن پیچند: ۷) به‌دانش: ۸) چرخ گاری

چوبین یکپارچه: ۹) کده گرد و بررگ.

گرده‌نازی: گوندیکه کوردستانه به‌عسی کاوی کرد نام روستایی در
کوردستان که توسط به‌پان ویران شد

گرده‌نشین: کس که ناتوانی کار بکاوله سوچی مانوه دانیسوه نام
کار افتاده خانه‌سین

گرده‌و کردن: کورده‌وه نام جمع در

گرده‌وه‌یون، کو بوه‌وه نام جمع سین

گرده‌وه‌کویی: گردو کو نام گرده‌کو

گردی: ۱) درسی: ۲) وردی: ۳) بیکر: ۴) کورده‌سور: ۱)
درشی: ۲) ریزی: ۳) همه: ۴) گرده‌م بی.

گردی‌وه‌وا: لهو گوندانه‌ی کوردستانه که به‌عسی کاویان کرد
روستایی در کوردستان که به‌پان آن را ویران کردند.

گردی‌سهر: دانه‌به‌ی، له‌شوی چو نام جستجو

گردی‌شعریف: گوندیکه کوردستانه به‌عسی کاوی کرد نام
روستایی در کوردستان که توسط به‌پان ویران شد.

گردی‌کاولان: ناوی گوندیکه له به‌رنه‌ی لاجان نام روستایی است.
گردی‌گه‌زل: ناوی گه‌رنه‌کیکه به شاری سه نام محله‌ای در شهر

سرج

گردی‌پله: ۱) خزی پچکوله: ۲) ته‌به‌ی چکوله: ۱) مدور کوچک: ۲) ته
کوچک

گردین: بیکر، همه، کل.

گرز: ۱) کس چرجی هیناوه ته توئل له تور بی: ۲) تازه‌حت و خه‌میان
کز: ۳) پادرو: ۴) کاری که ول کردن: ۱) اخمو: ۲) افسرده: ۳) ناب

خورده: ۴) عمل پوست کندن

گرز آل، ره‌نگیکه بو معره‌ز که نیوی ره‌ش و سوره، سوری نامان ره‌ش
پشم قرمر سیه‌غام.

گرزانند: که ول کردن نام پوست کندن.

گرز بون: ۱) روترش کردن: ۲) توه‌بون: ۳) تازه‌حت و کز دیار کردن: ۴)
نوده‌وه‌ی به‌ن به‌پادان: ۵) گرز بون له کار: ۱) اخم کردن: ۲)

خشمگین شدن: ۳) افسرده گشت: ۴) تاب خوردن بخ: ۵) جالاک
بودن در نعام کار.

گرزه: کاوری ته‌نی گرز و زوب حوش نام یاروی اخمو.

گرزه لاتین: سیس و چرچ یون جروك شدن، بزرگ شدن.

گرزی: (۱) کری و خیمه‌بازی: (۲) توزه می: (۳) مسردگی: (۴) حسگی

گرزین: بره کردن: لبخند زدن.

گرزینهوه: گرزی لبخند زدن.

گرس: (۱) بنیاده می بایه‌باز: (۲) بوندولیک چه‌سپاو: (۳) خولقاو، رسکاو: (توم که گرس بود، پیزه له ناو سکیا گرس بود): (۴) خوگرتموه (له در که وتم به پلنی گرسامهوه، پلارم هادیشه در لهوی گرسامهوه): (۵) زهوی له کیلان زه: (۶) بهقه‌واره، نه‌سنور: (۷) ریز: (۸) درخت: (۹) کایته: (۱۰) بزرگوار: (۱۱) محکم و به هم چسبیده: (۱۲) رسته، تکوین یافته: (۱۳) واج‌سپیدن، گیر کردن: (۱۴) زمین سفت و سخت در شخم: (۱۵) هیکل در: (۱۶) زیر: (۱۷) دوش: (۱۸) بالار.

گرسان: (۱) گرس: (۲) بی‌بونی لگر (نگره که گرسا): (۳) لهش گرم‌داهان: (همو له شم د گرساوه زه که نام لی بیت): (۴) نگا: گرس: (۵) افر و خنکی آتش: (۶) گرمی تن به شامه تبه.

گرساندن: به گموره زایی: محترم پنداشتن

گرسانهوه: (۱) خوگرتموه: (۲) مانموه له شوینیک: (له و دنی به گرسامه‌توه): (۳) واج‌سپیدن، گیر کردن: (۴) ماندگ‌شدن.

گرساو: گرس بوگ: «گرس» شده

گرسک: (۱) گرسک: (۲) کیلکه به کی رهق هه‌لاتی: (۳) گلایی وحشی: (۴) زمین سخت در شخم

گرسه: توله، فورسه: نگا: توله.

گرسه‌لار: گوندیکی کوردستان به عسی کولی کرد: نام روستایی در کوردستان که توسط بهتین ویران شد.

گرساک: گرساو، گرس بوگ: گرساو.

گرسپان: گرسن: نگا: گرسان.

گرسپانهوه: گرسامه‌وه: نگا: گرسامه‌وه.

گرش: داری دازه: دیرک، چوب سفت.

گرشمه: نار، عیشود، گرشمه: کرشمه، باز.

گرشه: (۱) کنوش، قرشه: (۲) کومایه که به قدی له سمریه که داندراو، تابه: (۳) درویشان، یریفه: (۴) سپاری، ساقه غه: (۵) توده‌ای از پسته‌های

سپاری و گیاه: (۶) درخشش

گرفت: (۱) نینشه‌لا، نه‌خوشی له عزم‌نه‌کردنی خورا‌کوه: (۲) بهرگر له کار: (۳) بیماری امتلا: (۴) مایع راه.

گرفت: (۱) نوش‌هانگ، ده‌جان: (۲) برتی به نه‌بیدار: (۳) گرفتار: (۴) کنایه رعاشق

گرفنج: (۱) تیک تاو زنی بهن و ده‌زود: (۲) گرمی بچوکی دژوار به کردنه‌وه: (۳) دل‌له‌زیس‌دا: (۴) سردگم شدن نخ: (۵) گره‌کود: (۶) برجستگی

کوچولو در ریس

گرفنج: گرمج: نگا: گرفنج.

گرفنچک: دل‌له‌زیس‌دا که زن له کاتی ته‌شی‌دستن‌ده به‌ده‌دن ده‌بقرتینی: برآمدگی کوچک در ریس.

گرفه: کله، ده‌نگی گرمی ناگر: صدی شعله‌آتش.

گرفه‌گرف: گرمی زور: صدای بیایی شعله.

گرك: (۱) گرتك: (۲) تابشت، تاقه‌ت، فیه‌وت: (۳) ده‌ستار: (۴) دوگی و ستر (۵) کوللیره: (۶) توله: (۷) گردی پچوك: (۸) بگا، کرتك: (۹) تاب، توان: (۱۰) دستاس: (۱۱) پیه‌شتر: (۱۲) گرد دان: (۱۳) بگا توله: (۱۴) تبه کوچک

گرك: (۱) ده‌ستار: (۲) چون، بهردی قولی شت تبه‌کوتان: (۳) دستاس: (۴) سگ کود به جای هاون، هاون سنگی.

گرگا: گوندیکه له کوردستان به عسی ویرانی کرد: از روستاهای ویران شده کوردستان توسط بهتین.

گركاشه: (۱) دای گوندیکه: (۲) لهو گوندیکه کوردستانه که به عسی کولیان کرد: (۳) نام دهی سن: (۴) روسایی در کوردستان که بهتین آن را ویران کردند.

گركال: گوندیکه له کوردستان به عسی ویرانی کرد: از روستاهای ویران شده کوردستان توسط بهتین.

گرکان ناگریز: ناگری: سمسار

گرکرن: بف کردن: میانه.

گرکچك: ده‌نکی تاله له ناو گتمه‌د، مرؤو: تلحك در گندم

گرکه: (۱) نالکه: (۲) کچه‌لی ناژله: (۳) فافر، کوال: (۴) طالبی: (۵) بیماری کحی دام: (۶) زمین لُح و بی‌گیاه

گرکمش باوشك، باوشك: حمباره

گرکی: فسه‌به‌ك که نار بری مده‌ست حبه: سحی مبهم

گرگ: کرش عور: سکبه، معده

گرگاز: گیاه که گیاهی است

گرگازوله: گرگار: نگا: گرگار.

گرگاره: گرگر: نگا: گرگر.

گرگاشه: به‌لا و نه‌مامه‌ت: بلا و مصیبت.

گرگر: پیای پایه‌به‌رو گموره: برگ مرد.

گرگر: (۱) دیسانه‌وه به‌به‌له: (همر ده‌زو و گرگر جز به مال داده کانه‌وه): (۲) جورئ باقله: (۳) گرمی ناگری له سمریه که: (گرگر دایسا): (۴) باز با

عجله: (۵) نوعی باقلی: (۶) شعله مداوم

گرگوان: ناگر بازی، ناته‌بازی: انشباری.

گرگوتن: (۱) گرمی به‌رون، هه‌لیونی ناگر: (۲) برتی له زک‌هه‌ستانی زور: (۳) شله‌ور شدن: (۴) کنایه از به حشم آمدن زیاد.

گرگولک: عهره‌پانه‌ی زاروکان: اراده‌اسباب بازی

گرگره: پیای گموره: برگ مرد.

گرگن: رگ‌زل: شکم گنده

گرگنه: کورته‌بلای زگ‌زل: کوماه‌قد شکم گنده

گرگین، توله‌ی زک‌هه‌ستاد: خشک‌گیان.

گرم: (۱) ده‌نگی زل وه‌ك ده‌نگی نوپ و هه‌ور: (۲) ده‌نگی که‌وتنی شتی قورس: (گرم به عهره‌دا کورت): (۳) صدای غرنپ: (۴) صدای

افتادن جسم سنگین.

گرمادن: دهنگی رل لی هاتن: (هه ور گرماندی) ☐ غرنیدن.

گرماتن: گرمادن ☐ غرنیدن.

گرمخین: شوته وه کوژاندن وهی خه تی نوسراو ☐ پاک کردن نوشته.

گرمژن: دهنگی زحابی رور (چیا گرمژی هات ووز به حور) ☐ غریب ریژن کوه و امثال.

گرمژنه: زبیکه ی چکوله له تاو برده وه ☐ خوش دیز پوست از افتاب زدگی

گرمژه: گرمژه ☐ بگا. گرمژه

گرمش: خو پیاده لی له یز ☐ حرکت کردن ناگهانی.

گرمست: مسه کوبه. مس ☐ مس

گرموته: چکوله ی حره که ☐ گرد و دود و ریز

گرموله: (۱) گرموته: (۲) له دهوری پهک نالای حره ره یوگ. (له سردمان خوی گرموله کردبو) ☐ (۱) مدود یز (۲) به هم بیج خود ده.

گرموله: گرموته ☐ بگا. گرموته

گرموژن: دهنگی به قهوی زور (همورن گرموژنانه) ☐ غرنه زیاد

گرمه: گرمه ی بگا گرم

گرمه ژنه: گرمژه ☐ بگا. گرمژه.

گرمه گرم: گرمه ی به قهوی به کدا. (گرمه گرمی هه رانه، گرمه گرمی توبان دینه) ☐ غرنیه زیاد.

گرمین: گرمادن ☐ غرنیدن

گرمال: بر و دوج و دوج و ده سکوله بام ☐ بر و دوج و دوج

گرمال: گرمال: گرمال ☐ زور و دوج و دوج

گرمی: گرمی: گرمی ☐ شمه اتس

گرمج: (۱) برنج: (۲) هورج، زهری زور ☐ (۱) برنج: (۲) آجیده، زور.

گرمج: چه توج کجار ☐ شالیز

گرمج به شمر: برنج به شیر ☐ شیر برنج

گرمج: گرمج: قورنج هورنج ☐ آجیده، زور

گرمچک: گرمی قامیش، به ند ☐ پندنی، گرمی.

گرمژ: زور، زورده ☐ بیکد

گرمژاندن: (۱) جرج و لوج تی خستن: (۲) هه قرجاندن ☐ (۱) جرج و لوج

(۲) در ژر حور و قشرده کردن

گرمژین: بره خانه سه ریوان ☐ لیکدردن

گرمژین: (۱) جرج و لوج یو: (۲) هه قرجان ☐ (۱) جرج و لوج: (۲) در ژر حرارت به هم آمدن

گرمگ: حینگه ی بایه ح دان، پزایخ. (کاریکی گرمگه، قسه به کی گرمگه نایی به کم بگیری) ☐ مهم، یا اهمیت.

گرمگی: بایه خداری ☐ اهمیت.

گرمگوز: گرمال ☐ زور آجیده.

گرموز: شتی حور و به جوا ☐ جیز زیبا و چشمگیر.

گرموز: (۱) که زوای، برشای: (۲) به گرموز ☐ (۱) کیک زده (۲) شور زده.

گرموگ: گیاه که، نوی توفیه ☐ گیاهی است.

گرمه: به لپ، به هانه ☐ بهانه.

گرمه گسرتن: به پ گرتن و به هانه دزین وهی مندال به گریانه وه ☐ بهانه گیری بهجه.

گرمه ژوت: جهنگه ی سوار بونی بشیله ی نیز له متی ☐ موسم جفشگری کر به ها

گرمی: (۱) زیر له ده ست لیدن: (۲) منائی به لیکر: (۳) بشیده می شلتاغ باز ☐ (۱) زیر در مس: (۲) بهجه بهانه گرم: (۳) شلتاغ باز

گرم: (۱) نوگر، حورگرو: (۲) گرمه. ده سه (گرموگرو س) ۳ سرب مهر: (۲) مامته: (۵) د نار بونی زون و سه مته: (۶) خواهر حور کردن

له کارا ☐ (۱) الیف، خو گرفته: (۲) گرمه: (۳) شرط بندی: (۴) گرمگان: (۵) دان دای شدن روغن و ۶۰۰ سیمی و همال در کرد

گرم: له لای نه ستوره لاشه به بیست دهره ووردن ☐ لاشه حیوان را زراه کردن از پوست در آوردن.

گرم: (۱) نه خوشی بیست خو (۲۰۱) ده حب شولا: (۳) گرم، گرم (۲) گرمه ی مسال ☐ (۱) بیماری گرمی: (۲) آپله وه: (۳) شعله: (۴) بهانه بهجه

گروا: له ملامه گوشت و لیکسکی هاته در ☐ گوشت و سخو س از گردن در آمد.

گروان: کاری لاش نه ستوره دهره ییدن ☐ انجام دادن عمل «گرو»، گرواندن: دهره یینی لاشی گوشت له نه ستور: (نهم برته بگرو بیستی

ده کسه به بیانه، گمان گرمه کلکی ماوه) ☐ بهام د دن عمل «گرو»، گروانکه: کیشانه به که یو چایی به رانه به جوار سه توده گرم ☐ وزنی

ست معادل چهار صد ده گرم، گیر وانکه

گرو بر نه وه: (۱) له شهرت بهستن داسه رکه وتن: (۲) بیش کمتن له سه ک ☐ (۱) برده شدن در شرط بندی: (۲) سر آمد بودن

گرو بر: گرمو برده ☐ بگا. گرمو برده وه

گرو بون: (۱) رام بون، خوگرتن، نوگر بون: (۲) وه سه بگی که وتن ☐ (۱) نس گرفته، خوگرس، ۲ دیر کردن

گرو به: (۱) سیده می که گرمی برده وه: (۲) برسی به کمتن که نه به لکی تر له سسه ☐ (۱) برده شم ده: (۲) کانه ار سر آمد

گرو به سده: برسی له میوی روز تارا له سه و و حه بگا ☐ کانه ار سماع و حگور.

گرو پف: (۱) سه ریوان و بیش تته وهی سیو له دیره ده: (۲) له بر به رزه وه یو و دامرکانی گرم: (۳) بریتی به یو و یو به سیمال

یو وه. (ده دلی مه گره توره یوئی نو گرمو یفیکه): (۲) برسی له به بر ده و لسه یو و یو ساهو یو ☐ (۱) لیر ییر شدن و فرود آمدن جرشیده

بلا فاصله: (۲) شعله ور شدن و رود خاموش شدن ان: (۳) کسایه از برافش و به سرعت آرام شدن: (۴) کانه از دولت مستحیل.

گروژ: (۱) دهنگی ناله له ناو گه سم دا: (۲) ناوی دی به که ☐ (۱) د نه ای تلخ در گندمژا: (۲) نام دهی است.

گروژ: (۱) هه لتو قیس له بیانه وه: (۲) لو ☐ (۱) ورم کردن زهره خوردن: (۲) غده بارز

گروژ: زاری گرمو ☐ بهجه همیشه گریان و بهانه گیر

گروژین: هه توهین له لاش یاله زه میندا ☐ برآمدگی در بدن یا در زمین.

گُرُوژ: تیکرای رُوژ، هه مووژ [۱] هر ور.

گروسک: گروسک [۱] گلابی وحشی.

گروشک: نامری وارن خنی گروسجی نار [۱] لوله بار کن.

گروف: مانگل، فاینگه [۱] نگا: فنگل.

گروفر: (۱) کلبه‌ی له‌بر و نه‌کاو: ۲، شتی که رُو به‌وتی (۳) شدت و شؤ [۱] (شعله ماگهاس: ۲) سریع‌الزول: (۳) لاف و خودستایی.

گروفتیک: جه‌رخ و گاری پیچوک [۱] گاری کوچک.

گروفت: گروف، فاینگه بهن [۱] نگا: فاینگه.

گروفر: (۱) حر و دک بوب: ۲، جه‌غری: ۳، دریزوکه‌ی لوس وین سوچ و دک دودوژنگ [۱] (۱) کروی: ۲، دایره‌ای (۳) استوانه‌ی.

گروک: (۱) ناوریسمی شاو: ۲، کورک: کور [۱] (۱) ابرشتم جام: ۲) کرک، موی نرم زیرین.

گروک: (۱) رویتی که زور ده‌گری: ۲، تپه‌ی چکوله [۱]، کودک همیشه گریان: ۲، به کوچک.

گروکردن: سهرت به‌ستن [۱] شرط‌بندی.

گروکف: گروفت [۱] نگا: گروفت.

گروگل: گال و بوع [۱] نگا: گل و بوع.

گروگرتن: به‌لپ‌گرتنی واروک [۱] بهانه‌گیری بجه.

گروگ: بارچه‌ی کی سئ سوچه بزین به‌عش له کراس و جوغه [۱] حشتک ریرعل در پیراهن.

گروله: گاری و عه‌ره‌بانه‌ی بارکشان [۱] گاری و ارده‌باربری.

گروله: گرون [۱] خشک زیر بغل.

گرونی: به‌رکی جه‌کی گهرم [۱] گلوله اسلحه.

گرونی: (۱) له‌سهر به‌ک‌بجراوی بهن یه‌خری، گلوله: ۲، به‌رکی، تپه‌یگ [۱] (۱) گلوله نج: ۲، گلوله تفنگ.

گرون: (۱) گرون: ۲، گودیکه له کوردستان به‌عسی ویرانی کرد [۱] (۱) نگا: گرواندن: ۲، از روستاهای ویران شده کوردستانی توسط

بعتیان.

گرونی: گودیکه کوردستانه به‌عسی کاولی کرد [۱] نام روستایی در کوردستان که توسط بعتیان ویران شد.

گرونی: (۱) جوزی قومانی گول‌گه‌وره (۲) ناوه بوپیاون [۱] (۱) نوعی نارجه: ۲، نام مردانه.

گرونی: (۱) نمخوشی ده‌دی گرو: ۲، ناولاوی [۱] (۱) بیمارگری: ۲) آبه‌گون.

گرویس: به‌تم، دریر [۱] ریس، ویسمان کلف و درار.

گرویی: نه‌سوشی گروبو [۱] بیمارگری.

گرو: (۱) به‌ندی توندی بهن و بهت، گری: ۲، کونی به‌رداش: ۳، پیروی خاوه‌ن بایه [۱] (۱) گره: ۲، سوراخ سنگ سیاه: ۳، مردیزرگ.

گرو: (۱) سه‌مون، بای گهرمی کوشده: ۲، تی و ده‌لاو: ۳، ده‌نگی زهری ناخوش: ۴، کروی ده‌خل [۱] (۱) بادسام: ۲، آلاو، الو، گرما: ۳.

صدای گوش خراش: ۴، بیمکوبی ده.

گرهان، گرانی کون [۱] گرفتگی سورخ.

گریج: گیزه‌لکه باهور [۱] گردباد.

گره‌پنجه: گری به‌ته‌وژی ته‌دور [۱] شعله قوی و غشیده تنور.

گره‌زوک: گروز [۱] نگا، گروز.

گره‌ژو: گه‌ل‌زبان، خمه‌ن وهرین [۱] به‌گریزان.

گره‌سیسه: دوامین گری نه‌دورگوز به‌وه [۱] آخرین شعله‌های تنور.

کرک: ناوی شلوی، فور و، چلباو [۱] کل ولای.

گره‌گر: پیامو هولا، پیماوی بایه‌هر [۱] اشخاص سرشناس.

گره‌گر: (۱) گرگر، کلبه‌ی به‌رده‌وامی ناگر: ۲، زه‌نازه‌ن و جه‌قه‌جیق [۱] (۱) شعله مذوم تش: ۲، سروصدای گوش خراش.

گره‌گره: گره‌گر [۱] اشخاص سرشناس.

گره‌میر: پیگی وده‌یکله و درشت [۱] مرد هیکل‌دار.

گره‌و: گرو [۱] نگا، گرو.

گره‌وای: (۱) جوشین، کونین: ۲، گریان [۱] (۱) حوشیدن: ۲، گر بستن.

گره‌و به‌ده‌وه: گرز به‌ده‌وه [۱] (۱) شرط‌بردن: ۲، سرآمد بودن.

گره‌وتا: (۱) به‌زور نی‌ناخراو: ۲، گیراو، گریاگ، گراو: ۳، داپوشراو [۱] (۱) به‌رور داخل کردن: ۲، گرفته شده، مسدود: ۳، سر پوشیده شده.

گره‌وتش: (۱) کرین، به‌تی، سهند: ۲، سهرپوس به‌سهرده‌و دنان: ۳، تی‌ناحین: ۴، وده‌س هینان: ۵، بوبه به‌ستنی ده‌م: ۶، دپوسین: ۷، گهرین، پیوه‌دان [۱] (۱) خریدن: ۴، روی طرف عطا سرشوش گذاشتن: ۳، داخل کردن: ۴، به‌دست آوردن: ۵، محکم دهان و

بستن: ۶، پوشیدن: ۷، گارگرتن.

گره‌وته: گره‌وتا [۱] نگا: گره‌وتا.

گره‌وکردن: گروکردن [۱] شرط‌بندی.

گره‌وه‌ک: له‌به‌تمه نرو [۱] گروی.

گره‌ی: گری، هه‌لوقیو له له‌شده [۱] عده برجسته در بدن.

گری: (۱) گریان، ناو له‌چاوه‌ه‌ن له خمه و خمه‌ه‌ن: ۲، به‌ده‌بال داناان (گریم کرد وایو) [۱] (۱) گریستن: ۲، هرصا.

گری: (۱) به‌ند، گره: ۲، به‌ندی قامیش و دارو گیا: ۳، بزیک له شازده‌بازی گزی پیوان: ۴، گهی قه‌ک، به‌ندی تیل: ۵، گودیکه کوردستانه به‌عسی کاوی کرد [۱] (۱) گره: ۲، پیدی و گیا و...: ۳، یک شازده‌م ذرع شاهی: ۴، به‌دنگس: ۵، نام روستایی در کوردستان که توسط بعتیان ویران شد.

گری: (۱) به‌ر نه‌ری لوسی، زهری له ده‌ست‌لیدن: ۲، ددان دپیری پون: ۳، زهری ده‌نگ [۱] (۱) زهری، آجیدگی: ۲، نموداری ددانهای

پیشین: ۳، زهری صدا.

گریا: (۱) ناو له چاوی هات به‌خه‌سن: ۲، کونیو: (۱) ناو گریا به [۱] (۱) گریستن: ۲، جوشیده.

گریا: کلبه‌ی کرد [۱] شعله‌ور شد.

گریان: گری، ناو له چاوه‌ه‌ن له خه‌ه‌تان [۱] گریستن.

گریان: کلبه‌ی کردن، پل‌سه‌ه‌ه‌ن [۱] شعله‌ور شدن.

گریاندن: کاری کردن، که که‌سن بگری [۱] گریاندن، به‌گریه نداشتن. گریاندن، گریاندن [۱] نگا، گریاندن.

گریان: (۱) ناو له چاوی هات به‌خه‌سن: ۲، کونیو: (۱) ناو گریا به [۱] (۱) گریستن: ۲، جوشیده.

گریا: کلبه‌ی کرد [۱] شعله‌ور شد.

گریان: گری، ناو له چاوه‌ه‌ن له خه‌ه‌تان [۱] گریستن.

گریان: کلبه‌ی کردن، پل‌سه‌ه‌ه‌ن [۱] شعله‌ور شدن.

گریاندن: کاری کردن، که که‌سن بگری [۱] گریاندن، به‌گریه نداشتن. گریاندن، گریاندن [۱] نگا، گریاندن.

گريانه: گوندیکی کوردستانه به عسی کاوی کرد [نام روستایی در کوردستان که توسط بعثیان ویران شد.
گري په رانسه: جوړی گری که به ملی نازه ل توند نایی و به هاسانی ده کرتهوه [نوعی گره که آسای بازمی شود
گری به ست: کیسه بولی پیشو [کیسه پول قدیمی
گری به تده: راپورت، هایدان به نویس (گری به تده اخو یگور ادلی تاشه نفیست) [گزارش کتبی، راپرت.
گری بهی: لهو گویدای کوردستانه که به عسی کاویان کرد [روستایی در کوردستان که بعثیان ویران کردید
گری بوچکه: گری که به دژواری ده کرتهوه [گره کوره.
گریچان: خده و خوی تاشیرین ده گهل [دوای اخلاق و خوی زشت
گری جوانه: جوړی گری که فیر بوئی دژوره [نوعی گره که یاد گرفتس مشکل است.
گری جول کانه: گری جوانه [نگ. گری جو به.
گریچ: هر وهریا، وه تاره تاد [داد و بیداد.
گریچک: به ندی قامک [بند انگشت
گریچن: ۱۱ جوړی نه یس به گری گری: ۲) به ششی سسید که تاوه رستی همدگانی به گری دوهو رستی [۱) بافته گره در ۲) نوعی پسر کمر بند
گریز ۱) پنج وزهایی له میشکی دارد: ۲) هر ششی به ندی هینی [۱) گره میان سه درخت: ۲) دارای بند
گریزان: ۱) بوسه لیک به ست: ۲) برتی له ده به رگ رسی نه سپایی شمر به سیر [۱) گره زس: ۲) کنایه از پوشیدن لباس رزم یا سحر.
گری دانک: ۱) به یار شهرتی دوستایه تی به ست: ۲) شوینه وری میرویی به جی هیسن [۱) عهد، پیمان: ۲) تریاریجی به جاگذ شتن.
گری دراو: ۱) به ندرکاری دهو: ۲) داخراوی درگا [۱) گره رده: ۲) در به
گریز: ناوی که له زه خنی ده مهوه دیت، لیکاو [لعب دهن که ز گوشه لب آید
گریزانک: له وری له بر [چندش.
گریزه: میچوړک، موچرک، له وری زورکم له پردا [مور مور شدن بدن.
گریزه: گریز، لیکاری دهم [لعب دهن.
گریز: نه ندای جیکه شیر به نازه لدا، گوان، ماسک [پستان دام.
گریزه: گوندیکی کوردستانه به عسی کاوی کرد [نام روستایی در کوردستان که توسط بعثیان ویران شد
گریزه نه: یازنه ی دهرگا، ژیر تسمه [باشه در
گریس: سسبو شل [شل و نامحکم
گریش: ۱) تینول: ۲) گیشی گیاه ده خنی له ده شت [۱) نگا: تنول: ۲) بسته های گیاه و غله جمع آوری نشده
گریش: ببول، برگوری چله کون [نگا، ببول
گریشک: گری کوره [گره کور.
گریشمه: یازنه مهزه [ناز

گریف: مان، جهنه، گه، گهی [عصا
گریشان: ژیر کراس [دیر بپراش
گریشکه: مانگرتو [اعتصاب کتنده
گری قه مریک: گوندیکی که کوردستان به عسی ویرانی کرد [از روستاهای ویران شده کوردستان توسط بعثیان
گریک: تپشت، توان، تافهت [تاب، توان.
گریک: گری [گره.
گریکوتک: گری کوره، گریه کوره [گره کور.
گریکوره: ۱) گری بوچکه: ۲) گوندیکی کوردستانه به عسی کاوی کرد. [۱) گره کورا: ۲) نام روستایی در کوردستان که توسط بعثیان ویران شد

گریکوره: گری بوچکه [گره کور
گریکوره: گری بوچکه [گره کور.
گریل: باگردان [بام علق.
گریل: جوړی بهی مارو [نوعی شمر مازوج
گریله: گری مجوکی دوای ده زو بو دورمان: (تمو به تموی سهر به گریله) [گره کوچک دنیا له بخ دوختی.
گریم: ۱) وام دنا، فهرم کرد: ۲) گریس من [۱) گریم: ۲) گریه م.
گریمن: ۱) وام دانا: ۲) گریمنان [۱) غوص کردیم: ۲) گریه ما.
گریمنه: گری زور له بهن و ده زودا: (تمم ده زو تیکر گریمنه به) [گره حورده
گریمنی: جوړی حه به جهری بچوک [نوعی خنجر کوچک
گرس: گریان، گری [گریه.
گریشای: کولان کولین بی که یشتن له سهر ناگر، پوخته بو، پختن.
گریشک: گریگ، پایم خدار، موهم [۱) به هیست.
گریشک: کسبی که زور ده گری، گروک [بسیار گریان، همیشه گریان
گریشی: کرمی، جوړی خه نحری که چکه [نوعی خنجر کوچک.
گریو: ۱) شهرت به سس: ۲) بارسه [۱) شرط بندی: ۲) گروگ.
گریوان: ژیر کراس، نهو یارچه چله ی له سهر گوشت و بهین کرس ده رده کری، گریان [زیر پیراهن
گریوگول: ۱) تانوی و گری زور ده بهن دا: ۲) برتی له کاری که سهر ودهری لی دهرن کری: (وات کرده گریوگول هر سهر دهر ناکهم) [۱) درهمی و گره ریاد: ۲) کنایه از سردرگمی
گریوه: گری، گریان [گریه.
گریوه غار: کنی به رکی له ر کرد دا [مسابقه دو.
گریوه: گری، گریان، گریوه [گره.
گریهشک: ۱) کیکه له نسا و دل و شید: ۲) به خوشی که زوئی [۱) مررعه واقع در دزه: ۲) بیماری گری.
گریه ورو: سه بور، سیوه [سیون
گریه ورو: گریه ورو، سیوه [سیون
گریه وگر: گریان و ده رده دل کرد [گره واری
گری: ۱) نالوده، خوگر: (تمم کایرایه گز ناره ق و قوماره) ۲) حبله، فیل.

گژمی: زبری □ خشونت زبری
گژن: (۱) فلّیاز: (۲) تشقّله لبز □ (۱) بیرنگیاز: (۲) شتاق بار
گژنگ: سهره نای تابی به یایی □ ولین تابش آفتاب.
گژنگ دان: دره دره کوسسی سسکی حور □ دمسل آفتاب نگه
گژنهك: بیروی مه □ اگر
گژنی: ۱ دروی دروسکراو، یوحصل ۱۲ پیوی گرن □ ۱ بهمن ۲،
بگ گرن
گژووی: ته کوزه وینکویبک بی کم و کوزی □ بی کم و کاست.
گژووقت: (۱) ناسهی زور بو خواردنی سنی: (گروفته بو گوشتی بزوا):
(۲) عذردهت پی دان: (دهم خواردو گژوشتی نوم ده دا) □ (۱) اشتیاق
زیاد بری خوردن چیزی: (۲) حسرت د تن به کسی.
گژوگوم: له پزو نه کا □ ناگه نی، یکهر
گژوگویمیت: له پزو نه کا □ گروگوم □ ناگه نی، یکهر
گژه: (۱) فیل، حیبه: (۲) گاز به ددان له زمانی زاروک نندا □ (۱) حیله،
بیرنگ: (۲) گار با ددان در بیان کودگانه
گژهو: گرن □ هویج.
گژه گژ: (۱) کژوژ سوهی به گریانهوه: (۲) خه پال کردنهوه له کاری □ (۱)
ماله و گریه بجه: (۲) فکر کردن در مورد کاری.
گژهوون، منمبار □ حیله باز
گژی، فیل، حیله □ حیبه، بارو
گژیچار: گژچار □ درختچه گر.
گژیرو: برده سنی کویتخ له دیدا □ مادو کدخدای ده.
گژیروانه: پینائی که ره عمت ده دا به گژیرو □ مزد پدو کدخدا که رعیت
می دهد
گژیروك: (۱) بریسکده بی چاوله د رکاری کردندا: (۲) برنی له نیشی زود
□ (۱) برق زدن چشم هنگام چو بکری شدن: (۲) کنایه از درد شدید
گژیروکار: فیلز، حیله ساز □ ناروز، نیرنگیان
گژیروکار: گژیکار □ ناروز
گژیرونگ: (۱) گژیگی حور: (۲) رشکنه نی چاو، بی بیله □ (۱) اولین تابش
آفتاب: (۲) مردمک چس
گژ: (۱) تنک هالار بو کسمو سهر (ده گژم رچو، به گژم د هت) □ (۲) قدی
دار (دارمنو له گژد و بهزو ثالاهوه): (۳) راست بوئموه موی لاش،
گرن سون: (۴) نوره بی: (۵) وشه دندای جوانه کا بو سهر چیل: (۶)
شل و سست: (۷) موی تنک هالای شنه نه کراو: (۸) تیکرا، همو، گژ:
(۹) روهك (گژو گیای زوره، گیای گژی زوره): (۱۰) لورسون،
به ره وخوار بوئنهوه، له ژورده به نهیم به ره وخوار هاتن: (۱۱) روق، سمخت
□ (۱) گلار یوشدن: (۲) تنه فرحت: (۳) سیخ شدن مو: (۴) خشم: (۵)
کنمه برانگیختن گاو گشن: (۶) سست: (۷) موی ژولیده: (۸) همه: (۹)
رستی، گیاه: (۱۰) به سدی پین آمدن از سر شیبی: (۱۱) سمحت،
بص
گژاژ: چینه دانی بالنده، چیکلده □ ژ غر، چینه دان
گژاژ گرا □ حیبه دان

(گژمه كه): (۳) بز چاوره قی: (گژگیز بواشای کردم گرسیم): (۴)
به عهده و تادو: (گژنه و ژوردهم تو بوسیم): (۵) وشه به كه به
كاشو بازی دا وانا وشیار به له بهر زی وشوین کایه بهكه: (۶) دهنگی
کیسه لی تیر بو ناوکردن میویه که ی: (۷) د ریکی دهوه به له به سنی
ژوبارن دهوئی: (۸) به پزو نه کاو: (گژو گویمیت) □ (۱) خوگرفتگی:
(۲) حیله: (۳) نگاه خیره: (۴) مشاق: (۵) صطلاحی در چوگان بازی:
(۶) صدای لالکشت نر هنگام جفتگیری: (۷) درختچه گژ: (۸)
به کبی

گرجاز: سسهن دهوهی گرا □ گرسن
گژچار: دری گر □ درختچه گر
گژر: کیده نه به برده بی به خویر سه کی، ریزو که و بهزه بگی رهدن مال
سور، گره □ هویج
گژرابوك: چچی وه هژندراو □ ژلف نابدا ده.
گژره: (۱) گیدی وردکراو بو لهوه زی نازهل: (۲) داری پدچه پارچه کراو بو
سوئنی ژستانه: (۳) بوش وبار □ (۱) گیاه کوبیده بری علوفه دام: (۲)
هیزم قطعه قطعه شده: (۳) حس و خاشاك.
گژفانوئك: گژر نوئك □ ژلف تابدا ده.
گژك: چارو □ چارو
گژكدن: چارو کردن □ چارو زدن
گژكدور، كه سنی كه چارو ده كا □ چارو زن،
گژكنه: (۱) كه زی پرپرست، پرچی زورپر: (۲) داری پرلق و توپ □ (۱)
موی پرپرست: (۲) درخت پرتاح و برگ.
گژك، كژك، چارو □ چارو.
گژكژ: (۱) قانون و ژوشوینی باری: (۲) دهنگی کبسه لی تیر بو ناوکردنی
میویه، گژ: (۳) لغزینی که م: (۴) چره چری گوش له سهر نه كرا □
(۱) اصول و اداب باری: (۲) صدای لالکشت نر در جفتگیری: (۳)
مورور شدن بدن: (۴) صدای گوشت بر تش
گژگرانن: كه مینك لمر راندهوه □ اندکی لر زادن.
گژگژه: (۱) گیاه كه بهلكه كه ی ورده در کیکی هه به ره نمدای ژوت كه وی
نه چو ژویننهوه: (۲) گیاهی کی كه لا یاریکی بو خوشه شه كه ی بو
سوئانن ده بی: (۳) شوته □ (۱) گیاه گره: (۲) گیاهی است كه بیج ان
برای سوخت به كرمی رود: (۳) شیشه.
گژگژین: سوكه له رزین □ مورور شدن.
گژگل: (۱) قفل، قلموئه، عهلو عهلو، عهله سیش: (۲) بهریکی دارمازوه:
(۳) باوه عهسره، باوه قوروت، چله نوك □ (۱) بوقلمون: (۲) یکی از
نمرهای ماروح: (۳) کوبوله.
گژگلاگه: یسهن پسی گوی □ اسحوال پست گوس
گژگی: توبنه، عهك، هودنك □ ایینه.
گژم: (۱) دهوهی گرجاز: (۲) ربر □ (۱) درختچه گر: (۲) حسن ربر
گژمك: دهه بیسی هه یو □ پوره بید.
گژموئه: (۱) خری چكوله له فور: (۲) كه لای همزی □ (۱) گنوله ریز
کلی: (۲) تپله گلین.

گزاندن: ۱) سكه بېكهل كردن؛ ۲) پړتۍ له تازو نهوه [۱] درهم
 مسحت ۲، كډه، اشوب بېا كردن،
 گزفاموك: پرچی هوندراو [۱] موی بافته
 گزك: ۱) كوزه كه؛ ۲) نمره ی ورد؛ ۳) پرچی پمرو بلاو [۱] خرمهره؛
 ۲) تگرگ وینا؛ ۳) موی بر پسر
 گزكردن: ۱) كركردن، خوښك هالاندن؛ ۲) راست بوته ووی مو [۱] نوی
 هم رفتن؛ ۲) راست شدن مو.
 گزكن: ۱) كهزی پرو زور؛ ۲) داری پرك وپوې [۱] موی پړشت و
 بېار؛ ۲) درخت پړشاخ و برگ
 گزكه: پوكاوله، چمبوله، چمبوله [۱] م كردن، پنجه گد شتن.
 گزگړ: ۱) وشه دنده تی چو نه گ یو سهر چپلی پكهل، گز، كه له؛ ۲)
 وشك، زوا، زړ، زوها؛ ۳) بېكه وه هارویشتی نابوره [۱] كسمه
 برانگیختن گوكش ۲) خشك؛ ۳) شلوعی و زدهام مردم
 گزگزاندن: هاندان پو شه دنده دای پو چنگ [۱] تحريك كردن برای
 شروع جنگ
 گزگزه پوس: نه لاسی نابردنه [۱] كډه خشك باد ورده
 گزگزهك: پدفر خوركه، چوړی نمره ی زورور [۱] نوعی برف بېار وړ.
 گزگزين: راست بوته ووی مو له ترسان [۱] سپح شدن موی بدن (شدت
 برس
 گزل: تهره، نمره، نه پړوك [۱] تگرگ.
 گزولوك: تهره، تهره ی ورد [۱] تگرگ ریز.
 گزم: ۱) خم، خفته؛ ۲) خمپار؛ ۳) مدخوشی نهنگه نه فسی [۱]
 ندوه؛ ۲) دره؛ ۳) غس تگی
 گزن: موی نیل هالا [۱] ژوبیده.
 گزنه سهره: سهرقزن [۱] ژولیده موی، پېچیده موی.
 گزنیو، كشنیز [۱] كشنیز
 گزنیو: گزبر [۱] گسیر
 گزنیو: ۱) گزولوك، نمره ی ورد؛ ۲) پری پست له سهرمان؛ ۳)
 كسبه؛ ۴) كشنیز [۱] تگرگ ریز؛ ۲) خس سدن پوست او سرما؛
 ۳) نوعی ریزو؛ ۴) كشنیز
 گزورهك: ورده حرسې بو تراسی نار دوسن [۱] بیره
 گزور: چلنك و قزن [۱] چركین ژولیده موی.
 گزوگیا: پوښ و پاره روهك [۱] نباتات علفی
 گزول: چوړی دی چه بگن [۱] زدرحتان جنگلی.
 گزوله: پمرو بلاو [۱] پر كنده واشعته.
 گزولهك: گزوله لوكه [۱] گزدهاد
 گزولی: گزولهك [۱] سیره
 گزومو: بېكهل پكهل، ناته كوړ [۱] درهم برهم ویی نظم.
 گزه: ۱) دهگي باي به نمره؛ ۲) گیایه كه پو دهرمان دهشی؛ ۳) دته ی
 حوانه گا پو سهر مانگ پكهل [۱] صدای وزش تندباد؛ ۲) گیاهی
 است دارویی؛ ۳) كسمه تحريك كشن بر ماده گاو.
 گزه با: بی توندی پایزی [۱] باد تند حزن

گزه گز: گزه ی باي صدای سدید
 گزبان: قزبونی مو، شېوانی مو [۱] شقین و ژولیدن موی.
 گزی بېی: گو بدنگه له كوردستان به عسی وړانی كرد [۱] زروساهای
 ویرن شده كردستان توسط بعشان
 گس، رشه ی لیخوری بېه، گس [۱] كسمه راندر گوسفند
 گست: گوست، تیل، تلی، قامك، نهنگوس، نهنگوس [۱] بگس
 گسك: چارو، گزك، گزك [۱] چارو
 گسكدان: گزكدن [۱] چاروكردن
 گسكده: كه سې كه به گسك كار ده كا [۱] چاروون
 گسكه: كسكه، بریقه ی چاروی پشيله له تاریکی [۱] موی جسم گز به
 در تاریکی
 گش، گ، گز، تیکر، همو [۱] همه
 گشت: ۱) یادارو، باوخواردو؛ ۲) گش، تیکر؛ ۳) قامك، نهنگوس [۱]
 نج ناییده؛ ۲) همه، همگی؛ ۳) انگست
 گشتاورتی: قامکی ناوړاست [۱] انگشت وسطی.
 گشت پل: تېلامه زن، قامكه گوره [۱] انگشت شست
 گشت فلاج: هاسكه توت [۱] انگشت كوچكه.
 گشت هیانین: گشتاوری، زهره توت [۱] انگشت وسطی.
 گشت نه: ۱) نهنگوسیه؛ ۲) قوچه كه ی دورمان؛ ۳) قولی دوه،
 نه و نه دی له ده ستیكا جی ده بیتموه [۱] انگشت؛ ۲) انگشتانه
 خیاطی؛ ۳) میرای معادل يك كف دست.
 گشتر: كډه و نه، گشتانه [۱] انگشت
 گشتك: نهنگوتك [۱] چونه.
 گشتونه: قوچه كه ی درون [۱] انگشتانه خیاطی
 گشتهك: بهنی گشت [۱] نج ناییده
 گشتی: بېكرای، همورنی [۱] همگای، عمومی.
 گشك: ۱) تیکر، گز، گ، گشت؛ ۲) پوكاوله، چمبوله؛ ۳) پنجه ی
 نواله كراو؛ ۴) گزك، تهره ی ورد [۱] همگی؛ ۲) ام كردن؛ ۳) پنجه
 باز؛ ۴) تگرگ ریز
 گشكه: پوكاوله، چمبوله، گشك [۱] م كردن
 گغ: دهگي كه له منالی ساوا دهره چی [۱] صدی بیچه نوزاد.
 گغكي: منالی گم وړ [۱] كودك چید ماهه، نوراد.
 گغنی: شلتاغ، ته شقه به، نه له كه [۱] شلتاق.
 گغه: ۱) گغ: (اروكه مان گغه و نه ده كا)؛ ۲) بقه، وشه ترساندنې ساو
 [۱] نگا گغ؛ ۲) كسمه تحذیر او خطر برای كودك.
 گف: ترسان به فسه: (هر و گفم لی ده كا) [۱] تهدید.
 گفت: بهیدن بهش [۱] قول و بېمان
 گفتار: فسه بوچه لك كردن [۱] سخنرانی، گفار
 گف دان: به لیدن، به بېمان دان [۱] مولد دن
 گفتوگو: ناخافسې بېكه و [۱] گفگو
 گفته كف: به تیل [۱] مول
 گفشك: ۱) قورینج، قورینج گزتن؛ ۲) پوكاوله، گشك، چمبوله [۱]

بسگون: ۲) ام کردن

گف: ۱) گشتك، بدر و ۲) گف، رساندن به قسه: ۳، دهنگی بهردی

هاويزاو به فزچه قامی: (همر گفنه گفی دیسه) ۱) بنج نابیده: ۲)

تهدید: ۳) صدای سنگ پرتاب شده به فلاح

گفشتن: کوشین ۱) فتردن

گفاشگه: جینگه گوشنی تری... گوشینگه ۱) جدی فتردن میوه.

گفاله: کوزه‌ای چه کد ۱) گروه تفنگداران.

گفندن: ۱) هین، خه‌تی چوت ۲) خوارو ختیج ۱) شیار شخم زمین:

۲) کج و کویه.

گفنده: ۱) سه‌رلیوی که تداو و شاخ: ۲) کهوشه‌نی زمیننی کیلنگه ۱)

به مرنگاه: ۲) مرز گشتگاه.

گفر: پشله‌ی نیز ۱) گر به سر

گفرت: گنم و هور، حلیکی بر ۱) چوک و ریم رحم

گفردی: امروین له‌رسان، رجه‌نین ۱) لاره ز ترس، بکه خوردن.

گفرك: هراشی، ساوای به کف و تهر ۱) سوکرده، نوزد شد ب.

گفرونهك: گپایه‌کی ده‌شته‌کیه ۱) رگپهان صحرایی

گفشك: ۱) نه‌گرونکه‌هویر: ۲) قوریج ۱) چونه خمیر: ۲)

نیشگون.

گفقه: ۱) گف، ده‌نگی بهردی به‌ره‌قانی: ۲) ده‌نگی سوونی خول‌خوبه و

مرای ۱) صدای سنگ فلاح ۲، صدی جرحس سده کردن

گفكف: گزه‌گژ ۱) صدای تندید.

گفكفه: دریکی چه‌غیزی به دو کومی نیکراوه به‌نی توده‌حسن و

بای‌ده‌دن گفنه گفی لی دیب ۱) نوعی فرفره چوبی

گفن، موی نیک‌هالاوی گرز ۱) موی زولیده.

گفوردی: گفردی ۱) جدش، بکه خوردن.

گفه: ۱) گفنه: ۲) ده‌نگی پای به‌قه‌وه‌ت، گزه ۱) بگا. گفنه: ۳)

صدی تند باد.

گفه‌گف: ده‌نگی گفهی له‌سهریهك ۱) صدی بیایی «گفه»

گفی: ده‌له‌به‌ی به‌یر ۱) دلمه پیر

گفیری: زان و یرك ۱) دلیسجه.

گفیرین: عزم کردن، هه‌ل‌واندن ۱) هضم خوراك.

گفیشك: ۱) بلج، گپژ، گويزا ۲) کوشر و کوشراوی میوه ۱)

زالزالك: ۲) عصاره.

گفین، معین، پونه‌ماست‌بان به‌تیر ۱) بند حسن شیر.

گل: ۱) ژایی چار: ۲) حوله، بز و ۳) خلور: ۴) حاکنی که ژان سهریانی

بی‌ده‌شون: ۵) چار، کمزوت ۶) رگرتن، (گلم دایه‌توه) ۷) ترویکی

چپه، دوندی کپو، بوک کیف: ۸) سهرلق، لکی همره‌بلندی دار: ۹) رپکه

۱) چشم درد: ۲) حرکت، ۳) علت: ۴) گل سرشویی: ۵) بان

دععه: ۶) نزد خود بگهداشتن: ۷) قلّه کوه: ۸) بلندترین شاخه

درخت: ۹) خوش پوست

گل: ۱) خاك حول: ۲) گر، پیسه: (گلپینه‌ی نه‌ندور) ۱) خاك: ۲)

شعبه، لهیب.

گلا: ۱) به‌ری، به‌رب بو: ۲) گشلا، هه‌مولایهك: ۳) خلور و به‌بو: ۴)

برچی و هه‌وسدر و: ۵) چارنک بو، هه‌لیکی که ۱) پرت شد: ۲)

هه‌گی، همه‌چاسب: ۳) غلنید: ۴) رلف نابیده: ۵) باردگر

گلایوچ: برچی کورنی و هه‌ور او ۱) رلف کوبه وایس شده.

گلاده: ۱) قه‌لاده، نالغهی دوری نه‌ستور: ۲) حنلی نه‌سور ۱)

قلاده: ۲) کردنید.

گلار: ۱) جهمی به‌چوړك: ۲) خلور: (هه‌وسه‌ره و گلار بومه‌ره): ۳)

زقری: ۴) ده‌بکه‌تری، به‌تری ۵) شور بووه: (گلاری بن‌چهنی، وانا

به‌رخه‌به‌به) ۱) روید کوچك: ۲) عسان: ۳) برگرد، برگشت: ۴) دانه

نگور، حبه انگور: ۵) ویران.

گلاروا: ۱) نوره‌به‌گرتن بی‌ه‌راری: ۲) نه‌حوشی نه‌سیهك ۱) رام

نگرف: ۲) بیماری مالبخولید.

گلاروی: گوندیکی کوردستانه به‌عسی کابی کردی ۱) تم‌روسایی در

کردستان که بوسط به‌شین ویران شد.

گلاروکو: ۱) گازر، قه‌سار: ۲) نیلای جلدگه‌ل‌کوتان ۱) گازر: ۲)

کدبه

گلاره: ۱) به‌ره‌دوری له‌سهریهك د براو: ۲) ده‌بکه‌تری، گلاره‌تری و ده‌منا

دچی: ۳) گلینه، بی‌بیلای جادو ۱) قطعات هیرم برهم نه‌پسه: ۲)

حبه انگور: ۳) مردمک چشم.

گلارز: ۱) عه‌لوکه‌سوهری پایری، نالو به‌چار: ۲) ناوچه‌یه که له کوردستان

۱) آلوی قرمز: ۲) ناحیه‌ای در کردستان.

گلان: شهریه‌ی شوسه بو‌ناوین حورده‌وه، به‌ردع لیوان شیشه‌ی.

گلانسی، چه‌رمی نه‌رمی زده‌نگ کراو ۱) حرم وری

گللاف، بیس، چه‌پهل ۱) کتیب

گلاله: نالو ۱) بورس

گلانه: ۱) تیوه‌دروس بوگ: (کاره که گلانه بوه): ۲) که‌ل‌به‌ردی

له‌چه‌رخ نه‌در ۱) نیم ساخته: ۲) تپه‌ی سبکی صاف بنده.

گلانه‌کردن: ۱) نریك به‌تواو‌سوون کردن ۲، بیر کردنه‌وه له کاری و

زیگهی دروست بوونی دشته‌وه ۱) بهم ساخته کردن: ۲) زویه‌چینی،

طرّحی

گلان: ۱) به‌سهرزودا که‌وتن (نه‌سبه‌که‌م گلا): ۲) به‌وت بوون: (له‌تسب

گلام: ۳) حوالان له‌حیگه: ۴) خلور بووه‌وه ۱) سکه‌دیری خوردن:

۲) پرت شدن: ۳) بکان خوردن: ۴) غلتیدن.

گلانا: دیسان، نیم‌چاره‌ش ۱) دویاره، باردگر

گلاندن: ۱) خلور کردنه‌وه: ۲) جولاندن: ۳) قرزی دان: ۴) کزکردنه‌وه‌ی

خواردنی له‌مالان ۱) غلک‌نیدن: ۲) تکان دادن: ۳) پرت کردن: ۴)

جمع کردن خوراك از سازل

گلانگ: چار، چهل، ده‌حقه، ده‌حبه ۱) دفعه، بار.

گلانگ: چار و باره ۱) گاهگاه.

گلانگی: چارنک، که‌زه‌تی، ده‌می و ده‌حبه‌ی ۱) بک‌بار.

گلانگینا: چارنکی دیکه، ده‌حقه‌ی ۱) باردگر.

گلانن: گلاندن ۱) بگا، گلاندن.

گلواته (۱) قریوکی میوهی و شک وەك میوژو هەجیر و. (۲) تەلەبی میوژ (۱) میوژ یا انجیر یوگ و حشکیده (۲) تەلە میوژ.

گلواز: (۱) رستە هەجیری ئالقە کران (۲) ئالقەیی بەسە خەل بە داری سەکەوه (۱) انجیر حشک بە رشتە کشیده حلقە شەه (۲) سەبە یازی اویژن بە گھوارە

گلواز: چۆری پەری دارمازو (۱) نوعی شمر مازوح، گلوان: پەریکی دارمازو یو دە باح دە بی (۱) نوعی شمر مازوح گلوت: کەستەك، سەه گل (۱) کوج.

گلوچاندن: مەرحەبەن، گلوچەن، (۱) کەنەس لە دە سە (۱) مەرحەبە کردن، فەردن فەردەست

گلوخول: چەرخ و خول، یز وین و سوژانەوه (۱) چەنب و چوش. گلوخول: سوزو غومار (۱) گردوغبار گلوخه: بەچکەمەلی خەره کەو تازەیی گەیشو (۱) جوجە پەرنە تازە پەردە

گلودور: بەدەورەدا هەلخولان (۱) پیرمەون گشتن. گلوز: (۱) بارنە، بازە، حشلی حومگەو یاسک (۲) گروقه (۳) خنوز (۴) پەری هەردارێک کە وەك قوژخەبی (۵) حاری لە حاران (۱) الگو: (۲) مەور کروی یا دایرەیی (۳) غلتیه (۴) هەر شمر غوزە مەئەد (۵) وەقی از اوقاب

گلو ریوئەوه: خنوز، بوئەوه (۱) غلتەن گلوپ: بە دەست پساوس (۱) مەجە گلوپین: بە دەست پساوس (۱) مەجە کردن گلوقه: گروقه، خەره کە هەنار یان وەك حەعز (۱) بگا: گروقه. گلوک: (۱) نەسەیی کە زۆر زەت دەبەو بەسەردا دەکەوی (۲) بەسەر بەکەچەر وی بەن (۱) (۱) سەیی کە زیاد سەکنەری می خورە (۲) گلولە

سج گلوگلو: (۱) داندارانار (۲) دەتکە دەتکە تری (۱) (۱) دانە دانە (۲) دانە دانە نگور

گلو و گریز: (۱) رۆشتن و هەستانی زۆر (۲) خول خواردن و تۆقرە بە گرس (۱) حەست و خیر: (۲) بی قەرای، نازامی گلزل: (۱) گروزه (۲) خلوز (۱) دانە ی انگل در گەمەز: (۲) غلت. گلوژان: ناوی دی یە کە (۱) نام روستایی است. گلول بوئەوه: خلوز بوئەوه (۱) غلت خورەن. گلوله: (۱) بەی لێک هالازی خەره لێرا: (۲) هەرشێن خەری لێک هالاز (لەسەرمان خوی گلوله کردبو) (۱) گلولە سج: (۲) بە هەم پیچیدە و درەم خزیفە.

گلولی: دۆکەشک (۱) دوع کش گلولی: گروقه ری وەك کەلا (۱) گرد کروی. گلوئیک: دەجە، جیار، کەوت (۱) دەجە، بار. گلوه: گروئی چوئە (۱) خەشک زەر بخل. گلوی: قورگ، ئەستۆلە باووه (۱) گلو گلویژ: تەف، ناوی دەم (۱) آب دەهان، خەو.

گلۆینه: گلۆینه (۱) بگا: گلۆینه

گلە: (۱) دەتکە تری لێ هینو دارماز (۲) گارن، گازسە (۳) پەچی وەهۆندراو (۱) دەتەیی انگور از خوشە ریختە (۲) گە، گلایە: (۳) رلف تاپیدە

گلە نەرمەنی: خاکیکی دەرمەن (۱) نوعی خاک دارویی. طین رسمی. گلەبن: ناخەبن، بانەتاو (۱) خەل ریزی بام.

گلە پەوانە: چۆری خاک بۆرەنگ کردنی دەفری سوانەتی (۱) نوعی خاک ریگی لەابی

گلە جان: (۱) کانی گنی ئیر بار (۲) گوبەیکی کوردستانە بە عەسی کاوی کرد (۱) مەعدن خاک رس: (۲) نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.

گلە جانی: گلە جان (۱) مەعدن خاک رس. گلە جەرام: حاکی قسل (۱) خاک آهک.

گلە خۆرگە: کرمی گنی، کرمە سوورکە (۱) کرم خاکی گلە دوشاو: گلیکی سەیی لە دوشاو کردندا بە کاری دەهین (۱) خاکی کە در شیرە ساری بە کار آید.

گلە زەش: گونەیکی کوردستانە بە عەسی کاوی کرد (۱) نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد

گلە زەرە: لەو گوندانە ی کوردستانە کە بە عەسی کاویان کرد (۱) روستایی در کردستان که بعثیان آن را ویران کردند

گلە سەیی: خاکیکی چەرمگە سواغی ناووە ی پێ دە کەن (۱) خاکی کە بە جای گچ برای اندودن دیوار به کار آید.

گلە سەر: قوریکی وەرە زان سەری پێ دەشون (۱) گل سەر شویە. گەهه: (۱) دەتە، دەتکە سەکە (۱) دەتە، بە.

گەهە مەر: خۆری حاکی بۆری کە هەلۆک (۱) نوعی خاک حاکستری رنگ

گەمەن: بەکارنە، گارن کار (۱) گەمەن

گەمەنەند: گەمە، (۱) گەمەن

گەنجان: گلە چەن (۱) کان خاک رس.

گەلەوان: لای خۆ زاگرتن (۱) پیش خود نگاه داشتن

گەلەوژ: کۆری پەرد (۱) گل سنگ.

گەلە نەرمەنی: گلە نەرمەنی (۱) بگا: گلە نەرمەنی

گەلەیی: گلە، گەزە، گازسە (۱) گلایە

گلی: (۱) گلەیی، گازسە (۲) شکمەبەت (۳) قەسە (۱) گلایە: (۲) شکایت، سحی

گمی: (۱) باری لەسەر بەکە (رۆشتن و بایەک پەرزکردن: (۲) یەک دەتک: (۳) گەتەری، گوی تری (۱) بازی لی لی: (۲) یک دانە: (۳) دانە انگور، جیە نگور

گنی: خاکی، لە خاک (۱) خاکی. گلیا: (۱) برۆت، تەکانی خورە: (۲) بەسەر زودا کەوت: (۳) پەرت بو (۱) تکان خورە: (۲) سەکنەری خورە: (۳) پەرت شد.

گلنار: شکوئەیی دەرهە نار (۱) گل النار.

گلپن: (۱) گیلان: (۲) به لائو که کنو به (۱) گیلان: (۲) آلبالو کوهی.
 گلیاس: گلزار (۱) نگا گلزار
 گلستان: ۱، برز، ۲، برز، ۳، حور، بونه (۱) نکال حور (۲)
 سبک: حور، ۳، علبس
 گلجه: دو کوهی بهر سنگ، هولا، سون رگ و سنگ (۱) کودی مین
 سسه و سبک
 گلپنه: (۱) گیاه کی بر روی سبکه سبکه به حششی برده سبک (۱) گلاجه
 (۲) گله به (۱) گیاهی است آشی: (۲) گیاهی است خوردنی
 گلیر: (۱) لدهوری به کوه بونه (۲) حور، گلار: (۳) نمره، گلپنه (۱)
 (۱) دورهم جمع شدن: (۲) غلطان: (۳) تگرگ ریز.
 گلپزان: دهله کردن بر یزواندن و گلار کردن (۱) هول دی برای غلطانیدن
 حیز سنگین
 گلیر بونه: حور بونه (۱) علبس
 گلیر کرد بونه: حور رگ بونه (۱) غلطانیدن
 گلیر: گلپنه، نمره، نمره، نمره (۱) تگرگ ریز
 گلیر و بون: گلیر بونه (۱) غلطانیدن
 گلر: ناوی دم، لیک، بیکو (۱) لعاب دهن.
 گلیر: کسی که ناوی دمی به رخی دمی دا دینه حور، لیک (۱) کسی
 که همیشه لعاب دهانش سرازیر است
 گلیر: چلوره، شو شسه هون (۱) دنگ له.
 گلیر لیکو: ناوی دمی، گلیر (۱) لعاب دمی.
 گلیر گین: گلیر، لیک (۱) کسی که لعاب از دهانش جاری باشد.
 گلیر: گلیر (۱) کسی که لعاب از دهانش جاری باشد.
 گلیر: (۱) شعلی خرمال: (۲) پوش و به لاش (۱) مهر گذاری بر
 حرم: (۲) حس و حاشاک
 گلیر: درز و کوی کر و کر و ده دار و ده نگ (۱) ستوایدی.
 گلیر: چلوره، گلیر (۱) دنگ له.
 گلیر: به لاس، به رهی ساکار (۱) گلیر
 گلیر: گلیر (۱) گلیر
 گلیر: گلیر (۱) گلیر
 گلیر: (۱) حور کر و ده: (۲) ده لک ده، پال بونه نمر (۱) غلطانیدن (۲)
 نکال دهنده.
 گلیر: له گل چیکری، سولمت (۱) سفالی، گلی.
 گلیر: ناوی گویدیکه (۱) نام دمی است
 گلیر: گلیر (۱) کان حاک و س.
 گلیر: (۱) رشکینه، چاو: (۲) سبایی و رشایی چاو به گشتی: (۳) کزن
 ۴، گویدیکه کوردستان به عسی کاوی (۱) مردمک چشم: ۲،
 کره چشم: (۳) گودانه: (۴) نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان
 ویران شد.
 گلیر: ده قری له سوال (۱) طرف سفالی.
 گلیر: گلیر (۱) گلاجه.
 گلیر: (۱) نادیا: (۲) دهنگی کوتر (۱) گم: (۲) صدای کوتر.

گماندن: خونندنی کوتر (۱) آوار سردادن کوتر.
 گمانن: گماندن (۱) مگا، گماندن.
 گمانش: (۱) دهنگی گریسه و پلایسه (۲) بهدم فوجوی
 بوله بول کردن (۱) صدای لایب آتش: (۲) غرولند.
 گمبون: نادیا بون (۱) گم شدن.
 گمره: گوشتک (۱) مدفوع موش.
 گمش: ملانن، روزان، گولاش، زوره بان (۱) گشتی.
 گمکردن: نادیا کردن (۱) گم کردن.
 گم گم: دهنگی گریه و گریه ناگر (۱) صدای لایب آتش.
 گمگمک: (۱) توگه، ده قری نه ستور و بون (۲) خمخموک (۱)
 نیک، سیریه کردن یاریک: (۲) بریمچه.
 گمگمه: (۱) گمگمک: (۲) مه تارهی سبزه بون (۳) هینجانی
 قاور خوارده و ده (۱) سبک: (۲) قشقه آب: (۳) قنجان
 گمه: (۱) دهنگی کوتر: (۲) گویدیکه کوردستان به عسی کاوی (۱) کرد (۱)
 (۱) آواز کوتر: (۲) نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران
 شد.
 گمه گم: دهنگی خونندنی کوتر (۱) آواز پیاپی کوتر
 گمی: (۱) ناویایی، دیار بون: (۲) دهنگ دانه و دی چیا (۱) گمی، گم
 بودن: (۲) امکاس صوت در کوهستان
 گمیز: پیشاو، ناوی که له ده رونی زید و ده ده رفته ده ده (۱) سبک، در
 گمیزدان: حیکه گی گلیر له ناو رگد (۱) عثانه، آبدان
 گمیز گمیران: سبک و قشقه بون (۱) سبک
 گمیر: کسی که حریکه میری هه به (۱) کسی که حکمیرت در
 گمیزه چورتکی: چریه سیر (۱) چکیرک
 گمیزه چورتکی: چریه سیر (۱) چکیرک
 گمین: (۱) خونندنی کوتر: (۲) گرمه هان (۱) وای کوتر: (۲) به
 گوش رسیدن صدای بم
 گن: (۱) کسی که له قسه کرد ما ده نگ له کوهی دنی، کسی قسه له
 ناری که بون ده کا: (۲) نیوه تهرین و روزانه و ی پا، میروله کردن: (۳)
 پارچه، باز (۱) کسی که غنه در بیسی در، کسی که تودمانی حرف
 می رید: (۲) مور و کردن پا: (۳) قطعه، پارچه.
 گنا: (۱) گلوله: (۲) شو و دن، بالاف (۱) گوله نخ: (۲) شمشو
 گنار: (۱) شمش: (۲) زینده و دهی لهش: (۳) چلک و پیس، بون نندام
 ده گویری (۱) شمش: (۲) حاورتن آدمی: (۳) چرکین و کثیف.
 گناس: بن ناکار، به ست (۱) پست هطرت.
 گنایش وارو: کفتن به زمنا (۱) بر زمین فنان.
 گنیه نه: ویک کومتن (۱) به هم خوردن.
 گنایه نه وارو: کفتن به زمنا (۱) بر زمین افناد.
 گنتهل: کویری فنه: (۱) کوتاه فند حو
 گنج: (۱) چرچ: (گنج کفوسه نوئی: (۲) بهرگ و جلیک: (۳) کنج (۱)
 کیس، چین و چروک: (۲) لباس: (۳) بیم نه
 گنجز: و نجر، شرو و شرو، به تیو و بزرگوار (۱) باره یاره و وصله در

گنجی. ۱) شتی چرچ و جسد؛ ۲) که می‌توانی بهز [۱] چین و چروک حورده؛ ۲) پوستگله
گنججک: که می‌توانی، گنجی [۱] پوستگله
گنجخ: بونی که له تهر شو حوره توشی خواره مدی دی [۱] بوی گندازم، گنجخو: بز گرتو [۱] برگرفته.
گنجا: گا [۱] بگا: گت.
گندر: حور، گور [۱] حب
گندر: ۱) باگردین ۲) روحان [۱] بام غنک؛ ۲) فرو ریختن دیوار، گندرانلین: تلاز کرده، خلو کرده [۱] علتایسن.
گندواپش: خنور یونه [۱] غلپیدن.
گندزین: د روحان [۱] فرو ریختن دیوار و کوه
گندز: حوره نوری دهره، خهفتان [۱] منتظر هر صت.
گندک: ۱) نه گونک؛ ۲) نه پونکهای پچوک [۱] چونه؛ ۲) تیه کوچک، گندور: ۱) کاله ک قاربوز؛ ۲) دوریه، گیاه کی بالاپه رزه لاسکی
سیر به، هه سدر [۱] ۹، خرپزه؛ ۲) گیاهی ساقه شیرین ست
گندور: سدر [۱] بگ گندور
گندوره: گندور [۱] بگ گندور
گندوره: گندور [۱] بگ گندور
گندوش: سوژن، شوژن، کوبوش [۱] حوالدور
گندوله: حورده، گورده، بوی پیری [۱] گرد، کروی
گنگنک: گنگونک [۱] بگا گنگونک
گنگن: پاژاژه، پارچه پارچه [۱] قطعه قطعه.
گنگنول: پیاده می گن [۱] کسی که عه دریینی دارد
گونز: دوریه، قهله ندر، گندور [۱] گاهی ست، نگ: گندور
گنویی: زگله وزن، چهره، چپس [۱] شکمو.
گنه: ۱) قسه کردن له که بود؛ ۲) کورای گن [۱] ۱) تودماغی سخن گفتن؛ ۲) باروی «گن»
گنهور: به گیاه که وه سبلم ده یخون [۱] گیاهی ست شلم مانند.
گنی: ۱) حالی گن قسه ده و که بود؛ ۲) گوتن؛ ۳) موی گز؛ ۴) پویسته، نهشی بوی [۱] ۱) تودماغی سخن گفتن؛ ۲) زولیدگی مو؛ ۳) لام است، ضرورت دارد.
گنیخه: کوته ری نه ستو، نه ستوایی نه ستو [۱] قطر گردن
گنیخه: پیاده می نه ستو نه ستو [۱] آدم گردن کلفت
گنین: ۱) گن قسه کردن، ۲) کوهن به زهوی دا [۱] ۱) تودماغی سخن گفتن؛ ۲) هتادن.
گو: ۱) نه سدی بیستن؛ ۲) ناخافتن؛ (گفت و گو)؛ ۳) تویی دارینی کاشوبازی؛ ۴) دوگمه، پشکوژ؛ ۵) همرشتی گردیل می چکونه؛ ۶) هه ستو پین ز بیسی نه نام؛ (ده ستم گوناکا له سهرمار، رمالم گوناکا)؛ ۷) جیجکی گوان و مسمک (گونی مسمک)؛ ۸) سهره عاسی حر؛ ۹) سهری کیر نهوه مدی گوشتی دیاره؛ ۱۰) گاو چیل؛ ۱۱) کو، پزایی خله ک. (گوید، گوفته بد؛ ۱۲) شنه می سنی ددانه [۱] ۱) گوش ۲ گفتار؛ ۳) گوی بازی؛ ۴) دکمه؛ ۵) هر جیز کوچک گرد؛ ۶) ناب

حرکت، حس؛ ۷) بوک پستان؛ ۸) گوی سرعص؛ ۹) سر ذکر؛ ۱۰) گاو ۱۱) اجتماع مردم؛ ۱۲) هینون سه شاخه.
گو: ۱) بلندی خوراک که له فگه ده ده رده چنی؛ ۲) نه نامی بیستی. (ته گوتن به نهز چدییم، [۱] ۱) مدعوع؛ ۲) گوش
گوار: یازه که، به چکه که [۱] حوجه کبله.
گوارا: رهون، بی گیر کردن [۱] ضد گیر، گوار.
گواران: گوندیکی کورد ساسه به عسی کاوی گرد [۱] تم روسایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد
گواره: چوری خوار دنی له شیر [۱] یکی از مشتقات شیر.
گواره: ۱) خشتی که ده گو ده کری؛ ۲) همرسی له گویوه شور پوینه ره؛ (بری به گواره، [۱] ۱) کوسواید؛ ۲) هر حیز اویران از گوش، گوار: رگوتن له شویکه که پو شونتی برن [۱] سقال
گوازتین: واگه تین، له شونتی پو شونتی برن [۱] نقل کردن، انتقال دادن
گوازتیهوه: گوارتن [۱] انتقال دادن
گواستن: گواستن [۱] انتقال دادن
گواستنهوه: گوارتن [۱] انتقال دادن.
گواسن: حله و بلندی و شکوه بوی ناسن [۱] چرت کتله شده آهن.
گواشن: گواسن، کوشین [۱] هسرد
گواله: چو [۱] حوال.
گوان: ۱) جیجکی شیرینی تهری سرده؛ ۲) همر بول به کوسین به ده ست؛ (گواندم) [۱] ۱) پستان حیوان؛ ۲) برم شدن در اثر فشاردن به دست
گواندن: سل و همر کرس به کوسین [۱] نرم کردن به هسرد
گواندن: هسی به مکی رس و د حور و بی [۱] کسی که داری سس برک و ویزان باشد.
گواندین: دور زین، جیجکی گوان، گه لی حویوانی به گوان [۱] میان دان پستاندار.
گوان کردن: زل بونی پسی گوسی تازه نی ناس [۱] بزرگ شدن پین پستی حیوان پسین
گواوه: ۱) سل و همر بوگ له کوشین؛ (مه مکیان هیند کوشیه گواوه، نه هه یه به ده ست پگوینه)؛ ۲) نادی تیکل به پسایی [۱] ۱) نرم شده ز هسردن؛ ۲) فاصلاب
گوبه ستهوه: نه ستیزک، کرمی که به شه ده برو سکی [۱] کرم سباب.
گواپا: ۱) ده لپن، وام بیسوه؛ ۲) نه دی، چم. (گواپا بوکوی دچی)؛ [۱] ۱) گویا؛ ۲) مگر
گواپه: گواپا [۱] بگا: گواپا.
گوب: پو شایی نیوان کاکیله [۱] لب.
گوباره: گاکل رهوی گوا میش [۱] گنه گاو و گاو میش.
گوباز: گوندیکی کورد ساسه به عسی کاوی گرد [۱] نام روسایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.
گوبازی: گالتو کایه کاشوبازی [۱] چوگان بازی.

گو بحر یونانی زر پرله‌ف کردن و به‌مستیدن [۱] پ برآورد کردن و
 به‌مستیدن
 گو بزدن: (۱) سهری سیرت حبسته‌بوزی: (۲) گوله کاشویارید
 زفاند [۱] سر ذکر در فوج بردن: (۲) گوی از میدان در بردن.
 گو بردن: (۱) سهرکه‌وس له کاشویاری: (۲) بریتی له پیش‌کوتن له
 هره [۱] گوی از میدان به‌دزدن: (۲) کتابه ارسر مد بودن.
 گو سوو: هره‌وی وردی سهر تاو [۱] حره‌نوم
 گو به‌خودا کردن: (۱) به‌خودا زدن: (۲) بریتی له کار به‌خرابی کردن [۱]
 ۱. رهر رهن: ۲. کتابه ریی‌هری در جدم‌گدر
 گو به‌روک: ویره‌دوگمه‌ی ویره‌وینو که له بیسیر ده‌دزی [۱] گوی رینتی بر
 گریس
 گو به‌ل: ۱. گوی قیت، گوی فوت: (۲) بریتی به‌مروی به‌سهره‌هست [۱]
 (۱) برحسته‌گوس: ۳. کتابه ار حستس و تیرگوس درشیدس.
 گو به‌ل کردن: بریتی به‌کوبه کردن [۱] کتابه از تحستس و اسررق سمع.
 گو به‌له: به‌له‌ماهه [۱] بکی ز بیماری‌های بر
 گو به‌ن: (۱) رسته‌ی گوی حسل: (۲) کویونه‌وه بو به‌زم و شادی: (۳)
 کیشنه و نازوه [۱] گوی بند گریس: (۲) همایس برای سرور و
 شادی (۳) آشوب
 گو به‌نند: گو به‌ن [۱] نگا: گو به‌ن
 گو به‌ندگیر: (۱) قامبیزی د ورت و به‌زم (۲) نازوه‌چی [۱] (۱) حیاگر: (۲)
 سو بگر
 گو به‌ندگیران: کاری گو به‌ندگیر [۱] (۱) خنیاگری: (۲) شو بگری.
 گو ب: (۱) به‌به‌زیه بازدان: (۲) چیکه‌ی به‌مه‌او له دارکاویدا [۱] (۱)
 شیرجه بردن: (۲) جدی ورم کرده در اثر جو بگری.
 گو ب: (۱) گو ب، پوشایی لاشه‌ولا که: (۲) نارساندی گو ب به‌ب [۱] (۱)
 لب: (۲) نادر ده‌ا کردن
 گو بر کو بار [۱] (۱) چوگان: (۲) عص
 گو بره: گو بار گو بار [۱] نگا: گو بر
 گو پال: (۱) در ده‌سنی نه‌سوز: (۲) در ده‌سنی سهرجه‌ماو [۱] (۱) جماق
 سرگنده: (۲) چوگان.
 گو پال باران: بدای زور به‌ته‌وژم و ده‌نرل [۱] رگیر شدید بارن.
 گو پاسه: گوندیکی کوردستانه به‌عسی کاوی کرد [۱] نام روستایی در
 کردستان که توسط بعثیان ویران شد.
 گو پته‌په: ناوی دوگودی کوردستانه که به‌عسی ویرانی کردن [۱] نام دو
 روستای کردستان که بعثیان ویران کردند.
 گو بچهز: (۱) گو بچهز: (۲) به‌برکه‌پرته‌که زدن: (۳) ده‌حمت و دزوری [۱]
 (۱) بر لب بر بازدن: (۲) کم کم ریدن: (۳) دشواری، رحمت.
 گو بچهز گو بچهز: زور دژوار: (۱) به‌گو بچهز گو بچهز گیرم کهوت [۱] زحمت و
 دشواری بسیار
 گو بچه: گوندیکی کوردستانه به‌عسی کاوی کرد [۱] نام روستایی در
 کردستان که توسط بعثیان ویران شد.
 گو بک: (۱) سهرچلوی دار: (۲) ترویکی چیا (۳) خونه‌ی شکوفه‌دار: (۴)

سهری هره شتی دژر که خرنی [۱] (۱) بالاترین نقطه درخت: (۲) قله
 کوه: (۳) زره درخت: (۴) سر هر چیر بند که گرد باشد.
 گو بکه: گو بک [۱] نگا: گو بک.
 گو ب گوشاد: بریتی له زارزل [۱] کدیه زه‌هس فرج.
 گو ب: بساده‌می گو ب زوب [۱] دم لب برجسته.
 گو به گوس [۱] نگا: گوس
 گو بو: دلامی ره به‌لاجه واولا [۱] سدهو
 گو به‌زنی: رژیسه‌وه‌ای رچسار با ساحر حراسدن
 گو بی: بریتی له به‌لینی بی کردار [۱] کتابه از قوب بی عمل
 گو بیسه: (۱) تیره‌ده‌هاتوی لک و گوب و سهرزه: (۲) گوندیکی کوردستانه
 به‌عسی کاوی کرد [۱] (۱) شاخه و گیاه تازه همیده: (۲) نام روستایی در
 کردستان که توسط بعثیان ویران شد
 گو بی خوران: بریتی له به‌شیمانی له کاری که لک‌می باش به‌وه [۱]
 کتابه از شیمانی از کار بدفرجام.
 گو بی خوراو: بریتی له که‌ستی که له کاری خری خوی به‌شیمان بی
 [۱] که رادم سیم ر کار به‌جود
 گو بی خوراو بو: گو بی حور [۱] نگا: گو بی حور
 گو بیلا نک: کوسه [۱] نگا: گو بیسه.
 گو ت: (۱) له‌ی که‌وس له‌هر مانسوی: (گو ت بوم له‌وه‌نده زیشتم): (۲)
 کو ت، حینچه‌که: (۳) بزوش و جولا به‌وه: (۴) رابردی گو ت: گو تی [۱] (۱)
 بی حرکت از خستگی: (۲) کله‌زدن در حمام: (۳) تکان و جنبش: (۴)
 گف ماضی گف
 گو تار: (۱) رار: (۲) شهرمی سهر به‌موری زن [۱] (۱) سخر نی: (۲) آلت
 تناسلی بکو نوشیه.
 گو تال: (۱) شناخ، ده‌به: (۲) نه‌وه و پشوی: (۳) شو و جوت فوشه: (۴)
 پانل و مالاب: (گاو گوتال خومان هس) [۱] (۱) سلاق: (۲) شوب:
 (۳) نحس: (۴) دم غیر ار گوسفند و بز
 گو تاره‌رو: کیشنه و نازوه، پشوی [۱] شوب و هنگامه
 گو تیون: له‌ی که‌وتن له زنی و زیشتی زور [۱] (۱) پا افتادن از فرط
 خستگی
 گو ت دان: بز و ندن، ده‌له‌کن [۱] تکان دادن.
 گو تر: کو تر، که‌مونه، که‌فوت [۱] کیوتر.
 گو تر گه: گیاه‌کی لاسکانه‌سوری سهر به‌له‌دز که [۱] گیاهی
 اسب حاردر
 گو ترمه: بی کیشنه و بی‌وانه خه‌سلاندن [۱] تحمین بدون اندازه‌گیری.
 گو تره: گو ترمه [۱] نگا: گو ترمه.
 گو تره کاری: بریتی له کاری بیرلی به‌کر و [۱] کتابه ار کار نسجیده
 گو تره کان: دم کردنه‌وه‌ی خونه‌ی دار [۱] سر باز کردن شکوفه.
 گو تره کین: گو تره کان [۱] نگا: گو تره کان.
 گو تک: نه‌بگر تکه‌ه‌ویر، گو بکه‌ه‌ویر [۱] چونه‌حمیر.
 گو تک: گیاه که مرو ده‌پنوا [۱] گیاهی است خورده‌ی
 گوتل- نولا، شتی زوروردی پیکه‌وه لکاو [۱] (۱) دژت ویز به‌هم چسبیده.

گوتله: گوتن [۱] دوات رير به هم چسبيده

گوت ليدان: گوت پيوه د ن [۱] كله زدن در جماع.

گوتن: (۱) قسه كردن، پيوژن: (۲) پريتي له ناوازيخوښدن [۱] (گفتن: ۴) كناية رادار خواندن

گوتن: گوتن [۱] ننگ: گوتن.

گوتو نيساعه، هسه ي دوجه لك ي نهوه ر سب س [۱] ساعه

گوتو خ: پرور، كه سې كه قسه پو حه لك ده كا [۱] شخيران.

گوتنه: ۱. هسه، بيزه، بيزاوه: (۲) نيشاعه، شايعه [۱] (گفته: ۲) شايعه.

گوتنه: (۱) گوتنه، نيشاعه: (۲) گالته ي حمره ل [۱] (شاهه: ۲) بازي

پرش پر پشت همدیگر

گوتنه كه: كايه ي سه زول [۱] بازي پرش پر پشت خميده همدیگر

گوتنه گوتنه: نيشاعه، گوتنه ي خه لك [۱] شايعه

گوتنه ي: (۱) سياري گوتن: (۲) وهك ده نتي. (كورده گوتنه ي: [۱] (۱)

گفتني، سزاور گفتن: (۲) چنانكه گوید

گوتنه ي: گوتنه ي [۱] نكا، گوتنه ي.

گوتني: وتي، تخافت [۱] گفت.

گوتني: (۱) بيزه، قسيه: (۲) وتي، هسه ي كود [۱] (گفتار: ۲) گفت.

گوتني كردن: پريتي له كارتيك دان و حمره پ كردن [۱] كناية ز به هم زدن و حرات كرس كار

گوج: دهست و پای چه هتو چوئل [۱] دست و پای ناقص.

گوج: زوري، رولم: (ثم باجه نيمر گوج به سهرمان داسه پاره) [۱] ناروا، ظلم.

گوجاگ: يشكوك، قو بچه، دوگمه [۱] دكمه.

گوجك: حاشي بله، پالتوي تايشت نه زوتو [۱] پالتو کوتاه.

گوجو: ييسيري كراس [۱] يقه پيراهن

گوجوك: گجوك [۱] توله سگ.

گوجو: به ندي به روك [۱] بتد يقه.

گوجو دلي: پريتي له عولاد [۱] كناية از اولاد

گوجوهر: كزو دانگوش و بين هير [۱] لاغر.

گوجي: (۱) گوسو: (۲) گجوك [۱] (۱) يقه پيراهن: (۲) توله سگ

گوجي: (۱) گوج، به كهم شير: (۲) دهست و پا چوئل [۱] (۱) غورا: (۲) نقصان دست و پا

گوجيله: پينجوي ساواي سگ [۱] نوزد سگ

گوج: (۱) ههك، غرجك، به كهم شير: (۲) به نهمان له رير [۱] (۱) غورا: (۲) آماسيدن از ضرر به خوردن.

گوج: به دن به چووري يان ههر شتي دامالين [۱] چري ي يا ديگر مود به س ماسدن.

گوج: قوزين، سوچ، گوشه [۱] گوشه، زويه.

گوجان: (۱) داره دسني سه رجه ماو: (۲) گوبال، گوبال [۱] (۱) چوگان، عضا: (۲) چمق سرگنده

گوجك: (۱) گوجك: (۲) سوچ [۱] (۱) گوسو: (۲) كوجك.

گوجك: گو، گو، نهمامي بيسس [۱] گوش

گوجكردن: فرچندان، ههك دان به سارا [۱] اعور به نوز ددان.

گوجكردن: نهمامي زارو به زون چه وركردن و د مالين [۱] تي نوزاد به رغي نودن و مسازد دن.

گوجون: نه زين و نه كاركه وني نه نهم: (دهستم گوجوه، زمام گوجوه) [۱] كرخ و بي حسي شدي اعضاء.

گوجهری: گوجهری، خيالي، زده دند [۱] كوج كننده به بيلاق.

گوجهل: گوبال، كوجا [۱] عصب

گوجه وهن سور، سورن [۱] حو دور

گوجيلك: گورچيله [۱] كليه گرده.

گوخارن: پريتي له به شيماني، گويي خوران [۱] كناية از شيماني

گوخل: زاما له جه نوك حاندين [۱] خيره در شاليكاري.

گوخلانه: كرتي زاناد پيسوري برنجه حدر [۱] مسز ادم خيسره در شاليكاري

گوخلنه: هالو بچه ي ريح گلين [۱] سرگين غلطان، خعل.

گوخواردن: گوخارن، گويي خوران [۱] كناية از شيماني

گوخوارن: گوخور دن [۱] كناية از شيماني.

گود: (۱) خرا، گرزه: (۲) نه گوتكي هوير: (۳) كوتكي گران و زل: (۴)

توبي گمه [۱] (۱) كروي: (۲) چونه: (۳) چماق: (۴) نوپ بازي

گوده: باسست بو ن به سوري زور [۱] سست شدي پا ز سوري بسيار

گوداقه وري: توبي به مر، توبه له [۱] گوله برف.

گوداميري: نه گوتكي هوير [۱] چونه خميز.

گودرون: (۱) پدجه به كي قوماشه: (۲) ماوه بو بيدوان [۱] (۱) پدجه اي است: (۲) نام مرد له.

گودوك: باره لاه، بوجون، لاوك، لاوكو [۱] اير

گوده: كملوي به مو [۱] باغند، وش.

گوده: له شي مرو [۱] حسه دمى

گودهك: پيره، تول، پير پس [۱] جمين.

گوده گوده: سه زور بدي منال [۱] سر تكان دادن كودك

گوده له: گوبه روك، حشلي كه به كه ساره ي كوله چه وه ددرتي [۱] زور كنانه يك

گوده له كه: گوده له [۱] نكا. گوده له.

گور: (۱) توان و ناقص: (۲) حورين و گرمه. (مه گورنه سهر قسه بكه):

(۳) گزي ناگره بلنسه: (۴) ترساندين به قسه: (۵) هانته حوري به نه ورم.

(گور گور هر ميسكي ده هاته خوارن)، سور: (۶) داره دس كه ده مر سه

ياي مه ل: (۷) به خري رويشتن [۱] (۱) قوت، بيزا: (۲) غرش: (۳) رسنه

تش: (۴) تهديد: (۵) يا شتاب سر رير شدن: (۶) ريسماني كه به پای

پرته بدنند: (۷) همه يا هم رفتن.

گور: (۱) دژنده ي به نايونك كه دوژمني هسته سيري به ره، گورگ،

شيسو: (۲) قهر غي كه وش: (۳) كوپونه وه: (۴) له پيست دهره يمان: (۵)

سهر برين [۱] (۱) گرگ: (۲) به كش: (۳) گرده يي: (۴) از بوست

دروردن: (۵) سر برين.

گور: وهك، چه شين، له وينه چور [۱] هانند، طور.

کلیه: ۲) ماهیچه ساق: ۳) زیر پهل
گورچلنگ: ماهیچه‌ی به‌به‌ك [ماهیچه ساق].
گورچو: گرچك، گرچو [۱] کلیه: ۲) تهیگاه.
گورچوبو: گرچوبو [نگا: گرچوبو].
گورچدنگ: گورچدن [چوگان].
گورچه‌ویل: گرچو [کلیه].
گورچه‌ویل: گرچو [کلیه].
گورچیلک: گرچو [کلیه].
گورچیل: گرچو [کلیه].

گورخ: ۱) دوشمنی: ۲) قایم‌وبنه‌و [۱] ماجر: جو: ۲) محکم.
گورخانه: ۱) قهبر: ۲) قهبرستان [۱] گور: ۲) گورستان
گورده: ۱) داری که ده‌خیزنه ناو‌رایه‌لی تمون: ۲) چایندو به‌کار: ۳)
ده‌رفه‌ب: کیس: (گوردی خوی لی‌گرت: ۴) پانه‌وان: ۵) تاهفت،
قهرت: (گوردی گرسه‌وه) [۱] چوب وسط تار در بافندگی: ۲)
چایک و زرنگ: ۳) فرصت: ۴) قهرمان، بهلوان: ۵) توان، بیرو.
گورده: ۱) شور، شمشیر: ۲) شیر و خنجر کند و زنگ زده.
گورده‌اله: گرچك، گرچو [کلیه].
گوردگرتن: دهره‌ت هینا: کیس‌تابین [فرصت به دست آوردن].
گورده: روی زن له می‌دی پیشو [بچه زن او شوهر پیشین].
گورده‌م: خه‌شامات، نابوره [شلوغی و آنبوه مردم].
گوردم‌گوردی: کومله‌کومل [گروه‌گروه].
گوردی: نیوان هردوک شین [مان دو کتب، گرده].
گورزان: گوراندن [غریبن].

گورز: ۱) په‌تو په‌نوی پدراوی زوق بو‌کایه‌کردن: ۲) باقه‌بینی
لیک‌بادراو: ۳) نام‌رایکی سهرته‌سوزی ده‌سکداره بو‌شهر: ۱) گور
پارچه‌ای باریسمانی بری بازی: ۲) بسته‌بند پیچیده گیاهی: ۳) گور
به‌وانان.

گورز: گیاهی ده‌شته‌کبه، ره‌وکیکه بی‌اوانی [رگیاخان صحرایی].
گورزان: بازی به گور [بازی با گرز پارچه‌ای].
گورزانی: گورزان [نگا: گورزان].
گورزینگانده‌وه: جوته به مردگ (گورزی زرينگانده‌وه) [دشنام
به مرده].

گورزك: گورزی چكوله [گورز كوچك].
گورزه: ۱) باقه‌ی گوره له باقه‌بین (۲) ناوه یوسه‌گ: ۳) جرجه‌مشکی
دهشت: ۴) ده‌سته‌واره‌يك له گیاه: ۵) گودنکی کوردستانه به‌عسی
کاوکی کرد [۱] بسته بزرگ از بسته‌بند گیاهی: ۲) مامی برای سگ:
۳) موش بزرگ صحرایی: ۴) پريك آغوش گیاه: ۵) نام روستایی در
کردستان که توسط بعثیان ویران شد.

گورزه‌کوبه: جوته گورزانی [نوعی بازی].
گورزه‌هون: هزنده‌وه‌ی گوریس به سئ‌لویه [نوعی طناب‌بافی].
گورزه‌هون: گودنکی کوردستانه به‌عسی کاولی کرد [نام روستایی]

در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.

گورری‌بن‌میخ: جوته گورزانی [نوعی بازی].
گورزی‌نویه‌زه: جوته گورزانی [نوعی بازی].
گورزین: گورزان، گورزانی [بازی با گورز].
گورز: گرمه‌ی هه‌ور [غرش ابر و بعد].
گورزال: به‌سامورته [هترک].
گورزان: که‌ول کران، بیست‌لی‌داتیس [سرک].
گورزان: گرمه‌هاس [صدای مه‌ب‌مد].
گورزان‌دن: هه‌ورگرمانس [غرش بر].
گورسان: قهبرستان [هیرستان].
گورستان: گورسان [قبرستان].
گورشته: رودوی پیشو: (سهرگورشته‌ی خوی گه‌زوه) [دوست].
گدسته.

گورعه‌ریب: مردو له ناو‌اره‌ی د [در غربت مرده].
گورک: ۱) به‌خنایی مه‌جلیس: ۲) ناگردانی کور [۱] صحن مجلس:
۲) سدن مجلس.
گورکول: قهرکن [ادم گورکن].
گورک: گورک [نگا: گورک].
گورک‌کنکه: هه‌مار، که‌میتار [کنار].
گورگ: گور، شیو [گرگ].

گورگان‌خواردو: ۱) برنخی له توشی به‌لایوسی بی‌فریاده‌س: ۲)
ریخ‌له‌یکه [۱] کتابه‌ی ازی یاورگرفتار شدن: ۲) بخشی ر روده
گورگانه‌شوی: گورابه‌که بو‌ده‌خه‌کردنی راوی ده‌لین [هنگی
برای لایبی بچه].

گورگو: ده‌یککی تاله له که‌نمدا [تلخ‌گندم‌زار].
گورگاور: ژارود نه‌وه‌یه‌کی به‌په‌له‌له غاره‌اد [حواب عجولانه].
گورگ‌کوزه: گیاهی که ژه‌هراوی به‌دیده ده‌کوری [گیاهی است
سستی].

گورگرتنه‌وه: گوربه‌شته‌وه، بوژنده‌وه [بازیافتی شطاط].
گورگورانی: تاریک‌اری‌کردنی خزان بو‌یه‌کسر [همکاری
خوشاودان با هم].
گورگ‌نه‌خوره: بریتی له کیژوژنی ناحه‌ز: ۲) سپه [۱] کنایه از
رن بدگل: ۲) طحال.

گورگوتاو: رمان‌زمان، فر‌ن‌قران [هرکی هرکی، بچاپ بچاپ].
گورگوز: ۱) حوزخوژ: (هرمیسکی گورگوز ده‌وراند): ۲) روزرو،
گریانی به‌ده‌نگی به‌ز: ۳) هه‌راو زیق‌زیق [۱] شورش: ۲) شیون و
دری: ۳) جیغ و داد.
گورگوزی: ۱) که‌سی که زور ریفه‌وه هه‌ر ده‌گا: ۲) هه‌وری زور
به‌گرمه‌گرم [۱] جیغ جیغو: ۲) ابر پرعرش.
گورگوم‌بون: وشه‌په‌که بو‌مردوی وای ده‌لین که‌ه‌زبان له مردی
کردین [یاد مرده‌ی که دوستش ندانسد].
گورگومیش: بولینه، شه‌وه‌کی [سپیده‌دم، گرگ و میش].

دیده

گورگيله كه ندوی پچوك پوده خلو نارد [۱] كندوی كوچك غله و رد.
 گورگين: (۱) ماوه پو پياون؛ (۲) برنمه روری سوړی مه پله و بوز [۱] ۱.
 نام مردانه: (۲) بز فوهه ای كمرنگ
 گورگی هار: برنی له پیاوی په نزارو به دكار [۱] كناه په ز مردم ازار.
 گورم: گرمه [۱] غرنید.
 گورم: (۱) ژن خوشهك، خوشگی ژن. (۲) خوشگی مېړه، دوش [۱] (۱)
 حواهر زن: (۲) حواهر شوهر.
 گورهار: كورهار [۱] هارسام.
 گورهارندن: گرمندن [۱] غرنیدس.
 گورمه: په لاسه شالار، حمله [۱] پورش، حمله.
 گورمهجه: مسب مشب [۱] منب
 گورمه: برد، روده خه [۱] لیخند
 گورمه: گورمه، حمده به كیوبه [۱] گیاهی مسب
 گورمه: گیاهی كه وهك نه سینه ناخ كه ده خوری، خه رده بی كیوی [۱]
 گیاهی است خوردنی شبیه اسفنج، خردل كومی
 گورمه: بره هاسه رلیوا [۱] سجد پرل مین
 گورمه: (۱) سلاو هرس، به لاسه ۲، به عره [۱] (۱) بوس، هجوه ۲
 عریده غرس
 گورمه: (۱) سلاو برد، هیرش كردن، به لاسه ۲ (۲) نعره ته ی شیر
 [۱] (۱) پورش بردن؛ (۲) غریدن شیر
 گورمه: چنگورك [۱] نكا: چنگورك
 گورمه: مسبه كونه، مستی فو جاو [۱] مسب گره سده
 گورمه: (۱) پینسه ی شان؛ (۲) گره فو؛ ۳، روپ، ده ۴، كلو [۱] (۱)
 مستخوان شانه: (۲) مدوره؛ (۳) برجسته؛ (۴) كلوخ
 گورمه: مسب [۱] مسب
 گورمه: بیکه و دای ما پوره [۱] سوعی و رحام
 گورمه: گرمه [۱] غرنید
 گورمه: چومگی ده مسب [۱] مچ دسب.
 گورمه: گرمی زورو له سهرهك [۱] غرنید پیایی
 گورمه: (۱) جور و؛ (۲) گوداندی، گوراندی [۱] (۱) جوراب؛ (۲) غرید.
 گورمه: مسته كوله، په بجه ی لیک تراو [۱] مشب گره شنه.
 گورمه: (۱) گرماندن؛ (۲) گورده وی، جورا [۱] (۱) غریدن؛ (۲) جوراب.
 گورمه: همبكه گون [۱] اسفه
 گورمه: قه بر، گور [۱] گور، قهر
 گورمه: دوه بیکي دكار به [۱] درختچه ای است خاردار.
 گورمه: باش: (۱) كه متیار؛ (۲) چاله كه [۱] (۱) كفتار؛ (۲) حیوان گورکی.
 گورمه: ته له: ناویکی بی ناوه روكه [۱] موجودی خیمالی
 گورمه: (۱) دوه بیکه؛ (۲) گیای تازه و او، شینكه؛ (۳) حیکه ی
 گول پوره رده كردن؛ (۴) قوته كه ی پوته كه ی خیره [۱] (۱)
 درختچه ای است؛ (۲) گیاه تازه سردر آورده؛ (۳) گلخانه؛ (۴)
 كوچولوی مدور بی نمود.

گورگه: (۱) كه له ی توتن و بسان؛ (۲) گورگاو؛ (۳) سهریانی پاسوده
 به: (۴) سل قوت؛ (۵) سنی ووه کی: (گورگه ده كا لیم رینك
 ناینه و)؛ (۶) دسپرو بیلدا؛ (۷) لمو گوندی كوردستانه كه به عسی
 كاویان كرد [۱] (۱) گیه انگل پالیزو موتون؛ (۲) تلخك گندمرا؛ (۳)
 روی لبه نام؛ (۴) رموا؛ (۵) رموكی؛ (۶) شیدا؛ (۷) روسایی در كردستان
 كه بهشيان آن ویران كړند.
 گورگه: بون، سلو، دده به وده [۱] رم كړدن.
 گورگه: بشت، رن، روت، هه سوبو [۱] برآمده.
 گورگه چال: گوندیكي كوردستانه به عسی كاوی كړد [۱] نام روستایی
 در كردستان كه توسط بهشيان ویران شد.
 گورگه جابوسوړ: گوندیكي كوردستانه به عسی كاوی كړد [۱] نام
 روستایی در كردستان كه توسط بهشيان ویران شد.
 گورگه چیا: گوندیكي كوردستانه به عسی كاوی كړد [۱] نام روستایی در
 كردستان كه توسط بهشيان ویران شد.
 گورگه خه: گورگه خه، سوكه له خه و (لارمه بو شخ سبه سب
 گورگه خه و/ تا پین شیح عاییده و ناوی پشه و) «شیح زه را» [۱]
 حراب سبك
 گورگه ده ر: گوندیكي به كوردستان به عسی ویرانی كړد [۱] از روستاه ی
 ویران شده كردستان توسط بهشيان
 گورگه زنی: باران و خوره تاو بیکه وده [۱] باران و آفتاب با هم.
 گورگه شاهار: گوندیكي كوردستانه به عسی كاوی كړد [۱] نام روستایی
 در كردستان كه توسط بهشيان ویران شد.
 گورگه شه وئی: گورگه شه وئی [۱] آهنگی بری لالایی بچه.
 گورگه كا كه وولا: گوندیكي كوردستانه به عسی كاوی كړد [۱] نام
 روستایی در كردستان كه توسط بهشيان ویران شد.
 گورگه لور: دمه لاسكی كورگ له لوراند [۱] دای روز كرك
 در آوردن.
 گورگه لوره: گوندیكي كوردستانه به عسی كاوی كړد [۱] نام روستایی
 در كردستان كه توسط بهشيان ویران شد.
 گورگه لوی: هوتره، هه تره، هوته [۱] هروله.
 گورگه لوقه: گورگه لوی، قورته [۱] هروله.
 گورگه مزه: گیاه كه [۱] گیاهی است.
 گورگه میش: (۱) پیچوی دوه گ له سگ و گورگ؛ (۲) سگی زبانی
 خرو كه په زده خو (۳) برنی له زمان لوسی بی ناكار [۱] (۱) بجه دوركه
 سگ و گورگ؛ (۲) سگی كه گوسفند می ذرد؛ (۳) كدیه ار مساف و
 چابوس.
 گورگه بی: گوندیكي كوردستانه به عسی كاوی كړد [۱] نام روستایی در
 كردستان كه توسط بهشيان ویران شد.
 گورگی: ده نگی شینكي [۱] رنگ خاكستری.
 گورگی باران دیده: برنی له پیاوی به نجره به و نمزمو [۱] كناه از
 با نجره
 گورگی داود دیده: گورگی باران دیده [۱] كناه از با نجره، كرك بالان

گورنیک: بهن سامبرنه [۱] فترک

گوروز: (۱) نوگر، حویلی گرنو: (۲) گرنو: (۳) به گلو داهستان، دادر [۱] (۱) اس گرفته: (۲) بگ، گرنو [۳] دانه دانه شدن روغن و...

گوروز: (۱) گرونی: (۲) گروی رادوک [۱] (۱) آبله گون: (۲) بهانه بچه.

گوروا: گورمی، جوراب، جوراب [۱] جوراب

گورواباف: (۱) که سنی که گوروا ده چنی [۲] بالداریکی روز بچو که [۱]

(۱) جوراب باف: (۲) پرندای بسیار کوچک.

گورواچن: گورواباف [۱] نگا: گورواباف.

گورواسه: پنبیه کبی [۱] گربه وحشی.

گوروت: گرهوب [۱] بگا: گرهوب

گوروتش: گرهوش [۱] بگا: گرهوش.

گوروتنه: گرهوتا [۱] نگا: گرهوب.

گوروز: زاروی گروگر و گریو [۱] بچه بهانه گیر و گریان.

گوروز: نوماز نوسراوی بول دروا [۱] حومان.

گوروزی: به لپ و گروگر [۱] گربه و بهانه گیری.

گوروشته: گورشته [۱] بگ: گورشته.

گورگوروز: داندادار [۱] دای دن.

گورول: گورل [۱] خشت

گورولنه: گورل [۱] خشتک

گورون: گرون [۱] عفتی

گورونی: (۱) گرونی، جوری: پارچه: (۲) باوه بوسا [۱] (۱) بوسی

پارچه: (۲) نام مرده

گوروه: کار، حباب، نیت [۱] کار

گورونس: به تی دیو [۱] رسن، طباب.

گوروه: گوروه، کار [۱] کار

گوروز: (۱) دهنگی زور زل و به قه: (۲) ترساندن به قسه: (۳) دهنگی عهرو

[۱] (۱) غرش: (۲) نهیب، تهدید لفظی: (۳) صدای رعد.

گوروز: (۱) بهرانهر، به بی: (له گوروی قسه می تو): (۲) گوروا، جوراب:

(۳) گور، پیچوی چیل: (۴) به کاروان: (۵) نه تدازه، زده [۱] (۱) بر طبق،

برابری: (۲) جوراب: (۳) گوساله: (۴) کردان، کارشناس: (۵) انداز.

گوروز: (۱) گوروا، جوراب: (۲) گور، گور، پیچوی چیل [۱] (۱) جوراب:

(۲) گوساله.

گوروزیا: (۱) لهوینه، روك، لهجهشن: (۲) نه ندره [۱] (۱) مثل، مانند: (۲)

اندازه

گوروزیوت: گوندیکی له کوردستان به عسی ویر سی کرد [۱] روستاهای

ویرن شده کوردستان توسط بعثیان.

گوروزپان: تمحلی زده وی [۱] زمین هموار

گوروزنه: به رگرن، سادن، تمساندن [۱] دریافت داشتن.

گوروزده: که و رگ، که و رگ، له سموزیجانه [۱] تره گندن

گوروزدی: به: گوندیکی کوردستان به عسی کارلی کرد [۱] نام روستایی در

کوردستان که توسط بعثیان ویرن شد

گوروزسا: به تی که گوروزپانیری پی ده به شته و [۱] رس کردن گوساله.

گوروزشه: ترساندن به قسه [۱] بهدید.

گوروزشهله: گوندیکی کوردستان به عسی کارلی کرد [۱] نام روستایی در

کوردستان که توسط بعثیان ویرن شد.

گوروزشیره: له و گوید نهی کوردستان به عسی کارلی کرد [۱] روستایی

در کوردستان که بعثیان آنرا ویرن کردند.

گوروزفان: زیده و، زنده و [۱] نگهبان گورسین

گوروزکله: گوری چکوله، پیچو چیل: نزه زاول [۱] گوساله کوچولو

گوروزکه: گور، گور، به چکه چیل [۱] گوساله.

گوروزگنوره: گوندیکی کوردستان به عسی کارلی کرد [۱] نام روستایی

در کوردستان که توسط بعثیان ویرن شد

گوروزگوز: (۱) زه ناره [۲] گرمه گرمی [۱] (۱) سروصدای زیاد (۲)

غرش ویر

گوروزنیش: سهر به ره و حواره، لیزی، سهره زیره [۱] سرایشی

گوروزوا: گوروا، جوراب [۱] جوراب.

گوروزوان: گوروزفان [۱] نگهبان کورسین

گوروزوشار: شکنجه و ناری ناو قهر بومردگ [۱] شکنجه مرده در گور.

گوروزوکه نه: چاله که، چوالو، کوره به شه، گوریشکنه [۱] حیون

تورک

گوروزوی: گوروز، گوروز [۱] جوراب.

گوروزوی چنه: پانده ی گورواچن [۱] پرندایست بسیار کوچک

گوروزویله: گوروزی چنه [۱] نگا، گوروزوی چنه

گوروزولاختین: گوروزیگا بدنه و [۱] دشنام به مرده.

گوروزلهسهستن: سهری قهر به خشت و قسل دایه سن [۱] سگ و

خشت بر گورگد شتن

گوروزلهسه کینه: وشه به که له دوی مردو یکی ده لیس که میر تی زوروه

کوری به [۱] اصطلاحی است درباره مرده تروتمند فاقد وارث پسر

گویند

گوروزلهسه لکمن: پیادی که پیشه ی قهر کولیه [۱] آدم گورکن.

گوروزلهسه لکمنه: چوالو، کورزه به شه [۱] حیون گورکن.

گوروزیش: (۱) کارکردن: (۲) خزیه نکاری، نوکری [۱] (۱) کارکردن: (۲)

نوگری.

گوروزی: وشه به که بولیک جبارکرنه و ی بهز [۱] کسه ی برای حد کردن

گوسفندان از همدیگر

گوروزی: (۱) گوراسدی: (۲) گرونی: (۳) پنبیه، گری ناگر: (۴) جوری،

نهر زمی رومار: (۵) زور که چیل: (۶) حیگه ی ده حنی که سهرما

هالی نه کاندوه [۱] (۱) غریب: (۲) بگا: گرونی: (۳) زبانه آتش: (۴)

حریان شدید رودخانه: (۵) بسیار کچل: (۶) کشتزاری که سرم آن ر

خراب کرده باشد.

گوروزی: (۱) قوربان، سده قه: (۲) گوروزوی [۱] (۱) قرین، قدا: (۲)

جوراب.

گوروزی، له باریکوه پردیه باریکی تر [۱] تغییر داد.

گوروزی: گور [۱] بعیر ماه

گوزياگ: گوزاوه [] تغيير يافته

گوزن: گوزان [] منعير شدن.

گوزياش: ۱) کارکردن: ۲) نوکری [] کارکردن: ۲) نوکری.

گوزی بو: نه قوربان بو، ده سهرگهزان [] قربان و صده رفتن

گوزی بو: گوزی بو، نه سوزنی گوزی بی گوزن [] گوزن.

گوزیچه: نه سحر، حنگه ی لی راکشانی مردو له قهررد [] لحد.

گوزیج: ۱) له غوبایی، به قیر: ۲) درو شمرانی [] ۱) ارخودراضی،

منکبر شده: ۲) جسور و ماجر جو

گوزیخته: جه وایی و بهزی موزگ [] چربی و به توی شکم حیوان.

گوزیز: زده بنگ، پونگی ناعهسل [] پونه نامرغوب.

گوزیز دوره به ریزی، گه ناره گیری [] دوری جستن

گوزیزان: ناره تود، تهره کردن [] متواری کردن.

گوزیزدان: خو بار زتن له کاری، (چه نده پی تیرم نه به یکه نه وهر

گوزیز نه دا، [] دوری جستن

گوزیس: گوزیس، یعنی دیز [] رسن، طناب

گوزیس: گوزیس [] رسن، طناب.

گوزیس کیشکی: کئی بهرکی له گوزیس راکشاند [] مسابقه طناب

کشی.

گوزیس کیشکئی: گوزیس کیشکی [] مسابقه طناب کشی.

گوزیس کیشی: گوزیس کیشکی [] مسابقه طناب کشی.

گوزیشته: گوزشته [] نگا گوزشته.

گوزی کرن: به قوربان کردن [] قربان کردن، هدا کردن.

گوزیل: گلوان، جوئی بهری مازو [] نوعی نمر مازوج

گوزیمه: گوزیکئی کودستانه به عسی کاولی کرد [] نام روستایی در

کردستان که توسط بعضی ویران شد.

گوزین: سهریزین، سهرزی کرن [] سر بریدن.

گوزین: ۱) سهریزی حیوان: ۲) گوزنکاری حیوان [] ۱) سلاح: ۲)

پوست کی.

گوزین: نهوشته که، گاواراکه [] یارو، فلان چیز.

گوزین: ۱) شتی له جیگه ی شتی سادن: ۲) جگه داگندن بو شتی []

۱) عوض کردن، مبادله: ۲) لباس برای شستن عوض کردن

گوزین: ۱) پیست ده ریمان: ۲) رسکان، گوزان [] ۱) غلغلی پوست

کندن: ۲) تکوین یافتن

گوزینه وه: ۱) شت به شت دان: ۲) بو ورد کردن وه [] ۱) معاوضه: ۲)

پول خرد کردن

گوزیه: گوزوی [] جوراب.

گوزه: له بر، گوزو گومیت [] بکھو، ناگهانی.

گوز: ۱) گوز: ۲) له شونیکه به بو شونیک تر چون بان بردن. (نالو گوز)

۲) گوز: ۱) گردو: ۲) تغییر مکان، ار حایی به جای دی بر د

۳) سیو

گوز: گرنه کان، توژ [] گردو

گوزاچ: ۱) جاکراوه: ۲) فیلباز [] ۱) بصیر: ۲) خیال، منکر.

گوزار: ۱) ریگه زبشتن (گایی گوزارت که فته نه نه نه نه): ۲)

کاربیکه یین. (کارگوزاری خانه) [] ۱) گذر، گذشتن: ۲) بجام ده.

عمل، گرانده.

گوزارشت: رابو رت، چه بهردان [] گروش.

گوزاره: و تا، مانا، نیاز به قسه یه ک زوئ کرده وه [] معنی

گوزان: ۱) برآور، دارما، تزه: ۲) گوزان: ۳) سهرزه شاندنی زاروگ

۲) ناگاداری [] ۱) لبالب، پر: ۲) استره: ۳) سرخندیدن کودت: ۴)

نگهداری

گوزان: چه قوی سهروریش تاشین [] استره.

گوزان گوزن: سهرزه شاندنی زاروگ: (به چکه که مان گوزان گوزان

ده ک) [] سرخندیدن به چه از شادی

گوزان: ۱) بر کردن، تزه کردن: ۲) گوزتنه وه: ۳) ناگاداری کردن: ۴)

به ته ویم لیدان [] ۱) بر کردن: ۲) اتعال دادن: ۳) نگهداری کردن: ۴)

صبر بردن

گوزانته وه: گوزانه وه [] سفال دادن

گوزانه وه: له سوشکوه بو سونی حو [] تعبیر مکن ددن

گوزاو: له سوسن بو سوسن تر بر و [] سفال داده شده

گوزاوله: بزرگی سهر سس [] ماول

گوزتن: گوزان، گوزانه وه [] سفال

گوزتنه وه: گوزنه وه [] سفال

گوزروان: گیاه که بو دهرمان ده شتی [] گیاهی است و روی

گوزره: گوزره له گیاه [] بر زیر بل از گیاه.

گوزقان: توچه که، نه نگوستینه ی دورمان [] انگشتنه خیاطی.

گوزک: ۱) ده قری چکوله له سواله ت بو تاو: ۲) قوزاخه ی بهمو: ۳)

قایی یا [] ۱) سیوی کوچک سفالین: ۲) عوزه: ۳) مورک یا.

گوزکه: کوبه له [] بسو، کوزه کوخک

گوزگی: ناوینه عه ییک نه سوک [] سه

گوزلک: خارنکه عه نه ک [] عه ییک

گوزلی: فاحمی به دهریه وه [] فاحشه سهای

گوزم: حوزوم، باز می بهیر [] رگار سدد

گوزمپچک: مراح، خولخوله [] فرره.

گوزمیرچک: گوزمپچک [] فرره.

گوزو: چاره، عیلاج: (له ناگوزووی حوم جوئه لای، هه قهرم

ناگوزویم زوره، [] چاره.

گوزوگومیت: له بر نه کاو [] ناگهانی، بکھو

گوزه: ده قری تاو له سواله [] بسو، کوزه.

گوزه به: ۱) شیرامی دان بو زارو که خودا له بیستن و گوتن بی بهشی

نه کا، گوزه وانه: ۲) بازی کی زارو کانه [] ۱) سور تو نو زاده بیت

بر حورداری اواز نعمت گوش و ریان: ۲) نوعی بازی کودکانه

گوزه به: ۱) گوشه ی گوزو هه نگوین: ۲) گوشه ی کوبچی و

هه بگرین [] ۱) مخلوط غسل و گردو: ۲) مخلوط کنجد و غسل.

گوزره: ۱) واسنه بازاری سهر دایوشراو: ۲) راپردن، بوزین [] ۱)

راسته بازار سربو شیده! (۲) گُذر.

گوزهران: (۱) ژبە بەزێوه چوون، بەزێ حوون، (۲) مەبەیی ئێشان؛ (گوزهرانی ئێمەسان خەبە) (۱) امرار زندگي؛ (۲) مایه زندگي

گوزهراندن: رابو ردى (۱) گُذراندن.

گوزهران کردن: ژباي رابواردن (۱) زندگي را گمردن.

گوزهردان: (۱) رهوانه کردن، (۲) بواردن، (چەم ژۆه گوزهر ناد) (۱) واه رهايي د ن، (۲) گُداردای آب

گوزهر کردن: رابردن (۱) گُدهش.

گوزهرک: بواری رو بو (۱) گُدار رودخانه.

گوزهرەك: گنایه که مرده خوا (۱) گیاهی است خوردنی

گوزهرشت: حاونو سی، بی بو، (۱) حوسو سی

گوزهرشت کردن: به حوسو، بو، (۱) عمو کردن

گوزهرشە: رابردن، روزگاری بوری (۱) گُسته

گوزهرک: عایی یا (۱) قوزک

گوزهرک: (۱) قایی یا (۲) بیباری زهش، ئسوت (۱) قوزک، (۲) نفل سیاه

گوزهرکە: (۱) قایی یا: (۲) حگ، مېچ (۱) قوزک، (۲) شتاسگ

گوزهرکەر: ئیریا که (۱) شغالگر

گوزهرکەر: گوزهرکەر (۱) سەنگەر

گوزهرگيري: ناوی حەمە گوزەر (۱) مەحە رەو

گوزهل: (۱) حوان، حوسیک حوسکوک (۲) ناوه بو رەو پەوان (۱) بیا، (۲) نام دینه و مردانه

گوزهرله: گوزەر، گوزدی بحکونە (۱) بسو، سبوی کوحک

گوزهرله: (۱) سەرگە ج، (۲) دۆره له، جۆره له (۱) سەرگەو (۲) بی لیت

گوزی: تەم، تو، (۱) سەمره

گوزبان: کو، (۱) انتفا

گوزبانەوه: گوزرەوه (۱) تەل

گوزبدان: بەکون، بەکەمی کردن (۱) مەد

گوزبەر: دەرە کویر (۱) مەرحب کردن

گوزبەکە: (۱) گوزک، (۲) هەناری تازه خە بوگ (۱) پستو، (۲) ابارتازه کرد شده.

گوزین: (۱) ناوه لکیشان له بیر، (۲) گواژنەوه (۱) آب برکشیدن ز جە، (۲) تنقل

گوزیسگ: گوزەرک، قایی یا (۱) قوزک

گوزینهوه: گوزنەوه (۱) منتقل شدن.

گوز: کوژ، پاشگری بهوان. کوژەر (ئەو کابرایه پیاو گوزەر) (۱) بسو، به معنی کننده

گوزا: کوژ، کوژر (۱) کشته شد

گوزالک: کەنە کەمار به (۱) هیدوانه ابوچهل

گوزان: کوژان، کوژان (۱) کشته شدن

گوزانەوه: تەمراندنی ناگر (۱) خاموش کردن تش

گوزانەوه: (۱) تەمر نی ناگر، د سەردنی ناگر! (۲) سەربەزین (۱)

خاموش شدن آتش: (۲) سربیدن.

گوزاو: کوژاو (۱) کشته شده.

گوزاوی: حیوهی دارو گنا (۱) بگم درخت و گیاه

گوزراوه: کوژاو، کوژو (۱) کشته شده

گوزژ: (۱) دهنگی دلوپەیی بێ، (۲) دهنگی کەون له هەلەسکاندا (۱)

(۱) صدای چکه بام، (۲) صدای افیادین حین اسکی

گوزگیره: بانگهسی بیوگ، ساز بالنج (۱) نازباش

گوزم: (۱) ئەکالی بەتەوژم، (۲) رەق، سەخت، (۳) زیر، (۴) هیزو تون، (۵)

هێرس، پەلامار (۱) جەس، (۲) سفت و سەخت، (۳) زیر، (۴) تاب و

نوان، (۵) یوش، هجوم

گوزەسه: (۱) میوهی کوتراوی هەلگیراو بو پینحور، (۲) ئەند رەیه کی

گریگ به پازوو هەرچی: (۳) کردو تەپوگکە (۱) میوه خشکیده

کوبیده بری نەخورش: (۲) مقدری چشمگیر! (۳) تیه.

گوزتو: (۱) زارناحسی گوزەودیزه: (دەرە گوزتو)، (۲) دەرختە: (۳) دەسکی

دەرختو (۱) دەرەبەند دیزی و سبۆ، (۲) بھیان، (۳) دسە بھیس

گوزنه: گوزبو (۱) نگ، گوزبو

گوزنەو: یانگ، سەربە، سەبیر (۱) باش

گوزنەو: گوزتو (۱) نگ، گوزتو.

گوزنەوه: گلیهیی ناوخوردموه، شەربەیی سەرلەت (۱) ابخوری سەفالی.

لبان سەفالی

گوزە: عەزەرووت (۱) ازرووت

گوزە کوز: هازەیی ئای دەنگی روشتنی ناوی حەمی خور (۱) صدای

جریان سریع ب

گوزینه: چیری بو دەرە (۱) سیر

گوزین: (۱) لۆربو، پەتەوژم لەسەرر هاتەخوار: (۲) دەنگی بای پەهیر (۱)

(۱) شیرچه (۲) تەدیاد.

گوس: پەنگر، پۆلوگر ماشه، مقدش (۱) نیر رغال گیر، ماشه.

گوساخ: شەرم نەکەر، روقایم (۱) گُستاخ

گوسارتمه: (۱) بێ شەرمو ئایرو: (۲) کالەجاری پەسو کایەتی (۱)

بی شرم! (۲) دلفک مسخره

گوساره: ئەستێرە، گولە ستێرە (۱) کرم شیتاب

گوسال: گوزەرکە (۱) گوساله

گوسال گامیش: بالاخ، بەجگە گامیش (۱) بچە گامیش.

گوساله: گوزەرکە، گوزەر، گوزەر، گوسال (۱) گوساله

گوسان: (۱) قالدوچەیی سەوزی بالدار: (۲) گیاهه کی دەشتیه (۱) چهل

سبز برنده: (۲) گیاهی است صحرايي.

گوسپه: زەده، عەیب دار (۱) معیوب.

گوست: ئەنگوست، تیل، تلی، تل، فامک، کلک، مەنە (۱) نگشت.

گوست: گوست (۱) گوسته

گوستاخ: گوساخ (۱) گُستاخ.

گوستن: گواژن (۱) تنقل.

گوستنهوه: گوزنەوه (۱) تنقل دادن

گوستير، نه ستيړك، گوله ستيړه [۱] كرم شتاب.

گوستيرك، گوله ستيړه [۱] كرم شتاب.

گوسنيل: (۱) نهنگوايسك، نهگوستيه، كلکه وانه: (۲) فوچه كه دورمان [۱] (اگستري: ۲) بگستانه

گوستيلاني: كاله ستيږ، يشكيان [۱] نوعي بازی شب شيني.

گوستيلك: كيكه و نه، نهنگوسيله [۱] بگستري.

گوستيلكاني: بكيان، كاله ستيږ [۱] بگا: گوسيلاني

گوستيله: (۱) نهگوستيله، كيكه و نه: (۲) فوچه كه [۱] (اگستري: ۲) انكش نه.

گوسك، گوزك، گوزي بچوك، كويه نه [۱] حمچه، بستو

گوسك: (۱) گوسك: (۲) گلپه ي تارخوارده و [۱] (بستو: ۲) ليوان سفالي

گوسك: (۱) سعاب، كاژمير: (۲) قبيله نوماو هرن مرازي كه وهك سعابت كاريكات [۱] ساعت: (۲) هر وسيله اي كه عمر به داشته باشد.

گوسك: پارچه ي پارچي نازك بو برين پيچان، ياند [۱] ياند حم گوسكه و: هموگره، پيروت، كاسه كمر، ثير باركه ر [۱] شفالگره، كوره گر گوسنج: (۱) سنجو، سريشك: (۲) دارسج [۱] (سجدا: ۲) فرحت سجد

گوسوانه: پاسره، سوانه، سوانكه ي سريان [۱] بيه بام.

گوسه: بيسكه ماسي [۱] ستوران ماهي

گوش: (۱) گوج، زك، فرجك: (۲) پارچه ي له پره ي زوهك، پارچه ي تهليس: (۳) باشگري يه وانا، سني بان كه سني نه رنكه كو شي. (فيشهك گوش، برني گوش) [۱] (۱) اولين شير، اغور: (۲) پارچه گوس: (۳) افشريد هتار دهيد.

گوش: (۱) نه ندامي بيستن: (۲) برني له ناوه نام، (پياوي بيهوش و گوشه) [۱] گوش: (۲) كياه از عمن و مهم.

گوش: گو، نه ندامي بيستن [۱] گوش.

گوشا: (۱) ناو له: (۲) رايي كه: (موشكول گوشا): (۳) خوشكميره: (دلگوشا): (۴) راپردوي گوشين: (تري گوشا) [۱] (۱) باز: (۲) باركنده: (۳) شادي بخش: (۴) فترده شد

گوشاب: خوشاو [۱] آبيوه.

گوشاد: (۱) فره وان، فره ه: (۲) ناو له [۱] (۱) گشاد: (۲) بان

گوشادي: (۱) همرزني و بيهو ووي: (۲) روزگار يون له به لا [۱] (۱) ارزاي: (۲) ره اي از بلا.

گوشان: (۱) كوشين: (۲) تان دهبو شور يا كردن، تيب: (۳) گونديكي كوردستانه به عسي كولي كرد: (۱) هشردي: (۲) تريد كردن: (۳) نام روستايي در كردستان كه توسط يثيان ويران شد.

گوشان: گوشان [۱] نكي، گوشان

گوشاو: كرسراو [۱] افسرده

گوشاو گوش: گش نه ستو: (گوشاو گوش سهر ي بري) [۱] گوش تا گوش.

گوشير: برني له ده سبر، خاپيوك [۱] كياه از كلاهبردار

گوشيق: موشعاب [۱] بگ موشعاب

گوشيان، قوچه كه ي دورمان، نهگوسه وانه [۱] انگستانه.

گوشيل: بشكه ل، قشهل [۱] بشك گوسفند و

گوشت: (۱) نه رينه ما نه ربه ي بيوان پيشه و نه گيو پيستي پر كردنه و: (۲) هرجي له نارتيكول و تومي ميوه د يه [۱] (۱) گوشت جاسدار: (۲) گوش ميوه.

گوشب: گوشب [۱] بگا گوسب.

گوش تا گوش: گوشاو گوش [۱] گوش تاگوش

گوشتاو شور يا وگوشت [۱] آبگوشت

گوشت پراژتن: گوشت پريان كردن [۱] گوشت پريان كردن

گوشت پراژتن: گوشت بر ژتن [۱] گوشت پريان كردن.

گوشت پرژه: چهند شيشي له يه كتر جوشدراو يو كه و [۱] سيجهي متص به هم براي پريان كردن گوشت.

گوشت پرژين: كه واده كه، كه بيجي [۱] كياهي

گوشت پرژ: گوشت پرژين [۱] كياهي.

گوشب پراژتن: گوشت پراژتن [۱] گوسب پريان كردن.

گوشت پرژ: گوشت پرژين [۱] پريان كند

گوشت يه رخوك، كياه كه، گوي نه خوله [۱] كياهي ست خوردي

گوشت پاره: (۱) پارچه گوشت: (۲) پزي گوسي زيادي به له شه ووه. (گوشتهاري خستري): (۳) برني له رازي روح ي نه گه راو [۱] (۱)

گوشتهاره: (۲) زياده گوشت پر ندام: (۳) كياه رجين جان بگرته.

گوشت پهره، توي روح ي نه گه راو، گوشت پاره [۱] حنين جان نگرته. گوشت پيس: كه سني كه بر يي دره نك چاده بيه ووه [۱] كسي كه رخمش دير انيام اسب

گوشت تال: ره زاقورس، زه زه نال، بيسك فورس، خوينثال [۱] گرانجان.

گوشت جوو: هر چاه ودي كه به گوشت خورن هيره [۱] گوشت جوو.

گوشت خوش: (۱) جاسه وري كه گوشتي به ندام له و ته: (۲) كه سني كه بر يي زو خوش نه بيه ووه [۱] خوش گوشت: (۲) كسي كه رخمش زود ليام پدير.

گوشت قوت: لهو گونداسي كوردسب نه كه به عسي كارليان كرد [۱] روستايي در كردستان كه يثيان ان را ويران كردند

گوشت كوت: كوتكي گوشت كوت [۱] گوشت كوت.

گوشتك: (۱) گوشتي زه شه ولاغ: (۲) چوري بري [۱] (۱) گوشت گاوا: (۲) نوعي نكور.

گوشت گران: (۱) قهله وي زه به لاج: (۲) برني له خوشال [۱] (۱) گندهك، (۲) كياه از گرانجان.

گوشت گرتن: قهله ويون [۱] جاق شين.

گوشتن. بر كوست، قهله وي [۱] جاق، فربه

گوشته زون: گوسي ساخ كه له بر يي مريك به چاب ووه يه يدا ده يي [۱] گوشت التيام يافتن رخم.

گوشته زونه: گوشته زون [۱] نكي: گوشته زون.

گوشته زه وي: زه مبي نهرمان و يي بهرد [۱] رهن نرم و يي سنگ.

گوشته زه بن: گوشه روی [۱] بگا گوشته روی
گوشته گیر: ریشگی نسبت که دهن علامه تی نه و یونه [۱] نوعی
جوش پوست که نشانه جاق شدن است.
گوش ته ندوری: جوری دیزی چیست که نه خربته نه ندوره و [۱] نوعی
دیزی.
گوش ته ندوری: گوش ته ندوری [۱] نوعی دیزی.
گوشته وزون: گوشته زون [۱] بگا. گوشته زون
گوشتی: (۱) گوشتی که حوی ده گری و له باوشه کیله داره گیری بو
رستان: (۲) حه بانی که بو قسمایی ده بی: (مالی گوشتم را گرتوه) [۱]
(۱) گشت نمکسود خشکیده بری زمستان: (۲) حیوان قصایی
گوشتی سه رجه پور: برنی له همرزن قیست [۱] کایه از ارزان قیمت
گوشتی قهله: (۱) گوشتی که به زودگی زوره: (۲) گالته پکی راروکنه
[۱] (۱) گشت پرچر بی: (۲) یکی از بازیهای کودکان
گوشتین: گوشش [۱] جاق، مر به.
گوشران: گوشران [۱] فشرده شدن.
گوشراو: گوشراو [۱] فشرده
گوشهاب: گوشهاب، فوشهاب، فوشهاب [۱] ۱۱ بشقاب: (۲) بعلیکی.
گوشکار: گوش درو، پیلوکار [۱] کفش.
گوش کردن: فرچکدن به زاور، زه کدان [۱] آغوزدن به بچه.
گوش کردن: گوش کردن، کوچ کردن [۱] آغوز به بچه دادن
گوشگیر: ده زگره [۱] دستگیره آشپزخانه.
گوشگوش: گوشتیکی کردستانه به عسی کاوی کرد [۱] نام روستایی در
کردستان که توسط پشیمان ویران شد.
گوشگه نه: شی کردنه و ی کوک [۱] و هم جدا کردن پشم و پنبه.
گوشگیر: سه نیری چکوله [۱] ناربالش
گوشله: دارک و قونجکی هیشوه تری [۱] قسمت های غیر خوراکی حوشه
بگو.
گوشله: رکحول [۱] اسهال
گوشلی: گوشته ندوری [۱] نوعی دیری.
گوش ماساو: سده فیکه له دم به ست و زبازان ده بندری [۱] گوش
می.
گوشمه: (۱) میوه نیکه ل کرای کونراو: (۲) هزوانی له جوسدا
هازدراوی سله کراو که بو پنخوری رستان هله ده گیری [۱] (۱) میوه
کوبیده شده: (۲) پسته کوهی خشک و خرد شده که بری مصرف
رستان بگهداری می کنند.
گوشواره: گوشواره [۱] گوشو رد
گوشوه: به دی نسبه، حه مهوری نسک [۱] به اسحوا
گوشه: (۱) سوج، فورس: (۲) کازیری مال: (۳) نسبه به تیکول: (۴)
نامر زکی د رتاش و ی نه: (۵) گوشگیر: (۶) گوشته ندوری [۱] (۱)
گوشه: (۲) بهوله: (۳) سخن کناه آمیز: (۴) از بزار بنایی و نجاری: (۵)
نازبالش: (۶) نوعی دیزی کوچک.
گوشه: (۱) هیشو: (۲) سوج و قوزن: (۳) نامرانیکی به ناییه [۱] (۱)

حوشه: (۲) گوشه و راویه: (۳) روساپ بنایی است
گوشه دار: هرجی تیلو سوجی هبی: (چاپ که گوشته داره ده کو
روزی بیشمار / به پدا ده کا هه رانه کی لهم کو رده و ری به) «هزار» [۱]
دارای گوشه
گوشه: زه نیسه، قه رتالده ده سکداری له پویش چراو [۱] و بیل.
گوشه قنی: گو بهزی، گو و گوچان باری [۱] گوی و چوگان باری.
گوشه ک: نالو، یادامی تورگ [۱] لوزین.
گوشه گهرو: نا، یادامه [۱] لوزین.
گوشه گمر: (۱) دوره حه لک، دوره بهریز له عالم: (۲) نامرانی رتی له که وان
دایم کردن [۱] (۱) گوشه گیر: (۲) ابری دره کما.
گوشه گیری: (۱) دوده بهریز: (۲) برنی له سوغیه بی و بهرکه دیایو [۱]
(۱) گوشه گیری (۲) کفایه زهد
گوشه نشین: دوره بهرتر خانه سس [۱] نوسه سس
گوشه نشینی: کاری گوشه نشین [۱] گوشه نشینی
گوشه واره: (۱) گوره، گوشواره: (۲) نامر زکی له اندازی [۱] (۱)
گوشه ره: (۲) گوبیا.
گوشی: گوش، ریکی کوشی، کعاشت [۱] فشرده
گوشی نه و پرجه له تله فون که قسه ی لویه نه بیسری [۱] گوشه تمدن.
گوشی گوسه دیری: [۱] نوعی دیزی کوچک
گوشیاگ: گوش و کعاشت [۱] فشرده
گوشیان: گوشین [۱] فشرده
گوشیاو: گوشیاگ [۱] فشرده.
گوشیلان: برنی له کهوتله دهری سمر له سمر که سی: (نوه گوی تویه
ده بشینم) [۱] کفایه (ار به ددرسر افناد به خاطر کسی.
گوشین: گوسیا [۱] فشرده
گوشین: گوسیا [۱] فشرده
گوشنگه: حنگه تری گوس [۱] معصره، حای فسرده میوه
گوشیو: (۱) گوشو: (۲) نای و ده کر دی ده سور حرو به گوشیه
[۱] (۱) فشرده: (۲) نان ریور شده دوتریده.
گوفک: سهرانگونیک، سهرگونیک [۱] شوله سرگیگاه.
گوفک: گوفک [۱] بگا. گوفک.
گوفک: گونیگه ی مگونه
گوفکا: دوگوندی کردستان بهم ناوه به عسی کاوی کرده [۱] دوروستا
به این اسم در کردستان توسط پشیمان ویران شده است.
گوفک: گوفک [۱] بگا. گوفک.
گوف: گفقه، گیزه [۱] بگا. گفقه.
گوف: ناغله، هوله ممر [۱] آغل.
گوف: کونی حانه وری کیوی [۱] کنام جانور وحشی
گوف: هیدیکا، بهله سه و خویی، به سه پروکه [۱] به ارامی.
گوف: شایهت، ناگادار له زوداو [۱] گراه.
گوفاز: نوسری چهنیدی که حه موانه ین مانگنه پلاوینته و [۱]
مجه.

گوفاش گوشین [ف] فشردن

گوفاشته گوش، گوش، گوش [ف] فشرد

گوفاشتن: گوشین، گوشین، گوشین [ف] فشردن.

گوفاشتهك گوشینگه [ف] جای فشردن میوه

گوفاشتی گوشرا، گوشرا [ف] فشرد.

گوفاشگه: گوشینگه [ف] معصره، فشردگاه میوه.

گوغان: (۱) گوزه پانی پاری کردن: (۲) شایهت، گوفا [ف] (۱) میدان پاری (۲) شاهد

گوفاگوفا: ورده ورده، گمگمگه [ف] به تدریج

گوغان نامه: به لنگی نویسرای کارکار [ف] کارنامه

گوغانی: شایهتی، ناگویی دان له کاریک [ف] گواهی.

گوفاها: شایهت [ف] گواه، شاهد.

گوفاندان: زور، کار به زور بردن، پندایوسی زبان بیک هینان [ف] کار به انجام رساندن.

گوفاذه: بهش، قه وره [ف] جسم، بنیه

گوفاذه ره: ناوچه یکه له کوردستانی به رده سنی مرکار [ف] ناحیه ای در کوردستان

گوفاشان: گوشین، گوشین [ف] فشردن

گوفاشك: هه رشتی که ده بی بگوشری [ف] فشردی.

گوفاشی: فسدی به مینگه و سرتوه [ف] من و من کردن.

گوفاك. گوفاك [ف] شوله، سرگیمگاه

گوفا گوفا گر، ده لگی پای به هه ووت [ف] صدی نندباد

گوفاصل: خدسی ناعلی بزار و ده کاف [ف] غل روب،

گوفاندان: مماندن، نامیان کرده بر یوماست یا به نیر [ف] ماست بندی کردن

گوفانده: (۱) به زور زه ماوه مد، دیلان، ده ووت: (نور گوفا نندی میر تیدا نهف گرا سیر تیدا میسا توری کیر تیدا) «مهسل» [ف] (۱) شادی و

سور (۲) رقص گروهی

گوفا نده قی بان: خوری هه لهر کتی که بیر یتیشی پین ده نیس [ف] نوعی رقص گروهی.

گوفا ندهك: جمن، کور [ف] دیره.

گوفاشك: (۱) بلج، بلیت، گفیشك: (۲) گوشرا [ف] (۱) زلواك: (۲) مسره

گوفین: مهیس، بوبوبوبی سیر، بونه ماستان به سیر [ف] مسس سیر

گول: (۱) سه روتای شلخه دانی میش هه نگوین: (۲) خوینجه ی سکو هه ی دارا: (۳) حر ی ورده: (۴) گولك، گویره كه [ف] (۱) شروع بیرون آمدن

بسل نویز زبور عسل از کندو: (۲) غنچه شکوفه: (۳) جسم مدفوز: (۴) گوساله.

گوکاری: کاری حراب کردن [ف] کار زشت کردن

گوکاری: بزوتن و کدرکردنی زمان و دهست [ف] حرکت و جنبش زبان و دست

گوکردن: گوکاری [ف] حرکت و جنبش زبان و دست.

گوکردن: ریان [ف] ریدن،

گوکردنه کار: گوینی کردن [ف] کار حراب کردن.

گوکولاندنه وه: برینی له زودی زور دهس هوجاوی [ف] کتایه از خمیس بودن.

گوکولینه وه: برینی له زودو چکوس [ف] کتایه از خمیس.

گوکهر: که سی که ده ری [ف] کسی که می ریند.

گوگ: توپی پچوکی بازی کردن [ف] بوپ کوچك بازی.

گوگایی: بوانتی به، تو می بی [ف] فوتبال

گوگ باخان: گوله به وره [ف] هه بگردن

گوگچه: زور، هه لوکهره ناوچه ورده [ف] زور

گوگره: (۱) کانتزایه کی زهره زو ناگر ده گری: (۲) شخانه، شه مجه کر: (۳) گوگرد: (۴) کبریت

گوگره: (۱) ریخ گره ی گاگیره: (۲) برینی له سمینی تازه ده رهانگ: (سمینی گوگره به). بوگالتسه ده نیس [ف] (۱) سرگین گیر در

حرسکوبی: ۲، کتایه از سیبل ناره درآمده که به طعه گویند

گوگوحتی: کور به بونکه [ف] عمری

گوگه: توپی پچوکی پاری، گوگ [ف] توپ کوچك پاری

گوگرچین: کوتر، کموتر، که فوک [ف] کیوتر.

گوگرین: قالوچیه ی گوگلین [ف] حعل.

گوگم: گبه کی بالاه رزه زور گوئی زهره ده ده کا بو هه ننگ خرنه [ف] جوجم، گیاهی است

گول: (۱) خونجه ی پشکوتو، گول، چیه چیه: (۲) به خوشی بیسی، حوره وی کونو: (۳) بونه که وی نمود: (۴) تام ماخوش: (۵) گه لای

وه سه ربه گراو بولمه وی رستانه ی نازول، دیو، گول [ف] (۱) گل: (۲) حذامی: (۳) حفر وی نمود: (۴) بدطم: (۵) برگهای انبارشده برای

حوراک زمستانی دام

گول: (۱) خونجه ی پشکوتو: (۲) بولو، سکل، به مگر به مگ: (۳) گری ناگر. (کولینه): (۴) کولی کولاز: (۵) درشت و نه ستور: (گولسنگ): (۶)

هر لیز رنی گوری له گووه وی بازی دا: (گولم لیدا، ده ر گوله ی من دا بو: (۷) نه خشی پارچه و هه رش و هه رچی ده خنبر ی (نور ماغوره

گول ورده، [ف] (۱) گل: (۲) اخگر: (۳) زیانه آتش: (۴) گل محمادی: (۵) درشت و سیر: (۶) اصطلاحی در جوراب بازی: (۷) گل پارچه و قالی

و دیگر بافتشده.

گول: (۱) گوره که، به حکه چیل: ۲، نه سیر، نه سیک: ۳، دیر، ده ریاجه: ۴، مام، یین وون، حول: (۵) کمری چهل توك چار: (به حرم

وتوه نهك وه کول گولی ممره زانه) «نالی»: (۶) ناوی چار: (۷) به له کوردستان: (۷) نه خشی قوماش و حاجیم: (۸) گه مه ی قه مچان: (۹)

وه رگمران، گلار بون: (۱۰) کرمی ماورگ: (۱۱) سن، به لای گه م [ف] (۱) گوساله: (۲) ستخر: (۳) دریاچه: (۴) کم مهم، خل: (۵) کردشالیزا: (۶)

نام چند روستا در کوردستان: (۷) نقش پارچه و حاجیم: (۸) بازی به قلم دوقل: (۹) وارونه شدن، چپ شدن: (۱۰) انگل شکم: (۱۱) آفت گندم

گول: (۱) نالوزی و لیک هالای، (گری و گول): (۲) جالاک، به گوره

(گورجو گول) ۳۰ (نیری سگ و کمر: گولسهگ، گولسهک: ۴)
 یاسوی مازسه و تاهولا: (گولبرگین) ۵، توپ حسته ده رواروی
 نوی بی: ۶) فریو ۱) درهم و گره حورده: ۲) چست و چالاک: ۳)
 نریه سگ و لاخ: ۴) پوی نانچیب و بدرخت: ۵) گل فوتبال: ۶)
 مر س گول.
 گولباتون: پدچه په کی یاریکه له داوه ناوری شمی زیرین و زوین جنراوه
 بو پهر ویری حلك ده بی ۱) گلابون.
 گولابه تون: گولباتون ۱) بدجه گلابون
 گولابه ریه روز کی: گوله بریزه ۱) هتاگردان.
 گولابه ییزی: گوله پایره، گولیکه له پایزه ده بشکوی ۱) گل حسرت.
 گولابه یخه مبر: گولی شیره ۱) گل سربگون
 گولچاوشمه: باونه ی پهلندرشتی زهرده ۱) باونه گاو چشم.
 گولازه: گولزه زرد که نوی گولی گولاه دودا ۱) نوعی گل گلاب
 زرد رنگ
 گولاسور: گولباغ، گولی گولوا ۱) گل محمدی
 گولاش: ملانی، زوران، عهوه، گوراش ۱) کشتی.
 گولاشینست پهر: گولنه ستمبولی. گولیکی بز به لکه به زور ره یگان ۱)
 گل کوکب.
 گولاف: بمرک، ناوی به گول گیراف ۱) گلاب.
 گولاندون: گولباتون ۱) بارچه گلاسون
 گولانگوجگی: ناوجه په که له کوردستانی پهرده سنی ترکان حیگی
 هوزی ته لارگ، کانیه کی لی به ده لین به حوش و چاوشمه دار لی
 به خواتره عدله می تیدا نامینی ۱) ناحیه ای در کردستان.
 گولال: ۱) موزه شینه که گاو گول راوده نی: ۲) حابه ور یکی ره شه وهک
 سن ده چی ۱) خرمگس: ۲) چاوری است شبهه به سن.
 گولال: گرمی رگ ۱) انگل شکم
 گولالاه وزین: میشکی که سکه له حدنگی گهرمادا له دران زین دودا
 ۱) نوعی مگس سز که در فص گرما فت درختان موه است
 گولالگی: گرمی رگ ۱) انگل شکم
 گولاله: گلاله ۱) گلا، گلاله
 گولاله: ۱) ره به توك، میلاه: ۲) ناوی ژلاته ۱) آلاه: ۲) نام زنانه.
 گولاله سور که: گولاله، میلاه ۱) آلاه فرس
 گولاله سور: گولاله، گولاله سور که ۱) آلاه فرس
 گولالی: توت، قامکه چکوله ۱) خضر، انگشت کوچیکه.
 گولان: ۱) دوهم مانگی به هار بانمه: ۲) کومه نی گول ۱)
 رده هشت ماه: ۲) گله
 گولان: ۱) گولان: ۲) چور گوند له کوردستان بهم باوه به عسی ویرای
 کردن ۱) نکا: گولان: ۲) نام چهار روستا در کردستان که بعضیها
 ویران کرد
 گولانگ: که ری ره هوزراو ۱) ژلف تابدا ده.
 گولانه: ۱) کارگی خراب: ۲) بوته که بی سود ۱) قورج سنی: ۲)
 کوچولوی بدرخت.

گولوا: ۱) گولاف: ۲) گلاو، بیس ۱) گلاب: ۲) دهن زده سگ و
 حوک.
 گولوا: له ستر گول، نه ستر ۱) استخر.
 گولواتون: گولباتون ۱) گلابون
 گولوا باش: ده ری نه ستر یاریکی گولوا بیکردن که لی بهوه ده پزین
 ۱) گلاب باش.
 گولوا ویزین: ۱) گولوا باش: ۲) گولوا ویزین ۱) گلاب پاس: ۲)
 گلاب باشی.
 گولوا ویزین: گولوا باش ۱) گلاب باش.
 گولوادان: ده فری گولوا ۱) گلایدان.
 گولوا وگرتن: گولوا له سمر تاگر گولاندن وهه لکه کی به توكه ژانه وه
 ۱) گلاب گیری.
 گولواوه: کفه ی برنج ۱) کوفته برنجی
 گولواوه تون: گولابه تون ۱) گلابتون.
 گولواوی: ۱) سوزی همری: ۲) ناوی پیاوانه ۱) نوعی گلابی: ۲) نام
 مرد نه
 گولواجی: خوشکی شو ۱) حواهر شوهر.
 گولیاخه: له کایه ی دارو که چه فاندن وهه نگرته وهه دایره ویتاس
 همدولا ۱) صف پسند دو گروه مقابل در يك نوع بازی
 گوینران: گول هلاویشن پسر که سکی عمریردا ۱) گلباران
 گوینف ۱) سوزی نل برده یگی گول: ۲) خونچه ۱) گلفام: ۲)
 شچه
 گولیانو: حوزی مس که چروی هه یه ۱) برعی مگس میشد ر
 گولیز: دروینه ی سهرچلی خدله ۱) درو خوشه های عله.
 گولیز: که سنی که که دوی چه توك جاز ساز ده کا ۱) کورد ساز شالیزار.
 گولیزین: که ره دوساری له چه توك جازدا ۱) کورد سازی شالیزار.
 گولیزا: گولنه موروزه ۱) گلی است زرد رنگ که اول بهار می شکند.
 گولیزک: گولیزا ۱) نکا: گولیزا.
 گولیزن: گولیکه وهک گولی گولواوه چی و بی درکه ۱) گلی است شبهه
 گل محمدی
 گولیزین: ۱) که سنی که گول له دروینه ی خه ده ده جینه وه: ۲) که سنی
 بده که وی شتی همره باش جیا ده کاته وه ۱) خوشه چین: ۲)
 گلچس
 گولپوری: گولی شه پوری ۱) گل اطلسی.
 گول بهار: کولیکی سهوزی پر په لکه ۱) گل ماهوتی.
 گول به ده م: حدیارو هملوی سوا ۱) حیار و اتار نورسیده.
 گول به زن: همدباریک، به زن زراف، بو به سنی زسی جوان وینی که ورتون زن
 ۱) کمر باریک
 گولبه ند: چهلینگ ۱) گلا، چهلینگ
 گول به هار: ۱) چیه کی دهشت: ۲) ناوی ژانه ۱) گز صحرای
 ۲) نام زنانه.
 گولبین ناخن: بویه به زوی که ده خرته گولینه ته ندوره وه بو گردا هرکان

گولزوت: جوړی نومې گهلم [۱] نوعی گدم
 گولرنگ: بهرنگي گول، يو به سې سمرکولمې نيزن [۱] غلي رنگ.
 گولزار: (۱) گولجاړ؛ (۲) ناوه يو ژنان [۱] گولار؛ (۲) م زانه.
 گولزار: گولزار [۱] بگ: گولار.
 گولسن: گولجړ [۱] گولر.
 گولستان: گولسن [۱] گولار، گولستان.
 گولشنه: (۱) گولجاړ؛ (۲) ناوی ژانه [۱] گلشن؛ (۲) نام زانه.
 گولشنه: گولجاړ [۱] گولار، گلشن.
 گولشيدن: قورسې که مېر [۱] گيد پلادر.
 گولشين: گولشن [۱] گلشن.
 گولشيني: (۱) هاميکي کوردي يه؛ (۲) ناوی ژانه [۱] ترانه ای است؛ (۲) مام زانه.
 گولفند: نوی له یو چندراو يو کايه و توپ پری [۱] توپ ساخته شده ز بارجه برای بازی.
 گولک: (۱) گوره، گوره، گول، به چکه ی چیل؛ (۲) بچوکی شه گله بهر که ته؛ (۳) برینی له تاوسان و یا کورسې زک [۱] گوساله (۲) میوه دوفری کوچ؛ (۳) کنایه اړوم کردی و بالا آمدن شکم.
 گولک: (۱) گیاجریش، گیانه سرنک؛ (۲) گنگله ی سمر به گولیکه؛ (۳) گول چپچه [۱] گیاه سریش؛ (۲) نوعی سرپوش زینتی؛ (۳) گل صحری.
 گولک حلی: گولیکي زو زاوی همرش [۱] گوساله رود به دنیا آمده گولکان: که سې که گول ده وین [۱] گولکار.
 گولکردن: (۱) گول پشکوئن له دارو گیا؛ (۲) حیگه ی دن به شینی دانه و یله پیدا بون؛ (۳) دلخوشی و که یف: (له مزو دنی رود خوشه گولنی کرده)؛ (۴) تاشکر، یون [۱] گل شکفتن دوح و گیاه؛ (۲) خوشه کردن غله؛ (۳) سرکیف مدن؛ (۴) آشکار شدن.
 گولکردن: (۱) دروس کردی نه ستیل؛ (۲) که ردولیدانی چه لوتک جاز [۱] (۱) ساختن استخر؛ (۲) کردن شالیر.
 گولکفان: شوانی گولکان [۱] گوسانه چران.
 گول کوچک: کریزه بهرد، قمرزه که فر [۱] گل سنگ.
 گولکوشی: به حوه لگوش له رورخانه ده [۱] و سر خوانی در رورخانه گولکه: جوړی نری [۱] نوعی انگور.
 گولکه: فته، ناژاره چی [۱] آشوبگر، فته انگبر.
 گول که فروک: کریزه بهرد [۱] گل سبک.
 گولک: شمسی سواری [۱] اسب سواری.
 گول گاوزوان: روانه گا، گیاه که يو دره مان دهشی [۱] گل گاوزبان.
 گول گرتن: (۱) سدری فته لجر او شم قرساندن؛ (۲) گول پشکوئن له داره گول؛ (۳) ده و تر گل خستنی خرچه يو نه ده بیته کاله [۱] چیدن فته لجر او و شم با قیچی؛ (۲) گل شکفتن از گلې؛ (۳) دوزیر خاک نهادن خریده نارس برای شیرین شدن آن.
 گول گزی: سوری نامال دهش [۱] سرخ سیه دم.
 گولنگول: هیرشتی که به لپه لپی جوانی تیدی [۱] رای لکه های زیبا.

[۱] گول بندتور کهنه ای که با آن تش تنور حمامش می کنند.
 گولپینه: کولیکه له پنه موی نه تورد با پسری ده رخساره ته ده یو گر خوش بوی ته سوز [۱] گولوتور.
 گولپ: گوسدیکي کوردستانه به عسی کاولی کرد [۱] نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.
 گولپ: قوم، قم، فر [۱] چرخه.
 گولپه: کلپه، گزی له پری تاگر [۱] شتعال ناگهانی تش.
 گولپه: وهختی در پنه هاتی ده خل [۱] موسم دروغه.
 گولپه ری: ناوی ژبه [۱] نام ریانه.
 گولتک: گولی که م نو، نه ستیری پچوک [۱] استخر کوچک.
 گولته: چه لک، کوله که [۱] ستر.
 گولته: نه له وری بحر [۱] ریده کوخت.
 گولجاړ: سوننی که گولی روړی بی روه [۱] گولار.
 گولچان: بیسک، د ری سمر درواو يو که بگر که دن [۱] خودستی مخصوص کنگرکی.
 گول چمک: نه و نه شیلدراوی همیرو هوز [۱] بیم سرشته.
 گولچن: گول بریر (۲) شکنی گولندرو [۱] گنجین؛ (۲) گلدوز.
 گولچیب: گولیک ده شنه کیه [۱] از گل های صحری است.
 گول چپچه: هسو گولی کورده بالای دهشتی نه تکرانی [۱] گل های صحری به طور عام.
 گولچیسک: گورچه [۱] کبه.
 گولچيله: گورچيله [۱] کبه.
 گولچین: (۱) گول بریر؛ (۲) ناوی ژبه؛ (۳) گولس [۱] گلچین؛ (۲) مام ریانه؛ (۳) گلدوز.
 گولجاتر: ناوی ژبه [۱] نام ریانه.
 گولجار: به مبی، حیرس [۱] رنگ صورتی.
 گولخس: دوی پیاوه و ژانه [۱] نام مردانه و زانه.
 گولخانه: جیگه ی شه تله گول [۱] گخانه.
 گول خواړن: فریوان، فریوخوړدن [۱] گول خوړدن.
 گول خونچه: خونچه ی بیوه سکو تو [۱] عیجه بیم شکفه.
 گولخه مده ران: (۱) حبه شیرین، کهن جوان و خوش؛ (۲) جوړی گول [۱] (۱) شیرین خفته؛ (۲) نوعی گل.
 گولخه نی: (۱) بیرخه یی، شله ی ورده بروش؛ (۲) گیاه که يو دره مان دهشی [۱] آش پلغور ریز؛ (۲) گیاه بسم.
 گولخیف: ده بی پشکوئن گولان [۱] موسم دمیدن غنچه ها.
 گولدار: پارچه ی شکلی گول لیکر و [۱] پارچه گلدان.
 گولدان: (۱) ده فری گولتی خستن؛ (۲) ده فری میرتی کردن [۱] (۱) گلدان؛ (۲) ظرفی که در آن افرار کنند، لگن.
 گولدانک: گولدان [۱] بگا: گولدان.
 گولدهره: دوگوندی کوردستان به م ناوه به عسی کاولی کرده [۱] در روستا به این سم در کردستان توسط بعثیان ویران شده است.
 گولزو: ناوه يو ژنان [۱] نام زانه.

گول گول: (۱) روی که در دلدراو: (۲) زور قوئکه ناوی به شوی به کا: (۳) مو شای له کول در وی به ییل: (جاسجر بو روی رخسو هممو گول گول: (۴) ده غلی شیفی بلندی لیک هالاو: (۱) زمی کرد زده: (۲) گودالهای آب پشت سرهم: (۳) پارچه موج دار: (۴) ساقهای سبز ر بند به هم یجده غله.

گولگولی: (۱) گول گول: (نانی گول گولی به): (۲) ده شتی پر له هممو جوزه گولیک: (دیا که گول گولی بو فورمان نه نوش وده / سه بریکی گول که قه بی چری به گول گولی بو) «نالی» (۳) سوری تاجخ، سوری کال: (۱) نگا، گول گول: (۲) دشت براز گل: (۳) فرمز روش

گولگه: به کسی سواری به گشتی: ستور.

گولگه: گولگری: نگا گولگری.

گولگه زی: گولگری: نگا گولگری.

گولگه شت: ۱۱ باخچه: (۲) همو به کی گورانی و قه میکی که رمار به: (۱) باغچه: (۲) اهنگی است باستانی.

گول گه نم: حی که ده نکودان به چنه گه سم دا: گل گندم.

گوللان: کابیه هلمائین، وازی به که لالا: تیل بازی.

گولله: بهرک: گلوه اسلحه.

گولله باران: تیره باران: تیر باران.

گولله بهن: دعای خوبار رتن له گولله: دعای ضد گلوله.

گولله بهند: گولله بهن: دعای ضد گلوله.

گولله ویل: گولله بهک که یسن نا مانح گرتن ته قیوه: گلوله بدون هدف گیری.

گوللی: (۱) بیبیلای چدم: (۲) ده تکه بری، بول: (۱) مردمک چشم: (۲) دانه انگور.

گولم: ۱ به نجهی قوچاو: (۲) ناوی زاوه ستاوی قو، گوم: (۱) مشت گره کرده: (۲) ب و کد زرف.

گولم: (۱) بهرمانی سفر سم: (۲) پری ده ستیک: (۳) به نجهی قوچاو: (۴) گولی من، برینی له گروی (۵) پارچه کوشتی بی پیشه: (۱) نرمی باسن: (۲) بربک دست: (۳) مشت: (۴) کتایه ر معشوقه: (۵) قطعه گوشت بی استخوان.

گولم که وه: لهو گوند نهی کوردستانه که به عسی کولیان کرد: روستایی در کوردستان که بهشیان را ویران کردند.

گولم لیزی: شمره مشب: بو کس باری.

گول مشتک: گلونه بهن: گروهه نخ، گلونه نج.

گولمه: (۱) بهرمانی ران: (۲) پارچه کوشتی بی تسک: (۱) نرمی ران: (۲) قطعه گوشت لخم.

گولمه: پر به ده سقی له گیا: بربک کف دست گیاه.

گول مه خمر: پویه که له شیر، گیاه که گل تاج خروس.

گولمه ران: بهرمانی ران: نرمی ران.

گولمه ز: (۱) کاله و جه نهک: (۲) زنه زنه: (۱) شوخی و هزل: (۲) سرو صدای زیاد.

گول مه شک: گیای بی فله: گیاه رجل العرب.

گولمی: گولکه ساوا قیوه گوان مزین کردن: گولسه لوز در به میکیستان مدر تعلیم دادن.

گولمیخ: یزمری زل له دریان له تاسن، سکه: اخیه.

گولمیخ: گولمیخ: اخیه.

گولمیخک: گولیکی یون خوشه و به زور رنگ هبه: گل میخک.

گولمیو: گیاه که مرز ده یخوا: از گیاهان خور کی.

گولنار: چاوه همنار که بو درمان ده شتی: گنار که مصرف دارویی دارد.

گولنار: (۱) ناوی زنانه: (۲) گولی نزنار: (۱) نام زنانه: (۲) نام گلی است.

گولندام: ناوی زنانه: نام زنانه.

گولنک: بهلوه، میسکه، قهیکه ی زنی: جیچوله.

گولنگ: (۱) پرزدی لیک هالاوی به سترای سهرقرو بو جوانی: (۲) قیتکه ی لوزی مای که ده بیرن: (۱) سنگوله: (۲) برجستگی درون فرج مادبان که می برند.

گولنگ برین: قیتکه برینی زنی مای: برین چو حوله ماربان.

گولنگه: گولنگ: بکا گولنگ.

گولنم: ناو برین: آب پاشی.

گولندام: گولندام: گل بدم، نام رماه.

گول نه خسین: گولندیکی له کوردستان به عسی ویرانی کرد: از روستاهای ویران شده کوردستان توسط بهشیان.

گولو: (۱) ده تکه تری: (۲) د نارا: (۳) زورودی خر: (ماسنوه که گولو گولو بو): (۱) دانه انگور: (۲) دایان روغن و...: (۳) مدور ریز، گرد کرجک.

گولو: (۱) گولینهی ته ندور: (۲) کونپ له شاخ دا: (۱) دمه، گلوه: (۲) منفذ باد در کوه.

گولواخن: گولیه ناح: دمه بند.

گولوز: گلوان رسته هه تحیری به ناله: حلقه احمر به رشه کسده.

گولوپ: چرای کاره با: لامپ برق.

گولوپه: گریه، کلبه: ربه آس.

گولور: گلار، گلار، گلور: غل.

گولوس: ناله لوه: سر عار بهار.

گولوف: (۱) کوشن، (۲) ریک کوشراو: (۱) فشر دگی: (۲) قچانه.

گولوفسن: کوشین، ریک کوشین: فشردن با دست میچاله کردن.

گولوفین: گولوفتن: میچاله کردن.

گولوفه: گولوفه: مدور، مستدیر.

گولوک: گرموله، حرری رورپجوك: مدر کوجک.

گولوک: شکوفه، گولی درخت: شکوفه درخت.

گولوک هه قسانه: ریحانه کونه: ریحان کوهی.

گولولک: گلوه: گروهه بح.

گولوله: گلوه: گروهه بح.

گولوله: بهرک، گولله: گلوه.

گولولی: بهرک: گلوه.

گول گول: (۱) روی که در دلدراو: (۲) زور قوئکه ناوی به شوی به کا: (۳) مو شای له کول در وی به ییل: (جاسجر بو روی رخسو هممو گول گول: (۴) ده غلی شیفی بلندی لیک هالاو: (۱) زمی کرد زده: (۲) گودالهای آب پشت سرهم: (۳) پارچه موج دار: (۴) ساقهای سبز ر بند به هم یجده غله.

گولگولی: (۱) گول گول: (نانی گول گولی به): (۲) ده شتی پر له هممو جوزه گولیک: (دیا که گول گولی بو فورمان نه نوش وده / سه بریکی گول که قه بی چری به گول گولی بو) «نالی» (۳) سوری تاجخ، سوری کال: (۱) نگا، گول گول: (۲) دشت براز گل: (۳) فرمز روش

گولگه: به کسی سواری به گشتی: ستور.

گولگه: گولگری: نگا گولگری.

گولگه زی: گولگری: نگا گولگری.

گولگه شت: ۱۱ باخچه: (۲) همو به کی گورانی و قه میکی که رمار به: (۱) باغچه: (۲) اهنگی است باستانی.

گول گه نم: حی که ده نکودان به چنه گه سم دا: گل گندم.

گوللان: کابیه هلمائین، وازی به که لالا: تیل بازی.

گولله: بهرک: گلوه اسلحه.

گولله باران: تیره باران: تیر باران.

گولله بهن: دعای خوبار رتن له گولله: دعای ضد گلوله.

گولله بهند: گولله بهن: دعای ضد گلوله.

گولله ویل: گولله بهک که یسن نا مانح گرتن ته قیوه: گلوله بدون هدف گیری.

گوللی: (۱) بیبیلای چدم: (۲) ده تکه بری، بول: (۱) مردمک چشم: (۲) دانه انگور.

گولم: ۱ به نجهی قوچاو: (۲) ناوی زاوه ستاوی قو، گوم: (۱) مشت گره کرده: (۲) ب و کد زرف.

گولم: (۱) بهرمانی سفر سم: (۲) پری ده ستیک: (۳) به نجهی قوچاو: (۴) گولی من، برینی له گروی (۵) پارچه کوشتی بی پیشه: (۱) نرمی باسن: (۲) بربک دست: (۳) مشت: (۴) کتایه ر معشوقه: (۵) قطعه گوشت بی استخوان.

گولم که وه: لهو گوند نهی کوردستانه که به عسی کولیان کرد: روستایی در کوردستان که بهشیان را ویران کردند.

گولم لیزی: شمره مشب: بو کس باری.

گول مشتک: گلونه بهن: گروهه نخ، گلونه نج.

گولمه: (۱) بهرمانی ران: (۲) پارچه کوشتی بی تسک: (۱) نرمی ران: (۲) قطعه گوشت لخم.

گولمه: پر به ده سقی له گیا: بربک کف دست گیاه.

گول مه خمر: پویه که له شیر، گیاه که گل تاج خروس.

گولمه ران: بهرمانی ران: نرمی ران.

گولمه ز: (۱) کاله و جه نهک: (۲) زنه زنه: (۱) شوخی و هزل: (۲) سرو صدای زیاد.

گول مه شک: گیای بی فله: گیاه رجل العرب.

گونونه: گولینه [] گلو، دمه

گولون: (۱) خشی نه ستو، (۲) نه ستو بیچی قوماش [] (۱) گردنبد؛ (۲) شال گردن پارچه‌ای

گولونه‌ی: چاروکه [] کتف پوش ربانه

گول و شک: دلمه‌ته‌ی ملی زه‌شه‌ولاح [] رسن گردنبد گاو
کوبونه کوبینه [] کنده

گول: (۱) پونه‌ک‌ی پیسه‌که، (۲) پارچه‌ی پچوک له روه‌ی؛ (۳) برنی له کدستی زمی جوانی هدهو نیو‌یی بی‌ده‌بن؛ (گول‌ی میردان)؛ (۴) بدرکی چک، گول: (۵) برچی وه‌هوندراو [] بدنمود حقیر؛ (۶) قطع‌ه زمین کوچک؛ (۷) کایه ار شوهر رن خوشگل که به وی رشک برتد؛ (۸) گول: (۹) رُلف نابداه.

گول: (۱) وشه‌ی بانگ‌کردنی گولک، (۲) که‌لای کایه‌کردن له به‌رد؛ (۳) گالو‌ده‌یگی به‌رد؛ (۴) به‌حوشی گولک، (۵) پشته‌یگی تازه‌ل و پانا [] (۱) کسه صد‌اکردن گوساله، (۲) نیله؛ (۳) صدای بلند؛ (۴) بیماری گوساله؛ (۵) جلودار کله

گول: (۱) قفل، (۲) زلی تاقولا؛ (۳) ناره‌سمن؛ (۴) گرمه‌ی هه‌ورد؛ (۵) به‌خوشیه‌کی زاده، بوخه، (گول له‌زمانی داوه) [] (۱) قفل؛ (۲) اتومند بدقوره؛ (۳) باصل (۴) سدر (۵) بوغی به‌ماری دهان

گول‌ه‌یابونه: گول‌ی گیه‌که به‌رد و ده‌رمان ده‌سی [] گل بابونه
گول‌ه‌یباخ: نه‌ر گول‌ه لاس‌که‌بدرکه‌ی که گولاری به ده‌گیری [] گل محمدي

گول‌ه‌یارگین: نه‌سی ناعه‌سلی باو‌بردن [] یابو

گول‌ه‌یباخ: گول‌ه‌یباخ [] گل محمدي.

گول‌ه‌به‌شه: گول‌ه‌که ده‌شته‌کی [] گلی است صحرا‌ی.

گول‌ه‌به‌زوزه: روه‌ک‌یکه لاس‌کی به‌رزو که‌لایانه‌ل نا تو‌هی نه‌کردوه
گول‌ه‌ک‌ی ده‌گل حور ده‌چرخ‌ی نو‌مه‌ک‌ی چه‌ورو به‌ت‌مه‌ده‌ی
تروک‌ین و زو‌نی لی ده‌گرن [] آفت‌ه‌گردان

گول‌ه‌به‌زونه: گول‌ه‌کی زه‌ردی ده‌شته‌ی بونی خوشه به‌مه‌سکه‌ده‌وه
ده‌ده‌له‌من بو زو‌ن‌روربو [] گلی ست زرد صحرا‌ی.

گول‌ه‌به‌یوون: گول‌ه‌کی ژور بوون خوشه [] گلی است خوشبو.

گول‌ه‌به‌یوون: گول‌ه‌به‌یوون [] گلی است خوشبو.

گول‌ه‌به‌روره: هره‌ه‌رمان [] گندم درخوشه بود ده

گول‌ه‌به‌زمین: کیه‌که نونی بویده [] گیاهی سب.

گول‌ه‌به‌مه‌به‌ره: روزب سمنی، که‌مه‌شامی سه‌رداری [] بلال،
درت

گول‌ه‌جو: جی‌ده‌ک له جوی دایه‌ویلده [] خوشه‌جو.

گول‌ه‌جوتیاره: گول‌ه‌که سه‌ره‌نای پایر به‌یدا ده‌یی [] گلی صحرا‌ی در
اوایر پایر می‌شکفد.

گول‌ه‌چاو‌یشه: گول‌ه‌یابونه [] گل بابونه.

گول‌ه‌خانه: گول‌ه‌کی کوردستانه به‌عسی کاولی کرد [] به‌روستایی در
کردستان که بوسط بعین ویران شد.

گول‌ه‌خنه: گیاه‌که [] گیاهی است.

گول‌ه‌داس: جوری نه‌خوشیه له زمانی زه‌شه‌ولاح دی [] بوغی بیماری
زبان گاو

گول‌ه‌دومه: گول‌ه‌کی روه‌دی درشتی ده‌شته [] گلی زرد و درشت
صحرا‌ی

گول‌ه‌هرج: گول‌ه‌کی وه‌نه‌وشی که‌لایانه‌ خالی سپی ده‌ناودا [] گلی به‌منش
رنگ

گول‌ه‌زوته: گول‌ه‌وت [] نوعی گندم.

گول‌ه‌زوتینه: گول‌ه‌به‌زونه [] گاو گول‌ه‌به‌روه

گول‌ه‌زه‌رده: (۱) گول‌ه‌کی روده له‌جسی گول‌ه‌یباخ هه‌لو‌او به‌ره‌ی بی
جی‌ده‌ک‌ن؛ (۲) دزوه‌زه‌رده [] گلی است زرد که‌ل‌و، و مر‌با ر‌آن
درست کنند؛ (۳) تیغ کوهی، خاری ست.

گول‌ه‌زه‌ن: نه‌وشته‌ی گول‌ه‌ی حمره‌کی له‌سه‌ره‌له‌ده‌کری [] اه‌زی در
باغ‌دگی که‌نخ برن پیچد

گول‌ه‌سار: گول‌ه‌سا [] اسوار گوساله.

گول‌ه‌ستیره: نه‌ستیروک، گول‌ه‌ستیره [] کرم ته‌چرخ

گول‌ه‌سه‌گانه: گول‌ه‌که، شیلان [] گلی است.

گول‌ه‌سینو: سینو‌ی عمریه [] سبب زمینی اسان‌بولی.

گول‌ه‌ش: روزان‌بازی [] کشتی

گول‌ه‌شللیره: شلیره [] لاله‌ل سرگون.

گول‌ه‌فه‌قی: گول‌ه‌کی ده‌شته [] گلی است صحرا‌ی

گول‌ه‌ک: گیاه‌که تازه‌ل بیخ‌وا پای پی‌ده‌کا [] گیاهی است که‌موجب
باد‌کردن حیوان میشود.

گول‌ه‌ک: چیمه‌نی پرگول، گول‌ه‌کار، گول‌ه‌کار [] گول‌ه‌کار

گول‌ه‌کابه: گول‌ه‌پیقه‌مه‌ره، که‌مه‌شامی، سه‌رداری [] دزت، بلال

گول‌ه‌که: گول‌ه‌که [] گوساله.

گول‌ه‌کی: نیره‌کی، بو‌نیستر ده‌گوتری که‌نیر بی [] به‌ستور بر گفته
می‌سود

گول‌ه‌گزی: ناره‌نو [] رد‌توت.

گول‌ه‌گورگه: گول‌ه‌کی سوره له‌بایردا ده‌یی، گول‌ه‌فه‌قی [] گلی است
پائیری به‌رنگ قرمر

گول‌ه‌گول: سه‌به‌سه‌بر زو‌ستن، سالانه‌سالانه، قول‌ه‌قول [] یواش
یواش، سالانه‌سالانه.

گول‌ه‌گول: زه‌نازه‌نا به‌ده‌نگی به‌رزو تیکه‌لاو [] نه‌ره‌ه به‌ده‌م می‌بخته.
گول‌ه‌گول: بانگ‌کردنی گول‌ه‌ک [] صد‌کردن گوساله.

گول‌ه‌گه‌نم: (۱) جیکه‌ی دن له‌سه‌ره‌لاس‌کی گه‌نم؛ (۲) گول‌ه‌کابه [] (۱)
خوشه‌کندم؛ (۲) دزت، بلال.

گول‌ه‌ماس‌وه: گول‌ه‌کی زه‌ردی بوون‌گرده [] گلی است زرد و بدبو.

گول‌ه‌مه: مست، مشت، گول‌ه‌مشت گره‌کرده، بوکس.

گول‌ه‌مه‌باز: مشت‌وه‌شین [] بوکس باز

گول‌ه‌مه‌بازی: شه‌زه‌مشت [] بوکس بازی

گول‌ه‌میش: گیای ده‌رمانی کرم [] گیاهی است داروی صد‌کردم.

گول‌ه‌نار: گیاه‌کی ده‌شته‌کیه گول‌ه‌ل له‌گولی سوری هه‌نارده‌ک [] گل‌نار.

گولنه ندام: گولندم □ نام و نانه.

گولنه نگ: گولنگ □ نگا: گولنگ

گولنه نگه: گولنگه □ نگا: گولنگه.

گولنه نپسان: چاره چه قینه □ نوعی خشخاش.

گولنه واژ: گیاه که له دارو بمری ده هائی □ نوعی پیچک

گولنه وه چینی: گولنه ده خل چینه وه □ حوشه چینی.

گول هه سیل: بیغیر □ سنی ست.

گولنه هیزو: گولیکی درسی حو نه به روره نگ ده یی و بو ده رمان ده سن

□ گل حتمی.

گولی: (۱) به خوشی خوره: (۲) گولی خله: (۳) لکی دار: (۴) پرچی که

ده هونرنه وه: که یزی: (۵) کلوی به فر: (۶) گولیکه ی شده وه پیچی سه:

(۷) گولیکی کوردستانه به عسی کاوی کرد □ (۱) بیدری چدام: (۲)

خوشه غله: (۳) شاخه درخت: (۴) گیسوی یافته: (۵) دانه برف: (۶)

منگوله روسی: (۷) نام روسی در کردستان که توسط بهنیا ویران

شد.

گولنی: به مبهیی، چیره یی □ صورتی رنگ.

گولنی: (۱) یلک گول: (۲) ماوه بو زمان □ (۱) گس: (۲) نام و نانه.

گولنی: گولیکی کوردستانه به عسی کاوی کرد □ نام ووستایی در

کردستان که توسط بهنیا ویران شد.

گوللیج: کلوی به فر □ دانه بر.

گولیز: جورنی بیری مازو □ نوعی نمر مازوج

گولیزار: گولزان ناوی ژنه □ نام و نانه.

گولستان: (۱) یاغچه ی گولان: (۲) ناوی ژنانه □ (۱) گستان: (۲) نامی

برای خاصها

گولنی سه رتوب: جواشر له ناو شتی ده ور به فر □ گل سر سبد.

گولیفک: گولیکی زور جو له □ از گله ی بسیار زیبا.

گولیفک: گولیکه ی شده وه پیچی سه □ منگوله روسی.

گولیک: (۱) سه رته نگ: که مو: (۲) کته س واری سوره وه کراو کوتیلک □

(۱) موی سر کم پشت: (۲) کوفته یلور سرخ کرده.

گولیک: شکوفه و گول □ گل و شکوفه عموما

گولی که وه: گولیکی کوردستانه به عسی کاوی کرد □ نام ووستایی در

کردستان که توسط بهنیا ویران شد.

گولنی مه جلیس: بریتی له مروی قسه خوش و کوزانه وه □ مجلس ارا.

گولینگ: گولنگ □ نگا: گولنگ

گولینه: گولیه □ گوه.

گوم: (۱) گف گان هه گاو: (۲) ندیار: (۳) ده یکی کوتر، گمه □ (۱) گام

(۲) گم: (۳) صدای کبوتر

گوم: (۱) ناوی زاو ستاوی قول: (۲) قسه وه سه له یی که بیاو تی به گا: (۳)

زیج. جیکه ی شوانه ی موز له نریک گوند: (۲) شونی وستانی

ناسه وان: (۵) مالی هاوینه: (۶) حانوی ده به سه: (۷) ده، کات: (۸)

هه نگو □ (۱) ژوفاپ راکد: (۲) گنگ، تامه موم: (۳) استراحتگاه شبانه

گه بیرون آبادی: (۴) مکر توقف نگه یان: (۵) خانه تابستانی: (۶)

وبلا، خانه درستی: (۷) زمان، وقت: (۸) گام، قدم

گومار: لهو گوندایه ی کوردستانه که به عسی کاویان کرد □ روستایی در

کردستان که بهنیا آن ر ویران کردند.

گوماسی: گرش سار □ گوش ماهی

گومون: دودلی، سردنگی، شک، سو □ گمان.

گومان: (۱) گومان: (۲) شونی قول له ژویارد: (۳) ماوی جه ند ناو بیه که

□ (۱) گن: (۲) ژرفاها: (۳) نام چندین آبادی.

گومانیا: جیکه ی گومان □ مته م.

گومان پردن: (۱) شک کردن: (۲) له کن بو: (هه ی شتی گومان نابه م) □

(۱) شک کردن: (۲) دانستن چیری

گومان ره شه: بیرخر و بی فخر و دلایس □ بدگمان، بداندیش.

گومان: گمه گم کردن □ حو بدن کوب

گومانله: (۱) تهرین چالاوله کارژد: (۲) چالاولیدن بو مالی کورده وه ی

ناو □ (۱) خریب چاه کهریز: (۲) حفر چاه رمایشی.

گومو: هولایی له هه م □ در فاب

گومایش: (۱) گرمه ی ره حف: (۲) ریگسه وه ی گوی □ (۱) صدی

مهیب: (۲) وزوز کردن گوش.

گومیون: نادیار بو □ گم شدن.

گومبه: فهرمن به ده کردن کسی □ گم شو

گومبه ت: گونیه ت، قوبه □ گنبد

گومبه ز: گومبه ت، قوبه □ گنبد.

گومپ: گوین □ گوله و سب بر حسته.

گومتل: کلوی چکرله: (گومنی قه ندم بهری) □ کلوخک.

گومتیل: (۱) په نه مانی له شی مرو: (۲) لوره قایی و ره قایی له پیست □

(۱) اماسیلن جسم: (۲) غله

گومرا: (۱) زنی و ن بوگ: (۲) بریتی له کسی له ده وه ستوری ناسایی

لای دایی □ (۱) گمراه: (۲) کنایه ز کسی که اراه و رسم معمول

محرف شده باشد.

گومرگ: باج له سه ر کالای ناویده □ گمرک.

گومرو: لهو گوید نه ی کوردستانه که به عسی کاویان کرد □ روستایی در

کردستان که بهنیا آن ر ویران کردند.

گومره: (۱) گومرا: (۲) بریتی له کسی له به ره وه نه ندی بایی بویی: (۳)

رور سه ختو به زه حمت □ (۱) گمراه: (۲) کنایه از کسی که از ثروت

زیاد مغرور شده باشد: (۳) شدید.

گومریک: گومرگ □ گمرگ.

گومره: گومره، گومبه ت، گومبه ز □ گنبد.

گومسدن: شیلانی توژ و هه ویر □ جلایدن گل و خمیر.

گومش: (۱) لاوینج: (۲) مشتی وه کری: (۳) بلج، گویر □ (۱) بریک کف

دست: (۲) مشت باز شده: (۳) رالالک

گومشک: به ندی سه روی قامت □ پند انتهای نگشت

گومک: ده میکی کم، تاوینک، توژی له وه خت □ بدک زمانی.

گومک: گومک □ بد انتهای انگشت.

گومک: بهردی کوی گونگی نه ستر [سگ سوراج بخلیه استخر، گومگمولا: خمه گرو، ققمولا [چلباسه
گومگمولا: (۱) تونگی بیجو: (۲) متازدی سه قمر [۱] نگ
کوچک: (۲) ققمه سوری
گومگوم: (۱) ققمولا: (۲) دهنگی رویشنی ناو: (۳) وزه زوری
منیو مه کس [۱] ققمه: (۲) صدای حریان آب: (۳) وزور
ریاد بگس.
گومگومک: خمه گرو، فانتاتک [چلباسه، مارمولک
گومگومولا: خمه گرو [چلباسه.
گومگوم: (۱) تونگی: (۲) متاز: (۳) فنجانی قاره [۱] نگ: (۲)
ققمه (۳) فنجان قهوه خوری
گومگومین: (۱) گرمادی هور: (۲) بزدن، گور کردن [۱] غرش
رعد: (۲) عریدن آدمی.
گومگ: جنگی گوم بو [ناپدیدگاه.
گومگ: کونی نازو [سورخ آبر
گوملک: گچی، کرس [بیراهن
گومنی: دهنگ دابه [انگاس صوت.
گومه: ۱. گومب: (۲) گمی کون: (۳) گونگی کوردستان به عسی
کاولی کرد [۱] گنبد: (۲) واز کونتر: (۳) نام روستایی در کوردستان که
توسط بعثیان ویران شد
گومه: پیچ، جی سده وی تازول شهوانه له ده شب [امترا حگاه
شبان دام در صحرا
گومه ت: گونگی کوردستان به عسی کاولی کرد [نام روستایی در
کوردستان که توسط بعثیان ویران شد.
گومه ته: ۱. قته، قوته، ۲. یازدنی کوروشک و تاسک و برنه کوی: (۳)
گونگی له کوردستان به عسی ویرایی کرد [۱] خرم کیک و کونتر:
(۲) جهش حیوان وحشی: (۳) روستاهای ویران شده کوردستان
توسط بعثیان.
گومه ته گج: گونگی کوردستان به عسی کاولی کرد [نام روستایی
در کوردستان که توسط بعثیان ویران شد
گومه د گومب، گومه ت گنبد
گومه ده: له گوندانی کوردستان به عسی کاولی کرد [روستایی
در کوردستان که بعثیان آن را ویران کردند
گومه ز: گومب، گومه ت گنبد.
گومه زه: (۱) گومه ته: (۲) بلقی سورت: (۳) هورشتی پشت روی وک
گومب: (۱) جهش حیوان: (۲) حباب آب: (۳) گنبدی شکل.
گومه زه: له گوندانی کوردستان به عسی کاولی کرد [روستایی
در کوردستان که بعثیان آن را ویران کردند
گومه زه ده: گونگی کوردستان به عسی کاولی کرد [نام روستایی
در کوردستان که توسط بعثیان ویران شد.
گومه زه: گونگی کوردستان به عسی کاولی کرد [نام روستایی در
کوردستان که توسط بعثیان ویران شد.

گومه سار: بن سهر و شون [معدولاتر
گومه شین: له گوندانی کوردستان به عسی کاولی کرد [روستایی
در کوردستان که بعثیان آن را ویران کردند.
گومه گوم: گمه گمی کونتر [وار کونتر.
گومه ل: گونمن زه ناز [همه و جمحال.
گومه ل: پری مست، گولم [پریک مست.
گومه لاره: گونگی کوردستان به عسی کاولی کرد [نام روستایی در
کوردستان که توسط بعثیان ویران شد.
گومه لته: گونگراو، گوما [انباشته
گومه له: بازیری حایوان، گومه [جهش و برش حیوان
گومه لیان: ناوی گونگی [نام دهی است.
گومه لبغه: دهنگانی نه جاری [غره نغاری.
گومی: (۱) ونی وید یوی، نادباری: (۲) زریگانه وی گوی [۱] گمی
بیدایی: (۲) وریز گوش.
گومیش: گامیش [گامیش.
گومین: (۱) گرماندن، گرمین: (۲) خوندنی کونتر [۱] غریدن: (۲)
صدای کونتر.
گون: (۱) بانو: (۲) کیر: (۳) دی [۱] خابه: (۲) کیر: (۳) ده، دهکده.
گون: (۱) گونا، کومه: (۲) نازلی میچکه، (چاخا گونی پرتی سیری و
هران بهردن ناف: (۳) گیان، رح: (۴) حویس، هون [۱] گوبه، لب:
(۲) گوسفد پا بر ماده: (۳) جان: (۴) خون.
گون: (۱) گون، (تسگون): (۲) زنگی جروچاو [۱] پستون حیوان: (۲)
رنگ چشم و ابرو
گوب: (۱) ناوان: (۲) بیچاره، به سترمان (گونایه دلم پی ده سوزی) [۱]
گناه: (۲) بیچاره
گون: کومه [گوبه، رخسار.
گون بار: ناوان [گناهکار.
گوباته: شوم، بهدهر، جوت فوشه [محس، شوم.
گونح: ناوان، گوبا [گناه.
گون حیر: گونا بار [گناهکار.
گون حکار: گونا بار [گناهکار.
گون د بار: گونا بار [گناهکار.
گون بار: زنه که به باوه زنی کردن ده یلین وده بسی به گمی نو [عطی که
هنگام سوگند یاد کردن گویند
گوباسا: گونا، گوناح [گناه.
گوناسه: گون [گناه.
گوناع: گوبا [گناه.
گوناعبار: گونا بار [گناهکار.
گوناعکار: گونا بار [گناهکار.
گوناکار: گونا بار [گناهکار.
گونیا گون: زنه نازنگ جور و جود [گون گون.
گوناندن: زنه نازنگ، زنه نازنگ کردن [رنگ کردن.

گونده: ۱. گونا، گوناج: ۲. زربنچاره [۱] گناه: ۲. بیسو و بیچاره.

گوناها: ۱. گوناکار [۱] گناهکار.

گوناهاکار: ۱. گوناکار [۱] گناهکار.

گونیش: ۱. رنگ کهوتن، بهش و هلهش کهوتن [۱] بر حور و بدی دویفر به هم.

گونیه: ۱. گومید [۱] گنبد.

گونپسلیک: ۱. گیاه که بهر که می له گوی پشینه ده کایا [۱] گیاهی اسب.

گونتک: ۱. نه گونک [۱] چونه.

گونتوله: ۱. حوری نری [۱] نوعی انگور.

گونج: ۱. بهردی کون که ده چنگی نو بهردی نه ستیرک ده گیری: ۲.

حونترگه لو: ۱. چنگی چوگه ناو له سوانه: ۳. ته بوردی ناسید.

ره نوره: ۴. منسه گویین و زهرگه نوره بگه سوره: ۵. چنی بونه و [۱].

سنگ سوراخ شده در مجرای سبخر: ۲. تنبوشه سفالین، شتر گلو:

۳. مخرج آب از ناوسیا: ۴. انواع (نور: ۵) گنجایش.

گونج: ۱. حونترگه لو [۱] تنبوشه، شتر گلو.

گونجیل: ۱. قولکه، چال [۱] چاه.

گونجان: ۱. چنگه بونه و [۲] نوقره و داسه کنای (به هیچ باری

د گونجی): ۳. سازن بیکه و: (بیکه و گونجیون) [۱] گنجایش:

۲. رم گرنس: ۳. کنار مدن، سارخ.

گونجاندن: ۱. حنی بونکرده و: ۲. سازدانی کار [۱] گنجاندن: ۲.

سازش دادن.

گونجاش: ۱. گونجیدن [۱] یک گونجیدن.

گونجاشیت: ۱. به سه بریدی زبان: ۲. چنگه بونه و [۱] امر و رنگی:

۲. گنجایش.

گونجتر: ۱. چنگی توش [۱] سر.

گونجگر: ۱. سه له بیکه [۱] بریده میرف.

گونجور: ۱. باوه عذره، حنه نوره، باوه قورده [۱] کوبوله.

گونجه: ۱. گونجی نه ستیل ۲. به سوره دی نس [۱] ۱. محسح ب

اسحر ۲. سواح در دواسیا.

گونجه زهرده: ۱. زهرده و نه، زهرگه نه [۱] زهرور زرد.

گونجه سورجه: ۱. زهرگه سوره [۱] زهرور در سب هرمر.

گونجه لو: ۱. کوبی زهرده و نه [۱] سواح زهرور.

گونجه نه: ۱. دوحس [۱] آب سار.

گونجس: ۱. گونج [۱] بگا گونج.

گونج: ۱. که می به همویر که به نه گونک ده کریمه: ۲. کسین [۱].

گنه کوچکی که از چونه می برند: ۲. اندکی.

گونید: ۱. دوی حنگه له سار [۱] ده روسا.

گونیدندن: ۱. خنور کردله و [۱] غلغلتیدن.

گونیز زده: ۱. گونیدکی کوردستانه به عسی کاولی کرد [۱] نام روستایی در

کردستان که توسط بهنیا ویران شد.

گونک: ۱. نه گونک: ۲. دنی بچوک: ۳. گیاه که مالانی ورده یی

ده مر: ۴. گونیدکی کوردستانه به عسی کاولی کرد [۱] چونه: ۲.

ده که: ۳. گیاهی است سم نام: ۴. نام روستایی در کردستان.

که توسط بهنیا ویران شد.

گونک نه بی: ۱. گونیدکی کوردستانه به عسی کاولی کرد [۱] نام روستایی

در کردستان که توسط بهنیا ویران شد.

گونک کوسه: ۱. گونیدکی کوردستانه به عسی کاولی کرد [۱] نام روستایی در

کردستان که توسط بهنیا ویران شد.

گوندور: ۱. گوندر، گوله که [۱] کنی.

گوندور: ۱. کاله (۲) دوریه، قله ندور [۱] (۱) خریزه: ۲. گیاهی است.

گوندور: ۱. قله ندور، دوریه [۱] گیاه «گوندور».

گوندوره: ۱. کاله: [۱] خریزه.

گونوش: ۱. کندوش، شوزن، سوزن [۱] جوالدوز.

گونده: ۱. حوری گونی: ۲. خدنی جو و رنگ و رنگ بر سر (۳) قهوه

[۱] (۱) انگم گیاه گون: ۲. خط زیبا و مرتب: ۳. جاق.

گونده راتو: ۱. خه سار، خه سیو [۱] احته.

گونده رها تگ: ۱. گونده راتو، خه سار [۱] احته.

گونده ل: ۱. گونده راتو، شوخی و مزح.

گونده لپه سب: ۱. چا کرده و: ۲. دروسا کرد نه و: ۳. خرا و بونگ [۱] مرمت

کرس.

گونده له: ۱. کفه ۲. سوازی حرمیسی و کمر [۱] (۱) کوفه: ۲. بونه

سکارچی.

گونده و نه: ۱. ناوی دنی به که [۱] نام دهی ست.

گوندی: ۱. دنی سین [۱] ده سین، روسایی.

گوندری ره بی: ۱. گونیدکی کوردستانه به عسی کاولی کرد [۱] نام روستایی

در کردستان که توسط بهنیا ویران شد.

گوندرین: ۱. شونی له نه دما که گونی نیدال [۱] کیسه سبه.

گوندرینه: ۱. تلتی حود وی لیک ها لاو [۱] بر دحمیر سبه.

گونر: ۱. موزر، دومل کونر [۱] ادمل.

گونرو: ۱. دلتا مینک و دیم توژه [۱] زورخ.

گون سه گاوی: ۱. گونی سه گلاو که بونه و نه ده شنی [۱] چند پیدستر.

گون شه تان: ۱. بهردنکی خه یانی به ده پانگوت مس ده کا به زیر [۱] اکسیر

عظم، سنگ فیدسوفان.

گونشیر: ۱. رده گه سوره [۱] رنور دوشنت.

گونک: ۱. گونا، حانه: ۲. هور: ۳. نه گونک [۱] (۱) حانه: ۲. هور: ۳.

حونه حمیر.

گونک زهر: ۱. گونده زهر، زهر زیل، دژده چکوس [۱] خمیس.

گونک گرن: ۱. نه گونک گرن، نه گونک خردان: ۲. برینی له

هیج بونه کرن: (گونک گرن بگره) [۱] (۱) چونه گرن: ۲. کنایه از

کاری سون کردن.

گونک: ۱. خه ساس: ۲. جویری برینی گلوگه و: ۳. خته کتنده: ۲.

نوعی انگور دوشنت.

گونک نه: ۱. خه ساندن: ۲. خه ساس [۱] (۱) خته کردن: ۲. احته کتنده.

گونگ: ۱. گیای بزار، گیای به زبان له کینگه دا [۱] گیاه هرر.

گونگ: ۱. گونجه ی ناو: ۲. مانا نه اترار: ۳. ده بگی و شندنی کونکی

ناسن [۱] تېبوشه (۲) بامنهوم، گنگ (۳) صدای زدن پتک
گون گرتن، گونک گرتن، بریتی له هیچ بونه کمران (ناتوانی)
گونیشی بگری [۱] کمايه از کاری توان کردن
گون گرو: تهمه ل، تهره ول، تدب، لهش گرن [۱] تېل
گونگل: کانه و بازی [۱] شوخی و بازی،
گونگلوك: زه به نوله، گولمه یلاقه [۱] شقایق نعمانی
گونگولی: برچی برموده موی سهری بر پشت [۱] موی سر پر پشت،
گونگونوك: گیای زهره ند [۱] گیاه ورند،
گونگونوسه گانه، گیاه کی بن خری بوگنه پورنگی بهن به کار دیت
[۱] پیاز موشی
گونگه گولجه [۱] تېبوشه
گونگه: (۱) گونگل (۲) زهره نا [۱] شوخی و بازی (۲) همه و
حسان.

گونگه شه: جهه و هره، زه ناره نا [۱] داد و قال،
گونگه ل: گونگه [۱] نگا، گونگه
گونگیر: مرشته می گان کیشان [۱] عز و نیل،
گونگیل: موی لول و لیک هالاو [۱] موی فروری
گونگیلوك: ره به سوك، گولمه یلاقه [۱] صدیق نعمانی
گوگنه: گویدسه، نس ر، نرم و لك هالاو [۱] نرمه حمیر شده
گوش هه زه تی لاره نی، تفی جوانی، جهه گی لهو ندی [۱] عنفوان
جوانی

گونله: كنك، كورته بالآ [۱] كونا ه قد،
گونو: جهه سیاك گون دهره یك [۱] خه سه،
گونور: هله دور، دز به [۱] گیاهی است
گونوز: شوژن، سوژن، گونوش [۱] حواله دور
گونوش: سوژن [۱] جوان دور
گونوش: گونوش، سوژن [۱] جوان دور
گونوله: گولمه بهن [۱] گرو هه نخ،
گونویی: قوزی، گون به نهام [۱] بیماری فتی
گونه: كورته بالآی خركه له [۱] كونا ه حای
گونه: (۱) كوله: (۲) جور: [۱] گونه: رحسان: (۲) نوع.
گونه توله: عدلوكی راد [۱] آلود.
گونه سور: باجنا سور، نهامه [۱] گوجه فرنگی.
گونه سه گانه: گونگونه سه گانه [۱] نگا: گونگونه سه گانه
گونه ك: (۱) قوز، گون ماسیو: (۲) بیچاره، كلول [۱] بیمار مبتلا به فتی: (۲) بیچاره، درمانده.

گونه کار: (۱) تاو نر: (۲) دروز: (۳) نوری کاری خه ساندنه، خه ساس
[۱] مقصر: (۲) دروغگو: (۳) خه كنده
گونه كرن: خه ساندن، گون دهره یان [۱] آخته کردن،
گونه كه له بهایه: گیاه كه بهر یكی خری چكوله ده گری [۱] گیاهی است،
گونه كه له شیر: گونه كه له بهایه [۱] گیاهی است
گونه کی: قوزی، نه خوشی گون تاوسان [۱] بیماری مفتی.

گونه گیسك: بریتی له كورته بالآ [۱] كتابه در كونا ه قد،
گونه گیسك: گونه گیسك [۱] كتابه ز كونا ه قد،
گونه ل: ناف جرابی، هه زه تی كه بجی [۱] عنوان جوانی
گونه ل: (۱) گونه بهن: (۲) كفته: (۳) كورته بالآ: (۴) خری بر به جنگ [۱]
(۱) گروهه بخ: (۲) كفته: (۳) كونه قد: (۴) گرد پر بك مشب
گونه لاس: دومه لاس، حمه [۱] دبلان
گونه لانی: شه زه تویی بهر [۱] برف بازی،
گونه نه بهت: چا كورده ووی زوچار، گونده له بهت [۱] مرقت،
گونه له: (۱) خرو گروقه روك بویی ده ست: (۲) كفته [۱] (۱) كروی
كوچك: (۲) كفته،
گونه له لوته: كه سی سهری لوتی كه وره و خره [۱] کسی كه نوك دماغش
بزرگ و گرد باشد،

گونه ونله: گون و جیگی گون پوه هه لاره سراو [۱] حایه و خانه آویز
گونه هه: (۱) گوناح: (۲) ژرو بیچاره [۱] گاه: (۲) بیجو و بیچاره،
گونه هبار: هه ناكار، هه له كار [۱] خطاكار، گناهكار
گونه هكار: گونه هبار [۱] خطاكار، گناهكار،
گونئی: (۱) ته لیس: (۲) گونی: (۳) ره نگیسراو: (۴) گوانی نا: (۵) گره كه، نه شی: (۶) گیاندار، زیتندو: (۷) حوین: (۸) شهرتی حوینن،
شهرتی سه خت [۱] (۱) گونی: (۲) گون: (۳) رنگ میزی شده: (۴) پستان
حیوانات اهلی: (۵) لازم ست، باید: (۶) چاندو: (۷) خور: (۸) جنگ
سحب

گونیا: نام رایجی نه دریا [۱] گونیا
گوین: حوینو، حنایی حوس [۱] حوب لود
گوین: حوینو، گوین [۱] حوب بود
گوینه: شویی كه سكو ساور [۱] ش كشك و بلغور،
گوهر: گرنك [۱] گوساله
گوهره شت: هه وایه کی كه واری گورانبه [۱] ارهنگهای باستانی،
گوهره ند: گوهره، گوهره [۱] اجتماع سادی
گوهر: نه دمی بیستن [۱] گوش،
گوهر: (۱) گوهر، نه دمی بیستن: (۲) گوهری هه شتی بیت [۱] گوش: (۲) گودی سر بر چسته

گوهار: (۱) گوهر، گوشواره: (۲) گوزن [۱] گوشواره: (۲) بغیر،
گوهارتن: گوزن [۱] خیر د دن،
گوهارتو: له جیات، له پی، به جیسی [۱] به جای،
گوهارتو: وه كو، لهجه شنی، وهك [۱] مانند،
گوهارك: گوهار، گوهر، گوشواره [۱] گوشواره،
گوهر روك: (۱) هه رشتی چكوله ی جهه شری بی: (۲) نالقه ی ده رگ کوتان
[۱] حلقه دور: (۲) حلقه دور،
گوهارون: د ری نیون ده تدهو نیره هه [۱] چوب میان چوب خیش و
جای گواهن
گوهارتن: گوزن، راگویران [۱] انتقال د دن،
گوهاستن: گوهارتن [۱] انتقال دادن.

گوه‌هستو: در بیره نویسنده لاسا کرده و له بوسین د [۱] تسجهر داری. کبی کردن.

گوهان: گون، جنگلی شیر به حیوان د [۱] پستان حیوان گوه‌اند: به گوان، ناز و جلوه و ری بهمه [۱] پستاند.

گوهیزن: گیاهی که ده شته کیه [۱] ار گیاهان علفی گوهیزان: گیاهی گوی به رخوله [۱] ز گیاهان حوراکتی گوهیل: گوبل [۱] نگا: گویس.

گوهیه له: بهله باقه [۱] نوعی بوماری بر.

گوهیله: برینی به جاسوسی [۱] کنایه رجاسوسی گوهیان: ۱) برینی له نهیل: ۲) برینی له بی ناوهر [۱] ۱) کنایه از تنب: ۲) کنایه ز بهم.

گوه‌هسپیک: کار که گولانه [۱] گیاهی است.

گوه‌هیل: ۱) گوی د سه ساو: ۲) برینی له ته سلیم بوگ [۱] ۱) گوش فروهشته: ۲) کنایه از تسلیم شده.

گوه‌هیل: سمر و بهندی تی به ریوی حیوانه کبوی [۱] موسم جفتگیری حیوان کوهی.

گوه‌هچک: گوی گچکی دل [۱] بخشی از قلب که شبیه گوش است.

گوه‌دار: ۱) بسم: ۲) سمر بهرست [۱] ۱) شنونده: ۲) سرپرست.

گوه‌داری: کاری گوه‌دار [۱] ۱) شنیدن، گوش دادن: ۲) سرپرستی. گوه‌دن: ۱) گوه بوقله گرن: ۲) حه مخوری کردن [۱] ۱) شنیدن: ۲) سحروری کرس.

گوه‌دین: کهر حه [۱] ۱) حه، ۱) لا.

گوه‌دور: سمر بهرشتی دلسور [۱] سرپرست.

گوه‌دور: ۱) گوی که: ۲) پیادی دور له گشته: ۳) وریا له سه ده ست [۱] ۱) شخصی که بخشی از گوشش بریده باشد: ۲) دم حدی: ۳) حساس و باهوش.

گوه‌دین: گوه‌دار [۱] نگا: گوه‌دار.

گوه‌دیری: ۱) گوه‌دار: ۲) سمر بهرشتی [۱] ۱) گوش به حرف دادن: ۲) سرپرستی.

گوه‌ره پ: ۱) گوی دل: ۲) برینی له نه زان و نه حهق [۱] ۱) برگ گوش: ۲) کنایه از دادن.

گوه‌ری: گوری، هورین [۱] ۱) هور.

گوه‌ساره: نه سیرك، گوله سیره [۱] کرم شمع غ.

گوه‌سوره: به لکه داری تاره دهرانگ [۱] برگ نو دمیده درخت.

گوه‌سم: هه زوین [۱] ۱) هر ریا.

گوه‌ش: ۱) بورده ره، دل بورانه: ۲) پاژیه کهوش [۱] ۱) غش کردن: ۲) ناشئه کش.

گوه‌ش: گویچه، گوی، نه دایمی بیست [۱] کوس.

گوه‌شك: به سکه [۱] رگ در سب ریرانو.

گوه‌شور: ۱) گوی داته پاو: ۲) برینی له خه جالته، چاوشور [۱] ۱) گوش فروهشته: ۲) کنایه از شرمسار.

گوه‌شی: دل له حو سوگ، بیوش کهوش [۱] غش کرده.

گوه‌فزه: گوی نه دم، گه لایی [۱] ۱) آبی.

گوه‌كشك: گیاهی که تاله دهرمانی کرمان [۱] گیاهی بلح داروی صد کرم.

گوه‌کون: گوی فولاغ [۱] گوش به رنگ.

گوه‌که رك: گیاهی که دهرمانی مایه سیره [۱] گیاهی اسم دارویی.

گوه‌که روك: گوه‌که رك [۱] گیاهی است و روی.

گوه‌گران: گوی گران، که سب دیر ده بیست [۱] گران گوش.

گوهل: ۱) نه ستیک، هسپل، گول: ۲) هه رفسی جفر: ۳) کون له دیوار بو روانگه [۱] ۱) سنخ: ۲) هر چیز مدور: ۳) سورج محل دهد در دیوار.

گوه‌ها کهر: بی نه، بی عدل، کهر و به حهق [۱] به بهم.

گوه‌هاسی: گوی ماسپیکه [۱] گوش ماهی.

گوه‌هشك: گوی مشك، گیاهی که ده شته کیه [۱] ار گیاهان علفی.

گوه‌مه: به جی بهر بو سهوین [۱] چراگاه گو سندن در شب.

گوهن: ۱) مافی جو نی، هه زه تی لاوی: ۲) پیو، چه وری موارگ [۱] ۱) غنم و حوان: ۲) به.

گوهن: وه بهاتتی بهر و مهز گون [۱] حفت خواهی گوسند ویز.

گوه‌ند: بهی قونه نه ستوری موین [۱] طباب کوتاه و کلفت پشمی.

گوه‌نه ستی: ۱) گوی کون نه کرا: ۲) برینی له گوی نه بیست [۱] ۱) گوش ناسفته: ۲) کنایه از حرف نشو.

گوه‌نیز: ۱) چه سگی بهر تی بهر دان: ۲) هه زه تی حوت بونی حه و نه کبوی [۱] ۱) موسم جفتگیری دو گله: ۲) موسم جفتگیری حیوان و حنی.

گوه‌نیرك: گوه‌نیرك [۱] بگ گوه‌نیر.

گوه‌ور: روی به ست گوی [۱] ۱) س همور.

گوه‌ور: ۱) بهین: ۲) زین و رال: ۳) شتی رنده و سکره [۱] ۱) بهن: ۲) آشفال: ۳) آت و شفال.

گوه‌وشك: بهری د رکی لیره وار که سور و رشه [۱] زالراك.

گوه‌وك: بهرمه گوی، شلکه ی گوش، به لگه ی گویچه [۱] نرمة گوش.

گوه‌ور: ۱) تهوبله پیشتر: ۲) رنج بو ناوهر [۱] ۱) اصطیل: ۲) محوطه محصور از نی بری نگه داری دام.

گوه‌ره: ۱) شت به شت: ۲) گوی له نیوان دوته پك و بسایی دا [۱] ۱) معارضه: ۲) فزه فراج.

گوه‌ره: گوزینه و شت به شت [۱] معاوضه کردن.

گوه‌رزی: گوندیکی گوردستانه به عسی کولی کرد [۱] نام روستایی در کردستان که توسط سنان و بر س.

گوه‌رین: ۱) گوه‌راندس: ۲) گوزین [۱] ۱) معاوضه: ۲) عوض کردن.

گوه‌هشك: به به بیست [۱] حرف سو.

گوه‌یر: بهی بی بهر بونی کبوی [۱] موسم جفتگیری حیوان و کوهی.

گوه‌یر: در رگوره [۱] صرف.

گوه‌یرار: شبوی گوزان [۱] ۱) بهین عبیر.

گوه‌یرك: جیگه ی پاره گوزینه و [۱] صرف.

گوه‌یرك: وه گوزانی شت به شت [۱] معارضه.

گوهیز: راگویر. (مال گوهیز) منتقل کننده.

گوهیز: بلج، بلب، گقیش (زالزالک).

گوهیش: حمیزه زن، دری حمیزه وان (خیزوان).

گوهیشک: (۱) گوهیز؛ (۲) زه قیسکه، زه گی نه ستوری به زوای (۱)

زالزالک؛ (۲) شاهرگ وریدی پا.

گوئی شه یثانک: گوزالت، کانه که مارانه (هدوانه ابوجهل).

گوئی شه یثین: عه زووت (ار شیرهای گیاهی که مصرف دارویی

دارد

گوی، گو، گوش، نه مد می حس (گوس)

گوی: تویی خری د رین بو کشویان (گوی جوگ بازی).

گویا: (۱) گویا؛ (۲) هوریک کورده له نریه، حای چودی که له قورعانه

باسی هاتوه (۱) نگا، گویا؛ (۲) طایفه ی کورد زبان نزدیک کوه

حودی

گویار: نیشگری هلا (دیدیان همه

گویاری: برجی نیشگری هلا (برج دیدیانی

گویان: (۱) هوریک کورده له کوردستان؛ (۲) له گوندانی کوردستانه

که به عسی کاویان کردانی (۱) طایفه ای در کوردستان؛ (۲) روستایی در

کوردستان که به یثان ویران کردند

گوی پز: دسیر، گوش (کلاهدر و

گوی پرکه: نه خوشه کی زاروکانه (بیماری گوش کودکان،

گویزه: به یثی زهرعات (کود،

گوی بهر خوله: گیاهی که ده خوری، گوشت بهر خوله (گیاهی است

خوردنی،

گوی بهر خه: گوی بهر خوله (نگا: گوی بهر خوله

گوی به گوی پیکه ره چو: بریتی به دوستایه بی روز بود (دشادوش

گوی بمل: (۱) گویه؛ (۲) برنی له حاسوس (۱) گوش برجسه و

پیچیده؛ (۲) کنایه از حاسوس،

گوی بیس: ۱، کهنس که به قسه ی له جوگه وره نه ده کا؛ (۲) حده بیستو:

(وا گوی بیس بوم که باران بار بوه)؛ (۳) بریتی له کوله که (۱) حرف

شنو از یزگران (۲) خبرد؛ (۳) کنایه از خبرچین، جاسوس،

گوی بیستو: گوی بیس (نگا: گوی بیس،

گوی پجر: (۱) کنی پرکتی له زقاند؛ (۲) کنی پرکتی له هه لگر تهموی شت

له عور (۱) مسابقه در یودن؛ (۲) مسابقه در برجین اردوی رمین

گوی پجر کنی: گوی پجر (نگا: گوی پجر

گوی پجر گوی پجر: (۱) به دژواری و هه همه تی ژور، (گر تیبو یام به

گوی پجر گوی پجر زوگاریم هات)؛ (۲) به په له پهل (۱) با هار

رحمت؛ (۲) با شتاب زیاد

گوی پروجکن: گوی به کتر کیشان له سدرشت (گوش همدیگر را بر

سر چیزی کشیدن،

گویت: (۱) گری بو، گوها ته؛ (۲) خالیک سور ی له بیجی ده له پزی

بوماردا، کو به (۱) گوش تو؛ (۲) خالی قزمز درووق بازی، دل

گوی ته قی: گوی قوت کردن بو قسه ی هه لک (گوس به سخن مردم

هر د شش

گوی تیر: نه و نامر زه ی ژنی که وانی یی نودو شل کراوه (ابر تنظیم زه

کمان

گویج: زه نگی قاده یی نامال میی (قهوه ای مایل به سبیدی

گویج، کشیشک، بلج (زالزالک،

گوی جمجمه کی: حوری هه بگوره (بوغی بگور،

گویج: (۱) پاره و جگس که له کایه داده کسری؛ (۲) بهش، پاره، ساره

(گویچی من ید) (۱) بون یا تنالگی که بر زمین گذارد و با بیل

می رند؛ (۲) قسمت، سهمیه

گویچک: (۱) گوی، گوش (۲) سوچ، قوژین؛ (۳) قیمه و دیو له شتی

(گویچکی جدوانه که بگره) (۱) گوش؛ (۲) گوشه؛ (۳) برآمده و

چیزی، برآمدگی،

گویچکه: گویچک (نگا: گویچک،

گویچکه پجر کنی: (۱) گوی پجر؛ (۲) گوی به کتر کیشان (۱) نگا

گوی پجر؛ (۲) گوش همدیگر به شوخی کسد

گویچکه پروجکی: گوی پجر گوی پجر (نگا: گوی پجر گوی پجر،

گویچکه پروسقی: (۱) گوی کیشایی به کسری، گوی پروجکین؛ (۲)

هونکه به نندن، حوری کنی بهرکتی بهر دهاویشنه نامایچه (۱) گوس

همدیگر را کشیدن؛ (۲) گوشه زدن در پرتاب سنگ به هدف

گویچکه ته قی: گوی ته قی (نگا: گوی ته قی

گویچکه ته کاندن: گوی دن به هه (گوش به حرف دادن،

گویچکه ته کانن: گویچکه ته کاندن (گوش به حرف دادن،

گویچکه دان: گویچکه ته کاندن (گوش به حرف دادن

گویچکه زرنگیان: ده نگ له باوگوس هاتن (صد، دهن گوش، صد

حس کردن در گوش،

گویچکه شل کردن: گوی دان به قسه (گوش فراداشتن

گویچکه گرتن: (۱) گوی دان به هه؛ (۲) حو له سسه ی هه لک مات کردن

(۱) حرف شپین؛ (۲) اسراق سمع،

گویچکه ماسی: گوش ماساو (گوش ماهی

گویچکه مله: گیاهی که بو ددرمان دهش (مرزنگوش،

گویچکه نه له قیان: (۱) گوی نه دن به قسه ی که س؛ (۲) گرنگ به گرتن

(۱) گوش دادن به حرف هینکس؛ (۲) اهتیب ندادن

گویچکه نه: به ته شتی، چه رمیک کی کو نه ده کلکه ته شتی ده خری (همه ای

چرمی در تیردوک

گوی خه فاندن: ته مدنی کردن، هسته پشست گوی (اهمل کردن،

گویندار: گوهدار (نگا: گوهدار،

گوینداری: گوهداری (نگا: گوهداری،

گوی دان: گوهدان (نگا: گوهدان

گوینداری: کهر، خه (الاغ

گوینده: بیسه، گوهدار، گوی دیر (شنونده،

گویندیر: گوینده، بیسه (شنونده

گوی دینج: لا، بی لایه نگری (بیطرف،

گوینگر: بیسری قسه‌ی قسه‌کەر □ سونده

گوئی گران: (۱) بیسرن: (۲) که سنی که دره‌نگ ده بیسن، پهرانی‌میری
گوسوک □ (۱) شنونداگان: (۲) گران گوش، سنگین گوش.

گوئی گرتن: گوئی دان به قسه □ گوش مرادادن

گوین: (۱) بر دهستی به فولکراوی: (۲) فولانج: (۳) کونی به‌رداش: (۴)
گولک □ (۱) بربک کف دست: (۲) میان انگشت سبیه و بهام، یازده: (۳)

سورخ سنگ آسیا: (۴) گوساله

گوینلادن: به دهست میژدنی گولک له کانی دریشیی چیلدا گوزمه
ب < گوزمه

گوینم پری دهستی گوینل □ بربک کف دست.

گوینله (۱) کونی به‌رداش: (۲) بری یهک دهست □ (۱) سوراخ سنگ
آسیا: (۲) بربک کف دست

گوینله (۱) گوئی سوز، گوهسوز: (۲) برینی له بیاده‌می کهر و مقام □ (۱)
نگا گوهسوز: (۲) کتابه ار احمق

گوئی له مست: گوئی زایل □ نگا. گوئی زایل.

گوئی له مست: گوئی له مست. گوئی زایل □ نگا گوئی زایل.

گوینله مه: بر نندی کم که می گوینک بهر له دوشینی مانگا، گوزمه □
نگا گوزمه

گوینله وسر: گوزه سا □ فسار گوساله

گوئی لی خنن. گوئی جه عادن □ همال کردن.

گوئی لی یون. شهوت □ شیدن.

گوئی لی خه فاندن: گوئی خه فاندن □ همال کردن.

گوینلک: گوینلکی کوردستانه به عسی کارلی کرد □ در روستایی در
کردستان که توسط بهیمان ویران شه.

گوئی ماسیلکه گوئی ماسا □ گوش ماهی.

گوئی ماسیله: گوئی ماسیلکه □ گوش ماهی

گوئی مشکه: (۱) گیاه که: (۲) به لکی تازه ده‌ر که زو □ (۱) گیاهی است؛
(۲) برگ تازه دمیده.

گوئی مله: گیاه که بو ده‌رمان دهشی □ مررنگوش.

گوین: گوان (سگ‌وین) □ بیسان حیوان.

گوین: له‌رنگ له حور. وهک □ هماسده مان

گوین باند ریکی شه‌ویداره □ بریده‌ای سب بیدار

گوینده: قسه‌کەر □ گوسده

گوینته: کوسده □ کوسده

گوینو: (۱) پنجه گیاه که درکاری که تیره و گویدی ده‌بی و بو سوتاندن
به کاره: (۲) گوئی □ (۱) گیاه گون. (۲) گوئی

گوئی نه‌دان: گوئی نه‌دان، خوئی بو‌ردن □ همال.

گوینی: گوینو □ نگا. گوینو.

گوینی جه‌باری: جوینی گوینی ره‌رده که نیره‌ی لی ده‌گران □ گون
کتیرا.

گوینیه‌زه‌شه: جوینی درکه‌گوئی نو زور بلنده جه‌وی لی ده‌گران □ گون
سیاه که انگشتی گنده اسب

گوینیه‌زه‌رده: گوینی جه‌باری □ گون کتیرا

گوینه: گوئی □ گوش.

گوینه‌نمده‌پتی نه‌ستوری قوله له مو □ زسن کوتاه و ستیر از موی بر.

گوین: (۱) گوزین: (۲) گوین، بالدریکی شه‌ویداره □ (۱) علان یارو

(۲) بریده سب سب بیدار

گوین: بزی کاشو، کاشو‌باری □ گوئی و چوگان یاری

گه: (۱) به‌سدی پیشه (پام به گه چوه): (۲) مان گرتن له زوسسن: (نم
نه‌سبه گه ده‌گرت: (۳) یاشگر به‌وانا. چن: (۴) نه‌گه: (۵) بارکایی

سهریشی چاره‌وی □ (۱) مفصل. بستخوان: (۲) عصاب حیوان: (۳)

سوده به معنی حاکم: (۴) اگر: (۵) باریکه روی پشت اسب

گه: (۱) گد: (۲) گه‌شت: (۳) ماندگ، شه‌کته □ (۱) گیاه: (۲) رسید: (۳)
حسه

گهر: (۱) رنج بو به: (۲) گواره: (۳) بواری چم □ (۱) محوطه محصور
برای دام: (۲) گوشواره: (۳) گذار رودخانه.

گهاشتن: (۱) گه‌پاندنی واسپیری: (۲) گه‌پاندنی میوه □ (۱) رساندن
سپارس: (۲) ربیدن میوه

گهن: (۱) کوسه‌ره: (۲) روزی به‌سلان، عه‌شر: (۳) گه‌یشتن □ (۱)
احصا: (۲) روز حشر: (۳) رسیدن.

گهانندن: گه‌پاندن، گهاشتن □ رسانیدن

گهایده‌ک. پیتی یاد به‌وه‌سهر مه‌به‌ست □ حرف عطف.

گهان‌ه‌ف. سکر کو به‌وه‌ف □ اجتماع کردن.

گه‌بر: گاور □ گهر

گه‌برگه: (۱) کورته‌پاتی رگ‌زل: (۲) جوینی کابیه‌ی زورخانه: (۳) ده‌هونی
گوره □ (۱) کوتاه قد شکم گنده: (۲) نوعی و زش زورخانه: (۳)

دھول برگ.

گه‌بره: ده‌ستکی لیاد بوشال و ماشاخ □ دستکش بندی برای نظافت
سور.

گه‌بول: (۱) نو له له‌نارد و ورته‌ساوار بو گولکی ساوا: (۲) کال‌ه‌یران □
(۱) بواله‌ر رد و به‌ور برای گوساله نورد: (۲) نوعی آش

گه‌به: گابیرک، گوئی زه‌بی‌ی‌گا □ نکاف گار.

گه‌به‌ن: به‌رنداو بیکار □ ویلان و بیکار.

گه‌به‌زه: (۱) زلحوروت، زه‌په‌لاح: (۲) برینی به‌به‌یز، له‌جوبایی، پادی‌ه‌وا
□ (۱) تنوسد: (۲) کما به ار متکیر

گه‌به‌ک: مافوره‌ی تیسک‌دریز، قالی خرسه‌ک □ قالی خرسه‌ک.

گه‌به‌ل: (۱) نالو، زه‌لکار: (۲) قه‌به‌ل، پی‌سپاردن □ (۱) مرد بید نیزار: (۲)
سپردن

گه‌به‌له: دارستانی جوغور □ جنگل انبوه.

گه‌پ: (۱) کله شوخی: (۲) قه‌پ، گاز به‌دن: (۳) حه‌پ، قوت: (گه‌بی
کد: (۴) زه‌لام، درشت: (۵) بنیاده‌می جی به‌رز: (۶) حه‌پی پی‌ددان □

(۱) شوخی و هزل: (۲) گاز با دندن: (۳) بلع: (۴) درست، گنده: (۵)
بنسپیه: (۶) واق سگ بی دندان

گه‌پتر: زلتر □ بزرگتر

گه بچار: گته حار [سحره، دلقك]

گه بچانمن: (۱) زرخانن، زمانن؛ (۲) وښك موش [۱] حراب کردن؛ (۳) بر حورد

گه پروگ: حقلدان، چيكلدنه [چينه دان،

گه پگور: زه نازنه، چه قه چق [هممه و غوغا،

گه پل: بهر ه لست، پيش لي گر [مايع سر راه

گه پله: (۱) چمه، دونه لان؛ (۲) گيا به كده حوري، پيازه خوگانه [۱] دبلان؛ (۲) گياهي است كه پياز آن خوردي است.

گه پله سمن: ناوي دي يه كه [نام روستايي ست

گه پو: پيري به كركه وتو [سر لكتنه،

گه پوزل: شه پله ليدراو [فنج، لمس،

گه پولي: شه پله، نايبتې پوه ستي شه پله ليدراوي دوش [بيماري ملح

گه په: (۱) حديه ي پيره سگ؛ (۲) قوم، فر؛ (۳) پوشايي زار [۱] واق سگ بي دندان؛ (۲) چرعه؛ (۳) فصاي دهان

گه په گه پ: چه به حيه ي بي دهان [واق واق سگ بي دند ن،

گه بين: حدين، ره بين ودين [مارس کردن،

گه چه: عه وارد، غه ريه [پيگ به، ماساس

گه چه و: كز دانكوش [لاغر،

گه چه و گوجه: (۱) نازه له كزه كان؛ (۲) برتي له خوژي نوژي [۱] دمه اي لاغر؛ (۲) كناه رچاله ولاه

گه چ: كاسه يكي سيبه له كل دا كه ميك سورده كشته وه به به نايي دا به كار ده برتي [گچ،

گه چاو: (۱) نازه گچي تراو؛ (۲) به خوشيه كه پو چاو [۱] آب گچ رفوق؛ (۲) يكي از بيماري چشم،

گه چكاري: (۱) به گچ كار كردني به ننا؛ (۲) حهت و گول برسي به گچ له خانو و خو سي [۱] گچكاري؛ (۲) گچ بري خانه ها،

گه چل: سمس، ژاكاو [پژمده، پژوليه

گه چلان: سبس و چرچ يون، ژاكاو [پژويده شدن،

گه چلانن: ژاكاو [پژمده کردن

گه چه: گه چه، غه ريه [ناشناس، بيگانه،

گه چينه: (۱) كاني گچ؛ (۲) گوييكي كورد سنان به عسي كاولي كردن [۱] معدن گچ؛ (۲) نام روستايي در كردستان كه توسط بهنيان ويران شد

گه د: (۱) گه، مان، بزچه قانندن و نه زويشني حه يرن؛ (۲) زگو كرش؛ (۳) زهوي پر له كه سولم د ۴، تاكاره، رهوشن [۱] اعتصاب و رفتن حيوان؛ (۲) شك و شكبه؛ (۳) زمين ناهموار؛ (۴) اخلاق، منش.

گه د: (۱) پارسه ك، سواكهر، خواز لوك؛ (۲) كچ، كه نيشك [۱] گدا؛ (۲) دختر.

گه داهوز: پارسه كي به ميز كه خوي به حاوه ن پاره شس ددها [۱] گدي لافرن كه دعي ثروتمندي كند،

گه دندن: پارسه كي كردن، سواكهرن [۱] گدايي.

گه دايي: كاري پوسه ك [۱] گدايي.

گه دك: بالانر له زن تا بهر سنگ، رگو غور [۱] شك و شكبه

گه دگ: گه دك [۱] شك و شكبه

گه دگر: نه سمن كه له دويشس سمن پچي ده كا [۱] اسبي كه از رفتن سر باز زند،

گه دگي: رگوز [۱] شك كنده.

گه دگير: (۱) گه گر؛ (۲) برتي له سمرسه خت و په پيگر [۱] رگا، كه دگر ۳، نديه ار بچ چ پيه

گه دگين: چيشني پارچه غور [۱] غذاي سيرايي.

گه دوك: زينار به قه دي كيود، رتي به گه ودها [۱] واه از كمر كوه.

گه دو گيال: بيچمي رگو سمت پيگه وه [۱] نماي شك و پاس باهم،

گه ده: (۱) جيگهي زيخولان، غور؛ (۲) له ناوك بهر وژير تا سمرزان؛ (۳) وشه به كه به وانا، فلان كه پو خوشه ويوسي ده لئس؛ (۴) كوشتا يكي به ناوپاگه، (۵) كوز [۱] شكبه؛ (۲) ار ويران ف تاران؛ (۳) فلان؛ (۴) بيلاقي مشهور در كردستان؛ (۵) پسر.

گه ده پل: سمرسه حهت و نه سار [۱] لاجچت پيشه.

گه ده به لي: سمره مي و نه سار [۱] لاج ح

گه ده فشه: حوري ماسي [۱] نوعي ماهي

گه ده ق: ورك، گه د سور [۱] شكبه.

گه ده لك: بالاعبي سني سله، به چكه گاميشي سني به هاره شه [۱] بچه گاميش سه سله.

گه ده ول: فوز گور سورده ووك [۱] مسمي

گه ده ولي: قوژي [۱] بيماري فتق

گه ده به ي: روزگاري مندالي، زاروكيتي [۱] دوران كودكي

گه ده به ي: گه ده به ي [۱] دوران كودكي

گه و: (۱) حومگهي يه كسم؛ (۲) له گهر؛ (۳) بوست، بخت؛ (۴) چك، قويزه ي حك؛ (۵) كوبي ده ستار؛ (۶) پاسگري به ونا: دروسكه و: (رير پيگهر ئاسگس)؛ (۷) ده گهل، ره گهل [۱] مچ ستورا؛ (۲) اگر؛ (۳) وجب؛ (۴) گودي شتالنگ؛ (۵) سوراخ دست اس؛ (۶) پسوند يه معني استاد صنعت؛ (۷) همراه.

گه ز: (۱) سورانه وه: (ناش ده گه ري)؛ (۲) رويشني: (ك بر ادنيا گه زه)؛ (۳) روانين يو سوسه كسرن: (شنيكم گوم كردوه لبي ده گه زيم ۴۰، ورنل هيمان: (ليم گه زي يا بجم، يوي مه گه ري، لبي گه ري)؛ (۵) قبل و گزي: (گه زه راست به)؛ (۶) تمشقه نه، شتاغ: (گه ري نني هالان سوم)؛ (۷) وهواج، بهر و: (پسارزي هينكه له گه ز ديه)؛ (۸) ته پو لكهي بهر دين؛ (۹) سمرسه ختي و لاساري؛ (۱۰) گروزي، به خوشيه كه: (گه ز به)؛ (۱۱) گوزايي، ته ختايي زه وي؛ (۱۲) بوزه نوگه: (۱۳) گيژاري گوم؛ (۱۴) بهر چاوه ي ناوي گه درم سوزن: (گه زاي)؛ (۱۵) پنج، پيچ دراو (شالي سدرت به گه ز گه زه)؛ (۱۶) مزراح؛ (۱۷) خولخوله؛ (۱۸) خولكي زه مان، چهرخ [۱] چرخيدن؛ (۲) رفتن، گردش؛ (۳) پيچويي؛ (۴) دست برداشتن؛ (۵) حيله؛ (۶) شتاق (۷) رواج؛ (۸) ته سكي؛ (۹) لاجحت؛ (۱۰) بيماري گري؛

(۱۱) زمين هموار: (۱۲) نوبت: (۱۳) گرداب: (۱۴) چشمه آب معدنی: (۱۵) تاب داده شده: (۱۶) گرد: (۱۷) فرقه: (۱۸) هنر.

گهرا: (۱) تومی وردی همسایه گورای بی بری حایه وراث: (۲) بهرور نمسور، بو رگی پهنه ساوی نیزن. (۳) راوکه ی مریشک: (۱) تحم حشرات و ماهیها که هنوز جان نگرهته: (۲) ستر و ورم کرده برای سکم گوید: (۳) بجمی که زیر مرغ گذارد

گهرا: که سنی که روزتر به رویشتن دایه و که مقرر نام ده گری: بسیار گردش کسده، سیار

گهراج: گارج، به و نله ی بر و سلا: (۱) گور.

گهرا حست: نوم داخستی حایه وراث: تخمگذاری حشرات.

گهرادان: (۱) چنگه ی گهرانی کردن: (۲) چنگه ی خا له رگی کدرگی دا: (۱) جای تخمگذاری: (۲) تخمدان مرغ

گهرادانان: گهراخست: تخمگذاری حشرات.

گهراده راغی: گوندیکی کوردستانه به عسی کاوی کرد: نام روستایی در کردستان که توسط بهشیان ویران شد

گهرام: عه لو که زهردی پایزی: (۱) لوزرد.

گهراف: گومی قول که تازه گهی به ته دوره یه و حول ده حوا: گره ده زرف اب.

گهرافی: گوندیکی کوردستانه به عسی کاوی کرد: نام روستایی در کردستان که توسط بهشیان ویران شد.

گهرانگهرا: به نام: (زنگی گهرانگهرا و ستاوه له وانه یه ژو بزنی: (۱) اماسیدگی.

گهرال: گهریدی بی مه بست: (۱) هرزه گرد بی هدف

گهران: (۱) رویشتن، هابوچو کردن: (۲) بو دینموی گوم بو ته لادان: (۳) لهجی چون، گوران له باریکوه بو باریک: (ره نگی سور بو و سه زهره

گهرا: (۱) گردش: (۲) جستجوی گم شده: (۳) تغییر یافتن

گهرانسان: (۱) گهراد حست: (۲) راوکه زیر کهرگی دانان: (۱) تخمگذاری حشرات و ماهیها: (۲) تخم زیر مرغ گذاشتن.

گهرانسن: (۱) ده گهل خوشورد بو سورانه و ده گهراب: (۲) ده کرجستن: (ماشین گهرانسن، ناس گهرانسن): (۳) گیرانی بان به بانگویر بو دلویه نه کردن: (۴) دایهش کردن: (تای و به سهر خه لکا ده گهراند: ۵، به سهریقین (وی به لاکن لهرمن گهراند): (۶) به قوریان کردن (ده سهر گهرانسن): (۷) باش پیشگری «ههل» به مای خرا کردن (شیر هه لگه زانندن): (۸) باش «دا» به مای بهر و خوار ره تاندن (دا گهرانسن: (۱) به گردش بردن: (۲) به کار انداختن: (۳) با بام سلطان بام را محکم کردن: (۴) تقسیم کردن: (۵) بر سر آوردن: (۶) ندا کردن: (۷) با پیشوند «ههل» به معنی خوب کردن: (۸) با پیشوند «د» به معنی به طرف پایین هل دادن.

گهرانگه: جاریک، ده جهمی، هه لیک، چه لیک: یکبار.

گهرانن: گهراندن: بگا، گهراندن.

گهرانه و: (۱) هاتنه و: (۲) پیر بون، (پیاویکه گهرانه و: (۳) جوئی هه له ورتی: (۱) با و آمدن، بازگشتن: (۲) پیر شدن: (۳) نوعی

رقص گرهی

گهرانی: (۱) سندان و هوره لغورت: (۲) جوئی زه هس و سه ما و دیلان: (۱) کوفت و ره رمار، حد نوش جان: (۲) نوعی رقص گرهی.

گهرانو: (۱) گرا، چاره ی ناوی گهرمو سوز: (۲) لهجی چوگ، له یه نند نواز و: (۱) چشمه آب گرم معدنی: (۲) از جادر رفته.

گهراره: (۱) سرکه یه که بوته شراب: (۲) پیاده می ماز بهیر: (۱) سرکه شراب شده: (۲) بو پیر

گهرت: نوز و خول، غومار: (۱) گرد و غبار.

گهرچه: گیاهی که بهر و بالایه بهر یکی بو له پتوک ده گری زونه گهی زور زه و نه: (۱) کرچک.

گهرچهک: (۱) گهرچه: (۲) نبوه جوړو، نه و ورده کر و: (۱) کرچک: (۲) نیم حویده، نیم کوبیده.

گهرچی: ده گهل نموشد: (۱) گرچه، با و چود.

گهره: (۱) هور بان، گوری. (وه گهره بالات بام): (۲) گن چو و هانن: (۳) غومار، تورا: (۴) که موسکه: (۱) قربان: (۲) گشت و گزارا: (۳) غبار: (۴) اندک.

گهره دا: نه گهر، (گهره دا نه نه و بوما): (۱) اگر.

گهره داف: گهراف: گرداب.

گهره دال: به فیری کم یان توزو خونی نیشو: (۱) برف کم یا کردوخاک اندک بر روی زمین

گهره دان: (۱) سه بهی گهراندیه و: (به لا گهرانی بالاب بام): (۲) ده و ج، بره و: (۳) توز کردن: (۴) توز کردن: (۵) گوتره و: (تاه گهران): (۱) برگردان: (۲) روح: (۳) غبار انگیزش: (۴) غبار انگیز: (۵) منتقل کننده

گهره دانه: (۱) خشتی نه ستو، قه لده ی ره تهر: (۲) گهره دا: (۱) گردیدن: (۲) اگر.

گهره و: (۱) گهراف، گهره داف: (۲) برتقی له به لا و توش هانسن: (۱) گرداب: (۲) کتابه از ورطه

گهره دین: چاوی زور به حوکم: (۱) چشم بسیار ریزین.

گهره ش: (۱) گهران: (۲) چهره دان: (۳) نازاوه و پشوی: (۱) گردش: (۲) جرخش: (۳) آشوب و بلوا.

گهره ش نانه و: نازاره مانه و: (۱) هته امگیستن.

گهره دن: (۱) بهر ته سوه، نمسو له لای سسگوه: (۲) نه ستوی باریکی هه شتیک. (تو نگی گهره دن باریک): (۱) گردن چاندرا: (۲) مدخل باریک ظرف

گهره دن تارادی: له زاپو ردوی که سیک خوشیور: (۱) حلال کردن.

گهره دن نازا کردن: به خشتین له کادی زاپو ردو: (۱) حلال کردن.

گهره دن نازایی: گهره دن تارادی: (۱) حلال کردن

گهره دن بهن: گهره دانه: (۱) گردیدن.

گهره دن بهن: گهره دانه: (۱) گردیدن.

گهره دن که چ: (۱) گوی به قهرمان: (۲) خمگین و کر: (۱) گوش به فرمان: (۲) افسرده و غمگین

گهره دنگر: کیشه به لای به سهرهاتگ: (۱) مصیبت گریبانگیر.

گهر دنگير: گهر دنگر [۱] مصيبت گر باندگير.

گهر دنلغ: گهر دانه [۱] گردنبد.

گهر دنه: بستوی کيو، زينو [۱] گردنه.

گهر دوان: گهر دانه [۱] گردنبد.

گهر دوخول: گهر نو سوږانه [۱] پيرامون گنسن.

گهر دوخول: تورو غومار [۱] گردو عير.

گهر دوگون: دهمی سفره تا، (گهر دوگونې به من له خمو ههستم) [۱] سر غاز.

گهر دوول: گهرده با، بهوز [۱] گردباد.

گهر دون: (۱) زه ماسه؛ (۲) چهرخی ناو له جهه هه لینه حان؛ (۳) نه گهره عرابی زل [۱] زسانه؛ (۲) عور، چرخ چاه؛ (۳) چرخ زاده بزرگ.

گهر ده: (۱) ریزه گولینگه زه شی ناویشمی که له سهریای ده پیچن؛ (۲) گهر دن؛ (۳) خاکه زه زی؛ (۴) کورته بالای قهله؛ (۵) ناوه بو بیارن [۱] (۱) زنجیره منگوله پیریشمی مشکي؛ (۲) گردن؛ (۳) خاکه زغال؛ (۴) کوتاه قد چاق؛ (۵) نام مرد نه.

گهر ده با: گهر دوول [۱] گردد.

گهر ده بل: (۱) گهر دوول، گیره لوكه؛ (۲) لوله ی خوار و لك لونه هیل [۱] (۱) گردباد؛ (۲) لونه حرطومی.

گهر ده ش: ناواوه پشوی، گهر دش [۱] اشوب و بلو.

گهر ده ش گیزان: ناواوه نانهوه [۱] مننه به پا کردن

گهر ده لول: گهر دو لول [۱] گردباد

گهر ده مل: پیشه ی گهر دن [۱] ستخوان گردن.

گهر ده ن: گهر دن [۱] گردن.

گهر ده ن زادی: گهر دن تاری [۱] حلال کردن.

گهر ده ن سوږ: بالیده به کی مل سوږه [۱] مرده ی است با گردن قرمز.

گهر ده نگو: چورتن خشنی گهر دن [۱] نوعی زیور گردن

گهر ده نه: گهرده، بستو، ریمو [۱] گردنه کوه.

گهر ده نی: گهر ده [۱] گردنبد.

گهر ده نیش: پشوله سهرخویی، سهر و جهوسه له [۱] متات

گهر ده ی: عاشره پیکه له کوردستان [۱] نام عثمیره ای است.

گهر دپله: (۱) کله پله به کادسی مال؛ (۲) روز چکوله [۱] (۱) خانه تکانی؛

(۲) ریز

گهر دین: (۱) گش، هه مو، بیکرا؛ (۲) گهرن [۱] (۱) هبه، همگان؛ (۲)

گردس

گهر زك: (۱) نالقه، خه له ك؛ (۲) کوژ کردن [۱] (۱) حقه؛ (۲) حلقه گردن مردم.

گهر سافا: لهو گونده ی کوردستانه که به عسی کاویان کرد [۱] روستایی در کوردستان که به تیان آن را ویران کردند.

گهرس و گیل: پوئ و به لاش، گهرش و گیل [۱] خس و خاشاک.

گهرش: پوئ، ورده لاسکی گیا [۱] خاشاک.

گهرش و گیل: پوئ و به لاش [۱] خس و خاشاک.

گهر قیری: نیکه ل پیکه ل، ناته کوږ [۱] درهم برهم

گهر ك: شولی د ری گهر [۱] ترکه چوب گر.

گهر ك: کرو که نهفت [۱] لاغر مردنی.

گهر ك: تومی بارهاوردنی میوه که به چانه و هره ده تومی [۱] گردنه گل.

گهر كه: گهر ك [۱] لاغر مردنی.

گهر گو: گورچيله و گورچك [۱] گیه.

گهر گوش: لاک، پیشکه، ده گوش [۱] گهواره.

گهر گوئك: توفی مل، قه لاده [۱] فلاهه، طوق گردن.

گهر گه: دم و ده رگای سهر به میوی [۱] ادره دولتی

گهر گهر: (۱) بهر ده لان؛ (۲) ناوچه په که له کوردستانی بهر ده سستی مرکب.

(۳) گوندنکی کوردستانه به عسی کاوی کرد [۱] (۱) سنگلاخ؛ (۲)

ناحیه ای در کوردستان؛ (۳) نام روستایی در کوردستان که توسط به تیان

ویران شد

گهر گهر: سچ بیچ، سچ خرو [۱] سچ حورده

گهر گهره: (۱) غمر غمره قهره؛ (۲) که می به یزنگیر... [۱] (۱) قهره؛ (۲)

چنیره غریال و امثال آن.

گهر گهری: (۱) کولیر ی حکم لسی به تیر و شه کر که زار و کان

ده سرفش؛ (۲) که چهلنی که کرتی سهری دیوه [۱] (۱) نان شیرینی

که کودکان می روشن؛ (۲) گیل.

گهر گه سان: (۱) وردوخاش بوئ؛ (۲) ورده و ههرس که وت [۱] (۱) خرد

وحاش سبب؛ (۲) دوسه سیر بهمن فتاد

گهر گه سانن: (۱) وردوخاش کردن؛ (۲) پسانی زنو [۱] (۱) خرد و حاش

کردن؛ (۲) ریزش بهمن.

گهر ل: (۱) گهره؛ (۲) گروی [۱] (۱) لاغر مردنی؛ (۲) گرشده.

گهرم: (۱) ته و زمی تینی خورو ناگره دوی سازد؛ (۲) برتنی له تاره

(گهرمه برین)؛ (۳) برتنی له به له و زو (گهرمار گهرم که بشته سهری)؛

(۴) به کار (تازیه کی دم گهرمه) [۱] (۱) گرم؛ (۲) کنایه از نو؛ (۳) کنایه

عجده و رود؛ (۴) کنایه از کاری و مؤثر.

گهرم: سبی خورو ناگر [۱] گرم

گهرم بر د: ناویردن [۱] قمار دگی

گهرم بر د: ناویردن [۱] قمار دده

گهرم بر د: گهرم بر د [۱] قمار دده

گهرم اپدا: برتنی به مکی بوسید [۱] کنایه از خرد ادما

گهرم اپنو: عیراب، شمارای ساندنی بله ی گهرم و سهرم [۱] دمسج.

میران الحرره.

گهرماتی: گهرما، تین [۱] گرمی.

گهرماخ: (۱) چلنگ چه پهل، گهمار؛ (۲) ناره قهی بن هه نکل و ماخ [۱] (۱)

چرك و كشاف؛ (۲) عرق زیو یل و كشاله وان

گهرم خزن: چنکی، چه به لی [۱] چركین، كنیف

گهرم حن: بیس و نوحل [۱] كنیف و ریش

گهرم ژو: گهرم برده [۱] قمار دده.

گهرم ف: (۱) حمام؛ (۲) چاره ی ناوی گهرم، گراو؛ (۳) گوسدیکه له

كوردستان به‌عسی ویرانی کرد [۱] گرما به: ۲) چشمه آب گرم: ۳) زروستاهای ویران شده کوردستان توسط یحسان
گه‌رمافا حاجیاغ: لهو گوئد بهی کوردستانه که به‌عسی کاویان کرد [۱]
روستایی در کوردستان که یحسان ان را ویران کردند
گه‌رمافوگ: گوئد بهی کوردستانه به‌عسی کاوی کرد [۱] نام روستایی در
کردستان که توسط یحسان ویران شد
گه‌رمافا: هم‌ام، گه‌رماف [۱] گرما به.
گه‌رماندن: گه‌رمکردن [۱] گرم کردن.
گه‌رمانی: ولاتی گه‌رم، پیرانهر به کوستان [۱] گرمسیر.
گه‌رماف: گه‌رماف [۱] بگا- گه‌رماف.
گه‌رمافا: لهو گوئد بهی کوردستانه که به‌عسی کاویان کرد [۱] روستایی
در کوردستان که یحسان ان را ویران کردند.
گه‌رمافوگه‌رم: ۱) دهس به‌جی، بی دوه‌نگ کردن: ۲) جه‌نگه‌و ناوهند. (له
گه‌رمافوگه‌رمی شمرده پدید بو) [۱] فوری، بی‌درنگ: ۲)
گرما گرم.
گه‌رمافو: هم‌ام، حوام [۱] گرما به.
گه‌رمافو: چیشتی شله‌ی ورده ساوار [۱] آتش بلغور.
گه‌رمافی: س، به‌زومی گه‌رماف شدت گرما
گه‌رمافی: بی، به‌زومی گه‌رماف گرمی.
گه‌رمیون: ۱) نی‌تی گه‌را: ۲) به‌توندی وه کار که وئ [۱] گرم شدن: ۲)
سرگرم کار شدن.
گه‌رمیون‌ه‌و: پاش سهرمبون تنی گه‌رم تی گه‌را [۱] گرم شدن بعد
از سرما.
گه‌رمستان: گوئد بهی کوردستانه به‌عسی کاوی کرد [۱] نام روستایی در
کردستان که توسط یحسان ویران شد
گه‌رمجه‌ك: جومگه‌دهست [۱] میج دست.
گه‌رمخان: ۱) له‌گه‌رماف و ده‌زیون، داهیزان: ۲) وشكه‌وه‌بون له‌به‌ر
گه‌رماف [۱] گرمافه شدن: ۲) خشك شدن او شدت گرما
گه‌رمخاندن: ۱) ته‌وژم هینانی گه‌رماف، کوله‌كول: ۲) وشكه‌وه‌بون له‌به‌ر
له‌به‌ر ته‌ی گه‌رماف [۱] شدت گرفت گرما: ۲) جلو گرما خشك
کردن
گه‌رمخواز: رور به‌سهرمه‌سب [۱] بسیار حساس.
گه‌رمخین: ۱) گه‌رمخان: ۲) بون گرین له‌به‌ر گه‌رمای زور [۱] بگا-
گه‌رمخان: ۲) گندیدن از گرما.
گه‌رمخین: له‌گه‌رمافو بون گرین [۱] گندیدن از گرما.
گه‌رم‌داهاتن: گه‌رمبون [۱] بگا گه‌رمبون
گه‌رم‌داهاتن: گه‌رمبون [۱] بگا: گه‌رمبون.
گه‌رمز: گرمزه، زیکه له‌تویرده‌وه [۱] جوش از افت‌بزدگی
گه‌رمزاندن: به‌به‌ر گه‌رم توشی تاویرده‌وه [۱] سب کردن از گرما
گه‌رم‌زمین: گه‌رمافو [۱] گرما سنج
گه‌رمزوك: زیکه له‌تاوانگانه‌وه [۱] جوش زدن ز تیش آفتاب،
گه‌رمزه: گه‌رمز [۱] گرمز.

گه‌رمزین: گه‌رمزاندن [۱] سب کردن ز گرما
گه‌رمش: ته‌وژم [۱] فشار.
گه‌رمشاندن: ته‌وژم‌دان، زور یو هیتان [۱] فشار وردن.
گه‌رمشبه: بریشكه [۱] دانه بوداده
گه‌رمشك: بی مسك [۱] بیدل.
گه‌رمشك: ۱) جورق یرسج: ۲) گرگه: ۳) زتی به‌نمدی زن: ۴)
سهرچاوه‌يك كه به‌ه‌اوین سارده‌وه به‌زستان گه‌رم: ۵) نیوه‌نمه‌كي
گه‌رم: ۶) دوگوسدی کوردستان به‌م ناوه به‌عسی کاوی کرده [۱] ۱)
نوعی برنج: ۲) طالبی، گرمك: ۳) درد مقصل زن: ۴) چشمه‌ای که
آبش در زمستان گرم است: ۵) خمیر گرم که بر ذغال گدازند: ۶) دو
روستا به (بن سم در کوردستان توسط یحسان ویران شده است
گه‌رمسك: لهو گوئد بهی کوردستانه که به‌عسی کاویان کرد [۱]
روستایی در کوردستان که یحسان ان را ویران کردند.
گه‌رمسكاو: گراو [۱] معدن آب گرم
گه‌رم کردن: ۱) بیی حورو ناگر له سارودان و گوزاسدی: ۲) خوش
کردنی کور به لانه‌ن قسه‌خوشه‌وه: (مه‌حلیسی گه‌رم کرده) [۱] ۱)
گرم کردن ۲) آرستن مجلس.
گه‌رمك: ۱) ناوی گه‌رمی کانیو: ۲) گه‌رمافی کانی بی گه‌رم کردنی مرو
[۱] چشمه آب گرم: ۲) گرما به طبیعی.
گه‌رم‌له‌بن: چیشتی که تمه کوتاو، که‌شكه [۱] ۱) اش گندم نیم‌کوب.
گه‌رم‌من: ۱) گه‌رم: ۲) که‌سی که زوری گه‌رمافه [۱] ۱) گرما: ۲) آدم
گرمایی
گه‌رمو: گه‌رمافو، جی خوششتن له‌ناوی گه‌رمی کانداف [۱] ب گرم معدنی.
گه‌رموگ: ۱) گه‌رمافی: ۲) گه‌رمای بیو یستو به‌ه‌ندازه [۱] ۱) گرمسیر:
۲) گرمی مناسب.
گه‌رموگ: سهرچاوه‌ی ناوی به‌رستدن گه‌رم، گه‌رمك [۱] چشمه آب گرم.
گه‌رموگور: زور گه‌رم [۱] درغ داغ.
گه‌رمه: ۱) جه‌نگه: ۲) جه‌لوكی که زوتر بی ده‌گا: ۳) شوربا [۱] ۱)
عنون: ۲) شای زودرس: ۳) شوربا.
گه‌رمه‌برین: تازه‌برین، برینی که‌هیشتا سارده‌وه‌وتنه‌وه‌و خونی لی تن
[۱] رخیم تازه.
گه‌رمه‌یوق: بوخی گه‌رم [۱] بخور گرم.
گه‌رمه‌ته‌ندور: نانی ته‌ندوری که تمواو گزی د نهر کاوه [۱] نان تور
تمام خاموش شده.
گه‌رمه‌خول: سورانی به‌دش به‌له‌به‌ل [۱] چرخش آسیاب یا شتاب.
گه‌رمه‌ژنه: ۱) گرمزه، گه‌رمزه: ۲) تاویرده [۱] ۱) جوش آفتابزدگی: ۲)
فتابزدگی
گه‌رمه‌سوت: حورق پرچی ته‌ك [۱] نوعی بارجه نازك.
گه‌رمه‌شامی: گه‌نمه‌شامی [۱] دوت.
گه‌رمه‌شین: شه‌یوزی زور به‌ته‌وژم و كول [۱] شیون شدیس.
گه‌رمه‌ك: دم ناوی که به‌زستان نایسه‌ستی (مراوی به گه‌رمه‌كان
ده‌له‌وه‌زین) [۱] كندر آبهای گرم که یخ نمی‌بندد.

گهرمه گل: دهم نیکدانی بن زارستان و بنده ننگ بون [حرف زدن بدون وقفه]

گهرمه گوز: چشمت به حشین یو تازه مردگ [عذبه حشین به مناسبت فوت کسی].

گهرمه لولک: ده شتی گهرم بی ناو، بیرون [صحرائی گرم بی آب]

گهرمه نه: کانی گهرماو [چشمه آب گرم]

گهرمه وزه: نیس و قهوه تی گهرما [نیروی گرم]

گهرمه وهر: سور به لقموتس، شور باقر کهر [سخت]

گهرمه وهره: گهرمه وهره [شدت گرما]

گهرمی ۱: گهرمای: ۲) توندو تیری له کار [۱] گرمی: ۲) سرگرمی زیاد

گهرمیان: گهرمانی [گرمسیر]

گهرمیانیدن: بوژ نه ووه، پاش وه سرکار خستن [سرگرم کردن به کار]

گهرمیانی: سهر به گهرمانی [گرمسیری]

گهرمن: گهرمان [گرمسیر]

گهرمین: گهرمیان [گرمسیری]

گهرن: مرزی گهرن [بیمار گر شده]

گهرنای: نازار له شه، بوژ [شجاع]

گهرنالی: زه ننگولی زل [ناقص]

گهرنده: ۱) کهنی که روز ده گهری: ۲) شتی که روز خول ده خو [۱] سیار: ۲) جرحنده

گهرنگ: گیاه که [گیاهی است]

گهرنوس: ۱) گهرنس: ۲) ناوه یو پیاو [۱] شجاع: ۲) نام مردانه

گهره: گوندیکی کوردستانه به عسی کاولی کرد [نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد]

گهره: ۱) دیوی زوره وی نه ست: ۲) یستو، زیوی چیا: ۳) هرجی وه: گهره شتی پیدا برو: (گهری ناسیار) [۱] گلو: ۲) گردنه: ۳) هرچهر گلو مانند

گهروانکه: گروانکه [نگا: گروانکه]

گهروته: گوندیکه له کوردستان به عسی ویرایی کرد [از روستاهای ویران شده کردستان توسط بعثیان]

گهرودی: لهو گونداسه ی کوردستانه که به عسی کارلیان کرد [روستایی در کردستان که بعثیان آن را ویران کردند]

گهرور: گوندیکه له کوردستان [نام دهی است]

گهرور: زهر، گرس زور [زهر، خش]

گهروشه: زده ساوی [عصبیت]

گهروک: ۱) زور له رویتسین دا، دایم به یوه: ۲) ترومیل: ۳) کوچمه، خیله کی [۱] بسیار رونده، سیار: ۲) ماشین، اتومبیل: ۳) گوج نشین، کو حنده

گهرور: گوندیکه له کوردستان [نام دهی است]

گهرور: زهر، گرس زور [زهر، خش]

گهروشه: زده ساوی [عصبیت]

گهرور: گوندیکه له کوردستان [نام دهی است]

گهرور: زهر، گرس زور [زهر، خش]

گهروشه: زده ساوی [عصبیت]

گلو گوندیکی: ۲) صد گوندیکی

گهرول: ۱) گروی، گرو: ۲) گهرول [۱] گرو، بیمار جرب: ۲) سیار

گهرولی: ۱) نه خوشی گروی: ۲) روز گهر [۱] گری، جرب: ۲) گشتی زیاد

گهرنگه: جاریک له جاران، گهرنگه [یکبار]

گهرهاتن: نالوهاتن [بیماری لودیس]

گهره هینانه وه: جاردی نالو کردن [لورتن ر معالجه کردن]

گهروی: گوندیکی کوردستانه به عسی کاولی کرد [نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد]

گهره: ۱) خرمین کوتان به گاو گول: ۲) شکایت [۱] خرمن کویی: ۲) سکیب

گهره: ۱) گهری پهره ش، کونی بهرداشی سهره وه: ۲) نهی، پیویسته [۱] گلو ی سنگ آسیاب: ۲) باید، لازم است

گهره پیچ: گهره لول [گردباد]

گهره پیچ: گهره پیچ [گردباد]

گهره دی: گوندیکی کوردستانه به عسی کاولی کرد [نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد]

گهره سور: لهو گوندیکه ی کوردستانه که به عسی کاولی کرد [روستایی در کردستان که بعثیان آن را ویران کردند]

گهره: پیویسته، نهی، نهی [لازم است]

گهره: ۱) ناح: ۲) ره لکاو: ۳) گهزار: ۴) مزراق [۱] محله: ۲) باتلاق: ۳) گرداب: ۴) گردما

گهره ک بون: ویستن، خواستن [خوستن]

گهره ک ناگهره: خوامی نه خوامی، بتهوی نه تهوی، جاری نچار [خو دناحره]

گهره کویر: شه کویر [شب کویر]

گهره که: ۱) گهره، پیویسته: ۲) دهیوی، دهیوی: (چیت گهره که، نویم گهره که) [۱] لازم است: ۲) خواهه، خواهم

گهره گور: گوندیکی کوردستانه به عسی کاولی کرد [نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد]

گهره گوش: گوندیکی کوردستانه به عسی کاولی کرد [نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد]

گهره ل: گهرول، گروی [گر]

گهره لاو: گهره لاو، نگا: گهره لاو

گهره لاو: گورنی کوتنی خه لکی ناو کو به نوره [آواز خوانی نوینی هل مجلس]

گهره لاو: گهره لاو، نگا: گهره لاو

گهره لاو: گهره لاو، نگا: گهره لاو

گهرمول: نیکه وه ویشتی حه شمان [منلوغی و اودحام مردم]

گهره ننگ: ۱) داریکی دویه له تا به لکی به عقی له سهر داده مهریس: ۲) گریگ: ۳) جاریک، ده حفه به، ده حدی: ۴) چوبی دوسر که توده

برگ علی را بر ن بهد: ۲) مهم: ۳) یکبار

گهره: بارمه: (با ده گهره وی نه ده به تا دهینی خودم نه، رهن،
گهره وانی خوارو: لهو گوندانی کوردستانه که به عسی کولیان کرد [۱]
روستایی در کوردستان که بهشیان را ویران کردید.
گهره وانی سهرو: گوشتکه له کوردستان به عسی ویرانی کرد [۱] از
روستاهای ویران شده کوردستان توسط بهشیان
گهره و تش: کرین، سهس [۱] حری.
گهره و بلك: رشك، گوی زهش، چاهه ورنکه به تیره ی ریوی و کونلی
به برخه [۱] وشق.
گهری: پد سگری به وانا پیسه: (زیر سگری، ناسگری) [۱] پسو به
ممی سه سمن
گهری: گهری، نه خوشی گزونی [۱] بهاری چرب، گری.
گهرین: (۱) گهرن، گهرش کردن (۲) بون چونه سهو حاله نی، (۳)
شکس [۱] (۱) گردس کردن (۲) گردس سس (۳) سس
گهرینه و: گهرینه دوی حو له سه و [۱] با گس
گهرینه و: (۱) رور گهرینه: ۲، سوس گهر (۳) ملا گهر [۱] بسار
سیارا (۲) پیگهر (۳) و بگرد
گهرینه: (۱) گهرنك، که سنی رور نه و (۲) بریتی له دیایدیه [۱] (۱) بسیار
رویده، سیارا (۲) کتابه ز جهان دیده
گهرینه، گهرینه دوی ده ستو و ده م [۱] نیروی دست و ده
گهرین: شکس، گهرین [۱] سس
گهرین شکس، قه مهن.
گهرینه ك گزای گومی کور [۱] گراب مهلك
گهر: (۱) قه، گار به ددان (۲) داری گز چار (۳) ناوگی شمیرن که له
دار ده نی، نهوی له مازو ده نیشتی خوشترینه، گهر، ۴، نامرانیکی
نو له: (۵) چو: (۶) خه، پارچه به کی ناو شمشه: (۷) گهسك: (۸)
شوکی دارو دره خب [۱] (۱) گاز ددن (۲) درج گز (۳) گرانگین،
(۴) ررح (۵) سن: (۶) حو، بوخی پارچه بریمی (۷) چارو: (۸) سه
ساب
گهره، رمی دین، (گه زاره ی لی کیشایوم هه رچی خرایه پنی گونم)
[۱] ریان در
گهره و ده ر کیش: رمان ریزی کردن [۱] ریان درازی کردن.
گه زاره کیشان: رمان دویزی کردن [۱] ریان درازی کردن.
گه زاف، نسهی بی نامو ناخوش [۱] یاهو.
گهرین هه گرس [۱] گار گرس
گه زح، پارچه ی به شتی بر ناو [۱] قطعه بریده شده از چیزی
گه زحان پارچه بون [۱] باره شدن.
گه زخاندن، پارچه پارچه کردن [۱] قطعه قطعه کردن.
گه زخی: پارچه کرا [۱] باره شده.
گه زك، گسك، چارو، گزك [۱] چارو.
گه ز کردن: پنون به گهر [۱] دوج بهایی.
گه ز گودش: گهسك بیدای، گیزك کردن، ماشن [۱] حارو کردن.
گه ز گرتن، قهپ گرتن [۱] گار گرتن.

گه ز گوله: گه زوی د رمارو [۱] گز بگیس مازوح
گه ز گه زیا لا کردن: (۱) ز زل بون: (۲) بریتی له زوری خوشبون [۱] (۱)
به سرعت رشت کردن: ۲، کبابه ار بسیار حوین شدن
گه ز گه زك: گز گره گیاه که به بیست کهوی: لی لی به ساد که [۱] گیاه
گرنه.
گه ز گه زك: گهر گهر [۱] گیاه گزه
گه ز گه زك: گهر گهر [۱] گیاه گزه
گه ز گه سك: ۱، گه زك ۲، ماوی گودیکه [۱] ۱، گزه ۲، نام دهی
اسب
گه زك: کیر، چه وی که ناو سینه و [۱] کارو.
گه ز مارو: بهری دری گهر [۱] شمر درخت گز
گهره: ۱، بیر، بیر که به کوان داویزی: (۲) کیشکچی شه واه له
بازارو کولان [۱] (۱) خدنگ: (۲) عسسی، گرته.
گه زیده: (۱) حانه وری که کار ده گری: (۲) چاه وری که پیوه ده د: (۳)
بریتی له پیوی به دقه: (۴) تامی زمان سوئین، سیر: (۵) تامی نفب [۱] (۱)
گرته: (۲) حانور نبش ز: (۳) کتابه از آدم مردی: (۴) مره زیا: سوز
۵، مره گس
گه زك: ۱، گنا گسك ۲، گهر گهر [۱] ۱، گه حرو: ۲، گه گره
گهرینه، گهرینه [۱] بگ گهرینه
گه زنه: (۱) سو ریزه: (۲) حه سوپی دیوی نه و نه (۳) بوجه که له
کوردستان: (۴) گهر گه ز: (۵) بیوی ته ز [۱] (۱) سر حك: (۲) نستو: (۳)
ناحیه ای در کوردستان: ۴، گزله: (۵) اکوما
گه زنه ك: که سن که بیوی ته ز ههس [۱] مینا به اگرما
گه زنه بی: چو رتی تری [۱] بوخی بگور
گه زو، ناوگی شیرینی دار، گه ز [۱] گرانگین.
گه زو گه زو [۱] گرانگین.
گه زو بریشک: گه می برزای ده گهل گه زو بیکه کراوی خره دندار
[۱] گندم بود ده با گز مخلوط شده.
گه زو: (۱) رهمه لیلک، چوره، شوشه سه وول (۲) موزانه [۱] (۱) دنگ له:
(۲) موزانه
گه زوشان: لهو گوند بهی کوردستانه که به عسی کولیان کرد [۱]
روستایی در کوردستان که بهشیان را ویران کردند.
گه زو ك: (۱) گه ز گه سك: (۲) هه رچی ده گهری: (۳) گوندیکه به کوردستان
به عسی ویرانی کرد [۱] (۱) گیه گزه (۲) گزیده: (۳) اروستانهای
ویران شده کوردستان توسط بهشیان.
گه زو کی: (۱) دو که ی به لکی بیستان: (۲) نه خوشیه کی پیسته [۱] (۱) شنه
پایری: (۲) یکی از بیماریهای پوست
گه زوله: گهر، گهر [۱] گر بگیس
گه زوه: گه زو [۱] گرانگین
گه زه: (۱) چاهه وری گارگر: (۲) شفره ی چه رم برین [۱] (۱) گرته: (۲)
شفره کفشان.
گه زو: (۱) گیاه که لاسکی ده مژن شیرینه: (۲) گه زو [۱] ۱، گه ی اس.

۶) سوری خوئی [۱] آتش مشعل: ۲) اخگر مشعل: ۳) شاداب و برد: ۴) روی گشاده: ۵) سرح به رنگ اخگر: ۶) سرح خوئی.
 گه شانده وه: ۱) کلید رکردن وهی ناگری دامرکاو: ۲) رهزی پادوشین کردن تده پسته سکل: ۳) کفیف خوش کردن: ۴) به هو خوتجه گون بشکو بدن [۱] مشعل کردن آتش بعد از فرونشستن: ۲) بادرین رجال برای فروختن: ۳) ساد کردن: ۴) به شکوفه بدن عسه
 گه شانده وه: ۱) پیشکوتی گول: ۲) تیراویون و شق و تورت یون: ۳) سورسوسه وی رهزی و یوسه سکل: ۴) شاد یون [۱] شکفن: ۲) شکوفه شدن: ۳) فروخته شدن رغال: ۴) شاد شدن.
 گه ش پونه وه: گه شانه وه [۱] نگ: گه شانه وه.
 گه شت: ۱) سدرین، گه ران به کفیف: ۲) گه دایی، مانه و مال کردن [۱] سیاحت: ۳) گدی.
 گه شتاندن: ۱) تن گه یاندن: ۲) پین گه یاندن [۱] فهماندن: ۲) رسانیدن
 گه شتن: ۱) رسیدن یون: ۲) فامین: (تن گه شتی، تن گه شتم) [۱] رسیدن: ۲) فهمیدن
 گه شتی: ۱) پین گه شتو، رسیدن یونگا: ۲) داروغهی تاوشار [۱] رسیدن: ۲) پلین سهری
 گه شتبه وه: سره وهی بوسراون گه زنده [۱] سب حسانه
 گه شتوت رور گهریده [۱] سیاح
 گه شتیاز: سه یاع، دیبا گهر، گهریده ی سار [۱] سیاح
 گه شک: یو کاو له، چه میوله [۱] ام کردن
 گه شکردن وه: گه شانده وه [۱] بگا، گه شانده وه
 گه شککه: ۱) فنی، خو: ۲) لهجوجون له خوشیا: ۳) گه شک [۱] صرع: ۲) از شادی بیهوش شدن: ۳) ام.
 گه شککه یون: ۱) فنی لئ هان: ۲) له خوشیا له سه رجوخو [۱] دچار صرع شدن: ۲) از شادی غش کردن.
 گه شککه دار، قیدار، خرد و [۱] صرعی
 گه شککه گرتن: فنی لئ هان [۱] دچار صرع شدن
 گه شککه: سه یرانگا، چیکگی گه شت و سه یران [۱] سیاحتگاه
 گه شته: ۱) خوشی و شادی: ۲) تیراوی و تورتی و شقی: ۳) بره، رورده خته: ۴) لقی تاروی ره: ۵) بالابنس یون و به خوداهان [۱] شادی: ۲) شادایی: ۳) تبسم: ۴) جو نه تاك: ۵) تشو و نما.
 گه شه کردن: ۱) شادی یون: ۲) دهب لاکردن و به خوداهان [۱] شاد شدن: ۲) شو و نما کردن، بالیدن.
 گه شه گرتن: یزه هاتنه سه رده، زورده خته کردن [۱] تبسم کردن.
 گه شه و یون: گه شه و وه [۱] بگا، گه شه و وه
 گه شتی: ۱) شق و تیراوی، دژی ژاکاوی: ۲) رو خوشی: ۳) دلخوشی [۱] تردی و شادایی: ۲) خوش روی: ۳) دلخوشی.
 گه شین: گه شانده [۱] بگا، گه شانده
 گه شپ نه وه: گه شانه وه [۱] نگا، گه شانده وه.
 گه شینه وه: گه شانده وه [۱] گه شانده وه

با ساقه شیرین که منکیده می شود: ۲) هویج
 گه روت: ۱) پلپ، بهف به، پیاو: ۲) تاروی رنگه، به لده: ۳) خنری نیو: ۴) نفت: ۵) گازگر [۱] بهانه: ۲) بلند راهما: ۳) نندمه: ۴) گس مزه: ۵) گزنده
 گه زه گه زه: وشه به که یو رورکی ده لئین و قامک دیننه ده میوه [۱] صطلاحی برای بچه که انگشت را گاز گیرد.
 گه زهن: ۱) زبان، ره ره: ۲) به لا به سه رهاتی خراب [۱] زبان: ۲) سیب، گرد.
 گه زنه: گانه که به شلکی ده خوئی [۱] گاهی است خوردنی.
 گه زنهك. بیروی بهر [۱] اگر
 گهری: ۱) گازی لی گرت: ۲) غومشاش: (مسالی گه زی: ۳) هر گزنیکی: (گه زی به چهند) [۱] گزید: ۲) پارچه، کالای زوعی: ۳) هر مش
 گه زیت: سه وانه له ماموسو یان [۱] حربه
 گهریچار دی گهر، گزیدن در حتمه کر
 گه زیزه بلایر [۱] گلی است او بهار می سکند
 گه زین گهرس [۱] گار گرس
 گهر شک: گهر گهرک [۱] گباه گزه.
 گهر، هب، گار به ددان [۱] گاردندان
 گه ژار حیفه به [۱] راعر
 گه ژار، حیکدانه [۱] راعر
 گه ژکون: هب گهرم [۱] گار گرس
 گه ژگهرسك: گهره نوک، ماهو، [۱] گردید
 گه ژم: دوی بوز دارتوفانه [۱] هرجت پشه
 گه ژمرانین، هارین، زور ورد کردن [۱] آسیاب کردن.
 گه ژهری، هارنراو [۱] آسیاب شده
 گه ژهرین: گه ژمرندن [۱] آسیاب کردن
 گه ژین. گهرین گه ژس [۱] گارگرفت
 گه ست: ناشیرین، ناحو، دژیو [۱] رشت، بدگل
 گه ستین: گه زین، گه ژین [۱] گارگرفت.
 گه سته، پیوه دراو: (مار گه سته) [۱] نیش خورده
 گه سسك، گزك، جارو [۱] جارو
 گه سسكدان: ۱) گردان: ۲) برتنی له بردنی هه و شتی له ماندا [۱] جارو کردن: ۲) کدیه، و بردن همه چیز.
 گه سسكده: گزكده [۱] جارو زدن.
 گه سسك لیدان: گه سسكدان [۱] بگا، گه سسكدان.
 گه سسكه سپیکه: گبه تی یون خوشه وشكه که ی ده کته گه سك [۱] گاهی است خوشبو
 گه سسكه شاری: گبه که سك له له ماندا ده بچین [۱] نوعی گباه جارو.
 گه سه ی: پیوه دان [۱] بیش زدن
 گه ش: ۱) ناگری بلنسه در: ۲) سکل یی، سهایی: ۳) سه و تورت: ۴) روی بی گج: (به زوی گه شه وه دواندمی): ۵) سوری به زه بگی بولو.

ده چی به لأم توژی درشت بره و شیر به [۱] آلو سرخ؛ [۲] آلو زرد؛ [۳] گیلاس.

گهلاش: نان دین [۱] جای نان.

گهلاشن: [۱] ورده ی پزیری لوک و مو له هه لاجی و شه کردید؛ [۲] خشت و خالی تاوچو که به ری نه ده گری [۱] بگه های سه و مثال آن دو هلاجی و... [۲] خس و خاشاک د خل جوی که حلو اب را می گیرند.

گهلاگردن: [۱] به سگ لئو رو؛ [۲] به لکه میو له دار چنین [۱] برگ در [۲] برگ مو حسن.

گهلاکوب: سلاهی گهلاورد کردن [۱] کدینه، برگ کوب.

گهلاکونه: گهلاکونک [۱] برگ کوب.

گهلاکردو: گوندیکی کوردستان به عسی کاوی کرد [۱] نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.

گهلاکوبن: چه بگهی به لک و ه رینی داران [۱] موسم برگ ویران.

گهلال: ورده به ری لوسی تاوچم [۱] حاسه رودخانه.

گهلالوچ: ره نه چکوله، نه لکه [۱] زبان کوچکه.

گهلالوچک: با لوی گرو [۱] لورتن.

گهلالوچک: با لوی گرو [۱] بوزین.

گهلاله: [۱] نالو، خرابی گرو، گهلاوچک؛ [۲] نمونه؛ [۳] پیش نو؛ [۴] شاربک و گوندیکی کوردستان به عسی ویرانی کردن [۱] لورتن؛

[۲] طرح؛ [۳] پیش نو؛ [۴] نام شهر و روستایی در کردستان که بعثیا ویران کرده.

گهلاله: [۱] گلاله؛ [۲] ناوی شارو کیکه؛ [۳] ناوی تاوچه یکه به کوردستان [۱] نگا، گلاله؛ [۲] نام شهر کی است؛ [۳] نام ناحیه ای در کردستان.

گهلالی: ناوی عه شیر به یکی کورده: (سهر که شی عه لی گهلالی شوخی با بانی عراق) «اکوردی» [۱] نام عشیره ای است.

گهلالیشک: سوچ و گوشه ی زار [۱] گوشه لبنان.

گهلالیه کان: گوندیکی کوردستان به عسی کاوی کرد [۱] نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.

گهلامیو: به لکی ره ز [۱] برگ مو.

گهلانکه: جاره ده حفه، چهل کهرت [۱] دفعه.

گهلاو: قوماری که به مو ره ی نمرده کری [۱] نوعی بازی است که با مهره برد کنند.

گهلاو: گلاو بیس [۱] پند.

گهلاوگهل: ریگه چون به بی لیکه و دور [۱] راه یافتن با پهی از هم بار.

گهلاوی: گلاوی [۱] پلیدی.

گهلاویژ: [۱] نه سیره به بی روز گسه به بیوه ی هوسر ده بیدری؛ [۲] مادگی پیغممی سن، بیوه راست به یکی هوس؛ [۳] سوخ مو ران؛ [۴]

گیسه گه نسی دروا [۱] ستاره شهر؛ [۲] ماه مرداد؛ [۳] نام زنانه؛ [۴] توده فرویده عه.

گهلاویژنه نگوتن: سهره تای دیری دانی نه سیره ی گهلاویژ [۱] طلوع ستاره شهر.

گهلاویژی: [۱] ریز کردن ی پانده حل که گوله کان به چه سهره؛ [۲] برکه خه باری که دوا ی گهلاویژنه نگوتن به ری به [۱] رده کردن

سته های غله فرویده به ترتیبی که خوسه ها برهم بند؛ [۲] بوته حیاری که بعد از طلوع ستاره شهر شمر دهد.

گهلهازه: کومه ی بالدارن بیکه و نه حه واه [۱] دسته نردگان در حال پرواز.

گهلیون: کو بو به دی حه شامات [۱] اجتماع مردم.

گهل به ستن: کو بو نه و له نهوری به کتر [۱] همیش.

گهلپ: به لایی لاسه و یلا که، گوپ [۱] لب.

گهلپه رستی: زنده خو شوستن. گهل حمر [۱] ملت خواهی، مردم دوستی گه لته کانه [۱] سوخی.

گهلج: کیشه و دم به ده [۱] جدل.

گهلجو: زلامی ده بنگر تا نیکه پشتو [۱] تومند احمق.

گهلجهز: میل بهت خوشبوست [۱] ملت دوست.

گهلخور: ریتی له حاوه ده سه لانی بی به ری ده گهل ژنده ستان [۱] کینه ر ح کم سمگر.

گهلحور: ناز لانی که به به سکه ر ده زی [۱] دامی که از برگ می چرد.

گهلدار: داری رل [۱] درخت تاوور.

گهلش: کیشه و دمه قاله [۱] نزع و کنش.

گهلگهی: گردیکه له کوردستان به عسی ویرانی کرد [۱] روستاهای ویران شده کوردستان توسط بعثیان.

گهللات: مفتخور، چه وری مالانگه [۱] مفت حو.

گهللاس: نازاوه، پشیوی [۱] شوب و فته.

گهللاو: گهلاو، قوماری که [۱] نگا، گهلاو.

گهللایی: گوی به دور به هیچ شب [۱] بی میلات.

گهللهک: به حار زور [۱] بسیار زیاد.

گهلن زکی: گوندیکی کوردستان به عسی کاوی کرد [۱] نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.

گهلو: [۱] مو سی: (گهلوده بی وایی)؛ [۲] کاورا، نهی کسی که قصه ی ده گهل ده کم؛ [۳] نهی خه لکیه [۱] تو گو بی؛ [۲] ای فلان؛ [۳] ای مردم.

گهلو: گهرو [۱] نگا، گهرو.

گهلو: گهرو [۱] نگا، گهرو.

گهلواخی: ساوی تاوچه و عه شیر به یکه [۱] نام منطقه و عشیره ای در کردستان.

گهلواژ: سهرماو به سته له کی له بکاو [۱] سرمای ناگهانی.

گهلواژ: [۱] گلاو؛ [۲] گورانی تای به تی بو خوش چروده و کردنی دار له به هردا؛ [۳] زنجیره یون به شون یه کا [۱] نگا، گلاو؛ [۲] ترانه

مخصوص جشن جوانه زدن در حداد؛ [۳] به دنبال هم ردیف شدن

گهلواژه: [۱] گورانی چروده و کردنی دار: (همواران گاره گازه ده خونین

گه‌لوا: ناگاداری ده‌ره و بیچکان [۱] بگه‌مان درخنچه‌های جنگل
گه‌لوره: پوار، رزبو اندو سیده.
گه‌له: نفوس: (گه‌له‌یی کوردستانی سی‌سیبویه) [۱] جمعیت.
گه‌لی: (۱) سهره کومه‌ل (۲) گه‌لی، بوهس [۱] منی: (۲) دزه.
گه‌لی: (۱) روره، هره، رای: (۲) کومه‌له‌خنه‌لکیکی هاوره‌چک [۱] (۱) بسیار:
۲ منی
گه‌لی: دزل، ده‌ره، شیو، پوهل [۱] دزه
گه‌لیار: عه‌شیره‌تی زل له کوردستان [۱] عه‌شیره‌ای بزرگ در کردستان
گه‌لیاوا: له‌و گوید نه‌ی کوردستانه که به‌عسی کاو‌لیان کرد [۱] روستایی
در کردستان که به‌شیان آن را ویرن کردند.
گه‌لی‌بابولیا: گوندیکی کوردستانه به‌عسی کاو‌لی کرد [۱] نام روستایی
در کردستان که توسط به‌شیان ویرن شد.
گه‌لی‌پساغا: گوندیکی کوردستانه به‌عسی کاو‌لی کرد [۱] نام روستایی
در کردستان که توسط به‌شیان ویرن شد.
گه‌لی‌دیزا: گوندیکی کوردستانه به‌عسی کاو‌لی کرد [۱] نام روستایی در
کردستان که توسط به‌شیان ویران شد.
گه‌لیز: (۱) روره، هره: (۲) سهره گه‌ل [۱] (۱) بسیار (۲) منی
گه‌لی‌رمان: گوندیکی کوردستانه به‌عسی کاو‌لی کرد [۱] نام روستایی در
کردستان که توسط به‌شیان ویران شد.
گه‌لیش: (۱) شاره، شاده، بیشاه‌ی بیوان کاو‌ حمرمان: (۲) گوله‌هره‌ره
[۱] (۱) نشانه‌ی مه‌ل کاه و گندم در خرمن: (۲) کرد شالیز
گه‌لیشه: گه‌لاشان [۱] بگا: گه‌لاشان.
گه‌لیک: (۱) زور، زاف: (۲) کومه‌له‌خنه‌لکیکی هاوره‌چک [۱] (۱) بسیار: (۲)
منی.
گه‌لی‌گویر: گوندیکی کوردستانه به‌عسی کاو‌لی کرد [۱] نام روستایی در
کردستان که توسط به‌شیان ویران شد.
گه‌م: (۱) گریگی، بایه‌حداری (۲) گه‌مه، کیه [۱] (۱) اه‌میت: (۲) بارد
گه‌م‌و: (۱) چرک، چلک، بیسانی (۲) جنگ، بیس: (۳) ده‌ب‌عی: ۴۰
گوله‌سک [۱] (۱) چرک، کثافت: (۲) چرکین: (۳) د‌ب‌عی: (۴) سگ‌نر.
گه‌مارگه: ده‌باغ‌خانه [۱] د‌ب‌ح‌خ‌ه
گه‌مارو: (۱) شالو، په‌لاهار: (۲) ده‌ره‌گیران [۱] (۱) پورش: ۲، مح‌سره
گه‌مارودان: (۱) شالو‌بردن، په‌لاماردان: (۲) ده‌ره‌گرس [۱] (۱) بوس
بردن: (۲) محاصره‌کردن
گه‌مال: سه‌گی نیر، فده‌گول، گونه‌سگ [۱] سگ‌نر
گه‌مالان: گوندیکی کوردستانه به‌عسی کاو‌لی کرد [۱] نام روستایی در
کردستان که توسط به‌شیان ویران شد.
گه‌ماللو: گیاه‌که [۱] گیاهی است
گه‌مال‌فس: قه‌گه‌ل‌نس [۱] چم‌نامه.
گه‌مانه: گومانه [۱] نگا گومانه.
گه‌مبال: گه‌مال [۱] سگ‌نر
گه‌مبول: (۱) گوله‌سه‌گی پیر: (۲) پرنی له‌زورپیری موی توپ‌و برو
حمرسگ [۱] (۱) پیر سگ‌نر: (۲) کنایه از ادم کهنسال

گه‌لوازه: (۲) رسته‌موروی سو‌رو شین که به بیشکوه هه‌لداوه‌سری:
(۳) گویزه‌ه‌م‌جیری په‌سه‌نه‌وه کراوا: (۴) هزینی بانداری په‌کومه‌ل
پیکه‌وه به‌ه‌لوا [۱] (۱) ترانه‌ی مخصوص جشن جوانه‌زدن درختن: (۲)
رشته‌مه‌ره‌های رنگین که به گه‌لوازه اویرند: (۳) تنجیر و گردوی بانج
رشته شده: ۴، دسته‌بردگان در حال پرواز.
گه‌لواگه‌لوا: گه‌لارگه‌ل [۱] نگا. گه‌لارگه‌ل.
گه‌لوالک: گیاه‌که به‌نکه‌ی ده‌خوری [۱] گیاهی سب‌ب پیاره‌خوردنی
گه‌لورا: د‌م‌خورت [۱] لندهور.
گه‌لوره: گه‌لور [۱] بندهور
گه‌لوری: موزنه‌خواردوی ریزال ریزال [۱] موربانه‌خوردی یوسیه.
گه‌لوز: ناوگه‌ل به‌تلائی بیوان دورزان، نایسه‌تی یوسه‌گه‌ده‌نس
(کدکی ده‌گه‌لوزی گرت) [۱] میان‌رانها برای سنگ‌گوید.
گه‌لوس: گوندیکی کوردستانه به‌عسی کاو‌لی کرد [۱] نام روستایی در
کردستان که توسط به‌شیان ویران شد.
گه‌لوس: گه‌لور [۱] بگا. گه‌لور
گه‌لوگر: گه‌لوگر [۱] گلوگر.
گه‌لوه‌زه: گوندیکی کوردستانه به‌عسی کاو‌لی کرد [۱] نام روستایی در
کردستان که توسط به‌شیان ویران شد.
گه‌لویر: لیکاری ده‌م [۱] عاب‌دهن.
گه‌له: (۱) کهرسکه، کومه‌تی پیکه‌وه: (۲) زور، زاف: (۳) گه‌لای زربوی
ده‌ره [۱] (۱) قطع، کرده: (۲) د‌ب‌د، بیس: (۳) برگ‌حرر
گه‌له‌عو: کرس [۱] سکه‌به
گه‌له‌خوت: ر‌ده‌ی نا‌بی یوسه‌گه‌لانی. هوی [۱] تعاونی سحر‌بی
گه‌له‌حس: ب‌ل‌ب‌ل [۱] ب‌ل
گه‌له‌خن: جویی بی‌مه‌به‌ستو به‌خوزبی [۱] جوب‌بی‌ه‌ف و
س‌س‌ری
گه‌له‌ده‌ره: زب‌اره‌ی درونه [۱] دروکردن تعاونی
گه‌له‌زاویرزه: ته‌گیرکردنی په‌کومه‌ل [۱] کنکاش دسته‌جمعی
گه‌له‌زاویرزی: گه‌له‌ز ویرزه [۱] کنکاش دسته‌جمعی.
گه‌له‌ک: ده‌خف، زور [۱] بسیار
گه‌له‌کومه: هاوکاری کردنی په‌کومه‌ل [۱] تعاون گروهی.
گه‌له‌کومه‌ک: گه‌له‌کومه [۱] تعاون گروهی.
گه‌له‌کومه‌که: گه‌له‌کومه [۱] تعاون گروهی
گه‌له‌کومه‌کی: گه‌له‌کومه [۱] تعاون گروهی.
گه‌له‌کومه‌گی: گه‌له‌کومه [۱] تعاون گروهی.
گه‌له‌کویی: خوشایند، پیکه‌وه‌زیشتن په‌کومه‌ل [۱] مظاهرات.
گه‌له‌کی: گه‌له‌ک، زف، فره، فربه، زور [۱] زیدد، بسیار.
گه‌له‌مه‌ری: (۱) به‌گشتی: (۲) روره‌به: (۳) ریوشوینی کومه‌نگا [۱] (۱)
همگی: (۲) بیشتر، غالب: (۳) ع‌رف.
گه‌له‌ندار: داری زور‌نه‌ستور [۱] درخت بسیار تنومند.
گه‌له‌و: گه‌لحو [۱] تومند، احمر
گه‌له‌وان: شو‌نی په‌زو گاران [۱] چو‌بدن.

گه مېوله: گه مېول [۱] بگ: گه مېول.

گه مې: ناحه ز له بهر چاوه نه جوړ [۱] زشت نما.

گه مېز: (۱) لهټ، پارچه یی وړو؛ (۲) نېوه کولان، نېوه چوشان [۱] (۱) خړد، نکه کوچك؛ (۲) بېم حوش.

گه مېر اېدن: ناشمېرېن كړدن، كرښت كړدن [۱] پدېنما كړدن.

گه مېر اېلېدن: (۱) لهټ و كوت كړدن. وړدو خاش كړدن؛ (۲) گه مېك كولاېدن [۱] (۱) خړدوله كړدن؛ (۲) كمې چوشان.

گه مېره: (۱) كه مېره؛ (۲) پتړوی برېښ [۱] (۱) سرگېن حسيكه سفت؛ (۲) حېك رېشه

گه مېره پېسېستن: (۱) پتړو نېشته سهرېرېښ؛ (۲) پرنې له چنكي زړو؛ (ده سېنت ناشوې گه مېره یی پېستوه) [۱] (۱) كېره پستن زخم؛ (۲) كښه

اړ چركېښ زېد

گه مېر: چكړلې پړنه گه یی مېوب [۱] كوچلولی بد قېافه

گه مېزه: (۱) گمزا؛ (۲) خول، گموج، گمژ، وړ [۱] (۱) بگ: گمزا؛ (۲) گمچ، دېنگ، هالو.

گه مېزه ل: گه مېر [۱] بگا: گه مېر.

گه مېش: (۱) پړی ده ستن، گوم؛ (۲) ملائي زړه بائي؛ (۳) لېدان بهر [۱] (۱) پريك گف؛ (۲) گښتي؛ (۳) چوبكاري

گه مېشانېدن: (۱) لېدن؛ (۲) كوشی له زېر داركارېدا [۱] (۱) وړدن (۲) كُشتن در اثر چوبكاري.

گه مېشو: (۱) خول، خول؛ (۲) زور بېز [۱] (۱) هالو؛ (۲) كُشتي گير.

گه مېز: (۱) نفت، نامال مال؛ (۲) روگرز [۱] (۱) گس مایل به تلح؛ (۲) ترش رو

گه مېزه: خوركي بېجی كه به لېوه ده نوسن [۱] غداي لرح كه پر لب

حسد

گه مېه: (۱) گالته، (۲) هومار له سهر پر دنده؛ (۳) بازي؛ (۴) كايه؛ (گه مېه بگه) [۱] (۱) شوخي؛ (۲) قمار؛ (۳) باري؛ (۴) نوېت در باري و قمار.

گه مېه گا: گوښكي كوردستانه پېسې كاوې كړد [۱] نام روستايي در كوردستان كه توسط بېشيان ويران شد.

گه مې كه سې: بېوزل [۱] كشي.

گه مې گه مې: گه مې [۱] كشي

گه مې وان: كه سې كه كدشي د زړي [۱] ناخدا.

گه مې وان: گه مې وړ [۱] ناخدا.

گه مېه: گه مې، گه مې، يابوز [۱] كشي.

گه مېه وان: گه مې وړ [۱] ناخدا.

گه مې: (۱) بون ناخوش؛ (۲) وزېن له ته زېد؛ (۳) خراب و بې نرخ؛ (۴) كاري كرښت؛ (۵) گه رچهك؛ (دوبي گه مې ناپ زوړ / قهره چي ناپ

خاشو) «مېه»؛ (۶) نېح و تموري كول و ته بېر [۱] (۱) بېو؛ (۲) پوسېښ اړ خېسې؛ (۳) بېنجل و بې ررښ؛ (۴) كار زشت؛ (۵) گرچك؛ (۶) بېع و بېر كُډ

گه مې نار: بون ناخوش [۱] بېو.

گه مې نان: (۱) رزېن؛ (۲) زور كه بېشېن: (مېوه گه مې نان) [۱] (۱) لېږدن؛ (۲)

ريادرسپېس مېوه

گه مې نان: رانښ له ته زېد [۱] جوس سېد

گه مې نان: گه مې نان [۱] پوس بېلډن

گه مې ناو: (۱) تالو؛ (۲) رزېو ته ته زېي؛ (۳) گوښكي كوردستانه پېسې كاوې كړد [۱] (۱) مردمې؛ (۲) پوسېده اړ نم؛ (۳) نام روستايي در كوردستان كه توسط بېشيان ويران شد.

گه مې وړ: چانه وړي وړدېه [۱] حشرات

گه مې وړ: گه مې وړ [۱] حشر

گه مې خ: (۱) حبل، (۲) حبل به مېه مېه، حور؛ (۳) حدرېن به غنده

گه مې (۱) جوس؛ (۲) گنج

گه مې چالي: دوه بويون [۱] نام مرد نه.

گه مې چايه تي: روزگاري جواني، خورتي [۱] دورن جواني

گه مې خه: (۱) گالته و گېب، خه نهك؛ (۲) خه لوه تي، زوري رس و كېل بهر؛ (۳) لاري پياوړ نه [۱] (۱) شوخي و بازي؛ (۲) پستو؛ (۳) نام مرد نه.

گه مې خه فېه: (۱) قسه ي نيزي كړدن؛ (۲) پتړي قومار؛ (۳) بازي به پتړي قومار [۱] (۱) حرف مسخره كړدن؛ (۲) ورق قمار؛ (۳) باري يا ورق.

گه مې خېي: خورتي، جويي [۱] جواني.

گه مې خېته: (۱) خه زېته؛ (۲) زوري كه شني به ترخي ناومالي لي ده نېن [۱] (۱) گنج، گنجبه؛ (۲) تاق وېره ثابت قيمتي.

گه مې خېته وان: خه سېدار [۱] خراپه وړ

گه مېه: گه مې [۱] بگا: گه مې

گه مې دار: مېشكي له دار يان ته كه تېره [۱] مشك چوبي يا حلبي.

گه مې داو: تالو، ره لك و [۱] مرداب.

گه مې دېر: (۱) يوگن؛ (۲) گه مې [۱] (۱) بوي گد؛ (۲) گد بېد

گه مې دېله: گه مې، چنك و پيس [۱] چركين، كنيف

گه مې دېه: ده غني بړوي زوري خه لك حكه له پرنج و جوړ [۱] گد مې.

گه مې دېه: بالوكه [۱] رگيل

گه مې دېمي: (۱) بهرنگي گه مې، نه سهر؛ (۲) جوړي مړي رښكه [۱] (۱) گد مې رنگ؛ (۲) نوعي بگورسيه

گه مې دېوگو: (۱) شني پيس و پوخل؛ (۲) زېل و زان [۱] (۱) كدشت؛ (۲) آت آشغال.

گه مې دېوگه مې: (۱) شني پيس و پوخل؛ (۲) زېل و زان [۱] (۱) كنيف و يوگن؛ (۲) آت و آشغال.

گه مې دېوگه وړ: گه مې دېوگه مې [۱] بگ: گه مې دېوگه مې.

گه مې دېه: (۱) رزي، وزيو؛ (۲) پلوخ و پلېشاو؛ (۳) ناتو و؛ (۴) خراب [۱] (۱) پوسېده؛ (۲) لېږد؛ (۳) ناقص؛ (۴) بد

گه مې دېه له: پته ي ناتو و [۱] يوان موسي ماگي.

گه مې دېه بياو: نامود، بې شيرت [۱] نامرد.

گه مې دېه تا: ناو له رري سفك [۱] تب سېك

گه مې دېه خوړ: پيس خوړه كه سې كه خوړاكي خراب ده خوا [۱] به خوراوه. كسي كه غداي پد مې خوړد.

گه مې دېه لهك: دسوس [۱] حيويي است پېر پدېو

گه‌نده‌ژن: زبني ژوتو له وهخت بير يني [۱] ژتي كه دچاو بيرى رودوس سو.

گه‌نده‌ژد: رڼو ي بوله‌ك كردو [۱] روبا په‌شم ريخته

گه‌نده‌كار: كه‌سني كه له كار د ژبا نيمو خري ده‌كا [۱] ناسي.

گه‌نده‌دل: (۱) ته‌مه‌ل: (۲) ته‌مه: (۳) چركو يني كه‌نك [۱] (۱) تيل: (۲)

بي سعو: (۳) بي معرف

گه‌نده‌ل: داري رڼو [۱] درحب موسيده

گه‌نده‌ل: بيايه‌كه له كه‌مه‌كه كاژول يحو كوږ ده‌يني [۱] گياهي است سني

گه‌نده‌مو: [۱] مو ي مو ي له‌چي ده‌ژينه‌وه [۱] مو ي ژرد

گه‌نده‌ني: خه‌فت بيك بار ني كه‌مي لي بياړي و بيشه‌ي وشك يني [۱] كشته‌ ده‌ي كم بار.

گه‌نكاو: توي بوگه‌يو [۱] گند

گه‌نكاوه: گوندكي كوردسته په‌عسي كاډي كرد [۱] نام روسايي در كردستان كه توسط بعشان ويران شد.

گه‌نكه‌زوده: گپ‌بوگه‌يوه [۱] گياهي است پديو.

گه‌نكه‌ل: گونگول [۱] بگا، گونگول.

گه‌نم: گه‌نم [۱] گندم.

گه‌نم‌درو: درونه‌ي گه‌نم [۱] دروگندم.

گه‌نم‌دونه: ۱، داوي گه‌نم: (۲) دانوله‌ي بيكه‌دوله‌هغو دانه‌ويله‌يني بو خيري دد ن‌هاتني زاروك [۱] گندم اپ يز: (۲) ش دندني.

گه‌نم‌ره‌نگ: گه‌ندمي، به‌ره‌نگي گه‌نم، له‌سمبر [۱] گندم‌گون.

گه‌نم‌زوده: به‌ريكه‌گه‌نم [۱] گندم‌درمل.

گه‌نم‌گودي: له‌سره‌يك يني ژوه‌ستان: (گه‌نم‌گودي ديگر به‌درون) [۱] بسون وهه

گه‌نم‌گه‌نم: گانه‌يك شهنسيه‌ي به‌[۱] نوعي بازي شب نشيني.

گه‌نم‌گه‌نمين: بازي گه‌نم‌گه‌نم [۱] نگا، گه‌نم‌گه‌نم.

گه‌نم‌وجو: (۱) موي ماش و برنج: (۲) ره‌شبه‌له‌ك [۱] موي جو گندمي (۲) نوعي رمس كردمي.

گه‌نموك: (۱) گوله‌پنجه‌مېره، شامي، گوله‌گه‌نم، روزات، سهردي: (۲) گياډركليوكه [۱] (۱) بلال: (۲) گياهي است آشي.

گه‌نمه: گه‌ندمه، بالوكه [۱] رگيل

گه‌نمه‌بريشكه: گه‌نمي له‌سهر ساج بوداو [۱] گندم بوداده.

گه‌نمه‌به‌هارو: بومه‌گه‌نميكه له به‌هارد ده‌چيړي، به‌هارو [۱] گندم به‌اره

گه‌نمه‌به‌هاره: گه‌نمه‌به‌هارو [۱] گندم به‌اره

گه‌نمه‌پنجه‌مېره‌انه: گه‌نموك [۱] بلال

گه‌نمه‌پنجه‌مېره: گه‌نموك [۱] بلال

گه‌نمه‌خوله: جوړي گه‌نمي ده‌نك دوشه [۱] نوعي گندم درشت

گه‌نمه‌زه‌رده: جوړي تومي گه‌نم [۱] نوعي گندم.

گه‌نمه‌شم: گه‌نموز [۱] بلا

گه‌نمه‌شامي، گه‌نموك [۱] بلال.

گه‌نمه‌قه‌نده‌هاري: جوړي گه‌نم [۱] نوعي گندم

گه‌نمه‌كونستانبي: جوړي گه‌نم [۱] نوعي گنده

گه‌نمي: گه‌نم‌ره‌نگ [۱] گندمي رنگ

گه‌نو: (۱) برشاوي، كه‌رواي: (۲) بوگه‌ن له ترشاوي [۱] (۱) كهك زده: (۲) ترشیده.

گه‌نوس: حكوس، ره‌ريل، رژه، پيسكه، سه‌قيل [۱] خيسيس

گه‌نه: (۱) گه‌نده: (۲) كه‌ركي [۱] بگا، گه‌نده: (۲) كنه

گه‌نه‌دار: (۱) گيايه‌كي بالا به‌ري گه‌ل‌ابه: (۲) د ريكه به‌تازه‌مي ژود جوانه به‌بيري خواروخپچه [۱] گياهي است: (۲) درجبي است.

گه‌نه‌له: گپي گه‌رجه‌ك [۱] گيه كرجيد

گه‌نه‌كار: گه‌نده‌كار [۱] بگا، گه‌نده‌كار.

گه‌نه‌كه‌وله: كه‌وگي درشت [۱] نوعي كنه درشت.

گه‌نه‌گوله: جوړي گه‌نه كه به مال‌توه ده‌نوسني [۱] نوعي كنه كه به حيوانان مي چسبد.

گه‌نه‌گه‌نه: ده‌ره‌نيكه له توكوني داركي ده‌وه‌ني ده‌گيري دزي باو له‌ره‌ه [۱] گه‌نه

گه‌نه‌لو: گه‌نده‌لو [۱] گياهي است سني.

گه‌نه‌م: گه‌نم، گه‌نم [۱] گندم.

گه‌نه‌مه: گپي كه به‌ريكي هه‌به‌ده‌ن به‌كا [۱] گياهي است كه نمرش را به گاو ميدهند.

گه‌نه‌مي: گپاگه‌رجه‌ك، گه‌نه‌ك [۱] گياه كركك.

گه‌ني: (۱) بوگه‌ن: (۲) دزي له ته‌زي: (۳) بوگه‌ن بو [۱] (۱) بدبو: (۲) گنديده: (۳) گندد

گه‌نيگ: گه‌ني [۱] بگا، گه‌ني.

گه‌نين: (۱) بوگه‌ن بو: (۲) دزي به‌شه [۱] (۱) بدبو شدن: (۲) گنديدن

گه‌نيو گه‌ني [۱] نگا، گه‌ني.

گه‌و: (۱) تالفه: (۲) به‌ندي پنجه‌و قامينشو: (۳) گاو تيلي له شكاو به‌ستر: (۴) گاو، زنجي سهره‌پوشاو يو تاهل [۱] (۱) حله: (۲) بند

نگشت و ني و...: (۳) بش چبي شسته: (۲) گونره: (۵) محوطه محصور براي نگهداري د م.

گه‌وا: (۱) گه‌فا، شايه‌ت: (۲) قورمساغ، ده‌ويت [۱] (۱) گوه: (۲) قورمساغ

گه‌واد: ده‌ويت [۱] قورمساغ

گه‌وارا: چاووشني، به‌خشين له‌حه‌تا [۱] چشم‌پوشي.

گه‌واره: به‌له‌هه‌ور [۱] لكه اير

گه‌واشه: بوش و جوړي كه به‌سهر ميچي ده‌ده‌ن، هه‌لاش [۱] سلف بوش ارگيا و ترکه.

گه‌وال: (۱) به‌له‌هه‌ور، گه‌فاله: (۲) حه‌يزل، كه‌م‌تاه‌ره [۱] (۱) لكه اير: (۲) هالو بنهم

گه‌وال گه‌وال: به‌له‌په‌له‌ي هه‌وران [۱] لكه‌هاي متعدد اير.

گه‌واله: به‌له‌هه‌ور، گه‌واره [۱] لكه اير.

گه‌وان، گونديكي كوردستانه به‌عسي كاډي كرد [۱] نام روستايي در

کردسان که توسط پنهان ویران شد.

گهواه: گهو، گهقا، شایه [گه] گوه

گهواهی: شاهتی [گه] گواهی

گهویهند: گری سس [گه] سسور فقرت.

گهویهند: گهو به داف [گه] سسور فقر

گهوج: بی نوه [گه] انا

گهوجده: عدلوه کی بهاره [گه] گوجه سبز

گهوجه گهوج: فسی روزو بی تام [گه] وراجی، یوه گویی.

گهوجی: بی ناووری ده بنگی [گه] حماقت، بلهی

گهوجن: هرجی به شافقه چندرایی. (عهرب گهوجن دن کردنه

سید... زری... [گه] حقیقه چین، بقت حلقه یی.

گهوجن: حندان لهه ده بنگه به فسی [گه] حقیقی در اثر سگی نفس

گهوخاندن: به تهلکه نه فسی توش یون [گه] بتلا به تگی نفس

گهوده: (۱) گهده: (۲) لهسی مروف [گه] نگا، گهده: (۳) جسم آدمی

گهور: (۱) سبی نامال زهره: (۲) ره تگی گهوه: (۳) ناوری سب: (۴) نه سهر

گه نه تگ: (۵) زل، موز: (۶) زودی خورمایی: (۷) هوزیکی کورده

[گه] ۱، سفید ماین به رودی: (۲) توسی: (۳) کتیر، زرتشتی: (۴)

گندمگون: (۵) بزرگ: (۶) خرمایی رنگ: (۷) نام عشیره ی است

گردبان

گهوز: تهریه، پشتر [گه] اصطبل

گهوران: (۱) ده شتی که له کوردستان لای دیار به کر. نهوتی هیه: (۲)

هوزن که. ماسوست علی سهدو لهوانه: (۳) گوندیکی کوردسانه

به عسی کاوی کرد [گه] (۱) منطقه ای نفتخیز در کردستان: (۲) نام

طایفه ای است کوردین: (۳) نام روستایی در کردستان که توسط

پنهان ویران شد.

گهوراندن: سبی کردهوه [گه] سفیدکاری

گهوز: گیاهی که به لکان و بهری به قوراحیه [گه] گیاهی است.

گهورک: (۱) جوژی بهزی دوه فیه: (۲) ناوی عشیره نیکی کورده [گه]

(۱) نوعی گوسفند: (۲) نام عشیره ی است.

گهورک: (۱) گیاهی که وشتی بی قه لوه ده بی: (۲) جوژی هومئ:

(۳) بوزی نامال سبی: (۴) موی سهره لوه رین [گه] (۱) گیاهی است: (۲)

نوعی گلابی: (۳) خاکستری روشن: (۴) ریش موی سر.

گهورکان: نهو ناوجده عشیره نی گهورکی لی ده زین [گه] منطقه

عشیره «گهورک».

گهورکایه تی: گهورکن [گه] نگا: گهورکان.

گهورگه: ته پل زه لام [گه] طبل بزرگ

گهورو: (۱) پدوی سبی نیست: (۲) ناوه یو پیان [گه] (۱) مرد سفید پوست:

(۲) نام مردانه

گهوروک: کیژی گه نه تگ [گه] دختر گندمگون.

گهوروته: کاردای زل [گه] آن بزرگه.

گهوره: (۱) زل زه لام: (۲) پایه بهر: (۳) سهروک، ره تیس: (۴) پیره به تمه ن:

(۵) موخو رمایی: (۶) موبور [گه] (۱) کلان: (۲) بررگوا: (۳) سردار: (۴)

سائلخو رده: (۵) موخو رمایی: (۶) موخا کستر

گهوره یون: (۱) بالا کردن: (۲) زاروکی به جی هیش: (۳) پله و پایه

به ره زورخون [گه] (۱) نو کردن: (۲) از بچی گندش: (۳) پند پایه

شس.

گهوره چول: هه رتای ده سیکداری ناسک [گه] سید دسته در بزرگ.

گهوره دئی: لهو گوند نهی کوردستانه که به عسی کاویان کرد [گه]

روستایی در کردستان که به میان آن ر ورس کردند

گهوره لک: (۱) موهردی نامال سور: (۲) بوری بهر سکی به زوق [گه] (۱) مو زرد

ماین به سرح: (۲) خاکستری

گهوره کچ: (۱) کیژی که ده می شوگردنی هاتوه: (۲) قه بره کچ [گه] (۱)

دختر بالغ: (۲) دختر مرسیده

گهوره م: (۱) سهروکی عن، ناعم: (۲) من پیرم: (۳) زه لامم [گه] (۱) قهای

من: (۲) من پیرم: (۳) من بزرگم

گهوره ماز: ماری زل [گه] افهی.

گهوره مال: خاندن [گه] خانواده بزرگ

گهوره مال: سهروکی خیران [گه] سردار خانواده.

گهوره یی: (۱) سهرداری، سهروکی: (۲) زه لامی: (۳) بارست (به

گهوره یی نم بهرده) [گه] (۱) سرداری: (۲) بزرگی: (۳) حجم

گهوری: (۱) گهورو، قورگ: (۲) سینه ی هیلکه [گه] (۱) گلو: (۲) سینه

تخم مرغ.

گهوری: (۱) دئی سبی نیست: (۲) ناوه یو زنان [گه] (۱) زن سفید پوست: (۲)

نم زنانه.

گهوریک: به خوشیه کی قورگه [گه] زیباریه ی حلجره و گلو.

گهوریکه، مه لئکه، خوژی هوشیه، باله ریکه [گه] پرنده ای است

گهوریه: گهورگه، ته پل زه لام [گه] طبل بزرگ.

گهوز: (۱) گهفر، دروینه ی پری داسنک: (۲) گاریه ددن، قه پ، گهوز: (۳)

رحه ساسات احصا گهوره: (۴) سلا دلحوس (۵)

روخساره چرچاو: (۶) گش و شلک [گه] (۱) نگا، گهوز: (۲) گاردندان: (۳)

شلوغ: (۴) شاد: (۵) رحسار حر و کیده: (۶) شاداب.

گهوزان که مر [گه] بگ که مر

گهوزان که مر [گه] بگ که مر

گهوزن: مل خو رن له سهر ته شمت [گه] بر بهو عتیدن.

گهوز کهوتا: زه تگ بهزیو، بهز مهزیو، سیس وژا کاو [گه] رنگ پریده و

بر مرده

گهور کهوته: گهور کهوتا [گه] رنگ پریده و بر مرده.

گهورسند: به س دروینه [گه] پرداس درویدن.

گهوزین: گهوزان، گهقز [گه] نگا، گهوزان.

گهوش: (۱) سب: (۲) زودجوتک: (۳) ترسه نوک: (۴) گش [گه] (۱)

شست: (۲) حمیس: (۳) ترسو: (۴) شاداب

گهوشنت: (۱) هه وایه کی گورنی به: (۲) تانه می [گه] (۱) هگی سب: (۲)

حصوصی

گهوشهک: (۱) سهرستی شینو، سهرگردن: (۲) سسب و شل [گه] (۱)

سرگردان؛ ۲) سُست.

گه‌وشین: تاییه‌نی [۱] و بزرگی، خصوصاً

گه‌وشینی: به تاییه‌نی [۱] به ویژه، مخصوصاً

گه‌وَلَك: ۱) چروزی تازه پیشکونو؛ ۲) شلحه‌میش [۱] جوانه تاره شکمه؛

۱۲) نسل بوین رنبور عسل

گه‌وکه‌و: گاوکه‌ر، که‌سئی که چینه‌شکارو پینه ده کا [۱] بشز، چینی

بدرن

گه‌ولا: گوسدیک کوردستانه به عسی کاولی کرد [۱] نام روستایی در

کردستان که توسط بهیمان ویرن شد

گه‌ولاز: بر دانه گه‌ولاره [۱] نگا: گه‌ولازه.

گه‌وله: حوژی حوژی هشت‌زیره که له به‌راو ده بیچین: (گه‌وله‌جوا) [۱]

نوعی جو

گه‌ون: گونی [۱] گون.

گه‌ونئی: گوسدیک کوردستانه به عسی کاولی کرد [۱] نام روستایی در

کردستان که توسط بهیمان ویرن شد

گه‌وه: ۱) بیوه‌خیز؛ ۲) قه‌دانه‌دی کیو، بر واز؛ ۳) بلندی و نرمی له

زهمین‌دا [۱] نیم‌دایره؛ ۲) کمره کوه؛ ۳) بلندی و پستی دودشت.

گه‌وه‌ر: ۱) هردی زور به‌نرخ؛ ۲) ناوه بر زنان؛ ۳) دهشتی یان و به‌رین

[۱] گهر، سنگ هیمتی؛ ۲) نام زنانه؛ ۳) صحرای وسیع.

گه‌وه‌ر: ۱) پشیر تهویه، گه‌وَر؛ ۲) شکیر، که‌لیمه‌شاخ [۱] صطبل؛

۲) سگ کره

گه‌وه‌رن: گه‌وئی که به خوری [۱] گور

گه‌وه‌زه: ۱) زه به‌لاح؛ ۲) له‌خوبایی [۱] لنده‌ور؛ ۲) مُکَبَر

گه‌وَدَك: رهمینی بر به‌رایی و رمی، گه‌وه [۱] رمین بر از بلندی و پستی.

گه‌وه‌ل: لیک‌اوی دم، مذ [۱] عاب ده.

گه‌وه‌ن: گه‌ون گونی [۱] گون

گه‌وه‌ند: گه‌فنده، سهرسهری، بی‌شمر و شه‌لاتی [۱] لات و لا‌آپایی.

گه‌وه‌هر: گه‌وه‌ر [۱] نگا: گه‌وه‌ر.

گه‌وه‌رناس: ۱) که‌سئی له‌رحی گه‌وه‌ر ده‌زانی؛ ۲) بریتی له‌بنیاده‌می

زور زابا و دانا [۱] گوهر شناس؛ ۲) کدبه زدا شمشند

گه‌هه: ۱) که به‌ندی قامک و قامیش؛ ۲) جومگه؛ ۳) جاب، دم؛ ۴) توره،

بوگه؛ ۵) که، بی‌جه‌فانل؛ ۶) جینگه؛ ۷) کوبه‌به‌راز [۱] بلندی و

نگشت؛ ۲) میج؛ ۳) گاه؛ ۴) نوبت؛ ۵) امتناع از رفت؛ ۶) حی؛ ۷)

سوراج گزن

گه‌هان: ۱) بی‌گه‌یشتن: (میوه گه‌هایه)، ره‌سین؛ ۲) ناردراو گه‌یشتن به

دست که‌سئی که بوئی هاتوه [۱] رسیدن میوه؛ ۲) رسیدن پیک

گه‌هاندن: ۱) ناردراو به‌خاوه‌بو؛ ۲) ره‌سینه‌کردنی میوه و ده‌غل و [۱]

۱) رسانیدن فرستاده؛ ۲) رسانیدن میوه و...

گه‌ه‌راندن: ۱) تووان، قه‌ر پیدان؛ ۲) نازاردن [۱] قه‌ردان؛ ۲)

آزردن

گه‌هریک: کارزیه [۱] بر غاله نو زاد.

گه‌هگر: گه‌گر، بی‌جه‌قیس [۱] امتناع کننده از رفتن.

گه‌هه: گه‌ی قامکار، به‌ندی تیل [۱] به‌د انگشت.

گه‌هه‌ك: ره‌به‌ب، سیه [۱] کمین شکارچی

گه‌هیشتن: ره‌سین [۱] رسید

گه‌هیشتی: ره‌سیو [۱] رسیده.

گه‌هین: گه‌هیشتن [۱] رسیدن.

گه‌ی: ۱) که، بی‌جه‌فاندن؛ ۲) توری له‌زماندا، قسه‌بو‌نه‌هانن [۱] ۱)

اعتصاب ز رفتن؛ ۲) لکت زبا

گه‌یا: شیبایی که له‌ره‌مین ده‌رویی سیه که گیا [۱] گیاه

گه‌یاندن: گه‌هاندن [۱] رسانیدن.

گه‌یشتن: گه‌هسین [۱] رسیدن

گه‌یشتو: گه‌هسسی [۱] رسیده

گه‌یشتی: گه‌هیشتی [۱] رسیده

گه‌یگ: گه‌هسینی [۱] رسیده.

گه‌یگر: گه‌گر [۱] امتناع کننده از رفتن.

گه‌یگه: گه‌هه‌ك، ره‌به‌ب، سیه [۱] کمین شکارچی.

گه‌یگیر: گه‌گر [۱] نگا: گه‌گر

گه‌ین: گه‌یشتن [۱] رسیدن

گه‌یغوه: ۱) که‌سسه‌نه‌و شویته‌ی که له‌ه‌زه‌سین [۱] ۲) گه‌شینه که‌سئی

که به‌رید سین که‌مویه ۳) سهر به‌به‌که‌وه‌سائی لاره‌و‌ده‌کر و [۱] ۱)

ورسیدن؛ ۲) رسیدن به‌پشتار؛ ۳) به‌هم رسیدن هردوسر جسم حم

سدد.

گه‌یغوه‌ه‌ك: ۱) هردو سهری چه‌میسر او تیکه‌ل‌بو؛ ۲) به‌یه‌کتر

گه‌یغوه‌ه‌ه‌ك: ۱) که‌سسه‌ه‌ه‌ك، گه‌یغوه‌ه‌ه‌ك [۱] ۱) به‌هم رسیدن هردوسر حیری.

۲) وصال دوباره پس از مدت‌ها دوری

گه‌یو: ۱) گه‌هیشتی؛ ۲) دومه‌لی نهر، بوگ [۱] ۱) رسیده؛ ۲) دمل نرم

شده.

گه‌یغوه‌ه‌ی‌ره‌ش: گوسدیکه له‌کوردستان به‌عسی ویرای کرد [۱] از

روسانهای ویرن شده کوردستان توسط بهیمان

گی: گو، پیسایی بنیادهم [۱] مدعو.

گی: ۱) گوی؛ ۲) گش، نیکر؛ ۳) پاشگری به‌ونا، گبه‌ر (سنی

عاف‌گی) [۱] ۱) گوش؛ ۲) همه؛ ۳) سوره به‌معنی کسده جمع

گی‌ناساره: گوله‌سنیره، نه‌سنیره، گه‌سنیره [۱] کرم شب‌چرخ

گیا: گه‌یا [۱] گاه

گیاتاده‌مه: گیایه که پتکه‌کدی له بیجمی بنیادهم بو ده‌ومان ده‌شتی [۱]

مردم گیاه سربگ.

گیابر: کرمیکه له گیا ده‌یشتی و نه‌گه‌ر نازه‌ل بیجو، بی‌ده‌مری [۱] کرمی

است سئی که بر گیاه بشیند و دم را مسموم کند

گیابر‌بو: به‌گیابر مردنی نازه‌ل [۱] هرگ حیوان به‌وسیله «گیابر».

گیابر‌نک: که‌سئی که گیای ده‌رمان کو‌ده‌ک‌ته‌وه [۱] کسی که گیاهان

دارویی را جمع‌وری می‌کند.

گیابرین: گیایه که بو ده‌رمانی برین ده‌شتی [۱] گیاهی است در وی زخم.

گیابو‌گنه: گه‌تکه‌ره‌ده [۱] گیاهی است بدبو.

گیاه‌گونه‌نیمه: گیاه‌گونه [۱] بگ، گیاه‌گونه.

گیاه‌رانه: گیاه‌کی بتدی بالامره له جیع‌هوبن دا به‌کر دیت [۱]

گیاهی ست قدبلد که در ساختن چپ از ن استفاده می‌کنند

گیاه‌رک: گیاه‌کی لاسک کلوری به‌رزه گولی زور و بون خوشه [۱] گیاه

درمنه

گیاه‌بن: گیاه‌کی زور بون خوشه [۱] گیاهی ست خوشبوی.

گیاه‌نند: گیاه‌بن [۱] بگا، گیاه‌بن

گیاه‌نیش: (۱) گاجه‌قه؛ (۲) شیرهی بنی شگ [۱] (۱) گیاه قندرون؛

(۲) شیرهی گیاهی ست

گیاه‌برج: گیاه‌کی به‌نچی زور گه‌لاریکی لیک‌هالاوه [۱] گیاهی است.

گیاه‌ترکه: گیاه‌کلویکه [۱] گیاهی ست شتی.

گیاه‌جاز: جیگه‌یه که زوری گیاه‌ل زواره [۱] مرغزار.

گیاه‌چا: گیاه‌که بوی دده‌ن و له جیاتی چا دهمی ده‌کن [۱] گیاهی ست

به جای جای استعمال می‌شود.

گیاه‌چناره: گیاه‌که بوی دهرمان ده‌شی و برین دهرژنینه‌وه [۱] گیاهی ست

دوسی

گیاه‌چه‌قه: گیاه‌که سهری و هت بیست ده‌چون [۱] گیاه قندرون.

گیاخوَر: گیاه‌وه‌ری بیجه‌وه‌ی گوش‌خوَر [۱] جانور گیاه‌خوار.

گیاخوَن: گیاه‌که شیرهی کدی سوَره، سالاتی بی زور هله‌لرده‌بی [۱] گیاهی

است یا شیرهی سرح.

گیاداروَل: گیاه‌که گولی رده‌وه نامی ناله بوی دهرمان به‌کاردی و میر

ره‌وان ده‌کا [۱] گیاهی است دارویی.

گیادانو: گیاه‌که له نیرهی جاتره‌کلویله [۱] گیاهی است از تیره

مب‌عی‌د

گیادانه: گیاه‌که گولی شین ده‌کاو زور له‌وه‌زی چاکه، می‌ورد [۱] گیاهی

ست با گل‌هی ایی.

گیاه‌ویشک: گیاه‌که بوی دهرمانی دریشک‌پیره [۱] گیاهی است

داروی عقرب‌گریدگی.

گیاه‌وش: جیگه‌یه به‌هارو گیاهی وور [۱] عمون بهار

گیاه‌تج: به‌لای قو‌اخده‌مو [۱] افت غوزه

گیاه‌هنگ: گیاه‌که ره‌نگی رده‌دی کدی بی به‌بد ده‌که [۱] گیاهی که

رنگ‌کاهی اوان گیرد

گیریش: گیاه‌که [۱] گیاهی است

گیاه‌یش‌لوک: گیاه‌کی ده‌شتی و له‌تیره‌گیاهی له‌ره‌زه [۱] گیاهی است

علی.

گیاه‌یفک: گه‌سک، گرگ گیت [۱] حارو.

گیاه‌یفینگ: گیاه‌که له‌تیره‌ی وه‌نوشه [۱] نوعی بنفشه.

گیاز: (۱) حیاری بوک؛ (۲) کورتانی خوشتر [۱] (۱) چهار عروس؛ (۲)

چهار شتر.

گیازافا: گیاه‌که [۱] گیاهی است.

گیازوافک: گیاهی مبرگان [۱] گیاهی است

گیاه‌هنگ‌لوک: گیاه‌که به‌ره‌کدی له‌ره‌مگون‌لوی به‌وُک ده‌کا [۱] گیاهی

است نعرش شبیه زنگوله

گیاه‌سارمه: گیاه‌که بوی ده‌هی جیت ده‌بی [۱] گیاه سلمه

گیاه‌سالمه: گیاه‌سارمه [۱] گیاه‌سلمه

گیاه‌سپی: گیاه‌که بوی دهرمانی برین ده‌بی [۱] گیاهی است داروی زخم

گیاه‌سه‌در: گیاه‌کی کولکنی ده‌شته‌کی به [۱] گیاهی است

گیاه‌شله: گیاه‌کی وردیل‌یه به‌ره‌وه‌یه و سوه به‌رده‌س ناکه‌وی [۱] گیاهی

است که بر روی زمین می‌خوابد

گیاه‌قاپوشک: گیاه‌که به‌رتکی له شه‌یتو‌ک‌هی زیندو ده‌کا [۱] گیاهی

است نعرش شبیه حزون

گیاه‌کتنک: گیاه‌که بشیله‌رو جه‌ز له بونه‌ک‌هی ده‌کا [۱] علف‌گر به، سنبل

لطیف

گیاه‌کرموک: گیاه‌کی ده‌شته [۱] رگ‌ه‌دن علفی است

گیاه‌کندر: گیاه‌که به‌پرزه‌ک‌هی کندر دوس ده‌کن [۱] کب، کنف.

گیاه‌کوریشک: گیاه‌کی پر و به‌ره‌زه‌بالای خواره [۱] گیاهی است.

گیاه‌کولکنه: گیاه‌که بوی دهرمان ده‌شی [۱] گیاهی است دارویی.

گیاه‌کاتان: گیاه‌کی بالامره [۱] گیاه کتان.

گیاکه‌تک: گیاه‌کتنک [۱] علف‌گر به.

گیاه‌کفه: ته‌سبون [۱] اشنان، چوب‌د.

گیاه‌که‌له: که‌له، کیر که‌له [۱] انگل بالای توتون و پاپون.

گیاه‌کن: (۱) که‌س‌ی که گیاه له زوی ده‌ک‌بی؛ (۲) پیشکان [۱] (۱)

گیاه‌کن: (۲) ایزر گیاه‌کندن

گیاه‌که‌بن: سر و به‌نسی گیاه‌کندن، برانه‌وه‌ی به‌هارو سهره‌نای هابین

[۱] موسم گیاه‌کندن.

گیاه‌که‌وله: گیاه‌که به‌رله هم‌موک ده‌ژوی و به‌رله هم‌وان زرد ده‌بی [۱]

گیاهی است که قبل از تمام گیاهان سبز می‌شود و قبل از همه هم زود

می‌شود.

گیاه‌گرچک: گیاه‌که دهرمانی زک‌و‌ست‌ن و بریه [۱] گیاه هفت‌بند.

گیاه‌گزوک: گهرگ‌رک [۱] گیاه گزبه

گیاه‌گه‌سک: گیاه‌کی به‌ره‌زه‌بالای و تو ویتکی وه‌ک هارون ده‌گری جگه‌له

که‌سکه‌شاریه [۱] گیاه حارو

گیاه‌گزوک گه‌گه‌سک [۱] گیاه حارو

گه‌گه‌سک: گیاه‌کی گول‌ره‌دی رورانه [۱] گیاهی است

گیاه‌گیله گیاه‌سه [۱] بگا گیاه‌سه

گیاه‌لاف: به‌ره [۱] گیاهی است

گیاه‌لوه: به‌زه [۱] گیاهی است

گیاه‌مار: گیاه‌که دهرمانی مار گه‌سته [۱] گیاهی است پادشاه بیش‌مار.

گیاه‌مسک: گیاه‌کی زور بون خوشه [۱] گیاهی است خوشبوی.

گیاه‌میش: (۱) بیژان؛ (۲) گولی داودی [۱] (۱) گیاهی است صحرایی؛ (۲)

گل داودی.

گیاه‌میش‌وله: گیاه‌که وه‌ک سینسو بوی باقه‌بین ده‌بی [۱] گیاهی است برای

سسه‌بدی عوفه به‌کار می‌رود.

گیان: (۱) روح، جان؛ (۲) به‌دن؛ (هم‌مو گیاه‌م‌زان ده‌کا)؛ (۳) جوابه بوی

زور حوسه ویست: (گیان چیت وټ؟) ۴) خو حسه گیان ه وده،
 [۱] (۱) جان، (۲) کالید؛ (۳) جواب محبت مع حدی ۴) خو حسه
 گیان ته سپاردن روح دهرچون [۱] جان سپردن.
 گیاندار: زیدو [۱] زید
 گین په خش: گوری، خو به وریان کهر [۱] حانیز در راه عقیده.
 گیان به ده سته و دان: (۱) روح دهرچون: ۲) برنی له سازاو کونجان،
 (گیان به ده سته و ندان، گپانی دا به ده سته و، [۱] جان سپردن)
 ۲) کنایه از سازش در معامله.
 گیان بهر: (۱) پیمردی خود: ۲) برنی له نارا له جهنگ [۱] عزیر نیل
 ۲) کنایه ز شجاع.
 گیانندان: روح دهرچون [۱] جان سپردن
 گیان ده بهر: زینو [۱] زید
 گیان سپاردن: روح دهرچون [۱] جان سپردن.
 گمان سوز: به سام، به به بیعت [۱] هولک.
 گیان سه خت: (۱) سه سه خت نه سازاو: ۲) زینووی که له
 روح دهرچون دا دره نگ ده کا: (ده زانی بو له دوری نو به مردم/ که من
 سه گم هر گم و گیان سه ختو دلسردی) «شیخ زهرا» [۱] دیر سار در
 معامله ۲) دیر میر، جان سخت.
 گپان که ندی: (۱) روح کپشان: ۲) روح دهرچون [۱] میرایدن: ۲)
 مردن.
 گپان که نشن: ده می روح دهرچون [۱] هنگام نرح.
 گپان که نن، گپان که ندن [۱] نگا، گپان که ندن
 گپان که نکه: ۱) دل سپرد فرستای گن کسپ [۱] عرداس
 گپانکی کری نه سح و مه لا نه بکه [۱] روح شت
 گپان کیش نیمردن [۱] عرداس
 گپان کیشان گپان [۱] جان دهن
 گپان له بهر ریدر گن ده بهر اف ریده
 گپانه نئی خو به و سسه [۱] جان
 گپانه سهر، جار: ده جوب [۱] مکر، بار حب
 گپانه گو سه دو می سم [۱] حرس رمی.
 گپانه لا ده می نه بلکدن ده ده می روح ده خو [۱] جانب سرع
 گپانه لاو گپانه لا [۱] جانب سرع
 گپانه ژگ منسکی که ده او نسکی نه د ماس نه د [۱] معر
 ۱) حور
 گیانه وهر ریدو ح به وهر [۱] حاور
 گپانی: نه سسی دوسی زور حوسه ویست [۱] دوس سبار عزیز، حانی
 گپانی گپانه وشه ی دواندی زور خوشه ویست [۱] جان.
 گپانی گیانان: (۱) برنی له خود: ۲) برنی به گراوی [۱] کنایه از
 خدا: ۲) کنایه ز معشوق.
 گپانی گپانی، گپانی: (دوستی گپانی گیانی) [۱] دوست جانی.
 گیاهه ردینه: گیاهه که بو ده رمای جارینه ده بی [۱] گیاهی است داروی
 چشم درد

گیاهو یتک: گیاهه که بو ده رمان ده شق [۱] گیاهی است د روسی.
 گپانی: (۱) به زه نگی گی: ۲) که سنی که حکه له گیا ناخوا [۱] ۱) به رنگ
 گیاه: ۲) گپه حور، آدم گیاهی
 گپ: گوپ [۱] لب.
 گیاه: گیاه [۱] سیر بی آکنده از قیمة و برنج، نگا، کپار.
 گپار: کپار، گیاه [۱] نگا، کپار
 گپل: عور، زکی سهر زیخو لمدان [۱] شکم بالای شکمیه
 گپین: (۱) گوپ، ۲) کورته بالای فله و [۱] ۱) لپ برآمده: ۲) کونده قد
 چای
 گپینه: گپین [۱] نگا، گپین.
 گپیه: گیاه [۱] نگا، کپار.
 گپیر: (۱) نه سوز بی نه سوز: ۲) کورته [۱] ۱) کلفی گردن: ۲) قطر
 گپه زه، گپه [۱] نگا، گپه
 گپت: بو بوران، بو [۱] دمه و طوفان
 گپ: ۱) حکمت، گوی بو [۱] گوش بو
 گپل سوز، بزگور [۱] له یاره هر سوده
 گپتر: (۱) شمل به همدولاد: ۲) له تر، به له ک ۳، نیسکی به له ک [۱] ۱)
 لنگ از هر دو یا: ۲) ساق: ۳) ستخون ساق
 گپک: گپر [۱] نگا، گپر
 گپشکه: کپشکه، کولمده ی همرز [۱] کرده ارزن.
 گپته: ناودان، داری که به سهر کارینه داراده نیشری [۱] لواهای سفید.
 گپته: (۱) گپشکه: ۲) بهرگ شر، ریب و نمدار [۱] ۱) کرده نان ارزن:
 ۲) ژنده پوش و بیتوا.
 گپه له نه سسه [۱] سندر
 گپنی کولمده [۱] کرده نان
 گپنی دس، جهل [۱] گپنی
 گپج: (۱) که سنی که ولات له بهر جای خول ده خوا: ۲) سهر سوزماوا: ۳)
 گپج [۱] ۱) گپج: ۲) متحیر: ۳) گپج
 گپج: گپج [۱] نگا، گپج
 گپناو: که رد او [۱] گرداب.
 گپج خواردن: (۱) سهر گپج بو: ۲) سوزنی باو ناو به ده وری حویان د
 [۱] ۱) گپج شدن: ۲) چرخش باد و آب.
 گپج دان: سوزاندن [۱] چرخاندن
 گپچه باد گپچه لول، باهور [۱] گردباد.
 گپچه گپج: دنیا له بهر جاو سوزان [۱] سر گپچه.
 گپچه لوک: باهور، گپچه لول، گپچه با [۱] گردباد.
 گپچه نه، گپچه نه، باژنده رگا [۱] پاشنه در.
 گپچی: (۱) سهر سوزان: ۲) نه خوشیه که [۱] ۱) گپچی: ۲) بیماری
 سر گپچه
 گپج: گوپ، بلنج، گپشک [۱] رالراک
 گپج: گپج [۱] گپج
 گپچکار: که چکار [۱] گپچکار.

گنجکاری: گنجکاری [۱] گنجکاری.

گنجک: (۱) گونچه، گوی: (۲) گنج خواردن [۱] گوش: (۲) نکا.

گنج خواردن

گنجدل: گز، ده به سماع، به سعه له [۱] شتی

گنجچی: که بوی حوری [۱] آغده سم

گنجچیه: گوندیکی کوردستانه به عسی کاولی کرد [۱] م روسایی در

کردستان که توسط عثمان و سر سد

گیندو: باهور، گنجه لوکه [۱] گردباد

گیندوکه: (۱) گهوه: (۲) زنی به گهوه، کیند [۱] کمر کوه: (۲) مسیر در

کمر کوه.

گیر: (۱) بهره نیت: (۲) خوراک که به سانس قوت ناجی: (۳) رزد،

چکوس: (۴) پنی حیوان به ستمهوه (۵) پشگری به تاد، گره شتی که

ده گوی [۱] مانع: (۲) غورک گلگیر: (۳) به رس: (۴) رسن دام بند:

(۵) پسوند فاعلی به معنی گیرنده.

گیر: (۱) چیز به قهوهوت: (۲) به کیش: (۳) زوروی: (۴) رقی له سورداد: (۵)

مال، حیره: (۶) مله، کهل: (۷) شیوه آبی تیرن دوکیف: (۸) بهره لان [۱]

(۱) بیرومنده: (۲) کشدار: (۳) وراج: (۴) سرسخت در معامله: (۵) فال

فالین: (۶) گردته: (۷) دوه: (۸) سنگلاخ.

گیر: (۱) پست: (۲) کونی به درداش: (۳) نه لوی پان و پوز: (۴) حبه ساد: (۵)

نهوی له حنی چه هیوه توانای بزوتنهوی به ساد [۱] وجب: (۲)

سوراج سمنگ آسیا: (۳) چاق و پهن: (۴) حیرت زده: (۵) کسی که

برحای خود میخکوب شده و تون حرکت ندارد.

گیر: (۱) خوار و خنج: (۲) گیر: (۳) سمت له جی چوگ: (۴) سورس. (ناری

ناشگین: (۵) دوستکوه و سارده: (به زمگیر، کدگیر، سوزگیر: (۶)

خلور: (۱) کج و ناهموار: (۲) نکا: گیر: (۳) لکن از جا دروفته: (۴)

چرخانده: (۵) گرداننده و سارده: (۶) غلتن از بالا

گیر: (۱) قبول بونی دوعا: (دوعای گیر به: (۲) رابردوی گرن، گر [۱]

(۱) استحابت دعا: (۲) گرفته شد.

گیراز: به لالوکه کیزیله [۱] آلبالوی کوهی.

گیرف: لاس، دمه لاسکه لاسایی [۱] تقلید.

گیرم: (۱) وام دانا، گرم: (۲) ده گیر که وتم [۱] فرض کردم، گیرم: (۲)

گرفتار شدم.

گیران: (۱) گرفتار بون: (۲) به سمرانی رنگی شتی نو: (۳) گری گرن:

(۴) رهش داگه نای مانگ برزو: (۵) محوشی گرفه [۱] گرفتار شدن:

(۲) گیر کردن، بشادادن: (۳) گریستن: (۴) خسوف و کسوف: (۵)

بیماری مبتلا.

گیران: (۱) گزاندن، گردش پی کردن: (۲) کاری پی کردن و به سمر

راگه شتن: (۳) سمربان به باگردان تیلان: (۴) به سناوسی به رگن بو

رایخ و به ستنک: (۵) خلور کردنهوه، شتلوره: (۶) وه پاش خستن [۱]

به گردش بردن: (۲) به گرداندن: (۳) غنک زدن بام: (۴) پامال کردن

نمد: (۵) غلطانن: (۶) به تأخیر انداختن.

گیراندن: گریاندن [۱] به گریه انداختن.

گیراندن: (۱) گزاندن: (۲) کاری پی کردن [۱] گردش دادن: (۲) به کار

بد حتن

گیراندنهوه: (۱) گزاندنهوه: (۲) پاس کردنی فسهی گوتراو: (۳)

حیکایهت کوس [۱] بازگرداندن: (۲) بازگو کردن: (۳) داستان گفتن

گیرانن: گیراندن [۱] بگا، گیراندن.

گیراندهوه: گیر تدهوه [۱] بگا، گیراندهوه.

گیراندهوه: گیر بدنهوه [۱] بگا، گیراندهوه.

گیرانی: شیدین بون که بون، بالغ بوگ [۱] بالغ شده به سن رشد رسیده.

گیرنی بون: شیتانی بون، بالغ بون [۱] بالغ شدن به سن رشد رسیدن.

گیراو: (۱) گراو گرفتار: (۲) ریگه به ستراو: (۳) مانگ و زوی

زدهش ه لگه ز: (۴) به کسی تازه قهره به زین کراو [۱] گرفتار: (۲)

راه سد شده: (۳) آفتاب و ماه گرفته: (۴) ستور تدهو رام شده برای بار

وردن.

گیراورده: پیداکر [۱] پیداشده

گیراوه: (۱) تیکه ل کروی چه ند شتی: (۲) خاکو ناوی کراو به قور [۱]

درهم آبیخته برای دوا: (۲) گل سرشته

گیرایش: (۱) گزیده بی: (۲) لمشون گمزان بو پیداکردن [۱]

جهانگردی: (۲) جستجو.

گیربون: (۱) نیستن به شینکهر: (۲) مزوس و مابهوه له سوشن [۱]

گیر کردن به چیزی: (۲) ماندگار شدن در جایی

گیرسوت: (۱) خورو ناقولایون: (۲) تیسکی زان نو زان [۱] کج و

ناهموار شدن: (۲) اسخو و ری دررفتن

گیرج: بلج، کویر، گفیشک، گویشک [۱] رالر لک.

گیرخستن: (۱) گرن: (۲) ده ست خستن [۱] گیر انداختن: (۲) پیدا

کرس

گیرخواردن: گزهاربون [۱] گیر فساد

گیردان: راکرن و به زویش گیراندهوه [۱] معطل کردن و ر کار مانع

سدن

گیرزان: دلگروه [۱] هالین.

گیرسان: گزسان [۱] بگا، گزسان

گیرسانهوه: به بدبون له شوشن [۱] بد شش به حابی

گیرستن: گرین، گری گرن [۱] گریستن.

گیرسک: کرسک [۱] گلایی وحشی

گیرفدن: به ریک، به ریک، جیو [۱] جمبه.

گیرقان: که سی که گاو گول له خورمان کوتانه، لی ده حورن [۱] متصدی

حرسن کوی.

گیرک: (۱) میروه زده دی ورد: (۲) مریجه، میروه [۱] مویچه ورد ریز

(۲) مویچه.

گیرک: گیر و [۱] گرداب

گیرکسودن: (۱) گیردان، ریساندن له زویش: (۲) شتی به شینکهر

قائم کردن: (دهستی لی گیرکرد) [۱] گیر دادن: (۲) چیزی را محکم

به چیر دیگر بستن.

گیره: گیرك [۱] مورچه زرد رنگ.

گیركهوتن: دهس كهوس [۱] به دسب آمدن.

گیركه: (۱) ددانی پیشین: (گیرگهی نهماوه پیر بود: ۲) جنگه‌بی که شسی بی گیر بیت (۳) نامری حو رکردموی دار بو گوجان و کمه [۱] (۱) ناب، دندان پیشین: (۲) حای گیر کردن چیز: (۳) ابزار خم کردن چوب.

گیرم: شورو، شوربه [۱] شوری

گیرمه: گرمه، دزی سهرما [۱] گرما

گیرمه کیش: کیشه کیش [۱] کساکش

گیرمی: شوی دانوه [۱] ش گندم

گیرنده: کسی که ناتوانی تر و نس زگری [۱] کسی که نتواند باد سکم را حبس کند.

گیرو: به تا، نه خوشه‌ك که حدك ده گربه [۱] بیماری و گیردار

گیرودار: بگرو به رده [۱] گیرودار

گیروده: (۱) گرفتار: (۲) هوگر، توگر، خوین گرم، نلوده: (۳) نه‌بندار [۱]

(۱) گرفتار: (۲) انس گرفته: (۳) عاشق.

گیروده بی: (۱) گرفتاری: (۲) نوگری [۱] (۱) گرفتاری: (۲) علاقه‌مندی.

گیروشه: ده ستار، کره [۱] دستس.

گیروشه: گیروشه [۱] دستس.

گیروگرفت: گرفتاری [۱] گیروگرفت.

گیروهن: شیای، زیهاتوی [۱] لپفت، قابلیت.

گیرویی: (۱) گرفتاری: (۲) گرتسمه‌ی نه‌خوشی [۱] (۱) گرفتاری: (۲)

سرایت بیماری

گیره: (۱) شده: (۲) جرم و مه‌نگه‌می پیشه‌سازان: (۳) گیرگه، کت: (۴)

کورسی هورعان: (۵) نامازی درگ له‌بشته، ده‌جستن جگه له‌فل:

(۶) نانی نیکه‌لوه له‌گنم و هورزون و جو: (۷) تالقی بهن له‌زه‌شمال‌دا

بو گوریس بی‌هلم کردن: (۸) گرفتاری: (۹) نام ازینکی جولایی [۱] (۱)

تشدید بر حرف: (۲) سنگه: (۳) بگا گیرگه: (۴) رحله قران: (۵) رزه در

از داخل: (۶) دن امیخسه ار گندم و ارون و جو: (۷) حلقه‌های سیاه

چادو: (۸) گرفتاری: (۹) زبازر بافتگی

گیره: (۱) چغه‌کردن و چده‌لیداسی زور: (۲) شلتاخ، نه‌شقه‌له، گمز [۱] (۱)

روده دراری، وراچی: (۲) شلتاق

گیره: (۱) وردکردی ده‌غل و گیا به پی‌شان و شیلایی حیوانات: (۲) گلی،

شکایت: (۳) گوندیکی کوردستانه به‌عسی کاولی کرد [۱] (۱) کو بیسن

گیا و غله و سیله حیوانات، خرمنکوبی: (۲) گه، شکایت: (۳) نام

روستایی در کوردستان که توسط عینس و مرال سد

گیره شینون: بریتی له‌تاژاوه‌چی، فتنه [۱] شو بگر.

گیره‌قل گیران [۱] متصدی حرمین کوبی.

گیره کردن: (۱) به سم کوتانی ده‌خل و گیا: (۲) بریتی له‌هاوچو به‌سهر

قورد کردن [۱] (۱) کو بیسن خرمن: (۲) کدبه از رفت و آمد زیاد در گن.

گیره‌م، وام‌دان، گرم، گرم کردن [۱] مرضی کردم، گیرم.

گیره‌نه‌که: بریتی له‌ته‌مل [۱] کلاه از تیل.

گیره‌وان: گیره‌ان، گیره‌نان [۱] بگا گیره‌ان.

گیره‌وکیشه: (۱) کنوش برده‌سهر خرمال و گیره‌کردنی: (۲) گرفتاری،

ده‌رده‌سهری [۱] (۱) سهری به‌خرمن بردن و کو بیسن: (۲) گرفتاری.

گیره‌وه: (۱) هرچی به‌ره رویشتن ده‌گری: (۲) پاوره‌ر (به‌لاگیره‌وه

(۳) که‌سی پری زودو ین بیژراو دویاته ده‌کاته‌وه: [۱] (۱) قسه‌گیره‌وه [۱]

(۱) مانع: (۲) محافظ: (۳) بارگوکنده.

گیره‌وه: گیره‌ده [۱] بگا گیره‌ده.

گیره‌ه: (۱) بومی ناوی ره‌یوگ، تم‌مال، دبع [۱] رسوب سبب سده

دروغ

گیره‌ی قورنی: کوتاسی جی‌جی‌خون به‌هوی گاه‌گل [۱] جای حرمین ر ب

سم دامها کو بیسن.

گیره‌ی: نامی گه‌روگر [۱] مزه‌گلگیر.

گیره‌ی: (۱) خوار و خنجی: (۲) شه‌س به‌هردلادا [۱] (۱) کجی و

ناهمواری: (۲) شگیدن از دوبا.

گیره‌ی‌گ: گیر و [۱] گرفتار.

گیره‌یان: (۱) گیران، گری‌کون، گوبن: (۲) گیره‌ان، ده‌گیره‌ون: (۳)

کپ‌بون [۱] (۱) گریستن: (۲) گرفتار شدن: (۳) مسدود شدن، گرفتگی.

گیره‌یست: گری، گریان [۱] گریه

گیره‌ین: گرین، گری‌کون [۱] گریستن.

گیره‌ی: گوندیکی کوردستانه به‌عسی کاولی کرد [۱] نام روستایی در

کوردستان که توسط به‌شان ویرن شد

گیره: (۱) گیره، گرت‌کان، فوز، گوز، گوز: (۲) پشت‌نه‌ستو، بو‌قل: (۳)

پرچ، که‌زی، که‌ریه: (۴) ده‌نگی باریک وه‌ک ده‌مکی سه‌ماوه‌روکه‌تری:

(۵) ده‌سگی رویشتنی گولله: (به‌گیره‌گیر رویشتن) (۶) ته‌له‌س

مه‌ست، سهرخوش (۷) ر تلکان، زانی مه‌شکه [۱] (۱) گردو: (۲) پشت

گردن: (۳) گیسو: (۴) صدی نازک مانند صدای سماور: (۵) صدای

رفتن گولله: (۶) مست: (۷) بهم‌بری مایع.

گیره: (۱) گوز: (۲) پشت‌نه‌ستو، (گیره‌ی ملیم گرت): (۳) به‌راوردو

لیکده‌نمو به‌پیر و خدی: (۴) تهره، ده‌ستاده‌ست: (۵) زیشوی

شده‌مو میرو [۱] (۱) گردو: (۲) پشت گردن: (۳) حدس و تخمین: (۴)

امروز و فردا کردن در اجری وعده: (۵) شرابه، مشکوله‌عمامه.

گیران گوزان [۱] آسره.

گیران: (۱) گیان، که‌ی، رانله‌کاسی مرو له‌ده‌فردا: (۲) گوزان، بیچی

موناش [۱] (۱) به‌هم زده شدن مایع: (۲) ستره.

گیره‌لوه: پرنه‌ریشه، جویری شنگی به‌لک‌دریز [۱] نوعی شنگ.

گیره‌له: تانه‌کوک [۱] گیاهی است.

گیره: تهره‌ده‌ده‌ستاده‌ست پی‌که‌ر [۱] کسی که در وعده امروز و فردا

می‌کند.

گیره: نیسوت، بیبار [۱] لعل.

گیره: گه‌سک، گزگ [۱] جارو.

گیره‌گیره: مزراح، مزراق [۱] گردا

گیزی: گوزلی [۱] بگا، گودی.

گیزوگوننگ: زیشی و گولنگه‌ی سهر و میزه‌ی شرابه و منگوله.

گیزوگوننگه: گیزوگوننگ شرابه و منگوله.

گیزوگونینگ: گیزوگوننگ شرابه و منگوله.

گیزوگوننگه: گیزوگوننگ شرابه و منگوله.

گیزه: ۱) ده‌نگی باریکی لاکولان له ده‌ری تنگا. (گیزه‌ی سه‌ماور)؛

۲) ده‌نگی زینتینی گوله؛ ۳) ده‌نگی میش ۱) صدی چون خوش آب در سمور؛ ۲) صدی عبور گوله؛ ۳) صدای مگس.

گیزه: ۱) به سه‌برکه گوراسی گوتن له خوشیان، سوزه؛ (گیزه‌ی دیت)؛

۲) برینی به کورته‌بالای قه‌له‌و ۱) ترنم از شادی؛ ۲) کنایه از کوبه مد‌حاق.

گیزه: ۱) گرز؛ ۲) گیاهه‌کی بن‌سبی گول‌ره سه‌وشه ۱) هو بیج؛ ۲)

گیاهی است ساقه‌سپید با گل سفید

گیزه‌رتم: گیاهه‌که بو ته‌وای باشه ۱) گیاهی است سهل.

گیزه‌ره: شنب گهردن، پشت نه‌سئو ۱) قفا، پشت کردن

گیزه‌گیر: ده‌نگه‌ده‌نگی باریکی گول‌لهو میش و سه‌ماور ۱) صدای نازک بیایی.

گیزه‌ل: بنیاده‌می دایم فمس و جازز ۱) آدم عصی.

گیزه‌هل مل نه‌سئو ۱) گردن کلفت

گیزی: کرک، گه‌سک ۱) جارو

گرس ۱) گزه‌ی با؛ ۲) ده‌نگی گه‌لا که به ده‌پشه‌کیمی ۱) صدای تند باد؛ ۲) صدای حرکت برگها از ورش باد

گژ: گنج ۱) بگ گنج

گیزائف: کیحاو ۱) بگا کیحاو

گیزان: هر ر درانگ، کیمرال ۱) خرچنگ

گیزاو گیز ۱) گرد

گیزبون: گنج‌بون ۱) گنج سس

گیزدان ۱) گنج‌دن؛ ۲) پاکه‌وه‌کردنی ده‌غل به بیزنگ ۱) نگا، گنج‌دن؛ ۲) بوجاری وسیله غر بال.

گیزل: گهره‌ی گیز و گهره‌ی ۱) گردب.

گیزکردن: ۱) نویسی سهرسوران کردن؛ ۲) ده‌غل به بیزنگ پاک کردن؛

۳) برینی له جه‌قه‌ی زور بو‌کسه‌سی کردن ۱) گنج کردن؛ ۲) بوجاری کردن وسیله غر بال؛ ۳) کنایه از زراحی و سر به‌دور آوردن.

گیزکه: پاکه‌وه‌کردنی خه‌له به بیزنگ ۱) بوجاری غله با بیزن.

گیزکه‌ر: شتی که سهر نویسی سوران ده‌کا ۱) گنج کنند.

گیزلوك: گناه‌که ۱) گاهی ست.

گیزن: حیرن، جهون، عه‌به ۱) عید

گیزن: گجه‌مه، گرنه‌مه، بارنه‌ی درگا من زسمانه ۱) پاشه‌در

گیزمول: گولنگه له سه‌رده‌هارد ده‌شکوی ۱) گلی است

گیزولک: ۱) گیز، بچ؛ ۲) داری گویز ۱) زالزالک؛ ۲) دوخت زالزالک

گیزوویژ: بن‌هوس، حول ۱) گنج و منگ

گیزه‌راوه‌راوه‌ی زوی به‌له‌بارانی بیز ۱) شکار روباه میل از باران بیزن.

گیزه‌فانک: باوه‌خولی ۱) بازی به‌دور خود چرخیدن.

گیزه‌گ: ۱) خولخوه؛ ۲) گیزی ۱) غره؛ ۲) گیشی.

گیزه‌گیز: جه‌قه‌ی بن‌نام و خوی ۱) باوه و زحی

گیزه‌لوكه: باهون، گهرده‌لول گیه‌بوکه ۱) گردباد

گیزه‌له: گیزه‌لوكه ۱) گردباد

گیزه‌له: بچ، گویر، گیزور، گیشک، گوهیسک ۱) ر‌ر‌ر‌ر‌ر

گیزه‌نه: گجه‌مه، گیزر گیزه‌نه، بن زیمه ۱) ناسه‌در

گیزه‌و: گیزکه ۱) بوجاری با غر بال

گیزه‌وانک: گیزه‌فانک، باوه‌خوی ۱) بازی به‌دور حویس حرحیدس

گیزه‌وکران: له‌بیزنگ‌دروی خه‌له ۱) غله بوجاری شده، حاس

گیزی: گچی ۱) گچی

گیزی: گیزه‌نی گیزه‌نی ۱) حالت گیشی

گیس: بچ، کهری، گیز، په‌لکه، بوری سهر ۱) گسو

گیش: برسی، برحی، بیز ۱) کرسه.

گیش: مه‌ردش، نه‌برسان‌مردن ۱) ر‌گ‌ر‌س‌گی مردن

گیشک: به‌چکه‌برسی له‌بیزر بر‌ر‌و ۱) چس، برغاله‌در سیر برنده

گیشک: کهری، بچ، بوری سهر ۱) ر‌ل‌ف

گیشک ۱، گیشک ۲) گیزر، گه‌سک، حارو، گسک، گرک ۱) حیش، ۲) حارو

گیشک‌لیل: کهری‌لوس و به‌میز ۱) ر‌ل‌ف هرری و موحار

گیشکه‌زا: بیزوی بونی که به بیزوکی ذوه ۱) بزغاله‌بزی که در دوسالگی زبیده سب

گیشکه‌زاو: گیشکه‌زا، بگ: گیشکه‌زا.

گیشکی: به‌گون‌دانه‌ی کوردستانه که به‌عسی کاویان کرد ۱) روستایی در کردستان که به‌نیان آن را ویران کردند.

گیشن: گاس ۱) گاوه‌ن.

گیشن: گیس، گاسن ۱) گاوه‌ن.

گیشنای: بن‌کردنی ناگر، گرتی به‌ردان ۱) فروحسن.

گیشه‌چر: گریوه‌غار، مله‌ی زاکردن ۱) مس‌بفه‌در

گیشو: کهری، بچ ۱) گیسو.

گیشوانه: گیشوانه، پاساره، سوانه ۱) لبه‌پام.

گیشویری: یوز‌کور‌کراو، برینی به‌ونی خراب ۱) گیشو‌برنده، کنایه از زن بد‌عمل.

گیشه‌نه: بن‌کردنی ناگر ۱) آفر‌وختگی

گیشی: رحیره‌کیو ۱) رشته‌کوه.

گیشی: بچ، کهری، بوز ۱) گیسو.

گیش: بونی بالدار له‌جه‌و ۱) دست‌بردگان در حار پروار.

گیشت: گومت، نه‌موس، نیل، قامک، کشت ۱) انگشت

گیشت‌قلینج: قامک‌تونه، تبالا‌گچکه ۱) حنصر، انگشت کوچک.

گیشتامیزن: رده‌به‌قوته‌تلباسون ۱) انگشت وسطی

گیشتن: گیشتن ۱) رسیدن

گیشتره‌گش: بگ گشاه

گیشکون: به‌کومه‌ل‌فرینی مه‌لان به‌ره‌و‌گرمین و کویستان ۱) کوچ

دسته جملی برندگان

گیشه: ۱) کومه لنی باقعی له سمریک داسراوی گډو حمله له ده شب؛ ۲) کومای گهوره رل له باقه گیا بو نالعی ژسده ی بازه، بایه ی ۱ بوده سده ی خه ن گیده دروه، درمرغه ۲) بوده اجاسه گیده برای عوفه زمستان.

کیشنه: گیشه ی بکا کیشه.

گیف: نام دو نه یار [۱] آماده و مهیا

گفان: گفران، بهرک، بهرک، حیو [۱] حبیب.

گیفک: ۱) زیشوی شهنده پیچ: ۲) زیشوی زین بو جوانی؛ ۳) پیکه ی دهسمالی ژنامه [۱] ۱) شربه دستار؛ ۲) شربه زین؛ ۳) دباله سربوش زتانه.

گیفک: کوفل، سمر بگوتل [۱] شوله

گیشه لان: گیفک، گروفک [۱] شوله.

گیفه لانک: گیشه لان، گوفک [۱] شوله.

گیفه: ۱) گف: ۲) پنج دوا، زیشوی بدواو [۱] ۱) مهیا؛ ۲) شربه باند ده

گیفاله: ۱) ده سترویک؛ ۲) تپی سواران، ده سترو [۱] ۱) حسی از انسانها؛ ۲) تپ سواران.

گبفر: گور به پسپله [۱] گره بر

گنفرال: کنرا، فرراگ [۱] خرچنگ

گنفراله: برخی قرزال له عسمان [۱] روح سرطان.

گیفک: گیت [۱] سگوله

گیت گیفه: گبر گره، موروه [۱] گردان بو حالی سده

گیتل: نیشیای خوارن، واز له خواردن [۱] اشتها.

گیشه: ۱) بزویی سمبل له خوشبای؛ ۲) دهنگی بهودی به تهوژم ناویراو [۱] ۱) جنبید سبیل از شادی، خنده زیربی؛ ۲) صدای سنگ

ملاح

گی گلو: قانوچی زین گلین [۱] سوسک سرگین گردان.

گی گله: گی گلو [۱] سوسک سرگین گردان.

گیل: ههژک، قور، ههژ، حمزی، خوئی یه و تکرار [۱] کل.

گیل: حول، گه ناوه ز [۱] ابله، هلو

گیل: ۱) گه شت، گه ز؛ ۲) تته له کردن، هه لته کندن، یو ده غل ونوتنی

دهس [۱] ۱) گشت و گزار؛ ۲) طبق کردن

گیلا: گه ریده، گه ووک [۱] گردش کننده.

گیلاخه: گیاه که بو حیثیت خوشه [۱] گیاهی است خورشی.

گیلاس: ۱) میوه که به به لاوول ده کا به لام شمیرینه زوردو سوریشی هبه؛ ۲) پیانه ی باده خوارده وه [۱] ۱) میوه گیلاس؛ ۲) ساغر می.

گیلاس: معجو رگی.

گیلاس: گیلاس [۱] ۱) گیلاس؛ ۲) ساغر

گیلاسی: چهومی گلاسی [۱] نوعی جرم.

گیلان: ۱) گهزان، گه زین؛ ۲) ولایت که له تیران؛ (سرنجی رشت و گیلاتی) [۱] ۱) گشت؛ ۲) منطقه گیلان.

گیلای: گه زین، گه شب، گیلان [۱] گردش، گشت

گنلزنه: گیاه که به به هاردا بهرله گشت گیاهیک سهر دوردینی [۱] گیاهی سب که در بهاران پیش از هر گیاه دیگر سیر می شود

گیلک: ۱) بهلرکه، فیتکه؛ ۲) گوندیکی کوردستانه به عسی کاوی کرد [۱] ۱) چوچوله؛ ۲) نام روستایی در کردستان که توسط بهتیان ویرن شد

گیلک: ۱) گولک، گولک، گوز؛ ۲) گیاه که واک سرنش نه چه سی؛ ۳) خوری حازر بو رستن [۱] ۱) گوسابه؛ ۲) گیاهی دوا ی ماده چسپنده؛ ۳) آغده شیم

گیلکه: چوئی میروله ی سور ی چکوله [۱] مورچه فرمزین گیلکمه: ریزه گولنگه ی تیلکخر و بو سهر و شهنده ی ژس [۱] ربحره منگوله های دستار زنده.

گیلو: خوئی گچکاری میچی خانو [۱] نوعی گچکاری سعه.

گیلوره: له و گوسانه ی کوردستانه که به عسی کاویل کرد [۱] روستایی در کردستان که بهتیان آن را ویرن کردند

گیله: گله، گاریده [۱] گلابه

گیله: حو، کسمام [۱] بله، هالو

گیله: گه زین، گه شت [۱] گردش.

گیله بهنا: خوراکیکه له سسبو قهزوان [۱] خوراک ی از ماست و ناکش.

گیله بهزک: موزچه ی بالدار، میروله ی باللی هاتگ [۱] مورچه بالدار.

گیله خ: گیلاخه [۱] گیاهی اسب خورشی.

گیله سی: گوندیکه له کوردستان به عسی ویرنی کرد [۱] اروستاه ی ویران شده کردستان توسط بهتیان.

گیله شو: بهاره، حه هه حو [۱] همه و ححاح

گیله شولک: گیله شو [۱] همه ر ججال.

گیله ک: گوندیکی کوردستانه به عسی کاوی کرد [۱] نام روستایی در کردستان که توسط بهتیان ویرن شد

گیلینگ: شش داو شش داری لیک هالاو بو تهونی له سمر عورر [۱] نارهای ششکانه کیم باقی امی.

گیم: ۱) باقه یین، باقه یین؛ ۲) بهندی به عسی باوه شی له ده غل [۱] ۱) بگ: باقه یین؛ ۲) بند بستن توده ای دروشده.

گین: ۱) شگر یکه خاره یی ده گه یه نی (خه مگین)؛ ۲) پاشگریکه بهس ده گه یه نی؛ (دوا گین)؛ ۳) پاشگری به وادا: وهک، چون، (گورگین)؛

۴) گوان: (نوینگین) [۱] ۱) پسوند به معنی دارنده؛ ۲) پسوند وصفی؛ ۳) پسوند تشابه، مانند؛ ۴) پیمان حیوان.

گین: گوین، وهک، به نمرزی [۱] مانند

گیندل: گیاه که، گیادانه [۱] گیاهی است.

گیندهل: گیاد نه [۱] گیاهی است.

گینگل: حینگل [۱] حبیبید یواشکی.

گینگه له: خولیا، که لکه له [۱] بگا، که لکه له.

گینز: زهرتک، گبازه رتک [۱] گیاهی است از آن رنگ زرد گیرند.

گیوه گیو، گیزه گیش، قسه‌ی زور بی‌تم [تره‌تم، حرف مُفَت

گیه: گنده، غور، گوش [شکسه، شکم پر-مه.

گیهان گهس [ارسدن

گشاه‌ک فونان، سدن (گیه‌مه‌ک گیه‌مه‌ک دحو) [آه رنگه

گیه‌لف، ۱. سمن، سَک، ۲. به‌حس، [۱. حصه، سب ۲

به‌حس

گیتی‌داری حیوه‌ی دارو دره‌ج‌اک، نگم درج‌ب

گییره‌یش، کردوس [نگ کردوس

گیس‌باش، گره‌ب [نگ گره‌وس

گیتی‌فامیر: حیوه‌ی دیو به‌دام [نگم فرج‌ب باده

گیتی‌گوش، چلکی گویی [توضیح گوش.

گینه، گرج‌ه‌ک، گه‌ف [گرج‌ه‌ک

گیتی، گیتی، تده، [اس‌گوش

گیتیان هورجی کیورده برده‌ستی موثا، [نام طه‌های کردوس

گیو سون‌پناه [نامی سب مرده

گیور گهر، گوریه [گره‌ر

گیور کویز، سنج، گیش [اراک

گسوزه‌زده، گوروی ره‌د [زلف‌رزد

گسوزه‌سوزده: گوروت سوز [انرک فرمر

گیتول، ساسو، مهروروش [هوس و زرو

گیوه ۱، کلا، ی س حدره، تلاس، ۲، گره سوا [۱. گیوه: ۲] بویت.

گیوه‌گیر: بوره‌گر [بوس‌گیر

گیوه‌گیره: بوره‌گری [نوبت‌گیری



ل: ۱) زجه، له لایه: (ل ته ز گه هایه من) ۲) بۆلۆك كړنه (جلگى خول غوگه رانا- سكه نه رب) ۳) ده قری دم و چې ده گه به یی: (ل کو یو؟ ل رږځا باشین) ۴) بۆ حالى: (های ل من) ۵) یاشگری بچوگ شاندان: (کاکل) ۶) از: ۷) پیشوندی که نزدیک کردن می رساند: ۳) ظرفیت زمان و مکان: ۴) پیشوند به معنی ز حال برای حال و وضع: ۵) سبب تصغیر

لا: ۱، ره، خ، نالی: ۲) نه مسازو سه رسه خت، (کاسرا نه کی لانه مهر ناسازى) ۳) تری مان: (لوکم خستونه لاکه به ره) ۴) نپوه: (لا به کی له لایه کی زلته، ۵) کن، بک، جهم: (نان والای مه) ۶) دۆره پیریزو بئ تهره ف، (من له و کار نه لام) ۷) فرمان به دۆرکه و تنهوه، (توخو به سمری حوت لا) ۸) حور، حیح (من ده لیم سهرکی تم دیواره لایه) ۹) ناهرمانی: (تو هه رچی بهرموی من لام تیه) ۱۰) یاریده، ناریکار: (لم کیشیدا من لای تو ده گرم، لای نوم، ۱۱) ونه ی بانگ کردنی زن له لایه میردوه، وه څ ژنه کی ۱۲) شریتی همد، که سدری رراف: ۱۳) ناوهار، تیر، به لام: ۱۴) شیو، دولی تنگ، ۱۵) فرقه، غمره، نه سخته کلاف: ۱۶) لایو، سیلاو له می، لی، لیمشت ۱۷) سو، جانب: ۱۸) لعیاز و سرسخت: ۳) لایه: ۴) نیمه: ۵) نرد، بیش: ۶) کناره گیر: ۷) دور شو: ۸) کج، ناهموار: ۹) بافرمای: ۱۰) یاری، مئد: ۱۱) لفظ خطاب مرد به زن: ۱۲) بخ که قند: ۱۳) اما: ۱۴) دږه تنگ: ۱۵) قرقره: ۱۶) سیلاب

لا تین: دمه لاسکه ۱) ادای کسی درآورد. لا ب: ۱) به بدار کردنی خه به به بیژنگ: ۲) پایه، باندگر: ۳) دۆر بخا تپوه: (نه گهر دیواره که لایا خوش دیی): ۴) لایب، لایوا (هاسوه ساشینه که لایا): ۵) زبلو راتی که له به بدار کردنی خه له خږ بۆ تپوه ۱) باد دهن غله با غر بال: ۲) بادنگیر: ۳) دور کند: ۴) بردارد: ۵) آت آشغال حاصل از باد دادن غله لا بهر: ۱) تا بهر نیوه بار: ۲) خوار و نارنگ: (نعم که لانه لا بهر) ۳) باره بهر به کری دهن به نیوه باره که: (کهره که تم ده به به لا بهر خوینت بۆ دیم)

لا باری: ۱) کاری کری به نیوه بار: ۲) خوار و خنجی: ۳) قهر سجمه یی و سرسختی ۱) کرایه لنگه باری: ۲) ناهمواری و کجی: ۳) سرسختی.

لا یاسک: ۱) نزیکه ی دوند له که تازی کئدا: ۲) پار، نموه و لاله ده ۱) سیع کوه: ۲) توسل خُسن

لا پاشه: ماسی نه کی ساح ۱) مان ساح لا بال: ۱) باییکی نالیدا: ۲۰، که ناره ی مان: ۳) ده ستن: ۴) هه رعی ده سیک ۱) بک بال: ۲۰، کاره بال: ۳) بک دست: ۴) کد ره دست.

لا پان: گز و گزی، قیل، حو قه بازی ۱) خمه باری لا پاشته، بهر مه، بوی خوش ۱) نکهب

لا پاندن: چاپاندن، کلاوسه رنجان، فریودان ۱) فریب ددن.

لا بر: ۱) سهر بر، له رتی لادان بۆ کورت بۆ تپوه ی زیگه: ۲) کوچکه ناووری که دیواری له پینس به یی ۱) میا تیر: ۲) بجای که جلوش بار باشد لا بردن: ۱) له سهره لگرتن: ۲) دۆر کردنه ۱) برداشتن: ۲) دور کردن.

لا بردنگ: قسه ی به تیکول، زبیک ۱) حرف تودر، متلك لا بری: ۱) نهوساکه، نهودمی، نهوکاته: ۲) به لام ۱) ان دهعه: ۲) لیکن

لا بک: ۱) نهله، داوه: ۲) ته بکه ۱) دام، نهله: ۲) بگا، ته بکه.

لا بینی: ۱) نهوساکه: ۲) به لان ۱) آن دهعه: ۲) لیکن.

لا بۆت: ۱) سهری ناسیسی مه ساسه ی جو تیر: ۲) ناسی پانی چه قواو بۆ قورزی پیلوا خواوین کردنه ۱) سهریزی وسیله شحم زنی: ۲) آهن بهتی که در زمین فرو می کنند و گلهای کمش را بدان پاک می گردانند.

لا بۆن: ۱) که ماره گیری، دۆره پیریزی: ۲) به هانت سهرزی، سهرسه خسی ۱) کناره گیری، بی طرفی: ۲) لیج کردن.

لا به: ۱) دۆر خمه: ۲) دۆره به ریز به: ۳) دهس هه لگه: (لا به تو نازایی کد بکه یی) ۱) بردار: ۲) کناره گیر باش: ۳) دست بردار

لاچ (۱) کورجیینه شوخ و جوان (۲) تهنیشت ولا، بو هیلکهی نیزن
 [۱] جوان ریباروی؛ (۲) کنار برای تخم مرغ گویند.
 لاجامه: (۱) داری کدورهی عاره به؛ (۲) دیوار که ی بهره یوان (۳) بهی
 نیوان ژور له در؛ (۴) ونه ی له به شته و؛ (۵) داری نهولا ولای لاشیپانه
 [۱] نرده بهلوی گاری کشاورزی؛ (۲) نرده تراس؛ (۳) تیغه چوبیس
 بین دو تاق؛ (۴) عکس نیم رخ؛ (۵) دوجوب عمودی چهارچوب در
 لاجان: ناوچه به که له کوردستان [۱] ناحیه ی در کردستان.
 لاجانگ: نیوان رومدب و نه سو [۱] عارضه، عُدان
 لاجک: لاوک، ححیل [۱] بوجوان.
 لاجله: نه سبی تعلیم نه دینوی سرورق [۱] بدلگام.
 لاجوره: بهرینگی به قیمت و زور سه خه ونه کی عامسانی به ده کرتنه
 قاشی نه نگومستیله یان ده یکه به توزوله رسم کیشی دا به کردیسری [۱]
 لاجورد.
 لاجوره دی: بهرینگی لاجوره [۱] لاجوردی.
 لاجه: به بهر [۱] یشه ده
 لاجک: لاجک، جحیل [۱] نوجوان.
 لاجیوره: لاجوره [۱] لاجورد.
 لاجیوره دی: لاجوره دی [۱] لاجوردی.
 لاجر: دانگوش [۱] کر.
 لاجار: گوشه ی چار، بیل چاو [۱] گوشه چشم.
 لاجاوه: دوباریکه قاشی به نده کیری سدرکه لمر و نه شمه [۱] دو قطعه چرمی
 ارا براده و افسار سب که در طرفین صورت قرار دارند.
 لاجسک: (۱) به زنی گب، ساقه به، لاسک؛ (۲) به یکه همرمی؛ (۳)
 سوکه لمر بوشی ژانه [۱] (۱) ساقه گیاه؛ (۲) برگه گلابی؛ (۳) لچک
 لاجلاج: شویله که، شویله، کاکینه [۱] رواره.
 لاجلاجک: لاجلاج [۱] آرواره.
 لاجن: دور کهنه [۱] کنار برون، برداشته شود؛ (۲) کنار بروید.
 لاجناکه: بهشی سمری شویله [۱] قسمت بالایی آرواره.
 لاجناکه: لاجناکه [۱] نگ: لاجناکه
 لاجو: (۱) لاجو؛ (۲) له نزدیکه به بهما؛ (۳) له بهین چو [۱] (۱) برو کنار؛ (۲)
 دور شد؛ (۳) محو شد.
 لاجو: کهنه بر، دور کهنه [۱] برو کنار
 لاجو باجو: خرت و پرت، شرو بره [۱] خرت و پرت.
 لاجون: (۱) دور کهنه و نه له جیگی خو؛ (۲) رابردی چون بو کو، به
 جیگی خو به مان [۱] (۱) کنار رفتن؛ (۲) کنار رفتند.
 لاجوژ: موره به، میوه ی له شه کردا کولیندراوی هه لگیر [۱] مرغا.
 لاجه نه: (۱) لاجناکه؛ (۲) قاشی سمرکه لمری لمر که به سدر شویله
 ده چی [۱] (۱) نگا؛ لاجناکه؛ (۲) نوار چرمی لگام که بر آرواره می گذرد
 لاجین: (۱) مئه نندیکه له کوردستان؛ (۲) ناوی گوندیکه؛ (۳) کاله ی
 چرمین؛ (۴) سه قمر، بالندینکی زاوکه ره و له یاز بچو کشره [۱] (۱)
 ناحیه ی در کردستان؛ (۲) نام دهی است؛ (۳) پانابه، چاروق؛ (۴) ار
 برندگان شکاری است، جحر

لاتراسکه: (۱) تل سو ردن؛ (۲) لادی به بهر له رنگه بو به وهر [۱] (۱)
 بلو خوردن؛ (۲) راه کج کردن بهر بری غلب.
 لاترقه وچ: (۱) تیلوتیل؛ (۲) خوار و خنج [۱] (۱) اریب؛ (۲) کج و کوله.
 لاترقه وچه: لاترقه وچ [۱] نگ: لاترقه وچ
 لاترقه وچه بیج: لاترقه وچ [۱] نگا: لاترقه وچ.
 لاترقه وچه لگج: لاترقه وچ [۱] نگا: لاترقه وچ.
 لاتروسکه: لاتراسکه [۱] نگا: لاتراسکه
 لاتره: رت، تل [۱] تلو.
 لاره بردن: رت بردن، به ولاد کهرس [۱] بلو خوردن
 لاتره به ستن: رت بردن و لمر کهرس [۱] تلو خوردن و به دور افتادن
 لاتریسکه: لاتریسکه [۱] نگا: لاتراسکه.
 لات فروشی: شهر فروشی [۱] شاولانی
 لاتک: پارچه روی چوک [۱] فطردمین کو چک.
 لات که ورتن: ته واد مان و بن حال یون [۱] سبو و در ماندن.
 لاتولوت: ره جاله ورتن و یوه، عه لوچه لو [۱] اوباس، رجاله.
 لاتوله و: لاتولوت [۱] اوباس
 لاتنه: (۱) نه یکه به فسی؛ (۲) چورنی جبه؛ (۳) نک تمبه؛ (۴) کایر روت و
 به داره [۱] (۱) نفس تنگی؛ (۲) نوعی بال پوش؛ (۳) نرد تو است؛ (۴)
 بیواست
 لاتنه به ق: بهر ک غهر [۱] بیم وری ک عد
 لاتنه راد: چهره و گوشه ی نیوان ران و رگ له تهنیشت و، تمزاد [۱] تهیگاه
 میان ران و شکم.
 لاتنه رافه: گوشه ی خالی که [۱] گوشت تهیگاه.
 لاتنری: (۱) لاتار، ناویر؛ (۲) گور [۱] (۱) نگا: لاتره؛ (۲) الکی
 لاتنریزه: لاتنه راد [۱] نگا: لاتنه راد.
 لاتنریک: دوره ی برزی بی طرفه، کناره گیر.
 لاتنه ک: له تالی، له به [۱] طرف بهلو
 لاتنه نشمت: لاتنه ک [۱] طرف بهلو.
 لاتنه نیشت: لاتنه ک [۱] طرف بهلو
 لاتنه وری: لاتنه بهی، بهر ک غهر [۱] بیم ورق کاغذ
 لاتنی: (۱) شیر زهی؛ (۲) شهر فروشی [۱] (۱) بنوایی؛ (۲) شاولانی.
 لاتنی: کلاوی به ستوار له خوری [۱] کلاه پشمی.
 لاتنیر: تماشا به گوشه ی چاو: (لاتنیر نوشتای کردم) [۱] نگاه با گوشه
 جسم.
 لاتنیر: بهشی له دو بهشی جه وانی دوتایی [۱] لنگه جوان دوتایی.
 لاتنیر گری: بهر ه لدا بی و شهر فروشی [۱] بی بندوباری و شاولانی.
 لاتنیل: (۱) لاتنیر؛ (۲) برنی میچه لجاج؛ (۳) گدم به دم بادادان به لیواری
 بیزنگ [۱] (۱) نگا: لاتنیر؛ (۲) برش اریب؛ (۳) غله به باد دادن یا به
 غر بال.
 لاتنیلگ: گوشه ی که لمری سمر: (کلاوی به لاتنیلگی سمریوه مابو)
 [۱] طرفی از گنه سر.
 لاتنیه: لاتنی [۱] کلاه پشمی.

لاحیه: عه‌لاحیه، تاییه‌ئی [۱] و بزه.

لاخ: گیای به‌دهس در روی کوه‌له کروی نه‌به‌ستراوی [۱] گیاه دروشده
دسه سده

لاخ: لا یا دورحانهوه [۱] به کنار بزند

لاخان: نه‌بیش‌والا [۱] به‌لو نه‌ی.

لاخانیکه: لاتهر، لانه‌زیزه [۱] به‌یگه.

لاخستن: (۱) د نه‌که‌نه‌وه: (۲) له‌سه‌ر ته‌نیش‌ت دریز کردن: (۳)
کهم‌ه‌روشی و ترازوسوکی [۱] کناو زدن: (۲) بر به‌لو دوار کردن: (۳)
نهم‌ه‌روشی

لاخ‌کرن: (۱) دروسه‌وه‌ی گید و محل: (۲) خاوین کردن‌ه‌وه‌ی چه‌کی شهر:
(۳) به‌سه‌ر به‌کدا کردن‌ی ده‌غل و گیای دوراوی [۱] پسته‌بندی دروشده:

(۲) یاز کردن اسبچه: (۳) برهم دباشن بسته‌هی درو شده

لاخوان: (۱) باری چه‌نه‌وه‌ی (۲) ژیر و [۱] بار کج: (۲) طرف پایین.

لاخوارگ: ژیر و [۱] طرف پایین.

لاخوارو: لاخوارگ، ژیر و [۱] طرف پایین.

لاخور: (۱) حیوانی که له تاخوری چه‌یوانی نه‌نیش‌ی دری ده‌کا: (۲)
برنی به چه‌وه‌وه‌ی مالانگمز [۱] دامی که از آخور به‌لوی بچرد: (۲)

کنایه از سورچران

لاخورا: که‌ناره‌سواو [۱] به‌لوساییده.

لاحه: گیای درواوی به‌به‌ستراوی کوم‌نه‌کراو [۱] گیاه دروسه‌ جمع
سده

لاخیز: (۱) سیلاو: (۲) تاخیر [۱] سیل: (۲) نیم‌حیر.

لادار: (۱) تالوده‌ری حانو: (۲) چه‌لاکی فراغ زه‌شمال: (۳) دوداری
دریزی چورچیوه‌ی دارسه‌ون: (۴) تهرف‌دار [۱] الوار سقف: (۲)

ستونک کناره‌چادر: (۳) چوب کناره‌دسگا: بافندگی: (۴) طره‌دار

لادان: (۱) خسه‌که‌تاره‌وه: (۲) ناهمی گوشاد: (۳) برنی له‌دیه‌ی و
سوان‌یون: (قمریون لاده‌ن، لای نه‌وان لاهان‌دا): (۴) کلابون: (له

زنی لای‌دا: [۱] کناو زدن: (۲) ناچه‌گشاد: (۳) کنایه از مهمان شدن
و فام کردن: (۴) نحراف

لادایه‌ن: لاتایه‌ن [۱] کملک ماما.

لادار: بودر ره‌هول [۱] شکاف در سنگ و کوه

لادرگه: لادر، بودر [۱] بگا: لادر.

لادز: (۱) ده‌سکس: (۲) دزی خوتزیله و سپر مه‌خور [۱] همکار در و به
ظاهر آشنا: (۲) دله‌دزد.

لاده: (۱) به‌یله‌ی له‌سهریک داندرو وی قورچه‌ره‌کرو دیوار له‌ته‌یاله: (۲)
سیوان به: (۳) له‌زنی که‌نار بگره [۱] دیو وه از تاپا به: (۲) مهمان پاس:

(۳) کنار بگریر

لاده‌ن: له‌زنی ده‌چوگ [۱] منحرف.

لاده‌س: نژیک ته‌وه‌ده‌ی ده‌ست بیگاتی [۱] نزدیک در دسترس

لاده‌ست: لاده‌ست [۱] در دسترس

لاده‌ستی: جزری کولیره، یه‌نجه‌کیش [۱] نوعی گرده‌نان.

لاده‌گا: (۱) دنی، دیهات: (۲) حیگه‌ی نهم‌سرحه‌ت [۱] روستا: (۲) حای

استراحت، سراحگه

لادی: (۱) دیهات: (۲) ساتن، سوئی [۱] روستا: (۲) دمی

لادیف: ده‌شته‌کی، به‌وانه‌ری شارسناتی [۱] روسایی

لادی‌یی، خه‌لکی دیهات، گوبدی [۱] روستایی.

لار: (۱) حوار، چه‌وت، چه‌ویل: (۲) به‌ده‌ن گش نه‌ندام: (۳) جو‌ری
نه‌نگی زاو: (۴) رویشتی به‌درو: (له‌نجه‌ولان: (۵) کر، دالگوشت: (۶)

بشیر: (۷) جو‌برکه، مله [۱] کج: (۲) تن: (۳) نوعی تنگ شکاری:
(۴) جم و حم، رفتی با ناز و عشوه: (۵) لاغرا: (۶) طویله‌گوان: (۷)

حشوه‌ایدزدک.

لار: کر دالگوشت [۱] لاغرا.

لاران: به‌شی نه‌ستورایی ران [۱] هسمت کُشت ران.

لاریون: (۱) خوربون: (۲) داهانن [۱] کج شدن: (۲) حمین.

لاریون: کرپون گوش‌کهم‌کردی به‌ده‌ن لاغرا شمن.

لاریونه‌وه: (۱) داهانن، چه‌مانه‌وه: (۲) برنی له‌گیان‌ده‌رجون [۱]
حمین: (۲) کنایه از مرن.

لارک: به‌نشت، به‌ک [۱] به‌لو، کنار.

لارکردن: (۱) چه‌مانن: (۲) خوار کردن (خوت جوانی دروس ده‌کی
ده‌بی‌می به‌یته / بیالینکی پراوه لاری که‌وه‌ی زیزه) «خپام» [۱]

خم نمودن: (۲) کج کردن.

لارکردنه‌وه: لارکردن [۱] نگ، لارکردن.

لارکه: زکه، سه‌ره‌زوره‌ی سه‌خ‌ودزوار [۱] سرب‌لایی صعب‌العبور

لارو: دیمه‌نی زوحسار به‌ته‌نیشته‌وه [۱] نهم‌رخ.

لاروا: (۱) رویشتی حوره‌وه‌وار، لابه‌لارویشتن: (۲) کوم‌نی گریان [۱]
(۱) تلوحوردن زبی‌نایی: (۲) گروه خرید ران.

لاروالاروا: خواره‌وه‌وار رویشتن، تلارول [۱] تلوتلوخوردن

لاروایی: کرینی شمن له‌لایه‌ن چه‌ند که‌سبکه‌وه [۱] خرید مشترک.

لاروله‌نچه: رویشتی به‌تاز [۱] حرام.

لاره: (۱) نوسدگریانی زارو: (۲) ناموری به‌کیارچه که‌ده‌نده‌ش له
خویه‌نی: (۳) ده‌یککه له‌نو‌گه‌نم ده‌زوی: (۴) رویشتی به‌نازا: (۵)

بزوتنه‌وه‌ی گیاو لکه‌ده‌ری ماسک له‌به‌ریا: (۶) حانه‌وه‌ریکی به‌چوکه له
ناودا: (۷) جو‌ری گه‌نم: (۸) خواره‌ویون به‌لای ته‌نشتا: (۹) خه‌تی خوار

له‌کیلاتندار، هیللی چه‌فت [۱] گریه‌شدیدچه: (۲) حبش یکبارچه:

(۳) دانه‌ای انگل در گندمزار: (۴) غرام: (۵) جنبش شاخه و گیاه از باد:

(۶) حیره‌است بری: (۷) نوعی گندم: (۸) خم شدن به‌طرف به‌لو: (۹)

خط کج و معوج در شخم

لاره‌ب: سیبیری سیوه‌زوره [۱] سایه‌روالی

لاره‌سه‌یگ: تاسه‌نگ [۱] یاز کج.

لاره‌سیبهر، لاره‌سای [۱] سایه‌روالی.

لاره‌شه: به‌خوشیه‌کی تازه‌له [۱] نوعی بیماری دام.

لاره‌لار: لابه‌لارویشتن [۱] حبیدن به‌هر دو طرف در راه رفتن

لاره‌لاره: لاره‌لار [۱] بگا لاره‌لار

لاره‌هل: گه‌ردن کج [۱] گردن کج

لاره‌وای: لاروایی [۱] خرید مشترک.

لاره‌وون: لاروونه [۱] نگا: لارونه‌وه.

لاره‌وکردن: لارکرده‌وه [۱] نگا: لارکرده‌ود.

لاره‌وه‌وون: لارونه‌وه [۱] نگا: لارونه‌وه.

لاره‌وه‌کردن: لارکرده‌وه [۱] نگا: لارکرده‌وه.

لاره‌وه‌لاره‌وه: لاره‌لار [۱] نگا: لاره‌لار.

لاری: (۱) خواری، چه‌تی: (۲) سهرناوی خوړی که‌رگی نه‌ستو ژوتی

بالا‌بهره: (۳) بازی، گاله، گمه: (۴) دوزمنایه‌تی: (۵) به‌قسه‌نه‌کردن.

(اجیت بیتی ده‌لی لاری مه‌که: [۱] کچی: (۲) لقب نوعی مرغ، مرغ

لاری: (۳) بازی: (۴) دشمنی: (۵) گوش به‌حرف نه‌دن.

لاری: کری لاروی، دالگوشتی [۱] لاغری

لارینی: (۱) لاده‌له‌زنگه: (۲) بیتی‌و‌نفسار [۱] منحرف: (۲) بجار.

لارینی‌وون: (۱) به‌زی‌لادن: (۲) بریتی به‌بایی وون [۱] منحرف شس ر

راه: (۲) کبابه‌از‌مکبر شس.

لاری‌کردن: (۱) له‌هرمان‌ده‌رجو: (۲) گالته‌کردن [۱] تصرف‌کردن: (۲)

شوخی و بازی کردن.

لاری‌کردن: هر یو د‌و‌له‌ری‌ده‌بردن [۱] فریب‌دادن و منحرف کردن.

لارینی‌گرتن: لاری‌وون [۱] منحرف شدن

لازه: (۱) لاج: (۲) شپاکه: (۳) پیرانی جوارساله [۱] پیرای شوخ و ریا:

(۲) سرگین: (۳) قوچ چهارساله.

لازگرد: جوړی‌کودنی‌گه‌ره [۱] نوعی پارچه

لازم: پیوسته [۱] لازم.

لازو: (۱) نود و پیاو: (۲) نمدی جوان، نمدی جعبیل [۱] نام مرد نه:

(۲) خطاب به‌پونا، ای جو.

لازویت: (۱) گه‌نه‌شامی گوله‌پیغه‌بهره: (۲) لاسکی گه‌نه‌شامی [۱]

بلال، ذرت: (۲) ساقه‌ذرت

لازه: بی‌کس و بی‌سهرپوش [۱] بی‌حامیل و سرپرست

لازیان: گوسدیک‌کی کوردستانه به‌عسی کاوولی کرد [۱] نام روسایی در

کوردستان که توسط عثمان ویران شد.

لاژ: (۱) گیز، نه‌قام، کم‌ناو‌ه‌تی نه‌گه‌بشتو: (۲) چیده‌سروزی مس‌بش [۱]

(۱) ابله، کم‌فهم: (۲) رجا.

لاژک: لاز [۱] نگا: لاز.

لاژک: لاز [۱] نگا: لاز.

لاژلاژ: بوزلاژ، دویشتتی به‌نمه‌لی [۱] نگا: لوزلوز.

لاژه: گورانی [۱] ترانه

لاژه‌پیژ: گور بی‌پیژ، هامیژ [۱] ترانه‌جون، خواننده.

لاژه‌ک: لاجه‌ک [۱] بوجوان.

لاس: (۱) لار لاج، جعبیلی جوان‌چاک: (۲) لاجه: (۳) داریکه له‌دارسنجو

ده‌کاو درکی به: (۴) کوسای گزده: (۵) ده‌نگی گوله‌سه‌گ له‌کاتی

تاو‌کردنی دینه‌به‌باد: (۶) ژه‌نیتی گزده‌سه‌گ له‌دینه‌به‌با: (۷) فروه

فرب: (۸) ریح، شپاکه: (۹) ناری پیاوانه [۱] برندی ریا: (۲) نگ

لاجه: (۳) درختی است جنگلی شبیه درخت سنجد: (۴) بوده‌گیاه

کوبیده: (۵) صدای سنگ لر هنگام جفتگیری: (۶) کله‌زدن سنگ تر بر

ماده: (۷) فریب: (۸) سرگین: (۹) نام مردانه

لاسا: ده‌مه‌لاسه‌که [۱] تعلید، د‌و‌دورودن

لاسان: (۱) تون به‌بس: (۲) سهرسه‌ج‌ا‌ا: (۳) حرف سو، لجا: (۴)

دیک‌بور

لاساری: (۱) گوی به‌بسی: (۲) بی‌چه‌فیتی، سهرسه‌ختی [۱] حرف

نشوری: (۲) دیک‌ناوری

لاسا‌گردنه‌وه: ده‌مه‌لاسه‌که‌کردن [۱] ادای کسی را در آوردن

لاسامه: (۱) شه‌ست، ریزنه، ره‌هینه: (۲) سیلاو، لاسو، لاسخیر: (۱) رگبار

بار: (۲) سس

لاسابی: ده‌مه‌لاسه‌که، لاسا [۱] نگا: لاسا

لاسابی‌گردنه‌وه: لاسا‌گردنه‌وه [۱] ادای کسی را در آوردن.

لاسیق: حل. میر [۱] لا

لاستیک: حر. لاسیق [۱] لاسیت

لاس‌حواردن. خه‌له‌تار هر یو‌حواردن [۱] فریب‌خوردن

لاسدان: (۱) خاپالدر: (۲) ژه‌نیتی گول له‌دینه‌به‌با [۱] فریب‌دادن: (۲)

کله‌زدن سنگ بر ماده را

لاسهک: (۱) حیلای سهری نه‌سپ: (۲) لاجک: (۳) ریح، شپاکه: (۴)

فروسه‌کی گوله‌سه‌گ له‌تاو‌کردنی دیل: (۵) زگ به‌لای حالیکه‌وه:

(۶) زمان‌کیشدن له‌گهرمن [۱] شپه‌هسته‌اسب: (۲) سافه: (۳)

سرگین: (۴) صدای بارک سنگ تر در لاس وون به‌ماده: (۵) چانسپ

شکم: (۶) ریان در وون و هن هن کردن از گرب

لاس‌کردن: (۱) درونی گیاه نه‌به‌ستنی: (۲) حیلاندنی به‌سهری نه‌سپ

(۳) شپکه‌کردنی ره‌شولاغ [۱] درویدن و جمع نکردن گیاه: (۲)

شپه‌کشیدن آهسته‌اسب: (۳) سرگین ادا‌حین‌گار

لاسه‌که‌لاسهک: (۱) لاسی گزده‌سه‌گ: (۲) حیلای له‌سهرجو‌تی نه‌سپ: (۳)

رمان‌کیشدن و پشوسو ریو به‌گهرمن [۱] لاس سنگ تر: (۴) شپه

نه‌سه‌اسب: (۳) زدن در آوردن و به‌هن هن افتادن از گرب.

لاسه‌کی. له‌گوید نه‌ی کوردستانه که به‌عسی کاوینان کرد [۱] روستایی

در کوردستان که به‌تیان را ویران کرد

لاسمال: که‌سن ته‌پاله له‌ده‌شت کوزه‌کاده‌وه [۱] کسی که تاپاله جمع

می‌کند.

لاسمالی: کو‌کردنه‌وه‌ی ته‌پاله له‌ده‌شت [۱] تاپاله جمع کردن.

لاسو: (۱) نوی پیاوانه: (۲) لازو، نمدی جوان: [۱] نام مردانه: (۲) ای

جون.

لاسون‌تاو: (۱) رو‌برزی که‌میک‌لی‌سون‌تاو: (چمو‌نده‌ری لاسون‌تاو‌زو

خوشه): (۲) میوه‌ی بیستانی رده‌ده‌در [۱] بیم‌سوحته: (۲) میوه‌زده‌دار

پالیزی.

لاسون‌تی: لاسون‌و [۱] نگا: لاسون‌و

لاسون: (۱) خیسکان: (۲) حلیسک [۱] هزن: (۲) لیرگاه

لاسون: شتی که‌هیندیک‌کی سور بی. (سنوی لاسون، مه‌لای لاسون) [۱]

بیم‌سرح

لاسور: (۱) لاسور: (۲) گویدیکه له کوردستان به عسی ویرانی کرد (۱) ننگا: لاسور نیمه سرخ: (۲) اوروستاهای ویران شده کوردستان توسط

لاسور: لاسور: (کولمت سئوی لاسور) نیمه سرخ. لاسور: (۱) سهره وی کوز: (۲) بلندی (۱) صدو مجلس: (۲) بلندی لاسور: جنبیکی (نانه به لایه کی سهریا نموده هابم ده کهن) زیوری

لاسورنگ: (۱) تاسه ننگ باری حوا: (۲) تهروری تاسه ننگ (۱) بارکج: (۲) ترازوی نامیران، کهای سنگین و کهای سبک.

لاسی: ریحون (۱) سرگیس لود لاسیق: لاسیک، خیر (۱) لاسنت لاسیک: لاسیق (۱) لاسیتک لاش: کلاه، حده، تهریم (۱) لاشه، چشه

لاشخ: (۱) سایی کیر (۲) نسیب (۱) سس (۲) رنج لاشان: (۱) مسیری مور و سر: (۲) سایی خیر، لاسخ (۱) اطراف کف: (۲) سیم.

لاشخور: (۱) هر جابه و درتی حیوانی نویو بغو (۲) بریتی له یاره داری پیسکای یاره به سوئ دهر (۱) لاشخور: (۲) کفایه از خمیس رماخوار.

لاشکاو: سنی که له فمرا غمده شکایی (۱) کنار شکسته لاشه: که لایکی نویو، که لایکی فری دراوا (۱) لاشه لاشه: دوره پیرز له شهر و کیشه (۱) ملایم و دور ار حدر و ججیل لاشه ویلاکه: که باری ک کبله (۱) کناره ارواره، لاشه ویلاکه: لاشه ویلاکه (۱) کناره ارواره لاشه ویله: لاشه ویلاکه (۱) کناره رواه

لاشیپان: هریه که له داره درتیه کانی حورچیوی درگا (۱) دو صلح یلد چهارچوب در، لاشیپانه، لاشیپان (۱) نک: لاشیپان.

لاشب کهره: مبرایی کهر، زمان لوس (۱) جابلوس لایعی: لایع کهره (۱) جابلوس

لاعیده: عه لایحیده، تاییه تی (۱) ویزه لاف: (۱) به خود اده وی به یمو ناحندر و: (۲) حوه لکچنان: (۳) درو (۱) لاجاب: (۲) لاف: (۳) دروع.

لافاو: لادو، لایحیر، سیلا (۱) سیلاب لافلافک: لادو، مولار (۱) سیلاب لاف لیدان: حوه لکچنان، پسنی حودان (۱) لاف زدن.

لاف و گه زاف: دده و ده سه (۱) ترهات لاف: راده، قسه پیرینی، رواه (۱) هذب لافی: دروز (۱) دروعگو

لاشه: (۱) جعیل، حور به تهمه، خورت، گنج (۲) خوشیک، حور له بهرجاوه قه شمن، ریبیا: (۳) یارانه و، کروژانه (۱) حوا: (۲) زیبا، (۳) لاه.

لافاهی: یار نموه، لافایی (۱) لاه.

لافایی: پزارنه و (۱) لاهه کردن.

لافل: لاهه، لاهه، قام، گورانی (۱) ترانه

لافلاف: (۱) رورجون و خوشیک (۲) گمانه که گوئیکی سور یار شمن ده کا به درو گیاهه پیچ ده خو به یانیان ده بشکوی و روده پوچینه و (۱)

(۱) زبای تصم عیار: (۲) لبلاب، پیچک

لافلانک: گرئی لافلاف (۱) لبلاب، پیچک.

لاقه: نار نموه (۱) لاه

لاقه کرن: لافایی (۱) تماس و لاهه کردن.

لاقه کی: به کوره و پازانه و (۱) التماس و زاری.

لاقه لاف: پز نموده زور (۱) لاهه رداد

لاق: (۱) قاج، له بهری یاره تا جومگهی زن: (۲) گوشسی لاواری بی قله برای (۱) لنگ: (۲) کم گوشت.

لاق چه قنندن: بی چه قنندن، سوربون له سهر وای خو (۱) صرار و لاجاب رباری

لاق درت: بریتی له کهنه گیتی کزو باریک (۱) لگ درز

لاقرتی، کاله و گپ (۱) شوخی و تفریح.

لاقرتی: لاقرتی (۱) شوخی و تفریح

لاقون: نه ستورایی سمیت (۱) کلفتی باسن

لاقه: (۱) پیوه ندی: (لاقم به سهریه و تیه): (۲) گایی ناره و (لاقه ی کرده): (۳) یارانه شادنی به تهریم (۱) علاقه: (۲) تجاوز جنسی: (۳) بگد

لاقه برغه: خانیگه، قهرجه (۱) بهیگه

لاقه ردی: (۱) قسهی دیروبی نام (۲) حوه لکچنانی یه در (۱) سخن بسیار و بی معنی (۲) بلف زدن.

لاقه فرته: راره شادنی تازه کورواو (۱) لگد برانی تاره کشه شده

لاقه فرتی: لاهه فرته (۱) ننگا: لاهه فرته.

لاقه فری: لاهه فریه (۱) ننگا: لاهه فریه.

لاقه کراو: گایر به ناره و (۱) مورد تجاوز جنسی واقع شده.

لاقه کردن: گایی ناره و (۱) تعرض جنسی کردن.

لاقهید: که لایی (۱) بی بند و بار.

لاقین: لاقون (۱) کلفتی باسن

لاقینگ: لاقون (۱) کلفتی باسن.

لاک: (۱) لاشه: (۲) که پیه کوجوی له ناود کول و بو ناره و سه گ: (۳) برتنی دور له ده سه لای: (لاکی سهریه): (۴) قالب: (۵) قه حار.

(۶) ده بگه، شابه د (۱) لاشه: (۲) بحاله و جوب یز برای حوراک دام و سگان: (۳) تکان بدون اراده: (۴) قالب و بخته گری، لاک: (۵) یه قیل دو قل: (۶) شاید.

لاکان: پیلاریکه له بون ده پسنی پسه ه حاجایی ده پسنی به سهریه، زویشتن (۱) اسکی محتی و ترکه بافته شده.

لاکانی: لاکان (۱) ننگا: لاکان

لاکول، لاهه برغه، خانیگه (۱) نهیگاه.

لاکاپ: دهرده دل کردن، گاهی به بهخت کردن [] شکوه کردن.

لاکاپوخ: زور به کرزوه و گلهایی له زبان [] شاکای اورندگی.

لاکابه، لاکاب [] شکوه کردن.

لاکاپیش: به کروروه و نوره، دهردی دل هله لریز [] شاکای از زندگی.

لاکردن: سهر و بهرکردنی بیر بو نامانج، له نامانج به کهوتنی نهر []

سحر از ماح

لاکرده ووه تار و دانه و [] واپس نگیری.

لاکم: تیر هدر نه ویه، چیرنا [] فقط و فقط

لاکن: لاکم [] فقط و فقط

لاکوز زبهری په موچنین [] بنیه چینی نهدونی

لاکوت: (۱) حاویز؛ (۲) لایره سهرن، خوتنی ههلقونین [] (۱) هیز چشم؛

(۲) بگل س حوانده قصه ا

لاکوت به موچی [] سبه چینی

لاکوتی: به موچی [] سبه چینی

لاکوتنی: چینی خور و بونی حوادن، رگله رین [] سکم چور

لاکوش: (۱) خواره و دی دایتن. (لاکوشیکی گوز هندیو)؛ (۲) سهری

سهری داری بیگم که زه یج نه دای [] داینه د من ۲، سهره سهر

رحمت کس

لاکوشکه: نهره قدری [] هو خواهی.

لاکوشی: (۱) لاکوشکه، نهره قدری؛ (۲) نهرلدی سی بیوه زنی سهری در

[] (۱) طرفه ری؛ (۲) رنج بیوه یجدر.

لاکول: له قهراموه کوتلی [] از طرفی کندن

لاکولان: کوحی تدگ و پتر [] پس کوجه

لاکه. لال، سهری سهر به خوی له ده سولات به دهر: (لاکهی سهر دیت)

[] حرکت بی راده

لاکه ت: شتی که له قهراموه به زینی [] لبه شکسته.

لاکه قته: بارکوتو [] درمانده

لاکه ل (۱۰ لاکه ۲۰) جور تی تفهنگ [] (۱) لبه شکسته؛ (۲) نوعی

تفنگ

لاکه ن: لاکول [] از یک طرف کندن.

لاکه نند: لاکول، لاکن [] اریک طرف کندن

لاکه وتین: لاکول [] لاکول

لاکه و ته: بارکوتو ۱۰، لاکه و [] در مانده

لاکهی سهر هاتن: (۱) برتی له هاند بونی زور؛ (۲) برتی له کر بون و

زور بون [] کتابه ز خشتگی بسیار؛ (۲) کتابه از لاغر مردی

سدن.

لاکی: ره بیکه بو هانی و به زو [] رنگی در قالی، لاکي.

لاکش: (۱) قالی لریزوک، که باره؛ (۲) جگهره خور له توتنی خه لک (۳)

زور بون [] قالی کنار؛ (۲) سیگاری انگن، ممت کش؛ (۳) روده در ز

روح.

لاکشنی: (۱) چینه سازی و زوریزی بیتام؛ (۲) جگهره کشنی له موتی

خه لک [] بواجی، روده در ز؛ (۲) سیگار ممت کشیدن.

لاکین: (۱) نه شکوه لب، یه دهری سوله تی شکاو؛ (۲) به لام، بلام []

(۱) ظرف سفالین شکسته؛ (۲) بیکن.

لاگا: (۱) چینگوی و چار دان به دهشت؛ (۲) دهات [] (۱) ستراحتگاه

صحری ۱۲، روستا

لاگاسی: رهاش، گوس [] روستایی

لاگر، نهره در ارف هو حور

لاگرس ۱ نهره در گرس ۲ نهره در بی نرد [] ۱ رم گرس ۲،

طرفه داری کردن.

لاگری: نهره قدری، دازداری [] هو خواهی، طرفه داری.

لاگول: بری دهستی، گوتنی، گولم [] بریک کف دست.

لاگه: لادی [] روستا.

لاگهی: گوتنی، لادی بی [] روستایی.

لاگیر: د دار [] طرفه در

لاگیره: زه نهریکه به لای سهره و هانم ده کرن [] زوری ست.

لاگیری: دازداری [] طرفه داری

لال: (۱) نیاده منی که زوانی قسه کردنی نه بی؛ (۲) لجم، سک، له کن:

(کیسکا من لال به به) [] (۱) لال ۱۲، نود.

لال-۱، ل-۲، نردیکی به نرخته به زهنگی سوری توخ و سوری

ناصل رهره؛ (۳) سوری ناریک؛ (۴) میوه زورگه شتو [] (۱) لا ۲۰

لعل: ۳، سرخ تیره؛ (۴) میوه ریادر سیده.

لال: لال، بی روان [] لال.

لالا: (۱) خهوتنی زورک؛ (۲) شمعدانی شوشه لاسر؛ (۳) له گشبه

نابی یوه (لالا ده ورم گیر) [] (۱) حوب کودک؛ (۲) لاله، شمعدان.

(۳) زهر طرف

لالاف: لاهو، سیلاو، له هی، لی، لا، لیمشت [] سیلاب.

لالا کردن، خهوتنی زاروک [] خوابیدن کودک.

لالا گرتن: گش تالی گرتن [] همه طرف را گرفتن

لالامو کردن: برتی له زورمست و سهر خوتنی بی هوش. (هیمه مه سته

لالامو ده کا) [] کتابه ز ممت خرب.

لالان: بارانه و [] لایه

لالانه و. بارانه و، لالان [] لایه کردن

لالایی: (۱) گورانی بو ده خه و کردنی زورک؛ (۲) ریایی، کیکه سوت،

رو بونی [] (۱) لالایی؛ (۲) ریا و بونی

لالایی: (۱) بی زونی؛ (۲) سه زوان که رسن. (لالایم داهات) [] (۱)

بی زبانی؛ (۲) اربطی افتادن.

لالغاوه: قهرانی دهم، سوچی رار [] گوشه دهان.

لالکه: لالان، باره و [] لایه

لالکه ن: (۱) که سنی که ده بارانه و؛ (۲) رو بین [] (۱) لایه کنند؛ (۲) متعلق

لالکه ن: (۱) گالتی قهرانی بی ده سگ؛ (۲) که زولال [] (۱) نوعی

سرگرمی ۲، کردلان

لالکه هاس: که سنی که ده بارانه و، لالکه [] لایه کنند.

لالو: حال، بری دایک [] دایی

لالو: لالو حالو [۱] دایی
 لالوپال: بی‌دنگ و بی‌سوزمان: (له عیب‌ه‌مان لالوپال بوم) [۱] بی
 سروزبان، خاموش.
 لالوت: قه‌س، که‌سی که ده‌گی له به‌کیت گوزیوه. (ده‌گه‌لم لالوته) [۱]
 مهر کرده
 لالوت: لالوپال [۱] بی‌سروزبان.
 لالوته: گن‌ای کسی که تو ده‌غی حرف می‌زد.
 لالوتی: هلسی هرف مهر کردگی
 لالوج: لاکه‌م عیار سگ کف دست
 لالوزا: خالوز [۱] دبی زده
 لالوزا: لالوزا، خالوز [۱] دبی زده
 لالوز: خالوز، لالوز [۱] حال [۱] برد بی
 لالوز: خالوز، لالوز [۱] برد بی
 لالومره: گوندیکی کوودستانه به‌عسی گولی کرد [۱] نام روستایی در
 کردستان که توسط بعضی ویران شد.
 لالونج: لالوج [۱] پر یک کف دست.
 لاله: (۱) خال، لالو (۲) شهمه‌نی به‌شوشه، لالا (۳) ره‌به‌مؤک مبله [۱]
 (۱) دبی (۲) مردگی، شمعان: (۳) الاله
 لاله: ماراموه، لاله، لالان [۱] لاله.
 لاله‌باس: گولیکسی به‌رزه‌بالیه که به زورزه‌نگال هه‌به [۱] گل لاله
 عباسی
 لاله‌به‌ره: گوندیکی کوودستانه به‌عسی گولی کرد [۱] نام روستایی در
 کردستان که توسط بعضی ویران شد.
 لاله‌پ: که‌به‌ری دوستی [۱] کن‌گف
 لاله‌به‌تره: تور که‌سی که له هسه‌کردندا ژمبی گری ده‌کا [۱] الکی.
 لاله‌به‌ته: لاله‌به‌تره [۱] الکی.
 لاله‌زار: گولندار [۱] لاله‌ر
 لاله‌عباس: لاله‌باس [۱] گل لاله‌عباسی.
 لاله‌عباسی: لاله‌باس [۱] گل لاله‌عباسی.
 لاله‌عباسی: لاله‌باس [۱] گل لاله‌عباسی.
 لاله‌عباس: لاله‌باس [۱] گل لاله‌عباسی.
 لاله‌غاه: لاله‌غاه [۱] گوشه‌دها.
 لاله‌ک: لاله‌به‌به، تور [۱] الکن
 لاکه‌ز: که‌سی قر‌دقب [۱] بازی بی صدا.
 لاله‌کی: لالی، قسه‌کردن به‌توانس [۱] لالی
 لاله‌لال: بوره‌تور، قسه به وه‌نی بوته‌هان [۱] باکسه سخن گفتن
 لاله‌نگ: تاسه‌نگ [۱] نگا، نسه‌نگ.
 لاله‌نگه: نام‌ازیکی جولایی [۱] ابزاری در دستگاه بافندگی
 لاله‌نگی: میوه‌که له به‌ری نایج ویرته‌قال به‌رم شیرینه [۱] نارگی
 لاله‌موتی: لاسای لال کرده‌وه [۱] لال بازی.
 لاله‌ور: زاروی در ره‌کو گیلوکه [۱] کودت کود
 لاله‌وه‌ز: (۱) نازه‌لی که له گه‌له دور نه‌گه‌رنه‌وه ۱۲ بریتی له جهوره

رگ له‌وه‌زین (۳) قسه‌دیزی کوزجآورکه‌ر [۱] حیوانی که از گله دور
 می‌شود: (۲) کایه از سورچران (۳) روده‌دری که آدم را حسسه
 می‌کند.
 لاله‌ونج: لالوج [۱] پر کف دست
 لالهی: پزانوه، لالانه [۱] بوشل
 لاله‌بی: لالهی [۱] توس.
 لالی: (۱) بی‌روای: (۲) له کن، له لای: (۳) دوری له مس: (۴) خموتی
 درؤک: (به‌به‌که لالی کرده): (۵) فغرم به خموتی زروک: (به‌به‌که
 لالی) (۶) حالو، لالو، برای دایک [۱] لالی: (۲) دور: (۳) بشقاب
 مسی: (۴) خوب به‌به: (۵) امر به خوابیدن: (۶) دایی
 لالی: (۱) بی‌روای: (۲) سوری به‌به‌گی لال [۱] لالی: (۲) لعل رنگ
 لالیان: بار به‌رد [۱] لاله
 لالیانه‌وه: لالانه‌وه [۱] لایه‌کردن.
 لالی‌برین: هسس کردن [۱] در سگا قرار دادن.
 لالی‌برینه‌وه: لالی‌برین [۱] در تنگ قرار دادن
 لالی‌سهندن: ده‌ه‌دان بوته‌هیشی [۱] راه هراشند ورن.
 لالی‌سهندن: لالی‌سهندن [۱] راه قرار پند آوردن.
 لالی‌کردن: خموتی زروک [۱] خوابیدن کودک
 لالی‌کردسه‌وه: (۱) ناوره‌سهرن: (۲) ناوریندان بی‌زکه‌هشن: (۳)
 به‌هیشیکی گه‌وره برین له شتی: (لایه‌کی لی کرده‌وه [۱] واپس
 نگاه کردن: (۲) غمخواری کردن: (۳) قسمی زیاد و چیری بریدن
 لالی‌لالی: به‌ده به‌هوه، دایک بو ده‌ه‌وکردی زروکی ده‌لی [۱] بحواب
 بحواب، لالایی برای خوابیدن کودک
 لام: (۱) پهلپ، بیابو: (۲) کولمه گوتا: (۳) له کن من: (۴) به‌بروای من: (۵)
 ناوی پینیکی نه‌ب و پینکه: (۶) هسو برسه‌بار، ده‌گه‌ل حوم ده‌گوتری:
 (بی لامو جو‌م کاره‌که‌ی کرد) [۱] ۱. بهانه، نگیزه: (۲) گونه، رخسار:
 ۳. تردمن: (۴) به‌عقیده من: (۵) نام حرفی در الفباء: (۶) گفان.
 لام: ۱. گوپ: (۲) کولمه [۱] ۱. لپ: (۲) گونه.
 لامات: زله، زبله، شهمه [۱] سیلی.
 لامانه: جدم مبه نك نیمه‌به [۱] نره ما اسب
 لام‌با: (۱) دورم‌خاته‌وه: (۲) له بریکم یوانه: (۳) لامبا، چرای شوشه‌به‌سهر
 [۱] ۱. دورم کند: (۲) اگر نرد من بود، (۳) جراح نفی لامبا.
 لام‌بایه: بریکی من با [۱] اگر نرد من بود
 لام‌بو: بریک به من بو [۱] نرد من بود
 لام‌بویاه: لام به‌به [۱] اگر نرد من بود
 لامبه: لامبا، چری شوشه‌به‌سهر [۱] لامبا.
 لام‌بی: (۱) لام بو: (۲) نریک به من بی [۱] ۱. نرد من بود: (۲) مرد من
 باشی.
 لامبا: چری به‌شوشه [۱] لامپ، چراغ شیشه‌ای
 لامبه: لامپ [۱] نگا، لامبا
 لامو: (۱) بینجوی شیره‌خوره که به‌مکی حگه له دایکی ده‌مزی: (۲)
 که‌سی که له‌جگه‌ره‌ی خه‌لکی مژده‌دا [۱] ۱. بچه‌ای که از پستان

غیر مادر شیر می خورد؛ ۲) کسی که به سیگار دیگران پُک می زند.
لامسەرلایی: بی گوی بی دان، که لایی: (اکاره کانی لانسەرلایی ده کا)
[ا] اهتیت بد د

لامشت: لاوُح [ا] پر یک کف دست.

لامک: دم و چوچکوله [ا] وحسار کوچولو.

لامل: ۱. لامید: ۲. کسره ی به سز [ا] ۱. لاهید. ۲. صفحه گردن

لاملامک: شویلاکهی خواوه [ا] رواره زیرین.

لامسو: ۱. ناوه کی: ۲. حیوانی بیگانه له نار که له دا [ا] ۱. ایکی: ۲)

حیون غریبه در گله

لاموجوم: که مترین قسه به جو پدا [ا] کمترین عتر ض، لام تا کام.

لاموجیم: لاموجوم [ا] نگا: لاموجوم

لاموقهک: ماحی، نه شعی، دزی واکونی ده ولهد [ا] یغی

لامه: ۱. جهم مبه: ۲. مبرایی، ریایی [ا] ۱. نزد من است: ۲. تمیق

لامردو: ۱. شوتی میوانان له مالد: ۲. حیگهی میوانانی پیاو له

(دشمالدا [ا] ۱. پیرونی خانه، مهمانخانه: ۲) جای مهمانان در چادر

لامرده: لامردو [ا] نگا: لامردو.

لامرکهزی: گوندیکی کوردستانه به عتسی کولی کرد [ا] نام روستایی

در کوردستان که توسط پعتیان ویران شد.

لامزه پ: زالم، به دکار [ا] ستمگر.

لامهله: سوبیی نهمسر لانه نیست [ا] شای بر پهلو.

لامهک: دو زارو که شیر ی د یکک ده مز [ا] هم شیر.

لامی: ۱. روله، عمو لاده: ۲. جهم منی [ا] ۱. فرزند: ۲. نردختی

لامی جهم: خوهه لکیشان، مهحتی خو کردن [ا] لاف و خود ستایی.

لامیردان: لامردو [ا] نگا: لامردو

لامیرده: لامردو [ا] نگا: لامردو.

لامیر: بیجوری که شیر ی جگه له دایکی خوی ده مز، لامز [ا] نگا
لامز

لامیسک: بیچاره و تندر [ا] بیوا

لان: ۱. نك نیمه: ۲. نك، جهم، کن: ۳. کولی شیر و کهر و شک: ۴) گه،

مان: ۵. نهینی: (سهگی لانگر وانا: یایی گر) [ا] ۱. نردما: ۲. برد: ۳)

کنام شیر و لانه خرگوش: ۴) اعتصاب، متاع از رفتن: ۵) بدون

حبر دادن.

لان: باشگری که حیگه ده گه یه نی: (بهرده لان، کهنده لان) [ا] پسوند

مکان

لانچیر: دیردی سیر پیدا هوش کرد [ا] دیری ماسب سبی.

لاندز: بودز، رهول [ا] ابکند، کد

لاندک: بیشکه، ده رگوش، ده یدیک [ا] گهواره.

لاندک: بیشکه، ده رگوش، ده یدیک، لاندک [ا] گهواره.

لانکه: لاندک، لاندک [ا] گهواره

لانکه بی: کاربته میج به پانهوه [ا] الوار سفاف از پها

لاسگر: ۱) دازدار، تهره غدار: ۲) سهگی که بی حربه گاز له پیاورده گری [ا]

۱) طرفدار: ۲) سگی که بدون پارس گار بگیرد.

لان گرتن: بهره قدری کردن [ا] طرفداری

لا سگری: لان کرس [ا] طرفداری

لانه: ۱) لامانه: ۲) شوئی شهوانی پاندار: ۳) کونی شیر: ۴) فهد، لا.

(به دولانه ده گانهوه): ۵) برسی له جی سانهوه ی بنیادهم: (خانه و

لانه به کسار بیه): ۶) باشگری پچوک شاندس (خریلانه،

حوجیلانه): ۷) که لهرم، که لهرم [ا] ۱) نزد ما ست: ۲) اشانه: ۳)

کنام شیر: ۴) لا: ۵) گنا به ار خانه: ۶) پسوند تصعیر: ۶) کلم.

لانه واز: ۱) بی کهس و نازشیاو: ۲) ره بن و نوره: ۳) سس و

لانه گرم کردو [ا] ۱) بیچاره و درماده: ۲) اورده خانه به دوش: ۳) برده

شیان گم کرده

لانعو بدن: مال و حال [ا] خانه و کاش به.

لانعو به: لانعو بان، مال و حال [ا] خانه و کاش به.

لانه ولان: حی گورکی کردنی که رویشک له ترسان [ا] جیا عوض کردن

خرگوش از ترس.

لانی: ۱. نند به، الانی کم وهره لامان، لانی کم مشتکی گنم بده: ۲)

له لای: (برام لانی مام پیروته): ۳. کونی جابه وهرنی کبوی [ا] ۱)

حده: ۲) درنزد: ۳) سوراخ حیوانات کوهی.

لانی، لان: (شینکه و سموزه لانی به) [ا] پسوند مکان.

لاو: ۱) حورث، جحیل: ۲) خوشیک، جو، زبیا: ۳) کوزه، فرزند ی نر:

(اروکی من دو کیر و دولو): ۳) لاقاو، لایاو، لاخیر، سیلاو [ا] ۱)

بُرنا: ۲) زبیا: ۳) فرزند نرینه: ۴) سیل.

لاوچ: به تهره ی پچوک [ا] پجیره کوچک

لاو ز: دالگوشت، کز [ا] لاغر

لاوازی: کزی، دالگوشتی [ا] لاغری

لاوان: ۱) حوربان، گنجان، جحیلان: ۲) پازانهوه [ا] ۱) حوانان: ۲)

لایه.

لاواندن: ۱) دلد نهمه، ناگاداری کردن به کس: ۲) پازانهوه [ا] ۱)

بورش کردن: ۲) لایه کردن

لاواندنهمه: ۱) لاواندن: ۲) به مردوده لگوس [ا] ۱) نگا لاواندن: ۲)

مرده را در شیون ستودن، مویه.

لاواندهوه: لاواندهوه [ا] نگا: لاواندهوه

لاوانه: ۱) خورث تاسایی، وهک جحیلان: ۲) قمراغی پلند کرو: ۳)

قمرغی قهر: ۴) شیهانه، لاشیهانه: ۵) دو دهی درز له حه پجیردا [ا]

۱) چون مانند: ۲) کناره برامده: ۳) کناره ولیه گور: ۴) کناره

چهارچوب در: ۵) دوتخته در چرخ حرمکوبی

لاواتهوه: ۱) دلدردی، دشخوش کردن: ۲) بی هه لگوسی مردو [ا] ۱)

نورش: ۲) مویه.

لاوانی: خورثی، گنجهایی، جحیلی، له وندی [ا] جوانی.

لاوته: لاووت [ا] نگا: لاووت.

لاوچ: شرنی که لایه کی ناوه و سنی لای و شکانه [ا] حلج.

لاوچاک: کوزه جحیلانی خوشکوک [ا] بی پای زیباروی.

لاور: حاده وری کبوی [ا] حیوانات وحشی.

لاورن، گوسدئکی کوردستانه به عسی کاوی کرد [۱] نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.

لاورگه، رگ له و درین، چهوره [۱] طفیلی

لاوژا، براگه و ره [۱] برادر بزرگ

لاوژوک، تازه جوں، دهم ژوت، لاری تازه پیگه بشتو [۱] نو جوان.

لاوژکه: لاوژوک [۱] نو جوان

لاوژه: (۱) سرن، گورانی، قدم؛ (۲) بهر نهوه، پو نهمه [۱] ترانه (۲) اریای نکه

لاوس، یانی دهم له ژوره [۱] سی

لاوک، گورنی دیزو هه دیم [۱] بر نه کلاسک

لاوکیژ: گورانی پیز [۱] ترانه خوان، خواننده.

لاولاد: (۱) دیمه له که نه و ده؛ (۲) ههجه لفاچ [۱] مسطره ز تمبرخ، ۲، اریب

لاولان دوگودی کوردستان بهم تازه به عسی کاوی کرد [۱] در روستا به این اسم در کردستان توسط بعثیان ویران شده است.

لاولاو: لافلاک [۱] لبلاب، بیجک

لاولاه: (۱) نامراری لیک فایم کردنی درگو جو رچیوه؛ (۲) داروئیکی به یزدر له جو رچیوه در و بو ده خستی درگو به نجه ره [۱] لولای در؛

(۲) جویکی به حای رزه دویشتی.

لاولسه، سوسه، حوت، کرد [۱] سوسه، بر

لاون: لاوتیر، نهو که سه ده لایینه وه [۱] مدح

لاونا: دلدار دان، لاوندی [۱] بوارش

لاونای: لاو نه و ده [۱] بوش.

لاونسو: لاولا [۱] نگا، لاولا.

لاوژ: هوی جیحیل، نهی جوان، وشه یانگ کردنی جوان [۱] ی جو

لاوه: (۱) دلدا نه و ده (۲) دلدا نه و ده (۳) ده و ده؛ (۴) لایه، هه لنگره؛ (۵) ده ست به رده؛ (۶) نهی لاوا نهی خورت؛ (۷) نهی جوانچاک، نهی خوشیک؛

(۸) خواستی، داوا کردن؛ (۹) ناوژ [۱] (۱) نوازش؛ (۲) لایه؛ (۳) خارج ارمسطفه؛ (۴) بردار؛ (۵) دست بردار؛ (۶) دی جوان؛ (۷) ای زیباروی؛

(۸) سواستی، طلبیدن؛ (۹) توجیه.

لاوه دان: (۱) حسته که نه و ده، لادان؛ ۲، دانه و دهی دهی [۱] به کنار رن؛ (۲) کندن ریم.

لاوهک: نهو گوسدانهی کوردستانه که به عسی کاویان کرد [۱] روستایی در کردستان که بعثیان را ویران کردند

لاوه کردن: (۱) ناوژدانه و ده؛ (۲) یازده و ده [۱] و پس بگری؛ (۲) لایه کردن.

لاوه که: (۱) دواکار؛ (۲) وه شوین دورو مه به ست که قش [۱] طلبکار (۲) پیگیری مرام.

لاوه کی، حدکی ده و ده، بیانی، بیگاه [۱] خارجی، احنیتی.

لاوه لا: لایه لا [۱] نگا لایه لا.

لاوه لایی: لایه لایی [۱] نگا، لایه لایی

لاوی، (۱) جیحیلی؛ (۲) جو نچاکی [۱] جوانی؛ (۲) زیبایی

لاوینه لایینه لایینه [۱] بگ لایینه

لاویتی: رۆژگاری جیحیلی، دافی جوانی [۱] عنفوان جوانی

لاوینج، لالوچ [۱] برکف دست

لاویژه (۱) گورنی، ستران؛ (۲) تازه جوان [۱] (۱) بر نه؛ (۲) لوجو،

لاویژه تازه جوں [۱] بوجو

لاوین: (۱) چله بی ساسک به زیشه وه، نه می دیری؛ (۲) دلدیری دهرا؛ (۳)

حه سکه له کوردستان نه ژوته ده حه وه؛ (۴) گویدیکه له کوردستان [۱]

(۱) نهال بید؛ (۲) نوازش دهنده؛ (۳) رودخانه ایست در کردستان؛ (۴) نام دهی است.

لاوتیه: لاویس لای [۱] بوارسگر

لاویتی، تامی جوانی [۱] دوران جوانی.

لاهوره: (۱) ره به لاج، ولعور؛ (۲) قاش له میوه بیستان؛ (۳) یور [۱]

(۱) لنده و ده؛ (۲) یرش از میوه، قاج؛ (۳) پغار حاسبی، گاهه

لاهیژ: (۱) پشینه نهی دیوار؛ (۲) بی تاقه ت، کهم تابشت [۱] (۱) پشتبانه دیوار؛ (۲) کم بو

لاهیژه: سسویه، لاهیژ [۱] پسپینه دیوار.

لاهییه ساریه، نه ندایم به دل، بو ددانی ده سکرده قزه سهری تا عسلی ده لین [۱] بدلی، فرموده دیدان و موی مصوعی می گویند

لاهی: (۱) نک نه و ده؛ (۲) تو سه سه ختی، ۳، وه کو [۱] (۱) بزدا و ده؛ (۲) نو لجا بازی؛ (۳) مانند

لاینه: لاه کی [۱] حسی بیگه

لایر، بوسه، بویل، حله، پیری [۱] اهرم.

لای لای: لالایی، گورانی ده خه و کردنی داو [۱] لالایی.

لایلا به: (۱) لای لای؛ (۲) لالی که [۱] (۱) لالایی؛ (۲) بخواب بچه..

لایلاسی، لالایی [۱] لالایی

لایهر، ناوین [۱] آب ورده.

لایه لایه: لای لای [۱] لالایی

لایهن: (۱) نک، جدم، کن؛ (۲) تالی، تهره [۱] (۱) بزدا؛ (۲) سو، طرف

لایه نگر: تهره دار، دژدار [۱] هواخواه.

لایه نگری: داژداری [۱] طرفداری.

لایه بگری: لایه بگری [۱] طرفدار.

لایه نگیری: لایه بگری [۱] طرفداری.

لایی: سه سه ختی، گوی به پیسی [۱] حرف شنوی، لجا بازی.

لایی لایی: لای لایی [۱] لالایی

لاسن لاسن [۱] بگ لاسن

لب، ده، دهک [۱] ده

لبا: (۱) لجم، لک، لکن، لای؛ (۲) بهر گنی به ستوا، کولاف [۱] (۱) بزدا؛ (۲) مد

لباته، لای تو [۱] نزد تو.

لباد: بهر گنی به ستوا، کولاف [۱] نمند.

لباده: هره بجی [۱] بالا پوش تمندی.

لباس: جلیک، شمه کی ده به کردن [۱] لباس.

لبال له لاله لکت [ل] نرد.

لبال نه: لای تو [ل] رد بو

لبال: تماله ی پیژر و [ل] تاب له.

لبالب: (۱) دانه نه، ده نك ده لك: (۲) ده نك ده نكه يه ك [ل] (۱) دانه نه: (۲)

د مه ده یی

لبو: (۱) یوچی: (۲) یوچسری، له بهر [ل] (۱) سری چه: (۲)

به خاطر

لبودی: که وانی تیر یی هاویشش [ل] کمار سر بد ری

لبو ليو: لبالب، ده ده ده، ده ده ده [ل] ده ده ده، یکی یکی

لبه: (۱) یوختاری، له بهر: (۲) بهر بهر: (۳) له پیش، بهر بهر: (۴) زبیر نه کرن

[ل] (۱) به خاطر، از برای: (۲) مقابل: (۳) هیل از پیش از: (۴) از بهر

حفظ

لبه رختن: به یو یی فریدان [ل] واد ر به سقط خنن کردن

لبه ر کرن: (۱) ده بهر کردن، یویشی حلك: (۲) یی نرسینه ره بهر یون [ل]

(۱) پوشیدن: (۲) حفظ کردن، از بر کردن

لهك ده بكيك، دانه يهك [ل] يكدانه

لبي: (۱) به لی، به لی: (۲) ده به به، به تیری نه گوشراو [ل] (۱) پلی: (۲) دلده

شیر، پتیر بهار

لب: (۱) به لی دار: (۲) پراور، مزه [ل] (۱) شاخه: (۲) لبالب، پر.

لباش: (۱) یی بره، سزه وح: (۲) مازیرهك [ل] (۱) کسده: (۲) کردن.

لبیش: (۱) پیشرو: (۲) به قه درو حورمهت [ل] (۱) حلوی، پیشرو: (۲)

محرر

لبي کرن: ده یی کردن، بهر ده یی و بیلا و گوریه تیر [ل] بو سار حوراب

و کفش.

لبیل بو: شه یون دان [ل] موج ژدن

لته: له لایه نو [ل] ژو.

لنه: مژینی مملو گوان، ممتن [ل] مك ژدن.

لج: ناوجه به که لای دیار به کر له کوردستانی ژنده سستی ترکان [ل]

ناحمیدی هر کردستان.

لج: (۱) لیری خواروه: (۲) قهراخ، که ساره: (۳) شتی که ده چسپه و ده

سرس: (۴) ریو قی چاو [ل] (۱) لب زیرین: (۲) لبه، کتساره: (۳)

حسپاك: (۴) زهك چشم

لچان: (۱) پر وهر، دارمال: (۲) چسپان، توسان [ل] (۱) پر و لبالب: (۲)

حسپیدن

لچانلج: پراور [ل] لبالب، مالامال

لچانلج: بچانلج [ل] لبالب.

لج بر دانه وه. سوتر بچانلج، ده خوار کرده وه [ل] لب و لوجه درهم کردن.

لج خوار: ده چه فب [ل] دهن کج

لج خوار کرده وه: بریتی له تازه رایی و قه لسی [ل] کنایه از اظهار

ناخوشنودی

لج خوار وه و کردن: بچ خوار کرده وه [ل] کنایه از اظهار ناخوشنودی.

لج خولدان: قسه ی به به له کردن [ل] به سبب حرف ردن

لج خنده: زرده خنده، بزه [ل] لبخند.

لچق: (۱) شتی که به ده سبب دهان ده ست لوس ده ک: (۲) شیر پنجك [ل]

(۱) لرج: (۲) مزه شیرین مرج

لج قهوی. لیونه ستور [ل] لب کلفت

لچك: (۱) سهر پوشی ژنانه: (۲) کدکوی سهر پوشی ژنانه: (۳) کدکوی

بینی سهری پیاننه: (۴) ده ده نه به ست، ده سمانی که پیانو ده و بوئی

یی ده پوشن [ل] (۱) لچك: (۲) دتباله سهر پوش ژنانه: (۳) دیبانه

فرو هشته دستار مردانه: (۴) مهاب.

لچن: لج قهوی [ل] لب کلفت.

لچو: لچن، لیونه ستور [ل] لب کلفت

لج و لیو: ده و لیو [ل] لب و لوجه.

لچ و لیو کردن: یو بریس بو خیزدان [ل] لب بریدن برای تنبیه

لچه: (۱) لچن: (۲) حوری ماسی [ل] (۱) لب کلفت: (۲) نوعی ماهی.

لچ هه لقرچان: بریتی له شندایی موره یی [ل] کنایه از اظهار ناخشنودی.

لچ هه لقرچانلج: لچ هه لقرچان [ل] کنایه از اظهار ناخشنودی

لچ هه لقوتاندن: لچ هه لقرچان [ل] کنایه از اظهار ناخشنودی.

لچ هه لقوتن: لچ هه لقرچان [ل] کنایه از اظهار ناخشنودی.

لچ هه لوگه ران: (۱) لیو بهر و ژور نوشتانده وه: (۲) لیوار نوشتانده وه [ل]

(۱) لب برگرد بدن: (۲) لبه برگرداندن.

لچ هه لهوگه ران: لچ هه لوگه ران [ل] بگا لچ هه لوگه زن.

لحم، لحم، حوسه ای، حوسه ای [ل] لحم.

لحیم حوس حوراب و حوسه ای کابر [ل] لحم.

لحیف: لیفه، سهره نازی بهمو تیخراو [ل] لحاف.

لحاف: لغاف، هموساری له چهرم و تاسن بو ته سب له سوارید [ل] لگم.

لخو له سهر خوی [ل] برخودس

لخود: لحو [ل] برخودش

لخودان: (۱) به چه برك سنگ و سهر کون: (۲) به خوداهاتن و گه شه کردن

[ل] (۱) سینه زنی: (۲) شکو داشتن.

لخوگرن: ده بهر خو کردن: (کرامی خو لحوکه) [ل] پوشیدن.

لخوگرتن: ده سته بهر یون، بریدان [ل] سهره شدن.

لخیز: (۱) لیجق: (۲) شك و شمای بادن و پیچدان [ل] (۱) لرج: (۲)

سطاف مدیر.

لرپ: لرغه، ده بگی خواردن رورخور [ل] بگا لرغه

لرچه: خرخری سنگ [ل] صدای خش خش سینه.

لرچه لرج: لرچه ی ژور [ل] خش خش بیایی سینه

لرخ: خرخری سنگ، لرچه [ل] خش خش سینه.

لرخاندن: خرخر کردی سنگ [ل] خش خش کردن سینه.

لرخ. که سنی که خره له سنگی دیت [ل] کسی که سینه اش خش خش

کد

لرخه: لرخ [ل] بگا: لرخ.

لرسه: سورن، زفران [ل] جرحش.

لرف: (۱) قوت چوئی به به له: (۲) دهنگی لافاوی به به وژم: (۳) دهنگی

ترنگی به‌دَر ۴، ده‌گی به‌لاندی به‌هوا ۱، به‌سمن به‌سب ۲،
صدای حروش سیلاب ۳، غرش تور مشتعل ۴، صدی لندیدن
به صدای بند

لرفدان: هُت‌دان به‌به‌له ۱، به‌لیدن باشتاب.

لرفه: رفی ۱، نگا، برف.

لرفه‌لرف: برفی به‌سوین به‌کاف ۱، «لرف» بیایی

لرفه: - به‌ی حدین ۱، صدای حدیدن.

لُز: گیاه کی گه‌لانی ده‌شته کیه وک ره هر گیاه‌دار نه‌کوزی ۱، گیاهی
سب می

لُرگ: لُری می راده ۱، جوه

لُز: به ۱، بگ

لُزه: حفت، بوم می موه که بو، ویر سب کو بونه‌وه ۱، گردهم بی

لُستنی: خواردن به‌ره‌پید سویی ۱، لیستیدن

لُستنه‌وه: بستن ۱، بستن.

لُستنه‌وِستنه: ناک بستنه‌وه، زور نه‌و لستن ۱، کاملاً لیستیدن

لُستنه‌وِستنه‌دان: ناک لُستنه‌وه ۱، کاملاً لیستیدن

لُسکه: ه‌گر، جوی گری ۱، ماوس، لُف گریه

لُسه: ۱، سهرکه‌وتو، له‌بیش له نه‌مونه‌وه ۲، له‌لای سه‌رو ۳، مریک به:
(لُسه‌ر زایه، ۱)، موق در امتحان ۲، طرف بالا ۳، در شرف،

مُسرَف به

لُسه‌رخو: ۱، به‌پشو، خواردن هه‌سه‌له ۲، هیدی و به‌ته‌سپایی ۱،
شکب ۲، هسته و آرام.

لُسه‌رخوژا: ده‌گه‌ل نموده‌ش که بوخوشی وایه ۱، نایکه خود نیز چنین

سب

لُسه‌رفه‌بون: چونه‌وه سهر، ناسینه‌وه ۱، به‌چا آوردن، یازشاختن

لُشتش: ۱، بستنه‌وه ۲، به‌حاسته‌مو دویه‌لا ویک که‌وتش ۱، بستیدن؛

۲، محف به‌عاس گریس

لُشتش: ۱، س‌ل‌ل‌ل

لُشته: زمان بیاسواروی خوراون ۱، لیستیده.

لُغاف: نام‌رایکی ناسیمه ده‌خرینه ده‌می ناسیمی سواریه‌وه

ده‌سه‌جده‌ی سوده ۱، لگم

لُغار: لغد ۱، نگام

لُغار بوش کردن: برسی نه‌ریگه‌دن به‌کسی کاری سهر به‌جو بکا ۱،
کده در رگد سب دم خود سهر

لُغو کردن: ۱، لغو له ده‌می ته‌سپ کردن ۲، بریتی له گیاره‌وه به‌کار،
ریگه‌نمدان ۱، لگام زدن ۲، کنایه از منع کردن کسی از کاری.

لُغو گریتن: ۱، بریدن ریونی ده‌می ته‌سپ له لغاوه‌وه ۲، چنه‌وگریتنی
سوار که دابه‌زی ۱، لگام گرفتگی، زخمی شدن دهان سب از

لگام ۲، افسار گرفتن اسب تا سوار پیاده شود.

لُغاره: لالیج، گوسه‌ی دم ۱، گوشه دهان.

لُغاره برکی: نه‌خوشی برین‌دار بویی سوچی دم ۱، بیماری گوشه دهان.

لُغاره بری: عاده برکی ۱، بیماری گوشه دهان.

لُغاره گورگه: به‌سکه به‌ده‌و ل ده‌ری ۱، برنده‌ای است که در کنار
رودخانه می‌رید

لُغاره‌لُیرین: ۱، ده‌سکه‌مجله و بلند کردن ۲، ده‌سکه‌لغار به‌جه‌وه
له‌ت کردن ۱، لگام برکشیدن ۲، دسته لگام بریدن

لُغه: ۱، پیچ، پیچدن ۲، وک، چون، وینه‌ی ۳، ناول دوانه ۱، پیچ،
پیچش ۲، هساند، مانا ۳، همراده دوقلو.

لُغسه: ۱، دوانه، جمنک جوی ۲، شه‌نگله‌بدره که‌نه ۱، دوقلو ۲،
دومیوه به‌م جسییده

لُغت: ۱، فسه‌ی دلخوش‌شکهره ده‌گه‌ل گفت ده‌گو ترنی، (گفت و لغتی
خوشه) ۲، خه‌لاس کردنی خواردن (لغت و بیسی‌دا) ۱، لطف و

هریایی ۲، ستم کردن و خوردن هغه خوراک

لُغته: سوکه‌ناوی بوته‌للا، نوه بو سوان ۱، محف لطف الله

لُغتی، لغته ۱، نگا، لغته.

لُفلک: ۱، به‌لک‌ی سهر پیچی پیوار ۲، کلک‌ی ده‌سمالی سه‌وی ژدن؛
۳، شنی سبی و بره له حوری یان به‌پرری گپ ده‌چری و له حمام

جوی پین ده‌شون ۱، دنیا به‌فروه‌شته دستار ۲، دیاله سربوش
زبان ۳، لُف حَمام

لُفک‌ه: لُفک ۱، نگا، بک.

لُفک‌شامی: گیاه که وک لمکی حمام به‌کاردیت ۱، گیاهی سب به
حدی لُف حَمام به‌کارد

لُفگرتن: ره‌س و سوگرس ۱، هسر گریس

لُفگری: لغرتن ۱، هسر گریتن.

لُفگری: لغرتن ۱، هسر گریتن.

لُلف: گیاه که به‌ک‌ی ده‌خوری ۱، گیاهی است با پیاره خوردمی

لُفه: ناول دوانه ۱، همزد

لُفه‌وانه: دوانه، جمنک، جوی ۱، دوقلو.

لُفه: جوله، پروتن، پرو ۱، حرک

لُفا: لوا، برگی مکی و رور مرخ ۱، سهر و بره

لُفانن: پروندن، حملاندن ۱، حرک بدن

لُفت: لُره، له‌گره، له‌م‌شونه ۱، در امتحان

لُغد: درکیکه به‌پنج ده‌رونی ۱، خارمی است پوته‌ای

لُغر: لغتا، له‌گره ۱، درینجا.

لُغره: لُغر ۱، دراینجا

لُفک: لو، گری به‌گوشتی له‌شد ۱، غده.

لُفن: خشت، کهر پیچ، کهر پیچ ۱، جشت.

لُفول: بروز، دانه‌سه‌کوار، بن توره ۱، بی‌آرام، همواره در جُعب و جوش.

لُشه: لُفول ۱، بی‌آرام.

لُفی: ۱، له‌نم، به‌مه ۲، جولا، و جوله‌که‌وت ۱، رابن ۲، حرک
کرد، جُنبید.

لُفی‌ده‌وه: له‌م‌جیکه‌به، له‌شویه ۱، در اینجا.

لُفی‌ده‌ری: له‌وشینه‌ی دُور ۱، در آنجا.

لُفی‌ده‌ری: لُفی‌ده‌ری ۱، در آنجا.

لغین: حوالی، یزوتی [جسید، حرکت کردن]

لق: (۱) پهلای دار: (۲) قولی له شکر که ده کاته سن به کی هیز [۱]

شاحه: (۲) گردان اوش

لقاو لغاو [بگم]

لق لقی: (۱) پهل به لسی دار: (۲) قاق، خه سین به دهنگی بهرز [۱]

شاحه شاحه: (۲) قهقهه

لقلقی: حوری تری [نوعی انگور]

لک: (۱) بق، پهلای دار: (۲) پهلکی ده شمال: (۳) سوح و کوسه ریح و

هوماش و...: (۴) حرایی رقی له بن پشت: (۵) گری: (۶) چه سب و...

سریش [۱] شاحه: (۲) دنباله فروخته سرپوش و دست: (۳) گوسه

ریراند (و پارچه و...: (۴) غده: (۵) گره: (۶) چسب،

لکا: چه سپا [جسید]

لکار: (۱) هریت، مزول به حساب: (۲) ده کارهینرا، کارکرد [۱]

مشغول کار: (۲) نیمداست، کارکرده

لکان: چه سپا [جسید]

لک بدن: چه سپا بدن [حسیا بدن]

لکانین: لکان بدن [جسید بدن]

لکار: چه سپا [جسید]

لک لک: (۱) باره باره، دور کردن مهر و یز: (۲) بیکه بینی به دهنگ بهرز [۱]

(۱) صدای بلند بزرگ و گوسفند: (۲) ماه واه خندیدن

لک مامیر: گودنکی کوردستان به عسی کاوی کرد [۱] هم روسایی در

کردستان که توسط بهتیا ویرن شد

لکمل: نالو، یادمه [نورتن]

لکو: به کام چی؟ [درکجا؟]

لکوپو: لکو و بهی در [شاحسار]

لکوپو: لکو و سمرلق [شاحه و یالاتیهی درخت]

لکوزاندن: لکوز له سمر تاز ووه، شاحه لویه کردنی تاز و [چریمن ر]

گاه بودمه در اوایل بهار

لکولو: ره فایه کانی بن پشت [غده]

لکومین: هه له نکوتن، سانه بردن، روت بردن و کوتن [سکندری

حوردن]

لکه: (۱) گری: (۲) لقی: (۳) پهل [۱] گره: (۲) شاحه: (۳) لکه.

لکه کوره: گری کوره [گره کور]

لکه کوری: گری کوره [گره کور]

لکی: (۱) له کام کس: (۲) بک، حسا [۱] رحه کس: (۲) حسد

لکپ: لک حسا سوه بوست [حسید]

لکاگ: بک [حسید]

لکیان: لکان [جسید]

لکیده ره: له کوئی به، له کام شویه [کحسب]

لکیده ری: له کام چی؟ له کام شوین [کچا؟]

لکین: لکان [جسید]

لکیو بک: [جسید]

لگین: (۱) خشنی کال: (۲) موی گوسدیکه له کوردسان [۱] خشت

حام: (۲) نام دهی است.

لگورهی: بهی [برطبق]

لگوری: بهی، لگورهی [برطبق]

للا: موی کاور، نه ری فلا [فلائی]

لم: (۱) ره سل، ره نم: (۲) زگ: (۳) سه بهب: (۴) غم کردن چلم: (۵) لیچی

سهره دهی بهرا [۱] ماسه: (۲) شکم: (۳) انگره: (۴) فیر: (۵) سب

زیرین گوز

لماو: قوداوی بم، مو تاوی تیکه لاو [لای و لجن]

لمپوز: نور دهم که بوی حمیرا [ایامه]

لمپوز: لمپوز [پوزه]

لمپس: لمپوز [پوزه]

لمت: لماو [لای، لجن]

لمتش: (۱) وه شارن: (۲) ژیرخاک کردن، باستن [۱] پنهان کردن: (۲)

دس کردن

لماک: حویواک، بروی دوز مویر [مایع بسیار شور، آب نمک]

لمن: (۱) بو من (وی لمن): (۲) له من: (لن را بو نو) [۱] برص: (۲)

ار من

لموز: (۱) لمپوز: (۲) دوزگوز ناوچاوترش [۱] پوزه: (۲) اخمو.

لمور: لمپوز [پوزه]

لموز: لمپوز [پوزه]

لموز زراف: جوری ماسی، باقو، نهقه [ماهی ورن برون]

لمه: گودنکی کوردستان به عسی کاوی کرد [۱] نام روستایی در

کردستان که توسط بهتیا ویران شد

لمه: سده، لیاد، کولاو [بمد]

لنچ: (۱) لاساره گوی نه بیس، پی چه قین: (۲) لچی: (۳) سهرکونه،

سمرز نشست: (۴) حمزی، همرگ، قوز: (۵) لته، قوداوی زور شل [۱]

لنجیا: (۲) لرح: (۳) سر زش: (۴) گل: (۵) لای و لحن.

لنچی: لچی [لرح]

لنگ: (۱) لاق، له بهری پیوه تازان: (۲) ته، بهر بهر: (یهک لنگ جه وال،

تم کوشانه لنگ و لنگ که یون: (۳) غار، راکردن: (شگده بزانم)

[۱] لنگ: (۲) لنگه: (۳) دق

لنگ نه ششش: پی پند س، بهر پند [۱] زیر پا گذاشتن، پا بر چیزی

گذاشتن.

لنگ نه ششش قهر: به شقی تی هه لندان [۱] سیدر

لنگاره: غاری بهر پناه، چوارباله [تاخب]

لنگران: رکهی غاردان، گریوه غار [مباغه دو]

لنگاردان: بهر پند و عاری کردن، حورانه به نمسب کردن [تاخب]

دو بین

لنگدان: (۱) واکردن، غاردان: (۲) غاری کردن [۱] دوییدن: (۲)

دوانیدن.

لنگرين، سدن، له بگين، به قاج سهغه تي به زيوه خوځ [لنگرين] لنگه هرسين، ته زيني لاق، مرو چانه كړدي پا [لنگه] مور مور كړدن به. لنگه مهلك: (۱) پي پان: (۲) بريني له شوم [لنگه] پهن پا: (۳) كيايه از شوم لنگو: هه وېر ترش، گوته كه هه وېر كه يو هه وېر ترش هه لده گېري [لنگه] جوته حمير به لنگه: (۱) به، وهك (لنگه له دېدا بيه) (۲) تابدا (۳) ناكه وسو كودوي: (۴) حه وېر رډر كوداوي، هو: (۵) لنگ، لاق، به ع: (۶) بهر دني كه د سسوا [لنگه] همتا: (۲) لنگه بار: (۳) لنگه كفش و خوراب: (۴) جودل گشاد و بزرگ: (۵) پا: (۶) سېنگ دستاس لنگه ته سته ته: (۱) پي پان، بهر پي دان: (۲) بازهاويشت، بازيردن [لنگه] (۱) پا پر چيري گد شش: (۲) پرش، لنگه تللو: له سسر رگ دوز يو [لنگه] دهر دوار كشيمن، لنگه تللو: لنگه تللو [لنگه] دهر در ز كشيمن، لنگه شه: توته، گورگه لوقه [لنگه] هروكه لنگه شه له: هه گله شه له، روشتي له سسر لاقيك [لنگه] لي لي دفتن لنگه شه لي: لنگه شه له [لنگه] لي لي دفتن، لنگه فرته: لاقه فرته [لنگه] لنگه بر لي نو كشه لنگه فرتي: لاقه فرته [لنگه] لنگه بر لي يارد كسه لنگه فزه: لاقه فرته [لنگه] لنگه پراي تازه كشته، لنگه فرتي: لاقه فرته [لنگه] لنگه پراي تازه كشته، لنگه له روزه: ته زو له رزين به پي تاقه تي و ترسان [لنگه] لوروش رانو لنگه له رزي: لنگه له رزه [لنگه] لوروش رانو، لنگه له وي: لنگه له رزه [لنگه] لوروش رانو، لنگه ويلو: لنگه ويلو [لنگه] دهر دهر كشيمن، لنگه ووزو: كوي و ع سسوا [لنگه] اهدن و به هه ورس لنگه ووزوچ لنگه: راه: لنگه ووزو لنگه هه لنگو: قول هه له لاقو [لنگه] نكا: قول هه له لاقو لوت: (۱) گري و خرابي سهغت له پي پيست، لك: (۲) سسويه: له سسوه يو عسيره ناسي ده لوت (ره عه رانلو، حه يده رانلو): (۳) لوت: (۴) زيو، روس، حتر [لنگه] غده: (۲) مسسبه: (۳) لب: (۴) روپاه. لوت: (۱) گيايه كي بهرزه بالاي گه لاده رزي به: (۲) تيمك، دسته مويكي سهر: (۳) تا، تال، داو: (۴) قعد، لا. (به نه كه دولو كهوه): (۵) توپ، چين: (۶) كايرا، كاورا: (وامه كه لوت) (۷) نه ي خورب، نه ي لاوا: (ده لوتو): (۸) يوچي، چما: (۹) يو نه وه، له يدر نه وه: (۱۰) يو، ز: (لومنت هينايه، لو نوم هينايه، لوم پينه): (۱۱) جوړه ته رزه (ولوتنايشت): (۱۲) لك، لو، گري گوشتي زير پيست [لنگه] (۱) گيايه است: (۲) دسته موي سر: (۳) تار: (۴) لا: (۵) طبع، چين: (۶) فلاكس، ياره: (۷) اي جون: (۸) كله پرسش، چرا: (۹) براي (پنكه): (۱۰) پري: (۱۱) طورا: (۱۲) غمه. لوت: (۱) بهرگ: (۲) بهرگي په ستوا، كولاو: (۳) روشت: (۴) ره خس، هه لم ده سكوت: (يوم لوا كاره كه يكه م) [لنگه] (۱) پشم شتر و پره، كرك: (۲)

لوت: (۳) رقت: (۴) ممكن شم. لوتالو: زور [لنگه] لالت لوت: (۱) ره بشتن: (پي زم حه ده ننگ موزي مهوران / نه ننگ وه سداي قياصت لوت، «مهوره وي»: (۳) ره حساس، هه بكه ووت [لنگه] (۱) رقت: (۲) امكان لوتوي: گوشتي به لكو لوت [لنگه] گوشت پر غده لوتوي: (۱) لوت، ره بشتن: (۲) روشتي [لنگه] (۱) صر: (۲) صي لوتالو: بهر نه وه، لا لانه وه [لنگه] لانه سري لوت: لوت، رگ و چالاك [لنگه] زرينگ و چايت، لوتلوت: دو كازي پرت و مفر [لنگه] صداي پلند يز و گوشت لوتلوت: ... ويو له سسر شتي [لنگه] سسر، بهر م. لوتلويه: نوكه سېلكه ي له سپر د كولاوي وشكه وه كراو [لنگه] لليمي، خورابي لوتي: لوتيا [لنگه] نكا: لوتيا لوتيا، دانسه رنه ده كي به كلوه به رديگي سبي و سور ده پي، ماشه مبي، ماشه سوډه [لنگه] لوتيا لوت: (۱) فره نجي: (۲) لباد، كولاو، تهخت، تات: (۳) سهر كوله، روه ت: (۴) بهرزي ته ستور: (۵) ياند ري مه يوان وهك مروي و. [لنگه] (۱) يانتوي سسي: (۲) نمد كستردي: (۳) كونه، مپ: (۴) كليم ضخيم: (۵) پرده شياگر ماسد مرغايي و. لوتيت: لوتيت [لنگه] زرينگ و چايت لوتيك: (۱) داوهل، ده هول: (۲) لوتيا: (۳) كوتلك، كفته ي سوار [لنگه] (۱) مرسك: (۲) لوتيا: (۳) كوفته بيفور لوتپكه: خوره كرمي كه گه لاي يستان ده خوراب [لنگه] نوعي كرم كه افت چالير است لوت، روت، پي چلب [لنگه] لحت. لوت: (۱) روت، پي چلب: (۲) ياروي زل: (۳) يارزه، نيكه: (۴) گاف، شفاو (۵) باز [لنگه] (۱) لحت: (۲) لغه بزرگ: (۳) ساندويچ: (۴) گام: (۵) گام بندن لوت: (۱) لوت، روت: (۲) كه پو، يقل كه پ، دم: (۳) ده جاله، عه يوچه لو (لاتو لوت) [لنگه] (۱) لحت: (۲) پيني: (۳) وېش لوتاووت، نوگسي روز سس كه سوي ددگري ما بوي نه ده [لنگه] بوي بيسار به لوت نه سترين: چلم له كه ي نو كرده وه [لنگه] ياك كردن آب پيني لوت پراو: كه سني كه سسوي ينيان يزيوه له سسر كزي خوراب [لنگه] پيني بريده لوت بريگ: لوت بريو [لنگه] پيني بريده لوت بزين: يقل بزين [لنگه] پيني بريدين لوت بهر خوردا هاتنه وه: پري له په شيمان يزيوه [لنگه] كيايه ز شيمان سس لوت به خود اها تنه وه: پري له خه حالتي و په شيماني [لنگه] كنديه ر حجلت زديگي و شيماني

لوت بهرز: بدي ههوا، بههيز [ف] متکثر.

لوت بهرزي: قير، ده عيه [ف] تکثر

لوت پان: (۱) که پوان: (۲) مه لیکه به دماون ده زي [ف] (۱) ببي بهن: (۲) برونه دي، سست که در کنار آب رندگي مي کند.

لوت پروان: بريني له باده جهت کردن [ف] کتايه ر فسرده خاطر کردن.

لوت پزان: خون بهر بوي که پو [ف] حوريزي ببي، خون دماغ شدن.

لوت بيهانه هيسان: لي ززي به بون نرخ نادن به که سسي [ف] ناخوش بودن از کسي، ارج نهدن

لوت چوزاسه وه: (۱) که پوسوزاسه وه: (۲) بريني له له هومنده واري يوه به سهو ده هومندي داگه وني [ف] (۱) سورش در ببي: (۲) کتايه از بوميد شدن پس از اميدوري، دماغ سوخته شدن.

لوت چوزاسه وه: لوت چوزانه وه [ف] نگا: لوت چوزانه وه

لوت خوار هلس، نوز، ناري [ف] مهر کرده، نارصي.

لوت خورين: بريني له خهياں له کردني کاري کردن. (بو حوته سه فو لوتني نه خوري) [ف] هوس کردن.

لوت داژاسدن: سه رده بهر خونان به تازه حه تي و خه ساري [ف] کتايه و کز کردن و غم خوردن

لوت داژنه ندين: لوت داژندن [ف] نگا: لوت داژندن.

لوت داژنه نين: لوت داژندن [ف] نگا: لوت داژندن

لوت دافسپياگ: لوت پان [ف] ببي بهن.

لوت زه وان: رو قيم و هينار [ف] ساد و زرد

لوت زانه وه: ناوله که پوهان [ف] اب از ببي سر زير شدن.

لوت زل: (۱) که پوزله لام: (۲) بريني له لوت بهرر [ف] (۱) دماغ گنده: (۲) کتايه ار سکت

لوت سولاسه وه: (۱) لوت سوراسه وه: (۲) که به به رکرده وي باريگي و نيره گهر به بون کردني ته رس [ف] (۱) سوزش در ببي: (۲) ببي پسد

کردن اسب و الاغ در بون کردن مدفوع ماده

لوت سوليانه وه: لوت سولانوه [ف] نگا: لوت سولانوه

لوت شکان: (۱) ناهوميد بون: (۲) حه جالعت بون [ف] (۱) نوميد شدن: (۲) شرم شده شدن.

لوت شکاندن: (۱) نه مي کردن: (۲) ناهوميد کردن [ف] (۱) تنبيه کردن: (۲) نوميد کردن.

لوت شکانين: لوت شکانين [ف] نگا: لوت شکانين

لوتک: (۱) سه ما به خوشيان (۲) باز کردن [ف] (۱) رقص و پايکوبي، فرادي ار شادي: (۲) پريدن، جهين.

لوتک بونک [ف] نگا: لوتک

لوتک همتيره [ف] عطره، مل باود بي

لوتکه ۱ ترونک ۲، که پت [ف] ۱، فله ۲، دماغه

لوتکه به ليم [ف] دين

لوت گرتن: ۱، ده س به نه بوگرس له بوگن ۲، بريني له لالوي [ف] (۱)

سي گرس ر بوي بد: (۲) کتايه از ناخوشنودي از کسي

لوت گيران: بريني به تالامه بگرس [ف] ببي گرفتگي از زکام.

لوت گيران: لوت گيران [ف] گرفتگي ببي از زکام.

لوت لاگرتن: لا، لوت بون [ف] دلگير شدن، ناخوشنود شدن ز کسي.

لوت لي خوران: حهياں لي کردن و به نم بون، لوت خوران [ف] هوس کردن چيري

لوتنم: هس سسک، بار [ف] سهه، حظه

لوتو، حوري سسي [ف] بوعی ماهی

لوتو: بو تواف بري بو.

لوتو: بو بو، ز ته را [ف] براي بو

لوتو بروت، به برونه کاه: (لوتو بروت بوشی بوم) [ف] بکهور، رگه

لوتو بروت ۱، زور لوت و ته ۲، بوله برونه [ف] ۱، قصر رسنه م

۲، عروبد

لوتنه ۱ تربي بلسا: (۲) به سروي سکن کر و ۳، بو بو ۴) سروي رل

(۵) تربي هه لخر او له بهر ناو بو يوسه ميوز [ف] (۱) انگور لهيده: (۲)

باز ساسده حور له دوروي خسي: (۳) بري بو: (۴) لقمه بزرگ ۵،

نگوري که براي تيديل به کشمش در معرض تابش افتاد قرار مي گيرد.

لوتنه: (۱) که پک: (۲) ترويکي چيا: (۳) که پوزل: (۴) روتنه پوته که: (۵) ذني

به نازو شه رسون [ف] (۱) دماغه: (۲) فله: (۳) دماغ گنده: (۴) آدم کوچک

بي نمود: (۵) زن طناز

لوت هاتنه خواره وه: (۱) لوت شکان: (۲) به قير و زه ننان [ف] (۱) کتايه ار

سبه شدن: (۲) او بکير دست برداشتن و پست شدن،

لوته خور: بابوله باده، پاروي زل خور: (واخوني که ناري من بر نوقلي

دهم و ماچه / لهي لوته خوري ته کيه سا تو له که بارت چي؟) «ناني» [ف]

کتايه ز بي احترام.

لوتنه: (۱) زرينگو چالاک: (۲) ته شي: (۳) گوندنگي کوردستانه به عسي

کاوئي کرد [ف] (۱) ررسگه: (۲) دولک: (۳) نام روستايي در کردستان که

توسط بهتيان ويران شد

لوتنه لا: لالوت [ف] فهر کرده، دلخور.

لوتنه لوت: يره و بوله [ف] غرولند.

لوتنه و نه: (۱) خه زم: (۲) سه رده رانه زي [ف] (۱) زيور ببي، گل ببي:

(۲) آستانه برآمده.

لوت هه لکر کردن: لالوتي شاندان، لالوت بون [ف] مهر کردن.

لوتني: (۱) به زمگيري به زور ناو ده هول: (۲) بريني له اي حهيا: (۳) بريني له

ده ست بلاو [ف] (۱) خنياگر: (۲) کتايه ز بي شرم: (۳) کتايه از دست و د

بار

لوتنياني: کاري لوتني [ف] «لوتني» گري، «لوتني» بودن.

لوتني به تي: لوتنياني [ف] نگا، لوتنياني.

لوتني خور: ده سيزي اي شه رمانه [ف] کلاه برد دي.

لوتني گه ري: لوتنياني [ف] نگا: لوتنيسي

لوتني و بوتي: عه لوجه لو، ووتو ره جاله [ف] اوباس

لوتنيه تي: لوتنياني [ف] نگا لوتنياني

لوج: زوري تايه تي له ته ماشاخانه و سپنه مادي [ف] لژ.

لُوجُن: دوکەل کُش [۱] دودی.

لُوج: (۱) چرچ: (۲) لُج لُوی حوارو (۳) حرگە ماسی [۱] چرک:

(۲) لوجە: (۳) جای گرد مەن ماهیان در زمستان

لُوج: (۱) چرچ: (۲) بوجی، چمە، لُژ [۱] چین، چرک: (۲) کەمە برسی، چر:

لُوجُن: چرچ بون [۱] چرککید.

لُوجاو: (۱) شەبۆلی بچوکی سەر زبەر: (۲) بوجەم، بوجو، نەمە درمانە لوجو باشە، [۱] حیزب (۲) یری حسم

لُوجاوی: چرچ [۱] چرککید.

لُوجکاتن: حارین، جُون [۱] حوسر

لُوجکە: قەفاجەلە تەبەند کە لُوی یە کسمی یی دە بەستن، لەواشە [۱] لباس

لُوجە: (۱) لُوی حواروی یە کسم: (۲) ونە ی پرسیان بوجی؟ [۱] لب زیرین ستور: (۲) کلمە برسی، چر:

لُوجی: (۱) لُجوی (۲) بوجی، چمە؟ [۱] چرک: (۲) برای چه؟ لُوخ: (۱) بەردە تەنک بیوان گۆشت و پیستی (زیندو) (۲) داری گەندەل:

۳ بە مری سل تە رۇ دە سەو (۴) چینگە ئامرار (غیشە ک لُوخ) (۵) توی: توژ: (۶) شیرینی خەرمەن سۆر بون: (۷) گولی وشکی قامیش [۱]

(۱) غشە: (۲) چوب پوستیپە: (۳) برف شمس کە رود تە می شود: (۴) حای برار: (۵) لایە: (۶) اهام بە ماسیت برداشت خرمن: (۷) خوشە حسمی

بُوخان، بەرمو رە ماوئەند (شای لُوخان) [۱] یزم و سرور گروھی، لُوخانە: (۱) تەمد میکی پرچرچ و لوجە تە نو کرش دا: (۲) بەخشش بە

هوی خەرمەن سۆر بون [۱] هرولا دسیرایی: (۲) انعم خرمن برداری.

لُوخواردن: سیک نالان و نان لُوراسی بەر [۱] خرمن بند سح، لود: (۱) سەگیا: (۲) لودە گاو گروە کا [۱] ۱ بار گیدە: (۲) تودە عووه

لُودە: (۱) کۆمای زل لە کاو گید: (۲) رەو بەوار [۱] ۱ تودە برهم تاباشتە علووه: (۲) رە خوک.

لودی: برۆن [۱] برۆید، لُور: لەوێ، لەوێندەری [۱] درآجا

لُور: (۱) بەشیکیکە لە چوار بەشی گەلی کورد: (۲) پالانیککی باریکی دوقلیقە بە لە بن جەووه دە یخەنە سەر بشتی بازە بەر [۱] ۱ لور، یخشی

ز چوار بخش ملت کورد: (۲) قسمتی دوشاخە ماسد از پالان ستور، لُور: (۱) خواردنیکە لە شیر و تیزوای یە تیر دە کوی: (۲) دەنگی بلویر: (۳)

گۆراسی گوتی بە سەسەر: (لەبەر خوێووه لُورە لُورەتی): (۴) جیکە، شوین: (۵) کوردە، ناگەر: (۶) روشتنی بە شەلەپە تەیی، ۷ چلوانە تەیی،

بار: (۸) لالای یۆ راوونکی ساوا [۱] ۱ لور، از غراوردە های شیر: (۲) آوازنی: (۳) زمزمە و ترنم: (۴) جای، مکان: (۵) روش: (۶) شل وول راه

رفش: (۷) حالت، کیفیت: (۸) لالایی برای نوواد، لُورە: (۱) حەبە دیزۆی سەگ و گورگ و جەقەل: (۲) دەنگی پویر: (۳)

راست و تەخت: (۴) پێچ دراو (چاوان مەزیزە یسکان مە کە لُور): (۵)

بە تەوژم سەر و زێر هاتنی پالدار: (بازە کە لُور بۆووه بۆ کەم) [۱] ۱ زوژە:

(۲) آوری لیک: (۳) رست و هموار: (۴) پێچ خورده: (۵) سیرجە پێندە سکری

لُوراسی: (۱) جەبەزی دێروکە: (۲) کدوی دیزۆ [۱] ۱ نوعی همدونه دراز: (۲) نوعی کدوی دراز

لُورانندن: (۱) کۆدانی کوتی بە سەسەر: (۲) گریان بە دەنگی گرو لەروژە: (۳) لایلایی داپک بۆ مەسأل [۱] ۱ ترسم کردن: (۲) گریستن با صدای

خشن و لرزن: (۳) لالایی مادر برای کودک، لُورانندن: (۱) دەنگی دیزۆی سەگ و گورگ و جەقەل: (۲) دەنگی گیزۆی

بە تەوژم: (گیزاو لُورە دێ) [۱] ۱ روزە کشیدن: (۲) صدای گرداب بر حرکت.

لُورانندنووه: (۱) دەنگدای بلویر: (۲) لُورانندن [۱] ۱ صدای نی: (۲) بگا لورید.

لُور نەووه: لُورانندنووه [۱] بگا: لُور سەنەووه، لُورت: زۆر دەوڵەمەند و یارەدار [۱] بسیار ثروتمند، برد

لُور تە: تری پلێشان بۆ تە [۱] نگور لەپەندە، لُورد: لُورت [۱] بسیار ثروتمند، لُرد.

لُورک: (۱) لُور کە تە شیر دە کوی: (۲) ئەسیرین: (۳) لای لایە [۱] ۱ لور، ارەراوردە های شیر: (۲) اشک: (۳) لالایی

لُورک: ژالە، رۆل، رۆلک [۱] گل خرزهره، لُور کردن: سەحان [۱] پیچیدن، ناب دەد،

لُورکنایش: لایلایی کردن [۱] لالایی، لُورکۆژ: حۆری تری [۱] نوعی نگور،

لُورکە: چۆرە قامیکە [۱] آهنگی ست، لُورە: (۱) گۆراسی بە سەسەر: (۲) گریان بە دەنگی گۆ: (۳) دەنگی بلویر: (۴)

فەمیکە [۱] ۱ ترنم: (۲) گریه با صدای خشن: (۴) آوازی: (۴) اهنگی ست

لُورە: دەنگی لُورانندن [۱] روزە، لُورەپ: ئەوجیکە لە گوان کە شیر ی لێ دیتە دەره [۱] لولە پستان.

لُورە لُورە: لُورە بە شوین یە کا [۱] «لُورە» ی یایی، لُورە لُور: لُورە بە شوین یە کا [۱] زوژە یایی.

لُورە لەپ: دیری لُورسی گرو قەر بۆ پێشی و دواوەی مەشکە کە داردۆژنگی بە زمانە تیخراوه [۱] چوب دستگیره مشک بهم زنی.

لُورێ: (۱) کورتیانوکی دوقلیقە، لُور: (۲) راوادی لُور [۱] ۱ سالا بچە دوشاخە: (۲) لەجە لُری.

لُورێ: (۱) تەگە ی خوازراوه، تیری و دە سالان: (۲) ترومییلی یاری: (۳) لای لای [۱] ۱ تگی که به عاریه به گە دیگران برند: (۲) کامیون:

(۳) لالایی، لُورێ: لایە، دە سو [۱] لالایی، بوجو

لُور یاسی: لُوراسی [۱] هندوانه دراز، لُور یانەووه: لەبەر خۆزە گۆرنی گون، نۆرانەووه [۱] زمزمه زیرایی.

لُور ی لُور: لای لایە [۱] ۱ لا

لۆزىن: سەركۈتە، سەركۈتەشت [۱] سەركۈتە
لۆزىسە: لۆزىتە [۱] تەمىزە زىرلىق، تەمىز.
لۆزىم: گەرەك ئەشە [۱] لازىم است
لۆزەندە: زەبەلاخى تەزە [۱] لىندەور.

لۆزە: ۱، خىرىسنى، دىنە بى: (جەۋال دىگەن بۆلەككە) (۲) ۱
دەرجىنى ئاۋالە كۆرۈ قەلشەمە بە تەزىمى: (لۆزەم بەردەسەرى
ناسەۋى خورەسەي كەم كەم، «ھېمىن» ۳، سۈرى رۆرۈ بەيەلە
(لۆزەۋى سۈرۈن سەرى كەم) (۱) دىزىش دانەھا دى بى ھەم: (۲)
دىزىش آب با قىشار: (۳) گۈرۈ سۈرۈن شىتەزە.

لۆزە: ۱، تەمەل، قۇن گران: (۲) راکىتالە دىزەۋە، نىخىل: (۳) بۆزۈن
بەۋلاۋلا، راۋان: (۴) لۇج [۱] تىپىل، سىرگەن: (۲) دىراۋاتىدە
بىزىمىن: (۳) جىنىش، لىزىش افقى: (۴) لۇز

لۆۋان: ۱، نىخىل بۇ: (۳) راۋان [۱] دىراۋ شىن بىزىمىن: (۲) نوسان
امى.

لۆۋاندىن: بەردەيد تىخىل كىرە [۱] بەردە بىزىمىن دىخىش

لۆۋان: لۆزىن [۱] لىگ بۆرەن

لۆۋىن: دىكەل كىش، كۆي بوغارى [۱] دىدەكش.

لۆۋىن: ۱، خەتە جۇت، ھىل: (۲) جۈگەي بىچۈك لەۋاۋ كىكەدە [۱] ۱
شېار شىخىم: (۲) جۈي كۈچك دىزىرە.

لۆۋە: ۱، تەمەللى قۇرگىس: (۲) بۆزۈي بە ھەردەكەلەي راستەۋ چەيدە
[۱] كىسى، تەپلى: (۲) نوسان افقى.

لۆۋەلۆۋ: ۱، سەبەسەبە رۆشىن: (۲) بە لارەۋە لارەۋە [۱] ۱
سەلەنەسەلە: (۲) يىك ۋۆي.

لۆۋىش: لۆۋەي گىۋا گىز، تۆدە بىرەم انباشتە غولفە.

لۆۋىس: ۱، گۈپ لەلەي ژۇرى زارەۋە: (۲) چەندە دىزى كە چەندە كەس
دەيدەنە بىن شىنى گران قورس بۆ ھەلگىرتى: (۳) پارى، نۆپل: (۴)

لەيە (۵) زۆرۈر كىرەن سۈياۋا (۵) عادەت گىرتە، قىر بۈگ: (۱) چەنەيازىدا
لۆۋىس (بە): (۶) بىزىن لەتەۋەلە كاركەۋىن (فىتەر لۆۋىس بۆم ناتۋام كار

بىكەم): (۷) قەتەر، نامى ھەيىرەلەنەھاگ [۱] ۱، لپ از داخلى: (۲)
چوب زىر بار گران كە چەند بىر بىرەندە: (۳) ھەم: (۴) سايىدە از كار

زىاد: (۵) عادەت كىرە، يىد گىرتە شەد: (۶) كىايە از كاملا خىستەشەن:
۷، بىر فطىر

لۆۋىس: ۱، سەب، بىز گىۋا بى مەۋ: ۲، جۈي، بى گىزى رىرى: ۳، بىزىن لە
جۈي. (۴) بىكە لۆۋىس: ۴، تەزۈيى خۆزىك خەم (بەسەيە چىتەر خۆ

لۆۋىس مەكە: (۵) بىلۈسكە: (۶) تەڭگە: (۷) قۇن دە: (۸) دەزگەي زۆي لە
زۆرەك گىرتى: (۹) جىي ھەللىشىتى مەيىشەك بۆقلە، لىس [۱] ۱، صاف

بى مۆي و بى گىيە: (۲) صاف بىدون گىرە و زىرى: (۳) كىنە ارىزىزۈي:
(۴) چىرەبىسەن (۵) ئاۋدان: (۶) آبىشار: (۷) كۆي: (۸) دىستگە

روغن كىش: (۹) جاي رۆي تەم شىن مەخ و بۆقلىمىن.
لۆۋىساۋ: ۱، سۇل، بىلۈسكە: (۲) سولاب، تەڭگە [۱] ۱، ئاۋدان: (۲) آبىشار.

لۆۋىساۋك: لۆۋىساۋ [۱] تەڭگە، لۆۋىساۋ.
لۆۋىسپۇن: ۱، سۈن لەيەسە كىرى رۆز: (۲) عادەت گىرتەن بە شىنى: (۳)

لەك رەكەتەن لەيەسە مەندىگى [۱] ۱، سايىدەشەن: (۲) عادەت كىرە: (۳)
رەكەتەن اۋفەرط خىستەگى.

لۆۋىسۇن: لە زىرى زىرگارىيۇن [۱] ۱، رۆرۈ رەھاشەن، صاف شەن.

لۆۋىسكە: چىلە، قۇزى شىل و تىراۋ [۱] ۱، لىجىن

لۆۋىسكار: كەسنى كە شىنى رەب سەف دەكا [۱] صافكار.

لۆۋىسكارى: كىرى لۆۋىسكار [۱] صافكارى

لۆۋىسكە: سەف كىرەن [۱] صاف كىرەن.

لۆۋىسكە: ۱، ھەرمەن بە لۆۋىسكە: (۲) لاۋى دەمەت: (۳) بىزىن لە لاۋى
خىز [۱] ۱، صاف كىن، مەيە صاف كىرە: (۲) جۈي بى مۆ: ۳، كىنە از

بىچە كۆي.

لۆۋىسكە باز: بىچە باز [۱] بىچە باز.

لۆۋىسكە بىزى: بىچە بىرى [۱] بىچە بىرى

لۆۋىس لۆۋىسكە: خۆزى مەملىكەي دىزى، شىن شىنكە، رەدە قۇرە [۱]
افناپ پىرستە.

لۆۋىس ۋەۋىس: بەۋولۇس، بى ھىچ زىرى [۱] كاملا صاف بىدون زىرى.

لۆۋىسۈرە: گەنەلەۋ، گىيەكە بەتەرەي گەلەدەرى ئارەل كۆرەدەكا [۱]
گىيەي اسەب بىرگ سۆزىنى و شىنى.

لۆۋىسە: پارى، لۆۋىس [۱] ھەم.

لۆۋىسكە: گىيەكە بىكە دەخورى [۱] گىيەي سىت بە پىازە خۆدەن.

لۆۋىس: ۱، ساۋىياگى: (۲) مەملىكەي زۇر [۱] ۱، سايىدەگى: (۲) خىستەگى
رىاد.

لۆۋىس: ۱، دۆزى زىرى، ساقى: (۲) تەزۈيى [۱] ۱، صاقى: (۲) چىرە
ۋىيى.

لۆۋىش: ۱، گىيەكە بى بۆن خۆشە: (۲) نانى فەتەر [۱] ۱، گىيەي است
خوشبۇ، (۲) نى فطىر.

لۆۋىش: ۱، ھەلەمىن و قۇتدان: (ھەزىدە ھەلە لۆۋىش): (۲) دەنگى لۆۋى
چىلەن، (چىلەن تاستىرى ھەلە لۆۋىشە لۆۋىشە): (۳) دەنگى دەم لۆۋى

بەكسەم لە ناسەي جۇ [۱] ۱، بىر كىشىن و بەلەين: (۲) صەي بىيى
خەلى: (۳) سەي بىيى چاربا دىزۈيى عىلى.

لۆۋىش: قۇتدانى بە خەي [۱] دۆستە بىلەن شەن.

لۆۋىشەن: ۱، قۇتدانى بە خەي: (۲) پىمەۋ بۆلەي بەكسەم بۆلەك [۱]
(۱) دۆستە بىلەين: (۲) لىدىن چاربا بىرى عىلىق

لۆۋىشاۋ: لادە، لەھى [۱] سىلاب

لۆۋىشكە: جۆزى كۆلەيى چىكۆلە [۱] نۆيى گىرە نان كۈچك.

لۆۋىشكە: خەتە، خۆتە، جۈتەك [۱] لىدىرەيى چاربا

لۆۋىشكە: لۈچكە [۱] لىباش.

لۆۋىشكە: ۱، لۆۋىشكە، جۆتە: (۲) پىمەۋ بۆلەي بەكسەم بۆلەك [۱] ۱
لىدىرەيى: (۲) لىدىن چاربا بىرى عىلىق

لۆۋىشە: ۱، لادەۋە تىكى نۆم بە گىيەنە: (۲) لۆۋىشە چىلەن: (۳) دەنگە
ھەتسەكەدانى كەرونىستەر بە دىنى شىنى كە پىي خۆشە: (۱) نالە

ۋىدەي خەي ھەمە گىيە: (۲) بىر كىشىن آب بىيى: (۳) صەي خەي
شەكەر چاربا

لوشمه: گیاهه که [۱] گیاهی است

لوشه: کولیره گیاهه که [۱] گرده نان بزرگ.

لوشه: ۱، قوبد سی به سانی ۲ گیاهه کی ده ناو دؤکیوی ده کس ۳.

حورئ: محوسنی به کسم و رهسه و [۱] [۲] درسته بلعیدن: ۲ گیاهی

است شی: ۳ یکی ارییماریهای ستور و چاریای.

بوشه لوش: لوشه کردنی زوری به کسم [۱] بنیدین پیدی ستور.

بوشی: هیشو [۱] خوشه.

لوشین: ۱ قوبدان به سانی ۲ بوشه کردنی به کسم [۱] ۱

درسته بلعیدن: ۲ لندین ستور.

لوعاب: لیمجاو: بامیه لوعابی هیه [۱] لعاب، لزج،

لوع: ۱، بوج، توی، ۲ بانگلی، بانگوش [۱] ۱ لایه، چین: ۲ بام

عسل

لوغان: بهرم و نه دنگ [۱] بزم و سرور

لوغانه: بهخشش به هوی حه رمان سور بون [۱] انعام به شدی خرم

اماده شدن

لوعم: ۱ رنگه بهین عه زده: ۲ نه فمینی که دهین گل ده خری [۱] ۱

لقب: ۲ مین.

لوعه: ۱ نه خوشی رمان تمسور بون: ۲ بوغانه [۱] ۱ بیماری ورم

رمان: ۲ بگ: لوعانه.

لوعه ت: شات و شوئی له راستی به دور، شایعه (پاوه) مکه همو

لوعه ته، [۱] سایعه

لوعه لوعه: لوعه [۱] سماری ورم رمان

لوف: دوی کولوا بو که شتو رازی [۱] دوع حوسیه، کسک.

لوق: ۱ لاق، لنگ: انعم کابرا لوق دیزه کتی بو: ۲ گف: ۳ له

نمر بره زبر: ۴ هیلکه کی گهنو: ۵ قورته، قهتره: ۶ قهه یالدارا

۷ ناهام: (کورسیه کسم له قو لوقه) ۸ به ده گسمن، ده گمل تاق

ده گوتری: (تاق لوق) ۹ نائسان: ۱۰ تولا، قورسه: ۱۱

کرلره: ۱۲ له قه به پا [۱] ۱ لنگ: ۲ گام: ۳ ازانویه پاب: ۴

نحم مرغ گندیده: ۵ هروله: ۶ وادرفتن پرنه: ۷ سست، نامحکم:

۸ کم و بندرت: ۹ غیر عادی: ۱۰ فرض: ۱۱ نان گرده: ۱۲

بگ

لوق تندن: به قوربه ززیسن [۱] هروله کردن

لوق تون: لواندن [۱] هروله کردن

لوقد: گاف [۱] کام.

لوقزی: لهر دهره زی، خوی هاویش [۱] ناگهان بیرون جهید.

لوقزین: دهره زینی لهر [۱] بیرون جهیدن ناگهانی

لوققو: ۱ بی ناوه زو نازیره: ۲ تپ، بو یکسمی تیز [۱] ۱ کوفن:

۲ جهوان بازیر تنبل

لوققو: ۱ لنگ دیز: ۲ گاف گوشه [۱] ۱ لنگ دواز: ۲ گام فراح

بوقمان: بزشکی رورانا (دهردی من به حکیم و لوقمان چاری بابه)

[۱] طیب دانشمند.

لوقمه: ۱ پارو: ۲ دهم بهست: ۳ نه خوشی گرفت: ۴ قایشی که

لوزه گکی تیدایه [۱] ۱ لقمه: ۲ پوزه بند: ۳ بیماری امتلا: ۴ نوری

که رکاب دران است.

لوقمه رفین: چاوچنوک کی چلیس [۱] ارمند حورک و بی شرم.

لوقمه رفین: لوقمه رفین اب بگ بوقمه رفین

لوقمه قازی: چورئ سیرنی به [۱] بوعی سیرنی

لوقمه گراو: دهم به ستراو [۱] بوره سسه

لوقمه کردن: لوشی نه خوشی گرفت بون [۱] به بیماری امتلا دچار شدن.

لوقمه گرتن: پاروی زل لدمه بون [۱] لقمه بزرگ بلعیدن.

لوقن: لنگ دیز [۱] لنگ در

لوقه: ۱ قورته، قوتره، قهتره، گورگه لوقه: ۲ چارو بار، به ده گمن

(تافو لوقه) [۱] ۱ هروله: ۲ به بندرت.

لوقه کردن: به ورم و سس [۱] هروله کردن.

لوقه لوق: به قوربه ویس [۱] هروله، متن، سیم دهرتن

لوق هویشتن: گاقی دیز زویشتن، بزدان، شه هاویشتن [۱] گه

مرح بردن

لوق هلیس: شه قاونان [۱] گام برداشتن

لوق هلیتانه و: شه هاویشتن [۱] گام برداشتن

لوفین: به به ویشتن [۱] باشتاب رفتن.

لوك: لوك، گری گوش [۱] غده

لوك: ۱ حسنیکی حوشتر: ۲ حوشتری سیر: ۳ برسی له ناز و بهرس:

۴ رنگ کوشین و کلوین: ۵ دختر و مژکران: ۶ تولا، قورسه: ۷

قهتره، تکه: ۸ بهمی، بهمو [۱] ۱ نژدی از شتر: ۲ شتر نو: ۳ کنایه

ار شجاع: ۴ قشردن در آغوش: ۵ لاک و مهر: ۶ شمش: ۷ قطره:

۸ پنبه.

لوك: پاشگریکه بوزیادگوتن: (سست و کفه لوكه) [۱] پسوند مباله

لوك: لوك [۱] پسوند مباله

لوك بدن: ۱ گمه کردن و به کربلا دمه: ۲ برنی له لافه کردن [۱] ۱

دستبازی و یکدیگر را غلتانیدن: ۲ کنایه زهمحوا به شدن

لوكچه: ویشتری نیری سن به هار دیته [۱] بیجه شتر نر سه ساله.

لوكزین: ۱ لوهردی ناخه لیه: ۲ پروشه ی نژل دوی نه خوشی [۱] ۱

چر از گیاه تازه برآمده: ۲ اندک اندک چریدن حیوان تازه شفا یافته

لوك کردن: داخستن و مژ کردن [۱] لاک و مهر کردن

لوكه: ۱ بهمو، بهمی: ۲ پاشگری چوک شاتدان [۱] ۱ پنبه: ۲ پسوند

صم

لوكه: لوكه [۱] پسوند تصعیر.

لوكه: پاشگری چوک شاتدان. (سپوه لوكه، دیوه لوكه) [۱] پسوند تصعیر.

لوكی: رهنگی سوری گس له فالید [۱] رنگ قرمز در فلی، لاک

لوكی: بو کام کس [۱] برای حه کسی؟

لوكه نه: بوسوره [۱] بگ لوسوره.

لوكی: به ره نه ی بیکاره [۱] ولگرد

لؤل: ۱ بادراو، لورا: ۲ بوروبی بالدارا: ۳ سه رخوش: ۴ پیوه دله

دار [۱] ۱ تاب ده: ۲ شیرجه پریده: ۳ مسب: ۴ پیوند درختی

له بهر بیزران له بهر بیزران [۱] بگ له بهر بیزران

له بهر چو ۱، ددر، جو به، بکیر ۲ له بهر به کراو (حاکم نوم

له بهر چاوه، [۱] آسکر، ۲، فر موس سنده

له بهر چاو که وین، فیرلی هتوره، به بهر بیزران [۱] ار چبه اهدان

له بهر چاو گرت چو نوږی لی کردن، چاویری [۱] زیر نظر گرس.

له بهر چو: ۱) پیچوی بهر نوږی راو: ۲) چیر نار ۳) حیر بهر هیښ

[۱] ۱) حه مرده په دنیا مده: ۲) نازا شد: ۳) ار ثمر افتاد

له بهر چوگ پیچوی بهر نوږی. او [۱] اهگنه، بچه مرده به دنیا مده.

له بهر چو ۱) پیچوی مرده همد، ۲) چیر بهر مده دانی دار: ۳)

تدو بوئی کار [۱] ۱) بچه اند حتن: ۲) ار ثمر افتادن درخت: ۳) تمام

شدن کار

له بهر چو نهو: ماهوید بوئی میویه له زان [۱] یا نسه شدن

له بهر چو: ۱) چما، تمز: ۲) بوکی نه به ژی، واما روږ به بی [۱]

جرا، بری چه: ۲) فرس روانه، دواشوی.

له بهر ددان: برتی له هه تاندی مل [۱] کتابه ار مابود کردن سرمایه.

له بهر روږ شتن: ۱) له بهر چوئی کار: ۲) ترو له شتی که هه ده چو.

(ناری له بهر ده زوا، خوئی له بهر روږ شتن، [۱] ۱) به نهایت رسیدن

کار: ۲) مایع از چیری جاری شدن.

له بهر روږین: له بهر روږ شتن [۱] نگا: له بهر روږ شتن

له بهر کردن: ۱) ده بهر کردن، پوشیدن، ۲) داکه نن، فری دنی جلا: ۳)

گرسه دل و له بهر نه کردن، فر بوئی بی تو سراو [۱] ۱) پوشیدن: ۲) کندن

لیاس: ۳) ازیر کردن

به بهر وه: ۱) بهر و گاری بیشتر وه: ۲) له پشه وه، دزی له دواوه [۱]

اریش، ز قبل: ۲) ار جلو.

له بهر چو: نرینی لاق له مانهوئی [۱] ار حرکت فتادن پا از خسگی.

له بهر، قامیش، حیت، جیتک [۱] نی

له بهریش، پاژانه وه، لانه وه [۱] لایه کردن.

له بهر، بهلی، (گرنی له بهر له کوئی بوی له چومان) [۱] بهلی

له بهریش، له بهریش [۱] لایه کردن

له بهر خه: سه نتهی بهر برین [۱] صماد.

له بهر: دزی فراموش کرا [۱] درید.

له بهر بو: قهر موش بهر بو [۱] به یاد بودن

له بهر چو: فراموش بو [۱] فراموش شدن.

له بهر چو نه وه: رندراو فراموش کردن [۱] فراموش کردن.

له بهر کردن، بهر کردن، فراموش کردن [۱] فراموش کردن.

له بهر وه چو، له بهر چو نه وه [۱] فراموش کردن.

له بهر: ۱) بهر ده ست: ۲) لیچی ته سنو، ۳) په بهر له [۱] ۱) کف

دست: ۲) لب کلفت: ۳) عجله

له بهر: راژن بهر وه او [۱] بوس می

له بهر: بهر وه، له بهر (هم کاره له بهر می) [۱] برعه

له بهر، شتی بهر ددان بو جهون، بهر رایخ، پی حهف [۱] رواند ز

رححوب

له بهر: ۱) پارچه له بی بهر ده ست: ۲) گوشه می گونو [۱] ۱)

قطعه به ندره کف دست: ۲) توف و گردوی بهر کوبیده.

له بهر: دوا [۱] پس ز.

له بهر: له دوا [۱] سپس.

له بهر: له بهر [۱] سپس.

له بهر: له بهر [۱] سپس.

له بهر: له بهر [۱] سپس.

له بهر: له بهر [۱] سپس.

له بهر: له بهر [۱] سپس.

له بهر: له بهر [۱] سپس.

له بهر: له بهر [۱] سپس.

له بهر: له بهر [۱] سپس.

له بهر: له بهر [۱] سپس.

له بهر: له بهر [۱] سپس.

له بهر: له بهر [۱] سپس.

له بهر: له بهر [۱] سپس.

له بهر: له بهر [۱] سپس.

له بهر: له بهر [۱] سپس.

له بهر: له بهر [۱] سپس.

له بهر: له بهر [۱] سپس.

له بهر: له بهر [۱] سپس.

له بهر: له بهر [۱] سپس.

له بهر: له بهر [۱] سپس.

له بهر: له بهر [۱] سپس.

له بهر: له بهر [۱] سپس.

له بهر: له بهر [۱] سپس.

له بهر: له بهر [۱] سپس.

له بهر: له بهر [۱] سپس.

له بهر: له بهر [۱] سپس.

له بهر: له بهر [۱] سپس.

له بهر: له بهر [۱] سپس.

له بهر: له بهر [۱] سپس.

له بهر: له بهر [۱] سپس.

له بهر: له بهر [۱] سپس.

له بهر: له بهر [۱] سپس.

له بهر: له بهر [۱] سپس.

له بهر: له بهر [۱] سپس.

له بهر: له بهر [۱] سپس.

له بهر: له بهر [۱] سپس.

له بهر: له بهر [۱] سپس.

له بهر: له بهر [۱] سپس.

له بهر: له بهر [۱] سپس.

بر لېالې: ۶) كډيه او كڅم بزرگ

ته‌په: له‌پ، راژان په‌حه‌واو: [۱] توسان فغی.

له‌په‌تیر: ده‌سخور [۱] نگا ده‌سخور

له‌په‌ر: رېښکې رور به‌ژان [۱] جوش سورناک

له‌په‌کوټی: ده‌سکوناسی کوټانه، ده‌سته‌کوټی [۱] دست گردانند
کورکووانه

له‌په‌له‌پ: په‌په‌ل [۱] بشب

له‌په‌له‌پ: ۱) راز بی په‌حه‌وه: ۲) ده‌گی توندو زور له‌لوته‌وه،
سگه‌سگ [۱] ۱) نوسان افغی: ۲) صدای فین فین بیی.

له‌په‌ور: ده‌په‌ور [۱] دمر قناد

له‌په‌خه: ۱) ده‌په‌خه [۱] ۱) ده‌په‌خه

له‌په‌ست‌چونه‌ده‌ر: بریتی له‌توره‌یونی زور [۱] کنایه از بسیار خشمناک
شدن

له‌په‌ست‌چونه‌ده‌ر‌وه: له‌په‌ست‌چونه‌ده‌ر [۱] کنایه از بسیار خشمناک
شدن

له‌په‌ست‌ده‌ر‌چون: په‌په‌ست‌چونه‌ده‌ر [۱] کنایه از بسیار خشمناک شدن.
له‌پیش: ۱) به‌رله: ۲) به‌زیر و قه‌در [۱] ۱) قبل از ۲) محترم.

له‌پیک: له‌پک، ده‌سکیش. که له‌په‌ر سهرما ده‌ده‌ستی ده‌که‌ن [۱] دستکش،
له‌پیک: به‌پیک، ده‌سکیش [۱] دستکش.

له‌پیکردن: ۱) پوشین: ۲) داکه‌ندن [۱] ۱) پوشیدن: ۲) کندن لباس، ز
ناخ‌راوردن.

له‌پنی که‌وتن: له‌باکه‌فن، (له‌پنی که‌وتوم و نه‌قسم و نه‌هوا ده‌شتی و ده‌کو
مندل / به‌په‌ر پیری سهرم حوی ناگری من تازه پی ده‌گرم) «مه‌حوی»
[۱] زیا افتادن.

له‌پین: ۱) به‌لاداه‌تان: ۲) په‌له‌کردن: ۳) گورگه‌توقه‌کردن [۱] ۱) کچ
شدن: ۲) عجه‌کردن: ۳) هرول‌رفتن

له‌ت: ۱) پارچه، پاژ: ۲) که‌له‌که‌به‌ردی ناو روه‌ی: ۳) گویچی داکراوله
گسه‌دا: ۴) سگ، ناوال‌دوا به [۱] ۱) پاژه، قطعه: ۲) توده‌قلوه‌سنگ‌در

زمین: ۳) شمالگ ریخته در زمین: ۴) دوقلو

له‌تار: شفق، له‌ت له‌ت [۱] پاژه‌واو.

له‌تام‌ده‌ر‌چون: له‌نه‌نداره به‌ده‌ر خرابی کار [۱] پدی بیش ز اندازو کار،
له‌تام‌ده‌ر‌کردن: کاری تازه‌وی زیاد له‌نه‌ندازه گردن [۱] کور پدیش از
حد کردن

له‌تان: ۱) خوست‌لی بران، ته‌وو بی‌ده‌تگ‌بون: ۲) نوزره‌گرتن [۱] ۱)
بی‌صداشدن: ۲) اوام گرفس.

له‌تاندن: ۱) وست کردن: ۲) توام کردن [۱] ۱) بی سروصد کردن،
ساکت کردن: ۲) آرام کردن.

له‌تارو: ۱) له‌تاسه‌وتارو (له‌تاو توحه‌جمیم نه‌بو): ۲) له‌پدیش‌وژان:
(له‌تاو ده‌م‌خیم نه‌بو: ۳) له‌ناچاری و زور به‌تاتن، (له‌توگرمه‌پانم

به‌ناگرمه‌ده) [۱] ۱) زشوق: ۲) از درد: ۳) از ناخاری.

له‌تاو: به‌تاو [۱] نگا، له‌تاو

له‌توان: له‌تاو [۱] نگ، له‌تاو

له‌تاوانا: له‌تاو [۱] نگا، له‌تاو.

له‌ت‌بون: شکان، پارچه‌بون [۱] شکستن، قطعه‌شدن

له‌تو: رت، تل د نی به‌په‌وه [۱] تلوخوردن.

له‌تو‌بردن: رت‌بردن [۱] تلوخوردن.

له‌تو‌دان: و‌بردن، له‌تو‌بردن [۱] تلوخوردن.

له‌تک: له‌ت [۱] نیمه، قطعه.

له‌ت‌کردن: شکانیدن، پاژیا کردن [۱] شکستن، قطعه‌قطعه‌کردن

له‌تکه: میوه‌ی قاشک‌راوی له‌به‌ر تو تیشکه‌ده‌گراو یو رستان
له‌تکه‌ده‌سی، له‌تکه‌ده‌رمی [۱] هر گه‌میوه.

له‌تکه‌چون: ده‌نگ‌نه‌مان له‌ماندوی پی زادی ده‌لین که رور ده‌گری و
وای گریبی دمی [۱] اریا افغان به‌چه به سبب گریه بسیار.

له‌تکه‌سوک: نه‌به، بحوسه‌ری [۱] له‌ت‌نخود.

له‌ت له‌ت: پارچه‌پارچه، پاژیا [۱] قطعه‌قطعه.

له‌تم: زورکاری، ستم، رولم، تاهه‌قی [۱] ظلم، جور

له‌توپه‌ت: شکاوی رور یارچه‌پارچه [۱] خردو‌حاک.

له‌ت و کوټ: یارچه‌پارچه [۱] قطعه‌قطعه.

له‌ته: ۱) له‌ت، پارچه، پاژي له‌شتی: ۲) له‌تو [۱] ۱) پاژه، قطعه: ۲) از
تو.

له‌ته‌جهرگ: ۱) کوټی له‌که‌زه‌پ: ۲) بریتی له‌خوینی مه‌بو: ۳) بریتی له
فرزنده، رونه [۱] ۱) پاژه جگر: ۲) کنایه از خون معقد: ۳) کنایه از

هر رند

له‌ته‌چن: هر مکی له‌ته‌وه مه‌لال [۱] گری ربه‌ان خواه

له‌ته‌چنی: نرسه‌کی گه‌دی [۱] گه‌بی

له‌ته‌ر، بوز، نه‌تک (بزو نه‌تو لگ و له‌ته‌ره) [۱] ساق

له‌ته‌ره: ۱) له‌ته‌ر، پوز: ۲) ته‌شی [۱] ۱) ساق: ۲) دوک نخریسی.

له‌ته‌ره‌پوق: رگرلی قاج‌باریک [۱] شکم گنده‌ساق باریت

له‌ته‌ک: ده‌گه‌ل [۱] همراه.

له‌ته‌له‌به: یارچه‌پارچه [۱] قطعه‌قطعه.

له‌ج: ۱) ناری گوندیکه له‌موکوریان: ۲) لاسار: ۳) کیش‌ه‌وگیره [۱] ۱)

نام روستایی اسب: ۲) خیره‌سر: ۳) جاروچنگال

له‌جوت‌چون: له‌بر وینسانی تاسیاو له‌عیه‌یکه‌وه [۱] ناگهان از کار
مار سباده‌اسیاب

له‌جوله‌که‌وتن: پی‌حه‌ره‌گه‌ت‌بون [۱] از حرکت بازماندن.

له‌چه: ۱) لاسری: ۲) ده‌ردی‌دن، گه‌بی به‌بخت [۱] ۱) خیره‌سری:
۲) درد‌دل.

له‌چه‌ر، لاوار، کر، د‌لگوشت، زه‌عیف [۱] لاغر

له‌چه‌ری: به‌خوشی بندوبیزی و ده‌ماله‌که گهری ده‌په‌منی [۱] نوعی
بیماری دام.

له‌چی: ۱) به‌چی، رها: ۲) پی‌ده‌نگ کردن، فوره‌ی: ۳) ناوی گوندیکه
له‌کورستان، له‌ج [۱] ۱) بجا، روا: ۲) قورا: ۳) نام دهی (اسب).

له‌جیات: له‌باب [۱] به‌جای، عوض.

له‌جياتي: له‌باني [۱] به‌جای.

له جنی جون: برار، په نندې نه ندام له جیگه ی خوړی لاچون، وهرگزن
 [۱] رخ در دس بد اندام

له جیگه چون: بهی چون [۱] در رفتگی منصف.

له جیگه ده چون: له جنی جون [۱] در رفتگی مفصل.

له ج: ده سمالي سهری ژنان، سهرپوشی ژده، له چك [۱] لچك.

له چاو: له بهر بهر (له چاو يو پال و انم) [۱] در مقابل.

له چاو چون: به نړه يی چاوسان نوښی په لا يو [۱] حشم بد خوړد.

له چاو گيران: برسی له پي نه زانی و سپله يی [۱] کابه ر حق باسası

له چك: ۱. سهر بوسی رانه ۲. گوسه ده سمالي و بوجه و . . . لك [۱]

(۱) لچك: ۲) گوشه دستمال و بچه و . . .

له چك په سهر: برتی له نافرته [۱] کایه اړون

له چك په سهر: له چك په سهر [۱] کایه اړون.

له چك دان: برتی له پیاوی به ماموس و عیرهت [۱] کایه زمره غیر تمتد.

له چو چون: لای وهرگه زانی و لاخه بهر [۱] در رفتگی پای دام.

له چه: ۱) يو چی؟ ۲) دهر بهر چی؟ [۱] ۱) برای چه؟ ۲) درباره چه؟

له چه: ۱) ژده، رهل، چکوس؛ ۲) گیر و په لپ گر [۱] ۱) خسیس. ۲)

لجبان: بهانه گیر

له چك: له چك [۱] لچك.

له چهك كړون: ۱) دم و لوټ به ده سمالي بهستن؛ ۲) چهك لی نه ستاندن

[۱] ۱) نقاب په چهره زین؛ ۲) خلع سلاح كړون.

له چيك: له چك [۱] لچك

له حاست: له بهر انبر، به زوی: (له حاست تو چاوم هه لئابه) [۱] در برابر.

دو مقابل.

له حاند: له حاست [۱] در برابر

له حاد: به شمس [۱] بکشتنه

له حزه: تاوکی کم [۱] ن، لحظه

له حه بڼه: ۱) لڼه؛ ۲) له داخ [۱] ۱) لغای؛ ۲) از حسرت

له حیم: به سهر په کالکانی کانه په ملا یی و ناگر، جوش [۱] له حیم، جوش

له حیم چی: که سی که کزا جوش ده کانه و [۱] جوشکار.

له حیم کار: له حیم چی [۱] جوشکار.

له حیوه ت: له سامو تر سه و [۱] از ترس

له حیوه تا: له حیوه ت [۱] از ترس.

له خاف: لغاو، لغاو [۱] لگام.

له خاف: لغار [۱] لگام

له حث: ۱) به ددن، نه ندمانی لهش به تکرایی، قالب؛ ۲) دنی باند [۱]

(۱) نن، کالبد؛ ۲) دانه پرند

له خت ولار: شل و مل [۱] نرم اندام رعنا

له خرتك چون: له سی جویی حومگه [۱] ازجا در رفتن مع.

له خرتك چون: له خرتك چون [۱] ازجا در رفتن مع.

له خرتن: تاخت، هیچ نه خواردو له پاش له خره ستان [۱] تاختا،

صیحا نه خوړده

له خرتن: له خرتن [۱] تاختا.

له خش، خشمکه، له سهر قنگ خرس [۱] حنیبدن، حریدن بر زمین.

له خشان. خشمکه کردن به زه وید [۱] حنیبدن، بر زمین حایجا شدن.

له خشته بر او: فریودر و [۱] فریب خوړده

له خشته پروڼ: خه له تاندن، خپا بدن [۱] فریب دادن.

له خشته: له خش [۱] بگا. له خش

له خشمین: له خشان [۱] بگا. له خشان.

له خم: نه ممد یی که ده خرتنه زیر عمرده و [۱] مین

له خو پور دن: ده ست به زیان بهردان يو مديستنی [۱] ز خود گدشتن

به خو پور د: ده ست له زیان هه لگر يو [۱] ز خود گدسته

له خو پور ویی: خو له پیر چو نه و يو کاری [۱] ز خود گذشتگی

له خو پور و: ۱) کار نك هینان به ته وای: ۲) له هوش چون، پور نه ره؛

۳) شهرم کردن [۱] ۱) ازکار فراغت یافتن؛ ۲) از هوش رفتن؛ ۳)

شمرنده شدن.

له خو چون: له هوش چون، پورانه و [۱] عش کردن، مدهوش شدن.

له خو خه سین: باگذاری خو کردن [۱] ز خود مواظبت کردن

له خو ده ر چون: پایي پون، بادی هه واپور [۱] مغرور شدن.

له خو ز: ۱) به یی هیچ، بی هیچ سه بهت: (له خو ز به گرم دا هاب) ۲)

هه له ست و در: (له خو ز تم فسه نه یی کرد) [۱] ۱) بدون سیب؛ ۲) به

دروع، از خود در وړی

له خو ز به رمون: خو به شیاوی کاری را بین [۱] شایستگی در خود دیدن.

له خو ز آدین: له خو ز به رمون [۱] شایستگی در خود دیدن

له خو ز آدین: له خو ز به رمون [۱] شایستگی در خود دیدن.

له خو زیان: ۱) گو به خو د اکر دن؛ ۲) برتی له سهر نه که و تی له کاری که

خمریک یوه [۱] ۱) بر خود دیدن؛ ۲) کتابه ر موقع تشن در کار.

له خو ز یاو: خو یري، خوړی [۱] بکاره و هرزه

له خوړین: له خوړین [۱] سب

له خوړس: له خوړس [۱] بگا له خوړس

له خوړینی: له خوړینی [۱] تاختا

له خوړ کردن: ۱) دل نیشانندن و نه نجانندن ۲) چل پوسن؛ ۳) چل داکه نندن

[۱] ۱) دن آریدن کسی؛ ۲) لباس پوشیدن؛ ۳) لباس کندن

له خوړگرتن: ۱) له سهر خوړنیو یست کردن؛ ۲) بریاردن به خوړ کردن [۱]

(۱) بر خود لازم دانستن؛ ۲) بند

له خوړ گوزان: علور پون، بادی هه واپور، له خوړده ر چون [۱] مغرور شدن.

له خوړ گوزان: علون بادی هه واپور، له خوړده ر چون [۱] مغرور.

له خوړ گوزین: شتی زانین و خو به نه زان يو بدن [۱] خود را به کوبه علی

حس بدن، تظاهر به بیخبری کردن

له خوړ من پارت له نیمه (فلاک سبب به خوړمان يو) [۱] حزنی ارم.

خوړمانی.

له خوړ مان: بازیکه له نیمه [۱] جزئی اوماست، از ماست.

له خوړ: به خوړمان [۱] بگا: له خوړمان.

به خوړنه. به خوړمانه [۱] اوماست

له خوړه: له خوړان [۱] بگا: له خوړان

له سه رچه: له بهر چي؟ له يو چي؟ [ځ] بهر ي چي؟

۱) له سرچه؟ ۲) نه داړه چه نه یی؟ (شعرت به ستنی
له سرچي؟ ۳، له بیرت یچی؟ ۴) برای چه؟ ۵) پرچه؟ سرچه؟
۳) هراوش کی

له سه ره خوځو: (١) ندرام، هيښي، به پيشو: (٢) سهره، به بلره: (٣) به هوش،
ناگادار [٤] (١) آرام: (٢) يواش: (٣) هشيار
له سه ره خوځو: بيهوش بو: [٥]
له سه ره خوځي: نارامي، پشوديزي [٦] آرامي، شکهبايي.
له سه رد: (١) له لاي ژوره وه: (٢) دوباره، زنو: (له سه رد اتي نه لېچيموه)
[٧] (١) ازبالا: (٢) اړ يو.

له سهردان: ۱) باقی دیوه له گوز بهوه دا؛ ۲) به شمشیر نه ستو یوازند
 [۱] ۱) باقی دادن درمباله؛ ۲) گرد زدن.

له سه رو دهستان: ١) زنگنه له سه رو به ندي راښدا؛ ٢) برقي له بره وږ را
ده واچ (١) اېستن بزديک رايدن؛ ٣) کيايه از رايج

له سهروزا: (۱) ئنوا، له سهروزدا (۲) له سهروزه يو خوږهوه،
(له سهروزه كهوم) (۳) (۱) (۲) (۳) (۴) (۵) (۶) (۷) (۸) (۹) (۱۰) (۱۱) (۱۲) (۱۳) (۱۴) (۱۵) (۱۶) (۱۷) (۱۸) (۱۹) (۲۰) (۲۱) (۲۲) (۲۳) (۲۴) (۲۵) (۲۶) (۲۷) (۲۸) (۲۹) (۳۰) (۳۱) (۳۲) (۳۳) (۳۴) (۳۵) (۳۶) (۳۷) (۳۸) (۳۹) (۴۰) (۴۱) (۴۲) (۴۳) (۴۴) (۴۵) (۴۶) (۴۷) (۴۸) (۴۹) (۵۰) (۵۱) (۵۲) (۵۳) (۵۴) (۵۵) (۵۶) (۵۷) (۵۸) (۵۹) (۶۰) (۶۱) (۶۲) (۶۳) (۶۴) (۶۵) (۶۶) (۶۷) (۶۸) (۶۹) (۷۰) (۷۱) (۷۲) (۷۳) (۷۴) (۷۵) (۷۶) (۷۷) (۷۸) (۷۹) (۸۰) (۸۱) (۸۲) (۸۳) (۸۴) (۸۵) (۸۶) (۸۷) (۸۸) (۸۹) (۹۰) (۹۱) (۹۲) (۹۳) (۹۴) (۹۵) (۹۶) (۹۷) (۹۸) (۹۹) (۱۰۰) (۱۰۱) (۱۰۲) (۱۰۳) (۱۰۴) (۱۰۵) (۱۰۶) (۱۰۷) (۱۰۸) (۱۰۹) (۱۱۰) (۱۱۱) (۱۱۲) (۱۱۳) (۱۱۴) (۱۱۵) (۱۱۶) (۱۱۷) (۱۱۸) (۱۱۹) (۱۲۰) (۱۲۱) (۱۲۲) (۱۲۳) (۱۲۴) (۱۲۵) (۱۲۶) (۱۲۷) (۱۲۸) (۱۲۹) (۱۳۰) (۱۳۱) (۱۳۲) (۱۳۳) (۱۳۴) (۱۳۵) (۱۳۶) (۱۳۷) (۱۳۸) (۱۳۹) (۱۴۰) (۱۴۱) (۱۴۲) (۱۴۳) (۱۴۴) (۱۴۵) (۱۴۶) (۱۴۷) (۱۴۸) (۱۴۹) (۱۵۰) (۱۵۱) (۱۵۲) (۱۵۳) (۱۵۴) (۱۵۵) (۱۵۶) (۱۵۷) (۱۵۸) (۱۵۹) (۱۶۰) (۱۶۱) (۱۶۲) (۱۶۳) (۱۶۴) (۱۶۵) (۱۶۶) (۱۶۷) (۱۶۸) (۱۶۹) (۱۷۰) (۱۷۱) (۱۷۲) (۱۷۳) (۱۷۴) (۱۷۵) (۱۷۶) (۱۷۷) (۱۷۸) (۱۷۹) (۱۸۰) (۱۸۱) (۱۸۲) (۱۸۳) (۱۸۴) (۱۸۵) (۱۸۶) (۱۸۷) (۱۸۸) (۱۸۹) (۱۹۰) (۱۹۱) (۱۹۲) (۱۹۳) (۱۹۴) (۱۹۵) (۱۹۶) (۱۹۷) (۱۹۸) (۱۹۹) (۲۰۰) (۲۰۱) (۲۰۲) (۲۰۳) (۲۰۴) (۲۰۵) (۲۰۶) (۲۰۷) (۲۰۸) (۲۰۹) (۲۱۰) (۲۱۱) (۲۱۲) (۲۱۳) (۲۱۴) (۲۱۵) (۲۱۶) (۲۱۷) (۲۱۸) (۲۱۹) (۲۲۰) (۲۲۱) (۲۲۲) (۲۲۳) (۲۲۴) (۲۲۵) (۲۲۶) (۲۲۷) (۲۲۸) (۲۲۹) (۲۳۰) (۲۳۱) (۲۳۲) (۲۳۳) (۲۳۴) (۲۳۵) (۲۳۶) (۲۳۷) (۲۳۸) (۲۳۹) (۲۴۰) (۲۴۱) (۲۴۲) (۲۴۳) (۲۴۴) (۲۴۵) (۲۴۶) (۲۴۷) (۲۴۸) (۲۴۹) (۲۵۰) (۲۵۱) (۲۵۲) (۲۵۳) (۲۵۴) (۲۵۵) (۲۵۶) (۲۵۷) (۲۵۸) (۲۵۹) (۲۶۰) (۲۶۱) (۲۶۲) (۲۶۳) (۲۶۴) (۲۶۵) (۲۶۶) (۲۶۷) (۲۶۸) (۲۶۹) (۲۷۰) (۲۷۱) (۲۷۲) (۲۷۳) (۲۷۴) (۲۷۵) (۲۷۶) (۲۷۷) (۲۷۸) (۲۷۹) (۲۸۰) (۲۸۱) (۲۸۲) (۲۸۳) (۲۸۴) (۲۸۵) (۲۸۶) (۲۸۷) (۲۸۸) (۲۸۹) (۲۹۰) (۲۹۱) (۲۹۲) (۲۹۳) (۲۹۴) (۲۹۵) (۲۹۶) (۲۹۷) (۲۹۸) (۲۹۹) (۳۰۰) (۳۰۱) (۳۰۲) (۳۰۳) (۳۰۴) (۳۰۵) (۳۰۶) (۳۰۷) (۳۰۸) (۳۰۹) (۳۱۰) (۳۱۱) (۳۱۲) (۳۱۳) (۳۱۴) (۳۱۵) (۳۱۶) (۳۱۷) (۳۱۸) (۳۱۹) (۳۲۰) (۳۲۱) (۳۲۲) (۳۲۳) (۳۲۴) (۳۲۵) (۳۲۶) (۳۲۷) (۳۲۸) (۳۲۹) (۳۳۰) (۳۳۱) (۳۳۲) (۳۳۳) (۳۳۴) (۳۳۵) (۳۳۶) (۳۳۷) (۳۳۸) (۳۳۹) (۳۴۰) (۳۴۱) (۳۴۲) (۳۴۳) (۳۴۴) (۳۴۵) (۳۴۶) (۳۴۷) (۳۴۸) (۳۴۹) (۳۵۰) (۳۵۱) (۳۵۲) (۳۵۳) (۳۵۴) (۳۵۵) (۳۵۶) (۳۵۷) (۳۵۸) (۳۵۹) (۳۶۰) (۳۶۱) (۳۶۲) (۳۶۳) (۳۶۴) (۳۶۵) (۳۶۶) (۳۶۷) (۳۶۸) (۳۶۹) (۳۷۰) (۳۷۱) (۳۷۲) (۳۷۳) (۳۷۴) (۳۷۵) (۳۷۶) (۳۷۷) (۳۷۸) (۳۷۹) (۳۸۰) (۳۸۱) (۳۸۲) (۳۸۳) (۳۸۴) (۳۸۵) (۳۸۶) (۳۸۷) (۳۸۸) (۳۸۹) (۳۹۰) (۳۹۱) (۳۹۲) (۳۹۳) (۳۹۴) (۳۹۵) (۳۹۶) (۳۹۷) (۳۹۸) (۳۹۹) (۴۰۰) (۴۰۱) (۴۰۲) (۴۰۳) (۴۰۴) (۴۰۵) (۴۰۶) (۴۰۷) (۴۰۸) (۴۰۹) (۴۱۰) (۴۱۱) (۴۱۲) (۴۱۳) (۴۱۴) (۴۱۵) (۴۱۶) (۴۱۷) (۴۱۸) (۴۱۹) (۴۲۰) (۴۲۱) (۴۲۲) (۴۲۳) (۴۲۴) (۴۲۵) (۴۲۶) (۴۲۷) (۴۲۸) (۴۲۹) (۴۳۰) (۴۳۱) (۴۳۲) (۴۳۳) (۴۳۴) (۴۳۵) (۴۳۶) (۴۳۷) (۴۳۸) (۴۳۹) (۴۴۰) (۴۴۱) (۴۴۲) (۴۴۳) (۴۴۴) (۴۴۵) (۴۴۶) (۴۴۷) (۴۴۸) (۴۴۹) (۴۵۰) (۴۵۱) (۴۵۲) (۴۵۳) (۴۵۴) (۴۵۵) (۴۵۶) (۴۵۷) (۴۵۸) (۴۵۹) (۴۶۰) (۴۶۱) (۴۶۲) (۴۶۳) (۴۶۴) (۴۶۵) (۴۶۶) (۴۶۷) (۴۶۸) (۴۶۹) (۴۷۰) (۴۷۱) (۴۷۲) (۴۷۳) (۴۷۴) (۴۷۵) (۴۷۶) (۴۷۷) (۴۷۸) (۴۷۹) (۴۸۰) (۴۸۱) (۴۸۲) (۴۸۳) (۴۸۴) (۴۸۵) (۴۸۶) (۴۸۷) (۴۸۸) (۴۸۹) (۴۹۰) (۴۹۱) (۴۹۲) (۴۹۳) (۴۹۴) (۴۹۵) (۴۹۶) (۴۹۷) (۴۹۸) (۴۹۹) (۵۰۰) (۵۰۱) (۵۰۲) (۵۰۳) (۵۰۴) (۵۰۵) (۵۰۶) (۵۰۷) (۵۰۸) (۵۰۹) (۵۱۰) (۵۱۱) (۵۱۲) (۵۱۳) (۵۱۴) (۵۱۵) (۵۱۶) (۵۱۷) (۵۱۸) (۵۱۹) (۵۲۰) (۵۲۱) (۵۲۲) (۵۲۳) (۵۲۴) (۵۲۵) (۵۲۶) (۵۲۷) (۵۲۸) (۵۲۹) (۵۳۰) (۵۳۱) (۵۳۲) (۵۳۳

له سه رویشتن: ۱) ده می یغزند و دوایی کارگرتن، له سه رجون؛ ۲) بی چد تاندن، سور یون ۱) دنهال کردن واده دانن؛ ۲) اصرار.

لهسه رۆڤين: لهسه رۆڤيشتن [ڤ] بگ: لهسه رۆڤيشتن
لهسه رۆڤه: اخر: بهر شى لاسو و [ڤ] سىنگ: سىباب: كناره: سىبابه:

له سه ره راع: له سه ره راع ف بگا. له سه ره راع راع.
له سه ره راع: قبول کردن له سه ره راع ف بذیرتن در گره

له سببه رگړدنه وه: تاریکاري کړدې کمښتی له پمراڼه رډوژمناسی (۱۳) دفاع
از کمښتی کړدې.

له سه و گری - برداشتی باوژ ست ووق [ف] سنگ سیپا و سطر چر جسته.
له سه و گری نه گز که دن گز که دن [ف] شمر ط بندی.

له سهره من: له پای من [ف] به عهد من
له سهره و گردن: له سر که دمه [ف] دفاع از کسی کردن

لهدير يهك: بي پسانده [ف] بدون وقعه، پياپی.

گیشه و هرا (۶) تن؛ ۲) کنایه از شرمگاه زن؛ ۳) جار و عنجال
لهش به یار: دوجده دار، بشمار (۶) بیمار.

لهش په دوشنبه ورځې گانته کړدو په کښنې که خوږ به داسک و دردار

لەش پێس: کەسی کە عوولی بەسەر [۱] ھایبەر، ھەب

لەش ساخ: ژیی بەخۆش □ سەلام و تەندەستی.

امش سفق: نازا له کاره دژي تپو و تمهل ۱۱ چست و چاځک.

لغشی قورس: تيمبل [۱] - ن مگر ن مير
لو شڪ: سينا کو موٽ ڏيڻ لاءِ ڪو ڪارڻ [۲] لاشڪ

لەشکر بەرز، ئۆردۈ بەرز، جەنگى سەنەئەت لەشكەر لە شۆنەت فەخرى
أترق لشکر

له شکر به ز گردن؛ داهیرین و سانه‌ودی له شکر له شونیی  اُراف کردن
لشکر.

له شکریه زین: برتی له ژنی سه لیمه ی زمان دیر [کښه] کښه د و. د ب
دوار بی حیا.

له شکر شکین؛ شهر کوی زور نارای **لشکر شک**.
له شکرگا؛ حیثی کوی له شکر، بنکوی سپای **لشکرگاه**.

له شکری: (۱) چه کداری که ده گله لاله شکره؛ (۲) قامیک و به بیسکی به نازبانگه (۱) سیاهی؛ (۲) آهنگ و حماسه ای است کردی.

لەشکران: لەش قورس، تەمەل ق دەمەل
لەشگرس: مەوێ زەلام و تەستۆر ق تەستەد

لەشۆردە ڕچوون: لەتام دە ڕچوون [تا] بگا. لەتام دە ڕچوون
لەشۆردە ڕکردن. لەتام دە ڕکردن [تا] بگا. لەتام دە ڕکردن.

لهش ولاړ: لهخې ولاړ، جوړې شل و مل [۱] وييځي و غځي.
لهښه: ته وږه، هوڼ گران، تېب، لهسگران [۱] تېل،

له شیر بریندوه بچو له شیر ی دایک گرتنوه **ف** بچه وا ز شیر گرفتن.
له عارودان: به سوره وی دا خستن **ف** بر زمین دی.

له عاردي دان: له عارديان څخه بر زمین ودي
له عاصيت: له عاصيت څخه د وياړ

له عايشى: له كتاب (ف) در باب

لعمري: لا، بل بحدیك به قیمه به **آ** لعل

له علہ: لالہ، حق شہمی بہ شو شہ [۱] لالہ، مردنگی
 (۱) عنوت: رت بہ شہ لالہ، مردنگی، جو شہمی، بہ علہ [۱] است

له عوزر بايونهوه: خوږن راوه ستاي جهير [ف] از حيمض باك شدين

لہ عوز رچو نہ ہو: لہرگ و ہستان ﴿۱﴾ آہس شبن: یا ثمہ شبن

له عوز زړه ست نه وه؛ له عوز جوړه نه وه **ع** يا ټيښه شون.

له عمر دى دان. له عار دى د [] بر رومين زند

لە عەرۆی دان: لە عەردەدان ۱۶ برێمیی ژەن

له عیس: ۱) برقیی له زالم: ۷) سهرناوه یو شه سال [ب] ۱) کنايه از ستمگر:

لَا تَعْلَمُونَ لَهَا لُكَاؤًا

[illegible]

له‌غاوه‌برنی: له‌اوه‌برنکه [رحم گوشه‌دهان]

له‌غهم: لوعم [بگا لوعم]

له‌غهمه: لوعم، رینگه به‌بن عمرز [نقب]

له‌غهر: له‌جهر، لاواز کز دالگوشت [لاغر]

له‌عهم: له‌غهمه [نقب، تومل]

له‌غهم‌لیدان: ری کوئین به‌بن عمرز [تونل ردن]

له‌ف: (۱) قویت، قوټ‌چوټ (۲) پیچ، لنده‌وره‌هالان (۳) پیل، شه‌پول [

۱، نهم (۲) پیچ (۳) موج]

له‌فافه: به‌زویی که ده‌شیموه‌ده‌پچن [لفافه]

له‌فدان: موټ‌دن به‌یه‌که‌هار [بلعیدن یکبار]

له‌فه: نابوله [مادو سح]

له‌فین: سور‌بو‌ه‌ده [فرو هسه‌سدر]

له‌ف: (۱) ف، خوټه، بزوت (۲) تیک، لټ [حرکت (۳) باهم]

له‌ف‌ناین: تاشه‌وه‌کردن نیک‌هیار [سشی د د]

له‌فا: نهم، س، س، س [سه، حصه]

له‌فادان: به‌ش‌بش‌بو [تقسیم سدر]

له‌فاکرن: به‌ش‌بش‌کردن [تقسیم کردن]

له‌ف‌خستن: (۱) له‌یه‌کتردان (۲) ویک‌که‌وسن [همدیگر را رد (۲]

ژدوخورد، به‌هم‌اصابت کردن]

له‌ف‌هاتن: بیک‌هاس سدار [تفاهم کردن، باهم‌کنار آمدن]

له‌فهن: حورنی‌ه‌میشی باریک [نوعی نی‌باریک]

له‌ف‌تند: خورتی شوخ‌و‌جوان، لاوی‌جوان‌جاکو‌بلندبالا [جوان

شیک و‌بیاروی]

له‌ف‌ه‌بی: تەنگو‌چکه‌سو‌رانی [استی بلند]

له‌فین: نهم، بروس، چولان [حرکت کردن، جنبیدن]

له‌ق: (۱) بی‌سبب، قسایم (۲) لق، لک (۳) قه، گاز (۴) هیلکه‌ی

که‌یو، لوی (۵) لومه، سه‌رک‌نه (۶) حدنه‌ک، گاته (۱) بق (۲) شاخه (۳) گاز‌دندان (۴) مح‌مرغ‌ه‌اسد (۵) سریش (۶) شوخی،

مزاج]

له‌قان: شل‌بو‌ن‌ولمرین له‌بن‌سستی [بق شدن]

له‌ق‌ندن: (۱) شل‌و‌سبب‌کردن و‌لمراندن (۲) شور‌کردن‌ه‌وه (۳)

هه‌لاوه‌سین [تکان دادن و‌سبب کردن (۲) فروه‌شتن (۳)

اویحس]

له‌قانت: له‌قاندن [نگاه‌قانتن]

له‌قار: (۱) له‌جینگه‌لەر‌تندراو (۲) له‌او (۳) شور‌وه‌کراو، داهیلر [از

جای تکان داده شده (۲) لگام (۳) فروه‌شته]

له‌ق‌کردن: شل‌کردن و‌له‌جینگه‌ی خوی‌برواندن [لق کردن و‌ازجا

تکان دادن]

له‌قلوق: (۱) گورگه‌لوقه (۲) قه‌تیره، قورته [هروله (۲) اسب

بورمه]

له‌قله‌ق: بالنداریکی سپی‌و‌ر‌ه‌شی زور‌لنگ‌و‌د‌بدوک‌دریزه له‌باو‌ناوایی

لانه‌ده‌کاو‌گوشتی‌خو‌ری‌گهرم‌س‌و‌کوستان‌ده‌کا [لک‌لک]

له‌ق‌له‌قه: جو‌ری‌زئوس [نوعی ریواس]

له‌قله‌قی: (۱) جو‌ری‌تری (۲) بیهاده‌می باریکی لنگ‌دریزی به‌بیل [

(۱) نوعی انگور (۲) آدم‌نگ دواز‌تین]

له‌قم: بن‌کوئی و‌گل‌وه‌سه‌رلا‌سک‌دانی شیمایی‌هاوینه، شکانده‌وه‌ی

شیمایی [پیرامون یونه‌های بالیری را کندن و‌خاک‌پر‌سافه‌ه

رختن]

له‌قمال: گاستی که له‌ناو‌ده‌ده‌ی شل‌دایه‌وه‌له‌قی [گاوه‌نی که در

خیش‌محکم‌نیست]

له‌قم‌کردن: کاری به‌قم‌پیک‌هینان [کار «له‌قم» انجام‌دن]

له‌ق‌ولوق: ش‌و‌شه‌ویی، تاقیم [نامحکم و‌ازهم‌دررفته]

له‌ق‌وله‌وار: له‌ق‌و‌لوق [نامحکم و‌ازهم‌دررفته]

له‌قه: (۱) تود‌ئاو‌یتنی‌با، راوه‌شاندنی‌پی (۲) له‌جی‌بزوت: (توند‌بو‌ه

له‌قه‌باکا (۳) سه‌رناو، به‌قه‌ب [لگد (۲) زجا‌جیبین (۳) لقب]

له‌قه‌ب: حی‌ناو، سه‌رناو، ناوی که له‌جیانی‌ناوی‌بجیه‌یی‌بو‌شتی

داندوبی [نقب]

له‌قه‌پهل: (۱) مه‌خته، قه‌ب‌ل، گرتن‌و‌سه‌اردنی‌گاریک‌به‌مه‌رجی

ته‌و‌بو‌ن‌و‌به‌کجی‌کری‌دی (۲) مه‌اردن‌به‌ده‌ستی‌که‌سی [

کنترتی (۲) سپردن]

له‌قه‌ده‌ر: به‌تندازی [به‌اندازه]

له‌قه‌ست: (۱) به‌تاگادری، ژدل (۲) بو‌گاته‌و‌گمه، نه‌په‌راستی‌و‌زدل

[عمد (۲) به‌شوخی]

له‌قه‌ستی: سه‌رو‌بو‌حه‌ه‌ک [به‌په‌راستی، برای‌شوخی]

له‌قه‌شین: به‌ته‌و‌م‌به‌ری‌دن [لگد‌کوب]

له‌قه‌فری: لاه‌فره، لنگه‌فرنی [دست‌و‌پا‌کردن‌سر‌بریده]

له‌قه‌فره‌له‌فری [دست‌و‌پا‌کردن‌سر‌بریده]

له‌قه‌ل: ه‌میس، حیک، چب [س]

له‌قه‌له‌ق: (۱) بزوتن‌به‌ولا‌ولا (۲) برنی‌به‌دژور‌و‌زه‌حه‌ب (به

له‌قه‌له‌ق‌ده‌چوم، [جیبیدن به‌اطراف (۲) کنایه‌از‌شواری]

له‌قم: (۱) شکانده‌وه‌ی‌پس‌دن‌و‌شیا‌وه‌ر، له‌قم (۲) سه‌رناو، له‌قه‌ب (۳)

سه‌رک‌ونه، (چوه‌ختی‌لومه‌وه‌له‌قه‌مه) (۴) ته‌وس، تاه‌بی (۱) نگا، له‌قم:

(۲) لقب (۳) سر‌زئش (۴) طمه]

له‌قم‌کردن: له‌قم‌کردن [کار «له‌قم» انجام‌دادن]

له‌قم‌گرتن: تانده‌په‌وه، تیر‌ادگرتن [بیراد‌گرفتن]

له‌قه‌وه‌شان‌دن: له‌قه‌هاو‌یشش، لاق‌به‌توندی‌راوه‌شان‌دن [لگد‌براندن]

له‌قه‌وه‌شاین: له‌قه‌وه‌س‌یدن [لگد‌بر‌س]

له‌قه‌وه‌شین: خو‌به‌ده‌شین [لگد‌بران]

له‌قه‌هاو‌یز: له‌قه‌وه‌شین [لگد‌بران]

له‌قه‌هاو‌یشتن: به‌قه‌وه‌ش‌یدن [لگد‌بر‌اس]

له‌قیس‌چو: له‌ده‌س‌ده‌چو‌گی‌ده‌ره‌ت‌زه‌حو [از‌دست‌دررفته]

له‌قیس‌چو: له‌ده‌س‌ده‌چو‌نی‌ده‌ره‌ت [از‌دست‌رفتن‌فرصت]

له‌قین: (۱) له‌ق: (۲) له‌زکی [جلبیدن شست‌پایه (۲) بر‌خند]

به‌قین‌بروین [جنباننده]

لهك: (۱) بهتېك له نژادې كور: (۲) برنۍ له سدهوار ۳، په: (۴) باشگرې پچولك شاندان (۱) بحثي (زگردها، ۲) كناه از صدهزار (۳) لكه: (۴) پسوډ تصغير.

له كاته گول چنې، گولده غلې له داس په زېو كو كړندهوه (خوشه چينې، له كار: (۱) بنياده مي كار په دست و نه پرده: (۲) شتي كه روږ په كار دي (۱) آدم دست اندركار (۲) چيزي كه په كار يد.

له كارته: له كار كهوته، په ك كهوته (لكنته، زكار افتاده.

له كار خستن: يې بهره كردن (۱) ركار تداختن

له كارده رها تگ: كارامه (۱) ماهر

له كارده رها تو: كرده (۱) ماهر.

له كار كه فنگ: له كارته (۱) زكار ختاده.

له كار كه وتو: له كارته (۱) زكار ختاده.

له كار كه وته: له كاربه (۱) ركار افتاده.

له ككاته، برسي له ژبي ملا تگمژ (۱) زن ولگړد.

له ككږ: تازه لي زه شي مل سمي (۱) پرو گوسنډ سپه گردې سفيد

له كم: (۱) حال، په: (۲) په بيري من: (له كم وايه نه چين) (۱) خال، لكه: (۲) په تصور من،

له كمات، ربه، شفاف، شه هزله (۱) سيلې.

له كماتك: سمرناو، له عقب (۱) لقب.

له كو: له كام خيگه؟ (۱) ز كجا؟ كجا؟

له كو خستن: يې بزاو كردن (۱) زحر كت بازداشتن.

له كوړا: له كم سونهوه؟ (۱) از كجا؟

له كورتي: يې دربرده نه فسه (۱) به طور محصر

له كول بونهوه: د دسپ لي نرد (۱) دسب ر سر برد شتي

له كول خستنه وه: په لايك له سمر كه سي لا بردن (۱) رهايي دادن از.

له كول كردن: له سمر يشب دانان (۱) بريت گذاشتن، كول كردن

له كول كړنه وه: نه هيشتي په لا له سمر په كي، له كول خستنه وه (۱) مجاب

دادن از مزاحم، رهايي دادن از.

له كول كهوتن: نه ماني شتي كه خوشمويست نه (۱) دك شدن مزاحم.

له كول لرو: نوك و زاي خراب (۱) غرين

له كوي: به كو؟ (۱) كجا؟ از كجا؟.

له كويرا: له كوړا: (۱) او كجا؟.

له كه: به له (۱) لكه.

له كه د ر: په لاوي، به په له (۱) بكم دار.

له كه درم يو: له كار كه وته (۱) از كار افتاده، به كړنې مدي.

له كه درم كه فنگ: له كه درم يو (۱) بگا: له كه درم يو

له كه درم كه وتو: له كه درم يو (۱) بگا: له كه درم يو.

له كه ين: له كه دار، په لاوي (۱) بكم دار.

له كيس چو: له كيس چو (۱) از دست رفته

له كيس چوگ: له كيس چو (۱) از دست رفته.

له كيس چوڼ: له كيس چوڼ (۱) از دست رفتن،

له گام: چه رره، زگ له وړين (۱) سورچران.

له گان: قابي گه وړي مس كه ملي هه لگه رايته وه (۱) لگن.

له گاو: قوماريكه به موري نمرده كړي (۱) نوعي قمار يا مهره هاي نرد

له گرسه: چه لته خوښ، خوښي مه يگ (۱) خون منعقد شنده، لخته.

له گريه: (۱) له نم چيگه وه: (۲) ليره، له نم چيگه (۱) (۱) از اينجا: (۲)

درايحا.

له گره: له نم چيگه (۱) دوايحا.

له گره و دو: دوي نستا (۱) از اين په بعد.

له گره ولا: له گره و دوا (۱) از اين په بعد

له گره و دو: له نم شويموه (۱) از اينجا.

له گز: ناوي دي په كه له كوردستان (۱) مام دهې در كردستان.

له گز: (۱) خمر يگ: (۲) ده گر (۱) مشمول و سرگرم په: (۲) گلاوين

له گل كهوتن: رفعت يې بمان و لمونه كمون. (له گل كه گل كهوت

به مانه ته قې / سېرو له سېرو همتو چه قې چه قې) «سه يه» (۱) تاب

نماندن و حر كت فنادن.

له گل كه گ: له قې قې (۱) لك لك

له گويدان، برسي له ماهو ميډ كردن (۱) كمانه از نومېد خردن

له گوچو: نه دامي له جو له كه وېر (۱) رې و ندام يې حس و حر كت شده.

له گوچوگ: له گوچو (۱) بگا: له گوچو.

له گوچوڼ: له جو له كهوتني زمان و نندام، گوته كردن (۱) يې حس شدن

رېان و ندم.

له گور هان: له غورده هان، نواي پل كه هيتان به خوتا دېتن،

ده خورايمون (۱) از عهد يرامن.

له گو كه ووتن: له گوچوڼ (۱) بگا: له گوچوڼ.

له گو كه وتو: له گوچو (۱) بگا: له گوچو

له گه: ليگ دريو تزه (۱) ليگ دراز.

له گه چوڼ: تر داني به ندي نه تمام، (لاقم له گه چوه) (۱) از جا در رفتن

بند اندام.

له گهره ده گن (۱) هبره

له گه ز: نهوه چيه، ده نا چيه، مه تل، ليچار (۱) حيسنار، نمر

له گه زدان، (۱) پيوان به گه ز: (۲) راست راكشان (نمزي خو له گه زه اوه)

(۱) با ورع بيمودن: (۲) صاف در ركشيدن

له گهل: ده گدل (۱) همراه.

له گهن: له گان (۱) لگن.

له گير چوڼ: نه گوچوڼ (۱) بگا: له گوچوڼ.

له گينه: وي ده جي، ده نكه: (له گينه نهو بزنه هي فلاكس يي) (۱)

چيس پيدا ست، تصور مي رود، مثل اينكه.

له ل: (۱) كه مبرين ده نك: (۲) يو چي، نه ز؟ (۳) بالداريكي واو كه ره

به قده باشو (۱) كه ترين صما: (۲) چرا، بر ي چه؟ (۳) پرنده اي

است شكار ي.

له لا: چه، نك، كن (۱) درنزد، پيش.

له لو: ده رگوش، جولا ي زارو تېدا خه واندي (۱) ننو.

له لو: له لو (۱) ننو.

له لوك: له لوك [ننو].

له لوه: له لوه [ننو].

له له: ۱) قوښكړه په جهنم له دود: ۲) نيونې ساقه نه و سمر له كړدا: ۳) نوكه رې زاروك به خپو كمر [۱] شيار با كارد روي چوب، چوب خط ۲) ميان حشفه و بقیه ذكر: ۳) له له.

له له كردن: شوین شویڼ كړدنې دار په تېج [۱] شپړ كړدن چوب با كارد، چوب خط زن.

له له گرتن: خزمه تکر به كړی گرتی يو به خپو كړدنې زاروكان [۱] له له استخدام كړدن.

له له بې: كاری خزمه تکراری زاروكان [۱] له لگی

له له: ۱) له شته كې نړيك: ۲) زگه، سلن: ۳) برهك، شهره يدار: ۴) برهكې مېوې بېستان: ۵) پر، تزه: ۶) گونې نازول: ۷) پنچك: ۸) بې [۱] زاین: ۲) شك: ۳) دندان گرا: ۴) بوته پليزي: ۵) پر ۶) پستان حيون شمېره: ۷) بوته: ۸) كف دست.

له لما: پوتمه له بهرتمه [۱] بری ښكه.

له ماكوډان: ياكودان، په سمر په كاد نې درواو بې بهستن [۱] برهم انېشتن درويده بدو، پسته بېدی.

له مالم: پر وړه دارمال [۱] لېلې، پر.

له مان: ۱) له شته كاني نړيت: ۲) له مردن دور: (له مان يار له نه مانه) [۱] ۱) زانها: ۲) احتمال زندگي دانستن

له مانته: له نهم شته نړيكانه [۱] از اېه.

له مېوز: لمېوز، پوز [۱] پوره.

له مېا: لامپ [۱] چراغ نفتی شپنه ای.

له مېه: له مېا [۱] لامپا.

له مېه ر: بهرگر، كوښپ [۱] مانع سرواه، حاجز.

له مېه ر: له نهم لايوه [۱] ران سوی.

له مېه ر پهراندن: بهرگر نه هېشتن، كوښپ له سمر ټنگه لاېرن [۱] مانع از سر راه برداشتن

له مېه ر: لاره يوه بوگ بدلايكه [۱] پطرمې كچ شده.

له مېت كه وي: انهرې، ياريكه ملا [۱] اهرې، حرف تشجيم

له مې دای: دپوړی كه رگی داوه [۱] وسع دپوار برآمده.

له مېس: ۱) شپله ليدراو، ۲) گلوفين پو گېرم كړنده وي نه ندان [۱] ۱) قلع شده، لمس: ۲) قشر دن دست از سرما تاكرم شود.

له مېس لاندن: گلوفيني دست له سهرما، دست ده بې ه نكل تان له سهرمان [۱] فشر دن دست برای گرم کردن

له مېس هاره ته: كه وایې، جا كه وایه [۱] در این صورت.

له مېل: ۱) ده ته ستودا: ۲) له سمر، له پای، له غوده [۱] ۱) درگړد: ۲) به عهده.

له مېلا: له نهم ناليه نړيكوه [۱] از این طرف.

له مېلانه: مایچه، ماهیچه [۱] عضله.

له مېلاوه: له ملا [۱] از این طرف.

له مېلېن: خو كړ وشه كړدن له سهرمان [۱] خود را مېله كړدن از سرما.

له مې له وه زن: له گام، چه وړه [۱] طغی، سورچران.

له مېن: ۱) زن: (له مېن بېه): ۲) لمن، پو من: (وای له مېن): ۳) زگزل [۱] ۱) ازمن: ۲) برمن: ۳) شكم گنده

له مېنایه: ۱) پېم وېو: ۲) پېم وېه [۱] ۱) چنين می بنداشتم: ۲) چنين می بندم

له مېنت كه وي: به مېت كه وي، باهرېن [۱] آفرېن، كلمه تشجيم.

له مېنت نه كه وي: وشه ي سمر كونه كړدن [۱] كلمه سر زش.

له مېو: رگړل [۱] شكم گنده.

له مېوز: لمېوز، قه پوز [۱] پوز

له مېوز: له موز [۱] بوزه.

له مېه: ۱) له نيمه، زمه: ۲) به نهم شته: ۳) كاوړای زگزل: ۴) زگ [۱] ۱) ازما: ۲) از بې: ۳) ياروي شكم گنده: ۴) شكم

له مېه يه: ته به مېو يه، خوټ له نيمه به چيا مېو نه [۱] ارما باش

له مېه يه: بهر ژنوكه، بهر له نېس، پېش نېسنا [۱] هيل از بې.

له مېه يولا: به دوايي داه له نيمه يولاوه [۱] بعد از این.

له مېه يولاوه: به مېه يولا [۱] بعد از این.

له مېه مت: ۱) هوټال به مې: ۲) گله يې به بهخت: ۳) پاشمېه گوتن [۱] ۱) مديون: ۲) شكوه: ۳) غيبت گفتن

له مېه دوا: له مېه يولا [۱] بعد راین.

له مېه ر: دهرېرې، سه پرهت [۱] دهرېر

له مېه زه رينه: سهرېه زه ريه، نېسكېنه ي بود، كه دوی به سمر ده كس [۱] آتش عدى غيظ

له مېه لېم: راسپاردن به جو پشته وه [۱] سفارش يا تأكيد

له مېه وېه ر: له مېه يه [۱] مېلا

له مېه وېش: له مېه يولا [۱] از این پس، بعداً.

له مېه وېش: له مېه يه ر [۱] قبل از این، قبلاً.

له مېه وودوا: له مېه وېش [۱] تگا، به مېه وېش.

له مېه يولا: له مېه وېش [۱] تگا، له مېه وېش.

له مېه يولاوه: له مېه يولا [۱] تگا، به مېه يولا

له مېه يې: نه خو شيه كي منالانه [۱] نوعی بیماری کودکان.

له مېي: ۱) له نهم شته: ۲) له نهم جيگه [۱] ۱) اراين: ۲) از اینجا

له مېيانته: ۱) به نهم شته له چاو نه وایې نو: ۲) به نهم جيگه [۱] ۱) از این بکی: ۲) از اینجا

له مېيچ: به مېش، له نهم شته [۱] از این هم.

له مېيچه: له نهم شته شته [۱] از این هم

له مېيژ: نور له وه بهر [۱] زدير يار.

له مېيژينه: كه وټاو [۱] بسيار قديم، باستانی

له مېيش: له مېيچ [۱] از این هم

له مې: دبرگه ي پېچو كي تاو چم [۱] جزيره مانند ماسه ای در رودخانه.

له مېاو: ده ژوردا، له مېو [۱] در میان.

له مېاوېردن: نه هېشتن، تونا كړدن [۱] از بین بردن

له مېاوچو: له به يې پر وه تفر و تود كړاو [۱] نابود شده.

لەناوچون: تەمان [] نابودشدن.

لەناودان: لەناوبردن [] نابودکردن.

لەنەهر: فائوس [] فائوس

لەنەهری: فابوس، لەنەهر [] فائوس

لەنج: (١) رق لەزگی، وک لەدلی؛ (٢) هاتوچوی بەندۆ (عیشو و گریش و

مەزە و لار و لەنج / پێمان کەرم کە وەحاری هەر پەنج) «هولکلور» []

(١) کێهتوری؛ (٢) حرام وەر.

لەنجاو: گوندیکی کوردستانە بەعسی گاولی کرد [] نام روستایی در

کردستان که توسط بهتیار ویران شد.

لەنجباز: کێهتەلەلی لاسار [] کێهتۆزە لێبەر.

لەنجو: لەنجبار [] بگا: لەنجبار.

لەنجە: رویشتی بەناز [] خرام.

لەند: (١) بەرزایی زەوی کە دەوری ناو گرنوبە؛ (٢) بلند؛ (٣) کوستانیکی

بەناوبەتگە [] (١) زمینی کە آب طرافش را گرفته؛ (٢) بلند؛ (٣) بیلاقی

مشهور در کردستان.

لەندەهۆر: تەزەوی زەبەلاح [] لندهور.

لەنگ: (١) پای سەقەت؛ (٢) کەستی کە پای سەقەتە؛ (٣) حورە لار؛ (٤) ئەم

بارە لەنگە؛ (٥) راورە ستاییکی کەم بو پشودان [] شەپوری

لە کیش تر زاو؛ (٦) کاری زاو مەتاو لەبەر کەم و کۆزی [] پای لنگ؛

(٧) لێگ پا؛ (٨) کێج؛ (٩) ایستادن اسدک برای سۆدن؛ (١٠) شەمر

نام ورن؛ (١١) کار عەطیل شەد بە عەب نقص ابزار.

لەنگاندن: لەرزاندن، هۆلاندن [] لرزاندن.

لەنگر: شەل [] لنگ.

لەنگرۆ: لەسەر یە کە رویشتن. هەنگە شەلە [] لی لی رفتن.

لەنگو: لە تیرە [] ار شەا.

لەنگوچ: ئەنگوچ، ئەوەندی [] آستین بلند.

لەنگوچک: ئەبگوچک، لەنگوچ [] ستین بلند.

لەنگۆرە: سەرەتاه دەس پێکی دەمێک؛ (بەهاری خوش سەر لەنگۆرە

دیارە) [] اوایل موسم.

لەنگورێ: لەنگۆرە [] وایل موسم

لەنگە: (١) لەرە لە بەرزاییەوه؛ (٢) ئەم کاریشە تۆزی لەنگە دەکا؛ (٣) راورە ستانی کەم. (هەر و لەنگە بەک بەکە تا دەت گەمی)؛ (٤) تاه وەک:

(لەنگە لە دنیادا نیە) [] (١) لرزش از بلندی؛ (٢) توقف کوتاه؛ (٣)

هەت.

لەنگەدی: گوندیکی کوردستانە بەعسی گاولی کرد [] نام روستایی در

کردستان که توسط بهتیار ویران شد.

لەنگەر: (١) تاسنی سەر بە قولاپی بەزنجیر دەو بو وێستانی گەمە دەخریتە

دەریاو؛ (٢) خوگرتن و ژانێستان لەسەر شوینی بارێک و بەرز (جۆنە

بەم سەردیوارە بەرێکە لەنگەری گرتو)؛ (٣) لەکار کێشە؛ (٤) لە فرین

زاوستانی پالێندە لە هەوا [] (١) نگر کشتی؛ (٢) حفظ تعادل در

بلندی؛ (٣) ازکار افتاده؛ (٤) ایستادن پرندە در حال پرواز.

لەنگەرناوین: روستانی گەمی لە قەراخ دەریا [] لنگر انداختن.

لەنگەرخانە: قەقیرخانە، مانق کە پیر و پاتان و قەقیری لی بەجۆدە کەن

[] نوابت به

لەنگەر خستین: (١) راورە ستانی کەشتی لە پەنا ئیشک تی؛ (٢) دامەوران لە

شوینی. (تەوا لەم گوێدە لەنگەرمان خستو) [] (١) لنگر انداختن؛ (٢)

ماندگارشدن در جایی

لەنگەر فری دان: لەنگەر خستنی گەمە [] لنگر انداختن

لەنگەرگا: قەراخ بەحر کە گەمەیی لی زادە و ستین [] لنگرگاه. بندر.

لەنگەرگرتن: (١) راورە ستانی گەمی لە شوینی؛ (٢) حوزا کرتی بە سەر

بەرزایی؛ (٣) تۆزی پشودان؛ (٤) پال لەراندن و زاوستانی پالێندە

بەسەر وە [] (١) لنگر انداختن؛ (٢) تعادل حفظ کردن در بلندی؛ (٣)

کمی ایستادن، توقف کوتاه؛ (٤) ایستادن پرندە در حال پرواز.

لەنگەرگە: لەنگەرگ [] بندر.

لەنگەرە: (١) تەوشتەیی لە سەعاتی گەورە دا شوژ بو تەو و جۆلە دەکا.

پاندۆل: (٢) شەلی بەمەردولادا شەل [] (١) پاندول ساعت؛ (٢) کسی

که از هر دو یا لنگ است.

لەنگەر هاوین: لەنگەر ناوین [] لنگر انداختن.

لەنگەر هاویشتن: لەنگەر ناوین [] لنگر انداختن.

لەنگەری: (١) قاپی گەورە بەلی چیشت خواردن؛ (٢) سینی بچوک؛ (٣)

سینی گەورە؛ (٤) هەرشتی خرو و گرو قەسەر؛ (٥) شەپکەیی بەمەورە [] (١)

دیس؛ (٢) سینی کوچک؛ (٣) سینی بزرگ؛ (٤) مدور؛ (٥) شاپو.

لەنگەر کردن: (١) لەوینی کەم لە بەرزاییەوه؛ (٢) شەلەیی کەم [] (١)

لرزش اندک در بلندی؛ (٢) اندک لنگیدن.

لەنگی: دەردی شەل بو [] لگی.

لەنگیز: قوزو چلەاو [] گل ولای.

لەنگیزە: بەنگیز [] گل ولای.

لەنگین: (١) شەیی؛ (٢) لەوین بە سەر [] (١) لنگیدن؛ (٢) لرزیدن

اندک

لەنەمان: بێک بە مردن [] مشرف به موت، مُردنی

لەنیو بردن: لەناو بردن [] زمین بردن.

لەنیوچو: لەناوچو [] زمان رفته.

لەنیوچون: لەناوچون [] ازین رفتن

لەو: (١) لیو؛ (٢) ژوی؛ (٣) بۆیە، لەبەر تەو؛ (٤) پزوتن [] (١) لب؛ (٢) از

او؛ (٣) از این رو؛ (٤) حرکت

لەوا: (١) لەبەر تەو، بۆیە؛ (٢) پزوت، جۆل [] (١) برای اینکه از این رو؛

(٢) حبسید.

لەوار: لەق، لوق. (لەق و لەوار یو) [] لُق.

لەوازه: (١) پارە ساو؛ (٢) لۆسە، باری [] (١) چوبهای تراز کردن سنگ

آس؛ (٢) خرّم.

لەواشە: (١) بەری دەست؛ (٢) بەری پێ [] (١) کف دست؛ (٢) کف پا.

لەواش: (١) حەرمچون، چوارمەل؛ (٢) لۆچکە؛ (٣) چۆری کۆلیرە ی پان

[] (١) چهار دست و پا؛ (٢) لیاشن؛ (٣) نوعی گردۀ نان.

لەواشە: (١) لۆچکە؛ (٢) کۆلیرە ی لەواش [] (١) لیاشن؛ (٢) نان لواش.

لهوان: (١) بزوتن: (٢) له نمون: (٣) پلمدايي (٤) جه گهن (٥) حرکت کردن: (٦) از ازان: (٧) سر بالا يي: (٨) بگا: جه گهن لهوانه: (٩) شویش پاڼيکه له شته کاسي تر: (١٠) له شوشانه نه کښي (١١) حزني رآهست: (١٢) ازيانها لهوانديه: وهنگه، پيري بو ده چي، دوريه (١٣) احتمال داره لهويادايش: ماح کردن، راموسان (١٤) بوسيدس، لهوت: گمار، هرير، بيس (١٥) سيد لهوتن: بيس بو (١٦) ملبدسندن لهوتيدن: بيس کردن (١٧) کشف کردن لهوتش: مرسي گو مي دايک لهلايه نيچر (١٨) مک ردن بچه به پسند مادر لهوتک: را، سبي بيخو که دايکي نمزئ (١٩) پوزه بند بو د بري نخوردن شير مادر لهوت: (١) چهقه سرنبي، چهته جهلت: (٢) حده حطب (٣) (٤) (٥) (٦) (٧) (٨) (٩) (١٠) (١١) (١٢) (١٣) (١٤) (١٥) (١٦) (١٧) (١٨) (١٩) (٢٠) (٢١) (٢٢) (٢٣) (٢٤) (٢٥) (٢٦) (٢٧) (٢٨) (٢٩) (٣٠) (٣١) (٣٢) (٣٣) (٣٤) (٣٥) (٣٦) (٣٧) (٣٨) (٣٩) (٤٠) (٤١) (٤٢) (٤٣) (٤٤) (٤٥) (٤٦) (٤٧) (٤٨) (٤٩) (٥٠) (٥١) (٥٢) (٥٣) (٥٤) (٥٥) (٥٦) (٥٧) (٥٨) (٥٩) (٦٠) (٦١) (٦٢) (٦٣) (٦٤) (٦٥) (٦٦) (٦٧) (٦٨) (٦٩) (٧٠) (٧١) (٧٢) (٧٣) (٧٤) (٧٥) (٧٦) (٧٧) (٧٨) (٧٩) (٨٠) (٨١) (٨٢) (٨٣) (٨٤) (٨٥) (٨٦) (٨٧) (٨٨) (٨٩) (٩٠) (٩١) (٩٢) (٩٣) (٩٤) (٩٥) (٩٦) (٩٧) (٩٨) (٩٩) (١٠٠) (١٠١) (١٠٢) (١٠٣) (١٠٤) (١٠٥) (١٠٦) (١٠٧) (١٠٨) (١٠٩) (١١٠) (١١١) (١١٢) (١١٣) (١١٤) (١١٥) (١١٦) (١١٧) (١١٨) (١١٩) (١٢٠) (١٢١) (١٢٢) (١٢٣) (١٢٤) (١٢٥) (١٢٦) (١٢٧) (١٢٨) (١٢٩) (١٣٠) (١٣١) (١٣٢) (١٣٣) (١٣٤) (١٣٥) (١٣٦) (١٣٧) (١٣٨) (١٣٩) (١٤٠) (١٤١) (١٤٢) (١٤٣) (١٤٤) (١٤٥) (١٤٦) (١٤٧) (١٤٨) (١٤٩) (١٥٠) (١٥١) (١٥٢) (١٥٣) (١٥٤) (١٥٥) (١٥٦) (١٥٧) (١٥٨) (١٥٩) (١٦٠) (١٦١) (١٦٢) (١٦٣) (١٦٤) (١٦٥) (١٦٦) (١٦٧) (١٦٨) (١٦٩) (١٧٠) (١٧١) (١٧٢) (١٧٣) (١٧٤) (١٧٥) (١٧٦) (١٧٧) (١٧٨) (١٧٩) (١٨٠) (١٨١) (١٨٢) (١٨٣) (١٨٤) (١٨٥) (١٨٦) (١٨٧) (١٨٨) (١٨٩) (١٩٠) (١٩١) (١٩٢) (١٩٣) (١٩٤) (١٩٥) (١٩٦) (١٩٧) (١٩٨) (١٩٩) (٢٠٠) (٢٠١) (٢٠٢) (٢٠٣) (٢٠٤) (٢٠٥) (٢٠٦) (٢٠٧) (٢٠٨) (٢٠٩) (٢١٠) (٢١١) (٢١٢) (٢١٣) (٢١٤) (٢١٥) (٢١٦) (٢١٧) (٢١٨) (٢١٩) (٢٢٠) (٢٢١) (٢٢٢) (٢٢٣) (٢٢٤) (٢٢٥) (٢٢٦) (٢٢٧) (٢٢٨) (٢٢٩) (٢٣٠) (٢٣١) (٢٣٢) (٢٣٣) (٢٣٤) (٢٣٥) (٢٣٦) (٢٣٧) (٢٣٨) (٢٣٩) (٢٤٠) (٢٤١) (٢٤٢) (٢٤٣) (٢٤٤) (٢٤٥) (٢٤٦) (٢٤٧) (٢٤٨) (٢٤٩) (٢٥٠) (٢٥١) (٢٥٢) (٢٥٣) (٢٥٤) (٢٥٥) (٢٥٦) (٢٥٧) (٢٥٨) (٢٥٩) (٢٦٠) (٢٦١) (٢٦٢) (٢٦٣) (٢٦٤) (٢٦٥) (٢٦٦) (٢٦٧) (٢٦٨) (٢٦٩) (٢٧٠) (٢٧١) (٢٧٢) (٢٧٣) (٢٧٤) (٢٧٥) (٢٧٦) (٢٧٧) (٢٧٨) (٢٧٩) (٢٨٠) (٢٨١) (٢٨٢) (٢٨٣) (٢٨٤) (٢٨٥) (٢٨٦) (٢٨٧) (٢٨٨) (٢٨٩) (٢٩٠) (٢٩١) (٢٩٢) (٢٩٣) (٢٩٤) (٢٩٥) (٢٩٦) (٢٩٧) (٢٩٨) (٢٩٩) (٣٠٠) (٣٠١) (٣٠٢) (٣٠٣) (٣٠٤) (٣٠٥) (٣٠٦) (٣٠٧) (٣٠٨) (٣٠٩) (٣١٠) (٣١١) (٣١٢) (٣١٣) (٣١٤) (٣١٥) (٣١٦) (٣١٧) (٣١٨) (٣١٩) (٣٢٠) (٣٢١) (٣٢٢) (٣٢٣) (٣٢٤) (٣٢٥) (٣٢٦) (٣٢٧) (٣٢٨) (٣٢٩) (٣٣٠) (٣٣١) (٣٣٢) (٣٣٣) (٣٣٤) (٣٣٥) (٣٣٦) (٣٣٧) (٣٣٨) (٣٣٩) (٣٤٠) (٣٤١) (٣٤٢) (٣٤٣) (٣٤٤) (٣٤٥) (٣٤٦) (٣٤٧) (٣٤٨) (٣٤٩) (٣٥٠) (٣٥١) (٣٥٢) (٣٥٣) (٣٥٤) (٣٥٥) (٣٥٦) (٣٥٧) (٣٥٨) (٣٥٩) (٣٦٠) (٣٦١) (٣٦٢) (٣٦٣) (٣٦٤) (٣٦٥) (٣٦٦) (٣٦٧) (٣٦٨) (٣٦٩) (٣٧٠) (٣٧١) (٣٧٢) (٣٧٣) (٣٧٤) (٣٧٥) (٣٧٦) (٣٧٧) (٣٧٨) (٣٧٩) (٣٨٠) (٣٨١) (٣٨٢) (٣٨٣) (٣٨٤) (٣٨٥) (٣٨٦) (٣٨٧) (٣٨٨) (٣٨٩) (٣٩٠) (٣٩١) (٣٩٢) (٣٩٣) (٣٩٤) (٣٩٥) (٣٩٦) (٣٩٧) (٣٩٨) (٣٩٩) (٤٠٠) (٤٠١) (٤٠٢) (٤٠٣) (٤٠٤) (٤٠٥) (٤٠٦) (٤٠٧) (٤٠٨) (٤٠٩) (٤١٠) (٤١١) (٤١٢) (٤١٣) (٤١٤) (٤١٥) (٤١٦) (٤١٧) (٤١٨) (٤١٩) (٤٢٠) (٤٢١) (٤٢٢) (٤٢٣) (٤٢٤) (٤٢٥) (٤٢٦) (٤٢٧) (٤٢٨) (٤٢٩) (٤٣٠) (٤٣١) (٤٣٢) (٤٣٣) (٤٣٤) (٤٣٥) (٤٣٦) (٤٣٧) (٤٣٨) (٤٣٩) (٤٤٠) (٤٤١) (٤٤٢) (٤٤٣) (٤٤٤) (٤٤٥) (٤٤٦) (٤٤٧) (٤٤٨) (٤٤٩) (٤٥٠) (٤٥١) (٤٥٢) (٤٥٣) (٤٥٤) (٤٥٥) (٤٥٦) (٤٥٧) (٤٥٨) (٤٥٩) (٤٦٠) (٤٦١) (٤٦٢) (٤٦٣) (٤٦٤) (٤٦٥) (٤٦٦) (٤٦٧) (٤٦٨) (٤٦٩) (٤٧٠) (٤٧١) (٤٧٢) (٤٧٣) (٤٧٤) (٤٧٥) (٤٧٦) (٤٧٧) (٤٧٨) (٤٧٩) (٤٨٠) (٤٨١) (٤٨٢) (٤٨٣) (٤٨٤) (٤٨٥) (٤٨٦) (٤٨٧) (٤٨٨) (٤٨٩) (٤٩٠) (٤٩١) (٤٩٢) (٤٩٣) (٤٩٤) (٤٩٥) (٤٩٦) (٤٩٧) (٤٩٨) (٤٩٩)

لهوسا: له حاره كهوه [۱] از آن دهعه
لهوساوه: لهوسا [۱] از آن دهعه يهبد
لهوسن: لهو شوز [۱] لب و لوچه فرهشنه
لهوشه قاتا: ليوكست [۱] لب شكرى.
لهوقه رادايه: لهچى دازنه نو [۱] لب فره شسته.
لهولا: لئى ناليهوه [۱] ر آن طرف
لهولاو: لاولا [۱] لباله، پيچك.
لهولاوه: ۱) لئى ئالى (۲) لاولاوهى دهرك و پينحهوه [۱] ۱) از آن طرف: ۲) لولاي درو پيچره
لهولقاتدن: له حاره رخستى ناسپ و لينگدانى [۱] گرم كردن اسب
لهولهو: لوړه لوړ [۱] زوړه.
لهوم: سهركوته [۱] طعنه، سررئش
لهوما: له بهر توه، يو ډيهيا از اين ههت.
لهوماكو: ۱) چونكى، چونكو: ۲) نه گمرچى [۱] ۱) زيرا: ۲) اگرچه.
لهون: جوړ، تمسح تهر [۱] نوع
لهونيش: ماچ، راموسان [۱] بوسه.
لهوه: ۱) له هم شته: ۲) چلهو، قوزاوى شل: ۳) ماچيك، راموسانيك: ۴) تيله سهر [۱] ۱) اواين: ۲) لحن ولاى: ۳) بوسماى: ۴) تارك سر.
لهوه بهر: پيش لهم شته [۱] قبل ز اين.
لهوه پش: دواى لهم شته [۱] بعد اواين.
لهوه پيش: لهوه بهر [۱] قبل از اين.
لهوه ت: له سهرده كهوه، له كاتيكهوه [۱] از آن زم
لهوه تنى: لهوما [۱] از آن زمان
لهوه جه: پيوست، پيډ وىست، لازم [۱] لازم.
لهوه دوا: لهوه پاش [۱] بعد از اين.
لهوه ز: گياى خواردننى نازه ل [۱] جرا، علف.
لهوه را: ۱) تالقى خوارد: ۲) له سده به كهوه [۱] ۱) چريد: ۲) از آن سبب
لهوه ران: نالغ خواردى نارل، چهرين [۱] چريد
لهوه رانين: چهرانسي نازه ل [۱] چراييد
لهوه رانين: لهوه راندين [۱] چرانيدن.
لهوه رگ: چن لهوه ر [۱] چرگاه.
لهوه رگه: لهوه رگا [۱] چراگاه.
لهوه رى: لهوه ران [۱] چريد.
لهوه ريان: لهوه ران [۱] چريدن.
لهوه زين: لهوه ران [۱] چريدن.
لهوه زين: كهسى كه خه بران ده باته لهوه: ۱) گاه لهوه زين، كه لهوه زين [۱] چراننده، چران
لهوه ن: ۱) قايش: ۲) قايشى بريك [۱] ۱) نى: ۲) نى نازك.
لهوه نده: نه قند، لوى جوان چاك [۱] جوان شوخ و زيبا.
لهوه نده: ۱) له هم چنده: ۲) گيا به كى زور بون خوشه [۱] ۱) از اين اندازه: ۲) گياى خوشبو است.

له‌یلاخ: له‌یلاخ [ل] ییلاق

له‌یلاق: دوه‌سکه [ل] درخمه ی است

له‌یلان: (۱) بیابان، چۆل و ده‌شت، ساری به‌ریان: (۲) تراویکه: (۳)

برقه [ل] ده‌شت و بیابان، هامون: (۲) سرپا: (۳) درخشش

له‌یلانك: گۆلی زه‌م، رهمبه‌ی [ل] زه‌ی

له‌یلاوك: گۆلێكی زه‌نگ نه‌مه‌یی نوخه [ل] گلی سب به‌ رنگ صوری

بیه

له‌یلویه: یوئویه [ل] نیونفر

له‌یلوك: له‌یو، ده‌رگوش [ل] سو

له‌یلومه‌حروم: دو نه‌سهره‌ی سالی حه‌ریك به‌ ۱ سهر به‌ نه‌ك ده‌ی [ل] نام دو

ساره در مجموعه‌ی چورا.

له‌یله‌دوئێ: زه‌ی مالا بگه‌ر، له‌ككاته [ل] زو و لگه‌ر و بیکاره

له‌یلی، (۱) گراوی مه‌چوونی به‌ ناو پاتگ: (۲) ته‌ی دوست، ته‌ی دله‌وه: (۳)

نوه بو [ل] (۱) لیبی معشوقه‌ی مه‌چوون: (۲) ای یارا: (۳) نه‌م زانه

له‌ییم: چلێك، گه‌ماوی، فرێز، چه‌یه‌لی [ل] چرك، كنه‌فت.

له‌ییم: له‌حیم، جوش خواردنی گازی به‌ سهر یه‌ك [ل] له‌حیم.

له‌ییم: چلێك، چه‌یه‌لی، گه‌ما، پيس و بوخل [ل] چركین.

له‌ییمته: چلێكی بوته‌كه‌و پيسه‌كه‌ [ل] چركین به‌ سمود.

له‌ییم و لیسه: (۱) گه‌ما: (۲) زه‌نگاوی [ل] چرك، كنه‌فت: (۲) زه‌نگ ده‌.

له‌ییم و لیسه‌ك: نه‌یم و لیسه [ل] نگ، له‌یم و لیسه.

له‌یه: (۱) له‌وی، لقی حن: (۲) لهره [ل] (۱) درانجا: (۲) درانجا.

له‌یه‌ك بوون: (۱) سه‌ زه‌نگ و بیجا وه‌ك یه‌كی: (۲) لێك جیا بووه‌وه [ل] (۱)

مشابهت: (۲) زهم جه‌شیدن.

له‌یه‌ك به‌ر بوون: (۱) تێك به‌ر بوون: (۲) لێك جیا بووه‌وه [ل] درهم آمیختن،

درهم و یختن: (۲) ازهم جه‌شیدن.

له‌یه‌ك به‌ردان: (۱) تێك به‌ردان، ده‌گه‌یه‌ك راكردن: (۲) لێك جیا كرده‌وه

[ل] (۱) و دار به‌ گلاویرشدن كردن، وادار كردن به‌ درگیرشدن: (۲) ازهم

جه‌داكردن

له‌یه‌ك چوون: وه‌كه‌یه‌ك چوون [ل] شابهت، هه‌مانه‌بودن.

له‌یه‌ك ددان، (۱) تێكه‌لاوكردن: (۲) له‌یه‌كسردان [ل] (۱) آمیختن: (۲)

ردوحوود.

له‌یی: لاهاو، له‌هی، لێ، لیست، سیلاو [ل] سیل

له‌ییز: له‌یر [ل] نگا، له‌یر.

له‌یی شو: (۱) ناوی لێله‌ قوزاو: (۲) به‌په‌له‌، به‌هۆ [ل] (۱) تپ گل‌آلود: (۲)

باشتاب

له‌یینه‌كه‌: روزه‌حوتیک له‌ زه‌وی [ل] زمین به‌ اندازه‌ یك رور شخم زدن.

لێ: لاهاو، لاهاو [ل] سیل.

لێ: (۱) لاهاو، لاهاو، سیلاو: (۲) به‌لام، به‌لانی: (۳) له‌ بو ده‌ست پێكردن: (۴)

له‌ساو: (۵) زه‌بو، دهره‌سوه‌وه: (۶) زه‌بو، پلێخواو: (۷) باشگری

پچوك‌شاندان: (۸) بانگ كردنی كچ، كچێ: (۹) له‌هه‌وا: (۱۰) به‌لام: (۱۱)

یقه‌نجوون: (لێ) دارێ یكه‌ توان بوهرینه: (۱۲) وتن: (ده‌لێ، به‌لێ

ده‌لێم) [ل] (۱) سیل: (۲) اما، بێکن: (۳) او، برای آغا: (۴) در، دخل

(۵) از برای دورشدن: (۶) له‌یه: (۷) پسه‌وه‌ تصغیر: (۸) به‌ط خواندن

دختر: (۹) از: (۱۰) اما: (۱۱) از چیزێ به‌لایرس: (۱۲) گفتن.

لێ: گوتن، به‌ ته‌نیا نایه‌ژن: (به‌لێ، مه‌لێ، ده‌لێ، ته‌لێم) [ل] گفتن

لێ‌ئانین: (۱) لێ‌جوانی به‌رگ: (۲) له‌شێك هێنان: (۳) یو هه‌لکه‌وتن: (۴)

به‌زێکی، له‌نه‌ك [ل] (۱) پرازندگی: (۲) ز جیری آوردن: (۳) فرصت

باگتن: (۴) بزد.

لێه: هۆی، هێی، به‌یتی یا نگ کردن [ل] حرف نداد.

لێقه‌ت: شیاوی [ل] شایستگی.

لێن: (۱) لاكان: (۲) راژان [ل] (۱) اسکی محلی: (۲) نوسان افقی داشتن.

لێانی: لا ته‌ی بالنده، لویه [ل] شیان.

لێاو: لێهه‌و، بوهاب [ل] آهاو، ریح اب لهاب

لێپ: (۱) گزی، گه‌ز: (۲) جه‌یه‌ك، قسه‌ی سه‌یر [ل] (۱) نارو: (۲) سوخی،

طفر

لێبس: بوسه‌نی، بوشاك [ل] لباس

لێ‌بران: (۱) كه‌مه‌یه‌سان، كورب‌هسان: (۲) بریاران، ته‌ر دای و نه‌.

كه‌ناه‌وردن: (۲) به‌سیم گرفتن

لێ‌بردن: (۱) به‌ستی و هه‌ستن: (۲) ده‌باوین، ده‌بۆر كردن [ل] (۱) بردن: (۲)

سه‌بوحن، هرو كردن در

لێ‌برین: لێ‌بران [ل] نگا: لێ‌بران

لێ‌یوردن: به‌خشینی كه‌سێ له‌ هه‌له‌و خه‌نا، عاهو كردن [ل] عه‌و كردن

لێ‌یوردن: گوبه‌ به‌خش [ل] عه‌و كسده.

لێ‌یورده: گوبه‌ به‌خش [ل] عه‌و كسده

لێ‌یوت، (۱) جه‌یه‌كجی: (۲) فیلبار [ل] (۱) طرگ: (۲) سروور

لێ‌یوکی: قسه‌جوش جه‌یه‌كه‌ی [ل] هه‌ری لوده

لێ‌یوون: (۱) په‌یدا بوون له‌ شتی: (له‌ كچێ مدم پوه): (۲) وه‌كه‌یه‌ك چوون،

(نهمشه‌ له‌وه‌یه‌): (۳) راچه‌كه‌ین، ده‌چه‌كه‌ین [ل] (۱) متولدشدن از: (۲)

هه‌مانندی: (۳) یكه‌خوردن.

لێ‌یووه‌وه: (۱) له‌ كار خه‌لاس بوون: (۲) پاژ جیا بووه‌وه [ل] (۱) خاوه‌ن شدن

از كار: (۲) پر كسده‌شدن

لێ‌یه‌ك، (۱) گزی، گه‌ز، فیل: (۲) بیوت [ل] (۱) جه‌یه‌، سكر: (۲) سگا لیوك

لێ‌یه‌لێ: ده‌ییز، ده‌باشه‌ بو باوه‌زه‌ كردن ده‌ییز (لێ‌یه‌لێ بلاوه‌یه‌) [ل]

حب دیگه، حرف عجب و دهاوری

لێپ: (۱) تزه‌، بر: (۲) جه‌یه، گزی: (۳) باروی دل: (۴) پش، شه‌بۆل [ل] (۱)

بُر (۲) جه‌یه: (۳) له‌عه‌ برک: (۴) موج.

لێپ: فیل، جه‌یه، گزی [ل] جه‌یه

لێپان: پیر، داوامال [ل] پیر، لالب

لێپان‌لێپ: پراویر، دارمال [ل] لالب، پیر.

لێپاو: شه‌بۆلی جه‌یم [ل] خه‌یزاب، موج.

لێپاویپ: پیر و دارمال، سه‌رویز [ل] مالامال، له‌بریز

لێ‌پرسیوون: تووه‌بوون له‌ كه‌سێ: (لێت پرم مه‌مدوینه) [ل] از کسی

خشمگین بودن.

لێ‌پرسیراو: به‌و پرس [ل] مسنول

لئی بر سر اوی: بهر برسی [۱] مسئولیت.

لئی بر سین: ۱) پر سیار له که سئی کردن: ۲) به سمر کردنه [۱] ۱) سؤال از کسی کردن: ۲) تفقد.

لئی بر سینده وه: ۱) لئی کولینه وه له تاو: ۲) به سمر کردنه وهی که سئی [۱] ۱) بارجویی: ۲) تفقد.

لئی پلیدن: یاروی زل له خواردن کردن [۱] لعمه بزرگ برداشتن.

لئی پوک: ۱) گانته باز: ۲) نه شکم [۱] ۱) لوده: ۲) دلغ.

لیبه: ۱) پراویر: ۲) زور قه لعمه [۱] ۱) مالامال: ۲) بسیار چاق

لئی پنجان: سجدان به دوری شتیکا [۱] بیچیدن بر.

لئی پنچانه وه: سئ بر سینده وه [۱] بگ. لئی بر سینده وه.

لئی پیس کردن: خراب بر بوسی نه خوشی [۱] بدرستن بصری

لیت: ۱) نه عل: ۲) قبل حبه ۳۰ بوب، که مو [۱] ۱) عل: ۲) حبله ۳)

بسی

لیت: نه بو [۱] اربو

لیتو: حلباو قور اوی شل [۱] لای، لیجن.

لیتک: پمزین، باز دانی به تروم [۱] برش، جهش.

لیتور: ۱) لیتوی ناو جوگه ۲) بخشی سمر بهردی ناو جهم [۱] ۱) لای و لیجن جو بیارا: ۲) ماده ای لزج که بر سگهای رودخانه می نشیند.

لئی توژینه وه: کولینه وه له کارنک [۱] پزو هوش.

لیتوکه: چلک و دزوب [۱] چرکین و کشف.

لیتیه: ۱) موزی کوتراو بو شمربت: ۲) تلته: ۳) چلباو [۱] ۱) مویز کوبیده: ۲) تقاله: ۳) لیجن، لای.

لیته زاوه: گوندیکی کوردستانه به عسی کاوسی کرد [۱] نام روستایی در کوردستان که توسط پستان و بران سد

لیته که: بیچاره و فیهیر [۱] بیتوا.

لئی تیگچوون: ۱) کدر لئی خرابوون: ۲) سمر لئی شیوان [۱] ۱) کار بهم حور دن: ۲) شستن.

لیجه: چلباو، بیتو، لیتاو [۱] لای، لیجن.

لیج: ۱) لیو لو، لهر: ۲) گولاو: ۳) قمارخ، که سارا: ۴) موزی کوتراو: ۵) سق، شج: ۶) نه سترک، گولاو [۱] ۱) لوچه، لب: ۲) گلاب: ۳) کندر:

۴) مویز کوبیده: ۵) لزج: ۶) استخر.

لیج: ۱) گولاو: ۲) لازئی [۱] ۱) استخر: ۲) گمراه

بیچاره له گدن، ده ناجیه، مه تل [۱] جیستان.

لئی چا کردن: سین و ماکره به نه سپ و تیر، کمر به گان دان [۱] گشن دادن مادیان و ماحه خر.

لیچال: ریچال [۱] بگا، ریچال.

لیچ بوون: گومراوون، لازئی بوون [۱] گمراه شدن.

لیچی: لیج، لنج، لیج [۱] لزج

لیچقایی: شتی لوعایی [۱] بزوحه، لزجی.

لیچو: به شکل چون به کد، شب [۱] شبیه

لئی چون: ۱) شباندن: ۲) جیگه بر نه وه له شتی دا، چوته ناو: هیند تنکه لئی ناچن: ۳) پدیزی تیر له می: ۴) دادانی تهرایی له ده قمر: ۵) نم

دیزه لئی ده چی: ۱) شباهت: ۲) جای شدن، فرورفتن در: ۳) سوار شدن گشن بر ماده: ۴) چکه کردن ظرف.

لئی چونه وه: ۱) له هیلکه کردن ده ست هه لگرتنی که رکی: ۲) تهرکی کربکی حوبی گرو کردن [۱] ۱) ارتعمگذاری باز ایستادن: ۲) ترک

عادت کردن

لیچویی: هاوینه بی [۱] سیدب

لیجهک: حورئی یاریجهی زور ناسک [۱] یارچه بسیار نازک، وان.

لئی خراو: ۱) به سمر کار ده رکراو، بهر که مارکراو: ۲) پیداساویاو [۱] ۱) از کار برکنار شده: ۲) ساییده شده بر.

لئی خستین: ۱) له سمر کار ده رکردن: ۲) پیامالین، پیاساوین: ۳) لیدن، هارکاری کردن [۱] ۱) برکنر کردن: ۲) ساییدن بر: ۳) زدن، کتک کاری کردن.

لئی خشان. به سوزکی پیاساو، ویکه ونفی سیه بر که [۱] آهسته سالیده شدن بر

لئی خشت نلن: سه بری پیداهینان: (ده ستنیکم لئی خشت نلن) [۱] به آهستگی مالدن بر.

لیخن: لیل، شلوی [۱] کدر، آب آلوده

لیخناو: لیخن [۱] کدر، آب گل آلود.

لئی خور دن: بهر له شتی دوس که وتن [۱] بهر یافتن از.

لیخور: ناژو [۱] رانده.

لیخورین: ۱) ناژوون: ۲) لئی زخورین [۱] ۱) راندن: ۲) بهیب زدن بر.

لئی خوش بوون: عافو کردن، بهخشینی گوناچار [۱] عمر کردن.

لیجه: ۱) ساری کیر به لهشی میوینه دا، ریجه: ۲) قهرمی لیدن، لیده [۱] ۱) مالیدن آلت تناسلی بر پوست جنس مخالف: ۲) فرمان زدن، برن

لئی خه فتان: چاو له ده رفعت بوون [۱] منتظر فرصت بودن.

لئی خه فتن: ۱) لئی خه فتان: ۲) به خاترجه می و نیر، رحمت نوشتن [۱] ۱) منتظر فرصت بودن: ۲) به خیال آسوده خفص.

لیخه که: لیدانیک، زه بر [۱] ضربت.

لیدان ۱) قوتان، نارزدان به دار بان به مست به به هرجی ۲، کوتابی دهرگا ۳، له ناودان (له جوم ۵)، ۴) چلک دانی زه گ، بلد ۵، دلتم

لئی ده دا: ۵) برسی به به بازو حور دن (قهرری له سمر بو لیبی ۵)، ۶ دهبگ ده رهینان به سمرری موسیفا. (رودن کهی روز خوش

لئی ده دا: ۷) ده قالیب کردن، چن کرن: (سکه لیدان، خشت لیدان) [۱] ۱) زدن: ۲) دق الیاب کردن: ۳) به آب رن: ۴) پس رگ و قلب

۵) کنایه اردو و ابردن و خوردن: ۶) نواختن موسیقی: ۷) غالب رن، لیدراو: ۱) دراوی سکه دیتو: ۲) لیدان خوار دو [۱] ۱) سکه: ۲) کتک خورده.

لئی دزین: دزی کردن له شتی [۱] دزدیدن از.

لئی دزینه وه: کدم کردنه وهی به سهره سهره [۱] به تدریج کم کردن از.

لئی دوان: ناخامتن دهر باره ی [۱] گشتگو دهر باره چیز.

لیده: ۱) بقوته، لیخه: ۲) لوده ی کار گیا [۱] ۱) یز: ۲) توده علف.

ليڏهر: (۱) قوتين، كهسني كه ليڏهدا؛ (۲) شتي كه له سږوددا له كالا دهرده كړئ. (۱) زنده، ضارب؛ (۲) آفت معامله.
 ليڏهر كړن: هري دان له كوډ. (۱) آفت كړن، منها كړن
 لير: (۱) ټوډه چكوله له مالدا؛ (۲) زيبكې بانكه له سمر پيس (۱) اي كوچك؛ (۲) لير، كهير.
 لير: ناوي دم كه به لعاوهدا دينه حوار، ليكاو، نيك (۱) لعاب دهن.
 لير: دارستن، خهنگه. (۱) قف حگل
 لير: گپي سامره (۱) گپه ساهره
 لير: به دم سويه (۱) در بچ
 ليرانه: لير (۱) در بچ
 لير او: ناوي دم بېكاو (۱) لعاب دهن
 ليرد: تلپ، تليه، تلته (۱) بهشپ مابع، ډر، تفاله
 ليرك: (۱) لوله باريك كه ناوي لي هنده وژي؛ (۲) زيبكې بان، لير (۱) لوله باريك به جاي ناودان؛ (۲) جوش پهن، كهير، لير.
 ليركوگه: له نم چيگه زور نزيكه (۱) درهمينجا.
 ليرگ: (۱) زيبكې بان، لير؛ (۲) گره باني به لاي پستان (۱) جوش پهن، كهير؛ (۲) بادگرم آفت پاييز
 لي روانين: نماشاكردن (۱) نگاه انداختن پر.
 ليره: (۱) لوره، لوره سگ وگورگ وچه قه؛ (۲) دراوي سكه له زير؛ (۳) بالوره (۱) لوره؛ (۲) سكه طلا؛ (۳) نگا، بالوره.
 ليره: له گره (۱) درايسجا.
 ليره به دواوه: ليمو پيش، ليمو دوا (۱) اړين به به.
 ليره بهم لاهه: له نم چيگه به نزيك تر (۱) ازايشجا نزيك تر.
 ليره به ولاوه: له نم چيگه به دورتر (۱) د ايشجا دورتر
 ليره وار: دارستان، لير. خهنگل (۱) چنگل.
 ليره وه: له نم شيندو (۱) اړايشجا
 ليرين: (۱) بالوره؛ (۲) تيكول لي كړنده (۱) لړزانن صدا هنگام واز خواندن؛ (۲) پوست كندن.
 ليز: (۱) په ناگ، په سيو؛ (۲) هله پركي (۱) پناهگاه؛ (۲) رقص.
 ليز: (۱) خرم؛ (۲) كوله، كوله، بهني؛ (۳) خولامي لاوي كه تمهمن (۱) حويشاوند؛ (۲) پرده، بنده؛ (۳) نوكر نوجوان.
 ليزان: بسپور، زما له شتي (۱) كاردان، خيره
 ليزاني: بسپور (۱) كارداني، خيري.
 لي زانين: ليراني (۱) كارداني، واردهودن.
 ليزتن: (۱) ليمستن، گاپه كړدن، گمه كړدن؛ (۲) هله پرين (۱) بازي كړدن؛ (۲) رقصيدن.
 ليزك: ده لاني تمزاي له لمش (۱) ترشح عرق از پوست بدن.
 ليزكن: كهسي كه خوه دان دده (۱) شخصي كه زياد عري كند
 ليرگ: جتي هيلانه ي بكمه ل يو بانندان (۱) حاگاه لانه دستچمي بريدگان
 ليزگ: (۱) تيرزو، تيشكي خور؛ (۲) دوي يادراو، گشنهك (۱) شعاع نور؛ (۲) نخ تايبده.

ليزگه: (۱) مت و موري به دواوه كراو؛ (۲) په ناگ، په سيو، لير (۱) مهره هاي به رشته كشيده؛ (۲) پناهگاه، ملجاء.
 ليزگه: مت و موري به دواوه كراو (۱) مهره هاي به رشته كشيده.
 ليزم: (۱) خرمي نزيك؛ (۲) دونه باران (۱) حويشاوند نزيك؛ (۲) وگيار.
 ليزو: لاغوي دواي ريزنه باران (۱) سيل به ازوگيار.
 ليزمهي: برابي روز (۱) رطوبت ريد.
 ليزمهي: برامهي (۱) رطوبت ريد.
 ليزمه: ريزنه، دهيله (۱) وگيار.
 ليزوك: (۱) ليمسور؛ (۲) روز گمه كراو؛ (۳) سده لي سمناب (۱) اسب باري؛ (۲) لوده؛ (۳) سدهون ساعت.
 ليزوك: ليروك (۱) بكا ليروك.
 ليزوكه: گوتديكه له كوردستان به عسي وراسي كړد (۱) ازووسماهي ويران سده كردسان توسط بهنيان
 ليزوكي: پياوي وازوازي و هره ده له سمر هزيك (۱) آدم دم دم، متلون امراج
 ليزه فون: (۱) كهسي كه باش له هله پرين ده واسي؛ (۲) لپاري كړيد زه به ده ست (۱) رفاص ماهر؛ (۲) وروښخار
 ليزين: هله پرين (۱) رقصيدن
 ليزو: سهره زير، بهره زير (۱) سر زيري
 ليزايي: ليزو (۱) سرازيري.
 ليزوك: هودا به پهن، لو له گوريس (۱) تارنخ.
 ليزونه: (۱) له سريك دابراوي د ري سوتني؛ (۲) دهسته يك له خهنگ كه پيكهوه كاري نه نجم دهن (۱) هيزم برهم انباشته؛ (۲) گروه مسنون انجام كاري.
 ليزي: ليزايي (۱) سراريري.
 ليس: (۱) تولا؛ (۲) داري درزي له بلس راهه بگيوراو كه مريشك و قهله مونه شوانه له سهرې ده نيش؛ (۳) تليس ته واهه تزيوگ؛ (۴) لوس، حولي؛ (۵) جانموريكي به چوكه ميملي دار سونه (۱) جو بدست كلفت، چماق؛ (۲) چوب پر بلندي كشيده كه ماكيان پر ن نشينند؛ (۳) خيس؛ (۴) صاف و هموار؛ (۵) جاتوري است آفت سيب.
 ليس: زمين به شتيكا سوري (۱) زبان ماليدين پر چيزي، ليس.
 ليسانه وه: لسته وه (۱) ليساندين.
 ليسانه وه: لسته وه (۱) ليساندين.
 ليسمپا: (۱) په لكدي هونراو به كهزي؛ (۲) دهسكي بهره فاني؛ (۳) نيسك (۱) لايه گيسوي باهته؛ (۲) دسه بافته فلاخن؛ (۳) دسته اي زمو.
 ليسپا: كوچكاو (۱) سده ياهه احاق.
 ليست: سبابي (۱) ليساندين.
 ليستن: كايه كړدن (۱) بازي كړدن.
 ليستوك: يوكه له، له بستوك (۱) اسباب بازي.
 ليستك: گمه، گانه (۱) بازي، سرگرمي.
 ليس تيكوتان: بريتي له زور هاتمه و بلو كم لعمال ده چون (۱) كايه ارييش از حد درخانه بودن.

لیس تی هاویشتن؛ یس تکوین [۱] یس تیکوتن.

لیستن: لسن [۱] لیسیدن.

لیستنه وه؛ لیسه وه [۱] لیسیدن.

لیسک: (۱) کونه کدی تیشکی حور که به کولانه وه دینه رور؛ (۲) هه هزه ی

دوکسی مریشک فروش [۱] سسوی ز شعاع نور خورشید که

از روره به درون خانه تاید (۲) قفسه مرغ فروشی

لیسک: بیخی دم کهومی که وحله ناسین [۱] کارد قاسق برشی.

لیسکه: (۱) نامری زیر لوس کردن؛ (۲) رمان لوس و حوریک حمر؛ (۳)

لوسکه، ده مرؤب [۱] براو صاف کردن؛ (۲) جوب ریان؛ (۳) امرد،

یوجو بی مو

لیسکه: نامری د ری کزلی [۱] ابر رکتدن چوب

لیسکه: سواب، پردی تهنلو لوسی گوی حمر [۱] نگا سواب

لیسه: چاو پوخی له هه له [۱] چشم پوخی ز حمله.

لیسه: (۱) مانه ی پردین بو سواج (۲) حیثک؛ (۳) مل وموی ناو دل بو

شتی سور [۱] ماله سنگی، بدوه؛ (۲) ماله شمع صاف کن؛ (۳)

بوزه گردیدن حیوان برای نمک،

لیسه جهرت، یسک، یزک [۱] نگا، لیرک.

لیسه: لافاو، سیلاو [۱] سیلاب

لیستن: لیستنه وه [۱] لیسیدن.

لس: (۱) کومه لی له گیا که به باریک هه لنده گهری، گالیش؛ (۲) تهوژم،

لسار؛ (۳) چنک؛ (۴) زهنگ [۱] یک بار ستور رعف؛ (۲) قنار؛ (۳)

چرک؛ (۴) رنگ

لیشامه، هه لاش، لالاش، پوتش و جری سرحانو [۱] اجیره

لیشه: (۱) ناوی زور به نهوژم؛ (۲) بریتی به زه حف، فره، (نان و لاور

لشاهه) [۱] آب زور با حرمان شده؛ (۲) گنه از فراوت

لیشتول: هه حری بی وحدن و هه حلاق امان رمد بی وحدن

لیشری: یس حمر، گدر و دیوخته یس گده یس سب سی، دروغی

لیشک به یس یسه [۱] یسک له یس یسه

لیسکن، حکن، سس، بوح، گه مارف حریس

لی شوان سی سکچو اب نگا سی سدرجو

لیعاب: عاو [۱] لگام.

لیغیز: لیچی، لچو [۱] لزج.

لیف: (۱) کبسه ی ربری گه وچی ساموون تی خسن بو خوش؛ (۲)

خواستنی سب له خه لک [۱] لیف حمام؛ (۲) خواستن از مردم

لیف لاف: بیحه ی، و بجر و [۱] یه ف

لیفاندن: به رویونه وه، پسندیو، به حورده اتن. بو گیای تیژن [۱]

رشد کردن، بالنده شدن، درمورد گیاهان گفته می شود

لیفت: لیف [۱] نگا، لیف

لیفت: لاف، لیف [۱] لاف.

لیفکه، لکهی حمام [۱] لیف حمام.

لیفو: گوندیکی کوردستانه به عسی کاوی کرد [۱] نام روستایی در

کردستان که توسط یعیان ویران شد

لیفوله: خو زه لوک، کله سنی زو سب له خه لک ده حوری [۱] گداممش.

لیفوله: لاهی بچکونه و نه لک [۱] لحاف کوچک و بزرگ.

لیفه: (۱) لکهی حمام؛ (۲) کهرکت [۱] (۱) لیف حمام؛ (۲) شده

یودکوبی

لیفه لاف: لیفه [۱] یه

لیفه درو: (۱) کله سنی که کدی لیف درو؛ (۲) به به به، ده رری در شب اب

(۱) لاف درو؛ (۲) سوزن درشت

لیفه درو: لیفه درو [۱] نگا لیفه درو.

لیف: (۱) لهو، یو، لو، لب؛ (۲) گماره، همرغ؛ (۳) ده رفه، گیس؛ (۴) پر.

لی (۱) سب؛ (۲) گماره، یه؛ (۳) همرغ؛ (۴) تر

لیف: (۱) بهو، لب، لو، لیف؛ (۲) همرغ [۱] (۱) لب (۲) لیه

لیف: بهرحی ماره و او [۱] بره نوراد

لیف: ریزه، پراویر، گه له کی تری [۱] لریز.

لیف شور: برشی له روگرز [۱] کتابه ر خمر

لیفک: که نار، قهرغ، لیور [۱] گماره، کرانه

لیفکی: واسیری بهینی توسین [۱] پیام شفاهی

لیف لیفک: سه رلیو ره، قهراخی ز [۱] یه لک لک لک لک لک

لیف و لیف: دارمال، زوریر، لیبا و لیپ [۱] مالاها.

لیفه (۱) گیر و حور؛ (۲) شیت، دین [۱] گیح رهالو؛ (۲) دیوانه.

لی فه دان: ده لان، ده لاندن [۱] نوسح مایع از طرف.

لی فه خارن: خوارده وه [۱] پوشیدن

لی فه خوارن: حور به ده و ده بوس

لی فه کرن: بی خردنه وه حسی به بهر [۱] حسی موه ر مرحب

لی فه گرس: ده حور و ده حور اب دور خود بیچیدن

لی فه گهریان: جوابه جه گی. و درام نه وه ی هه ره شه [۱] پاسخ به دید

لیفه: دیشی باریک [۱] نی باریک.

لی فه یوین: بوکهران، تماشا کردن بو دوزینه وه گوم یوگ [۱] زبی

حری گس

لیو: (۱) لای، بوی، تنگ؛ (۲) ناوی دم [۱] یا، لنگ؛ (۲) ب دهس.

لیق: (۱) ماستی ناسین نه گرونو وشل؛ (۲) گوشتی لیمو و له؛ (۳) لاق [۱]

(۱) ماست بند پیامده آبکی؛ (۲) گوشت لرح حیوان لاغر؛ (۳) ده

سگ

لیفو: ناوی دم [۱] آب دم

لیقن: (۱) لچو، لیچی؛ (۲) تری پلیخماوه، ۳، میاده می بیق زور [۱] (۱)

لرز؛ (۲) انگور لپیده؛ (۳) کسی که آب دهتش رید است.

لیقو: کله سنی که ناو له لایوی سهره و زیر ده می [۱] کسی که آب دهتش از

لوحه سر بر سب

لی قومیان: نوسی به لا بوی [۱] به داری

لی قومین: بی دم [۱] به داری

لیقه: (۱) برزو و برزو ناو ده و ت؛ (۲) تریقه ی پیکه نیس [۱] (۱) یقه دوات؛

(۲) صدای حله

لیقه: لیقه ده و ت [۱] یقه.

لیقه لبق: تر به بریق [۱] هر هر خنده

لی قه ومان: بنی هومیدان [۱] بد وردن.

لی قه وهاو: توشی به لا هاتگ [۱] بد آورده.

بنی قه ومین: لی قه ومین [۱] بد وردی

لیک: (۱) لیب، لای دهه! (۲) دشی میوه [۱] گبر، لعاب دهه: (۲) قاج

میوه بالیری

لیک: (۱) زبک: (۲) به یکنرا: (۳) تهو [۱] هموار: (۲) از یکدیگر: (۳)

بماد

لیک تالین: ریک خستن، له تالین [۱] آشتی دادن دوصد.

لیک و: لیب و [۱] گبر، لعاب دهه

لیک بووین: به کتر عمو کردن [۱] همسگر ر حسابون

لیک بو: (۱) شبی به کتر بو: (۲) له تیکر دو حسابون [۱] ۱. سبه

بودن: (۲) زهم جدا شدن.

لیک بوئوه: (۱) شق بردن، له ت بو: (۲) ده ست یک به بردن له شقردا [۱]

(۱) شق شدن، پاره شدن: (۲) حنک ر خاتمه دن.

لیک ترازان: له یکه دو بهر سوشی پیکه و لک و [۱] زهم جدا شدن

دویو سته

لیک خورین: گف له به کتر کردن [۱] همدیگر ر تهدید کردن

لیک خه فتن: بو دهر فتن گهرن له دزی به کتر [۱] برصد همدیگر بی

فرصت بودن.

لیکد لیکدا: له سر به ک و بنی پسانهوه [۱] بیو سته و مدوم، مسلسل

بینکدان: (۱) تیکل کردن: (۲) له تیکر به یوه بد کردن: (۳) قوتانی به ک و دو:

۴. گور به ووی سهر به سهر [۱] آمیختن ر به هم ردن: (۲) به هم

سو بردن: (۳) همدیگر ر ردن: (۴) سر به سر عوض کردن.

لیکسانهوه: بهر ورد کردن [۱] بر آورد کردن.

لیکدراو: (۱) تیکل کراو: (۲) له تیکو دو به یوه بد کراو [۱] (۱) میخته: (۲)

به همدیگر سو برده

لیکراو: هارزان، وردیونی ده خل له ناش [۱] اود شدن غنه.

لیکردن: (۱) جیا کردهوه: (۲) یار به سهر پشت دانان: (۳) سور بو له سهر

به بهر به کبی کردن، به به تر سیموه شمر کردن: (۴) ورد کردن له ناش [۱]

(۱) جدا کردن: (۲) یادگداشتن بر پشت: (۳) رغب به مبروه بودن، با

شجاعت چنگیدن [۱] آسیاب کردن غله

لیکردنهوه: (۱) حب کردهوه: (۲) چنبی میوه له دارو بسپان [۱]

جد کردن، کندن: (۲) چیدن میوه درختی و بالیری

لیکرن: ده غل له لاسیاویان به ده ستار هارین [۱] رد کردن غنه.

لیک زه وینهوه: (۱) سل له به کتر کردن: (۲) گوشادیسونهوه [۱] (۱) از

همدیگر رم کردن: (۲) گشاد تر شدن.

لیک له بو: لیک جیا بوئوه [۱] ازهم جدا شدن.

لیک قه گیزان: (۱) بانگی به کتر کردن بو میوانی: (۲) قسه کرده تیه ک [۱]

(۱) زهم دعوت کردن: (۲) تواق بر موضوعی کردن.

لیک کردن: (۱) دوری خسته نیوان دوکه سهوه: (۲) نیوان باخوش کردنی

دو کس: (۳) وه که یه ک چون: (۴) به ایشتیاهو پیکه وه شه وکردن [۱]

دوری انداختن میان دویو: (۲) زهم ریحابیدن دویو: (۳) نشایه: (۴)

رعبت به مبارزه باهم: (۳)

لیک کردهوه: (۱) ده ست بنی له شه ریس مردان: (۲) کردهوه: (کتیب

لیک بکهوه) [۱] (۱) وادار کردن به دست ر جنگ کشیدن: (۲)

-ر کردن

لیک که فتن: دس به به کتر د [۱] تنه به هم زدن.

لیک که ووتن، سب که فتن [۱] سده هم ردن.

لیکس سمر بیس [۱] کسی که آب دهش سر ریر است.

لیک تان، به سهر به کده هشی دویو حوالیکان، کیل لیکان، [۱] زهم

ورن دویو به ر حنر

سکو پیک بو، بک حو و بیکه بیکه بو، بک دهم به هم سس

لیکولیک به و به سهر [۱] ساری

لیکولینهوه، بوسهوه [۱] نکس

لیک وهر هس: له دوری به کتر کو بو، بک دور هم جمع سس

لیککه: شیکه ی بور و بئر [۱] سیزه شاد ب

لی که تن: (۱) وی که ووتن: (۲) بی هاتس، به رینی بئر لسه منی [۱] (۱)

بر خوره کردن: (۲) بریدن تر برده

لیک هاتس: (۱) بو نزیکی به کتر شیان، (هم خمه رو کونه ده وار لیک

نه ده هات) «هزاره: (۲) بی هاتس: (۳) سو ری به کتر بو، دوحه یوانی

بئر [۱] (۱) مسسه بودن دویو یا دورنگ باهم، به هم آمدن: (۲) سازش

کردن: (۳) برهمدیگر بریدن دوتر.

لیکهر: (۱) نشتر، ده سسار کتر: (۲) برینی له کاری همر به گونه [۱] (۱)

دستاس گردان: (۲) کنده ز گفته بی عمل.

لیک هفتنگ: (۱) له کار به کتر رکر و: (۲) پک که وته: (۳) ده و له هه مندی

ناپوت بوگ [۱] (۱) معرو: (۲) از کار افتاده و زمینگیر: (۳) ورشکست

شده.

لی که فتن: (۱) له کار به کتر نارو: (۲) له شتی که وتن: (۳) ناپوت بو

[۱] (۱) معرو ل شدن: (۲) به چیری خوردن: (۳) ورشکست شدن

لنکه فته لنکه فگ [۱] بگا لنکه فگ

لی که ووتن لی که ووتن [۱] لی که و

لنکه ووتن لنکه فگ [۱] بگا لنکه فگ

لی گز: لیرادگور، هه یب دوزره وه [۱] برادگیر غیبجو

لی گرتن: (۱) عهیب له کس گرتن، لیراد: (نایی لیم یگری نه مز نی،

لیم مه گره: (۲) هه لیراد [۱] (۱) ایرد: (۲) گلچین کردن.

لی گرتنه وه: (۱) کم کرده وه له: (خهرج زوره لینی بگره وه: (۲) له

تمونه وه دوس کردن، (پردی تهر زو ده گره وه، نهو گره بهر لینی

بگره وه: (۳) به خوشی به که سیکه وه پنهو بوسان [۱] (۱) کم کردن (۲) از

از روی نمونه ساختن: (۳) سریت بیماری از کسی به دیگری.

لی گردان: (۱) په یوه ند گردن: (۲) نی گرتن، نارسته گردن [۱] (۱)

پیوندان: (۲) نوجیه کردن

لی گوزان: (۱) به سهو شتی به شتی نر زنن: (۲) برینی له

به دهخت بو و زوی و کردن: (خسوا لینی گوزیه) [۱] (۱) عوضی

گرفتن؛ ۲) گناهی از بدبخت شدن

لئی گوران، رخسان له شتی (ندم تمامه لهم داره گوراه، [نکوین یافتن ز]

لئی گوران، ۱) دواکرتن بو دوزیموه؛ ۲) دهستان له لگرتن [ن] ۱) دیال گستن و جستجو؛ ۲) دست برداشتن از

لئی گورین، لئی گورن [ن] نگا، لئی گورن.

لئی گورین: بی گورن [ن] نگا، بی گورن.

لئی گورانهوه، ۱) لئی گرتنهوه؛ ۲) بانگه‌بستن کردن؛ ۳) رگورتنی قسه له یه کیگهوه [ن] کم کردن ز؛ ۲) دعوت به سهمانی؛ ۳) رویت کردن از

کسی

لیل، لول، لوره، بیجندراو [ن] توریدنه، لاپ ده ده شده

لئیل، ۱) قورازی ۲) نیکنه لیکه ل [ن] گل لود؛ ۲) درهم و برهم.

لئیل، شلوی [ن] کیر.

لئیلات: ده شیبی پو وکاک به کاک [ن] حدنگه (سیمع

لئیلانک: لاو [ن] لیلاب، بیچک

لئیلان، شلویه، بارینی به غرو باران پیکهوه، دودانگ باری [ن] بارش برف و بزان باهم.

لئیلان، ۱) لیلان؛ ۲) ده لگی پاکوب، هاشمو هاروی با به بهر هوه؛ ۳) گوندیکی کوردستانه به عسی کاوی کرد [ن] ۱) لرزیدن صدا در

آوزخوانی؛ ۲) صدای گولاک؛ ۳) نام روستایی در کردستان که توسط بهیان و برسد

لئیلان، باره لیرن، لهرانهوهی ده لگ له خوندنی فامدا [ن] لرزیدن صدا هنگام خواندن.

لئیلان، ۱) لای شلوی؛ ۲) برینی به کویر بون. (لئیلانم دایه بو نهو بیاهوه گهوه) [ن] ۱) آب کدر؛ ۲) گناهی ز کورشدن.

لئیلای: تارک بوئی جادو [ن] بی سویی چشم.

لئیلای داهاتن: کویر بون [ن] کورشدن

لئیلایی: ۱) تاسایی؛ ۲) ته می بهرجو [ن] ۱) کیر؛ ۲) بی بوری چشم.

لئیلایی داهاتن: کویر بون [ن] کورشدن.

لئیلن: ۱) گورشتی لووی و زه گوی؛ ۲) بیچق [ن] ۱) گوش پرغده و رگ؛ ۲) لزع

لئیلک: ۱) کوریه سادی شل و ول؛ ۲) حوری فامیش که بو قه لیم ده بی؛ ۳) خم، ههش [ن] ۱) نوزاد سست و بی نیرو؛ ۲) نوعی نی مخصوص

قدم؛ ۳) نگا، خم.

لئیل کردن ۱) شوی کردی ناو؛ ۲) پاکردی تیکر نه گویزی سهوز [ن] ۱) گالود کردن؛ ۲) کندن پوست سبز گرد.

لئیلو: لوو، مرواری [ن] مروارید.

لئیلویه: لولویه [ن] بیلوفر

لئیلویه: لولویه [ن] بیلوفر.

لئیله: ۱) لوله؛ ۲) له لای رادوگان [ن] ۱) لوله؛ ۲) لده

لئیله، ۱) شده کی، بولبله؛ ۲) ریل رزانی ناو بیلوره؛ ۳) قورازی که به سهر سموری داده کسری بو به صدهوت بوئی [ن] ۱) فجر کادب؛ ۲) آشغال

کنوی عسل؛ ۳) آب گالودی که بر سبزی باشند.

لئیله کین: گوندیکه له کوردستان به عسی و برای کرد [ن] از روستاهای ویرن شده کوردستان توسط بهشیان

لئیله نگ: خم، ههش، چوب [ن] نین.

لئیلی، لوله [ن] بویه

لئیلی، حهرت [ن] مسول

لئیلی، دروسی، سادده می [ن] کدری

لئیلاندن: ۱) رور که یف بی هاتن؛ ۲) حوش ویستن [ن] ۱) از چیزی خوشحال شدن؛ ۲) دوست داشتن.

لئیلی نی: ههلهله، ده نگ و هرای زور [ن] ولوله

لئیم: ۱) دهمل، ره لم؛ ۲) کیم، چلکی برین؛ ۳) چلک، فریز [ن] ۱) ماسه؛ ۲) چرک رخم؛ ۳) چرک و کثافت.

لئیم: ۱) لئنه، قوری رور شل؛ ۲) به من [ن] ۱) لجن؛ ۲) ازمن

لئیمدن: ههستیکی زرده که ده گل یسایی داده نری [ن] مایع غلیظ زرد رنگی که با مدهوع اند.

لئیمان: له نیمه [ن] ازما.

لئیمتور: دهمر لهوس [ن] ب و بوجه.

لئیمشت: لا قاو [ن] سیلاب.

لئیمن: چلکن، گه مار [ن] چرکین.

لئیمو: میوه به کی زرده له بیرهی نارنجو پرته قال. ترش و شیرینی ههیه [ن] لیمو

لئیمو نی: به زه لگی لیمو [ن] رنگ لیمویی.

لئیمه باز، پارچه، له تک زورتر بو گوشت نیر [ن] پاره، جره، قطعه

لئین: کویه گی گهوه [ن] خم بزرگ.

لئین لئیمان، له نیمه [ن] ازما

لئین، شگری بهواتا: چینگه: (حوی لئین، قامیشه لئین) [ن] بسوند مکانی.

لئینافا: لهو گوندای کوردستانه که به عسی کارلیان کرد [ن] روستایی در کردستان که بهشیان ان را ویرن کردند.

لئیمان، ۱) بار کردن؛ ۲) دروس کردن؛ ۳) پیوه قایم کردن؛ (دهسکی لئی ناوه؛ ۴) له سهر دمان. (مه لهدمی لئی نی) [ن] ۱) بار کردن

۲) پجن غذا؛ ۳) پیوند زدن؛ ۴) سر سرگداش

لئیمج، حوی، لبحی [ن] لرح

لئیمجو، بیحدو، ریجکاد [ن] مایع لرح

لئیمجی، سحمی [ن] برحی

لئیمجق، بیج [ن] برح

لئیمجقاو، بیجاو [ن] مایع لرح

لئیمجک، لیمج [ن] برح.

لئیمجکو، لیمجا، [ن] مایع لرح

لئیمدو، ۱) همور رن؛ ۲) نه گوتک؛ ۳) گری و قوروت، به شیر تیر [ن] ۱) خمیر مایه؛ ۲) چونه خمیر؛ ۳) گره و بخته. در مورد شیر فاسد شده

گویند.

لئیمز: هیسوی دهنگ لئی ددرسراو [ن] حوشه لحت شده از دانه.

لینسان، گوید یکی کوردستانه به عسی کاوی کرد [۱] نام دوسامی در
دستان که توسط بعضی ویران شد.
لینک: کوپه‌ی گهره، این [۱] خمره بزرگ.
لینورین: لیزوانین [۱] نگاه انداختن.
لینورین: لیزوانین [۱] نگاه انداختن.
لینوسین: (۱) به کاغذ ده گُل یکدیگر دوان؛ (۲) خب به سهرده پنهان؛
(فاهری هیم لیم بوسی) [۱] نامه به کسی نوشتن (۳) روی چیری
وست

لینه: لینک، لیس، کوپه‌ی زل [۱] خمره
لینهر، پاشگری بهواتا، کسی که نینان کاربندی [۱] پسوند فاعلی
«لین»

لی به زین، سوزدین [۱] نگاه انداختن
لین نهیرین، سوزین [۱] نگاه انداختن
لیس: گوی حمایت، که دی [۱] رام شده.
لین: نهیرین، فرمان به «نیمان»
لین نهیرین: لیزوانین [۱] نگاه انداختن
لین نیشتن: (۱) دست به کاری کردن به پهلوی چالاک، تی شیشان؛ (۲)
فتگه خیزن له خلیسک؛ (۲) له جولانه هانجو کردن [۱] جایگاه و
باختاپ سرگرم کاری شدن؛ (۲) نشسته سر خوردن بر لیزگاه؛ (۳) تاب
خوردن بر تاب

لیو: لم، لیم، ومل [۱] ماسه.
لیو: (۱) لهب، لم، لو، ۲، که تاره [۱] لب؛ (۲) لب.
لیوار: که تاره، که تاره [۱] لب، که تاره.
لیواره: لیزو [۱] لب.
لیوان: (۱) شمره‌ی شوشه بو، دوارده، (۲) لغو، لغاف [۱] لیوان؛
(۲) بکام.

لیوان: پره سهریز [۱] مملو
لیوانیمو: لیزو [۱] مالامال
لیوانه: لیزو [۱] مملو
لیوانلیو: لیزو [۱] مالامال.
لیوبه‌بار: خه‌بار [۱] غمگین.
لیودار: به لیوار [۱] له‌دار.

لیودان: دهری که به سانایی تاوی لی زوکی: (نم قایه لیوناد) [۱]
خرنی که آسان آب از آن سرازیر شود.
لیوردیونمو: (۱) تو شاکردنی تموا؛ (۲) بیرلی کردنمو [۱] یا دقت
نگاه کردن؛ (۲) تأمل و تفکر کردن درباره چیزی.
لیوزه: گوندیکی کوردستانه به عسی کاوی کرد [۱] نام دوستی در
کردستان که توسط یغیان ویران شد.
لیورکوزتن: لیزو [۱] نگاه؛ لیزو [۱] نگاه
لیورکوزتن: برتی له بوژه بوی روزیان عه‌زوت و ناوت [۱] کنایه و
خشم یا حسرت زیاد.
لیوکه‌زتن: لیزو [۱] نگاه؛ لیزو [۱] نگاه.

لیولی: لوسی، بلویر، بلور [۱] می‌بند
لیوه: سین [۱] دیوانه.
لیوه: (۱) سوه، دین، شین؛ (۲) فیدار؛ (۳) فرو؛ (۴) راجله کنسی دل،
دستله [۱] ۵، سینکس باره‌واو که بهر لیچی مالاث ده کفتی [۱] (۱)
دیوانه، ۲، صرعی، ۳، غوزوسیر، ۴، مکه‌سودن؛ ۵، سهره
تاره‌دمیده

لیودیون: شین بون [۱] دیو به‌شدن.
لین و بون: لیزو [۱] نگاه. لین بونه.
لین و خواردن: خوارده، [۱] بون
لین و رگرتن: (۱) سه‌س به کسی که شین نه‌دا؛ (۲) برتی له
به‌ندبول کردن (لیم و رگرتن نه‌لیم؛ ۳) تیوه بیجان [۱] (۱) گرفتن
چیزی از کسی؛ (۲) کنایه و اندرزگرفتن؛ (۳) چیزی به‌دور چیز
دیگر پیچیدن.

لین و رگرتن: برتی له وهرم‌دانه [۱] کنایه و پاسخ گفتن.
لین و رهاتن: کوپه‌ی له ده‌وری کسی یا چتی [۱] احاطه کردن.
لین و رستان: (۱) به‌راستراوه‌ستان؛ (۲) پشودن بر بیرکردنمو [۱] (۱) در
مقابل ایستادن؛ (۲) وقعه برای تأمل کردن.
لین و رستانمو: به‌راستراوه‌سان [۱] توقف در مقابل.
لین و شارتن: تاقت کردن چتی که کسیک نه‌بینی [۱] پنهان کردن
لین و شاردن: سوشارتش [۱] هلم کردن
لین و شانمو: شینانی کادیک یا چلکیک بو کسی: (نم کاره له تو
نوه‌شیتمو، نم چلکیک لی دوه‌شیتمو) [۱] شایانی.
لین و شاه: سایه، شپو [۱] شایسته، لایق
لیوه‌شو: دم کندانی که تاو لی کمده کتموه [۱] کتره‌ای که آب آن به
تدریج پشود

لین و گهرانن: لین و رگرتن [۱] کنایه و پاسخ گفتن
لیوله‌رزه: لیزو [۱] زور له سهرمان و نه ترسان [۱] لورش شدید ارسرها
و برس.

لیوله‌ره: لیوله‌ره [۱] نگ لیوله‌ره
لیوله‌ری: لیوله‌ره [۱] نگ لیوله‌ره
لیونه‌نگ: موریانه [۱] موریانه.
لیویان: (۱) غی کرتن؛ (۲) دژاچه‌نین [۱] (۱) غش کردن از صر؛ (۲)
یکه‌خوردن

لین هاتن: (۱) سواربونی قه‌حل له میونته؛ (۲) موشی نه‌خوشی سندن
هاتنی حمیوان؛ (۳) شپای به‌کتر بون؛ (نم کماویت جوان لین دئی)،
لین هاتن [۱] (۱) ایفیری، سوزشمن تر بر ساد؛ (۲) نوعی بیماری
کننده حریا؛ (۳) مناسب و شایان بودن.
لین هاتن: زنه‌تی، لایق، لیهاتو [۱] شایسته
لین هاتو: ریهاتی [۱] سبسته.
لین هاتی: زنه‌تی [۱] سبسته
لین هاز: به‌واره [۱] هرم
لین هازه: به‌واره [۱] هرم

لئی ٻه لائڻ: لاءِ ست هٿن: (نم ڪاره لاءِ ٻه لائڻ) [۱] اڏس

برآمدن.

لئی ٻه لائڻ: لئی ٻه لائڻ [۱] اڏس برآمدن

لئی: (۱) ساهه کولاءِ (۲) لاءِ (۱) حد: ۲، ۳، ۴، ۵

لئی ش: لئڻ، حد [۱] حرا

لئڻ ش: چٽڪي، گه مار [۱] چوڪي

لئڻ ٻه: بهي، لائڻ لاءِ سڀاڻو لئڻ [۱] سڀاڻو.

لئڻ ٻه لائڻ: بهه وڌاءِ سڃاڻ، [۱] پيچيدن به دور حيرن

لئڻ ٻه لائڻ: بهه وڌ پيچيدن [۱] سڃاڻ به دور حيرن

لئڻ ٻه لائڻ: لئڻ، سڃاڻ محلي 'ا' ترڪه.

لئڻ ٻه لائڻ: (۱) رٿا سڃاڻ، (۲) هٿ سڃاڻ ڪيون [۱] ۱. خسته ڪيون: (۲)

مهد ڪيون.

لئڻ ٻه لائڻ: راسي مي ڪيون، مهنسي لاءِ ڪهڻي ٿا سڃاڻ ڪيون [۱] اڏس ڪيون

لئڻ ٻه لائڻ: (۱) لاءِ سڃاڻ ڪيون: (۲) سو راسي مي ٿا سڃاڻ [۱] ۱. وڌس

ڪسي ۾ چيڙي قرار ڪيون: (۲) پڙهن تو برآمدينه



م: (۱) رنای تهبیا بوخو. (نهم خوارد، کردم): (۲) رنای پلمو دایه. (چارم، چهارم): (۳) س: (م گوته تهرم را): (۱) ضمیر متصل وُل شخص مفرد: (۲) پسوند ترتیب: (۳) م
ما: (۱) مژوشت، لانه چمر: (۲) نه مرد، ژیا: (۳) گشت له گشت تهبو داشته روکی هه بو: (۴) ره گه، ره سگ هه یه: (ما ژوره کی چی به): (۵) ناخو؟، مه گهر؟، (هه ته وه نه کرد): (۶) نو بیژی؟، نو بلتی؟، (ما وه دیت): (۷) بوچی؟، نه بهر چی؟، (ما وه به؟، ما نهز بچم؟): (۸) میونه: (ماکنس، ماکنس ۹) وه گهر، بچینه (به هه یی پاس یه): (۱۰) ژارد، شاحی لوُس (۱۱) شکیز، قه شه یوردی ژل: (۱۲) خوگرتن و بریک به نیگه یشتن: (دو کلیوه که های هیاوه): (۱۳) به یه یه، هو: (۱۴) پرسی به به یه مانهره: (۱) ماندگار شد: (۲) ریست، (۳) بقیماند: (۴) امکان د رد: (۵) مگر؟، ۶، (آیا می شود؟): (۷) جبر؟ بری چه؟: (۸) مدینه: (۹) اصل، ساس: (۱۰) کوه سسگی: (۱۱) شکاف پرگ در کوه: (۱۲) نوام (مدن: (۱۳) انگیزه: (۱۴) لفظ یرشتن به تعجب
ماپوس: به ندی، گروا له زیتان کرد: (۱) زندانی،
ما به بن: (۱) دور، یوان: (۲) ناشایستی (به به یسار خوشه): (۱) میان: (۲) میانه.
ما بین: ما بین: (۱) نگه: ما بین.
ما بین، ما بین: (۱) نگه: ما بین.
ماپوس: ماپوس، به ندی آفرید یی
ماپوسخانه: گروخانه، به ندی حانه، ریدان: (۱) ریدان.
ماپوک: چه پوک، به به له سهردان: (۱) نوسری
ما: (۱) کر، کر و شمه کرد: (۲) خه مگیس: (۳) گوته کرد، دهر فته حوار له کاری: (۴) که لا بهردی دلت له که لای ناسایی که بو جورنی که لایین دهست نهاد: (۵) قولکدی یچوگ یو کایدی که لایری: (۶) سهرگردان، سهرسوزماو: (۷) وشه به که بو نه کدوکتی شدی شه نرسی ددلیس: (۸) دوزاو به کایدی شه نرسی: (۹) ده گگی یی بریقه: (۱۰) نهوی تر نه زری خوی (نهر بهردانی ده زیگت گرو به کیان مانه): (۱۱) بی دهنگ.

(له گریانه که ی مات بو): (۱۲) مانگ: (۱) کز کرده: (۲) عصب: (۳) منتظر فرصت: (۴) تینه بزرگ: (۵) چاله کوچک بیله باری: (۶) محتر: (۷) اصطلاح مات در شطرنج: (۸) بازنده در شطرنج: (۹) رنگ مات، نقطه معادل برقی: (۱۰) کم رفاه تر در یک ردیف: (۱۱) ساک: (۱۲) ماه.
ماتاب: تاف هه یف: (۱) مهتاب.
ماتایان: (۱) مانگی له عاسمان دیار: (۲) ماهه بو زمان: (۱) ماه تابان: (۲) ماه زنانه.
ماتاق: بهرایی خور، نوئی که به مهنی و له سرخو دهر: (۱) ب
مست حریان.
ماتان: کده ی که لا ده قولکها و شستن، جالان: (۱) بازی تینه به گو
ماتانی: ماتان: (۱) بازی تینه به گو.
ماتو: (۱) تاف هه یف، (۲) فینه که شینه: (۱) مهتاب: (۲) آفتاب مهتاب
تشیازی، فشفشه بزی،
ماتاوان: ماتایان، نوئی زنانه: (۱) نام زنانه.
مات بو: (۱) کر کردن: (۲) سهرگردان بو: (۳) بینه نگ بو: (۴) دوزان به شه برجا: (۵) جیگیر بو: (۱) کز کردن: (۲) خاموس سس: (۳) خاموس
در شطرنج: (۵) جایگیر شدن
مات به: (۱) دایه، خو و دشره: (۲) بینه نگ به: (۱) خود را نشان
مده، برنجیر: (۲) بی صد باش
ماتک: (۱) خوشکی بوک، میمک: (۲) پشیمه، دهرگوش: (۱) عمه: (۲) گهواره.
مات کردن: (۱) بینه نگ کردن: (۲) زه یی نهوی کرده ده: (۳) برتنی له کوشن: (۴) برتنه یی شه نرسی: (۱) ساک کردن: (۲) برجستگی و صاف کردن: (۳) کنایه زکشتن: (۴) بردن شطرنج.
ماتل: بیکر دماو، شتی یا که سنی که هیچ کاری نه یی: (۱) معطل.
ماتل بو: بیکر دماو، شتی یا که سنی که هیچ کاری نه یی: (۱) معطل شدن.
ماتل کردن: له کار و دواختن: (۱) معطل کردن

مانلی. حوی بهک [مانلی] نوعی صمگ

مانلی: مانلی سون بهکاری [مانلی] مطلی

مانتور: (۱) نام آزی و کار حسنی مه‌کینه: (۲) بیسکلی که به به‌ترین ده‌روا،

دوچه‌رخدی میرانی [مانلی] (۱) مونتور: (۲) موتوسکت

مانتور: مه‌ل به‌دردل، کار به‌کهر [مانلی] سبل

مانتور: مانتور [مانلی] تنبل

مانه: (۱) خوگز کرد، کروسمه: (۲) لوبیگه‌زان و نال و بول بونی میوه‌ی

پستان: (۳) نسبی به‌رجاره: (۴) کوزه‌کدی چاروار: (۵) گوسدیکی

کوردستان به‌عسی کاوی کرد [مانلی] (۱) کزکردگی: (۲) علامت رسیدن در

میوه‌ی بالیزی: (۳) سیاهی پیش چشم: (۴) مهره‌ی ضد چشم‌زخم: (۵) نام

روسی در کردستان که توسط به‌شان ویران شد.

مانه‌دان: خو به‌و به‌و لکاندن: (که رویشک مانه‌ی داوه): (۲)

نال و بول بونی میوه‌ی پستان: پستانه‌که مانه‌ی داوه به‌م زوانه

بی‌ده‌گا [مانلی] (۱) به‌زمین چسبیدن و منتظر فرصت بودن: (۲) طهور

علامت رسیدن میوه‌ی نابری.

مانم: نازمانه، ناز به‌باری [مانلی] مانم

مانه‌مات: سه‌به‌س به‌یره بریس [مانلی] رفتن باورچین باورچین.

مانه‌مانه: مانه‌مات [مانلی] نگ: مانه‌مات.

مانه‌می: ناز به‌باری [مانلی] مانمین

مانه‌مین: مانه‌می [مانلی] مانمین.

مانی: (۱) سه‌رسوومان: (۲) پیده‌نگی: (۳) حمباری: (۴) ره‌نگی بی برقه [مانلی]

(۱) تخیر: (۲) خاموشی: (۳) غمیگی: (۴) رنگ مات.

مانج: (۱) ماز، غمزو به‌یره‌ی رده‌سب: (۲) ناوی کوبی کورد [مانلی] (۱) ماز،

پرو رودشت: (۲) اندام باستانی قوم کرد.

مانجر: گوجهر [مانلی] کوچ‌کنده، مهاجر

مانجو: کری، یادشت به‌ی پیرانی کارد [مانلی] مزد.

مانجوج: باجوج [مانلی] مأجوج

مانجوم: (۱) بیکه‌لا و کراوی چند ده‌رمانیک بو به‌نعم: (۲) جوروی

سرسات [مانلی] (۱) معجون دروی: (۲) نوعی شیرینی.

مانجون: مانجوم [مانلی] لگا: مانجوم

مانجوه: شونئی که ناوی پیدا هاتوه و دیاره [مانلی] اثر جاری شدن آب بر

زمن

مانجیت: گوندیکه له‌کوردستان به‌عسی ویرانی کرد [مانلی] از روستاهای

ویران شده کردستان توسط به‌شان.

مانجیداوا: له‌و گونداسی کوردستان به‌که به‌عسی کالیان کرد [مانلی]

روسی در کردستان که به‌شان آن را ویران کردند.

مانج: (۱) راموس، راموسان، بدج: (۲) حگ، میج، قلاب [مانلی] (۱) بوسه:

(۲) شتانگ، قلاب.

مانچا: ناویغز که به‌ره‌کاسی باسور [مانلی] ز برگهای باسور

مانچن: (۱) حیدر موسی: (۲) نیز سبیل ده‌لش: (۳) حگن، فاسن [مانلی]

(۱) بوسه: (۲) گوشت: (۳) هاب‌بدری

مانچانی: حگن [مانلی] ساری با ستلگ، هاب‌باری

مانچک: سوکه‌لماچ [مانلی] مانچ و بوسه کوچک

مانچ کردن: راموسان، مانچ کردن [مانلی] بوسیدن

مانچله‌ک: به‌ندی نه‌ندام گهی له‌س [مانلی] مفاصل آدم

مانچمان: نیک و دور مان [مانلی] همدگر و بوسه

مانچمانی: مانچمان [مانلی] همدگر را بوسیدن.

مانچمانچک: مانچمان [مانلی] همدگر را بوسیدن.

مانچی: ریزش، نوشیدن ده‌لش [مانلی] می‌گویم

مانچو: تیزی، دبیره، ده‌لش [مانلی] می‌گوید.

مانچوموچ: مانچمان [مانلی] همدگر را بوسیدن

مانچه. موبله، مانیسترو حاشه‌کری ده‌لش [مانلی] مانچه، ماده، ویژه

اسرو کره‌حر

مانچی: (۱) ده‌لش: (۲) توتیزی هه‌ده‌لش: (۳) نه‌دی چو: (۴) راموسانی

نه‌و [مانلی] (۱) گویم: (۲) توگویی: (۳) پس چگونگی: (۴) بوسه او

مانچیک: (۱) مانچ، راموسان: (۲) دنی مانچ [مانلی] (۱) بوسه: (۲) بوسه‌ای.

مانچین: مانچانی [مانلی] قلاب‌باری.

مانچه‌ین مانه‌ین [مانلی] نگ مانه‌ین

مانخ: (۱) کاری به‌ی سفران: (۲) ریز، نال و دا: (۳) برمی نیوان تو به‌رانی: (۴)

به‌وم [مانلی] (۱) بالار: (۲) لواهای سقف: (۳) پستی مابین دو به‌ندی:

۴، پسته اشک به

مانخو: خاوس، خودان، خبو، مانخوب، ساخو [مانلی] صاحب

مانخوبران: گوسدیکی کوردسانه به‌عسی کالوی کرد [مانلی] نام روستایی در

کردستان که توسط به‌شان ویران شد.

مانخولان: (۱) خولخوله: (۲) به‌خوشی سه‌ره‌روین [مانلی] (۱) گردن:

(۲) بیماری لوریش سر.

مانخولیا: (۱) گیز و حول: (۲) نه‌خوشیه‌که، نه‌سبه‌ک [مانلی] (۱) گنج و هاو:

(۲) بیماری مالیجولیا

ماد: (۱) نونکی که‌بارای کورد: (۲) ده‌ولتی کورد له‌همه‌ده‌ی پیشو [مانلی]

(۱) قوم ماد: (۲) دولت ماد

ماداک: گامیش [مانلی] گامیش

مادام: (۱) حامی ره‌شی برقه‌دار: (۲) ناوایه، هه‌تا ریه [مانلی] (۱) متقال سیاه

براق: (۲) مادام که

مادلک: با بولای راز به‌ی پچان [مانلی] هه‌ی به‌ی.

مادوکی: سه‌رده‌می زیک که‌وتی نیرو مینی کوثر بیکه‌و [مانلی] دوران نامزدی

کبور

ماده: (۱) حوری نان: (۲) رقیده‌ی نان بیوه‌دان: (۳) کرش، عور: (۴)

دومه‌له کوان: (۵) لوه‌یک، گرینی گوشت: (۶) دایک: (۷) هموین نمان

[مانلی] (۱) نوعی نان: (۲) بالشانک ناسویی: (۳) معده: (۴) دمل (۵) غده:

(۶) مادر: (۷) خمیرمایه

ماده‌و: دیک [مانلی] مادر

ماده‌ره‌چه: ته‌قلی وودو درشت بیکه‌و به‌جوانی [مانلی] کوک ریز و درشت

یاهم.

ماده‌رزا: ویک له‌دیک به‌و، که به‌دایک به‌و: (ماده‌رزا کوره) [مانلی] مادرزاد

مارمیزولکه: مارمیزولکه [مارمولک]

مارمیزول: مارمیزول [نگا: مارم]

مارمیزولک: جانور یکی بچوکی بوزه نوکبه له کوربه مارده کاو دسبو

پای هده له سمر میشو حابه وری چچوک ده زیو پیوه ماد [مارمولک]

مارمولک

مارمیزولک: مارمیزولک [مارمولک]

مارمیزولک: مارمیزولک [مارمولک]

مارنه گمز: بهله ک پینچی لباد [ساق پیچ نمده]

مارنه یولک: جوئی ماروه [مار عینکی]

مارو: ۱) قهستان: حیوانی زهشی ناوجاوسی؛ ۲) نه سیمی که خالی

چموسگ له پای دایه [۱] دم سپاه پیشانی سفید: ۲) سبی که

خابه ای سفید دودس و یاد دود.

ماروپیر: جوئی که وانا: شهرمی دیک [دشنامی است]

مارووت: فرشته ای هه رالی ناروت که خویان توره کردوه [نام فرشته ای

که مفصوب خدا است]

ماروته: هولاخه، خرگه ای ماسی له زستان دا [پناهگاه مهیای در

زستان]

ماروخه: پرحده وری بچوک [قطعه زمین کوچک]

مارودو: قلمه وراج، بیچه لاف [مورب]

مارووه: گیاه که ده خوری [گیاهی است خوردنی]

ماروسیا: ۱) ماری زهش: ۲) بریتی له مروی دزی ده کین [۱]

مارسیاه: ۲) گنده و دشمن سبهو

مارول: خاس، کاهو [کاهو]

مارومور: جزوک، هرجاه وهری به زه ویدا خشکه دهک [خزنده]

مارومیزو: بریتی له هه موسیقی خرت و پرت: (سهری مارومیزو

هده) [خایه، رواج حرب و پرت]

ماره: ۱) به باورن به زئی و شونی ثانی [عقد ازدوج]

ماره: ۲) که، ۳) که [رامک]

ماردیر: گچی که به رازوکی به شو دراوه [دختر عقد شده نابالغ]

ماره ویر: به سهریدک که زنی له سهر ماره ده کری [صدق، مهریه]

ماره ویری: ۱) به زو سوسی ماسی رود به سو ۲) ماره برانه [صدق

کرد: ۳) صدق]

ماره بریاگ: زنی که به شو دراوه و هیشتا به چوته مال شو [عقد شده]

ماره برین: ۱) کردنه حاله لالی پیاو به زو شوینی لینی [عقد کردن]

ماره ووش: گوئی که کوردستانه به عسی کارلی کرد [ندم روستایی در

کردستان که توسه پشیمان و بران شد]

ماره زل: شله گوی ساری تازول [مدفوع نوزاد حیوا]

ماره زیو: ریلو، هه زارین [هه زاریا]

ماره لک: مارک، پیروز [خجسته]

ماره کراو: ماره بریاگ [عقد شده]

ماره کردن: ماره برین [عقد کردن]

ماره کول: دواره کول، دوشک [عرب]

ماره گوین: تیره ی دریزی ناو بو سهر گوزه مهره زه [جوب طویل]

آبرسانی به کرد بشلیر،

ماره گیره: مارچیه [نگ: مارچیه]

ماره سی: ماره نه [صدق]

ماره: ماره وین سیت مده

ماره: جوب حوجه [۱] اناق بالای راهرو ۲) کوچه تنگ

ماره پشت: موعمره ی پشت [ستون فقرات]

ماره یولک: گیاه که، مارووه [گیاهی است]

ماره: ماره وین گنده [مارووه]

ماره: ماره: ماره، لاسار، سهره ی [دیکتاتور]

ماره یستان: شوینی که زور ماری هه س [حیی که مار بسیار دارد]

ماره یولک: ماره: ماره، لاسار، سهره ی [مارمولک]

ماره یولک: ماره: ماره، لاسار، سهره ی [مارمولک]

ماره یولک: ماره: ماره، لاسار، سهره ی [مارمولک]

ماره یولک: ماره: ماره، لاسار، سهره ی [مارمولک]

ماره یولک: ماره: ماره، لاسار، سهره ی [مارمولک]

ماره یولک: ماره: ماره، لاسار، سهره ی [مارمولک]

ماره یولک: ماره: ماره، لاسار، سهره ی [مارمولک]

ماره یولک: ماره: ماره، لاسار، سهره ی [مارمولک]

ماره یولک: ماره: ماره، لاسار، سهره ی [مارمولک]

ماره یولک: ماره: ماره، لاسار، سهره ی [مارمولک]

ماره یولک: ماره: ماره، لاسار، سهره ی [مارمولک]

ماره یولک: ماره: ماره، لاسار، سهره ی [مارمولک]

ماره یولک: ماره: ماره، لاسار، سهره ی [مارمولک]

ماره یولک: ماره: ماره، لاسار، سهره ی [مارمولک]

ماره یولک: ماره: ماره، لاسار، سهره ی [مارمولک]

ماره یولک: ماره: ماره، لاسار، سهره ی [مارمولک]

ماره یولک: ماره: ماره، لاسار، سهره ی [مارمولک]

ماره یولک: ماره: ماره، لاسار، سهره ی [مارمولک]

ماره یولک: ماره: ماره، لاسار، سهره ی [مارمولک]

ماره یولک: ماره: ماره، لاسار، سهره ی [مارمولک]

ماره یولک: ماره: ماره، لاسار، سهره ی [مارمولک]

ماره یولک: ماره: ماره، لاسار، سهره ی [مارمولک]

ماره یولک: ماره: ماره، لاسار، سهره ی [مارمولک]

ماره یولک: ماره: ماره، لاسار، سهره ی [مارمولک]

ماره یولک: ماره: ماره، لاسار، سهره ی [مارمولک]

ماره یولک: ماره: ماره، لاسار، سهره ی [مارمولک]

ماره یولک: ماره: ماره، لاسار، سهره ی [مارمولک]

ماره یولک: ماره: ماره، لاسار، سهره ی [مارمولک]

ماره یولک: ماره: ماره، لاسار، سهره ی [مارمولک]

ماره یولک: ماره: ماره، لاسار، سهره ی [مارمولک]

ماره یولک: ماره: ماره، لاسار، سهره ی [مارمولک]

دهان مهرلی.

مازه: ۱) ناره‌راسنی پشت، مۆغەر، بریسره‌ی پشت؛ ۲) شان، سل.

۳) دارئ که چهرخی عاره‌ده‌ی پیوه‌یه‌ده‌گه‌ری (۱) ستون فقرات؛

۲) کف؛ ۳) چوب محور چرخهای گاری و...

مازی: ۱) مازو؛ ۲) بریسره‌ی پشت (۱) مروج؛ ۲) ستون فقرات.

مازی: ناوی چپایه‌که له کوردستان (۱) نام کوهی در کوردستان

مازیچن: مازوچن (۱) مازوج چین.

مازیر: سینه‌سینه، محوسی سبی نازه‌ن (۱) بیماری شم دم.

مازیر: دریه‌زوی نه‌سئور (۱) درخت بلوط بزرگ.

مازینی: گوشتیکی کوردستانه به‌عسی کاولی کرد (۱) نام روسی در

کوردستان که توسط به‌تیان ویران شد.

ماز: مار، مار، خرم و پیره‌وی زه‌ده‌شت (۱) ماز

ماس: ۱) شیرگی گرم‌کراوی نامیان نیکر وی نوسده‌یه‌و (۲) په‌م (۱)

۱) ماست ۲) آماس.

ماسا: ماسی (۱) ماهی

ماسان: نه‌سئور یونی نه‌ندم (۱) ماسیدن.

ماساو: (۱) نه‌سئور یونگ، په‌ماوا؛ ۲) چاه‌ده‌یکه هه‌ر به‌نود ده‌ری

گوشتی خوشه‌و یه‌کچار زوره (۳) ماستاو (۱) ماسیده (۲) ماهی

۳) بدوغ.

ماساوه: گیایه‌یکی تام‌تیره (۱) گاهی ست بندره.

ماسایا: ماس نه‌مه‌ن، نه‌سئور یون (۱) ماسیدن

ماسایش: ماسا (۱) ماسیدن

ماسیده: ماسایا (۱) آماسیدن.

ماسته: ماس، شیرگی نامیان بی‌دراوی تونده‌وه‌بوگ (۱) ماست.

ماستف: ماساو (۱) بگا، ماستاو

ماستوه: ماستی له نودا لیک‌دراوی به‌مه‌شکه نه‌زیراوی (۱) ماست و آب

یه‌هم زده، دوع مشک ندیده، ایدوغ.

ماستاوسارد گردن‌وه: بریتی له زوینی و کلکه‌سوته (۱) کدیه ارتلق و

چاپوسی.

ماستاوکردن: ۱) ماستاو ساز کردن؛ ۲) ماستاوسارد گردن‌وه (۱)

ماست و آب به‌هم رهن؛ ۲) تمیق کردن

ماستاوی: تفتی که ماسنی پیوه بی: (که‌راکم ماستاوی بو) (۱) ماست

لوده، اغسته به‌ماس

ماستیه: دوخه‌و، دوکلیو (۱) دوغبا

ماستیر: سینه‌سینه، نه‌خوشه‌یکی نازه‌له (۱) از بیماریهای دام.

ماستر: زلتر، گه‌وره‌تر، مه‌زیر (۱) بزرگتر.

ماستروئ: توئز له‌سهر توئزی زون و ماست که بۆرسن هه‌لده‌گیری (۱)

ذخیره ماست و کره.

ماست‌وه‌وئاردن: بریتی به‌به وردی توئز‌مه‌وه له کاری (۱) کدیه و به

دقت تحقیق کردن

ماسنه‌رگ: کوخت، ره‌جانی (۱) هیف.

ماسنه‌رون: سیر توئزی ماستو زون له سه‌ریه‌که که بۆرستان

هه‌ده‌گر (۱) لایه‌لایه ماست و کره برهم که ذخیره می‌کند.

ماستیره: ره‌جانی، کوخت، ماسنه‌رگ (۱) هیف.

ماسریشم: سریشی که له ماسی ده‌گیری (۱) جیبی که از ماهی گیرند.

ماسریشمه: گک حریش (۱) گده سریش

ماسک: شکلی که به‌زوینه‌وه ده‌گرت تا نه‌ناسرین (۱) ماسک

ماسکه: ماسک (۱) ماسک

ماسکه‌ش: ده‌ویت (۱) حاکش.

ماسمالی: ۱) یوتینی تارن په‌زمو؛ ۲) ماست به‌سهر زنی خراب‌دا

کردن و به‌دی‌دا‌گه‌ز بدن (۱) ماسمالی؛ ۲) ماست بر سر زن به‌کاره

ریختن و در ده گرد بدن.

ماسو: دنی‌یه‌که له کوردستان (۱) نام دهی ست.

ماسو: ماسو، چاه‌ده‌ری که به‌بی نو نازی (۱) ماهی

ماسور: ۱) به‌ری در یکی درک‌ویه له عه‌سپ ده‌کا؛ ۲) ماسول‌کی

حوالی (۱) نمر درختی اسب شبیه عتاب؛ ۲) ماسوله تساجی

ماسورا: ۱) با کردن و هه‌لمس؛ ۲) نه‌خوشی پای سور (۱) ماسیدن

۲) پساری بادسرح

ماسول: ۱) ماسو، ماسا؛ ۲) پیته‌چرا؛ ۳) ده‌تی ره‌وی (۱) ماهی

۲) قیله؛ ۳) مخصوص زمس

ماسول‌که: ۱) ماسوی بیچوک؛ ۲) سده‌ی چال؛ ۳) پاریکی سوری

حهران که هیشتا نه‌بوتنه‌کو؛ ۴) له‌مه‌امینیکی کورته حولا داوی لی

ده‌سیحن بو ته‌س؛ ۵) گوشتی پشه‌وی سوه‌راست نه‌سئوری

نولاولا پاریک (۱) ماهی کوچک؛ ۲) کاه کنار چاله‌عه‌ه (۳) پاریکه

جرمن توده‌شده؛ ۴) ماسوره باغدگی؛ ۵) ماهیچه.

ماسوئنه: ۱) ماسول‌کی حوالی؛ ۲) ماسول‌کی گوشت؛ ۳) چوئنی

ساج؛ ۴) گنوه‌ی قریت (۱) ماسوره؛ ۲) ماهیچه؛ ۳) نوعی ساج؛

۲ گنوه‌یج بود و بی‌می

ماسنه: همل مل نم، ماسا (۱) ماسه

ماسنه‌به‌مه‌بدن (۱) ماسریم کر، ماسه‌س

ماسه‌وا: دودلوی ماسا (۱) ماسه

ماسی: ۱) ماسو؛ ۲) په‌مه؛ ۳) ماست فروش؛ ۴) ماستاوی (۱) ماهی؛

۲) آماس کرد؛ ۳) لباسات فروش؛ ۴) ماست لوده.

ماسیان: ماسان، په‌مه‌ن (۱) ماسیدن

ماسی‌بره‌ک: ماسیه‌ک دد تی وه‌که هه‌زه‌یه‌و دریه (۱) ماهی

ماسی‌پدک: چوئنی ماسی (۱) ماهی سوف

ماسی‌په‌زک: چوئنی ماسی (۱) ماهی کفال

ماسی‌خاتونه‌ک: چوئنی ماسی (۱) نوعی ماهی فزل لا.

ماسی‌خرک: وردیله ماسی (۱) ماهی پسیار ریز.

ماسی‌خوره: نالد ریکی سپیه راه‌وه‌ماسی ده‌کا (۱) قای، مرغ‌مه‌یخوار.

ماسی‌سیمی‌رک: چاه‌وه‌ریکی ده‌ریاسه (۱) از سئوران (پزی،

ماسی‌سول: ماسی حوئ کراوی وشکه‌وه‌کرا (۱) ماهی تمک سود، ماهی

شور

ماسی‌سول‌وخوا: ماسی سول (۱) ماهی شور

ماعدن: (۱) کان، گنگا؛ (۲) مه‌لبدنکه له کوردسان [۱] (۱) معدن؛ (۲) ساجه‌ای در گردستن.

ماعدمه: نامراری کار، نامیر [۱] بزارکار.

ماعدمه: ماعره [۱] ابروکار.

ماعتلیر: سه‌قه‌تیو، پنه‌زی نه‌ستور [۱] تنه‌مالک.

ماعتیل: ماعتیر [۱] سه‌مالک.

ماعتوم: پهنی، حوکم‌کراو به‌پتی قانون [۱] زندانی محکوم.

ماعتله: ماعله، ساردوسه‌ودا، ماعله [۱] معامله.

ماعتله: ماعله، داوسته [۱] معامله.

ماعت، و تا [۱] معنی.

مافت: مفش، هفی (مافت به سمر نه‌و ماله‌وه نه، منیش مافم پنه‌وه) [۱] سپهر، حصه.

مافتدی: مفش‌برآو، دم‌به‌پوش [۱] بی‌نصیب، نفلس، ورشکست.

مافنگی: مافتدی، (ت‌ه‌واو له ماله‌کدی مافنگی کراوه، چی ت‌ه‌ساوه مافنگی بو) [۱] نگا مافتدی.

مافور: رایه‌خی به نه‌ون ته‌نراوی پر ره‌دار، قانی [۱] قالی، فرش.

مافوره: مافور [۱] فرش، قالی.

مافورین: مافور [۱] قالی.

مافه: داری که به ده‌رگاه ده‌دیری بو داخستن [۱] چوبی که در را بدان بندد.

مافه‌تا: (۱) پ‌تا، ترم، نازار، ده‌ردی گه‌رو؛ (۲) گیاره، نه‌و کرمی که مالات به گیاه ده‌یخواو ده‌ردی تی‌ده‌کوی؛ (۳) برینی له بیاده‌می به‌ره‌وه‌رو خراب [۱] بیماری واکیر؛ (۲) کرم کشیده‌دام که بر علف شیند؛ (۳) کنایه از آدم مودی.

مافه‌ته: مافه [۱] نگا مافه‌ما.

مافژی: م‌سی من، گمتی من [۱] گفته‌من.

مافزیه: من ئیزم که [۱] من می‌گویم که.

ماقی: چاره‌وق [۱] چشم پرآمده، خیره.

ماقور: بمردی قول که تاوی تیدا راده‌وستی [۱] سنگ گود که آب به‌ران دوان جمع شود.

ماقور: (۱) به‌زین به‌حورمه‌ت؛ (۲) قسمی دل‌به‌سند [۱] محترم؛ (۲) حرف قابل قبول، سخن مقبول.

ماقول: ماقور [۱] نگا مافور.

مالک: (۱) همر ره‌گه‌زو به‌جینه‌یی که شتی لی پیک‌هاتوه، خوی دروس پوس؛

(۲) دایک (ژاو مالک نیکه‌لن؛ (۳) ناسو، ناسوک؛ (۴) شاه‌نگ؛ (۵)

کون و لانه‌ی درنده و گوی؛ (۶) ته‌ستور یویی جیگه‌ی ناو‌ل‌کومان؛ (۷)

زیه‌کدی نو چاو به‌هوی ناو‌ل‌هه؛ (۸) زه‌وی به‌یرشت؛ (۹) قوبچه،

بشکوز، دوگمه؛ (۱۰) جورئ موروی بریقه‌دار [۱] ماده؛ (۲) مادر؛

(۳) اقی؛ (۴) زنبور عسل مدره؛ (۵) لانه و کتام درنده و کوهی؛ (۶) قزم

جای آینه‌کسویی؛ (۷) جوش تله در چشم؛ (۸) زمین حاصلخیز؛ (۹)

دگمه؛ (۱۰) نوعی مهره‌ی ربیتی برآق.

ماکاف: (۱) جوگه‌ی گه‌وره که جوی تری لی‌ده‌بنه‌وه له ناو‌داشنا؛ (۲)

چند ده‌سته که دیر و پیکه‌وه [۱] جوی اصلی در آبیاری؛ (۲) چند

دسته جوی کوچک در کشتزار.

ماکار: ماکاف [۱] نگا ماکاف.

ماکیر: له شیر گرتنه‌وه‌ی به‌رح و کار [۱] رشیر بارگرفتن بره و برنده

ماکو: پاکو، به‌سهریه‌کادراوی گیدی دوراو [۱] دروشده‌ایاشته.

ماکو: جیگه‌ی ماسولکه له نامر زی جولایی دا [۱] مکوک جولایی.

ماکوز: گیاه که له ناو‌ده‌روئی نامال‌تانه‌وه که‌ره‌له ده‌کاف [۱] گیاهی است آبی.

ماکه: مالک [۱] نگا مالک.

ماکه‌خو: سینه‌گه [۱] جای برین از جوی اصلی.

ماکه‌ن: دینه که [۱] ماده‌خو.

ماکه‌له: ماره‌یی [۱] صدق.

ماکه‌و: که‌وی من [۱] کبک ماده.

ماکی: نمدی کنی [۱] پس چه کسی؟

ماکینه: نامرایی ده‌سکرد پوکاره‌سان کردن، ماشین [۱] ماس

ماکینه‌چی: (۱) که‌سی کار به ماکینه ده‌کا؛ (۲) خدیات، جلدور و به‌ج‌رح

[۱] (۱) مکسین؛ (۲) خیط.

ماگه: (۱) ماو، نمردو؛ (۲) نه‌به‌ین نه‌یوگ [۱] (۱) یاقی، زنده؛ (۲) از بین

رفته.

ماگرت: مرادی، مرورای، گه‌وه‌ریکه له‌ناو سیده‌هدا [۱] مروراید.

ماگرته: (۱) پ‌له‌ی زه‌شی زوی مانگ؛ (۲) مانگ گیران [۱] (۱) لکه‌های

روی ماه؛ (۲) خسوف.

ماگه: (۱) باقیمده؛ (۲) له‌چی‌ماو [۱] (۱) باقیمانده؛ (۲) مانده.

ماگیرمه: مانگ گیران [۱] خسوف.

مال: مال [۱] نگا مال.

مال: (۱) شتی تاییه‌تی که‌سی؛ (۲) ده‌ولت و دارایی؛ (۳) کله‌ی‌لی

بازرگانی؛ (بازرگانی‌ک هاتوه مالی هب‌اوه) (۴) زنی، زنی‌ه‌یوانی

مینچکه؛ (۵) خانو، جی‌ژیایی خیر؛ (۶) مایه‌ینی همدوک سهری

که‌وان؛ (۷) مایه‌ینی ده‌نده و ناو‌ر؛ (۸) باشگری به‌وانا: پ‌ده‌هین؛

(ده‌سمل)؛ (۹) باشگری به‌وانا: خ‌وین که‌روه؛ (۱۰) نامر زی

خ‌وین کردنه‌وه؛ (به‌فرمال)؛ (۱۱) دروسکمر: (نمده‌مال، خشت‌مال)

[۱] جزو‌دارایی؛ (۲) ثروت؛ (۳) کالای بازرگانی؛ (۴) شرمگاه

حیوان مادیه؛ (۵) خانه، مسکن؛ (۶) فاصله‌ی دوسر کمن؛ (۷) فاصله‌ی

سیان گاو‌ه و خیش؛ (۸) پسود به معنی مالنده؛ (۹) پسوند به معنی

پاک‌کننده؛ (۱۰) ابرار رویدن و پاک کردن؛ (۱۱) سارتده.

مالات: نازل، رل‌سات، هه‌یوانانی راگرتی [۱] دام.

مالاخه: کلوشی گیره‌کروی حمرمان، خویان [۱] خرمن کوبیده

بادد ده.

مالار: س‌ی‌یادی مه‌شکه [۱] سه‌پ‌یه‌مشک.

مالاقا: (۱) سو‌پاس؛ (۲) خواحافیر؛ (۳) مرزی ره‌نگین و مال‌خوش؛ (۴)

وت‌یه‌که بو سهرک‌ده‌ی به‌خوش‌مویستیه‌وه ده‌یلین [۱] (۱) سپ‌س؛ (۲)

خ‌داخ‌لفظ؛ (۳) منم‌ول، د‌را؛ (۴) لفظ شحاتت محبت‌امیز.

ملا فاسی: خارجو، ی، جو، ح، ثیر، [۱] احد، حاطط.

مالاک: رقی، مو، شد، چارده ریغ زیگ، موله قی چاو [۱] چشم پرچسته.

مالاک هه ندش: به حاوی زه ی زو نی [۱] خیره نگرستن.

مالا مال: د رمال، مره [۱] مالا مال.

مالامین: وشه به که له چایی گپه کم [۱] چا.

مالامیر: (۱) سوچه به که له کوردستان: (۲) کوسکی حان [۱] (۱) ناحیه ای

در کوردستان: (۲) قصر ارباب.

مالان: (۱) دایشوانی، ثوبی، (۲) جڭ یان نیکول مری دن له گه آل دا

نیر: (۱) دامالان [۱] (۱) ساکنان آبادی: (۲) پوسن یا پوسن بدخس.

مالانگه: (۱) زنی که هه میسه سهر له هه مو مالان دهه [۱] زن و بگرد.

مالانه: باجی حووان [۱] باج مسعلات.

مالاو: (۱) ماروکار، گهسک لیسراو: (۲) مشب و مال کر [۱] (۱) رویده: (۲)

مالاو.

مالاوا: وشه به که له چایی خود حافیر، خاتری وه [۱] بدرو، خدا حفظ.

مالاویی: خوا حافیری، خاتر خواستن [۱] خدا حفظی.

مالاهالی: حادموه حاله: (۱) نمهش بو به ژین: (۱) لفظ شکایت از

رورگار.

مالبا: حمه گرو، سهرماره له، حومخمو [۱] سوسمار دروش.

مالیات: حاو، خیزان، خانه واده [۱] اهل بیس، حاو واده.

مالیر: (۱) ناماری دهستی دزی مالان، دیواریر: (۲) دزی که دیوار کون

ده کا [۱] (۱) براو دیوار سورخ کردن دزد: (۲) دزد.

مالیری: دزی له مالان [۱] دزدی خانه ها.

مالیرین: مالیری [۱] دزدی خانه ها.

مال بشکن: (۱) گهزان له مالان بزشتی: (۲) کهسی که مالان دهه دزی بو

دورینه وی شتی [۱] (۱) تفتیش خانه ها: (۲) مقتش خانه ها.

مال بشکین: مال بشکن [۱] نگا، مال بشکن.

مال به مال: (۱) گورینه وی کالا به کالا: (۲) برینی له گشت حانوی

ناویسی: (مالی به مال گهرام) [۱] (۱) نهاتر، معامله پایایی: (۲)

خانه به خانه.

مال به نند: نیشمان، چی مال و زیان، بنکه ی مال [۱] مقر، موطن.

مالپاریز: (۱) وژ، چکوس، سهیل، قرنیس: (۲) برینی له دهوله مدهدی

توسه نو [۱] (۱) خسیس: (۲) کایه ز تروختیر ترسو.

مالپاریزی: کار مالپاریز [۱] عمل «مالپاریز».

مال بشکن: مال بشکن [۱] نگا، مال بشکن.

مال بشکین: مال بشکن [۱] نگا، مال بشکن.

مال تفری: نامری که ته و ره و بهرداشی سهره وی گرتوه له تاسیواد [۱]

ایزاری در سیب.

مالته: (۱) هی تو به: (۲) وشه به کی سهرکونه کردنه: (مالته تو بو هند.

بوره ی: (۱) مال بو اسب: (۲) کلمه سرژن.

مالجو: شه ده جو، جوگی سهره کی [۱] جو یبار.

مالجرا: گرد پوشی جرا، شیشه جرا [۱] شیشه جراغ.

مال خراب: (۱) مال ویران: (۲) بو لومه نیژنی [۱] (۱) خانه خراب: (۲) لفظ

شمات

مالحو: (۱) خاوه، خبو: (۲) خاوه مال، خانه سو: (۳) حو مالی دزی

بیگاه [۱] (۱) صاحب: (۲) خانه خدا: (۳) خودی، مقابل چینی

مالخوی: (۱) خاوه مال: (۲) بریکار له هه رح و هه زخاستند [۱] (۱)

صاحب خانه: (۲) کبل حرج

مالخی: مالخوی [۱] نگا، مالخوی

مالخه راب: مال خراب [۱] نگا، مال خراب

مالدر: (۱) ده، مده: (۲) تازه مدار [۱] (۱) تروتمند: (۲) د مد.

مالنداری: (۱) گرده ره گویی: (۲) که یه ناویسی، ناگاداری له مال: (۳)

نازنداری [۱] (۱) صره جویی: (۲) خانه داری: (۳) دمداری.

ماراو: (۱) خاوه به کراو: (۲) بید ساوید [۱] (۱) رویده، و تمیر شده: (۲)

سایده سده بر

مالزه مه: نامری، نامری کار [۱] ابرار کار

مالسو ری: ده کسم [۱] مال سواری.

مالشت: (۱) دهس به له شا هیان به ته وژم، ده مالین: (۲) خاوین کورده وی

ولا: (۳) منت و مال [۱] (۱) ماسا: (۲) نظافت: (۳) صیقل.

مالشتن: کاری مالشت کردن [۱] کار «مالشت» کردن.

مالشته: کهسی که مالشت ده کا [۱] «مالشت» کن.

مالشه وتی: وشه به کی سهرکونه [۱] از لفاظ شمات

مالک: (۱) مالی که وان: (۲) خاوه زه وی: (۳) کهودی پچوگ بو

سهوژی جامدن: (۲) کوخ، کولت، کوخته: (۵) کوسی شمش گوتشی

ناو شانه نه نگوب [۱] (۱) فاصله کمن: (۲) ارباب، صاحب زمین: (۳)

بیل کوچک باغبانی: (۲) کوخ، کلیه: (۵) هریک از شش ضعی های

کندی عمل.

مالک: (۱) خانه خانه ی چوار گوشه: (۲) به بنی شعر [۱] (۱) جدول

مرتاب: (۲) بیس شعر

مال که مباح حادرمش بحاره بده محب [۱] بحاره

مال کاول: وشه به که بو لومه سهرکونه کردن [۱] کلمه سرژن.

مال کردن: (۱) که مینک به لادا خوار کرده و: (۲) خاو دوست کردن: (۳)

برینی له ژن هیان و خیزان دامه زردیدن: (۴) حوی بو نه له خیز و مال

(ماله خوی کرده) [۱] (۱) متمایل کردن: (۲) خانه ساختن: (۳) کنایه از

متاهل شدن: (۴) جد شدن از خانواده و مستقل شدن.

مالکو: دهسکی دله، دهسکی دینگی چه لتوک کوتان [۱] دسته دنگ

سای کویی

مالکهن: نابوت بو، له مال و د رایسی نهس بران [۱] ورسکت سب

مالکهنی: نابوت [۱] ورسکت

مالگر: (۱) کهسی شتی دهس دینه و بو گران بو: (۲) کرانشین [۱] (۱)

مختکر: (۲) احاره سین

مالگه: خانوی کوچمر له ناووی که تهنیا زیستان تپ دهوی [۱] خانه

ایلاتی در آبادی که فقط زیستان در آن بهدگی کند

مال له یه ک، نکس سهرک برابنس [۱] سهرک در تروپ

مالم: بش بو بوی حونه ک [۱] ارواحی کسمیل.

ماله: (۱) چنگه‌ی زمین؛ (۲) نمو شته‌ی هی منده (۱) مسکنم؛ (۲) مال من
 مالداشت: (۱) کوش که پیشمخته؛ (۲) گشتک بیده‌ری مال (۱) جای
 کفش در سر؛ (۲) جاروکن خانه
 مالمال: (۱) نفعته‌ی مالان (۲) همو جابوی تاوی (۳) کسبی که
 گهسک به ژوری مال نمده؛ (۴) نوی قاره‌سایکی پیرونده (۱) لک
 خانه‌ها؛ (۲) همه خانه‌ی آبادی؛ (۳) جاروژ خانه؛ (۴) نام شهرمانی
 داسمانی
 مالالائی: خانو حکه دروست کردن زروکان (۱) نوعی بازی
 کودکان.
 ماسدک: ماسکه‌ی سوسه
 ماسدک: ماسکه‌ی سوسه
 ماسدک: نکات که مالان (۱) تک و تک ار خانه‌ها
 ماسدک: خال‌خالوکه (۱) حشره کشدورک.
 ماسه‌هقه: بهرستی سایه‌ی ددهم (۱) سهدت می دهم
 ماسیرات: وشه‌ی سهرکونه، مال کاوول (۱) کسمه سروش
 ماسمیزک: گمژده، (۱) مانه، سده.
 ماس: ماسی سده (۱) ماس ماس، خانه ما
 ماسج: ماسی سده (۱) ماس ماس، سده (۱) ماسه سده
 مال نه گه‌تو: بزانه‌کی باشمواتا؛ ماسه‌ی ماسی (۱) دعای جبری است به
 معنی خانه‌ات بادباد.
 مالنیشی: خانه‌شین، گرده‌شین هله‌سیرا (۱) خانه‌نشین
 مالو: مالو (۱) ماسه سده (۱) ماسه سده
 مالوان: (۱) نارجه‌یه که نه کوردستان؛ (۲) گوندیکی کوردستان به عسی
 کاوولی کرد (۱) ناحیه‌ای در کوردستان؛ (۲) نام روسی در کوردستان
 که توسط بهیمان ویران شد.
 مالویر: له همر مالیکی تاوی قه‌تعداری بو سوتاندن کو کرده‌وه؛ (با
 مالویر بکه‌ین بو مرگه‌وت) (۱) عمل رهر خانه یک قطعه هیم بری
 سوخت جمع کردن.
 مالوپمز: مازمالات ولسات (۱) حشام و اغنام
 مالوپیار: له همرماله‌ی پیوایی بو زیاره (۱) رهر خانه مردی بری
 همکاری.
 مایوچ: گیاه که له زوه کی نریک خوی بیچ ده‌خوا له‌وه‌ریکی خوشه‌وه
 پیشیش لی ده‌تری (۱) از گیاهان پیچک، ملوکیه
 مالوچکه: ماسولکه‌ی حیرمان (۱) «ماسولکه» ی حرم
 مالوچکه: خانوی چکونه (۱) خانه کوچک.
 مالوچه: مالوچ (۱) گیاه ملوکیه
 مالوچه: مالوچه (۱) خانه کوچک.
 مالوچال: (۱) برینی له جورن گورهر؛ (۲) برینی له له‌سباتی مال (۱)
 (۱) کتابه از نوعی ردگی؛ (۲) کتابه ز ثات خانه
 مالوس: به‌رازی می (۱) خوک ماده.
 ماسولکه: (۱) ماسولکه‌ی گوست؛ (۲) ماسولکه‌ی خهرمان (۱)
 ماهیچه (۲) «ماسولکه» ی حرم.

مالوسکه: مالوسکه (۱) نگ ماسکه
 مالوکه: ماسری در (۱) سسگ
 مالوکنش: دسده (۱) حیسنه سرفا خوب میر، ماله، یو
 مالوگا: هه‌رگیان ری سهری ولر له ناسایی بی (۱) جائداری که سرش
 ز حد طیبی بررگتر باشد
 مالولک: خانه‌وه‌ریکی خروکه (۱) ز خریدگان، سست.
 مالولکی: سیویکه له هه‌وه‌وه‌ریکی چی‌ده‌یی (۱) شی سب
 مالوم: (۱) مالم؛ (۲) ز دوا، حوی (۱) روحانی بهود (۲) معلوم،
 مشخص.
 مالومنل: خاوخیرن، خیرانی مال (۱) فردخانواده،
 مال و سدل: مالومال (۱) افراد خانو ده.
 مالموه: گوندیکه له کوردستان به‌عسی ویرانی کرد (۱) زروستان‌های
 ویران شده کوردستان توسط بهیمان.
 مال ویران: (۱) لقه‌وه‌وه‌ریکی زور ریان لی که‌وتو؛ (۲) وشه‌ی سهرکونه، مال کاوول
 (۱) خانه‌ی حای، (۲) کسمه سروش
 ماسونجه: مالو (۱) گاه ملوکیه
 ماله: (۱) نامری قورلوس کردن؛ (۲) خیشک؛ (۳) په‌له‌به‌له‌ی دم‌وجوی
 زنی نایس؛ (۴) لقه‌ی زیری جول که چریشی بی له بو‌روده (۱)
 ماله بنایی؛ (۲) شخم صاف‌کن؛ (۳) لکه‌های صورت زن آستن، ماهه
 (۴) قرچه سقد
 مالهاو: حال‌خالوکه (۱) کهددورک.
 ماله‌پانی: ماسی خورگه، ریکره (۱) خداکند، ای کاش
 ماله‌پیتان: گمه‌یه‌کی زاروکانه به چوه ده‌یکه‌ن (۱) نوعی ش‌بازی
 کودکان
 ماله‌پیتان: ماله‌پیتان (۱) نگا: ماله‌پیتان.
 ماله‌پیتان: ماله‌پیتان (۱) نگا: ماله‌پیتان.
 ماله‌کاری: قور به ماله سوغ‌دان (۱) کار بنا با ماله
 ماله کردن: لوس کردن قور به ماله (۱) ماله‌کنشی.
 ماله‌کیشن: ماله کردن (۱) ماله‌کنشی.
 ماله‌قه: (۱) به‌هست خاوین کرده‌وه؛ (۲) مشت و مال‌دان (۱) زدودن؛
 (۲) صیقل دادن.
 ماله‌قین: (۱) نابوت‌بون، هیچ بونه‌مان؛ (۲) کساسی، بی‌بره‌وی (۱)
 ورشکستگی؛ (۲) کساد، بی‌روچی
 ماله‌قازیان: گوندیکی کوردستان به‌عسی کاوولی کرد (۱) نام روسی در
 کوردستان که توسط بهیمان ویران شد.
 ماله‌گانی شاسوار: گوندیکی کوردستان به‌عسی کاوولی کرد (۱) نام
 روستایی در کوردستان که توسط بهیمان ویران شد
 ماله‌تیا: گوندیکی کوردستان به‌عسی کاوولی کرد (۱) نام روستایی در
 کوردستان که توسط بهیمان ویران شد.
 ماله‌وه‌کن: دیو ویری دزان (۱) ایزد دیو ویری دزد، پشتنگ
 ماله‌ومال: له حایو بو حایو؛ (کرنه‌یه‌که کس ماله‌ومال ماکان) (۱)
 زخانه‌یه‌حایه.

مانه و مال کردن: له خاوریگهوه بو خانوی زوشتن: (بهس مانه و مال بکه) در خانه ای به خانه ی رفت.

مانه و: (۱) مال، چنگی ژبانی خیران: (۲) بریتی به که یوانو (مانه و ده یگرب) (۱) مسکن: (۲) کتابه از همسر.

مانه و پنجه: مالوچ، مانوچه (۱) گیاه ملو که.

مانه و پنجه: مالوچ، مانه و پنجه (۱) گیاه ملو که.

مانه و هنگ: شنه هه بگوین (۱) شاه عسل.

مانی: (۱) کوری، که دی، حه مایه: (عاشقی چاوناسکیکم مانی به/ دل به بی فکر و خه پالی خانی به) «زبوره»: (۲) شتی که به سالد دروست

دکرتی (س مانی) (۳) که سگی دا: (۴) مال نهو (۱) رام، هلی: (۲) حاجگی: (۳) حارورد: (۴) «مال» او.

مانیت: (۱) حاجی دهو له: (۲) مالیت (۱) مالیات: (۲) دام

مانیوا: مانر و (۱) نگا: مانران

مانیوا: (۱) لهو گونداندی کوردستانه که به عسی کاویان کرد: (۲) خانه ی تاوا (۱) روستایی در کوردستان که بهس ن را ویران کردند:

(۲) خانه اش آباد

مانیپ: شنه ی خه رمی یاد ن (۱) افشون

مانیپته: حیکگی خولی به نادان، به ناگ (۱) بناگاه.

مانی دنیا: (۱) دارایی: (۲) بریتی له هونه و ژبهانویی (۱) دارایی: (۲) کبابه از هنرمندی

مانیز: هه وری ژ، سل ریتکه، شمکینه (۱) خمیر بسیار بکی.

مانیفت: هسان، حاو دده و، به خودی کردن (۱) بر بیت.

مانیفت: سه به، شهن (۱) هتون

مانیله: بوسه، بیری (۱) هرم.

مانین: (۱) لیدان (کوته کیک پیامانی): (۲) ساوین: (ژونی پیا یاله): (۳) بهرینی دای بهرگن بولید: (۴) گزگو باور لیدان (۱) ردن: (۲) ساییدن: (۳) لگد مال کردن نمده: (۴) رویدن.

مانینوس: ده رمانه سور ی چاو (۱) دای قرمز چشم درد.

مانیشه و: (۱) پردنی هه و شنه: (۲) دوبانه کرده و ی خاوین کرده و به گره و بین: (۳) سرتنه و ی شب (۱) همه چیر و ایدن: (۲) بکرار

نظافت: (۳) زودن و صیقل د دن.

مانیوراو: مانرا و (۱) نگا: مانران

مانیوره: مانیر، ریتکه (۱) خمیر بسیار بکی.

مام: (۱) نهجوم: (۲) نه مردم: (۳) ناب: (۴) وشه ریز له دواندنی بیاری

پهردا (۱) ماندم، نرفتم: (۲) زنده ماندم، نه مردم: (۳) عمو: (۴) کلمه احترام به ساخورده مرد

ماما: (۱) دایکی دایکو باب: (۲) ژنی که له راندا تاریکاری دایک ده کا، تایمن (۱) مادر بزرگ: (۲) ماما.

ماماران: جوری خسه گره که دور له تار له چیا هه یه و ژور زله (۱) نوعی سوسمار درشت.

مامازیان: شنگه بهره که ته ی مازو (۱) مازو و دوقلو.

ماماله گنجی: باوه خونی (۱) باری چرخش به دور خود

مامان: سانس، تاریکاری دایک له ژور د (۱) بازوج، ماما

مامانه گنجی: ماماله گنجی (۱) نگا، مامانه گنجی

مامانی: (۱) کوری ماما: (۲) کیتی ماما: (۱) مامایی: (۲) مزد مامایی، مام بر ایچه: حوری تری (۱) نوعی انگور.

مامهیز: ناسک، که زال (۱) اهو

مامهیزه: گینه که (۱) گیاهی سب

مامر: کهزکی (۱) مرغ حاجگی

مامرک: بازو که (۱) چو حه مرغ ماده.

مامره ش: گودیکی کوردستانه به عسی کاوی کرد (۱) نام روستایی در

کوردستان که توسط بهشیا ویران شد

مامره شامی: قهله مرگه، عه له شش، قهله (۱) بوقمون.

مامره گزیله: مهلیکه له که له شیر ده کا (۱) پرنده ی ست شبیه حروس.

مامریواس: گیاه کی بلندی که لادرژه ترشه و ده و مایی کر مه (۱) گیاهی ست در وی.

مام زبوی: روس، چتری له چیر زکاند (۱) روباه در داستانها

مامز: (۱) ناسک، که زال، مامره: (۲) مسیه له که گهرا داده ی: (۳) مامره (۱) هوا: (۲) ماهی ماد: (۳) مهمیز.

مامز او: گودیکی کوردستانه به عسی کاوی کرد (۱) نام روستایی در کوردستان که توسط بهشیا ویران شد.

مامزه: ناسک که له بس بانه ی حه که قیم ده کری بو کی بیری هه به به برادی ناسب ددری بو لیجورین، مامر (۱) مهمیز

مام سارمه: حوری هه و (۱) نوعی گلایی

مامش: بی ده نگ، کر، ماب (۱) خاموش و بی صدا

مامش خانه: نوده سب (۱) مسرج

مام قلیج: لهو گوند نه ی کوردستانه که به عسی کاویان کرد (۱) روستایی در کوردستان که بهشیا آن را ویران کردند.

مامک: مه تله زکه، موععم، ده لایچه (۱) چسبان

مامله: (۱) سهود، نالو ویر، کرین و فروشتن: (۲) پرسبی له نرخ (۱) معامله: (۲) پرسش از قیمت.

مامنه به شیمانی: کهراه، توانی که له سهودا پیژوان ده پدا (۱) تاوان بتیمان از معامله

مامنه قوچه: کلاری سه و جی شه وانه (۱) شب کلاه بلند

مام لیس: گودیکی کوردستانه به عسی کاوی کرد (۱) نام روستایی در کوردستان که توسط بهشیا ویران شد.

مام باونجی: بهینی رلو پچوک، بهینی ژورو گم (۱) حد وسط، میا بگین.

مام باوندی: مام باونجی (۱) حد وسط.

مام باوندی: مام باونجی (۱) حد وسط.

مامو: تابه، مامان (۱) ماما.

مامو: نابو، ناب (۱) عمو.

مامونک: روز عاقل و زانا (۱) بسیار دانا.

ماصوته: (۱) خوشیله: (۲) شیر ی خوشیله (۱) گیاهی ست: (۲) شمیره

مانگ: چیل، دایکی گۆنك [۱] گوماده.

مانگار: مار [۱] ماندگر.

مانگاشه: تاق هه بقی، تریقه، مئاوا [۱] مهاب.

مانگمژ: پهرخی که له گونی چیل شیر ده جو [۱] براهی که پستان گاو می مژد.

مانگهژ: مانگمز [۱] نگا مانگمژ.

مانگن: هه د بهش له دوازه بهشی سال [۱] ماهها.

مانگ نه: (۱) نرخی شتی که هه سی رۆز جاری بدی: (۲) گۆهاری که مانگی جادو ده: (۳) عو در شوتی ژن [۱] (۱) مرد ماهیه: (۲) مچله ماهانه: (۳) عادت ماهیه ژنان.

مانگوس: گوس، هه شکه به پیستی چیل [۱] مشک از پوست گاو.

مانگوهس: مانگاوس [۱] مشک، پوست گاو.

مانگ تاره: سهره نای هاتی مانگ [۱] ماه نو.

مانگ چواره: چاره هه مین رۆزی په پید یونه وی مانگ له عاسمان [۱] بدر.

مانگر: (۱) گه گر: (۲) به لپ گر [۱] (۱) خودداری کنده از رفتن: (۲) به ده گیر.

مان گرتن: (۱) گه گرتن: (۲) به لپ گرتن، گرو گرتن [۱] (۱) خودداری از رفتن: (۲) به ده گیری.

مانگری: خوی مانگر [۱] عادت «مانگر».

مانگ گیران: رهش هه لگه زانی بهشی یا گشت زوی مانگ له کانی دا که له عاسمان دیاره [۱] خسوف.

مانگ گیران: مانگ گیران [۱] خسوف.

مانگ بوی: مانگ تاره [۱] ماه نو.

مانگوز: قهیره کچی شونه کردو [۱] دختر ترشیده.

مانگوری: بژیوی و بوق، رسق و رۆزی تیر و تهسهل [۱] اداری کاهی بری گذران.

مانگه: مانگ، چیل [۱] گاو ماده.

مانگه سهوه: پهر دیک سبی بر یه دهره ده بکه به خشل [۱] سنگی است برق.

مانگه شهوه: مانگاشه، تاق هه بقی، تریقه، مئاوا [۱] مهاب.

مانگه شهوه: پهر دیکه له بهر خور چند زهنگ ده دا [۱] سنگی است سی.

مانگهوه: چیل، مانگ [۱] گاو ماده.

مانگه و مانگ: هه به سی رۆز جاری [۱] ماه به مه.

مانگی: ماندویی، شه که تی [۱] خستگی.

مانگی خو: نه مانگی تارسی تیده ده زئی: (له مانگی خو دایه) [۱] به ده.

مانگیر: مانگر [۱] نگا مانگر.

مانگیر: به نه کی ده به ره و حواره بو بوس کو که ده ده، بر مع [۱] سس کس مان گیران مانگ گیران [۱] خسوف.

مانگیر کرن: مانگیر ده کاره یان [۱] به شن کش کار کردن.

مان گیران: مانگ گیران [۱] خسوف.

مانگیشکی: گوندیکی کوردستانه به عسی کاولی کرد [۱] نام روستایی در کردستان که توسط یعیان ویران شد.

مانگیله: (۱) مانگ تازه: (۲) شکنی مانگ نه به تالاد [۱] (۱) هلال: (۲) نفس هلال در برجه.

مانگی نوی: مانگ سهر، مانگ نوی، مانگیله [۱] هلال.

مانگ به کشه وه: مانگ نوی [۱] هلال.

مانگی به کشه وه: مانگ به کشه وه، مانگ نوی [۱] هلال.

مانن: شه که بکرن، ماندوکر دن [۱] حسه کردن.

مانو: شه که ت، ماندو، مانگ، مانگ [۱] خسته.

مانه: (۱) هه مینه: (۲) مابا، واتا: (۳) به ده نه، به لپ، مان، گه: (۴) تیهه، نیوان [۱] (۱) انبان: (۲) معی: (۳) اعتصاب: (۴) تیهه.

مانه که: ته سی زه سن، چس [۱] اسپ از ژود حیل.

مانه گی: (۱) رسی به سب: (۲) مانه که [۱] (۱) زین اسپ: (۲) اسپ اصیل.

مانه ن، وه که [۱] مانه.

مانه ند مانن [۱] مانه.

مانه و ده: ستن، حی گر یون له شویی [۱] مانه کار شدن.

مانه ی: پهلپ، بیانو، به هاه [۱] بهانه.

مانی: (۱) مانه، هه مانه: (۲) سواره، قسه بهر [۱] (۱) انبان: (۲) حیر چین.

مانیا: سب، لیوه، دیس [۱] دیوانه، محزون.

مانیا که: شه که ت، مانو [۱] خسته.

مانیا گی: شه که تی [۱] خستگی.

مانیان: شه که ت یون [۱] حسه شدن.

مانیلا: بوسه، یاری، هه لقه [۱] اهرم.

مانیلوس: مانیلوس [۱] نگا: مانیلوس.

ماو: مانگ [۱] نگا: مانگ.

ماوا: شوین، حبه که [۱] حای، مکان.

ماوت: پارچه به کی کو نکه ده کرینه که رو پاتول [۱] ماهوب.

ماوزه: (۱) جوژی نهنگ: (۲) ماوی زانه [۱] (۱) بوعی شنگ: (۲) نام زانه.

ماوزی: (۱) راو مانگ، تارال و بیجوری تیکه ل کرو بو له وژ: (۲) گوندیکه [۱] (۱) نگا: زو مانگ: (۲) نام دهی است.

ماوش: (۱) گیره ی پیشه سازان: (۲) گیره ی کتیب گوشینی نه وایه ی کتیب بهرگ ده که ن: (۳) کوه پا، کوئی که پای لیوه دیت [۱] (۱) گیره.

صفتگران: (۲) مانگنه صحافی: (۳) سورخ مسدود.

ماول: قانه، ده رفه تان بو تائی [۱] مهنت.

ماونان: گوندیکی کوردستانه به عسی کاولی کرد [۱] نام روستایی در کردستان که توسط یعیان ویران شد.

ماوه: (۱) ماول: (۲) نه ندازه له زه مان: (ماوه ی دوساله به مدیوی، به م ماوه به دا جت کرد): (۳) نه ندازه ی جی، (ماوه ی تیره به نه ی سه د گه به ی): (۴) باقیمار له شتی: (ماوه که ی جوا به ده لیم): (۵) گوندیکی کوردستانه به عسی کاولی کرد [۱] (۱) مهلت: (۲) مدت: (۳) مسافت:

(۴) بقه؛ (۵) نام روستایی در کردستان که توسط بهشیان ویران شد.
 ماوه‌ت: شاریکی کوردستانه به‌عسی به بومای شیمیایی ویرانی کرد.
 شهری در کردستان که بهشیان با بمبهای شیمیایی ویران کردند.
 ماوه‌س: گوندیکه به کوردستان به‌عسی ویرانی کرد.
 کردستان که بهشیان ویران کردند.
 ماوه‌دان: مارل‌دان.
 ماوه‌رانی‌پچوک: گوندیکه له کوردستان به‌عسی ویرانی کرد.
 روستاهای ویران شده کوردستان توسط بهشیان.
 ماوه‌رانی‌گه‌وره: له کوندانه‌ی کوردستانه که به‌عسی کاولیان کرد.
 روستایی در کردستان که بهشیان آن را ویران کردند.
 ماوه‌رد: گولی‌گولا.
 ماوه‌وه: مو له میزیه‌وه.
 هوی: (۱) مالوس؛ (۲) عایی، گوه؛ (۳) هر هوی؛ (۴) خوک ماده؛ (۵) رنگ بی؛ (۶) ماده‌ای.
 ماویژ: وشکه‌وه کراوی تری.
 مویلیان: له‌گوندانه‌ی کوردستانه که به‌عسی کاولیان کرد.
 در کردستان که بهشیان آن را ویران کردند.
 مه: (۱) ما، مان، مانگ؛ (۲) زورده تشه‌شاخی زور بندی بوس؛ (۳) ماه؛ (۴) کوه سنگی بلند و صاف.
 ماه‌تسه‌وه: کدو تنبل باری ناسایی و تود بونه‌وه‌ی قران (دوک‌بوه‌که
 مای هینابه‌وه).
 ماه‌اورده‌وه: ماه‌تسه‌وه.
 ماهیچه: مانگیله.
 ماهره: ماره، لیک‌حوث کردنی تابی، عقد، نکاح.
 ماهف: له‌ناوچوک، شریه‌وار نماغ.
 ماهف: یارزگاری.
 ماهفور: قالی، ماهوره.
 ماهکومه: (۱) محکوم، په‌تاواندار ناسراو؛ (۲) ته‌شقی، قاجاج به پولیس.
 ماهکوم: (۱) محکوم؛ (۲) فراوی.
 ماهنه: گه، گرته، گهی.
 ماهوه: مالوس.
 ماهوت: ماهوت.
 ماهور: (۱) شاه‌گیزی گزنی، به؛ (۲) شاخی هه‌له‌موت؛ (۳) هنگ
 ماهور، دستگه ماهور؛ (۴) ستیع کوه.
 ماهوزهره: زهرده‌ماه.
 ماهور: ماکه‌ر دینه‌که‌ر.
 ماهه‌ک: به‌مانی نیست له‌بانش دهرزی بی‌زورکردن و کوتان له‌تاوله.
 ورم پوست بعد از مایه‌کوبی.
 ماهی: (۱) نیسکه‌ماسیه‌کی زهرداشه ده‌کرته ده‌سکه‌جه‌جه‌ر؛ (۲) ماسی
 نوعی استخوان کلفت ماهی که دسته‌خنجر کسد؛ (۳) ماهی.
 ماهیده‌شت: به‌لینه‌یکه له کوردستان ناحیه‌ای در کردستان.
 ماهیر: کارامه.

ماهی‌زهره: ماهوزهره، زهرده‌ماه.
 ماهین: (۱) شیر و می، ته‌سپ؛ (۲) ته‌سپی می؛ (۳) اسب و مادیان؛ (۴) مادیان.
 ماهینتی: رگه‌ی ته‌سپ غاردان، گریوه‌غار.
 ماهینه: ماین.
 مای: (۱) نه‌چی؛ (۲) نه‌مردی؛ (۳) گوندیکه به کوردستان؛ (۴) مانگی
 به‌سسی سانی خاج‌په‌رسان؛ (۵) دایک، دالک؛ (۶) نرفی؛
 مادی: (۱) زنده‌ماندی؛ (۲) نام دهی در کردستان؛ (۳) ماه مه؛ (۴) مادر.
 مایچه: (۱) ماسولکه، ماهیچه؛ (۲) پاژندی بالدر؛ (۳) سواغی گوشه‌ی
 حمور؛ (۴) ماهیچه؛ (۵) پاشنه‌طور؛ (۶) اندوده‌گوشه‌ی حوض
 مایده: گومگومه، مه‌تده‌ی سه‌قهر.
 مایس: مانگی مای.
 مایک: (۱) میوینه میچکه، په‌رائی‌هری تیر؛ (۲) میوایه‌سی، په‌رایه‌ری
 تیر، ته‌ی؛ (۳) ماده، مخالف تر؛ (۴) مادگی.
 مایکه: میوینه، مایک.
 مایکه‌ی: میوایه‌نی.
 مایکی: میوینه‌ی.
 مایله: له‌گوندانه‌ی کوردستانه که به‌عسی کاولیان کرد.
 کردستان که بهشیان آن را ویران کردند.
 مای‌مار و ن: مامارن.
 ماین: (۱) ته‌سپی می، ژنی ته‌سپ، دایکی جو، ماهین؛ (۲) مارن؛ (۳) مادیان؛ (۴) مانده‌اند.
 ماین‌پلاخ: ناوی کویستانیکه.
 ماین‌په‌راز: ته‌سپی فحل که مایته‌ی لی‌چاده‌کن.
 ماین‌په‌زه: کدی که به مایتان ده‌به‌ری بر تیرستریه‌ی‌پون خری که بر
 مادیان سوار شود.
 ماینچه: پاژندی بالدر.
 ماینچه‌قل: چهرخ و قه‌له‌ک که زورک سوازی ده‌بن و ده‌حولینه‌وه.
 جرح و هک بچه‌ها.
 ماین‌دول: گوندیکه کوردستانه به‌عسی کاولی کرد.
 کردستان که توسط بهشیان ویران شد.
 ماین‌ورز: ماین‌هرز.
 ماینه: (۱) په‌رایه‌ری تیره‌وه، می؛ (۲) به‌قوتاون، ماون؛ (۳) خوشی له‌خوت
 باوکر داکت ماینه؛ (۴) ماینه؛ (۵) مانده‌اند.
 مایه: (۱) سه‌به‌ب؛ (۲) ماک؛ (۳) ده‌سمایه، سه‌رمیان؛ (۴) نامین؛ (۵) تیری؛
 (۶) پتمی؛ (۷) نه‌قوتونه، ماهه؛ (۸) دایک (سیلو بیبیل ده‌ده/ده‌رکی
 ده‌کن له‌مایه) «چیروکی کون»؛ (۹) سپ؛ (۱۰) ماده؛ (۱۱) سرمایه؛ (۱۲)
 مایه‌خمیر و پیر؛ (۱۳) غلظت؛ (۱۴) محکمی؛ (۱۵) مانده‌است؛ (۱۶) مادر
 مایه‌پاش: به‌قواج به‌ریان؛ (۱۷) له‌م سه‌ودایه مایه‌پاش هاتمه‌دن؛
 سرمایه بدون نفخ و زیان، سرمایه.
 مایه‌پوش: (۱) که‌سی که ده‌سمایه‌ی زوره؛ (۲) که‌سی که ده‌سمایه‌ی
 له‌ده‌س‌داوه؛ (۳) سرمایه‌دار پررگ؛ (۴) ورشکست.

مايه پوٽ: ماښکي له سه وډادا، ناپوٽ [۱] ورشکست و نابود شوه.

مايه پوټ: مايه پوټ [۱] نگا: مايه پوټ.

مايه د ز: ۱) تيره دزي شل و ترا: ۲) روو په ده وام و مايم: ۳) ده سمايه دار

[۱] غليظ، پرمایه: ۳) پادوم و محکم: ۳) سرمايه دار.

مايه فېشنه: ناژاوه جي [۱] منځ

مايه صيو: حورې برې [۱] نوعي انگور

مايه سيمر: به خويشه که له ژوره وي تنگ ديت [۱] پواسير

مايه سيمرې: مايه سيمر [۱] پواسير

مايه ن: موييه، پير نيمړي تر يه [۱] مآده، مقابل تر

مايه وا: گوسښکي کوردستانه په عسي کاوي کرد [۱] نام روستايي در

کردستان که توسط پېشان ويران شد.

مايه وړه: ۱) به جه وهره، په هونه: ۲) ده وله مند [۱] ۱) هنرمند: ۲)

تر وسند.

مايي: ۱) ئيسکه ماهي که ده کرينه خه نجه: ۲) خه لکي گوندي مای: ۳)

ماسي [۱] ۱) اسخووان ماهي که دسه خضر مي شود: ۲) اهل

روسي مای: ۳) ماهي

مايي چنه ک: ماسيگره [۱] مرغ ماهي حوان

ماييچه: ماسولکه، ماهيچه، مايچه [۱] ماهيچه.

مايي ده شت: ناوچه په که له کوردستان [۱] ناحيه اي در کوردستان

مايين، ماهين، نه سبي مې [۱] مادبان.

مايينه: مې، ما، پيرانه پري نير [۱] مادسه.

مبارک: پيروز [۱] مبارک

مبارک بادي: پيروربي [۱] بريك

مبارک ببي: مبارک بادي [۱] تبرک

مباشير: نريکري حواه منک له سهر ملکان [۱] مباشر ارباب.

مهال: ناوده ست [۱] مسراج

مبالات: گوي دان به کارو پار، پدگريگ گرتن، گونگي دان به کاري [۱]

مبالات.

مت: ۱) گوښ: ۲) مات و پنده نگ: ۳) موړوي به موړو و حشل: ۴)

ر: ۵) به رايي له ره مين، ژوره، تپيد. تپيد: ۶) خړه شاتروي

چاوه نووي کيس له دوزم نانين: ۷) سيمه، ژه بت، خه به ک [۱] ۱)

چيزي که در بهزي پر زمين گداوند، سرمايه هر پازيکن پر زمين در

بيله باري: ۲) مات و خاموش: ۳) مهره زيني: ۴) ريختن: ۵) بلدي

رمين: ۶) درکمين: ۷) کمين شکارچي.

متاره: زباره، هره ور، که له کرمه [۱] تعاوني.

متالا: ۱) حويند هري به چاو به به ده نگ: ۲) پير کرده وه له کاري [۱] ۱)

مطالعه: ۲) تمرکز.

متاندين: ۱) له زه وي توند کردن: ۲) به نهم به همدا دن [۱] ۱) به زمين

چسباندين: ۲) بر زمين کوفتن

متيون: بيده نگ بو [۱] ساکت شدين.

مترا ليوژ: ناگرياره شوستير، ره شاش [۱] تشهار.

مشرپ: ۱) قهره جي، کاولي: ۲) نيره يه که له کوردستاني سوري [۱] ۱)

کولي: ۲) طايفه اي در کردستان.

مصريه: به بردندي دوه خا [۱] پيوند درج

متعه زک: سرور مبره ک (بي شين متعه رک، [۱] امير)

متک: گرد، به بولکه [۱] به

مکرون: ۱) حومات دن: ۲، پدديگ کردن [۱] ۱) جي حرکت و خاموش

بي حرکت سس: ۲) خاموش کردن

مشماله: به بي، حاترجه مي: (مې مشاهات بي ده کم) [۱] اصبهان.

متو: هوگر [۱] نگا: هوگر

متورقه: روو جوان و بين دوتا [۱] سيار ريبا و بي مانند.

مت و مور: زه نگيا نهو موړوي تيکه لا [۱] مهره هاي مختلط.

مت و مورک: مت و مور [۱] مهره هاي مختلط.

مت و مورگ: مت و مور [۱] مهره هاي مختلط

مت و مور و: مت و مور [۱] مهره هاي مختلط.

مت و مور و: مت و مور [۱] مهره هاي مختلط

متون: هوگر، خوږي گرو [۱] ماوس.

مته: ۱) مت، گوښ، شتي که له که لا پين دا له سهر زوي داده بري: ۲)

به ده، نه به راستي، زه زه [۱] ۱) جيري که در تيله پاري پر زمين نهند:

۲، بدلي

مته حه پير: سهرگردان، سهرسورماو [۱] متحير به زده

مته حه سبر: مته سبر [۱] متحير.

مته ش: ۱) داده ستي گريدارو نه ستوري ده ستي ده رویشان: ۲) بريغي

له کيري زل [۱] ۱) سش: ۲) کمايه از ذکر گفت

مته شينخ: شينخ به راستي، ره سينخ [۱] شينخ تدلي

مته که بيير به ده عيه، بادي ههوا، لوټ به مر [۱] متکبر.

مته لا: زيرکفت کراو [۱] رراندد.

مته لا، مته لا [۱] رر ندود.

مته نجه به: حه و تر بگه، چيشنيکه [۱] آش متحان.

مته وه للي: که سني که به سهو دوکان و ره مې سهر به مرگوت زاده گا [۱]

متوني وقاف.

مته هدم: جتي گوسان له تاوان دا [۱] متهم.

مته ي: رشن، وشن، ريختن [۱] ريختن.

متيل: ۱) باونساخن: ۲) گشته کي ليف مدرن: ۳) دوشه ک: ۴) نوښ

به گشي، پيچد [۱] ۱) آگه: ۲) ريسان له هادوژي: ۳) شک: ۴)

رختخواب

مجادله: شدره جهقه، دم به دم [۱] جدال.

مجيبي: که سني که پت کي خوښي کوده کاته وه [۱] کسی که خوبها ر

جمع مي کند.

مجد: دورله گانه و گپ [۱] جدې، دور از شوخي.

مجرؤ: ۱) کويز، کوره: ۲) شه کت: (ماندو مجرؤ) [۱] ۱) نابينا: ۲)

بسيار خسته.

مجرؤي: کويزي [۱] نابينا يي.

مجرؤي د هاتن: ليلاي داهاتن، کويز بون [۱] نابينا شدن.

مجرى: صندوقى چكۆلە [صندوقچە مجرى].

مجدك: چابوك، رۆز بەكار [چست و چالاك].

مجدلەور: مروجە، مېرۇ، مېرولە [مورچە].

مجن: مجدك [چست و چالاك].

مجنك: مجن [چست و چالاك].

مجدللا: گۆڧار، بەلاڧوتكى مانگانە و حەفتانە [مجله].

مجدلله: مجدلا [مجله].

مجدو: مزل، بۇنگ [مژ].

مجدوور: خزمەنكارى مژگەوت [خادم مسجد].

مجدىي: متهى، رۇاندن [ريختن].

مجدىز: نىستىن [سپ].

مجدىقى: جۆرى ھەنجىر [نوعى انجير].

مجدوور: مجدوور [خادم مسجد].

مجدوورى: پىشكى ھەزەرن بۇ دەس و يۈەدى تاغادى [مايايى كە رباب ار رخت مى گيرد].

مجد: ۱) چكۆس، رۆز، رەزىل، دەس قۇچاۋ: ۲) كۆن: ۳) شە، تەزى: ۴)

لەمى ۵) خەسەت تۈسە: ۶) قور دەلەر: ۶) سىكە دەتەن (دەسى مج

كردە): ۷) روگرو: (پىدە مىج و مۆزە): ۸) چىنگە: ۹) راست و قىت:

۱۰) گە: ۱۱) خىس: ۱۲) گادانە: ۱۳) تە: ۱۴) لىج: ۱۵) خىسك:

۱۶) برەم گرە كىرد: ۱۷) احمو: ۱۸) حىشە اى چىپىندە: ۱۹) راست و

خىردار پىسادە: ۱۰) كە

مجدانن: گۆڧىن لە دەستا، گۆشىن [مجاله كردن].

مجدانن: دەست لەناو دەست نان، تۇفە كردن، دەس و مۇستى [مضاجه]

مجدك: مەروى لەس [مەرسا]

مجدىس: مەردىن [مضاجه]

مجدانن: ئار لە سەرچاۋە وشك كردن [خشك شدن آب از سرچشمه]

مجدقاسە: نۆسە كە، نۆسە نە كە، دۆكە كە پە خورى چىكەۋە دە تۇسنى [خارى است بر پشم مى چسبد]

مجدقن: وشك و ھاتىن: (كانىياس مجقى) [خشك شدن آب از سرچشمه]

مجدك: ۱) مەج، چىنگە: ۲) مەرج، گرىۋ [۱) حىشە اىست چىپىندە: ۲) شرط بىدى]

مجدك: ۱) گۆڧى قوت كىردى نەسب: ۲) بە پى شىلان: ۳) بىكەۋە

بۇسانى ۷) گە ۷) گۆش تەز كىردن اسب: ۲) پامال كىردن: ۳) بەھم چىپىندىن اجراۋ رىۋ]

مجدك: ۱) چكۆس، چكۆدە رۆز سەقىل: ۲) جۆرى زورە پانى [۱) خىس: ۲) بوعى گىشى]

مجدك: ۱) چكۆس، چكۆدە رۆز سەقىل: ۲) جۆرى زورە پانى [۱) خىس: ۲) بوعى گىشى]

مجدك: ۱) چكۆس، چكۆدە رۆز سەقىل: ۲) جۆرى زورە پانى [۱) خىس: ۲) بوعى گىشى]

مجدك: ۱) چكۆس، چكۆدە رۆز سەقىل: ۲) جۆرى زورە پانى [۱) خىس: ۲) بوعى گىشى]

مجدك: ۱) چكۆس، چكۆدە رۆز سەقىل: ۲) جۆرى زورە پانى [۱) خىس: ۲) بوعى گىشى]

مجدك: ۱) چكۆس، چكۆدە رۆز سەقىل: ۲) جۆرى زورە پانى [۱) خىس: ۲) بوعى گىشى]

مجدك: ۱) چكۆس، چكۆدە رۆز سەقىل: ۲) جۆرى زورە پانى [۱) خىس: ۲) بوعى گىشى]

مجدك: ۱) چكۆس، چكۆدە رۆز سەقىل: ۲) جۆرى زورە پانى [۱) خىس: ۲) بوعى گىشى]

مجدك: ۱) چكۆس، چكۆدە رۆز سەقىل: ۲) جۆرى زورە پانى [۱) خىس: ۲) بوعى گىشى]

مجدك: ۱) چكۆس، چكۆدە رۆز سەقىل: ۲) جۆرى زورە پانى [۱) خىس: ۲) بوعى گىشى]

مجدك: ۱) چكۆس، چكۆدە رۆز سەقىل: ۲) جۆرى زورە پانى [۱) خىس: ۲) بوعى گىشى]

مجدك: ۱) چكۆس، چكۆدە رۆز سەقىل: ۲) جۆرى زورە پانى [۱) خىس: ۲) بوعى گىشى]

مجدك: ۱) چكۆس، چكۆدە رۆز سەقىل: ۲) جۆرى زورە پانى [۱) خىس: ۲) بوعى گىشى]

مجدك: ۱) چكۆس، چكۆدە رۆز سەقىل: ۲) جۆرى زورە پانى [۱) خىس: ۲) بوعى گىشى]

مجدك: ۱) چكۆس، چكۆدە رۆز سەقىل: ۲) جۆرى زورە پانى [۱) خىس: ۲) بوعى گىشى]

مجدك: سوڭە ناۋى مستەفا [مخفف مصطفى، نام مرد نه]

مجدك: لە دەستا گۆڧاۋ [مجاله]

مجدك: مجدك [مجله]

مجدوور: روگرو، روبرش [اخمو]

مجدوور: پەل، پاۋ دەست حەيوان: (خرمچون بەسەم، خرمچون نالم كرد)

[دست و پاى حيوان]

مجدوور: ۱) جىرە: ۲) سوڭە ناۋى مستەفا: ۳) خرنو [۱) جىرە،

مستەرى: ۲) مخفف مصطفى، نام مردانه: ۳) مگا: ترو.

مجدوور: لەو گۆسەنەى كوردستانە كە بەسى كاۋلەن كرد [روستايى در كردستان كە بەتەن آن را ويران كردند]

مجدوور: گۆندىكى كوردستانە بەسى كاۋلى كرد [نام روستايى در كردستان كە توسط بعنان ويران شد]

مجدوور: تەم، شە، تەرايى، تەرشو [رطوبت]

مجدوور: مجدوور، مجدوور [خادم مسجد]

مجدوور: بەسەرىك، توبدوون: (مىسى مجدييه) [برهم مدن با فشار]

مجدوور: تەمرايى كە مۇي پى لە رۇدەردىن، مۇگىش [موجين]

مجدوور: لى، پىسەۋە لە لاى حاكىم [محاكمه]

مجدوور: ۱) شىن كە ناشى رۇبدا، لە دەسە لاى پىدادەم بەدە: ۲)

كۆمە لە ئاۋاىدەك لە سەرزەمىشكدا كە سەربەيە كىرەن، ناۋچە: (مەھالى

مەنگوۋان، مەھالى پەخسەجى): ۳) ناۋى ناۋچە بەكە لە رۇدە لاى

مەھاباد: ۱) مەھال: ۲) مەھال: ۳) ناۋى ناۋچە بەكە لە رۇدە لاى

مەھال: ۱) مەھال: ۲) مەھال: ۳) ناۋى ناۋچە بەكە لە رۇدە لاى

مەھال: ۱) مەھال: ۲) مەھال: ۳) ناۋى ناۋچە بەكە لە رۇدە لاى

مەھال: ۱) مەھال: ۲) مەھال: ۳) ناۋى ناۋچە بەكە لە رۇدە لاى

مەھال: ۱) مەھال: ۲) مەھال: ۳) ناۋى ناۋچە بەكە لە رۇدە لاى

مەھال: ۱) مەھال: ۲) مەھال: ۳) ناۋى ناۋچە بەكە لە رۇدە لاى

مەھال: ۱) مەھال: ۲) مەھال: ۳) ناۋى ناۋچە بەكە لە رۇدە لاى

مەھال: ۱) مەھال: ۲) مەھال: ۳) ناۋى ناۋچە بەكە لە رۇدە لاى

مەھال: ۱) مەھال: ۲) مەھال: ۳) ناۋى ناۋچە بەكە لە رۇدە لاى

مەھال: ۱) مەھال: ۲) مەھال: ۳) ناۋى ناۋچە بەكە لە رۇدە لاى

مەھال: ۱) مەھال: ۲) مەھال: ۳) ناۋى ناۋچە بەكە لە رۇدە لاى

مەھال: ۱) مەھال: ۲) مەھال: ۳) ناۋى ناۋچە بەكە لە رۇدە لاى

مەھال: ۱) مەھال: ۲) مەھال: ۳) ناۋى ناۋچە بەكە لە رۇدە لاى

مەھال: ۱) مەھال: ۲) مەھال: ۳) ناۋى ناۋچە بەكە لە رۇدە لاى

مەھال: ۱) مەھال: ۲) مەھال: ۳) ناۋى ناۋچە بەكە لە رۇدە لاى

مەھال: ۱) مەھال: ۲) مەھال: ۳) ناۋى ناۋچە بەكە لە رۇدە لاى

مەھال: ۱) مەھال: ۲) مەھال: ۳) ناۋى ناۋچە بەكە لە رۇدە لاى

مەھال: ۱) مەھال: ۲) مەھال: ۳) ناۋى ناۋچە بەكە لە رۇدە لاى

مەھال: ۱) مەھال: ۲) مەھال: ۳) ناۋى ناۋچە بەكە لە رۇدە لاى

مەھال: ۱) مەھال: ۲) مەھال: ۳) ناۋى ناۋچە بەكە لە رۇدە لاى

مەھال: ۱) مەھال: ۲) مەھال: ۳) ناۋى ناۋچە بەكە لە رۇدە لاى

مەھال: ۱) مەھال: ۲) مەھال: ۳) ناۋى ناۋچە بەكە لە رۇدە لاى

مەھال: ۱) مەھال: ۲) مەھال: ۳) ناۋى ناۋچە بەكە لە رۇدە لاى

مەھال: ۱) مەھال: ۲) مەھال: ۳) ناۋى ناۋچە بەكە لە رۇدە لاى

مەھال: ۱) مەھال: ۲) مەھال: ۳) ناۋى ناۋچە بەكە لە رۇدە لاى

مەھال: ۱) مەھال: ۲) مەھال: ۳) ناۋى ناۋچە بەكە لە رۇدە لاى

مەھال: ۱) مەھال: ۲) مەھال: ۳) ناۋى ناۋچە بەكە لە رۇدە لاى

مەھال: ۱) مەھال: ۲) مەھال: ۳) ناۋى ناۋچە بەكە لە رۇدە لاى

محل

محل: ۱) دم، کات: (پاره که نام محلله نام محلله اندا دیب): ۲) حاره که رت [۱] ریان، هنگام: ۲) بار، دفعه محلله: ترح، گمزه که [۱] محله محلله بی: ترنی [۱] غری محلله لق: ۱) راه سببی بی چوئو پروتن: ۲) خو په سمر سمر دا ناوه ژوکردنوه: ثمنه [۱] ایستادن بدوین حرکت: ۲) پشت محلله می: عتایریکه به روزتیره وه له کوردستان زوایوکی تاییدی یان هدیه [۱] عتایری گرد دارای لهجه ای ویژه محلله د خان: لهو گوندانی کوردستانه که به عسی کاویان کرد [۱] روسایی در کوردستان که به بیان آن را ویران کردند محلله د فاته: گوندیکی کوردستانه به عسی کاوی کرد [۱] نام روستایی در کوردستان که توسط به بیان ویران شد محلله د چهره: محلله چهری [۱] مرده محلله د ک: ره س، به حسب، به حسب دلس (به سواری محله نه کس هاتن، اسب سبب محلله د ک: محله نه که [۱] سبب نجیب محلله دین: را دیاره، واده ده که وی، به مزه نه [۱] چش سد سب محقی: سوکه ناوی محله دین [۱] محقق محی الدین، نام مرد به محییبه ت، محییبه ت [۱] محبت محییبه ت، محییبه ت [۱] محبت محبت، ره پای گمزه [۱] بحر محیط، افیانوس، صخ: دهنگی لو، مشه مش [۱] صدی بیی، محابن: حبق، به داحده [۱] دریم دریمه مخاره: نه شکوهی کور [۱] عار عمیق، محال: دژ [۱] مخالف، مخالف: تیره که هژی بلایس له کوردستان [۱] طایفه ای در کوردستان، مخول: ۱) تهروری، دژمن: ۲) گله کومه گی دژی که سی [۱] دشمن: ۲) گروه دشمنان یک نفر، مخس: سهرناوی حاجی مسیحی [۱] لقب حاج مسیحی، مخل: تاردییز بیژنگی روز کون تگ که تاردی بی داده بیژن، هیلگ [۱] الک مخور: دهوگانه [۱] ذوق، مخور که: موریا نه [۱] موریا نه، مخول: سوکه ناوی محمود [۱] مخفف محمود، محبت: ۱) دژنی که چهرمی بی لوئس ده که: ۲) یاز، مبه ست، قه ست، (مخفف تم نهویه بجه شار) [۱] ۱) چوب چرم صاف کن: ۲) قصد، منظور، مخول: مخل، هیلگ [۱] الک، مخه مخ: دهنگ له لو هان: (کوراپیره نان ده خوا مخه مخی لویه بی) [۱] صدای سنی، مخه نه ت: ۱) ترسه نووت ترسونه که: ۲) خویری و بیکاره: ۳)

بی ناموس، بی عبرت [۱] ترسو: ۲) هرزه و بیکاره: ۳) بی شرف، مخه نه ت: مخه نه ت [۱] نگا: مخه نه ت مدار: ۱) سیر و حه وسه له: (تم سالیش مدارا بکه وک کردونه) ۲، دل راگرتنی نوال: (توزی مدارای بکه) [۱] مدارا، هداس: سول، سهرپایی، پیلوی سوکی بی یازنه [۱] دمبایی، مدیره: کمر، ناسک، خدرل، ماهره ماهر [۱] آهو، مدبهق، تشپدره: ۱) سوس، ۲) شو ناسی لی چتی دگن [۱] مطبخ، مدده: ماوه نه زه من [۱] مدت، مدده ت مدده [۱] مدت، مدده ک: ده میگ، سهره حقی، ده مه ک [۱] مدنی، مدده عی: دوژمن [۱] دشمن، مدرا: ۱) روه ستا: ۲) داسه کنا [۱] ۱) ایستاد: ۳) آرمد، مهران: ۱) راه سبب: ۲) توفه گرین [۱] ۱) ایستادن: ۲) آرمدین، مرای: ۱) مدرا: ۲، گمزه وهی باگر، به مرس [۱] ۱) نگ: مدرا: ۲) خاموس شدن تن، مدور کارگیر سهره رسی نارو، ر [۱] مدبر، مدده: مدده [۱] مدب، مدده ت مدده [۱] مدب، مدین، مدور [۱] مدبر، مر: ۱) کمرگی ماهر: ۲) بسده [۱] ۱) مر ۲) حدیگی: ۲) برده، مر: ۱) روز سر (مدرده تی حورده مر بود هسسا مر نه نو: ۲) دوگر (مور موج: ۳) مات بو و ده ست را کیشان بو نامیاز بو: ۴) بولای سگ له زکان: ۵) توز، زورود: (خوله ص): ۶) یز ره قایی، ذل: ۷) گمزان و بون کردن بو خواردن ده گمزه موش ده گمزه موش (نوی موش ده کا): ۸) مرآدن، گف کردن، ده گمزه موش (مشت و من [۱] ۱) بسیار سیر: ۲) احصو: ۳) به زمین چسبیدن و به فکر جهش بودن: ۴) لندیدن سگ از حشم: ۵) گرد، آرمانند: ۶) خیره، چشم بر مد: ۷) هسته و بو کشیدن حیوان: ۸) تهدید لفظی، مرآ: کوزر، گیانی لی سیندرا [۱] کشته شد، مرآ: سگ به توره بی بولای کرد [۱] سگ نه دین کرد مرآته: یکی به کساله، لقی تازه ده چوگ [۱] جوانه یکساله مرآحات: ناکالی بو، مدرا [۱] مرآحت مرآد: ۱) ندره زوی دل: ۲) ناوه بو پیاوان [۱] ۱) مر ۲) نام مردانه، مرآد خانی: کورته که، جورنی که وای پیاو نه [۱] نوعی نیم نه مردانه، مرآد سو: نوری پیاوانه [۱] نام مرد نه، مرآد سو: مر دوه سو [۱] نام مردانه، مرآد: حه وای بی سهر برین مردی بو بو، داسی مر درای حه و [۱] مرآد، لاشه مرآد، مرآد خور: لاشخور [۱] مرآد خور، مرآی: ۱) لولو، دژ: ۲) گوندیکی کوردستانه به عسی کاوی کرد [۱] ۱) مرآید: ۲) نام روستایی در کوردستان که توسط به بیان ویران شد، مرآه: نیازی دل، مرآد [۱] مرآد،

مرد نه؛ مری، تہسہبی، تیر ویری [بہدیت میری،

مرد رکړدن: سہر بریسی بہ شغلہ، مراندتی جہیو بی سہر بریں [ب
مرداړ کردن

مرداړ کړدیمووه: مرداړ کردن [بمرداړ کردن،

مرداړه مانگ: ناوہ زاسبمانگی باوسان [بمرد دماہ

مرداړه و بوگ: پی گیل بوگ بہ بی سہر بریں [بمردارشدہ

مرداړه و بو، مرداړه و بوگ [بمرد رشدہ،

مرداړه و بوگ: مرداړه و بوگ [بمرد رشدہ،

مرداړه و بیون: مرداړیوہ [بمرداړشدن

مرداړی: (۱) لاشہی مرداړ: (۲) گلاوی (۳) بریتی لہ پیسی بنیادہم [ب

(۱) لاشہ مرداړ: (۲) پلیدی (۳) کناہ و مدو ع آدمی،

مرداسہ نگ: مرداړسہ نگ [بمردہ سگ،

مرداؤ: بالاؤ، هوپی [بمرداب

مردگ: گیل تہا نہمو [بمردہ،

مردم: گیام دہرچو [بچان دادم

مردن: (۱) گیان لہ لہ شد نہماؤ: (۲) گیابیان دہرچو [بمردن: (۲)
مردن

مردن و سوتان: بریتی لہ گزشت کردن و تہ قالای زور دان: (مردم و سوتان
دہ گنم مہاب [بکناہ ز کوشش و ستای بسیار

مردو: (۱) مردگ: (۲) ہر شتی لہ بین و تاو کہوتی، (تسلنی مردو، گیتی

مردو، ناگری داهردو) [بمردہ: (۲) ہرچیری کہ حرارت از دست

دہ

مردواؤ: مرد و [بمرداب،

مردوت مری: قسمی سہر کو تہ کردن [بکلمہ سر رشت

مردوخ: لہرو لاواری بی تین و تار [بلاغر مردی،

مردوخسہ: مردوخ: (با سالیکی سیس و مردوخہ / بو تہ پایوتکی گورج و
گول و بسو) «جہ ناہی مہلا» [بلاغر مردنی،

مردوشور: کہسی کہ لہ سہر تہ شور تار بہ لہشی مردودا دہکا [ب
مردہ شور

مردولہ: لاواری چکولہ [بلاغر کوچک اندام،

مردو مہراؤ: (۱) بارہ بار: (۲) قسمی کی لو مہو تہ تہ: (نہم مردو مہراؤہ بو
کاری چاک لہکا) [بماتمین: (۲) کلمہ طعمہ و سر رشت،

مردہ: شتی مال جگہ تہ لہ زول و ریندہ و ہر [بامول غیر مقول،

مردہ نارہق: خوہدای دہمی مردن [بغرق دم مرگ،

مردہ شور: مردوشور [بمردہ شور،

مردہ لوحہ: مردولہ [بلاغر کوچک اندام

مردہ لہ: کزو کہ ہفت، مردولہ [بلاغر بی نمود،

مردہ مال: (۱) تہ سیاہانی نا مال کہ ہاسان بار دہ کری: (۲) مردہ، مالی
بی گیان [ب(۱) اثاثہ سہک: (۲) اموال غیر مقول،

مردہ ہو: تریہ، ماتہم [بماتہم

مردہ ہوداؤ: تریہ دار [بماتمین،

مردہ و زیندہ: جہ شہرگی بہ پیوش و پہ لاش داپوشراؤ [بکچین پوشیدہ

با شاخہ و گیاہ،

مردی: (۱) مردگ، مردو: (۲) وشہی پرسیارہ ناحو گیانت دہرچو: (۳) بو
گانت لہ لہ شد نہما: (چہند نہ خوش بو، مردی و زیندہ یو نہوہ، [ب

(۱) مردہ: (۲) آیا مردی: (۳) مردہ شدی،

مردباق: مردای [باسر

مردیخہ: دوگندی کودستان بہم ناوہ بہ عسی کاوی کردوہ [بدوروستنا

بہ این اسم در کردستان توسط بعضین ویران شدہ است،

مردان: مرجان [بمرجان،

مردانن: مردی سہگ [بمرد سگ

مردنگ: مر، نگ، برون، مر، نگ [بمرد

مرسینہ: دوگندی کودستان بہم ناوہ بہ عسی کاوی کردوہ [بدوروستنا

بہ این اسم در کردستان توسط بعضین ویران شدہ است،

مرشود: سری تہ رفعت [بمرشد پیر طریقت،

مرشید: مرشود [بپیر طریقت،

مرغ: بالدار [بپرندہ،

مرق: (۱) حوری دہ نگ لہ گہرو زوہک دہ نگسی تہ گہ لہ وہ حتی
نی بہر داد: (۲) بہ ناسمو لہز مریسی مہکی دایک، بو بہر دہ تین [ب

(۱) بوعی صدا از گلو: (۲) مکین پستان با شہف و شور زیاد،

مرقان: مرق کردن، دہ نگ لہ گہرو ہنسان بہ بی دہم کردہوہ [ببا دہان ہشہ
صدا از گلو درآوردن،

مرقاندن: مرقان [بنگا: مرقان

مرقان: مرقان [بنگا: مرقان،

مرق لیدان: مہمک مزینی بہ ہلہوہ تاسہ [بپستان مکین با شتاب و
شور و ذوق

مرقن: کہسی کہ مرقہ روو دہکا [ب«مرق» کنندہ،

مرقہ: دہنگی گہرو بہ دہمی قوچوہ [بصدایی کہ از گلو با دہن یستہ
می آید،

مرقہ کردن: مرقن، مرقاندن [ب«مرقہ» کردن، نگا: مرقان،

مرک: (۱) نیشک: (۲) مرق: (۳) تار می: (داهرکی، بوچی دہمرکی؟):

(۴) کہ پہک سفی، ۱۵ کریزی سہر [ب(۱) آرنج: (۲) نگا: مرق: (۳)

ارامش: (۴) کھک: (۵) شورہ سر،

مرک: پتہا، ہلہمہتہ، پہ سیر [بزکام،

مرکاندن: (۱) مرہان، مرقاندن: (۲) بی دہنگ کردن: (۳) تارم کردن،

(کلوکوی داهرکا، ناگری داهرکاوہ) [ب(۱) نگا: مرقاندن: (۲) سکت

کردن (۳) آرام کردن،

مرکانن: مرکاندن [بنگا: مرکاندن،

مرکانہ: مہرکانہ، شاکشی، کو بہ لہی گوشاد [بسوی گشاد،

مرکہ: مرقہ [بنگا: مرقہ،

مرگی: ہسیمداری ہلہمہتہ گرو [بزکام گرفتہ

مہرک: جوڑی پیشکہ [ببوچی ہشہ،

مہرک: جوڑی تری [ببوچی نگور

مہروک: مردوہ، شلو کزو کہ ہفت [بسب و بی،

مړيا: ۱. حزم، خوښ: ۲. دره چيمري سال نه کړي: ۳. حني يه ک بهر: ۴. چاندن وېي که باندن به نيوه يي [۱] خويشاوند: ۲. مردور کساوړزي: ۳. کارگر کساوړزي به مزد يک سوم محصول: ۴. کشت و برداست نصاب به نصاب به نسبت کار و سرمايه.

مړچل: چيشکته ي ميوه، چوله که ي ميوه [۱] گچشک ماده.

مړچکه: مړچل [۱] گچشک ماده

مړچله: خو نه که، ناساري [۱] گچشک

مړچول: مړوگ [۱] گچشت و بې رمق.

مړچچه: مړوچه [۱] مورچه

مړچچه شه: مړخو نه [۱] سا سياه

مړيد: نو به ي سر ده سې سېح [۱] بېر و بېر طريق مړيد

مړيس: ۱. مړوس: ۲. نه کووړ ړنگ وړيک [۱] ۱. مکندن: ۲. مړتب و مړط.

مړيس مړيسوگ: گڼه گي کيو به يوئي زياته دده [۱] ويحان کوهي

مړيسوگ: گڼي مړمه [۱] گهاهي است.

مړيسي: مړيسي [۱] بړمکيدني

مړيشک: مامر، کمرگي [۱] مرغ خانگي

مړيشکاوي: جوړي بالديري مه به وانه [۱] نوعي مرغابي.

مړيشک به شک: مړيشکه کيو [۱] مرغ وحشي.

مړيشکه: بړيشکه، دانه ويله له سسر سيل بودراو [۱] دانه بود ده

مړيشکه تارابي: چين و ماچين، مړه زشتي [۱] نوعي ماچين.

مړيشکه راوړه: مه لڼکي کيو به [۱] پرنده اي است کوهي.

مړيشکه شه: ۱. مامري سياه: ۲. بالداريکي کيو به: ۳. بړتي له

سو دتکي گچکه ي فورعان: (کوړه کم تا مړيشکه شه ي

خو نشده) [۱] مرغ سياه وړنگ: ۲. پرنده است وحشي: ۳. کفانه از

سوره نصر در هان

مړيشکه شامي: ۱. مړيشکه زشتي، مړيشکه نارني، چين و ماچين: ۲.

مړيشکي نه ستودريزي بڼوگ [۱] ۱. بگا: مړه زشتي: ۲. مرغ لاري.

مړيشکه کيو: مه لڼکه له مړيشک ده کاو کوي تايي [۱] پرنده اي شبيه

مړغ که اهلي شي شو

مړيشکي تايي: مړيشکاوي [۱] نوعي مرغابي

مړيشکي شامي: ۱. مړيشکه شامي: ۲. پرنده، عدله شوش [۱] ۱. بگا،

مړيشکه شامي: ۲. بوقلمون.

مړيشکي قوقو: مړيشکه شامي [۱] ۱. مرغ لاري: ۲. بوقلمون.

مړيشکي کوئي: مړيشکه کيو [۱] پرنده اي شبيه مرغ که اهلي

شي شو.

مړيشکي که دي: مړيشکي مالي [۱] مرغ خانگي

مړيشو: مړوشو [۱] مړده شور.

مړيشو: مړيشو مړوشو [۱] مړده شور

مړيشي: جوړي که لمي نه باش، مړوسي [۱] نوعي گندم نامرغوب.

مړيک: مړدن، مړدگ [۱] مړده.

مړيک: مړيشکاوي [۱] نوعي مرغابي.

مړيکه: نه دي مړسک [۱] دلخو مرغ

مړيله: مړدوله [۱] بگا مړدوله.

مړيه: ماوه پورن [۱] مريم

مړي: ۱. کړي هغه ده ست: ۲. ترش و شيرين: ۳. قه لايي: ۴. به چکه نسلک:

۵. ړيک کوشم [۱] ۱. مړد: ۲. ترش و شيرين: ۳. رزي، نهم: ۴. بچه

اهو: ۵. مړدن

مړاش: نه سي نه گه به که ده دري به ناسواي [۱] مړد

مړيدن: نکايس خه سيبد، سوه نو سانس اف خسياس

مړاوړ: فيب، کر بکر نه سير [۱] حيله کر

مړيه: مړي کر نه [۱] مړدور

مړخ: مړد، مړده خه [۱] مړشه

مړچس: مړدوړ، مړده خه [۱] مړشم تر

مړد کر: مړ [۱] مړ.

مړدار: حگي کوله راوي مه لايي بکر، و که لاس [۱] مړسک

ارزيو بخته.

مړدان: ړيک کوشم [۱] دروغوش هشردن.

مړده: که سي که مړده به مړه [۱] مړده نده.

مړده: مړده [۱] مړده نده

مړد: ۱. ترش: ۲. ترش و شيرين [۱] ۱. مړش: ۲. مړس.

مړواح: ۱. خوځوله يي که به يي ته هاينې و ده هاوين و ده سووي: ۲.

خوړي مراوي، که رسه [۱] ۱. گردن: ۲. نوعي مرغابي

مړاحين: يازي به مړواح [۱] يازي گردنا.

مړاق: مړواح [۱] مار لاي، گردن

مړافين: مړوچين [۱] ياري مازلاق

مړاوويکه: جل بړوکه، چيشتي سمان و هيلکه [۱] س سمان و

تحم مرغ.

مړاوويکه: مړاوويکه، جل بړوکه [۱] بگا: مړاوويکه.

مړوکه: مړوويکه [۱] بگا مړاوويکه

مړد: ناوچو، بيره [۱] بچو.

مړه سيمو: سوي ترش [۱] مسب ترش.

مړه ق: مړوح [۱] گردنا.

مړه ق: نه سيمه راويي ماوه ن دواي وينه ي کوټ ديه: (کوټ و

مړه ق: [۱] نه ر گاهه و بيو مهلت

مړه قين: مړاحين مړ. قين [۱] مړي گردنا

مړه که: مړويکه، مړوويکه [۱] س سمان و تحم مرغ

مړه ميني: پرنده قال و ليمو و مړح [۱] مړد

مړخ: مړواح [۱] گردن.

مړگ: چينگي بويزلي کردني به کومه ل [۱] معبد، مسجد.

مړگال: خرکه بهرد [۱] هلوه سنگ

مړگان: مړگ [۱] معبد.

مړگاني: ۱. شيريني (دواي دځوشکه: ۲) خه پيري خوش [۱] ۱.

مړدگاني: ۲. مړد.

مزگ: (۱) تدم، دومان، (۲) مریس، (۳) مره، (۴) چوری جانوهوری ریدنه: ۵،
 پشگری بهواس: مزین (مهك مز: ۶) نهخوشیه کی چاره که تدم
 ده گری: (۱) مه: (۲) مگ: (۳) مز: (۴) نوعی حشره ریز: (۵) پسوند
 فاعلی به معنی مکندہ فاعلی به معنی مکندہ: (۶) نوعی بیماری چشم.
 مزاد: (۱) مزول، برزنگ: (۲) مزی لی در: (۱) مزگان: (۲) مکیده شد
 مزاد: درگه، هه بهست یو لی دون و له سه رنوسین: (۱) سوزه.
 مزن: (۱) د ری له نامردا: (۲) برزول، بزنگه برزنگ: (۳) مریستن اب: (۴)
 چوبی دو خیش: (۲) مزه: (۳) مکیدن.
 مزاندن: ده می یخو یو کو نی دایک بردن تا شیر بخوا: (تدم گوئکه
 یخوئمه: (۱) بچه ر شیر مکیدن.
 مزانگ: بزنگ: (۱) مزه
 مزانه: مزن، دارنگه به ناموردا: (۱) چوبی در حیش.
 مزتن: مزن: (۱) مکیدن
 مزتوک: باسک، ده مننه، دارجگه: (۱) چوب سیگاری.
 مزوانه: شیرنی خه بیری خوش، مزگی: (۱) مزگ سی
 مزوانی: مزانه: (۱) مزدگانی
 مزوده: مریس: (۱) مزده: (۲) مزدگانی
 مزویان: مزانه: (۱) مزریس
 مزویسان: گوندیکی کوردسانه به عسی کولی کرد: (۱) نام روسایی در
 کردستان که توسط پشین ویران شد.
 مزگ: نهوشته کی له بهی سمر دابگرتوه، میشک: (۱) مز.
 مزلوز: مریچه، مزوله: (۱) موریچه.
 مزلوك: مزول: (۱) مزوله
 مزلهوو: مزلوز: (۱) موریچه
 مزمز: (۱) مزی روز: (۲) مروکه چاو: (۱) مکیدن پیایی: (۲) برهم امس و
 باز شدن پلك
 مزمزاندن: چاو ترکاندن نی ناسایی: (۱) پک زدن غیر عادی.
 مزمزوك: (۱) شانه می هینتا هه نگوین تی نه کرا: (۲) گیاه که گوله که می
 ده مزن: (۱) شانه می عسل زنبور: (۲) گیاهی است
 مزمزوه: (۱) هیس، شهلانی، روده لو: (۲) گورون: (۳) حوری به یونه: (۴)
 (۱) درد آلو: (۲) گیاهی است درویی: (۳) نوعی پروانه.
 مزمزین: تروکه تروکی چاو: (۱) بریدن و برهم ردن پلك
 مزمزور: چاو نیوه ناواله، چاو نیوه خه والو: (۱) چشم نمه باز
 مزن: (۱) مرلده نهوی ده مری: (۲) برود: (۱) مزده: (۲) مز
 مزوه: (۱) مردمرد: (۲) مز کوبی بر سوانی: (۱) گ مردمرد: (۲) مز
 کک رده
 مزوك: (۱) بجنون که روز سوانی ده مری دیکه: (۲) مزده مری: (۳)
 سسار مکند: (۲) کعد حسل
 مزول: خمرک سمرگرمی کار: (۱) مسعود: (۲) کار
 مزول: بزنگ: (۱) مزه
 مزولانگ: بزنگ، برزنگ: (۱) مزه: (۲) مز
 مزولاھی: سمرگرمی، خمریکی: (۱) سرگرمی، مشعلت

مزگت: مزگ: (۱) مسجد، معبد.
 مزگهت: مزگ: (۱) مسجد، معبد
 مزگهر: (۱) نوشتای قاب و قاجاج سبی کردنهوه: (۲) نوشتای بهروش و
 قاپدروسکیر له پاهر: (۱) سفیدگر: (۲) مسگر.
 مزگهفت: مزگهت، مزگ: (۱) مسجد.
 مزگهوت: مزگهت، مزگ: (۱) مسجد
 مزگهوتنه: گوندیکی کوردسانه به عسی کابی کرد: (۱) نام ووستایی در
 کردستان که توسط پشین ویران شد
 مزگی: مزگهت، مزگ: (۱) مسجد.
 مزگس: مزگی، مزگ: (۱) مزگ سی
 مزگینی: مزگانی: (۱) نگا، مزگانی.
 مزول: (۱) توده قهرشکرا و بزنجاران: (۲) وزه ری به کی کارون: (۳)
 جنگی سانهوی کاروان: (۱) تاق مهرش کرایه ای: (۲) یکروزه
 واه کارون: (۳) جای اتراق کارون.
 مزولگه: جنگی شموئی مانهوی کارون: (۱) جای اتراق کاروان.
 مزمزاندن: دیزه هینان: (۱) به تبسم واداشتن.
 مزمزین: روده خه نه کردن: (۱) تبسم کردن.
 مزمه عیل: ماضگی، دهم بهوش: (۱) محروم از همه چیز
 مزولگ: سمر بار، زنده بار: (۱) ضافه بار.
 مزور: (۱) به نقه و قهوه: (۲) خرمنه کدر: (۱) بیروند: (۲) نوکر.
 مزوری: عایشه تیکی کورده: (۱) عیشره ای است.
 مزوك: مازمینک: (۱) مازمولک.
 مزولگه: چاهه رنیکه نه ناوا ده زی وک سمرمازله ده جن: (۱) حابوری
 آبری شبیه چلهاسه
 مزه: (۱) کری: (۲) مریاش (بزنگه زانی نشی دل فرمیسکی چاو
 نی دینگزه/ غیری هیچرا و نه سهف چیدی به م تاد مزه)
 «کوردی»: (۳) حونهوه دریا ته کردنهوی هسه: (۱) مز: (۲) مز
 آسیابان از غله: (۳) تکر کردن بی مورد سخن
 مزهجه مده: گوندیکه له کوردستان به عسی ویر نی کرد: (۱) اروسناهای
 ویران شده کردستان توسط پشین
 مزهزهت: بهلا، چورتم، به سه رهانی نخوش اب: (۱) سس
 مزهگرتن: مزه ساندنی ناشهون له ناشیر: (۱) مز آسیابان گرس از
 مشتری
 مزهلق: چه سوا، لکاو، لکناگ: (۱) چسبیده.
 مزهمن: جوئوهوی قسهو درهنگ ده برینی، سچمنج: (۱) زخا پیدن.
 مزه مزکمر: کسکی که هسهی رو پوندیهو ده پینهوه: (۱) زرخا
 مزهوز: (۱) فیلان: (۲) قوما بازی که قوما ری سنی پز ده کاف: (۱) مزور: (۲)
 قماربازی که با سه کارب بازی کید.
 مزهوز: مزراونک: (۱) ش سحاق و تخم مرغ.
 مزی: کری گرتنه: (۱) مردور
 مزیاو: مری: (۱) مردور
 مزیز: زبان دهر: (۱) مودی، آسیابرسن.

مژوليايش: وباردان، قسه بۇ حەلەك كردن [۱] سختر می.

مژومور: ئەمومش، ئەپومز [۱] مە و غبار.

مژولك: بزانگ [۱] مژە.

مژويلی: گيايدەكە [۱] گياهي است.

مژە: ۱) مژلیدەر، مژن، (مثاله كه مەك مژە مە)؛ ۲) بزانگ [۱] مكنده؛ ۲) مژە

مژەك: قاهەز يان پەزۆيدەك كە لەسەر لەكەي نەزى دادەيىن بۇ مريستى [۱] خشك كن.

مژەنە: مژەك، مژولك [۱] كاغذ خشك كن

مژەو: بزانگ، بزانگ، مژول [۱] مژە.

مژى: ۱) تەوى دە كسەي سەردايە؛ ۲) رابوردو بۇ مريستن، (مەمكى مژى)؛ ۳) ئەمەيش، (مژى پوز مە) [۱] ۱) مفر سر ۲) مكيد؛ ۳) مەم

مژى: گوندیكى كوردسانە بەعسى كاوي كرد [۱] نام روستايى در

گردستان كه توسط بعثيان ويران شد.

مژين: ۱) مژين، مريستن؛ ۲) فوئدانى تەزايى، (زەوى ئاوە كەي مژيوە) [۱] ۱) مكيدن؛ ۲) برکشيدن.

مژين: كەسەي كە يىچو پەر گواي دايك دەخا بۇ شيرحو رۆن [۱] كسى كه بچه را وادار به مكيدن می كند

مژيوەر: گيايدەكە [۱] گياهي ست.

مژى: ۱) كاژر يەكەي سۆرە دەەر و زۆر تامر زى لىن دروست دەكەن، باقر؛ ۲) دە گوى گرتن، قامىن؛ ۳) بزی گوى، بەحال و پەلەپەلە [۱] ۱) فز مژى؛ ۲) بحويل گرفتن سخن؛ ۳) بزی كه حالهای بسيار برگوش دارد.

مژى: ۱) كاژر يەكەي سۆرە دەەر و زۆر تامر زى لىن دروست دەكەن، باقر؛ ۲) دە گوى گرتن، قامىن؛ ۳) بزی گوى، بەحال و پەلەپەلە [۱] ۱) فز مژى؛ ۲) بحويل گرفتن سخن؛ ۳) بزی كه حالهای بسيار برگوش دارد.

مژى: ۱) كاژر يەكەي سۆرە دەەر و زۆر تامر زى لىن دروست دەكەن، باقر؛ ۲) دە گوى گرتن، قامىن؛ ۳) بزی گوى، بەحال و پەلەپەلە [۱] ۱) فز مژى؛ ۲) بحويل گرفتن سخن؛ ۳) بزی كه حالهای بسيار برگوش دارد.

مژى: ۱) كاژر يەكەي سۆرە دەەر و زۆر تامر زى لىن دروست دەكەن، باقر؛ ۲) دە گوى گرتن، قامىن؛ ۳) بزی گوى، بەحال و پەلەپەلە [۱] ۱) فز مژى؛ ۲) بحويل گرفتن سخن؛ ۳) بزی كه حالهای بسيار برگوش دارد.

مژى: ۱) كاژر يەكەي سۆرە دەەر و زۆر تامر زى لىن دروست دەكەن، باقر؛ ۲) دە گوى گرتن، قامىن؛ ۳) بزی گوى، بەحال و پەلەپەلە [۱] ۱) فز مژى؛ ۲) بحويل گرفتن سخن؛ ۳) بزی كه حالهای بسيار برگوش دارد.

مژى: ۱) كاژر يەكەي سۆرە دەەر و زۆر تامر زى لىن دروست دەكەن، باقر؛ ۲) دە گوى گرتن، قامىن؛ ۳) بزی گوى، بەحال و پەلەپەلە [۱] ۱) فز مژى؛ ۲) بحويل گرفتن سخن؛ ۳) بزی كه حالهای بسيار برگوش دارد.

مژى: ۱) كاژر يەكەي سۆرە دەەر و زۆر تامر زى لىن دروست دەكەن، باقر؛ ۲) دە گوى گرتن، قامىن؛ ۳) بزی گوى، بەحال و پەلەپەلە [۱] ۱) فز مژى؛ ۲) بحويل گرفتن سخن؛ ۳) بزی كه حالهای بسيار برگوش دارد.

مژى: ۱) كاژر يەكەي سۆرە دەەر و زۆر تامر زى لىن دروست دەكەن، باقر؛ ۲) دە گوى گرتن، قامىن؛ ۳) بزی گوى، بەحال و پەلەپەلە [۱] ۱) فز مژى؛ ۲) بحويل گرفتن سخن؛ ۳) بزی كه حالهای بسيار برگوش دارد.

مژى: ۱) كاژر يەكەي سۆرە دەەر و زۆر تامر زى لىن دروست دەكەن، باقر؛ ۲) دە گوى گرتن، قامىن؛ ۳) بزی گوى، بەحال و پەلەپەلە [۱] ۱) فز مژى؛ ۲) بحويل گرفتن سخن؛ ۳) بزی كه حالهای بسيار برگوش دارد.

مژى: ۱) كاژر يەكەي سۆرە دەەر و زۆر تامر زى لىن دروست دەكەن، باقر؛ ۲) دە گوى گرتن، قامىن؛ ۳) بزی گوى، بەحال و پەلەپەلە [۱] ۱) فز مژى؛ ۲) بحويل گرفتن سخن؛ ۳) بزی كه حالهای بسيار برگوش دارد.

مژى: ۱) كاژر يەكەي سۆرە دەەر و زۆر تامر زى لىن دروست دەكەن، باقر؛ ۲) دە گوى گرتن، قامىن؛ ۳) بزی گوى، بەحال و پەلەپەلە [۱] ۱) فز مژى؛ ۲) بحويل گرفتن سخن؛ ۳) بزی كه حالهای بسيار برگوش دارد.

مژى: ۱) كاژر يەكەي سۆرە دەەر و زۆر تامر زى لىن دروست دەكەن، باقر؛ ۲) دە گوى گرتن، قامىن؛ ۳) بزی گوى، بەحال و پەلەپەلە [۱] ۱) فز مژى؛ ۲) بحويل گرفتن سخن؛ ۳) بزی كه حالهای بسيار برگوش دارد.

مژول كرو لە شى (دو مست ميوژى دامى)؛ ۳) لەپ، بەرى دەست [۱]

۱) مشت گرە کردە؛ ۲) پُرمُشت؛ ۳) کفە دست.

مستاخ: چینگەي هەلخستنى ميوە بو وتسك بون [۱] جى در فساب گداشتن ميوە.

مستائى: شەرەمش [۱] بوکس بەرى

مستبا: شورەي دەورى باح [۱] ديوا بىر موزى ع

مست قوچاو: بىنى لە رۆدو زەزىل، دەست قوچاو [۱] كنايه از خميس، مست گرتنەو: دەستز گرتن بۇ نىكردننى شى [۱] دست پهن كردن

براى گرتن چيرى.

مستلى داگرتن: پز بە چىگ لە شتى هەلگرتن [۱] پريك مشت از چيرى بردن.

مستنايش: ۱) شاره زايى كردن؛ ۲) فير كردن [۱] ۱) رهنمايى كردن؛ ۲) ياددادن

مستلندان: بە حىگى دۇخاو بە ستى د [۱] مَسب ردى

مستو: سوكە لە نوى مستەدا [۱] مستف مصطفى.

مستە: جۆزى كۆليرەي پەجە كيش [۱] نوعى نار گرده.

مستەحەق: ۱) شياوى حيرىنى كردن؛ ۲) شپوى جريان [۱] ۱) مستحق حسن ۲) مسحو بادى

مستەفا: ئاوە بو بىدون [۱] مصطفى، نام مرد به

مستەفا: حىسى بە سەباح بە گۆست [۱] عداى سباح و گوست

مستەكۆلە: ۱) سىحورە؛ ۲) پەنجەي قوچاو [۱] ۱) سقلىبە؛ ۲) مشت گرە کردە

مسحەف: ۱) هورەن؛ ۲) كتيبي چكۆلە [۱] ۱) قرآن؛ ۲) كتابچه.

مسحەفنى رەش: كتيبي هەرە پەرورەي يەزىتى [۱] كتاب مقدس يەزديان، مسدان: توند دەست پىداهيتان [۱] با فشان دست مالیدن.

مسرانى: دارى درىزى بەكون و تائفە بۇ پەسەمەوى دەوارن [۱] كدە بە سورخ و حلقە براى پستن افسرد.

مسرى: لاروزە قەلەي بالابەرر، بۇ ژنانى دەلین [۱] لاسر هدبلند.

مسەف: قورعان [۱] هزان.

مسفان: ۱) كيشنە يەكە بەرانبەر بە جوارگرام نو؛ ۲) كەمۇسكە بو رۆل [۱] ۱) سفال؛ ۲) كسرين وزن

مسقالەزەرە: بوردن، نچە كە گەلەك كيم [۱] يك ذره، بسيار كم.

مسقالى: ۱) جۆزى خامى سىي؛ ۲) جۆزى پارچەي زۆرى [۱] ۱) مقال؛ ۲) نوعى پارچه زرى.

مسقالى زەرە: تۇزفال [۱] بسيار نذك.

مسك: بون خوشبكه له جۆرە لىسكىك يەرهم ديت [۱] مَشك.

مسكە: جۆزى كۆل [۱] نوعى ملخ

مسكى: ۱) ليموى ترش؛ ۲) جۆزى ترى [۱] ۱) ليمونرش؛ ۲) نوعى نگور

مسكى: گوندیكى كوردستانە بەعسى كاوي كرد [۱] نام روستايى در گردستان كه توسط بعثيان ويران شد.

مسكين: رايەت، رەعەت، بەرحوكمى لاغا [۱] رعيت

مسگر: مزگر [] مسگر.

مسلمان: پسران، پسران [] مسلمان.

مسما: میخ که [] میخچه یا

مسلمان: دخت، پستن [] مسود کردن، پستن

مسما: (۱) پزلن گز، داحت، (۲) شویکه له گوشت و برده،

کاهو [] (۱) پسن: (۲) غدیی ست.

مشتایش: (۱) شدن: (۲) قیر کردن، و هیان [] (۱) رهمایی کردن: (۲)

یاد دادن

مستایه: مسایش [] نگا: مستایش.

مسوار: کزایه که له مسوشتی بر سه و وری بی ده کر [] مسوار.

آلیای ست.

مسولدا: گمردن [] مته، آبدان

مسله: بلند (کیوه که پسر دیدا مسله ته) [] مشرف

مسله کان: گودیکی کوردستانه به عسی کولی کرد [] نام روستایی در

کردستان که توسط بهیال ویران شد.

مسوره: ریز، ته گیر [] مشوره.

مسرهیت: ده که نری وشك له تاو هیشتی هیشتا نه جیاد [] دانه انگور

خشک شده در خوشه درجی

مسی: نه مس دروست کراو [] مسین

مسیه: (۱) بهلاو به سه رهایی خراب: (۲) پرنی له بناده می پیرو

پروژ [] (۱) مصیبت: (۲) کنایه از آتم نارام و خطرناک.

مسیین: له یاقچی بوگ، له مس دروس کر باگ [] مسین.

مسیه: نافته، لولیده له مس [] آفتابه مسین.

مسیه تی: (۱) زحمه تکیش: (۲) دوردو رنج: (۳) نازیه بار، نازیه دار []

(۱) زحمت کش: (۲) درد و رنج: (۳) سوگوار.

مش: ده یکی لوت، مح [] صدای بیی.

مشا: زوی دانهش نه کر و له تاو شمرکاندا [] زمین مشاع.

مشار: نامازی داندادی دوبرینه ووه، هره [] او ده دوردگری

مشاره: (۱) هره شتی داندادا: (۲) بیوانه یک له زمینی کیلان: (۳) جوئی

مسی که ده نیکی دیژی برکه برگی هیه [] (۱) دانداده دار: (۲)

مساحی او ریس ریرگش: (۳) ره ماهی

مشاگ: ره جیسری روزیه روز، کریکری روز نه به مهرودا [] کارگر

روزمزد در مزرعه

مشاندن: ده یکی هه ناسه له لوتوه درچو [] هن هن از بیی.

مشانن: مشاندن [] هن هن از بیم

مشانه: مزانه، نامرانی که به نیر و ناموردا [] ایزری در خیش.

مشایخ: کومه له مسیح [] مسایح

مشایخ: مشایح [] مسایح.

مشیت: (۱) به نجهی لیکنر: (۲) پری مهرودا: (۳) لیوانیو: (۴)

مجانج: (۵) کیشور مجاده له: (مشت و مزایانه) [] (۱) مشت: (۲)

یرمشت: (۳) لبالب: (۴) برتاب بدون هدف گیری: (۵) براب و جدال

مشتا: مستاح [] نگا: مستاخ.

مشتاخ مساح [] نگا: مساح

مشتاخان: مانگی شه شه می سال، مانگی خه زمان [] شهر نو، مه

مشتاخ یانه ووه: تری له برتاو هه لختن بو ووسک بونه ووه [] انگور در

افتاب پهر کردن برای تبدیل به مویز.

مشتاخه: مشاح، مساح [] نگا: مستاخ.

مشتاق: نه ناسه، ناره روم [] مشتاق.

مشتاک: دهی ناردمالین له ده وری بهرداش [] بختی ردرویی پیرامون

سنگ آسیا

مشتکردن: پز کردن [] بر و معلو کردن

مشت گزین: ده سترگترین بو تیکردن، مست گزنده ووه [] نگا: مس

گر سه ووه

مشت گزنده ووه: مشت گزین [] نگا: مت گرس.

مشت لی داگزین: مس لی داگزین [] نگا: مس لی داگزین.

مشت لی دان: مس لی دان [] مشت زدن

مشت لی گرس: نامانج بهدی کرد [] نشانه گرفتن

مشتن: (۱) مری: (۲) مانی، رامانی [] (۱) مکیدن: (۲) روبیدن.

مشتو ده سکی جه محرو کرد [] دسه خسج و کارد.

مشتودره ووش: برتی له شه ری یوان به میرو بی هیر [] کنایه از نبرد

نبرد.

مشت و مال: حارین بونه ووی بیح و کاس [] صفل.

مشت و مر: کیمو دم به دمه [] جدال و براع.

مشته: (۱) نامراری چهرم کوتنی پته چی: (۲) کویکی هه لاهی: (۳)

مشتو: (۴) ده سه ر [] (۱) مشته کفاشی: (۲) جک پنهان: (۳) دسه کارد

و حنجر: (۴) استعما، جنق

مشته ری: کر مار [] حریدار.

مشته کول: مسه کونه [] نگا: مسه کوله

مشته کوله: مسه کوله [] نگا: مسه کوله.

مشته گن: خلق، ده سه ر [] خلق.

مشته له: (۱) نه مام، ریشهی نازن: (۲) دوکانی شه تلان [] (۱) بهال: (۲)

فروشگاه بشا

مشتی: (۱) مزی: (۲) مستی تمو [] (۱) مکید: (۲) مشت او

مشتیله. ده سته بدو [] دستگیره خیش.

مشخو: قه سه لی نار تاخو [] پس مانده علف در آخو.

مشراق: ناوه ندی ره ره بین که بهر توی نه دن ناگری لی بهید ده کن []

عدسی

مشقه مشق: هزان و هه لچور له جه پهن [] حسرت خوردن.

مشك: (۱) خانه وهریکی چکولهی گوئی قوته له مالان و له مهرودا کون

دروس ده کا زوزیان به رقی جه لک ده گه بی و ره نگی ره شبو ره: (۲)

مشك: (۳) حوشیکه له جوئی ناسك پهیدا ده بی [] (۱) موش: (۲)

مشك

مشکانه: برتی له فیلبارو ده سیری به نهیتی [] کنایه از ناروزن دزدکی

مشك تهرا مشيح: گیاه که بو درمان ده ش [] گیاه کاکوتی.

مفتی: مفت خورانی [۱] مُفت.

مفردی: که بجای چه کدو [۱] جوان سلحشور.

مفروز: نئی که دولتی بویاوان دهک [۱] زن دیوس.

مفسیب: راهی [۱] سو بگر

مفسسد: مفسست [۱] سو بگر

مقه نیش: مال سکی، سکی [۱] مفسس

مقه نیس: مارا [۱] هه بگری

مفرو: سه هب، بوستان [۱] معلول، ناقص العصور.

مفروه: دهسته یکه له چه کدار که بوزاری نایبه تی دهجن [۱] دسته

بسن فرول

مق: (۱) مخ، دهنگی لوټ؛ (۲) گف، ناصادی کد؛ (خوی مق کرده) [۱]

(۱) صدای یادینی؛ (۲) آماده کار.

مقابیل: بهرابه [۱] بر بر

مقات: ناگاله خو [۱] مواطب.

مقاته: له خو ناگاد [۱] مواطب.

مقار: نامریکی دارکولین [۱] وسیله ای درکنده کاری روی چوب.

مقاش: بهنگر، ماشدی پول گرتن [۱] اثر.

مقاه: (۱) قام، جورج گورانی؛ (۲) گورانی [۱] (۱) هیک؛ (۲) نرانه.

مقامییز: گور بی سز، دمیر، ده بگریز [۱] برده حوس

مقاندن: مرقادن [۱] بگا: مرقاندن

مقائن: مرقاندن، مقاندن [۱] بگا: مرقاندن

مقاده: نه خوشیه کی یه کسه له سه راهه بوئی دی [۱] نوعی بیماری

ستور

مقاوه له: کوی بهقه هل [۱] کنترات.

مقای: مقار [۱] بگا: مقار

مقر: سه سه خت و گیر [۱] لجبان.

مق کردن: خو گف کردن له کاریان شهر [۱] خود را آماده کردن

مقل: باوه، ده فری پدی شت تیداسور کرده وه [۱] تاه،

مقلی: مقل، تاره [۱] تاه

مقانیس: نس ریس [۱] معاطس

مقور: مقر، نامرا یکی را کوسین بر برد کنده کاری. وی خوب

مقومقو: دم لدم بان و چه قه و گوره [۱] شتم، مشجره و داد و بیداد.

مقه: مرقه [۱] بگا: مرقه.

مقه با: فاقه زی زور نه ستور [۱] کارتس، مقوا.

مقه با: مقه با [۱] مقو.

مقه پهب: داسرا و پدی نابویر: (دهرگ که مقه پهب که، ثم قوبوه سمری

مقه پهب) [۱] بسته شده.

مقه دهر: رودار له خواوه. (مقه دهر یکیان بو هاتوه) [۱] قصا و قدر، کنده از

ورید د ناگور.

مقه رس: دزایه تی، به کیشوه نه سازو [۱] ستیزه جو.

مقه س: قه پیچی، تورنو [۱] قیچی.

مقه ست: مقس [۱] قیچی

مقه سته: شگدایی نه سب به تهرزی قیده و فاج [۱] دیدن اسب به طور

مار بیج

مقه لک: باوه [۱] تابه

مقه به زمه: چه سماخی تهنگ [۱] گلنگدن نفتنگ

مقهوا: مقه با [۱] کارتن، مقو.

مقهور: کدربارانی، شاقه بغی [۱] کدوخلو بی

مقهووا: مقه با [۱] کس مقو

مقهیه ت: ناگاله خو؛ (مقهیه ت به دهووز به کوری) [۱] مو ظب.

مفس: (۱) مکوز، که سنی که بی له گوراحی خوی ده نی؛ (۲) پی داکر [۱] (۱)

اقرار کننده، معترف؛ (۲) مُصّر.

مکاره: نامری دارکولین [۱] برادر کنده کاری چوب.

مکایل: (۱) باوه بو قرشته ی روزی دابه شکر؛ (۲) باوه بو پیاوان؛ (۳) بهو

گودانه ی کوردستانه که به عسی کاویان کرد [۱] (۱) میکائیل قرشه

روزی؛ (۲) نام مرد نه؛ (۳) روستایی در کوردستان که به عثمان ن را ویران

کرد.

مکور: (۱) مقیر؛ (۲) باعی، سه سه سبت [۱] (۱) معترف؛ (۲) باعی

مکورین: ناوی مه لیه ندیکی پان و به رینه له کوردستان [۱] منطقه

مکری

مکور یانی: (۱) سه به مکور یان؛ (۲) خه لکی مکور یان [۱] (۱) مسوب

به «مکور یان»؛ (۲) هل منطقه مکری

مگیز: تاره رو و ز [۱] اوزی

مل: (۱) نه ستو، گهرن؛ (۲) شان، شه پیلک، هوټ؛ (۳) هوزیکی کورده له

کوردستانی زیر چگی ترک و سوریه [۱] (۱) گردن؛ (۲) کشفه بازو؛ (۳)

ز طواف کرد در کوردستان.

مل: (۱) ره لم، ره مل، لیم، لم؛ (۲) مشک؛ (۳) خو برك؛ (۴) شتی زور وردو

بهرم که ده پشه تولا؛ (۵) خول و بون کردن بو خواردن، ده گهل مو

ده گوتری، (هل و مو ده ک)؛ (۶) بل، نهری حراب [۱] (۱) ریگ؛ (۲)

موش؛ (۳) آبدوک؛ (۴) هر چیز بسیار نرم و ریژ که به هم می چسبند؛ (۵)

جستجو و پر کشیدن به دنبال خوراک؛ (۶) لهیده

ملا: (۱) سهران، پندسادی کیوان؛ (۲) خو زنی داوه؛ (۳) عاشیره سکی

کورده [۱] (۱) بلندیها؛ (۲) نوعی رقص گروهی؛ (۳) نام عشره ای

ست.

ملاچه پها: گوید پکه له کوردستان به عسی ویرانی کرد [۱] اوزستانهای

ویران شده کوردستان توسط عثمان.

ملاحه زه: (۱) ناگداری؛ (۲) مدارا [۱] (۱) مواظبت؛ (۲) مدارا

ملاز: خو به زه میسه و چه سپاندن و چاره نوری در هفت بون؛ (خوی لنی

ملاز داوه) [۱] بر زمین چسبیدن منتظر فرصت بودن.

ملاشک: بن میچی زار [۱] سقف دهان، رسی

ملاقات: توشی به کتر بون، به کتر دش [۱] ملاقات.

ملاک: (۱) کمچک، کموچک، که فچی؛ (۲) چه زه، چیشکه؛ (ملاکی

ناکدی) [۱] (۱) قاشق؛ (۲) چشیدن

ملاک: چه رگ، که زه ب، جگر [۱] جگر

ملاکەت. هر شەشە بەدە بەدە کەنی خو لە عاسمانان [۱] فرشتە.

ملان ۱. حەری دە - ملا ۲. سەر هەردوا شای ۳. سەرن [۱] ۱) رقص «ملا» ۲. بالای هەروکتف ۳. بلندبها

ملانە: ۱) ژۆرەوایی ۲) بەرپەرەکانی [۱] ۱) کشتی ۲) مەبلە.

ملانی ملاه [۱] نگ ملاه.

ملايم - مەتاوتنجی لە بەیی تۆسەر سەبەرد، لە بەینی گەرم و ساردە، سازگار [۱] ملايم.

ملاسرە ملاسکاف سەف دەن.

مل بادان، بەزۆر ئاچارکردن. [۱] ملی بادا لێی سادە [۱] مجبورکردن، هلبەزگی: گۆندبکی کوردستانە بەعسی کاولی کرد [۱] نام روستایی در کوردستان که توسط یعیان ویران شد.

مل بەملە: ۱) دەگزیەك راجوون ۲) رە بەری: ۳) کۆ بەرکی [۱] ۱) باهم درافتدن ۲) هم چشمی ۳) مسابقه

مل بەملی: مل بەسە [۱] نگا. مل بەملە.

مل بیایش: ۱) گونساح و تاوان خستە سەر ۲) سەرمانە سەر بۆ گەنەیی کردن [۱] ۱) تاوان رابه گردن دیگری انداختن: ۲) سەربەر گدشتن.

ملېږ: بریتی بە نەمەنی فەلەو [۱] کنايه از چای تنی.

ملېږ: پارچەیی که له نه سترى دهالین [۱] شال گردن.

مل پیوه نەان: ۱) بریى له کردنی کاریك و گوی بە ناکامی نەدان ۲) دەس بە کاریو [۱] ۱) کنايه ژریسك کردن ۲) دست به کار شدن.

ملت، ښه، خهتە [۱] نفاه، نه نشین

ملناف: دەردی گران [۱] بیماری صعب العلاج.

ملنه، مت [۱] نفاه به سبب.

ملیان - حاس باله، ښوی کورتی تاسەر ئەژنو [۱] بالنو کوتاه

ملج، مرج [۱] نگا: مرج.

ملچاندن: مرج کردن، دهنک لندە هانی له کاتی خواردن و خوردنهوه، [۱] صدادادن دهان به هنگام خوردن و آشامیدن.

ملچنن: ملچاندن [۱] نگا: ملچاندن.

ملچوڭ: کلچوڭ [۱] میل سرمەدان.

ملچە ملچ، مرچە مرچ [۱] صدای دهن هنگام خوردن.

ملچەوب: ۱) گەردن کەج: ۲) بریتی لە فرما بەر ۳) بریتی لە گزیکار [۱] ۱) گردن کج: ۲) کنايه و مطيع ۳) کنايه از حيله گر.

ملچی ۱) دەنگی ماچی توتە: ۲) ملچەیی دەم لە خواردن [۱] ۱) صدای بوسه ۲) صدای دهن هنگام خوردن غذا

ملچيوڭ: کلچوڭ، ملچوڭ [۱] میل سرمەدان

مل خوار: مل چەوت [۱] گردن کج.

ملحەت: کەنارە ی هینی جوت کە بە کاسن بەرزەو بوە [۱] کناره بلندتر ښیار شخم

ملدان: ۱) تەسلیم بوون ۲) بە قەسە کردن، گوی شل کردن [۱] ۱) تسلیم شدن ۲) فرمانبرداری کردن

مل دەبەرە مل نان: ۱) تێکە وە گلان ۲) بە دلگەرمی حەریکی کاری بوون

[۱] ۱) گلاویرشدن ۲) جدّ مشغول بە کاری شدن.

مل دەبەرەن: بە دلگەرمی خەریک بوون [۱] یا جدّیت مشغول شد.

مەدنی گەردش: ۱) ملی بەخشل خەملانە: ۲) گوناخی خرایە تەستو [۱]

۱) گردنبد بە گردن ویش: ۲) محکوم شد.

مەدنی گەوتش: ۱) تاوانی خرایە سەر ۲) گوساخی بەملدا ما [۱] ۱) محکوم شد ۲) گناه به گردنش ماند.

مل ز کیشدن: ۱) ملدان: ۲) قانع بوون [۱] ۱) طاعت کردن: ۲) رضی سن

مل زە چه قوخمستن: بریتی لە کاری خەتەر کردن [۱] کنايه از ريسك کردن

مل شکندن: ۱) بریتی لە ژۆر زین بۆ گە باندن ۲) بریتی لە زویشنی خوئسأل، (بە پروا ملی خوێ پشکینی) [۱] ۱) کنايه راسيب

(رسانیدن ۲) کنايه از رفتن مزاحم.

ملشۆ: ییسیر، نېحه [۱] گریان.

ملشۆز: ۱) شەرمەزێ: ۲) تەسلیم [۱] ۱) شرمندە: ۲) تسلیم.

ملشۆزی: شەرمەزاری [۱] شرمەدگی

ملعە: ساری، بوسە [۱] هرو.

ملقان: ۱) گەردن بەد ۲. فەلەه [۱] ۱) گردنبد رسی: ۲. فەلەه

ملقانك - ملقان [۱] نگ. ۱۰۰۰

ملق: ۱) بلقی کویی نو: ۲) حوس درسان [۱] ۱) حساب در حال حوسس ۲) نسام

ملق: فیر، دەعیە [۱] تکبیر

ملقە: دەنگی ناوی مرکراو لە گەروژا [۱] صدای گلو هنگام سرکشیدن مبع

ملک: ۱) کۆیان دوگەوشتەر: ۲) خوری نەقرب و بەملی پەزەو: ۳) کۆباری گاو چیل [۱] ۱) کوهان شتر: ۲) پشم مانده برگردن

گوسفند: ۳) برجستگی روی پشت گاو.

ملک: زەمینی تابهی [۱] ملک

ملکانه: داهانی حاوان زەمین لە زەعیەتان [۱] بهرة مالکانه.

ملکژ: مل کورت [۱] گردن کوتاه.

ملکرن: لە سەر قەلاندوش دانان [۱] کول گرفتن.

ملکناي: مزین [۱] مکیدن

ملکەج: گەردن کەج، ژۆر فەرمەیان [۱] فرمانبرداری.

مل گەردش: مەدنی گەردش [۱] نگا مەدنی گەردش.

ملکەو: بریتی لە چو و خوشیک [۱] کنايه ردلبه زيبا

مل گەوتش: مەدنی گەوتش [۱] نگ مەدنی گەوتش

ملگیز: مروی ئەستوخوار و حنج [۱] گردن کج

مللا: دەرسی دین خویندو [۱] مللا، آخوید.

ملله: مللا [۱] مللا، آخوید

مل لە چه قوخمستن: بریتی لە کاری بێه کردن [۱] ريسك کردن.

مل لە چه قوساوين: بریتی لە کاری خەتەر کردن [۱] کنايه از ريسك کردن

مل له چه قوه لسون: مل له چه موساوين [۱] كتابه از ديسك كردن.
 مل له موياړيكترا: بريښي نه ناماده يو گشت فوماني [۱] كتابه از ماده
 بر ي هريماري
 مل نين: مل پيوه نان [۱] تگا مل سون
 مللانه: (۱) ركه بهري: (۲) زوراني [۱] (۱) هم حشجي، رودرو يستادن!
 (۲) كشتي
 مللاني: مللانه [۱] تگا: مللانه
 مللن: په خسكه وه برون، چيگل د [۱] خزیدن.
 ملنسر: له وگونداني كوردستانه كه په عسي كوليدن كودن [۱] روستايي
 در كودستان كه بختن ن را ويران كردند
 ملنان: دوس په كار بون، مل پيوه نان [۱] دست په كار شين.
 ملنايه نه: بونه بول [۱] غرولس.
 مل نه دان: رازي به بون، هبل به كردن [۱] قبول بكرن،
 ملنباڼ: (۱) مدان: (۲) ملان [۱] (۱) تسليم شين: (۲) دست په كار شين
 ملو: كوله، كوله، كلو [۱] منځ.
 ملوان: مشو، پير [۱] يته.
 ملوانكه: گهر د بېند، گهر د نه [۱] گردن
 ملوانه: ملوانكه [۱] گردنيد
 ملوچكه: مروچه ميروله [۱] مورچه
 ملوچه: سر سر جوړ [۱] مروچه [۱] مور مور
 ملوچه: كيدوس، له دې مېست گوسس [۱] محاله
 ملوږه: ملوږه، د يار [۱] گردن كعب سارلان
 ملوړه: مروچه [۱] مورچه
 ملوړه: خو كډي ساوېو شين [۱] حېر سوك.
 ملوسايش (۱) مري: (۲) كيسه نه روهو [۱] (۱) مكيد: (۲) حېر
 كردن
 ملول: دلسكارو ره مجار [۱] رجيده
 ملوېمي: دلشكاري ره نچاوي [۱] رجيدي.
 ملومو: گهزان و بون كړدني زمين بو پيدا كړد: (ريوي ملومو: كا [۱]
 يو كشيډن و گشتش براي خوراك.
 ملوموچ: مروچ [۱] اخمو.
 ملوموش: ملومو [۱] تگا: ملومو.
 ملومه: داري دور بهردي ده ستار [۱] چوب وسط دستاس زيرين.
 ملوهن: گهر د بېند، گهر د نه [۱] گردنيد.
 ملوڼ: دوكلور، هزارچار هزار [۱] ميليون.
 ملوڼك: ملوهن [۱] گردنيد.
 ملوڼكه: ملوهن [۱] گردنيد.
 ملوڼه: ملوهن [۱] گردنيد.
 ملوڼه: ده وله ندي قهه، لور د [۱] ثروتمن يزوك، ميليونر.
 ملوڼتير: ملوڼه [۱] ميليونر
 مله: (۱) ركه، كڼ بهر كڼ: (۲) بستو، زيو [۱] (۱) مسابقه: (۲) گردنه كوه.
 مله (۱) حور سوك: (۲) مشك [۱] (۱) بسوك: (۲) موش.

مله بالا: گوندنكي كوردستانه به عسي كاولي كرد [۱] نام روستايي در
 كردستان كه توسط بعثيان ويران شد
 مله بركي: گوندنكه له كوردستان به عسي وړاني كرد [۱] از روستاهي
 ويران شده كوردستان توسط بعثيان
 مله ت: (۱) پيره: (۲) كومه ني له زه گونك [۱] (۱) يور، ناي: (۲) ملت.
 مله پيچي: سهرين بوي [۱] نمر
 مله تانكي: سهره ليدن و نرم بونه يو ديتي شين [۱] گردن كشيډن براي
 مساس چيري.
 مله چوچه: قوچه مل [۱] گردن بريد مرغ.
 مله خره: ده ديكه نه ستوي يني ده ماسي [۱] بيماري آماس گردن.
 مله خري: مله خره [۱] بيماري آماس گردن.
 مله زن: ريگر، گوران، چه ته [۱] دزد گردنه، رهن.
 مله قوته: مله تانكي [۱] سرك كشيډن
 مله قوتي: مله قوته، مله تانكي [۱] سرك كشيډن.
 مله قوچه: مله چوچه، قوچه مله [۱] تگا: مله چوچه.
 مله قوچه: مله چوچه، قوچه مله [۱] تگا: مله چوچه.
 مله قورته: مله چوچه، قوچه مله [۱] تگا: مله چوچه
 ميهك: ياري كه ده خريته سهرشان [۱] ياري كه بر دوش گداويد.
 مله گا: (۱) ريزاو: (۲) مدي كيوي، يسو، زينو [۱] (۱) مصب: (۲) گردنه كوه
 مله گو: بهر مور له گوي ريز [۱] گردنيد ار گويچه هاي طلا
 مله گه وي: مالوچ، مالوچه [۱] گياه ملوكيه.
 مله ها: ده ست له ملان [۱] دست به گردن
 مله ما: (۱) قلشي بايو: (۲) بهرزي به زور دينه هيكه سواع دراو يو سهر
 برين [۱] (۱) سوراخ منفذ باد: (۲) پلاستر از روده تخم مرغ
 مله ماسي: مله خره [۱] آماسيدن گردن.
 مل همباني: گوندنكي كوردستانه به عسي كاولي كرد [۱] نام روستايي در
 كردستان كه توسط بعثيان ويران شد.
 مله مله: (۱) ركه بهر كڼ: (۲) بهر بهر كڼ: (۳) ركه، مله، كڼ بهر كڼ [۱] (۱)
 هم چشمي: (۲) مبارزه يا همدگر: (۳) مسابقه
 مله تير: لبادي كه به يني تيره وه ده چينه سهر ملي گا [۱] حد دير يوح بر
 گردن گاو
 مله وان: (۱) سوانكه: (۲) مشو [۱] (۱) گردنيد: (۲) يقه پيراهن.
 مله و: مل و، شلاني [۱] شارلانان، گردن كلف
 مله وچه: ماوچه [۱] ملوكيه.
 مله و: سهر، سهر نه [۱] اسون
 ملي: سهر به وزي «ملا» كه نه كوردستاني ژورده سي سوريه ده بر [۱] ر
 صايقه «ملا» در كردستان.
 ملي: گوندنكي كوردستانه به عسي كاولي كرد [۱] نام روستايي در
 كردستان كه توسط بعثيان ويران شد
 ملي كه ت: فريشته ي حور [۱] ملائكه
 مليان: برون، چه كهره دان [۱] جواهريډن.
 مليبي: رانشن [۱] رختن.

منسب سبه، منسب ملهیب [ف] عسو.

منسول: حدلی هدلی که وحک [ف] سگن عد حو.

منسج: مدیحت حونه، حسکه [ف] گجست.

منسج: ناریکاری هیری چه کداری دهولهی [ف] بیروهای مردمی.

منلی: منله [ف] نگا؛ منله.

منلوان: منلو [ف] یه.

منلوانه: گهردانه [ف] گردتند.

منلیه زه: گویدیکی کوردستانه به عسی کولی کرد [ف] نام روستایی در کوردستان که توسط بختیان ویران شد.

منباره ک: پیروز منباره ک [ف] مبارزه.

منباره کبادی: پیوریایی: (جا سوارت دهیم به شادی شادی / چارچار لیت ده کم منبره کبادی) «بهیت و باوه [ف] مهمیب و تبریک

ممکون: شیاوی بو [ف] ممکن.

ممکین: ممکون، شیاوی بو [ف] ممکی.

منی جیل: لمو گوندانهی کوردستانه که به عسی کاولیان کرد [ف] روستایی در کوردستان که بختیان آن را ویران کرد.

من: (۱) رانوی تاکه کسی قسه ریژ (۲) کیشیکه [ف] (۱) من، ضمیر متکلم تها: (۲) من، سه کیلوگرم.

مناجات: که یان ده دهنگ خونندنی شیعر و دعای نایبی له پارشیوی ده مرن [ف] مناجات.

مناره: (۱) دروسکرای زور قوج له مرگوت بو باتگده: (۲) گویدیکه له کوردستان به عسی ویرانی کرد [ف] (۱) مناره (۲) از روستاهای ویران شده کوردستان توسط بختیان.

مناسپ: شپوه ملایم [ف] مناسپ.

منافق: دوزو [ف] منافق.

منال: (۱) مرزه نه، رونه: (۲) زاروک [ف] (۱) فرزند: (۲) کودک.

منالانه: (۱) کاری وه زاروکان (۲) شتی که بو زاروکان ده شتی [ف] (۱) کار کودک: (۲) مناسب کودک.

منالپاز: بهجه باز [ف] بهجه باز.

منالپازی: بهجه بازی [ف] بهجه بازی.

منال بو: (۱) راروکی، روزانی بچوکی: (۲) زان، بیجوهینانی زن [ف] (۱) کودکی: (۲) دادن، بهجه آوردن.

منالدار: خودان وارو [ف] بهجه دار.

منالدان: سگهی بیره له رگد [ف] رعدن.

منالوچکه: روی سحوک [ف] بهجه کوچولو.

منال وکل: برسی له روب و ره خانه [ف] رخانه.

منال و مرن: منال وکل [ف] رخانه.

مناله پهر: زنی که زاروی شیر خوردهی هبه [ف] زنی که بهجه شیر خوره در.

مناله ورتکه: بچوکل و زاروی کولان [ف] بهجه های قد و نیمقد.

مناله ورتکه: مناله ورتکه [ف] بهجه های قد و نیمقد.

منالی: روزگاری زاروکی [ف] بچگی.

مناعتا: دیار و باشکرا، خویا [ف] نمایان.

منباره ک: منباره ک، منباره ک، پیروز [ف] مبارزه.

منسک ته زایی: لیچون، (گوزنه منتک ده دا) [ف] تروش.

منسج: (۱) توم: (۲) پنج [ف] (۱) یلور: (۲) پوته، ریشه.

منسجل: بهله بهله ی باقر بوئی مس [ف] لکته های روی ظروف مسین.

منسجه: بدنگی لوئی گن [ف] صدای سخن درسی.

منسجه له: بهله ی باقری، منسجل [ف] نگا، منسجل.

منسجه منسج: گنه گن [ف] صدای پیایی حرف ردن در بسی.

منسدار: (۱) سال: (۲) مردار [ف] (۱) بچه: (۲) مُردار.

منسدارانه: منالانه [ف] بچگانه.

منسدار باز: بهجه باز، لوسکه باز [ف] بهجه باز.

منسدار بازاری: کارو یاری راروکانه [ف] کار بچگانه.

منسدار بازی: (۱) لوسکه بازی: (۲) کاری منالانه [ف] (۱) بهجه بازی: (۲) کار بچگانه.

منسدار بوئه وه: مردنی حه یوان به بی سمر برسی [ف] مردار شدن.

منسدار دان: منالان [ف] زهدان.

منسداو کردنه وه: خراب سمر برسی حه یوان که گوشتی مدخوری [ف] دُبح حرام.

منسدار و مرن: منال و مرن [ف] رجانه.

منسداره ورتکه: مناله ورتکه [ف] بهجه های قد و نیمقد.

منسداره وه بو: مرداره و بوگ [ف] مُردار شده.

منسدار ی: (۱) منالی: (۲) مرداره وه بو: (۳) گلای [ف] (۱) بچگی: (۲) مُردار شدن: (۳) پلیدی.

منسدا: منال [ف] نگا؛ منال.

منسدا لانه: منالانه [ف] بچگانه.

منسدا لپاز: منالپاز [ف] بهجه باز.

منسدا ل برار: منال بازار [ف] نگا؛ منال بازار.

منسدا ل بازی: منال بازی [ف] بهجه بازی.

منسدا لدار: منالدار [ف] بهجه دار.

منسدا لدان: منالان [ف] زهدان.

منسدا ل وچکه: منالوچکه [ف] بهجه کوچولو.

منسدا ل وک: منالوچکه [ف] بهجه کوچولو.

منسدا ل وک: منالوچکه [ف] بهجه کوچولو.

منسدا له پهر: منال له پهر، زنی که منالی چکوله ی هبه [ف] زنی که بهجه شیر خواره در.

منسدا له ورتکه: مناله ورتکه [ف] بهجه های قد و نیمقد.

منسدا له ورتکه: مناله ورتکه [ف] بهجه های قد و نیمقد.

منسدا لی: منالی [ف] بچگی.

منسدا ی: لمو گوند نهی کوردستانه که به عسی کاولیان کرد [ف] روسایی در کوردستان که بختیان آن را ویران کرد.

منسدا ی: مزی، ته منیش [ف] من هم.

منسده حدت: فازانج، به ره: [ف] سرد.

منه عت منه عت، بهره [۱] سود.

منکیر دزی سنجی به ریفه [۱] مخالف بیر طریق.

منگ: منجه، قسه کردن له که بودا [۱] تودماغی

منگادن: کس هسه کردن [۱] تودماغی حرف زدن.

منگن گس [۱] کسی که تودماغی حرف می زند.

منگه: منگ [۱] حرف تودماغی

منگه منگ: منگی لمدوی بهک [۱] «منگه» بیایی.

منم، خوم [۱] من هستم، منم.

من من: قسهی خو به لر [۱] (هر من من یه نی) [۱] منم منم، سخن

خودستای

منمنک [۱] به یوله [۲] جوزی به یولهی خالدا [۱] پروانه به طور عام:

[۲] نوعی پروانه خالدار.

منمنوک [۱] جوزی به یولهی خالدار [۲] خو به سن [۱] نوعی پروانه

خالدار [۲] خودستای.

منمنه منگ [۱] منجوری

منوتو: خو و خو [۱] من و تو

من و تو بی سک حسابی، هری: سوار [۱] حسابی، من یگنگی

منول: برجه به کی نه ستور و قایمه [۱] پارچه ای محکم.

منه: [۱] جوئه زیر باری چاکه کی هستی [۲] په لوله به ره و کاریک،

پا پا کردن (پانگی کم هر منه دهکا: [۳] مو رجه زمانی زروکان [۱]

[۱] من: [۲] شتاب در راه تحصیل چیزی: [۳] مهره زینتی در لجه

کودکانه

منه ت: سیاس، مه [۱] من،

منه تبار: سو پاس گوزار [۱] سیاسگزار.

منه تباری: سو پاس له چاودا [۱] سیاسگزاری

منه ت خوارن: منه بیری [۱] سیاسگری.

منه ت دار: منه تبار [۱] سیاسگزار.

منه ت کار: منه تبار [۱] سیاسگزار

منه ت هه لگرتن: چوند زیر باری چاکه [۱] من کشیدن.

منه قا: خو ری تری [۱] نوعی نگور

منه من: [۱] من: [۲] یوله و پرته [۱] خودخواهی، منم منم: [۲]

غرولند

منه منه: یوله و پرته [۱] غرولند زیر لبی.

منه من: منی، نوسراوی نو کثیب [۱] متن کتب

منه وشه: وه وشه [۱] گس بنفشه

منه یی: پهله کردن له زنگای شینکا [۱] شتاب در راه تحصیل چیزی.

منی: [۱] خوید، بهرجا [۲] تو زینسه، نی کولنسه ره: [۳] درگوسدی

کوردستان بهم ناره به عسی کاوی کردوه [۱] آشکار نمایان. [۲]

پژوهش، کنسوا: [۳] دو روستا به این اسم در کردستان توسط بعثیان

ویران شده است.

منیاش: گوندیکی کوردستان به عسی کاوی کرد [۱] نام روستایی در

کردستان که توسط بعثیان ویران شد

میش مری، خوسم [۱] من هم

منی کار: مورده ره، سی کدرده [۱] بردهگر

منی کرس: منی کاری [۱] تحقیق کردن، برهس کرس

منی منی: ده نگیه [۱] خرده های بسیار ریز، منجوری.

منینی: گوندیکی کوردستان به عسی کاوی کرد [۱] نام روستایی در

کردستان که توسط بعثیان ویران شد

مو: [۱] لهو تالاهی له پیست ده روین: [۲] نه خوشیه که به هاک دیت

زور به تیشه: [۳] جوزی کولگی ریری برن: [۴] نیمه، خوین: [۵]

نوکی ده رزی: [۶] سهو بیوی تیزی تیخ: [۷] کول و خه: [۸] من، نه من

[۱] مو: [۲] کزده: [۳] پشم نوعی بوز: [۴] ما: [۵] نوک سوزن: [۶] لیه

تیز تیخ: [۷] غم و بدیه: [۸] من.

مو: [۱] گزیر، کار به ده ستی ناغیاو خان: [۲] پستی به شوی و تهور: [۳]

له دوی مل و اتا: جهول دان و بون کردن به شوی خواردن. (مل و مو

کردن) [۱] مباشر ارباب: [۲] عقب تیشه و تبر: [۳] به دندیل «مل» به

معنی بوکشیدن و جستجو برای حورک است.

مواجب حیره: مانگانه [۱] حقوق و مستماری.

مواره: برور، مبارده: [۱] مبارزه

مواره کدی: سارد کپادی، پیروزیی [۱] نبریک

مواشیق: رازی، قابل [۱] مو حق

موانه: به ره میو به ره [۱] بگا، به ره میو.

موانی حه مه که ریم: گوندیکی کوردستان به عسی کاوی کرد [۱] نام

روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد

موانی میرزا: گوندیکی کوردستان به عسی کاوی کرد [۱] نام روستایی

در کردستان که توسط بعثیان ویران شد

موبشیر: مو، مباشر، گزیر [۱] مباشر ارباب

مویز: زور کپ توند به بهریه کادریاو (به حمره نه مو بزه) [۱] کب.

بدن منف.

موبره: گوندیکی کوردستان به عسی کاوی کرد [۱] نام روستایی در

کردستان که توسط بعثیان ویران شد

مویه ت: محبه ت، خوشه و سنی [۱] محبت

مویه: مدبهی، چیکه ی چیلان [۱] بهرجاه

مویه مو: ریتی له یسکینی زور به جاکی [۱] کنایه ز تعیش دقیق.

موت: دوساو، دمس، سوک، دمس [۱] شیره انگور.

مویاب: که سی که حه شه و حمرار دروس ته کا [۱] مویابی

موتز: تاج، هزار، چاوله ده س [۱] محتاج.

موتالاه: متالا، خوینده و یی ده نگ و حمر به جا [۱] مطالعه

موتاو: [۱] مویاب: [۲] تاله مو، تاله به نی مو [۱] مویابی: [۲] تار مو.

موتک: زاوکه، مارکه [۱] بگا، مارکه.

موتک: موده، موتک [۱] درختچه آس.

مویکا: گوندیکی کوردستان به عسی کاوی کرد [۱] نام روستایی در

کردستان که توسط بعثیان ویران شد.

موتججه: گوندیکی کوردستان به عسی کاوی کرد [۱] نام روستایی در

کردسن که پوست بعبان ویران شد

موتور خامور [۱] موتور

موتور به: موتور به: به موه بادی دار [۱] پیوند درخت.

موتور فیه: ۱) موتور فیه: زور جو دیو بی هاون ۲) موتور به [۱] ۱) بسیار ریا و ظریف ۲) پیوند درختی.

موت: ۱) شوه: حوزی حهوی به ترس که هه تاسه ی پیاو سواره کا ۲) بوکاوه [۱] ۱) کاپوس: ۲) ام

موت: مهلیکی بویه داری زور ده نگ حوشه [۱] پرده ای ست کاکلی و خوش آواز.

موت بهر: به نیت پوره جیگه ی متعانه [۱] معتبر، مطمئن.

موت به: موت به: شوه [۱] کاپوس.

موت به موت: مل ومو [۱] نگا مل ومو

موت به هم: مدهم [۱] منهم

موتی: دوشاو، موت، دفس، دفسی، ناقیت [۱] شیر، نگور

موتی: موتی [۱] شیر، انگور.

موت حرات: ۱) موت که نه دس بده می با سایی به به ۲) بده و رور به [۱] ۱) معتبره ۲) باعه

موت حره: موت حرات [۱] نگا موت حرات

موت جگری: ناموزگاری [۱] مدر

موت حلا: موت حله، موت و میر به [۱] موت حله

موت حله: موت حلا، موت حله [۱] موت حله.

موت حیار: موت جگری، ناموزگاری [۱] ندر

موت: ۱) روگز: ۲) ماج: ۳) ناموزگاری: ۴) ره گی به رزی یشنی ده ست: ۵) گوی شو کردی به کسم: (نهم نیستره موتی کرده): ۶) لب: قوت [۱] ۱) احمو: ۲) بوسه: ۳) اندر: ۴) رگهی نمایان پشت

دست: ۵) گوش فروهشتن ستور: ۶) برجسته

موت: ۱) جومگه: ۲) روباحوش: (مرو موت): ۳) ماج، راموس: (ماج و موت: ۴) لاره حه می، جه تمس: ۵) قوت. بو گوی ده لسن. (گوه

موت کران: ۱) ماج: ۲) احمو: ۳) بوسه: ۴) خم: ۵) تیرشدن گوش موت چاج: یرچی ده سگار [۱] کلاه گیس.

موت چاخ: یرچی به ده له، موت چاج [۱] کلاه گیس.

موت چانفن: داهیا نه وه، لاو کرد نه وه [۱] خم کردن

موت چانن: ناموزگاری کردن [۱] اندر د دن

موت چانن: موت چانن [۱] خم کردن.

موت چانه وه: لاو کرد نه وه، خوار کرد نه وه، چفمان نه وه [۱] خم کردن

موت چانه: ۱) جیره: ۲) باچی حاوه ملک له ره عیسی جوت به نه ده [۱] ۱) حیره، مستری: ۲) سهم ارباب از محصول، بهره مالکانه.

موت چرت: ۱) مجور، به روی لسن: ۲) مشعای دهرمان که به پیسته وه ده لکیری [۱] ۱) تیر کشیدن ایدام: ۲) یلاستر.

موت چرکه: مجورک [۱] تیر کشیدن ایدام.

موت چک: که بوله، پیواهی چکوله ی دارین [۱] پیمانته کوچک چوبین

موت چوک: کوکه بهر [۱] موی رهار

موت کردن: ۱) گوی شو کردی به کسم: ۲) ماج کردن، راموس [۱] ۱) گوش فروهشتن ستور: ۲) بوسیدن

موت چکه: ناموزگار، موت چیار [۱] اندر گو.

موت چه: به ده زکله له نه سپه ناخ ده کا [۱] علفی است شبیه اسفنج

موت چه: ۱) بهش: ۲) جیره: ۳) کینگه ی بهشی مالیکی جوت به نه ده: ۴) جومگه: ۵) دعای توسراو، نوشته [۱] ۱) بخش: ۲) مستری: ۳)

موت چه: ۱) دعای توسراو، نوشته [۱] ۱) بخش: ۲) مستری: ۳) مزرعه یك خانواده کشاورز: ۴) مچ: ۵) دعای نوشته شده.

موت چه خور: جیره خور (کاکم موت چه خوری ده ولنه، کاکت موت چه خوری خانه [۱] حق ب بگیر، مستری بگیر.

موت چه موت چه: به شه به شه [۱] بخش بخش

موت چه وانه: ده سپه بادی حش [۱] دستبند زینتی.

موت چه وانه: موت چه وانه [۱] دستبند زینتی.

موت چیا: جومگه ی پا [۱] مچ پا

موت چیر: ناموزگار، بسده تکر [۱] اندر گو

موت چیری: ناموزگاری [۱] اندر گو.

موت چیه نه وه: داهانه وه، چه مایه وه [۱] خم شدن.

موت چین: جومگه سح [۱] مچ سح

موت چینک: ناموزی موله بیسه به لکس که ماسه به کی بگو کی سهریره [۱] اموجین

موت حله: موت به نه فیس، دلدری [۱] عسی، محبت

موت حله بهر: بهر بهر [۱] معتبر

موت حله وه: موت حله بهر [۱] معتبر، محرم

موت حله ق: محله له ق [۱] نگا، محله له ق

موت حله نه ک: محله نه ک [۱] اسب بجب.

موت خ: ۱) مزی، نموی ده کاسه ی سهرایه: ۲) مزی ناو نیسکی نه اندام [۱] ۱) مزی: ۲) نخاع

موت خابن: مخابن، حه یف، به داحه وه [۱] دریا.

موت خه سهر: کورته، قسبی دریزی کورته وه کراو [۱] محصور.

موت خرکه: ته خوشیه کی سهری مزلانه خرکانه [۱] نوعی بیماری سر کودکان که سبب ریش مو می شود

موت خیشان: برتی له نه رک بید و جاز کردن [۱] کتابه از رحمت دادن و پکر کردن

موت خل: مخل، نامراری نارد بیز [۱] الک

موت خل: ۱) هیلگ: ۲) یالونه [۱] ۱) آله: ۲) پالونه

موت خل: ۱) هیلگ: ۲) پالونه، ۳) کهوگیر [۱] ۱) آله، ۲) پالونه: ۳) کفگیر.

موت خلیس: حرمه تکاری به نه مگ [۱] مخلص.

موت خور: ده موگانه، ده نوکه [۱] دبق، موزک.

موت خور: دهرمان حهام، دارو [۱] واجبی

موت خورب: کانی روز ناو بون [۱] سنگ غروب.

موت خورک: موخرک، خرکانه [۱] نگا، موخرک.

موت داب: داب، رنوشینی تازه بهت [۱] د

مُود: (۱) شهر قسه: (۲) تیره‌یی: (۳) دژایه‌تی [۱] خَدَل: (۲) حسادت: (۳) مخالفت

مودار: چاوی که نه‌خوشی موی گرتین [۱] چشم بیمار از بوعی درد، مود نلو: هزنگی کورده له مازنده‌ران [۱] عشیره‌ای است کُردِ زبان. مودنه: دهنه، یاسک، دارحکمره: (سه‌هم و نه‌سیب نه‌سلی به پاسی گبو گل به/ توتنه خهرجی سوتنه مودنه مایچی بهب ده‌کا) «مالی» [۱] چوب سگاری

مودور: کارگیر [۱] مُدیر.

موده: (۱) زنی که بهرگی نهره‌نگی ده‌برکت: (۲) شاکاشی [۱] (۱) رن الامد: (۲) گسه برگ سغالی.

موده: زبانی، هدنکه‌وته، لپه بو [۱] سرآمد و شایسته

مودین. مودور [۱] مُدیر.

مور: نالی شاری، نه‌زوا [۱] صیر، الو.

مور: (۱) ره‌نگی ینسه‌وش: (۲) ده‌س لی نه‌دوا، کارینی نه‌کراو: (۳) ناری له‌کارا که اندراو بو له‌سهرکا غمزد نان: (۴) خانه‌وهری بچو که دار ده‌خوا، مورانه: (۵) مورچه: (۶) خو له‌کموه، بول: (۷) مار: (۸) تهرخ و دیدو [۱] (۱) بنفش رنگ: (۲) بکر دست بخورده: (۳) مهر امضاء: (۴) موریانه، حشره ی سب: (۵) مورچه: (۶) خاکستر: (۷) مار: (۸) شکل و شمایل. مور: (۱) روگر، موج: (۲) به چاوی زهق زردین: (لیم مورزه بو، [۱] (۱) اخمو: (۲) نگاه حیرد

مور: (۱) سوچ، گوشه: (۲) بالدار، مرا: (۳) شیور: (۴) بریتی به ریزو: (۵) مورچه: (۶) شتی چکوله‌ی سماو بو جوانی و خشل: (به‌مور، متو مور: (۷) چروچاد: (مورنی حوتال کرد: (۸) بره‌دار [۱] (۱) گوشه: (۲) مرغ: (۳) مویه: (۴) کندیه روزه: (۵) مورچه: (۶) حرره: (۷) رحسار (۸) قطعه هیرم.

مور: کوزه‌کدی شین که بو چاوزو له‌شانی منالی ده‌دهن [۱] حرری است کبود برای دفع چشم‌رحم.

موراست بوته‌وه: بریتی له توره‌بوئی زور یال برسانی زور [۱] سیخ شدن مور از خشم یا ترس

موران: (۱) نه‌موم: (۲) دوکله، کادو: (۳) موریانه [۱] (۱) مه: (۲) دود: (۳) موریانه.

مورانه: چاه‌وهری دارخور [۱] موریانه.

مور بوته‌وه: به زویی چاو تماشا کردن [۱] حیره‌خیره نگاه کردن

مورت: (۱) توکه‌بهر، موی بهرگده: (۲) ورده‌مو که له پیسته‌ی دهرس [۱] (۱) موی رها: (۲) بره مو که از پوست حیوان یرکنند.

مورته: ماردش بر بره [۱] سون هیرب

مورتک: ۱ دده‌بیکه بو خوشه: (۲) پی‌او، فلی ناوایی [۱] (۱) درختچه مود: (۲) پیر دنا.

مورتکه: گوندیکی کوردستان به‌عسی کاولی کرد [۱] نام روستایی در کوردستان که توسط بهتیان ویران شد.

مورجلا: میروله مورچه [۱] مورچه

مورچه‌لا: مورجلا [۱] مورچه.

مورخانه: قاشه‌ته‌گوستینه [۱] نگین.

مورده: (۱) مورتک: (۲) چاه‌وهریکه به‌شم ده‌خو [۱] (۱) درختچه اس: (۲) حشره بید.

موردار: مردار، لاشه‌ی توپیو [۱] هردار

موردار: جی متعانه‌ی پاشاو خان [۱] مهردار پادشاه و خان

موردانه: حیگه‌ی مود [۱] وینگاه درختچه آس

مورده‌خواره: دوگوندی کوردستان به‌م نوه به‌عسی کاولی کردو [۱] دو روستا به این اسم در کوردستان توسط بهتیان ویران شده است.

مورده‌م: (۱) مروق: (۲) پیا نهری نه‌ده‌م [۱] (۱) مردم: (۲) مرد

مورده‌مندی: (۱) خرم‌بندی، خوشی: (۲) مروق‌بندی، جو نمیری [۱] (۱) خرم‌بندی: (۲) جوانمردی.

مورده‌م: مردن [۱] مرگ

مورده‌به: (۱) مردن: (۲) هزمردن، حدساوکردن [۱] (۱) مرگ: (۲) برش‌مردن.

موردین: گوندیکی کوردستان به‌عسی کاولی کرد [۱] نام روستایی در کوردستان که توسط بهتیان ویران شد.

مورزه‌لا: میروله، مورچه [۱] مورچه.

مورسیگا: گوندیکی کوردستان به‌عسی کاولی کرد [۱] نام روستایی در کوردستان که توسط بهتیان ویران شد.

مورشید مر سو [۱] مرشد

مورک: حوری تری [۱] نوعی نگور

مورک: (۱) موری خشل: (۲) پیسنه‌ی زور وردیله [۱] (۱) حرزه: (۲) پشه بر

مور کردن. نیم‌زا کردن به مور [۱] مهر گذاشتن.

مورگری: شوشه و نه‌سپایی سهر به‌مور و ده‌س بی نه‌درو [۱] لاک و مهر شده و دسب بخورده

مورک له‌خونان: بریتی له خوبه‌زل شامه‌دن و تاریخی خو کردن [۱] کبابه ار لاف بی معنی زدن.

مورک وه‌یه: ریزو حورمه‌ت [۱] وقار و سنگمی.

مورکه: مور به‌ی خوری حور [۱] حشره بید.

مورگ: (۱) مور، مورک: (۲) مورچه [۱] (۱) خرره: (۲) مورچه.

مورگه‌با: جورنی مورکی سبی که به پیورده‌وانری [۱] بوعی خرزه سفید شگون دار.

مورگه که‌وله: کوزه که [۱] خرمهره.

مورگه که‌وله: مورگه که‌وله، کوزه که [۱] خرمهره.

مورمان: زیله‌مو، زیله‌مو [۱] خاکستر داغ.

مورن: به‌ری ده‌موکانه [۱] ثمر مویک.

مورنان: شه‌قل کردن، دیاری کردن [۱] علامت گذاشتن.

مورنین: بریتی له دهر بریتی خهم یان توره‌بی زور [۱] کبابه از اظهار اندوه یا خشم بسیار.

مورنو: (۱) مورک، مورده مورک: (۲) همرزه، همرمی [۱] (۱) خرره: (۲) گلابی.

موروان: بالداران [۱] مرغان.

خاصی

موزی: کونی کیر، شونی هاتمه‌ده‌ری گمیر [۱] مجرای خروج ادرار
مردن، سورخ دگر

موزیقه: سدیو، بولده، سدیور

موزیقه: موزیک [۱] سبوز

موزیقه‌چی: بوزی‌ده [۱] شیپوروار

موزیقه‌لید: بوزی‌دهنی [۱] شیپورنوازی

موزیک: ۱) نارگوئل، نارین؛ ۲) زاروی زن له میردی تر؛ ۳) کونی کیر [۱]
۱) گوساله دوساله؛ ۲) بچه زن از شوهر دیکتر؛ ۳) سورخ دگر.

موزیک: موسیق [۱] موزیک.

موز: مز، هه‌ری بوی [۱] مه.

موز: ۱) لوٹ پان؛ ۲) گولوی پچوک [۱] ۱) بیخی پهن؛ ۲) استخر
کوچک

موزده: مرگنی، حه‌بوی خوش [۱] بوی

موزگاری: ناموزگاری [۱] اندرگوئی.

موزلا: موزچه، میروله [۱] موزچه.

موزله: موزلا [۱] موزچه.

موزله‌ی گونگان: میروی درشت، میروه عجه‌ماه [۱] موزچه درشت

موزنایش: نیشان‌دان، له‌یرچاوردان [۱] نمودن، نشان دادن.

موزه: حه‌ب، حه‌ب [۱] سبوز

موزه‌لاک: برو [۱] امو

موزار: نمودگ [۱] بندرگو

موزین: برول برنگ برنگ [۱] مرگال

موس: ۱) ماچ، راموس، راه‌وسان، ۲) گوزان، گوزان، ۳) چه‌ریه
که‌ریده یز خواردن [۱] ۱) بوسه، ۲) استره؛ ۳) طبعی

موسا: ناوه یو پیاوان [۱] نام مردانه، موسی.

موسیا: فیرکراو، تلم‌دراو، هه‌فوتی [۱] آموزش یافته

موسیش: فیر بون، هه‌فوتی، زهانی [۱] یادگرفتن.

موسیینه: فیرکردن، درزدان، راهبان [۱] یاددادن.

موسیایی: خو، جوئه‌که [۱] یهودی.

موسیت: ماست، ماس، شیر، هه‌وین کراو [۱] ماست.

موستره: سوسردت، سهمه‌ره، سهر [۱] عجیب

موسٹك: مەمكەمۇ، مەمكەى دەسكردى زاروچە تىن [۱] پستانك بچه.

موسنه‌هق: مسته‌هق [۱] مستحق

موسته‌هق: مسته‌هق [۱] مستحق.

موسٚقوف: ۱) زوس‌ندژاد، عروس؛ ۲) پیته‌ختی عروس مەسكرد [۱] ۱)

نژاد روس، ۲) مسكو

موسك: گیاهی‌کی بالا‌بهرری قه‌فقه‌ه منال قیجقه‌ی ئی سازده‌گس [۱]

گیاهی است

موسل: شریکه له کوردستان [۱] شهری در کردستان، موصل.

موسلا: باسکیش، درن‌ترین دار له هه‌رجارد [۱] بلندترین چوب در

حیس

موسلدان: گمیزدان، مسولدان [۱] مئانه

موسوخ: شیر ناو، یه‌لوعه [۱] — ب

موسلی: ۱) گیاه‌که پنیکی وەك پیوازی بوگه‌نی هه‌به خوش ده‌کری و
ده‌حرنه ترشیانه‌وه؛ ۲) خه‌لکی شاری موسل [۱] ۱) گیاه موسیر؛ ۲)

اهل موصل

موسم: سهریوکی سمی تازه‌لو یه‌کسم [۱] لک شم حیون.

موسموس: ۱) کلکه‌سوته و قریسکه‌ی مەگ به خوشه‌ی سستی؛ ۲) بریش
ه‌خورت‌خستن و زمان‌لوسی [۱] ۱) دم حبسان و تعلق سگ؛ ۲)

کده‌ار شتی و چایلوئی.

موسنایا: فیر بون، زهانی، هه‌فوتی [۱] یادگرفتن.

موسنایش: موسنایا [۱] یادگرفتن.

موسه: ماسی [۱] ماهی

موسه‌ک: گویدیکی کوردستانه به‌عی کاوئی کرد [۱] نام روسایی در

کردستان که توسط بهشیان ویران شد

موسه‌که: نوسه‌که [۱] خاری است بر پشم می‌چسبید.

موسهل: زگ‌له‌و‌رتن، چه‌وره، حلس [۱] طفیلی، سورچران.

موسه‌لسهل: ره‌شاش، شه‌ستیر [۱] انشیر.

موسه‌لنه: ۱) نوسه‌که؛ ۲) زرد، چروک، چکوس [۱] ۱) بگا، نوسه‌که؛ ۲)

حس

موسی: ناوی دوگوندی کوردستان یه‌کیان به‌عی ویرانی کرد [۱] نام دو
روستی کوردستان که یکی راهشیان ویران کردند.

موسیق: ناروی خوش له نامرزی ده‌سکرد ده‌هاوردن [۱] موزمه.

موش: بی‌سرح، بی‌بایه‌ح [۱] بی‌ادش

موش: ۱) قره‌قپ له ترس؛ ۲) گونج، مئ، مئ؛ ۳) شاریکه له
کوردستان؛ ۴) زه‌مینی قه‌ت‌ته‌کئلد و [۱] ۱) ساکت از ترس؛ ۲) بول

تيله‌اری؛ ۳) شهری در کردستان؛ ۴) زمین بایر

موشامبه: مشه‌ما، مشه‌ما [۱] بلاستر، شمع

موشان: جه‌نمه‌ر، جه‌رحان [۱] ابرار خوشگویی

موشاندن: مشاندن [۱] لوشیدن

موشانه: موس [۱] خرمسکوب

موشانه: گمه‌یه‌که‌للا، که‌لایین [۱] تيله‌بازی.

موشانی: موشانه [۱] تيله‌بازی.

موشاخ: مساح [۱] جای پهن کردن میوه در افتاب

موشتاع: مساح [۱] بگا، موشاخ.

موشتاق: به‌تاسه‌ی بیدار [۱] آرزومند دیدار.

موشولق: مرگنی، شایاشی موزده‌ی خوش [۱] مزدگانی.

موش خورما: بوگه‌که، موسو [۱] بگ، موس

موش کردن: بیده‌نگ کردن به‌گف [۱] وادار به‌سکوت کردن.

موشن: چاوکر [۱] کم‌بین.

موشو‌کوز: مشکه‌کوز، هرجه‌مشک [۱] موش کوز.

موشه: ۱) چاوی که‌م‌جوکم؛ ۲) موشن؛ اکایه‌کی کوزده‌موشه‌ی بوا
۳) ملومو [۱] چشم‌کم‌سو؛ ۲) آدم‌کم‌بین؛ ۳) بوکشیدن کسحکاوانه

مه‌ار: نانغو به‌تی که ده‌خ‌رتنه لوئی خوش‌تره وه [مه‌ار سر

مه‌اردی: رفیده [مه‌ارستک نانوی

مه‌افره: مه‌زی ره‌ش [مه‌ار گوسفند ساه.

مه‌اکن: به‌ری گوی کورده کوزده [مه‌ار گوسفند کوتاه گوس

مه‌ان: ماین [مه‌ادای

مه‌اندن: عه‌رم کردن، هه‌ل‌تاو بدن، گفیر بدن [مه‌اضم کردن،

مه‌انه: به‌ده‌نه، به‌ل‌ت [مه‌انه

مه‌بدا: (۱) به‌کمی، ده‌غیبه، (۲) وش‌ی دودلی، (مه‌بادا هاتی و له‌مال

به‌یوم، (۳) بریتی له‌کاتی نه‌گانه. (بو‌روزی مه‌بادا رام‌گرتوه) [مه‌

(۱) رنه‌ار، (۲) نکند، (۳) کنایه از هم‌گام ضرورت

مه‌بال: ناوده‌سب [مه‌استراح.

مه‌بت کو: ره‌نگه، شایه‌تا، شاید [مه‌بت، ممکن است.

مه‌براسی: به‌زو، مه‌گیرانی، کهور [مه‌ویار.

مه‌بله‌خ: نه‌ندره‌به‌ک له‌دراو [مه‌بلخ

مه‌بله‌ق: مه‌بله‌خ [مه‌بلخ.

مه‌بقو: ده‌یی، رانی نی‌ده‌جی [مه‌بت.

مه‌به: (۱) له‌بردن خو‌دوره‌ده، (به‌که مه‌به؟) (۲) له‌بو‌ن تهریک به،

(مه‌به به‌پیاو‌حراپ) [مه‌(۱) میر، (۲) مباح.

مه‌به‌سی: به‌سه‌و کار [مه‌مظور

مه‌به‌ست: مه‌به‌سی [مه‌مظور

مه‌به‌سه: هه‌م مه‌که‌تا مه‌د

مه‌به‌هه: گوشاد، هه‌راو فره‌ه [مه‌فراح

مه‌ت: خوشکی باوک، به، بلك [مه‌عمه

مه‌دا: ده‌ده، نه‌به‌سی مارو‌گاسی [مه‌کلا

مه‌داح: مه‌دای [مه‌کلا

مه‌دای: ده‌ده [مه‌دای

مه‌تاره: له‌مقو‌کمی سه‌فه‌ری [مه‌قفعه

مه‌تاره‌ک: مه‌تال به‌نه‌روز به‌دوای هه‌ماره‌کانه‌لین [مه‌صطلاحی که

به‌جه‌ده در جشن نوروز به‌کار می‌برده.

مه‌تاج: مه‌تال [مه‌کلا.

مه‌تال: قه‌غان [مه‌سیر.

مه‌تالیک: پاره‌ی هه‌ره‌به‌چ‌کو‌له‌ی ده‌ورانی عوسمانی [مه‌واحدی از پول

حرد دوره عثمانی.

مه‌تج: تاویف، بنده‌ل‌گوتن [مه‌ستایش.

مه‌تر: گه‌زی بی‌واه [مه‌متر.

مه‌ترادی کاکه‌یی: له‌و گوندانه‌ی کوردستانه که به‌عسی کاوب خرد

[مه‌روستایی در کردستان که به‌شیان آن را ویران کردند

مه‌تران (۱) زانای ثانیی له‌له‌به‌ل‌اتر له‌سه‌فه؛ (۲) به‌ری حرز بو

زاوه‌ماسی له‌چهم [مه‌(۱) لقب روحانی مسیحی معاد کاردیش؛ (۲)

به‌زی بلند محصوص شکار ماهی.

مه‌ترسی: (۱) سام، عه‌به‌ت، (۲) جیگی به‌سرس [مه‌(۱) ترس، (۲)

سه‌مناک.

مه‌توکه: نه‌سپهره [مه‌جای پا در بیل آهنی

مه‌توه: مه‌ر [مه‌سیر.

مه‌ره‌نار: چه‌رجی [مه‌پله‌ور.

مه‌ره‌تی: ده‌ره‌ی کاشی بو‌تلب نیداخواردی [مه‌طرفه سر میک و به‌

برید

مه‌ره‌س: سه‌نگس، مه‌ترس خهل، یوسه، مه‌ترس [مه‌سگر.

مه‌ره‌ق: خو‌جی ناس [مه‌ست‌هی

مه‌ره‌لو‌ز: ده‌سان مسر [مه‌اس

مه‌ره‌لو‌ز: مه‌ره‌له [مه‌سب

مه‌تک: مه‌ت، بلك [مه‌عمه

مه‌تکه‌پ: (۱) غی‌رگی ملان، (۲) نه‌رازی دارکون کردن [مه‌(۱)

دستان، (۲) مه‌چوب سوراخ کردن.

مه‌تکه‌وه: مه‌تکه‌پ [مه‌نگا، مه‌تکه‌پ.

مه‌تلخه: مه‌ترکه، نه‌سپهره [مه‌جای پا در بیل

مه‌تن: مزین، مزلی‌دان [مه‌مک‌ردن.

مه‌تو‌ک: (۱) نحوی که زردایکی ده‌میر، (۲) سووی مرس [مه‌(۱)

به‌ج‌دی که زیاد مادرش را به‌کدا (۲) شایسته مکیدن.

مه‌ته: (۱) نام‌رازی داروسمین، (۲) مه‌ت، بلك (۳) نه‌شا [مه‌(۱) مه‌ته، (۲)

عمه، (۳) نگاه.

مه‌ته‌ره: مه‌ته‌ره، خره‌به‌کرو ناگ‌داوی نه‌سپ [مه‌ته‌ره‌اسب.

مه‌ته‌ره: دایک [مه‌مادر.

مه‌ته‌ری: دایکی، نه‌ی دایک. (مه‌ته‌ری و مه‌ته‌ری) [مه‌ای مادر.

مه‌ته‌ریز: سه‌نگس [مه‌سگر.

مه‌ته‌ریس: سه‌نگس، خهل، مه‌ته‌ریز [مه‌سگر.

مه‌ته‌شا: مه‌ته‌شا [مه‌نگا مه‌ته‌شا

مه‌ته‌که: به‌روانه، قه‌ت کری، لی به‌ی [مه‌نگ‌دک.

مه‌ته‌ل: له‌ج‌ده، له‌گه‌ده [مه‌قر، چیس.

مه‌ته‌ل داهیمان: له‌ج‌ده‌ریس [مه‌چیس‌ریس

مه‌ته‌لوس: به‌رو [مه‌لیر

مه‌ته‌لو‌ک: (۱) مه‌ته‌ل (۲) به‌دی پسوان [مه‌(۱) حیس‌س، (۲) مه‌ل و

حکمه

مه‌ته‌لو‌ک: مه‌ته‌لو‌ک. به‌گه‌رقم حیس‌س

مه‌ته‌له: مه‌هن، به‌ج‌ار [مه‌حیس‌س

مه‌ته‌ل هه‌لیان: راسی به‌گه‌رقم [مه‌حل کردن حستن

مه‌ته‌لو‌ک: به‌دی نه‌شمال [مه‌حکم و امال

مه‌تی: مه‌ت [مه‌عمه

مه‌تی: (۱) مه‌ت، بلك (۲) درش‌هی پنه‌جی [مه‌(۱) عمه، (۲) درفش

بیه‌دور

مه‌تیرا: پوروا، مه‌تالی مه‌ت [مه‌عمه‌زاده.

مه‌تیبه: بلك، مه‌ت [مه‌عمه

مه‌جان: ته‌به‌ت، خفه، خو: (پیاویکی بی مه‌جازه) [مه‌عادات خوب و بد.

مه‌جال: ده‌ره‌ت کیس [مه‌فرصت

مهرآغه: شاریکه له پیشوفا کورد نشین بوه [۱] نام شهری است، مراغه،
مهرآفی، مرآفی، نو دهک، وهردهش، سونه [۲] مرغابی.

مهرآق [۱] تاسه و تاره ژو [۲] خه مو کول [۳] ارژو [۴] غم دنده.
مهرال: بامک، کمرل، مامز، مامیز، خەرل [۱] هو.

مهرآم: دوز، مه به سنی دل [۱] مرام.

مهران: به یاسه مهن، لکی ده کته دارچکمه [۱] درخت یاسمن.

مهرآی: سحککه نه لره وار گه لای له گه لاتو ده کو به ریکی وردی زهش
ده گری [۱] درختچه است در جنگ.

مهرآنه: [۱] پوښانه، سمره یی نازول [۲] جوړی داس [۳] سره گله
[۴] نوعی داس.

مهرآیی: دورویی، زمان نویسی، ربایي [۱] ربابازی.

مهرآینه: سنگ و ریچر بو به سته ووی به کسم [۱] میخ و زنجیر پای بند
ستور.

مهرآییز: [۱] ده می هیانه ووی گه له بو دوشین: [۲] بیمهزی گه وره [۳] [۴]
هنگام دوشیدن گله: [۲] بهل آهنی بزرگ.

مهرآییز: بیرمهزی، ده می دوشینی بهر [۱] هنگام دوستی گه

مهرآت: [۱] بهره، په لاس [۲] روښ، شوښ له لیلوگ در له [۳] [۴]
کسم: [۲] حرس

مهرآل: مهرال، مهرال [۱] مهر

مهرآل: روښ، دروښ [۱] حرس بردس

مهرآلمین: [۱] روښاندن: [۲] گهول کردن، پیښالتي دامانین [۳] [۴]
خرانیدن: [۲] پوست کندن حیوان.

مهرآبه: [۱] ژاستاوی چیچی و خوری: [۲] پله و پاه ورت [۳] [۴] راست
و مستقیم: [۲] درجه و پاه.

مهرآبه: [۱] جار، گهرت، ده خفه: [۲] نهوم: [۳] پله و پاه [۴] [۵] بار
دفعه: [۲] شکوه، طایفه: [۳] درجه و پاه

مهرآج: [۱] به لیش، گمت، مهرل، په یمان: [۲] گریو کردن [۳] [۴] یمان: [۲]
شرط بندی.

مهرآجان: [۱] جوړی موری سورده بو خشمیل: [۲] ناوه بو ژان [۳] [۴]
مرحان: [۲] نام زنانه.

مهرآجانوک: گیابه که گولی سووی وود ده کا [۱] گیاهی است.

مهرآجانه می جادو: [۱] نوی ژنتی سیجر یازه له چیر وکند: [۲] بریتی له
بیریزی ژور بهمه کمر [۳] [۴] نام چدوگری افسانه ای: [۲] کتابه از
بیرزن مکاره.

مهرآجو: بیست [۱] عدس

مهرآچی: مهرچ، مهرچ [۱] مهر

مهرآج: بلبحاو، ده می دایلیشوا [۱] مرد و له

مهرآچن: بلبح بدبه و [۱] له کردن

مهرآچاندن: به سهری بهجه گوشینی کوز و دمه ل بو کبه در [۱]
شیردن دمل با انگشت برای بیرون کشیدن جرك.

مهرآچی: بلبحاو، پدساو [۱] له سده

مهرآچین: پلایخانه و [۱] له شندن.

مهرآحوم: وشه یکه بو مردوی بهرزی ده لیش [۱] مرحوم

مهرآحه پسا: وشه یکه له توښی به کتر بو د پښن، و تا: جی گوشاده. به
هانت سه غلته نیم [۱] مرحب.

مهرآحه مه: حاوایی، پسته مال [۱] حومه.

مهرآحه مهت: بهزه یی، تارژ و بهرد به و [۱] مرحمت.

مهرآحه و: مهرآحه با [۱] مرحبا.

مهرآخ: [۱] جیگهی به چال و چول: [۲] سه ولی کوی: داریکی لیره وره
ژور عوسر ده کا: [۳] تخی جهم [۴] [۵] چاله چوله: [۲] سروکوهی.

درخی است جنگلی: [۳] مسیر رودخانه

مهرآخان: [۱] مهرخان، کيله ندی: [۲] تیخ خواردن [۳] [۴] نوعی داس: [۲]
خو پیدن حیوان.

مهرآخاندن: تمخ دان، خه واندنی پاتال و به کسم [۱] خو پایدن حیوان.

مهرآخوتا: [۱] شوی نیکه لار له چنده دانه و تله: [۲] شوربای نیمکی
هزارو: [۱] اشی است مخلوط از حبوبات: [۲] شوربای عدس

پوست کتده.

مهرآخوز: [۱] پیاوی نازا، به چهره گ، ره شهید: [۲] ناوی دنی که له
کوردستان [۳] [۴] شجاع مرد: [۲] نام روستایی

مهرآخوزار: چیمه نه گیاه [۱] حس

مهرآخوزه: مهره، موی نهمی برن [۱] موی نوعی بز

مهرآد: [۱] نازا له شهر: [۲] خاوهن پیاوهی [۳] [۴] شجاع: [۲] بیکوکار.

مهرآد: [۱] مردو، مردگ: [۲] بریتی له تدهوشی له مردن [۳] [۴] [۵] [۶] [۷]
کتابه از بیمار مشرف به مرگ.

مهرآدپ: کسی که به سهر ناودابه سکردی ناوایی زاده گا [۱] میراب.

مهرآدار: [۱] کسی که نازه لی ووده ی زوره: [۲] کرینکاری قوژه کاری که
بیمه زه کاردینی [۳] [۴] [۵] گنده دار: [۲] کارگر بیل زن.

مهرآزایی: پیاوه تی [۱] مردانگی، مردی

مهرآاسه ننگ: مرده سینگ [۱] مردار سنگ

مهرآان: [۱] ناری پیاوانه: [۲] مروانی نازا و دلاوا: [۳] چه کوچ: [۴]
بیمه زه کاری: [۵] به بیمه زه کیلان [۶] [۷] نامی است مرد نه: [۲]
رادمردن: [۳] چکش: [۴] بیلکاری: [۵] با بیل کاشتن.

مهرآانه: [۱] وک نارایان: [۲] وک بیاری باش [۳] [۴] [۵] شجاعانه: [۲]
رادمرد نه، جوانمردانه.

مهرآایه تی: [۱] نارایی: [۲] پیاوه تی [۳] [۴] شجاع: [۲] رادمردی.

مهرآوش: [۱] مردگ، مردو: [۲] له ناوانه ماو [۳] [۴] [۵] [۶] [۷] [۸]
مهرآدم: خدک، کومه لانی بنیادم [۱] مردم.

مهرآمازاری: عریفه، دای خه لک [۱] مردم آزادی.

مهرآمه ی: [۱] مروفا یه یی، پیاوه یی: [۲] خزمایه یی، قه ومی [۳] [۴]
مردانگی: [۲] خویشوندی.

مهرآوخ: [۱] تدهوشی به مردن: [۲] سهرناوی به ره یکه له کوردستان که
ژور زاسایان لی هه لکه وتون [۳] [۴] [۵] بیمار مشرف به مرگ: [۲] نام

طایفه ای در کردستان.

مهرآورند: ژور به پیاوه یی و نازایه تی [۱] مردورید، رادمرد.

(۱) میر نەس، کشتن؛ (۲) کتایە از خوب انجام دادن کار.

مەرگوجی: (۱) لەمان و تەماندا؛ (۲) بێ سەروشوێن [ب] (۱) حالت بین مرگ و زندگی؛ (۲) مەقودالان.

مەرگوزی: (۱) لە بەینی مان و بەماندا؛ (۲) نۆی کتایە که نۆی وشکەو لەبر ئاودەدا [ب] (۱) مێن مرگ و زندگی؛ (۲) نام چشمه‌ایست مشهور در کردستان.

مەرگۆنەك: بانگوش، بانگنێ، باگردان، بۆخ [ب] نام غلطانك.

مەرگە: (۱) نۆچەبە که لە کوردستان؛ (۲) گەرەدینداری یەزیدی؛ (۳) حی مەر ۱۴ گوندیکە لە کوردستان بە عەسی وێرانی کرد [ب] (۱) ناحیە ی در کردستان؛ (۲) روحانی بزرگ یریدیان؛ (۳) مرتع، چرگاه؛ (۴) از روستاهای ویران شده کردستان توسط بهشیان.

مەرگە: خورشید، شله ده گەل گرار [ب] خورشید

مەرگەماسی: ژاماسی [ب] گیاه زهر ماهی

مەرگەموش: دەرمانیکە مشکێ بێ دە کوژ [ب] مرگ موش

مەرگەوهر: نازچەبە که لە کوردستان [ب] ناحیە ی دوکرستان
مەرگەهە: سۆسکی میر و زە لەگە ئێ لاسەشو ووبە ی یەزیدیە کسانە که ئێستانە ناری مەرگەهە ئیحتیاری دە ناسرێ [ب] قیلە گاه یزیدیان.

مەرگەراناقر: زۆر بە پەلە، گە لەکی پەلەر [ب] باعجەلە و شتاب

مەرگەر: (۱) جوړی بەردی سمحتی باشه؛ (۲) کەلا، بیلە [ب] (۱) سنگ مرمر؛ (۲) تیلە.

مەرگەرشا: خامی هەرەسیمی که ده کرێته کراسی پیاوانه [ب] ململ.

مەرگەزوکی: کە لا یێن [ب] بیلە باری.

مەرگەرشوگ: مارمیلکە [ب] مارمۆک.

مەرگەزێن: کە لا یێن [ب] تیلە بازی.

مەرگەنە: گیە که بودەمان دەشی [ب] گیاهی اسب طی

مەرگی: (۱) مزه، قورقوشم؛ (۲) گولە [ب] (۱) شرب؛ (۲) گلوله اسلحه.

مەرگەنە: (۱) مەردان، کەسێ کاری هەر مەرداریه؛ (۲) تیرەبە که لە مەنگور [ب] (۱) کسی که شغلش گوسفندداری است؛ (۲) بخشی از یل مگور

مەرگەسۆگ: (۱) یرسیدی ووشە لە تازە مەردو واد: خودات کیه؟ (۲) بریتی لە لاواری بێ هیزو توان [ب] (۱) سؤال مرشته از تازه‌مرده که خدایت کیست؟ (۲) گیاه زادم لاغر مردنی

مەرگە: گۆزە [ب] سیو.

مەرگە: بێ پرە، کە ساد، نازەواج [ب] کساد.

مەرگە: مرو [ب] آدم، انسان

مەرگەوالە: مۆسە که، مۆسە نە که [ب] نگه: مۆسە که.

مەرگە: کە لاواری [ب] لاغر مردنی

مەرگەوش: لە بەردی دەخاف [ب] کساد می کند.

مەرگەوف: مرو [ب] پشیدەم [ب] انسان، آدم.

مەرگە: هەرگە [ب] گلابی.

مەرگە: (۱) مەرگە؛ (۲) گوندیکی کوردستانە بە عەسی کاولی کرد [ب] (۱) گلابی؛ (۲) نام روستایی در کردستان که توسط بهشیان ویران شد.

مەرگە: (۱) حال، جوانبە تی؛ (۲) دەردی سەری و گەرناساری [ب] (۱) حال، وضع؛ (۲) غرر

مەرگە: ۱. سکر فەسەدە دی مەرگە: ۲. مێسەنگوسی
هیشتا هەنگوین سارسە کردو: (۲) پیمەرە؛ (۴) مسك [ب] ۱. سكاپ
کۆه سگی: (۲) زۆر هور و عسل نهاده؛ (۳) بیل آهنی؛ ۴. موش
مەرگەتەستا: جوړی ماسی [ب] نوعی ماهی

مەرگەخان: مەرخان، کیلەندی، قرم [ب] نوعی داس بُند

مەرگەخەس: ئیجارە دراو، رینگە دراو بو کاری دەیکا [ب] مَرخص.

مەرگەخەست: مەرگەخەس [ب] مَرخص

مەرگەخەستی: نحره [ب] احه

مەرگەخەسی: مەرگەخەستی، ئیجارە [ب] احاره

مەرگە: حال، بۆه مەرگە: (بە مەرگەدی کاپر ت دەبەم) [ب] حال، وضع، چگوکی

مەرگە: (۱) موی بەرمی بەمۆنجی جوړی بزی که دە کری بە بۆر؛ (۲) بەمۆشی و کزی؛ (۳) مەرگەس [ب] (۱) مرغ، پشم برم و فیردار نوعی بز؛ (۲) بیماری؛ (۳) بگا: مەرگەس.

مەرگەزەر: کر، لەچەر، لاوژ، د لگوشت [ب] لاغر.

مەرگەزاری: لەچەری، لاواری [ب] لاغری

مەرگەزێ: نەخۆشین [ب] بیماری.

مەرگەزە: چەلۆک جاز، برنجە جاز [ب] شالیز.

مەرگەزەوان: ئاگاداری چەلۆک جاز [ب] نگهبان شالیرار

مەرگەس: رستە ی تازی [ب] رشته گردن سگ شکاری.

مەرگەسۆر: جوړی حەیانە کۆی بە، پەزی کۆفی [ب] گوسفند کوهی

مەرگەشە: مینۆلە، تۆقاه، پەخشە [ب] پشه.

مەرگەف: حرم، هەرم [ب] حریشود

مەرگەق: مەرەق [ب] اشش.

مەرگەقەنەبی: (۱) چی گۆزکی گۆزانەو؛ (۲) تۆپەل کردنی خۆن بەسەر بەک [ب] (۱) نقل مکان؛ (۲) برهم آیدن حاك

مەرگەك: لەوەژد ن، تەقەد ن، جیگە ی کار گۆزە [ب] کاھدان، عەلەدان.

مەرگەکەب: رەشێ تراو که قەلەمی تێد زەنگ دەکەن و بەسەر قاقەزی دادێن، چەوهری زەش [ب] مرگب، خبر.

مەرگەکەف: مەرگەکەب [ب] مرگب

مەرگەکەو: مەرگەکەب [ب] مرگب.

مەرگەکۆی: مەرگەسۆر، پەری کۆفی [ب] گوسفند کوهی

مەرگەگ: عەبیری باررگنی گەورە [ب] بار بزرگ کالای تجارتی.

مەرگەم: (۱) مەرگەم؛ (۲) مەبەستە، دوز، مەرەم [ب] (۱) محرم؛ (۲) مرام.

مەرگەندی: جوړی گندۆره [ب] نوعی خبره.

مەرگەنگۆز: دارتاش، بەجار [ب] تبار، درودگر.

مەرگەنگۆزی: دارتاشی، نەجاری [ب] نجاری.

مەرگەنی: مەرگەندی [ب] خبره «مەرگەندی».

مەرگەم: هەتوان، دەرمانی تی هەلسوان [ب] مرهم.

مەری: مرو [ب] بنیادەم [ب] انسان، آدمی.

مەزۇرغە: يازۇ، يېنى داریس [۱] يارۇ.

مەزۇك: مەزگ، مزی، مزگ [۱] مەر.

مەزۇگ: مەزۇك، مەزگ [۱] مەر.

مەزۇگە: گایاھە كە دەخوری [۱] گایاھى استا خوردهنى.

مەزۇگە: كاكىل، كاكلى گوزۇ، [۱] مەر گردو.

مەزۇنۇن: مەخۇن، ئەۋىدارە كەى ئەينى [۱] عاشق لیلی، مەخۇن

مەزۇ، مېنىك [۱] مەر.

مەزۇ: مەزۇ، مېنىك [۱] مەر.

مەزۇچەلقیان: مېنىك شەقىل، برىنى لە عەقل ئەمان [۱] كىياھ از خۇل سەن.

مەزۇدار: بەناۋز، ژىر [۱] ھوسسە.

مەزۇلاتك: برزىگ، مەزۇل، پزانگ [۱] مەر.

مەزۇ: (۱) مەزگ: (۲) ئېمەش: (۳) زىانت ئەۋى [۱] (۱) مەر: (۲) ماھىم (۳) مزی، رەنگى نەن.

مەزۇچىك: پېشەپەك كە مېنىكى نىايە ئەيمەن [۱] استخوان حاۋى مەر.

مەزۇدە: مەزۇدە [۱] مەر: مەزۇدە.

مەزۇر: كۈچەر، زەبە [۱] مەر: مەر.

مەس: (۱) مەزۇ (۲) قەلەۋ، گۆشتى: (۳) سەرخۇش (۴) پاقىر، مەس [۱] (۱) بۇزىگ، سەردار (۲) چاق (۳) مەس: (۴) فلز مەس.

مەساجە: شىكە ۋەك لاسىق نوسراۋى قەلەم مەساجى پى دەسەبەۋ [۱] مەدەد پاك كەن

مەساجە: مەساجە، مەساجە [۱] مەر: مەساجە.

مەساجە: (۱) كارى مەساجە: (۲) گەيزۇن [۱] (۱) مەساجە: (۳) مەساجە.

مەساجە: (۱) مەساجە، پەغان: (۲) ھۆر، جەۋالى مەزۇن [۱] (۱) مەساجە: (۲) ھۋار بۇزىگ.

مەسەت: (۱) سەرخۇش: (۲) برىنى ئە غەبۇر لە جۇبايى (۳) تېر، مەر: (۳) راست و يىن گرى: (۵) مەسەت ۋەمال درياگ: (۶) تەۋرەل: (۷) تەزىر: (۸) پالاي لە ھەمەمانە كە نوپۇزى بىۋە تەكەن: (۹) سۆزى: (۱۰) مانىگ، شەكەت، ماندوق [۱] (۱) مەسەت: (۲) كىياھ از مەرۇز: (۳) مېر از خور ك: (۴) راست و مستقيم: (۵) صېقل رە: (۶) تېل: (۷) پى: (۸) نەۋى پاپوش: (۹) مەر: (۱۰) خەستە.

مەسەن: نەۋە پۇرئان [۱] نام ئانە.

مەسەتەنە: مەساجە، ۋەك سەرخۇشان [۱] مەسەتە.

مەسەت كەردن: خۇ سەرخۇش كەردن [۱] مەسەت كەردن.

مەس كەردن: مەسەت كەردن [۱] مەسەت كەردن.

مەسەتۇر: (۱) مەججۇپ، پەشەرم ۋە ھەيا: (۲) مەسەت [۱] (۱) دارى شوم و مەر: (۲) مەسەت.

مەسەتۇرە: بارىۋى ھەسپارىكى مەۋىيانگى كورە [۱] تەخەس شاعەرە نامدار كەد مەشرف اودلان.

مەسەتە: سۆزى، سەپىنى [۱] مەر: مەر.

مەسەتەبىر: دوسپە، دوسۇ [۱] مەر: مەر.

مەسەتەبىر: مەسەتەبىر [۱] مەر: مەر.

مەسەتەر: جەمەنكارى بەردەست، ئۆكەرى بەردەستان [۱] ئۆكە، مەستەر، مەسەتەر: خەتەكەش. راستە پۇ خەت لە كاعەركەشان [۱] خەت كەش. مەسەتەكى: (۱) دەۋە ئەكە شىرەى لى دە گەرن ۋەك حاجىكە ئەى جەون پۇنى خۇشە (۲) جەۋە شىرەى دى كاز [۱] (۱) مەسەتەكى پۇتەى ست: (۲) نەۋى مەگم.

مەسەتەكى: (۱) سەرخۇشى: (۲) ناۋە پۇ پەۋىن: (دەستەكى ھەپە مەسەتەكى نەقەدى مەگمەدا) شەخەزە [۱] (۱) مەسەتەكى: (۲) نام مەردنە

مەسەتەكى: مەسەت، ھەر جەل [۱] مەر.

مەسەتەكى: شەك گوزان، پېچەم تاشىرىن پۇن [۱] تەپىل قىياھە يەشەكەل بەس مەسەتەكى: كالىھار [۱] مەر: مەر.

مەسەتەكى: خەرج، مەزەخت [۱] مەر: مەر.

مەسەتەكى: مەسەتەكى [۱] مەر: مەر.

مەسەتەكى: ئامراۋى خۇجوان كەردن و تەس و لوسەن: (دەسەتەش ۋە خەتە مەسەتەكى مەدۇلەش / ۋە شەۋى پارىز خەپال مەدۇلەش) «مەدۇلەۋى» [۱] بۇز بۇز كەردن

مەسەتەكى: پالاي ھەمەمانە، مەسەت [۱] مەر: مەر.

مەسەتەكى: سەرخۇش پۇن [۱] مەر: مەر.

مەسەتەكى: مەسەتەكى [۱] مەر: مەر.

مەسەتەكى: شىرەنى يەكە لە ئازدو كاكەلە گوزۇ شەكە دە كرى [۱] مەر: مەر. شىرەنى يەكە لە ئازدو و مەرگەردو و شەكە سازان مەسەتەكى: مەسەتەكى، مەزگەرد [۱] مەر: مەر.

مەسەتەكى: مەسەتەكى [۱] مەر: مەر.

مەسەتەكى: ئاشت پۇتەۋى دوزمى خۇتەنى و نامۇسى [۱] مەر: مەر. دوشى خۇنى و نامۇسى.

مەسەتەكى: پەنگەى درۋىنەۋانان [۱] مەر: مەر.

مەسەتەكى: رېۋشۋى درۋىسەۋ باش [۱] مەر: مەر.

مەسەتەكى: كۆندەكى كوردەستانە پەسەسى كەۋلى كەرد [۱] مەر: مەر. كوردەستان كە تۈسە پەشەن ويران شە.

مەسەتەكى: سۆكەلەۋى مەسەتەكى [۱] مەر: مەر.

مەسەتەكى: پەرسىيار، پەرسەۋە [۱] مەر: مەر.

مەسەتەكى: پۇلای جەقۇتەز كەردنى قەسەيان: (۲) مەدۇنە، خاكە مازى مەسەتەكى: سەۋەن آھى قەسەب: (۲) خاك ئەداز بخارى.

مەسەتەكى: (۱) مەزەب: (۲) جەشەرگەى كەۋ [۱] (۱) مەزەب: (۲) كەمىن كەك شەكەرى

مەسەتەكى: دۈگۈندى كوردەستان پەم ناۋە پەسەسى كەۋلى كەردە [۱] مەر: مەر. روستا يە پىن اسم در كوردەستان تۈسە پەشەن ويران شە مەت.

مەسەتەكى: مەسەتەكى [۱] مەر: مەر.

مەسەتەكى: پەندى پېشۋان [۱] مەر: مەر.

مەسەتەكى: مەسەتەكى [۱] مەر: مەر.

مەسەتەكى: (۱) مەسەل: (۲) رۇدأۋ (مەسەلە جە: (۳) پەرسىيار [۱] (۱) امثال: (۲) مەسەل: (۳) سۇۋال.

مەسەلەن: پۇنمە، ۋەك ئەۋە [۱] مەر: مەر.

مه‌سی: مه‌خوشی [مه‌ستی].

مه‌سی: (۱) پیشه‌ی سمر ته‌ندو: (۲) وشه‌ی گالته‌پن کردن [مه‌] (۱) آهن
بالای نوره: (۲) حرف مسخره کردن مخاطب
مه‌سیر: مه‌بای کدو [مه‌] مر بای کدو
مه‌سین: ناهاووی له‌ مس [مه‌] آفتابه‌ مسین.
مه‌سینه: مه‌سین [مه‌] آفتابه‌ مسین
مه‌ش: (۱) رویشتن، ره‌وت: (۲) چانه‌وه‌ریکی ره‌شی بچو‌کی بال‌دیره له
همو مال‌تاده‌سه له شیرینی ده‌نیشی و زور پیس و بو‌خله [مه‌] (۱) رفت‌وه
رفتن ۱۲ مگس.

مه‌شاك: دار عاسای ده‌رویشان [مه‌] عصی درویش.

مه‌شاله‌ق: بالا [مه‌] ای هزار

مه‌شاندن: بیت‌هیمایی کرد، حتی‌معی کردن [مه‌] بحم داس

مه‌شاپ: سبختی، سورس مه‌سه [مه‌] فرد.

مه‌شپته: (۱) جوگه‌به‌ك كه قه‌ده‌دیر وق‌ ناو ده‌دا: (۲) سو، سوژی [مه‌] (۱)
چوبی كه يك ردیف چوب كوچك‌تر را ایباری می‌كند: (۲) فرد.

مه‌شته‌سرو: دوسه‌ی، دوسو دویه‌یایی [مه‌] سر فردا

مه‌شتی سسه‌ی، سو یی [مه‌] فرد

مه‌شخ: ره‌دای له‌ ۲۰۰۰ خور هیس، مه‌حسن [مه‌] مس، تمرین

مه‌شخول: مرس، هدرت [مه‌] مسعول، سرگرم کار

مه‌شخول: مه‌حسن [مه‌] بگا مه‌حسن

مه‌شخه‌لان: مه‌شخه‌لان [مه‌] نگا: مه‌شخه‌لان

مه‌شخه‌له: هدرت بو‌ به‌سبكه‌وه [مه‌] منقلب

مه‌شهره‌ف: دونه‌رو ذوق [مه‌] مسرب، خلق

مه‌شهره‌ف خوش: هرو ووحس [مه‌] جو، مسرب

مه‌شغول: مه‌سجوب، مړول، هدرت [مه‌] مشغول.

مه‌شفه‌ن: تاته‌شور، پهردی كه مردوی له‌سمر ده‌شون [مه‌] تحت‌سنگ
مرد‌ه‌شوی

مه‌شق: مه‌شخ، مه‌حسن [مه‌] مشق، تمرین

مه‌شك: (۱) پیشه‌جه‌بو نی گور و كه ماستی تیدا ده‌زین: (۲) حیگه
هیره: (۳) ورك، غور [مه‌] (۱) شك: (۲) خيك: (۳) اشكمیه.

مه‌شك‌له: ده‌فری چهرمین بو‌ میوه‌ و گه‌رو تیدا ه‌لگرتن [مه‌] طرفی چرمی
برای میوه‌ خشك و شیرینی

مه‌شكن: (۱) وركن، زگ‌زل، ۲) وگ‌با كردو [مه‌] شكم گنده: ۲، سكم
باد کرده

مه‌شكن: مه‌سكن [مه‌] بگا، مه‌سكن

مه‌شكنور: مه‌سكه‌ره‌فه [مه‌] خرد حسكیده و بی مصرف.

مه‌شكنوله: مه‌سكنی محكه‌ [مه‌] مسك كوچك

مه‌شكنوی: زنی ورك‌ل [مه‌] زن شكم گنده

مه‌شكه: (۱) مه‌شك: (۲) خيگه، مه‌سكه: (۳) مژی، مېشك [مه‌] (۱) شك:
(۲) خيك: (۳) مفر

مه‌شكه‌یره: چوری سیسره‌ی ره‌شه‌ه‌میشه‌ ره‌یه‌ی دی و با: تیشك‌ده‌ با
[مه‌] جیر چیرك.

مه‌شكه‌دیره: مه‌شكه‌یره [مه‌] بگا: مه‌شكه‌یره

مه‌شكه‌ره‌فه: سه‌كینه [مه‌] چرم حشكیده و بی مصرف

مه‌شكه‌زه‌ن: كه‌سی مه‌سكه‌ راده‌به‌گیتی بو‌ ماست كردنه‌و [مه‌] مشك
به‌هم

مه‌شكه‌زه‌بن: ژ ندنی مه‌شكه [مه‌] مشك به‌هم‌زدن.

مه‌شكه‌زه‌س: مه‌شكه‌زه‌ندن [مه‌] مشك به‌هم‌زدن.

مه‌شكه‌زه‌نه: گه‌مه‌كه [مه‌] نوعی پاری

مه‌شكه‌زه‌نی: مه‌شكه‌زه‌به [مه‌] بازی «مه‌شكه‌زه‌نه».

مه‌شكه‌كیز: مه‌شكه‌زین [مه‌] مشك به‌هم‌زن.

مه‌شكه‌ومه‌لان: مه‌شكه‌وسه‌ی پا [مه‌] مشك و سه‌پایه‌ ان

مه‌شكه‌ی گاوس: مه‌شكه له‌ پیستی چیل [مه‌] مشك از پوست گاو

مه‌شوره: به‌ناوبانگ [مه‌] مشهور

مه‌شول: تیخولی سهره‌وه‌ی گویروباقی [مه‌] پوسته‌ محكم گردو و بادام

مه‌شون: مه‌شفه‌ن، تاته‌شور [مه‌] سگوری غسل میت

مه‌شه: (۱) چاه‌وه‌ری بچو‌کی بال‌داری پس كه به‌ همو شویس هه‌یه،

میش: (۲) گازی برمار كیشانه‌وه [مه‌] (۱) مگس: (۲) گاز تیر

مه‌شه‌ك، فیشه‌كه‌شپته [مه‌] فشنشه.

مه‌شه‌له‌له: مه‌سه‌له [مه‌] نگا: مه‌سه‌له

مه‌شه‌ور: به‌ناوبانگ، پده‌نگ و توه [مه‌] مشهور

مه‌شی: ۱. رویشتن (۲) مه‌شه [مه‌] (۱) رفت: (۲) مگس.

مه‌شپ: ۱. سپو، لایق: ۲۰ دهر به‌ ۳۰ رویشتن [مه‌] (۱) ناس: (۲)

دستی: (۳) رف

مه‌شین رویشتن [مه‌] دس

مه‌عاف: (۱) ره‌و، دروست: (۲) به‌خشاو له‌ تهرکی سهرشان، مه‌حاف [مه‌]

(۱) حلال: (۲) معاف

مه‌عجوه: مه‌جوه‌مه [مه‌] سینی.

مه‌عد: ره‌نگی زو، ته‌بیات. (تیرزه‌عه‌دی ته‌ نه‌خوشه) [مه‌] ونگ سیمما

مه‌عده‌ن: كان، كانگ [مه‌] كان، معدن

مه‌عده‌نوس: چوری كه‌ره‌ور [مه‌] نوعی كرفس.

مه‌عه: مار، خروکی دویزی به‌زه‌هر [مه‌] مار

مه‌عه‌كه: (۱) جه‌فدجق، گوره‌گور: (۲) پلان فده‌جری، چوری كورتان

(۳) تاره‌فكیری بی‌زین [مه‌] (۱) سروصدا و حنجال: (۲) نوعی بالان: (۳)

بعد رین

مه‌عز: مه‌حر، بو‌ خاوری [مه‌] از برای

مه‌عزوم: بانگ‌هیشش‌كراو بو‌ نان‌خواوردن [مه‌] دعوت شده برای

خوردن

مه‌عزه‌ره‌تا: مه‌عزه‌ره‌ب [مه‌] معذرت.

مه‌غلان: پسه‌ور، لی‌زان [مه‌] خیره.

مه‌علوم: داندراو، ناشكرا [مه‌] معلوم

مه‌عمور: کار‌به‌ده‌ستی به‌ره‌ژی‌ری ده‌ولت [مه‌] مأمور.

مه‌عنا: مانا، وانا، نیاز له‌ سه‌ [مه‌] معنی

مه‌عه‌شوی: گوبدبکی کوردستانه به‌ عسی کارلی کرد [مه‌] نام‌روستایی در

مه گس: سَلَمه‌میشی له ده‌شت [١] رتیو و عسل به کس و برهته.

مه گلاتا: گوندیکی کوردستانه به عسی کاوی کرد [١] نام روستایی در کردستان که توسط بهتین ویران شد.

مه گهر: (١) وشه‌ی ده‌راویشن: (مه‌گهر بحرم ده‌ده یکهم): (٢) وشه‌ی پرسبان: (مه‌گهر نه‌مگوب): (٣) وشه‌ی ناره‌روکردن: (٤) مه‌گیس. (یاره‌که وه هه‌بت مه‌گهر وه‌بشن / گهر دتی وه نه‌بت مه‌گهر نه‌بشن) «حاجی ده‌لی مگر»

مه‌گه‌زه: (١) حانه‌وه‌ری به‌سوکی بالدار که گاز به پست ده‌گری: (حیکه‌یکی به‌مسن و مه‌گه‌زه: (٢) مه‌ش، مه‌شه، میش [١] (١) حیرت‌گرته برده: (٢) مگس

مه‌گه‌زه: چاوشنه‌یه‌که که له مه‌گه‌زه په‌یدا ده‌ین [١] نوعی چشم درد. مه‌گه‌س: (١) مه‌سه مه‌سی: (٢) مه‌گهر [١] مگس: (٢) مگ مه‌گهر مه‌گهن: (١) مو‌بیر: (٢) مه‌گهر [١] مهر: (٢) مگر مه‌گه‌راسی: بیره، نهمی‌ری می گهر بو حوا دشت [١] و مه‌گهر نهمی: وری حوا دشت [١] سه

مه‌گس مه‌گهر [١] مگر

مه‌ل: (١) جانه‌وه‌ری به‌کوله. (مه‌ل و مۆ): (٢) په‌رنده، بالدار، تهر [١] (١) جانور ریز: (٢) پرند

مه‌لا: (١) زانی نا‌به‌نی: (٢) سه‌روکی گمه‌[١] (١) اخوند: (٢) رئیس‌بزی. مه‌لا: مه‌لا [١] نگا. مه‌لا

مه‌لاب‌نگدان: سه‌وه‌کی، سه‌ره‌بی روزه‌وه [١] مهر

مه‌لاب‌نگان، مه‌لاب‌نگان [١] مهر

مه‌لایم‌زی: سه‌ره‌بی له‌دیر [١] بیدار سجدان

مه‌لات: هوری بیوان حس و نه‌رد له به‌بیدی [١] گل ملات در سایی مه‌لاته‌تی نه‌فش: گمه‌یه‌کی سه‌وه‌یه [١] نوعی بازی.

مه‌لاته‌تی نه‌قیته، مه‌لاته‌تی نه‌قیس [١] نوعی بازی.

مه‌لانی: کاری مه‌لا [١] خود‌گری.

مه‌لاتیا: با‌چه‌یه‌که له کوردستان [١] ناحیه‌ای در کردستان

مه‌لاح: به‌ده‌س ویر، لی‌زان، کاره‌ه، ماهیر [١] مهر

مه‌لاخور: کم‌قیه‌مت [١] اروان.

مه‌لاخوره، مه‌لاخور [١] ارزان.

مه‌لاداوه: گوندیکی کوردستانه به‌عسی کاوی کرد [١] نام روستایی در کردستان که توسط بهتین ویران شد.

مه‌لاژ: ملار [١] نگا، ملاژ.

مه‌لازاده: (١) به‌چکه مه‌لا: (٢) تابه‌یه‌که له کورد که تیان ده‌رمایی مارانگه‌سته و حرنیان ده‌رمایی به‌خوشی هاری به [١] (١) اخوندز ده: (٢) تیره‌ی از کرد که آب ده‌نشان شهای مو‌گزیده و خوش‌شان داروی هاری است.

مه‌لازگر: با‌چه‌یه‌که له کوردستان [١] ناحیه‌ی در کردستان.

مه‌لاژ: مه‌لاشو، مه‌لاشک، بان ده‌م له ژوره‌وه [١] سقف دهان.

مه‌لاژگ: سه‌ری هیشته نه‌گرساوی مانی ساوا [١] به‌ختی ارجمه‌ه سر‌کودک که هنوز محکم نشده است

مه‌لاژن: زنی مه‌لا [١] همسر اخوند.

مه‌لاژه: نالو، باد‌مه‌ی فورگ [١] بورتین

مه‌لاس: (١) ملاژ: (٢) شل و شەویق و کارمه‌ده‌س به‌هاتو [١] (١) نگا ملاژ: (٢) سست و بیکاره.

مه‌لاسه‌فی: له‌و گوندانه‌ی کوردستانه که به‌عسی کاویان کرد [١] روستایی در کردستان که بهتین ویران کرد.

مه‌لاشک: ملاشک [١] سقف دهان.

مه‌لاشو: ملاشک [١] سقف دهی

مه‌لاشو‌گه‌وتن: شل‌بوئی مه‌لاشک که مانی چکوله ده‌یگر [١] سق افتادن به‌ه.

مه‌لاشو‌ه‌ل‌دانه‌وه: چی‌ه‌نانه‌وه‌ی مه‌لاشو [١] حاوردن سق

مه‌لاشو‌ه‌یتانه‌وه: مه‌لاشو‌ه‌ل‌دانه‌وه [١] جا وردن سق.

مه‌لا‌عو‌مه‌ر: گوندیکه له کوردستان به‌عسی ویرانی کرد [١] از روستای ویران شده کردستان توسط بهتین

مه‌لاعه‌لیک: ته‌ریکی به‌کوله‌یه [١] پرنده‌ایست کوچک

مه‌لاقه: چه‌رچه‌ف، به‌رگه‌دوشه‌که بالگه [١] ملاقه.

مه‌لاقی: جو‌ری نه‌مرو [١] نوعی گلابی

مه‌لاق: (١) رو‌خوشی ته‌ره‌ده‌را: (٢) رو‌به‌نی: (٣) ترشی هه‌ل‌گه‌را و بو‌زستان [١] (١) هر‌بیکر: (٢) سق: (٣) به‌گور نه‌گه‌دی شده برای زمستان، ونگ

مه‌لاقه: نه‌سکوی، له‌سکو [١] ملاقه.

مه‌لاقه‌ره: له‌و گوندانه‌ی کوردستانه که به‌عسی کاویان کرد [١] روستایی در کردستان که بهتین ویران کرد

مه‌لاقی: مه‌لاق [١] نگا. مه‌لاق.

مه‌لاک: (١) چه‌رگ: (٢) چه‌رگ‌و‌نو [١] (١) چه‌رگ: (٢) دل و چه‌رگ و دله مه‌لاک: (١) که‌چه‌ک که‌چه‌ی (٢) چه‌رگ‌و‌نو [١] (١) قاسی: (٢) دل و چه‌رگ و دله.

مه‌لاکاخه: گوندیکه له کوردستان به‌عسی ویرانی کرد [١] ارو‌سه‌های ویران شده کردستان توسط بهتین.

مه‌لاکاڭ: گوندیکی کوردستانه به‌عسی کاوی کرد [١] نام روستایی در کردستان که توسط بهتین ویران شد

مه‌لاک‌کردی: چه‌رس، چه‌ره‌کردن [١] چسیدن

مه‌لان: سنی‌بی مه‌شکه [١] سه‌پایه ششک.

مه‌لامه‌ت: (١) هوا: (٢) سورا به‌نی [١] (١) علت: (٢) رن

مه‌لاو شلیکینه، ریتکه [١] حمیر یکی

مه‌لاهیم: (١) خاوه‌ن به‌یه‌ی: (٢) نه‌رم‌وتیان: (٣) با‌سک‌وششک [١] (١) با ترحم: (٢) نرم: (٣) نازک و لطیف.

مه‌لایکه‌ت: ملیاکه‌ت، قرشته‌ی خوا [١] ملاک

مه‌لایه‌تی: کاری مه‌لا [١] اخوند‌گری.

مه‌ل‌ه‌ن: (١) سه‌رو‌میی چه‌که‌ژیان: (٢) کان، جان، مه‌عه‌دن [١] (١) سه‌رو‌میی ریتگاه: (٢) معدن، کان

مه‌ل‌ه‌ند: مه‌ل‌ه‌ن [١] نگا. مه‌ل‌ه‌ن.

سَن: ۲) نام مرد نه: ۳) مه‌وم شیر به زبان کوردکان.

مه‌مه‌ر: حیگه‌ی پهرز بو مه‌لا له مرگوت [مه‌نور].

مه‌مه‌سه‌بی: عسیره‌ی کورده [عسیره] و سب در کردستان

مه‌مه‌له: مه‌جوده [سب] کوخت

مه‌مه‌ند: باوه بو پیوان [ب] ۸ مرد نه

مه‌مه‌نداوی: گوندیکی کوردستانه به عسی کولی کرد [ب] نام روستایی

در کردستان که توسط بهشیان ویران شد

مه‌می: ۱) مه‌مک: ۲) باوه بو پیوان [ب] ۱) پستان: ۲) نام مردانه.

مه‌می‌تالان: حیره‌ی کبکی که باره [ب] ز داستانهای مشهور قدیمی

است.

مه‌می‌وا: دو گوندانی کوردستانه که به عسی کارین کر [ب] روستایی

در کردستان که بهشیان آن را ویران کردند.

مه‌می‌ند: گوندیکه له کوردستان [ب] ۸ دهی است.

مه‌مه‌سه: عه‌تیره: حه‌تیره [ب] یوزمه.

مه‌م: ۱) کیش‌سه‌یه‌که: می: ۲) خاوه‌ن، حیو (ده‌ونه‌مه‌ن): ۳) بشو

له‌سهره‌وه: به‌حورم و به‌یا [ب] ۱) وحشی در وزن: من: ۲) صاحب: ۳،

یاوفار.

مه‌ندومه‌ن: ته‌وا قه‌ده‌خه [ب] کید ممتوع.

مه‌نتش: برده‌وه له گریو [ب] برد در شرطبندی.

مه‌نتک: هورنکی کورده له کوردستانی زیر حوکمی عیرای [ب] ۸

عشیره‌ای کوردیان.

مه‌نه‌شا: مه‌نت [ب] چو بدست درویشان

مه‌نته‌شه: مه‌نه‌شا، مه‌نه‌شا [ب] چو بدست درویشان.

مه‌نتیقه: ناحیه، به‌نی نه ولات [ب] منطقه.

مه‌نچکی: جوژی گه‌مه بو هه‌رشته ده‌ینی [ب] نوعی گندم.

مه‌نه‌خو: ۱) سسه‌و به‌نه: ۲) گوی سهردری تالا [ب] ۱) حروه و شیشه

ستی. مسحو: ۲) دینه چوب پرچم

مه‌نجه‌ل: به‌روش [ب] دیگ مسی.

مه‌نجه‌لۆک: به‌روشی به‌ووک [ب] دیگ کوچک

مه‌نجه‌لۆکه: ۱) مه‌نجه‌لۆک: ۲) به‌ری گیاه که ده‌یکی وردی تیه‌یه [ب] ۱)

دیگ کوچک: ۲) تعر گیاهی است.

مه‌نه‌نق: ۱) نام‌راری ناگر هاریشه‌قه‌لا له سهرده: ۲) برینی له

ته‌وه‌می گه‌رمایا [ب] ۱) منحنیق: ۲) کتانه از شدت گرما

مه‌نچی: که‌سکی که ته‌قالا دهد دو دژ ناشت کانه‌وه [ب] میانچی.

مه‌نچیل: مه‌نجه‌ل [ب] دیگ

مه‌نه‌ج: ریگه‌نه‌ن [ب] منع.

مه‌ند: ۱) خاوه‌ن: ۲) ناوی زوه‌سقبوی بی بزوتس: ۳) سه‌نگین و

بشوله‌سهرجو: ۴) مه‌ندۆک: مه‌ندی، گیاه که: ۵) به‌شی مرو [ب] ۱)

صاحب: ۲) آب ر کدا: ۳) یاوفار: ۴) گیاهی است: ۵) حته

مه‌ندال: زاروه، مال، متدال [ب] فرزند.

مه‌نداڤ: ناوی زوه‌ساوا [ب] آب ر کدا

مه‌نداوا: مه‌نداف [ب] آب ر کدا.

مه‌ندش: ویچون، ویکچون [ب] شهاب.

مه‌ندک: مه‌ندۆف. گیای مه‌ند [ب] گیاهی است.

مه‌ندۆخ: هه‌رشتی زۆر به‌ته‌مه‌ن و شیبای مانه‌وه [ب] ماندنی.

مه‌ندۆک: گیاه کی کورتسانی به‌ناوبانگه [ب] گیاهی است مشهور.

مه‌ندۆل: هه‌دری سه‌عات، باتدۆل [ب] پاسول ساعت

مه‌ندۆله: ۱) گوی زیزی وه‌ک گولینگه: ۲) یارجه‌یه‌کی جو نه بو به‌رگی

رمان [ب] ۱) مگونه‌ر رین: ۲) یوس س حه

مه‌ندۆنه: مه‌دۆبه، حاکه‌ناری سوپه [ب] خاک اند ز بخاری

مه‌نده: ۱) ناوی پیوان: ۲) به‌می‌ماز (به‌سه‌مه‌ندم نه‌وه‌نده‌یه) [ب] ۱)

نامی برای مردان: ۲) باقیمانده

مه‌نده‌بور: به‌می‌فدوی [ب] آب و بیل

مه‌نده‌بور: ۱) می‌پ و به‌ندلاسه ۱۲ ره‌لامی زه‌ر س آب: ۱) ی حره

صاحبه: ۲) سوسه‌ده‌ر سب

مه‌نده‌ر: دوه‌کوبه [ب] سیکحه

مه‌نده‌روته: به‌نگر و به‌گردس [ب] به‌ر عله

مه‌نده‌قه: سه‌رو پیچی ژل [ب] دستار بزرگ.

مه‌نده‌لی: ۱) جوژی سرت: ۲) ندوی شداریکی کوردنشینه [ب] ۱) نوعی

بگور: ۲) نام شهری است

مه‌نده‌مه‌ران: گوندیکه [ب] نام دهی است.

مه‌نده‌نه: هه‌رچی که هه‌ر حبسی، وه‌ک شوینه‌واری که‌ونارا [ب] ماندنی.

مه‌ندی: ۱) داوه‌ستان و به‌چولانی ناو: ۲) سه‌نگینی و له‌سه‌رخویی: ۳)

هورنکی کورده له کوردستان [ب] ۱) رکود آب: ۲) وقار: ۳) نام

طایفه‌ای در کردستان.

مه‌ندی: ۱) گیاه کی کورتانه ده‌گهل زیزی و به‌نیر ده‌گری: ۲) ناوی

ژنانه [ب] ۱) گیاهی است به‌نیر و کشک محبوط کند: ۲) نام زن به

مه‌ندیل: ۱) شاشک پیچی به‌ر: ۲) ده‌سه‌س [ب] ۱) عمامه: ۲) دستمال.

مه‌نزل: منزل [ب] نگا: مرل

مه‌نزلگه: مرنگه [ب] یگ: مرنگه.

مه‌نزل: مرل، مه‌نزل [ب] منزل.

مه‌نزیل: مرل [ب] منزل.

مه‌نسور: باوه بو پیوان [ب] نام مرد نه.

مه‌نسوری: قامیکه [ب] آهنگی است.

مه‌نشور: مشور، به‌ناوبانگ [ب] مشهور

مه‌نه‌جه‌ت: خار سح، به‌ره، فنده [ب] سود، مععب

مه‌نه‌جه‌ت: به‌نه‌جه‌ت [ب] سود

مه‌نقال: مه‌نلی، مه‌گه‌ل [ب] مه‌ل

مه‌نه‌هل: مه‌نی [ب] مه‌ل س

مه‌نه‌له: مه‌نی [ب] مه‌ل

مه‌نه‌لی: مه‌نی [ب] مه‌ل آس

مه‌نگ: مه‌ند [ب] نگا: مه‌ند.

مه‌نگری: سینی گه‌وره، مه‌عجونه‌ی ژل، له‌نگه‌ری [ب] سینی بزرگ.

مه‌نگور: عه‌شیره‌یکی کورده [ب] عه‌شیره‌ای است.

مه‌بخو به جو ردمی دۆ به [مه‌خوردس]

مه‌بخور: کسی که سرب ده جو تهوه [مه‌خوره]

مه‌ی جو ره وه: ۱) قری مه‌که ۲) مه‌خور سهر بخوره وه [مه‌ی]

مه‌سهر ۲) بخوره

مه‌بخوش: مه‌ی سهر و سهر [مه‌ی سهر و سهر]

مه‌بخوئی: بخورن به جوسی به سههت [مه‌بخوینا]

مه‌بدن: ۱) گوردسان. مه‌یان: ۲) شه‌رکه: ۳) گوسدیکی کوردستانه

به‌عسی کاوی کرد [مه‌ی] ۱) میدان: ۲) رومگاه: ۳) نام روستایی در

کردستان که توسط بهشیان ویران شد

مه‌یدانیاپاری: جنگی رکه و مدکردن [مه‌یدان مسابه]

مه‌یدان یازی: گسهر کایه له مه‌یدان ده رکه و له [مه‌ی] مسابه درمیدان.

مه‌یداند ری: ده گزیه‌کراچو [مه‌ی] مسابه در جنگ

مه‌یدان نانه وه: نامه بو سهر له مه‌یدان [مه‌ی] میدان جنگ آرستن.

مه‌یدان وازی: ۱) گۆزه‌بانی گمه: ۲) مه‌یدان یازی [مه‌ی] میدان بری

باری: ۲) مسابه در میدان

مه‌دنوز: گۆزۆک، مه‌عه، بۆس [مه‌ی] سهری جه‌ری

مه‌یدی: دوازه‌به‌مین لیسامی شیعه‌س [مه‌ی] مه‌دی. مام دوزدهم شعبان.

مه‌یدی: له‌و گوندانه‌ی کوردستانه که به‌عسی کاویل کرد [مه‌ی] روسایی

در کردستان که بهشیان ان ر ویران کرد.

مه‌یو: مه‌یو، دۆکلیو، دۆخه‌وا [مه‌ی] دوعبا.

مه‌یره: به‌یرو لورکی تیکه‌لا [مه‌ی] ار مشق‌ت شیر.

مه‌یردک: کریمکه تافایی شیده‌ورده [مه‌ی] حشره آفت سیزجیت.

مه‌یری: مه‌یو، مه‌یو، دۆکلیو، دۆخه‌وا [مه‌ی] دوعبا.

مه‌یز: تماشا [مه‌ی] نگاه

مه‌یزاندن: تماشا کردن [مه‌ی] نگاه کردن.

مه‌یزئی: تماشا که [مه‌ی] نگاه کی

مه‌یزین: مه‌یزاندن [مه‌ی] نگاه کردن.

مه‌یزده: مه‌یزئی، درویکی عوسمایی بو [مه‌ی] از اتحاد پول عثمانیان.

مه‌یزس: مه‌یز، مه‌یز [مه‌ی] مگس.

مه‌یزسهر: مسکین، شیاری ده‌سکه‌مین به‌هاسایی: (بۆم مه‌یزسهر بو به

باش بو) [مه‌ی] میسر.

مه‌یزسل: مه‌یز [مه‌ی] مگر

مه‌یشت: سۆز، سحه‌یی سهری [مه‌ی] خردا

مه‌یشنا: مه‌ی، مه‌ی، مه‌ی [مه‌ی] کوسمه‌د

مه‌یشان: مه‌یش [مه‌ی] مه‌ی

مه‌یشی: د ری بری، مه‌ی، مه‌ی [مه‌ی] مه‌ی

مه‌یکوت: کوتکی ده‌ی [مه‌ی] پست جویی

مه‌یکئی ئافی: خوئی سه‌گلاری سۆری ئامال زه‌شه. یه‌ست رۆنه‌که‌ی

رۆر به‌رحس [مه‌ی] سگابی

مه‌یگه‌و: کسی که شهاب به‌دو شه‌راو خوراند ده‌گه‌نئی [مه‌ی] ساقی.

مه‌یگین: مه‌یگه‌و [مه‌ی] ساقی

مه‌یل: ۱) باره‌و، نامه: ۲) خوشه‌ویستی: (بو ده‌گه‌لم بی مه‌یلی، [مه‌ی] ۱)

درو ۲) محب

مه‌یلا: یگه مه‌ده، ده مه‌ده [مه‌ی] مگرد

مه‌یلان: ناره، و، ناوب [مه‌ی] ررو

مه‌یلانه: مه‌یلا [مه‌ی] مگدر.

مه‌یله: مه‌یلا [مه‌ی] مگدار

مه‌یله‌و: ئامال [مه‌ی] منمايل به.

مه‌یم: گریگ [مه‌ی] مه‌یم

مه‌یمان: کسی که له مالی به‌کی تر نان ده‌خواو ده‌جهری و ریبواره [مه‌ی]

مه‌مان.

مه‌یمانی: بانگ به‌یشتنی حدلک بو نان خواردن [مه‌ی] مه‌یمانی.

مه‌یمو: ۱) مه‌یمان: ۲) مه‌یمه [مه‌ی] مه‌یمان: ۲) بوژمه.

مه‌یین: ۱) مای، زئی ته‌سپ: ۲) سگی له‌دار: ۳) برماوو لاقه بو

شت ده‌لاره‌سین: ۴) گه‌میکئی سالانه‌یه. سنی سنگولکه له سنی سوج

ده‌کوتس [مه‌ی] مادیان: ۲) میخ جویی: ۳) رخت آویز: ۴) نوعی یاری

کودکانه است

مه‌یوش: شه‌راو خور [مه‌ی] میخواره

مه‌یوشی: شه‌راو خواردن [مه‌ی] میخوارگی.

مه‌یته: ۱) نیو: ۲) گه‌میره: ۳) قه‌دی کیو [مه‌ی] میانه: ۲) کمر بند: ۳)

ستیع کوه

مه‌یته‌ت: ۱) ده‌رو نازار: ۲) خه‌م و خه‌هت [مه‌ی] درد و رنج: ۲) غم

مه‌یته‌تیار: خه‌مه‌ار [مه‌ی] عمگس

مه‌یته‌تی: خه‌م، خه‌هت [مه‌ی] غم

مه‌یو: تونده‌وه‌بوی تراو (شیری مه‌یو، و هت ماستی مه‌یو وایه) [مه‌ی]

بنا آمده، معقدشده

مه‌یوه: ۱) وه‌ه داری ترئ: ۲) ره‌روی مه‌یو (شیره‌که مه‌یوه): ۳) میوه.

مه‌یکی: قیتی [مه‌ی] تالک ۲) متحد شده است: ۳) میوه

مه‌یوس: مه‌یسه، مه‌یش [مه‌ی] مگس.

مه‌یله: مه‌یلا [مه‌ی] مگدر

مه‌یین: ۱) تونده‌وه‌ی تراو له نامیاییکه‌ره: ۲) داوه‌سان و به‌روتی

گوماو [مه‌ی] معقد شدن مایح: ۲) راکد بودن آب.

مه‌یوو: مه‌یو [مه‌ی] معقدشده

می: مو، توک [مه‌ی] مو.

می: ۱) ما، ما، پیچه‌وانه‌ی نۆر: ۲) په‌ر، مه‌ی، مه‌ی، مه‌ی: ۳) مه‌ره، چیره.

(مه‌یخوش) [مه‌ی] مادیه: ۲) میش، گوسفند: ۳) مزه.

میانا‌فی: مه‌یکئی ئافی [مه‌ی] سگابی

میایان: گوندیکی کوردستانه به‌عسی کاوی کرد [مه‌ی] نام روستایی در

کردستان که توسط بهشیان ویران شد.

میافارقین: ناوچه‌یه‌کی کوردستانه زیرده‌سنی ترکان. نیسته به‌ناوی

سلیشان ده‌ناسری [مه‌ی] ناحیه‌ای در کردستان.

میان: مابه‌ین، به‌ین [مه‌ی] وسط، میان.

میان‌بولان: ناو همدوگشان. قه‌لا بدوش [مه‌ی] میان دو کتف.

میانچی: ناو بی کهر، به‌یوان، نوجی کهر [مه‌ی] میانچی.

میداد: هه‌له‌مه‌ساس [م] مداد.

میداد: میداد [م] مدد.

میدال: پارچه‌کاتزی مۆرلی دراو ده‌دری به‌که‌سانێ که زۆر به‌کارێ [م] مدال.

میده: گه‌ده، عۆر کرش، گه‌پال [م] معده.

میر: (۱) سه‌رۆک، سه‌ردار: (۲) لاتسه‌نیشی قوڵی حگ: (۳) همیر [م] (۱) (میر: (۲) طرف گو‌د جانیی شالگ: (۳) خمیر
میر: (۱) بیاو (۲) شو: (۳) تارا له‌شه‌ر: (۴) دلاواو مه‌رد: (۵) ناوه بو‌ر بن: (۶) خو‌شه‌ویشی: (۷) پیر به‌ته‌مه‌ن [م] (۱) مرد: (۲) شوهر: (۳) شجاع: (۴) نیکوکار: (۵) نام زنه‌نه: (۶) مه‌ره، محب: (۷) پیر، سادخو‌ده.

میرا: وشه‌ی دوانه‌ی میر به‌ زۆرانیان [م] ای، میر.

میر: بشیتید، که‌مه‌ر به‌د، شال [م] شال.

میرات: که‌له‌پۆ، ما‌بی به‌جی ماو له‌ مردو [م] ارت.

میرات: جینو‌یکی ژبه‌یه [م] دشامی است و به‌.

میرات به‌ره: که‌له‌پۆرگر [م] وار.

میرات گۆ: میرات به‌ر [م] وار.

میرانی: (۱) ما‌لی میرات: (۲) بریتی به‌ ما‌لی جه‌یه‌پ و شوم [م] (۱) ارنی: (۲) کنا به‌ از مال پید و نه‌می.

میرانی: (۱) نارانی: (۲) پدوه‌تی [م] (۱) شجاعت: (۲) مردانگی.

میراج: سه‌هه‌ری پشه‌مه‌ر بو‌ عاسمان [م] معراج.

میراخۆ: که‌سی که‌ به‌سه‌ر ته‌ویه‌ی خد و شاره‌ده‌ گا [م] میر خۆ.

میرادیش: له‌ که‌مه‌ری خۆی به‌ست [م] به‌ که‌ر به‌ست.

میراز: هه‌ویر ترش [م] حمیر مایه.

میراژدین: گو‌ندیکی کوردستانه‌ به‌ عسی کاولی کرد [م] م روستایی در کوردستان که توسط به‌شیان ویران شد.

میراش: خاوه‌ن ئاسیاو [م] خد وید سوب.

میراف: که‌سی که‌ دابه‌ش کردنی ناوی ناوایی به‌ده‌سته [م] میراب.

میران: (۱) میر: (۲) نه‌قه‌می با‌زی له‌ سه‌ره‌له‌سه‌شه‌ره‌تان: (۳) گو‌ندیکی کوردستانه‌ به‌ عسی کاولی کرد [م] (۱) ای امیر: (۲) لقب به‌عی از سرداران پل: (۳) روستایی در کوردستان که توسط به‌شیان ویران شد.

میرانه: با‌جی که‌ ده‌دی به‌ میر [م] با‌خ و ژا‌میر.

میرانه: (۱) نازیانه: (۲) پیاوانه [م] (۱) شجاعانه: (۲) مرد نه.

میرانی: (۱) جو‌ری نری: (۲) جو‌ری هه‌له‌رکی [م] (۱) نوعی انگور: (۲) نوعی ره‌ص.

میرانی: نازیانه‌ی [م] شجاعت.

میراو: میراف [م] میراب.

میراو: میراب [م] میراب.

میراوا: دو‌گوتندی کوردستان به‌م ناوه به‌ عسی کاولی کردوه [م] دوروسا به‌ این اسم در کوردستان توسط به‌شین ویران شده است.

میراوی: گو‌ندیکی کوردستانه‌ به‌ عسی کاوی کرد [م] نام روستایی در کوردستان که توسط به‌شیان ویران شد.

میراوه‌ز: گو‌ندیکی کوردستانه‌ به‌ عسی کاولی کرد [م] نام روستایی در

کوردستان که توسط به‌شین ویران شد.

میراوی: میراو [م] نام چند آبادی

میرا به‌تی: گه‌وره‌یی، ده‌سه‌لانت داوی [م] بررگی، اقتدار

میر به‌نچه: بریتی له‌ ناز و به‌زۆر قه‌در [م] کنا به‌ از شجاع و محترم

میرج: جو‌ری گه‌نم [م] نوعی گشم

میرج: مرچ، منج، منجه [م] نگ، مرچ.

میرچک: (۱) مه‌لیحک، چۆنه‌که، چۆنه‌که (۲) بانداری میوینه [م] (۱) گنه‌شک: (۲) پرته‌ ماده.

میرخاس: (۱) پیاوی ماش: (۲) نازا، زه‌شه‌ [م] (۱) نکوکار: (۲) شجاع

میرخان: ده‌ بو‌ پیاوان [م] نام مردانه.

میرخۆز: جو‌ری ماسی [م] نوعی ماهی.

میرخۆزار: (۱) جهمه‌ن مرگ و گنا‌خانه: (۲) گو‌ندیکی کوردستانه‌ به‌ عسی کاولی کرد [م] (۱) مرغزار: (۲) نام روستایی در کوردستان که توسط به‌شین ویران شد

میرخه‌ره‌پ: کار به‌ده‌ستی شاو حان بو‌ دارد بی حه‌ک [م] میر غضب، حاکم

میرخه‌رو: میرخه‌ره‌پ [م] میر غضب

میرد: شو، میر [م] شوهر.

میرد ترینه: جو‌ری مۆری خشل [م] نوعی مه‌ره‌ زینی.

میرد زه‌وه: مه‌جهری لیواوی سه‌ریان [م] ئرده‌ لب به‌م

میرد کردن: شو کردن [م] شوهر کردن

میردم: (۱) مه‌ردم، بنیاده‌م: (۲) خرمی تیر به‌ [م] (۱) مردم: (۲) حویشاوند مد کر

میردۆ: هۆی کدورا [م] حرف نده‌ خطاب به‌ مدکر.

میرده: (۱) شو، میرد: (۲) نیر [م] (۱) شوهر: (۲) مرد، جیس مدکر.

میرده‌زه: (۱) بیره‌ه‌ه‌وک، جمو‌که‌ی پیاو‌رسین: (۲) به‌ردی قه‌وه‌ تا‌فی کردنه‌وه: (۳) مو‌ته‌که، کاوس [م] (۱) غول بیه‌بان: (۲) سنگ آمیس سو و کوس

میرده‌ک: بوه‌ساگ، کارا‌که‌ی بی بموب [م] مردک

میرده‌که‌ردش: رسی هاوردگه. یۆنه‌ خاوه‌ن زن [م] زن گره‌ت

میردی: (۱) قه‌وه‌تی گن کردن بو‌ بیاو: (۲) بیاوه‌تی و نازیایی (۱) نیروی جیسی مرد: (۲) مردی.

میردینکی: گو‌ندیکی کوردستانه‌ به‌ عسی کاولی کرد [م] نام روستایی در کوردستان که توسط به‌شیان ویران شد.

میردوسته‌م: له‌و گو‌دانه‌ی کوردستانه‌ که به‌ عسی کولیان کرد [م] روستایی در کوردستان که به‌شیان ویران ویران کردید.

میرزا: حوینه‌وار [م] میرز.

میرزاده: به‌چکه‌میر [م] امیرزاده

میرزاروسته‌م: نه‌و گو‌دانه‌ی کوردستانه‌ که به‌ عسی کولیان کرد [م] روستایی در کوردستان که به‌شین ویران کردید.

میرزاغه: گو‌ندیکه له‌ کوردستان به‌ عسی ویر بی کرد [م] از روستاهای ویران شده‌ کوردستان توسط سبن

میرزنگ بره، مرول دامره

میرستەك، گوندەك له ئێـرەستان بە عەسی بە بومبای شیمایی
خەك، كۆسۆده پاشان كاولیان كرده [۱] روستایی در کردستان که
مردمش توسط بعثیان با بمب شیمیایی قتل عام شده و سپس ویران
گشته است

میرسینا گوندێك له كوردستان كه به عەسی بە بومبای شیمایی خەلکیان
کوشتوو باشان گولیان كرده [۱] روستایی در کردستان که مردمش
توسط بعثیان با بمب شیمیایی قتل عام شده و سپس ویران گشته

...

میرغورار میرحور [۱] مرغوراد

میرغەزەب: خەللاڢ، خەلاب، میرخەزەب [۱] میرغەصب
میرفەن مەیخان [۱] مەهمان.

میرفانی: مەیانێ [۱] مەحانی

میرك: (۱) مباحث، پەڕدەستێ میر! (۲) جینگە ی ژۆبێستێ میر له كۆردا! (۳)
ئانیشتك [۱] (۱) معاون (میر! ۲) جای نشستن (میر! ۳) رنج.

میرك كاوا کابیر [۱] یەرو

میرکاجب: گوندێك له كوردستان كه به عەسی بە بومبای شیمایی
خەلکیان كۆسۆده پاشان كاولیان كرده [۱] روستایی در کردستان که
مردمش توسط بعثیان با بمب شیمیایی قتل عام شده و سپس ویران
گشته است.

میرکۆ: ناوه بۆ پیاوان [۱] نام مرد نه.

میرگوت: نەخۆشیەكە ھەڵ سۆزێ بە زاروکار دی [۱] بیماری سوخت
مانند.

میرگوت: کوێکی دەرێن [۱] پُتک چوبیس

میرکور: (۱) ھەلێز دە، پلەبە (۲) شارادە [۱] (۱) ناھە (۲) شەھرادە.

میرکور، پیاکور، گۆزەر [۱] آدم گۆش.

میرکە: ناوه بۆ پیاوان [۱] نام مردانه.

میرکەردەتە: ھەوریشیان [۱] چالاندن خەمیر.

میرگ: جیمەن گیار [۱] جەس.

میرگ قوبی: گوندێك به كوردستان كه به عەسی بە بومبای شیمایی
خەلکیان كۆسۆده پاشان كاولیان كرده [۱] روستایی در کردستان که
مردمش توسط بعثیان با بمب شیمیایی قتل عام شده و سپس ویران
گشته است

میرگربرکی حوری گەمە بە خگ [۱] نوعی دبابری، سە و
وریرباری

میرگۆله: میرگی بچوکی رۆز بەدەمەن [۱] جەس کوچک و رەبە.

میرگەپان: گوندێك له كوردستان كه به عەسی بە بومبای شیمایی
خەلکیان کوشتوو باشان كاولیان كرده [۱] روستایی در کردستان که
مردمش توسط بعثیان با بمب شیمیایی قتل عام شده و سپس ویران
گشته است

میرگەتویی: گوندێك له كوردستان كه به عەسی بە بومبای شیمایی
خەلکیان کوشتوو باشان كاولیان كرده [۱] روستایی در کردستان که

مردمش توسط بعثیان با بمب شیمیایی قتل عام شده و سپس ویران
گشته است

میرگەسوارە: گوندێکی کوردستانە بە عەسی کولی کرد [۱] نام روستایی
در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.

میرگەسەر: لەو گوندانەی کوردستانە که به عەسی کاولیان کرد [۱]
روستایی در کردستان که بعثیان آن را ویران کردید

میرگەسەبەد: گوندێکە لە کوردستان بە عەسی وێرانی کرد [۱] ز
روستاهاى ویران شده کردستان توسط بعثیان

میرگەلان: میرگۆله [۱] جەس کەم و سەت و زەبە.

میرگەهەلێ: گوندێکی کوردستانە بە عەسی کولی کرد [۱] نام
روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.

میرگەسە ی کوبە: گوندێکە لە کوردستان بە عەسی وێرانی کرد [۱] د
روستاهاى ویران شده کردستان توسط بعثیان.

میرگێ: لەو گوندانەی کوردستانە که به عەسی کاولیان کرد [۱] روستایی
در کردستان که بعثیان آن را ویران کردند.

میرەدم: گوندێکی کوردستانە بە عەسی کولی کرد [۱] نام روستایی در
کردستان که توسط بعثیان ویران شد.

میرەندۆك: تەبیرنەمێ، تیر، مۆك [۱] بەتر به ماده. مُحَبَّت

میرەمیران: حانی که چند میری ژێرفەرمان [۱] خان حنان.

میرمیرین: گەمە ی میرساردن بۆ گاتە [۱] نوعی بازی.

میرشەس: حەنگە ی ژبانی میر [۱] امیر نشین

میرنێکە: گوندێکی کوردستانە بە عەسی کولی کرد [۱] نام روستایی در
کردستان که توسط بعثیان ویران شد.

میرۆ: (۱) میر! (۲) ناوه بۆ پیاوان! (۳) مەرچە، میرۆله [۱] ای امیر! (۲)
نام مرد نه: (۳) مورچه.

میرۆ: مەرچە [۱] مورچه

میرۆچە: مەرچە، میرۆ [۱] مورچه.

میرۆچیر: دۆست و ناست [۱] دوست و آشنا

میرۆژ: راوێکەو له کاتی کۆرکبوونی ماکوود [۱] شکار کیک هنگام کرج
سد کیک

میرۆستان: (۱) تەکەمێر ویک! (۲) شارەمێرو [۱] یک مورچه: (۲)
سورخ مورچه‌ها، لانه مورچه.

میرۆک: گەری میرۆک [۱] خەم مورچه

میرۆکی: گوندێك له كوردستان كه به عەسی بە بومبای شیمایی
خەلکیان کوشتوو پاشان كاولیان كرده [۱] روستایی در کردستان که
مردمش توسط بعثیان با بمب شیمیایی قتل عام شده و سپس ویران
گشته است.

میرۆگزی: میرگزیرکی [۱] نوعی قاپ بازی، بازی شاه و وزیر.

میرۆله: میرۆ، مەرچە [۱] مورچه.

میرۆله کۆردن: تەربیی ئەبەدام: (فایم میرۆله دەگ)، [۱] مورمور شدن
اندام.

میرۆ: (۱) تۆنخا، کۆنخا! (۲) شو، میرۆ! (۳) نازوخی دەلەتی: (۴) نازباوی

میزین بڼه هره ده میزین (۱) شاشیدن؛ ۲) بیرون چېیدن باریکه ب از طرف.

میزین: میز (۱) بگا. میزین

میزدان: گمیزدان، مسولدن، موسلندن (۱) مثانه

میزدانك: میردان (۱) مثانه

میزفك: پلوسك، لوسوك (۱) نوددن.

میزکردن: گمیزکردن، شاشیدن.

میزکردن: میزکردن (۱) شاشیدن.

میزگیران: به حوسې میر و نه کړن (۱) بسس بند

میزلدان: میرن، گمیزدان (۱) مثانه

میزن: ۱) کهسې که زور گمیز ده کا؛ ۲) به وړو کړه (۱) شاشو، بسپار شاشنده؛ ۲) وزوری

میزن: کهسې زور ده میری (۱) بسپار شاشنده

میزو: دهنده، نهو پارچه داره ی گاسنی ده چته و (۱) قطعه ای چوبی در کاو هن

میزوئك: کونی میز پیدا هاتنه در (۱) مجری خروج ادرار

میزه: ۱) کیزه، وره؛ ۲) به پاش وشه ی چرته وان: گمیز (۱) وروړا؛ ۲) بعد و کلمه «چرته» به معنی شاش.

میزه: روانی، تماشا، تماش، فت (۱) بگا، بهدشا

میزه چركه: چرتکه میزه (۱) حکمیزك

میزه چركي: میره چركه (۱) چكميزك

میزه چركي: میره چركه (۱) حکمیزا

میزه چوركي: میره چركه (۱) حکمیزك

میزه: ساسك، سهو، پنج (۱) دستار، عمامه.

میزه رو: ره گئی که میری بیدای (۱) مجری ادرار.

میزه ره: ستره (۱) به سحر و که سهری میزه ده ی به فره / سبو کی چو زه زوایسه نه به سانی که لا) «ساحی هاد» (۱) دستار، عمامه.

میزه فك: میرفك، پلوسك، لوس (۱) ناودان

میزهك: کو به میر، کهسې که زور میز ده کا (۱) کسی که بسپار بشاشد

میزه كردن: لږو نیس، فت كردن (۱) نگه كردن.

میزه ل: کهسې که شهو له جیگه ده میزین (۱) کسی که در رختخواب ساسد

میزه ل: میره (۱) بگا، میره

میزه لدان: مسولدن، گمیزدان، میرلدان (۱) مثانه

میزین: ۱) گمیزین کرد؛ ۲) جیگه ی خه به (۱) شاشید؛ ۲) جای ختنه

میزین: گوندیکی کوردستانه به عسی کاوی کرد (۱) نام روستای، در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.

میزیان: ۱) میزین، گمیزکردن؛ ۲) تار به سه ورم له قه نشی ده فره ده رجو (۱) شاشیدن؛ ۲) آب از دور بیرون جستن.

میزیان: میریان (۱) بگا، میزبان.

میزین: ۱) کوته ستیره یه که له عاسمان، له بهر چار وک تهر و ده چی.

بیومافوئی کاگهی: ۵) چی زوان؛ ۶) بهگ، ناغ، (۱) کدخد؛ ۲) شهر؛ ۳) سرشته داری؛ ۴) لقب روحانی اهل حق (۵) میعادگاه؛ ۶) بیگ، خاب.

میره چه غه: بهو گوسداده ی کوردستانه که به عسی کولیان کر؛ (۱) روستایی در کردستان که بعثان دن را ویران کرده.

میره دی: ۱) گوندی که میری لږ ده ی؛ ۲) گوندی قهوغا؛ ۳) گوندك له کوردستان که به عسی به بومای شیمایی خه لکیان کوشتوه و

باشان کاواس کرده (۱) دهکده میرشین؛ ۲) ده بزرگ؛ ۳)

روستایی در کردستان که مردمش توسط بعثیان با بمب شیمیایی قتل عام شده و سپس ویران گشته است.

میره قمع: برتنی له ههنگ: (ههلو ی سهرنجی یان گوی میره قنجی) «مه ته لوکه» (۱) کبابه (۱) زبور عس

میره کی: نازبان، مردانه (۱) شجاعانه، مردانه

میره گان: حه رنیکه له سهره تی گولدی که نیمه ده گیر (۱) مهرگان.

میره وان: ۱) حوسه و سب؛ ۲) ناو، یو رتان (۱) مهر بان؛ ۲) نام زانه.

میره وانی: حوشه و سستی (۱) مهر بانی

میره ی: به هیر، دژکلیو (۱) دوجب

میری: ۱) گه وری، سهروکی؛ ۲) سهریه ده ولت؛ ۳) سال و دارایی که (ده گویزی) (۱) اماوت؛ ۲) حکومی، دولتی؛ ۳) امول منقوله.

میزی: ناوی زمانه (۱) نام زمانه.

میزی: رۆدك، ناوه زن (۱) ناصادری

میزی تی: مهرد یه تی، جوامیری (۱) مردانگی

میزی جان: ناوه بو زمان (۱) نام زمانه.

میزیژان: گیادو کلبو یکه (۱) گاهی است نمی

میری سور: گوندك به کوردستان که به عسی به بومای شیمایی خه لکیان کوشتوه باشان کولیان کرده (۱) روستایی در کردستان که مردمش توسط بعثیان با بمب شیمیایی قتل عام شده و سپس ویران گشته است.

میریغان: ۱) حوشه و سستی؛ ۲) دلوفان؛ ۳) ناوه بو زمان (۱) محبوب؛ ۲) مهر بان؛ ۳) نام زانه.

میری نی: ۱) قهوه تی گان کردن لای پیاو؛ ۲) پیاوه نی مهرد یه تی (۱) بیروی جنسی مرد؛ ۲) مردنگی

میز: ۱) گمیز؛ ۲) تمختنه ی به پینچکه یو شت له سهردانان؛ ۳) دهنگی ره رگته و مه شه ر به گه ر (۱) شاش، ادرار؛ ۲) میز؛ ۳) وزور حشرات.

میز: ۱) میز؛ ۲) باوهش، نامیر (۱) نگا، میز؛ ۲) غوش.

میزاف: ناوی زور کهم که له سهرچاوه بان به خوگدا دی (۱) آب اندك که در جوی یا از سرچشمه بد

میران: بهر ایمر (۱) براب

میراو: میراف (۱) بگا، میراف

میزه یزین: زاروکی که گمیز له پیشکوه ده رده به یزینی (۱) کودکی که شاش ار گهواره بیرون رند.

میزین: ۱) گمیزکردن؛ ۲) ده ریزینی باریکه نو له ده فره وه: (ناسی له

(نیورو میزین بیرگی هفت بون) ۲) بهرانیه ۳) حاتاء خورجینی
پچوگ ۱) برح میزان ۲) مقابل ۳) ساك دستی
میر ۱) مژ به لیوان توند مرلید ۲) دیر، دیرلک، روزگاری کون ۳)
نهرکی پینجفرودی موسولمان له رزور شهود ۱) مگ ۲) پیشین
۳) سار

میزان: مژین ۱) مکیدن.

میزاندن: کم کم شیرین نازدن دان به پینجو وه خنی دوشس با شیر داد
۱) کم کم شیریدن به بچه دام در همگام دوشیدن تا راحت نوشیده
سور

میزیز حراره دار، حه به حو ۱) قه گو.

میش: مرس ۱) مکدن

میزده: مه چیدی ۱) یو بهی دولت عسلی

میزک ۱) کانس، گوبلهاری که دایکی ده مژ: ۲) برتی له زورخوری
نر به خور ۱) پدینه شیر حور ۲) کنایه ز پرخور.

میزگردن: به حق هینانی همزی حودا له همو رزور شهویکا ۱)
نمازگراید.

میزگره: کسنی کاری میزگردنه ۱) نمازگر

میزگه: مزگهت ۱) مسجد.

میزو: ۱) زهمانی کون: ۲) کونارا ۱) تاریخ ۲) یاستایی.

میزو: بهرگتی، لایق ۱) شایسته.

میزورد: گیاه که بو نازهل روز خوشه ۱) علفی است

میزوزان: زاما به دهنگ و پاسی و ایردان ۱) مورخ، تاریخ شناس.

میزوشناس: میرو ۱) مورخ، تاریخ شناس

میزوقل: میرو ۱) مورخ، گاه به تاریخ

میزولک: میشکی تاو نیسک ۱) مفر سخوان.

میزولک: بهرخی که کوی همو بهزنگ ده مژ ۱) بره ای که پستان هر
گوسفندی را می مکد

میزولک: بهرخی تازه زول ۱) بره نوله شده.

میزول: برانگ، برانگ ۱) مژه.

میزولانک: برانگ، برانگ ۱) مژه

میزوباس: میزودان ۱) مورخ، عالم تاریخ

میزوهره: میزور ۱) گیاه «مژ»

میزوی: دایره ای که بانه لای که بهرنگه ده حیش بده نری. سسک
۱) عس

میزوین: حیشی میروی، سسکبه ۱) س عس

میزویی: زور که وار ۱) تاریخی.

میزولک: ۱) مژگ، مژ، مری: ۲) هیشو ترفی بی ده نک ۱) مژه:
۲) خوشه نگور لغت شده از دانه.

میزولک: موره، لکی برای روزه ۱) شاخه هرس شده نك.

میزی: مژگ، مژی، مژی ۱) مژ ۱) مژ

میزیل: مژ، قوناخ، مودی روزی به کی به یا ۱) مسافت یک روز راه
بیاده رو

میزین: مژین ۱) مکیدن.

میس: ۱) مچ، واموس، و موسان: ۲) بوند یون کردن ۱) بوسه: ۲)
نند بو کردن

میش: مده، میش ۱) مگس

میساه: سوکله نری موسا، نری پیوا به ۱) مخفف موسی

میساب: مشبهی پینه چی ۱) مشته پینه دوز

میساخه: تارداویر ۱) جای آرد پیراون سنگ آسیا.

میساس: مه ساسه، مساسک ۱) چویدست سخموز

میسان: ۱) ر موسان، مچ کردن: ۲) یون کردی توند: ۳) نوه بو زبان ۱)

۱) بوسیدن: ۲) برگشیدن: ۳) نام زنانه.

میستن: ۱) گمیز کردن، میر کردن: ۲) مژین، هه لیزین: ۳) ده پهرینی
دهنگه گه نم له تاو دوبرداشا ۱) ششیدن: ۲) بو مکیدن: ۳) بیرون

چپیدن دانه گنم از بون دو سگ آسیاب.

میسکه: مسکه، چوژی کوله ۱) نوعی ملح

میسکنی: گوندیکی کوردستانه به عسی کاولی کرد ۱) نام روسایی در
کردستان که توسط بهنیا ویرا شد.

میسیمسک: گمیزدان، میزندان، مسولدان ۱) هثانه.

میش: مشک ۱) موش.

میش: ۱) مده، مده، مدهشی: ۲) محاسب، هوشمندی
بی تامانج ده به رچا و گرنن له که لایین د: ۳) ههنگ، تمو
بالداره چکوله لی لیکای ده می له هموشت شیرینه: ۴) برتی له
هیری کارو چالاکی ۱) مگس: ۲) انداختن بدون هدف
درتیه بازی: ۳) رتور عسل: ۴) کنایه از نو نایی.

میشاسه: میسه سگانه ۱) سگ مگی

میشا گهران: میسه گهرانه ۱) خر مگس.

میشای: گه به که لاو گویری بازی با تپله و گردو.

میشانه: مژ کردی گاو گول: (گوپکه کان میشانه یان کرد) ۱) رمین
گاو و گوساله از زبور درشت.

میشانی: میسان، موشین ۱) بازی با تپله و گردو

میشانی: میسانه ۱) نگا میسانه

میشبه: روزه له خونچمه: بهر له بشکونن ۱) تاك قبل از شکوفه

میشتن: مژین، مژین ۱) مکیدن.

میش تسمان: کر می بوی میوه ۱) کردن میوه با لیری

میش خوره: مه لیکای حوان و چه ندره تگه ۱) پرده زبور خور

میش خه سندن: برینی له بیکار و یاردن ۱) کنایه از بیکاری.

میشره وین: بهر چیاو که ی به کسم له ترسی میش ۱) پیشانی بند پرده.

اسب و ستور

میش قه پاندن: برینی به بیکار و یاردن، میش خه سندن ۱) کنایه از
بیکاری.

میشک: ۱) مژی، مژگ، میزی: ۲) مژه، چانه و ری که به گاو گونه وه
دهد ۱) مژه: ۲) نگا، موز.

میشکات: ۱) تاقه ی چکوله: ۲) جی چرا ۱) طاقچه: ۲) مشکات.

میشکاسه‌ی: جوړی جانموره‌ی بالنداری پوره زور ده‌وری سگ دده،
[۱] سگ مگس

میش کوژ: (۱) دهرمان و گیایه که می‌ش پنی دهرمان: (۲) تداویکه له شول
بو می‌ش کوژتن [۱] ددوری مگس کش: (۲) مگس کش دستی.

میشکوله: زوبایی پشته سهر [۱] بر مذگی عقب سر، مخچه
میشگر: (۱) دهرمانی که می‌شی پیوه ده لکن: (۲) بریتی له تمهل و بیکار [۱]

(۱) نوار مگس گیر: (۲) کنایه از تپیل و بیکار.
میشگره میسر [۱] گام میسر

میشبه‌ره‌رگو: ره‌ره‌تیکه [۱] در حجه بست
میشبه‌ره‌رگون: میشله‌ره‌رگو [۱] در حجه‌ایست.

میشبه‌زه‌رگه: گیاه‌کی که لایانه و تیز دهرمانه [۱] گیاهی دست
دارویی.

میش میشله: قوماریکه هدرکس رور می‌ش له هیلکه کولاه‌کی بنیش
نه‌پاته‌وه [۱] نوعی باری اسب.

میشمن: (۱) پیسنی برن و مزی له ده‌یاع‌دراو: (۲) په‌ز من، مهر [۱] (۱) جرم
مس ساج: (۲) گوسفند

میشنا: بر، مهر من [۱] گوسفند.
میشو: حول، له‌هام [۱] هالو.

میشوگ: می‌شی بچوگ [۱] مگس کوچک
میشوگی: هرجی و هدرکی روزی می‌ش پی‌پیش [۱] هرچه که مگس

مس را حسد
میشوگه: نسکه نسکی توی نه [۱] پسه

میشوهرج: ناویسی پی‌دماج [۱] مد حسن بدون هدف‌گیری
میشه ۱: سسه، دارسایی بی له دهم‌هم ده‌جن: ۲۰، رسایی ولاع و

به‌کسم له موز، میسده [۱] (۱) بیشه ۲] وم کردن حیوانات زنبور و
مگس

میشرو: به‌کسمی هه‌لاتو له تازی می‌شو مه‌گزن [۱] ستوروم کرده از
پو.

میشبه‌ره‌وی: می‌ش قه‌پاندن، بریتی به بیکار [۱] کنایه از بیکار
میشه‌سائه: می‌شکاسه‌ی [۱] سگ مگس.

میشه‌سه‌گانه: می‌شکاسه‌ی [۱] سگ مگس.
میشه‌سه‌پانه: می‌شکاسه‌ی، می‌شه‌سائه [۱] سگ مگس.

میشه‌سه‌یه: می‌شه‌سائه، می‌شکاسه‌ی [۱] سگ مگس.
میشه‌سی: جیرک حرک [۱] هور بر،

میشه‌قان: که‌سی که ناگای له ده‌جل بی [۱] جنگلیان.
میشه‌قه‌هره: مسیکی دوزوکه‌ی سه‌وزه لانه له‌بن زه‌مین‌دا ده‌کا [۱]

مگسی درشت و سیز که لانه در زیر زمین کند.
میشه‌که‌رانه: جوړی می‌شی ره‌شی درشته، که‌میش [۱] خرمگس.

میشه‌گره: جال‌جانوکه، جو‌لانه، کاکله‌موشان [۱] عنکبوت.
میشه‌گیره: می‌شه‌گره [۱] عنکبوت.

میشه‌لان: بشه‌ی چوغور، ده‌جلی پر، بیشه‌لان [۱] بیشه‌انپوه.
میشه‌من: مالی چول‌کرا [۱] خانه‌متروک.

میش هنگوف: هه‌نگ، می‌شه‌نگوین [۱] زنبور عسل.
میشه‌نگوین: می‌سی لیک‌وسری جرودار [۱] زنبور عسل

میشه‌وان: ناگادی سده [۱] بگه‌س سه، جنگین
میشه‌وش: میرو، بست [۱] عدس

میش هه‌گ: می‌شه‌نگوین [۱] زنبور عسل
میش هه‌نگوین: می‌شه‌نگوین [۱] زنبور عسل.

میشی: چر فیله، قودیلکه‌چرا [۱] چرخ موشی.
میشپو: گوندیکی کوردستانه به‌عسی گاوکی کرد [۱] نام روسایی در

کردستان که توسط به‌عیال ویرن شد.
میشین: که‌لایس، موشین [۱] تپه‌بازی.

میشراو: میحراب، جینگه‌ی پش‌پور له مرگه‌وب، میراو [۱] میحراب،
مشن: مدمیان [۱] مهمان.

میشن: مدمیان [۱] مهمان
میشندار: که‌سن که مدمیانی هه‌ن [۱] کسی که مهمان داشته باشد.

میشنداری: خزمه‌ت و خاواند نه‌وه‌ی مدمیان [۱] مهمانداری.
میشنی: (۱) مدمیانی: (۲) چیشتی تاردو ژون [۱] (۱) مهمانی: (۲) کاجی

میشنی: مدمیانی [۱] مهمانی.
میشوگ: قوبچه دوگمه، برکوژ [۱] دکمه

میشقت: سعاعتی باش که باش‌ریشی نه‌ی [۱] ساعتی که وقت صحیح را
نشان می‌دهد.

میشروپ: ریله‌ی که به چاو نابینری و ده‌پینه مایه‌ی نه‌خوشی [۱]
میکروب

میشن: سهر و سه‌کوپ، پیجم و ترح [۱] ریخت و هبه
میشناتیز: معایبر [۱] آه‌ریا.

میشک: په‌ز، مهر [۱] گوسفند.
میشکاپ: مه‌ترای چو، برکوشه [۱] متر بر.

میشکوپ، میقروب [۱] میکروب
میشروسکوپ: دوربینی که میقروب ده‌خاته به‌رجاو [۱] میکروسکوپ.

میشکوت: کونکی، دارین [۱] بتک چوبین.
میشکوتک: میرکوت، میکوتنه [۱] مخمک.

میشکوته: میرکوب، نه‌خوشیه‌کی زاروک‌نه زیپکه‌بان لی‌دیت [۱] بیماری
مخمک.

میشکوته‌سهره: به‌پیک‌پوشی له هاپوژدا [۱] بچه قوریاعه‌ی درون پرست.
میشکوک، به‌کوت، به‌لک [۱] گیاه سیرین بیان

میشکوکه: میکوگ، به‌ک [۱] سیرین بیان
میشکه: مکنش موخ [۱] مریح

میشکه‌ر: ماکه‌ر، دینه‌که‌ری [۱] ماده‌حر
میشکه‌ی: ماکه‌ی، چیل [۱] ماده‌کوک.

میشکی‌نافی: مده‌کی‌نافی [۱] سگ بی.
میشکوان، منگه‌ن، نینگون، دامنه‌جه‌قان، به‌رکه‌نی مانگا [۱] گوساله

ماده‌سه‌ساله، ماده‌گاو جوان.
میشکل: گله، کبرک [۱] گله، رمه.

مینگل وان: شرنی گله [خ] حورن

مینگه له وان: منگه لوان [خ] چو بان.

میل (۱) کجھو، کجچوک (۲) خفتی راست له کوتال دا؛ (۳) زمانی نه رارو؛ (۴) نه داره ده؛ له ریگه بیوان دا که ده کاته سنی یه که فرسه قنک؛ (۵) ناستنی درزو که له زورخانه دا؛ (۶) دره وشیکی باریکه بزیشکان ده ناو بریمی زاده کن؛ (۷) کیلی قهیر [خ] (۱) میل سرمه کشی؛ (۲) خط مستقیم در قماش؛ (۳) زیانه ترازو؛ (۴) یک سوم فرسنگ؛ (۵) میل زورخانه؛ (۶) مینه جراحی؛ (۷) شاهد قبر.

میل: لاره وه بوگ، داهاتو [خ] کج شده.

میل: میل [خ] نگا. میل

میلاق: (۱) تری هه لگیاو بوستان؛ (۲) گولیکی سووری تاله، وه به نوک

[خ] (۱) انگور دخیره شده بری زمستان؛ (۲) لاله

میلاقه، ره به نوک [خ] لاله

میلاق: (۱) جهرگو باو؛ (۲) کهمچک، که فچی؛ (۳) چیره، چه شش [خ] (۱)

دل و جگر و قلوه؛ (۲) فاشق؛ (۳) حشدر

میلاق کردن: تام کردن، چیره کردن [خ] حشدر

میلاق: زوون کرده ره، سه بمانس [خ] تیت

میلاق: گومدیکه له کوردستان به عسی ویرانی کرد [خ] از روستاهای

ویران شده کوردستان توسط بهتیان

میلاق: حاجی؛ لهو گوندانه ی کوردستانه که به عسی کاویان کرد [خ]

روستایی در کوردستان که بهتیان آن را ویران کردند

میلاق: لاسکی قیاناوی که سهریکی ده گاته ناو ناو ده کی [خ] مینه قلیان.

میلقچوک، کجچوک [خ] میل سرمه کشی

میلقچول، کجچول [خ] میل سرمه کشی.

میلقدان: (۱) کتور، سورمه دن؛ (۲) میل ده برین زو کردن [خ] (۱) سرمه دن؛

(۲) میله زدن جراحی.

میل عاره ب: لهو گوندانه ی کوردستانه که به عسی کاویان کرد [خ]

روستایی در کوردستان که بهتیان آن را ویران کردند.

میلکان: حینگه ی چادرو جیغ بهریا کردنی حیلات [خ] جای چادر زدن

یل

میلنوره: مینوره، مروچه [خ] مروچه

میل میل: حب حهت، زبزی [خ] راهه

میلنوره: میلنوره، مروچه [خ] مروچه

میلنوره: میلنوره، مروچه [خ] مروچه

میلنکله دان، کتور و کلحوک [خ] میل و سرمه دن

میلن: میل [خ] بگا، مین.

میلن ده: چوله چر، مه شخهل [خ] مشعل.

میلن سور: گوندیکه به کوردستان به عسی ویرانی کرد [خ] از روستاهای

ویران شده کوردستان توسط بهتیان.

میلن سور: لهو گوندانه ی کوردستانه که به عسی کاویان کرد [خ]

روستایی در کوردستان که بهتیان آن را ویران کردند.

میلن که: دوگوندی کوردستان بزم نوه به عسی کاوی کردوه [خ] دوروستا

به این اسم در کوردستان توسط بهتیان ویران شده است.

میلن گورگانه: کلجوه که گورگانه، گیاه که گولیکی سووری زاسو

باریک ده کا له پاییزد [خ] گیاهی است که در پاییز گل می دهد

میلن هوت: لهو گوندانه ی کوردستانه که به عسی کاویان کرد [خ]

روستایی در کوردستان که بهتیان آن را ویران کردند

میلن ده: میلن ده، مه شخهل [خ] مشعل.

میم: (۱) خوشکی دیک، پور؛ (۲) موی من؛ (۳) ناوی پیتیکی نهلف و بنگه

[خ] (۱) حاله؛ (۲) موی من؛ (۳) حرف میم.

میدان: (۱) به خوشی مو که له به نجه دیب؛ (۲) دومه لی زورزل [خ] (۱) رخم

کرده؛ (۲) دمل بزرگ.

میدان: میوان، میقان [خ] مهمان.

میدانه ی: میقان بوون [خ] مهمان شدن.

میدانی: پداوت خرنونه [خ] مهمانی

میمه: چینگه ی بهر ریو خود به خوین به مزگهوت [خ] ممبر.

منممبر، رسوله بریکه [خ] رود، کره

میمز: یوله ی خوشکی دایک، پورزای دایکی [خ] خاله زاده.

میمک: میم، خوشکی دایک [خ] خاله

میمک زه: ممرا [خ] خاله زاده.

میمک زه زگ: ممک [خ] حله رده.

میمل: به لا، نقات [خ] افت

میمنایی: مومایی [خ] مومایی

میمو: میمن، مرفان [خ] مهمان

میموک، میکره، به لاله [خ] گیاه سیرین بیان

منموک، منکوک، به لاله [خ] گیاه سیرین بیان

میمون میوان [خ] مهمان

میمی: میم، میمک، یوو، خوشکی دایک [خ] حاله.

مین: (۱) شو شه؛ (۲) وه کوه له گرین؛ (۳) گولیکه؛ (۴) نوری ژاله؛ (۵)

بشش بریقده ی سهر دزان [خ] (۱) شیشه؛ (۲) مالد؛ (۳) گلی ست؛

(۴) نام ربه؛ (۵) مینای دندان.

مینا به د: شو شه [خ] ۱۰۸۰۰

مینا: هاو، وه دیک [خ] همت، متبه

مینا کاری: شو شه به دسی [خ] سینه کاری.

مینا کی: هاو تایی، به دیمه وه کوبه [خ] همنا یی، شبا هت.

مینا لغ: شو شه به دسی زه بگا وره بگ [خ] شیشه پندی الوی.

مینا ه ی: وه کوبه ک چون [خ] شبا هت.

مینبه: میمبه [خ] منبر.

مینجا: دور، مابه یی [خ] وسط

مینده: دوشه کرله [خ] تشک کوچک.

مینگا: مفر، پمز [خ] گوسفند.

مینگن: پیاری که مینگه زور ده کا [خ] کسی که نودماغی حرف می زند.

مینگوین: دامنه چه قان، مابگای بهر کهل [خ] ماده گاو سه ساله

مینگه: ده نگه گیه، منگه [خ] صدای حرف زدن در بینی.

مینگه: می، میونه، ما، مان [مادینه،

مین مینگ: پدیوله [پروانه

میسه: ۱) مایه بن میجا؛ ۲) سوکله‌ی همه‌دهمین، ماهه یو پیاوان؛ ۳)

۴) رسوه، سکین، سی‌کردنه؛ ۴) گولیکه [۱] وسط، میان؛ ۲)

مخفف محمدامین، اسم مردانه؛ ۳) پژوهش؛ ۴) نام گلی است.

میسه: پشت، پشه‌وه [پشت به‌طور عام.

مینق: هیزی بهرگری له‌نایره یو کاتی پیوست [بسیج مردمی.

مینک: یاری نازوچه و بزیری کاروانچی و ده‌شته‌وانان [پار آذوقه

کاروانی

مینک: نه‌نگوستیله‌ی یی‌نقیم له‌شاخه‌یزن [انگشتیری بگین ز شاح

مینک: ولاخی سو ری و بده‌یه [حیون سواری و بربر

میسه‌هرکه: گوب، یکی کوردستانه به‌عسی کاولی کرد [نام روستایی در

دستان که توسط یعتیان ویران شد.

مینین: ویک‌چون، هاوشیوه‌یی، میناهی [شبهات

میو: ۱) می، مایه؛ ۲) شمع، شمع، موم؛ ۳) داری تری، ده؛ ۴)

برکه‌یان؛ ۵) د لوت، قایمه‌میو که داری میو ده‌خفته سحر [۱]

مادینه؛ ۲) موم؛ ۳) تکه؛ ۴) پوتنه چالیزی؛ ۵) داروست درخت مو

میو: نیو، ناوید [مایه بن.

میوان: مایه بن، میران [مهمان.

میوان: میوان، مایه بن [مهمان.

میوان‌په‌ری کردن: ۱) باش به‌خنیو کوردسی مه‌پمان؛ ۲)

مه‌پمان خسته‌سهری بو زویشتی [۱] پذیرایی کردن از مهمان؛ ۲)

مهمان را بدرقه کرد.

میوانخانه: ۱) دیوه‌خانی میوان؛ ۲) جیگهی شومانه‌وی میوان

به‌کری [۱] اتاق مهمانان، اتاق پذیرایی؛ ۲) مسافرخانه.

میوانخانه: میوانخانه [میوان به.

میواندار: کسی که زوری مه‌پمان هه‌یه و مه‌پمان روز رده‌گری [کسی

که بسیار مهمان دارد، مهمان‌پذیر.

میوانداری: پذیرایی له مه‌پمان [پذیرایی از مهمان.

میون‌دا کردن: مه‌پمان را گرفتن، ریگه‌دانی مه‌پمان یو ناو مال [مهمان

بذیرفن

میوان‌راگرتن: میوان‌دا کردن [مهمان پذیرفتن.

میوانه‌وین: میون دوست [مهمان دوست.

میوانی: ۱) مه‌پمانی؛ ۲) میقانی، چیشتی ناردوژو [۱] مهمانی؛ ۲)

کاجی

میودان: گشته‌ک ده‌موم‌سارین [رشه را موم ندد کردن

میوزون: مه‌لحه‌میکی به‌یستاساوینه [روغن و موم، مرهمی است

میوز تری به‌بهریو نیشکوه کراو [یا موبر.

میوزوکه: ۱) یکی داری ۱ ده‌موکانه (وه‌ک میوزوکه ده‌لهری)؛ ۲)

سی گیاهه که به‌ه‌دگیز ز رو دجون [۱] شاخه در حجه موبک؛ ۲)

ریشه حوردمی بو عی گه

میوز: گوندیکه له کوردستان به‌عسی ویرانی کرد [از روستاهای

ویران شده کوردستان توسط یعتیان.

میولک: دوکمه، قوپچه، بشکوز [دکمه.

میوگرتی: بهرگی موم ده‌یه دوعای بوسراو کردن [موم اندود کردن.

میولانه: گوندیکی کوردستانه به‌عسی کاولی کرد [نام روستایی در

کوردستان که توسط یعتیان ویران شد.

میوله‌سهر: حوری فیشه‌ک [نوعی فشنک قدیمی.

میون: میو، ناوید، دور [مایه بن.

میونتی: گوندیکی کوردستانه به‌عسی کاولی کرد [نام روستایی در

کوردستان که توسط یعتیان ویران شد

میوه: بهری تام‌خوشی دورو بیستان [میوه.

میوه: ۱) میوه، فیتی؛ ۲) ما، مایه، جونی نیر [۱] میوه؛ ۲) مادینه

حصبه‌ریه

میوه‌جات: گه‌له‌ک‌جوری فیتی [میوه‌جات.

میوه‌رد: توم‌خاندن دوی هه‌ول‌برانی پایی [کاشت بعد از آوین باران

پایی

میوه‌زوون میوزون [نگ میوزون

میوه‌هل: میوه [ساحه‌هرس شده تکه.

میوه‌ک: شوزه‌بوک، دانه‌هاو [ویران

میوه‌گه‌نان: مانگی زه‌بهر [مهرماه

میوه‌له: ما، می، میوه [مادینه

میوه‌مارانه: حوری کاله‌که‌مارانه‌یه [نوعی هیدوانه ابوجهل.

میوه‌هات: میوه‌جات [میوه‌جات

میوزین: له‌سیر چی کری [ساخته ر موم

میویش: ۱) مایه، ما، می، حونی نیر؛ ۲) مشه‌مای میودراو [۱] مادینه،

حصبه‌نیر؛ ۲) مشع

میینه: مهر، پهن، مهره‌زاو [میش، گوسفند.

میهن: مزین، مزین [مکدن.

میهره‌یان: دلنرم [مهربان

میهره‌وان: میهره‌بن [مهربان.

میهقان: میوان، مه‌پمان [مهمان.

میهقان‌خود‌انگرتن: میوان‌ری کردن، میوان‌راگرتن [پذیرایی کردن

از مهمان

میهقان‌دوست: کسی که به‌میوانان حه‌زده‌کا [مهمان‌دوست.

میهقان‌زنگرتن: میهقان‌خود‌انگرتن [پذیرایی کردن از مهمان

میهقانی: مه‌پمانی [مهمانی.

میهمان: میقان [مهمان

میهمانخانه: میون‌خانه [نگاه میوانخانه.

میهماندار: ۱) میواندار؛ ۲) بوی گوندیکه له کوردستان [۱]

مهمان‌پذیر؛ ۲) نام روستایی است.

میهمانی: مه‌پمانی [مهمانی.

میهموز: مامره، تاسنی‌لای‌پازیدی سوار [مهمیز.

میدار: یازدهم، ص ۱۰۸

میوه: ده نعلی پشیده، میوه صدفی صدفی به.

صیغه نکر (عبارت پیوسته ۳) نه تدوین شده در [۱] پیمانه ۲ (درجه ۱)

۱۰۰

卷之五

میں نے اپنے لیے ایک مہینہ، ایک سال، دو سال، تین سال، چار سال، پانچ سال، سب سے زیادہ ۱۰ سال کا وقت خرچ کیا ہے۔

میں یہاں پہنچ کر وہاں کے لوگوں سے مل کر ان کے حالات پوچھنے لگا۔ ان کے پاس سے ان کے بچے بھی ملے۔ ان کے بچے بھی پڑھ لکھ کر تھے۔ ان کے پاس سے ان کے بچے بھی ملے۔ ان کے بچے بھی پڑھ لکھ کر تھے۔

و به این ترتیب (۱) رابطهٔ حتمی بر مبنای ۲، حدقهٔ مسکول

میر بیگم، میر بشارت علی خان صاحبزادہ، صاحبزادی، صاحبزادہ



ن پوته: پوتنه که، پوسه که، قرخنه [ن] کوتاه قد، لاغر بدواره
 نابوتی: ۱) له‌ارایی گه‌وتن، ۲) پوتنه‌که‌یی [ن] ۱) ورشکستگی؛ ۲)
 بدریختی و کوچک ندای
 نابود، نابوت [ن] بگا، نابوت.
 نابوتیک: نیروکی له‌ستوری له‌نگونک‌پان‌کردنه‌وه، وهرینه [ن] ورد
 مایو بی.
 نابویی: نابوتی، له‌دارایی ک‌فتن [ن] ورشکستگی.
 نابه: زه‌و بیه، نابین، ناشین: (ولو نابه) [ن] سزاوار بیست
 نابه‌جا: بی‌جه و بی‌ریوسوسی ناسی [ن] نامعقول
 نابه‌چی: نایبجا: (به‌حق دوم له‌پاران نابه‌چی مایم ته‌چس زویه/ به‌مردن
 لهم قسوری ژینه نیستی‌یف ته‌کلم چیکه‌م؟) «م‌حوی» [ن] نامعقول
 د بجا
 نابه‌جی: پیچمره‌ی جعی و زاسی [ن] مارو
 نابه‌دل: پیچمو نه‌ی دلخواز شتی گه‌ی‌سب به‌گری و به‌ردل نه‌که‌وی [ن]
 برحلاف میل
 نابه‌کار: به‌دکار، رلم [ن] به‌دکار.
 نابه‌کام: به‌مراد نه‌که‌یشتگ [ن] ناکام
 نابه‌له‌د: پیچه‌وانه‌ی شاده‌را [ن] نوارد.
 نابه‌له‌گ: نابه‌له‌د [ن] نوارد.
 نابه‌له‌ل: نابه‌له‌د [ن] دوارد
 نه‌وه‌حت: بی‌وه حب [ن] به‌گه.
 نابه‌ین: روز، مایه‌ین [ن] میان، وسط
 نایی: نسی [ن] نمی‌سود
 ناییسک: د‌و‌سک [ن] وردنه‌ مایو بی
 ناپارازی: حوزریک‌کرس به‌سستی که‌ نه‌یی بی‌دوری [ن] بی‌احیایی
 ناپاریزی: ناپارازی، له‌خه‌ته‌ر دوری نه‌کردن [ن] ناپرهیزی، بی‌حیاطی.
 ناپاک: ۱) بیس، گه‌ماز، چلکن؛ ۲) به‌ده‌ره‌خای [ن] ۱) ناپاک؛ ۲) حاتن.
 ناپوخت: ۱) بیس و پوختل؛ ۲) کارسلان: (کاری هه‌ر ناپوخته) [ن] ۱)

ن: ۱) پاشگری کومهل بو‌ته‌و نه‌ی ده‌دویندرین: (به‌خون، بچن)؛ ۲)
 پاشگری به‌واند، نیمه، (یون پتکه، لین گری)؛ ۳) پاشگری به‌سی
 ماحه‌ز: (چلکن، چنمن، کولکن)؛ ۴) پاشگری ماکو کهرسته، (زیرن)؛
 ۵) پاشگری به‌بهر به‌کومهل‌دان: (هاسین، ده‌چس، ده‌زین)؛ ۶)
 پاشگری پال‌دان: (پاشن)؛ ۷) پاشگری چاوگه: (کرن، برن)؛ ۸) نه،
 نا: (ته‌ز نزانم) [ن] ۱) پسوند جمع مخاطب؛ ۲) پسوند متکلم مع‌العیر
 ۳) پسوند توصیف؛ ۴) پسوند نسبت؛ ۵) خبر ار سوم شخص جمع؛
 ۶) پسوند تک؛ ۷) پسوند مصدری، علامت مصدر؛ ۸) به، حرف نفی.
 نا: ۱) بی (ناهومید)؛ ۲) دوره‌په‌ریزی (ناچم، ناخوم)؛ ۳) دولاش: (سدر
 نای ناسیار) ۴) وشه‌ی پرسیان: (تو‌چو به‌شار نا؟)؛ ۵) دن، یان، (نا
 تو‌چو تا‌مین ده‌چم)؛ ۶) وشه‌ی حاشا: (تو‌خواردت؟ نا) [ن] ۱) بدون؛
 ۲) به؛ ۳) ناو سبب؛ ۴) کلمه‌ی پرسش؛ ۵) ی؛ ۶) کلمه‌ی حاشا، انکار
 نا‌ناسایی: به‌ده‌ر له‌دام و ده‌ستور [ن] غیرعادی.
 نا‌نومینه: به‌ناوات نه‌گه‌یشتو [ن] نومیید
 نا‌نهمین: ۱) عایز، خه‌یان، ده‌ست‌پیس؛ ۲) یقه، حه‌مه‌ر [ن] ۱) غیر قابل
 عمدا، نامطمئن، نادرست؛ ۲) خطرناک.
 ناپاه: ۱) شتی که‌ک‌م ده‌س ده‌که‌وی؛ ۲) تها‌جیگه‌ی نایسته‌وه (نهم جه‌و له
 نهم گه‌نمه‌نایا)؛ ۳) نوانای تبه: (نهم کهره‌پاره‌که‌ی ناپا)؛ ۴) نایوات،
 نپا [ن] ۱) نپا؛ ۲) نمی‌گه‌س؛ ۳) تو‌نایی به‌رده؛ ۴) نمی‌برد
 ناپابه: ناباو [ن] ناپاب.
 نابالغ: مائی هیست گه‌وره‌به‌بوگ [ن] نابالغ.
 نابالغ: نابالغ، به‌گه‌بوه‌به‌لوق [ن] نابالغ
 ناباو: ۱) بی‌بره‌و، بی‌زمین؛ ۲) دور له‌داب و ده‌ستوری کومهل [ن] ۱)
 بی‌رواج؛ ۲) ناپاب و غیرعادی
 ناپایس: له‌بیو بیست به‌دور [ن] ناپایسه
 نابو: له‌داری که‌فنگ [ن] ورشکست
 نابوت: ۱) نابو؛ ۲) پوتنه، پوتنه‌که [ن] ۱) ورشکست؛ ۲) کوبه‌ه‌دیده‌واره
 نابوت‌پون: له‌دارایی که‌وبن [ن] ورشکست شدن.

کثیف: ۲) ناپخته، نهمظم.

ناپهسن: شتی که له بهرول کهوتن دوره [۱] ناپسند.

ناپهسند: ناپهسن [۱] ناپسند.

ناپهسمن: ناپهسن [۱] ناپسند.

ناپهسند: ناپهسن [۱] ناپسند.

ناپپو: کسئی که له مهربانیتي بې پشه [۱] نهمرد.

ناپپو ته: سجدوایه مهربانیتي [۱] نهمردی.

ناپپوی: ناپپو ته [۱] نامردی.

ناپ: بهم لاهو [۱] ارا، طرف.

ناپ: له پره و [۱] س طرف.

ناپنم: به توانام به پره [۱] سونم.

ناپنن: ۱) بې ناکت بون له نهجاسی کاریکا: ۲) نیمه پومان ناکری [۱]

۱) خواش: ۲) سی برانم.

ناپو: کدو، کور، هشتا بو یوخت بون ده پوتی [۱] مادرست، نپخت،

سام.

ناپوان: بې گواه، بې تاوان [۱] بې گناه.

ناپوای: کدو، کوری، به دور له بوختی و دوستی [۱] نقص، کاستی.

ناپووت: تیر و نه وی [۱] ایجا و آجا.

ناپو: ده لاک، کیسه کیشی همدم [۱] دلاک حمام.

ناپو: لره و [۱] رین طرف.

ناپو: شاده، شاره، علامه نئی پوان کار گندم له خمرمان [۱] چوپکهای

فاصل کاه ر گندم در خرمن.

ناپف: گشنگی برین دوو [۱] نخ بخیه جراحی، رسته رحم دوری.

ناپو: پیچه وانه ده حوازی [۱] نمی خواهد.

ناپواتا: لیره و نه وی [۱] ایجا و آجا.

ناپوام: پیچه وانه ده موی [۱] نمی خواهم.

ناپو: ۱) پهن شان حال، پشه: ۲) پیچه وانه ده موی [۱]

پریش حال: ۲) ناتمام.

ناپوای: پیچه وانه ده موی [۱] نمی خواهی.

ناپو: باغوان [۱] باغبان.

ناپو: به قمی ناپهسد [۱] لقب رشت.

ناپه: پیچه وانه ناشت و ناپه بن خوش [۱] ناسارگار.

ناپه سی: مدهس نیکووی [۱] سادگری.

ناپه میز: پیس، حلگن، گه مر [۱] کثیف.

ناپه میس: ناپه میر [۱] کثیف.

ناپه وان: سی تاهت، بی بین و ناپسند [۱] نپوس.

ناپه و: نپو و [۱] نهم.

ناپیز: ناپه دق [۱] نارو.

ناپس: ۱) به دفر، ناپه سند: ۲) ره گز چروک پیچه خوری [۱]

بداد، پدجس: ۲) ناپجس.

ناپو: ۱) نپاو: ۲) دزی نیک و نیک [۱] ناپب: ۲) نامرتب.

ناپو: ناپو [۱] نگا ناپو.

ناحه سته. پوته که، ناپوت [۱] بی نمود، کونه قد بدویخت.

ناحه سه: ناحه سته [۱] نگا. ناحه سته.

ناجیح: سمرکه بو له کاری حوی دا [۱] موقی در کار.

ناجیح: سی که بف [۱] بی حال، نزار.

ناچار: مه حیور، کسئی که ده سه لاتی کاری به خوی نه بی [۱] ناگزیر.

ناچم: ۱) رویشتن ناکم، بهرانی هری ده چم: ۲) بهرانی هری ده شیم [۱]

نمی روم: ۲) شباهت ندارم.

ناچن: ۱) پیچه و نه ده چن: ۲) پیچه وانه ده شیم [۱] نمی روند: ۲)

شباهت ندارند.

ناچه: کوره، گهرولی دس [۱] گلوی آسیا که گندم ازان ریزد.

ناچه: تمروری ده سستی شمرکران له پیشودا [۱] نبردست جنگاوری

هده.

ناچی: ۱) پیچه وانه ده زوا: ۲) پیچه وانه ده شین، له گویی نهو به:

(کاکت وک تو ناچی: ۳) بهخت ناکری، بهروی نیه: (نم پاره هله به

ناچی: ۱) نمی رود: ۲) شباهت ندارد: ۳) رواج ندارد، ریج نیست.

ناچی: حوتی، ناحس [۱] بی هم حیر.

ناچی: رسی که له همریدی سو سهر پیچی ده کا [۱] رن ماسره.

ناچین: ۱) پیچه وانه ده چن: ۲) بی شباهت به به کترین: (نیمه وک

ده ناچین: ۱) نمی روم: ۲) بی شباهتیم.

ناحواو: ۱) بوزن بی نارام: ۲) کسئی که له سازان و ته بایی دزدونگه [۱]

۱) عجول، ناآرام: ۲) ناسازگار.

ناحه: ۱) بی بدش له جوانی و خوشیکی: ۲) دوزمن [۱] نازیا: ۲)

دشم.

ناحه زی: ۱) بی پشی له جوانی: ۲) دوزمایه تی [۱] بدگنی: ۲)

دشمنی.

ناحه ساو: ۱) سهرحهوت: ۲) قسه ی ناپه چن [۱] بدحساب: ۲) سخن

نامبول.

ناحه ساوی: ۱) سهرجهونی: ۲) قسه ی بی چن [۱] بدحسابی: ۲)

سخن لاطابن.

ناحه سل: ره بن حرو و ناجس [۱] بدگهر.

ناحه سنی: به ناگا ناپه [۱] احساس نمی کند.

ناحه سینی: ناحه ساوی [۱] نگا. ناحه ساوی.

ناحه سینوه: له نوردی بی بهسه [۱] ناسید.

ناحه سنی: ناحه ساوی [۱] نگا. ناحه ساوی.

ناحه ق: پیچه وانه ده حق و زوا، رولم [۱] ناروا.

ناحه قی رولم [۱] نهم.

ناحه ونی: به هجی داب بی [۱] به هج نمی شمارد.

ناحیه: ماله نه ده شتی له سهرزه می چهند تاوایی [۱] ناحیه، منطقه.

ناخ: ۱) زوره وی هدرشتی، ناو وک: (به ناخی عروا چو: ۲) جیکه،

لان: ۳) دهریای زل [۱] ناف، عمق، درون: ۲) جدی: ۳) دربی

محیط.

ناخا: بهز ویدا نادا، پیچه وانه ده قری ده دا: (پاره که ناخا) [۱] نمی اندازد.

ناخاره: ۱) زبرو به کدندر کَلَوَه (۲) به دهه، شمه زده لایستین (۳) تیخی زور باش، ناخار (۱) نتراشیده، ناهموار: ۲) شرور: ۳) تیغ بسیار خوب

ناحازم: ۱) توام (۱) نمی خورم
ناحافل: ۱) ناگاداری، له بر، کتوپر (۱) ناگهان.
ناخز: ۱) زهوی شده به کیو: ۲) گاهله گاران: ۳) شوایی گاوان (۱) ربه ی که شب در صحر می ماند: ۲) گله گاوان: ۳) چوپان گاوان
ناخرقه وان، زه زده لایستین سرماوه نه زه ده کرسه زوره (۱) ده زور: ۲) حرا دره

ناخالق: ۱) کتوپر، له بر (۱) عمتا، ناگهان.
ناخو، ماکینکی به سخت و بریقده ره به پشخی تماسکوه، چتخروکی بنیادهم (۱) ناخن.

ناخو: ۱) هتاوایی: ۲) که رایه: ۳) می چون (۱) تاجتین ست: ۲) که ایطون: ۳) چطور مگر؟

ناخوا: ۱) گمیه و ن: ۲) له خواردن به پاریزه (۱) لخد: ۲) نمی خورد.
ناخود: ۱) گمیه وان: ۲) گوماخیار و بی ترس به خود (۱) ناخدا: ۲) خد نشناس.

ناخور: ۱) کم خور (۱) کم خور ک
ناخوره: زه میسی قویو، عمرزی زوچوگ (۱) زمین فرو رفته
ناخوری: ۱) نوبه ری فرو زنه: ۲) نوبه ری میوه (۱) فرزند نو باره: ۲) نویر میوه.

ناخوش: ۱) بهش به بار: ۲) چیره به پسته: ۳) هموی موش: ۴) به تها: (ما بهین ناخوش) (۱) بیماو: ۲) بدطعم: ۳) هوی بد: ۴) میته به شکراب

ناخوشی: ۱) ترو توشی کدش: ۲) لهش به یاری: ۳) نانه بایی (۱) موسم سرما و بارش: ۲) بیماری: ۳) ناسازگاری.

ناخوشین: بیماری، لهش به باری (۱) بیماری
ناحون: ۱) بخو (۱) ناخن.

ناخونده: نه خوننده وار (۱) بیسواد
ناخون شیتان: شیتانو که (۱) خارون

ناخونه: ۱) له کدی بار بک و سور که له حاو بهیدا ده بی. به خوشیه گی چاره: ۲) پرزی ده وزی تمون که بوی تیوه نادری (۱) از بیماریهای چشم: ۲) تار بی بود در کماره بافت

ناخونه ک: ۱) خواردن به شتی به بی نیجه زه ی حاوه بی: ۲) ناخونه ی چاو (۱) خوردن از چیزی بدون اجازه، لخد: ۲) از بیماو بهای چشم، لگ ناخونه

ناخویا: به ریوار، له بر چاو گوم (۱) سدا
ناخوینه: له کدی سور ی چاو، ناخونه (۱) لکه قرمز چشم، نوعی بیماری.

ناخهقم: ده حهوا ناچم (۱) نمی خوریم
ناخه لاف: مانی خراب (۱) فرزند ناخلف.

ناخهقم: ۱) ناخهقم (۱) نمی خوریم.
ناخیر: ۱) نا، پیچسواندی ناری: ۲) هیچ و پوچ و بی بهره: ۳) به گمانی

ناخیرت نهجوی: (۱) نه: ۲) بی بهره و هرزه
نادا: سده وادی ددها تا به خشی (۱) نمی دهد
نادان: ۱) زود، دهس فوجا، چروک: ۲، بهزیوایی (۱) خسیس: ۲) بشیمانی.

ناداره: ۱) کم با، که موبه (۲) ماوه یو پیاوان (۱) کم نظیر: ۲) نام مرد نه، نادروس: ۱) پیوی چهرت و خوار: ۲) به جی (۱) دم نادرست: ۲) ناروا

نادروس: نادروس (۱) نگا نادروس
نادم: ۱) نا به خشم (۱) نمی دهم.

نادو: سوکله ناوی نادر، ناری پیاو نه (۱) محف نادر.
نادو ک: د ری سق بای به شک (۱) چوب سه پایه مشک
نادو ل: کوژه، گهرو له ی ناش (۱) گلری اسباب که گندم را ن برید
نادوی: لمر گوندانه ی کوردستان که به عسی کاویان کرد (۱) ووسایی دوردستان که بهشان آن را ویران کردند.

ناده: ۱) میوه یی که روی بگا: ۲) کاری که هاسان و زو پیک بهت (۱) رودس: ۲) کاری که انجم دادنش زیاد وقت نمی خواهد.

نادهت: ۱) نادی (۱) نمی دهد.

ناده تن: ۱) نادی (۱) نمی دهد.

نادهم: پیجه وادی ده به خشم (۱) نمی دهم.

نادی: ۱) ناده ی: ۲) حیگی سودا و تسراجه می دوس (۱) می دهی: ۲) باشگاه

نادیاز: به ریوار، ناخو نا (۱) ناپیدا.

نادیاری: نادیر (۱) ناپید.

ناده پهنه: روانین، نواژین، نواشا کردن (۱) نگاه کردن.

نادیل: ۱) ناپی، به دشتی بی به سده (۱) نمی بیند

نادیسی: ده روانی، نواشده کا (۱) نگاه می کند.

نار: میوه که پاییزی قایق کتر روری ده نلک تیدایه ترش و شهرن و میخوشی هبه، هه سار: (رو به نار) (۱) انار.

نارا: ۱) نیسته، نیسه (۲) هر نیم چاره (۱) اکون: ۲) فقط یں دفعه.
ناراس: چهرت حوار (۱) ناراست.

ناراست: ناراس (۱) ناراست.

ناراسی: چهقی، لاری (۱) ناراستی، نادوستی.

ناراسی: ناراستی (۱) نادوستی

ناراو: ۱) زهراو: ۲) به لاو به دیختی: ۳) ره وانه کراو، بهری کراو (۱) زهراو: ۲) مصیبت و بدبختی: ۳) فرستاده.

نارای: نارا (۱) نگا: نارا.

ناربه: پشکوتی گه لاو لکی زوه ک (۱) شکستن و جواندردن گیاه.

ناربه سد: داره بی نیخته گراو (۱) درخت بهید اخته شده.

نارجه لاندو خ: گوسدیکه له کوردستان به عسی زبانی کرد (۱) ز روستادی ویران شده کوردستان توسط بهشان.

نارجیل: حوره ده کدتر به جیکه (۱) نوعی دانه تسبیح.

ناردانی: به بزه، سلهم، ناردوان، ناردیون (۱) تردبام.

ناردت: (۱) ره و نه ت كرد؛ (۲) راب سپارد؛ (۱) فرستاد؛ (۲) سفارش كردی

ناردراو: ره و نه كړو، نار و؛ فرستاده.

ناردم: (۱) ره و نه م كرد؛ (۲) رام سپارد؛ (۱) فرستادم؛ (۲) سفارش كردم. ناردن: (۱) ره و نه كردن؛ (۲) راب ردن؛ (۱) فرستادن؛ (۲) سفارش كردن ناردی: (۱) ره و نه ی كرد؛ (۲) رای سپارد؛ (۱) فرستاد؛ (۲) سفارش كرد

ناردین: چه گهن، گياحه سیر؛ گياحه حتمیر بافی

ناردیوان: پمیره، سلهم؛ تردیام.

نارگله: قلیان دوی؛ قلیان.

نارن: ناچن، پیچمو نهی ده ژون؛ نهی روید.

نارناروکه: قامیکه؛ ترانه ایست

نارناروکنی: نارناروکه؛ ترانه ایست.

نارنج: میوه یکه له تیره یی برتقا و لاله نگی و که بات؛ نارنج.

نارنحوک: بومبای چکو له ی ده سنی؛ نارنجک.

نارنجهک: نارنحوک؛ نارنجک.

نارنجهله: له و گودا ده ی کوردستانه که به عسی کارلیان کرد؛ روستایی نو کوردستان که بهشيان آن را ویرن کردید.

نارنجی: بهرنگی نارنج؛ نارنجی رنگ.

نارنگی: لاله کی؛ نارنگی

ناروجه: گوندیکه له کوردستان به عسی ویرانی کرد؛ از روساهای ویران شده کوردستان توسط بهشيان.

ناروژ: نهمر و، نیمرو؛ امروز

ناروگ: چوژنی میوه ی ناری مایه سئو پیچوک؛ نوعی امار کوچک و نامرغوب.

ناروکه: قامیکه؛ ترانه ایست.

نارودند: ره تیش، داریکی بی بهر قعدی ره شه و لک و پویی حوایی هه به؛ نارون.

ناره: گورزه، نه عره ته گوزین به ده نگی بهر ز؛ عره، غرش.

نارهت: ناچی؛ نهی رود

نارهته: گوره، گوزین به ده نگی بهر ز؛ عره.

ناره حجت: (۱) له تاسو ده یی بی بهش: (۲) جازو قه لئس؛ (۳) رق هه سسار، توره؛ (۴) رور به خوش؛ (۱) ناراحت؛ (۲) پکر؛ (۳) حشگین؛ (۴) سار بيمار.

ناره زار: که سنی که شتی قبول نه کا؛ ناراضی

ناره زایی: توره یی و قه لئس؛ ناخشنودی.

ناره سهن: تاجس، ناحه سن؛ بدگهر.

ناره نار گورانی له سه رخو و له بهر خووه، لوره لور؛ زمزمه، ترنم

ناره واه: (۱) ناحق، نابه چی؛ (۲) سکه ی قه لب؛ (۱) مارو؛ (۲) سکه تقبی

ناره وان: (۱) له بهر نه کراوی دهرس؛ (۲) خوینده یی به گری و گول؛ (۳) زمبانی که له قسه دا رهت ده یا؛ (۱) از بر نشه؛ (۲) روخوانی یا

شکال؛ (۳) زبان لکنت دار.

ناره وایی: نابه چی، یون؛ ناروایی

ناره ووه: نارودند؛ درخت نارون.

ناری: (۱) پیچمو نهی باری، نه هسی؛ (۲) نازناوی شاعیر یکی نهم چه رچه؛ (۱) بیابری؛ (۲) تخلص شاعری کردربان و معاصر.

نارین: (۱) ناوی زبانه؛ (۲) قامیکه؛ (۱) نام زبانه؛ (۲) ترانه ایست.

ناریاگ: (۱) ناروا؛ (۲) ناروا، راسپیرا؛ (۱) فرستاده؛ (۲) سفارش شده

ناری عملی: زور به دژواری؛ (به هزار ناری عملی قهره کهم لئ ساند)؛ کتابه ز رحمت زید.

ناریک: (۱) ناخوژ؛ (۲) دژی ته کوژ؛ (۳) دژی ته خت و ساف؛ (۱) ماجورا؛ (۲) نامرتب؛ (۳) نا همور.

نارین: (۱) گورانی خه مپارانه؛ (۲) ناوی ژتاسه؛ (۳) ژبی شهرمن؛ (۴) تاسله ته نله؛ (۱) هنگ حزین؛ (۲) نام زبانه؛ (۳) ون خجانی؛ (۴) نازک و تنک.

نارن: (۱) عیشوه، گریشه؛ (۲) داری ستو بهر؛ (۳) خوشه ویسی، دلوغابی؛ (۱) نار؛ (۲) دوحث صنوبر؛ (۳) محبت، مهریایی

ناراز: خوشه ویست، رور خوشه ویست؛ نازیب.

نارازف: تیراو، تور و شوق؛ شاداب

ناراز: (۱) نازاف؛ (۲) له بهر زور ناودن زهر دبوگ؛ (۱) شاداب؛ (۲) در کرباب دادن زرد شده.

ناربانج: بالگهی سفا و سحون؛ ناربالس

نار بهر وهر به حوسه ویسی گه وره کراو؛ ناربر وره

نار پیوه کردن: شاماری پی کردن؛ احتکار به کسی کردن

نار داز: (۱) نازار؛ (۲) ناوی ژنانه؛ (۱) محبوب، نارنیز؛ (۲) نام زبانه.

نار داری: خاوه و ناری؛ نارینی

نار وینگ: خول و گیل، که مدام؛ کوس

نار شون: له سهر حوسانه و ده توشی حمو و هیهت یون؛ ار خوشی به ناخوشی افتادن.

نار فروشتن: عیشوه و همره کردن؛ مار کردن

نارک: (۱) پیچمو نهی صمشت، نهرم؛ (۲) وردو یاریک؛ (۳) تورب؛ (۱) نرم؛ (۲) ظریف، نازک؛ (۳) ترد

نار کردن: ناز فرشتن؛ مار کردن

نارک کار: (۱) به نایی که گولیری به گه ج له خانوان ده کا؛ (۲) دهر ناشی

کاری ورده کاری؛ (۱) گچ بر؛ (۲) نازک کار چوب

نارک کاری: کاری نارک کر؛ (۱) گچ بری؛ (۲) نارک کاری بر چوب

نار کهر: نار فروش؛ عیشوه گر.

نار کهش: حمو خو و نار بولکوه له خاوه و نار؛ نارکش.

نار کهک: لهش نارک؛ نازک اندام.

نار کهکی، نارکی؛ نگ؛ نازکی.

نار کی: (۱) بهری؛ (۲) تورتی؛ (۳) پاریکی؛ (۱) نرمی؛ (۲) بردی؛ (۳) نارکی

ناز کیش: دلسون خه مخور دیر له بهر یی یو ژیره سنی خوی؛

سر پرست غمخو ره.

ناز کیستان: خه مخوړی و دلسوړی ده گهل ژیردهسته [۱] سر پرستی و عمحواری

نازگ: نازک [۱] نگ: نازک

نازلی: (۱) نازدار (۲) قامیکه (۳) ماوی ژسانه [۱] (۱) نارین (۲) ترانه ایست (۳) نام روانه.

نازم: (۱) سهریروستی مه گتهب (۲) ناوی پیاوړه [۱] (۱) ماسم مدرسه (۲) نام مردانه.

نازهیب: ناوچه په که له کوردستانی بهر ده ستمی ترکمن [۱] منطقه ی در کوردستان

ناژناز: گولیکه به ژور نه گان [۱] گل نازناز

نازناو: به قسمی باشی هلیژ او [۱] لقب برگزیده.

نارونوژ: نازکردی به مینگه و ننگه [۱] عشوه و ناز.

نارویناز: نازکړن و دلانهوه [۱] نازکړن و دلده چی دادن.

ناز و نیسناز: دروژ [۱] دروژ و

ناز و نیوناز: نارو [۱] نارو و

نازه: غمزی بن ناحو [۱] گوشت زیر ناحس

نازه ریف: (۱) ناپه سندا (۲) ناحو [۱] (۱) ناسند (۲) بدگل

نازه ساخوڼ: نازه ی ساخوڼ، بن بیو [۱] بخشی از ناحس که زیر پوست قرار در

نازه نگوشت: موچه که [۱] نگسته

نازه نین: (۱) به ناره نازدار (۲) ناوی ژنه: (۳) گوندیکه له کوردستان به عسی ویرانی کرد [۱] (۱) نازین: (۲) نام رنانه (۳) زروستاهای ویران شده کوردستان توسط بعثیان.

نازه ی ساخوڼ: بن نین [۱] بخشی از ناحس که زیر پوست قرار در نازی: (۱) ناز نین: (۲) له متبل ل بو بن به شسه: (۳) ماوی ژسانه [۱] (۱) نازین: (۲) نمی زده: (۳) نام زیانه

ناز مړه ک: نازینک [۱] کود

نازین: (۱) شاندازی کردن: (۲) بارنگار شک بردن [۱] (۱) فقر و مباحات کردن: (۲) دلگرم بودن و محافظ گمان بردن.

ناژ: داری ستوبه. ناز [۱] درخت صنوبر.

ناژو: ناز [۱] درخت صنوبر.

ناژین: (۱) ناز: (۲) تیمه نمبرین (۳) نمرون [۱] (۱) درخت صنوبر: (۲) می میریم: (۳) می میرند

ناس: (۱) ناشیا، پیچه وانه ی بیتی: (۲) جوړی توتون و قسل و زهریخه ده بیژن: (۳) باشگری بهمانا گاد و له کسئی یا شتی [۱] (۱) شناس: (۲) نوعی توتون مکیننی مخلوط با آهک و دیگر ماده ناس: (۳) پسوند به ممی شناس

ناساخ: (۱) لهش به بار، بیمه: (۲) عهیدد [۱] (۱) بیمار: (۲) معیوب.

ناسخی: لهش به باری [۱] سدری

ناساز: (۱) لهش به بار: (۲) کهم ده ست، دتو و [۱] (۱) بیمار: (۲) کم درآمد. ناسازگار: لهش ناحوشت [۱] ناسازگار.

به ممی شناس

ناساخ: (۱) لهش به بار، بیمه: (۲) عهیدد [۱] (۱) بیمار: (۲) معیوب.

ناسخی: لهش به باری [۱] سدری

ناساز: (۱) لهش به بار: (۲) کهم ده ست، دتو و [۱] (۱) بیمار: (۲) کم درآمد. ناسازگار: لهش ناحوشت [۱] ناسازگار.

ناساخ: ناساخ [۱] نگا ناساخ

ناساخی: ناساخی [۱] بیماری.

ناساق: ناساخ [۱] نگا: ناساخ.

ناساقلی: ناساخی [۱] بیماری.

ناسان: لی شاره زاپوڼ، به حال و بدل زین [۱] شادخت.

ناساندن: بقی ناسین، کرده شناس [۱] معرفی کردن.

ناسر: گوندیکه به کوردستان به عسی ویرانی کرد [۱] زروستاهای ویران شده کوردستان توسط بعثیان.

ناسران: شناس بو [۱] شادخت شدن.

ناسراو: (۱) ناس، ناشیا: (۲) خدک رایویه چیه یان کئی: (۳) برقی له

خاوه ندهنگ و دو [۱] (۱) آشا: (۲) شناخته شده: (۳) گنایه رمشهور

ناسر کوژراو: لهو گوندای کوردستانه که به عسی کاویان کرد [۱]

روستایی در کوردستان که بعثیان آن ویران کردند.

ناسره: گوندیکه له کوردستان به عسی ویرانی کرد [۱] زروستاهای ویران شده کوردستان توسط بعثیان.

ناسراو: پنجه وندی عیب و نالایی [۱] ناسایسه.

ناسک: نازک [۱] نگا نازک

ناس کر: (۱) به دیس سدره راو به جلوتنی که سنی ماسوننی، ناسین (۲) ناسینه ده [۱] شناختن: (۲) یار شناختن

ناسک نارنجی: به کسئی ده لئین که روژ ناره کاو خوی له خدک به

زیاتر ده راوی [۱] نازنازی مکتوب.

ناسکوله: ناسکی بچکوله [۱] نازک کوچولو، نازک مامانی.

ناسکه: (۱) باریکا به که له شت: (۲) ناسک، نازک: (۳) ماوه بو ژنان: (۴) جوړی کولیره: (کولیره ناسکه): (۵) فروسکه ی نازی [۱] (۱) وار

باریک از چیزی: (۲) نگ: نازک: (۳) نام ژانه: (۴) نوعی گرده نان با

شیر و روغن: (۵) لاله سگ شکاری.

ناسکه رمی: جوړی هرمی [۱] نوعی گلابی.

ناسکه ناسک: نالو فروسکه ی نازی [۱] ناله و صدای آهسته سگ

سگداری

ناسکه ناه: به س دست [۱] نازک مدم.

ناسکه نان: کولیره ناسکه [۱] گرده نان با شیر و روغن.

ناسکه هرمی: ناسکه رمی [۱] نوعی گلابی.

ناسناوه: پیاس [۱] شناسنامه.

ناسو: (۱) برینی نه شه ناکردو: (۲) دوهلی قونیز [۱] (۱) وغم دیر انتقام: (۲) تحمل

ناسویر: گوندیکه له کوردستان به عسی ویرانی کرد [۱] زروستاهای ویران شده کوردستان توسط بعثیان.

ناسهار: ناشیا، شناس، ناس [۱] شتا.

ناسیاری: ناشیایی [۱] آشنایی.

ناسیماگ: ناسر و [۱] شناخته شده.

ناسیاو: ناسیار [۱] آشا.

ناسین: ناس کر [۱] شناختن.

ناسینه‌وه: دواى دُورې نس کرن [ن] بار ساجس

ناشد: غمگین [ن] اندوه گین، غمگین.

ناشوره‌زا: مابه‌له‌د [ن] ناوارد.

ناشایس: ساسرا [ن] ماشایسته

ناشاست: ساسپس [ن] ناشاسه.

ناشایسته: ناشایس [ن] ناشایسته

ناشت: به‌رو ته‌یره، به‌م‌لایه‌وه، بر نیره [ن] به یڼ طرف.

ناشتا: (۱) حورین؛ (۲) به‌رحاسی، ناشت [ن] (۱) ناشتا؛ (۲) صبحابه،

چاسب

ناشتا‌کردن: ساجس‌جړن، به‌رحایی کردن [ن] صبحابه حورین

ناشتا‌ياشتا: تیره‌ونه‌ی [ن] ایسا و ایسا

ناشت‌داشت: تیره‌ونه‌ی [ن] ایجا و آجا

ناشت‌داشت: تیره‌ونه‌ی [ن] ایجا و آجا.

ناشتن: (۱) چه‌ماندنې رنځه‌ی دارا؛ (۲) مردو ته‌مراندن [ن] (۱) کاشش

بها؛ (۲) مرده دهی کردن.

ناشتو: تیردو، بې‌گل حر [ن] دهن سده

ناشتوتاشت: لیر و نه‌ی [ن] سجا و آجا

ناشتی: (۱) ناسو؛ (۲) سی، ریرحاکي کرد، کردیه ژیرحاکوه [ن] (۱) دهی

شده؛ (۲) ان وادفن کرد

ناشیرین: (۱) ناحه، بې‌په‌ش له‌حوانی؛ (۲) کارو قسمه‌ی خراب [ن] (۱)

بدگل؛ (۲) گفتار و رفتار زشت.

ناشکوره: بې‌ته‌م‌گه، بې‌هران، سهله [ن] ناسیه.

ناشکوری: سهله‌ی، بې‌ته‌زانی [ن] شک‌شناسی، ناسیاسی.

ناشکیر: ناشکور [ن] ناسیاس.

ناشو: محال، شتی که چی به‌چی یو‌ی غریه درواړه [ن] ناممکن.

ناشوړ: به‌رگ و کله‌بې‌ئی که به‌حاویتی راده‌گیری بو ژوژی لازم [ن] بیاس

پ‌کیره برای موقع لروم

ناشهر: ناره‌وا [ن] نارو

ناشی: که‌سی که له‌کاردا ناشاره‌زایه [ن] ناشی، نارود.

ناشی: نایی، ناره‌وايه [ن] شایسته‌نیست، نمی‌شود

ناشیرن: ناشیرین [ن] نگا، ناشیرین.

ناشیرنی: ناحه‌زی، بې‌په‌ره‌ی له‌حوانی [ن] ناریبایی

ناشیرین: ناشیرین [ن] نگا، ناشیرین

ناشیرینه‌تی: ناحه‌زی [ن] ناریبایی.

ناشیزه: ناحیزه [ن] زن باهرمان شوهر.

ناهار: بې‌عار، لاسار [ن] حرف نشنو، له‌جواز

ناعال: پیاده‌می بیکاره و بې‌قدر [ن] آدم بې‌اروش.

ناعس: (۱) تمهل؛ (۲) بې‌کاره و بې‌کله‌ک [ن] (۱) تنبل؛ (۲) بیکاره

ناعف: فزانج، به‌حف، به‌هره، فیده [ن] سود

ناعفت: قارنج [ن] سود

ناعله‌ت: نه‌حله‌ت [ن] لعنت

ناعله‌تی: نه‌حله‌تی، شتی دُور خراب و به‌لا [ن] لعنتی

ناعه: گدیه‌کی گه‌لاوردی دم‌بیری بول حوسه سسک ده‌کری؛

ده‌چیشتی ده‌کهن [ن] مرزه

ناعوايش: میاومیاورکردن گتک [ن] صدای گریه

ناعوړ: چهرخې که ده‌ناو بیرداو په‌حه‌یوان ناوی بې ده‌خه‌ته‌ده‌ر [ن] چرخ

آیکشی از چاه که به‌وسيله‌ جهون کار می‌کند.

ناعوره: ناعور [ن] نگا، ناعور

ناعور: ناحه [ن] نارینه، رست

ناعه‌سل: ناحه‌سل، به‌سه، ناحس [ن] ناحه‌سل

ناعیلاج: ناحار مه‌جور [ن] ناحار

ناعر: تمی به‌نایی دُور حاک، ناحر [ن] سم سبدر خوب

ناقام: بې‌ته‌گه‌شتو، گپوکه [ن] سهم، نادان

ناقامی: ده‌به‌نگی، ساویلکه‌ی [ن] نادانی، ساده‌لرخی.

ناقك: (۱) فو‌لایه‌کی پیچوکی لیواړه‌قه له‌ماوه‌راستی رگ‌دا، ناوك، سوک

(۲) کاکل [ن] (۱) ناف؛ (۲) مغز بادام و گردو...

ناقرمان: سهرشق، سهریزو [ن] ناقرمان

ناقرماني: سهریزو [ن] سرکشی.

ناقره: (۱) پارچه‌ی سی‌سوچی ناوهراستی ده‌ری؛ (۲) پژوی ده‌ری [ن]

(۱) حسک سلوار ۱۲ تیغه، جای بند سیاه

ناق: (۱) وسه‌ی بې‌ناس بو‌هر شنی؛ (۲) دوز، ده‌رونی هر شتی؛ (۳)

نامکی رگ [ن] (۱) دم؛ (۲) وسط؛ (۳) ناف.

ناقتانين: درکاندنی ناوی شتی [ن] نام پرربان آوردن

ناقتندن: ناوتی نان [ن] نام پر جیزی یا کسی گذاشتن

ناقتیش: رگ‌نسه [ن] شکم درد.

ناقېر: (۱) قهرنا‌له‌ی میوه، تریان؛ (۲) سهریار [ن] (۱) سید میوه؛ (۲)

اضافه‌بار.

ناقېارک: (۱) ناقباری پیچوکه، قهرنا‌لونه؛ (۲) سهریار [ن] (۱) سید کوچک؛

(۲) اضافه‌بار.

ناڅېر: (۱) تیغه، به‌مه‌ر؛ (۲) تزیکترین ری بو‌گه‌شتن [ن] (۱) تیغه؛ (۲) راه

میانیر.

ناقېرک: به‌ره‌ک، به‌ریزی نیوان دوشب [ن] میانه

ناقېرن: پاس کردن [ن] نام بردن.

ناقېرو: (۱) ناوجوان، توپل؛ (۲) به‌ین دُیرو، دیو هر دوبرو [ن] (۱) پش‌نی؛

(۲) میان دو برو

ناقېری: ناف‌گوتراو، پاسکراو [ن] نامبرده.

ناقېریک: چیل، په‌ریز [ن] پرچین.

ناقېړي: گه‌وسه‌به‌ینی دو دژوهه پو‌دشت کرده‌وه و پیک‌هیسان [ن]

میانجیگری.

ناقېړی‌که‌ر: که‌سی که ناقی‌وی ده‌کا [ن] میانجی.

ناقېړ: (۱) نیوان، مابه‌ین؛ (۲) سهریشک [ن] (۱) میانه، فاصله، مابین؛ (۲)

صاحب امتیاز.

ناقېېد: ماوه‌رست، ماوه‌ند [ن] وسطه.

ناقېېړ: (۱) پاریزور له‌دادگا، وه‌کیل. (۲) نکاکار؛ (۳) ده‌لالی شت‌فروش [ن]

۱ وکیل مُدفع (۲) سقیم (۳) سفسار
ناقیه‌ین، مَدِین [۱] مَدِیه، مَدِین

ناقته‌نگ: مَدِنگه که مَدِیه یزدی دس و کوریا [۱] سگ سبور

ناف تَن دَان: رَمَدان [۱] بحریک کرس، تسجیع کردن

ناف جه‌ژنان: مانگی بیوان شه‌شکان و قوربا [۱] مَدِیه ی بقعه

نافچاف: ناوجوان، توپل، نه‌نی [۱] پیشانی،

نافچاف‌ترش: توکرش، مَرَموچ [۱] اخمو،

نافچال: دیوی ناوه‌ژری قو‌قز [۱] مُقعر،

نافچون: دَره‌ن‌بُری، بدله‌میر‌ه‌دار [۱] سهل بودن

نافچه: مَدِله‌تند، محال، ناوجه [۱] ناحیه، منطقه،

نافچه‌ق: (۱) دوه‌واسف، دوز، دوه‌نم: (۲) ناوگن [۱] (۱) نقطه وسط: (۲)

بین دوزان

نافچه‌نگ: بَن‌ه‌دنگل، بشنگل، کوس [۱] ریرِین

نافچی: ناوجی که، ناو‌بُری [۱] مَدِیحی

نافچیت: (۱) ناچی: (۲) ده‌لانی شت فروشتی [۱] (۱) میانجی: (۲)

سفسار

نافحو: حو‌س‌دنی، بفر بفر به بیگانه [۱] خودی، مقابله بیگانه.

نافدار: (۱) مَسُور، مَدِه‌نگ و ناو (۲) پنجم‌وادی به‌تال و پوچ [۱] (۱)

بامدار: (۲) پر مقابل تھی.

نافدارا: لَمو گودامدی کوردستانه که به‌عسی کاویان کرد [۱] روستایی

در کوردستان که بعثیان آن را ویران کردند.

نافدان: ناف تَن‌دن [۱] تسجیع

نافدائین: ناف پُر که سَن‌ی‌ان سَن‌ی‌دیه و به‌سید کردن [۱] نام نهادن.

نافدایه‌ک: (۱) بینه‌کیش، چو‌نه‌ژن‌ساو! (۲) جوین فروش [۱] (۱)

غوطه‌ورسدن: (۲) بددن

نافدایی: ناو‌دیر، دِراگه‌بم‌راو [۱] کاندیدا

نافدو: نادوک، دارم‌شکه [۱] بگا، نادوک

نافده‌ره: بفرده‌ره [۱] ضلع پاس سهارسو - در

نافدورگ: مؤغره‌ی پشت، بر بره‌ی سست [۱] سسول، عفر

نافده‌ست: لُپ، پَری ده‌سب [۱] کف دست

نافده‌شت: ده‌شتایی لَمو و کیواید [۱] داشت محصور به کوه‌ست

نافده‌نگ: ناویانگ [۱] شهرت.

نافدیر: (۱) ناف پُرداس‌راو (۲) حدودن ده‌نگر ناف: (۳) ناف گوتن بو

سپاردنی کاری [۱] (۱) نام نهادن، موسوم: (۲) نام‌ره: (۳) مَزده، کاندیدا.

نافران: ناوگن، دوز همدو لیسگن [۱] میدان دوران.

نافرو: جریره ییوان ووبار [۱] جزیره و قع در رودخانه

مافروحه: بیوه‌ژن [۱] نمرور.

نافروک: نافرو [۱] جزیره واقع در رودخانه.

نافره: حریره، ند، دورگه [۱] جزیره

نافرک: (۱) ه‌ناو: (۲) سس و جمرگ و دل [۱] (۱) احشاء: (۲) دل و جگر و

رَه

نافسال: تازه‌بیر، نیوان سال [۱] میاسال

ناقسه‌ر، بروک، دود [۱] بندرس بقطه در کوه با درخت

ناقسه‌رک: (۱) کلاوژن: (۲) تانج [۱] (۱) ژیس کلاه: (۲) تاج.

ناقشان: قه‌ل‌اندویش، ناوملان، ناف قولنج [۱] دوش، شانه

ناقشکی: گودیکه له کوردستان به‌عسی ریرانی کرد [۱] از روستاهای

ویران شده کوردستان توسط بعثیان.

ناف قولنج: ناقشان [۱] شانه، دوش.

ناققه: (۱) مَدِیای یزدی مَرَموچ (۲) قهدی چپاود ر [۱] (۱) کمر دمی: (۲)

کمر کوه و درخت.

ناقک: (۱) نافکی رگ: (۲) کاکل [۱] (۱) ناف: (۲) مَرَمادام و گردو و...

ناف کرن: مَدِسورین [۱] بامدارشدن، مشهورشدن.

نافککل: دیر هدریزن گدل [۱] میان رانها.

نافکه‌ندالا: لَمو گونداندی کوردستانه که به‌عسی کاویان کرد [۱]

روستایی دوردستان که بعثیان آن را ویران کردند.

نافکه: وەر و ریزاو، شویبی که دوجهم ده‌گه‌نمویه به‌ک [۱] محل به‌هم

پیوستن در رودخانه.

ناقگیس: نیوجی، به‌س [۱] وسط

ناف لحدوان: حره‌لکیشان [۱] لاف زدن.

ناف لئی کرن: ناف‌دائین [۱] نام نهادن

نافمال: کهل‌به‌لی مال، مَرده‌مال [۱] اثاثیه.

نافمالی: کاره‌کس، کلفه‌ت، جیری، خدامه، قهره‌واش [۱] کُلفت.

خدمتکاری

نافنج: مام‌ناوچی، ده‌سته [۱] میانه، متوسط.

نافنو: (۱) حزمی دوز: (۲) به‌دروحو به‌هزار و نهدار شادن: (۳) ناو‌راو،

به‌دسو [۱] (۱) فامیل دوز: (۲) خود را به‌هقیری ردن: (۳) بدنام.

نافنویون: به‌دناوی، سوزان [۱] بدنامی.

نافنورکین: به‌دناو کرن [۱] بدنام کردن.

ناقته‌ته‌وه‌یی: تیکه‌لای گهلانی دنیا، لفته‌ژدی [۱] بین‌المللی.

ناقته‌ژادی: لفته‌ته‌وه‌یی [۱] بین‌المللی

ناقهر: (۱) دالان، ۲، تیره [۱] (۱) راه‌ره: (۲) اینجا

ناقهرک: ناوناخنی پاره‌وه و سوراو [۱] محتوای مطلب.

ناقه‌تد: ناو‌ر‌است، دوز [۱] وسط.

ناقوده‌نگ: ده‌نگ و ناف [۱] شهرت.

ناقوی: دوز، مه‌یان [۱] وسط، میان.

ناقین: نافح، مام‌ناوچی ده‌سه [۱] میانه میانگیس

ناق: گمر، مَرگ [۱] گلو

ناقابیل: (۱) کاربه‌ده‌سب به‌دناو سادهمی بی‌قسمت: (۲) سس که‌م‌ه‌در:

(دیاربه‌کی ناقبیل) [۱] (۱) آدم بی‌کاره: (۲) بی‌دش.

ناقابل: نارازی [۱] ناحشود.

ناقو: (۱) گم‌ردن، ده‌وه‌وی گم‌رو (۲) کاری نیسوه‌چل [۱] (۱) گردن: (۲)

کرن‌نامام.

ناقر: مَدِوه [۱] افعی.

ناقو نه‌قه، باقو، جوئی ماسیه [۱] نوعی ماهی است.

ناقورج، سیخورمه [۱] سقلیمه

ناقولا ۱. دَرَبَك، خواروخیچو چهفلو لار ۲) قسمران و قسهجوش [۱]

۱) ماهور، ناهنجار ۲) سهند ن و شیرین سخن.

ناقولج: ناقورج [۱] سقلیمه.

ناقیز: به کدم و کوری، دتموار، ناقز [۱] ناقص.

ناقیس: ناقیز، ناقز [۱] ناقص.

ناك: ۱) پاشگری بهمانا حودن: (نمناك، سمناك): ۲) فقهیر، بیخا .

۳) نوك، نوك [۱] ۱) پسوند دارا بودن: ۲) پینوا: ۳) ناف

ناكاه ۱) توبیخی، توبیخی: ۲) (دگ، خو، بارینك، یارینی) ۲) لهوامیه،

بهم نزیكانه: (تو بزو نكا منیش هانم) ۳) بهحنی ماهینی: (چهندی

دهلیم وایكه ناكا) ۴) بوكه، ههئوكه [۱] ۱) توقع دارم، آیمای شود: ۲)

بهردی: ۳) نمی کند: ۴) همین الآن.

ناكام: بی مراد [۱] ناکام.

ناكاو: كنو پر [۱] ناگهان، یكهو

ناكشت: نملابه [۱] این طرف

ناكلوك: دانه و یلهی كه له كوتین دا چیره [۱] دیرین.

ناكلوكار: ناقولا [۱] ناهنجار

ناكو: نه گهرته، ده مال [۱] وگر نه

ناكوك: بی کیف، تاسار [۱] پریشان حال.

ناكوگی: ۱) بی کیفی: ۲) مابهین ناخوشی [۱] ۱) بدحالی: ۲) میانه

خوب نبودن، گذورت

ناكلوكار: زبرو خوارو حیج [۱] ناهموار، ناهنجار.

ناكهته: ناكا، خوئی ناگهینی [۱] نمی کند.

ناكهتن: ناكته [۱] نمی کند

ناكهس: ماحسن، خویری [۱] ناكس

ناكهسی: پیدوی [۱] نامردی.

ناگا: ۱) گویز. ناگا: ۲) له بلندی و دریزی، بهراتیهر تایه: ۳)

بهدهستی مایه، وانساگ: ۴) واژو دهی حوردنی تایه: ۵) له گهشتن

بهحنی دهمنی. (به دوسهجات لهوئوه ناگا) [۱] ۱) ناگاه: ۲) نمی رسد،

كوناه دست: ۳) از دستش بر نمی آید: ۴) میوه نمی رسد: ۵) سر وقت

نمی رسد.

ناگوزوری: دهس تنگی، فقهیری [۱] بیثوابی، تنگدستی.

ناگوتاح: بی تاوان، بی سوچ [۱] بی گناه

ناگهوار: ناخوش، بو خه بیری ناخوش دهئیر. (خه بیری ناگهوارو

دل ته زینه) [۱] ناخوشایند.

ناگههئن: كنوپر، گروگومته، لهپر [۱] ناگاه، ناگهان.

نال: ۱) پیلای بهكسم له ناسن: ۲) برزی باریکی دو ههلمی فاسس

[۱] ۱) نعل ستور: ۲) وشته نازك قلم نی.

نال: ۱) پیلای بهكسم: ۲) پارچه ناسی زیر پاژنه كوش [۱] ۱) نعل

ستور: ۲) نعل كمش.

نالان: كهسێ كه له تاوی خهم و دهرد ده كرۆژنهوه [۱] مالان

نالاندن: كرۆژانهه له دهردو داخ [۱] نالیدن.

نالانن: نالاندن [۱] نالیدن

نالانی: نالاندن [۱] نالیدن.

نالایش: نالین [۱] نالیدن.

نالایه نه: نالانن، نالین [۱] نالیدن

نالیه کی: ورنهسكار، نرساله [۱] معسکی

نایهه. دهسی كه مان بو بهكسم دهكا [۱] معسید.

نالیهئند: ۱) نالین. ۲) ناژلوی شاعیریکی كوردی هاوچهرخه [۱] ۱)

عبلید: ۲) تحلص شعری معاصر كردربان

نالیه نیش: ۱) له سهرا خهفتگ: ۲) نهخش كرن له قوماش [۱] ۱)

بریهو خوا بیده: ۲) نقش درآوردن روی پارچه.

نالیهیر. دارههئار [۱] درخشا انار، لارین

نالیهاریز: گوسدیهكه له كوردستان بهعسی ویرای كرد [۱] ار روستاهای

ویران شده كوردستان توسط یهئیدن.

نالجاش: ۱) پیمهزوكه، پینچه: ۲) رهنگن، قولیتگی زهوی كوتی [۱] ۱)

بیلچه: ۲) كنگ.

نالجیخ: تموره، بیور [۱] تیر.

نالچه: نالی كهوش [۱] نعلچه كفش.

نالدار: بهكسمی سواری: (نالدار هاوه نالی یهرا بدهه بئلدار هاوه نالی

وهرا بدهه) «مهسهل» [۱] مال سواری.

نالك: ۱) قاپقاپ، سول: ۲) كهوشی سوئو و بی نازنه [۱] ۱) دهسی ۲)

علیی

نال كردن: ۱) نال بو بهكسم كردن: ۲) نال له كهوش د ن: ۳) تاشینی

لایه کی، ر بو حوت بول: ۴) بریی به فریودان دهس برس [۱] ۱)

نعل به پای سبورزدن: ۲) نعلچه بهكفش زدن: ۳) تراشیدن چوب

برای جفت شدن یا چوب دیگر: ۴) كتایه از فریب و كلاهبرداری

نالمخی سیمی پچوك، دهه سیمی [۱] سیتی كوچك.

نالن: بریتی له فریودان [۱] كتایه ار قریب دادن

نالنی: نالاندن [۱] نالیدن.

نالنه: ۱) سوكه تاوی نادر، ناوه بو پیاوان: ۲) نل [۱] ۱) مخفف نادر، نام

مرد نه: ۲) نعل

نالنه: كرۆژانهوه له دهردو خهم [۱] ناله.

نالنه پاز: ۱) نازك، ۲. دیاب [۱] ۱) ناهموار: ۲) ناباب.

نالته: له عهت [۱] لعبت.

نالته شكشته: باوی دوكنیوه له كوردستان [۱] نام دو كوه در كردستان.

نالته كردن: نالاندن [۱] نالیدن

نالته کی: پاژیهی زیر كهوش [۱] دشته زیرین كفش.

نالته نال. نالیه زور [۱] ناله بشار

نالته نه: نالاندن [۱] نالیدن

نالی: ۱) دوشهك: ۲) تارباوی شاعیری بهتابانگی كورد. بهمانا زراو

له گوین برزی باو ههلمی قمش [۱] ۱) تشك: ۲) تخلص یكی از

شعراي مشهور كرد.

نالئی: ۱) نابیزی، قسه ناكا: ۲) بهیلا نيك نال [۱] ۱) نمی گوید: ۲)

نك مال

نالېچه: دوشه كونه [ن] تشكېچه.

نالیقه: گوسدېكه له كوردستان به عسې وېړې كړد [ن] از وروستاډې وېړن شدة كوردستان توسط بهشيان

ناليك: دوشه كي له سهره خون، رايه ځي دوسراو [ن] تشك

نالين: ناله كړدې دلانين [ن] ناليد.

نالين: (۱) نايي: (۲) سوي له تخته دند [ن] ۱۱ سي گوسد ۲

نعلين

نالن: نالاس [ن] نال

نالين: همدكس د حور [ن] سي گوسد

نام: (۱) ناك، وشه ډي دروشمي ناسين: (۲) پان، نا، (نام تو بچو نام من ده چم): (۳) دام نا، خسته بان: (په ده كفت له سهر د نا؟ په لني نام) [ن]

(۱) نام: (۲) يا: (۳) بهاد.

ناما: (۱) ده غيله: (۲) ده ۱ [ن] زينه: (۲) حرف سجع

نامارک: پېنجه ندي مېاره لك، شوم، نه چس [ن] ناميمون

نامارک: نامارک [ن] ناميمون.

نامقول: (۱) قسه ېې نام: (۲) پياده مي ېې قهر [ن] ۱۱ سخن ناپيسته:

(۲) ادم ېې ارج

نامان: خستنه سهر [ن] بهاديم.

نامانگوري: ناگو زوري، فقيري [ن] بدري، تنگدستي

نامنگي: (۱) ماندو نه ېې: (۲) ماندو نه ېې: (۱) خسته نه شي: (۲)

خسته سستي؟

نامذره: په ده بگو باو، مهور [ن] مشهور

نامراد: ناماد [ن] ناماد.

نامرادي: نامدي [ن] نامدي.

نامروقه: ناپياو، كسي كه له مېردي نه دوره [ن] نامرد.

نامزات: نامذير، نامذيري [ن] كنديدا

نامزده: نامرات [ن] كنديدا

نام قهت: په دناو، نورويك [ن] پندام، رسوا.

نامل: ناوشان، كول، نيوان همدوبيل [ن] شاه، كول

نامو: ساني، پيگانه، عمريه، عواره [ن] پيگانه.

ناموارک: نامره، سواد ناممور

ناموس: سهره، نابرو [ن] ناموس

نامويي: پيگانه ېې [ن] پيگانه

نامه: (۱) نامه، ده غيله: (۲) ده ۱، وشه دندان: (نامر كهن بگنه): (۳)

فاقه زي بوسراو بو پير كړد: (۴) دهنگ پاسي نو سراو نه كتيب.

(روستم نامه)، (۵) نيمه د سان: (سهره مېي نامه نامه نه لا)

«خاني»: (۶) ناو نام [ن] ۱۱ زهار: (۲) كلمه تشجيع: (۳) نامه: (۴) اخبار

حوادث گرداوري شده در كتاب: (۵) قرارداد كرديم: (۶) نام، اسم

نامه بهر: پوسته چي [ن] نامورسان.

نامهت: نه گهت [ن] نكيت.

نهفتش: (۱) كول، دند: (۲) هوتنموه [ن] ۱۱ پيچاند: (۳) تاب

ن دند.

نمه حرم: پېنجه راندي مه حرم [ن] نامحرم

نامه خايه: كتيخانه [ن] كتابخانه.

نامه خوا: (۱) وشه ېې سهره، (نامه خوا سهره): (۲) وشه به كه بو

خوتنه ويستي ده لني كه له چار نه چي: (نامه خوا گوره بو): (۱)

كلمه به چي: (۲) كمي ېې بري محفوظ ماندن رپلا ماشاء الله

نامه د: په دې خي، خريپ بو هتي [ن] بدلياري.

نامه د: نامد، په نارېنگ [ن] نامد

نامه د پوت: قسه ېې قور و لا به لا [ن] سخن نامر بو.

نامه د: ناپياو، نامرو [ن] نامرد.

نامه د ې: ناپياو، ناپيانه تي [ن] نامري

نامه د ې: نامه حرم [ن] نامحرم

نامي: (۱) په دهنگ و ناو، مهور: (۲) لازلوي ساعيري كي هوه رخه: (۳)

خوتنه چي: (۱) نامور، نامي: (۲) بختل شاعري معاصر: ۳.

نيمسوز

نمېلکه: سياه، كسوكه [ن] رسه

ناميه: (۱) تيمو مي خسته دوز: (۲) من نوم خسته دوز: (په بيرته نامه ناو

سپوڅه): (۱) و مر به ميان يره: (۲) من تر به اندرون يرم

نامي به: ناقد [ن] نامدار

نان: (۱) تاردې په ناوشندراوي دنده كراوي په گرېراو: (۲) چه هاسن:

(ساعم ناو): (۳) دنان، شتي خسته سهر شتي: (۴) تي زوكردن: (۵)

ده ته په ك نان چيه: (۵) چريك په در له نوپ داي له تو به ز كړد [ن]

(۱) نان: (۲) غرس كړن: (۳) بر نهان: (۴) تو نهان: (۵) توپ را با چوب

زندن در نوعي توپياري

ننا: (۱) پياده: (۲) پياده زي [ن] ۱۱ پياده: (۳) راه پياده رو.

نن تيرد: سبي سري، نبي نهك كه به تير وك گهره [ن] ناي لوش.

نن تافه يقهك: نان و حو نې ده ماوه [ن] عداي حش عروسي.

نن تافه يقي: نناقه يقهك [ن] عداي عروسي.

نن تافه هك: نناقه يقي [ن] عداي عروسي

نن تافېك: نناقه يقي [ن] عداي عروسي

نن پسه: ده هدر، په خسته [ن] سخي، په خسته

نن پنه يي: سغاووه، په خسته يي، دلاويي [ن] په خسته يي.

نان براژن: نهنگونك په تهنو ره و دان و برژ ندي [ن] نان پختن.

نان بريژ: كسي كه نهنگونك په تهنو ره و نه د [ن] ناوا.

نن بريشك: داروكه يكي له يروك ياريك تر كه ناني سهر ساجي ېې

نوديو نه مديو ده كد [ن] چوبكي كه نان بهان روي ساج بر گرداند.

نان پرين: پريني له ېې بهش كړد له بزيو [ن] كناه ز باعث قطع

درامد شل.

نن بريژ: (۱) نان بريژ: (۲) پريني له پياوي ره زېلي نهنگونك بريژ [ن] ۱.

نانوا، شاطر: (۲) كناه اړخسيس در منزل

نان په يات: ناني كون كه شموي به سهره ها به سهره [ن] ۱۱ بيت

نان يات: نان بريژ [ن] نانوا، نانوا.

نان باتن: نان بر ژن [۱] نان پختن.

نان پرسمه: چیشته و بانی که لهسره خوشتی د ده دری به خه لک [۱] غذایی که در مجلس عز توزیع می شود.

نان بیره: کریکاری بی کری و هه به خو ریه، ناهرگ [۱] کری که فقط عدس بهد.

نان پیژان: نان بریر [۱] نان بر، نانو

نان پیژان: نان بر س نان دتی [۱] نان محسن

نان پیوه دان: به گوبه به به پوره و لک [۱] نان بر سو رجسند
نان پیوه دهو: کهستی که نه گوتک به ته توره و نه لکینی [۱] نان به سور حسیان.

نان تال: برهتی له پادوی چروک و ژود [۱] کدیه از خسیس.

نان تری: بانی نه نک که به تروک پان ده کرتیره [۱] نان لواش.

نان حهژن: خسیس که نه حهژد بی ده بری [۱] عدی عید

نان چایی: خوی بانی ستر س بوه [۱] نان ستر سی صحابه

نان چیه: حور کئی که به بیره و هری حل و زدی مرید [۱] نان طعم چهل مترقی

نان حه فته: خوراک و بهیمانی دن باش گوارته و دی بوک به حه ژور [۱]
سور هفت به اعروسی

نان خالی: نان بهی بی حور [۱] نان بدون حورش.

نان خور: بریتی له حیز و منال، (ناحورمان وون) [۱] کدیه زهرزندن و هرا خانواده

نان خورشت: پیخور [۱] ناحورش.

نان خه ته نه: خه ته به سور [۱] خخته سورای

نان دان: ۱. خور به به قیران به خشین: ۲) ته به کی نان [۱] ۱. طعام به خشین: ۲) طرف نان.

نان درو: درو ته وان، حه و کهری ده خل [۱] دروگر.

نان دور: ماسو بو نان بهید کردن [۱] و حه نکش

نان ده: نان به [۱] سحر سمد

نان دهو: نان به [۱] بخشیده.

نان دین: به کی نان [۱] طرف نان

نان ساجی: بانی که لهسره سیل ده بری [۱] نان ساجی

نان سه نگهک: نانئ که لهسره چهوی سورده بوگ ده بری [۱] نان سگک

نان سیر: ۱) نان ساجی: ۲) به حه لی سهرقه یا حه دار [۱] ۱) نان ساجی: ۲) دیگ سر پوشدار

نانک: ۱) پلوره هتنگ، شنه بهیش: ۲) که لاه [۱] ۱) نسل نوی زنیور عسل: ۲) بگ که لاه.

ناسکا: تیه، بهز، مکه، نه لجان [۱] لای، هم اکتون.

نان کردن: نان پیژان [۱] نان پختن

نانکوز: کویر نان، ژود [۱] خسیس.

ناسکوز: کویر نان [۱] خسیس

نانکهر: نان پیژان [۱] نان پز.

نانکهره وه: کهستی که ته گوبه به سهرک پان ده کانه و [۱] کسی که

چوب چوبه را پهن می کند

نانکین چوچکا: توله که نامه حاجیه [۱] پیرا.

نانکین چوبک: نانکین چوچکا [۱] بیکر.

نانکین ههویژ: کویر دینی کشمیری تی کر بی [۱] گرده نانی که گنه اش کسمس باشد.

نانکین ههژیرا: نامه هه حیر [۱] بواشک بچیر

نانگر زهوی: به ژوره [۱] زمین بر حاصل.

نان گه سی: کویر هه و ره [۱] نان روغی

نانگیر: نانگر [۱] زمین حاصل خیز.

نانگین: نان [۱] طرف نان

نان مال: بریتی له مرویه که ناناهی کهس به [۱] کتابه از آدم حورده که

نان مکی: نالمکی، سینی پچوک [۱] سینی کوچک

نانو: ناحوری بیکاره [۱] نان خور بیکاره.

نانوئاو: برتی له بریو، هایه ژیان [۱] کتابه از مایه زندگی.

ناو باتیره: ناس هله هتو [۱] نان، فطرس.

نانوچا: بریتی له چاشب، خور دینی به بانی [۱] صبحانه

ناوچه لوا: بریتی له کاری ژور هاسان. نهم کاره بو من نان و حه لویه [۱]
کتابه از کار بسیار آسان.

ناووخ: ناو، ناحون [۱] ناحن

ناووزگ: کریکاری هه به خوراک [۱] کارگر مزدور هه با خوراک.

ناووسول: نان و خوی بریتی له بریو [۱] کتابه ز مایه زندگی.

ناووشکی: نان حای [۱] نان بهی.

ناوونمهک: بریتی له حه بی س [۱] کدیه ر حو ساسی

ناووشک: نان و سکی نان حای [۱] نان بهی

ناووهوی: حیسو و بی که سی ژور به ماله بانی و کهره بو مال روای
به حیر [۱] عدی که سهرود ر حه سیر سهرود به حه دهاد
هر سمد.

ناو ده ۱) س ۱) ماله سیک [۱] ۱) س ۲) بک نان

ناو ده ۱) لهسه دهن [۱] بر بهاد

ناو بهره ۱) هری ۱) ریوارو سو و و ۱) سسکی [۱] توبه و هه سهر
حوس و

ناو بهل: نوعت پالان [۱] متهم کردن.

ناو بهیمپ: ۱) ناره سس: ۲) ناکه س بهجه، بی ناکار [۱] ۱) بد گهر: ۲) به خلاق، بی تر بیت.

ناو بهیمه: توله که، توره که [۱] گیاه بهمرک

ناو حاجی: لهگ لهگ: ناه حاجیم [۱] گیاه بیکر

ناو رهق: لهت و بهتی نیشکر سه حنی نان [۱] حورده نان حشک.

ناو رهقه: ۱) ناه رهق: ۲) چیشنی پارچه نانی رهق و وون و ناو [۱] ۱) حورده نان: ۲) آشی است.

ناو زگ: ناووزگ [۱] مزدور با حوراک.

ناو زنگی: ناهزگ [۱] نگا: ناهرگ

کسی را کړېږ: ۳) نامزد کړې پرې کاري.

ناوېرؤ: د ورته د وروړؤ [۱] مېان ابروان

ناوېره: سمه، نېمېره [۱] سمه، حصر

ناوېر يا گڼه: نافرې [۱] نامېر ده.

ناوېر يا گڼه (۱) ناوېر او (۲) ناوېر بزرگړی [۱] ۱) شخص فر موسى شده؛

(۲) نامزد پرې کاري.

ناوېر شمشک: ناوېر شمشک [۱] بگ ناوېر شمشک

ناوېره: سمه، ددې سېرى حېو [۱] ددې سېرى دام

ناوېره کړېږ: کهوتې ددې سېله [۱] اهتادن دندان شېرى دام

ناوېرې: صېرى [۱] مياحېکړى

ناوېرېکېر: نافرېکېر [۱] مياحې

ناوېر گېر: نافرېر، ناوېرېر [۱] دم برد

ناوېرېر: له بېرچوون يان بهير خو بېردنى ناوېر کسې يا کهسانې که به تاو

رنگ ده: ر: (ناوېر هم مواسې گوټ قوت ناوېرېر نه کړد) [۱]

هر موش کړېږ يا ار قلم ندرختن دم کسې يا کسانې که مېا را صدا

مې کښه

ناوېه ناو: چارچارې دهم دهمې، گاگانې [۱] گه گاهې

ناوېه يې، ناوېه يې، ناوېه يې [۱] مياحې

ناوېا، دور هم دور، ناف گول [۱] مېان دو

ناوېاره: پزېرې دور تاو پزېرې (مادېان ناوېاره) [۱] وسط جمعيت و شېرى

بادې.

ناوېره: ۱) ناوېا حې ديوار: ۲) پنجه واندې به تال و پوچ [۱] ۱) آکنه ديوار

۲) توپر، مقابل توخالې.

ناوېشته: ره چله له ره گېر، ره سېر [۱] اصل، نسب

ناوېه: ۱) دور دولکه دار: ۲) ماوېر نو دود ستنې په کسم [۱] ۱) وسط دور

شاخه: ۲) فاصله ميان دو دست ستور

ناوېه لان: ناوېه لې روړ [۱] ميان شامها.

ناوېه نچله: په رده يې باسکې دورې ناوړگ [۱] عشاء، مسمه

ناوېت، ۱) ناوې، ناشې: ۲) نافي ته [۱] ۱) نافي شوه: ۲) نام تو.

ناوېا: نېبار، سمر بار [۱] اضافه بار

ناوېاښ: گوندنکه له کوردستان په عسې وړتې کړد [۱] زروستاهاى

وېران شده کوردستان توسط بعثين.

ناوېاښ: ۱) قهصامه يې که نېخريته قلعي چهرالمر، بو بار کړدنې دوتا

حېول: ۲) سمر ته يې ديوار [۱] ۱) بند حلقه کناره جوال: ۲) ميان

تافچه.

ناوېتان: ۱) نېفمې له شېو ته نر و بزرگړى مال: ۲) نافي ته: ۳)

مابه يې توبه [۱] ۱) نېفمې ترکه يې: ۲) نام شما: ۳) ميان شما.

ناوېش: شالېدن، خستنه بهر چار، زانان [۱] به نېمايش گداشش، شان

دادن.

ناوېو: ۱) ناوېه کړاو: (ته زېږېده که ده ناوېو نېفمې که ده او): ۲) نافي ته [۱]

۱) توې لايه: ۲) اسم تو.

ناوېوې: ناوېوې قه کړاو [۱] دولا به.

ناوېوې: ۱) بوېل، نه يې: ۲) حال کوبس له بوېلې مېان [۱] ۱) پېشانې: ۲)

حال کوبې پېشانې بېجه.

ناوېوېلته: چياري بوېل [۱] جهيزه عروس

ناوېه رگه: مېان، دور [۱] وسط

ناوېه ژمان: مانگې نس مورېدن ودرې شده لان [۱] ماه ذيقعد

ناوېه غر سورې که ر [۱] وسط دايوه.

ناوېوې: ناوېوې [۱] مياحېکړى.

ناوېوېر: ناوېه ژمان [۱] ماه ذيقعد

ناوېه کېر: ناوېه کېر [۱] مياحېکړى.

ناوېاو: ۱) بوېل، نه يې، ناوېوېل: ۲) دورچو: (پوشې کهوتو ته ناوېاووم)

[۱] ۱) پېشانې: ۲) دحل چشم

ناوېاوان: بوېل، نه يې، ناوېاو [۱] پېشانې

ناوېاوان پک: برېتې له پياوچاکې له جو ترس [۱] کنايه از شخص

نوراس.

ناوېاوان ترش: روگرز [۱] ترش وړى.

ناوېاو پک: ناوېاوان پک [۱] شخص نورى

ناوېاو ترش: ناوېاوان ترش [۱] ترش وړى.

ناوېاو ترشان: روگرز کړد [۱] ايو و دهم کشيدن، اخم کړد

ناوېاو ترشاو: روگرز [۱] ترش وړى

ناوېاو ترشپک: ناوېاو ترشاو [۱] ترش وړى

ناوېاو چهره پک: مارو [۱] پېشانې سفيد.

ناوېاو ديز: روگرز [۱] حمو، ترش وړى.

ناوېاو وروشن: ناوېاو پک [۱] شخص نورى

ناوېاو گرز: روگرز [۱] حمو.

ناوېه: ۱) مېلېنه، ناو، ناوان: ۲) گه روگه يې تاش [۱] ۱) ناحيه، منطقه: ۲)

گلرې سياه که گندم ران رېر.

ناوېه وان: ناوېه وان، توېل، نه يې [۱] شې

ناوېه وان په پک دان روگرز کړد [۱] حمو کړد

ناوېه وان پک: روگرز [۱] حمو بوراس

ناوېه وان ترش: روگرز [۱] حمو

ناوېه وان ديز: روگرز [۱] حمو، ترش وړى

ناوېه وان روړ: ناوېه وان [۱] شخص نورى

ناوېه وان قوقز: ۱) نه يې زهق: ۲) برېتې له کونول و چاره زهش [۱] ۱)

پېشانې بر مده: ۲) کنايه از بدبخت

ناوېه وان قه شقه: برېتې له بدبخت و چاره زهش [۱] کنايه از بدبخت.

ناوېه وان گرز: روگرز [۱] حمو.

ناوېه: ۱) ناوېه يې که له مابه يې کيان دا يې: ۲) ناوېه په که له

کوردستان [۱] ۱) کوهسار: ۲) منطقه يې در کوردستان.

ناوېه يې: ۱) قور و حششى ناخندراوى چيشى ديوار: ۲) گه لاي

قه کړد موه يې بوېل [۱] ۱) آکنه ديوار: ۲) چيدن بر گه يې وسطى

توتون.

ناوخالې: به تال، والا، پوچ [۱] ميان نه يې.

ناوك هينانهوه: ناوك گر نهوه [۱] جى آوردن بىف افتاده.

ناوكيش: جوگه كى سهره كى مهرهزه شهقه جوئ مهرهزه [۱] جوى
ميرتاسرى سالىرد.

ناوگ: ناوچى [۱] ميانه

ناوگردان: گونديكه له كوردستان به عسى ويرانى كرد [۱] وروستاهاى
ويران شه كوردستان توسط بعثيان

ناوگل: ناقله، ناوما، گهل [۱] وسط ر بها.

ناوگورگ: (۱) ناگردانى ناو ديودخان مرگهوت: (۲) نهختايى كور
مه جليس [۱] آتشدن مجلس: (۲) قسمت هموار مجلس

ناوگهر: (۱) ميه بى دوه ميه شه وديراو: (۲) جزيركه جگه لى
ناوه راستى حوم: (۳) دهشتايى له نيوان چيان [۱] (۱) مرز ميان دو
شخم: (۲) حيره ماسه كى كوچك در ميان رودخانه: (۳) دشت محصور
به كوهدن

ناوگهره: (۱) بارگه: (۲) دك [۱] (۱) مرز ميان دوسه: (۲) مرز د م و

ناوگهل: ناوگل، گهل [۱] ميان هردور.

ناوگير: ناوباسكراو [۱] نام ذكر شده

ناوگين: (۱) مام ناوچى، دهسته: (۲) روس [۱] (۱) ميانگين: (۲) وسط

ناولقان: دوز يملى دار [۱] ميان شاخه ها.

ناولكان: ناولقان [۱] ميان شاخه ها.

ناولنگ: ناوگهل [۱] ميان باها

ناولنگن: (۱) ناوگهل: (۲) ناوه [۱] (۱) ميان رانها: (۲) تابه.

ناوله پ: دونه ست [۱] نوى كف دست.

ناوله پان: له ناو هردو دهستان [۱] ميان دسها

ناوله سهر: دپركرو بو كارى كى پاش [۱] كانديدا، نامزد.

ناولى نان: نافداين [۱] نام نهادن.

ناوم: (۱) نوى من: (۲) نايم: (ناوم به سهر بار به سهر بو) [۱] (۱) نام من:
(۲) مى شوم.

ناومچهك: لهو گونداسه كوردستانه كه به عسى گوليان كرد [۱]
روسيان به كردستان كه بعثيان را ويران كردند.

ناوماي: (۱) كه ل يملى مال: (۲) دوز نى ميوتنه: (۳) زورى گهره كى حيزان
[۱] (۱) انايه: (۲) درون شرمگاه مادسه: (۳) اتاق بزرگ در خانه.

ناومان: (۱) نوى نيمه. ناقي مه: (۲) مار له بير به جو نهوه: (۳) نه بى سبه
لاى نيمه (سهر و مهر له ناومان به) [۱] (۱) ماد: (۲) مه: (۳) هردوس

سبد: (۳) ميا

ناون: ناومان [۱] نام ما

ناونان: نافداين، ناولى مان [۱] نهادن، نامگذاري

ناوناو: ناوبه ناو [۱] گاه گاهى.

ناوناوه: ناوبه ناو [۱] گاه گاهى

ناونجى: مام ناوچى [۱] ميانگين.

ناونوس: كه سى كه سيبى نوى جهلك ده گرى [۱] نام بوس، آمارگر.

ناونوسى: ناو خسته ده مهره وه [۱] آمارگيرى.

ناونين: ناوبان، نافدائين، ناوبى بان، ناوبير كردن [۱] نامگذاري.

ناونيرك: ناودوك [۱] بگ، ناودوك

ناوسروك: (۱) سوسر: (ناودوك: (۲) ناو سوره وهى در [۱] (۱) بگ، ناودوك
(۲) آبخوره درخت

ناونيره: دوقوتنه كى دره له سهر ستنى نيرد بو هيش و گرى [۱] دو قطعه
چوب در وسط يوخ.

ناونيشان: (۱) شوين و ناوى كه پى بهاسرينه وه: (۲) برينى به فهدرو زير
له ناوخه لكاف [۱] (۱) نشانى: (۲) كايه از احترام در ميان مردم.

ناونيشانه: ناويشان [۱] بگ، ناويشان

ناو: (۱) نوى، نو، تازه: (۲) هه رنه سه [۱] (۱) نو تازه: (۲) همين است

ناووناتور: سهر ناوى پيس و ناوسه [۱] لقب زشت

ناوونيشن: ناويشن [۱] بشاى

ناوويشانه: ناويشان [۱] شانى.

ناوورده: دورمانى روز ورد [۱] دوخت بخيه رير.

ناوه: (۱) ده مرى نورگيشان: (۲) جورى برنج: (۳) چرچى ليباس [۱] (۱)

ناوه گل كشى: (۲) نوعى برنج: (۳) چين و حروك لباس.

ناوهانين: ناويردن [۱] نام بردن.

ناوهاوردن: ناوه دين [۱] نام بردن.

ناوه پره: (۱) تاسر زيگه به نه سبابى جوت ده: (۲) دهسته كى مامان [۱] (۱)

ايزرى در خيش: (۲) چوب تكه گه ديور تركه اى.

ناوه جاح: ناوه سه [۱] نانچيب.

ناوه جاح: ناوه جاح [۱] نانچيب.

ناوه جت: بى وه جت [۱] ناينه گام.

ناوه راس: ناو رس [۱] وسط

ناوه راست: ناوه راس [۱] وسط

ناوه روژ: سخر [۱] ناخو رس

ناوه روگ: هه رچى ده ناو شى برد به [۱] محبو.

ناوه روگه: ناوه روژ [۱] محبو

ناوه سار: سهر نوى تاش [۱] جوى يالاي ناوسيا.

ناوه سهر: لهكه كى ده سمالى ژان [۱] دباله سربوش زمانه.

ناوه سهره: ناوه سه [۱] بگا سهره سهر

ناوه شگينه: نوتو، هه رچى چرچى ليباسى بى سبه بكرى [۱] اطو

ناوه كرتنه: نه حوسبه كى تازه له [۱] نوعى بيمارى گه.

ناوه كيش: كه سى هه رى به ناوه ده كيش [۱] ناوه كش.

ناوهل: كه رهرى دس [۱] ناوه اسيا

ناوهن: رهينه سكر [۱] باسك ناو

ناوهنجى: به يه يه بى، به ريار به كم [۱] عادل

ناوه نند: ناوهر ستنى هه رشتى [۱] مرگر، وسط

ناوه نده: گونديكى كوردستانه به عسى كارى كرد [۱] نام روستاى در

كردستان كه توسط بعثيان ويران شه.

ناوه ندى: شتى كه له ناوه راستا بى [۱] مركزى.

ناوه نديار: ناو نكر [۱] مباحى

ناوه ندىتى: (۱) ناوه راستا بو: (۲) نه روز نوسر به روز له سهر حو [۱] (۱)

ه‌جرت ۲) میده‌روی.

ناوه‌نگی: توده‌ندی [۱] مرکزی.

ناوه‌وان: گهمبوان [۱] ناخدا

ناوه‌وه: زرده [۱] دخل

به‌هه‌نان: دوه‌او‌ردن [۱] نام بر زبان آوردن

ناوی: ۱) ناغی قی: ۲) دور [۱] نام او ۲) توی آن

ناوی: ۱) دایی ناوت، ناشی ۲) ناخانی ۳) نیک ناوی ۱) نمی‌شود:

۲) سی‌هو ۳) یک نام

ناوی‌یش: به‌رحود ن. ران [۱] به‌نشیش ۴

ناوی: توری دیوار [۱] نگه دیوار

ناوی: ناوړه [۱] نگا ناوړد

ناوی: حه‌به‌نده، که‌ردار [۱] الاغ دار

ناوی: ۱) وحب‌نه، حه‌لو‌هی: ۲) توده‌ی زیره‌مین [۱] ایباری

خاند: ۲) زیرمین

ناوین: سو، سواح [۱] بدایش.

ناوینه‌وه: سواح‌دن [۱] اندودن.

ناها: شت، شت [۱] چیر، شینی

ناها: ماحه‌ساری، ناواس [۱] نادوست، مازاسه

ناهتو: باخه‌ون [۱] به‌عبدن.

ناهلیک: دوسه [۱] سگ

ناهمی: ماهومی [۱] بومید

ناهومی: بی‌نومید [۱] نومید

ناهومید: ناهومی [۱] نوعید.

ناهومیدی: دلسردی له به‌توت‌گه‌پنسی [۱] بومیدی

ناهقی: نا‌راسه، تاره‌وا [۱] ناروا.

ناهقی: زویم، سه‌م [۱] ستم

ناههم: ر. ر. [۱] به‌هو

ناههم: ر. ر. [۱] به‌هو

ناهی: ۱) نیه‌که‌گویی له نه‌سیره ده‌ی ۲) به‌سیره‌گه‌سه‌که ۳) به‌و

ناهی: ۱) گیاهی است: ۲) ستاره‌سهری: ۳) نامی زن‌نه.

نای: به‌و. به‌و. به‌و. [۱] لی لیک

نای‌به: زور به‌نرخ [۱] بسیار ارزیده.

نایب: پر یک‌ده‌کسی که‌له‌بایی که‌سی‌تر کاروبار به‌زیوه‌ده‌نا [۱] نائب

نایزه: ۱) کوژه، گه‌و‌له‌ی نا‌سوا: ۲) خوری به‌و. [۱] گلوئی سب

نایه: ر. ر. [۱] بوعی بی‌لیک

نایه: ر. ر. [۱] بی‌نور

نایسان: گره‌گر [۱] مسعل سندن

نایسه‌ر: ناویه‌که [۱] نام دهی سب

نایمین: نا‌سان [۱] مسعل سندن

نایه: ۱) که‌بایی به‌هائی نیه، نایه: ۲) به‌و. [۱] نمی‌اید: ۲) می‌لیک.

نایه‌پ: زور به‌نرخ، نایب [۱] رویده، نایب

نایی: ۱) نیه، تانه‌ه: ۲) وازی له‌هاس بیه [۱] همین: ۲) نمی‌اید

نایش: دانا له‌وه‌ی، بیان و بیان زه‌مین [۱] بر زمین نهادن

نایش یا ۱) جه‌سپانسن: ۲) به‌سندن: ۳) ویک‌کوس: ۴) ته‌فاندنی

گوله، پیوه‌بان ۵) دوی به‌گ‌له‌ی مان: ۶) پیکردنی ناگر: ۷) دمالین

به‌ده‌س [۱] جه‌سپانسن: ۲) به‌سندن: ۳) به‌هم خوردن.

پرخورد: ۴) شلیک کردن: ۵) لقب مسخره دادن: ۶) روس کردن

آتش ۷) به‌دست چلانیمن.

نایش‌پرا: ۱) ته‌فاندنی گوله: ۲) پیکردنی ناگر و چرا [۱] شلیک

کردن: ۲) روشن کردن آتش و چراغ.

نایش خوله: پیش‌ه‌لک که‌وتن [۱] (حیو مردم ره‌هفتن

نایش رو: ۱) رویش، جه‌فاندنی به‌مام: ۲) دایه‌به‌وه‌ی له‌ی دارا: ۳)

به‌سه‌ره‌ره‌ز را‌کیشایی دارا [۱] عیس بهال: ۳) خم کردن ساخته

درخت: ۳) خو بایش درخت روی زمین.

نایش رو: به‌سندن [۱] سگ

نایش‌سهر: ۱) سهر پار: ۲) خونی‌ه‌لقوبان: ۳) هه‌لجیو به‌یه‌ر کولین

[۱] سهر پار: ۲) عضولی: ۳) سرور کردن و چوش آمدن

نایش: ۱) تانه‌مانه: ۲) توده [۱] همین‌ها: ۲) پنه.

نایش‌پ: پیوه‌ی گوله [۱] سهر سدری

نایش‌روه: داس به‌وه‌ی [۱] بر رسی گه‌اسی

سهر: ۱) حه‌و‌ه‌وری: ۲) گولده به‌فومس [۱] انصار: ۲) گدوری

تتراندن: ۱) حه‌و‌ه‌وری کردی: ۲) نه‌حشاندنی قوماش به‌وه‌ی دیو. اب:

۱) انتظار داشتن، انتظار کشیدن: ۲) گلدوری کردن.

نشل: به‌خش [۱] نقش

نشلاندن: به‌خشندن [۱] نقش‌دار کردن

نشم: حه‌وسه‌له، سهر، پیش‌ه‌سهرخونی [۱] شکم‌بایی

نجمی: شسه‌له‌نگ، له‌پا به‌هفت [۱] سگ

نچ: ۱) ده‌گی باریکی کرورانه‌وه: ۲) سرت: ۳) سوچی (شقه‌و‌جنگ‌و. .

[۱] ناله ضعیف: ۲) درگوشی، نجوی: ۳) گوشه‌لباس و لحاف و...

نچار: بیچاره، به‌او، به‌له‌نگار [۱] بیچاره، دره‌تده.

نچسک: ۱) ددان که‌ون: ۲) چلوپکی دار [۱] (افتساد دندن: ۲)

بالا‌ترین سطره‌درخت.

نچه: ۱) حه‌جه، ده‌نگدانی که‌ر: ۲) نچ، ده‌نگی کزی ناله ۳) سوکه‌له،

که‌موکه [۱] حرف ر. ر. [۱] هس: ۲) صدی سب به‌له ۳

سب، سب

نچه‌ت: توله‌وری سوک سوکه‌ده [۱] سب سب

نچه‌چ: به‌بایی کورده [۱] به‌بایی د سب سب

نچه‌ر: ر. ر. [۱] حه‌و‌ه‌وری به‌راو، گیری [۱] سکر، سحر

نچه‌ر: ر. ر. [۱] حه‌و‌ه‌وری به‌راو، گیری [۱] سکر، سحر

نچه‌ر: ر. ر. [۱] حه‌و‌ه‌وری به‌راو، گیری [۱] سکر، سحر

نچه: سوکه‌له‌وی نوح، ناره بو‌بیان [۱] محفوف نوح، نام مرد نه.

نخ: به‌چو‌کاهانی خوشتر [۱] پیرزانو تشستن شتر.

نخافتن: خود پوشیدن به‌لیفه [۱] خود را با لحاف پوشیدن

نخاف: سب، سب، سب، سب، سب، سب، سب، سب، سب، سب

سخاو: چيشتى تروى نخه، شور باويخه [۱] اش نخود

سحاي: بى غمدهب، رهوست سحر پ [۱] بى ادب،

سخنكا به سى گ به لاو رو مكد [۱] حى برع

نخته: سهره ناي بار دادان [۱] محضت شروع وروش ياران

نحرو: روچوگ، قوم بوگ له تاو يىن ده لكاو [۱] فرو شده در آب پ باتلان.

سحرى: نيكمه فرزه بد [۱] اولين قرئد

نخفت: دى پوسى، شادويهده [۱] بوشيد، پنهن كرد.

نخفتن: دابوشين وه شارس [۱] بوشيدنه نهار كردن.

سخو: سحه [۱] نخود

سخورى: (۱) سحرى، ناحورى نو يره: (۲) براى گهوزه [۱] (۱) موبرا: (۲)

بر در برگر

سخوشهر: سكه بول، لهه [۱] به.

نخوم: سحور، بهر وه ژوبوگ [۱] سرنگون.

نجوم سس سحرى كرد، بهراوه ژوگرفن [۱] سرنگون كردن

سخون: تاوهرو، قلس [۱] سگون،

نخه: دائه نيکيه کي پچوگى حى به دندوکه ده باو كه لودا ده بى بو ژو

چنشت به كاردى له ده ستر دم كرى و نحو شميرى لى پهره مدي، بوگ

[۱] سخود

نخيش: نخاف، ليف، سهره ناژ، ليفه [۱] نحاف.

نخين، گوله شلليه [۱] لاله سرنگون

نرت: تازه، كاري به كرو، ده ك رنه كراو: (كلو كد نرت و نوى به بو

دتهوى) [۱] كار بكرده و بو.

نرتكه: سهر باوى سوگ كردن: (بوو نرتكه لم ده سى) [۱] لفظ و لقب

محصر بر

نرت ونوى: تازه و نوى [۱] كار نكرده و نو

سرح، بايى، بهها، قيمت [۱] سرح، قيمت

سرحانن: سرح بو دان [۱] اوزيى.

سرح سرح: قهرساندن [۱] رويى كردن.

نرخدار: به قيمت [۱] ارزشمند

نرخ داس: (۱) برخان: (۲) قه دوگرتن [۱] (۱) اوريابى كودن ۱۳ ارح

گد سس

نرخه: سرحه، لرحه ده گ به گه ره له به گه به سى و به حوسى و

مابو بول [۱] صدای سسه

نردو: ده سس سكى سته و سحر و اقبو به سرح سس

سرفان، سحان، يزاو [۱] حرکت

سرقه: لرحه، [۱] صدای سينه

نرگانن: ده نگ له سنگو ره گر هينان [۱] صدا از سبه برون دادن از

خسنگى، هن هن كردن

نرگانن: نرگانن [۱] بگا نرگانن.

نرکه: ده نگ به سسنگه ره له مابو بول [۱] صدای هس.

نرناش: ديو، ديوه لوگه، سزكه ي زه لاهى شاخدار، عيفريس [۱] عيفريت

نرذر: چينه چيلى نيسر [۱] شبيه استر.

نريخه، كورژنى نه سب، شيره خيى نه سب [۱] غرس سب

نرين: حيلاندلى نيسر [۱] شيهه كشيدين استر

نژ: (۱) بى تاير و سوگ له به رجوان: (۲) ته ده س، هه باسه: (نژگيره) [۱] (۱)

بى برو: (۲) نفس

نژا: دوعا، د واله جو [۱] دعا

نراخوان: دوعا حوين [۱] دعا حورن

نراحوين: نراخوان [۱] دعاخوان

نژان: (۱) لهرو لاو، كز: (۲) سزه، ر: (۳) حيكه يه له به رى شاخو كيودا

كه بهرسيه ره كه متر بو ي لى دهه [۱] (۱) لاغر: (۲) حنگل ۳۰ چى

هميشه سايه در كوه.

نژاره: بهو گودانه ي كو: ده ستانه كه به سى كاويان كرد [۱] دوستي در

كردستان كه بهشيان آن را ويران كردند

نژاره وا: پياوچاك كه دوعا ي هبول ده بى [۱] مستعاب، بدعوه.

نژاره وان: كه سى كه ناگى له ليزه واره [۱] جنگليان

نژارى، گونديكه به كوردستان به سى ويرانى كرد [۱] روساهاى

ويران شده كردستان توسط بهشيان

نژاف: (۱) زنه، حيكه ي تاوده لى و دايه تمز: (۲) ناوى ده لاو [۱] (۱) جاي

هميشه مرطوب: (۲) آب براوش شده

نژاه، نژام [۱] نمى دهنم.

نژان مژده، حبه رى خوش [۱] مژده.

نژانم، نژام [۱] نمى دانم

نژانى: مرگيى [۱] مزدگانى

نژاو: (۱) نژاف: (۲) نهدور: (۳) ميوه ي نوتينگه راو، نال و سون [۱] (۱) بگ

نژف: (۲) نرديك: (۳) ميوه نرديك به رسيدن.

نر به ره زى ديمى تازه بى گيشو [۱] تاگستان ديم بوسيد

نزدورى: لهو گو ده به ي كودستانه كه به سى كاويلن كرد [۱] روستايى

در كردستان كه بهشيان آن را ويران كردند.

نزديك: نهدور، نراو [۱] نرديك.

نزديكان: (۱) بهر بهره، سهردهم: (نزديكانى ژوژا و بون): (۲) نژديك: (لهو)

نزديكه بو: (۱) نژديك به اوان: (۲) نژديك.

نژديك بون: نه مانى دوى به ماودا [۱] نرديك سس

نژديك بونه وه: نرديك بول [۱] نرديك سس

نژديك حسنه وه: دوى بهر وخو ن س [۱] نرديك كره

نژديك كه و تن: نخور كه و تن، لى نريك بونه وه [۱] نرديك شدن.

نژديك كه وسه وه: نرديك بونه وه [۱] نژديك بر شلن

نژديكى: نهدورى، بنه وه دوى [۱] نرديكى

نژو: بريدل كه به ره رحى كار بيل بى خيى بكا له خوگرس [۱] بدر.

نژوگ: مرگيره [۱] سسكه

نژوگه: گورخانه ي پياوى خو كه خه لك ده چبه زماره تى [۱] امامزاده،

مزد مشركه

نژگ: (۱) نيوه هه باسه، هه باسه ي كزو سهر و كه له به خوشيه وه: (۲) ژيان،

ژى [۱] (۱) رفق: (۲) زندگى

نۆگره: حايىكە بەسەر گيا دار دىنب ھەناسەى بەپىرى سەرە كەوى و دەنگى ھەك لە گەروى دىنب [۱] سەكسەكە.

نۆگرە: نۆگرە [۱] سەكسەكە.

نۆلە: سەر سەپوئى بە نەوژم كە ھازە ھار لەسگەو دىنب و ئاو بە لووت دە نۆزى [۱] سەر سەپوئى شىدە.

نۆم: (۱) بىچە وانەى پلندە (۲) بىن ئاقەت: (۳) بىن ئاكارو كەم نۆر [۱] (۱) بىست، مەبىل پلندە كە (۲) نفاخ: (۲) ئاوت: (۳) دۆن، بىن بىر مەبىل. شونى نۆم، بىچەر بەى پلندە بى [۱] پستى مەقابىل پلندە، چى كەم و نفاخ.

نۆمىي: نۆمىي [۱] نۆمىي.

نۆم پۆتەو: د كەوتن [۱] مابىن مەس.

نۆمى: (۱) مەو پەس: (۲) بىن ئاكارو بىن ئاكارو بىن [۱] (۱) مەبىل پلندە پستى: (۲) بىن ئاكارو.

نۆول: (۱) سۆزى بارە: (۲) نەفسونى مەس [۱] (۱) رەس، بەرە يول (۲) سەر سەپوئى شىدە.

نۆولە: (۱) دوعى بىچەرەى ھەناسە سارد: (۲) ھەناسەى سارد [۱] (۱) دوعى مەسەد: (۲) ھە سەد.

نۆولە: نۆولە [۱] نۆولە.

نۆو: (۱) نۆو بىن ئاكارو، بىن ھەز: (۲) شە، سەرە [۱] (۱) پست فطرت (۲) سەم.

نۆو: شەبە، شەبە سەرە، كەرە، ھەى سەكەن [۱] سەم.

نۆو: نۆو نۆو [۱] نۆو.

نۆو: نۆو نۆو [۱] نۆو.

نۆو: شەبەى بىن دۆن [۱] نۆو.

نۆو: (۱) سەنگ چىن، بە كۆچك ھەلچىنى دۆو: (بەرە كەى نۆو كە: (۲) چىگى تەتەو بىن ھەر [۱] (۱) سەنگ چىن: (۲) چى دىج.

نۆو: داسى دۆو رەلە شەكە بەرە [۱] بەى دۆو رەلە سەنگ بەدۆن مالا.

نۆو: شەبە، شەبە، نۆو [۱] شەبە.

نۆو: كۆن، كۆن بەدۆن، ھەمەدە [۱] ھەمەدە.

نۆو: بىرەى بىرەى [۱] ھەمەدە.

نۆو: بىرەى بىرەى [۱] ھەمەدە.

نۆو: كۆن بەرەى بىرەى [۱] ھەمەدە.

نۆو: دۆو، دۆو بىن ئاكارو، نام مەدە.

نۆو: (۱) نەمەدە، دەستەى زىگەر: (۲) مالا نەمەدە: (۳) نەوانەى شۆن زىگەر دە كەوت بۆ كۆشتن و گرتەن [۱] (۱) دەستە رەزەن: (۲) عەرتەر: (۳) دەستە دۆو بىرەى.

نۆو: (۱) نەمەى كۆك ھەبىچى كراو: (۲) نۆو [۱] (۱) سەبەم قىچى شەدە: (۲) نۆو.

نۆو: نەمەى، نەمەى دۆو بەرەى [۱] ھەمەدە.

نۆو: شۆو، شۆو [۱] ھەمەدە.

نۆو: (۱) نۆو، نۆو، نۆو [۱] (۱) نۆو، مالا مال: (۲) سەكسەكە.

نۆو: نۆو، نۆو، نۆو [۱] مالا مال كۆن.

نۆو: نۆو، نۆو، نۆو [۱] مالا مال كۆن.

نۆو: نۆو، نۆو، نۆو [۱] مالا مال كۆن.

نۆو: (۱) نۆو، نۆو، نۆو [۱] مالا مال كۆن. نۆو، نۆو، نۆو [۱] مالا مال كۆن. نۆو، نۆو، نۆو [۱] مالا مال كۆن.

نۆو: نۆو، نۆو، نۆو [۱] مالا مال كۆن.

نۆو: نۆو، نۆو، نۆو [۱] مالا مال كۆن.

نۆو: نۆو، نۆو، نۆو [۱] مالا مال كۆن.

نۆو: نۆو، نۆو، نۆو [۱] مالا مال كۆن.

نۆو: نۆو، نۆو، نۆو [۱] مالا مال كۆن.

نۆو: (۱) شۆو، شۆو، شۆو [۱] مالا مال كۆن. شۆو، شۆو، شۆو [۱] مالا مال كۆن. شۆو، شۆو، شۆو [۱] مالا مال كۆن.

نۆو: نۆو، نۆو، نۆو [۱] مالا مال كۆن.

نۆو: (۱) شۆو، شۆو، شۆو [۱] مالا مال كۆن. شۆو، شۆو، شۆو [۱] مالا مال كۆن. شۆو، شۆو، شۆو [۱] مالا مال كۆن.

نۆو: نۆو، نۆو، نۆو [۱] مالا مال كۆن.

نۆو: (۱) شۆو، شۆو، شۆو [۱] مالا مال كۆن. شۆو، شۆو، شۆو [۱] مالا مال كۆن. شۆو، شۆو، شۆو [۱] مالا مال كۆن.

نۆو: نۆو، نۆو، نۆو [۱] مالا مال كۆن.

نۆو: نۆو، نۆو، نۆو [۱] مالا مال كۆن.

نۆو: نۆو، نۆو، نۆو [۱] مالا مال كۆن.

نۆو: (۱) شۆو، شۆو، شۆو [۱] مالا مال كۆن. شۆو، شۆو، شۆو [۱] مالا مال كۆن. شۆو، شۆو، شۆو [۱] مالا مال كۆن.

نۆو: نۆو، نۆو، نۆو [۱] مالا مال كۆن.

نۆو: (۱) شۆو، شۆو، شۆو [۱] مالا مال كۆن. شۆو، شۆو، شۆو [۱] مالا مال كۆن. شۆو، شۆو، شۆو [۱] مالا مال كۆن.

نۆو: نۆو، نۆو، نۆو [۱] مالا مال كۆن.

نۆو: (۱) شۆو، شۆو، شۆو [۱] مالا مال كۆن. شۆو، شۆو، شۆو [۱] مالا مال كۆن. شۆو، شۆو، شۆو [۱] مالا مال كۆن.

نۆو: نۆو، نۆو، نۆو [۱] مالا مال كۆن.

نۆو: نۆو، نۆو، نۆو [۱] مالا مال كۆن.

نۆو: نۆو، نۆو، نۆو [۱] مالا مال كۆن.

نۆو: نۆو، نۆو، نۆو [۱] مالا مال كۆن.

نۆو: (۱) شۆو، شۆو، شۆو [۱] مالا مال كۆن. شۆو، شۆو، شۆو [۱] مالا مال كۆن. شۆو، شۆو، شۆو [۱] مالا مال كۆن.

نۆو: نۆو، نۆو، نۆو [۱] مالا مال كۆن.

نۆو: (۱) شۆو، شۆو، شۆو [۱] مالا مال كۆن. شۆو، شۆو، شۆو [۱] مالا مال كۆن. شۆو، شۆو، شۆو [۱] مالا مال كۆن.

نۆو: نۆو، نۆو، نۆو [۱] مالا مال كۆن.

نۆو: نۆو، نۆو، نۆو [۱] مالا مال كۆن.

نۆو: نۆو، نۆو، نۆو [۱] مالا مال كۆن.

نۆو: نۆو، نۆو، نۆو [۱] مالا مال كۆن.

نۆو: (۱) شۆو، شۆو، شۆو [۱] مالا مال كۆن. شۆو، شۆو، شۆو [۱] مالا مال كۆن. شۆو، شۆو، شۆو [۱] مالا مال كۆن.

نۆو: نۆو، نۆو، نۆو [۱] مالا مال كۆن.

نقشه: شمعچه، گرمیت، شقارته، شخابه [۱] کیریت.

نفر: بخت، دعای خراب [۱] دعای بد، نفرین.

نفردی: مجوزفدان و بهرینی سوک [۱] فراشا.

نفره: (۱) نفر، نوک (۲) درگر و به سوکی به ناو کومه‌ل (نفره بویه) [۱] (۱) دعای بد (۲) رنده شده از حمامه.

نفرین: نفر [۱] نفرین

نغز: (۱) نغم، تروی (۲) به‌دکار، بی‌آبرو [۱] (۱) پسته، مقابل بلند (۲) بدکردار.

نفسی: جدوی سفت و سول [۱] سقال

نفش: (۱) برده، بهره (۲) نهر، حور [۱] (۱) نسل (۲) نوع.

نغرات: (۱) بوز و بزبان، به‌دقیر (مناک‌کان نفوراتیکن همر به‌یرسه).

(۲) به‌یر و سه‌مهره [۱] (۱) بی‌رام ریان‌رسان (۲) عجیب و غریب.

نفوس: (۱) ودمر شومی قسه‌ی که سیک (نفوسی بیسه نه‌خوشی خستم،

نغوس پاکه هاتمه‌م چاک‌ی کرده‌وه) (۲) زماره‌ی بنیاده‌م لمرلانیگ‌ده.

(نفوس) هم‌دی به‌سه‌دکه‌سه [۱] (۱) خجسمگی و نحسی نفس (۲)

تعداد نفوس

نفس: خهر، نوشتن [۱] خواب

نقا: خهوت، نوشت، آزا، خهوت [۱] خوابید.

نقاب: له‌خودان، سه‌روسنگ به‌له‌بی ده‌ست کوتل [۱] سروسیمیری

نقد: نوز، تازه‌هاتگ [۱] اختراع جدید.

نقان: (۱) خهوتی (۲) کباری قوره‌کاری [۱] (۱) خوابیدن (۲) کار گل‌کاری

نقاندن: ده‌خه‌کردن، حواسدن [۱] حو ب کردن، خوبانیدن

نقانی: کارکردن له‌خاندوروست کورما [۱] کار در عمل پندازی.

نقبت: (۱) خهفتگ، نوشتن، خه‌بو (۲) بی‌بره، که‌ساد [۱] (۱) خوبیده (۲)

کسد، بی‌رواج

نقرشت: دعای نوسراو شتو [۱] دعای نوشته.

نقر: نفر [۱] نگا نفر

نقراندن: به‌دار شل و کوب کردن [۱] به‌شدت گنگ زدن

نقست: خهوت، خهفت، نوشت [۱] خوابید

نقستاندن: نقاندن [۱] در خواب کردن، خوبانیدن.

نقستن: حمون، خهفتن [۱] خوابیدن.

نقستی: خهفتگ [۱] به‌خواب رفته، خفته

نقشت: نفرشت، دوحای نوسراو شتو [۱] تقوید، دعای نوشته.

نقشتوک: هر سب [۱] دعای نوشته

نقشتی: هر سب [۱] دعای نوشته.

نقشی لوک: گیاه که [۱] گیاهی است

نقشک: کهره، رونه‌کهره، روی سب در نه‌کراو [۱] کره حیوانی

نقش: میز، بیج‌ه‌ده‌ی نسی موسولمدن به‌رور و سمود [۱] سار

نقیزابار بی: بویه‌جراوه [۱] سار سسده

نقیز به‌ر: پیس بویز، بیجم [۱] پیسجمار

نقیز کهر: که‌سنی که نویران ده‌کا [۱] نمازگدار.

نقیزگه: مرگه‌ت، مرگه‌فت، مرگت [۱] مسجد.

نقیس: (۱) پاشگری پدوان: خهت له‌قافه‌زده (۲) پاشگر به‌وانا، وینه

به‌خهت دراو گرتنه‌وه: (قئ یامی پالک‌شیس که) [۱] (۱) پسود فاعلی

نویس: (۲) پسوند به‌معنی نوشتن

نقیسار: که‌سی که به‌قه‌لم کار له‌سور قاقهر ده‌کا [۱] نو سسده

نقیسان: هده‌م به‌سور فاعل هیس [۱] نویس

نقیساندن: نقیسان [۱] نوشتن.

نقیستن: نویسن [۱] نوشتن.

نقیسک: به‌لگه‌ی نویسراو [۱] سنده، مدرک.

نقیسکی: به‌رانیمیری بیفکی، وهرامی به‌نویسن [۱] پاسخ کتبی.

نقیسگه: برسگه له‌دام‌وده‌زگای میری‌دا [۱] اطلاعات اداره.

نقیسه‌فدن: نویسر، هده‌م به‌ده‌س [۱] نو سسده

نقیسمین: نقیسن [۱] نوشتن

نقیشتیلوک: گیاه که سراسر بی‌نیر حواس سول [۱] گیاهی است

نقیشک: کهره، رونه‌کهره روی فال به‌کر و [۱] کرد

نقین: که‌نه‌بی حه‌وس [۱] در خواب

نقین پوش: سهره‌سار نحیف [۱] نحاف، سحر

نقینو: سهره‌سار [۱] نحاف، سحر

نقینوک: هره‌وینه، به‌حتی جدوی دوک‌سه‌و [۱] بختجو ب دوبره

نق: (۱) فولایی تاو (له‌گومیکی نقا به‌لم‌کرد) (۲) د خستن و بکندن، بو

ده‌وس و فمگ و چاو نه‌گوتری، هوجا بدن (۳) بولوه بر به (نقنه‌ق به‌سه):

۴، برایی و قه‌له‌بالغ (باراز نه‌مرو ش بر) (۵) حوسته، خوسته، وسته

(۶) ده‌نگی ته‌وزم له‌خودان: (نقنه‌قیه‌تی) [۱] (۱) عمق ب، ژردا (۲)

بستن و برهم نهادن اندامها مانند دست و چشم و (۳) غرولند (۴)

انبوهی و شلوغی (۵) کمترین صدا (۶) صدی زوریدن

نقد: دل‌زده‌جان، گله‌بی، قار (نقار یکی به‌رانیمیر من هده) [۱] دهر

نقدن

نقدرم: ناتوام، له‌تا‌ه‌نمده نه [۱] تو نم

نقاری: ناتوانی، له‌ت‌بشتد تیه [۱] نمی توانی.

نقارین: له‌ده‌س نه‌هاتن، توانای کاری نه‌یون [۱] نتوانستن، از دست

برساندن.

نقام: (۱) قام، گورانی (۲) وه‌تی گورانی [۱] (۱) ترانه (۲) هنگ.

نقاندن: (۱) له‌حوریک‌کوشین و روره‌یسان ده‌نگ له‌گه‌ریده‌دچون (۲)

پنکه‌ره‌نسانی ده‌ست و فنگ و چاو (چاو نقاندوه قنگی نقاندوه.

ده‌ستی نقاندگه) [۱] (۱) صدا از گلودرآمدن در اثر زور زدن (۲) برهم

نهادن دست و مقعد و چشم

نقانی: برآو بر [۱] مالامال

نقاندن: بندن [۱] نگا نهادن

نقشک: دو می هده‌سده [۱] نقشی آخر

نقته: حل، ددک له‌سده [۱] معطه.

نقشه‌بانگ: بیسای سه‌برمان و له‌گه‌ل بول « [۱] علامت منحنی و

خطاب، »

نوبه: جوانه گي سني ساله که تازه ده خريته بهرني [۱] گاو مر سه ساله.
نوبه: نوبه [۱] گاو تر سه ساله.

نوبه هار: سدره بهار، همدو لي بو [۱] اول بهار
نوبو: نوبو [۱] نو عروس.

نوبالو: بياشني که تازه بارده کړي، نويز، که ري که پي نوو ته سني ساله [۱]
نوبه: نوبه

نوبه چکه: ماني تاره يي گر تو [۱] کودک تازه گر هته، بوي
نوبت: (۱) زور تازه. (شم حليکه تازه نو ت: نو يه) (۲) زشک، مسوله.
ميتړلکه، بيچري وړي نه سني [۱] تاره تاره (۲) تخم شيش.

نوبت: حه تاو پيست [۱] عدد بود.

نوبت: (۱) دتر (۲) پاسدار [۱] درنده تر (۲) پاسدار.

نوبت: پاسدار [۱] پاسدار

نوبت: (۱) قسه، گوښه (کابل له سرسان هر نوبتي نه) (۲) قسه
نوبه لک کردن به دهنگي يرو (حاکم هت نوبتي کرد) [۱] (۱) سخن!
(۲) سحرابي

نوبت: (۱) توپل، نهني، نارچان: (۲) دهکي نارميوه: (۳) رتله، بوب [۱]
(۱) بي بي ۲ همدو يوه: (۳) تخم شيش
نوبکه: ميوکه بوب [۱] تخم شيش

نوبل، وهکي، نهو سني له گوس ات ماسد، سسه

نوبلک: رست بوب [۱] تخم شيش

نوبته: گهرا، تومي ماسي ر جابه وړي زور بچوک [۱] تخم ماهي و مدح و
حشراب.

نوبه: شاه کهوت پرمه يده [۱] پس اندو.

نوبه: ناريکايي خست، توك: (دنيا ناريک و نوبه لک بو چم نهدي) [۱]
ناريکي شديده، ظلمات.

نوبه کردن: ياشه کهوت کردن، پرمه يده کردن [۱] پس اندا کردن.

نوبه که: که سني که ياشه کهوت ده کا [۱] پس اندا کسه و

نوبه: نه وده ميس دهکي دوي همدو يوه [۱] بود

نوبه مين، بوبه [۱] بود

نوبتي بوب، نه وده يي بود

نوبان: تاره لا [۱] بوبان

نوبه ژو: (۱) سوسالي بيره و وړي مردو: (۲) هه و ل جه و دوي مردني
خوشه وستان [۱] سالروز مرگ، سالمرگ (۲) اولين عيد بعد از
مرگ، عريان، نوعيه.

نوب: (۱) چم، چه يوه: (۲) قعد، به سهره که هنياسي کاه و پاره و...
(۳) دب، تل، سانه: (۴) سوچي ليغه و کهوان: (۵) نه، نه خير [۱] (۱)
خم، خميد: (۲) لايه برهم آمده: (۳) تو، سکتري: (۴) گوشه لحاف
و قباو: (۵) نه، خير

نوبانه و: (۱) چه يوه: (۲) قعد کران، لايه يوه کاه تن [۱] (۱) خم
شد: (۲) ناشد.

نوبه کردن: رت بردن، سانه کردن [۱] تلخ کردن، سکتري خوردن.

نوبه دان: بوب بردن [۱] تلخ کردن.

نوبک: (۱) باريک يي سهری شب، توبک: (سهر بوبکي داره که، بوبکي
چه تو) (۲) مست، مست [۱] (۱) نوب بالاي هرچير: (۲) مست

نوبکه: روت، سانه، بوب [۱] تلخ.

نوبکه بردن: بوب بردن [۱] تلخ کردن

نوبکه دان: بوب بردن [۱] تلخ کردن.

نوبه: (۱) بوبان، تاره لاو: (۲) نوبه ري توتن [۱] (۱) بوبان: (۲) توتون
تاره رسيد

نوبه: ددنگ و پاس، هه و ل [۱] حير

نوبه ش: بحري، بخوري، ماني نوبه [۱] نه سني فرزند.

نوبه: تازه در رست کر وه تاره هاو [۱] تاره سار

نوبان: (۱) چه يوه: (۲) دايوستان [۱] (۱) خم شدن: (۲) ناشدن

نوبانه و: (۱) بوبان: (۲) رت بردن و کهوتن [۱] (۱) نگا، نوبان: (۲)

دور افتادن

نوب: قه ميو، پشت کوژ، پشت چه ماو [۱] کوژ پشت

نوبه: عاهو، بوبان، به سني له باو [۱] عفو، به سني

نوبه: گوبه به سني، حودي [۱] به سني گاه، خدا.

نوبه: حوگوم که، نهوي خوي ده و نه و له نه واني مير [۱] زير
دوي کسي که بري حود دي از اجري دستور پنهان مي شود.

نوبه: به سني عاهو کراو [۱] معور، به سني.

نوبان: بخون بوب، قلب بوب [۱] نگون شدن.

نوبان: بخون کردن [۱] سرنگون کردن.

نوبانه و: بوبان [۱] سرنگون کردن.

نوبه: حالي له ميره که ف که ده خريته سهر قاهر له نوبه [۱] نقطه

نوبه: بوب [۱] نقطه

نوبه: بوبه ر، نه و نه [۱] حرف عطف

نوبه: (۱) به نهوي زور چک و لهي ميره که ب له سهر قاهر: (۲) به نهوي

نوبه: (۱) نقطه: (۲) قراگاه، پليس راه

نوبه و خال: بري له حو حوان کردن به و وده ميس، حان و ميل رس [۱]

کاه ر بوب کردن

نوبه: (۱) سهره، بوبان: (۲) بي ميز ۳، لار ۴، کور کور

[۱] ناقص العصور: (۲) ناتوان، ۳، لاغر: (۲) کور، باس

نوبه: (۱) پيش پيني چاکه و حرايه بو که سيک: (۲) نوبه ري ده خ [۱]

(۱) پيش پيني ينده براي ديگران: (۲) نوبه غله.

نوبه: بوبانه: (۱) فلان که سني هتا نوبه يي له توش، مام پيروت
فاجي شکا نوبه يي نه زنه که شي، نوبه يي گه نم هاتم [۱] نگا:

نوبه

نوبه: يه کهم چان ده حقه ي نه و ل [۱] اولين بار.

نوبه: بخو، نه ده گه ل گوبه يي شمر ديت [۱] نخود

نوبه: بوب [۱] نخود

نوبه: بخون، قلب [۱] نگون، سرنگون.

نوبه: ماني نوبه، بحري، بخوري [۱] نه سني فرزند.

نوبه: نوبه، له به [۱] له.

نەبەگ: مېرەي داری کەر که نه گۆزەره زەده ده کو درشت نره [۱] مېره
در حب سەر

نەبەنافە: بۆرە پیاگ، یی دەنگ و بو [۱] گەم

نەپو: (۱) هیچ، (خو، نیمە ی له نەپو دروست کرد)؛ (۲) د یوردوی
بە س [۱] جم یی نەپو؛ (۳) نه گە بشنو: (تریکەم هیشتا نەپو) [۱] ۱،
عدم، مقابیل وجود؛ (۲) ماضی نبودن، نبود؛ (۳) مېره نارسیده و کال
نەپو: (۱) هیچ نه، نەپو؛ (۲) قەقیری یی نەپو، (دەردی نەپو نەپو نەپو)
[۱] (۱) بیستی؛ (۲) ناداری هەر
نەپو: (۱) قەقیری، دەستەبەگی یی نەپو،
نەپە (۱) حاش؛ (۲) هەمان بە نەپو، (۳) هەند بو نەپو: (زۆر نەپە، [۱]
(۱) انکار؛ (۲) مېر؛ (۳) مباس

نەپەرە: نەر، وەشید، بە کەر [۱] دیر،

نەپەرە: (۱) کۆل نەپەرە (۲) شل و سست له زاکردن [۱] (۱) نسو: (۲) مان و
در دوین

نەپە کەم: (۱) ناکام، کاو نەرەو، (۲) مېرەي نیو گە بشتوی هیشتا بیو کەن
[۱] (۱) ناکام (۲) مېره خوب نرسیده.

نەپە گۆ: (۱) نەپە گۆ، نەپە گۆ؛ (۲) بۆنە یی [۱] ۱، مېدا؛ (۲) این طور باشد
نەپە گۆ: (۱) نەپە گۆ، نەپە گۆ؛ (۲) بۆنە یی [۱] ۱، مېدا؛ (۲) این طور باشد

نەپە گۆ: (۱) نەپە گۆ، نەپە گۆ؛ (۲) بۆنە یی [۱] ۱، مېدا؛ (۲) این طور باشد
نەپە گۆ: (۱) نەپە گۆ، نەپە گۆ؛ (۲) بۆنە یی [۱] ۱، مېدا؛ (۲) این طور باشد

نەپە گۆ: (۱) نەپە گۆ، نەپە گۆ؛ (۲) بۆنە یی [۱] ۱، مېدا؛ (۲) این طور باشد
نەپە گۆ: (۱) نەپە گۆ، نەپە گۆ؛ (۲) بۆنە یی [۱] ۱، مېدا؛ (۲) این طور باشد

نەپە گۆ: (۱) نەپە گۆ، نەپە گۆ؛ (۲) بۆنە یی [۱] ۱، مېدا؛ (۲) این طور باشد
نەپە گۆ: (۱) نەپە گۆ، نەپە گۆ؛ (۲) بۆنە یی [۱] ۱، مېدا؛ (۲) این طور باشد

نەپە گۆ: (۱) نەپە گۆ، نەپە گۆ؛ (۲) بۆنە یی [۱] ۱، مېدا؛ (۲) این طور باشد
نەپە گۆ: (۱) نەپە گۆ، نەپە گۆ؛ (۲) بۆنە یی [۱] ۱، مېدا؛ (۲) این طور باشد

نەپە گۆ: (۱) نەپە گۆ، نەپە گۆ؛ (۲) بۆنە یی [۱] ۱، مېدا؛ (۲) این طور باشد
نەپە گۆ: (۱) نەپە گۆ، نەپە گۆ؛ (۲) بۆنە یی [۱] ۱، مېدا؛ (۲) این طور باشد

نەپە گۆ: (۱) نەپە گۆ، نەپە گۆ؛ (۲) بۆنە یی [۱] ۱، مېدا؛ (۲) این طور باشد
نەپە گۆ: (۱) نەپە گۆ، نەپە گۆ؛ (۲) بۆنە یی [۱] ۱، مېدا؛ (۲) این طور باشد

نەپە گۆ: (۱) نەپە گۆ، نەپە گۆ؛ (۲) بۆنە یی [۱] ۱، مېدا؛ (۲) این طور باشد
نەپە گۆ: (۱) نەپە گۆ، نەپە گۆ؛ (۲) بۆنە یی [۱] ۱، مېدا؛ (۲) این طور باشد

نەپە گۆ: (۱) نەپە گۆ، نەپە گۆ؛ (۲) بۆنە یی [۱] ۱، مېدا؛ (۲) این طور باشد
نەپە گۆ: (۱) نەپە گۆ، نەپە گۆ؛ (۲) بۆنە یی [۱] ۱، مېدا؛ (۲) این طور باشد

نەپە گۆ: (۱) نەپە گۆ، نەپە گۆ؛ (۲) بۆنە یی [۱] ۱، مېدا؛ (۲) این طور باشد
نەپە گۆ: (۱) نەپە گۆ، نەپە گۆ؛ (۲) بۆنە یی [۱] ۱، مېدا؛ (۲) این طور باشد

نەپە گۆ: (۱) نەپە گۆ، نەپە گۆ؛ (۲) بۆنە یی [۱] ۱، مېدا؛ (۲) این طور باشد
نەپە گۆ: (۱) نەپە گۆ، نەپە گۆ؛ (۲) بۆنە یی [۱] ۱، مېدا؛ (۲) این طور باشد

نەپە گۆ: (۱) نەپە گۆ، نەپە گۆ؛ (۲) بۆنە یی [۱] ۱، مېدا؛ (۲) این طور باشد
نەپە گۆ: (۱) نەپە گۆ، نەپە گۆ؛ (۲) بۆنە یی [۱] ۱، مېدا؛ (۲) این طور باشد

نەپە گۆ: (۱) نەپە گۆ، نەپە گۆ؛ (۲) بۆنە یی [۱] ۱، مېدا؛ (۲) این طور باشد
نەپە گۆ: (۱) نەپە گۆ، نەپە گۆ؛ (۲) بۆنە یی [۱] ۱، مېدا؛ (۲) این طور باشد

نەپە گۆ: (۱) نەپە گۆ، نەپە گۆ؛ (۲) بۆنە یی [۱] ۱، مېدا؛ (۲) این طور باشد
نەپە گۆ: (۱) نەپە گۆ، نەپە گۆ؛ (۲) بۆنە یی [۱] ۱، مېدا؛ (۲) این طور باشد

نەپە گۆ: (۱) نەپە گۆ، نەپە گۆ؛ (۲) بۆنە یی [۱] ۱، مېدا؛ (۲) این طور باشد
نەپە گۆ: (۱) نەپە گۆ، نەپە گۆ؛ (۲) بۆنە یی [۱] ۱، مېدا؛ (۲) این طور باشد

مەن

نەپوختە: نەپوختە [۱] سەختە، خام

نەپوختە: نەپوختە [۱] سەختە، خام

نەپوختە: نەپوختە [۱] سەختە، خام

نەپوختە: نەپوختە [۱] سەختە، خام

نەپوختە: نەپوختە [۱] سەختە، خام

نەپوختە: نەپوختە [۱] سەختە، خام

نەپوختە: نەپوختە [۱] سەختە، خام

نەپوختە: نەپوختە [۱] سەختە، خام

نەپوختە: نەپوختە [۱] سەختە، خام

نەپوختە: نەپوختە [۱] سەختە، خام

نەپوختە: نەپوختە [۱] سەختە، خام

نەپوختە: نەپوختە [۱] سەختە، خام

نەپوختە: نەپوختە [۱] سەختە، خام

نەپوختە: نەپوختە [۱] سەختە، خام

نەپوختە: نەپوختە [۱] سەختە، خام

نەپوختە: نەپوختە [۱] سەختە، خام

نەپوختە: نەپوختە [۱] سەختە، خام

نەپوختە: نەپوختە [۱] سەختە، خام

نەپوختە: نەپوختە [۱] سەختە، خام

نەپوختە: نەپوختە [۱] سەختە، خام

نەپوختە: نەپوختە [۱] سەختە، خام

نەپوختە: نەپوختە [۱] سەختە، خام

نەپوختە: نەپوختە [۱] سەختە، خام

ئەبۇل ۱، مەزمۇن (۲) لەزىگە دەرجىگە (۱) سەھىپە (۲) مەنەرى.

تہتم - ۱) کاسی، ٹامامہسی، ہدیہ کجاری، ۲، کہمفسہ (۱) موسی: ۲)

بَدَتُوْ بِه دَوَهْرًا ثَاكِرًا خَرِبَ ق بِه حَلَاقٍ

نَهْتُورَه نامورَه ف لَقَب رُحْمَن

تہ سورۃ: نہ بہرحو، ہیڈی، طپس [۱] ارم، شکبہ،

نہ تو تسلیم: ہیں کہ ہاں، شیخ ریو ح [۱۱] میں بھرا

نه تو گهس: نه درد، نه گهس، نه خویتری، نه خوری [۱] با درد.

نه تنها او؛ کاری ماله بار کرده‌ی ماحه گار رشت

نہتہ، ۱) سوکراوی نامہ دی چاندن: ۲) خدی تارہ سی یوگ (۱۶)

نهختی نه‌می، نه‌موکه‌می [نه‌اندکی

نه‌خینب، نه‌مید [نه‌نگی

نه‌خنبه گه‌خنبه [نه‌خنبه

نه‌خیری ۱ خیری، بخوری، یو‌نهری سال ۲، خوری ۳ بالا،
یو‌نه‌ه‌میه [نه‌۱، نه‌س ۲، نه‌س، نه‌سده بخورده ۳

یو‌نهری

نه‌خیریت: خوریت یون [نه‌باشتا بودی، گرسنه‌ماندن.

نه‌خس، شوم نه‌خس [نه‌شوم، نه‌س

نه‌خش: ۱ رهنسگ و شکلی فروسگر و پده‌مست: ۲ پخت و هات:

۱ نه‌خشی هیناوه: [نه‌۱ نقش و نگار: ۲ نه‌س،

نه‌خشدن نه‌ه‌نگی خور نه‌نگس [نه‌س و نگردن

نه‌خشدی ۱ نه‌س نه‌اوه نه‌س ۲ نه‌نگدی [نه‌۱، نه‌س ۲۰
نه‌سی بود

نه‌خشاو: نه‌نگی خور نه‌نگ و [نه‌مور

نه‌خشیبه‌ی: ۱ نه‌سی نه‌س نه‌نگس [نه‌س خورده‌کا ۲ نارواوی
خاوه‌ن‌ت‌ریقه‌تیک که ناوی محهمه‌د به‌ه‌انه‌ددین و قهری له‌ساری
یو‌خار نه‌[نه‌۱ نقش گر ۲ لب یکی از سران سلسله طریقت

نه‌خشیبه‌یدی: نه‌یدی نه‌خشیبه‌ندی [نه‌پیر و طریقه غسیدی

نه‌خشد و: به‌خش کراو، دژی ساگرو [نه‌مقش

نه‌خشتونیکار: ۱ وشو شکل ییکه‌موه: ۲ بریتی به‌چوینه‌می کاروباری
[نه‌۱ نقش و نگار: ۲ کنایه از وضع زندگی.

نه‌خشیه: ۱ شکلی ولات و سه‌ره‌میس له‌سهر کاغره، خهریته: ۲
برباری چوینه‌می کردنی کاریک له‌بیر وهوش [نه‌۱ نه‌خشیه
حمر نه‌سی ۲ طرح، نه‌خشیه انجامه کاری.

نه‌خشیه‌به‌ندی، نه‌خشیبه‌ندی [نه‌نقشبندی

نه‌خشیه‌کینشان: سلا گیر [نه‌مطله‌حس

نه‌خشیه‌کیشانه‌ره، نه‌سی سکی سس نه‌ولایت نه‌سهر که‌مه [نه‌۱
نه‌سه‌کسی

نه‌خشس: ۱ خور و نه‌نگی ۲ نه‌س نه‌س [نه‌۱، نه‌رای نه‌س و
نگار نه‌س ۲۰ نه‌س

نه‌خشیمو: نه‌خش و [نه‌مقوش.

نه‌خفی: رگ‌باکرد، موکر و [نه‌بادکرده.

نه‌خله‌ش: یه‌یهر، یه‌ری روز هیه [نه‌پربار.

نه‌خلیایش: نه‌خله‌ش [نه‌ی‌بار

نه‌خو نه‌دی، نه‌ی‌چی، که‌وایی [نه‌س، چه

نه‌خو: ۱ نه‌بادا ۲ ده، نه‌گیتا ۳ نه‌خو: ۴ نه‌رتاره‌ها [نه‌۱ نه‌بادا:
۲، وگر نه‌۳، نه‌خور ۴ به‌ه‌مین ترتیب.

نه‌خوار: نه‌وره، نه‌ه، به‌سبه‌تی، نه‌خارا [نه‌یو‌یژه.

نه‌خواره نه‌خورا [نه‌یو‌یژه

نه‌خوانه‌لا نه‌خوارا [نه‌یو‌یژه

نه‌خوازی: نه‌ته‌وی گهره‌کت نه‌بی [نه‌خو

نه‌خوارزگ: نه‌س له‌د واکردن [نه‌باخواسته.

نه‌خوارزو نه‌خورنگ [نه‌باخواسته

نه‌خواستنه له‌مه‌سب دزسی نه‌پاش ناوی خودا دست:
(خودانه‌خواستنه چن لی‌هوماوه) [نه‌باخواسته، یا کسه‌خدا ید.

نه‌خوره: ۱ که‌سی به‌خوردن خوره: (ناز نه‌خوره، قهرز نه‌خوره): ۲
بریتی له‌رژدو له‌چهر: (مال نه‌خور هین بخوره، [نه‌۱ کسی که
نه‌می‌خورد: ۲ که‌به از خسبس.

نه‌خوش: باخوش، له‌سی به‌بو [نه‌نگا، ناخوش

نه‌خوش یون: دوخار یون نه‌له‌س نه‌ساری [نه‌س و نه‌س

نه‌خوشجانه: نه‌سب نه‌سب [نه‌سارست

نه‌خوش که‌فتس، نه‌خوش یون [نه‌بیمارست

نه‌خوش که‌وون نه‌خوش یون [نه‌سارست

نه‌خوشی، نه‌س نه‌ساری [نه‌ساری

نه‌خوشیق: نه‌خوشی [نه‌بیماری

نه‌خون: نه‌سینی که‌لای قوئی پلنده‌وملی نه‌وی به‌[نه‌اسی که‌گفل
برحسته و گردن هروشته‌اسه.

نه‌خونده نه‌خندی [نه‌یسود

نه‌خوندی نه‌خندی [نه‌یسواد

نه‌خویه، نه‌خندی [نه‌یسواد

نه‌خویندو: نه‌خندی [نه‌یسواد

نه‌خوینده‌وار: نه‌خندی [نه‌یسواد.

نه‌خوینده‌واری، نه‌سوی [نه‌یسوادی

نه‌خوینتی، نه‌خندی [نه‌خویه [نه‌یسواد

نه‌خسه‌لا: نه‌خو، لا [نه‌یو‌یژه

نه‌خهم: قه‌ندی نه‌ه، یا وایی [نه‌باشد

نه‌خه‌مه: نه‌خهم [نه‌باشد

نه‌خیر: نه، نه‌ا [نه‌چنین نیست.

نه‌خو: نه‌ی‌مال، نه‌سده‌نگ، به‌له‌نگ، نه‌قیر [نه‌سیر

نه‌خواری، نه‌مالی، ده‌سته‌نگی [نه‌نقر

نه‌خوامه‌ب: نه‌گیتا [نه‌۱، نه‌سیت: ۲ سیه‌روزی.

نه‌خان: ۱ نه‌س نه‌نرس ۲ نه‌س [نه‌۱، نه‌س ۲، نه‌س

نه‌خو نه‌س [نه‌س

نه‌خو که‌هسه [نه‌کم حرف

نه‌خو، نه‌س [نه‌بریک

نه‌خو نه‌س [نه‌بریک

نه‌خوین: نه‌خو [نه‌کم حرف

نه‌خوین: نه‌خو، به‌ریو نه‌باشکر، ناوباراق نه‌س

نه‌خوین: نه‌خو، به‌ریو، گوم یون [نه‌ناپید یی.

نه‌خویدی، تاره‌پیدا که‌وتوی زور مال‌خوشه‌ویست [نه‌یو‌یژه

نه‌خوین: به‌پانوگ، خو‌یو، خو‌ه‌شیر له‌نه‌س [نه‌اهمال کنده.

نه‌خوین: ۱ نه‌یینه، گریو و هروشتی نه‌دین: (نه‌دینه به‌چه‌ی: ۲)

نه‌خویدی نه‌ره [نه‌۱، نه‌ی، نه‌ماله بدون دین: ۲) نه‌زید نه‌یبه

نه‌خوینده: نه‌یبه [نه‌نگا، نه‌دینه.

تەروپ ئۆزى: بىرىك يىوار ئەلۋقە گە ئۆمى يىدە [۱] ئىرە ئېز سىر
 تەروك: (۱) ئىي ئوۋر سىتى گىد: (۲) ژىنى كە مەمكى قىب مە [۱] ساقە
 اصلى گىد، ئىرە: (۲) ژىنى كە پىس پىرچىسە ئىدار
 تەروم: (۱) بى ئەر، سۆكۈچىرۇك، ۲. ئىخو پايى، يادى ھەو [۱] بى
 خلاق سىت: (۲) مەرو و خودخو
 تەروھا، ئەرما، ئەرما، قىرە [۱] ئىرمادە، سىگىك.
 تەرونەبار: (۱) بۇدىن ئىسپاۋ، (۲) جى گومى [۱] (۱) غىر قايىل دىيەن، (۲)
 ھاى گىد
 تەروى: ئىچى، لىسەرچو ئىو رەبى [۱] ئىگىد بىرى.
 تەرە: (۱) دىرەروى زى: (۲) زىدەئى تەرازو [۱]، دىخت تومىد بىو: (۲)
 رىبە ئىرو
 تەرە: (۱) ئوۋىن دىرەدە، رەبە ۲ دىرەدە [۱] ۱. دىرە ۳ دىرە

[illegible][illegible]

مى خىسانىد

نەھر: ۱) كەسىن كە تاۋى ياشى دايم دەمىي: ۲) دىنى جەيران ومىرىشك بە كەسىن كە بەزىندۇيى بىدەنئەو: (ئەمەن ئىگاپەت بە نەھر دەمىي: ۳) نەھى كە مردنى پۇتە: (بەخودى بە نەھر پۇتەنى: ۴) بەرموش: ۵) يىشولەسەرچو، ھىدى. ھەن: ۱) كىسى كە نام بىكش جەود نە ياشىد: ۲) جيون رىدە ماتى كە رىدە بارگىر نىد: ۳) جەود: ۴) بىرم: ۵) آرام، صبور

نەھرلەھر: نەھرە نەھرە، ھىدەكەھىدىك: ۱) ارم ارم.

نەھرۇد: ۱) تاۋى چىپاكە لە كوردستانى بەردەستى تركان: ۲) تاۋى شىرىكى كەونەر بە نەھرۇرى مادە لە كوردستانى بەردەستى عارەبان: ۳) پالئىسايەك بۇدە اير ھىم پىغەمىھىرى خىستوتە ناۋ ئاگرەو: ۱) نام كۆھى در كوردستان: ۲) بىم شىرى باستانى كە تارش باقى اسم: ۳) نام پادشاهى كە اير ھىم پىغىمىر را در اتش اداخت.

نەھرۇ: ناپىاو، ئورلە پىاوتى: ۱) نامرد.

نەھرۇك: نەھرۇ: نامرد

نەھرۇنەھرى: ۱) زور بەخوشى لەيوان مان و زىاند: ۲) بىرىنى لە خراب ئىيان: ۱) بىسەر بىسار در بىن مرگ و زندگى: ۲) كئايە ز رىدگى دشوار

نەھرىي: ۱) سىرە، شەبە، نەھرە، كزەيا: ۲) نەرمايى، دىرى رەقى: ۱) نىسەم: ۲) نىمى.

نەھىلچ: نەھو بىدە نىگوبى ھەست: ۱) ساگن و بىى صد.

نەھوچ: نەوتە: ۱) بىوئە.

نەھوش: نەھوچ: ۱) نەوتە.

نەھە: نىم، نىقى: ۱) پىست، گىم ارتقاچ، ماقابل بىلند.

نەھەرد: نەھەرد، ترەنەنۇك: ۱) مرد، رىدل

نەھەس: خرىزى سەو: ۱) شۇرە سىر

نەھەشى: نەزىشە، بەجوف: ۱) ترفت

نەھەشىر: گونىكە: ۱) نام دەھى سىت.

نەھەك: نامە، بەقەزى بىسراۋ كە زەوانە دە كرى: ۱) نامە

نەھەل: لىو گونىد نەھى كوردستانە كە بەعسى كاولىن كورد: ۱) روستايى

در كوردستان كە بەتپان ران را وىران كوردند

نەھىب نەو: داھ تەو، جەمىئەو: ۱) ھىم شەن

نەھىن: ۱) نامەرد: ۲) نەپىو، مېرى توانىي گانى نەھ: ۱) نامرد: ۲)

مردى كە بىر وى جىماع بەدار.

نەھن: ۱) نەمان، ئىسە: ۱) نەنگوزى ياشە: ۲) مەگەر نە ئىمە: (نەنگوت با

بەچىن: ۳) دايكى دايكوب، نەنك: (ئەنم زور پىرە: ۱) مارا نە

۲) مگر نەما: ۳) مادىر بىرگ.

نەناس: نەشئاس، لارەكى: ۱) نەشئاس

نەنك: دايكى دايك و دايكى باب: ۱) مادىر بىرگ.

نەنگ: عەپ، شۇرەيى: (ئىو نەھىر شەھى پىغىزىن گىزەنگە/

سەجەدەي پودەن ھىچ نالئىن نەنگە) (پىرەھىزە: ۱) نىگ، عار

نەنگ: نىزىك: ۱) نىزىك.

نەنگوز: دۆر، چەتۇن، قەسەحت: ۱) بىسار سىج

نەنگوان: گوندىكە لە كوردستان بەعسى وىر مى كورد: ۱) از روستاھى

ويران سەدە كوردسان توسط بەتپان.

نەنگەوېست: نەگەوېس، كەس بەوېست: ۱) كەس بەخو،

نەنگىن: كارى شۇرەيى: ۱) نەنگىن.

نەنو: بىجەدە مەبەو، ھىدە مېمىو

بەدە، نەنك: ۱) مادىر بىرگ

نەنوك: نىوك، باجو، باخو: ۱) باخو

نەنولەر: باخو كرىن: ۱) باخو كرىن.

نەنوك گر بەو: ۱) بىرگ

نەنوك ھىشەك، رىدە رەزىل چىرۇك: ۱) كەكۇس: ۱) ھىسەس

نەنەمى: نەناس، نەشئاس: ۱) نەشئاس.

نەنو: ۱) ئىسە، نەنا: ۲) نە: ۱) اكنون، حالا: ۲) نە.

نەو: ۱) نا، نەنا، نەخىر: ۲) نەبو: ۳) نەو، نەو: ۴) نە: ۱) نە: ۲)

نەو: ۳) بو: ۴) نە.

نەوا: ۱) نەكە مەبادا، نەبادا: ۲) نەوا، پەناگ: ۳) دەنگ و نازە: ۴) نە

بەم جۇرە (نەوا نەستور، نەوا بارىك: ۵) ھىزو دىشت: ۶) ھەوای

ستىرن: ۷) بو، نازە: ۸) رىن و كىزى جىلك سارو نەبار: ۹) كىزى

نازە بىنگە بىشتو: ۱) مېد: ۲) پەناگە: ۳) دار ۲ بە سطور: ۵) دىمى

و بىران: ۶) آھنگ، نوز: ۷) بو، نازە: ۸) خاتم سىر و وضع مىد سب: ۹)

دوشىزە نازە بالىخ.

نەوات: ۱) نەبات: ۲) نەبگوت، نەسى نەكرد: ۱) نىب: ۲) نەگت،

نەواچى: ۱) نەئىي: ۲) ھەوای ستىران رىك خەو: ۱) نەكوسى: ۲)

آھنگىز

نەوار: پارچە شىرىتى تەك و پەنكە لە: ۱) نوار.

نەوازىشت: لاۋادىن، لاۋادە نەو: ۱) نوازىش.

نەوازە: نەخوارە، ناۋزە، بەتايەتتى، خاسما: ۱) بەۋىزە

نەوال: ۱) نەوال: ۲) لاۋاۋى تو نەوۋى بەقەر لە چىيا: ۱) نەكۆچك در

كەركە: ۲) سىلاب حاصىل از آب شەن بىرەھا

نەوال، نەال، نەال: ۱) نەكۆچك در كەركە

نەوالى كۆرك: مەند ولە چىيا: ۱) جاي اب جىم شەدە ھە كۆد.

نەوان: ۱) نەبان: ۲) نەم كرىن، باش دا دىت: (دانەوان: ۱) ھىوان

مەتقەر از پەنە خوىش: ۲) ھىم شەن.

نەواندىن: ۱) نەزم كرىنەو: ۲) جەمەدە نەو: ۱) ھەروادەردن: ۲) ھىم

كرىن.

نەوانى: ۱) قوزە كارى: ۲) پىلەو پەزى دىوار و كە پەل: ۳) داي نەوان

نەوان: ۱) كىل كارى: ۲) تەمىرات سىل: ۳) ھەروادەرد

نەواي: نۆھىت، ھەو، ھەشتاۋدە: ۱) نۆد

نەوايىس: نەو، دەمىل: ۱) نۆد

نەوې: بو، نەو، نەو: ۱) نەو

نەوېسەو: تا بەتارە، نەت وىمە، سىت وىو: ۱) نەو، بەتارە

نەوېە: نۆب، بو، نۆرە: ۱) نۆب.

نەو بەدار: ئېشەك گەر، حەزرايرىچى [] نەگەن شىبانە.

نەوت: (۱) نەقب: (۲) قەسەي بەگەرد [] (۱) نەت: (۲) نەگت.

نەوتى: نەفتاوى [] نەت آلرد

نەوتخانە: نەفتخانە [] چاھ نەت

نەوتى: (۱) كانگەساي نەوت: (۲) نەفت قروش: (۲) نەوتى گوندىكە ل

گوردستان [] (۱) كان نەت: (۲) نەفت قروش: (۳) نام دەي است.

نەوتى: گوندىكە لە گوردستان بەعسى وىرائى كىرد [] روستايى در

گوردستان كە يەشيان آن ر ويران كىردند.

نەوتىنە: نەوتايى (لەم پوتە كىكە نەوتىنە) [] نەت آلونە.

نەوجوان: بوجون، سەولاي [] نوجون

نەوچە: (۱) لاوا: (۲) چىنى كە لە قەدى چەل ھەلدانە [] (۱) جون: (۲)

حوالەي كە برشاخە زەدە باشد.

نەوح: جۇر، نەحر [] نوح.

نەور: نەشتى كە چوارە وردى چىيائى، ناوگەز [] زمين ھەوار دو ميان

كە ھەسەب.

نەور: نۆز، باشگىر كە بەمانا تەماشاكەر: (چاق نەورم) [] بىسوند انتظار.

نەورانە: گوندىكە لە گوردستان بەعسى وىرائى كىرد [] ازروستانھاي

وران شەد گوردستان توسەل بەشيان.

نەوروشتە: نەبرياگ [] نابىرشتە.

نەورم: سوغۇرە رەچۇسى زەمىن [] قورۇقلىقى رەبى.

نەوربىش: بەدورمان نەخش لە پارچە كىردن [] گندورى.

نەورنايە: قوماشى نەخش كرو بە دورمان [] پارچە گلدوزى شەد.

نەورۇ: سەردەمى گانەپشيلە [] اوان چەقەنگىرى گر بە.

نەورۇز: (۱) مەقروز، رۆزى سەرسال، سەرهەي بەھار: (۲) باو بو پياوان

[] (۱) نوروز: (۲) دەرمانە

نەورۇزانە: (۱) چىرتە پىرورەي نەورۇز: (۲) چىرتە نەي نەورۇز [] (۱)

تەرىك عەيد نوروز: (۲) عەيدى نوروز.

نەورۇزمانگ: سەكەلىو، يەكەمەن مانگى كوردى [] اولين مەھ سال،

فروردىن

نەورۇزانە: بەشنى كە بو نەورۇز گورابى [] چەكەمە بە مەسەت نوروز

نەورۇزە: گوندىكى زەردە نۆز تەمەن كورتە بەرلە گەزىزە دەزى:

(نەورۇزە مەشتى بەرگەلەي تەلەپ/ ھەر كارگە بى بەلەي بى گەلەپ)

«ھەزار» گلى است.

نەورۇزى: نەورۇزە [] گلى «نەورۇزە».

نەورۇلى ھۆرىكە لە گوردستان [] نام طابغەي ست كىردەن.

نەورە: دازو، دەرمان ھەمەم [] واجبى.

نەورە سەيدە: تازە پىنگەيشو [] نورسەيدە.

نەورە سەيدە: نەورە سەيدە [] نورسەيدە.

نەورىان: مەگىرەنى، كەرب، پىزو [] ويار.

نەوزا، تازە [] نوزاد.

نەوزاد: (۱) مەوزا: (۲) باو بو پياوان [] (۱) بوراد: (۲) نام مەردنە.

نەوز: دارى ستوبەر [] ستوبىر

نەوزى: دەرمانە قان، بەرگەل، نەوگول [] مادە گاوسە سەلە.

نەوزەن: نەوزن [] مادە گاوسە سەلە.

نەوس: (۱) نەفس: (۲) ئېشتىيائى خوارەن [] (۱) نەفس: (۲) ئىشتىي

خوارە.

نەوسك: خاىرى لەگىو داناشراو [] خاتە براشىدە دو كەو

نەوسن: جىنس [] خالاس، سەكە بر سە.

نەوسنى: چىنسى [] چالاسى، شەكە پرستى.

نەوسود: شەرىكە لە گوردستان [] نام شەرى در گوردستان.

نەوشى: (۱) نۆش (نەوشى گىيەب بى): (۲) قەسەمە گە: (۳) تۆرەمە، نەسل

[] (۱) بوس: (۲) مەگۇ ۳ سس.

نەوشاتر: بوساتر [] شەدر

نەوشە: (۱) ھۆدە ھەلەبەست، شەير: (۲) مەيزە، قەسەمە گە [] (۱) شەير: (۲)

مەگوى.

نەوشەك: پارچە يەك بە شەير [] يك قەسە شەير.

نەوشەكار: ھەستىار، شايرە، ھوزار [] شاعر.

نەوشى: قەسەمە گەي، مەيزى [] حرف برى

نەوح: نەوح، جۇر [] نوح.

نەوق: (۱) خەلگە، بەنالاىي لائەسەب: (۲) قەد، تازە راستى لەش و (۳)

نوقم [] (۱) تەپگە: (۲) ميان، كەر: (۳) غوطەور

نەوقت: (۱) نۆنھۆم، نۆتەمە قە: (۲) نۆچىن گەسەيدەك [] (۱) نەطبقە: (۲)

نەلەپە

نەوقى چىا: برزار، گەو، قەدى كىو، باوقەدى چىا [] كەر كەو.

نەوت: نەك، قورگ [] گلو.

نەوگە: (۱) بۇگە، ئېسە، ھەتۇگە: (۲) نۇگەتوك [] (۱) كتون: (۲) نەكەك.

نەوگىن: نۇگە كىردن [] نەكەك كىردن.

نەوگە: (۱) كولاو، لىياد تەحت: (۲) فرزەدى قىرەسە: (۳) مەبو، چە []

(۱) نەل: (۲) نە: (۳) نەو، عەم.

نەولا: نەوەدە [] نەر بر

نەولەت: (۱) زاروى نۆھەم: (۲) دايكى نۆمال [] (۱) مەچىن قىرە: (۲)

مادو نە بچە

نەووم: نەووم تەبەدەي حابو [] اشكوبە، طىقە.

نەسوز: (۱) نۆن، جۇگەي سەرىوشراو: (۲) نەغە [] (۱) آبرە

سەرىوشىدە: (۲) نەقب.

نەون: (۱) نۆھەم: (۲) نۆرەكەنە، گەسەيدەك بە نۆچەو دە كرى [] (۱) عەد

نۆم: (۲) نۆغى بازى.

نەونەمەم: (۱) نۆنەمەم: (۲) برىنى لە تازەلاوى جوان [] (۱) نونھال: (۲)

كنايە زەحون رەند.

نەونەو: (۱) نۆچارنو: (۲) نۆن نۆي تازە نە [] (۱) نەپارنە: (۲) كاملا بو.

نەوز: مەبو، مەوگ [] نۆستى، عەم.

نەووكە: زۇرباسك وتەك [] بىسار مارك وتەك

نەوۋ: (۱) فرزەندى فرزەند، نەفى: (۲) مەبە: (۳) مەو، ئېستە: (۴)

ھېشتانوى، ھېمان تازە: (۵) كارى نەزانانە [] (۱) نەو: (۲) مېاش: (۳)

نیر بهوتا: بن پاونایا [۱] محافظت کردن.

سبت: بن، حساب به بنوی شمس که در دیوس [۲] نویسی

نیت: (۱) برآوردان له دلد، نیت: (۲) نه گه پشته جی، نه ها [۳] (۱) سب کردن: (۲) رسید

نیترا: بن لانه نگیری، دوره پیریز له کیشه [۴] بی طرف.

سبت ناردش: له دلد بریاری دای [۵] در دل نیت کرد.

نیتاری: دوره پیریز، بن لانه بی [۶] بی طرفی

بیتابه: نیرن [۷] ندارد.

نیتک: له قعمی سوکایمتی [۸] لقب رشت

نیتکه: نیتک [۹] لقب رشت

سپتم: نیریم [۱۰] مدرم.

بیجا: له نهم حیکه [۱۱] در این جا.

بیچار: بیچاره، همزاد و دامو [۱۲] بیچاره

نیتچک: (۱) پارچه یه کی گروت له چیتک: (۲) به لوزک (۳) سه نوچک، دوند [۱۳] (۱) قطعه کوچک نی: (۲) جوچوله (۳) نک.

نیتچیر: (۱) بچیر، نموی به راوده گیری: (۲) راوشکار [۱۴] (۱) نخچیر: (۲) شکار

نیتچیرقان: راوکر، نچیرقان [۱۵] شکارچی

نیتچیرگردن: (۱) راوکردن: (۲) گرتن له زاوی [۱۶] (۱) شکار کردن: (۲)

نخچیر گرفتن، گرفتن از طریق شکار

نیتچیرگ: راوگه [۱۷] شکارگاه.

نیتچیرهوان: راوکر [۱۸] شکارچی.

نیتحضرت: به شمی خواد [۱۹] نعمت

نیتخ: بنی گهر، بنی هورگ [۲۰] بیخ گلو.

سختچک: میخه که، بزمیره [۲۱] میخچه.

نیتخه: حیلله له سپ، حینه [۲۲] شیشه آسب.

نیتخه: (۱) دهگی به مرهمرح له قورگهوه: (۲) بیخه [۲۳] (۱) صدی گلو ز تنگی نفس و خفگی: (۲) شیشه آسب.

نیتد: نوخشانه، خموره له ناکامی باش [۲۴] مزده.

نیر: (۱) بوز (۲) دم، کات: (۳) داری که ده خرنشه سهرمی گاجوئان له کانی زهوی کیلاند [۲۵] (۱) نور: (۲) هنگام: (۳) بوغ.

نیر: سهری پسيله. (نیرهیری سیلانه سهرده که) [۲۶] حیح گر به

نیر ۱: سهرمی بونی رین له کشته سیر سهر، پیچه ویدی س: (۲) باسکلای بهرتو س: (نهمسال زیوس نیر): (۳) برنی له نار و نه کار.

(پیاونکی نیربو): (۴) به سهای ناردن: (ده نیر، نیر): (۵) باشگری به مانا که س: که ده نیری: (په پام نیر، ولام نیر) [۲۷] (۱) مر: (۲) ریواس

ساقه دار: (۳) کنایه از شجاع و کارامده: (۴) ریشه کیمه «نورچن» به معنی فرستادن: (۵) پسوند فاعلی، فرستنده.

نیر بوز ریواس: مناسب، چاوه نیر: [۲۸] نگه

نیرامی: سهرمده، هرنسه [۲۹] سهرمده سگت

سزان: سمان کردن، بوز [۳۰] نگاه کردن

نیرانه: نرابانه، مهرانه [۳۱] سحاحانه

نیرانی: به ههرد دیریکر سو دیریکر سگ [۳۲] درار کسده

نیرناز: به ههر [۳۳] حدید

نیربزی: به چه با [۳۴] بچه با [۳۵]

نیربلوکی: وی که لاسی سوزن ده کانهوه [۳۶] وی که ادای مردن را در ورد

نیربونهوه: (۱) پندر بونهوهی زهوی که به کاری کیلان سب: (۲) پیریون و ناروکه گردنی بیرهی چونه و تورو [۳۷] (۱) سفت شدن زمین تر و قابل کشت شدن: (۲) پیر شدن چقدر و تورب و امثال به.

نیربه: هوزیکی کورده به لای دیار به کر [۳۸] طایفه ای سب کردید.

نیرتک: (۱) لاسکی سهره کی و بودی سهر سسی گیا: (۲) به بی ره وی تارگون [۳۹] سافه اصی نباتات: (۲) سهر سبت نیر.

نیرتکه: سهر باوی ناحوش: (سهر دناوو سرنکه ی بی دوم) [۴۰] لقب ریس

نیرتس: بوز، روپس، بهیرس [۴۱] نگه کرس، بگریس

نیردراو: ره وانه کراو [۴۲] هر ساه

نیردیوان: ساردبون، به ههر، سهر، بهیره [۴۳] بزم

نیرز: (۱) حوری بیخی حه بهر: (۲) تاره سی رود سس [۴۴] (۱) نوعی تنج ححر: (۲) حیوان بسیار خوب

نیرس: گوسدیکه له کوردستان به عسی ویرای کرد [۴۵] در روستاهای ویران شده کوردستان توسط بهیمان.

نیرسایا: بنی گمیشنو، پی گه ییگ [۴۶] رسیده و به بار آمده.

نیرفانا: روزی عه شری، روزی په سلانی [۴۷] دور خشر.

نیرک: نیرک [۴۸] نگا: نیرک.

نیرگوتک: میخته، نه خوشیه کی زارو کانه زیکه دوده که [۴۹] مخملک

نیرکه: (۱) دهره انگ به دومه: (۲) چوهی گیا [۵۰] (۱) مقر بیرون عده ار دمل: (۲) نک تازه بر دمیده گناه.

نیرکه بره: چاه و ریکی پچوکه ناغای لاسکی ده غله [۵۱] حشره ای ساقه خوار

نیرگ: خورت، به ناهت، هیرو و هوب دار [۵۲] توانمند.

نیرگز: بهر گرگ [۵۳] مرگس

نیرگزچار: بهر گرچار [۵۴] مرگس وار

نیرگزده بان: نیخی ده بانی جه و ههر دار [۵۵] نوعی تیخ خنجر و شمشیر پانرید.

نیرگره: نهرگره [۵۶] نگ، نهرگره

نیرگره چار: نهرگرچار [۵۷] مرگس وار

نیرگری: نهرگری [۵۸] به رنگ یا بوی مرگس

نیرگرس: نهرگر [۵۹] مرگس.

نیرگسه چار: بهر گرچار [۶۰] مرگس وار

نیرگسی: نهرگری [۶۱] نگا: نهرگری.

نیرگه: دیره گ، کارینه [۶۲] بالار، شاه تیر

نیرگه: گری بلندی ناگر [۶۳] شعله بلند آتش.

نیرگهل: ریزی ناورد، نمودارانهی له سهر نیرگوه دیریکراون [۶۴] ردیف الوار سقف.

نیرگهله قلی، وی. نیرگهله قلی

نیرگهلهچی: قیامد [نیرگهله] قیامد

نیرمو: نیرمو، نیرمو [نیرمو] حسی

نیرموک: نیرمو [نیرمو] حسی

نیرموک: نیرمو [نیرمو] حسی

نیرمهبدوک: نیرمه، نیرمه [نیرمه] نیرمه، محبت

نیزو: نیزو، نیزو [نیزو] طهر

نیزو: (۱) نیزو، که له کیوی، حیدو له کیوی نیزو: (۲) شاحی حیدو له کیوی

[نیزو: (۱) یازن: (۲) شاح کل کوهی

نیزو: (۱) حیدو له کیوی نیزو: (۲) شاحی حیدو له کیوی: (ده سکی

حیدو له کیوی نیزو: (۳) کوسه کی حیدو [نیزو: (۱) پر ترکوهی: (۲) شاح

کل کوهی: (۳) نوار خنجر بند.

نیزوانا، نیزوانا، ریزی عه شری ریزو [نیزو] روز حشر

نیزوک: نیرو، نیرو [نیزو] وسط ساقه و تنه، بخوره

بیابان

نیزوهی: قرنه، بشکوی که ده چنه نایه [نیزو] سگک.

نیزو: دوگوندی کوردستان به عسی به بومبای شیمیایی خه لکی

کوشن [نیزو] نام دو روستای کوردستان که توسط بعینان بمباران

شیمیایی شد.

نیزو-سینو: گوندیکه له کوردستان به عسی به بومبای شیمیایی ویرانی

کرد [نیزو] اروستاها و ویران شده کوردستان توسط بعینان با بمب

سمبایی

نیزوهی: نیزو [نیزو] نام طایفه ی سب کردبان

نیزوی: ناگادارو چایو دیری کوهل [نیزو] سرپرست مجتمع،

نیزوی: عاشره تیکه [نیزو] عشیره ای است.

نیزو: (۱) نیزو سهرمی گاحوت (۲) نیزو، دارو، دهرمان-همام: (۳)

نیزو: (۴) جوگی ناو [نیزو: (۱) یو: (۲) و جوی: (۳) سقف پوش از ترکه

و برگ: (۴) جوی آب.

نیزو: زیفی پشینه، نیزو [نیزو] حیج گریه.

نیزو: (۱) شوی می به بو غه بری بیاده: (نهم دوکوتره نیزو میوه: (۲)

دوره زاست و حوری ناو: (۳) سه قه جوگی ناو روهی: (۴) هه سکی

له در: (۵) هه روهی بیجته ناو ناله هه: (نیزو می به گریه بده: (۶)

برتی له بنیاده می نازو به کار [نیزو: (۱) هه سر مده برای غیر آدمی: (۲)

وسط رودخانه: (۳) جویبار وسط زمین کشت: (۴) مشک چوبین: (۵) هر

بزار برآمده ای که در حلقه رود: (۶) کنایه ر آدم شجاع و کارا

نیزو پیایو پیگی زور بده سلات و بزاگون [نیزو] مرد هه رتمند و با اراده.

نیزو حه هته: ره بلاح و نه زهی ناو [نیزو] لندهور.

نیزو زلام: نیزو حه هته [نیزو] له هور

نیزو: (۱) دهری رود نازو: (۲) دوره: (۳) رن سحاح و د: (۴)

دوره: (۵) دهره

نیزو: (۱) ناسه وانی که له رو بگه ده و نه نه ده و و بهر [نیزو] دیده بان.

نیزو: (۱) دهره، حقی، دوره، ناو زاست [نیزو] وسط

نیزو-ککه: (۱) کهری نیزو: (۲) برتی به پیایو ناری بی ناو [نیزو: (۱)

نیزو: (۲) کتاپه ار دم منهور و احق.

نیزو کور: کوری یزاده و به کور [نیزو] جوان شایسته و کارا.

نیزو کورکه: نیزو [نیزو] بگ نیزو

نیزو کورکه: رن که لاسی سوا ده کانه [نیزو] رتی که ادای مردن

درمی ورد

نیزو کولله: سره کولله [نیزو] بگ سیره کولله

نیزو کهر: سره کهر [نیزو] بگ نیزو کهر

نیزو کهر: سونی ماکه، کهری نیزو [نیزو] کک بر

نیزو کی: نیستی که کیو و گوسی هه، پیچمو نه می مچه نیستی [نیزو]

سهر.

نیزو گه: رو نگه ی نیزو [نیزو] حای دیده بان.

نیزو گیسک: گیسکی نیزو [نیزو] برساله بر

نیزو گین: لهو گریه می کوردستانه که به عسی کاولیان کرد [نیزو] روستایی

در کوردستان که پشیمان آن و ویران کردند.

نیزو موک: (۱) نیزو موک، نیزو موک: (۲) گیشی نیزو [نیزو: (۱) نه به ماده

۲، گومیس مار.

نیزو موک: (۱) نیت هه لکشی دار که نه چار ده یکن: (۲) کور و کلبی گوله:

۳، تویه یه زوی کور ناخنی نه ستر: (۴) نیزو موک، نه نیزو می: (۱)

سگک نجاری: (۲) قفل و کلید چوبین: ۳، ابگیر محری: ۴

خشی

نیزو بگ: (۱) چادو: (۲) چادو [نیزو: (۱) چادو، سحر: ۲، چادوگر

نیزو نیز: قیزه قیزی پشله [نیزو] حیج و داد گر به در جنگ.

نیزو: شمه جوگی ناو زوی [نیزو] جوی صلی در کشزان

نیزو می به: (۱) نه به، نه به: (۲) حه به به ری و سو [نیزو: (۱)

بر ماده، سگک: (۲) حفت بریده

نیزو: (۱) نیزو حه به [نیزو] بر به.

نیزو: (۱) حیدو نه کیوی شاختاری نیزو: (۲) مه لیه ندیکه له کوردستان،

نه هری: (۲) برتی نیزو خومالی: (۴) قول تر و نه نه و زم تر شوین له چم:

(۵) نیزو [نیزو: (۱) یازن: (۲) ناحیه آله هری: در کوردستان: (۳) تکه،

شک: (۴) جوی عسقی تر رودخانه: (۵) مره گیاه

نیزو: نوازی، زونی، نه شای کرد [نیزو] بگه کرد.

نیزو یاش: ر تله کادن و تیکه و روانی تر و [نیزو] به هم رن صایع.

نیزو: (۱) نواشاکر له روانه و [نیزو] دیده بان.

نیزو: (۱) ناره زاستی زویار، مو تر حبه که نه و زیاده: (۲) عه ولادی نیزو

[نیزو: (۱) وسط رودخانه: (۲) هر به سکو

نیزو کیوی: که له کیوی، نیزو بری [نیزو] بر سر کوهی

نیزو: (۱) برسی، برسی: (۲) نزل: (۳) مای گو سیدیکه: (۴) برسیه می.

نیزو: (۱) گرسنه: (۲) نزدیک: (۳) نام دهی: (۴) گرسنگی.

نیزو: (۱) برسیه می: (۲) گرسنگی.

نیزو: (۱) شه زکهری ده و له: (۲) ناو و یوان [نیزو: (۱) سر بار: (۲) نام

مردانه

سیرام و هریفه: لای که به خوشی خوی نمچونه عهسکری [۱] نظام
وظیفه، سر بار وظیفه

سیرامی: (۱) بیرم، عهسکر، سهریازه چه کداری لهشکر: (۲) عهسکری
[۱] ۱، سرباره (۲) سربازی.

سوزک، بریت [۱] بردن

سوزک، بریت [۱] بردن

سوزک، بریت [۱] بردن

سوزک، بریت [۱] بردن

سوزک، بریت [۱] بردن

سوزک، بریت [۱] بردن

سوزک، بریت [۱] بردن

سوزی: (۱) تیرانی، برچینی، برسیایهتی: (۲) بان یا حُر [۱] ۱، گرسنگی:
۱۲

سوزک، بریت [۱] بردن

سوزک، بریت [۱] بردن

سوزک، بریت [۱] بردن

نیزیک بون: (۱) شزی دُورسُون: (۲) بریتی له نیلاته کردن [۱] ۱، نردیک
بودن: (۲) کنایه ز عمل جماع

نیزیک: (۱) به دوری: (۲) بریتی به نیلاقه [۱] ۱، نزدیک: (۲) کنایه از
جماع

نیزیک، بریت [۱] نردیک

نیز: (۱) به دوری: (۲) سوز، (۳) پاشگری بهاما چه قش:
رئز سسل نیز، دهر نیز: (۳) پاشگری بهواتا: بن ناخ که و:
مرد، نیز: (۱) پی ریزی بنا: (۲) نماز: (۳) پسوند بهمعنی کاریده مشاء:
(۴) پسوند به معنی دهن کننده در خاک.

نیز: بناغه دارا [۱] پی ریزی شده.

نیزن: (۱) سس، بن گل خستن: (۲) چه قاندنی شهیل [۱] ۱، زیر خاک
نرس: (۲) کسب سس

نیزدی، بریت، سوزک، به دور [۱] بریت.

نیزران: (۱) بن گل خستن، (۲) چه قان [۱] ۱، دفن شدن: (۳) کاسته شدن

نیزراو: (۱) بن گل خراو: (۲) چه قیراو [۱] ۱، دهر شده: (۲) نشاء کاشه
سه

نیزکاری: کاری بناغهی خانو د زوتن [۱] کار پی ریزی بنا
نیس: (۱) بزنی موئیکه لاو له چه مد زه لگ. (۲) نه بون [۱] ۱، بری که

دراوی موی چسبرنگ است: (۲) نیست، وجودنداشن

نیسان: (۱) مانگی زوسی، ده روز له زه شه مو بیس و یهک روز له حاکه بیوه:
(۲) کوله نیلاقه، ربه سوزک: (۳) نیسان [۱] ۱، ماه رومی نیسان: (۲)

نیسان، ۲

نیسول: گوئیکی سوره له مانگی بیساندا ده بشکوی [۱] گلی است
سرخ یک

نیسمت: نه بون، نیس [۱] نیست، وجودنداشن

نیسک، (۱) نزی، میزوی: (۲) بریتی له که موسکه: (۳) باسکه می بازی [۱]
(۱) عدس: (۲) کنایه از کم و نچیز: (۳) صدای تعلق و شادی سگ
شکاری.

نیسک: (۱) سهامی ته سب: (۲) نزی [۱] ۱، دقص و حرام اسب: (۲)
عدس

نیسکان: سهامو گمه کردنی ته سب [۱] دقص و حرامیدن اسب.

نیسکاوه: شور باو نیسک [۱] شور بای عدس

نیسکاوا: گوئیکه له موکورپی کوردستان [۱] نام دهی است

نیسکه: بوری سه بری تازی له مویشیان: (نزی بیسکه بیسیان)
[۱] صدای آهسته سگ شکاری از شادی.

نیسکه: سهامی ته سب [۱] دقص اسب.

نیسکه جوق: لهو گوئده می کوردستانه که به عسی کولین کرد [۱]
روستایی در کوردستان که پشیمان آن را ویران کردند

نیسکین: چیشتی نزی [۱] آتش عدس.

نیسکین، سسکین [۱] آتش عدس

نیسکینه، سسکین [۱] س عدس

نیسه: نوسراو [۱] نوشته.

نیسه ته: نوسین [۱] نوشتن.

نیستی: سار، سایه، سیتمو، سیتمه سنی، نساو سه همد [۱] سایه

نیسمی: لهو گوئده می کوردستانه که به عسی کولیان کرد [۱] روستایی
در کوردستان که پشیمان آن را ویران کردند

نیش: زان، نازار، ده گل نیش ده گوتری: (نیش و نیش) [۱] آزار دود.

نیشاء: (۱) نیشان: (۲) خالی سمرگون: (۳) نیشانه می زاوا بو بوک: (۴)
ناماج، نیشانه [۱] ۱، نشان: (۲) خال روی گوته: (۳) هدیه داماد نزد

عروس: (۴) هدف، حاج

نیشادان: (۱) شاندان: (۲) قیر کردن [۱] ۱، نشان دادن به معرض دید
گداس: (۲) بدداس

نیشاسه: ساسه [۱] ساسه

نیشاسه: ساسه [۱] ساسه

نیشان: (۱) دروشم، علامت: (۲) ناماج، کیهک: (۳) خال له سهر بهست:
(۴) میدان: (۵) ناویشان: (۶) پوبدی که نه شیر: (۷) جوققه می سمری

دسه لادران: (۸) بیشکشی راو بو بوک باش ماره بران [۱] ۱
علامت فارقه: (۲) حاج: (۳) خال بر پوست: (۴) مداله نشان: (۵)

نیشانی: (۶) تاج خروس: (۷) جقه کلاه بزگان: (۸) هدیه داماد به
عروس پس او عقدکن

نیشانچی: ده س راست له تاویش ده [۱] هدف زن، ماهر در تیراندازی

نیشاندان: (۱) شاندان: (۲) قیر کردن [۱] ۱، نشان دادن: (۲) بدداس.

نیشانک: (۱) تی بینی: (۲) هیما، ناشیره [۱] ۱، ملاحظه: (۲) شاره.

نیشانکورد: (۱) دروشم لیدراو: (۲) کیزی خواریمی کرد [۱] ۱.

علامت گذاری شده: (۲) دختر خواستگاری شده، نامرد شده.

نیشان کردن: (۱) دروشم بدداس: (۲) خو زینی کردن و پشه کی، سهریک

به کږدان [۱] علامت گذاشتن؛ ۲) هدیه به دختر خواستگاری

سده ۱۵

نیشان گرس: ستره گرس [۱] ستره گرس

نیشنگه: ۱) چنگه‌ی زنانی شت له‌سهرچاره ۲) سیره‌ی تفهنگ و

ده‌مانچه [۱] ۱) نعلبندگاه ۲) مگسک اسبچه

نیشان‌لی گرتن: نیشانه‌گرتن [۱] شانه‌گرفتن

نیشان‌ونو: ناویشان [۱] نگا، ناویشان

نیشانه: نیشان به‌هم‌ریاویه [۱] نگا، نیشان

نیشانه‌ک: به‌روی داکراو یز نامانج [۱] سنگ نصب شده برای

سندگیری

نیشانی: ۱) چلوانایدنی شت؛ ۲) نازناری به‌لای جزیری شاعیری

به‌داوایی کورد [۱] ۱) مشخصات؛ ۲) تحلیص شیخ حمد جزیری

شاعر کرد

نیشت: ۱) د شنب، رو شنب ۲) بالنده له‌ه‌راوه هاته سهرزوی؛ ۳)

تلنه که‌وته پنه‌وه؛ ۴) ناو که‌می کرد؛ ۵) حور ناو یو [۱] ۱) نشسته؛ ۲)

پرنده نشسته؛ ۳) تهن‌شد؛ ۴) آب فرو شست؛ ۵) غروب کرد.

نیشتاو: کشانه‌وی تاری ده‌ریا [۱] جزیر دریا.

نیشنگ: ۱) دانیشوا؛ ۲) بالنداری له‌عزین به‌س کرد؛ ۳) تلندی

بن که‌ویو [۱] ۱) نشسته؛ ۲) پریده پس از پرواز نشسته؛ ۳) رسوب

برده

نیشتم: دانیشتم، دیشتم [۱] نشستم.

نیشتمان: ۱) دیه‌س (نم سهرگرده نیشتمانی خوشه)؛ ۲) چنگه‌ی

د شنب ۳) زینگه، زنده مه‌وتن [۱] ۱) منظره؛ ۲) جای نشستن؛ ۳)

میهن

نیشتمان‌په‌رست: عاشقی زند [۱] وطن‌پرست.

نیشتمان‌په‌رو: عزیمه‌یکاری زند [۱] میهن‌دوست.

نیشتمن: له‌بار یز لی‌ژین [۱] شایان سکونت.

نیشتن: ۱) دانیشن؛ ۲) به‌بن که‌وتن؛ ۳) که‌م بونه‌وی تاری ژوز؛ ۴)

له‌فرین به‌س کردنی بالنده؛ ۵) تاوایی حور؛ ۶) برینی به‌ریان [۱]

۱) نشستن دم؛ ۲) رسوب کردن؛ ۳) فروکش کردن آب؛ ۴) شستی

پرنده؛ ۵) غروب کردن آفتاب؛ ۶) گندیه زریسن.

نیشتنگ: برتی له‌ناوید سب‌آب کایه ر‌س‌س‌راخ

نیشته‌ن و ح‌به‌ودان بونه‌س به‌زینده [۱] به‌آب زند

نیشته‌ن‌یه‌ک: حوب‌بونی دو سب که تیش‌زاده‌کرتن (حونه‌داده‌که

به‌داسی شسته‌یان به‌ک) [۱] جفت شدن دو چیر که درهم فرو روند.

نیشته‌بان: چونه‌سهر (بار نیشته‌وتنه‌پن لیوی، کاورا نیم نیشته‌وتنه‌بان)

[۱] دربالا فرارگرفتن

نیشته‌بان‌یه‌ک: به‌سهریه‌کا حوب‌بونی [۱] برهم آمدن و حفت شدن

نیشته‌بال به‌ک: سینه‌بان به‌ک [۱] نیشته‌بال به‌ک.

نیشته‌جولانه: سو رجولا به‌بونی [۱] دو تاب نشستن.

نیشته‌چی: چینگیر بونی [۱] چینگیر شدن، ثابت شدن.

نیشته‌خوار: ۱) دانیشتن؛ ۲) تلنه بن‌ده‌فر که‌وتن [۱] ۱) نشستن؛ ۲)

رسوب گرس

نیشته‌دل: به‌س‌کردن حوس‌نی‌ه‌س [۱] بردل سس‌س، ار حیری

حسودیدن

نیشته‌زی: سهرزی که‌وس بو روسس [۱] اراد امدن

نیشته‌سهر: ۱) نیشته‌بان؛ ۲) سهرده‌دوان: (تازی نیشته‌سهر

که‌رویشک) [۱] ۱) نگا؛ ۲) نیشته‌پن؛ ۳) پاشتاب دتیاں کردن.

نیشته‌سهریه‌ک: به‌سهر به‌کرا که‌که‌بو [۱] برهم بسته‌س

نیشته‌مل: ده‌سمویه‌خه‌بون، مل ده‌یمل نان [۱] گلاویز شدن.

نیشته‌مل‌یه‌ک: ۱) نیشته‌سهریه‌ک؛ ۲) مل ده‌یمل نان [۱] ۱) برهم

نیشته‌شدن؛ ۲) باهم گلاویز شدن.

نیشته‌وه: ۱) له‌فرین وستان و هانه‌خوازی یالنده؛ ۲) به‌سهریه‌وه

نیشته‌وه؛ ۲) نرم‌بوئی په‌نه‌مانی نه‌ندام ۳) که‌م بونه‌وی بارستی

شتی ترو؛ ۴) تسمایی تووویی (رقی نیشته‌وه) [۱] ۱) نشستن پرنده؛

۲) فرونشستن آماس اندام؛ ۳) فروکش کردن مایع؛ ۴) فروکش

کردن حشم

نیشته‌و: ۱) نیشنگ؛ ۲) نوشتن، دوعای بوساوا [۱] ۱) نگا؛ ۲) نیشنگ؛ ۲)

دعای بوسه

نیشته‌جه: نیشته‌چی [۱] مقیم.

نیشته‌چی: به‌یه‌کچاره‌کی دانه‌رووله شرتی [۱] مقیم.

نیشته‌مه‌نی: شوینی که بو لی‌ژین له‌پره [۱] شایان ماندگار شدن

نیشته‌نی: که‌س که‌په‌ون به‌روو به‌میه‌وه [۱] نشستی، معادل رسمی

نیشته‌ی: دانیش [۱] سس

نیشخو: به‌رحو [۱] بگ به‌رحو

نیشدار سندر: برینگه، برد [۱] ح‌رح.

نیشگه: ۱) لی‌زی لوئس؛ ۲) چی نیشته‌وه‌ی باندان [۱] ۱) سرایشی

صاف؛ ۲) حای فرود پرنندگان.

نیشه: ۱) یادداشت به‌روزی نوییگ؛ ۲) نهره بوشاگرد؛ ۳) چهنس.

له‌وتیه: ۴) که‌یبه، نه‌شه [۱] ۱) یادداشت؛ ۲) نمره محصل؛ ۳) مانند،

شابه؛ ۴) شادی.

نیشه‌ره‌مایه: حه‌یاناکا، شهرم و شوره‌ی لانه [۱] شرم نمی‌کند.

نیشه‌گرتن: ۱) نمره‌ورگرتن؛ ۲) که‌یف‌هاتی؛ ۳) یاداشت نوییگ [۱] ۱)

نمره گرفت؛ ۲) حوش‌حاش شدن؛ ۳) یادداشت نوشتن.

نمعاو: ده‌نگی زیلی یشیله، میاوی زهر [۱] صدای زیر گریه.

نیعه: ناوی پیاونه، سوکه‌له‌ی نیعه‌توللا [۱] نام مردانه، مخف

معبد لده

نیعه‌ت: ۱) خه‌لاتی خو؛ ۲) خوشی له‌واندا؛ ۳) ناوی پیارانه [۱] ۱)

نعت؛ ۲) کامراسی؛ ۳) نام مرد نه.

نیفوک: بارچه‌ی سوسوچی ناوهرستی ده‌ریی [۱] حشک تپان.

نیفه‌ک: نیفوک [۱] حشک تپان.

نیفه‌ک: نیفوک [۱] حشک تپان

سقب: ۱) له‌دو به‌ش به‌شیک؛ ۲) نه‌دیده ناوهراست [۱] ۱) نیم؛ ۲) وسعه،

میان

نمونه نیو: ناوېه نای، (سهر جوئی ته حتی زوی سهر داری پی ده وی/ خو سیمه له و نه هاده می شېخاه نیو به نیو) «سبب» [۱] گاهه گاهی.

نیوت: ناقي ته [۱] اسم نو.

سوت: ناقمار [۱] هېان بار.

نیوتان: (۱) نیمه، نیوان: (۲) ناقي هه [۱] (۱) نیمه: (۲) تم شما

نیوچه رگه: ناوچه رگه [۱] وسه، خرگه.

نیوچه غره: له نی له کوژ [۱] نیمه دیره

نیوچه غر: ناوچه غر [۱] وسط دایره

نیو حیران: مانگی دوی سه سه لاند و بهرله خوربان، ناوچه تان [۱] ماه دقمده.

نیوچو: (۱) به ننی دوبرو [۱] (۲) دویچو [۱] (۱) وسط دو برو: (۲) وسط چشم.

نیوچوان: توپ، ناوچوان، ناوچه وان، نهی [۱] پشایی

نیوچوان پک: نورو ناوچه وان پک [۱] شخص یو نی.

نیوچوان پیس: شوم، نه چس [۱] نه چس، شوم.

نیوچوان گوز: روئرش [۱] اخمو.

نیوچو ناوچو: ناوچو [۱] بگ ناوچو

نیوچار: به دوسگ ف نامدار

نیو داشت: نیمه سبب، نیمه ر، نیمه سبب

نیو ده سست: به تالایی مابه نی همدو به نی پیشه وی په کسم. تارده سست [۱] میانه هردو دست ستور

نیو ده شست: به و گوندانه ی کوردستانه که به عسی کاویان کرد [۱] دوستی در کره ای که میانیان را ویران کردند

نیوران: سهرور [۱] سهرور ظهر

نیورن: بزرگ [۱] میان ر نها.

نیوزانی: له ده می نیمه زود [۱] در هگام ظهر

نیورو: نیمه زود [۱] ظهر

نیورو: (۱) نیورو، خاورون: (۲) نیمه زود [۱] (۱) نیمرو: (۲) نیمرخ.

نیوزوان: (۱) ناوون، ناوچوسان: (۲) ناوی چه د ناوایی [۱] (۱) وسط

رودخانه: (۳) نام چند آبادی.

نیورین: به بهر مه گورانی گوین [۱] تریم کردن.

نیوک: (۱) نافک، ناوکی زک: (۲) ده کی موه [۱] (۱) ناف: (۲) هسه

نیوکاسه: دثری بکو له حبی [۱] سم کاسه

نیوگورک: ناوگورک [۱] (۱) آتشدان وسط خانه: (۲) صحن مجلس.

نیوگهز: نیم گهز [۱] (۱) نیم زرع: (۲) نیم زرعی.

نیوگهل: ناوگهل [۱] میان رانها

نیومال: نامال [۱] بگا ناومال.

نسون: ناوی نیمه [۱] نام ما.

نیونان: ناگدانین، ناوگان [۱] نام بهادی

نیونجی: (۱) ناوبجی، ده سته: (۲) فرزه نندی نیوان گه و ره گجکه: (۳)

ناوی بکر [۱] (۱) میانه، مو سطر: (۲) فرزند بین بزرگ و کوچک: (۳)

مباحی

نیو بیره: دو دار بکری قبت له ماوه راستی نیری ملی گاجوت داق [۱] دوجوب

کوجب وسه یوع

نیو و ناوون، نیو [۱] د سبب

نیوه: نیم، نیمه، نیمی [۱] نصف.

نیوه: گوندیکه له کوردستان به عسی ویر نی کرد [۱] وروستا های ویران

شده کوردستان توسط بشیان.

نیوه چل: کاری ناوواو. (به نیوه چل مابه و ته و او ت به کرد، [۱] ناتمام،

نیمه تمام.

نیوه: نیمه، نیمه، بیکار [۱] وکیل.

نیوه راس: به و له ماوه دنا، ماوه س [۱] وسه.

نیوه راس: نیوه س، ناوه راس [۱] وسط

نیوه رو: سهرور، نیورن [۱] ظهر

نیوه رو: سهرور، لاهی کی روجهر [۱] سرح

نیوه روژه: هر ویر، ساسی سهرور، بههار [۱] بهار

نیوه زوی: نیو. سی، نه ساسی نیوه زود [۱] در هگام ظهر

نیو دری: ساسی رکی [۱] سبه راد

نیوه س: (۱) به خوس به ساع ۲، خوس به ساع ۱، سبه ۲، بهمر.

نیوه ساسی: به خوسی لهش به باری [۱] بیماری

نیوه ش: (۱) به خوس. به ساع ۲، به خوس [۱] (۱) سمار ۲، بهمر

نیوه شگه دی: رسی راکر [۱] ر حامله

نیوه شس: به خوس، به س به باری [۱] بیماری.

نیوه شهای به به لهی: را، پری زن [۱] حاملگی زن

نیوه شو: سرتنگه سايون [۱] تهمده صابون

نیوه شور: (۱) نیوه شو: (۲) باش نه شور و به خاص نه شور ماگ [۱] (۱)

به سده صابون: (۲) خوب ناشسته.

نیوه شهور: شهر جوین و چنگه مرجه: شهر و نیوه شهر هر په کیکه [۱]

زراع لفظی و دست به به سدن

نیوه شهن: به خوشین، بهش به باری [۱] بیماری.

نیوه شهور: به شهور [۱] نیمه شب.

نیوه شهوری: قامبکی کونه له حه شنی حهیران و لارک [۱] دهنگی، سست

قدیمی.

نیوه شهوری: له ده می نیوه شهور [۱] در نیمه شب

نیوه شهای: (۱) نه خوشین، بهش به باری: (۲) تابه سده: (۳) زک پری [۱] (۱)

بیماری: (۲) ناپسند: (۳) حاملگی.

نیوه شنی: (۱) به خوشین: (۲) نام ناخوشی [۱] (۱) بیماری: (۲) بهمرگی

نیوه شینه: نه خوشین [۱] بیماری.

نیوه شنی به: به خوسی له س به س، به خوسی [۱] بیماری

نیوه ک: نیمه [۱] بگ نیمه

نیوه ک: حاک، حاکه [۱] سکی کار بید

نیوه کا: نیمه ک [۱] بگ سده ک

نیوه کار: به کار [۱] کار

نیوه کاره: به و و [۱] نیمه کاره، ناقص.

نیوه کاری: کاری نیمه کار [۱] کار نیم برکشاورزی.



و: ۱. بی بد سوره حومه مشاورو چومهوه گوندا: ۲. پتی بویه بی
 مه نوسر، بابو کور، دارو ده وهن: ۳. سه برمان ده گه پتی: (سه گوه
 بر گهوت: ۴. بوو فومار: ۵. نیشانه بی بر کار بی (بی کر و لیدر او):
 ۵. بیسای بی حس و حوسه بی (نوسن، مردو): ۶. ششای نو بر
 نه و بی ده دوسرین (جو کر: چونه کرد، گوسم نم کرده بکه
 کردو: ۷. لا، نالی: (خوارو ژورو، ژیر: ۸. دوباره افسه و.
 گه راده سمو، گه رانمو: ۹. مانای «نه» ده گه پتی: (ولا، وسان: ۱۰.
 بهمانا نم، نمو: (و، واتا: نه و جوره، نه و جوره: ۱۱. نیشانی نیر به.
 ده که یقه پیش قسه: (وگوت، واتا: پیاده که گوتی، وهات و تا، پیاده که
 هات: ۱۲. پراوی بو، بهر که له شوین بیت دتی: (کول، کورد: ۱۳.
 ده گهل، ره گهل (مال و مناهو و بگی: ۱. حرف عطف: ۲. حرف
 اتصال: ۳. حرف تعجب: ۴. علامت مفعولی: ۵. از دات توصیفی:
 ۶. علامت جمع مخاطب: ۷. سو، طرف: ۸. یار، دوباره: ۹. یا، به
 ۱۰. این طور: ۱۱. ضمیر مذکر که شش از کسه اید: ۱۲. علامت
 ضمه که بعد از حرف آید: ۱۳. حرف همراهی، یا.
 و: ۱. له باش ناو نیشانه بی تیر بوئی خاوه ناوه: (جمو، ره شو، مستی: ۲.
 باشگری که ژورو رده بی ده گه پتی: (سه کور، زیای حور): ۳.
 خه به مردان، (مه یو، بهمانا دیت، مهوار و ات، ده بار: ۴. باشگری
 نالان، (وارومانی به هاری یا جو چگی به هاره: ۱. پسوند ضمیر
 مذکر: ۲. پسوند مبالغه: ۳. پسوند خبری، می: ۴. پسوند نسبت
 و: ۱. تارها، بهم جوره: ۲. که، بو دیری کردن، بسکراوه: (کاوا که بی و
 هانه لات: ۳. نهوا، همر نیسه (خوت بگره و ماتم): ۴. نهوت.
 نه و به: (وا بهمالا، وا له حبیب: ۵. بهصاب بریکی: (و و ره: ۶.
 دوری، (وا ژوبی نژانم کوپوه جو) ۷. کردیمودی بهم کراو: (گریکه
 واکه، درگام واکرد: ۸. سلی و تروی چیشته نه گه پتی: (دو خه و،
 شوو: ۹. دم، گت، (له وای بهیاند اها تم ته پیری: ۱۰. کمر.
 کار که، (نه ووا: ۱۱. یا، بی: (وای شه مال بیت: ۱۲. خوشک،
 حوه، (خوبشک: ۱۳. له، ها: ۱۴. خواری، کاشکی، کاشکا، شه لا

و: ۱. این طور: ۲. که، حرف تعریف: ۳. بیت، ۴. این اسم، موجود
 ست: ۵. نزدیک تر: ۶. دور تر: ۷. باز کردن، گشودن: ۸. س، یکی، س.
 ۹. هنگام: ۱۰. پسوند فاعلی: ۱۱. یاد و زبانی: ۱۲. جوهر: ۱۳.
 هان: ۱۴. کاشکی، ی کاس
 و: اینین: سه بر رسمی مال و خیران، گه وری مال: سر پرست خاراده.
 و: ایا: نه و جوره بو به: اگر حسن می بود.
 و: ایا: نه و جوره به حیانت بیست، پرواف و این: اگر، حسن پنداره.
 و: ایا: و بر: اگر
 و: ایا: ۱. ناوهای روی د: ۲. کرانه و: ۱. چین بود: ۲. باز شد
 و: ایا: ۱. شش، باو بی: اشکالی ندارد.
 و: ایا: ۱. بهم جوره بو: ۲. کرانه و: ۱. حسن بود: ۲. س.
 و: ایا: ۱. نه و جوره به: ۲. ده بکریوه: ۱. چس، س: ۲. بر سو
 و: ایا: ۱. ره موک، قوشقی و سل: ره موک، گر بر
 و: ایا: ۱. به جز رنگ: (وات لی ده کم و ات پوده کم: ۲. گوتی،
 قسه ی کرد: ۳. ده گهل: (وات قسه نه کم: ۴. باشگری نیشانی
 کز، (سه وزه وات: ۱. چینه، چنانه: ۲. گفت: ۳. باتو: ۴.
 علامت جمع.
 و: ایا: ۱. نیاز له: (تیرم به و تا یرو ده بی بگه: ۱. به معنی، یعنی.
 چنین مستطاط می شود.
 و: ایا: ۱. ده گه پتی: ۱. بی، چین می. ساند
 و: ایا: ۱. بهم جوره و سر: ۲. دور تر (وایر بهو، ۳. برنگ تر (وانوده و،
 ۱. حسن و ساند: ۳. دور تر: ۳. برنگ تر
 و: ایا: ۱. بی، گوتی: ۲. ناحیه فسیه کردن: گت: ۲. سخن
 گفت
 و: ایا: ۱. گوت: گفت
 و: ایا: ۱. ساند، فسیه ساند ری حد: ساند
 و: ایا: ۱. ساند
 و: ایا: ۱. و: ۲. قسه: ۳. که وای: ۴. پتی بهم جوره به: ۵. ده بگر: ۱

حوریده شده؛ ۲) حوراك

واردی حورقن [حورقن]

وارراکون برسی له زاروژیچی زور خسته وه [کتابه ار بسار زده و بدکرا]

واردهس؛ ۱) ره بن، سه آت؛ ۲) گوشه گیر [۱] بیتوا؛ ۲) گوشه گیر.

وارز؛ حازر [پکر]

وارز؛ درومان، دورمان [دوخت]

وارزقن؛ درون، دوزین [دوختن]

وارس؛ میرنگر، کله پورنگر [ووب]

وارش؛ شور، سور دیوار بده وری مال و باغ و بیستاندا [سور، بارو دیوار پیرامون باغ و خانه]

وارشت؛ بارش، پ. س. بارینی بهر و باران [بارش آمدن باران]

وارشتش؛ به حمان، به جی به وه [به جای میدند]

وارشعه؛ وارش، سور [دیوار پیرامون خانه و باغ، سور، بارو]

وارکوز؛ برسی به بی عه ولاد، وه جاخ کور [کتابه راحق کور]

وارکوز؛ روم، جیگه له ره زری تایبتهی هوبه ی هورچیان [چرگه ویزه سیلابیان]

وارکهردهش؛ داهینانه وه و خوارکردنه وه [به پیین کشیدن و خم کردن]

وارکهنه؛ کچی خویشلک، خوشکهری میونه [دخترخو هر]

وارگه؛ ۱) حیگه ی زبانی تاوسایی؛ ۲) بارگه ی سه فهر [۱] زیسگاه سیاهی؛ ۲) رخت و پارسهر

وارم؛ قهرماشت، قسه ی پیای مافول [هرماش]

وارمه؛ قهرموی [فرمود]

وارماوا؛ لهو گردناده ی کوردستان که به عسی کاوبان کرد [روستایی در کوردستان که یحیایان نر ویران کردند]

ورماوی؛ گوندیکه له کوردستان به عسی ویرنی کرد [روستایی ویران شده کوردستان توسط یحیایان]

وارمی؛ قهرمون، قسه کردمی پیدوی گه وه [فرمودن]

وارن؛ ۱) خوری و کولکده ی دینگ باوا؛ ۲) بزن، به قری که با له حی حو - بزاونوه [۱] بشم دستچین؛ ۲) برف یاده ورده]

وارنش؛ ۱) هاتنه خوار؛ ۲) هینانه خوار [۱] فرود آمدن؛ ۲) فرود آوردن]

ورنشین؛ ۱) نهومی ژیرین له خاتو؛ ۲) کسه ی که به کوردستان ده زی [۱] ژیرمین؛ ۲) کسی که درکوه زندگی می کند]

وارو؛ ناوه زر [واروه]

وارو؛ ۱) باروکه؛ ۲) ده ری؛ (ورن مه وارو) [۱] جوجه بهری؛ ۲) می بارد]

واروای؛ واربی، پایبی، سحواس، پیخاوس [پایرهنه]

واروزوت دوروزا؛ به سیرینه ته سیریری، به سیریر سن روز بهری [سیر سیرینه]

واروب؛ باروکه [جوجه بهه]

واروتدا؛ بی عه ولاد و ده جاکویر [حاق کور]

وارو وایشه؛ قری دان، توژه لاندان [مرت کردن]

واروهندا؛ واروند، بی عه ولاد [حاق کور]

واره؛ ۱) باره، دربار؛ ۲) باری بچوک - دهسته واره، مانی باری دوده سته، دهسته واره بهک مانی هیب؛ ۳) حوشک؛ ۴) چار، چهل؛ ۵)

قهریه قهرن دهسته؛ ۶) پاژ، بهشی له جه نه بهش؛ (له همر زده کم دو و رهم لاماره)؛ ۷) به هری ره مین [۱] بیره، زمین؛ ۲) بارکو حاک که یا

حرم؛ ۷) بهر ریس

واره دهش؛ بهو کوبه سی - رسته که به عی کرب در دات روستایی در کوردستان که یحیایان ویران کردند]

وارهزا؛ خوشکهر، حورور [خواهر زاده]

واره سه؛ خه بهر پین [آگاهی دادن]

واره مایه؛ گوندیکه به کوردستان به عسی ویرنی کرد [روستایی ویران شده کوردستان توسط یحیایان]

واره مهسه؛ ره ویه وه، ره وگردن [و ریدن]

واره مه سه، ره ویدنه، [ارمیین، رم دادن]

واره واره؛ کم که مه یق، به بدریج، کم کم

واری؛ ۱) جیگه و شون؛ (کورده واری)؛ ۲) باری (واران واری، وه ور واری)؛ ۳) پاشگری به ماسا وه کو، له گوین، چون (پنگاه واری

تذکات) [۱] زیستگاه؛ ۲) پارید؛ ۳) پسوند به معنی حسد]

واری؛ ۱) باری، هه رجونی ییت؛ ۲) حارک [۱] باری به هر حال؛ ۲) بکبار]

وار بیال؛ گوئیند، وه نه ورشی ده شنه کی [بنفشه کوهی]

وارینه؛ باوه رش [سوء] یاد بخته]

واریس؛ وریس، میرنگر، کله پورنگر [وارث]

واریل؛ ده هری همر وله کالرا بونراوین کردن [نشکه]

وارین؛ بارین [باریدن]

وارین؛ بارین، بارین داکره (هه ره که وارینه) [بارنده]

واژ؛ ۱) تیشتیو و تیره ووه (واژم له نیسکیته به، واژم له وکیزه به بی خوازم)؛ ۲) حری به عه ماس و ز بیسه، واژ نه نیم؛ ۳) کیمو خوشحالی]

(نمروز له سهر وازه، دوتی بی واژ نو)؛ ۴) بده له بار دانه و؛ ۵) نواله (درگا وازه، تم گری به و ز که)؛ ۶) کار، خو؛ (قوماوار، مه کرواز)؛ ۷)

حوز داواکهر؛ (جیایی واژ جی و ز)؛ ۸) نامرد، ده گهل؛ (واژ تو سیمه سار)؛ ۹) حریرگی بچوک له ناو زوباردا؛ ۱۰) کمیتیکی جیا

(تاق و ز پیدایون)؛ ۱۱) تیراوی و به شوخی، بوشینایی ده تیش (ده خله کمت زور به وازه)؛ ۱۲) ویرن، تیکم، و ده ای لاسه ده تیش

(لاسه واز)؛ ۱۳) تسموژگاری تابیی (مه لا واز نه خوشت)؛ ۱۴) گه سه ده گهل کهر؛ (کوژوار، سهر واز)؛ ۱۵) سه ویز؛ (واژو)؛ ۱۶)

دیسس، بار [۱] اشتها، میل؛ ۲) علم مداخله در کار؛ ۳) حالت مر جی؛ ۴) پرش؛ ۵) واژ، باز؛ ۶) کار و عادت؛ ۷) خواهر؛ ۸) همراه

۹) جزیره، ساسه ی در وسط رودخانه؛ ۱۰) اسدگی جدا شده در مجموع؛ ۱۱) شادایی و شکوفایی نباتات؛ ۱۲) کتابه از ویران که با

کننه «لامه» گویند؛ (۱۳) وعظ؛ (۱۴) باری کننمه با چیری یا حیو نی؛
 ۱۵) لم بر؛ ۱۶) دوباره، بار.
 وازنانین: دوسه لگرن، تهرخ کردی [۱] ول کردن، دست برداشتن
 وازاز: بازار، بهمانا جیگهی گوشادو فرده [۱] بازار
 وازاری: ۱) باری، بریتی به کم برح؛ (۲) سهیداگدر له بازار [۱] کم
 به، بدوری؛ (۳) کسه مارو
 وازانی: پیس به، و برده بهی [۱] بداری.
 وازانین: تاوا بیر بردن [۱] پداشتن.
 وازاوه: پاشاو، تاوی که بدخواری له بیر شداشتن یان له حورده روا [۱]
 پساب آبیاری یا لبریر ز حوض
 و زینان: وازنیش [۱] دست بردن، ترک کردن.
 وارسنه: دوسه هنگره [۱] دست بردن.
 وازیسی: (۱) خورگتی؛ (۲) دوسه لگری (لم کاره وازیینی باشه)
 [۱] خو ستکاری؛ (۲) اگر دست برداری.
 وازت: (۱) کفت؛ (۲) تاره ژوت [۱] مزحت؛ (۲) آرویت
 وازتن: حواسن [۱] مگا حوسس
 وازح: تاشکر، [۱] شکار.
 وازدادن: ناموژگاری گوتنی [۱] وعظ گفتن.
 وازدان: وازدادن [۱] وعظ گفتن
 وازو: (۱) بارو، تهره؛ (۲) گوی قولخ له سه وههست [۱] ترسیه،
 هر کرده؛ (۲) گوش به رنگ.
 وازوه: وازو، بارو، تهره [۱] ترسیه، فرارکرده
 وازگهر: کستی که به ستراده گانه وه [۱] بارکنده، گشاینده
 وازگو: گبر، تهره ی قسه، دیوانه کرده وه [۱] بازگو، دوباره گفتن
 وازلی هاوردن: دوسه لی له لگرتن، خوئی نه که باندن [۱] اول کردن،
 دست برداشتن و
 وازلی هیئان: وازلی هاوردن [۱] دست برداشتن از
 وازن: (۱) تاره خونه؛ (۲) ده خوارو؛ (۳) دوالن، (۴) که یف و تاره زوی
 نیمه: (وازن له خرما به تری به وازن له شمر نیه) [۱] غنچه نودیمیه
 (۲) می جو هند؛ (۳) بازهستند؛ (۴) اشتها و ارزوی م.
 وازو: (۱) بهم تریکانه (۲) که یف و تاره زوی نیوه، (وازو له شه زری به) [۱]
 (۱) به این زودی؛ (۲) میل و آروزی شما.
 وازوازی: (۱) کستی که هر کدته له سمر خدایتیکه، سهرسری؛ (۲)
 هه ره ل گریانی زاروک [۱] دمدی مزاج؛ (۲) نخستین گریه نوژد.
 وازول: لهو گوندای کودستانه که به عسی کارلیان کرد [۱] روسایی
 در کردستان که بهمنیان را ویران کردند.
 واره: (۱) یازه، یازگ، حیوانی به لکه؛ (۲) ریکه ی نوی زاره [۱] (۱)
 حلبک، (۲) حوس جهره کود.
 وارهاین: دوسه لگرس، وارتابن [۱] دست بردن، ورن کردن.
 واره هاوردن: وارتابن، وارهاین [۱] دست برداسن.
 وازهیتان: وارتابن، وارهاردن [۱] دست برداسن
 وازی: (۱) حوازی، یاشگره له خواستن - (زن و زوازی)؛ (۲) گمه و

گالته؛ (۳) وارو [۱] خواستن؛ (۲) سرگرمی، بازی؛ (۳) به این زودی
 وازیح: وازح، تاشکر، حویا [۱] شکر.
 وازیح: وازح [۱] شکار.
 وازیلین: بهرهمینکی لهوته بو قه لشی پیست دهرمانه [۱] و دس
 وازی واری: وازواری [۱] وسوس در افکار خویش، دمدی مزاج
 واژه: (۱) وارو، تاوه ژو، پنجده وانه؛ (۲) وه بهرن هاننی مهر؛ (۳) گیزو
 سهرسبو (هزار واز بوم) [۱] (۱) وارو به؛ (۲) جفت حواهی میس؛ (۳)
 گنج سر سیمه
 واژو: (۱) پاشاو، وازو؛ (۲) تاوه نی شیناوه رد پاش هه ره ل تار [۱] (۱)
 پساب، نگا، وازو؛ (۲) آبیاری مررعه پس از نخستین آبیاری
 واژو: (۱) تاوه به باله ومان، موره نیمه؛ (۲) پیوسته لازم، واجب [۱] (۱)
 مهر به مضه؛ (۲) واجب
 واژوی: دازو، دهرمان حصام، نوره [۱] واجبی.
 واژه: (۱) گونه، قسه، که لیمه، له بر، کونه؛ (۲) دهنگی لک و گه لا بهر به
 ۳، گوندکه له کوردستان به عسی کارلیان کرد [۱] (۱) وژه؛ (۲) صدای
 شاخ و برگ، زوژش یاد؛ (۳) نام دهی است در کردستان که بهمنیان
 ویران کردند.
 واژی: (۱) تاره ژو؛ (۲) نه وایش [۱] (۱) وارو به؛ (۲) ابهام.
 واس: (۱) خه بهر باس، (هه واسه له دیوانان جواسه)؛ (۲) حوار،
 یاشگری بهمانا د واکهر، واز [۱] (۱) بحث، حبر؛ (۲) پسوند به معنی
 خواهان.
 و ساره: بهار، وهار، به کم کزی سال [۱] فصل بهار.
 واسمش: ورا تاره زولی بو، آرزو به، شنهای چیزی ر داشتن.
 واستن: خواستن، وازس [۱] خواستن
 واسته: (۱) خواستن؛ (۲) خوارو؛ (۳) دوستی کار پیکه پته لای خه لک
 [۱] (۱) خواستن؛ (۲) خواسته؛ (۳) پاری
 واستن: دخوا، وازلی بو، دلخواه
 واسته: دلخوا، خواسته نی، دلخواه
 واسل: گه یشتوی تهرزو داری [۱] واصل شده.
 واسواس: گه لایی، هه رده له سهر وازنک ای دمدی
 واسه: (۱) کهو بی؛ (۲) به لای وانه؛ (۳) پاس نسف؛ (۴) تری وی
 (له میس واسه گره کمه) [۱] (۱) اگر چنین باشه؛ (۲) آری چنین
 است؛ (۳) پاس، نگهبانی؛ (۴) می گوید
 واسه: نه سبه که تموشیه که [۱] بیماری سرسام
 واسه گرتن: تیشک گرتن [۱] پاسداری.
 واسیته: (۱) سه به؛ (۲) واسته [۱] (۱) انگیره؛ (۲) پارتی.
 واش: (۱) بهم جوړیش؛ (۲) تامل (نم بوزوه سپی واشه)؛ (۳) خوار،
 ناله بار، دوا ی وشه ی شاش دی: (نم کورسی به شاش واشه)؛ (۴)
 بهرت و بلاو: (بیرت شاش واشه)؛ (۵) بهوان (۶) خورش، ساع، وش
 [۱] (۱) همبظور هم؛ (۲) قام، رنگ مایل به؛ (۳) کج و باهموار؛ (۴) پرت
 و اشتباه کار؛ (۵) خولک؛ (۶) سالم و سرحال.
 واشت: گراوی، عاشقه، دوستی میو به، دلیر [۱] معشوقه.

واشتش: دَلخو زه وره نسیا [] اسه.

واشته: ده رگرای میو به [] و مر د موب.

واشته نه: واژنی بو، ناره زوکردن [] آرزوکردن.

واشوره: جلگی نالوگوز، جلگی که به خاوبنی هله ده گیری [] جامه

حتیاطی، لباس زیاس

واشه: ۱) باشو، بدشوک ۲) ناواهشه: ۳) جاکه، باشه: ۴) تفاق نازه ل

[] ۱) باشه، یرندای شکاری: ۲) چنن هم هست: ۳) خوب است:

۴) علوفه حیوانات.

واشور: نالیه کی ته نکه ده خرته بن پیچه به بو توندی [] واشر

واشی: ۱) ساقی، له ش ساعی: ۲) تو چاک: ۳) بهم چوره شی [] ۱)

بهبودی: ۲) حرب هستی: ۳) بنصور هم هستی

واشیره: بهری گیاه که له مهر زن ده کا، تومی گیای کاروش [] تمر گیاهی

ست ارژن مانند.

واغیز: ناموزگاری ده [] و عظ

واغ: تازی گوز که بهمت داده نری له گهمی گوزین دا، واح [] نام گردو

در گردو بازی.

و عین: گوزین [] گردو بازی

و ف: بولبور، بلی [] بلی.

وافور: ۱) تریاک، تلیاک، شیلای خاشخاش: ۲) نام رازی تلیاک کیش.

خوفه [] ۱) تریاک: ۲) وافور.

واق: ۱) بیردان، چینگه خه یان: واقم وزما، یان له بیر کردنه به که وتم:

۲) زقمی کمر ویشک و زوی له بهر ناره: ۳) بریتی له زقمی مثال: ۳)

خال: ۱) اندیشه گاه، قوه تفکر: ۲) ناله خرگوش و روباه: ۳) کنایه

ار صدی حده با گر نه طفل: ۴) خالی.

واقانندن: ناسی زوی س کمر ویشک [] ناله و جمع روباه و خرگوش

درد.

واقس: واقانندن [] ننگ ویدس.

واقیش: ریدندن ویراندس ویرس [] جمع کشیدن

واق یه زس: سهوش بو به برسان [] ار رس بیهوس سس

واقو: نهقمه ساسی، باقو [] نوعی ماهی.

واقو و: ۱) ناله نالی زوی و کمر ویشک: ۲) ماسیگره ی سبی: ۳) ناوی

جزیره به که له چیروک ده که شتی عاجیانی لی به. قهیم به ژاپون

گوتراوه [] ۱) صدای ناله سبیر و روباه و خرگوش: ۲) مرغ ماهیخوار

سیدریگ: ۳) نام جزیره ی دره مستانه، واق وای، کنایه از زین

واق و: مات و گیز [] مات و مبهوت.

واق و و بو: گیز و نهنگ بو [] گیج و متحیر شدن

واق و و مان: وق و بو [] متحیر ماندن.

واق و و و: گیز و مات دعا [] سراسیمه.

واق و و ی: گیزی و سرگهر دنی [] بحر، بهسردگی

واقو و ی: زانی و زیق، چه قه همری زاروک [] حیغ و فریاد بچه ها.

واقه: دهنگی نالاندنی زوی و کمر ویشک [] صدای ناله روباه و

خرگوش

واقه کهر: بریتی له مالاتی مالی: (واقه کهر له مالی، تبه) [] کابه ر

حشام.

واقه وای: ۱) دهنگی له شوین به کی ناله ی زوی یان کمر ویشک: (ههر

و قه وای دسه بهده سستی عیراقه و / و ده زوی به که هه و دوگونی یی

به ناهقه و) «شیخ زه راه: ۲) بریتی به زیفه یی زاروک [] ۱) ناله ییایی

روبه و خرگوش: ۲) کنایه ز جیغ و فریاد شادی بچه.

واقی: عیره، عیره، ربه [] جیغ

واقی: به راستی: (له وای دا و به) [] واقعی، راستین.

واقین: نالاندنی زوی و کمر ویشک [] نالیدن روباه و خرگوش.

واک: ۱) ماسیگره، واق وای: ۲) تشه، شنه که، هین، هه راه، وایک،

وشه به که بو بشماره به ششک و زور حار به زیاده ده گوری [] ۱) مرغ

ماهیخوار سبید: ۲) چین ار حیز

واک: تاوها پکا، (خودا کاریکی واکا نهوگه لیه ی پزه کاکا بی ده کری

بلان ماکا) [] چنین کند.

واکات: واک [] چنین کند.

و کاتن: وک [] چنین کند.

واکرن: ۱) پکردن، نه ستور بو، به نه مایه ناوسان: ۲) کرده و، واکرن

[] ۱) یاد کردن، آماسیدن: ۲) باز کردن.

واکس: بو یخ، بو یخ، رهنگی که وشان [] واکس

واکسی: که سنی که که وشان زهنگ ده کانه و، بو به چی، بو باخچی []

و کس

واکفت: گهر نه وای نه خوشی [] برگشت بیماری.

واکلو: برا خوشکی به قسه و هه ر سهر زه کی [] خور و برادر ظاهری.

واکه: ۱) تارده بکه: ۲) بکه رده، و زکه [] ۱) چنین کن: ۲) بازکن.

واکه ت: واکفت [] برگشتن بیماری.

واکه ر: ۱) ورکه ر: ۲) شنی که مری به ی پی ده ک [] ۱) گشاینده: ۲)

مح آور

واکیمو: نه واه، ناهم حوره [] ابطور

واگزه: گزه با [] ناسد پایبری

واگل: گزه رده [] بارگشت

واگو: ۱) وارگو: ۲) ناوی گوت: ۳) نمون گوتیان [] ۱) بارگو: ۲) چنین

گفت: ۳) یشان گفتند.

واگو: خنگی حه لک و س له سمه ده هه [] وک فطار

و گس: داکیر، به ر سده س [] عصب بصری، سروا

ول: وال، گوشادو پهل [] ظرف گشاد و کم عمق.

وال: ۱) پارچه ی زهنگ به مایی ته نک که ترا و جلگی یوکی لی ده کس: ۲)

پان و گوشادو پهل [] ۱) پارچه یازک صورتی رنگ: ۲) عریض و گشاد

و کم عمق

والا: ناله [] باز، مفتوح

والا: ۱) ناواله: ۲) بدنال و بی ناوهرک: ۳) جله یوکی کچولان: ۴)

پارچه ی ته نسک و شاش [] ۱) باز: ۲) تو خالی، تهی: ۳) بهاس

عرو سک: ۴) پارچه یسمار نازک، توری

وايچه به جوړه س [ف] حس بير

واير حوه حود، و يراف صاحب

وايره د دري، ه حود بول [ف] صاحب مد

وايري در داري [ف] صاحب مد

وايش: ۱) توف، تاج: ۲) ويجه [ف] ۱) آخ: ۲) چنين تيز.

وايشه: وايجه [ف] چنين بير

وايکه: خوشک، حوا، خوهيشک [ف] خواهر.

واي لمن، داخ و دود بوس [ف] وي يرم.

وايلي: همي د دو هوار [ف] اي راي.

واين: ۱) هلاک، راکړد: ۲) ناوهداين ټپه [ف] ۱) فرارکړد، دويدن: ۲) چنابيم.

وايه: ناوهداين [ف] چنابيم

وايه: ۱) راسته، درويه: ۲) به تر زبه: ۳) وه عده: ۴) گونډکه له کورستان به عسي وړاي کړد: ۵) خوشک حور، وايکه [ف] ۱)

اينستور است، صحيح ست: ۲) چار است: ۳) هگام: ۴) ر روستاهای ويران شده کورستان بوسط بعتيان: ۵) حور هر

وايه: خاوه، خيو، حودان [ف] صاحب

وايه رو: به خاوه بول [ف] صاحب شدن.

وايهي: خوشکايه ي دسه خوشکايه ي [ف] حواهری.

وايي: راي کړد، هلاک [ف] فرارکړد.

وت: ۱) گوتی کوتی وتی: ۲) خهوت: ۳) شئ، تم، تهرای: ۴) نوره، کهمر: ۵) دلوپه: ۶) قر، قوم [ف] ۱) گفت: ۲) خوابید: ۳) هم: ۴) ناله: ۵) فطره: ۶) جرعه.

ون: مرون ميوه ي خهفتنگ [ف] حو بيه (مولت).

وتاج: بوه، زړی، پس [ف] وډ

وتار: ۱) نوسر وی دیو لسمه مېه ستن: ۲) قسه يو حه لک کردن. هرب هی مېه ستن: ۱) مقاله: ۲) سخنرانی، گفتار.

ونار بېز: که سئ قسه يو حه لک ده کاله سمر بهرره کهوه [ف] سخنرین.

ونار بوس: که سئ که دهر باره ي شتيکه وه بهر بزي ده بوس [ف] مده بوس

وتره: سمره [ف] رکات فطر

وتش: خهوتن، نفستن، بوستن [ف] خوابیدن.

وتم: گوتم [ف] گفتم.

وتی: ۱) گوتن، ۲) گوتيد [ف] ۱) گفتن: ۲) گفتند.

وتو: توتو، تاسني گوم بولگم لا بردنی چلکی چرج [ف] اطو

وتو: ۱) هم حوره: ۲) گوت [ف] ۱) اينستور: ۲) گمتی.

وتو، وناردان، قسه يو حه لک کړد [ف] سخنرانی کردن.

ونوت: برته برت، به پېچر پېچر بوله قسه کړد [ف] غرولند کردن

وتوز: گلاره حلور، نوتوس: (به رده که له جياوه وتوز بو) [ف] عتقان.

وتوز بون: گلاره بون [ف] غلبیدن از بالا به پایین.

ونوز کړدنه وه: خور کړدنه وه [ف] غلبیدن از بالا به پایین.

وتوکړد: چرج لا بردن به وتو [ف] اطو کشیدن.

وتوکيشدن: ونوکړد [ف] طوکسيس

وتوويز: واتو، قسه ي ناو خه لک [ف] شاييد

وتوويزه: نيون خهوتن ويجه بهري، بير حه و [ف] بين حوب ويدي ري وتوويز، گمتوگو، قسه کړد ده گه له کتر [ف] گمتگو.

وته: ۱) قسه، گونه: ۲) وتو، ۳) حه و، ۴) قوته، زړنگ: ۵) کهمرين ده رگ، وسته، خوست [ف] ۱) گفته: ۲) شاعه: ۳) حوب: ۴) زړنگ: ۵) ناله خفيف.

وته له: قوته که، زړنگي چکوله [ف] کوچولوی زړنگ وبهوش

وته ن: خهوتو، نوستوه خهفتنگ، راز به، نفستي به [ف] حو بيه اسب

وته ني: وته ني [ف] بگ، واته ني.

وته ون: قسيه کهر بيزه [ف] سخنگو.

وته وب: ۱) قسه ي ناو حه لک، تيشاعه: ۲) يسه يسته، به به چ، چيه چپ [ف] ۱) شاعه: ۲) بح ج

وتي: ۱) گو، گوني، گوت، يه يي: ۲) وتو، توتو [ف] ۱) گمت: ۲) اطو.

ويجا: ۱) توي، ته به: ۲) له وي، له به [ف] ۱) نجا: ۲) در حه.

ويجاخ: ۱) نك، ناگردان، کوچك ناگر: ۲) خاوه داني به ديوان: ۳) به چيم، مروی زه س [ف] ۱) اتشد ن: ۲) حادان مهمان بوس: ۳) محيب

ويجا حادان: مياگر، مای به ميوان [ف] مهمان پذير، سخی.

ويجاخ زون: ۱) ميوان رگر، ناي به: ۲) خاوه عولادی باش [ف] ۱) مهمان پذير: ۲) د راي فرريدن خوب.

ويجاخ زاده: ۱) بوه لي، سه هيد: ۲) به چکه شينج [ف] ۱) سيد: ۲) ولاد وينا

ويجاخ کوي: يي فرره ندي تيريه [ف] قافد فرزيد مذکر.

ويجا رايه ي: ۱) له وي به ولاه: ۲) به ياش نه وه [ف] ۱) اراڼ به د: ۲) پس از آن

ويجا راي: گېزانه وي خور [ف] بازگویی خوب و رؤيا.

ويجاخ: ويح به هم مو باويدا [ف] بگا: ويجاخ و مسقا ن

ويجان: هه ستي دل و ده وون [ف] وجدان.

ويج: دانه ويلو تهرافي ناو مال [ف] حيوب و مود خور کی درخانه.

ويچان: ۱) پشودان تيراحه ت: ۲) مولت: (ويچانم يده نايز فدره گمت ده دمه وه) [ف] ۱) استراحت: ۲) مهلت.

ويچان دان: ۱) پشودان، تيراحه ت کړد: ۲) مولت د، مود دان [ف] ۱) توقف کردن برای استراحت: ۲) مهلت دادن

ويچان گرتن، پشودان، ويستان کي [ف] توقف اندك.

ويچخانه: خه لوه ني، زوري تهرافي و که له يي پيداويستي مال، باشخان [ف] بستو.

ويچک: ۱) له برگوزو تيقال گوريس چي کړ: ۲) بولگ، موکي قله مو تيشي و. [ف] ۱) ساختن طناب از رشته های مختلف: ۲) نك هر چيز

بیر

ويچوچ: جريوه جريوي مهي موخت [ف] حبل حبل مررگن کوحب

وډم: ۱) مياره کی، پير وړی: (خوي تشن وډمي باش نه): ۲) تيجاره ي شينج بو که سئ که نف ووی دهرمان يي و مار بگري: (دهريش قوتاس

۱) ریز و درشت؛ ۲) کنایه از همه فرادخوانده یا بادی.

وردورد: ۱) زور زده (ووردوردی کرد)؛ ۲) به سهیلی لئ زونین (وردورد تی زوانی)؛ ۳) بسیار ریز؛ ۴) یا دقت نگاه کردن.

ورده: ۱) ورد: تیره؛ ۲) برنی به برن و ممر: (وردهم چند سمریک همه)؛ ۳) خرت و پرت؛ ۴) کم، کم؛ ۵) که مره و ته یالهی ورد که نه نهین دوشترایی بو سوساندن؛ ۶) رایشجا؛ ۷) کنایه از یزو گوشت؛ ۸) خرت و پرت؛ ۹) بدکی؛ ۱۰) ناله.

ورده ناهه سگ: ۱) ددگی بر بره و پس پس؛ ۲) برشی به تره پای به دهنگی پشته؛ (پیر که کوکی و نه تری دوره لمردن هتسا) ورد ههنگی دوی کوکه نیشانهی نهجهله «شخ ره را»؛ ۳) سدی بریده بریده؛ ۴) کنایه رگون.

ورده برسی به جوتس؛ ۵) به معنی

ورده بابت: کنایه بی چهرچی ورده و له کلا و مایع بیهور

ورده بر گدی لهور ریو: ۱) گامهای کوچک و به هم نزدیک.

ورده بزه: زهره دهی گم؛ ۲) لختد سیکه تبسم.

ورده یز: پورچه یزی ناوړگ؛ ۳) خرده بیهورون شکم.

ورده بین: وردین؛ ۴) باریک بین، نارنگ بین.

ورده بریب: به قلی وردو لیک بریک؛ ۵) بخیمهای ریز و متصل در دوخت.

ورده دان: دانه و نهی چکه له گنه و جو؛ ۶) نشن.

ورده ده مار: دهگی زور بویک له نهید مدا؛ ۷) زردی.

ورده نه گ: ۱) ورده ده مار؛ ۲) دهگی وردی دهره و نهی شاره گی ره که؛ ۳)

۱) ریزی؛ ۲) پرزهای پیرمون رسته نباتات

ورده شمر: نیوشمر؛ ۳) نگاه نیوشمر

ورده فروش: ۱) بیجه و نهی کو فروش، که سی که به که به که شت به فروش له و کاند؛ ۲) برشی به دوکاندوی فیهیر؛ ۳) چهرچی؛ ۴)

۱) تک فروش، خرده فروش؛ ۲) کنایه از کاسب کم سرمایه خرده یا؛ ۳) بیلهور.

ورده همن: خاکه همد؛ ۵) خاکه همد

ورده قهند: خاکه قهند؛ ۶) خاکه قهند

ورده که: پاژی له شست پاژی سجات، ده قیهه؛ ۷) دقیقه ساعت.

ورده کار: ۱) بنیاده می زیک و بیک و ران؛ ۲) دهس زهنگین؛ ۳) کاروباری بلاو، جور به جور ی کار؛ ۴) دم مرتب و منظم؛ ۵) همرند؛ ۶) کار مترقه

ورده کاری: ۱) دهس زهنگی؛ ۲) پیرگردنه و ده باش پت هتس؛ ۳) همرندی؛ ۴) نظم و ترتیب.

ورده کوب: ۱) چند پارچهی چکوله؛ ۲) دو میز گیرهی خویان؛ ۳) قطب ریز؛ ۴) اجرایی مرحله حرمس کو بی

ورده گور: بر رگر، ره خه گور؛ ۵) خرده گور

ورده گله می: گله می دوس به ای سته؛ ۶) دس به

ورده ل: گردن، کورته بالایی خرکه له؛ ۷) نوبه قد حق، ش

ورده له: ۱) روز چکوله؛ ۲) حومگه؛ ۳) ریز؛ ۴) میج

ورده مال: تازه، مهر و برن؛ ۵) کنایه از گوسفند و بز.

ورده مرده: خرت و پرت، شروشتال؛ ۶) خرت و پرت اتاتیه

ورده و: توشاکه، سهرنج بده؛ ۷) نگاه کن، توجه کن

ورده واله: مالی چهرچی؛ ۸) کالای بیهور

ورده ورده: کدم کمه، سه بره سه بره؛ ۹) کم کم، یوش یواش.

ورده و بون: ۱) ورد بونمه؛ ۲) ورد بونمه ی یوی زل به بچوک؛ ۳)

هر و شری مالی؛ ۴) دقت کردن؛ ۵) خرد شدن پول؛ ۶) فروخته شدن

کلا

ورده و به خسمو: برشی له گش به گشتی بنیادهم و دارایی و زینده و ور

له و بی دا: هاتنه سه رمان ورده و به خسیرین برین؛ ۷) کنایه از

عزم احوالی و احوال

وردی: ۱) بیجوکی، گجکهی؛ ۲) باش پیرگردنه و؛ ۳) خردی و

بریی؛ ۴) دقت

وردیان: ریدانه و ان؛ ۵) رند بهان.

وردیس: چه مو له به همر و ده سب، پوگوله به ورده ست؛ ۶) یا دو دست م

بر

وردیت: وردینه، زور ورد؛ ۷) بسیار ریز.

وردیت پش: گجکه بوتمه؛ ۸) کوچک سده است

وردیت دباش: حو ک دانه کا؛ ۹) کوخ می خا

وردی کلا: حکو له که ای سوحو

وردی کلاسه: وردی کلا؛ ۱۰) لام کر به مهس؛ ۱۱) به سسی

ورد بکلان: دهره و نهی همتی؛ ۱۲) ده و له وی؛ ۱۳) سوحو

وردیکه: ورد کوکه؛ ۱۴) کوچو.

وردیکه می: گجکهی؛ ۱۵) کوچکی.

وردیلانه: چکوله به؛ ۱۶) کوچولوی دوست داشتنی

وردیله: وردی زور ورد؛ ۱۷) بسیار ریز.

وردیله ک: وردی زور ورد؛ ۱۸) بسیار ریز.

وردیله که: روز چکوله به؛ ۱۹) بسیار کوچو.

وردی مرد: مرد، حرب و بر؛ ۲۰) حرب و بر

وردی مردی: وردی مرد، حرب و بر

وردیته: هردوک، هردوک؛ ۲۱) هردو

وردیلی: هردو کیان، هر کی، هردیدان؛ ۲۲) هر دو ش

وروق: همر و زری، گور و زری؛ ۲۳) هر دو

وروقین: همر و زری، هر کاتیک له وه خب؛ ۲۴) هر دو

ورره: ۱) به می ناره به هه للاحی کراو؛ (به شتی ده لئی و زه ی لوک به)؛

۲) دهنگی فرزه، دهنگی سوژی به به لئی چرخ یان شتی ناوحدلی؛ ۳)

۱) بهرین هسمب پسه ار غود؛ ۴) صدی خرحب سبب خرح

حب و حبی

ورره: بر دق و سب

ورژان: بر ران؛ ۵) بر سه سدن

ورژاندن: بر ران، بر ران؛ ۶) بر س

ورژان: وژاندن؛ ۷) بر ستن

ورشه: گرشه، بریفه [۱] درخشت

ورشه دار: گرشه دار، بریفه دار [۱] درخسته

ورشه دار: بریفه [۱] در حبس

ورشه کد: خوږی پشپله کیوی که که رلی نهرم و زوړه نرخه، وشه ک، وشه گ

[۱] نوعی گربه سان وحشی که پوستش قیمتی سم.

ورک: گرو، به لپ [۱] بهانه کود.

ورکاوی: به لپ گر، گروگر [۱] بهانه گیر.

ورکداو: ورکاوی [۱] بهانه گیر

ورک گرتن: گروگرتن، به لپ گرتن [۱] بهانه گرفتن.

ورکه: (۱) ورکه: (۲) نکه، ده نگی که می گریاناوی: (همرورکه ی دیت،

ورکس ی سره: (۳) خه مو خه یالاتی دل، کورکه: (۴) چمکه ی

ولاخه سره (لمورکه چوه) [۱] (۱) خرده: (۲) نک ونال: (۳) غم و

هوسهای دل: (۲) میج ستور.

ورکه: به ره و ژور بازیدن، هه لپری [۱] حسنه و خیر، پرش.

ورکه می: هه رکی، هه رکس [۱] هرکس

ورکه نه: سمری چه سهاو به شتی که و لاگرتن، هه لکه ندن [۱] برکتن.

ورکه نه: (۱) پښ کردی ناگر: (۲) پښ هه لچوون [۱] (۱) افروختن آتش (۲)

بالا رفتن ارسنگ و دیوار.

ورکه ورکه: ورکه کد، فرته و ژور، هه نیمه زده [۱] جست و خیز.

ورگ: عور، خوږ، غورگ، کرش، گده، مده [۱] شکبه.

ورگ: به لپ، گرو [۱] بهانه بچه.

ورگ دان: سنگدانی دیوار [۱] انحنای دیوار.

ورگدراو: ژگدراو، برنی له و ژوږو [۱] کنایه از پرخور.

ورگوتای: ورکه نه، پښ کردنی ناگر، داگیرساندن [۱] اور [۱] برافروختن

نس

ورگن: وگرن [۱] شکم گنده.

ورگنه: ورگن [۱] شکم گنده.

ورگه: (۱) ورگن: (۲) چی خواره مهنی [۱] (۱) شکم گنده: (۲) مده.

ورگ هاتن: ورگنه ستو و بو، بو ژنی رگ پری ده لپن: (ورگی هاتو

دیاره (رگی بزه) [۱] شکم برآمدن، برای زده حمله گویند.

ورگینل: (۱) دفر، چهره: (۲) ژور و ژور [۱] (۱) برگشت: (۲) زیر و رو

ورگیلان: (۱) مزین، گهرا نه: (۲) ژور و ژور [۱] (۱) برگشت: (۲)

زیر و رو شدن.

ورگیلان: (۱) رفرا نسن، چهره بدن: (۲) ژور و ژور [۱] (۱) برگرداندن:

(۲) زیر و رو کردن.

ورگیلان: قسمی زور و بیتام کردن [۱] و راجی

ورم: (۱) روخان، رمان: (۲) قوم، فر [۱] (۱) ریزش دیوار: (۲) خرعه،

ورماشنه: خوارنه ووی پښ راهستان [۱] لاخرعه سرکشیدن

ورمان: روخان، رمان [۱] فرو ریختن.

ورهای: (۱) روخان، رمان: (۲) قویانی زوی [۱] (۱) فرو ریخته: (۲)

هر درختگی، رس

ورمزیان: گویند که له کوردستان به عسی ویرانی کرد [۱] از روستاهای

ویران شده کوردستان توسط بهتین.

ورمن: (۱) ورم: (۲) شریکه له کوردستان [۱] (۱) پمن، شگون: (۲) اُرومیه.

ورمن دار: نیمه و پیدرو له لایه ن شیمه ووه، وعداد [۱] محار از پیر

طریقت.

ورنایش: (۱) حارش، حورو: (۲) حوراندن په بینوک [۱] (۱) حارش: (۲)

خاراندن با ناخن

ورنگه: (۱) گوزابی وینی به سه بر پی دهم کرده ووه: (۲) پسو، وچان [۱] (۱)

زیمه زیر لبی: (۲) وقفه برای سترحت

ورنگدان: بشودن، وچان گرتن [۱] توقف کوتاه برای استراحت.

ورنگ گرتن: بشودن، ورنگدان [۱] توقف کوتاه برای استراحت

ورنگه: گوزابی سه بری پی دهم کرده ووه، ورنگ [۱] ورمه زیر لبی

ورنگه ورنگ: ورنگی ژور [۱] ورمه پنبایی زیر لبی.

وروز: (۱) پیانگی خویری و بیکاره: (۲) بوگن بوگ [۱] (۱) مرد بیکاره: (۲)

بوی گذرده

وروره: گمراهی حای نازنگی مامر، گمراهی نازنگی مریشک که هینستا

به یونه هیلکه [۱] اشپیل تخم مرغ، پوره تخم مرغ.

وروره: (۱) چه قه و چه به دزی پی تام: (۲) به یستو کیکی زارو که له هالور

ده یکن و فره فری دتی، فره: (۳) برنی له ژنی چه نه باری فیلاوی [۱]

(۱) وراجی، ژازخایی: (۲) نوعی اسبب باری که از ساقه میان بهی

سازند و می چرخانند صدا می دهد: (۳) کنایه از زن مکار و راج.

وروره ی جادو: (۱) ناویکی خه پانی به له چیر و کاندای ژنی سیمه باز: (۲)

برسی له بربریی به ضرب رقیل [۱] (۱) نامی افسانه ی: (۲) کنایه و

سردن مکار.

وروز: سله ز بی به کومه ل، توره بوسی به کو [۱] هیچان گروهی

وروزان: توره بوسی به کومه ل [۱] به هجان مدن گروهی

وروزاندن: توره کردن و شله ژاندنی به کومه ل: (زده وادی وروز ندوه)

[۱] به هیچان آوردن گروهی.

وروزان: توره کراو به دهمان [۱] به هیچان آمده، بر نگیخته.

وروزم: په لاماری به کومه ل [۱] هجوم.

وروزم هینان: په لامار دتی به کومه ل [۱] هجوم آوردن

وروزه: به تهر و زم هانتی کومه ل [۱] به قشرد آمدن، ریزش کردن.

وروسته ی: پښ هه لچوون [۱] بالا رفتن از کوه و درخت.

وروگان: تی وروگان، دهره دهن له هه مولایه که ووه [۱] بیرامون گرفتن از

هر سو.

وره: (۱) ورا، روا، نذایی، هین وناوی د: (۲) ورنگ [۱] (۱) دهره.

سعد غب: (۲) ورمه زیر لبی

وره: (۱) برسیه یی مرحبمی، نزی: (۲) دهنگی به په له سوژنی چهره با

ناوبه تال (ورکه ووه ی دست): (۳) چه قه، چه نه بازی: (۴) میثوله ی

نوبه تی: (۵) وزه، په سو ی تاره هه لاجی کراو: (۶) به رده لان [۱] (۱)

گوسنگی: (۲) صدای مانند صدای هوا بیا: (۳) وراجی: (۴) پشه

مالاریا: (۵) پشه و اخیده پاک شده: (۶) سگلاخ.

وره بوسکه: گیاه که [۱] گیاهی است.

ورده بۆلگه: گياهكە [] گياهي است.

ورده پەرز: پەرس، ترسنى كه پياو له كارو نازايەنى دەحا: (شاحىكى)

سەحەو: ورده پەرز: [] جەمەت

ورده پەردان: ۱. رەزاجو: ۲. باھوشەبو: ۳. رەزەرز: سە: ۴.

و مەسەس

ورده چۆن: رەزاجو [] رەزەرز: سە

ورده س: ئالودار، دارى دەرەزاي حانو [] بىرەدى چوبى سەف

ورده رەودە: گەلەى بەرازو گورگ [] گەلە گرگ و گۆز.

ورده واره: گورسەيكە له كوردستان بەعسى وێرانی كرە [] از روستاى

ویران شەدە كوردستان تۆسە پەشيان

ورده و: ورنەگەى لەسەرەك، ورنەگە ورنەگ [] زەمە زەلەى.

ورده و: دەنگى گەورەو گۆزى سوزانى شى [] صدای گوش خراش

چرخیدن چيزى.

ورى: چەتە، دەنگدانى كۆك كه پێدەنگە [] امر بەساكت شدن

سنگ

ورى: گەي، سەرخەن [] گەي

ورب، زربگ، بەهوش، زەرك [] زربگ، هەرشەر

ورپوا: لەو گوندەى كوردستانە كه بەعسى كاوليان كرد [] ورسەي

در كوردستانى كه پەشيان آن را ویران کرد.

ورىاي: پەشيانە حورەدن [] حورەدن.

ورىستەى: راپۆر، پەشيانە سەربا [] بر حاسته

ورىسەگە: برۆسەگە، برۆسەگە [] برى ابر.

ورىش: گرشە، بر پە [] درختش.

ورىش، گرشە [] درختشان.

ورسە: بر پە، رەسە، گرشە [] درختش

ورىن: بر پە، رەسە، گرشە [] درختش

ورىنەگ: ۱. ورس، ورسە، ورسە [] ورسە، گورامى لەزەر

لوان: ۳. ئۆفەر، ئام [] قوت قلب، شجاعت: ۲. زەمە زەلەى

۱۳. قرار، رام.

ورىنەگە: ورنەگە [] نەگا، ورسە.

ورسە: ورسە، رەوانە، پانەرە [] هەديان.

ورسە: ورسە [] هەدين.

ورسە: ۱. پەس كۆرە بە قەسە: (سە توخوایى ورسە): ۲. بر پە: ۳. ورسە

بە ورسە: ۱. پەيان دەر پەسە: ۲. بر پە: ۳. ورسە

ورىسە: ورسە، ورسە [] هەركام، هەركام

ورسە: دەنگى مەش و زەركەتە [] صدای مگس و زنبور ورسە

ورسە: ۱. دەر پەسە: ۲. ئاوين [] ۱. هەش، پەش: ۲. پەش

ورسە: دەر پەسە: ۳. ورسە، ورسە [] هەش و بر پە

ورسە: ورسە، ورسە [] هەش و بر پە

ورسە: ورسە، ورسە [] هەش و بر پە

ورسە: ورسە، ورسە [] هەش و بر پە

ورسە: ورسە، ورسە [] هەش و بر پە

ورسە: ورسە، ورسە [] هەش و بر پە

ورسە: ۱. ورسە، ورسە [] هەش و بر پە

ورسە: ۲. ورسە، ورسە [] هەش و بر پە

ورسە: ۳. ورسە، ورسە [] هەش و بر پە

ورسە: ۴. ورسە، ورسە [] هەش و بر پە

ورسە: ۵. ورسە، ورسە [] هەش و بر پە

ورسە: ۶. ورسە، ورسە [] هەش و بر پە

ورسە: ۷. ورسە، ورسە [] هەش و بر پە

ورسە: ۸. ورسە، ورسە [] هەش و بر پە

ورسە: ۹. ورسە، ورسە [] هەش و بر پە

ورسە: ۱۰. ورسە، ورسە [] هەش و بر پە

ورسە: ۱۱. ورسە، ورسە [] هەش و بر پە

ورسە: ۱۲. ورسە، ورسە [] هەش و بر پە

ورسە: ۱۳. ورسە، ورسە [] هەش و بر پە

ورسە: ۱۴. ورسە، ورسە [] هەش و بر پە

ورسە: ۱۵. ورسە، ورسە [] هەش و بر پە

ورسە: ۱۶. ورسە، ورسە [] هەش و بر پە

ورسە: ۱۷. ورسە، ورسە [] هەش و بر پە

ورسە: ۱۸. ورسە، ورسە [] هەش و بر پە

ورسە: ۱۹. ورسە، ورسە [] هەش و بر پە

ورسە: ۲۰. ورسە، ورسە [] هەش و بر پە

ورسە: ۲۱. ورسە، ورسە [] هەش و بر پە

ورسە: ۲۲. ورسە، ورسە [] هەش و بر پە

ورسە: ۲۳. ورسە، ورسە [] هەش و بر پە

ورسە: ۲۴. ورسە، ورسە [] هەش و بر پە

ورسە: ۲۵. ورسە، ورسە [] هەش و بر پە

ورسە: ۲۶. ورسە، ورسە [] هەش و بر پە

ورسە: ۲۷. ورسە، ورسە [] هەش و بر پە

ورسە: ۲۸. ورسە، ورسە [] هەش و بر پە

ورسە: ۲۹. ورسە، ورسە [] هەش و بر پە

ورسە: ۳۰. ورسە، ورسە [] هەش و بر پە

ورسە: ۳۱. ورسە، ورسە [] هەش و بر پە

ورسە: ۳۲. ورسە، ورسە [] هەش و بر پە

ورسە: ۳۳. ورسە، ورسە [] هەش و بر پە

ورسە: ۳۴. ورسە، ورسە [] هەش و بر پە

ورسە: ۳۵. ورسە، ورسە [] هەش و بر پە

ورسە: ۳۶. ورسە، ورسە [] هەش و بر پە

ورسە: ۳۷. ورسە، ورسە [] هەش و بر پە

ورسە: ۳۸. ورسە، ورسە [] هەش و بر پە

ورسە: ۳۹. ورسە، ورسە [] هەش و بر پە

ورسە: ۴۰. ورسە، ورسە [] هەش و بر پە

ورسە: ۴۱. ورسە، ورسە [] هەش و بر پە

ورسە: ۴۲. ورسە، ورسە [] هەش و بر پە

ورسە: ۴۳. ورسە، ورسە [] هەش و بر پە

ورسە: ۴۴. ورسە، ورسە [] هەش و بر پە

ورسە: ۴۵. ورسە، ورسە [] هەش و بر پە

ورسە: ۴۶. ورسە، ورسە [] هەش و بر پە

ورسە: ۴۷. ورسە، ورسە [] هەش و بر پە

ورسە: ۴۸. ورسە، ورسە [] هەش و بر پە

ورسە: ۴۹. ورسە، ورسە [] هەش و بر پە

ورسە: ۵۰. ورسە، ورسە [] هەش و بر پە

کتر بی حد؛ خواسته شده

وسته‌ی: (۱) حسن؛ (۲) حدس؛ (۳) انداختن؛ (۴) خوابیدن

وسعت: مه‌ودا، ماهه، دهره‌سی کار؛ عرصه، نجم کار

وسک: سبک، نیشک، زین، بریسک؛ خشک

وسکت: (۱) وست، بی‌دهنگ؛ (۲) بی‌دهنگ‌به؛ (۳) ساک؛ (۴) ساکت

باس!

وسکت‌یون: ده‌نگ‌به کردن؛ حرف بردن، ساکت شدن

وسکت کردن: بیدار کردن؛ ساکت کردن

وسکرا: دهن بر روی گردن؛ سینه‌دهی؛ سینه

وسکی: سبک، سبک‌دلانه

وسل: خوشبختی، نیکی؛ غسل شرعی

وسعه: ره‌نگی که زبان بر روی بی‌دهنگ‌ده‌کن؛ وسعه

وسعی: دوری، میردیک، بی‌کتری، هری؛ هوو

وسو: سوگنده‌ناوی، یوسف، ناوه، پری، ی. (وسوه‌شعل به‌سوی

سینه‌شعه‌چو، شو‌شورن)؛ مخفف یوسف، نام مردانه

وسواس: عصبانیت، کسبی که به‌تاو‌خ‌د‌ر‌ح‌ کرد؛ زور بی‌داده‌گری؛

وسواس

وسواسی: و زواری، سهرسری؛ میرد، دهمی، مراج

وس‌وشک: ده‌نگی گریان و شیوه‌ی؛ صدای گریه و راری

وسوسواره: ناوی، هوزیکه، له‌تا‌کو به‌عسی دهره‌د‌ری کردن؛ نام

عشیره‌ای کرد زبان

وسین: سوگنده‌ناوی، حسین؛ مخفف حسین، نام مردانه

وش: (۱) کس (وشم)؛ (۲) ده‌نگی ماری، رگ‌ه‌س‌دا؛ (۳) بزمی، گوشین؛

(سری حرمه‌بی‌وشم؛ ۳ بر روی (وسر)؛ ۵) کس، ۲۰

ه‌رمای بی‌ده‌ک، یون؛ (۷) خوش، ه‌رماتی که‌روستائین؛ (۱) گشت؛

(۲) صدای مار خشم‌گین؛ (۳) فشردن؛ (۴) هوش؛ (۵) کتب؛ (۶)

امر به‌سکوت؛ (۷) فظ موقوف کردن، الاع

وشا: گوشرا، گوشرا؛ فشرده شد

وشار: (۱) گوشین، له‌ناو‌ده‌س‌تا، گل‌فین؛ (۲) شارد‌س‌وه، ناقه‌ت کردن

قه‌شیر؛ (۱) فشردن؛ (۲) پنهان کردن

وشاردن: (۱) گوشین، گوفین؛ (۲) فشارتن؛ (۱) فشردن؛ (۲) نهان

کردن

وشاق: گهنج، لار، جحیل، جوان‌عومر؛ حور

وشان: گوشرا، گوفان؛ فشرده‌شدن

وشاو: گوشرا، گوفیاگ؛ فشرده‌شده

وشای: وشاو؛ فشرده شده

وشت: (۱) وشی، ترساندن؛ (۲) وشی، دهره‌بی، سه‌گ، کس، کس‌کس؛

(۳) وریا، ورنشک؛ (۱) کلمه‌ترساندن؛ (۲) کلمه‌تحریر، سه‌گ؛ (۳)

هوشیار، زورنگ

وشر: حوشر، حوشر، ده‌ده؛ شر

وشرالوک: حوشر حور؛ حوشر، کسیمه

وشرار: زنجیره‌ش‌ه‌یولی، نهری، چوم؛ آب‌حیره، وسط رودخانه

وشرخو: حن‌د‌ر‌ح‌و، جی‌ح‌ق‌نه؛ لا‌کلنگ

وشرخان: (۱) نه‌ویله‌ی وشران؛ (۲) برتی، له‌نوده‌ی زورگه‌و‌وه‌و‌دیور

بلند؛ (۱) شرخانه؛ (۲) کتبه از اتاق بسیار گشاد و بلند، سالی

وشرخوا: حوشرخوا، بالوک، نازیوکه، نازی نه‌حمه‌د‌زاو‌که‌ره؛ حشره

خوندک، شپخک

وشرخواز: حوشر حور؛ حوشر

وشرخو: حوشر، حوشر، دهره‌بی، له‌نهری، پشله‌کیوی، ده‌نیه

ده‌حاته، سه‌ریشی، وشر، دهره‌بی، ده‌خوا؛ دهره‌بی، پست‌گر به‌سان

وشر حورک: وشرخواز؛ حوشر

وشر حور: وشرخواز؛ حوشر

وشردانه: (۱) چوری، گهنم؛ (۲) چوری، زاح که‌بو دهره‌بی، ده‌سن؛ (۱)

نوعی، گهنم؛ (۲) نوعی، زاح

وشرددانه: وشرددانه؛ بگ، وشرددانه

وشرددانه: وشرددانه؛ بگ، وشرددانه

وشرقیق: برتی، له‌پو‌غرله‌رگ و ده‌به‌و‌هر؛ کتبه، رگبه‌نور بود

وشرگه‌ل: ده‌س‌ر، ده‌س‌ر؛ ده‌س‌ر

وشرگه‌لو: گوزنه‌ی سواله‌تی، نیک‌خو، بو‌زا‌گو‌ی‌ری، ناو‌ای، شرنگو

وشره: وشری، میویه، به‌رالیهری، بیری؛ شر، ماده

وشره‌ر: چوری، ماری، ده‌ده‌ر، ده‌س‌ر؛ نوعی، ما

وشره‌ر: حانه‌و‌رینکه، وه‌ک، س‌ر، ده‌جی، زور، س‌ده‌و، م‌و‌ری، بی‌ده‌وه؛

شرمرع

وشرمه‌ل: (۱) کیریکه، له‌کوردستان؛ (۲) برتی، له‌ساده‌می، مل‌درز؛ (۱)

نام کوهی است؛ (۲) کتبه، ار‌آدم گردن دراز

وشرمه‌ل: جیگه‌ی نیچ‌دانی، وشرگه‌ل؛ حای، خوابانیدن، شر، ن

وشرمه‌له: مه‌له‌ی، له‌س‌ر، ته‌شت؛ شناکردن، برپهلو

وشره: وشرار؛ بکوه، خیراب

وشره‌وان: ساره‌وان، سوانی، وشران؛ ساروان

وشری: چوری، رویشتن، به‌لوی، بلند؛ نوعی، ده‌رفتن

وشتو: ده‌دانی، سه‌گ، بی‌یه‌ی، کس، کس؛ فظ حمله‌د‌و، سگ

وشته: وشی، ترساندن؛ (وشتی، بی‌یکه‌ی، دلی، ده‌توقی)؛ کلمه

ترسان

وشته‌به: ناوی، دو‌گو‌ید، له‌کوردستان، به‌کیان، به‌عسی، ویرنی، کردانی، نام

دورستان، کردسان، که‌یکی را به‌شان ویران کردند

وشتو: وشتو؛ لفظ، پارس، دهن سگ

وشتیو: وشتو؛ لفظ، پارس، دادن سگ

وشر: (۱) ده‌یک، له‌ده‌پاز، یازیک؛ (۲) خوب‌بایی؛ (۱) عسر، یک‌دهم؛ (۲)

حوبه‌ها

وشتی: ده‌نگی، نالینی، خه‌س‌گین؛ صدای خغه

وشتک: (۱) پیچه‌و‌اشی، ته‌ر؛ (۲) رقی، سه‌خت؛ (۳) زرد، چک‌وس؛ (۴)

روناخ‌رش؛ (۵) دیکه‌یشتو؛ (۶) به‌عد؛ (پولی، وشتکی، هیه)؛ (۷)

بشمو، نه‌ی، ه‌ل‌ب، ع‌یاره‌واو؛ (نم، لیره، ه‌ل‌ب‌نیه، وشتک)؛ (۱)

خشتک؛ (۲) سخته، وشتک؛ (۳) خسیس؛ (۴) اخ‌و؛ (۵) به‌هم، ۶، نقد؛

وشكه و بون: وشك بونه [۱] خشك شدن خيس.

وشكه و كردن: وشك كردن بونه [۱] خشك كردن خيس.

وشكه و ده يو: وشكه و يوگ، نيشكه و ده يو [۱] خشك شدن خيس.

وشكه و ده بون: وشكه و بون، وشك بونه [۱] خشك شدن خيس.

وشكه و ده ر: خه فتان، تو خاندن له شيوه رد به ته مای باران [۱] پدرا هشتی

در زمين خشك به اميد باران.

وشكه و ده كردن: وشك كردن بونه [۱] خشك كردن خيس.

وشك هه لاتن: وشكه لاتن [۱] نگ: وشكه لاتن.

وشك هه لاتو: وشكه لاتو [۱] نگ: وشكه لاتو.

وشك هه لنگه ران: نريك به وشك بون [۱] نريك به ختمك شدن.

وشكه بى: برتنى به روپنى و ككه سو به كناهى از تمنق.

وشكى: ۱) بهز، وشكى: ۲) پيچمو نهى تهزى: ۳) بهتى، بى هيچ.

(ميواي به وشكى هاتوين وانا: به ده سنى به نال، به لئى به وشكى

به كاري چى ديشه) [۱] ۱) بر، وشكى: ۲) خشك بودن، خند خيس:

۳) خالى ار هر چيز، خشم و خاى

وشم: ۱) به لاي شيوا و ده: ۲) ده بيم، ده ليم: ۳) به مای گوشين و بر در.

نه گوشم [۱] ۱) آفت بانات: ۲) گويم: ۳) مى فترم.

وشمى: ينى تيزم [۱] به وى مى گويم

وشو: وشه ترساندنى ترسه بونك [۱] لفظ ترساندن ترسويان.

وشو: ۱) كوئى رور به ده كى ميوه كه به دار كيكه و ده لو، سراوه: ۲)

گولى ده خل [۱] ۱) خوشه ميوه: ۲) خوشه غله.

وشو كهر: گول چين، كه سى كه ده سك و گول ده كا [۱] خوشه چين

وشه: ۱) وته، واژه، ويژه، ميوه، له م، كه ليه: ۲) ده كى و ده دهنگى

مارى تووه [۱] ۱) كلمه: ۲) صدى مانند مار پرا نكيخته.

وشه به وشه: كه بيه به كه سمه، به يز به له بر [۱] حرف به حرف، تماماً.

وشه ك: ورشه [۱] نگا: ورشه ك.

وشه گ: ورشه ك [۱] نگا: ورشه ك.

وشه وش: ده كى له شوين به كى مار [۱] صدای پيايى مار پرا نكيخته

وشى: ۱) وشوى ميوه: ۲) زاپردوى گوشين بو كه سى سته م، گوشى،

كوشى [۱] ۱) خوشه ميوه: ۲) فشرده.

وشپ: وشا، گوشرا [۱] هشرده شد

وشيار: ناگاداره بهير، وريا: (شوكور وشياره مەحوى، تى ده كا دنيا

خمر بسانه / خمرابهى گهر بكا نه هلى خمرابه بوچى لى ده گرم)

«مه حوى» [۱] هومبار

وشپه ر بون: ناگادار بون [۱] آگاه شدن، هشباوشدن.

وشپه ر بونه: ۱) ناگادار بونه به كاري: ۲) به خه به هاتس له خمر [۱]

۱) آگاه شدن: ۲) بيد شدن از خواب.

وشپه ر كردن بونه: ۱) ناگادار كردن له بهتى: ۲) له مو به زادن [۱] ۱)

آگاه كردن ز ر: ۲) بيدار كردن از خواب.

وشپه رى: ۱) وريايى: ۲) به ناگايى، بيدارى [۱] ۱) زرينگى، هشپه رى: ۲)

بيدارى

وشپه ر: نه شارت، شاردن بونه [۱] پنهان كردن.

وشين: گوشين، گلو فين [۱] هشردن.

وفه: كوا نيكه له ناز له ديت [۱] دملی كه ويژه دم است

ول: ۱) پيچكه در كيكه له شيلان ته كا گولى زه ردو سور ده گرى: ۲) گول،

۳) خوتچه: ۴) بده نگ (ول به: ۵) به ده لا. (ولى كه با بچى): ۶)

به به گه، خوته گرىو (شل و ول) [۱] ۱) جاريى اسب كه به سترى

كوهى مى ماند: ۲) گل: ۳) غيجه: ۴) ساكت: ۵) ول: ۶) شل و

سب

ول: ۱) كون، قور، كوب: ۲) به ده لا: ۳) وركه نانى بنگوشين: ۴)

تيكوشين: ۵) گونواو، له ناو ده ست گوشو: ۶) گوم [۱] ۱) سورخ: ۲)

ول: ۳) ناز ياره برى تريد: ۴) ناز تريد شده: ۵) مچاله: ۶) كم.

ولا: ۱) تمولار، ته وىالى: ۲) سرنده محردا، به حوا [۱] ۱) آسو: ۲) ولله

ولات: ۱) سمرزه ميني چى زيايى خه لك: ۲) مەملەكەت: ۳) برتنى له

ده ورو بهرو داروديوار. (هه مو ولا تى پيس كرد، به سهر ولا تى دامه زيوه)

[۱] ۱) سرزمين آباد: ۲) كشور: ۳) كناهى از دوروير و دروديوار

ولات پاريز: بيسمان به رست [۱] ميهن دوست.

ولات پاريزى: نيشتمان به رستى [۱] ميهن دوستى

ولاخ: به كسم و گا و گول [۱] سور و گا و گا و ميش.

ولاخدار: چاروى دار [۱] چارو دار.

ولاخلو: گوندى كه له كوردستان به عسى ويرانى كرد [۱] از روستاهای

ويران شده كردستان توسط بعثان

ولاش: ۱) لهو گونده نهى كوردستانه كه به عسى كاولان كرد: ۲) نمر،

ره بقی رنگه [۱] ۱) روستايى در كوردستان كه بعثيان آن ر ويرن

كردند: ۲) همر.

ولاشم: ۱) شلى به پيچراو: ۲) به رتاو له [۱] ۱) سست ناپيچيده: ۲)

روبار.

ولاغ: ولاخ [۱] نگا: ولاخ.

ولاغبار: ولاحد ر [۱] چاروادر.

ولاغلو: گوندى كه له كوردستان به عسى ويرانى كرد [۱] از روستاهای

ويران شده كردستان توسط بعثان

ولا له: نامرازى كه له خه ركه دا [۱] ايزارى در چرخ دوكريسى.

ولام: ۱) خه بهرى ز سيراو: ۲) جواب، به يوسف [۱] ۱) پيام: ۲) پاسخ.

ولا مه: مانا كردن بونه [۱] تقمير، شرح.

وللا به: لهو گونده نهى كوردستانه كه به عسى كاولان كرد [۱] روستايى در

كردستان كه بعثيان آن را ويران كردند.

ولاو: بلاو به ر [۱] مر كده

ولاوى: بلاوى [۱] پرا كندگى.

ولاويى: جوانى شوخ و شهنگ [۱] زيايى شوخ و شهنگ.

ولاوين: شيلان به ده ست، ده سى پيامان [۱] مالش دادن، چالاندين.

ولايهت: ۱) ولات، سه رزه مين: ۲) شاره باؤير [۱] ۱) منطقه: ۲) شهر

ولته: گهر ماسى [۱] تخم ماهى.

ولچه: خونه چى تاره يشكوو [۱] غيجه تازه لب گنوده

ولحنى: ۱) بلخ، سوگ و چروك: ۲) گوى نه در، كه تره خه [۱] ۱) هرزه: ۲)

لا فید

ولحنی: ولحنی [نگا: ولحنی.

ولس: تازهل، مالات، ده ولت [دام، حیون اهلی.

ولسات: ولس [نگا. ولس.

ولفس: چرت، نیر بوئی رمی بو نیر: (ولفن) جفت، همسر

ولقت: سرفه نامه [مزد دعاویس.

ولک: ۱) گورچک، گورچه یله: ۲) جهرگ، کهزه ب [۱] گرده، کلیه ۲) جگر.

ولک به ساجه ودان: حبرگ سوتندن، نوشی دهر در بازار کردن [جگر سو رادن، کنایه از بسیار آزار ددن]

ولکرن: ۱) دهر کردن: ۲) بهره لا کردن [۱] رادن: ۲) ول کردن.

ولکری: ۱) دهر کرا: ۲) بهره لا کرا: ۱) رنده شده: ۲) رها شده.

ولکه: وشه ی بچوک شدنان: (گردولکه، جاشوبکه) [پسوند تصغیر.

ولکسه: مه لسه ند: (له ولکسه ی عیشق دا گمر لاقی شاهی لی بده ی نبت دنت) «پیکه س» [منطقه، قلمرو.

ولماو: به فری شلی نیوه ناو [یرف ایکی در حال دوپ.

ولمه: ۱) یارچه گوشتی زلی پی تیسک: ۲) زه قایی سه رزان: ۳) گولمه [۱] قطعه گوشت درشت، لخم: ۲) قسمت بالایی دن، کفل: ۳) نگا، گوسه

ولنگه: ۱) ده سه پاچه، پده که وته، دامار: ۲) قسه ی بی ماناو بی سهر ویر [۱] دستپاچه: ۲) چرید ویرت ویلا.

ولنو: به مجوره انا این طور

ولنو گوئینه، گوئینه فاینگ گوئینه

ولنوش، برنوش، برنوش [بلعور دیز

ول ول، بونه بولی به گوزه و به راه [عتراص و داد و پید د.

ولوله: گدرای ناورگی مامر، وروژه [تخم بیم بند در شکم مرغ.

وله: بان، به ربان [عریض، پهن.

ولنه: ۱) گولمه، ولنه: ۲) مله، جو بزه، جو بزه: ۳) کون، قول [۱] نگا، گولمه: ۲) حشره آلوده: ۳) سورخ.

ولنه: هلو، نه بلوه، نه لوه [عذب.

ولتوت: شیلان، چلیق [تسرن کوهی

ولره: بولکه، گاگور، ولیره [خلر

ولسه مبعث: لدر گوستانه ی کوردستانه که به عسی کاولیان کرد [روستایی در کردستان که به تین آن را ویران کردند.

ولسه گامه، ولتوت، شیلان، چلیق [تسرن کوهی

ولی، حو بجه، بشکوز [انما عحه.

ولئی: ووه، لخم مجوره [این طور

ولیاوا: گرسدنگه له کوردستان به عسی ویرانی کرد [از روستاهای ویران شده کردستان توسط بهمن]

ولیره: ۱) کرن: ۲) بولکه [۱] گاودانه: ۲) خلر.

ولیفه ت: ۱) ولف، هاوجوت: ۲) خوزایی، به بی رخ: ۳) سرفه نامه [همسر: ۲) رایگان: ۳) مزد دعاویس]

ولیفه تانه: سرفه نامه [مزد دعاویس.

ولسین: ۱) گونفین، گوشین له ناوده ست: ۲) نیکوشین [۱]

ولچاله کردن: ۲) ترید کردن س

ولتو: جوان چاک، شوح وشه نگ [ربای سوح و سگ

ولتوی: شوح وشه نگ [شتگ و شوخی.

ولیه فله شی: بریتی له میرد بهرائیسه بهژن (به حبر و ده حبره لای

ولیه فله شی) «جهت بی مه لاه» کنایه ار همسر زن، شوهر.

ون: ۱) گوم، نادمار: ۲) تیره، هون، تمنگو، هنگ [۱] گم: ۲) شما

ون خریس [خوب

ونا: ۱) گوم، نادمار: ۲) به لاش، خوزایی: ۳) به مجوره، ناوها [۱] گم:

۲) مفت، معانی: ۳) پی طور.

وناره: ۱) شلماده، نه یار: ۲) خیشکی که ده وی پی تهخته تهخته ده گن بو

جاسدن: ۳) بناره د وینی کیو: ۴) شتیوی سی کاسه [۱] آمده: ۲)

شخم صاف کنی که کردها را تقسیم می کند: ۳) د منه کوه: ۴) شخم

سه جبهه.

ونارا: ناماده ی کرد، حارری کرد [ماده کرد

ونارای، راگرتس، وساندن [سگهداشتن، متوقف کردن.

وناردن ناماده کردن [ماده کردن.

وناندن: هژنده وی کفری، پرچ هونینه [آراستن و بهشتن مو.

ونو: بنای در یکی لیره واری بی بهره [درختی است واد و جنگی.

ون بو: ۱) گوم بوگ: ۲) گوم بو، دبر نما [۱] گم شده: ۲) گم شد

ون بو، گوم بو، گم شدن

ونار بر [نگ بنار

ونجر، ریر لیرال، شر ودر [له ودر، کهه و هم در رفته.

ونجر به ونجر، به ودر و در او [سار کهه و باره

ونجر و ونجر، ونجر به ونجر [سار کهه و باره دره

وند: گرم، و، بادیار [گم.

وندابو: ۱) گوم بوگ: ۲) گوم بو، ون بو [نگا: ون بو،

وندابو، ون بو، گم شدن.

وندابین، ون بو، گم شدن.

ونداکرن: ۱) گوم کردن: ۲) گومیان کردن [۱] گم کردن: ۲، گم کردند.

ون کردن: گوم کردن [گم کردن

ونگه: باوان به رهنده ی ناو [جای بسن آب

ونه: ۱) گومه، دیارتیه: ۲) نهو، فلان: ۳) بته، بینه [۱] گم است: ۲) ن:

۳) بگزار، به

ونه و دی: خونگر، حوین نه ستین [خونخواه.

ونئی: ناوها، به مجوره [این طور.

ونئی: خون [خون.

ونئی یایش: ووانین، وواشاکردن، فک کردن، لی میرانس [نگاه کردن

وو: ۱) هوی، ناهای: ۲) توف، دادله دهس [۱] حرف ندای، ای: ۲)

وای.

وو: ۱) پیتی بادانه و، وه: ۲) نهو [۱] حرف عطف، و: ۲) و وی.

وه ترخ: (۱) لیمسی باز به سه ره نه نشن: (۲) حله که کون [ا] چوب بر
 سس باز: (۲) لبس کهه
 وه تر حجبی: کوبه فروش [ا] کهه فروش.
 ودهن سوه که له ماوی عوسمان [ا] مخفف عثمان، نام مرد نه.
 ودهنه باتو، گون، خا [ا] خایه، بیصه.
 ودهنه بوی که [ا] باد حق، اماس حایه.
 ودهنه راییش: مهشی گردنی سه باران [ا] وره سر باران
 ودهنه: (۱) ژینگه، زید: (۲) دهس گردی باوجو [ا] (۱) وطن: (۲) ساحته
 داخلی
 ودهنه پهرست: ولایت خوشه و یست [ا] میهن پرست.
 ودهنه پهرور: ودهنه پهرست [ا] میهن پرست.
 ودهنه جهز: رهس پهرست [ا] میهن پرست.
 ودهنه خوشه و یست: ودهنه پهرست [ا] میهن پرست.
 ودهنه دوست: ودهنه پهرست [ا] میهن پرست
 ودهنه: (۱) ودهنه پهرست: (۲) سنها تی نوخو: (۳) برتی له پارچه تی
 همران قسمت [ا] (۱) میهن دوست: (۲) ساخته داخلی: (۳) کنایه ز
 پارچه ارزان.
 ودهتی: له وده، نهوس وده [ا] از ای رمان.
 وهح: (۱) حور مست، ریزه: (بیانکی به وچه): (۲) قسمت و نرخ: (زور
 به وچه باکردی): (۳) قایده کارکنی بی وچه تا کهم: (۴) تاجی.
 دهس گردنی: (نهر وچه): (۱) شأن، احترام: (۲) ارزش: (۳) بهره:
 ۴ سار
 وهجاخ: وجاح [ا] نگا: وجاخ.
 وهجاخ: وجاح [ا] نگا: وجاح.
 وهجاخ زده: برتی به سهد، عدولادی پیغمبر [ا] گایه از سید
 وهجاخ کویر: بی روی نیریه [ا] فاند فرزند دگور.
 وهجه: دهستور، همران، هتر [ا] اجازه: ۱۰۰
 وجهیه: ناوی زبانه [ا] نام زبانه.
 وهچ: (۱) بچو: (۲) لکی له بق ده چوگ: (۳) نهوه به تیز: ۴ به هر دو
 در سح [ا] (بچه: ۲) حواه ارشاه و شاخه: (۳) نپیرگان: (۴) سود و
 بهر
 وهچکه: بهچکه، زروی پچوک [ا] بچه کوچولو.
 وهجه: وهج [ا] نگا: وهج.
 وهجهن: به کام نرخ [ا] قیمتش چنده است؟
 وهجهنه: وهجه [ا] نگا: وهجه.
 وهجهنی: وهجه [ا] نگا: وهجه.
 وهح: (۱) ونه تی سه یرمان، پهک: (۲) لیخوزینی گاو مانگا [ا] (۱) حرف
 عجیب: (۲) کلمه ریدس گاو.
 وهح: ونه تی چیل و گ لیخوز [ا] حرف راندس گاو
 وهحشی: (۱) درنده: (۲) سل و قوشقی و تازم: (۳) برتی له مروی نه فام:
 (۴) برتی له زانم [ا] (۱) درنده: (۲) رسوک و رام بشده: (۳) کنایه از
 شخص احقر و نهفهم: (۴) کنایه از سمکار

وهحه: ونه تی گ لیخوزین. وهح [ا] حرف راندس گاو
 وهحهو: وهحه [ا] نگا: وهحه
 وهخ: ناخ، هوار له بهر زان و دهرد [ا] اح
 وهخت: (۱) کات، سات، دهم، گاف: (۲) بهخت، بیغمال، تاله، تالاح [ا] (۱)
 رفت: (۲) بهخت
 وهختابو: نریک بو، نهوه سده تی نه مایو [ا] حیزی نمانده بود، بر دیک بود
 وهخت و هخت: (۱) له تهور زوردا جاری: (نهم دهه مانده وهختا و هخت
 دهخوی: (۲) جازیه صدی: (وهختا و هختی سه یرمان بهه) [ا] (۱)
 شبانه رویک پار: (۲) گاهگهی
 وهختاو و هخت: وهختا و هخت [ا] نگا: وهختا و هخت
 وهخت بو: وهختابو [ا] نگا: وهختابو.
 وهحبه و هخت: حاربه چار [ا] گاه به گاه
 وهخترا و هخت: وهخت و هخت [ا] گاه به گاه.
 وهخو: نهوسا که وهخت [ا] زمانی، ان زمان.
 وهخته: (۱) دهه سده تی نریکه، کاتی نه دوه: (۲) نهوه تالچه: (۳) نیری
 بهرانی دابه سته [ا] (۱) هگانش رسیده: (۲) شانس سم: (۳)
 بگه و قوچ پرور.
 وهختهو: وهختابو [ا] نگا: وهختابو
 وهخژن، ثوقره، ثوحزن [ا] سه
 وهخستن: له قادن، ثاویران کردن: (زور بری به کهرادا وهخستوه) [ا]
 او بران کرد
 وهخشه: بهخشین، بهخشش [ا] بخشش
 وهخه: (۱) بری گران زورناخوش: (۲) ههوی زورگران و ناخوش: (۳)
 ناب دابه سته [ا] سوی سپاری و معقی: ۲ هون سبه
 ۳ باجو
 وهخو: هرکه بهخو، بهنوشه [ا] بنوش
 وهخو: (۱) سوکده خود: (۲) بهخو: نهوه: ۳، بهخوی [ا] (۱) بهخدا قسم: (۲)
 بهوس: ۳ بهوسینه نک
 وهخو کهوس: حوامانده کرد [ا] خود آمده کردن
 وهخو گرتس: لای خو حوامانده، مالکی بیکه سی ودهو گرتوه:
 (۲) قبول کردن: (۳) له سهو خو پیوست کردن: (۴) مکرر بران: ۴ راج
 [ا] (۱) سر سر سی کرد: ۲ سیریس: (۳) برخود لازم کردن: (۴)
 عرف کرین
 ودهخوین: فرکس، بهخو به دهف ساسم
 ودهخوسه: بهخو به دهف ساسم
 ودهخو: بهخو به دهف ساسم
 ودهخیر: بهخو به دهف ساسم
 بهسلامت
 وهخو: (۱) دهخیر: (۲) دهخیر هاتی [ا] (۱) بهسلامت: (۲) خوش آمدی.
 وهدا: (۱) خاترخوای، هالاری: (۲) نود، دایک [ا] (۱) خداحافظی: (۲)
 مادر.
 وهدارتش: (۱) تاقهت کردن، هه لگرتن: (۲) باژن، بن عهده خس: (۳)

تہ فیلنی تہ فہمہ تی [۱] برداشتن؛ ۲) دفع کردن؛ ۳) افسار عاده مسخره

وہ دار دایش؛ تافت کردن، ہلگرن [۱] برداشتن

وہد ریش؛ وہد رایش [۱] برداشتن

وہد روتش؛ وہد روتش [۱] نگاہ ودارش

وہدانی؛ ۱) دان؛ ۲) گہر، نہوہی ہرزو تابہتی؛ ۳) دانہوہی زمین؛ ۴) کدواں کدہ تہرہ۔ (سورتشکی وہد لہ تاوینہوہ [۱] دان؛ ۲)

بازگردانیدن وام و سپردہ؛ ۳) گندن زمین؛ ۴) انعکاس

وہدایش؛ نیشتہ، ریشکی لئوی سدور [۱] بحال

وہدایہ تہ؛ وہد ریش، سارنہوہ [۱] پھان کردن

وہدورین؛ دورینہوہ، دینہوہ [۱] بریافتن، یافتن کم شدہ

وہدہ؛ ۱) پدہ؛ ۲) پیدہوہ، ۳) وہدیکہ بکولہ [۱] پدہ؛ ۲) بارہدہ، پس پدہ؛ ۳) برک زمین را

وہدہتش؛ وہد روتش [۱] نگاہ ودارش

وہدہوتش؛ وہد روتش [۱] نگاہ ودارش

وہدی؛ وہدیرچاوکوتہن، وہدان؛ (ہم گوت وہدی دنت؟) لہوا وہدی مات [۱] بہ وقوع پیوستن

وہدین؛ دورینہوہ [۱] بافتن گم شدہ

وہدی ہانن، روتن [۱] بہ وقوع پیوستن

وہدی ہینان، دروست کردن، خولقاندن [۱] اہریدن

وہر؛ ۱) بی، بورہ، ہوہ؛ ۲) پھر، سگ؛ ۳) ہرن، نالی؛ ۴) پیش؛ (وہر لہمن

ہاب؛ ۵) حور؛ ۶) لای ژیرہ ہر؛ (وہرکوت، وہری؛ ۷) ہرح،

ہسچکھی ہرا؛ ۸) خاوہن، (چاہوہن، ہختہوہن)؛ ۹) تہنہ، تہحدی

لہسہوسسراو؛ ۱۰) دہگی گریسی متان؛ (نہم متالہ وہرہوہریہتی

بز من چی نہوی)؛ ۱۱) ہرگہدہ، چگہی توکی جہرام؛ ۱۲) ہہر

(وہرہوہرہ واتا؛ ہہر ہرہ)؛ ۱۳) ناوا، ہم جوہرہ؛ ۱۴) جستہ ناوتارو

پاکی؛ (دہ ناوی وہرہ)؛ ۱۵) شو تیدہ سورائنن، (ناویکی تی وہرہ)

۱۶) حواردن، خوارہمہسی؛ ۱۷) ہرتیل [۱] ہیا؛ ۲) سیمہوہر؛ ۳)

طرف؛ ۴) جنو؛ ۵) خورشید؛ ۶) پاپین؛ ۷) برہ؛ ۸) صاحب؛ ۹) لوح

۱۰) صدی گریہ ہچہ؛ ۱۱) رھارا؛ ۱۲) ہرہ؛ ۱۳) این طوہ؛ ۱۴)

مراپ اتماختن ہری شستشو؛ ۱۵) آب در چیزی گردانیدن؛ ۱۶)

خوردن؛ ۱۷) نگاہ ہرتیل

وہر؛ ۱) دہگی سگ؛ (سگ وہر)؛ ۲) ہرہ، ہز [۱] وات، یارس؛ ۲)

نلاس

وہرار ورہوہ [۱] ہرہ سحابت

وہران؛ ۱) ہرار ورہوہ، ۲) مراو [۱] حور؛ ۲) میراب

وہرار؛ ۱) گوحن؛ ۲) ہوی گوہنکہ [۱] ساسکار جہرہ؛ ۲) ہم دہی

سب

وہراسن؛ گوہدیکہ لہ کوردستان بہ عسی وٹانی کرد [۱] روستاہای

ویران شدہ کردستان توسط ہشیان

وہرافتن؛ پشوتن، ہلشاوین [۱] نگاہ پشوتن

وہرام؛ ۱) ولام، راسپیری بہ قسہ؛ ۲) ہرسف، جواو [۱] سفارش

شفاہی، پیغام؛ ۲) پاسخ

وہرام دانہوہ؛ جواب دانہوہ [۱] پاسخ ددن

وہرام ناردن؛ ولام ناردن، قسم آسپاردن [۱] پیغام فرستادن

وہرامین؛ ۱) مانی لہ گہنہو جوئی نیکہ لاو؛ ۲) ناوی شارنکہ لہ تیران [۱]

۱) نان از گندم و جو باہم؛ ۲) شہری در ایران

وہران؛ ۱) دارژان لہ سہوہوہ یو خود؛ ۲) ہران، سہوہوہ؛ ۳) نامن

ہاس؛ ۴) بیچن، لئی ہالان [۱] ریش؛ ۲) قوچ؛ ۳) مدن؛ ۴) پیچ

حور دن

وہرائسد؛ ۱) دریز یون؛ ۲) دہرکیشراو، دہرکیشراو [۱] دراز شدن؛ ۲)

بیرون کشیدہ شدہ

وہرائتش؛ ۱) دہرہاوشتن؛ ۲) ہریشہوہ دہرکیشراو [۱] درازیدن؛ ۲)

از رشتہ بیرون کشیدن

وہرائسدن؛ ۱) داوہرائدن، وزائنن لہ سہوہوہ خوار؛ ۲) ناس نبار؛ ۳)

نئی ہالاندن [۱] ہروریزانندن؛ ۲) آوردن؛ ۳) ہر چیز پیچیدن

وہرائن؛ داوہرائدن [۱] فروریواندن

وہرائین؛ سبحان ہدہوہدا- (لحبف دہجو وہرائی، [۱] بہ دور چیزی

سجدن

وہراو؛ ۱) سہرئو، پیچہواتہی دیعی؛ ۲) ہیتراو؛ ۳) تی ہالاو،

لئی ہالاو [۱] آبی، مقابل دیعی؛ ۲) آوردہ شدہ؛ ۳) در چیزی پیچیدہ

شدہ

وہرای، سہوہوہ، ہیرا لائق [۱] سانسہ، سہار

وہری نامہیش سیکہس، ناسہوہوہ [۱] بہ توفی رسیدن

وہرب؛ ہہرہ، ہہرہ، وہر [۱] ہرہ

وہریادان؛ ۱) پٹان؛ ۲) پیچانہوہ [۱] پیچ دادن؛ ۲) پیچیدن

وہربوق؛ غرب، ہرقیہ [۱] آروغ

وہربون؛ ہرکومہر حہرکی لاری ہون، سارگہن دہماع وہربون حہر

نہہیشٹ، [۱] دستہجمعی بہ کاری متغول شدن

وہربہوہد؛ ناوہگار [۱] افتاب رہدہ

وہربہن؛ ہرلیہہ [۱] پیش بند

وہربین، وہربون [۱] ہرک وہربون

وہریال؛ ہریال، ہار [۱] د مہ کوہ

وہربوش؛ سارہکہ، کوٹوانہ [۱] سہوہوہ سہوہوہ

وہربپچان، وہربدان [۱] پیچیدن

وہربپچانہوہ؛ وہربپچان [۱] پیچیدن

وہربت؛ ۱) ہریکارہ، نایہ؛ ۲) ناوہراست [۱] تائب، وکیل؛ ۲) وسط

وہرتاح؛ سوہکارہ، شہکارہی ناوہواو [۱] نیمہ کارہ

وہرتاخفی؛ سوہکارہ، کاری مہزرا بہ نیوہی [۱] کار بر روی مرعہ بہ

صورت نیمہ نیمہ

وہرتاسگہ؛ جنگی توکہ ہر [۱] عائدہ، ہار

وہرتاق؛ وہرتاح، سوہکار [۱] نیمہ کارہ

وہرتسہ؛ ۱) ناوہرست؛ ۲) مہوہری دل؛ ۳) وٹہی گہواندہوہی کا لہ

خہتی جوتہد [۱] وسط؛ ۲) قالی ہزوک؛ ۳) کلمہ بارگردندن گاو

وهرگیلان، وهرگیلان [۱] برگرداندن.

وهرم: (۱) خه، نفس، خه: (۲) بجم، (۳) حوب، (۴) بیام.

وهرسان: (۱) دمان، سرگردان یون: (۲) دواکهوتن، لمدواهاتن: (۳) نهستور یون [۱] وماندن: (۴) عصب ماندن: (۵) کدقت شدن.

وهرماری: خه و لو [۱] خواب، لود.

وهرمهون: بهرنه شکوهت [۱] چیر غار.

وهرمیلنی: گویدیکه له کوردستان به عسی ویرانی کرد [۱] در ویرانی ویران شده کوردستان توسط بعثیان.

وهرن: بونه گره [۱] بیاید.

وهرن: نه گهره [۱] وگره.

وهرن: نه بی [۱] عرب شرب.

وهرسان: ویران، میدان به قهوه [۱] پرت کردن.

وهرنهوسانه: پر و شه کردن له حواردن بهرله شیوانین [۱] بیش حوراک، مقبلاب.

وهرنی: بگه نه سمر (تاشنی حارره وهرنی) [۱] برسید به.

وهرنیسک: برگه ری گریان [۱] سکنسکه گریه.

وهرنیشته: خور و بون [۱] غروب آفتاب.

وهره: ده حوا [۱] می خورد.

وهره: ده حوم [۱] می خورم.

وهرواردش: (۱) خور، خواردن: (۲) بهرتن خواردن [۱] غذ خوردن: (۳) رشه گرفتن.

وهرواو: به قرا [۱] آب سح.

وهروریک: وهرگیر که [۱] نگا: وهرگیر که.

وهرره: (۱) بهر، بهرف، وهر، وهره: (۲) رو به شویی، بهر به [۱] برف: (۳) رویه جایی.

وهرره: ده مانجه می شا کو [۱] برخی کب سسبو.

وهرره: ده لوح، ده لوح [۱] دمو.

وهرره: ده هود، ده حوی مائری، ده [۱] حراج، حراج کوردا، وهرره.

وهرره: ده لای مایه مائری، ده لوح [۱] وهرره، وهرره.

وهرره: ده سجه، ده سجه [۱] گریه.

وهروریک: وهرگیر که [۱] نگا: وهرگیر که.

وهروریک: وهرگیر که [۱] نگا: وهرگیر که.

وهره: (۱) بی: (۲) بهری زین: (۳) بهرخ [۱] بی: (۴) سینه بند وین: (۵) بره.

وهره: (۱) حبه، گه هدی سهگ: (۲) گه لای وهره: (۳) وهره له تمزویانه [۱] پارس سگ، وای: (۴) برگ نیانات.

وهرهان: بهرن، وهران، نیره پهر [۱] کوسفند بر، قوج.

وهرهتاو: حوره تاو [۱] بپشت حوریتید، آفتاب.

وهرهتی: لهو گوید نهی کوردستانه که به عسی کاولیان کرد [۱] روستایی در کوردستان که بعثیان آن را ویران کردند.

وهرهجل: گویدیکه له کوردستان به عسی ویرانی کرد [۱] ز روستاهای

ویرن شده کوردستان توسط بعثیان.

وهره: جاز، وهرس [۱] بکو.

وهره: (۱) نهر، دابوشینی توتن و شتی تر بو نموه بگات: (۲) مشتاج، جتی هدیختنی میوه [۱] پوشایدن برگ توتن و دیگر گیاهان.

برای رسیدن آنان: (۲) جای خشک کردن میوه.

وهرهستا: (۱) مالی موقوفه، موقوفه: (۲) کومه گی ههقی له مالی موقوفه [۱] اموال وقف: (۳) کمک هزینه طلبه از موال موقوفه.

وهره: (۱) به جکسه دی دره گهی سدی نیر و نازی میوینه: (۲) بهری کاخه: (۳) خوش، خوشسار: (۴) بهری توسار، (۵) فزکی دهشت: (۶) بهلش.

بهلش: کازی ویک کاغره پانهوه کرا [۱] توله دورگه متولد زسک، تر و نازی مده: (۲) ورق کاغذ: (۳) پزه سرمدیره: (۴) کارت گنجقه، ورق باری: (۵) خاریابان: (۶) ورق مزی.

وهرهقه: (۱) پزه کاغره: (۲) دارو بهردوی زوخاو [۱] ورق کاغذ: (۳) اور.

وهره: به جمدیکی دهشت [۱] خاریابان، بیابان.

وهره: حوزی، خورگم به [۱] خوشا.

وهره: کتا: لای جه به خوشه، خوری به [۱] خوشا.

وهره: کتا: وهره ک [۱] خوش.

وهره: گورگن: لهو گوندانی کوردستانه که به عسی کاولیان کرد [۱] روستایی در کوردستان که بعثیان آن را ویران کردند.

وهره: پنهان، تاویمان، سنور یون، ماسا [۱] ورم، آماس.

وهره: پنهان، بهمان، نوسان، ماسا [۱] ورم کردن.

وهره: بیایش: (۱) نه خوش به نیسی سول: (۲) کزو کدهفت [۱] بیمار تارسانی طحال: (۳) زرد و ضعیف.

وهره: ده: به خوشی سول و دیک، ز نازراف کهتی [۱] بیماری سل.

وهره: تن: توش وهره ها نگ [۱] ورم کرده.

وهره: می: (۱) لایسان، په سه ماو: (۲) سیدر، زاباررق کهتی [۱] ورم کرده: (۳) مسول.

وهره: مین: (۱) ناوسان، وهره مان: (۲) دوحاری سل یون [۱] ورم کردن، اما سیدر: (۳) مسول شدن.

وهره: نگ: به وهره، هگا، ناوها [۱] این چین.

وهره: ده: بگه توه [۱] بازگرد.

وهره: (۱) جه پمجه، وهری لمدوییت: (۲) وهره مان به بیده بگه یون، (۳) وهره: (۴) وق وای سگ: (۵) فرمان به خاموشی با حالت بی ادبانه که معمولاً به سگ گویند، خفه شو.

وهره: وهره: (۱) که سه کهمه، بهر بهر: (۲) وهره: (۳) به تدریج، ندک [۱] بی، تأکید در دعوت.

وهره: وهره: (۱) گوندنگه له کوردستان به عسی ویرانی کرد [۱] روستاهای ویران شده کوردستان توسط بعثیان.

وهره: وهره: لهو گوید نهی کوردستانه که به عسی کاولیان کرد [۱] روستایی در کوردستان که بعثیان آن را ویران کردند.

وهره: وهره: (۱) وهره، پنهان: (۲) نه خوشی بهر بهر: (۳) بهر بهر، بهر بهر: (۴) وهره: (۵) وهره: (۶) وهره: (۷) وهره: (۸) وهره: (۹) وهره: (۱۰) وهره: (۱۱) وهره: (۱۲) وهره: (۱۳) وهره: (۱۴) وهره: (۱۵) وهره: (۱۶) وهره: (۱۷) وهره: (۱۸) وهره: (۱۹) وهره: (۲۰) وهره: (۲۱) وهره: (۲۲) وهره: (۲۳) وهره: (۲۴) وهره: (۲۵) وهره: (۲۶) وهره: (۲۷) وهره: (۲۸) وهره: (۲۹) وهره: (۳۰) وهره: (۳۱) وهره: (۳۲) وهره: (۳۳) وهره: (۳۴) وهره: (۳۵) وهره: (۳۶) وهره: (۳۷) وهره: (۳۸) وهره: (۳۹) وهره: (۴۰) وهره: (۴۱) وهره: (۴۲) وهره: (۴۳) وهره: (۴۴) وهره: (۴۵) وهره: (۴۶) وهره: (۴۷) وهره: (۴۸) وهره: (۴۹) وهره: (۵۰) وهره: (۵۱) وهره: (۵۲) وهره: (۵۳) وهره: (۵۴) وهره: (۵۵) وهره: (۵۶) وهره: (۵۷) وهره: (۵۸) وهره: (۵۹) وهره: (۶۰) وهره: (۶۱) وهره: (۶۲) وهره: (۶۳) وهره: (۶۴) وهره: (۶۵) وهره: (۶۶) وهره: (۶۷) وهره: (۶۸) وهره: (۶۹) وهره: (۷۰) وهره: (۷۱) وهره: (۷۲) وهره: (۷۳) وهره: (۷۴) وهره: (۷۵) وهره: (۷۶) وهره: (۷۷) وهره: (۷۸) وهره: (۷۹) وهره: (۸۰) وهره: (۸۱) وهره: (۸۲) وهره: (۸۳) وهره: (۸۴) وهره: (۸۵) وهره: (۸۶) وهره: (۸۷) وهره: (۸۸) وهره: (۸۹) وهره: (۹۰) وهره: (۹۱) وهره: (۹۲) وهره: (۹۳) وهره: (۹۴) وهره: (۹۵) وهره: (۹۶) وهره: (۹۷) وهره: (۹۸) وهره: (۹۹) وهره: (۱۰۰) وهره: (۱۰۱) وهره: (۱۰۲) وهره: (۱۰۳) وهره: (۱۰۴) وهره: (۱۰۵) وهره: (۱۰۶) وهره: (۱۰۷) وهره: (۱۰۸) وهره: (۱۰۹) وهره: (۱۱۰) وهره: (۱۱۱) وهره: (۱۱۲) وهره: (۱۱۳) وهره: (۱۱۴) وهره: (۱۱۵) وهره: (۱۱۶) وهره: (۱۱۷) وهره: (۱۱۸) وهره: (۱۱۹) وهره: (۱۲۰) وهره: (۱۲۱) وهره: (۱۲۲) وهره: (۱۲۳) وهره: (۱۲۴) وهره: (۱۲۵) وهره: (۱۲۶) وهره: (۱۲۷) وهره: (۱۲۸) وهره: (۱۲۹) وهره: (۱۳۰) وهره: (۱۳۱) وهره: (۱۳۲) وهره: (۱۳۳) وهره: (۱۳۴) وهره: (۱۳۵) وهره: (۱۳۶) وهره: (۱۳۷) وهره: (۱۳۸) وهره: (۱۳۹) وهره: (۱۴۰) وهره: (۱۴۱) وهره: (۱۴۲) وهره: (۱۴۳) وهره: (۱۴۴) وهره: (۱۴۵) وهره: (۱۴۶) وهره: (۱۴۷) وهره: (۱۴۸) وهره: (۱۴۹) وهره: (۱۵۰) وهره: (۱۵۱) وهره: (۱۵۲) وهره: (۱۵۳) وهره: (۱۵۴) وهره: (۱۵۵) وهره: (۱۵۶) وهره: (۱۵۷) وهره: (۱۵۸) وهره: (۱۵۹) وهره: (۱۶۰) وهره: (۱۶۱) وهره: (۱۶۲) وهره: (۱۶۳) وهره: (۱۶۴) وهره: (۱۶۵) وهره: (۱۶۶) وهره: (۱۶۷) وهره: (۱۶۸) وهره: (۱۶۹) وهره: (۱۷۰) وهره: (۱۷۱) وهره: (۱۷۲) وهره: (۱۷۳) وهره: (۱۷۴) وهره: (۱۷۵) وهره: (۱۷۶) وهره: (۱۷۷) وهره: (۱۷۸) وهره: (۱۷۹) وهره: (۱۸۰) وهره: (۱۸۱) وهره: (۱۸۲) وهره: (۱۸۳) وهره: (۱۸۴) وهره: (۱۸۵) وهره: (۱۸۶) وهره: (۱۸۷) وهره: (۱۸۸) وهره: (۱۸۹) وهره: (۱۹۰) وهره: (۱۹۱) وهره: (۱۹۲) وهره: (۱۹۳) وهره: (۱۹۴) وهره: (۱۹۵) وهره: (۱۹۶) وهره: (۱۹۷) وهره: (۱۹۸) وهره: (۱۹۹) وهره: (۲۰۰) وهره: (۲۰۱) وهره: (۲۰۲) وهره: (۲۰۳) وهره: (۲۰۴) وهره: (۲۰۵) وهره: (۲۰۶) وهره: (۲۰۷) وهره: (۲۰۸) وهره: (۲۰۹) وهره: (۲۱۰) وهره: (۲۱۱) وهره: (۲۱۲) وهره: (۲۱۳) وهره: (۲۱۴) وهره: (۲۱۵) وهره: (۲۱۶) وهره: (۲۱۷) وهره: (۲۱۸) وهره: (۲۱۹) وهره: (۲۲۰) وهره: (۲۲۱) وهره: (۲۲۲) وهره: (۲۲۳) وهره: (۲۲۴) وهره: (۲۲۵) وهره: (۲۲۶) وهره: (۲۲۷) وهره: (۲۲۸) وهره: (۲۲۹) وهره: (۲۳۰) وهره: (۲۳۱) وهره: (۲۳۲) وهره: (۲۳۳) وهره: (۲۳۴) وهره: (۲۳۵) وهره: (۲۳۶) وهره: (۲۳۷) وهره: (۲۳۸) وهره: (۲۳۹) وهره: (۲۴۰) وهره: (۲۴۱) وهره: (۲۴۲) وهره: (۲۴۳) وهره: (۲۴۴) وهره: (۲۴۵) وهره: (۲۴۶) وهره: (۲۴۷) وهره: (۲۴۸) وهره: (۲۴۹) وهره: (۲۵۰) وهره: (۲۵۱) وهره: (۲۵۲) وهره: (۲۵۳) وهره: (۲۵۴) وهره: (۲۵۵) وهره: (۲۵۶) وهره: (۲۵۷) وهره: (۲۵۸) وهره: (۲۵۹) وهره: (۲۶۰) وهره: (۲۶۱) وهره: (۲۶۲) وهره: (۲۶۳) وهره: (۲۶۴) وهره: (۲۶۵) وهره: (۲۶۶) وهره: (۲۶۷) وهره: (۲۶۸) وهره: (۲۶۹) وهره: (۲۷۰) وهره: (۲۷۱) وهره: (۲۷۲) وهره: (۲۷۳) وهره: (۲۷۴) وهره: (۲۷۵) وهره: (۲۷۶) وهره: (۲۷۷) وهره: (۲۷۸) وهره: (۲۷۹) وهره: (۲۸۰) وهره: (۲۸۱) وهره: (۲۸۲) وهره: (۲۸۳) وهره: (۲۸۴) وهره: (۲۸۵) وهره: (۲۸۶) وهره: (۲۸۷) وهره: (۲۸۸) وهره: (۲۸۹) وهره: (۲۹۰) وهره: (۲۹۱) وهره: (۲۹۲) وهره: (۲۹۳) وهره: (۲۹۴) وهره: (۲۹۵) وهره: (۲۹۶) وهره: (۲۹۷) وهره: (۲۹۸) وهره: (۲۹۹) وهره: (۳۰۰) وهره: (۳۰۱) وهره: (۳۰۲) وهره: (۳۰۳) وهره: (۳۰۴) وهره: (۳۰۵) وهره: (۳۰۶) وهره: (۳۰۷) وهره: (۳۰۸) وهره: (۳۰۹) وهره: (۳۱۰) وهره: (۳۱۱) وهره: (۳۱۲) وهره: (۳۱۳) وهره: (۳۱۴) وهره: (۳۱۵) وهره: (۳۱۶) وهره: (۳۱۷) وهره: (۳۱۸) وهره: (۳۱۹) وهره: (۳۲۰) وهره: (۳۲۱) وهره: (۳۲۲) وهره: (۳۲۳) وهره: (۳۲۴) وهره: (۳۲۵) وهره: (۳۲۶) وهره: (۳۲۷) وهره: (۳۲۸) وهره: (۳۲۹) وهره: (۳۳۰) وهره: (۳۳۱) وهره: (۳۳۲) وهره: (۳۳۳) وهره: (۳۳۴) وهره: (۳۳۵) وهره: (۳۳۶) وهره: (۳۳۷) وهره: (۳۳۸) وهره: (۳۳۹) وهره: (۳۴۰) وهره: (۳۴۱) وهره: (۳۴۲) وهره: (۳۴۳) وهره: (۳۴۴) وهره: (۳۴۵) وهره: (۳۴۶) وهره: (۳۴۷) وهره: (۳۴۸) وهره: (۳۴۹) وهره: (۳۵۰) وهره: (۳۵۱) وهره: (۳۵۲) وهره: (۳۵۳) وهره: (۳۵۴) وهره: (۳۵۵) وهره: (۳۵۶) وهره: (۳۵۷) وهره: (۳۵۸) وهره: (۳۵۹) وهره: (۳۶۰) وهره: (۳۶۱) وهره: (۳۶۲) وهره: (۳۶۳) وهره: (۳۶۴) وهره: (۳۶۵) وهره: (۳۶۶) وهره: (۳۶۷) وهره: (۳۶۸) وهره: (۳۶۹) وهره: (۳۷۰) وهره: (۳۷۱) وهره: (۳۷۲) وهره: (۳۷۳) وهره: (۳۷۴) وهره: (۳۷۵) وهره: (۳۷۶) وهره: (۳۷۷) وهره: (۳۷۸) وهره: (۳۷۹) وهره: (۳۸۰) وهره: (۳۸۱) وهره: (۳۸۲) وهره: (۳۸۳) وهره: (۳۸۴) وهره: (۳۸۵) وهره: (۳۸۶) وهره: (۳۸۷) وهره: (۳۸۸) وهره: (۳۸۹) وهره: (۳۹۰) وهره: (۳۹۱) وهره: (۳۹۲) وهره: (۳۹۳) وهره: (۳۹۴) وهره: (۳۹۵) وهره: (۳۹۶) وهره: (۳۹۷) وهره: (۳۹۸) وهره: (۳۹۹) وهره: (۴۰۰) وهره: (۴۰۱) وهره: (۴۰۲) وهره: (۴۰۳) وهره: (۴۰۴) وهره: (۴۰۵) وهره: (۴۰۶) وهره: (۴۰۷) وهره: (۴۰۸) وهره: (۴۰۹) وهره: (۴۱۰) وهره: (۴۱۱) وهره: (۴۱۲) وهره: (۴۱۳) وهره: (۴۱۴) وهره: (۴۱۵) وهره: (۴۱۶) وهره: (۴۱۷) وهره: (۴۱۸) وهره: (۴۱۹) وهره: (۴۲۰) وهره: (۴۲۱) وهره: (۴۲۲) وهره: (۴۲۳) وهره: (۴۲۴) وهره: (۴۲۵) وهره: (۴۲۶) وهره: (۴۲۷) وهره: (۴۲۸) وهره: (۴۲۹) وهره: (۴۳۰) وهره: (۴۳۱) وهره: (۴۳۲) وهره: (۴۳۳) وهره: (۴۳۴) وهره: (۴۳۵) وهره: (۴۳۶) وهره: (۴۳۷) وهره: (۴۳۸) وهره: (۴۳۹) وهره: (۴۴۰) وهره: (۴۴۱) وهره: (۴۴۲) وهره: (۴۴۳) وهره: (۴۴۴) وهره: (۴۴۵) وهره: (۴۴۶) وهره: (۴۴۷) وهره: (۴۴۸) وهره: (۴۴۹) وهره: (۴۵۰) وهره: (۴۵۱) وهره: (۴۵۲) وهره: (۴۵۳) وهره: (۴۵۴) وهره: (۴۵۵) وهره: (۴۵۶) وهره: (۴۵۷) وهره: (۴۵۸) وهره: (۴۵۹) وهره: (۴۶۰) وهره: (۴۶۱) وهره: (۴۶۲) وهره: (۴۶۳) وهره: (۴۶۴) وهره: (۴۶۵) وهره: (۴۶۶) وهره: (۴۶۷) وهره: (۴۶۸) وهره: (۴۶۹) وهره: (۴۷۰) وهره: (۴۷۱) وهره: (۴۷۲) وهره: (۴۷۳) وهره: (۴۷۴) وهره: (۴۷۵) وهره: (۴۷۶) وهره: (۴۷۷) وهره: (۴۷۸) وهره: (۴۷۹) وهره: (۴۸۰) وهره: (۴۸۱) وهره: (۴۸۲) وهره: (۴۸۳) وهره: (۴۸۴) وهره: (۴۸۵) وهره: (۴۸۶) وهره: (۴۸۷) وهره: (۴۸۸) وهره: (۴۸۹) وهره: (۴۹۰) وهره: (۴۹۱) وهره: (۴۹۲) وهره: (۴۹۳) وهره: (۴۹۴) وهره: (۴۹۵) وهره: (۴۹۶) وهره: (۴۹۷) وهره: (۴۹۸) وهره: (۴۹۹) وهره: (۵۰۰) وهره: (۵۰۱) وهره: (۵۰۲) وهره: (۵۰۳) وهره: (۵۰۴) وهره: (۵۰۵) وهره: (۵۰۶) وهره: (۵۰۷) وهره: (۵۰۸) وهره: (۵۰۹) وهره: (۵۱۰) وهره: (۵۱۱) وهره: (۵۱۲) وهره: (۵۱۳) وهره: (۵۱۴) وهره: (۵۱۵) وهره: (۵۱۶) وهره: (۵۱۷) وهره: (۵۱۸) وهره: (۵۱۹) وهره: (۵۲۰) وهره: (۵۲۱) وهره: (۵۲۲) وهره: (۵۲۳) وهره: (۵۲۴) وهره: (۵۲۵) وهره: (۵۲۶) وهره: (۵۲۷) وهره: (۵۲۸) وهره: (۵۲۹) وهره: (۵۳۰) وهره: (۵۳۱) وهره: (۵۳۲) وهره: (۵۳۳) وهره: (۵۳۴) وهره: (۵۳۵) وهره: (۵۳۶) وهره: (۵۳۷) وهره: (۵۳۸) وهره: (۵۳۹) وهره: (۵۴۰) وهره: (۵۴۱) وهره: (۵۴۲) وهره: (۵۴۳) وهره: (۵۴۴) وهره: (۵۴۵) وهره: (۵۴۶) وهره: (۵۴۷) وهره: (۵۴۸) وهره: (۵۴۹) وهره: (۵۵۰) وهره: (۵۵۱) وهره: (۵۵۲) وهره: (۵۵۳) وهره: (۵۵۴) وهره: (۵۵۵) وهره: (۵۵۶) وهره: (۵۵۷) وهره: (۵۵۸) وهره: (۵۵۹) وهره: (۵۶۰) وهره: (۵۶۱) وهره: (۵۶۲) وهره: (۵۶۳) وهره: (۵۶۴) وهره: (۵۶۵) وهره: (۵۶۶) وهره: (۵۶۷) وهره: (۵۶۸) وهره: (۵۶۹) وهره: (۵۷۰) وهره: (۵۷۱) وهره: (۵۷۲) وهره: (۵۷۳) وهره: (۵۷۴) وهره: (۵۷۵) وهره: (۵۷۶) وهره: (۵۷۷) وهره: (۵۷۸) وهره: (۵۷۹) وهره: (۵۸۰) وهره: (۵۸۱) وهره: (۵۸۲) وهره: (۵۸۳) وهره: (۵۸۴) وهره: (۵۸۵) وهره: (۵۸۶) وهره: (۵۸۷) وهره: (۵۸۸) وهره: (۵۸۹) وهره: (۵۹۰) وهره: (۵۹۱) وهره: (۵۹۲) وهره: (۵۹۳) وهره: (۵۹۴) وهره: (۵۹۵) وهره: (۵۹۶) وهره: (۵۹۷) وهره: (۵۹۸) وهره: (۵۹۹) وهره: (۶۰۰) وهره: (۶۰۱) وهره: (۶۰۲) وهره: (۶۰۳) وهره: (۶۰۴) وهره: (۶۰۵) وهره: (۶۰۶) وهره: (۶۰۷) وهره: (۶۰۸) وهره: (۶۰۹) وهره: (۶۱۰) وهره: (۶۱۱) وهره: (۶۱۲) وهره: (۶۱۳) وهره: (۶۱۴) وهره: (۶۱۵) وهره: (۶۱۶) وهره: (۶۱۷) وهره: (۶۱۸) وهره: (۶۱۹) وهره: (۶۲۰) وهره: (۶۲۱) وهره: (۶۲۲) وهره: (۶۲۳) وهره: (۶۲۴) وهره: (۶۲۵) وهره: (۶۲۶) وهره: (۶۲۷) وهره: (۶۲۸) وهره: (۶۲۹) وهره: (۶۳۰) وهره: (۶۳۱) وهره: (۶۳۲) وهره: (۶۳۳) وهره: (۶۳۴) وهره: (۶۳۵) وهره: (۶۳۶) وهره: (۶۳۷) وهره: (۶۳۸) وهره: (۶۳۹) وهره: (۶۴۰) وهره: (۶۴۱) وهره: (۶۴۲) وهره: (۶۴۳) وهره: (۶۴۴) وهره: (۶۴۵) وهره: (۶۴۶) وهره: (۶۴۷) وهره: (۶۴۸) وهره: (۶۴۹) وهره: (۶۵۰) وهره: (۶۵۱) وهره: (۶۵۲) وهره: (۶۵۳) وهره: (۶۵۴) وهره: (۶۵۵) وهره: (۶۵۶) وهره: (۶۵۷) وهره: (۶۵۸) وهره: (۶۵۹) وهره: (۶۶۰) وهره: (۶۶۱) وهره: (۶۶۲) وهره: (۶۶۳) وهره: (۶۶۴) وهره: (۶۶۵) وهره: (۶۶۶) وهره: (۶۶۷) وهره: (۶۶۸) وهره: (۶۶۹) وهره: (۶۷۰) وهره: (۶۷۱) وهره: (۶۷۲) وهره: (۶۷۳) وهره: (۶۷۴) وهره: (۶۷۵) وهره: (۶۷۶) وهره: (۶۷۷) وهره: (۶۷۸) وهره: (۶۷۹) وهره: (۶۸۰) وهره: (۶۸۱) وهره: (۶۸۲) وهره: (۶۸۳) وهره: (۶۸۴) وهره: (۶۸۵) وهره: (۶۸۶) وهره: (۶۸۷) وهره: (۶۸۸) وهره: (۶۸۹) وهره: (۶۹۰) وهره: (۶۹۱) وهره: (۶۹۲) وهره: (۶۹۳) وهره: (۶۹۴) وهره: (۶۹۵) وهره:

(۱) وظیفه: (۲) جیره روزانه.

وهزین: (۱) هائی با: (۲) بهره و خوار هاتن: (۳) ژیرکوتن له شمر و میده: (۴) غاردان، ر کردن: (۵) بهره و ژور لهره وی حیایو بهره: (هه لوه زین): (۶) کهوتنی تاو: (۷) وریدن: (۸) پاییس میدن: (۹) شکست خوردن: (۱۰) دوپن: (۱۱) جستن و و به بالا: (۱۲) بر آمدن آفتاب، وه ژار: جیابو به وی بازیک له ژیک. (ماله کم هه لوه ژار و) جد اشدن نابپ ار خوب، پاکساری.

وه ژارتن: بازیک و مایه سده تا و ژیک و هاش ده رویتن: جد کرن نابپ ژ سندنه، پاکساری کردن.

وه ژاردن: وه س ا ب ا ک س د ت ر د

وه ژاره: (۱) به زاره، خهم، کون: (۲) خه یالات، بیر و هر ر کرده وه: (۳) عم، اندوه: (۴) خه یالات.

وه ژدپ: بست، بن گوسف، یوسف: جد و جب

وه ژینگ: چورت: جد چرت و حب

وه ژینگ دای: چوربدل: جد چوب و دن.

وهس: (۱) چیرنا: (۲) پاشگری بهستن: (۳) کافی: (۴) پسوند بهستن. وهسا: (۱) وساء، ناوها: (۲) له کار کهوت: (۳) توساء، زان له کار: (۴) مانو بو: (۵) این طوره: (۶) از کافیه: (۷) سباد: (۸) خسته شد.

وهسار: (۱) بههار: (۲) ههوساره و سار: (۳) بهار: (۴) افسار.

وهساری: شینکهی بههار، روهکی تاسه تی به بههار: سیزه بهاری.

وهسان: (۱) ناوها: (۲) له کار کهوت: (۳) مانو بو: (۴) این طوره: (۵) ارکار، عتادن: (۶) خسته شدن.

وهسایه: (۱) ناویه: (۲) له کار زنه: (۳) چین ست: (۴) استاد است. وهسپ: بهس، تاریف: جد وصف.

وهست: (۱) پاشگری بهمانا یوسه، موزو (راوه ست نادیم): (۲) بهست له بهستن: (۳) پسوند به معنی بهست: (۴) بندار بهستن.

وهستا: (۱) توساء، له کار زان: (۲) مانو بو: (۳) دهره قهنی هات، تاقه تی هید (کس دهره ستنی نده هات من پی وه سقام): (۴) راه و ستا: (۵) استاد: (۶) خسته شد: (۷) تحمل کرد، ناب مقاومت آورد: (۸) ایستاد.

وهست خاله: ناسیگر: جد آهنگر.

وهستان: (۱) به بزوتن: (۲) له سمر یا بون: (۳) مانو بو: (۴) له کار: (۵) نوچه به که له کوردستن: (۶) بی حرکت بودن: (۷) استادن: (۸) خسته شدن: (۹) ناحیه ی در کوردستن.

وهستاندن: (۱) راگرتن، له بزوتن هستن: (۲) مانو کردن: (۳) نهستاندن وه، سانه وه (دهنی له وقهره ی لی وه ستینم): (۴) ز حرکت بازداشتن.

وهستانه: (۱) خسته کردن: (۲) باریس گرفتن.

وهستاه وه: (۱) بهر بهری کردن: (۲) لهی وه ستاه وه شه قیکم تی هه له: (۳) وشک بوئی بارنو دلویه: (۴) مقابله کردن: (۵) بند آمدن باران و چکه.

وهستاو: (۱) له برا و کهوتو: (۲) ناشه کهمان وه ستاو: (۳) ماندو، مانگ. (وهستوم له کار): (۴) از حرکت بارمانه: (۵) خسته.

وهستای: (۱) وه ستاو: (۲) تو کار دنی: (۳) مانو بو: (۴) مانگ وه ستاو.

(۲) تو استادی: (۳) خسته شدی.

وهستایه: (۱) نابوئی: (۲) به باوه به: (۳) له کار زنه: (۴) حرکت بی کند: (۵) ایستاده ست: (۶) استدا ست.

وهستایی: (۱) توسایی، زلایی له کار: (۲) به راه ستان وه، په پیوه: (۳) اُسادی: (۴) سربایی.

وهستی: بهستی: جد بست، پشاور د

وهستیان: ماندو بو، خسه بو: جد حسه سدن

وهستییتی: وستان به پیوه هه لویتسان: جد سربا ایستدن

وهستین: (۱) به پیوه وه ستان: (۲) مانو بو: (۳) سربا ایستادن: (۴) حسه سدن.

وهسسان: بهو گونده ی کوردستانه که به عسی کاویان کرد: جد روستایی در کوردستان که به قیان آن روین کردند.

وهسسه لام: بهسه، چیر نایه ژم: جد و لسلام.

وهسقی: وهسپ، بهسن، تاریف: جد وصف

وهسفین: بهسندن، تاریف کردن: جد توصیف کردن.

وهسمان: سوکه له ناوی عوسمان: جد مخفف عثمان، نام هردانه.

وهسمه: (۱) رهنگی که ژان له بروی دده، وهسه: (۲) بهسمه، چیرم ناوی: (۳) وهسه: (۴) هر بر است، برای من کافی ست.

وهستنی: هه رتی، دوزی شوک بو به گتری: جد هو، همنوی.

وهسو: بهساره، (له ورو کشکان وهسو با لوه کشکان بی): جد بساب، بسای، هر بهسایدن.

وهسواس: (۱) هه نیه لی، دژونگ له یاک بو وه: (۲) واروازی، هه رده م له سه ره یالی: (۳) وسوس در نظافت: (۴) دهمی.

وهسه: (۱) چون، شیی، له گرتن: (۲) خواسه، داوا: (۳) ناوهایه، وهسه: (۴) بهسته: (۵) بهم بهره وهسه: (۶) چیر سا، بهسه: (۷) همانند: (۸) خوسته: (۹) چنین است: (۱۰) بیند: (۱۱) بس است.

وهسره: (۱) به لای ژورودا: (۲) وهسره د وهره: (۳) سویند به سهر. (وهسره بروت: (۴) در بالا: (۵) قسم به سر.

وهسه فیدیش: بوره گرتن، نوبه گرتن: جد بوت گرفتن.

وهسه م: نامراری رهنگ و روگوزین: جد وسایل گریم.

وهسه تی: وهشینی، لهش ساهی، سلامه: جد سلامت.

وهسی: (۱) بهستی: (۲) ناموزگاری، نصحت: (۳) وهسیت، قهویفتی: (۴) بند آورد: (۵) بهجت: (۶) وصیت.

وهسی: (۱) ژون گه لی: (۲) پاشگری بهستن، بهستی: (۳) سی. بسیار: جد بید.

وهسیت: ره سرتی، وهسیت: جد وصف

وهسیس، وحس، رسدن: جد نامر توصف

وهستین: نهسسه وه (توله وهسین به): جد باز ستانسه

وهسیاس: وه لام ماردن، ناگدار کردن: جد ببقام فرستادن.

وهسیه ت: هه ویتنی، راهویری: جد سفارش، وصیت.

وهسیه تنامه: ره سویری و قهویفتی به لوسراوی: جد وهستنه.

وهش: (۱) خوش، دل به سندن: (۲) وهی زاگر بی که: (۳) وهی بیخوری.

وہ شیانہ وہ: وہ شیانہ [۱] سزوری، شاپستگی۔

وہ شیانہ: (۱) ویشیاگ: (۲) بہڑوید پلاوکر [۱] (۱) زمین نخم پشیدہ: (۲) سسہ

وہ شیر: (۱) جہوانی کہ شیریں روری، بہ شیر: (۲) بہ شمشیر [۱] (۱) بسیار

وہ شیر: (۱) کہسی کہ شت دہ شمارنشہ: (مردود شیر، بارہ و شیر: (۲) بہ شیر: (شیرج بارہ داری و شیر نہاورد) [۱] (۱) پنہان کسہ: (۲) باشیر دندہ

وہ شیر: (۱) تہرہ، کہوہ ژیر خاکہ وہ: (۲) لہ پیرجاو گرم کرا [۱] (۱) دق شد: (۲) پنہان گردید۔

وہ شیران: (۱) ژیر خاک کران: (۱) ساربانہ [۱] (۱) ریر خاک شد: (۲) پنہان شد۔

وہ شیرا: (۱) ژیرجاک کرا: (۲) شادر وہ، ہشارتی [۱] (۱) زیر خاک شدہ: (۲) پنہان گردیدہ

وہ شیرہ: (۱) بسا دہ، ژیر خاک کہ: (۲) وہی کہ لہ پیرجاو [۱] (۱) دفن کی: (۲) از دید پنہان کی،

وہ شیرن: (۱) پلاوکر دہ وہ: (۲) پلاوکر دہ وہ: (۳) نامازی پلاوکر دہ وہ: (۴) د و ریر: (۱) بخش کردن: (۲) بخش کشیدہ: (۳) وسیلہ بخش کردن: (۴) فرو ریرختن۔

وہ شیرنہ: (۱) ہوی پلاوکر دہ وہ، ہوزگی پلاوکر دہ وہ [۱] وسایل ارتباط جمعی

وہ شیرنہ: (۱) ہلہ اندیکی کوردستانہ بہ حمور پاسو لہ کوردستانی بہ رورہ سنی ترک [۱] ناحیہ ای در کوردستان۔

وہ عکہ: (۱) و دہ [۱] نگا: (۱) وادہ

وہ [۱] نمہک، ہمدہ [۲] سوی سیاہ [۱] (۱) وفا: (۲) نام مردانہ وہ وفات، مردن ہو بسادہ می ریر [۱] (بارہ عہدہ وہ فاتی کرد) [۱] وفات

وہ وفادار: (۱) ہمدہک، چاکہ لہ جار، ہدیعت دار [۱] وفادار، پاو وہ وف کارہ وہ ہادار، بہ نمہک و بہ ہی و ہف [۱] وفادار

وہ فر: ہرف، وور، وور، ہفر [۱] ہرف۔

وہ فر نایش: (۱) ہمدہک، ہف دوار: (۲) ہف وہ لہ مساندن [۱] (۱) ہاد کردہ: (۲) یاد در چیزی کردن و ہف دادن

وہ فرہ: کہ تیرہی سپی [۱] کنیرای سفید۔

وہ فر نایش: وہ فر نایش [۱] نگا وہ فر نایش وہ فرہ: ہو و ہندہ، نموشوینہ دورہ [۱] آن دور دست۔

وہ ق: (۱) ہوی، ہوی، قرانی: (۲) دہنگی مری، دہنگی ہف [۱] (۱) عوگ، ہوربا غہ: (۲) جدای مرغابی

وہ قہ: کیشاہ یہ کہ ہرانہر بہ ہمارو سہو ہشاسوسی گرمہ [۱] وزی معدل یکصد و ہشتاد و سہ گرم۔

وہ قہ: وہ حہ، کات، ہم، وہ مان [۱] وقت، زمان وہ قہ: وہ حہکی، لہ کاتکا، نموس [۱] زمانی۔

وہ قہ: وہا [۱] رمایی وہ فرہ: ہفرہ، ہرام، د سہ کتان [۱] ہرام

وہ قہ: ہو و ہو [۱] مال وقت۔

وہ قہ: وہا [۱] نگا: وہ قہ۔

وہ قراق: واق واق، قہدیم بہ ژاپون کونراوہ: (جزیرہ ی واق واق یا

وہ قواق: [۱] ہم ہدم ر س، نگ ووق واق

وہ قوہ: دہنگی ہوی و مری [۱] جدی ہوربا غہ و مرغابی

وہ قہ: کیشاہ یہ کہ، حوہ [۱] وزی بست۔

وہ قہ: وہہ [۱] نگا وہہ

وہ ک: (۱) چون، بہ حور، لہ تہرج، ناسایی: (۲) بہ حورنی کہ، (وہ ک دہ لہی، وہ ک رنیمہ: [۱] (۱) چون، ہماند: (۲) چنانکہ۔

وہ کا: (۱) وہ ک: (۲) ہکانہ وہ، واریکا [۱] (۱) مانند: (۲) باز کند۔

وہ کات: رہب و راست قہی ہی روینی [۱] سخن رک و صریح وہ کات کردن: در کاندنی راستی [۱] پروژ دادن حقیقت۔

وہ کد: (۱) نادر: (۲) رور کد کہ، (۳) کوی، قویش [۱] (۱) شجاع: (۲) باشکار، کاری: (۳) سخوار۔

وہ کدیان: کدیز کردن [۱] شحو رک کردن۔

وہ کاز: دارع سہا، عاسا [۱] عصای دست۔

وہ ک شہ: (۱) دوعاہ کہ ہو چارہ ی شینانی دہ نوٹس: (۲) گوندیکہ لہ کو رر سہ بہ عسی وری کرد [۱] (۱) دوعایی کہ برای شقای دیوانہ می نویسد: (۲) از روستاہای ویرن شدہ کوردستان توسط بعض

وہ ک دہ رانی: چونی خوت کات لی بہ [۱] چنانکہ دانی،

وہ کشان: کشانہ وہ [۱] بہ عقب برگشت

وہ کشانہ وہ: وہ کسا [۱] بہ عقب برگشت

وہ کشہ: ہمدان بہ کشانہ وہ [۱] بہ عقب برگردا۔

وہ کشی: وہ کشہ [۱] بہ عقب برگردا

وہ کشیں: وہ کسا [۱] بہ عقب برگشت

وہ کشیں: ہکشیمہ وہ، ہودا وہ بچن [۱] بہ عقب برگردیدہ۔

وہ کو: وہ ک [۱] نگ: وہ ک۔

وہ کو: (۱) کو، کوسل: (نمانہ وہ کز کہ رہ): (۲) ہمرگا ہرکات، (۳) وہ کو، ہچہ شین، لہوینہ [۱] (۱) تودہ: (۲) ہرگا: (۳) مانند۔

وہ کو یون کو یون، کو یونہ وہ [۱] جمع شدن

وہ کوک: وہ ک، وہ کی، وہ کو، مینہ، ہاوتالہ وہ نگ و تہرحا [۱] ہماند، مت بہ۔

وہ کو کردن: کو کردن وہ [۱] جمع کردن۔

وہ کو یہ ک: ہمراہہ [۱] برابر، مساوی

وہ کہ: (۱) وہ ک: (۲) وک، بکہ وہ، بکہرہ وہ [۱] (۱) مانند، حسابکہ، (۲) بارکن۔

وہ کہ ریش: (۱) ہلاشتن، تلیشتن: (۲) کردتہ وہی گری و داخرو: (۳) دہر کیشان: (۴) ہمدادون تو پیل کردن: (۵) پیکردنی ناگرا: (۶) ر وہ شاسن: (۷) پاک کردن کہ لہ پاچہ [۱] (۱) شکافتن: (۲) ہز کردن: (۳) بیرون کشیدن: (۴) گلولہ ی کردن: (۵) ہرافروختن آتش: (۶) ہشدت تکن دادن: (۷) پاک کردن کلہ پاچہ

وہ کہ ر دہ نہ: (۱) لیک جیا کردلہ وہ: (۲) داگیر ساندن: (۳) کیلان: (۴) کردتہ وہی درگا [۱] (۱) جدا کردن از ہم: (۲) مشتعل کردن: (۳) بارکن۔

وه بهت: نوگری، خو بنوه گرتن [۱] عادت به نزدیکی کسی یا کاری، لغت.

وه لکړه: خاوه به، ریان دابو دس [۱] گنوا بخت.

وه لنگ: به لنگ، گه لا [۱] برگ درخت و گیاه

وه لیل: توژو غوماری نمر، نمره تور [۱] گرد و عیار.

وه للا: سویند به خو، [۱] سوگند به خد، و لته

وه لیک: (۱) کرپوه؛ (۲) کتره سیسه [۱] (۱) کولاک؛ (۲) نگا کمره ...

وه لمر وه: هه توان له شکی وړون [۱] نوعی مرهم.

وه لن: خو لوی، نوراوی [۱] غبار لود

وه لنه: وه لن [۱] غبار لود.

وه لهور: گوتدیکه له کوردسین به عسی وړانی کرد [۱] دروساهای ویرن سده کوردستان توسط بعثیان.

وه لوه له: دهنگ و هر و هور یا [۱] حنجان و عوغا، ولوله.

وه له: (۱) ونه تازرتی گولک؛ (۲) ونه بانگ کردی گوتیک [۱] (۱) حرف ریدن گوسابه؛ (۲) حرف خو بدن گوساله

وه لهج: شیلته، بالداریکه به نقد گوئی به لام لنگ دریز [۱] بریده سوا.

وه له جاج: به لار نه هاتی له خو وه [۱] قصا و قسر

وه له د: رویه، فر ری [۱] فر ری.

وه له د: (۱) وه له د؛ (۲) به لند شاره زان [۱] (۱) قرزند؛ (۲) وه شناس، ره نما

وه له دییش: راوړی دیوه، بهجوی پوه، زایبگه [۱] زبیده سته.

وه له سبب لهو گوتد سبی کوردسینه که به عسی کولیان کرد [۱] روستایی مر کردستان که پیشین را ویران کردید.

وه له لک: (۱) داره سنی سه درو حاجه؛ (۲) گیزه لوکه؛ (۳) به قری به باوه، کرپوه [۱] (۱) چو بدست دوشاحه؛ (۲) گرد باد، (۳) کولاک

وه له لک: به لک [۱] حلتگ

وه له لند: وه له د، روله [۱] فر رند.

وه له و: جا باوایی [۱] هر چند چنین باشد

وه لی: (۱) بیاری حوا؛ (۲) ده گل نهو [۱] (۱) مرد خدا؛ (۲) با او

وه لی: (۱) واسه، تاوا...؛ (۲) بلام، به لان [۱] این طور؛ (۲) لیکن.

وه لیعت: جی شینی ده سلاط دار دواي مرگی [۱] ولیعهد.

وه لیعت: وه لیعت [۱] ولیعهد

وه لیعت: (۱) معده، حور سی، به لانس، مع؛ (۲) سرفه سماسی نوسه بوس [۱] (۱) مُب، (۲) مُزد سحابوس

وه لیعت نه: سرفه له به [۱] مرد دعاویس

وه لیس: لیسو [۱] هل، گدسه

وه لیته: له بهر [۱] استاد، قیلا.

وه لیعتی: په پوه دی میردوژن به به کتره وه [۱] هسری.

وه م: تاو هام: (وه م زایی) [۱] من این طور

وه م: (۱) بهجی ما: (یاری کودی نم گدا ده ست به سستی مهدا/ نم به سستی برین به قس و سمای و ما) «جبری»؛ (۲) وه لک خوی ما، به گوز [۱] (۱) بهجای مند؛ (۲) بهجان خویش مند.

وه ماشتن: مالیسموه، ماسته وه، رادانی هموشتی [۱] روپیدن و بردن

هر حیر

وه مالین: وه ماشتن [۱] نگا، وه ماشن.

وه مام: (۱) بهجی مام؛ (۲) وه که خو ماموه [۱] (۱) جاما بدم؛ (۲) همین طور مادم

وه ممان: (۱) سوپ ما، (۲) بهجی ماموه دو کرس به کاری، (۳) نهو بهجی مان [۱] (۱) ما این طوری؛ (۲) حماماتین (۳) جاما بدم.

وه مامو: (۱) جی ماگ؛ (۲) وه که به ری، چو به هرو ماموه [۱] (۱) حمامنده؛ (۲) همان طور مانده

وه مای: وه، [۱] نگا وه ماو

وه م دی: (۱) نهو بره چارم پی کهوت؛ (۲) دوزیمه وه [۱] (۱) چنین دیم؛ (۲) گم شده را یغتم.

وه م زانی: بهو خوره بیرم پرد [۱] چنان دانستم

وه مکه: به کهوه، نازم به [۱] بهم را بگشای.

وه ن: (۱) بهن، دهرو، داوی بادر وی حوری؛ (۲) لی به سترای، (بازی وهن؛ (۳) جنگه، شوین؛ (تهلوهن)؛ (۴) ونه به پالند، به لمر، لو، ناوی نور

عه شیر هته به وهن دواي دیت؛ (کا کا وهن، حاجی وهن، هه موهن)؛ (۵) کروه یوگ: (وه موهن و ما کوپوه به سمارکن)؛ (۶) وامان، نیمه

به م جوړه: (وهن زایی، وهن بیستوه)؛ (۷) د ره به؛ (۸) داوی لیث هلاوی نیلدا کراو، هوندر و: (گور وهن)؛ (۹) به نداو [۱] (۱) نه پشمی؛ (۲) بنده بیسته شده بر مماند بازویند؛ (۳) حای، مک؛ (۴) پسوند نسبت؛

(۵) اجتماع، جمع شده؛ (۶) ما بین طوری؛ (۷) درخت بنه؛ (۸) بافت (۹) سد

وه نا: (۱) ته دی وایه، ده نا نا؛ (۲) ده حوا، نهو [۱] (۱) مگر نه بین طوری؛ (۲) می خورد.

وه ناق: درناخه، به خوشیه که له قورگ دیت و نه خوش ده خنکی [۱] بیماری حنق

وه نای: وانی، خویندن، قیر خویندن بون [۱] درس خواندن، تحصیل.

وه نایا: به به ری که سوریشی دهین [۱] به بری که سوری هم بهند، وه بیش: (۱) بار کردن، کوچ بیا؛ (۲) سواری باوه به بون [۱] (۱) کوچ کردن (۲) سوار باز شدن.

وه نهجه نه: دوجین، دیخون [۱] بند نهی.

وه نند: (۱) تیش، نازار؛ (۲) لاریچا؛ (ته وه نند)؛ (۳) ته ننداره به سسی (ته ونندم به لوه نندیشین کردم)؛ (۴) بهند؛ (بازی وهن، کهمه وهن)؛

(۵) جنگه، وهن؛ (ته لوه نند)؛ (۶) لهرم و تهی پالندان؛ (کا کا وه نند سده وه نند)؛ (۷) کوزه بون؛ (وه موه نند، گوه نند)؛ (۸) پارچه له گورایی؛

(۹) تاویند، به بهر، سید، بهند (۱۰) جنگه، جه سهر، بهندی نیسقا؛ (۱۱) نازا، ته ترس، بویر [۱] (۱) آزار؛ (۲) شوخ و ریا (۳) اند، اند وه؛

(۴) پسوند بستن مانند گردن بند؛ (۵) جای؛ (۶) پسوند نسبت؛ (۷) جمع شدن؛ (۸) هلمه ای و ترانه؛ (۹) سد، مای؛ (۱۰) بند اسجون؛ (۱۱) شجاع، دلیر.

وه ندا: (۱) گوم، رندا؛ (۲) ژنو کچی خوینده ور [۱] (۱) ناپید، گم؛ (۲) زن و دختر با سواد.

وه تدانه: تار یا له، یوړ نه [۱] شجاعانه

وه تدایه نه: (۱) وه خوږیدن: (۳) خاوهن سیوات یو [۱] خو بدن: (۲) پاسواد بودن

وه تدس: خوږیدنوه، وه خوږیدن [۱] مطالعه کردن.

وه تدش: وه تدس [۱] مطالعه کردن

وه تدش دایش: ده پرخوږیدن برا [۱] در معرض مطالعه قرار گرت.

وه تدس: (۱) داوی زوړی یادرو تیک کشان، (گورس وه تدس): (۲) موزو دوداو کشان، (تدربیح وه تدس) [۱] یافمن ریسما (۲) بهر شه کشید مهر ده

وه تدسه وه: وه تدس [۱] تگ وه تدس

وه تدوخ: (۱) خوږنده واز: (۲) گورس خوږن [۱] پاسواد: (۲) خواننده

وه تده: (۱) ربار، هره وه: (۲) حاوهن، (جوږ وه تده): (۳) نگدار ون: (حسروه تده): (۴) جگه تیسگ، به تد: (سینه وه تدی پشم) [۱]

همکاری کشاورزی: (۲) صاحب: (۳) نگهبان: (۴) بد استخون.

وه تدن: (۱) بهر زایی، قه دی چا: (۲) پردی له چه بهر [۱] کمرکوه: (۲) یل ترکیبی.

وه تدنه نه: (۱) خوږیدن، دوس فیر سوږ: (۲) خوږیدنې مهل و مرؤی ددنگ خوش [۱] دوس خواندن: (۲) آواز خواندن مرغ و آدم خوش بوا

وه تدی: دمرس خوږیدن [۱] درس خواندن

وه تدسه: هوگری، خوږی گرتن [۱] نس گرتن.

وه تدشتا: سوار پوږ [۱] سوار شدن

وه تدشتش: سو پوږ [۱] سوار شدن

وه تدگ: به تدو حمسه ری تیسمان [۱] بد استخوان.

وه تدگه: چنگه به تد او [۱] های سډ.

وه تدگس رینه: لمو گوسدانه می کوردستانه که به عسی کاوین کرد [۱] روستایی در کردستان که به عیان آن را ویران کردند.

وه تدن: گوبدیکه له کوردستان به عسی و تانی کرد [۱] اروستانهای ویران شده کوردستان توسط به عیان.

وه تدوله: گیاه که [۱] گیاهی است.

وه تده: (۱) به به، به ده، خولام، عهید: (۲) بولای، یو: (وه تدم کیانو): (۳) وه تدو [۱] سده، برده: (۲) بری، په سوی: (۳) بافته.

وه تدت: لیږ [۱] رتو

وه تدتهق: (۱) قه زوان: (۲) حوره داره قه زو تیکه بهر هکوی ورده، به تدوشینه [۱] نانکش: (۲) نوعی درخت به که ثمر ریز دارد، چاتلاقوش.

وه تدم لم [۱] ارمی

وه تدمشک: وه تدی، به تدسبه [۱] نوعی درخت به

وه تدنه: له به لم، جوږه جوږ [۱] لرزش، تکان

وه تدوړه: چوړت، حه ویردنه [۱] پینکی.

وه تدوړه نه وه: چوړت دان [۱] پینکی ژدن.

وه تدوړدان، چوړت دان [۱] پینکی ژدن

وه تدوړه: وه تدو [۱] پینکی، چوړت

وه تدوړه کوتی: چوړت دان [۱] پینکی ژدن.

وه تدوش: (۱) به دوشه: (۲) رنگی به دوش: (۳) ناوی ژدن [۱] پشفه: (۲) رنگ بدش: (۳) نام روانه

وه تدوشه: به دوشه [۱] پشفه

وه تدوشی: حوړ، رنگی وه به دوشه [۱] بدش رنگ

وه تدی: (۱) قه زون: (۲) وه به، بهی، خولام: (۳) داوی ده پان را کردو چمی [۱] نانکش: (۳) بده، برده: (۳) یامسی رابافت.

وه تدین: وه تدس، وه تدنه وه [۱] تگ وه تدس.

وه تدو: (۱) به تدو: (۲) ت، به لی، (هو مام پیروپ - وه): (۳) بهم، له چوړ: (وه ویزویه) [۱] به و: (۲) حرف پاسج، بلی: (۳) بن طوری.

وه تدو و، بهم حوره [۱] حبس

وه تدوله: بوکله می مبالا [۱] عروست

وه تدوله پارانئ: بوکله بارانه [۱] اچه پارانئ.

وه تدو: (۱) به به، به به که، منای ساوا: (۲) تیخه، حنکی مل له کراس [۱] نوراد، نی بی: (۲) یقه، گریبان.

وه تدوی: (۱) تده بوک: (۲) زبی کور بوک: (۳) بوکله [۱] تاره عروس: (۳) همسر پسر، عروس: (۳) عروست.

وه تدوله: بوکله می مبالا [۱] عروست.

وه تدوله پارانئ: وه تدوله پارانئ [۱] اچه پارانئ

وه تدو - ۱۰، وه تدی سه پیرمان، یخ، قه، تده: (۲) ونه ی زوړ په سد کردن خوشی [۱] حرف تعجب، وا: (۲) حرف تحسین و پسند به

وه تدو ۱، تاوفا بهم حوره: ۲۰، به حوری به تدو بهی و ده ها مسمی تماشایی چاوته «نایی» که نازانی / به پنداری ده بیسی با له به سندی

مدهستی و حوده) «نالی»: (۲) روح، قیامت، به ها: (۴) شبایی و تاو له تدو بیاباندا [۱] «بن طور: (۲) به تدو بهی، چان: (۳) بهاء قیمت: (۴) آب و دارودرخت در بیابان.

وه تدوات: وات، به چوړیکت، (وه تدات لی یکم خوت برانی، وه تدات گوب) [۱] چنیست، نوچنین.

وه تدوار: (۱) به ها، بوهار: (۲) خاوهن، خودان، دژد ر [۱] بهار: ۲، صاحب

وه تداسه: (۱) که وایی: (۲) به لی وایه [۱] در این صورت: (۲) آری چنین است.

وه تدام: تاووم، تده هام [۱] جسم، س جسم

وه تداهو: وه تداب [۱] نام مردانه.

وه تدای: (۱) تو بهم حوړه: (۲) توری بهو چوړه، (وه تدی تهنی ده کم) [۱] تو این طوری: (۲) به طوری او را

وه تدوه تد: به تد به، ونه ی سه پیرمان له خوشیان [۱] به به.

وه تدو: به وچوړه، بهی ناوی [۱] این چنین.

وه تدو: حاوهن، خودان، داردار [۱] صاحب، مالک.

وه تدو نگاوتن: (۱) پیون و تده تده گرتن: (۲) راهه نگاوتن، به تدوشنیک را کیشان [۱] اند ره گرس: (۲) به دراز بر نهادن بر روی چیزی

وه تدی: وه تدی، بوک [۱] عروس.

وههید: ناربو سرههیی نهیجی [ا] یاری

وههیز: ۱ بهار، ۲ بار، سه‌ره‌سب [ا] بهار، ۳ رَد

وههیه: کاری بوج و بی‌نام [ا] کاری ررس.

وهی: ۱ بوک، ۲ باره (پیاگتی بی‌وهی وئاره): ۳ وتی ده‌روژن.

(وهی دیشی): ۴ تم‌چیزه، (وهی نهو): ۵ وتی سه‌یرمان: (وهی

چهنده‌سیره): ۶ وتی بانگ کردن بو یاریده‌دان [ا] عروس: ۷

ر.ر. سینه: ۳ حرف اظهار درد: ۴ جیم: ۵ حرف تعجب: ۶

حرف بدتری کلمه جو ستر

وهییشه: بیکه‌نین، کهنه‌نین، خنده [ا] خنده.

وهییب: مازی شیمی گانه‌نگو. (کوله‌وهییب) [ا] نوعی سر.

وهی‌بان: نهی ماوکه [ا] ای پدرا کلمه

وهیشا: ۱ نیره: ۲ سره، نه‌ره [ا] بنه: ۳ در شجا.

وهیسال: به‌یتال، جه‌کیچی جه‌بو نات [ا] دام‌هرشک.

وهیج: نه‌وچینگه، له‌وشویه [ا] فرامجا.

وهیجر: سه‌فره‌وس [ا] سدره‌جو

وهیخو: بیخوره‌وه بی‌وسه [ا] بنوسس

وهی‌خودا: پارانه‌له‌خو [ا] ی‌خدا.

وهیر خاورد: خود، سه‌یره‌وست [ا] صاحب.

وهی‌را: نه‌وحاره [ا] آد‌عه

وهی‌رو: ۱ نهی داخ، نهی مخاین، به‌د خه‌وه: ۲ وتی سه‌یرمان که

تایپه‌نی (نانه): (وهی‌رو نه‌م‌پناهوه جه‌نده‌سیره): ۳ نه‌روژه [ا] کلمه

ساقه، دریم: ۴ کلمه تعجب خایمانه ۳، آن رور

وهیسی: شمشیک بوه گوزی له‌مای ده‌شته [ا] وس قرنی.

وهیسه: ناوه بو پیاوان [ا] نام مردانه

وهیسی: ناوه بو پیاوان [ا] نام مردانه.

وهیش: وتی زان و دره، ناخ، نوک [ا] حرف درد.

وهیشو: ۱ بی‌شوره‌وه: (نه‌وی شت بوب وهیشو): ۲ نه‌مدانه‌ویلنه بشو

[ا] بازشو: ۲ دانه را بشوی،

وهیشوره: وهیشو [ا] نگا، وهیشو

وهیشوم: ۱ دهیشورمه‌وه: (پیس بوته‌وه باجروم وهیشوم): ۲ بوچی

بی‌شورمه‌وه: [ا] یازمی شویم: ۲ یازشویم؟

وهیشوم: ۱ به‌لا، نسیمت: ۲ مایه‌قسه [ا] ۱ بلاء، مصیبت: ۲

سه‌انگ

وهیشومه: ۱ وهیشوم: ۲ بریتی له‌سه‌رمای سه‌خت و نه‌روتوشی زسان

[ا] نگا وهیشوم: ۲ کایه از سرما و کولاک سخت رعتدن.

وهیکه: بیکه‌وه، بازی‌که: (درگا‌که داخراوه ویکه، گری‌کونره‌به

وهیکه) [ا] بازش کر.

وهیکم: واری کم، بیکمه‌وه [ا] بازش کم.

وهیکهن: بیکه‌نه‌وه [ا] بازش کنید.

وهیگندی: وشه‌به‌که بو خوشه‌وستنی و به‌زه‌پیدا هاتنه‌وه نیزنی [ا] کلمه

نوارش و برجم

وهیگره: بگره‌وه: (کراسه‌کم ناوبردی و دیگره تویت بو‌دویم و دیگره)

[ا] بارگر

وهیگره‌وه: وه‌بگره [ا] بارگر

وهی‌گو: ناوای گوت [ا] حبس گمت

وهی‌گوت: وهی‌گو [ا] حبس گمت

وهی‌لا: نه‌ونه‌ف [ا] ن‌سو.

وهیلان: سه‌رگه‌دان ناوا وه‌نی‌دوره‌مان [ا] وبلان سرگردن

وهیلوا: ۱ ونه‌به‌که بو حوسه‌ویسی به‌مانی ده‌نین، (وهیلو جه‌بد فسنه):

۲ بانگ کردن دوتی تیرینه له‌دوره‌وه [ا] ۱ کلمه محبت آهیر تسیت

به‌کودک: ۲ کلمه ندا برای دوست مدکر

وهیلولسو: وتی سه‌ره‌تای لاوک به‌مانا نهی دوسته‌یره دوره‌که [ا]

بیش‌درآمد بعضی از ترانه‌ها به‌معنی دوست مرد من

وهیلو: ۱ وهیز، مخاین: ۲ بانگ کردن دوتی میوینه له‌دوره‌وه [ا] ۱

دریفا: ۲ حرف ندا برای دوست مؤنث زره‌دور.

وهیلو‌لی: سه‌ره‌سندی لاوکه و تا، نهی یاره‌میوینه دوره‌سته‌که [ا]

بیش‌درآمد بعضی ر برانه‌ها به‌معنی معشوق دوره‌ست.

وهین: مدکر، گری و قیل: (خو‌دی زوه‌ینی زبان خار‌بو‌یه) «هه‌سه‌ل» [ا]

مکر، نیرنگ

وهیته‌ک: کو‌دی سه‌رشانو، توین بار [ا] بار بگر.

وهینی: ریکی فاره‌سبایی کورده که به‌سی هه‌ه [ا] ررمان دهرمان

استوره‌ای کرد

وهینیايش: توش‌کردن، تی‌روانین [ا] نگاه کردن.

وهیو: بوک، وهی [ا] عروس.

وهیولنه: ۱ بوکه‌له، بوکی ملان: ۲ گیزه‌لوکه [ا] ۱ عروسک ۲

گم‌داند

وهیولنه‌چنانی: گیزه‌لوکه [ا] گردباد.

وهیولنی: بوکه‌له‌ی متالان [ا] عروسک.

وهیوه: تازه‌بوک [ا] تازه‌عروس

وهی‌وه‌گه‌زین: ۱ به‌لا‌گه‌ردان: ۲ به‌لا‌گه‌روه [ا] ۱ بلاگردان: ۲

صده

وهی‌وهی: ۱ وتی داد له‌دوس ز و تیش: ۲ وتی سه‌یرمان.

(وهی‌وهی له‌م‌کاروت): ۳ به‌هیه‌هه وه‌هوه‌هه: (وهی‌وهی

جسه‌جلیسی بو‌دوتی له‌دیدو دل/ دل‌بهر شه‌رابی گیزا «سالم»

که‌بابی هینا) «سالم» [ا] ۱ کلمه اظهار درد، وای ۲ حرف تعجب.

وا ۳ به‌ه

وهه: نه‌وه‌نه، ناوایه [ا] چتون ست

وهه‌به‌ه، بران، نه‌ره‌نه [ا] سند سه‌وه‌حیی

وی ۱ تهو (بروی هه‌وه): ۲ رادبی: ۳ وهی سه‌یرمان دی

جسه‌جیه: ۴ وهی، پینی داد له‌ده‌سه‌سان: ۵ مور‌نه‌ی

خوری خو‌ر [ا] ۱ وه: ۲ بده: ۳ حرف تعجب: ۴ حرف اظهار درد:

۵ مور‌نه‌ی سه‌ه‌جو

وی ۱ سی نه‌ساره‌ت بو‌میوینه: (وی گوت وان: زنه‌که گوتی ۲) جو

(ویم و تا: خو‌م): ۳ به‌پنی: (ساره‌ت وی‌یه، ونه‌ه): ۴ نه‌نی،

روزه‌ردی ویم کافین کافی) «موله‌وی» [۱] بخشایش، عفو
ویرنه: دایردن، بوریس [۱] گذشتن.
ویرده: راپردو، یوراو [۱] گذشته.

ویرزه: رایه، پلنده، وهره‌سار، موره‌وه [۱] بر خبر، بدسور
وی‌رزان: توره‌کردن به‌قسم و ده‌سب بازی، (ویم‌ده‌زی ده‌ستم
لی به‌یاد) [۱] سر به‌سر گذاشتن.

ویرغال: شاهو شسته‌شاهو [۱] توده بوتسار
ویرعه: حوری، رومی، ولاحی حوری به [۱] بورعه

ویرق: خردی بوی [۱] صدی تور باده

ویرکوکائی: ویرکوکائی، دانه [۱] همس حا

ویرکوککه: ویرکوکائی [۱] همس حا

ویرج: سهری بیجی کولاب، نایبکه [۱] حس

ویروک: نارا، نه‌ترس، ویرا [۱] شجاع، دلیر

ویروکائی: ویرکوکائی [۱] همس حا

ویروککه: ویرکوکائی [۱] همس حا

ویرون: (۱) ویشکارو، ویرون: ۲، توده‌ی دهره‌وه، ویرون [۱] خشکسار؛
(۲) تاق ویرونی

ویرونه: ویرنه [۱] ویرانه.

ویره: (۱) بیره‌تیه‌وه، که‌وتنه‌یاد: (۲) گورانی له‌ب‌لیوانه‌وه، (ویره‌ویر: (۳)
کانرای سه‌خت [۱] یاد وری: (۲) ریمه: (۳) فیز.

ویره: فرده، ده‌نگی پرده‌پهره‌قانی [۱] صدای سنگ یرتاب شده از
ملاخن

ویره: (۱) توره: (۲) شی‌کرده‌ی مانا [۱] (۱) غروب: (۲) تفسیر، تعبیر.
ویره‌گا: دهره‌نگان، نیواری دهره‌گ [۱] غروب هنگام، سرشبد
ویره‌گه: دهره‌گا [۱] بگا، دهره‌گ.

ویره‌ویر: گورانی له‌سهرجو، سوزه سوریس [۱] ریمه

ویره‌ویر: روزه‌ردی گربان [۱] صدای ماه‌سار سیون

ویری: دی‌ده‌ری، نه‌ی [۱] تح

ویرین: نه‌ترسان، ویران [۱] تفرسیدن، جرأت

ویرینگه: گیاه‌کی گه‌لده‌ردی شیر‌داره یو‌حه‌یوان فو‌تسه شیره‌کی یو
ده‌رمان ده‌شی [۱] گیه، گاوشیر.

ویر: ون ده‌گی جان‌ده‌ری زیه‌وه‌گ میش‌ومه‌گ‌زو میش‌وبه‌وزه‌رگه‌ته، وزه
[۱] وورو

ویژ: دل‌تیک‌چون له‌شتن، بیژ، قیز، (هیز ویز) [۱] نصرت دشتن و دل
برآمدن از چیزی.

ویزان: ورو‌کردن، وره‌ورکردن [۱] ورو‌کردن

ویژوه: بیژوه‌گیرانی [۱] ویر.

ویژوین: حوری قانو‌چیه‌ی که‌سکی بان‌دار که‌نه‌فری [۱] نوعی سوسک
سیر برنده

ویژویره: حوری مار‌سنگ‌ده‌ی درشت [۱] نوعی مارمولک درشت.

ویژه: (۱) گیزه، ده‌نگی به‌زیوه‌چوبی گولله: (۲) په‌نامه‌کی په‌لاما‌یردن یو
که‌سی: (په‌داره‌هاته‌ویژم شل‌شل کوتامی) [۱] صدای گلوله‌در

زه‌هرف: (۲) یوشکی و مخفیانه بر کسی حمله بردن

ویژه: په‌لاماری په‌نامه‌کی یو‌یردن [۱] یواشکی و مخفیانه سررسیدن

ویژه‌نگی: زه‌نگو، تاوزه‌نگی، رکیف [۱] رکاب رین.

ویژین: وزیدن، وزه‌کردن [۱] وورو‌کردن

ویژ: (۱) پاشگری په‌مانا حاوس، چون: (کاویژ: (۲) پاشگری په‌ونا:

د بیر (تاردویژ: (۳) پاشگری په‌مانا قسه‌که‌ن، (وته‌ویژ: (۴) قسه‌کردن.

(وتو ویژ: (۵) خوی، بو‌خوی، ویش: (۶) حزل و گیل: (گیز ویز) [۱]

(۱) پسوند به معنی جو‌تسه: (۲) پسوند به معنی بیژتسه: (۳) پسوند

به معنی گرسنه: (۴) گفتن: (۵) خوردن: (۶) گیم و هالو.

ویژ: (۱) روز قسمرن و زمان پاراو: (۲) که‌سی که‌له‌داییزتی‌دا زور حیرایه

[۱] (۱) سح داند فصیح: (۲) بیژتسه مهر.

ویژان: (۱) گوین، وین: (۲) داییزان: (۳) قایشی که‌لوه: (۴) خویان [۱] (۱)

گفتن: (۲) بیختن: (۳) چنیر وسط یوغ: (۴) خودشان

ویژانبه‌ر: که‌نه‌وه‌پنده [۱] سبج‌پند یا یوغ.

ویژانن: (۱) گوین، قسه‌کردی (۲) بیژتن، داییزس [۱] (گمش: (۲) بیحس

ویژتن: حوال، وین [۱] خودس

ویژدان: ویردان، هه‌سب کرسی دل و ده‌رون [۱] ویردان، بهاد

ویژم: داییزم، داییزم، به‌وسم [۱] گویم

ویژمن: حوال، وین، به‌م‌بحو [۱] خودمان

ویژن: نین، داییزن، ده‌لین [۱] گویند.

ویژنگ: (۱) بیژنگ: (۲) چورت، وه‌لئون خه‌ویو‌چکه [۱] (۱) عربال، بیژن:

(۲) بیسکی، چرت خواب.

ویژنته: قسه‌که‌ن، بیژره [۱] گوینده.

ویژنه: ویرسه [۱] گوینده.

ویژه: (۱) باویشک، باویشک: (۲) گوته، وته، بیژه: (۳) که‌نه‌وه‌ی نلو‌بیر: (۴)

چهرمی نهرمی له‌ده‌پاع‌دراو میش: (۵) شیر و په‌حشان: (۶) بلن، بیژه:

(۷) با‌دو‌حاون، ته‌من: (۸) لوس، حوی [۱] (۱) حمبره: (۲) گفت: (۳)

سبج‌پند: (۴) حرم‌من: (۵) اد‌نیاب: (۶) بگو: (۷) سیر، ساک: (۸)

صاف

ویژه‌ره: رجه‌نه‌کیوله [۱] رجه‌ن کوهی

ویژه‌ر: (۱) هه‌سکه‌ر: (۲) رانا له‌سیر و سوره‌ری به‌حسابی دله‌رانه [۱] (۱)

گوسده: ۲ ادب

ویژه‌ن: بیشت، حاکه، حاکه [۱] سهر

ویژه‌ون: سهری سهر و به‌حسان [۱] ادب

ویژه‌یی: سهر به‌شیر و په‌حشان [۱] ادبی.

ویژیاگ: گوترا، ویرا، ویرا [۱] گفته‌شده.

ویژیاو: (۱) ویرگ: (۲) داییزا [۱] (۱) گفته‌شده: (۲) بیخته.

ویژین: گوت، وین [۱] گش

ویژینگ: ویرگ [۱] ویرگ

ویس: (۱) بیست، شاردو‌جوار: (۲) پاشگری بیستن، گوی‌لی‌بون:

(گوت‌نه‌ویس: (۳) خو‌س، حوساوه: (خیس و ویسه: (۴) ده‌نگی

چو‌چکه‌مه‌ل: (ویس ویس ده‌کا: (۵) روشنایی کمی دوز: (نه‌سئیره

وئشك: نئشك، وشك [۱] حشك.
 وئشكه: حيره ي كال بۇكرىكار، وشكه [۱] مۇد بقدى بدون حوراك.
 وئشكه مەس: جەقى مرگەر بى چىشت وئان [۱] مۇد كار مسگەر بدون حوراك.
 وئشكه وەرد: وشكه وەرد [۱] بگا: وشكه وەرد.
 وئشە: حىرۇك [۱] بگا خىرۇك.
 وئشە: مئشە، پئشە، دەحل [۱] پئشە.
 وئشى: ۱) وئشى ميوە، وئشۇ: ۲) گولنى دەخل [۱] ۱) حوشە ميوە: ۲) خوشە غلە.
 وئشى چن: گول چى، گول چىوە لە پەرز [۱] خوشە چىن.
 وئشى داش: برىنى لە بئوۋى فەقىر كە بە گول چى بەرى دەچى [۱] كەسە ار بئوۋى بىر كە حوشە چى كە.
 وئشى گەر: وئشى چى [۱] خوشە چىن.
 وئقى: واقى، واقە [۱] نالە روبە و خرگوش.
 وئقاندن: و فاس [۱] نالە كردن روبە و خرگوش.
 وئقە: دىق، وەقە [۱] بگا دىق.
 وئك: وەئكتر، ئىكى بۇ سىكى مەق، مەدەك.
 وئك چوئ سىك سىهان، لەئىك كرس اسورە وئىزوت وئك دەچى [۱] بەم سەھب داستر.
 وئكرا: سەھە [۱] بەم.
 وئ كردن: ناپسەدن، سكرس [۱] مەر وئس آس.
 وئ كردە وە: بونە سانس، وئە كردە وە [۱] اسفا، مگر س.
 وئك كە وئق: ۱) خو ئەئكتر دان: ۲) پئكەرە بە شەرتان [۱] ۱) بەم برخورد كردن: ۲) بەم چنكيدن.
 وئكول: كۆلەبى، چوئى داربى [۱] نوعى پئبىن.
 وئكە: باسئبە، پئكە: (ئگرە كە وئكە) [۱] برە روز، پئەرور.
 وئكەر ئاگرئس، سىكەر [۱] سى فرور.
 وئ كە وئق: ۱) وەئاماسح كەون: ۲) نەقالا كردن بۇ پەيد بۇئى شتى: (وئ كە وئق سۇرغى كارى بكم) [۱] ۱) باھدف برخورد كردن: ۲) تعقيب كردن كارى.
 وئل: زە نازەنا، چەقە و گورە [۱] سر وئد وئجئال.
 وئل: ۱) مروى ياش و بە شەرم وەب: ۲) شەرم: ۳) بەرە لا و بى جنى زنى: ۴) گولەبى رەبب، نەئەكە وئو [۱] ۱) آدم خوب و آزدوم جوى: ۲) شرم: ۳) ول: ۴) گولۇ بە هدف نەورە، پرب.
 وئل بون: ۱) بەرەلد، بون: ۲) وەدو كە وئق: (لەشوين يار وئم) [۱] ۱) ول شدى: ۲) بە دنال افتادن و سرگردان شدى.
 وئلخر: چەمچى دىباراز [۱] كاسپ سريابى دىباراز.
 وئلژى: لەر گونەئەى كوردستابە كە بەئسى كاولىان كرد [۱] روستابى در كردستان كە بەئىن آں را وئران كردند.
 وئل كردن: بەرەلد كردن [۱] ول كردن.
 وئنگە: وئنگە [۱] گىيە گاوشير.
 ويلوليك: رستەرە نكولەبى پچوئك كە بەمئاليدە وئانرا نەكس [۱]

وئس وئس دەكەن [۱] ۱) عدد پئست: ۲) پئوئد شتى بى: ۳) چىس در اب: ۴) صدای بۇ زاد بريد: ۵) سوسوى نور.
 وئس: ياشگرى بەوات، راوئستە، (پئس) [۱] پئسوند بە مەبى ايست.
 وئسا: راوئستە، چوئەبى بە كرد [۱] ايستاد.
 وئساگ: راوئستاو [۱] ايستادە، بى حرک مائەدە.
 وئسان: ۱) راوئستان بە پئوۋە: ۲) نەحوئان [۱] ۱) برپا ايستادن: ۲) حرک بکردن.
 وئساندن: راوئساندن [۱] ۱) متوقف كردن: ۲) برپا وداشتن.
 وئسانىن: وئساندن [۱] بگا: وئساندن.
 وئساگ: راوئستاو [۱] ۱) متوقف شدى: ۲) برپا ايستادە.
 وئساو: راوئستاو [۱] ۱) متوقف شدى: ۲) برپا ايستادە.
 وئست: ۱) نەرو، دوا: ۲) دؤست، يار: (وئساو نەوئستم هەن): ۳) پئست [۱] ۱) خواستە: ۲) دوست: ۳) پئست.
 وئستا: ۱) ئبستا، ئەلجان، نوکە، بھو، بھا: ۲) تائىستى [۱] ۱) كنون: ۲) هوز.
 وئستا: ۱) ئبستە: ۲) تائىستە: ۳) راوئستا [۱] ۱) اكنون: ۲) هنوز: ۳) ايستاد.
 وئستان: ۱) وئستا: ۲) راوئستان بە پاوۋ: ۳) نەحوئان [۱] ۱) بگا: وئستا: ۲) برپا بوردن: ۳) مەجيد.
 وئستانە وە: ۱) دويارە وئستان: ۲) بەر ئبەرى و دەگژر چوئ: (لئى وئستانە وە دوزلەم لئى دا) [۱] ۱) ايستادن يا متوقف شدى دويارە: ۲) مقابلە كردن.
 وئستن: ۱) پئستى، گول لئى بون: ۲) خواستى [۱] ۱) شنيدن: ۲) خوشى.
 وئستە: ۱) پرسياز: ۲) دەرەب، زىگەبى دەرچوئ [۱] ۱) سول: ۲) مفر، گريگە.
 وئسم: داربىكى زاشى بون خوشە دەكە تەزىبى لئى چى دكەن [۱] درخت پسر.
 وئسك: لەر لاو، بۇ بەككى [۱] لاغر مردنى.
 وئسكە: وئس، روئشانكى كەمى دۇر [۱] سوي نك دور.
 وئس وئس: ۱) دەبگى چوچكە مەلى سۇرە ساقە: ۲) زويە زويى نەستيران [۱] ۱) صدای حوچە پئندە نوزاد: ۲) سوسوزدن ستارەها.
 وئسە: دەنگى بەچكە مەلى نازە لەخادە رچوئك [۱] صدای چوچە پئندە كوچولو.
 وئسە: ۱) ئبستە: ۲) ياشگرى مەرمان بە وئستان: (راوئسە، پئسە) [۱] ۱) اكنون: ۲) ايستە، مەر بە ايستادن.
 وئسە وئس: وئس وئس [۱] بگا: وئس وئس.
 وئسماي: حوساو [۱] چىسیدە.
 وئش: ئموش: (بوش بئە، ئموش كەزى) [۱] وەم.
 وئش: ۱) خوئ: ۲) خواروخچ: ۳) پەرت وئلاو، شاتى، واش [۱] ۱) خودش: ۲) كچ و باھموو: ۳) پرت و اشتباہ كار.
 وئشن: خوئان [۱] خودشدن.

زنگوله‌های کوچک که به کودک آویزد
 وینله: (۱) ویل، زه‌نازه‌نا؛ (۲) شوینیکه له دهره‌وی شاری سته سه‌پر، نگایه؛
 (۳) باوی گوندیکه (۱) سروصد؛ (۲) گردشگاهی است نزدیک شهر
 مسیح (۳) نم‌دهی ست
 وینله‌هه: گوندیکه له کوردستان به‌عسی ویرانی کرد (۱) وروستاهای
 ویران شده کوردستان توسط بعثیان.
 وینله‌ده: گوندیکه له کوردستان به‌عسی ویرانی کرد (۱) وروستاهای
 ویران شده کوردستان توسط بعثیان
 وینله‌که: باوی درگوندی کوردستانی به‌عسی له‌ناوی بردن (۱) مام‌دو
 روستای کوردستان که توسط بعثیان ویران شدند
 وینم: (۱) حویم (۲) بهمن، (وینمه و تا: یمنده‌یه) (۱) حویم؛ (۲) بهمن
 وینمن: (۱) حویم (۲) بهمن، پیمان، (وینمان‌ده) (۱) خودمان؛ (۲) به‌ما
 وینمه: یمنه، لامه: (پاروت وی‌نه؟ به‌نی وینمه) (۱) به‌من است.
 وین: (۱) بس، ته‌ی ده‌بی؛ (۲) نام‌ری دیتی: (دوربین) (۱) پیسده
 (۲) ایرردیدن
 وینا: سجدانه‌ی کور، چاوساخ بسا (۱) بیس
 وینا: شکل هاتمه‌وه‌یه‌چاو که ناشننه (۱) دیدن و دوباره شناختن
 وینا: کردن، وینا، شبانن (۱) شباهت گرفتن، بجا آوردن.
 ویناوه: دیتی، بادپیری به‌دل (۱) دیدن عینیت به چشم دل.
 وینایی: چاوساخ، سومایی (۱) بیایی،
 وینایی: ویناکردن (۱) نگ، وینا کرد
 وینجه: گیاه‌کی سی‌په‌ری به‌پنجه ده‌پچین له گش‌تالفی بو‌مالات
 حوشتره (۱) یونجه،
 وینو: به‌نی (۱) می‌بید
 وینو: به‌نی (۱) می‌بید
 وینه: نه، (۱) به
 وینه: (۱) ویکو، له‌جه‌شن: (۲) شکل: (۳) نه‌سک: (۴) نه‌ری: (وا له‌وینه) (۵)
 توپان: (۶) گوندیکه له کوردستان به‌عسی ویرانی کرد (۱) هانده: (۲)

شکل: (۳) عکس: (۴) انجا: (۵) سید میوه‌جی: (۶) از روستاهای
 ویران شده کوردستان توسط بعثیان
 وینه‌کردن: سود کردن (۱) نگا سیوه کردن
 وینه‌گر: (۱) بدل‌س: (۲) نه‌سک‌گیش (۱) نقاش، صورنگر: (۲)
 عکاس
 وینه‌گرین: (۱) شکل‌گیشان: (۲) نه‌سک‌گیشان (۱) نقاشی کردن.
 وینه‌پر کشیدن: (۲) عکس انداختن
 وینه‌گری: (۱) کاری نه‌سک‌گیش: (۲) کاری شکل‌کس (۱) نقاشی،
 صورنگری: (۲) عکاسی.
 وینه‌گوینز: به‌عسی ویرانی کرد (۱) وروستاهای
 وینه‌گه‌ری: وینه‌گری (۱) نگا وینه‌گری
 وینول: داریکی درستانه له‌ری‌زوده‌کا زده‌مازونی درحی سب‌جنگلی
 شبیه مازوح
 وینوه: بو نمود، بو‌دور، (وینوه بچو) (۱) بدان طرف.
 وینوین: حویم، حویم‌سده (۱) حویمین
 وینوین: به‌نی، به‌سکرده وینا، بی‌گمان (۱) بی‌مردد
 وینه‌جی: دین، وینا (۱) بیس
 وینه‌ده: روبرو، (۱) عکسه
 وینه‌ده‌ی: بگردن (۱) گدس
 وینه‌یش: وینس، حدس‌کسه، ده (۱) حسه
 وینی: حدس‌کدن، بکهن (۱) حبه
 وینی: (۱) خوئی: (۲) بیی، به‌نوه: (پاره‌کهی پیسده، دنی وی‌ده (۱) بی)
 خودش: (۲) به‌وی
 وینیان: (۱) وینان: (۲) به‌وی: (۳) ماب‌ده‌می وی‌ده (۱) بی
 حورس: (۲) به‌ایشان.
 وینو: حیت لی‌هه‌وماوه؟ (۱) تور چه‌شده است؟
 وینی: به‌نی، داریان (۱) بیس



هـ

هـ: ۱) بزرگه لمدوی وشه بو خه بوردن له چوبه نی: (کورت، درزه، بوسه، زبرد): ۲) پهش و سفوت ده کانه یاق (سهوز، ۳) باشگری بچوگ کرده: (کوره): ۴) نامزای بانگ کردن: (بایره، حهسه نه، مایه پابه): ۵) پسوند به معنی ست: ۶) حرف تالیف: ۷) سم: ۸) پسوند تصغیر: ۹) حرف بدل.

هـا: ۱) وه رگه: (هـ مشت، هـان بخو: ۲) پنجه وندی نه (هـ لیره، هـ

هـا: ۱) وه رگه: (هـ مشت، هـان بخو: ۲) پنجه وندی نه (هـ لیره، هـ

به مال: ۳) چیت و ت: ۴) وتی جو و به جیانی به لئی: ۵) خه بهر چیه: ۶) هـا کدی هـا سهوه: ۷) تهره تا: (هـا ده چم): ۸) ونه ناگدار کردن به گدهوه: (فومار نه کدی هـا، هـا پیت ده نیم): ۹) باشگری بيشابهی کو: (سهته هـا ساله): ۱۰) گه یشته بهره وه، شعا: (غسیفه هـا بو بلمان): ۱۱) دیاری دا، مه معلوم بو: (هـا نمونه رانیم چه): ۱۲) حجه ناگا: (هـام لئی نه، هـی لئی نه): ۱۳) نم: (هـارو تا، تهرتا): ۱۴) بگير ۱۵) موجود ست، هست: ۱۶) چه گفنی: ۱۷) پی، آری: ۱۸) چه خبر است: ۱۹) دیک، اکنون: ۲۰) حرف تنبيه و تحذیر، هـا: ۲۱) علامت جمع: ۲۲) پس معلوم شد: ۲۳) آگاهی، اطلاع: ۲۴) یس.

هـاپ: ۱) تپ برای باره، مام: ۲) عمو، عمو.

هـاپو: ۱) هاپ: ۲) پانگ کردی مام: ۳) عمو: ۴) ای عمو.

هات: ۱) ناما، گه یشته بهره وه: ۲) بهخت، نالغ: ۳) ساسی رور به حاسل: (نهوسال ساله کدی هاته): ۴) باشگری کو: (میه هات، ۵) حه بهرت، ناگات: (هات نه، هاب نه): ۶) آمد: ۷) شاس: ۸) سال پر محصول: ۹) پسوند جمع: ۱۰) خبرت، اطلاعات.

هاتگ: ۱) گهسی گپ: ۲) سهوه: ۳) مده: ۴) مده: ۵) مده.

هاتگه خو یا: به خودا هاپوه، گهتهی کرده: ۱) شکوفا شده، سر حال آمده.

هاتم: ۱) گه یشمه بهره وه، نامام: ۲) به ختم: (هاتم نه): ۳) آمد: ۴) آمد.

هاتن: ۱) به کومهل گه نشه بهره وه: (پژ و مهر هاتن، خه لیمو دهر ویش هاتن): ۲) تاحو گه یشمه بهره وه: ۳) چوگهی گه یشتن له زبوه: ۴) دانه کراس پا: ۵) به یه ی بهرکاری (هاتنه کوشتن، و تا کوزان): ۶) حله: ۷) ایا آمدید: ۸) امین: ۹) وزیدن باد: ۱۰) علامت مفعولی.

هاتن به خود، به خود هاتن، گه شه کردن: ۱) سگرفتدن.

هاتن و چون: ۱) ناموسو: ۲) گه یشته بهره و زوشتن: ۳) آمدوشد: ۴) آمدن و رفتن.

هاتنه: ۱) هیچ خه بهر به: ۲) گه یشته بهره وه: ۳) خبری نیست: ۴) مده.

هاتنه یا: وه با هاتن: ۱) حجت خواهی ده.

هاتنه پان: ۱) ریک و پیک بو: ۲) سار و زری بو: ۳) همو رشدن: ۴) سازش کردن و رسی شدن.

هاتنه یزان: نریک نه حه لاس بو: ۱) مزید به اتمام.

هاتنه یزین: شیوی یزدان، بو: (داره که هاته یزین): ۱) قابل بریده شدن.

هاتنه بهره: ۱) بهرگرتی دار: ۲) نریک بو: ۳) بهشتر تشستن: ۴) بر دیک شدن.

هاتنه بهر بار: ملدا، دهست له سالاری بهردان: ۱) از لاج دست برداشتن هاتنه بهره وه: بو نریک هاتن: ۲) بر دیک شدن.

هاتنه بهر هدم: گه یشمه کاتی بهر وودان: ۱) بهشتر تشستن.

هاتنه پل: نریک لاو بو، لئی ریاد بو: ۱) صافه سدن به.

هاتنه پنی: بهمد هاتن، بهسرد هاتن، توش بو: (قهرم هاتنه پنی): ۱) به گریس شدن، بر عهده گر: ۲) گریس.

هاتنه پیش رو: هوملا: ۱) آردی: ۲) ساسد.

هاتنه شمش: دسیر هاتن: ۱) به حاسل آمدن.

هاتنه تیو: بو ناوه وه هاتن: ۱) به درو: ۲) آمدن، دخل شدن.

گيزه: ۷۰) كاردو [۱] صدای آب روی آتش قبل از جوشیدن: ۲) نگا كردو

هازه به لك: حورئى كاردو [۱] نوعى گياه «كاردو»

هازه خوځگانه: حورئى كاردو [۱] نوعى گياه «كاردو»

هازه وه شنه: حورئى كاردو [۱] نوعى گياه «كاردو»

هازه كورانه: حورئى كاردو [۱] نوعى گياه «كاردو»

هازه كورته: حورئى كاردو [۱] نوعى گياه «كاردو»

هازه هارانه: حورئى كاردو [۱] نوعى گياه «كاردو»

هازه هاز: گره گيزى سه ماوه [۱] صدای سماور

هژ: ۱) هاج، گيز، سه رسام [۲] به سهای هازان وانا، به وزونه رى يونى سه رسنگ له نهغهس تهنگى [۱] ۱) سراسيمه، هاج وراج: ۲) بالا و باسر ريس سبه ار ريس تهنگى

هژان: هاز، به ررو بهوى يونى سگ [۱] بالا و پيښ ريس سينه،

هاژو: نارو، لبحور [۱] ار سده

هاژوت: ۱) راسرد، به سحورس، (نستره كسى هاژوت): ۲) به لاسر، وروژم [۱] راند: ۲) هجوم، يورش.

هاژوتانن: ۱) ليخورين [۲] دهنه [۱] ۱) راندن: ۲) تحريك كردن.

هاژوتكار: به لاسر دهه، وروژم كره [۱] يورش اورا مهاجم، حمله ور.

هاژوتس: ۱) ليخورين، تازوتس: ۲) به لاسر داي [۱] ۱) راندن، رانندگى: ۲) حمله يردن.

هژوسى: ۱) سى حورى [۲] لبحور [۱] ۱) راسر: ۲) رده سده وسنه ر سده

هاژوتى: به لاسر يوت كرد [۱] به وي حمله كرد

هاژوتيار: به لاسر دهه [۱] نگا: هاژوتكار.

هاژور: سخور [۱] ر سده.

هاژوواژ: هاج ووج [۱] گيج و منگ، هاج وواج.

هاژه: ۱) دهنگى گلاو لك له بهر به: ۲) دهنگى تاوه لدير [۱] ۱) صدای تدمار بر ساجسار [۲] صدای بنسار

هاژه لك: هيشه كه شسته [۱] موسك، سفسه

هژه كردن: هژه كردن، دهنگى ديوخانى به روج ناه له سهرزا [۱] صدای فرو ريختن كوه و سگ.

هژيان: هازان [۱] بالا و پيښ آمدن سينه.

هاژنله: كوژه كه [۱] نوعى خر مهره.

هژين: هژيان، هازان [۱] نگا: هازيان.

هاس: ۱) هاز، كاردو: ۲) جانه وه ريكى دژنده به ليلنگ چكوله به به دهنگى پلنگ، دوروه شير: ۳) خوار، خواست: ۴) ترس، پاك: ۵)

ناگ كردن، حس، حساس، پي حساس [۱] ۱) گياه «كاردو»: ۲) يوزينگ: ۳) خواست: ۴) ترس و پيم: ۵) حس، احساس.

هسان: ۱) سانا، تسان: ۲) به دهه سسان [۱] ۱) آسان: ۲) هسان.

هسان پړيو: كم، حرج [۱] كم مخارج.

هسانى: سايي [۱] اسايي.

هسانيش: جاپوئى كهوتس، ديدار كردن [۱] ديدار كردن.

هست: ۱) سب، پي قار كردن [۱] اشني، قهر سكرده

هسلې: تاكم، به نتيجه [۱] سبجه، حاصل

هاسلې كه لام: پوخته دى و تار [۱] خلاصه كلام.

هاسو: تسو [۱] افق

هاسي: عاسي، به دخت و دژور [۱] سخت و دشوار

هاش: ۱) سى برح، به سب، سى به هره، به هيجي: ۲) خه به رى تهو (هاش

لئى به رت خه به رى نيه: ۳) نه رروئى [۱] ۴) و جان، روه ستان: ۵)

ناست تسى: ۶) تيوه تى زور [۱] ۱) پي اوزش: ۲) خوراو: ۳) اشته

و آروى شديده: ۴) مكث، توف كوتاه: ۵) اشني: ۶) تفتنگى شديده.

هاشك: ۱) حاشا، ۲) دهست هه لگرتنى ژى له مېرد [۱] ۱) انكر: ۲)

صرف نظر كردن ژن ارزندگى با شوهر، تصميم په جدایی از شوهر.

هاشت: نيون خوش، ناشت [۱] باهم در صلح و آشتي

هاشت كړن: راژى كردن [۱] رضى كردن.

هاشرمه: كه زوى كه ده كړينه پالو [۱] ر نكي.

هاشو شنه: هاوب [۱] هسايه.

هاشو هوش: شات و شوت [۱] لاف و گزاف

هاشمه: ۱) هيف، مانگى به عاسمانه وه: ۲) مانگانه، كړنى

مانگ به مانگ، ناشمه [۱] ۱) ماه، قرص ماه: ۲) ماهيانه، ماه به ماه

هاشه: ۱) هازه: ۲) خوځه لگيشان، به حنى خو كردن [۱] ۱) نگا: هازه: ۲) لاف.

هاشه كره: خوځه لگيش، كه سى مهنى خو دهك [۱] لاف رن.

هاشمه وهوش: هاشو هوش [۱] لاف و گزاف

هاشه هاش: هازه [۱] نگا، هازه

هاف: ۱) بك، كن، هم، لا، بال: ۲) پايي سمریان، روکارى دوره وهى

بان: ۳) بهومي سه روه، به ده خانه [۱] ۱) تود، پيش: ۲) پشت بام، سدى

بيرونى بام: ۳) طبقه بالاي ساختمان.

هاقر: ۱) تاخوژ: ۲) تفاق، كاو گياي عه تباركراو [۱] ۱) آخوژ: ۲) علوفه

ا تيار شده.

هاقر دان: عه تبارى گياو تفاق [۱] ا تيار علوفه.

هاقل: تاكم، نه نتيجه [۱] نتيجه

هاقد: نام، ناو، وهى شمريكي به رهنگ و خو يا له هه رشتي: (هاقمال

وانا تاوسا) [۱] هم، كلمه اشراك.

هاقا: دارو كه به كه به كوسى بوى گايى دا ده كه ن [۱] چوبكى دريوغ

هاقاژ: به قهده لازم قسه بكه، قسهى زياد مه كه [۱] زياد حروف نژد

هاقاژه: هاغاژ [۱] نگا: هاغاژ.

هاقال: دوست، تاوال [۱] دوست، رفيق.

هاقر: ۱) هافر، ناحور: ۲) ناوړه لا كړنده وه [۱] ۱) آخوژ: ۲) عطف توجه.

لنفت، برگشتن و بگرېس

هاقره دان: تاروژنده وه [۱] به پشت سر نگاه كردن.

هاقر قېدان: ناوړلئ دانه وه [۱] توجه به طرف چيرى يا كسى معطوف

د شن

هاقر لك: مله كره، كه سى ده گول به كنى به ربه ره كاسى ده كا [۱] هم چشم

هافرکني کي بهرکي... بهرکي ځي هم جسمي

هافري ۱۰ نمبر ۲ وسه ۱۰۰ هره ۲ دوست

هافريو ره حجت بوي زن ځي اسودن زن هسجو نكي

هافسل ۱) په هره کي بهر بويو ۲) بهر بوي نه کاره مل بود ۳

کوسس وه بالا ۴) بهرکي بهر بوي ۱) بهر کار ۲) هره ۳

کوس ۴) بهرکي کنت

هافل بون به هره دس ۵) بهرکي بهر سودر

هافل کوي به هره بيه ۱) بهرکي بهر

هافلک ۱) گيا گه سکه ۲) گه سکه ۱) گيا حارو ۲) حارو

هافلک: گه سکه، گزگ، گزگ ځي حارو

هافن: نوبگ، ده سکارگ ځي هاو، هارگ

هافوس: بهر بون، هه فون ځي ياد گرفتن، آموختن

هافه: بهلاره ځي از سو

هاله يېن: ۱) تود قال، که موسکه. (هافه يېن ترسني بيا من بيه) ۲)

ههون، ناميان ځي ۱) مقد و بسيار کم ۲) مایه، حمير مایه

هافي: نامو، شه واره ځي بېگ، به، به بيه

هافي: بيه له هافين، هافي دان، ناورين: (نا هافي، دهافي) ځي پرت

ريسه «هافين» به معني پرت کردن.

هافيت: ناورين ځي پرت کرد.

هافين: نوبس ځي پرت کرد

هافينه: ناورين، هافي دان، هافي دان ځي پرت کرد

هافين: هافي دان ځي پرت کرد

هافيري: نوبس، به معني ځي حساب

هافين ۱) نوبس ۲) بهرکي بهر بوي ۱) بهرکي بهر بوي

هافين: بهرکي بهر بوي بهر بوي

هافينا پاشين: مانگي ناب، ناعستوس ځي ماه اوت، مرداد و شهر يور

هافينا پاشين: مانگي حورين ځي ماه زوتن، خرداد و تير

هافينا پاشين: بهرکي بهر بوي بهر بوي

هافينا ناوين: ۱) چلهي هاوین ۲) بريني له گهرمای روز ځي ۱) وسط

۲) کتابه از گرمای شديد.

هافين چس: هاوین، شنه و ده ځي کنت صفي.

هافين خان: کوسه بوي ځي حادوسين بيلو دو

هافين قبي: حورين ځي به بيلو ره

هافين گه: وړ، بيلو ځي بيلو

هافين گه: وړ، بيلو ځي بيلو

هافينه چهر: بهرکي بهر بوي بهر بوي

هافينه سهر: جلکي هاوین، بهرکي بهر بوي بهر بوي

هافينه وار: هافينه وار ځي بيلو

هافينه وار: هافينه وار ځي بيلو

هافيني: هافين چس، شنه و ده ځي کنت صفي.

هافک کني: بهرکي بهر بوي بهر بوي

خواهشمند.

هافه. هق به بهرکي بهر کار، موه موه ځي مرد

هاکا: ۱) بهرکي بهر کار، موه موه ځي مرد

ست. جيري نموده ۲) اين طور، چنين

هاکو: له کوي به، له کام چيگه به ځي کچا سب

هاکو: ۱) شگافه، له بهر ۲) بهرکي بهر کار، موه موه ځي مرد

نندو حورين بهرکي بهر کار کردن.

هاک: ح، ههکه ځي بهر بوي

هاکا: ناگ، خه بهر: (هاکم لي به) ځي کچا سب

هاکوس: بهرکي بهر بوي بهر بوي

شحم روزانه

هاکه: هاک ځي بهر بوي

هاکه بان: راوکه، مازکه ځي بگ، مازکه

هاکه بان: راوکه، مازکه ځي بگ، مازکه

هاکه بان: راوکه، مازکه ځي بگ، مازکه

هاکه بان: راوکه، مازکه ځي بگ، مازکه

هاکه بان: راوکه، مازکه ځي بگ، مازکه

هاکه بان: راوکه، مازکه ځي بگ، مازکه

رک

هال: ۱) بهرکي بهر کار، موه موه ځي مرد

هال: ۱) بهرکي بهر کار، موه موه ځي مرد

هال: ۱) بهرکي بهر کار، موه موه ځي مرد

هال: ۱) بهرکي بهر کار، موه موه ځي مرد

هال: ۱) بهرکي بهر کار، موه موه ځي مرد

هال: ۱) بهرکي بهر کار، موه موه ځي مرد

هال: ۱) بهرکي بهر کار، موه موه ځي مرد

هال: ۱) بهرکي بهر کار، موه موه ځي مرد

هال: ۱) بهرکي بهر کار، موه موه ځي مرد

هال: ۱) بهرکي بهر کار، موه موه ځي مرد

هال: ۱) بهرکي بهر کار، موه موه ځي مرد

هال: ۱) بهرکي بهر کار، موه موه ځي مرد

هال: ۱) بهرکي بهر کار، موه موه ځي مرد

هال: ۱) بهرکي بهر کار، موه موه ځي مرد

هال: ۱) بهرکي بهر کار، موه موه ځي مرد

هال: ۱) بهرکي بهر کار، موه موه ځي مرد

هال: ۱) بهرکي بهر کار، موه موه ځي مرد

هال: ۱) بهرکي بهر کار، موه موه ځي مرد

هال: ۱) بهرکي بهر کار، موه موه ځي مرد

هال: ۱) بهرکي بهر کار، موه موه ځي مرد

هال: ۱) بهرکي بهر کار، موه موه ځي مرد

هال: ۱) بهرکي بهر کار، موه موه ځي مرد

هال: ۱) بهرکي بهر کار، موه موه ځي مرد

هال: ۱) بهرکي بهر کار، موه موه ځي مرد

هالوبلاڻوڪ: بهلاڻوڪ [۱] سبو.

هالوبهلاڻوڪ: بهلاڻوڪ [۱] سبو.

هالور ۱، ٺالور نيڪ هلاو! ۲) پرڻي لڙي پياوي به دفعه زوشمري [۱] ۱
دوهم: سردرگم: ۲) ڪڏيه اڄ دم شارلاتن.

هالوزا: حاورا [۱] دايي زاده

هالوزان: نيڪ هالان، ٺالورپون [۱] دوهم ريختن، سردرگم شدن.

هالوراء: نيڪ هالاق هالوز [۱] دوهم ريخته، سردرگم.

هالورپون، هالو: [۱] سردرگم سب

هالوق: نمخوشيه گه نوشي ئه انداماني شهرمدني [۱] نوعي پيماري
اندامان تناسلي

هابوه: ڳوڙهه [۱] ڳوڙهه.

هابوهوال: دهنگ وباس [۱] حير.

هابوين: خوش گزدي خيگه به دهرمانات [۱] دباغ دادن خيگه يا
دو حات.

هالويني: قهيسي دهنگ شيرن، شهلاني ناوڪه خوشه [۱] زردلوي هسته
سيرين

هاله: ميمڪ، خوشڪي دايڪ [۱] حابه.

هاله: ۱) بهرسيه، هال: ۲) چوره دومه نيڪه سبي واش: ۳) نالهي
مخوشي يستي دهم وچاري ڙي زگ پر: ۴) گوڏيڪه له کوردستان [۱]

۱) غوره: ۲) نوعي ڦهل: ۳) بڪه هاي صورت ون حامله ۴) نام دهی
سب

هاله بهلاڻوڪ: بهلاڻوڪ [۱] آبالو

هاله پروڙ: پروڙان [۱] پچس.

هاله پروڙپون: پروڙان [۱] پخشیدن.

هالهت: ۱) چونهي: ۲) نماز: ۳) گاسن [۱] ۱) حالت: ۲) ابرار: ۳)
گاو هن

هالهزا: ميڪر [۱] حاله زاده.

هاله ڙي: نهوه به حور [۱] درباين سب.

هاله ڙي: خونچهي تازه هه ليجراوي دارميو [۱] شڪوه نودميده درخت
مو

هاله ڙيل: هاله ڙيل [۱] بگا هاله ڙيل.

هاله ڪوڪ: ناله ڪوڪ [۱] بگا ناله ڪوڪ

هاله ويئون: ۱) هال بونهوه: ۲) ٽوڙه گرن [۱] ۱) ڪندشدن دندان از
ترشي: ۲) آرم گزشتن

هاله وڪردن: نارام ڪرده وه، داسه ڪنددن [۱] آرم ڪردن.

هالهين: هيلانه [۱] آشيانه

هالتي: ۱) بيگه يشتو، حالي: ۲) بدل، ولا، حالي [۱] ۱) حالي، منتفت:
۲) خالي

هالتي: هال، بهرسيه، ٺوره [۱] غوره.

هالتي بون: حبه مرلي بون، ٽاگ بون: اهم لي ني، هات لي ني [۱]
طلاع داشتن بر.

هالير: دو، دهو [۱] دوع.

هالين: ۱) هيلان، هيلين، هيلانه، هيلانه: ۲) حواله اي مثالي ساوا،
دهديدك [۱] ۱) آشيانه: ۲) ننو.

هالتي هازر: ۱) له نيستند: ۲) ٺهوي هديه [۱] ۱) حال حاضر: ۲) نتيجه
موجود است

هام: ۱) وم، نموه نام: (هم ٺيره): ۲) نام، ونه، بهرانيهري: (هام دهرد): ۳)
هات: (هام وشو) [۱] ۱) نيڪ هستم: ۲) حرف شرڪت، هم: ۳) مدن.

هام: ۱) هر ٺهه سه: ۲) لوده مه دا: ۳) گر يمان [۱] ۱) همين است: ۲)
دران هنگام: ۳) فرصاً

هامار: دهشت، راست و تحت گوز [۱] راست و همور.

هاماري: گوزي، جيگهي بي ڪندو ڪنو [۱] همواري زمين.

هامپور: عه پير، هه سر، همپار [۱] انبار

هامپير: ٺمير، باوهش [۱] اعوش.

هامپ: نامپا [۱] همپا

هم پياله: ۱) ڪمپاني ڪه نيڪه وه شهراب ده خونهوه: ۲) پرڻي له دوستي
گياني [۱] ۱) هم پياله: ۲) ڪنايه رز دوست جاني.

هامتا: لنگه، ٺاونا [۱] همپا.

هام تهرار: بهرانيهري [۱] بربر، هه نر

هام تهرارو: بهرانيهري [۱] بربر.

هام دهرد: له ختم و خه قمت دا بهرانيهري [۱] همدرد.

هام دهم: ٺاودهه، ٺاودهه بگي [۱] همدم.

هام راز: ۱) ٺارل، دوست: ۲) ره يقيني سه ههري: ۳) له بير و رادا شديڪ [۱]

۱) دوست، رفيق: ۲) همرا: ۳) هم عقیده

هامراز: ٺامراز، ٺامير، ٺامير، ٺاميرپات [۱] ابرار

هامراز: دوستي زور نيڪ [۱] همراز

هم رايي: ۱) ره يقيني له سه ههري: ۲) شهر يڪي له بير و راد [۱] ۱)
همراهي: ۲) هم عقیده بودن.

هم ريش: ٺاول ڙاو [۱] باحساع.

هامزا: دوانه، ٺاول دوانه، ڄمڪ، چوي، لقه دواله [۱] همزد

هامسا: ٺاوسا، جيران [۱] همسايه

هامسال: له تمهه ٺدا بهرانيهري [۱] همسال.

هامسايه: جيران، ٺارسا [۱] همسايه.

هام ستور: هارڪه وشمن [۱] هم مرز

هام سهري: پرڻي له ڙن بو عيرد [۱] همسر.

هام شان: له قمبرو پايد بهرانيهري [۱] هم شان.

هام شڪل: له بيچم و تمرزا وهك يڪ [۱] هم شڪل و هم قيه

هام شمو: ٺاموشو [۱] اموشد.

هام شو: دوڙي ميرديڪ [۱] دوزي يڪ شوهر، دوهو.

هام شير: دوشيره حوره ڪمه مڪڪيان مزي بي [۱] همشير

هام شيره: هم شير [۱] همشير.

هام عوهر: له تمهه ٺدا بهرانيهري [۱] هم سال.

هام قهر: هاونه من، هاوعهر [۱] هم سن

هاملڪن: نه مريڪايي [۱] امريڪايي.

هاسن: (۱) تارس: (۲) نهوت من: (هاسن جه نیژی: ۱) تاپستان: (۲) بئک من

هاموئ: بی سهر و شوین: مقودالانتر

هاموش: تارم، هیدی هیس: ارم.

هاموشو: ناموشو، هام شو، هاموچو: مدوشد.

هامووهوی: دوری دوبر ره مالیکا: دوچاری، همسران دوبرادر

هامهیش: هاس. تاس: ۱) سس

هامینه. نوینه، نکه: کراو: آمیحه

هامیز: تاسیر و هاس. هامیز: آغوس

هامین، تاسان: ۱) تاسان.

هان: (۱) دبه: (۲) وار، نهوتان: ۱) تحریک: (۲) یسک هستند.

هانا: (۱) پهنا له بهر پار نهوت بو: ددپر سین: (هانام برده بهر: ۲) نهوچوره،

تاواها: (بو شتی هانا نایی پیار تو: ۱) ۳) سو مایی، ههوتی دیش: ۱)

۱) پناه بردن و دادخواهی: (۲) این طور: ۳) سوه نیروی بیتایی.

هابردن: په بردن بو: مریاره س. (هانام برده بهر رخ ده هانام هات): ۱)

پناه بردن به قریادر س.

هابجی: دسب. در سده: ۱) دوباره

هاندر: دبه: ۱) تحریک کرد.

هاندر هئد. هسبو نه دازه: ۱) مقدور، اشاره به ددازه.

هاندی. هاندو: نگاه. هاندو.

هانقر: دور و بوری تایی: ۱) حومه

هانقاس: هانقار: حومه.

هانقراس: هانقار: حومه.

هانکه: نهفسی بوئد له بهر مندوهی: ۱) هن هن.

هانکه هانک: هانکهی به شوین به کد: ۱) هر هره.

هانگ: به زم و ناهنگ: ۱) بزم و جشن.

هانوهون: پاشگوئی خستی کار، کاردو خستن به قهستی: ۱) درنگ و

کاهلی کردن، پشت گوش انداختن.

هانه: (۱) کاسی، سهرچاوه: (۲) دته، هان: (۳) نهوتان: (۴) نهوتان: (۵) هانکه

۱) چشمه: (۲) تحریک: (۳) ایک ایها، ایهاشان: (۴) این است:

۱۵) هن خسته.

هانهدان: دندهان، هاندان: ۱) تحریک کردن.

هانهدروژنه: کویره کاسی، گنی یک که باوستان نیشک نهک: ۱) چشمه ای

که در تاپستان می خشکد.

هانهرال: گوئدیکه له کوردستان به عسی ویرانی کرد: ۱) از روستاهای

ویران شده کوردستان توسط بعثیان

هانهمسوره: لهو گونداندی کوردستانه که به عسی کاویان کرد: ۱)

روستایی در کوردستان که بعثیان آن را ویران کردند.

هانهمه له: (۱) گزار، سهرچاوهی ناوی گرم و سویر: (۲) گوئدیکه له

کوردستان: ۱) چشمه آب معدنی گاردار: (۲) نام دهی ست.

هانهمه: (۱) دبه، هان، هانه: (۲) هانکه هانک: ۱) تحریک: (۲) هن هن.

هانهمه هاندان: دندهان: ۱) تحریک کردن

هاندها به کردن: هانکه هانک کردن: ۱) هن هن کردن.

هاندهی دل: لهو گونداندی کوردستانه که به عسی کاویان کرد: ۱)

روستایی در کوردستان که بعثیان آن را ویران کردند.

هاندهی قول: گوئدیکه له کوردستان به عسی ویرانی کرد: ۱) از

روستاهای ویران شده کوردستان توسط بعثیان.

هاننی: (۱) ناوردی، ناسی، نیفای: (۲) نهه ساسا: ۱) آورده: (۲) (بند.

هاننی: (۱) ودرگره، بگره. (هاننی پاره کت، هاننی نان پیخو): (۲) نهوه که

(نهو مروتی هاننی و تا، کاواراکه): ۱) یگیرش، از دستم بگیر: (۲) ن

پارو

هانپاک: ناوهرده: ۱) آورده.

هانپاو: هاناک: ۱) آورده.

هانیشک. تاپسک: ۱) ریح

هانیشکه. تاپسکه: ۱) رابوی بوله به

هاسن: ناوهرده. ناس، ناس: ۱) آوردن.

هانینه. نینه، نیبانه: ۱) آورده است

هانینهوه: (۱) قهسال گیر نهوه: (۲) ریبی له چاره کردی له جی جوگ

(ناوکی هانینهوه): ۱) باز آوردن: (۲) کتایه از به جای آوردن از جا

دور فته.

هاننیو: همر نهه سسه، چیتو تا، چیتو نه: ۱) همین است.

هاو: (۱) نام، هام: (۲) رتهی باتگنی کردن له دور: (۳) چلونا به تی، حال:

۴) نهو: ۱) حرف شراکت، هم: (۲) حرف ندا برای دور: (۳)

چگوگی: (۴) ار

هاو: (۱) حال و هوا، چو نه تی: (۲) هو، سه بهب: (۳) هوا، کز: ۱)

چگوگی: (۳) علت، سبب: (۴) هوا.

هاوار: (۱) بانگ زدن، هیش بو تاریکاری و نه هابون له نهنگانه: (۲)

دهنگ بهند کردن، توند: (۳) داد کردن: (۴) تاخ و داخ: (۵) قریا بهشتن:

(۶) هانا: (۷) ناوه بو دو گوئاری کوردی یه که میان چه لادهت عابی

به عریح له سالی ۱۹۳۳ دا دهری حس که به تیکر یی ۵۷ ژماره ی

دهوچو دوههسان ساس مسته قاری سالی ۱۹۷۱ له به عدا

دهری حس پاش سی ژماره داهر: (۸) لهو گونداندی کوردستانه که

به عسی کاویان کرد: ۱) فریاد کمک خواستن: (۲) فریاد، صدی

بلند: (۳) دادخواهی: (۴) دریغ: (۵) به فریاد رسیدن: (۶) پناه به کسی

بردن: (۷) نام دو مجله کردی که در سالهای ۱۹۳۲ و ۱۹۷۱ منتشر

می شدند: (۸) روستایی در کوردستان که بعثیان آن را ویران کردند.

هاوار پردنه بهر: هان پردنه بهر: ۱) پناه بردن به کسی.

هاوار پردنه بهر: هاوار پردنه بهر: ۱) پناه بردن به کسی.

هاوار بو ههستان: تاریکاری گشتی بو به محاب کهس یی که سانی: ۱)

بسیح همگانی بری کمک و نجات کسی یا گروهی.

هاوار بو هیان: هاوار پردنه بهر: ۱) پناه بردن به کسی

هاوار به مالم: حقیق و محابن، داخ و عزرت: ۱) دریغ، اسفا.

هاوار ته له من: خرابیم بی قهواره: ۱) بد آورده م.

هاوار کردن: (۱) دهنگ بلند کردن بو تاریکاری: (۲) قیزانیدن له بهر نیش و

نازه حنی [۱] ۱) فریاد بر آوردن برای کمک؛ ۲) هریاد کشیدن از شدت درد

هوار کردن: هوار کردن [۱] نگا هوار کردن
هوار کردن: هوار کردن، خودانی بانگو هوار [۱] فریاد کننده، جیغ کش
هوار کردن: زیره کمر [۱] فریاد کننده، جیغ کش.
هوارده لمن: هوارده لمن [۱] بد ورده ام.
هوارده ستان: لی قهوب بی گشتی [۱] فاجعه عمومی.
هواران: ناول [۱] رفیق.

هواران دونه: ناول دونه، چمک، جوی، لقمه ده [۱] همداد.
هواران دوس: تام دوس، دوکس که پیکه و خوندویانه [۱] همدرس.
هواران زاوا: ناول زاوا، هامرش [۱] بیجناغ.
هواران گراس: ناول گراس، ناول گراس [۱] شوار زنانه.
هواران: ۱) ناوینگ، ده سکونگ؛ ۲) جورنی توپی شمر؛ (شهبابی شمر
به پاکه/ تنه بگو توپی هواران) «حاشی قاده» [۱] ۱) هوار ۲)
خمبار اندر

هوارته: ۱) تارنه، مته؛ ۲) قیل و گزی [۱] ۱) مفت؛ ۲) حيله و بیرنگ.
هوارته چی: هوارته ده سیر [۱] نروون.
هوارته خور: مته خور [۱] مفتخور.
هوارباز: متلدان [۱] رهند
هواربارو: مدیق تاریکاری به کتر [۱] رفیق، همدست
هوارباری: رفیق له گمه و کبه د [۱] همپزی.
هواربال: سربکار [۱] کمک و پور
هواربهر: ۱) بهرایی؛ ۲) دو قوماشی به پناهی دا بهر نهر [۱] ۱) بهر؛ ۲)
دوبارچه هم عرض.

هواربهش: شهریک [۱] شریک
هواربهشی: شهریکه تی [۱] شراکت، شرک
هواربیجم: هواربهش، له شکلا چون بهک [۱] همرنگ، هم شکل.
هواربیر: له بیر زارد و کو بهک [۱] هم عصبه
هواربا: نام، به کسیر گرو ده بهک [۱] همبا.
هواربهشت: ۱) بهرایی باوکیک؛ (خرمی هواربهشت، برای هواربهشت)؛ ۲)
دوکس سوارتی به کمسی [۱] ۱) ازیک تیره و طیفه؛ ۲) دوقر سوار
بریک ستور

هواربهشته: هواربهشت [۱] نگا، هواربهشت.
هواربهشک: هواربهش [۱] شریک
هواربول: هواردهس [۱] همکلاس
هواربهیمان: دوکس که به آنتی تاریکاریان به به کتر دوه [۱] هم بهیمان.
هواربیاله: هماربیاله [۱] نگا، هام بیاله.
هواربیسه: نام، هاربا [۱] همپ، هم بیته
هوارت، لنگه، هاربا [۱] همت.
هوارتی: حدفما، سب چهل بیست و ده [۱] هفتاد.
هوارته حر: هام شکل [۱] هم شکل.
هوارتهس: هوارتهس [۱] هم شکل.

هوارتهراز: بهر بهر [۱] هم تران
هوارتهرازو: هام تر زو [۱] برابر
هوارتهک: ۱) لنگه، هوارتا؛ ۲) رفیق، هوارال [۱] ۱) همتا؛ ۲) رفیق.
هوارتهمن: هام سال [۱] همسال.
هوارتیره: ۱) هوارتهمن؛ ۲) له عه شیره تی [۱] ۱) همسال؛ ۲) ازیک
عسره

هوارتیس: حه فده، دهو حوت [۱] هفده.
هوارتیسن: حه فده هم [۱] هفدهم
هوارجسن: ۱) هوارتهج؛ ۲) بهرایی باوکی [۱] ۱) همگونه؛ ۲) ازیک
طایفه
هوارجفت: ۱) هوارتهک، لنگه؛ ۲) برتی له ژدو میده نیره و میوه [۱] ۱)
همسا؛ ۲) کنایه از حفت نر و ماده.

هوارجله: سوری که دیم ده گهل تا غا سه هره دهک [۱] سوار ملایم رکاب،
هم عتار.
هوارجووت: ۱) هوارجفت؛ ۲) دو جوت به ده، که زهویه کانیی له پتا به کتره؛
۳) زنی حه لال؛ (مهلا ده لیس به هوارجووتی به هوارسیرینی) [۱] ۱) نگا،
هوارجفت؛ ۲) دوکشاورز همسایه در زمین. ۳) کنایه از همسر.

هوارجور: هوارتهج [۱] هم شکل
هوارجهم: دوکس که له خواردهند، نیکه و [۱] همخوان، هم سفره
هوارجی: دوکس که له بهک چی دا ده خور [۱] هم یستر.
هوارچاخ: که سانی که له ده ورنیکا زیان [۱] معاصر.
هوارچاو: که سنی که زک بهری ده کا [۱] هم چشم
هوارچره: ۱) که سنی که گورانی یو گورانی بیژده گیرته ره؛ ۲) دوکس که
پیکه و گورانی ده لیس [۱] ۱) عضو گرو، کر آواز؛ ۲) دو همخوان آواز.
هوارچهره: هوارچاخ [۱] معاصر.

هوارچهشن: هوارچور [۱] هم شکل.
هوارحسک: دوکس که زهویه کانیی لیک ده گرتنه ره، هوارجووت [۱]
دوکشورز با زمینهای هم مرز
هوارخوان: هوارجهم [۱] هم سفره
هوارخوشک: ده سته خوشک [۱] دور دوست حواهرمانند.
هوارده: به دهردی به کتر توش بون [۱] همدرد.
هواردهس: چند که سنی شهریک به کین و بهین دا [۱] شریک و همدست
در بوطنه.

هواردهست: هواردهس [۱] نگا، هواردهس.
هواردهم: هاردهم، توده نگ [۱] همم.
هواردهنگ: ۱) تاردهنگی؛ ۲) هواربیر [۱] ۱) همدم، انیس؛ ۲) هم عقیده.
هواردین: چه بد که سانی له سیر لاینی [۱] هم کیش.
هوار: تار [۱] واپس گیری
هوارزا: ۱) ده رفیق؛ ۲) هواربیر [۱] ۱) همراه، رفیق؛ ۲) هم عقیده.
هوارراز: دوستی زرد نریک [۱] همداد.
هواران: ۱) جورنی پالناو؛ ۲) ناوی ده شتیکی بان و هره له نیور
ده حیده و [۱] ات [۱] ۱) نوعی پالتو؛ ۲) دشتی وسیع میان دجله و فرات.

هاوسه‌نگ: (۱) له کیشان دا بهر ابره: (۲) له ناکاردا وه یک [۱] (۱) هم وزن: (۲) هم سنگ، شیه هم.
 هاوسه‌نگه: به بهد تی شهرا تاول و تاریکری به کتر [۱] هم سنگر.
 هاوسنی: چیران، تاوسا [۱] همسایه
 هاوسیتی: هاوسایه‌بی [۱] همسایگی.
 هاوسنی به تی: هاوسیتی [۱] همسایگی.
 هاوسنی بی: هاوسینی [۱] همسایگی
 هاوشاخ: عه‌ریق، غه‌سم [۱] هم‌رور
 هاوشاری: بیکهوه خه‌لکی باؤیریک [۱] همشهری
 هاوشان: هام‌شان [۱] هم‌شان، هم‌پایه.
 هاوشو: هاشو، هام‌وشو [۱] آموشد
 هاوشیر: هام‌شیر [۱] همشیر.
 هاوشیره: هام‌شیره [۱] همشیره.
 هاوغور: هاوغور [۱] همسال
 هاوقان: به تدبیر به‌شیکهوه: (داینیم ده‌داره هاوقا) [۱] گیر کردن به جیری.
 هاوقسه: پیک‌هاتگ [۱] هم‌قول
 هاوقه‌تار: (۱) ره‌فین، دوست: (۲) بیکهوه له‌کاریک‌دا، سنف [۱] (۱) رفیق: (۲) همقطار.
 هاوقه‌ده: له‌بالاد بهرانبدر [۱] درقد و قامت مشاری، همقد.
 هاوقه‌ده‌خ: هاویاله، هام‌پایه [۱] بگا، هاویاله.
 هاوقه‌ده‌م: که‌سانن که بیکهوه بو‌کاری ده‌چن [۱] همقدم.
 هاوکات: هاوچه‌رخ، هاوزه‌مان [۱] هم‌مان.
 هاوکار: (۱) بیکهوه له‌کاریک‌دا (۲) تاریکار [۱] (۱) همکار (۲) کمک‌کننده.
 هاوکاری: تاریکاری [۱] همکاری، کمک کردن دو کار.
 هاوکسه: بریتی له دوستی بیک [۱] همکسه
 هاوکایه: هاوباری [۱] هم‌باری.
 هاوکوفه: زن و میردن له پله و پایه و رهن‌دا وه یک [۱] زن و شوهر هم‌پایه هم‌ژاد، هم‌کفر.
 هاوکه‌وشه‌ن: دوره‌مین که سنوریان لیک ده‌گزنه‌وه، هاوتاک [۱] هم‌مرز
 هاوکیش: هاوسه‌نگ [۱] هم‌وزن.
 هاوگا: دوگا بهر ابره به به کتر که بیکهوه چوت ده‌کن [۱] هم‌پو‌خ.
 هاوگه‌ره: به‌سته، سهریه [۱] منسوب.
 هاوگه‌مه: هاوبازی [۱] هم‌بازی.
 هاوگیان: زی برای میردن زن بر دو شوهر، جاری
 هاول: گوندیکه له کوردستان به‌عسی ویرانی کرد [۱] از روستاهای ویران شده کوردستان توسط بعثیان.
 هاوال: (۱) روزم، په‌لامار: (۲) چاره، عیلاج [۱] (۱) حمله، هجوم: (۲) چاره، علاج
 هاولان: (۱) بیکهوه به‌هت هیلانه: (۲) بریتی له دودوست که دیم بیکه‌وه‌ن [۱] (۱) هم‌سان: (۲) کدیه زود دوست بسیار به هم نزدیک

هاورده: (۱) نانی: (۲) به‌هری کشت و کال [۱] (۱) آورد: (۲) فرآورده
 سادردی
 هاوردن: سس نودرده [۱] آوردن
 هاورده‌وه: (۱) وه‌گمزدن: (۲) رشابه‌وه [۱] (۱) بازگرداندن: (۲) تی کردن
 هاورده‌وه‌سو: کولانده‌وه‌ی برین [۱] بازه کردن رحم.
 هاورده: ناورده، له‌لاوه هانیاگ [۱] رخ‌ارح وارد شده، آورده
 هاوردی: (۱) هاورده: (۲) نانی، لپنا [۱] (۱) واژه: (۲) آورد.
 هاورو: ناوړ، ناوړ [۱] آبره
 هاورو: (۱) هاور: (۲) ره‌فینی سه‌همر [۱] (۱) دوست، رفیق: (۲) همراه.
 هاورو: شیار بو به کتر [۱] متناسب
 هاوریش: (۱) گیم‌هل تی‌هالاندن: (۲) هاوژاوا [۱] (۱) درگیر نزاع: (۲) باج‌خ
 هاوریش‌بون: به‌رور شهرین فروشتن: (ههر له‌خووه یی سه‌بب هاوریش‌بو به‌گرم‌هات) [۱] اجبار کسی را درگیر نزاع کردن
 هاوریشم: ناویشم [۱] بریشم.
 هاور: هارنه‌مین [۱] همسال.
 هاوژاوا: ناوژاوا [۱] باج‌خ.
 هاوژگه: هاورا [۱] همسال.
 هاورمان: دوکس که سه به زو تی ده‌کن [۱] هم‌زبان
 هاوژده: هاوژاوا [۱] همسال.
 هاوژتی: (۱) هاور: (۲) خو‌لاتی [۱] (۱) همسال: (۲) هم‌وطن.
 هاوژید: خو‌لاتی [۱] هم‌میهن.
 هاوژین: (۱) حلالن: (نه‌میان‌ی به‌اوژینه): (۲) هاوجوت، زن و میردن [۱]
 (۱) سرگرمی: (۲) همسر، شریک زندگی
 هاوس: نوس، زگیر [۱] بستن.
 هاوسا: (۱) چیران، دراوینی: (۲) ناوسا، په‌نما، نه‌ستور بو [۱] (۱) همسایه: (۲) ورم کرد
 هاوسالی: هاوتهم [۱] همسال.
 هاوسان: ماسین، په‌نمان، ستور بون [۱] آماسیدن.
 هاوسایه‌تی: چیرایه‌بی [۱] همسایگی
 هاوسایه‌تی: هاوسایه‌تی [۱] همسایگی
 هاوسفره: هاوخوان، هاوجهم [۱] هم سفره، هم‌خوان.
 هاوسک: ناوژاوا، چمک [۱] هم‌راد
 هاوستور: دو پارچه‌خاکی به‌به‌که‌وه‌نوسا [۱] هم‌پرد.
 هاوسوتد: هاوپه‌یمان [۱] هم‌پیمان.
 هاوسوتن: هاوپه‌یمان [۱] هم‌پیمان.
 هاوسوتن: هاوپه‌یمان [۱] هم‌پیمان
 هاوسره: ناوجوت، هام‌جوت [۱] همسر.
 هاوسهرین: ناوجوت: (نه‌و‌کچه‌ی خود‌دا به تو به هاوجوتی به هاوسهرینی) [۱] همسر.
 هاوسه‌فه‌ره: هام‌سه‌فه‌ره، ره‌فینی را، نام‌را [۱] همراه، همسفر.

هاولف: (۱) شون دوايه: (۲) هاولف (۱) دوقلو: (۲) دوست.
 هاوله: (۱) باش، چاك: (۲) هيز، به ترخ: (۳) له چن، به حق (۱) نيك: (۲) ورشمن: (۳) مناسب
 هاوله: ناوله، خوريكه، خورولكه (۱) يله.
 هاوله چك: دوژن له پيمدا بهر نيمه (۱) دور هم شان
 هاوله روه: ناوله روه، مروي گروي (۱) بله رو
 هاوله كوت: خوريكه كوت (۱) آبله كوب.
 هاوله كوتان: ده رزي ليدن بو خوريكه (۱) به كوبي.
 هاولي: هاوله، ناوله (۱) يله
 هاومال: (۱) شهر يك، هويش لمبدا: (۲) هاوسا (۱) شريك درخانه: (۲) همسايه.
 هاومل: هاوشان (۱) هم شان
 هاون: (۱) حورن: (۲) خهوتن (۱) رزيا، حواب: (۲) خوابیدن.
 هاونگ، ناونگ، دهسكاونگ، هافى (۱) هاون.
 هاونا: دويده، ديسن، هميسن (۱) دوباره.
 هاوناو: كه سائي كه ناوبكيان لي ترو (۱) همنام.
 هاوييه: كه سائي كه نه نيسك گريم، نيكهون (۱) ياوردو نوپت.
 هاوونگ: هاوييه (۱) ياوردو نوپت.
 هاوونين: هاوچي خور، دواني له يلك چي دا خهوتو (۱) همبستر.
 هاونير: هاوگا (۱) هم يوخ.
 هاونيشتمان: هاويزد (۱) هم ميهن
 هاوتيله: برتي له ژي شو (۱) كتابه در همسر
 هاوينه: هاوگا (۱) هم يوخ
 هاوو: هدرنه ميه (۱) همين است
 هاوولاتي: هاويزد (۱) هم ميهن.
 هاووه زن: هاوكيش (۱) هم ورن
 هاوه: (۱) يمزوچي: (۲) به كارهانگ، به كه لك: (۳) كه لك، بهره (۱) (۱) بجا: (۲) يزدخور: (۳) بهره.
 هاوها ردارنا (۱) هار
 هاوهاو: (۱) يانگ كردني له دوروه: (۲) گوزه ي زاوكرمان يه شوين نجيردا (۱) (۱) هاي: (۲) سروصداي شكر چيان يه دنبال بخجير
 هاوهل: هاو (۱) رجين
 هاوهل كراس: ناو لي كراس، هاوآل كراس (۱) شلوار زنانه.
 هاوهيلان: هاوآل (۱) هم آشيان.
 هاوي: (۱) تهر، ناواره و سرگردي: (۲) گهللايي، نيمه ليود، نيوكه (۱) (۱) ويلان: (۲) خن، بيمه دوايه
 هاويتن: ناويش، مري دار (۱) اند حق، پرت كردن.
 هاويته: بيجوي به مردزي به دايك نوگ (بريه سبي بهر هاويته، (۱) حيس مريه به ديا مريه
 هاويد: داغي دروشي حالات (۱) داغ حيوانات اهلي.
 هاويدور: همسلايه كي شني يا كه سني، هاويزدور (۱) دورواظر ف.
 هاويرو: (۱) دوره، تكال، تهره ف، لا: (۲) بلاو، ليك جيا (۱) طرف، سو:

(۲) پر كنده.
 هاويرو: (۱) له نيكتر حيا كردنموي مالكو زو: (۲) دوره، همرواولا (۱) ازهم جدا كردن مادر و بچه در گله: (۲) دور چهار طرف.
 هاويرو: همولا، دوروبه (۱) همه طرف، دوروبه
 هاويرو: (۱) ياشگري به مانا كه سني كه مري ديدا: (۲) كه سني ده ته قيني (گولدهاويرو) (۱) يسوند به معني انداز: (۲) يسوند به معني شليك كنده
 هاويروتن: (۱) مري دان، تورد نا: (۲) ته فانس: (گولله بهويرو) (۱) تداختن، پرت كردن: (۲) شليك كردن.
 هاويشتن: هاويروتن (۱) بگا، هاويروتن
 هاويل: چاره، عيلاج (۱) بداره، علاج.
 هاوين: ناوس، هامس (۱) تايستان.
 هاويشگه: وار، جتي زياي خيالات له روزان (۱) بيلاي
 هاوينه: شيناو رده، بيستان و شني وا كه به هار ده چيري (۱) كشت بهاره كه در تايستان بهره دهد صيفي
 هاويته: ناويته، عهينك، جام، قودي، قوديك، مريك (۱) سه
 هاويته وار: هاويشگه (۱) بيلاي
 هاوينه هوار: هاويشگه (۱) بيلاي
 هارين: (۱) هاوينه: (۲) چلك و شني كه بو هاوين باشه (۱) كشت تايستاني صيفي: (۲) بياس سبك و خنك تايستاني
 هاها: بهك، په حاء، تهح، وتي سه برمان (۱) كلمه تعجب.
 هاها: (۱) وتي جواب بو كه سني قسه ي باوه رپي ته كراو ده كا (هاها چيوه): (۲) له دوروه دياره، (هاها نه و تا من ديومه) (۱) كلمه حواب در بر ير شمين سخن باور كردني: (۲) كلمه نشان دادن چيزي در فاصه دور.
 هاهاو: يانگ كردني دوراي آهاي، نداي دور.
 هاي: (۱) خه بدين ناگا: (۲) وتي سه برمان (۳) وتي به مانا ناخو دورد. (هاي له سني مال ورن) (۴) تاساده: (هاي له كوي، نوپش هاي له گره): (۵) خوزي: (۶) هدي هاوار (۱) اطلاع: (۲) حرف تعجب: (۳) حرف تاسف: (۴) هستي: (۵) كاش: (۶) آي داده هور
 هاي: (۱) ناگادار: (۲) وشيار، زرينگ: (۳) هدر نموه تده و پس (۱) آگاه، مطلع: (۲) هوشيار، زرنگ: (۳) فقط همينقدر و پس.
 هاي بهخت: (۱) حور بهخت، هاتونهات: (۲) شت به قورعه بهركهون (۱) (۱) بسته به شاس: (۲) لاتاري.
 هايته: نو هي، (تيمرو هايته له بازر) (۱) تو هستي.
 هاي داره: به ناگا، حبه بردار، شگ در (۱) مطمع، آگاه
 هايدان: ناگدار كردن، خه بهريدان، وشيار كردنموه (۱) آگاه كردن
 هايدوت: (۱) چه ته گهل، ياغي گهل: (۲) ريگرو چه ته (۱) راهزنان، باغيان: (۲) راهزن.
 هايدني: له سوري برو، هايدني (۱) بگا، هايدني
 هايدني: وشيه كه بو دندمان له كار، ناده ي (۱) كلمه تشجيع براي كار كردن.

های ژئی: خه بهرد رله. (هیم ژئی نیه. های ژئی نیه) [۱] با حبر
هایسان: تابسان. بی بون [۲] افر و حگی.

های لمن: هاوارته بهمن [۳] وای بو من.

هایلو: (۱) ونه ی بانگ کردن پیروی نه ناس له دوروه: (۲) نهمی داح و
حیف: (۳) ناویه؟ (۴) ناسک باونجی، نازونورکه (۵) نای چه بد
به سترمانه [۱] (۱) ندی دور ویژه مردن: (۲) دریغ و اسف: (۳) چنین
است: (۴) ما ک بارنجی: (۵) وجهه مطلوب است

هایلی: (۱) بانگ کردن ژئی له دور: (۲) داح و دور: (۳) ناگدار، حه و ردار
[۱] (۱) ندای دور ویژه رس: (۲) درعا: (۳) مطیع
های لی بون: ناگانی بون: (۱) فلانکس هدی لی یه نه و کاور به له کوئی یه
[۱] اطلاع داشتن.

هاین: هین: (سو هاین له مال هالوم) [۱] هسیم

هاینه: (۱) ناشکار، دیار (۲) بی گومان [۱] (۱) آشکارا (۲) حتماً، بدون
شک.

های وهو: زه ناو چه قه [۱] هیا هو.

هایه: (۱) هدرته به ده: (۲) وشیا، زرینگ [۱] (۱) هیمفدر: (۲) هوشیار.
های های: (۱) ونه ی سهرمان: (۲) ونه ی گالنه بی کردن [۱] (۱) کلمه
تعجب: (۲) کلمه تمسخر.

های هو: ونه یه که به مانا زور دوزه، بیک دایه [۱] دور ار دسترس، دور از
سرامحام

هایی: حه به ده دی، ناگا [۱] آگاهی اطلاع

هایی: ونه ی سهره سای لاوک به مانا نهمی دوست [۱] کلمه اغار ترانه به
معنی ای دوست.

هیر: مهره کف، رنگ بو شت نو سین [۱] مرکب

هیربار: تیربار، ده فری نامال، کاسو گوره [۱] ظروف خانگی.

هیرودی: (۱) بهریل: (۲) بهخشش، خه لات [۱] (۱) رشوه: (۲) اعام.

هیران: (۱) بهلا و نسپیت: (۲) هو، سهد، سهدب [۱] (۱) بلا و مصیبت:
۲، عتب سبت

هیره: حویره [۱] حیره.

هیران، سوتیه، ته شتی له سوات [۱] تشت سفالین.

هیرول: (۱) بهیره کراو: (۲) قرن و بلاو: (۱) (نکته یوپ هیرول) [۱] (۱)
حلاجی شده، یشم یا یبه رده شده: ۲، ژولیده و درهم.

هیچنه: کم وایه، کمتر هل ده کوی [۱] به ندرت

هیچهار: یبیری سور [۱] فلعل فرمر

هیچ هچ، ده تگی ده کوردنی په ژ له تا عدل [۱] صدی بیرن کردن
گوسمندان ژ غل.

هر، فر، نیره، نه کره [۱] ایجا

هر: (۱) ونه ی لیخوزینی مهر: (۲) ونه ی گالنه بی کردن [۱] (۱) کلمه راندن
گله: (۲) کلمه تمسخر.

هرته: (۱) هیبه، گه وی گهو کردن، نالقه نامرزه ستن: (۲) بریتی له
که له مچدی ده سستی گراوان [۱] (۱) حلقه بستن (پژو: ۲) کنایه ار
دستینزدن نیان.

هرج: (۱) ورج: (۲) زور زرو زه لام [۱] (۱) خرس: (۲) بسیار تنوع.

هرچی مه ندش: زرو و زه لام له دیمه ندا [۱] سو مند و قوی هیکل.

هرده: لیره [۱] درایجا.

هرژ: ونه ی ز گرتنی به کسم [۱] کلمه نگهداشتن ستور.

هرژ: ورج [۱] خرس.

هرزا: داوه تی زه شبه له کی کو زگر تو [۱] نوعی رقص دسته جمعی

هرقه: لیره [۱] زایند.

هرم: گرم، گرمه [۱] غرتب.

هرمژاندن: نه عره نلیدانی سیر و درنده [۱] مهره حیوانات درنده

هرمژین: (۱) نه عره ته: (۲) گه یشتی میوه [۱] (۱) مهره زدن: (۲) رسیدن
میوه

هرمهت: (۱) حورمهت، ریز، قعدرا: (۲) بریتی به ژئی به میرد [۱] (۱) حرمت،
رج: (۲) کنایه زدن شوهردار.

هرمی: میوه به کی زور خوشه زور جووی هیه بن خری دیژوکه یه بایر
ده گات [۱] مرود، گلابی

هرمی: هرمی، هرمن، همره [۱] گلابی.

هرمین: گرمه کردن [۱] عربیدن.

هره: زیده مو، زیده مو [۱] خاکسار داح

هرور: لهو گوندانه ی کودست نه که به عسی گولین کرد [۱] روستایی
کردستان که بهشان از را ویران کردند

هروش: دوجار وردگراو [۱] دیوار خرد شده.

هره سره، هر هری [۱] سه

هره: (۱) حیلله ی نه سب: (۲) ونه ی شوان بو خوش نازوتنی په [۱] (۱)
شبهه: (۲) کلمه ای که چوپان برای ره برتن گله به کار می برد.

هری: خوری [۱] بشم.

هری: ونه ی گهمه بی کردن [۱] حرف مسخره کردن.

هری: حیلاندی [۱] شبهه کشید

هریشکی: گوندیکه له کوردستان به عسی ویر بی کرد [۱] روستاهای
ویران شده کوردستان توسط بهشان.

هریشک: شنیوکه بو زه یسائی لی ده بین له ساو و ماست و دو [۱] غدائی
سب ویژه رانو.

هزار: ده جار سبت [۱] هزاره.

هزارگور: گبیه که بو ده ومان ده شی، هزارگور [۱] گیاه هزار گوشان.

هرز: بیر، فکر [۱] فکر.

هروره ناماده و له برده سبت [۱] حضور.

هزیران: (۱) مانگی شه شیمی زاینی، له بیست و به کهمی مانگی پانه مهره ده
نا سی و به کهمی حوره ردان: (۲) داری حه برور [۱] (۱) ششمین ماه

میلادی، ژوئن: ۲ درج حبر ر.

هزا: راژا [۱] تکان خورد، په طرف چشید.

هزان: (۱) رازان: (۲) نه وی و بهز بوئی سهرستگ له ته تگه نه فسی [۱] (۱)
چیدن به اطراف: (۲) بالا و پایین آمدن سیه از تنگی نفس.

هزاندن: رازاندن [۱] حبانیدن به هر طرف.

هژده: ههشت و ده، ههژده [هه] ههچده

هژده هی ههژدهمین [هه] ههچدهمین.

هژو: بیر، هژو، فکر [هه] فکر

هژمار: ژمار، هژمار [هه] شمار.

هژمارکار: ژماریار [هه] مارگر

هژمه: (۱) گۆری و قوریان: (۲) ههشمهت: (ههژمه کارى به ژنی بومه)

[هه] فدائی: (۲) غلام، نوکر، خدمتگزار

هژمه کارى: زۆر به دۆل نوکەرى کردى که سۆی که خوشهویسته [هه]

رحمان و دل خدمت کردن به محبوب

هژنو: ژنی، نه ژنو، چوکه [هه] زبو.

هژنو: دایم ده لهریزن دایم [هه] همیشه لهریزن.

هژی: نارل مئندل پهردهی مئندل، هه فالوکه [هه] مئیمه، چفت چلین.

هژیو: بیویدکسه پهره نگی زهده و ره نگی سۆری ئاسال رهش به قهده

ئالو بوخار ده بی ناوه که ی پره له ده نگی زۆر وردپه و زۆر حوژی هه به

[هه] احیر

هس: وهی لمحور بی مه، کس، هر [هه] کلمه ر بدس گوسفند

هسان، سان، نه ده سان، ده سان [هه] سان.

هسایه: راه ستاو، له سفر یا [هه] ایساده، مقبل نسبه.

هسپی: نه سپی، سپی [هه] شپش

هسمر: هسمر نیسر [هه] اسر

هسنو: نه سنو، مل، بیو اسر و سگ [هه] گرد

هستوگورک: نه ستوگورک [هه] بگا نه سوکره.

هستیقش (۱) گهستیقش، یستهی سهر ته ندور (۲) مه دونه، حاکه بازی

حوالهش فری دان [هه] (۱) اهن روی تنور (۲) خاگ انداز

هسکو: نه سکوی، نه سکو [هه] ملاغه.

هسکه: چوژی ته نگی ره شوکی همدی [هه] نوعی تهنگ قدیمی.

هسون: (۱) ساوین به پهره ساید: (۲) پهامانس [هه] (۱) تیز کردن تیغ با

سان (۲) سید

هسه: هس [هه] کلمه راندن گوسفندان.

هش: (۱) تگ کردنش، لاش، ئاگاداری: (۲) دژوارو سهخت، وهی ههسان

به بیده نگ بو، وست: (۳) ناوه روک، نارناحن [هه] (۱) هوش: (۲) دشوار:

(۳) هس: (۴) محتوا

هشار: کویره ژنی پهنو شاخو پهره لاند [هه] کوره واه میان سنگلاخ.

هشار: تازد، سهر به ست، ناز دپحوار [هه] دپحواره

هشاقش: هساق، دقو راندن [هه] پعیدن

هشانن: پهریایی لیکدانه وه هه سه نگانندی کرو زوداو [هه] تعمر

منظمی.

هشپاک: راست و دوست، دپاک، هژریاش [هه] پاکدل.

هشاری: نه زان، تی نه گه یشتو [هه] نادان.

هشستن: (۱) راگرتن: (۲) به چن هیشتن، هیلان، به چن هیلان: (۳)

ئاگاداری کردن، سه پهرشتی کردن [هه] (۱) هشتن، نگه داشتن: (۲) به جا

گذاشتن: (۳) نگه داری و مواظبت کردن

هشته: که له پور، میرات [هه] اوڤ.

هش چالاکی که مئووی، بی میشکی، گه لایی [هه] خل و ضعی، سبک

مهری

هش دان: حسه دی، ده باو [هه] بویرد، بو حس

هش سشک: کهم قام ئافل سوک، هه قهه، گیهه پیاو [هه] کورد، سبک مهر.

هش شه کری: روباک بیر، بیگه یشتو زریگ، وریا، دویا [هه] د نا، پاهوش،

ره سهره زریگ.

هشک (۱) وهی، سهخت: (۲) نیسک [هه] (۱) سحت، سسه: (۲) خشک

هشکاتی: وشکانی، دژی ده ریا [هه] خشکی، بر

هشکارو: وشکارو [هه] خشکسار.

هشکاندن: (۱) خشاندن، پهاوین: (۲) وشک کردن [هه] (۱) مالیدن بره

سایدن: (۲) خشک کردن.

هشکاو: کوکسره وهی خنار زوتر له حدنک، زوتر له دروینه و غیره

خنارمان هه لگرتن پونه [هه] برداشت محصول زودتر از معمول.

هشکوس: وشکاو [هه] پنه فیل از بدال پاشیده در خشکی

هشکپهر: پشاک، پاریو یو پیریادی هه زان [هه] عاه، کمک مالی به

هر

هشکسار: وشکسار، سب سار [هه] حشکال

هشکوز: زۆر خاوه نه ست [هه] بسیار حساس.

هشکه بهر: وشکه بهر، خانو یان دیوار که هه بهر و بی و قووی تده ده کار

به کراسی، وشکه که له ک [هه] عاه به دیو و سگ چین.

هشکه رو: وشکه رو، نیسکه رو [هه] سب تعلیم سیده.

هشکه ساری: وشکه سهره [هه] سرمای بدون پارتدگی، سرمای خشک

هشکه سهر: وشکه سهره [هه] سرمای خشک.

هشکه گوشت: گوشتی که وشکه ده کرتیه وه و بو رسان ده مینن [هه] گوشت

خشک شیده برای مصرف زمستان.

هشکه مهر: وشکه مهر، نیسکه مهر [هه] مرد بدون خوراک.

هشکی: (۱) وشکی: (۲) بهمه ست و شعور [هه] (۱) خشکی: (۲) دارای

حساس و شعور.

هشکیان: (۱) وشک بو: (۲) برنی له بی بهزه بی و بی ههستی مردفایه بی

بو [هه] (۱) خشکیدن: (۲) کنایه ار بی رحم شدن

هشکوز: وهی ده دانی سهگ بو شمز [هه] کلمه پراگیتن سگ

هشهک: ههستی نه دامانی لهش: (پنج هشهک) [هه] حواس.

هشی: وش [هه] حوشه انگور و حرما.

هشیار: (۱) وشیار، زونگ، له سه ره ست: (۲) له سه وه ستاره به خه قشک

[هه] (۱) هوشیار: (۲) پیدار.

هشپاری: چوپا به تی هشپار [هه] (۱) هوشپاری: (۲) بیداری.

هشاره: بن خه ههسان، ده خلی که له پاش خه زمان هه لگرتن ده بکه ده بکه

ماوه نه وه هه ژ رای ده پمان [هه] ته حرمین

هقهده: حه قده، شازده و دهک [هه] هقهده

هفتیز: حیه وهی به ته قه ل که دیار ناکا [هه] رهو

هفتیز: ههر [هه] رهو

هکم: حوکم، بریدری دهوآلتی؛ (دهسال هکم داتی د)، [۱] حکم

هکمت: حیكمت؛ (نهو هکمتا خودی بو) [۱] حکمت.

هکسو: به چاوی به ستر او له سهر قاچیک رویشین، گمه به که [۱] یا چشم بسته لی لی رفتن، نوعی بازی است.

هل: ۱) پیشگیریکه به مانا بلندی، لای سهر؛ ۲) نه شران عه قران سهر به زوره [۱] ۱) پیشولد به معنی بالا، بر؛ ۲) سر بالایی

هلا: ۱) هشت، هیمان؛ ۲) به حی هشت [۱] ۱) هنور؛ ۲) هاگد س

هلاب: مانگی چاره [۱] پوره ماه شب چهاردهم

هلات: ۱) رای کرده غاری دا؛ ۲) دیاری دا، بو مانگو ته ستره و خور ده لاین [۱] ۱) دویده، هرا کرد؛ ۲) طلوع کرد.

هلاتن: ۱) ر کسردن؛ ۲) تازه دیاری دانی خور و مانگو ته ستره ۳ پلند کردن؛ ۴) هه لگرنی باو؛ ۵) هه لاتی هه ویر [۱] ۱) فردا؛ ۲) طلوع.

۳) پلند کردن؛ ۴) حمل بار؛ ۵) ورا مدن خمیر.

هلاقیشتن: هه لو سیی، داله تاندن [۱] ویختن.

هلاقیتن: بو سهره وه ناوین [۱] رو به بالا یرت کردن

هلال: دان تاز [۱] حلال ددن.

هلاتدن: ۱) پلند کردن؛ ۲) لا یردن له جنگه ی خو [۱] ۱) پلند کردن؛ ۲) جابجا کردن

هلاتین: ۱) هه لگرتن و هشتندوه بو کاتی پیوست؛ ۲) وه گرتن؛ ۳. نه ده کردن؛ ۴) زاسنی وشه و پرسی گرتن [۱] ۱) نگه داشتن برای

هکم باز؛ ۲) دریافت کردن، گرتن؛ ۳) پلند کردن؛ ۴) داستن و بندوبستن معما یا سوال مشکل

هلا وارتن: ۱) هه لا وارن، نیک حیا کردنه وی بیجوی تاز و دایکیان؛ ۲) هه لو وارن، ناپویستو پیوست لیک جیا کړنه وه [۱] ۱)

جدا کردن مادران و بچه ها در گله؛ ۲) جدا کردن اشیاء لازم و غیر لازم.

هلاوه: زرغانی هاوینه، شینا و رد [۱] کشت تریسانی.

هلاوینن: ۱) ناو بهر زور و فیچقه کردن؛ ۲) لیدی دل؛ (دلی من هلاوین) [۱] ۱) وران؛ ۲) تیش قلب.

هل برندن: ۱) به بیح لهو روه بو سهره وه قرتندن؛ ۲) وه شوین کهنن به غار بو گرتن؛ ۳) پلند کردن [۱] ۱) یا بیغ او باین به پلا یریدن؛ ۲)

به دنبال دوییدن به قصد گرتن؛ ۳. پلند کردن.

هل پوین: هل براندن [۱] نگا: هل براندن

هل پوارتن: هه لپزاردن، نه قانیدن [۱] انتخاب کردن، برگردن.

هل پزاری: هه لپزراو [۱] برگزیده.

هل پویر: کسلی که هه ده بریری [۱] انتخاب کسده

هل بو. هه سا [۱] برحاسب

هل پورین: ۱) حیاوه بو؛ ۲. به حی هشتن؛ ۳) بهر و سهر و سی به س [۱] ۱) حد شد؛ ۲) هاگد شتن؛ ۳) رو به بالا گدا کردن.

هل پوهارتن: ۱) هه لا ورتنی زا له سا؛ ۲) شیر ی دایک له سال برین، نه مملک کرده وه [۱] ۱) جدا کردن بچه ها از مادران در گله؛ ۲) بچه را از شیر گرفتن.

هل پوهوری: ۱) هه لا ورتن؛ ۲) له شیر ی دایک بن بهش کراو [۱] ۱) بچه

ز مادو جدا شده؛ ۲) بچه از شیر گرفته شده

هل پوره: ایجاد، ناکم، حاصل؛ (میکروپ ز کریتی یی تینه هل پورین) [۱] بولیده محصول

هل پورین: به دی هینه، که سی که بهر هه من دسته حاصل [۱] تولید کننده.

هل پورینی: کدی هل پورین [۱] تولید کردن

هل پوزاندن: هل به راندن [۱] جهانیدن

هل پوزین: هل پوزین [۱] جهیدن.

هل پو بست: شیر، هوته، هه لپه ست [۱] سهر

هل په بستن: ۱) شیر دانان، هونه سوین؛ ۲) دابه ستنی به ندو جو، بهر به ند، فام کردن؛ ۳) ده ست و فحی شکاو لای شکسته به ند

هه لپه بسته وه [۱] ۱) شعر سرون؛ ۲) سز بستن بر نهرو ۳۰ بستن ستخوان شکسته دمام

هل په بسته: قسمی بی بیستن له خو وه گوئی، هه لپه بسته [۱] سخن ساحکی، دروغ

هل په بستنی: هه ل په ستر او بهر کاری هل په بستن [۱] سم معقول از «هن به س»

هل په هپ: دهر پورین، به په له دهر کهوتن [۱] با ستاپ خارج شدن.

هلبیش: ۱) گریایی به کول؛ ۲) هه بیسکدن له پش گریان [۱] ۱) گریه سدد؛ ۲) تنفس مقطع بس؛ ۳) گریه

هل پورین به جنگ: بی هه لپو، وه هه خوئی پشپله به دادا [۱] مانده گرتن در حای بالا رفتن

هل پوکس: سمس، سمس [۱] عطسه کردن.

هل پشافتن: سافس، هه سدون [۱] سهر و محله کردن

هل پشافتی: هه لپساور و پشافتی [۱] محله سده

هل پشکین: سچون [۱] عطسه کردن.

هل په اندن: به نه له کدی دانه و له [۱] بو حاری کردن بنش.

هل په اندی: له نه نه لدر و، هه لته کاو به سیتی و [۱] بوجاری شده

هل په راندن: بو گوز یو گوز کردن [۱] سکه پاره کردن، پاره پاره کردن.

هل په رانندی: شر و و زکراو [۱] پاره پاره شده

هل په رشتن: هل په رکین [۱] نگا: هل په وکین

هل په رکیین: بی هه لپو، به دارین دیوارین شا خدا [۱] بالا رفتن از درخت یا دیوار.

هل په رین: هل چنقین هه لپه رینه وه له ترسان [۱] ارجا یریدن در اثر ترس

هل په رین: هه بهر کی کرا [۱] قصص

هل په کاندن: ۱) قه لش قه لش پون؛ ۲) له ت له ت پو ۳، بریدن [۱]

۱) تر کهای بسیار برداشتن، ۲، قطعه قطعه شدن؛ ۳) بریده شدن.

هل په کاندی: ۱) قه لش قه لش بوگ؛ ۲) به ت له ت کرو؛ ۳) بریدن [۱] ۱) ترک ترک شده؛ ۲) قطعه قطعه شده؛ ۳) بریده شده.

هل په کیا: کاری زابردوی هل په کاندن [۱] فعل ماضی «هل په کاندن».

هل په نگرین: هه لپو، بیرون زدن قارچ مانند.

هلمی: هه بیسک [۱] نفس بریده بریده پس ر گریه.

هل پيچانندن: بدانو پيچ دهن وځ گوښلي خلكي تهرې تازه شور و [۱]
 پيچيدن و تاپ دښ،
 هل پيچيدى: پيچ دروى گوښر و به توندى [۲] تاب داده شده
 هل خنجانندن: راحه ديدن و هه بهر نه يوه به ترسان [۳] ترساندن و زح
 بر دهن
 هل چنقاندې: رچه مار له ترسان [۴] برسېده و از جا رښه
 هل چنقېن: هله پيچنه به ترسان [۵] از جا رښه بر سر
 هل چانندن: له ترسان له روږ دهن برساندى روږ [۶] بسمو ترساندن و به
 لړزه ندحت
 هل چاندى: له ترسان بهر يوو ژور ترساو [۷] ز فرط ترس بر زوى
 هلچايش: ته گنه هه سى [۸] نفس تنگي
 هل چنانندن: هل پيچانندن [۹] نگه، هل پيچانندن،
 هل چنين: ۱) به سر يدي كوڼا كړدى ۲) هل مرين وهك نه موى مده كهف
 هه مده مري [۱۰] ۱) بروى هه تپ شتن ۳) حذب كړدن و سكيدن
 تدريجي مابع
 هل چو: كونه شمه، كه به چك [۱۱] كهه لپاس
 هل چو: ۱) هه چوڼ وهك سیر له سمر ناگر هه لده چي: ۲) يي هه لحر
 وهك به درو ديوار هه لده چي [۱۲] ۱) سر رفتن مابع در حال حوش: ۲
 به لارفى از درخت و ديوار و
 هلچ و هلچ: درو هه مده دهن [۱۳] سخت نفس كشيدن
 هل چويي: كاري هه لحوڼ به هه موماووه [۱۴] ۱) سر رفتن مابع: ۲)
 صعود رسيدى
 هل چه سى: وه له روه كهوت به ترسان [۱۵] ترس به لره هتد
 هل حستن: ۱) به مده مده كړدى: ۲) هه لگريښ يو روزى حوى [۱۶] ۱)
 سن تداركردن: ۲) نگه داشتن برای روز مبادا.
 هل خستى: ۱) به مده مده كړ و: ۲) هه لگريښ [۱۷] ۱) پس انداز شمه: ۲)
 نگه دارى سده سړى روز مبادا
 هل خوارن: هه لمز [۱۸] مكين،
 هل خوارى: جزاى مژراو [۱۹] مكېده شمه
 هلدان: ۱) وهرگرتن به به له ۲) هه لده مده له بش پيښه يكي ۳)
 نه ساندنه وه: (تول هلد، واتا، توله مې ساند): ۴) بند كړدن،
 بهر كړدنه وه ۵) لادى سهرېوش وهك روه بدلا دهن ۶) د مده
 حشدر ويز يي چكه مده هه به مده مري [۲۰] ۱) باشماپ تحويل
 گرم: ۲) ناگهان به حرف مده بعد از سكوت: ۳) پارسى گرفتار
 ۴) بند كړدى ۵) كسار دهن سر پوس: ۶) كسدين ومين به منظور
 بارديدن نه كاسته شمه
 هلدايي: ۱) حانه تى بهركارى هلدان ۲) به روه ژور هه ويزو: ۳)
 گسه كړدى ۴) زرينگ وناك به سڼ [۲۱] ۱) صف معنوي «هلدان» ۲)
 به بالا پرت شمه: ۳) شكوهان: ۴) زرينگ و خوش اخلاق،
 هلديږن: ۱) هه سڼ ۲) پري له فرى د تى ماسك له زوى دوزو،
 روسى دى هلدرا [۲۲] ۱) نگه هه لاشتن ۲) كناهه اړېد س ه
 ترو و از زوى كسى

هله: ۱) هله: ۲) جوړى گممه به مځ [۱] ۱) نگه: هله: ۲) نوعى بازي
 به شالنگ.
 هلسانندن: ريزان كړدن حاك به موره كه كيشان تهرت و تونا كړدن [۲]
 ويران كړدن، به حاك پكس كړدن.
 هلست: ۱) رابو، هه سستا سهرې: ۲) له خه و شماريو، له خه و هه سستا: ۳)
 به ستي به گوريس، به ستي وه: چو به ستي و سړ [۳] ۱) به ناخست،
 ۲) رخواپ برخاست: ۳) بار سمان پسته،
 هلسمن: ۱) به سسه موى گولك و چيل به گوريس: ۲) له روه به ستي رشت
 كه به سوتى پروا [۴] ۱) يا ريمان پستن گوساه و گاوا: ۲) پستن
 رابوى شم،
 هلستى: ۱) به سړاو، به سستاگ: ۲) چو به ستر او [۵] ۱) به ريمان پسته
 شمه: ۲) سړ يو سسه،
 هل شېون: روږ كهيف خوش و شاد بو [۶] ۱) به سيار خوشحال بوږن،
 هل شېويي: شادومى روږ [۷] شادمانى پسيار
 هل شانندن: ۱) هه لوه شانندن: ۲) پيمان شكيدن [۸] ۱) از هم جدا كړدن،
 گسلايدن: ۲) پيمان شكستن،
 هلشتن: ۱) واري هپس: ۲) ياريدنه كړدن [۹] ۱) دست برد شس: ۲)
 كسك كړدن
 هلشكهت: هه لقه دهن [۱۰] كېده شمه،
 هلشكهت: هه لقه دهن و [۱۱] كېده شمه
 هلشپان: هه لوه شانه وه [۱۲] از هم گسستن، انحلال
 هلشپين: هه لوه شانه وه، هه لوه شينه وه [۱۳] از هم گسستن، انحلال.
 هلف: ده سگيرن، دوسى زن: (هلف وى چو به سهر و كيف و يي هاب) [۱۴]
 نامزد، يار موي
 هل فرانندن: هه لفرانندن [۱۵] پروژ دادن.
 هل قرين: هه لفرين [۱۶] پروژا كړد
 هل قتانندن: دادراسن [۱۷] اربالا به پايين دريدن
 هل قتنى: درناك ريبالا [۱۸] پس در به سده
 هل قه تانندن: ۱) فريندن ۲) ده رخنستن [۱۹] ۱) پرت كړدن: ۲) بيرون
 انداختن
 هل قه تپي: ۱) فريندو ۲) وه مرسر و [۲۰] ۱) پرت شمه، دورا نداخه
 شمه: ۲) بيرون رنده شمه،
 هل قه تيا: ۱) فريندو ۲) وه مرسر و [۲۱] ۱) پرت شمه ۲) بيرون رنده شمه،
 هل قه سڼ: ۱) مرسر و ۲) وه مرسر و [۲۲] ۱) ده كړدى [۲۳] ۱) مرسر و
 سڼى ۲) مرسر و
 هلكرن: ۱) هه لكيشان، هه لكه لندني دارو به مام: ۲) هه نكړدى فولو
 سگو دوتن و [۲۴] ۱) كيا لى روه: ۲) له روه هه لگرتنه: ۳) سانه
 به سهر د [۲۵] ۱) كسدين درخت و بهل ۲) بالا دهن ستين و داس:
 ۳) شخم دهن زمين: ۴) برداشتن از زمين: ۵) شانه بر سر دهن،
 هديگري: بهركارى هلكرن [۲۶] سم معول ز «هلكرن»
 هل كشانندن: ۱) هه لكشسي به مام، سڼ ۲) ده كشسي سمسر و
 حه به روه: ۳) روپستن بهر و ژور ۴) نه قه س هه لكشسي [۲۷] ۱)

هل نهال و سا ۲۰ بر کید سمسیر و حجر رید ۳۰ روه پلا
 دسر ۴۰ نفس کشیدن
 هل کشین ۱) بهر یوروسو ۲۰، همدوون به روه رید ۱) به حرف
 نال ۲) ردرحب و صخره ۳۰ رفس
 هل کوبیدن، هله برین به خوشی ۱) و شادی چست و حیر کردن.
 هل کولک: هدرچی شتی پنی ده کولن، نامرزی کولین ۱)
 بر رکنده کاری.
 هل کومین: هله نگون، روت بردن و کتون ۱) سکندری خوردن
 هلکه تن: هله کومون ۱) بگ، هله کومون.
 هلکه تی: ۱) رودای پده گمن: ۲) بلیمهت ۱) اتفاق: ۲) نیشه.
 هلکه واشتن: رودشکین ۱) با دقت و رسی کردن.
 هلکه واشتی: پشکندو ۱) واری شده
 هل کهوشاندن: ۱) شتی کردنه روه تولیموه ۲) پشکین ۱) تحقیق و
 پژوهش کردن: ۲) واری کردن، نفتیش
 هل کهوشاندی، رابردی هل کهوشاندن ۱) ماضی «هل کهوشاندن»
 هل کیش ۱) همره ساری ۲) که سنی شستن و نمام هله ۳) س
 ۱) وخر، ححر ۲) کسی که نشا و نهال وایرمی کشد
 هل کیشتن: هله کس ۱) بگا: هله کیشتن
 هل کنشاندن: دهره هسان به سویی حوی ۱) خارج کردن و بیرون
 کشیدن
 هل گفنن: بئندکردیموه، بهر رکرده و، هله لگرن و لا بردن ۱) برداشتن،
 بلند کردن
 هل گرت: رابردی هل گرتن ۱) ماضی «هل گرتن»
 هل گرتن: ۱) هله لگرنی باو کول: ۲) هله لگرنی شت تا ترخی گرنی:
 ۳) به به سیموه گرس ۴) توتو به پدا کردنی برین ۵) زن هله لگرن
 رفاندنی زن ۶) هله لگرن و بردنی شتی یو خوا ۱) برداشتن بار: ۲)
 احتکار: ۳) بهل کردن ۴) باز به درد آمدن رحم: ۵) ریودن زد به قصد
 ردواج ۶) پییری را برای خود بردن، به خود اختصاص دادن.
 هل گرنی، ۱) ژنی زینرا، هله لگرن: ۲) هله لگرا یو کاتی گرانی: ۳)
 باری هله لگرا: ۴) داندراو یو پاشه گروت و له ناونه چو ۱) زن
 رسوده شده: ۲) احتکار شده: ۳) بهرحمل شده: ۴) نگهداری شده
 برای پس انداز پس اند زنده.
 هل گوفاشتن: ۱) هله کوشین به توندی و له زهر: ۲) زور به هسان،
 تهوژم ۱) با شدت فشردن: ۲) فشار وارد کردن
 هل گوفاشتی: ۱) هله لگوشرا، توند شه تکه دروا ۲) تهوژم دراو ۱)
 مرده شده: ۲) محب هسان
 هل گوهاشتن گوشتین به تهوژم ۱) با شدت هشدن.
 هل گهزان: نهوژو یونه، سهرنخون یون ۱) ویر و روشن.
 هل گهراند: یو بهی کرد له کیشک گری ۱) کشیک عوض کرد.
 هل گهراندن: ۱) ناوه ژوک کردن: ۲) گوزینی کیشکچی به به کی تر،
 یو بهی کردن ۱) واروه کردن: ۲) پاس عوض کردن
 هل گهراندی: ناوه ژوکرا ۱) وارونه شده

هللو: حولی، لوس له دهستان، پیچه و نهی دیر ۱) صاف، معادل زبر.
 هللو: نالوجه، هلو که ۱) لوجه.
 هللوریللور: حللوریللور، جوری گمه یه یو منالی پچوکی ده که ۱)
 برعی باری پیچه گانه
 هبله: تاسازی، ته خوشی ۱) بیماری
 هم: ۱) بوخ، بوق: ۲) هه ماسه ۱) بخار: ۲) نفس.
 هلم دو: شتی و تهزایی زور ۱) سم و ترشح.
 هل مشتتن: هله کردنی قور یا داوین، هله مالین ۱) ورمالیدن آستین یا
 پاچه شلوار.
 هل مشتتی: هله مالندراو ۱) ورمالیده.
 هلم وگولم: بوخ و پخو ۱) دود و بخار
 هلو: ۱) رایه، رسته و به: ۲) بوس، حولی، صاف و پی گنج، دزی دیر ۱)
 ۱) برحیر: ۲) صاف.
 هلوت: ۱) بوفوستان: ۲) چاوده ریه زیو: ۳) گیانه سیو، که فکه فوگ ۱)
 ۱) ناقص العضو: ۲) چشممان بر جسته: ۳) گیاه چوبک.
 هلورا: لهو گوند، نهی کوردستانه که به عسی کاولیان کرد ۱) روستایی در
 کردستان که بهشتیان را ویران کردند
 هلوره شک: ناو بوخارا، هه نو حمره ۱) بوخار
 هلوس: ۱) لوس و پی گنج: ۲) نهرمو بیان ۱) صاف: ۲) نرم.
 هلول: ناوه تال ۱) کاوکه توخالی.
 هلووم: دم، تاوه، ماوه یه کی کم له وحت ۱) آن، لحظه
 هلوه واندن: ۱) دایرینی فرمیسک: ۲) وهرینی خهره ل ۱) ریختن
 اشک: ۲) ویرش برگ خرا،
 هلوه واندی: ۱) دایرینو: ۲) هله وریو ۱) اسم مفعول ر «هلوه واندن».
 هلوه شانندن: هله و شانس ۱) بگا. هله و شانندن
 هلوه شیبایی: هله و شاور ۱) بگا: هله و سو.
 هلوه شین: هله و شان ۱) بگا: هله و س
 هله: ۱) تهی راوکر بو دله دانی توله که به پیته کوبی پیچه و: ۲)
 هله یانی دزوار ۱) کلمه تحریک سگ شکری تا به سوراح نخحیر
 رود: ۲) به سمحتی بلند کردن
 هلهاتن: ۱) بارکران: ۲) دهرکومتی خورو هیش و ستیر له عامسان: ۳)
 پیگه یشتی همیر و هرجی نامیایی تیکراوه: ۴) بلند یون: ۵) دیار ۱)
 ۱) حمل شدن: ۲) طلوع: ۳) ورمادن خمیر و ماتند آن: ۴) بلند شدن:
 ۵) پید، دلیل رؤیت.
 هله لوک: به لالو که کیویله ۱) آبالوری کوهی
 هله لک: بهری دایرکه وک گویزده ردهی درشت ده چی ۱) سوه درختی
 است شبیه زلالک.
 هلهولی: زور نرم له دهستان ۱) پیسپونرم.
 هله ه: بلندی، هل ۱) یلیدی، سربالایی
 هله هتن: بلند یون ۱) بلندی
 هله پایش: ناوه و ۱) دوب شدن
 هلی: ۱) رست برو: ۲) رست راوه سته ۱) مستقیم برو: ۲) راست

ب س ب

هلی ۱. سَند. لَی. گَرن. وری یسه ۳) دهر که وین. یوما نگ یار خور
سه نس. عده. حدیسی نه ر د س / یان دنی یقور یان بی مملی / یاروب
بیم. روز هلی / سکنین دده ست قه سسای د) «جزیری» ۱) بهل.
بگر ر: ۲) طلوع کند.

هلیا: ۱) بهجیی هیشت ۱۲) وری لی هئا ۱) بهج گذاش. برکش
کرد: ۲) دست از سرس برداشت.

هلیان: ۱) گوم یون: ۲) لی گَرن. واروب وردن: ۳) بَند کردن ۱) گم
شدن: ۲) هشتن. دست برد شدن: ۳) برداشتن.

هلیانیدن ۱) گوم کردن. وندا کردن: ۲) وری هاوردن: ۳) بَند کردن ۱)
۱) گم کردن: ۲) هشتن: ۳) برداشتن

هلیین: ۱) لاگرو. وه لا بهره: ۲) بَند کردن ۱) برگرد. کن کردن: ۲) بر دار
هَین: دیو. دیوهرمه. بیر هه فوک. جو که ی خه لک تر سین ۱) غول بیایی.

هم: ۱) ناو. هاو. هام. وتهی شمریکی: ۲) پینی دسه دان. همدی ۱) ۱)
کلمه شمرکت. هم: ۲) کلمه تشحیح.

هما: ۱) وتهیده که له جو به ده گوتری بهما بویه (جماته نهف کر؟ هما)
۲) و مز نیم: (هما نهو نشت نهو لویه: ۳) هیمان. هینس: ۴) به لام: ۵)

ههر نه مه سه: ۶) نهو سا که: ۷) دهی پتر: ۸) گریمان ۱) ۱) کلمه
جواب. چرا: ۲) یدوم: ۳) هوز: ۴) ما: ۵) همین ست: ۶) نگاه:

۷) باز هم بیشتر: ۸) فرصا.

همو: نه نیدر. عمار ۱) تبار.

همنا: بهمه لکه و ۱) به ندرت.

هما هیا: بهر وین. بهر ر ۱) به نظر. به تصور

همبان. کیسه ی له پسته مهر و بزن ۱) انبان.

همبانه: همبان ۱) انبان

همبزه: ۱) نامیر. هامبیر. بهوش: ۲) لَیک هالوی توند: (گیا همبزه: ۳) هر
جاسدن (ته همیر دفتی) ۱) عوش: ۲) کاملاً فرهم میخند: ۳)

ره. پنداشی نهو.

همبزناییتن: توم بهیری چیدن ۱) بر انبوه پاشیدن

همبزه: ۱) بهر نیمه: ۲) رویدن ۱) برابر: ۲) رویدر

همبیر: ۱) همبزه: ۲) ههتر. بهودی گه بشتن: (همبیرا تهنگی) ۱) ۱)
(عوش: ۲) بیروس

همژی: ده سیر بهوه هیت ۱) دیگر

همس: بری سمر و بر له حالی سور ۱) بری که رخسار و خالهای
قرمز دارد.

هم گم: ناو و تونک هالو ۱) سرد گرم.

هم هم: مرقه. مرقی (هم همی بهرا زن) ۱) نگا: مرقه.

همی: ره بهره یی لید ۱) صدای کتک کردن

همی نومه: نوات ۱) امید.

همر همیر: ده سیر بهوش ۱) عرس

همیلی: حه مایس. بوشته ی به سلا هه لواسر و ۱) دعای نوشته.

همین: ۱) ده نگنده نگ: ۲) گرمه ۱) ۱) سرو صدا: ۲) غرنیه.

هن: ۱) نیوم: ۲) کسه بی. توری: ۳) نهو نده: ۴) ناوها ۱) ۱) شما: ۲)

کمی. مدکی: ۳) بر قدر: ۴) چمن

هنا: ۱) هاور: ۲) تار. ناوها: ۳) دهی پتر ۱) ۱) فریاد. بنگ: ۲) چنین:

۳) باوهم بیشتر

هنار: بار ۱) ابار.

هنارت: ناردی ۱) مرستاد

هنارتن. ناردن ۱) مرستادن

هنارتی: ناردو. نیردراو ۱) مرستده.

هنارک: سهر کولمه. سهر گود ۱) روی گونه

هنسره: وه لام ناردن به هیسا. به نالو به باگر خه بهودان ۱) علامت

فرستدی اعلام خبر به وسیله آتش یا علم.

هناریز: داره نار ۱) فرحت ادر

هنارین: سوروه. گولی هنار ۱) گل ندر.

هناف: دهرون. ناو رگ ۱) درون. محوای شکم.

هناف چون: زگچون. زگشوره ۱) اسهال.

هشششی: هه پتر. هشتر ۱) بیشتر.

هسار: ده سیر. بهی اثر ۱)

هن یهن: ورده ورده. کیم کیمه ۱) به تدریج

هسرس: گیاهه کی نام نیمه دهرسانی زگ نیشه به. هه سرنس ۱) گیاهی

است سدره و درویی.

هسج. وردکر و به تیج ۱) ب سغ ریز ویز شده

هنجاندن. پاک کردنه دی بیر به بر و پش و ناوی پس ۱) پاکسازی چاه
آب.

هنجاندی: بری حدونه کرایا و ۱) چاه پاکسازی شده

هنجراتدن: ۱) لهز بی کردن. به له لی کردن: ۲) وقیر و بحر کردن.

بهت و بهت کردن ۱) عجله کردن: ۲) بت و بار کردن

هتخر ندی. ۱) ربه بحر: ۲) بهت و بهت کر و ۱) بهشتاب افتاده: ۲)
بت و پادشده.

هتخری: هتخر بی. ب حد و حد و بحر و بحر کرا و ۱) له و به سده

هتجک: سوسا ۱) کتج ۱) لاس

هتجی. در کر و بهجی سده و ۱) به ریز ویز شده.

هتجناندن. هه تجنین. ورد کردن به جه قو تیج ۱) با تیغ ریز ویز کردن.

هتجینی: هه تچاو. هتجن ۱) ریز ویز شده ب تیج

هتجس: بهجین ۱) حرد کردن یا تیج

هتجست: به نپ. به هانه ۱) بهانه.

هتج هتج: وودود کرا و به تیج ۱) ریز ویز شده یا تیج.

هتد: ۱) نه ند زه: ۲) کم: ۳) بهس. چتر تا (دیف من هتده چی دن

دایره ته: ۴) لا. تاسی: ۵) له لای. له کن: ۶) بریتی له قه درو

حور سب گرین. (به هتدم ناگرو) ۱) اند زه. مقدار: ۲) ندک: ۳)

کاهی: پس: ۴) طره سوس: ۵) نزد پیش: ۶) کنایه از ارج و احترام

هتداف: ۱) دیمه ی له لای سهر و را: (هانه هتدافی گوئد وات. به زوکاری

دی دا هت له سهر و: ۲) رویدر و به رانیر: ۳) له پنهان. نزدیک کن ۱)

(۱) منظره از بالا (۲) برابر، رو به رو (۳) در کنار، در نزد.

هنداق: دوتا لنگه [هنداق] همتا

هندرو: ۱. ژوره وی مال (۲) ژوره وی [هندرو] اندرون خانه (۳) تو، درون.

هندك: كم، كيم، پيچوانه ی و ياد [هندك] كم، نديك.

هند كاندن: كم كردن [هندك] كم كردن.

هند كاندي: كم كراوه [هندك] كم شده

هندكي: كه ميه ي [هندك] كمی.

هند كه: كه ميه، زياد نيه [هندك] كم است.

هند كهك: كه ميهك، نوزيك نيسكيك [هندك] نديكي

هندكي: هندكاي [هندك] كمی

هندوب: گياه كي خوراكي يه له جيسي ددكه [هندك] كاسي

هندور: (۱) هندرو (۲) دروي لاش [هندك] اندرون خانه ۲. درون سن

هندورين: مروی روز نيگه يستو [هندك] آدم بسيار عاقل.

هندولك: يسكويت، گهر گري [هندك] يسكويت.

هندوي: جوړی تری [هندك] نوعی انگور

هنده: هه فاس، نه وه بده [هندك] ايسعد

هنده ي: رو به رو له زوي يه كره [هندك] مقابل.

هنده كو: سه وده، عاره ب كرويه نه جهنده قوئي [هندك] گياه شيدو.

هنده كي: كه ميه ي [هندك] كمی.

هندي: (۱) نه وه ندي: (هندي من كرونه كه نه گه يا) (۲) خه لكي ولانی

هند (۱) هر چقدر (۲) هندي.

هندسكو: نه وه نه، چهنه به چهنه [هندك] هر چند.

هنر: هونر، هنر [هندك] هنر

هنرار: هنر [هندك] هنر

هنزارو يه: هنزارو يهك [هندك] هزارويك.

هنف: يه زباريكي له بار [هندك] كمر باريك و خوش اندم.

هنك: هنديك، كم [هندك] كم.

هكوف: (۱) هاو كوف، شياوی يه كتر (۲) بهرانيهر له وه زنا [هندك] هم شان:

(۲) هم ورن.

هن گروش: دروستي كره [هندك] درست كره.

هنگ: (۱) نيوه، هن، نهنگو (۲) فن، دهنگي لوئي چلن: (۳) ههنگ،

ميشه نگوين: (۴) دهنگي پيکه مين، چيلكه (۵) چديكه، كات، وحت

[هندك] (۱) شما (۲) هين، صدای بيني (۳) ژبور عسل (۴) صدای خنده:

(۵) موسم، عنوان.

هنگا: نه ودهم، نهوس [هندك] نگاه.

هنگاف: گاف، شه قاف [هندك] گام.

هنگاشتن: نهنگاو تن، پيكان [هندك] به هدف زدن

هنگ في: ديابو واپو، چديك له چاران، له سهرده ميكا نه گهر [هندك] احيا يا

هنگو: هنگاف، شه قاف، گار [هندك] گام

هنگايش: چيلكه پيکه مين، قافاليداي [هندك] ده قاف خنديدن

هنگرتن: راكردن، له زوي بلنه كردن [هندك] بردن

هنگست بهنگوست، نه موس، تلي، تلهي، قامك، پنجه، تيل [هندك]

هنگس

هنگستو فوچه كه، نهنگوسيه ي، دو ماس [هندك] انگسته

هنگف به هره و حاصلې سر سي مسهنگوي [هندك] عسل

هنگفاسن: (۱) هنگف چيكرني ههنگ: (۲) برقي له قسه ي خوش و كاري

دل خوشكهر [هندك] (۱) تويده عسل توسط زنبور: (۲) كسايه او سخن

شر - و گار خوشايد.

هنگفتن: نهنگاوين، به نيشان و نرمانج دان [هندك] به هدف زدن.

هنگفتين هنگف [هندك] عسل.

هنگفتو: گياه كه بهره كه ي شيرينه [هندك] گياهي ست.

هنگسل: (۱) دهسكي گوزو و ديزه: (۲) هنگ يار گولمخي تازه لي يني

ده به ستموه: (۳) ينسته ي تازه له يني كم بوئي ههرمي يا كاي، خيگه:

(۴) ههرشتيكي چوار ههنگلي يني، نهوه ي چوار يني يني و بگروئي [هندك] (۱)

دسته سبو: (۲) ميخ طويه: (۳) خيك، پوست قالبي كنده جبون: (۴)

هر چيزي كه چهار دستگيره يا چهار پا داشه و پوستش قالبي كنده

شده باشد.

هنگسنگ: ههنگه شنه [هندك] سي لي.

هنگله: پيل، شان [هندك] شانه، كيب

هنگلسك، بهنگوستنه [هندك] بگستره

هنگمين: ههنگوين [هندك] عسل

هنگو: نهنگو، نيوه [هندك] سما.

هنگو: هنگو، نوو، نهنگو، وه [هندك] شما.

هنگور: تری، ههنگور [هندك] انگور.

هنگور: نهنگوره، تپو ره ي درهنگ [هندك] عصر نوزيك غروب.

هنگوري: نهنگوره، ههنگور [هندك] نكا، هنگور.

هنگوري: هنگور [هندك] نكا ههنگور

هنگوست: نهنگوست، تيل، قامك [هندك] انگشت

هنگوستوك نهنگوستيه ي دورمانان [هندك] نگشنامه.

هنگوستيل، نهنگوسيه [هندك] انگسري

هنگوستيلك، ههنگوستين [هندك] بگسري.

هنگوف: ههنگف، ههنگوين، ليكاوي بوخته كراوي ههنگ، هنگف [هندك]

عسل

هنگوفين: له چه شني ههنگوين له چيزو و دهنگد [هندك] شيبه عسل.

هنگوليسك: ههنگوستيل [هندك] انگشتری.

هنگوونگ، (۱) شكور ده بده به: (۲) خوچون كردو (هر و فكه ي

بهنگ وونگه) [هندك] (۱) شكوه و ديد به: (۲) خودارسته

هنگه ريز: ههنگور، نهنگور تری، تری [هندك] انگور

هنگهنگ: چيلكه چيلك، قافا [هندك] قهقهه

هنگهنگ هوايش: قافا پيکه مين [هندك] مهمه زدن

هنگي: (۱) نه وه ندي: (۲) نهوسا، نه ودهم: (۳) گش، ته واپو، نيكر: (۴)

چيلكه، قافا [هندك] هر چيد ۲، نگاه: (۳) همگي: (۴) قهقهه.

هنگين: نهوسا، نه ودهم، نهوكاته [هندك] آزمان. نگاه

هَنو هَنو، كه ميه كه ميه [هندك] به تدريج.

هته: جده، گياه كه گه لای بو زهنگ كردنی دهسبو به جده، سهری زار
به كاردین و ده ربیسه [۱] حه

هته توك: ستيكي سيمه به سهر هيديك بهود كه هه بی دهه بی و ده یكولین
شیکي لیجفی لی په پداده بی له جاتی خه له ده کاری دیس [۱] ماده ی
ست كه به حای حه مصرف می شود

هته ز: (۱) حویه: (۲) گزی: (۳) تاكاری باش: (۴) پیشه و صنعت [۱] ۱
هنر: (۲) نیرنگ: (۳) رفتار نیکو: (۴) صنعت

هته ریز: كه سی کاری زانان له سهر شانۆ ده كا [۱] هریشه.

هته ریزی: کاری هته ریز [۱] هنر پیشگی.

هته رگه: قهرگمی هته ر [۱] ههستان.

هته ره نه: ده سه ره بگین، به حونه ر [۱] ههمنه.

هته ره ز: هته ره نه [۱] ههمنه.

هته ره زری: هته زانیس [۱] ههمنه.

هته ری: (۱) هته ره نه: (۲) پیشه ساز [۱] ۱ ههمنه: (۲) صنعتگر.

هتهك: (۱) كه میك: (۲) بارك، بهشی، بری له خهك [۱] ۱ اندکی: (۲)
بعضی

هته کی: كه مایه تی، كه می [۱] کمی.

هتهی: (۱) پیاساوی، پیاسانی: (۲) تاوها، به حوره: (۳) تمه [۱] ۱ مالیه
اندو: (۲) چینی: (۳) این.

هتهیگو: (۱) تیتو هته نه مه: (۲) و، لیره [۱] ۱ دیگر ههمن است: (۲)
ایك در اینجا ست.

هتهی: پیاساوی [۱] اندو.

هتهی یو: (۱) هتهیگو: (۲) تا بهم چوره [۱] ۱ نگا: هتهیگو: (۲) ایچین

هو: (۱) خه، كه: (۲) خو، خو [۱] ۱ خته: (۲) خود.

هو: (۱) سههه، سونگه: (۲) هه، تومید: (۳) حواب له پاتی به بی:
(هه سهه: هو: (۴) وتهی چوتیار له جوت دا بو لیخوژس و

وهه سوزاندنی گاهوت: (۵) وتهی پزارتن له شی (هه یی نه لم
نهجی: (۶) بلند، هل: (۷) تی هه لیانهوه، قهره بو كردهوه: (زه ره زم كردبو

به لام نه چاره هو دایهوه: (۸) کاری باش كردن. (لانه ریم
هوت دایهوه: (۹) دایه: (بی هویه به لایهوه تاچم) ۱۰) وتهی

بانگ كردن له دورهوه: (۱۱) زور، فره: (سرویه كه هوزانه: (۱۲) خو،
عادت: (ههگر به: (۱۳) تاوها: (۱۴) دهرهت، هل: (هویمو هه

نه سرویه [۱] ۱ انگه، سبب: (۲) امید: (۳) بی: (۴) كلمه راندن و
برگرداندن گاو هنگام شخم زدن: (۵) كسه تمهیر، هان: (۶) بلند: (۷)

چهران كردن: (۸) شاهكار كردن: (۹) بهره، دایه: (۱۰) حرف ندای
دور: (۱۱) پیسار، زیاد: (۱۲) انس، عادت: (۱۳) این طور: (۱۴) فرصت.

هو: (۱) وتهیكه دهویشانهیه واتا: خو: (۲) بیشانهی رنگی و هوریهی:
(هوله مو جیده كانهوه: (۳) بی نرخ و هیچ: (۴) مالام، سود: (۵)

پف كردن بو گهرم كردهوه [۱] ۱ تکیه كلام درویشان، هو: (۲) نشانه
زیرگی و موشكافی: (۳) پوچ و بی ارزش: (۴) سود: (۵) پف كردن برای

پحد گرما.

هواتهیش: كه، خه نین [۱] خته.

هواس: نیکهس [۱] خندید

هوب: توبه، حیکدی کومه له جادی سکهوه [۱] اوبه محل بریایی
چند چادر

هویزان: نانومیدبون له کاری یان کستی. (لعم کورم هویزاوم) [۱]
مایوس شدن.

هویو: تاوها بو، بهم چوره بو [۱] چمن بود.

هویه: هوب، توبه [۱] نگا، هوب.

هویسی: (۱) جوژی له تیردی مارسیلکه: (۲) ده گهل تومه ووره [۱] ۱
چلهاسه، نوعی مارمولک: (۲) هدی بیا

هوپ: (۱) وتهی په سندر كردن: (۲) وتهی دهنگدانی وشته: (۳) وتهی
گالنه كردن به كهسی كه پای لی ده پیشهوه [۱] ۱ آفرین: (۲) حرف

آگاهی دادن به شس: (۳) كلمه تمسخر نسبت به کسی كه بادی زاو
حارج شود

هوپال: جوژی كه موتیری دهشت [۱] نوعی کپور.

هوپه لا: لاوی نارنازو خاوه خپست [۱] جوان نارنازی و خام

هوپه لا: هویلا [۱] نگا، هوپه لا

هوپ كرن: یازدان له بلندهوه [۱] از پندی پریدن.

هوپل: لاو، له جهر [۱] لاغر.

هوپهل: توبه، توبه له قور، توبه له بهفر [۱] گوله زگل یا برف.

هوپه لان: شهزه توبه بهر و فور [۱] گوله برف و گل را به سوی هم پرب
كردن، برف باری

هوپه هوب: وتهی دتهدانی وشته بو توبیتی [۱] كلمه تشویق وشته به
رفتن.

هوت: شه، شی، رتوبهت، نهایی، بهی [۱] م رطوبت

هوت: حهت، حهوت، هوب [۱] هب

هوت: (۱) خهوت، نفست، نوست: (۲) خهه له کیشان بهدو: (هاتو
هوت: (۳) خهوه: (۴) قهر، راهات، ههفوت، هیس، هوی: (۵)

خوس چیه: (۶) شهیت، گیاهی بهدنه: (۷) شه، بهزایی [۱] ۱ خفت،
به حواب رفت: (۲) لاف مفت: (۳) خوب: (۴) معلیم: (۵) لنت: (۶) روح

شریره: (۷) نم، رطوبت.

هوت بو: (۱) قهر بو، هین بو، هه فوش: (۲) به شونیت قهر بو: (۱)
یادگرم: (۲) عادت به رفتن جایی كردن، به چیری معتاد شدن.

هوت تاتش: شه کیشان، رتوبت لیدان [۱] نم کشیدن

هوتك: نوك تیزی سواو به ههسان و بهرده روره [۱] نوك تیز شده به وسیله
سوهان

هوت كرن: پی فیر بو، هوت بو، عادت به چیری دانستن نگا.
هوت بو.

هوتن: شه دار [۱] نمدار، مرطوب.

هوتو: گهلایی، گوی بهدو به هیچ [۱] بی توجه به مسائل، لاابالی

هوتنه: (۱) خه: (۲) خهفتکه، نوستوه [۱] ۱ خواب: (۲) خوابیده ست.

هوتنه: چونه چرا، خه تیره [۱] مشعل لیمسوز

هوتنه: خهونه [۱] خوابیده است.

جمله ده و بیستم در این کتاب است
 و در بیست و دومین حدیث آمده است
 و در بیست و سومین حدیث آمده است
 و در بیست و چهارمین حدیث آمده است
 و در بیست و پنجمین حدیث آمده است

میرزا حسن علی خان

[illegible]

هیراسان: ۱، حاور، روهه لاس، لام که خوری یوه بی وادیده
خوړ سمن هم په ماسا روهه لاس: ۲) ترساو، ترس به دل: ۳، وه وړه
حاور (۱) مشرق، خاور: ۲) ترسیده، هراسان: ۳) بکړه

ھوراك: تەمىناتى دارىتاشىن، تەرىشۈ، تەسۋىي ☐ يېتە

هَوراهن: (۱) روده کهوتن: (۲) خاور (□۱) طلوع آفتاب: (۲) مشرق.
هَوراندن: (۱) نوزینه‌وه کولیسه‌وه، به‌وردی بیرلی کرتنه‌وه: ۲.
حکوله کردنی زلام (□۱) بزوشن: ۲) کوچک نکردن

ھۆرۈ: گۈل، گەرە، ئەستىرى زىل (استىخىر بۇرگ،

ہزاراوا: (۱) حزرار، حور، تشین، (۲) ولاتی خورشیدیں [۱] غروب: (۲)

1000 10000

هزاره و ده، پاتهران، وزینه [آ] هدی

هوبندن: گوراني ګوتن به سه بروک، ويره ویر [خ] روزه، اواز زیرایی.

شوربازار: ناله بیژن [۱۵] بیختنی پد پارچه.

ہور ہزار کرن: نالہ یسز کردن، به هیله گی زور کوی ورد یان به
 مارجه قوماسیکی هه له د پیژنن (ف) یا پارچه یا الک دیز غو بال کردن،


لہجہ حیدرآبادی

هٲور ٲوٲ باسان، گٲٲٲوٲوٲ، وٲٲوٲ [ف] گٲٲ و منگ شٲٲ

هَوْرَبُون ۱ ورد بون ۲) نەرم بون (۱ خردشدن؛ ۲ نرم شدن.

هۆرەشەن، باوەهەلاب دەمە بازیکەوس [ف] ومان طلوع خورشید.

ھۆر بەشمان. ھۆر بەشمان [خ] ۋە مان خور شىيد.

هۆر بۇئەدە: لىۋر دېرۇئەدە، بەۋر دى بىرۇئە، باش ھۈش دانەسەر 

دەقت كەردى

هۆرین، ۱) وردیون؛ ۲) وردییس [یا] ۱) خردشدن؛ ۲) دیزین،
میکروسکوپ.

ھۆرپە: گۈنە لە خورپ، کەڤ [گۈلە] یشمى.

هَوْر پاتہ: (۱) پمراوتہ؛ (۲) قہجی سر [۱] (۱) هَرَس شدہ؛ (۲) بریدہ یا قہجی

المحامي

یورپہ یورپ؛ ہمارا یورپ، چاندیو گزرا [۱] سرو صدا، شہمہ و
 حنا حال۔

هورتک: راروی سیاوی سحرزو دزیو [] یوزاد بدترکیب و زشت.

هورتسه: دهر بجه، درگای بچولك له خانوی لادی بو لی روانین [۱]
 روجه، بچره نوچیل

سپیچہ، پیچہ، نوچہ

هورتومان: کزن ۱۰۰ گاود ته، کرسنه.

هوتره: ۱) ومرتہ، مافورہ، گدورہ (۲۰) ونہی جوتیار پوختہ

هوچره! ۱۱ شوی تایی دارگانی گوده‌ی کوفروش! ۲) کلاسی
خونبندی هفتی‌بان که لیشی ده‌خو، ۱۱ حجره‌بارگانان! ۲)
حواپگاه و کلاسی درس طبعه.

هَلُوجِهَنده: دُوحين، دِيخُون [ف] پند، شلوار.

هلوخه نه گیش: د ردوخ، داروگه په سمن کې کور وړه دوحیې می به
دیرې د گیشن (۱۶) چو بکې سورخ د وړو که په وسیله ن جید را به بڼه

هۆج: مابولە، تیکەى پىخۇر تىۋىنچىراۋف ساپىرىچ.

توچك: ۱) ئەنگىچ: ۲) خوارەۋەي: ۳) ئۆزبېك: ۴)
توچك: چارۋا ۱) ئاستىن بىلەن: ۲) پايىس ۳) دىن: ۴) ئىسپان بىلەن
۳ رىگى نەسك

هۆججەت: ھۆججەت ۱، نۆخەت ۱ (ب) بەدە تەمەز

هوخ: (۱) بیش، بزر، بهر، بیشک، بیش (۲) هوردی تهو و کیلزار (۳) خوشه، در گای سوج که نه او دهر وازه (۱۶) مهم، حصه! ۲، زمین به طور کامل، نسخم شده (۳) در ووردی کوکج در میان در وزه

هوڏ: (۱) حوڪم، زاڪوڻ، رهبر وڙهنگ له حوڪم ڪرڻا؛ (۲) هير باري نه سوانهت؛ (۳) ده مري بدل له سوالهت، گڏيهي پڻ؛ (۴) جاندهوري دوتومنه، دوزيه (۵) شڪاو (۶) شڪاري (۷) سڪم، طاعونيه مر هرمارويي؛ (۸) ظرف سفالين؛ (۹) پتقاپ سفالي؛ (۱۰) حيون دورنگه (۱۱) شڪند، (۱۲) شڪستگ.

هوذا: (۱) نوداء دايك. (۲) بانگ له دايك كرن (۳) (۱) مادر: (۲) كلمه خطاب به مادر

هوذا انا: يتاحى ديموكا به [الف] يوتنه مو بر

هۆداز: ده موکهنی کوئیندر و که راوی مهلی پی ده کهن [خ] مویزک عسلی.
هۆدانه وه: بارویی گه پندرو توله کردنه وهی زیار و تعهلی [خ] بلانی
کردن.

هۆدۈرە: مېسولەي دندۈلدۈرۈڭ كە دەيىتە ھۆي تاو زىڭا شىئە سالاربا،
 ھۈدە: (۱) زۆرى مال (۲) لەۋنۈ، ھىسە پۈ دۈرۈڭا (۱) تاق: (۲) زىلجا،
 ھۈدە: (۳) جىرگ، جىرگ، مېتەسى. (۱) ھۈپرە

هوده‌نگ: پانه‌شان، بار کردن، و تهی گاری کردن [ف] حرف ندا.

۱) گیز، تاسار؛ ۲) رزبون، باسان؛ ۳) ناستور (مل هون)؛ ۴) قور، حمزی؛ ۵) جه والی زلی به کتابی؛ ۶) خوروی ناو [۱]؛ ۷) گنج و سگ؛ ۸) گنج شید؛ ۹) کاشت؛ ۱۰) گل؛ ۱۱) حوال بزرگ؛ ۱۲) صدی حر یان

U

هۆر: ۱) حۆر، رۆژى بەعامسان؛ ۲) ھەر، پێکەو. مەبدا دەگەڵ دو
تەگۆنەرى: (ھۆردو، واتە: دو پێکەو)؛ ۳) ھەل، ھەر و پەند بێردن،
ھەلد ھەو. (رۆژنى چە ناکو چە سوپ سەمەردا) پەنجەردى ئەپو،
مەشرەقیش ھۆرد / ھەو دا بەودەى رۆى سەفەحەى جەمەین / حەزىبا
دەو: بەلاى گروى موزىبەین، «سەلەوى»؛ (۴) بێ، وێ، نەيسان: (ھۆر.
گرناى: ۵) ھەو، ھۆر [۶] حور شەید: ۲) ھەر: ۳) بەلد کرد: (۴)
بەافر و حەنگى: ۵) ھەر

هونڊ: (۶) (لغہ: ۲) چھوٹی نر گھوڑی، بکٹی: ۳، دھنگی دلی گاو

زاست كرنهوه؛ ۳) دامو ده سئوری ناو خەنك؛ ۴) هاوردە، داهات؛ ۱) قالی بزرگ؛ ۲) كەمە پەرە، وردن گاو دو شحمربی؛ ۳) رسم و عادت؛ ۴) درامد.

هۆرته كئاي: هەلته كاندن، ته ته له كردن؛ بوجاری كردن، هۆرته و پەرە؛ ۱) داپ، دم و دەسئور؛ ۲) داهات و حەرچ (هیشا ده هۆرته و پەرە، خۆم ناگم؛ ۱) رسم و عادت؛ ۲) درامد و هزینە هورج؛ ۱) حەش، ورج؛ ۲) برتی له نەون و گیل؛ ۱) حرس؛ ۲) كئایە ر نهم، هالو

هۆردە: ورد، هۆر؛ خۆرد، ویر هۆردە: ورد، هۆر؛ خۆرد، ویر هۆردە: ۱) وردا، شەدا؛ ۲) قیدە؛ ۳) پەرە زوری برد؛ ۱) از یسجا؛ ۲) از آسجا؛ ۳) بالا برد.

هۆردا دیانه وه: پەرە و بالا بردن، بو پەنجەرە و پەرە، دە ئێن؛ بالا زدن پەرە و پەرە.

هۆردا دیاهوه: پەرە و بالا چو، هەلنرا به وه: (پەرە، سیامال هۆرد دیاهوه/ چون مانگ به گۆشە، ئەبری سیاوه) «هەولەوی»؛ بالا زده شد.

هۆردار: فاقە، خۆری تەله؛ سوچی بده هۆردار: مروی بێ نرخ و کەم بایی؛ حقیر.

هۆردا شتن: پەرە و پەرە بردن، هەن ئێن؛ وەر لێدن، بالا زدن، هۆردان؛ ۱) بو بالا بردن؛ ۲) پەرە گەردی چاد؛ ۱) بالا زدن؛ ۲) بر پاکردن خیمه.

هۆردای: هەلدا؛ روپە بالا آند ختن هۆردو و، پەرە، زور در بێن؛ وردن

هۆردو: سیرە خور، دزی خۆری؛ آندە دود هۆردو؛ ۱) دوان بیکەر، هەردو؛ ۲) لەشکر سیا، نۆردو؛ ۱) هردو؛ ۲) اردو، قشون.

هۆردو پەرە: ۱) نۆ دو پەر، بکە سیاهوهی سیا؛ ۲) دابەری لەشکر به شوبی؛ ۱) جای تری سیاوه دۆره؛ ۲) برای سپه در حای

هۆردو: بەجوتە، دوان بیکەر، هۆردو؛ هردو؛ ۱) هردو؛ ۲) هۆردوکیان، هۆردو؛ هردو؛ ۱) هردو؛ ۲) هۆردو: سبیری براوی، پەرە، سەلە؛ ۱) بکە حیوت

هۆردو فروش: خۆردە فروش، دودە فروش؛ خۆردە فروش. هۆردەك پێسی ورد له خەتی لاتین دا، پەرە بکەری گەردە؛ ۱) حروف

کو حک در خط لاس هۆردەم: رێک له نێسب، زی سمحاتیك، خۆلەك، دەقیقه؛ ۱) دهینه.

هۆردەمییا: هەردەك؛ ۱) هردو؛ ۲) هۆردەنی: هەردو؛ ۱) هردو.

هۆردی: هەردو، هەرتك؛ ۱) هردو. هۆردینه: هەردو؛ ۱) هردو.

هۆرە: ۱) وەر، پەمزی وە کری، بەحەلاجی کراو؛ ۲) سۆرە شەبایی سارد (ئەسۆر هۆرە، لە سەران)؛ ۱) پێهە حلاجی شە؛ ۲) باد سرد و مه

با هم

هۆرژ: هەژا، جوژی هەلنەمۆکی کوردن کە ڕەشە لێ کە و دەسه کۆر؛ ۱) بوچی رقص دسەجمعی

هۆرژای: ۱) بون، چۆنە سەرب؛ ۱) باشدن، پرخاستن، هۆرش: ۱) بێند کردن، پەرە زور بردن؛ ۲) خۆرۆی ناو؛ ۱) برداشت

۲) حدی جریان آب هۆرش گرتن: پەرە زور بێند کردن، هەلگرتن؛ ۱) برداشتن، بێند کردن.

هۆرشە: ۱) هاشە، هازە؛ ۱) نگا، هاشە. هۆرشە هۆرش: هۆرشە، دور؛ ۱) «هۆرشە» های بیایی.

هۆرفی: ۱) حەرفا، خۆرفی؛ ۱) خرف هۆرشە: ۱) هۆرە، هیمایە بو دۆر؛ ۱) ار، نچا

هۆرک: ۱) وردی شتی؛ ۲) ورد، بو تەقەلی دە ئێن؛ (کر سێ ته هەگرومه هۆرک هۆرک درومه)؛ ۳) چانه وەری کە به چو نابندری؛ ۱) خرد؛ ۲) بخیه های ریز؛ ۳) میکروب.

هۆرک بێن: ۱) زۆرە بێن؛ ۱) دۆرە بێن هۆرک بێن: ۱) تاپساندن، بێ کردن، داگیرساندن؛ ۱) وروختن.

هۆرکە: ۱) بروشی ورد، پیر خەتیلە؛ ۲) خاکە قەندو دار؛ ۳) ورتکەن؛ ۴) وردی کە، وردی کەرە فنی پەرە، بون هۆرکە؛ ۱) پەرە؛ ۲) خاکە قند و چوب؛ ۲) ریزە نان؛ ۴) خردش کن.

هۆرکە نان: ورتکەن، وردە و پەرە، نان؛ ۱) ریزە نان، هۆرکەوت: پەرە گەم؛ ۱) آتافی.

هۆرکە هۆرک: وردە و پەرە، کەم کەم (هۆرک هۆرک باران دیارە)؛ ۱) کەم کەم هۆرک: کرش، عۆرە ورگ؛ ۱) شکمە.

هۆرگرت: ۱) بێندی کرد، هەلن گرت؛ ۲) بێ بو، داگیرس؛ ۱) برداشت؛ ۲) وروختن

هۆرگرتای: داگیرساندن، بێ کردن، بێ کردن؛ ۱) برداشت، هۆرگرتن: ۱) بێند کردن، هەلگرتن؛ ۲) بێ کردن، تاپساندن؛ ۱) برداشتن؛ ۲) وروختن

هۆرگرتی: هەلگرتن؛ ۱) برداس هۆرگن: زگزل؛ ۱) شکم گنده.

هۆرگنە: زگزل؛ ۱) شکم گنده. هۆرگە: لای تادە لالت؛ ۱) مشرق.

هۆرگەز: تارگەر، تاوانگار؛ ۱) قاتابزە هۆرگەرتن: ۱) وروختن، تاوانگار بون؛ ۱) قاتابزە شیدن.

هۆرگەستن: ۱) وروختن، آفتابزە شیدن. هۆرگەستە: تاو بردن؛ ۱) آفتابزە.

هۆرگیلان: ۱) وروختن، وەرچەرەحان؛ ۱) برگردان، چرخیدن. هۆرگیلان: ۱) وروختن، وەرچەرەحان؛ ۱) برگردان، چرخیدن.

هۆرگیلای: ۱) وەرچەرەحان، وەرگیلان؛ ۱) برگردان، چرخیدن. هۆرگیلای: ۱) وەرچەرەحان، وەرگیلان؛ ۱) برگردان، چرخیدن.

هۆرگیلای: ۱) وەرچەرەحان، وەرگیلان؛ ۱) برگردان، چرخیدن. هۆرگیلای: ۱) وەرچەرەحان، وەرگیلان؛ ۱) برگردان، چرخیدن.

هۆرم: ۱) وەرچەرەحان، وەرگیلان؛ ۱) برگردان، چرخیدن. هۆرم: ۱) وەرچەرەحان، وەرگیلان؛ ۱) برگردان، چرخیدن.

هۆرم: ۱) وەرچەرەحان، وەرگیلان؛ ۱) برگردان، چرخیدن. هۆرم: ۱) وەرچەرەحان، وەرگیلان؛ ۱) برگردان، چرخیدن.

دو کوردستان که بختیان آن را ویران کردند.

هۆریتگ: مەره که فەرد، دەوات [دوات].

هۆریتنه: وێنه، زۆره. قەسە پەردەت [دەت].

هۆریوه: گۆندیکە لە کوردستان بە عەسی وێرانی کرد [دوات] از روستاهای

ویران شده کوردستان توسط بعثان.

هۆریه: کێژی بە هەشتی [دوات] حور بهشتی.

هۆریهس: پاسو، رنو، کەویە بە فەر، کێنە، رتی، شایە [دوات] بهس.

هۆز: (۱) عاشیرەت: (۲) تۆزی لە زەوی بەرز وە پوگ: (پاهۆز، وانا:

گیره لوکە: (۳) تاپۆره، کۆمەڵی مرو [دوات] (۱) عشییره، ایل: (۲) گردوخاک

و زمين پر خاسته: (۳) جمعیت، جماعت، گروهی از مردم

هۆز: (۱) علات، عاشیرەتەن: (۲) زۆر زانا: (۳) پارچه سیفەرک،

قەسیدە: (۴) هەسیار، شاعیر [دوات] (۱) یلات، عەشایر: (۲) سیار د نە

علا: (۳) قصیده شعر: (۴) شاعر.

هۆزبان: (۱) شاعیر، بویر: (۲) کەسێ که شیعری خەلک بە گۆرانی

دەلی [دوات] (۱) شاعر: (۲) سرایندە اشعار مردم.

هۆزخواجە: گۆندیکە لە کوردستان بە عەسی وێرانی کرد [دوات] زو روستاهای

ویران شده کوردستان توسط بعثیان.

هۆز و زو: تەزار [دوات] هزار.

هۆزەرو گێهە: گەهی [دوات] گاهی سب.

هۆزەلان: گێهە که تەحو [دوات] گەهی اسب حور دینی

هۆزەلاو، هۆزەلا، گێهە که لە دەست و دەری [دوات] گەهی اسب

هۆزەلۆ: گەهی سەید [دوات] صدی سگه.

هۆزەن: فەرد، رەس [دوات] نادگرەس موحس.

هۆزەنەن: هیرکەس، رەس، هەس [دوات] هس کر [دوات] معلوم د د.

هۆزەنس: فەرد، رەس [دوات] نادگرەس، موحه.

هۆزە: تەکانەدان [دوات] تکان دادن.

هۆزەم: پەلامار [دوات] هجوم، حمله.

هۆزە: گۆزی [دوات] جدی سید.

هۆزە: بەگە دەرجوئی مێر و له [دوات] گروهي رفتن مورچگان

هۆزەم: رەوێدە بەراز [دوات] رمه خوك، گە گۆر.

هۆزەن: هەفۆت، رەس، هەس [دوات] نادگرەس موحس.

هۆس: (۱) وس، بێدەنگ بە: (۲) رەلەم، رەس [دوات] (۱) هیس، (۲) ماسه

هۆسما: (۱) وسما، نوها: (۲) وەستا [دوات] (۱) این طور، (۲) استاد.

هۆست: نالی، لا، نە، کە، جەم [دوات] مرد.

هۆستە: وەستا [دوات] استاد.

هۆستاکو: بێشەساز [دوات] استادکار، صنعتگر.

هۆستایی: کارامەیی لە پێشەدا [دوات] اسادی، مهارت.

هۆستو: نەستو، مەل [دوات] گردن.

هۆستە: هۆستا [دوات] استاد.

هۆسک، وەسک، هیسک، روخ [دوات] حسک.

هۆسکو: دماوی [دوات] ریگر.

هۆسورە: خەوێر [دوات] خشن، پەرزێر یا شوهر.

هۆسن: لەو گۆندانهی کوردستانه که به عەسی کاولیان کرد [دوات] روستایی

در کردستان که بعثیان آن را ویران کردند.

هۆسی: ئەستۆندە کێ چادر [دوات] ستون چادر.

هۆسیرە: خەزۆر [دوات] پەرزێر یا شوهر، خشن.

هۆسیرەه: خەسو [دوات] مادورن یا شوهر.

هۆش، بێدەنگ، وس [دوات] هیس.

هۆش: (۱) هس، بێر: (۲) وەسی زاوستانەیی کەر: (۳) بزنی دم چار

بەلەکی زەشو سەبی [دوات] (۱) هوش: (۲) کلمه ترمز الاع، هس: (۳) بر

وخسار خلگ

هۆش بۆن: دەنگ بۆن، بێدەنگ بۆن [دوات] ساکت شدن

هۆشەر، وشر، دەرەه ساار، سال [دوات] شتر.

هۆشتر، هۆسر [دوات] سر.

هۆشتر لۆک: دەرەه حورنە [دوات] حورسیر.

هۆشترەوان، سەرە [دوات] سەر.

هۆشک: لەجو بایی، بەهیر [دوات] مستحیر.

هۆشگە: دەرەهێ که رو دەیا بو حورکری [دوات] بونی که دما بری

جهین عروس می پردازد.

هۆشنگ: سێوی بێ پاف، هەتیوی پەو تەماو [دوات] نیم پەرمەدە

هۆشە: (۱) هاشە، دەرەگی پای بەقەرەت: (۲) تێرۆ مەحتی خو کردن: (۳)

نامیانی پەنیر [دوات] (۱) صدای تندباد، (۲) لاف: (۳) پەنیر مایه

هۆشە: (۱) وشی، وشی تری و خورما: (۲) گۆلی دەخل: (۳) هەستی ئەدام:

هۆشە ی بۆکردی بێ [دوات] (۱) حوشه میوه: (۲) خوشه غله: (۳) حس

عشاء

هۆشە چن: گۆلچین [دوات] خوشه چین خرمن.

هۆشە چە: هۆشە چن [دوات] خوشه چین خرمن

هۆشە ک: وەشە، وەشە ک [دوات] نگا: وەشە.

هۆشە کاری: حۆهە لکێشان، یەسنی خو دان [دوات] خودستایی.

هۆشە گردن: حۆهە لکێشان، مەحتی خو کردن [دوات] لاف زدن.

هۆشە کەر: حۆهە لکێش [دوات] لاف زدن.

هۆشی: وشی تری و خورما [دوات] حوشه میوه.

هۆشید: (۱) وەرە، خاوەن بێر و هۆش: (۲) دەنوستی، بەخە پەرد [دوات] (۱)

هۆشید: (۲) بیدار.

هۆشیار: هۆشیار [دوات] نگه. هۆشیار

هۆشیاربۆن: (۱) ئاگاداربۆن لە ماتی یا شنی، چاویزی کردن: (۲) لە خەو

بیداربۆن [دوات] (۱) مرطبت: (۲) بیدار بودن.

هۆشیاربۆنەو: (۱) ئاگاداربۆن لە شتی که ئەدەرانی: (۲) لە خەو

بیداربۆنەو [دوات] (۱) آگاهی یافتن: (۲) بیدار شدن.

هۆشیاربۆنەو: هۆشیاربۆنەو [دوات] نگا: هۆشیاربۆنەو.

هۆشیاربۆنەو: (۱) ئاگاداربۆن لە شتی که ئەدەرانی: (۲) لە خەو

بیداربۆن [دوات] (۱) آگاهی دادن: (۲) ارخواب بیدار کردن

هۆشیاری: وریایی [دوات] هۆشیاری.

هۆشیاری: هۆشیاری [دوات] هۆشیاری.

خواره کهو پنجه که: رویشتن [۱] به شکل مارپیچ راه رفتن؛ ۲) از راه پریچ و خم عبور کردن.

هوکی: ۱) شه قینی به سو ری؛ ۲) واژواری، دهمدهمی [۱] گوی بازی سوار؛ ۲، دمدی.

هوکی: تولا، سوزی که دور دهوی مسو سه دود آید سهوب، که محو هوگ له: ههراو هورب [۱] سروصد.

هوگان: خه می جوڤ لعم سهر تا نوسهر (هوگانم حوتی دیزه) [۱] طول شپار شخم.

هوگج: بهران، وورن، بیر بهر [۱] هوج.

هوگج: ۱) شه بهرانی دوساله؛ ۲) بهرانی پهرینی [۱] قوچ دوساله؛ ۲) قوچ قحس.

هوگر: ۱) خوگر نو: (تم متاله هوگری منه)؛ ۲) خو، عادت. (هوگری کرتوه) [۱] نس گرفته، عادت کرده؛ ۲) عادت کرد.

هوگر بون: خوین گرفتن، عادت کردن [۱] عادت کردن، اس گرفتن.

هوگر تن: عادت کردن، خوین گرس [۱] عادت کردن، خو گرس.

هوگری: عادت کردن، خوین گرفتن [۱] عادت کردن، خو گرس.

هوگه: دبخون، هوجه [۱] بندشلو ر.

هوگج: ۱) بهرانی داشت، بهرانی مهرتی بهردان؛ ۲) بهرانه نست، دژ [۱] قوچ محل؛ ۲) معارض، ضد.

هول: گولیکی زهره [۱] گلی است ردرنگ.

هول: نه خوشی ناته شهك [۱] بیماری آشك.

هول: ۱) خالی، بی هیچ شت؛ (بیایی چو و هول)؛ ۲) کرپوه و مؤ؛ ۳) حول، نهام؛ ۴) میدانی شه قین و گوبازی؛ ۵) گوی شه قین؛ ۶) گوره و نه نازنا؛ ۷) دهنگی باریکی گایا؛ ۸) دهنگی گوره که؛ ۹) که لالا.

هه لسات: ۱۰) مزراق؛ ۱۱) توده ی زل؛ ۱۲) بلندای؛ ۱۳) چاکه خیز؛ ۱۴) ندرس؛ ۱۵) گیره [۱] خالی از هر چیز، کریر؛ ۲) مهو کولاک؛ ۳) هابو؛ ۴) میدن چوگان بازی؛ ۵) گوی چوگان بازی؛ ۶) سروصدای غریب؛ ۷) صدای نازک گ؛ ۸) صدای گرساله؛ ۹) نیله؛ ۱۰) گردا؛ ۱۱) انای بزرگ؛ ۱۲) بلندی؛ ۱۳) خوب؛ ۱۴) شجاع.

هول: ۱۵) حرصکو بی.

هول: ۱) ناغله لی بهر؛ ۲) زوری گوره له مالد؛ ۳) جاش و جانوی به کساله [۱] آغل؛ ۲) هل، سرسرا؛ ۳) کره يك ساله الاغ و مادبان.

هول: ۱) واش، بهش؛ (پیاویکی زه لای سورهول بو)؛ ۲) مؤزردی نامال خوومایی؛ ۳) سهرلی شیواو، وق و؛ ۴) گای رور قه لوی رل؛ ۵) بری گوی سورا؛ ۶) بوری حوله میشتی تاریک؛ ۷) حوله لکیشان [۱] حایل به؛ ۲) مؤزرد مای به خرمایی؛ ۳) سراسیمه، دح و واج؛ ۴) گاو نومسد و قریه، ۵) برگوش قرمز؛ ۶) خاکسری رنگ تیره؛ ۷) لای.

هول نیاك: نسوی هه ره چاکه، باشتر بنه که [۱] بهتر س.

هولاره: شهنه ی کونده ناوین کیشان [۱] گانه حیگ آب کسی هولان- گده می شه قین به گوجان و گو [۱] چوگان باری.

هوفه: گه دهمو له دهم و جدو لا بردن [۱] موچینی از رحسار.

هوفه: وفه، گوانیکه له نازه ل دیت [۱] بوعی فعل ویژه دام.

هوفه هوف: هاشه هاشی شه پول [۱] صدای پیایی امواج.

هوفه: ۱) کیوی، درنده؛ ۲) چه فاته؛ ۳) برسیمه، پیوتوقین؛ ۴) زه به لاهی ملهوری هیچ له دنیا به زن [۱] وحشی؛ ۲) گوشت بر رگ و پی؛ ۳) مخوف، ترسناک؛ ۴) گردن کلفت نادان.

هوفه: هوف نموی، هنامه بو دور [۱] نجا، اشاره به دور.

هوفه بهر: ۱) ناکاری و هشتما نه؛ ۲) له خوبایی؛ ۳) نامردو نرم [۱] رفسار وحشیانه؛ ۲) مکر؛ ۳) پست و نامرد.

هوفه چو: بو هو و شوفه رویشتن [۱] به آنسو رفت.

هوفی کیوی، وحشی، هوف [۱] وحشی.

هوفیسی: درنده بی، بریتی به زولم کردن [۱] کایه از وحشیگری.

هوفیسی: هوفیتی [۱] بگ: هوفیتی.

هوف: ۱) رشانه و؛ ۲) دهنگی گهرو به رشانه و؛ ۳) دهنگی بهرری گامیش [۱] می؛ ۲) صدای گلو در بالا آوردن؛ ۳) صدای گامیش.

هوفه: ۱) دهنگی گامیش، هوف؛ ۲) وقه، سهنگیکه بو شت پی کیش، حوفه؛ ۳) فل و نه که [۱] صدای گامیش؛ ۲) وزنی است؛ ۳) حسه و سربگ.

هوفه باز: فیلبر، ده سهر [۱] حه فار.

هولك: ۱) تاسه، ناره و؛ ۲) به نیشتیای گان؛ ۳) گه، مار؛ ۴) نوك. ۵) راهی کردن، کردنه ووی گری و شتی دژوارو نالوز؛ ۶) هیک، هیلکه، هلك؛ ۷) قوین، گوشه؛ ۸) نهر و ملایم؛ ۹) بیانسو دزیمه و بو کارنه کردن [۱] آورو؛ ۲) آرووی جماع؛ ۳) عتصاب؛ ۴) نمود؛ ۵) باز کردن گره؛ ۶) تخم مرغ؛ ۷) گوشه؛ ۸) نرم و ملایم؛ ۹) بهانه بری تسلی.

هولك: ۱) خوگر نی، عادت کردن؛ ۲، گه زید و سهرلی شورو؛ ۳) وارو ری؛ ۴) نهر و ملایم؛ ۵، حوفه کاربویر، لمبیا تو [۱] عادت و خوگر هتگی؛ ۲) هر ز گرد سراسیمه؛ ۳) دمدی مزاج؛ ۴) نرم و ملایم؛ ۵) تبیل از زیور کار ضرر.

هولك: ۱) خویوه گرتو، نابوده [۱] خو گرفته به عادی.

هولك: ۲) خویوه گرتو، نابوده بو [۱] خو گرفتن، عادت کردن.

هولك: ۳) خویوه گرتو، نابوده بو [۱] معتد به عادت کردن.

هولك: ۴) خویوه گرتو، نابوده بو [۱] به گوشه خزیده.

هولك: ۵) خویوه گرتو، نابوده بو [۱] نگا: هودانه و.

هولك: ۶) خویوه گرتو، نابوده بو [۱] کلمه ترس الاغ، هشت.

هولك: ۷) خویوه گرتو، نابوده بو [۱] اعتصاب کردن.

هولك: ۸) خویوه گرتو، نابوده بو [۱] کاردردم ویرهم.

هولك: ۹) خویوه گرتو، نابوده بو [۱] یاد، نوکر.

هولك: ۱۰) خویوه گرتو، نابوده بو [۱] اعتصاب کسده.

هولك: ۱۱) خویوه گرتو، نابوده بو [۱] چمین کن.

هولك: ۱۲) خویوه گرتو، نابوده بو [۱] ظرف در دستور زین.

هولك: ۱۳) خویوه گرتو، نابوده بو [۱] به رنگی بر.

هولان؛ هولان [۱] چوگان بازی.

هولاندن: (۱) هوزاندن: (۲) ده سگی دریزی گویره که [۱] صد کردن گار: (۲) صد کردن گوساله.

هولانه: گمهی گزین [۱] گری بازی.

هولباف: حوّه لکیش، به شات و شووت [۱] لاف زن.

هولدان: بریتی له ورگ [۱] کدیّه (ز شکم، معده

هولس: نارانشین، دزی کونچمر [۱] نقطه مقابل کوچ نشین، ساکن در یک محله

هولف: کوبی روز گونش [۱] سوراخ فرخ

هولفدو: گرتوحانه [۱] رندان

هولک: (۱) کوخ، خانوی چکوله به دهشت: (۲) که پر [۱] کوخ: (۲) خانه باغ، کهر.

هولکاندن: راکیس کردن به سهر و وید [۱] بر روی رمین کشیدن

هول کهر دش: گویره کردن [۱] خرمن کوبیدن.

هولکی: (۱) به هوزا واکیشرا: (۲) ویتی پرد، هله نگوک [۱] بر زمین کشیده شد: (۲) سکندری حورد

هولل: (۱) دهمی نیمه روزه [۱] هس [۱] ظهر هنگام: (۲) فرصت هوللا: کولا و روزه [۱] روزه.

هوللک: حمشه رگی [۱] اوجی [۱] کمینگاه شکارچی.

هوللکن: نوچ، فوج هله کتو [۱] محروم، مخر وطنی

هولله: گمده که به میج، حوله همره سی [۱] نوعی بازی.

هولم: هلم، هلم [۱] بهار.

هولمان: به عده، مده، عور، ورگ [۱] شکبه، مده.

هولنج: دل پیکاهان [۱] تهوع.

هولنگ: تراو، ش [۱] یکی، رقیق

هولسو: (۱) همری، همره: (۲) لوس، مرم له دهستان، دزی ویر [۱] گلایی: (۲) صاف و نرم.

هولو: حوح، کوح، فوج [۱] هنو

هولوشه: سر حه سبه، بروسی سو [۱] بره به مور

هولول: هنو، [۱] سخالی [۱] کاول

هولولی: (۱) حولجولی، گهلایی و سهره روزه: (۲) بی ناوام، همدانه: (۳) مده بیکه بهیره وانی لایان وایه باش مهرگ گیایان ده چینه بهر

زیده و ریکی تر [۱] گیج و متنگ و سرسری: (۲) مارم: (۳) مذهب سامح

هولویج: دل بیک هانن، سهره تای رشانه و [۱] بهوع

هولوه: تنکولی سهوزی گویر [۱] پوست سبز گرد.

هوله: جوبره جوبرکه، هله [۱] حشره آبدزدک.

هوله: (۱) ده سگی باسگ کردی گویره که: (۲) ده سگی لیخوزینی گویره که.

(۳) ده نکهده سگی به گریانه: (هزار هوله هولیبه تی): (۴) گویره [۱] صدای خواندن گوساله: (۲) کلمه واندن گوساله: (۳) صدای گریه امیر:

(۴) حرم نکوبی.

هوله: (۱) هول: (۲) فوله، قیراندن بو گورگ و واندن [۱] بگا: هول: (۲)

غریو اریس گرگ

هوله: (۱) گویره: (۲) گوندیکه له کوردستان [۱] حرم نکوبی: (۲) نام دهی در کوردستان

هولی: (۱) حولی، لوس له دهستان: (۲) هله لوق [۱] امس، صاف و خوش دست: (۲) عصب.

هولی: (۱) هول، جاش و جابوی نیکساله: (۲) گویری، ده سگی، حوی

(۳) گویره کلوش: (۴) گرجانی گوبازی [۱] کره نک ساسه: (۲) هالویی: (۳) حرم نکوبی: (۴) چوگان

هولی: ناوه، نه ناوا، بهم حوره: (نمو حه بهر نه هولیبه) [۱] طور نه س حو

هولی: جاشدو جاشو [۱] کره الاغ و مادیان

هولیو: سبید [۱] چنار، تیریزی.

هولیسک: زمان نوس، کیکه سوته کهر [۱] متفق، جرب زبان

هولیسکی: رمان لوسی، کلکه سوته [۱] تملق.

هولی کرون: گویره کردن [۱] حرم کوبیدن

هولی کری: گویره کردو [۱] حرم کوبیده.

هولیلک: (۱) سه قره، بالداریکی و اوکمره: (۲) خمرتهل، ورخال [۱] صفر، پرند، ی شکاری: (۲) لاشخور.

هولین: فوله کردن [۱] غریو ره اداختن.

هولین: سه تیس، گوین [۱] باری گوی و چوگان.

هوم: شوم، بی همری: (فلانکس به هومه یا بی شومی هیه) [۱] شوم.

هوم: حوم، روم [۱] حوده

هوما: پیروزه [۱] هما

هوما: خودا، خوا، هوما [۱] خدا

هوما: هوما، خودا، خوا [۱] خدا.

هوما: به حب و ساف [۱] هومر

هوما رش: رمدش [۱] شمردن

هوما رش: (ماردن، هوما رش [۱] شمردن.

هوما رش: زماریدار [۱] معاسب، آمارگر.

هوما: هوجار، بهر بهر کانی کهر [۱] هم چشم، رقیب.

هوما: ده سه لامت در، بیایوی موزن [۱] شخص مقتدر

هومان: (۱) خومان: (۲) خودا به شیوهی کوردی زارا [۱] خودمان: (۲) خدا

هومای: خودا، هوما [۱] حد.

هومای: هوما [۱] خدا

هومای بگو: خوا حهرکا، خوا بیکا [۱] خدا کنده، انشده اله.

هومای زانو: خواهه زانی [۱] خدا می داند.

هومای سینهنی: به شقی خودا، بیکه له زهی خودا [۱] به خاطر خدا.

هومای کهر دک: (۱) سوپاسی خودا: (۲) بهر که تی خودا [۱] شکر خدا: (۲) برکت خدا.

هومای که تی: به شقی خودا [۱] به خاطر خدا.

هومای گروتا: خوا له کولی کاتموه، خوا گیایی بسینی [۱] خدا اورا

مژنی دایک: (بیجوه کان ههت ده یا مژن) [١] برانگیختن سگ؛
 (٢) آزاد کردن بچه دام برای شیرخوردن.
 هه ترش: گوندیکی کوردستانه به عسی کاولی کرد [١] نام روستایی در
 کردستان که توسط بهیمان ویران شد.
 هه تره: (١) بازه، تهره: (٢) سهر وهر کردنی گولله و تیر: (هه تره ی کرد
 لئی نه دا): (٣) وره، ورار [١] رفتن بی برگشت: (٢) تحراف تیر از
 هدف: (٣) قوت قلب، شجاعت.
 هه تره ش: وره، نه تره، هه تره [١] قوت قلب، زهره، شجاعت.
 هه تره ک: هه تاز، کوتکی بهردشکاندن [١] پتک بزرگ
 هه تره گ: پیری له کارکوهنه [١] پیرلکنته
 هه تک: (١) ناموس، نابزو: (هه تک ی بردم): (٢) سوکایه تی به سهرهینان:
 (هه تک ی کردم): (٣) نابزوچوون [١] (١) آبرو: (٢) آبرو بردن،
 بی آبرو کردن: (٣) آبرو رفتن
 هه تگاندین: نابزو بردن [١] آبرو بردن.
 هه تک کردن: هه تگاندین [١] آبرو بردن.
 هه تک ی: نابزوژاو [١] آبرو رفتن، بی آبرو
 هه تکیایش: نابزو به ماوه نابزو ویراو [١] آبرو رفتن.
 هه تله: (١) ره وی، هه تله ده: (٢) دئی بی گوزو [١] (١) رمیده: (٢) گمره،
 منحرف از راه
 هه تمچه: مانه جیبی خوژی و بی نابزو [١] ماکس بچه، پست.
 هه تمچه ره ک: هه تمچه [١] ماکس بچه.
 هه تمچه ره کی: مانه جیبی، خوژی یایه تی [١] دناوت.
 هه توان: مه لهم، دهرمانی که ده برینی ده ساون [١] مرهم.
 هه توته، هه توته [١] بگا، هه توته
 هه توته: میخه که نه دوشتی بون خوش که به جلکیه وه ده درون [١] چیز
 خوشبو که بر لباس دورس.
 هه تول: و ته ی سهره تایی کایه ی حللور بلوره [١] اصطلاحی در بازی
 کودکانه آتل مئل
 هه تول مه تول: حللور بلوره، کایه ی منالانه لاق ده خه نه ناو لاقی
 به کنرو دریزی ده کهن هه رکامیک نوره ی هات و ده ست له لاقی درا
 ده بی لاقی بکیشته وه دواوه [١] نوعی باری کودکانه، آتل مئل.
 هه ته: (١) تو خاوه نی نه وشته ی: (پوله؟ هه ته، ماله؟ هه ته، نه گهر هه ته
 به ده به): (٢) هه ته: (٣) نک، جهم، کن [١] (١) داری: (٢) کلمه راندن
 لاح: (٣) نزد.
 هه تهر: (١) مه دوی حوکی جاو: (چاوم هه تهر ی لئ ناکا، تا چاو هه تهر
 ده کا ده شته): (٢) سهر وهر کردنی تیر، وه ناماج نه کهوتی: (تیرم
 هه تهر ناکا، گولله هه تهر ی کرد): (٣) سور له سهر مه به ست: (٤) ناگر:
 (٥) مه دوی بیر گه بشتتی [١] (١) برد دبد: (٢) خطا رفتن تیر: (٣) پاشنار
 مضر: (٤) آتش: (٥) تیررس.
 هه تهر ی: وشه به که له نه ورژانه ده گوتری به مانا نه ی ناگر، ناگرانه [١]
 ای آتش.
 هه تهق: وته به که بو گالنه به در و کردن، درویه: (هه تهق له وه سه رسته ا)

[١] اصطلاحی برای مسخره کردن سخن دروغ.
 هه تهک: (١) ناتهک، داویتی کهوا: (٢) نهقوکی ده برین: (٣) هاول، هاوزی:
 (٤) تک، تزیک، لا [١] (١) دامن قبا: (٢) جشتک شلوار: (٣) رفیق،
 همراه: (٤) نزد.
 هه تهه توك: هه توته [١] نکا، هه توته.
 هه تی: (١) سوکه لای هه تیو، وته به که بو گف: (هه تی ده تکوژم): (٢) له
 دوسانته داره نی: (هه تی بر وانه، نی هه تی مامه لهو شیریه ی): [١]
 (١) کلمه ای ته دبد آمیز: (٢) خطایی دوسانه.
 هه تیه ته: پارچه یولایه کی کوو کوبه زیر بنگهران تانه زیری بی ده گوشن و
 راست ده که نه وه [١] شمشاهنج، از ابزار زرگری.
 هه تیم: (١) سیوی، بی باب و داک: (٢) هه تی [١] (١) یتیم: (٢) نکا، هه تی.
 تیمچه: (١) هه تمچه: (٢) چیشتنیکه به سیب ره میوی و پیو رو ته مانه و
 باینجان ساز ده کرنی [١] (١) ماکس بچه: (٢) عدایی است مرکب از
 سیب زمینی و پیاز و گوجه فرنگی و بادمجان.
 هه تیمو: (١) سیوی: (٢) هه تی [١] (١) یتیم: (٢) نکا، هه تی.
 هه تیو یار: بیوژنی خاوه ن منالی ورد [١] بیوه بچه ده، مادر یتیمان
 هه تیو یاری: (١) حالی هه تیو یار: (٢) بریتی به نه داری و هه میری ژنی
 بی میرد [١] (١) حاست بیوه مد ریتیمان: (٢) کنده از بیوی بیوه.
 هه تیو یار: مائار، به حبار [١] بچه یار
 هه تیو یون: باب و داک مردن [١] یتیم شدن.
 هه تیوچه: هه تمچه [١] ماکس بچه
 هه تیو خانه: چیکه ی به حیو کردنی سبویان [١] پرورشگاه ایام
 هه تیو کهوتن: هه تیو یون [١] یتیم شدن.
 هه تیومج: هه تمچه [١] ماکس بچه.
 هه تیوممه تیو: رونه و بوته، روت و روجال [١] اوباش.
 هه تسره: (١) ونه ی گف به سوکایه تیه وه، هه تی: (هه بیوه ده تکوژم): (٢) به
 کالنه وه دواندن هاول، هه تی: (هه تیوه برانه چهند خو شه): (٣)
 چه لاک ی باریکی چادر که بهر دیره گی ده دن: (٤) تیسکینه ی نویدی
 بی زون: (٥) نه خته کوونی که تاه ی زه شمال که شو ده ستوه [١] (١)
 کلمه نه دبد تحمیر میر: (٢) خطاب میان دودوست صمیمی بدون قید
 و بید: (٣) سوبک بشیانه دیرک چادر: (٤) اش عدس غلیظ و
 بی روغن: (٥) قطعه آویزان از کنار سیاه چادر.
 هه تیوی: ژبانی به بی باب و داک [١] یتیم بودن.
 هه جاس: ناویزیکر [١] میانجی
 هه جاسی: ناویزی کردن [١] میانجیگری.
 هه جان (١) هوریک ی کورده له بادی بی کور دسل: (٢) کوپ که بو لهش
 زق بون ده کاری دین [١] (١) نام ایلی در کردستان: (٢) بادکنی.
 هه جانکه ره: که سن که کوپ له لهش ده گری [١] بادکن گیر.
 هه جب: قره فری دادان، خراوگوتن [١] بدگوی، هجو
 هه چنانن: داهیزان، هه جنین [١] احساس سستی در اندام.
 هه چنن: داهیزان، لهش گران بون [١] احساس سستی در تدام.
 هه جو: هه جب، فر [١] بدگوی، هجو

هه جوڭ: تاجوڭ، عاڅوڭ، هاجوڭ، هاوآلی باجوڭ. ٩. حو -

هه جوڭك: تووی هارمنی ٩. تخم گلابی

هه جهت: ١. حاجت، نه سیب، نامیر، نامر از: ٢. بریتی به کیر ٩. ١١

ایز، و سینه: ٢. گمیه از آلب تاسلی بریه

هه جه چك: هاجی زه شك، پهره سیکه ی زهش که نه مالانده هیدن چی دکه

٩. حبله

هه چهر: گورس. ٩. مفره

هه جهل: ١. دومی دیاری کراو (نعم قهر زهت به هه جهلی دوم سگ

دوده می: ٢. ناکمی مهرگ ٩. ١. وقت می: ٢. اجل

هه جه ماته: جه چمات، که نه شاخ گرتن ٩. ححات

هه ج هه چك: پهره سیکه ی ناو مالان، حاجی زه سگ ٩. چله

هه جی: حاجی ٩. حاج

هه ج: نیشاره یو گشتی نو پهره: (به هه ج ده کا بزرا، هه ج کس بی) ٩

هرجه یا هرکس.

هه چا: ١. پیر، ٢. پیکهوه ٩. ١. بهوسینه: ٢. باهم

هه چچه: هه تته ٩. کمه راندن، لاغ

هه چك: ئالقه ی سهری گوریسی پهرینه ٩. حقه سر رسن باریند،

وهنگ.

هه چکو: هه ئیزی، وه که نه وه وابه ٩. مثل ینکه، تو گو بی.

هه چکوچ: میوز ٩. مریز

هه چکوچی: مهویر، میوز، میوز ٩. مویز

هه چه: ١. کهری سواری، (مامه گان سواری هه چه ماکه ی: ٢٠) وهی

نوزتی کمر ٩. ١. الاغ سواری: ٢. کلمه راندن الاغ

هه چهل: ١. هه چك: ٢. جه تون، کاری دژوار ٩. ١. وهنگ: ٢. مشکل.

هه چه هه ج: ١. دوهانه له دوی یه که گوتنی هه چه: ٢. بریتی له هه ی روز

بی نام ٩. ١. کلمه راندن الاغ: ٢. گمیه و ناوه گو بی.

هه چی: ١. کتی بی چی بی: ٢. هه چه بیدی (هه چی به هه نی ده هه ی: ٣

هه حات ٩. ١. هر کس به هر چه ١. هر حه هر حه ر ٣. وهنگ

هه چیکم سب سب سب سب سب سب هه چیکم هه چی ٩. هر حه ر ده

هه چیم: هه چیکم ٩. هر حه ر نه م

هه ده: ١. هه ده: (هه ده ی چی به راقاتی من: ٢. سنور: ٣. نه دازه

له هه ده ره جه) ٩. ١. حد لیامت، شاستگی: ٢. مرز: ٣. نه دازه.

هه ده: ١. تویره، تارم، سه کین: ٢. پیکهوه، هه چا ٩. ١. ارام: ٢. باهم.

هه ده دان: داسه کین، تارم گرتن ٩. آرام گرتن.

هه ده از: ١. هه ده، تویره: ٢. کسیتی به پاره کومه که به حه ک ده کا: ٣.

دار بی، ٤. بهت: ٥. درینگ، وشیار (کوچکی مه زه هه ده ده: ١

٩. ١. رم: ٢. نیکوکار، کمک کتنده مالی: ٣. در بی: ٤. بهت: ٥.

زینگ، هوشن.

هه دهاری: ١. ده سگ بریتی، کومه گی پاره: ٢. خان رجیمی: ٣.

سه بور ی هاتن ٩. ١. کمک هه ی: ٢. آسودگی خاطر: ٣. تسکین

حاطر

هه دهان: ١. تویره، دسه کتان: ٢. نیشابه ی برسیان: ٣. گومان ٩. ١

٢. رم، هزار: ٢. علامت سوال: ٣. شک، گمان

هه ده ده: بهریتی قهر ٩. سنگ مین.

هه ده راسن: هه یی دان، دسه کفاند ٩. رام کردن

هه ده راسی: تویره گرتن ٩. رام گرتنه

هه ده ده: ١. له پاره حه تین مردن: ٢. نامده ی کار، چابک، جالا ٩. ١. ر

سبب ناراحتی مردن: ٢. چابک.

هه ده رین: دمرک، داسه کین، تویره گرتن ٩. رام گرتن.

هه ده تندن: حاتر جه م کردن ٩. اطمینان خاطر به خیس.

هه ده ده: بیرو ٩. ضایع، هدر

هه ده ده: ١. به پورته: ٢. نامناح: ٣. دژزو مه به ست ٩. ١. تیه کوچیک:

٢. هه ده: ٣. مرام مقصود

هه ده ی: کدی وابه: ٩. کی حه سب

هه ده یایش: هه ده، خود نگر: ٩. بولان رروس

هه ده پندانن: هه ده سه کردن گف کرد ات به ده ده

هه ده ده: دیاری، سه رقاب ٩. معان

هه ده: ١. نه نیا، (هه ده حوت وهه: ٢. به شویین یه که: (هه ده هاب وهه

دیت: ٢. ١. دایم: (هه ده هه ی، هه ده خوش بی: ٣. بی گومان (به نه سه

هه ده دیم یو مانتان: ٥. چونه کایی بیب (هه ده به سه ده حایزانه

چی ده که م: ٦. نه کهر، (هه ده به حوی ده راسی چیه: ٧. بی دره نگ

هه ده هاب ملی تا له چوین د: ٨. هه ج، هه مو. (هه ده گاه هه ده کس،

هه ده چی: ٩. ١. کهر، گو تیر: ١٠. هه ده م: ١١. به هیر: ١٢. خاك ٩. ١

نقطه: ٣. نشانه توالی و اشعار: ٣. همیشه ١٤. حه ده: ٥. دره حال

٦. اگر: ٧. قور: ٨. هه ده را شامل شود، هر ٩. خر، لاغ: ١٠.

حق: ١١. منکیر: ١٢. حال.

هه ده: ١. حه ری، قور: ٢. زبیه، گرهانی مندال: ٣. ره زه ی کهر، گور: ٤.

حك، حول ٩. ١. گل: ٢. صدی گریه به جه: ٣. عرعر الاغ: ٤.

حك

هه ده: ١. گیره و کشه، سوی: ٢. پانگ، قاو: ٣. هه ده، پان، گوساد: ٤.

دور، دژی نریت ٩. ١. اشوب و هه گامه: ٢. نه، صدای بلس: ٣.

هر خ، گشاد: ٤. دور

هه ده از غار، راه قاحان ٩. ده، گریز.

هه ده از: حه رح ٩. حراج

هه ده از کردن. سب فرشتن له ناو خه لک کتی نرخی پتری بی به بو نهو

بی افاد. ح کس

هه ده از به از: حه رح به بازار ٩. بازار حه رح

هه ده رایی: به ده، بون، نه مامه ی ٩. تمام شدن.

هه ده از: نهو حو له حولا نه ده ٩. نوسان، مدووق در قابه.

هه ده ارگه حولا نه ٩. دب

هه ده از: ١. رسته وه، ورشین: ٢. قریبی رسته وه ٩. ١. هی: ٢. نهو ح.

هه ده از: حه رح ٩. حراج

هه ده اس: ١. نیسر حه ت و تارامی: (هه ده اس بی نه لگرتن: ٢. جازو

ده ده: ٣. ترس ٩. ١. ارامش و فرار: ٢. پکر: ٣. ترس.

[illegible]

هه‌زێشی: (١) ریزال بوگه: (٢) پێیحاو (١) زهم پاشیده: (٢) له‌شده.
 هه‌رشه‌م: گوێدێکه له‌ کوردستان به‌عسی وێرانی کرد (١) از روستای
 ویرن سده کوردستان توسط به‌ئیان
 هه‌رشه‌و: گش شه‌وی (١) هه‌رشه‌و.
 هه‌رشین: هه‌رشتن، هه‌رشاندن (١) نگه، هه‌رشاندن.
 هه‌رفا‌یدن: نیک‌روخا‌یدن، زما‌دن (١) خراب کردن، هه‌رویراندن
 هه‌رفا‌نان: تیک زوحا‌ب (١) هه‌رویراندن.
 هه‌رفتن: نیک‌روخا‌دن (١) ریزش کردن دیوار و کوه
 هه‌رفی: نیک‌روخا‌و (١) درهم ریشه، ریزش کردن.
 هه‌رفتن: هه‌رفتن (١) ریزش کردن دیوار و کوه
 هه‌رفی: زما، روخا، دانه‌پی (١) ریزش کرد.
 هه‌رفین: روخا، هه‌رفتن (١) نگه، هه‌رفتن.
 هه‌رف: جهنگ، شه‌ز (١) جهنگ
 هه‌رفه: چالاک، چالاک (١) چالاک.
 هه‌رق: خه‌نه‌ک، که‌سه‌ک، ره‌هه‌ند (١) حه‌ق
 هه‌رک: (١) تومی د نه‌یله: (٢) نه‌وه، غله‌ی که بو توو جیا ده‌کریته‌وه، ده
 (١) تخم کاشتی‌ها: (٢) م‌در غله‌ای که به‌پس اختصاص می‌یاد.
 هه‌رک: (١) بری، برۆتن: (٢) هه‌رکینه: (٢) وته‌ی سه‌یرمان، هه‌ک: (٢)
 قور، هه‌زی (١) هه‌رک: (٢) حرف تعجب: (٣) گه‌ل.
 هه‌رکات: هه‌رده‌م، جه‌سان (١) هه‌رگاه، هه‌رده‌م
 هه‌رکاتی: هه‌رده‌می (١) هه‌رفتی.
 هه‌رکام: هه‌ریک (١) هه‌ریک، هه‌رکام
 هه‌رکان: (١) نه‌زۆک، گه‌ندازی که مه‌ال و پێه‌وی سێ: (٢) هه‌رنکا (١)
 (١) نزا، عقیه: (٢) هه‌ردوی نه‌ا.
 هه‌رکاندن: نه‌زۆک کردن (١) عقیه کردن
 هه‌رکاندن: (١) بزواسدن، بزاون: (٢) وه‌زی‌خستن: (٣) نه‌ف هه‌رکاندن،
 له‌شکر هه‌رکاندن (١) حرکت دادن، جه‌نایدن: (٢) وه‌ اداخستن.
 هه‌رکو: هه‌رجی (١) هه‌رکجا
 هه‌رکو: (١) هه‌رجو: (٢) ده‌ست به‌جی: (هه‌رکو دیتیم لیم‌دا) (١)
 هه‌رکو: (٢) هه‌مینکه.
 هه‌رکو: (١) بو هه‌رکو: (٢) له هه‌رکو: (١) به هه‌رکجا: (٢) در هر
 کجا.
 هه‌رکو: که‌سی زه‌وی ده‌کولی (١) زه‌مین کن.
 هه‌رکوگه: هه‌رکو (١) هه‌رکجا
 هه‌رکولوچ: هه‌رجو، به هه‌رئاوایه‌ک (١) هه‌رطور.
 هه‌رکوندی: له‌و گونده‌ی کوردستانه که به‌عسی کاولیان کرد (١)
 روستایی در کوردستان که به‌ئیان آن را ویران کردند.
 هه‌رکوی: هه‌رکو (١) هه‌رکجا.
 هه‌رکویه: هه‌رکوی، هه‌رکو (١) هه‌رکجا.
 هه‌رکه: (١) چو بنیاده‌م: (٢) بی‌دره‌نگ (٣) لێی بنیچه، بیکه گۆله (١)
 هه‌رکس: (٢) هه‌مینکه: (٣) بیه‌چ، گۆله‌کن.
 هه‌رکه‌بو: هه‌ر بنیاده‌می بو بیت (١) هه‌رکه بود.

هه‌رکه‌بوخوی: (١) وفا، وفان: (٢) دنیای بی‌قوتویی (ژوراد و بی‌زور) (١)
 (١) مسافه در بود: (٢) دنیای هه‌رکس هه‌رکس، قاپون جه‌گل.
 هه‌رکه‌س: هه‌ر بنیاده‌می (١) هه‌رکس
 هه‌رکه‌س هه‌رکه‌س: هه‌رکه بوخوی (١) هه‌رکی هه‌رکی.
 هه‌رکه‌هه‌رکه: هه‌رکه بوخوی (١) هه‌رکی هه‌رکی.
 هه‌رکی: (١) عاشره‌تیکه له کوردستان: (٢) هه‌رکه‌س (١) نام
 عاشره‌ای در کوردستان: (٢) هه‌رکس.
 هه‌رکی: هه‌رکه‌س (١) هه‌رکس
 هه‌رکی: (١) بزوت، رۆشت (١) جه‌بیه: (٢) وه‌د.
 هه‌رکی‌پیداو: له‌و گونده‌ی کوردستانه که به‌عسی کاولیان کرد (١)
 روستایی در کوردستان که به‌ئیان آن را ویران کردند.
 هه‌رکینه: گوێدێکه به کوردستان به‌عسی وێرانی کرد (١) زروستانه‌ی
 ویران شده کوردستان توسط به‌ئیان.
 هه‌رکیژان: هه‌رکامیان، تابه‌تی هه‌رویه (١) هه‌رکامیان، ویزه‌انسان.
 هه‌رکیژک: هه‌رکامیان، مایه‌تی جه‌که له هه‌رویه (١) هه‌رکامیان، ویزه
 شه‌یرانسان.
 هه‌رکیژ: که‌سی که توی به‌وه‌ی نه‌زه‌وه کردوه و خوێ ده‌کا (١) کسی
 که بر زمین مرطوب بذر پاشیده و سخم زند.
 هه‌رکین: (١) نه‌زۆک بو: (٢) بزوتن، جو‌لان (١) بازاشدن: (٢) جه‌بیه.
 هه‌رکین: (١) برۆتن: (٢) وه‌زی‌که‌موت (١) حرکت کردن: (٢) په‌راه
 مه‌تان.
 هه‌رکینه: له‌و گونده‌ی کوردستانه که به‌عسی کاولیان کرد (١) روستایی
 در کوردستان که به‌ئیان آن را ویران کردند.
 هه‌رگ: هه‌ریک، هه‌رکام (١) هه‌ریک.
 هه‌رگ: (١) قور، هه‌زی، هه‌ر: (٢) هه‌رک (١) گه‌ل: (٢) به‌ک، هه‌زک
 هه‌رگ: هه‌رکام (١) هه‌رگه.
 هه‌رگه: هه‌رکام (١) هه‌رگه.
 هه‌رگان: هه‌رکام (١) هه‌رگه.
 هه‌رگاو: قور و لجی،
 هه‌رگل: هه‌رجا (١) هه‌رده‌م
 هه‌رگو: هه‌رگه، هه‌ریک (١) هه‌ریک.
 هه‌رگوچی‌روشی‌یش: هه‌رکه‌سه به‌لایه‌کدا به‌لاوه‌کردن (١) هه‌رکس به
 سویی مه‌فرق شدن.
 هه‌رگوچی: هه‌رشنیک (١) هه‌رجی.
 هه‌رگوویه: هه‌ریکه‌ی (١) هه‌ریکی،
 هه‌رگیژ: قه‌ت، به‌هیچ کلۆجی (١) هه‌رگز
 هه‌رگس: هه‌رگیر (١) هه‌رگز.
 هه‌رگین: دروسکرو له قور (١) گین،
 هه‌رگینه: واه‌ت، له هه‌زی چی کری (١) سفا،
 هه‌رلا: (١) گش نایه‌ک: (٢) هه‌میشه لاسار (١) هه‌رطرف: (٢) هه‌وره
 به‌جان
 هه‌رله: داپه‌رۆشک، په‌رێزۆکه، په‌راشۆکه (١) خه‌ر خاکی

ههزارهك: ههزره + [ك] يك ههزرم.

ههزراو: (١) ههزمن ههزانی چیاو كه سدا (٢) روخانی كیو: (٣) جوړی تمخوشی وهك گولی [ك] (١) گسنگی كوه و گودل: (٢) ههزریجن كوه، ربرش كوه: (٣) نوعی بهیاری حدام مانه.

ههزاسن: راره شاندن، وه نه له حس، ههزاندن [ك] تكان ددن، بهرمن اند حس

ههزاوا نهر: سالی شاری [ك] بوا، نگا، نهزوا.

ههزوبو نهزوه كهنه [ك] مرزه كوهی.

ههزی گیاه بو [ك] گیاهی اسه.

ههزیبه: (١) گیای بو خوشی وشكهوه كراو بو ماو چیش: (٢) ناعه [ك] (١) گیاه خوشبوی خشك كرده برای حورش: (٢) مرزه.

ههزیبه گیوبه: نه عتا کیویه [ك] مرزه كوهی.

ههزوه: شاریكه له كوردستانی بهر دهستی ركان له نیون ساسون و كوزلوك بهگهی فهرمانداری به [ك] شهری در كردستان.

ههزوی كرن: (١) د پیدان: (٢) بهدل تاره زوكردنی [ك] (١) دل به دلدار دادن: (٢) ههز چیری را آورو كردن

ههز كرن: دنداری [ك] عاشق شدن.

ههز كهر: (١) نهویسدا (٢) تاره زكهر [ك] (١) عاشق: (٢) آرومندن، حو ستره دوستدار.

ههزم: بو بهوی خواردن به ورگدا، عهزم، ههلتاوین [ك] ههم.

ههزن: خهم، ناهومیدی [ك] غم

ههزو: ناوچه بهكه به كوردستانی بهر دهسی ترکان [ك] ناسیدی در كردستان.

ههزوا: ههزوا، عهزو، نهزوا، تانی شاری [ك] دلوا، صبر

ههزور: (١) شریك و ناوچه بهكه سفر به دیار بهكر له كوردستان: (٢) ناوی تاخیه كه له شاری بتلیس له كوردستان [ك] (١) نام منطقه ی و شهری در كردستان: (٢) محله ای در شهر بتلیس.

ههزوه: بهریدی كیفی [ك] مرزه كوهی.

ههزویل: وشكه دگیوشی بوژ و نام خوشكهوی چیش [ك] ادویه، بهارت

ههزهخ: (١) مهبارهك، پهره: (٢) بهزوه به سدا: (٢) نوی گوندیک و ناوچه بهكه له كوردستان [ك] (١) مهابك: (٢) پردامدا: (٣) نام دهی و ناحیه ای در كردستان.

ههزههز: فره قزی بانی بیجوه كوثر کانی له ناو هیلابه دایه [ك] صدای پال زدن جوجه کیوتو در لاله

ههزههزایش: ههزههزی بهر زوی [ك] فرو ریختن از پوسیدگی.

ههزهه: وه كوه له گوین [ك] مانده، مثل.

ههزیا: زهه، ههزب [ك] زده

ههزیو: بهراورد، فرمان، خهمل [ك] تخمین.

ههزیوان: (١) مانگیکی سانه: (٢) ههزوان [ك] (١) یکی از ماههای سال میلادی: (٢) چوب خیروان

ههزیوانی: جوړی ههزمنی [ك] نوعی گلابی

ههزبرگن: فرسیدن، جهمل کردن، بهراورد كردن [ك] بهمن رس

ههزبك: ههز، ستره، نه ستره [ك] نگا ههزرن

ههزین: هزان، بهرو نهوی بوئی سنگ له نه ههس تهنگی [ك] نگا: هزان ههزینگ: رایمر، شنگل - (ههزینگ و خو) [ك] نگا، شنگل.

ههز: (١) حهز، ههز: (٢) وشكه: (٣) لكه داری وشكه: (ههزگه): (٤) دهشتی وشكارو [ك] (١) نگا ههز: (٢) خشك: (٣) شاخه خشك درخت: (٤) صحرای خشك.

ههزا: راتنه كا، بهزوی بهولا ولادا - (مهشكه ههزا) [ك] لوزیس، به اطراف نوسان كرده

ههزار: (١) زار، بیچاره: (٢) نه دوا: (٣) نازناوی شاعر یکی ههزهرجی كورده [ك] (١) زار، بیچاره: (٢) فقیر: (٣) لقب یکی ز شعراي معاصر كرده.

ههزارخانه، فیهیرخانه، مانی كه به ناسی لئی بهخونده كهن [ك] توانخانه، ههزاركهوتن: (١) بیچاره بوژ: (٢) نه دیوون [ك] (١) سحره و بیتود شدن: (٢) ههیر شدن.

ههزاره تی: كوششی ههیرانه [ك] كسب بینوایانه

ههزاری: (١) نه داری، زاری: (٢) ته قلاهی ههیرانه [ك] (١) بیچارگی: (٢) كسایت بینوایانه

ههزالی: لكه دار بهگه لاو پرزهوه [ك] شاخه پا برگ و جوانه.

ههزاله: گیای به كلك كه دهس بزار بكری [ك] گیاه هرزه كه باید وچین سود

ههزان: (١) رانه كان: (٢) شكهاموه [ك] (١) چنیش به هر طرف: (٢) اهر،

ههزانسن: (١) رانندن: (٢) ژاندنی مهشكه: (٣) راهه شانندن [ك] (١) جیباندن: (٢) بهم زدن ششك: (٣) شید تكان دادن.

ههزده: دون كهم له پیت، پارهوه سئ [ك] ههجهده.

ههزدهه: ههزدهمین [ك] ههجهدهمین: ههزدهمین [ك] ههجهدهمین.

ههزدههه: ههزدهمین [ك] ههجهدهمین.

ههزدهههه: ههزدهمین [ك] ههجهدهمین.

ههزدههههه: ههزدهمین [ك] ههجهدهمین.

ههزدهههههه: ههزدهمین [ك] ههجهدهمین.

ههزدههههههه: ههزدهمین [ك] ههجهدهمین.

ههزدهههههههه: ههزدهمین [ك] ههجهدهمین.

ههزدههههههههه: ههزدهمین [ك] ههجهدهمین.

ههزدهههههههههه: ههزدهمین [ك] ههجهدهمین.

ههزدههههههههههه: ههزدهمین [ك] ههجهدهمین.

ههزدهههههههههههه: ههزدهمین [ك] ههجهدهمین.

ههزدههههههههههههه: ههزدهمین [ك] ههجهدهمین.

ههزدهههههههههههههه: ههزدهمین [ك] ههجهدهمین.

ههزدههههههههههههههه: ههزدهمین [ك] ههجهدهمین.

ههزدهههههههههههههههه: ههزدهمین [ك] ههجهدهمین.

ههزدههههههههههههههههه: ههزدهمین [ك] ههجهدهمین.

ههزدهههههههههههههههههه: ههزدهمین [ك] ههجهدهمین.

ههزدههههههههههههههههههه: ههزدهمین [ك] ههجهدهمین.

ههزدهههههههههههههههههههه: ههزدهمین [ك] ههجهدهمین.

ههزدههههههههههههههههههههه: ههزدهمین [ك] ههجهدهمین.

ههزدهههههههههههههههههههههه: ههزدهمین [ك] ههجهدهمین.

ههزدههههههههههههههههههههههه: ههزدهمین [ك] ههجهدهمین.

ههزدهههههههههههههههههههههههه: ههزدهمین [ك] ههجهدهمین.

ههزدههههههههههههههههههههههههه: ههزدهمین [ك] ههجهدهمین.

ههزدهههههههههههههههههههههههههه: ههزدهمین [ك] ههجهدهمین.

میوه

هه ژگو بۆل: چۆ چینهکی ناوردو [جوب خشک هیمه

هه ژگه: ١) لکه داری وشکهوه بوگه: ٢) چۆ چینهکی ناوردو [١]

شاخه خشک شده: ٢) چوب هیمه.

هه ژگی: پرزه داری گیاه [پوشال چوب یا گیاه

هه ژمار: ١) ژماره: ٢) ژمار [١] شماره: ٢) شمار

هه ژمارین: ژماردن [شمردن.

هه ژماردن: هه ژمارتن، ژماردن [شمردن.

هه ژمارده: ١) بۆر: ٢) نه قیروا [١] شمرده: ٢) برگزیده.

هه ژماردی: دیمراو هه ژمارده [سمرده

هه ژمارده: رماره [شماره

هه ژمارندن: ١) ژماره کرد: ٢) ژمارس، هه ساوکردن [١] سمردن: ٢)

حساب کردن.

هه ژمهت: مه مهت، خه مهت [غم و نده

هه ژهر: زنده د [بدان اصفی

هه ژهان: لهریز [لرزیدن.

هه ژهت: هه جهت [نگ هه جهت.

هه ژهک: شه کان، لهره [هر

هه ژهت: سه سورت [عجب و غریب.

هه ژه ژال: چینهکیوچان [هیمه، شاخ و برگ خشک

هه ژه ژوا: رۆ به لهره [بسیار بزرگ.

هه ژه ژوکی: لهرزینه وهی د یعی [لرزش همیشگی.

هه ژه ژیک: هه هه جیک [جنگله

هه ژی: ١) بهرک هیه، سینه، به سینه به بهر دل و چاو: ٢) به سرح،

ههت دار [١] شسته، شایان: ٢) اوژشتمند.

هه ژباتی: لیهاتویی، ژیهاتویی [شایستگی.

هه ژیار: هه ژهار [دندان زیادی

هه ژیان: ١) هه ژ، هه ژان: ٢) ره وای بره که ی [١] جیش جانی:

٢) ارزیدن، شایان ارزش

هه ژیای: رار و سه کاوه [اندرا هه ژ

هه ژیز: هه ژیر، هه جیر میوه که چه جوری هه به بهر ناوته، دره،

هه رکه فانی، ههتتی ریک، شنگالی ته هره، رهوک [١] احیر.

هه ژیره: هه نه جیره کویله [نه جیر کوهی

هه ژی کرن: هه ژئی کردن، نه قاید، هه ژی کرن [عاسی بودن، دلداده

کسی بودن.

هه ژین: ١) راژان، هه ژان: ٢) بهر نه ی ده گه هیمه: ٣) بۆن [١]

بکان خوردن، نوس: ٢) آرزش: ٣) حرکت.

هه ژین: رتله کین، شه کینه وه [چپا سده.

هه: ١) خاور بۆنه، پۆچه وانه ی نه: ٢) هه، لاگا. (هه ده کهم

سه و سامه): ٣) هه ست، دزی ترا: ٤) ونه ی گا له بهر خهت

گه زانده وه، ههت، ههت: ٥) وه، نوایا: ٦) دزی، (هه و بهم

دا: ٧) هه سعه، چه هه چی [١] ههت: ٢) احساس: ٣)

غلیظ ٤) کلمه برگردادن گاو در شخم: ٥) نیرو: ٦) داری: ٧)

نگه یان شب.

هه سسار: ١) گۆل، ته ستر، ته سترکه ته ستر: ٢) ههوش، هه سسه،

هه سار: ٤) قهلا [١] استخر: ٢) حیات: ٣) تده.

هه سارگه له: به چه، هه وشه مه [شبقاره

هه ساره: ١) هه وشه مه، به چه: ٢) ته ستر، ستاره، ستیری عاسدن [١]

١) شبقاره: ٢) ستاره.

هه ساره جو چکه دار: نه ستیری کیکه دار ستاره دنیا له دار.

هه ساره ژه ژینه: کولکه رتیه، په لکه ره گیکه، که سیکه سۆر [رنگین

کس

هه ساره شناس: نجوم گه [ستاره شناس.

هه ساره گه ژین: هه ساره شناس [ساره شناس.

هه ساره ناس: هه ساره شناس [ستاره شناس.

هه ساری: ١) ته ستر، گۆلا: ٢) قهلا نشین [١] استخر: ٢.

هه نسین

هه ساس: نۆ به داری ناوایی و بازار به شه و [نگه یان عس

هه سان: ١) سان، به رده سان: ٢) سانه وه، تیمراحت: ٣) هه رچی حاوه

بۆن: ٣) هه سان [١] هه سان: ٢) سون: ٣) موجودات: ٤) س

هه سان دان: تیز کردن و ساوین به هه سان [تیز کردن تیغ باقمه.

هه ساندن: هه ست کردن [حسن کردن.

هه سانندی: تیز کراو به هه سان [تیز شده به هه سان.

هه سان کړن: هه سان دان (من داساخوا هه سان کړ) [تیز کردن به

فسان

هه سانه قه: سانه وه [سودن.

هه سانه وه: سانه وه [سودن.

هه ساو: ١) حاو، عاسمانی بی هه ورا: ٢) مألین، پیامالین: ٣) تیز کراو به

سان: ٤) حساب، هه سیب [١] آسمان صاف: ٢) مالش: ٣)

تیز شده یا فسان: ٤) حساب.

هه ساوین: پیامالین، ساوین [مالیدن، ساییدن.

هه سبانندن: گومان بردن، وا تیکه یشتن (نوم من را و دهه سپیمه) [١]

هه سپی کردن

هه سپی ته سپ [اسب

هه سپ نه: نه سپ جو، سپر [هه

هه سپاو: ته سپ، نامرار، نامر [براه اسباب

هه سپایی: ته سپایی، به له سه رخوا [هه ستگی.

هه سپزه: گیاه که له ونجه ده کا [گیاهی دست شیهه بونجه

هه سپهت: ١) گوندیکه له ولانی بوتانی کوره سمان که زنده ستی

ترک نه: ٢) ونجه کپینه [١] روستایی در کردستان: ٢) پونجه

خود

هه سپک: ونجه کپینه، هه سپهت [پونجه خوسرو

هه سپی سپی [سپ

هه سپی ته هه: به سپی گورده هه [اسب حه سده

هه‌لا‌ورده: ستدانی نه‌خوشی مالآت [١] نوعی بیعاری کشتنده‌ی د.م.
هه‌لا‌وسان: (١) هه‌لا‌وسان: (٢) ده‌قان [١] (١) ریاد‌آماسیدن: (٢) آویزن
سید.

هه‌لا‌وساو: غریبه‌ی ده‌ماگ [١] بسیار آماسیده
هه‌لا‌وت: شیرین ده‌ک هه‌لوا [١] شیرین مانند حلوا
هه‌لا‌وه: گیاه که ده‌خور [١] گیاهی است خورده‌ی
هه‌لا‌وه: چاو، چانگ [١] کرپاس.
هه‌لا‌وه‌ستین: هه‌لا‌واسین [١] ویزان کردن.
هه‌لا‌وه‌سراو: داله‌قای [١] ویخه.

هه‌لا‌وه‌سین: هه‌لا‌واسین، هه‌لا‌وه‌ستین [١] ویزان کردن.
هه‌لا‌وه‌گیز: زیر‌رو‌کراو [١] برگردانده، زیر‌ورو‌شده.
هه‌لا‌وه‌ه‌لا‌وه: وتی مدان له‌سمر کولانه‌ی مالان نیواری ده‌ووزو‌یو
حیزه: (هه‌لا‌وه‌ه‌لا‌وه خود، کوزه‌ی کتان بکا به‌زاوا) [١] اصطلاحی
است که کودکان شب عید نوروز بر روی بامها برای دریافت عیدی
به کار می‌برند.

هه‌لا‌وی: هه‌ل‌وی ناردو دوشاو [١] حل‌وای آرد و شیر.
هه‌لا‌وی: بهره‌ووزو‌ی فری‌ده [١] به بالا پرت کن
هه‌لا‌ویتن: فری‌دان بهره‌ووزو [١] به بالا پرت کردن
هه‌لا‌ویز: لیک حیا‌کده‌و [١] ازهم سوا کننده.

هه‌لا‌ویزان: هه‌لا‌وردن [١] احم جد کرد.

هه‌لا‌ویز: هه‌لا‌وه‌سراو [١] ویخته

هه‌لا‌ویژ: بهره‌ووزو‌ی فری‌ده [١] به بالا پرت کنده

هه‌لا‌ویژتن: هه‌لا‌ویتن [١] به بالا پرت کردن.

هه‌لا‌ویژه: له‌گودانه‌ی گورده‌سانه که به‌عسی کاویان کرد [١] روسای
در کردستان که به‌پشان ن را ویزان کردند.

هه‌لا‌ویستین: هه‌لا‌وه‌سین [١] برآویختن.

هه‌لا‌ویشتن: هه‌لا‌ویتن [١] به بالا پرت کردن.

هه‌لا‌هه‌ل: شیلدی گیاه که روز کوشه [١] هه‌لا‌هل

هه‌لا‌هه‌لا: (١) شه‌قار شه‌قار: (٢) هه‌راو هوریا، هه‌لا‌هه‌لا: (٣) تو برآید،
نای چندنسه‌یره [١] (١) له و زهم باشیده: (٢) سرو صدا و جنجال: (٣)

علامت تعجب

هه‌لا‌هیل: هه‌لا‌هه‌ل [١] هه‌لا‌هل.

هه‌لا‌ی: سماء، ده‌خس [١] وقف.

هه‌لا‌یسان: (١) ناگرگرن، گرتی‌یه‌یون، پی‌بو، (٢) بریتی به‌شه‌زو
هه‌را قهرمان [١] (١) برافر ریخته‌شدن: (٢) کنایه از شوب به‌اشتن

هه‌لا‌یساندن: (١) گز به‌زکردی ناگرا (٢) بریتی له‌کیشه‌نا‌هه [١] (١)
برافر وحن: (٢) کنایه از آشوب به‌اشتن.

هه‌لا‌یستین: (١) ناگریستی که: (٢) بریتی له‌هوی کیشه‌و هه‌را [١] (١)
افروژنده: (٢) کنایه از مایه‌ی شر و فتنه.

هه‌لا‌یل: هه‌لا‌هیل [١] هه‌لا‌هل.

هه‌لا‌یه‌ری: یاش‌نیو‌رو [١] به‌دا‌ر‌طهر

هه‌لیا. هه‌لوا [١] سو.

هه‌لباسک: نو‌ها، به‌ره‌ی‌گور [١] گل‌زیر

هه‌لیچ‌زین: له‌سمر فرندان (نهم سمره‌ه‌و‌سو هه‌لیچ‌ره مشتمل نه برین
هه‌لیچ‌ره [١] بر کدن

هه‌لیز: (١) برداو به‌تسج: (٢) که‌سین که‌سینی بلندده‌ک (نمو به‌ده هه‌لیزه
ی‌زانه چی له‌زیردایه): (٣) دواکه‌وین به‌غور [١] (١) لت و مارشده یا تیغ:

(٢) بلند کننده: (٣) تعقیب در حال دو.

هه‌لیزان: (١) بران به تیغ (٢) جوی‌بو‌نه‌وه. (کاکم له‌نیچه هه‌لیزا): (٣)
بلندکردن [١] (١) بریده شدن یا تیغ: (٢) جداشدن: (٣) بلندشدن به

وسنه‌ی‌ریگر

هه‌لیزاندن: (١) بلندکردن: (٢) برین به تیغ: (٣) که‌تته‌شوین به‌غار [١] (١)
بلند کردن: (٢) بریدن یا تیغ: (٣) در تعقیب دویدن

هه‌لیزانن: هه‌لیزاندن [١] بگ. هه‌لیزاندن

هه‌لیسراو: (١) برادر و به تیغ: (٢) را‌کردو به‌نرسان: (٣) چیاوه‌بوگ (٢)
بلندکراو: (چرا هه‌لیزه سه‌ی دژ‌دیاره) [١] (١) بریده شده یا تیغ: (٢)

فروری شده از ترس: (٣) جداشده: (٤) بلندشده

هه‌ل‌بزرگان: (١) ده‌نگ‌بزرگ: (٢) خه‌راو‌یونی شیر [١] (١) رنگ باختن:
(٢) فاسدشدن شیر.

هه‌ل‌بزرگین: هه‌ل‌بزرگان [١] نگا: هه‌ل‌بزرگان.

هه‌ل‌بزران: (١) پیش‌هه‌لاتن له‌گهرمان: (٢) ی‌زانه‌وه سو‌زانه‌وه‌ی برین:
(٣) هه‌تو له‌سهره‌دان و ی‌زانه‌وه‌ی برین [١] (١) رگرما به‌سوه

آمدن: (٢) سوزش در پوست حساس کردن: (٣) حون بند آوردن و
برهم بر‌رخم گذاشتن

هه‌ل‌بزران: هه‌ل‌بزران [١] نگا: هه‌ل‌بزران

هه‌ل‌برسقاان: رقدن، قران [١] و به‌ایش، ریو‌ده‌شدن.

هه‌ل‌برسقانن: رفاندن، قراندن [١] و به‌یون

هه‌ل‌برسکان: هه‌ل‌بزرگان [١] نگا: هه‌ل‌بزرگان

هه‌ل‌برنگان: وه‌ستایی‌باران [١] بند آمدن بار.

هه‌ل‌برنگانن: هه‌ل‌برنگان [١] بند آمدن باران.

هه‌ل‌برنگانن: هه‌ل‌برنگان [١] بند آمدن بار.

هه‌لیسه‌لیزه: (١) له‌ت‌له‌ت‌کران به تیغ: (٢) بارچه‌پا‌و‌چه‌کردنی کومه‌لی
زیدو: (گورگ‌وه‌ناو مهر که‌وت هه‌لیزه‌لیزی تی‌خستن) [١] (١) یا تیغ

پاره‌پاره شده: (٢) جدا جدا از هم.

هه‌لیزیان: هه‌لیزان [١] نگا: هه‌لیزان

هه‌لیزین: (١) بلندکردن: (٢) که‌وتته‌شوین به‌کئی به‌غاره: (هه‌لم‌بری نا
ده‌مالیم کرده‌وه): (٣) به بیج له‌ب‌کردی گوریس و زیس: (٤) گوزینی

زنگه‌ی ناو: (ناوه‌ک‌هی هه‌لیزی بو‌نیو‌چو‌یه‌ک‌هی خوی) [١] (١)
بلندکردن: (٢) تعقیب در حال دویدن: (٣) بریدن یا تیغ: (٤) به‌یردادن

مسیر آب.

هه‌ل‌برنگان: هه‌ل‌برنگان [١] نگا: هه‌ل‌برنگان، بند آمدن بار

هه‌ل‌برینگانن: هه‌ل‌برنگان [١] بند آمدن باران.

هه‌ل‌برینگین: هه‌ل‌برنگان [١] بند آمدن باران.

هه‌ل‌بزرگان: هه‌ل‌بزرگان [١] نگا: هه‌ل‌بزرگان

هه‌ل پچر: (۱) به سهر لادراو به ته وژم: (هوتو سهری هه‌ل پچراوه): (۲) له بهر به كچوئی ته هه‌ل (۱) سربوش برداشتن با فشار: (۲) بردیده شدن بویه

هه‌ل پچران: هه‌ل پچر (۱) بگا: هه‌ل پچر.

هه‌ل پچراندن: (۱) له سهر لاگرتی پیوه بوساو: (۲) دادوینی ته هه‌ل بی دراو (۱) برکتدن درپوش: (۲) بردیدن بویه

هه‌ل پچراو: (۱) سه‌له سهر لاگیراو: (۲) دادووی ته هه‌ل بی دراو (۱) سربوش برداشته شده: (۲) بویه ده دریده شده.

هه‌ل پچراوه: جیگهی دراو له جی ته هه‌ل (۱) جای بردیده.

هه‌ل پچراوی: هه‌ل پچراوه (۱) حدی بردیده

هه‌ل پچرکان: یسانی گه لاو لك له روهك (۱) گسستن برگ و شاخه از گاه.

هه‌ل پچرکاندن: پساندنی نه لاو لك (۱) گسلان: (۲) احو و برگ

هه‌ل پچرین: (۱) سه‌له سهر لاهردن به وژو: (۲) دادوینی ته هه‌ل لیدراو (۱) سربوش برداشتن با فشار: (۲) بویه ده را بردیدن

هه‌ل پچگران: هه‌ل پچران (۱) بگا: هه‌ل پچران

هه‌ل پچگراندن: هه‌ل پچراندن (۱) بگا: هه‌ل پچراندن.

هه‌ل پچگراو: هه‌ل پچراو (۱) بگا: هه‌ل پچراو.

هه‌ل پچگرین: هه‌ل پچرین (۱) بگا: هه‌ل پچرین.

هه‌ل پچورگن: هه‌ل پچرگن (۱) بگا: هه‌ل پچرگن

هه‌ل پچورگاندن: هه‌ل پچرگندن (۱) بگا: هه‌ل پچرگندن

هه‌ل پرتاندن: ده‌رگردن به سوک یه‌نی (۱) ده‌رگردن با اهانت

هه‌ل پرچان: وفاق له نکاو (۱) دیو دی یا ریوده شدن ناگهانی.

هه‌ل پرچانن: وفاق له نه‌کاو (۱) دیو دی ناگهانی.

هه‌ل پرژان: (۱) بئیدیهوئی سوک نه‌او له عمره وه: (۲) بریتی له خو ده‌گژ کردن (۱) حهش هطرات ب: (۲) کده (۲) گلاویز شدن برای جنگ

هه‌ل پرژاندن: تاو به‌ره و بالا پرژاندن (۱) آب راه بالا پرتاب کردن.

هه‌ل پرژانن: تاو به‌ره و بالا پرژاندن: هه‌ل پرژاندن (۱) بگا: هه‌ل پرژاندن.

هه‌ل پروای: به‌ووی ژانه‌خوار: پروای (۱) دیزه‌ریزه و یحی از بالا.

هه‌ل پرواندن: به‌ووی ژانه‌خواره پروای (۱) دیزه‌ریزه از بالا ریش

ددن

هه‌ل پروانن: هه‌ل پرواندن (۱) بگا: هه‌ل پرواندن.

هه‌ل پروژ: (۱) سوئانی مو به ناگر: (۲) بریتی له په‌له و لهز (۱) سوختن مو با آتش (۲) کناپه از عجله و شتاب.

هه‌ل پروژان: سوئانی مو (۱) سوختن مو.

هه‌ل پروژاندن: سوئاندنی مو (۱) سوژاندن مو.

هه‌ل پروژانن: سوئاندنی مو (۱) سوژاندن مو.

هه‌ل پروژانن: سوئانی مو به ناگر سوئانو (۱) موی سوخته.

هه‌ل پروژهان: (۱) ده‌ستان به ده‌ستی که س له‌کاو: (۲) ده‌سگ به‌زین له‌رسا و له شتی نه‌کاو (۱) ناگهانی از دست کسی ریوده: (۲) رنگ باختن ز ترس و ریودن ناگهانی.

هه‌ل پروژقان: (۱) رقاندن به ده‌ست له‌کاو: (۲) بونه‌هوی ده‌نگ به‌زینی که س (۱) و بودن ناگهانی: (۲) سبب رنگ بدخن کسی شدن

هه‌ل پروژکن: هه‌ل پروژقان (۱) بگا: هه‌ل پروژقان

هه‌ل پروژکندن: هه‌ل پروژقان (۱) بگا: هه‌ل پروژقان.

هه‌ل پروژکانن: هه‌ل پروژقان (۱) بگا: هه‌ل پروژقان

هه‌ل پروژکین: هه‌ل پروژقان (۱) بگا: هه‌ل پروژقان.

هه‌ل پروژیاگ: موی سوئانو (۱) موی سوخته.

هه‌ل پروسقان: هه‌ل پروژقان (۱) بگا: هه‌ل پروژقان

هه‌ل پروسقاندن: هه‌ل پروژقان (۱) بگا: هه‌ل پروژقان

هه‌ل پروسقانن: هه‌ل پروژقان (۱) بگا: هه‌ل پروژقان

هه‌ل پروسقین: هه‌ل پروژقان (۱) بگا: هه‌ل پروژقان

هه‌ل پروگان: (۱) نیوه‌سوئانی پست و شتی تر: (۲) هه‌ل پروژانی مو (۱) نیم‌سوژانن: (۲) سوختن مو

هه‌ل پروگانندن: (۱) سوژانن که‌م ناگورتیک: (۲) سوئاندنی مو (۱) سوژانن سطحی: (۲) سوژانن مو.

هه‌ل پروگانن: هه‌ل پروگانندن (۱) بگا: هه‌ل پروگانندن.

هه‌ل پروگین: (۱) که‌م سوئان: (۲) هه‌ل پروژان (۱) نیم‌سوژانن: (۲) سوختن مو

هه‌ل پروان: هه‌ل پروان (۱) بگا: هه‌ل پروان.

هه‌ل پرواندن: هه‌ل پروانندن: (نانه‌که هه‌ل پرویشنه. گه‌سه‌شامیم هه‌ل پروانندن) (۱) بگا: هه‌ل پروانندن.

هه‌ل پروانن: هه‌ل پروان (۱) بگا: هه‌ل پروان

هه‌ل پروانن: هه‌ل پروان (۱) بگا: هه‌ل پروان

هه‌ل پروانن: هه‌ل پروان (۱) بگا: هه‌ل پروان

هه‌ل پروانن: هه‌ل پروان (۱) بگا: هه‌ل پروان

هه‌ل پروانن: هه‌ل پروان (۱) بگا: هه‌ل پروان

هه‌ل پروانن: هه‌ل پروان (۱) بگا: هه‌ل پروان

هه‌ل پروانن: هه‌ل پروان (۱) بگا: هه‌ل پروان

هه‌ل پروانن: هه‌ل پروان (۱) بگا: هه‌ل پروان

هه‌ل پروانن: هه‌ل پروان (۱) بگا: هه‌ل پروان

هه‌ل پروانن: هه‌ل پروان (۱) بگا: هه‌ل پروان

هه‌ل پروانن: هه‌ل پروان (۱) بگا: هه‌ل پروان

هه‌ل پروانن: هه‌ل پروان (۱) بگا: هه‌ل پروان

هه‌ل په‌سارتو: (۱) شتی به شتی‌که وه پآندان: (ئه‌وه‌که سکه به دیوار
هه‌ل په‌سیره: (۲) بریتی له له‌کاره‌ستن و چاره‌نوژ گرتن [هه‌ل] (۱)
تکبه‌دان چیزی به چیزی دیگر: (۲) کنده از معلق کردن از کار.
هه‌ل په‌سارتو: (۱) پآل به شتی‌که وه دواو: (۲) بیکرگراوی به‌نامه‌ته‌تی [هه‌ل] (۱)
تکبه بر چیزی داده: (۲) معلق شنده د کار
هه‌ل په‌سارته: هه‌ل په‌سارتو [هه‌ل] نگا: هه‌ل په‌سارتو.
هه‌ل په‌ساردن: هه‌ل په‌سارس [هه‌ل] نگا: هه‌ل په‌سارتو.
هه‌ل په‌ساردو: هه‌ل په‌سارتو [هه‌ل] نگا: هه‌ل په‌سارتو
هه‌ل په‌سارده: هه‌ل په‌سارتو [هه‌ل] نگا: هه‌ل په‌سارتو.
هه‌ل په‌سیران: (۱) به‌شیکه وه پآل دن: (۲) بریتی له بیکرگر دواو
چاره‌نوژ گران [هه‌ل] (۱) تکبه به چیزی داده شندن: (۲) کنایه از معلق شندن
ر کار

هه‌ل په ستر و: هه‌ل په ساروتو [۱] نگا. هه‌ل په ساروتو.
هه‌ل په قژين: محروك پيدا هاتن و له زرين [۱] چندان و تير كيدن ا د م.
هه‌ل په ل: داري هه‌ل په رناوتو [۱] هرس شده
هه‌ل په له: ۱) كاري لا به لاو يې فايده؛ ۲) وژاوه [۱] ۱) كار بيهوده؛ ۲)
ه دبان.
هه‌ل په نمان: ۱) هه‌لا مسان: هه‌ل يقان؛ ۲) راپه‌ر يې نه جو له نكاو [۱] ۱)
با ذكره، ماسيده؛ ۲) باگاهان (خواب پرېدن
هه‌ل په نمان: ۱) هه‌لا مساندن. هه‌ل يقاندن؛ ۲) له ير لمخو راپه‌راندن
[۱] ۱) اما ساندن؛ ۲) يكهو از خواب بيدار كردن.
هه‌ل په نمن: ۱) هه‌ل په مان؛ ۲) واچله كين [۱] نگا هه‌ل په نمان؛ ۲)
يكه خورون.
هه‌ل په هه‌لپ: هه‌لا سه داني زوري سه گ له گهرمان [۱] به له زرين پيايي سه گ
از شدت گرما.

هه‌ل پیتا: پورتاوی، هه‌ل پورتاوی □ هرس و بیرایه درخت.
هه‌ل پیتا-لین: لک پورتاندن و جون کردنی دان هه‌ل پورتاوی □ هرس کردن و بیرایش درخت.
هه‌ل پیچ: ۱) له خواره بو سه‌روه به سه‌ریه کا پیچان؛ ۲) حورگ ناوال کراسی زنانه: (ده‌ری پی هه‌ل پیچی ده‌بردایه) □ ۱) وریالید؛ ۲) بوئی شبور زنانه.
هه‌ل پیچان: ۱) هه‌ل پیچ، به سه‌ریه کا پیچان بو سه‌روه ۲) زور و هسل و گهرتی هالادن: (هه‌ل پیچاوم چلکی ده‌وی؛ ۳) پیچانه‌وی دوله‌ی ئیراع؛ ۴) بادنی ریشو □ ۱) وریالیدن؛ ۲) اصهر و ورا کردن؛ ۳) سنجهر، لسه‌ی برگ مو؛ ۴) باب داب بر دکره‌ی لاسی.

هه‌ل پینچساو: (١) نه‌جو ر بوسه‌ر پینچ‌داوا (٢) رور بوهاتوله لایه‌ن
 که‌سیکه‌مه (٣، بوساوه‌ی ناره‌ع، (٤) ر مشوی بادر و (٥) ورم‌لبه
 ٢، سیر قشار هر ر گره‌ه (٣، دل‌مه‌ سحیده ٤، پرد و س‌جو ده
 هه‌ل پینچراو؛ هه‌ل پینچا و (٦) نگا؛ هه‌ل پینچاو
 هه‌ل پینچرای؛ هه‌ل پینچا و (٧) نگا؛ هه‌ل پینچاو
 هه‌ل پینچیا‌گا؛ هه‌ل پینچا و (٨) نگا؛ هه‌ل پینچاو
 هه‌ل س‌ج‌ن؛ هه‌ل پینچان (٩) نگا؛ هه‌ل پینچان

[illegible]

هه‌ل پلوحانیدن بونه‌هوی د پلوحان: (ئاسوی کولای پینه‌کریه
هه‌لی پلوحاند) [۱] له‌کردن به‌وسیله‌ حرارت.
هه‌ل پلوحو له‌دیه‌ له‌چوگ له‌ تیی ناگر: (گوشته‌ که هه‌ل پلوحوه: [۱]
از هم دور فته و نه‌ شده‌ در تهر حرارت زیاده.
هه‌ل پلوحین هه‌ل پلوحان، د پلوحان [۱] تگر د پلوحان
هه‌ل پلوسکال: گند د به‌ د بی‌ یاس جو [۱] مردن، جان دادن
هه‌ل پلوسکیان: مریدان به‌ د مریدان
هه‌ل پلوسکیان: مریدان به‌ د مریدان
هه‌ل پلوسکیان: گیاره‌ د [۱] جان دادن.
هه‌ل پلوقین: هه‌ل تووقین، هه‌ل تووان [۱] مگ: هه‌ل تووان.
هه‌له‌ (۱) پله‌ (۲) تهم‌ (۳) هه‌سه‌ بی‌ سه‌گ له‌ گهرمان [۱] (۱)
سباب (۲) او شیره‌ (۳) له‌له‌زدن سگ از گرما
هه‌له‌ره‌ (۱) بریو به‌ ته‌کان: (هه‌له‌ره‌ دابه‌رت نه‌): (۲) به‌ره‌ و ژور
هه‌له‌زه‌ (۱) چنبش و تکان: (۲) جست و خیز.
هه‌له‌ره‌ (۱) به‌ره‌ و ژور خو‌ی حه‌واد [۱] جهید.
هه‌له‌ره‌ (۱) خو‌حه‌ وادان به‌ توندی [۱] جهیدن، جهش
هه‌ل به‌ره‌ (۱) به‌سه‌ (۱) به‌سه‌ (۱) به‌سه‌ (۱)

همل په رڼا ورس. (۱) د رڼا سوس، ښه د اړ پېژاند؛ ۲، بریتي له
 زېږ وپېښه کړنې شتې نارېک، (نارمانه که همل په رڼا ورس) (۱) هرڅي
 کړن؛ ۲، پېر په تنظيم
 همل په رڼا ورس (۱) هاتو چوڼي به په لپه؛ ۲، بریتي له کوشش و ته قلاي
 زېږه کانه (۱) چيست وچير؛ ۲، کيا به او شادو در کار
 همل په رڼا ورس؛ که ښي که يو قازانچي خوځي گوځي نادانه پېښان و پدې
 فرصت طلب.

هه لیه ز گئی: ره قس و سه ما [ف] و قص
هه لیه ز و دایه: هه لیه ز دایه [ف] بگا: هه لیه ز دایه.
هه لیه ز یین: سه ما کردن، ره خمین [ف] و قصیدن.
هه لیه ز یین: ره قس یی گهر [ف] ره صانته.
هه لیه ز: منالان، توید ن [ف] بجه دان، رحم.

هه‌لچو: ١) به داربان به شاحا سه‌ره‌که‌وتو: ٢) کولای سه‌ره‌ز کرفو.
(شیره‌که هه‌لچوه: ٣) هه‌راش، زو‌گه‌وره‌یوگه: ٤) هه‌نا‌یکه هه‌لچوه: ٥)
٦) بئی فکر له کاردا، سه‌ره‌زو: ٧) به‌لته‌به‌یوه: ٨) دار تا عاسمان هه‌لچوه
[٩] ١) به‌لارقه، سه‌عه‌و‌که‌رده: ٢) جوشیده سه‌ره‌قه: ٣) به‌لده: ٤)
خودسه‌ره‌ره‌کارها: ٥) مرثع شده، به‌لارقه.
هه‌لچو: ١) که‌سئی کاری سه‌ره‌به‌خو‌ده‌کا: ٢) هه‌رمان به‌تاما‌نه‌یون بو
سه‌ره‌تی هه‌لدان: ٣) هه‌ره‌نامه به سه‌ره‌که‌وتن له دارو به‌ره‌زی [٤] ١)
خودسه‌ره‌ره‌کار: ٢) امر به‌اماده‌شدن بری بی‌پا‌خوردن: ٣) امر به
به‌لارقه، به‌لده.

هبل چوزان تاحر توت زان [۱] ما حرین قطره حکید
 هبل چوزانند دوامین بوله بر بدن [۲] اریحس حرین قطره
 هبل چوزاو: هیچ نباشد و له ترو [۳] تهی سده را و مایع
 هبل چوزیان، هبل چوزان [۴] نگا هبل چوزان
 هبل چورین هبل چوزان [۵] ریوش احرین قطره
 هبل چوزیو هبل چوزان [۶] تهی سده ارمایع
 هبل چوزان: ۱، حوفن بوسر ناگر، ۲، لورین بوسرین ۳، لورین
 لهر تویهتی [۷] ۱، صدای روغن تفیده، ۲، لرزش از سرها، ۳،
 لرزش از تن و لرز.

هه‌ل چۆ‌واو: قال کرا و [۱] تمی‌ده، روغن تمی‌ده
هه‌ل چۆ‌قین: هه‌ل چۆ‌قان [۲] نگا: هه‌ل حو‌ها
هه‌ل چۆ‌قیو: هه‌ل چۆ‌واو [۳] روغن تمی‌ده.
هه‌ل چۆ‌ن: (۱) ده‌یالا ک‌ردن؛ (۲) به‌ ب‌نش‌د س‌هر ک‌ه‌وتن؛ (۳) ئاماده‌ی
تن هه‌ل‌دان بو‌ن؛ (۴) س‌هر ب‌ژ ک‌ردن ک‌ولا و له‌ س‌هر ئاگر؛ (۵) دایو‌و بو‌
به‌ س‌هر ب‌شتا بار‌دان؛ (۶) برتی له‌ تو‌ژه بو‌ن [۴] (۷) س‌ریع و ش‌د ک‌ردن؛ (۲)
از ب‌نش‌دی بالا رفتن؛ (۳) اماده‌ تیم‌اخ‌ور‌دن ش‌دن؛ (۴) س‌ره‌ش‌ن س‌بع
خوشان؛ (۵) خ‌م ش‌دن بری پرش ه‌م‌دی؛ (۶) ک‌فایه از خ‌ش‌م‌گی
ش‌دن

هه‌ل‌چه: (١) عه‌ل‌وکه، تاوچه؛ (٢) دابه له گیاه؛ (٣) حازریه پوتی هه‌ل‌دان؛
(٤) له پهنندی سه‌رکه‌وه. (به‌دواره هه‌ل‌چه) [ه] (١) الوچه؛ (٢) خم شو
برای پرش؛ (٣) اماده تیه‌خوردن بهش؛ (٤) از پهنندی بالا‌رو
هه‌ل‌چه‌رخ، ودر-وژ، وژر [ه] چرخش،
هه‌ل‌چه‌رحان، وه‌رسوران، ژفر [ه] وچرخیدن.
هه‌ل‌چه‌رخ‌ندان، وه‌رسوراند [ه] وچرخاندن.
هه‌ل‌چه‌رخیا، هه‌ل‌چه‌رخان [ه] وچرخین.
هه‌ل‌چه‌رخین، هه‌ل‌چه‌رحان [ه] وچرخیدن.
هه‌ل‌چه‌قان، ١ س‌روچون، ٢ ده‌ه‌و، زه‌کران [ه] ١ حلیس،
فرورفتن؛ (٢) درگی فروشتن.
هه‌ل‌چه‌قساندن، (١) تی‌روکردنی ده‌زی و ده‌و؛ (٢) ده‌قورزاکردن [ه] ١
خلانیدن؛ (٢) در زمین فروکردن.
هه‌ل‌چه‌قوا، (١) روچوئی شتی سه‌رتیز؛ (٢) ده‌زه‌وی زا‌کراو [ه] ١ خلیده،
(٢) فرورنده در زمین،
هه‌ل‌چه‌قین، هه‌ل‌چه‌هان [ه] نگا، هه‌ل‌چه‌قان،

هه‌ل ته کس: هه‌ل ته کس [هه‌ل ته کس] نگا هه‌ل ته کاندس
هه‌ل ته ک و به ته ک: به لوقاوی درێزو به‌په‌له‌ زویشن، ته‌تره‌کردن [هه‌ل ته ک] با گامهای پهنه‌ و با شتاب رفتن.
هه‌ل ته ک و ده‌ل ته ک: هه‌ل ته ک و ده‌ل ته ک [هه‌ل ته ک] با گامهای پهنه‌ و با شتاب رفتن.
هه‌ل ته ک هه‌ل ته ک: به‌یشویه‌ سهرخویش هاتن [هه‌ل ته ک] سلانه‌ سلانه‌ راه‌رفتن
هه‌ل ته کیان: هه‌ل ته کان [هه‌ل ته ک] نگا، هه‌ل ته کان.
هه‌ل به‌کین: هه‌ل ته کان [هه‌ل ته ک] نگا، هه‌ل ته کان
هه‌ل ته‌کین: ١) له‌بهره‌که‌ به‌ ٢) پهنه‌کیری نه‌تدام؛ ٣) ته‌کینی به‌زه‌و
لیقه‌و. [هه‌ل ته کان] اسم فاعل «هه‌ل ته‌کاندن».

[illegible]

هه‌ئێج. کارگه‌ کووێگه‌ ١٠ فارچ.
هه‌ل چزان (١) هه‌ل بچزان: (٢) دزان ١٠ نگا: هه‌ل بچزان: (٣)
دریده‌ شدن
هه‌ل چزان: هه‌ل بچزان ١٠ نگا. هه‌ل بچزان.
هه‌ل چزان: هه‌ل بچزان ١٠ نگا: هه‌ل بچزان.
هه‌ل چچان: (١) چچ و لۆج تی که‌ و سن: (٢) سس یون ١٠ چین
بروردن (٢) یزمرده‌ شدن
هه‌ل چچان: (١) چچ یوگ: (٢) سس یوگ ١٠ پرچم شده: (٢)
یزمرده‌ شده.

هه‌ل چرچیاگ: هه‌ل چرجاو [۱] نگا: هه‌ل چرجاو.
 هه‌ل چرخین: هه‌ل یچرخین [۱] نگا: هه‌ل یچرخین.
 هه‌ل چس: (۱) که سنی که شت له‌سهریک دادەنی: (۲) وەمینی که نو
 هه‌ل دە‌مزی [۱] (۱) برهم جین: (۲) زمینی که آب را زرد می‌مکد.
 هه‌ل چناو: له‌سهریک که‌له‌که‌کر و [۱] برهم نهاده شده، نه‌باشته شده.
 هه‌ل چتر و: هه‌ل چتارو [۱] انباشته.
 هه‌ل چنک: قه‌زی مرده‌که‌ف هه‌چن [۱] کاغذ خشک کن.
 هه‌ل چنیاگ: هه‌ل چتارو [۱] برهم نهاده شده، نه‌باشته شده
 هه‌ل چنین: (۱) له‌سهریک به‌بندی که‌له‌که‌کردن: (۲) مزینی تاو بو زه‌وی
 [۱] (۱) برهم نه‌باشتن: (۲) مکیدن زمین ابرا

هه‌ل چه‌تیو: هه‌ل چه‌قاو [هه‌ل] نگا. هه‌ل چه‌قاو.

هه‌ل خزان: وه‌بهر تاو دران بو ووشك بوئه وه [هه‌ل] بهن کردن در فتاب برای

هه‌ل خزان: بران. هه‌ل به کسبی ده‌فیری که سبی زود و وردی بیدانه
[هه‌ل] لی گزر هه‌ل خزان [هه‌ل] و سوری طرف به جعبه به
محبوبات ریز.

هه‌ل خزانیدن: (۱) ته‌کاس پیدان و برودن ده‌فیری پر به شتی وردا (۲)
پرشی به هاندن و فریودان (۳) له‌ناو ده‌ستا خزان هه‌ل‌دان [هه‌ل] (۱) تکان
ده‌دن طرف یا جعبه با محبوبات ریز (۲) گنایه از تحریک و فریب
دادن (۳) دردست گرد کردن.

هه‌ل خزان: هه‌ل خزانیدن [هه‌ل] نگا. هه‌ل خزانیدن.
هه‌ل خزاو: به‌رتاوه‌راو بو ووشك بوئن [هه‌ل] بهن شده در آفتاب بری خشك
سدن.

هه‌ل خزاو: (۱) ده‌فیری پر له ورده‌شت ته‌کاس بی‌درو (۲) فریودا (۳)
دنه‌دراو [هه‌ل] (۱) ظرف یا جعبه محتوی حردوهر تکان خورد (۲) فریب
خورده (۳) تحریک شده.

هه‌ل خزان‌گ: هه‌ل خزاو [هه‌ل] نگا. هه‌ل خزان
هه‌ل خزان‌گ: هه‌ل خزان [هه‌ل] نگا. هه‌ل خزان
هه‌ل خزان: هه‌ل خزان [هه‌ل] نگا. هه‌ل خزان.
هه‌ل خزان: هه‌ل خزان [هه‌ل] نگا. هه‌ل خزان.
هه‌ل خزان: هه‌ل خزان [هه‌ل] نگا. هه‌ل خزان.
هه‌ل خزان: هه‌ل خزان [هه‌ل] نگا. هه‌ل خزان.
هه‌ل خزان: هه‌ل خزان [هه‌ل] نگا. هه‌ل خزان.
هه‌ل خزان: هه‌ل خزان [هه‌ل] نگا. هه‌ل خزان.

هه‌ل خستین: (۱) بو سهره‌وه فرندان: (خششت هه‌ل خستین بو به‌ب (۲)
به‌رتاوه‌دن بو ووشك بوئن (۳) چوئیه‌تی بی‌چستی دروست کردن
(خانه‌ی کبی باش هه‌ل خستوه) (۴) ده‌رهاویشتنی ده‌غل له شه‌خته:
(۵) جوئه‌هاویشتن: (له‌قه هه‌ل ده‌حاته‌وه) (۶) گوی ز گرتن بو بیستن
[هه‌ل] به‌بالا پیر: کردن (۲) بهن کردن در آفتاب (۳) طرح‌دیزی:
(۴) پر ندازی عله‌ار سرما (۵) حقتک پر بدن (۶) گوش فرادادن.
هه‌ل خستوه: (۱) جوئه‌هاویشتن: (۲) سهماو خو سهادن له خوئین
[هه‌ل] حقتک بر س: (۲) پایکو بی و جسن و حیز زشادی.

هه‌ل خشدن: هه‌ل خزان [هه‌ل] به‌بالا خربیدن.
هه‌ل خشمین: هه‌ل خزان [هه‌ل] به‌بالا خربیدن.
هه‌ل خشین: هه‌ل خزان [هه‌ل] به‌بالا خربیدن.
هه‌ل خزان: هه‌ل خزان [هه‌ل] نگا. هه‌ل خزان.
هه‌ل خزانیدن: هه‌ل خزانیدن ده‌فیری پر له شتی ورد [هه‌ل] تکان دادن طرف
محبوب حردوهر.

هه‌ل خزان: هه‌ل خزانیدن [هه‌ل] نگا. هه‌ل خزانیدن.
هه‌ل خزان: فریوخواردن [هه‌ل] فریب خوردن.
هه‌ل خزان: حایانیدن [هه‌ل] فریب دادن.
هه‌ل خزان: خاباندی، فریودا [هه‌ل] فریب خورده.

هه‌ل خه‌نس: حاسوئ [هه‌ل] فر سکر

هه‌ل خه‌تینه: هه‌ل خه‌تین: (شوان هه‌ل خه‌تینه) [هه‌ل] فر بیگار

هه‌ل خه‌سک: جیگه‌ی یوسی سه‌هولای [هه‌ل] لیزگاه.

هه‌ل خه‌سکان: شه‌متین [هه‌ل] لغزیدن

هه‌ل خه‌سکانیدن: (۱) هه‌ل خه‌سکان: (۲) بوئه‌هو یو شه‌متینی یه‌کن [هه‌ل]
(۱) لغزیدن: (۲) لغزیدن.

هه‌ل خه‌سکاوه: شه‌متی [هه‌ل] لغزیده

هه‌ل خه‌سکین: خه‌سکان، شه‌متین [هه‌ل] لغزیدن، لیزخوردن.

هه‌ل خه‌سکین: (۱) بازی شه‌متین: (۲) جیگه‌ی خه‌سک [هه‌ل] سهره
بازی: (۲) جای لیزخوردن.

هه‌ل خه‌سکینه: هه‌ل خه‌سکین [هه‌ل] نگا. هه‌ل خه‌سکین

هه‌ل خواز: هه‌ل به‌رست [هه‌ل] فرصت طلب.

هه‌ل خوراندن: خوراندن له‌خواره‌وه بو سهره‌وه: (لافت
هه‌ل مه‌خورنه) [هه‌ل] خار ندن از پاس به بالا

هه‌ل خوراندن: هه‌ل خوراندن [هه‌ل] نگا. هه‌ل خوراندن.

هه‌ل خوزان: هه‌ل خوزان مه‌وایا [هه‌ل] بالارفتن از.

هه‌ل خوزان: بو بالا کیش [هه‌ل] به‌بالا کسین

هه‌ل خوزان: هه‌ل خوزان [هه‌ل] بالارفتن از.

هه‌ل خوزان: هه‌ل خوزان [هه‌ل] بالارفتن از.

هه‌ل خوزان: هه‌ل خوزان [هه‌ل] بالارفتن از.

هه‌ل خوشان: (۱) تیکچوئی کار: (کاره‌کمان لئ هه‌ل خوشا) (۲) به‌ده‌دا
چوئه‌وه [هه‌ل] بهم خوردن کار خراب شدن کار: (۲) رد کردن گفتار
کسی.

هه‌ل خول: گمز و سوژانی زور [هه‌ل] چرخش و گردش ریاد.

هه‌ل خولان: هه‌ل خول [هه‌ل] چرخش و گردش ریاد.

هه‌ل خولان: گه‌راندن و سوژاندن [هه‌ل] چرخاندن و گرداندن.

هه‌ل خوتن: (۱) به‌گویدا خوئیدن: زور تسعدت کردن: (۲) پیداکلان [هه‌ل]
(۱) اسدور بسیار گفن: دوگوش کسی زیاد خوئیدن: (۲) با عیناف
سرزنش کردن.

هه‌ل خوئیدن: هه‌ل خوئیدن [هه‌ل] نگا. هه‌ل خوئیدن.

هه‌ل خه‌خه: (۱) به‌به‌رناو بو ووشك بوئن: (۲) ز گره بو بیستن: (گوی هه‌ل‌خه):
(۳) ناماده‌ی مزای دوزاندن به: (خوب هه‌ل‌خه با سواری پشتت بم):
(۴) بو بالا باوئنه: (بو حنس بو وه‌سنا هه‌ل‌خه) [هه‌ل] صیغه‌اسرار
«هه‌ل‌حس»

هه‌ل خه‌لتان: هه‌ل خه‌لتان [هه‌ل] فریب خوردن

هه‌ل خه‌لتانیدن: هه‌ل خه‌لتانیدن، خاپ‌ندن [هه‌ل] فریب و دن.

هه‌ل خه‌لتاوه: فریودن، خاپ‌ندی [هه‌ل] فریب خورده.

هه‌ل خه‌له‌بین: حاسوئ [هه‌ل] فر سکر

هه‌ل خه‌له‌تینه: حاسوئ [هه‌ل] فر سکر

هه‌ل داشتین: له‌به‌روه‌وه فرندان: (میزی هه‌ل داشت، خشنی

هه‌ل داشت) [هه‌ل] زبالا تداخس، زبندی پرب کردن

هه‌ل‌دان: (۱) به‌وه‌ویالا بردان: (۲) لیدان به شاح و شقی:

هفته ۱، گیاهکی بدو با سبکی گه لاده در زیری به له تیره دی که مساو نوویه
بوته مردن ده شتی به چپشست خوشه و لهو مری چاکه! (۲) قمت، وینجه (۳)
(۴) گیاهی اسب برگ سوزنی که مصرف دارویی و خوراکی داره! (۲)

هه‌لێرێ: وه‌ختێ دروینه‌ی وشجه [ا] موسم درو بو‌نجه
هه‌لێرێهه‌ین: سێس هه‌لێرێرێ و زه‌ردبو‌ی وشجه [ا] رێد و یۆمرده شلێن
یو‌ججه

هەل زوان: (١) بزوونی بێست بە زیگە! (٢) دادراو (𐭪𐭥𐭥) (٣) پرچووش شەدن
 پووست! (٤) بخریوه شەدن، پاره شەدن.
 هەل زواندن: فۆاندن (𐭪𐭥𐭥) بخریوه، پاره کردن.
 هەل زوانن: هەل زواندن (𐭪𐭥𐭥) پاره کردن
 هەل زراو: دز (𐭪𐭥𐭥) دریده، پاره شد.
 هەل زورنگن: (١) هانە، دنە؛ (٢) شەژان، سێوان و سەر لێ نیکچوون (𐭪𐭥𐭥)
 (٣) سحر بک (𐭪𐭥𐭥) شوویدن.

همل زونگاندن: همل دن، دنهدال [ف] تحريك كردن.
 همل رونگانن: همل دن، نگانن [ف] تحريك كردن.
 همل رنگيان: همل رونگان [ف] رنگ همل رونگان.
 همل رهن: همل ترمن [ف] رنگ همل ترمن همل ترمن.
 همل زرباگ: پيستي پر لزيكه بوگ [ف] پوست پر جوش شده.
 همل زربان: ريكه ي زور له پيستي هاس [ف] جوش زياد بر پوست بدن.
 همل زرباو: پيستي زور زيكه لي هاتگ [ف] پوست پر جوش شده.
 همل زله بان: بوږگ ده كردني پيستي [ف] جوش بدن پوست.
 همل زله بين: همل زله بان [ف] نگا. همل زله بان.
 همل زنين: همل جون بره و بال [ف] بالافتن اؤ نشدن.
 همل زورن: سوتائي توتي سهره وي گوشت [ف] سوخين سطحى گوشت.
 همل زه قينه وه: همل يه سهره وه لهرس و له نكاو [ف] جستن ناگهاني از

همل ز بهان: همل نوغان، همل بوقین □ دگا همل بوقی
 همل ز لسیوین: ۱) پشیوینی زودن: ۲) دل نیکچوون و شلمزان □ ۱)
 شوب برپ شدن: ۲) دل بهم آمدن و بیخ و تاب خوردن.
 همل ز شمار: سرزمیری، ژماردن □ احصائیه آمدن، سرشماری
 همل ز شماردن: ۱) همل یزاردن: ۲) سرزمار کردن □ ۱) برگزیدن: ۲)
 سرشماری کردن.

هه‌ل ژماردو: ١ هه‌ل بێژاو: ٢ ژمێر درو: ١٦ بر گژینه: ٢ بر شه‌رده.
هه‌ل ژمارده: هه‌ل ژماردو: ١٦ تگا: هه‌ل ژماردو.
هه‌ل ژمێر: ١ هه‌ل بێژ: ٢ گه‌سی که دانه‌ده سه‌ی ده‌بێژ فیا
بر گژینه: ٢ بر شه‌رده.

هەل ژمیراو- هەل ژماردو [۱] نگا- هەل ژماردو.
 هەلژیوی ن- عیبه نهوه [۲] له شینی
 هەلنسی - راسته وه [۳] لاڵ ده جوتنی تیهجیر! (۳) بهرز بو نهوه ی
 هەلسان: (۴) راسته وه ی: (۵) له لان ده جوتنی تیهجیر!

ز روی توبه؛ ۴) له جو بیدار شوند؛ ۵) بر خاستن؛ ۶) رمشگاه
در رفتن بخیر؛ ۷) بالا آمدن سطح آب؛ ۸) از خوب بیدار شدن
نه بمانند؛ ۹) راسته و گردن؛ ۱۰) له لان دهو خستن؛ ۱۱) له جو
بیدار کردن؛ ۱۲) بر خیز شدن؛ ۱۳) از لایه خارج کردن؛ ۱۴) از
خواب بیدار کردن.

هه‌ئێساندن: ١) شل و سست کردن: ٢) ورد کردن و هه‌کوێانی گهنم: ٣) لاوژ کردن ٤) کم کردن: ٥) رۆندن: ٦) خراپ کردن، له‌کارخستی [١] سست کردن: ٢) خرد کردن، کوپیدن: ٣) لاغر کردن: ٤) کم کردن: ٥) پوسیدن: ٦) ازکار برداشت
هه‌ئێسان: هه‌ئێساندن [١] بگا هه‌ئێساندن
هه‌ئێساموه: ١) دوی کهوتن رۆستایۆموه: ٢) به‌نه‌خوێنی چایۆموه [١]
١) س. از هه‌ئێدن باز برخواست: ٢) از بيماري به‌يهوديا هه‌ت.

هه ئىساو: بهرگارى هه ئىسان [] صېغه مفعولي «هه ئىسان»
 هه ئىساوين: يىساالين. ساوين [] بدوون. مالىدن
 هه ئىسهارون: هه ئىسارتى [] نگا: هه ئىسارتىن.
 هه ئىسپير ن: هه ئىسپيران [] نگا: هه ئىسپيران.
 هه ئىسپير و: هه ئىسپيراو [] نگا: هه ئىسپيراو.
 هه ئىسپير ياگ: هه ئىسپيراو [] نگا: هه ئىسپيراو.
 هه ئىسپيريان: هه ئىسپارتى [] نگا: هه ئىسپارتىن.
 هه ئىست: و ئون. هه ئستان [] بهر خاستى
 هه ئىستىن: هه ئىسان [] نگا: هه ئىسان.
 هه ئىستىندن: هه ئىستاندن [] نگا: هه ئىستاندن.
 هه ئىستانه وه: هه ئىست، به وه [] نگا: هه ئىستانه وه.
 هه ئىستاو: هه ئساو [] نگا: هه ئساو.
 هه ئىسته: راپه: و بست به وه، هه بسته [] بهر خاستى.

هه‌ل سەڕێن: چەم هه‌ل لۆشەوه له که‌پۆدا (۱) آب یه‌تی را یالا کێشێن.
هه‌ل مسکانه‌ن: به‌رجوێن د نو و خراوگوێن (۲) دشام داد و به‌د گه‌شت.
هه‌ل سەو: (۱) فەرمان به‌ تێ ساوین: (۲) زار دوی بیاساوین: (مه‌ به‌مه‌ی
تێ هه‌ل سەو، قورێ تێ هه‌ل سەو) (۱) امر به‌ اندوێن: (۲) مه‌خی اندوێن.

هەلسۆن: پیاوێزین [ئەندون، ئەندایش.
هەلسۆر: ١) شول شوارەن؛ ٢) بۆن؛ (خەرکی هەلسۆر اسۆرە) [
١) چرخس؛ ٢) مخرت
هەل سۆران: ١) سُر ن حولا نووه- ٢) سروت ئەبـ ١) خرچیدن- ٢)
تحرک

ههڻ سوڙانڊن: خولدان: (نوله مهی ههڻ سوڙانڊ) [۱] چرخاڻین۔
 ههڻ سوڙاو: (۱) حول دراو: (۲) بریڻی له مروی به کارو تیڱو شکر؛
 (پیاریکی ههڻ سوڙو، [۲] ۱) چرخیده: (۳) کنایه از دم پرتحرک
 ههڻ سوڙیان: ههڻ سوڙان [۱] مگا: ههڻ سوڙان۔
 ههڻ سوڙین: ههڻ سوڙان [۱] مگا: ههڻ سوڙان
 ههڻ سوڙین: (۱) کههسی که خول به شتی دهد! (۲) بریڻی له کار
 ینک هینەر: (سامحه سمن کاریاری تاغا ههڻ ده سوڙتی، [۱] ۱)
 چرخیده: (۲) کنایه از گرداننده کار

چەرج و لۆج کردن [١] برائشی تەنەدن، دۆب کردن روغن؛ ٢) چین و چەر وک دادن.

هەل قەرجا: ١) چوفاوی زۆن؛ ٢) چەرج و لۆج بوگ [١] روغن تەقیده؛ ٢) برنجیده، چەروکیدە.

هەل قەرجیاگ: هەل قەرجا [١] بگا. هەل قەرجا

هەل قەرجین: هەل قەرجان [١] بگا. هەل قەرجان

هەل قەلیشان: لە سەر ما حوار تەنەش [١] برسکا فەسەدن

هەل قەلیشەندن: لە سەر تا حوار قەنەشەندن [١] برشکافەن.

هەل قەیشاوە: لە سەر ئەوسەر قەنەشەنەن [١] شکافەتە شە

هەل قەوت: سەرخەشەن بو دین، (تۆ ئەم هەل قەوت هەل قەوتەت لەجیە [١])

سەرخەشەن پرای دیدۆن دۆدکی

هەل قەوتان: ١) هەل قەوت؛ ٢) حۆ هەنەناو کاری که کاری بەسەر یەو

[١] سەرخەشەن؛ ٢) قەسولی.

هەل قەوتانەندن: ١) سەرخەتەنێ کردن؛ ٢) دەم تەو دەرد بە سەر [١] ١.

سەرخەشەن؛ ٢) قەسولی کردن

هەل قەوتین: ١) سەرخەتەنێ کەر؛ ٢) دەم تەو دەری نازەوا؛ (ک پرایەکی

خۆ ئی هەل قەوتینە) [١] سەرخەشەن؛ ٢) قەسول.

هەل قەوتان: کاری بەقەر حوار تەو [١] بوشین.

هەل قەوتان: هەل قەوتان [١] بوشین

هەل قەوتان: حۆ رەو دەوێ بە سەر، هەل قەوتان [١] سەرخەشەن مایع

هەل قەوتان: هەل قەوتان [١] سەرخەشەن مایع.

هەل قەوتان: هەل قەوتان [١] سەرخەشەن مایع

هەل قەوتان: دەرکراو [١] سەرخەشەن مایع یکدەره بوشیدە شە.

هەل قەوت: ١) هەل قەوت؛ ٢) لێو دەرگێزان [١] سەرخەشەن؛ ٢) لێ

بەرگێزان.

هەل قەوتان: ١) هەل قەوتان؛ ٢) وەرگێزانەوێ لێو [١] ١) نگا:

هەل قەوتان؛ ٢) بەرگێزان لێو [١] ناخەشەوێ.

هەل قەوتان: ١) هەل قەوتان؛ ٢) وەرگێزانەوێ لێو [١] ١) نگا:

هەل قەوتان؛ ٢) بەرگێزان لێو [١] ناخەشەوێ، لێ وەرگێزان

هەل قەوتان: هەل قەوتان [١] بگا. هەل قەوتان

هەل قەوتان: هەل قەوتان [١] بگا. هەل قەوتان

هەل قەوتان: هەل قەوتان [١] بگا. هەل قەوتان

هەل قەوتان: هەل قەوتان [١] بگا. هەل قەوتان

هەل قەوتان: هەل قەوتان [١] بگا. هەل قەوتان

هەل قەوتان: هەل قەوتان [١] بگا. هەل قەوتان

هەل قەوتان: هەل قەوتان [١] بگا. هەل قەوتان

هەل قەوتان: هەل قەوتان [١] بگا. هەل قەوتان

هەل قەوتان: هەل قەوتان [١] بگا. هەل قەوتان

هەل قەوتان: هەل قەوتان [١] بگا. هەل قەوتان

هەل قەوتان: هەل قەوتان [١] بگا. هەل قەوتان

هەل قەوتان: هەل قەوتان [١] بگا. هەل قەوتان

هەل قەوتان: هەل قەوتان [١] بگا. هەل قەوتان

هەل قەوتان: هەل قەوتان [١] بگا. هەل قەوتان

هەل قەوتان: هەل قەوتان [١] بگا. هەل قەوتان

هەل قەوتان: هەل قەوتان [١] بگا. هەل قەوتان

هەل قەوتان: هەل قەوتان [١] بگا. هەل قەوتان

هەل قەوتان: ٢) ناگەهان پیدایەشتن

هەل قەوتان: بۆنەوێ هەل قەوتان [١] باعث فوران شەن

هەل قەوتان: ١) براری بەتەوێم بۆ سەر وە دەرجوگ؛ ٢) لەنکار پیدای بوگ

[١] مایع فوران کردە، جوشیدە؛ ٢) ناگەهان پیدای شە.

هەل قەوتان: ١) هەل قەوتان؛ ٢) لێو کۆکردنەوێ وەك حۆبجە؛ ٣) لەنکار

پیدای بوگ؛ ٤) کۆلێنی تراو لەسەر ناگەر [١] جوشین، فوران کردن؛

٢) لێو خنچە کردن؛ ٣) ناگەهان پیدایەشتن؛ ٤) جوشین مایع

برائش

هەل قەوتان: هەل قەوتان [١] بگا. هەل قەوتان

هەل قەوتان: هەل قەوتان [١] بگا. هەل قەوتان

هەل قەوتان: هەل قەوتان [١] بگا. هەل قەوتان

هەل قەوتان: هەل قەوتان [١] بگا. هەل قەوتان

هەل قەوتان: هەل قەوتان [١] بگا. هەل قەوتان

هەل قەوتان: هەل قەوتان [١] بگا. هەل قەوتان

هەل قەوتان: هەل قەوتان [١] بگا. هەل قەوتان

هەل قەوتان: هەل قەوتان [١] بگا. هەل قەوتان

هەل قەوتان: هەل قەوتان [١] بگا. هەل قەوتان

هەل قەوتان: هەل قەوتان [١] بگا. هەل قەوتان

هەل قەوتان: هەل قەوتان [١] بگا. هەل قەوتان

هەل قەوتان: هەل قەوتان [١] بگا. هەل قەوتان

هەل قەوتان: هەل قەوتان [١] بگا. هەل قەوتان

هەل قەوتان: هەل قەوتان [١] بگا. هەل قەوتان

هەل قەوتان: هەل قەوتان [١] بگا. هەل قەوتان

هەل قەوتان: هەل قەوتان [١] بگا. هەل قەوتان

هەل قەوتان: هەل قەوتان [١] بگا. هەل قەوتان

هەل قەوتان: هەل قەوتان [١] بگا. هەل قەوتان

کەس

هەل قەوتان: هەل قەوتان [١] بگا. هەل قەوتان

هەل قەوتان: هەل قەوتان [١] بگا. هەل قەوتان

هەل قەوتان: هەل قەوتان [١] بگا. هەل قەوتان

هەل قەوتان: هەل قەوتان [١] بگا. هەل قەوتان

مەسی

هەل قەوتان: هەل قەوتان [١] بگا. هەل قەوتان

هەل قەوتان: هەل قەوتان [١] بگا. هەل قەوتان

هەل قەوتان: هەل قەوتان [١] بگا. هەل قەوتان

هەل قەوتان: هەل قەوتان [١] بگا. هەل قەوتان

هەل قەوتان: هەل قەوتان [١] بگا. هەل قەوتان

هەل قەوتان: هەل قەوتان [١] بگا. هەل قەوتان

هەل قەوتان: هەل قەوتان [١] بگا. هەل قەوتان

هەل قەوتان: هەل قەوتان [١] بگا. هەل قەوتان

هەل قەوتان: هەل قەوتان [١] بگا. هەل قەوتان

کەس

هەل قەوتان: هەل قەوتان [١] بگا. هەل قەوتان

هەل قەوتان: هەل قەوتان [١] بگا. هەل قەوتان

هەل قەوتان: هەل قەوتان [١] بگا. هەل قەوتان

هەل قەوتان: هەل قەوتان [١] بگا. هەل قەوتان

هەل کالین: هەل کالان [ک] بگا: هەل کالان.

هەل کران: (١) بێ یونی ناگر: (٢) هالاسدی داو لە سێ (گۆلە کە هەلکرا: (٣) رابواردنی زیان. (هەل کران دەگەڵ تو گر، نه: (٤) بەرە ژۆر بر نی داوین و قول: (خۆت هەلکە) [ک] (١) افر وخته شدن: (٢) بپچێدە شدن نەخ بر چیری: (٣) گذران زندگی: (٤) وومالەدە شدن هەل کران: (١) بە چەنگ و نیشۆک کران: (٢) خوراندن: (خۆ هەل مە کرێتە) [ک] (١) حەک کردن بە ناخن و تیغ: (٢) حەرا کردن. هەل کران: (١) بە نیشۆک و بە شتی تێر شتی بە شتی حیا کردن: (٢) خۆ خوراندنی بە تەوژم [ک] (١) حەک کردن: (٢) خەرا کردن شدید. هەل کران: هەل کران: [ک] بگا: هەل کران. هەل کراو: (١) داو لە شتی پێچراو: (٢) داوین و قولی بەرە ژۆر براو. (دەلێنگی هەل کراو) [ک] (١) بپچێدە: (٢) ورمالیدە. هەل کراو: (١) بە نیشۆک کراو: (٢) خوراندراو، خوراو [ک] (١) حەک شە: (٢) حەرا نەدە.

هەل کرچان: چرچ و لۆچ بوو [ک] ترنچیدگی، چینی و چروک برداشتن هەل کرچان: چرچ و لۆچ کردن [ک] ترنچیدن، چینی و چروک کردن. هەل کرچاو: چرچ و لۆچ [ک] چینی خورە. هەل کرچیان: هەل کرچان [ک] بگا: هەل کرچان. هەل کرچین: هەل کرچان [ک] بگا: هەل کرچان. هەل کێر: گۆزەر، دەر و داوێن [ک] گۆزە زەنگی. هەل کردن: (١) گۆزەران کردن: (٢) دەلێنگ و داوین و قول بەرە ژۆر بردن: (٣) ناگرینی کردن [ک] (١) زەنگی و گۆزەران: (٢) ورمالیدن: (٣) افر وختن.

هەل کردنەسەر: هێرس بوو بردن [ک] حملە و شدن هەل کرن: (١) هەل کردن، گۆزەرن کردن: (٢) تواندنەو: (٣) هانەدان، هەل خزان: [ک] (١) زەنگی و گۆزەرن: (٢) نۆبە کردن: (٣) بر گنجی.

هەل کووژان: توژی بە ناگر سوتان [ک] سوختن سطحی. هەل کووژاندن: کەمی بە ناگر سوتاندنی پێست و گوشت [ک] سوزانیدن سطحی.

هەل کووژاو: کەمی سوتاو بە ناگر [ک] سوخته سطحی. هەل کری: (١) پێکراو، داگر ساو: (٢) دەرناو: (٣) ناواو [ک] (١) افر وخته: (٢) رانگێخته: (٣) فۆب شە.

هەل کرمای: بێجەوێ و بە سێ، گۆزە کر و [ک] بچ گۆزە سەدە هەل کریان: گۆزە کر و [ک] گۆزە کر و [ک] بچ گۆزە سەدە هەل کز: سۆرە و بۆی گۆشت بەسەر ناگر [ک] سرخ کردن گوشت اش.

هەل کزان: هەل کز [ک] بگا: هەل کز. هەل کزان: سۆرە و کردنی گوشت لەسەر ناگر [ک] سرخ کردن گوشت در تابه.

هەل کزان: هەل کزان [ک] بگا: هەل کز. هەل کزاو: سۆرە و کردنی زەقە و بۆگ [ک] سرخ شده سمت شده.

هەل کزبان: هەل کز، هەل کزان [ک] سرخ شدن گوشت بر آب.

هەل کزین: هەل کز، هەل کزان [ک] سرخ شدن گوشت بر آب.

هەل ککش: (١) بەرە ژۆر چوون، (بۆ کێو هەل کشان: (٢) دەرکێشانی حەجەر و شیر: (٣) هاسەسی ناوی دەریا [ک] (١) روبە بالا رفتن: (٢) آختگی تیغ: (٣) مە آب دریا.

هەل کشان: هەل ککش [ک] بگا: هەل ککش.

هەل کشان: (١) بەرە و سەرکێشان: (٢) دەرکێشانی حەجەر و شیر: (٣) دەر و هوردن [ک] (١) بە بالا کشیدن: (٢) برکشیدن، آخس: (٣) بر آوردن.

هەل کشان: هەل کشان [ک] بگا: هەل کشان.

هەل کشاو: (١) بەرە و بالا زۆریشو: (٢) بۆ سەر وە کێشراو: (٣) دەرکێشراو: (٤) تێشەیی دەسگەزێ کردن لەسەر پیتی توسراو، مەدە [ک] (١) روبە بالا رفتە: (٢) بە بالا کشیده شده: (٣) برکشیده، حە: (٤) علامت مە بر حروف.

هەل کشاو: نیشانەی دەنگ دەر زۆر کردووە لەسەر پیت، مەدە [ک] علامت مە بر حروف.

هەل کشاوی: هەل کشاو، [ک] علامت مە بر حروف.

هەل ککشە: (١) هاتە پێشەوێ ناوی کەراو: (٢) بەرە و ژۆر کشانەو: (٣) بەرە و ژۆر چوون: (بۆ کاشە هەل ککشە و دا ککشە دەژانی) [ک] (١) مە آب دریا: (٢) برگشت روبە بالا: (٣) روبە بالا رفتن.

هەل ککشی: بەرە و ژۆر چو [ک] روبە بالا رفت.

هەل ککشی: بەرە و ژۆر بچو [ک] روبە بالا رفت.

هەل ککشان: هەل کشان [ک] بگا: هەل کشان.

هەل ککشین: هەل ککشان [ک] بگا: هەل ککشان.

هەل ککشو: (١) بەرە و ژۆر زۆریشو: (٢) بەرە و ژۆر زۆر کێشراو: (٣) روبە بالا رفتە: (٢) برکشیده.

هەل کفان: (١) هەل چوون بەسەر ناگر و کەف بێ ژۆر: (٢) هەل چوونی پێست لە زەبکە: (٣) ئەستو و بۆن لە ماکرەن: (٤) بر سانی هەبەر: (٥) هەل مسان و بێک تەقینەوێ بدووت [ک] (١) ئێرێژ شدن کف از دیگ بر آب: (٢) بر جوش شدن پوست: (٣) بک کردن و اماسیدن: (٤) نرشدن خمیر: (٥) بر آمدن و بزدلێ بە انفجار بودن یا روت.

هەل کفاندن: بە ئەسکۆی ئەکەل دانی حەشتی کە هەل دە چ [ک] ملافە بەه د س در حال جوش.

هەل کفیان: هەل کف [ک] بگا: هەل کف.

هەل کفین: هەل کف [ک] بگا: هەل کف.

هەل ککلاش: بە نیشۆک کران [ک] حەرا کردن یا حەرا.

هەل ککلاشین: هەل ککلاش [ک] بگا: هەل ککلاش.

هەل ککلاش: هەل ککلاش [ک] بگا: هەل ککلاش.

هەل ککلیاگ: هەل ککلاش [ک] بگا: هەل ککلاش.

هەل کککوت: بە پەلە و بەغار [ک] یا شتاب و دو.

هەل ککوت: هەل ککلاش [ک] بگا: هەل ککلاش.

هەل ککوتان: (١) بەلاماردان: (٢) دەرکێشی برماو: (٣) یووش.

هه‌ل ماوه‌د [هه‌ل] ١) عوعا و هنگمه؛ ٢) حرف سەجەب؛ ٣) روبه بالا؛ ٤) سروصدی خوردا؛ ٥) شەوێی حەش و پابکویی.

هه‌للا بێردن: به‌ره‌زۆر بێردن [هه‌ل] روبه‌بالا بێردن.

هه‌للا چۆن: به‌ره‌زۆر چۆن، بێ هه‌لگه‌رن: (به‌دەر هه‌للاچو) [هه‌ل] بالا رفتن.

هه‌للا داد: له‌به‌ی چۆن، نەمان: (ماله‌که‌یان هه‌للا داد کرد) [هه‌ل] از بین رفتن، نابودشدن.

هه‌للا دۆشه: خەتەر [هه‌ل] لاکنگ.

هه‌للا فوجکه: له‌سه‌یه‌ک هه‌ل چەرووی پێشده‌وه‌بوگ [هه‌ل] به‌رم چیده‌بێت.

هه‌للا فوجه: هه‌للا فوجکه [هه‌ل] به‌رم چیده‌بێت.

هه‌للا مه: هه‌لامه، هه‌للا [هه‌ل] گه‌هی، سەت و حەشی و حوراکێ.

هه‌للا هه‌للا: ١) وتەێ یۆر لێ خوێش هاتن: (هه‌للا هه‌للا چه‌د شه‌ریکی خوێش یو)؛ ٢) هه‌راو هه‌قه، هه‌راهه‌را، ره‌سه‌دا [هه‌ل] علامت پسپار خوش آمدن ز چیری؛ ٢) حەجەل و عوعا.

هه‌ل لۆشەن: دهم‌په‌ره‌ ساو خستنه‌ساو گه‌رو به‌ مێژ، (هه‌ه‌ژدیه‌ها هه‌لێ لۆشی، نه‌و گشت شو‌ریابه‌ی هه‌ل لۆشی) [هه‌ل] سرکشیدن مایع.

هه‌ل لۆشین: هه‌ل لۆشان [هه‌ل] نگا، هه‌ل لۆس.

هه‌لله: ١) رەت، خەیسکان؛ ٢) هه‌له، خه‌دا [هه‌ل] لغزش؛ ٢) خطه، سه‌هو.

هه‌ل له‌ورین: رۆژ له‌ورین له‌سه‌رمای [هه‌ل] لورین زیاد از سرما.

هه‌لله‌ق مه‌له‌ق: قسه‌ی هاته‌راێ پاته‌رن [هه‌ل] حرف مەت و بی‌سروته.

هه‌لم: ١) هه‌نسه؛ ٢) یۆ [هه‌ل] ١) نفس، بازدم؛ ٢) بو.

هه‌لم: ١) دهره‌تی من؛ ٢) تۆره‌ی من، هه‌لی من [هه‌ل] ١) فرصت من؛ ٢) یوبست من.

هه‌لم: بوح [هه‌ل] بخار.

هه‌لمات: که‌لا، مه‌مه‌ر تیه‌ [هه‌ل] سه‌.

هه‌لماتان: که‌لایین [هه‌ل] نه‌یاری.

هه‌لماتانی: هه‌لماتان [هه‌ل] نه‌یاری.

هه‌لماتین: هه‌لماتان [هه‌ل] نه‌یاری.

هه‌له‌س: له‌هه‌س [هه‌ل] سه‌س.

هه‌ل ماسیان: هه‌لامسان [هه‌ل] ماسیدن.

هه‌ل ماسین: هه‌لامسان [هه‌ل] آماسیدن.

هه‌ل مالان: ١) به‌ره‌زۆر بێردنی ده‌لیگ و قوت: (تۆلی هه‌لمانی)؛ ٢) حەری و بێ‌پۆسه‌وه: (گه‌ره‌سه‌که هه‌ل مالاهه، به‌ته‌که‌ی لێ هه‌ل مالاهه)؛ ٣) به‌رسی له‌ شه‌رم‌شکان: (رۆهه‌ل مالان) [هه‌ل] ١) ورمالیدن آستین و پاچه‌ شلوار؛ ٢) خزیدن و پارشدن بارینه‌وه...؛ ٣) کتبه‌ از پرورشیدن.

هه‌ل مالاهه: ١) هه‌فه‌ی گه‌ره‌سی د خه‌را؛ ٢) هه‌لکەری قول و ده‌لیگ؛ ٣) شه‌رم‌سکوه: (رۆهه‌ل مالان) [هه‌ل] ١) حلقه‌ رسن بارینه‌که خه‌ریده و بازده‌ست؛ ٢) آستین و پاچه‌ ورمالیده؛ ٣) پرورشده.

هه‌ل مالداراو: هه‌ل مالاهه [هه‌ل] نگا: هه‌ل مالاهه.

هه‌ل مالان: هه‌ل مالان [هه‌ل] نگا: هه‌ل مالان.

هه‌ل مالراو: هه‌ل مالاهه [هه‌ل] نگا: هه‌ل مالاهه.

هه‌ل مالان: هه‌ل مالان [هه‌ل] نگا: هه‌ل مالان.

هه‌ل مالن: ١) هه‌ل کردنی قول و ده‌لیگ؛ ٢) لێ خه‌رتدنی گه‌ری و قوت؛ ٣) بو بالا هه‌ل کێشەن (خۆلی ته‌نۆره‌که هه‌لماله) [هه‌ل] ١) ورمالیدن؛ ٢) به‌را بێردن و رسن و بارکردن؛ ٣) به‌بالا به‌رکشیدن.

هه‌لماو: ناوی که‌له‌ یۆه‌وه‌ به‌ید ده‌یی [هه‌ل] م مەطر.

هه‌ل مه‌ریستی: هه‌ل مه‌رس [هه‌ل] به‌رمکدن.

هه‌ل مه‌ریستی: هه‌ل مه‌رس [هه‌ل] به‌رمکدن.

هه‌ل مزاردن: هه‌ل یۆردن [هه‌ل] به‌رگزیدن.

هه‌ل مزان: ١) له‌ زیگه‌ی لۆته‌ره‌ بێردنه‌لاو ده‌رو: (هه‌وا هه‌لمه‌وه، بۆتی هه‌لمه‌وه)؛ ٢) له‌ف و ده‌و، حوسدن، ناو کێشانه‌ ناوخوا: (لۆکه‌ ناو هه‌ل ده‌مێ)؛ ٣) مێژ، هه‌ل کێشانی تراو بو ناو ده‌م [هه‌ل] ١) به‌رکشیدن؛ ٢) جذب ره‌طوبت؛ ٣) مکیدن.

هه‌ل مێژ: هه‌ل مزان [هه‌ل] نگا: هه‌ل مزان.

هه‌لمه‌وه: نامرزی ناو به‌ردانه‌ سه‌ر ناو ده‌س [هه‌ل] سیفون.

هه‌ل مێژ: هه‌ل مزان [هه‌ل] نگا: هه‌ل مزان.

هه‌ل مسان: هه‌لامسان [هه‌ل] ماسیدن.

هه‌ل مساندن: هه‌لامساندن [هه‌ل] مژوم کردن.

هه‌ل مساو: هه‌لامسار [هه‌ل] ماسیده.

هه‌ل مشین: هه‌ل مێژ، هه‌ل مران [هه‌ل] نگا: هه‌ل مران.

هه‌ل ملیسیان: بۆ بێ تۆد کردن و هه‌ل مێژ، اب سار حەس و سەس مکیدن.

هه‌ل ملیسن: هه‌ل ملیسیان [هه‌ل] نگا: هه‌ل ملیسیان.

هه‌لمه‌ب به‌لامه‌، هه‌جوم، شالاو [هه‌ل] حه‌مه.

هه‌لمه‌ت بێردن: شالاو بێردن [هه‌ل] حه‌مه‌ بێردن.

هه‌لمه‌ت دان: په‌لاماردان [هه‌ل] حه‌مه‌ کردن.

هه‌لمه‌ت ده‌ر شالاو به‌ [هه‌ل] حه‌مه‌ که‌ مه‌ه‌ه‌.

هه‌لمه‌به‌ که‌سه، و جو‌ری که‌ به‌وه‌رس [هه‌ل] سەس مگن.

هه‌لمه‌ق جو‌ری که‌مه‌ به‌ چه‌وه‌ بازده‌س [هه‌ل] نوعی باری یا شە، به‌هه‌ل دوه‌ل.

هه‌لمه‌له: حه‌هه‌وه‌ره‌، گه‌ره‌و نه‌یه‌ [هه‌ل] چەنج و عوعا.

هه‌لمه‌له: هه‌رمه‌له، هه‌رو [هه‌ل] گل ختمی.

هه‌ل میزان: به‌یه‌وه‌ گه‌یه‌ز کردن [هه‌ل] پستانده‌ شاشیدن.

هه‌ل میزین: هه‌ل میران [هه‌ل] استاده‌ شاشیدن.

هه‌ل میستن: ١) هه‌ل مه‌رس؛ ٢) هه‌ل ملیسیان [هه‌ل] ١) استاده‌ شاشیدن؛ ٢) نگا: هه‌ل ملیسیان.

هه‌ل میسن: هه‌ل ملیسیان [هه‌ل] نگا: هه‌ل ملیسیان.

هه‌ل نان: ١) ده‌به‌رجاوگرتن: (کارنکه هه‌لله‌وه‌ بۆی ده‌چم)؛ ٢) هه‌ل‌دان بێده‌هه‌ل‌دان، به‌سن‌دای؛ ٣) هه‌ل په‌ساردن؛ ٤) بێده‌هه‌ل‌دای بێده‌هه‌ل‌دای: (نیو‌ری مریشکه‌ کانه‌ هه‌ل) [هه‌ل] ١) دره‌ظر گه‌رس؛ ٢) مدح کردن؛ ٣) چه‌یه‌ی را به‌ چه‌ری تکیه‌ ددن؛ ٤) حاکردن پرتەکان حاجی.

هه‌ل ناوین: هه‌ل کێشان به‌ره‌سه‌ره‌وه: (هه‌ل ناوینی حۆلی ته‌نۆره‌ی

هه‌له‌کردن (١) سه‌ه‌کردن (٢) له‌زی‌ده‌رجوُن: (رنگه‌ی هه‌له‌کردوه) [١]

١. سه‌ه‌کردن (٢) ره‌گه‌ کردن

هه‌له‌کۆک: ئاله‌کۆک [١] گیه‌ی است یا یاره‌ خوراکه‌.

هه‌له‌که‌: مشک گره‌ [١] یه‌نده‌ایست شکاره‌.

هه‌له‌که‌ت: برۆن، جه‌ره‌که‌ت [١] حرکت.

هه‌یه‌که‌سه‌ما: هه‌له‌که‌ [١] بگا: هه‌له‌که‌.

هه‌له‌گه‌ن: گه‌زیده‌ی سه‌ره‌گه‌دان [١] و بگردد.

هه‌له‌له‌: (١) بالۆره‌لێد ن به‌گه‌رو (٢) بێ به‌زدانی سه‌گ [١] (١) هه‌له‌له‌: (٢)

تحریرک سگ

هه‌له‌له‌ی: (١) میوه‌ی بێ دژوور گه‌یشته‌: (٢) پیری ته‌و که‌سه‌فت [١] (١)

میوه‌ رسیدن نرم شده (٢) پیر فریوب

هه‌له‌له‌ین: (١) بێ یوور و ژوور گه‌یشته‌ میوه‌ (٢) له‌په‌رین له‌تاهه‌ت که‌وتن،

ژوورهای بون [١] (١) رسیدن و لرم شدن میوه‌: (٢) په‌رشدن و زکار

سادن.

هه‌له‌له‌: حیگه‌ی ژوور په‌رزو سه‌خت، هه‌له‌مو، نه‌له‌مو، هه‌راو به‌هه‌زار

[١] کوهستان صعب العبور.

هه‌له‌م: (١) به‌حووشی هه‌ره‌یه‌ی تری (٢) هوشی تری که‌چه‌ند ده‌نگی

درشت و بایی وردن [١] (١) بیداری شکوفه‌ بگور (٢) حوشه‌ انگور با

چید حبه‌ درشت و بقیه‌ ریز.

هه‌له‌مان: (١) په‌لاس، شالو (٢) زیمه‌ [١] (١) حمله‌: (٢) خاکسپار گرم.

هه‌له‌مه‌رکه‌ن: په‌لامه‌ره‌، زام، ده‌ست درێکه‌ره‌ [١] متعدي، متجاوز.

هه‌له‌مه‌ته‌: حوزایی، مفت [١] مفت

هه‌له‌مه‌ته‌چی: (١) مفت حوز (٢) شه‌لایی [١] (١) مفتخو: (٢) شارلاتان.

هه‌له‌م‌کردن: وه‌رنی هه‌رنه‌ی تری [١] ریش شکوفه‌ بگور ز بیماری.

هه‌له‌مووت: وه‌ردو ماهی ژوور سه‌خت، هه‌ر و به‌هه‌وار هه‌له‌م [١] کوه مرتفع

صعب العبور.

هه‌له‌موور: ژیده‌مو، زیله‌مو [١] خاکستر د غ.

هه‌له‌نگه‌وتن: هه‌له‌گه‌تن، سه‌ره‌بگری بون [١] سکندری حور.

هه‌له‌مو: ده‌مو [١] بگا: ده‌لو

هه‌له‌مودان: هه‌مو ده‌مو [١] بگا: هه‌مو ده‌مو

هه‌له‌موگه‌ن: هه‌نگه‌ره‌وه‌ [١] یه‌گرده‌اند، زیر و روکنده.

هه‌له‌موگه‌ران: هه‌له‌گه‌رانه‌وه‌ [١] بگا: هه‌له‌گه‌رانه‌وه‌

هه‌له‌موگه‌رانن: هه‌له‌گه‌رانه‌وه‌ [١] بگا: هه‌له‌گه‌رانه‌وه‌

هه‌له‌موگه‌رانه‌وه‌: هه‌له‌گه‌رانه‌وه‌ [١] بگا: هه‌له‌گه‌رانه‌وه‌.

هه‌له‌موگه‌ریاگ: هه‌له‌گه‌ره‌ [١] بگا: هه‌له‌گه‌راوه‌.

هه‌له‌موگه‌ریان: هه‌له‌گه‌رانه‌وه‌ [١] بگا: هه‌له‌گه‌رانه‌وه‌

هه‌له‌موه‌واردن: هه‌له‌ه‌وارد ده‌مو [١] بگا: هه‌له‌ه‌وارد ده‌مو.

هه‌له‌وه‌ره‌: (١) هه‌له‌پاس (٢) بریتی به‌چه‌ته‌یان، چه‌ه‌سرو [١] (١) سگ

بسیار راق کننده (٢) گایه‌ ار رواج.

هه‌له‌له‌لاک: هه‌له‌لوک [١] البالوی کوهی.

هه‌له‌له‌لوک: ئالو بالوی کبوی، هه‌له‌لوک [١] البالوی کوهی

هه‌له‌له‌له‌: (١) هه‌له‌له‌، بالۆره‌ به‌گه‌رو (٢) خراب، نه‌شیاو (٣) بوئی

ناخوش [١] (١) هه‌له‌له‌ شادی (٢) ناپسند، ناشایست (٣) بوی بد و

نامطبوع

هه‌له‌هه‌ل: قه‌سه‌به‌، ده‌رفه‌ه‌ [١] فرصت حاصل است.

هه‌له‌هه‌ل: قه‌سه‌ی به‌به‌له‌پس [١] سخن گفتن با شتاب

هه‌له‌هه‌ین: (١) بلمه‌که‌ن (٢) هه‌له‌که‌ به‌ه‌وچه‌که‌ه‌ره‌ [١] (١) بلمه‌کننده‌: (٢)

انکه‌ جوچه‌ رنخم به‌ عمل آورد.

هه‌له‌هه‌سان: هه‌له‌هه‌ین [١] بگا: هه‌له‌هه‌ین

هه‌له‌هه‌ین: به‌ده‌ره‌ له‌ ئراو هه‌له‌هه‌ین [١] ب پرکشمه‌ن.

هه‌له‌هه‌یی: هه‌له‌هه‌ی [١] (١) انحر فدا (٢) اشپه‌

هه‌له‌ی: (١) حه‌لی، زۆه‌ (کورت‌هه‌لی و تا: زۆکۆر) (٢) نو یه‌وه‌ (٣) ئاوله‌ک

ده‌موکه‌یه‌ [١] (١) ئاتنی (٢) دویب شده (٣) ده‌می، بختی

هه‌له‌ی زوربندی هه‌له‌ [١] بگره‌گاه صعب العبور.

هه‌له‌ی: (١) زاکه‌ (٢) زاکه‌ت (٣) به‌ عاسان دیاری پدا (٤) پلند بپن

(نه‌گه‌ر بوم هه‌له‌ی بده‌سه‌: (٥) هه‌قه‌یر بپ بگا: (٦) ته‌واوین: (ده‌ه‌ی

عیده‌ی هه‌له‌ی چا مه‌ردی ده‌ک: (٧) بپ سوار میوه‌ به‌ی. (که‌ری

لی هه‌له‌ی له‌وکاره‌ باشته‌) [١] (١) بگریزه‌ (٢) بگریزه‌: (٣) طوع کده‌:

(٤) بلمه‌دشود: (٥) حمیر برآید: (٦) مدب سرآید: (٧) گسن بر مایه‌نه

سوار شود.

هه‌له‌یان: (١) توه‌مه‌ (٢) هه‌له‌تان به‌ شه‌زاد (زیح به‌ نه‌ هه‌له‌ی) [١] (١) ذوب

شدن (٢) قرار دو جنگ.

هه‌له‌یپ: هه‌له‌یپ، دروس، وه‌ [١] چتر، روا

هه‌له‌ت: (١) سی سی صه‌ب، حره‌ و برت (٢) قه‌سه‌ی بپ ماما (هه‌له‌ت و

به‌تیب لیرت) [١] (١) اب واسه‌ن حره‌ و برت (٢) سحر بی معنی.

حره‌ و برت

هه‌له‌تین: کروس، گه‌به‌که‌له‌ی گه‌هی اب

هه‌له‌تیرگ: هه‌له‌تیر [١] بگا: هه‌له‌تیر

هه‌له‌لیر: ده‌وه‌نه‌، چه‌تی [١] مرکز

هه‌له‌لیر ک، پووش [١] کاه، خس

هه‌له‌لیر: مه‌سه‌که‌ [١] مشک

هه‌له‌لیره‌په‌: مه‌سه‌که‌ده‌ [١] منخی اسب سیاه

هه‌له‌له‌س: وشکه‌ گیا، پووش، هه‌له‌لیر [١] حس. علف خشک.

هه‌له‌لیسکان: خیسکان [١] بگا: خیسکان.

هه‌له‌لیسه‌: (١) هه‌لیرسه‌، که‌شه‌که‌: (٢) پلاو ساوار [١] (١) حلیم: (٢)

پلو بلور.

هه‌له‌لیل: چوژی هه‌له‌ویه‌ که‌ دوشاوی وسکه‌وه‌وه‌، هه‌ره‌ره‌ [١] نوعی حلوا.

هه‌له‌لیله‌: په‌ری دریکه‌ له‌ هه‌له‌ستان ده‌زوی ره‌ش و ده‌زی هه‌یه‌ بو ده‌ره‌مان

ده‌ه‌ن [١] هه‌له‌.

هه‌له‌لیمو: شوورباویرنجی بی ژۆن [١] سوپ برنج بدون جربی

هه‌له‌لین: (١) بپنده‌که‌: (٢) بیه‌: (٣) لایه‌: (٤) توه‌مه‌ (به‌ه‌اری به‌ره‌ ده‌له‌ی)

[١] (١) بلمه‌کن: (٢) پاش: (٣) کتیربیر: (٤) دویب شدن.

هه‌له‌لین: هه‌له‌وه‌، لاگه‌ره‌: (چاری هه‌لین، به‌ره‌ ده‌له‌ی) [١] بالار

هه‌له‌لین: (١) بلمه‌که‌: (٢) رکه‌ن، غارده‌ن [١] (١) بپنده‌کن: (٢) مراکتیب

هه‌لێنان: هه‌ن هه‌نان [ب] بگ هه‌ن هه‌نان

هه‌لێناوه: (١) ئه‌و نه‌وه‌ی دۆی مه‌سکه‌ر بێر وی نه‌بیر: (٢) دۆی

پیشگیری «تی» به‌مان هه‌مه‌یه‌و کۆسه‌وه [ب] هه‌لێناوه: (٣)

بێند کۆسه‌وه: (هه‌نگاو هه‌لێناوه) (٤) بێنی پارچه‌ بو‌ دۆنی چا:

(بێهه‌کی ده‌ریکه‌ هه‌لێناوه) [ب] (١) جوشا بێدن دوع و آب پێر: (٢)

پس زیشووه [تی] به‌ معنی حیران کردن: (٣) باز بێر دشتن و

بێند کردن: (٤) بێر دادن پارچه‌ بۆی دوش لێس

هه‌لێناش: توانه‌وه، ناو نه‌وه [ب] دۆب کردن.

هه‌لێناح: هه‌ل هه‌ناح [ب] آب بێر کشیدن

هه‌لێنگ: (١) غار کردن. (هه‌لێنگه‌): (٢) ده‌لێنگی ده‌ری [ب] (١) ده‌

دوین: (٢) پاچه‌ سلوار.

هه‌لێنگ دان: کردن، غاردان [ب] دریدن

هه‌لێنگ ده‌: عاره‌ به‌ بێر

هه‌لێنگ ده‌ر: که‌سێ که‌ غار به‌ نه‌سه‌ ده‌ کا [ب] سو‌رکار

هه‌لیه‌: (١) که‌مێک: (٢) به‌سو‌جیکه‌وه [ب] (١) اندکی: (٢) زکوشه‌ای

هه‌م: (١) دۆی وشه‌ی نهم، له‌ بۆن به‌شدازم: (٢) وته‌ی دوباره‌ (هه‌م

هاته‌وه): (٣) وته‌ی به‌شداری، هاو، هام، نام: (٤) پیتی به‌دانه‌وه، ژ، ش:

(٥) ته‌مه‌ت: (٦) وه‌ک، راست وه‌ک: (من ته‌و دیت هه‌م باژیری واتا:

وه‌ک خه‌نکی شار و بو) [ب] (١) هه‌ستم: (٢) باز، دوباره: (٣) حرف

اشترک، هم: (٤) حرف عطف: (٥) حتی: (٦) کاملاً مشابه.

هه‌مه‌: (١) هه‌م، هه‌روا، بێر ناوا: (٢) له‌م نێرێکانه: (هه‌مه‌ ته‌ دیت چا و چێ

ده‌): (٣) ته‌مه‌: (٤) بێر: (٥) هه‌مان، هه‌یسا [ب] (١) دین طوره‌: (٢) در این

نزدیکی ها: (٣) انگاه: (٤) ده‌گر: (٥) هه‌وز.

هه‌مه‌ر: هه‌تیار [ب] تیار.

هه‌مه‌راو: هه‌تیاراو [ب] اب، تیار

هه‌مه‌رکردن: هه‌تیارکردن [ب] تیارکردن

هه‌مه‌ره‌بو: هه‌مه‌ره‌بو [ب] بوسته‌ره‌بو

هه‌مه‌ز: (١) مه‌تدان: (٢) ناواڵ مه‌تدان [ب] (١) ره‌دان: (٢) جفت نوزد.

هه‌مه‌ل: (١) کۆل ده‌لگر به‌ مره‌، هه‌مه‌ل، هه‌مه‌ل، هه‌مه‌ل: (٢) هه‌مه‌یه‌ل.

نوشته‌ی ده‌به‌رگ گیراری ده‌لاشان کړ و: (٣) قایشیکه‌ به‌ کورتانه‌وه

شوژبوته‌وه [ب] (١) حمال: (٢) دعای نوشته‌ حمایل شده: (٣) تسمه‌

ویزان به‌ پالان

هه‌مه‌لکی: وه‌ک هه‌تیاڵان [ب] حمال آسا

هه‌مه‌لیه‌: مری هه‌تیاڵی [ب] مزه‌ حمالی.

هه‌مه‌مان: (١) هه‌ر ته‌وا: (٢) گه‌شیان: (هه‌مه‌مان بێنه‌): (٣) هه‌مان: (٤) ته‌وا وه‌ک

[ب] (١) هه‌مان: (٢) هه‌مگی: (٣) ابان: (٤) عیناً

هه‌مه‌ماندن: کردنه‌پاوان، قور کردن، فعه‌وه‌کردن [ب] غه‌غن کردن.

معتزع کردن

هه‌مه‌مانگی: به‌هه‌سته‌وه‌دیه‌ل [ب] بسیار به‌ آهستگی

هه‌مه‌مانه‌: (١) لا‌مان هه‌یه‌، شک ده‌به‌ی: (٢) هه‌مان [ب] (١) داریم: (٢) بیان.

هه‌مه‌ماوز: هه‌وه‌سه‌ [ب] هم قول.

هه‌مه‌ماوه‌ر: ده‌به‌ژاده‌ی عه‌قلد [ب] هه‌م دانش

هه‌مه‌پیل: (١) قایشی شمشیر به‌خووه‌ هه‌لوامین که‌ ده‌ملی ده‌کهن: (٢)

نوشته‌ی ده‌به‌رگ گیراری به‌ بدن ده‌مل کراو [ب] (١) تسمه‌ حمایل کردن

شمشیر: (٢) دعای نوشته‌ حمایل شده.

هه‌مه‌یا: به‌هه‌یه‌ [ب] میداسم

هه‌مه‌یار: هه‌یار، هه‌یار، مه‌کۆی که‌ل و په‌ل له‌ مال یان له‌ دوکاندا [ب] انیار.

هه‌مه‌یار: هه‌وا، دۆست [ب] ره‌ب دوست

هه‌مه‌یاری: هه‌ر له‌ [ب] ره‌قاب

هه‌مه‌یاری: (١) هه‌وسری: (٢) هه‌وولانی [ب] (١) هه‌مه‌ری: (٢) هه‌وول

هه‌مه‌یازی: هه‌مه‌یازی [ب] نگا: هه‌مه‌یازی

هه‌مه‌یان: هه‌یان، هه‌مان، هه‌مانه‌ [ب] انیان.

هه‌مه‌یانه‌: هه‌میان [ب] تپی

هه‌مه‌یانه‌پوژینه‌: هه‌مه‌یه‌که‌ له‌ چپروکی که‌واراد، ده‌ته‌ی ده‌سته‌یان

تی زۆکریمه‌ هه‌ری ویشترینه‌ تیارمه‌ به‌ نه‌ ته‌مه‌وه [ب] انیان

جادویی در افسانه‌ها که گویا محتوی همه‌ حر بوده است

هه‌مه‌یانه‌گه‌زیه‌: هه‌مه‌یه‌ریه‌ [ب] بگا هه‌مه‌یانه‌پوژیه‌.

هه‌مه‌یز: هه‌میز، ته‌میز، باوه‌س [ب] اغوش

هه‌مه‌یس: (١) جویری بزی گوی سوز: (٢) ده‌هه‌لی شیمی گه‌ردووی

تیته‌هه‌ل [ب] (١) نوعی پرگوش قرمز: (٢) غله‌ سیزدهم اوخته

هه‌مه‌یر: به‌ر ته‌ر، هه‌مه‌یر [ب] ابرار، مقابل

هه‌مه‌یه‌لی: (١) له‌سه‌ر مه‌زه‌یی تیمام ته‌حمه‌دی ده‌به‌ی: (٢) دزدوێگ له‌

پاک بووه‌وه [ب] (١) پیر و مذهب حتمی: (٢) دارای وسواس در نظافت

هه‌مه‌ییز: هه‌میز، ته‌میز، باوه‌س [ب] اغوش

هه‌مه‌ییزه‌: دوانه‌، ناواڵ دوانه‌، جه‌مک، جه‌فی [ب] دوتلو

هه‌مه‌یا: (١) ده‌وله‌مه‌نسی گوێد: (٢) هاوستف، هاویشه‌: (٣) ناوا، هاو [ب]

(١) نروسته‌ده‌: (٢) هه‌مپه‌شه‌: (٣) هه‌مه‌.

هه‌مه‌یازی: شانازی. (تم هه‌مه‌یازی به‌ ده‌کن) [ب] هه‌شدار.

هه‌مه‌یه‌شت: هاویشت، لایه‌نگر، دژداری به‌کتر [ب] هوادار یکه‌دیگر.

هه‌مه‌یه‌شه‌: هاوه‌ش [ب] شریک

هه‌مه‌یه‌یمان: هاویه‌یمان [ب] هه‌مپیمان.

هه‌مه‌یه‌یه‌: هه‌مپه‌یه‌، هاویه‌یه‌ [ب] نگا: هه‌مپه‌یه‌.

هه‌مه‌یه‌ت: ژدل، داوته‌له‌ب، ده‌خوازی، به‌ی زۆری [ب] کردن [ب] داوطلب.

هه‌مه‌یه‌ت: حاشه‌که‌ری به‌کتر [ب] کوه‌هر یکساره‌

هه‌مه‌یتی: (١) دیسان، دوپاره‌: (٢) گه‌مه‌کوئاو [ب] (١) دوپاره‌، یاز: (٢) گندم

کریده‌

هه‌مه‌چولا: (١) حولا نه‌ی مال و به‌خوش: (٢) جولانه‌ به‌گشتی [ب] (١) نه‌و

ویژه‌ کودک نا بیمار: (٢) تاب.

هه‌مه‌خه‌و: هاوسه‌ر [ب] هم‌خواه

هه‌مه‌ل: (١) جه‌مه‌: (٢) ویست، بزیار، (بی جه‌مه‌دی خو نه‌ر جوم). (٣)

به‌ردی قهر، کیل [ب] (١) سقایش: (٢) راه: (٣) سنگ قبر

هه‌مه‌ماد: ده‌س به‌جی، هه‌رله‌جی، بی ده‌نگ کردن، ده‌سته‌له‌جی [ب]

فورا، بی درنگ

هه‌مه‌دز: جه‌سته‌که‌ریکی چکوله‌ [ب] نوعی الاغ ریخته‌

هه میسا: هه میس [ه] دو باره.

هه میسان: هه میس [ه] دو باره.

هه میسانه وه: هه میس [ه] دو باره.

هه میشه: دایم و ده رهم، بی بر نه وه [ه] هه مه.

هه میشه هه هر گو نه [ه] گه هه مه بها.

هه میشه وه وی: بی که رو، مردا، ده تاف بی که بسا سوهر کند.

هه میشه بی: بی بر نه وه [ه] هه میگی.

هه میلا: ژبی سکر [ه] زن باردار.

هه مین: (۱) سسوه شله پته: (۲) خو به کارته ده، پاش گوئی جهری سا.

(۳) د بو ژان: (۴) به بیکرایی، هه مو، هه می، (۵) تا بسه [ه] ۱.

س سل (۲) زیر کار درو، ۳، نام تانه (۴) همگان (۵) هور.

هه میمه هه مر: گشت له گشت [ه] همگ.

هه ن: (۱) له بون دان: (۲) که سانی به و جو ره، ۳) بو، دارایی، ۴.

بیکرینکه به و اتا: شیرینی: (هه بگف، هه تجر، هه تار، هه تی، به تانه.

هه تان و اتا، جیکه ی شیرینی: (۵) هه تاند، هه تاند، توره بده [ه] ۱) هستم،

موجودند: (۲) که سانی چین هستند: (۳) دار بی (۴) پیشوندی به معنی

شیرینی: (۵) این اندازه.

هه تیا: (۱) هه تیس، هه و تی دتی: (۲) که یشتن (تا ده ست هه تیا تکا

یا لا به ره): (۳) سه روت (هه ت هه ن لدهم): (۴) هانا، به نا بی بردن: (۵)

هر: (۱) هه تهم هات: (۶) بهم جو ره، تاره [ه] ۱) بر دیده، نیروی.

دید: (۲) دستری: (۳) اسودن (۴) پناه بردن: (۵) فریادری: (۶) این

طور

هه تار: تار [ه] تار.

هه تاران: در گویدی کوردستانی به عسی و تایی کردن [ه] نام دورستانی

کردستان که توسط یثین ویران شد.

هه تاردی: باردن، ره به کردن [ه] فرستادن

هه تارد نه وه: دو باره گه راند نه وه [ه] به هرستان

هه تاردو: ره وانه کر و [ه] فرساده.

هه تاردی: (۱) هه تاردو: (۲) باردی، ره وانه ی کرد: (میر به ست میست

هه تاردی ئیسترکی ژوت و توت / چوار به لی سست و سه هه ت

نه تادی هه ره وارا عه بکه بو ت) «شیخ ره» [ه] ۱) فرستاده: (۲)

فرستاد

هه تاره: گو نه بکه له کوردستان به عسی و تایی کرد [ه] دورستانهای

ویران شده کردستان توسط یثینان.

هه تیری: (۱) ره وانه کر و، تاردوا: (۲) به رنگی ده بکی هه تار [ه] ۱)

فرستاده: (۲) به رنگ دانه تار.

هه تار تیر: داره تار [ه] درخت تار

هه تاسکه برکی: نه نگه به عسی [ه] نفس تنگی.

هه تاسکه برکی: هه تاسکه برکی [ه] نفس تنگی

هه تاسکه برکی: هه تاسکه برکی [ه] نفس تنگی

هه تاسه: بوئی که گیاندر هه لی ده مزی و ده پد نه وه ده ره هه ره وه وه به

هه تاسه: بوئی که گیاندر هه لی ده مزی و ده پد نه وه ده ره هه ره وه وه به

هه تاسه برکه: هه تاسکه برکی [ه] نفس تنگی

هه تاسه برکی: هه تاسکه برکی [ه] نفس تنگی

هه تاسه بر او: حک و [ه] حقه بده

هه تاسه دان: به نفس کس [ه] نفس کس

هه تاسه دانه وه: نه نفس گه نه وه [ه] بازگشت نفس، بازدم.

هه تاسه ده ره تان: نه نفس کیشان، هه تاسه دان [ه] نفس کشیدن.

هه تاسه سارد: بریتی له خاکه سهر و پنگس [ه] کتابه از پیوه و یجده

هه تاسه سوار سو سو: [ه] سگ نفس

هه تاسه کیشان سارد: به نفس کسان هه تاسه [ه] نفس کس

هه تاسه هه کیشان: به نفس حسی د، نوح، نه تگوس [ه] ۱)

کسین: عم

هه تاف ده رن: هه رچی به ناو رگایه [ه] احشاء.

هه تاف رهش: دل بیس [ه] به بهاد.

هه تاف: (۱) لای، چه رگ و لای (۲) و ره، زرو، غیره [ه] ۱) احشاء: (۳)

ره ره شجاعت

هه تانه: پیستی گورای یزن و مفر که ده بکه ده فری شتومه ک، هه تانه.

هه تان: هه تانه [ه] سا

هه تانه بوریه: هه تانه بو، به [ه] بگ هه تانه بوریه

هه تانه گوریه: هه تانه بوریه [ه] بگ هه تانه بوریه

هه تانش: به له ز و ره، ژوکه [ه] ژودیش.

هه تانش هه تانش: به له بکه به ره ده بیس [ه] رودیش به مع پوست

هه تانهش: له زوی، حورور (ده تانهش وی ده له ز نه شیم بیژم) [ه]

حضور، محضر.

هه تانج: (۱) جورن دورن، دورمانیکی تایمندی: (۲) کورته کیریک له

بوئیندا یو بیوان داسان «سا» (۳) دوگه و شتر [ه] ۱) نوعی دوخت: (۲)

تیر: (۳) کوهان شتر

هه تانچار: هه موار ریک: (نهوشه ژور ناهه بچاره) [ه] مناسب.

هه تانچار: تاور، ته سپایی چو [ه] خیش.

هه تانچان: نه تانچین، ورد کردن به تیج [ه] انجیدن، حر کردن به تیج

هه تانج کرن: به به و سدا، گه به به به، بیک گیر کردن [ه] بهم رساندن،

بهم متصل کردن.

هه تانجی: تانجی، هنج [ه] انجیدگی، خرد شدن به تیج.

هه تانچین: ورد کردن به تیج، نه تانچین، هه تانچان [ه] بگا: انجیدن، بگا.

هه تانچان

هه تانچوچک: تومی هه رمی [ه] تخم گلایی.

هه تانچوره: هه نگوره، هنگوره، نیوره دره نگیک [ه] عصر هکام

هه تانچوله ره: به گو سده ی کوردستان که به عسی و ولس کرد [ه]

روستانی در کردستان که یثینان از ویران کردند.

هه تانجه: (۱) شونئی لیک هه ل پچران: (۲) ترازاندن [ه] ۱) محل شکافتگی

و از هم باز شدن: ۲، بگا ترازاندن

هه تانجه ت: هه تانجه، به لپ، بیانو، به هانه [ه] بهانه.

هه تانجه ل: تانکام، نه تانجه [ه] اجل

هنگدان، (۱) خهلف، پوره؛ (۲) پوره دان [۱] (۱) کسدوی عسل؛ (۲) برآمدن نس جوان زنبور

هنگدوز: کسی که بهشویی هنگدا ده گزنی ت پیدی کات [۱] جستجوگر «هنگ» حویشده نسل نوین زنبور.

هنگف، هنگف هسه [۱] عسل

هنگفار، به گوری، سدرله نیواره [۱] عصرهنگام.

هنگفین: هسه، هنگف [۱] عسل

هنگفیوگ، گیاهه که [۱] گیاهی است.

هنگ کرن: (۱) دار کردن؛ (۲) نپل کردن [۱] (۱) ناز کردن؛ (۲) حقه زدن.

هنگل: (۱) بن باحد؛ (۲) دهسکی دهه [۱] (۱) ریر بغل؛ (۲) دسه طرف.

هنگله شه به سسر لافیت رویشتن و لافیت هل گرتن [۱] لی بی رفتن

هنگمین: هنگف، هنگفین [۱] عسل.

هنگو، هنگو، نیو [۱] سدا

هنگون: (۱) نهنگوان، پیکان؛ (۲) گیاهه که، هه نژ [۱] (۱) هدف قرار

گرفتن؛ (۲) گیاه انجمن

هنگوچک: نهنگوچک، له وه ندی [۱] آستین سدا

هنگوچنه: میش خوره، ره نگانه [۱] پرندۀ زنبورخوار

هنگور، ری [۱] دنگور

هنگوره: هنگفار، نهنگوره [۱] عصرهنگام

هنگوره: (۱) جورق کاکله موشار؛ (۲) میسه کوسی حراب؛ (۳) تری [۱]

(۱) نوعی عسکوت؛ (۲) زنبور عسل قلابی؛ (۳) نکور.

هنگوری: جورق گمه، ده گهل مهنگوری دهس (ههنگوری

مهنگوری) [۱] نوعی بازی.

هنگوزه: (۱) حموی، حیوهی دوو گیا، (۲) شمیرهی گیاهی هه لرا [۱] (۱)

نگم، سیره گیاه سحدان

هنگوست، بهنگوست، هملک، نبل، سن، تنی، تنهی، کدک [۱] انگب

هنگوسپیل: نهنگوسپله [۱] انگسری

هنگوستیلک: بهنگوستبه [۱] انگستری

هنگول: (۱) ههنگول؛ (۲) هه [۱] (۱) ههنگول؛ (۲) ناحه حور

هنگولیسک: نهنگولیسله، نهوسپله [۱] انگستری.

ههنگون: هنگف، ههنگفین، ههسل [۱] عسل

ههنگوین: هنگف، ههنگفین، ههسل، ههنگون [۱] عسل.

ههنگه بوله: ههنگوره، میشه نگویی ده ههل که ههنگوین ناکا [۱]

زنبور بی عسل.

ههنگه چینه: ههنگ خوره که [۱] پرندۀ زنبورخوار.

ههنگه زه شکه: ههنگه بوله [۱] زنبور بی عسل.

ههنگه ژال: (۱) خهلف، پوره؛ (۲) میشه نگوین له قه لشته بهردی

شاخدا؛ (۲) گوسدیکه له کوردستان [۱] (۱) کسدوی زنبور؛ (۲) گروه

زنبور عسل در شکاف صخره؛ (۳) نام دهی در کردستان.

ههنگه ژاله: ههنگ، میشه نگوین [۱] زنبور عسل

ههنگه شهله: ههنگه شهله [۱] لی راه رفتن.

ههنگه شهلی: ههنگه شه به [۱] لی راه رفتن.

ههنگه لان: ههنگه ژاله، حیگهی میشه نگوین به شاخدا [۱] جای زنبور

عسل در شکاف صخره.

ههنگه لان: ههنگه لان [۱] بگا. ههنگه لان.

ههنگه مال: شانه ههنگوین [۱] شانه عسل

ههنگه مین: ههنگف، ههنگین، ههنگوین [۱] عسل.

ههنگه وان: به حیو که ری ههنگ [۱] پرورش دهنده زنبور عسل.

ههنگه وچنه: ههنگه حسه [۱] پرندۀ زنبورخوار.

ههنگه وون: گورینی، گورن [۱] گور

ههنگه وی: گوندیکه له کوردستان [۱] روستایی در کردستان.

ههنگی: نهوده، نهوس [۱] آندم، نگه

ههنگیر: ههنگور، تری [۱] نگور

ههنگیزه: (۱) قونفی دهسکی خورج و جهوال؛ (۲) کینی قهبر؛ (۳) بن

کینی قهبر [۱] (۱) دستگیره جوال و خورجین؛ (۲) سنگ قهبر؛ (۳)

برسگ قهبر

ههنگین: (۱) ههنگوین؛ (۲) نهوسا، نهوده، ههنگی [۱] (۱) عسل. (۲)

نگاه

ههنگینی: نهوساکه [۱] آنگاه

ههسو: (۱) تیوه ههتانی: (نهوانه دهلین مهر و بزیمان به تیوه ههسو) (۲)

را بردهی بهمانا پیاساوین و به دهست مالین؛ (۳) ههردان به

دهست پیداهشان [۱] (۱) شما تها را دارید؛ (۲) ماساژ داد؛ (۳) ماساژ

بده

ههسو: (۱) نه نهاده؛ (۲) نهه [۱] (۱) سر قهر؛ (۲) سر

ههسوکه: (۱) بهو، سسه، سوه؛ (۲) وله، وایک، سب، هههه [۱] (۱)

اکتوین؛ (۲) آن چیز.

ههسوون: بی ساوین و توند به دهست مالین. (پشتت به ههسوون بههسو) [۱]

ماساژ دین دارو بر پوست

ههسوئی: وتهیه کی جادوگرانه به له جیروکی کونده؛ (ههسوئی مهسوئی

خهرتهی پشام بهقوئی، [۱] کیمه جادویی در داستانهای قدیمی.

ههسویر: ههنگور، تری [۱] نگور

ههسوین: ههنگوین، ههنگف [۱] عسل.

ههته: (۱) ههقی. (۲) ههمانه، دیریم؛ (۳) هه، ماون؛ (۴) خهته، هونه؛ (۵)

دریکی نهستور له دهسگای مهوندا [۱] (۱) هوو؛ (۲) داریم؛ (۳) هستند؛

(۴) حنا؛ (۵) وسیله ای چوبی در دارفالی.

ههته: (۱) هوو؛ (۲) دههوه [۱] (۱) هتر؛ (۲) بیرون، خارج.

ههتهران: ههتهران [۱] کشورهای خارج

ههتهزا: زاروی ههقی [۱] هووراده.

ههتهزاگ: ههتهزا [۱] هووراده.

ههتهژاله: ههنگ [۱] زنبور عسل.

ههتهفی: (۱) مریشکاو، بالندیکه له تیرهی مراری؛ (۲) بهیرهی

مزه بی نیمام نهو ههتیه [۱] (۱) پرده ی ارحه بواده مرعبی؛ (۲) پیور

مذهب ابوحنیفه

ههتههک: (۱) ههتهک، ههتهک قسهی گالتیر گهپ؛ (۲) چهته [۱] (۱) طرز،

ههوالدهر: جه بهر دهه ☐ حبر گرا

ههوال مندال: بهر دهی مندالان، بزدان ☐ جفت نوزاد

ههواله: ۱) ههواله، ناردنی پوره به پوخته دا؛ ۲) بهر دهه یوان، پیش به نجه دهه ☐ ۱) حواله: ۲) بایکن.

ههوان: ۱) ههسان، هه بیان: ۲) ره بهن، سه لته، سهاته، بی مال ☐ ۱) نپان: ۲) سجره بی ههسان.

ههواناس: سهیور له جهو نایه تی که شدا ☐ هوا شناس.

ههواناسی: سهیوری له باری که سدا ☐ هوا شناسی.

ههوانته: ۱) ناوتنه، مفته: ۲) به خورایی، بی فایده ☐ ۱) مقب، رنگ: ۲) بهر دهه

ههوانتهچی: ناوتنه چی ☐ به سبیل گیر، مفتخور.

ههوانچه: هه به یو که ☐ نیاجه.

ههوانه: هه بیانه ☐ تیان.

ههوانان: گوندیکه له کوردستان به عسی ویرانی کرد ☐ از روستاهای ویران شده کوردستان توسط بهتیان.

ههوا: لاسا ☐ فلید.

ههواش: سههس نه، بیکه بین، خهه ☐ خنده

ههوا: زونی نیمه ☐ زبان ما.

ههوا: ۱) ته فینداری له دلداریدا تیت بوگ: ۲) بهومی بدلا حانه: ۳) که لالایی و گوئی نه دهه ☐ ۱) عاشق واله و شیدا: ۲) طبعه بالایی

ساحتان: ۳) دینگ

ههوپو: تیت به ههاتهوه ☐ بکیاره رفین، رفین بی بارگشده.

ههوپه: بهری حله، ههاسر ☐ ستر.

ههوت: حقه ☐ هفتم.

ههوبا: هوبا، همت ☐ همت.

ههوتاش: سهروکی نیش گران ☐ سرکشیک

ههوتایش: بهری ئارایه تی ☐ شجاعت

ههوتای: حهفتی، حهفتا ☐ هفتاد.

ههوتایی: حهصامین ☐ هفتدیمین.

ههوتسهی: حهوسهت ☐ ههتصد.

ههوتسک: گنینه بهک که خواردنی بو کوچکا تی دکن، دهفری گلیس خور کی سهان ☐ ظرف گلین ویزه خوراک سگ.

ههوتلا: حهوقات، حهوقاس ☐ نگا: حهوقات

ههوتین: حهوتهم ☐ ههتتم.

ههوتویش: بهسهرهاتی ناخوش ☐ پشامد ناگور.

ههوته: ههفته، جهو ☐ هههه.

ههوتیس: حهقهه ☐ ههده.

ههوجان: نامور نه سهایی جوت ☐ خیش.

ههوجه: حهوجه، بیار ☐ حترج

ههوجهدار: ناهج ده سکورت ☐ محتاج

ههوجی: فیلان دهست بر ☐ نروژنه حقه بار.

ههوخستن: لیک کو کردهوه، کرده بهک ☐ دورهم جمع کردن.

ههود: ۱) رکه، بیرکم، قههه: ۲) حهود ☐ ۱) قفس: ۲) حوض

ههود: ۱) ما، تان، دو: ۲) جهه وشه بهک که به بهک هه ناسه ده کوتری ☐ ۱) تار، تارخ و موی: ۲) کلای که با یک نفس گویند.

ههودان: به لاماردان ☐ حمله کردن.

ههودوه: هه قدری ئیکتر ☐ هه دیگر

ههودهک: ههود، رکه، بیرکم، قههه ☐ قفس

ههودهل: ۱) شور بای له ورده ساوارو شرد بو جیلنی نره راو: ۲) دارو که ی بهرمی سهری شرنه، ته په دور ☐ ۱) نوعی اش بری گوارا: ۲) جوتینه

ههوره: ۱) مزی روز بهرزهوه بوگ که باری لی دهه ره حور عهور: ۲) ششیکه زور بهرمی کون کونه بو دهست و جدوشنی که به که ی

سایه به ده کار دهه ری: ۳) گرمی قول: ۴) میرکوله ی پچوک له نوئی جیاد ☐ ۱) ابر: ۲) ایرمرد، سهنج: ۳) گودان عسقی: ۴) مرغزار کوچک در کوهستان.

ههوره: تیر بار، دهه ری سواله بی ☐ طرف سدا لی.

ههوره: هه گور، بری ☐ انگور

ههور: بهری، بهری، سرت ☐ گرسنه

ههوراز: رکه، بهر ورورد ☐ سربالایی

ههوراز: ههوار، ههمران ☐ همران

ههورازی: سههیره ورورد ☐ سربالایی.

ههورامان: سه لیه دیکه شاخوای و چره لای پاهو سههیره شاری ستهی کوردستان ☐ منطقه ای کوهستانی در کردستان، ورامان.

ههورامانی: ۱) خه لکی ههورامان: ۲) شیهی کوردی ههورامان ☐ ۱) اهل منطقه «ههورامان»: ۲) لهجه کوردی «ههورامان».

ههورمی: ۱) خه لکی سه لیه دی ههورامان: ۲) شیهی کوردی ههورامان ☐ ۱) اهل منطقه «ههورامان»: ۲) لهجه کوردی

ههورمانی: کوردیسا ☐ ۱) اهل منطقه «ههورامان»: ۲) لهجه کوردی اوری

ههوران: ۱) ههقرن، سهپندار، نه سهپندار: ۲) عاسمانی به ههور ☐ ۱) سهپندار، چنار: ۲) آسمان ابری.

ههورایی: ۱) بهرجینی، بهرسیانی: ۲) عاسمانی به ههور ☐ ۱) گرسنگی: ۲) آسمان ابری.

ههورپرد: عهوه ده خلی که به ههور زبانی دیوه ☐ میوه و غله ابرزده ههورپرد: ههورپرد ☐ میوه و غله ابرزده.

ههورس: داری عهز عهز ☐ درحج عهز

ههورک: ههور، نهو شته بهرمی کون کونه که بو شش شون ده کارده کری ☐ ابراسفنجی.

ههورگر: تیر بارگر، کهستی که دهفری سواله تی چن دهک ☐ سفاگر، کوزه گر.

ههورنگ: بهریگ ☐ دوکاره پشم جیی.

ههوروبا: جوری بهری دارمرو ☐ نوعی ثمر ماروج.

ههوروهلا: ریزی بهرانی و ههور ☐ هوای بهرانی و بری.

ههوره: رهنگی سورمه بی ☐ رنگ سورمه ای.

هه‌روه‌بان: (١) یله‌کاسی سه‌ردایو‌شراو بو‌ جوته سه‌ربان، کو‌ماح: (٢) ژوری چکوله له‌سه‌ربان بو‌ که‌ل و به‌ل (١) راه پله سه‌ریوشیده تا پشت‌بام: (٢) اتاقک کوچک بر بام خانه

هه‌روه‌بروسکه: یروسکه‌ی هه‌رو (١) دعد و برق، هه‌روه‌تریشقه، هه‌روه‌بروسکه (١) رعد و برق.

هه‌روه‌میش: ناو‌ریشم (١) اهریشم

هه‌رو‌ی: (١) یارچه‌یه‌کی ئوریشمی ناسکه بو سه‌ریخی زبان و ژویه‌د به‌کار دی: (٢) هه‌روی ده‌ست‌پێ شو‌ری، هه‌رو، (٣) هه‌رو‌ی، ئیری، نه‌گه‌ی دو‌سانه‌و بالا‌سه‌، هه‌فو‌ی: (٣) دیه‌ی به‌هه‌رو، نه‌ساو (١) یارچه اهریشمی کلاخی: (٢) برمه‌ده، اهراسفنجی: (٣) نکه شک: (٤) آسمان ایری.

هه‌رو‌ی: (١) چیا‌یه‌که له کوردستان: (٢) له‌و گونده‌یه‌ی کوردستانه‌که به‌عسی کولیان کرد (١) نام کوهی است: (٢) روستایی در کوردستان که به‌تیا‌ن آن و ایران کردید.

هه‌رو‌ی: (١) هه‌رو‌ی: (٢) هه‌وال (١) همراه: (٢) رقیق، هه‌رو‌ی به‌رانی: هه‌رو‌ی که یاران ده‌بارینی، هه‌رو‌ی یز (١) بر غلیظ و یارانی

هه‌رو‌ی: هه‌رو‌ی که یاران ده‌بارینی (١) بر غلیظ و به‌رانی، هه‌رو‌ی ته‌نک: سو‌که له‌هه‌رو (١) اهر رقیق و مختصر

هه‌رو‌ی ره‌ش: هه‌رو‌ی یز و تولد (١) اهر پریش و غلیظ

هه‌رو‌یس: داری عه‌د عمر (١) دوخت عرعر، هه‌رو‌یشم، هه‌روه‌میش، ناو‌ریشم (١) اهر رسم

هه‌رو‌یشه: که‌رو‌یشک، خه‌رو‌ی، که‌رو‌یشک، که‌رو‌یشک، هه‌رو‌ی (١) خرگوش.

هه‌رو‌ینگ: (١) ناو‌رینگ، پریشکه‌ناو‌ر: (٢) برینگ، هه‌رونگ (١) شاره: (٢) دو‌کار

هه‌و‌ز: (١) سه‌ور، که‌سک: (٢) هه‌وز، بو‌که (١) سیز: (٢) برکه، هه‌و‌زه‌که نامال که‌سک، نامال سه‌وز (١) سه‌هام، هه‌و‌زین: که‌سکاسی، سه‌و‌زی (١) سیزنگی، سیزنگی، هه‌و‌زینگ: ناو‌یه‌که‌دان، گپ نه‌لاو (١) دم مرگ، هه‌و‌س: فیر بو‌ن، راه‌تن، هه‌فون (١) به‌لیم، یادگیری، هه‌و‌س: هه‌سه‌ره، نه‌وسار (١) افسار، هه‌و‌ساندن: فیر کردن، راه‌تیا‌ن، به‌کار دانا‌ندن (١) تعلیم ددن هه‌وسین: هه‌ریکی فیر بو‌ن بو‌ن، فیره‌کار بو‌ن (١) یادگرفتن.

هه‌وش: (١) بری سیر و سه‌س: (٢) ده‌وش، هه‌سه‌ر: (٣) باخچه: (٤) رنج، تامان له‌دار بو‌ نا‌زه‌ل له‌ده‌روه (١) برخلنگ: (٢) حیاط: (٣) باغچه (٢) توده‌چویی برای نگهداری دام

هه‌وشاره: (١) ولات‌که له کوردستان: (٢) به‌سمنی سه‌گی ژور یاش، (سه‌گی هه‌وشان: (٣) گپ که‌سک (١) ناحیه‌ای در کوردستان: (٢) صفت سنگ خوب: (٣) گپه‌چارو

هه‌وشان: (١) گپه‌که ژور نال، (٢) سه‌رده‌می به‌ده‌روه‌نوسن له مانگی بو‌شه‌رو که‌لاو‌زد: (٢) گپه‌که‌سک، هه‌وشار (١) گپه‌ی ده‌ست تلخ

هه‌و‌ن: (٢) موسم به‌رون او خانه خوابیدن در تابستان، (٣) گپه‌یار و جیزه‌ای.

هه‌وشه: (١) به‌چه‌مه‌ر: (٢) جه‌سه‌ره، جه‌وشه (١) آسایشگاه گله‌دروش، سیمار: (٢) حیاط

هه‌وشه‌گ: (١) نا‌زه‌تی شه‌رده‌ری به‌چوم‌ردو: (٢) مه‌دانی یاری، گو‌زه‌پانی و ده‌زه، ده‌شتی جی‌گمه (١) یز و میش به‌مه‌رده سه‌رده: (٢) استادبوم ورزشی.

هه‌وشین: (١) ده‌ری شیر و شک‌کردن: (٢) گپه‌که له تیره‌ی پنگ (١) بیماری شیرخشک کردن: (٢) گپه‌آویشن، هه‌وشینان، کو‌ستانیکی به‌ناو‌بانگه له کوردستان (١) بیلاقی ده‌ست مسهر

هه‌و‌ق: (١) یله‌ی به‌ردیوان: (٢) دو‌کاسی سه‌وری چانلن: (٣) به‌نگاوی ناو: (٢) تاق، تاقی گومبه‌زی، گومبه‌زی به‌تاق (١) پله به‌دیوان: (٢) کرد مسطیل شکل سهریکاری: (٣) تراکم آب: (٤) سقف گنبدی.

هه‌و‌ک: ته‌و‌ک، قورگ (١) گلو

هه‌و‌کردن: (١) قرت‌داغه په‌رینه‌سه‌ر برین: (٢) کیم و ژوخو له برین هاتن (١) خشک ریشه روی زخم ایجادشدن: (٢) ویم و چرک از زخم بیرون آمدن.

هه‌و‌گ: هه‌و‌ک، ته‌و‌ک (١) گلو.

هه‌و‌گ: هه‌وه، هه‌فی، هه‌نه (١) هو

هه‌و‌گیان: زنی برای میرد، جاری (١) زن برادر شوهر، جاری

هه‌و‌ل: (١) هه‌وله، باش، خیز: (٢) تارا (١) حرب: (٢) شجاع

هه‌و‌ل: (١) ته‌قالا، کو‌ششت، جه‌ول: (٢) وژ، گیز و سه‌رسم (١) کو‌شش: (٢) سر سیمه

هه‌ول‌دان: ته‌فالان، خدیات کردن، خه‌بتین (١) کو‌شش کردن.

هه‌ول که‌ردش: چاکه‌ی کرد، پیاو‌تی کرد (١) سکی کرد.

هه‌ول‌و له‌و گو‌ده‌نه‌ی کوردسانه‌که به‌عسی کولیان کرد (١) روستایی در کوردستان که به‌تیا‌ن آن و ایران کردید.

هه‌وله: (١) ناو‌له، حوریکه، خورونلکه: (٢) شته‌مال، مارچه‌ی کو‌لکینی حوروسک کردیمه (١) آینه: (٢) حوله.

هه‌وله‌ن‌زله: نا‌گره، ریکه‌ی نا‌گره، نه‌ره (١) سس، رسی بو‌عی خوش

هه‌وله‌کی: ده‌ست پاچه، جه‌به‌ساو (١) دستپاچه.

هه‌ولی: حوا‌ونه‌سپی یه‌کسانه (١) گره‌اسب بکده

هه‌ولیز: (١) به‌کچر یاش، له پاشیش باشت: (٢) شاریکه له کوردستان (١) بسیار خوب، به‌ترین: (٢) شهری در کوردستان.

هه‌و‌ن: (١) که‌یف و نا‌هه‌سگ، حو‌نی و شادی: (٢) جه‌و (١) شدی، سه‌رو: (٢) حواب.

هه‌و‌نا: (١) دو‌باره، دیسان: (٢) ییده‌نگ بو‌ن: (٣) خه‌وتی (١) دو‌باره: (٢) سبک شدن سکو‌ب: (٣) خوابیدن.

هه‌ون به‌یش: خه‌وتی که‌وتن (١) به‌خوب ره‌تن.

هه‌ون ده‌یش: خه‌ون دیش (١) حواب دیدن.

هه‌ون‌ره‌میدیش: جه‌و‌رن، جه‌روه‌وین (١) حواب از سه‌ر پریدن.

هه‌وره‌بان: (١) یله‌کاسی سه‌ردایو‌شراو بو‌ جوته سه‌ربان، کو‌ماح: (٢) ژوری چکوله له‌سه‌ربان بو‌ که‌ل و به‌ل (١) راه پله سه‌ریوشیده تا پشت‌بام: (٢) اتاقک کوچک بر بام خانه

هه‌وره‌بروسکه: یروسکه‌ی هه‌رو (١) دعد و برق، هه‌وره‌تریشقه، هه‌وره‌بروسکه (١) رعد و برق.

هه‌وره‌میش: ناو‌ریشم (١) اهریشم

هه‌وری: (١) یارچه‌یه‌کی ئوریشمی ناسکه بو سه‌ریخی زبان و ژویه‌د به‌کار دی: (٢) هه‌وری ده‌ست‌پێ شو‌ری، هه‌ور، (٣) هه‌و‌ری، ئیری، نه‌گه‌ی دو‌سانه‌و بالا‌سه‌، هه‌فو‌ی: (٣) دیه‌ی به‌هه‌ور، نه‌ساو (١) یارچه اهریشمی کلاخی: (٢) برمه‌ده، اهراسفنجی: (٣) نکه شک: (٤) آسمان ایری.

هه‌وری: (١) چیا‌یه‌که له کوردستان: (٢) له‌و گونده‌یه‌ی کوردستانه‌که به‌عسی کولیان کرد (١) نام کوهی است: (٢) روستایی در کوردستان که به‌تیا‌ن آن و ایران کردید.

هه‌وری: (١) هه‌وری: (٢) هه‌وال (١) همراه: (٢) رقیق، هه‌وری به‌رانی: هه‌وری که یاران ده‌بارینی، هه‌وری یز (١) بر غلیظ و یارانی

هه‌وری: هه‌وری که یاران ده‌بارینی (١) بر غلیظ و به‌رانی، هه‌وری ته‌نک: سو‌که له‌هه‌ور (١) اهر رقیق و مختصر

هه‌وری ره‌ش: هه‌وری یز و تولد (١) اهر پریش و غلیظ

هه‌وریس: داری عه‌د عمر (١) دوخت عرعر، هه‌وری‌شم، هه‌وره‌میش، ناو‌ریشم (١) اهر رسم

هه‌وریشه: که‌رو‌یشک، خه‌رو‌ی، که‌رو‌یشک، که‌رو‌یشک، هه‌رو‌ی (١) خرگوش.

هه‌ورینگ: (١) ناو‌رینگ، پریشکه‌ناو‌ر: (٢) برینگ، هه‌ورنگ (١) شاره: (٢) دو‌کار

هه‌و‌ز: (١) سه‌ور، که‌سک: (٢) هه‌وز، بو‌که (١) سیز: (٢) برکه، هه‌و‌زه‌که نامال که‌سک، نامال سه‌وز (١) سه‌هام، هه‌و‌زین: که‌سکاسی، سه‌و‌زی (١) سیزنگی، سیزنگی، هه‌و‌زینگ: ناو‌یه‌که‌دان، گپ نه‌لاو (١) دم مرگ، هه‌و‌س: فیر بو‌ن، راه‌تن، هه‌فون (١) به‌لیم، یادگیری، هه‌و‌س: هه‌سه‌ره، نه‌وسار (١) افسار، هه‌و‌ساندن: فیر کردن، راه‌تیا‌ن، به‌کار دانا‌ندن (١) تعلیم ددن هه‌وسین: هه‌ریکی فیر بو‌ن بو‌ن، فیره‌کار بو‌ن (١) یادگرفتن.

هه‌وش: (١) بری سیر و سه‌س: (٢) ده‌وش، هه‌سه‌ر: (٣) باخچه: (٤) رنج، تامان له‌دار بو‌ نا‌زه‌ل له‌ده‌روه (١) برخلنگ: (٢) حیاط: (٣) باغچه (٢) توده‌چویی برای نگهداری دام

هه‌وشاره: (١) ولات‌که له کوردستان: (٢) به‌سمنی سه‌گی ژور یاش، (سه‌گی هه‌وشان: (٣) گپ که‌سک (١) ناحیه‌ای در کوردستان: (٢) صفت سنگ خوب: (٣) گپه‌چارو

هه‌وشان: (١) گپه‌که ژور نال، (٢) سه‌رده‌می به‌ده‌روه‌نوسن له مانگی بو‌شه‌رو که‌لاو‌زد: (٢) گپه‌که‌سک، هه‌وشار (١) گپه‌ی ده‌ست تلخ

بـهـخواب شدن

ههون سڤك: خهوسوڤك [سڤك خواب.

ههون قياتيش: خهون ديس [خوب ديدن

ههون گران: خهوگران [سنگين خوب

ههونو، گوندېكه له كوردستان په عسى وړاى كرد [از روستاهى وړى شده كوردستان توسط بعثيان

ههونپاش: بو شاكردن [بسا كردن.

ههونى سهزان: برىتى له خهوى زور دريځايدن [كنايه از خوب طرلانى.

ههوه: (١) نېگړ، هنگ، ټپوه، (٢) ههقى، ههنه: (٣) ههتابه: (٤) خويه تى:

(٥) تير بهسه: (٦) دروشم، پيشانهى ناپه تى: (٧) هالاوو تينى كمرما:

(٨) هوى جار، ده فعه، كهوت [١) شما: (٢) هرو: (٣) داريد: (٤)

خوښ است، همان است: (٥) ديگر پس است: (٦) علامت، ارم: (٧)

بحارگما: (٨) پار دغه.

ههوه توو: مه ليه نديكى كوستانه له كوردستان [ناحيه اى سردسیر و كوهستانی در كوردستان.

ههوه خان: (١) ههنه، ههقى: (٢) كه يواو [١) هوو: (٢) بابوى خانه

ههوه ر: دانه ده، لاله هوه [التماس.

ههوه ر: ههوه، تير بر، ده قري سوانه [طرف سالى

ههوه س: نسسا، تارواو [ارو هوس.

ههوه سار: رى به به به ښارون هو ودا

ههوه سارى: ههقى [هو و دس

ههوه سياگ: حه به به، واقو و ماو [ميهوب و محتر

ههوه سيان، حه به به، عه به به، واقو و ماو [متحیر شدن.

ههوه ل: (١) ټيكم: (٢) سهوه تا [١) اول، يكم: (٢) آخر

ههوه ل به هار: سهوه تاى به هار [اويل بهار.

ههوه نك: تاوېك، ده سكاويك [هاون

ههوه وه: (١) ده گى سواران له رازدا: (٢) وهى سهيرمان [١) غلغه

سواران در شكارگاه: (٢) كلمه تعجب.

ههوى: (١) ههته، ههقى، ههوه: (٢) مانگى له عاسمان: (٣) كومه ك له كار:

(٤) ههونك، حه لئك: (٥) مايهى حلاساندن حهريك كردن،

وده رى سڤكه، خه موش [١) هوو: (٢) مده، قمر: (٣) كسك دركار:

(٤) يك يار: (٥) وسيله سرگرمى

ههوى: هه به، ههقى [هو و

ههوى: هومېد، هومى [ميد.

ههويان: بهر بيلابى، سده كوى سوده پو شراو له بهر دهركى مال [ايوان،

برس

ههوى يار، ههوه سار [هو و دار.

ههوى بارى: ههقى [هو و دارى

ههويج: ټول، ټوره كدى گون پيښتى كه هېښكه گوسى ټيډايه [كيسه بهسه،

حايدان

ههوى دار: ههوى يار [هو و دار.

ههويډاره: گپ به كى زور كه لاپ نه [گاهى است بسيار برگ پهن

ههويډى: جوړى گه نه وه وده [نوعى گندم

ههويړ: ههقى [خمير.

ههويړ: هرو، جيا كسردنه وهى مالكو زا به به كسر [حدا كردن بهر و

بزهاله ها ارگله

ههويړا: تازه، به ترس، وېر، بوير [شجاع، ترس.

ههويړ ترش، خه ميره، ټامباى ههويړ [خميرمايه

ههويړ ده: (١) بالئده به كه ههقى له زيشو له ولتر كونهى كونهى به ورو

عاشقى ههريزه روړ قه لوه: (٢) دزيه كه دايكى دورزه گه باوكى

نيره تارى بى، قه مېج [١) وشم، پلېرچېس: (٢) سگ تارى و مادر

دورگه و از پستارى.

ههويړ شيل: ههقى شيل [خمير سرشت، خمير گير.

ههويړ شيلان: ههقى شاونى ههويړ، ههقى شيلان [خمير جلايدن

ههويړگان: هوړيكي مه زوى كورده به مه ليه ندى جزيرهى سورياوله

كوردستانى بهر ده ستنى ترگان ده ژين [عشيره اى بزرگ در كوردستان،

ههويړكه: ناوچه، مه ليه نه، ههريم [منطقه

ههويړواتا: نه نگوته كه ههويړ [چويه.

ههويړه پته: ناسى كه مېرزاو [مان بهر شنه.

ههويړى: (١) وېراى، بوړى، تاراتى: (٢) زازناوى په زېږيده گاه [١)

شجاع: (٢) لقب طايفه ايردى در كوردستان.

ههويړ: (١) حه رشمه سمر، پچه ممر: (مهمان به يو له بهر زى پشه ك له مان ديوه

له ههويړى) «هه سول»: (٢) سهريق مو، بوكى سهر وويو [١) خواپگاه

شپانه گله در دشب: (٢) سرطاس

ههويړا: بر كوز بو رن [نايسرى، فرزند شوهر از زن ديگر.

ههويړس: پچه ممر، ههويړ [خواپگاه گله در دشب.

ههوى سار: ههوى يار [هو و ر.

ههوى سارى: ههقى [هو و دارى.

ههونك: چه لئك، جاريك [يك دفعه.

ههوين: تكا، خواهشت [خواهش.

ههويړ: ټامباى، ټامبى ماست و به تير [مايه ماست و پير.

ههويړا: جارى رېش [يك بار ديگر هم.

ههويړايش: (١) په نادان، حاواندنه وه: (٢) ډير كودنه وهى مثال [١)

پناه دادن: (٢) نوازش كردن و ارگريه خارج كردن كودك.

ههوين كړن: تكاو و جا كردن، خواهشت كردن [خواهش و التماس

كردن

ههوين كړدن: ټامباى ټيكردن [مايه دو شير ريخن

ههويړنى: ههقى، ههوى دارى [هو و دى.

ههه: وهى سهيرمان [حرف تعجب.

ههها: وهى سهيرمان [حرف تعجب

ههه: (١) له بوڼ به شداريت: (٢) وهى يانگ كردن بو هاور: (ههه دابه،

ههه دابه: (٣) وهى پيش سمر كونه و جوڼ. (ههه و واليكرار، ههه

مناني هار و هاج: (٤) وهى سهيرمان: (ههه له و كچه جوانه: (٥) دنه و

هیتوت: گوندیکه له کوردستان به عسی ویرانی کرد [۱] اوروستانهای ویران شده کوردستان نوسط بهتین.
هیتون: توتون، تون، تانگردانی گهواو [۱] تون حمام
هیتون: تون، تهماکو [۱] تونون
هیت: [۱] هاوتا، هاتا، حوت؛ [۲] تهر، شدار [۱] همت، جفت هم؛ [۲] سدار، تر.
هیتوان: جوتیر، جوت بهتیه [۱] برزگر
هیس: گهوامی، بین [۱] حرارت، تابش.
هیتوار: هیتوان، جوتوار [۱] برزگر.
هیج: رق هه ستاو [۱] خشمگین.
هیجی: حوازی، حوازی، حوازی [۱] خواستگاری.
هیجیکار: حو رینیکار [۱] خواستگار
هیجران: سیهب، هو [۱] انگیزه
هیجراس: هاسکه ههوا به کی گوری به [۱] اهگی سب
هیجره: دورکوتن له زند [۱] هجرت.
هیجن: حوشتری که یو سواری نالیم ده دی و باری ناکه [۱] شتر سواری
هیجوی: هیجی [۱] خواستگاری.
هیجوی کهر: هیجیکار [۱] خواستگار.
هیت: هلب، یابو، بههانه [۱] بهانه
هیج: [۱] تمشیت؛ [۲] فدت؛ (هیج بهمدیوی، هیج نههاتوه بهلاما)؛ [۳] شنت؛ (هیجیت لابه، هیجیم لایه)؛ [۴] بی فایده، (تیم قسانه هههه هسج) [۱] هیج؛ [۲] هرگز؛ [۳] سیتی حیر؛ [۴] بیهوده.
هیج: [۱] هیج، هیج، هیج [۲] بهنمای ترمون؛ [۳] لوفدی و شتری گهرداهاتو؛ [۴] حویانی که له ترسی نهفیره بهدور حو یا خول دهخو: [۵] بریتی له کسی که یوزه کراوه شیتانه ههله سویری [۱] هیج؛ [۲] آزمون؛ [۳] صدی سب و دهان شتر خشمگین و تعریک شده؛ [۴] حیر بی که از ترس سیخونک به دور خود بهچرخد؛ [۵] کنایه از کسی که خشمگین شده و دیوانهوار بهچرخد.
هیجاندن: نهزبون، تاقی کردنهوه. (دهیجینه) [۱] متحان، آزمایش کرد
هیجیت: سبت [۱] حریت
هیجیتا: سبت [۱] هود
هیجیت کی: هیج [۱] هور
هیجیتن: به هه بهک به نهوه. (هیجیتن باح) [۱] هسکدم ر شما
هیجیتیکنی: هیج [۱] هور
هیج حار: له حاردا بهحدیک [۱] هیج نار
هیجک، قولهداری سرگوریس نار، ههحک [۱] وهنگ
هیجک، ههحک [۱] وهنگ
هیجکار: بهکارتههنگ [۱] به دودحور
هیجکاره: [۱] هیجکار؛ [۲] بهسب بهرویشو. (هوناکه مان نسب هیجکاره به) [۱] بهدردنخو؛ [۲] هیجکاره.

هیجکام: نه بهک لهمانه [۱] هیجکدام.
هیج کلوج: ههه هوو سیهب [۱] هروسیده.
هیج کس: بهکه سیک [۱] هیجکس.
هیجن: [۱] ترخیان تیه، بهکارنایه؛ [۲] کس له نیمه: (هیجن نه بیستوه) [۱] بی ارزشتد؛ [۲] هیجیک از ما.
هیجیا: سبت به سبت [۱] هیج به
هیج به: ههگیز [۱] هرگز.
هیج به بی: بهلانی کهم [۱] لاقل
هیجی: [۱] بهکارنایه؛ [۲] تهم چوره [۱] به دود نمی خوری؛ [۲] این طور
هیج و یوج: بی ترخ، بیکاره [۱] بی ارزش، بهدرد نخور.
هیج و یوج: هیج و یوج [۱] بی ارزش
هیج و یوج: هیج و یوج [۱] بی ارزش.
هیجه: بی ترخه، نه تشته [۱] هیج است.
هیجهان: هجهان بیباری سور [۱] فلفل قرمز.
هیج هیج: لره لرفی و شتری گهرداهاتو؛ (هیج هیجا کوردانه شهوه فا کوردان و هرگربه وک لوکا موسیانه شهوه فا کوردا تهم ناکه نوردانه) «به بی کوردی» [۱] صدای سب و دهان شتر تحریک شده و خشمگین.
هیجی: [۱] یوزه ۲۰ هار، نهوی بهحوسی هری گریبی [۱] حسمگین [۲] دچار بیماری هاری
هیج بهک: هیج که سیک لهوا که سانه [۱] هحید.
هیدان: [۱] نوره، داسه کنان، همدان؛ [۲] سیه، سیههوه (بیسایه ی هیدای)؛ [۳] دروشمی پرسپار یو سه برمان «۴»؛ [۴] دروشمی ناسینهوه؛ [۵] گومان [۱] رام، قرار؛ [۲] عجیب؛ [۳] علامت سوال «۴»؛ [۴] علامت شناسایی؛ [۵] شک، گمان
هیدایهت: [۱] ری شاره زابون؛ (خوا هیدایهتی بهدا)؛ [۲] ناوه یو بیابان؛ [۳] لهو گوندانه ی کوردستانه که به عسی کاویلان کرد [۱] هدایت، [۲] نام مردانه؛ [۳] روستایی در کوردستان که بهتین را ویران کردند
هیدگی: [۱] به له سه رجویی؛ [۲] یشو به سه رجویی [۱] به آهستگی؛ [۲] صبر و حوصله.
هیدن: تیدن، نهوی تر [۱] آن دیگری.
هیدره: گامیشی چوارساله [۱] گامیش چهارساله
هیدی: [۱] لده رجو، سهر؛ [۲] یشو به سه رجو، (بیابانکی هیدی به) [۱] [۱] آهسته؛ [۲] بردیاهه آرام.
هیدی بوئهوه: نوقره گرتن، ناروم و [۱] رام سدر
هیدیکا، به سهر، به سه رجو (هیدیک برون) [۱] به هستگی
هیدی کردنهوه: نارام کردن، بوقره یین گرتن [۱] رام کردن
هیدی کری داسه کاندن، هه دایان [۱] ارم کردن
هیدینا: [۱] لهوه؛ [۲] ناوها [۱] ازین؛ [۲] چنین.
هیدیهو یون: هیدی بوئهوه [۱] آرام شدن.
هیدیه و کردن: هیدی کردنهوه [۱] آرام کردن
هیدی هیدی: [۱] کهم کهمه؛ [۲] سهره سهره [۱] اندک اندک؛ [۲]

یواش یواش.

هیر: (۱) گیز: (۲) ورد، هویر: (۳) سی، سی: (۱) گیز: (۲) ریز: (۳) س. عددی بین دو و چهار

هیر: فر، نیر، نه گره: (۱) ایجا

هیر: (۱) گیز، سمت حوار: (۲) گیز: (۳) ده سگی بزن: (۴) که سی که سی وه که نارد ده هاری: (۱) باسن کج: (۲) گیز و سگ: (۳) صدای ر: (۴) کوپنده حرد کسده، بود کسده.

هیرا: نرون بان و بهرین، هراوی: (۱) فراخ وسیع.

هیرام: (۱) حرسوی زنانه: (۲) هزار، جوری جیدی زنانه: (۱) چادر رانه: (۲) نوعی سانه پوس رانه.

هیران: گوندیکه له کوردستان که به عسی کاویان کرد: (۱) نام دهکده ای در کوردستان است که به میان ویران گردید.

هیران: هارین، ورد کردنی ده خیل به دهستان یان نش: (۱) بودر کردن، کوپیدن و آرد کردن غله با دستان یا آسیاب.

هیرانلن: (۱) هارین (۲) دهنگ پند کردن بزی: (۳) حیلای نه سب، حیلانلن: (۱) ارد کردن: (۲) نهر و در: (۳) شبیه کشیدن سب.

هیرا هیره: (۱) خیلکه خیلک: (۲) حیلای نه سب: (۱) قهقهه خنده: (۲) شبیه اسب

هیریش: حیلای نه سب: (۱) شبیه اسب

هیرایی: گرشادی، پائینی، هراوی: (۱) فراخی، گشادی.

هیریار: (۱) نیر بار، هیره، ده قری گیتی سوره کرا: (۲) قاپ و قاچاخی مال: (۱) ظروف سالی: (۲) ظروف خانگی

هیر بهیر: میان سیان: (۱) سه تاسه تا.

هیرین: هارین، ورد کردنی ده حل: (۱) آرد کردن غله

هیرته: هرنه، هیبه: (۱) نگ، هرنه.

هیرجه: سی زمه: (۱) سدرعه.

هیرد: ورد، هویر: (۱) خرد، ریز.

هیردد: ورده، ورنکه: (۱) خرد، ریز.

هیروز: رده ساو: (۱) خشمگین.

هیروس: سی بیست و ده: (۱) سی، بیست و ده: (۲) سب

هیروس: (۱) نوره، رده: (۲) رده: (۱) سب: (۲) سب: (۳) سب: (۴) سب

هیروس بول: ده رکه و جو: (۱) در حله شد، خشمگین شدن

هیرس دان: ده نری نوردی: (۱) رار جسم

هیرس کون: ده دال بو نوره کون: (۱) نحرک کردن بر نه جسم آمدن

هیرش، سیه: (۱) سوس

هیرسوک: مری هه مبه نورد: (۱) هه مبه خشمگین

هیرسوکن: هیرسوک: (۱) هه مبه خشمگین

هیرسوکه: هیرسوک: (۱) همیشه خشمگین

هیرسوی: سی چهل سب: (۱) سب

هیروش: (۱) زور و هیبت: (۲) بهلامار: (۳) نهره به سیرین، ورنک، هرنسک

(۱) فشار: (۲) هجوم: (۳) اشک

هیرش پرد: بهلاماردان، شالو پرد: (۱) حمله کردن.

هیرش کردن: هیرش پرد: (۱) حمله کردن

هیرش هسان: (۱) هجوم: (۲) زور و هیبت: (۱) حمله کردن: (۲) فشار و وردن

هیرفاندن: (۱) وه رگیزن، پشت و زور کردن: (۲) دما سمن، رو خاندن: (۳) ورد کردن وه که تو: (۱) برگردان: (۲) حرات کردن بتا و دیوار: (۳) حرد کردن، بود کردن

هیرغین: روخان: (۱) ریزش دیوار و کوه

هیرغیستی: شمش چهل ده، سی چهل بیست، شمشینی، سبست: (۱) تنصه، بنجاه بعلاوه ده.

هیرغیستی و ده: حه فتا حه مبی، سی چهل بیست و ده: (۱) هفتاد.

هیرفات: (۱) سی نوی، سی چین: (۲) سی نه و ده: (۱) سلاید: (۲) سدر

هیرقوت، ورد کوترا و نیرز کوپیده.

هیرقه هیرقه: دهنگی گریان، فلقو هوری گریان، هه نیسک دان: (۱) هوق

گره.

هیرک: (۱) گاشه بهرد، که قری مهن: (۲) نه سابی تا و مال: (۳) هورال، بیزک: (۴) دهشتایی بچوکی تا و چیا: (۱) صخره، خرمسک: (۲) ثانیه

مزل: (۳) حای رخت خواب در مزل: (۴) دشت کوچک محصور در میان کوهها.

هیرک: (۱) ورگ: (۲) چیکندانی مهل: (۱) شکمبه: (۲) چیمه ن پرده

هیرکول: ناوه سی: (۱) باد بزن.

هیرکه: ده خنی نیوه و تر و: (۱) عله نیمکوب.

هیرگام: سی باز هاریشن: (۱) پرش سه گام.

هیرگام به رایش: پهرینی سی باز: (۱) پرش سه گام

هیرگوش: شهنه سی حاجه: (۱) اهشون سه دندانه.

هیرگیز: هه رگیر، به هیچ کموجی: (۱) هرگر

هیرلا: سی قات، سی نوی: (۱) سلاید.

هیرله: سیانه به زنگ، شنگله بهرد که نه سیانه: (۱) سفلو

هیرن: سیه: (۱) سوم

هیرن: سیاتی تریش: (۱) سه پای دیگر

هیرنایینه: کرس، سفلو: (۱) خرد

هیرنگ: هه گ موحن: (۱) دت

هیرنه: (۱) سیه: (۲) سیه: (۱) سوم: (۲) سوم: (۳) سوم

هیرو: (۱) هه لوه، سه، ناو بحار: (۲) هه مبه، هیرو: (۱) آلو بحار: (۲) کل جسم

هیرو: هیرو، گیاه که بو ده رمان ده سی، هه مبه: (۱) کل جسم.

هیرو: (۱) هه مبه، هیرو: (۲) لهو گوساده ی کوردستان که به عسی کاویان کرد: (۱) گل ختمی: (۲) دوستایی در کوردستان که به میان آن

و ویران کردند.

هیرو: نه ی گیز، نه ی ز، کاوای گیز: (۱) ی گیز، ی سر سیه

هیروشک، هه ریشک: (۱) چنگ، تریه تا: (۲) و غر.

هیروگ، زهده سی، قیسی سیز سلاسی سلاسی شیلانه: (۱) زود لو

هيوبيکه دوشي [۱] ديوور

هيريښي: هيريښ، خوږه بڼه يې [۱] نوسومي سگ گي

هيژ: ۱. ماښهس (هيژ به هڼي به، ۲. حوی نهو بوحوي، ۳. برج، د بي، ۴. هيب (پيره ده نوښت نرف هڼي به هيژ پيره [۱] ۱. هور

ناکون: ۲. خودش، ۳. قيمت: ۴. بازهم، هتورهم

هيژا، ۱. تائسته ش: ۲. رور په نرخ: ۳. هلکته وښه، په رکه نې: ۴.

ر. ج هيب (هف ربه حده هيژ به، ۱. [۱] هتوز: ۲. رجعت: ۳.

د سده و لاي ۴. ررښ، ررښ داس

هيژا، ۱. پور پوره پورح بود، ۲. هتوز، راز: ۳. دسه، هانه: ۴.

هيشان [۱] ۱. اوزيدن: ۲. چنبدن په اطراف: ۳. تحريك، تشجيم:

۴. هتوز

هيژاندي ۱. هتوز نښ، راندي: ۲. دندن، هاندان: ۳. نرخ بود نان،

ترسندن [۱] ۱. حبانيدن: ۲. پر گيښ: ۳. اريزيي کړدن.

هيژايه: ۱. نه وښه ديتي، ۲. رور په رخه: ۳. شپوي نه وي هڼه [۱] ۱.

مي رود: ۲. اروښمند (اسه: ۳) شايستگي دارد.

هيژايي: ۱. په نوحې: ۲. شپاوي [۱] ۱. ارزښمندي: ۲. شايستگي.

هيژده دوه هڼت، ههژده [۱] هيجده.

هيژده ههم، ههژده ههم [۱] هيجدهم

هيژده هي: ههژده ههم [۱] هيجدهم

هيژم ۱. بوخوم: ۲. خودي خود [۱] ۱. برای خودم: ۲. خودم شخصا.

هيژمارتن: ههژماوتن، بزاوتن، ژماردن [۱] شمردن.

هيژير، ههژير، ههژير [۱] اخير

هيژيړکي: لهو گوڼدانه ي کوردستانه که به عسي کاويان کرد [۱]

روستا يي در کردستان که بعثيان آن را ويرن کرد

هيس: ونه ي پيډه بگ کړدن، وس، وست [۱] هيس، پي صه

هيس: ۱. هيژ، تاقهت، تو: ۲. مل خوار [۱] ۱. تير، تو: ۲. کړدن

کچ

هيس: هس سگ، ياو [۱] بخش قسمت

هيسا ۱. ټسته، هيژ، تائسته ش: ۲. تاسوده، ده حوت [۱] ۱. تاکون،

هتوز: ۲. اسوده، رحت.

هيسان: ۱. هسان، دزي دزور: ۲. تائسته ش [۱] ۱. اسان: ۲. هتوز.

هيسان: کار هسان کړدن، گه يانده سامايي [۱] کار را اسان کړدن.

هيساني: هاساني، ناساني، سانايي [۱] سماني، سهولت.

هيسبي ۱. تاسوده بي، ۲. نارمي [۱] ۱. ساس، ۲. ارمي

هست: ۱. تاسوده ۲. سسه، همر لهج [۱] ۱. هور، ۲. کور

هيست کاتي، هيس [۱] بگ هيس

هيس کوني، هيس [۱] بگ هيسا

هست کني، هست [۱] بگ هست

هيستمو: ۱. روندک، غرميښک، نه سر، نه سرين، نه شک: ۲. ټيستر، قاتر،

هتوز [۱] ۱. شک: ۲. استر.

هيسمتراني: خوږه هاويشتن [۱] بگدپراي

هيسمترسواز: قاترسواز [۱] قاترسوز

هيسترقن، هتورحي، ناگداوي نستران، هسره ودر [۱] قاطر حور

هيسټک، هسه، ټسفا، سحان [۱] سحوا

هيسټي: هيسټک [۱] استخوان.

هيسر: که ندوي په شول ته تراو [۱] کندوي غله نيده او برکه

هيسر، نسر، دسر [۱] سر

هيسک هسه هيسک [۱] سحوا

هيسسه: وه، ټاير [۱] حيثيت

هيسل، هسر، که ندوي حده ر [۱] بگ هسر

هيسل: گوشيگه [۱] معصره.

هيسن: ۱. تاسن، هسن: ۲. ماگ، ره گهر [۱] ۱. آه: ۲. ماده، گوهر.

هيسون، سون، په هساندا هيتان [۱] برقيان سايت

هيسور، هسار، عه تبار [۱] تيار

هيسوي، لهو گوڼدانه ي کوردستانه که به عسي کاوليان کرد [۱] روستايي

در کردستان که بعثيان آن را ويران کردند

هيسير: ۱. روندک هيسير، نه سر، نه شک، نه سرين، غرميښک: ۲.

په خسر، ديل [۱] ۱. اشک: ۲. اسير.

هيش: ۱. تازوگي هلکيړاوله ماندا: (دانه وښه مان کرده هيشان): ۲.

خاكي پوره بگي تايه بي، گل سوره، گلرورد [۱] ۱. پش و ذوقه: ۲.

خاک رنگي.

هيش: ۱. هرجان، دمو: ۲. ونه په که بو گيړانه ووزاگرتي تازو

هيش بزي خاوي مردی: ۳. فخراخ ناو، که تارتاو، نه سس، به سوره

(دبين فارس هيشا پسرې به): ۴. هوش، تاور: ۵. تاسس (ز

دد نان حه به حه په بير هيو هيش حه سه په) [۱] ۱. حيش: ۲. کيمه اي

برای بازايستندن حيوان: ۳. کريه، کنار آب: ۴. هوش: ۵. هتوز

هيشاور، سهرپوشي ژناو [۱] روسري.

هيشت، وشت هتي [۱] آهاي.

هيشت: ۱. راي گرت، هيشتي، هيشتي به: ۲. واري لي هينا [۱] ۱.

بگداشت: ۲. به حال خود رها کرد.

هيشتا: تائسته ش [۱] هتوز

هيشتاگي، هيسا [۱] هور

هيشتاگو، هسا [۱] هور

هيشت کوني، هيسا [۱] هور

هيشت کيني، هيسا [۱] هور

هيشتن ۱. هيس، ۲. سوه لي گهران، و هيشتن محي [۱] ۱. هور

۲. گداسد

هيشته کي: هيس [۱] هور

هيشتاني، هسا [۱] هور.

هيشتر، سري ميوه، مېچکه خوشتر [۱] سر ماده

هيشترسوار، خوشتر سوار [۱] سرموز

هيشترقان، ساره وان، سالون، وستره وان [۱] ساريان.

هيشتن: ۱. ريگه دان، نيهاره دن، که راپردي هه يو غايمده ماگو بري

(هيشتي بچم): ۲. لهو اي پشگري [۱] بهمانا ديژر کرده وه: (يا نكي

ز هشت گوریسی راه‌هیشته (۳۰) له‌پاش پی‌سگری «دا» وات: به‌ده‌وخوار کرده‌وه: (گوریسی یو داهیشته پتی سرکه‌وی، ۴۱) راگرتن و ده‌ست بن‌نمان، (ده‌ستاره‌که‌ی جی هیشته، همر به‌رحیگه هیشته، ناو هیشته‌ن باش نه) (۱) اجازه‌دن ۲، پس اری‌پشوند «را» به‌معنی در وگردن (۳) بعد اری‌پشوند «دا» به‌معنی روبه‌پایین دراز کردن (۴) هشت، باقی گذاشتن
هیشته‌ده: (۱) راگرتن؛ (۲) باقی هیشته (۱) بگهداسن؛ (۲) بامی گذاشتن.

هیشته‌خان: وچ‌ه‌ته، هه‌نوه‌تی، ژوری که‌ل وپه‌ل و نه‌ررق (۱) پستو، نیر ادوه

هیشته‌مه: هاشمه (۱) ریکی
هیشک: (۱) رشک؛ (۲) رهق (۱) حشک؛ (۲) سفت، سخت، هیشک، کسد (۱) نگهبانی
هیشکاره: داری وشک و که‌نده‌ل (۱) درخت خشک و پوسیده.
هیشکانی: به‌ز، وشک‌نی (۱) خشکی، بر، مقابل دریا
هیشکایی: (۱) هیشکایی، (۲) رشکی (۱) بگا، هیشکانی (۲) خشکی، مقابل تری.

هیشکایی: (۱) وشکی؛ (۲) ره‌قی (۱) خشکی؛ (۲) سفتی، سحی
هیشو: (۱) وشی تری؛ (۲) گولی ده‌عل (۱) خوشه‌میوه؛ (۲) خوشه‌عنه.
هیشو‌کردن: ده‌سگو و گوین کردن، گول‌چینه‌ره (۱) خوشه‌جینی.
هیشو‌گهر: گول‌چین (۱) خوشه‌چین
هیشمه: (۱) نامور، نه‌سپایی جوته؛ (۲) چارنک کینان؛ (شوه‌که دره‌هیشمه) (۱) خیش؛ (۲) بکیم، شخم زدن.

هیشمه‌ت، هه‌سبه (۱) بگا هه‌سبه
هیشمه‌مال: حیشک (۱) مانه‌سجم صاف کی
هیشی: (۱) که‌نار، قه‌راخ، قه‌راغ؛ (۲) گول‌نگدی شوزه‌وه بوگ له‌چادر، هیشی (۱) کنار؛ (۲) سکوته ویزر خیمه.
هیشی: له‌و گول‌ندامی کو‌پدستانه که به‌عسی کارلیان کرد (۱) روسپایی در کردستان که به‌تیار آن را ویرن کردید.
هیشی: (۱) گول‌نگدی شوزی خپوت و چادر؛ (۲) وشی تری؛ (۳) کر‌نوه، باگوت (۴) گوریسی ژور نه‌سئور که‌ندری ژور قایم و نه‌سئور (۱) منگوبه ویزان خیمه؛ (۲) خوشه‌میوه (۳) کرلاک (۴) ریسمان کلف

هیشیر: به‌خسیر، دیل، هیسیر (۱) سیر.
هیشیرینی: دیلیه‌ی، به‌خسیری (۱) اسارت.
هیشیک: (۱) کوژو کوژی هه‌نهرکی؛ (۲) سهرده‌سته‌ی سه‌ماکهران؛ (۳) شالان، په‌لامار (۱) صه‌فه‌رقص؛ (۲) پیشاهنگ و قاجان (۳) حمده، هیشین؛ (۱) که‌وه، هه‌شبن؛ (۲) که‌سک، سه‌ور (۱) کوود؛ (۲) سبز هیش: تماش، رواین: (هیش کری وانا: پرو به، (۱) نگاه هیش‌کون: رواین، تماشا کردن (۱) نگه کردن
هیش کری: پرو به (۱) نگاه کی
هیش‌گه: یه‌لک، یه‌لوت (۱) حسک سوو.
هیش‌هل: که‌هل، که‌فیل، لاران، سمیت (۱) کفل، یاسن

هیش هه‌ش م (۱) ماه
هیش، هیش، تماشا رواین (۱) نگاه.
هیشیر مانگی چارده (۱) به‌ده‌مه شب چهارده
هیش‌تزی: مانگی چارده (۱) به‌ده.
هیش‌ختن: درو‌ده چینه‌وی شنی دریاگ، ودرو، دروین، (ده‌هیش‌هه) (۱) رهو کردن.

هیش‌قار، نیوار (۱) عصره‌نگام.
هیش‌اره: هیش‌ار (۱) عصره‌نگام
هیش‌اری، له نیواره‌دان (۱) دره‌نگام عصر.
هیش‌استن: حنبه‌وه‌ی به‌ته‌هل که‌ دمارنکا (۱) رهو کردن.

هیش‌استن: هیش‌استن (۱) رهو کردن
هیش‌ده‌رکه‌تن: مانگ هه‌لان (۱) صلوع ده.
هیش‌چوبالقا: مانگ ناو بو (۱) ماه غروب کرد.
هیش‌ر: شیمه‌ن، جیگه‌ی لی‌زیان (۱) حای زندگی، زیستگاه.
هیش‌ر: هیزان، هارین (۱) آرد کردن.
هیش‌ران: باراش، زه‌ه‌ر (۱) بار اسباب، غله‌ اسباب.
هیش‌راندن: پسدان و به‌خودان کردن (۱) پناه دادن.
هیش‌رست: هه‌فرسته، د ریکه (۱) دوختن است.
هیش‌س، به‌خش (۱) نقش
هیش‌سندن: نه‌خشاندن (۱) معوش کردن.

هیش‌شدن: گوتایی کردن، پاش که‌وتن (۱) قصور کوته‌ی کردن.
هیش‌شهان: دهم به‌سهرچون: (اوهری مه هیش‌شها) (۱) گذشتن موسم هیش‌شهن: به‌سهرچونی کتایی بیستان و تهره‌کاری (۱) نابان موسم صیفی‌کاری.

هیش‌شیسگ: چینی قشر که‌ گولیک همر ده‌یمزی و سیر دده، کو‌ند (۱) حیوانی که برای سال دوم بچه‌ خود را شیر دهد.
هیش‌ک: (۱) مانگیه، هه‌سک، مانگی به‌کشته‌وه (۲) پیسه‌ی کوی چه‌رم و پیسته‌گرتن به‌ داروکه (۱) هلال؛ (۲) سوراخ چرم را با چوب گرفتن

هیش‌کرس، رواین تماشا کردن (۱) بگا کرس
هیش‌کری، پرو به (۱) بگا کی
هیش‌که‌ی: جوری به‌خوشی چاو (۱) نوعی بیماری جسم
هیش‌که‌ی: تماشای که‌م، بی‌روانی (۱) نگاهش کنم.
هیش‌که‌نی: پروانی، تماشای که‌ن (۱) نگاهش کنید.

هیش‌گرتن: گیرانی مانگ (۱) خسوف
هیش‌زده، دهم‌ده، هانه‌ده (۱) محرک.
هیش‌هرون: مانگ‌هه‌ن، ناف‌ه‌ه‌ش (۱) مه‌باب.
هیش‌ی: (۱) هومید، ناوات؛ (۲) تک، رجا نه‌رجو (۱) امید، ارزو؛ (۲) شدعت، حواش.

هیش‌ی‌برین: نه‌ومید بو (۱) نا‌میدشدن.
هیش‌ی‌بو: به‌ناوات بو، به‌ته‌مابون (۱) امیدوار بودن.
هیش‌یدار: (۱) ناوات‌ه‌خواره (۲) به‌هومید (۱) وژوند؛ (۲) میدوار

هَيْثِي كَرَن: (۱) تَكَوَرُ جَا كَرَدَن: (۲) نَاوَت خَوَزْتَن [۱] ۱. تَسْمَا وَ حَوَاشِش كَرَدَن: (۲) آرُود شَتَن

هَيْثِي مَان: يَه هَوْمِيْدَه وَ جَوَه تَوَزِي كَرَدَن: (تَم هَلْشَاتَه مَان) [۱] اَمِيْدَوَار تَه مَنظَر بُوْدَن.

هَيْثِيَن هَمِيَن * مَرَا [۱] مَایَه بِیَر وَ مَسَد

هَيْق: (۱) حَقِيق، گَمَرَاهِي نَاوِي دِلَو سَتَاو: (۲) دَه نِگِي بِدَر لَه زَشَانَه وَ (۳) سَاوَه [۱] ۱. بَر گَش اَب رَا کَدَا (۲) تَهْوَح: (۳) مِي.

هَيْقَايَه ت هَه يَه يَه، حَسْكَه ت، حِيْرُوْش [۱] دَا سَتَاو

هَيْقَم: (۱) قَايَم وَ پَنَه وَ (۲) زَه لَاح [۱] (۱) مَحْکَم وَ اسْتَوَار: (۲) نَوَمَنَد.

هَيْک: يَه بَر، نِکُو [۱] بَکْهَو، نَا گَه نِي.

هَيْک: (۱) خَا، هِي: (۲) رَه يَاهِي کُوْن [۱] (۱) تَحْم پَرَنَدَه: (۲) بِيضَه.

هَيْکَا: لَه بَرِيک، گُورُو گُومَم [۱] نَاخُود آگَا

هَيْکَار: (۱) فَيَر کَمَن، فَيَر کَار: (۲) فَيَر کَار، کَار سَاس [۱] (۱) اَمُورِيْدَه، آمو زگَار: (۲) کَار شَنَاس تَعْمِيْم دِيْدَه.

هَيْکَنَه: پِيْتَاکُو يَاهِي نَاغَا يَه هَيْکَا [۱] بَهْرَه مَال کَا نَه اَز تَحْم مَرَع.

هَيْکَانِي: گَمَه ي هَيْکَه شَکِيَه [۱] بَارِي تَحْم مَرَع شَکِي

هَيْکَايَه: سَمَر گُورُوشْتَه، يَه زِلَه [۱] حِکَايَت.

هَيْکَدَان، قُوْته جُوْرَه ي بَالْدَارِي هَيْکَه کَر [۱] تَحْمَدَان پَرَنَدَه تَحْم گَدَار.

هَيْک شَکَا نَدَن: هَيْکَه شَکِيَه [۱] بَارِي تَحْم مَرَع شَکِي.

هِي کَرَن: (۱) فَيَر کَرَدَن، هُوِيَن کَرَن: (۲) هَيْکَه کَرَدَن، هِي گَرَن [۱] (۱) نَادَدَا: (۲) تَحْم گَد شَتَن

هِي کَرُوْن، تَمَرِي خَاوِيْدَن [۱] تَمَرِي

هِي کَرَن: خَا د نِي، هَيْکَه کَرَدَن [۱] تَحْم گَدَا شَتَن.

هِي کَه مَاسِي: گَمَرَا ي نَاوَر گِي مَاسِي [۱] تَحْمَلَه دُورَن شَکَم مَاهِي

هِي کَ وَرُوْن سَمَرُو [۱] سَمَرُو

هِي کَهَر: هِي کَار، فَيَر کَهَر، مَاهُو سَتَا، سَهِيْدَا [۱] آمو زگَار

هِي کَه وَرُوْن: هِي وَرُوْن، هِي کَه وَرُوْن [۱] سَمَرُو

هِي کَهَل: يَه تَمَرِي هِي کَه [۱] بِيضُو ي.

هِي کِي: جُولَانِي [۱] بَا قَد گِي

هِي کِي گُوْن، هِي کَه گُوْن [۱] بِيضَه بَرِيَه

هِي کَ: هِي کَ، خَا، هِي کَه [۱] تَحْم بَرِيَه

هِي گَا: مَوْجَه، کِي کَه [۱] مَزُوْعَه، کَشْتَزَان

هِي گَا: مَوْجَه، مَهْرُو، کِي کَه، هِي گَا [۱] مَرَعَه

هِي گَن: يَن وَ يَرَان، دَه رُو سَتَا نِ هَان [۱] حَرِيْف کَسِي شَدَن، زَه عَهْدَه بَر آمَدَن.

هِي گَن گِي: (۱) هِي زِي، شِيَاوِي: (۲) لِي هَاتُو ي [۱] (۱) لِمَا قَت: (۲) قَا نِلْمَت.

هِي ل: (۱) رَه نِگِي قَاوَه يِي تَا چُو خ: (۲) حِيْلَه ي تَه سَمِي: (۳) حُولِي، لُو س وَ

سَو [۱] (۱) رِي گ فِهْوَه ي رُو شَن: (۲) شِيَهْ اَسَب: (۳) صَا ف وَ لِيَر

هِي ل: (۱) حِيْل، دَه نِکِي کِي يُوْن حُوْشَه: (۲) يَاشْگَرِي کَه يَه مَانَا کَه سِي کَه

هِي سَن کَا رِيَه ي: (۳) مَهْد يِي جَه نِگ: (۴) خَوَار، لَار، جَه يِل: (۵)

شَهْرَا مَه: (۶) جَه نِگَه، مَهْرَه: (۷) دِي کِي لِي زَه وَرَه: (۸) دَرَم، پَه تَا، نَارَا،

هَال: (۹) هِي زَه: (۱۰) يَه کُوْمَه وَ يُو يُو زَاوِي مَهْل وَ مَاسِي: (جُوْته

هِي لَه کَره): (۱۱) جُوْرِي تَهْلَه: (۱۲) لَا، قَا يِي، تَهْرَه: (۱۳) هَاوِيْر دُوْر

هَه مَولَا: (۱۴) جَه غَزَا: (۱۵) زُوْر، زَه حَمَه: (تَمَر هِي کَ هِيْل کُولَاه): (۱۶)

بُو جَه قِي کُوْرِي هَه لَه زَكِي [۱] (۱) دَا نَه حُو شَبُو ي هِيْل: (۲) پَسُوْنَد يَه

مَعِي گَدَارَنَدَه: (۳) حِيْدَان حَنگ: (۴) کِي ج وَ نَاهَمُوَار: (۵) حَسْگَه مَه: (۶)

مُوسَم، اُوْدَن: (۷) دَر خَتِي اسْت جَنگِلِي: (۸) بِيْمَارِي عَمُو مِي: (۹) نِيْرُو

تَرَان: (۱۰) شَکَاو دَسْتَه جَمْعِي پَرَنَدَه وَ مَاهِي: (۱۱) نُو عِي تَهْلَه: (۱۲)

طَرَف، سَو: (۱۳) دُور وَ يَر، هَمَه اَطْرَاف: (۱۴) دَا يَرَه: (۱۵) بِي سِيَاو: (۱۶)

مَر کُز دَا يَرَه رَقْص دَسْتَه جَمْعِي

هِيْل: (۱) حَمِي حُوْت: (۲) يَاشْگَرِي يَه وَ نَا: کَه سِي کَه هِي شِسَه وَ دَه کَا: (۳)

مَه يَدَنِي شَهْر، شَهْر گَه [۱] (۱) شِيَاو شَخْم: (۲) پَسُوْنَد هَا عِلِي هَشْتَن.

گَدَارَنَدَه: (۳) حِيْدَان جَنگ.

هِي لَا: (۱) يَه حَتِي هَشْت: (۲) لِي گَهَر [۱] (۱) حَا گَدَا شَب: (۲) گَد شَت کُود

هِي لَاک: (۱) مَانْدُو شَه کَه ت، خَه سَه: (۲) بَقَه، خَه تَهْرَا: (۳) تَه خُوْشِي کَه

لَه مَرْدَن نَزِيک يِي [۱] (۱) حَسَه: (۲) خَطَر: (۳) بِيْمَار بَد حَال.

هِي لَاک بُوْن: (۱) شَه کَمَب بُوْن، مَانْدُو بُوْن: (۲) مَرْدَن [۱] (۱) خَه سَه شَدَن:

(۲) يَه هَلَاکَت رَسِيْدَن.

هِي لَال: (۱) مَان گِيْلَه، هَه يَشْک، هِي شْک، مَان گِي يَه کَشَه وَ: (۲) چِي کَه ي

دَر بَرَن [۱] (۱) هَلَال مَاه: (۲) خَلَال دَنَدَن.

هِي لَالِي: تَا قِي، سَمَرَه وَ رَاوَه ي يَه تَا قِي دَر وِ سَت کَرَاو [۱] طَا قِي سَر دَر وِ رُو ي.

هِي لَام: (۱) هِي شَتَم: (۲) جِيْم هِي شَت [۱] (۱) اَحَا زَه دَا دَم: (۲) جَا گَد شَتَم.

هِي لَام زِيَا: هَهْرَه يِي مَارُو [۱] مُوسَم مَزُو ج چِي نِي

هِي لَان: (۱) لَانَه، مَالِي بَالْدَار: (۲) هِي شَتَن: (۳) گُوم کَرَدَن: (۴) جُولَانَه ي

گُورِي س [۱] (۱) آ شَمَانَه: (۲) هَشْتِي، گَد شَتَن: (۳) گَم کَرَدَن: (۴) تَاب

تَاب يَارِي.

هِي لَان: (۱) هِي شَتَن، چِي هِي شَتَن: (۲) هِي شَتَن نِي جَاهَر دَان [۱] (۱) هَشْتَن: (۲)

جَاهَر دَن.

هِي لَانَدَش: وِي ي، گُومِي، وَ نَدَا يِي [۱] گَمِي، گَم بُوْدَن.

هِي لَانَدَن: هَاوَا کَرَدَن لَه تَه سِيَه وَ، حِي لَانَدَن [۱] شِيَه کَشِيْدَن.

هِي لَانَدَن: (۱) هِي شَتَن: (۲) گُوم کَرَدَن [۱] (۱) هَشْتَن: (۲) گَم کَرَدَن

هِي لَانَه: لَانَه، لَوْنَه، مَالِي پَرَنَدَه، هِي نِي ن [۱] اَشِيَانَه.

هِي لَانَه وَرَه: گَهْرَانِي مَامَر بُو جِي کَه ي هِي کَ لِي کَرَن [۱] جِسْتَحُو ي مَرَع

خَان گِي يَرِي حَا ي تَحْم گَدَارِي.

هِي لَانَه وَرِي: هِي لَانَه وَرَه [۱] بَگ هِي لَانَه وَرَه.

هِي لَانَه شِيَاوَن: بَرِي نِي لَه تَاوَرَه وَ تَهْرَه بُوْن [۱] کَمَا يَه اَز اَوَارَه وَ بِي نُو شَتَن.

هِي لَانَه ک: جُولَانَه ي يَه حُوْش وَ مَنْدَال [۱] سَو.

هِي لَانَه وَا ز: لَوْنَه، هِي لَانَه لِي نِي کَه جُو گ [۱] کَنَا يَه اَز بِي نُو وَ اَوَارَه.

هِي لَانِي س، هَهْل هِي لَان، يِلَنَد کَرَدَن [۱] يِلَنَد کَرَدَن.

هِي لَو: (۱) يَا ک وَ خَاوِيْن: (۲) رُوْت وَ بِي جَل ک: (۳) رَه سَه وَ نَه جِي م زَا دَه [۱] (۱)

يَا ک وَ تَمِي ز: (۲) لَخْت وَ عَرِيَا ن: (۳) اَحِيْل وَ تَجِي ب زَا دَه.

هِي لَو يَسْتَن، هَه لَوَه سِي س [۱] وَ يَسْتَن.

هِي لَو يَسِي نِگ: گِيَا يَه کَه [۱] گِيَا يَه اسْت.

هِي لَت: يَه هَنِي تَهْرَه [۱] بَا قِي مِي گَدَارَد.

هِي لَشْتَن، هِي لَان، رَا گَرَن [۱] هَشْتَن، بَگَه د شَتَن.

هیللی: هارینه، عهینک، مرلیک، قوئی، جام، قودیک [۱] اییه

هیللی: (۱) هینک، حه، هئی، هینگ، هیلک، هینکه؛ (۲) ئاوشه [۱] (۱) نجم برتده؛ (۲) تینه.

هیللی قان: راکه، رملک، مارک [۱] نگا، مارک

هیللی ئاتلک: هیللی قان [۱] نگا، مارک

هیلینان: هیلانه لانه، لونه [۱] آسیانه.

هیلین: (۱) هیلانه، (۲) هیلان، جی هیشن؛ (۳) گوم کردن؛ (۴) برنی له شهرمی زن [۱] (۱) شپنه؛ (۲) هشتن، جاگد شتن؛ (۳) گم کردن؛ (۴) کتایه ر شرمگاه زن.

هیللیک: هیلانوکدی بالداوری بچوک [۱] آسیانه برتده کوحک.

هیلیم: (۱) بندغه، حیم، پنجهسی خانو؛ (۲) بهردی رله گامه [۱] ۱، ساس، شایوده، ریرینا؛ (۲) سنگ بزرگ.

هیلیم: (۱) هیلیم، غیم؛ (۲) خوم، بوخوم؛ (۳) دیم، دههیم؛ (۴) وهوش و ئاکارا (۵) لا، ئک، کن، ئالی [۱] (۱) اساس، شالوده؛ (۲) خودم؛ (۳) می، یم؛ (۴) روش و اخلاق؛ (۵) ئود.

هیلیم: (۱) نیسره، عاسیره؛ (۲) هیلیم [۱] (۱) اساره؛ (۲) هور هیلیم: (۱) هیلیم؛ (۲) حومان؛ (۳) ماک، مادده؛ (۴) سیاهی مونس [۱] (۱) هنوز؛ (۲) خودمان؛ (۳) عنصر، ماده؛ (۴) فاکتور فروش.

هیلیم: بهرگ یان همر بومانیکی دازووی و بجز و بجز بؤگه بؤگور، سول [۱] پارچه بوسیده پاره ناه

هیلیم: تاریکاری کومه [۱] امد

هیلیم: بهر بهر، بهر [۱] بسانگدا

هیلیم: بیاغه، بیا [۱] بسانگ ری

هیلیم: ههماری سوئتی، عه یاری تیرگ [۱] بیهیم

هیلیم: (۱) پیهوتی، چاکه؛ (۲) بزیروته نرسان [۱] (۱) مردانگی؛ (۲) تصمیم و قاطعیت، همت

هیلیم: ئی من، شتی بهر بهر [۱] مال من، مربوط به من.

هیلیم: (۱) ئارام، پشو له سه رخو؛ (۲) ئازسای شاعیری همر بهرزی هارچمخ بو که له سه ره تاگنی سالی ۱۳۶۵ د دنیای بهجی هیلیم [۱] (۱) آرام، شکیب؛ (۲) تخلص شاعر بهدیه معاصر کرد که اوایل سال ۱۳۶۵ بدرو حیات گفت.

هیلیم: دنیای ئارامو بی کیشمو شهر [۱] آرامش، امنیت، دنیای صبح

هیلیم: ئارامی [۱] آرامش

هیلیم: بیهیم بیهیم، بیهیم بیهیم [۱] آرامش، سرگرفت

هیلیم: کردنهوه، ئارام کردنهوه [۱] آرامش دادن.

هیلیم: ئارامی [۱] آرامش.

هیلیم: (۱) له سرخوئی؛ (۲) ئاسوده بی ولات [۱] (۱) آرامی؛ (۲) امنیت کشور.

هیلیم: هیلیم، هیلیم، هیلیم [۱] نگا، هیلیم.

هیلیم: (۱) داوین یاک؛ (۲) ناوی زبانه [۱] (۱) پاکدامن؛ (۲) نام زنانه

هیلیم: (۱) لکه داری هله ترانوته [۱] تیرنگ [۱] (۱) شاهه های هرس شده.

(۲) هیمه.

هیلیم: (۱) بناغه بی؛ (۲) بهردی [۱] (۱) اساسی؛ (۲) سنگی هیلیم: گوسدیکه له کوردستان به عسی و ئانی کرد [۱] از روستاهای ویران شده کوردستان توسط بعثیان

هیلیم: (۱) قوماشی زور ناسکی بهرگنه گر؛ (۲) شتی، نیم، بهر بی روی [۱] (۱) پارچه نازک کم دوام؛ (۲) نیم، رطوبت.

هیلیم: (۱) داوین یاک، هیلیم؛ (۲) سوی زنانه [۱] (۱) پاکد من؛ (۲) نام زنانه، هیلیم شتی، تدرایی زهوی، هیلیم [۱] نیم، رطوبت زمین

هیلیم: (۱) ررای پوار؛ (۲) نم کیشمار، شیدار [۱] (۱) بوسیده؛ (۲) رطوبت زده، نم کشیده

هیلیم: (۱) دهه، کت، ئو؛ (۲) حی، سالی، ناییدی؛ (نم کتیه هیلیم)؛ (۳) وانیک، قشت، و لک، همرامه، ده سوکه؛ (۴) هیر، هوین، ده سو؛ (۵) راست؛ (۶) های، هه وال و هه بهر؛ (۷) نهسا، دهی، (هیلیم جیتر)؛ (۸) نهوان؛ (۹) نهوتنه [۱] (۱) دم، لحظه؛ (۲) ویزه، منسوب به؛ (۳) چیز آن

چیز؛ (۲) تعلیم، آموزش؛ (۵) علم، دتشی؛ (۶) های حیر، حیردار؛ (۷) بالله، دامه بده؛ (۸) آنها؛ (۹) یتها.

هیلیم: (۱) باشگری بهواتا، ئیری دهه یی؛ (نم هیلیم، ئاو هیلیم)؛ (۲) ناوها؛ (۳) ئهوه نده، هیلیم؛ (۴) کانی؛ (۵) ناوچه به که لای دیار به کر [۱] (۱) پسوند به معنی آورنده؛ (۲) جتین؛ (۳) یتن؛ (۴) چشمه؛ (۵) ناحیه دی

در کوردستان.

هیلیم: (۱) هیلیم، ئاورد؛ (۲) زما، دل و شیار زور بهر بهر له فیر بوند؛ (۳) همر ئیسسه، ئوکه، نهو؛ (۴) دیسان پتر؛ (۵) بهم زبانه، نازگی؛ (هیلیم) زه وحی به [۱] (۱) آورد؛ (۲) آموزش دیده و ماهر؛ (۳) هیلیم الان؛ (۴) بارهم بیشتر؛ (۵) نازگی، به تازگی.

هیلیم: هاورد، ئاورد؛ (نم هیلیم، کتیه هیلیم) [۱] آورد.

هیلیم: هوررد [۱] ورد

هیلیم: بهر بهر پی گه یاندن [۱] بهر بهر رساندن.

هیلیم: بهر بهر بهر [۱] یادآوری کردن.

هیلیم: جی؛ (۱) تندیامی و بهر گه زو له جی جو چاکر دندهوه؛ (۲) بهجی هیلیم، بیک هیلیم [۱] (۱) اقدام درخته را معالجه کردن؛ (۲) بهجام دادن کار

هیلیم: (۱) گیزانهوه؛ (کهره کم زو بهر هیلیمهوه)؛ (۲) ناوکی که وئو چاره کردن؛ (۳) هیلیمه جی تندیامی و بهر گه زو (۴) بیهیم تندیامی گهرم

کهرم [۱] (۱) بارگردیدن؛ (۲) لاف افتاده (نوعی بیماری) را علاج کردن؛ (۳) اقدام درخته را جدا ساختن؛ (۴) نان از گری در تور

فتادن.

هیلیم: چاکر کردنی ناو و تندیامی له جی چوگ [۱] معالجه ناب و

تندام ازجا خورفته

هیلیم: بهر بهر بهر [۱] یادآوری کردن.

هیلیم: بهر بهر بهر [۱] یادآوری کردن.

هیلیم: هیلیم، هیلیم، هیلیم [۱] نگا، هیلیم.

هیلیم: (۱) داوین یاک؛ (۲) ناوی زبانه [۱] (۱) پاکدامن؛ (۲) نام زنانه

هیلیم: (۱) لکه داری هله ترانوته [۱] تیرنگ [۱] (۱) شاهه های هرس شده.

دیدن

هين بويي: راهانو، فېرېرگ، خوښه وار [۱] آموزش ديده، باسواد.
هينجان: ټاو دهرهينان له شتي ټول، هه لېنجان [۱] مایع را با ظرف
برکش.

هينجانه: ۱. ساکاسي، نېجانه: ۲. ته شتي هوير له سو لوت [۱] ۱.
شهکاسه: ۲. تېب سغالي پراي خمير.
هينجه: خينجه، خوښه لوه به سغرو ژور پوره وه [۱] بهخي کما.
هينجهت هه جعت، به هاه (جهه کردود هير لم به هينجهه) [۱]
به به.

هينجهت هينجهت به هاه به هاه [۱] به هاه
هيند: ۱. هين، هيد، نه ند، بار: ۲. ولايکه: ۳. همرچه ند [۱] ۱. اند: ۲.
هينستان: ۳. هرچند.

هيند: ۱. جهتي: ۲. نه وېدي: ۳. کم [۱] ۱. هرچند: ۲. چندي: ۳.
اندک.

هيندار: ۱. فېرکار، ماموستا، سهدا، دهرسېز، نه ويز: ۲. خوښه وار [۱]
۱. معلم: ۲. درس خوانده.

هينداوي: ۱. پېشه ي فېرکار، کاري و نه ويز: ۲. خنده واري [۱] ۱.
مورگوي: ۲. باسوادي.

هيندويي: جوړي هدي، جه به ش، شمې، شوئي [۱] وغي هندوانه.
هينده: د موده رگايه کي زل که زورکس له کارنک هاوکرين [۱] مؤسسه.
هينه: ۱. نه وېنه: ۲. نه وېدي [۱] ۱. اين اندازه: ۲. هرچند
هينه ي: ۱. نه وېده ي: (هينه ي نه دامي): ۲. همرچه نده (هينه ي من
ده گه ليا مائو بوم) [۱] ۱. اين اندازه: ۲. هرچند.
هيندي: ۱. نه وېدي: ۲. به نه داري. (هيندي ده نکه نوکېک) [۱] ۱.
اندر: ۲. په اندازه.

هيندي، حکي، کمي له سني [۱] ندکي، بعضي
هينديک: ۱. کميک به سني: ۲. بهه کمي [۱] ۱. اندکي: ۲. بعضي
سبحس.

هينوين: ۱. وه نه وردان: ۲. داهيران له بي خه وي [۱] ۱. چرت زدن: ۲.
از بخوايي خسته شدي.

هينک، هينک، هونک، هونک [۱] حد
هينکار: ۱. فېرکار: ۲. توژه وه [۱] ۱. آموزگار: ۲. پروهشگر.
هينکاري: ۱. کاري هينکار: ۲. توژه وه [۱] ۱. آموزگاري: ۲. پروهش
هينکايي: فېنکايي، هونکايي [۱] خنکي.
هين کرن: فېرکرن، هغوئن، هوي کرن، هني کرن [۱] آموخن، آموزش
دادن.

هينکو: که وايي، چا که وايي [۱] گر چين باشد، حال که چين است.
هينکوره: فېرکار [۱] آموزگار.

هينگما: ۱. نه وسا، نه ودم: ۲. نېسه، نوکه، نهو، نېسه، نه لجان [۱] ۱.
نگاه: ۲. اکنون.

هينگمه: لهو گوته دي کوردستانه که به عمي کوليان کرد [۱] روستايي
در کردستان که به تيان ن ويران کرد.

هينگوي: چا نه وسا [۱] پس نگه

هينگه: فېرگه [۱] آموزشگاه.

هينگي: نه وسا [۱] نگاه

هينگي، نه وېده ي [۱] ۱. رس

هينگين: هينگي، نه وېده ي [۱] نگاه، اوبه

هينر: ۱. کسي که ستي ديني: ۲. پره به قيمت، هينايي: (پ يادي گولم
دل به ريني / رسد ري هزار نه وېده ديني) (همه و زيني خاني) [۱] ۱.
آورده: ۲. ارش.

هيني: ۱. کاني، سمرچاوه: ۲. نه وېده ي [۱] ۱. چشمه: ۲.
بدبسا.

هيو: ۱. هيف، هيف، بهاش، غت: ۲. کپشه وه لالا، ناژ وه: ۳. وشه ي
گه به يي کردن. (هيو به ورت نه کرد): ۴. به، شتي [۱] ۱. نگاه: ۲. شوب
و بوا: ۳. کمه تمسخر: ۴. به، رطوبت

هيو: هوميد [۱] ميد

هيو ايرين: به هوميد يو [۱] ما ميدشدن

هيو ات: ۱. دهر دو ژاني: ۲. هوميدت [۱] ۱. درد و به شديده: ۲.
اميدت.

هيو اذار: به هوميد [۱] اميدوار.

هيو ار: تيار [۱] عصر هينگار.

هيو اره: تياره [۱] عصر هينگار

هيو اري: له تياره د [۱] دره هينگار عصر.

هيو اش: به سهايي، به سغرو، هيد ي [۱] يواش، اهسته.

هيو ان: هيو ان [۱] يو، سکوي سريوشينه، تراس.

هيو ايي: ۱. شتي، به، تفرين زوده: ۲. تياروي [۱] ۱. به، رطوبت: ۲.
سيرا يي، پرا يي.

هيو چي: ناژ وه چي، فتنه، مایه قتنه، سهره سوده [۱] آشويگر

هيو و: ۱. هيمس، هيد ي، تيارم: ۲. په ناگا، دالده: ۳. نه واه، جيگه: ۴.
بوري، سايي، نه ترسان [۱] ۱. آرام: ۲. پناهگه: ۳. مسکن: ۴.
شجاعت.

هيو و ارندين: ۱. هيد ي کرد نه وه: ۲. په ددان: ۳. جيگه پي دان: ۴. غيرت
وه به ران [۱] ۱. آرام کردن: ۲. پناه دادن: ۳. اسکان دادن: ۴. تشجيع
کردن

هيو و پون: تيارم گرتن، داسه کن، هه ددان [۱] آرام گرفتن.

هيو و پونه وه: تيارم پونه وه، داسه کنان [۱] آرامش يافتن

هيو و رين: ۱. تيارم گرتن، هيد ي و هيمس پونه وه: ۲. حاو نه وه له بين يائي
که سیک: ۳. نه ترسان: ۴. جيگه ده سکه وتن [۱] ۱. آرامش يافتن:

۲. دريانه کسي مئيت يافتن: ۳. شجاع بودن، نرسيدن: ۴. جاي
سکونت يافتن.

هيو شين: به سهرچوئي چاخي نه و کاري و بيستان هيقشين [۱] سر آمدن
موسم صيفي کاري.

هيو لا: هه لوا [۱] حلوا.

هيو ان: هيمس [۱] آرام.

هيو ناشياپه نه: له ده وه ستن [۱] درحو ب برحاس

هېوېس: سې، پېستو ده [۱] عدد سې.

هې هې: (۱) دهنگې پېكېه نېني كه مقرر له قافې: (۲) دهنگې گرياني به نوكه نوک [۱] صدای خنده آهسته: (۲) صدای گریه آهسته.

هې هې: (۱) وتېهې پاتېگ كړدې مېگمل: (۲) وېهې گانښه پېن كړدو باورښه كړدن [۱] كلمه صداكېردن گلد: (۲) كمه تمسخر و باورنكېدون

هېهېكه كړه: باښده كه شمو ناخوږې ده نكي ورك نډوړه واپه بلن هې هې

[۱] برنډه اي سب شې مدار

هېي ۵ مدار، مدار [۱] مدار

هېي: وېن ده نكېس [هېي نهوړه چلې كې؟] [۱] حرف نډ.

هېي رېس: خبرې ي ي مداره [۱] عدد ي

هېي زوا: تڼو ووشك كه يو گړو ده كړن [۱] نوعي وړ غځكسې

هې پدې، تليساوړه نهوړوگ [۱] خپېس شېه.

هېوې هېمې [۱] وېس

هېوړه: (۱) هډپوړه په هې، هې: (۲) يو نډوړه: (هېوړه وډوړ) [۱] مېوړه په: (۲) په اېن سې.

هېوړه: پراي مېړد [۱] پر نډشوهر.

هېوړو هېوړو [۱] پر نډشوهر.

هېوړوړا: قره نډې هېوړو [۱] پراوړده شوهر.

هېوړوړن: پراڼنې مېړد [۱] رن پراوړ شوهر

هېوړوړه گامېشې سې ساله [۱] گاوېشې سه ساله.

هېوړي سدا [۱] سدا [۱] سدا

هېوړي (۱) لك رډت رډوړه [۲] هوړمډ، هوړمې [۳] سې، هېي، سې: (۴)

سډوړم، مارگ [۱] سړه سې، (۲) سډوړه، (۳) سړه، (۴) سړه.

هېوېشې نډوړې رډس سې [۱] طول سېس

هېوړېدوړه په هوړمډ [۱] امدوړ.

هېوړېن: نامېان، هډوړن [۱] مډه پېهر و ماست



ی: ۱) دومین هفتی نهف و پینتکی عارده بی یه که عارده پیش له نارامیه کانیهوه به میرات پوری به جتی ماوه که بیسبوشهش پیتی بدهنگه پنج براده و کورته براونکی زاگری ههیه به کوردی ناویان ساوه زه نه و نیاریان رایه ده بی له سهری زا به رستی: ۲) نامر ازونکی زیمانی به مانای نییه تی به حاوه نی ده گه به تی: (حده دی و سوان، بایزی پیروفت: ۳) به باشلی وشه وه بنوسی تاکی ده گه به تی: (پیاوی، کورنی: ۴) نامر ازنی خده به رده نه: (به هار نایی له سهرمایی حه لاس بین) ۱) آخرین حرف خط عربی: ۲) علامت اضافه منکی: ۳) پسوند وحدت: ۴) پسوند خبری.

یا، ۱) تی، نه، له زیادی دیت وه ده. (ده نویسه، تی باشه، نه چا که، یا خوشه: ۲) نان، نا، نام، بو نیوان خسن: (یا به جو یا پسو: ۳) ملکه به تی تاییه تی بو ژن: (یا منه ندمه ته: ۴) نهوشته دی، نهوکه سه دی، نهوی، (یا ته کری، یا ته گوئی: ۵) حق، شوین، (ماکه: ۶) ونه دی زیرگرتن بو ژنی چی گه وده به دواندیدا: (پامروفت، پاشهم، پزتری: ۷) سموزگاری: (ته گیر پ یا من دکی هر بکه: ۸) وشه یانگ کردن بو ده هاساهات: (یا عه وس، یا خوزی کال: ۹) بو د کوتن: (ماشلا کوزی تمپا مه ز بو یه: ۱۰) نهو: ۱۱) به لی: ۱۲) نهی: ۱۳) وه کری، ندوله: ۱) حرف تأکید: ۲) یا: ۳) حرف ملکیت مؤنث: ۴) آن چیر ان کس: ۵) حای، مکان: ۶) کلمه احترام خطاب به بانوی محترم: ۷) کلمه راهنمایی: ۸) کلمه استغاثه، استمداد: ۹) حرف تأکید: ۱۰) او: ۱۱) پلی: ۱۲) ای، حرف بدا: ۱۳) بار، گشوده.

یاب: ده سکوت: (نا یاب، ۱) دستاورد
یاباش: له سهرحو، هیدیکا، سه برکه ۱) هسته، یواش.
یابان: بیابان، سارا، چولگه ۱) بیابان.
بیابان راجه رایش: زبان له بیابان، دور له ناوایی ز بوردن ۱) وندگی در بیابان.

یابان کهوتش: وه چول کهوتن، دانه سار ۱) به صحرا زدن
یابانی: بیابانی، چول به رست ۱) بیابانی
یایانیهی: سارا نشینی، چول به رستی ۱) بیابان نشینی.

یاپز: جیره بو نه قیرو هه زاران ۱) حیره ههر،
یابو: ۱) باگ کردن به بو: ۲) دور له نسر و به لایه وه بی به ۱)
کلمه خطاب به بدر: ۲) کلمه گنه ر دره.

یابو: ۱) نه سیمی ماهه جسی در کشش: ۲) برنی له سادی به رمی به مه: ۱)
۱) بو: ۲) کدیه ر نفهم شیل
یابون: یابان، بیابان، سار ۱) بیابان
یابه: بیات، نیحاد: ۱) ساد، سحد

یابه کردن: بنیات نان، دروس کردن ۱) ایجاد کردن.
یابراخ: ۱) گه لامبو: ۲) دوله ی گه لامبو، نیراخ ۱) برگ مو: ۲) دلمه برگ مو

یابراخ: یابراخ ۱) بگ: یابراخ
یابنجی: ۱) دیو حامه: ۲) قهره نجی ۱) بگا: دیو حامه: ۲) نگا،
قهره نجی.

یاتاخ: ۱) نوب، نمن، که له پهل یی خه و تس، پتخه: ۲) جی، ماوا: ۱)
رححواب: ۲) حا و مکان

یاجوج: ۱) نا جوج، عاجوج ۱) یاجوج.
یاجوج باجوج: ۱) عاجوج باجوج: ۲) برنی له هزاره زیله، خه لکی
روزی تیکه ل بیکه ل ۱) یاجوج باجوج: ۲) کدیه از شلوغی و
بی نظمی.

یاجیرایته: به ره و یاش گه زامهوه ۱) به عقب برگشتن
یاخز: بوان ۱) بازن.

یاخچه: گویدیکه له کوردستان به عسی و فرانی کرد ۱) دروساهای
ویران شده کوردستان توسط بعثیان.

یاخته هه: لهو گونسانه ی کوردستانه که به عسی کاویان کرد ۱)
روستایی در کوردستان که بعثیان آن را ویران کردند
یاخته: نالان، بویر، پوز ۱) عارت.
یاخته وو: شس واهه به: ۲) کاری وانه کری ۱) چنین چیزی ممکن است؟.
یاخو: نان، نام، نا، یا ۱) یا اینکه

(۵) پسوندی است که فعل را به مصدر تبدیل می کند؛ (۶) کمک کننده، ناوړ.
 یارا: (۱) همی یار له سهره تایی گورانی ده نلین (۲) تاپشت وون (۳) ای یار؛ (۲) تپ وون، یارا
 یواخه، لهو گویدای کوردستانه که به عسی کاوولیان کرد (۳) روستایی در کوردستان که بهشیا آن را ویرن کردند.
 یاران: (۱) دوستان؛ (۲) دلپه ران؛ (۳) هوگر، ته دی خو به دوست به ته وه ده گری (۱) دوستان؛ (۲) دلبران؛ (۳) انیس
 یاران به گی؛ گوندیکه له کوردستان به عسی ویرانی کرد (۳) و روستاهای ویران شده کوردستان توسط بهشیا
 یوانیهن: (۱) گه پو گمه، یاری کر (۲) به قه سنی نه به راستی (۳) (۱) بازی و سر گرمی (۲) به شوخی، مقابل جدی
 یوزبی: هاوار له تو خوایه، یاز بی (۳) بارت، حد
 یازد: پیوانه به کی قوماشه نه وه دو دوسته می میره و چارده گری به گزی کوردی به (۳) یازد انگلیسی.
 یازدم: یازیده، تار یکاری (۳) کمک، مساعدت.
 یازده یازد (۳) یازد
 یازک: باری حکم له تو خوشه و سنی دتس (۳) کوخو و
 یازکوت: گنیزه سی گناه که سهره ی توره نامی سهره وه ده می
 چاوان و پوک و ددانان (۳) هویج
 یازم: (۱) دلپه ری من؛ (۲) نیوه و نیوه چن؛ (کارا یازم پیانگه) (۳) کاری هوز و سوک (۱) یاز من؛ (۲) نیم، نیمچه؛ (۳) کار هر ره، بارها؛ برکه پیستن (۳) یوه یالیزی.
 یازمباز: جلف و ببح (۳) هرزه کار، شارلان
 یازمه: (۱) دوستی منه؛ (۲) قه لشاو؛ (۳) کهند لی کوژ، هله ت؛ (۴) حوری قوماشه (۱) دوست من است؛ (۲) ترک برده؛ (۳) پرتگه؛ (۴) نام نوعی پارچه است.
 یازمه تی: تاریکاری، کومه گ (۳) کمک، مساعدت.
 یازمه تی دان: کومه گ کردن (۳) کمک کردن.
 یازمه تی دهر: تاریکاری یاری دهنده، کمک کننده.
 یازمه تی کردن: تاریکاری کردن، یازمه تی دن (۳) کمک کردن
 یازو: تارو، هارو، هاروی، خه یار (۳) خیار
 یازو: هلاسی، کورا (۳) تارو.
 یازو نه خیار: دوست و بیانی (۳) دوست و بیگانه.
 یازو نه خیار: یازو نه خیار (۳) دوست و بیگانه
 یازو گه: (۱) کارا که، نه وه گدی ده زسی؛ (۲) پوی چکوله، یازک (۳) آن یازو؛ (۲) یاز کوحولو.
 یازو هلی: لهو گویدای کوردستانه که به عسی کاوولیان کرد (۳) روستایی در کوردستان که بهشیا آن را ویران کردند
 یازو بی: یازبی، هوز نه بو خود نه (۳) بار به حد یا
 یازو بی: یازوسی (۳) تار
 یازو لئامی: به تاته، سیف زه مینه، سیف زه میسی (۳) سب، میسی

یاخرا: وندی ناو بحراری، (یاخرا بلران، ری) (۳) حرف حاکم کی
 یاخوت: یاخو (۳) داسکه.
 یاخوده: یاخو (۳) یا پیکه
 یاخون: مه لای سیعه (۳) اخوند
 یاخه، پییر، به ر (۳) به
 یاخدر: بزان (۳) تار
 یاخی: (۱) سهریزو، شه می؛ (۲) چبای هله موژ؛ (۳) چمی بی بو ر؛ (۴) مانگرتو (۱) متمرّد، یاخی؛ (۲) کوه صعب العوز؛ (۳) رودخانه بی گدر؛ (۴) اعتصاب کرده
 یاخیان: لهو گویدای کوردستانه که به عسی کاوولیان کرد (۳) روستایی در کوردستان که بهشیا آن را ویرن کردند
 یاخی یون: نه شتی یون (۳) یاخی شن.
 یاخی گهری: سهریزو، سهریزو (۳) سرکنشی تمرّد.
 یاد: (۱) باس کردنی گه سنی که نادیاره: (یادی نو مان ده کرد)؛ (۲) بیر، بیره وهری؛ (له یادمه، له یادم نه وه) (۱) ذکر و یاد کسی در غیابش؛ (۲) یاد، حافظه
 یاداشت: نویسنی مهبست بو به بیره چو (۳) یادد سب
 یاد وهر: وه بیره هاته ره: (من تزه یاد اوهر بویم که تو لیره به یوی) (۳) به یاد آمدن.
 یاد وهری: بیره هاته ره (به وه که له بیرم یچی تو یاد اوهریم بکه) (۳) به یاد ورس
 یاددان: نیر کردن (۳) یاددادن.
 یاد کردن: (۱) تاسه کردن؛ (۲) باس کردنی دور به دور (۳) مشتاق بودن؛ (۲) یاد و ذکر غیابی.
 یاد کردن وه: وه بیره هاته ره ی نادپر (۳) یاد کردن.
 یادگار: (۱) دیاری بو له بیرنه چونه وه؛ (۲) ناسه وری که ددیه هوی له بیرنه چونه وه: (هم قه لایه یادگری بی تونه) (۱) هدیه یادکاری؛ (۲) اثار.
 یادگاری: یادگار (۳) نگار یادگار
 یادن: نهوی دیکه، نهوی تر (۳) آن دیگر ی.
 یادناعه: ده هتمری بیره وهریا (۳) دفتر خطرات.
 یادره، لهو گویدای کوردستانه که به عسی کاوولیان کرد (۳) روستایی در کوردستان که بهشیا آن را ویران کردند
 یاده بسته: ونه دیکه قوسایی بو برده نموده نیژی (۳) تکیه کلام قماربازان که به قصد برد گفته می شود.
 یادی: یادن، نهویکه (۳) آن دیگری.
 یادی: (۱) دایک، ده؛ (۲) وندی مانگ کردنی د (۳) مادر؛ (۲) کلمه خطاب به مادر.
 یاز: (۱) همار، ناوال، ره فیک؛ (۲) گروی، دلپه، ماشقه؛ (۳) حوون؛ (به ختیار، وشیا)؛ (۴) کسر، کارکرد؛ (جوتیار، کزیار، فروشیار)؛ (۵) باشگریکه چاو گدی ده به وشه (بزیار پرسه می)؛ (۶) یازیکار؛ (خوا یازبی) (۱) دوست، رفیق؛ (۲) معشوقه؛ (۳) صاحب؛ (۴) کننده کار؛

یادهم: یارما [۱] بوته پالیزی.

یادهمهژ: یارماژ، حلف و سوگ [۱] هرره.

یاری: (۱) لاری، وازی، گمه، قوساره، گالته، کیه؛ (۲) تاریکاری؛ (۳)

دوستایه‌تی (۴) نه‌ریس [۱] بازی؛ (۲) کمک؛ (۳) دوستی [۴] عشق.

یاریده: (۱) کومه‌گ تاریکاری، تاریکاری [۱] کمک؛ (۲) کمک

کننده، یاری دهنده.

یاریده‌دهر: تاریکاری [۱] یاری دهنده.

یاریده‌ور: تاریکاری [۱] یاری دهنده.

یارسگر: تاریکاری [۱] کمک کننده، یاری دهنده.

یاری کردن: (۱) وژی کردن؛ (۲) تاریکاری کردن [۱] بازی کردن؛ (۲)

کمک کردن.

یاری کرن: یاری کردن [۱] یاری کردن.

یاریکه‌ور: (۱) واریکه؛ (۲) تاریکاری [۱] یاریکن؛ (۲) یاور.

یاریه: یاریده، تاریکاری [۱] کمک.

یار: (۱) ویکه له چروچاری ساو؛ (۲) نوسراو [۱] جوش صورت.

نوزد؛ (۲) نوشته.

یارخانه: (۱) دیوی نویسنی به‌کومه‌ل، ده‌نرخانه؛ (۲) میزی.

ده‌نرخانه: (۱) دیبرخانه (۲) میر تحریر.

یارده: نیکو ده [۱] عدد یارده.

یاردهمین: نه‌کئی نر به ده‌مین (نهمه یارده‌مین حاره بیت ده‌لیم) [۱]

، رده‌مین.

یارده‌هم: نه‌وی زماره یارده‌ی بهره‌کوی [۱] یاردهم.

یارده‌همین: یارده‌مین [۱] یاردهمین.

یارمه: کوچکی سوری متدالان [۱] نوعی سرپوش کودکان.

یارو: نه‌رشته‌ی بهری [۱] ن چیر بیشین.

یاروخ: حه‌هف، به‌ه‌هوه، محاب [۱] دریغ.

یاروخ: یاروخ [۱] دریغ.

یارویان: ده‌شت‌وسار، چول و بیابان [۱] دست و بیابان.

بازی: (۱) یارو؛ (۲) چولگه‌ویبان [۱] نگا؛ یارو؛ (۲) ه‌مون و بیابان.

بازی‌بلاخی: ناوی گوندیکی کوردستانه [۱] نام روستایی ست.

یاس: (۱) تابه‌بهره، به‌ردی یان و لوس؛ (۲) دیرگولیکی پنجه گولیکی

سبی چکوله‌ی به‌یشو ده‌گرن زور یون‌خوشه؛ (۲) نوه یو پیوان و یو

ژنان؛ (سم سبی که‌ری چنگ چنگی یاسی / من لیم مدسه‌له سهرم

نه‌تاسی) «مدسه‌ل» (۳) ترس، به‌ترسی [۱] تخته‌سگ؛ (۲) گل

یاس؛ (۳) نامی مرده و رانه؛ (۴) ترس، خوف.

یاسما: (۱) دام‌وده‌ستور، ریشوینی ناو کومه‌ل؛ (۲) قانونی ده‌ولت [۱] (۱)

روس و سیه؛ (۲) قانون.

یاساخ: هه‌ده‌غه، ناره‌و، لای حه‌نگ [۱] ممنوع.

یاساخ: یاساخ [۱] ممنوع.

یاسک: له‌و گونده‌ی کوردستانه که به‌عسی کولیان کرد [۱] روستایی در

کردستان که به‌شیر آن را ویران کردند.

یاسمال: گوندیکه له کوردستان به‌عسی ویرانی کرد [۱] زروستانه‌ی

ویرن شده کوردستان توسط بهشیان.

یاسول: کیشکچی [۱] یساول.

یاسین: (۱) فیتولیدان (۲) قیتیمته [۱] (۱) سوت رون؛ (۲) سوت.

یاسینی: (۱) به ریشوینی کومه‌ل، یاسایی؛ (۲) بهر قانون که‌وته [۱] (۱)

عادی؛ (۲) قنری.

یاستوخ: پالگه، سهرین، به‌تیر [۱] بالش.

یاسه‌هه‌ن: (۱) دایره‌ویکه له سهره‌به‌هاردا گولنی سبی یان ریشوینی زور

بو‌ن‌خوش ده‌گا، (۲) نوه بو ژنان [۱] (۱) یاسمین؛ (۲) نام زنانه.

یاسه‌مه‌به، یاسه‌مین [۱] یاسمین.

یاسه‌مین: یاسه‌مین [۱] یاسمین.

یاسیکه‌نله: گوندیکه له کوردستان [۱] نام دهی ست.

یاسین: (۱) برگه‌یکه له قورغان به‌تایه‌تی له‌سهر نه‌خوشی ده‌خویش.

(هندوگوسی ده‌رحو یاسینی نر به‌گه‌سب) (۲) نوه بو پیوان [۱]

(۱) سوره‌یاسین؛ (۲) نام مردانه.

یاسیناوی: گوندیکه له کوردستان [۱] نام دهی است.

یاسا: خورنا [۱] کاش.

یاشرمه: هاشرمه، هیشرمه [۱] نگا؛ هاشرمه.

یاشماخ: میهر، پیچی سهری پیوان [۱] دستار مردانه.

یاغی: یاحی [۱] گ، یاحی.

یاعیتی: نه‌سفی گه‌ری [۱] تمرّد.

یاف: قسری ده‌ر درو [۱] یاف.

یاقب: سوب، سوبه‌ور [۱] رده، اس.

یاقب‌برین: شوبه‌وین، نسه‌وارنه‌هیس [۱] رنگم کردن.

یاقم: نالار، بو‌ر، بو‌یر [۱] یعم، ماح.

یاقو: سوکه‌وی به‌عقوب، دوی ساو به سبی یاقوت عربکی

حو به‌رسب بو [۱] محقق یعقوب.

یاقوب: یاقو، ناوی پیانو نه [۱] یعقوب.

یاقوبی: حوری ده‌مانجه [۱] نوعی هفت‌تیر.

یاقوت: (۱) کفس یان شته کورته‌که؛ (۲) شت یان که‌سه سل و

هوشی به‌که [۱] (۱) ان شخص یا چیر کوتاه؛ (۲) ان حیوان یا شخص

تیزگوش و رموک.

یاقوت: (۱) یاقوت، به‌ردیکی به‌نرخه؛ (۲) کاروای روت و بی‌حک [۱] (۱)

یاقوت؛ (۲) یاقوتی له‌ت و بی‌پوشاک.

یاقوتی: (۱) هاوره‌نگی یاقوت؛ (۲) حوری ترخی سوری ده‌نگ‌ورد که زور

ژو‌ی ده‌گا [۱] (۱) همرنگ یاقوت؛ (۲) نوعی انگور، یاقوتی.

یاقه: یاقه، پسر [۱] به.

یاقیده: یاقیده، بیرو و یرو [۱] عقیده.

یاقیه: یاقیده [۱] عقیده.

یالک: دالک، دایک [۱] مادر.

یاکرن: به‌قسه‌کردن؛ (قه‌یج کر ب یا من کل) [۱] به رأی کسی عمل

کردن.

یاکو: تموشته‌ی که [۱] آنچه، ان جبرکه.

ماکوت: یا فوب [ف] یا فوب.

یا که رده نه: وه کرب، کرده وه [ف] باز کردن.

یا که ریم: قومی [ف] قومی.

یا که: جنگه [ف] حای، مکان.

یا ل، یا ل [ف] بگا، ب.

یا ل: ۱، ها، ناله، جو که ی ره بسان کور، ۲، سامی حب، ۳، موکی سی شیر و به کسم، ۴، بویه ی که له شیر [ف] ۱، آل، ۲، سبع کوه، ۳، یا، موی گردن شیر و سب، ۴، تاج خروس.

یا لان چی، له و گوند اندی کوردستانه که به عسی کولیان کرد [ف] روستایی در کردستان که به بیان آن ر ویران کردند.

یا لانچی: ۱، مرووی ده سکردو تاعه سل مرواری به دل ۲، درون [ف] ۱، مروید بدلی ۲، دروغگو.

یا لوه: باوه بو دوگونده له گوردستانی موکوریان [ف] نام دو روستا در کردستان.

یا ل ته به ق: سینی له دار چنکری [ف] سینی چوبی

یا ل ته به ک: یا ل ته عی [ف] بی حری

یا ل خ: سخی سدری سوه، منزه، ساشک [ف] دستار مردانه.

یا لدار: حاده بویه، (دیکتی یا لدار) [ف] یالدر مرغ تاجدار.

یا لالا: ۱، و ته به که بو دند: (یا لالا کورگه ل بگه نی)، ۲، بینه تگی در کرس: (یا لالا ره ده کوه له مالم)، ۳، ونه سویاس: (ها تم جابه بخو، یا لالا)، ۴، وشه ی سهرمان: (یا لالا نه وه لو کوئی چوبی)، ۵، ویدی پیش له به رهستان: ۶، ونه ی به خیره یان و مرجه یا [ف] ۱، کلمه تشجیع: ۲، پیش درآمد ک کردن: ۳، کلمه تشکر: ۴، علامت تعجب: ۵، مقدمه برخاستن پیش پای شخصی: ۶، کلمه خیر مقدم و احوال پرس

یا ل گه نیگ: برتی له که چهل [ف] کتابه از کجل، کل.

یا لوی: ۱، موی سهرملی نه سب و شیر، ۲، برتی له موی سهری قرزو نیک نالو راو [ف] ۱، یا ل حیوان: ۲، گناه از موی زولیده.

یا لودو ف: یا لودو [ف] نگا، یا لوی.

یا لودو ف کرن، توکی کلک و یا لوی بری نه سب [ف] موی دم و یا ل اسب را کوله کردن

یا له: که له شخی جوشکرا و بو شمرا و تیدا خوا و نه وه [ف] ساعر مهنوع از شاخ گاو

یا له: ۱، شان و مده ی کوی: ۲، ناله، جو که ی ره بسان کوز [ف] ۱، سبع کوه: ۲، دشمن راتو.

یا م: ۱، تان، نام، یا: ۲، دم: (پاره که ی تو وت پیده ی یا می، [ف] ۱، یا: ۲، دادم

یا م نه: هی مته [ف] مال من است

یا ن: ۱، تان، نام، یا: ۲، دان: ۳، خه به ردان له نه اتو: ۴، خه به ره له رونمادو: (ثم کاورایه یا نه یان ده بری)، ۵، تاک له ناو کودا: (نویان باشه نیسیان خرویه)، ۶، کولار، تبه، لباده، ۷، یا شگری کو (گشتیان): ۸، هسه ی هله ت و په له تی ده رویشانه، ۹، جنگه ی

نیسراحه می گشتی: ۱۰، به ساسه و بینگ ی دیدر: (دلی من یانه سنی جری یانه) «لا وکی کوردی» [ف] ۱، یا: ۲، دن: ۳، غیب گو یی، پیشگری: ۴، پیشگر: ۵، یک دومیان جمع: ۶، نمده: ۷، پسوند جمع: ۸، شطحات درویشان: ۹، حای اسودن همگانی، کوب: ۱۰، مشتق دبدار

یا ن ده: سوده [ف] سوده

یا ن ده مین: سوده می [ف] سوده مین

یا ن ده هه م: یا ن ده هه م [ف] سوده مین

یا ن ده هه مین: یا ن ده هه مین [ف] سوده مین

یا ن ده هی: یا ن ده هه م [ف] سوده مین

یا ن ده: یا رده [ف] حد یا رده

یا ن ده مین: حای ناش دهنه، سوده مین، (نه وه یا ن ده مین حاره ته ره م نه ده ی) [ف] سوده مین

یا ن ده هم: یا رده هم [ف] سوده مین

یا ن ده هه مین: یا ن ده مین [ف] سوده مین

یا ن ده: هه، سهر [ف] سهو، ۱، ۲،

یا ن ده: یا رده [ف] عدد یا رده

یا ن ده مین: یا ن ده مین [ف] سوده مین

یا ن ده هه مین: یا ن ده مین [ف] سوده مین

یا ن ده: ۱، جنگه ی سانه وه: ۲، کیلکه، موه و مه دران [ف] ۱، استراحتگاه: ۲، کشتار

یا نه: ۱، مال، حانو: ۲، جنگه ی سانه وه: ۳، نان نا (ویه یا نه): ۴، دن، نه گیت: ۵، دور نا پوره: ۶، نامر ویکه له عمر به د [ف] ۱، خابه: ۲، باشگاه: ۳، یا چنن نیست، ما نه: ۴، وگر نه: ۵، وسط ابوه حمیت: ۶، وسیله ای در آزاد.

یا نه وان: خاوه مال، برتی له بارک [ف] صاحبخانه، کتابه از پس.

یا نی: ۱، یا نی، واتا: ۲، نه نی، به زیه وه، (سه که که یان یا نیگره موده ی ده تگری)، ۳، خانو: ۴، جنگه ی سانه وه [ف] ۱، یعنی: ۲، نه ی: ۳، خانه: ۴، باشگاه.

یا نی: مانای وابه، واتا [ف] یعنی.

یا نیها: مانای وابه [ف] به این معنی.

یا نو: ۱، تاو له ره: ۲، گرمای تاو له ره: ۳، نو: ۴، گه یشتن، هانه به ره وه: ۵، یاد، بیره وه ری: ۶، نه سایی، هیواش: ۷، نه سب: ۸، یکه نیمه ی دو: ۹، بهر تبه ره، وه که یه [ف] ۱، تب: ۲، گرمای تب: ۳، آب: ۴، رسیدن: ۵، یاد: ۶، دهسته: ۷، سب: ۸، بک: ۹، بر سر، مساوی

یا و: گه یشت هات [ف] رسید، آمد

یا وان: ۱، بیوان، بیایان: ۲، گه یسن: ۳، نه وان هاتن [ف] ۱، بیایان: ۲، رسیدن، وارد شدن: ۳، رسیدن.

یا وای: ۱، گه یشتن، هانه به ره وه: ۲، تو هاتی [ف] ۱، رسیدن، ورد شدن: ۲، تو آمدی

یا ویر: ۱، کستی که بریدن بو خدک ده بری: ۲، دزوی نو به من برین [ف] ۱، ده نو یس بری قطع تب: ۲، تنج تب بری.

ياويو: ميره‌ره‌ري [يا] دادود

ياوت: ميره‌ره‌ري [يا] سوب و ميره‌ره‌ري

ياويو: ياويو [يا] سوب و ميره‌ره‌ري

ياويو: خو، خو له كه، موسايي [يا] يهودي

ياويو: سوب، دگ پر [يا] سوب

ياويو: ييميسك [يا] سوب

ياويو: تاو له ره، له ره تاو [يا] سوب و ميره‌ره‌ري

ياويو: ۱) تاو كردن، خه به رييدن؛ ۲) گه يادن [يا] ۱) گه كردن؛ ۲)

رسايدن

ياويو: يايو [يا] سوب

ياويو: ۱) وراوه، ورايه، هاتهران؛ ۲) سه بر و كه، نه سپايي [يا] ۱) هزيان؛ ۲)

آهسته

ياويو: ۱) بر كار؛ ۲) ماريده: (خو ياويو يوروت يي) [يا] ۱) معاون؛ ۲)

كمك كنده، مورو

ياويو: ۱) ساندان؛ ۲) تاو له سوب [يا] ۱) بچه دان، رحم؛ ۲) حمت

نوزاد،

ياويو: گه يادن، يي گه يادن [يا] رسايدن.

ياويو: ميره‌ره‌ري، هيدي هيدي [يا] آهسته آهسته.

ياويو: ۱) جوړي كوږ؛ ۲) وده يي دهم يي فتر بوگي دهر ونيان. ۳) فلاڼي له

دواندا [يا] ۱) نوعي كوږو؛ ۲) تكيه كلام درويش؛ ۳) هاي فلاڼي.

ياويو: ۱) وشه يي سه بر من؛ ۲) نه ر كاروي، نه م نيشه يي؛ (پاهو كرو وده يي

نه كر) [يا] ۱) حرف تعصب؛ ۲) ايچتين.

ياويو: ۱) وشه يي زير گرتن بو ژني به ريږه يا، (ياي مروت)؛ ۲) بير، ياد؛ ۳)

دوگمه يي وه كار خستني مكيه و نه سپايي؛ ۴) دايك؛ ۵) خوشكي دايك،

پور [يا] ۱) كمسه احترام و نه، خاتم؛ ۲) ياد؛ ۳) دكمه استارت؛ ۴)

مادر؛ ۵) خاله

ياويو: ۱) دايك؛ ۲) خاتنيك، خوشكي دايك، پور [يا] ۱) مادر؛ ۲) خاله.

ياويو: ۱) روڼه يي خوشكي دايك، پور زاي دايكي [يا] حال مزده.

ياويو: ۱) بانگ كردن له پور، خوشكي دايك بانگ كردن، خاتنيكا من [يا]

اي خانه

ياويو: ۱) خانمي به ريږه؛ ۲) دايه، دايك؛ (گهر من در وده كمه نه وه د يكت

به رسه لئي / پايه به ده سوب خوي كه نه وه ده فني كرده) «شيخ ره ز»

[يا] ۱) حاتم؛ ۲) مورو.

ياويو: به دوگمه بو وه كار خستني [يا] دواي دكمه استارت.

ياويو: يايي [يا] ي خانه

ياويو: ييني دده وه (نيسيج، نيسيج) [يا] حرف عطف پسوند به معني نير.

ياويو: داسگري بادانه وه (نميج، نه ويجه) [يا] پسوند عطف.

ياويو: ۱) وده يي ناروسي برن؛ ۲) وده يي به سه بر چوكا هيناني و شتر [يا] ۱)

حرف ر من بر ۲) حرف حوايايدن شتر

ياويو: وده يي ناروسي برن نيمه، وده يي وده دني برن [يا] حرف واندن بو.

ياويو: به سه بر چوكا هيناني و شتر [يا] حوايايدن شتر

ياويو: وده يي چوكا هيناندان؛ (كوزوگه) [يا] حرف تعصير.

ياويو: گوسديك له كوردستان به عسي و ترائي كرد [يا] زروستاهاي ويران شده كوردستان توسط بعثيان.

ياويو: عيل و عاشره ت [يا] ايل، طايه

ياويو: ۱) وده يي به چوږ؛ (ناسيج، زرين، زوين)؛ ۲) كردن؛ (گرين،

بچرين، وهرين، [يا] ۱) مانده، ار بوغ؛ ۲) ايجام دادن، علامت

مصدري.

ياويو: ۱) دوسگري وده: (تيسكين)؛ ۲) نا، نه: (خورين وان، هس به سو ردي؛

۳) داسگري كار كرده: (هه لكرين، دزين)؛ ۴) وادي، (توسين

توپه ز كردن، گلش) [يا] ۱) پسوند به معني ساخته شده؛ ۲) نه؛ ۳)

پسوند فاعلي؛ ۴) ياري.

ياويو: له ره نگي، وه كو: (به لكره ريږه سه نه سيبه) [يا] مانده.

ياويو: ۱) به ك، ۲) نه و [يا] ۱) دك، ۲) و

بو: بو [يا] بگ، بو

ياويو: به كتر يي، به ويپان [يا] بديگر

ياويو: به كتر يي، به كتر چاويپه كوتن [يا] بديگر و دزين

ياويو: به كتر يي، به كتر يي، به كتر يي؛ مگر نه؟

ياويو: به كتر يي، به كتر يي، به كتر يي؛ مگر نه؟

ياويو: به كتر يي، به كتر يي، به كتر يي؛ مگر نه؟

ياويو: به كتر يي، به كتر يي، به كتر يي؛ مگر نه؟

ياويو: به كتر يي، به كتر يي، به كتر يي؛ مگر نه؟

ياويو: به كتر يي، به كتر يي، به كتر يي؛ مگر نه؟

ياويو: به كتر يي، به كتر يي، به كتر يي؛ مگر نه؟

ياويو: به كتر يي، به كتر يي، به كتر يي؛ مگر نه؟

ياويو: به كتر يي، به كتر يي، به كتر يي؛ مگر نه؟

ياويو: به كتر يي، به كتر يي، به كتر يي؛ مگر نه؟

ياويو: به كتر يي، به كتر يي، به كتر يي؛ مگر نه؟

ياويو: به كتر يي، به كتر يي، به كتر يي؛ مگر نه؟

ياويو: به كتر يي، به كتر يي، به كتر يي؛ مگر نه؟

ياويو: به كتر يي، به كتر يي، به كتر يي؛ مگر نه؟

ياويو: به كتر يي، به كتر يي، به كتر يي؛ مگر نه؟

ياويو: به كتر يي، به كتر يي، به كتر يي؛ مگر نه؟

ياويو: به كتر يي، به كتر يي، به كتر يي؛ مگر نه؟

ياويو: به كتر يي، به كتر يي، به كتر يي؛ مگر نه؟

ياويو: به كتر يي، به كتر يي، به كتر يي؛ مگر نه؟

ياويو: به كتر يي، به كتر يي، به كتر يي؛ مگر نه؟

ياويو: به كتر يي، به كتر يي، به كتر يي؛ مگر نه؟

ياويو: به كتر يي، به كتر يي، به كتر يي؛ مگر نه؟

ياويو: به كتر يي، به كتر يي، به كتر يي؛ مگر نه؟

ياويو: به كتر يي، به كتر يي، به كتر يي؛ مگر نه؟

ياويو: به كتر يي، به كتر يي، به كتر يي؛ مگر نه؟

ياويو: به كتر يي، به كتر يي، به كتر يي؛ مگر نه؟

ياويو: به كتر يي، به كتر يي، به كتر يي؛ مگر نه؟

ياويو: به كتر يي، به كتر يي، به كتر يي؛ مگر نه؟

به‌باشکی: به له‌سرخوئی، به نه‌سپایی [۱] مواسکی به هستگی به‌پارچه، ننگ‌مار [۲] بکې حه.

به‌برخ: نابراخ، یاپرخ [۱] ننگه: یاپراخ بهت ته‌مه‌تا، ئانه‌مه‌یه [۲] هه‌مین ست.

به‌تاخ: پاتاخ، بیه‌ب، نه‌ین، بوئ [۱] رخت‌خواب، به‌بیم: هه‌نو [۲] سم.

به‌تی‌مچه: ۱، هه‌بیمچه [۲] حبسیکی بایم‌جانه [۱] ۱) باکس بچه [۲] ۲) تیمچه، نوعی خورش

به‌تی‌مچه‌رک: هه‌نیمچه [۱] ناکس بچه.

به‌جگار: زور [۱] بسیار.

به‌چک: هه‌چک [۱] وهنگ.

به‌ح: وته‌ی سه‌یرمان [۱] حرف تعجب

به‌حب: ناوه یو پیاوان [۱] نام مردانه.

به‌حبیه‌گی: جوړی هه‌جیر [۱] نوعی انجیر

به‌ح‌گدو: وشه‌ی ده‌دانی بز بو دوړک‌وئ [۱] کلمه راندن بز،

به‌حیه‌ح: وشه‌ی هه‌دی بز بو زو به‌ویداچوئ [۱] کلمه راندن بز.

به‌خ: سه‌وئل، جهمه‌د، سوئل [۱] بخ.

به‌خاو: سه‌ه‌ل‌او [۱] بخاب

به‌خیه‌نان، به‌سه‌له‌ک [۱] بخیدان

به‌خیه‌ند: سه‌ه‌وئل به‌سوئ [۱] بخ به‌سته.

به‌خه‌ندان: به‌خ به‌تان، به‌سته‌له‌ک [۱] بخندان.

به‌خه‌سه‌هه، ۱) ته‌سپ و مانی تالانی: ۲) به‌ده‌کی، ته‌سپ که بو توره‌یی کردن ده‌گهل سواره به: ۳) ته‌سپ زین و لقاوکروی بی‌سوار

که له تازی‌ت‌باریدا رای‌ده‌کیش [۱] ۱) اسب غنیمتی: ۲) اسب یدک:

۳) اسب بدون سوار دو مراسم عزاداری

به‌خته: ۱) نخته، گورده‌ه‌تگ: ۲) داری سه‌ه‌رتاوا: ۳) ته‌سپ و مانی سواری [۱] ۱) اخته: ۲) درخت سر قیچی شده: ۳) اسب سواری.

به‌خته‌خانه: ته‌ویدی ته‌سپان [۱] صطبل سپان

به‌خته‌رخانه: به‌خته‌خانه [۱] اصطبل اسپان.

به‌خته‌رهمه: به‌خترمه [۱] نگا، به‌خترمه.

به‌خته‌سار: ناوه، ناژو [۱] وبا و آفات.

به‌خدان: ۱) سندوقی درینی زه‌لام: ۲) قوبولکه‌ی روئ [۱] ۱) صندوق جو بی بزرگ: ۲) روغن دان کوچک.

به‌خدو: سنه‌وه‌ی زل، به‌خدان نگا: به‌خدان.

به‌خسیر: ۱) دیل، گراو له شه‌زد: ۲) بیچاره، به‌سته‌زمان [۱] ۱) سیر، ۲) یئوا، بیچاره.

به‌خش: به‌و گوندانه‌ی کوردستانه که به‌عسی کارلیان کرد [۱] روسایی در کوردستان که به‌شان را ویران کردند.

به‌خ کردن: کسیره‌بوئ له‌سه‌یرمان [۱] بخ کردن

به‌ختی: ۱) تاسی قول بو شوی‌ت‌کردن: ۲) چیشنی گوشت [۱] ۱) نوعی کاسه شحوری: ۲) یحیی، آبگوشت

به‌ختی کیش: تاسی صیبه‌ی گه‌وره [۱] کاسه بزرگ مسین

به‌خه: یاخه، پی‌سهر [۱] یقه

به‌خه‌چال: ۱، حاله‌به‌فر: ۲) سه‌وئلان [۱] ۱) چاله برف، یخچال طبیعی ۲) یخچال

به‌خه‌د درآو جوړی گه‌م [۱] نوعی گندم.

به‌خه‌د‌اوژین: برینی له جوړی بی‌ه‌ش کردن (به‌خه‌م‌لی د‌اوژین‌وه نام‌وئ) [۱] کهایه از تنه و زجیر.

به‌خه‌د‌ر ده‌می که‌ریر [۱] ده‌ده که‌ریر

به‌خه‌کیسب‌گ: برینی له که‌سی که پیاو به فرره‌ندی قبولی ده‌ک [۱] فرره‌د‌خو‌نده.

به‌خه‌گرتن: برینی له کیشته‌تی‌ه‌ال‌اندن [۱] گریبانگری.

به‌خی‌مالی: گوندیکه له کوردستان به‌عسی ویرانی کرد [۱] روستاهای ویران شده کوردستان توسط به‌شان.

به‌ده‌ک: ۱) ته‌سپی به‌خته‌رهمه، ته‌سپی به‌رین که له‌دوی سوار ده‌روا: ۲)

نام‌ری زیادی بوحیگرته‌وه‌ی خراو‌و‌گ [۱] ۱) اسب یدکی: ۲)

ترانه‌کی

به‌ده‌کی: به‌ده‌ک‌اف‌گ به‌ده‌ت

به‌ر ۱، جنگه، حتی ۲، نیوا، ثیوره، به‌ره [۱] ۱) جا مکان: ۲) عصر هنگام

به‌ره‌به‌ره: حتی به‌جی، پل‌ه‌ه‌ان، نه‌نجم [۱] انجام یافتن.

به‌ره‌به‌ره‌بوئ: جی به‌جی بوئ: (کاره‌که به‌ره‌به‌ره‌بو) [۱] انجام شدن.

به‌رکی: سه‌وکه، که‌م‌س‌وه [۱] کم‌عقل، حق مزج

به‌رخات، پاله، کری‌کار، ره‌جبه‌ر، ره‌نجه‌ده، خه‌بان‌کار، خه‌باتچی [۱] کارگر.

به‌رو: یارد، گه‌ری یئوا‌دی نیگلیس [۱] یارد.

به‌رده، خاژین، کردنه‌تارد [۱] ارد کردن

به‌ره‌کهن: پاده‌وه‌ی گه‌میه [۱] پادبان کشتی.

به‌رهمه: لوژ، کوربو‌نوکه‌ی به‌بوئش ناختر و بو سه‌ویشتی باره‌به‌ره‌له‌بن حله‌وه [۱] بال‌ک بال‌شک‌مانده.

به‌روه‌یه‌ر: ۱) به‌ره‌یه‌ر ۲، به‌را [۱] ۱) انجام شدن: ۲) برابر

به‌ره ۱ رماره سئ ۲، سوره [۱] ۱) عدد سه: ۲) عصر هنگام

به‌ره‌ژن: ۱) نه‌ژنو، ژرائی: ۲) ناییشک، هه‌تیشک [۱] ۱) زانو: ۲) آرنج.

به‌ره‌ق ۱، خاسی‌نس: ۲) نامور، ته‌سپایی جوئ: ۳) کیری به‌کسم: ۴) هه‌ستنی کیر: ۵) کیری زه‌ب [۱] ۱) پروانه اسپاب: ۲) حیش: ۳)

آلت تشاسلی ستور و الاخ، ۴) برخاستن آلت تشاسلی، ۵) آلت تشاسلی برخاسته.

به‌ره‌ق‌ن: ره‌دوئی [۱] بیماری برفا

به‌ره‌قبوئ: ره‌پ‌بوئی کیر [۱] برخاستن آلت تشاسلی.

به‌ره‌ق کردن، شه‌ه‌ق کردن [۱] واست کردن آلت تشاسلی.

به‌ره‌قه: هه‌و‌ح‌ر، نامور [۱] حیش.

به‌ره‌ووته‌سگ: به‌گی نیوا، به‌گی سگ سگ عروب

به‌ره‌ی شه‌ره ثیوره‌ه‌ه‌ه [۱] عصر هنگام

به‌ری: سئ تالک [۱] سه‌عدد

يەزدان: خودا، تېرى، خودى، بىشايى چادان، ھۆمان، ھو، خوداسى
عالمى، باخوى [۱] خدا

يەزدانى: خودانى [۱] خدى بىر دى

يەزدو: خوارىست [۱] خداپرست،

يەزدى: يەردى، بىر ۋەشتى يەزدى، تېزدى [۱] بىر دى

يەزدىن: سۈگە ناۋى غېزەزدىن، ئاۋە پۇ پياۋى [۱] مەخف عزالدين، نام
۱۰

يەزە: مەزە، جوسىت [۱] سۈھر جوهر

يەزەن: رە، مۇى نىج يىل خويىست [۱] رەزە

يەزى: مەس، مەسە [۱] دى مەس

يەزىلى: ئىزدى، كۆسەلى مەسەك تاۋس مەسە، يەزدى [۱] پىر و مەسە
ايردى.

يەسەك: پىسە، ھەسە، ھەسە، ئىسقا، ئىسەك [۱] سىخون

يەسەر: مەسەر، دىل [۱] سەر

يەش: نىس، نازار (ھەمە لەشەشنى، [۱] ئۆز، دەر

يەشەن: ئىشەن، (ان كىرەن [۱] بەدود آمدن

يەشەم: شەمە، بەردىكى بەرە [۱] شەم، سىنگى سىست فېمىتى.

يەشەخ: ياشەخ، [۱] مەدە

يەخ: ۋەي يەزىكردى، قەير لى ۋەنەۋە: (يەخ چەند پىسە) [۱] خەف تەفەر ز
كەف

يەغنى: يانى، ۋان، يانېيا [۱] بەنى.

يەغقان: يەخدان [۱] مەسەق يەرگ چوبى

يەغدان: يەخدان [۱] مەسەق يەرگ چوبى

يەغز: دىگىمەكە بو، ۋەسى بو، ۋەسى [۱] مەخى ار نەگەسى
اسر سۋارى ۋەدى.

يەغگەن: يىغە، ۋەي بىز دەركردى [۱] كەمە رەدىن بىر.

يەغنى: (۱) يەخنى: (۲) گىشەي گىيان گەنەۋە [۱] نەگە. يەخنى: (۲)
تودە غەفە يەگندە ۋە دىرۋىدە

يەغنى كىش: يەغنى كىش [۱] نەگە مەخى —

يەغىغ: دىئەدانى بىز بو خوشرونى [۱] كەمە رەدىن بىز.

يەغش: ۋەچان لە كار [۱] مەطل

يەق: (۱) قەپ، قەپ، (۲) گەزەنەۋە ترو لە مەگەي ھۆي: (يەقى
كردەۋە، (۳) ۋەشەنەۋە [۱] (۱) ۋەغ، (۲) بەرگشت ۋە رەكە: (۳) قى
بالا وردن.

يەق خوارەنەۋە: گەزەنەۋە ئىسۋى زاۋەسناۋ: (ئىۋە كە

يەقى خوارەنەۋە لەبەرى نازۋا) [۱] رەكەماندىن بەرگشتن آب.

يەق دانەۋە: يەق خوارەنەۋە [۱] رەكەماندىن بەرگشتن ب

يەق كەسەۋە: (۱) ۋەشەن، ۋەشەنەۋە، ھىئەنەۋە: (۲) نەگەشەي ھۆي و
سەكر [۱] بى كىرە: (۲) نەگەشەي مەك و شەكر.

يەقە: يەخە [۱] مە

يەقەن: دىيار، رەست، بىر ۋەي بىر گەمان [۱] مەس

يەك: (۱) نەك، بو، يە ۋەسەدەسەۋە: (۲) بى مەق و جوداىى، (مەن ۋە

يەكەن. ئەگەر نەكە يەك بىن كەس پىچان ناۋەسنى: (۳) يەنە نەكە.
(خەۋرى كەدەۋە سەرى گەپەدەۋە يەك) [۱] (۱) سەدەك: (۲) ۋەدەت.

۳. ھەمە سەد

يەكە: ھەۋە بىن، يەكە مەسەلە [۱] مەس

يەكەدان: نەكە لاۋكردن [۱] بەم رەن

يەكەلا: رەھايى تالى ئالۋو نەكەلاۋ: (نەم يەنە ئالۋو رەكەلا نەيى) [۱]
يەكەلا يەسەن چەندلا يە

يەكەلا ۋەشەۋە: ئالۋو رەي نەكە يەكەل ۋەشەۋە يەكەلا يەلە ئالۋو رە
ۋەشەۋە: (نەم كارە دىشار ۋەشەۋە يەكەلا ۋەشەۋە يان مە) [۱] ۋەشەۋە

يەكەلا يەسەن چەندلا يە و دەرەم بەرەم

يەكەلا كەردن: يەكەلا يە كەردەۋە نەكەلاۋ [۱] يەكەلا يە كەردن.

يەكەلا كەردەۋە: يەكەلا كەردن [۱] يەكەلا يە كەردن

يەكەلا: نەكەلا يەكەلا يەكەلا

يەكەل: مەكەل، داندە نەكەل [۱] آحاد، يەكەل.

يەكەل: مەكەل، داندە نەكەل [۱] آحاد، يەكەل.
يەكەل: (۱) مەكەل، داندە نەكەل [۱] آحاد، يەكەل.

۲. مەسە

يەكەسى: مەسەسى [۱] مەسەسى

يەكەۋە: مەسەسى [۱] مەسەسى

يەكەۋە: (۱) مەسەسى: (دەسەي خەلەسە يەكەۋە: (۲)
دەۋەدە: (مەكەلە يەكەۋە قازانچى كەد) [۱] (۱) مەسەسى: (۲)

دەۋەدە.

يەكە: تەكەل بو يەكەل مەسەسى.

يەكەدە: (۱) مەسەسى تەكەدە يەكەدە: (۲) مەسەسى تەكەدە يەكەدە
مەسەسى تەكەدە يەكەدە: (۱) مەسەسى تەكەدە يەكەدە.

يەكەدە: مەسەسى تەكەدە يەكەدە: (۱) مەسەسى تەكەدە يەكەدە.

يەكەل: مەسەسى تەكەدە يەكەدە: (۱) مەسەسى تەكەدە يەكەدە
مەسەسى تەكەدە يەكەدە: (۱) مەسەسى تەكەدە يەكەدە.

دەكە

يەكەتەن: مەسەسى تەكەدە يەكەدە: (۱) مەسەسى تەكەدە يەكەدە.

يەكەل: مەسەسى تەكەدە يەكەدە: (۱) مەسەسى تەكەدە يەكەدە.

يەكەل: مەسەسى تەكەدە يەكەدە: (۱) مەسەسى تەكەدە يەكەدە.

يەكەل: مەسەسى تەكەدە يەكەدە: (۱) مەسەسى تەكەدە يەكەدە.

يەكەل: مەسەسى تەكەدە يەكەدە: (۱) مەسەسى تەكەدە يەكەدە.

يەكەل: مەسەسى تەكەدە يەكەدە: (۱) مەسەسى تەكەدە يەكەدە
يەكەل: مەسەسى تەكەدە يەكەدە: (۱) مەسەسى تەكەدە يەكەدە.

يەكەل: مەسەسى تەكەدە يەكەدە: (۱) مەسەسى تەكەدە يەكەدە.

يەكەل: مەسەسى تەكەدە يەكەدە: (۱) مەسەسى تەكەدە يەكەدە.

يەكەل: مەسەسى تەكەدە يەكەدە: (۱) مەسەسى تەكەدە يەكەدە
يەكەل: مەسەسى تەكەدە يەكەدە: (۱) مەسەسى تەكەدە يەكەدە.

يەكەل: مەسەسى تەكەدە يەكەدە: (۱) مەسەسى تەكەدە يەكەدە.

يەكەل: مەسەسى تەكەدە يەكەدە: (۱) مەسەسى تەكەدە يەكەدە
يەكەل: مەسەسى تەكەدە يەكەدە: (۱) مەسەسى تەكەدە يەكەدە.

يەكەل: مەسەسى تەكەدە يەكەدە: (۱) مەسەسى تەكەدە يەكەدە.

يەكەل: مەسەسى تەكەدە يەكەدە: (۱) مەسەسى تەكەدە يەكەدە.

يەكەل: مەسەسى تەكەدە يەكەدە: (۱) مەسەسى تەكەدە يەكەدە.

(۳) لدوی □ (۱) صفت مصری: (۲) او: (۳) از او.
 پشی: (۱) دیت، نې: (۲) تلوی پشېنګی نه لقب ویشته: (۳) نې. تاپه پتی بو تیر:
 (لږو پهره پتی مستویه): (۴) لدوی: (۵) نه وانه □ (۱) می آید: (۲)
 حرف «ی»: (۳) علامت مالکیت برای مذکر: (۴) از او: (۵) او: (۶) اینها.
 پش: (۱) داوی نه وی نو و پسر و چوک داهاتن له و شتر: (۲) وشعی
 دهر کردن بون □ (۱) کلمه ای برای خوابیدن شتر: (۲) کلمه راندن
 بون
 پیخ بون: (۱) هاتنه سهرچوگانې و شتر: (۲) برتی له دانه و لدنی همه به له
 کیشدا وانا: تسلیم بون □ (۱) پدزانو در آمدن شتر: (۲) کتابه از کوتاه
 آمدن و تسلیم شدن.
 پیخ خواردن: (۱) پیخ بون: (۲) برتی له دانده نه ووه: (دهر دهستم بو برد
 پیخی خوارد) □ (۱) و (۲) نگا: پیخ بون.
 پیخ دان: (۱) و شتر هینانه سهرزانې: (۲) برتی له و به خور دانی کسی:
 (خمریک بو دهنس یگانده به لام دود پیخ د) □ (۱) شتر را به زانو
 در آوردن: (۲) کتابه از بر زمین زدن حریف.
 پیخته: لېږښته، ونه دهر کردن و دورخستنه وی بون □ کلمه راندن بون.
 پیرا: (۱) بوی: (۲) لدوی □ (۱) برای او: (۲) از او.
 پیم: (۱) دیم، تپم: (۲) نالک، ده غل بو خواردن به کسم □ (۱) می ایم: (۲)
 علیق.
 پین: (۱) می ندوان: (۲) نیشاندی کو: (بر مین نه): (۳) دین، تپن □ (۱) مال
 آنان: (۲) هاء علامت جمع: (۳) می آیند.
 پیشه: لدوان □ آنان.
 پینه: پدنه، هه پنی، هه پنیو، جومه □ جمعه.
 پشې: (۱) نمون: (۲) لدوان □ (۱) آنان: (۲) از آنان.
 پشې: پشې □ لگا: پشې.
 پش: دتیق، بو هاتن نامده ی □ می آیی.

په ونډه مس: یازده، یازده □ یازده.
 په ونډو: په منو، په وینان □ یکدیگر.
 په ورو: (۱) کسیک: (۲) کسیکیان: (۳) هر کسیک □ (۱) کسی: (۲) کسی
 از ایشان: (۳) هر کسی.
 په وروی: په کیان □ یکی از ایشان.
 په وړک: (۱) پهک، نالک: (۲) ناقانسه: (۳) په کیک، کسی: (۴) په کی تر: (۵)
 ناقه کیه □ (۱) پاډ: (۲) یکی یکدا، (۳) کسی: (۴) یکی دیگر: (۵)
 دختر یکی یکدا، نه.
 په ووه کھی: ناقانه، نه نیافو زه ند □ یکی یکدا، نه، ترزند منحصو به نود.
 په وولده مس: یازده، یازده، پهک و ده □ یازده.
 په وولده سن: یازده مین □ یازده مین.
 په ووی: نه نیایی، نه نیایی □ تنهایی.
 په ووی: (۱) چو، خه له ی چو: (۲) په کیکی □ (۱) چو: (۲) یکی از آن.
 په وین: نانی له چو □ نان جوین.
 په وین: نه نیایی، بی مال و دین و خرم □ تنهایی بدون کس و کار.
 په وینا: کسی تر □ کسی دیگر.
 په وپه و: تا کو ران، هیندیکې، په کدیه ک □ تک و تړک.
 په وپه و لای: هیندې جاران □ بعضی اوقات.
 په ه: (۱) وسمی بیزاری: (په ه که لئی تر ورم: (۲) وسمی نارام کردن
 به کسم □ (۱) کلمه انزجار: (۲) کلمه آرام کردن ستور.
 په ه: چهرگ، که زوب، چگر □ چگر.
 په ی: (۱) بوجه، بوجی: چدا، نرا: (۲) په و چو: (۳) لدو □ (۱) چو: (۲)
 چو: (۳) او.
 په یه: دندانی بون بو خوش به دندانیون □ کلمه راندن بون.
 په یه: په به □ لگا: په به.
 پش: (۱) ونده به که پسم و لک چاوه لئی ده کا: (کوترا لئی، قولانی: (۲) لدو:



Hazhar

Kurdish-Persian Dictionary

Sorosh Press
1991

